احکام معاملات





مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1390
عنوان و نام پدیدآور:احکام حسابداری/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹0.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع : فقه و احکام

احکام قسمت خمس ، معاملات و استفتائات جدید در همین موضوع از مراجع عظام تقلید

1- علامه محمد باقر مجلسي (ره)

مشخصات کتاب

نام کتاب: بيست و پنج رساله فارسي
نويسنده: محمد باقر مجلسي
موضوع: فقه روائي
تاريخ وفات مؤلف: 1111 ه ق
زبان: فارسي
تعداد جلد: 1
ناشر: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي
مكان چاپ: قم
سال چاپ: 1412 ق
نوبت چاپ: اول

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

(14) رساله زکات و خمس و اعتکاف

اشاره

تأليف علامه محمد باقر مجلسي قدس سره متوفاي 1110 ه ق
تحقيق سيد مهدي رجائي
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 341
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه رب العالمين و الصلاة و السلام علي سيد المرسلين محمد و عترته المعصومين.
اما بعد: اين رساله ايست در بيان زكات و خمس و اعتكاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول در زکاة است

اشاره

و آيات و أحاديث بر وجوب آن و عقاب ترك كننده آن بسيار است، از آن جمله حق تعالي مي‌فرمايد: «وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمي عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوي بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» «1».

يعني: و آن كساني كه جمع مي‌كنند طلا و نقره را، و حقوق الهي را نمي‌دهند، و در راه خدا صرف نمي‌نمايند، پس بشارت ده ايشان را به عذابي دردناك، در آن روزي كه سرخ كنند اين طلا

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 342

و نقره را در آتش جهنم و داغ كنند به آنها پيشانيها و پهلوها و پشتهاي ايشان را، و به ايشان گويند اين است مالهائي كه از براي خود جمع كرده بوديد، الحال به چشيد عذاب آنها را.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر كه ندهد قيراطي از زكات را كه بيست و يك دينار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت مردن استغاثه مي‌كند كه مرا بر گردانيد به دنيا تا زكات را بدهم.

چنانچه حق تعالي فرموده است «حَتَّي إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ» «1» يعني: تا وقتي كه بيايد أحدي از ايشان را مرگ گويد پروردگارا بر گردانيد مرا به دنيا شايد عمل شايسته بكنم در آن مالي كه بعد از خود گذاشته‌ام «2».

و از حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللّه عليهم به طرق صحيحه منقول است كه كسي كه طلا و نقره داشته باشد و زكات آن را ندهد حق تعالي او را در روز قيامت حشر خواهد نمود در زمين لغزنده كه پا بند نشود بر آن، و مسلط سازد بر او مار پيسه را كه زهرش از مارهاي ديگر عظيم‌تر است، و در عقب او دود و او از وي گريزد، تا چون به او رسد و داند كه از آن خلاصي ندارد دست خود را به دهان او دهد، پس به دندان بگيرد او را مانند شتر نري كه بر چيزي دندان فرو برد، پس طوقي گردد در گردن او.

و اين است معني قول حق تعالي «سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة» يعني به زودي طوق گردانند در گردن ايشان آن چيزي را

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 343

كه بخل ورزيدند در دنيا به آن و در راه خدا ندادند در روز قيامت، و هر كس شتر يا گاو يا گوسفند داشته باشد و زكات آن را ندهد حق تعالي حشر كند او را در صحرائي لغزنده، و پامال كند او را هر حيواني شكافته سمي به سم خود گزند او را به دندان و نيش هر صاحب زهري به نيش خود، و

هر كه زراعت داشته باشد يا باغ خرما و انگور داشته باشد و زكات آن را نداده باشد، آن قطعه‌هاي زمين را تا طبقه هفتم طوق كرده در گردن او اندازند، و آن همه آتش گردد تا روز قيامت «1».
و به روايت معتبر ديگر هر كه زكات مالش را ندهد حق تعالي آن مال را اژدهائي گرداند در گردن او كه دماغش را خورد، و گوشش را به دندان كند تا از حساب خلائق فارغ شوند «2».
و در حديث ديگر حضرت صادق عليه السلام فرمود: كه هيچ مالي در صحرا و دريا تلف نمي‌شود مگر به ندادن زكات «3».
و حق تعالي مي‌فرمايد «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ» «4».
يعني: مثل جماعتي كه صرف مي‌نمايند مالهاي خود را در راه خدا از زكات و خمس و جهاد و حج و غير آنها مانند دانه ايست كه برويد از آن هفت خوشه، و در هر خوشه صد دانه بوده باشد كه مجموع هفتصد برابر مي‌شود، و حق تعالي مضاعف مي‌گرداند به أضعاف اين از براي هر كه خواهد.

و آيات و أخبار در اين باب بسيار است، و آنچه مذكور شد براي كسي كه ايمان به فرموده خدا و رسول داشته باشد كافي است. و اما:

اجناسي كه در آنها زكات واجب مي‌شود

اول: طلا،

هر گاه مقدار بيست اشرفي باشد، و سكه داشته باشد، و يك سال بماند كه بدل نكنند و تغيير ندهند، مقدار چهل يك آن را به زكات مي‌بايد داد، و بعد از آن هر چهار اشرفي كه زياد شود، بعد از سال چهل يك مي‌بايد داد.

دوم: نقره است،

هر گاه به دويست درهم برسد، كه تخمينا دروازه هزار و ششصد دينار باشد موافق زرده دانكي، و سكه داشته باشد، و يك سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل يك مي‌بايد داد، و همچنين هر چند چهل درهم زياد شود كه دو هزار و پانصد و بيست دينار باشد چهل يك آن را مي‌بايد داد.

سوم: شتر است،

و نصاب آن دوازده است:
اول: پنج شتر است، و در آن يك گوسفند است.
دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است.
سوم: پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است.
چهارم: بيست شتر است، و در آن چهار گوسفند است.
پنجم: بيست و پنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندي كه دهند بهتر آن است كه هفتماهه پا در هشت باشد و كمتر نباشد اگر گوسفند باشد، و اگر بز باشد يك ساله پا در دو باشد.
ششم: بيست و شش شتر است، و بايد كه يك شتر يك ساله پا

در دو بدهد، و اگر نداشته باشد شتر نر دو ساله پا در سه بدهد.
هفتم: سي و شش است، و بايد شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.
هشتم: چهل و شش است، و بايد شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.
نهم: شصت و يك است، و بايد شتر ماده چهار ساله پا در پنج بدهد.
دهم: هفتاد و شش است، و بايد دو شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.
يازدهم: نود و يك است، و بايد دو شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.
دوازدهم: صد و بيست و يك است، و هر چه زياد شود، در هر پنجاه شتر يك شتر ماده سه ساله مي‌دهد، و در هر چهل شتر يك شتر ماده دو ساله مي‌دهد.

چهارم: گاو است،

و در هر سي گاو يك گوساله ماده يا نر يك ساله پا در دو مي‌دهد، و در چهل گاو يك گاو ماده دو ساله پا در سه مي‌دهد.

پنجم: گوسفند است،

و در چهل گوسفند يك گوسفند واجب است، و در صد و بيست و يك گوسفند دو گوسفند، و در دويست و يك گوسفند سه گوسفند واجب است، و در سيصد و يك گوسفند أحوط آن است كه چهار گوسفند بدهد، و چون به چهار صد برسد هر چه زياد شود از هر صد گوسفند يك گوسفند مي‌دهد.

و در زكات هر يك از شتر و گاو و گوسفند شرط است كه در علف مباح چريده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوك خورده باشند زكات واجب نيست. و اگر بعضي از سال چريده باشد و بعضي علف ملك خورده باشد، أحوط آن است كه اگر چريدنش بيشتر

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 346

باشد زكات بدهند، و بچه‌ها را تا شير مي‌خورند حساب نمي‌بايد كرد بنا بر مشهور، و احتياط در آن است كه از روزي كه متولد مي‌شوند حساب كنند.

و در طلا و نقره و حيوانات همه شرط است كه سال بر ايشان بگردد، و سال زكات يازده ماه است، و چون ماه دوازده داخل شد زكات واجب مي‌شود. و در گاو و شتر شرط است كه كار كن نباشند، پس اگر بار كشند يا خيش «1» كنند زكات واجب نيست.

و گوسفند و بز را بر سر هم حساب مي‌كنند، و گاو و گاوميش را بر سر هم حساب مي‌كنند، و شتر نر و ماده و لوك «2» را بر سر هم حساب مي‌كنند.

و شرط است كه هر يك به نصاب برسند، و نصاب سيصد و هفت من و پنجاه درم است به سنگ تبريز، و انگور هر گاه به نهصد و بيست و يك من باشد، احوط آن است كه زكات بدهند.
و شرط است كه اين غلات در ملك او به حد نصاب رسيده باشند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو كردن بخرد زكات بر فروشنده واجب است.
و اگر زمين را به اجاره گرفته باشد زكات بر مستأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگيرد به نصف يا ثلث يا ربع يا ده چهار مثلا، زكات حصه مالك بر مالك واجب است، و زكات حصه عامل بر عامل، اگر حصه هر يك به تنهائي به نصاب رسيده باشد.

پس اگر زراعت و باغ، آب روان، يا آب باران، يا آب قنات، يا آب ريشه خورده باشد، ده يك مي‌دهند، و اگر آب دست يا گاو يا شتر يا چرخاب خورده باشد، بيست يك مي‌دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بيشتر اعتبار دارد.
و اگر هر دو مساوي باشد پانزده يك مي‌دهند. و احوط و أقوا آن است كه به غير از خراج پادشاهي چيزي از خرج زراعت را بدر نكنند در دادن زكات.
و چون اكثر علما بر آن‌اند كه تعلق زكات به انگور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است كه اول ارباب خبرت را بياورد كه تخمين كنند ميوه باغ را كه چه مقدار است، و با خود مقرر سازد كه به آن نسبت زكات خواهم داد، آنچه خورد از غوره و انگور حلال باشد، يا آن كه آنچه بر دارد بكشد و حساب نگاه دارد، يا آنچه بر دارد عشر غوره را بدهد، و همچنين گندم و جو وقتي كه دانه به بندد.
و بعضي از علما گفته‌اند كه زكات واجب است در حبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اينها، هر گاه به نصاب جو و گندم برسند، به همان شرائط و مقداري كه گذشت.
و مشهور آن است كه زكات اينها سنت است، و در ماديان «1» كه در علف مباح چرا كند و سال بر او بگذرد زكات سنت است.
پس اگر پدر و مادرش عربي باشند در سالي دو اشرفي چهار دانك و نيمي مي‌دهد، و اگر يابو باشد كه يكي از پدر و مادرش عربي نباشند يك اشرفي مي‌دهد.
و در زكات تجارت جمعي به وجوب قائل شده‌اند، و مشهور آن

است كه سنت است، و آن مالي است كه مالك شود آن را به عنوان معاوضه، و در وقت مالك شدن قصد اكتساب و تجارت به آن داشته باشد،

و مي‌بايد كه قيمت آن به يكي از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقي باشد، و در تمام سال از مايه كم نشود كه يا به مايه يا بيشتر بخرند، و اگر چند سال بگذرد كه مايه در كمي باشد، سنت است كه زكات يك ساله را بدهد، و اگر بر مايه باقي باشد هر سال چهل يك را مي‌دهد، و اگر معاوضه كند در اثناي سال به قصد تجارت خلاف است، و احوط آن است كه باز بدهد.

و سنت است كه در وقت درو كردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقيري را دسته گندم بدهد هر قدر كه در دستش در آيد. و در وقت چيدن خرما و انگور يك مشت بدهد و به زكات حساب نكند، و بعضي واجب دانسته‌اند، و احوط آن است كه ترك نكند. اما

مستحق زکات

اول و دوم: فقرا و مساكين،

و ايشان كساني‌اند كه قوت ساليانه خود و عيال خود را نداشته باشند، و قادر بر كسبي نباشند كه معاش خود و عيال خود را به آن نتوانند گذرانيد، و احوط آن است كه صالح باشند، و سائل به كف نباشند.

سوم: كسي است كه امام عليه السلام نصب مي‌كند براي گرفتن زكات و حصه به او مي‌دهد،

و در اين زمان آن نمي‌باشد غالبا.

و همچنين چهارم كه مؤلفه قلوبهم‌اند،

در اين زمان نمي‌باشند غالبا.

پنجم: صرف كردن در آزادي بندگان است،

مثل آن كه آقائي غلام خود را مكاتب كرده است كه مالي بدهد و آزاد شود و او عاجز باشد از دادن آن، اگر بر آقا زكات واجب شده باشد، بايد كه قدري از زكات را به مال كتابت او حساب كند، و الا ديگران از زكات حصه‌اي به او بدهند كه به آقا بدهد و آزاد شود، يا غلامي كه از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زكات بخرند و آزاد كنند.

ششم: قرض داران‌اند،

که قرض کرده باشند و در معصیت صرف نکرده باشند، در اداي قرض ایشان مي‌توان داد.

هفتم: في سبيل اللّه است،

يعني صرف راههاي خير مانند جهاد في سبيل اللّه و ياري حاجيان و زائران ائمه معصومين عليهم السلام و بناي مساجد و پلها و امثال اينها. و بعضي گفته‌اند كه مخصوص جهاد است در زماني كه جهاد حق باشد، و اين احوط است.

هشتم: ابن السبيل است،

و آن كسي است كه به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانه خود نداشته باشد، آن مقدار به او مي‌دهند كه به خانه خود برسد، اگر سفرش معصيت نباشد، و بايد كسي كه به او زكات مي‌دهند غير مؤلفه شيعه اثنا عشري باشد، و احوط آن است كه اجتناب از گناهان كبيره كنند، خصوصا شراب خوردن.
ديگر شرط است كه واجب النفقه مالك نباشد، مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند، و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پايين روند و زن و بنده، و بهتر آن است كه زكات را به خويشان پريشان دهند غير آنها كه مذكور شده‌اند اگر شرائط را داشته باشند.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 350
و غير سيد زكات به سيد نمي‌تواند داد. اما سيد زكات خود را به سيد و غير سيد هر دو مي‌تواند داد، و غير سيد احوط آن است كه به شريف هم ندهد، و بهتر آن است كه زكات را به نزد مجتهد يا عالمي كه مصارف زكات را داند ببرند كه او به مصرف برساند.
و مسائل زكات بسيار است، و براي ضرورت به اين قدر اكتفا نمود، و السلام علي من اتبع الهدي، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلي اللّه علي محمد و آله الطاهرين، و كتب الحقير محمد باقر بن محمد تقي عفي عنهما.

فصل دوم در خمس است

بدان كه خمس در هفت چيز واجب مي‌شود:

اول: غنيمتي كه از كافران در جنگ بگيرند،

خواه در جنگ گاه باشد و خواه در بيرون.

دوم: معادن است،

مانند طلا و نقره و مس و سرب و ياقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قير و نفت و كبريت، و بعد از آن كه خرج بيرون آوردن بدر رود پنج يك آن را بايد داد، و مشهور آن است كه نصاب ندارد، و بعضي گفته‌اند نصابش يك دينار است، تا به يك دينار نرسد خمس واجب نمي‌شود، و بعضي بيست دينار گفته‌اند، يعني بيست اشرفي كه نصاب اول طلا است، و اكثر متأخرين به اين قائل شده‌اند و خالي از قوتي نيست، و اگر چند كس شريك باشند، بايد حصه هر يك جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است،

يعني مالي كه در زمين پنهان كرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد كفار بيابند كه در آنجا مسلماني نباشد،
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 351
هر چند كه سكه اسلام داشته باشد، يا در دار الاسلام بيابند و سكه اسلام نداشته باشد، و به بيست دينار يعني يك اشرفي برسد، اگر طلا باشد خمس آن را مي‌دهد و باقي از او است، و اگر نقره باشد به دويست درهم برسد كه موافق زر ده دانگي دوازده هزار و ششصد دينار است، و اگر غير طلا و نقره باشد قيمت آن به يكي از اين دو مقدار برسد.
و اگر سكه اسلام داشته باشد، يا علامتي كه دلالت كند بر آن كه از مسلماني بوده است، مشهور ميان علما آن است كه حكم لقطه دارد، مي‌بايد يك سال تعريف كند، اگر صاحبش پيدا شود به صاحب دهد، و الا مخير است ميان مالك شدن و تصدق كردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پيدا شود و راضي نباشد عوض بدهد.
و ظاهر اخبار آن است كه اگر از روي زمين يافته است لقطه است، و اگر در زير زمين بوده است گنج است، خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و جمعي به اين قائل شده‌اند، و خالي از قوتي نيست.
و اگر گنج را در زمين خود بيابد كه از پدران به او رسيده باشد از او است، و اگر خمس آن را بدهد احوط است، و اگر زمين را خريده باشد تعريف مي‌كند به بايع نزديك و دور، اگر نشاني بدهند كه ظن صدق ايشان حاصل شود به ايشان بدهد علي المشهور و الا از اوست، و باز احوط آن است كه خمس آن را بدهد.
و همچنين اگر حيواني بخرد، چون شتر و گاو، و در شكم آن چيزي بيابد، تعريف مي‌كند به بايع، و اگر نشان ندهد از اوست، و احوط اخراج خمس است. و اگر در شكم ماهي بيابد خمس
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 352
مي‌دهد احتياطا و باقي از او است. و به آن ملحق كرده‌اند حيوانات شكاري را مانند آهو، و اگر محتمل باشد كه در خانه مالك سابق خورده باشد، احوط آن است كه به او تعريف مي‌كند.

چهارم: چيزي است كه به غوص از دريا بيرون آورند،

مانند مرواريد و مرجان، و نصاب در آن معتبر است و مشهور آن است كه نصابش يك دينار است، يعني يك اشرفي تمام وزن، و بعضي بيست دينار گفته‌اند، و اگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب مي‌كند هر چند در ما بين ترك غوص كرده باشد علي الاحوط.

و اگر چند كس شريك باشند حصه هر يك مي‌بايد به نصاب برسد.

و عنبر را اگر از دريا به غوص در آورند حكم مرواريد دارد، و اگر از روي آب يا ساحل بردارند مشهور آن است كه حكم معدن دارد، و احوط آن است كه به هر حال خمس آن را بدهند، و رعايت نصاب در آن نكنند.

پنجم: حاصل مؤنت ساليانه است از ارباح تجارتها و زراعتها و جميع کسبها،

و مشهور آن است که در ميراث و بخشش و هديه خمس نمي‌باشد، و خرج ساليانه را که بيرون مي‌کنند قدر وسط مناسب حال آن شخص را اعتبار کرده‌اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بيرون مي‌کند، و اگر بر خود تنگ گرفته باشد آن را هم بيرون مي‌کند علي المشهور.
و احوط آن است که هر چه حاصل شود و خرج بگذرد زيادتي را روز به روز خمس بدهد، و اگر در اثناي سال اخراجات ضروريه واقع شود، مثل خرج کدخدائي، و حج بيت اللّه، و زيارات رسول و ائمه صلوات اللّه عليهم و امثال اينها، همه را به قدر وسط بيرون مي‌کند، و همچنين تعديات و زيادتيها که ظلمه کنند جميع را
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 353
بيرون مي‌کند، و خمس بقيه را مي‌دهد.
و ابو الصلاح رحمه اللّه قائل شده است که در ميراث و هبه و هديه نيز خمس واجب است. و در حديث صحيح وارد شده است که اگر از شخصي جائزه عظيمي به او برسد يا ميراثي از جائي که گمان نداشته باشد به او برسد يا مالي از دشمنان دين به او برسد خمس مي‌بايد داد، و عمل به اين روايت احوط است.

ششم: زميني است كه يهوديان و نصرانيان و مجوسيان از مسلماني بخرند خمس آن زمين را يا خمس قيمت آن را با رضاي ذمي مي‌گيرند،

و اگر خانه يا باغ را بخرند، مشهور ميان علما آن است كه خمس زمين آنها را مي‌گيرند، و اكثر قدماي علما متعرض اين نوع خمس نشده‌اند.

هفتم: مال حلالي است که مخلوط شده باشد به حرام،

و صاحب آن را نداند، و مقدار حرام را نداند خمس آن را مي‌دهد به فقراي سادات و غير ايشان، و بعضي آن را مخصوص سادات مي‌دانند، و بعضي گفته‌اند به سادات نمي‌توان داد، و ظاهرا به هر دو توان داد، و اگر به شريف دهند بهتر است.
و اگر مقدار حرام را داند، و صاحبش را نيز داند، آن مقدار را که علم دارد واجب است به صاحبش بدهد، و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند با صاحب مي‌بايد صلح كند، و بعضي گفته‌اند كه آن مقدار را كه علم دارد به صاحب مي‌دهد و ما بقي را با صاحب صلح مي‌كند احتياطا، و اين احوط است.
و اگر مقدار را داند و صاحب را نداند، سعي مي‌كند تا صاحب را بهم رساند، و اگر بهم نرسد از براي او تصدق مي‌كند، و اين
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 354
صورت و صورت اول مسمي است به رد مظالم. و اگر خمس را بدهد يا تصدق كند كل را يا بعض را، و بعد از آن صاحب پيدا شود، خلاف است كه آيا بايد باز به صاحب بدهد يا نه، و احوط آن است كه بدهد. اما

مستحق خمس

مشهور ميان علما آن است كه شش حصه مي‌شود، چنانچه ظاهر آيه است، و حصه خدا و رسول و ذوي القربي كه نصف خمس است بعد از حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله از امام زمان عليه السلام است. و نصف ديگر سه حصه مي‌شود كه به يتيمان سادات و مسكينان سادات و ابناء سبيل سادات مي‌دهند.
و مراد از سيد موافق مشهور كسي است كه منسوب باشد از جانب پدر به عبد المطلب، و تفسير مسكين و ابن سبيل در زكات گذشت، و در يتيم احوط آن است كه پريشان باشد، و ابن سبيل را آن قدر مي‌دهند كه به شهر خود رود.
و از احاديث معتبره ظاهر مي‌شود كه در زمان حضور امام عليه السلام جميع خمس را به خدمت آن حضرت مي‌برده‌اند، و حضرت نصف را خود بر مي‌داشته‌اند و نصف را به آن سه فرقه سادات مي‌داده‌اند كه مذكور شد، و به هر يك به قدر كفايت ايشان در يك سال مي‌داده‌اند، و آنچه زياد مي‌آمده خود بر مي‌داشته‌اند، و اگر وفا نمي‌كرده از حصه خود تتمه را مي‌داده‌اند، و ايشان به منزله عيال امام بوده‌اند.
و در زمان غيبت احوط آن است كه حصه سادات را به عالم عادل اثنا عشري بدهند كه به سادات برساند به قدر احتياج ايشان.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 355
و اما نصف ديگر خمس كه حصه آن حضرت است در زمان غيبت خلاف است، و مشهور آن است كه به عالم عادل بايد داد كه بر سبيل تتمه به نيابت آن حضرت به سادات بدهد، و اگر چيزي زياد آيد حفظ كند و بعد از خود به عالم ديگر بدهد كه اگر سيد پريشاني بيابد بدهد، و الا از براي آن حضرت ضبط كند، و اين فرض در اين زمانها بسيار بعيد است، زيرا كه سادات پريشان بسيار است و خمس دهندگان كم.
و جمعي گفته‌اند كه در زمان غيبت ائمه عليهم السلام اين حصه را بر شيعيان حلال كرده‌اند.
و اين بي‌وجه است زيرا كه از حضرت صاحب الامر عليه السلام روايت صريحي نرسيده است كه بر شيعيان حلال كرده باشد بلكه خلافش ظاهر است.
زيرا كه در زمان غيبت صغرا كه هفتاد سال و كسري بود نايبان آن حضرت، اعني عثمان عمروي و پسر او محمد و حسين بن روح و علي بن محمد سمري رضي اللّه عنهم حصه آن حضرت را بلكه جميع خمس را از شيعيان مي‌گرفتند و به فرموده آن حضرت به مردم مي‌دادند.
و ظاهر آن است كه در اين زمان نيز نائب عام آن حضرت كه علماي رباني

و محدثان و حاملان علوم ايشان‌اند بايد بگيرند و به سادات كه عيال آن حضرت‌اند برسانند، و الا بايد كه سادات كه اشرف خلق‌اند، يا از گرسنگي بميرند، يا سائل به كف شوند، و از همه كس ذليل‌تر باشند، زيرا كه زكات و صدقات واجب بر ايشان حرام است، و خمس را به عوض آن به ايشان داده‌اند.

و به سبب اختلافي كه در ميان علما بهم رسيده است بعضي از

علماي عصر اغنيا را جرأت داده‌اند بر منع خمس، باعث اين شده است كه اكثر سادات به فقر و فاقه مي‌گذرانند، و حقوق ايشان و اجداد ايشان بر ذمت اغنيا مي‌ماند.

و بر تقديري كه امام بر ايشان رحم كرده باشد در زمانهاي تقيه و خوف و تعديات كه از خلفاي جور بر ايشان مي‌شد و حلال كرده باشد، ايشان چگونه بر خود هموار مي‌كند كه عيال و خويشان و اقارب امام خود را در فقر و اضطرار بينند و بر ايشان رحم نكنند، و باز در قيامت اميد شفاعت از ايشان داشته باشند، و حال آن كه فرموده‌اند كه بدترين احوال مردم در روز قيامت وقتي خواهد بود كه صاحبان خمس برخيزند و بگويند پروردگارا خمس خود را مي‌خواهيم.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: من يك درهم خمس را از شما مي‌گيرم و حال آن كه مال من از همه اهل مدينه بيشتر است، و نمي‌گيرم مگر از براي آن كه شما پاك شويد از گناه و از حقوق ما «1».

و حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله فرمود: هر كه احساني به احدي از اهل بيت من بكند من مكافات مي‌دهم او را در قيامت.

و اكثر علما بر آن‌اند كه اگر صاحب مال خود حصه امام عليه السلام را به سادات بدهد بري الذمه نمي‌شود مگر آن كه دستش به عالم محدث عادل نرسد، و به گمان فقير همه خمس اين حكم دارد.

فصل سوم در بيان فضيلت و كيفيت اعتكاف است

و اعتكاف مكثي است در مسجد جامع جهت عبادت، و آن سنت

مؤكد است به مقتضاي آيات و اخبار بسيار، خصوصا در دهه آخر ماه رمضان، چنان كه حضرت سيد المرسلين صلي اللّه عليه و آله هميشه در دهه آخر ماه مبارك اعتكاف مي‌نمودند مگر يك سال كه در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بيست روز اعتكاف داشتند، ده روز قضاي سال گذشته و ده روز ادا.
و از آن حضرت صلي اللّه عليه و آله منقول است كه اعتكاف همه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره.
و اعتكاف به نذر و شبه آن مانند عهد و قسم و اجاره دادن خود به غير واجب مي‌شود، و اگر بر پدر واجب شده باشد و نكرده باشد، احوط آن است كه پسر بزرگ قضا كند.
و بعضي گفته‌اند كه بعد از نيت و شروع كردن واجب مي‌شود.
و بعضي گفته‌اند روز سوم واجب مي‌شود، و همچنين ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم، و هر چه بالا رود به اين نسبت.
و بعضي گفته‌اند مطلقا واجب نمي‌شود، تا آن اسباب وجوب به عمل نيايد، و اين قول قوي است. و احوط آن است كه در اول شبهاي مذكور تجديد نيت بكند به قصد قربت.
و مستحب است كه معتكف شرط كند بر پروردگار خود كه اگر او را مانعي عارض شود بيرون تواند رفت از اعتكاف، و ظاهر جمعي آن است كه جايز است اشتراط رجوع به اختيار بي‌تقييد به عارض و مانع، و بعضي در اين مضايقه كرده‌اند و ظاهرا عارض و مانع اعم از عذر ضروري است.
و محل اين شرط در اعتكاف سنت نزد نيت اعتكاف است و دخول در آن، و جماعتي از اصحاب ذكر كرده‌اند كه محل آن در اعتكاف واجب به نذر نزد گفتن صيغه نذر است، و خالي از اشكال نيست.

و فايده شرط آن است كه نزد عارض يا مطلقا اگر خواهد رجوع تواند كرد اگر چه در روز سوم باشد. و فايده ديگر آن كه اگر با شرط رجوع كند قضا بر او واجب نيست.
و اما مكان اعتكاف جمعي از اصحاب گفته‌اند كه در غير مسجد مكه و مسجد مدينه و مسجد كوفه و مسجد بصره اعتكاف نمي‌باشد، و بعضي بجاي مسجد بصره مسجد مدائن را گفته‌اند، و بعضي هر دو را گفته‌اند، و

خلاف در اين باب بسيار است.
و مسجد مدائن در اين زمانها گويا معلوم نيست. و مسجد بصره در اين اوقات در بيابان واقع است و اعتكاف در آن مشكل است. و گفته‌اند مراد به مسجد مكه و مدينه آن قدري است كه در زمان حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله مسجد بوده، و آنچه بعد الحاق كرده‌اند و ظاهرا در هر مسجد جامعي اعتكاف توان كرد.
و مراد به مسجد جامع مسجد بزرگي است در بلد كه در آنجا نماز جماعت كنند و مخصوص محله نباشد و از اكثر محلات شهر به آنجا براي اقامت جمعه يا جماعت حاضر شوند كو متعدد باشد، مثل مسجد جامع عباسي، و مسجد جامع قديم در اصفهان، و مسجد آقا نور و مسجد عباس آباد محل تأمل است.
و احوط آن است كه اگر در مكه و مدينه و كوفه باشند در غير آن مسجد مخصوصه واقع نسازند، و در بلاد ديگر احوط آن است كه اگر در مسجد كبير بلد كه مشهور به جامع باشد بجا آورند، و اگر مسجد بزرگ‌تر باشد احوط است.
و غايت احتياط آن است كه قصد كند كه اعتكاف مي‌كنم در اين مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتكاف مقرر فيها، و الا در مسجد عبادت مي‌كنم از براي رضاي خدا قربة الي اللّه.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 359
و شرط است در اعتكاف لبث سه روز يا بيشتر، و مشهور آن است كه دو شب ميان داخل‌اند. و بعضي گفته‌اند شب اولي نيز داخل است، و احوط آن است كه نزديك به غروب آفتاب نيت اعتكاف بكند تا شام روز سوم، و اگر تا صبح روز چهارم قصد كند نهايت احتياط است.
و شرط است در اعتكاف كه معتكف روزه باشد، خواه روزه واجب و خواه سنت، و در سنت بايد به رخصت كساني باشد كه رخصت ايشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهر زن را و مالك بنده را.
و احوط آن است كه فرزند بي‌رخصت پدر و مادر اعتكاف سنت نكند و مهمان بي‌رخصت مهمان‌دار و بر عكس واقع نسازند.
و نيت در اعتكاف شرط است، و ظاهرا قصد قربت كافي است.
و واجب است كه بيرون نرود از مسجدي كه در آن اعتكاف مي‌كند بدون ضرورت، مانند نماز جمعه اگر در غير آن مسجد كند، يا عيادت بيمار مؤمن، يا حاضر شدن در جنازه مؤمن، يا قضاي حاجت مؤمن، يا براي حاجات ضروري خود مانند بيت الخلا رفتن و غسل جنابت اگر محتلم شده باشد، و در غسل جمعه بنا بر قول به استحباب آن و ساير اغسال مستحبه اگر در مسجد نتوان كرد اشكالي هست، و مشهور آن است كه نمي‌توان كرد.
و همچنين جايز است بيرون رفتن از براي تحصيل آب و نان و ساير

ضروريات اگر كسي نداشته باشد كه براي او تحصيل نمايد.
و همچنين جايز است بيرون رفتن از جهت گواهي دادن، و گواه شدن اگر ديگري نباشد، و نتوان در مسجد بجا آوردن.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 360
و چون بيرون رود در جائي ننشيند تا بر گردد به مسجد، و بهتر آن است كه در زير سقف راه نرود تا ممكن باشد، و از راههاي نزديك‌تر به مطلب برود، و به بيت الخلاي نزديك‌تر برود اگر ممكن باشد، و توقف بسيار زياده از ضرورت واقع نسازد.
و چون وقت نماز شود نماز را در جاي ديگر غير آن مسجد كه محل اعتكاف او است نكند مگر در مكه معظمه كه در همه جا مي‌تواند كرد، و اگر وقت تنگ شود در جاي ديگر مي‌تواند كرد، و اگر سهوا از مسجد بيرون رود اعتكاف باطل نمي‌شود مگر آن كه زمان بسيار بگذرد كه او را معتكف نگويند، و همچنين اگر جبرا او را بيرون برند.
و احوط آن است كه جزء بدن را نيز از مسجد بيرون نكند، و بعضي منع كرده‌اند از رفتن به بام مسجد، و ظاهرا اگر داخل مسجد باشد قصور ندارد.
و بدان كه حرام است بر معتكف جماع كردن با زنان در روز و شب، و همچنين حرام است بوسيدن به شهوت، و دست بر بدن او ماليدن به شهوت، و احوط اجتناب است از هر دو اگر چه به شهوت نباشد.
و حرام است طلب مني كردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد كه از او مني آيد به سبب آن، و احوط آن است كه به عبث دست بر ذكر نمالد.
و حرام است بوي خوش استعمال كردن، و گل بوئيدن هر گلي كه باشد علي المشهور. و بايد جدال و نزاع با كسي نكند، و احوط آن است كه مباحثه علمي نكند مگر به قدر اظهار حق.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 361
و خريد و فروش نكند مگر براي ضروريات خود و عيال خود، و احوط آن است كه وكيلي از براي خود قرار دهد كه آنها را بكند، و احوط آن است كه مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتي عقد نكاح را، و جميع آنها كه در اعتكاف حرام است در روزها و شبها همه حرام است، مگر خوردن و آشاميدن كه در شب جايز است نه در روز.
و هر چه روزه را باطل مي‌سازد اعتكاف را نيز باطل مي‌كند اگر در روز به فعل آورد و در شب افطار مي‌تواند كرد، و مفطرات غير جماع و استمنا را واقع مي‌تواند ساخت، و اولي اجتناب است از غير اكل و شرب. و اگر جماع كند اعتكاف او باطل مي‌شود، و كفاره مي‌دهد اگر اعتكاف واجب باشد.

و در روز اول و دوم اعتكاف سنت خلاف است، و احوط كفاره است اگر چه جماع در شب واقع شود، و احوط آن است كه هر چه روزه را باطل مي‌كند اگر آنها را واقع سازد كفاره بدهد احتياطا، و كفاره بنده آزاد كردن است اگر تواند، و الا دو ماه پي‌درپي روزه گرفتن، والا شصت مسكين را طعام دادن، و بعضي گفته‌اند مخير است ميان اينها، و اول احوط است بلكه أظهر است.
پس اگر جماع در شب واقع شود يك كفاره مي‌دهد، و اگر در روز ماه رمضان واقع شود دو كفاره مي‌دهد يكي مرتبه و ديگري مخيره، و بعضي گفته‌اند اگر در روز غير رمضان واقع شود باز دو كفاره مي‌دهد و آن بي‌وجه است.
و بيع و شرا و ساير محرمات غير از جماع سبب بطلان اعتكاف نمي‌شود، و كفاره به آنها واجب نمي‌شود، و در بطلان به استمنا

و كفاره به سبب آن خلاف است، و احوط اتمام است، و كفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل مي‌كند اعتكاف را البته، و كفاره مي‌دهد احتياطا. و احكام اعتكاف بسيار است، و به آنچه ضرور بود اكتفا كرديم، و اللّه الموفق.

(15) رساله تحديد صاع

تأليف علامه محمد باقر مجلسي قدس سره متوفاي 1110 ه ق
تحقيق سيد مهدي رجائي
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 365
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه و سلام علي عباده الذين اصطفي.
اما بعد: بايد دانست كه احاديث در تحديد صاع مختلف وارد شده است:
اول: حديث ابراهيم بن محمد همداني است كه از حضرت امام علي نقي عليه السلام روايت كرده است كه صاع شش رطل است به رطل مدينه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سي درهم است، و رطل مدينه صد و نود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم مي‌شود «1».
و چون علماي شيعه و سني اتفاق دارند كه دينار و مثقال شرعي يكي است، و از احاديث نيز ظاهر مي‌شود، و اتفاق كرده‌اند كه دينار در جاهليت و اسلام تغيير نيافت.
و أيضا اتفاق كرده‌اند كه هفت دينار ده درهم است، پس درهم شرعي موافق شصت و سه دينار فارسي مي‌شود از زر ده دانگي قديم، و مثقال شرعي سه ربع مثقال متعارف صرافان است، و بنا بر اين صاع نيم من شاه و چهارده مثقال و ربعي مي‌شود.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 366
و چون احاديث وارد شده است كه درهم زمان حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دينار و نيم مي‌شود به دينار فارسي كه پنجاه و يك شاهي قديم است، و اين احاديث كه مذكور شد اكثر در حد صاع فطره وارد شده است.
و موافق حديث سليمان بن حفص مروزي كه از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده است كه صاع پنج مد است، و مد دويست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه است، و هر حبه برابر دو حبه جو است از جوهاي وسط نه كوچك و نه بزرگ «1».
پس صاع موازي صد هزار و هشتصد جو مي‌شود، و جو در وزن اختلاف بسيار دارد، و بسا باشد كه نزديك به من شاه بشود، و مد بيست هزار و صد و شصت جو مي‌شود، و رطل عراق نه يك صاع مي‌شود.
و ابن بابويه رحمه اللّه چنين جمع كرده است ميان احاديث كه صاع غسل را بر خبر سليمان بن حفص بنا نهاده، و صاع فطره را بر حديث ابراهيم بن محمد.

و والد فقير رحمه اللّه اين وجه را موجه مي‌دانست، زيرا كه شواهد اخبار بر اين دلالت دارد. و گمان فقير موافق جمع بين الاخبار آن است كه در غير غسل بناي درهم بر خبر سليمان باشد، و بناي عدد صاع و درهم بر حديث ابراهيم.
پس بنا بر تحديد مشهور درهم صاع يك من كهنه كه سه چهار يك شاه باشد و بيست و يك مثقال و نيم تقريبا مي‌شود، و مد چهار يك اين مقدار، و رطل نه يك اين مقدار، و اوقيه موافق احاديث چهل

درهم است، و موافق مشهور بيست مثقال و نيم صرافان مي‌شود، و موافق حديث سليمان سي مثقال و سه ربع و قيراط به حسب مشهور بيست و يك مثقال شرعي است، و بعضي دوازده يك نيز گفته‌اند.
و تفاصيل هر يك در رساله اوزان مذكور است، و اللّه تعالي يعلم حقائق الامور و حججه الكرام عليهم السلام.

(16) رساله مال ناصبي

تأليف علامه محمد باقر مجلسي قدس سره متوفاي 1110 ه ق
تحقيق سيد مهدي رجائي
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 371
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه و سلام علي عباده الذين اصطفي محمد و آله خيرة الوري.
شيخ طوسي رضي اللّه عنه در تهذيب به سند مختلف فيه از معلي ابن خنيس روايت كرده است قال قال أبو عبد اللّه عليه السلام: خذ مال الناصب حيثما وجدت و ادفع الينا خمسه «1».
يعني: بگير مال ناصب را هر جا بيابي و بفرست بسوي ما پنج يك آن را.
و أيضا از اسحاق بن عمار به سند مجهول روايت كرده است قال قال أبو عبد اللّه عليه السلام: مال الناصب و كل شيء يملكه حلال لك الا امرأته، فان نكاح أهل الشرك جائز، و ذلك أن رسول اللّه صلي اللّه عليه و آله قال: لا تسبوا أهل الشرك، فان لكل قوم نكاحا، و لو أنا نخاف أن يقتل منكم برجل منهم، و الرجل منكم خير من ألف رجل منهم و مائة ألف منهم لامرناكم بالقتل لهم، و لكن ذلك الي الامام «2».
يعني: حضرت صادق عليه السلام گفت: مال ناصبي و هر چيز
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 372
كه او مالك است حلال است از براي تو مگر زن او، زيرا كه نكاح اهل شرك جايز است، يعني حكم صحيح دارد، و اين براي آن است كه رسول خدا صلي اللّه عليه و آله گفت: دشنام مدهيد أهل شرك را، زيرا كه مر هر گروه را نكاحي هست، و اگر نه آن بود كه ما مي‌ترسيم كه بكشند مردي از شما را به عوض مردي از ايشان، و حال آن كه مردي از شما بهتر است از هزار مرد از ايشان، هر آينه امر مي‌كرديم شما را به كشتن ايشان، و ليكن اختيار اين كشتن بسوي امام عليه السلام است.
و ابن بابويه رحمه اللّه در كتاب معاني الاخبار به سندي كه به اصطلاح متأخرين ضعفي دارد روايت كرده است از معلي بن خنيس، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول: ليس الناصب من نصب لنا أهل البيت لانك لا تجد أحدا يقول أنا أبغض آل محمد، و لكن الناصب من نصب لكم و هو يعلم انكم تتولونا و تتبرؤون من أعدائنا «1».
و در علل الشرايع و عقاب الاعمال نيز اين حديث را روايت كرده است و به جاي تتبرؤون من أعدائنا چنين است: و انكم من شيعتنا «2».
يعني: حضرت صادق عليه السلام گفت: نيست ناصبي كسي كه نصب عداوت كند براي ما اهل بيت، زيرا كه تو نمي‌يابي كسي را كه گويد من

دشمن مي‌دارم آل محمد را، و ليكن ناصب كسي است كه نصب عداوت كند براي شما، و حال آنكه داند كه شما اعتقاد به امامت داريد و شما از شيعيان مائيد. و به روايت ديگر و بيزاري مي‌جوئيد از دشمنان ما.
و به سند ديگر روايت كرده است: كه هر كه دشمن ما را سير
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 373
كند چنان است كه دوست ما را كشته است «1».
و أحمد بن محمد برقي رحمه اللّه در كتاب محاسن به سند صحيح از ابو بصير روايت كرده است قال قلت لابي عبد اللّه عليه السلام:
من نصب لعلي حربا كمن نصب لرسول اللّه صلي اللّه عليه و آله؟
فقال: اي و اللّه، و من نصب لك أنت لا ينصب لك الا علي هذا الدين كما كان نصب لرسول اللّه صلي اللّه عليه و آله «2».
يعني: گفتم با حضرت صادق عليه السلام كه هر كه نصب جنگ يا دشمني كند براي علي چنان است كه نصب كرده است براي رسول خدا صلي اللّه عليه و آله؟ گفت: آري به خدا سوگند، و هر كه نصب كند براي تو و حال آن كه نصب نكند مگر براي آن كه تو صاحب اين ديني، چنان است كه نصب حرب و عداوت كرده است با رسول خدا صلي اللّه عليه و آله.
و أيضا به سند صحيح روايت كرده است از ابو بصير قال: قلت لابي عبد اللّه عليه السلام أرأيت الراد علي هذا الامر كالراد عليكم؟
فقال: يا أبا محمد من رد عليك هذا الامر، فهو كالراد علي رسول اللّه صلي اللّه عليه و آله «3».
يعني: ابو بصير گفت: عرض كرد به خدمت حضرت صادق عليه السلام كه مرا خبر ده كه رد كننده بر من اين امر را- يعني: دين تشيع و ولايت أهل بيت عليهم السلام را- مانند رد كننده بر شما است؟ پس گفت: اي ابو محمد هر كه رد كند بر تو اين امر را و از
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 374
تو قبول نكند، مثل كسي است كه رد كند بر رسول خدا صلي اللّه عليه و آله گفته او را.
و كليني به سند حسن از ابو بصير روايت كرده است قال:
سألني أبو عبد اللّه عليه السلام عن أهل البصرة ما هم؟ قلت: مرجئة و قدرية و حرورية، فقال: لعن اللّه تلك الملل الكافرة المشركة التي لا تعبد اللّه علي كل شي «1».
يعني: سؤال كرد از من ابو عبد اللّه عليه السلام از اهل بصره كه چيستند ايشان؟ يعني چه مذهب دارند؟ گفتم مرجئه‌اند، و بعضي قدريه‌اند و بعضي حروريه‌اند گفت: لعنت كند خدا اين ملل‌هاي كافر شرك آورنده را كه نمي‌پرستند خدا را بر هيچ چيز، يعني هيچ دين و ملت ندارند.
بدان كه مرجئه را بر سه معني اطلاق مي‌كنند:

اول: جميع اهل سنت را مرجئه مي‌گويند، براي آن كه امير المؤمنين عليه السلام را تأخير كرده‌اند از مرتبه اولي به مرتبه چهارم.
دوم: گروهي از ايشان را مي‌گويند كه اعتقاد دارند كه با ايمان هيچ معصيت ضرر نمي‌كند، چنان كه با كفر هيچ طاعت منع نمي‌كند، و مي‌گويند ايمان كسي كه پيغمبران را بكشد مثل ايمان جبرئيل و ميكائيل است.
سوم: بر گروهي نيز اطلاق مي‌كنند كه اعتقاد ايشان آن است كه در دنيا حكم به ايمان و كفر هيچ كس نمي‌توان كرد.
و قدريه را بر جبريه اطلاق مي‌كنند كه افعال بنده را از خدا مي‌دانند. و بر تفويضيه نيز اطلاق مي‌كنند كه مي‌گويند كه خدا را

بر افعال بنده هيچ دخلي نيست، بلكه بر افعال بنده قادر نيست.
و حروريه خارجيان را مي‌گويند كه به امير المؤمنين عليه السلام ناسزا مي‌گويند، زيرا كه اول جمعيت ايشان در قريه‌اي شد كه آن را حرورا مي‌گفتند.
و أيضا به سند حسن از فضيل روايت كرده است قال: دخلت علي أبي جعفر عليه السلام و عنده رجل، فلما قعدت قام الرجل فخرج، فقال لي: يا فضيل ما هذا عندك؟ قلت: و ما هو؟ قال:
حروري. قلت: كافر؟ قال: اي و اللّه مشرك «1».
يعني: فضيل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام و نزد او مردي بود، چون من نشستم بر خواست آن مرد و بيرون رفت، پس گفت آن حضرت با من كه اي فضيل چيست اين مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب دارد؟ گفت: حروري است يعني خارجي است، گفتم: كافر است؟ گفت: آري و اللّه مشرك است.
و برقي در محاسن روايت كرده است به سند حسن از علي زرگر قال قال: ان المؤمن ليشفع لحميمه الا أن يكون ناصبيا، و لو أن ناصبا شفع له كل نبي مرسل و ملك مقرب ما شفعوا «2».
ظاهرا از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است يعني گفت: به درستي كه مؤمن البته شفاعت مي‌كند براي خويش خود، مگر آن كه ناصبي باشد، و اگر ناصبي را شفاعت كند از براي او هر پيغمبري مرسل و هر ملك مقرب، هر آينه شفاعت ايشان در حق او مقبول نگردد.
و ابن بابويه رحمه اللّه در كتاب عقاب الاعمال به سند ضعيف

از حمران روايت كرده است عن أبي جعفر عليه السلام قال: لو أن كل ملك خلقه اللّه عز و جل، و كل نبي بعثه اللّه، و كل صديق، و كل شهيد شفعوا في ناصب لنا أهل البيت أن يخرجه اللّه جل و عز من النار ما أخرجه اللّه أبدا، و اللّه عز و جل يقول في كتابه «ما كثين فيه أبدا» «1».

يعني: حضرت امام محمد باقر عليه السلام گفت اگر هر ملكي كه خلق كرده است او را خدا و هر صديق و هر شهيد كه شفاعت كنند در كسي كه نصب عداوت كند براي ما اهل بيت براي آن كه بيرون آورد او را خداي عز و جل از آتش، هر آينه بيرون نياورد خدا او را هرگز، و خدا مي‌گويد در كتاب خود كه مكث كنندگان‌اند در آن هميشه.
و أيضا به سند مجهول روايت كرده است از سدير صراف قال:
سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ان عدو علي عليه السلام لا يخرج من الدنيا حتي يجرع جرعة من الحميم، و قال: سواء علي من خالف هذا الامر صلي أم صام.
و في حديث آخر قال الصادق عليه السلام: الناصب لنا أهل البيت لا يبالي صام أم صلي أو زنا انه في النار انه في النار «2».
يعني: گفت شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام كه مي‌گفت:
به درستي كه دشمن علي عليه السلام بيرون نمي‌رود از دنيا مگر آن كه مي‌آشامد جرعه‌اي از حميم جهنم.
و گفت: مساوي است بر كسي كه مخالفت كند دين تشيع را كه
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 377
نماز كند يا روزه بدارد يا زنا كند به درستي كه او در آتش است، البته او در آتش است.
و ابن ادريس رحمه اللّه در كتاب سرائر به سند مجهولي روايت كرده است قال: كتبت الي أبي الحسن عليه السلام أسأله عن الناصب هل احتاج في امتحانه الي أكثر من تقديمه الجبت و الطاغوت و اعتقاد امامتها؟ فرجع الجواب: من كان علي هذا فهو ناصب.
يعني: گفت نوشتم به سوي امام علي نقي عليه السلام سؤال كردم از ناصبي كه آيا محتاج هستم در امتحان كردن او به سوي بيشتر از تقديم كردن او جبت و طاغوت را يعني اولي و دومي را بر حضرت امير المؤمنين عليه السلام و اعتقاد كردن او به امامت ابو بكر و عمر، پس برگشت جواب كه هر كه بر اين حالت باشد پس او ناصبي است.
و شيخ طوسي در تهذيب و استبصار به سند مختلف فيه روايت كرده است از سالم بن مكرم عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال قال رجل و أنا حاضر: حلل لي الفروج، ففزع أبو عبد اللّه عليه السلام، فقال له رجل: ليس يسألك أن يعترض الطريق، انما يسألك خادما يشتريها، أو امرأة يتزوجها، أو ميراثا يصيبه، أو تجارة أو شيئا أعطيه.
فقال: هذا لشيعتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، و الميت منهم و الحي، و ما يولد منهم الي يوم القيامة فهو لهم حلال، أما و اللّه لا يحل الا لمن أحللنا له، و لا و اللّه ما أعطينا أحدا ذمة، و ما عندنا لاحد عهد، و لا لاحد عندنا ميثاق «1».

يعني: گفت مردي به حضرت صادق عليه السلام و من حاضر

بودم كه حلال گردان براي من فرجها را، پس اثر بيمي در آن حضرت ظاهر شد، و شايد براي تقيه باشد، پس مرد ديگر گفت با آن حضرت كه او از تو سؤال نمي‌كند كه برود و راه مردم را بزند و مال ايشان را بگيرد، سؤال نمي‌كند مگر خادمي را كه بخرد او را، يا زني را كه تزويج نمايد او را، يا ميراثي كه به او برسد، يا تجارتي يا چيزي كه به او بخشيده شود.
پس حضرت گفت اين از براي شيعه ما حلال است، براي هر كه حاضر باشد از ايشان و هر كه غائب باشد، براي مرده ايشان و زنده ايشان و هر كه از ايشان متولد شود تا روز قيامت، پس آنچه گفتي بر ايشان حلال است، و بخدا سوگند كه حلال نيست اينها مگر براي كسي كه ما از براي او حلال كنيم، و نه بخدا سوگند نداده‌ايم احدي را اماني، و نيست نزد ما براي احدي عهدي، و نيست براي احدي نزد ما پيماني.
و در كتاب علل الشرايع و كتاب تهذيب و كتاب استبصار به سند صحيح از زراره و محمد بن مسلم روايت كرده‌اند عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام: هلك الناس في بطونهم و فروجهم، لانهم لم يؤدوا الينا حقنا، ألا و ان شيعتنا من ذلك و أباءهم في حل «1».
يعني: امام محمد باقر عليه السلام گفت كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام گفت كه هلاك شدند مردم به سبب شكمهاي خود و فرجهاي خود، زيرا كه ايشان ادا نمي‌كنند به سوي ما حق ما را، و به درستي كه شيعه ما از اين و پدران ايشان در حلال بوده‌اند، يعني بر ايشان حلال است.

و در كليني و تهذيب و استبصار و علل الشرايع به سند صحيح از ضريس كناسي روايت كرده است قال قال أبو عبد اللّه عليه السلام:
أتدري من أين دخل علي الناس الزنا؟ فقلت: لا أدري جعلت فداك.
قال: من قبل خمسنا أهل البيت، الا شيعتنا الاطيبين، فانه محلل لهم و لميلادهم «1».
يعني: حضرت امام جعفر صادق عليه السلام گفت: آيا ميداني از كجا داخل شد بر مردم زنا كردن؟ پس گفتم: نمي‌دانم فداي تو گردم. گفت: از جهت خمس ما اهل بيت مگر شيعه ما كه پاكيزه‌ترين خلق‌اند، پس به درستي كه آن حلال كرده شده است از براي ايشان و از براي متولد شدن ايشان كه حلال زاده باشند.
و ايضا در تهذيب به سند صحيح از فضيل روايت كرده است عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال: من وجد برد حبنا علي كبده، فليحمده اللّه علي أول النعم، قال قلت: جعلت فداك ما أول النعم؟
قال: طيب الولادة، ثم قال أبو عبد اللّه عليه السلام: قال أمير المؤمنين

عليه السلام لفاطمة عليها السلام: احلي نصيبك من الفيء لاباء شيعتنا ليطيبوا، ثم قال أبو عبد اللّه عليه السلام: انا أحللنا امهات شيعتنا لا بائهم ليطيبوا «2».
يعني: حضرت صادق عليه السلام گفت هر كه بيابد سردي و لذت دوستي ما را بر جگر خود، پس حمد كند خدا را بر اول نعمتها.
فضيل گفت: گفتم فداي تو شوم كدام است اول نعمتها؟
گفت: پاكيزگي ولادت يعني حلال زادگي، پس گفت ابو عبد اللّه عليه السلام كه گفت امير المؤمنين عليه السلام مر فاطمه را عليها

السلام كه حلال گردان بهره خود را از غنيمت و فايده‌ها كه از تو است براي پدران شيعه ما، پاك و پاكيزه شوند از حرام زاده بودن، پس ابو عبد اللّه عليه السلام گفت: به درستي كه ما حلال كرديم مادران شيعيان خود را براي پدران ايشان تا پاكيزه شوند يعني حلال زاده باشند.
و علي بن ابراهيم در تفسير به سند معتبر روايت كرده است كه امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: كسي كه مخالف شما است در دين هر چند عبادت كند و جهد كند در عبادت از اهل اين آيه «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلي ناراً حامِيَةً» يعني روي چند در روز قيامت ترسناك و خوار باشند كه در دنيا عمل مي‌كرده باشند و تعب مي‌كشيده باشند در عبادت بر افروزند آتشي را بسيار گرم «1».
و در كليني و ثواب الاعمال چندين حديث به اين مضمون روايت شده است در تفسير اين آيه «2».
و در عيون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه حق تعالي در شب معراج با رسول خود صلي اللّه عليه و آله خطاب كرد كه اي محمد اگر بنده‌اي مرا عبادت كند تا مانند مشك پوسيده شود و چون به نزد من آيد اعتقاد به امامت يكي از امامان نداشته باشد او را در بهشت خود جا ندهم «3».
و در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام مذكور است كه هر

كه انكار امامت امير المؤمنين عليه السلام و خلفاي او عليهم السلام نمايد هميشه در جهنم خواهد بود و از اهل اين آيه است «بَلي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «1».
و كليني به سند معتبر از امام محمد باقر عليه السلام در تفسير همين آيه روايت كرده است كه اگر انكار كند امامت امير المؤمنين عليه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود «2».
و در كتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه سه كس‌اند كه سخن نمي‌گويد با ايشان خدا در روز قيامت و نظر

رحمت به سوي ايشان نمي‌افكند و عمل ايشان را نمي‌پسندد و از براي ايشان است عذاب اليم: كسي كه دعوي كند امامت امامي را كه از جانب خدا امام نباشد، و كسي كه انكار كند امامت امامي را كه از جانب خدا امام باشد، و كسي كه گمان كند كه اين دو كس را در اسلام بهره‌اي هست «3».
و در معاني الاخبار به سند معتبر روايت كرده است كه حضرت صادق عليه السلام حمران را گفت كه ريسمان بكش در ميان خود و اهل عالم هر كه مخالف تو باشد در اين دين كه داري پس او زنديق است، هر چند فرزند محمد و علي و فاطمه باشد صلوات اللّه عليهم أجمعين.
و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه حق تعالي علي عليه السلام را علمي و نشانه‌اي گردانيده است در ميان خود و ميان خلق خود، و ميان او و خلقش نشانه‌اي به غير آن حضرت نيست، پس هر كه متابعت او كند

مؤمن است، و هر كه انكار او كند كافر است و هر كه شك در او كند مشرك است «1».
و در حديث معتبر ديگر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه اگر انكار امير المؤمنين كنند جميع اهل زمين هر آينه خدا همه را داخل جهنم كند 2.
و در محاسن برقي روايت كرده است كه حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله فرمود: ترك كنندگان ولايت علي عليه السلام كه انكار فضل او مي‌نمايند و معاونت دشمنان او مي‌كنند بيرون‌اند از اسلام اگر بر اين اعتقاد بميرند «3».
و در اكمال الدين به سندهاي معتبر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه هر كه بميرد و اعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده است مردن جاهليت و كفر و شرك و ضلالت «4».
و در حديث ديگر از حضرت امام موسي عليه السلام روايت كرده است كه هر كه شك كند در امام زمان خود پس به تحقيق كه كافر شده است به جميع آنچه خدا فرستاده است «5».
و شيخ طوسي در امالي به سند موثق از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه هر كه در روز قيامت بيايد با اعتقاد به امامت امام جائري كه از جانب خدا نيست، و انكار امامت ما كند هر آينه حق تعالي او را سرنگون در آتش اندازد «6».

و ايضا از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت كرده است كه اگر بنده‌اي بيابد در روز قيامت با عمل هفتاد پيغمبر خدا اين را از او قبول نكند

تا خدا او را ملاقات كند با ولايت من و ولايت اهل بيت من «1».
و در علل الشرايع به سند صحيح روايت كرده است كه داود ابن فرقد از حضرت صادق عليه السلام سؤال نمود كه چه مي‌گوئي در كشتن ناصبي؟ فرمود: خونش حلال است، و مي‌ترسم كه تو را به عوض او بكشند، اگر تواني كه ديواري بر سر او بگرداني يا او را در آبي غرق كني كه كسي بر تو گواهي ندهد كه او را كشته‌اي بكن. داود گفت: چه مي‌فرمائي در مالش؟ فرمود: مالش را تلف كن تا تواني «2».
و كليني به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه هر كه شريك گرداند با امامي كه از جانب خدا است امامي را كه از جانب خدا نيست و مشرك است «3».

(18) رساله مفتتح شهور

اشاره

تأليف علامه محمد باقر مجلسي قدس سره متوفاي 1110 ه ق
تحقيق سيد مهدي رجائي
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 399
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه الذي جعل الشمس ضياءا و القمر نورا، فقدر بهما ليالي و اياما و سنين و شهورا ليبتغوا من ربهم فضلا موفورا، و الصلاة و السلام علي شمسي عالم الايجاد و ركني السبع الشداد محمد و علي و آلهما الامجاد الانجاد.
اما بعد: چون بعضي از اخبار در باب علم به مفتتح شهور از اهل بيت عصمت و طهارت گرديده كه مخالف مشهور بين الاصحاب است، و مضامين آنها نيز خالي از غموض و اشكالي نيست، لهذا بعضي داعي را مأمور ساختند كه توضيح مضامين و احكام آنها نموده. و توضيح آن مطالب در ضمن چند مقصد مي‌نمايد:

مقصد اول در بيان معني ماه و سال شمسي و قمري است

بايد دانست كه چون اهل عالم را ضرور است از براي ضبط تواريخ حوادث از عمرها و قرضها و مبايعات و معاملات و دولتها، و ايضا در تعيين مواقع امور شرعيه از صوم و صلاة و عبادات از

تعيين ايام و تركيب آنها با يكديگر، و بايد بنايش بر حركات اجرام سماويه باشد، و مشهورترين آنها آفتاب و ماه است.

لهذا در شرع و عرف بناي ماه و سال را كه معيار تواريخ شرعيه و عرفيه‌اند بر اين دو كوكب گذاشته‌اند، چنان كه حق تعالي در آيات بسيار اشاره به اين اسرار نموده است، كما قال تعالي «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» «1» و باز فرموده است «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ» «2» و از اين باب آيات بسيار است.

و قمر را در حساب ماه اصل قرار داده‌اند، چون ماه از يك دور قمر بهم مي‌رسد. و شمس را در حساب سال اصل قرار داده‌اند، چون از يك دور حركت آفتاب بهم مي‌رسد، و چون دوازده دور قمر نزديك است به يك سال شمسي آن را سال قمري گويند.

و چون آفتاب در هر سال دوازده برج را قطع مي‌كند، مدت قطع آن يك برج را و آن نزديك است به يك ماه قمري آن را ماه شمسي گويند، و مدت مكث آفتاب در برجها مختلف است.

و سال شمسي مدت گرديدن آفتاب است از نقطه معيني از فلك البروج، مانند اول حمل تا آن كه باز به آن نقطه برگردد به حركت خاصه خود، و آن در مدت سيصد و شصت و پنج روز و ربع يك روز است مگر كسر قليلي.

و سال قمري سيصد و پنجاه و چهار روز است و پنج يك و شش يك يك روز، يعني يازده جزء از سي جزء يك روز، و اين كمتر است

از سال شمسي به ده روز و بيست ساعت و نيم نجومي تقريبا.

و به اين سبب ماههاي قمري در چهار فصل مي‌گردد، مثل آن كه ماه رمضان گاهي در فصل بهار و گاهي در زمستان مي‌افتد، و بناي نسيء كه در جاهليت شايع بوده و حق تعالي در قرآن مجيد منع از آن فرموده نيز بر اين است، چنانچه در بحار الانوار تحقيق آن نموده‌ام.

و اول ماه قمري را يهودان و بعضي از تركان از وقت اجتماع آفتاب و ماه در يك درجه مي‌دانند كه وسط محاق است. و مسلمانان اول ماه را از

ديدن هلال مي‌دانند و آخرش را ديدن هلال ديگر.
و منجمان اين را ترجيح داده‌اند، براي آن كه در محاق چون ماه از نور آن چيزي نمي‌نمايد گويا معدوم شده است، و چون هلال مي‌نمايد گويا الحال متولد شده است از عدم و بيرون آمده است از شيمه ظلمت.
و آنچه فقير را به خاطر مي‌رسد آن است كه جناب مقدس الهي براي آساني كار بر عامه عباد بناي فرائض و سنن را بر امري چند گذاشته، و به وقتي چند منوط گردانيده است كه بر همه خلق استعلام آنها در نهايت سهولت باشد، و عوام و خواص به آنها يك نسبت داشته باشند.
چنان كه فريضه صبح را به روشني افق منوط گردانيده است كه هر كه چشم دارد مي‌بيند، و زوال را به زياد شدن سايه‌ها، و مغرب را به غروب قرص يا ذهاب حمره.
و اگر فريضه را به چهار ساعتي يا ده ساعتي روز منوط مي‌گردانيد، بايست آلتها براي استعلام ساعات پيدا كنند، و بر اكثر عوام متعسر بلكه متعذر باشد، و همچنين هلال شهر رمضان و غير آن را منوط
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 402
به رؤيت ساخته است كه همه خلق در آن مساوي‌اند، و بسا باشد كه عوام زودتر و بهتر از خواص بينند.
و به اين سبب بناي اكثر احكام شرعيه را بر ماههاي قمري و سير قمر گذاشته‌اند، مانند مواليد حضرت رسول و ائمه صلوات اللّه عليهم و روز غدير و روز مباهله و امثال اينها.
و رعايت درجه آفتاب را نكرده‌اند، زيرا كه اگر بر آن مبتني مي‌ساختند بر اكثر خلق مخفي مي‌بود، و بايست رجوع كنند به منجمان ماه را، و زحمت بسيار در استعلام آنها بكشند چنان كه در مواليد پادشاهان عظيم الشأن مهره منجمان استعلام مواليد ايشان مي‌نمايند و بر اكثر خلق مخفي است.
و در ابتناي اكثر امور بر حركت قمر نكته نجومي نيز مي‌توان گفت كه چون قمر اقرب كواكب است به زمين، و تعلقش به اهل زمين زياده از كواكب ديگر است، لهذا آن را اعتبار كرده‌اند به خلاف مواليد شريفه سلاطين با وقر و تمكين كه چون نسبت ايشان به آفتاب از جهت عموم فوائد و آثار و شمول منافع و فوائد نسبت به هر ديار و جهات بسيار ديگر كه منجمان ذكر كرده‌اند زياده از كواكب ديگر است، لهذا در مواليد ايشان درجه آفتاب را اعتبار كرده‌اند، و اين وجه مبتني است كه فقير را در اين باب به خاطر رسيده است.

مقصد دوم در بيان حساب عدد و كبيسه است

بدان كه ابتداي سال عرب را از ماه محرم مي‌گيرند، و چون قاعده اهل حساب آن است كه كسري كه زياده از نصف باشد تمام حساب مي‌كنند و حركت وسطي كه قمر در هر ماه بيست و نه روز

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 403

و نيم و يك دقيقه و پنجاه ثانيه است.

پس ماه محرم را كه اول سال است چون زياده از نصف است تمام مي‌گيرند و سي روز حساب مي‌كنند.

و از براي ماه صفر چون كسرش سه دقيقه و چهار ثانيه است و كمتر از نصف است، بيست و نه روز حساب مي‌كنند، و ربيع الاول را سي، و ربيع الثاني را بيست و نه مي‌گيرند تا به ماه ذي الحجه برسد كه آخر سال عرب است، و كسري كه از براي آن جمع مي‌شود بيست و دو دقيقه است و آن كمتر از نصف يك روز است، پس آن را نيز به همان حساب بيست و نه مي‌گيرند.

و سال دوم را باز به همان نحو محرم گرفته يك ماه را تمام و يك ماه را ناقص مي‌گيرند تا به ماه ذي الحجه برسد، و چون كسر سال سابق را با كسر اين سال جمع مي‌كنند چهل و چهار دقيقه مي‌شود و اين زياده از نصف است، پس ذي الحجه سال دوم را تمام حساب مي‌كنند و ذو القعده و ذو الحجه اين سال هر دو تمام مي‌شود.

و اين سال را سال كبيسه مي‌گويند، چون كسرها با يك ديگر جمع مي‌كنند و ماه ناقصي را تمام حساب مي‌كنند.

و در هر سي سال به اين حساب يازده سال را كبيسه مي‌گيرند، يعني سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سيزدهم و شانزدهم و هجدهم و بيست و يكم و بيست و چهارم و بيست و ششم و بيست و نهم.

و بعضي به جاي شانزدهم پانزدهم را گيرند، به اعتبار آن كه از براي تمام گرفتن كسر رسيدن به نصف را كافي مي‌دانند، و تجاوز از نصف را در كار نمي‌دانند.

و مشهور ميان علما آن است كه مدار روزه و عبادات شرعيه بر ديدن هلال است، و اين حساب عدد در شرع معتبر نيست، و

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 404

بعضي از احاديث موافق حساب عدد وارد شده است كه در مقاصد آتيه ايراد مي‌نمايد.

يعني هر روز از روزهاي هفته كه در سال سابق اول ماه مبارك رمضان بوده باشد، روز پنجم آن اول ماه امسال خواهد بود، اگر مثلا ماه رمضان سابق روز يك‌شنبه باشد مي‌بايد ماه رمضان امسال اولش روز پنجشنبه باشد، و اين در غير سال كبيسه است، و در سال كبيسه بايد شش روز بشمارند روز ششم اول ماه رمضان اين سال خواهد بود.
و در غالب اوقات اين حساب با رؤيت موافق مي‌افتد، چنان كه در سنه هزار و صد و هفت اول ماه رمضان روز چهارشنبه بود، و در سال بعد از او كه سنه هزار و صد و هشت بود پنجم آن كه روز يك‌شنبه بود اول ماه رمضان بود، و اين سال كه سنه هزار و صد و نه است چون سال كبيسه است ششم يك‌شنبه كه روز جمعه است اول ماه مبارك بود.
و گاه هست كه به حسب رؤيت تخلف مي‌كند و موافق نمي‌افتد، سرش آن است كه اگر چه به حسب تجربه يافته‌اند كه سه ماه متوالي تمام مي‌تواند شد و زياده نمي‌تواند شد، اما ماههاي سال را كه بر سر هم حساب كنند در غير سال كبيسه اگر اول ماه رمضان شنبه باشد، چون به حسابي كه سابقا مذكور شد از ماههاي تمام است بايد دوشنبه اول ماه شوال باشد.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 405
و چون آن ناقص است بايد شنبه اول ماه ذي القعده باشد، و چون آن تمام است بايد پنجشنبه اول ماه ذي الحجه باشد، و چون آن ناقص است بايد جمعه اول ماه محرم باشد، و چون آن تمام است بايد يك‌شنبه اول ماه صفر باشد، و چون آن ناقص است بايد دوشنبه اول ماه ربيع الاول باشد.
و چون آن تمام است بايد چهارشنبه اول ماه ربيع الثاني باشد، و چون آن ناقص است بايد پنج‌شنبه اول ماه جمادي الاولي باشد، و چون تمام است بايد سه‌شنبه اول ماه شعبان باشد، و چون ناقص است بايد چهارشنبه اول ماه مبارك رمضان باشد و آن پنجم شنبه است كه اول ماه رمضان سابق بود.
و در سال كبيسه چون ماه ذي القعده و ذي الحجه را هر دو تمام مي‌گيرند اول ماه رمضان آن سال بايد موافق ششم ماه رمضان سابق باشد.
مثلا در فرضي كه در سابق ذكر كرديم اگر در سال كبيسه باشد و ذي الحجه را تمام بگيريم شنبه اول ماه محرم خواهد بود و به همان نحو ماههاي بعد را يكي تمام و يكي ناقص بگيريم، اول ماه رمضان پنج‌شنبه خواهد بود، و آن نسبت به شنبه كه اول ماه رمضان سابق است ششم خواهد بود.

و احاديث بر اين مضمون بسيار است، چنان كه كليني رحمه اللّه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايام سال سيصد و شصت روز بود و حق تعالي دنيا را در شش روز خلق كرده و شش روز را از سال بيرون كرد سيصد و پنجاه و چهار روز ماند، شعبان هرگز تمام نمي‌شود، و شوال بيست و نه روز است، و ذو القعده سي روز است، زيرا كه خدا فرموده است وعده داديم
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 406
موسي را سي شب و تمام كرديم آن را به ده شب ديگر، پس تمام شد ميقات پروردگار او چهل شب، و آن ماه ذي القعده بود و ده روز ذي الحجه، پس ذي القعده را خدا تمام گرفته است و ذو الحجه بيست و نه روز است، و محرم سي روز است، پس همچنين بعد از آن يك ماه تمام است و يك ماه ناقص «1».
و ابن بابويه رحمه اللّه به اين حديث عمل كرده است، و ساير علما موافق احاديث ديگر بنا را بر ديدن ماه گذاشته‌اند.
و أيضا كليني از عمران زعفراني روايت كرده است كه به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض كردم كه گاه هست آسمان را ابر فرو مي‌گيرد در عراق دو روز و سه روز، پس در كدام روز روزه بداريم؟ فرمود: نظر كن روزي را كه در سال گذشته روزه داشته‌اي و اول ماه رمضان بوده است، روز پنجم آن روز را در اين سال روزه بدار «2».
و ايضا به سند ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه در سال آينده روزه بدار پنجم آن روز را كه در ماه گذشته روزه داشته بودي «3».
و ايضا روايت كرده است كه محمد بن الفرج به خدمت حضرت امام علي نقي عليه السلام نوشت كه از پدران شما روايت كرده‌اند در حساب روزه كه پنج روز از اول ماه رمضان گذشته بشمارند.
حضرت در جواب نوشتند: صحيح است، و ليكن در هر چهار سال پنج پنج بشمار، و در سال پنجم شش روز بشمار.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 407
پس سياري گفت: اين تفاوت از جهت كبيسه است و اصحاب ما حساب كردند، و گفتند: اين به حساب كبيسه درست است «1».
مؤلف گويد: حساب كبيسه كه در اين حديث وارد شده است، مخالف آن حسابي است كه مشهور است ميان منجمان، و مشهور موافق ارصاد مشهوره حساب كبيسه به آن قاعده‌ايست كه سابقا مذكور شد.
و قول ديگر در كبيسه هست كه گفته‌اند در هر سه سال يك روز به جهت كبيسه زياد كنند، و در سال سي‌ام دو روز تا در سي سال يازده روز شود.
و اين قول متروك و مهجور است، و آن كه حضرت فرموده‌اند يا مبتني بر احتياط است، يا موافق قاعده‌ايست كه در آن زمان ميان عرب معروف

بوده است، چنان كه صاحب قاموس گفته است:
كه سال كبيسه آن سالي است كه يك روز از آن را مي‌دزدند و آن در هر چهار سال مي‌شود «2». و قرينه‌اش آن است كه راوي گفت اصحاب ما حساب كردند درست يافتند.
و چون احاديث بسيار وارد شده است كه مدار صوم و فطر بر ديدن ماه است، شيخ طوسي رحمه اللّه اين احاديث را حمل كرده است بر آن كه سنت است كه آن روز را روزه بدارند به قصد سنت، كه اگر در واقع از ماه رمضان باشد روزه داشته باشند، چنان كه روزه يوم الشك را سنت است كه روزه بدارند، و اگر ظاهر شود كه از ماه رمضان بوده است از روزه ماه رمضان مجزي است.
و بعضي گفته‌اند مقصود از اين احاديث بيان قاعده حساب
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 408
عدد است كو به حسب شرع بناي احكام را بر آن نتوان گذاشت، و اين بسيار بعيد است.
و شيخ در مبسوط، و علامه در منتهي، و جمع ديگر از علما رضوان اللّه عليهم اين اخبار را حمل كرده‌اند بر آن كه اگر ماههاي سال همه يا اكثر ديده نشود به اين احاديث عمل مي‌كنند، زيرا كه به حسب برهان و تجربه معلوم است كه همه ماههاي سال تمام نمي‌تواند بود.
و به گمان فقير اگر زياده از چهار ماه مشتبه شود، باز عمل به اين اخبار مي‌توان كرد. و بعضي گفته‌اند مطلقا همه را سي حساب مي‌كنند. و اين مخالف تجربه و عادت است، و مستلزم طرح اخبار معتبره بسيار است.

مقصد چهارم [در روزه روز عيد اضحي و روز عاشورا]

در شرح حديثي است كه كليني از حضرت صادق عليه السلام و ابن بابويه در مقنع از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده‌اند كه روز عيد اضحي در روزي است كه در آن روز روزه مي‌دارند و روز عاشورا در روزي است كه در آن افطار مي‌كنند «1».

و سيد بن طاوس رضي اللّه عنه گفته است كه ما مذاكرة از مشايخ خود شنيده‌ايم كه از يكي از ائمه عليهم السلام روايت كرده‌اند كه روز روزه شما روز نحر شما است «2».

و اكثر اين احاديث را نفهميده‌اند و تكلفات بارده در حلش كرده‌اند.

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 409

و گمان فقير آن است كه اين نيز موافق اخبار سابقه است، كه هر روزي كه اول ماه رمضان باشد از ايام هفته همان روز عيد قربان است، و هر روز عيد فطر است همان روز روز عاشورا است، و اين نيز ظاهرش آن است كه مبتني بر حساب عدد باشد.

اما در سال كبيسه موافق مي‌افتد، زيرا كه اگر اول ماه رمضان مثلا يك‌شنبه باشد، چون از ماههاي تمام است، بايد اول شوال سه‌شنبه باشد، و چون شوال ناقص است بايد اول ماه ذي القعده چهارشنبه باشد، و چون از ماههاي تمام است بايد اول ماه ذي الحجه جمعه باشد، پس روز عيد اضحي يك‌شنبه خواهد بود و موافق است با جزء اول حديث.

و چون در غير سال كبيسه ماه ذي الحجه ناقص است بايد اول ماه محرم روز شنبه باشد، پس عاشورا روز دوشنبه خواهد بود و موافق نمي‌شود با جزء دوم حديث.

و اگر سال كبيسه باشد چون ماه ذي الحجه نيز تمام است، اول ماه محرم روز يك‌شنبه خواهد بود، و عاشورا روز سه‌شنبه مي‌شود، و جزء ثاني حديث نيز موافق مي‌شود، پس يا بايد حديث را حمل بر سال كبيسه كرد، يا بر كثرت وقوع اين حالت، يا بر خصوص آن سالي كه حضرت فرموده‌اند.

مقصد پنجم در توضيح حديث ديگر است كه در اين باب وارد شده است و كسي معني آن را نيافته و متعرض شرح آن نگرديده است.

سيد جليل نبيل نقيب نجيب صاحب كرامات و مقامات رضي الدين علي بن طاوس رحمه اللّه در كتاب اقبال از جد خود شيخ طوسي
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 410
رضي اللّه عنه روايت كرده است از ابو احمد از محمد بن ابراهيم از پدرش كه گفت: رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسكري عليه السلام در روز اول ماه مبارك رمضان، و مردم اختلاف كرده بودند در آن روز، بعضي يقين داشتند كه اول ماه است، و بعضي شك داشتند.
چون حضرت مرا ديدند فرمودند: اي ابراهيم امروز تو داخل كدام گروهي؟ يقين داري يا شك داري؟ گفتم: فداي تو شوم از براي استعلام اين امر به خدمت شما آمده‌ام.
حضرت فرمود: من اصلي و قاعده‌اي به دست تو بدهم كه بعد از اين هرگز شك نكني.
گفتم: اي مولي و آقاي من منت گذار بر من به بيان آن قاعده.
حضرت فرمود: بايد بشناسي و معلوم كني روز اول محرم را، چون آن را دانستي محتاج نيستي به آن كه طلب كني هلال ماه رمضان را.
گفتم: چگونه مجزي است دانستن هلال محرم از طلب كردن هلال ماه رمضان، بيان كن از براي من اي سيد من.
فرمود: نظر كن روز اول محرم را اگر يك‌شنبه باشد يكي بگير، و اگر دوشنبه باشد دو بگير، و اگر سه‌شنبه باشد سه بگير، و اگر چهارشنبه باشد چهار بگير، و اگر پنج‌شنبه باشد پنج بگير، و اگر جمعه باشد شش بگير، و اگر شنبه باشد هفت بگير.
پس آن عدد را حفظ كن و عدد امامان خود را كه دوازده است بر آن بيفزا و مجموع را بگير، پس هفت هفت از آن عدد بينداز، اگر هفت بماند شنبه اول ماه رمضان است، و اگر شش بماند جمعه است، و اگر پنج بماند پنج‌شنبه، و اگر چهار بماند
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 411
چهارشنبه، و اگر سه بماند سه‌شنبه، و اگر دو بماند دوشنبه، و اگر يك بماند يك‌شنبه، پس بناي حساب خود را بر اين قاعده بگذار «1».
مؤلف گويد: اين حديث بر افاضل علما مشتبه شده، و سر اين را ندانسته‌اند، و لهذا اكثر در كتب خود ايراد ننموده‌اند، و سيد ابن طاوس رحمه اللّه فرموده است شايد اين حديث مخصوص به وقت خاصي يا

شخص مخصوصي بوده باشد.
و گمان فقير آن است كه اين حديث نيز مبتني بر حساب عدد است، و با حديث خمسه موافق است، و هر دو بر يك اصل مبتني شده‌اند، زيرا كه هر گاه روز اول محرم يك‌شنبه باشد، يك را مي‌گيريم و با دوازده ضم مي‌كنيم سيزده مي‌شود، هفت را كه از آن مي‌اندازيم شش مي‌ماند، پس اول ماه رمضان جمعه خواهد بود.
و اين با حساب عدد موافق است، زيرا كه هر گاه اول محرم يك‌شنبه باشد، و محرم تمام است، اول صفر سه‌شنبه خواهد بود، و چون صفر ناقص است، اول ربيع الاول چهارشنبه خواهد بود، و چون تمام است اول ربيع الثاني جمعه خواهد بود، و اول جمادي الاولي شنبه، و اول جمادي الثانيه دوشنبه، و اول رجب سه‌شنبه، و اول شعبان پنج‌شنبه، و اول ماه رمضان جمعه.
و همچنين اگر اول محرم دوشنبه باشد، دو را با دوازده ضم مي‌كنيم چهارده مي‌شود، هفت را كه مي‌اندازيم هفت مي‌ماند، پس شنبه اول ماه رمضان است، زيرا كه به حساب عدد چهارشنبه اول صفر، و پنج‌شنبه اول ربيع الاول، و شنبه اول ربيع الثاني، و يك‌شنبه اول جمادي الاولي، و سه‌شنبه اول جمادي الثانيه، و
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 412
چهارشنبه اول رجب و جمعه اول شعبان، و شنبه اول رمضان.
و اگر اول محرم سه‌شنبه باشد سه را با دوازده ضم كنيم پانزده شود، و هفت هفت كه بيندازيم يك بماند، پس اول ماه رمضان يك شنبه باشد، چنان كه اول محرم هزار و صد و هشت سه‌شنبه بود، و اول ماه رمضان بعد از آن يك‌شنبه بود در سال گذشته، و وجهش همان است.
زيرا كه اول محرم هر گاه سه‌شنبه باشد اول صفر پنج‌شنبه است، و اول ربيع الاول جمعه، و اول ربيع الثاني يك‌شنبه، و اول جمادي الاولي دوشنبه، و اول جمادي الثانيه چهارشنبه، و اول رجب پنج‌شنبه، و اول شعبان شنبه، و اول ماه مبارك رمضان يك‌شنبه.
و اگر اول محرم چهارشنبه باشد، چهار با دوازده ضم كنيم شانزده مي‌شود، و دو هفت را كه بيندازيم دو مي‌ماند، پس اول ماه مبارك دوشنبه خواهد بود، زيرا كه اول صفر جمعه خواهد بود، و اول ربيع الاول شنبه، و اول ربيع الثاني دوشنبه، و اول جمادي الاولي سه‌شنبه، و اول جمادي الثانيه پنج‌شنبه، و اول رجب جمعه، و اول شعبان يك‌شنبه، و اول ماه رمضان دوشنبه.
و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، پنج با دوازده هفده مي‌شود، و دو هفت را كه انداختيم سه مي‌ماند، پس اول ماه مبارك رمضان سه‌شنبه خواهد بود.
و اگر اول محرم جمعه باشد شش را با دوازده ضم كنيم هجده شود، و دو

هفت را که بيندازيم چهار بماند، پس اول ماه مبارك چهارشنبه باشد به همان حساب که مذکور شد.
و اگر اول محرم روز شنبه باشد، هفت را با دوازده ضم کنيم نوزده شود، دو هفت را که بيندازيم پنج بماند، پس اول ماه مبارك

پنج‌شنبه باشد.
و از اين قاعده لطيفه که در اين روايت شريفه وارد شده است قاعده مختصرتر استنباط مي‌توان کرد، مثل آن که هر روز که اول محرم باشد از ايام هفته روز دوم ايام قبل از آن اول ماه رمضان است. مثل آن که اگر اول محرم جمعه باشد، پنج‌شنبه را بينداز چهارشنبه اول ماه رمضان است.
و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، چهارشنبه را بيندازد سه‌شنبه اول ماه رمضان است.
يا آن که بگوئيم چنان که در خمسه پنجم بعد اول ماه رمضان است اينجا سوم قبل را اول ماه مي‌گيريم، چنان که مي‌گوئيم جمعه و پنج‌شنبه و چهارشنبه، پس چهارشنبه سوم قبل است.
يا آن که هر روز که اول محرم است، ششم آن روز اول ماه رمضان است، چنان که در خمسه دانستي.
پس اين حديث نيز بنا بر آنچه سابقا مذکور شد محمول بر اشتباه اهله متواليه خواهد بود، يا بر آن که اين روز را مستحب است که احتياطا و استظهارا روزه بدارند، زيرا که اگر به حسب رؤيت با اين قاعده تخلف کند غالبا به اعتبار تقديم اين حساب است بر رؤيت، پس احتياط در اختيار اين اخبار است در صوم نه در فطر.

مقصد ششم در توضيح حديث مشكل ديگر است كه در اين باب وارد شده است،

باز سيد جليل الشأن ابن طاووس رحمه اللّه در كتاب اقبال روايت كرده است كه در پشت كتاب قديمي از كتب اصحاب خود ديدم كه هرگاه خواهي روز وقفه و اول ماه رمضان را از هر ماهي

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 414

بداني، تفحص كن ماه محرم را اگر ديدي چهار روز از آن بشمار روز پنجم آن وقفه است، و روز ششم آن اول ماه رمضان است، و اگر پوشيده شود بر تو ماه محرم و نبيني، ماه صفر را تفحص كن اگر بيني دو روز از آن بشمار روز سوم وقفه است و روز چهارم اول ماه رمضان است. و اگر آن را نيز نيابي و بر تو پوشيده بماند تفحص كن ماه ربيع الاول را، اگر ببيني يك روز را بشمار دوم عرفه است و سوم اول ماه رمضان.

و اگر آن نيز پوشيده شود بر تو، پس ماه ربيع الاخر را تفحص كن چون مشاهده نمائي شش روز را بشمار هفتم آن عرفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان است.

و اگر پنهان شود ماه ربيع الاخر، پس تفحص كن ماه جمادي الاولي را اگر به‌بيني پنج روز بشمار ششم آن عرفه است، و هفتم آن اول ماه رمضان.

و اگر پنهان شود ماه جمادي الاولي، پس انتظار بكش ماه جمادي الاخر را، پس اگر به‌بيني آن را بشمار از آن سه روز را و چهارم آن عرفه است و پنجم اول ماه رمضان.

و اگر جمادي الاخر نيز مستور گردد، تفحص كن هلال رجب را، و چون ديده شود دو روز بشمار سوم عرفه است و چهارم اول ماه رمضان.

و اگر هلال رجب نيز پوشيده شود ماه شعبان را تفحص نما اول آن موافق عرفه است، و دوم آن موافق اول ماه رمضان. و اگر آن نيز مشتبه شود تفحص كن هلال ماه رمضان را، و شش روز از آن بشمار هفتم آن وقفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان.

و اگر آن نيز پنهان شود هلال شوال را تفحص كن، چون به‌بيني

بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 415

چهار روز را بشمار پنجم آن وقفه است، و ششم آن اول ماه رمضان.

و اگر آن نيز پنهان گردد ماه ذي القعده را تفحص كن، و بعد از ديدن سه روز را بشمار چهارم وقفه است، و پنجم اول ماه رمضان، و اگر آن نيز معلوم نشود ماه ذي الحجه را ملاحظه كن و هشت روز از آن بشمار نهم وقفه است و دهم اول ماه رمضان «1».

مؤلف گويد: در كتاب اقبال در همه مواضع به لفظ وقفه واقع شده است،

و ظاهرا مراد از آن روز عرفه است، زيرا كه وقوف عرفات در اين روز واقع مي‌شود، لهذا ما تعبير از آن در بعضي از مواضع به عرفه كرديم، و اين يك محل اشتباه فضلاي عصر بود.
و ظاهر آن است كه اين روايتي باشد منقول از معصومين عليهم السلام، و محتمل است كه از استخراجات عرب باشد، و بر هر تقدير باز مبتني بر حساب عدد است، زيرا كه اگر ماه محرم مثلا اولش يك‌شنبه باشد، موافق حساب عدد مي‌بايد ششم آن كه جمعه باشد اول ماه رمضان باشد، و پنج آن پنج‌شنبه باشد روز عرفه باشد.
اما آن كه ماه رمضان جمعه باشد، چون تمام است بايد يك‌شنبه اول شوال باشد، و دوشنبه اول ذي القعده، و چهارشنبه اول ذي الحجه، پس پنج‌شنبه عرفه خواهد بود، و همچنين ساير ايام هفته به اين نسبت است، چنان كه در مقصد پنجم بيان شد.
و اگر اول صفر مثلا سه‌شنبه باشد چهارم آن كه جمعه است اول ماه رمضان خواهد بود به همان بيان كه مذكور شد، و سوم آن كه پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود.
و اگر اول ربيع الاول چهارشنبه باشد سوم آن كه جمعه است
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 416
اول ماه رمضان خواهد بود، و دوم آن كه پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود، و همچنين همه ماهها به حساب عدد موافق آنچه مذكور شده است درست مي‌آيد.
و در دو موضع تكلفي بايد كرد، يكي در ماه رمضان، زيرا كه هر گاه اول ماه رمضان به رؤيت معلوم باشد چه احتياج به استعلام دارد، و گويا استطرادا مذكور شده است، و معلوم است كه هر روز هفته را كه بگيري و هشت روز بشماري، همان روز عود مي‌كند، اما در استعلام عرفه فايده مي‌كند.
و ديگري در ماه ذي الحجه كه هر گاه به رؤيت اولش معلوم شود عرفه ظاهر خواهد بود، و آن كه روز اضحي روز اول ماه رمضان است، موافق احاديثي است كه در مقصد چهارم گذشت.
و تأويل اين حديث نيز مثل تأويل احاديث سابقه است و فايده‌اش در صورت اشتباه اهله ظاهر مي‌شود، يا آن كه غرض بيان قواعد مترتبه بر حساب عدد است بي‌آن كه حكم شرعي بر آن مترتب شود اگر چه بسيار بعيد است.
و قد فرغت من تسويده في حادي عشر شهر شوال ختم بالخير و الاقبال سنة تاسع و مائة بعد ألف من الهجرة، و الحمد للّه أولا و آخرا، و الصلاة علي سيد المرسلين محمد و عترته الاكرمين، و لعنة اللّه علي أعدائهم أجمعين الي يوم الدين.

استفتائات

اشاره

تأليف علامه محمد باقر مجلسي قدس سره متوفاي 1110 ه ق
گردآورنده محمد جعفر بن محمد طاهر خراساني
تحقيق سيد مهدي رجائي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه مجيب السائلين، و الصلاة و السلام علي محمد و آله الطاهرين.
أما بعد: بر ورق كمارش نگارش مي‌نمايد، معتكف زاويه خمول و بي‌نشاني محمد جعفر بن محمد طاهر الخراساني، كه چون به هدايت رباني و عنايت بي‌نهايت سبحاني به مطالعه مسأله‌اي چند كه جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شريف بيرجندي، و مولانا مجد الدين شوشتري، و مولانا ميرزا محمد بن فياض اصفهاني، و مولانا الحاج محمود ميبدي، و مولانا الحاج حسين بقمشي و غيرهم، شكر اللّه سعيهم.
از غواص بحار الانوار باعانة التوفيق، سيار مضمار الاسرار باذمة التحقيق، جامع الشرائع و الحقائق بعلو الهمة، كاشف السرائر و الدقائق لسمو الرتبة، العلامة الفهامة المحقق المدقق النحرير البصير، شيخ الاسلام و المسلمين، قدوة علماء المتبحرين، خاتم المجتهدين، شيخنا و استاذنا و من اليه استنادنا و مولانا محمد باقر صاحب بحار الانوار، لازال للعلوم عماد، و للفضائل سناد، سؤال

نموده بودند مشرف شدم، به خاطر فاتر خطور مي‌نمود كه وي را ترتيبي بر وجه احسن نمايم، و به نظر فيض اثر مومي اليه دام فضله رسانم، كه قريب و بعيد و مبتدي و منتهي از آن مستفيض گردند.
اما دست عوايق زمان در اين باب تأخير بردي، عزيمت اين فقير منسوخ مي‌داشت.
تا آن كه جماعتي از مجاورين مشهد رضا علي ساكنه التحية و الثناء و ساكنين دار المؤمنين سبزوار، كه از شرف خدمت و الانهمت محروم‌اند، در اين باب الحاح و اقراح بيرون از حد و قياس نمودند.
پس بالضرورة به اجابت حاجت مسارعه نموده شد، و آن مسائل به ترتيبي كه خاطر فاتر به آن مسافحه مي‌نمود مرتب و به نظر كيميا اثر دام فضله رسانيده شد، و اين رساله مسمي ب «مسائل ايادي سبا» كه مشتمل است بر دويست و هشتاد و شش مسأله مرتب است بر دوازده باب.
باب اول: در بيان كيفيت وضو و غسل و تيمم و نماز با جماعت و منفرد.
باب دوم: در بيان آنچه متعلق است به تطهير و طهارت.

باب سوم: در احكام نماز واجبي و سنتي و آنچه مناسب اين باب است.
باب چهارم: در بيان روزه ماه مبارك رمضان و بعضي احكام آن.
باب پنجم: در خمس و زكات، و بيان استطاعت حج.
باب ششم: در امر به معروف و نهي از منكر و صله ارحام و وجوب مواضع اين دو.
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 551
باب هفتم: در معاملات، و آنچه مناسب اين باب است.
باب هشتم: در نذر و هبه و كفاره.
باب نهم: در نكاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب اين باب است.
باب دهم: در بعضي وجوه محرمه، و احكام اطعمه و اشربه محرمه، و بيان بعضي اسباب ملاهي.
باب يازدهم: در بيان بعضي مسائل ميراث.
باب دوازدهم: در بعضي مسائل متفرقه.

باب پنجم در خمس و زکات و بیان استطاعت حج

مسأله 113-:كسي كه قوت سال از حاصل ملكش يا كسبش بهم نمي‌رسد، اما ملكي يا سرمايه‌اي دارد كه قوت سالش مي‌شود هر گاه بفروشد، زكات و خمس مي‌توان داد به او، و در اين فرقي ميان مستحق زكات و خمس هست يا نه؟

جواب

به چنین جماعت زکات و خمس و فطره دادن مشکل است.

مسأله 114-:در خمس حصه امام يا غير حصه امام عليه السلام را مالك با تجويز بعضي از صلحا كه مرتبه استدلال نداشته باشند به سادات مستحقين مي‌توانند داد يا نه؟

جواب

البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسأله 115-:خمس را بر مستحقين و يتامي و ابن السبيل متساوات تقسيم بايد كرد يا هر قدر خمس كه كسي داشته باشد به يك صنف بلكه به يك شخص مي‌تواند داد، و استحقاق در سيد البته شرط است يا نه؟ و اگر قدري دارد و يا اصلا خبري ندارد، يا آنچه دارد از قوت سنه مي‌توان داد يا

جواب

حصه امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم آنچه مصلحت داند به عمل مي‌آورد، و استحقاق شرط است، و زیاده بر قوت سال نمي‌توان داد.

مسأله 116-:در يتامي سادات نيز استحقاق شرط است يا نه؟

جواب

احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسأله 117-:از مال صغير زكات دادن در غلات و غيرها بر وصي يا قيم كه مال صغير عرفا به اعتبار خويشي در دست او هست بايد داد يا واجب نيست؟

جواب

مشكل است دادن زكات در چنين صورتي.

مسأله 118-:در غير ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات كهعرفا به آن حرفه صادق آيد و از زراعت كه زياده بر قوت سنه باشد بر جميع كه خمس واجب است در امور ديگر، مثل نوكري شخصي كرده، يا نفع از حاصل گوسفند يا شتر بهم رسيده، يا مثل ملائي اين زمان يا نماز و روزه گرفتن مبلغي

جواب

در امور هر چه به روشي شده باشد که عرفا کسب شده باشد بايد داد، و احتياط اين است که در هبه که نسبت به حال او خطير گويند، و در ميراث که به او رسد از جائي که گمان نداشته باشد خمس بايد داد، بنا بر حديثي که علي بن مهزيار نقل کرده.

مسأله 119-:در باب زكات گوسفند كه به سيصد برسد هر صد يكي بايد داد تا به چهار صد؟

جواب

احتیاط این است که در سیصد و یك چهار گوسفند بدهند و در چهار صد نیز چهار.

مسأله 120-:مثلا كسي ده تومان داشت خمس آن را داد، و در اثناي سال ديگر كه تجارت مي‌كند جميع اخراجات سال او بايد از فايده باشد يا بعضي از اصل و بعضي از فايده، و بر فرضي كه مداخل ديگر نيز داشته باشد چه حكم دارد؟

جواب

اخراجات از فايده است، و چنانچه مداخل ديگر نيز داشته باشد اخراجات را توزيع بر ربح تجارت و مداخل او بالنسبه مي‌كند.

مسأله 121-:مراد از مؤمني كه يتيم او را از زكات توان داد جماعت عامي كه پروا به دين نداشته باشند، بعضي مثلا دوازده امام شنيده‌اند و نام ايشان را نمي‌دانند، و بعضي نام را ياد گرفته امانمي‌دانند كه امام چه معني دارد كه خليفه و جانشين پيغمبراند، چه جاي آن كه دليل

جواب

چنان كه دانشمند صالح بهم رسد بهتر است، و اگر چنين بهم نرسد به ضرورت مي‌توان داد.

مسأله 122-:سادات اضطرار ايشان به چه حد كه مي‌رسد از زكات واجبه و فطره از غير سيد مي‌توانند گرفت؟

جواب

ظاهر اين است كه اضطراري كه به حدي رسيده باشد كه خوف تلف باشد به قدر سد رمق مي‌توانند گرفت.

مسأله 123-:كسي كه به غريبي آمده و مي‌گويد من سيدم بدون ثبوت خمس مي‌توان داد، و بر فرضي كه مشهور باشد كه مير يا سيد مي‌گويند مي‌توان داد بدون علم به ضبط سلسله ايشان.

جواب

خمس دادن بدون ضبط سلسله يا شهادت عدلين به روشي كه علم شرعي به نسب او بهم رسد مشكل است.

مسأله 124-:كسي احسان به كسي مي‌كند، و گيرنده مستحق نباشد، و قرينه نباشد كه آنچه مي‌دهد از چه وجه است، آيا واجب است كه بگويد كه از چه وجه است يا نه؟

جواب

چنانچه ظن غالبي نداشته باشد كه از قرائن ظاهر باشد كه از وجه زكات است سؤال كردن در كار نيست.

مسأله 125-:جماعتي كه نهايت احتياج دارند، اگر كسي به قرض به ايشان چيزي بدهد و خود از خمس بهم رسانند و تسليم ايشان نكرده قرض خود را حساب كند هر چند به ايشان بگويد خوب است، و منع نقل خمس كه واقع شده اگر به قرض ايشان داده شود و در آن بلدي كه سادات حاضر نيستند به

جواب

بايد او را مطلع کنند، يا اول که قرض به او مي‌دهند اذن از او بگيرند که چنانچه خمس بهم رسد تنخواه طلب خود بر دارد، و خمس را نزد عالم به اخبار اهل بيت که قابل ترجيح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل مي‌آورد.

مسأله 126-:هر گاه غله را زكاتش داده باشند و سالي بر آن بگذرد زكات خمس دارد يا نه؟

جواب

زکات خمس باید داد، زکات دادن غله باعث سقوط این نشده.

مسأله 127-:شخصي كه از وجوه استحقاق مي‌گيرد، خرج او بايد به چه نحو باشد، مثلا اگر موافق زي اقوام بايد بود زي اقوام مختلف باشد بعضي در ده باشند و وضعي نداشته باشند، و بعضي در شهرند و في الجمله وضعي دارند، موافق كدام بايد بود.و مثلا در مأكولات اگر وسط و عرف را

جواب

در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، و عمل به عرف و عادت و امثال آن در آن بلد خوب است، و اللّٰه یعلم.

مسأله 128-:به اعتقاد شما مال و جهات و مصالح الاملاك و تخم از غله بيرون مي‌روند، و بعد از آن زكات مي‌دهند يا نه؟

جواب

سواي خراج كه مي‌گيرند ديگر دليل ندارد كه بيرون روند.

مسأله 129-:هر گاه جنسي را يك نوبت خمس بدهند، مرتبه ديگر خمس بايد داد يا نه؟ و بعد از آن لازم است كه در سال آينده از آن خرج كنند و مداخل سال آينده ذخيره شود چون نفع سادات مي‌شود، يا از مداخل آينده روز به روز خرج كند يا از هر دو تا؟

جواب

خمس يك نوبت كه داد كافي است، و خرج را از هر دو تا بكند بهتر است.

مسأله 130-:هر گاه نوكري مثلا كسب اين كس شده باشد، يا بعضي كه اكثر اوقات نماز مي‌كنند و روزه مي‌دارند، اينها اگراز آن وجوه چيزي از اخراجات سال زياده آيد خمس بايد داد يا نه؟

جواب

بلي خمس مي‌بايد داد.

مسأله 131-:شما از وظائفي كه مي‌گيريد اگر چيزي از اخراجات سال زياده آيد خمس مي‌دهيد يا نه؟

جواب

وجوبش مشخص نیست، و احتیاط خوب است.

مسأله 132-:از چه وقت حساب مي‌شود مدتي که خرج سال وضع شود که خمس بايد از وقت عمل يا از وقتي که آن وجه که کسب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل مي‌ماند و بعد از مدتي به دست مي‌افتد.

جواب

از وقتي كه به دست آيد اجرت عمل تا آن وقت سال ديگر هر چه زياده آيد خمس دارد.

مسأله 133-:به سادات رد مظالم مي‌توان داد يا نه؟ و كفاره واجبي نيز به ايشان دادن چه صورت دارد؟

جواب

رد مظالم را به ايشان مي‌توان داد، بعضي متعين مي‌دانند دادن به ايشان را، و كفاره نمي‌توان داد، چون از صدقات واجبه است، مگر دهنده سيد باشد.

مسأله 134-:از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب

خلاف است.

مسأله 135-:در وجوه استحقاق فرق ميان بعضي وظائف مقيد به استحقاق و ميان خمس و زكوات و بعضي تصدقات واجبه هست يا نه؟

جواب

میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسأله 136-:مردي كه از جمله مستحقين و شغل ذمه به مهر دارد، آيا اگر از وجوه استحقاق زياده از خرج سال به دست او افتد بگيرد و به مهر زن بدهد كه از قرض خلاص شود بهتر است يا رعايت حال فقرا كند كه ديگري صرف خود كند كدام ترجيح دارد؟

جواب

اگر قصدش ابراء ذمه خود باشد مي‌تواند گرفت، و اللّٰه يعلم.

مسأله 137-:هر گاه در خمس بايد احتياط كرد كه به تجويز فقيه جامع الشرائط داده شود، گاه باشد كه طالبان علمان كه دان مرتبه نباشند تكليف نكنند به دادن خمس، و سادات عسرت تمام بكشند، و اكثر مردم هم اداي خمس نكنند، آيا تجويز مي‌كنيد كه به نيابت شما تكليف دادن خمس از

جواب

عموما اين تجويز مشكل است، و اگر جائي دست به فقيه نرسد و صاحب خمس به تجويز محدث صالح متدين بدهند شايد بد نباشد.

مسأله 138-:طلبه علوم كه توانند ميان قدري تحصيل و كسبي يا تجارتي يا زراعتي جمع كنند بهتر است، يا از وجوه استحقاق بگيرند و در تحصيل بيشتر به‌كوشند؟ و هر گاه جماعت مذكوره از سواد اعظم نقل كرده به رساتيق روند از براي هدايت مردم، و معاش ايشان از غير وجوه مذكوره مي ميسر شود، لازم خواهد بود رفتن يا راجح يا بر عكس؟ چون سواد اعظم مسائل مشكله در خدمت فضلا تحصيل مي‌كنند و در علم نيز ترقي مي‌كنند.

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ،
با قدرت بر كسب اگر با طلب
بيست و پنج رساله فارسي، متن، ص: 590
علوم ضروريه جمع شود دور نيست كه بهتر باشد از اخذ زكات و صدقات. و اگر داند كه بر تحصيل علم او فوائد عظيمه از نشر علوم و دفع بدع مترتب مي‌شود و با كسب جمع نمي‌شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، و اللّه يعلم.

مسأله 139-:اگر كسي كه از ارباب استحقاق است آن قدري كه در كتابها مضبوط است در نفقه واجب النفقه گاه باشد زياده بگيرند، مثلا هر عيد و نوروز رخت تازه مي‌خواهند، و اكثر آن است كه صرفه كنند و ذخيره شود، بيان فرمايند كه چه صورت دارد؟ بايد ديگر نداد تا كهنه شود يا هر عيد و نوروز مي‌توان داد؟

جواب

باز به عرف و اقارب بلد بر مي‌گردد.

مسأله 140-:هر گاه كسي از جمله طلبه باشد كه از صرف و نحو و معاني و بيان و منطق و اصول و تفسير و فقه و حديث هر كدام وقوف داشته باشد تواند در همه اينها درس گفت، يا در بعضي محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آيا مي‌تواند كه از تفاسير سه و چهار دا

جواب

آنچه در تحصيل مسائل ضروريه و ترويج اخبار و آثار ائمه طاهرين او را ضرور باشد ظاهرا مستثنا باشد، مگر آن كه به عاريه به آساني براي او ميسر شود، و اگر تمليك به زن و فرزند بكند ظاهرا بد نباشد، اگر چه به غير ضرورت شرعيه قبول اين امور نكردن بهتر است، و اللّٰه يعلم.

مسأله 141-:زني كه به قدر پنج تومان يا شش تومان ملك داشته باشد، و اطفال سيد داشته باشد، مي‌تواند از براي ايشان خمس بگيرد يا واجب است كه از ملك خود به فروشد به و صرف ايشان كند هر چند خود به آن نهايت احتياج داشته باشد؟

جواب

براي ايشان ظاهرا خمس توان گرفت.

مسأله 142-:اگر كسي مستحق باشد كه از وجوه استحقاق به سهولت معاش او مي‌رسيده باشد، و خفتي و ذلتي نسبت به ايشان واقع نمي‌شده باشد، به آن اكتفا كند بهتر است يا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حكام كند؟ چون اينها گاه باشد به عنوان عطيه به‌دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

جواب

ظاهرا اولي باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسأله 143-:ارباب استحقاق مي‌توانند ظروف و فروش متعدده داشت، گاه باشد که در عرض سال سه چهار نوبت چند دست رخت خواب به واسطه مهمان احتياج خواهد داشت، آيا از خود ذخيره كند كه در آن وقت خجالت مردم نكشد و تصديع به كسي ندهد يا نه؟

جواب

به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسأله 144-:كسي كه مستحق است و مي‌بايد زياده بر مؤونت سال نگيرد سه چهار قبا دارد كه دو سه سال اكتفا مي‌تواند كرد، و بر اين قياس پوستين و بعضي اسباب ضروري.

جواب

مثل سابق است، و احتیاط در جمیع بهتر است، و اللّٰه یعلم.

مسأله 145-:كسي كه استطاعت حج از راه بيابان نداشته باشد اما استطاعت راه دريا داشته باشد، چنانچه مشهور است كه ده دوازده تومان اوساط مردمان را بيشتر خرج نمي‌شود آيا حج واجب است يا نه؟

جواب

چنانچه در دريا خوف غالب نباشد و في الجمله مضبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، و چنين شخصي مظنون او باشد كه مال او بعد آذوقه مال عيال وفا به اخراجات او مي‌كند.

مسأله 146-:كسي كه در حين صغر سن ميراثي به او مي‌رسد كه مستطيع شده و در حين بلوغ در دست وصي بوده به تدريج به او مي‌داده، و ظن غالب داشته كه جميع را به يك مرتبه به او نمي‌دهند مگر به عنف و تعدي، و احتمال داشته كه با وجود خشونت نيز ندهد، آيا بر چنين شخصي حج واجب

جواب

آن كس بهتر مي‌داند چنان كه ظن غالب بوده كه بدون‌مرتكب شدن نامشروع گرفتن ممكن نبوده و در وقت اختيار وجه استطاعت بر طرف شده واجب نخواهد بود.

باب هفتم در معاملات و آنچه مناسب این باب است

مسأله 160-:متعارف و مشهور كه تجار قدر اجناس مي‌دهند و اصل مايه او را مي‌گويند، چنين قرار مي‌شود ميان ايشان مثلا كه چنانچه چهار ماه ديگر قيمت بدهي دوازده تومان بدهي، چنين بيع و شرا و شرطي جائز است؟ و آن بيع لازم است يا نه؟ و دادن چنين جنسي و قيمتي از مشتري طلب

جواب

چنين شرطي جائز نيست، و بيع و شرا جائز نيست، و جنسي و چنين وجهي دادن و قيمت طلبيدن دغدغه دارد.

مسأله 161-:شرطي كه در ضمن عقد لازم كرده مي‌شود، آيا آن شرط لازم مي‌شود يا نه؟

جواب

مشهور اين است كه مي‌شود، و خالي از قوتي نيست، اگر چه لزوم مشكل است.

مسأله 162-:به جهت خواندن قرآن چيزي مي‌توان گرفت يا نه؟

جواب

حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگر بدون شرطخواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، و اگر با شرط باشد احوط اجتناب است.

مسأله 163-:در بعضي مواضع پنبه دانه يا كنجد يا غير آن مي‌دهند و روغن مي‌گيرند، مثلا ده من يا نه من مي‌دهند و يك من روغن مي‌گيرند، و همچنين هر گاه باغهاي انگور را خرص مي‌كنند به دهقان مي‌گذارند و صد من انگور را به بيست من يا بيشتر دوشاب و مويز مي‌گيرند اينها دغ

جواب

در اينها همه دغدغه مي‌كنم، يا زيادتي را به عنوان جعاله به آن طرف كم واگذارند، يا جنس زياده را به او به فروشند و در ذمه او جنس كم را از او به خرند.

مسأله 164-:خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب

هر چيز كه شارع حرام كرده، بدون اين چيز ديگري را خبيث نمي‌فهميم.

مسأله 165-:آب رودخانه و چشمه را به محض داخل كردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملك آن جماعت مي‌شود يا نه؟ و باز در آن رعايت اعلا فالاعلا بايد نمود يا كل به قدري كه اخراجات كشيدن كندن نهر و غيره كشيده‌اند شراكت دارند؟

جواب

به تبعيت مالك شدن نهر مالك شدن آب را نيز به قدر شراكت مالك مي‌شوند، و الاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسأله 166-:اراضي كه در بيابانها و كوه‌ها هست تصرف واجبا كه سبب ملك مي‌شود به چه نحو است؟

جواب

هر گاه شخصي ازاله اسباب موانع نمايد تا آثار او باقي است و قابليت زراعت دارد ملك او است، و بعد از بر طرف شدن قابليت زراعت حكم به ملكيت آن نمي‌توان كرد.

مسأله 167-هر گاه كسي در ملك مشتري مشاع بدون اذن شركا باغي به سازد، و چون اشجارها به بار رسد شركا يا بعضي از آنها گويند كه رسد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گويد به قدر رسد خود از زمين غير باغ بگير كه بهتر از زمين باغ باشد، يا قيمت زمين باغ را به قدر رسد زياده ار

جواب

موافق مشهور حكم غاصب دارد، و شركا مي‌توانند گفت حكم ازاله اشجار و اعيان آن كرد. و اگر زمين باشد كه مساوي الاجزاء و قابل قسمت اجباري باشد، شايد توان گفت كه الحال قسمت كنيد، و بعد از قرعه آنچه به قسمت او بيفتد ازاله نتوان كرد.

مسأله 168-:متعارف است كه ملكي كه مشاع است ميان چند برادر مثلا، بعضي از آنها درختي مي‌كارد و باقي نيز مطلع‌اند، و در آن وقت مذكور نمي‌شود كه به جهت خود كاشته يا به جهت جميع، و آخر ميان ايشان يا ورثه ايشان نزاع واقع مي‌شود، در چنين صورتي حكم چيست؟

جواب

آن شخص كه كاشته است درخت را درخت مال او است، كساني كه دعوي مي‌كنند كه ما نيز شريكيم بايد ثابت كنند شراكت خود را، و مي‌رسد ايشان را كه صاحب درخت يا ورثه ايشان را قسم دهند كه به قصد شراكت نكاشته، و اكثر شركا مدعي باشند كه اذن نداده‌اند، و بنا بر اذن اگر خواهند درخت را از ملك مشاع به كنند بايد تفاوت قيمت آن را افتاده و صحيح بدهند.

مسأله 169 -:هر گاه املاك و اجناس و دكاكين و آسيا و نقد و غيره از كسي بماند، و بعضي وارثها راضي به قسمت هستند، و بعضي راضي نيستند، آيا شرعا به جبر قسمت مي‌توان كرد؟ و آنچه مساوي باشد قيمت آنها كه احتياج به تفاوت قيمت نقد دادن نباشد.

جواب

مشهور و اقوا این است كه جبرا قسمت مي‌توان كرد اینها را.

مسأله 170-:هر گاه شخصي مثلا يك جريب زمين به كسي فروخت، و بعد از مدت چند سال كه آن زمين را پيمودند زياده باشد، آن شخص وارث او از مشتري مي‌تواند آن زيادتي را گرفت يا نه؟

جواب

مي‌تواند گرفت.

مسأله 171-:هر گاه كسي مدتي ملكي تصرف داشته باشد، و كسي ادعاي ملكيت او كند صورتي دارد كه منكر متصرف را بايد وجه انتقال نمود يا همان محض بينه و قسم است؟

جواب

چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، و مسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسأله 172-:هر گاه كسي مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است و مدتي دائر بوده، آيا صاحب آب مي‌تواند آب خود را به نهري ديگر بيندازد و طاحونه او را معطل كند، هر چند نقصان بسيار به هر دو طرف رسد؟

جواب

اگر به عنوان مصالحه يا وجه ديگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشده باشد مي‌تواند تغيير داد، اولي و احوط آن است كه ضرر به برادر مؤمن نرساند، و اللّه يعلم.

مسأله 173-:هر گاه كسي راضي شده باشد كه بر باغچه اونهر آبي بگذرد، و مدتي باشد كه جريان داشته باشد، صاحب باغچه مي‌تواند مانع شود كه بر جائي ديگر جاري كند يا بر عكس يا هيچ كدام اختيار ندارند؟

جواب

حکمش همان است که مذکور شد.

مسأله 174-:هر گاه همسايه رخصت كرده باشد كه ناودان همسايه او از بام خانه او جاري شود، بعد از چند گاه مي‌تواند مانع شد كه آب از اين جا نگذرد هر چند كه صاحب ناودان متضرر باشد يا نه؟

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه يا التزام بر او لازم نشده باشد منع مي‌توان كرد، اما سنت است كه حق همسايه را رعايت بايد كرده مانع شود، و اللّٰه يعلم.

مسأله 175-:كسي چنانچه از كسي طلبي داشته باشد، و در دادن تعلل نمايد، و اگر چه نقد ندارد اما املاك دارد يا وجهي ديگر دارد، اما چون به قيمتي كه او در نظر دارد نمي‌خرند و نمي‌فروشد و دين خود را ادا نمي‌كند، به حاكمان اين زمان عرض كردن جائز است يا نه؟ خصوصا حاكمي

جواب

حكم كردن به حاكم جائر مشكل است، مگر بعد از آن كه در حضور حاكم شرع ثابت شود، چنان كه صاحب دين داند كه ضرر مالي و بدني به آن شخص نخواهد رسيد، و متحمل خدمتانه و اخراجات نشود، شايد در چنين صورتي عرض توان كرد.

مسأله 176-:كسي كه قرض دارد و صاحب طلب مي‌خواهد، و آن شخص املاك يا اجناس دارد و به قيمت وقت متعارف نمي‌خرند، اما اگر از آن قيمت وقت ارزان‌تر بدهد مي‌خرند، تاچه حد به نقصان بايد فروخت؟ و حدي هست كه معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب

چنانچه صاحب دين را التماس كرد كه راضي شود كه صبر نمي‌كند به هر قيمت كه مي‌خرند بايد فروخت و قرض را بايد داد.

مسأله 177-:متعارف چنين شده كه اجناسي مي‌خرند مثلا كه قيمت آن را در عرض سه ماه بدهند، يا قرضي كه مدت معين ندارد و صاحب دين طلب مي‌نمايد، و آن شخص قدري دارد اما مي‌خواهد كه به طلب كاري ديگر بدهد، يا به سبب اخراجات يوميه يا متاع ارزاني مي‌خواهد بخرد، مي‌گويد ندا

جواب

وقتي كه بگويد ندارم هم دروغ گفته و هم تعطيل حق مؤمن كرده، و اگر بگويد برو وقتي ديگر بيا نيز تعطيل حق مؤمن كرده مگر طلب كار بسيار داشته باشد تقسيم نمايد.

مسأله 178-:اداي دين صاحب دين بي‌چيز بر وارثانش هر گاه مال داشته باشند لازم است يا نه؟

جواب

مشهور این است که لازم نیست.

مسأله 179-:شخصي مشغول الذمه به حق كسي باشد و صاحب حق فوت شده باشد، ورثه صاحب حق يا قرض دار بر سبيل صلح يا هبه يا ابراء، بريء الذمه نمايد، ذمه آن شخص مطلقا بري مي‌شود يا نه؟ و همچنين عرضي.

جواب

حق عرضي اگر صاحب حق نباشد براي او دعا و استغفار بايد كرد، و معلوم نيست استرضاي ورثه نفعي داشته باشد، و اگر حق مالي باشد ورثه به طيب خاطر يا ابراء او نمايد خوب است، يا آن كه اعلام نمايد كه اين مقدار از مورث شما نزد من است، وايشان دانسته صلح كنند، و اگر به ضرورت صلح كنند رفع نزاع اخروي نمي‌شود، و اللّه يعلم.

مسأله 180-:بيع شرط كه صيغه فارسي بگويند هم در بيع و هم در اجاره، و همچنين در رهن كه بعد از صيغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو ساله و سه ساله به بيست سي دينار اجاره مي‌كند حاصل مرهون بر مرتهن به اين طريق حلال است بي‌خلاف يا نه؟ و بعضي از مستاجرين در بيع و شرط

جواب

ظاهرا صيغه فارسي كافي باشد، و اگر بدون ضرورت اكتفا به آن نكنند احوط است، و با رعايت شرائط صورت مي‌يابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم مي‌گردد.

مسأله 181-:جماعتي كه حيله شرعي مي‌كنند، و مثلا جنسي كه به يك شاهي ارزنده است به پنج هزار دينار، يا يك تومان مي‌دهند و به آن جنس يازده تومان يا دوازده تومان حساب مي‌كنند صورت شرعي دارد؟ بنا بر آن كه فقها نقل كرده‌اند يا نه؟ بر تقدير صحت از صريح روايات ظاهر مي

جواب

اکثر اين صور در احاديث تجويز آنها وارد شده، اما از ثواب قرض الحسنه و احسان به برادر مؤمن محروم مي‌گردد، و اللّه يعلم.

مسأله 182-:در نمازي كه به نيابت ميت مي‌كنند به اجاره كردن و صيغه گفتن جائز است؟ و ترتيب در نماز نيابت شرط است؟مي‌تواند كرد؟

جواب

به عنوان تبرع چيزي دادن و ايشان نيز تبرع نماز بجاي آوردن احوط است، مگر آن كه موصي وصيت به استجاره كند، ظاهر اين است كه استيجار جائز باشد و ترتيب شرط نيست به اتفاق يك ديگر توانند كرد.

مسأله 183-:متعارف است كه گوسفندي به اجاره مي‌دهند كه باز به همان سن بگيرند، و حاصل آن را سال به سال به مبلغ معين به اجاره مي‌دهند، مشروع است يا نه؟

جواب

چنين اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است كه ملك موجود مال موجر باشد، و اگر به ميرد يا تلف شود از مال كسي است كه به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، بايد گوسفندان را به آن شخص كه به اجاره مي‌دهد به فروشد به مبلغ معين، و از مشتري به همان قيمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان وصف بخرد كه ده سال يا نه سال ديگر تقسيم نمايد، يا در ضمن بيع ثاني شرط كند كه هر سال نيز فلان مقدار يا مبلغ نيز به مشتري بدهد، يا بعد از بيع ثاني گوسفندي كه در ذمه او هست هر سال به مبلغ معين به اجاره بدهد.

مسأله 184-:در بعضي جاها متعارف است كه ملكي را گرو شخصي به مبلغ معين كه دو حاصل يا زياده يا كم صاحب آن مبلغ از آن زمين بردارد، و در كاغذ و سند مي‌نويسند كه به علت اخراجات ديواني حاصل در اين مدت تعلق به مرتهن دارد، گاه باشد كه بعد از آن مدت چند سال ديگر آن شخص

جواب

بنا بر فرض مذكور اجرت المثل و مالكانه آن ملك مال صاحب آن ملك است، و حاصل سنوات را مي‌رسد كه از مرتهن بگيرند، مگر آن كه شرعا صورتي داده باشد، مثل آن كه ملك راهن را به صاحب زركه مرتهن است به قليلي اجاره بدهند، و او را نيز وكيل در تجديد اجاره به قدر مذكور كنند مادامي كه مشغول الذمه حق او باشد، و صيغه اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل اين كه صاحب زمين بگويد كه اين ملك را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ يك شاهي، صاحب زر بگويد كه قبول اجاره كردم به مبلغ مذكور.

مسأله 185-:هر گاه کتابي خريده باشم، و از بعضي علامات مظنه اين شود که وقف باشد، و صاحبش مي‌گويد که وقف نيست، و شخصي مي‌گويد که من از قدر قيمت کمتر به شما مي‌دهم و کتاب را وقف مي‌کنم، و اگر علم به وقفيت بهم رسد و صاحبش بي‌پروا باشد و قيمت را هم نمي‌دهد چه بايد

جواب

تا علم يقيني حاصل نشود به وقفيت قصور ندارد، و اگر وقفيت ثابت شود قيمت از ديگري گرفته صورت ندارد، و در صورت علم به فقيه بايد داد تا ضبط كند.

مسأله 186-:هر گاه كسي وصيت كرده باشد كه كتابهاي حديث را وقف كنند، و كتابهاي مقدمات را به فروشند و كتاب حديث بگيرند و وقف كنند. و بعضي از اجزاي حديث باشد كه صرفه نداشته باشد تمام كردن، آيا مي‌توان فروخت عوض كتاب درست گرفت كه وقف شود چون صرفه در اين است؟

جواب

هر گاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم در نذر و هبه و کفاره

مسأله 187-:کسي که نذر کند و چنين بگويد که نذر کردم که اگر بيمارم به شود هزار دينار به مستحقين بدهم، آيا به چنين صيغه گفتني لازم مي‌شود يا نه؟ بلکه بايد قيد مضمون للّه علي بايد شود، و بر فرضي که به چنان صيغه نذر حضرت امام رضا عليه السلام بکنند بايد داد؟ و اگر

جواب

به چنين صيغه گفتن لازم نمي‌شود، مگر آن كه نام خدا را ببرد كه به خدا نذر كردم يا عهد كردم لازم مي‌شود، و بايد كه بدون وجهي كه نذر كرده و مصرفي كه تعيين كرده برساند، مثلا هر گاه نذر كند به ضريح بيندازد بايد به نذر وفا كند.

مسأله 188-:اگر ملك به ولايت ديگر باشد آيا بدون رفتن موهب از براي تصرف موهب يا وكيل آن به محض مدتي كه فاصله شود كه توان به آن ولايت رسيد كافي است يا نه؟

جواب

تا به قبض نگیرد صورت ندارد، و آن مدت فایده ندارد.

مسأله 189-:عهد هم از بابت نذر هر گاه به فارسي صيغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتياط بايد كرد يا تفاوتي دارد؟

جواب

ظاهرا اگر اسم خداي عز و جل را مذكور سازد و به صورت نذر واقع شود لازم مي‌شود با تحقق باقي شرائط، و اللّه يعلم.

مسأله 190-:کفاره وطي كردن زن در حيض واجب است يا سنت است؟

جواب

فعل حرام است، اما كفاره دادن ظاهر اين است كه سنت باشد، و احتياط اين است كه ترك نشود.

مسأله 191-:اطعام شصت مسكين را اگر به تفريق ضيافت كند جائز است يا نه؟ و يك مسكين را مكرر اطعام كند در كفاره محسوب مي‌شود يا نه؟ و قدر اطعام چه مقدار است؟

جواب

تفریق جائز است، و یك مسكین را مكرر اطعام كند و بر یك كفاره جائز نیست مگر این كه مسكین یافت نشود، و چنان كه اطعام كند به قدر آن كه میسر شود. و اگر به ایشان دهد احتیاط آن است كه دو مد كه نیم من تبریز است اندك زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد و الا یك مد بدهد.

مسأله 192-:در اطعام كفاره به سادات مي‌توان داد يا نه؟

جواب

تصدقات واجبي به سادات نمي‌توان داد مگر آن که صاحب كفاره سيد باشد.

باب يازدهم در بعضي مسائل ميراث

مسأله 258-:زوجه غير ذات الولد از چه چيزها ميراث مي‌برد از متروكات زوج و از چه چيز نمي‌برد؟

جواب

از آب و زمين ميراث نمي‌برد، و از قيمت عمله خانه و باغ و دكاكين و آسيا و از عين منقولات مي‌برد.

مسأله 259-:حبوه که مخصوص پسر بزرگ است چه چیزها است؟

جواب

اشهر و اقوا در مسأله حبوه اين است كه جامه‌هائي كه پوشيده باشد يا مهيا كرده باشد براي پوشيدن داخل است، و آنچه نه پوشيده باشد محل تأمل است. و ظاهرا عمامه و رداء داخل باشد، و عدم دخول يا پونچي و كلاه و كفش و موزه و كمربند پوست اشهر است. و در جامه‌هائي كه از پوست باشد يا جايز الصلاة نباشدخلافي است، و دخول خالي از قوت نيست، و يك انگشتر كه اختصاص بيشتر داشته باشد، و اگر نيست همه مساوي باشد شايد تعيين به قرعه اولا باشد.
و همچنين در تعيين يك مصحف اگر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف و زيور شمشير خلافي هست، و دخول خصوصا در اخير اقوا است، و احوط در اينها كه محل خلاف است صلح است، و اللّه تعالي يعلم بحقائق الاحكام و حججه الكرام.

مسأله 260-:متعارف است كه در بعضي جاها كه از ميراث دختر حصه واقعي او را نمي‌دهند، و آن وقت به همان قليلي كه مي‌دهند راضي مي‌شوند، و آخر او يا وارث او دعوي مي‌كنند كه تمام حصه خود را مي‌خواهد، صورت شرعي دارد يا نه؟

جواب

هر گاه هبه نكرده باشد، هر گاه خواهند حصه آن دختر را مي‌توانند تمام گرفت.

مسأله 261-:مال يتيم و غائب را هر گاه دست به حاكم شرع نرسد بنابر آيه كريمه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» جماعت مؤمنين متوجه حفظ آن مي‌توانند شد يا نه؟

جواب

اگر جماعتي باشند كه ديانت ايشان معلوم باشد ظاهرا توانند حفظ آن كرد.

2- آیه‌الله سید روح الله الموسوی الخمینی (قدس سره)

مشخصات کتاب

سرشناسه : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ - ۱۲۷۹
عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل: بانضمام اصطلاحات و فتواهای جدید حضرت امام خمینی ...
وضعیت ویراست : [ویرایش]۲
مشخصات نشر : مشهد: ندای اسلام، ۱۳۶۳.
مشخصات ظاهری :ص ۴۷۴
شابك : ۵۰۰ریال.
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/خ۸ر۵ ۱۳۶۳الف
رده بندی دیویی :۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۶۳-۹۲۴

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خُمس

مسأله 1751- در هفت چیز خمس واجب می‌شود: اول: منفعت کسب. دوم:
معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد.

1- منفعت کسب

مسأله 1752- هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یك آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.
مسأله 1753- اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد.
مسأله 1754- مَهری را که زن می‌گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد. ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحب آن است خمس ارثی را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.
مسأله 1755- اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.
مسأله 1756- اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1757- کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد. ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد فقط باید خمس باقی مانده را بدهد.
مسأله 1758- اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.
مسأله 1759- اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد. ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می‌آید بدهد.
مسأله 1760- اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم یا در وقت خریدن قصدش این باشد که از پول خمس نداده عوض آن را بدهد، چنانچه حاکم شرع

معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحيح است. و انسان بايد پنج يك جنسى را كه خريده به حاكم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است. پس اگر پولى را كه فروشنده گرفته از بين نرفته حاكم شرع خمس همان پول را مى‌گيرد و اگر از بين رفته عوض خمس را از فروشنده يا خريدار مطالبه مى‌كند.
مسأله 1761- اگر جنسى را بخرد و بعد از معامله قيمت آن را از پول خمس نداده بدهد، و در وقت خريدن هم قصدش اين نباشد كه از پول خمس نداده عوض را بدهد، معامله‌اى كه كرده صحيح است. ولى چون از پولى كه خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج يك آن پول به او مديون مى‌باشد. و پولى را كه به فروشنده داده اگر از بين نرفته حاكم شرع پنج يك همان را مى‌گيرد، و اگر از بين رفته عوض آن را از خريدار يا فروشنده مطالبه مى‌كند.
مسأله 1762- اگر مالى را كه خمس آن داده نشده بخرد چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاكم شرع مى‌تواند پنج يك آن مال را بگيرد. و اگر اجازه بدهد معامله صحيح است و خريدار بايد مقدار پنج يك پول آن را به حاكم شرع بدهد، و اگر به فروشنده داده مى‌تواند از او پس بگيرد.
مسأله 1763- اگر چيزى را كه خمس آن داده نشده به كسى ببخشند پنج يك آن چيز مال او نمى‌شود.
مسأله 1764- اگر از كافر يا كسى كه به دادن خمس عقيده ندارد، مالى به دست انسان آيد، واجب نيست خمس آن را بدهد.
مسأله 1765- تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتى كه شروع به كاسبى مى‌كنند يك سال كه بگذرد، بايد خمس آنچه را كه از خرج سالشان زياد مى‌آيد بدهند، و كسى كه شغلش كاسبى نيست، اگر اتفاقاً معامله‌اى كند و منفعتى ببرد، بعد از آن كه يك سال از موقعى كه فايده برده بگذرد، بايد خمس مقدارى را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد.
مسأله 1766- انسان مى‌تواند در بين سال هر وقت منفعتى به دستش آيد خمس آن را بدهد، و جايز است دادن خمس را تا آخر سال تأخير بيندازد و اگر براى دادن خمس، سال شمسى قرار دهد، مانعى ندارد.
مسأله 1767- كسى كه مانند تاجر و كاسب بايد براى دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتى به دست آورد و در بين سال بميرد، بايد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت كسر كنند و خمس باقى مانده را بدهند.
مسأله 1768- اگر قيمت جنسى كه براى تجارت خريده بالا رود و آن را نفروشد و در بين سال قيمتش پايين آيد، خمس مقدارى كه بالا رفته بر او واجب نيست.
مسأله 1769- اگر قيمت جنسى را كه براى تجارت خريده بالا رود و به

امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید خمس مقداری را که بالا رفته بنا بر احتیاط واجب باید بدهد بلکه اگر به اندازه‌ای هم نگه داشته که تجار معمولاً برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد.
مسأله 1770- اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلًا به او بخشیده‌اند، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر چه آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس ندارد. ولی اگر درختی که خریده نموّ کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از زیادتی عین آن سود ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد.
مسأله 1771- اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه را بدهد.
مسأله 1772- اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلًا از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌بُرند، استفاده‌ای ببرد و بتنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1773- کسی که چند رشته کسب دارد مثلًا اجاره ملك می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند، چنانچه در هر رشته کسبی که دارد سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه دارد، باید منافع همان رشته را حساب کند و خمس آن را بدهد، و اگر در آن رشته ضرر کند از رشته دیگر جبران نمی‌شود، و اگر رشته‌های مختلف، در دخل و خرج و حساب صندوق، یکی باشند باید همه را آخر سال یك جا حساب کند و اگر نفع داشت خمس آن را بدهد.
مسأله 1774- خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، از فایده کسر می‌شود و خمس ندارد.
مسأله 1775- آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. رساله توضیح المسائل، ص: 271
مسأله 1776- مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.
مسأله 1777- اگر انسان نتواند یك جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور

باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید یا در شهری باشد که معمولًا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند، بطوری که تهیه نکردن آن عیب است چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس ندارد.

مسأله 1778- مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند اگر مانند مرکب سواری باشد که عین آن باقی است و از منفعت آن استفاده شده از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد. ولی اگر مثل خوراکیها از بین رفته باشد باید خمس مقداری را که در سال بعد واقع شده بدهد.

مسأله 1779- کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله 1780- اگر از منفعت کسب آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله 1781- اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس، اثاثیه‌ای برای منزل بخرد، چنانچه در بین سال احتیاجش از آن برطرف شود، واجب است که خمس آن را بدهد. و همچنین است زیور آلات زنانه، اگر در بین سال وقت زینت کردن زنها به آنها بگذرد.

مسأله 1782- اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسأله 1783- اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله 1784- اگر مقداری از سرمایه از بین برود و از باقی مانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد.

مسأله 1785- اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

مسأله 1786- اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید.

مسأله 1787- اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند

می‌تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.
مسأله 1788- اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی‌تواند از منافع کسب، آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.
مسأله 1789- بنا بر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد. ولی خمس‌های دیگر را می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد.
مسأله 1790- تا خمس مال را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.
مسأله 1791- کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1792- کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.
مسأله 1793- کسی که با دیگری شریك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریك او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی‌توانند در آن تصرف کنند.
مسأله 1794- اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بنا بر احتیاط واجب بعد از آن که بالغ شد، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1795- انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصرف کند، ولی در مالی که شك دارد خمس آن را داده‌اند یا نه می‌تواند تصرف نماید.
مسأله 1796- کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملك را به این پول می‌خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یك آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری که آن ملك ارزش دارد بدهد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر چیزی را که خریده از اول قصد داشته که پول خمس نداده را عوض آن بدهد.
مسأله 1797- کسی که از اول تکلیف، خمس نداده اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یك سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد

مطابق شأن خود خریده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

2- معدن

مسأله 1798- اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فيروزه، عقيق، زاج، نمك و معدنهاى ديگر، چيزى به دست آورد در صورتى كه به مقدار نصاب باشد، بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1799- نصاب معدن بنا بر احتياط 105 مثقال معمولى نقره يا 15 مثقال معمولى طلاست، يعنى اگر قيمت چيزى را كه از معدن بيرون آورده، بعد از كم كردن مخارجى كه براى آن كرده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، بنا بر احتياط واجب بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1800- استفاده‌اى كه از معدن برده، اگر قيمت آن به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتى لازم است كه به تنهايى يا با منفعت‌هاى ديگر كسب او از مخارج سالش زياد بيايد.
مسأله 1801- گچ و آهك و گل سرشور و گِل سرخ، بنا بر احتياط واجب از معدن محسوب است و خمس دارد.
مسأله 1802- كسى كه از معدن چيزى به دست مى‌آورد، بايد خمس آن را بدهد چه معدن روى زمين باشد، يا زير آن، در زمينى باشد كه ملك است، يا در جايى باشد كه مالك ندارد.
مسأله 1803- اگر نداند چيزى را كه از معدن بيرون آورده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا مى‌رسد يا نه، بنا بر احتياط واجب بايد به وزن كردن يا از راه ديگر، قيمت آن را معلوم كند.
مسأله 1804- اگر چند نفر چيزى از معدن بيرون آورند، چنانچه بعد از كم كردن مخارجى كه براى آن كرده‌اند، اگر سهم هر كدام آنها به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، بايد خمس آن را بدهند.
مسأله 1805- اگر معدنى را كه در ملك ديگرى است بيرون آورد، آنچه از آن به دست مى‌آيد، مال صاحب ملك است و چون صاحب ملك براى بيرون آوردن آن خرجى نكرده، بايد خمس تمام آنچه را كه از معدن بيرون آمده بدهد.

3- گنج

مسأله 1806- گنج مالى است كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد و كسى آن را پيدا كند و طورى باشد كه به آن، گنج بگويند.
مسأله 1807- اگر انسان در زمينى كه ملك كسى نيست گنجى پيدا كند، مال خود او است و بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1808- نصاب گنج 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا است، يعنى اگر قيمت چيزى را كه از گنج به دست مى‌آورد، بعد از كم كردن مخارجى كه براى آن كرده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1809- اگر در زمينى كه از ديگرى خريده گنجى پيدا كند و بداند مال كسانى كه قبلاً مالك آن زمين بوده‌اند نيست، مال خود او مى‌شود و بايد خمس آن را بدهد ولى اگر احتمال دهد كه مال يكى از آنان است، بايد به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نيست، بايد به كسى كه پيش از او مالك زمين بوده اطلاع دهد و به همين ترتيب به تمام كسانى كه پيش از او مالك زمين بوده‌اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هيچ يك آنان نيست مال خود او مى‌شود و بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1810- اگر در ظرفهاى متعددى كه در يك جا دفن شده مالى پيدا كند كه قيمت آنها روى هم 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا باشد، بايد خمس آن را بدهد ولى چنانچه در چند جا گنج پيدا كند، هر كدام آنها كه قيمتش به اين مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجى كه قيمت آن به اين مقدار نرسيده خمس ندارد.
مسأله 1811- اگر دو نفر گنجى پيدا كنند كه قيمت سهم هر يك آنان به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، بايد خمس آن را بدهند.
مسأله 1812- اگر كسى حيوانى را بخرد و در شكم آن مالى پيدا كند چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده است، بنا بر احتياط واجب بايد به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نيست، بايد به ترتيب، صاحبان قبلى آن را خبر كند، و چنانچه معلوم شود كه مال هيچ يك آنان نيست، اگر چه قيمت آن 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا نباشد، بنا بر احتياط واجب بايد خمس آن را بدهد.

4- مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1813- اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود.

مسأله 1814- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله 1815- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شك كند كه بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را كه یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است به او بدهد.

مسأله 1816- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، چنانچه مقدار زیادی معلوم باشد، بنا بر احتیاط واجب مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

مسأله 1817- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد.

مسأله 1818- اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، به احتیاط واجب باید از تمام آنان تحصیل رضایت نماید، و اگر ممکن نگردید باید قرعه بیندازند و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند.

5- جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله 1819- اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید بیرون آورند، رویيدنی باشد، یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به 18 نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در يك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به 18 نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد.
مسأله 1820- اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به 18 نخود طلا برسد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر زیاد بیاید.
مسأله 1821- خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
مسأله 1822- اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید در صورتی که قصد کند که آن چیز ملکش باشد باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1823- اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد احتیاط آن است که حکم گنج را در آن جاری کنند.
مسأله 1824- اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1825- اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار 18 نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.

مسأله 1826- کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.
مسأله 1827- اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولیّ او باید خمس آنها را بدهد.

6- غنیمت

مسأله 1828- اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند.

7- زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان بخرد

مسأله 1829- اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد. و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند باید خمس زمین آن را بدهد. و اگر خانه و دکان را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود خمس زمین واجب نیست. و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله 1830- اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند.

مسأله 1831- اگر کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.

مسأله 1832- اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، بنا بر احتیاط واجب در ضمن عقد با کافر ذمّی شرط کند که خمس آن را بدهد.

مسأله 1833- اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد احتیاط واجب آن است که تا بالغ نشود خمس زمین را از او نگیرند.

مصرف خمس

مسأله 1834- خمس را بايد دو قسمت كنند: يك قسمت آن سهم سادات است، كه امر آن با حاكم است، و بايد آن را به مجتهد جامع الشرايط تسليم كنند و يا با اذن او به سيّد فقير، يا سيّد يتيم يا به سيّدى كه در سفر درمانده شده بدهند. و نصف ديگر آن سهم امام عليه السلام است كه در اين زمان بايد به مجتهد جامع الشرايط بدهند يا به مصرفى كه او اجازه مى‌دهد برسانند. ولى اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدى كه از او تقليد نمى‌كند بدهد، در صورتى به او اذن داده مى‌شود كه بداند آن مجتهد و مجتهدى كه از او تقليد مى‌كند، سهم امام را به يك طور مصرف مى‌كنند.
مسأله 1835- سيّد يتيمى كه به او خمس مى‌دهند، بايد فقير باشد ولى به سيّدى كه در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقير هم نباشد مى‌شود خمس داد.
مسأله 1836- به سيّدى كه در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصيت باشد، نبايد خمس بدهند.
مسأله 1837- به سيّدى كه عادل نيست مى‌شود خمس داد ولى به سيّدى كه دوازده امامى نيست، نبايد خمس بدهند.
مسأله 1838- به سيّدى كه معصيت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد، نمى‌شود خمس داد و به سيّدى هم كه آشكارا معصيت مى‌كند، اگر چه دادن خمس كمك به معصيت او نباشد، بنا بر احتياط واجب نبايد خمس بدهند.
مسأله 1839- اگر كسى بگويد سيّدم نمى‌شود به او خمس داد مگر آن كه دو نفر عادل، سيّد بودن او را تصديق كنند يا در بين مردم بطورى معروف باشد كه انسان يقين يا اطمينان پيدا كند كه سيّد است.
مسأله 1840- به كسى كه در شهر خودش مشهور باشد سيد است، اگر چه انسان به سيّد بودن او يقين نداشته باشد مى‌شود خمس داد.
مسأله 1841- كسى كه زنش سيّده است بنا بر احتياط واجب نبايد به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند، ولى اگر مخارج ديگرى دارد كه به آن محتاج است و بر شوهرش واجب نيست، جايز است شوهر از بابت خمس به زن بدهد كه به مصرف آن مخارج برساند.
مسأله 1842- اگر مخارج سيّدى كه زوجه انسان نيست بر انسان واجب باشد بنا بر احتياط واجب، نمى‌تواند از خمس خوراك و پوشاك او را بدهد، ولى اگر مقدارى خمس ملك او كند كه به مصرف ديگرى- غير مخارج خودش كه بر خمس دهنده واجب است- برساند مانعى ندارد.

مسأله 1843- به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌شود خمس داد.
مسأله 1844- احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج يك سال به يك سیّد فقیر خمس ندهند.
مسأله 1845- اگر در شهر انسان سیّد مستحقّی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق، ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد، و به مستحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خمس برندارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 1846- هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد. ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.
مسأله 1847- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.
مسأله 1848- اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.
مسأله 1849- اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، به احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرد و باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند، و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق، به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.
مسأله 1850- کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند. ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این احتیاط لازم نیست.
مسأله 1851- مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیزدار شدنش هم نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.
مسأله 1852- اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد، دست

گردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلًا هزار تومان دست گردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد، باید خمس دو هزار تومان را بدهد، و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه بپردازد.

مسأله 1853- زكات نُه چیز واجب است: اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما.
چهارم: كشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر كسی مالك یكی از این نُه چیز باشد، با شرایطی كه بعداً گفته می‌شود باید مقداری كه معین شده به یكی از مصرفهایی كه دستور داده‌اند برساند.
مسأله 1854- سُلْت كه دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد زكات ندارد، ولی عَلْس كه مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می‌باشد، زكاتش بنا بر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله 1855- زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نِصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالك آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.
مسأله 1856- بعد از آن که انسان دوازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره بود باید زکات آن را بدهد. ولی از اول ماه دوازدهم نمی‌تواند طوری در مال تصرف کند که مال از بین برود و اگر تصرف کند ضامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار او بعضی از شرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست.
مسأله 1857- اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، زکات بر او واجب نیست.
مسأله 1858- زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش بنا بر احتیاط وقتی واجب می‌شود که غوره است، و موقعی هم که خرما قدری خشك شد که به او تَمر می‌گویند زکات آن واجب می‌شود. ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما و کشمش موقعی است که خشك شده باشند.
مسأله 1859- اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.
مسأله 1860- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده بنا بر احتیاط زکات بر او واجب است.
مسأله 1861- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.
مسأله 1862- مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند زکات ندارد. و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می‌شود، در دست غصب‌کننده باشد، موقعی که به صاحبش بر می‌گردد زکات ندارد.
مسأله 1863- اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است

قرض كند و يك سال نزد او بماند، بايد زكات آن را بدهد و بر كسى كه قرض داده چيزى واجب نيست.

زكات گندم و جو و خرما و كشمش

مسأله 1864- زكات گندم و جو و خرما و كشمش وقتى واجب مى‌شود كه به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها 288 من تبريز و 45 مثقال كم است كه 207/ 847 كيلوگرم مى‌شود.

مسأله 1865- اگر پيش از دادن زكات از انگور بعد از كشمش شدن، و خرما بعد از تمر شدن، و جو و گندم بعد از صدق اسم- كه زكات آنها واجب شده- خود و عيالاتش بخورند، يا مثلًا به فقير بدهد، بايد زكات مقدارى را كه مصرف كرده بدهد.

مسأله 1866- اگر بعد از آن كه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند. ولى اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است، بايد زكات سهم خود را بدهد.

مسأله 1867- كسى كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع‌آورى زكات است، موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، مى‌تواند زكات را مطالبه كند. و اگر مالك ندهد و چيزى كه زكات آن واجب شده، از بين برود بايد عوض آن را بدهد.

مسأله 1868- اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكات آنها واجب شود، بايد زكات آن را بدهد.

مسأله 1869- اگر بعد از آن كه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد.

مسأله 1870- اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكات آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست. و اگر بداند كه زكات آن را نداده، چنانچه حاكم شرع معامله مقدارى را كه بايد از بابت زكات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است. و حاكم شرع مى‌تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد، و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد، معامله صحيح است. و خريدار بايد قيمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد، و در صورتى كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، مى‌تواند از او پس بگيرد.

مسأله 1871- اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعى كه تر است به 288 من و 45 مثقال كم برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكات آن واجب نيست.

مسأله 1872- اگر گندم و جو و خرما را پيش از خشك شدن مصرف كند اگر چهِ خشك آنها به اندازه نصاب باشد، زكات آنها واجب نيست ولى اگر

احتیاطاً زكات آنها را بدهد خیلی پسندیده است.
مسأله 1873- خرمایی كه تازه آن را می‌خورند و اگر بماند خیلی كم می‌شود چنانچه مقداری باشد كه خشك آن به 288 من و 45 مثقال كم برسد، زكات آن واجب است.
مسأله 1874- گندم و جو و خرما و كشمشی كه زكات آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد.
مسأله 1875- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود، و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طوری باشد كه بگویند با دلو آبیاری شده نه باران، زكات آن بیست یك است، و اگر بگویند با آب باران آبیاری شده، زكات آن ده یك است.
مسأله 1876- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طوری باشد كه بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن بیست یك است؛ و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته زكات آن ده یك است بلكه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنا بر احتیاط، زكات آن ده یك می‌باشد.
مسأله 1877- اگر شك كند كه آبیاری با آب باران شده یا آبیاری به دلو، بیست یك بر او واجب می‌شود.
مسأله 1878- اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول كمك نكند زكات آن ده یك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول كمك نكنند، زكات آن بیست یك است.
مسأله 1879- اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری كنند و در زمینی كه پهلوی آن است زراعتی كنند كه از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود زكات زراعتی كه با دلو آبیاری شده، بیست یك و زكات زراعتی كه پهلوی آن است، ده یك می‌باشد.
مسأله 1880- مخارجی را كه برای گندم و جو و خرما و انگور كرده است حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را كه به واسطه زراعت كم شده، می‌تواند از حاصل كسر كند. و چنانچه پیش از كم كردن اینها به 288 من و 45 مثقال كم برسد، باید زكات باقی مانده آن را بدهد.
مسأله 1881- قیمت وقتی كه تخم را برای زراعت پاشیده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.
مسأله 1882- اگر زمین و اسباب زراعت یا یكی از این دو، ملك خود او باشد، نباید كرایه آنها را جزء مخارج حساب كند، و نیز برای كارهایی كه

خودش کرده یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود.
مسأله 1883- اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می‌شود.
مسأله 1884- اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از حاصل کم کند، امّا باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلًا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.
مسأله 1885- کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است می‌تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید.
مسأله 1886- کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی‌تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و بواسطه زراعت به کلی از بین بروند، می‌تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود می‌تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید.
مسأله 1887- اگر در يك زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرجهایی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می‌شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده باید به هر دو، قسمت نماید، مثلًا اگر هر دو به يك اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید.
مسأله 1888- اگر برای سال اول عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فایده داشته باشد باید مخارج آن را از سال اول کسر کند، ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید.
مسأله 1889- اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در يك وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب یعنی 288 من و 45 مثقال کم باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد صبر می‌کند تا بقیه آن برسد. پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجِب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله 1890- اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر احتیاط زكات آن واجب است.
مسأله 1891- اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زكات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد كه اگر خشك شود به اندازه زكاتی باشد كه بر او واجب است اشكال ندارد.
مسأله 1892- اگر زكات خرمای خشك یا كشمش بر او واجب باشد نمی‌تواند زكات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زكات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زكات آن را خرمای خشك یا كشمش بدهد. امّا اگر یكی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زكات بدهد مانعی ندارد.
مسأله 1893- كسی كه بدهكار است و مالی هم دارد كه زكات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زكات را از مالی كه زكات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.
مسأله 1894- كسی كه بدهكار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن كه زكات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر كدام كه سهمشان به 288 من و 45 مثقال كم برسد، باید زكات بدهد، و اگر پیش از آنكه زكات اینها واجب شود، قرض او را ندهند چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد واجب نیست زكات اینها را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی كه بدهی او بقدری است كه اگر بخواهند ادا نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبكار بدهند، آنچه را به طلبكار می‌دهند زكات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر كدام آنان كه سهمش به اندازه نصاب شود، باید زكات آن را بدهد.
مسأله 1895- اگر گندم و جو و خرما و كشمشی كه زكات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و یا زكات همه را از خوب و بد ϡ٦ΰϙṢو به احتیاط واجب زكات همه را از بد نمی‌تواند بدهد.

نِصاب طلا

مسأله 1896- طلا دو نِصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن 18 نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید چهل یك آن را که نُه نخود می‌شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمول می‌شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام 18 مثقال را از قرار چهل یك بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات 15 مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نِصاب نقره

مسأله 1897- نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن 105 مثقال معمولی است كه اگر نقره به 105 مثقال برسد و شرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد انسان بايد چهل يك آن را كه 2 مثقال و 15 نخود است از بابت زكات بدهد و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست. و نصاب دوم آن 21 مثقال است يعنی اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 126 مثقال را بطوری كه گفته شد بدهد و اگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود، فقط بايد زكات 105 مثقال آن را بدهد و زيادی آن زكات ندارد و همچنين است هر چه بالا رود، يعنی اگر 21 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد، و اگر كمتر اضافه شود مقداری كه اضافه شده و كمتر از 21 مثقال است زكات ندارد. بنا بر اين اگر انسان چهل يك هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتی را كه بر او واجب بوده داده و گاهی هم بيشتر از مقدار واجب داده است مثلاً كسی كه 110 مثقال نقره دارد، اگر چهل يك آن را بدهد، زكات 105 مثقال آن را كه واجب بوده داده و مقداری هم برای 5 مثقال آن داده كه واجب نبوده است.
مسأله 1898- كسی كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زكات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول كم نشده، همه ساله بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 1899- زكات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود كه آن را سكه زده باشند و معامله با آن رواج باشد و اگر سكه آن از بين هم رفته باشد بايد زكات آن را بدهند.
مسأله 1900- طلا و نقره سكه داری كه زنها برای زينت به كار می‌برند، زكات ندارد اگر چه رواج باشد.
مسأله 1901- كسی كه طلا و نقره دارد، اگر هيچ كدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلاً 104 مثقال نقره و 14 مثقال طلا داشته باشد، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 1902- چنان كه سابقاً گفته شد زكات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 1903- اگر در بين يازده ماه طلا و نقره‌ای را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را آب كند، زكات بر او واجب نيست. ولی اگر برای فرار از دادن زكات اين كارها را بكند، احتياط مستحب آن است كه زكات را بدهد.

مسأله 1904- اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.
مسأله 1905- اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.
مسأله 1906- طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمولی فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد، و چنانچه شك دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست.
مسأله 1907- اگر طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زكات شتر و گاو و گوسفند

مسأله 1908- زكات شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهايى كه گفته شد دو شرط ديگر دارد:
اول: آن كه حيوان در تمام سال بيكار باشد و اگر در تمام سال يكى دو روز كار كرده باشد، زكات آن واجب است.
دوم: آنكه در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن را از علف چيده شده، يا از زراعتى كه ملك مالك يا ملك كس ديگر است بچرد زكات ندارد. ولى اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد بنا بر احتياط زكات آن واجب مى‌باشد.
مسأله 1909- اگر انسان براى شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد، يا اجاره كند، يا براى چراندن در آن باج بدهد، بايد زكات را بدهد.

نِصاب شتر

مسأله 1910- شتر دوازده نصاب دارد: اول: پنج شتر و زكات آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد. دوم: ده شتر و زكات آن دو گوسفند است. سوم: پانزده شتر و زكات آن سه گوسفند است. چهارم: بيست شتر و زكات آن چهار گوسفند است. پنجم: بيست و پنج شتر و زكات آن پنج گوسفند است.
ششم: بيست و شش شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم: سی و شش شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم: چهل و شش شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم: شصت و يك شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم: هفتاد و شش شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
يازدهم: نود و يك شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
دوازدهم: صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و برای هر چهل تا يك شتری بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و برای هر پنجاه تا يك شتری بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند. ولی در هر صورت بايد طوری حساب كند كه چيزی باقی نماند، يا اگر چيزی باقی می‌ماند، از نه تا بيشتر نباشد، مثلاً اگر 140 شتر دارد، بايد برای صد تا، دو شتری كه داخل سال چهارم شده و برای چهل تا يك شتر ماده‌ای كه داخل سال سوم شده باشد بدهد. «1»
مسأله 1911- زكات ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره شترهايی كه دارد از نصاب اول كه پنج تاست بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده، فقط بايد زكات پنج تای آن را بدهد. و همچنين است در نصابهای بعد.

نِصاب گاو

مسأله 1912- گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید يك گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد. و نصاب دوم آن چهل است و زکات آن يك گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلًا کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شده بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکاتِ چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

مسأله 1913- گوسفند پنج نصاب دارد:
اول: چهل، و زكات آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد.
دوم: صد و بيست و يك، و زكات آن دو گوسفند است.
سوم: دويست و يك، و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم: سيصد و يك، و زكات آن بنا بر احتياط واجب، چهار گوسفند است.
پنجم: چهار صد و بالاتر از آن است، كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند و براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد. و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند، پول بدهد كافى است ولى اگر بخواهد جنس ديگر بدهد در صورتى بى‌اشكال است كه براى فقرا بهتر باشد، اگر چه لازم نيست.
مسأله 1914- زكات ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاى آن را بدهد و زيادى آن زكات ندارد و همچنين است در نصابهاى بعد.
مسأله 1915- زكات شتر و گاو و گوسفندى كه به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نر باشند يا ماده، يا بعضى نر باشند و بعضى ماده.
مسأله 1916- در زكات، گاو و گاوميش يك جنس حساب مى‌شود و شتر عربى و غير عربى يك جنس است، و همچنين بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارند.
مسأله 1917- اگر گوسفند براى زكات بدهد، بايد اقلًا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد بايد داخل سال سوم شده باشد.
مسأله 1918- گوسفندى را كه بابت زكات مى‌دهد، اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد. ولى بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد، و همچنين است در گاو و شتر.
مسأله 1919- اگر چند نفر با هم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده، بايد زكات بدهد و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكات واجب نيست.
مسأله 1920- اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بدهد.

مسأله 1921- اگر گاو و گوسفند و شتری كه دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زكات آنها را بدهد.
مسأله 1922- اگر گاو و گوسفند و شتری كه دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زكات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند نمی‌تواند زكات آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلكه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است كه برای زكات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.
مسأله 1923- اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم گاو و گوسفند و شتری را كه دارد با چیز دیگر عوض كند، یا نصابی را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زكات بر او واجب نیست.
مسأله 1924- كسی كه باید زكات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب كم نشده، همه ساله باید زكات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول كمتر شوند، زكات بر او واجب نیست مثلاً كسی كه چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زكات آنها را بدهد تا وقتی كه گوسفندهای او از چهل كم نشده، همه ساله باید یك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زكات بر او واجب نیست.

مصرف زكات

مسأله 1925- انسان می‌تواند زكات را در هشت مورد مصرف كند:
اول: فقير، و آن كسی است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد و كسی كه صنعت يا ملك يا سرمايه‌ای دارد كه می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست.
دوم: مسكين، و آن كسی است كه از فقير سخت‌تر می‌گذراند.
سوم: كسی كه از طرف امام عليه السلام يا نائب امام مأمور است كه زكات را جمع و نگهداری نمايد و به حساب آن رسيدگی كند و آن را به امام عليه السلام يا نائب امام يا فقرا برساند.
چهارم: كافرهايی كه اگر زكات به آنان بدهد به دين اسلام مايل می‌شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك می‌كنند.
پنجم: خريداری بنده‌ها و آزاد كردن آنان.
ششم: بدهكاری كه نمی‌تواند قرض خود را بدهد.
هفتم: سبيل اللّه، يعنی كاری كه مانند ساختن مسجد منفعت عمومی دينی دارد، يا مثل ساختن پل و اصلاح راه كه نفعش به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو كه باشد.
هشتم: ابن السبيل، يعنی مسافری كه در سفر درمانده شده و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 1926- احتياط واجب آن است كه فقير و مسكين بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكات نگيرد و اگر مقداری پول يا جنس دارد، فقط به اندازه كسری مخارج يك سالش زكات بگيرد.
مسأله 1927- كسی كه مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن را مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمی‌تواند زكات بگيرد.
مسأله 1928- صنعتگر يا مالك يا تاجری كه درآمد او از مخارج سالش كمتر است، می‌تواند برای كسری مخارجش زكات بگيرد. و لازم نيست ابزار كار يا ملك يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند.
مسأله 1929- فقيری كه خرج سال خود و عيالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد كه ملك اوست و در آن نشسته، يا مال سواری دارد، چنانچه بدون اينها نتواند زندگی كند، اگر چه برای حفظ آبرويش باشد، می‌تواند زكات بگيرد و همچنين است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چيزهايی كه به آنها احتياج دارد. و فقيری كه اينها را ندارد، اگر به اينها احتياج داشته باشد، می‌تواند از زكات خريداری نمايد.

مسأله 1930- فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.
مسأله 1931- به کسی که قبلاً فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.
مسأله 1932- کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است می‌شود به او زکات داد.
مسأله 1933- کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
مسأله 1934- اگر فقیر بدهکار بمیرد، و ترکه‌ای که وافی به بدهیش باشد نداشته باشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.
مسأله 1935- چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.
مسأله 1936- اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته یا احتمال می‌داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد، و در همه صور می‌تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند.
مسأله 1937- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد یا اگر در معصیت خرج کرده از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از سهم فقرا می‌شود به او داد.
مسأله 1938- اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا به طور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده بنا بر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داِده بابت زکات حساب نکند.

مسأله 1939- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
مسأله 1940- مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد.
مسأله 1941- مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، در صورتی که بدون مشقت نتواند بقیه را به صاحب مال یا نائب او برساند باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرايط كسانى كه مستحق زكاتند

مسأله 1942- كسى كه زكات مى‌گيرد بايد شيعه دوازده امامى باشد، و اگر از راه شرعى شيعه بودن كسى ثابت شود و به او زكات بدهد، و زكات تلف شود بعد معلوم شود شيعه نبوده، لازم نيست دوباره زكات بدهد.
مسأله 1943- اگر طفل يا ديوانه‌اى از شيعه فقير باشد، انسان مى‌تواند به ولىّ او زكات بدهد، به قصد اين كه آنچه را مى‌دهد ملك طفل يا ديوانه باشد.
مسأله 1944- اگر به ولىّ طفل و ديوانه دسترسى ندارد، مى‌تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكات را به مصرف طفل يا ديوانه برساند و بايد موقعى كه زكات به مصرف آنان مى‌رسد نيت زكات كنند.
مسأله 1945- به فقيرى كه گدايى مى‌كند، مى‌شود زكات داد، ولى به كسى كه زكات را در معصيت مصرف مى‌كند نمى‌شود زكات داد.
مسأله 1946- به كسى كه معصيت كبيره را آشكارا به جا مى‌آورد، احتياط واجب آن است كه زكات ندهند.
مسأله 1947- به كسى كه بدهكار است و نمى‌تواند بدهى خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، مى‌شود زكات داد. ولى اگر زن براى خرجى خودش قرض كرده باشد شوهر نمى‌تواند بدهى او را از زكات بدهد بلكه اگر كس ديگرى هم كه مخارج او بر انسان واجب است براى خرجى خود قرض كند احتياط واجب آن است كه بدهى او را از زكات ندهد.
مسأله 1948- انسان نمى‌تواند مخارج كسانى را كه مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زكات بدهد، ولى ديگران مى‌توانند به آنان زكات بدهند.
مسأله 1949- اگر انسان زكات به پسرش بدهد كه خرج زن و نوكر و كلفت خود نمايد اشكال ندارد.
مسأله 1950- اگر پسر به كتابهاى علمى دينى احتياج داشته باشد پدر مى‌تواند براى خريدن آنها به او زكات بدهد.
مسأله 1951- پدر مى‌تواند به پسرش زكات بدهد كه براى خود زن بگيرد پسر هم مى‌تواند براى آنكه پدرش زن بگيرد زكات خود را به او بدهد.
مسأله 1952- به زنى كه شوهرش مخارج او را مى‌دهد، يا خرجى نمى‌دهد، ولى زن او را به دادن خرجى مجبور كند، نمى‌شود زكات داد.
مسأله 1953- زنى كه صيغه شده اگر فقير باشد، شوهرش و ديگران مى‌توانند به او زكات بدهند. ولى اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد، يا به جهت ديگرى دادن مخارجش بر او واجب باشد، در

صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد.
مسأله 1954- زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.
مسأله 1955- سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد. ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش ناچار است بگیرد.
مسأله 1956- به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زكات

مسأله 1957- انسان باید زكات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین كند كه آنچه را می‌دهد زكات مال است، یا زكات فطره.
ولی اگر مثلاً زكات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین كند چیزی را كه می‌دهد زكات گندم است یا زكات جو.
مسأله 1958- كسی كه زكات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زكات بدهد و نیت هیچ كدام آنها را نكند، چنانچه چیزی را كه داده هم جنس یكی از آنها باشد، زكات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ كدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می‌شود، پس كسی كه زكات چهل گوسفند و زكات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یك گوسفند از بابت زكات بدهد و نیّت هیچ كدام آنها را نكند، زكات گوسفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زكاتی كه برای گوسفند و طلا بدهكار است تقسیم می‌شود.
مسأله 1959- اگر كسی را وكیل كند كه زكات مال او را بدهد چنانچه وكیل وقتی كه زكات را به فقیر می‌دهد، از طرف مالك نیت زكات كند كافی است.
مسأله 1960- اگر مالك یا وكیل او بدون قصد قربت زكات را به فقیر بدهد و پیش از آن كه آن مال از بین برود، خود مالك، نیت زكات كند، زكات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله 1961- موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشك شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. ولی بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او و لو تا چند ماه نگهدارد.
مسأله 1962- بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد دسترسی دارد احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.
مسأله 1963- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند اگر ندهد و به واسطه کوتاهی او از بین برود باید عوض آن را بدهد.
مسأله 1964- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد، و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلًا دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.
مسأله 1965- اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.
مسأله 1966- انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.
مسأله 1967- اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلًا گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است.
مسأله 1968- اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.
مسأله 1969- اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند صحیح نیست، و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است.
مسأله 1970- اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات

به فقير بدهد، زكات حساب نمی‌شود و بعد از آن كه زكات بر او واجب شد، اگر چيزی را كه به فقير داده از بين نرفته باشد و آن فقير هم به فقر خود باقی باشد می‌تواند چيزی را كه به او داده بابت زكات حساب كند.

مسأله 1971- فقيری كه می‌داند زكات بر انسان واجب نشده، اگر چيزی بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود ضامن است پس موقعی كه زكات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقير به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چيزی را كه به او داده بابت زكات حساب كند.

مسأله 1972- فقيری كه نمی‌داند زكات بر انسان واجب نشده، اگر چيزی بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود، ضامن نيست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زكات حساب كند.

مسأله 1973- مستحب است زكات گاو و گوسفند و شتر را به فقيرهای آبرومند بدهد و در دادن زكات، خويشان خود را بر ديگران، و اهل علم و كمال را بر غير آنان و كسانی را كه اهل سؤال نيستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زكات به فقيری از جهت ديگری بهتر باشد، مستحب است زكات را به او بدهد.

مسأله 1974- بهتر است زكات را آشكار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

مسأله 1975- اگر در شهر كسی كه می‌خواهد زكات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زكات را به مصرف ديگری هم كه برای آن معين شده برساند، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعداً مستحق پيدا كند بايد زكات را به شهر ديگر ببرد و به مصرف زكات برساند، ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود اوست، و اگر زكات تلف شود ضامن نيست.

مسأله 1976- اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، می‌تواند زكات را به شهر ديگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را بايد از خودش بدهد و اگر زكات تلف شود ضامن است، مگر آنكه با اجازه حاكم شرع برده باشد.

مسأله 1977- اجرت وزن كردن، پيمانه نمودن گندم و جو و كشمش و خرمايی را كه برای زكات می‌دهد با خود اوست.

مسأله 1978- كسی كه 2 مثقال و 15 نخود نقره يا بيشتر از بابت زكات بدهكار است، می‌تواند كمتر از 2 مثقال و 15 نخود نقره هم به يك فقير بدهد و نيز اگر غير نقره چيز ديگری مثل گندم و جو بدهكار باشد و قيمت آن به 2 مثقال و 15 نخود نقره هم برسد می‌تواند به يك فقير كمتر از آن بدهد.

مسأله 1979- مكروه است انسان از مستحق درخواست كند كه زكاتی را كه از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چيزی را كه گرفته بفروشد بعد از آنكه به قيمت رساند، كسی كه زكات را به او داده در خريدِن آن بر ديگران مقدم است.

مسأله 1980- اگر شك كند زكاتى را كه بر او واجب بوده داده يا نه، بايد زكات را بدهد، هر چند شك او براى زكات سالهاى پيش باشد.
مسأله 1981- فقير نمى‌تواند زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند يا چيزى را گرانتر از قيمت آن بابت زكات قبول نمايد، يا زكات را از مالك بگيرد و به او ببخشد.
ولى كسى كه زكات زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى‌تواند زكات را بدهد و اميد هم ندارد كه دارا شود، چنانچه بخواهد توبه كند، فقير مى‌تواند زكات را از او بگيرد و به او ببخشد.
مسأله 1982- انسان مى‌تواند از زكات، قرآن يا كتاب دينى يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، اگر چه بر اولاد خود و بر كسانى وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است. و نيز مى‌تواند توليت وقف را براى خود يا اولاد خود قرار دهد.
مسأله 1983- انسان نمى‌تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدى آن را به مصرف مخارج خود برسانند.
مسأله 1984- فقير مى‌تواند براى رفتن به حج و زيارت و مانند اينها زكات بگيرد، ولى اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد، براى زيارت و مانند آن نمى‌تواند زكات بگيرد.
مسأله 1985- اگر مالك فقيرى را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد چنانچه آن فقير احتمال دهد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكات برندارد نمى‌تواند چيزى از آن را براى خودش بردارد، و اگر يقين داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده، براى خودش هم مى‌تواند بردارد.
مسأله 1986- اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكات بگيرد، چنانچه شرطهايى كه براى واجب شدن زكات گفته شد در آنها جمع شود بايد زكات آنها را بدهد.
مسأله 1987- اگر دو نفر در مالى كه زكات آن واجب شده با هم شريك باشند و يكى از آنان زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، چنانچه بداند شريكش زكات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشكال دارد.
مسأله 1988- كسى كه خمس يا زكات بدهكار است و كفاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالى كه خمس يا زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكات را بدهد و اگر از بين رفته باشد، مى‌تواند خمس يا زكات را بدهد، يا كفاره و نذر و قرض و مانند اينها را ادا نمايد.
مسأله 1989- كسى كه خمس يا زكات بدهكار است و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بميرد و مال او براى همه آنها

کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دَیْن او بدهند.

مسأله 1990- کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می‌شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فِطْرَه

زکات فِطرَه

مسأله 1991- کسی که موقع غروبِ شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یك صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.
مسأله 1992- کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.
مسأله 1993- انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد؛ کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.
مسأله 1994- اگر کسی را که نان‌خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.
مسأله 1995- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان‌خور او حساب می‌شود بر او واجب است.
مسأله 1996- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند واجب است، و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.
مسأله 1997- فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.
مسأله 1998- اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.
مسأله 1999- اگر پیش از غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.
مسأله 2000- کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.
مسأله 2001- کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه

شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.
مسأله 2002- کسی که فقط به اندازه یك صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد.
و اگر یکی از آنها صغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند، و چنانچه ولیّ صغیر از طرف او قبول نماید باید آن زکات فطره را به مصرف صغیر برساند، نه این که از طرف او به دیگری بدهد.
مسأله 2003- اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود، یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد. اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد.
مسأله 2004- اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.
مسأله 2005- کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد.
مسأله 2006- اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود.
مسأله 2007- اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.
مسأله 2008- زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است. و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.
مسأله 2009- کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد حتی اگر سیّدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد.
مسأله 2010- فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی‌دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست.
مسأله 2011- انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.
مسأله 2012- اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان‌خور او حساب شود باید

فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلًا پولی برای مخارجش بدهد، دادن فطره او واجب نیست.
مسأله 2013- اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مسأله 2014- اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است. ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهد.
مسأله 2015- اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملك طفل نماید.
مسأله 2016- فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می‌کند فطره ندهند.
مسأله 2017- به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند.
مسأله 2018- احتیاط واجب آن است که به یك فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یك صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند.
مسأله 2019- اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلًا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کفایت نمی‌کند.
مسأله 2020- انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یك جنس مثلًا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد، بلکه کافی نیست.
مسأله 2021- مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.
مسأله 2022- اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می‌تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته یا احتمال می‌داده آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و الّا دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.
مسأله 2023- اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که اطمینان پیدا کند یا از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است یا انسان بداند که قبلًا فقیر بوده است.

مسأله 2024- انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت يعنى براى انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعى كه آن را مى‌دهد، نيت دادن فطره نمايد.
مسأله 2025- اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست و احتياط واجب آن است كه در ماه رمضان هم فطره را ندهد. ولى اگر پيش از رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند مانعى ندارد.
مسأله 2026- گندم يا چيز ديگرى را كه براى فطره مى‌دهد، بايد به جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد، يا اگر مخلوط است چيزى كه مخلوط شده بقدرى كم باشد كه قابل اعتنا نباشد و اگر بيش از اين مقدار باشد در صورتى صحيح است كه خالص آن به يك صاع برسد ولى اگر مثلًا يك صاع گندم به چندين مَن خاك مخلوط باشد كه خالص كردن آن خرج يا كار بيشتر از متعارف دارد، دادن آن كافى نيست.
مسأله 2027- اگر فطره را از چيز معيوب بدهد كافى نيست.
مسأله 2028- كسى كه فطره چند نفر را مى‌دهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد و اگر مثلًا فطره بعضى را گندم و فطره بعض ديگر را جو بدهد كافى است.
مسأله 2029- كسى كه نماز عيد فطر مى‌خواند، بنا بر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد، ولى اگر نماز عيد نمى‌خواند، مى‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخير بيندازد.
مسأله 2030- اگر به نيت فطره مقدارى از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد، احتياط واجب آن است كه هر وقت آن را مى‌دهد نيت فطره نمايد.
مسأله 2031- اگر موقعى كه دادن زكات فطره واجب است، فطره را ندهد و كنار هم نگذارد، احتياط واجب آن است كه بعداً بدون اينكه نيت ادا و قضا كند فطره را بدهد.
مسأله 2032- اگر فطره را كنار بگذارد، نمى‌تواند آن را براى خودش بردارد و مالى ديگر را براى فطره بگذارد.
مسأله 2033- اگر انسان مالى داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نيت كند كه مقدارى از آن مال براى فطره باشد اشكال دارد.
مسأله 2034- اگر مالى را كه براى فطره كنار گذاشته از بين برود، چنانچه دسترس به فقير داشته و دادن فطره را تأخير انداخته، بايد عوض آن را بدهد و اگر دسترس به فقير نداشته ضامن نيست، مگر آن كه در

نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.
مسأله 2035- در صورتی که زکات فطره را از مال خود جدا کرده باشد، اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله 2051- یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است لازم است، و مستحب است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سخت‌گیری نکند، و کسی که با او معامله کرده اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنند بپذیرد.
مسأله 2052- اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید ولی چنانچه در موقع معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله شك كند، تصرف او اشکال ندارد و معامله صحیح است.
مسأله 2053- کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله 2054- عمده معاملات مکروه از این قرار است: اول: بنده فروشی. دوم:
قصابی. سوم: کفن فروشی. چهارم: معامله با مردمان پست. پنجم: معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. ششم: آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم: آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات باطل

مسأله 2055- در چند مورد معامله باطل است: اول: خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط و مسکرات، بنا بر اقوی در بعضی و بنا بر احتیاط واجب در بعضی.
دوم: خرید و فروش مال غصبی مگر آن که صاحبش معامله را اجازه کند.
سوم: خرید و فروش چیزهایی که مال نیست. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی. پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد. و حرام است غش در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.
مسأله 2056- فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.
مسأله 2057- اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه مثلاً روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.
مسأله 2058- باید دوایی را که مثل شراب، عین آن نجس است معامله نکنند، ولی معامله دوایی که عینش نجس نیست اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد.
مسأله 2059- خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نجس است و معامله آن باطل می‌باشد، بلکه اگر در شهر مسلمانان هم از دست کافر بگیرند معامله آن باطل است مگر آن که بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است.

مسأله 2060- اگر روباه را به غير دستورى كه در شرع معين شده كشته باشند، يا خودش مرده باشد، خريد و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2061- خريد و فروش گوشت و پيه و چرمى كه از ممالك غير اسلامى مى‌آورند، يا از دست كافر گرفته مى‌شود باطل است، ولى اگر انسان بداند كه آنها از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده خريد و فروش آنها اشكال ندارد.
مسأله 2062- خريد و فروش گوشت و پيه و چرمى كه از دست مسلمان گرفته شود اشكال ندارد، ولى اگر انسان بداند كه آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته و تحقيق نكرده كه از حيوانى است كه به دستور شرع كشته شده يا نه، خريدن آن حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2063- خريد و فروش مسكرات حرام و معامله آنها باطل است.
مسأله 2064- فروختن مال غصبى باطل است، و فروشنده بايد پولى را كه از خريدار گرفته به او برگرداند.
مسأله 2065- اگر خريدار قصدش اين باشد كه پول جنس را ندهد معامله اشكال دارد.
مسأله 2066- اگر خريدار بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، و از اول هم قصدش اين باشد معامله اشكال دارد. و اگر از اول قصدش اين نباشد معامله صحيح است ولى بايد مقدارى را كه بدهكار است از مال حلال بدهد.
مسأله 2067- خريد و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتى سازهاى كوچك حرام است.
مسأله 2068- اگر چيزى را كه مى‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد اين بفروشد كه آن را در حرام مصرف كنند مثلًا انگور را به اين قصد بفروشد كه از آن شراب تهيه نمايند، معامله آن حرام و باطل است.
مسأله 2069- خريد و فروش مجسمه و صابون يا چيزهاى ديگرى كه روى آن مجسمه دارد اشكال ندارد.
مسأله 2070- خريدن چيزى كه از قمار، يا دزدى، يا از معامله باطل تهيه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است. و اگر كسى آن را بخرد بايد به صاحب اصليش برگرداند.
مسأله 2071- اگر روغنى را كه با پيه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معين كند مثلًا بگويد اين يك من روغن را مى‌فروشم، مشترى مى‌تواند معامله را به هم بزند، ولى اگر آن را معين نكند بلكه يك من روغن بفروشد، بعد روغنى كه پيه دارد بدهد، مشترى مى‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نمايد.
مسأله 2072- اگر مقدارى از جنسِ را كه با وزن يا پيمانه مى‌فروشند به

زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلَا یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد. ربا و حرام است و گناه یك درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2073- اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلًا یك من گندم به یك من گندم و یك قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2074- اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند مثلًا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم بفروشد، اگر مقدار کمتر در قیمت مساوی با مقدار بیشتر همجنس آن باشد و کسی که مقدار کمتر را می‌دهد، برای خلاصی از فروش آن به زیادتر از همجنس، چیزی علاوه کند مثلًا یك من گندم اعلا و یك دستمال را به یك من و نیم گندم متوسّط بفروشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلًا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم و یك دستمال بفروشد، ولی اگر چیز علاوه، برای فرار از ربا باشد، مثلًا یك من گندم خوب را به یك من و نیم گندم خوب مثل آن، بخواهد نسیه بفروشد و برای فرار از ربا، چیزی بر یك من گندم علاوه کند، جایز نیست.
مسأله 2075- اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلًا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد.
مسأله 2076- جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است و در شهر دیگر ربا نیست.
مسأله 2077- اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یك جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.
مسأله 2078- اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یك چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یك من روغن بفروشد و در عوض آن یك من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط

واجب آن است كه اگر ميوه رسيده را با ميوه نارس معامله كند زيادى نگيرد.
مسأله 2079- جو و گندم در ربا يك جنس حساب مى‌شود، پس اگر يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد، ربا و حرام است. و نيز اگر مثلًا ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتى گندم را مى‌دهد، مثل آن است كه زيادى گرفته و حرام مى‌باشد.
مسأله 2080- اگر مسلمان از كافرى كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد اشكال ندارد و نيز پدر و فرزند و زن و شوهر مى‌توانند از يكديگر ربا بگيرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله 2081- برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول: آن که بالغ باشند. دوم: آن که عاقل باشند. سوم: آن که حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. چهارم: آن که قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلًا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم: آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالك باشند یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله 2082- معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچه‌ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد، و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند،- چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند- معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند.

مسأله 2083- اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن مظالم بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند، و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد.

مسأله 2084- اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود نمی‌تواند از بچه یا ولیّ او مطالبه کند.

مسأله 2085- اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کُنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله 2086- اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است.

مسأله 2087- پدر و جد پدری طفل در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصی پدر و وصی جد پدری و حاکم شرع فقط

در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد.
مسأله 2088- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن بوده با یکدیگر مصالحه کنند.
مسأله 2089- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است، و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرايط جنس و عوض آن

مسأله 2090- جنسى كه مى‌فروشند و چيزى كه عوض آن مى‌گيرند پنج شرط دارد:
اول: آن كه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد.
دوم: آن كه بتوانند آن را تحويل دهند، بنا بر اين فروختن اسبى كه فرار كرده صحيح نيست، ولى اگر بنده‌اى را كه فرار كرده با چيزى كه مى‌تواند تحويل دهد مثلًا با يك فرش بفروشد، اگر چه آن بنده پيدا نشود، معامله صحيح است و در غير بنده مشكل است.
سوم: خصوصياتى را كه در جنس و عوض هست و به واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مى‌كند معين نمايد.
چهارم: كسى در جنس، يا در عوض آن حقى نداشته باشد، پس مالى را كه انسان پيش كسى گرو گذاشته، بدون اجازه او نمى‌تواند بفروشد.
پنجم: آن كه بنا بر احتياط خودِ جنس را بفروشد نه منفعت آن را اگر چه جائز بودن خالى از قوّت نيست، پس اگر مثلًا منفعت يك ساله خانه را بفروشد صحيح است، و چنانچه خريدار به جاى پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلًا فرشى را از كسى بخرد و عوض آن منفعت يك ساله خانه خود را به او واگذار كند اشكال ندارد، و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 2091- جنسى را كه در شهرى با وزن يا پيمانه معامله مى‌كنند در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد، ولى مى‌تواند همان جنس را در شهرى كه با ديدن معامله مى‌كنند، با ديدن خريدارى نمايد.
مسأله 2092- چيزى را كه با وزن خريد و فروش مى‌كنند با پيمانه هم مى‌شود معامله كرد، به اين طور كه اگر مثلًا مى‌خواهد ده من گندم بفروشد با پيمانه‌اى كه يك من گندم مى‌گيرد ده پيمانه بدهد.
مسأله 2093- اگر يكى از شرطهايى كه گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولى اگر خريدار و فروشنده راضى باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند تصرف آنها اشكال ندارد.
مسأله 2094- معامله چيزى را كه وقف شده باطل است، ولى اگر بطورى خراب شود كه نتوانند استفاده‌اى را كه مال براى آنها وقف شده از آن ببرند، مثلا حصير مسجد به طورى پاره شود كه نتوانند روى آن نماز بخوانند، فروش آن اشكال ندارد و در صورتى كه ممكن باشد بايد پول آن را در همان مسجد به مصرفى برسانند كه به مقصود وقف‌كننده نزديكتر باشد.

مسأله 2095- هرگاه بين كسانى كه مال را براى آنان وقف كرده‌اند بطورى اختلاف پيدا شود كه اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود كه مال يا جانى تلف شود، مى‌توانند آن مال را بفروشند و بين موقوف عليهم تقسيم نمايند، ولى چنانچه اختلاف با تنها فروختن و تهيه مكان ديگر برطرف مى‌شود، لازم است آن موقوفه، به محل ديگر تبديل و يا با پول فروش آن محل ديگر خريده شود و به جاى مكان اول، و در همان جهت وقف اولى، وقف گردد.
مسأله 2096- خريد و فروش ملكى كه آن را به ديگرى اجاره داده‌اند اشكال ندارد، ولى استفاده آن ملك در مدت اجاره مال مستأجر است. و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده‌اند، يا به گمان اين كه مدت اجاره كم است ملك را خريده باشد، پس از اطلاع مى‌تواند معامله خودش را بهم بزند.

صيغه خريد و فروش

مسأله 2097- در خريد و فروش لازم نيست صيغه عربى بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسى بگويد اين مال را در عوض اين پول فروختم و مشترى بگويد قبول كردم معامله صحيح است، ولى خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشند، يعنى به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد و فروش باشد.
مسأله 2098- اگر در موقع معامله صيغه نخوانند، ولى فروشنده در مقابل مالى كه از خريدار مى‌گيرد، مال خود را ملك او كند و او بگيرد، معامله صحيح است و هر دو مالك مى‌شوند.

مسأله 2099- فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولاً دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است. و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.
مسأله 2100- اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گلش بریزد بفروشند، باید چیزی که دارای مالیت و قابل فروش جداگانه و ملك فروشنده باشد با آن ضمیمه نمایند.
مسأله 2101- اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.
مسأله 2102- فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.
مسأله 2103- اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله 2104- اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.
مسأله 2105- در معامله نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است.
مسأله 2106- اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.
مسأله 2107- اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.
مسأله 2108- اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است. ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یك ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.
مسأله 2109- کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سَلَف

مسأله 2110- معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

مسأله 2111- اگر پول طلا و نقره را سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سَلَف

مسأله 2112- معامله سلف شش شرط دارد:
اول: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصیاتشان را بطوری معین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غرری باشد باطل است.
دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمه مشتری قرار دهد، پس از آن مشتری طلبی را که از فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمه او است حساب کند و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.
سوم: مدت را کاملًا معین کنند، و اگر مثلًا بگوید تا اول خرمن جنسی را تحویل می‌دهم چون مدت کاملًا معلوم نشده معامله باطل است.
چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، بقدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.
پنجم: بنا بر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آن جا را ببرند.
ششم: وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولًا با دیدن، معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.
احکام معامله سَلَف
مسأله 2113- انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد.
مسأله 2114- در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، بدهد، مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول نماید و اگر این طور نباشد لازم نیست قبول کند مثل آن که بنده جاهل خریده

باشد و بایع بخواهد عالم بدهد.
مسأله 2115- اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.
مسأله 2116- اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
مسأله 2117- اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد، نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
مسأله 2118- اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله 2119- اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد معامله حرام و باطل است.
مسأله 2120- اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
مسأله 2121- اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.
مسأله 2122- اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2123- اگر مقداری خاك نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاك طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است. ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله 2124- حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:
اول: آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را (خیار مجلس) می‌گویند.
دوم: آن که مغبون شده باشند. (خیار غَبْن).
سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).
چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).
پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).
ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).
هفتم: معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت).
هشتم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است. که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رؤیت).
نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر يك روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر).
دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به

هم بزند (خیار حیوان).
یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
مسأله 2125- اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌دانند و به کمی و زیادی آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2126- در معامله بیع شرط، که مثلًا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.
مسأله 2127- در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملك را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.
مسأله 2128- اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2129- اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمد که یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلًا مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یك چهارم می‌باشد می‌تواند یك چهارم پولی را که داده یعنی یك تومان از فروشنده بگیرد.
مسأله 2130- اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته می‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.
مسأله 2131- اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال

بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اِشکال دارد.
مسأله 2132- اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد.
مسأله 2133- هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2134- در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم. چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت بگیرد.
مسأله 2135- در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد:
اول: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است.
دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند.
سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2136- اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله 2137- اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.
مسأله 2138- اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال دلال است. و نیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست.
مسأله 2139- اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.
مسأله 2140- اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2141- قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

مسأله 2142- اگر دو نفر بخواهند با هم شركت كنند، چنانچه قبل از خواندن عقد شركت يا بعد از آن هر كدام مقدارى از مال خود را با مال ديگرى بطورى مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود و به عربى يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند، يا كارى كنند كه معلوم باشد مى‌خواهند با يكديگر شريك باشند، شركت آنان صحيح است.
مسأله 2143- اگر چند نفر در مزدى كه از كار خودشان مى‌گيرند با يكديگر شركت كنند، مثل دلاكها كه قرار مى‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند شركت آنان صحيح نيست.
مسأله 2144- اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسى بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولى در جنسى كه هر كدام خريده‌اند و در استفاده آن با يكديگر شريك باشند صحيح نيست اما اگر هر كدام ديگرى را وكيل كند كه جنس را براى او نسيه بخرد بعد هر شريكى جنس را براى خودش و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند شركت صحيح است.
مسأله 2145- كسانى كه به واسطه عقد شركت با هم شريك مى‌شوند، بايد مكلف و عاقل باشند و از روى قصد و اختيار شركت كنند، و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند، پس آدم سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى‌كند، اگر حاكم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگيرى كرده باشد اگر شركت كند صحيح نيست.
مسأله 2146- اگر در عقد شركت شرط كنند كسى كه كار مى‌كند يا بيشتر از شريك ديگر كار مى‌كند بيشتر منفعت ببرد، يا شرط كنند كسى كه كار نمى‌كند، يا كمتر كار مى‌كند بيشتر منفعت ببرد، بايد به شرطى كه كرده‌اند عمل نمايند.
مسأله 2147- اگر قرار بگذارند كه همه استفاده را يك نفر ببرد صحيح نيست ولى اگر قرار بگذارند كه تمام ضرر يا بيشتر آن را يكى از آنان بدهد شركت و قرارداد هر دو صحيح است.
مسأله 2148- اگر شرط نكنند كه يكى از شريكها بيشتر منفعت ببرد چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مى‌برند و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلاً اگر دو نفر شركت كنند و سرمايه يكى از آنان دو برابر سرمايه ديگرى باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم ديگرى است چه هر دو به يك اندازه كار كنند يا يكى كمتر كار كند، يا هيچ كار نكند.

مسأله 2149- اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند، يا هر كدام به تنهايى معامله كنند، يا فقط يكى از آنان معامله كند، بايد به قرارداد عمل نمايند.
مسأله 2150- اگر معين نكنند كه كدام يك آنان با سرمايه خريد و فروش نمايد، هيچ يك آنان بدون اجازه ديگرى نمى‌تواند با آن سرمايه معامله كند.
مسأله 2151- شريكى كه اختيار سرمايه شركت با او است بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند كه نسيه بخرد يا نقد بفروشد، يا جنس را از محل مخصوصى بخرد، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد و اگر با او قرارى نگذاشته باشند، بايد داد و ستدى نمايد(1) كه براى شركت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطورى كه متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلًا معمول است كه نقد بفروشد يا مال شركت را در مسافرت همراه خود نبرد بايد به همين طور عمل نمايد و اگر معمول است كه نسيه بدهد يا مال را به سفر ببرد مى‌تواند همين طور عمل كند.
مسأله 2152- شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند، اگر بر خلاف قراردادى كه با او كرده‌اند خريد و فروش كند و خسارتى براى شركت پيش آيد ضامن است، ولى اگر بعداً به قراردادى كه شده معامله كند صحيح است، و نيز اگر با او قراردادى نكرده باشند و بر خلاف معمول معامله كند، ضامن مى‌باشد امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله كند معامله او صحيح است.
مسأله 2153- شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند اگر زياده‌روى ننمايد و در نگهدارى سرمايه كوتاهى نكند و اتفاقاً مقدارى از آن يا تمام آن تلف شود ضامن نيست.
مسأله 2154- شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند اگر بگويد سرمايه تلف شده و پيش حاكم شرع قسم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد.
مسأله 2155- اگر تمام شريكها از اجازه‌اى كه به تصرف در مال يكديگر داده‌اند برگردند، هيچ كدام نمى‌توانند در مال شركت تصرف كنند، و اگر يكى از آنان از اجازه خود برگردد، شريكهاى ديگر حق تصرف ندارند، ولى كسى كه از اجازه خود برگشته، مى‌تواند در مال شركت تصرف كند.
مسأله 2156- هر وقت يكى از شريكها تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند، اگر چه شركت مدت داشته باشد، بايد ديگران قبول نمايند. مگر آن كه قسمت مشتمل بر ردّ يا مستلزم ضرر بر شريك ديگر باشد، كه در اين صورت نمى‌تواند او را وادار به قبول قسمت نمايد.
مسأله 2157- اگر يكى از شريكها بميرد، يا ديوانه، يا بيهوش شود يا سفيه شود و حاكم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگيرى كند شريكهاى ديگر نمى‌توانند در مال شركت تصرف كنند.

مسأله 2158- اگر شريك، چيزى را نسيه براى خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولى اگر براى شركت بخرد و شريك ديگر بگويد به آن معامله راضى هستم، نفع و ضررش مال هر دوى آنان است.
مسأله 2159- اگر با سرمايه شركت معامله‌اى كنند، بعد بفهمند شركت باطل بوده چنانچه طورى باشد كه اگر مى‌دانستند شركت درست نيست، به تصرف در مال يكديگر راضى بودند، معامله صحيح است و هر چه از آن معامله پيدا شود، مال همه آنان است، و اگر اين طور نباشد، در صورتى كه كسانى كه به تصرف ديگران راضى نبوده‌اند، بگويند به آن معامله راضى هستيم معامله صحيح و گرنه باطل مى‌باشد. و در هر صورت هر كدام آنان كه براى شركت كارى كرده است، اگر به قصد مجانى كار نكرده باشد، مى‌تواند مزد زحمتهاى خود را به اندازه معمول از شريكهاى ديگر بگيرد.

مسأله 2160- صلح آن است كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب، يا حق خود بگذرد خواه در برابر عوض باشد يا بدون عوض.
مسأله 2161- دو نفرى كه چيزى را به يكديگر صلح مى‌كنند بايد بالغ و عاقل باشند، و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و قصد صلح داشته باشند، و حاكم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگيرى نكرده باشد.
مسأله 2162- لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود، بلكه با هر لفظى كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده‌اند صحيح است.
مسأله 2163- اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلًا يكسال نگهدارى كند و از شير آن استفاده نمايد و مقدارى روغن بدهد، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاى چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است ولى اگر گوسفند را يكساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض، مقدارى روغن بدهد اشكال دارد.
مسأله 2164- اگر كسى بخواهد طلب يا حق خود را به ديگرى صلح كند در صورتى صحيح است كه او قبول نمايد.
مسأله 2165- اگر انسان مقدار بدهى خود را بداند و طلبكار او نداند، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند مثلًا پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادى براى بدهكار حلال نيست مگر آن كه مقدار بدهى خود را به او بگويد و او را راضى كند يا طورى باشد كه اگر مقدار طلب خود را مى‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح مى‌كرد.
مسأله 2166- اگر بخواهند دو چيزى را كه از يك جنس و وزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند، در صورتى صحيح است كه وزن يكى بيشتر از ديگرى نباشد، ولى اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند كه وزن يكى بيشتر از ديگرى است صلح صحيح است.
مسأله 2167- اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند و بخواهند طلبهاى خود را به يكديگر صلح كنند، چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها يكى باشد مثلًا هر دو ده من گندم طلبكار باشند، مصالحه آنان صحيح است، و همچنين است اگر جنس طلب آنان يكى نباشد مثلًا يكى ده من برنج و ديگرى دوازده من گندم طلبكار باشد. ولى اگر طلب آنان از يك جنس و چيزى باشد كه معمولًا با وزن يا پيمانه آن را معامله مى‌كنند، در صورتى كه وزن يا پيمانه آنها مساوى نباشد، مصالحه آنان باطل است.

مسأله 2168- اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.
مسأله 2169- اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.
مسأله 2170- تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مال را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می‌تواند صلح را به هم بزند.
مسأله 2171- اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد.
مسأله 2172- هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله 2173- اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند چنانچه حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.
مسأله 2174- انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.
مسأله 2175- اگر ولیّ، یا قیم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.
مسأله 2176- بچه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از يك نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. به شرط آن که اجیر گرفتن بچه نابالغ به مصلحت او، بلکه بنا بر احتیاط واجب ترك آن دارای مفسده برای بچه نابالغ باشد.
مسأله 2177- اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالك به کسی بگوید، ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد این که ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.
مسأله 2178- اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله، مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.
مسأله 2179- کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.
مسأله 2180- اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید

در آن، كاری مانند تعمیر و سفیدكاری انجام داده باشد، یا به غیر جنسی كه اجاره كرده آن را اجاره دهد مثلًا اگر با پول اجاره كرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.
مسأله 2181- اگر اجیر با انسان شرط كند كه فقط برای خود انسان كار كند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط نكند، چنانچه او را به چیزی كه اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.
مسأله 2182- اگر غیر خانه و دكان و اطاق و اجیر، چیز دیگر- مثلًا زمین- را اجاره كند و مالك با او شرط نكند كه فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری كه اجاره كرده آن را اجاره دهد اشكال ندارد.
مسأله 2183- اگر خانه یا دكانی را مثلًا یكساله به صد تومان اجاره كند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری كه اجاره كرده مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، كاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی كه اجاره كرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله 2184- مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول: آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله 2185- اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند اشکال ندارد.

مسأله 2186- زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله 2187- استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:
اول: آن که حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.
سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند مثلًا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن.
چهارم: مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.
مسأله 2188- اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.
مسأله 2189- اگر خانه‌ای را مثلًا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن ϴ٬ژĀقرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.
مسأله 2190- اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.
مسأله 2191- اگر به مستأجر بگوید خانه را یك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بقیه به همان قیمت، در ماه اول صحیح است، ولی اگر بگوید هر ماهی ده تومان و اول و آخر آن را معین نکند اجاره حتی برای ماه اول هم باطل است.
مسأله 2192- خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلًا شبی یك تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد. ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله 2193- مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد. پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگوید.
مسأله 2194- اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.
مسأله 2195- کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.
مسأله 2196- هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.
مسأله 2197- اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.
مسأله 2198- اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلاً اگر خانه‌ای را یکساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.
مسأله 2199- اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده‌روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.
مسأله 2200- هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله 2201- اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2202- اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.
مسأله 2203- اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.
مسأله 2204- اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست.
مسأله 2205- اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است. ولی اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست.
مسأله 2206- هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.
مسأله 2207- مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزنند.
مسأله 2208- اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را به هم بزند.
ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.
مسأله 2209- اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب‌کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یك ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد می‌تواند پانزده تومان را از

غصب‌كننده بگيرد.
مسأله 2210- اگر چيزى را كه اجاره كرده تحويل بگيرد، و بعد ديگرى آن را غصب كند، نمى‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول از غصب‌كننده بگيرد.
مسأله 2211- اگر پيش از آنكه مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمى‌خورد و مستأجر بايد مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنين است اگر آن را به ديگرى بفروشد.
مسأله 2212- اگر پيش از ابتداى مدت اجاره، ملك بطورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده‌اى كه شرط كرده‌اند نباشد، اجاره باطل مى‌شود.
و پولى كه مستأجر به صاحب ملك داده به او بر مى‌گردد، بلكه اگر طورى باشد كه بتواند استفاده مختصرى هم از آن ببرد، مى‌تواند اجاره را به هم بزند.
مسأله 2213- اگر ملكى را اجاره كند و بعد از گذشتن مقدارى از مدت اجاره بطورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده‌اى كه شرط كرده‌اند نباشد، اجاره مدتى كه باقى مانده باطل مى‌شود و اگر استفاده مختصرى هم بتواند از آن ببرد، مى‌تواند اجاره مدت باقى مانده را به هم بزند.
مسأله 2214- اگر خانه‌اى را كه مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمى‌شود و مستأجر هم نمى‌تواند اجاره را به هم بزند، ولى اگر ساختن آن بقدرى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستأجر از بين برود، اجاره به آن مقدار باطل مى‌شود و مستأجر مى‌تواند اجاره باقى مانده را به هم بزند.
مسأله 2215- اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد، اجاره باطل نمى‌شود. ولى اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلًا ديگرى وصيت كرده باشد كه تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد، از وقتى كه مرده اجاره باطل است.
مسأله 2216- اگر صاحب كار بنّا را وكيل كند كه براى او عمله بگيرد چنانچه بنّا كمتر از مقدارى كه از صاحب كار مى‌گيرد به عمله بدهد زيادى آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد، ولى اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براى خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد، يا به ديگرى بدهد در صورتى كه كمتر از مقدارى كه اجير شده به ديگرى بدهد زيادى آن براى او حلال مى‌باشد.
مسأله 2217- اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلًا پارچه را با نيل رنگ كند، چنانچه با رنگ ديگر رنگ نمايد حق ندارد چيزى بگيرد.

احکام جُعالَه

مسأله 2218- جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد، مثلًا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند، و فرق بین جعاله و این که کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.
مسأله 2219- جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد، صحیح نیست.
مسأله 2220- کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد، و نیز باید بی‌فایده نباشد که غرض عقلایی به آن تعلق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.
مسأله 2221- اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند مثلًا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ولی اگر مال را معین نکند مثلًا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید.
مسأله 2222- اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.
مسأله 2223- اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.
مسأله 2224- پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.
مسأله 2225- بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال ندارد. ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد.
مسأله 2226- عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولیِ اگر تمام نکردن

عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید مثلًا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد.

مسأله 2227- اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلًا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مُزارَعَه

مسأله 2228- مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.
مسأله 2229- مزارعه چند شرط دارد:
اول: آن که صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند مالك، زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع تحویل بگیرد.
دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی‌توانند مزارعه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است.
سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود.
چهارم: سهم هر کدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهند حاصل يك قطعه، مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری، صحیح نیست، و نیز اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده صحیح نیست.
پنجم: مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت بقدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد.
ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.
هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً يك نوع زراعت می‌کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معین می‌شود، و اگر چند نوع زراعت می‌کنند باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معین نماید، مگر آن که معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود.
هشتم: مالك، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند مزارعه باطل است.
نهم: خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.
مسأله 2230- اگر مالك با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

مسأله 2231- اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی‌تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.
مسأله 2232- اگر به واسطه پیش‌آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلًا آب از زمین قطع شود در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد حتی مثل قصیل که می‌توان به حیوانات داد آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است، و در بقیه، مزارعه باطل است، و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
مسأله 2233- اگر مالك و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، و همچنین است اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.
مسأله 2234- اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.
مسأله 2235- اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه تخم، مال مالك بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای مالكِ زمین باشد که در این صورت چیزی را برای عامل، ضامن نیست، و اگر تخم مالِ زارع بوده، زراعت هم مال او است، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالك کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مالِ او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای عامل باشد که در این صورت اجرت زمین و عوامل را برای مالك ضامن نیست.
مسأله 2236- اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که

مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند كه با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشكال ندارد و اگر مالك راضی نشود پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمین بماند، و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

مسأله 2237- اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالك بر اشتراكِ در زرع و اصول آن بوده حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت كنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراك در آنچه از زراعت در سال اول حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلق به صاحب بذر خواهد بود.

مسأله 2238- اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که درختها یا منافع آن، مال خود او است و یا اختیار آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مُساقات می‌گویند.
مسأله 2239- معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح نیست، ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند اشکال ندارد.
مسأله 2240- در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است.
مسأله 2241- مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست.
مسأله 2242- مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است.
مسأله 2243- باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه‌ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.
مسأله 2244- باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری یا کار دیگر که برای زیاد شدن میوه یا خوب شدن آن لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است، و گر نه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.
مسأله 2245- معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.
مسأله 2246- درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد معامله مساقات اشکال دارد.

مسأله 2247- دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2248- اگر مالك بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.
مسأله 2249- اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته‌اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد، و اگر قرار نگذاشته‌اند مالك می‌تواند عقد را به هم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند، درختها را تربیت نماید.
مسأله 2250- اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است، و میوه مال مالك می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد.
مسأله 2251- اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله باطل است پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.
مسأله 2273- در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.
مسأله 2274- اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازند پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید.
مسأله 2275- اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.
مسأله 2276- اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.
مسأله 2277- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.
مسأله 2278- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند، و کسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.
مسأله 2279- کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و شرط نیست در فقیر که سید نباشد.
مسأله 2280- اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی

نمی‌رسد.
مسأله 2281- اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.
مسأله 2282- اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.
مسأله 2283- اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یك من گندم بدهد و شرط کند که یك من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یك تومانی را که قرض کرده با یك کبریت پس دهد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.
مسأله 2284- ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و کسی که قرض ربایی گرفته اگر چه کار حرامی کرده ولی اصل قرض صحیح است و می‌تواند در آن تصرف نماید.
مسأله 2285- اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید مالِ قرض گیرنده است.
مسأله 2286- اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که بابت ربا گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد چنانچه موقع خریداری قصدش بوده که از این پول بدهد پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز نیست، و نیز اگر پول ربایی یا حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می‌باشد.
مسأله 2287- اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند.
مسأله 2288- اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

مسأله 2289- اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.
مسأله 2290- بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد، و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌شود او را حواله بدهند که طلبش را از دیگری بگیرد، و خودش هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد، ولی اگر سر کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست اشکال ندارد.
مسأله 2291- اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلًا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.
مسأله 2292- موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.
مسأله 2293- مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معین باشد، یعنی مردّد نباشد پس اگر مثلًا ده من گندم و ده تومان پول به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر، و آن را معین نکند، حواله درست نیست.
مسأله 2294- اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلًا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.
مسأله 2295- طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.
مسأله 2296- اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از

حواله دهنده بگیرد، و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.
مسأله 2297- بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده، و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهایی که در دین مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.
مسأله 2298- اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، می‌توانند حواله را به هم بزنند.
مسأله 2299- اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد- چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است- می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد. و اگر بدون خواهش او داده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رَهن

مسأله 2300- رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد.
مسأله 2301- در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
مسأله 2302- گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آن که بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.
مسأله 2303- انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند. و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم.
مسأله 2304- چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.
مسأله 2305- استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته.
مسأله 2306- طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد.
مسأله 2307- اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد.
مسأله 2308- اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می‌تواند در صورتی که وکیل از طرف مالك باشد، مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، و چنانچه وکالت از مالك نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.
مسأله 2309- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه، محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد. طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

مسأله 2310- اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.
مسأله 2311- ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید در حال بالغ شدن سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند و حاکم شرع آنان را از تصرف جلوگیری نکرده باشد اشکال ندارد، و کسی که به واسطه ورشکستگی، حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی‌تواند ضامن او شود.
مسأله 2312- هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرارد هد مثلًا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند.
مسأله 2313- کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده انسان نمی‌تواند ضامن او شود.
مسأله 2314- در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه متمیز باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلًا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول صحیح نیست.
مسأله 2315- اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
مسأله 2316- اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.
مسأله 2317- ضامن و طلبکار می‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسأله 2318- هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.
مسأله 2319- اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند.
مسأله 2320- اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.
مسأله 2321- اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

مسأله 2327- اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.
مسأله 2328- امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.
مسأله 2329- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را بطور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.
مسأله 2330- کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد این احتیاط واجب نیست.
مسأله 2331- اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.
مسأله 2332- کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.
مسأله 2333- اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست. و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2334- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2335- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود،

ضامن نیست. ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست.
مسأله 2336- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری می‌تواند آن را به جای دیگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست. ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.
مسأله 2337- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین می‌رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد، و چنانچه مال در آن جای اول تلف شود ضامن است مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست.
مسأله 2338- اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2339- اگر صاحب مال بمیرد، امانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم، راست می‌گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2340- اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.
مسأله 2341- اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به

او برساند.
مسأله 2342- اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند و گر نه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.
مسأله 2343- اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیّت کند.

احکام عارِیَه

مسأله 2344- عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.
مسأله 2345- لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.
مسأله 2346- عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم.
مسأله 2347- چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.
مسأله 2348- اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولیّ بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه‌کننده برساند اشکال ندارد.
مسأله 2349- اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه‌کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2350- اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2351- اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.
مسأله 2352- اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلًا دیوانه شود، عاریه‌کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.
مسأله 2353- کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.
مسأله 2354- اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اطاق عاریه بدهند اشکال ندارد، ولی اگر برای استفاده حرام بدهند باطل است.
مسأله 2355- عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.
مسأله 2356- اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك، یا وکیل یا ولیّ او

بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه‌کننده ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است اگر چه مثلاً آن را به جایی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می‌برده مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد.
مسأله 2357- اگر چیز نجس را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.
مسأله 2358- چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.
مسأله 2359- اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.
مسأله 2360- اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.
مسأله 2361- اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده می‌تواند از او مطالبه نماید، و یا از غاصب بگیرد. و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه‌کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.
مسأله 2362- اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام نِکاح یا ازدواج و زناشویی

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یك ساعت یا یك روز یا یك ماه یا یك سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است، که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هر کس یك وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله 2545- اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است بنا بر احتمال موافق با احتیاط، اگر جایی را در مسجد که قبلًا دیگری به آن پیشی گرفته است تصرف کند.

مسأله 2546- چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله 2547- مالی را که نزد کسی گروگذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسأله 2548- اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله 2549- اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید مثلًا از گوسفندی که غصب کرده، بره‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلًا خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله 2550- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد.

مسأله 2551- هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یك به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است.

مسأله 2552- اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلًا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله 2553- اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که نگاه داشتنش جایز است غصب کند و خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب

آن بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می‌سازم مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.
مسأله 2554- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلاً طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اولش درآورد. و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد.
مسأله 2555- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری واجب است آن را به صورت اولش درآورد، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.
مسأله 2556- اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پُر نماید. و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.
مسأله 2557- اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.
مسأله 2558- اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد مثلاً گوشت آن یك قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که تلف کرده بدهد.

مسأله 2559- اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزایش با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.
مسأله 2560- اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد.
مسأله 2561- اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام آنان بگیرد و اگر از اولی بگیرد، می‌تواند اولی از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اولی برگردانده و پیش او تلف شده نمی‌تواند از او مطالبه کند.
مسأله 2562- اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد و گر نه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند. و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2563- هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مسأله 2564- مالى كه انسان پيدا مى‌كند اگر نشانه‌اى نداشته باشد كه به واسطه آن، صاحبش معلوم شود، احتياط واجب آن است كه از طرف صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 2565- اگر مالى پيدا كند كه نشانه دارد و قيمت آن از 6/ 12 نخود نقره سكه‌دار كمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضى است يا نه، نمى‌تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد، مى‌تواند به قصد اين كه ملك خودش شود بردارد و در اين صورت اگر تلف شود نبايد عوض آن را بدهد، بلكه اگر قصد ملك شدن هم نكرده و بدون تقصير او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نيست.
مسأله 2566- هرگاه چيزى كه پيدا كرده نشانه‌اى دارد كه به واسطه آن مى‌تواند صاحبش را پيدا كند، اگر چه صاحب آن كافرى باشد كه در امان مسلمانان است، در صورتى كه قيمت آن چيز به 6/ 12 نخود نقره سكه‌دار برسد بايد اعلان كند، و چنانچه از روزى كه آن را پيدا كرده تا يك هفته هر روزى و بعد تا يك سال هفته‌اى يك مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان كند كافى است.
مسأله 2567- اگر انسان خودش نخواهد اعلان كند مى‌تواند به كسى كه اطمينان دارد بگويد از طرف او اعلان نمايد.
مسأله 2568- اگر تا يك سال اعلان كند و صاحب مال پيدا نشود مى‌تواند آن را براى خود بردارد به قصد اين كه هر وقت صاحبش پيدا شد عوض آن را به او بدهد، يا براى او نگهدارى كند كه هر وقت پيدا شد به او بدهد، ولى احتياط مستحب آن است كه از طرف صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 2569- اگر بعد از آن كه يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد مال را براى صاحبش نگهدارى كند و از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى نكرده و تعدى يعنى زياده‌روى هم ننموده ضامن نيست ولى اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، يا براى خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.
مسأله 2570- كسى كه مالى را پيدا كرده، اگر عمداً به دستورى كه گفته شد اعلان نكند، گذشته از اين كه معصيت كرده، باز هم واجب است اعلان كند.
مسأله 2571- اگر بچه نابالغ چيزى پيدا كند، ولىّ او بايد اعلان نمايد.
مسأله 2572- اگر انسان در بين سالى كه اعلان مى‌كند از پيدا شدن صاحب مال نااميد شود احتياط واجب آن است كه آن را صدقه بدهد.
مسأله 2573- اگر در بين سالى كه اعلان مى‌كند مال از بين برود، چنانچه

در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده‌روی کرده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 2574- اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به 6/ 12 نخود نقره سکه‌دار می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مالِ خود او است.
مسأله 2575- اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مالِ خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یك سال اعلان نماید.
مسأله 2576- لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافی است.
مسأله 2577- اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید، و یقین پیدا کند که مال او است ولی اگر ذکر نشانه‌ها فقط موجب گمان مالك بودنش باشد مخیر است که به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید.
مسأله 2578- اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به 6/ 12 نخود نقره سکه‌دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.
مسأله 2579- هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که در فروش آن به خودش یا به دیگری از حاکم شرع در صورت امکان اجازه بگیرد و در هر صورت باید تعریف تا یك سال را ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد، پول را به او تسلیم کند. و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد.
مسأله 2580- اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد.
مسأله 2581- اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقت داشته باشد می‌تواند به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را

از طرف صاحبش صدقه بدهد. و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مالِ کسی نیست که کفش او را برده باید با آن معامله مجهول المالك نماید، یعنی از صاحبش تفحّص کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود از طرف او به فقیر صدقه بدهد.
مسأله 2582- اگر مالی را که کمتر از 6/ 12 نخود نقره سکه‌دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

مسأله 2670- اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند مثلًا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یك بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز، روزه بگیرد.
مسأله 2671- قسم چند شرط دارد:
اول: کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خودش قسم بخورد باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی‌قصد قسم بخورد.
دوم: کاری را که قسم می‌خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد ترك کند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر قسم بخورد که کار مباحی را به جا آورد باید ترك آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترك کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.
سوم: به یکی از اسامی خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند «خدا» و «اللّٰه» و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی بقدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است. بلکه اگر به لفظی قسم بخورد که بدون قرینه، خدا به نظر نمی‌آید ولی او قصد خدا را کند بنا بر احتیاط باید به آن قسم عمل نماید.
چهارم: قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.
پنجم: عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای قسم معین کرده عاجز شود یا برایش مشقت داشته باشد قسم او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد.
مسأله 2672- اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.
مسأله 2673- اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورِد، قسم آنان بعید نیست صحیح نباشد لکن نباید احتیاط را ترك کنند.

مسأله 2674- اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید و اللّٰه الآن مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.
مسأله 2675- کسی که قسم می‌خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود و این جور قسم خوردن غیر از قسمی است که در مسائل پیش گفته شد.

مسأله 2676- اگر كسى چيزى را وقف كند، از ملك او خارج مى‌شود و خود او و ديگران نمى‌توانند آن را ببخشند، يا بفروشند و كسى هم از آن ملك ارث نمى‌برد ولى در بعضى از موارد كه در مسأله 2094 و 2095 گفته شد، فروختن آن اشكال ندارد.
مسأله 2677- لازم نيست صيغه وقف را به عربى بخوانند، بلكه اگر مثلًا بگويد خانه خود را وقف كردم وقف صحيح است و محتاج به قبول هم نيست حتى در وقف خاص.
مسأله 2678- اگر ملكى را براى وقف معين كند و پيش از خواندن صيغه وقف پشيمان شود، يا بميرد، وقف درست نيست.
مسأله 2679- كسى كه مالى را وقف مى‌كند، بايد براى هميشه وقف كند پس اگر مثلًا بگويد اين مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد و يا بگويد اين مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد باطل است، و به احتياط واجب بايد وقف از موقع خواندن صيغه باشد پس اگر مثلًا بگويد اين مال بعد از مردن من وقف باشد چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف نبوده، اشكال دارد.
مسأله 2680- وقف در صورتى صحيح است كه مال وقف را به تصرف كسى كه براى او وقف شده يا وكيل، يا ولىّ او بدهند، ولى اگر چيزى را بر اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اين كه آن چيز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهدارى نمايد وقف صحيح است.
مسأله 2681- اگر مسجدى را وقف كنند، بعد از آن كه واقف به قصد واگذار كردن اجازه دهد كه در آن مسجد نماز بخوانند همين كه يك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست مى‌شود.
مسأله 2682- وقف‌كننده بايد مكلف و عاقل و با قصد و اختيار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف كند بنا بر اين سفيهى كه در حال بالغ بودن سفيه بوده يا حاكم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگيرى كرده چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزى را وقف كند صحيح نيست.
مسأله 2683- اگر مالى را براى كسانى كه به دنيا نيامده‌اند وقف كند درست نيست ولى وقف براى اشخاصى كه بعضى از آنها به دنيا آمده‌اند صحيح و آنها كه به دنيا نيامده‌اند بعد از آمدن به دنيا با ديگران شريك مى‌شوند.
مسأله 2684- اگر چيزى را بر خودش وقف كند مثل آن كه دكانى را وقف كند كه عايدى آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمايند صحيح نيست. ولى اگر مثلًا مالى را بر فقرا وقف كند و خودش فقير شود، مى‌تواند از

منافع وقف استفاده نماید.
مسأله 2685- اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهایی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهایی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.
مسأله 2686- اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولّی معین نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است.
مسأله 2687- اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملك آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر، مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.
مسأله 2688- اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.
مسأله 2689- ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.
مسأله 2690- اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند چنانچه برای عموم وقف نشده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید به جای او متولی امینی معین نماید.
مسأله 2691- فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد.
مسأله 2692- اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایداتش در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد می‌توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.
مسأله 2693- اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند در صورتی که بدانند که برای هر یك چه مقدار معین کرده، باید همان طور

مصرف کنند، و اگر یقین نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله 2694- وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.
مسأله 2695- کسی که می‌خواهد وصیت کند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند می‌تواند وصیت کند اگر چه لال نباشد.
مسأله 2696- اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.
مسأله 2697- کسی که وصیت می‌کند باید عاقل و بالغ باشد ولی بچه ده ساله‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و پل وصیت کند صحیح می‌باشد و از روی اختیار وصیت کند، و نیز وصیت‌کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع هم او را از تصرف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.
مسأله 2698- کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست.
مسأله 2699- اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالك می‌شود که آن را قبول کند اگر چه در حال زنده بودن وصیت‌کننده باشد.
مسأله 2700- وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند وصیت کردن لازم نیست.
مسأله 2701- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.
مسأله 2702- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی

بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در صفحه 217 و 218 گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند.
مسأله 2703- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.
مسأله 2704- وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد.
مسأله 2705- اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن علت شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد یك نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید.
مسأله 2706- اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه‌های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.
مسأله 2707- اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلًا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.
مسأله 2708- اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یك قسمت آن را بدهند.
مسأله 2709- اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیت کرده اگر زیادتر از ثلث

باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است.
مسأله 2710- اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.
مسأله 2711- اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد باید از اصل مالش بدهند.
مسأله 2712- کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است. ولی اگر وصیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.
مسأله 2713- اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت‌کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، باید وصیت او را انجام دهد و اگر وصی پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، احوط استحبابی و اولی آن است که وصیت را قبول نماید.
مسأله 2714- اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.
مسأله 2715- اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یك نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند ولی اگر یك نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.
مسأله 2716- اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد حاکم شرع برای کمك او یك نفر دیگر را معین می‌کند.
مسأله 2717- اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلًا میت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن

نیست.
مسأله 2718- هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلان وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.
مسأله 2719- حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.
مسأله 2720- اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.
مسأله 2721- اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است.
مسأله 2722- اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.
مسأله 2723- اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند باید اول به واجبات، خواه مالی باشد یا بدنی عمل نمایند و در بین واجبات ترتیب معتبر نیست، بلکه اگر وصیت او به ترتیب بوده باید اول آن واجبی را که مقدم داشته عمل نمایند اگر چه بدنی باشد، و همچنین به ترتیب وصیت تا آخر واجبات پس اگر ثلث وافی به تمام آن باشد به تمام آن باید عمل شود و چنانچه ثلث وافی نباشد، باقیمانده اگر تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد باید از اصل ترکه برای آن بردارند عمل نمایند و اگر باقیمانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد ملغی می‌گردد، و چنانچه وصیت میت به ترتیب نباشد باز واجبات مقدم بر مستحبات است ولی در این صورت بین واجبات هیچگونه ترتیب نیست بلکه ثلث بر تمام واجبات اعم از مالی و بدنی توزیع می‌شود و چنانچه وافی به تمام آن نباشد در باقیمانده واجب مالی از اصل ترکه برداشته می‌شود و باقیمانده واجب بدنی ملغی می‌گردد و در هر صورت عمل به مستحبات موقعی واجب است که از ثلث علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد.
مسأله 2724- اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند چنانچه وصیت نکرده باشد که

اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.
مسأله 2725- اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یك زن عادله شهادت بدهد، باید یك چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.
مسأله 2726- اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.
مسأله 2727- اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتی است که وصیت‌کننده از وصیت خود برنگردد و گر نه حقّی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

مسأله 2728- کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا يك نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند. دسته دوم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه یعنی مادربزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا يك نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم: عمو و عمه و دایی و خاله هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پایین روند و تا يك نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

مسأله 2729- اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولادِ اولادِ آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله جد و جدّه میت و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله 2730- زن و شوهر به تفصیلی که بعداً (در مسائل 2770 تا 2779) گفته می‌شود از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله 2731- اگر وارث میت فقط یك نفر از دسته اول باشد مثلًا پدر یا مادر یا یك پسر یا یك دختر باشد، همه مالِ میت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر یك پسر و یك دختر باشد مال را سه قسمت می‌كنند، دو قسمت را پسر و یك قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌كنند كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2732- اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یك قسمت را مادر می‌برد ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یكی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یكی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها مادر شش یك مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.
مسأله 2733- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌كنند، پدر و مادر، هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، پدر و مادر، هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یك قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌كنند یك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلًا اگر مال میت را 24 قسمت كنند 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر می‌دهند.
مسأله 2734- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك پسر باشند، مال را شش قسمت می‌كنند، پدر و مادر هر كدام یك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌كنند كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2735- اگر وارث میت فقط پدر و یك پسر یا مادر و یك پسر باشد مال را شش قسمت می‌كنند. یك قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.
مسأله 2736- اگر وارث میت فقط پدر یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، یك قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را

طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2737- اگر وارث میت فقط پدر و يك دختر، يا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيه را دختر می‌برد.
مسأله 2738- اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، يك قسمت را پدر يا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌کنند.
مسأله 2739- اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر ميت را می‌برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر ميت را می‌برد مثلاً اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله 2740- دسته دوم از كسانى كه به واسطه خويشى ارث مى‌برند جدّ يعنى پدر بزرگ و جدّه يعنى مادربزرگ و برادر و خواهر ميت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مى‌برند.

مسأله 2741- اگر وارث ميت فقط يك برادر، يا يك خواهر باشد همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادرى، يا چند خواهر پدر و مادرى باشد مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى با هم باشند، هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد، مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادرى دارد، مال را پنج قسمت مى‌كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مى‌برد.

مسأله 2742- اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى دارد، برادر و خواهر پدرى كه از مادر با ميت جدا است ارث نمى‌برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى ندارد چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدرى داشته باشد همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدرى داشته باشد، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدرى داشته باشد، هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.

مسأله 2743- اگر وارث ميّت فقط يك خواهر يا يك برادر مادرى باشد كه از پدر با ميّت جدا است، همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر مادرى يا چند خواهر مادرى يا چند برادر و خواهر مادرى باشند، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود.

مسأله 2744- اگر ميّت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و يك برادر يا يك خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برند و مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.

مسأله 2745- اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و برادر و خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برد و مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طور مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.

مسأله 2746- اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدرى و يك برادر مادرى يا يك خواهر مادرى باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را برادر يا خواهر مادرى مى‌برد و بقيه را به برادر و خواهر پدرى مى‌دهند و

هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2747- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2748- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در صفحه 446 گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود مثلًا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.
مسأله 2749- اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر می‌برد.
مسأله 2750- اگر وارث میت فقط یك جد یا یك جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت پدر جدّ او ارث نمی‌برد.
مسأله 2751- اگر وارث میّت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و یك قسمت را جده می‌برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.
مسأله 2752- اگر وارث میت فقط یك جد یا جده پدری و یك جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یك قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.
مسأله 2753- اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود. یك قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.
مسأله 2754- اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده

مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله 2771 گفته می‌شود می‌برد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند.

ارث دسته سوم

مسأله 2755- دسته سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.
مسأله 2756- اگر وارث میت فقط یك عمو یا یك عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یك پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می‌برد مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یك عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.
مسأله 2757- اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود ولی اگر فقط چند عمو و عمه مادری داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.
مسأله 2758- اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یك عمو یا یك عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمه پدر و مادری می‌برد و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد و یك قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.
مسأله 2759- اگر وارث میت فقط یك دایی یا یك خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.
مسأله 2760- اگر وارث میت فقط یك دایی، یا یك خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد، و مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله 2761- اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسمت کنند، يك قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.
مسأله 2762- اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و يك عمو یا يك عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد.
مسأله 2763- اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و عمو و عمّه باشد چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو ويك قسمت به عمّه می‌دهند، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.
مسأله 2764- اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله ويك عمو یا يك عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و يك قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.
مسأله 2765- اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند يك قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند: يك سهم آن را به عمو و عمه مادری می‌دهند که بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد بنا بر این مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.
مسأله 2766- اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و يك سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند.
مسأله 2767- اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و

مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، و دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند، پس اگر میت يك دایی یا يك خاله مادری دارد، يك سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به طور تساوی قسمت می‌کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن يك سهم را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که به طور مساوی قسمت کنند.

مسأله 2768- اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله 2769- اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، يك سهم آن مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط واجب در عمو و عمه مادری مادر میت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند يك قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد.

ارث زن و شوهر

مسأله 2770- اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یك همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.
مسأله 2771- اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یك مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یك مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و زن از همه اموال منقول ارث می‌برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی ارث نمی‌برد مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد.
مسأله 2772- اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی‌برد تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیر ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنا بر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد بدون اجازه او تصرف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گر نه نسبت به سهم او باطل است.
مسأله 2773- اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.
مسأله 2774- مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.
مسأله 2775- اگر میت بیش از یك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یك مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های عقدی او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یك از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.
مسأله 2776- اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.
مسأله 2777- اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد. و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله 2778- اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد. اول: آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم: به واسطه بی‌میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد. سوم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.
مسأله 2779- لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

استفتائات

مسأله 2838- سفته دو قسم است: اول: سفته حقیقی که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، سفته بدهد، دوم: سفته دوستانه که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابلش بدهکاری داشته باشد.
مسأله 2839- سفته حقیقی را اگر کسی از بدهکار بگیرد که با دیگری معامله کند به مبلغی کمتر، حرام و باطل است.
مسأله 2840- سفته پول نیست، و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله به آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است، و چك‌های تضمینی که در ایران متداول است مثل اسکناس پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدت آن به زیاد و کم مانع ندارد.
مسأله 2841- کسی که سفته در دست او است اگر از طرف، پول قرض کند و سفته بدهد که در موعد، بیشتر از آنچه قرض نموده بگیرد، ربا و حرام است ولی اصل قرض صحیح است.
مسأله 2842- سفته دوستانه را که شخص می‌دهد به دیگری که نزد ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث، در موعد مقرر حق رجوع داشته باشد به صاحب سفته که شخص اول است به چند وجه می‌توان تصحیح نمود: اول، آن که این امر برگشت کند به این که شخص اول، وکیل نموده شخص دوم را که در ذمه او معامله کند با شخص سوم، و بفروشد به عهده او مقداری اسکناس را که همان مقدار سفته است به معادل همان مقدار و وکیل باشد شخص دوم پولی را که گرفته است به قرض بردارد، و شخص اول که قرض دهنده است در موعدی که قرار می‌دهند، برای مطالبه قرض به شخص دوم رجوع کند، بنا بر این پس از معامله صاحب اول سفته که بدهکار نبود واقعاً، بدهکار می‌شود به شخص سوم، و پس از قرض نمودن شخص دوم، مقداری را که گرفته است از شخص سوم به صاحب اول سفته بدهکار می‌شود، بنا بر این پس از معامله شخص ثالث در موعد مقرر می‌تواند به شخص اول، رجوع کند و طلب خود را بگیرد و شخص اول پس از قرض می‌تواند رجوع کند به شخص دوم در موعد مقرر و طلب خود را بگیرد و اگر متعارف در این سفته‌ها آن است که اگر شخص اول، طلب را نداد شخص ثالث به شخص ثانی می‌تواند رجوع کند، با توجه به این امر شرط ضمنی است و می‌تواند رجوع کند.
وجه دوم، آن که دادن سفته دوستانه را به شخص دوم که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق داشته باشد رجوع کند به دومی موجب دو امر است. یکی آن که به واسطه دادن سفته، گیرنده صاحب اعتبار می‌شود نزد سومی، از این جهت با خود او معامله می‌کند، و شخص دوم

بدهکار می‌شود به شخص سوم دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص شخص اول ملتزم می‌باشد که مقدار معلوم را اگر شخص دوم ندهد، او بدهد، بنا بر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند رجوع کند به شخص دوم و اگر او نداد رجوع کند به شخص اول، و شخص اول اگر پرداخت، رجوع کند به شخص دوم، و چون این امور معهود است، قراردادهای ضمنی است و مانع ندارد، و بعض وجوه دیگر نیز برای صحت هست.

مسأله 2843- چون متعارف است در معاملات بانکی و تجاری که هر کس امضاء او در سفته باشد، حق رجوع به او هست اگر سفته دهنده بدهکاری خود را ندهد، بنا بر این قرارداد ضمنی بر این امر است در ضمن معامله، و لازم است مراعات آن، لکن اگر طرف معامله اطلاع بر این معهودیت نداشته باشد نمی‌شود به او رجوع کرد.

مسأله 2844- اگر برای تأخیر بدهکاری، طلبکار چه بانکها یا غیر آنها چیزی از بدهکار بگیرد حرام است، اگر چه بدهکار راضی به آن شود.

مسأله 2845- در مثل اسکناس و دینار کاغذی و سایر پولهای کاغذی مثل دلار و لیره ترکی، ربای غیر قرضی تحقق پیدا نمی‌کند، و جایز است معاوضه نقدی بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، و در معاوضه نسیه بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، در صورتی بی‌اشکال است که زیاده و کم به حساب مدت نسیه نباشد، و امّا ربای قرضی در تمام آنها تحقق پیدا می‌کند، و جایز نیست قرض دادن ده دینار به دوازده دینار.

مسأله 2846- کسانی که خانه یا دکان یا غیر آنها را از صاحبانش اجاره می‌کنند، مدت اجاره که به سر رسید حرام است بدون اذن صاحب محل در آن جا اقامت کنند، و باید محل را فوراً با عدم رضایت صاحبش تخلیه کنند، و اگر نکنند غاصب و ضامن محل، و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و برای آنها به هیچ وجه حقی شرعاً نیست، چه مدت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنها در مدت اجاره موجب زیادت ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارتشان باشد یا نه.
مسأله 2847- اگر کسی از مستأجر سابق که مدت اجاره‌اش گذشته است، آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست. مگر به اجازه صاحب محل، و توقفش در محل حرام و غصب است، و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، موجب ضمان است برای این شخص، و مادامی که توقف نموده است، باید مثل مال الاجاره را به صاحب محل بپردازد.
مسأله 2848- اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است، و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به حادثه‌ای تلف شود ضامن دهنده است.
مسأله 2849- اگر محلی را اجاره کند در مدتی، و حق داشته باشد که به غیر اجاره دهد در بین مدت، و اجاره محل ترقی کند، می‌تواند آن محل را اجاره دهد به همان مقدار که اجاره کرده است، و مقداری هم بعنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد که به او اجاره دهد، مثلاً اگر دکانی را اجاره نموده ده سال به ماهی ده تومان، و پس از مدتی اجاره محل افزایش پیدا کرد به ماهی صد تومان، در صورتی که حق اجاره داشته باشد می‌تواند آنجا را در ما بقی مدت اجاره دهد به ماهی ده تومان، و يك هزار تومان مثلاً به رضایت طرفین از آن شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد.
مسأله 2850- اگر محلی را اجاره کند از صاحبش و شرط کند بر او که مدت بیست سال مثلاً قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محل مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز همین نحو عمل کند، و اگر ثالث به دیگری تحویل داد، نیز همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، جایز است از برای مستأجر که محل را به دیگری تحویل دهد و مقداری سرقفلی از او بگیرد که محل را به او تحویل دهد، و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرار تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد.

مسأله 2851- اگر مستأجر بر موجر شرط کند در ضمن عقد اجاره که مال الاجاره را تا مدتی، زیاد نکند، و حق اخراج او را از محل نداشته باشد، و حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سال‌های بعد از او اجاره نماید، و بر موجر لازم باشد که اجاره به او بدهد، می‌تواند مبلغی از او بگیرد یا از غیر او، برای اسقاط حق خود یا برای تخلیه محل، و این گونه سرقفلی حلال است.
مسأله 2852- مالك می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد، و اگر مستأجر حق اجاره به غیر داشته باشد می‌تواند از او مقداری بگیرد که اجاره به او بدهد، و این نحو سرقفلی مانع ندارد.

مسأله 2853- آنچه اشخاص از بانکها می‌گیرند به عنوان معامله قرض یا غیر قرض، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد حلال است و مانع ندارد، اگر چه بداند که در بانکها پولهای حرامی است و احتمال بدهد پولی را که گرفته است از حرام است، ولی اگر بداند پولی را که گرفته است حرام است، یا بعض از آن حرام است، تصرف در آن جایز نیست، و باید با اذن فقیه معامله مجهول المالك با آن بکند اگر مالك آن را نتواند پیدا کند، و در این مسأله فرقی میان بانکهای خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.
مسأله 2854- سپرده‌های در بانك اگر به عنوان قرض باشد و نفعی در آن قرار نشود، اشکال ندارد، و جایز است از برای بانکها که در آن تصرّف کنند، و اگر نفع، قرارداد شود، قرارداد نفع حرام و باطل است ولی اصل قرض صحیح است و بانکها می‌توانند در آنچه می‌گیرند تصرف کنند.
مسأله 2855- فرقی نیست در قرار نفع که موجب رباست بین آنها که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن نفع باشد پس اگر قانون بانك آن باشد که به قرضهایی که می‌گیرد سود بدهد، و قرض مبنی بر این قانون باشد حرام است.
مسأله 2856- اگر در موردی قرض، بدون قرار نفع باشد نه به طور صراحت و نه به غیر آن، قرض صحیح است، و اگر چیزی بدون قرار، به قرض دهنده بدهند حلال است.
مسأله 2857- سپرده‌های در بانك که به عنوان ودیعه و امانت است اگر مالك اذن ندهد که بانك در آنها تصرف کند، جایز نیست تصرف، و اگر تصرف کند، ضامن است و اگر اذن بدهد یا راضی باشد، جایز است و اگر بانك چیزی بدهد یا بگیرد به رضایت، حلال است، مگر رضای به تصرف برگردد حقیقتاً به قرض، یعنی تملك به ضمان، در این صورت اگر چیزی با قرار بدهد، حرام است و ودیعه بانکی ظاهراً از این قبیل است اگر چه به اسم ودیعه باشد.
مسأله 2858- جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند، یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری می‌دهند با قرعه‌کشی، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها در جوف جنسهای خود می‌گذارند برای جلب مشتری، و زیاد شدن خریدار، مثل سکه طلا در قوطی روغن، حلال است و اشکال ندارد.
مسأله 2859- حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها صرف برات گفته می‌شود مانع ندارد، پس اگر بانك یا تاجر پولی از کسی در محلی بگیرد و

حواله بدهد که از بانك یا طرفش در محل دیگر این شخص آن پول را بگیرد و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد مانع ندارد و حلال است، مثلًا اگر هزار تومان در تهران به بانك بدهد و بانك حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد. و در مقابل این حواله بانك تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد، و اگر هزار تومان بگیرد و حواله بدهد نهصد و پنجاه تومان از محل دیگر بگیرد اشکال ندارد، چه آن پول را که بانك می‌گیرد به عنوان قرض بگیرد یا عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق العمل بگیرد اشکال ندارد.

مسأله 2860- اگر بانك یا مؤسسه دیگر پولی به شخص بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محل دیگر به شعبه بانك یا طرف خود بپردازد پس اگر مقداری به عنوان حق زحمت بگیرد اشکال ندارد، و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانع ندارد، و اگر قرض بدهد و قرار نفع بگذارد، حرام است، اگر چه قرار نفع صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد، ولی اصل قرض صحیح است.

مسأله 2861- بانکهای رهنی و غیر آنها اگر قرض بدهند با قرار نفع، و چیزی را رهن بگیرند که در سر موعد اگر بدهکار بدهی خود را نپرداخت بفروشند، و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است، ولی اصل قرض و رهن و وکالت در فروش صحیح است، و جایز است برای بانك آن را بفروشد و اگر کسی آن را بخرد مالك می‌شود، و اگر قرار نفع نباشد و حق الزحمه بگیرد، و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانع ندارد و با مقررات شرعیه فروش رهن و خرید آن مانع ندارد.

مسأله 2862- بیمه قرار و عقدی است بین بیمه‌کننده و مؤسسه یا شرکت یا شخص که بیمه را می‌پذیرد، و این عقد مثل سایر عقدها محتاج به ایجاب و قبول است، و شرایطی که در موجب و قابل و عقد در سایر عقود، معتبر است در این عقد نیز معتبر است، و می‌توان این عقد را با هر لغتی و زبانی اجرا کرد.
مسأله 2863- در بیمه علاوه بر شرایطی که در سایر عقود است از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها، چند شرط معتبر است.
1- تعیین مورد بیمه که فلان شخص است یا فلان مغازه است یا فلان کشتی یا اتومبیل یا هواپیما است.
2- تعیین دو طرف عقد که اشخاص هستند، یا مؤسسات، یا شرکتها یا دولت.
3- تعیین مبلغی که باید بپردازند.
4- تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند، و تعیین زمان اقساط.
5- تعیین زمان بیمه که از اول فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال.
6- تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شود، مثل حریق یا غرق یا سرقت یا وفات یا مرض، و می‌توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می‌شود، قرار دهند.
مسأله 2864- لازم نیست در قرار بیمه میزان خسارت تعیین شود پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارد شد، جبران کنند صحیح است.
مسأله 2865- صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه‌کننده بگوید به عهده من فلان مقدار که در فلان زمان ماهی فلان مقدار بدهم، در مقابل آن که خسارتی که به مغازه من مثلًا از ناحیه حریق یا دزدی وارد شد، جبران نمایی، و طرف قبول کند، یا طرف بگوید بر عهده من خسارتی که به مؤسسه شما وارد می‌شود از ناحیه حریق یا دزدی مثلًا در مقابل آن که فلان مقدار بدهی، و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد، معلوم شود و قرارداد شود.
مسأله 2866- ظاهراً تمام اقسام بیمه صحیح باشد، با به کار بردن شرایطی که ذکر شد، چه بیمه عمر باشد، یا بیمه کالاهای تجارتی، یا عمارات یا کشتیها و هواپیماها، و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسسات یا بیمه اهل يك قریه یا شهر، و بیمه عقد مستقلی است و می‌توان به عنوان بعض عقود دیگر از قبیل صلح آن را اجرا کرد.

مسأله 2867- بلیطهای بخت‌آزمایی که متعارف شده است می‌فروشند به مبلغ معینی، پس از آن با قرعه‌کشی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون بیاید مبلغ معینی می‌دهند، خرید و فروش آنها جایز نیست و باطل است، و پولی را که در مقابل بلیط می‌گیرند، حرام است، و گیرنده ضامن است، و مبلغی را که از قرعه‌کشی به دست می‌آید، حرام است، و شخص گیرنده ضامن صاحبان واقعی آن مبلغ است.
مسأله 2868- فرقی نیست در حرام بودن پول بلیط بین آن که بلیط را بخرند یا بلیط را بگیرند و پولی بدهند به امید آن که قرعه به اسم آنها بیرون بیاید در هر دو صورت پول بلیط حرام، و پولی که به قرعه دست می‌آید حرام و موجب ضمان است.
مسأله 2869- اخیراً اسم بلیط بخت‌آزمایی را عوض کرده‌اند و به اسم اعانه ملی بلیط را می‌دهند ولی عمل، همان عمل است، و چون بلیط بخت‌آزمایی مورد اشکال بوده است، و جمعی از خرید آن خودداری می‌نمودند، سودجویان اسم را برای اغفال این دسته عوض نموده، لکن در عمل فرقی ندارد، و در این صورت با تغییر اسم حلال نمی‌شود، و پول بلیط و پول قرعه حرام و موجب ضمان است.
مسأله 2870- اگر فرضاً یك شرکت یا مؤسسه پیدا شود و برای اعانت به مؤسسات خیریه از قبیل بیمارستان یا مدارس اسلامی بلیطهایی منتشر کند، و مردم هم برای اعانت این مؤسسات مبلغی بدهند، و آن شرکت از مال خودش یا وجوهی که از انتشار بلیط به دست می‌آید، با اجازه تمام پول دهندگان مبلغی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون می‌آید بدهد مانع ندارد، لکن این مجرد فرض است، و بلیطهایی که اکنون فروخته می‌شود، و قرعه‌کشی‌هایی که اکنون عمل می‌شود، به این نحو نیست، و پول بلیط و قرعه حرام است.
مسأله 2871- پول بلیطهایی که به دست شرکتها می‌آید، و پول قرعه‌کشی‌ها که به دست اشخاص می‌آید مجهول المالك است، و اگر می‌توانند صاحبان آنها را پیدا کنند، باید به صاحبانش رد کنند، و اگر نمی‌شود باید از طرف صاحبان آنها صدقه بدهند، و احتیاط لازم آن است که از مجتهد جامع الشرایط اجازه بگیرند و صدقه بدهند.
مسأله 2872- اگر آن کسی که پول به دستش می‌آید فقیر باشد نمی‌تواند خودش به عنوان صدقه، از صاحبش بردارد، بلکه باید به فقیر بدهد بنا بر احتیاط لازم، بلکه خالی از قوت نیست.
مسأله 2873- اگر مال زیادی به دست آورد از قرعه‌کشی و با فقیری قرار

گذارد که به او صدقه بدهد و فقیر مقداری بردارد و باقی را به او رد کند بخواهد با این حیله حلال کند، جایز نیست و حلال نمی‌شود، لکن اگر بدون شرط و قید به فقیر داد، و فقیر مقداری که مناسب حالش هست به او رد کند با رضایت اشکال ندارد.

س 31- هرگاه شخص مطالباتی در رأس سال خمسش بعهده مردم دارد و وقت پرداخت آن رسیده است، ولی به خاطر این که خجالت می‌کشد مطالبه نمی‌کند، و یا در مطالبه آن مسامحه می‌کند، و یا مطالبه می‌کند ولی بدهکار نمی‌پردازد تا آن که سالش می‌گذرد و بالاخره در سال بعد به دستش می‌رسد آیا این قسمت از درآمد سال سابق حساب می‌شود یا از درآمد سال وصول؟

ج اگر با مطالبه وصول می‌شود بدون آنکه حرجی در بین باشد لازم است خمس آن سر سال پرداخت گردد و لو این که مطالبه و وصول نکرده باشد و اگر مطالبه بر او حرجی است و بدون آن وصول نمی‌شود یا آنکه با مطالبه هم فعلا وصول نمی‌شود چنانچه مطالبات بابت فروش اقساطی و نسیه مال التجاره باشد از عواید سال وصول محسوب است ولی اگر بابت قرض دادن از درآمد سال باشد هر وقت در سال بعد وصول شد باید همان موقع خمس آن را بدهد.

س 32- شخصی که زمینی را از ارباح مکاسب برای تجارت می‌خرد و همه ساله قیمت بازارش ترقی می‌کند و پس از گذشت چند سال می‌فروشد آیا پرداخت خمس قیمت فروش در ادای خمس واجب کافی است یا آن که باید حساب کند و به علاوه خمس قیمت فروش ارتفاع قیمت سوقی چهار پنجم مانده در سال اول را در رأس سال دوم بدهد و همچنین خمس ارتفاع قیمت سوقی مخمس شده را در سال سوم... و خلاصه آن که در سال اول خمس زمین ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی قیمت سوقی آن ملك خود آنهاست و در سال دوّم معادل خمس ارتفاع سوقی بقیه، ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی این هم ملك خود آنهاست و همچنین در تمام سالها...

ج در سر هر سال باید تخمیس کند و اگر نکرد در مقدار سهم حکم شریك دارد.

س 33- این فرع که در ارتفاع قیمت سوقی ذکر شد آیا در مورد نمای درختانی که برای کسب، کشت و یا خریداری می‌شود و بعد از گذشت چند سال قطع می‌کنند جاری است یا خیر؟

ج جاری است.

س 34- كسى كه مجاز است سهم سادات را خودش بدهد چنانچه بخواهد چيزى بعنوان پيشكش و هديه به سيّد مستحق بدهد جايز است يا خير؟
ج پيشكش از مال خودش مانع ندارد، ولى سهم سادات محسوب نيست مگر آن كه قصد پرداخت و اداى خمس داشته باشد و لو آن كه در ظاهر به صورت پيشكش تسليم نمايد.
س 35- شخصى در يك دفترچه بانكى دو نوع پول دارد يكى مخمس و ديگرى غير مخمس در وقت دريافت آن مى‌خواهد آن پولى را بگيرد كه خمس تعلق گرفته يا نوع ديگر را آيا به قصد معين مى‌شود يا نه؟
ج در فرض سؤال با قصد تعيّن پيدا مى‌كند.
س 36- در رسائل عمليه حضرت آيت اللهى آمده است «كه هرگاه مثلا از مال مخمس يا مالى كه خمس به آن تعلق نمى‌گيرد جنسى را بخرد نه براى آن كه با عين آن و ترقى قيمتش تجارت كند. و يا مالى به ارث به كسى برسد و سپس قيمتش زيادتر شود و بفروشند اين ترقى قيمت خمس ندارد» در صورتى كه گاهى خلاف اين از حضرت عالى نقل مى‌شود آيا نظر مبارك تغيير كرده است؟
ج در فرض سؤال، ترقّى قيمت حتّى بعد از فروش خمس ندارد.
س 37- در استفتائى كه به حضرت مقدس آيت اللهى نسبت داده مى‌شود چنين آمده است كه: «هرگاه كسى مئونه‌اى را بخرد و پس از گذشت سال آن را بفروشد بايد خمس آن را فوراً بدهد» مستدعى است بيان فرمائيد: اولًا: آيا اين حكم اختصاص به قيمت خريد دارد و مبلغ ما زاد بر خريد نفع جديد و جزء درآمد همان سال فروش حساب مى‌شود و يا آنكه اداء خمس نفع هم فورا واجب است؟
ثانياً: آيا اين حكم مختص به مورديست كه مئونه از ربح سنه خريدارى شود و يا در جايى هم كه از پول مخمس و يا ارث خريده شود جريان دارد؟
ج مسأله- 1- هرگاه چيزى را براى مئونه از ربح سال تهيه كند و آن را در سال بعد بفروشد واجب است خمس آن را به قيمت فروش فوراً بدهد.
مسأله- 2- به چيزى كه از مال مخمس يا ارث يا مال ديگرى كه متعلق خمس نيست تهيه مى‌شود خمس تعلق نمى‌گيرد مگر آنكه آن را بفروشد و از آن ربح به دست آيد كه در اين صورت به ربح آن خمس تعلق نمى‌گيرد اگر چه آن را به بيش از قيمت خريد فروخته باشد.
س 38- در مورد مئونه‌اى كه از ارباح مكاسب تهيه شود و پس از سال خمسى «1» بفروشند فرموده‌ايد بايد خمس بدهند در صورتى كه در مورد

چیزی که از مئونه بودن خارج شود مانند زیور آلات زنان احتیاط واجب فرموده‌اید آیا این مورد هم از باب احتیاط است؟
ج در هر دو صورت وقتی که از مئونه بودن خارج شود خمس واجب است.
س 39- آیا مطالباتی را که شخص در رأس سال خمسش بر عهده مردم دارد و مطمئن به وصول آنها هست لکن مدت‌دار است و زمان وصولش سال آینده است جزء درآمد و موجودی همین سال محسوب می‌شود؟
ج در مفروض سؤال اگر بابت فروش نسیه مال التجارة باشد جزء درآمد سال وصول محسوب است.
س 40- آیا شخص می‌تواند رأس سال خمسش را تغییر دهد؟ و کیفیت آن چگونه است؟
ج سال را نمی‌تواند تغییر دهد مگر با اجازه ولیّ امر.
س 41- پولهایی که سلمانی بابت تراشیدن صورت می‌گیرد حلال است یا حرام؟ و بر فرض حرمت اگر با پولهای حلالش مخلوط باشد و بخواهد اموالش را تخمیس کند دو بار باید تخمیس کند یا خیر؟
ج با اجرت ریش‌تراشی علی الاحوط معامله پول حرام می‌شود. و در مورد اختلاط احوط تخمیس است و پول حلال در بین که از درآمد کسب و متعلق خمس است جداگانه خمس دارد و تفصیل و ترتیب هر یك در کتاب «تحریر الوسیله» مسطور است.
س 42- شخصی در آخر هر سال که به حساب ما زاد خود رسیدگی کرده مثلا اگر از نقد و جنس هزار تومان داشته و پانصد تومان مقروض بوده فقط خمس پانصد تومان را می‌داده آیا به نظر مبارك شما صحیح است و صرف مقابله ما زاد با دین از مئونه است و یا آن که تنها اداء دین قبل از تمام شدن سال جزء مئونه می‌باشد.
ج اگر قرض مذکور برای معاش بین سال بوده است استثناء می‌شود اگر چه نپرداخته باشد ولی در قروض دیگر تا نپرداخته مئونه نیست و باید خمس بدهد.
س 43- گوسفند معینی را نذر می‌کند که در وقت معینی آن را در راه خیر مصرف کند قبل از این که آن وقت معین برسد آخر سال خمس او می‌شود آیا باید خمس این گوسفند را بدهد یا خیر؟
ج خمس ندارد.
س 44- افرادی که در ادارات و مؤسسات دولتی استخدام می‌شوند از موقعی که حقوق به آنها داده می‌شود اداره و مؤسسه مربوطه مبلغی از حقوقش را به عنوان بازنشستگی کسر می‌کند و موقعی که بازنشسته شد هر ماه مقداری از مبلغ مذکور را به او می‌دهد آیا این مبلغ را که کسر کرده‌اند و فعلا به او می‌پردازند خمس دارد یا خیر؟ و بر فرض وجوب خمس تخمیس واجب فوری است یا این که جزء منافع سالی است که به

او داده می‌شود؟
ج دریافتی هر سال در زائد بر مئونه آخر سال خمس دارد.
س 45- شخصی پنج هزار تومان به عنوان سرقفلی به صاحب ملك داد تا ملك را مالك به او اجاره دهد آیا مستأجر که سرقفلی می‌دهد اگر این وجه را در بین سال از ارباح مکاسب بدهد باید خمس آن را بدهد یا آن را که از قبیل مئونه کسب است- مثل اجاره دکان- و خمس ندارد؟
ج پولی را که برای سرقفلی داده است و از ارباح مکاسب است باید خمس بدهد.
س 46- مالك که سرقفلی می‌گیرد برای او این وجه هبه محسوب می‌شود و خمس ندارد یا از ارباح مکاسب است و خمس دارد؟
ج وجه سرقفلی نیز از ارباح مکاسب است و خمس دارد.
س 47- مرکبی که از ربح کسب تهیه می‌شود برای این که سوار شود و به تجارتخانه یا مزرعه یا دکان یا محل کار خود برود بدون آن که جنس تجارت با او حمل نماید خمسش واجب است یا نه؟
ج باید خمس آن را بدهد.
س 48- شخصی که کارخانه یا اتومبیل یا سایر ابزار کسب دارد که به قیمتی خریده است و سرمایه او همین می‌باشد و در اثر کار کردن فرسوده شده و قیمت آن کمتر شده است ولی باز هم با همین ابزار کار می‌کند و تأمین معاش می‌نماید آیا در آخر سال مقداری را که در اثر فرسودگی از قیمت این ابزار کم شده است می‌تواند از ربح بردارد و جبران کند و خمس بقیه ربح را بدهد یا آن که خمس تمام ربحی را که آخر سال برایش می‌ماند باید بپردازد.
ج فرسودگی و استهلاك ابزار کسب در طریق استرباح «1» که موجب تنزل قیمت می‌شود از درآمد استثنا می‌شود و خمس بقیه را باید داد.
س 49- اگر زمینی را به ذمه خرید و در وقت معامله توجه نداشت که قیمت را بعداً از چه پولی بدهد و بعد از تمام شدن معامله قیمت را از ربح کسب خود قبل از این که سال بر آن بگذرد داد اکنون پس از چند سال که قیمت آن زمین ترقی کرده باید خمس ارزش آن را بدهد یا خمس قیمت (ثَمَن) کافی است؟
ج سر سال خمس زمین را به قیمت فعلی آن باید بدهد.

س 50- شخصی خود و فرزندان اناث و ذکورش بالغ و غیر بالغ کار می‌کنند و اجرت همه به دست او می‌آید که خرج زندگی کند و مقدار زائد از مئونه را صرف تهیه باغ و خانه و سرمایه می‌نماید اکنون پس از چند سال تکلیف خمس نسبت به زائد از مئونه چگونه است؟ در حالی که فرزندان بالغ اجرتهای خود را به عنوان هبه یا قرض و یا امانت به پدر واگذار ننموده یعنی اسمی روی آن نگذاشته‌اند؟

ج اگر از مال مشترك با رضایت بالغین و به ولایت بر غیر بالغین صرف در زندگی کرده و بقیه را صرف تهیه باغ و سرمایه کرده فرزندان بالغ و غیر بالغ در باغ و سرمایه شریکند و هر کدام در سهم خودشان خمس را ضامنند و راجع به تهیه خانه اگر از مئونه باشد خمس ندارد و اگر نه حکم باغ و سرمایه را دارد.

س 51- اگر مبلغی پول خمس داده و مبلغی از طریق قرض و مبلغی هم از ربح کسب خرج احیاءِ زمینی نمود و نمی‌داند از هر کدام چه اندازه خرج کرده است اکنون برای مصالحه به يك مبلغی باید ارزش زمین را حساب کند یا مبالغی که خرج کرده است؟

ج زمین احیاء شده به قیمت فعلی خمس دارد و هزینه احیاء قبلًا از آن استثناء می‌شود.

س 52- اگر زمینی را از درآمد کسب برای ساختن خانه خرید و تا چند سال نتوانست بسازد آیا خمسش واجب است یا نه؟

ج واجب نیست مادامی که به قصد ساختن خانه است و اگر از آن منصرف شد باید خمس بدهد.

س 53- اگر مسأله‌گو، یا مجاز در رسیدگی به امور حسبیه «1» مسأله را اشتباه گفت و گوسفند بر خلاف دستور شرع ذبح شد یا بیش از بدهکاری مردم خمس یا زکات از آنان گرفت و به مصرف رساند و بعد کشف خلاف شد آیا ضامن است یا نه؟

ج اگر شخصاً مباشر در ذبح حیوان و یا اخذ و صرف مال نبوده ضامن نیست.

س 54- گوینده مذهبی منبر مجانی زیاد می‌رود و مقید نیست که وجهی بابت منبر به او بدهند اما می‌داند که بعضی از صاحبان مجالس یا اهل قریه مبلغهای نامعلومی به او خواهند داد اکنون اگر این گونه پولها از مئونه سالش زیاد بیاید خمس دارد یا نه؟

ج اگر بعنوان اجرت می‌دهند باید خمس آنها را بدهد.

س 55- اگر خانه مسکونی خود را فروخت که جای دیگر خانه بخرد و پولش را چند ماه به کاسبی زد و سود برد و قبل از سال خانه خرید تکلیف خمسش نسبت به اصل پول و سود چگونه است؟
ج باید خمس همه را بدهد.
س 56- ملکی که به ارزش معینی به ارث به او رسیده است اگر بعد از چند سال به گرانتر از آن قیمت فروخت خمس زیاده واجب است یا نه؟
ج خمس واجب نیست.
س 57- اگر سرمایه‌اش کمتر شده اما مقداری آذوقه که از ربح سال خریده است باقی مانده خمس آنها واجبست یا نه؟
ج اگر باقیمانده به مقدار ضرر است یا کمتر خمس ندارد.
س 58- افرادی هستند که خمس بدهکار بوده و تا کنون نداده‌اند و حالا نمی‌توانند بدهند یا خیلی برایشان مشکل است تکلیف چیست؟
ج بدهی را باید و لو بتدریج ادا کند و اگر تمکن ندارد منتظر تمکن شود. و بدون پرداخت بدهی برائت حاصل نمی‌شود.
س 59- کسانی که اصلا خمس نداده و نمی‌دهند وظیفه همسایه و خانواده آنها چیست؟
ج با رعایت شرایط امر به معروف او را امر به معروف نمایند و مالی را که علم دارند متعلق خمس بوده و خمس آن را اداء نکرده نمی‌توانند تصرف کنند.
س 60- جوانی که می‌داند پنج سال دیگر عیال می‌گیرد و محتاج به خانه می‌شود اگر در مدت این پنج سال از درآمد خود خانه تهیه کند خمس آن واجب است یا نه؟
ج اگر در موقع حاجت نتواند خانه را تهیه کند و باید بتدریج ما یحتاج آن را تهیه کند خمس ندارد و اگر پول را جمع کند خمس سالهای گذشته را باید بدهد.
س 61- شخصی دارای باغی است که چند سال است درآمدی نداشته اما از نظر قیمت برای سفر حج کافی بوده است و صاحب آن اطمینان عرفی دارد که وقتی باغ ثمر دهنده شود او هم از کار افتاده خواهد شد و باید از درآمد آن باغ امرار معاش نماید آیا چنین شخصی مستطیع شده است یا نه؟
ج اگر تمکن از امرار معاش به غیر از درآمد آن باغ نداشته باشد مستطیع نیست.
س 62- اگر برای حج نیابتی اجیر شد و بعد در همان سال استطاعت مالی پیدا کرد باید چه کند؟
ج باید حج نیابتی به جای آورد.
س 63- کسی که غنی شرعی می‌باشد و امور او می‌گذرد اگر خانه

مسکونی خود را بقصد تبدیل به خانه بهتر فروخت در حالی که میسر او هست با خانه اجاره زندگانی نماید آیا به واسطه پول خانه مستطیع می‌شود؟ یا مستطیع نیست و می‌تواند خانه خریداری نماید.
ج اگر شرایط استطاعت حاصل است و نداشتن خانه ملکی برای او خلاف شئون یا موجب زحمت نیست مستطیع هست.
س 64- آیا اول سال استطاعت برای حج، اول ماه شوال است و پیش از ماه شوال اگر قدرت مالی پیدا شد جایز است مکلف به مصرف دیگر برساند و دیگر حج بر او واجب نیست یا آن که از بعد از ایام حج تا سال دیگر سال استطاعت حساب می‌شود و جایز نیست خود را از استطاعت خارج کند؟
ج اگر استطاعت مالی پیدا شود و استطاعت بدنی و سائر شرائط موجود باشد نمی‌تواند خود را از استطاعت خارج کند حتی در اوائل سال.
س 65- اگر قریه موقوفه به واسطه توسعه یافتن احتیاج به احداث حمام و مسجد و مدرسه و خیابان پیدا کند که در همان مقدار قبل از توسعه احداث شود آیا جائز است از درآمد ملك آنها را احداث کند؟
ج جایز نیست.
س 66- اگر مزرعه‌ای را وقف کرده‌اند که درآمدش صرف اقامه عزای حضرت سید الشهداء شود آیا جایز است با رعایت مصلحت مقداری از درآمد آن را صرف توسعه دادن آن مزرعه و کاشتن درخت نمود یا نه؟
ج جایز نیست.
س 67- قریه موقوفه‌ای در اثر خشکسالی به کلی از بین رفت و بایر شد و سکنه‌اش متواری شده‌اند و پس از چند سال آب فراوان شد و کسی از مال خود خرج کرده آن را احیا نمود آیا مالك می‌شود یا نه؟
ج قریه به وقفیت خود باقی است و آبادکننده مالك آن نمی‌شود.
س 68- آیا می‌توان محلی را به مدت ده سال به عنوان مسجد وقف نمود که بعد از آن برگردد به ملك واقف یا ورثه‌اش؟
ج مسجد نمی‌شود.
س 69- محلی را به نام سقاخانه یا حمام قریه ساخته و وقف نموده‌اند اکنون سالهاست که مخروبه شده و به واسطه فراهم شدن آب و حمام جدید دیگر امیدی نیست که آنها را ساختمان نموده و طبق وقف از آنها استفاده گردد اکنون اجازه می‌فرمایید چنین مخروبه‌هایی جزء صحن مسجد یا حسینیه یا ساختمان خیریه دیگر گردد یا نه؟
ج اگر ممکن باشد تعمیر آنها و استفاده از آنها در جهت وقف تغییر و تبدیل عنوان آنها جایز نیست.
س 70- زمین و املاك وقفی که متعلق به حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام و سایر ائمه علیهم السلام باشد اجاره

نمودن از متصرفین فعلی که مدعی تولیت می‌باشند به همان قرارداد ایشان اجازه می‌فرمایید یا آن که باید اجاره دیگری از حاکم شرع نموده و اجاره دیگری به فقیه جامع الشرایط داد و همچنین در مؤسسه آن موقوفات و امور متعلقه به آن کارمند شدن و تصرفات نمودن و اجرت گرفتن مثل سایر مؤسسه‌های دولتی اجازه می‌فرمایید یا محتاج به اذن فقیه جامع الشرایط و شرایط دیگر می‌باشد و در مسأله اول اگر محتاج به اذن و اجازه از فقیه می‌باشد اجاره دوم را در چه مصرفی باید صرف نمود؟

ج اجاره موقوفات مزبور و اجیر شدن و سایر تصرفات، موقوف به نظر متولی خاص شرعی است و با نبودن او به اجازه حاکم شرع و با فرض صحت اجاره مال الاجاره باید در همان جهت وقف مصرف شود.

س 76- وجوهی که در بانکها به قصد محفوظ ماندن نه سود بردن گذاشته می‌شود ولی هنگام دریافت متصدیان بانك مبلغ کمی که خودشان حساب نموده‌اند اضافه بر اصل پول به صاحب وجوه می‌دهند آیا این مبلغ حلال است یا خیر؟

ج اگر بعنوان سود بدهند گرفتن آن جایز نیست، اگر چه قرار نداده باشند.

س 77- سودی که بانکهای دولتی بابت پس‌انداز می‌پردازند، آیا جایز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصّاً اخذ کند یا خیر؟

ج سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب شرعی خودش از همان شعبه اشکال ندارد.

س 78- بهره‌دادن و گرفتن از بانکها بدون قرارداد لفظی و کتبی حلال است یا حرام؟

ج دادن (واخذ) جایز نیست اگر به عنوان بهره باشد اگر چه قراری نداده باشد.

س 79- به نظر مبارك شما راه تخلّص از نزول و ربا در پولهای بانکی که اغلب تجار بلکه دیگران هم مبتلا هستند چیست؟

ج تخلّص از ربا نزد این جانب مشکل است بلکه جایز نبودن آن قوی است.

3- آیه‌الله محمدتقی بهجت (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه:بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ - ۱۳۸۸.
عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح‌المسائل/ محمدتقی بهجت.
وضعیت ویراست: ویراست۲] .
مشخصات نشر:قم: دفتر حضرت آیه‌الله‌العظمی محمدتقی بهجت، ۱۳۷۸.
مشخصات ظاهری:۴۶۲، ۴۰ ص.
شابك: 964-90359-2-3؛ ۱۱۰۰۰ریال(چاپ سی و سوم)؛ ۱۴۰۰۰ریال(چاپ سی و هشتم)؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ چهل و ششم)؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ چهل و نهم)؛ ۱۲۵۰۰ریال(چاپ شصت و هفتم)؛ ۱۷۰۰۰ریال(چاپ شصت و نهم)؛ ۱۹۵۰۰ریال (چاپ هفتاد و یکم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال(چاپ هشتاد و ششم)؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ نودام)
یادداشت:این کتاب توسط ناشرین متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.
یادداشت:چاپ سی و سوم: ۱۳۸۱.
یادداشت:چاپ سی و هشتم: ۱۳۸۲.
یادداشت:چاپ چهل و ششم و چهل و نهم: ۱۳۸۳.
یادداشت:چاپ پنجاه و ششم: ۱۳۸۴.
یادداشت:چاپ شصت و هفتم: ۱۳۸۵.
یادداشت:چاپ شصت و نهم و هفتاد و یکم: ۱۳۸۵.
یادداشت:چاپ هشتاد و ششم: ۱۳۸۶.
یادداشت:چاپ نودام: دی ۱۳۸۶.
یادداشت:عنوان عطف: توضیح‌المسائل.
عنوان عطف:توضیح‌المسائل.
موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه
شناسه افزوده:دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت
رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ب۸۷ر۵ ۱۳۷۸ الف
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی:م۷۹-۲۶۶

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خُمس

اشاره

در هفت چیز خمس واجب مي‌شود:
1- منفعت کسب.
2- معدن.
3- گنج.
4- مال حلال مخلوط به حرام.
5- جواهري که به واسطه غواصي، يعني فرو رفتن در دريا به دست مي‌آيد.
6- غنيمت جنگ.
7- زميني که کافر ذمي از مسلمان بخرد.
و احکام اينها به ترتيب در مسائل بعدي ذکر خواهد شد.

منفعت كسب

«1375» هر گاه انسان از تجارت يا صنعت يا كسبهاي ديگر مالي به دست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه ميتي را بجا آورد و از اجرت آن، مالي تهيه كند، چنانچه از مخارج سال او و عيالاتش زياد بيايد، بايد خمس، يعني يك پنجم آن را به دستوري كه بعداً گفته مي‌شود بدهد.
«1376» جهيزيه‌اي كه پدر به دخترش مي‌دهد و دختر آن را به منزل خود مي‌برد، آنچه از جهيزيه كه تا آخر سال استفاده نكرده، خمس دارد، مگر آن كه استفاده نكردن او اتفاقي بوده و آن چيز نياز منزل اوست و يا چيزي است كه نداشتن
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 271
آن خلاف شأن اوست كه در اين صورت خمس ندارد.
«1377» اگر از غير كسب مالي به دست آورد، مثلًا چيزي به او ببخشند يا جايزه بدهند، يا اين كه از راه وصيت يا نذر شخصي يا عمومي يا وقف، چيزي به او برسد، اگر از مخارج سالش زياد بيايد، بنابر احتياط واجب بايد خمس آن را بدهد.
«1378» مهري را كه زن مي‌گيرد و ارثي كه به انسان ازخويشاوندي مي‌رسد كه نمي‌داند با او خويشاوند است، بنابر احتياط واجب اگر از مخارج سالش اضافه آمد، بايد خمس بدهد، ولي ارثهاي ديگر كه از خويشاوندي مي‌رسد كه مي‌داند با او خويشاوند است، اگر چه از مخارج سالش زياد بيايد خمس ندارد، ولي اگر علم دارد كه مورِّث خمس مال را نداده، واجب است خمس آن را بدهد.
«1379» پولي را كه انسان قرض مي‌دهد، اگر سر سال، موعد وصول آن فرارسيده باشد و وصول آن بدون عسر، ممكن باشد، به حكم موجوديِ اوست. در غير اين صورت، هر زمان آن را وصول كرد، با تحقق ديگر شرايط، بايد خمس آن را بدهد و پولي را كه انسان قرض مي‌گيرد به اصل آن، خمس تعلق نمي‌گيرد، ولي منافع آن به حكم ديگر منافع است.
«1380» اگر به واسطه قناعت، منفعت كسب را كمتر مصرف كند و چيزي از مخارج سال زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد. و همچنين اگر كسي بيشتر از متعارف و متناسب با شأن خود در سال از درآمد مصرف كند خمس مقدار زائد را بايد بدهد.
«1381» كسي كه ديگري مخارج او را مي‌دهد، مثل زني كه شوهر مخارج او را مي‌دهد، اگر خودش كسبي داشته باشد بايد خمس تمام مالي را كه به دست مي‌آورد بدهد، ولي اگر مقداري از آن را خرج زيارت و مانند آن

كرده باشد، فقط بايد خمس باقيمانده را بدهد.
«1382» اگر ملكي را بر افراد معيني مثلًا بر اولاد خود وقف نمايد، چنانچه آنها در آن ملك زراعت و درختكاري كنند و از آن چيزي به دست آورند و از مخارج سال آنان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهند.
«1383» اگر مالي را كه فقير بابت خمس و زكات و صدقه مستحبي گرفته، از مخارج سالش زياد بيايد و شخص باگرفتن اين مال، ديگر فقير نباشد واجب است
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 272
خمس آن را بدهد.
«1384» تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتي كه شروع به كاسبي مي‌كنند يك سال كه بگذرد، بايد خمس آنچه راكه از خرج سالشان زياد مي‌آيد بدهند؛ و كسي كه شغلش كاسبي نيست، اگر اتفاقاً معامله‌اي كند و منفعتي ببرد، بعد از آن كه يك سال از موقعي كه فايده برده بگذرد، بايد خمس مقداري را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد.
«1385» انسان مي‌تواند در بين سال هر وقت منفعتي به دستش آيد، خمس آن را بدهد و جايز است دادن خمس را تا آخر سال قمري، تأخير بيندازد و اگر براي دادن خمسِ زراعت و مانند آن، كه مطابق سال شمسي انجام مي‌شود، سال خمسي را شمسي قرار دهد، اشكال ندارد.
«1386» كسي كه مانند تاجر و كاسب بايد براي دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتي به دست آورد و در بين سال بميرد، بايد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت كسر كنند و خمس باقيمانده را بدهند.
«1387» اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود، و آن را نفروشد و در بين سال قيمتش پايين آيد، خمس مقداري كه بالا رفته بر او واجب نيست.
«1388» كسي كه چند رشته كسب دارد، مثلًا اجاره ملك مي‌گيرد و خريد و فروش و زراعت هم مي‌كند، مي‌تواند براي همه درآمدهاي خود يك روز از سال را معين كند و آن را براي خود سال قراردهد و آنچه از مخارج سالش زيادآمد، خمس دهد.
«1389» خرج‌هايي را كه انسان براي به دست آوردن فايده مي‌كند، مانند دلالي و حمالي، مي‌تواند جزء مخارج ساليانه حساب نمايد.
«1390» آنچه از منافع كسب در بين سال به مصرف خوراك، پوشاك، خريد اثاثيه، خريدِ منزل، جهيزيه دختر، عروسي، زيارت و مانند اينها مي‌رساند، در صورتي كه از شأن او زياد نباشد و زياده‌روي هم نكرده باشد، خمس ندارد.
«1391» چيزهايي كه در زندگي به آن احتياج دارد، مانند خانه، اثاثيه و جهيزيه دختر اگر نمي‌تواند يك دفعه آن را تهيه نمايد ولي مي‌تواند تدريجاً

در طول چند

سال آنها را تهيه نمايد خمس ندارد مثلًا اگر يك سال زمين را و در سال بعد قسمتي از وسايل ساختمان را بخرد كه دراين صورت اگرچه زمين يا آهن و آجر و يا ساير وسايل مدتي بدون استفاده مي‌ماند، خمس ندارد، حتي اگر پولي را براي تهيه اينها پس‌انداز نمايد در صورتي كه با آن پول در يك مرتبه نمي‌شود تمام آن چيز را خريد و در مدت كمي، مثلًا دو سال و سه سال مي‌تواند آن چيز را بخرد و عرفاً مي‌گويند محتاج به آن چيز است و پس‌انداز كردن هم براي خريدن آن چيز باشد باز هم خمس ندارد؛ ولي اگر بخواهد بعد از مدت طولاني مثلًا بعد از بيست سال آن چيز را بخرد به طوري كه عرفاً نگويند فعلًا به آن محتاج است، در اين صورت پولي كه پس انداز كرده، اگر از يك سال گذشت خمس دارد.
«1392» اگر كسي در بعضي از موارد مخارج شك كند كه جزء مخارج سال هست كه مستثناي از خمس است يا نه، و تعيين آن به تحقيق و مانند آن ممكن نباشد، اظهر عدم تعلق خمس در آن مورد است، ولي احتياط مستحب در اداي خمس مي‌باشد.
«1393» اگر در سال سود عايدش گرديد و وقت پرداخت خمس هم قبل از ماههاي حج باشد، بايد خمس آن سود را بدهد، و اگر وقت پرداخت بعد از ماه حج باشد و در همان سال مستطيع شد، مي‌تواند اين سود را در مخارج حج مصرف كند، و اما اگر سود مربوط به سالهاي قبل باشد، بايد خمس آن را بدهد جز آن مقدار از درآمد اين سال كه استطاعت او را تكميل كرده، كه از مئونه حساب مي‌شود، و اگر از روي معصيت در سال استطاعت حج بجا نياورد، بنا بر اظهر بايد خمس مالي را كه اختصاص به حج داده شده بپردازد، و اگر تخميس مال موجب بجا نياوردن حجّي شود كه بر او مستقر شده، بعيد نيست از مئونه سالي حساب شود كه در آن مي‌تواند حج بجا آورد.
«1394» مالي را كه انسان به مصرف نذر و كفاره مي‌رساند، جزو مخارج سال است و نيز مالي را كه به كسي ببخشد يا جايزه دهد، در صورتي كه از شأن او زياد نباشد، از مخارج سال حساب مي‌شود.
«1395» كسي كه از كسب و تجارت فايده‌اي برده، اگر مال ديگري هم دارد كه

خمس آن واجب نيست، احتياط اين است كه مخارج سال خود را از آن مال بردارد ولي اظهر اين است كه مي‌تواند از درآمد سال هم حساب كند.
«1396» اگر كسي پولي را به صاحب منزلي بدهد براي اينكه در منزل او سكونت كند، اگر بدون اين پول نياز مسكن او تأمين نمي‌شود اين پول جزو

مئونه سال او حساب مي‌شود.
«1397» اگر از منفعت كسب، آذوقه‌اي براي مصرف سالش خريده باشد، و در آخر سال زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.
«1398» اگر از منفعت كسب، پيش از دادن خمس، اثاثيه‌اي براي منزل بخرد كه خود آن اثاثيه باقي است، و از آن استفاده مي‌نمايند، خمس آن واجب نيست.
«1399» كفن و بُرد يماني و قبري كه از سود بين سال قبل خريد مي‌كنند، وقتي سال بر آنها گذشت، بايد خمس آن را بدهند و اگر يك بار خمس آن را بدهند در سال‌هاي بعد خمس تعلّق نمي‌گيرد.
«1400» اگر شخصي نتواند خرج سال خود را تأمين كند و سر سال پول و يا چيزهايي از مئونه در خانه زياد بيايد، مي‌تواند آنها را در مخارج مورد نياز صرف كند و خمس ندارد.
«1401» سرمايه و آلاتي را كه در وقت كسب به آنها و يا تكميل آنها نياز دارد اگر از پولي تهيه كند كه بايد خمس آن را بدهد، حكم همان پول را دارد، و اگر از پولي مثل ارث تهيه شده باشد خمس‌ندارد، و اگر از دستمزد كاري كه كرده سرمايه يا آن وسايل را تهيه كند، در صورتي كه در همان سالِ كسب با آن سرمايه و وسايل، مقصودي عقلايي و متناسب با شأن خود دارد، اصل سرمايه و وسايل خمس ندارد، ولي واجب است خمس سودي كه از آنها مي‌برد بدهد، و اين كه گفته شد سرمايه خمس ندارد منظور، آن مقدار از سرمايه است كه زندگي مطابق شأن او بدون آن تأمين نمي‌شود پس اگر سرمايه زيادتر از اين بود آن مقدار زيادتر خمس دارد.
«1402» در مواردي كه براي كم كردن اجاره منزل، دادن قرض شرط مي‌شود، اگر بدون اين پول نياز مسكن او تأمين نمي‌شود، اين قرض خمس ندارد حتي اگر
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 275
چند سال در دست صاحب منزل باقي بماند.
«1403» اگر در اول سال منفعتي نبرد و از سرمايه خرج كند، و پيش از تمام شدن سال منفعتي به دستش آيد، مي‌تواند مقداري را كه از سرمايه برداشته از منافع كسر كند.
«1404» اجناس مغازه‌اي كه به عنوان سرمايه حساب شده و خمس آن پرداخت گرديده، اگر در رأس سال خمسي آينده به سبب گران شدن اجناس، قيمت آن بالا رفته باشد، ملاك در حساب سرمايه، قيمت فعلي آن است در صورتي كه فروش آن جنس به نرخ روز سود آور باشد.
«1405» اگر غير از سرمايه چيز ديگري از مالهاي او از بين برود، نمي‌تواند از منفعتي كه به دستش مي‌آيد آن چيز را تهيه كند، ولي اگر در

همان سال به آن چيز احتياج داشته باشد، مي‌تواند در بين سال از منافع كسب آن را تهيه نمايد.
«1406» اگر در اول سال براي مخارج خود قرض كند وپيش از تمام شدن سال منفعتي ببرد، مي‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت بپردازد.
«1407» اگر در تمام سال منفعتي نبرد و براي مخارج خود قرض كند، مي‌تواند از منافع سالهاي بعد قرض خود را ادا نمايد.
«1408» در معاشرت واستفاده از اموال كساني كه انسان مي‌داند خمس مال خود را نمي‌دهند، تا علم به بودن خمس در مال مورد ابتلا ندارد، تصرف در آنها مانعي ندارد.
«1409» بعد از گذشت سال تا خمس مال خود را ندهد نمي‌تواند در آن مال تصرف كند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.
«1410» كسي كه باديگري در مالي شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد، براي تصرف در آن مال بايد از حاكم شرع اجازه بگيرد.
«1411» كسي كه خمس بدهكار است نمي‌تواند آن را به ذمه بگيرد يعني خود را بدهكار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف كند مگر اين كه با حاكم شرع مصالحه كند يا از او اجازه بگيرد، و چنانچه تصرف كند و آن مال تلف شود، بايد خمس آن را بدهد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 276
«1412» كسي كه خمس بدهكار است، اگر با حاكم شرع مصالحه كند، مي‌تواند در تمام مال تصرف نمايد و بعد از مصالحه، منافعي كه از آن به دست مي‌آيد مال خود او است.
«1413» اگر از مالي كه خمس آن واجب شده ولي خمس آن را نپرداخته و به ذمّه هم نگرفته، سودي ببرد، مقداري از سود كه در مقابل خمس آن مال است مال شخص نخواهد بود، و بايد خمس اصل مال و تمام سودي كه در مقابل خمس بدست آورده و خمس بقيه سود را بدهد، مثلًا صد تومان مال خمس نداده داشته و از آن پنجاه تومان سود برده، بيست تومان بابت خمس اصل مال و ده تومان بابت سود اين بيست تومان و هشت تومان بابت خمس چهل تومان باقيمانده، بايد خمس بدهد.
«1414» در تعلق خمس به سودي كه به مال طفل تعلق مي‌گيرد اشكال است و ظاهر عدم تعلق خمس است به مال طفل، ولي احوط اداي خمس بعد از بلوغ است و وقت تعلق آن گذشتن سال بر اولين سودي است كه علم به وقت آن دارد.
«1415» كسي كه خمس مال خود را نداده و فقير شده، و يا اگر الان بدهد فقير مي‌شود، همان طور كه ساير بدهي‌ها ساقط نمي‌شود، خمس مال او نيز ساقط نمي‌شود و بايد به حاكم شرع مراجعه كند.

* كسي كه از اول تكليف خمس نداده، اگر ملكي بخرد و قيمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را براي ترقي قيمت نخريده باشد، مثلًا زميني را براي زراعت خريده است، اگر پول آن را بعد از تعلق خمس به فروشنده داده، خمس همان پول را فعلًا بايد بدهد و تفاوت ارزش پول را با حاكم مصالحه نمايد. و با پرداخت خمس تصرفات قبلي بدون اشكال مي‌شود، و اگر آن پول مشكوك در تعلق خمس بوده، احتياطاً با حاكم مصالحه نمايد.

* كسي كه از اول تكليف خمس نداده، اگر از منافع كسب، چيزي كه به آن احتياج ندارد خريده و يك سال از خريد آن گذشته، بايد خمس آن را بدهد؛ ولي اثاث خانه و چيزهاي ديگري كه نياز داشته و مطابق شأن خود خريده، اگر بداند كه از فايده در بين سال خود آنها را خريده، خمس واجب نيست؛ و اگر نداند كه از

منافع در بين سال خريده يا بعد از گذشت سال، احتياطاً با حاكم شرع مصالحه نمايد.

معدن

«1416» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فيروزه، عقيق، زاج، نمك، و معادن ديگر چيزي به دست آورد، در صورتي كه به مقدار نصاب برسد، بنابر اقوي بايد خمس آن را بدهد، و برخلاف منفعت كسب، خمس معدن را نمي‌تواند تا سر سال به تأخير بيندازد.
«1417» نصاب معدن 15 مثقال معمولي طلاي سكه‌دار است، يعني اگر قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده، بعد از كم كردن هزينه اخراج به 15 مثقال طلاي سكه‌دار برسد، بايد خمس آن را بدهد.
«1418» سودي كه از معدن برده، اگر قيمت آن به 15 مثقال طلاي سكه‌دار نرسد، بنا بر اقوي خمس آن در صورتي لازم است كه به تنهايي يا با منفعت‌هاي ديگر كسب او، از مخارج سالش زياد بيايد.
«1419» لازم نيست كه معدن را يك دفعه اخراج كند بلكه اگر مدتي اعراض كند و دوباره مشغول شود نيز كافي است.
«1420» اگر چند نفر با شراكت، معدن را استخراج كنند، چنانچه بعد از كسر هزينه استخراج، نصيب هر كدام به حد نصاب برسد بايد خمس آن را بدهند، و بنا بر احتياط واجب، اگر نصيب مجموع همه به حد نصاب برسد، بايد هركدام خمس نصيب خود را بدهد.
«1421» لازم نيست كه معدن يكي باشد بلكه اگر متعدد هم باشد و درآمد مجموع بعد از كسر هزينه به حد نصاب برسد خمس دارد و همچنين لازم نيست كه معدن از يك نوع باشد، بلكه اگر از چند نوع هم باشد، خمس واجب است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 278

گنج

«1422» گنج، مالي است كه در زمين يا در درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد و كسي آن را پيدا كند و طوري باشد كه به آن، گنج بگويند.
«1423» اگر انسان در زميني كه ملك كسي نيست، گنجي پيدا كند مال خود او است و بايد خمس آن را بدهد.
«1424» نصاب گنج 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا است، يعني اگر قيمت چيزي راكه از گنج به دست مي‌آورد، بعد ازكم كردن هزينه اخراج، به 105 مثقال نقره سكه‌دار يا 15 مثقال طلاي سكه‌دار برسد بايد خمس آن را بدهد، و در تعلق خمس به گنج نيز گذشتن سال معتبر نيست.
«1425» اگر در زميني كه از ديگري خريده گنجي پيدا كند واحتمال بدهد كه مال فروشنده است، بايد به او اطلاع دهد و اگر آن فروشنده ادعا كرد كه مال اوست و راست گفتن او محتمل بود، به او داده مي‌شود، و اگر گفت مال من نيست بنابراحتياط واجب به فروشنده قبل از او اطلاع داده مي‌شود، و اگر هيچكدام از فروشندگان مدعي مالكيت نبودند، مال پيدا كننده است و خمس آن بر او واجب مي‌شود، و همچنين است در موردي كه گنج در ملك ديگري پيدا شود، اگر چه احتياط مستحب آن است كه همه را صدقه بدهد تا در مواردي كه بين خمس و صدقه مشترك است مصرف شود.
«1426» اگر كسي حيواني از چهارپايان را بخرد و در شكم او مالي از قبيل طلا و نقره باشد، چنانچه احتمال بدهد مال فروشنده و يا فروشنده قبل از او است، بايد به او خبر دهد، و تمام مراتبي كه در مسئله گذشته در مورد خبر دادن گفته شد، اينجا هم جاري مي‌شود، ولي اگر در شكم ماهي دريا و يا آهوي صحرا و مانند اينها كه مالك مشخصي ندارد، مالي از قبيل طلا و نقره پيدا كرد، اطلاع دادن به كسي لازم نيست و مانند وقتي است كه فروشندگان حيوان همه نفي مالكيت كنند. بنابراين احوط آن است كه بعد از پرداخت خمس، بقيه آن را صدقه بدهد، اگر چه اظهر آن

است كه اصلاً گنج نيست و از قبيل مال پيدا شده است.

مال حلال مخلوط به حرام

«1427» اگر مال حلال با مال حرام به طوري مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهدو صاحب مال حرام و مقدار آن، هيچ كدام معلوم نباشد؛ بايد خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقيه مال حلال مي‌شود.
«1428» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولي صاحب آن را نشناسد، بايد آن مقدار را به نيت صاحبش صدقه بدهد، و احتياط واجب آن است كه از حاكم شرع هم اذن بگيرد.
«1429» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولي صاحبش را بشناسد، در صورتي كه انسان بداند چيز معيني مال او است و شك كند كه بيشتر از آن مال هم مال او هست يا نه، بايد چيزي را كه يقين دارد مال اوست به او بدهد، و احتياط در اين است كه با او در مقداري كه احتمال مي‌دهد مال او باشد مصالحه نمايد، در صورتي كه مصالحه ممكن باشد، و اگر مصالحه ممكن نشد بنابر اظهر دادن زيادتر از مقداري كه يقين دارد مال اوست بر اين شخص واجب نيست.
«1430» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد كه مقدار حرام بيشتر از خمس بوده، بايد در مقداري كه مي‌داند از خمس بيشتر است، به وظيفه فعلي خود عمل نمايد و در مقداري كه نمي‌داند و احتمال مي‌دهد، مطابق مسأله قبلي عمل نمايد.
«1431» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، يا مالي كه صاحبش را نمي‌شناسد به نيت او صدقه بدهد و بعداً صاحبش پيدا شود، اگر عين مال باقي باشد و يا هنگام پرداخت خمس به اهلش، جهت آن را اعلام كرده باشد، به كسي كه مال در دست اوست رجوع مي‌شود و اين شخص صدقه دهنده يا خمس دهنده ضامن نيست، در غير اين صورت بنابر احتياط واجب، بايد به مقدار مالش به او بدهد يا اين كه مصالحه نمايد، و در مواردي كه از طرف صاحب مال صدقه داده

است، مالك مي‌تواند ثواب صدقه را براي خود اختيار كند يا اين كه مالش را از اين شخص بگيرد.
«1432» اگر مال حلالي با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند كه صاحب آن از چند نفر معيّن بيرون نيست ولي نتواند بفهمد كيست، بايد بنا بر احتياط با آنها مصالحه نمايد، و اگر مصالحه ممكن نيست بنا بر اظهر بين آنها به نسبت سهم هركدام تقسيم نمايد.

«1433» اگر عمداً مال حلالي را به قصد اكتفا كردن به خمس با مال حرام مخلوط كند، بنا بر اظهر مورد خمس نيست، و بنا بر احتياط واجب بايد آن قدر صدقه بدهد تا يقين كند كه ذمّه او بَريء شده است.

جواهري كه با غواصي به دست مي‌آيد

«1434» اگر به وسيله غواصي، يعني فرو رفتن در دريا، لؤلؤ و مرجان يا جواهر ديگري كه با فرو رفتن در دريا بيرون مي‌آيد بدست آورند، خواه روييدني باشد، يا معدني، چنانچه بعد از كسر هزينه غواصي، قيمت آن به 18 نخود طلا برسد، بايد خمس آن را بدهند، خواه در يك نوبت آن رااز دريا بيرون آورده باشند يا در چند نوبت.

«1435» اگر از روي آب دريا يا از كنار دريا جواهر بگيرد، در صورتي بايد خمس آن را بدهد كه اين كار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهايي يا با منفعت ديگر زياد بيايد، و اگر به وسيله اسبابي جواهر را بيرون آورد ملحق شدن آن، به صورتي كه خودش روي آب آمده باشد كه خمس ندارد، بي وجه نيست.

«1436» خمس ماهي و حيوانات ديگري كه بدون فرو رفتن در دريا صيد مي‌شوند در صورتي واجب است كه براي كسب، صيد كند و به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر، از مخارج سالش زيادتر باشد.

«1437» اگر انسان بدون قصد اين كه چيزي از دريا بيرون آورد در دريا فرو رود و اتفاقاً جواهري به دستش آيد، در صورتي كه قصد كند كه آن چيز ملكش باشد بنابر

اظهر بايد خمس آن را بدهد.

«1438» اگر انسان در دريا فرو رود و حيواني را صيد كند، آن حيوان خمس ندارد ولي اگر در شكم آن حيوان جواهري پيدا شود، مثل جواهر پيدا شده در شكم حيوان صحرايي است كه حُكم آن گذشت.

«1439» اگر در رودخانه‌هاي بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهري بيرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل مي‌آيد، بايد خمس آن را بدهد.

«1440» اگر در آب فرو رود و مقداري عنبربيرون آورد كه قيمت آن 18 نخود طلا يا بيشتر باشد، بايد خمس آن را بدهد، و چنانچه از روي آب يا از كنار دريا به دست آورد، اگر قيمت آن به مقدار 18 نخود طلا هم نرسد، در صورتي كه اين كار كسبش باشد و به تنهايي يا با منفعت‌هاي ديگر از مخارج سالش زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.

غنيمت

«1441» اگر مسلمانان به امر امام عليه السلام با كفّار جنگ كنند و چيزهايي در جنگ به دست آورند، به آنها غنيمت گفته مي‌شود، و بايد مخارجي را كه براي غنيمت كرده‌اند، مانند هزينه نگهداري و حمل و نقل آن و نيز مقداري را كه امام عليه السلام صلاح مي‌داند به مصرفي برساند و چيزهايي كه مخصوص به امام عليه السلام است، از غنيمت كنار بگذارند و خمس بقيه آن را بدهند.

زميني كه كافر ذمّي از مسلمان بخرد

«1442» اگر كافر ذمّي زميني را از مسلمان بخرد، يا به طريقي ديگر مثل صلح به او منتقل شود، بايد خمس آن را بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشكال ندارد، و بنا بر اظهر بين زمين مزروعي و يا غير مزروعي فرقي نيست، ولي اگر خانه و دكان و مانند اينها را از مسلمان بخرد، در صورتي كه مقصود اصلي او از اين معامله زمين

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 282

باشد و يا زمين و بنا هركدام جداگانه قيمت گذاري و مورد معامله واقع شود، بايد خمس زمين آنها را بدهد و در صورتي كه مقصود او از خريد، بناي آن باشد، ولو زمين هم به تبع بنا داخل معامله است خمس ندارد، و بنابراحتياط واجب كسي كه خمس را از ذمّي مي‌گيرد و به اهلش مي‌دهد بايد در وقت گرفتن و دادن نيّت داشته باشد.

«1443» اگر كافر ذمي زميني را كه از مسلمان خريده به مسلمان ديگري هم بفروشد، بايد خمس آن را بدهد و نيز اگر بميرد و مسلماني آن زمين را از او ارث ببرد، بايد خمس آن را از همان زمين، يا از مال ديگرش بدهند.

«1444» اگر كافر ذمي موقع خريد زمين شرط كند كه خمس ندهد، شرط باطل و معامله صحيح است و بنابراظهر بايد خمس آن را بدهد؛ و اگر شرط كند كه فروشنده خمس آن را بدهد، معامله و شرط هر دو صحيح است.

«1445» اگر كافر ذمّي، صغير يا ديوانه باشد و وليّ او برايش زميني بخرد، بنا بر احتياط واجب بايد وليّ خمس آن را بدهد.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 283

«مصرف خمس»

«1446» خمس را بايد دو قسمت كنند، يك قسمت آن سهم سادات است كه بنا بر احتياط واجب بايد با اذن مجتهد جامع الشرايط به سيّد فقير، يا سيّد يتيم، يا به سيّدي كه در سفر درمانده شده بدهند و نصف ديگر آن سهم امام عليه السلام است كه در اين زمان بايد به مجتهد جامع الشرايط بدهند، و در صورت عدم مطالبه مجتهد، به مصرفي كه او اجازه مي‌دهد برسانند، ولي اگر انسان بخواهد سهم امام عليه السلام را به مجتهدي كه از او تقليد نمي‌كند بدهد، در صورتي به او اذن داده مي‌شود كه بداند آن مجتهد و مجتهدي كه از او تقليد مي‌كند، سهم امام عليه السلام را از نظر كميّت و كيفيّت به يك نحو مصرف مي‌كنند.
«1447» كسي كه خمس مي‌دهد، هنگام دادن خمس به مجتهد يا نماينده او يا در صورتي كه مجاز است، هنگام رساندن خمس به موارد مصرف آن، بايد قصد قربت نمايد، يعني خمس را به قصد انجام فرمان خداوند وبراي نزديك شدن به او بدهد، ولي اگر ديگري را براي رساندن خمس وكيل كرده باشد، همين كه وكيل قصد قربت كند كافي است.
«1448» سيّد يتيمي كه به او خمس مي‌دهند، بايد فقير باشد ولي به سيّدي كه در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقير هم نباشد، مي‌شود خمس داد.
«1449» به سيّدي كه در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصيت باشد، نبايد خمس بدهند.
«1450» به سيّدي كه عادل نيست مي‌شود خمس داد ولي به سيّدي كه دوازده امامي نيست بنا بر اظهر نبايد خمس بدهند.
«1451» به سيّدي كه معصيت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد، بنا بر احوط نمي‌شود خمس داد، و به سيّدي هم كه آشكارا معصيت مي‌كند، اگر چه دادن خمس كمك به معصيت او نباشد، بهتر اين است كه خمس ندهند.
«1452» اگر كسي بگويد سيّدم نمي‌شود به او خمس داد مگر آن كه دو نفر
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 284
عادل، سيّد بودن او را تصديق كنند يا در بين مردم به طوري معروف باشد كه انسان يقين يا اطمينان پيدا كند كه سيّد است، و بنا بر اظهر اگر انسان به سيّد بودن كسي گمان داشت ولي دو نفر عادل هم سيّد بودنش را تصديق نكردند و در بين مردم و يا شهر خودش هم معروف به سيّد بودن

نبود باز هم كافي است و مي‌شود به او خمس داد.
«1453» به كسي كه در شهر خودش به سيّد بودن مشهور باشد، اگر انسان به سيّد بودن او اطمينان ياگمان پيدا كند، مي‌شود خمس داد.
«1454» كسي كه زنش سيّده است خمسش را بنابر احتياط واجب نبايد به او بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند ولي اگر مخارج ديگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جايز است انسان خمس به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند.
«1455» اگر مخارج سيّدي كه زوجه انسان نيست بر انسان واجب باشد بنابر احتياط واجب، نمي‌تواند خوراك و پوشاك او را از خمس بدهد؛ ولي اگر مقداري خمس ملك او كند كه به مصرف ديگري غير مخارج خودش- كه بر خمس دهنده واجب است- برساند مانعي ندارد.
«1456» به سيّد فقيري كه مخارجش بر ديگري واجب است و او نمي‌تواند مخارج آن سيّد را بدهد، مي‌شود خمس داد.
«1457» احتياط مستحب آن است كه بيشتر از مخارج يك سال به يك سيّد فقير خمس ندهند.
«1458» اگر در شهر سيّد مستحقي نباشد و احتمال هم ندهد كه پيدا شود، يا نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن نباشد، بايد خمس را به شهر ديگري ببرد و به مستحق برساند و هزينه بردن خمس، بنابراظهر از خمس برداشته مي‌شود اگرچه خلاف احتياط است، و اگر خمس از بين برود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده، بايد عوض آن را بدهد و اگر كوتاهي نكرده، چيزي بر او واجب نيست.
«1459» هرگاه در شهر خودش مستحقي نباشد ولي احتمال دهد كه پيدا شود،
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 285
اگر چه نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد، مي‌تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكند و تلف شود، لازم نيست چيزي بدهد. ولي نمي‌تواند هزينه بردن آن را از خمس بر دارد.
«1460» اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، باز هم مي‌تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند ولي مخارج بردن آن را بايد از خودش بدهد و در صورتي كه خمس از بين برود، اگرچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد ضامن است.
«1461» اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس ديگر بدهد، بايد به قيمت واقعي آن جنس حساب كند و چنانچه گرانتر از قيمت حساب كند، اگر چه مستحق به آن قيمت راضي شده باشد بايد مقداري را كه زياد حساب كرده بدهد.
«1462» كسي كه از مستحق طلبكار است و مي‌خواهد طلب خود را بابت

خمس حساب کند، بنابر احتياط واجب بايد خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهي خود به او برگرداند، ولي اگر با اذن حاكم شرع باشد اين احتياط لازم نيست.
«1463» مستحق نمي‌تواند خمس را بگيرد و به مالك ببخشد، ولي كسي كه مقدار زيادي خمس بدهكار است و فقير شده و اميد ثروتمند شدنش هم نمي‌رود و مي‌خواهد مديون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضي شود كه خمس را از او بگيرد و به او ببخشد، اشكال ندارد.
«1464» اگر خمس را با حاكم شرع يا وكيل او يا با سيّد دستگردان كند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمي‌تواند از منافع آن سال كسر نمايد مثلًا اگر هزار تومان دستگردان كرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بيشتر از مخارجش داشته باشد، بايد اول خمس دو هزار تومان را بدهد و سپس هزار توماني را كه بابت خمس بدهكار است از بقيه بپردازد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 286

زکات

اشاره

در نُه چيز زكات واجب است:
1- گندم. 2- جو. 3- خرما. 4- كشمش. 5- طلا. 6- نقره. 7- شتر. 8- گاو 9- گوسفند.

اگر كسي مالك يكي از اين چيزها باشد، با شرايطي كه بعداً گفته مي‌شود بايد مقداري كه معين شده، به يكي از مصرفهايي كه دستور داده‌اند برساند.

«1465» «سُلْت» كه دانه‌اي است به نرمي گندم و خاصيت جو را دارد و «عَلَس» كه مثل گندم است و خوراك مردم صنعا مي‌باشد، در صورتي كه به آنها جو و گندم بگويند زكات دارد و در غير اين صورت زكات در آنها واجب نيست.

«شرایط وجوب زکات»

اشاره

«1466» زكات در صورتي واجب مي‌شود كه مال به مقدار نصاب- كه بعداً گفته مي‌شود- برسد و مالك آن، بالغ، عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف كند.
«1467» بعد از آن كه انسان يازده ماه مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد با ديده شدن هلال ماه دوازدهم، بنابر اظهر زكات بر او واجب مي‌شود، ولي بنابر اظهر ماه دوازدهم را نبايد از سال دوم حساب كند، و از اول ماه دوازدهم نمي‌تواند طوري در مال تصرف كند كه مال از بين برود، و اگر چنين تصرف كند ضامن است.
«1468» اگر مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا ونقره دربين سال بالغ شود زكات براو واجب نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 287
«1469» بنابر اظهر و احوط زكات گندم و جو وقتي واجب مي‌شود كه دانه آنها سفت و محكم شود، و زكات كشمش وقتي واجب مي‌شود كه به صورت غوره است، و خرما هم موقعي كه شروع به زرد يا قرمز شدن كند زكات آن واجب مي‌شود. ولي وقت دادن زكات در گندم و جو، موقع خرمن شدن و جدا كردن كاه آنها و در خرما موقع چيدن و در كشمش هنگامي است كه خشك شده باشد.
«1470» اگر موقع واجب شدن زكات گندم، جو، كشمش و خرما- كه در مسأله پيش گفته شد- صاحب آنها بالغ باشد بايد زكات آنها را بدهد.
«1471» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال ديوانه باشد، زكات بر او واجب نيست و اگر در مقداري از سال هم ديوانه شود نيز زكات بر او واجب نيست.
«1472» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداري از سال مست يا بيهوش شود، بنا بر احوط زكات از او ساقط نمي‌شود و همچنين است اگر موقع واجب شدن زكات گندم، جو، خرما و كشمش مست يا بيهوش باشد.
«1473» مالي را كه از انسان غصب كرده‌اند و نمي‌تواند به هيچ وجه در آن تصرف كند زكات ندارد، و نيز اگر زراعتي را از او غصب كنند و موقعي كه زكات آن واجب مي‌شود، در دست غصب كننده باشد، هنگامي كه به صاحبش برمي‌گردد زكات ندارد.
«1474» اگر كسي طلا و نقره يا چيز ديگري را كه زكات آن واجب است قرض كند و يك سال نزد او بماند، بايد زكات آن را بدهد و بر كسي كه قرض داده چيزي واجب نيست، اگر چه در پرداخت قرض تأخير شده باشد و علت تأخير هم خود قرض دهنده باشد بنا بر اظهر، هرچند در صورت

اخير، احتياط مستحب در پرداخت زكات است.
«1475» اگر مالي را براي انسان وصيت كنند، در صورتي كه از مردن وصيت كننده و قبول وصيّت يك سال بگذرد و آن مال از چيزهايي باشد كه زكات آن واجب است، شخص قبول كننده بايد زكات آن را بدهد.
«1476» اگر در بين سال، مالي كه زكات به آن تعلق مي‌گيرد، مثل گاو، گوسفند،

شتر، طلا و نقره به علّت انتقال يا صدقه يا نذر به عين مال، از حد نصاب خارج شود زكات واجب نمي‌شود.
«1477» اگر به علت رسيدن مال به حدّ نصاب، مستطيع شود و رسيدن سالِ زكات بعد از زمان حج باشد، حج واجب مي‌شود، و اگر از روي معصيت حج بجانياورد تا سال زكات فرا برسد، زكات واجب مي‌شود اگر چه به سبب تقصير در انجام حج و پرداخت زكات استطاعت او براي حج، در سالهاي آينده از بين برود، و اگر فرارسيدن سال زكات قبل از اولين ماه از ماههاي سه گانه حج (شوال، ذيقعده و ذيحجه) باشددر اين صورت زكات واجب است و حج واجب نمي‌شود، مگر آن كه با بقيه مال مستطيع براي حج باشد.
«1478» كسي كه زكات يا خمس يا واجبات ماليه ديگري كه به عين مال تعلق مي‌گيرد و هم كفّاره يا قرض و مانند آن كه به عين مال تعلق نمي‌گيرد بدهكار است، اگر بميرد و اموالش براي اداي همه آنها كافي نباشد، اداي زكات و خمس و واجبات مالي كه به عين مال تعلق مي‌گيرد، مقدم است.
«1479» كسي كه حج و زكات بر عهده دارد، اگر بميرد و مالش براي هر دو كافي نباشد چنانچه مالي كه متعلق زكات است باقي باشد اداي زكات مقدم است، و گرنه مالش بين حج و زكات تقسيم مي‌شود، و اين در صورتي است كه سهم حج براي كمترين مراتب حج كافي باشد، و اگر كافي نباشد احتمال دارد بين اداي زكات و انجام حج مخيّر باشند، اگر چه احتياط واجب در اختيار نمودن حج است، خصوصاً اگر با انجام حج مقداري مال براي زكات باقي بماند.
«1480» غير از گندم، جو، خرما و كشمش، در چيزهايي كه از زمين مي‌رويد و با پيمانه يا وزن معامله مي‌شود و از چيزهايي نيست كه مثل سبزيجات زود فاسد شود، زكات مستحب است و نصاب اين گونه چيزها همان «سيصد مَن تبريز» است.
«1481» اگر چند نفر در مالي شريك باشند، كسي كه سهمش به مقدار نصاب رسيده زكات بر او واجب است، و همچنين اگر كسي در چند جا مالي داشته باشد در صورتي كه مجموع آنها به حدّ نصاب برسد، زكات بر

او واجب مي‌شود.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 289
«1482» دادن زكات مال التجاره، يعني مالي كه انسان آن را سرمايه كسب قرار مي‌دهد با شرايطي مستحب است، كه از جمله اين شرايط، رسيدن آن به حد نصاب طلا يا نقره در تمام سال است، پس اگر مدتي از حد نصاب كمتر شود، زكات استحبابي ندارد.

«1483» زكات گندم، جو، خرما و كشمش وقتي واجب مي شود كه به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها حدود 288 من تبريز است كه آن را «847 كيلوگرم» يا «194/ 849 كيلوگرم» برآورد كرده‌اند ولي رعايت 847 كيلوگرم موافق با احتياط است.
«1484» اگر پيش از دادن زكات، از انگور، خرما، جو و گندمي كه زكات آنها واجب شده، خود و افراد تحت تكفّل او بخورند، يا مثلًا به فقير بدهد، بايد زكات مقداري را كه مصرف شده بدهد.
«1485» اگر بعد از آن كه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدارزكات را از مال‌او بدهند؛ ولي اگر پيش از واجب شدن‌زكات بميرد، هريك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است، بايد زكات سهم خود را بدهد.
«1486» كسي كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع آوري زكات است، موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مي‌كنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، مي‌تواند زكات را مطالبه كند.
«1487» كسي كه زكات را جمع آوري مي‌كند مي‌تواند در زماني كه معلوم باشد ميوه از آفات محفوظ خواهد ماند، با رضايت مالك مقدار زكات را تخمين بزند تا مالك بتواند در نصاب تصرف كند.
«1488» اگر بعد از مالكِ شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكات آنها واجب شود، مثلًا خرما در ملك او زرد يا سرخ شود، بايد زكات آن را بدهد.
«1489» اگر بعد از آن كه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 290
«1490» اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعي كه تَر است به سيصد من تبريز برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكات آن واجب نيست.
«1491» خرمايي كه تازه آن را مي‌خورند و اگر بماند وزن آن خيلي كم مي‌شود، چنانچه مقداري باشد كه خشك آن به سيصد من تبريز برسد، زكات آن واجب است.
«1492» گندم، جو، خرما و كشمشي كه زكات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد.
«1493» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران يا نهر آبياري شود يا مثل زراعت‌هاي مصر از رطوبت زمين استفاده كند، زكات آن «ده يك» است، و اگر با دست، همچون دلو و موتور آب و مانند آن آبياري شود،

زكات آن «بيست يك» است و اگر مقداري از باران يا نهر يا رطوبت زمين استفاده كند و به همان مقدار از آبياري با دلو و موتور آب و مانند آن استفاده نمايد، زكات نصف آن ده يك و زكات نصف ديگر آن بيست يك مي باشد، يعني از چهل قسمت بايد سه قسمت، آن را بابت زكات بدهند.
«1494» اگر گندم، جو، خرما و انگور، از آب باران يا مانند آن و هم از آب دلو و موتور آب يا مانند آن استفاده كند، چنانچه از يكي از اين دو راه بيشتر آبياري مي‌شود، همان را بايد ملاك قرار داد.
«1495» هزينه‌اي را كه براي گندم، جو، خرما و انگور پرداخت كرده است، مي‌تواند ازمحصول كسر كند، و چنانچه پيش از كم كردن هزينه، وزن آنها به سيصد من تبريز برسد، ولي بعد از كم كردن به اين مقدار نرسد، بنابر اظهر زكات واجب نيست.
«1496» اگر در يك زمين جو و گندم و چيزي مثل برنج و لوبيا كه زكات آن واجب نيست بكارد، خرج‌هايي كه تنها براي يكي از آنها كرده فقط از همان كسر مي‌شود، ولي اگر براي هر دو مخارجي كرده، بايد به هر دو قسمت نمايد، مثلًا اگر هر دو به يك اندازه بوده، مي‌تواند نصف مخارج را از جنسي كه زكات دارد كسر نمايد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 291
«1497» اگر براي سال اول كاري مانند شخم زدن انجام دهد، اگر چه براي سال‌هاي بعد هم فايده داشته باشد، بايد مخارج آن را از سال اول كسر كند، و اگر كاري را براي چند سال انجام دهد، مي‌تواند از مخارج سال اول حساب كند و يابين آنها تقسيم نمايد.
«1498» اگر انسان در چند شهر كه فصل آنها با يكديگر اختلاف دارد، و زراعت و ميوه آنها در يك وقت به دست نمي‌آيد، گندم يا جو يا خرما يا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شود، چنانچه چيزي كه اول مي‌رسد به اندازه نصاب (يعني سيصد من تبريز) باشد، بايد زكات آن را هنگامي كه مي‌رسد بدهد و زكات بقيه را هر وقت كه به دست مي‌آيد ادا كند، و اگر آنچه اول مي‌رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر مي‌كند تا بقيه آن برسد، پس اگر روي هم به مقدار نصاب برسد، زكات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نرسد، زكات آن واجب نيست.
«1499» اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه دهد، چنانچه روي هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر اظهر زكات آن واجب است.
«1500» اگر مقداري خرما يا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مي‌شود، چنانچه به قصد زكات از تازه آن قدري به مستحق بدهد كه اگر خشك شود به اندازه زكاتي باشد كه بر او واجب است، اشكال ندارد.
«1501» كسي كه بدهكار است و مالي هم دارد كه زكات آن واجب شده، اگر بميرد، بايد بنا بر اظهر، اول تمام زكات را از مالي كه زكات آن واجب

شده بدهند، بعد قرض او را ادا كنند.
«1502» كسي كه بدهكار است و گندم يا جو يا خرما يا انگور هم دارد، اگر بميرد و قبل از آن كه زكات اينها واجب شود، ورثه قرض او را از مال ديگر بدهند، هر كدام كه سهمشان به سيصد من تبريز برسد، بايد زكات بدهد، و اگر قبل از آن كه زكات آنها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال ميت فقط به اندازه بدهي او باشد نيز زكات چنان كه گفته شد واجب است بنا بر اظهر، چه مرگ مالك پيش از ظهور ثمره باشد و خواه بعد از آن و قبل از وجوب زكات، كه در صورت دوم بدون اشكال نيست، و همچنين است اگر مال ميت بيشتر از بدهي او باشد دادن زكات واجب

است بنا بر اظهر.
«1503» اگر گندم، جو، خرما و كشمشي كه زكات آنها واجب شده خوب و بد دارد بايد زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زكات همه را نمي‌تواند از جنس بد بدهد.

نصاب طلا

«1504» طلا دو نصاب دارد:
نصاب اول: بيست مثقال شرعي است كه هرمثقال آن 18 نخود است، پس اگر طلا به بيست مثقال شرعي، كه پانزده مثقال معمولي است برسد، اگر شرايط ديگر را هم كه قبلاً گفته شد داشته باشد، بايد «چهل يك» آن را، كه نُه نخود مي‌شود، به عنوان زكات داد، و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست.
نصاب دوم: چهار مثقال شرعي است كه سه مثقال معمولي مي‌شود، يعني اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 18 مثقال را از قرار «چهل يك» بدهد، و اگر كمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط بايد زكات 15 مثقال آن را بدهد و زيادي آن زكات ندارد، و همچنين است هرچه بالا رود، يعني اگر سه مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقداري كه اضافه شده زكات ندارد.

نصاب نقره

«1505» نقره دو نصاب دارد:
نصاب اول: 105 مثقال معمولي است، كه اگر نقره به 105 مثقال برسد و شرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، بايد «چهل يك» آن را كه دو مثقال و پانزده نخود مي‌شود، به عنوان زكات داد، و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 293
نصاب دوم: 21 مثقال است، يعني اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 126 مثقال را بطوري كه گفته شد- بدهد، و اگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود، فقط بايد زكات 105 مثقال آن را بدهد و زيادي آن زكات ندارد، و همچنين است هر چه بالا رود، يعني اگر 21 مثقال اضافه شود بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود مقداري كه اضافه شده زكات ندارد. بنابر اين اگر انسان چهل يك هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتي را كه بر او واجب بوده داده و گاهي هم بيشتر از مقدار واجب داده است، مثلًا كسي كه 110 مثقال نقره دارد، اگر چهل يك آن را بدهد، زكات 105 مثقال آن را كه واجب بوده داده و مقداري هم براي 5 مثقال آن داده كه واجب نبوده است.
«1506» زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي‌شود كه آن را سكه زده باشند و معامله با آن رايج باشد، و اگر چه سكه آن نيز از بين رفته باشد، بايد زكات آن را بدهند.
«1507» طلا و نقره سكه داري كه زنها براي زينت به كار مي‌برند، اگر معامله با آن رايج باشد، زكات دارد ولي اگر طوري شود كه معامله با آن به عنوان مسكوك رايج نباشد زكات ندارد.
«1508» همان طور كه سابقاً گفته شد زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي‌شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود، زكات بر او واجب نيست.
«1509» اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره‌اي را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را آب كند، بنابر اظهر زكات بر او واجب نيست، ولي مكروه است كه براي فرار از دادن زكات اين كارها را بكند.
«1510» اگر طلا و نقره‌اي را كه دارد خوب و بد داشته باشد، مي‌تواند زكات هركدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولي بهتر است زكات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد، اگر چه بنا بر اظهر جايز است زكات همه را از جنس بد بدهد.
«1511» طلا و نقره‌اي كه بيشتر از اندازه معمول ناخالصي دارد، اگر

خالص آن به اندازه نصاب- که مقدار آن گفته شد- برسد، انسان بايد زکات آن را بدهد، و چنانچه

شك دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست يانه، زکات آن واجب نيست، ولي احتياط در اين است که با تصفيه کردن و مانند آن تحقيق کند، تا بداند اگر خالص آن به مقدار نصاب است زکاتش را بپردازد، يا اين که بدون تصفيه و تحقيق، احتياط کرده و زکاتي را که احتمال مي‌دهد واجب شده، بپردازد.

«1512» اگر طلا و نقره‌اي را که دارد، به مقدار معمول، فلز ديگر با آن مخلوط باشد، نمي‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌اي بدهد که بيشتر از معمول فلز ديگر دارد، ولي اگر به قدري بدهد که يقين کند طلا ونقره خالصي که در آن هست، به اندازه زکاتي مي‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد، و نيت کند مقداري را که زيادتر داده است به عنوان زکات نباشد، بلکه به عنوان هديه و احسان بدهد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

اشاره

«1513» زكات شتر، گاو و گوسفند غير از شرطهايي كه گفته شد، دو شرط ديگر دارد:

1- حيوان در تمام سال بيكار باشد، و ملاك تشخيص بيكار بودن نظر مردم و عرف است.

2- در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقداري از آن را از علف چيده شده، يا از زراعتي كه ملك مالك يا ملك ديگري است بچرد، زكات ندارد.

نصاب شتر

«1514» شتر دوازده نصاب دارد:
1- پنج شتر، و زكات آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد.
2- ده شتر، و زكات آن دو گوسفند است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 295
3- پانزده شتر، و زكات آن سه گوسفند است.
4- بيست شتر، و زكات آن چهار گوسفند است.
5- 25 شتر، و زكات آن پنج گوسفند است.
6- 26 شتر، و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد و مادرش قابليت حمل را داشته باشد.
7- 36 شتر، و زكات آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد، و مادرش قابليت حمل و مقاربت را داشته باشد.
8- 46 شتر، و زكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد و قابليت حمل را داشته باشد.
9- 61 شتر، و زكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد.
10- 76 شتر، و زكات آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشند.
11- 91 شتر، و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشند.
12- 121 شتر، و بالاتر از آن؛ كه بايد يا چهل تا، چهل تا، حساب كند و براي هرچهل تا، يك شتر بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب كند و براي هرپنجاه تا، يك شتر بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با هردو راه، يعني چهل‌تايي و پنجاه‌تايي حساب كند، ولي در هرصورت بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند، يا اگر چيزي باقي مي‌ماند، از نُه تا بيشتر نباشد، مثلًا اگر 140 شتر دارد، بايد براي صدتا، دو شتري كه داخل سال چهارم شده و براي چهل‌تا، يك شتري كه داخل سال سوم شده بدهد.
«1515» شتري كه به عنوان زكات داده مي‌شود، بايد مادّه باشد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 296

نصاب گاو

«1516» گاو و گاوميش دو نصاب دارد:
نصاب اول: سي گاو است. هنگامي كه تعداد گاوها به سي برسد، اگر شرايطي را كه گفته شد داشته باشد، بايد يك گوساله كه داخل سال دوم شده و مادرش قابليت حمل را داشته باشد به عنوان زكات داد.
نصاب دوم: چهل گاو است، و زكات آن يك گوساله ماده است كه داخل سال سوم شده و مادرش قابليت حمل را داشته باشد.
«1517» زكات مابين سي و چهل گاو واجب نيست، مثلًا كسي كه 39 گاو دارد، فقط بايد زكات سي تاي آنها را بدهد، و نيز اگراز چهل گاو زيادتر داشته باشد، تا به شصت نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاي آن را بدهد و بعد از آن كه به شصت رسيد، چون دو برابر نصاب اول را دارد، بايد دو گوساله كه داخل سال دوم شده باشند زكات بدهد، و همچنين هرچه بالا رود بايد يا سي‌تا، سي‌تا، حساب كند يا چهل‌تا، چهل‌تا، يا با سي و چهل حساب كند و زكات آن را به دستوري كه گفته شد بدهد، ولي بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند، يا اگر چيزي باقي مي ماند از نُه تا بيشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، بايد به حساب سي و چهل حساب كند و براي سي‌تاي آن، زكات سي‌تا، و براي چهل‌تاي آن، زكات چهل‌تا را بدهد، چون اگر تنها با روش سي‌تايي، حساب كند، ده گاو زكات نداده باقي مي‌ماند.

نصاب گوسفند

«1518» گوسفند پنج نصاب دارد:
اول: چهل گوسفند، و زكات آن يك گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد.
دوم: 121 گوسفند، و زكات آن دو گوسفند است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 297
سوم: 201 گوسفند، و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم: 301 گوسفند، و زكات آن چهار گوسفند است.
پنجم: چهار صد و بالاتر از آن، كه بايد آنها را صدتا، صدتا، حساب كند و براي هرصدتاي آنها يك گوسفند بدهد، و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگري بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند، پول بدهد كافي است، ولي اگر بخواهد جنس ديگر بدهد در صورتي كه براي فقرا بهتر باشد، اشكال ندارد.
«1519» زكات ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره گوسفندهاي كسي از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه 121 است نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاي آن را بدهد و زيادي آن زكات نداردو همچنين است در نصابهاي بعد.
«1520» گوسفندي را كه براي زكات مي‌دهد اگر داخل سال دوم شده باشد كافي است، ولي اظهر اين است كه اگر هفت ماه گوسفند هم تمام شده باشد كافي است، و اگر بُز را به عنوان زكات بدهد، بايد داخل سال سوم شده باشد.
«1521» اگر يك نفر در چند جا، گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روي هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بدهد.
«1522» اگر گاو، گوسفند و شتري كه دارد همه مريض يا معيوب يا پير باشند، مي‌تواند زكات را از خود آنها بدهد، ولي اگر همه سالم و بي عيب و جوان باشند نمي‌تواند زكات آنها را از حيوان مريض يا معيوب يا پير بدهد، بلكه اگر بعضي از آنها سالم و بعضي مريض و دسته‌اي معيوب و دسته ديگر بي عيب و مقداري پير و مقداري جوان باشند، مستحب آن است كه براي زكات آنها، همه را در مجموع و به طور متوسط در نظر بگيرد، گرچه اظهر آن است كه پرداخت آنچه كه اسم حيوان بر او صدق كند كافي است.
«1523» اگر قبل از تمام شدن ماه يازدهم، گاو، گوسفند و شتر را با چيز ديگر عوض كند، يا نصابي را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد، زكات بر او

واجب نیست.
رساله توضیح المسائل، متن، ص: 298

«مصرف زکات»

اشاره

در هشت مورد مي‌توان زكات رامصرف كرد:
1- فقير، و آن كسي است كه مخارج سال خود و افراد تحت تكفّلش را ندارد، و كسي كه صنعت يا ملك يا سرمايه‌اي دارد كه مي‌تواند مخارج سال خود را بگذارند فقير نيست.
2- مسكين، و آن كسي است كه زندگيش را سخت‌تر از فقير مي‌گذراند.
3- كسي كه از طرف امام عليه السلام يا نايب امام مأمور است كه زكات را جمع و نگهداري نمايد و به حساب آن رسيدگي كند و آن را به امام عليه السلام يا نايب امام يا فقرا برساند.
4- كافرهايي كه اگر زكات به آنان بدهند به دين اسلام مايل مي شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك مي‌كنند.
5- خريداري بنده‌ها و آزاد كردن آنان.
6- پرداخت بدهي كسي كه نمي‌تواند قرض خود را ادا كند.
7- في سبيل اللّه، يعني كاري كه مانند ساختن مسجد، پل، راهسازي و مدرسه منفعت عمومي و ديني دارد كه نفع آن به عموم مسلمانان مي‌رسد و براي اسلام نفع داشته باشد.
8- ابن‌السبيل، يعني مسافري كه در سفر درمانده شده است.
و احكام اينها به ترتيب در مسائل بعدي ذكر خواهد شد.
«1524» انسان مي‌تواند به فقير و مسكين بيش از مخارج ساليانه‌اش زكات بدهد ولي اگر اين كار موجب بي‌انصافي شده و به ديگر فقرا اجحاف شود، مثل اين كه همه مردم بخواهند زكاتشان را به يك فقير بدهند و بقيه فقرا تنگدست بمانند، خالي از اشكال نيست. و مستحب است كه به هر فقير كمتر از زكات نصاب اول طلا و نقره كه قبلاً گفته شد ندهند.
«1525» صنعتگر يا مالك يا تاجري كه درآمد او از مخارج سالش كمتر است،
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 299
مي‌تواند براي كسري مخارجش زكات بگيرد، و لازم نيست ابزار كار يا ملك يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند، مگر اين كه ابزار كار يا سرمايه او به قدري زياد باشد كه بتواند آن را تعويض يا تبديل به چيز ديگر كند و مقداري برايش بماند كه براي زندگي بدون مشقت و عسر كافي باشد، كه در اين صورت لازم است اين كار را انجام بدهد.
«1526» فقيري كه خرج سال خود و افراد تحت تكفّلش را ندارد، اگر خانه‌اي دارد كه ملك اوست و در آن ساكن است، يا حيوان سواري دارد، چنانچه بدون اينها نتواند زندگي كند، يا اين كه براي حفظ آبرويش لازم داشته باشد، مي‌تواند زكات بگيرد، و همچنين است اگر اثاث خانه، ظرف،

لباس تابستاني و زمستاني و چيزهاي ضروري زندگي را نداشته باشد و به اينها احتياج داشته باشد، مي‌تواند از مالي كه به عنوان زكات به او مي‌دهند خريداري نمايد.
«1527» فقيري كه ياد گرفتن صنعت براي او مشكل نيست، بنابر احتياط واجب بايد ياد بگيرد و با گرفتن زكات زندگي نكند، ولي تا وقتي كه مشغول ياد گرفتن است، مي‌تواند زكات بگيرد.
«1528» كسي كه قبلاً فقير بوده و مي‌گويد فقيرم، اگر از گفته او اطمينان يا گمان پيدا شود، مي‌شود به او زكات داد.
«1529» كسي كه مي‌گويد فقيرم و قبلاً فقير نبوده، يا معلوم نيست فقير بوده يانه، اگر از ظاهر حالش گمان پيدا شود كه فقير است، مي‌شود به او زكات داد.
«1530» موقع دادن زكات به فقير لازم نيست به او بگويد كه زكات است.
«1531» اگر به خيال اين كه شخصي فقير است به او زكات بدهد، بعد بفهمد فقير نبوده، يا از روي ندانستن مسأله به كسي كه مي‌داند فقير نيست زكات بدهد، چنانچه چيزي را كه به او داده باقي باشد، مي‌تواند از او بگيرد و به مستحق بدهد و اگر از بين رفته باشد، اظهر اين است كه گيرنده در صورت جهل ضامن نيست، امّا اگر كسي كه آن چيز را گرفته مي دانسته يا احتمال مي‌داده كه زكات است و مي‌دانسته كه خودش فقير نيست و ممكن است آن چيز يا عوضش را از او بگيرند، اگر مي‌تواند بايد عوض آن را از او بگيرد و به مستحق بدهد و اگر گيرنده ادعا كند نمي‌دانسته آن
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 300
مال زكات است، همين كه دهنده زكات مي‌گويد، به عنوان زكات دادم، پذيرفته مي‌شود، و در صورت بقاي عين آن مال، حق پس گرفتن آن را دارد ولي مي‌تواند پس نگيرد و از مال خود دوباره بدهد.
«1532» مسافري كه خرجي او تمام شده يا مركبش از كار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصيت نباشد و نتواند با قرض كردن يا فروختن چيزي خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقير نباشد، مي‌تواند زكات بگيرد، ولي اگر بتواند در جاي ديگر با قرض كردن يا فروختن چيزي مخارج بقيه سفر خود را فراهم كند، فقط به مقداري كه به آنجا برسد، مي‌تواند زكات بگيرد.
«1533» مسافري كه در سفر درمانده شده و زكات گرفته، بعد از آن كه به وطنش رسيد، اگر چيزي از زكات باقي مانده باشد، در صورتي كه بازگرداندن آن به صاحب مال يا نايب او مشقت داشته باشد، بايد آن را به حاكم شرع بدهد و بگويد آن زكات است، و اگر به حاكم شرع هم ممكن

نشد به مؤمنين عادل مي‌دهد كه آنها به مصرف زكات برسانند. و اگر آن هم ممكن نشد، خودش مي‌تواند آن را در موارد مصرف زكات صرف كند.

«1534» مستحق زكات بايد مؤمن (شيعه) باشد مگر مورد چهارم و هفتم از مصارف زكات، كه شرايط خاص خود را دارد.
«1535» اگر طفل يا ديوانه‌اي از شيعه فقير باشد، انسان مي‌تواند به وليّ او زكات بدهد كه به مصرف او برساند.
«1536» اگر به وليّ طفل و ديوانه دسترسي ندارد، مي‌تواند خودش يا به وسيله فردي امين زكات را به مصرف طفل يا ديوانه برساند؛ و بايد موقعي كه زكات را به مصرف آنان مي‌رساند، نيت زكات كند. و اگر طفل مميز است و اطمينان دارد كه در همان مواردي صرف مي‌كند كه وليّ او صرف مي‌كرد، مي‌توان به خود طفل نيز داد و همچنين به سفيه، با اطلاع وليّ او، مي‌توان زكات داد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 301
«1537» به كسي كه معصيت كبيره و اموري كه در اسلام منكر و قبيح هست مرتكب مي‌شود، مخصوصاً كسي كه آشكارا معصيت انجام مي‌دهد بنابر احتياط واجب نبايد زكات بدهند، مگر به قدر ضروريات او و خانواده‌اش.
«1538» انسان نمي‌تواند مخارج كساني، مثل اولاد، كه خرجشان بر او واجب است از زكات بدهد، ولي اگرمخارج‌آنان را ندهد، ديگران مي‌توانند به آنان زكات بدهند.
«1539» اگر انسان زكات به پسرش بدهد كه خرج زن و خدمتكار خود كند اشكال ندارد.
«1540» زني كه صيغه شده اگر فقير باشد، شوهرش و ديگران ميتوانند به او زكات بدهند، ولي اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد يا به جهت ديگري دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتي كه بتواند مخارج آن زن را بدهد يا زن بتواند او را مجبور كند، نمي‌شود به آن زن از سهم فقرا زكات داد.
«1541» زن مي‌تواند به شوهر فقير خود زكات بدهد، اگر چه شوهر، زكات را صرف مخارج خود آن زن نمايد.
«1542» سيّد نمي‌تواند از غير سيد زكات بگيرد، ولي اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند و ناچار به گرفتن زكات باشد، مي‌تواند از غير سيّد زكات بگيرد، ولي احتياط واجب آن است كه اگر ممكن باشد فقط به مقداري كه براي مخارج سالانه‌اش ضروري باشد بگيرد و اگر در اثناي سال از زكات بي‌نياز شد آن را عودت يا با اذن زكات دهنده به مصرف مستحقين زكات برساند و خودش از خمس استفاده كند.

نيّت زكات

«1543» انسان بايد زكات را به قصد قربت يعني براي انجام فرمان خداوند عالم بدهد و اگر غير از زكات، مال ديگري هم بر او واجب شده است، در نيت معين كند كه آنچه را مي‌دهد زكات است، ولي اگر هم زكات مال بر او واجب شده است و هم
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 302
زكات فطره، لازم نيست موقع ادا كردن، نيت كند كه آنچه را مي‌دهد زكات مال است، بلكه اگر به نيت «آنچه بر او واجب است» بدهد از هردو كفايت مي‌كند، و همچنين اگر مثلًا زكات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نيست معين كند چيزي را كه مي‌دهد زكات گندم است يا جو.
«1544» كسي كه زكات چند مال بر او واجب شده اگر مقداري زكات بدهد و نيت هيچ كدام آنها را نكند، بلكه نيت كند كه «زكات مي‌دهم» كافي است.
«1545» اگر كسي را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد، چنانچه وكيل موقع دادن زكات به فقير، از طرف مالك نيت زكات كند، بنابر اظهر كافي است.
«1546» اگر مالك يا وكيل او بدون قصد قربت زكات رابه فقير بدهد و پيش از آن كه آن مال از بين برود، خود مالك نيت زكات كند، زكات حساب مي‌شود.
«1547» مسلماني كه مستبصر (شيعه) شد عباداتي كه موافق مذهب خودش انجام داده اعاده ندارد مگر زكات كه بايد آن را به فقير شيعه بدهد ولي اگر از اول آن را به فقير شيعه و با قصد قربت داده باشد، اعاده ندارد.
«1548» در حال غيبت نبايد به كساني كه منصب امام را غصب كرده‌اند زكات داد، ولي دادن زكات به مجتهد جامع الشرايط بنا بر اقوي مثل دادن زكات به امام معصوم عليه السلام است.

مسائل متفرقه زكات

«1549» هنگام جدا كردن گندم و جو از كاه و هنگام چيدن خرما و انگور، بايد زكات آن را به فقير داد يا از مال خود جدا كرد. و زكات طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم بايد به فقير بدهد يا از مال خود جدا نمايد، ولي اگر منتظر فقير معيني باشد يا بخواهد به فقيري بدهد كه از جهتي برتري دارد، مي‌تواند زكات را جدا كند و اداي آن را به خاطر آن فقير تأخير بيندازد.

«1550» زكات گندم، جو، خرما، كشمش، طلا و نقره را مي‌توان از خود آنها داد و مي‌توان قيمت آن را حساب كرد، و همچنين است بنابراظهر در زكات شتر، گاو و

گوسفند؛ و اگر قيمت را مي‌دهد، بنابر احتياط واجب بايد پول نقد بدهد، مگر آن كه گيرنده رضايت داشته باشد، و منظور از قيمت، قيمت وقت اخراج زكات و دادن به مستحق است.

«1551» بعد از جدا كردن زكات، لازم نيست فوراً آن را به مستحق بدهد، ولي اگر به كسي كه مي‌شود زكات داد دسترسي دارد يا ساير مصارف زكات براي او ممكن است، احتياط مستحب آن است كه دادن زكات را تأخير نيندازد. و اگر با وجود آن كه مي‌تواند زكات را به اهل آن برساند، تأخير بيندازد و زكات از بين برود، بنا بر اظهر ضامن است.

«1552» انسان نمي‌تواند زكاتي را كه كنار گذاشته براي خود بردارد و چيز ديگري به جاي آن بگذارد.

«1553» اگر با عين مالي كه براي زكات كنار گذاشته براي خودش تجارت كند اصل مال و سود آن مال فقير است و اگر ضرر كند جبران آن بر عهده زكات دهنده است.

«1554» مستحب است زكات گاو، گوسفند و شتر را به فقراي آبرومند بدهد و در دادن زكات، خويشان را بر ديگران، و اهل علم و كمال را بر غير آنان و كساني را كه اهل سؤال نيستند بر اهل سؤال مقدم بدارد.

«1555» اگر در شهر زكات دهنده مستحقي نباشد و نتواند زكات را به مصرف ديگري كه براي آن معين شده برساند، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعداً مستحق پيدا كند، بايد زكات را به شهر ديگر ببرد و به مصرف زكات برساند، و مخارج بردن به شهر ديگر به عهده او نيست، گرچه احتياط مستحب در اين است كه خودش مخارج را بپردازد و اگر زكات تلف شود ضامن نيست.

«1556» اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، مي‌تواند زكات را به شهر ديگر ببرد، ولي مخارج بردن به آن شهر را بايد از خودش بدهد، و اگر زكات

تلف شود ضامن است، مگر آن كه به درخواست حاكم شرع برده باشد.
«1557» اجرت وزن و پيمانه كردن گندم، جو، كشمش و خرمايي را كه براي زكات مي‌دهد اگر مالك پرداخت نكرد و با فقير هم در مورد اجرت آن مصالحه

نكردند، بنابراظهر از زكات پرداخت مي‌شود.
«1558» مكروه است انسان از مستحق در خواست كند كه زكاتي را كه از او گرفته به او بفروشد، ولي اگر مستحق بخواهد چيزي راكه گرفته بفروشد، بعد از آن كه به قيمت رساند، كسي كه زكات را به او داده در خريدن آن، بر ديگران مقدم است.
«1559» كسي كه مالك حد نصاب طلا و نقره بوده و چند سال بر آن گذشته و زكات آن را نداده است، در صورتي كه زكات فعلي آن را پرداخت كند كافي است.

«زکات فطره»

اشاره

«1560» كسي كه موقع رؤيت شدن هلال ماه شوال بالغ، عاقل و هوشيار است و فقير و بنده كس ديگر نيست، بايد براي خودش و كساني كه نان‌خور او هستند، به ازاي هرنفر يك صاع طعام (تقريباً سه كيلو) از گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا برنج يا ذرت و مانند اينها، از چيزهايي كه خوراك بيشتر مردم است، به مستحق بدهد و اگر پول يكي از اينها را هم بدهد كافي است ولي احتياط مستحب اين است كه زكات فطره را از گندم يا جو يا خرما يا كشمش بدهد و يا پول يكي از اينها را حساب كند.
«1561» كسي كه مخارج سال خود و خانواده‌اش را ندارد و كسبي هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و آنان را تهيه كند، فقير است و دادن زكات فطره بر او واجب نيست.
«1562» كسي كه فقط به اندازه يك صاع (تقريباً سه كيلو) گندم و مانند آن دارد، مستحب است زكات فطره را بدهد و چنانچه افرادي تحت تكفّل داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، مي‌تواند به قصد فطره، آن يك صاع را به يكي از اين افرادبدهد و او هم به‌همين قصد به‌ديگري بدهد و همين‌طور ادامه‌دهند تا به‌نفرآخر برسد، و بهتر است نفر آخر چيزي را كه مي‌گيرد به كسي بدهد كه از خودشان نباشد.
«1563» كسي كه خرج سال خود، و خانواده‌اش را دارد، فقير نيست و دادن زكات فطره بر او واجب است، و كسي كه فعلاً خرج سال را ندارد، ولي به تدريج به
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 305
دست مي‌آورد ومصرف مي‌كند، اگر غير از آنچه خرج مي‌كند، با قرض كردن و مانند آن بتواند زكات فطره را بدهد به طوري كه نظم امور او برهم نخورد و موجب حرج و اجحاف نباشد، بنابراحتياط واجب بايد زكات فطره را بدهد.
«1564» انسان بايد فطره كساني را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مي‌شوند بدهد، كوچك باشند يا بزرگ، مسلمان باشند يا كافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد يا نه، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر، ولي زني كه ناشزه شده و از تمكين شوهر خودداري مي‌كند، اگر نان خور او حساب نشود، فطره او بر شوهر واجب نيست.
«1565» اگر كسي را كه نان خور اوست و در شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را مي‌دهد، لازم نيست خودش فطره او را بدهد.

«1566» فطره كسي كه پيش از برآمدن هلال ماه شوال مهمان شخص ديگري شده است بر ميزبان واجب است، به شرط آن كه براي خوردن غذا به منزل او آمده باشد، ولو بعداً مانعي پيش آيد كه نتواند غذا صرف كند، اما اگر وقت رؤيت هلال، غذايي براي كسي هديه بفرستد، در صورتي كه اين گونه هديه مستمر نبوده و صدق نان خور يا مهمان بر او نكند، فطره او بر هديه دهنده واجب نيست، هر چند با مال او افطار كرده باشد.
«1567» اگر كسي موقع غروب شب عيد فطر ديوانه يا بيهوش باشد، زكات فطره بر او واجب نيست، ولي اگر يكي از افراد تحت تكفّل او در اين موقع ديوانه يا بيهوش باشد، فطره او بر وليّ واجب است.
«1568» اگر بچه پيش از غروب بالغ شود، يا ديوانه عاقل گردد، يا فقير غني شود در صورتي كه ساير شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد، بايد زكات فطره را بدهد، و همچنين است اگر كافري قبل از غروب شب عيد فطر، مسلمان شود و يا بيهوشي به هوش آيد.
«1569» كسي كه موقع غروب شب عيد فطر، زكات فطره بر او واجب نيست، اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرطهاي واجب شدن فطره در او پيدا شود، مستحب

است زكات فطره را بدهد.
«1570» كافري كه بعد از غروب شب عيد فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نيست، ولي مسلماني كه شيعه نبوده، اگر بعد از ديدن ماه شيعه شود؛ بايد زكات فطره را بدهد.
«1571» اگر كسي بعد از غروب شب عيد فطر بچه‌دار شود، يا كسي نان خور او حساب شود، واجب نيست فطره او را بدهد، اگر چه مستحب است فطره كساني را كه بعد از غروب، تا پيش از ظهر روز عيد، نان خور او حساب مي‌شوند بدهد.
«1572» اگر انسان نان خور كسي باشد و پيش از غروب نان‌خور ديگري شود، فطره او بر كسي كه نان خور او شده واجب است، مثلًا اگر دختر پيش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش بايد فطره او را بدهد.
«1573» كسي كه ديگري بايد فطره اورا بدهد، واجب نيست فطره خودرا بدهد.
«1574» اگر فطره انسان بر كسي واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمي‌شود.
«1575» اگر كسي كه فطره او بر ديگري واجب است خودش فطره را بدهد، بنا بر احوط از كسي كه فطره بر او واجب شده ساقط نمي‌شود، مگر اين كه با اذن مكلف و به قصد نيابت از او باشد، كه كفايت آن بعيد نيست.

«1576» زني كه شوهرش مخارج او را نمي‌دهد، چنانچه نان خور ديگري باشد، فطره‌اش بر او واجب است، و اگر نان خور ديگري نيست، در صورتي كه فقير نباشد، بايد فطره خود را بدهد، و اگر از روي شدت احتياج شوهر، زن به او انفاق مي‌كند، فطره او نيز بر زن واجب است، ولي اگر شوهر با همين سختي فطره زن را بدهد ساقط شدن فطره از گردن زن خالي از وجه نيست.
«1577» كسي كه سيّد نيست نمي‌تواند به سيد فطره بدهد و حتي اگر سيدي نان‌خور او باشد، نمي‌تواند فطره او را به سيد ديگربدهد.
«1578» فطره طفلي كه از مادر يا دايه شير مي‌خورد، بر كسي است كه مخارج مادر يا دايه را مي‌دهد، ولي اگر مادر يا دايه مخارج رااز مال طفل برمي‌دارد، فطره طفل بركسي واجب نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 307
«1579» انسان اگر چه مخارج افراد تحت تكفل خود را از مال حرام بدهد، بايد فطره آنان را از مال حلال بدهد.
«1580» اگر انسان كسي را اجير نمايد و شرط كند كه مخارج او رابدهد در صورتي كه به شرط خود عمل كند و اجير نان خور او حساب شود، بايد فطره او را هم بدهد.
«1581» اگر كسي بعد از غروب شب عيد فطر بميرد، بايد فطره او و افراد تحت تكفل او را از مال او بدهند، ولي اگر پيش از غروب بميرد، واجب نيست فطره او و خانواده‌اش را از مال او بدهند.

مصرف زكات فطره

«1582» اگر زكات فطره رابه يكي از هشت مصرفي كه سابقاً براي زكات گفته شد برسانند، بنا بر اظهر كافي است، ولي احتياط در آن است كه فقط به فقراي شيعه بدهند.
«1583» بنا بر اظهر جايز است زكات فطره را به فقير مستضعف، يعني كسي كه نه اهل‌ولايت است و نه دشمن شيعه، بدهند.
«1584» اگر طفل شيعه‌اي فقير باشد، انسان مي‌تواند فطره را به مصرف او برساند، يا به وسيله دادن به وليّ طفل، ملك طفل نمايد.
«1585» به يك فقير نبايد بيشتر از مخارج سالش فطره بدهند و بنابر احتياط واجب كمتر از يك صاع (تقريباً سه كيلو) نيز فطره ندهند.
«1586» مستحب است در دادن زكات فطره، خويشان فقير را بر ديگران مقدم دارد و بعد همسايگان فقير را و بعد اهل علم فقير را؛ ولي اگر ديگران از جهتي برتري داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 308

مسائل متفرقه زكات فطره

«1587» انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت، يعني براي انجام فرمان خداوند بدهد و موقعي كه آن راميدهد، نيت دادن فطره نمايد.
«1588» اگر پيش از ماه رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند مانعي ندارد.
«1589» گندم يا چيز ديگري كه براي فطره ميدهد، بايد با جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد يا اگر مخلوط است، چيزي كه مخلوط شده به قدري كم باشد كه قابل توجه نباشد و اگر بيش از اين مقدار باشد در صورتي صحيح است كه خالص آن به يك صاع برسد، ولي اگر مثلًا يك صاع گندم با چندين من خاك مخلوط باشد، كه خالص كردن آن خرج يا كار بيشتر از متعارف دارد، دادن آن كافي نيست.
«1590» اگر فطره را از چيز معيوب بدهد كافي نيست.
«1591» كسي كه فطره چند نفر را ميدهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد و اگر مثلًا فطره بعضي را گندم و فطره بعض ديگر را جو بدهد كافي است، و همچنين ميتواند بعضي را جنس و بعضي ديگر را قيمت بدهد، خواه قيمت همان جنس يا قيمت جنس ديگر، ولي بنا بر احتياط واجب يك فطره را از دو جنس ندهد و اگر قيمت را ميدهد قيمت دو جنس را مخلوط نكند.
«1592» افضل اين است كه زكات فطره را از خرما بدهد و بعد از آن كشمش و بعد از آن خوراك غالب مردم شهر، ولي اگر شخصي خوراك غالبش غير از خوراك غالب مردم شهر بود، بعيد نيست كه بعد از خرما و كشمش، دادن فطره از همان خوراك خودش افضل باشد، نه خوراك غالب مردم شهر.
«1593» كسي كه نماز عيد فطر ميخواند، بنابر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد، ولي اگر نماز عيد نميخواند، ميتواند فطره را تا ظهر به تأخير بيندازد؛ و ابتداي وقت واجب شدن فطره، وقت رؤيت هلال عيد است.
«1594» اگر موقعي كه دادن زكات فطره واجب است، فطره را ندهد و كنار هم
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 309
نگذارد، احتياط مستحب آن است كه بعداً قضا كند، ولياظهر اين‌است كه زكات فطره ديگر براو واجب نيست ولي‌معصيت كرده‌است.

«1595» اگر مالي را كه براي فطره كنار گذاشته از بين برود، چنانچه دسترسي به فقير داشته و دادن فطره را تأخير انداخته، بايد عوض آن را بدهد، و همچنين است اگر دسترسي به فقير نداشته ولي در نگهداري آن كوتاهي كرده باشد، و اگر در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد نيز بنابراحتياط واجب ضامن است.

«1596» اگر در محل خودش مستحق پيدا شود، احتياط مستحب آن است كه فطره را به جاي ديگر نبرد و اگر به جاي ديگر ببرد و تلف شود، بايد بنا بر احتياط عوض آن را بدهد.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 310

خرید و فروش

«اقسام معاملات»

اشاره

معاملات چند قسم مي‌باشد:
1- معاملات باطل.
2- معاملات مكروه.
3- خريد و فروش ميوه.
4- معامله سلف.
5- خريد و فروش طلا به طلا يا نقره به نقره.
كه تفصيل هركدام از آنها به ترتيب در مسائل بعدي ذكر خواهد شد.

در چند مورد معامله باطل است:
1- خريد و فروش عين نجس، براي استفاده‌هايي كه شرط آن، پاك بودن آن چيز باشد.
2- خريد و فروش مال غصبي، مگر آن كه صاحبش معامله را اجازه دهد.
3- خريد و فروش چيزهايي كه ارزش مالي ندارند.
4- معامله چيزي كه منافع معمولي آن حرام باشد، با توضيحي كه بعداً خواهد آمد، مثل آلات قمار و موسيقي.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 316
5- معامله‌اي كه در آن ربا باشد.
«1612» فروختن چيز پاكي كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است، اشكال ندارد، ولي اگر مشتري بخواهد آن چيز را بخورد، فروشنده بايد نجس بودن آن را به او بگويد.
«1613» چيزهاي روان مضاف كه گاهي به اتصال و استهلاك در آب زياد مطلق، قابل تطهير است اگر ممكن باشد به طريقي به حالت اول خود برگردد و از آن استفاده شود، خريد و فروش آن در حال نجاست جايز است، و اين در صورتي است كه مقصود از معامله، منافع بعد از پاك شدن باشد، و اگر مقصود منافعي است كه مشروط به پاك بودن آن نيست، در صورتي كه ماليّت داشته باشد بدون قابليت تطهير هم خريد و فروش آن بنا بر اظهر جايز است.
«1614» اگر چيز پاكي مانند روغن و نفت كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود، چنانچه روغن نجس را براي خوردن به خريدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر براي كاري بخواهند كه شرط آن پاك بودن نيست، مثلًا بخواهند روغن نجس را بسوزانند، يا براي روغن مالي بدن مريض استعمال كنند، فروش آن اشكال ندارد.
«1615» خريد و فروش دارويي كه موقع درست كردن با شراب مخلوط كرده باشند، در صورتي كه شخص مريض چاره‌اي به جز استفاده از آن دارو را ندارد، بنابر جواز استشفا به حرام، بعيد نيست جايز باشد.
«1616» خريد و فروش روغن، دارو و عطرهايي كه از كشورهاي غير اسلامي مي‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشكال ندارد؛ ولي دارو يا روغني كه از حيوان، بعد از جان دادن آن مي‌گيرند، چنانچه در شهر كفار از دست كافر بگيرند، و از حيواني باشد كه خون جهنده دارد، نجس است و معامله آن باطل مي‌باشد، بلكه اگر در شهر مسلمانان هم از دست كافر بگيرند، معامله آن باطل است، مگر آن كه بدانند كه آن كافر از مسلمان خريده است.

«1617» اگر روباه را بغير دستوري كه در شرع معين شده كشته باشند، يا خودش مرده باشد، پوست آن نجس است، بنابراين خريد و فروش پوست آن، در صورتي

كه هيچ استفاده مشروع و حلالي از آن برده نشود، حرام و معامله آن باطل است.
«1618» خريد و فروش گوشت، پيه و چرمي كه از كشورهاي غير اسلامي مي‌آورند يا از دست كافر گرفته مي‌شود، باطل است، ولي اگر انسان بداند كه آنها از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده، خريد و فروش آنها اشكال ندارد.
«1619» خريد و فروش گوشت، پيه و چرمي كه از دست مسلمان گرفته شود اشكال ندارد ولي اگر انسان بداند كه آن مسلمان آنرا از دست كافر گرفته و تحقيق نكرده كه از حيواني است كه بدستور شرع كشته شده يا نه، خريدن آن حرام و معامله آن باطل است.
«1620» خريد و فروش خوك و سگ حرام است، مگر سگ شكاري، سگ گله و سگ محافظ باغ و بستان، كه بنا بر اظهر خريد و فروش آنها به قصد همين منافع جايز است.
«1621» خريد و فروش چيزهاي مست كننده حرام و معامله آنها باطل است.
«1622» چيزهايي كه نجس نيستند ولي منافع حلالي كه مورد قصد عقلاء باشد ندارند، از قبيل حشرات و بعضي حيوانات و فضله‌ها كه نجس نيستند، و مردار حيواناتي كه خون جهنده ندارند، معامله آنها باطل است، مگر اين كه به حسب زمان‌ها و مكان‌هاي مختلف منافعي عقلايي داشته باشد، مثل گرفتن روغن از ماهي مرده، كه در اين صورت معامله صحيح است.
«1623» فروختن مال غصبي باطل است، و فروشنده بايد پولي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند.
«1624» خريد و فروش آلات لهو، مثل تار و حتي سازهاي كوچك و همچنين آلات قمار از قبيل نرد و شطرنج حرام است، مگر اين كه منفعت مشروع و حلالي از آن برده شود، و معامله براي آن منفعتِ حلال واقع شود، كه بنا براظهر در اين صورت معامله صحيح است، و اگر معامله براي موادّ تشكيل دهنده آنها صورت گيرد، بايد يا شكسته شود و يا مطمئن باشد كه خريدار خود مي‌شكند.
«1625» اگر چيزي را كه مي‌شود استفاده حلال از آن ببرند، به اين شرط بفروشد كه آن را در حرام مصرف كنند، مثلًا انگور را به اين شرط بفروشد كه از آن شراب

تهيه نمايند، معامله آن حرام و باطل است، اما اگر معلوم باشد كه خريدار در حرام مصرف مي‌كند ولي فروشنده شرط نمي‌كند و همچنين قصد او، مصرف در حرام و كمك به خريدار در اين امر نيست، بنابراظهر معامله جايز است، اگر چه در صورت عدم عُسر و حرج اولي و احوط ترك آن است، و همين حكم براي فروختن غذا به كسي كه در ماه رمضان از روي معصيت افطار مي‌كند جاري است.
«1626» ساختن مجسّمه موجودات جاندار حرام است امّا نگهداري آن براي مقاصد غيرحرام بنا بر اظهر جايز است، و نيز معامله به همين مقصود مانعي ندارد، اگر چه احتياط مستحب در ترك آن است، و نقاشي موجودات جاندار بنا بر اظهر حرام نيست، اگر چه احتياط در ناقص يا جدا كشيدن آن است.
«1627» خريدن چيزي كه از قمار يا دزدي يااز معامله باطل تهيه شده، باطل و تصرف در آن چيز حرام‌است، و اگر كسي آن را بخرد، بايد به صاحب اصليش برگرداند.
«1628» غِش در معامله، كه عبارت است از مخفي كردن عيب چيزي و فروختن آن به اسم صحيح و سالم، مثل مخلوط كردن شير با آب يا گندم خوب با گندم بد يا روغن با پيه و مانند آن، در صورتي كه مشخص نباشد و فروشنده به خريدار نگويد، حرام است و مشتري حق بهم زدن معامله و يا گرفتن تفاوت قيمت را دارد.
«1629» اگر مقداري از جنسي را كه با وزن يا پيمانه مي‌فروشند به زيادتر از همان جنس بفروشد، مثلًا يك من گندم را به يك من و نيم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه يك درهم ربا بزرگتر از آن است كه انسان هفتاد مرتبه با مَحرَم خود زنا كند، بلكه اگر يكي از دو جنس، سالم و ديگري معيوب، يا جنس يكي خوب و جنس ديگري بد باشد، يا با يكديگر تفاوت قيمت داشته باشند، چنانچه بيشتر از مقداري كه مي دهد بگيرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مِس درست را بدهد و بيشتر از آن مس شكسته بگيرد، يا برنج مرغوب را بدهد و بيشتر از آن برنج نامرغوب بگيرد، يا طلاي ساخته را بدهد و بيشتر از آن طلاي نساخته بگيرد، ربا و حرام مي‌باشد.
«1630» اگر چيزي را كه اضافه مي‌گيرد غير از جنسي باشد كه مي‌فروشد، مثلًا يك من گندم را به يك من گندم و يك ريال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 319
«1631» اگر كسي كه مقدار كمتر را مي‌دهد چيزي به آن اضافه كند، مثلًا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم بفروشد، اشكال ندارد، و همچنين است اگر هر دو طرف چيزي زياد كنند، مثلًا يك من گندم و يك

دستمال را به يك من و نيم گندم و يك دستمال بفروشند.
«1632» اگر چيزي را كه مثل پارچه با متر و ذرع مي‌فروشند، يا چيزي را كه مثل گردو عددي معامله مي‌كنند، بفروشد و زيادتر بگيرد، مثلًا ده عدد تخم مرغ بدهد و يازده عدد بگيرد، اشكال ندارد ولي در بعضي از موارد كراهت دارد.
«1633» جنسي راكه دربعضي از شهرها با وزن يا پيمانه مي‌فروشند و دربعضي از شهرها عددي معامله مي‌كنند، اگر در شهري كه آن را با وزن يا پيمانه مي‌فروشند زيادتر بگيرد ربا و حرام‌است و در شهر ديگر اگر عددي معامله كند و زيادتر بگيرد ربا نيست.
«1634» اگر چيزي را كه مي‌فروشد و عوضي را كه مي‌گيرد از يك جنس نباشد، زيادي گرفتن اشكال ندارد، پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگيرد معامله صحيح است.
«1635» اگر جنسي را كه مي‌فروشد و عوضي را كه مي‌گيرد از يك چيز به دست آمده باشد، و به عبارت ديگر، حقيقت نوعيه آنها يكي بوده و اصناف مختلف باشند، بايد در معامله زيادي نگيرد، پس اگر يك من كَره حيواني بفروشد و در عوض آن يك من و نيم پنير بگيرد، ربا و حرام است.
«1636» جو و گندم در ربا يك جنس حساب مي‌شوند، پس اگر يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد، ربا و حرام است، و نيز اگر مثلًا ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتي گندم را مي‌دهد، مثل آن است كه زيادي گرفته و حرام مي‌باشد.
«1637» اگر مسلمان از كافري كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد اشكال ندارد، ولي مسلمان نمي‌تواند به كافر ربا و زيادتي در معامله بدهد. و همچنين پدر و فرزند، زن و شوهر مي‌توانند از يكديگر ربا بگيرند.

معاملات مكروه

«1638» بعضي از معاملات مكروه عبارتند از: كسب كردن به چيزهايي كه غالباً به حرام يا مكروه مي‌انجامد، مثل مواردي كه غالباً ابتلا به ربا در آن است، فروختن غذا به كسي كه براي وقت گراني احتكار مي‌كند، شغل خود را سر بريدن حيوانات قرار دادن، معامله كردن با كسانيكه عادت بر اجتناب از محرمات ندارند و همچنين با اطفال، كه اصل معامله با آنها شرعاً صحيح ولي مورد شبهه است.

«1639» فروش ميوه‌اي كه گُل آن ريخته و دانه بسته، پيش از چيدن صحيح‌است.
«1640» اگر بخواهند ميوه‌اي را كه روي درخت است، پيش از آن كه گُل آن بريزد بفروشند، بايد چيزي از حاصل زمين، مانند سبزي را با آن بفروشند كه در اصل، چيز ديگري معامله شود و فروختن ميوه تابع و ضميمه باشد و يا به صورت شرط يا مصالحه در ضمن معامله ديگري باشد.
«1641» اگر خرمايي را كه زرد يا سرخ شده، روي درخت بفروشند اشكال ندارد. ولي بنا براظهر نبايد عوض آنرا خرما بگيرند، اما اگر كسي يك درخت خرما در خانه يا باغ ديگري داشته باشد، در صورتي كه مقدار محصول آن را تخمين بزنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه يا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگيرد، چنانچه خرمايي كه مي‌گيرد كمتر يا زيادتر از مقداري كه تخمين زده‌اند نباشد اشكال ندارد.
«1642» فروختن خيار، بادنجان، سبزيجات و مانند آنها، كه سالي چند مرتبه چيده مي‌شود، در صورتي كه ظاهر و نمايان شده باشد و معين كنند كه مشتري در سال چند مرتبه آن را بچيند، اشكال ندارد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 321
«1643» اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن كه دانه بسته، به چيز ديگري، غير گندم و جو بفروشند، اشكال ندارد.
«1644» انسان مي‌تواند از ميوه درختي كه در مسير عبور عمومي است، حتي اگر مالك مشخص داشته باشد، بخورد، ولي نبايد موجب افساد يا از بين رفتن درخت و ميوه شود، و بنا بر احوط بايد چيزي از ميوه را با خود نبرد.

معامله سَلَف

اشاره

«1645» معامله سلف آن است كه مشتري پول را بدهد كه بعد از مدتي جنس را تحويل بگيرد، و اگر بگويد اين پول را مي‌دهم كه مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگيرم و فروشنده بگويد قبول كردم، يا فروشنده پول را بگيرد و بگويد فلان جنس را فروختم كه بعد از شش ماه تحويل بدهم، معامله صحيح است.
«1646» اگر پولي را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگيرد معامله باطل است، ولي اگر جنسي را سلف بفروشد و عوض آن را جنس ديگر يا پول بگيرد، معامله صحيح است.
شرايط معامله سَلَف
«1647» معامله سلف شش شرط دارد:
1- بايد خصوصياتي را كه قيمت جنس به واسطه آنها فرق مي‌كند، معين نمايند.
ولي دقت زياد هم لازم نيست، همين قدر كه مردم بگويند خصوصيات آن معلوم شده كافي است، پس معامله سلف در نان، گوشت، پوست حيوان و مانند آنها، در صورتي كه نشود خصوصياتشان را به طوري معين كنند كه براي مشتري مجهول نباشد و معامله غرري باشد، باطل است.
2- پيش از آن كه خريدار و فروشنده از هم جدا شوند، خريدار تمام قيمت را به فروشنده بدهد و اگر خريدار از فروشنده طلبكار است خلاف احتياط است كه پول
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 322
را از طلب خود حساب كند، گر چه جايز بودن اين كار خالي از وجه نيست، و چنانچه مقداري از قيمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحيح است، ولي فروشنده مي‌تواند معامله همان مقدار را بهم بزند.
3- بنا براحتياط واجب، زمان دريافت جنس را كاملًا معين كنند، و چنانچه زمان را معين نكنند و بطور فعلي بفروشند معامله صحيح است ولي معامله سلف نيست.
4- وقتي را براي تحويل جنس معين كنند كه در آن وقت، به قدري از آن جنس وجود داشته باشد كه اطمينان داشته باشند كه ناياب نخواهد بود.
5- بنا براظهر محل تحويل جنس را معين نمايند، بطوري كه هيچيك مغبون نشوند، ولي اگر از نوع معامله جاي آن معلوم باشد، لازم نيست اسم آنجا را ببرند، و همچنين كرايه حمل بار بايد مشخص شود كه به عهده كدام يك مي‌باشد.
6- وزن يا پيمانه آن را معين كنند، و جنسي را هم كه معمولًا با ديدن، معامله مي‌كنند اگر سلف بفروشند، اشكال ندارد، ولي بايد مثل بعضي از

اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدري كم باشد كه مردم به آن اهميت ندهند، به هر حال در معامله سلف بايد طوري جنس را مشخص كنند كه هيچيك از فروشنده و خريدار مغبون نشوند.

احكام معامله سَلَف

«1648» انسان نمي‌تواند جنسي را که سلف خريده پيش از تمام شدن مدت بفروشد، و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحويل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد.

«1649» در معامله سلف اگر فروشنده جنسي را که قرارداد کرده بدهد، مشتري بايد قبول کند، و نيز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد، يعني همان اوصاف را با زيادتي کمال دارا باشد، مشتري بايد قبول نمايد، مگر اين که در معامله مشخص کرده باشند که بهتر يا بدتر تحويل داده نشود که اگر طبق قرارداد، نباشد، لازم نيست قبول کند.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 323

«1650» اگر جنسي را که فروشنده مي‌دهد، پست‌تر از جنسي باشد که قرارداد کرده، مشتري مي‌تواند قبول نکند.

«1651» اگر فروشنده به جاي جنسي که قرارداد کرده، جنس ديگري بدهد، در صورتي که مشتري راضي شود اشکال ندارد.

فروش طلا به طلا و نقره به نقره

«1652» اگر طلا را به طلا يا نقره را به نقره بفروشد، سكه‌دار باشند يا بي‌سكه، در صورتي كه وزن يكي از آنها زيادتر از ديگري باشد، معامله حرام و باطل است.
«1653» اگر طلا را به نقره يا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحيح است، و لازم نيست وزن آنها مساوي باشد.
«1654» اگر طلا يا نقره را به طلا يا نقره بفروشند، بايد فروشنده و خريدار پيش از آن كه از يكديگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به يكديگر تحويل دهند و اگر هيچ مقدار از چيزي را كه قرار گذاشته‌اند تحويل ندهند، معامله باطل است. و اگر مقداري تحويل داده شد، معامله نسبت به آن مقدار صحيح و ثابت است.
«1655» اگر فروشنده يا خريدار تمام چيزي را كه قرار گذاشته، تحويل دهد و ديگري مقداري از آن را تحويل دهد و از يكديگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحيح است، ولي اختيار فسخ معامله براي كسي كه حق خود را به طور ناقص دريافت كرده، ثابت است.
«1656» اگر مقداري خاك نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص، يا مقداري خاك طلاي معدن را به آن مقدار طلاي خالص بفروشند، بنا بر اظهر معامله باطل است. ولي فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره به هرصورت كه باشد اشكال ندارد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 324

«شرايط فروشنده و خريدار»

براي فروشنده و خريدار شش شرط است:
1- بالغ باشند.
2- عاقل باشند.
3- حاكم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نكرده باشد.
4- قصد خريد و فروش داشته باشند، پس اگر مثلًا به شوخي بگويد: مال خود را فروختم، معامله باطل است.
5- كسي آنها را مجبور نكرده باشد.
6- جنس و عوضي را كه مي‌دهند مالك باشند، يا مثل پدر و جد صغير، اختيار مال در دست آنان باشد، و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
«1657» اگر بچه نابالغ چيزي را با اجازه پدر يا جد پدري خود بخرد يا بفروشد، در صورتي كه بتواند معامله كند، بنا بر اظهر صحيح است. ولي اگر نمي‌تواند انشاء معامله نمايد و يا قبلًا نمي‌توانسته ولي حالا شك داريم كه مي‌تواند انشاء معامله كند يا نه، اگر چه با اجازه وليّ باشد معامله‌اش صحيح نيست.
* خريد و فروش و معامله طفل غيرمميّز، ديوانه، مست، غافل، بيهوش و كسي كه از روي شوخي و بدون قصد جدي معامله مي‌كند، باطل است.
«1658» اگر ظالمي خريدار يا فروشنده را به معامله مجبور كند، چنانچه بعد از معامله راضي شود و بگويد راضي هستم، در صورتي معامله صحيح است كه موقع خريد يا فروش قصد معامله كرده باشد. ولي اگر خود مالك، شخصي را بر اجراي صيغه مجبور كند، بنا بر اظهر معامله صحيح است و احتياج به رضايت بعدي ندارد.
«1659» اگر انسان مال كسي را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضي نشود و اجازه نكند، معامله باطل است.
«1660» پدر و جد پدري طفل، در صورتي مي‌توانند مال طفل را بفروشند كه
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 325
براي او مفسده نداشته باشد.
«1661» اگر كسي مالي را غصب كند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را براي خود اجازه دهد، معامله صحيح است.
«1662» اگر كسي مالي را غصب كند و به قصد اين كه پول آن، مال

خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است.

«شرایط جنس و عوض آن»

اشاره

«1663» جنسي كه مي‌فروشند و چيزي كه عوض آن مي‌گيرند پنج شرط دارد:
1- مقدار آن با وزن يا پيمانه يا عدد و مانند اينها معلوم باشد.
2- بتواند آن را تحويل دهد، بنا بر اين فروختن اسبي كه فرار كرده است صحيح نيست.
3- خصوصياتي را كه در جنس و عوض هست و به واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مي‌كند، معين نمايد.
4- مال در رهن يا گرو نباشد مگر اينكه از مالك آن اجازه فروش داشته باشد.
5- خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلًا منفعت يك ساله خانه را بفروشد صحيح نيست. ولي چنانچه خريدار به جاي پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلًا فرشي را از كسي بخرد و عوض آن منفعت يك سال خانه خود را به او واگذار كند، اشكال ندارد، و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
«1664» جنسي را كه در شهري با وزن يا پيمانه معامله مي‌كنند، در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد، ولي مي‌تواند همان جنس را در شهري كه با ديدن معامله مي‌كنند، با ديدن خريداري نمايد.
«1665» چيزي را كه با وزن خريد و فروش مي كنند با پيمانه هم مي‌شود معامله كرد، به اين صورت كه اگر مثلًا مي خواهد ده من گندم بفروشد با پيمانه‌اي كه يك من گندم گنجايش دارد، ده پيمانه بدهد.
«1666» اگر يكي از شرطهايي كه گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است،

ولي اگر خريدار و فروشنده راضي باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند، تصرف آنها اشكال ندارد.
«1667» معامله چيزي كه وقف شده باطل است ولي اگر معلوم شود وقف باطل بوده مثل آن كه واقف بالغ نبوده، يا در نفروختن آن مفسده بزرگتري چون قتل نفس و هتك عِرض باشد، يا معلوم باشد كه واقف محل خاصّي در نظر نداشته مثل زميني كه براي حمام ده وقف كرده باشد، در اين صور فروختن جايز است. اما در صورت اول، خود واقف يا وارث او مي‌تواند آن را براي خود بفروشد، و در صورت دوم، موقوفه فروخته مي‌شود و تبديل به چيزي كه به نظر واقف نزديكتر است مي‌شود، و در صورت سوم، به مثل آن تبديل مي‌گردد مثلًا در جاي ديگر همان ده حمام

ساخته مي‌شود. و همچنين وقفي كه در آن اختلاف شده به طوري كه علم يا اطمينان به خرابي وقف پيدا شود، بنا بر اظهر مي‌توان آن را فروخت.

«1668» در خريد و فروش لازم نيست صيغه عربي بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسي بگويد: اين مال را در عوض اين پول فروختم، و مشتري بگويد: قبول كردم، معامله صحيح است. و بنا بر اظهر لازم نيست ايجاب بر قبول مقدم باشد (مقصود از ايجاب، كلام فروشنده و مقصود از قبول، كلام خريدار است). و احتياط مستحب آن است كه به هرزباني معامله مي‌كنند، صحيح گفته شود و كاملًا بيانگر مقصود طرفين باشد.

«1669» اگر در موقع معامله صيغه نخوانند، ولي فروشنده در مقابل مالي كه از خريدار مي‌گيرد، مال خود را ملك او كند و او بگيرد، معامله صحيح است و هردو مالك مي‌شوند.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 327

«موارد فسخ معامله»

حق به هم زدن معامله را «خيار» گويند و خريدار و فروشنده در يازده صورت، مي‌توانند معامله را به هم بزنند:
1- آن كه از مجلس معامله متفرق نشده باشند و اين خيار را «خيار مجلس» گويند.
2- آن كه مغبون شده باشند، (خيار غَبن).
3- در معامله قرارداد كنند كه تا مدت معيني هردو يا يكي از آنان بتواند معامله را به هم بزند (خيار شرط).
4- فروشنده يا خريدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوري كند كه قيمت مال در نظر طرف مقابل زياد شود (خيار تَدليس).
5- فروشنده يا خريدار شرط كند كه كاري انجام دهد، يا شرط كند مالي را كه مي‌دهد به طور مخصوصي باشد، و به آن شرط عمل نكند كه در اين صورت ديگري مي‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تخلّف شرط).
6- در جنس يا عوض آن عيبي باشد (خيار عيب).
7- معلوم شود مقداري از جنس را كه فروخته‌اند، مال ديگري است، كه اگر صاحب آن به معامله راضي نشود، خريدار مي‌تواند تمام معامله را به هم بزند يا پول آن مقدار را از فروشنده بگيرد، و نيز اگر معلوم شود مقداري از چيزي را كه خريدار به عنوان عوض داده، مال ديگري است و صاحب آن راضي نشود، فروشنده مي‌تواند تمام معامله را به هم بزند، يا عوض آن مقدار را از خريدار بگيرد (خيار شركت).
8- فروشنده خصوصيات جنس معيني را كه مشتري نديده به او بگويد و بعد معلوم شود آن گونه كه گفته، نبوده است، كه در اين صورت مشتري مي‌تواند معامله را به هم بزند، و نيز اگر مشتري خصوصيات عوض معيني را كه مي‌دهد بگويد، بعد

معلوم شود به طوري كه گفته نبوده است، فروشنده مي‌تواند معامله را به هم بزند (خيار رُؤيت).
9- مشتري پول جنسي را كه نقد خريده، تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحويل ندهد، كه اگر مشتري شرط نكرده باشد كه دادن پول را تأخير بيندازد و شرط تأخير جنس هم نشده باشد، فروشنده مي‌تواند معامله را بهم بزند، ولي اگر جنسي را كه خريده مثل بعضي از ميوه‌ها باشد كه اگر يك روز بماند فاسد مي‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نكرده باشد كه دادن پول را تأخير بيندازد و شرط تأخير جنس هم

نشده باشد، فروشنده مي‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تأخير).
10- اگر مورد معامله حيوان باشد، خريدار تا سه روز مي‌تواند معامله را به هم بزند (خيار حيوان).
11- فروشنده نتواند جنسي را كه فروخته تحويل دهد، مثلًا اسبي را كه فروخته فرار نمايد، كه در اين صورت مشتري مي‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تَعذّر تسليم).
و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
«1670» اگر خريدار قيمت جنس را نداند، يا در موقع معامله غفلت كند و جنس را گرانتر از قيمت معمولي آن بخرد، چنانچه به قدري گران خريده كه مردم او را مغبون مي‌دانند و به كمي و زيادي آن اهميّت مي‌دهند، مي‌تواند معامله را به هم بزند، و نيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند، يا موقع معامله غفلت كند و جنس را ارزانتر از قيمت آن بفروشد در صورتي كه مردم به مقداري كه ارزان فروخته اهميّت بدهند و او را مغبون بدانند، مي‌تواند معامله را به هم بزند.
«1671» در معامله بيع شرط، كه مثلا جنس هزار توماني را به هزار تومان يا كمتر مي‌فروشند و قرار مي‌گذارند كه اگر فروشنده تا مدت معيّني پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتي كه خريدار و فروشنده قصد خريد و فروش داشته باشند معامله صحيح است.
«1672» اگر چاي اعلا را با چاي پَست مخلوط كند و به اسم چاي اعلا بفروشد، مشتري مي‌تواند معامله را به هم بزند.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 329
«1673» اگر خريدار بفهمد مالي را كه گرفته عيبي دارد، مثلًا حيواني را بخرد و بفهمد كه يك چشم آن كور است، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمي‌دانسته، مي‌تواند معامله را به هم بزند، يا ما به التفاوت قيمت سالم و معيوب آن را بگيرد.
«1674» اگر فروشنده بفهمد در عوضي كه گرفته عيبي هست، چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده و او نمي‌دانسته، مي‌تواند معامله را به هم بزند، يا ما به التفاوت قيمت سالم و معيوب را بگيرد.
«1675» اگر بعد از معامله و قبل از تحويل گرفتن مال، عيبي در آن پيدا شود، خريدار مي‌تواند معامله را به هم بزند، و نيز اگر در عوض مال بعد از معامله و قبل از تحويل گرفتن، عيبي پيدا شود، فروشنده مي‌تواند معامله را به هم بزند، ولي اگر بخواهند تفاوت قيمت بگيرند، اشكال دارد.
«1676» اگر بعد از معامله عيب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، ديگر حق به هم زدن معامله را ندارد، و براي فسخ معامله كافي است كه به طرف مقابل اطلاع دهد و يا اگر ممكن نيست به ديگران اطلاع دهد كه معامله را فسخ كرده است.

«1677» هرگاه بعد از خريدن جنس عيب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، مي‌تواند معامله را به هم بزند.
«1678» در چهار صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبي دارد، نمي‌تواند معامله را به هم بزند، يا تفاوت قيمت بگيرد:
1- موقع خريدن، عيب مال را بداند.
2- به عيب مال راضي شود.
3- در وقت معامله بگويد، اگر مال عيبي داشته باشد، پس نمي‌دهم و تفاوت قيمت هم نمي‌گيرم.
4- فروشنده در وقت معامله بگويد، اين مال را با هر عيبي كه دارد مي‌فروشم، ولي اگر عيبي را معين كند وبگويد مال را با اين عيب مي‌فروشم ومعلوم شود عيب

ديگري هم دارد، خريدار مي‌تواند براي عيبي كه فروشنده معين نكرده مال را پس دهد، يا تفاوت بگيرد.
«1679» در سه صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبي دارد، نمي‌تواند معامله را به هم بزند، ولي مي‌تواند تفاوت قيمت بگيرد:
1- بعد از معامله تغييري در مال بدهد كه مردم بگويند: آن گونه كه خريداري و تحويل داده شده باقي نمانده است.
2- بعد از معامله بفهمد مال عيب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط كرده باشد.
3- بعد از تحويل گرفتن مال، عيب ديگري در آن پيداشود، ولي اگر حيوان معيوبي را بخرد و پيش از گذشتن سه روز عيب ديگري پيدا كند، اگر چه آن را تحويل گرفته باشد باز هم مي‌تواند آن را پس دهد، و همچنين اگر فقط خريدار تا مدتي كه حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عيب ديگري پيدا كند، اگر چه آن را تحويل گرفته باشد، مي‌تواند معامله را به هم بزند.

«1680» اگر دو نفر بخواهند با يكديگر شريك شوند، چنانچه هركدام مقداري از مال خود را با مال ديگري، طوري مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود و به عربي يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند، يا كاري كنند كه معلوم باشد مي‌خواهند با يكديگر شريك باشند، شركت آنان صحيح است.
«1681» مورد شركت يا عين است، يا دين در ذمّه مديون، يا منفعت، مثل اجاره، و يا حق است.
«1682» اگر چند نفر قرار بگذارند كه در مزدي كه از كار خودشان مي‌گيرند با يكديگر شريك شوند، مثل كارگرهايي كه قرار مي‌گذارند هرقدر مزد گرفتند با يكديگر تقسيم كنند، شركت آنان صحيح نيست؛ ولي اگر يك چيز را به عنوان مزد به همه بدهند، هركدام به نسبت سهم اجرت خود در آن شريك مي‌شوند، همچنين اگر چند نفر با هم يك كار را، كه اجرت معيني دارد انجام دهند، در اجرت آن شريك هستند.
«1683» اگر دو شريك هر كدام به اعتبار خود جنسي بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولي هر كدام در سود معامله ديگري شريك باشد صحيح نيست، اما اگر هركدام ديگري را وكيل كند كه جنس را براي او نسيه بخرد بعد هرشريكي جنس رابراي خودش و شريكش بخرد، كه هردو بدهكار شوند، شركت صحيح است.
«1684» كساني كه به واسطه عقد شركت با هم شريك مي‌شوند، بايد مكلَّف و عاقل باشند و از روي قصد و اختيار شريك شوند و نيز بايد بتوانند در مال خود
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 332
تصرف نمايند، پس سَفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي‌كند، اگر شركت كند صحيح نيست.
«1685» اگر در عقد شركت شرط كنند كسي كه كار مي‌كند، يا بيشتر از شريك ديگر كار مي‌كند بيشتر منفعت ببرد، بايد به شرطي كه كرده‌اند عمل نمايند، و همچنين است بنا بر اظهر، اگر شرط كنند كسي كه كار نمي‌كند، يا كمتر كار مي‌كند بيشتر منفعت ببرد، در صورتي كه چنين شرطي عقلايي باشد.
«1686» اگر شرط نكنند كه يكي از شريك‌ها بيشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مي‌برند و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلًا اگر دو نفر شريك شوند و سرمايه يكي از آنان دو برابر

سرمايه ديگري باشد، سهم او از منفعت و ضرر، دو برابر سهم ديگري است اگر چه هر دو به يك اندازه كار كنند يا يكي كمتر كار كند، يا هيچ كار نكند.
«1687» اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند، يا هر كدام به تنهايي معامله كنند، يا فقط يكي از آنان معامله كند، بايد به قرارداد عمل نمايند، و اگر معين نكنند كه كداميك با سرمايه خريد و فروش نمايند، هيچ كدام بدون اجازه ديگري، نمي‌توانند با آن سرمايه معامله كنند.
«1688» شريكي كه اختيار سرمايه شركت با اوست بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند كه نسيه بخرد، يا نقد بفروشد، يا جنس را از محل مخصوصي بخرد، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد، و اگر با او قراري نگذاشته باشند، بايد داد و ستدي نمايد كه براي شركت ضرر نداشته باشد و معاملات را آن گونه كه متعارف است انجام دهد، پس اگر معمول است كه نقد بفروشد، يا مال شركت را در مسافرت همراه خود نبرد، بايد همين طور عمل نمايد، و اگر معمول است كه نسيه بدهد يا مال را به سفر ببرد، مي‌تواند همين طور عمل كند.
«1689» شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي‌كند، اگر بر خلاف قرار دادي كه با او كرده‌اند، خريد و فروش كند و خسارتي براي شركت پيش آيد، ضامن است، و
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 333
همچنين اگر با او قراردادي نكرده باشند و بر خلاف معمول معامله كند، نيز ضامن است ولي معاملاتي كه بعد از خسارت بر طبق قرارداد يا طبق معمول انجام دهد صحيح مي‌باشد.
«1690» شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي‌كند، اگر زياده روي ننمايد و در نگهداري سرمايه كوتاهي نكند و اتفاقاً مقداري از آن تلف شود ضامن نيست.
«1691» شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي‌كند، اگر بگويد سرمايه تلف شده و پيش حاكم شرع قسم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد.
«1692» اگر تمام شركاء از اجازه‌اي كه براي تصرف در مال يكديگر داده‌اند برگردند، هيچ كدام نمي‌توانند در مال شركت تصرف كنند، حتي اگر يكي از آنان از اجازه خود برگردد، شركاء ديگر حق تصرف ندارند ولي كسي كه از اجازه خود برگشته، مي‌تواند در مال شركت تصرف كند.
«1693» هرگاه يكي از شركاء تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند، اگر چه شركت مدت داشته باشد، ديگران بايد قبول نمايند.
«1694» اگر يكي از شركاء بميرد، يا ديوانه، يا بيهوش، يا سَفيه شود، يا حاكم شرع او را از تصرف در اموالش منع كند، شركاء ديگر نمي‌توانند در

مال شركت تصرف كنند، ولي اصل شركت و تقسيم سود به حال خود باقي است و وارث متوفي يا وليّ شريك، در امور آن شركت، جايگزين خواهد شد.

«1695» اگر شريك، چيزي را نسيه براي خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولي اگر براي شركت بخرد و شريك ديگر بگويد به آن معامله راضي هستم، نفع و ضررش مال هردوي آنان است.

«1696» اگر با سرمايه شركت معامله‌اي كنند و بعد بفهمند شركت باطل بوده، چنانچه طوري باشد كه اگر مي‌دانستند شركت درست نيست، باز هم بتصرف در مال يكديگر راضي بودند، معامله صحيح است و هر چه از آن معامله به دست آيد، مال همه آنان است، و اگر اين طور نباشد، در صورتي معامله صحيح است كه آناني كه ابتدا به تصرف ديگران راضي نبوده‌اند، به آن معامله راضي شوند و گرنه معامله

باطل است؛ و در هرصورت هركدام از آنان كه براي شركت كاري كرده است، اگر شرط شده باشد كه هركس كار كرد استفاده بيشتر ببرد بايد مزد كاري كه كرده است به او داده شود؛ در غير اين صورت اگر اصلًا شرط نشده بود كسي كار كند ولي شخص به اختيار خود كار كرده و مدعي است كه قصد كار مجاني و تبرع نداشته، استحقاق مزد خالي از وجه نيست.

مضاربه عبارت است از عقد خاصي بين دو نفر بدين صورت كه سرمايه از يك طرف معيّن و كار از ديگري باشد و سود بين آن دو به نسبتي كه قرار مي‌گذارند تقسيم گردد. در مضاربه بايد طرفين بالغ، عاقل و مختار باشند، و مالك شرعاً محجور (يعني ممنوع التصرف در مال) نباشد.
«1697» در مضاربه تعيين نسبت منفعت لازم است، بنا بر اين اگر شخصي سرمايه به ديگري دهد و از قرائن معلوم شود كه قصد بخشش يا قرض و مانند آن ندارد، و بدون اين كه قراري در مورد سود و نحوه تقسيم آن بگذارند، ديگري با آن كسب كند، اين مضاربه نيست. نتيجه آن كه، سود حاصل، متعلق به صاحب سرمايه است و عامل، فقط مستحق اجرة المثل است، يعني فقط مي‌تواند به اندازه كاري كه انجام داده اجرت دريافت كند.
«1698» مضاربه عقد جايز است، يعني طرفين هروقت بخواهند، مي‌توانند عقد را به هم بزنند، و حتي اگر در متن عقد مدت معيني را شرط كنند، مضاربه تبديل به عقد لازم نمي‌شود، و اقرب صحت عقد و شرط است و لازمه آن اين است كه بعد از سپري شدن مدت، تصرف عامل منوط به اجازه مالك است.
«1699» لازم است در مضاربه، سرمايه طلا، نقره سكه دار و عين باشد، بنا بر اين منفعت يا ديني كه بر عهده شخصي است نمي‌تواند سرمايه قرار گيرد، و بنا بر اقرب، مضاربه با پول رايج هرزمان، مثل اسكناس، كه معمولاً در مقابل جنس پرداخت مي‌شود جايز است.
«1700» در عقد مضاربه، خسارت مربوط به مالك است، ولي اگر سودي به

دست آيد جبران خسارت با آن مي‌شود، و چنانچه شرط كنند كه عامل تمام خسارت يا مقداري از آن را به عهده گيرد، اظهر صحت شرط است.
«1701» مخارج عامل در سفر، در صورتي كه سفر براي آن مضاربه باشد، از اصل مال كم مي‌شود، مگر آن كه در عقد مضاربه شرط نمايد كه مخارج عامل به عهده خود او باشد، كه در اين صورت مطابق شرط بايد عمل شود، و چنانچه عامل در مخارج، از قبيل مهمانيها و هدايا، كه مربوط به تجارت نيست، زياده‌روي كرده باشد از مخارج مضاربه حساب نمي‌شود، مگر اينكه در عقد مضاربه شرط كرده باشد؛ و اگر صرفه‌جويي كند مقدار زيادي، مال او نمي‌شود.
«1702» در مضاربه چنانچه خريد كالاي خاصي شرط شده باشد، عامل

نبايد بر خلاف شرط عمل كند، و در صورت مخالفت، ضامن سرمايه و خسارت وارده مي‌باشد، مگر آن كه مالك اجازه بدهد كه در صورت اجازه، سود حاصله مطابق قرار داد خواهد بود و خسارت احتمالي بر عهده مالك است.
«1703» اگر مقداري از مال مضاربه بدون كوتاهي عامل به سوختن يا دزدي و مانند آن از بين برود، در جبران كردن آن به سود حاصل، تأمل است و مقتضاي قاعده عدم جبران است.
«1704» اگر در مضاربه قسمتي از مال التجاره به نسيه فروخته شود و مالك از اين كار اطلاع داشته باشد و بخواهد مضاربه را فسخ نمايد، مطالبه بدهيها و تحصيل آن به عهده عامل نيست، و اگر عامل مضاربه را فسخ نمايد و جمع آوري مطالبات بدون دخالت او در خطر باشد، لزوم تحصيل مطالبات توسط عامل در صورت تقاضاي مالك، موافق احتياط است.
«1705» اگر عقد مضاربه فاسد باشد، چنانچه مالك معامله‌هاي عامل را اجازه دهد، تمام سود حاصله مال مالك خواهد بود، خواه هردو فساد مضاربه را بدانند يا ندانند، و يا يكي بداند و ديگري نداند، و اگر عامل جاهل به فساد مضاربه باشد، حق گرفتن اجرة المثل كارهايش را دارد.
«1706» عامل مي‌تواند با اجازه مالك با عاملي ديگر مضاربه كند، خواه به اين صورت كه دومي را عامل مالك قرار دهد و خود كنار برود، يعني مضاربه اول را
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 337
فسخ نموده و به عنوان وكيل مالك، مضاربه دوم را برقرار كند، و خواه دومي را عامل خودش قرار دهد، كه در صورت دوم اگر مثلًا نصف سود سهم او بوده براي عامل دوم نسبت معيني از اين نصف را قرار دهد. بنابراين عامل دوم حسابش با عامل اول است نه با مالك.
«1707» اگر كسي با مال ديگري بدون اذن يا وكالت يا ولايت مضاربه نمايد، مضاربه فضولي است و با اجازه مالك اصل مضاربه صحيح است، و در صورتي كه خسارتي پيدا شود به عهده مالك است، ولي سود حاصله بر طبق قرار داد، بين مالك و عامل تقسيم مي‌شود.
«1708» مضاربه محل اجتماع يا تبادل احكام متعدد است، زيرا عامل در صورت صحت عقد مضاربه و نداشتن سود امانتداراست، و در صورت وجود سود شريك در سود است، و در تصرفات وكيل است، و با تجاوز از مورد تعيين شده در مضاربه، غاصب است، و با فساد در عقد مضاربه، اجيرِ صاحب مال است.
«1709» اگر مالك مال خود را در اختيار كسي بگذارد و بگويد، اگر با اين مال تجارت كردي سود حاصله به نصف يا ثلث از آن تو باشد، اين عمل مضاربه نيست، بلكه جُعاله است كه فايده مضاربه را دارد، ولي شرايط

مضاربه در آن لازم نيست.
«1710» پدر و جد پدري صغير مي‌توانند در صورت وجود مصلحت و نبودن مفسده با مال آن صغير مضاربه نمايند، و همچنين وصيّ پدر و جد و بعد از آنان حاكم شرع، با رعايت عدم مفسده و وجود مصلحت مجاز به چنين تصرفي هستند.
«1711» اگر بين مالك و عامل شرطي در بين نباشد، تصرفات عامل در صورت رعايت مصلحت، نافذ است، مثل فروختن نقد و با قيمت متعارف، و اگر عامل از محدوده اذني كه مالك داده تجاوز كند، مثل اين كه به نسيه يا قيمتي كمتر از حدود متعارف معامله نمايد، معامله‌اش صحيح نيست مگر آن كه مالك اجازه دهد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 338

صُلح

صلح آن است كه انسان با ديگري توافق كند كه مقداري از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض، مقداري از مال يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد يا از طلب يا حقي كه دارد بگذرد.
«1712» بنا بر اظهر، صلح عقد مستقلي است و در احكام و شرايط، تابع سايِر عقود نيست، و فرقي نمي‌كند كه صلح بعد از نزاع انجام گيرد و يا اصلاً نزاعي در بين نباشد، بنا بر اظهر، ولي لازم است در عقد صلح حرامي را حلال و يا حلالي را حرام نكنند، كه در اين صورت صلح، صحيح و نافذ نيست.
«1713» دو نفر كه چيزي را با يكديگر صلح مي‌كنند، بايد بالغ و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاكم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگيري نكرده باشد.
«1714» لازم نيست صيغه صلح به عربي خوانده شود، بلكه با هر لفظ يا فعلي كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده‌اند صحيح است.
«1715» اگر كسي بخواهد طلب يا حق خود را با ديگري صلح كند در صورتي صحيح است كه او قبول نمايد.
«1716» اگر انسان مقدار بدهي خود رابداند و طلبكار او نداند، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقداري كه هست صلح كند، مثلاً پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادي براي بدهكار حلال نيست، مگر آن كه مقدار بدهي خود را به او بگويد و او را راضي كند، يا طوري باشد كه اگر مقدار طلب خود را مي‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح مي‌كرد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 339
«1717» در عقد صلح كه در آن دو چيز با يكديگر معاوضه مي‌شوند، اگر يكي از آن دو قابل ملكيت و معامله نباشد، اصل عقد باطل است، و اگر بعد از صلح معلوم شد كه يكي از دو چيزي كه مورد مصالحه واقع شده معيوب است، حق فسخ براي كسي كه ضرر ديده ثابت است، و همچنين است اگر يكي از دو طرف مغبون شده باشد.
«1718» اگر بخواهند دو چيزي را كه از يك جنس و وزن آن معلوم است با يكديگر صلح كنند، بنا براحتياط در صورتي صحيح است كه وزن يكي بيشتر از ديگري نباشد، ولي اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند كه وزن يكي بيشتر از ديگري است صلح صحيح است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 340

اجاره

اشاره

«1719» اجاره دهنده و كسي كه چيزي را اجاره مي‌كند بايد مكلف و عاقل باشند و به اختيار خودشان اجاره را انجام دهند، و نيز بايد در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفيه چون حق ندارد در مال خود تصرف كند، اگر چيزي را اجاره كند يا اجاره دهد صحيح نيست. ولي بنا بر اظهر اگر طفل مميّز با اجازه ولي، چيزي را اجاره دهد صحيح است و همچنين است اگر بعد از بلوغ به اجاره سابقش رضايت دهد، ولي در مجنون اگر چه ولي هم اجازه دهد، اجاره او صحيح نيست.
«1720» انسان مي‌تواند از طرف ديگري وكيل شود و مال او را اجاره دهد.
همچنين ولي يا قيّم يا وصي مي‌تواند مال طفل را اجاره دهد، و يا خود آن طفل را اجير ديگري نمايد، امّا وقتي كه علم به بلوغ همراه با رشد او پيدا شد، ولايت او ساقط است و ادامه آن اجاره بستگي به اجازه خودش دارد.
«1721» اجاره دهنده و مستأجر لازم نيست صيغه اجاره را به عربي بخوانند، بلكه اگر مالك به كسي بگويد، ملك خود را به تو اجاره دادم، و او بگويد، قبول كردم، اجاره صحيح است. و همچنين اگر حرفي نزنند و مالك به قصد اين كه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار كند و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد، اجاره صحيح است.
«1722» اگر انسان بدون صيغه اجاره بخواهد براي انجام عملي اجير شود، همين كه مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است، يعني كار او دلالت بر قبول دارد.
«1723» كسي كه نمي‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده يا اجاره كرده، صحيح است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 341
«1724» اگر خانه يا دكان يا اطاقي را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آنها استفاده نمايد، مستأجر نمي‌تواند آن را به ديگري اجاره دهد، و اگر شرط نكند مي‌تواند آن را به ديگري اجاره دهد، اگر چه به خود اجاره دهنده باشد، و اگر استفاده بردن از آن مال احتياج به تحويل عين مال دارد، بنا بر اظهر تحويل آن هم جايز است، ولي اگر بخواهد به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده آن را اجاره دهد، بايد در آن، كاري مانند تعمير و سفيد كاري انجام داده باشد، يا به غيرجنسي كه اجاره كرده آن را اجاره دهد، مثلًا اگر با پول اجاره كرده به گندم يا چيز ديگر اجاره دهد، و در غير اين دو صورت، بنابراظهر اجاره به مقدار زيادتر جايز

نيست.
«1725» اگر اجير با انسان شرط كند كه فقط براي او كار كند، نمي شود او را به ديگري اجاره داد و اگر شرط نكند، چنانچه او را به چيزي كه اجرت او قرار داده اجاره دهد، بايد زيادتر نگيرد و اگر به چيز ديگري اجاره دهد، مي‌تواند زيادتر بگيرد، و اگر خودش اجير كسي شود و هنگام قرار داد شرط نكرده باشند كه خود او شخصاً كار را انجام دهد، بنا بر اظهر نمي‌تواند شخص ديگري را به مزد كمتر اجير نمايد، ولي اگر مقداري از آن كار را انجام داده باشد، مي‌تواند در باقيمانده كار، ديگري را به مزد كمتري اجير نمايد.
«1726» اگر مورد اجاره چيزي غير از خانه، دكان و اجير باشد مثلًا زمين باشد و مالك شرط استفاده از آن را منحصر به او نكرده باشد مستأجر مي‌تواند آن را اجاره دهد هرچند به بيشتر از مقداري كه اجاره كرده است.
«1727» اگر خانه يا دكاني را، مثلًا يك ساله به صد تومان اجاره كند و از نصف آن خودش استفاده نمايد، بنا بر اظهر مي‌تواند نصف ديگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولي اگر بخواهد نصف آن را به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده، مثلًا به صد و بيست تومان اجاره دهد، بايد در آن، كاري مانند تعمير انجام داده باشد يا به غيرجنسي كه اجاره كرده، اجاره دهد.
«1728» در تمام مواردي كه مستأجر مي‌تواند مورد اجاره را به ديگري اجاره دهد مقدار استفاده مجاز در اجاره دوم نبايد با اجاره اول مخالف باشد، مثلًا مركب
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 342
سواري را كه براي سواري يك نفر اجاره كرده نمي‌تواند براي سواري دو نفر اجاره دهد.

شرايط مال مورد اجاره

مالي را كه اجاره مي‌دهند چند شرط دارد:
1- معيّن باشد، پس اگر بگويد، يكي از خانه‌هاي خود را اجاره دادم درست نيست.
2- مستأجر آن را ببيند، يا كسي كه آن را اجاره مي‌دهد طوري خصوصيات آن را بگويد كه كاملًا معلوم باشد. و اگر بعضي خصوصيات طوري است كه در اين قبيل اجاره‌ها متعارف و عادي است، لازم به گفتن نيست و فقط بايد طوري باشد كه اجاره از نزاع بعدي محفوظ باشد.
3- تحويل دادن آن ممكن باشد، پس اجاره دادن اسبي كه فرار كرده باطل است.
4- آن مال به واسطه استفاده كردن از بين نرود، پس اجاره دادن نان و ميوه و خوردنيهاي ديگر صحيح نيست.
5- استفاده‌اي كه مال را براي آن اجاره داده‌اند ممكن باشد، پس اجاره دادن زمين براي زراعت در صورتي كه آب باران كفايت آن را نكند و از آب نهر هم آبياري نشود صحيح نيست.
6- چيزي را كه اجاره مي‌دهد مال خود او باشد. بنا بر اين اجاره دادن مباحات كه مؤجر و مستأجر در آنها مساوي مي‌باشند، صحيح نيست، و اگر مال شخص ديگر را اجاره دهد، در صورتي صحيح است كه صاحبش رضايت دهد.
«1729» اجاره دادن چيزي كه منفعت آن فعلًا موجود نيست صحيح است، مثل اجاره دادن درخت براي ميوه‌اش، كه هنوز موجود نيست و اجاره دادن حيوان براي شير آن، و اجرت اجاره نيز مي‌تواند چنين باشد ولي تا وقتي كه منفعت موجود نشد، حق مطالبه ندارد.
«1730» زن مي‌تواند براي آن كه از شيرش استفاده كنند اجير شود، و اگر اطمينان دارد حق شرعي شوهرش از بين نمي‌رود، لازم نيست از شوهر خود اجازه
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 343
بگيرد، ولي اگر به سبب شير دادن حق شوهر از بين برود، بدون اجازه او نمي‌تواند اجير شود، مگر اينكه شوهر، خودش او را براي شيردادن طفل ديگر اجير كند.
«1731» در صورتي كه زن براي اعمالي غير از شيردادن، اجير غير شوهر شود، چنانچه اين اجيرشدن با حق شوهر منافات داشته باشد، بايد با اجازه شوهر باشد.

شرايط استفاده از مال مورد اجاره

«1732» استفاده‌اي كه مال را براي آن اجاره مي‌دهند سه شرط دارد:
1- حلال باشد، بنا بر اين اجاره دادن دكان براي شراب فروشي يا نگهداري شراب، يا كرايه دادن حيوان براي حمل و نقل شراب، باطل است.
2- اگر چيزي را كه اجاره مي‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌اي را كه مستأجر بايد از آن ببرد، معيّن نمايند، مثلًا اگر حيواني را كه سواري مي‌دهد و بار هم مي‌برد اجاره دهند، بايد در موقع اجاره معيّن كنند كه سواري يا باربري آن مال مستأجر است يا همه استفاده‌هاي آن، و اگر استفاده‌اي را معين نكردند و معلوم هم نباشد كه بعضي استفاده‌هاي خاص را قصد كرده‌اند، همه استفاده‌ها جايز است.
3- مدت استفاده را معين نمايند، و اگر مدت معلوم نباشد ولي عمل را معين كنند، مثلًا با خياط قرار بگذارند كه لباس معيني را به طور خاصي بدوزد، كافي است.
«1733» اگر ابتداي مدت اجاره را معين نكنند، ابتداي آن بعد از خواندن صيغه اجاره است.
«1734» اگر خانه‌اي را مثلًا يك ساله اجاره دهند و ابتداي آن را يك ماه بعد از خواندن صيغه قرار دهند، بنابراظهر اجاره صحيح است، اگر چه هنگامي كه صيغه مي‌خوانند، خانه در اجاره ديگري باشد.
«1735» اگر مدّت اجاره را معلوم نكند و بگويد، هروقت در خانه نشستي اجاره آن، ماهي ده تومان است، اجاره صحيح نيست، چون ابتدا و انتهاي اجاره معلوم نيست.
«1736» اگر به مستأجر بگويد، خانه را يك ماهه به هزار تومان به تو اجاره دادم
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 344
و بعد از آن هرقدر بنشيني اجاره آن به همين قيمت است، يا بگويد، خانه را ماهي هزار تومان به تو اجاره مي‌دهم و اول و آخر آن را معلوم نكند، ولي از قرائن معلوم باشد كه ماه اول، همان ماه متصل به عقد اجاره است، بنا بر اظهر اجاره براي ماه اول صحيح است، امّا براي ماه‌هاي بعد صحيح نيست، مگر آن كه در ضمن عقد اجاره ماه اول شرط كنند كه اگر بيش از يك ماه در آنجا سكونت كرد، هر ماهي هزار تومان بدهد كه در اين صورت مشخص نكردن مدت اشكال ندارد، و همين طور است اگر مستأجر به صورت جعاله قرار بگذارد كه اگر خانه را به من بدهي تا از آن استفاده كنم، ماهي هزار تومان به تو مي‌دهم، يا بر اين امر صلحِ كنند، تا همان

نتيجه اجاره حاصل شود، و اگر در مقابل عوض خاص، مثلًا هزار تومان، استفاده از منزل را براي طرف مقابل مباح كند صحيح است، ولي هر وقت بخواهد مي‌تواند مبلغ اجاره را تغيير دهد و يا درخواست تخليه نمايد.

مسائل متفرقه اجاره

«1737» چيزي كه مستأجر به عنوان مال الاجاره مي‌دهد بايد معلوم باشد، پس اگر از چيزهايي است كه مثل گندم با وزن معامله مي‌كنند، بايد وزن آن معلوم باشد و اگر از چيزهايي است كه مثل گردو، به صورت عددي معامله مي‌كنند بايد تعداد آن معيّن باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است كه با مشاهده آنها را مي‌خرند، بايد اجاره دهنده آن را ببيند، يا مستأجر خصوصيات آن را به او بگويد.
«1738» اگر زميني را براي زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمين قرار دهد، در صورتي كه حاصل موجود باشد كه بتوان آن را درو كرد، اجاره صحيح است، و اگر حاصل، موجود نباشد اجاره صحيح نيست، ولي در همين صورت اخير اگر مستأجر مال الاجاره را به ذمّه بگيرد و شرط كند كه آن را از حاصل همان زمين پرداخت كند، اجاره صحيح است.
«1739» كسي كه چيزي را اجاره داده، تا آن را تحويل ندهد، حق مطالبه اجرت را ندارد و همچنين اگر براي انجام عملي اجير شده باشد، پيش از انجام عمل حق

مطالبه اجرت را ندارد.
«1740» هرگاه چيزي را كه اجاره داده در اختيار مستأجر قرار دهد، اگر چه مستأجر تحويل نگيرد، يا تحويل بگيرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نكند، بايد مال الاجاره آن را بدهد.
«1741» اگر انسان اجير شود كه در روز معيني، كاري را انجام دهد و در آن روز براي انجام آن كار حاضر شود، كسي كه او را اجير كرده اگرچه براي انجام آن كار به او مراجعه نكند، بايد اجرت او را بدهد، مثلًا اگر خياطي را در روز معيني براي دوختن لباسي اجير نمايد و خياط در آن روز آماده كار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد كه بدوزد، بايد اجرتش را بدهد، چه خياط در آن روز بيكار باشد، يا براي خودش يا ديگري كار كند.
«1742» اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره، معلوم شود كه اجاره باطل بوده، مستأجر بايد مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلًا اگر اتاقي را يك ساله به هزار تومان اجاره كند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولًا پانصد تومان است، بايد پانصد تومان بدهد و اگر دو هزار تومان است، بايد دوهزار تومان بپردازد، و نيز اگر بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده، بايد

اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، و اين در صورتي است كه صاحب ملك عالم به بطلان اجاره نباشد، كه در صورت علم، استحقاق گرفتن اجرة المثل توسط مالك، محل تأمل است، و اگر علت بطلان اجاره، نداشتن اجرت باشد، بعيد نيست كه عمل مجاني و تبرّعي باشد و استحقاق اجرت در آن نباشد.
«1743» اگر چيزي را كه اجاره كرده از بين برود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده و در استفاده بردن از آن هم زياده روي ننموده ضامن نيست، و همچنين اگر مثلًا پارچه‌اي را كه به خياط داده از بين برود، در صورتي كه خياط زياده روي نكرده و در نگهداري آن هم كوتاهي نكرده باشد، لازم نيست عوض آن را بدهد. و ادعاي آنها در اين باره مسموع است.
«1744» هرگاه صنعتگر چيزي را كه گرفته ضايع كند، ضامن است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 346
«1745» اگر حيواني را اجاره كند و معين نمايد كه چه مقدار بار بر آن بگذارد، چنانچه بيشتر از آن مقدار بار كند و آن حيوان بميرد يا معيوب شود ضامن است، و همچنين اگر مقدار بار را معين نكرده باشند و بيشتر از معمول بار كند و حيوان تلف شود، يا معيوب گردد ضامن است، و در هر صورت اجرت استفاده بيش از آن را نيز بايد بر حسب معمول بپردازد.
«1746» اگر كسي بچه‌اي را ختنه كند و ضرري به آن بچه برسد يا بميرد، چنانچه بيشتر از معمول بريده باشد، به طوري كه بگويند تعدّي كرده ضامن است، ولي اگر بيشتر از معمول نبريده ضامن نيست، و اين در صورتي است كه به وليّ بچه گفته باشد كه در صورت حدوث ضرر، او ضامن نيست.
«1747» اگر دكتر با دست خود به مريض دارو بدهد، يا درد و داروي مريض را به او بگويد و مريض دارو را بخورد، چنانچه در معالجه خطا كند و به مريض ضرري برسد يا بميرد، دكتر ضامن است.
«1748» هرگاه دكتر به مريض يا وليّ او بگويد، اگر ضرري به مريض برسد من ضامن نيستم، در صورتي كه دقت و احتياط خود را بكند و به مريض ضرري برسد يا بميرد، دكتر ضامن نيست.
«1749» مستأجر و مؤجر با رضايت يكديگر مي‌توانند معامله را بهم بزنند، و همچنين اگر در اجاره شرط كنند كه هر دو يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مي‌توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند.
«1750» اگر اجاره دهنده يا مستأجر بفهمد كه مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صيغه ملتفت نباشد كه مغبون است، مي‌تواند اجاره را بهم بزند، ولي اگر در صيغه اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمي‌توانند اجاره را بهم بزنند.

«1751» اگر چيزي را اجاره دهد و پيش از آن كه تحويل دهد كسي آن را غصب نمايد، مستأجر مي‌تواند اجاره را بهم بزند و چيزي را كه به مؤجر داده پس بگيرد، يا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتي را كه در تصرف غاصب بوده به ميزان معمول از او بگيرد، پس اگر حيواني را يك ماهه به صد تومان اجاره نمايد و كسي آن را ده روز
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 347
غصب كند و اجاره معمولي ده روز آن سي تومان باشد، مي‌تواند سي تومان از غاصب بگيرد.
«1752» اگر چيزي را كه اجاره كرده تحويل بگيرد، و بعداً ديگري آن را غصب كند، نمي‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول، از غاصب بگيرد.
«1753» اگر پيش از آن كه مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمي‌خورد و مستأجر بايدمال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنين است اگر آن را به ديگري بفروشد، و اگر شخص ديگري كه ملك را خريده از اين كه ملك در اجاره است بي‌خبر بوده، مي‌تواند آن بيع را به هم بزند، و اگر مستأجر در بين مدّت، اجاره را فسخ كند منفعت مال، در بقيه مدت اجاره از آنِ فروشنده است نه خريدار.
«1754» اگر قبل از شروع مدت اجاره، ملك بطوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده‌اي كه شرط كرده‌اند نباشد، اجاره باطل مي‌شود، و پولي كه مستأجر به صاحب ملك داده به او بر مي‌گردد، بلكه اگر بطوري باشد كه فقط بتواند استفاده مختصري از آن ببرد، مي‌تواند اجاره را بهم بزند.
«1755» اگر ملكي را اجاره كند و بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره، بطوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده‌اي كه شرط كرده‌اند نباشد، اجاره مدتي كه باقي مانده باطل مي‌شود، و اگر استفاده مختصري هم بتواند از آن ببرد، مي‌تواند اجاره مدت باقيمانده را بهم بزند.
«1756» اگر خانه‌اي را كه مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود، اجاره باطل نمي‌شود و مستأجر هم نمي‌تواند اجاره را بهم بزند، ولي اگر ساختن آن به قدري طول بكشد كه مقداري از استفاده مستأجر از بين برود، اجاره به آن مقدار باطل مي‌شود و مستأجر مي‌تواند اجاره مدت باقيمانده را بهم بزند.
«1757» اگر موجر يا مستأجر بميرد، بنابراظهراجاره باطل نمي‌شود، ولي اگر خانه، ملك مؤجر نباشد، مثلًا ديگري وصيت كرده كه تا او زنده است منفعت خانه

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 348
مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد، از وقتي كه مرده اجاره باطل است، مگر آن كه مالك آن منفعت، بقيه مدت اجاره را اجازه دهد. همچنين اگر خانه را به مستأجر به اين صورت اجاره داده باشند كه شخص ديگري، حق نداشته باشد در آن سكونت كند، باز هنگام موت مستأجر اجاره باطل خواهد شد.
«1758» اگر صاحب كار، بنّا را وكيل كند كه براي او كارگر بگيرد، چنانچه بنّا كمتر از مقداري كه از صاحب كار مي‌گيرد به كارگر بدهد، زيادي آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار برگرداند و اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و به او اختيار داده شود كه خودش بسازد يا به ديگري بدهد، اگر ديگري را براي تمام كردن همان ساختمان، به مبلغي كمتر از آنچه از صاحب ساختمان، خودش اجاره كرده، اجير كند، بنا بر اظهر جايز نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 349

جُعاله

جعاله آن است كه انسان قرار بگذارد در مقابل كاري كه براي او انجام مي‌دهند مال معيّني بدهد، مثلًا بگويد: هركسي گمشده مرا پيدا كند ده تومان به او مي‌دهم، و به كسي كه اين قرار را مي‌گذارد «جاعِل» و به كسي كه كار را انجام مي‌دهد «عامل» گويند و فرق بين جعاله و اجير كردن ديگري براي كار، اين است كه در اجاره، بعد از خواندن صيغه، اجير بايد عمل را انجام دهد و كسي هم كه او را اجير كرده اجرت را به او بدهكار مي‌شود، ولي در جعاله عامل مي‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهكار نمي‌شود.

«1759» جاعل بايد بالغ، عاقل و از روي قصد و اختيار قرار داد كند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نمايد.

«1760» كاري كه جاعل مي‌گويد براي او انجام دهند، بايد حرام نباشد و نيز بايد بي‌فايده نباشد و از واجباتي نباشد كه شرعاً خود عامل لازم است بجا آورد، پس اگر بگويد، هر كس شراب بخورد، يا در شب تاريك به مكاني مخوف برود، يا نماز واجب خود را بخواند صد تومان به او مي‌دهم، جعاله نيست.

«1761» اگر مالي را كه قرار مي‌گذارد بدهد معين كند، مثلًا بگويد، هر كس اسب مرا پيدا كند، اين كيسه گندم را به او مي‌دهم، لازم نيست بگويد، اين گندم مال كجاست و قيمت آن چقدر است، ولي اگر مال را معين نكند، مثلًا بگويد، كسي كه اسب مرا پيدا كند، ده من گندم به او مي‌دهم، بايد خصوصيات آن را كاملًا معين نمايد.

«1762» اگر جاعل، مزد معيّن براي كار قرار ندهد، مثلًا بگويد، هر كسي بچه مرا

پيدا كند پولي به او مي‌دهم، و مقدار آن را معين نكند، چنانچه كسي آن عمل را انجام دهد بايد مزد او را به مقداري كه كار او در نظر مردم ارزش دارد، يعني اجرت المثل، پرداخت نمايد.

«1763» اگر شخصي كاري را بدون جعاله يا با جعاله انجام دهد و قصد او اين باشد كه پولي نگيرد، مستحق اجرت نخواهد بود.

«1764» جاعل مي‌تواند پيش از آن كه عامل، شروع به كار كند جعاله را بهم بزند، و بعد از شروع به كار نيز مي‌تواند، بهم بزند ولي بايد مزد مقدار عملي كه عامل انجام داده به او بدهد.

«1765» اگر عامل كار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن كار مثل پيدا كردن اسب است كه تاتمام نشود براي جاعل فايده‌اي ندارد، در اين صورت

نمي‌تواند چيزي مطالبه نمايد، و همچنين است اگر جاعل مزد را براي تمام كردن عمل قرار دهد، مثلًا بگويد، هر كسي لباس مرا بدوزد صد تومان به او مي‌دهم، و امّا اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل انجام گيرد براي آن مقدار هم مزد هست، جاعل بايد مزد مقدار كاري را كه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتياط اين است كه با مصالحه، يكديگر را راضي نمايند.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 351

مُزارعه

مزارعه معامله‌اي است بين مالك و زارع بدين صورت كه مالك زمين را در اختيار زارع مي‌گذارد تا زراعت كند و در عوض مقداري از حاصل آن را زارع به مالك بدهد.

«1766» مزارعه چند شرط دارد:

1- مالك به زارع بگويد: زمين را به تو واگذار كردم، و زارع هم بگويد: قبول كردم، يا بدون اين كه حرفي بزنند مالك، زمين را براي مزارعه واگذار كند و زارع تحويل بگيرد.

2- مالك و زارع هردو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختيار خود مزارعه را انجام دهند و حاكم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نكرده باشد، بلكه اگر سفيه باشند، اگر چه حاكم شرع جلوگيري نكرده باشد نمي‌توانند مزارعه را انجام دهند و اين حكم در همه معاملات جاري است.

3- تمام محصول زمين به يكي از آن دو اختصاص داده نشود.

4- سهم هركدام به طور مشاع باشد، مثل نصف يا ثلث حاصل و مانند اينها، و بايد تعيين شده باشد پس اگر قرار بگذارند كه حاصل يك قطعه، مال يكي و حاصل قطعه ديگر، مال ديگري باشد صحيح نيست؛ و نيز اگر مالك بگويد: در اين زمين زراعت كن و هرچه مي‌خواهي به من بده، صحيح نيست.

5- مدتي را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند، و بايد مدت به قدري باشد كه در آن مدت به دست آمدن محصول ممكن باشد.

6- زمين قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممكن نباشد، اما بتوانند كاري

كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحيح است.

7- اگر در محلي هستند كه مثلًا يك نوع زراعت مي‌كنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معين مي‌شود، و اگر چند نوع زراعت مي‌كنند بايد زراعتي را كه مي‌خواهد انجام دهد معين نمايد، مگر آن كه نوع خاصي متعارف باشد كه به همان نوع بايد عمل شود.

8- مالك، زمين را معين كند، پس كسي كه چند قطعه زمين دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگويد در يكي از اين زمين‌ها زراعت كن و آن را معين نكند، مزارعه باطل است.

9- خرجي را كه هر كدام از آنان بايد بكنند معين نمايند، ولي اگر خرجي را كه هركدام بايد بكنند معلوم باشد، لازم نيست آن را معين نمايند.

«1767» اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقداري از حاصل براي او باشد

و بقيه را بين خودشان قسمت كنند، چنانچه به صورت شرطي در ضمن عقد مزارعه باشد كه شرط كنند زارع يك قسمت از حاصل را ملك مالك نمايد، صحيح است.
«1768» اگر مدت مزارعه تمام شود و بدون اين كه زارع كوتاهي يا سهل انگاري كرده باشد، محصول به دست نيايد، پس در اين كه مالك بتواند خودش زراعت را بچيند يا زارع را وادار كند كه محصول را بچيند و زمين را خالي كند اشكال است، و بنا بر اظهر چون هردو قصد زراعت را داشته‌اند، مالك استحقاق اجرت براي نگهداشتن زرع تا زمان درو را ندارد. و اگر نرسيدن محصول به علّت كوتاهي زارع باشد، احتمال است كه مالك مستحق اجرت المثل زمين در اين مدت زيادي بقاء زرع باشد ولي عدم استحقاق سهم خود از مزارعه، خالي از وجه نيست.
«1769» در مسأله قبل، چنانچه در عقد مزارعه شرط كنند كه اگر در مدت معين شده، محصول آماده درو نشد، تا زمان درو، زراعت در زمين باقي بماند، و يا شرط كنند كه بعد از رسيدن محصول، تا مدتي زَرع در زمين بماند، اين شرط لازم الوفاء است و مالك حق مطالبه اجرت المثل زمين را ندارد، و اگر چنين شرطي نكرده باشد، پس از رسيدن محصول در صورت دوم، مالك مي‌تواند زارع را وادار به كندن
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 353
و درو كردن زرع كند و يا خود اين كار را انجام دهد و حكم صورت اول در مسأله قبل گذشت.
«1770» اگر به سبب حوادثي زراعت در زمين ممكن نباشد، مثلًا آب از زمين قطع شود، در صورتي كه مقداري از زراعت، حتي مثل قصيل كه بتوان به حيوانات داد به دست آمده باشد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوي آنهاست و در بقيه، مزارعه باطل است، و اگر زارع زراعت نكند، چنانچه زمين در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفي نداشته است، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
«1771» اگر مالك و زارع صيغه خوانده باشند، بدون رضايت يكديگر نمي‌توانند مزارعه را بهم بزنند، و همچنين است اگر مالك به قصد مزارعه زمين را به كسي واگذار كند و او هم به همين قصد بگيرد، ولي اگر در ضمن خواندن صيغه مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مي‌توانند مطابق قراري كه گذاشته‌اند معامله را بهم بزنند.
«1772» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك يا زارع بميرد، مزارعه بهم نمي‌خورد و ورّاث به جاي آنان مي‌باشند، و اگر مالك در عقد مزارعه شرط كند كه زارع خودش كار مزارعه را انجام دهد، ولي زارع قبل از عمل بميرد، عقد باطل نمي‌شود ولي مالك اختيار فسخ پيدا مي‌كند. و اگر بعد از

آن كه مقداري از عمل را انجام داد بميرد، باز هم مزارعه باطل نمي‌شود، پس اگر مقصود از شرط اين بوده كه خودش از اول تا آخر كار كند به طوري كه اگر قبل از اتمام كار عاجز شد شرط آنها محقق نشده، مالك مي‌تواند مزارعه را نسبت به گذشته و آينده فسخ كند، و اگر مقصود از شرط اين بوده كه تا وقتي هست و مي‌تواند، خودش انجام دهد، در اين صورت تنها نسبت به آينده حق فسخ دارد و ارزش كار زارع تا وقت مردن، براي ورّاث او محفوظ است.

«1773» اگر با وجود تسليم زمين، زارع اختياراً زراعت نكرد، و يا با حاضر بودن زارع، مالك زمين را تسليم ننمود، هر كدام به مقداري كه حق ديگري را ضايع كرده ضامن است. همچنين اگر عامل كوتاهي كند و به سبب زراعت نكردن نقصي در

زمين حاصل شود، بي وجه نيست كه مالك حق گرفتن خسارت را داشته باشد.

«1774» اگر زمين مزارعه بدون آب باشد و امكان جاري كردن آب هم بر آن وجود نداشته باشد، مزارعه باطل است، ولي اگر امكان جاري كردن آب بوده ولي زارع از موضوع خبر نداشته باشد، در صورتي كه تهيه آب و آبياري زراعت به اين صورت براي زارع مستلزم ضرر باشد، مي‌تواند عقد مزارعه را فسخ نمايد.

«1775» اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالك بوده، محصولي كه به دست مي‌آيد مال اوست وبايد مزد زارع ومخارجي را كه كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگري را كه مال زارع بوده و با آنها در آن زمين كار كرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست وبايد اجاره زمين و خرج‌هايي را كه مالك كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگري كه مال او بوده و با آنها در آن مزرعه كار كرده به او بدهد.

«1776» اگر بعد از جمع كردن محصول و تمام شدن مدت مزارعه، ريشه زراعت در زمين بماند و سال بعد دومرتبه محصول دهد، چنانچه مالك و زارع از آن صرف نظر نكرده باشند، محصول مال صاحب بذر خواهد بود و اگر صاحب بذر مالك زمين نباشد، بايد اجرت زمين را به مالك بدهد.

واگذاري مقداري از محصولات درختان ميوه از طرف مالك آنها يا كسي كه اختيار درختان در دست اوست در مقابل آبياري، باغباني و مراقبت درختان در مدتي معين را مساقات گويند.
«1777» معامله مساقات در درخت‌هايي مثل درخت حنا كه از برگ آن استفاده مي‌كنند، يا درختي كه از گُل آن استفاده مي‌كنند، اشكال ندارد.
«1778» در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر صاحب درخت به قصد مساقات، آن را واگذار كند وكسي كه كار مي‌كند به همين قصد، تحويل بگيرد معامله صحيح است.
«1779» مالك و كسي كه مراقبت از درخت‌ها را به عهده مي‌گيرد، بايد بالغ و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد حاكم شرع آنان را از تصرف در مال خودشان منع نكرده باشد، بلكه اگر سفيه باشند اگر چه حاكم شرع از تصرف در مال خودشان منع نكرده باشد، معامله آنان صحيح نيست.
«1780» مدت مساقات بايد معلوم باشد، و اگر اولِ آن را معين كنند و آخر آن را موقعي قرار دهند كه ميوه آن سال به دست مي‌آيد، صحيح است.
«1781» بايد سهم هركدام به صورت نسبت معين شود، مثلًا نصف يا ثلث حاصل و مانند اينها باشد، و اگر قرار بگذارند كه مثلًا صد من از ميوه‌ها مال مالك و بقيه مال كسي باشد كه كار مي‌كند، معامله باطل است، مگر به صورتي كه در مزارعه گذشت و اگر درخت‌ها مختلف باشند و مقدار حاصل هرنوع معلوم باشد، مي‌توانند براي هرنوعي، سهم مخصوصي، براي هركدام از طرفين قرار دهند.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 356
«1782» بايد قرار معامله مساقات را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن ميوه و پيش از رسيدن آن قرار بگذارند، پس اگر كاري مانند آبياري كه براي زياد شدن يا بهتر شدن ميوه لازم است، باقي مانده باشد، معامله صحيح است و گرنه اشكال دارد، اگر چه احتياج به كاري مانند چيدن ميوه و نگهداري آن داشته باشد.
«1783» در عقد مساقات اگر نسبت به تقسيم امور چيزي را تعيين نكنند، آنچه از كارهاي مساقات كه در هرسال تكرار مي‌شود به عهده عامل است، از قبيل، كشت و وسايل كار و اصلاح درخت‌ها و آنچه موجب ميوه دادن و ازدياد آن است، و آنچه از مقدمات كه در يك سال ايجاد مي‌شود و براي سال‌ها باقي مي‌ماند، مثل ديواركشي و وسايل آبياري و احداث

جدول‌ها، به عهده مالك است.
«1784» ماليات زمين زراعتي يا باغ، به عهده مالك است، نه بر عامل مساقات يا مزارعه، مگر آن كه در عقد شرط كرده باشند، كه بايد بر طبق آن عمل كنند.
«1785» اگر در عقد مساقات شرط كنند كه مالك تمام كار مساقات را انجام دهد، عقد باطل است، زيرا با مقتضاي عقد مساقات مخالفت دارد، چون در اين عقد، عامل در مقابل كاري كه انجام مي‌دهد استحقاق سهمي از محصول را پيدا مي‌كند و بدون كار حقي ندارد.
«1786» دو نفر كه قرار مساقات گذاشته‌اند، با رضايت يكديگر مي‌توانند معامله را به هم بزنند، و نيز اگر در ضمن خواندن صيغه مساقات شرط كنند كه هر دو، يا يكي از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراري كه گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشكال ندارد بلكه اگر در معامله شرطي كنند و عملي نشود، كسي كه شرط به نفع او بوده، مي‌تواند معامله را به هم بزند.
«1787» مساقات با مردن يكي از طرفين قرار داد باطل نمي‌شود، بلكه ورّاث او جايگزين مي‌شوند، و در صورتي كه شرط كرده باشند خود زارع مساقات را انجام دهد، حكم آن در احكام مزراعه گذشت.
«1788» اگر زمين را به ديگري واگذار كند كه در آن درخت بكارد و آنچه عمل مي‌آيد مال هردو باشد، معامله به اين صورت باطل است، ولي در صورت توافق
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 357
طرفين مي‌توان همين نتيجه را با صلح و يا اجاره به دست آورد.
«1789» اگر عقد مساقات باطل باشد درخت‌هاي غَرس شده ملك كسي است كه نهال‌ها از آنِ او بوده، پس اگر مال مالك بوده، عامل اجرت المثل مي‌برد، و گرنه مال كسي است كه آنها را كاشته است، ولي صاحب زمين هم حق كندن آنها را دارد، و در صورت كندن بايد خسارتي را كه بر درخت‌ها وارد شده به صاحب درخت بدهد، و در صورتي كه مالك نمي‌دانست عقد مساقات باطل بوده، مي‌تواند اجرت زمين از اول تا آخر، يا تا زمان كندن درخت‌ها و نيز اجرت پركردن گودال‌ها را كه در اثر كندن درخت‌ها ايجاد مي‌شود، از صاحبِ درخت بگيرد، ولي نمي‌تواند صاحب درخت را مجبور كند كه آنها را نَكَند و به او بفروشد، و همچنين صاحب درخت حق ندارد كه مالك زمين را مجبور كند كه اجازه دهد درخت‌ها در زمين او باقي بماند و تنها اجرت زمين را بگيرد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 358

بچه‌اي كه بالغ نشده شرعاً نمي‌تواند در مال خود تصرف كند و نشانه بالغ شدن يكي از سه چيز است. بنا بر اين هريك از اين سه نشانه به تنهايي علامت بلوغ و رسيدن به حد تكليف شرعي است:
1- روييدن موي درشت در زير شكم بالاي عورت.
2- بيرون آمدن مني، در خواب يا بيداري با اختيار يا بي اختيار.
3- تمام شدن پانزده سال قمري در مرد و تمام شدن نُه سال قمري در زن.
«1790» روييدن موي درشت در صورت و پشت لب و در سينه و زير بغل و درشت شدن صدا و مانند اينها بعيد نيست كه نشانه بلوغ باشد.
«1791» روييدن مو اگر به سبب معالجه و استعمال دارو باشد، بنابراظهر نشانه بلوغ نيست مگر آن كه معالجه از قبيل تقويت و تفريحات باشد كه در رشد قوه بدني مؤثر است.
«1792» اگر بچه مميّزي كه بلوغ او نزديك است ادعاي بلوغ به احتلام كرد، قبول آن بدون بيّنه و قسم خالي از وجه نيست، و همچنين است اگر دو نفر عادل خبر دهند، يا علم و يا اطمينان نزديك به علم حاصل شود.
«1793» شخص سفيه و همچنين كسي كه حاكم شرع او را به علتي از تصرف در اموالش منع كرده باشد، نمي‌توانند در مال خود تصرف نمايند، ولي تصرفات غيرمالي آنها اشكالي ندارد، و شخص سفيه، عقدهايش با اجازه وليّ صحيح است،
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 359
و نيز مي‌تواند در اجراي صيغه عقد، وكيل ديگري شود.
(سفيه كسي است كه مال خود را در كارهاي غير عقلايي و بيهوده صرف مي‌كند و در تدبير امور مالي و اصلاح آن، عقل او كمتر از مردم متعارف مي‌باشد).
«1794» كسي كه گاهي عاقل و گاهي ديوانه است، تصرفي كه در هنگام ديوانگي در مال خود مي‌كند صحيح نيست.
«1795» انسان در مرضي كه به آن از دنيا مي‌رود، بنا بر اقرب مي‌تواند هرمقدار از مال خود را كه بخواهد به مصرف خود و عيال و مهمان و كارهايي كه اسراف شمرده نمي‌شود برساند، و نيز اگر مال خود را به كسي ببخشد يا ارزانتر از قيمت بفروشد يا اجاره دهد، صحيح است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 360

قرض

قرض دادن از كارهاي مستحبي است كه در قرآن و روايات به آن زياد سفارش شده است، از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده:

«هركس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زياد مي‌شود و ملائكه بر او رحمت مي‌فرستند، و اگر با بدهكار خود مدارا كند، بدون حساب و به سرعت از صراط مي‌گذرد و كسي كه برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام مي‌شود».

«1814» در قرض لازم نيست صيغه بخوانند، بلكه اگر چيزي را به نيت قرض به كسي بدهد و او هم به همين قصد بگيرد، صحيح است، ولي مقدار آن بايد كاملا معلوم باشد.

«1815» اگر در صيغه قرض براي پرداخت آن مدتي قرار دهند، بنا بر احتياط واجب، طلبكار قبل از تمام شدن آن مدت نمي‌تواند طلب خود را مطالبه نمايد، ولي بدهكار مي‌تواند هروقت خواست قرض را بپردازد، ولي اگر مدت نداشته باشد، طلبكار هروقت بخواهد، مي‌تواند طلب خود را مطالبه نمايد.

«1816» اگر طلبكار طلب خود را مطالبه كند، چنانچه بدهكار بتواند بدهي خود را بدهد بايد فوراً آن را بپردازد و اگر تأخير بيندازد گناهكار است.

«1817» اگر طلبكار ناپديد شد، بدهكار بايد جستجو كرده و مال او را نگهداري كند تا به او برساند، و اگر هيچ گونه اميدي به يافتن طلبكار ندارد، بايد مال را يا به حاكم شرع بدهد و يا با اجازه او به قصد «آنچه در واقع وظيفه اوست» به فقير صدقه بدهد؛ و اگر اتفاقاً طلبكار پيدا شد، مخيّر است بين اينكه طلب خود را از بدهكار بگيرد و يا به ثواب صدقه‌اي كه داده شده، براي خودش راضي شود.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 364

«1818» اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب كفن، و دفن و بدهي او نباشد، بايد مالش را به همين مصرفها برسانند و به وارث او چيزي نمي‌رسد.

«1819» اگر كسي مقداري پول طلا يا نقره قرض كند و قيمت آن كم شود، يا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را كه گرفته پس بدهد، كافي است ولي اگر هر دو به غير آن راضي شوند اشكال ندارد.

«1820» اگر كسي كه قرض مي‌دهد شرط كند كه زيادتر از مقداري كه مي‌دهد بگيرد، مثلًا يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد، يا ده عدد تخم مرغ بدهد كه يازده عدد پَس بگيرد، ربا و حرام است،

بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كاري براي او انجام دهد، يا چيزي را كه قرض كرده با مقداري جنس ديگر پس دهد، مثلًا شرط كند يك توماني را كه قرض كرده با يك كبريت پس دهد، ربا و حرام است، همچنين اگر با او شرط كند كه چيزي را كه قرض مي‌گيرد بطور خاصي پس دهد، مثلًا مقداري طلاي نساخته به او بدهد و شرط كند كه ساخته پس بگيرد، باز هم ربا و حرام مي‌باشد. ولي اگر بدون اينكه شرط كند، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد بنا بر اظهر اشكال ندارد و بلكه مستحب است.
«1821» اگر گندم، يا چيزي مانند آن را بطور قرض رِبايي بگيرد و با آن زراعت كند، محصولي كه از آن به دست مي‌آيد، مال قرض دهنده است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 365

رهن آن است كه بدهكار، مقداري از مال خود را نزد طلبكار گرو بگذارد كه اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال به دست آورد.
«1822» در رهن بنابر اقرب، لازم نيست صيغه بخوانند و همين قدر كه بدهكار مال خود را به قصد گرو، به طلبكار بدهد و طلبكار هم به همين قصد بگيرد، رهن صحيح است.
«1823» گرو دهنده و كسي كه مال را گرو مي‌گيرد بايد بالغ و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز گرو دهنده بايد سفيه نباشد و همچنين كسي كه حاكم شرع او را به علتي- مانند ورشكستگي و غير آن- از تصرف در اموالش منع كرده باشد، نمي‌تواند مال خود را گرو بگذارد، اما وليّ طفل و ديوانه مي‌تواند از طرف آنها گرو بدهد يا گرو بگيرد، در صورتي كه به مصلحت آنها باشد.
«1824» انسان مالي را مي‌تواند گرو بگذارد كه شرعاً بتواند در آن مال تصرف كند، و اگر مال شخص ديگري را گرو بگذارد، در صورتي صحيح است كه صاحب مال بگويد: به گرو گذاشتن راضي هستم.
«1825» اگر گرو گيرنده مالي را با اجازه گرو دهنده به عنوان گرو گرفت، ديگر گرو دهنده نمي‌تواند آن مال را از او بگيرد، مگر آن كه قرض خود را پرداخت كند.
«1826» چيزي را كه گرو مي‌گذارند، بايد خريد و فروش آن صحيح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند صحيح نيست.
«1827» اگر چيزي را كه گرو مي‌گذارند، قبل از رسيدن وقت اداي قرض، فاسد
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 366
مي‌شود و مي‌توان از فساد آن جلوگيري كرد، بايد جلوگيري شود، مثل آبياري باغ، و چنانچه گرو گيرنده شرط كرد كه آن را قبل از فاسد شدن بفروشد، جايز است بفروشد و قيمت آن گرو مي‌شود.
«1828» طلبكار و بدهكار نمي‌توانند مالي را كه گرو گذاشته شده، بدون اجازه يكديگر ملك كسي كنند، مثلًا ببخشند يا بفروشند، ولي اگر يكي از آنان آن را ببخشد يا بفروشد، بعد ديگري بگويد راضي هستم، اشكال ندارد.
«1829» گرو گيرنده بدون اجازه گرو دهنده جايز نيست د رمالي كه آن را گرو گرفته تصرف كند، و اگر تصرفي مثل سواري حيوان يا سكونت در خانه كرد، بايد اجرة المثل استفاده را بدهد، و اگر به سبب تصرف، تلف شد ضامن است. هم چنين گرو دهنده نيز بدون اذن گرو گيرنده نمي‌تواند در مالي كه گرو گذاشته تصرّفي نمايد كه با رهن منافات دارد و سبب

تغيير مال يا كم شدن قيمت آن مي‌شود، ولي تصرفي كه اين چنين نباشد جايز است و همچنين تصرفي كه براي حفظ و اصلاح آن باشد، از قبيل آب و علف دادن و چرانيدن حيوان، يا اصلاح و آب دادن درخت، جايز مي‌باشد.
«1830» رهن در دست گروگيرنده امانت است، زيرا با اجازه گرو دهنده است، بنا بر اين اگر بدون تعدّي و تفريط در دست او تلف شود، ضامن نيست.
«1831» اگر طلبكار چيزي را كه گرو برداشته با اجازه بدهكار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو مي‌باشد.
«1832» اگر وقت بدهي تمام شد و بدهكار بدهي خود را با وجود مطالبه طلبكار نداد، چنانچه طلبكار از طرف بدهكار، وكيل در فروش آنچه گرو گذاشته شده باشد، مي‌تواند اقدام به فروش آن كند، و اگر وكيل نبود بايد مراجعه به حاكم شرع كرده و حاكم شرع به هرصورت كه صلاح بداند در مورد فروش گرو اقدام مي‌كند، و اگر طلبكار دسترسي به حاكم شرع ندارد و يا دسترسي به او مشكل است و يا محذور ديگري در كار است، مراجعه به مؤمن عادل كرده واين كار به وسيله او انجام مي‌گيرد.
«1833» در صورتي كه جايز باشد طلبكار گرو را بفروشد، بايد به مقدار طلبش

اكتفا نمايد و اگر وصول طلبش متوقف بر فروختن تمام آن باشد، در صورتي كه بعد از فروش، مبلغ حاصله بيش از طلبش باشد مقدار زيادي را به صورت امانت نزد خود نگه مي‌دارد، و اگر بدهكار حاضر به فروختن تمام مال نباشد، طلبكار به حاكم رجوع مي‌نمايد، و در صورت عدم امكان رجوع به حاكم، به مؤمن عادل مراجعه مي‌كند، و اگر تمام مال كمتر از طلبش باشد، باقي را از بدهكار طلبكار مي‌شود، و چنانچه گرو دهنده بخواهد با فروش مال قرضش را ادا كند، بايد از گرو گيرنده اجازه بگيرد و اگر اجازه نداد به حاكم مراجعه مي‌نمايد.
«1834» در مواردي كه خانه مثلًا به اجرت كمتري اجاره داده مي‌شود و همراه آن پولي به عنوان قرض يا رهن در اختيار مالك قرار مي‌گيرد، كه پس از پايان مدت اجاره به صاحبش برگردانده شود، در صورتي كه در ضمن اجاره، شرط قرض كرده باشد و معامله متعارف باشد، اشكالي ندارد.

اگر انسان مال خود را به كسي بدهد و بگويد نزد تو امانت باشد، و او هم قبول كند، يا بدون اين كه حرفي بزنند صاحب مال بفهماند كه مال رابراي نگهداري به او مي‌دهد و او هم به قصد نگهداري كردن بگيرد، بايد به احكام وديعه و امانت داري كه بعداً گفته مي‌شود عمل نمايد.
«1835» امانت دار و امانت گذار، بايد هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالي را پيش بچه يا ديوانه امانت بگذارند، يا ديوانه و بچه مالي را پيش كسي امانت بگذارند، صحيح نيست.
«1836» اگر كسي را در قبول و نگهداري امانت مجبور كنند حكم امانت بر او مترتب نمي‌شود، مگر اين كه بعد از برطرف شدن اجبار، به آن راضي شود.
«1837» اگر از بچه يا ديوانه چيزي را به طور امانت قبول كند، بايد آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چيز، مال خود بچه يا ديوانه است، بايد به وليّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، بايد عوض آن را بدهد، ولي اگر براي اين كه مال از بين نرود آن را از بچه گرفته، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد، ضامن نيست.
«1838» اگرانسان به صاحب مال بفهماند كه براي نگهداري مال او حاضر نيست، چنانچه او مال را بگذارد و برود، و اين شخص هم مال را برندارد و آن مال تلف شود، كسي كه امانت را قبول نكرده ضامن نيست، ولي احتياط مستحب آن است كه اگر ممكن باشد آن را نگهداري نمايد.
«1839» امانت گذار هر وقت بخواهد مي‌تواند امانت را پس بگيرد و همچنين امانتدار، هر وقت بخواهد مي‌تواند امانت را به صاحبش برگرداند، و اگر مالك
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 369
امانت را طلب كند و امانت دار با اين كه ردّ امانت برايش ممكن است، امانت را ندهد، ضامن است و بعد از آن حكم غصب را پيدا مي‌كند، زيرا بدون رضايت مالك نزد او مي‌ماند.
«1840» اگر امانتدار از نگهداري امانت منصرف شود و وديعه را بهم بزند، بايد سريعاً امانت را به صاحب آن يا وكيل يا وليّ صاحبش برساند، يا به آنان خبر دهد كه حاضر به نگهداري نيست، و اگر بدون عذر امانت را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.
«1841» امانتدار، اگر براي نگهداري، جاي مناسبي ندارد، بايد جاي مناسب، تهيه نمايد و طوري آن را نگهداري كند كه عرفاً نگويند در امانت خيانت كرده و در نگهداري آن كوتاهي نموده است، و اگر آن را در جايي كه

مناسب نيست بگذارد و تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.
«1842» اگر امانت گذار جايي را براي حفظ امانت تعيين كند بايد امانت دار آنرا آنجا بگذارد، و اگر آنجا نگذارد چنانچه امانت را در جايي گذاشته كه در حفظ مال به حدّ جايي كه مالك معين كرده نمي‌رسد، بنابراظهر ضامن است. امّا اگر امانت را به جايي برده كه در حفظ و نگهداري بهتر يا مثل جاي تعيين شده است و امانت دار هم بداند كه آنجا در نظر امانت گذار بهتر يا مساوي با جاي معين شده است، بنابراظهر، اشكال ندارد و در صورت تلف، ضامن نيست.
«1843» امانتدار، اگر در نگهداري امانت كوتاهي نكند و تعدّي يعني، زياده روي هم ننمايد و اتفاقاً مال تلف شود، ضامن نيست، و اگر به طوري كوتاهي يا تعدّي كرده كه بگويند خيانت كرده و مال تلف شود، ضامن است اگر چه تلف به سبب آفات آسماني باشد.
«1844» اگر مال كسي را گرفت، ولي نه به عنوان امانت، و نه به عنوان ديگر، ضامن است.
«1845» اگر امانت را با اكراه قبول كرد و بعد از آن كه اكراه برطرف شد باز هم مال را نگه داشت، ولي قصد قبول امانت يا قصد رضايت به عقد اكراهي را نداشت ضامن است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 370
«1846» اگر كسي امانت دار را با اكراه به تلف كردن مال وادار كرد، وادار كننده ضامن است و بنابراقرب تلف كننده ضامن نيست به شرط آن كه از آنچه بر آن اكراه شده بود، تجاوز نكرده باشد.
«1847» اگر ظالمي بخواهد امانت را غصب كند و شخص امين، توانايي دفع ظالم را داشته باشد، واجب است او را دفع كند، و چنانچه دفع نكند با اين كه حرجي هم بر او نداشته، و ظالم امانت را غصب كند، امانت دار ضامن است، و همچنين اگر حفظ امانت بستگي به دادن قسمتي از آن داشته باشد، لازم است بدهد تا بقيه مال حفظ شود، و چنانچه ندهد و در نتيجه ظالم همه مال را غصب كند، مقداري را كه قابل حفظ كردن بود، ضامن است. و اگر دفع ظالم متوقف بر اين باشد كه شخص امين مالي را پرداخت كند، جايز است و بلكه اگر ضرر و حرجي براي او ندارد در صورتي كه امكان اذن گرفتن از امانت گذار يا وليّ او (ولو حاكم شرع) نباشد، واجب است آن مال را بپردازد، و مي‌تواند به اين قصد بدهد كه بعداً به امانت گذار رجوع كند و از او بگيرد.
«1848» اگر حفظ امانت متوقف بر آن باشد كه دروغ بگويد، پس اگر مي‌تواند، بايد توريه كند، و اگر نمي‌تواند، واجب است دروغ بگويد تا امانت حفظ شود و اگر دروغ نگفت و امانت محفوظ نماند ضامن است، بلكه اگر قسم دروغ لازم شد، واجب است قسم بخورد، و گرنه ضامن است.

«1849» اگر امانت گذار مالي را از امانت گيرنده غصب كرده، امانت گيرنده مي‌تواند از مال امانت به همان مقدار به عنوان تَقاصّ بردارد و پس ندهد، و اگر امانت گذار مال شخص ديگري را غصب كرده و آن را امانت گذاشته، پس بر امين واجب است آن مال را به غاصب پس ندهد، بلكه در صورت امكان بايد از رسيدن آن به دست غاصب جلوگيري نمايد، و اگر غاصب بميرد و ورثه او امانت را مطالبه كنند، واجب است امين منكر وجود امانت شود، ولي در صورت علم به غصبي بودن جايز نيست آن را به عنوان امانت قبول كند، مگر آن كه اطمينان داشته باشد كه مي‌تواند به مالك اصلي برگرداند.

«1850» اگر براي حفظ امانت مسافرت لازم باشد، واجب است مسافرت نمايد

يا امانت را رد نمايد.

«1851» اگر مال تلف شود و كوتاهي امانت گيرنده هم در حفظ امانت ثابت شود يا خودش اعتراف كند، ولي در قيمت آن اختلاف شود، قول امين كه منكر زيادي قيمت است، مقدم مي‌شود.

«1852» اگر صاحب مال ديوانه شود، كسي كه امانت را قبول كرده بايد فوراً امانت را به وليّ او برساند و يا به وليّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعي مال رابه وليّ او ندهد و از خبر دادن هم كوتاهي كند و مال تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

«1853» اگر صاحب مال بميرد، امانت دار بايد مال را به ورّاث او برساند. يا به ورّاث او خبر دهد، و چنانچه مال را به ورّاث او ندهد و از خبر دادن هم كوتاهي كند و مال تلف شود، ضامن است، ولي اگر براي آن كه مي‌خواهد بفهمد كسي كه مي‌گويد من وارث‌ميّت هستم، راست‌مي‌گويد يا نه، يا ميّت وارث ديگري دارد يا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم خودداري كند و مال تلف شود، بنابراقرب ضامن نيست.

«1854» اگر صاحب مال بميرد و چند وارث داشته باشد، كسي كه امانت را قبول كرده بايد مال را به همه ورثه بدهد، يا به كسي بدهد كه همه آنان گرفتن مال را به او واگذار كرده‌اند، پس اگر بدون اجازه ديگران تمام مال را به يكي از ورثه بدهد، ضامن سهم ديگران است.

«1855» اگر كسي كه امانت را قبول كرده بميرد، يا ديوانه شود، وارث يا وليّ او بايد هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، يا امانت را به او برساند.

«1856» اگر امانت دار نشانه‌هاي مرگ را در خود ببيند به طوري كه اطمينان به مرگ خود پيدا كند، چنانچه ممكن است بايد امانت را به صاحب آن يا وكيل او برساند، و اگر ممكن نيست بايد آن را به حاكم شرع، و اگر

آن هم نشد به مؤمنين عادل بدهد، و چنانچه به حاكم شرع و مؤمنين عادل دسترسي ندارد، در صورتي كه وارث او امين است و از امانت اطلاع دارد، لازم نيست وصيت كند، و گرنه بايد وصيت كند و شاهد بگيرد و به وصي و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصيات مال و محل آن را بگويد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 372
«1857» اگر امانت دار نشانه‌هاي مرگ را در خود ببيند و به وظيفه‌اي كه در مسأله قبل گفته شد عمل نكند، چنانچه آن امانت از بين برود بايد عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد.
«1858» اگر از فاسق يا كافر امانتي گرفته و او آن را مطالبه كند، واجب است آن را رد نمايد، ولي بنابراظهر واجب نيست كه امانت كافر حربي را رد كند و جايز است مسلمان آن را براي خودش تملّك نمايد، بلكه اگر امانت وسايل جنگي باشد، رد كردن آن در زمان جنگ جايز نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 373

عاريه آن است كه انسان مال خود را به ديگري بدهد كه از آن استفاده كند و در عوض، چيزي هم از او نگيرد.
«1859» در عاريه، استفاده‌هايي جايز است كه عادتاً و به حسب زمان و مكان مناسب آن چيز باشد و استفاده‌هايي غير از منافع ظاهره آن جايز نيست، مگر اين كه بداند يا قرينه باشد كه مي‌تواند از همه منافع آن استفاده كند، و اگر چيزي بود كه منافع متعددي داشت، و قرينه‌اي هم بر منع بعضي از منافع وجود نداشت، استفاده از تمام منافع آن، جايز است.
«1860» اگر از مقداري كه در عاريه معين شده تعدي و تجاوز نمايد، مثلًا زيادتر از مقداري كه مجاز بوده بر حيوان عاريه‌اي حمل كرد يا سوار بر آن شد، يا زمين را زيادتر از مقداري كه اجازه داشت زراعت كرد، پس اجرت استفاده‌هاي زيادتر از آن مقدار را ضامن است، و اگر آن را براي استفاده معيني عاريه كرده ولي استفاده ديگري از آن نموده پس اجرت تمام آن را ضامن است، و اگر آن مال تلف شود عين آن را هم ضامن است.
«1861» لازم نيست در عاريه صيغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصد عاريه به كسي بدهد و او به همين قصد بگيرد، عاريه صحيح است.
«1862» عاريه دادن چيز غصبي و چيزي كه مال انسان است ولي منفعت آن را به ديگران واگذار كرده، مثلًا آن را اجاره داده، در صورتي صحيح است كه مالك چيز غصبي يا كسي كه آن چيز را اجاره كرده، بگويد، به عاريه دادن راضي هستم.
«1863» چيزي را كه منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره كرده مي‌تواند

عاريه بدهد، ولي اگر در اجاره شرط كرده باشند كه خودش از آن استفاده كند، نمي‌تواند آن را به ديگري عاريه دهد.
«1864» اگر ديوانه و بچّه، مال خود را عاريه بدهند صحيح نيست، اما اگر وليّ بچه مصلحت بداند كه مال او را عاريه دهد و بچه آن مال را به دستور وليّ به عاريه كننده برساند، اشكال ندارد.
«1865» اگر در نگهداري چيزي كه عاريه كرده كوتاهي نكند و در استفاده از آن هم زياده روي ننمايد و اتفاقاً آن چيز تلف شود ضامن نيست؛ ولي چنانچه شرط كنند كه اگر تلف شود عاريه كننده ضامن باشد، يا چيزي را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد، بنابر اظهر بايد عوض آن را بدهد.
«1866» اگر طلا ونقره را عاريه نمايد و شرط كند كه اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نيست.

«1867» اگر عاريه دهنده بميرد، گيرنده بايد چيزي را كه عاريه كرده به ورثه او بدهد.
«1868» اگر عاريه دهنده طوري شود كه شرعاً نتواند در مال خود تصرف كند، مثلًا ديوانه شود، عاريه كننده بايد مالي را كه عاريه كرده به وليّ او بدهد.
«1869» كسي كه چيزي عاريه داده هروقت بخواهد مي‌تواند آن را پس بگيرد، و كسي هم كه عاريه كرده هروقت بخواهد مي‌تواند آن را پس دهد.
«1870» اگر زميني را براي دفن ميت مسلمان يا كسي كه در حكم مسلمان است عاريه داد و بعد از دفن از عاريه برگشت، نمي‌تواند عاريه گيرنده را وادار به نبش قبر نمايد، مگر آن كه بدن ميت از بين رفته باشد.
«1871» اگر ظرف طلا و نقره را براي زينت اطاق عاريه بدهند، اشكال ندارد، ولي اگر براي استفاده حرام بدهند باطل است.
«1872» عاريه دادن گوسفند براي استفاده از شير و پشم آن، و عاريه دادن حيوان نر براي جفت‌گيري صحيح است.
«1873» اگر چيزي را كه عاريه كرده به مالك يا وليّ او بدهد و بعد آن چيز تلف شود، عاريه كننده ضامن نيست، و در غير اين صورت ضامن است، اگر چه مثلًا آن
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 375
را به جايي ببرد كه صاحبش معمولًا به آنجا مي‌برده؛ مثلًا اسب را در اصطبلي كه صاحبش براي آن درست كرده ببندد.
«1874» چيزي را كه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن، نمي‌تواند به ديگري اجاره يا عاريه دهد.
«1875» اگر چيزي را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن، به ديگري عاريه دهد، چنانچه كسي كه اول آن چيز را عاريه كرده، بميرد يا ديوانه شود، عاريه دومي باطل نمي‌شود.
«1876» اگر بداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است، بايد آن را به صاحبش برساند و نمي‌تواند به عاريه دهنده بدهد.
«1877» اگر مالي را كه مي‌داند غصبي است عاريه كند و از آن استفاده‌اي ببرد و در دست او از بين برود، مالك مي‌تواند عوض مال را از او يا از كسي كه مال را غصب كرده مطالبه كند، و همچنين مي‌تواند عوض استفاده‌هايي را كه عاريه گيرنده برده، از او و يا از غاصب مطالبه نمايد، و اگر مالك چيزي از غاصب گرفت، غاصب مي‌تواند عوض آن را از عاريه گيرنده بگيرد، و اگر مالك، عوض مال يا عوض استفاده آن را از عاريه كننده‌بگيرد، اونمي‌تواند چيزي را كه به مالك مي‌دهداز عاريه دهنده مطالبه نمايد.
«1878» اگر نداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است و در دست او از

بين برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگيرد، او هم مي‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد، ولي اگر چيزي را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد، يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چيز از بين برود، بايد عوضش را بدهد، نمي‌تواند چيزي را كه به صاحب مال مي‌دهد، از عاريه دهنده مطالبه نمايد.

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 376

«2128» انسان مي‌تواند با نذر كردن، انجام كاري كه مطلوب شارع است و يا ترك كاري را كه مورد نهي واقع شده بر خود واجب كند.
«2129» كسي كه نذر مي‌كند بايد عاقل، بالغ و مسلمان باشد. بنا بر اين نذر از غيربالغ يا ديوانه، يا كافر صحيح نيست.
«2130» كسي كه نذر مي‌كند بايد به اختيار خود نذر كند، بنابراين اگر كسي مجبور شده باشد، يا عصباني باشد به طوري كه بي‌اختيار شده باشد، يا كسي در حال غفلت و بي توجهي يا اشتباهي و بدون تصميم نذر كند، نذر او صحيح نيست.
«2131» سفيه و كسي كه مفلّس است يعني ورشكست شده، نذري كه مربوط به مسائل مالي باشد از آنان صحيح نيست.
«2132» كسي كه نذر مي‌كند بايد به قصد قربت و نزديك شدن به خداوند متعال نذر كند، بنابراين اگر براي خدا نذر نكند، صحيح نيست، بنابراين كافي است موقع نذر كردن بنا بر اظهر بگويد: «لِلَّهِ عَلَيَّ»، يعني: «براي خداوند، به عهده من باشد كه فلان كار را انجام بدهم»، و اگر كسي كه عربي نمي‌داند ترجمه آن را به هر زباني بگويد كافي است.
«2133» اگر نذر كند كاري را انجام دهد، بايد بنابراقرب، آن كار واجب يا مستحب باشد، پس اگر نذر كند كار مباحي انجام دهد، صحيح نيست، و اگر نذر كند كاري را ترك كند، بايد آن كار حرام يا مكروه باشد.
«2134» بايد به آنچه كه نذر كرده قدرت و توانايي داشته باشد، بنابراين اگر به چيزي عقلًا يا عادتاً قدرت نداشت و نذر كرد، صحيح نيست.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 427
«2135» اگر در نذر خصوصيت معيّني قرار دهد، مثلًا نذر كند، اين پول را در فلان مسجد مصرف كنم، يا فلان روز را روزه بگيرم، يا اين مال را خرج روضه حضرت سيدالشهداء نمايم، بايد به همان صورتي كه نذر كرده عمل كند و مخالفت با آن نمي‌تواند بكند.
«2136» نذر زن، بدون اجازه شوهر، بنا بر احتياط واجب وضعاً منعقد مي‌شود.
«2137» اگر از روي اختيار به نذر خود عمل نكند، بايد كفاره بدهد، و كفاره آن- بنا بر اظهر- كفاره «قَسَم» و بنابر احتياط مستحب، كفاره افطار عمدي روزه ماه رمضان است. و نيز اگر نذر روزه معين كرده باشد، كفاره آن بنابر احتياط واجب، همان كفاره افطار عمدي است.
«2138» اگر نذر كند كه در هر هفته، مثلًا روز جمعه را روزه بگيرد، چنانچه يكي از جمعه‌ها عيد فطر يا قربان باِشد كه روزه گرفتن در آن حرام است،

يا عذري جهت روزه گرفتن دارد، مثلًا حيض براي او پيدا شد، بايد آن روز را روزه نگيرد، بلكه قضاي آن را بجا آورد.
«2139» اگر نذر كند كه مقدار معيني از مال را صدقه دهد، چنانچه پيش از دادن صدقه بميرد، بايد آن مقدار از مال او صدقه داده شود.
«2140» اگر نذر كند كه به فقير معيّني صدقه دهد، نمي‌تواند آن را به فقير ديگر بدهد، و اگر آن فقير بميرد بايد به ورثه او بدهد.
«2141» اگر براي حرم يكي از امامان يا امام زادگان چيزي نذر كند، بايد آن را در تعمير و روشنايي و فرش حرم و مانند اينها مصرف كند.
«2142» اگر چيزي را براي يكي از امامان نذر كند، چنانچه مصرف معيّني را قصد كرده، بايد به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معيني را قصد نكرده، بايد به فقرا و زوّار بدهد و يا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را به آن امام هديه كند؛ و همچنين است اگر چيزي را براي امامزاده نذر كند.
«2143» هرگاه گوسفند معيني را براي صدقه، يا يكي از امامان نذر كند، پشم و چاقي و آنچه از او متولّد مي‌شود بعد از نذر، جزء نذر خواهد بود.

«2144» هرگاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود و يا مسافرش به سلامت برسد، عملي را انجام دهد و بعداً معلوم شود كه قبل از نذر مريض خوب شده و مسافر به سلامت برگشته، عمل به نذر واجب نيست.
«2145» عهد آن است كه انسان با خداوند پيمان مي‌بندد كه كاري را انجام دهد يا ترك نمايد و تمام شرايطي كه براي صحيح بودن نذر بيان شد، در عهد نيز معتبر است.
«2146» صيغه عهد براي كسي كه مي‌خواهد انجام كار يا ترك كاري را بر خود واجب كند، چنين است: «عاهَدْتُ اللَّهَ انْ افْعَلَ كَذا اوْ اتْرُكَ كَذا» يا «عَلَيَّ عَهْدُ اللَّهِ انْ افْعَلَ كَذا اوْ اتْرُكَ كَذا»، به جاي «افْعَلَ كَذا» تا آخر، آن كار را به زبان بياورد، و مي‌تواند هنگام خواندن صيغه عهد، انجام كار يا ترك آن كار را مشروط به تحقق امر ديگري نمايد و يا به طور مطلق بگويد، و شرايط عهد كننده مثل شرايطي است كه در نذر و قسم بيان شد.
«2147» هرگاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعي خود برسد كار خيري را انجام دهد بايد بعد از آن كه حاجتش برآورده شد آن كار را انجام دهد، و نيز اگر بدون اين كه حاجتي داشته باشد عهد كند كه عمل خيري را انجام دهد، آن عمل بر او واجب مي‌شود.
«2148» اگر به عهد خود وفا نكند بايد كفاره بدهد و كفاره آن بنابراحتياط كفاره افطار عمدي روزه ماه رمضان است.

وَقْف

وقف آن است كه انسان مالي را به صورت مخصوص به موارد و مصارف معيني، اختصاص دهد، و احكام آن در مسائل آينده گفته خواهد شد.
«2149» اگر كسي چيزي را وقف كند، از ملك او خارج مي‌شود و خود او و ديگران نمي‌توانند آن را ببخشند يا بفروشند و كسي هم از آن ملك ارث نمي‌برد، ولي در بعضي از موارد بسيار نادر كه در كتاب‌هاي مفصل بيان شده است به طور استثنايي، فروختن آن جايز است.
«2150» لازم نيست صيغه وقف را به عربي بخوانند، بلكه اگر مثلًا بگويد، خانه خود را وقف كردم، وقف صحيح است و در وقف قبول كردن مطابق احتياط است.
«2151» اگر ملكي را براي وقف معين كند و پيش از خواندن صيغه وقف پشيمان شود يا بميرد، وقف درست نيست.
«2152» كسي كه مالي را وقف مي‌كند، بنا بر اظهر مي‌تواند شرط كند كه تا مدتي و يا تا وقتي زنده است خودش و يا متعلقين او از مال موقوفه، استفاده نمايند و منافع آن مال به آنها برسد.
«2153» وقف در صورتي صحيح است كه مال وقف را به تصرف كسي كه براي او وقف شده يا وكيل، يا وليّ او بدهند، ولي اگر چيزي را بر اولاد صغير خود وقف كند وبه قصد اين كه آن چيز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهداري نمايد وقف صحيح است.
«2154» اگر مسجد را وقف كنند، بعد از آن كه واقف به قصد واگذار كردن اجازه

رساله توضيح المسائل، متن، ص: 430

دهد كه در آن مسجد نماز بخوانند، همين كه يك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست مي‌شود.
«2155» وقف كننده بايد بالغ، عاقل و با قصد و اختيار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف كند، بنا بر اين سفيه چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، اگر چيزي را وقف كند صحيح نيست.
«2156» اگر مالي را براي كساني كه به دنيا نيامده‌اند وقف كند درست نيست، ولي وقف براي اشخاصي كه بعضي از آنها به دنيا آمده‌اند صحيح و آنها كه به دنيا نيامده‌اند بعد از تولّد با ديگران شريك مي‌شوند.
«2157» اگر چيزي را بر خودش وقف كند، مثل آن كه دكاني را وقف كند كه عايدي آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمايند صحيح نيست، ولي اگر مثلًا مالي را بر فقرا وقف كند و خودش فقير شود، مي‌تواند از منافع وقف استفاده نمايد.

«2158» اگر براي چيزي كه وقف كرده متولّي معين كند، بايد مطابق قرار داد او رفتار نمايند. و اگر معين نكند، چنانچه بر افراد مخصوصي، مثلًا بر اولاد خود وقف كرده باشد، در مورد چيزهايي كه مربوط به مصلحت وقف است، كه در نفع بردن طبقات بعد نيز دخالت دارد، اختيار با حاكم شرع است ولي در مورد چيزهايي كه مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشند، اختيار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشند اختيار با وليّ ايشان است و براي استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نيست.
«2159» اگر ملكي را، مثلًا بر فقرا يا سادات وقف كند، يا وقف كند كه منافع آن به مصرف خيرات برسد، در صورتي كه براي آن ملك متولي معين نكرده باشد، اختيار آن با حاكم شرع است.
«2160» اگر ملكي را بر افراد مخصوصي، مثلًا بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه‌اي بعد از طبقه ديگر از آن استفاده كنند، چنانچه متولّي ملك، آن را اجاره دهد و بميرد، در صورتي كه مراعات مصلحت وقف يا مصلحت طبقه بعد را كرده باشد اجاره باطل نمي‌شود. ولي اگر متولي نداشته باشد و يك طبقه از كساني كه ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بين مدت اجاره بميرند، در صورتي كه طبقه

بعد اجازه ندهند، اجاره باطل مي‌شود، و در صورتي كه مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان مي‌گيرد.
«2161» اگر متولي وقف خيانت كند و عايدات آن را به مصرفي كه معين شده نرساند، چنانچه براي عموم وقف شده باشد، در صورت امكان، حاكم شرع بايد به جاي او متولّي اميني معين نمايد.
«2162» فرشي را كه براي حسينيه وقف كرده‌اند، نمي‌توان براي استفاده‌هاي ديگر، حتي براي نماز به مسجد يا غير مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزديك حسينيه باشد.

وصيت آن است كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براي او كارهايي انجام دهند، يا بگويد بعد از مرگش چيزي از مال او ملك كسي باشد، يا براي اولاد خود و كساني كه اختيار آنان با اوست قَيّم و سر پرست معين كند، و كسي را كه به او وصيت مي‌كنند، وصيّ مي‌گويند.
«2163» پدر و جد پدري كه بر اطفال ولايت دارند در صورتي كه يكي از آنها زنده است، مي‌تواند وصيت كند كه سرپرستي اطفالش براي شخص ديگري باشد، و همين طور مي‌تواند وصيت كند كه شخص دوم نيز، بعد از خود شخص سومي را به عنوان سرپرست اطفال انتخاب كند، ولي اين حق براي مادر ثابت نيست، بلكه قيّم اطفال وليّ شرعي آنها است.
«2164» كسي كه مي‌خواهد وصيت كند، بنابراظهر مي‌تواند با اشاره‌اي كه مقصودش را بفهماند، وصيت كند اگر چه لال هم نباشد.
«2165» بنا بر اظهر انسان مي‌تواند وصيت خود را به وسيله نوشتن انجام دهد.
«2166» وصيت به صرف كردن مالي در معصيت جايز نيست، پس وصيتي كه مشتمل بر كمك ظالم در ظلمش و فاسق در فسقش است باطل مي‌باشد، به شرط اينكه مقصود او منحصراً اين مصرف خاص بوده باشد، و گرنه اصل وصيّت صحيح است، ولي در راههاي خير مصرف مي‌گردد و همچنين اگر مورد وصيّت مشترك بين حلال و حرام باشد، حمل بر حلال مي‌شود، مگر آن كه بدانيم كه در وصيت قصد حرام نموده، كه در اين صورت صحيح نيست، و اگر وصيت به چيزي كرد كه استفاده از آن غالباً در حرام است ولي بدانيم كه مقصود او منفعت حلال بوده است
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 433
واطمينان به مصرف در حلال باشد و عرفاً كمك به انجام معصيت نباشد، وصيت صحيح است.
«2167» مالي كه مورد وصيت قرار مي‌گيرد بايد قابليت تملّك داشته باشد؛ پس وصيت به شراب يا سگ و خوك و امثال آنها باطل است، مگر آن كه مقصود او جهت حلالي، مثل وصيت به شراب براي سركه كردن باشد.
«2168» وصيت نمودن به سكونت موقت يا هميشگي در خانه‌اي صحيح است، و همچنين است وصيت به ميوه درختي، كه در اين صورت شامل ميوه موجود در حال وصيت هم مي‌شود، مگر آن كه قرينه‌اي بر خروج آن از مورد وصيت وجود داشته باشد.
«2169» وصيت شخص سفيه صحيح نيست مگر اين كه عقلايي باشد و

مربوط به امور مالي نباشد كه بخواهد چيزي را مال كسي كند، و وصيّت كسي كه ورشكست شده، اگر وصيت او مزاحمت با حقوق طلبكارهايش نداشته باشد، صحيح است.
«2170» كسي كه وصيت مي‌كند بايد بالغ و عاقل باشد، ولي بچه ده ساله‌اي كه خوب و بد را تميز مي‌دهد، اگر وصيت او مثل افراد بالغ عاقل باشد، بنابر اظهر، وصيت او صحيح است، و نيز وصيت كننده بايد از روي اختيار وصيت كند و كسي او را مجبور نكرده باشد و در غير اينصورت صحيح نيست.
«2171» كسي كه از روي عمد مثلًا زخمي به خود زده، و همين طور بنابر اظهر كسي كه سمي خورده است كه به واسطه آن، يقين يا گمان به مردن او پيدا مي‌شود، اگر وصيت كند كه مقداري از مال او را به مصرفي برسانند صحيح نيست، و اگر بعد از اين عمل وصيّت كرد ولي نمرد، در نفوذ اين وصيت تأمل است و احتياط در تجديد وصيت است، و اگر تجديد نكرد، بايد در عمل به وصيّت بر طبق احتياط مناسب عمل شود.
«2172» اگر انسان وصيت كند كه چيزي را به شخصي بدهند، بنابر احوط، در صورتي آن شخص آن چيز را مالك مي‌شود كه آن را قبول كند، اگر چه در حال حيات وصيت كننده باشد، و اگر قبول كرد و بعد از مردن وصيت كننده ردّ كرد، مال
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 434
از آنِ اوست و ردّ او بي‌فايده است.
«2173» وصيّ بايد بالغ و عاقل و مورد اطمينان باشد، پس اگر خيانتي از او ظاهر شد، وصايتش باطل مي‌گردد و حق تصرّفات از او سلب مي‌شود، و وصي مي‌تواند مرد باشد يا زن، نابينا باشد يا بينا، وارث وصيت كننده باشد يا غير آن، و وصيّ ميت مسلمان بايد مسلمان باشد.
«2174» اگر كسي چند وصي براي خود معين كند، چنانچه اجازه داده باشد كه هركدام به تنهايي به وصيت عمل كنند، لازم نيست در انجام وصيت از يكديگر اجازه بگيرند، و همچنين است بنا بر اظهر اگر در اين مورد چيزي اظهار نكرده باشد، و اگر اجازه نداده باشد، بايد با نظر يكديگر به وصيت عمل نمايند، و اگر حاضر نشوند كه با يكديگر به وصيت عمل كنند، و در تشخيص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتي كه تأخير و مهلت دادن موجب شود كه عمل به وصيت معطل بماند، حاكم شرع آنها را مجبور مي‌كند كه تسليم نظر كسي شوند كه صلاح را تشخيص مي‌دهد، و اگر اطاعت نكنند، به جاي آنان ديگران را معين مي‌نمايد، و اگر يكي از آنان قبول نكرد يك نفر ديگر را به جاي او تعيين مي‌نمايد.
«2175» اگر شخصي را وصي و ديگري را ناظر قرار دهد، بنابراظهر تصرفِ وصي مشروط به رأي موافق ناظر است، و ناظر هم نمي‌تواند

مستقلًا تصرف كند، و اگر ناظر وفات نمود يا از مداخله امتناع كرد، بنابراحوط تصرف وصي منوط به نظر حاكم است، و اگر وصي وفات كرد حاكم مداخله مي‌نمايد.
«2176» اگر انسان از وصيت خود برگردد، مثلًا بگويد ثلث مالش را به كسي بدهند، بعد بگويد به او ندهند، وصيت باطل مي‌شود، و اگر وصيت خود را تغيير دهد، مثل آن كه قيّمي براي بچه‌هاي خود معين كند بعد ديگري را به جاي او قيّم نمايد، وصيت اولش باطل مي‌شود و بايد به وصيت دوم او عمل نمايند.
«2177» اگر كاري كند كه معلوم شود از وصيت خود بر گشته، مثلًا خانه‌اي را كه وصيت كرده به كسي بدهند، بفروشد، يا ديگري را براي فروش آن وكيل نمايد، وصيت باطل مي‌شود.
«2178» اگر وصيت كند چيز معيني را به كسي بدهند، بعد وصيت كند كه نصف
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 435
همان را به ديگري بدهند، بايد آن چيز را دو قسمت كنند و به هر كدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.
«2179» اگر كسي در مرضي كه به آن مرض مي‌ميرد، مقداري از مالش را به شخصي ببخشد و وصيت كند كه بعد از مردن او هم مقداري به شخصي ديگر بدهند، آنچه را كه در حال زندگي بخشيده، از اصل مال است و احتياج به اذن ورثه ندارد، و چيزي را كه وصيت كرده، اگر به مقدار ثلث ميراث يا كمتر باشد، وصيت نافذ است و اگر زيادتر از ثلث باشد، زيادي آن احتياج به اذن ورثه دارد.
«2180» اگر وصيت كند كه ثلث مال او را بفروشند و عايدي آن را به مصرفي برسانند، بايد مطابق گفته او عمل نمايند.
«2181» اگر در مرضي كه به آن مي‌ميرد، بگويد مقداري به شخصي بدهكار است، چنانچه متهم باشد كه براي ضرر زدن به ورثه گفته است، بايد مقداري را كه معين كرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد و كسي هم منكر گفته او نشود، بايد از اصل مالش بدهند.
«2182» اگر انسان وصيت كند كه چيزي را به كسي بدهند، بايد آن شخص وجود داشته باشد، پس اگر وصيت كند به بچه‌اي كه ممكن است فلان زن حامله شود چيزي بدهند، باطل است، ولي اگر وصيت كند به بچه‌اي كه در شكم مادر است چيزي بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصيت صحيح است، پس اگر زنده به دنيا آمد، بايد آنچه را كه وصيت كرده به او بدهند، و اگر مرده به دنيا آمد، وصيت باطل مي‌شود و آنچه را كه براي او وصيت كرده، ورثه ميان خودشان قسمت مي‌كنند.
«2183» اگر وصيّت كرد براي گروهي كه موصوف به صفت خاصي

هستند، مثل فقرا، بايد صفت فقر در هنگام مرگ وصيت كننده هم موجود باشد و وجودش در زمان وصيت كافي نيست.
«2184» اگر انسان بفهمد كسي او را وصيّ قرار داده، چنانچه به اطلاع وصيت كننده برساند كه براي انجام وصيت او حاضر نيست، لازم نيست بعد از مردن او به وصيت عمل كند. ولي اگر پيش از مردن او نفهمد كه او را وصي قرارداده، يا بفهمد و
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 436
به او اطلاع ندهد كه براي عمل كردن به وصيت حاضر نيست، يا اطلاع بدهد ولي به او نرسد، در صورتي كه مشقت نداشته باشد، بايد وصيت او را انجام دهد.
«2185» اگر كسي دو نفر را وصي قراردهد، چنانچه يكي از آن دو بميرد، يا ديوانه، يا كافر شود، حاكم شرع يك نفر را به جاي او معين مي‌كند، در صورتي كه وصيت كننده، بودن هر دو را شرط كرده باشد؛ و اگر هردو بميرند، يا ديوانه، يا كافر شوند، حاكم شرع دو نفر ديگر را معين مي‌كند. ولي اگر يك نفر بتواند وصيت را عملي كند، معين كردن نفر دوم، لازم نيست.
«2186» اگر وصي نتواند به تنهايي كارهاي ميّت را انجام دهد، حاكم شرع براي كمك او يك نفر ديگر را معين مي‌كند.
«2187» اگر مقداري از مال ميت در دست وصي تلف شود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده و يا تعدي نموده، مثلًا ميّت وصيت كرده است كه فلان مقدار به فقراي فلان شهر بده و او مال را به شهر ديگري برده و در راه از بين رفته، ضامن است، و اگر كوتاهي نكرده و تعدي هم ننموده، ضامن نيست.
«2188» هر گاه انسان شخصي را وصي كند و بگويد كه اگر آن شخص بميرد فلان شخص ديگر وصي باشد، بعد از آن كه وصي او مرد، وصي دوم بايد كارهاي ميّت را انجام دهد.
«2189» حجّي كه بر ميّت واجب است و بدهكاري و حقوقي را كه مثل خمس و زكات و مظالم، ادا كردن آنها واجب مي‌باشد، بايد از اصل تركه ميت بدهند، اگر چه ميّت براي آنها وصيت نكرده باشد.
«2190» اگر مال ميّت از بدهي و حج واجب و حقوقي كه مثل خمس و زكات و مظالم بر او واجب است زياد بيايد، چنانچه وصيت كرده باشد كه ثلث يا مقداري از ثلث را به مصرفي برسانند، بايد به وصيت او عمل كنند، و اگر وصيت نكرده باشد، آنچه مي‌ماند، مال ورثه است.
«2191» اگر مصرفي را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، وصيت او در بيشتر از ثلث در صورتي صحيح است كه ورثه حرفي بزنند، يا كاري كنند كه معلوم شود عملي شدن وصيت را اجازه داده‌اند و تنها راضي

بودن آنان كافي

نيست؛ و اگر مدتي بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحيح است.
«2192» اگر مصرفي را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، و ورثه او پيش از مردنش اجازه بدهند كه وصيت او عملي شود، بعد از مردن او بنابر اظهر نمي‌توانند از اجازه خود برگردند.
«2193» مقصود از ثلث مال كه وصيت در آن نافذ است، ثلث مال در وقت وفات وصيّت كننده است، پس اگر در اثر نقصان اموال، مقدار ثلث اموالش در وقت وفات كمتر از زمان وصيت شده باشد، وصيت او در ثلث اموال موجود، نافذ است.
«2194» اگر ميت وصيت به ثلث كند ولي مصرفي را معين نكند، در امور خيريّه مصرف مي‌شود.
«2195» اگر مالي را براي عدّه معيّني مثلًا براي طلاب مدرسه خاصي وصيت كرد، بايد به طور مساوي بين آنها تقسيم شود امّا اگر آن عدّه غير معين بودند، مثلًا براي عنوان كلي طلاب وصيت كرد، صرف كردن در بعضي از آنها كافي است ولو به سه نفر هم نرسد.
«2196» اگر مالي را براي شخصي وصيت كرد و معين نكرد كه در چه راهي مصرف كند و او هم قبول كرد، آن مال را مالك مي‌شود، اما چنانچه تعيين كرد كه چگونه مصرف شود، اگر تخلّف كند، ضامن است.
«2197» اگر وصيّت كند كه از ثلث مال او خمس و زكات يا بدهي ديگر او را بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، چنانچه ثلث مال او به اندازه اين كارها بود، به آن عمل مي‌شود، و اگر كمتر بود، اول واجبات مالي او، مثل خمس، زكات، بدهي و حج واجب را انجام مي‌دهند و اگر اضافه آمد واجبات بدني مثل نماز و روزه، و اگر باز هم چيزي از ثلث اضافه آمد به مصرف مستحبات مي‌رسانند، مگر اين كه معلوم باشد كه منظور ميت اين نبوده كه فقط از ثلث مصرف شود كه در اين صورت واجبات مالي- كه قسم اول است- از اصل مال ميت برداشته مي‌شود و بقيه از ثلث، و اگر منظور ميّت مبهم بود، احتياط در اين است كه آنچه بيش از ثلث مصرف مي‌شود، با اجازه ورثه باشد.

«2198» اگر وصيت كند كه بدهي او را بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم انجام دهند، چنانچه وصيت نكرده باشد كه اينها را از ثلث بدهند، بايد بدهي او را از اصل مال بدهند و اگر چيزي زياد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و كارهاي مستحبي كه معين كرده برسانند، و در صورتي كه ثلث كافي نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند بايد

وصيت او عملي شود و اگر اجازه ندهند، بايد نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چيزي زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند.
«2199» اگر كسي بگويد كه ميت وصيت كرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصديق كنند، يا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته او را تصديق نمايد، يا يك مرد و دو زن عادل يا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، بايد مقداري را كه مي‌گويد به او بدهند، و اگر يك زن عادل شهادت دهد، بايد يك چهارم چيزي را كه مطالبه مي‌كند به او بدهند. و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند بايد سه چهارم آن را به او بدهند، و نيز اگر دو مرد كافر ذمّي كه در دين خود عادل باشند و مورد وثوق به راستگوئي و عدم خيانت باشند گفته او راتصديق كنند، در صورتي‌كه ميت ناچار بوده‌است‌كه وصيت كند و مرد و زن عادلي هم در موقع وصيت نبوده، بايد چيزي را كه مطالبه مي‌كند به او بدهند.
«2200» اگر كسي بگويد من وصيّ ميتم كه مال او را به مصرفي برسانم، يا ميت مرا قيّم بچه‌هاي خود قرار داده، در صورتي كه دو مرد عادل گفته او را تصديق نمايند، حرف او را بايد قبول كرد، و صورتهاي ديگر، مثل شهادت يك مرد عادل با قسم خوردن يا شهادت چند زن با يك مرد عادل يا بدون آن، مورد تأمّل است.
«2201» اگر وصيت كند چيزي به شخصي بدهند و آن شخص پيش از آن كه قبول يا رد كند بميرد، تا وقتي ورثه او وصيت را رد نكرده‌اند، مي‌توانند آن را قبول نمايند، ولي اين در صورتي است كه وصيت كننده از وصيت خود بر نگردد وگرنه ورثه آن شخص حقي به آن چيز ندارند. و اگر آن شخص بعد از قبول فوت كرد، مال
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 439
از آن وارث اوست و نيازي به قبول مجدّد وارث نيست. مگر آن كه وصيت كننده از وصيّتش برگردد.
«2202» مستحب است انسان براي خويشان و نزديكان خود مالي را وصيت كند اگر چه آن اشخاص از او ارث هم مي‌برند، و مكروه است براي نزديكاني كه از او ارث نميرند، هيچ وصيتي نكند.

ارث

اشاره

«2203» كساني كه به واسطه خويشي ارث مي‌برند سه دسته يا طبقه هستند:
طبقه اول: پدر و مادر و اولاد ميّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد، هرچه پايين آيند، كه هر كدام آنان كه به ميّت نزديكتر است ارث مي‌برد بدين معني كه مثلًا اگر نوه ميّت هست نتيجه او ارث نمي‌برد. و تا يك نفر از اين طبقه هست طبقه دوم ارث نمي‌برند، مگر اين كه كسي كه از طبقه اول وجود دارد، شرعاً از ارث ممنوع شود، كه در اين صورت نوبت به طبقه دوم مي‌رسد.
طبقه دوم: جدّ، يعني پدر بزرگ و پدر او، هرچه بالا رود، و جدّه، يعني مادربزرگ و مادر او، هر چه بالا رود، پدري باشد يا مادري؛ و خواهر و برادر، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ايشان، هركدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي‌برد كه معناي آن در طبقه اول گفته شد. و تا يك نفر از اين طبقه هست طبقه سوم ارث نمي‌برند.
طبقه سوم: عمو، عمه، دايي، خاله، هرچه بالا روند، و اولاد آنان هرچه پايين آيند، و تا يك نفر از عموها، عمه‌ها، دايي‌ها و خاله‌هاي ميت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمي‌برند، ولي اگر ميت عموي پدري و پسر عموي پدر و مادري داشته باشد، و غير از اينها وارثي نداشته باشد، ارث به پسر عموي پدر و مادري مي‌رسد و عموي پدري ارث نمي‌برد. اگر ميت وارثي از قبيل پسر يا دختر عمو، يا پسر يا دختر عمه، يا پسر يا دختر دايي، يا پسر يا دختر خاله كه از طرف پدر و مادر هستند و از طرف ديگر عمو يا عمه يا دايي يا خاله از طرف پدر يا فقط مادر دارد، احتياط در اين است كه دو طبقه با هم صلح نمايند.
«2204» اگر عمو، عمه، دايي و خاله خود ميت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان

نباشند، عمو، عمه، دايي و خاله پدر و مادر ميت ارث مي‌برند، و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مي‌برند، و اگر آنها هم نباشند عمو، عمه، دايي و خاله جد و جده ميت، و اگر اينها هم نباشند، اولادشان ارث مي‌برند.
«2205» زن و شوهر به تفصيلي كه گفته خواهد شد از يكديگر ارث مي‌برند.

ارث طبقه اول

«2206» اگر وارث ميت فقط يك نفر از طبقه اول باشد، مثلًا پدر يا مادر يا يك پسر يا يك دختر باشد، همه مال ميت به او مي‌رسد؛ و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود؛ و اگر يك پسر و يك دختر باشد، مال را سه قسمت مي‌كنند، دو قسمت را پسر و يك قسمت را دختر مي‌برد؛ و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوري تقسيم مي‌كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد.

«2207» اگر وارث ميت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت مي‌شود، دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر مي‌برد، ولي اگر ميت دو برادر، يا چهار خواهر، يا يك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان پدري باشند، يعني پدر آنان با پدر ميت يكي باشد، خواه مادرشان هم با مادر ميت يكي باشد يا نه اگرچه تا پدر و مادر ميت هستند اين افراد ارث نمي‌برند، ولي وجود آنها موجب مي‌شود كه مادر شش يك (16) مال را ببرد و بقيه به پدر برسد، به شرط آن كه برادران يا خواهران كافر نباشند و در حالي كه مادرشان آزاد و مسلمان است آنها بنده نباشند، و هنگام مردن ميت، از مادر متولد شده باشند.

«2208» اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد، چنانچه ميت دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدري نداشته باشد، مال را پنج قسمت مي‌كنند، پدر و مادر، هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را مي‌برد و اگر دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدري داشته باشد، مال را شش قسمت مي‌كنند، پدر و مادر، هركدام يك قسمت و دختر سه قسمت مي‌برد و

يك قسمت باقيمانده را چهار قسمت مي‌كنند يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر مي‌دهند، مثلًا اگر مال ميت را 24 قسمت كنند 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن به پدر و 4 قسمت آن را به مادر مي‌دهند، ولي در آن تأمل است.

«2209» اگر وارث ميت فقط پدر، مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مي‌كنند، پدر و مادر هر كدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را مي‌برد و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوي بين خودشان قسمت مي‌كنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوري تقسيم مي‌كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد.

«2210» اگر وارث ميت فقط پدر و يك پسر يا مادر و يك پسر باشند مال

را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و پنج قسمت را پسر مي‌برد.
«2211» اگر وراث ميت فقط پدر يا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را به شش قسمت مساوي تقسيم مي‌كنند، يك قسمت آن را، پدر يا مادر مي‌برد و بقيه را طوري قسمت مي‌كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد.
«2212» اگر وارث ميت فقط پدر و يك دختر، يا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت مي‌كند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيه را دختر مي‌برد.
«2213» اگر وارث ميت فقط پدر و چند دختر، يا مادر و چند دختر باشند، مال را پنج قسمت مي‌كنند، يك قسمت را پدر يا مادر مي‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي‌كنند.
«2214» اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسري او، اگرچه دختر باشد، سهم پسر ميت را مي‌برد و نوه دختري او، اگرچه پسر باشد، سهم دختر ميت را مي‌برد؛ مثلاً اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر مي‌دهند.

ارث طبقه دوم

«2215» طبقه دوم از كساني كه به واسطه خويشي ارث مي‌برند، جدّ و جدّه، يعني پدربزرگ و مادربزرگ، و همچنين برادر و خواهر ميت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مي‌برند.
«2216» اگر وارث ميت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد، همه مال به او مي‌رسد، و اگر چند برادر پدر و مادري، يا چند خواهر پدر و مادري باشد، مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادري با هم باشند، هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد، مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادري دارد، مال را پنج قسمت مي‌كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مي‌برد.
«2217» اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري دارد، برادر و خواهر پدري كه از مادر با ميت جداست ارث نمي‌برند، و اگر برادر و خواهر پدر و مادري ندارد، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدري داشته باشد همه مال به او مي‌رسد، و اگر چند برادر يا چند خواهر پدري داشته باشد، مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود؛ و اگر هم برادر و هم خواهر پدري داشته باشد، هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد.
«2218» اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادري باشد كه از پدر با ميت جداست، همه مال به او مي‌رسد؛ و اگر چند برادر مادري يا چند خواهر مادري يا چند برادر و خواهر مادري باشند؛ مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود.
«2219» اگر ميت برادر و خواهر پدري و مادري، و برادر و خواهر پدري، و يك برادر يا يك خواهر مادري داشته باشد، برادر و خواهر پدري ارث نمي‌برند و مال را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادري و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي‌دهند و هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 444
«2220» اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري، و برادر و خواهر پدري، و برادر و خواهر مادري داشته باشد، برادر و خواهر پدري ارث نمي‌برد و مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادري به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي‌كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي‌دهند و هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد.
«2221» اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و يك برادر مادري يا يك خواهر مادري باشد، مال را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را

برادر يا خواهر مادري مي‌برد و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي‌دهند و هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد.
«2222» اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و چند برادر و خواهر مادري باشد، مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي‌كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي‌دهند و هر برادري دو برابر خواهر مي‌برد.
«2223» اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصيلي كه بعداً گفته مي‌شود مي‌برد و خواهر و برادر به طوري كه در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را مي‌برند، و نيز اگر زني بميرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را مي‌برد و خواهر و برادر به طوري كه در مسائل قبل گفته شد ارث خود را مي‌برند، ولي ارث بردن زن يا شوهر موجب نمي‌شود كه از سهم برادر و خواهر مادري چيزي كم شود اما از سهم برادر و خواهر پدر و مادري يا پدري كم مي‌شود مثلاً اگر وارث ميت شوهر و برادر و خواهر مادري و برادر و خواهر پدر و مادري او باشد، نصف مال به شوهر مي‌رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادري مي‌دهند و آنچه مي‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادري است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادري و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادري مي‌دهند.
«2224» اگر ميت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان

مي‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادري به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود و از سهمي كه به برادرزاده و خواهرزاده پدري يا پدر و مادري مي‌رسد هر پسري دو برابر دختر مي‌برد.
«2225» اگر وارث ميت فقط يك جد يا يك جده است، چه پدري باشد يا مادري، همه مال به او مي‌رسد، و با بودن جدّ ميّت، پدر جدّ او ارث نمي‌برد.
«2226» اگر وارث ميت فقط جد و جده پدري باشد، مال سه قسمت مي‌شود، دو قسمت را جد و يك قسمت را جدّه مي‌برد، و اگر جد و جده مادري باشد، مال را به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي‌كنند.
«2227» اگر وارث ميت فقط يك جد يا جده پدري و يك جد يا جده مادري باشد بنابر اظهر مال سه قسمت مي‌شود، دو قسمت را جد يا جده پدري و يك قسمت را جد يا جده مادري مي‌برد.
«2228» اگر وارث ميت جد و جده پدري و جد و جده مادري باشد مال سه قسمت مي‌شود، يك قسمت آن را جد و جده مادري به طور مساوي

بين خودشان تقسيم مي‌كنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدري مي‌دهند، و جد دو برابر جده مي‌برد.
«2229» اگر وارث ميت فقط زن و جد و جده پدري و جد و جده مادري او باشد، زن ارث خود را به تفصيلي كه بعداً گفته مي‌شود مي‌برد، و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادري مي‌دهند كه به طوري مساوي بين خودشان تقسيم مي‌كنند، و بقيه را به جد و جده پدري مي‌دهند و جد دو برابر جده مي‌برد؛ و اگر وارث ميت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را مي‌برد و جد و جده به دستوري كه در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را مي‌برند.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 446

ارث طبقه سوم

«2230» طبقه سوم عمو، عمه، دايي، خاله و اولاد آنان است به تفصيلي كه گفته شد، كه اگر از طبقه اول و دوم كسي نباشد، اينها ارث مي‌برند.
«2231» اگر وارث ميت فقط يك عمو يا يك عمه است، چه پدر و مادري باشد يعني با پدر ميت از يك پدر و مادر باشد، يا پدري باشد يا مادري، همه مال به او مي‌رسد، و اگر چند عمو يا چند عمه باشند و همه پدر و مادري، يا همه پدري، يا همه مادري باشند، مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود، و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادري، يا همه پدري باشند، عمو دو برابر عمه مي‌برد، مثلاً اگر وارث ميت دو عمو و يك عمه باشد، مال را پنج قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به عمه مي‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي‌كنند.
«2232» اگر وارث ميت فقط چند عموي مادري يا چند عمه مادري باشند مال به طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود، و همچنين است اگر فقط چند عمو و عمه مادري داشته باشد ولي در صورت اخير، بنابر احتياط بايد با هم صلح كنند.
«2233» اگر وارث ميت عمو و عمه باشد بعضي پدري و بعضي مادري و بعضي پدر و مادري باشند، عمو و عمه پدري ارث نمي‌برند، پس اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادري دارد، مال را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و عمه پدر و مادري مي‌دهند، و عموي پدر و مادري دو برابر عمه پدر و مادري مي‌برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادري دارد، مال را سه قسمت مي‌كنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادري مي‌دهند، و عمو دو برابر عمه مي‌برد، و يك قسمت را به عمو و عمه مادري مي‌دهند، كه به طور مساوي با هم تقسيم نمايند.
«2234» اگر وارث ميت فقط يك دايي يا يك خاله باشد، همه مال به او مي‌رسد و اگر هم دايي و هم خاله باشد و همه پدر و مادري، يا پدري، يا مادري باشند، مال

به طور مساوي بين آنان قسمت مي‌شود، و احتياط در افرادي كه فقط از طرف مادر ارث مي‌برند اين است كه در تقسيم بين خود صلح نمايند.
«2235» اگر وارث ميت فقط يك دايي، يا يك خاله مادري و دايي و خاله پدر و مادري و دايي و خاله پدري باشد، دايي و خاله پدري ارث نمي‌برند، و مال را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به دايي يا خاله مادري و بقيه را به دايي و خاله پدر و مادري مي‌دهند كه به طور مساوي بين خودشان

تقسيم كنند.
«2236» اگر وارث ميت فقط دايي و خاله پدري و دايي و خاله مادري و دايي و خاله پدر و مادري باشد، دايي و خاله پدري ارث نمي‌برد و بايد مال را سه قسمت كنند، يك قسمت آن را دايي و خاله مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت نمايند و احتياط در مصالحه است، و بقيه را به دايي و خاله پدر و مادري بدهند كه به طور مساوي بين خودشان تقسيم كنند.
«2237» اگر وارث يك دايي يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه باشد مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت را دايي يا خاله و بقيه را عمو يا عمه مي‌برد.
«2238» اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشند، مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت را دايي يا خاله مي‌برد و از بقيه، دو قسمت به عمو و يك قسمت به عمه مي‌دهند، بنابراين اگر مال را نُه قسمت كنند سه قسمت را به دايي يا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه مي‌دهند.
«2239» اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه مادري و عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشد، مال را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت آن را به دايي يا خاله مي‌دهند و دو قسمت باقيمانده را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي‌دهند و عمو دو برابر عمه مي‌برد، بنابراين اگر مال را نُه قسمت كنند، سه قسمت را به دايي يا خاله و يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و پنج قسمت ديگر را به عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي‌دهند.
«2240» اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله و عمو و عمه مادري و عمو و عمه

پدر و مادري يا پدري باشد، مال را سه قسمت مي‌كنند يك قسمت را دايي يا خاله مي‌برد و دو قسمت باقيمانده را سه سهم مي‌كنند، يك سهم آن را به عمو و عمه مادري مي‌دهند كه بين خود تقسيم مي‌نمايند، و احتياط در مصالحه بين خودشان است، و دو سهم ديگر را بين عمو و عمه پدر و مادري يا پدري تقسيم مي‌نمايند و عمو دو برابر عمه مي‌برد، بنابراين مال را نُه قسمت كنند، سه قسمت آن، سهم خاله يا دايي و دو قسمت سهم عمو و عمه مادري و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي‌باشد.
«2241» اگر وارث ميت چند دايي و چند خاله باشند كه همه پدر و مادري يا پدري يا مادري باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم مي‌شود، دو سهم آن را به دستوي كه در مسأله قبل گفته شد، عمو و عمه

بين خودشان قسمت مي‌كنند و يك سهم آن را دايي‌ها و خاله‌ها به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي‌نمايند.
«2242» اگر وارث ميت دايي يا خاله مادري و چند دايي و خاله پدر و مادري يا پدري و عمو و عمه باشد، مال سه سهم مي‌شود، دو سهم آن را به دستوري كه سابقاً گفته شد عمو و عمه بين خودشان تقسيم مي‌كنند، پس اگر ميت يك دايي يا يك خاله مادري دارد، يك سهم ديگر آن را شش قسمت مي‌كنند، يك قسمت را به دايي يا خاله مادري مي‌دهند و بقيه را به دايي و خاله پدر و مادري يا پدري مي‌دهند و به طور مساوي قسمت مي‌كنند، و اگر چند دايي مادري يا چند خاله مادري يا هم دايي مادري و هم خاله مادري دارد، آن يك سهم را سه قسمت مي‌كنند، يك قسمت را دايي‌ها و خاله‌هاي مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي‌كنند، گرچه احتياط در مصالحه بين آنهاست، و بقيه را به دايي و خاله پدر و مادري يا پدري مي‌دهند كه به طور مساوي بين خود تقسيم كنند.
«2243» اگر ميت عمو و عمه و دايي و خاله نداشته باشد مقداري كه به عمو و عمه مي‌رسد، به اولاد آنان و مقداري كه به دايي و خاله مي‌رسد، به اولاد آنان داده مي‌شود.
«2244» اگر وارث ميت عمو، عمه، دايي و خاله پدر و عمو، عمه، دايي و خاله
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 449
مادر او باشند، مال سه سهم مي‌شود، يك سهم آن مال عمو، عمه، دايي و خاله مادر ميت است به طور مساوي، ولي احتياط آن است كه با هم صلح كنند، ودو سهم ديگر آن را سه قسمت مي‌كنند يك قسمت را دايي و خاله پدر ميت به طور مساوي بين خودشان قسمت مي‌نمايند و دو قسمت ديگر آن را به عمو و عمه پدر ميت مي‌دهند و عمو دو برابر عمه مي‌برد.
«2245» كسي كه دو نسبت در او جمع شود از هر دو سبب ارث مي‌برد، مثل اين كه كسي هم پسر عموي پدري باشد و هم پسر دايي مادري، يا كسي هم شوهر ميت باشد و هم پسر عموي او، يا زني هم عمه پدري ميّت باشد و هم خاله مادري او، مگر آن كه دو نسبت او در دو طبقه باشد، مثل اين كه هم برادر مادري باشد و هم پسر عمو كه فقط ارث برادر بودن را مي‌برد.

«2246» زن و شوهر در ازدواج دائم با وجود جميع طبقات سه گانه‌اي كه گفته شد از يكديگر ارث مي‌برند، و وجود هيچ يك از اين طبقات مانع ارث بردن آن دو از يكديگر نيست.
«2247» اگر زني بميرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او، و بقيه را ورثه ديگر مي‌برند، و اگر از آن شوهر يا از شوهر ديگر اولاد داشته باشد، چهار يك (14) همه مال را شوهر و بقيه را ورثه ديگر مي‌برند.
«2248» اگر مردي بميرد و اولاد نداشته باشد، چهار يك (14) مال او را زن، و بقيه را ورثه ديگر مي‌برند، و اگر از آن زن يا از زن ديگر اولاد داشته باشد، هشت يك (18) مال را زن، و بقيه را ورثه ديگر مي‌برند. و زن از همه اموال منقول ارث مي‌برد ولي از زمين و قيمت آن ارث نمي‌برد، چه زمين خانه مسكوني باشد يا زمين باغ و زراعت و غير آن، و از قيمت هوايي مثل بنا و درخت ارث مي‌برد، و بنابر اظهر با رضايت وارثان از خود هوائي هم مي‌تواند ارث ببرد، و بنابر اظهر در آنچه كه گفته شد فرق ندارد، زن از اين شوهر اولاد داشته باشد يا نه، اگرچه احتياط در مورد زن

بچه‌دار در ارث بردن از زمين، خوب است.
«2249» اگر زن غير از شوهر وارثي ندارد، بنابر اقوي همه مال به شوهر مي‌رسد، ولي اگر شوهر غير از زن وارث ندارد زن سهم خود را كه چهار يك (14) است مي‌برد و بقيه بنابر اقرب، از آن امام عليه السلام است.
«2250» اگر براي پرداخت سهم زن بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قيمت نمايند بايد اجزاي آن را قيمت كنند، ولي احتياط مستحب در اين است كه ببينند اگر آنها بدون اجاره در زمين بمانند تا از بين بروند چقدر ارزش دارند، و آن را براي پرداخت مبنا قرار دهند.
«2251» اگر ميت بيش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار يك (14) مال، و اگر اولاد داشته باشد هشت يك (18) مال به شرحي كه گفته شد، به طور مساوي بين زنهاي دائمي او تقسيم مي‌شود، اگرچه شوهر با هيچ يك از آنان يا بعض آنان نزديكي نكرده باشد.
«2252» اگر مردي در حال مرض با زني ازدواج دائم نمايد و در آن مرض بميرد و نزديكي هم نكرده باشد، زن از آن مرد ارث نمي‌برد و حق مهر هم ندارد، و اگر نزديكي كرده باشد و يا از آن مرض خوب شده و به غير آن مرض از دنيا رفته باشد آن زن هم از او ارث مي‌برد و هم حق مهر دارد، و

اگر زني كه شوهرش با او نزديكي نكرده در زمان مريضي شوهر از دنيا رفت شوهر از آن زن ارث نمي‌برد و حق مهر هم براي زن نيست بنابر اظهر، اگرچه احتياط مستحب در صلح است.
«2253» اگر زن را به ترتيبي كه در احكام طلاق گفته شد طلاق رجعي بدهد و آن زن قبل از اتمام عدّه بميرد، شوهر از او ارث مي‌برد، و نيز اگر شوهر قبل از اتمام عدّه زن بميرد، زن از او ارث مي‌برد، ولي اگر بعد از اتمام عدّه رجعي يا در عدّه طلاق بائن يكي از آنان بميرد، ديگري از او ارث نمي‌برد.
«2254» اگر شوهر در حال مرض عيالش را طلاق دهد، اگرچه طلاق بائن باشد، و قبل از گذشتن دوازده ماه هلالي بميرد، زن با دو شرط از او ارث مي‌برد: اول آن كه در اين مدت شوهر ديگر نكرده باشد. دوم آن كه شوهر در ادامه همان مرضي كه در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض يا به جهت ديگري بميرد، پس اگر از

آن مرض خوب شود و به جهت ديگري از دنيا برود، زن از او ارث نمي‌برد.
«2255» زني كه به عقد موقت به نكاح مردي درآمده از مرد ارث نمي‌برد و مرد نيز از او ارث نمي‌برد اما ارث بين پدر و فرزند يا مادر و فرزند ثابت است.

مسائل متفرقه ارث

«2256» قرآن، انگشتر، شمشير ميت و لباسي را كه پوشيده يا براي پوشيدن گرفته و دوخته است، اگرچه نپوشيده باشد، در صورتي كه براي مصرف و استفاده كردن، نه فقط براي ملكيّت، آن‌ها را گرفته باشد، مال پسر بزرگتر است اگرچه فرزند بزرگتر دختر باشد، و بر پسر بزرگ نيز واجب است كه نمازها و روزه‌هايي كه از پدرش قضا شده بجا آورد و حكم رسيدن اين اموال به پسر بزرگ، بنابر احتياط واجب در صورتي است كه ميت غير از اينها مال ديگري نيز داشته باشد.
«2257» اگر پسر بزرگ ميت بيش از يكي باشد، مثلًا از دو زن او در يك وقت دو پسر به دنيا آمده باشد اگر چنين فرضي صحيح باشد، بايد لباس، قرآن، انگشتر و شمشير ميت را به طور مساوي بين خودشان قسمت كنند.
«2258» اگر ميت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او يا زيادتر باشد، بايد چهار چيزي را هم كه مال پسر بزرگتر است و در مسأله 2256 گفته شد، براي اداي قرض او بدهند، و اگر قرضش كمتر از مال او باشد، بنابر اظهر بايد از آن چهار چيز هم كه به پسر بزرگتر مي‌رسد به نسبت، براي اداي قرض او بدهند، مثلًا اگر همه دارايي او شصت تومان است و به مقدار بيست تومان آن از چيزهايي است كه مال پسر بزرگتر است و سي تومان هم قرض دارد پسر بزرگ بايد به مقدار ده تومان از آن چهار چيز را بابت قرض ميت بدهد.
«2259» مسلمان از كافر ارث مي‌برد ولي كافر اگرچه پدر يا پسر ميت باشد از مسلمان ارث نمي‌برد. ولي اگر ميت مسلمان پسر كافري دارد و او پسري مسلمان دارد، آن پسر مسلمان از جدّ خود ارث مي‌برد، و همچنين اگر پسر ميت مسلمان، كافر باشد ولي عموي ميت يا برادر ميت مسلمان باشد ارث به آنها مي‌رسد، و در

صورت كافر بودن اين دو پسران مسلمان عمو و برادر ارث مي‌برند.
«2260» اسلام آوردن وارث قبل از تقسيم كردن ارث، در صورت تعدد ورثه مسلمان، مثل اسلام آوردن آن وارث قبل از مردن آن ميّت است پس اگر قبل از تقسيم مال اسلام آورد، در استحقاق ارث مانند بقيه ورثه است، پس اگر طبقه او مقدم است بر طبقه بقيه، تمام ارث مال او خواهد بود چه ميت كافر باشد يا مسلمان، و اگر اسلام آوردن او بعد از تقسيم بخشي از مال باشد، نسبت به بقيه اموال ارث مي‌برد و از آن بخش كه

تقسيم شده ارث نمي‌برد.
«2261» افراد تمام مذاهب مختلفي كه محكوم به اسلام هستند، همه از يكديگر ارث مي‌برند، چه حق باشند چه باطل، مگر غُلاة و خوارج و نواصب و منكرين ضروري دين، كه محكوم به كفرند و از مسلمان ارث نمي‌برند ولي مسلمان از آنها ارث مي‌برد چنانكه از كافر ارث مي‌برد.
«2262» اگر كسي يكي از خويشان خود را عمداً و به ناحق بكشد، از او ارث نمي‌برد، ولي اگر از روي خطا باشد، چه خطاي محض باشد يا خطاي شبيه به عمد، بنابر اظهر از او ارث مي‌برد، ولي از ديه او بنابر اظهر ارث نمي‌برد، اگرچه احتياط مستحب در صلح كردن است، و در قتل عمدي، كه ارث نمي‌برد، فرقي نيست بين اين كه خودش مستقيماً اقدام به قتل نمايد و يا طوري واسطه قتل باشد كه قتل به او نسبت داده شود.
«2263» مرد و زن زناكار و خويشان آنها از فرزندي كه از زنا به دنيا آمده ارث نمي‌برند، ولي اولاد چنين فرزندي و شوهر يا زن او، از او ارث مي‌برند.
«2264» هرگاه بخواهند ارث را تقسيم كنند در صورتي كه ميت بچه‌اي داشته باشد كه در شكم مادر است و در طبقه او وارث ديگري هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، براي بچه‌اي كه در شكم است، كه اگر زنده به دنيا بيايد ارث مي‌برد، بنابر احتياط واجب سهم دو پسر را كنار مي‌گذارند، البته سهم كساني كه ميت چه اولادي داشته باشد يا نه در هر صورت از ميت ارث مي‌برند، مانند كمترين سهم زن، بايد از اول داده شود، و همچنين كمترين سهم پدر و مادر را نيز بايد به آنها بدهند. و اگر احتمال بدهند بيشتر است مثلًا احتمال بدهند كه زن سه قلو حامله باشد، سهم سه

پسر را كنار مي‌گذارند، و چنانچه مثلًا يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، ورثه، زيادي آن را بين خودشان تقسيم مي‌كنند. و براي كنار گذاشتن سهم بچه، انعقاد نطفه و وجود حمل در وقت مردن آن ميت كافي است و دميده شدن روح در آن حمل شرط نيست، ولي زنده به دنيا آمدن شرط است، پس اگر زنده به دنيا آمد و در همان ساعت مرد باز هم ارث مي‌برد و ديگران هم از او ارث مي‌برند.
«2265» شخص مفقودالاثري كه زنده بودنش معلوم نيست و وارث هم دارد مالش را كنار مي‌گذارند و بنابر اظهر تا مدت چهار سال وضعيت او را پيگيري مي‌كنند سپس مالش را بين ورثه تقسيم مي‌كنند، ولي اگر بعداً زنده بودن او معلوم شد آن تقسيم مال از بين مي‌رود و تمام مال به خود او بر مي‌گردد، و احتياط مستحب آن است كه منتظر بمانند تا وقتي كه علم عادي يا اطميناني به مردن او پيدا شود.
«2266» اگر چند نفر كه هر كدام وارث ديگري است با هم مثلًا زير آوار

بمانند، در صورتي كه معلوم نباشد كدام زودتر مرده، هر كدام از ديگري ارث مي‌برد، ولي اگر معلوم شود كه كدام يك زودتر مرده، كسي كه ديرتر مرده ارث مي‌برد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 454

احکام بانک‌ها

اشاره

«2281» وام گرفتن از بانك در صورتي كه در آن شرط سود شده باشد، جايز نيست و ربا و حرام است.
«2282» كسي كه مي‌خواهد از بانك وام بگيرد مي‌تواند كالا و جنسي را از بانك و يا وكيل او به نسبت معيني، مثلًا ده درصد و يا بيست درصد از قيمت بازار گرانتر بخرد به شرط اين كه بانك مبلغ مورد تقاضاي او را تا مدت معيني به او قرض دهد.
«2283» اگر كسي بخواهد به بانك وام دهد در صورتي كه بانك، كالا و جنسي را بيشتر از قيمت بازار از او بخرد به شرط اين كه او مبلغ مورد نظر را به بانك قرض دهد، يا اينكه بانك كالا و جنسي را به كمتر از قيمت بازار به او بفروشد به شرط اين كه مبلغي را تا مدت معيني به بانك قرض دهد، صحيح است و با اين كار مي‌توان از ربا دور شد.
«2284» فروختن مبلغي به ضميمه چيزي، به مبلغ بيشتري تا مدت معيني، مانند اين كه صد تومان را به ضميمه يك قوطي كبريت و يا يك عدد استكان مثلًا، به صد و ده تومان به مدت دو يا سه ماه يا بيشتر بفروشند، جايز نيست و اين عمل در واقع همان وام دادن با سود است كه به صورت خريد و فروش انجام مي‌شود و حرام است.
«2285» در مسائل قبل گفته شد كه حكم قرض دادن به بانك مانند حكم قرض گرفتن از بانك است، و چنانچه در قرارداد وام شرط سود شده باشد ربا و حرام است، و فرق نمي‌كند كه پولي كه به بانك داده مي‌شود به صورت «سپرده ثابت» باشد، يعني صاحب پول بر حسب قرارداد تا مدت معيني نمي‌تواند از پول خود استفاده كند، يا به نحو «حساب در گردش» باشد، كه هر موقع بخواهد مي‌تواند از پول خود استفاده كند، و در هر دو صورت حرام است.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 460
«2286» كسي كه پول به بانك مي‌دهد چنانچه شرط سود نشده باشد و صاحب پول به اين قصد پول خود را به بانك ندهد كه از آن فايده‌اي عايد او گردد و اگر بانك سودي هم به او ندهد خود را طلبكار ندانسته و مطالبه نكند در اين صورت گذاشتن پول نزد آن بانك جايز است و سود آن هم اشكال ندارد.
«2287» اگر بخواهد در پولي كه از بانكها گرفته تصرف كند و با آن معامله نمايد، بعد از آن كه جايز بودن اصل معامله و گرفتن پول از بانك، از نظر شرعي ثابت شده باشد، در مورد تعيين آن قسمت از پول كه

مخلوط با غير شده است بايد از مجتهد جامع الشرايط اجازه گرفته شود، و اگر در اين فرض بانك مبلغي بعنوان اضافه به او بدهد، اشكال ندارد.
«2288» قرض گرفتن از بانك‌ها در صورتي كه شرط سود در آن شده باشد جايز نيست و ربا و حرام است، و فرق نمي‌كند كه قرض با وثيقه بوده باشد يا بدون وثيقه، و وثيقه سند ملكي باشد يا اسناد اعتباري مانند سفته و غيره.
«2289» چنانچه پول را به عنوان مجهول المالك و با اجازه حاكم شرع يا وكيل او از بانكها گرفته باشد، نه به عنوان قرض، يعني قصد و تصميم پول دهنده و پول گيرنده متفاوت باشد، قرض گرفتن جايز است و اشكال ندارد. و اين كه مي‌داند بانك اصل پول و سود آن را به طور حتمي از او خواهد گرفت در جواز تصرف در آن پول اشكالي ايجاد نمي‌كند، و اگر نتواند از دادن آن خودداري كند، پرداخت آن نيز جايز است.
«2290» سپردن پول به بانك به قصد زياد شدن آن و گرفتن سود و فايده بر آن پول جايز نيست، ربا و حرام است، ولي براي جلوگيري از گرفتار شدن به ربا و حرام، مي‌تواند در تصميم و نيت خود شرطِ گرفتنِ سود را نكند و بناي كار خود را بر اين بگذارد كه اگر بانك سود ندهد، خود را طلبكار نمي‌داند و مطالبه نخواهد كرد، در اين صورت اگر بانك فايده‌اي به او داد مي‌تواند با اجازه حاك شرع يا وكيل او، آن فايده را به عنوان مجهول المالك بگيرد و در آن تصرف كند، و اگر بداند كه در صورت نگرفتن سود از بانك، كارمند بانك سود را به مصرف شخصي خود خواهد رسانيد، مي‌تواند سود را به قصد اين كه پول مجهول المالك است، و بايد شرعاً به مصارف خاصي برسد، از بانك مطالبه كرده و به آن مصارف برساند.
«2291» حكم بانك‌هايي كه به صورت شركت با دولت سرمايه گذاري شده است،
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 461
از دو مسأله‌اي كه قبلًا گفته شد معلوم مي‌گردد چون پول موجود در اين بانك‌ها مخلوط با مجهول المالك است و حكم بانك‌هاي دولتي را دارد.
«2292» گرفتن پول از بانك‌هاي غير اسلامي مانند بانك‌هاي كشورهاي كفر، چه دولتي باشد و چه شخصي جايز است، ولي نه به عنوان قرض؛ و تصرف در آن احتياج به اجازه حاكم شرع و يا وكيل او ندارد، مگر آنكه مال مسلماني در بانك كفار باشد كه بايد نسبت به سهم آن مسلمان به وظيفه مخصوصي كه در مورد بانك‌هاي كشورهاي اسلامي گفته شد عمل نمايد.

اعتبارات بانكي

قبل از بيان مسائل، بخشي از آنچه به عنوان اعتبارات بانكي و مقررات صادرات و واردات معمول و متعارف است بيان مي‌شود:

واردات کالا

کسي که بخواهد جنس و کالاهاي اجنبي را از کشورهاي خارجي وارد کند بايد بنا بر مقررات بين المللي در نزد يکي از بانك‌هاي کشور وارد کننده کالا، گشايش اعتبار کند و بانکي که در نزد او گشايش اعتبار شده متعهد مي‌شود که پس از انجام گرفتن مقدمات معامله بين طرفين فروشنده و خريدار، چه از طريق مکاتبه يا از طريق نمايندگي فروشنده در کشور خريدار به موجب فاکتور صادر شده از طرف فروشنده با تمام مشخصات و اوصاف کالاي مورد معامله از جهت کيفيت و کميت، مبلغ مورد اتفاق طرفين را به وسيله بانك کشور فروشنده به فروشنده بپردازد، و با اين اقدام ده درصد يا بيست درصد کل بهاي مورد سفارش را از سفارش دهنده دريافت مي‌کند تا تماميت معامله را از طرف خريدار به فروشنده اعلام تا اسناد حمل را جهت دريافت بهاي کالا به بانك تحويل دهد و با تحويل گرفتن اسناد حمل کالا بر طبق مشخصات مذکور در موقع گشايش اعتبار، تمام مبلغ را به فروشنده مي‌پردازد.
رساله توضيح المسائل، متن، ص: 462

صادرات کالا

كسي كه بخواهد جنس و كالايي را به خارج از كشور صادر كند بايد طبق مقررات، اعتباري در بانك گشايش شود تا بانك طبق تعهد خود نسبت به پرداخت قيمت كالا و دريافت اسناد بر حسب مقررات جاري اقدام نمايد و در نتيجه عمل بانك در هر دو مورد صادرات و واردات يك چيز است و در واقع فرقي با هم ندارد و بر اساس تعهد پرداخت مبلغ كالاي مورد معامله و گرفتن اسناد حمل و تحويل آن به سفارش دهنده انجام مي‌گيرد.
و يك نوع ديگر از اعتبار بانكي آن است كه فروشنده كالا و يا نماينده او صورت و قائمه كالا را با ذكر تمام مشخصات آن از لحاظ كمّي و كيفي بدون اين كه قبلًا مذاكره و معامله‌اي با طرف مقابل يعني خريدار انجام داده باشد به بانك مي‌فرستد و به بانك وكالت مي‌دهد كه اسناد را به طرف مقابل كه خريدار باشد عرضه كند. اگر خريدار به قيمت عرضه شده قبول كرد، تقاضاي گشايش اعتبار مي‌كند و آن موقع بانك بر حسب مقررات خود با دريافت ده درصد يا بيست درصد مثلًا از مبلغ قيمت كالا قرارداد انجام معامله را با خريدار مي‌بندد و تعهد مي‌كند كه تمام مبلغ را به فروشنده پرداخت نمايد و اسناد حمل آن را گرفته و به خريدار تسليم نمايد.
«2293» مجموع كارهايي كه در مورد گشايش اعتبارات بانكي در قسمت بالا گفته شد در صورتي كه كشور صادر كننده و وارد كننده، دولتي داشته باشد و آن را به منزله يك نفر مالك شخصي فرض كنيم و بانك به منزله وكيل آن شخص باشد، بدين معني كه در اجراي معاملات خاص، بانك به عنوان وكيل دولت مشغول اين عمليات مي‌شود و كارهايي كه وكيل مي‌تواند انجام دهد به عهده مي‌گيرد، در صورتي كه حلال بودن پول‌هاي بانك معلوم باشد و معاملات و عملياتي كه بانك انجام مي‌دهد از تمام جهات حلال و جايز باشد گشايش اعتباراتي كه گفته شد بي‌اشكال است.
«2294» جايز است بانك براي انجام عمل گشايش اعتبار و تعهدات مربوطه، مبلغي از سفارش دهنده و خريدار به عنوان كارمزد دريافت كند و اين عمل بانك را مي‌توان از نظر شرعي، نوعي عقد جعاله دانست، يعني سفارش دهنده با بانك قرار مي‌گذارد كه اگر بانك عمل گشايش اعتبار را براي او انجام دهد، مبلغي را بعنوان كارمزد به بانك بپردازد، و بانك پس از انجام عمل گشايش اعتبار، حق دارد كه آن مبلغ را از او دريافت كند.
«2295» اگر بانك بر حسب تقاضاي سفارش دهنده مبلغ كالاي مورد سفارش را تا مدت معيني مطالبه نكند و بابت آن مبلغي از سفارش دهنده

بگيرد، خالي از اشكال نيست.

استفتائات

رساله توضيح المسائل، ضمائم، ص: 3
«16» رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و در آن فرقي نيست كه از مسلمان بگيرد يا از غير مسلماني كه مالش محترم باشد، و اگر رشوه بگيرند مالك آن نمي‌شوند و سود حاصله از آن نيز، مال مالك است.
«17» اگر پدر، خانه و زمين و امثال آن را به فرزند خود ببخشد و در زمان حياتش تحويل او داده باشد، آن مال ملك فرزند شده و پدر بعد از آن حق رجوع نداشته و ورثه هم بعد از فوت پدر در آن حقي ندارند.
«18» زن بايد براي بيرون رفتن از منزل از شوهر خود اجازه بگيرد و يا علم به رضايت او داشته باشد، مگر در واجبات شرعي؛ و چنانچه در ضمن عقد شرط كرده باشد كه زن براي شلغش مثلًا بتواند به خارج از منزل برود، و يا عقد مبتني بر اين شرط واقع شده باشد، اين شرط نافذ است.
«19» متنجس نجس كننده است، هر چند واسطه متعدد باشد.
«20» استعمال آلات مختص به لهو در غير لهو بنابر احتياط واجب جايز نيست، و استعمال آنها در لهو مطلقاً حرام است، و موسيقي مطرب استماع آن هم حرام است، و ميزان در مطرب بودن اطراب شأني است نه فعلي، و تشخيص آن با خود مكلف است.
«21» فروش اشيا و لوازم مسجد كه در عرف زمان، استعمال آن معمول نيست، مانند سيني‌هاي مسي يا پارچ‌هاي بزرگ، و تبديل آن به اشيا و لوازم مورد احتياج، زير نظر متولي شرعي مانعي ندارد.
«22» پول گذاشتن در بانك به عنوان قرض الحسنه اشكالي ندارد و همچنين جايزه‌اي كه بانك در مقابل آن به بعضي از مشتركين پرداختن مي‌كند حلال است.
«23» پول و مالي كه از شخص متوفي به صورت امانت نزد انسان موجود است، و در عين حال اين متوفي به شخصي كه مال نزد اوست و يا به شخص ديگر بدهكاري دارد در صورتي كه دانسته شود كه ورثه او از پرداخت بدهي متوفي امتناع مي‌ورزند، مي‌توان از آن مال براي اداي دين استفاده نمود و در صورتي كه زيادتر بود
رساله توضيح المسائل، ضمائم، ص: 4
مازاد به ورثه بر مي‌گردد.
«24» اگر شخصي بخواهد عضوي از اعضاء بدن خود، مثلًا كليه را به ديگري بدهد، و يا وصيت كند كه بعد از مردن خود، آن عضو در مقابل پول يا مجاني برداشته و به ديگري داده شود، در صورتي كه نجات مسلماني متوقف بر آن عضو باشد، يعني راه نجات آن مسلمان منحصر در دادن

عضو به او باشد، و تهيه آن از غير مسلمان هم ممكن نباشد، اشكالي ندارد.
«25» قصد اقامت در دو محل نزديك به هم در صورتي كه يك محل حساب نشود و به حد مسافت شرعي هم نرسد صحيح نيست، مگر اينكه با تعدد محل، اقامت واحده محسوب شود ولي اگر شخص در يك محل قصد اقامت كند و شب‌ها و قسمت عمده روز را در آن محل كه قصد اقامت كرده بماند و براي انجام كاري كه در محل ديگر دارد مقداري از روز را به آن محل برود به طوري كه به اقامت او در محل اول ضرري نزند، و سپس به محل اقامت برگردد مانعي ندارد.
«26» زني كه شوهر كرده و از وطن اصلي خود به شهر ديگر مي‌رود، در صورتي كه از وطن اصلي خود اعراض نكرده باشد، هر وقت به آنجا مي‌رود نمازش تمام است و روزه را بايد بگيرد، و اگر به سبب تبعيت از شوهر يا جهات ديگر اعراض كرده، در وطن اصلي حكم مسافر را دارد.
«27» در موردي كه شوهر به وطن اصلي خود كه از آنجا اعراض نكرده، رفته و همسر وي با او به آن محل مي‌رود، در صورتي كه زن قصد اقامت ده روز نداشته باشد نمازش شكسته است، و ميزان قصد خود زن است ولو قصد از جهت تبعيت شوهر باشد.
«28» عكسبرداري، اگر مستلزم كار حرامي نباشد، مانعي ندارد.
«29» در موردي كه شخصي متاعي را فروخته و قيمت را به صورت چك مدت دار گرفته، فروش اين چك به مبلغي كمتر از آن، در صورتي كه در مابه التفاوت معامله شرعي انجام گيرد و در ضمن آن، شرط قرض يا فروش بقيه به مساوي بشود
رساله توضيح المسائل، ضمائم، ص: 5
مانعي ندارد.
«30» دست زدن (كف زدن) در مجالس جشن و سخنراني جهت تشويق افراد اگر به حد لهو نرسد مانعي ندارد.
«31» خريد و فروش راديو و تلويزيون، كه داراي منافع حلال و حرام است، به قصد منفعت حلال مانعي ندارد؛ و همچنين است استفاده از آن در جهت حلال، ولي به هيچ وجه نبايد از آن استفاده حرام بكنند، و نيز بايد در دسترس كسي كه استفاده حرام مي‌كند قرار ندهند.
رساله توضيح المسائل، ضمائم، ص: 6

4- آیه الله سید علی حسینی سیستانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی سیتانی، علی، - ۱۳۰۹
عنوان و نام پدیدآور: توضیح المسائل/ مطابق فتاوی علی حسینی سیستانی
وضعیت ویراست: [ویرایش]۲
مشخصات نشر: مشهد: بارش، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری: ص ۴۸۰
شابک: 964-5922-03-8 ۱۲۰۰۰ ریال
یادداشت: این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است
یادداشت: عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل.
عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل.
موضوع: فقه جعفری -- رساله علمیه
رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/س۹ت۹ ۱۳۷۹الف
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۵۳۶۷

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

1760 - در هفت چیز خمس واجب می‌شود: اول منفعت کسب.
دوم معدن.
سوم گنج.
چهارم مال حلال مخلوط به حرام.
پنجم جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید.
ششم غنیمت جنگ.
هفتم بنابر مشهور زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

منفعت کسب

1761 - هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه میتی را بجا آورده، و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید باید خمس یعنی پنج یك آن را به دستوری که بعدا گفته می‌شود بدهد.
1762 - اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلا چیزی به او ببخشند، چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را باید بدهد.
1763 - مهری را که زن می‌گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع اخذ می‌نماید خمس ندارد، و هم چنین است ارثی که به انسان می‌رسد، از روی قواعد معتبره در ارث و اما اگر مسلمانی که شیعه است مالی به غیر این راه مانند تعصیب به او به ارث برسد، آن مال از فواید محسوب می‌شود، و خمس آن را باید بدهد و هم چنین اگر ارثی به او برسد از غیر پدر و پسر که گمان رسیدن آن را به خود نداشته، احتیاط واجب آن است که خمس آن ارث را اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.
1764 - اگر مالی به ارث به او برسد، و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده، خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و هم چنین اگر در خود آن مال خمس نباشد، و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد، ولی در هر دو صورت اگر کسی که مال از او به ارث رسیده به دادن خمس عقیده نداشته یا آن که خمس نمی‌داده لازم نیست وارث خمس واجب بر او را بپردازد.
1765 - اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
1766 - کسی که دیگری تمام مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.
1767 - اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درخت کاری کنند و از آن چیزی به دست آورند، و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، و هم چنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرند، مثلا اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.
1768 - اگر مالی را که فقیر بابت صدقه واجب یا مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، یا از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد، مثلا از درختی که به او داده اند میوه ای به دست آورد، و از مخارج سالش زیاد

بیاید، باید خمس آن را بدهد ولی اگر مالی را از بابت خمس یا زکاة به او داده باشند لازم نیست خمس خود آن را بدهد.
1769 - اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم چنانچه فروشنده مسلمان اثنا عشری باشد، ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صحیح است، و به جنسی که با این پول خریده است خمس تعلق می‌گیرد، و احتیاجی به اجازه و امضاء حاکم شرع نیست.
1770 - اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است، و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد.
1771 - اگر مسلمان اثنا عشری مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، خمس به عهده فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست.
1772 - اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به مسلمان اثنا عشری ببخشند، پنج یك آن به عهده خود بخشنده است، و چیزی بر این شخص نیست.
1773 - اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.
1774 - تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند، یك سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند، و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقا منفعتی ببرد، بعد از آن که یك سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.
1775 - انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد، و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد.
1776 - کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.
1777 - اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.
1778 - اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب است.
1779 - اگر غیر مال التجارة مالی را به خریدن یا مانند آن تهیه کرده باشد، و خمسش را داده باشد، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد،

خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده، باید بدهد و هم چنین اگر مثلا درختی را که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد، بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده، باید خمس آن را بدهد.
1780 - اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش استفاده کند، فقط باید خمس میوه را بدهد.
1781 - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد، و هم چنین اگر مثلا از شاخه های آن که معمولا هر سال می‌برند، استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.
1782 - کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می‌گیرد، و خرید و فروش هم می‌کند، چنانچه همه آن رشته‌ها در شؤون تجارت مانند خرج و دخل و حساب صندوق یکی باشند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد، و چنانچه از یك رشته نفع ببرد، و از رشته دیگر ضرر کند، می تواند ضرر یك رشته را به نفع رشته دیگر تدارك نماید، ولی اگر دو رشته مختلف دارد، مثلا تجارت و زراعت می‌کند، در این صورت بنا بر احتیاط وجوبی نمی‌شود ضرر یك رشته را به نفع رشته دیگر تدارك نمود.
1783 - خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، مانند دلالی و حمالی می تواند از منفعت کسر نماید، و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست.
1784 - آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی پسر و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شان او زیاد نباشد، و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.
1785 - مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که از شان او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.
1786 - اگر انسان نتواند مثلا جهیزیه دخترش را یك جا در وقت ازدواجش تهیه نماید، و باید آن را در سالهای متعدد تدریجا تهیه کند، چنانچه تهیه نکردن جهیزیه منافی شانش باشد، اگر در بین سال از منافع آن سال مقداری جهیزیه بخرد و از شانش زیاد نباشد خمس آن را لازم نیست بدهد، و اگر از شانش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه

نماید، باید خمس آن را بدهد.
1787 - مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، آنچه در سال بعد خرج می‌کند، باید خمس آن را بدهد.
1788 - کسی که از کسب و تجارت یا غیر اینها فایده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد، که خمس آن واجب نیست، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده اش حساب کند.
1789 - آذوقه ای که برای مصرف سالش از منافعش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.
1790 - اگر از منافع پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد، اگر احتیاجش پس از سال منفعت برطرف شد لازم نیست خمس آن را بدهد، و هم چنین اگر در میان سال احتیاجش برطرف شد، ولی آن چیز از چیزهایی باشد که معمولا برای سالهای بعد گذاشته می‌شود، مانند لباسهای زمستانی و تابستانی خمس ندارد، و در غیر این صورت، هر وقت احتیاجش از آن برطرف شد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد، و هم چنین است زیور آلات زنانه، در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذاشته باشد.
1791 - اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.
1792 - اگر در اول سال منفعتی نبرد، و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.
1793 - اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع همان سال کسر نماید.
1794 - اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می‌آید، آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافعش آن را تهیه نماید.
1795 - اگر در تمام سال منفعتی نبرد، و برای مخارج خود قرض کند، نمی تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را کسر نماید.
ولی اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید، و هم چنین در صورت اول می‌تواند، قرض خود را از ارباح اثناء سال اداء

نماید، و به آن مقدار خمس تعلق نمی‌گیرد.
1796 - اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد، قرض کند، نمی تواند از منافع سالش مقدار آن قرض را اداء نماید بلی اگر مالی را که قرض کرده و یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود، در این صورت می تواند قرض خود را از منافع آن سال بدهد.
1797 - انسان می تواند خمس چیزهایی که خمس بر آنها واجب شده است از همان چیزها بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که واجب شده است، پول بدهد، و اما اگر جنس دیگری که خمس در آن واجب نشده بخواهد بدهد، محل اشکال است مگر آن که با اجازه حاکم شرع باشد.
1798 - کسی که خمس به مال او تعلق گرفت، و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد، نمی تواند در آن مال تصرف کند، بلکه بنابر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.
1799 - کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.
1800 - کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، و خمس را به ذمه بگیرد، می تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.
1801 - کسی که با دیگری شریك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریك او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، آن کس چنانچه مسلمان اثنا عشری باشد، می تواند در آن مال تصرف کند.
1802 - اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد، و از آن منافعی به دست آید، بنابر اقوی خمس به آن تعلق می‌گیرد، و بر ولی صغیر واجب است که خمس آن را بدهد و چنانچه نداد، بر صغیر پس از بلوغ واجب است که خود خمس آن را بدهد.
1803 - کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شك نماید خمس آن را داده یا نه، می تواند در آن مال تصرف نماید، بلکه اگر یقین هم داشته باشد، که خمس آن را نداده اگر مسلمان اثنا عشری باشد، می تواند در آن تصرف نماید.
1804 - اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود واجب است بعد از تمامی سال خمس او را بدهد، و چنانچه خمس او را نداد و قیمت آن ملك بالا رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد، و هم چنین است غیر ملك از فرش و مانند آن.

1805 - کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر مثلا ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلا زمینی را برای زراعت خریده است، و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد، و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملك را به این پول می‌خرم، باید خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد.
1806 - کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یك سال از وقت منفعت بردن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده با فایده همان سال آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

معدن

1807 - معدن مثل طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معدنهای دیگر، از انفال است، یعنی مال امام علیه السلام می‌باشد، ولی اگر کسی چیزی از آن را استخراج نماید، در صورتی که شرعا مانعی نباشد، می تواند آن را برای خود تملك کند، و چنانچه به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.
1808 - نصاب معدن 15 مثقال معمولی طلای مسکوك است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به 15 مثقال طلای مسکوك برسد، باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند بدهد.
1809 - استفاده ای که از معدن برده چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، به 15 مثقال طلای مسکوك نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید.
1810 - گچ و آهك و گل سرشور و گل سرخ، بنابر احتیاط لازم حکم معدن بر آنها جاری است پس اگر به حد نصاب برسند، باید خمس آنها را بدون اخراج مؤنه سال بدهد.
1811 - کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملك است یا در جایی باشد که مالك ندارد.
1812 - اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به 15 مثقال طلای مسکوك می‌رسد یا نه، احتیاط لازم آن است که چنانچه ممکن است، به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.
1813 - اگر چند نفر چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به 15 مثقال طلای مسکوك برسد، ولی سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهند.
1814 - اگر معدنی را که در زیر زمین دیگری است بدون اجازه با کندن زمین او بیرون آورد، مشهور فرموده اند که آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملك است ولی این مطلب خالی از اشکال نیست، و بهتر آن است که با هم مصالحه کنند، و چنانچه به مصالحه راضی نشوند، به حاکم شرع مراجعه نمایند، تا نزاع را فیصله دهد.

گنج

1815 - گنج مالى است كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد، و كسى آن را پيدا كند و طورى باشد كه به آن گنج بگويند.
1816 - اگر انسان در زمينى كه ملك كسى نيست، گنجى پيدا كند، مى تواند آن را حيازت كند، يعنى براى خود بگيرد ولى بايد خمس آن را بدهد.
1817 - نصاب گنج 105 مثقال نقره مسكوك و يا 15 مثقال طلاى مسكوك است: يعنى اگر قيمت چيزى را كه از گنج به دست مى‌آورد مساوى با قيمت يكى از اين دو باشد خمس در آن واجب است.
1818 - اگر در زمينى كه از ديگرى خريده گنجى پيدا كند، و بداند مال كسانى كه قبلا مالك آن زمين بوده اند نيست، و نداند كه تعلق به مسلمان يا ذمى دارد كه خود او يا وارثش زنده مى‌باشند، مى تواند آن گنج را حيازت كند ولى بايد خمس آن را بدهد و اگر احتمال دهد كه مال مالك قبلى است در صورتى كه بر زمين و هم چنين بر گنج يا جاى آن به تبعيت زمين دست داشته باشد، بايد به او اطلاع دهد، و چنانچه معلوم شود مال او نيست، به كسى كه پيش از او مالك زمين بوده، و بر او دست داشته اطلاع دهد، و به همين ترتيب به تمام كسانى كه پيش از او مالك زمين بوده اند، و بر آن دست داشته اند، خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هيچ يك آنان نيست، مى تواند آن را حيازت كند ولى بايد خمس آن را بدهد.
1819 - اگر در ظرفهاى متعددى كه در يك جا دفن شده مالى پيدا كند كه قيمت آنها روى هم 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا باشد، بايد خمس آن را بدهد، ولى چنانچه در چند جا گنج پيدا كند، هر كدام آنها كه قيمتش به اين مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجى كه قيمت آن به اين مقدار نرسيده است خمس ندارد.
1820 - اگر دو نفر گنجى پيدا كنند كه قيمت آن به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، ولى سهم هر يك از آنان به اين مقدار نباشد، لازم نيست خمس آن را بدهند.
1821 - اگر كسى حيوانى را بخرد، و در شكمش مالى پيدا كند، چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده يا صاحب قبلى آن باشد، و آنها بر حيوان و آنچه در شكمش پيدا شده دست داشته باشند، بايد به آنها اطلاع دهد، پس اگر معلوم شود كه مال هيچ يك از آنان نيست احتياط لازم آن است كه خمس آن را بدهد هر چند به مقدار نصاب گنج نباشد و اين حكم در ماهى و مانند آن هم جارى است، در صورتى كه در محل خاصى پرورش داده شود،

و کسی متکفل غذای او باشد، و اما اگر از دریا یا رودخانه ای گرفته شده باشد، اطلاع دادن به کسی لازم نیست.

مال حلال مخلوط به حرام

1822 - اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد، و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، چنانچه خمس تمام مال را به قصد قربت مطلقه به کسی که مستحق خمس و مجهول المالك می‌باشد بدهد، بعد ازدادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود.
1823 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را - چه کمتر چه بیشتر از خمس باشد - بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد.
و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.
1824 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقدار حرام را نداند، ولی صاحبش را بشناسد، چنانچه نتوانند یکدیگر را راضی نمایند، باید مقداری را که یقین دارد مال آن شخص است به او بدهد، بلکه اگر در خلط دو مال به یکدیگر خود مقصر باشد باید بنابر احتیاط مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد، مال او است نیز به او بدهد.
1825 - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.
1826 - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد، به نیت او صدقه بدهد، بعد از آن که صاحبش پیدا شد، چنانچه راضی نشود، بنابر احتیاط لازم باید به مقدار مالش به او بدهد.
1827 - اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد، و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست باید به آنها اطلاع دهد، پس چنانچه یکی گفت که مال من است و دیگران گفتند مال ما نیست یا اظهار بی اطلاعی کردند به همان شخص اول بدهد، و اگر دو نفر یا بیشتر گفتند که آن مال ما است، چنانچه با مصالحه و مانند آن نزاع آنها حل نشود، باید برای فیصله نزاع به حاکم شرع مراجعه نمایند، و اگر همه اظهار بی اطلاعی کردند، و حاضر به مصالحه هم نشدند، ظاهر آن است که صاحب آن مال به قرعه تعیین می‌شود، و احتیاط آن است که حاکم شرع یا وکیل او متصدی قرعه باشد.

جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

1828 - اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روییدنی باشد، یا معدنی، چنانچه قیمت او به 18 نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در یك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، البته به شرطی که فاصله میان هر دفعه و دفعه دیگر زیاد نباشد، - مثل آن که در دو فصل غوص نموده باشند - و گرنه اگر هر کدام به قیمت 18 نخود طلا نرسد واجب نیست خمس آن را بدهند و هم چنین اگر قسمت هر یك از افراد شرکت کننده در غوص به قیمت 18 نخود طلا نرسد واجب نیست خمس آن را بدهند.
1829 - اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.
ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
1830 - خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
1831 - اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود، و اتفاقا جواهری به دستش آید، و قصد تملك آن را نماید باید خمس آن را بدهد بلکه احتیاط واجب آن است که در هر حال خمس آن را بدهد.
1832 - اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شکمش جواهر است، اگر به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد، احتیاط لازم آن است که هر چند به حد نصاب نرسیده باشد خمس آن را بدهد.
1833 - اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.
1834 - اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد باید خمس آن را بدهد، بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، باز هم همین حکم را دارد.
1835 - کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس

آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

1836 - اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهر بیرون آورد، باید ولی او خمس آن را بدهد و چنانچه ندهد باید خود او بعد از بلوغ خمسش را بدهد و هم چنین اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، ولی او باید آن مال را تطهیر نماید.

غنیمت

1837 - اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود، و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح میداند به مصرفی برساند، و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند، و در ثبوت خمس بر غنیمت فرقی میان منقول و غیر منقول نیست بلی زمینهایی که از انفال هستند، مال عموم مسلمین می‌باشند، هر چند جنگ به اذن امام علیه السلام نباشد.

1838 - اگر مسلمانان بدون اجازه امام علیه السلام با کفار جنگ کنند و از آنها غنیمت بگیرند، تمام آنچه غنیمت گرفته اند مال امام علیه السلام است و جنگجویان در آن حقی ندارند.

1839 - آنچه در دست کفار است چنانچه مالکش محترم المال باشد، یعنی مسلمان یا کافر ذمی باشد.

احکام غنیمت بر او جاری نیست.

1840 - دزدی و مانند آن از کافر حربی چنانچه خیانت و نقض امان محسوب شود حرام است، و چیزی که از این راهها از آنان گرفته می‌شود، باید بنابر احتیاط برگردانده شود.

1841 - مشهور آن است که مؤمن می تواند مال ناصبی را برای خود گرفته و خمسش را بپردازد ولی این حکم خالی از اشکال نیست.

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

1842 - اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، بنابر مشهور باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد.
ولی وجوب خمس - به معنای معروفش - در این مورد محل اشکال است.

مصرف خمس

1843 - خمس را باید دو قسمت کنند، یك قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، و احتیاط لازم آن است که او مرجع اعلم مطلع بر جهات عامه باشد.
1844 - سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر درمانده شده اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد.
1845 - به سیدی که در سفر درمانده شده اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.
1846 - به سیدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.
1847 - به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمك به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد، و احوط آن است که به سیدی که شراب می‌خورد، یا نماز نمی‌خواند یا آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمك به معصیت او نباشد، خمس ندهد.
1848 - اگر کسی بگوید سیدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سید است.
1849 - به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر انسان یقین یا اطمینان به خلاف نداشته باشد، می‌شود خمس داد.
1850 - کسی که زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد، و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد، که به مصرف آنان برساند، و هم چنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش صرف نماید.
1851 - اگر مخارج سید یا سیده ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی تواند خوراك و پوشاك و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری غیر از نفقات واجبه برساند مانعی ندارد.
1852 - به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد می‌شود خمس داد.

1853 - احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یك سال به یك سید فقیر خمس ندهند.
1854 - اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد، و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعدا نیز پیدا نمی‌شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد، و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد، و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.
1855 - هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند، و تلف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.
1856 - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد، و به مستحق برساند، چنانچه موجب تاخیری که اهمال در ایصال حق محسوب شود نباشد، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد، و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است
1857 - اگر به امر حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد، و هم چنین است اگر به کسی بدهد، که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد، و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.
1858 - جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد، و در مساله (1797) گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشکال است.
1859 - کسی که از مستحق طلبکار است، و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب، یا باید از حاکم شرع اذن بگیرد، و یا این که خمس را به مستحق بدهد، و بعدا مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، و می تواند از مستحق وکالت گرفته، و خود از جانب او قبض نموده، و بابت طلبش دریافت کند.
1860 - مالك نمی تواند خمس را به مستحق داده، و بر او شرط کند که آن را به او برگرداند، ولی اگر مستحق پس از گرفتن خمس راضی شود آن را به او برگرداند مانعی ندارد، مثلا کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد، و به او ببخشد اشکال ندارد.

زکات

احکام زکات

1861 - زکات در چند چیز واجب است: اول گندم.
دوم جو.
سوم خرما.
چهارم کشمش.
پنجم طلا.
ششم نقره.
هفتم شتر.
هشتم گاو.
نهم گوسفند.
دهم مال التجاره بنابر احتیاط لازم.
و اگر کسی مالك یکی از این ده چیز باشد با شرایطی که بعدا گفته می‌شود، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

1862 - سلت که دانه ایست به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد، و علس که مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می‌باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آنها زکاة داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

1863 – زکات در ده چیز گذشته در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعدا گفته می‌شود برسد و آن مال شخصی انسان باشد، و مالك آن آزاد باشد.
1864 - اگر انسان یازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگر چه اول ماه دوازدهم زکاة بر او واجب می‌شود، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.
1865 - وجوب زکاة در طلا و نقره و مال تجارت مشروط به آن است که مالك عاقل و بالغ باشد، ولی در گندم و جو و خرما و کشمش و هم چنین در شتر و گاو و گوسفند مشروط به بلوغ و عقل مالك نمی‌باشد.
1866 - زکاة گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکاة کشمش وقتی واجب می‌شود، که انگور می‌باشد، و زکاة خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید، ولی وقت ملاحظه نصاب و دادن زکاة در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است، و در خرما و کشمش موقع چیدن آنها است.
و این وقت را وقت خشك شدن می‌نامند.
1867 - در ثبوت زکاة در گندم و جو و کشمش و خرما که در مساله پیش گفته شد، بنابر اقوی معتبر نیست که مالك بتواند در آنها تصرف کند، پس اگر غایب باشد، و مال هم در دست خود یا وکیلش نباشد، مثلا کسی آنها را غصب کرده باشد باز هم زکاة در آنها ثابت است.
1868 - در ثبوت زکاة در طلا و نقره و مال التجاره که گذشت، باید مالك عاقل باشد، اگر مالك در تمام سال یا در مقداری از آن دیوانه باشد، زکاة بر او واجب نیست.
1869 - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر، و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکاة از او ساقط نمی‌شود، و هم چنین است اگر موقع واجب شدن زکاة گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.
1870 - در ثبوت زکاة در غیر گندم و جو خرما و کشمش شرط است که مالك متمکن از تصرف در مال باشد، پس اگر کسی آن را غصب کرده باشد، که نتواند در آن تصرف کند زکاة ندارد.
1871 - اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکاة در آن واجب است قرض کند و یك سال نزد او بماند، باید زکاة آن را بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زكاة گندم و جو و خرما و كشمش

1872 - زكاة گندم و جو و خرما و كشمش، وقتى واجب مى‌شود كه به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها سيصد صاع است كه به گفته عده اى تقريبا (847) كيلوگرم مى‌شود.
1873 - اگر پيش از دادن زكاة از انگور و خرما و جو و گندمى كه زكاة آنها واجب شده خود و عيالاتش بخورند، يا مثلا به فقير به غير عنوان زكاة بدهد، بايد زكاة مقدارى را كه مصرف كرده بدهد.
1874 - اگر بعد از آن كه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدار زكاة را از مال او بدهند، ولى اگر پيش از واجب شدن زكاة بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است بايد زكاة سهم خود را بدهد.
1875 - كسى كه از طرف حاكم شرع مامور جمع آورى زكاة است موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند، و در وقت خشك شدن خرما و انگور مى تواند زكاة را مطالبه كند، و اگر مالك ندهد، و چيزى كه زكاة آن واجب شده، از بين برود، بايد عوض آن را بدهد.
1876 - اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكاة آنها واجب شود، بايد زكاة آن را بدهد.
1877 - اگر بعد از آن كه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شده، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده بايد زكاة آنها را بدهد، و چنانچه داد بر خريدار چيزى واجب نيست.
1878 - اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد، و بداند كه فروشنده زكاة آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست، و اگر بداند كه زكاة آن را نداده، بايد خود زكاة آن را بدهد، ولى چنانچه فروشنده او را گول زده باشد، مى تواند پس از دادن زكاة به او مراجعه نمايد، و مقدار زكاة را از او مطالبه كند.
1879 - اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعى كه تر است به مقدار نصاب برسد و در وقت خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكاة آن واجب نيست.
1880 - اگر گندم و جو و خرما را پيش از وقت خشك شدن مصرف كند، چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد، بايد زكاة آنها را بدهد.
1881 - خرما بر سه قسم است 1 آن است كه خشكش مى‌كنند و حكم زكاة آن گفته شد 2 آن است كه در حال رطب بودنش مى‌خورند 3 آن است كه نارس (خلال) آن را مى‌خورند.

در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشك آن به مقدار نصاب برسد، احتیاط مستحب آن است که زکاة آن را بدهند، اما قسم سوم ظاهر این است که زکاة بر آن واجب نباشد.
1882 - گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاة آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکاة ندارد.
1883 - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکاة آن ده یك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکاة آن بیست یك است.
1884 - اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکاة آن بیست یك است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده، زکاة آن ده یك است، و اگر طوری است که عرفا بگویند به هر دو آبیاری شده زکاة آن سه چهلم است.
1885 - چنانچه در صدق عرفی شك کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می‌گویند آبیاری آن مثلا با باران است اگر سه چهلم بدهد کافی است.
1886 - اگر شك کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است، در این صورت دادن یك بیستم کافی است، و هم چنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.
1887 - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود، و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمك نکند، زکاة آن ده یك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمك نکنند، زکاة آن یك بیستم است.
1888 - اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید، و محتاج به آبیاری نشود، زکاة زراعتی که با دلو آبیاری شده، یك بیستم، و زکاة زراعتی که پهلوی آن است بنابر احتیاط یك دهم می‌باشد.
1889 - مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به مقدار نصاب برسد باید زکاة آن را بدهد.
1890 - بذری را که به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، یا خریده باشد، نمی تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید، بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید.

1891 - آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد، زکاة آن واجب نیست، مثلا اگر حاصل زراعت (2000) کیلوگرم باشد، و دولت (100) کیلوگرم را به عنوان مالیات بگیرد فقط زکاة در (1900) کیلو واجب می‌شود.
1892 - مصارفی که انسان پیش از تعلق زکاة نموده بنابر احتیاط واجب نمی تواند از حاصل کسر نموده و فقط زکاة بقیه را بدهد.
1893 - مصارفی که بعد از تعلق زکاة خرج می‌نماید، نمی تواند آنچه را نسبت به مقدار زکاة خرج نموده از حاصل کسر کند، هر چند - بنابر احتیاط - از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه گرفته باشد.
1894 - واجب نیست صبر نماید تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما به وقت خشك شدن برسد، و آنگاه زکاة را بدهد، بلکه همین که زکاة واجب شد جایز است مقدار زکاة را قیمت نموده و به عنوان زکاة قیمت آن را بدهد.
1895 - بعد از آن که زکاة تعلق گرفت می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل اینها مشاعا تسلیم نماید، و پس از آن در مصارف شریك می‌باشند.
1896 - در صورتی که مالك عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود لازم نیست آنها را مجانا به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می تواند برای این که تا وقت درو یا خشك شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.
1897 - اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد، و همه آنها محصول یك سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکاة آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکاة بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می‌کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکاة آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکاة آن واجب نیست.
1898 - اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه بدهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد.
بنابر احتیاط زکاة آن واجب است.
1899 - اگر مقداری خرمای خشك نشده یا انگور دارد که خشك آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکاة از تازه آن به قدری به مصرف زکاة برساند که اگر خشك شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.
1900 - اگر زکاة خرمای خشك یا کشمش بر او واجب باشد، نمی تواند زکاة آن را خرمای تازه یا انگور بدهد، بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و

انگور یا خرمای تازه یا کشمش یا خرمای خشك دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاة خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکاة آن را خرمای خشك یا کشمش بدهد بلکه چنانچه به اعتبار قیمت، خرما و یا انگور دیگری بدهد اگر چه تازه باشد محل اشکال است.
1901 - کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکاة آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکاة را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند.
1902 - کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکاة اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به اندازه نصاب برسد باید زکاة بدهد و اگر پیش از آن که زکاة اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکاة را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند، زکاة ندارد، و در بقیه مال هر کدام از ورثه که سهمش به اندازه نصاب شود باید، زکاة آن را بدهد.
1903 - اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاة آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکاة هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

1904 - طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بيست مثقال شرعى است كه هر مثقال آن (18) نخود است، پس وقتى كه طلا به بيست مثقال شرعى كه پانزده مثقال معمولى است برسد، اگر شرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد يك چهلم آن را - كه نه نخود مى‌شود - از بابت زكاة بدهد و اگر به اين مقدار نرسد، زكاة آن واجب نيست، و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعى است كه سه مثقال معمولى مى‌شود، يعنى اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام (18) مثقال را از قرار چهل يك بدهد، و اگر كمتر از سه مثقال اضافه شود فقط بايد زكاة (15) مثقال آن را بدهد، و زيادى آن زكاة ندارد و هم چنين است هر چه بالا رود، يعنى اگر سه مثقال اضافه شود، بايد زكاة تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقدارى كه اضافه شده زكاة ندارد.

نصاب نقره

1905 - نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن (105) مثقال معمولی است که اگر نقره به (105) مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید يك چهلم آن را که (2) مثقال و (15) نخود است از بابت زكاة بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زكاة آن واجب نیست و نصاب دوم آن (21) مثقال است، یعنی اگر (21) مثقال به (105) مثقال اضافه شود، باید زكاة تمام (126) مثقال را به طوری که گفته شد بدهد، و اگر کمتر از (21) مثقال اضافه شود، فقط باید زكاة (105) مثقال آن را بدهد و زیادی آن زكاة ندارد، و هم چنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر (21) مثقال اضافه شود، باید زكاة تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از (21) مثقال است زكاة ندارد، بنابر این اگر انسان يك چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلا کسی که (110) مثقال نقره دارد اگر يك چهلم آن را بدهد، زكاة (105) مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای (5) مثقال آن داده که واجب نبوده است.

1906 - کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زكاة آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه سال باید زكاة آن را بدهد.

1907 - زكاة طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود، که آن را سکه زده باشند، و معامله به آن رواج داشته باشد، و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زكاة آن را بدهند.

1908 - طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی باز معامله پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتیاط زكاة آن واجب است.

ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد، زكاة واجب نیست.

1909 - کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلا (104) مثقال نقره و (14) مثقال طلا داشته باشد، زكاة بر او واجب نیست.

1910 - چنانکه سابقا گفته شد زكاة طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زكاة بر او واجب نیست.

1911 - اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با چیز دیگر عوض

نماید، یا آنها را آب کند، زکاة بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکاة آنها را به طلا و نقره عوض کند، یعنی طلا را به طلا یا نقره و نقره را به نقره یا طلا عوض نماید، احتیاط واجب آن است که زکاة را بدهد.
1912 - اگر در ماه دوازدهم پول و طلا و نقره را آب کند، باید زکاة آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.
1913 - اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکاة هر کدام از خوب، و بد را از خود آن بدهد، ولی بنابر احتیاط نمی تواند زکاة همه را از قسمت بد بدهد و بهتر آن است که زکاة همه را از طلا و نقره خوب بدهد.
1914 - پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند در صورتی که به حد نصاب برسد زکاتش واجب است، هر چند خالصش به حد نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاة در آن محل اشکال است، هر چند خالصش به حد نصاب برسد.
1915 - اگر پول طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زکاة آن را از پول طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن، به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زكاة شتر و گاو و گوسفند

1916 - زكاة شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهايى كه گفته شد يك شرط ديگر هم دارد، و آن اين است كه حيوان در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن علف چيده شده بخورد، يا در زراعتى كه ملك او يا ملك كس ديگر است بچرد زكاة ندارد.
ولى اگر تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد، زكاة آن واجب مى‌باشد، ولى در وجوب زكاة در شتر و گاو و گوسفند بنابر احتياط شرط نيست كه در تمام سال حيوان بيكار باشد، بلكه چنانچه در آبيارى يا شخم زنى يا مانند آن از آنها استفاده شود، بايد بنابر احتياط زكاة آنها را داد.
1917 - اگر انسان براى شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد، يا اجاره كند، وجوب زكاة در آن مشكل است اگر چه احوط دادن زكاة است ولى اگر براى چراندن در آن باج بدهد، بايد زكاة را بدهد.

نصاب شتر

1918 - شتر دوازده نصاب دارد: اول پنج شتر و زكاة آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكاة ندارد.
دوم ده شتر و زكاة آن دو گوسفند است.
سوم پانزده شتر و زكاة آن سه گوسفند است.
چهارم بيست شتر و زكاة آن چهار گوسفند است.
پنجم بيست و پنج شتر و زكاة آن پنج گوسفند است.
ششم بيست و شش شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم سى و شش شتر، و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم چهل و شش شتر، و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم شصت و يك شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم هفتاد و شش شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال سوم شده باشند.
يازدهم نود و يك شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال چهارم شده باشند.
دوازدهم صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل تا، چهل تا حساب كند، و براى هر چهل تا، يك شترى بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب كند و براى هر پنجاه تا، يك شترى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد، و يا با چهل و پنجاه حساب كند، ولى در هر صورت بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى ميماند، از نه تا بيشتر نباشد، مثلا اگر (140) شتر دارد بايد براى صد تا دو شترى كه داخل سال چهارم شده، و براى چهل تا، يك شترى كه داخل سال سوم شده بدهد و شترى كه در زكاة داده مى‌شود، بايد ماده باشد.
1919 - زكاة ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره شترهايى كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده باشد فقط بايد زكاة پنج تاى آن را بدهد، و هم چنين است حال در نصابهاى بعد.

نصاب گاو

1920 - گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد باید يك گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زكاة بدهد.
و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد، و نصاب دوم آن چهل است و زكاة آن يك گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد و زكاة ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلا کسی سی و نه گاو دارد فقط باید زكاة سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زكاة چهل تای آن را بدهد، و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد، و هم چنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید، و زكاة آن را به دستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زكاة سی تا، و برای چهل تای آن زكاة چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زكاة نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

1921 - گوسفند پنج نصاب دارد: اول چهل تا است و زكاة آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكاة ندارد.
دوم صد و بيست و يك است و زكاة آن دو گوسفند است.
سوم دويست و يك است و زكاة آن سه گوسفند است.
چهارم سيصد و يك است و زكاة آن چهار گوسفند است.
پنجم چهار صد و بالاتر از آن است كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند، و براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد، و لازم نيست زكاة را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند پول بدهد، كافى است.

1922 - زكاة مابين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده باشد، فقط بايد زكاة چهل تاى آن را بدهد و زيادى آن زكاة ندارد، و هم چنين است حكم در نصابهاى بعد.

1923 - زكاة شتر و گاو و گوسفندى كه به مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند، يا ماده، يا بعضى نر باشند، و بعضى ماده.

1924 - در زكاة، گاو و گاوميش يك جنس حساب مى‌شوند، و شتر عربى و غير عربى يك جنس است، و هم چنين بز و ميش و شيشك در زكاة با هم فرق ندارند.

1925 - اگر براى زكاة، گوسفند بدهد، بنابر احتياط واجب بايد اقلا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد احتياطا بايد داخل سال سوم شده باشد.

1926 - گوسفندى را كه بابت زكاة مى‌دهد، اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد، ولى بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد و هم چنين است در گاو و شتر.

1927 - اگر چند نفر با هم شريك باشند، هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده، بايد زكاة بدهد، و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكاة واجب نيست.

1928 - اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكاة آنها را بدهد.

1929 - اگر گاو و گوسفند و شترى كه دارد مريض و معيوب هم باشند، بايد زكاة آنها را بدهد.

1930 - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکاة را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکاة آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد.
بلکه اگر بعضی از آنها سالم، و بعضی مریض، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکاة آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد.
1931 - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکاة بر او واجب نیست، اگر این کار به قصد فرار از زکاة نباشد، و اما اگر به این قصد باشد در صورتی که هر دو چیز يك نوع منفعت داشته باشند، مثلا هر دو گوسفند شیر ده باشند احتیاط لازم آن است که زکاة آن را بدهد.
1932 - کسی که باید زکاة گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکاة آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکاة را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکاة بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکاة آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکاة بر او واجب نیست.

زكاة مال تجارت

1/1932 - مالى را كه انسان به عقد معاوضه مالك مى‌شود، و براى تجارت و منفعت بردن نگاه مى‌دارد بايد - بنابر احتياط - با چند شرط زكاة آن را بدهد و آن يك چهلم است: 1 مالك بالغ و عاقل باشد.
2 مال به مقدار نصاب رسيده باشد، و آن مقدار نصاب طلا يا نقره است.
3 يك سال از وقتى كه قصد منفعت بردن كرده است بر آن مال گذشته باشد.
4 قصد منفعت بردن در تمام سال باقى باشد، پس اگر در ميان سال از آن قصد منصرف شود و مثلا قصد صرف آن را در مؤنه نمايد، نبايد زكاة آن را بدهد.
5 مالك بتواند در تمام سال در آن تصرف كند.
6 در تمام سال به مقدار سرمايه يا بيشتر از آن خريدار داشته باشد، پس اگر در قسمتى از سال به كمتر از سرمايه خريدار داشته باشد، واجب نيست زكاة آن را بدهد.

مصرف زكاة

1933 - زكاة در هشت مورد صرف مى‌شود: اول فقير، و او كسى است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد، ولى كسى كه صنعت يا ملك يا سرمايه اى دارد كه مى تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست.
دوم مسكين و او كسى است كه از فقير سخت تر مى‌گذراند.
سوم كسى كه از طرف امام عليه السلام يا نايب امام مامور است كه زكاة را جمع و نگهدارى نمايد، و به حساب آن رسيدگى كند و آن را به امام يا نايب امام يا فقرا برساند.
چهارم كافرهايى كه اگر زكاة به آنان بدهند به دين اسلام مايل مى‌شوند يا در جنگ يا غير آن به مسلمانان كمك مى‌كنند.
و هم چنين مسلمانانى كه ايمان آنان به بعضى از آنچه پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه وآله آورده اند ضعيف است، ولى چنانچه زكاة به آنان داده شود موجب تقويت ايمانشان مى‌گردد، يا مسلمانانى كه ايمان به ولايت امير مؤمنان عليه السلام ندارند، ولى اگر به آنان زكاة داده شود، به ولايت رغبت پيدا مى‌كنند و به آن ايمان مى‌آورند.
پنجم خريدارى بنده‌ها و آزاد كردن آنان.
به تفصيلى كه در محل خود ذكر شده است.
ششم بدهكارى كه نمى تواند قرض خود را بدهد.
هفتم فى سبيل اللّه يعنى كارهايى كه نفعش به عموم مسلمين مى‌رسد مثل ساختن مسجد، و مدرسه اى كه علوم دينيه در آن خوانده مى‌شود، و تنظيف شهر، و اسفالت راهها و توسعه آنها و مانند اينها.
هشتم ابن السبيل يعنى مسافرى كه در سفر درمانده شده اينها مواردى است كه زكاة در آنها صرف مى‌شود ولى بنابر اقوى مالك نمى تواند زكاة را بدون اذن امام عليه السلام يا نايبش در دو مورد سوم و چهارم مصرف نمايد، و هم چنين است حال در مورد هفتم بنابر احتياط لازم.
و احكام اين موارد در مسايل آينده گفته خواهد شد.
1934 - احتياط واجب آن است كه فقير يا مسكين بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكاة نگيرد، و اگر مقدارى پول يا جنس دارد، فقط به اندازه كسرى مخارج يك سالش زكاة بگيرد.
1935 - كسى كه مخارج سالش را داشته، اگر مقدارى از آن را مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقى مانده به اندازه مخارج يك سال او هست يا نه، نمى تواند زكاة بگيرد.
1936 - صنعتگر يا مالك يا تاجرى كه درآمد او از مخارج سالش كمتر

است، می تواند برای کسری مخارجش زکاة بگیرد، و لازم نیست ابزار کار، یا ملك، یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.
1937 - فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملك او است و در آن نشسته، یا وسیله سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکاة بگیرد و هم چنین است اثاث خانه، و ظرف، و لباس تابستانی، و زمستانی، و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکاة خریداری نماید.
1938 - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب نمی تواند با گرفتن زکاة زندگی کند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکاة بگیرد.
1939 - به کسی که قبلا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکاة داد، ولی کسی که معلوم نباشد، قبلا فقیر بوده یا نه نمی‌توان بنابر احتیاط تا وقتی که اطمینان به فقرش حاصل نشود، به او زکاة داد.
1940 - کسی که می‌گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکاة ندهند.
1941 - کسی که باید زکاة بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکاة حساب کند.
1942 - اگر فقیر بمیرد، و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکاة حساب کند بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد، و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکاة حساب کند.
1943 - چیزی را که انسان بابت زکاة به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکاة است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکاة به او داده، و زکاة بودنش را اظهار ننماید.
1944 - اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکاة بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مساله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکاة بدهد کافی نیست، پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، بایستی از او بگیرد، و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکاة است، انسان می تواند عوض آن را از او بگیرد، و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکاة است، نمی تواند چیزی از او بگیرد، و باید از مال خودش عوض زکاة را به مستحق بدهد.
1945 - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه

مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکاة بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.
1946 - اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکاة بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می تواند آنچه را که به او داده بابت سهم فقرا حساب کند.
1947 - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکاة حساب کند.
1948 - مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد، و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکاة بگیرد.
ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکاة بگیرد.
1949 - مسافری که در سفر درمانده شده و زکاة گرفته بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکاة زیاد آمده باشد، چنانچه نتواند آن را به دهنده زکاة برساند، باید به حاکم شرع برساند، و بگوید آن چیز زکاة است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

1950 - کسی که مالك می تواند زکاة خود را به او بدهد، باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکاة بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکاة بدهد.
1951 - اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکاة بدهد، به قصد این که آنچه می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.
1952 - اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین زکاة را به مصرف طفل یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکاة به مصرف آنان می‌رسد نیت زکاة کند.
1953 - به فقیری که گدایی می‌کند می‌شود زکاة داد.
ولی به کسی که زکاة را در معصیت مصرف می‌کند، نباید زکاة داد، بلکه احتیاط آن است به کسی که دادن زکاة موجب ترغیب او در معصیت می‌شود هر چند خود آن را در معصیت صرف نمی‌نماید زکاة داده نشود.
1954 - به کسی که شراب خوار است یا نماز نمی‌خواند هم چنین به کسی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می‌آورد احتیاط واجب آن است که زکاة ندهند.
1955 - به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود قرضش را از زکاة داد.
1956 - انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکاة بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکاة بدهند.
1957 - اگر انسان زکاة را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.
1958 - پدر نمی تواند از سهم سبیل اللّه کتابهای علمی و دینی که مورد احتیاج پسر است بخرد و در معرض استفاده او قرار دهد، مگر آن که مصلحت عامه اقتضای این کار را داشته باشد، و از حاکم شرع بنابر احتیاط اجازه بگیرد.
1959 - پدری که تمکن تزویج پسرش را ندارد می تواند از زکاة برای پسرش زن بگیرد، و هم چنین است پسر نسبت به پدر.
1960 - به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد، ولی می تواند - هر چند به مراجعه حاکم شرع - او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکاة داد.
1961 - زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند

به او زكاة بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد يا به جهت ديگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی كه مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زكاة داد.
1962 - زن می تواند به شوهر فقير خود زكاة بدهد، اگر چه شوهر زكاة را صرف مخارج خود آن زن نمايد.
1963 - سيد نمی تواند از غير سيد زكاة بگيرد، ولی اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند، و از گرفتن زكاة از غير سيد ناچار باشد می تواند از او زكاة بگيرد.
1964 - به كسی كه معلوم نيست سيد است يا نه، می‌شود زكاة داد.

نيت زكاة

1965 - انسان بايد زكاة را به قصد قربت يعنى براى انجام خواست خداوند عالم بدهد، و در نيت معين كند كه آنچه را مى‌دهد زكاة مال است يا زكاة فطره.
بلكه اگر مثلا زكاة گندم و جو بر او واجب باشد، و بخواهد پولى را به عنوان قيمت زكاة بدهد بايد معين كند كه زكاة گندم است يا زكاة جو.
1966 - كسى كه زكاة چند مال بر او واجب شده، اگر مقدارى زكاة بدهد، و نيت هيچ كدام آنها را نكند، چنانچه چيزى را كه داده هم جنس يكى از آنها باشد، زكاة همان جنس حساب مى‌شود.
مثلا كسى كه زكاة چهل گوسفند و زكاة پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا يك گوسفند از بابت زكاة بدهد، و نيت هيچ كدام آنها را نكند، زكاة گوسفند حساب مى‌شود، ولى اگر مقدارى پول نقره يا اسكناس بدهد، كه هم جنس هيچ كدام آنها نيست، بعضى گفته اند، به همه آنها قسمت مى‌شود ولى اين خالى از اشكال نيست و احتمال دارد كه از هيچ كدام حساب نشود و در ملك مالك باقى بماند.
1967 - اگر كسى را وكيل كند كه زكاة مال او را بدهد، موقعى كه زكاة را به آن وكيل مى‌دهد، بايد نيت كند كه آنچه را وكيل او بعدا به فقير مى‌دهد زكاة باشد، و احوط اين است كه نيت او تا زمان رسيدن زكاة به فقير مستمر باشد.
1968 - اگر مال را به قصد زكاة ولى بدون قصد قربت به حاكم شرع يا به فقير بدهد، بنابر اقوى زكاة حساب مى‌شود، هر چند چون بدون قصد قربت داده گناه كرده است.

مسايل متفرقه زكاة

1969 - بنابر احتياط موقعى كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و موقع خشك شدن خرما و انگور، انسان بايد زكاة را به فقير بدهد، يا از مال خود جدا كند، و زكاة طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه يازدهم بايد به فقير بدهد، يا از مال خود جدا نمايد، ولى اگر منتظر فقير معينى باشد، يا بخواهد به فقيرى بدهد كه از جهتى برترى دارد، مى تواند زكاة را جدا نكند.

1970 - بعد از جدا كردن زكاة لازم نيست فورا آن را به مستحق بدهد ولى اگر به كسى كه مى‌شود زكاة داد، دسترسى دارد، احتياط مستحب آن است كه دادن زكاة را تاخير نيندازد.

1971 - كسى كه مى تواند زكاة را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه كوتاهى كردن او از بين برود، بايد عوض آن را بدهد.

1972 - كسى كه مى تواند زكاة را به مستحق برساند، اگر زكاة را ندهد و بدون آن كه در نگهدارى آن كوتاهى كند از بين برود، چنانچه غرض صحيحى در تاخير زكاة نداشته بايد عوض آن را بدهد، ولى اگر غرض صحيحى داشته مثلا فقير معينى را در نظر داشته يا مى‌خواسته تدريجا به فقرا برساند معلوم نيست كه ضامن باشد.

1973 - اگر زكاة را از خود مال كنار بگذارد، مى تواند در بقيه آن تصرف كند و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد، مى تواند در تمام مال تصرف نمايد.

1974 - انسان نمى تواند زكاتى را كه كنار گذاشته براى خود بردارد و چيز ديگرى به جاى آن بگذارد.

1975 - اگر از زكاتى كه كنار گذاشته منفعتى حاصل شود، مثلا گوسفندى كه براى زكاة گذاشته بره بياورد، مال فقير است.

1976 - اگر موقعى كه زكاة را كنار مى‌گذارد مستحقى حاضر باشد، بهتر است زكاة را به او بدهد، مگر كسى را در نظر داشته باشد، كه دادن زكاة به او از جهتى بهتر باشد.

1977 - اگر بدون اجازه حاكم شرع با مالى كه براى زكاة كنار گذاشته تجارت كند، و ضرر نمايد، نبايد چيزى از زكاة كم كند، ولى اگر منفعت كند، بنابر احتياط لازم، بايد آن را به مستحق بدهد.

1978 - اگر پيش از آن كه زكاة بر او واجب شود، چيزى بابت زكاة به فقير بدهد، زكاة حساب نمى‌شود، و بعد از آن كه زكاة بر او واجب شد، اگر چيزى را كه به فقير داده از بين نرفته باشد، و آن فقير هم به فقر خود باقى باشد، مى تواند چيزى را كه به او داده بابت زكاة حساب كند.

1979 - فقیری که می‌داند زکاة بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکاة بگیرد، و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکاة بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاة حساب کند.
1980 - فقیری که نمی‌داند زکاة بر انسان واجب نشده اگر چیزی بابت زکاة بگیرد، و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکاة حساب کند.
1981 - مستحب است زکاة گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، و در دادن زکاة، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی که اهل سؤال نیستند، بر اهل سؤال مقدم بدارد، ولی اگر دادن زکاة به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکاة را به او بدهد.
1982 - بهتر است زکاة را آشکار، و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.
1983 - اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکاة بدهد مستحقی نباشد، و نتواند زکاة را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند، باید زکاة را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکاة برساند، و می تواند مخارج بردن به آن شهر را با اجازه حاکم شرع از زکاة بردارد، و اگر زکاة تلف شود ضامن نیست.
1984 - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکاة را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکاة تلف شود ضامن است مگر آن که به امر حاکم شرع برده باشد.
1985 - اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکاة می‌دهد با خود او است.
1986 - کسی که 2 مثقال و 15 نخود نقره یا بیشتر از بابت زکاة بدهکار است بنابر احتیاط مستحب کمتر از 2 مثقال و 15 نخود نقره به يك فقير ندهد، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد، و قیمت آن به 2 مثقال و 15 نخود نقره برسد بنابر احتیاط مستحب به يك فقير كمتر از آن ندهد.
1987 - مکروه است انسان از مستحق در خواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد، بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکاة را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.
1988 - اگر شك كند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، و مال زکاة دار موجود باشد باید زکاة را بدهد، هر چند شك او برای زکاة سالهای پیش بوده باشد، و اگر عین تلف شده زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضر باشد.

1989 - فقير نمى‌تواند، پيش از گرفتن زكاة او را به كمتر از مقدار آن صلح كند، يا چيزى را گرانتر از قيمت آن بابت زكاة قبول نمايد.
و هم چنين مالك نمى تواند زكاة را به مستحق داده و بر او شرط كند كه آن را به او برگرداند ولى اگر مستحق پس از گرفتن زكاة راضى شود كه آن را به او برگرداند مانعى ندارد، مثلا كسى كه زكاة زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى تواند زكاة را بدهد، و حال توبه كرده اگر فقير راضى شود زكاة او را بگيرد و به او ببخشد اشكال ندارد.
1990 - انسان نمى تواند از سهم سبيل اللّه قرآن يا كتاب دينى يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، مگر آن كه مصلحت عامه اقتضاى اين كار را داشته باشد، و از حاكم شرع بنابر احتياط لازم اجازه بگيرد.
1991 - انسان نمى تواند از زكاة ملك بخرد، و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدى آن را به مصرف مخارج خود برسانند.
1992 - انسان مى تواند براى رفتن به حج و زيارت و مانند اينها از سهم سبيل اللّه زكاة بگيرد، اگر چه فقير نباشد، يا اين كه به مقدار خرج سالش زكاة گرفته باشد، ولى اين در صورتى است كه رفتن او به حج يا زيارت و مانند اينها داراى منفعت عامه باشد، و بنابر احتياط از حاكم شرع براى صرف زكاة در آن اذن بگيرد.
1993 - اگر مالك فقيرى را وكيل كند كه زكاة مال او را بدهد چنانچه آن فقير احتمال بدهد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكاة برندارد، نمى تواند چيزى از آن را براى خودش بردارد و اگر يقين داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده، مى تواند براى خودش هم بردارد.
1994 - اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكاة بگيرد، چنانچه شرطهايى كه براى واجب شدن زكاة گفته شد، در آنها جمع شود، بايد زكاة آنها را بدهد.
1995 - اگر دو نفر در مالى كه زكاة آن واجب شده با هم شريك باشند، و يكى از آنها زكاة قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، هر چند بداند شريكش زكاة سهم خود را نداده و بعدا نيز نمى‌دهد تصرف او در سهم خودش اشكال ندارد.
1996 - كسى كه خمس يا زكاة بدهكار است و كفاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالى كه خمس يا زكاة آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكاة را بدهد، و اگر از بين رفته باشد، دادن زكاة و خمس و قرض بر دادن كفاره و نذر مقدم است.
1997 - كسى كه خمس يا زكاة بدهكار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بميرد، و مال او براى همه آنها كافى نباشد،

چنانچه مالی که خمس و زکاة آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکاة را بدهند، و بقیه مال او را صرف ادای قرضش نمایند، و اگر مالی که خمس و زکاة آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را صرف ادای قرضش بنمایند، و در صورتی که چیزی باقی باشد، صرف حج کنند و اگر چیزی زیاد آمد، به خمس و زکاة قسمت نمایند.
1998 - کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند، می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب عینی باشد، می‌شود از سهم فقرا به او زکاة داد، و اگر تحصیل آن علم دارای مصلحت عامه باشد، زکاة دادن به او از سهم سبیل اللّٰه با اجازه حاکم شرع - بنابر احتیاط - جایز است، در غیر این دو صورت جایز نیست به او زکاة بدهند.

1999 - كسى كه موقع غروب شب عيد فطر بالغ و عاقل است و بيهوش و فقير و بنده كس ديگر نيست، بايد براى خودش و كسانى كه نان خور او هستند، هر نفرى يك صاع كه گفته مى‌شود تقريبا سه كيلو است، از غذاهاى معمول در شهرش مانند، گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا برنج يا ذرت به مستحق بدهد، و اگر به جاى آن پول هم بدهد كافى است، و احتياط لازم آن است كه از غذاهايى كه در شهرش معمول نيست ندهد هر چند گندم يا جو يا خرما يا كشمش باشد.
2000 - كسى كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد، و كسى هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و عيالاتش را بگذراند فقير است و دادن زكاة فطره بر او واجب نيست.
2001 - انسان فطره كسانى را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مى‌شوند، بايد بدهد، كوچك باشند يا بزرگ، مسلمان باشند يا كافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد يا نه، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر.
2002 - اگر كسى را كه نان خور او است و در شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را مى‌دهد، لازم نيست خودش فطره او را بدهد.
2003 - فطره مهمانى كه پيش از غروب شب عيد فطر با رضايت صاحبخانه وارد شده و نان خور او - هر چند موقتا - حساب مى‌شود، بر او واجب است.
2004 - فطره مهمانى كه پيش از غروب شب عيد بدون رضايت صاحبخانه وارد مى‌شود، و مدتى نزد او مى‌ماند، بنابر احتياط واجب است و هم چنين است فطره كسى كه انسان را مجبور كرده اند كه خرجى او را بدهد.
2005 - فطره مهمانى كه بعد از غروب شب عيد فطر وارد مى‌شود در صورتى كه نان خور او حساب شود، بنابر احتياط واجب است والا واجب نيست، اگر چه پيش از غروب او را دعوت كرده باشد، و در خانه او افطار كند.
2006 - اگر كسى موقع غروب شب عيد فطر ديوانه باشد، در صورتى كه ديوانگى او تا ظهر روز عيد فطر باقى باشد، زكاة فطره بر او واجب نيست، والا بنابر احتياط واجب لازم است فطره را بدهد.
2007 - اگر پيش از غروب بچه بالغ شود يا ديوانه عاقل گردد، يا فقير غنى شود، در صورتى كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد، بايد زكاة

فطره را بدهد.
2008 - کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکاة فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، احتیاط واجب آن است که زکاة فطره را بدهد.
2009 - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود باید زکاة فطره را بدهد.
2010 - کسی که فقط به اندازه يك صاع گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زکاة فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد، و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره آن يك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و هم چنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می‌گیرد، و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.
2011 - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود واجب نیست فطره او را بدهد، ولی احتیاط واجب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان خور او حساب می‌شوند بدهد.
2012 - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، باید شوهرش فطره او را بدهد.
2013 - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.
2014 - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان بنابر احتیاط واجب می‌شود، چنانچه دارای شرایط گذشته در مساله (1999) باشد، فطره خویش را بدهد.
2015 - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.
2016 - زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور شخص دیگری باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور شخص دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.
2017 - کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.
2018 - فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.
2019 - انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره

آنان را از مال حلال بدهد.
2020 - اگر انسان کسی را که اجیر می‌نماید، مانند بنا و نجار و خادم مخارج او را بدهد به طوری که نان خور او محسوب شود، باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه فقط مزد کارش را بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.
2021 - اگر پیش از غروب شب عید فطر بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر بعد از غروب بمیرد مشهور فرموده اند باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی این حکم خالی از اشکال نیست، و مقتضای احتیاط ترك نشود.

مصرف زكاة فطره

2022 - زكاة فطره را بنابر احتياط واجب بايد فقط به فقراى شيعه كه داراى شرايط گذشته در مستحقين زكاة مال هستند، داد، و چنانچه در شهر از فقراى شيعه كسى نباشد، مى تواند آن را به فقراى ديگر مسلمانان داد، ولى در هر صورت نبايد به ناصبى داده شود.
2023 - اگر طفل شيعه اى فقير باشد، انسان مى تواند فطره او را به مصرف او برساند، يا به واسطه دادن به ولى او، ملك طفل نمايد.
2024 - فقيرى كه فطره به او مى‌دهند، لازم نيست عادل باشد، ولى احتياط واجب آن است كه به شراب خوار و بى نماز و كسى كه آشكارا معصيت مى‌كند فطره ندهند.
2025 - به كسى كه فطره را در معصيت مصرف مى‌كند نبايد فطره بدهند.
2026 - احتياط مستحب آن است كه به يك فقير كمتر از يك صاع فطره ندهند، ولى اگر بيشتر بدهند هيچ اشكالى ندارد.
2027 - اگر از جنسى كه قيمتش دو برابر قيمت معمولى آن است مثلا از گندمى كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولى است، نصف صاع بدهد، كافى نيست، بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد، كافى نيست.
2028 - انسان نمى تواند نصف صاع را از يك جنس مثلا گندم و نصف ديگر آن را از جنسى ديگر مثلا جو بدهد، بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد كافى نيست.
2029 - مستحب است در دادن زكاة فطره، خويشان و همسايگان فقير خود را بر ديگران مقدم دارد، و سزاوار است كه اهل علم و دين و فضل را بر ديگران نيز مقدم دارد.
2030 - اگر انسان به خيال اين كه كسى فقير است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقير نبوده، چنانچه مالى را كه به او داده از بين نرفته باشد، بايد پس بگيرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگيرد، بايد از مال خودش عوض فطره را بدهد و اگر از بين رفته باشد، در صورتى كه گيرنده فطره مى‌دانسته آنچه را كه گرفته فطره است، بايد عوض آن را بدهد و اگر نمى‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نيست و انسان بايد عوض فطره را بدهد.
2031 - اگر كسى بگويد فقيرم، نمى‌شود به او فطره داد، مگر آن كه از گفته او اطمينان پيدا شود يا انسان بداند كه قبلا فقير بوده است.

مسایل متفرقه زکاة فطره

2032 - انسان باید زکاة فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام خواست خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می‌دهد نیت دادن فطره نماید.
2033 - اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و بهتر آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از رمضان به فقیر قرض بدهد، و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.
2034 - گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر یا خاك مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یك صاع برسد، و بدون جدا کردن قابل استفاده باشد یا جدا کردن آن زحمت فوق العاده نداشته باشد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد.
2035 - اگر فطره را از چیز معیوب بدهد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.
2036 - کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یك جنس بدهد مثلا اگر فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است.
2037 - کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد.
2038 - اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید.
2039 - اگر موقعی که دادن زکاة فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعدا بنابر احتیاط بدون این که نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.
2040 - اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.
2041 - اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.
2042 - اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تاخیر انداخته، یا در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته، و در نگهداری آن کوتاهی نکرده، ضامن نیست.

2043 - اگر در محل خودش مستحق پيدا شود، احتياط واجب آن است كه فطره را به جاى ديگر نبرد و اگر به جاى ديگر ببرد، و تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

احکام خرید و فروش

2059 - شخص كاسب سزاوار است احكام خريد و فروش در موارد محل ابتلاء را ياد بگيرد، بلكه چنانچه به واسطه ياد نگرفتن در معرض مخالفت حكم الزامی باشد، ياد گرفتن لازم است، و از حضرت صادق عليه السلام روايت شده: كسی كه می‌خواهد خريد و فروش كند، بايد احكام آن را ياد بگيرد و اگر پيش از ياد گرفتن احكام آن، خريد و فروش كند، به واسطه معامله های باطل و شبهه ناك به هلاكت می‌افتد.
2060 - اگر انسان برای ندانستن مساله ای نداند معامله ای كه كرده صحيح است يا باطل، نمی تواند در مالی كه گرفته تصرف نمايد، مگر آن كه بداند طرف راضی به تصرف در آن است هر چند معامله باطل باشد.
2061 - كسی كه مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، بايد كسب كند و برای كارهای مستحب مانند وسعت دادن به عيالات و دستگيری از فقرا، كسب كردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

1/2061 - چند چیز در خرید و فروش مستحب شمرده شده است: اول آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد.
مگر به لحاظ فقر و مانند آن.
دوم آن که در قیمت جنس سخت گیری نکند، مگر آن که در معرض غبن باشد.
سوم آن که چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد.
چهارم آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

2062 - عمده معاملاتی که مکروه شمرده شده از این قرار است: اول فروش زمین، مگر این که زمین دیگری با پول آن بخرد.
دوم قصابی.
سوم آن که کار خود را کفن فروشی قرار دهد.
چهارم معامله با مردمانی که پرورش سالم نشده اند.
پنجم معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.
ششم آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.
هفتم آن که برای خریدن جنسی که مسلمان دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات حرام

2063 - معاملات حرام بسيار است از آن جمله اين موارد است: اول خريد و فروش مشروبات مسكر، و سگ غير شكارى و خوك و هم چنين مردار نجس بنابر احتياط، و در غير اينها در صورتى كه بشود از عين نجس استفاده حلال نمود، مثلا غايط را كود نمايند خريد و فروش جايز است، اگر چه احتياط در ترك است.
دوم خريد و فروش مال غصبى.
سوم بنابر احتياط خريد و فروش چيزى كه نزد مردم مال نيست مثل حيوانات درنده، در صورتى كه منفعت محلله قابل توجهى نداشته باشند.
چهارم معامله چيزى كه منافع معمولى آن فقط كار حرام باشد.
مانند اسباب قمار.
پنجم معامله اى كه در آن ربا باشد.
ششم معامله اى كه در آن غش باشد مثل فروش جنسى كه با چيز ديگر مخلوط است، در صورتى كه آن چيز معلوم نباشد و فروشنده هم به خريدار نگويد، مثل فروختن روغنى كه آن را با پيه مخلوط كرده است، پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه وآله فرموده اند از ما نيست كسى كه در معامله با مسلمانان غش كند، يا به آنان ضرر بزند يا تقلب و حيله نمايد و هر كه با برادر مسلمان خود غش كند، خداوند بركت روزى او را مى‌برد و راه معاش او را مى‌بندد و او را به خودش واگذار مى‌كند.
2064 - فروختن چيز پاكى كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است، اشكال ندارد، و هم چنين است، اگر آب كشيدن آن ممكن نباشد، ولى منافع محلله متعارفه اش توقف بر پاك بودنش نداشته باشد - مانند بعضى از روغنها - بلكه اگر توقف هم داشته باشد چنانچه منفعت محلله قابل توجهى داشته باشد، باز هم فروختنش جايز است.
2065 - اگر كسى بخواهد چيزى را كه نجس است، بفروشد بايد نجس بودن آن را به خريدار بگويد در صورتى كه اگر نگويد خريدار در معرض مخالفت تكليف الزامى قرار مى‌گيرد، مثل اين كه آب نجس را در وضو و يا غسل به كار مى‌برد و با آن نماز واجبش را مى‌خواند، و يا از آن چيز نجس در خوردن و آشاميدن استفاده مى‌كند، البته اگر بداند كه گفتن به او فايده اى ندارد، چون مثلا آدم لاابالى است كه نجاست و طهارت را رعايت نمى‌كند، لازم نيست به او بگويد.
2066 - خريد و فروش دواهاى نجس خوردنى و غير خوردنى اگر چه جايز است ولى بايد نجاستش را در صورتى كه در مساله پيش گفته شد به

مشتری بگویند.
2067 - خرید و فروش روغن هایی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد.
روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه از دست کافر بگیرند یا از ممالك غیر اسلامی بیاورند، در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده اگر چه پاك و خرید و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیت را به خریدار بگوید، در صورتی که اگر نگوید، خریدار در معرض مخالفت تکلیف الزامی قرار داشته باشد، نظیر آنچه در مساله (2065) گذشت.
2068 - اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن بنابر احتیاط جایز نیست.
2069 - چرمی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود، در صورتی که احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید و فروش آن جایز است، و هم چنین نماز در آن بنابر اقوی صحیح می‌باشد.
2070 - روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود، و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، هر چند محکوم به طهارت است و خرید و فروشش جایز است ولی خوردن آن روغن جایز نیست.
2071 - مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است.
2072 - فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.
2073 - اگر خریدار جدا قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسی را که می‌خرد ندهد این قصد به صحت معامله ضرر ندارد، و لازم است پول آن را به فروشند بدهد.
2074 - اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمه خریده، بعدا از مال حرام بدهد، معامله صحیح است.
ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد تا این که ذمه اش بری گردد.
2075 - خرید و فروش آلات لهو حرام مثل تار و ساز جایز نیست و بنابر احتیاط سازهای کوچك که بازیچه بچه‌ها است نیز آن حکم را دارد، و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد خرید و فروش آن مانعی ندارد.
2076 - اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این

بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام، بلکه بنابر احتیاط باطل است.
ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشکال ندارد.
2077 - ساختن مجسمه جاندار مطلقا بنابر احتیاط حرام است ولی خرید و فروش آن مانعی ندارد اگر چه احوط ترك است و اما نقاشی جاندار بنابر اقوی جایز است.
2078 - خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، و از فروشنده بگیرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.
2079 - اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید این یك من روغن را می‌فروشم، در صورتی که مقدار پیه در آن زیاد باشد، به طوری که آن را روغن نگویند معامله باطل است، و اگر مقدار پیه کم باشد، به طوری که آن را روغن مخلوط با پیه بگویند معامله صحیح است، ولی مشتری خیار عیب دارد و می تواند معامله را بهم بزند، و پول خود را پس بگیرد، و اما اگر روغن از پیه متمایز باشد، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است، و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است بهم بزند، ولی اگر آن را معین نکند، بلکه یك من روغن در ذمه بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.
2080 - اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد، و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.
2081 - اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد، غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلا یك من گندم به یك من گندم و یك قران پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می‌باشد.
2082 - اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند، مثلا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، در

صورتی که قصدشان آن باشد که دستمال در مقابل مقدار زیادی باشد و معامله هم نقدی باشد و هم چنین اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نیم گندم و يك دستمال بفروشد، چنانچه قصدشان آن باشد که دستمال و نیم من گندم در طرف اول در مقابل دستمال در طرف دوم باشد اشکال ندارد.
2083 - اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، اشکال ندارد - مگر در صورتی که هر دو از يك جنس بوده و معامله با مدت باشد، که صحت آن در این صورت محل اشکال است، مثل این که ده دانه گردو نقدا بدهد که دوازده دانه گردو پس از يك ماه بگیرد - و از این قبیل است فروختن اسکناس، پس مانعی ندارد که مثلا تومان را به جنس دیگر از اسکناس مثل دینار یا دلار نقدا یا با مدت بفروشد، ولی اگر بخواهد به جنس خودش بفروشد و زیادتر بگیرد، نباید معامله با مدت باشد، و گرنه صحت آن محل اشکال است، مثل این که صد تومان نقدا بدهد که صد و ده تومان بعد از شش ماه بگیرد.
2084 - جنسی را که در غالب شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، بنابر اقوی جایز است که آن جنس را به زیادتر در شهری که با شماره معامله می‌کنند بفروشد، و هم چنین در صورتی که شهرها مختلف باشند، و چنین غلبه ای در بین نباشد، حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است.
2085 - در چیزهایی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شوند، اگر چیزی را که می‌فروشد، و عوضی را که می‌گیرد، از يك جنس نباشد، و معامله نقدی باشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، ولی اگر معامله با مدت باشد، محل اشکال است، پس اگر يك من برنج را به دو من گندم تا يك ماه بفروشد، صحت معامله خالی از اشکال نیست.
2086 - اگر میوه رسیده را با میوه نارس آن معامله کند، نمی تواند زیادی بگیرد، و مشهور فرموده اند جنسی را که می‌فروشد، و عوضی را که می‌گیرد، اگر از يك چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، مثلا اگر يك من روغن گاو بفروشد و در عوض آن يك من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربا و حرام است ولی کلیت این حکم محل اشکال است.
2087 - جو و گندم در ربا يك جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلا يك من گندم بدهد و يك من و پنج سیر جو بگیرد.
ربا و حرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.
2088 - پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند، و هم

چنین مسلمان می تواند از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد، ولی معامله ربا با کافری که در پناه اسلام هست حرام است، البته پس از انجام معامله اگر ربا دادن در شریعت او جایز باشد، می تواند از او ربا بگیرد.

شرایط فروشنده و خریدار

2089 - برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول آن كه بالغ باشند.
دوم آن كه عاقل باشند.
سوم آن كه سفیه نباشند - یعنی مال خود را در كارهای بیهوده مصرف نكنند.
چهارم آن كه قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.
پنجم آن كه كسی آنها را مجبور نكرده باشد.
ششم آن كه جنس و عوض را كه می‌دهند مالك باشند، و احكام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
2090 - معامله با بچه نابالغ، كه مستقل در معامله باشد باطل است، مگر در چیزهای كم قیمتی كه معمول است با بچه ممیز نابالغ در آنها معامله شود.
و اما اگر معامله با ولی باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد، معامله در هر صورت صحیح است، بلكه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد، و آن بچه وكالتا از صاحبش آن مال را بفروشد، یا با آن پول چیزی بخرد، ظاهر این است كه معامله صحیح است، اگر چه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد، و هم چنین است اگر طفل وسیله باشد كه پول را به فروشنده بدهد، و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگر چه ممیز نباشد، معامله صحیح است چون واقعا دو نفر بالغ با یكدیگر معامله كرده اند.
2091 - اگر از بچه نابالغ در صورتی كه معامله با آن صحیح نیست، چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را كه از او گرفته در صورتی كه مال خود بچه باشد، به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد، و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را كه از بچه گرفته، از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد، و احتیاط لازم آن است كه در این كار از حاكم شرع اذن بگیرد.
2092 - اگر كسی با بچه ممیز در صورتی كه معامله با آن صحیح نیست، معامله كند، و جنس یا پولی كه به بچه داده از بین برود، ظاهر این است كه می تواند از بچه بعد از بلوغش یا از ولی او مطالبه نماید.
و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد.

2093 - اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود مثلا بگوید راضی هستم، معامله صحیح است.
ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.
2094 - اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود، و اجاره نکند معامله باطل است.
2095 - پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر، و وصی جد پدری بر طفل می‌توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضرورت اقتضا کند، می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد.
2096 - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله صحیح است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده، و منفعتهای آن از موقع معامله ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند.
2097 - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالك می‌شود، نه مال غاصب.

شرايط جنس و عوض آن

2098 - جنسى را كه مى‌فروشد و چيزى را كه عوض آن مى‌گيرد، پنج شرط دارد: اول آن كه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد.
دوم آن كه بتواند آن را تحويل دهد، و گرنه معامله صحيح نيست، مگر آن كه آن را با چيزى كه مى تواند او را تحويل دهد، بفروشد كه در اين صورت معامله صحيح است، ولى ظاهر آن است كه اگر خريدار بتواند آن چيزى را كه خريده به دست آورد، هر چند فروشنده قادر نباشد كه آن را به او تحويل دهد، معامله صحيح است، مثلا اگر اسبى را كه فرار كرده بفروشد، و خريدار بتواند آن را پيدا كند معامله اشكال ندارد، و صحيح مى‌باشد، و احتياج به ضميمه در اين صورت نيست.
سوم خصوصياتى را كه در جنس و عوض است و به واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مى‌كند، معين نمايند.
چهارم آن كه متعلق حق ديگرى نباشد، به طورى كه به خارج شدن از ملك مالك حق آن شخص از ميان برود.
پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلا منفعت يك ساله خانه را بفروشد، صحيح نيست ولى چنانچه خريدار به جاى پول منفعت مالك خود را بدهد، مثلا فرشى را از كسى بخرد و عوض آن منفعت يك ساله خانه خود را به او واگذار كند، اشكال ندارد، و احكام اينها در مسايل آينده گفته خواهد شد.
2099 - جنسى را كه در شهرى با وزن يا پيمانه معامله مى‌كنند در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد، ولى مى تواند همان جنس را در شهرى كه با ديدن معامله مى‌كنند، با ديدن خريدارى نمايد.
2100 - چيزى را كه با وزن خريد و فروش مى‌كنند با پيمانه هم مى‌شود معامله كرد، به اين طور كه اگر مثلا مى‌خواهد ده من گندم بفروشد با پيمانه اى كه يك من گندم مى‌گيرد، ده پيمانه بدهد.
2101 - اگر معامله از جهت نبودن يكى از شرطهايى كه گفته شد - غير شرط چهارم - باطل باشد ولى خريدار و فروشنده راضى باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند آنها اشكال ندارد.
2102 - معامله چيزى كه وقف شده باطل است، ولى اگر به طورى خراب شود كه نتوانند استفاده اى را كه مال براى آن وقف شده از آن ببرند يا در معرض اين جهت باشد، مثلا حصير مسجد به طورى پاره شود كه نتوانند روى آن نماز بخوانند، فروش آن براى متولى و كسى كه در حكم او است،

اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید بنابر احتیاط پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.
2103 - هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند به طوری اختلاف پیدا شود، که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، بعضی گفته اند که می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند، ولی این حکم محل اشکال است ولیکن اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند فروختن آن در این صورت اشکال ندارد.
2104 - خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملك در مدت اجاره مال مستاجر است.
و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند، یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملك را خریده

صیغه خرید و فروش

2105 - در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول كردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشد، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.
2106 - اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی كه از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملك او كند معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

2107 - میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته چنانچه معلوم باشد، که از آفت رسته است یا نه به طوری که مقدار حاصل آن درخت را بتوان تخمین زد، فروش آن پیش از چیدن صحیح است، بلکه اگر هنوز هم معلوم نباشد، که از آفت رسته است یا نه، چنانچه میوه دو سال یا بیشتر را بفروشند، یا همان مقداری که فعلا روییده - به شرط آن که مالیت قابل توجهی داشته باشد، - بفروشند معامله صحیح است، و هم چنین اگر چیزی از حاصل زمین یا چیز دیگری را با آن بفروشند، معامله صحیح است، ولی احتیاط لازم در این صورت آن است که ضمیمه طوری باشد که اگر دانه‌ها میوه نشوند حافظ سرمایه خریدار باشد.
2108 - فروختن میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که دانه ببندد و گلش بریزد نیز جایز است، ولی باید با ضمیمه باشد، به طوری که در مساله پیش گفته شد، و یا آن که میوه بیشتر از يك سال را بفروشند.
2109 - اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی عوض آن را از خرما چه از آن درخت و چه از غیر آن قرار ندهند، اما اگر کسی يك درخت خرما در خانه کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند اشکال ندارد.
2110 - فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد، ولی اگر ظاهر و نمایان نشده باشد فروختن آن اشکال دارد.
2111 - اگر خوشه گندم را بعد از آن که دانه بسته به گندمی که از خودش حاصل می‌آید، یا از خوشه دیگری بفروشند معامله صحیح نیست.

2112 - اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن در منقول مانند فرش و لباس و غیر منقول مانند خانه و زمین باین است که دست از آن چیز بردارد، و طوری آن را در اختیار طرف قرار دهد که چنانچه بخواهد بتواند در آن تصرف کند و این معنی به اختلاف موارد مختلف می‌باشد.
2113 - در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است.
2114 - اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.
2115 - اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد، یا معامله را فسخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.
2116 - اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است.
ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی يك ريال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.
2117 - کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

2118 - معامله سلف آن است که شخص به پول نقد جنس کلی را که بعد از مدتی تحویل می‌دهد بفروشد پس اگر خریدار بگوید این پول را می‌دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.
2119 - اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد معامله باطل است.
ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول طلا یا نقره بگیرد معامله - به تفصیلی که در شرط هفتم مساله آینده گفته می‌شود - صحیح است.
و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.
2120 - معامله سلف هفت شرط دارد: اول خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند.
ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است.
دوم پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می تواند معامله را بهم بزند.
سوم مدت را کاملا معین کنند و اگر بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله او باطل است.
چهارم وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت فروشنده بتواند جنس را تحویل دهد چه کمیاب باشد یا نه.
پنجم جای تحویل جنس را بنابر احتیاط کاملا معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.
ششم وزن یا پیمانه آن را معین کنند، و جنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.
هفتم چیزی را که می‌فروشند، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه

فروخته می‌شود، عوض آن از آن جنس نباشد، بلکه بنابر احتیاط لازم از غیر آن جنس از اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود هم نباشد، و اگر چیزی را که می‌فروشد از اجناسی باشد که با شماره فروخته می‌شود، بنابر احتیاط جایز نیست که عوض آن را از جنس خود با مقداری زیادتر قرار دهد.

احکام معامله سلف

2121 - انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، غیر از میوه‌ها پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر این که به سرمایه اش یا به کمتر از آن بفروشد.
2122 - در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند، هر چند بهتر از آنچه قرار گذاشته باشد، در صورتی که از همان جنس حساب شود.
2123 - اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.
2124 - اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
2125 - اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد، و بنابر احتیاط نمی تواند آن را به فروشنده به قیمت مشتری بفروشد.
2126 - اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.
2127 - اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سکه دار باشند یا بی سکه در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.
2128 - اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا نقدا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد، ولی اگر معامله با مدت باشد باطل است.
2129 - اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند.
باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است.
2130 - اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد، و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد، و از یکدیگر جدا شوند اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست

او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند.
2131 - اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص و خاك طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است - مگر آن که بداند مثلا مقدار نقره خاك با مقدار نقره خالص مساوی می‌باشد - ولی فروختن خاك نقره را به طلا، و خاك طلا را به نقره همان طوری که سابقا گفته شد اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

2132 - حق بهم زدن معامله را خیار می‌گویند، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را بهم بزنند.
اول آن که از هم جدا نشده باشند، هر چند مجلس معامله را ترك گفته باشند.
و این خیار را خیار مجلس می‌گویند.
دوم آن که مشتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را خیار غبن گویند.
و منشا ثبوت این نحو از خیار (شرط ارتکازی) در عرف عام می‌باشد، یعنی در هر معامله ای در ذهن دو طرف معامله این شرط مرتکز است که مالی را که می‌گیرد از جهت مالیت به مقدار فاحش کمتر از مالی را که می‌پردازد نباشد، و اگر باشد، حق بهم زدن معامله را داشته باشد، ولی چنانچه در مواردی در عرف خاص شرط ارتکازی طور دیگر باشد مثلا شرط این باشد که اگر مالی را که گرفته از جهت مالیت کمتر از مالی که پرداخته باشد بتواند مابه التفاوت میان آن دو را از طرف مطالبه کند، و اگر ممکن نشد معامله را بهم زند، باید همان عرف خاص در این چنین موارد رعایت شود.
سوم در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند که آن را خیار شرط گویند.
چهارم یکی از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که طرف در آن رغبت کند یا رغبت او به آن زیادتر شود که آن را خیار تدلیس گویند.
پنجم یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود یا شرط کند مال معینی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد، که در این صورت شرط کننده می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار تخلف شرط گویند.
ششم در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را خیار عیب گویند.
هفتم معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده اند، مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، گیرنده می تواند معامله را بهم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد، و آن را خیار شرکت گویند.
هشتم صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، یا آن که طرف جنس را سابقا

دیده بوده و خیال می‌کرده که فعلا هم دارای خصوصیاتی است که در گذشته در آن دیده، بعد معلوم شود که آن خصوصیات در آن باقی نمانده، که در این صورت طرف می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار رؤیت گویند.
نهم اگر مشتری پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی این در صورتی است که فروشنده خریدار را در پرداخت پول مهلت داده باشد، ولی تعیین مدت نکرده باشد، و اما اگر او را اصلا مهلت نداده باشد، می تواند با اندکی تاخیر در پرداخت پول معامله را بهم بزند، و اگر او را بیش از سه روز مهلت داده باشد، نمی تواند تا تمام شدن مدت معامله را بهم بزند، و از این جا معلوم می‌شود که اگر جنسی را که فروخته مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه خریدار تا شب پول آن را ندهد، و شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، و آن را خیار تاخیر گویند.
دهم کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار حیوان گویند.
یازدهم فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار تعذر تسلیم گویند و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.
2133 - اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به مقدار قابل توجهی گرانتر خریده باشد، می تواند معامله را بهم بزند، البته به شرط آن که مقدار تفاوت در حال بهم زدن معامله هم ثابت باشد، و گرنه معلوم نیست که بتواند معامله را بهم بزند.
و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که به مقدار قابل توجهی ارزانتر فروخته باشد، می تواند به شرط گذشته معامله را بهم بزند.
2134 - در معامله بیع شرط که مثلا خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می‌فروشند، و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.
2135 - در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملك را به او می‌دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.

2136 - اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط كند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را بهم بزند.
2137 - اگر خریدار بفهمد مال معینی را كه خریده عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد كه یك چشم آن كور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می تواند معامله را بهم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممكن نباشد، مثلا در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی كه مانع از رد است نموده باشد، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین كند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی كه به فروشنده داده پس بگیرد، مثلا مالی را كه به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است، در صورتی كه قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یك چهارم می‌باشد، می تواند یك چهارم پولی را كه داده یعنی یك تومان از فروشنده بگیرد.
2138 - اگر فروشنده بفهمد در عوض معینی كه مالش را به آن فروخته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته می تواند معامله را بهم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری كه در مساله پیش گفته شد بگیرد.
2139 - اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن، عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، و اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند در صورت عدم امكان رد جایز است.
2140 - اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد چنانچه بخواهد باید فورا معامله را بهم بزند، و اگر بیش از مقدار معمول - با در نظر گرفتن اختلاف موارد - تاخیر بیندازد دیگر نمی تواند معامله را بهم بزند.
2141 - هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند، و هم چنین است حكم در سایر خیارات.
2142 - در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی كه در مال است نمی تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول آن كه موقع خریدن عیب مال را بداند.
دوم آن كه به عیب مال راضی شود.
سوم آن كه در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.
چهارم آن كه فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی كه

دارد می‌فروشم ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.

2143 - اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، و پس از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود نمی تواند معامله را بهم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند.

2144 - اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند.

2145 - اگر فروشنده قيمت خريد جنس را به مشترى بگويد بايد تمام چيزهايى را كه به واسطه آنها قيمت مال كم يا زياد مى‌شود بگويد اگر چه به همان قيمت يا كمتر از آن بفروشد، مثلا بايد بگويد كه نقد خريده است يا نسيه، و چنانچه بعضى از آن خصوصيات را نگويد، و بعدا مشترى بفهمد مى تواند معامله را بهم بزند.
2146 - اگر انسان جنسى را به كسى بدهد و قيمت آن را معين كند و بگويد اين جنس را به اين قيمت به فروش و هر چه زيادتر فروختى اجرت فروشت باشد، هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد مال صاحب مال است.
و فروشنده فقط مى تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگيرد.
ولى اگر به طور جعاله باشد، و بگويد اين جنس را به زيادتر از آن قيمت اگر فروختى زيادى مال خودت باشد اشكال ندارد.
2147 - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جاى آن گوشت ماده بدهد معصيت كرده است، پس اگر آن گوشت را معين كرده و گفته اين گوشت نر را مى‌فروشم مشترى مى تواند معامله را بهم بزند، و اگر آن را معين نكرده، در صورتى كه مشترى به گوشتى كه گرفته راضى نشود قصاب بايد گوشت نر به او بدهد.
2148 - اگر مشترى به بزاز بگويد پارچه اى مى‌خواهم كه رنگ آن نرود و بزاز پارچه اى به او بفروشد كه رنگ آن برود، مشترى مى تواند معامله را بهم بزند.
2149 - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مكروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احكام شركت

2150 - اگر دو نفر با هم اتفاق ببندند كه با مال مشترك خود تجارت كنند و آنچه منفعت مى‌برند ميان خود تقسيم نمايند، و به عربى يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند، يا كارى كنند كه معلوم باشد مى‌خواهند با يكديگر شريك باشند شركت آنان صحيح است.
2151 - اگر چند نفر در مزدى كه از كار خودشان مى‌گيرند با يكديگر شركت كنند، مثلا چند دلاك با هم قرار بگذارند كه هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند، شركت آنان صحيح نيست ولى اگر با هم مصالحه كنند كه مثلا نصف مزد كار هر يك تا مدت معينى براى ديگرى باشد در مقابل نصف مزد كار او مصالحه صحيح است و هر كدام با ديگرى در مزد كار او شريك مى‌شود.
2152 - اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسى بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولى در سود جنسى كه هر كدام خريده اند با يكديگر شريك باشند صحيح نيست، اما اگر هر كدام ديگرى را وكيل كند كه او را در آنچه نسيه مى‌خرد شريك كند يعنى جنس را براى خود و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند هر دو در آن جنس شريك مى‌شوند.
2153 - كسانى كه به واسطه شركت با هم شريك مى‌شوند بايد بالغ و عاقل باشند و از روى قصد و اختيار شركت كنند و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند، پس سفيه - كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده صرف مى‌كند - چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، اگر شركت كند صحيح نيست.
2154 - اگر در عقد شركت شرط كنند كسى كه كار مى‌كند يا بيشتر از شريك ديگر كار مى‌كند يا كار او با اهميت تر از كار ديگرى است بيشتر منفعت ببرد، بايد آنچه را شرط كرده اند به او بدهند، و هم چنين اگر شرط كنند كسى كه كار نمى‌كند، يا بيشتر كار نمى‌كند، يا كار او با اهميت تر از كار ديگرى نيست بيشتر منفعت ببرد، باز هم شرط صحيح است و بايد آنچه شرط كرده اند به او بدهند.
2155 - اگر قرار بگذارند كه همه سود را يك نفر ببرد يا تمام ضرر از يكى از آنان باشد، صحت شركت محل اشكال است.
2156 - اگر شرط نكنند كه يكى از شريكها بيشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مى‌برند، و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه

قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یك اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.
2157 - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، یا شخص سومی برای معامله کردن اجاره شود، باید به قرارداد عمل نمایند.
2158 - اگر معین نکنند که کدام یك آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یك آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.
2159 - شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد، رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد.
و مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد اگر این کار خلاف معمول است.
2160 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند یا آن که قراردادی نکرده باشند، و بر خلاف معمول معامله کند، در این دو صورت هر چند معامله بنابر اقوی صحیح است ولی اگر معامله زیان آور باشد یا قسمتی از مال شرکت تلف شود شریکی که بر خلاف قرارداد یا بر خلاف معمول رفتار کرده ضامن است.
2161 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده روی ننماید، و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.
2162 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده، چنانچه نزد دیگر شریکها مامون باشد، باید حرف او را قبول کنند و اگر این چنین نیست می‌توانند نزد حاکم شرع بر علیه او شکایت کنند تا بر طبق موازین قضاوت نزاع را فیصله دهد.
2163 - اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.
2164 - هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند مگر آن

که قسمت رد باشد یا ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد.
2165 - اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه یا بیهوش شود شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و هم چنین است اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.
2166 - اگر شریك، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است ولی اگر برای شرکت بخرد، و قرار شرکت معامله نسیه را هم شامل شود، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.
2167 - اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مفید نباشد، به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، باز هم به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد، و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد، ولی چنانچه مزد معمول بیشتر از مقدار فایده ای باشد که در فرض صحت شرکت می‌برده همان مقدار فایده را می تواند بگیرد.

احكام صلح

2168 - صلح آن است كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب، يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض، مقدارى از مال، يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد يا از طلب، يا حقى كه دارد بگذرد، بلكه اگر بدون آن كه عوض بگيرد با كسى سازش كند كه مقدارى از مال، يا منفعت مال خود را به او واگذار كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحيح است.
2169 - كسى كه مالش را به ديگرى صلح مى‌كند، بايد بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و كسى را مجبور نكرده باشد، و بايد سفيه و ممنوع از تصرف در آن مال به واسطه ورشكستگى هم نباشد.
2170 - لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود، بلكه با هر لفظى كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده اند صحيح است.
2171 - اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلا يك سال نگهدارى كند و از شير آن استفاده نمايد، و مقدارى روغن بدهد، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاى چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است بلكه اگر گوسفند را يكساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض مقدارى روغن بدهد و مقيد نكند بخصوص روغن شير آن گوسفند، اجاره صحيح است.
2172 - اگر كسى بخواهد طلب يا حق خود را به ديگرى صلح كند در صورتى صحيح است كه او قبول نمايد، ولى اگر بخواهد از طلب يا حق خود بگذرد قبول كردن او لازم نيست.
2173 - اگر انسان مقدار بدهى خود را بداند و طلبكار او نداند چنانچه، طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند مثلا پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادى براى بدهكار حلال نيست، مگر آن كه مقدار بدهى خود را به او بگويد و او را راضى كند، يا طورى باشد كه اگر مقدار طلب خود را مى‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح مى‌كرد.
2174 - اگر دو نفر در دست و يا بر ذمه يكديگر مالى داشته باشند، و بدانند كه يكى از آن دو از ديگرى بيشتر است، چنانچه فروش آن دو مال به يكديگر از اين جهت كه موجب ربا است حرام باشد، صلح آن دو به يكديگر نيز حرام است، بلكه اگر زيادتر بودن يكى از آن دو مال از ديگرى معلوم نباشد ولى احتمال زيادى برود نمى‌توانند، بنابر احتياط لازم آن دو را به يكديگر صلح نمايند.

2175 - اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند، و بخواهند طلبهاى خود را به يكديگر صلح كنند چنانچه به طورى كه در مساله پيش گفته شد، مستلزم ربا نباشد، اشكال ندارد، مثلا اگر هر دو ده من گندم طلبكار باشند (يكى گندم اعلا و ديگرى متوسط) و هر دو طلب به سر آمده باشد مصالحه آنان صحيح است.
2176 - اگر از كسى طلبى دارد كه بايد بعد از مدتى بگيرد چنانچه طلب خود را به مقدار كمترى صلح كند و مقصودش اين باشد كه از مقدارى از طلب خود گذشت كند و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد.
و اين حكم در صورتى است كه طلب از جنس طلا يا نقره يا جنس ديگرى باشد كه با وزن يا پيمانه فروخته مى‌شود، و اما در غير آنها براى طلبكار جايز است كه طلب خود را به بدهكار يا غير آن به كمتر از طلب صلح نموده يا بفروشد، چنان كه در مساله (2297) خواهد آمد.
2177 - اگر دو نفر چيزى را با هم صلح كنند، با رضايت يكديگر مى‌توانند صلح را به هم بزنند.
و نيز اگر در ضمن معامله براى هر دو يا يكى از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، كسى كه آن حق را دارد مى تواند صلح را بهم بزند.
2178 - تا وقتى خريدار و فروشنده از هم جدا نشده اند مى‌توانند معامله را بهم بزنند و نيز اگر مشترى حيوانى را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد.
و هم چنين اگر پول جنسى را كه خريده تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد همان گونه كه در مساله (2132) گذشت، فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند، ولى كسى كه مالى را صلح مى‌كند، در اين سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، اما در صورتى كه طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تاخير كند يا اين كه شرط شده باشد كه مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننمايد، در اين صورت مى تواند صلح را بهم بزند و هم چنين در بقيه صور ديگر كه در احكام خريد و فروش گفته شد نيز مى تواند صلح را بهم بزند، مگر در صورتى كه يكى از دو طرف مصالحه مغبون باشد كه در اين صورت معلوم نيست بتواند معامله را بهم بزند.
2179 - اگر چيزى را كه به صلح گرفته معيوب باشد، مى تواند صلح را بهم بزند، ولى اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد اشكال دارد.
2180 - هر گاه مال خود را به كسى صلح نمايد و با او شرط كند و بگويد كه بعد از مرگ من بايد چيزى را كه به تو صلح كردم مثلا وقف كنى و او هم اين شرط را قبول كند، بايد به شرط عمل نمايد.

2181 - اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید بالغ و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، نمی تواند چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد و هم چنین مفلس نمی تواند چیزی از اموالی را که حق تصرف در آنها را ندارد، اجاره بدهد یا با آن چیزی را اجاره کند ولی می تواند خودش را اجاره دهد.
2182 - انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند.
2183 - اگر ولی، یا قیم بچه مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آن که بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند، هر چند طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد، بخلاف مصلحت بچه بود، بلی اگر بر خلاف مصلحت ملزمه شرعیه بود، یعنی مصلحتی که می‌دانیم شارع مقدس راضی به ترك آن نیست، در این صورت اگر اجاره با اذن حاكم شرع واقع شده باشد، بچه نمی تواند بعد از بلوغ اجاره را بهم بزند.
2184 - بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از یك نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.
2185 - اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالك به کسی بگوید، ملك خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید قبول کردم اجاره صحیح است بلکه اگر حرفی نزنند و مالك به قصد این که ملك خود را اجاره دهد، به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد.
2186 - اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.
2187 - کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.
2188 - اگر خانه یا دکان یا کشتی یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آن که اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد مثل این که زنی منزل یا اطاقی را

اجاره کند و بعدا شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش به شوهرش اجاره دهد، و اگر مالك شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد - البته تحویل دادن ملك به مستاجر دوم باید بنابر احتیاط از مالك اجازه بگیرد - ولی اگر بخواهد بیشتر از آنچه آن را اجاره کرده - هر چند از جنس دیگر - اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا برای نگهداری آن خسارتی متحمل شده باشد.
2189 - اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مساله قبلی گذشت.
و اگر شرط نکند، می تواند او را به دیگری اجاره دهد، ولی چیزی که به او اجاره می‌دهد باید در قیمت بیشتر از اجرتی که برای اجیر قرار داده نباشد، و هم چنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.
2190 - اگر غیر خانه و دکان و اطاق و کشتی و اجیر، چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر بیشتر از آنچه آن را اجاره کرده اجاره دهد صحت اجاره محل اشکال است.
2191 - اگر خانه یا دکانی را مثلا یك ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید.
می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

2192 - مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.
دوم مستاجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.
سوم تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده، اگر مستاجر نتواند آن را بگیرد باطل است ولی اگر بتواند آن را بگیرد صحیح است.
چهارم آن که استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر برای خوردن صحیح نیست.
پنجم استفاده ای که مال را برای آن، اجاره داده اند، ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب رودخانه هم به آن نرسد، صحیح نیست.
ششم چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.
2193 - اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش فعلا موجود نباشد، صحیح است و هم چنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.
2194 - زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای كه مال را برای آن اجاره می‌دهند

2195 - استفاده ای كه مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:
اول آن كه حلال باشد.
بنابر این اجاره دادن دكان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و كرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم آن كه آن عمل در نظر شرع به طور مجانی واجب نباشد، و از این قبیل است - بنابر احتیاط - یاد دادن مسائل حلال و حرام و تجهیز اموات پس اجیر شدن برای اینها جایز نیست.
و بنابر احتیاط معتبر است كه پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.
سوم اگر چیزی را كه اجاره می‌دهند چند فایده داشته باشد استفاده ای كه مستاجر باید از آن بكند معین نمایند، مثلا اگر حیوانی را كه سواری می‌دهد، و بار می‌برد، اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین كند كه فقط سواری یا باربری آن، مال مستاجر است یا همه استفاده های آن.
چهارم مقدار استفاده را معین نمایند، و این یا به تعیین مدت است مانند اجاره خانه و دكان و یا به تعیین عمل است مانند آن كه با خیاط قرار بگذارند كه لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد.
2196 - اگر ابتدای مدت اجاره را معین نكنند.
ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.
2197 - اگر خانه ای را مثلا یك ساله اجاره دهند، و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگر چه موقعی كه صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.
2198 – اگر مدت اجاره را معلوم نكند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.
2199 - اگر به مستاجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم، یا بگوید خانه را یك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است، در صورتی كه ابتدای مدت اجاره را معین كنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است.
2200 - خانه ای را كه غریب و زوار در آن منزل می‌كنند، و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند كه مثلا شبی یك تومان بدهند، و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشكال ندارد.
ولی چون مدت اجاره را معلوم نكرده اند، اجاره نسبت به غیر از شب اول

صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند.

مسایل متفرقه اجاره

2201 - مالی را که مستاجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند باید وزن آن معلوم باشد، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند یا مستاجر خصوصیات آن را بگوید.
2202 - اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین که فعلا موجود نیست قرار دهد، و یا این که کلی در ذمه قرار دهد مشروط به آن که از حاصل همان زمین پرداخت شود، اجاره صحیح نیست.
و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.
2203 - کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد، مگر در مواردی که معمول است اجرت پیش از انجام عمل پرداخت شود، مانند اجیر برای حج.
2204 - هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستاجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد، و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.
2205 - اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباس اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بی کار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.
2206 - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستاجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلا اگر خانه ای را یك ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد، و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل مطلق او بوده و از اجاره معمولی خانه هم اطلاع داشته، لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

2207 - اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلا پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را از او مطالبه کرد.
2208 - هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.
2209 - اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
2210 - اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چه قدر بار بر آن بگذارد.
چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد، یا معیوب شود، ضامن است.
و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند، و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.
و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.
2211 - اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن مقدار غیر معمول و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد، و بار را بشکند ضامن است.
2212 - اگر کسی بچه ای را ختنه کند، و در کار خود کوتاهی نماید، یا اشتباه کند مثل این که بیش از مقدار معمول ببرد، و آن بچه بمیرد، و یا به او ضرر برسد ضامن است، و اما اگر کوتاهی یا اشتباه نکرده باشد، و بچه از اصل عمل ختنه بمیرد، یا به او ضرر برسد، چنانچه در تشخیص این که آیا بچه ضرر می‌بیند یا نه به او رجوع نشده باشد، و نیز او نمی‌دانسته که بچه ضرر می‌بیند ضامن نیست.
2213 - اگر پزشك به دست خود به مریض دوا بدهد، و یا برای او دوایی توصیه کند، و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد، پزشك ضامن است، هر چند در معالجه کوتاهی نکرده باشد.
2214 - هر گاه پزشك به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، پزشك ضامن نیست.
2215 - مستاجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.
2216 - اگر اجاره دهنده، یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه

در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد كه مغبون است، مى تواند اجاره را بهم بزند، به تفصيلى كه در مساله (2132) گذشت.
ولى اگر در صيغه اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمى‌توانند اجاره را بهم بزنند.
2217 - اگر چيزى را اجاره دهد و پيش از آن كه تحويل دهد كسى آن را غصب نمايد، مستاجر مى تواند اجاره را بهم بزند و چيزى را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد، يا اجاره را بهم نزند، و اجاره مدتى را كه در تصرف غصب كننده بوده به ميزان معمول از او بگيرد، پس اگر حيوانى را يك ماهه به ده تومان اجاره نمايد، و كسى آن را ده روز غصب كند و اجاره معمولى ده روز آن پانزده تومان باشد.
مى تواند پانزده تومان را از غصب كننده بگيرد.
2218 - اگر چيزى را كه اجاره كرده، ديگرى نگذارد كه آن را تحويل بگيرد، و يا پس از تحويل گرفتن ديگرى آن را غصب كند يا مانع از استفاده بردن از آن شود، نمى تواند اجاره را بهم بزند، و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول، از غصب كننده بگيرد.
2219 - اگر پيش از آن كه مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستاجر بفروشد، اجاره بهم نمى‌خورد، و مستاجر بايد مال الاجاره را بدهد، و هم چنين است اگر آن را به ديگرى بفروشد.
2220 - اگر پيش از ابتداى مدت اجاره، چيزى را كه اجاره كرده از قابليت استفاده اى كه براى مستاجر تعيين گشته بيفتد، اجاره باطل مى‌شود، و پولى كه مستاجر به صاحب ملك داده به او برمى گردد، و اگر طورى باشد كه بتواند استفاده مختصرى از آن ببرد، مى تواند اجاره را بهم بزند.
2221 - اگر ملكى را اجاره كند و بعد از گذشتن مقدارى از مدت اجاره از قابليت استفاده اى كه براى مستاجر تعيين گشته بيفتد، اجاره مدتى كه باقى مانده باطل مى‌شود، و مى تواند اجاره مدت گذشته را بهم بزند، و اجرة المثل يعنى اجرت معمولى آن مدت را بدهد.
2222 - اگر خانه اى را كه مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه اجاره دهنده آن را به طور معمول بسازد كه با اطاق قبلى فرق بسيار پيدا مى‌كند حكم آن همان است كه در مساله پيش گفته شد، و اگر اين چنين نباشد، پس اگر اجاره دهنده فورا آن را بسازد و هيچ مقدارى از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمى‌شود، و مستاجر هم نمى تواند اجاره را بهم بزند، ولى اگر ساختن آن به قدرى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستاجر از بين برود اجاره به آن مقدار باطل مى‌شود، و مستاجر مى تواند اجاره تمام مدت را بهم بزند، و براى استفاده اى كه كرده اجرة المثل بدهد.
2223 - اگر اجاره دهنده يا مستاجر بميرد، اجاره باطل نمى‌شود، ولى اگر

تنها منافع خانه در مدت حیاتش مال او باشد، مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است، و اگر مالك فعلی آن اجاره را امضا کند صحیح می‌شود، و وجه اجاره مدتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده به مالك فعلی راجع می‌شود.

2224 - اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند، و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

2225 - اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با چیز دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جعاله

2226 - جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مالی بدهد، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم، و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند.
و میان جعاله و اجاره از جهاتی فرق است از آن جمله این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معین باشد، می تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.
2227 - جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعا بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابر این جعاله آدم سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند - صحیح نیست و هم چنین جعاله مفلس در آن قسم از اموالش که حق تصرف در آنها را ندارد صحیح نمی‌باشد.
2228 - کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده یا از واجباتی که شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بدون مقصد عقلایی به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم جعاله صحیح نیست.
2229 - مالی را که قرار می‌گذارند، لازم نیست با ذکر تمام خصوصیات معین شود، بلکه اگر به طوری نزد عامل معلوم باشد، که اقدام او برای انجام آن کار سفاهت محسوب نشود، کافی است، مثلا اگر جاعل بگوید، این مال را هر مقداری بیش از ده تومان فروختی زیادی آن برای تو باشد، جعاله صحیح است، و هم چنین اگر بگوید، هر کس اسب مرا پیدا کند نصف او را به خودش می‌دهم یا ده من گندم به او می‌دهم جعاله نیز صحیح است.
2230 - اگر مزد کار کاملا مبهم باشد، مثلا جاعل بگوید، هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم، و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.
2231 - اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد گرفتن ندارد.

2232 - پیش از آن که عامل شروع به کار کند جاعل می تواند جعاله را بهم بزند.
2233 - بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد معامله را بهم بزند اشکال دارد.
2234 - عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل یا کسی که عمل برای او انجام می‌گیرد شود، باید آن را تمام نماید.
مثلا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی بر جاعل ندارد.
2235 - اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند و هم چنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد، ده تومان به او می‌دهم ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد.
جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

2236 - مزارعه چند نوع دارد از آن جمله آن است كه مالك يا زارع اتفاق ببندند زمين را در اختيار او بگذارد، تا زراعت كند و مقدارى از حاصل آن را به مالك بدهد.
2237 - مزارعه چند شرط دارد: اول آن كه صاحب زمين به زارع بگويد زمين را براى زراعت به تو واگذار كردم و زارع هم بگويد قبول كردم.
يا بدون اين كه حرفى بزنند مالك، زمين را به زارع به قصد زراعت واگذار كند، و زارع قبول نمايد.
دوم صاحب زمين و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختيار خود مزارعه را انجام دهند، و سفيه نباشند، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند، و هم چنين بايد مالك مفلس نباشد، ولى اگر زارع مفلس باشد، در صورتى كه مزارعه مستلزم تصرف او در اموالى كه از تصرف در آنها منع شده نباشد اشكال ندارد.
سوم هر كدام از مالك و زارع از سهمى حاصل زمين ببرند: نصف يا ثلث و مانند اينها، پس اگر براى هيچ كدام سهمى قرار ندهند يا آن كه مثلا مالك بگويد در اين زمين زراعت كن و هر چه مى‌خواهى به من بده صحيح نيست و هم چنين است اگر مقدار معينى از حاصل را مثلا ده من فقط براى زارع يا مالك قرار دهند.
چهارم آن كه بنابر احتياط سهم هر يك مشاع در تمام حاصل زمين باشد، هر چند اظهر آن است كه اين شرط معتبر نيست، بنابر اين اگر مالك بگويد در اين زمين زراعت كن و نصف اول آنچه مى‌رسد مال تو و نصف ديگر مال من مزارعه صحيح است.
پنجم مدتى را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند و بايد مدت به قدرى باشد كه در آن مدت به دست آمدن حاصل ممكن باشد.
و اگر اول مدت را روز معينى و آخر مدت را رسيدن حاصل قرار دهند، كافى است.
ششم زمين قابل زراعت باشد و اگر زراعت فعلا در آن ممكن نباشد اما بتوانند كارى كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحيح است.
هفتم چيزى را كه زارع بايد بكارد معين كنند مثلا معين كنند كه برنج است يا گندم و اگر برنج است كدام قسم از آن است ولى اگر زراعت معينى را در نظر ندارند تعيين لازم نيست و هم چنين اگر زراعتى را كه در نظر دارند معلوم است لازم نيست به آن تصريح نمايند.
هشتم مالك زمين را معين كند، در صورتى كه چند قطعه زمين داشته باشد

که با هم در لوازم کشاورزی تفاوت داشته باشند، ولی اگر تفاوت نداشته باشند تعیین لازم نیست، پس اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند مزارعه صحیح است.
نهم خرجی را که هر کدام از آنان باید بکند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست به آن تصریح نمایند.
2238 - اگر مالك با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای یکی باشد، و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، مزارعه باطل است هر چند بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، بلی اگر با هم قرار بگذارند که مقدار دانه هایی که کشت شده یا مقدار خراجی را که دولت می‌گیرد، از حاصل استثناء شود و باقی مانده بین دو طرف تقسیم گردد مزارعه صحیح است.
2239 - اگر برای مزارعه مدتی را تعیین کرده باشند که معمولا حاصل در آن به دست می‌آید ولی اتفاقا مدت تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه تعیین مدت شامل این مورد هم می‌شده یعنی منظور دو طرف این بوده که با تمام شدن مدت مزارعه تمام شود، هر چند حاصل به دست نیامده باشد، در این صورت چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد، و اگر مالك راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند.
2240 - اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نشود، مثلا آب از زمین قطع شود، مزارعه بهم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
2241 - مالك و زارع نمی‌توانند بدون رضایت یکدیگر مزارعه را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند، و هم چنین اگر یکی از دو طرف مخالف آنچه بر او شرط شده عمل نماید، طرف دیگر می تواند معامله را بهم بزند.
2242 - اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد، و وارثشان به جای آنان است ولی اگر زارع بمیرد و در مزارعه قید کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می‌خورد، مگر آن که کارهایی که بر عهده او بوده تمام شده باشد که در این صورت مزارعه بهم نمی‌خورد و باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری

هم که زارع داشته ورثه او، ارث می‌برند، ورثه می‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت تا تمام شدن مدت مزارعه در زمین او باقی بماند.
2243 - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالك کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد.
و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد، و طرف از آن اطلاع داشته باشد دادن زیادی واجب نیست.
2244 - اگر بذر، مال زارع باشد، و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند، که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد.
و اگر مالك راضی نشود، عده ای گفته اند که پیش از رسیدن زراعت می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالك بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند، ولی این گفته خالی از اشکال نیست و در هر صورت مالك نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد، هر چند که اجاره زمین را هم از او مطالبه ننماید.
2245 - اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه سبز شود، و حاصل دهد، چنانچه مالك با زارع شرط اشتراك در ریشه نکرده باشد، حاصل سال دوم مال مالك است.

2246 - اگر انسان با کسی به این قسم اتفاق ببندد، که مثلا درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می‌گویند.
2247 - معامله مساقات در درختهایی که میوه نمی‌دهد، در صورتی که حاصل دیگری داشته باشد، مثل برگ و گل که دارای مالیت قابل توجهی باشد - مانند درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند - صحیح است.
2248 - در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.
2249 - مالك و کسی که تربیت درخت‌ها را به عهده می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، و هم چنین مالك نباید مفلس باشد ولی اگر باغبان مفلس باشد در صورتی که مساقات مستلزم تصرف او در اموالی که از تصرف در آنها منع شده نباشد، اشکال ندارد.
2250 - مدت مساقات باید معلوم باشد، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل به دست می‌آید صحیح است.
2251 - باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه‌ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله باطل است.
2252 - لازم نیست قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن حاصل بگذارند، بلکه اگر بعد از ظاهر شدن هم بگذارند، چنانچه کاری مانده باشد که برای زیادی حاصل یا بهتر شدن آن یا سالم ماندنش از آفات لازم باشد، معامله صحیح است ولی اگر این چنین کاری باقی نمانده باشد، هر چند کاری که مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است یا چیدن میوه یا نگهداری از آن باقی مانده باشد، صحت معامله محل اشکال است.
2253 - معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اظهر صحیح است.
2254 - درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند آنچه در مساله (2252) گذشت محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است.

2255 - دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند بهم زدن معامله اشکال ندارد، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند.
2256 - اگر مالك بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه اش به جای او هستند.
2257 - اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد، قید و شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد، و حاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می‌کند و اگر در معامله قید کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، با مردن او معامله بهم می‌خورد.
2258 - اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است، ولی در عین حال حاصل مال مالك می‌باشد، و کسی که کار می‌کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد، ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد، و او از آن اطلاع داشته باشد، دادن زیادی لازم نیست.
2259 - مغارسه آن است که زمین را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد، و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، و این معامله بنابر اظهر صحیح است هر چند احتیاط در ترك آن است ولی برای رسیدن به نتیجه آن می‌توان معامله ای انجام داد که بی اشکال صحیح است، مثلا دو طرف به این نحو با هم صلح و سازش کنند، یا این که در نهالها با هم شریك شوند، سپس باغبان خود را به مالك زمین برای کاشتن و تربیت و آبیاری سهم او در مدت زمانی معین به نصف منافع زمین اجاره دهد.

کسانی که از تصرف در مال خود ممنوعند

2260 - بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در ذمه یا در مال خود تصرف کند، هر چند در کمال تمییز و رشد باشد، و اذن ولی در این باب فایده ای ندارد، ولی در مواردی تصرف بچه صحیح است، از آن جمله خرید و فروش چیزهای کم قیمت، چنان که در مساله (2090) گذشت و هم چنین وصیت او برای ارحام و نزدیکانش چنانکه در مساله (2706) خواهد آمد و نشانه بلوغ در دختر تمام شدن نه سال قمری است و در پسر یکی از سه چیز است: اول روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت.
دوم بیرون آمدن منی.
سوم تمام شدن پانزده سال قمری بنابر مشهور.
2261 - بعید نیست که روییدن موی درشت در صورت و پشت لب علامت بلوغ باشد ولی روییدن مو در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.
2262 - دیوانه نمی تواند در مال خود تصرف کند و هم چنین مفلس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است.
بدون اجازه طلبکاران نمی تواند در آن تصرف کند و هم چنین سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، بدون اجازه ولی، نمی تواند در مال خود تصرف نماید.
2263 - کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست.
2264 - انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهای که اسراف شمرده نمی‌شود برساند، و نیز اگر مال خود را به قیمتش بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد ولی اگر مثلا مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزانتر از قیمت معمول بفروشد، چنانچه مقداری را که بخشیده یا ارزانتر فروخته به اندازه ثلث مال او یا کمتر باشد تصرف او صحیح است، و اگر بیشتر از ثلث باشد، در صورتی که ورثه اجازه بدهند صحیح است، و اگر اجازه ندهند تصرف او در بیشتر از ثلث باطل می‌باشد.

احکام وکالت

1/2264 - وکالت آن است که انسان کاری - مانند معامله - که حق دارد خود انجام بدهد، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید.
2265 - در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.
2266 - اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.
2267 - موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است مگر در آنچه از بچه ممیز صحیح است.
2268 - کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.
2269 - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید، و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست، بلی اگر او را برای انجام یکی از چند کار به انتخاب خودش وکیل کند مثلا او را وکیل کند که خانه اش را بفروشد، و یا اجاره دهد وکالت صحیح است.
2270 - اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.
2271 - وکیل می تواند خود را از وکالت بر کنار کند، اگر چه موکل غایب باشد.
2272 - وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از

طرف خودش وکیل کند.
2273 - اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود.
2274 - اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.
2275 - اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کند، هر يك از آنان می تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند.
و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می‌شود.
2276 - اگر وکیل یا موکل بمیرد، وکالت باطل می‌شود، و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود.
و هم چنین اگر یکی از آنها برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود وکالت باطل می‌شود، ولی اگر گاهگاهی دیوانه یا بیهوش می‌شود بطلان وکالت در زمان دیوانگی یا بیهوشی چه رسد به بعد از برطرف شدن آن، مطلقا محل اشکال است.
2277 - اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.
2278 - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقا آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.
2279 - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید، و آن مال از بین برود، ضامن است.
پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
2280 - اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعدا تصرفی که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

1/2280 - قرض دادن به مؤمنین بخصوص به محتاجين آنان از كارهاى مستحب است كه در اخبار، راجع به آن زياد سفارش شده است، از پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه وآله روايت شده كه هر كس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زياد مى‌شود، و ملائكه بر او رحمت مى‌فرستند و اگر با بدهكار خود مدارا كند، بدون حساب و به سرعت از صراط مى‌گذرد، و كسى كه برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام مى‌شود.
2281 - در قرض لازم نيست صيغه بخوانند، بلكه اگر چيزى را به نيت قرض به كسى بدهد و او هم به همين قصد بگيرد، صحيح است.
2282 - هر وقت بدهكار بدهى خود را بدهد، طلبكار بايد قبول نمايد، مگر آنكه براى پرداخت آن به درخواست طلبكار يا به درخواست هر دو مدتى قرار داده باشند كه در اين صورت طلبكار مى تواند پيش از تمام شدن مدت از دريافت طلب خود امتناع كند.
2283 - اگر در صيغه قرض براى پرداخت آن مدتى قرار دهند، چنانچه تعيين مدت به درخواست بدهكار يا به درخواست هر دو طرف بوده باشد، طلبكار نمى تواند پيش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه كند، ولى اگر تعيين مدت به درخواست طلبكار بوده يا اصلا براى پرداخت بدهى مدتى تعيين نشده بوده طلبكار مى تواند هر وقت بخواهد طلب خود را مطالبه نمايد.
2284 - اگر طلبكار طلب خود را مطالبه كند، چنانچه بدهكار بتواند بدهى خود را بدهد، بايد فورا آن را بپردازد و اگر تاخير بيندازد گناهكار است.
2285 - اگر بدهكار غير از خانه اى كه در آن نشسته و اثاثيه منزل و چيزهاى ديگرى كه به آنها احتياج دارد و بدون آنها در زحمت مى‌افتد، چيزى نداشته باشد، طلبكار نمى تواند طلب خود را از او مطالبه نمايد، بلكه بايد صبر كند تا بتواند بدهى خود را بدهد.
2286 - كسى كه بدهكار است و نمى تواند بدهى خود را بدهد چنانچه بتواند كسبى بكند كه لايق شانش باشد، احتياط واجب آن است كه كسب كند و بدهى خود را بدهد مخصوصا كسى كه كاسبى براى او آسان است يا آنكه كارش كاسبى است بلكه وجوب آن در اين صورت خالى از قوت نيست.
2287 - كسى كه دسترسى به طلبكار خود ندارد، چنانچه اميد نداشته باشد كه در آينده او يا وارثش را پيدا كند، بايد طلب او را از طرف

صاحبش به فقير بدهد.
و بنابر احتياط از حاكم شرع در اين كار اجازه بگيرد، و اگر طلبكار او سيد نباشد، احتياط مستحبى آن است كه طلب او را به سيد فقير ندهد، ولى اگر اميد داشته باشد كه او يا وارثش را پيدا كند بايد منتظر بماند و از او جستجو كند چنانچه او را پيدا ننمايد وصيت كند كه اگر او مرد و طلبكار يا وارثش پيدا شد طلب او را از مالش بپردازند.
2288 - اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب كفن و دفن و بدهى او نباشد، بايد مالش را به همين مصرفها برسانند و به وارث او چيزى نمى‌رسد.
2289 - اگر كسى مقدارى پول طلا يا نقره و مانند اينها قرض كند و قيمت آن كم شود، چنانچه همان مقدار را كه گرفته پس بدهد كافى است و اگر قيمت آن زيادتر گردد لازم است همان مقدار را كه گرفته بدهد ولى در هر دو صورت اگر بدهكار و طلبكار به غير آن راضى شوند اشكال ندارد.
2290 - اگر مالى را كه قرض كرده از بين نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه كند، احتياط مستحب آن است كه بدهكار همان مال را به او بدهد.
2291 - اگر كسى كه قرض مى‌دهد شرط كند كه زيادتر از مقدارى كه مى‌دهد بگيرد، مثلا يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد، يا ده تخم مرغ بدهد كه يازده تا بگيرد، ربا و حرام است.
بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كارى براى او انجام دهد، يا چيزى را كه قرض كرده با مقدارى جنس ديگر پس دهد، مثلا شرط كند يك تومانى را كه قرض كرده با يك كبريت پس دهد، ربا و حرام است و نيز اگر با او شرط كند كه چيزى را كه قرض مى‌گيرد بطور مخصوصى پس دهد، مثلا مقدارى طلاى نساخته به او بدهد، و شرط كند كه ساخته پس بگيرد، باز هم ربا و حرام مى‌باشد، ولى اگر بدون اينكه شرط كند، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد اشكال ندارد بلكه مستحب است.
2292 - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ولى كسى كه قرض ربايى گرفته ظاهر اين است كه مالك مى‌شود اگر چه اولى اين است كه در آن تصرف نكند، و چنانچه طورى باشد كه اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضى بوده كه گيرنده قرض در آن پول تصرف كند، قرض گيرنده مى تواند در آن بدون اشكال تصرف نمايد.
2293 - اگر گندم، يا چيزى مانند آن را بطور قرض ربايى بگيرد و با آن زراعت كند ظاهر اين است كه حاصل را مالك مى‌شود اگر چه اولى اين است كه در حاصلى كه از آن بدست مى‌آيد تصرف نكند.
2294 - اگر لباسى را بخرد و بعدا از پول ربا يا از پول حلالى كه مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد پوشيدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشكال ندارد، ولى اگر به فروشنده بگويد كه اين لباس را با اين پول

میخرم پوشیدن آن لباس حرام است و اما حکم نماز خواندن در آن در احکام لباس نمازگزار گذشت.
2295 - اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند.
2296 - اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد در صورتی که ماده آن پول مثلا طلا و نقره باشد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.
و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است زیاد گرفتن اشکال ندارد مگر این که قرض داده و شرط زیادی نموده باشد که در این صورت حرام است و یا این که نسیه بفروشد، و جنس و عوض آن از يك جنس باشد که صحت معامله در این صورت خالی از اشکال نیست.
2297 - اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیدنی و پیمانه ای نیست می تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگیرد، بنابر این در زمان حاضر برات یا سفته هایی که طلبکار از بدهکار گرفته است می تواند آنها را به بانك یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود - که در عرف آن را نزول کردن گویند - بفروشد و باقی وجه را نقدا بگیرد.
زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله دادن

2298 - اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعدا گفته می‌شود درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.
2299 - بدهکار و طلبکار و کسی که بر او حواله می‌شود باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
و نیز معتبر است بدهکار و طلبکار مفلس نباشند بلی اگر حواله بر شخص بری باشد، حواله دهنده اگر چه مفلس باشد اشکال ندارد.
2300 - حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست، در صورتی که او قبول نکند صحیح نیست و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست بلکه در تمام موارد حواله باید کسی که بر او حواله می‌شود قبول کند و گرنه حواله بنابر اظهر صحیح نیست.
2301 - موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.
2302 - جنس و مقدار حواله باید در واقع معین باشد، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند حواله درست نیست.
2303 - اگر بدهی واقعا معین باشد، ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.
2304 - طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده پول دار باشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.
2305 - اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند اظهر آن است که پیش از پرداختن حواله هم می تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند، مگر آن که طلبی که به او حواله شده با مدت باشد و مدت او هنوز بسر نیامده باشد که در این صورت او نمی تواند پیش از تمام شدن مدت مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نماید هر چند که

آن را پرداخت کرده باشد.
و هم چنین اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، او فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.
2306 - بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعدا فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند، و هم چنین است اگر موقع حواله فقیر باشد، و طلبکار بداند که فقیر است ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگر در آن وقت مالدار نشده باشد، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر مالدار شده باشد، معلوم نیست بتواند معامله را بهم بزند.
2307 - اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند می‌توانند حواله را بهم بزنند.
2308 - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است می تواند چیزی را که داده از او بگیرد.
و اگر بدون خواهش او داده یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

2309 - رهن آن است که انسان مالی را نزد دیگری (گرو طلب یا مالی که ضامن او می‌باشد) قرار دهد که اگر آن طلب یا مال را نپرداخت، بتواند عوض آن را از آن مال بدست آورد.
2310 - در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که گرو دهنده مال خود را به قصد گرو بگرو گیرنده بدهد و او به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
2311 - گروه دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد.
(معنای مفلس و سفیه در مساله (2262) گذشت) ولی اگر مفلس باشد لیکن مالی را که گرو می‌گذارد مال او نباشد یا از اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده اشکال ندارد.
2312 - انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را با اجازه او گرو بگذارد صحیح است.
2313 - چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.
2314 - استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند مال مالك آن است چه گرو دهنده و چه کس دیگر باشد.
2315 - گرو گیرنده نمی تواند مالی را که گرو گرفته، بدون اجازه مالك آن چه گرو دهنده باشد چه کس دیگر ملك کسی کند، مثلا ببخشد یا بفروشد، ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد او اجازه نماید اشکال ندارد.
2316 - اگر گرو گیرنده چیزی را که گرو برداشته با اجازه مالك آن بفروشد، پول آن مثل خود مال، گرو نمی‌باشد، و هم چنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد مالك امضاء کند، ولی اگر گرو دهنده آن چیز را با اجازه گرو گیرنده بفروشد که عوض آن را گرو قرار دهد باید همین کار را بکند و در صورتی که تخلف نماید معامله باطل است مگر آن که گرو گیرنده آن را اجازه دهد.
2317 - اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود از پول آن داشته باشد می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد، و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او ندارد باید برای فروش و برداشت طلب خود از

پول آن از حاکم شرع اجازه بگیرد، و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

2318 - اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگر چه خانه و اثاثیه باشد، طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

2319 - اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ضامن شدن او در صورتی صحیح است که بهر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.
2320 - ضامن و طلبکار باید بالغ و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، و هم چنین طلبکار باید مفلس نباشد، ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است.
2321 - هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من میدهم، ضامن شدن او محل اشکال است.
2322 - کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند تا وقتی قرض نکرده انسان نمی تواند ضامن او شود.
2323 - در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشند.
پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است.
و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و هم چنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد، و شخصی بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول صحیح نیست.
2324 - اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقداری از آن را ببخشد نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
2325 - اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.
2326 - ضامن و طلبکار - بنابر احتیاط - نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.
2327 - هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد

اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و هم چنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.
2328 - اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد، و طلبکار چگونگی را نمی‌دانسته و بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشکال دارد، بخصوص در صورتی که ضامن پیش از این که طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد.
2329 - اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.
2330 - اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری را که ضامن شده - هر چند پیش از دادن آن - از او مطالبه نماید ولی اگر بجای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت

2331 - کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد و به کسی که این طور متعهد می‌شود کفیل می‌گویند.
2332 - کفالت در صورتی صحیح است که کفیل بهر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید و بنابر احتیاط رضایت بدهکار نیز در صحت کفالت معتبر است بلکه احتیاط آن است که او هم طرف عقد باشد یعنی بدهکار و طلبکار هر دو کفالت را قبول کنند.
2333 - کفیل باید بالغ و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید، و هم چنین باید سفیه یا مفلس نباشد در صورتی که حاضر کردن بدهکار مستلزم تصرف در مالش باشد.
2334 - یکی از پنج چیز، کفالت را بهم میزند: اول کفیل بدهکار را به دست طلبکار بدهد.
یا او خود تسلیم طلبکار شود.
دوم طلب طلبکار داده شود.
سوم طلبکار از طلب خود بگذرد.
یا آن را به دیگری انتقال دهد.
چهارم بدهکار یا کفیل بمیرد.
پنجم طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.
2335 - اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد یا طلب او را بپردازد.

احکام ودیعه (امانت)

2336 - اگر انسان مالی را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می‌شود عمل نماید.
2337 - امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه یا بچه امانت بگذارد یا دیوانه یا بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارد، صحیح نیست بله جایز است بچه ممیز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و هم چنین باید کسی که امانت می‌گذارد سفیه یا مفلس نباشد، ولی اگر مفلس باشد، لیکن مالی را که امانت گذاشته از جمله اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده اشکال ندارد، و نیز باید امانت دار سفیه یا مفلس نباشد، در صورتی که حفظ و نگهداری امانت مستلزم تصرف در مال خودش باشد.
2338 - اگر از بچه ای چیزی را بدون اذن صاحبش بطور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است، لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنانچه پیش از رساندن مال به آنان تلف شود، باید عوض آن را بدهد، مگر از ترس آن که مبادا تلف شود به قصد رساندن به صاحبش گرفته باشد که در این صورت اگر در نگهداری و رساندن آن کوتاهی نکند ضامن نیست.
و هم چنین است حال اگر امانت گذار دیوانه باشد.
2339 - کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد باید قبول نکند.
2340 - اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست و مال را از او نگیرد، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.
2341 - کسی که چیزی را ودیعه می‌گذارد، هر وقت بخواهد می تواند ودیعه را بهم بزند، و هم چنین کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می تواند ودیعه را بهم بزند.
2342 - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، و اگر بدون عذر، مال را با آنان

نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
2343 - کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در این امر کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
2344 - کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی - یعنی زیاده روی - هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود ضامن نیست ولی اگر در نگهداری آن کوتاهی کند مثلا آن را در جایی بگذارد که مامون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، یا تعدی کند یعنی در مال به طوری که مالك اذن نداده تصرف نماید مثلا لباس را بپوشد یا حیوان را سوار شود چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.
2345 - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری، نمی تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ضامن است.
2346 - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند، ولی ظاهر کلامش آن باشد که آن محل در نظر او خصوصیتی نداشته، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، کسی که امانت را قبول کرده، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محل اولی است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.
2347 - اگر صاحب مال برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود، ودیعه باطل می‌شود و کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را بولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد ولی اگر دیوانگی یا بیهوشی صاحب مال گاه گاهی است باطل شدن ودیعه در این صورت محل اشکال است.
2348 - اگر صاحب مال بمیرد، ودیعه باطل می‌شود پس چنانچه مال بدون آن که متعلق حق دیگری باشد به وارث او منتقل شود باید امانت دار مال را به وارث او برساند یا به وارث خبر دهد و چنانچه مال را بدون عذر شرعی به وارث ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم راست می‌گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.
2349 - اگر صاحب مال بمیرد و مال به ورثه او منتقل شود، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که

همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.
2350 - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود ودیعه باطل می‌شود و وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند، ولی اگر دیوانگی یا بیهوشی او گاه گاهی است باطل شدن ودیعه در این صورت محل اشکال است.
2351 - اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید بنابر احتیاط امانت را به صاحب آن یا ولی یا وکیل او برساند، و یا به او خبر دهد و اگر ممکن نیست باید به طوری عمل کند که اطمینان پیدا کند که مال پس از وفات او به صاحبش خواهد رسید، مثلا وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.
2352 - اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مساله پیش گفته شد عمل نکند، ضامن آن امانت خواهد بود پس چنانچه آن از بین برود، باید عوضش را بدهد، ولی اگر مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و به آنچه گفته شد عمل کند بنابر اظهر دیگر ضامن نیست.

احکام عاریه

2353 - عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد.
2354 - لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.
2355 - عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده به عاریه دادن راضی باشد.
2356 - چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد.
ولی بنابر احتیاط نمی تواند آن را بدون اذن مالکش به کسی که آن را عاریه کرده تحویل دهد.
2357 - اگر دیوانه و بچه و مفلس و سفیه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولی در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد، و هم چنین واسطه شدن بچه در رسانیدن مال به کسی که عاریه می‌کند بی اشکال است.
2358 - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
2359 - اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.
2360 - اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید به همان ترتیبی که در مساله (2348) در صورت فوت صاحب مال در مورد ودیعه گذشت عمل نماید.
2361 - اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه یا بیهوش شود، عاریه کننده باید به همان ترتیبی که در مساله (2347) در مورد ودیعه در نظیر این صورت گذشت عمل نماید.
2362 - کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند عاریه را بهم بزند، و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را بهم بزند.
2363 - عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار یا

ظرف طلا و نقره به جهت استعمال در خوردن و آشامیدن - بلکه در مطلق استعمالات بنابر احتیاط لازم - باطل است، و اما عاریه دادن به جهت زینت نمودن جایز است اگر چه احتیاط در ترك است.
2364 - عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.
2365 - اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك، یا وکیل، یا ولی او بدهد، و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل، یا ولی او آن را به جایی ببرد اگر چه جایی باشد که صاحبش معمولا به آنجا می‌برده مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.
2366 - اگر چیز نجس را عاریه دهد، باید در صورتی که در مساله (2065) گذشت نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.
2367 - چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.
2368 - اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد، یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.
2369 - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.
2370 - اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.
2371 - اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احكام غصب

2553/1 - غصب آن است كه انسان از روى ظلم، بر مال يا حق كسى مسلط شود و اين يكى از گناهان بزرگ است كه اگر كسى انجام دهد، در قيامت به عذاب سخت گرفتار مى‌شود، از حضرت پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه وآله روايت شده است كه هر كس يك وجب زمين از ديگرى غصب كند در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مى‌اندازند.
2554 - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاى ديگرى كه براى عموم ساخته شده استفاده كنند، حق آنان را غصب نموده و هم چنين است اگر كسى در مسجد جايى را براى خود بگيرد چنانچه ديگرى او را از آنجا بيرون كند، و نگذارد كه از آنجا استفاده نمايد، گناه كرده است.
2555 - اگر گرو دهنده و گرو گيرنده قرار بگذارند كه چيزى را كه گرو گذاشته شده به دست گرو گيرنده يا به دست شخص سومى باشد گرو دهنده نمى تواند آن چيز را پيش از آن كه طلب او را بدهد پس بگيرد و چنانچه بگيرد بايد فورا برگرداند.
2556 - مالى را كه نزد كسى گرو گذاشته اند، اگر ديگرى غصب كند هر يك از صاحب مال و گرو گيرنده مى‌توانند چيزى را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند و چنانچه آن چيز را از او بگيرند، باز هم در گرو است و اگر آن چيز از بين برود و عوض آن را بگيرند، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مى‌باشد.
2557 - اگر انسان چيزى را غصب كند، بايد به صاحبش برگرداند و اگر آن چيز از بين برود و قيمت داشته باشد، بايد عوض آن را به او بدهد.
2558 - اگر از چيزى كه غصب كرده منفعتى به دست آيد، مثلا از گوسفندى كه غصب كرده بره اى پيدا شود، مال صاحب مال است و نيز كسى كه مثلا خانه اى را غصب كرده، اگر چه در آن ننشيند بايد اجاره آن را بدهد.
2559 - اگر از بچه يا ديوانه چيزى را كه مال او است غصب كند بايد آن را به ولى او بدهد و اگر از بين رفته، بايد عوض آن را بدهد.
2560 - هرگاه دو نفر با هم چيزى را غصب كنند، چنانچه هر دو بر تمام آن چيز تسلط داشته باشند، هر كدام از آنان ضامن تمام آن چيز است اگر چه هر يك به تنهايى نمى‌توانسته آن را غصب نمايد.
2561 - اگر چيزى را كه غصب كرده با چيز ديگرى مخلوط كند، مثلا گندمى را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد، چنانچه جدا كردن آنها ممكن است،

اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.
2562 - اگر شخصی قطعه طلای ساخته شده ای را غصب کند مثل گوشواره و آن را آب نماید باید آن را با تفاوت قیمتش پیش از آب کردن و پس از آن به صاحبش بدهد و چنانچه برای این که تفاوت قیمت را ندهد بگوید، آن را مثل اولش می‌سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید.
و نیز مالك نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.
2563 - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، و هچنین بدون اجازه مالك حق ندارد، آن را به صورت اولش در آورد ولی اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش یا به شکلی دیگر کند، معلوم نیست ضامن تفاوت قیمت میان دو حالت باشد.
2564 - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش در آوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.
2565 - اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد، که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلا جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره بدهد، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.
2566 - اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.
2567 - اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار

آن به واسطه اختلاف عرضه و تقاضا فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد، و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد.
2568 - اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیات نوعی و سنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.
مثلا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده نمی تواند از قسم پست تر بدهد.
2569 - اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده، سپس تلف شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.
2570 - اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید، و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.
2571 - اگر چیزی را که می‌فروشند، یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است.
و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است، و باید آن را به دیگری برگردانند، و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.
2572 - هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، بنابر مشهور باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

2573 - مال گم شده که از قسم حیوان نیست، چنانچه انسان پیدا کند و نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش معلوم شود، چه قیمت آن کمتر از يك درهم 6 / 12 نخود نقره سکه دار باشد یا نباشد، می تواند آن را برای خود بردارد، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.
2574 - اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از يك درهم کمتر است چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، احتیاط واجب آن است که او را از طرف صاحبش صدقه بدهد.
و هر وقت صاحبش پیدا شد، چنانچه به صدقه دادن راضی نشود، عوض آن را به او بدهد.
2575 - هر گاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافری است که اموالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار يك درهم برسد، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا يك سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.
2576 - اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.
2577 - اگر تا يك سال اعلان کند، و صاحب مال پیدا نشود در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد، می تواند آن را برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، و احتیاط لازم آن است که آن را برای خود بر ندارد، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد احتیاط واجب آن است که تصدق کند.
2578 - اگر بعد از آن که يك سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست.
ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، صاحبش مخیر است بین آن که به صدقه راضی شده، یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد.
2579 - کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، چنانچه احتمال دهد که مفید باشد، باز هم واجب است اعلان کند.
2580 - اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی پیدا کند که نشانه دار باشد و قیمت

آن به مقدار يك درهم برسد ولى او مى تواند اعلان نمايد - بلكه واجب است كه اعلان نمايد اگر آن چيز را از بچه يا ديوانه گرفته باشد - و اگر يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد بايد به آنچه در مساله (2577) گفته شد عمل نمايد.
2581 - اگر انسان در بين سالى كه اعلان مى‌كند، از پيدا شدن صاحب مال نااميد شود، بايد با اذن حاكم شرع - بنابر احتياط - آن را صدقه بدهد.
2582 - اگر در بين سالى كه اعلان مى‌كند، مال از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى كرده، يا تعدى، يعنى زياده روى كرده باشد، عوض آن را براى صاحبش ضامن است و بايد اعلان را ادامه دهد، و اگر كوتاهى نكرده و زياده روى هم ننموده چيزى بر او واجب نيست. 2583 - اگر مالى را كه نشانه دارد و قيمت آن به يك درهم مى‌رسد در جايى پيدا كند كه معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پيدا نمى‌شود، بايد از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء - با اذن حاكم شرع بنابر احتياط لازم - صدقه بدهد نبايد صبر نمايد تا سال تمام شود.
2584 - اگر چيزى را پيدا كند و به خيال اين كه مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، احكامى كه در مسائل گذشته گفته شد بر او جارى است.
2585 - چيزى را كه پيدا كرده بايد به طورى اعلان كند، كه اگر صاحب آن بشنود احتمال معتنابه دهد، كه آن چيز مال او است.
و اين امر به حسب اختلاف موارد فرق مى‌كند، مثلا گاهى همين قدر كافى است كه بگويد (چيزى پيدا كرده ام)، ولى در بعضى موارد بايد جنس آن را نيز تعيين كند مثلا بگويد (قطعه اى طلا پيدا كرده ام) و در بعضى موارد بايد بعضى از خصوصيات را اضافه كند، مثلا بگويد: (گوشواره اى طلا پيدا كرده ام) ولى در هر صورت بايد تمام خصوصيات را نگويد تا متعين نشود.
2586 - اگر كسى چيزى را پيدا كند، و ديگرى بگويد مال من است و نشانه هاى آن را بگويد، در صورتى بايد به او بدهد كه اطمينان داشته باشد، مال او است و لازم نيست نشانه هاى را كه بيشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نيست بگويد.
2587 - اگر قيمت چيزى كه پيدا كرده ام به يك درهم برسد، چنانچه اعلان نكند و در مسجد، يا جاى ديگرى كه محل اجتماع مردم است بگذارد، و آن چيز از بين برود، يا ديگرى آن را بردارد، كسى كه آن را پيدا كرده ضامن است.
2588 - هرگاه چيزى را پيدا كند كه تا يك سال نمى‌ماند، بايد تا آخرين زمانى كه باقى مى‌ماند - البته با حفظ تمام خصوصياتى كه در قيمتش دخالت دارند - آن را حفظ كند و احتياط لازم آن است كه در طى اين مدت او را اعلان كند و چنانچه صاحبش پيدا نشد، بايد با اجازه حاكم شرع يا

وكيل او - بنابر احتياط - قيمت آن را معين كند و بفروشد و پولش را نگهدارد و اعلان را ادامه دهد و اگر تا يك سال صاحبش پيدا نشد بايد به آنچه در مساله (2577) گفته شد عمل نمايد.
2589 - اگر چيزى را كه پيدا كرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، و نخواهد آن را به صاحبش چنانچه پيدا شود بدهد وضو و نمازش باطل نمى‌شود.
2590 - اگر كفش شخصى را ببرند و كفش ديگرى به جاى آن بگذارند، چنانچه بداند كفشى كه مانده مال كسى است كه كفش او را برده و راضى است كه كفشش را عوض كفشى كه برده است بردارد، مى تواند به جاى كفش خودش بردارد.
و هم چنين است اگر بداند كه كفش او را به طور ناحق و ظلم برده است، ولى در اين فرض بايد قيمت آن از كفش خودش بيشتر نباشد، و الا حكم مجهول المالك، نسبت به زيادى قيمت جارى است، و در غير اين دو صورت حكم مجهول المالك بر آن كفش جارى خواهد بود.
2591 - اگر مالى كه در دست انسان است مجهول المالك صاحب آن نامعلوم باشد و گمشده بر آن مال صدق نكند، در صورتى كه اطمينان داشته باشد كه مالك آن راضى به تصرف او در آن مى‌باشد جايز است به هر طورى كه مى‌داند او راضى است در آن تصرف كند و گرنه لازم است صاحب آن را جستجو كند، و تا زمانى كه احتمال مى‌دهد جستجو فايده داشته باشد جستجو را ادامه دهد، و پس از ياس از پيدا شدن صاحبش بايد آن مال را به فقير صدقه بدهد، و احتياط لازم اين است كه با اجازه حاكم شرع تصدق كند، و اگر بعدا صاحبش پيدا شود، چنانچه راضى به صدقه دادن نشود، بنابر احتياط بايد عوض آن را به او بدهد.

نذر و عهد

2649 - نذر آن است که انسان براى خدا بر خود واجب کند که کار خیرى را بجا آورد، یا کارى را که نکردن آن بهتر است ترك نماید.
2650 - در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربى بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، براى خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است.
2651 - نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابر این نذر کردن کسى که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانى شدن بى قصد یا بى اختیار نذر کرده صحیح نیست.
2652 - شخص سفیه (کسى که مال خود را در کارهاى بیهوده مصرف مى‌کند) اگر مثلا نذر کند چیزى به فقیر بدهد صحیح نیست و هم چنین شخص مفلس اگر نذر کند که مثلا چیزى از اموالى که از تصرف در آنها منع شده به فقیر بدهد صحیح نیست.
2653 - نذر زن بدون اجازه شوهر در آنچه با حق او منافات دارد صحیح نیست، و هم چنین نذر زن در اموالش بدون اجازه شوهر محل اشکال است، مگر در حج و زکاة و صدقه و احسان به پدر و مادر و صله ارحام.
2654 - اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمى تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیرى نماید.
2655 - اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید.
ولى اگر پدر یا مادر از عملى که نذر کرده منعش کنند، به طورى که آن عمل دیگر در حق او رجحان نداشته باشد نذرش منحل مى‌شود.
2656 - انسان کارى را مى تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابر این کسى که مثلا نمى تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود نذر او صحیح نیست.
2657 - اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهى را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبى را ترك کند، نذر او صحیح نیست.
2658 - اگر نذر کند که کار مباحى را انجام دهد، یا ترك نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوى باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتى بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نذر کند غذایى را بخورد که براى عبادت قوت بگیرد، نذر او صحیح است، و نیز اگر ترك آن از جهتى بهتر باشد و انسان براى همان جهت نذر کند که آن را ترك نماید مثلا براى این که دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند

نذر او صحيح مى‌باشد، ولى اگر بعدا ترك استعمال دود براى او ضرر داشته باشد نذر او منحل مى‌شود.
2659 - اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايى بخواند كه به خودى خود ثواب نماز در آنجا زياد نيست مثلا نذر كند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتى بهتر باشد، مثلا به واسطه اين كه خلوت است انسان حضور قلب پيدا مى‌كند، اگر نذر او براى آن جهت باشد صحيح است.
2660 - اگر نذر كند عملى را انجام دهد، بايد همان طور كه نذر كرده بجا آورد پس اگر نذر كند كه روز اول ماه صدقه بدهد، يا روزه بگيرد يا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز يا بعد از آن بجا آورد، كفايت نمى‌كند، و نيز اگر نذر كند كه وقتى مريض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پيش از آن كه خوب شود صدقه را بدهد كافى نيست.
2661 - اگر نذر كند روزه بگيرد ولى وقت و مقدار آن را معين نكند چنانچه يك روز روزه بگيرد كافى است و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيات آن را معين نكند، اگر يك نماز دو ركعتى بخواند كفايت مى‌كند، و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معين نكند، اگر چيزى بدهد كه بگويند صدقه داده، به نذر عمل كرده است و اگر نذر كند كارى براى خدا بجا آورد، در صورتى كه يك نماز يا يك روز روزه بگيرد، يا چيزى صدقه بدهد نذر خود را انجام داده است.
2662 - اگر نذر كند روز معينى را روزه بگيرد، بايد همان روز را روزه بگيرد، و در صورتى كه عمدا روزه نگيرد، بايد گذشته از قضاى آن روز كفاره هم بدهد و اظهر اين است كه كفاره اش كفاره مخالفت قسم است چنانكه خواهد آمد، ولى در آن روز اختيارا مى تواند مسافرت كند، و روزه را نگيرد.
و چنانچه در سفر باشد لازم نيست قصد اقامه كرده و روزه بگيرد و در صورتى كه از جهت سفر يا از جهت عذر ديگرى مثل مرض يا حيض روزه نگيرد لازم است روزه را قضا كند ولى كفاره ندارد.
2663 - اگر انسان از روى اختيار به نذر خود عمل نكند، بايد كفاره بدهد.
2664 - اگر نذر كند كه تا وقت معينى عملى را ترك كند، بعد از گذشتن آن وقت مى تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پيش از گذشتن آن وقت از روى فراموشى يا ناچارى انجام دهد، چيزى بر او واجب نيست، ولى باز هم لازم است كه تا آن وقت آن عمل را بجا نياورد، و چنانچه دوباره پيش از رسيدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد بايد كفاره بدهد.
2665 - كسى كه نذر كرده عملى را ترك كند و وقتى براى آن معين نكرده است، اگر از روى فراموشى، يا ناچارى، يا غفلت، آن عمل را انجام دهد كفاره بر او واجب نيست، ولى بعدا هر وقت از روى اختيار آن را بجا آورد،

باید کفاره بدهد.
2666 - اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد، چنانکه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد.
2667 - اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند.
2668 - اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، احتیاط مستحب آن است که به ورثه او بدهد.
2669 - اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست.
و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.
2670 - کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.
2671 - اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند، و مصرف معینی را در نظر نداشته باشد، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.
2672 - اگر برای خود امام علیه السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، باید به مصرفی برساند که نسبتی به امام علیه السلام داشته باشد، مثلا بر زوار فقیر آن امام صرف نماید، و یا به مصارف حرم او برساند و یا در امری که موجب اعلای نام او است صرف کند و هم چنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند.
2673 - گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر پیش از آن که نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد مال کسی است که آن را نذر کرده، مگر آن که قصدش اعم باشد، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.
2674 - هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.
2675 - اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد از

آن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد.
2676 - هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کاری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش بر آورده شد، باید آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که کاری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.
2677 - در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و مشهور آن است که کاری را که عهد می‌کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد، مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن شرعا بهتر از ترکش باشد، ولی ظاهر آن است که این امر معتبر نیست بلکه اگر طوری باشد که در مساله (2680) راجع به متعلق قسم خواهد آمد، باز هم عهد صحیح است و باید آن کار را انجام دهد.
2678 - اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد یعنی شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا یك بنده آزاد کند.

قسم خوردن

2679 - اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمدا مخالفت کند، باید کفاره بدهد یعنی یك بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد.
2680 - قسم چند شرط دارد: اول کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند درست نیست و هم چنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد یا بی اختیار قسم بخورد.
دوم کاری را که برای انجام آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد، و کاری را که قسم می‌خورد ترك کند، باید واجب یا مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد کار مباحی را بجا آورد، چنانچه انجامش از نظر عقلا بهتر از ترکش باشد قسمش صحیح است و هم چنین اگر قسم بخورد، کاری را ترك کند چنانچه ترکش از نظر عقلا بهتر از انجامش باشد، قسمش صحیح است، بلکه در هر دو مورد اگر انجام یا ترکش از نظر عقلا بهتر نباشد ولی برای شخص او بهتر باشد، باز هم قسمش صحیح است.
سوم به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند (خدا) و (اللّه).
و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است، بلکه اگر به اسمی قسم بخورد که به تنهایی ذات مقدس ربوبی از آن در نظر نمی‌آید، ولی چنانچه در مقام قسم خوردن استعمال شود ذات حق به نظر می‌آید مثل سمیع و بصیر، باز هم قسمش صحیح است.
چهارم قسم را به زبان بیاورد، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است و هم چنین برای کسی که قادر بر تکلم نیست اگر بنویسد و آن را در قلبش قصد کند کافی است بلکه در غیرش نیز احتیاط ترك نشود.
پنجم عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد، ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود، چنانچه خود را عمدا عاجز نکرده باشد، از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد، و هم چنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.
2681 - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم

خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.
2682 - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را بهم بزنند.
2683 - اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و هم چنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید، و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید واللّه الان مشغول نماز می‌شوم، و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.
2684 - کسی که قسم می‌خورد، که حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است.
و اگر دروغ باشد حرام است، بلکه قسم دروغی که در مقام فصل منازعات خورده می‌شود، از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، اما اگر بتواند توریه کند (یعنی موقع قسم خوردن معنای دیگری غیر آنچه لفظ ظاهر در آن است قصد کند و نشانه ای برای مقصود خود اقامه ننماید) احتیاط لازم آن است که توریه نماید مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای، و انسان يك ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

وقف

احکام وقف

2685 - اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود، و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی‌برد، ولی در بعضی از موارد که در مساله (2102 و 2103) گفته شد فروختن آن اشکال ندارد.
2686 - لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلا بگوید، این کتاب را بر طلاب علم وقف کردم، وقف صحیح است.
بلکه وقف، به عمل نیز محقق می‌شود، مثلا چنانچه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد، و یا ساختمانی را به طوری که مساجد را به آن طور می‌سازند به قصد مسجد بودن بسازد وقفیت محقق می‌شود.
و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی که برای عموم وقف کند، یا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی در صحت وقف لازم نیست، بلکه بنابر اظهر در موقوفات خاصه مثل وقف بر فرزندان قبول نیز معتبر نیست.
2687 - اگر ملکی را برای وقف کردن معین کند و پیش از آن که وقف کند پشیمان شود، یا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود.
2688 - کسی که مالی را وقف می‌کند، باید از موقع وقف کردن مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست.
و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد، پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.
2689 - وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف طبقه اول کسانی که برای آنها وقف شده یا وکیل، یا ولی آنها بدهد ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.
2690 - ظاهر این است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نباشد و وقفیت به مجرد وقف نمودن محقق می‌شود.
2691 - وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعا بتواند در مال خود تصرف کند، بنابر این سفیه (یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

2692 - اگر مالی را برای بچه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحت آن محل اشکال و لازم است رعایت احتیاط نمایند ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعدا به دنیا می‌آیند وقف نماید اگر چه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشند مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.
2693 - اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست.
ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.
2694 - اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین نموده باشد، باید مطابق قرار داد او رفتار شود، و اگر معین ننموده باشد، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار در استفاده از آن با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست ولی برای آنچه مصلحت وقف یا مصلحت نسلهای آینده است - مثل تعمیر کردن وقف و اجاره دادن آن به نفع طبقات بعدی - اختیار با حاکم شرع است.
2695 - اگر ملکی را مثلا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.
2696 - اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و يك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند، و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می‌شود، و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.
2697 - اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آن که متعلق وقف عنوان خاصی باشد که آن عنوان از بین برود مثل این که باغ را به عنوان باغ وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود، و به ورثه واقف بر می‌گردد.
2698 - ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، هر کس که امر وقف به دست او است مانند حاکم شرع و متولی و موقوف علیهم می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا

کند.
2699 - اگر متولی وقف خیانت کند، مثلا عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید، که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می تواند به جای او متولی امینی معین نماید.
2700 - فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزديك حسینیه باشد.
2701 - اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد، و انتظار هم نرود که در آینده نه چندان دور احتیاج به تعمیر پیدا کند، و نیز ممکن نباشد که عایدات آن ملك را جمع نموده و نگهدارند تا بعدها به تعمیر مسجد برسد در این صورت احتیاط لازم آن است که عایدات آن ملك را در آنچه نزدیکتر به مقصود واقف بوده صرف نمایند مانند تامین بقیه احتیاجات مسجد یا تعمیر مسجد دیگر.
2702 - اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که برای هر يك مقداری معین کرده باشد، باید همان طور مصرف کنند، و اگر تعیین نکرده باشد، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، متولی آن را بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طوری که صلاح می‌داند قسمت نماید ولی بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

وصيت

احکام وصیت

2703 - وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیك یا صرف در خیرات و مبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است، قیم و سرپرست معین کند، و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.
2704 - کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند، اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.
2705 - اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند ولی اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهایی را نوشته است که بعدا مطابق آن وصیت کند برای وصیت کافی نمی‌باشد.
2706 - کسی که وصیت می‌کند، باید بالغ و عاقل باشد، و سفیه نباشد، و از روی اختیار وصیت کند، پس وصیت بچه نابالغ صحیح نیست مگر آن که ده سال داشته باشد و وصیت برای ارحامش یا صرف در خیرات عامه نموده باشد که وصیت او در این دو صورت صحیح است و اما اگر برای غیر ارحامش وصیت کند یا آن که بچه هفت ساله وصیت کند که چیز مختصری از اموالش برای شخصی باشد یا به شخصی داده شود نفوذ وصیت محل اشکال است و مراعات احتیاط در هر دو صورت ترك نشود، و اگر شخصی سفیه باشد وصیت او در اموالش نافذ نیست ولی در غیر آن مثل وصیتش راجع به خصوصیات کارهایی که پس از مرگ برای میت انجام می‌گردد نافذ است.
2707 - کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن آن پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند و سپس بمیرد وصیت او صحیح نیست.
2708 - اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد در صورتی که او وصیت را قبول کند اگر چه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد آن چیز را بعد از مردن موصی مالك می‌شود.
2709 - وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند یا آن که به آنها اطلاع دهد، به تفصیلی که

در مساله (2351) گذشت، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده، و طلبکار هم مطالبه طلب خود را دارد، باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، یا طلبکار هنوز مطالبه نکرده باید کاری کند که اطمینان نماید بدهی او به طلبکار پس از مرگش داده می‌شود مثلا در موردی که بدهی او برای دیگران معلوم نیست وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد.
2710 - کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است و فعلا نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و هم چنین است اگر حج بر او واجب باشد، و اما اگر بتواند بدهی خود از وجوه شرعیه را فعلا بدهد، باید فورا بدهد، هر چند نشانه های مرگ را در خود نبیند.
2711 - کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، ولی اگر کسی داشته باشد - مانند پسر بزرگتر - که بداند چنانچه به او اطلاع دهد قضای نماز و روزه او را انجام می‌دهد، همین قدر کافی است که به او اطلاع دهد و لازم نیست وصیت کند.
2712 - کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، برای آنان باید قیم امینی معین نماید.
2713 - وصی باید عاقل باشد، و در اموری که راجع به شخص موصی است و هم چنین - بنابر احتیاط - در اموری که راجع به دیگران است باید مورد اطمینان باشد، و وصی مسلمان باید - بنابر احتیاط - مسلمان باشد و وصیت به بچه نابالغ به تنهایی - بنابر احتیاط - صحیح نیست اگر مقصود موصی آن باشد که در حال بچگی بدون اجازه ولی تصرف نماید ولی اگر مقصود او این باشد که بعد از بلوغ یا با اذن ولی تصرف نماید اشکال ندارد.
2714 - اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، چنانچه منشا

آن وجود مانع شرعی برای هر کدام از موافقت با دیگری نباشد، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند، یا منشا اختلاف وجود مانع شرعی برای هر کدام باشد، به جای یکی از آنان شخص دیگری را معین می‌نمایند.
2715 - اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.
2716 - اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلا خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را - با التفات به وصیت سابق - برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.
2717 - اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و بهر کدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.
2718 - اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، چنانچه ثلث او برای هر دو مال کافی نباشد و ورثه هم حاضر به اجازه دادن مقدار زیادی نباشند باید ابتدا مالی را که بخشیده از ثلث خارج کنند و سپس باقیمانده آن را در مورد وصیت صرف نمایند.
2719 - اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.
2720 - اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.
2721 - کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند و اگر موجود نباشد، چنانچه از وصیت تعدد مطلوب استفاده شود باید در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف شود و گرنه ورثه می‌توانند آن را میان خود قسمت کنند، ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح والا باطل است، و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

2722 - اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیت کند بنابر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.
2723 - اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را وصی آن میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی مباشرت در انجام آن کار نماید، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.
2724 - اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع يك نفر دیگر را به جای او معین می‌کند، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند ولی اگر يك نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.
2725 - اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد هر چند با وکیل گرفتن یا اجاره کردن دیگری حاکم شرع برای کمك او يك نفر دیگر را معین می‌کند.
2726 - اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن نیست.
2727 - هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.
2728 - حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکاة و مظالم ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.
2729 - اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاة و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه میماند مال ورثه است.
2730 - اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد،

وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست.
و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیت فقط در حصه آنهایی که اجازه نموده اند صحیح و نافذ است.
2731 - اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.
2732 - اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زكاة یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.
2733 - اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.
2734 - اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا يك مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند و اگر يك زن عادله شهادت دهد، باید يك چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.
2735 - اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

2736 - اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد، و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارد.

ارث

احکام ارث

2737 - کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:
دسته اول - پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند.
دسته دوم - جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند.
دسته سوم - عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است و تا یك نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله های میت زنده اند اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد، لیکن اگر عمو یا پسر عمو متعدد باشد و یا این که همسر میت حیات داشته باشد این حکم خالی از اشکال نیست.
2738 - اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند.
2739 - زن و شوهر به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اول

2740 - اگر وارث میت فقط يك نفر از دسته اول باشد مثلا پدر یا مادر یا يك پسر یا يك دختر باشد، همه مال میت به او می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر دو پسر دو برابر دختر ببرد.
2741 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا يك برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، و هیچ کدام حمل نباشند، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها مادر شش يك مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.
2742 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا يك برادر و دو خواهر پدری با شرایط گفته شده در مساله گذشته نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا يك برادر و دو خواهر پدری با شرایط گذشته داشته باشد، بنابر قولی باز هم مال را به ترتیب گذشته پنج قسمت می‌کنند و وجود این اشخاص اثری ندارد ولی مشهور آن است که در این صورت مال را شش قسمت می‌کنند پدر و مادر، هر کدام يك قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و يك قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند و در نتیجه مال میت را 24 قسمت کنند 15 قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند، و چون مساله خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط در مقدار تفاوت میان يك پنجم و يك ششم از سهم مادر ترك نشود.
2743 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر يك دختر ببرد.
2744 - اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر و يك یا چند پسر باشند مال را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نماید.

2745 - اگر وارث ميت فقط پدر، يا مادر، يا پسر و دختر باشد مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را پدر، يا مادر مى‌برد و بقيه را طورى قسمت مى‌كنند كه هر پسرى دو برابر دختر ببرد.
2746 - اگر وارث ميت فقط پدر، يا مادر و يك دختر باشد مال را چهار قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيه را دختر مى‌برد.
2747 - اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت مى‌كنند، يك قسمت را پدر يا مادر مى‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند.
2748 - اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسرى او اگر چه دختر باشد سهم پسر ميت را مى‌برد و نوه دخترى او اگر چه پسر باشد، سهم دختر ميت را مى‌برد مثلا اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت مى‌كنند يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر مى‌دهند.

ارث دسته دوم

2749 - دسته دوم از كسانى كه به واسطه خويشى ارث مى‌برند جد يعنى پدربزرگ، و جده يعنى مادربزرگ، و برادر، و خواهر ميت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مى‌برند.
2750 - اگر وارث ميت فقط يك برادر، يا يك خواهر باشد همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادرى، يا چند خواهر پدر و مادرى باشد، مال به طورى مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى با هم باشند، هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد، مثلا اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادرى دارد مال را پنج قسمت مى‌كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مى‌برد.
2751 - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى دارد، برادر و خواهر پدرى كه از مادر با ميت جدا است ارث نمى‌برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى ندارد، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدرى داشته باشد، همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدرى داشته باشد مال به طورى مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدرى داشته باشد هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.
2752 - اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادرى باشد كه از پدر با ميت جدا است همه مال به او مى‌رسد، و اگر چند برادر مادرى يا چند خواهر مادرى يا چند برادر و خواهر مادرى باشند، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود.
2753 - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و يك برادر يا يك خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برند و مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.
2754 - اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و چند برادر و خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برد و مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طورى مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.
2755 - اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدرى و يك برادر مادرى يا يك خواهر مادرى باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را برادر يا خواهر مادرى مى‌برد و بقيه را به برادر و خواهر پدرى مى‌دهند و هر

برادری دو برابر خواهر می‌برد.
2756 - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
2757 - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسایل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسایل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند.
ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهرمادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.
2758 - اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد بنابر مشهور هر پسری دو برابر دختر می‌برد ولی بعید نیست که بین اینها هم بالسویه قسمت شود و احوط رجوع به صلح است.
2759 - اگر وارث میت فقط يك جد یا يك جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی‌برد، و اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و يك قسمت را جده می‌برد، و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.
2760 - اگر وارث میت فقط يك جد یا جده پدری و يك جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و يك قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.
2761 - اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود يك قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

2762 - اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند مه به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.
و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسایل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند.
2763 - در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جده یا اجداد یا جدات چند صورت است: اول این که هر یك از جد یا جده و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، اگر چه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.
دوم این که همه آنها از طرف پدر باشند در این صورت مال بین آنها نیز به طور مساوی تقسیم می‌شود در فرضی که همه ذکور و یا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند پس هر یك ذکری دو مقابل انثی می‌برد.
سوم این که هر یك از جد یا جده از طرف پدر باشد و برادر، یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا خواهر پدری و مادری جمع شود پدری تنها ارث نمی‌برد.
چهارم این که اجداد یا جدات بعض از آنها پدری باشند و بعضی مادری چه این که همه شان ذکور باشند یا اناث یا مختلف و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات یك سوم از ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگر چه مختلف باشند از جهت ذکورت و انوثت و از برای خویشان پدری از آنها دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می‌شود، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور و یا همه اناث باشند به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.
پنجم این که جد یا جده از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یك ششم از مال را می‌برد، و اگر متعدد باشند یك سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند و باقی مانده مال جد یا جده است، و اگر جد و جده هر دو باشند، جد دو مقابل جده می‌برد.
ششم این که جد یا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود در این صورت از برای جد یا جده یك سوم است، اگر چه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگر چه نیز یکی باشد، و اگر با آن جد یا جده خواهر از طرف پدر باشد در صورتی که یکی باشد نصف را می‌برد، و اگر متعدد باشد دو سوم را می‌برند، و در هر صورت از برای جد و یا جده یك

سوم است و بنابر این اگر خواهر یکی شد یك ششم از ترکه زاید از فریضه می‌ماند و احتیاط واجب در آن مصالحه است.
هفتم این که اجداد یا جدات بعض از آنها پدری و بعض از آنها مادری و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد، چه این که یکی باشد یا متعدد در این صورت از برای جد یا جده مادری یك سوم است و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگر چه اختلاف داشته باشند از حیث ذکورت و انوثت، و از برای جد یا جده پدری، و برادر یا خواهر پدری دو سوم باقی از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می‌شود، و اگر با آن اجداد یا جدات برادر یا خواهر مادری باشد از برای جد یا جده مادری، با برادر یا خواهر مادری یك سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود اگر چه از حیث ذکورت و انوثت اختلاف داشته باشند و از برای جد و یا جده پدری دو سوم است و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل والا به طور مساوی تقسیم می‌شود.
هشتم این که برادرها یا خواهرها بعض از آنها پدری و بعض از آنها مادری و با آنها جد یا جده پدری باشد در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یك ششم ترکه است اگر یکی باشد، و یك سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جده پدری باقی آن ترکه است به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود در صورتی که اختلاف از حیث ذکورت و انوثت نداشته باشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می‌شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جده مادری باشد از برای جد یا جده مادری با برادر یا خواهر مادری تمام یك سوم است و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می‌شود.
2764 - در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد برادرزاده یا خواهرزاده او ارث نمی‌برد ولی این حکم در جایی که ارث برادرزاده یا خواهرزاده با برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلا اگر میت برادر پدر و جد مادری داشته باشد برادر پدری دو ثلث و جد مادری یك ثلث ارث می‌برد، و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد پسر برادر با جد مادری در ثلث شریك می‌باشند.

ارث دسته سوم

2765 - دسته سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند.
2766 - اگر وارث میت فقط یك عمو یا یك عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از یك پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشد، و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، بنابر اقوی عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلا اگر وارث میت دو عمو و یك عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.
2767 - اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر وارث عمو و عمه مادری باشند عمو دو برابر عمه ارث می‌برد هر چند احتیاط آن است که در مقدار زیادی از سهم عمو با هم صلح کنند.
2768 - اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و اقوی این است که اگر میت یك عمو یا یك عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند یك قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری می‌دهند و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و یك قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند، و مشهور آن است که سهم عمو و عمه مادری میان آنان به طور مساوی تقسیم می‌شود ولی بعید نیست که عمو دو برابر عمه ارث ببرد هر چند احتیاط آن است که با هم صلح کنند.
2769 - اگر وارث میت فقط یك دایی، یا یك خاله باشد همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری یا مادری باشند، بعید نیست که دایی دو برابر خاله ارث ببرد ولی احتمال تساوی هم می‌رود پس مراعات احتیاط ترك نشود.
2770 - اگر وارث میت فقط یك یا چند دایی، و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد ارث نبردن دایی و خاله پدری محل اشکال است و در هر حال بعید نیست که دایی دو برابر خاله ارث ببرد ولی

احتیاط به مصالحه ترك نشود.
2771 - اگر وارث میت یك یا چند دایی یا یك یا چند خاله یا دایی و خاله و یك یا چند عمو یا یك یا چند عمه یا عمو و عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند یك قسمت را دایی یا خاله یا هر دو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برند.
2772 - اگر وارث میت یك دایی یا یك خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند یك قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه بنابر اقوی دو قسمت را به عمو و یك قسمت را به عمه می‌دهند، بنابر این مال را نه قسمت می‌کنند سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.
2773 - اگر وارث میت یك دایی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند، و دو قسمت باقیمانده را عمو و عمه بین خود تقسیم می‌کنند، و بعید نیست که عمو دو برابر عمه ارث ببرد، هر چند مراعات احتیاط بهتر است.
2774 - اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشند، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که گفته شد بین عمو و عمه تقسیم می‌کنند، و یك سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طوری که در مساله (2770) گذشت بین خودشان قسمت می‌نمایند.
2775 - اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدری و مادری یا پدری تنها و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند، و بعید نیست بقیه ورثه در تقسیم یك سهم باقیمانده با هم مساوی باشند.
2776 - اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.
2777 - اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یك سهم آن را عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت، ارث می‌برند و مال بنابر مشهور میان آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، ولی احتیاط به صلح ترك نشود، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را دایی و خاله پدر میت به همان کیفیت بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را نیز به همان کیفیت به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

2778 - اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یك همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.
2779 - اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یك مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یك مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.
و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی‌برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن و نیز از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد، و هم چنین است درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.
2780 - اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد، مانند زمین خانه مسکونی، تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد، و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده اند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد، و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف کنند.
2781 - اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید همان طور که نزد مقومین معمول است آنها را بدون در نظر گرفتن خصوصیت زمینی که در آن هستند حساب کنند چقدر ارزش دارند، نه این که آنها را کنده شده از زمین فرض نمایند، و قیمت گذارند، یا این که قیمت آنها را در حالی که بدون اجاره در همین زمین باقی بمانند تا از بین بروند حساب کنند.
2782 - مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.
2783 - اگر میت بیش از یك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یك مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد، و حق مهر هم ندارد.
2784 - اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.
2785 - اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی

بدهند، و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد، و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد زن از او ارث می‌برد.
ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق باین، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.
2786 - اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد: اول آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد، و در صورتی که شوهر کرده باشد، ارث نمی‌برد، هر چند احتیاط این است که صلح نمایند.
دوم آن که طلاق به در خواست و رضای زن انجام نگرفته باشد، و گرنه ارث نمی‌برد، خواه چیزی به شوهر داده باشد که او را طلاق دهد یا نه.
سوم شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود زن از او ارث نمی‌برد.
2787 - لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر جزء مال شوهر است.

مسایل متفرقه ارث

2788 - قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسهایی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است، و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتری دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند و الحاق رحل و تفنگ و خنجر و مانند اینها از سلاحهای دیگر به چهار چیز گذشته خالی از وجه نیست، ولی احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با دیگر ورثه صلح نماید.
2789 - اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در یك وقت دو پسر به دنیا آمده باشند، باید چیزهای گذشته را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.
2790 - اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید پسر بزرگتر چیزهایی هم که مال او است و در مساله پیش گفته شد، به قرض او بدهد، و یا به مقدار قیمت آنها از مال خود بدهد و اگر قرض میت کمتر از مال او باشد، چنانچه بقیه اموالش غیر از آن چند چیزی که به پسر بزرگتر می‌رسد کافی برای اداء قرضش نباشد، باید پسر بزرگتر از آن چیزها یا از مال خود به نسبت به قرض او بدهد و اگر بقیه اموالش کافی به قرض باشد، باز هم احتیاط لازم آن است که پسر بزرگتر به کیفیت گذشته در ادای قرض میت شرکت کند.
مثلا اگر همه دارایی میت شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میت بدهد.
2791 - مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد.
2792 - اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا و بنا حق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی ارث بردن او از دیه قتل محل اشکال است.
2793 - هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود، و اطمینان نباشد که آن بچه دختر است بنابر احتیاط سهم یك پسر را کنار می‌گذارند، و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند، بلکه اگر احتمال معتنابه بدهند بیشتر از یکی است، مثلا احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه پسر حامله باشد، باید بنابر احتیاط سهم حمل محتمل را کنار

بگذارند، و چنانچه مثلا يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، زيادی را ورثه بين خودشان تقسيم می‌کنند.

5- آیه الله وحید خراسانی (مدظلّه)

مشخصات کتاب

سرشناسه : وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ -
عنوان و نام پدیدآور : توضیح‌المسائل / مطابق با فتاوی حسین وحیدخراسانی.
مشخصات نشر : قم: مدرسه‌الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، ۱۴۲۹ ق.= ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۶۰۴ ص.
شابك : ۲۵۰۰۰ ریال 964-96596-2-5 : ؛ ۴۵۰۰۰ ریال (چاپ هفدهم)
یادداشت : کتاب حاضر با عنوان «آشنایی با اصول دین مقدمه توضیح‌المسائل» توسط همین ناشر در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است.
یادداشت : چاپ دوازدهم.
یادداشت : چاپ هفدهم: پاییز ۱۳۸۸.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : آشنایی با اصول دین مقدمه توضیح‌المسائل.
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
موضوع : شیعه امامیه -- اصول دین
شناسه افزوده : مدرسة الامام باقر العلوم (ع)
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/و۲۶آ۵ ۱۳۸۶الف
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۷۶۶۰۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

مسأله 1768 در هفت چيز خمس واجب مي شود : (اول) منفعت کسب ، (دوم) معدن ، (سوم) گنج ، (چهارم) مال حلال مخلوط به حرام ، (پنجم) جواهري که به واسطه غواصي يعني فرو رفتن در دريا به دست مي آيد ، (ششم) غنيمت جنگ ، (هفتم) زميني که کافر ذمي از مسلمان بخرد ، و احکام اينها در مسائل ذيل بيان مي شود .

1- منفعت کسب

مسأله 1769 هرگاه انسان از تجارت يا صنعت يا كسبهاي ديگر مالي به دست آورد ، اگر چه مثلا اجرت به جا آوردن نماز و روزه ميتي باشد ، چنانچه از مخارج سال خود و عيالاتش زياد بيايد ، بايد خمس يعني پنج يك آن را به دستوري كه بعد ذكر مي شود بدهد .
مسأله 1770 اگر از غير كسب مالي به دست آورد ، مثلا چيزي به او ببخشند ، در صورتي كه آن بخشيده شده قدر و قيمت معتنا بهي نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زياد بيايد ، خمس آن را بايد بدهد .
مسأله 1771 مهر زن و مالي را كه مرد عوض طلاق خلع مي گيرد ، خمس ندارد ، و همچنين ارثي كه به انسان مي رسد خمس ندارد ، ولي اگر مثلا با كسي خويشاوندي داشته و گمان ارث بردن از او نداشته ، بايد خمس آن ارث را در صورتي كه از مخارج سالش زياد بيايد بدهد .
مسأله 1772 اگر مالي از كسي كه معتقد به خمس است به ارث به او برسد و بداند كسي كه اين مال از او به ارث رسيده خمس آن را نداده ، بايد خمس آن مال را با اذن حاكم شرع بدهد ، و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند كسي كه مال از او به ارث رسيده خمس بدهكار است ، آن خمس مانند بقيه ديون به آن مال تعلّق
مي گيرد ، و تا ادا نشده حقّ تصرّف در آن مال را ندارد ، و در صورتي كه بخواهد خمس را از آن مال بردارد ، بايد از حاكم شرع اذن بگيرد .
مسأله 1773 اگر به واسطه قناعت كردن چيزي از مخارج سال انسان زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1774 كسي كه ديگري تمام مخارج او را مي دهد ، بايد خمس تمام مالي را كه به دست مي آورد بدهد .
مسأله 1775 اگر ملكي را بر افراد معيني مثلا بر اولاد خود وقف نمايد ، چنانچه در آن ملك زراعت و درختكاري كنند و از آن چيزي به دست آورند و از مخارج سال آنان زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهند ، و همچنين اگر طور ديگري هم از آن ملك نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگيرند بايد خمس مقداري را كه از مخارج سالشان زياد مي آيد بدهند .
مسأله 1776 اگر مالي را كه فقير بابت خمس و زكات گرفته از مخارج سالش زياد بيايد ، بنابر احتياط واجب خمس آن را بدهد ، و اگر از آن مالي كه به او داده اند منفعتي ببرد مثلا از درختي كه بابت خمس به او داده اند ميوه اي به دست آورد و از مخارج سالش زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد ، و مالي را كه به عنوان صدقه به كسي داده اند اگر از مخارج

سالش زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1777 اگر با عين پول خمس نداده جنسي را بخرد ، يعني به فروشنده بگويد اين جنس را به اين پول مي خرم ، چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد ، معامله صحيح است ، و خريدار بايد پنج يك آن جنس را به حاكم شرع بدهد ، و اگر اجازه نكند ، معامله آن مقدار باطل است ، پس اگر پولي را كه فروشنده گرفته
از بين نرفته است ، حاكم شرع خمس همان پول را مي گيرد ، و اگر از بين رفته عوض خمس را از فروشنده ياخريدار مطالبه مي كند .
مسأله 1778 اگر جنسي را به ذمه بخرد و بعد از معامله بهاي آن را از پول خمس نداده ادا كند ، معامله اي كه كرده صحيح است ، و به مقدار پنج يك آن پول به فروشنده مديون است ، و پولي را كه به فروشنده داده اگر از بين نرفته ، حاكم شرع پنج يك همان را مي گيرد ، و اگر از بين رفته عوض آن را از خريدار يا فروشنده مطالبه مي كند .
مسأله 1779 اگر مالي را كه خمس آن داده نشده بخرد ، چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه نكند ، معامله آن مقدار باطل است و حاكم شرع مي تواند پنج يك آن مال را بگيرد ، و اگر اجازه كند معامله صحيح است و خريدار بايد مقدار پنج يك عوض آن را به حاكم شرع بدهد ، و اگر به فروشنده داده مي تواند از او پس بگيرد .
مسأله 1780 اگر چيزي را كه خمس آن داده نشده ، به كسي ببخشد پنج يك آن چيز به آن كس منتقل نمي شود .
مسأله 1781 اگر از كافر يا كسي كه به دادن خمس عقيده ندارد ، مالي به دست شيعه اثني عشري بيايد ، واجب نيست خمس آن را بدهد .
مسأله 1782 تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتي كه منفعت مي برند كه اول سال آنهاست يك سال كه بگذرد بايد خمس آنچه را كه از خرج سالشان زياد مي آيد بدهند ، و كسي كه شغلش كاسبي نيست اگر اتّفاقاً منفعتي ببرد ، بعد از آن كه يك سال از موقعي كه فايده برده بگذرد ، بايد خمس مقداري را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد .
مسأله 1783 انسان مي تواند در بين سال هر وقت منفعتي به دستش آيد و آن منفعت زايد بر مخارجش باشد ، خمس آن را همان وقت بدهد ، و جايز است دادن خمس را تا آخر سال تأخير بيندازد ، و بنابر احتياط واجب سال خمس را سال قمري قرار دهد .
مسأله 1784 كسي كه مانند تاجر و كاسب براي دادن خمس سال دارد ، اگر منفعتي به دست آورد و در بين سال بميرد ، بايد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت كسر نمايند و خمس باقي مانده را بدهند .
مسأله 1785 اگر قيمت جنسي را كه براي تجارت خريده در بين سال بالا رود و آن را نفروشد و تا سالش نگذشته قيمتش پايين آيد ، خمس مقداري

كه بالا رفته بر او واجب نيست .
مسأله 1786 اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود و به اميد اين كه قيمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قيمتش پايين آيد ، چنانچه به اندازه اي كه بين تجار متعارف است نگه داشته ، خمس مقداري كه بالا رفته بر او واجب نيست ، و اما اگر بيش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته ، بنابر احتياط واجب
خمس آن مقدار را بدهد .
مسأله 1787 اگر غير مال التجارة مالي داشته باشد كه متعلق خمس نباشد ، در صورتي كه به ارث به او رسيده باشد ، چنانچه قيمتش بالا برود اگر چه آن را بفروشد مقداري كه بر قيمتش اضافه شده خمس ندارد ، و همچنين است اگر به غير معاوضه مالك آن شده ، چه از اول متعلق خمس نبوده مثل آن كه مسكني كه مورد حاجت اوست به او بخشيده باشند ، و در مؤونه سال صرف شده باشد يا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد ، مثل مالي كه به حيازت مالك شده و خمس آن را داده است .
ولي اگر به معاوضه مالك شده باشد ، چنانچه قيمتش بالا برود تا زماني كه نفروخته خمس ندارد ، و اگر فروخت ، در صورتي كه مؤونه نباشد آن زياده خمس دارد ، و در صورتي كه مؤونه باشد بنابر احتياط واجب خمس مقدار زايد را بدهد ، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود ، خمس ندارد .
مسأله 1788 اگر باغي احداث كند براي آن كه بعد از بالا رفتن قيمتش آن را بفروشد ، بايد خمس ميوه و نمو درختها و بنابر احتياط خمس زيادي قيمت باغ را بدهد ، و اگر قصدش اين باشد كه به ميوه آن تجارت كند ، بايد خمس ميوه و نمو درختها را بدهد ، ولي اگر قصدش اين باشد كه از ميوه آن استفاده شخصي كند ، فقط بايد خمس ميوه درختها را در صورتي كه زايد بر استفاده اش باشد بدهد .
مسأله 1789 اگر درخت بيد و چنار و مانند اينها را بكارد ، در صورتي كه خمس آنها را داده باشد بايد هر سال خمس نمو آنها را بدهد ، و همچنين اگر مثلا از شاخه هاي درخت كه معمولا هر سال مي برند استفاده اي ببرد و به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسبش از مخارج سال او زياد بيايد ، در آخر هر سال بايد خمس آنها را بدهد ، اما در
صورتي كه خمس آن درخت را نداده و نمو كرده باشد بايد خمسِ اصل درخت و نمو آن خمس و خمسِ نمو حصه خود را بدهد .
مسأله 1790 كسي كه چند رشته كسب دارد ، مثلا اجاره ملك مي گيرد و خريد و فروش و زراعت هم مي كند ، بايد خمس فايده هايي را كه در آخر سال از مخارج او زياد مي آيد بدهد ، و چنانچه از يك رشته نفع ببرد و از

رشته ديگر ضرر كند ، بنابر احتياط مستحب خمس نفعي را كه برده بدهد .
مسأله 1791 خرجهايي را كه انسان براي به دست آوردن فايده مي كند مانند دلالي و حمالي از مؤونه تحصيل منفعت شمرده مي شود و مي تواند از سود كسر كند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد .
مسأله 1792 آنچه از منافع كسب در بين سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثيه و خريد منزل و ازدواج فرزند و جهيزيه دختر و زيارت و مانند اينها از اموري كه از مخارج آن سال حساب مي شود مي رسد در صورتي كه از شأن او زياد نباشد خمس ندارد .
مسأله 1793 مالي را كه انسان به مصرف نذر و كفّاره مي رساند ، جزء مخارج ساليانه است ، و نيز مالي را كه به كسي مي بخشد يا جايزه مي دهد در صورتي كه از شأن او زياد نباشد از مخارج ساليانه حساب مي شود .
مسأله 1794 اگر انسان در شهري باشد كه معمولا هر سال مقداري از جهيزيه دختر را تهيه مي كنند ، در صورتي كه آن شخص نتواند در غير اين صورت جهيزيه را تهيه كند و ندادن جهيزيه منافي شأن او باشد ، چنانچه در بين سال از منافع آن سال جهيزيه بخرد ، خمس ندارد ، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهيزيه تهيه نمايد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1795 مالي را كه خرج سفر حج و زيارتهاي ديگر مي كند ، از مخارج سالي حساب مي شود كه در آن سال خرج كرده ، و اگر سفر او تا مقداري از سال بعد طول بكشد ، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج مي كند بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1796 كسي كه از كسب و تجارت فايده اي برده ، اگر مال ديگري هم دارد كه خمس آن واجب نيست ، مي تواند مخارج سال خود را فقط از فايده كسبش حساب كند .
مسأله 1797 آذوقه اي كه براي مصرف سالش از منافع كسبش خريده ، اگر در آخر سال زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد ، و چنانچه بخواهد قيمت آن را بدهد ، در صورتي كه قيمتش از وقتي كه خريده زياد شده باشد ، بايد قيمت آخر سال را حساب كند .
مسأله 1798 اگر از منفعت كسب پيش از دادن خمس اثاثيه اي براي منزل بخرد ، هر وقت احتياجش از آن بر طرف شد ، خمس ندارد ، و همچنين است زيور آلات زنانه در صورتي كه وقت زينت كردن زن با آنها گذشته باشد .
مسأله 1799 اگر در يك سال منفعتي نبرد ، نمي تواند مخارج آن سال را از منفعتي كه در سال بعد مي برد كسر نمايد .
مسأله 1800 اگر در اول سال منفعتي نبرد و از سرمايه خرج كند و پيش از تمام شدن سال منفعتي به دستش آيد ، نمي تواند مقداري را كه از

سرمايه برداشته از منافع كسر كند .
مسأله 1801 اگر مقداري از سرمايه در تجارت و مانند آن از بين برود مي تواند مقداري را كه از سرمايه كم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار كسر نمايد .
مسأله 1802 اگر غير از سرمايه چيز ديگري از مالهاي او از بين برود ، نمي تواند از منفعتي كه به دستش مي آيد آن چيز را تهيه كند ، مگر اين كه در همان سال به آن چيز احتياج داشته باشد ، كه در اين صورت مي تواند در بين سال از منافع كسب آن را تهيه نمايد .
مسأله 1803 اگر در اول سال براي مخارج خود قرض كند و پيش از تمام شدن سال منفعتي ببرد ، نمي تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت كسر نمايد ، مگر اين كه قرض بعد از حصول منفعت باشد ، ولي مي تواند قرض خود را از منافع اثناي سال ادا نمايد .
مسأله 1804 اگر در تمام سال منفعتي نبرد و براي مخارج خود قرض كند ، نمي تواند از منافع سالهاي بعد آن قرض را كسر نمايد ، ولي مي تواند قرض خود را از آنها ادا كند .
مسأله 1805 اگر براي زياد كردن مال يا خريدن ملكي كه به آن احتياج ندارد قرض كند ، نمي تواند از منافع كسب مقدار آن قرض را ادا نمايد ، ولي اگر مالي را كه قرض كرده يا چيزي را كه از قرض خريده از بين برود ، مي تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نمايد .
مسأله 1806 انسان مي تواند خمس هر چيز را از همان چيز بدهد ، يا به مقدار قيمت خمسي كه بدهكار است پول رايج بدهد ، و بنابر احتياط واجب از چيز ديگر ندهد مگر با اذن حاكم شرع .
مسأله 1807 كسي كه خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر او گذشت ، تا خمس آن را نداده است نمي تواند در آن مال تصرّف كند ، اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد ، مگر با اذن حاكم شرع ، و اما تصرّفات اعتباريه در حصه خود مانند فروختن و صلح كردن آن مانعي ندارد .
مسأله 1808 كسي كه خمس بدهكار است نمي تواند آن را به ذمه بگيرد يعني خود را بدهكار اهل خمس بداند و به گونه اي كه در مسأله قبل گذشت در مال تصرّف كند ، و چنانچه تصرّف كند و آن مال تلف شود ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1809 كسي كه خمس بدهكار است ، اگر با حاكم شرع مصالحه كند و خمس را به ذمه بگيرد ، مي تواند در مال تصرّف نمايد ، و بعد از مصالحه منافعي كه از آن به دست مي آيد مال خود اوست .
مسأله 1810 كسي كه با ديگري شريك است ، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد و در سال بعد از مالي كه خمسش را نداده ، براي سرمايه شركت بگذارد هيچكدام نمي توانند در آن مال تصرّف كنند ، مگر

در صورتي كه شريكي كه خمس نداده معتقد به خمس نباشد كه در اين صورت شريك ديگر مي تواند تصرّف كند .
مسأله 1811 اگر بچه صغير سرمايه اي داشته باشد و از آن منافعي به دست آيد ، خمس به آنها تعلّق مي گيرد ، و بر ولي است كه خمس آن را بدهد ، و اگر نداد آن صغير بعد از بلوغ بايد بپردازد .
مسأله 1812 كسي كه مالي از ديگري به دست آورد و يقين دارد كه خمسش را نداده ، نمي تواند در آن مال تصرّف كند مگر اين كه آن ديگري معتقد به خمس نباشد ، و همچنين است بنابر احتياط واجب اگر شك داشته باشد كه خمس آن را داده يا نه .
مسأله 1813 اگر كسي از منافع كسب خود در اثناي سال ملكي بخرد كه از لوازم و مخارج ساليانه اش حساب نشود ، واجب است بعد از تمامي سال خمس آن را بدهد ، و چنانچه خمس آن را نداد و قيمت آن ملك بالا رفت ، بايد خمس مقداري را كه آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد ، و همچنين است غير ملك از فرش و مانند آن .
مسأله 1814 اگر با پول خمس نداده مثلا ملكي بخرد و قيمت آن بالا رود ، چنانچه آن ملك را براي آن نخريده كه قيمتش بالا رود و بفروشد ، مثل اين كه زميني را براي زراعت خريده است ، در صورتي كه آن ملك را به ذمه خريده و از پول خمس نداده قيمت آن را داده ، بايد خمس قيمتي را كه خريده است بدهد ، و اگر پول خمس نداده
را به فروشنده داده و به او گفته كه اين ملك را با اين پول مي خرم ، در صورتي كه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه كند ، خريدار بايد خمس مقداري را كه آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد .
مسأله 1815 كسي كه از اول تكليف خمس نداده ، اگر از منافع كسب چيزي كه به آن احتياج ندارد خريده و يك سال از وقت حصول ربح گذشته ، بايد خمس آن را بدهد ، و اگر اثاث خانه و چيزهاي ديگري كه به آنها احتياج دارد مطابق شأن خود خريده ، پس اگر بداند در بين سالي كه در آن سال فايده برده آنها را خريده ، لازم نيست
خمس آنها را بدهد ، و اگر نداند كه در بين سال خريده و يا بعد از تمام شدن سال ، بنابر احتياط واجب بايد با حاكم شرع مصالحه كند .

2-معدن

مسأله 1816 اگر از معدن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، زغال سنگ ، فيروزه ، عقيق ، زاج ، نمك و معدنهاي ديگر چيزي به دست آورد ، در صورتي كه به مقدار نصاب باشد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1817 نصاب معدن پانزده مثقال معمولي طلاي مسكوك است ، يعني اگر قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده ، به پانزده مثقال طلاي مسكوك برسد ، بعد از كم كردن مخارجي كه كرده است ، بايد خمس باقي مانده را بدهد .
مسأله 1818 چنانچه قيمت چيزي كه از معدن بيرون آورده به پانزده مثقال طلاي مسكوك نرسد ، خمس آن در صورتي لازم است كه به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زياد بيايد .
مسأله 1819 بر گچ ، آهك ، گل سر شور و گل سرخ ، حكم معدن جاري نيست ، و كسي كه اينها را بيرون مي آورد ، در صورتي بايد خمس بدهد كه آنچه را بيرون آورده به تنهايي يا با منافع ديگر كسبش از مخارج سال او زياد بيايد .
مسأله 1820 كسي كه از معدن چيزي به دست مي آورد بايد خمس آن را بدهد ، چه معدن روي زمين باشد يا زير آن ، در زميني باشد كه ملك است يا در جايي باشد كه مالك ندارد .
مسأله 1821 اگر نداند قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده به پانزده مثقال طلاي مسكوك مي رسد بنابر احتياط در صورت امكان بايد به وزن كردن يا از راه ديگر قيمت آن را معلوم كند ، و در صورت عدم امكان خمس ندارد .
مسأله 1822 اگر چند نفر از معدن چيزي بيرون آورند ، چنانچه قيمت آن به پانزده مثقال طلاي مسكوك برسد ، اگر چه سهم هر كدام آنها اين مقدار نباشد ، بعد از كم كردن مخارجي كه كرده اند ، بنابر احتياط بايد خمس آن را بدهند .
مسأله 1823 اگر معدني را كه در ملك ديگري است ، بدون اذن مالك استخراج كند ، آنچه از آن به دست مي آيد مال صاحب ملك است ، و چنانچه به مقدار نصاب برسد ، مالك بايد خمس تمام آنچه را كه از معدن بيرون آمده بدهد .

3-گنج

مسأله 1824 مالي كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد و كسي آن را پيدا كند و طوري باشد كه مردم به آن گنج بگويند ، در صورتي كه به مقدار نصاب باشد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1825 اگر انسان در زميني كه ملك كسي نيست گنجي پيدا كند ، مال خود اوست و بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1826 نصاب گنج اگر نقره باشد صد و پنج مثقال نقره مسكوك ، و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلاي مسكوك است ، يعني اگر قيمت آنچه كه از اين دو به دست مي آورد به حد نصاب برسد ، بايد خمس آن را بعد از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده بدهد ، و اگر از غير طلا و نقره باشد بنابر احتياط واجب هر چند به يكي از اين دو حد نرسد ، بايد بعد از كم كردن مخارج خمس را بدهد .
مسأله 1827 اگر در زميني كه از ديگري خريده گنجي پيدا كند و بداند مال كساني كه قبلا مالك آن زمين بوده اند نيست ، مال خود او مي شود و بايد خمس آن را بدهد ، ولي اگر احتمال دهد كه مال يكي از آنان است ، بنابر احتياط بايد به او اطلاع دهد ، و چنانچه معلوم شود مال او نيست ، به كسي كه پيش از او مالك زمين بوده اطّلاع دهد ، و به همين ترتيب به تمام كساني كه پيش از او مالك زمين بوده اند خبر دهد ، و اگر معلوم شود مال هيچ يك از آنان نيست ، مال خود او مي شود و بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1828 اگر در ظرفهاي متعددي كه در يك جا دفن شده مالي پيدا كند كه قيمت آنها روي هم صد و پنج مثقال نقره مسكوك در نقره يا پانزده مثقال طلاي مسكوك در طلا باشد ، بايد خمس آن را بدهد ، ولي چنانچه در چند جا پيدا كند ، هر كدام از آنها كه قيمتش به اين مقدار برسد ، بايد خمس آن را بدهد ، و آنچه كه قيمت آن به اين مقدار نرسيده است خمس ندارد ، ولي اگر گنج پيدا شده غير از طلا و نقره باشد در هر دو صورت بنابر احتياط واجب بدون ملاحظه نصاب خمس آن را بدهد .
مسأله 1829 اگر دو نفر گنجي پيدا كنند كه از نقره يا طلا باشد ، در صورتي كه قيمت آن به صد و پنج مثقال نقره مسكوك در نقره يا پانزده مثقال طلاي مسكوك در طلا برسد ، اگر چه سهم هر يك آنان به اين مقدار نباشد ،
بنابر احتياط واجب خمس آن را بدهند ، و همچنين در صورتي كه از غير طلا و نقره باشد اگر چه به حد نصاب نرسد .
مسأله 1830 اگر كسي حيواني را بخرد و در شكم آن مالي پيدا كند ، در

صورتي كه آن حيوان تحت تربيت فروشنده بوده ، مانند ماهيهايي كه پرورش مي دهند يا چهارپايي را كه در خانه يا باغ علوفه مي دهند ، واجب است به فروشنده خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نيست ، مال خريدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود
بايد خمس آن را بدهد ، و در غير اين صورت مانند ماهيي كه صياد از دريا صيد كرده يا حيواني را كه از صحرا صيد كرده باشد ، اگر احتمال عقلايي بدهد كه مال فروشنده است بنابر احتياط واجب به او خبر دهد ، و اگر معلوم شد مال او نيست مال خريدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود بايد خمس آن را بدهد .

4- مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1831 اگر مال حلال با مال حرام به طوري مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هيچكدام معلوم نباشد ، و نداند كه مقدار حرام كمتر از خمس است يا زيادتر ، بايد خمس تمام مال را بدهد ، و بنابر احتياط واجب اين خمس را در موردي كه مصرف خمس و صدقه است به قصداداي وظيفه ، اعم از خمس و صدقه صرف نمايد ، و بعد از دادن خمس بقيه مال حلال مي شود .

مسأله 1832 اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولي صاحب آن را اگر چه بعد از فحص نشناسد ، بايد آن مقدار را به نيت صاحبش صدقه بدهد ، و احتياط واجب آن است كه از حاكم شرع هم اذن بگيرد .

مسأله 1833 اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولي صاحبش را بشناسد ، در صورتي كه اختلاط موجب شركت شود مثل آن كه روغن حلال با حرام مخلوط شود اگر با يكديگر توافق و سازش نمايند ، آنچه را كه توافق كردند معين مي شود ، و چنانچه توافق و سازش نشود ، آن اندازه كه يقين دارد
مال غير است بايد به او داده شود ، و در صورتي كه اختلاط موجب شركت نشود مانند مواردي كه اجزاي آن اموال از يكديگر ممتازند بايد از جهت مقدار آن اندازه كه يقين دارد به او بدهد ، و از جهت خصوصيت به قرعه معين شود ، و در هر دو صورت احتياط مستحب آن است كه مقدار بيشتري را كه احتمال مي دهد مال او است به او بدهد .

مسأله 1834 اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد كه مقدار حرام بيشتر از خمس بوده ، در صورتي كه مقدار بيشتر معين باشد بايد از طرف صاحب آن و بنابر احتياط واجب با اذن حاكم شرع آن مقدار 1831 را صدقه بدهد ، و در صورتي كه مقدار آن معين نباشد در باقي مانده مال بعد از خمس اول بر طبق مسأله
عمل نمايد .

مسأله 1835 اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد ، يا مالي كه صاحبش را نمي شناسد به نيت او صدقه بدهد ، بعد از آن كه صاحبش پيدا شد لازم نيست چيزي به او بدهد .

مسأله 1836 اگر مال حلالي با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند كه صاحب آن از چند نفر معين بيرون نيست ، ولي

نتواند بفهمد كيست ، در صورت امكان بنابر احتياط واجب همه آنها را راضي كند ، و در صورت عدم امكان بايد مالك به قرعه معين شود .

5-جواهري كه به واسطه فرو رفتن در دريا به دست مي آيد

مسأله 1837 اگر به واسطه غواصي يعني فرو رفتن در دريا لؤلؤ و مرجان يا جواهر ديگري بيرون آورند ، روييدني باشد يا معدني ، چنانچه قيمت آن به هيجده نخود طلاي مسكوك برسد ، خمس به آن تعلّق مي گيرد ، هر چند اخراج خمس بعد از كم كردن مخارجي است كه براي بيرون آوردن آن كرده اند ، چه در يك دفعه آن را از دريا بيرون آورده باشد يا در چند دفعه به طوري كه عرفاً غوص واحد شمرده شود ، و چه چيزي كه بيرون آمده از يك جنس باشد يا چند جنس ، يك نفر آن را بيرون آورده باشد يا بنابر احتياط واجب چند نفر .
مسأله 1838 اگر بدون فرو رفتن در دريا به وسيله اسبابي جواهر بيرون آورد ، بنابر احتياط بر طبق آنچه كه در مسأله قبل گذشت ، خمس آن واجب است ، ولي اگر از روي آب دريا يا از كنار دريا جواهر بگيرد ، در صورتي بايد خمس آن را بدهد كه آنچه را به دست آورده به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او ، از مخارج سالش زيادتر باشد .
مسأله 1839 خمس ماهي و حيوانات ديگري كه انسان از دريا مي گيرد ، در صورتي واجب است كه به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد .
مسأله 1840 اگر انسان بدون قصد اين كه چيزي از دريا بيرون آورد ، در دريا فرو رود و اتّفاقاً جواهري به دستش آيد ، در صورتي كه قصد تملّك كند بايد خمس آن را بدهد ، و همچنين در غير اين صورت بنابر احتياط واجب .
مسأله 1841 اگر انسان در دريا فرو رود و حيواني را بيرون آورد و در شكم آن جواهري پيدا كند كه قيمتش هيجده نخود طلاي مسكوك يا بيشتر باشد ، چنانچه آن حيوان مانند صدف باشد ، كه نوعاً در شكمش جواهر هست ، بايد خمس آن را بدهد ، و اگر اتّفاقاً جواهر بلعيده باشد ، در صورتي خمس آن واجب است كه به تنهايي يا
با منفعتهاي ديگر كسب او ، از مخارج سالش زيادتر باشد .
مسأله 1842 اگر در رودخانه هاي بزرگ فرو رود و جواهري بيرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل مي آيد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1843 اگر در آب فرو رود و مقداري عنبر بيرون آورد كه قيمت آن هيجده نخود طلاي مسكوك يا بيشتر باشد ، بايد خمس آن را بدهد ، و چنانچه از روي آب يا از كنار دريا به دست آورد ، اگر چه قيمت آن به مقدار هيجده نخود طلا هم نرسد ، بنابر احتياط خمس آن واجب است .

مسأله 1844 كسي كه كسبش غواصي يا بيرون آوردن گنج يا معدن است ، اگر خمس آن را بدهد و چيزي از مخارج سالش زياد بيايد ، لازم نيست دوباره خمس آن را بدهد .

مسأله 1845 اگر بچه اي معدني را بيرون آورد ، يا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، يا گنجي پيدا كند ، يا به واسطه فرو رفتن در دريا جواهري بيرون آورد ، ولي او بايد خمس آنها را بدهد ، و در صورتي كه ندهد ، بعد از بلوغ خودش بايد بدهد .

6-غنيمت

مسأله 1846 اگر مسلمانان به اذن امام (عليه السلام) با كفّار جنگ كنند و چيزهايي در جنگ به دست آورند ، به آنها غنيمت گفته مي شود ، و نسبت به منقول از آنها مخارجي را كه براي غنيمت كرده اند مانند مخارج نگهداري و حمل و نقل آن و نيز مقداري را كه امام (عليه السلام) صلاح مي داند به مصرفي برساند ، و چيزهايي كه مخصوص به امام (عليه السلام)است بايد از غنيمت كنار بگذارند ، و خمس بقيه آن را بدهند ، و در صورتي كه جنگ بدون اذن امام (عليه السلام) باشد و غنيمتي به دست آورند ، اگر در زمان حضور باشد تمام آن مال امام (عليه السلام)است ، و اگر در زمان غيبت باشد بعد از كسر مخارج بنابر احتياط خمس آنرا بدهند .

7- زميني كه كافر ذمي از مسلمان بخرد

مسأله 1847 اگر كافر ذمي زميني را از مسلمان بخرد ، بايد خمس آن را از همان زمين يا از مال ديگرش بدهد ، اگر چه آن زمين مشغول به عمارت و ساختمان باشد ، مانند زمين به طوري كه در مسأله1806 گذشت خانه و دكّان ، و همچنين اگر مورد خريد و فروش خانه و دكّان و مانند اينها باشد ، و در دادن اين خمس قصد قربت لازم نيست ، بلكه حاكم شرع هم كه خمس را از او مي گيرد لازم نيست قصد قربت نمايد .

مسأله 1848 اگر كافر ذمي زميني را كه از مسلمان خريده به مسلمان ديگري بفروشد ، خمس از كافر ساقط نمي شود ، و همچنين است اگر بميرد و مسلماني آن زمين را از او ارث ببرد .

مسأله 1849 اگر كافر ذمي موقع خريدن زمين شرط كند كه خمس ندهد ، يا شرط كند كه خمس بر فروشنده باشد ، شرط او فاسد است و بايد خمس آن را بدهد ، ولي اگر شرط كند كه فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد ، بر فروشنده واجب است كه عمل به شرط نمايد ، و تا فروشنده خمس را ادا نكرده ، از خريدار ذمي ساقط نمي شود .

مسأله 1850 اگر مسلمان زميني را به غير خريد و فروش ، ملك كافر ذمي كند و عوض آن را بگيرد مثلا به او صلح نمايد كافر ذمي بايد خمس آن را بدهد .

مسأله 1851 اگر كافر ذمي صغير باشد و ولي او برايش زميني بخرد ، خمس به آن تعلّق مي گيرد .

مصرف خمس

مسأله 1852 خمس را بايد دو قسمت كنند ، يك قسمت آن سهم سادات است و بايد به ولي سيد يتيم فقير داده شود كه در مصارف او صرف كند ، و يا به سيد فقير ، و يا به سيدي كه در سفر درمانده شده بدهند ، و احتياط واجب اين است كه سهم سادات را به اجازه فقيه عادل بدهند ، و نصف ديگر آن سهم امام (عليه السلام) است كه در
اين زمان بايد به فقيه عادل عارف به مصارف آن بدهند ، يا به مصرفي كه او اجازه مي دهد برسانند ، و بنابر احتياط بايد آن فقيه عادل اعلم باشد .
مسأله 1853 سيد يتيمي كه به او خمس مي دهند بايد فقير باشد ، ولي به سيدي كه در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقير نباشد مي شود خمس داد .
مسأله 1854 به سيدي كه در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصيت باشد ، نبايد خمس بدهند .
مسأله 1855 به سيدي كه عادل نيست مي شود خمس داد ، ولي به سيدي كه دوازده امامي نيست نبايد خمس بدهند .
مسأله 1856 به سيدي كه معصيت كار است ، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد ، نمي شود خمس داد ، و به سيدي هم كه آشكارا معصيت مي كند ، اگر چه دادن خمس كمك به معصيت او نباشد ، بنابر احتياط واجب نبايد خمس داد .
مسأله 1857 اگر كسي بگويد سيدم نمي شود به او خمس داد ، مگر آن كه دو نفر عادل ، سيد بودن او را صديق كنند ، يا در بين مردم به طوري معروف باشد كه انسان يقين يا اطمينان به سيادت او پيدا كند ، و ثبوت سيادت به خبر ثقه در صورتي كه ظنّ بر خلاف خبرش نباشد بعيد نيست .
مسأله 1858 به كسي كه در شهر خودش مشهور باشد سيد است ، اگر چه انسان به سيد بودن او يقين يا اطمينان نداشته باشد ، مي شود خمس داد ، ولي به شرط اين كه ظنّ به خلاف نداشته باشد .
مسأله 1859 كسي كه زنش سيده است نبايد به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند ، ولي اگر مخارج ديگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد ، جايز است انسان خمسش را به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند ، و همچنين است دادن خمس به او كه در نفقات غير واجبه اش كه مؤونه اوست صرف نمايد .
مسأله 1860 اگر مخارج سيد يا سيده اي كه زن انسان نيست ، بر انسان واجب باشد ، نمي تواند خوراك و پوشاك و ساير نفقات واجبه او را از

خمس بدهد ، ولي اگر مقداري خمس به او بدهد كه در نفقات غير واجبه اش كه مؤونه اوست صرف نمايد ، مانعي ندارد .
مسأله 1861 به سيد فقيري كه مخارجش بر ديگري واجب است و او نمي تواند مخارج آن سيد را بدهد ، يا دارد و نمي دهد ، مي شود خمس داد .
مسأله 1862 احتياط واجب آن است كه بيشتر از مخارج يك سال به يك سيد فقير خمس ندهند .
مسأله 1863 اگر در شهر خودش سيد مستحقّي نباشد و يقين يا اطمينان داشته باشد كه بعد نيز پيدا نمي شود ، يا نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن نباشد ، بايد خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند ، و مي تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد ، و احتياط واجب آن است كه برداشتن با اجازه حاكم شرع باشد ، و اگر خمس از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده ضامن است ، و اگر كوتاهي نكرده ضامن نيست .
مسأله 1864 هرگاه در شهر خودش مستحقي نباشد ، اگر چه يقين يا اطمينان داشته باشد كه پيدا مي شود و نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد ، مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد ، و چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكند و تلف شود ، ضامن نيست ، ولي نمي تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد .
مسأله 1865 اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود ، در صورتي كه موجب اهمال در اداي خمس نباشد باز هم مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند ، ولي مخارج بردن آن را بايد از خودش بدهد ، و درصورتي كه خمس از بين برود اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد ضامن است .
مسأله 1866 اگر به اذن حاكم شرع ، خمس را به شهر ديگر ببرد و از بين برود ، ضامن نيست ، و همچنين است اگر به كسي بدهد كه از طرف حاكم شرع وكيل يا مأذون بوده كه خمس را بگيرد و از آن شهر به شهر ديگرببرد . كه دادن جنس ديگر غير از پول رايج عوض خمس بنابر احتياط 1806
مسأله 1867 در مسأله گذشت
واجب جايز نيست مگر با اذن حاكم شرع ، و در صورت جواز مانند موردي كه حاكم شرع اذن بدهد جايز نيست جنسي را به زيادتر از قيمت واقعي حساب كند و بابت خمس بدهد ، هر چند مستحق به آن قيمت راضي شده باشد .
مسأله 1868 كسي كه از مستحق طلبكار است ، بنابراحتياط نمي تواند طلب خود را بابت خمس حساب كند ، ولي مي تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دين خود را به او ادا كند ، و مي تواند از مستحق وكالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دريافت كند .

مسأله 1869 مستحق نمي تواند خمس را بگيرد و به مالك ببخشد در صورتي كه آن بخشش موجب تضييع حقّ امام (عليه السلام) و سادات باشد ، و در غير اين صورت مانعي ندارد ، مانند آن كه كسي مقدار زيادي خمس بدهكار است و فقير شده است و مي خواهد مديون اهل خمس نباشد ، اگر مستحق راضي شود كه خمس را از او بگيرد و به او ببخشد ، اشكال ندارد .

احکام زکات

احكام زكات

مسأله 1870 زكات در نُه چيز واجب است: (اول) گندم ، (دوم) جو ، (سوم) خرما ، (چهارم) كشمش ، (پنجم) طلا ، (ششم) نقره ، (هفتم) شتر ، (هشتم) گاو ، (نهم) گوسفند ، و اگر كسي مالك يكي از اين نُه چيز باشد ، با شرايطي كه بعد مي آيد بايد مقداري كه معين شده به يكي از مصرفهايي كه دستور داده اند برساند .

مسأله 1871 سلت كه دانه اي است به نرمي گندم و خاصيت جو را دارد ، و علس كه مثل گندم است ، احتياط مستحب آن است كه زكات آنها داده شود .

شرايط واجب شدن زكات

مسأله 1872 زكات در صورتي واجب مي شود كه مال به مقدار نصاب كه بعد مي آيد برسد ، و مالك آن بالغ و عاقل و آزاد باشد ، و بتواند در آن مال تصرّف كند .
مسأله 1873 اگر انسان يازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد ، اول ماه دوازدهم بايد زكات آنها را بدهد ، ولي اول سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب كند .
مسأله 1874 اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بين سال بالغ شود ، مثلا بچه در اول محرّم مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد ، يازده ماه كه از اول محرّم بگذرد زكاتي بر او نيست ، بلكه بعد از گذشتن يازده ماه از بلوغش زكات بر او واجب مي شود ، ولي احتياط مستحب آن است كه اگر يازده ماه از اول محرم بگذرد و شرايط ديگر زكات را هم دارا باشد زكات آن را بدهد .
مسأله 1875 زكات گندم و جو وقتي تعلّق مي گيرد كه عرفاً به آنها گندم و جو گفته شود ، و زكات كشمش وقتي تعلّق مي گيرد كه به آن انگور گفته شود ، و زكات خرما وقتي تعلّق مي گيرد كه عرب به آن تمر بگويد ، و وقت دادن زكات در گندم و جو موقع جدا كردن كاه از دانه است ، و در خرما و كشمش موقعي است كه خشك شده باشند ، و اگر از آن وقت اداي زكات را بدون عذر با وجود مستحق تأخير بيندازد ، ضامن است .
مسأله 1876 اگر موقع تعلّق زكات گندم و جو و كشمش و خرما كه در مسأله پيش گذشت صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمكّن از تصرّف باشد ، بايد زكات آنها را بدهد هر چند قبل از آن واجد تمام يا بعضي از اين شرايط نباشد و اگر فاقد يكي از اين شرايط باشد زكات بر او واجب نيست .
مسأله 1877 اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال يا مقداري از آن ديوانه باشد ، زكات بر او واجب نيست .
مسأله 1878 اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداري از سال مست يا بي هوش شود ، زكات از او ساقط نمي شود ، و همچنين است اگر موقع واجب شدن زكات گندم و جو و خرما و كشمش ، مست يا بي هوش باشد .
مسأله 1879 مالي را كه از انسان غصب كرده اند و نمي تواند در آن تصرّف كند ، زكات ندارد ، ولي اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و موقع تعلّق زكات در دست غاصب باشد ، هر وقت به

صاحبش برگشت بنابر احتياط واجب زكات آن را بدهد .
مسأله 1880 اگر طلا و نقره يا چيز ديگري را كه زكات در آن واجب است قرض كند و يك سال نزد او بماند ، بايد زكات آن را بدهد ، و بر كسي كه قرض داده چيزي نيست .

زكات گندم و جو و خرما و كشمش

مسأله 1881 زكات گندم و جو و خرما و كشمش ، وقتي واجب مي شود كه به مقدار نصاب برسند ، و نصاب كيلوگرم 847 آنها سيصد صاع است ، و هر صاعي ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صيرفي است ، كه تقريباً مي شود .
مسأله 1882 اگر پيش از دادن زكات از انگور و خرما و جو و گندمي كه زكات به آنها تعلّق گرفته ، خود و عيالاتش بخورند يا به فقير به غير قصد زكات بدهد ، بايد زكات مقداري را كه مصرف كرده بدهد .
مسأله 1883 اگر بعد از آن كه زكات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت مالك آن بميرد ، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند ، ولي اگر پيش از تعلّق بميرد ، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است بايد زكات سهم خود را بدهد .
مسأله 1884 كسي كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع آوري زكات است موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مي كنند و بعد از خشك شدن خرماي تازه و كشمش شدن انگور مي تواند زكات را مطالبه كند ، و اگر مالك ندهد و چيزي كه زكات آن واجب شده از بين برود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 1885 اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو ، زكات به آنها تعلّق گيرد ، بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 1886 اگر بعد از آن كه زكات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت ، زراعت و درخت را بفروشد ، فروشنده بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 1887 اگر انسان تمام گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكات آن را داده ، چيزي بر او واجب نيست ، و اگر بداند كه زكات آن را نداده ، در صورتي كه فروشنده زكات آن را بدهد معامله صحيح است ، و همچنين اگر مشتري زكات را بدهد ، و مي تواند به فروشنده رجوع كند ، و در غير اين دو صورت چنانچه
حاكم شرع معامله مقداري را كه بايد بابت زكات داده شود اجازه نكند ، معامله آن مقدار باطل است ، و حاكم شرع مي تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد ، و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد معامله صحيح است و خريدار بايد
قيمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد ، و در صورتي كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، مي تواند از او پس بگيرد ، و اگر شك كند كه زكات آن را داده يا نه ، حكم به نبودن زكات فعلا در آن مال محلّ اشكال

است .
مسأله 1888 اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعي كه تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود ، زكات به آنها تعلّق نمي گيرد .
مسأله 1889 اگر گندم و جو و خرما و انگور را پيش از خشك شدن مصرف كند ، چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد ، بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 1890 خرما بر سه قسم است :1- آن است كه خشكش مي كنند و حكم زكات آن گذشت .
2- آن است كه در حال رطب بودنش مي خورند .
3- آن است كه نارس (خلال) آن را مي خورند .
و در قسم دوم چنانچه مقداري باشد كه خشك آن به مقدار نصاب برسد ، بنابر احتياط واجب زكات به آن تعلّق مي گيرد ، و اما قسم سوم زكات به آن تعلّق نمي گيرد .
مسأله 1891 گندم و جو و خرما و كشمشي كه زكات آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد .
مسأله 1892 اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران يا نهر مشروب شود ، يا از رطوبت زمين استفاده كند ، زكات آن ده يك است ، و اگر با دلو و مانند آن آبياري شود زكات آن بيست يك است .
مسأله 1893 اگر گندم و جو و خرما و انگور ، هم از آب باران و مانند آن مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند ، چنانچه طوري باشد كه عرفاً بگويند آبياري آن با دلو و مانند آن شده ، زكات آن بيست يك است ، و اگر بگويند با آب باران و مانند آن آبياري شده ، زكات آن ده يك است ، و اگر طوري است كه عرفاً مي گويند به
هر دو آبياري شده ، زكات آن سه چهلم است .
مسأله 1894 چنانچه شك كند و نداند كه عرف مي گويند با هر دو آبياري شده يا اين كه مي گويند آبياري آن مثلا با آب باران است ، دادن سه چهلم كافيست .
مسأله 1895 اگر شك كند و نداند كه عرف مي گويند با هر دو آبياري شده يا اين كه مي گويند با دلو آبياري شده است ، دادن يك بيستم كافيست ، و همچنين است اگر احتمال سومي هم ضميمه شود كه در عرف بگويند با آب باران آبياري شده است .
مسأله 1896 اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و مانند آن مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ، ولي با آب دلو هم آبياري شود و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند ، زكات آن ده يك است ، و اگر با دلو و مانند آن آبياري شود و به آب باران و مانند آن محتاج

نباشد ولي با آب باران و مانند آن هم مشروب شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند ، زكات آن يك بيستم است .
مسأله 1897 اگر زراعتي را با دلو و مانند آن آبياري كنند ، و در زميني كه پهلوي آن است زراعتي كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد و محتاج به آبياري نشود ، زكات زراعتي كه با دلو آبياري شده يك بيستم ، و زكات زراعتي كه پهلوي آن است ، اگر از غير مالك آن زراعت باشد يك دهم است ، و همچنين است بنابراحتياط واجب
اگر از مالك آن زراعت باشد .
مسأله 1898 مخارجي را كه براي گندم و جو و خرما و انگور كرده است ، نمي تواند از حاصل كسر نموده و ملاحظه نصاب نمايد ، پس چنانچه يكي از آنها پيش از ملاحظه مخارج به حد نصاب برسد ، بايد زكات آن را بدهد .
مسأله 1899 تخمي را كه به مصرف زراعت رسانده چه از خودش باشد يا خريده باشد نمي تواند از حاصل كسر كند و سپس ملاحظه نصاب نمايد ، بلكه بايد نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نمايد .
مسأله 1900 آنچه كه دولت از عين مال مي گيرد زكات به آن تعلّق نمي گيرد ، و زايد بر آن متعلّق زكات است ، مثلا اگر حاصل زراعت (850) كيلو گرم باشد و دولت (50) كيلو گرم را به عنوان ماليات بگيرد ، فقط زكات در (800) كيلوگرم واجب مي شود .
مسأله 1901 مصارفي را كه انسان پيش از تعلّق زكات نموده ، بنابراحتياط واجب نمي تواند كسر كند و فقط زكات بقيه را بدهد .
مسأله 1902 مصارفي كه بعد از تعلّق زكات است ، مي تواند براي صرف آنها از حاكم شرع اذن بگيرد و آنچه نسبت به مقدار زكات خرج شده بردارد .
مسأله 1903 جايز نيست قبل از وقت تعلّق ، زكات را بدهد ، و واجب نيست بعد از تعلّق صبر كند تا جو و گندم به حد درو كردن و تصفيه دانه از كاه برسد ، و انگور و خرما خشك گردد ، بلكه همين كه زكات تعلّق گرفت ، مي تواند مقدار زكات را قيمت نموده و آن قيمت را به قصد زكات بدهد .
مسأله 1904 بعد از آن كه زكات تعلّق گرفت ، مي تواند عين زراعت يا خرما و انگور را پيش از درو كردن يا چيدن ، به مستحق يا حاكم شرع يا وكيل آنها مشاعاً تسليم نمايد ، و پس از آن در مصارف شريك مي باشند .
مسأله 1905 در صورتي كه مالك ، عين مال را از زراعت يا خرما و انگور به حاكم شرع يا مستحق يا وكيل آنها تسليم نمايد ، مي تواند براي اين كه تا وقت درو و يا خشك شدن برسد ، براي ماندن آنها در زمينش اجرت مطالبه نمايد .
مسأله 1906 اگر انسان در چند شهر كه فصل رسيدن حاصل آنها با يكديگر اختلاف دارد و زراعت و ميوه آنها در يك وقت به دست نمي آيد ،

گندم يا جو و خرما يا انگور داشته باشد ، و همه آنها محصول يك سال حساب شود ، چنانچه چيزي كه اول مي رسد به اندازه نصاب باشد ، بايد زكات آن را موقعي كه مي رسد بدهد ، و زكات بقيه را هر وقت به دست مي آيد ادا نمايد ، و اگر آنچه اول مي رسد به اندازه نصاب نباشد ، صبر مي كند تا بقيه آن برسد ، پس اگر روي هم به مقدار نصاب باشد ، زكات به آن تعلّق مي گيرد ، و اگر به مقدار نصاب نباشد زكات به آن تعلّق نمي گيرد .
مسأله 1907 اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه دهد ، چنانچه روي هم به مقدار نصاب باشد بنابر احتياط واجب زكات به آن تعلّق مي گيرد .
مسأله 1908 اگر مقداري خرما يا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مي شود ، چنانچه به قصد زكات از تازه آن به قدري به مصرف زكات برساند كه اگر خشك شود به اندازه زكاتي باشد كه بر او واجب است ، اشكال ندارد .
مسأله 1909 اگر زكات خرماي خشك يا كشمش بر او واجب باشد ، نمي تواند خرماي تازه يا انگور را به قصد زكاتي كه بر او واجب است بدهد ، و نيز اگر زكات خرماي تازه يا انگور بر او واجب باشد ، نمي تواند خرماي خشك يا كشمش را به قصد زكات واجب بدهد ، و همچنين بنابر احتياط واجب نمي تواند تازه هر يك را به جاي خشك آن ، يا خشك آن را به جاي تازه آن از بابت قيمت بدهد .
مسأله 1910 كسي كه بدهكار است و مالي هم دارد كه زكات به آن تعلّق گرفته ، اگر بميرد بايد اول تمام زكات را از مالي كه متعلّق زكات است بدهند ، بعد دين او را ادا نمايند .
مسأله 1911 كسي كه بدهكار است و گندم يا جو يا خرما يا انگور هم دارد ، اگر بميرد و پيش از آن كه زكات به آنها تعلّق بگيرد ورثه دين او را از مال ديگر بدهند ، هر كدام كه سهمشان به حد نصاب برسد بايد زكات بدهد ، و اگر پيش از آن كه زكات به آنها تعلّق بگيرد دين او را ندهند ، چنانچه مال ميت فقط به اندازه دين او باشد ، زكات
به آن تعلّق نمي گيرد ، و اگر مال ميت بيشتر از دين او باشد ، بايد نسبت جنس زكات دار را به تمام مال ملاحظه كنند مانند نسبت نصف و ثلث و ربع و غير اينها و به همان نسبت از جنس زكات دار كسر شود ، و آنچه باقي مانده به ورثه منتقل مي شود ، پس سهم هر يك از ورثه اگر به حد نصاب برسد ، زكات به آن تعلّق مي گيرد .
مسأله 1912 اگر گندم و جو و خرما و كشمشي كه زكات به آنها تعلّق گرفته خوب و بد دارد ، احتياط واجب آن است كه زكات خوب را از بد ندهد .

نصاب طلا و نقره

مسأله 1913 طلا دو نصاب دارد :نصاب اول آن بيست مثقال شرعي است ، كه هر مثقال آن هيجده نخود است ، كه بنابر مشهور سه ربع مثقال صيرفي معمولي است ، پس وقتي طلا به بيست مثقال شرعي كه پانزده مثقال صيرفي است برسد ، اگر شرايط ديگر را هم كه گذشت داشته باشد ، انسان بايد يك چهلم آن را كه نُه نخود مي شود از بابت زكات بدهد ، و اگر به اين مقدار نرسد زكات ندارد .
نصاب دوم آن چهار مثقال شرعي است ، كه سه مثقال صيرفي معمولي است ، يعني اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود بايد زكات تمام هيجده مثقال را از قرار چهل يك بدهد ، و اگر كمتر از سه مثقال اضافه شود فقط بايد زكات پانزده مثقال آن را بدهد ، و زيادي آن زكات ندارد ، و همچنين است هر چه بالا رود ، يعني اگر سه
مثقال اضافه شود بايد زكات تمام آنها را بدهد ، و اگر كمتر اضافه شود مقداري كه اضافه شده زكات ندارد .
مسأله 1914 نقره دو نصاب دارد :نصاب اول آن (105) مثقال صيرفي معمولي است كه اگر نقره به (105) مثقال صيرفي برسد و شرايط ديگر را هم كه گذشت داشته باشد ، انسان بايد چهل يك آن را كه دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زكات بدهد ، و اگر به اين مقدار نرسد زكات به آن تعلّق نمي گيرد .
و نصاب دوم آن بيست و يك مثقال است ، يعني اگر بيست و يك مثقال به (105) مثقال اضافه شود ، بايد زكات تمام (126) مثقال را كه يك چهلم آن است بدهد ، و اگر كمتر از (21) مثقال اضافه شود ، فقط بايد زكات (105 مثقال آن را بدهد و زيادي آن زكات ندارد ، و همچنين است هر چه بالا رود ، يعني اگر (21) مثقال اضافه شود بايد زكات تمام آنها را بدهد ، و اگر كمتر اضافه شود مقداري كه اضافه شده و كمتر از (21) مثقال است زكات ندارد ،
بنابراين اگر انسان يك چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد ، زكاتي را كه بر او واجب بوده داده است ، و گاهي هم بيشتر از مقدار واجب داده است ، مثلا كسي كه (110) مثقال نقره دارد ، اگر يك چهلم آن را بدهد ، زكات (105)
مثقال آن را كه واجب بوده داده ، و مقداري هم براي (5) مثقال آن داده كه واجب نبوده است .
مسأله 1915 كسي كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است ، اگر چه

زكات آن را داده باشد ، تا وقتي از نصاب اول كم نشده همه ساله بايد زكات آن را بدهد .
مسأله 1916 زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي شود كه آن را سكّه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد ، و اگر سكّه آن هم از بين رفته باشد ، بايد زكات آن را بدهند .
مسأله 1917 طلا و نقره سكّه داري كه زنها براي زينت به كار مي برند ، در صورتي كه رواج معامله با آن باقي باشد ، يعني معامله پول طلا و نقره با آن شود ، بنابر احتياط زكات آن واجب است ، ولي اگر رواج معامله با آن باقي نباشد ، زكات واجب نيست .
مسأله 1918 كسي كه طلا و نقره دارد ، اگر هيچكدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد ، مثلا (104) مثقال نقره و (14) مثقال طلا داشته باشد ، زكات بر او واجب نيست .
مسأله 1919 چنانكه در سابق گذشت ، زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد ، و اگر در بين يازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود ، زكات بر او واجب نيست .
مسأله 1920 اگر در بين يازده ماه ، طلا و نقره اي را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد ، يا آنها را آب كند ، زكات بر او واجب نيست ، ولي اگر براي فرار از دادن زكات اين كارها را بكند ، احتياط مستحب آن است كه زكات را بدهد .
مسأله 1921 اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب كند ، بايد زكات آنها را بدهد ، و چنانچه به واسطه آب كردن وزن يا قيمت آنها كم شود ، بايد زكاتي را كه پيش از آب كردن بر او واجب بوده بدهد .
مسأله 1922 اگر طلا و نقره اي كه دارد خوب و بد داشته باشد ، مي تواند زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ، ولي بهتر است زكات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد ، و احتياط واجب آن است كه زكات همه آنها را از قسمت بد ندهد .
مسأله 1923 پول طلا و نقره اي كه بيشتر از اندازه معمول فلز ديگر دارد ، اگر به آن پول طلا و نقره بگويند و خالصش هم به حد نصاب برسد ، زكات به آن تعلّق مي گيرد ، و همچنين بنابر احتياط واجب در صورتي كه خودش به حد نصاب برسد و خالصش به حد نصاب نرسد ، ولي اگر به آن پول طلا و نقره نگويند ، هر چند خالصش به حد نصاب برسد ، اقوي آن است كه زكات به آن تعلّق نمي گيرد .
مسأله 1924 اگر طلا و نقره اي كه دارد به مقدار معمول فلز ديگر با آن مخلوط باشد ، نمي تواند زكات آن را از طلا و نقره اي كه بيشتر از معمول فلز ديگر دارد بدهد ، ولي اگر به قدري بدهد كه يقين كند كه طلا و نقره خالصي كه در آن است به اندازه زكاتي مي باشد كه بر او واجب

است اشكال ندارد ، و همچنين در صورتي كه قيمت آن به اندازه زكاتي باشد كه بر او واجب است و از بابت قيمت زكات واجب بدهد .

زكات شتر و گاو و گوسفند

مسأله 1925 زكات شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهايي كه گذشت ، دو شرط ديگر نيز دارد : (اول) آن كه حيوان در تمام سال بي كار باشد ، ولي اگر در تمام سال يكي دو روز هم كار كرده باشد اقوي آن است كه زكات به آن تعلّق مي گيرد .
(دوم) آن كه در تمام سال از علف بيابان بچرد ، پس اگر تمام سال يا مقداري از آن علف چيده شده بخورد ، يا از زراعتي كه ملك او يا ملك كس ديگر است بچرد ، زكات ندارد ، ولي اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد ، اقوي آن است كه زكات به آن تعلّق مي گيرد .
مسأله 1926 اگر انسان براي شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهي را كه كسي نكاشته بخرد يا اجاره كند ، بنابر احتياط واجب زكات آن را بدهد ، ولي اگر براي چراندن در آن باج بدهد ، زكات آن واجب است .

نصاب شتر

مسأله 1927 شتر دوازده نصاب دارد : (اول) پنج شتر ، و زكات آن يك گوسفند است ، و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد .
(دوم) ده شتر ، و زكات آن دو گوسفند است .
(سوم) پانزده شتر ، و زكات آن سه گوسفند است .
(چهارم) بيست شتر ، و زكات آن چهار گوسفند است .
(پنجم) بيست و پنج شتر ، و زكات آن پنج گوسفند است .
(ششم) بيست و شش شتر ، و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد .
(هفتم) سي و شش شتر ، و زكات آن يك شتري است كه داخل سال سوم شده باشد .
(هشتم) چهل و شش شتر ، و زكات آن يك شتري است كه داخل سال چهارم شده باشد .
(نهم) شصت و يك شتر ، و زكات آن يك شتري است كه داخل سال پنجم شده باشد .
(دهم) هفتاد و شش شتر ، و زكات آن دو شتري است كه داخل سال سوم شده باشند .
(يازدهم) نود و يك شتر ، و زكات آن دو شتري است كه داخل سال چهارم شده باشند .
(دوازدهم) صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است ، كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و براي هر چهل تا يك شتري بدهد كه داخل سال سوم شده باشد ، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و براي هر پنجاه تا يك شتري بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد ، و يا با چهل و پنجاه حساب كند ، ولي در هر صورت بايد طوري حساب كند
كه چيزي باقي نماند ، يا اگر چيزي باقي مي ماند از نُه تا بيشتر نباشد ، مثلا اگر (140) شتر دارد ، بايد براي صدتا دو شتري كه داخل سال چهارم شده ، و براي چهل تا يك شتري كه داخل سال سوم شده بدهد ، و شتري كه در زكات داده مي شود بايد ماده باشد .
مسأله 1928 زكات ما بين دو نصاب واجب نيست ، پس اگر شماره شترهايي كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده باشد ، فقط بايد زكات پنج تاي آن را بدهد ، و همچنين است در نصابهاي بعد .

نصاب گاو

مسأله 1929 گاو دو نصاب دارد :نصاب اول آن سي تا است كه وقتي شماره گاو به سي رسيد ، اگر شرايطي را كه گذشت داشته باشد ، بايد يك گوساله اي كه داخل سال دوم شده از بابت زكات بدهد ، و بنابر احتياط واجب آن گوساله نر باشد ، و همچنين است در هر موردي كه بايد گوساله داخل شده در سال دوم را بدهد ، مگر در صورتي كه شماره گاو به نود برسد ، كه بنابر احتياط واجب سه گوساله ماده كه داخل سال دوم شده باشد بدهد

نصاب دوم آن چهل است ، و زكات آن يك گوساله ماده اي است كه داخل سال سوم شده باشد . و زكات ما بين سي و چهل واجب نيست ، مثلا كسي كه سي و نُه گاو دارد ، فقط بايد زكات سي تاي آنها را بدهد ،

و نيز اگر از چهل گاو زيادتر داشته باشد تا به شصت نرسيده ، فقط بايد زكات چهل تاي آن را بدهد ، و بعد از آن كه به شصت رسيد چون دو برابر نصاب اول را دارد ، بايد دو گوساله اي كه داخل سال دوم شده بدهد ، و همچنين هر چه بالا رود ، بايد يا سي تا سي تا حساب كند ، يا چهل تا چهل تا ، يا سي و چهل حساب نمايد و زكات آن را به دستوري كه گذشت بدهد ، ولي بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند ، يا اگر چيزي باقي مي ماند از نُه تا بيشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، بايد به حساب سي و چهل حساب كند و براي سي تاي آن زكات سي تا ، و براي چهل تاي آن زكات چهل تا را بدهد ، چون اگر به حساب سي تا حساب كند ، ده تا زكات نداده مي ماند .

نصاب گوسفند

مسأله 1930 گوسفند پنج نصاب دارد : (اول) چهل تا است ، و زكات آن يك گوسفند است ، و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد .
(دوم) صد و بيست و يك است ، و زكات آن دو گوسفند است .
(سوم) دويست و يك است ، و زكات آن سه گوسفند است .
(چهارم) سيصد و يك است ، و زكات آن چهار گوسفند است .
(پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است ، كه بايد آنها را صدتا صدتا حساب كند و براي هر صد تاي آنها يك گوسفند بدهد ، و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد ، بلكه اگر گوسفند ديگري بدهد ، يا مطابق قيمت گوسفند پول بدهد ، كافيست .
مسأله 1931 ما بين دو نصاب زكات ندارد ، پس اگر شماره گوسفندهاي كسي از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد ، تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده باشد ، فقط بايد زكات چهل تاي آن را بدهد و زيادي آن زكات ندارد ، و همچنين است حكم در نصابهاي بعد .
مسأله 1932 زكات شتر و گاو و گوسفندي كه به مقدار نصاب برسد واجب است ، چه همه آنها نر باشند يا ماده ، يا بعضي نر باشند و بعضي ماده .
مسأله 1933 در زكات ، گاو و گاوميش يك جنس حساب مي شوند ، و شتر عربي و غير عربي يك جنس است ، و همچنين بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارند .
مسأله 1934 اگر براي زكات گوسفند بدهد ، بنابر احتياط حداقلّ بايد داخل سال دوم شده باشد ، و اگر بز بدهد ، بنابر احتياط بايد داخل سال سوم شده باشد .
مسأله 1935 گوسفندي را كه بابت زكات مي دهد ، اگر قيمتش مختصري از گوسفندهاي ديگر كمتر باشد اشكال ندارد ، ولي بهتر است گوسفندي را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد ، و همچنين است در گاو و شتر .
مسأله 1936 اگر چند نفر با هم شريك باشند ، هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده ، بايد زكات بدهد ، و بر كسي كه سهم او كمتر از نصاب اول است ، زكات واجب نيست .
مسأله 1937 اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روي هم به اندازه نصاب باشند ، بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 1938 اگر گاو و گوسفند و شتري كه دارد مريض و معيوب باشد ،

بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 1939 اگر گاو و گوسفند و شتري كه دارد ، همه مريض يا معيوب يا پير باشند ، مي تواند زكات را از خود آنها بدهد ، ولي اگر همه سالم و بي عيب و جوان باشند ، نمي تواند زكات آنها را مريض يا معيوب يا پير بدهد ، بلكه اگر بعضي از آنها سالم و بعضي مريض ، و دسته اي معيوب و دسته ديگر بي عيب ، و مقداري پير و مقداري جوان باشند ، بايد براي زكات آنها ، سالم و بي عيب و جوان بدهد .
مسأله 1940 اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم ، گاو و گوسفند و شتري را كه دارد با چيز ديگر عوض كند ، يا نصابي را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد ، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد ، زكات بر او واجب نيست .
مسأله 1941 كسي كه بايد زكات گاو و گوسفند و شتر را بدهد ، اگر زكات آنها را از مال ديگرش بدهد ، تا وقتي شماره آنها از نصاب كم نشده همه ساله بايد زكات را بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول كمتر شوند زكات بر او واجب نيست ، مثلا كسي كه چهل گوسفند دارد ، اگر از مال ديگرش زكات آنها را بدهد ، تا وقتي كه
گوسفندهاي او از چهل كم نشده همه ساله بايد يك گوسفند بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد ، تا وقتي به چهل نرسيده زكات بر او واجب نيست .

مصرف زكات

مسأله 1942 زكات در هشت مورد صرف مي شود : (اول) فقير ، و او كسي است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد ، و كسي كه صنعت يا ملك يا سرمايه اي دارد كه مي تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست .
(دوم) مسكين ، و او كسي است كه از فقير سخت تر مي گذراند .
(سوم) كسي كه از طرف امام (عليه السلام) يا نايب امام مأمور است كه زكات را جمع و نگهداري نمايد و به حساب آن رسيدگي كند و آن را به امام (عليه السلام) يا نايب امام يا فقرا برساند .
(چهارم) مسلماناني كه شهادت به وحدانيت خداوند و رسالت حضرت محمد (صلي الله عليه وآله وسلم) داده اند و در اسلام ثابت قدم نيستند ، تا به وسيله دادن زكات به آنان ايمانشان تقويت شود ، ولي در صورت وجود فقير در محلّ و دوران امر بين صرف در فقير و صرف در اين مصرف احتياط واجب آن است كه به فقير داده شود ، و اين
احتياط در مورد هفتم هم بايد رعايت شود .
(پنجم) خريداري بنده مسلماني كه در شدت باشد و آزاد كردن او ، و همچنين خريداري بنده و آزاد كردن او ، هر چند در شدت نباشد در صورتي كه مستحقي براي زكات پيدا نكند .
(ششم) بدهكاري كه نمي تواند دين خود را ادا كند ، در صورتي كه در معصيت صرف نكرده باشد .
(هفتم) في سبِيلِ اللّه ، يعني امور خيريه اي كه مي شود آنها را به قصد قربت انجام داد ، و بنابر احتياط واجب كارهايي باشد كه مصلحت عمومي داشته باشد ، مانند بناي مساجد و مدارس ديني و ساختن بيمارستان و آسايشگاه براي سالخوردگان و مانند اينها .
(هشتم) ابنُ السبِيل ، يعني مسافري كه در سفر درمانده شده . و احكام اينها در مسائل آينده مي آيد .
مسأله 1943 احتياط واجب آن است كه فقير و مسكين بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكات نگيرد ، و اگر مقداري پ٠Gيا جنس دارد فقط به اندازه كسري مخارج يك سالش زكات بگيرد .
مسأله 1944 كسي كه مخارج سالش را داشته ، اگر مقداري از آن را مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقي مانده به اندازه مخارج يك سال او هست يا نه ، نمي تواند زكات بگيرد .
مسأله 1945 صنعت گر يا مالك يا تاجري كه در آمد او از مخارج سالش

كمتر است ، مي تواند براي كسري مخارجش زكات بگيرد ، و لازم نيست ابزار كار يا ملك يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند .
مسأله 1946 فقيري كه خرج سال خود و عيالاتش را ندارد ، اگر خانه اي دارد كه ملك اوست و در آن نشسته ، يا وسيله سواري دارد ، چنانچه بدون اينها نتواند زندگي كند اگر چه براي حفظ آبرويش باشد مي تواند زكات بگيرد ، و همچنين است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستاني و زمستاني و چيزهايي كه به آنها احتياج دارد ، و فقيري كه اينها را ندارد ، اگر به اينها احتياج داشته باشد مي تواند از زكات خريداري نمايد .
مسأله 1947 فقيري كه ياد گرفتن صنعت براي او مشكل نيست ، بايد ياد بگيرد و با گرفتن زكات زندگي نكند ، ولي تا وقتي كه مشغول ياد گرفتن است مي تواند زكات بگيرد .
مسأله 1948 به كسي كه قبلا فقير بوده و مي گويد فقيرم و شك در زوال فقرش باشد ، اگر چه از گفته او اطمينان پيدا نشود مي توان زكات داد ، و به كسي كه معلوم نباشد فقير بوده يا نه و مي گويد فقيرم ، اگر از گفته او اطمينان حاصل نشود ، بنابر احتياط واجب نمي شود زكات داد .
مسأله 1949 كسي كه مي گويد فقيرم و قبلا فقير نبوده ، چنانچه از گفته او اطمينان پيدا نشود ، نمي شود به او زكات داد .
مسأله 1950 كسي كه بايد زكات بدهد ، اگر از فقيري طلبكار باشد ، مي تواند طلبي را كه از او دارد بابت زكات حساب كند ، ولي اگر بداند مالي را كه طلبكار است در معصيت صرف كرده ، نمي تواند از بابت زكاتي كه در اداي دين صرف مي شود حساب كند .
مسأله 1951 اگر فقير بميرد و مال او به اندازه دينش نباشد ، انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد بابت زكات حساب كند ، ولي در صورتي كه بداند مالي را كه مديون است در معصيت صرف كرده ، نمي تواند از بابت زكاتي كه در اداي دين صرف مي شود حساب كند . و اگر مال ميت به اندازه دينش باشد و ورثه دين او را ادا نكنند يا به جهت ديگري انسان نتواند طلب خود را ṮϙϴϳϿ، بنابر احتياط واجب نبايد طلبي را كه از او دارد بابت زكات حساب كند .
مسأله 1952 چيزي را كه انسان بابت زكات به فقير مي دهد ، لازم نيست به او بگويد كه زكات است ، بلكه اگر فقير خجالت بكشد ، مستحب است بدون اين كه اظهار كند به قصد زكات بدهد .
مسأله 1953 اگر به خيال اين كه كسي فقير است به او زكات بدهد ، بعد بفهمد فقير نبوده ، يا از روي ندانستن مسأله به كسي كه مي داند فقير نيست زكات بدهد ، چنانچه مالي كه به او داده باقي باشد ، بايد از او بگيرد و به مستحق بدهد ، و اگر نتواند بگيرد ، بايد عوض زكات را از مال خودش بدهد ، و اگر از بين رفته باشد ، پس اگر كسي كه آن چيز را گرفته مي

دانسته زكات است ، انسان مي تواند عوض آن را از او بگيرد و به مستحق بدهد ، و اگر نمي دانسته زكات است ، نمي تواند چيزي از او بگيرد ، و بايد از مال خودش عوض زكات را به مستحق بدهد .
مسأله 1954 كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، مي تواند براي دادن قرض خود زكات بگيرد ، ولي بايد مالي را كه قرض كرده در معصيت خرج نكرده باشد .
مسأله 1955 اگر به كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد زكات بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصيت صرف كرده ، چنانچه آن بدهكار فقير باشد ، مي تواند آنچه را كه به او داده است بابت زكاتي كه به فقرا داده مي شود حساب كند .
مسأله 1956 كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد اگر چه فقير نباشد انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد بابت زكات حساب كند ، ولي اگر فقير نباشد ، در صورتي كه بداند مالي را كه بدهكار است در معصيت صرف كرده ، نمي تواند بابت زكات حساب كند .
مسأله 1957 مسافري كه خرجي او تمام شده يا مركبش از كار افتاده ، چنانچه سفر او سفر معصيت نباشد و نتواند با قرض كردن يا فروختن چيزي خود را به مقصد برساند ، اگر چه در وطن خود فقير نباشد ، مي تواند زكات بگيرد ، ولي اگر بتواند در جاي ديگر با قرض كردن يا فروختن چيزي مخارج سفر خود را فراهم كند ، فقط به مقداري كه به آن جا برسد مي تواند زكات بگيرد .
مسأله 1958 مسافري كه در سفر درمانده شده و زكات گرفته ، بعد از آن كه به وطنش رسيد ، اگر چيزي از زكات زياد آمده باشد ، در صورتي كه نتواند به دهنده زكات برگرداند ، يا برگرداندن به او مشقّت داشته باشد ، بايد آن را به حاكم شرع بدهد و بگويد آن چيز زكات است .

شرايط كساني كه مستحق زكاتند

مسأله 1959 كسي كه زكات مي گيرد بايد شيعه دوازده امامي باشد ، و اگر انسان كسي را شيعه دوازده امامي بداند و به او زكات بدهد ، و بعد معلوم شود نبوده ، بايد دوباره زكات بدهد .
مسأله 1960 اگر طفل يا ديوانه اي از شيعه دوازده امامي ، فقير باشد ، انسان مي تواند به ولي او زكات بدهد به قصد اين كه آنچه مي دهد ملك طفل يا ديوانه باشد و ولي آنها هم به همين قصد بگيرد .
مسأله 1961 اگر به ولي طفل و ديوانه دسترسي ندارد ، مي تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكات را به مصرف طفل يا ديوانه برساند ، و بايد موقعي كه زكات به مصرف آنان مي رسد نيت زكات كند ، و در صورتي كه به ولي طفل و ديوانه دسترسي دارد بنابر احتياط واجب به وسيله ولي يا به اذن او به مصرف آنان برساند .
مسأله 1962 به فقيري كه گدايي مي كند ، مي شود زكات داد ، ولي به كسي كه زكات را در معصيت صرف مي كند ، نمي شود زكات داد .
مسأله 1963 به كسي كه معصيت كبيره را آشكارا به جا مي آورد ، و به تارك نماز و به شرابخوار بنابر احتياط واجب نمي شود زكات داد .
مسأله 1964 كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، مي شود قرضش را از زكات داد .
مسأله 1965 انسان نمي تواند مخارج كساني را كه مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زكات بدهد ، ولي اگر مخارج آنان را ندهد ، ديگران مي توانند به آنها زكات بدهند .
مسأله 1966 اگر انسان زكات را به پسرش بدهد كه خرج زن و نوكر و كلفت خود بنمايد ، اشكال ندارد .
مسأله 1967 اگر پسر به كتابهاي علمي و ديني احتياج داشته باشد ، پدر مي تواند آنها را از زكات خريده و در معرض استفاده پسر قرار دهد ، و اگر بخواهد از سهم سبيل الله بخرد ، بنابر احتياط بايد بر آن مصلحت عمومي مترتّب باشد .
مسأله 1968 پدر مي تواند به پسري كه احتياج به زن گرفتن دارد ، زكات خود را بدهد كه زن بگيرد ، و همچنين است پسر نسبت به پدر .
مسأله 1969 به زني كه شوهر مخارج او را مي دهد ، و زني كه شوهرش خرجي او را نمي دهد ولي مي تواند او را به دادن خرجي مجبور كند ، نمي شود زكات داد .
مسأله 1970 زني كه به عقد موقت درآمده اگر فقير باشد ، شوهرش و

ديگران مي توانند به او زكات بدهند ، ولي اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد يا به جهت ديگري دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتي كه مخارج آن زن را بدهد ، نمي شود به آن زن زكات داد .
مسأله 1971 زن مي تواند به شوهر فقير خود زكات بدهد ، اگر چه شوهر زكات را صرف مخارج خود آن زن نمايد .
مسأله 1972 سيد نمي تواند از غير سيد زكات بگيرد ، ولي اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند و از گرفتن زكات غير سيد ناچار باشد ، مي تواند به قدر مخارج روزانه بگيرد .
مسأله 1973 به كسي كه معلوم نيست سيد است يا نه ، مي شود زكات داد .

نيت زكات

مسأله 1974 انسان بايد زكات را به قصد قربت چنانكه در وضو گذشت و با اخلاص بدهد ، و در نيت معين كند كه آنچه را مي دهد زكات مال است يا زكات فطره .
مسأله 1975 كسي كه زكات چند مال بر او واجب شده ، بنابر احتياط واجب بايد معين كند كه آنچه را مي دهد زكات كدام مال است ، چه آن چيزي كه مي دهد پول يا همجنس يكي از آنها باشد .
مسأله 1976 اگر كسي را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد ، بايد وكيل وقتي زكات را به فقير مي دهد ، نيت اداي زكات از طرف مالك بكند ، و مالك هم بنابر احتياط نيت اداي زكات در آن وقت داشته باشد ، و اگر او را وكيل كند كه زكاتي را كه به او مي دهد به فقير برساند ، بايد مالك وقت دادن وكيل به فقير نيت كند ، و احتياط مستحب آن است كه از وقت دادن به وكيل نيت كند و تا زمان رسيدن زكات به فقير استمرار داشته باشد .
مسأله 1977 اگر بدون قصد قربت زكات را به فقير بدهد و پيش از آن كه آن مال از بين برود نيت زكات كند زكات حساب مي شود .

مسائل متفرّقه زكات

مسأله 1978 موقعي كه گندم و جو را از كاه جدا مي كنند و موقع خشك شدن خرما و انگور ، انسان بايد زكات را به فقير بدهد ، يا از مال خود جدا كند ، و زكات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه يازدهم بايد به فقير بدهد ، يا از مال خود جدا نمايد . و اگر منتظر فقير معيني باشد ، يا بخواهد به فقيري بدهد كه از جهتي برتري دارد ، مي تواند زكات را جدا نكند ، به شرط آن كه بنويسد و ثبت كند ، و احتياط واجب آن است كه از سه ماه بيشتر تأخير نيندازد .

مسأله 1979 بعد از جدا كردن لازم نيست فوراً آن را به مستحق بدهد ، ولي اگر به كسي كه مي شود زكات داد دسترسي دارد ، احتياط مستحب آن است كه دادن زكات را تأخير نيندازد .

مسأله 1980 كسي كه مي تواند زكات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و به واسطه كوتاهي كردن در نگهداري از بين برود ، بايد عوض آن را بدهد .

مسأله 1981 كسي كه مي تواند زكات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و در نگهداري آن كوتاهي نكند و ندادن براي غرض شرعي باشد مثل آن كه منتظر مصرف افضلي يا فقير معيني باشد ضامن نيست ، و در غير اين صورت ضامن است .

مسأله 1982 اگر زكات را از خود مال كنار بگذارد ، مي تواند در بقيه آن مال تصرّف كند ، و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد ، مي تواند در تمام مال تصرّف نمايد .

مسأله 1983 انسان نمي تواند زكاتي را كه كنار گذاشته براي خود بردارد و چيز ديگري به جاي آن بگذارد .

مسأله 1984 اگر از زكاتي كه كنار گذاشته منفعت حاصل شود مثلا گوسفندي كه براي زكات گذاشته برّه بياورد مال فقير است .

مسأله 1985 اگر موقعي كه زكات را كنار مي گذارد مستحقي حاضر باشد بهتر است زكات را به او بدهد ، مگر كسي را در نظر داشته باشد كه دادن زكات به او از جهتي بهتر باشد .

مسأله 1986 اگر بدون اجازه حاكم شرع با مالي كه براي زكات كنار گذاشته تجارت كند و ضرر نمايد ، اگرمعامله به ذمه باشد و آن مال را به عنوان اداي ما في الذمه بدهد ، ضرر بر مالك وارد شده و ضامن زكات است ، و اگر به عين آن مال معامله واقع شده باشد ، معامله باطل و قابل صحت به اجازه حاكم شرع نيست ، و اگر منفعت كرده باشد ، در صورتي

كه معامله به ذمه بوده و آن مال را از بابت اداي ما في الذمه داده ، منفعت مال خود اوست و ضامن زكات است ، و اگر به عين آن مال معامله واقع شده باشد و حاكم شرع معامله را اجازه كند ، منفعت را بايد به مستحق بدهد .
مسأله 1987 اگر پيش از آن كه زكات بر او واجب شود چيزي بابت زكات به فقير بدهد ، زكات حساب نمي شود ، و بعد از آن كه زكات بر او واجب شد ، اگر چيزي را كه به فقير داده از بين نرفته باشد و آن فقير هم به فقر خود باقي باشد ، مي تواند چيزي را كه به او داده بابت زكات حساب كند .
مسأله 1988 فقيري كه مي داند زكات بر انسان واجب نشده ، اگر چيزي بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود ضامن است ، پس موقعي كه زكات بر انسان واجب مي شود ، اگر آن فقير به فقر خود باقي باشد ، مي تواند عوض چيزي را كه به او داده بابت زكات حساب كند .
مسأله 1989 فقيري كه نمي داند زكات بر انسان واجب نشده ، اگر چيزي بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود ضامن نيست ، و انسان نمي تواند عوض آن را بابت زكات حساب كند .
مسأله 1990 مستحب است زكات گاو و گوسفند و شتر را به فقيرهاي آبرومند بدهد ، و در دادن زكات خويشان خود را بر ديگران ، و اهل علم و كمال را بر غير آنان ، و كساني را كه اهل سؤال نيستند بر اهل سؤال مقدم بدارد ، ولي اگر دادن زكات به فقيري از جهت ديگر بهتر باشد ، مستحب است زكات را به او بدهد .
مسأله 1991 افضل آن است كه زكات را آشكار ، و صدقه مستحبي را مخفي بدهد .
مسأله 1992 اگر در شهر كسي كه مي خواهد زكات بدهد مستحقي نباشد و نتواند زكات را به مصرف ديگري هم كه براي آن معين شده برساند ، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعد مستحق پيدا كند ، بايد زكات را به شهر ديگر ببرد و به مصرف آن برساند ، و مخارج بردن به آن شهر را مي تواند از زكات بردارد ، و احتياط واجب آن است كه
برداشتنش با اجازه حاكم شرع باشد ، و اگر زكات تلف شود در صورتي كه در نگهداري آن كوتاهي نكرده ضامن نيست .
مسأله 1993 اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود ، مي تواند زكات را به شهر ديگر ببرد ، ولي مخارج بردن به آن شهر را بايد از خودش بدهد ، و اگر زكات تلف شود ضامن است ، مگر آن كه به اذن حاكم شرع برده باشد .
مسأله 1994 اجرت وزن كردن و پيمانه نمودن گندم و جو و كشمش و خرمايي را كه براي زكات مي دهد ، با مالك است .
مسأله 1995 كسي كه (2) مثقال و (15) نخود نقره يا بيشتر از بابت

زكات بدهكار است ، احتياط مستحب آن است كه كمتر از (2) مثقال و (15) نخود نقره به يك فقير ندهد ، و نيز اگر غير نقره چيز ديگري مثل گندم و جو بدهكار باشد و قيمت آن به (2) مثقال و (15) نخود نقره برسد ، احتياط مستحب آن است كه كمتر از آن به يك
فقير ندهد .
مسأله 1996 مكروه است انسان از مستحق درخواست كند كه زكاتي را كه از او گرفته به او بفروشد ، ولي اگر مستحق بخواهد چيزي را كه گرفته بفروشد بعد از آن كه به قيمت رساند ، كسي كه زكات را به او داده در خريد آن بر ديگران مقدم است .
مسأله 1997 اگر شك كند زكاتي را كه بر او واجب بوده داده يا نه ، و مالي كه زكات به آن تعلّق گرفته موجود باشد ، بايد زكات را بدهد ، هر چند شك او براي زكات سالهاي پيش بوده باشد ، و اگر آن مال تلف شده زكاتي بر او نيست ، هر چند از سال حاضر باشد .
مسأله 1998 فقير نمي تواند زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند ، يا چيزي را گران تر از قيمت آن بابت زكات قبول نمايد ، يا زكات را از مالك بگيرد و به او ببخشد ، ولي كسي كه زكات بدهكار است و فقير شده و نمي تواند زكات را بدهد ، چنانچه بخواهد توبه كند ، فقير مي تواند زكات را از او بگيرد و به او ببخشد . فرموده اند: انسان مي تواند از زكات ، زميني را وقف كند يا اعلي الله مقامهم مسأله 1999 جمعي از فقهاء
قرآن يا كتاب ديني يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد و مي تواند توليت وقف را براي خود يا اولاد خود قرار دهد ، ولي ولايت مالك بر وقف و تعيين متولّي بدون مراجعه به حاكم شرع محلّ اشكال است .
مسأله 2000 انسان نمي تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كساني كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدي آن را به مصرف مخارج خود برسانند .
مسأله 2001 انسان مي تواند براي رفتن به حج و زيارت و مانند اينها ، از سهم سبيل الله زكات بگيرد اگر چه فقير نباشد ، يا اين كه فقير باشد و به مقدار مخارج سالش زكات گرفته باشد ، و بنابر احتياط واجب معتبر است كه اين امور علاوه بر اين كه طاعت هستند ، داراي مصلحت عمومي نيز باشند ، مانند تعظيم شعائر و ترويج دين .
مسأله 2002 اگر مالك فقيري را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد ، چنانچه آن فقير احتمال دهد كه قصد
مالك اين بوده كه خود آن فقير از آن زكات بر ندارد ، نمي تواند چيزي از آن را براي خودش بردارد ، و اگر يقين يا اطمينان داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده ، براي خودش هم مي تواند بردارد .
مسأله 2003 اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكات

بگيرد ، چنانچه شرطهايي كه براي واجب شدن زكات ذكر شد در آنها جمع شود ، بايد زكات آنها را بدهد .
مسأله 2004 اگر دو نفر در مالي كه زكات آن واجب شده با هم شريك باشند و يكي از آنها زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند ، هر چند بداند شريكش زكات سهم خود را نداده ، تصرّف او در سهم خودش اشكال ندارد .
مسأله 2005 كسي كه خمس يا زكات بدهكار است و كفّاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است ، و قرض هم دارد ، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد ، اگر مالي كه خمس يا زكات به آن تعلّق گرفته از بين نرفته باشد ، بايد خمس و زكات را بدهد ، و اگر از بين رفته باشد ، مال را بنابر احتياط واجب بر قرض و خمس و زكات به نسبت تقسيم كند ، و اداي اينها را بر اداي كفّاره و اداي مالي را كه نذر كرده مقدم بدارد .
مسأله 2006 كسي كه خمس يا زكات بدهكار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد ، اگر بميرد و مال او براي همه آنها كافي نباشد ، چنانچه مالي كه خمس و زكات به آن تعلّق گرفته از بين نرفته باشد بايد خمس يا زكات را بدهند و بقيه مال او را بر حج و قرض قسمت نمايند ، و اگر مالي كه خمس و زكات آن واجب شده از بين رفته باشد ، در صورتي كه صروره باشد يعني اولين مرتبه رفتن او به حج باشد و در راه حج قبل از احرام مرده باشد ، بايد مال او را صرف حج بنمايند ، و اگر چيزي باقي ماند بر خمس و زكات و قرض به نسبت قسمت نمايند ، و در غير اين صورت حج بر خمس و زكات مقدم است ، ولي تقدم آن بر قرض محلّ اشكال است .
مسأله 2007 كسي كه مشغول تحصيل علم است و اگر تحصيل نكند مي تواند براي معاش خود كسب كند ، چنانچه تحصيل آن علم بر او واجب عيني يا واجب كفايي باشد و ديگري به آن وظيفه قيام نكرده باشد ، مي شود از سهم فقرا به او زكات داد ، و همچنين از سهم سبيل الله ، ولي در اين صورت احتياط واجب آن است كه تحصيل او
مصلحت عمومي داشته باشد ، و اگر تحصيل آن علم براي او مستحب باشد ، زكات دادن به او از سهم فقرا جايز نيست ، ولي از سهم سبيل الله جايز است ، و بنابر احتياط بايد تحصيل او مصلحت عمومي داشته باشد ، و اگر نه واجب باشد و نه مستحب ، جايز نيست به او زكات بدهند .

زكات فطره

مسأله 2008 كسي كه موقع غروب شب عيد فطر بالغ و عاقل است و فقير و بنده كسي نيست ، به اين معني كه ماه رمضان را اگر چه به يك آن تا تحقّق غروب با اين شرايط درك كند ، بايد براي خودش و كساني كه نان خور او هستند ، هر نفري يك صاع كه تقريباً سه كيلوگرم است گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا برنج و مانند اينها به مستحقّ بدهد ، و بنابر احتياط واجب غذاي معمول محلّش باشد ، و اگر پول يكي از اينها را هم بدهد كافيست ، و بنابر احتياط واجب كسي كه وقت غروب شب عيد فطر بي هوش است ، بايد فطره را بدهد .
مسأله 2009 كسي كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد و كسبي هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و عيالاتش را بگذراند ، فقير است ، و دادن زكات فطره بر او واجب نيست .
مسأله 2010 انسان فطره كساني را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مي شوند بايد بدهد ، كوچك باشند يا بزرگ ، مسلمان باشند يا كافر ، دادن خرج آنها بر او واجب باشد يا نه ، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر .
مسأله 2011 اگر كسي را كه نان خور اوست و در شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را مي دهد ، لازم نيست خودش فطره او را بدهد .
مسأله 2012 فطره ميهماني كه پيش از غروب شب عيد فطر با رضايت صاحبخانه وارد شده و در وقت وجوب زكات فطره نان خور او حساب مي شود ، بر او واجب است .
مسأله 2013 مهماني كه پيش از غروب شب عيد فطر بدون رضايت صاحبخانه وارد شده و مدتي نزد او مي ماند ، بنابر احتياط واجب فطره اش را هم خودش و هم ميزبان بدهد ، و همين احتياط در مورد كسي كه انسان را مجبور كرده اند كه خرجي او را بدهد ، بايد رعايت شود .
مسأله 2014 فطره مهماني كه بعد از غروب شب عيد وارد مي شود ، بر صاحبخانه واجب نيست ، اگر چه پيش از غروب او را دعوت كرده باشد و در خانه او هم افطار كند .
مسأله 2015 اگر كسي موقع غروب شب عيد فطر ديوانه باشد ، زكات فطره بر او واجب نيست .
مسأله 2016 اگر پيش از غروب بچه بالغ شود يا ديوانه عاقل گردد يا فقير غني شود ، در صورتي كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد ، بايد

زكات فطره را بدهد .
مسأله 2017 كسي كه موقع غروب شب عيد فطر زكات فطره بر او واجب نيست ، اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرطهاي واجب شدن فطره در او پيدا شود ، بنابر احتياط مستحب زكات فطره را بدهد .
مسأله 2018 كافري كه بعد از غروب شب عيد فطر مسلمان شده ، فطره بر او واجب نيست ، ولي مسلماني كه شيعه نبوده اگر بعد از ديدن ماه شيعه شود ، بايد زكات فطره را بدهد .
مسأله 2019 كسي كه فقط به اندازه يك صاع كه تقريباً سه كيلوگرم است گندم و مانند آن دارد ، مستحب است زكات فطره را بدهد ، و چنانچه عيالاتي داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد ، مي تواند به قصد فطره آن يك صاع را به يكي از عيالاتش بدهد ، و او هم به همين قصد به ديگري بدهد ، و همچنين تا به نفر آخر برسد ، و بهتر است نفر آخر چيزي را كه مي گيرد به كسي بدهد كه از خودشان نباشد ، و اگر يكي از آنها صغير باشد ، ولي او براي خودش بگيرد ، و آنچه را براي خود گرفته براي صغير به قصد فطره بدهد ، و اگر براي صغير گرفت بنابر احتياط واجب آن را به كسي ندهد .
مسأله 2020 اگر بعد از غروب شب عيد فطر بچه دار شود ، يا كسي نان خور او حساب شود ، واجب نيست فطره او را بدهد ، اگر چه احتياط مستحب آن است كه فطره كساني را كه بعد از غروب تا پيش از ظهر عيد ، نان خور او حساب مي شوند بدهد .
مسأله 2021 اگر انسان نان خور كسي باشد و پيش از غروب نان خور كس ديگر شود ، فطره او بر كسي كه نان خور او شده واجب است ، مثلا اگر دختر پيش از غروب به خانه شوهر رود ، بايد شوهرش فطره او را بدهد .
مسأله 2022 كسي كه ديگري بايد فطره او را بدهد ، واجب نيست فطره خود را بدهد .
مسأله 2023 اگر فطره انسان بر كسي واجب باشد و او فطره را ندهد ، احتياط مستحب آن است كه اگر واجد شرايط وجوب زكات فطره باشد ، خودش بدهد .
مسأله 2024 اگر كسي كه فطره او بر ديگري واجب است ، خودش فطره را بدهد ، از كسي كه فطره بر او واجب شده ساقط نمي شود .
مسأله 2025 زني كه شوهرش مخارج او را نمي دهد ، چنانچه نان خور كس ديگر باشد ، فطره اش بر آن كس واجب است ، و اگر نان خور كس ديگر نيست ، در صورتي كه شرايط وجوب در او جمع باشد ، بايد فطره خود رابدهد .
مسأله 2026 كسي كه سيد نيست نمي تواند به سيد فطره بدهد ، حتّي

اگر سيدي نان خور او باشد نمي تواند فطره او را به سيد ديگري بدهد .
مسأله 2027 فطره طفلي كه از مادر يا دايه شير مي خورد ، بر كسي است كه مخارج مادر يا دايه را مي دهد ، ولي اگر مادر يا دايه مخارج خود را از مال طفل بر مي دارد ، فطره طفل بر كسي واجب نيست .
مسأله 2028 انسان اگر چه مخارج عيالاتش را از مال حرام بدهد ، بايد فطره آنان را از مال حلال بدهد .
مسأله 2029 اگر انسان كسي را اجير نمايد و شرط كند كه مخارج او را بدهد و به شرط خود وفا كند ، بايد فطره او را هم بدهد ، ولي چنانچه شرط كند كه مقدار مخارج او را بدهد ، مثلا پولي براي مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشد چه به عنوان مزد كارش باشد يا به عنوان ديگري واجب نيست فطره او را بدهد .
مسأله 2030 اگر كسي بعد از غروب شب عيد فطر بميرد ، بايد فطره او و عيالاتش را از مال او بدهند ، ولي اگر پيش از غروب بميرد ، واجب نيست فطره او و عيالاتش را از مال او بدهند .

مصرف زكات فطره

مسأله 2031 مشهور فرموده اند كه مصرف زكات فطره مصرف زكات مال است ، ولي احتياط واجب آن است كه
به فقرا داده شود ، و بايد شيعه دوازده امامي باشد ، مگر در صورتي كه مؤمن پيدا نكند ، كه در اين صورت به غير ناصبي هم مي شود داد .
اگر طفل شيعه دوازده امامي فقير باشد ، به گونه اي كه در مسأله1961 و 1960 مسأله 2032 گذشت مي تواند زكات فطره را به مصرف طفل برساند .
مسأله 2033 فقيري كه فطره به او مي دهند لازم نيست عادل باشد ، ولي احتياط واجب آن است كه به شرابخوار و تارك نماز و كسي كه آشكارا معصيت كبيره مي كند ، فطره ندهند .
مسأله 2034 به كسي كه فطره را در معصيت صرف مي كند ، نبايد فطره بدهند .
مسأله 2035 احتياط واجب آن است كه به يك فقير كمتر از يك صاع كه تقريباً سه كيلوگرم است فطره ندهند ، ولي اگر چند صاع بدهند اشكال ندارد .
مسأله 2036 اگر از جنسي كه قيمتش دو برابر قيمت معمولي آن جنس است ، مثلا از گندمي كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولي است ، نصف صاع بدهد كافي نيست ، و اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد ، كفايت نمي كند .
مسأله 2037 انسان نمي تواند نصف صاع را از يك جنس مثلا گندم و نصف ديگر آن را از جنس ديگر مثلا جو بدهد ، و اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد ، كفايت نمي كند .
مسأله 2038 مستحب است در دادن زكات فطره ، خويشان فقير خود را بر ديگران مقدم بدارد ، و بعد همسايگان فقير را ، و مستحب است كسي را كه در دين و فقه و عقل مقدم است در دادن فطره مقدم بدارد .
مسأله 2039 اگر انسان به خيال اين كه كسي فقير است به او زكات فطره بدهد و بعد بفهمد فقير نبوده چنانچه مالي را كه به او داده از بين نرفته باشد ، بايد پس بگيرد و به مستحق بدهد ، و اگر نتواند بگيرد ، بايد از مال خودش عوض فطره را بدهد ، و اگر از بين رفته باشد ، در صورتي كه گيرنده فطره مي دانسته آنچه را كه گرفته فطره است ، بايد عوض آن را بدهد ، و اگر نمي دانسته ، دادن عوض بر او واجب نيست ، و انسان بايد عوض فطره را بدهد .

مسأله 2040 اگر كسي بگويد فقيرم ، چنانچه بداند كه قبلا فقير بوده مي شود به او فطره داد ، و به كسي كه
معلوم نباشد فقير بوده يا نه و مي گويد فقيرم ، اگر از قولش اطمينان پيدا نشود ، بنابر احتياط واجب نمي شود فطره داد ، و اگر بدانند قبلا فقير نبوده ، نمي شود فطره به او داد ، مگر اين كه از گفته او اطمينان پيدا شود .

مسائل متفرّقه زكات فطره

مسأله 2041 انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت چنانكه در وضو گذشت و با اخلاص بدهد ، و موقعي كه آن را مي دهد نيت دادن فطره نمايد .
مسأله 2042 اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست ، ولي بعد از داخل شدن ماه رمضان مي تواند بدهد ، و احتياط آن است كه در ماه رمضان هم ندهد ، و مي تواند پيش از ماه رمضان به فقير قرض بدهد ، و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد ، طلب خود را بابت فطره حساب كند .
مسأله 2043 گندم يا چيز ديگري را كه براي فطره مي دهد ، بايد با جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد ، و چنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به يك صاع كه تقريباً سه كيلوگرم است برسد و جدا كردن آن زحمت و خرج نداشته باشد ، يا آنچه مخلوط شده به قدري كم باشد كه عرف مردم آن را گندم خالص بدانند ، اشكال ندارد .
مسأله 2044 اگر فطره را از جنس معيوب بدهد ، بنابر احتياطواجب كافي نيست .
مسأله 2045 كسي كه فطره چند نفر را مي دهد ، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد ، مثلا اگر فطره بعضي را گندم و فطره بعضي ديگر را جو بدهد ، كافيست .
مسأله 2046 كسي كه نماز عيد فطر مي خواند ، بنابر احتياط واجب فطره را پيش از نماز عيد بدهد ، ولي اگرنماز عيد نمي خواند ، مي تواند دادن فطره را تا ظهر تأخير بيندازد .
مسأله 2047 اگر به نيت فطره مقداري از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد ، هر وقت آن را مي دهد ، نيت فطره نمايد .
مسأله 2048 اگر موقعي كه دادن زكات فطره واجب است ، فطره را ندهد و كنار هم نگذارد ، بعد بنابر احتياط واجب به نيت آنچه شارع مقدس از او خواسته فطره را بدهد .
مسأله 2049 اگر فطره را كنار بگذارد ، نمي تواند آن را براي خودش بردارد و مالي ديگر را براي فطره بگذارد .
مسأله 2050 اگر انسان مالي داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است ، چنانچه فطره را ندهد و نيت كند كه مقداري از آن مال براي فطره باشد كه مشترك باشد بين خودش و فطره اشكال دارد ، ولي اگر بخواهد

همه آن را به فقير بدهد اشكال ندارد .
مسأله 2051 اگر مالي را كه براي فطره كنار گذاشته از بين برود ، چنانچه دسترسي به فقير داشته و دادن فطره را تأخير انداخته ، بايد عوض آن را بدهد ، و اگر دسترسي به فقير نداشته و در حفظ آن كوتاهي نكرده ضامن نيست .
مسأله 2052 اگر در محلّ خودش مستحق پيدا شود ، احتياط واجب آن است كه فطره را به جاي ديگر نبرد ، و اگر به جاي ديگر ببرد و تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .

احكام خريد و فروش

مسأله 2079 شخص كاسب سزاوار است احكام خريد و فروش را ياد بگيرد ، بلكه در مواردي كه يقين يا اطمينان دارد تفصيلا يا اجمالا كه در اثر ندانستن مسأله به ترك واجب يا ارتكاب حرامي مبتلا مي شود ، ياد گرفتن مسائلي كه مورد ابتلاي او است لازم است ، و از حضرت صادق (عليه السلام) روايت شده (كسي كه مي خواهد تجارت كند بايد در دين خود دانا باشد ، تا بداند چه براي او حلال و چه بر او حرام است ، و كسي كه در دين خود دانا نباشد بعد تجارت كند ، به معاملات شبهه ناك گرفتار مي شود) .
مسأله 2080 اگر انسان به واسطه ندانستن مسأله نداند معامله اي كه كرده صحيح است يا باطل ، نمي تواند بر آن معامله ترتيب اثر دهد ، و در مالي كه به جهت آن معامله گرفته تصرّف نمايد .
مسأله 2081 كسي كه مال ندارد و مخارجي بر او واجب است مثل خرج زن و بچه بايد كسب كند ، و براي كارهاي مستحب ، مانند وسعت دادن به عيالات و دستگيري از فقرا ، كسب كردن مستحب است .

مستحبات خريد و فروش

در خريد و فروش اموري مستحب است كه از آن جمله است : (اول) آن كه در قيمت جنس بين مشتريها فرق نگذارد ، مگر به لحاظ ايمان و فقر و مانند آن از اموري كه موجب ترجيح است .
(دوم) آن كه در قيمت جنس سختگيري نكند ، مگر در موردي كه اگر سختگيري نكند مغبون مي شود .
(سوم) آن كه چيزي را كه مي فروشد زيادتر بدهد ، و آنچه را كه مي خرد كمتر بگيرد .
(چهارم) آن كه كسي كه با او معامله كرده ، اگر پشيمان شود و از او تقاضا كند كه معامله را به هم بزند ، تقاضاي او را بپذيرد .

معاملات مكروه

مسأله 2082 عمده معاملاتي كه مكروه است از اين قرار است : (اول) ملك فروشي ، مانند زمين و خانه و باغ و آب ، مگر اين كه ملك ديگري با آن پول بخرد .
(دوم) قصابي .
(سوم) كفن فروشي .
(چهارم) معامله با مردمان پست .
(پنجم) معامله و عرضه متاع براي آن بين اذان صبح و اول آفتاب .
(ششم) آن كه كار خود را خريد و فروش گندم و جو و مانند اينها قرار دهد .
(هفتم) آن كه براي خريد جنسي كه ديگري مي خواهد بخرد ، داخل معامله او شود .

معاملات باطل و حرام

مسأله 2083 بعضي از معاملات باطل است و حرام نيست ، و بعضي حرام است و باطل نيست ، و بعضي باطل و حرام است ، و عمده اينها از اين قرار است : (اول) بعضي از اعيان نجسه ، مانند مشروبات مسكر و خوك كه خريد و فروش اين دو باطل و حرام است ، و همچنين مردار نجس و سگ غير شكاري كه خريد و فروش اين دو باطل و بنابر احتياط حرام است . و در غير اينها در صورتي كه منفعت عقلايي حلالي داشته باشد مثلا غائط را كود كنند يا خون را به مريض تزريق نمايند خريد و فروش آن صحيح و حلال است ، ولي احتياط مستحب ترك آن است .
(دوم) خريد و فروش مال غصبي ، كه بدون اجازه مالكش باطل است ، ولي تكليفاً حرام نيست ، بلكه تصرّفات خارجيه در مال غصبي حرام است .
(سوم) خريد و فروش چيزي كه نزد مردم ماليت ندارد و خريد و فروش آن نزد آنان سفيهانه است مانند حيواناتي كه پيش مردم ارزش ندارد باطل است و حرام نيست .
(چهارم) معامله چيزي كه منافع معمولي آن فقط كار حرام باشد مانند اسباب قمار كه باطل و حرام است .
(پنجم) معامله اي كه در آن ربا باشد باطل و حرام است .
(ششم) فروش جنسي كه با چيز ديگر مخلوط است در صورتي كه آن چيز معلوم نباشد و فروشنده هم به خريدار نگويد ، مثل فروختن روغني كه آن را با پيه مخلوط كرده است ، يا بها قرار دادن چيزي كه در آن غش شده است ، و چنين معامله اي حرام و در بعضي از صور كه خواهد آمد باطل است . پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله وسلم) فرموده اي دارد به اين مضمون: از مسلمانان نيست كسي كه با مسلمانان غش كند .
و از آن حضرت روايت شده كه: هر كه با برادر مسلمان خود غش كند خداوند بركت روزي او را مي برد و معيشت او را بر او فاسد مي كند و او را به خودش واگذار مي كند .
مسأله 2084 فروختن چيز پاكي كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است ، اشكال ندارد ، ولي اگر مشتري آن چيز را براي صرف در مثل خوردن و آشاميدن بخواهد يا براي عملي كه طهارت ظاهري براي صحت آن كافي نيست مثل آن كه آب را براي وضو گرفتن و غسل كردن بخواهد نجاست آن را بايد به او بگويد ، و همچنين بنابر احتياط واجب اگر لباس است و مشتري مي خواهد با لباس پاك واقعي نماز بخواند ، هر چند كه در نماز طهارت ظاهري بدن و لباس براي جاهل كفايت مي كند .

مسأله 2085 اگر چيز پاكي كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود ، در صورتي كه منفعت عقلايي حلالي داشته باشد ، خريد و فروش آن مانعي ندارد ، ولي اگر مشتري آن را براي مثل خوردن و آشاميدن بخواهد يا نجاست آن موجب شود كه عمل مشروط به طهارت او باطل شود ، مثلا بخواهد نفت نجس را بسوزاند ، ولي سبب نجاست خوراك او شود يا بدن او نجس شود كه در نتيجه وضو يا غسلش باطل گردد ، واجب است فروشنده نجاست آن را به مشتري بگويد ، و همچنين بنابر احتياط واجب در جايي كه اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود ، ولي مشتري بخواهد با لباس و بدن پاك واقعي نماز بخواند .
مسأله 2086 خريد و فروش دواهاي نجس خوردني ، در صورتي كه منفعت عقلايي حلالي غير از خوردن نداشته باشند ، باطل است ، و در صورتي كه داشته باشند صحيح است ، ولي بايد نجاستش را به مشتري بگويند ، و اگر خوردني نباشد خريد و فروشش جايز است ، ولي بايد به طوري كه در مسأله قبل گذشت به مشتري اعلام شود .
مسأله 2087 خريد و فروش روغنهايي كه از ممالك غير اسلامي مي آورند ، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد ، اشكال ندارد ، و همچنين اگر معلوم باشد و منفعت عقلايي حلالي داشته باشد ، ولي در اين صورت فروشنده اعلام نمايد . 2085 بايد به خريدار بر طبق آنچه كه در مسأله 2085گذشت و روغني را كه از حيوان بعد از جان دادن آن مي گيرند ، هر چند احتمال آن برود كه به دستور شرع كشته شده ، چنانچه از دست كافر بگيرند در صورتي كه احراز نشود كه آن كافر از دست مسلمان يا از بازار مسلمين
گرفته است يا از ممالك غير اسلامي بياورند ، خوردنش حرام و خريد و فروش آن باطل و محكوم به نجاست است .
مسأله 2088 اگر روباه و مانند آن را به غير دستوري كه در شرع معين شده كشته باشند ، يا خودش مرده باشد ، خريد و فروش پوست آن باطل ، و بنابر احتياط حرام است .
مسأله 2089 چرمي كه از ممالك غير اسلامي مي آورند ، يا از دست كافر گرفته مي شود در صورتي كه احراز نشود كه آن كافر از دست مسلمان يا از بازار مسلمين گرفته است هر چند احتمال برود از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده ، خريد و فروش آن باطل و نماز در آن جايز نيست .
مسأله 2090 روغني كه از حيوان بعد از جان دادنش گرفته شده ، يا چرمي كه از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند كه آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته و تحقيق نكرده كه از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده يا نه ، خريد و فروشش باطل ، و نماز در آن چرم و

خوردن آن روغن جايز نيست .
مسأله 2091 معامله مشروبات مسكر حرام و باطل است .
مسأله 2092 فروختن مال غصبي با عدم اجازه مالك باطل است ، و فروشنده بايد پولي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند .
مسأله 2093 اگر خريدار قاصد معامله است ولي قصدش اين باشد كه عوض جنسي را كه مي خرد ندهد ، معامله صحيح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد .
مسأله 2094 اگر خريدار جنسي را به ذمه بخرد و ما في الذمه را از مال حرام ادا كند ، معامله صحيح است ، ولي تا آنچه را كه بدهكار است از مال حلال ندهد ، ذمه اش برئ نمي شود .
مسأله 2095 خريد و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است ، و اين حكم در سازهاي كوچك كه بازيچه بچه ها است ، مبني بر احتياط است ، و اما آلات مشتركه مثل راديو و ضبط صوت در صورتي كه براي استعمال در حرام نباشد ، خريد و فروش آن مانعي ندارد .
مسأله 2096 اگر چيزي را كه مي شود استفاده حلال از آن ببرند ، به كسي كه در حرام مصرف مي كند به قصد اين بفروشد كه آن را در حرام مصرف كند ، مثلا انگور را به اين قصد بفروشد كه از آن شراب تهيه نمايند ، معامله آن حرام و باطل است ، ولي اگر به اين قصد نفروشد و فقط بداند كه مشتري از انگور شراب تهيه خواهد كرد ، معامله اشكال ندارد .
مسأله 2097 ساختن مجسمه جاندار حرام است ، و همچنين نقاشي آن بنابر احتياط ، و خريد و فروش و نگهداري آن جايز است ، اگر چه احوط ترك است .
مسأله 2098 چيزي كه از قمار يا دزدي يا از معامله باطل تهيه شده ، معامله بر آن فضولي است ، و صحت و نفوذ آن محتاج به اجازه مالك يا ولي اوست ، و تصرّف در آن حرام است ، و در دست هر كس كه باشد بايد به مالك يا ولي او برگرداند .
مسأله 2099 اگر روغني را كه با پيه مخلوط است بفروشد ، چنانچه مورد معامله عين شخصي باشد ، مثلا بگويد اين يك من روغن را مي فروشم ، دو صورت دارد : (اول) آن كه مقدار پيه مخلوط به اندازه اي است كه عرفاً مي گويند اين يك من روغن است ولي غش دارد ، در اين صورت معامله صحيح است و خريدار حقّ فسخ دارد .
(دوم) آن كه مقدار پيه مخلوط به اندازه اي است كه عرفاً نمي گويند اين يك من روغن است ، بلكه مي گويند روغن و پيه است ، در اين صورت معامله به مقدار پيهي كه در آن است باطل است ، و پولي كه فروشنده براي پيه آن گرفته مال مشتري و پيه مال فروشنده است ، و مشتري مي تواند معامله روغن خالصي را هم كه در آن است فسخ كند . و اگر مورد

معامله عين شخصي نباشد ، بلكه يك من روغن در ذمه بفروشد و بعد روغني كه پيه دارد بدهد ، مشتري مي تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نمايد .
مسأله 2100 اگر مقداري از جنسي را كه با وزن يا پيمانه مي فروشند ، به زيادتر از همان جنس بفروشد مثلا يك من گندم را به يك من و نيم گندم بفروشد ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنين اگر يكي از آن دو سالم و ديگري معيوب ، يا يكي خوب و ديگري بد باشد ، يا با يكديگر تفاوت قيمت داشته باشند ، چنانچه مورد خريد و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، پس اگر مس درست را بدهد و بيشتر از آن مس شكسته بگيرد ، يا برنج صدري را بدهد و بيشتر از آن برنج گرده بگيرد ، يا طلاي ساخته را بدهد و بيشتر از آن طلاي نساخته بگيرد ، ربا و حرام مي باشد و معامله هم باطل است .
مسأله 2101 اگر چيزي را كه اضافه مي گيرد غير از جنسي باشد كه مي فروشد ، مثلا يك من گندم به يك من گندم و يك قران پول بفروشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، بلكه اگر چيزي زيادتر نگيرد ولي شرط كند كه خريدار عملي براي او انجام دهد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است .
مسأله 2102 اگر در اجناسي كه با وزن يا پيمانه مي فروشند ، بخواهند در معامله ربا نشود ، بايد ملاحظه كنند كه در يكي از دو طرف معامله زياده يا آنچه در حكم زياده است چنانچه در مسأله قبل گذشت محقّق نشود ، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم نقد بفروشد ، كه نيم من گندم زيادي در مقابل دستمال باشد ، و همچنين است اگر در هر دو طرف چيزي زياد كنند ، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم و يك دستمال با ملاحظه آنچه كه گذشت بفروشد .
مسأله 2103 اگر چيزي را كه مثل پارچه با متر و ذرع مي فروشند ، يا چيزي را كه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله مي كنند ، بفروشد و زيادتر بگيرد ، در صورتي كه معامله بين دو عين شخصي باشد اشكال ندارد ،
و همچنين است اگر به مافي الذمه بفروشد و بين آنها امتياز باشد ، مثل اينكه ده عدد تخم مرغ بزرگ را به يازده عدد متوسط در ذمه بفروشد ، ولي اگر بين آنها هيچ امتياز نباشد صحت معامله محلّ اشكال است ، و همچنين فروختن اسكناس هر چند معدود است به زيادتر در صورتي كه هر دو از يك جنس باشند ، چه هر دو عين شخصي يا شخصي به ما في الذمه باشد ، محلّ اشكال است .
مسأله 2104 جنسي را كه در بعضي از شهرها با وزن يا پيمانه مي فروشند ، و در بعضي از شهرها با شماره معامله مي كنند ، در صورتي كه

غلبه اي در بين نباشد ، حكم آن در هر شهري بر طبق معمول آن شهر است ، و همچنين در صورتي كه آن را در غالب شهرها با وزن يا پيمانه بفروشند و در بعضي از شهرها با شماره معامله كنند ،
هر چند در اين صورت احتياط آن است كه آن جنس را به زيادتر از آن نفروشند .
مسأله 2105 اگر چيزي را كه مي فروشد و عوضي را كه مي گيرد از يك جنس نباشد ، زياده گرفتن اشكال ندارد ، پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگيرد ، معامله صحيح است .
مسأله 2106 اگر جنسي را كه مي فروشد و عوضي را كه مي گيرد از يك چيز عمل آمده باشد ، بايد در معامله زيادي نگيرد ، پس اگر يك من روغن گاو بفروشد و در عوض آن يك من و نيم پنير گاو بگيرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنين است اگر ميوه رسيده را با ميوه نارس از همان جنس معامله كند .
مسأله 2107 جو و گندم در ربا يك جنس حساب مي شود ، پس اگر مثلا يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و نيز اگر ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتي گندم را مي دهد ، مثل آن است كه زيادي گرفته و حرام و معامله باطل است .
مسأله 2108 مسلمان از كافر حربي مي تواند ربا بگيرد ، و كافري كه در پناه اسلام است معامله ربا با او جايز نيست ، ولي بعد از معامله اگر ربا گرفتن در شريعتش جايز باشد ، مي تواند بگيرد ، و پدر و فرزند و شوهر و زن دايمي مي توانند از يكديگر ربا بگيرند .

شرايط فروشنده و خريدار

مسأله 2109 براي فروشنده و خريدار چند چيز شرط است : (اول) آن كه بالغ باشند .
(دوم) آن كه عاقل باشند .
(سوم) آن كه سفيه نباشند ، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند .
(چهارم) آن كه قصد خريد و فروش داشته باشند ، پس اگر مثلا به شوخي بگويد: (مال خود را فروختم) معامله اي محقّق نمي شود ، و در حقيقت قصد خريد و فروش مقوم معامله است نه شرط صحت آن .
(پنجم) آن كه كسي آنها را اكراه به ناحقّ نكرده باشد ، و اگر اكراه شدند و بعد راضي شدند معامله نافذ است .
(ششم) آن كه جنس و عوضي را كه مي دهند مالك باشند ، يا ولايت بر مالك و يا وكالت و اذن از او داشته باشند ، و احكام اينها در مسائل آينده خواهد آمد .
مسأله 2110 معامله با بچه نابالغ كه مستقل در معامله باشد ، در مال خودش باطل است ، و اگر معامله با ولي باشد و بچه نابالغ مميز فقط صيغه معامله را جاري سازد ، معامله صحيح است . و اگر جنس يا پول مال ديگري باشد و آن بچه وكالةً از صاحبش آن مال را بفروشد ، يا به آن پول چيزي بخرد ، معامله صحيح است هر چند بچه مميز ، مستقل در تصرّف باشد . و اگر طفل فقط وسيله باشد كه جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند ، اگر چه مميز نباشد اشكال ندارد ، ولي بايد فروشنده و خريدار يقين يا اطمينان داشته باشند كه طفل جنس يا عوض را به صاحب آن مي رساند .
مسأله 2111 اگر با بچه نابالغ در صورتي كه معامله با او صحيح نيست معامله بكند و جنس يا پولي از او بگيرد ، در صورتي كه مال خود بچه باشد ، بايد به ولي او بدهد ، و اگر مال ديگري باشد بايد به صاحب آن بدهد ، يا از صاحبش رضايت بخواهد ، و اگر صاحب آن را نمي شناسد و براي شناختن او هم وسيله اي ندارد ، بايد چيزي را
كه از بچه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقير بدهد ، و بنابر احتياط واجب براي آن از حاكم شرع اذن بگيرد .
مسأله 2112 اگر كسي با بچه مميز در صورتي كه معامله با او صحيح نيست معامله كند و جنس يا پولي كه به بچه داده از بين برود ، مي تواند از بچه بعد از بلوغش مطالبه نمايد ، و اگر بچه مميز نباشد حقّ مطالبه ندارد

.
مسأله 2113 اگر خريدار يا فروشنده را بر معامله به ناحقّ اكراه كنند ، چنانچه بعد از معامله راضي شود ، معامله صحيح است ، ولي احتياط مستحب آن است كه دوباره معامله را انجام دهند .
مسأله 2114 اگر انسان مال كسي را بدون اجازه او بفروشد ، تا زماني كه صاحب مال به فروش آن راضي نشود و اجازه نكند ، بر آن معامله ترتيب اثر داده نمي شود .
مسأله 2115 پدر و جد پدري طفل و نيز وصي پدر و وصي جد پدري طفل كه او را قيم بر صغير قرار داده اند مي توانند مال طفل را بفروشند ، و بنابر احتياط واجب معامله به مصلحت طفل باشد ، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جد پدري و وصي آن دو مي تواند مال يتيم را در صورتي كه به مصلحت او باشد بفروشد ، و همچنين مال ديوانه و غايب را در صورتي كه ضرورت اقتضا كند .
مسأله 2116 اگر كسي مالي را غصب كند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه كند ، معامله نافذ است ، و چيزي را كه غصب كننده به مشتري داده و منفعتهاي آن از موقع معامله ، ملك مشتري است ، و چيزي را كه مشتري داده و منفعتهاي آن از موقع معامله ، ملك كسي است كه مال او را غصب كرده اند .
مسأله 2117 اگر كسي مالي را غصب كند و بفروشد به قصد اين كه عوض آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه كند ، معامله نافذ است ، ولي عوض ، مالِ مالك مي شود نه مالِ غاصب .

شرايط جنس و عوض آن

مسأله 2118 جنسي را كه مي فروشند و چيزي را كه عوض آن مي گيرند پنج شرط دارد : (اول) آن كه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد .
(دوم) آن كه بتوانند آن را تحويل دهند ، و اگر فروشنده مثلا مالي بفروشد كه نمي تواند آن را تحويل دهد ولي مشتري قدرت گرفتن آن را داشته باشد ، كفايت مي كند ، بنابراين فروختن مثلا اسبي كه فرار كرده و هيچيك از طرفين قدرت تسلّط بر آن را ندارند ، باطل است ، ولي اگر اسبي را كه فرار كرده با چيزي كه داراي ارزش است و
248مي تواند تحويل دهد ، بفروشد ، اگر چه آن اسب پيدا نشود معامله صحيح است ، و احوط آن است كه در غير بنده و كنيز گريخته ، چيزي را كه ارزش دارد بفروشد ، و در ضمن آن معامله شرط كند كه اگر گريخته پيدا شد مال مشتري باشد .
(سوم) خصوصياتي را كه در جنس و عوض است و به واسطه آنها قيمت اختلاف پيدا مي كند ، معين نمايند .
(چهارم) آن كه ملك طلق باشد ، پس مالي كه وقف شده فروش آن جايز نيست ، مگر در مواردي كه خواهد آمد .
(پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را ، پس اگر مثلا منفعت يك ساله خانه را بفروشد صحيح نيست ، ولي چنانچه خريدار به جاي پول منفعت ملك خود را بدهد ، مثلا فرشي را از كسي بخرد و عوض آن را منفعت يك ساله خانه خود قرار دهد ، اشكال ندارد ، و احكام اينها در مسائل آينده خواهد آمد .
مسأله 2119 جنسي را كه در شهري با وزن يا پيمانه معامله مي كنند ، در آن شهر بنابر احتياط بايد با وزن يا پيمانه بخرد ، ولي مي تواند همان جنس را در شهري كه با ديدن معامله مي كنند ، با ديدن خريداري نمايد .
مسأله 2120 چيزي را كه با وزن خريد و فروش مي كنند ، با پيمانه هم مي شود معامله كرد ، به اين طور كه اگر مثلا مي خواهد ده من گندم بفروشد ، با پيمانه اي كه يك من گندم مي گيرد ده پيمانه بدهد .
مسأله 2121 اگر يكي از شرطهايي كه گذشت در معامله نباشد ، معامله باطل است ، ولي اگر دو مالك راضي باشند كه در مال يكديگر تصرّف كنند ، تصرّف آنها در مواردي كه توقّف بر ملك نداشته باشد اشكال ندارد .
مسأله 2122 معامله چيزي كه وقف شده باطل است ، ولي اگر به طوري خراب شود يا در معرض خرابي باشد كه نتوانند استفاده اي را كه مال

براي آن وقف شده از آن ببرند مثلا حصير مسجد به طوري پاره شود كه نتوانند روي آن نماز بخوانند فروش آن اشكال ندارد ، و در صورتي كه ممكن باشد ، بايد عوض آن را در همان مسجد به مصرفي برسانند كه به غرض واقف نزديك تر باشد ، و در هر حال تصرّف در وقف به فروش و همچنين تصرّف در عوض آن بايد توسط متولّي ، و در صورت نبودن او به اذن حاكم شرع باشد .

مسأله 2123 هرگاه بين كساني كه مال را براي آنان وقف كرده اند ، به طوري اختلاف پيدا شود كه اگر مال وقف را نفروشند ، خوف تلف مال وقف يا جاني باشد ، مي توانند آن مال را بفروشند ، و بايد به عوض آن مالي بخرند و بر طبق وقف اول عوايد آن را در مصرفي كه واقف معين كرده صرف كنند ، و در صورت عدم امكان به مصرفي كه به مقصود وقف كننده نزديك تر است برسانند ، و همچنين است اگر واقف شرط كند كه اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند .

مسأله 2124 خريد و فروش ملكي را كه به ديگري اجاره داده اند ، اشكال ندارد ، ولي منافع آن ملك در مدت اجاره مال مستأجر است ، و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده اند ، يا به گمان اين كه مدت اجاره آن كم است ملك را خريده باشد ، پس از اطّلاع مي تواند معامله را فسخ كند .

صيغه خريد و فروش

مسأله 2125 در خريد و فروش لازم نيست صيغه را به عربي بخوانند ، بنابر اين اگر فروشنده مثلا به فارسي بگويد: (اين مال را در عوض اين پول فروختم) و مشتري بگويد: (قبول كردم) معامله صحيح است ، ولي خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشند ، يعني به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد و فروش باشد .
مسأله 2126 اگر براي معامله صيغه نخوانند ، ولي فروشنده و خريدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خريد كنند ، معامله صحيح است و هر دو مالك مي شوند .

خريد و فروش ميوه ها

مسأله 2127 فروش ميوه اي كه گل آن ريخته و دانه بسته ، پيش از چيدن صحيح است ، و نيز فروختن غوره بر درخت اشكال ندارد ، ولي خرماي نخل را قبل از سرخي و زردي نبايد بفروشند .
مسأله 2128 فروختن ميوه يك سال قبل از ظهور آن بدون ضميمه جايز نيست ، و فروختن ميوه دو سال يا بيشتر از آن ، و همچنين فروختن ميوه يك سال با ضميمه جايز است ، و بعد از ظهور آن پيش از آن كه دانه ببندد و گلش بريزد ، احتياط مستحب آن است كه چيزي از حاصل زمين مانند سبزيها يا مال ديگري با آن بفروشند ، و يا ميوه بيشتر از يك سال را به او بفروشند .
مسأله 2129 اگر خرمايي را كه زرد يا سرخ شده بر درخت بفروشند اشكال ندارد ، ولي جايز نيست عوض آن را از خرماي همان درخت قرار دهند ، و همچنين بنابر احتياط عوض آن را خرماي غير آن درخت قرار ندهند ،چه شخصي باشد و چه در ذمه .
اما اگر كسي يك درخت خرما در خانه ديگري داشته باشد ، در صورتي كه مقدار آن را تخمين كنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند ، اشكال ندارد .
مسأله 2130 فروختن خيار و بادنجان و سبزيها كه سالي چند مرتبه چيده مي شود ، در صورتي كه ظاهر و نمايان شده باشد و معين كنند كه مشتري در سال چند دفعه آن را بچيند ، جايز است .
مسأله 2131 اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن كه دانه بسته ، به چيز ديگر غير گندم و جو بفروشند ، اشكال ندارد ، و فروختن آن به گندم و جوي كه از همان خوشه حاصل مي شود جايز نيست ، و همچنين بنابر احتياط واجب به گندم و جوي كه از غير آن خوشه باشد ، چه شخصي باشد و چه در ذمه .

نقد و نسيه

مسأله 2132 اگر جنسي را نقد بفروشند ، خريدار و فروشنده بعد از معامله مي توانند جنس و عوض را از يكديگر مطالبه نموده و تحويل بگيرند ، و تحويل اموال چه منقول و چه غير منقول به اين است كه مانع از تصرّف ديگري را بر طرف كند .
مسأله 2133 در معامله نسيه بايد مدت كاملا معلوم باشد ، پس اگر جنسي را بفروشد كه سر خرمن عوض آن را بگيرد ، چون مدت كاملا معين نشده معامله باطل است .
مسأله 2134 اگر جنسي را نسيه بفروشد ، پيش از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند ، نمي تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد ، ولي اگر خريدار بميرد و از خودش مال داشته باشد ، فروشنده مي تواند پيش از تمام شدن مدت ، طلبي را كه دارد از ورثه او مطالبه نمايد .
مسأله 2135 اگر جنسي را نسيه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند ، مي تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد ، ولي اگر خريدار نتواند بپردازد ، بايد او را مهلت دهد ، يا معامله را فسخ كند ، و در صورتي كه آن جنس موجود است پس بگيرد .
مسأله 2136 اگر به كسي كه قيمت جنس را نمي داند ، نسيه بدهد و قيمت آن را به او نگويد ، معامله باطل است ، ولي اگر به كسي كه قيمت نقدي جنس را مي داند ، نسيه بدهد و گرانتر حساب كند ، مثلا بگويد: جنسي را كه به تو نسيه مي دهم ، توماني يك ريال از قيمتي كه نقد مي فروشم گرانتر حساب مي كنم ، و او قبول
كند اشكال ندارد .
مسأله 2137 كسي كه جنسي را نسيه فروخته و براي گرفتن ثمن آن مدتي قرار داده ، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت به خريدار بگويد: اين مقدار از ثمن را نقد بده و بقيه را به تو واگذار مي كنم ، اشكال ندارد .

معامله سلف

معامله سلف

مسأله 2138 معامله سلف آن است که مشتري به پول نقد جنسي را که در ذمه است بخرد ، که بعد از مدتي آن جنس را تحويل بگيرد ، و اين معامله عكس نسيه است .
و اگر بگويد: اين پول را مي دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس در ذمه را بگيرم ، و فروشنده بگويد: قبول كردم ، يا فروشنده پول را بگيرد و بگويد: فلان جنس در ذمه را فروختم كه بعد از شش ماه تحويل بدهم ، معامله صحيح است .
مسأله 2139 اگر طلا يا نقره را چه پول باشد و چه غير پول سلف بفروشد و عوض آن را طلا يا نقره بگيرد چه پول باشد و چه غير پول معامله باطل است ، ولي اگر جنس يا پولي را كه از جنس طلا و نقره نيست ، سلف بفروشد و عوض آن را جنس يا طلا يا نقره بگيرد چه پول باشد و چه غير پول معامله صحيح است .

شرايط معامله سلف

مسأله 2140 معامله سلف هفت شرط دارد : (اول) خصوصياتي را كه قيمت جنس به واسطه آنها فرق مي كند معين نمايند ، و تعيين آنها به اندازه اي كه در عرف عام بگويند خصوصيات آن معلوم شده كافيست ، و در اجناسي كه اوصاف و خصوصيات آنها به غير از ديدن معين نمي شود مانند جواهرات و امثال آن معامله سلف صحيح نيست .
(دوم) پيش از آن كه خريدار و فروشنده از هم جدا شوند ، خريدار تمام قيمت را به فروشنده بدهد ، يا به مقدار قيمت آن از فروشنده طلبكار باشد ، و آن طلب نقد يا مدت داري باشد كه مدت آن رسيده باشد ، و طلب خود را بابت قيمت جنس حساب كند و او قبول نمايد ، و چنانچه مقداري از قيمت آن را بدهد ، معامله نسبت به آن مقدار صحيح است و فروشنده حقّ فسخ معامله را دارد .
(سوم) مدت را به طوري كه كاملا معلوم باشد معين كنند ، و اگر مثلا بگويد: تا اول خرمن جنس را تحويل مي دهم ، چون مدت كاملا معلوم نشده ، معامله باطل است .
(چهارم) وقتي را براي تحويل جنس معين كنند كه فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحويل دهد .
(پنجم) جاي تحويل جنس را معين نمايند در صورتي كه اختلاف امكنه موجب دشواري تسليم يا خسارت مالي بشود ولي اگر از قرائن جاي آن معلوم باشد ، لازم نيست اسم آن جا را ببرند .
(ششم) مقدار جنس را به وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معين كنند ، و جنسي را هم كه معمولا با ديدن معامله مي كنند ، اگر سلف بفروشند اشكال ندارد ، ولي بايد مثل بعضي از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدري كم باشد كه مردم به آن اهميت ندهند .
(هفتم) چيزي را كه مي فروشند ، چنانچه از اجناسي باشد كه با وزن يا پيمانه فروخته مي شوند ، عوض آن از همان جنس نباشد ، مثلا گندم را به گندم سلفاً نمي توان فروخت .

احكام معامله سلف

مسأله 2141 انسان نمي تواند جنسي را كه سلف خريده ، پيش از تمام شدن مدت به غير فروشنده اش بفروشد ، و همچنين به فروشنده بنابر احتياط واجب ، و بعد از تمام شدن مدت اگر چه آن را تحويل نگرفته باشد ، فروختن آن اشكال ندارد ، ولي در صورتي كه به فروشنده به جنس ثمن بفروشد ، نبايد به بيشتر از ثمن بفروشد ، و
فروختن اجناسي كه با وزن يا پيمانه فروخته مي شود ، پيش از تحويل گرفتن آن جايز نيست ، ولي اگر به بيشتر از سرمايه اش نفروشد مانعي ندارد .
مسأله 2142 در معامله سلف اگر فروشنده جنسي را كه معامله كرده در موعدش بدهد ، مشتري بايد قبول كند ، و نيز اگر بهتر از آنچه معامله كرده بدهد و طوري باشد كه از همان جنس حساب شود ، مشتري بايد قبول نمايد .
مسأله 2143 اگر جنسي را كه فروشنده مي دهد پست تر از جنسي باشد كه معامله كرده ، مشتريمي تواند قبول نكند .
مسأله 2144 اگر فروشنده به جاي جنسي كه معامله كرده ، جنس ديگري بدهد ، در صورتي كه مشتري راضي شود ، اشكال ندارد .
مسأله 2145 اگر جنسي را كه سلف فروخته ، در موقعي كه بايد آن را تحويل دهد ، ناياب شود و نتواند آن را تهيه كند ، مشتري مي تواند صبر كند تا تهيه نمايد ، يا معامله را به هم بزند و چيزي را كه داده پس بگيرد .
مسأله 2146 اگر جنسي را بفروشد و قرار بگذارد كه بعد از مدتي تحويل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدتي بگيرد ، معامله باطل است .
فروش طلا و نقره به طلا و نقره مسأله 2147 اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد ، سكّه دار باشند يا بي سكّه ، در صورتي كه وزن يكي از آنها زيادتر باشد ، معامله حرام و باطل است .
مسأله 2148 اگر طلا را به نقره يا نقره را به طلا بفروشد ، معامله صحيح است ، و لازم نيست وزن آنها مساوي باشد .
مسأله 2149 اگر طلا يا نقره را به طلا يا نقره بفروشند ، بايد فروشنده و خريدار پيش از آن كه از يكديگر جدا شوند ، جنس و عوض آن را به يكديگر تحويل دهند ، و اگر هيچ مقدار از چيزي را كه معامله كرده اند تحويل ندهند ، معامله باطل است .
مسأله 2150 اگر فروشنده يا خريدار تمام چيزي را كه معامله كرده تحويل دهد و ديگري مقداري از آن را تحويل دهد و از يكديگر جدا شوند ، معامله

نسبت به آن مقدار كه تحويل داده شده صحيح است ، ولي كسي كه تمام مال به دست او نرسيده ، مي تواند معامله را به هم بزند .
مسأله 2151 اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص ، و خاك طلاي معدن را به طلاي خالص بفروشند ، معامله باطل است ، مگر آن كه بدانند مقدار طلا يا نقره اي كه در خاك است با مقدار طلا يا نقره خالص برابر است ، ولي فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره اشكال ندارد .

مواردي كه انسان مي تواند معامله را به هم بزند

مسأله 2152 حقّ به هم زدن معامله را خيار مي گويند ، و خريدار و فروشنده در يازده صورت مي توانند معامله را به هم بزنند : (اول) آن كه خريدار و فروشنده بعد از معامله از يكديگر جدا نشده باشند ، هر چند از مجلس عقد بيرون آمده مي گويند . خيار مجلس باشند ، و اين خيار را گويند . خيار غبن
(دوم) آن كه طرف معامله در بيع يا غير آن مغبون شده باشد ، و اين خيار را
(سوم) آن كه در معامله قرارداد كنند كه تا مدت معيني هر دو يا يكي از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند ، و گويند . خيار شرط آن را
(چهارم) آن كه طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوري كند كه قيمت مال در نظر گويند . خيار تدليس مردم زياد شود ، و آن را
(پنجم) آن كه يكي از دو طرف معامله با ديگري شرط كند كه كاري را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود ، يا شرط كند مالي را كه در خارج است و نه در ذمه ، داراي خصوصيتي باشد و آن مال داراي آن خصوصيت نباشد ، كه گويند . خيار تخلّف شرط در اين دو صورت شرط كننده مي تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گويند . خيار عيب (ششم) آن كه در جنس يا عوض آن عيبي باشد و آن را
(هفتم) آن كه معلوم شود مقداري از جنسي را كه معامله نموده اند مال ديگري است كه اگر صاحب آن به معامله راضي نشود ، طرف ديگر مي تواند معامله را به هم بزند ، يا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگيرد ، و اين دو صورت دارد :است . خيار شركت
1- آن كه آن مقدار كسر مشاع باشد ، و اين صورت مورد است . خيار تبعض صفقه 2 آن كه آن مقدار مفروز (جدا) باشد ، و اين صورت مورد
(هشتم) آن كه صاحب مال خصوصيات مالي را كه در خارج است نه در ذمه و طرف نديده به او بگويد ، و بعد خيار معلوم شود طوري كه گفته نبوده است ، كه در اين صورت طرف مي تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گويند . رؤيت
(نهم) آن كه اگر مشتري ثمن جنسي را كه خريده و شرط نكرده كه در پرداخت آن تأخير كند ، تا سه روز ندهد ، كه در اين صورت چنانچه فروشنده جنس را تحويل نداده باشد ، مي تواند معامله را به هم بزند ، ولي اگر جنسي را كه خريده مثل بعضي از ميوه ها باشد كه اگر يك روز

بماند ضايع مي شود ، در صورتي كه تا شب ثمن آن
خيار را ندهد و شرط نكرده باشد كه دادن آن را تأخير بيندازد ، فروشنده
مي تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گويند . تأخير
(دهم) آن كه كسي كه حيواني را خريده تا سه روز مي تواند معامله را به
هم بزند ، و اگر در عوض چيزي كه گويند . خيار حيوان فروخته حيواني
گرفته باشد ، فروشنده تا سه روز مي تواند معامله را به هم بزند ، و آن را
(يازدهم) آن كه فروشنده نتواند جنسي را كه فروخته تحويل دهد ، مثلا
اسبي را كه فروخته فرار نمايد ، كه در گويند ، و احكام اينها در مسائل
آينده خيار تعذّر تسليم اين صورت خريدار مي تواند معامله را به هم بزند و
آن را خواهد آمد .
مسأله 2153 اگر خريدار قيمت جنس را نداند ، يا موقع معامله غفلت كند
و جنس را گرانتر از قيمت معمولي آن بخرد ، چنانچه به قدري گران خريده
كه مردم به آن اهميت مي دهند و مسامحه نمي كنند ، مي تواند معامله را
به هم بزند .
و نيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند ، يا موقع معامله غفلت كند و
جنس را ارزانتر از قيمت آن بفروشد ، در صورتي كه مردم به مقداري كه
ارزان فروخته اهميت بدهند و مسامحه نكنند ، مي تواند معامله را به هم
بزند .
مسأله 2154 در معامله بيعِ شرط كه مثلا خانه صد هزار توماني را به
پنجاه هزار تومان مي فروشند ، و قرار مي گذارند كه اگر فروشنده سر
مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند ، در صورتي كه خريدار و
فروشنده قصد خريد و فروش داشته باشند ، معامله صحيح است .
مسأله 2155 در معامله بيع شرط اگر چه فروشنده اطمينان داشته باشد
كه هرگاه سر مدت پول را ندهد ، خريدار ملك را به او مي دهد ، معامله
صحيح است ، ولي اگر سر م دت پول را ندهد ، حقّ ندارد ملك را از
خريدار مطالبه كند ، و اگر خريدار بعد از رسيدن مدت بميرد ، نمي تواند
ملك را از ورثه او مطالبه نمايد .
مسأله 2156 اگر مثلا چاي اعلا را با چاي پست مخلوط كند و به اسم چاي
اعلا بفروشد ، و مشتري جاهل باشد ، مي تواند معامله را به هم بزند .
مسأله 2157 اگر معامله بر مالي كه در خارج است نه در ذمه واقع شود ،
و خريدار بفهمد كه آن مال عيبي دارد ، مثلا حيواني را بخرد و بفهمد كه يك
چشم آن كور است ، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمي
دانسته ، مي تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند
، و چنانچه برگرداندن ممكن نباشد ،
مثل آن كه در آن مال تغييري حاصل شده ، يا تصرّفي كه مانع از رد است
نموده باشد ، در اين صورت فرق قيمت سالم و معيوب آن معين شود ، و

به نسبت تفاوت قيمت سالم و معيوب از ثمني كه به فروشنده داده پس بگيرد ، مثلا مالي را كه به چهار تومان خريده ، اگر بفهمد معيوب است در صورتي كه قيمت سالم آن هشت تومان و قيمت
معيوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قيمت سالم و معيوب يك چهارم مي باشد ، مي تواند يك چهارم پولي را كه داده يعني يك تومان از فروشنده بگيرد .
مسأله 2158 اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخّص خارجي كه مالش را به آن فروخته عيبي است ، چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده و او نمي دانسته ، مي تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند ، و چنانچه از جهت تغيير يا تصرّف مانع از رد نتواند برگرداند ، مي تواند تفاوت قيمت سالم و معيوب را به دستوري كه در مسأله پيش گذشت بگيرد .
مسأله 2159 اگر بعد از معامله و پيش از تحويل دادن مال ، عيبي در آن پيدا شود ، خريدار مي تواند معامله را به هم بزند ، و نيز اگر در عوض مال بعد از معامله و پيش از تحويل دادن عيبي پيدا شود ، فروشنده مي تواند معامله را به هم بزند ، ولي اگر بخواهند تفاوت قيمت بگيرند جايز نيست .
مسأله 2160 اگر بعد از معامله عيب مال را بفهمد ، لازم نيست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حقّ به هم زدن معامله را دارد ، اگر چه احوط عدم تأخير است .
مسأله 2161 هرگاه بعد از خريدن جنس عيب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، مي تواند معامله را به هم بزند ، و همچنين است حكم در ساير خيارات .
مسأله 2162 در چهار صورت خريدار به واسطه عيبي كه در مال است نمي تواند معامله را به هم بزند ، يا تفاوت قيمت بگيرد : (اول) آن كه موقع خريدن عيب مال را بداند .
(دوم) آن كه به عيب مال راضي شود .
(سوم) آن كه در وقت معامله بگويد: (اگر مال عيبي داشته باشد پس نمي دهم و تفاوت قيمت هم نمي گيرم)
(چهارم) آن كه فروشنده در وقت معامله بگويد: (اين مال را با هر عيبي كه دارد مي فروشم) ولي اگر عيبي را معين كند و بگويد: (مال را با اين عيب مي فروشم) و بعد معلوم شود عيب ديگري هم دارد ، خريدار مي تواند براي عيبي كه فروشنده معين نكرده مال را پس دهد ، و در صورتي كه نتواند پس دهد ، تفاوت قيمت بگيرد .
مسأله 2163 در چند صورت كسي كه مال معيوب به او منتقل شده نمي تواند معامله را به عيب فسخ كند و فقط مي تواند تفاوت قيمت را مطالبه كند : (اول) در صورتي كه عين تلف شده باشد .

(دوم) در صورتي كه از ملك او خارج شده باشد ، مثل اين كه به ديگري فروخته يا بخشيده باشد ، و مانند آن .
(سوم) در صورتي كه در مال تغييري حاصل شده باشد ، مثل اين كه پارچه اي را كه خريده بريده يا رنگ كرده باشد .
(چهارم) در صورتي كه آن مال هر چند از ملك او خارج نشده ، ولي معامله اي بر آن انجام داده باشد ، مثل اين كه آن را به اجاره يا به گرو داده باشد .
(پنجم) در صورتي كه بعد از تحويل گرفتن ، عيبي در آن پيدا شده باشد ، ولي اگر مورد معامله حيوان معيوبي باشد و پيش از گذشتن سه روز عيب ديگري پيدا كند ، اگر چه آن را تحويل گرفته باشد باز هم مي تواند معامله را به حقّ فسخي كه از جهت خيار حيوان دارد ، به هم بزند ، و همچنين است در صورتي كه از جهت شرط ، حقّ فسخ
داشته باشد .
مسأله 2164 اگر انسان مالي داشته باشد كه خودش آن را نديده و ديگري خصوصيات آن را براي او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصيات را به مشتري بگويد و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد كه بهتر از آن بوده ، مي تواند معامله را به هم بزند .

مسائل متفرّقه خريد و فروش

مسأله 2165 اگر فروشنده قيمت خريد جنس را به مشتري بگويد ، بايد تمام چيزهايي را كه به واسطه آنها قيمت كم يا زياد مي شود بگويد ، اگر چه به همان قيمت يا كمتر از آن بفروشد ، مثلا بايد بگويد كه نقد خريده است يا نسيه ، و چنانچه بعضي از آن خصوصيات را نگويد و بعد مشتري بفهمد مي تواند معامله را به هم بزند .
مسأله 2166 اگر انسان جنسي را به كسي بدهد و قيمت آن را معين كند و بگويد: (اين جنس را به اين قيمت بفروش و هر چه زيادتر فروختي اجرت فروشت باشد) هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد ، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده بنابر مشهور مي تواند اجرة المثل عمل خود را از صاحب مال بگيرد ، ولي اگر اجرة المثل بيشتر از آنچه باشد كه فروشنده به آن راضي شده احتياط واجب اين است كه با صاحب مال در زايد مصالحه كند ، و اگر به طور جعاله باشد و بگويد: (اين جنس را اگر به زيادتر از آن قيمت فروختي ، زيادي مال خودت باشد) اشكال ندارد .
مسأله 2167 اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جاي آن گوشت ماده بدهد ، معصيت كرده است ، و چنانچه آن گوشت را معين كرده و گفته اين گوشت نر را مي فروشم ، مشتري مي تواند معامله را به هم بزند ، و اگر آن را معين نكرده ، در صورتي كه مشتري به گوشتي كه گرفته راضي نشود ، قصاب بايد گوشت نر به او بدهد .
مسأله 2168 اگر مشتري به بزاز بگويد: (پارچه اي مي خواهم كه رنگ آن نرود) ، و بزاز پارچه اي به او بفروشد كه رنگ آن برود ، مشتري مي تواند معامله را به هم بزند .
مسأله 2169 قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مكروه است ، و اگر دروغ باشد حرام است .

احكام شركت

مسأله 2170 شركت عبارت است از مالك بودن دو نفر يا بيشتر مالي را چه عين باشد و چه دين به نحو كسر مشاع ، مانند نصف ، ثلث و و شركت به چند سبب محقّق مي شود ، به سبب غير اختياري مانند ارث و به سبب اختياري ، چه آن سبب اختياري عمل خارجي باشد ، مانند اين كه دو نفر با يكديگر مالي را حيازت كنند ، يا عقد باشد ، مانند اين كه دو نفر كه صاحب دو مال هستند هر يك نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال ديگري به مثل بيع يا صلح معاوضه كند .
و همچنين شركت به امتزاج دو مال به طوري كه امتياز بين آن دو از ميان برود ، نيز حاصل مي شود ، چه آن دو مال از يك جنس باشند و چه از دو جنس . و شركت عقديه كه احكام آن ذكر مي شود عبارت است از قرارداد دو نفر يا بيشتر برمعامله به مال مشترك كه سود براي هر يك و ضرر بر هر يك از آنها باشد .
مسأله 2171 اگر دو نفر يا بيشتر در مزدي كه از كار خودشان مي گيرند با يكديگر شركت كنند ، مثلا چند كارگر با هم قرار بگذارند كه هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند ، شركت آنان صحيح نيست ، ولي اگر هر يك از آنان مصالحه كند كه مثلا نصف در آمد خودش را به نصف در آمد طرف ديگري در مدت معيني و آن طرف قبول
كند ، در مزد شريك مي شوند ، و اگر در ضمن عقد لازمي شرط كنند كه هر يك از آنها مثلا نصف اجرتشان را به ديگري بدهد ، هر چند شريك نمي شوند ولي واجب است به شرط عمل كنند ، و همچنين است اگر شرط در ضمن عقد جايز باشد تا وقتي كه عقد به هم نخورده باشد .
مسأله 2172 اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسي بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولي در استفاده جنسي كه هر كدام خريده اند با يكديگر شريك باشند ، صحيح نيست ، اما اگر هر كدام ديگري را وكيل كند كه جنسي را كه به ما في الذمه نقد يا نسيه مي خرد ، كسر مشاع آن را نصف يا ثلث مثلا به ذمه او بخرد ، و بعد هر شريكي جنسي را براي خودش و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند ، شركت صحيح است .
مسأله 2173 كساني كه به عقد شركت با هم شريك مي شوند بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد از روي قصد و اختيار شركت كنند ، و بتوانند در مال خود تصرّف نمايند ، پس سفيه كسي كه مال خود را در كارهاي بيهوده صرف مي كند چون حقّ ندارد در مال خود تصرّف نمايد ، اگر شركت كند

صحيح نيست .
مسأله 2174 اگر در عقد شركت شرط كنند كسي كه كار مي كند ، يا بيشتر از شريك ديگر كار مي كند ، يا ارزش كار او بيشتر است ، از سود بيشتر ببرد ، بايد آنچه را شرط كرده اند به او بدهند ، ولي اگر شرط كنند كسي كه كار نمي كند يا بيشتر كار نمي كند يا ارزش كار او بيشتر نيست از سود بيشتر ببرد ، شرط باطل است ، ولي اگر شرط كنند زيادي را به او تمليك كنند ، شرط صحيح است و بايد به آن وفا كنند .
مسأله 2175 اگر قرار بگذارند كه همه استفاده را يك نفر ببرد يا تمام ضرر بر يكي از آنان باشد ، اين قرار باطل و صحت شركت هم محلّ اشكال است ، ولي اگر قرار بگذارند كه آنچه را از استفاده مالك مي شود به ديگري بدهد ، يا به مقدار تمام ضرري كه بر ديگري وارد مي شود از مال خود به او تمليك نمايد ، عقد صحيح و شرط لازم
الوفاء است .
مسأله 2176 اگر شرط نكنند كه يكي از شريكها بيشتر منفعت ببرد ، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد ، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مي برند ، و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد ، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند ، مثلا اگر دو نفر شركت كنند و سرمايه يكي از آنان دو برابر سرمايه ديگري باشد ،
سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم ديگري است ، چه هر دو به يك اندازه كار كنند ،يا يكي كمتر كار كند يا هيچ كار نكند .
مسأله 2177 اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند ، يا هر كدام به تنهايي معامله كند ، يا فقط يكي از آنان معامله كند ، بايد به قرار داد عمل نمايند .
مسأله 2178 اگر معين نكنند كه كدام يك آنان با سرمايه خريد و فروش نمايد ، هيچ يك آنان بدون اجازه ديگري نمي تواند با آن سرمايه معامله كند
.
مسأله 2179 شريكي كه اختيار سرمايه شركت با اوست بايد به قرار داد شركت عمل كند ، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند كه نسيه بخرد ، يا نقد بفروشد ، يا جنس را از محلّ مخصوصي بخرد ، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد ، و اگر با او قراري نگذاشته باشند ، بايد به طور معمول معامله كند ، و مال شركت را اگر متعارف نيست ، يا احتمال خطر براي مال است ، در مسافرت همراه خود نبرد .
مسأله 2180 شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند ، اگر بر خلاف قراردادي كه با او كرده اند خريد و فروش كند ، يا آن كه قراردادي نكرده باشند و بر خلاف معمول معامله كند ، در اين دو صورت معامله نسبت به حصه شريك فضولي است ، پس چنانچه اجازه نكند مي تواند عين مالش را

، و در صورت تلف عين ، عوض مالش را بگيرد .
مسأله 2181 شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند ، اگر زياده روي ننمايد و در نگهداري سرمايه كوتاهي نكند و اتفاقاً مقداري از آن يا تمام آن تلف شود ، ضامن نيست .
مسأله 2182 شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند ، اگر بگويد سرمايه تلف شده و پيش حاكم شرع قسم بخورد ، بايد حرف او را قبول كرد .
مسأله 2183 اگر تمام شريكها از اجازه اي كه به تصرّف در مال يكديگر داده اند برگردند ، هيچكدام نمي توانند در مال شركت تصرّف كنند ، و اگر يكي از آنان از اجازه خود برگردد شريكهاي ديگر حقّ تصرّف ندارند ، ولي كسي كه از اجازه خود برگشته مي تواند در مال شركت تصرّف كند .
مسأله 2184 هر وقت يكي از شريكها تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند اگر چه شركت مدت داشته باشد بايد ديگران قبول نمايند ، مگر آن كه قسمت محتاج به ضميمه مالي از غير مال مشترك باشد ، كه آن را قسمت رد مي گويند ، يا اين كه تقسيم ضرر معتنابه بر شركاء داشته باشد .
مسأله 2185 اگر يكي از شريكها بميرد يا ديوانه يا بي هوش شود ، شريكهاي ديگر نمي توانند در مال شركت تصرّف كنند ، و همچنين است اگر يكي از آنان سفيه شود يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نمايد و يا از طرف حاكم شرع به واسطه افلاس ممنوع از تصرّف شود .
مسأله 2186 اگر شريك چيزي را نسيه براي خود بخرد ، نفع و ضررش مال او است ، ولي اگر براي شركت بخرد و اطلاق شركت شامل معامله نسيه بشود ، نفع و ضررش براي شركاست ، و همچنين است اگر عقد شركت معامله نسيه را نگيرد و براي شركت بخرد و شريك ديگر اجازه نمايد .
مسأله 2187 اگر با سرمايه شركت معامله اي كنند ، بعد بفهمند شركت باطل بوده ، چنانچه طوري باشد كه اذن در معامله به صحت شركت مقيد نباشد به اين معني كه اگر مي دانستند شركت درست نيست ، به تصرّف در مال يكديگر راضي بودند معامله صحيح است ، و هر چه از آن معامله پيدا شود مال همه آنان است ، و اگر اين طور نباشد چنانچه كساني كه به تصرّف ديگران راضي نبوده اند آن معامله را اجازه كنند ، معامله صحيح ، هركدام آنان كه براي شركت : فرموده اΚϠ اعلي الله مقامهم وگرنه باطل مي باشد ، و در هر صورت جمعي از فقهاء كاري كرده است اگر به قصد مجاني كار نكرده باشد ، مي تواند مزد زحمتهاي خود را به اندازه معمول با حفظ نسبت ولي ظاهر اين است كه در صورت عدم اجازه

استحقاق اجرت نيست ، و در صورت اجازه از شريكهاي ديگر بگيرد استحقاق اجرت محلّ اشكال است ، و احوط صلح است .

احكام صلح

مسأله 2188 صلح آن است كه انسان با ديگري سازش كند كه مقداري از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند يا اباحه كند ، يا از طلب يا حقّ خود بگذرد كه او هم در عوض مقداري از مال يا منفعت مال خود را به او واگذار يا اباحه نمايد ، يا از طلب يا حقّي كه دارد بگذرد ، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن كه در مقابل اصلا عوضي باشد محلّ اشكال است .
مسأله 2189 در عقد صلح هر يك از دو طرف بايد عاقل و بالغ باشد ، و بايد قصد صلح داشته و كسي او را به ناحقّ اكراه نكرده باشد ، و اگر اكراه شدند و بعد راضي شدند صلح نافذ است ، و سفيه و ممنوع از تصرّف از طرف حاكم شرع به واسطه افلاس نباشد .
مسأله 2190 لازم نيست صيغه صلح به عربي خوانده شود ، بلكه با هر لفظي كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده اند صحيح است ، و همچنين به معاطات ، بلكه به دادن از يك طرف و گرفتن از طرف ديگر به قصد صلح محقّق مي شود .
مسأله 2191 اگر كسي گوسفندهاي خود را به چوپان بدهد كه مثلا يك سال نگهداري كند و از شير آن استفاده نمايد و مقداري روغن بدهد ، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاي چوپان و روغني كه از غير شير گوسفند به عمل آمده باشد صلح كند ، اشكال ندارد ، بلكه اگر گوسفند را يك ساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض مقدار معيني روغن كه از غير شير گوسفند به عمل آمده باشد بدهد ، نيز اشكال ندارد .
مسأله 2192 اگر كسي بخواهد طلب يا حقّ خود را به ديگري صلح كند ، در صورتي صحيح است كه او قبول نمايد ، و اگر بخواهد از طلب يا حقّ خود بگذرد قبول كردن او لازم نيست .
مسأله 2193 اگر انسان مقدار بدهي خود را بداند و طلبكار او نداند ، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقداري كه هست صلح كند ، مثلا پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد ، زيادي براي بدهكار حلال نيست ، مگر آن كه مقدار بدهي خود را به او بگويد و او را راضي كند ، يا طوري باشد كه اگر مقدار طلب خود را مي دانست ، باز هم به آن مقدار صلح مي كرد .
مسأله 2194 اگر بخواهند دو چيزي را كه از يك جنس است و وزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند ، احتياط واجب آن است كه وزن يكي بيشتر از ديگري نباشد ، ولي اگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال

دهند كه وزن يكي بيشتر از ديگري است و صلح نمايند صحيح است .
مسأله 2195 اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند ، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند و بخواهند طلبهاي خود را به يكديگر صلح كنند ، چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها يكي باشد ، مثلا هر دو ده من گندم طلبكار باشند ، مصالحه آنان صحيح است ، و همچنين است اگر جنس طلب آنان يكي نباشد ، مثلا يكي ده من برنج و ديگري دوازده من گندم طلبكار باشد ، ولي اگر طلب آنان از يك جنس و چيزي باشد كه معمولا با وزن
يا پيمانه آن را معامله مي كنند ، در صورتي كه وزن يا پيمانه آنها مساوي نباشد ، مصالحه آنان اشكال دارد .
مسأله 2196 اگر از كسي طلبي دارد كه بايد بعد از مدتي بگيرد ، چنانچه طلب خود را به مقدار كمتري صلح كند و مقصودش اين باشد كه از مقداري از طلب خود گذشت كند و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد .
مسأله 2197 اگر دو نفر چيزي را با هم صلح كنند ، با رضايت يكديگر مي توانند صلح را به هم بزنند ، و نيز اگر در ضمن معامله براي هر دو يا يكي از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند كسي كه آن حقّ را دارد مي تواند صلح را به هم بزند .
مسأله 2198 تا وقتي خريدار و فروشنده از يكديگر جدا نشده اند مي توانند معامله را به هم بزنند ، و نيز اگر مشتري حيواني را بخرد ، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد ، و همچنين اگر پول جنسي را كه خريده تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد ، فروشنده مي تواند معامله را به هم بزند ، ولي كسي كه مالي را صلح مي كند در اين سه صورت حقّ به هم زدن صلح را ندارد ، و در صورتي كه طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخير كند ، و همچنين در بقيه موارد خيار كه در احكام خريد و فروش گذشت ، نيز مي تواند صلح را به هم بزند .
مسأله 2199 اگر چيزي را كه به صلح گرفته معيوب باشد ، مي تواند صلح را به هم بزند ، ولي اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد اشكال دارد .
مسأله 2200 هرگاه مال خود را به كسي صلح نمايد و با او شرط كند و بگويد كه بعد از مرگ من بايد چيزي را كه به تو صلح كردم مثلا وقف كني و او هم اين شرط را قبول كند ، بايد به شرط عمل نمايد .

احکام اجاره

احكام اجاره

مسأله 2201 اجاره دهنده و كسي كه چيزي را اجاره مي كند بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد بر اجاره به ناحقّ اكراه نشده باشند ، و اگر اكراه شدند و بعد به اجاره راضي شدند ، اجاره نافذ است ، و در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند ، پس اجاره دادن و اجاره كردن سفيه و مفلسي كه به حكم حاكم شرع ممنوع از تصرّف در مال خود باشد نافذ نيست ، مگر به اذن و اجازه ولي يا طلبكاران ، ولي اجاره مفلس خودش را براي كاري يا خدمتي نافذ است و محتاج به اجازه نيست .
مسأله 2202 انسان مي تواند از طرف ديگري وكيل شود و مال او را اجاره دهد ، يا مالي را براي او اجاره كند .
مسأله 2203 اگر ولي يا قيم بچه مال او را اجاره دهد ، يا خود او را اجير ديگري نمايد ، اشكال ندارد . و اگر مدتي از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد ، بعد از آن كه بچه بالغ شد ، مي تواند بقيه اجاره را به هم بزند ، ولي اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتي بوده كه شرعاً مراعات آن واجب است ، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ ، و احتياط واجب آن است كه به اذن حاكم شرع باشد .
مسأله 2204 بچه صغيري را كه ولي ندارد ، بدون اجازه فقيه عادل نمي شود اجير كرد ، و كسي كه به فقيه عادل دسترسي ندارد ، مي تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگيرد و او را اجير نمايد ، و در صورت نبودن چند نفر از يك نفر هم كفايت مي كند .
مسأله 2205 اجاره دهنده و مستأجر لازم نيست صيغه را به عربي بخوانند ، بلكه اگر مالك به كسي بگويد: (ملك خود را به تو اجاره دادم) و او بگويد: (قبول كردم) اجاره صحيح است ، و نيز اگر حرفي نزنند و مالك به قصد اين كه ملك خود را اجاره دهد به مستأجر واگذار كند ، و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد ، اجاره صحيح است .
مسأله 2206 اگر انسان بدون خواندن صيغه بخواهد براي انجام عملي اجير شود ، همين كه مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است .
مسأله 2207 كسي كه نمي تواند حرف بزند ، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده ، يا اجاره كرده ، صحيح است .
مسأله 2208 اگر ملكي را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه منفعت براي خودش باشد و به غير منتقل نكند ، مستأجر نمي تواند آن را به ديگري اجاره دهد ، و اگر شرط كند كه منفعت را خودش استيفا كند ، مي تواند به ديگري اجاره دهد در صورتي كه خودش آن منفعت را استيفا

نمايد . مثل اين كه مستأجر منزلي را كه اجاره كرده ، به كسي اجاره دهد كه آن كس به شرط و مانند آن متعهد شده براي او مسكني تهيه نمايد ، و آن شخص متعهد مستأجر را در همان منزل سكني دهد ، و يا اين كه زني خانه اي اجاره كند و بعد به شوهرش اجاره دهد ، و شوهر آن زن را در آن خانه سكني دهد .
و در صورتي كه مستأجر مي تواند آن را به ديگري اجاره بدهد ، اگر بخواهد خانه يا دكّان يا كشتي و همچنين بنابر احتياط واجب اطاق يا آسياب را به زيادتر از مقداري كه آن را اجاره كرده اجاره دهد ، بايد در آن كاري مانند تعمير و سفيد كاري انجام داده باشد ، يا به غير جنسي كه اجاره كرده آن را اجاره دهد ، مثلا اگر با پول اجاره كرده
به گندم يا چيز ديگر اجاره دهد .
مسأله 2209 اگر اجير با انسان شرط كند كاري كه براي آن اجير شده براي خود انسان باشد و به ديگري منتقل نكند ، نمي شود او را به ديگري اجاره داد ، و اگر شرط كند كه عمل را خودش استيفا كند به نحوي كه درمسأله قبل گذشت مي شود او را به ديگري اجاره داد ، و در صورتي كه مي تواند به ديگري اجاره دهد ، چنانچه او را به چيزي كه اجرت او قرار داده اجاره دهد ، نمي تواند زيادتر بگيرد ، و اگر به چيز ديگري اجاره دهد ، مي تواند زيادتر بگيرد . و اگر خودش اجير كسي شود جايز نيست براي انجام آن عمل شخص ديگري را به كمتر اجاره نمايد ، ولي اگر مقداري از آن عمل را خودش انجام داده باشد ، مي تواند ديگري را به كمتر اجاره نمايد .
مسأله 2210 اگر غير خانه و دكّان و كشتي و اجير و همچنين بنابر احتياط واجب اطاق و آسياب چيز ديگري را اجاره كند و مالك با او شرط نكند كه به غير اجاره ندهد ، اگر چه به بيشتر از مقداري كه اجاره كرده آن را اجاره دهد اشكال ندارد .
مسأله 2211 اگر خانه يا دكّاني را مثلا يك ساله به صد تومان اجاره كند و از نصف آن خودش استفاده نمايد ، مي تواند نصف ديگر آن را به صد تومان اجاره دهد ، ولي اگر بخواهد نصف آن را به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده مثلا به صد و بيست تومان اجاره دهد ، بايد در آن كاري مانند تعمير انجام داده باشد ، يا به غير جنسي كه اجاره كرده اجاره دهد .

شرايط مالي كه آن را اجاره مي دهند

مسأله 2212 مالي را كه اجاره مي دهند چند شرط دارد : (اول) آن كه معين باشد ، پس اگر بگويد يكي از خانه هاي خود را به تو اجاره دادم درست نيست .
(دوم) آن كه مستأجر آن را ببيند ، يا كسي كه آن را اجاره مي دهد طوري خصوصيات آن را بگويد كه كاملا معلوم باشد .
(سوم) آن كه تحويل دادن آن ممكن باشد ، پس اجاره دادن اسبي كه فرار كرده باطل است ، مگر اين كه مستأجر تمكّن از تسلّط بر آن داشته باشد .
(چهارم) آن كه استفاده از آن مال به اتلاف و از بين بردنش نباشد ، پس اجاره دادن نان و ميوه و خوردنيهاي ديگر كه انتفاع از آنها به غير اتلافشان نباشد باطل است .
(پنجم) آن كه استفاده اي كه مال را براي آن اجاره داده اند ممكن باشد ، پس اجاره دادن زمين براي زراعت در صورتي كه آب باران كفايت آن را نكند و از آب ديگري هم مشروب نشود ، باطل است .
(ششم) آن كه چيزي را كه اجاره مي دهد مال خود او باشد ، و اگر مال ديگري را اجاره دهد ، در صورتي نافذ است كه صاحبش اجازه كند .
مسأله 2213 اجاره دادن درخت براي آن كه از ميوه اش استفاده كنند در صورتي كه ميوه اش فعلا موجود نباشد اشكال ندارد ، و همچنين است اجاره دادن حيوان براي شيرش .
مسأله 2214 زن مي تواند براي آن كه از شيرش استفاده كنند اجير شود ، و لازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد ، ولي اگر به واسطه شير دادن حقّ شوهر از بين برود ، بدون اجازه او نمي تواند اجير شود .

شرايط استفاده اي كه مال را براي آن اجاره مي دهند

مسأله 2215 استفاده اي كه مال را براي آن اجاره مي دهند چهار شرط دارد : (اول) آن كه حلال باشد ، بنابراين اجاره دادن دكّان مثلا براي شراب فروشي ، و اجاره دادن وسيله حمل و نقل براي حمل شراب باطل است .
(دوم) آن كه پول دادن براي آن استفاده سفهي و غير عقلايي نباشد ، و همچنين آن عمل در شرع به طور مجان واجب نباشد ، پس اجير شدن مثلا براي تجهيز اموات جايز نيست .
(سوم) آن كه اگر چيزي را كه اجاره مي دهند چند فايده داشته باشد ، استفاده اي كه مستأجر از آن مي كند بايد معين نمايند ، مثلا اگر حيواني را كه سواري مي دهد و بار مي برد اجاره دهند ، بايد معين كنند كه فقط سواري يا باربري آن مال مستأجر است ، يا همه استفاده هاي آن .
(چهارم) آن كه مدت استفاده را معين نمايند ، و اگر مدت معلوم نباشد و به تعيين عمل رفع جهالت بشود كافيست ، مثلا كسي را اجير كنند براي خياطي به مدت ده روز و يا با خياط قرار بگذارند كه لباس معيني را به طور مخصوصي بدوزد .
مسأله 2216 اگر ابتداي مدت اجاره را معين نكنند ، ابتداي آن بعد از تحقّق عقد اجاره است .
مسأله 2217 اگر خانه اي را مثلا يك ساله اجاره دهند و ابتداي آن را يك ماه بعد از عقد اجاره قرار دهند اجاره صحيح است ، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجاره ديگري باشد .
مسأله 2218 اگر مدت اجاره را معلوم نكند و بگويد: (هر وقت در خانه نشستي اجاره آن ماهي ده تومان است) اجاره صحيح نيست .
مسأله 2219 اگر به مستأجر بگويد: (خانه را ماهي ده تومان به تو اجاره دادم) يا بگويد: (خانه را يك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم ، و بعد از آن هم هر قدر بنشيني اجاره آن ماهي ده تومان است) در صورتي كه ابتداي مدت اجاره را معين كنند يا ابتداي آن معلوم باشد ، اجاره ماه اول صحيح است .
مسأله 2220 خانه اي را كه مثلا مسافر و زوار در آن منزل مي كنند و معلوم نيست چقدر در آن مي مانند ، اگر به طور اجاره قرار بگذارند كه مثلا شبي يك تومان بدهند ، چون مدت اجاره را معلوم نكرده اند اجاره نسبت به غير از شب اول صحيح نيست ، و صاحب خانه بعد از شب اول

هر وقت بخواهد مي تواند آنها را بيرون كند ، ولي بعد از شب اول با رضايت صاحب خانه استفاده از منزل اشكال ندارد .

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله 2221 مالي را كه مستأجر بابت اجاره مي دهد بايد معلوم باشد ، پس اگر از چيزهايي است كه مثل گندم با وزن معامله مي كنند بايد وزن آن معلوم باشد ، و اگر از چيزهايي است كه مثل پولهاي رايج با شماره معامله مي كنند بايد شماره آن معين باشد ، و اگر مثل اسب و گوسفند است بايد اجاره دهنده آن را ببيند ، يا مستأجر خصوصيات آن را بگويد .
مسأله 2222 اگر زميني را براي زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمين يا زمين ديگر كه فعلا موجود نيست قرار دهد ، اجاره صحيح نيست ، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد يا به مافي الذمه اجاره كند مانعي ندارد .
مسأله 2223 كسي كه چيزي را اجاره داده ، تا آن چيز را تحويل ندهد حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه كند ، مگر اين كه شرط كرده باشد كه قبل از تحويل اجاره را بدهند ، و نيز اگر براي انجام عملي اجير شده باشد ، پيش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت ندارد ، مگر آن كه شرط شده باشد كه اجرت را قبل از عمل بدهد و يا اين كه معمول و متعارف باشد ، مانند استيجار براي حج و قضاي نماز و روزه .
مسأله 2224 هرگاه چيزي را كه اجاره داده تحويل دهد ، اگر چه مستأجر تحويل نگيرد ، يا تحويل بگيرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نكند ، بايد مال الاجاره آن را بدهد .
مسأله 2225 اگر انسان اجير شود كه در روز معيني كاري را انجام دهد و در آن روز براي انجام آن كار حاضر شود ، كسي كه او را اجير كرده اگر چه آن كار را به او واگذار نكند بايد اجرت او را بدهد ، مثلا اگر خياطي را در روز معيني براي دوختن لباسي اجير نمايد و خياط در آن روز آماده كار باشد اگر چه پارچه را به او ندهد كه بدوزد بايد اجرتش را بدهد ، چه خياط بيكار باشد و چه براي خودش يا ديگري كار كند .
مسأله 2226 اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده ، مستأجر بايد اجرة المثل را بدهد ، ولي اگر اجرة المثل بيشتر از اجرتي باشد كه در اجاره معين شده ، در صورتي كه اجاره دهنده صاحب مال يا وكيل او بوده ، بنابر احتياط واجب نسبت به زايد بر اجرت معين شده مصالحه شود ، و نيز اگر بعد از گذشتن
مقداري از مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده ، نسبت به اجرت مدت گذشته همين حكم جاري است .
مسأله 2227 اگر چيزي را كه اجاره كرده از بين برود ، چنانچه در نگهداري

آن كوتاهي نكرده و در استفاده بردن از آن هم زياده روي ننموده ، ضامن نيست ، و نيز اگر مثلا پارچه اي را كه به خياط داده از بين برود ، در صورتي كه خياط زياده روي نكرده و در نگهداري آن هم كوتاهي نكرده باشد ، ضامن نيست .
مسأله 2228 هرگاه صنعتگر چيزي را كه گرفته ضايع كند ، ضامن است .
مسأله 2229 اگر قصاب سر حيواني را ببرد و آن را حرام كند چه مزد گرفته باشد يا مجاني سر بريده باشد بايد قيمت آن را به صاحبش بدهد .
مسأله 2230 اگر مثلا حيواني را اجاره كند و معين نمايد كه چقدر بار بر آن بگذارد ، چنانچه بيشتر از آن مقدار بار كند و آن حيوان بميرد يا معيوب شود ضامن است ، و نيز اگر مقدار بار را معين نكرده باشند و بيشتر از معمول بار كند و حيوان تلف شود يا معيوب گردد ضامن مي باشد ، و در هر دو صورت براي مقدار زيادي كه استفاده
كرده بايد اجرة المثل بدهد .
مسأله 2231 اگر حيواني را براي بردن بار شكستني اجاره دهد ، چنانچه آن حيوان بلغزد يا رم كند و بار را بشكند ، صاحب حيوان ضامن نيست ، ولي اگر به واسطه زدن و مانند آن كه مأذون از طرف مالك نباشد كاري كند كه حيوان زمين بخورد و بار را بشكند ، ضامن است .
مسأله 2232 اگر كسي بچه اي را به اذن ولي ختنه كند و ضرري به آن بچه برسد يا بميرد ، چنانچه بيشتر از معمول بريده باشد ضامن است ، و اگر بيشتر از معمول نبريده و تشخيص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولي به او واگذار نشده باشد ، و حاذق هم بوده و تقصيري هم در مداوا نكرده باشد ، در مورد ضرر ، عدم ضمان محلّ اشكال است مگر از ولي برائت گرفته باشد ، و در مورد تلف اگر از ولي برائت نگرفته باشد ضامن است .
مسأله 2233 اگر طبيب به دست خود به مريض دوا بدهد ، چنانچه در معالجه خطا كند و به مريض ضرري برسد يا بميرد ، طبيب ضامن است ، ولي اگر بگويد: (فلان دوا براي فلان مرض فايده دارد) و اختيار را به مريض واگذارد ، و به واسطه خوردن دوا ضرري به مريض برسد يا بميرد ، طبيب ضامن نيست .
مسأله 2234 هرگاه طبيب به مريض بگويد: (اگر ضرري به تو برسد ضامن نيستم) در صورتي كه حاذق بوده و دقّت و احتياط خود را بكند و به مريض ضرري برسد يا بميرد ، طبيب اگر چه به دست خود دوا داده باشد ضامن نيست .
مسأله 2235 مستأجر و كسي كه چيزي را اجاره داده ، با رضايت يكديگر مي توانند معامله را به هم بزنند ، و نيز اگر در اجاره شرط كنند كه هر دو يا يكي از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند ، مي توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند .

مسأله 2236 اگر اجاره دهنده يا مستأجر بعد از اجاره بفهمد كه مغبون شده است ، مي تواند اجاره را به هم بزند ، ولي اگر در عقد اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند ، نمي توانند اجاره را به هم بزنند .
مسأله 2237 اگر چيزي را اجاره دهد و پيش از آن كه تحويل دهد كسي آن را غصب نمايد ، مستأجر مي تواند اجاره را به هم بزند ، و چيزي را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد ، يا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتي را كه در تصرّف غصب كننده بوده به ميزان معمول كه اجرة المثل است از او بگيرد ، پس اگر حيواني را يك ماهه به
ده تومان اجاره نمايد و كسي آن را ده روز غصب كند و اجرة المثل ده روز آن پانزده تومان باشد ، مي تواند پانزده تومان از غصب كننده بگيرد .
مسأله 2238 اگر چيزي را كه اجاره كرده تحويل بگيرد و بعد ديگري آن را غصب كند ، نمي تواند اجاره را به هم بزند ، و فقط حقّ دارد كرايه آن چيز را به مقدار اجرة المثل از غصب كننده بگيرد .
مسأله 2239 اگر پيش از آن كه مدت اجاره تمام شود ملك را به مستأجر بفروشد ، اجاره به هم نمي خورد ، و مستأجر بايد مال الاجاره را بدهد ، و همچنين است اگر آن را به ديگري بفروشد .
مسأله 2240 اگر پيش از ابتداي مدت اجاره ملك به طوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد ، يا قابل استفاده اي كه براي آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره باطل مي شود ، و پولي كه مستأجر به صاحب ملك داده به او بر مي گردد ، و اگر طوري باشد كه بتواند استفاده مختصري از آن ببرد ، مي تواند اجاره را به هم بزند .
مسأله 2241 اگر ملكي را اجاره كند و بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره به طوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد ، يا قابل استفاده اي كه براي آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره مدتي كه باقي مانده باطل مي شود ، و مي تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند و اجرة المثل آن مدت را بدهد .
مسأله 2242 اگر خانه اي را كه مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود ، در صورتي كه خصوصيتي كه از بين رفته مورد اجاره نباشد ، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمي شود و مستأجر هم نمي تواند اجاره را به هم بزند ، ولي اگر ساختن آن به قدري طول بكشد كه مقداري از استفاده مستأجر از بين برود ، اجاره به آن مقدار باطل مي شود و مستأجر مي تواند اجاره تمام مدت را به هم بزند و براي استفاده اي كه كرده اجرة المثل بدهد .
مسأله 2243 اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد ، اجاره باطل نمي شود ، ولي اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد ، مثلا ديگري وصيت كرده باشد كه تا

او زنده است منفعت خانه مال او باشد ، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد ، از وقتي كه مرده اجاره فضولي است ، و اگر مالك فعلي آن اجاره را در مدت باقي مانده اجازه كند نافذ مي شود و مال الاجاره مدتي كه بعد از مردن اجاره دهنده باقي مانده در صورت اجازه مال مالك فعلي است .
مسأله 2244 اگر صاحب كار بنّا را وكيل كند كه براي او عمله بگيرد ، چنانچه بنّا كمتر از مقداري كه از صاحب كار مي گيرد به عمله بدهد ، زيادي آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد ، ولي اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براي خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد يا به ديگري بدهد ، در صورتي كه مقداري خودش كار كرده و باقي را به كمتر از مقداري كه اجير شده به ديگري بدهد ، زيادي آن براي او حلال مي باشد .
مسأله 2245 اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلا پارچه را با نيل رنگ كند ، چنانچه با چيز ديگري رنگ نمايد حقّ ندارد چيزي بگيرد .

احكام جعاله

مسأله 2246 جعاله آن است كه انسان قرار بگذارد در مقابل كاري كه براي او انجام مي دهند مال معيني بدهد ، مثل آن كه بگويد: (هر كس يا شخص معيني گمشده مرا پيدا كند ده تومان به او مي دهم ، يا مثلا نصف گمشده را به او مي دهم) . و به كسي كه اين قرار را مي گذارد جاعل ، و به كسي كه كار را انجام مي دهد عامل مي گويند ، و بين جعاله و اجاره فرقهايي است ، از آن جمله اين است كه در اجاره بعد از تحقّق اجاره اجير ضامن است و بايد عمل را تحويل دهد ، و كسي هم كه او را اجير كرده اجرت را به او بدهكار مي شود ، ولي در جعاله اگر چه عامل شخص معين باشد مي تواند مشغول عمل نشود ، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهكار نمي شود ، و در اجاره قبول معتبر است ولي در جعاله معتبر نيست .
مسأله 2247 جاعل بايد عاقل و بالغ باشد ، و از روي قصد و بدون اكراه به ناحق قرار داد كند ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نمايد ، بنابراين جعاله سفيه يعني كسي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند يا كسي كه از طرف حاكم شرع به جهت افلاس ممنوع از تصرّف در مال خود شده ، صحيح نيست .
مسأله 2248 كاري را كه جاعل مي گويد براي او انجام دهند ، بايد بي فايده يا حرام يا واجبي كه شرعاً بايد مجاناً آورده شود نباشد ، پس اگر بگويد: هر كس در شب به جاي تاريكي برود يا شراب بخورد يا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او مي دهم ، جعاله صحيح نيست .
مسأله 2249 اگر مالي را كه قرار مي گذارد بدهد معين كند ، مثلا بگويد: (هر كس اسب مرا پيدا كند اين گندم را به او مي دهم) لازم نيست بگويد آن گندم مال كجاست و قيمت آن چيست ، و همچنين اگر مال را معين نكند ، مثلا بگويد: (كسي كه اسب مرا پيدا كند ده من گندم به او مي دهم) جعاله صحيح است ، ولي احتياط مؤكد آن است كه خصوصيات آن را كاملا معين نمايد .
مسأله 2250 اگر جاعل مزد معيني براي كار قرار ندهد ، مثلا بگويد: (هر كس بچه مرا پيدا كند پولي به او مي دهم) و مقدار آن را معين نكند ، چنانچه كسي آن عمل را انجام دهد ، بايد مزد او را به مقداري كه كار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد .
مسأله 2251 اگر عامل پيش از قرارداد كار را انجام داده باشد ، يا بعد از قرارداد به صد اين كه پول نگيرد انجام دهد ، حقّ مزد گرفتن ندارد .
مسأله 2252 پيش از آن كه عامل شروع به كار كند ، جاعل مي تواند از

قرار خود برگردد .
مسأله 2253 بعد از آن كه عامل شروع به كار كرد ، اگر جاعل بخواهد از قرار خود برگردد اشكال دارد .
مسأله 2254 عامل مي تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولي اگر تمام نكردن عمل موجب ضرر جاعل شود ، بايد آن را تمام نمايد ، مثلا اگر كسي بگويد: (هر كس چشم مرا عمل كند فلان مقدار به او مي دهم) و جرّاح شروع به عمل كند ، چنانچه طوري باشد كه اگر عمل را تمام نكند چشم معيوب مي شود ، بايد آن را تمام نمايد ، و در صورتي كه ناتمام بگذارد حقّي بر جاعل ندارد ، و ضامن عيب و ضرر هم مي باشد .
مسأله 2255 اگر عامل كار را ناتمام بگذارد ، چنانچه آن كار مثل پيدا كردن اسب است كه تا تمام نشود براي جاعل فايده ندارد ، عامل نمي تواند چيزي مطالبه كند ، و همچنين است اگر جاعل مزد را براي تمام كردن عمل قرار بگذارد ، مثلا بگويد: (هر كس لباس مرا بدوزد ده تومان به او مي دهم) ولي اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل كه انجام گيرد براي آن مقدار مزد بدهد ، جاعل بايد مزد مقداري را كه انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتياط اين است كه به طور مصالحه يكديگر را راضي نمايند .

احكام مزارعه

مسأله 2256 مزارعه آن است كه مالك يا كسي كه در حكم مالك است مانند ولي يا مالك منفعت يا انتفاع يا كسي كه زمين متعلق حقّ اوست مانند حقّ التحجير با زارع قرارداد كند كه زمين را در اختيار او بگذارد ، تا زراعت كند و مقداري از حاصل آن را به مالك يا به كسي كه در حكم مالك است بدهد .
مسأله 2257 در مزارعه اموري معتبر است : (اول) ايجاب از مالك و قبول از زارع ، به اين كه مالك زمين مثلا به زارع بگويد: (زمين را براي زراعت به تو واگذار كردم) و زارع هم بگويد: (قبول كردم) يا بدون اين كه حرفي بزنند مالك زمين را به زارع به قصد زراعت واگذار كند و زارع تحويل بگيرد ، و جايز است ايجاب از زارع و قبول از مالك باشد .
(دوم) صاحب زمين و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند ، و بايد كسي آنها را به ناحق اكراه بر مزارعه نكرده باشد ، و مالك از تصرّف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد ، مانند سفيه و كسي كه از طرف حاكم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنين زارع مفلس در صورتي كه مزارعه از طرف او مستلزم تصرّف در مالش باشد و مزارعه با سفيه بدون اذن ولي جايز نيست .
(سوم) آن كه حاصل زمين بين هر دو مشترك باشد ، پس اگر شرط كنند كه تمام حاصل يا آنچه اول يا آخر مي رسد مال يكي از آنان باشد ، مزارعه باطل است .
(چهارم) آن كه سهم هر كدام به نحو كسر مشاع باشد ، مانند نصف يا ثلث حاصل ، پس اگر مالك بگويد: (در اين زمين زراعت كن و هر چه مي خواهي به من بده) يا مقدار معيني مثلا ده من از حاصل را براي زارع يا مالك قرار دهند ، مزارعه باطل است .
(پنجم) آن كه مدتي را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند ، و بايد مدت به قدري باشد كه در آن مدت به دست آمدن حاصل ممكن باشد ، و اگر اول مدت را روز معيني و آخر مدت را رسيدن حاصل قرار دهند كافيست .
(ششم) آن كه زمين قابل زراعت باشد ، و اگر زراعت در آن ممكن نباشد ولي بتوانند كاري كنند كه زراعت ممكن شود ، مزارعه صحيح است .
(هفتم) آن كه اگر منظور هر كدام آنان زراعت مخصوصي است ، چيزي را كه زارع بايد بكارد معين كنند ، ولي اگر زراعت معيني را در نظر ندارند ، يا زراعتي را كه هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نيست آن را معين

نمايند .
(هشتم) آن كه مالك زمين را معين كند به گونه اي كه مورد معامله مردد نباشد ، و ظاهر اين است كه تعيين به نحو كلّي در معين كفايت مي كند ، هر چند قطعات زمين با يكديگر تفاوت داشته باشند .
(نهم) آن كه خرجي را كه هر كدام از آنان بايد بكنند معين نمايند ، ولي اگر خرجي را كه هر كدام بايد بكند معلوم باشد ، لازم نيست آن را معين نمايند .
مسأله 2258 اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه آنچه در اصلاح و عمران زمين خرج مي شود و آنچه به عنوان خراج ماليات داده مي شود استثنا شود و بقيه را بين خودشان قسمت كنند ، صحيح است ، و همچنين اگر شرط كند كه مقداري از حاصل براي او باشد ، چنانچه بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار چيزي باقي مي ماند ، مزارعه صحيح است .
مسأله 2259 اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نيايد ، چنانچه مالك راضي شود كه با اجاره يا بدون اجاره زراعت در زمين او بماند و زارع هم راضي باشد ، مانعي ندارد ، و اگر مالك راضي نشود ، در صورتي كه از بودن زراعت در زمين متضرّر نشود و منفعت معتنابهي از دست او نرود و زارع هم در به دست نيامدن حاصل
كوتاهي نكرده باشد ، نمي تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند ، بلكه بايد صبر كند تا حاصل به دست آيد و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم بايد اجرة المثل زمين را براي زايد بر مدت مزارعه به مالك بدهد .
مسأله 2260 اگر به واسطه پيش آمدي زراعت در زمين ممكن نباشد ، مثلا آب از زمين قطع شود ، مزارعه به هم مي خورد ، و اگر زارع بدون عذر زراعت نكند ، چنانچه زمين در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفي نداشته است ، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد .
مسأله 2261 اگر مالك و زارع صيغه خوانده باشند ، بدون رضايت يكديگر نمي توانند مزارعه را به هم بزنند ، و همچنين اگر مالك به قصد مزارعه زمين را به كسي واگذار كند و او هم تحويل بگيرد ، بدون رضايت يكديگر نمي توانند مزارعه را به هم بزنند ، ولي اگر در ضمن مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو يا يكي از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند ، مي توانند مطابق شرطي كه كرده اند معامله را به هم بزنند .
مسأله 2262 اگر بعد از قرارداد مزارعه ، مالك يا زارع بميرد مزارعه به هم نمي خورد ، و وارثشان به جاي آنان است ، ولي اگر زارع بميرد و قرارداد كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه به هم مي خورد ، و چنانچه زراعت نمايان شده باشد بايد سهم او را به ورثه اش بدهند ، و حقوق ديگري هم كه زارع داشته ورثه او ارث مي برند ، و نسبت به بودن زراعت در زمين تا حاصل به دست بيايد ، حكم همان است كه در

مسأله2259 گذشت .
مسأله 2263 اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده ، چنانچه بذر مال مالك بوده ، حاصلي هم كه به دست مي آيد مال اوست ، و بايد مزد زارع و مخارجي را كه كرده و كرايه حيوان و وسايل ديگري كه مال زارع بوده به او بدهد .
و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است ، و بايد اجاره زمين و خرجهايي را كه مالك كرده و كرايه وسايل ديگري كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده ، به او بدهد .
و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجرة المثل و مخارجي كه كرده بيشتر از مقدار قرارداد باشد ، استحقاق زيادي محلّ اشكال است ، و احوط صلح است .
مسأله 2264 اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالك و زارع راضي شوند كه با اجرت يا بي اجرت زراعت در زمين بماند اشكال ندارد ، و اگر مالك راضي نشود ، حكم همان است كه در مسأله 2259 گذشت .
مسأله 2265 اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ريشه زراعت در زمين بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، چنانچه مالك يا زارع شرط اشتراك در ريشه نكرده باشد ، هر چند مالكيت مالك زمين نسبت به حاصل سال دوم خالي از وجه نيست ، ولي احوط آن است كه در صورتي كه زارع مالك بذر باشد مصالحه شود .

احكام مضاربه

مضاربه قرار دادي است كه شخصي به ديگري مالي بدهد كه او با آن مال تجارت كند ، و سود بين آن دو به كسر مشاع مانند نصف و ثلث باشد . به صاحب مال ، مالك ، و به كسي كه تجارت مي كند ، عامل مي گويند ، و در تحقّق آن ايجاب و قبول معتبر است ، چه به لفظ باشد يا به فعل ، مثل آن كه مالك مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد ، و عامل به گرفتن مال ، قبول كند .

مسأله 2266 در صحت مضاربه اموري معتبر است :اول: آن كه مالك و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند ، و مالك ممنوع از تصرّف در اموالش به سبب سفاهت يا افلاس نباشد ، و مضاربه با عامل سفيه بدون اذن ولي جايز نيست .

دوم: تعيين سهم سود هر يك از مالك و عامل ، كه مثلا نصف يا ثلث يا ربع و مانند آن باشد .

سوم: آن كه سود بين مالك و عامل باشد ، پس اگر شرط شود كه مقداري از آن براي كسي باشد كه كاري براي شركت انجام نمي دهد ، مضاربه باطل است .

چهارم: آن كه عامل قدرت بر تجارت داشته باشد ، هر چند به كمك گرفتن از ديگري باشد .

مسأله 2267 اقوي آن است كه در صحت مضاربه ، معتبر نيست كه مال ، طلا و نقره مسكوك به سكه معامله باشد ، بلكه به ساير اموال متمحض در ماليت مانند انواع اسكناس هم جايز است ، ولي به مالي كه در ذمه غير مانند مالي كه انسان از ديگري طلب دارد است جايز نيست ، و مضاربه به اجناس و منافع مانند سكونت خانه محلّ اشكال است .

مسأله 2268 در صحت مضاربه معتبر نيست كه مال در تصرّف عامل باشد ، بلكه اگر در تصرّف مالك باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد ، مضاربه صحيح است .

مسأله 2269 چنانچه مضاربه صحيح باشد ، مالك و عامل در سود شريك مي باشند ، و چنانچه به جهت فقدان بعضِ امورِ معتبرِ در صحت ، مضاربه فاسد باشد ، تمام سود مال مالك است ، و مالك بايد اجرة المثل عمل را به عامل بدهد ، و در صورتي كه اجرة المثل بيشتر از سهمي باشد كه در قرار داد براي عامل معين شده ، احتياط واجب آن است كه عامل و مالك در مقدار زايد صلح كنند .

مسأله 2270 در مضاربه ، خسارت و ضرر ، بر مالك است ، و اگر شرط

شود كه خسارت بر عامل يا هر دو باشد ، شرط باطل است ، ولي اگر شرط شود كه عامل ، خسارتي را كه در معامله بر مالك وارد مي شود ، جبران كند و از مال خود به مالك ببخشد ، شرط صحيح است .
مسأله 2271 مضاربه از عقود جايزه است ، و هر يك از مالك و عامل مي توانند مضاربه را در هر حال فسخ كنند ، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن ، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن .
مسأله 2272 عامل نمي تواند سرمايه اي كه از مالك گرفته ، بدون اذن او ، با مال خود يا مال ديگري مخلوط كند ، هر چند به اين عمل ، مضاربه باطل نمي شود ، ولي اگر مال را مخلوط كند و تلف شود ضامن است .
مسأله 2273 خصوصياتي را كه مالك در خريد و فروش معين مي كند مثل آن كه عامل ، كالاي معيني را بخرد ، و به مبلغ معيني بفروشد عامل بايد مراعات نمايد ، وگرنه معامله فضولي است ، و صحت آن متوقف بر اجازه مالك است .
مسأله 2274 اگر مالك ، عامل را در معامله با سرمايه محدود و مقيد نكند ، عامل مي تواند به هر گونه اي كه مصلحت مي داند ، معامله كند .
مسأله 2275 اگر عامل به اذن مالك سفر كند ، و شرط نشده باشد كه هزينه سفر با عامل باشد ، هزينه سفر و آنچه براي تجارت صرف بشود ، از سرمايه برداشت مي شود ، و اگر عامل براي چند مالك كار مي كند ، هزينه به نسبت عملي كه براي هر يك از مالكها انجام مي دهد ، تقسيم مي شود .
مسأله 2276 عامل آنچه را براي مقدمات تجارت و هزينه سفر ، از سرمايه برداشته ، اگر سودي حاصل شود ، از سود كسر و به سرمايه ضميمه مي شود ، و باقي مانده سود را بر طبق قرار داد قسمت مي كنند .
مسأله 2277 در مضاربه معتبر نيست ، مالك يك شخص ، و عامل هم يك شخص باشد ، بلكه مي شود مالك متعدد و عامل يك شخص ، يا عامل متعدد و مالك يك شخص باشد ، چه سهمي كه از سود در عقد مضاربه براي عاملهاي متعدد مقرّر شده ، برابر ، يا متفاوت باشد .
مسأله 2278 اگر دو شخص در سرمايه شريك باشند و عامل يك شخص باشد ، و شرط كنند كه مثلا نصف سود براي عامل باشد ، و نصف ديگر بين دو مالك به تفاضل باشد يعني سهم يكي بيشتر از ديگري باشد با آن كه در سرمايه برابر باشند ، يا شرط كنند كه نصف ديگر بين دو شريك به تساوي باشد ، با آن كه سرمايه يكي از ديگري بيشتر باشد ، مضاربه باطل است ، مگر اين كه سود زايد براي يكي از آن دو در مقابل عملي براي تجارت باشد ، كه در اين صورت صحيح است .
مسأله 2279 اگر مالك يا عامل بميرد ، مضاربه باطل مي شود .

مسأله 2280 جايز نيست عامل بدون اذن مالك ، با سرمايه اي كه از مالك گرفته ، با ديگري قرار داد مضاربه ببندد ، يا كار با سرمايه را به ديگري واگذار كند ، يا ديگري را براي تجارت با سرمايه اجير كند ، و اگر بدون اذن اين تصرّفات انجام شود ، و مالك هم اجازه نكند ، و مال تلف شود ، عامل ضامن است; ولي اجير گرفتن براي مقدمات عمل يا وكيل گرفتن براي انجام آنها مانعي ندارد .
مسأله 2281 هر يك از مالك و عامل مي توانند بر ديگري ، امري را كه شرعاً جايز است ، شرط كنند ، مثل آن كه يكي بر ديگري شرط كند كه مالي بپردازد ، يا كاري انجام دهد ، و وفاي به اين شرط واجب است ، هر چند عامل ، تجارت و عمل را انجام ندهد ، يا انجام داده و سودي حاصل نشده باشد .
مسأله 2282 هرگاه تجارت سود كرد ، عامل سهمي را كه براي او قرار داده شده ، مالك مي شود ، هرچند سود قسمت نشده باشد ، ولي هر گونه ضرر و تلفي كه حاصل شود ، جبران مي شود ، و هنگام ظهور سود معامله ، اگر مالك راضي به قسمت نشد ، عامل حق ندارد او را مجبور به پذيرفتن قسمت كند ، و اگر عامل راضي به قسمت نشد ، مالك مي تواند او را به پذيرفتن قسمت مجبور كند .
مسأله 2283 اگر سود را قسمت كنند ، و بعد از قسمت خسارتي بر سرمايه وارد شود ، وسودي بعد از آن حاصل شود وكمتر از خسارت نباشد ، آن خسارت به آن سود جبران مي شود ، وچنانچه كمتر از خسارت باشد ، عامل بايد آن خسارت رابه سودي كه به قسمت گرفته جبران نمايد ، پس اگر خسارت كمتر از سود باشد ، زايد بر خسارت براي اومي ماند ، واگر بيشترباشد ، مقدار زايد برسود برعهده عامل نيست .
مسأله 2284 تا وقتي عقد مضاربه باقي باشد ، خسارت وارد بر سرمايه ، از سود حاصل از عمل جبران مي شود ، چه سود قبل از خسارت و يا بعد از آن باشد ، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد ، چنانچه قسمتي از سرمايه تلف شود ، آن خسارت به سود جبران مي شود ، و چنانچه تمام سرمايه تلف شود بدون آن كه كسي آن را تلف كند مضاربه باطل مي شود ، و اگر كسي آن را تلف نمايد و تلف كننده بدل آن را بدهد ، مضاربه باطل نمي شود .
مسأله 2285 اگر عامل بر مالك شرط كند كه خسارت وارد بر سرمايه ، از سود جبران نشود ، شرط صحيح است ، و از سهم عامل كسر نمي شود .
مسأله 2286 مالك و عامل همچنان كه گذشت مي توانند عقد مضاربه را هر وقت بخواهند فسخ كنند ، هرچند بعد از عمل و قبل از حصول سود باشد ، ولي اگر عامل به اذن مالك سفر كرده و مقداري از سرمايه را

براي هزينه سفر خرج كرده و بخواهد مضاربه را فسخ كند ، احتياط واجب آن است كه مالك را راضي كند .
مسأله 2287 اگر بعد از حصول سود ، مضاربه فسخ شود ، بايد آن سود بر طبق قرار داد بين مالك و عامل تقسيم شود ، و اگر يك طرف راضي به قسمت نشود ، طرف ديگر حق دارد او را بر قسمت مجبور كند .
مسأله 2288 اگر مضاربه فسخ شود ، و مال مضاربه يا قسمتي از آن دين باشد ، بايد عامل آن را از مديون گرفته و به مالك برگرداند .
مسأله 2289 اگر سرمايه مضاربه نزد عامل باشد و بميرد ، چنانچه عين آن معلوم باشد ، به مالك برمي گردد ، و چنانچه معلوم نباشد ، بايد به قرعه معين شود ، يا مالك با ورثه عامل مصالحه كند .

مسأله 2290 اگر انسان با كسي قرارداد كند كه درختهاي ميوه اي را كه ميوه آن مال خود او است يا اختيار ميوه هاي آن با او است تا مدت معيني به آن كس واگذار نمايد كه تربيت كند و آب دهد و به حصه مشاعي كه قرار مي گذارند از ميوه آن بردارد ، اين قرارداد را مساقات مي گويند .
مسأله 2291 معامله مساقات در درختهايي كه مثل بيد و چنار ميوه نمي دهد صحيح نيست ، و در مثل درخت حنا كه از برگ آن استفاده مي كنند اشكال دارد .
مسأله 2292 در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند ، بلكه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار كند و كسي كه كار مي كند به همين قصد تحويل بگيرد ، معامله صحيح است .
مسأله 2293 مالك و كسي كه تربيت درختها را به عهده مي گيرد بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد كسي آنها را به ناحق اكراه نكرده باشد ، و نيز مالك شرعاً از تصرّف در مالش ممنوع نباشد ، مانند سفيه كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند و كسي كه از طرف حاكم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنين عامل درصورتي كه عملش مستلزم تصرّف در مالش باشد ، و مساقات با سفيه دون اذن ولي جايز نيست .
مسأله 2294 مدت مساقات بايد معلوم باشد و كمتر از زماني كه ميوه به دست مي آيد نباشد ، و اگر اول آن را معين كنند و آخر آن را موقعي قرار دهند كه ميوه آن سال حاصل مي شود ، صحيح است .
مسأله 2295 بايد سهم هر كدام به نحو كسر مشاع مانند نصف يا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند كه مثلا صد من از ميوه ها مال مالك و بقيه مال كسي باشد كه كار مي كند ، معامله باطل است .
مسأله 2296 بايد قرار مساقات را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند ، يا بعد از ظاهر شدن ميوه و پيش از رسيدن آن در صورتي كه كاري مانند آبياري كه براي تربيت درخت و زياد شدن ميوه لازم است باقي مانده باشد ، و در غير اين دو صورت اگر چه احتياج به كاري مانند چيدن ميوه و نگهداري آن داشته باشد ، معامله صحيح نيست ،
بلكه اگر احتياج به آبياري براي زياد شدن و بهتر شدن ميوه نداشته باشد ، هر چند كاري باشد كه براي تربيت درخت لازم است ، صحت معامله محلّ اشكال است .
مسأله 2297 صحت معامله مساقات در ميوه هايي كه ريشه ثابت ندارند

مانند بوته خربزه و خيار محلّ اشكال است .
مسأله 2298 درختي كه از آب باران يا رطوبت زمين استفاده مي كند و به آبياري احتياج ندارد ، اگر در زياد شدن يا بهتر شدن ميوه به كارهاي ديگر ، مانند بيل زدن و كود دادن محتاج باشد ، مساقات در آن صحيح است .
مسأله 2299 دو نفري كه معامله مساقات كرده اند با رضايت يكديگر مي توانند معامله را به هم بزنند ، و نيز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط كنند كه هر دو يا يكي از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد ، مطابق قراري كه گذاشته اند به هم زدن معامله اشكال ندارد ، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطي كنند و به آن شرط عمل نشود ، كسي كه به نفع او شرط كرده اند مي تواند معامله را به هم بزند ، و همچنين مي تواند مثل ساير موارد شروط طرف مقابل را به وسيله حاكم شرع به وفاي به شرط اجبار كند .
مسأله 2300 اگر مالك بميرد ، معامله مساقات به هم نمي خورد و ورثه اش به جاي او هستند .
مسأله 2301 اگر كسي كه تربيت درختها به او واگذار شده بميرد ، چنانچه در عقد شرط نكرده باشند كه خودش آنها را تربيت كند ، ورثه اش به جاي او هستند ، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجير هم نگيرند ، حاكم شرع از مال ميت اجير مي گيرد و حاصل را بين ورثه ميت و مالك قسمت مي كند ، و اگر قرارداد كرده باشند كه خود او درختها را تربيت كند ، با مردن او معامله به هم مي خورد .
مسأله 2302 اگر شرط شود كه تمام حاصل براي مالك باشد ، مساقات باطل است و ميوه مال مالك مي باشد ، و كسي كه كار مي كند نمي تواند مطالبه اجرت نمايد ، ولي اگر باطل بودن مساقات به جهت ديگري باشد ، مالك بايد مزد آبياري و كارهاي ديگر را به مقدار معمول به كسي كه درختها را تربيت كرده بدهد ، و چنانچه مقدار معمول بيشتر از مقدار قرارداد باشد ، لزوم دادن زيادي محلّ اشكال است ، و احوط صلح است .
مسأله 2303 اگر زميني را به ديگري واگذار كند كه در آن درخت بكارد و آنچه عمل مي آيد مال هر دو باشد ، اين معامله كه آن را مغارسه گويند باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمين بوده ، بعد از تربيت هم مال اوست ، و بايد مزد كسي كه آنها را تربيت كرده بدهد ، مگر اين كه اجرت بيشتر از سهمي باشد كه براي عامل معين شده كه در اين صورت لزوم دادن زيادي محلّ اشكال و احتياط در صلح است ، و اگر مال كسي بوده كه آنها را تربيت كرده ، بعد از تربيت هم مال اوست ، و مي تواند آنها را بكند ، ولي گودالهايي را كه به واسطه كندن درختها پيدا شده بايد پر كند و اجاره زمين را از روزي كه درختها را كاشته به صاحب زمين بدهد ، مگر اين كه اجاره زمين از سهمي كه از تربيت درختها براي مالك معين شده

بيشتر باشد ، كه در اين صورت لزوم ادن زايد محلّ اشكال و احوط صلح است .و مالك هم مي تواند او را ملزم نمايد كه درختها را بكند ، و اگر به واسطه كندن درخت عيبي در آن پيدا شود چيزي بر صاحب زمين نيست ، ولي اگر خود صاحب زمين درختها را بكند و عيبي در آنها پيدا شود ، بايد تفاوت قيمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمي تواند او را ملزم كند كه با اجاره يا بدون اجاره درخت را در زمين باقي بگذارد ، و همچنين صاحب زمين نمي تواند صاحب درختها را ملزم نمايد كه با اجاره يا بدون اجاره درختها در زمين او بماند .

كساني كه از تصرّف در مال خود ممنوعند

مسأله 2304 بچه اي كه بالغ نشده شرعاً نمي تواند در مال يا در ذمه خود مثل اين كه ضامن شود يا قرض كند و مانند آن تصرّف نمايد ، و همچنين است نسبت به تصرّف مالي در نفس خود مثل اين كه خود را خواهد 2761 اجاره دهد ، يا در مضاربه يا مزارعه و مانند آن عامل شود و اما حكم وصيت او در مالش در مسأله آمد .
و نشانه بلوغ يكي از سه چيز است : (اول) روييدن موي درشت زير شكم بالاي عورت در پسر .
(دوم) بيرون آمدن مني .
(سوم) تمام شدن پانزده سال قمري در پسر ، و تمام شدن نُه سال قمري در دختر ، و خون حيض ديدن در مورد دختري كه معلوم نيست نُه سال او تمام شده يا نه .
مسأله 2305 روييدن موي درشت در صورت و پشت لب و در سينه و زير بغل و درشت شدن صدا و مانند اينها ، نشانه بالغ شدن نيست ، مگر انسان به واسطه اينها يقين يا اطمينان به بلوغ پيدا كند .
مسأله 2306 ديوانه نمي تواند در مال و ذمه خود تصرّف نمايد ، و همچنين نسبت به تصرّف مالي در نفس خود ، و سفيه يعني كسي كه مال خود را در كارهاي بيهوده صرف مي كند نمي تواند در مال و ذمه خود مثل اين كه ضامن بشود يا قرض كند بدون اذن يا اجازه ولي تصرّف نمايد ، و همچنين نمي تواند در نفس خود بدون اذن يا اجازه ولي تصرّف مالي كند ، مثل اين كه خود را اجاره دهد يا عامل مضاربه يا مزارعه و مانند آن شود ، و مفلس يعني كسي كه به جهت مطالبه طلبكاران به وسيله حاكم شرع از تصرّف در مال خود منع شده است نمي تواند در مال خود بدون اذن يا اجازه طلبكاران تصرّف نمايد .
مسأله 2307 كسي كه گاهي عاقل و گاهي ديوانه است ، تصرّف مالي كه در موقع ديوانگي مي كند ، صحيح نيست .
مسأله 2308 انسان مي تواند در مرضي كه به آن مرض از دنيا مي رود ، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عيال و ميهمان و كارهايي كه اسراف شمرده نمي شود برساند ، و اگر مال خود را به كسي ببخشد يا ارزان تر از قيمت بفروشد ، اگر چه بيشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمايند ، تصرّف او صحيح است .

احكام وكالت

وكالت آن است كه انسان كاري را كه مي تواند در آن دخالت كند و مباشرت در آن معتبر نيست ، به ديگري واگذار نمايد تا از طرف او انجام دهد ، مثلا به ديگري واگذار كند كه خانه او را بفروشد ، يا زني را براي او عقد نمايد ، پس سفيه چون حقّ ندارد در مال خود تصرّف كند ، نمي تواند براي فروش آن كسي را بدون اذن ولي وكيل نمايد ، و همچنين كسي كه به واسطه افلاس به حكم حاكم شرع از تصرّف در مالش منع شده است ، نمي تواند براي تصرّف در مالش وكيل بگيرد مگر به اذن يا اجازه طلبكاران .

مسأله 2309 در وكالت لازم نيست صيغه بخوانند ، و اگر انسان به ديگري بفهماند كه او را وكيل كرده و او هم بفهماند كه قبول نموده مثل آن كه مال خود را به كسي بدهد كه براي او بفروشد و او مال را بگيرد وكالت صحيح است .

مسأله 2310 اگر انسان كسي را كه در شهر ديگر است وكيل نمايد و براي او وكالت نامه بفرستد و او قبول كند ، اگر چه وكالت نامه بعد از مدتي برسد وكالت صحيح است .

مسأله 2311 موكّل يعني كسي كه ديگري را وكيل مي كند و نيز كسي كه وكيل مي شود ، بايد عاقل باشند ، و از روي قصد و اختيار اقدام نمايند ، و اكراه به ناحق نشده باشند ، و در موكّل بلوغ نيز معتبر است ،ولي بچه اي كه بالغ نشده در چيزي كه خودش مي تواند انجام بدهد مي شود وكيل بگيرد ، مانند بچه ده ساله اي كه حقّ دارد وصيت كند .

مسأله 2312 كاري را كه انسان نمي تواند انجام دهد ، يا شرعاً نبايد انجام دهد ، نمي تواند براي انجام آن از طرف ديگري وكيل شود ، مثلا كسي كه در احرام حج است ، چون نبايد صيغه عقد زناشويي را بخواند ، نمي تواند براي خواندن صيغه از طرف ديگري وكيل شود .

مسأله 2313 اگر انسان كسي را براي انجام تمام كارهاي خودش وكيل كند صحيح است ، ولي اگر براي يكي از كارهاي خود وكيل نمايد و آن كار را معين نكند ، وكالت صحيح نيست ، مگر آن كه تعيين را به نظر وكيل واگذار كند ، مثل اين كه بگويد: (تو وكيل هستي در فروش يا اجاره خانه هر كدام را كه اختيار كردي) .

مسأله 2314 اگر وكيل را عزل كند يعني از كار بركنار نمايد بعد از آن كه خبر به او رسيد نمي تواند آن كار را انجام دهد ، ولي اگر پيش از رسيدن خبر آن كار را انجام داده باشد ، صحيح است .

مسأله 2315 وكيل مي تواند از وكالت كناره گيري كند ، اگر چه موكّل غايب باشد .
مسأله 2316 وكيل نمي تواند براي انجام كاري كه به او واگذار شده ديگري را وكيل نمايد ، ولي اگر موكّل به او اجازه داده باشد كه وكيل بگيرد ، به هر طوري كه به او دستور داده مي تواند رفتار نمايد ، پس اگر گفته باشد: (براي من وكيل بگير) بايد از طرف او وكيل بگيرد و نمي تواند كسي را از طرف خودش وكيل كند .
مسأله 2317 اگر وكيل با اجازه موكّل كسي را از طرف او وكيل كند ، نمي تواند آن وكيل را عزل نمايد ، و اگر وكيل اول بميرد يا موكّل او را عزل كند ، وكالت دومي باطل نمي شود .
مسأله 2318 اگر وكيل با اجازه موكّل كسي را از طرف خودش وكيل كند ، موكّل و وكيل اول مي توانند آن وكيل را عزل كنند ، و اگر وكيل اول بميرد يا عزل شود ، وكالت دومي باطل مي شود .
مسأله 2319 اگر چند نفر را براي انجام كاري وكيل كند و به آنها اجازه دهد هر كدام به تنهايي در آن كار اقدام كنند ، هر يك از آنان مي تواند آن كار را انجام دهد ، و چنانچه يكي از آنان بميرد ، وكالت ديگران باطل نمي شود ، ولي اگر نگفته باشد كه با هم يا به تنهايي انجام دهند ، يا گفته باشد كه با هم انجام دهند ، نمي توانند به تنهايي اقدام كنند ، و در صورتي كه يكي از آنان بميرد وكالت ديگران باطل مي شود .
مسأله 2320 اگر وكيل يا موكّل بميرد ، وكالت باطل مي شود ، و نيز اگر چيزي كه براي تصرّف در آن وكيل شده است از بين برود مثل آن كه گوسفندي كه براي فروش آن وكيل شده بميرد وكالت باطل مي شود ، و اگر يكي از آنها ديوانه يا بي هوش شود ، بطلان وكالت به نحوي كه بعد از برطرف شدن ديوانگي و بي هوشي نيز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توكيل جديد باشد ، محلّ اشكال است .
مسأله 2321 اگر انسان كسي را براي كاري وكيل كند و چيزي براي او قرار بگذارد ، بعد از انجام آن كار چيزي را كه قرار گذاشته بايد به او بدهد .
مسأله 2322 اگر وكيل در نگهداري مالي كه در اختيار او است كوتاهي نكند و غير از تصرّفي كه به او اجازه داده اند تصرّف ديگري در آن ننمايد و اتفاقاً آن مال از بين برود ، ضامن عوض آن نيست .
مسأله 2323 اگر وكيل در نگهداري مالي كه در اختيار او است كوتاهي كند ، يا غير از تصرّفي كه به او اجازه داده اند تصرّف ديگري در آن بنمايد و آن مال از بين برود ضامن است ، پس اگر لباسي را كه گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2324 اگر وكيل غير از تصرّفي كه به او اجازه داده اند تصرّف

ديگري در مال بكند ، مثلا لباسي را كه گفته اند بفروش بپوشد و بعد تصرّفي را كه به او اجازه داده اند بنمايد ، آن تصرّف صحيح است .

احکام قرض

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنين از کارهاي مستحب است ، و در قرآن مجيد به آن امر شده ، و قرض دادن به مؤمن قرض دادن به خدا شمرده شده ، و وعده مغفرت به قرض دهنده داده شده ، و در اخبار راجع به آن سفارش شده است ، و از پيغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم)روايت شده که کسي که به برادر مسلمان خود قرض بدهد ، براي او به هر درهمي که قرض داده به وزن کوه احد از کوههاي رضوي و طور سيناء حسنات است ، و اگر با او در طلب قرض مدارا کند بر صراط مانند برق بدون حساب و عذاب مي گذرد ، و کسي که برادر مسلمان به او شکايت کند و قرض ندهد خداوندعزّوجلّ بهشت را بر او حرام مي کند .
و از حضرت صادق (عليه السلام) روايت شده که اگر قرض بدهم براي من محبوب تر است از آن که به مانند آن صدقه بدهم .
مسأله 2325 در قرض لازم نيست صيغه بخوانند ، بلکه اگر چيزي را به قصد قرض به کسي بدهد و او هم به همين قصد بگيرد ، صحيح است .
مسأله 2326 در صورتي که در قرض شرط مدت نشده باشد ، يا بعد از گذشتن مدت باشد ، هر وقت بدهکار بدهي خود را بدهد طلبکار بايد قبول نمايد .
مسأله 2327 اگر در عقد قرض براي پرداخت آن مدتي قرار دهند ، طلبکار نمي تواند پيش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند ، ولي اگر مدت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد مي تواند طلب خود را مطالبه نمايد .
مسأله 2328 اگر طلبکار در موردي که حقّ مطالبه دارد طلب خود را مطالبه کند ، چنانچه بدهکار بتواند بدهي خود را بدهد ، بايد فوراً آن را بپردازد ، و اگر تأخير بيندازد گناهکار است .
مسأله 2329 اگر بدهکار غير از خانه اي که لايق به حال او است و در آن سکني دارد و اثاثيه منزل و چيزهاي ديگري که ناچار از داشتن آنهاست ، چيزي نداشته باشد ، طلبکار نمي تواند طلب خود را از او مطالبه نمايد ، بلکه بايد صبر کند تا بتواند بدهي خود را بدهد .
مسأله 2330 کسي که بدهکار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد ، چنانچه بتواند کاسبي کند و براي او عسر و حرجي نباشد ، واجب است کسب کند و بدهي خود را بدهد .
مسأله 2331 کسي که دسترسي به طلبکار خود ندارد ، چنانچه اميد نداشته باشد که اورا پيدا کند ، بايد طلب اورا از طرف صاحبش به قصد

صدقه به فقير بدهد ، و بنابر احتياط واجب از حاكم شرع اجازه بگيرد ، و اگر طلبكار او سيد نباشد ، احتياط مستحب آن است كه طلب اورا به سيد فقير ندهد .
مسأله 2332 اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب كفن و دفن و بدهي او نباشد ، بايد مالش را به همين مصرفها برسانند ، و به وارث او چيزي نمي رسد .
مسأله 2333 اگر كسي مقداري پول طلا يا نقره قرض كند و قيمت آن كم شود ، چنانچه همان مقدار را كه گرفته پس بدهد كافيست ، و اگر قيمت آن زيادتر گردد ، لازم است همان مقدار را كه گرفته بدهد ، ولي در هر دو صورت اگر بدهكار و طلبكار به غير آن راضي شوند ، اشكال ندارد .
مسأله 2334 اگر مالي را كه قرض كرده از بين نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه كند ، احتياط مستحب آن است كه بدهكار همان مال را به او بدهد .
مسأله 2335 اگر كسي كه قرض مي دهد شرط كند كه زيادتر از مقداري كه مي دهد بگيرد ، مثلا يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد ، يا ده عدد تخم مرغ بدهد كه يازده عدد تخم مرغ بگيرد ، ربا و حرام است ، بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كاري براي او انجام دهد ، يا چيزي را كه قرض كرده با مقداري جنس ديگر پس دهد مثلا شرط كند يك توماني را كه قرض كرده با يك كبريت پس دهد ربا و حرام است ، و نيز اگر با او شرط كند كه چيزي را كه قرض مي گيرد به طور مخصوصي پس دهد مثلا مقداري طلاي نساخته به او قرض بدهد و شرط كند كه ساخته پس بگيرد بازهم ربا و حرام مي باشد ، ولي اگر بدون اين كه شرط كند خود بدهكار زيادتر از آن چه قرض كرده پس بدهد ، اشكال ندارد ، بلكه مستحب است .
مسأله 2336 ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ، و اقوي اين است كه كسي كه قرض ربوي گرفته مالك مي شود هر چند احوط عدم تصرّف در آن است .
مسأله 2337 اگر گندم يا چيزي مانند آن را به قرض ربوي بگيرد و با آن زراعت كند ، اقوي اين است كه حاصلي كه به دست مي آيد مالك مي شود ، ولي احوط عدم تصرّف در آن است .
مسأله 2338 اگر لباسي را بخرد و ثمن آن را از مالي كه به قرض ربوي گرفته ، يا از مال حلالي كه مخلوط با آن مال است به صاحب لباس بدهد ، پوشيدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشكال ندارد ، و همچنين است اگر به فروشنده بگويد كه: (اين لباس را با اين مال مي خرم) هر چند احوط آن است كه آن لباس را استعمال نكند .
مسأله 2339 اگر انسان مقداري پول به كسي بدهد كه در شهر ديگر از

طرف او كمتر بگيرد اشكال ندارد ،و اين را صرف برات مي گويند .
مسأله 2340 اگر مقداري پول به كسي قرض بدهد كه بعد از چند روز در شهر ديگر زيادتر بگيرد مثلا نهصد و نود تومان بدهد كه بعد از ده روز در شهر ديگر هزار تومان بگيرد ربا و حرام است ، ولي اگر كسي كه زيادي را مي گيرد ، در مقابل زيادي جنس بدهد يا عملي انجام دهد ، اشكال ندارد .
مسأله 2341 اگر كسي از ديگري طلبي دارد كه از جنس طلا و نقره يا كشيمني و پيمانه اي نيست
مي تواند آن را به شخص بدهكار يا ديگري به كمتر فروخته و وجه آن را نقد بگيرد ، ولي اگر طلب اسكناس باشد فروختن آن به كمتر در صورتي كه ثمن هم از جنس همان اسكناس باشد ، محلّ اشكال است ، و در صورتي كه از غير آن جنس باشد ، مثل فروش اسكناس ايراني به دولار اشكال ندارد ، و همچنين طلبي را كه از شخص بدهكار دارد مي تواند مبلغي از آن را كسر كند و مابقي را نقد بگيرد .

احكام حواله

مسأله 2342 اگر انسان طلبكار خودرا حواله دهد كه طلب خودرا از ديگري بگيرد و طلبكار قبول نمايد ،بعد از آن كه حواله با شرايطي كه خواهد آمد محقّق شد ، كسي كه به او حواله شده بدهكار مي شود ، و ديگر طلبكار نمي تواند طلبي را كه دارد از بدهكار اولي مطالبه نمايد .
مسأله 2343 بدهكار و طلبكار بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد كسي آنهارا به ناحق اكراه نكرده باشد ، و سفيه يعني كسي كه مال خودرا در كارهاي بيهوده مصرف مي كند نباشند ، مگر اين كه با اذن يا اجازه ولي باشد ، ولي اگر حواله بر برئ يعني شخصي كه به حواله دهنده بدهكار نيست باشد و حواله دهنده سفيه باشد اشكال ندارد ، و همچنين معتبر است بدهكار و طلبكار به واسطه افلاس به حكم حاكم شرع از تصرّف در اموال منع نشده باشند ، و اما اگر حواله بر شخص برئ باشد و حواله دهنده مفلس باشد ، اشكال ندارد .
مسأله 2344 حواله دادن بركسي كه بدهكار نيست ، در صورتي صحيح است كه او قبول كند ، و نيز اگر انسان بخواهد به كسي كه جنسي بدهكار است ، جنس ديگر حواله دهد ، مثلا به كسي كه جو بدهكار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نكند حواله صحيح نيست .
مسأله 2345 موقعي كه انسان حواله مي دهد بايد بدهكار باشد ، پس اگر بخواهد از كسي قرض كند ، تا وقتي از او قرض نكرده نمي تواند اورا به كسي حواله دهد كه آنچه را بعد قرض مي دهد از آن كس بگيرد .
مسأله 2346 حواله دهنده و طلبكار بايد مقدار حواله و جنس آن را بدانند ، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهكار باشد و به او بگويد: (يكي از دو طلب خودرا از فلاني بگير) و آن را معين نكند ، حواله صحيح نيست .
مسأله 2347 اگر بدهي واقعاً معين باشد ولي بدهكار و طلبكار در موقع حواله دادن مقدار يا جنس آن را ندانند ، حواله صحيح است ، مثلا اگر طلب كسي را در دفتر نوشته باشد و پيش از ديدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببيند و به طلبكار مقدار طلبش را بگويد ، حواله صحيح است .
مسأله 2348 طلبكار مي تواند حواله را قبول نكند ، اگرچه كسي كه به او حواله شده فقير نباشد و در پرداختن حواله هم كوتاهي ننمايد .
مسأله 2349 اگر كسي كه به حواله دهنده بدهكار نيست ، حواله را قبول كند ، پيش از پرداختن حوالهنمي تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه كند ، و اگر طلبكار طلب خودرا به مقدار كمتر صلح كند ، كسي كه

حواله را قبول كرده ، فقط همان مقدار را مي تواند از حواله دهنده مطالبه نمايد .
مسأله 2350 بعد از آن كه حواله محقّق شد ، حواله دهنده و كسي كه به او حواله شده نمي توانند حواله رابهم بزنند ، و هرگاه كسي كه به او حواله شده در موقع حواله فقير نباشد ، اگرچه بعد فقير شود طلبكار هم نمي تواند حواله را بهم بزند ، و همچنين است اگر موقع حواله فقير باشد و طلبكار بداند كه فقير است ، ولي اگر نداند فقير است و بعد بفهمد مالدار شده طلبكار مي تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگيرد .
مسأله 2351 اگر بدهكار و طلبكار و كسي كه به او حواله شده در صورتي كه قبول او در صحت حواله معتبر باشد ، مثل اين كه به حواله دهنده بدهكار نباشد يا يكي از آنان براي خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهد ، مطابق قراري كه گذاشته اند مي تواند حواله را بهم بزند .
مسأله 2352 اگر حواله دهنده خودش طلب طلبكار را بدهد ، چنانچه به در خواست كسي كه به او حواله شده و مديون حواله دهنده بوده داده است ، مي تواند چيزي را كه داده از او بگيرد ، و اگر بدون در خواست او داده ، يا اين كه او مديون حواله دهنده نبوده ، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد .

احكام رهن

مسأله 2353 رهن آن است كه كسي كه حقّ مالي براي ديگري بر عهده اوست مقداري از مال خودرا وثيقه بگذارد كه اگر حقّ اورا ندهد ، صاحب حقّ بتواند حقّ خودرا از آن مال استيفاء كند ، مانند اين كه بدهكار مقداري از مال خودرا وثيقه بگذارد ، كه اگر طلب اورا ندهد ، طلبش را از آن مال بدست آورد .
مسأله 2354 در رهن لازم نيست صيغه بخوانند ، و همين قدر كه بدهكار مال خودرا به قصد گرو به طلبكار بدهد و طلبكار هم به همين قصد بگيرد ، رهن صحيح است .
مسأله 2355 گرو دهنده و گرو گيرنده بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد كسي آنهارا به ناحق اكراه نكرده باشد ، و گرو دهنده مفلس و سفيه نباشد ، مگر با اذن و اجازه طلبكاران مفلس و ولي سفيه ، و معني سفيه و مفلّس در مسأله 2306 گذشت .
مسأله 2356 انسان مالي را مي تواند گرو بگذارد كه شرعاً بتواند در آن تصرّف كند ، و اگر مال ديگري را با اذن يا اجازه او گرو بگذارد صحيح است .
مسأله 2357 چيزي را كه گرو مي گذارند بايد بشود از آن استيفاء دين نمود هر چند مملوك نباشد مانند زميني كه متعلق حقّ التحجير است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند ، رهن باطل است .
مسأله 2358 فوايد چيزي را كه گرو مي گذارند مال مالك آن است و مراد از مالك در اين مسائل اعم از صاحب حقّ است .
مسأله 2359 گرو گيرنده نمي تواند در مالي كه گرو گرفته بدون اجازه مالك تصرّف كند ، و همچنين مالك بدون اذن گرو گيرنده نمي تواند در آن مال تصرّفي كند كه با حقّ او منافات داشته باشد . فرموده اند: (اگر طلبكار چيزي را كه گرو برداشته با اجازه اعلي الله مقامهم مسأله 2360 جمعي از فقهاء بدهكار بفروشد ، عوض آن هم مثل خود مال گرو مي باشد ، و همچنين است در صورتي كه بدون اجازه او بفروشد و
بعد بدهكار امضاء كند) ولي اين حكم محلّ اشكال است ، مگر اين كه در ضمن عقدي اگرچه خود آن بيع باشد شرط شود كه بدهكار عوض را گرو بگذارد ، كه در اين صورت بر او واجب مي شود به شرط خود و فا كند ، يا شرط شود كه عوض گرو باشد ، كه در اين صورت به خود شرط عوض گرو مي شود .
مسأله 2361 اگر موقعي كه بايد بدهي خودرا بدهد طلبكار مطالبه كند و

او ندهد ، طلبكار در صورتي كه وكالت در فروش و برداشت طلب خود داشته باشد ، مي تواند مالي را كه گرو برداشته بفروشد و طلب خودرا بردارد ، و در صورتي كه وكالت نداشته باشد ، بايد از بدهكار اجازه بگيرد ، و اگر دسترسي به او ندارد از حاكم شرع اجازه
بگيرد ، و اگر دسترسي به حاكم شرع نباشد از عدول مؤمنين ، و در هر صورت اگر زيادي داشته باشد بايد زيادي را به بدهكار بدهد .
مسأله 2362 اگر بدهكار غير از خانه اي كه مناسب شأن اوست و در آن نشسته و اثاثيه منزل و چيزهاي ديگري كه ناچار از داشتن آنهاست چيز ديگري نداشته باشد ، طلبكار نمي تواند طلب خودرا از او مطالبه نمايد ، ولي مالي را كه گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثيه باشد طلبكار مي تواند بفروشد و طلب خود را بردارد .

احكام ضمان

مسأله 2363 اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهي کسي را بدهد ، ضامن شدن او در صورتي صحيح است که به هر لفظي اگرچه عربي نباشد يا به عملي به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تورا بدهم ، و طلبکار هم قبول کند ، و راضي بودن بدهکار شرط نيست .
مسأله 2364 ضامن و طلبکار بايد عاقل و بالغ باشند ، و بايد کسي هم آنهارا به ناحقّ اکراه نکرده باشد و سفيه و مفلس نباشند ، مگر به اذن يا اجازه ولي سفيه و طلبکاران مفلس . و اين شرطها در بدهکار معتبر نيست ، بنابر اين اگر کسي ضامن شود که بدهي بچه يا ديوانه يا سفيه يا مفلس را بدهد ، صحيح است .
مسأله 2365 هرگاه براي ضامن شدن خودش شرطي قرار دهد ، مثلا بگويد: (اگر بدهکار قرض تورا نداد من ضامنم) صحت ضمان محلّ اشکال است .
مسأله 2366 کسي که انسان ضامن بدهي او مي شود بايد بدهکار باشد ، پس اگر کسي بخواهد از ديگري قرض کند ، تا وقتي قرض نکرده نمي شود ضامن او شد .
مسأله 2367 در صورتي انسان مي تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهي همه در واقع معين باشند ، پس اگر دو نفر از کسي طلبکار باشند و انسان بگويد: (من ضامن هستم که طلب يکي از شماهارا بدهم) چون معين نکرده که طلب کدام را مي دهد ، ضامن شدن او باطل است ، و نيز اگر کسي از دو نفر طلبکار باشد و شخصي بگويد: (من ضامن هستم که بدهي يکي از آن دو نفر را به تو بدهم) چون معين نکرده که بدهي کدام را مي دهد ، ضامن شدن او باطل مي باشد ، و همچنين اگر کسي از ديگري مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصي بگويد: (من ضامن يکي از دو طلب تو هستم) و معين نکند که ضامن گندم است يا پول ، صحيح نيست .
مسأله 2368 اگر طلبکار طلب خودرا به ضامن ببخشد ، ضامن نمي تواند ازبدهکار چيزي بگيرد ، و اگر مقداري از آن را ببخشد ، نمي تواند آن مقداررا مطالبه نمايد .
مسأله 2369 اگر انسان ضامن شود که بدهي کسي را بدهد ، نمي تواند از ضامن شدن خود برگردد .
مسأله 2370 ضامن و طلبکار بنابر احتياط واجب نمي توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند .

مسأله 2371 هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبكار را بدهد ، اگرچه بعد فقير شود طلبكار نمي تواند ضامن بودن اورا بهم بزند و طلب خودرا از بدهكار اول مطالبه نمايد ، و همچنين است اگر در آن موقع نتواند طلب اورا بدهد ، ولي طلبكار بداند و به ضامن شدن او راضي شود .
مسأله 2372 اگر انسان در موقعي كه ضامن مي شود نتواند طلب طلبكار را بدهد و طلبكار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود ، مي تواند ضامن بودن اورا به هم بزند ، ولي اگر پيش از آن كه طلبكار ملتفت شود ضامن قدرت پيدا كرده باشد ، چنانچه بخواهد ضامن بودن اورا به هم بزند اشكال دارد .
مسأله 2373 اگر كسي بدون اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي اورا بدهد ، نمي تواند از او چيزي بگيرد .
مسأله 2374 اگر كسي با اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي اورا بدهد ، مي تواند مقداري را كه ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نمايد ، ولي اگر به جاي جنسي كه بدهكار بوده جنس ديگري به طلبكار او بدهد ، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد ، مثلا اگر ده من گندم بدهكار باشد و ضامن ده من برنج بدهد ، نمي تواند برنج را از او مطالبه نمايد ، ولي اگر خودش راضي شود كه برنج بدهد اشكال ندارد .

احكام كفالت

مسأله 2375 كفالت آن است كه انسان متعهد شود هر وقت طلبكار بدهكار را خواست به او تسليم كند ، و به كسي كه اين طور متعهد مي شود كفيل مي گويند .
مسأله 2376 كفالت در صورتي صحيح است كه كفيل به هر لفظي اگرچه عربي نباشد يا به عملي به طلبكار بفهماند كه من متعهدم هر وقت بدهكار خودرا بخواهي به تو تسليم كنم ، و طلبكار يا ولي او هم قبول نمايد .
مسأله 2377 كفيل بايد عاقل و بالغ باشد ، و بايد سفيه و مفلس نباشد در صورتي كه مستلزم تعهد به مال باشد ، مگر با اذن يا اجازه ولي سفيه و طلبكاران مفلس ، و اورا بر كفالت به ناحقّ اكراه نكرده باشند ، و بتواند كسي را كه كفيل او شده حاضر نمايد .
مسأله 2378 يكي از پنج چيز كفالت را بهم مي زند :اول: كفيل بدهكار را به طلبكار تسليم نمايد ، يا بدهكار خودش را تسليم كند ، يا شخص ديگري اورا تسليم نمايد و طلبكار هم قبول كند .
دوم: طلب طلبكار داده شود .
سوم: طلبكار از طلب خود بگذرد ، يا به ديگري به بيع يا صلح يا حواله و مانند اينها منتقل كند .
چهارم: بدهكار بميرد . پنجم: طلبكار كفيل را از كفالت آزاد كند .
مسأله 2379 اگر كسي به زور يا به حيله اي بدهكاررا از دست طلبكار رها كند ، چنانچه طلبكار دسترسي به او نداشته باشد ، كسي كه بدهكار را رها كرده بايد اورا به طلبكار تسليم كند ، و اگر تسليم نكرد بايد طلب او را بپردازد .

احکام ودیعه (امانت)

مسأله 2380 اگر انسان مال خودرا به کسي بدهد و بگويد: (نزد تو امانت باشد) و او هم قبول کند ، يا بدون اين که حرفي بزنند صاحب مال بفهماند که مال را براي نگهداري به او مي دهد و او هم به قصد نگهداري کردن بگيرد ، بايد به احکام وديعه که مي آيد عمل نمايند .
مسأله 2381 امانت دار و کسي که مال را امانت مي گذارد بايد هردو عاقل باشند ، پس اگر انسان مالي را پيش ديوانه امانت بگذارد ، يا ديوانه مالي را پيش کسي امانت بگذارد ، صحيح نيست .
و کسي که مال خودش را امانت مي گذارد بايد بالغ باشد ، و جايز است بچه مميز مال ديگري را با اذنش نزد کسي امانت بگذارد ، و امانت گذاشتن نزد بچه مميز در صورتي که متمکّن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مستلزم تصرّف در مال بچه نباشد ، اشکال ندارد .
و معتبر است کسي که مال خودش را امانت مي گذارد سفيه و مفلس نباشد ، مگر با اذن يا اجازه ولي سفيه و طلبکاران مفلس ، ولي امانت گذاشتن نزد سفيه و مفلس در صورتي که مستلزم تصرّف آنها در مال خودشان نباشد مانعي ندارد ، و در صورت استلزام با اذن يا اجازه ولي و طلبکاران اشکال ندارد .
مسأله 2382 اگر از بچه اي چيزي را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند ، بايد آن را به صاحبش بدهد ، و اگر آن چيز مال خود بچه است و ولي اجازه امانت گذاشتن آن را نداده باشد ، لازم است آن مال را به ولي او برساند ، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهي کند و تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد ، و همچنين است اگر امانت گذار ديوانه باشد .
مسأله 2383 کسي که نمي تواند امانت را نگهداري نمايد ، در صورتي که امانت گذار ملتفت حال او نباشد ، نبايد امانت را قبول کند .
مسأله 2384 اگر انسان به صاحب مال بفهماند که براي نگهداري مال او حاضر نيست ، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود ، کسي که امانت را قبول نکرده ضامن نيست ، ولي احتياط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداري نمايد .
مسأله 2385 کسي که چيزي را امانت مي گذارد ، هر وقت بخواهد مي تواند آن را پس بگيرد ، و کسي هم که امانت را قبول مي کند هر وقت بخواهد مي تواند آن را به صاحبش برگرداند .
مسأله 2386 اگر انسان از نگهداري امانت منصرف شود و وديعه را به هم بزند ، بايد هرچه زودتر مال را به صاحب آن يا وکيل يا ولي صاحبش

برساند ، يا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداري نيست ، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2387 کسي که امانت را قبول مي کند ، اگر براي آن جاي مناسبي ندارد ، بايد جاي مناسب تهيه نمايد و طوري آن را نگهداري کند که مردم نگويند در نگهداري آن کوتاهي نموده است ، و اگر در جايي که مناسب نيست بگذارد و تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2388 کسي که امانت را قبول مي کند ، اگر تعدي کند يعني زياده روي نمايد ، مثل آن که مرکبي که نزد او به امانت گذاشته شده بدون اذن صاحبش سوار شود و يا تفريط کند يعني در نگهداري آن کوتاهي نمايد ، مثل آن که آن را در جايي بگذارد که اطمينان از آن نباشد که کسي بفهمد و آن را ببرد ضامن است ، و چنانچه تلف شود بايد عوض آن را اگر مثلي است مثل و اگر قيمي است قيمتش را بدهد ، و در غير اين دو صورت ضامن نيست .
مسأله 2389 اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جايي را معين کند ، و به کسي که امانت را قبول کرده بگويد که بايد مال را در اينجا حفظ کني و اگر احتمال هم بدهي که از بين برود نبايد آن را به جاي ديگر ببري ، جايز نيست آن را به جاي ديگر ببرد ، و اگر ببرد ضامن است .
مسأله 2390 اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جايي را معين کند ، و کسي که امانت را قبول کرده بداند آن محلّ در نظر صاحب مال خصوصيتي نداشته ، بلکه يکي از موارد حفظ آن بوده ، مي تواند آن را به جاي ديگري که مال در آن جا محفوظ تر يا مثل محلّ اولي است ببرد ، و چنانچه مال در آن جا تلف شود ضامن نيست .
مسأله 2391 اگر صاحب مال ديوانه شود ، کسي که امانت را قبول کرده بايد فوراً امانت را به ولي او برساند ، و يا به ولي او خبر دهد ، و اگر بدون عذر شرعي مال را به ولي او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهي کند و مال تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2392 اگر صاحب مال بميرد ، امانت دار بايد فوراً مال را به وارث او برساند ، يا به وارث او خبر دهد ، و چنانچه بدون عذر شرعي مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهي کند ، و مال تلف شود بايد عوض آن را بدهد ، ولي اگر براي آن که بفهمد کسي که مي گويد من وارث ميتم راست مي گويد يا نه ، يا ميت وارث ديگري دارد يا نه ، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهي کند و مال تلف شود ، چيزي برعهده او نيست .
مسأله 2393 اگر صاحب مال بميرد و چند وارث داشته باشد ، کسي که امانت را قبول کرده بايد مال را به همه ورثه بدهد ، يا به کسي بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند ، پس اگر بدون اجازه

ديگران تمام مال را به يكي از ورثه بدهد ، ضامن سهم ديگران است ، و اگر نسبت به مال وصي هم معين كرده باشد ، اجازه
او هم معتبر است .
مسأله 2394 اگر كسي كه امانت را قبول كرده بميرد يا ديوانه شود ، وارث يا ولي او بايد هرچه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد ، يا امانت را به او برساند .
مسأله 2395 هرگاه امانت دار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند ، اگر اطمينان دارد كه امانت به صاحبش مي رسد ، مثل اين كه وارث او امين بوده و از امانت اطّلاع دارد ، و همچنين اطمينان دارد كه صاحبش راضي به ماندن آن نزد ورثه مي باشد لازم نيست امانت را به صاحب آن يا وكيل يا ولي او برساند ، و يا وصيت كند ، هرچند احوط آن است كه امانت را به صاحب آن يا وكيل يا ولي او برساند ، و اگر ممكن نيست ، آن را به حاكم شرع بدهد .
و در غير اين صورت بايد به هر طريقي كه ممكن است حقّ را به صاحبش يا وكيل يا ولي او برساند ، و اگر ممكن نشد وصيت كند و شاهد بگيرد و به وصي و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصيات مال و محلّ آن را بگويد .
مسأله 2396 اگر امانت دار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند و به وظيفه اي كه در مسأله پيش گذشت عمل نكند ، چنانچه آن امانت از بين برود ، بايد عوضش را بدهد ، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد و مرض او خوب شود ، يا بعد از مدتي پشيمان شود و وصيت كند ، هر چند مال بعد از وصيت تلف شود .

احكام عاريه

مسأله 2397 عاريه آن است كه انسان مال خودرا به ديگري بدهد كه بدون عوض از آن استفاده كند .
مسأله 2398 لازم نيست در عاريه صيغه بخوانند ، و اگر مثلا لباس را به قصد عاريه به كسي بدهد و او هم به همين قصد بگيرد ، صحيح است .
مسأله 2399 عاريه دادن چيز غصبي و چيزي كه مال انسان است ولي منفعت آن متعلّق حقّ يا ملك ديگري است مثل آن كه آن را اجاره داده باشد در صورتي صحيح است كه مالك چيز غصبي يا كسي كه منفعت ملك يا متعلّق حقّ اوست به عاريه دادن راضي باشد .
مسأله 2400 چيزي را كه منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره كرده مي تواند به كسي كه بر آن مال مورد اطمينان است ، يا به اذن مالك عاريه بدهد ، ولي اگر در اجاره شرط كرده باشند كه خودش از آن استفاده كند ، نمي تواند آن را به ديگري عاريه دهد .
مسأله 2401 اگر ديوانه و بچه مال خودرا عاريه بدهند صحيح نيست ، و همچنين عاريه دادن سفيه و مفلس مال خودرا صحيح نيست ، مگر با اذن يا اجازه ولي سفيه و طلبكاران مفلس ، و اگر ولي مصلحت بداند مال كسي را كه بر او ولايت دارد عاريه دهد ، اشكال ندارد .
مسأله 2402 اگر در نگهداري چيزي كه عاريه كرده كوتاهي نكند ، و در استفاده از آن زياده روي هم ننمايد ، و اتّفاقاً آن چيز تلف شود ، ضامن نيست ، ولي چنانچه شرط كنند كه اگر تلف شود عاريه كننده ضامن باشد ، يا چيزي را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2403 اگر طلا و نقره را عاريه نمايد و شرط كند كه اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نيست .
گذشت . 2392 مسأله 2404 اگر عاريه دهنده بميرد ، عاريه گيرنده وظيفه اش همان است كه در مسأله 2405 اگر عاريه دهنده طوري شود كه شرعاً نتواند در مال خود تصرّف كند مثلا ديوانه شود
گذشت . 2391 وظيفه عاريه كننده همان است كه در مسأله 2406 عاريه عقد جايز است ، و عاريه دهنده و كسي كه عاريه كرده مي توانند هر وقت بخواهند عاريه را به هم بزنند ، بنابراين عاريه دهنده مي تواند آنچه را كه عاريه داده پس بگيرد ، مگر در موردي كه زميني را براي دفن ميت عاريه داده باشد كه بعد از دفن نمي تواند زمين را به نبش قبر ميت پس بگيرد .
مسأله 2407 عاريه دادن چيزي كه استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است ، و همچنين است عاريه دادن ظرف طلا و نقره به جهت

خوردن و آشاميدن بلكه بنابر احتياط واجب براي ساير استعمالات هر چند زينت نمودن باشد .
مسأله 2408 عاريه دادن گوسفند براي استفاده از شير و پشم آن ، و عاريه دادن حيوان نر براي كشيدن بر ماده صحيح است .
مسأله 2409 اگر چيزي را كه عاريه كرده به مالك يا وكيل يا ولي او بدهد و بعد آن چيز تلف شود ، عاريه كننده ضامن نيست ، ولي اگر بدون ا جازه صاحب مال يا وكيل يا ولي او آن را به جايي ببرد ، اگرچه جايي باشد كه صاحبش معمولا به آن جا مي برده مثل آن كه اسب را در اصطبلي كه صاحبش براي آن درست كرده ببندد ضامن است ، و در صورت تلف بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2410 اگر چيز نجس را براي كاري كه شرط آن پاكي است عاريه دهد مثلا ظرف نجس را عاريه دهد كه در آن غذا بخورند بايد نجس بودن آن را به كسي كه عاريه مي كند بگويد ، و اگر لباس نجس را براي نماز خواندن عاريه دهد ، لازم نيست نجس بودن آن را اطّلاع دهد ، مگر در صورتي كه عاريه كننده بخواهد با لباس پاك واقعي نماز بخواند ، كه احتياط واجب آن است كه نجس بودنش را به او اطّلاع دهد .
مسأله 2411 چيزي را كه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن نمي تواند به ديگري اجاره يا عاريه دهد .
مسأله 2412 اگر چيزي را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن به ديگري عاريه دهد ، چنانچه كسي كه اول آن چيزرا عاريه كرده بميرد يا ديوانه شود ، عاريه دومي باطل نمي شود .
مسأله 2413 اگر بداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است ، بايد آن را به صاحبش برساند ، و نمي تواند به عاريه دهنده بدهد .
مسأله 2414 اگر مالي را كه مي داند غصبي است عاريه كند و از آن استفاده اي ببرد و در دست اواز بين برود ، مالك مي تواند عوض مال و عوض استفاده اي را كه عاريه كننده برده از او يا از كسي كه مال را غصب كرده مطالبه كند ، و اگر از عاريه كننده بگيرد ، او نمي تواند چيزي را كه به مالك مي دهد از عاريه دهنده مطالبه نمايد .
مسأله 2415 اگر نداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است و در دست او از بين برود ، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگيرد ، او هم مي تواند آنچه را كه به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد ، ولي اگر چيزي را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد ، يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چيز از بين برود عوضش را بدهد ، نمي تواند عوض آن را كه به صاحب مال مي دهد از عاريه دهنده مطالبه نمايد .

احکام هبه

هبه عبارت است از تمليك عين مجاناً بدون اين كه در مقابل عين عوضي دريافت كند وبخشيده شده بايد عين اگر چه بنحو مشاع باشد ، نه منفعت ، وچه در خارج باشد يا در ذمه ، در صورتي كه به غير كسي كه در ذمه اوست ببخشد ، واگر به كسي كه آن عين در ذمه اوست ببخشد ، ذمه مديون بريء مي شود ، و نمي تواند به آن چه بخشيده رجوع كند .
اين كتاب را به تو : مسأله 2416 در هبه ايجاب وقبول معتبر است ، چه به لفظ باشد مثل آن كه بگويد يا به فعل باشد ، مثل آن كه كتاب را به قصد قبول كردم : وكسي كه به او بخشيده شده بگويد بخشيدم بخشش به طرف بدهد ، واو هم به قصد قبول بگيرد .
مسأله 2417 معتبر است هبه كننده عاقل وبالغ وقاصد باشد ،وبر هبه اكراه نشده باشد ، وبه واسطه سفاهت وافلاس ممنوع از تصرّف در مالش نباشد ، ومالك مالي باشد كه مي بخشد ،يا بر آن ولايت داشته باشد ، وگرنه آن هبه فضولي است وصحت آن منوط به اجازه كسي است كه اجازه او معتبر است .
مسأله 2418 در هبه قبض معتبر است ، پس اگر مالي را به كسي ببخشد ، تا به قبض او ندهد ، هبه محقّق نمي شود ، وبايد كسي كه مال به او بخشيده شده ، به اذن هبه كننده قبض كند ، ولي اگر آن چه را بخشيده ، در تصرّف كسي باشد كه به او بخشيده ، كفايت از قبض مي كند . وقبض در غير منقول مانند خانه وزمين به اين است كه مانع از تصرّف را برطرف كند ، ومال را در استيلاي كسي كه به او بخشيده قرار دهد ، ودر منقول به اين است كه به طرف بدهد ، وطرف هم از او بگيرد .
مسأله 2419 اگر مالي را به كسي كه به حد بلوغ نرسيده يا به ديوانه ببخشد ، معتبر است ولي آن دو قبول كند ، وآن مال را قبض نمايد ، ولي اگر ولي به آن دو ببخشد ، ودر دست خودش باشد ، بودن آن مال در تصرّف ولي از قبض كفايت مي كند .
مسأله 2420 اگر به يكي از ارحام خويشاوندان خود مالي ببخشد ، بعد از آن كه به قبض او داد ، نمي تواند رجوع كند و پس بگيرد ، وهمچنين است در صورتي كه هبه كننده بر كسي كه به او هبه شده ، شرط كند ، وبه آن شرط عمل شود ، يا كسي كه به او هبه شده ، در مقابل هبه عوضي به هبه كننده بدهد . ودر غير موارد ذكر شده تا عين مالي كه هبه شده باقي باشد ، مي تواند مال بخشيده شده را پس بگيرد ، ولي
اگر تلف شده يا آن را به ديگري منتقل كرده ، يا تغييري در عين داده مثل

آن كه اگر پارچه بوده ، آن را رنگ كرده باشد نمي تواند پس بگيرد .
مسأله 2421 زن وشوهر در لزوم هبه ، حكم رحم را ندارند .
مسأله 2422 اگر مالي را به كسي ببخشد ، ودر ضمن آن بر آن كس شرط كند كه مالي به او بدهد يا كاري كه جايز باشد براي او انجام دهد ، بايد كسي كه بر او شرط شده ، به آن شرط عمل كند ، وهبه كننده قبل از عمل به شرط مي تواند رجوع نمايد ، وهمچنين اگر كسي كه براو شرط شده ، به شرط عمل نكند ، ويا نتواند به آن شرط عمل نمايد ، هبه كننده مي تواند رجوع كند .
مسأله 2423 اگر هبه كننده يا كسي كه مال به او هبه شده ، قبل از قبض بميرد ، هبه باطل مي شود .
مسأله 2424 اگر هبه كننده بعد از قبض دادن بميرد ، ورثه نمي توانند رجوع كنند ، و همچنين اگر كسي كه مال به او بخشيده شده بميرد ، هبه كننده نمي تواند رجوع نمايد .
از بخششي كه كردم : مسأله 2425 همچنان كه رجوع به گفتن محقّق مي شود مثل آن كه بگويد به فعل نيز محقّق مي شود ، مثل آن كه به قصد رجوع از طرف بگيرد ، يا آن چه را بخشيده به قصد برگشتم رجوع به ديگري واگذار نمايد ، ودر تحقّق رجوع ، دانستن كسي كه مال به او هبه شده ، معتبر نيست .
مسأله 2426 مالي را كه به شخصي بخشيده ، اگر در ملك آن شخص ، زيادي منفصل يا قابل انفصال پيدا كند مثل آن كه گوسفند برّه آورد ، يا درخت ميوه دهد مال آن شخص است ، واگر هبه كننده ، در هبه مثل گوسفند ودرخت ، رجوع كند ، نمي تواند برّه وميوه را از آن شخص پس بگيرد .

احکام غصب

احكام غصب

غصب آن است كه انسان از روي ظلم بر مال يا حقّ كسي مسلّط شود ، و اين يكي از گناهان بزرگ است كه اگر كسي انجام دهد در قيامت به عذاب سخت گرفتار مي شود .
از حضرت پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله وسلم) روايت شده است كه: هركس يك وجب زمين از ديگري غصب كند ، در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مي اندازند .
مسأله 2609 اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاي ديگري كه براي عموم ساخته شده استفاده كنند ، حقّ آنان را غصب نموده ، و همچنين است اگر كسي در مسجد جايي را براي خود بگيرد و ديگري نگذارد از آن جا استفاده نمايد .
مسأله 2610 چيزي را كه انسان پيش طلبكار گرو مي گذارد بايد پيش او بماند كه اگر طلب او را ندهد طلب خودرا از آن به دست آورد ، پس اگر پيش از آن كه طلب او را بدهد آن چيزرا از او بگيرد ، حقّ او را غصب كرده است .
مسأله 2611 مالي را كه نزد كسي گرو گذاشته اند ، اگر ديگري غصب كند صاحب مال و طلبكار مي توانند چيزي را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند ، و چنانچه آن چيزرا از او بگيرند باز هم در گرو است ، و اگر آن چيز از بين برود و عوض آن را بگيرند ، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مي باشد .
مسأله 2612 اگر انسان چيزي را غصب كند ، بايد به صاحبش برگرداند ، و اگر آن چيز از بين برود بايد عوض آن را به او بدهد .
مسأله 2613 اگر از آنچه غصب كرده منفعتي به دست آيد مثلا از گوسفندي كه غصب كرده برّه اي پيدا شود مال صاحب مال است ، و نيز كسي كه مثلا خانه اي را غصب كرده ، اگرچه در آن ننشيند بايد اجاره آن را بدهد .
مسأله 2614 اگر از بچه يا ديوانه چيزي را كه مال آنها است غصب كند ، بايد آن را به ولي او بدهد ، و اگر از بين رفته بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2615 هرگاه دو نفر باهم چيزي را غصب كنند ، اگر هريك مسلّط بر نصف آن باشد ، هركدام ضامن نصف آن است ، و اگر بر تمام آن مسلّط باشد ، هركدام ضامن تمام آن است .
مسأله 2616 اگر چيزي را كه غصب كرده با چيز ديگري مخلوط كند مثلا گندمي را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد چنانچه جدا كردن آنها ممكن

است ، اگرچه زحمت داشته باشد بايد جدا كند و به صاحبش برگرداند .
مسأله 2617 اگر شخصي چيزي را غصب كند كه در آن صنعتي بكار رفته باشد مانند طلايي كه آن را گوشواره ساخته باشند و آن را خراب كند ، بايد ماده آن را با قيمت آن صنعت و صفت به صاحبش بدهد ، و اگر قيمت ماده بعد از خرابي از قيمت آن قبل از خرابي كمتر شده باشد بايد ما به التفاوت را هم بپردازد ، و چنانچه بگويد آن را مثل اولش مي سازم ، مالك ملزم نيست قبول كند ، و مالك هم نمي تواند او را الزام كند كه مثل اولش بسازد .
مسأله 2618 اگر چيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود مثلا طلايي را كه غصب كرده گوشواره بسازد چنانچه صاحب مال بگويد مال را به همين صورت بده ، بايد به او بدهد ، و نمي تواند براي زحمتي كه كشيده مزد بگيرد ، و همچنين بدون اجازه مالك حقّ ندارد آن را به صورت اولش در آورد ، و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اولش در آورد ، ضمانت قيمت آن صفت محلّ اشكال و احوط صلح است .
مسأله 2619 اگر چيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود و صاحب مال بگويد بايد آن را به صورت اول در آوري ، واجب است آن را به صورت اولش در آورد ، و چنانچه قيمت آن به واسطه تغيير دادن از اولش كمتر شود بايد تفاوت آن را به صاحبش بدهد . مسأله 2620 اگر در زميني كه غصب كرده زراعت كند يا درخت بنشاند ، زراعت و درخت و ميوه آن مال خود اوست ، و چنانچه صاحب زمين راضي نباشد كه زراعت و درخت در زمين او بماند ، كسي كه غصب كرده بايد
فوراً زراعت يا درخت خودرا اگرچه ضرر نمايد از زمين بكند ، و نيز بايد اجاره زمين را در مدتي كه زراعت و درخت در آن بوده ، بلكه اجاره قبل از آن مدت را از زمان غصب به صاحب زمين بدهد ، و خرابيهايي را كه در زمين پيدا شده درست كند ، مثلا جاي درختهارا پر نمايد ، و اگر به واسطه اينها قيمت زمين از اولش كمتر شود بايد تفاوت آن را هم بدهد ، و نمي تواند صاحب زمين را ملزم كند كه زمين را به او بفروشد يا اجاره دهد ، و نيز صاحب زمين نمي تواند او را ملزم كند كه درخت يا زراعت را به او بفروشد .
مسأله 2621 اگر صاحب زمين راضي شود كه زراعت و درخت در زمين او بماند ، كسي كه آن را غصب كرده لازم نيست درخت و زراعت را بكند ، ولي بايد اجاره آن زمين را از وقتي كه غصب كرده تا وقتي كه صاحب زمين راضي شده بدهد .
مسأله 2622 اگر چيزي كه غصب كرده از بين برود ، در صورتي كه قيمي باشد يعني خصوصيات افراد صنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولا تفاوت داشته باشد ، مانند حيوانات بايد قيمت آن را بدهد ، و چنانچه قيمت

بازار آن از زمان غصب تا زمان اداي قيمت اختلاف داشته باشد بنابر احتياط واجب بالاترين قيمتي را كه از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد ، و احتياط مستحب آن است كه بالاترين قيمت از زمان غصب تا زمان اداي قيمت را بدهد .
مسأله 2623 اگر چيزي را كه غصب كرده و از بين رفته مثلي باشد يعني خصوصيات افراد صنف آن معمولا از جهت ارزش و رغبت عقلاء تفاوت ندارد ، مانند حبوبات بايد مثل همان چيزي را كه غصب كرده در خصوصيات نوعي و صنفي بدهد ، مثلا اگر گندم ديم غصب كرده نمي تواند گندم آبي بدهد ، و همچنين اگر گندم ديم اعلا بوده ، نمي تواند پست را بدهد .
مسأله 2624 اگر چيزي را كه مثل گوسفند است غصب نمايد و از بين برود ، چنانچه قيمت بازار آن فرق نكرده ولي در مدتي كه پيش او بوده چاق شده باشد ، بايد قيمت گوسفند چاق را بدهد .
مسأله 2625 اگر چيزي را كه غصب كرده ديگري از او غصب نمايد و از بين برود ، صاحب مال مي تواندعوض آن را از هر يك از آنان بگيرد ، يا از هركدام مقداري از عوض آن را بگيرد ، و چنانچه عوض مال را از اولي بگيرد ، اولي مي تواند آنچه را داده از دومي بگيرد ، ولي اگر از دومي بگيرد ، او نمي تواند آنچه را كه داده از اولي بگيرد .
مسأله 2626 اگر خريد و فروشي كه مي شود يكي از شرطهاي معامله در آن نباشد ، مثلا چيزي را كه بايد مقدار آن معلوم باشد با جهل به مقدار بفروشد معامله باطل است ، و چنانچه فروشنده و خريدار با قطع نظر از معامله راضي باشند كه در مال يكديگر تصرّف كنند ، اشكال ندارد ، وگرنه چيزي را كه از يكديگر گرفته اند بايد به همديگر برگردانند ، و در صورتي كه مال هريك در دست ديگري تلف شود ، چه بداند معامله باطل است و چه نداند ، بايد عوض آن را بدهد ، پس اگر مثلي است مثل آن را بدهد ، و اگر قيمي است قيمت وقتي را كه تلف شده بدهد ، هرچند احوط آن است كه بالاترين قيمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد ، و احوط از آن اين است كه بالاترين قيمت از زمان گرفتن تا زمان اداي قيمت را بدهد .
مسأله 2627 هرگاه مالي را از فروشنده بگيرد كه آن را ببيند يا مدتي نزد خود نگه دارد تا اگر پسنديد بخرد ، در صورتي كه آن مال تلف شود ، حكم بضمان عوض آن محلّ اشكال و احوط صلح است .

احکام مالي که انسان آن را پيدا مي کند

احكام مالي كه انسان آن را پيدا مي كند

مسأله 2628 چنانچه انسان مال گم شده اي كه حيوان نباشد پيدا كند ، در صورتي كه نشانه اي نداشته باشد كه به واسطه آن صاحبش هرچند بين چند نفر معين معلوم شود ، و قيمت آن از يك درهم يعني 6 نخود نقره سكه دار كمتر باشد ، جايز است آن را بردارد و تملّك كند و تفحص از مالكش لازم نيست ، ولي احتياط مستحب آن است كه از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد .
مسأله 2629 اگر مالي پيدا كند كه نشانه دارد و قيمت آن از يك درهم كمتر است ، چنانچه صاحب آن معلوم باشد هرچند در بين افراد معين تا رضايت او را نداند نمي تواند بدون اجازه او بردارد ، و اگر صاحب آن به هيچ وجه معلوم نباشد ، مي تواند براي خود بردارد ، و بنابر احتياط واجب هر وقت صاحبش پيدا شد در صورتي كه تلف نشده خود مال را ، و در صورتي كه تلف شده عوض آن را به او بدهد .
مسأله 2630 هرگاه چيزي كه پيدا كرده نشانه اي دارد كه به واسطه آن مي تواند صاحبش را پيدا كند ، چه صاحب آن مسلمان باشد يا كافري كه مالش محترم است ، در صورتي كه قيمت آن چيز به مقدار يك درهم برسد ، بايد از روزي كه آن را پيدا كرده تا يك سال در محلّ اجتماع مردم اعلان كند .
مسأله 2631 اگر انسان خودش نخواهد إعلان كند ، مي تواند به كسي كه اطمينان دارد بگويد كه از طرف او اعلان نمايد .
مسأله 2632 اگر تا يك سال اعلان كند و صاحب مال پيدا نشود ، در صورتي كه آن مال را در غير حرم مكّه پيدا كرده باشد ، مي تواند آن را براي صاحبش نگه دارد كه هر وقت پيدا شد به او بدهد ، يا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، يا براي خود بردارد ، ولي هرگاه صاحبش پيدا شد حقّ دارد بگيرد ، و اگر آن مال را در حرم
پيدا كرده باشد بايد از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد .
مسأله 2633 بعد از آن كه يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد ، اگر مال را براي صاحبش نگهداري كند و از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده و تعدي يعني زياده روي هم ننموده ، ضامن نيست ، ولي اگر براي خود برداشته و از بين رفته ، در صورتي كه مالك پيدا شود و مطالبه كند ضامن است ، و اگر صدقه داده باشد ، صاحب مال مخير است بين آن كه به صدقه راضي شود يا عوض مالش را بگيرد و ثواب صدقه براي صدقه دهنده باشد .

مسأله 2634 كسي كه مالي را پيدا كرده ، اگر عمداً به دستوري كه گذشت اعلان نكند ، گذشته از اين كه معصيت كرده ، تكليف ساقط نشده و بايد به همان دستور اعلان كند .
مسأله 2635 اگر ديوانه يا بچه نابالغ چيزي كه بايد اعلان شود پيدا كند ، ولي او مي تواند به دستور مذكور اعلان نمايد ، ولي اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب مي شود ، و پس از يك سال يا آن را براي صاحبش نگهداري كند ، و يا براي صغير يا ديوانه تملّك كند ، و يا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، و اگر صاحبش پيدا شد و راضي به صدقه نشد ، ولي بنابر احتياط واجب عوض آن را از مال خودش بپردازد .
مسأله 2636 اگر انسان در بين سالي كه اعلان مي كند از پيدا شدن صاحب مال نااميد شود ، تملّك آن اشكال دارد ، ولي مي تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و بنابر احتياط واجب از حاكم شرع اذن بگيرد .
مسأله 2637 اگر در بين سالي كه اعلان مي كند مال از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده يا تعدي يعني زياده روي كرده باشد ضامن است ، و اگر كوتاهي نكرده و زياده روي هم ننموده ضامن نيست .
مسأله 2638 اگر مالي پيدا كند كه قيمت آن به يك درهم مي رسد و تعريفش ممكن نيست مثل اينكه مال نشانه دارد ولي در جايي پيدا كند كه معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پيدا نمي شود ، يا نشانه دار نباشد مي تواند از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد ، و بنابر احتياط واجب به اذن حاكم شرع باشد .
مسأله 2639 اگر چيزي را پيدا كند و به خيال اين كه مال خود او است بردارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، احكام گمشده كه در مسائل قبل گذشت بر آن جاري است .
مسأله 2640 لازم نيست موقع اعلان جنس چيزي را كه پيدا كرده بگويد ، بلكه همين قدر كه بگويد چيزي پيدا كرده ام كافيست ، مگر در صورتي كه بدون ذكر جنس ، اعلان از جهت تأثير در التفات كسي كه مالش را گم كرده بي فايده باشد .
مسأله 2641 اگر كسي چيزي را پيدا كند و ديگري بگويد مال من است و نشانه هاي آن را بگويد ، در صورتي بايد به او بدهد كه اطمينان داشته باشد مال اوست ، ولازم نيست نشانه هايي را كه بيشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نيست بگويد .
مسأله 2642 اگر قيمت چيزي كه پيدا كرده به يك درهم برسد ، چنانچه اعلان نكند و در مسجد يا جاي ديگري بگذارد و آن چيز از بين برود يا ديگري آن را بردارد ، كسي كه آن را پيدا كرده ضامن است .
مسأله 2643 هرگاه چيزي را پيدا كند كه تا يك سال قابل ماندن نيست مانند ميوه و سبزيجات بنابر احتياط واجب تا زماني كه آسيبي به آن نرسد

نگه دارد ، و چنانچه صاحبش پيدا نشد به اذن حاكم شرع يا وكيل او ، و در صورت نبودن اين دو به اذن عدول مؤمنين در صورتي كه ميسر باشد آن را قيمت كند و بفروشد ، يا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد ، و بنابر احتياط واجب از زمان پيدا شدن تا يك سال اعلان كند ، و در صورت گذشت عمل نمايد . 2632 پيدا نشدن صاحبش به آنچه كه در مسأله
مسأله 2644 اگر چيزي را كه پيدا كرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد ، در صورتي كه قصدش اين باشد كه صاحب آن را پيدا كند و به او بدهد ، اشكال ندارد ، وگرنه تصرّف او هرچند به همراه داشتن باشد حرام است ، ولي وضو و نمازش به صرف اين كه آن چيز همراه او باشد باطل نمي شود .

مسأله 2645 اگر كفش شخصي را ببرند و كفش ديگري به جاي آن بگذارند ، چنانچه بداند يا از قرائن اطمينان كند كفشي كه مانده مال كسي است كه كفش او را برده ، و راضي است كه كفشش را عوض كفشي كه برده است بردارد ، مي تواند به جاي كفش خودش بردارد ، و همچنين است اگر بداند كه كفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولي در اين فرض بايد قيمت آن از كفش خودش بيشتر نباشد ، وگرنه نسبت به زيادي قيمت حكم مجهول المالك جاري است ، ودر غير اين دو صورت حكم مجهول المالك بر آن كفش جاري خواهد بود .

مسأله 2646 اگر مالي كه در دست انسان است مجهول المالك باشد يعني صاحب آن معلوم نباشد هرچند در بين افراد معيني و گمشده بر آن مال صدق نكند ، لازم است صاحب آن را جستجو كند تا از پيداشدنش نا اميد شود ، و پس از مأيوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد ، و بنا بر احتياط واجب به اذن حاكم شرع باشد ، واگر بعد صاحبش پيدا شود ضامن نيست .

احکام نذر و عهد

احكام نذر و عهد

مسأله 2704 نذر آن است كه انسان براي خدا ملتزم شود كه كار خيري را به جا آورد ، يا كاري را كه نكردن آن بهتر است ترك كند .
مسأله 2705 در نذر بايد صيغه خوانده شود ، و لازم نيست آن را به عربي بخوانند ، پس اگر بگويد: (چنانچه مريض من خوب شود ، براي خدا بر من است كه ده تومان به فقير بدهم) نذر او صحيح است .
مسأله 2706 نذر كننده بايد بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختيار خود نذر كند ، بنابراين كسي كه به واسطه عصباني شدن بي اختيار نذر كرده يا او را بر نذر اكراه كرده باشند نذر او صحيح نيست .
مسأله 2707 مفلس شخصي كه حاكم شرع او رااز تصرّف در اموالش منع كرده و سفيه كسي كه مال خودرا در كارهاي بيهوده مصرف مي كند اگر نذر كند مالي به فقير بدهد صحيح نيست .
مسأله 2708 اگر شوهر از نذر كردن زن جلوگيري نمايد ، زن نمي تواند در صورتي كه وفاء به نذرش منافي با حقّ شوهر باشد نذر كند ، بلكه بدون اذن شوهر در اين صورت نذر زن باطل است ، و صحت نذر زن در مال خودش بدون اذن شوهر در غير حج يا زكات يا احسان به پدر و مادر يا صله ارحام محلّ اشكال است .
مسأله 2709 اگر زن با اجازه شوهر نذر كند ، شوهرش نمي تواند نذر او را بهم بزند ، يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيري نمايد .
مسأله 2710 اگر فرزند بدون اجازه پدر يا با اجازه او نذر كند بايد به آن نذر عمل نمايد ، ولي اگر پدر يا مادر از عملي كه نذر كرده منعش كنند نذر او صحيح نيست .
مسأله 2711 انسان كاري را مي تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد ، بنابراين كسي كه مثلا نمي تواند پياده كربلا برود اگر نذر كند پياده برود نذر او صحيح نيست .
مسأله 2712 اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهي را انجام دهد ، يا كار واجب يا مستحبي را ترك كند ، نذر ا و صحيح نيست .
مسأله 2713 اگر نذر كند كه كار مباحي را انجام دهد يا ترك نمايد ، چنانچه به جا آوردن آن و تركش از هر جهت مساوي باشد نذر او صحيح نيست و اگر انجام آن از جهتي بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر كند ، مثلا نذر كند غذايي را بخورد كه براي عبادت قوت بگيرد نذر او صحيح است ، و نيز اگر ترك آن از جهتي بهتر باشد و انسان براي همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد مثلا براي آن كه دخانيات مضرّ است نذر كند كه آن را

استعمال نكند نذر او صحيح مي باشد .
مسأله 2714 اگر نذر كند نماز واجب خودرا در جايي بخواند كه بخودي خود ثواب نماز در آن جا زياد نيست ، مثل آن كه نذر كند نمازرا در اطاق بخواند ، چنانچه نماز خواندن در آن جا از جهتي بهتر باشد مثلا به واسطه اين كه خلوت است انسان حضور قلب پيدا مي كند نذر او به آن جهت صحيح است .
مسأله 2715 اگر نذر كند عملي را انجام دهد ، بايد همان طور كه نذر كرده به جا آورد ، پس اگر نذر كند كه روز اول ماه صدقه بدهد ، يا روزه بگيرد ، چنانچه قبل از آن روز يا بعد از آن به جا آورد كفايت نمي كند ، و نيز اگر نذر كند كه وقتي مريض او خوب شد صدقه بدهد ، چنانچه پيش از آن كه خوب شود صدقه را بدهد كافي نيست .
مسأله 2716 اگر نذر كند روزه بگيرد ولي وقت و مقدار آن را معين نكند ، چنانچه يك روز روزه بگيرد كافيست ، و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيات آن را معين نكند ، اگر يك نماز دو ركعتي بخواند كفايت مي كند ، و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معين نكند ، اگر چيزي بدهد كه بگويند صدقه داده ، به نذر عمل كرده است ، و اگر نذر كند كاري براي خدا به جا آورد در صورتي كه يك نماز به جاآورد يا يك روز روزه بگيرد يا چيزي صدقه بدهد ، نذر خودرا انجام داده است .
مسأله 2717 اگر نذر كند روز معيني را روزه بگيرد ، بايد همان روز را روزه بگيرد ، و در صورتي كه عمداً روزه نگيرد بايد گذشته از قضاي آن روز كفّاره هم بدهد ، و كفّاره اش كفّاره مخالفت قسم است چنانچه در مسأله 2734) خواهد آمد ولي درآن روز اختياراً مي تواند مسافرت كند و روزه را نگيرد ، و چنانچه در سفر باشد لازم) نيست قصد اقامه كرده و روزه بگيرد ، و در صورتي كه از جهت سفر يا مرض روزه نگيرد لازم است روزه را قضا كند ، و همچنين بنابر احتياط واجب اگر از جهت حيض روزه نگيرد ، و در هر صورت كفّاره ندارد .
مسأله 2718 اگر انسان از روي اختيار به نذر خود عمل نكند بايد كفّاره بدهد .
مسأله 2719 اگر نذر كند كه تا وقت معيني عملي را ترك كند ، بعد از گذشتن آن وقت مي تواند آن عمل را به جا آورد ، و اگر پيش از گذشتن آن وقت از روي فراموشي يا ناچاري انجام دهد چيزي بر او واجب نيست ، ولي بازهم لازم است كه تا آن وقت آن عمل را به جا نياورد ، و چنانچه دوباره پيش از رسيدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد بايد كفّاره بدهد .
مسأله 2720 كسي كه نذر كرده عملي را ترك كند و وقتي براي آن معين نكرده است ، اگر از روي فراموشي يا ناچاري يا غفلت آن عمل را انجام

دهد كفّاره بر او واجب نيست ، ولي بعد هر وقت از روي اختيار آن را به جا آورد بايد كفّاره بدهد .
مسأله 2721 اگر نذر كند كه در هر هفته روز معيني مثلا روز جمعه را روزه بگيرد ، چنانچه يكي از جمعه ها عيد فطر يا قربان باشد ، يا در روز جمعه عذر ديگري مانند سفر يا مرض براي او پيدا شود ، بايد آن روز را روزه نگيرد و قضاي آن را به جا آورد ، و همچنين است بنابر احتياط واجب اگر از جهت حيض روزه نگيرد . مسأله 2722 اگر نذر كند مقدار معيني صدقه بدهد ، چنانچه پيش از دادن صدقه بميرد لازم نيست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند ، ولي احتياط مستحب اين است كه بالغين از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف ميت صدقه بدهند .
مسأله 2723 اگر نذر كند به فقير معيني صدقه بدهد ، نمي تواند آن را به فقير ديگر دهد ، و اگر آن فقير بميرد احتياط مستحب آن است كه به ورثه او بدهد .
مسأله 2724 اگر نذر كند به زيارت يكي از امامان مثلا به زيارت حضرت ابي عبدالله (عليه السلام) مشرّف شود ، چنانچه به زيارت امام ديگر برود كافي نيست ، و اگر به واسطه عذري نتواند آن امام را زيارت كند ، چيزي بر او واجب نيست .
مسأله 2725 كسي كه نذر كرده زيارت برود و غسل زيارت و نماز آن را نذر نكرده ، لازم نيست آنهارا به جا آورد .
مسأله 2726 اگر براي حرم يكي از امامان يا امامزادگان نذر كند و مصرف معيني را در نظر نگرفته باشد بايد آن را در تعمير و روشنايي و فرش حرم و مانند اينها مصرف كند .
مسأله 2727 اگر براي خود امام (عليه السلام) چيزي نذر كند ، چنانچه مصرف معيني را قصد كرده بايد به همان مصرف برساند ، و اگر مصرف معيني را قصد نكرده بايد به مصرفي برساند كه نسبتي با امام (عليه السلام)داشته باشد ، مانند زوار فقير ، يا مصارف حرم آن امام (عليه السلام) از قبيل تعمير و مانند آن ، و يا آنچه موجب تكريم و تعظيم آن امام (عليه السلام)است ، و احتياط مستحب آن است كه ثواب آن را هم هديه براي آن امام (عليه السلام) كند ، و همچنين است اگر چيزي را براي امام زاده اي نذر كند .
مسأله 2728 گوسفندي را كه براي صدقه يا براي يكي از امامان نذر كرده اند ، اگر پيش از آن كه به مصرف نذر برسد شير بدهد ، يا بچه بياورد ، مال كسي است كه آن را نذر كرده ، ولي پشم گوسفند و مقداري كه چاق مي شود جزء نذر است .
مسأله 2729 هرگاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود يا مسافر او بيايد عملي را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب

شده يا مسافر آمده است ، عمل كردن به نذر لازم نيست .
مسأله 2730 اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خودرا به سيد شوهر دهد ، بعد از آن كه دختر به تكليف رسيد ، اختيار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد .
مسأله 2731 هرگاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعي خود برسد كار خيري را انجام دهد بعد از آن كه حاجتش بر آورده شد ، بايد آن كاررا انجام دهد ، و نيز اگر بدون آن كه حاجتي داشته باشد عهد كند كه عمل خيري را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب مي شود ، و همچنين است بنا بر احتياط واجب در هر دو صورت اگر آن كار مباح باشد .
مسأله 2732 در عهد هم مثل نذر بايد صيغه خوانده شود ، و متعلّق عهد نبايد مرجوح باشد ، ولي اعتبار رجحان در متعلّق آن چنانكه مشهور فرموده اند محلّ اشكال است .
مسأله 2733 اگر به عهد خود عمل نكند بايد كفّاره بدهد ، يعني يك بنده آزاد كند ، يا شصت فقير را سير كند ، يا دو ماه پي در پي روزه بگيرد .

احکام قسم خوردن

احكام قسم خوردن

مسأله 2734 اگر قسم بخورد که کاري را انجام دهد يا ترك کند ، مثلاً قسم بخورد که روزه بگيرد يا دخانيات استعمال نکند ، چنانچه عمداً مخالفت کند ، بايد کفّاره بدهد ، يعني يك بنده آزاد کند ، يا ده فقير را سير کند ، يا آنان را بپوشاند ، و اگر اينهارا نتواند بايد سه روز پي در پي روزه بگيرد . مسأله 2735 قسم چند شرط دارد : (اول) کسي که قسم مي خورد بايد بالغ و عاقل باشد و از روي قصد و اختيار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچه و ديوانه و مست و کسي که اکراهش کرده اند درست نيست ، و همچنين است اگر در حال عصباني بودن بي قصد قسم بخورد ، و قسم سفيه و مفلس در صورتي که مستلزم تصرّف در مال باشد صحيح نيست .

(دوم) کاري را که براي انجام آن قسم مي خورد بايد حرام يا مکروه نباشد ، و کاري را که قسم مي خورد ترك کند بايد واجب يا مستحب نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل يا ترك مباحي که مصلحتي در دين يا دنيا در آن نباشد محلّ اشکال است .

(سوم) به يکي از اسمهاي خداوند عالم قسم بخورد که به غير ذات مقدس او گفته نمي شود ، مانند (خدا) و (الله) ، و نيز اگر به اسمي قسم بخورد که به غير خدا هم مي گويند ولي به قدري به خدا گفته مي شود که هروقت کسي آن اسم را بگويد ذات مقدس حقّ در نظر مي آيد ، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحيح است ، بلکه

به اسمي هم که بر خدا و بر غير خدا گفته مي شود اگر خدا را قصد کند و قسم بخورد ، بنا بر احتياط واجب به آن قسم عمل کند .

(چهارم) قسم را به زبان بياورد ، و اگر آن را بنويسد يا در قلبش قصد کند صحيح نيست ، ولي آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است .

(پنجم) عمل کردن به قسم براي او ممکن باشد ، و اگر موقعي که قسم مي خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود ، از وقتي که عاجز مي شود قسم او به هم مي خورد ، و همچنين است اگر عمل کردن به نذر يا قسم يا عهد به قدري مشقّت پيدا کند که نشود آن را تحمل کرد .

مسأله 2736 اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگيري کند ، يا شوهر از قسم خوردن زن جلوگيري نمايد ، قسم آنان صحيح نيست .

مسأله 2737 اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد ، پدر و شوهر مي توانند قسم آنان را بهم بزنند ، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازه پدر يا شوهر صحيح نيست .

مسأله 2738 اگر انسان از روي فراموشي يا ناچاري يا غفلت به قسم عمل نكند ، كفّاره بر او واجب نيست ، و همچنين است اگر اكراهش كنند كه به قسم عمل ننمايد ، و قسمي كه آدم وسواسي مي خورد مثل اين كه مي گويد: والله الآن مشغول نماز مي شوم ، و به واسطه وسواس مشغول نمي شود ، اگر وسواس او طوري باشد كه بي اختيار به قسم عمل نكند كفّاره ندارد .
مسأله 2739 كسي كه قسم مي خورد كه حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مكروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ مي باشد ، ولي اگر براي اين كه خودش يا مسلمان ديگري را از شرّ ظالمي نجات دهد قسم دروغ بخورد اشكال ندارد ، بلكه گاهي واجب مي شود ، اما اگر بتواند توريه كند يعني موقع قسم خوردن طوري نيت كند كه دروغ نشود احتياط واجب اين است كه توريه نمايد ، مثلا اگر ظالمي بخواهد كسي را اذيت كند و از انسان بپرسد كه او را ديده اي و انسان يك ساعت قبل او را ديده باشد ، بگويد نديده ام و قصد كند كه از پنج دقيقه پيش نديده ام .

مسأله 2740 اگر كسي چيزي را وقف كند خود او و ديگران نمي توانند آن را ببخشند يا بفروشند و كسي گذشت ، فروختن آن اشكال 2123 و 2122 هم از آن ارث نمي برد ، ولي در بعضي از موارد كه در مسأله ندارد .
مسأله 2741 لازم نيست صيغه وقف را به عربي بخوانند ، بلكه اگر مثلا بگويد: (خانه خود را وقف كردم) كفايت مي كند ، و همچنين انشاء وقف به عمل نيز محقّق مي شود ، مثل اين كه حصيري را به قصد وقف بودن در مسجد بيندازد ، و يا جايي را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه يا چيزي را كه بر فقراء يا سادات و امثال اينها وقف نمايند ، قبول كردن كسي در صحت وقف معتبر نيست ، بلكه در اوقاف خاصه هم مثل وقف بر اولاد اقوي عدم اعتبار قبول است هرچند قبول احوط است .
مسأله 2742 اگر ملكي را براي وقف معين كند و پيش از انشاء وقف پشيمان شود يا بميرد ، وقف واقع نمي شود .
مسأله 2743 كسي كه مالي را وقف مي كند ، بايد از موقع انشاء وقف ، مال را براي هميشه وقف كند ، و اگر مثلا بگويد اين مال بعد از مردن من وقف باشد ، چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف نبوده صحيح نيست ، و نيز اگر بگويد تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد ، يا بگويد تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد
و دوباره وقف باشد ، و قف صحيح نيست .
مسأله 2744 وقف خاص در صورتي صحيح است كه مال وقف را به تصرّف كسي كه براي او وقف شده يا وكيل يا ولي او بدهند ، ولي اگر چيزي را بر اولاد صغير خود وقف كند ، و از طرف آنان قبض و حيازت نمايد وقف صحيح است .
مسأله 2745 در اوقاف عامه از قبيل مدارس و مساجد و امثال اينها قبض معتبر نيست هرچند احوط است ، و قبض محقّق مي شود به اين كه مثلا در وقف مسجد ، يك نفر در آن مسجد نماز بخواند يا در وقف مقبره ، كسي در آن جا دفن شود .
مسأله 2746 وقف كننده بايد بالغ باشد ، و صحت وقف صبي مميز مأذون از طرف ولي در صورتي كه مصلحت باشد بعيد نيست ، و همچنين بايد عاقل و با قصد باشد و كسي او را اكراه نكرده باشد ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف كند ، بنا بر اين سفيه يعني كسي كه مال خودرا در كارهاي بيهوده مصرف مي كند و همچنين مفلس كه از طرف حاكم شرع ممنوع از

تصرّف در مال است ، اگر چيزي را وقف كنند نافذ نيست ، مگر با اجازه ولي و طلبكاران .
مسأله 2747 اگر مالي را براي بچه اي كه در شكم مادر است و هنوز به دنيا نيامده وقف كند صحت آن محلّ اشكال است ، ولي اگر براي اشخاصي كه فعلا موجودند و بعد از آنها براي كساني كه بعد به دنيا مي آيند وقف نمايد اگرچه در موقعي كه وقف محقّق مي شود در شكم مادر هم نباشند مثلا چيزي را بر اولاد خود وقف كند كه بعد از آنان وقف نوه هاي او باشد و هر دسته اي بعد از دسته ديگر از وقف استفاده كنند صحيح است .
مسأله 2748 اگر چيزي را بر خودش وقف كند مثل آن كه دكّاني را وقف كند كه عايدي آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمايند صحيح نيست ، ولي اگر مثلا مالي را بر فقراء وقف كند و خودش فقير شود ، مي تواند از منافع وقف استفاده نمايد .
مسأله 2749 اگر براي چيزي كه وقف كرده متولّي معين كند اختيار وقف با كسي است كه واقف معين كرده ، و اگر معين نكند ، چنانچه بر افراد مخصوصي مثلا بر اولاد خود وقف كرده باشد ، در صورتي كه بالغ باشند اختيار با خود آنان است ، و اگر بالغ نباشند اختيار با ولي ايشان است ، ولي در تصرّفاتي كه مربوط به مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازه حاكم شرع معتبر است .
مسأله 2750 اگر ملكي را مثلا بر فقراء يا سادات وقف كند ، يا وقف كند كه منافع آن به مصرف خيرات برسد ، در صورتي كه براي آن ملك متولّي معين نكرده باشد ، اختيار آن با حاكم شرع است .
مسأله 2751 اگر ملكي را بر افراد مخصوصي مثلا بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه اي بعد از طبقه ديگر از آن استفاده كنند ، چنانچه متولّي وقف آن را اجاره دهد و بميرد اجاره باطل نمي شود ، ولي اگر متولّي نداشته باشد و يك طبقه از كساني كه ملك بر آنها وقف شده ، آن را اجاره دهند و در بين مدت اجاره بميرند ، چنانچه طبقه بعدي آن اجاره را امضاء نكنند اجاره باطل مي شود ، و در صورتي كه مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مي تواند مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان بگيرد .
مسأله 2752 اگر ملك وقف خراب شود ، از وقف بودن بيرون نمي رود ، مگر آن كه متعلّق وقف عنواني باشد كه به زوال آن عنوان متعلّقي براي وقف نماند ، مانند آن كه خانه را وقف كند براي استفاده از سكناي آن مادامي كه خانه به اين هيئت باقي است ، كه در اين صورت به زوال آن عنوان وقف باطل مي شود و به واقف و با نبودن او به ورثه بر مي گردد .
مسأله 2753 ملكي كه به نحو مشاع مقداري از آن وقف است و مقداري

از آن وقف نيست ، اگر متولّي خاص داشته باشد متولّي با مالك قسمتي كه وقف نيست مي توانند آن ملك را با نظر خبره قسمت كنند ، و در صورتي كه متولّي خاص نداشته باشد حاكم شرع با مالك ، متصدي قسمت مي شوند .
مسأله 2754 اگر متولّي وقف در مال موقوفه خيانت كند حاكم شرع اميني را به او ضميمه مي نمايد كه مانع از خيانتش گردد ، و در صورتي كه ممكن نباشد مي تواند به جاي او متولّي اميني معين نمايد .
مسأله 2755 فرشي را كه براي حسينيه وقف كرده اند نمي شود براي نماز به مسجد ببرند ، اگرچه آن مسجد نزديك حسينيه باشد .
مسأله 2756 اگر ملكي را براي تعمير مسجدي وقف نمايند ، چنانچه آن مسجد احتياج به تعمير ندارد و انتظار هم نمي رود كه احتياج به تعمير پيدا كند به نحوي كه نگهداشتن عايدات آن ملك براي تعمير عقلايي نباشد صحت چنين وقفي محلّ اشكال است .
مسأله 2757 اگر ملكي را وقف كند كه عايدي آن را خرج تعمير مسجد نمايند و به امام جماعت و به كسي كه در آن مسجد اذان مي گويد بدهند ، در صورتي كه بدانند يا اطمينان داشته باشند كه براي هر يك چه مقدار معين كرده بايد همان طور مصرف كنند و اگر يقين يا اطمينان نداشته باشند ، بايد اول مسجد را تعمير كنند
و اگر چيزي زياد آمد ، بنا بر احتياط واجب امام جماعت و كسي كه اذان مي گويد در تقسيم با يكديگر صلح نمايند .

احکام وصیت

احكام وصيت

مسأله 2758 وصيت آن است كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براي او كارهايي انجام دهند ، يا بگويد بعد از مرگش چيزي از مال او ملك كسي باشد ، يا اين كه چيزي از مال او را به كسي تمليك يا وقف يا صرف در خيرات و مبرّات كنند ، يا براي اولاد خود و كساني كه اختيار آنان با اوست ، قيم و سرپرست معين كند ، و كسي را كه به او وصيت مي كنند وصي مي گويند .
مسأله 2759 كسي كه نمي تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خودرا بفهماند ، براي هركاري مي تواند وصيت كند ، بلكه كسي هم كه مي تواند حرف بزند اگر با اشاره اي كه مقصودش را بفهماند وصيت كند صحيح است .
مسأله 2760 اگر نوشته اي بامضاء يا مهر ميت ببينند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد كه براي وصيت كردن نوشته بايد مطابق آن عمل كنند .
مسأله 2761 كسي كه وصيت مي كند بايد عاقل باشد و بر وصيت اكراه نشده باشد ، و وصيت بچه ده ساله در صورتي كه مميز و وصيتش عقلايي باشد در ثلث مالش براي ارحامش و امور خيريه نافذ است ، و بنابر احتياط واجب به وصيت پسر هفت ساله مميز در مقدار كمي از مالش در مصرفي كه سزاوار باشد عمل شود ، و وصيت سفيه در مواردي كه مستلزم تصرّف در مال است نافذ نيست .
مسأله 2762 كسي كه به قصد خودكشي مثلا زخمي به خود زده يا سمي خورده است و به واسطه آن بميرد ، وصيت او در مالش صحيح نيست ، ولي اگر وصيت قبل از آن عمل باشد ، صحيح است .
مسأله 2763 اگر انسان وصيت كند كه چيزي از اموالش مال كسي باشد ، در صورتي كه آن شخص وصيت را قبول كند ، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصي باشد ، آن چيز را بعد از مردن موصي مالك مي شود ، بلكه ظاهر اين است كه قبول معتبر نيست ، و فقط رد وصيت مانع است .
مسأله 2764 هرگاه انسان نشانه هاي مرگ را در خود ببيند ، نسبت به امانتهاي مردم بايد به وظيفه اي گذشت عمل كند ، و اگر به مردم بدهكار است و موقع دادن آن بدهي رسيده و طلبكار 2395 كه در مسأله مطالبه مي كند بايد بدهد ، و اگر خودش نمي تواند بدهد يا موقع دادن بدهي او نرسيده يا طلبكار مطالبه نمي كند
بايد اطمينان به اداي دين پيدا كند هرچند به وصيت كردن و شاهد گرفتن بر

آن باشد .
مسأله 2765 كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند ، اگر خمس و زكات و مظالم بدهكار است و نمي تواند فوراً بدهد ، چنانچه از خودش مال دارد يا احتمال مي دهد كسي آنهارا ادا نمايد ، بايد وصيت كند ، و همچنين است اگر حج بر او واجب باشد .
مسأله 2766 كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند ، اگر نماز و روزه قضا دارد بايد براي انجام آنها وصيت كند ، مثل اين كه وصيت كند كه از مال خودش براي آنها اجير بگيرند ، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد كسي تبرّعاً انجام بدهد بازهم واجب است وصيت نمايد ، و اگر قضاي نماز و روزه او به تفصيلي كه در مسأله1398
گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد ، بايد به او اطّلاع دهد .
مسأله 2767 كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند اگر مالي پيش كسي دارد يا در جايي پنهان كرده است كه ورثه نمي دانند ، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بين برود بايد به آنان اطّلاع دهد ، و لازم نيست براي بچه هاي صغير خود قيم و سرپرست معين كند ، و لي در صورتي كه بدون قيم مالشان از بين مي رود ، يا خودشان ضايع مي شوند ، بايد براي آنان قيم اميني معين نمايد .
مسأله 2768 وصي بايد عاقل باشد ، و احوط اين است كه بالغ نيز باشد ، ولي در صورت انضمام به بالغ ، كه بعد از بلوغ با وصي ديگر در انجام امور شريك شود ، اشكال ندارد ، و وصي شخص مسلمان در صورتي كه مستلزم ولايت بر مسلمان باشد مانند قيمومت بر اولاد صغارش بايد مسلمان باشد . و وصي بايد در امور مربوط به غير موصي مانند اداي حقوق واجبه و تصرّف در مال صغار و مانند اينها مورد اطمينان باشد ، ولي در امور مربوط به موصي در غير واجبات مانند اين كه وصيت كند كه ثلثش را در خيرات صرف كند لازم نيست مورد اطمينان باشد .
مسأله 2769 اگر كسي چند وصي براي خود معين كند ، چنانچه اجازه داده باشد كه هركدام به تنهايي به وصيت عمل كند ، لازم نيست در انجام وصيت از يكديگر اجازه بگيرند ، و اگر اجازه نداده باشد چه گفته باشد كه همه با هم به وصيت عمل كنند يا نگفته باشد بايد با نظر يكديگر به وصيت عمل نمايند ، و اگر بدون عذر شرعي
حاضر نشوند كه با يكديگر به وصيت عمل كنند ، حاكم شرع آنهارا ملزم مي كند ، و اگر اطاعت نكنند يا عذر شرعي داشته باشند ، حاكم شرع به جاي يكي از آنان شخص ديگري را معين مي نمايد .
مسأله 2770 اگر انسان از وصيت خود برگردد ، مثلا بگويد ثلث مالش را به كسي بدهند ، بعد بگويد به او ندهند ، وصيت باطل مي شود ، و اگر وصيت خودرا تغيير دهد ، مثل اين كه قيمي براي بچه هاي خود معين كند

بعد ديگري را به جاي او قيم نمايد ، وصيت اولش باطل مي شود ، و بايد به وصيت دوم او عمل نمايند .
مسأله 2771 اگر كاري كند كه معلوم شود از وصيت خود برگشته يا كاري كند كه با وصيت او منافي باشد وصيت باطل مي شود .
مسأله 2772 اگر وصيت كند چيز معيني را به كسي بدهند ، بعد وصيت كند كه نصف همان را به ديگري بدهند ، بايد آن چيزرا دو قسمت كنند و به هركدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند .
مسأله 2773 اگر كسي در مرضي كه به آن مرض مي ميرد ، مقداري از مالش را به كسي ببخشد و وصيت كند كه بعد از مردن او هم مقداري به كسي بدهند بايد مالي كه بخشيده از اصل تركه خارج نمايند چنانچه در مسأله2308 گذشت ولي مالي را كه وصيت كرده از ثلث خارج كنند .
مسأله 2774 اگر وصيت كند كه ثلث مال او را نفروشند و عايدي آن را به مصرفي برسانند ، بايد مطابق گفته او عمل نمايند .
مسأله 2775 اگر در مرضي كه به آن مرض مي ميرد ، بگويد به كسي بدهكار است ، چنانچه متّهم باشد كه براي ضرر زدن به ورثه گفته است ، بايد مقداري را كه معين كرده از ثلث او بدهند ، و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است و بايد از اصل مالش بدهند .
مسأله 2776 كسي را كه انسان وصيت مي كند چيزي به او بدهند لازم نيست در حال وصيت وجود داشته باشد ، پس اگر وصيت كند به بچه اي كه ممكن است فلان زن به او آبستن شود چيزي بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصي موجود باشد لازم است آن چيزرا به او بدهند ، و اگر موجود نباشد در صورتي كه از وصيت موصي يا قرائن ديگري استفاده شود كه نظر موصي در صورت نبود آن بچه صرف در مصرف ديگري است بايد بر طبق نظرش عمل شود ، وگرنه وصيت باطل و به ورثه منتقل مي شود ، و اگر وصيت كند كه چيزي از مال او بعد از مرگش مال كسي باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصي موجود باشد وصيت صحيح وگرنه باطل است و آنچه را كه براي او وصيت كرده به ورثه منتقل مي شود .
اگر انسان بفهمد كسي او را وصي كرده در غير تجهيز ميت كه حكم آن در مسأله 2777
گذشت چنانچه به اطّلاع وصيت كننده برساند كه براي انجام وصيت او حاضر نيست ، لازم نيست بعد از مردن او به وصيت عمل كند ، ولي اگر پيش از مردن او نفهمد كه او را وصي كرده ، يا بفهمد و به او اطّلاع ندهد كه براي عمل كردن به وصيت حاضر نيست ، در صورتي كه مشقّت نداشته باشد بايد وصيت او را انجام دهد ، و اگر وصي پيش از مرگ موصي موقعي ملتفت شود كه موصي به واسطه شدت مرض يا مانع ديگر نتواند به ديگري وصيت كند بنا بر احتياط بايد وصيت را قبول نمايد .

مسأله 2778 اگر كسي كه وصيت كرده بميرد ، وصي نمي تواند ديگري را براي انجام كارهاي وصيت معين كند و خود از كار كناره گيرد ، ولي اگر بداند مقصود ميت اين نبوده كه وصي آن كار را خودش انجام دهد ، بلكه مقصودش انجام كار بوده ، مي تواند ديگري را از طرف خود وكيل نمايد .
مسأله 2779 اگر كسي دو نفر را با هم وصي كند ، چنانچه يكي از آن دو بميرد يا ديوانه شود ، حاكم شرع يك نفر ديگر را به جاي او معين مي كند ، و اگر هر دو بميرند يا ديوانه شوند حاكم شرع دو نفر ديگر را معين مي كند ، ولي اگر يك نفر بتواند وصيت را عملي كند معين كردن دو نفر لازم نيست ، و همچنين است اگر يكي از
آن دو يا هردو كافر شوند در صورتي كه وصايت مستلزم ولايت باشد مانند قيمومت بر صغار .
مسأله 2780 اگر وصي نتواند به تنهايي يا به كمك گرفتن از ديگري كارهاي ميت را انجام دهد ، حاكم شرع براي كمك او يك نفر ديگررا معين مي كند .
مسأله 2781 اگر مقداري از مال ميت در دست وصي تلف شود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده مثل اين كه مال را در جايي گذاشته كه مأمون نبوده و يا تعدي نموده مثلا ميت وصيت كرده است كه فلان مقدار به فقراي فلان شهر بده و او مال را به شهر ديگري برده و در راه از بين رفته ضامن است ، و اگر كوتاهي نكرده و تعدي هم ننموده ضامن نيست .
مسأله 2782 هرگاه انسان كسي را وصي كند و بگويد اگر آن شخص بميرد فلاني وصي باشد ، بعد از آن كه وصي اول مرد وصي دوم بايد كارهاي ميت را انجام دهد .
مسأله 2783 حجي كه به استطاعت بر ميت واجب است و بدهكاري و حقوقي را كه مثل خمس و زكات و مظالم ادا كردن آنها واجب مي باشد بايد از اصل مال ميت بدهند ، اگرچه ميت براي آنها وصيت نكرده باشد ولي اگر وصيت كرده باشد از ثلث بدهند بايد به وصيت عمل كنند ، و اگر ثلث كفايت نكرد از اصل مال خارج كنند .
مسأله 2784 اگر مال ميت از بدهي و حج واجب و حقوقي كه مثل خمس و زكات و مظالم بر او واجب است زياد بيايد ، چنانچه وصيت كرده باشد كه ثلث يا مقداري از ثلث را به مصرفي برسانند بايد به وصيت او عمل كنند ، و اگر وصيت نكرده باشد آنچه مي ماند مال ورثه است .
مسأله 2785 اگر مالي را كه وصيت كرده بيشتر از ثلث مال او باشد وصيت او در بيشتر از ثلث در صورتي صحيح است كه ورثه حرفي بزنند يا كاري كنند كه معلوم شود وصيت را اجازه نموده اند و تنها راضي بودن آنها كافي نيست ، و اگر مدتي بعد از مردن او هم اجازه نمايند صحيح است ، و چنانچه بعضي از ورثه اجازه و بعضي اجازه ننمايند وصيت فقط در حصه

آنهايي كه اجازه نموده اند نافذ است .
مسأله 2786 اگر مالي را كه ميت وصيت كرده ، از ثلث مال او بيشتر باشد ، و پيش از مردن او ورثه اجازه نمايند ، بعد از مردن او نمي توانند از اجازه خود برگردند .
مسأله 2787 اگر وصيت كند كه از ثلث او خمس و زكات يا بدهي ديگر او را بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، بايد اول بدهي او را از ثلث بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و اگر از آن زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند ، و چنانچه ثلث مال او فقط باندازه بدهي او باشد و ورثه هم اجازه ندهند كه بيشتر از ثلث مال مصرف شود ، ثلث بين بدهي ، نماز و روزه قسمت مي شود و كسر واجب مالي از اصل تركه داده مي شود .
مسأله 2788 اگر وصيت كند كه بدهي او را بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم انجام دهند ، چنانچه وصيت نكرده باشد كه اينهارا از ثلث بدهند ، بايد بدهي او را از اصل مال بدهند و اگر چيزي زياد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و كارهاي مستحبي كه معين كرده برسانند ، و در صورتي كه ثلث كافي نباشد ، چنانچه ورثه اجازه بدهند بايد به وصيت او عمل شود و اگر اجازه ندهند بايد نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چيزي زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند .
مسأله 2789 اگر كسي بگويد كه ميت وصيت كرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصديق كنند ، يا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته او را تصديق نمايد ، يا يك مرد عادل و دو زن عادل ، يا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند ، بايد مقداري را كه مي گويد به او بدهند ، و اگر يك زن عادل شهادت دهد
بايد يك چهارم چيزي را كه مطالبه مي كند به او بدهند ، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را ، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند ، و نيز اگر دو مرد كافر كتابي كه در دين خود عادل باشند گفته او را تصديق كنند در صورتي كه ميت ناچار بوده است كه وصيت كند و مرد و زن عادلي هم در موقع وصيت
نبوده بايد چيزي را كه مطالبه مي كند به او بدهند .
مسأله 2790 اگر كسي بگويد من وصي ميتم كه مال او را به مصرفي برسانم ، يا ميت مرا قيم بچه هاي خود قرار داده ، در صورتي بايد حرف او را قبول كرد كه دو مرد عادل گفته او را تصديق نمايند . اگر وصيت كند به مالي براي كسي و آن شخص پيش از آن كه قبول كند يا رد : مسأله 2791 بنابر مشهور ولي بعيد نيست اگر بعد از نمايد بميرد ، تا وقتي ورثه او وصيت را رد نكرده اند ، مي توانند آن چيز را قبول نمايند
موصي وصيت كننده بميرد ، آن مال را ورثه به ارث ببرند ، و اين حكم در

صورتي است كه وص يت كننده از وصيت خود بر نگردد ، و گرنه حقّي به آن چيز ندارند .

احکام ارث

احكام ارث

مسأله 2792 كساني كه به واسطه نسب ارث مي برند سه طبقه هستند :
(طبقه اول) پدر و مادر و اولاد ميت است و با نبودن اولاد ، اولاد اولاد هرچه پايين روند ، هركدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد ، و تا يك نفر از اين طبقه هست طبقه دوم ارث نمي برند .
(طبقه دوم) جد يعني پدر بزرگ و جده يعني مادر بزرگ و خواهر و برادر است ، و با نبودن برادر و خواهر ، اولاد ايشان هركدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد ، و تا يك نفر از اين طبقه هست طبقه سوم ارث نمي برند .
(طبقه سوم) عمو و عمه و دايي و خاله و اولاد آنان است ، و تا يك نفر از عموها و عمه ها و دايي ها و خاله هاي ميت زنده اند اولاد آنان ارث نمي برند ، ولي اگر وارث ميت منحصر به يك عموي پدري و يك پسر عموي پدر و مادري باشد ارث به پسر عموي پدر و مادري مي رسد و عموي پدري ارث نمي برد ، و در غير اين صورت احتياط واجب خصوصاً در صورتي كه با آنها دو دايي يا خاله باشد آن است به مصالحه تمام شود .
مسأله 2793 اگر عمو و عمه و دايي و خاله خود ميت و اولاد آنان هر چه پايين روند نباشند ، عمو و عمه و دايي و خاله پدر و مادر ميت ارث مي برند و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مي برند ، و اگر اينها هم نباشند عمو و عمه و دايي و خاله جد و جده ميت ارث مي برند ، و اگر اينها هم نباشند اولادشان ارث مي برند .
مسأله 2794 زن و شوهر به تفصيلي كه بعد خواهد آمد ، از يكديگر ارث مي برند .

ارث طبقه اول

مسأله 2795 اگر وارث ميت فقط يك نفر از طبقه اول باشد ، مثلا پدر يا مادر يا يك پسر يا يك دختر باشد ، همه مال ميت به او مي رسد ، و اگر چند پسر يا چند دختر باشند ، همه مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوري قسمت مي كنند كه هر پسر دو برابر دختر ببرد .
مسأله 2796 اگر وارث ميت فقط پدر و مادر او باشند ، مال سه قسمت مي شود: دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر مي برد ، ولي اگر ميت دو برادر ، يا چهار خواهر ، يا يك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان مسلمان و آزاد و پدري باشند يعني پدر آنان با پدر ميت يكي باشد ، خواه مادرشان هم با مادر ميت يكي باشد يا نه و حمل نباشند ، اگرچه تا ميت پدر و مادر دارد اينها ارث نمي برند ولي به واسطه بودن اينها مادر شش يك مال را مي برد و بقيه را به پدر مي دهند .
مسأله 2797 اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد ، چنانچه ميت دو برادر ، يا چهار خواهر ، يا يك برادر و دو خواهر پدري با شرايطي كه در مسأله قبل گذشت نداشته باشد ، مال را پنج قسمت مي كنند ،
پدر و مادر هركدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را مي برد ، و اگر دو برادر ، يا چهار خواهر ، يا يك برادر و دو خواهر پدري با شرايطي كه در مسأله قبل گذشت داشته باشد ، مال را شش قسمت مي كنند: پدر و مادر هركدام يك قسمت ، و دختر سه قسمت مي برد ، و يك قسمت باقي مانده را چهار قسمت مي كنند: يك قسمت را
به پدر ، و سه قسمت را به دختر مي دهند ، و در نتيجه مال ميت را بيست و چهار قسمت مي كنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر ، و چهار قسمت آن را به مادر مي دهند ، هرچند احتياط مؤكّد آن است
كه مال را با رضايت پدر و دختر پنج قسمت كنند .
مسأله 2798 اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد ، مال را شش قسمت مي كنند: پدر و مادر هركدام يك قسمت ، و پسر چهار قسمت آن را مي برد ، و اگر چند پسر يا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، و اگر پسر و دختر باشند ، آن چهار قسمت را طوري تقسيم مي كنند كه هر پسري دو برابر يك دختر ببرد .
مسأله 2799 اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر و يك يا چند پسر باشند ،

مال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را پدر يا مادر ، و پنج قسمت را پسر مي برد ، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوي تقسيم مي نمايند .
مسأله 2800 اگر وارث ميت فقط پدر ، يا مادر و پسر و دختر باشد ، مال را شش قسمت مي كنند: يك قسمت آن را پدر يا مادر مي برد ، و بقيه را طوري قسمت مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد .
مسأله 2801 اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر و يك دختر باشد ، مال را چهار قسمت مي كنند: يك قسمت آن را پدر يا مادر ، و بقيه را دختر مي برد .
مسأله 2802 اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر و چند دختر باشد ، مال را پنج قسمت مي كنند: يك قسمت را پدر يا مادر مي برد ، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 2803 اگر ميت اولاد نداشته باشد ، نوه پسري او اگرچه دختر باشد ، سهم پسر ميت را مي برد ، و نوه دختري او اگرچه پسر باشد ، سهم دختر ميت را مي برد ، مثلا اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد ، مال را سه قسمت مي كنند يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر مي دهند .

ارث طبقه دوم

مسأله 2804 طبقه دوم از كساني كه به واسطه نسب إرث مي برند جد يعني پدر بزرگ و جده يعني مادر بزرگ و برادر و خواهر ميت است ، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد ، اولادشان هر چه پايين روند ارث مي برند .
مسأله 2805 اگر وارث ميت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد ، همه مال به او مي رسد ، و اگر چند برادر پدر و مادري ، يا چند خواهر پدر و مادري باشد مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادري با هم باشند ، هر برادري دو برابر خواهر مي برد ، مثلا اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادري دارد ،
مال را پنج قسمت مي كنند: هر يك از برادرها دو قسمت ، و خواهر يك قسمت آن را مي برد . مسأله 2806 اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري دارد ، برادر و خواهر پدري كه از مادر با ميت جداست ارث نمي برد ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادري ندارد ، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدري داشته باشد ،
همه مال به او مي رسد ، و اگر چند برادر يا چند خواهر پدري داشته باشد ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، و اگر هم برادر و هم خواهر پدري داشته باشد ، هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2807 اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادري باشد كه از پدر با ميت جداست ، همه مالبه او مي رسد ، و اگر چند برادر مادري ، يا چند خواهر مادري ، يا چند برادر و خواهر مادري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود .
مسأله 2808 اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري و برادر و خواهر پدري و يك برادر يا يك خواهر مادري داشته باشد ، برادر و خواهر پدري ارث نمي برند ، و مال را شش قسمت مي كنند: و يك قسمت را به برادر يا خواهر مادري ، وبقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند ، و هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2809 اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري و برادر و خواهر پدري و چند برادر و خواهر مادري داشته باشد ، برادر و خواهر پدري ارث نمي برد ، و مال را سه قسمت مي كنند: يك قسمت آن را برادر و خواهر مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند ، و هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2810 اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و يك برادر مادري ، يا يك خواهر مادري باشد مال را شش قسمت مي كنند: يك قسمت آن

را برادر يا خواهر مادري مي برد ، و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي دهند ، و هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2811 اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و چند برادر و خواهر مادري باشد ، مال را سه قسمت مي كنند: يك قسمت آن را برادر و خواهر مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي نمايند و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي دهند ، و هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2812 اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر وزن او باشد ، زن ارث خودرا به تفصيلي كه بعد خواهد آمد مي برد و خواهر و برادر به طوري كه در مسائل قبل گذشت ارث خودرا مي برند ، و نيز اگر زني بميرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد ، شوهر نصف مال را مي برد و خواهر و برادر به طوري كه در مسائل قبل گذشت
ارث خودرا مي برند ، ولي به جهت آن كه زن يا شوهر ارث مي برد از سهم برادر و خواهر مادري چيزي كم نمي شود ، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادري يا پدري كم مي شود ، مثلا اگر وارث ميت ، شوهر و برادر و خواهر مادري و برادر و خواهر پدر و مادري او باشد ، نصف مال به شوهر مي رسد و يك قسمت از سه قسمت أصل مال را
به برادر و خواهر مادري مي دهند ، و آنچه مي ماند مال برادر و خواهر پدر و مادري است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد ، سه تومان به شوهر ، و دو تومان به برادر و خواهر مادري ، و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند .
مسأله 2813 اگر ميت خواهر و برادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان مي دهند ، و سهم برادر زاده و خواهر زاده مادري به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، و از سهمي كه به برادر زاده و خواهر زاده پدري يا پدر و مادري مي رسد ، هر پسري دو برابر دختر مي برد ، هرچند احوط رجوع به صلح است .
مسأله 2814 اگر وارث ميت فقط يك جد يا يك جده است چه پدري باشد يا مادري همه مال به او مي رسد ، و با بودن جد ميت ، پدر جداو ارث نمي برد ، و اگر وارث ميت فقط جد و جده پدري باشد ، مال سه قسمت مي شود: دو قسمت را جد ، و يك قسمت را جده مي برد ، و اگر جد و جده مادري باشد ، مال را به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 2815 اگر وارث ميت فقط يك جد يا جده پدري و يك جد يا جده مادري باشد ، مال سه قسمت مي شود: دو قسمت را جد يا جده پدري ، و يك قسمت را جد يا جده مادري مي برد .
مسأله 2816 اگر وارث ميت جد و جده پدري و جد و جده مادري باشد ، مال سه قسمت مي شود: يك قسمت آن را جد و جده مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، و دو قسمت آن را به جد و جده

پدري مي دهند ، و جد دو برابر جده مي برد .
مسأله 2817 اگر وارث ميت فقط زن و جد و جده پدري وجد و جده مادري او باشد ، زن ارث خودرا به تفصيلي كه بعد خواهد آمد مي برد ، و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادري مي دهند كه به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، و بقيه را به جد و جده پدري مي دهند و جد دو برابر جده مي برد ، و اگر وارث ميت شوهر و جد و جده باشد ، شوهر نصف مال او را مي برد ، و جد و جده به دستوري كه در مسائل قبل گذشت ارث خودرا مي برند .
مسأله 2818 در اجتماع برادر يا خواهر يا برادرها يا خواهرها با جد يا جده يا اجداد يا جدات چند صورت است : (اول) اين كه هريك از جد يا جده و برادر يا خواهر همه از طرف مادر باشند ، در اين صورت مال بين آنها به طور مساوي تقسيم مي شود ، اگرچه از حيث ذكورت و انوثت مختلف باشند .
(دوم) اين كه همه آنها از طرف پدر باشند ، در اين صورت نيز مال بين آنها به طور مساوي تقسيم مي شود در فرضي كه همه ذكور يا همه اناث باشند ، و اگر مختلف باشند هر ذكري دو مقابل انثي مي برد .
(سوم) اين كه هر يك از جد يا جده از طرف پدر باشد و برادر يا خواهر از طرف پدر و مادر باشد ، حكم اين كه برادر يا خواهر پدري ميت اگر با برادر يا صورت حكم صورت گذشته است ، و دانسته شد در مسأله2809 خواهر پدر و مادري جمع شود ، پدري تنها ارث نمي برد .
(چهارم) اين كه اجداد يا جدات ، بعضي از آنان پدري باشد و بعضي مادري ، چه همه ذكور باشند يا اناث يا مختلف ، و برادرها يا خواهرها نيز چنين باشند ، در اين صورت از براي خويشان مادري از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات يك سوم از تركه است ، و به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود ، اگرچه از جهت ذكورت و انوثت مختلف باشند ، و از براي خويشان پدري دو سوم از تركه است كه به هر ذكري دو مقابل انثي داده مي شود ، و اگر اختلاف بين آنها نباشد و همه ذكور يا همه اناث باشند ، به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود .
(پنجم) اين كه جد يا جده از طرف پدر با برادر يا خواهر از طرف مادر جمع شود ، در اين صورت برادر يا خواهر در فرضي كه يكي باشد يك ششم از مال را مي برد ، و اگر متعدد باشند يك سوم را به طور مساوي بين خودشان تقسيم مي نمايند ، و باقي مانده مالِ جد يا جده است ، و اگر جد و جده هردو باشند ، جد دو مقابل جده مي برد .
(ششم) اين كه جد يا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود ، در اين صورت از براي جد يا جده يك سوم است اگرچه يكي باشد ، و دو سوم آن از براي برادر است اگرچه نيز يكي باشد ، و اگر با آن جد يا جده

خواهر از طرف پدر باشد ، در صورتي كه يكي باشد نصف را مي برد ، و اگر متعدد باشد دو سوم را مي برند ، و در هر صورت
از براي جد و يا جده يك سوم است ، و بنابراين اگر خواهر يكي باشد يك ششم از تركه زايد از فريضه مي ماند ، و اقوي اين است كه به خواهر بر مي گردد ، هرچند احوط صلح است .
(هفتم) اين كه اجداد يا جدات بعضي از آنها پدري و بعضي از آنها مادري ، و با آنها برادر يا خواهر پدري باشد ،
چه يكي باشد يا متعدد ، در اين صورت از براي جد يا جده مادري يك سوم است ، و با تعدد به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود اگرچه از حيث ذكورت و انوثت مختلف باشند ، و از براي جد يا جده پدري و برادر يا خواهر پدري دو سوم از تركه است ، و با اختلاف از حيث ذكورت و انوثت با تفاضل ، و بدون اختلاف به طور مساوي قسمت
مي شود ، و اگر با آن اجداد يا جدات برادر يا خواهر مادري باشد ، از براي جد يا جده مادري با برادر يا خواهر مادري يك سوم است كه به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود اگرچه از حيث ذكورت و انوثت مختلف باشند ، و از براي جد و يا جده پدري دو سوم است ، و بين آنان در صورت اختلاف با تفاضل ، وگرنه به طور مساوي تقسيم مي شود .
(هشتم) اين كه برادرها يا خواهرها بعضي از آنها پدري و بعضي از آنها مادري ، و با آنها جد يا جده پدري باشد ، در اين صورت از براي برادر يا خواهر مادري يك ششم تركه است اگر يكي باشد ، و يك سوم از آن است اگر متعدد باشند ، و به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود ، و از براي برادر يا خواهر پدري با جد يا جده پدري باقي
آن تركه است ، و به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود در صورتي كه از حيث ذكورت و انوثت مختلف نباشند ، و در صورت اختلاف به تفاضل بين آنها تقسيم مي شود ، و اگر با آن برادرها يا خواهرها جد يا جده مادري باشد ، از براي جد يا جده مادري با برادر يا خواهر مادري يك سوم است ، و به طور مساوي بين آنها تقسيم مي شود ، و از براي برادر يا خواهر پدري دو سوم است ، و بين آنها در صورت اختلاف از حيث ذكورت و انوثت با تفاضل ، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوي تقسيم مي شود .
مسأله 2819 در صورتي كه ميت برادر يا خواهر دارد ، برادر زاده يا خواهرزاده او ارث نمي برد ، ولي اين حكم در جايي كه ارث برادر زاده يا خواهر زاده با ارث برادر يا خواهر مزاحمت نكند جاري نيست ، مثلا اگر ميت برادر پدري و جد مادري داشته باشد ، برادر پدري دو ثلث و جد مادري يك ثلث ارث مي برد ، و در اين صورت اگر ميت پسر برادر مادري نيز داشته باشد ، پسر برادر با جد مادري در ثلث شريك مي باشند .

ارث طبقه سوم

مسأله 2820 طبقه سوم عمو و عمه و دايي و خاله و اولاد آنان است به تفصيلي كه گذشت ، كه اگر از طبقه اول و دوم كسي نباشد اينها ارث مي برند .
مسأله 2821 اگر وارث ميت فقط يك عمو يا يك عمه است ، چه با پدر ميت پدر و مادري باشد يا پدري باشد يا مادري ، همه مال به او مي رسد ، و اگر چند عمو يا چند عمه باشند و همه پدر و مادري يا همه پدري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادري يا همه پدري باشند عمو دو برابر عمه مي برد ، مثلا اگر وارث ميت دو عمو و يك عمه باشد مال را پنج قسمت مي كنند ، يك قسمت را به عمه مي دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 2822 اگر وارث ميت فقط چند عموي مادري يا چند عمه مادري باشند مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، ولي اگر عمو و عمه مادري باشند بنا بر احتياط واجب در تقسيم با هم صلح كنند .
مسأله 2823 اگر وارث ميت عمو و عمه باشد و بعضي پدري و بعضي مادري و بعضي پدر و مادري باشند عمو و عمه پدري ارث نمي برند ، پس اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادري دارد بنابر مشهور مال را شش قسمت مي كنند: يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و ع مه پدر و مادري و بر فرض نبودن آنها به عمو و
عمه پدري مي دهند ، ولي بنابر احتياط واجب در يك قسمت از پنج قسمت عمو و عمه پدر و مادري يا پدري با مادري صلح كنند ، و اگر هم عمو و هم عمه مادري دارد مال را سه قسمت مي كنند ، دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادري و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدري و يك قسمت را به عمو و عمه مادري مي دهند ، و در هر صورت عموي پدر و مادري يا پدري دو برابر عمه پدر و مادري يا پدري مي برد ، و احتياط واجب آن است كه عمو و عمه مادري با يكديگر صلح كنند .
مسأله 2824 اگر وارث ميت فقط يك دايي يا يك خاله باشد همه مال به او مي رسد ، و اگر هم دايي و مال به طور مساوي بين آنان قسمت : هم خاله باشد و همه پدر و مادري يا پدري يا مادري باشند بنابر مشهور ولي احتياط واجب آن است كه دايي و خاله در قسمت با يكديگر صلح كنند .
مي شود
مسأله 2825 اگر وارث ميت فقط يك دايي يا يك خاله مادري و دايي و

خاله پدر و مادري و در صورت مال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت : نبودن دايي و خاله پدر و مادري دايي و خاله پدري باشد بنابر مشهور را به دايي يا خاله مادري و بقيه را به دايي و خاله پدر و مادري ، يا پدري مي دهند و در صورتي كه هم دايي و هم خاله مادري باشد ، مال را سه قسمت مي كنند يك قسمت را به دايي و خاله مادري و دو قسمت را به دايي و خاله ولي احتياط واجب آن است كه در هر دو صورت متقرّب به مادر با متقرّب به پدر پدر و مادري ، يا پدري مي دهند و همچنين دايي و خاله با يكديگر صلح كنند .

مسأله 2826 اگر وارث ميت يك يا چند دايي ، يا يك يا چند خاله ، يا دايي و خاله و يك يا چند عمو ، يا يك يا چند عمه ، يا عمو و عمه باشد ، مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي يا خاله يا هر دو ، و بقيه را عمو يا عمه يا هر دو مي برند .

مسأله 2827 اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله و عمو و عمه باشد ، چنانچه عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشند ، مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي يا خاله مي برد ، و از بقيه دو قسمت را به عمو و يك قسمت را به عمه مي دهند ، بنابر اين مال را نُه قسمت مي كنند ، سه قسمت را به دايي يا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه مي دهند .

مسأله 2828 اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه مادري و عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشد ، مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را به دايي يا خاله مي دهند ، و دو قسمت شش قسمت مي كنند ، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و عمه پدر : باقي مانده را بنابر مشهور و مادري يا پدري مي دهند و عمو دو برابر عمه مي برد ، بنابر اين اگر مال را نُه قسمت كنند ، سه قسمت را به دايي يا خاله و يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و پنج قسمت ديگر را به عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي دهند ولي احتياط واجب آن است كه عمو و عمه پدري با مادري در يك قسمت از پنج قسمت صلح كنند .

مسأله 2829 اگر وارث ميت چند دايي و چند خاله باشند كه همه پدر و مادري يا پدري يا مادري باشند و عمو و عمه هم داشته باشند مال سه سهم مي شود: دو سهم آن را به عمو و عمه مي دهند ، و اگر آن دو پدر و مادري يا پدري باشند عمو دو برابر عمه مي برد ، و اگر مادري باشند در قسمت بنابر احتياط واجب مصالحه كنند ،
و يك سهم آن به دايي ها و خاله ها مي رسد و بنابر احتياط واجب به مصالحه قسمت مي نمايند .

مسأله 2830 اگر وارث ميت دايي يا خاله مادري و چند دايي و خاله پدر و

مادري يا پدري تنها در صورتي كه پدر و مادري نباشند و عمو و عمه باشد ، مال سه سهم مي شود ،دو سهم آن را به دستوري كه در مسائل قبل گذشت عمو و عمه بين خودشان قسمت مي كنند ، و يك سهم باقي مانده به دستوري كه قبل ذكر شد تقسيم مي شود .
مسأله 2831 اگر ميت عمو و عمه و دايي و خاله نداشته باشد ، مقداري كه به عمو و عمه مي رسد به اولاد آنان ، و مقداري كه به دايي و خاله مي رسد به اولاد آنان داده مي شود .
مسأله 2832 اگر وارث ميت عمو و عمه و دايي و خاله پدر ، و عمو و عمه و دايي و خاله مادر او باشد ، عمو و عمه و دايي و خاله مادر ميت به طور مساوي بين : مال سه سهم مي شود ، يك سهم آن را بنابر مشهور خودشان قسمت مي كنند ، و دو سهم ديگر آن را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي و خاله پدر ميت به طور مساوي بين خودشان قسمت مي نمايند ، و دو قسمت ديگر آن را به عمو و عمه پدر ميت مي دهند و عمو دو
ولي احتياط واجب آن است كه عمو و عمه و دايي و خاله مادر ميت در تقسيم ثلث از اصل مال با برابر عمه مي برد يكديگر صلح كنند ، و همچنين دايي و خاله پدر در تقسيم يك ثلث از دو ثلث ، و عمو و عمه پدر ميت در تقسيم به دستوري كه در مسأله 2823 گذشت رفتار نمايند .

ارث زن و شوهر

مسأله 2833 اگر زني بميرد و اولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او و بقيه را ورثه ديگر مي برند ، و اگر از آن شوهر يا از شوهر ديگر اولاد داشته باشد ، چهار يك همه مال را شوهر و بقيه را ورثه ديگر مي برند .
مسأله 2834 اگر مردي بميرد و اولاد نداشته باشد ، چهار يك مال او را زن و بقيه را ورثه ديگر مي برند ، و اگر از آن زن يا از زن ديگر اولاد داشته باشد ، هشت يك مال را زن و بقيه را ورثه ديگر مي برند ، و زن از زمين خانه و باغ و زراعت و زمينهاي ديگر ارث نمي برد ، نه از خود زمين و نه از قيمت آن ، و از خود هوايي خانه مانند بنا و درخت ارث مي برد ، ولي اگر بقيه ورثه قيمت بنا و درخت را بخواهد بدهد ، بايد زن قبول كند ، و همچنين است حكم درخت و زراعت و ساختماني كه در زمين باغ و زراعت و زمينهاي ديگر است .
مسأله 2835 اگر زن بخواهد در چيزهايي كه از آنها ارث نمي برد مانند زمين خانه تصرّف كند ، بايد از ساير ورثه اجازه بگيرد ، و همچنين ساير ورثه تا سهم زن را از هوايي مانند بنا و درخت هر چند از قيمت نداده اند ، نمي توانند بدون اجازه او در آنها تصرّف كنند .
مسأله 2836 اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قيمت نمايند ، كه سهم زن را از آن قيمت بدهند بايد حساب كنند كه اگر آنها بدون اجاره در زمين بمانند تا از بين بروند ، چقدر ارزش دارند ، و سهم زن را از همان قيمت بدهند .
مسأله 2837 مجراي آب قنات و مانند آن حكم زمين را دارد ، و آجر و چيزهايي كه در آن به كار رفته ، در حكم ساختمان است .
مسأله 2838 اگر ميت بيش از يك زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار يك مال ، و اگر اولاد داشته باشد ، هشت يك مال به شرحي كه گذشت ، به طور مساوي بين زنهاي او قسمت مي شود اگر چه شوهر با همه يا بعضي از آنان نزديكي نكرده باشد ، ولي اگر در مرضي كه در آن مرض از دنيا رفته زني را عقد كرده و با او نزديكي نكرده است ، آن زن از او ارث نمي برد و حقّ مهر هم ندارد .
مسأله 2839 اگر زن در حال مرض شوهر كند و به همان مرض بميرد ، شوهرش اگرچه با او نزديكي نكرده باشد ، از او ارث مي برد .
مسأله 2840 اگر زن را به ترتيبي كه در احكام طلاق گذشت طلاق رجعي بدهند و در بين عده بميرد ، شوهر از او ارث مي برد ، و نيز اگر شوهر در

بين آن عده بميرد زن از او ارث مي برد ، ولي اگر بعد از گذشتن عده يا در عده طلاق بائن ، يكي از آنان بميرد ، ديگري از او ارث نمي برد .
مسأله 2841 اگر شوهر در حال مرض ، همسرش را طلاق دهد و پيش از گذشتن دوازده ماه هلالي بميرد ، زن با سه شرط از او ارث مي برد :
(اول) آن كه در اين مدت شوهر ديگر نكرده باشد ، و در صورتي كه شوهر كرده باشد احتياط واجب اين است كه صلح نمايند .
(دوم) به واسطه بي ميلي به شوهر مالي به او نداده باشد كه به طلاق دادن راضي شود ، بلكه اگر چيزي هم به شوهر ندهد ولي طلاق به تقاضاي زن باشد ، ارث بردنش محلّ اشكال است .
(سوم) شوهر در مرضي كه در آن مرض زن را طلاق داده ، به واسطه آن مرض يا به جهت ديگري بميرد ، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت ديگري از دنيا برود ، زن از او ارث نمي برد .
مسأله 2842 لباسي كه مرد براي پوشيدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشيده باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است .

مسائل متفرّقه ارث

مسأله 2843 پدر اگر بميرد قرآن و انگشتر و شمشير و لباسهايي را كه پوشيده مال پسر بزرگتر است ، و اگر از سه چيز اول بيشتر از يكي دارد ، مثلا دو قرآن يا دو انگشتر دارد ، احتياط واجب آن است كه پسر بزرگتر در آنها با ورثه ديگر صلح كند ، و همچنين در كتاب و جهاز شتر و شتر سواري و سلاح ديگر غير از شمشير احتياط واجب در صلح است .
مسأله 2844 اگر پسر بزرگ ميت بيش از يكي باشد مثل آن كه از دو زن او در يك وقت دو پسر به دنيا آمده باشند بايد آنچه را كه در مسأله قبل ذكر شد به طور مساوي بين خودشان قسمت كنند .
مسأله 2845 اگر ميت قرض داشته باشد ، چنانچه قرضش به اندازه مال او يا زيادتر باشد ، بايد چيزهايي كه قبل ذكر شد كه مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند ، و اگر قرضش كمتر از مال او باشد ، بايد از آن چيزهايي كه به پسر بزرگتر مي رسد به نسبت به قرض او بدهند ، مثلا اگر همه دارايي او شصت تومان است و به مقدار بيست تومان آن از چيزهايي است كه مال پسر بزرگتر است و سي تومان هم قرض دارد ، پسر بزرگ بايد به مقدار ده تومان از آن چيزها را بابت قرض ميت بدهد .
مسأله 2846 مسلمان از كافر ارث مي برد ، ولي كافر اگر چه پدر يا پسر ميت مسلمان باشد از او ارث نمي برد .
مسأله 2847 اگر كسي يكي از خويشان خود را عمداً و به ناحق بكشد ، از او ارث نمي برد ، ولي اگر از روي خطا باشد مثل آن كه سنگ را به هوا بيندازد و اتّفاقاً به يكي از خويشان او بخورد و او را بكشد از او ارث مي برد ، ولي ارث بردن او از ديه قتل محلّ اشكال است .
مسأله 2848 هرگاه بخواهند ارث را تقسيم كنند ، براي بچه اي كه در شكم است كه اگر زنده به دنيا بيايد ارث مي برد ، در صورتي كه احتمال بيشتر از يكي نرود ، بايد يك سهم و بنابر احتياط سهم يك پسر را كنار بگذارند و بقيه را ورثه بين خود تقسيم مي كنند ، ولي اگر احتمال عقلايي بدهند كه بيشتر از يكي باشد ، بنابراحتياط سهم محتمل را بايد كنار بگذارند و زيادي را ورثه بين خود تقسيم كنند ، مگر در صورتي كه وثوق و اطمينان باشد كه حقِّ محتمل از بين نمي رود ، كه در اين صورت مي توانند مقدار زايد بر يك سهم مذكور را بين خود قسمت كنند .

استفتائات

مسائل مربوط به بانکها

مسائل مربوط به بانكها

بانكها بر دو نوعند: اسلامي و غير اسلامي .
بانكهاي اسلامي بر سه قسمند: 1 بانكهاي شخصي 2 بانكهاي دولتي 3 بانكهايي كه به شركت دولت و مردم تأسيس مي شود .
و اظهر اين است كه معاملات مشروعه با بانكهاي دولتي و بانكهايي كه به شركت دولت و مردم تأسيس مي شود ، جايز است ، هرچند احوط آن است كه در گرفتن پول از اين دو قسم و تصرّف در آن از حاكم شرع اجازه بگيرد .
مسأله 2849 وام گرفتن از بانكهاي اسلامي و وام دادن به آنها كه در آن شرط سود و فايده شده باشد ، ربا و حرام است ، ولي مي توان به راه هايي از ابتلاي به ربا پرهيز كرد ، مانند اين كه وام گيرنده ، كالايي را از بانك يا وكيل او به نسبت معيني ، مثلا ده يا بيست درصد ، گران تر از قيمت بازار بخرد ، و شرط كند كه بانك مبلغ مورد تقاضاي او را تا مدت معيني به او قرض دهد; و يا اين كه كالايي را به بانك يا وكيل او به كمتر از قيمت بازار به نسبت معيني بفروشد ، و شرط كند كه بانك مبلغ مورد تقاضاي او را تا مدت معيني قرض دهد . و همچنين در وام دادن به بانك مي توان از اين راه استفاده كرد ، به اين كه مثلا بانك كالايي را به بيشتر از قيمت بازار از شخص بخرد ، و يا كالايي را به كمتر از قيمت بازار به او بفروشد ، و شرط كند مبلغي را تا مدت معيني آن شخص به بانك قرض دهد . و اين نتيجه به اجاره و صلح و هبه به شرط قرض نيز محقّق مي شود .
مسأله 2850 در مسأله قبل گذشت ، كه حكم قرض دادن به بانك مانند حكم قرض گرفتن از بانك است ، و چنانچه در قرارداد وام شرط فايده و سود شده باشد ، ربا و حرام است ، و فرق نمي كند پولي كه به بانك داده مي شود ، به نحو سپرده ثابت باشد يعني صاحب پول بر حسب قرار داد تا مدت معيني نمي تواند از پول خود استفاده نمايد يا به نحو حساب در گردش باشد كه هر موقع بخواهد مي تواند از پول خود استفاده كند ولي چنانچه شرط سود نشود ، و خود را طلب كار نداند ، اگرچه بانك به او سود بدهد گذاشتن پول نزد آن بانك جايز است .
مسأله 2851 بانكهاي غير اسلامي ، كه سرمايه آن از كفّار چه دولتي باشد و چه شخصي گرفتن پول از آنها ، بدون اشكال جايز است ، و سپردن پول به اين بانكها و گرفتن سود از آنها مانعي ندارد ، و همچنين مي تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگيرد .

اعتبارهاي بانكي

اعتبارهاي بانكي

اعتبارهاي بانكي دو گونه است :

1- اعتبار براي واردات

كسي كه بخواهد كالايي از كشورهاي خارجي وارد كند ، بايد بنابر مقررات در يكي از بانكهاي كشورِ وارد كننده كالا ، گشايش اعتبار نمايد ، و با گشايش اعتبار ، بانك متعهد مي شود پس از انجام معامله بين طرفين خريدار و فروشنده از طريق مكاتبه يا مراجعه به نماينده و وكيل فروشنده در كشور خريدار ، به موجب فاكتور ارسال شده از طرف فروشنده كه حاكي از تمام مشخصات و اوصاف كالاي مورد معامله از جهت كيفيت و كميت مي باشد مبلغ مورد اتفاق طرفين را ، توسط بانك كشور فروشنده ، به فروشنده بپردازد ، و با اين اقدام بانك درصدي مثلا مقدار ده يا بيست درصد از كل بهاي كالاي سفارش شده را از سفارش دهنده دريافت مي كند ، و سپس تمام شدنِ معامله را به فروشنده اعلام مي نمايد ، تا فروشنده جهت دريافت بهاَي كالا ، اسناد حمل كالا را به بانك تحويل دهد ، و با تحويل گرفتن اسناد حمل كالا بر طبق مشخصات مورد توافق هنگام گشايش اعتبار بانك تمام مبلغ را به فروشنده مي پردازد .

2- اعتبار براي صادرات

كسي كه مي خواهد كالايي را به كشورهاي خارجي صادر كند ، بايد طبق مقررات خريدار خارجي در بانك كشورش گشايش اعتباري نمايد ، تا بانك پس از طي همان مراحل مذكور در گشايش اعتبار براي واردات ، با صادر كننده كالا ارتباط برقرار كرده ، و كالا را تحويل خريدار و بهاي آن را تحويل فروشنده بدهد .

بنابراين عمل بانك در گشايش اعتبار براي واردات و صادرات يكي است .

و گاهي صادر كننده كالا و يا نماينده و وكيل او ، بدون آن كه قبلا معامله اي با وارد كننده انجام شده باشد ، اسناد و صورت شامل نوع كالا و كيفيت و كميت و مشخصات آن را ، به بانك مي فرستد ، و به بانك وكالت مي دهد كه آن صورت و اسناد را به كساني كه خريدار آن كالا مي باشند ، عرضه نمايد ، و چنانچه خريدار به قيمت معين

شده قبول كرد ، تقاضاي گشايش اعتبار مي كند ، و بانك نيز به ترتيبي كه گذشت مراحل تحويل كالا را به خريدار و تحويل بهاي آن را به فروشنده انجام مي دهد .

مسأله 2852 گشايش اعتبار براي خريدار ، و قبول گشايش اعتبار و انجام تعهدات از طرف بانك جايز است .

مسأله 2853 جايز است بانك براي انجام گشايش اعتبار و تعهدات مربوطه ، مبلغي از سفارش دهنده خريدار دريافت نمايد .

گشايش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعي بر عناويني مي توان تطبيق داد ، كه به سه عنوان در ذيل اشاره مي شود :اول: آن كه به عنوان اجاره باشد ، يعني سفارش دهنده بانك را براي عمل گشايش اعتبار اجير مي كند ، و مبلغ پرداختي را كه به نسبت معيني از بهاي كالاي سفارش شده كه مورد توافق بانك و سفارش دهنده است بابت اجرت عمل به بانك مي پردازد .

دوم: آن كه به عنوان جعاله باشد ، يعني سفارش دهنده با بانك قرار مي گذارد ، كه اگر بانك عمل گشايش اعتبار را براي او انجام دهد ، مبلغي را به بانك بپردازد ، و بانك پس از انجام عمل گشايش اعتبار ، حقّ دارد آن مبلغ را از او بگيرد .

سوم: آن كه به عنوان خريد و فروش انجام شود ، به اين كه بانك مبلغ سفارش شده را با ارز خارجي و به پول كشور فروشنده كالا ، به او مي پردازد ، و از سفارش دهنده و خريدار به پول رايج كشور خودش عوض آن را مي گيرد ، پس آن ارز خارجي را در ذمه خريدار به پول كشور خودش با

فايده اي که مي گيرد ، مي فروشد ، و چون مورد معامله ارزي دو نوع مختلف مي باشد ، اشکالي ندارد .

نگهداري كالا به وسيله بانك

گاهي بانك كالا را به حساب وارد كننده ، نگهداري مي كند ، به اين صورت كه پس از انعقاد قرارداد ميان صادر كننده و وارد كننده ، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده ، و رسيدن اسناد و كالا به كشور خريدار ، و اعلام بانك به خريدار براي گرفتن كالا ، خريدار در گرفتن كالا تأخير مي نمايد ، و بانك كالا را به حساب او نگهداري
مي كند ، و در مقابل اجرت معيني براي اين عمل مي گيرد . و گاهي بانك كالا را به حساب صادر كننده نگهداري مي كند ، به اين صورت كه صادر كننده ، بدون قرار داد و
معامله قبلي ، كالا را حمل كرده و اسناد و صورت آن را به بانك مي فرستد ، تا بانك به بازرگانان كشور عرضه نمايد ، ولي كسي كالا را خريداري نمي كند ، و بانك كالا را به حساب صادر كننده نگهداري مي كند ، و در مقابل اجرت معيني براي اين عمل از او مي گيرد .
مسأله 2854 در هر دو صورت مذكور چه كالا را بانك به حساب خريدار نگه داري كند و چه به حساب فروشنده چنانچه گرفتن اجرت نگهداري كالا بر اساس شرط ضمنِ عقدي باشد ، اگر چه به نحو ارتكاز ، يعني بودن در ذهن طرفين و عدم غفلت از آن باشد ، چنان كه در اين گونه معاملات معمول است ، و يا اين كه نگهداري به درخواست و امرِ وارد كننده و يا صادر كننده باشد ، گرفتن اجرت براي آن جايز است ، و در غير اين دو صورت ، بانك حقّ ندارد چيزي بابت نگهداري به عنوان اجرت بگيرد .
و اگر حمل كالا و ارسال اسناد به وسيله بانك با قرار داد قبلي بين وارد كننده و صادر كننده صورت گرفته ، و بانك وصول اسناد را به وارد كننده ابلاغ كند ، و او از گرفتن اسناد خودداري نمايد ، جايز است بانك براي رسيدن به حقّ خود ، كه قيمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت كرده است به مقتضاي اختياري كه در اين گونه موارد ،
وارد كننده به بانك مي دهد كالا را به ديگري بفروشد .

ضمانت نامه هاي بانكي

گاه شخصي انجام كاري را از دولت يا از اشخاص به نحو مقاطعه كاري قبول مي كند ، مانند ساختمان مدرسه يا بيمارستان يا جاده سازي و مانند اينها ، و در ضمن قرار داد ، صاحب كار ، براي اطمينان از عملِ مقاطعه كار به تعهدش ، از او ضمانت نامه بانكي براي مبلغ معيني مطالبه مي نمايد ، كه در صورت تخلّف مقاطعه كار از انجام اصل كار و يا تخلّف از شرايط قرار داد ، براي جبران خسارتهاي احتمالي آن تخلّف ، از ضمانت نامه استفاده نمايد ، و مبلغ معين شده را دريافت كند ، و براي اين مقصود مقاطعه كار به بانك مراجعه مي نمايد ، و از بانك تقاضاي صدور ضمانت نامه اي به مبلغ مورد تقاضاي صاحب كار مي كند ، و بانك با دريافت تضمين لازم ، براي مقاطعه كار ضمانت نامه صادر مي نمايد ، و براي صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه كار ، كارمزد دريافت مي كند .

مسأله 2855 عقد ضمان به هر چه كه دلالت بر آن تعهد كند چه لفظ باشد ، مثل ايجاب و قبول قولي ، و چه عملي كه دلالت بر آن بكند محقّق مي شود ، و فرق نمي كند كه ضامن به صاحب كار تعهد نمايد كه مقاطعه كار ، وجه الضمان را بپردازد ، يا تعهد كند كه مقاطعه كار به تعهدات و شرايط خود وفا نمايد ، و در صورت تخلّف ، وجه الضمان را بپردازد .

مسأله 2856 بر مقاطعه كار واجب است در صورت تخلّف از انجام قرار داد ، به شرط خود كه پرداخت وجه الضمان است ، در صورتي كه اين شرط ضمن عقدي قرار داده شده باشد ، وفا كند ، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداري نمايد ، صاحب كار به بانكي كه ضمانت نامه را صادر كرده است ، مراجعه مي كند ، و چون صدور ضمانت
نامه به درخواست مقاطعه كار بوده است ، او ضامن بانك مي باشد ، و آنچه بانك مي پردازد ، بايد مقاطعه كار بپردازد ، و بانك حقّ دارد از او مطالبه كرده و دريافت نمايد .

مسأله 2857 كار مزد معيني را كه بانك بابت صدور ضمانت نامه از مقاطعه كار مي گيرد ، جايز است ، و معامله بانك با مقاطعه كار به راههايي تصحيح مي شود ، و از آن جمله اين است كه به صورت عقد اجاره باشد ، يعني مقاطعه كار ، بانك را به مبلغ معيني براي عمل مذكور اجير كند ، و يا به صورت عقد جعاله باشد ، كه مقاطعه كار ، كارمزد را جعل مبلغي كه در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده مي شود در مقابل انجام عمل مذكور قرار دهد .

فروش سهام

گاهي شركت هاي سهامي براي فروش سهام و اسناد بهادار خود ، بانكها را واسطه قرار مي دهند ، و بانكها با دريافت مبلغي بر حسب قرار داد به عنوان واسطه ، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام مي كنند .
مسأله 2858 اين قرار داد با بانك جايز است ، چه به صورت اجاره باشد ، كه شركت سهامي ، بانك را در مقابل پرداخت آن كارمزد براي اين كار فروش سهام و اسناد بهادار اجير كند ، و چه به صورت جعاله باشد ، كه شركت سهامي متعهد شود كه اگر بانك اين كار را براي او انجام دهد ، اين مبلغ را به او بپردازد ، و در هر دو صورت
بانك با انجام دادن عمل مذكور ، حقّ دارد كار مزد تعيين شده را دريافت كند .
مسأله 2859 خريد و فروش سهام شركتهاي سهامي ، در صورتي كه در آن شركتها معاملات حرام مانند معاملات ربوي انجام نشود ، جايز است ، و خريد و فروش سهام شركتهايي كه معاملات حرام انجام مي دهند در صورتي كه سود حاصلِ از حرام ، جزء سرمايه شركت باشد ، جايز نيست ، و در غير اين صورت خريد و فروش خود سهام جايز است ، ولي بايد از درآمدهاي حرامِ آن پرهيز شود .

حواله هاي داخلي و خارجي

حواله چند نوع است :اول: آن كه مشتري و مراد از مشتري در اين مسائل صاحب حساب و كسي كه براي معامله با بانك ، به بانك مراجعه مي نمايد ، مي باشد پولي در بانك داشته باشد ، و از بانك تقاضا كند كه چك بانكي يا حواله اي به عهده يكي از بانكهاي طرف حساب خود در داخل يا خارج كشور صادر كند ، و يا از بانك تقاضا نمايد كه پول او را ، شعبه ديگر از آن بانك در شهر يا كشور ديگر پرداخت نمايد ، و مشتري آن مبلغ را در آن محلّ دريافت كند ، و بانك براي اين عمل حقّ دارد كارمزد از مشتري دريافت نمايد ، و گرفتن اين كار مزد را ممكن است به اين نحو تصحيح كرد كه چون بانك شرعاً ملزم نيست پولي كه از مشتري گرفته در شهر يا كشور ديگر بپردازد ، و حقّ دارد از پرداخت آن در غير محلّي كه از مشتري پول گرفته خودداري كند ، براي رفع يد از اين حق جايز است كه مبلغي بگيرد كه پول مشتري را در شهر يا كشور ديگر به او بپردازد .
دوم: آن كه مشتري پولي در بانك نداشته باشد ، و بانك براي او چك يا حواله اي صادر كند كه بانك طرف حسابِ اين بانك ، در داخل يا خارج كشور به مشتري او قرض دهد ، و يا اين بانك از متصدي شعبه ديگر بخواهد كه به آن مشتري قرض دهد ، و اين كار وكالت دادن بانك است به بانك طرف خود يا به متصدي شعبه ديگر كه پول را به آن شخص قرض بدهد ، و يا وكالت دادن به آن شخص است كه پول را قبض و به عنوان قرض تملّك كند ، و براي اين وكالت دادن ، بانك مي تواند كار مزد از آن شخص بگيرد .
و چنانچه حواله اي كه در خارج كشور به مشتري مي دهد ، به پول كشور خارج باشد ، و مشتري به گونه اي كه ذكر شد ، از بانك ، آن پول را براي خود قرض كند ، بانك حق دارد طلب خود را به همان پول خارجي از او مطالبه نمايد ، و مي تواند در مقابل گرفتن مبلغي از حقّ خود صرف نظر كند ، و يا آن پول خارجي را با پول كشور مشتري
با اضافه اي معاوضه نمايد .
سوم: آن كه شخصي مبلغي را در شهر خود به بانك بدهد تا معادل آن را در داخل يا خارج كشور از بانك طرف آن بانك دريافت كند ، مثلا پولي را در نجف اشرف به بانك مي دهد كه در بغداد بگيرد ، يا در شام و لبنان و يا كشور ديگر بگيرد ، و بانك براي اين كار مبلغي اضافه مي گيرد ، اين عمل بانك و گرفتن مبلغ مذكور جايز است ، و جواز گرفتن مبلغ اضافه به اين جهت است كه رباي حرام در قرض ، زياده اي است كه قرض دهنده از

قرض گيرنده بگيرد ، ولي اگر قرض گيرنده از قرض دهنده زيادي بگيرد ، جايز است ، و در صورتي كه آن دو پول از دو جنس باشد مثل تومان ايراني و دينار عراقي بانك مي تواند ارز خارجي را به مبلغي از پول كشور مشتري كه ارزش آن
بيشتر باشد ، بفروشد .
چهارم: آن كه شخصي در محلّي مبلغي از بانك مي گيرد ، و بدون اين كه درخواست و الزامي از بانك باشد ، گيرنده درخواست مي كند آن مبلغ را در محلّ ديگري به بانك بپردازد ، و بانك براي قبول اين عمل مبلغي از آن شخص مي گيرد; گرفتن اين مبلغ اضافي به يكي از دو راه جايز است :1- اگر آن دو پول از دو جنس باشد مانند اين كه شخص از بانك ريال ايراني بگيرد ، و در مقابل بانك از او پول غير ايراني بگيرد بانك از آن شخص ، آن پول خارجي را با مبلغ اضافي كه از او مي گيرد به پولي كه به او مي دهد ، معاوضه مي كند .
2- چون بانك شرعاً ملزم نيست ، پولي كه به آن شخص داده ، در محلّ ديگري بگيرد ، و حقّ دارد درخواست گيرنده را قبول نكند ، مي تواند براي اسقاط اين حقّ مبلغي از شخص بگيرد .
مسأله 2860 آنچه از اقسام حواله هاي بانكي و تطبيق آنها با عناوين فقهي گذشت ، نسبت به اشخاص هم جاري است ، مانند اين كه كسي مبلغي در محلّي به شخصي بدهد ، كه آن مبلغ و يا معادل آن را در محلّ ديگر دريافت كند ، و آن شخص مبلغي اضافه بگيرد ، و يا مبلغي از شخصي در محلّي بگيرد و معادل آن را با اضافه اي در شهر يا كشور ديگر بپردازد .
مسأله 2861 در موارد حواله فرق نمي كند كه حواله كننده مبلغي نزد شخص يا بانكي كه بر او حواله مي كند داشته باشد ، يا نداشته باشد ، و در هر دو صورت حواله صحيح است .

جايزه هاي بانكي

گاهي بانكها به منظور تشويق و ترغيب مردم كه حساب باز كنند ، يا مشتريان كه بيشتر پولشان را به بانك بسپارند ، جايزه اي در نظر مي گيرند كه از طريق قرعه كشي به كسي كه قرعه به نام او اصابت كند ، بدهند .
مسأله 2862 جايزه هاي بانكي دو صورت دارد :اول: آن كه قرعه كشي بر بانك شرط نشود ، بلكه قرعه فقط به عنوان تشويق باشد ، در اين صورت عمل قرعه جايز است ، و كسي كه قرعه به نام او اصابت كند ، جايز است آن جايزه را بگيرد ، هرچند احوط آن است كه اگر بانك دولتي يا مشترك باشد ، گرفتن جايزه به اذن حاكم شرع باشد .
دوم: آن كه قرعه كشي شرط شود ، و بانك به جهت وفاي به آن شرط قرعه بكشد ، كه در اين صورت عمل قرعه كشي جايز نيست ، و همچنين گرفتن جايزه براي كسي كه قرعه به نام او اصابت كرده است جايز نيست .

تحصيل و نقد كردن سفته ها به وسيله بانكها

يكي از خدمات بانكي وصول كردن سفته هاي مشتريان است ، به اين ترتيب كه پيش از سررسيد ، وجود آن سفته را در بانك و شماره و مقدار و تاريخ سر رسيد آن را به متعهد سفته اعلام مي نمايد ، تا براي پرداخت آن در سر رسيد آماده شود ، و بانك پس از وصول سفته ، مبلغ آن را در حساب مشتري منظور مي كند ، و يا نقداً به او مي پردازد ، و براي اين خدمت كار مزدي دريافت مي نمايد .
و از خدمات بانك ، وصول كردن چكهايي است كه مشتريان نزد بانك مي گذارند ، و بانك از مشتري براي اين خدمت كار مزدي مي گيرد .
مسأله 2863 وصول سفته و دريافت كارمزد چند صورت دارد :1- متعهد سفته پولي نزد بانك دارد ، و در آن سفته قيد شده است كه طلبكار در سر رسيدش به آن بانك مراجعه كند و بانك مبلغ سفته را از حساب بدهكار برداشت كرده ، و به طلبكار نقد بپردازد ، و يا در حساب طلبكار منظور نمايد ، و اين كار به اين معني است كه متعهد سفته طلبكار خود را به بانك حواله كرده است ، و چون در بانك پول داشته و بانك بدهكار او مي باشد ، حواله صحيح است ، و احتياج به قبول ندارد .
و در اين صورت جايز نيست بانك براي پرداخت بدهي ، مبلغي دريافت كند .
2- متعهد سفته بدون آن كه پولي در بانك داشته باشد و بانك به او بدهكار باشد ، مبلغ سفته را به بانك حواله مي كند ، كه اين حواله بر بريء يعني كسي كه بدهكار حواله كننده نيست مي باشد و جايز است ، و بانك اين حواله را قبول مي كند ، و مبلغ آن را مي پردازد ، و بابت قبول كردن حواله از متعهد سفته كارمزد مي گيرد ، و
گرفتن اين كار مزد نيز جايز است .
3- مشتري سفته خود را بدون اين كه حواله اي از جانب متعهد شده باشد ، جهت وصول ، به بانك مي دهد ، و اين عمل را مي توان به عنوان عملي كه مورد جعاله واقع شده است ، انجام داد ، و گرفتن مبلغي به عنوان جعل آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده مي شود براي اين عمل نيز جايز است ، در صورتي كه بانك فقط در گرفتن اصل دين دخالت داشته باشد ، ولي چنانچه براي آن دين سود و فايده نزولي قرار داده شده باشد ، تصدي بانك جايز نيست .

خريد و فروش ارز (پولهاي خارجي)

مسأله 2864 خريد و فروش پول هاي خارجي مانند دينار به تومان به زيادتر از آنچه خريداري شده ، يا كمتر ، يا مساوي با آن جايز است ، و فرق نمي كند كه معامله با مدت باشد يا بدون مدت .

حسابهاي جاري

مسأله 2865 كسي كه حساب جاري در بانكي دارد ، و پولي در آن گذاشته ، حقّ دارد هر مبلغي كه بخواهد و بيشتر از موجودي او نباشد ، از آن حساب برداشت كند ، ولي گاهي بانك اجازه مي دهد كه مشتري او ، مبلغ معيني با نداشتن موجودي در حساب ، برداشت كند ، و اين بر حسب اعتمادي است كه به مشتري خود دارد ، و اين را برداشت آزاد مي نامند ، و بانك براي قرض دادن اين مبلغ فايده مي گيرد ، و اين قرض دادن و گرفتن فايده جايز نيست .

منشأ ماليت يكي از دو امر است :اول: آن كه براي چيزي منافع و خواصي باشد كه موجب رغبت عقلا به آن چيز شود ، مانند خوردني ها وآشاميدني ها و پوشيدني ها .
دوم: آن كه مقامي كه صاحب اعتبار است ، براي آن چيز اعتبار ماليت كند ، مانند اسكناس ها و تمبرها كه حكومتها به آنها ارزش و ماليت مي دهند .
مسأله 2866 بيع خريد و فروش با قرض از جهت موضوع و حكم فرق دارد :از جهت موضوع بيع تبديل عين است به عوض در اضافه ، چه آن اضافه ملكيت باشد يا حقّ ، و قرض تمليك عين است به ضمانِ قرض گيرنده ، به مثل اگر مثلي باشد ، و به قيمت اگر قيمي باشد .
از جهت حكم ، در احكامي اختلاف دارند كه به بعضي از آنها اشاره مي شود :1- ربا در بيع و قرض مختلف است ، در قرض هر نوع زيادي كه شرط شود ربا و حرام است ، ولي در بيع زيادي در صورتي حرام است كه چيز فروخته شده و عوض آن از يك جنس باشند و با كيل يا وزن فروخته شوند ، كه در اين صورت زيادي ربا و حرام است ، پس اگر از يك جنس نباشند و يا با كيل و وزن فروخته نشوند ، زياده گرفتن در
آن حرام نيست ، مانند اجناسي كه به عدد فروخته مي شوند .
2- ربا در بيع موجب بطلان بيع است ، و نقل و انتقالي محقّق نمي شود ، و در قرض ، ربا موجب بطلان قرض نيست ، و قرض گيرنده مالك مالي كه قرض گرفته مي شود ، ولي قرض دهنده مالك مقدار زيادي كه شرط شده نمي شود .
مسأله 2867 تمام پول هاي كاغذي از قبيل دينارهاي عراقي يا دلارهاي آمريكايي يا تومانهاي ايراني و امثال اينها ماليت دارند ، زيرا كه از طرف هر يك از دولتها نسبت به پول هاي كاغذي خود ارزشي معين شده است كه در تمام مملكت قبول و رايج است ، و بدين جهت ماليت پيدا نموده ، و هر موقعي بخواهند از اعتبار و ماليت ساقط مي نمايند .
و معلوم است كه اين پولها با كيل يا وزن فروخته نمي شوند ، و از اين جهت بعضي از فقها (اعلي الله مقامهم) معاوضه اين پول ها به هم جنس خود با زياده جايز است ، و همچنين معامله اين پول ها كه دينِ در : فرموده اند ولي معاوضه چيزي كه ماليت اعتباري دارد و به شماره خريد و . ذمه باشد به نقدي با نقيصه يا زياده جايز است
فروش مي شود ، به هم جنس خود با زياده يا نقيصه محلّ اشكال است .
و چنانچه مالك ناقص با مالك زايد مصالحه كند بر اين كه مالك زايد آن را

به او ببخشد ، و او هم ناقص را به مصالحه : مالك زايد ببخشد ، اشكال ندارد ، مثلا مالك نهصد تومان به مالك هزار تومان به قصد مصالحه بگويد . مي كنم با تو بر اين كه هزار تومان به من ببخشي و من نهصد تومان به تو ببخشم
مسأله 2868 سفته هاي ريالي كه بين مردم و تجار معمول است ، و با آنها معامله مي كنند ، مانند اسكناس نيست كه براي خود آنها ماليت اعتبار شده باشد ، بلكه آنها سند ديني است كه در ذمه متعهد و امضاء كننده سفته مي باشد ، پس مشتري موقعي كه سفته اي به فروشنده كالا مي دهد ، در واقع بهاي كالاي خريده شده را نداده است ، و به اين جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم يا سوخته شود ، چيزي از مال فروشنده تلف نمي شود و ذمه مشتري فارغ و بريء نمي گردد ، ولي اگر بهاي كالا را اسكناس داده بود و گم مي شد ، از كيسه فروشنده رفته و او ضرر كرده بود .
مسأله 2869 سفته ها بر دو نوع است :اول: آن كه از يك بدهي واقعي حكايت كند ، يعني امضا كننده مبلغ ذكر شده در سفته را حقيقتاً به صاحب سفته بدهكار و سفته مدرك آن بدهكاري باشد .
دوم: آن كه واقعيت ندارد ، و فقط صوري است . در نوع اول كه حقيقتاً صاحب سفته به موجب آن طلب مدت داري را طلبكار است ، فروش آن به كمتر يا بيشتر در صورت اختلاف مانند دينار به تومان مثلاً چنانچه ثمن نسيه نباشد ، اشكال ندارد ، ولي در صورت عدم اختلاف مثل فروش دينار به دينار يا ريال به ريال محلّ اشكال است ، و اگر به مصالحه به گونه اي كه در مسأله 2867 گذشت معامله شود ، اشكال ندارد .
در نوع دوم كه سفته صوري است ، صاحب سفته نمي تواند آن را به ديگري بفروشد ، چون طلبي از امضا كننده آن سفته ندارد ، بلكه سفته به اين منظور صادر شده كه صاحب سفته بتواند از آن استفاده كند ، و استفاده از آن به معامله شرعي به اين است كه مثلا امضا كننده سفته به شخصي كه سفته را به او داده است وكالت دهد كه مبلغ سفته را كه مثلا 50 ريال سعودي است و ارزشش 11000 تومان ايراني باشد در ذمه او به نوع ديگري از پول به كمتر از ارزش آن مثلا 10000 تومان به بانك بفروشد ، و وكالت داشته باشد كه آن 10000 تومان را نيز از طرف امضا كننده سفته به خودش به مبلغ 50 ريال سعودي بفروشد ، و به اين ترتيب ذمه صاحب سفته ، به امضا
كننده آن ، بدهكار مي شود به مقدار مبلغي كه امضا كننده سفته به بانك بدهكار گرديده است ، يعني 50 ريال سعودي ، و يا اين كه بانك وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد ، و صاحب سفته ، مبلغي را بدون اين كه بانك بر او شرط كند به عنوان كار مزد ثبت در دفاتر و تحصيل آن در سر

رسيد ، به بانك بدهد ، ولي اگر با شرط هر
چند ضمني باشد قرض ربوي خواهد بود .
و مراجعه متعهد سفته به كسي كه از آن استفاده كرده است ، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشكال ندارد ، زيرا استفاده كننده سفته ، بانك را بر متعهد سفته ، به تمام مبلغ حواله داده است .

كارهاي بانكي

كارهاي بانكي دو قسم مي باشد :1- كارهايي كه مربوط به معاملات ربوي است ، اشتغال به آنها جايز نيست ، و كارمندي كه در اين نوع كارهامشغول است ، در مقابل آن نمي تواند اجرت بگيرد .
2- كارهايي كه ارتبا طي با معاملات ربوي ندارد ، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن براي آنها جايز است .

احکام بیمه

احكام بيمه

بيمه قراردادي است بين بيمه كننده و بيمه شونده بر اين كه بيمه شونده مالي به بيمه كننده بپردازد چه آن مال عين يا منفعت يا عمل باشد ، و چه يك جا و يا به اقساط باشد و در مقابل بيمه كننده خسارتي را كه بر بيمه شونده يا بر ديگري وارد مي شود به طوري كه در عقد معين شده بپردازد .
مسأله 2870 بيمه انواع و اقسام متعددي دارد مانند بيمه حيات و بيمه سلامت و بيمه مال و چون حكم آنها يكي است نيازي به بيان اقسام و انواع آن نيست .
من : مسأله 2871 بيمه از عقود است و به ايجاب و قبول محقّق مي شود ، مثل آن كه بيمه كننده بگويد و كسي كه خواهان بيمه متعهدم كه خسارت وارده بر جان يا مال را در مقابل پرداخت چنين مالي جبران كنم من تعهد مي كنم كه مال معيني را در مقابل : يا كسي كه خواهان بيمه است بگويد قبول كردم : است بگويد و بيمه كننده قبول كند . جبران چنين خسارتي بپردازم و اين عقد مانند ساير عقود ، به قول و فعل محقّق مي شود ، و شرايط عامه عقود مانند بلوغ و عقل و قصد و مكره نبودن و محجور نبودن طرفين عقد به سفاهت يا افلاس در آن معتبر است .
و معتبر است آنچه بيمه مي شود مانند جان يا مال و خطرهاي احتمالي كه جان يا مال به جهت آن بيمه مي شود ، معين باشد ، و همچنين مالي كه پرداخت مي شود ، و اگر به اقساط است ، اقساط ماهانه يا سالانه آن مثلا معين باشد ، و ابتدا و انتهاي مدت بيمه نيز معين باشد .
مسأله 2872 مي توان تمام اقسام عقد بيمه را از باب تعهد بيمه كننده و بيمه شونده به پرداخت خسارت و مال معين ، قرار داد ، هرچند احوط آن است كه مثلا بيمه شونده مال معيني به بيمه كننده صلح كند به شرط آن كه بيمه كننده خسارت احتمالي كه معين شده جبران نمايد ، و بر بيمه كننده جبران واجب مي شود ، و همچنين در صورتي كه مال معين از طرف بيمه شونده عين باشد ، مي توان عقد بيمه را به عنوان هبه به شرط تحمل خسارت احتمالي از جانب بيمه كننده انجام داد ، كه بر بيمه كننده وفاي به شرط واجب است .
مسأله 2873 چنانچه عقد بيمه به صورت صلح به شرط تحمل خسارت يا به صورت هبه به شرط تحمل خسارت باشد ، و بيمه كننده در صورت پيش آمد خسارتي بر بيمه شونده ، از جبران آن خودداري كند و به شرط عمل ننمايد ، بيمه شونده خيار تخلّف شرط دارد و مي تواند صلح يا هبه را فسخ كند ، و آنچه از اقساط بيمه پرداخت كرده ، پس بگيرد .

مسأله 2874 در صورتي كه بيمه شونده اقساط بيمه را بر طبق قرار داد نپردازد ، بر بيمه كننده واجب نيست خسارت وارده را جبران كند ، و بيمه شونده حقّ ندارد آنچه از اقساط بيمه پرداخت كرده ، پس بگيرد .
مسأله 2875 در صحت عقد بيمه مدت معيني معتبر نيست ، كه بايد مثلا يكساله باشد يا دو ساله يا بيشتر ، بلكه تابع توافق بيمه شونده و بيمه كننده است .
مسأله 2876 اگر شركتي با سرمايه گذاري عده اي تأسيس شود ، و هر يك از شركا و يا يكي از آنان در ضمن عقد شركت بر ديگران شرط كند كه چنانچه ضرر و حادثه اي بر جان يا مال او وارد شود با تعيين نوع حادثه شركت بايد خسارت آن حادثه را از سود عايد خود جبران كند ، در صورت وقوع حادثه تا زماني كه عقد شركت باقي است واجب است شركت به اين شرط عمل نمايد .

احكام سرقفلي

احكام سرقفلي

از معاملات رايج معامله سرقفلي است ، و حقّ سرقفلي ، آن است كه مستأجر اختيار تخليه و واگذاري عين اجاره شده را به غير داشته باشد ، يا مالك اختيار زياد كردن مال الاجاره و گرفتن عين اجاره شده را از مستأجر نداشته باشد .
مسأله 2877 صحت اين معامله متوقف است بر ثبوت حقّي براي مستأجر ، و آن حق به اجاره كردن محلّ سكني و محلّ كسب ، هرچند مدت اجاره طولاني باشد ، يا كيفيت كسب و كار يا شخصيت مستأجر كه موجب ارزش و مرغوبيت محلّ كار باشد حاصل نمي شود ، و هر چند از نظر عرف و قانون دولتي مستأجر را ذي حق بدانند ، اعتبار ندارد ، و بعد از انقضاي مدت اجاره ، هر گونه تصرّف در عين اجاره شده بر مستأجر حرام و يد او بر آن عين و منافع عين ، يد عدوان و ضمان است ، و اجاره دادن آن عين فضولي و با اجازه نكردن مالك فاسد است . و ثبوت حقّ شرعاً به وسيله شرط مشروع ممكن است ، مثل آن كه در ضمن عقد اجاره شرط شود چه اين كه براي شرط موجر مبلغي دريافت كند يا نكند كه پس از انقضاي مدت اجاره ، آن محلّ را به او و يا به كسي كه او معين كند ، و همچنين هر مستأجري كه مستأجر قبلي او را معين مي نمايد به همان مال الاجاره سابق اجاره دهد ، كه در اين صورت به مقتضاي حقّ الشرط ، هر مستأجر مي تواند سرقفلي گرفته و آن محلّ را واگذار كند ، و موجر به مقتضاي وجوب وفاي به شرط حقّ امتناع از اجاره دادن به مستأجر اول يا كسي كه او معين كرده و يا هر مستأجري كه مستأجر قبل او را معين كرده ندارد .
مسأله 2878 اگر در عقد اجاره شرط شده كه مستأجر با تجديد اجاره به مال الاجاره اول تا مدتي كه بخواهد مي تواند در آن محلّ بماند ، مستأجر مي تواند سرقفلي براي تخليه محلّ بگيرد ، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به ϙŬKϙĀسرقفلي نيست .

6- آیه الله ناصر مکارم‌شیرازی (دام ظله)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:استفتائات جدید/ مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی.
مشخصات نشر:قم: مدرسه‌الامام علی‌بن ابیطالب(ع)، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری:۳ ج.
شابك:ج. ۲: 964-6632-27-0؛ ۲۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم)؛ ۱۲۵۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج. ۱٬ چاپ چهارم-978-964-8139-94-5:؛ ۱۰۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۱۲۵۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ سوم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ دوم: 964-8139-39-3؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۳ ٬ چاپ چهارم: 978-964-8139-39-6
یادداشت:چاپ اول: ۱۳۷۹.
یادداشت:ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷).
یادداشت:ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۸۰).
یادداشت:ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۱).
یادداشت:ج. ۱ و ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۵).
یادداشت:ج.۳ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷).
یادداشت:کتابنامه.
موضوع:فتواهای شیعه -- قرن ۱۴
موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه
شناسه افزوده:علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -، گردآورنده
شناسه افزوده:مدرسة الامام علی بن ابی طالب (ع)
رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/م۷الف۵ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی:م۷۸- ۲۵۱۳۰

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

موارد هفتگانه خمس

مسأله 1474 خمس در هفت چیز واجب است:
1 منافع کسب و کار 2 معدن 3 گنج 4 مال حلال مخلوط به حرام 5 جواهراتی که با غوّاصی از دریا به دست می آید. 6 غنیمت جنگی 7 زمینی که کافر ذمّی از مسلمان می خرد (بنابر احتیاط واجب).
احکام و موارد هفتگانه خمس

1 منافع کسب و کار

مسأله 1475 هرگاه انسان از طریق زراعت یا صنعت یا تجارت یا از طریق کارگری و کارمندی در مؤسّسات مختلف درآمدی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال او و همسر و فرزندان و سایر کسانی که نفقه آنها را می دهد زیاد آید، باید خمس (پنج یك) آن را به شرحی که بعداً گفته می شود بپردازد.
مسأله 1476 هیچ گونه تفاوتی میان کسب ها و درآمدهای کسب نیست، ولی اگر انسان چیزی را به عنوان وام از دیگری بگیرد خمس ندارد، همچنین اموالی که به عنوان ارث به او می رسد مشمول خمس نیست، مگر این که بداند شخص میّت خمس آن را نداده است و یا این که به خاطر سایر اموالش بدهکار خمس است.
مسأله 1477 اگر کسی چیزی را به او ببخشد و از مخارج سالش زیاد آید احتیاط واجب آن است که خمس آن را بپردازد، همچنین اگر از کسی ارثی به او رسد که خویشاوندی دوری با او دارد و اطّلاعی از چنین خویشاوندی و انتظاری درباره چنین ارثی نداشته، در اینجا نیز احتیاط واجب آن است که خمس آن را بپردازد.
مسأله 1478 هرگاه ملکی را بر افراد معیّنی، مثلاً اولاد خود وقف نماید، چنانچه آن ملك درآمدی داشته باشد و از مخارج سال آنها زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند.
مسأله 1479 چیزی را که افراد مستحق از باب خمس یا زکات می گیرند خمس ندارد، هر چند از مخارج سالشان به عللی زیاد بیاید،ولی اگر از مالی که از این طریق به او رسیده منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که از باب خمس به او داده شده میوه ای به دست آورد باید خمس آن مقداری که از مخارج سالش زیاد آمده بپردازد.
مسأله 1480 اگر با عین پولی که خمس آن را نداده اند جنسی بخرد، معامله نسبت به مقدار خمس باطل است، مگر این که حاکم شرع آن را اجازه دهد، در این صورت باید پنج یك جنسی را که خریده به حاکم شرع دهد.
مسأله 1481 اگر جنسی را به ذمّه بخرد ولی بعد از معامله قیمت آن را از پولی که خمس آن را نداده بپردازد معامله او صحیح و تصرّفاتش در آن جنس جایز است، ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار خمس آن پول به او مدیون است و در صورتی که آن مقدار در دست فروشنده موجود باشد حاکم شرع همان را می گیرد و اگر از بین

برود عوض آن را از خريدار يا فروشنده مطالبه می كند.
مسأله 1482 هرگاه كسی مالی را كه خمسش را نداده اند خريداری كند، معامله او نسبت به خمس باطل است، مگر آن كه حاكم شرع اجازه دهد كه در اين صورت خمس پول معامله را بايد به او داد و اگر به فروشنده داده باشد بايد از او بگيرد و به حاكم شرع دهد.
مسأله 1483 اگر چيزی را كه خمس آن را نداده به ديگری ببخشد مقدار خمس آن ملك او نمی شود.
مسأله 1484 هرگاه مالی به دست انسان از شخص كافر، يا كسی كه عقيده به خمس ندارد از طريق تجارت يا غير آن بيايد، دادن خمس آن واجب نيست، امّا اگر عقيده به خمس دارد ولی خمس آن را نداده، دادن خمس آن واجب است.
مسأله 1485 اگر اجمالاً می دانيم كسی عقيده به خمس دارد و خمس نمی دهد ولی نمی دانيم خصوص مالی را كه به ما داده خمس به آن تعلّق گرفته يا نه، مثل اين كه احتمالاً اموالی از طريق ارث به او رسيده، يا وام گرفته و احتمال می دهيم اين مال از آنها باشد، تصرّف در چنين مالی اشكال ندارد و خمس آن لازم نيست، همچنين قبول دعوت اين گونه اشخاص و يا نماز خواندن در خانه آنها جايز است، مگر اين كه بدانيم غذايی را كه تهيّه كرده و يا خانه او از پولهايی است كه خمس آن را نداده.
مسأله 1486 آغاز سال برای حساب خمس هر كسی اوّلين درآمد اوست، يعنی اگر كسی شروع به تجارت و كسب و صنعت و زراعت و غير اينها كند، اوّلين زمانی كه درآمد برای او حاصل می شود اوّل سال خمس اوست و نمی توان با قصد و نيّت آن را جلو يا عقب انداخت و اگر بخواهد اوّل سال را جلو بيندازد راهش اين است كه حساب سال خود را زودتر از موعد معيّن برسد و خمس خود را بپردازد، همان وقت اوّل سال او خواهد شد.
مسأله 1487 انسان می تواند در وسط سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد، ولی می تواند آن را تا آخر سال تأخير بيندازد تا مخارج احتمالی اش را از آن بردارد.
مسأله 1488 برای دادن خمس می توان معيار را سال شمسی يا قمری قرار داد.
مسأله 1489 كسی كه درآمد اضافی ندارد نياز به قرار دادن سال خمسی ندارد.
مسأله 1490 كسی كه سال خمس دارد اگر در وسط سال بميرد بايد مخارج او را تا موقع مرگش از منافع او كم كنند و خمس باقيمانده را بدهند.
مسأله 1491 اگر قيمت جنسی كه برای تجارت خريده بالا رود و روی

ملاحظات تجارتی و کسب وکار آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری
که بالا رفته بر او واجب نیست، ولی اگر قیمت آن تا آخر سال همچنان بالا باشد باید سر سال خمس آن را بدهد، هر چند قیمت آن بعد از گذشتن سال پایین آید، این در صورتی است که آخر سال وقت فروش آن باشد و به میل خود آن را نگه دارد.
مسأله 1492 هرگاه غیر مال التّجاره مالی دارد که خمس آن را داده یا اصلاً خمس ندارد (مانند ارث) چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد باید خمس اضافه قیمت را بدهد، همچنین اگر گوسفندی را که خمسش داده چاق شود باید خمس آنچه زیاد شده بعد از فروش بدهد.
مسأله 1493 اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد چنانچه وقت فروش آن رسیده باشد باید خمس آن را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده کند باید خمس میوه ها را بدهد و خمس خود باغ را هنگام فروش می دهد.
مسأله 1494 درختانی را که برای استفاده از چوبشان پرورش می دهند وقتی موقع فروش چوب آنها رسید باید خمس آن را بدهند، هر چند نخواهند آنها را بفروشند، ولی اگر موقع فروش آنها نرسیده خمس ندارد هر چند سالها بگذرد.
مسأله 1495 کسی که دارای چند رشته کسب و کار است، مثلاً هم زراعت دارد و هم صنعت و هم درآمد کارگری، باید منافع همه را در آخر سال یکجا حساب کند، چنانچه چیزی زاید بر مخارج داشت خمس آن را بدهد.
مسأله 1496 مخارجی را که برای به دست آوردن فایده می کند، مانند خرج باربری و دلالی و غیر آن جزء مخارج کسب حساب می شود.
مسأله 1497 هزینه زندگی خمس ندارد، یعنی آنچه را انسان از درآمدش در بین سال مصرف خوراك و پوشاك و مسکن و اثاث خانه و ازدواج و جهیزیه دختر و زیارت واجب یا مستحب و بذل و بخشش و میهمانی و مانند آن می کند، چنانچه در آن زیاده روی نکرده باشد خمس ندارد و تنها آنچه در آخر سال اضافه می ماند خمس دارد؛ ولی هرگاه چیزی جزء مؤونه سال گردد، مانند خانه و فرش و وسایل دیگر، اگر بعداً آن را بفروشند به قیمت آن خمس تعلّق نمی گیرد مخصوصاً اگر بخواهند آن را تبدیل به مثل کنند.
مسأله 1498 اموالی را که انسان به مصرف نذر و کفّاره و مانند آن می رساند جزء مخارج سالیانه اوست، همچنین اموالی را که به دیگران می بخشد یا جایزه می دهد اگر از شأن او زیاد نباشد جزء مخارج سالانه حساب می شود.
مسأله 1499 کسی که نیاز به خانه ملکی دارد آنچه را صرف خرید خانه

می کند خمس ندارد، ولی اگر درآمد سالش برای خرید خانه کفایت نکند و مجبور باشد چند سال پس انداز کند تا قادر به تهیّه خانه شود پولهایی که سال بر آنها گذشته خمس دارد، امّا اگر فی المثل زمین خانه را در اثناء سال اوّل بخرد و مصالح ساختمانی را در اثناء سال بعد و اجرت بنا را در سال سوم بدهد هیچ کدام خمس ندارد.
مسأله 1500 در میان بسیاری از خانواده ها معمول است که جهیزیه دختران را تدریجاً تهیّه می کنند، چنانچه سال بر آن جهیزیه بگذرد خمس آن واجب است ولی در مناطقی که اگر جهیزیه را قبلاً تهیّه نکنند عیب است و یا این که تهیّه آن جز به صورت تدریجی مشکل است، خمس ندارد.
مسأله 1501 کسانی که قبر یا کفن از قبل برای خود تهیّه می کنند چنانچه سال بر آن بگذرد خمس دارد.
مسأله 1502 هر مالی را که یك بار خمس آن را بدهند دیگر خمس به آن تعلق نمی گیرد، مگر این که نمو کند یا قیمت آن اضافه شود.
مسأله 1503 همان گونه که اشاره شد هزینه سفر حج یا زیارتهای مستحبّی اگر از درآمد همان سال باشد خمس ندارد و اگر ناچار باشد از چند سال قبل اسم نویسی کند و هزینه را بدهد، جزء مخارج همان سالش محسوب می شود و خمس ندارد، نه در آن سال و نه در سالهای بعد.
مسأله 1504 کسی که درآمدی از کسب و کار به دست آورده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست یا خمس آن را داده، می تواند آن دو را از هم جدا کند و مخارج سال خود را فقط از فایده کسب آن سال بردارد، امّا اگر مخارج خود را از پولی که خمس ندارد یا خمسش را قبلاً داده است بردارد، نمی تواند این مخارج را از درآمد آن سال کم کند.
مسأله 1505 اگر از درآمد کسب و کار آذوقه ای برای مصرف سالش خریده، چنانچه چیزی در آخر سال از آن زیاد بماند باید خمس آن را بدهد احتیاط این است که حتّی اشیاء کم اهمّیّت را مانند مختصر مواد غذایی اضافی و امثال آن را هرچه هست حساب کند و باید توجّه داشت که اگر می خواهد قیمت آنها را بدهد باید قیمت همان آخر سال را در نظر بگیرد خواه کمتر از خرید باشد یا بیشتر.
مسأله 1506 اگر در اثناء سال وسایل مورد نیاز خود را بخرد خمس ندارد و اگر بعداً از آن وسائل بی نیاز شود خمس دادن آن لازم نیست، همچنین زیور آلات زنانه اگر بعد از گذشتن سنّ و سالی از زن، مورد نیازش نباشد خمس به آن تعلق نمی گیرد، ولی احتیاط مستحب آن است که خمس این وسایل یا زیورآلات را بدهد.
مسأله 1507 کتابهایی را که طلاّب علوم دینی یا غیر آنها از درآمد کسب و کار می خرند چنانچه مورد نیازشان باشد خمس ندارد، ولی اگر فعلاً نیازی به آن ندارند و مقصودشان استفاده در آینده است خمس به آن تعلّق می

گیرد (اگر در تمام طول سال نیز از آن استفاده نکند، ولی وجود آن کتاب برای مواقع ضروری در کتابخانه لازم است، نیاز محسوب می شود) همچنین وسایلی مانند اسباب آتش نشانی در جاهایی که بیم آتش سوزی است یا داروهای ضروری و کمکهای اوّلیّه در خانه جزء هزینه های زندگی محسوب می شود و خمس ندارد هر چند اتّفاقاً در تمام سال از آنها استفاده نشود.

مسأله 1508 اگر در يك سال منفعتی نبرد، بنا بر احتیاط نمی تواند مخارج آن سال را از منافع سال بعد کم کند.

مسأله 1509 هرگاه در ابتدای سال منافعی نداشته باشد و از سرمایه خرج کند، امّا پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، در این صورت می تواند آنچه را از سرمایه برداشته از منافع کم کند.

مسأله 1510 سرمایه ای که مورد نیاز است و با کمتر از آن زندگی او در حدّ آبرو و شؤونش اداره نمی شود خمس ندارد، یعنی می تواند از درآمد همان سال و سالهای بعد بردارد و جزء سرمایه کند، ولی اگر با پرداختن خمس آن، لطمه ای به کار او نمی خورد، باید خمس آن را بدهد، خواه این سرمایه سرمایه تجارت باشد یا زمین و آب و ملك برای زراعت، یا ابزار کار.

مسأله 1511 اگر چیزی از سرمایه به خاطر کسب و کار از بین برود بطوری که جزء ضرر معامله حساب شود، می تواند مقدار آن را از منافع بردارد، ولی اگر به واسطه حوادث دیگری از بین برود (مانند سرقت وامثال آن) نمی تواند آن را از منافع کم کند، مگر این که با سرمایه باقیمانده نتواند کسبی که سزاوار شأن اوست انجام دهد.

مسأله 1512 هرگاه غیر از سرمایه چیز دیگری از اموال او به خاطر شکستن و سوختن و سرقت و غیر آن از بین برود اگر در همان سال به آن احتیاج دارد می تواند آن را از منافع همان سال تهیّه کند.

مسأله 1513 هرگاه در ابتدای سال برای مخارج خود قرض کند و قبل از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید و اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض نماید می تواند قرض خود را از منافع سالهای بعد ادا کند.

مسأله 1514 قرضهایی که بر ذمّه انسان آمده خواه برای هزینه زندگی باشد یا خسارت و غرامت و یا غیر اینها، می تواند از درآمد سال آنها را ادا کند، ولی قرضهایی را که به اقساط می پردازد فقط قسط هایی را که در آن سال باید بپردازد جزء مخارج آن سال محسوب می شود.

مسأله 1515 اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی تواند آن قرض را از منافع سال کم کند، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده به علّتی از بین برود

و ناچار شود قرض خود را بدهد می تواند از منافع و درآمدهای آن سال، قرض خود را ادا کند.
مسأله 1516 انسان تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن تصرّف کند و نیّت دادن خمس به تنهایی کافی نیست، همچنین نمی تواند خمس را به ذمّه بگیرد و در مال تصرّف کند و چنانچه تصرّف کند کار حرامی کرده و اگر آن مال تلف شود باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1517 کسی که بدهکار خمس است اگر با حاکم شرع (با در نظر گرفتن مصلحت مستحقّین) مصالحه و دستگردان کند می تواند در تمام مال تصرّف نماید و اگر بعد از آن منافعی از آن مال به دست آید مال خود اوست.
مسأله 1518 کسی که با دیگری شریك است و می داند شریکش خمس درآمد خود را نمی دهد، ادامه شرکت برای او جایز نیست و تصرّف در مال شرکت بعد از تعلّق خمس برای هر دو حرام است.
مسأله 1519 انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرّف کند، ولی در مال کسی که شك دارد خمس آن داده شده یا نه، تصرّف جایز است و قبول بخشش و معامله یا شرکت در میهمانی چنین کسی اشکال ندارد و تفحّص و جستجو لازم نیست.
مسأله 1520 کسی که از اوّل تکلیف، خمس نداده و درآمدهایی پیدا کرده و وسایلی برای زندگی خود خریده است و الآن متوجّه وظیفه خمس شده و می خواهد تکلیف خود را درباره آن ادا کند و زندگی خود را پاك نماید اگر از منافع کسب، چیزی را که به آن احتیاج ندارد خریده و یك سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها نیاز دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده است لازم نیست خمس آن را بدهد و اگر نداند که در بین سال یا بعد از تمام شدن سال بوده بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع یا نماینده او مصالحه کند، یعنی تمام اموال مشکوك خود را حساب کرده و حاکم شرع بدهی او را از جهت خمس به مقداری تخمین می زند و با او مصالحه می کند و با پرداخت آن تمام اموالش پاك می شود.
مسأله 1521 هرگاه بچّه صغیر درآمدی داشته باشد و از هزینه سال او اضافه بماند بنابر احتیاط واجب باید بعد از آن که بالغ شد خمس آن را بدهد.
مسأله 1522 لباسهای متعدّد و همچنین انگشتر و زیور آلات و وسایل مختلف زندگی، اگر همه آنها مورد نیاز و در حدّ شأن او باشد و از درآمد همان سال تهیّه شده باشد خمس ندارد، ولی اگر زاید بر نیاز و شأن باشد، مقدارِ زیادی، خمس دارد.

مسأله 1523 پولی را که خرج خریدن وسایل حرام می کند (مانند انگشتر طلا برای مرد و وسایل لهو و لعب) خمس دارد.
مسأله 1524 حقوق بازنشستگی و یا مبلغی که به عنوان باز خرید کار داده می شود جزء درآمد همان سال محسوب می گردد و اگر چیزی تا آخر سال از آن باقی نماند خمس ندارد، امّا اگر اضافه بماند خمس دارد.
مسأله 1525 جوایزی که به پس اندازها تعلّق می گیرد اگر قراردادی میان پس انداز کننده و پس انداز گیرنده نباشد حلال است و بنابر احتیاط واجب با گذشتن سال خمس آن واجب می شود، این در صورتی است که پس انداز کننده خود را طلبکار جایزه نداند، بلکه پس انداز گیرنده شخصاً برای تشویق پس انداز کنندگان جوایزی می دهد.

2 معدن

مسأله 1526 واجب است خمس چیزی را که از معادن طلا، نقره، سرب، آهن، مس، زغال سنگ، نفت، گوگرد، فیروزه، نمك و معدنهای دیگر و انواع فلزات به دست می آورند بدهند و احتیاط واجب آن است که نصاب معیّنی در آن نیست،یعنی آنچه را از معدن استخراج می کنند کم باشد یا زیاد خمس دارد.
مسأله 1527 گچ و آهك و گل سرخ و مانند آن اگر به آنها معدن گفته شود باید خمس آن را بدهد، همچنین انواع سنگها.
مسأله 1528 معدن، خواه روی زمین باشد یا زیر زمین، در زمین ملکی باشد یا در جایی که مالك ندارد، استخراج کننده آن مسلمان باشد یا غیر مسلمان، بالغ باشد یا غیر بالغ، در تمام این صورتها باید خمس آن پرداخته شود و در صورتی که کودك باشد، ولیّ او می پردازد.
مسأله 1529 مخارج و هزینه استخراج معدن و تصفیه آن (در صورتی که احتیاج به تصفیه دارد) و همچنین اجاره ای را که جهت معدن می پردازد از آن کم می شود و باقیمانده خمس دارد، ولی مخارج سال از درآمد معدن کسر نمی شود.
مسأله 1530 اگر چند نفر چیزی را از معدن استخراج کنند باید بعد از کم کردن مخارج، خمس آن را بدهند، خواه کم باشد یا زیاد (بنابر احتیاط واجب).
مسأله 1531 اگر معدنی را که در ملك دیگری است استخراج کند، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب آن زمین است و چون صاحب ملك برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه از معدن استخراج شده بدهد، ولی اگر این کار به دستور او انجام گرفته هزینه آن بر عهده اوست و از درآمد معدن کم می شود.
مسأله 1532 هرگاه معدن از معادن عظیمه و در اراضی مباح یا ملکی باشد، حاکم شرع (مجتهد عادل) حق دارد بر اخراج و صرف آن در مصارف مسلمین نظارت کند در این صورت استخراج کنندگان باید نظر حاکم شرع را رعایت کنند.
مسأله 1533 اگر حکومت اسلامی معدنی را استخراج کند خمس به آن تعلّق نمی گیرد.

3 گنج

مسأله 1534 «گنج» مالى است كه در زير زمين، يا كوه، يا ديوار، يا درون درخت پنهان كرده باشند و در عرف به آن گنج گويند.
مسأله 1535 اگر انسان در زمينى كه ملك كسى نيست گنجى پيدا كند و مالك آن گنج به هيچ وجه شناخته نيست مال خود اوست و بايد خمس آن را بدهد و نيز اگر در زمينى كه از ديگرى خريده گنجى پيدا كند و بداند مال كسانى كه قبلاً مالك آن زمين بوده اند نيست، مال خود او مى شود و بايد خمس آن را بدهد، ولى اگر احتمال مى دهد كه مال يكى از آنان است، بنابر احتياط واجب بايد به مالك قبلى اطّلاع دهد چنانچه معلوم شود مال او نيست به كسى كه پيش از او، مالك آن زمين بوده اطّلاع مى دهد و به همين ترتيب به تمام كسانى كه پيش از او مالك زمين بوده اند و آنها را مى شناسد خبر مى دهد، اگر معلوم شود مال هيچ يك از آنان نيست مال خود او مى شود و بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1536 گنج داراى نصاب است و نصاب آن صد و پنج مثقال نقره يا پانزده مثقال طلا است، يعنى اگر قيمت چيزى را كه از گنج به دست آمده به اين مقدار برسد خمس آن واجب است، امّا اگر كمتر از آن باشد خمس آن واجب نيست و اگر قيمت آن به پانزده مثقال طلا نرسد ولى به صد و پنج مثقال نقره برسد باز خمس آن واجب است و همچنين عكس آن.
مسأله 1537 اگر در ظرفهاى متعدّدى كه در يك جا دفن شده مالى پيدا كند كه قيمت آن روى هم رفته به حدّ نصاب برسد، بايد خمس آن را داد، ولى اگر گنجهاى متعدّدى در جاهاى مختلف پيدا كند هر كدام از آنها كه قيمتش به حدّ نصاب برسد خمس دارد و لازم نيست آنها را روى هم حساب كند.
مسأله 1538 هرگاه براى استخراج گنج، مخارجى كرده، مقدار آن را كم مى كند و خمس بقيّه را مى دهد.
مسأله 1539 اگر دو يا چند نفر گنجى پيدا كنند همه در آن شريكند و طبق قراردادى كه دارند عمل مى كنند و سهم هر يك به حدّ نصاب برسد خمس دارد.
مسأله 1540 هرگاه كسى حيوانى را بخرد و در شكم آن مالى پيدا شود، چنانچه احتمال دهد مال فروشنده است بنابر احتياط واجب بايد به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نيست بايد به ترتيب از صاحبان قبلى سؤال كند، چنانچه معلوم شود مال هيچ يك از آنان نيست مال خود او مى شود و احتياط مستحب آن است كه خمس آن را شبيه خمس معدن بدهد خواه به

اندازه نصاب باشد یا نه.
مسأله 1541 هرگاه کسی ماهی خریداری کند و گوهری در دل آن بیابد مال خود اوست، نه مال صیّادی که قبلاً آن را صید کرده و به دیگری فروخته و نه مال فروشندگان قبل از او و احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهد.

4 مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1542 هرگاه مال حلال با حرام مخلوط شود بطورى كه انسان نتواند آنها را از هم تشخيص دهد و مقدار مال حرام و همچنين صاحب آن، هيچ كدام معلوم نباشد، بايد خمس تمام آن مال را بدهد و بقيّه براى او حلال است.
مسأله 1543 هرگاه مال حلال با حرام مخلوط گردد اگر مقدار آن را بداند (مثلاً بداند يك سوم آن حرام است) ولى صاحب آن را نشناسد بايد آن مقدار را بنابر احتياط واجب به مصرفى برساند كه هم مصرف خمس باشد و هم صدقه (مانند سادات فقير)
مسأله 1544 هرگاه مال حلال با حرام مخلوط شود و مقدار حرام را نداند، ولى صاحبش را بشناسد، بايد يكديگر را راضى كنند و چنانچه صاحب مال راضى نشود در صورتى كه بداند مقدار معيّنى قطعا مال اوست (مثلاً يك چهارم مال) و در بيشتر از آن شك داشته باشد بايد مقدارى را كه يقين دارد به او بدهد و مقدار بيشتر را كه احتمال مى دهد مال اوست با او نصف كند.
مسأله 1545 هرگاه خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد مقدار حرام بيشتر از خمس بوده، بنابر احتياط واجب بايد مقدارى را كه مى داند از خمس بيشتر بوده به مصرفى برساند كه هم مصرف خمس باشد و هم صدقه.
مسأله 1546 هرگاه خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، بعد صاحبش پيدا شود، بنابراحتياط واجب بايد عوض آن را به او بدهد، همچنين اگر مالى كه صاحبش را نمى شناسد به نيّت صدقه از جانب صاحبش بدهد و بعد صاحبش پيدا شود و راضى نشود.
مسأله 1547 هرگاه انسان بداند مال او با اموال ديگران مخلوط شده و مقدار آن معلوم باشد و بداند كه مالك آن از چند نفر معيّن بيرون نيست، ولى نتواند مالك را بطور معيّن تشخيص دهد، بايد در بين همه آنها بطور مساوى تقسيم كند.

5 جواهراتى كه با غوّاصى به دست مى آيد

مسأله 1548 هرگاه انسان به واسطه فرو رفتن در دريا جواهراتى مانند لؤلؤ و مرجان و مانند آن از دريا بيرون آورد بايد خمس آن را بدهد، به شرط آن كه قيمت آن بعد از كم كردن مخارج بيرون آوردن كمتر از يك مثقال شرعى طلاى سكه دار نباشد (مثقال شرعى 18 نخود است) خواه آن جواهرات معدنى باشد يا روييدنى و خواه در يك مرتبه از دريا بيرون آورد يا در چند دفعه پشت سر هم و با فاصله كه عرفاً يك مرتبه حساب شود، از يك جنس باشد يا از چند جنس.
مسأله 1549 هرگاه چند نفر جواهراتى را از دريا بيرون آورند بنابر احتياط لازم نيست سهم هر كدام به اندازه نصاب برسد، بلكه اگر مجموعاً به اندازه نصاب باشد بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1550 هرگاه بدون فرو رفتن در دريا جواهرات را با اسبابى بيرون آورند و يا از روى آب دريا و يا از كنار دريا بگيرند، چنانچه قيمت آن بعد از كم كردن مخارج به حدّ نصاب برسد احتياط واجب آن است خمس آن را بدهند.
مسأله 1551 ماهى و حيوانات ديگرى را كه از دريا مى گيرند خمس ندارد، ولى جزء درآمد كسب حساب مى شود كه اگر در آخر سال چيزى از آن يا قيمت آن اضافه بماند خمس دارد.
مسأله 1552 لازم نيست انسان به قصد صيد جواهرات در دريا فرو برود بلكه اگر به قصد ديگرى برود و جواهراتى به دستش آيد بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1553 هرگاه انسان در دريا فرو رود و حيوانى را بيرون آورد كه در شكم آن جواهرى باشد كه قيمتش بعد از كم كردن مخارج به حدّ نصاب برسد، چنانچه آن حيوان مانند صدف باشد كه نوعاً در شكمش جواهر است بايد خمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً آن جواهر را بلعيده باشد باز احتياط واجب پرداختن خمس آن است.
مسأله 1554 جواهراتى كه از رودخانه هاى بزرگى كه محل پرورش جواهر و صيد صدف است بيرون مى آورند نيز خمس دارد.
مسأله 1555 عنبر مادّه خوش بويى كه از دريا مى گيرند، هرگاه به وسيله غوّاصى بيرون آورند خمس دارد و اگر از روى آب، يا كنار دريا به دست آورند باز هم بنابر احتياط واجب بايد خمسش را بدهند.
مسأله 1556 كسانى كه كارشان غوّاصى يا بيرون آوردن معادن است

هرگاه خمس آنها را بدهند و در آخر سال چیزی از مخارج سالشان زیاد بیاید لازم نیست دوباره خمس بدهند.

6 غنائم جنگى

مسأله 1557 هرگاه مسلمانان به دستور امام معصوم با كفّار جنگ كنند و چيزهايى در جنگ به دست آورند بايد خمس آن را بدهند، امّا مخارجى را كه براى حفظ غنيمت و حمل و نقل آن كرده اند از آن كم مى شود.
مسأله 1558 هرگاه مسلمانان به اذن نايب خاص، يا نائب عامّ امام (عليه السلام) اقدام به جنگ بر ضدّ كفّار كنند و غنائمى به دست آورند احتياط واجب آن است كه خمس آن را بپردازند.
مسأله 1559 سلاحهاى بزرگى كه در جنگهاى امروز در غنائم به دست مى آيد و مصرف شخصى ندارد، مانند تانكها و توپها، حاكم شرع و ولىّ امر مسلمين مى تواند آن را منحصراً در اختيار ارتش اسلام قرار دهد.
مسأله 1560 مسلمانان حق دارند اموال كفّارى را كه با آنها در حال جنگ هستند تملّك كنند و بايد خمس آن را بدهند.
مسأله 1561 غنائم جنگى كه خمس آن را بايد داد منحصر به غنائم منقول است كه با دادن خمس ملك جنگجويان است، امّا زمينهايى كه از كفّار با جنگ به دست مى آيد خمس ندارد و ملك همه مسلمين است.
مسأله 1562 هرگاه گروهى از مسلمانان بر ضدّ گروه ديگرى تجاوز كنند بايد جلو متجاوز را گرفت تا به حكم خدا گردن نهد و اگر مسلمانان در اين ميان غنائمى به دست آورند نمى توانند آن را ملك خود سازند، بلكه بايد نگهدارى كنند و بموقع به آنها بازگردانند، مگر چيزهايى كه اگر در دست آنها باشد منشأ فساد و ادامه تجاوز مى شود كه با اجازه حاكم شرع از آن استفاده صحيح مى شود.

7 زمینی كه كافر ذمّی از مسلمان می خرد

مسأله 1563 هرگاه كافر ذمّی، یعنی كافری كه به صورت یك اقلّیّت سالم در كنار مسلمانان زندگی می كند و شرائط ذمّه را پذیرفته است، زمینی را از مسلمان بخرد باید یك پنجم عواید را به جای یك دهم زكات معمولی بپردازد.
مسأله 1564 هرگاه كافر ذمّی زمینی را كه از مسلمانی خریده به مسلمان دیگری بفروشد خمس ساقط نمی شود، همچنین اگر بمیرد مسلمانی آن زمین را از او به ارث ببرد احتیاط آن است كه خمس آن را بپردازد، اگر كافر ذمّی در موقع خرید زمین شرط كند كه خمس آن را ندهد، یا شرط كند كه فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او باطل است و باید خمس آن را خودش بپردازد، ولی اگر شرط كند فروشنده به جای او مقدار خمس را بدهد عمل به این شرط لازم است.
مسأله 1565 هرگاه مسلمان زمینی را بدون خرید و فروش ملك كافر كند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، بنابر احتیاط واجب باید كافر ذمّی خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله 1566 خمس را باید دو قسمت کرد: یك قسمت آن سهم مبارك امام (علیه السلام) است و نیم دیگر سهم سادات. سهم سادات را باید به سادات فقیر یا یتیم نیازمند، یا ساداتی که در سفر وامانده اند و نیازمند هستند، داد (هرچند در محلّ خود فقیر نباشند) ولی سهم امام (علیه السلام) را در زمان ما باید به مجتهد عادل یا نماینده او داد، تا در مصارفی که مورد رضای امام (علیه السلام) است از مصالح مسلمین و مخصوصاً اداره حوزه های علمیّه و مانند آن مصرف کند.
مسأله 1567 صرف کردن قسمتی از سهم مبارك امام (علیه السلام) برای ساختن مساجد یا حسینیه ها یا بیمارستان و درمانگاه و مدارس، تنها در صورتی مجاز است که با اجازه مجتهد عادل و رعایت اولویّت باشد، ولی سهم سادات را جز در مورد ساداتی که گفته شد نمی توان مصرف کرد.
مسأله 1568 بدهکار می تواند اگر مجتهد صلاح ببیند با او یا نماینده او مقدار بدهی خود را دست گردان کند و به ذمّه بگیرد و به اقساط بپردازد.
مسأله 1569 سهم سادات را بدون اجازه مجتهد نمی توان به ساداتی که در بالا گفته شد پرداخت (بنابر احتیاط واجب)، و سهم امام (علیه السلام) را نیز اگر بدون اجازه مجتهد بپردازد قبول نیست، مگر این که مجتهد بعداً بپذیرد و اجازه دهد.
مسأله 1570 کسی که بدهی زیادی از خمس دارد و قادر به ادای آن نیست اگر مجتهد مصلحت ببیند ممکن است مقداری از سهم امام (علیه السلام) را به خودش ببخشد.
مسأله 1571 اگر کسی بخواهد سهم امام (علیه السلام) را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد در صورتی مجاز است که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند سهم امام را یك طور مصرف می کنند.
مسأله 1572 به سیّدی که عادل نیست می توان خمس داد، ولی احتیاط واجب آن است به کسی بدهند که آشکارا گناه نکند و اگر در سفر مانده است در صورتی می توان به او خمس داد که سفرش سفر معصیت نباشد، مگر این که توبه کند و باقیمانده سفر را در طریق معصیت انجام ندهد.
مسأله 1573 به سیّدی که دوازده امامی نیست نمی توان خمس داد و همچنین به کسی که واجب النّفقه است، مثلاً انسان نمی تواند به زنش که سیّده است خمس خود را بدهد، مگر این که آن زن ناچار باشد مخارج اشخاص دیگری را که واجب النّفقه مرد نیستند بپردازد.
مسأله 1574 سیّد بودن سادات از راههای زیر ثابت می شود:

1 دو نفر عادل سيّد بودن او را تصديق كند (يك نفر نيز كافى است).
2 در شهر و منطقه خود مشهور باشد كه سيّد است، خواه اين شهرت سبب يقين شود يا گمان.
مسأله 1575 سادات فقيرى كه مخارج آنها بر ديگرى واجب است اگر آن شخص نتواند خرج او را بدهد مى توان به او خمس داد، مثلاً زن سيّده اى كه شوهرش قادر به اداره زندگى او نيست مى تواند خمس بگيرد.
مسأله 1576 بنابر احتياط واجب سادات نمى توانند بيش از مخارج يك سال خود را از خمس بگيرند.
مسأله 1577 بردن خمس از شهرى به شهر ديگر مانعى ندارد، خواه در شهر خودش مستحقّى باشد يا نه، ولى در هر صورت اگر تلف شود احتياط واجب آن است كه از اموال ديگرش بپردازد مخارج حمل و نقل نيز بر عهده اوست، امّا اگر به نماينده حاكم شرع دهد و او از شهرى به شهرى ديگر ببرد و تلف شود چيزى بر او نيست.
مسأله 1578 در صورتى كه سادات فقير نياز به سرمايه اى براى كسب و كار داشته باشند مى توان از باب خمس به آنها داد (البتّه به مقدارى كه نياز زندگى آنها را تأمين كند).
مسأله 1579 هرگاه سهم سادات بيش از نياز سادات باشد بايد آن را به مجتهد عادل داد تا در مصارف ديگرى كه صلاح مى داند صرف كند و اگر كمتر از نياز سادات باشد مى توان از سهم امام (عليه السلام) به آنها داد، بنابراين كم و زياد بودن سهم سادات مشكلى ايجاد نمى كند.
مسأله 1580 احتياط واجب آن است كه سهم سادات را از خود آن مال و يا از پول رايج بدهند، نه از جنس ديگر، مگر اين كه جنس ديگر را به مستحق بفروشد سپس بدهى او را از باب خمس حساب كند.
مسأله 1581 كسى كه از سيّد نيازمندى طلبكار است مى تواند طلب خود را از باب خمس حساب كند، ولى در مورد سهم امام بايد به اجازه حاكم شرع باشد.
مسأله 1582 لازم نيست به سيّد گفته شود كه اين پول خمس است، بلكه مى تواند به عنوان هديه به او بدهد و نيّت خمس كند، همچنين در مورد سهم امام كه به اذن حاكم شرع به اشخاص مستحقّى مى دهد.
مسأله 1583 مستحق نمى تواند خمس را بگيرد و به مالك ببخشد، مگر آن مقدار كه در خور شأن اوست كه اگر خودش مالى داشت به آن شخص ممكن بود ببخشد.
مسأله 1584 اگر خمس را با حاكم شرع يا وكيل او دستگردان كند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمى تواند از منافع آن سال كسر كند، مثلاً اگر دو هزار تومان خمس بدهكار است و از منافع سال بعد بيست هزار تومان بيشتر از مخارجش دارد بايد خمس بيست هزار تومان را بدهد و دو هزار

تومانی که از باب خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد.
مسأله 1585 دادن سهم سادات به سادات به خاطر آن است که آنها از گرفتن زکات محرومند بنابراین تبعیضی محسوب نمی شود و محروم بودن آنها از زکات دلایلی دارد که در جای خود گفته شده.

زكات

احكام زكات مال

مسأله 1586 زكات بر نُه چيز واجب است: گندم، جو، خرما، انگور (كشمش) طلا، نقره، گوسفند، گاو و شتر و اگر كسى مالك يكى از اين نُه چيز باشد با شرايطى كه بعداً گفته مى شود بايد مقدار معيّنى را كه در مسائل آينده خواهد آمد در مصارفى كه گفته مى شود صرف كند، ولى مستحبّ است از سرمايه كسب و كار و تجارت نيز همه سال زكات بدهد، همچنين ساير غلاّت (غير از گندم و جو و خرما و كشمش) نيز زكات آن مستحبّ است.

شرايط واجب شدن زكات

مسأله 1587 زكات با چند شرط واجب مى شود:

1 مال به مقدار نصابى كه بعداً گفته مى شود برسد.

2 مالك آن بالغ و عاقل باشد.

3 بتواند در آن مال تصرّف كند.

4 در مورد گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره بايد دوازده ماه بر آن بگذرد، ولى احتياط واجب آن است كه از اوّل ماه دوازدهم زكات تعلّق مى گيرد، و اگر بعضى از شرايط در اثناء ماه دوازدهم از بين برود زكات را بايد بپردازد.

مسأله 1588 اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بين سال بالغ شود زكات بر او واجب نيست.

مسأله 1589 زكات گندم و جو وقتى واجب مى شود كه دانه آن بسته شود و به آن گندم و جو گويند و زكات انگور و كشمش موقعى است كه ميوه برسد و به آن انگور گويند و همچنين در مورد خرما زمانى است كه خرما برسد و قابل خوردن شود، ولى وقت دادن زكات در گندم و جو زمانى است كه آن را خرمن كنند و كاه را جدا نمايند و در خرما و كشمش موقعى است كه خشك شود، مگر اين كه بخواهند آن را به صورت تر مصرف كنند كه بايد زكات آن را بدهند به شرط اين كه خشك شده آن به حدّ نصاب برسد.

مسأله 1590 در مورد گندم و جو و كشمش و خرما زكات در صورتى واجب است كه هنگام واجب شدن زكات صاحب آنها بالغ باشد.

مسأله 1591 مالى را كه از انسان غصب كرده اند و نمى تواند در آن تصرّف كند زكات ندارد و همچنين هرگاه زراعتى غصب شده و موقعى كه زكات آن واجب مى شود در دست غاصب باشد، اگر بعداً به مالكش برگردد زكات ندارد.

مسأله 1592 هرگاه طلا و نقره یا چیز دیگری را كه در آن زكات است قرض كند و یك سال نزد او بماند، باید زكات آن را بدهد و بر كسی كه قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات غلاّت

مسأله 1593 زكات گندم و جو و خرما و كشمش وقتى واجب است كه به حدّ نصاب برسد و نصاب آنها «288 من تبريز، 45 مثقال كمتر» است كه حدود «847 كيلوگرم» برآورد شده (كمى كمتر از سه خروار).
مسأله 1594 اگر قبل از دادن زكات مقدارى از انگور و خرما و جو وگندم را مصرف كند يا به ديگرى بدهد بايد زكات آن را بپردازد.
مسأله 1595 اگر مالك بعد از واجب شدن زكات بميرد بايد زكات را از مال او بدهند، ولى اگر قبل از واجب شدن زكات بميرد زكات بر عهده ورثه است، يعنى سهم هر كدام به اندازه نصاب رسد بايد زكات خود را بدهد.
مسأله 1596 حاكم شرع مى تواند مأمورى براى جمع آورى زكات تعيين كند تا بعد از جدا كردن گندم و جو از كاه، يا خشك شدن خرما و انگور، زكات را جمع آورى كند و اگر از پرداختن زكات كه حقّ محرومان است خوددارى نمايند مى تواند به زور از آنها بگيرد.
مسأله 1597 هرگاه زراعت يا باغى را قبل از واجب شدن زكات خريدارى كند زكات بر عهده مالك جديد است و اگر بعد از آن كه زكات واجب شده بخرد، زكات بر عهده فروشنده يعنى مالك قديم است.
مسأله 1598 هرگاه انسان گندم و جو، يا خرما، يا انگور را بخرد و بداند فروشنده زكات آن را داده زكات بر او واجب نيست و اگر شك كند باز چيزى بر او لازم نيست، ولى اگر بداند زكات آن را نداده است، معامله نسبت به مقدار زكات باطل است مگر اين كه حاكم شرع اجازه دهد، در اين صورت قيمت مقدار زكات را از فروشنده مى گيرد و اگر اجازه ندهد زكات را از خريدار خواهد گرفت و در صورتى كه خريدار قيمت آن را به فروشنده داده مى تواند از او پس بگيرد.
مسأله 1599 اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعى كه هنوز تر است به حدّ نصاب برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود زكات آن واجب نيست.
مسأله 1600 اگر رطب و انگور را پيش از خشك شدن مصرف كند يا به فروش رساند، در صورتى زكات آن واجب است كه خشك شده آنها به اندازه نصاب باشد.
مسأله 1601 غلاّتى كه زكات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد.
مسأله 1602 مقدار زكات گندم و جو و خرما و انگور در صورتى كه از آب

باران، یا قنات و نهر و سد و یا رطوبت زمین مشروب شود، ده یك است و اگر با آب چاههای عمیق و نیمه عمیق و کم عمق، یا به وسیله دلو و دست و حیوان از چاه یا رودخانه آب بکشد و آن را مشروب سازد زکات آن بیست یك است.
مسأله 1603 اگر زراعتی با آب باران و آب چاه آبیاری شود، چنانچه یکی از آنها بقدری کم باشد که به حساب نیاید، باید مطابق آن که غالباً مشروب شده زکات بدهد، ولی اگر از هر دو به مقدار قابل توجهی مشروب شده است، مثلاً نصف یا ثلث مدّت با آب باران و بقیّه با آب چاه مشروب شده باید زکات آن را نیمی به حساب ده یك و نیمی به حساب بیست یك بدهد.
مسأله 1604 اگر نداند که آبیاری با آب باران بوده یا با آب چاه و مانند آن، فقط بیست یك بر او واجب است.
مسأله 1605 هرگاه زراعت با آب باران و نهر مشروب شود و احتیاجی به آب چاه نداشته باشد امّا با آن نیز آبیاری گردد و این کار تاثیری در محصول نداشته باشد زکات آن ده یك است و اگر بعکس با آب چاه آبیاری شود و آب باران بر آن ببارد امّا تأثیری نگذارد زکات آن بیست یك است.
مسأله 1606 هرگاه زراعتی را با آب چاه آبیاری کنند و در زمین مجاور آن زراعتی باشد که از رطوبت آن زمین استفاده کند و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با آب چاه آبیاری شده، بیست یك و زکات زراعتی که مجاور آن است ده یك می باشد.
مسأله 1607 بنابر احتیاط واجب مخارجی را که برای زراعت کرده از حاصل کسر نکند، همچنین قیمت تخمی را که برای زراعت پاشیده است.
مسأله 1608 هرگاه درخت انگور یا خرما را بخرد قیمت آن مسلّماً جزءِ مخارج نیست و اگر خرما یا انگور را پیش از رسیدن بخرد احتیاط واجب آن است که پول آن را نیز از محصول کم نکند، همچنین پولی را که برای خرید زمین می دهد جزءِ مخارج نیست.
مسأله 1609 اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد، یعنی زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی آید، گندم یا جو یا خرما و انگور داشته باشد، همه آنها محصول یك سال حساب می شود و چنانچه چیزی که اوّل می رسد به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد و زکات بقیّه را هر وقت به دست آید می پردازد و اگر آنچه اوّل می رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیّه آن برسد، اگر روی هم رفته به مقدار نصاب شود زکات آن واجب است.
مسأله 1610 اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه دهد چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، زکات آن را بنابر احتیاط واجب باید بدهد.
مسأله 1611 اگر زکات خرما یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند

زكات را از رطب تازه يا انگور بدهد (ولى مى تواند رطب تازه يا انگور را به مستحق بفروشد بعد بدهى او را از باب زكات حساب كند) امّا اگر بخواهد رطب يا انگور را قبل از خشك شدن بفروشد مى تواند زكات آن را از خودش بدهد.
مسأله 1612 هرگاه كسى از دنيا برود در حالى كه زكات واجب بر ذمّه اوست و هم بدهى به مردم دارد، اوّل بايد تمام زكات را از مالى كه زكات آن واجب شده بدهند بعد دين او را ادا كنند و اين در صورتى است كه مالى كه زكات به آن تعلّق گرفته موجود باشد.
مسأله 1613 هرگاه كسى كه بدهكار است و زراعتى نيز دارد فوت كند و ورثه پيش از آن كه زكات زراعت واجب شود دين او را از اموال ديگرى بدهند،هركدام از ورثه سهمش به اندازه زكات برسد بايد زكات را بدهد امّا اگر دين او را قبل از واجب شدن زكات نپردازند، چنانچه مال ميّت فقط به اندازه دين است زكات واجب نمى شود.
مسأله 1614 اگر محصول زراعت او خوب و بد دارد بايد زكات هر كدام را از خود آن بدهد و يا قيمتش را حساب كند و نمى تواند زكات همه را از جنس بد بدهد و اگر همه را از خوب بدهد بهتر است.

نصاب طلا و نقره

مسأله 1615 طلا داراى دو نصاب است:
نصاب اوّل آن 20 مثقال شرعى است كه معادل 15 مثقال معمولى مى باشد، هرگاه به اين مقدار برسد و شرايط ديگر نيز در آن جمع باشد بايد چهل يك آن را (دو و نيم درصد) به عنوان زكات بپردازد و اگر به اين مقدار نرسد زكات ندارد.
نصاب دوم 4 مثقال شرعى است كه 3 مثقال معمولى مى شود، يعنى اگر 3 مثقال به 15 مثقال اضافه شود بايد زكات تمام 18 مثقال را از قرار دو و نيم درصد بدهد و اگر كمتر از 3 مثقال اضافه شود فقط زكات 15 مثقال واجب است و زيادى آن زكات ندارد، همچنين هر چه بالا رود، يعنى اگر 3 مثقال اضافه شود بايد زكات تمام آن را بدهد و اگر كمتر اضافه شود مقدار اضافه زكات ندارد.
مسأله 1616 نقره نيز دو نصاب دارد:
نصاب اوّل 105 مثقال معمولى است كه اگر به آن مقدار برسد و شرايط ديگر در آن جمع باشد بايد چهل يك آن را (دو و نيم درصد) به عنوان زكات بپردازد و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست.
نصاب دوم 21 مثقال است، يعنى اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود بايد زكات تمام 126 مثقال را بدهد و هرگاه كمتر از 21 مثقال اضافه شود فقط زكات 105 مثقال واجب است و زيادى زكات ندارد، همچنين هر قدر بالا رود، ولى براى آسان شدن حساب اگر انسان دو و نيم درصد از طلا و نقره كه دارد بدهد زكاتى را كه بر او واجب بوده داده، گاهى هم بيشتر از مقدار واجب داده است.
مسأله 1617 به طلا و نقره همه سال زكات تعلّق مى گيرد، يعنى اگر انسان زكات مقدار طلا يا نقره را بدهد و سال بعد نيز شرايط در او جمع باشد بايد دوباره زكات آن را بدهد، تا زمانى كه از حد نصاب بيفتد، ولى در خمس چنين نيست، يعنى اگر مال را يك بار خمس دادند ديگر خمس به آن تعلّق نمى گيرد، مگر اين كه اضافه شود، همچنين گندم وجو و كشمش و خرما يك بار بيشتر زكات ندارد.
مسأله 1618 يكى ديگر از شرايط واجب شدن زكات طلا و نقره اين است كه «داراى سكّه» باشد و معامله با آن رواج داشته باشد، بنابر اين سكّه هايى كه رواج معامله ندارد زكات به آن تعلّق نمى گيرد.
مسأله 1619 احتياط مستحب آن است كه از ساير پولهاى رايج مانند اسكناس اگر شرايط ديگر در آن جمع باشد زكات بدهند.

مسأله 1620 هرگاه طلا و نقره سكّه دار رايج را زنها به صورت زينت آلات درآورند و براى زينت از آن استفاده كنند زكات ندارد و هر گاه كسى داراى مقدارى طلا و نقره است، امّا هيچ كدام از آن دو به اندازه نصاب نيست زكات بر او واجب نمى باشد، هر چند قيمت مجموع آن به حدّ نصاب برسد.
مسأله 1621 شرط ديگر آن است كه انسان يك سال تمام مالك مقدار نصاب باشد و اگر وارد ماه دوازدهم شود احتياط آن است كه زكات آن را بدهد، امّا اگر قبل از گذشتن يازده ماه آن را بفروشد، يا از نصاب بيفتد، يا در اختيار او نباشد، زكات به آن تعلّق نمى گيرد، همچنين اگر آن را با چيز ديگرى عوض نمايد، يا آنها را آب كند و از صورت سكّه خارج سازد، امّا اگر سكّه هاى طلا و نقره را به سكّه هاى طلا و نقره ديگرى عوض كند احتياط واجب آن است كه زكات آن را بپردازد.
مسأله 1622 اگر كسى به قصد فرار از زكات، طلا و نقره را تبديل نمايد، يا آنها را آب كند، زكات به او تعلّق نمى گيرد، ولى از خير و سعادتى محروم شده و احتياط مستحب آن است كه زكات آن را بدهد.
مسأله 1623 هرگاه طلا و نقره اى كه دارد جنس خوب و بد يا عيار كم و زياد داشته باشد، زكات هركدام را از همان مى دهد، ولى بهتر آن است كه زكات همه را از نوع مرغوب بدهد.
مسأله 1624 هرگاه طلا و نقره بيش از اندازه معمول فلزّ ديگرى مخلوط دارد بطورى كه به آن طلا و نقره نگويند، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد بايد زكات آن را بدهد و چنانچه شك دارد كه به اندازه نصاب هست يا نيست زكات واجب نيست، ولى اگر مى تواند آن را امتحان كند احتياط واجب آن است كه امتحان كند.

زكات حيوانات

مسأله 1625 در زكات گوسفند و گاو و شتر علاوه بر شرايطى كه قبلاً گفته شد لازم است كه اين حيوانات بيكار باشد اگر در تمام طول سال روزهاى پراكنده اى كار كرده بطورى كه حيوان كارگر محسوب نشود زكات آن واجب است.
مسأله 1626 احتياط واجب آن است كه زكات گاو و گوسفند و شتر را اگر به حدّ نصاب برسد بدهد، خواه از علف بيابان بخورد يا علف دستى به آن بدهد و يا گاهى از اين و گاه از آن.
مسأله 1627 اگر براى اين حيوانات چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد يا اجاره كند يا براى چراندن در آن متحمّل مخارجى شود بايد زكات را بدهد.
نصاب گوسفند
مسأله 1628 گوسفند 5 نصاب دارد:
1 (40) گوسفند و زكات آن يك گوسفند است، و كمتر از آن زكات ندارد.
2 (121) گوسفند و زكات آن دو گوسفند است.
3 (201) گوسفند و زكات آن سه گوسفند است.
4 (301) گوسفند و زكات آن چهار گوسفند است.
5 (400) گوسفند و بالاتر، كه بايد براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد و مقدارى كه از صد تا كمتر است زكات ندارد و ميان دو نصاب نيز زكات نيست، يعنى اگر گوسفندان به (40) رسيده است تا به نصاب دوم كه (121) گوسفند است نرسد، فقط يك گوسفند مى دهد و همچنين در نصابهاى بعد.
مسأله 1629 لازم نيست زكات را از خود گوسفندان بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد جايز است و همچنين مى تواند به جاى گوسفند و گاو و شتر پول آنها را بدهد، مگر آن كه دادن خود حيوان براى مستحق مفيدتر باشد در اين صورت احتياط آن است كه خود آن را بدهد.

نصاب گاو

مسأله 1630 گاو دارای دو نصاب است:
نصاب اوّل 30 رأس است، یعنی وقتی شماره گاوها به 30 رسد اگر شرایطی را که قبلاً گفته شد دارا باشد، باید یك گوساله نر یا ماده که لااقل داخل سال دوم شده باشد زکات دهد.
نصاب دوم 40 رأس است و زکات آن یك گوساله ماده است که لااقل داخل سال سوم شده باشد و آنچه در بین 30 و 40 باشد زکات ندارد، مثلاً کسی که (35) گاو دارد فقط زکات 30 رأس آن را می دهد و همچنین اگر از (40) گاو زیادتر شود تا به 60 نرسیده، فقط زکات همان 40 گاو را می دهد، و هرگاه به 60 رسید باید دو گوساله که لااقل داخل سال دوم شده بدهد، همین طور هرچه افزایش یابد آنها را سی سی، یا چهل چهل، و یا اگر ممکن است با 30 و 40 حساب کند و مطابق دستور بالا عمل نماید، امّا باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر می ماند از 9 بیشتر نباشد، مثلاً کسی که 70 رأس گاو دارد باید به حساب 30 و 40 حساب کند و هر کدام را مطابق دستور بالا زکات بدهد و کسی که 80 رأس گاو دارد با حساب چهل چهل حساب کند.

نصاب شتر

مسأله 1631 برای شتر 12 نصاب است:
اوّل: 5 شتر و زكات آن يك گوسفند است و كمتر از مقدار، زكات ندارد.
دوم: 10 شتر و زكات آن دو گوسفند است.
سوم: 15 شتر و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم: 20 شتر و زكات آن چهار گوسفند است.
پنجم: 25 شتر و زكات آن پنج گوسفند است.
ششم: 26 شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم: 36 شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم: 46 شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم: 61 شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم: 76 شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
يازدهم: 91 شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
دوازدهم: 121 شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل چهل حساب كند و براى هر 40 شتر يك شتر بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه پنجاه حساب كند و براى هر پنجاه شتر يك شتر بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند، ولى در اين جا نيز بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند و يا اگر باقى مى ماند از 9 شتر بيشتر نباشد و شتر زكات بايد حتماً ماده باشد.
مسأله 1632 مابين دو نصاب زكات ندارد، يعنى اگر از نصاب اوّل كه 5 شتر است بگذرد تا به نصاب دوم كه 10 شتر است نرسيده، فقط زكات 5 شتر را مى دهد، همچنين در نصابهاى بعد.
مسأله 1633 هرگاه گوسفند و گاو و شتر به مقدار نصاب برسد زكات آن واجب است خواه همه آنها نر باشد يا ماده يا بعضى نر و بعضى ماده.
مسأله 1634 بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارد و همچنين انواع شتر، گاو و گاوميش نيز يك جنس حساب مى شود.
مسأله 1635 گوسفندى را كه براى زكات مى دهد احتياط واجب آن است كه حدّاقل سال اوّل آن تمام شده باشد اگر بز مى دهد دوسال آن تمام شده باشد.
مسأله 1636 گوسفندى را كه براى زكات مى دهد اگر قيمتش از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد، ولى مستحبّ است گوسفندى كه قيمتش بيشتر است بدهد، يا لااقل حدّ وسط را در نظر بگيرد

و همچنین در گاو و شتر.
مسأله 1637 اگر چند نفر باهم شريك باشند هر كدام سهمش به حدّ نصاب برسد بايد زكات را بدهد.
مسأله 1638 اگر يك نفر در چند جا گوسفند يا گاو و شتر دارد و روى هم رفته به حدّ نصاب برسد، بايد زكات آن را بدهد و اگر گاو و گوسفند و شتر مريض و معيوب هم باشند زكاتشان واجب است.
مسأله 1639 اگر همه گوسفندان و گاو و شترها سالم و بى عيب و جوان باشد نمى تواند زكات آنها را از مريض يا معيوب و پير بدهد، بلكه اگر بعضى سالم و بعضى مريض، دسته اى معيوب و دسته اى بى عيب، مقدارى پير و مقدارى جوان باشد، احتياط واجب آن است كه براى زكات، سالم و بى عيب و جوان را انتخاب كند، ولى اگر همه آنها مريض يا معيوب يا پير باشند مى تواند زكات را از خود آنها بدهد.
مسأله 1640 كسى كه زكات حيوان بر او واجب است اگر زكات را از مال ديگرش بدهد تا وقتى كه شماره آنها از نصاب كم نشده همه سال بايد زكات بدهد و هرگاه از نصاب افتاد ديگر زكات واجب نيست و اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم حيوان را با چيز ديگر عوض كند، زكات بر او واجب نيست، ولى اگر آن حيوانات را با گاو و گوسفند و شتر ديگرى عوض كند، مثلاً 40 گوسفند بدهد و 40 گوسفند ديگر بگيرد احتياط واجب آن است كه زكات آن را بپردازد.

مصرف زكات

مسأله 1641 زكات را در يكى از هشت مورد زير بايد صرف كرد:
1 و 2 «فقرا» و «مساكين» و آنها كسانى هستند كه مخارج سال خود و عيالاتشان را ندارند. تفاوت فقير و مسكين در اين است كه فقير روى سؤال از كسى ندارد، امّا مسكين نيازمندى است كه روى سؤال دارد، كسانى كه صنعت و ملك و سرمايه و كسبى دارند كه زندگى آنها را اداره نمى كند فقير محسوب مى شوند و كمبود زندگى خود را مى توانند از زكات بگيرند.
3 كسى كه از طرف امام يا نايب او مأمور جمع آورى زكات يا نگهدارى يا رسيدگى به حساب آن و يا رساندن آن به امام و نايب او، يا رساندن به مصارف لازم هستند مى توانند به اندازه زحمتى كه مى كشند از زكات استفاده كنند.
4 افراد ضعيف الايمانى كه با گرفتن زكات تقويت مى شوند و تمايل به اسلام پيدا مى كنند.
5 خريدن برده ها و آزاد كردن آنها.
6 اشخاص بدهكارى كه نمى توانند قرض خود را ادا كنند.
7 «سبيل اللّه» يعنى كارهايى مانند ساختن مسجد كه منفعت دينى عمومى دارد و همچنين مدارس علوم دينى، مراكز تبليغاتى، اعزام مبلّغين، نشر كتابهاى مفيد اسلامى و خلاصه آنچه براى اسلام نفع داشته باشد به هر نحو كه باشد، مخصوصاً جهاد در راه خدا.
8 «ابن السّبيل» يعنى مسافرى كه در سفر مانده و محتاج شده كه به مقدار نيازش مى تواند از زكات استفاده كند، هر چند در محلّ خود غنى و بى نياز باشد.
مسأله 1642 فقير يا مسكين بنابر احتياط واجب نمى تواند بيش از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكات بگيرد و اگر كسرى دارد تنها به اندازه كسرى خود مى تواند بگيرد.
مسأله 1643 صنعتگر يا كارگرى كه درآمد او از مخارج سالش كمتر است مى تواند كسرى مخارجش را از زكات بگيرد و لازم نيست ابزار كار يا سرمايه و ملك خود را به مصرف مخارج برساند.
مسأله 1644 شخص نيازمند مى تواند مركب سوارى مورد نياز و همچنين خانه اى كه به آن احتياج دارد وسرمايه لازم براى كسب و كار را از زكات تهيّه كند و در اين قسمت بايد به آن مقدار كه براى نياز و حفظ آبروى او لازم است قناعت كند.

مسأله 1645 کسی که می تواند با یاد گرفتن صنعت یا کارهای دیگر زندگی خود را اداره کند، باید یاد گیرد تا نیازی به زکات نداشته باشد، ولی تا زمانی که مشغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد.
مسأله 1646کسانی که مشغول فراگرفتن علم واجب هستند می توانند از زکات استفاده کنند، همچنین قضّات و مجریان حدود و مانند آنها.
مسأله 1647 کسی که زکات بر ذمّه دارد و از فقیری طلبکار است، می تواند طلب خود را از باب زکات حساب کند، حتّی اگر فقیر بدهکار از دنیا برود می تواند بدهی او را از زکات محسوب دارد، امّا اگر چیزی از خود گذاشته که به اندازه بدهی اوست بنابر احتیاط واجب نمی توان بدهی او را از زکات حساب کرد.
مسأله 1648 کسی که فقیر بودنش معلوم نیست نمی توان به او زکات داد، ولی اگر از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است، زکات دادن به او جایز است، همچنین اگر افراد مورد اعتماد خبر دهند که او فقیر می باشد.
مسأله 1649 لازم نیست به فقیر بگویند که این مال زکات است، بلکه می توان زکات را به صورت هدیه به او داد (البته بطوری که دروغ نشود) ولی در هر حال باید قصد زکات کند.
مسأله 1650 اگر به گمان این که کسی فقیر است زکات به او دهد بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد می تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته هرگاه کسی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است باید عوض آن را بدهد و او نیز به مستحق برساند، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی تواند چیزی از او بگیرد و در هر حال چنانچه در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد لازم نیست دوباره از مال خود بپردازد.
مسأله 1651 کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، هر چند مخارج سال خود را داشته باشد، به شرط این که مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.
مسأله 1652 مسافری که خرجی او تمام شده، یا اموالش به سرقت رفته، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با فروختن چیزی یا قرض کردن مالی خود را به مقصد برساند، می تواند زکات بگیرد، هر چند در وطن خود فقیر نباشد و لازم نیست بعد از رسیدن به وطن مقداری را که از باب زکات گرفته برگرداند، ولی اگر بعد از رسیدن به وطن چیزی از زکات زیاد آمده باشد باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید زکات است.

مستحقّين زكات

مسأله 1653 مستحقّين زكات بايد شرايط زير را داشته باشند:
اوّل، ايمان به خدا و پيغمبر اكرم (صلى الله عليه وآله) و ائمّه دوازده گانه (عليهم السلام)، به اطفال يا ديوانگانى كه از مسلمانان شيعه فقير باشند مى توان زكات داد، منتهى بايد زكات را به دست ولى آنها بدهند، خواه به نيّت تمليك به طفل يا ديوانه باشد يا به قصد مصرف كردن درباره آنها و اگر به ولى دسترسى ندارد مى تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكات را براى احتياجات آنها صرف كند.
مسأله 1654 دوم، دادن زكات بايد مايه كمك به گناه نشود، بنابراين زكات را به كسى كه آن را در معصيت صرف مى كند نمى توان داد و احتياط واجب آن است به شرابخوار نيز زكات ندهند.
مسأله 1655 در زكات عدالت شرط نيست، همچنين عدم ارتكاب گناهان كبيره.
مسأله 1656 سوم، واجب النّفقه نبودن، يعنى زكات را نمى توان به فرزند و همسر و پدر و مادر داد، ولى اگر آنها بدهكار باشند و نتوانند بدهى خود را بپردازند زكات را به مقدار اداء دين مى توان به آنها داد.
مسأله 1657 اگر كسى نمى تواند مخارج افراد واجب النّفقه خود را بپردازد، مثلاً قادر نيست خرج زن و بچّه خود را بدهد، يا توانايى دارد و نمى دهد، ديگران مى توانند به آنها زكات دهند.
مسأله 1658 هرگاه فرزندى به كتابهاى علمى دينى احتياج دارد پدر مى تواند براى خريدن آنها به او زكات دهد.
مسأله 1659 هرگاه شوهر مخارج همسرش را نمى پردازد، ولى زن مى تواند از طريق حاكم شرع يا غير او حقّ خود را بگيرد، چنين زنى نمى تواند از زكات استفاده كند.
مسأله 1660 زن مى تواند به شوهر فقير خود زكات دهد، هر چند شوهر زكات را بگيرد و صرف مخارج آن زن و اولادش كند.
مسأله 1661 چهارم زكات گيرنده از سادات نباشد، مگر اين كه زكات دهنده هم از سادات باشد، ولى اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج آنها را نكند و ناچار به گرفتن زكات باشند، مى توانند از غير سيّد زكات بگيرند، امّا احتياط واجب آن است كه فقط به مقدار مخارج روزانه بگيرند.

نیّت زکات

مسأله 1662 در زکات قصد قربت شرط است، یعنی باید برای اطاعت فرمان خداوند
متعال زکات بدهد و باید در نیّت خود معیّن کند که زکات مال است یا زکات فطره، ولی اگر زکات گندم و جو و اموال دیگری بر او باشد لازم نیست معیّن کند چیزی را که می دهد زکات کدام است.
مسأله 1663 کسی که زکات چند مال بر او واجب است اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام را نکند، چنانچه چیزی را که داده همجنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود و اگر همجنس هیچ کدام نباشد به همه آنها قسمت می شود، بنابراین اگر مثلاً یك گوسفند از باب زکات بدهد زکات گوسفند حساب می شود، ولی اگر مقداری پول نقره بدهد در حالی که بدهکار زکات گوسفند و گاو است در میان هر دو تقسیم می گردد.
مسأله 1664 هرگاه کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد همین اندازه که مالك نیّت داشته باشد کافی است، خواه وکیل نیّت کند یا نه، ولی اگر مالك نیّت زکات را نکرده بلکه وکالت در همه چیز به او داده باید وکیل نیّت کند.
مسأله 1665 اگر مالك یا وکیل او بدون قصد قربت، زکات را به فقیر دهد و پیش از آن که مال از بین برود خود مالك نیّت قربت کند، زکات حساب می شود.
مسأله 1666 هرگاه زکات را به میل خود نپردازد حاکم شرع می تواند به اجبار از او دریافت دارد و زکات محسوب می شود و نیّت قربت در اینجا ساقط است، ولی احتیاط آن است که حاکم شرع قصد قربت کند.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله 1667 در ادای زکات نباید کوتاهی کرد یعنی موقعی که زکات واجب می شود باید آن را به فقیر یا حاکم شرع برساند، ولی اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد می تواند انتظار او را بکشد، ولی احتیاط واجب آن است که در این صورت زکات را از مال جدا کند.

مسأله 1668 کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند اگر کوتاهی کند و مال از بین برود ضامن است و باید عوض آن را بدهد ولی اگر کوتاهی نکرده باشد چیزی بر او نیست.

مسأله 1669 اگر زکات را از خود مال جدا کند می تواند در بقیّه آن تصرّف نماید و اگر از مال دیگری کنار بگذارد می تواند در تمام آن مال تصرّف کند.

مسأله 1670 انسان نمی تواند زکاتی را که جدا کرده و کنار گذاشته بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله 1671 اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود، مثلاً گوسفندی باشد که برّه بیاورد، آن نیز جزء مال زکات است.

مسأله 1672 اگر موقعی که زکات را کنار گذارده مستحقّی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد، مگر این که کسی را در نظر داشته باشد که از او اولی باشد.

مسأله 1673 هنگامی که حاکم شرع مبسوط الید است یعنی می تواند احکام اسلام را اجرا نماید احتیاط واجب آن است که زکات را به او دهند، یا به اجازه او مصرف کنند و اقدام اشخاص به تقسیم آن بدون اذن حاکم شرع در این صورت اشکال دارد.

مسأله 1674 اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، برای خودش تجارت کند صحیح نیست، ولی اگر با اجازه حاکم شرع باشد صحیح است ومنافع آن مال زکات است.

مسأله 1675 قبل از آن که زکات بر انسان واجب شود نمی تواند چیزی از باب زکات به فقیر دهد، ولی می تواند به او قرض دهد و بعد از آن که زکات بر او واجب شد حساب کند.

مسأله 1676 فقیری که می داند زکات بر شخصی واجب نشده، نمی تواند چیزی از باب زکات از او بگیرد و اگر بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، امّا اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد می توان بدهی او را بعداً جهت زکات حساب کرد.

مسأله 1677 مستحبّ است زكات گوسفند و گاو و شتر را به نيازمندان آبرومند بدهند و نيز مستحبّ است در دادن زكات خويشاوندان را بر ديگران و اهل كمال و علم را بر غير آنان و كسانى را كه اهل سؤال نيستند بر اهل سؤال مقدّم دارند.
مسأله 1678 بهتر است زكات واجب را آشكارا و صدقه مستحبّى را مخفى بدهند.
مسأله 1679 هرگاه زكات بر كسى واجب شود، ولى در آن محل مستحقّى نباشد، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعداً در آنجا مستحقّى پيدا كند بايد زكات را به محلّ ديگرى ببرد و به مصرف برساند و بنابراحتياط واجب مخارج حمل و نقل به محلّ ديگر به عهده خود او است، ولى اگر زكات تلف شود، ضامن نيست.
مسأله 1680 اگر در محلّ خودش مستحق پيدا شود، با اين حال مى تواند زكات را به محلّ ديگرى ببرد؛ ولى مخارج آن بر عهده خود اوست و اگر زكات تلف شود بنابر احتياط واجب ضامن است، هرچند با اجازه حاكم شرع باشد.
مسأله 1681 اجرت وزن كردن گندم و جو و مانند آن، كه براى زكات مى دهد بر خود اوست.
مسأله 1682 احتياط واجب آن است كه به هر فقير از زكات نصاب اوّل نقره (يعنى به اندازه دو مثقال و 15 نخود) كمتر ندهد و اگر از چيز ديگر مانند گندم و جو زكات مى دهد نيز قيمت آن كمتر از اين مقدار نباشد.
مسأله 1683 مكروه است انسان از مستحق بخواهد كه زكاتى را كه به او داده به خودش بفروشد، ولى اگر مستحق بخواهد زكاتى را كه گرفته تبديل به پول كند، كسى كه زكات را به او داده بر ديگران مقدّم است.
مسأله 1684 هرگاه شك كند كه زكات واجب را پرداخته يا نه، بايد بدهد، هر چند شكّ او مربوط به زكات سالهاى گذشته است.
مسأله 1685 فقير حق ندارد زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند، يا چيزى را گرانتر از قيمت آن به عنوان زكات بپذيرد، يا زكات را از مالك گرفته و به خودش ببخشد، حتّى اگر كسى زكات زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى تواند زكات را ادا كند بر ذمّه او مى ماند، مانند بدهى هاى ديگرش و گرفتن و بخشيدن به او اشكال دارد.
مسأله 1686 انسان مى تواند از زكات، كتابهاى دينى و علمى و قرآن و دعا و ساير كتبى كه در پيشرفت هدفهاى اسلامى مؤثّر است بخرد و وقف نمايد، خواه وقف عموم كند، يا وقف اشخاص خاص، حتّى مى تواند بر اولاد خود و كسانى كه واجب النّفقه او هستند وقف كند، ولى نمى تواند از زكات املاكى بخرد و بر اولاد خود وقف نمايد.
مسأله 1687 شخص فقير مى تواند براى رفتن به حج و زيارت و مانند آن،

زكات بگيرد، ولى اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد گرفتن زكات براى زيارت و مانند آن اشكال دارد.
مسأله 1688 اگر مالك كسى را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد چنانچه ظاهر عبارتش اين باشد كه به ديگران بدهد، خود وكيل نمى تواند چيزى از آن را بردارد، هرچند مستحق باشد، ولى اگر ظاهر عبارت عام است، خودش نيز مى تواند استفاده كند.
مسأله 1689 هرگاه كسى گوسفند و گاو و شتر يا طلا و نقره را از باب زكات به اندازه نيازش بگيرد، اگر به مقدار نصاب باشد و اتّفاقاً سال بر آن بگذرد بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 1690 هرگاه دو نفر در مالى كه زكات آن واجب شده باهم شريك باشند و يكى از آنان سهم زكات خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كند، تصرّف او در سهم خودش اشكال ندارد، هر چند ديگرى سهم زكاتش را نداده است.
مسأله 1691 هرگاه كسى بدهكار خمس يا زكات است و قرض هم دارد و اموالى از باب كفّاره و نذر و مانند آن بر او نيز واجب شده، چنانچه نتواند همه آنها را بپردازد، اگر عين مالى كه خمس يا زكات بر آن واجب شده از بين نرفته است بايد خمس و زكات را مقدم دارد و اگر از بين رفته، احتياط اين است كه حقّ مردم را مقدّم دارد و اگر چنين كسى از دنيا برود و مال او براى همه اينها كافى نباشد به همين ترتيب عمل كنند.

زكات فطره

مسأله 1692 زكات فطره بر تمام كسانى كه قبل از غروب شب عيد فطر بالغ و عاقل و غنى باشند واجب است، يعنى بايد براى خودش و كسانى كه نان خور او هستند، هر نفر به اندازه يك صاع (تقريباً سه كيلو) از آنچه غذاى نوع مردم آن محل است، اعم از گندم و جو يا خرما يا برنج يا ذرّت و مانند اينها به مستحق بدهد و اگر پول يكى از اينها را بدهد كافى است.
مسأله 1693 غنى كسى است كه مخارج سال خود و عيالاتش را دارد، يا ازطريق كسب و كار به دست مى آورد و اگر كسى چنين نباشد فقير است، زكات فطره بر او واجب نيست و مى تواند زكات فطره بگيرد.
مسأله 1694 انسان بايد فطره كسانى را كه قبل از غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مى شوند بدهد، خواه بزرگ باشند يا كوچك، مسلمان باشند يا كافر، واجب النّفقه باشند يا غير واجب النّفقه، نزد او زندگى كنند يا در جاى ديگر.
مسأله 1695 اگر كسى را كه نان خور اوست و در شهر ديگر زندگى مى كند وكيل نمايد كه از مال او فطره خودش را بپردازد، چنانچه اطمينان و وثوق داشته باشد كه فطره را مى دهد كافى است.
مسأله 1696 ميهمانى كه پيش از غروب شب عيد فطر با رضايت صاحب خانه وارد شده و نان خور او محسوب مى شود (يعنى تصميم دارد مدّتى نزد او بماند) دادن زكات فطره او نيز واجب است، امّا اگر فقط براى شب عيد دعوت شده فطره او بر ميزبان واجب نيست و در صورتى كه بدون رضايت صاحب خانه باشد نيز بنابر احتياط واجب فطره او را بدهد، همچنين فطره كسى كه انسان را مجبور كرده است كه خرجى او را بپردازد.
مسأله 1697 اگر پيش از غروب، بچّه بالغ شود، يا ديوانه عاقل گردد، يا فقير غنى شود، بايد زكات فطره را بدهد، ولى اگر بعد از غروب باشد زكات فطره بر او واجب نيست، هر چند مستحبّ است اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرايط حاصل شود زكات فطره را بدهد.
مسأله 1698 مستحبّ است شخص فقيرى كه فقط به اندازه يك صاع (تقريباً سه كيلو) گندم يا مانند آن دارد زكات فطره را بدهد و چنانچه عيالاتى داشته باشد و بخواهد فطره آنها را بپردازد، مى تواند آن يك صاع را به قصد فطره به يكى از آنان بدهد و او هم با همين قصد به ديگرى مى دهد، تا نفر آخر و بهتر است بعداً آن را به كسى بدهند كه از خودشان نباشد و اگر يكى از آنها صغير است ولىّ او به جاى او بگيرد و بعد به شخص ديگرى دهد.

مسأله 1699 هرگاه بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او گردد مستحبّ است فطره او را بپردازد، ولی واجب نیست.
مسأله 1700 اگر انسان نان خور کسی باشد، ولی قبل از غروب نان خور دیگری شود، زکات فطره او بر عهده شخص دوم است، مثل این که دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود که شوهرش باید فطره او را بدهد.
مسأله 1701 اگر زکات فطره انسان بر دیگری واجب باشد، بر خود او واجب نیست، ولی اگر کسی که بر او واجب است نپردازد احتیاط واجب آن است که اگر می تواند خودش بدهد.
مسأله 1702 هرگاه فطره انسان بر دیگری واجب باشد اگر خودش آن را بپردازد از او ساقط نمی شود، مگر این که با اذن و اجازه طرف باشد.
مسأله 1703 زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد و نان خور دیگری است فطره اش بر عهده کسی است که نان خور او می باشد و اگر زن غنی است و از مال خود خرج می کند باید شخصاً فطره را بدهد.
مسأله 1704 کسی که سیّد است نمی تواند زکات فطره از غیر سیّد بگیرد.
مسأله 1705 طفل شیر خواری که از مادر یا دایه شیر می خورد، فطره او بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می پردازد و اگر از اموال خود آن طفل خرجش را بردارند فطره او بر کسی واجب نیست، نه بر خودش و نه بر دیگری.
مسأله 1706 هرگاه کسی مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد واجب است فطره آنها را از مال حلال بدهد.
مسأله 1707 هرگاه انسان کسی را اجیر کند و شرط نماید که مخارج او را نیز بدهد (مانند خدمتکار) باید فطره او را هم بدهد، ولی در مورد کارگرانی که مخارج آنها بر عهده صاحب کار است و این مخارج جزئی از مزد آنها محسوب می شود، فطره آنها بر صاحب کار واجب نیست، همچنین در میهمانخانه ها و مانند آن،که معمول است کارکنان غذای خود را در همان جا می خورند و این در حقیقت جزء حقوق آنها محسوب می شود، فطره آنها بر خودشان است، نه بر صاحب کار.
مسأله 1708 مخارج سربازها در سربازخانه ها یا میدان جنگ بر عهده دولت است، ولی فطره آنها بر دولت واجب نیست و اگر شرایط در خودشان جمع است باید زکات فطره خود را بدهند.
مسأله 1709 هرگاه کسی بعد از غروب روز آخر ماه از دنیا برود، باید فطره او و عیالاتش را از مالش بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد واجب نیست و در صورتی که عیالاتش دارای شرایط وجوب فطره هستند خودشان باید زکات فطره را بپردازند.

مصرف زكات فطره

مسأله 1710 زكات فطره را بنابر احتياط واجب بايد فقط به فقرا و مساكين بدهند مشروط بر اين كه مسلمان و شيعه دوازده امامى باشند و به اطفال شيعه كه نيازمند هستند نيز مى توان فطره داد، خواه به مصرف آنها برسانند يا از طريق ولىّ طفل به آنها تمليك كنند.
مسأله 1711 فقيرى كه فطره مى گيرد لازم نيست عادل باشد، ولى احتياط واجب آن است كه به شرابخوار و كسى كه آشكارا معصيت كبيره مى كند فطره ندهند و همچنين به كسانى كه فطره را در معصيت خداوند مصرف مى كنند.

مسأله 1712 احتياط واجب آن است كه به فقير بيشتر از مخارج سالش و كمتر از يك صاع (تقريباً سه كيلو) داده نشود.
مسأله 1713 هرگاه به جاى يك صاع، نصف صاع از جنس خوب بدهد بطورى كه قيمتش به اندازه يك صاع جنس معمولى باشد، كافى نيست و اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد.
مسأله 1714 انسان نمى تواند نصف صاع را از يك جنس (مثلاً گندم) و نصف صاع را از جنس ديگر (مثلاً جو) بدهد، مگر اين كه مخلوط آن دو غذاى معمول آن محل باشد.
مسأله 1715 مستحبّ است در دادن زكات فطره خويشاوندان محتاج را بر ديگران مقدّم دارد و بعد همسايگان نيازمند را و مستحبّ است اهل علم و فضل را اگر نيازى داشته باشند بر غير آنها مقدّم بشمرد.
مسأله 1716 هرگاه به گمان اين كه كسى فقير است به او فطره دهند و بعد معلوم شود فقير نبوده، مى تواند آن مال را پس بگيرد و به مستحق بدهد و اگر پس نگيرد بايد از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بين رفته باشد، در صورتى كه گيرنده فطره مى دانسته آنچه را گرفته زكات فطره است، بايد عوض آن را بدهد و در غير اين صورت عوض بر او واجب نيست و اگر دهنده فطره در تحقيق حال فقير كوتاهى نكرده باشد بر او هم چيزى نيست.
مسأله 1717 به كسى كه ادّعاى احتياج مى كند نمى توان زكات فطره داد، مگر آن كه اطمينان حاصل گردد كه او فقير است، يا لااقل از ظاهر حالش گمان پيدا شود و يا بداند سابقاً فقير بوده و رفع فقر او ثابت نشده باشد.

مسائل متفرّقه زكات فطره

مسأله 1718 در زكات فطره مانند زكات مال قصد قربت لازم است، يعنى بايد براى اطاعت فرمان خدا زكات فطره بدهد و نيّت فطره نيز شرط است.
مسأله 1719 زكات فطره را نمى توان قبل از ماه رمضان داد و اگر بدهد بايد روز عيد فطر اعاده كند، همچنين احتياط واجب آن است كه در ماه مبارك رمضان هم ندهد، ولى اگر پيش از ماه رمضان يا در ماه رمضان چيزى را به فقير قرض دهد و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد طلب خود را به جاى فطره حساب كند مانعى ندارد.
مسأله 1720 در زكات فطره خوراك شخصى خود انسان ملاك نيست بلكه خوراك معمولى اهل شهر و يا محل ملاك است؛ بنابراين، كسى كه هميشه برنج مى خورد مى تواند زكات فطره را از گندم بدهد.
مسأله 1721 در زكات فطره مى توان به جاى جنس، پول داد، مثلاً حساب مى كند قيمت يك من گندم چه اندازه است؛ پول آن را به همين عنوان به فقير مى دهد، ولى بايد توجّه داشت ملاك، قيمت خرده فروشى در بازار آزاد است نه قيمت عمده فروشى و نرخ رسمى و به تعبير ديگر بايد پولى بدهد كه فقير اگر بخواهد بتواند با آن همان جنس را از بازار بخرد.
مسأله 1722 گندم يا چيز ديگرى را كه براى فطره مى دهند بايد مخلوط با خاك و اشياء ديگر نباشد، مگر اين كه بقدرى كم باشد كه به حساب نيايد.
مسأله 1723 زكات فطره را از جنس معيوب نمى توان داد، ولى اگر جايى باشد كه آن جنس خوراك غالب آنها محسوب مى شود اشكال ندارد.
مسأله 1724 كسى كه زكات فطره چند نفر را مى دهد لازم نيست همه را از يك جنس بدهد و مى تواند (مثلاً) براى بعضى گندم و براى بعضى جو بدهد.
مسأله 1725 وقت اداى زكات فطره، روز عيد فطر قبل از انجام نماز است؛ بنابراين، كسى كه نماز عيد فطر را مى خواند بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد، ولى اگر نماز عيد را نمى خواند مى تواند تا ظهر روز عيد تأخير بيندازد.
مسأله 1726 اگر دسترسى به فقير ندارد مى تواند مقدارى از مال خود را به نيّت فطره جدا كرده و براى مستحقّى كه در نظر دارد يا براى هر مستحق كنار بگذارد و بايد هر وقت كه آن را مى دهد نيّت فطره نمايد.
مسأله 1727 اگر موقعى كه دادن زكات فطره واجب است فطره را ندهد و كنار هم نگذارد احتياط آن است كه بعداً به نيّت «ما فى الذّمّه» يعنى

بدون این که قصد ادا و قضا کند فطره را بدهد.
مسأله 1728 مالی را که به قصد فطره کنار گذارده، نمی تواند آن را با مال دیگری عوض کند، بلکه باید همان را برای فطره بدهد.
مسأله 1729 هرگاه مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی نداشته و در حفظ آن نیز کوتاهی نکرده چیزی بر او نیست.
مسأله 1730 هرگاه انسان مالی دارد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره است اشکال دارد.
مسأله 1731 احتیاط واجب آن است که زکات فطره را در همان محل مصرف کند، مثلاً نمی تواند برای بستگانش که در شهر دیگری هستند بفرستد، مگر این که در آن محل مستحقّی پیدا نشود و هرگاه با وجود مستحق فطره را به جای دیگری ببرد و تلف شود ضامن است، ولی حاکم شرع می تواند با توجّه به مصالح نیازمندان اجازه دهد آن را به محلّ دیگری ببرند.
مسأله 1732 همانطور که قبلاً هم اشاره شد زکات فطره را بنابر احتیاط واجب در غیر مورد فقرا و مساکین نمی توان مصرف کرد، همچنین نمی توان از آن کارخانه هایی تأسیس کرد و منافع آن را در خدمت نیازمندان گذارد، ولی تهیّه سرمایه از آن برای افراد نیازمند به مقداری که زندگانی آنها را اداره کند جایز است.

احکام خرید و فروش

مسأله 1820 هرگاه فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید و براساس آن معامله کند باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم و زیاد می شود بیان کند، مثلاً بگوید که آن را نقد به این قیمت خریده یا نسیه (خواه به همان قیمت بفروشد یا کمتر یا بیشتر).
مسأله 1821 هرگاه جنسی را به کسی دهد و بگوید این جنس را به این قیمت برای من بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد معامله صحیح است و مقدار زیادی مال دلاّل می باشد، همچنین اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست.
مسأله 1822 هرگاه قصّاب گوشت ماده را به اسم گوشت نر بفروشد چنانچه آن گوشت را معیّن کرده و گفته است این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را فسخ کند و اگر معیّن نکرده مشتری حق دارد آن را برگرداند و گوشت نر بگیرد.
مسأله 1823 هرگاه مشتری به پارچه فروش بگوید: پارچه ای می خواهم که رنگ آن ثابت باشد و او پارچه ای بدهد که رنگ آن ثابت نیست، مشتری می تواند معامله را فسخ کند.
مسأله 1824 قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام.

خرید و فروش

مسأله 1747 بر هر مسلمانی واجب است احکام معاملات را به مقداری که معمولاً مورد احتیاج او است یاد بگیرد و بر علما واجب است این احکام را به مردم بیاموزند.

مسأله 1748 كسب و كار و تلاش براى زندگى از طريق تجارت و زراعت و صنعت و مانند آن براى كسانى كه مخارج همسر و فرزند خود را ندارند واجب است، همچنين براى حفظ نظام و تأمين احتياجات جامعه اسلامى، و در غير اين صورت، مستحبّ مؤكّد است، مخصوصاً براى كمك به فقرا و يا وسعت بخشيدن به زندگى خانواده.

احكام معاملات

مسأله 1749 مستحبّ است فروشنده ميان مشتريها در قيمت جنس فرق نگذارد و سخت گيرى نكند، قسم نخورد و اگر مشترى پشيمان شده و از او تقاضاى فسخ معامله را كند بپذيرد.

مسأله 1750 هرگاه انسان نداند معامله اى را كه انجام داده صحيح است يا باطل، نمى تواند در مالى كه گرفته تصرّف نمايد، ولى مى تواند معامله را انجام دهد و قبل از تصرّف در مال، حكم آن را سؤال كرده، مطابق آن عمل كند، ولى اگر در موقع معامله احكام آن را مى دانسته و بعد از معامله شك كند صحيح انجام داده يا نه، معامله او صحيح است.

معاملات مکروه

مسأله 1751 بسیاری از فقها معاملات زیر را مکروه شمرده اند و بهتر است از آنها اجتناب شود:
1 صرّافی و هر کاری که ممکن است انسان را به رباخواری یا سایر اعمال حرام بکشاند. 2 کفن فروشی هرگاه به صورت شغل و حرفه درآید. 3 معامله با افراد پست و کسانی که اموالشان مشکوك است، هر چند ظاهراً اموالشان حلال باشد. 4 معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. 5 هرگاه کسی اقدام به خریدن چیزی کرده و هنوز معامله او تمام نشده دیگری داخل معامله او شود.

مسأله 1752 در موارد زير معامله باطل است:
1 خريد و فروش عين نجس يعنى چيزهايى كه ذاتاً نجس است بنابر احتياط واجب (مانند بول و غائط و خون) بنابراين، خريد و فروش كودهاى نجس اشكال دارد، ولى استفاده از آنها بى مانع است، امّا خريد و فروش خون در عصر و زمان ما كه براى نجات مجروحين و بيماران مورد استفاده قرار مى گيرد جايز است و همچنين خريد و فروش سگ شكارى و نگهبان. 2 خريد و فروش اموال غصبى، مگر آن كه صاحبش معامله را اجازه دهد. 3 خريد و فروش چيزهايى كه منافع معمولى آن حرام است، مانند آلات موسيقى و قمار. 4 خريد و فروش چيزهايى كه در بين مردم مال محسوب نمى شود هرچند براى شخص خاصّى ارزش داشته باشد مانند بسيارى از حشرات. 5 معاملاتى كه در آن ربا باشد. 6 فروختن اجناس تقلّبى كه خريدار از وضع آن خبر ندارد، مانند فروختن شير مخلوط با آب يا روغنى كه آن را با پيه يا چيز ديگرى مخلوط كرده اند، اين عمل را «غشّ» مى گويند و يكى از گناهان كبيره است؛ از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه وآله) نقل شده است كه فرمود: «كسى كه در معامله با مسلمانان غِش كند، يا به آنها ضرر برساند، يا تقلّب و حيله نمايد از ما نيست و هر كس با برادر مسلمانش غِش كند خداوند بركت را از روزى او مى برد و راه معاش او را مى بندد و او را به خودش وامى گذارد. 7 خريد و فروش اعضاى بدن مانند كليه و امثال آن؛ ولى احتياط آن است كه اگر پولى مى خواهند بگيرند در مقابل اجازه برداشتن عضو از بدن شخص دهنده بوده باشد، نه در مقابل خود عضو و اصل اين كار در صورتى جايز است كه براى دهنده توليد خطر نكند. 8 اراضى موات با ثبت دادن ملك كسى نمى شود، و خريد و فروش آن جايز نيست، بلكه بايد آن را احياء كند يعنى آماده براى كشت و زرع نمايد.
مسأله 1753 فروختن متنجّس، يعنى چيز پاكى كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است، مانند ميوه و پارچه و فرش اشكال ندارد، ولى اگر مشترى بخواهد آن را براى خوردن يا كارهاى ديگرى كه پاك بودن در آن شرط است مصرف كند بايد به او بگويد.
مسأله 1754 هرگاه چيز پاكى مانند روغن كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود اگر مصرف آن فقط خوردن است فروختن آن باطل و حرام است، ولى اگر مصرفى دارد كه شرط آن پاك بودن نيست معامله آن صحيح است (مانند نفت نجس).
مسأله 1755 موادّ غذايى و دارويى و امثال آن، كه از كشورهاى غير

اسلامی می آورند اگر نجس بودن آنها قطعی نباشد معامله آنها اشکالی ندارد، مثل این که احتمال دهیم شیر و پنیر و روغن را به وسیله دستگاه می گیرند.
مسأله 1756 خرید و فروش گوشت و پیه که از ممالك غیر اسلامی می آورند یا از دست کافر گرفته می شود باطل است، همچنین چرم بنابر احتیاط، ولی اگر بداند که آنها از حیوانی است که مطابق دستور شرع یا با نظارت مسلمان ذبح شده اشکال ندارد.
مسأله 1757 گوشت و پیه که از دست مسلمان گرفته شود خرید و فروشش اشکال ندارد، ولی اگر بداند مسلمانی که آن را از دست کافر گرفته یا از بلاد کفّار آورده تحقیق نکرده که حیوانش مطابق دستور شرع ذبح شده یا نه، خرید و فروش آن باطل و حرام است (چرم نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد)، ولی اگر از مسلمانی گرفته که ظاهراً پایبند شرع است و احتمال می دهد تحقیق کرده باشد معامله اش صحیح است.
مسأله 1758 خرید و فروش تمام انواع مسکرات حرام و باطل است.
مسأله 1759 خرید و فروش مال غصبی نیز حرام و باطل است و فروشنده باید پول را به خریدار برگرداند، ولی خریدار حق ندارد آن مال غصبی را به غیر صاحبش بدهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد باید به نظر حاکم شرع عمل کند.
مسأله 1760 هرگاه خریدار از اوّل قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد، همچنین اگر قصدش این باشد که از پول حرام بدهد، ولی اگر از اوّل قصدش این نباشد بعداً از حرام بدهد معامله صحیح است، ولی پول حرامی را که داده است کفایت نمی کند، باید مجدّداً از پول حلال بدهد.
مسأله 1761 خرید و فروش آلات لهو و لعب مانند تار و ساز حتّی سازهای کوچك حرام است، مگر این که از آلات مشترك باشد یا بازیچه باشد و از آلات لهو حساب نشود.
مسأله 1762 خرید و فروش رادیو و تلویزیون و سایر وسایلی که دارای منافع مباح و مشروع قابل ملاحظه است، جایز است، ولی هرگاه چیزی را که منافع حلال دارد به کسی بفروشند که آن را قطعاً در حرام مصرف می کند (مثلاً انگور را به کارخانه شراب سازی بفروشند)، معامله آن حرام است.
مسأله 1763 ساختن و خرید و فروش مجسّمه اشکال دارد، ولی خرید و فروش صابون ومانند آن که روی آنها شکل مجسّمه یا نقشهای برجسته است اشکالی ندارد.
مسأله 1764 خرید و فروش چیزهایی که از قمار یا دزدی یا معاملات باطل به دست آمده، حرام و باطل است و تصرّف در آنها جایز نیست و اگر

کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلی اش بازگرداند و اگر صاحب اصلی اش را نمی شناسد به دستور حاکم شرع عمل کند.
مسأله 1765 هرگاه جنس تقلّبی مانند روغنی را که با پیه مخلوط کرده است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کرده، مثلاً بگوید این روغن را می فروشم مشتری هر زمان متوجّه شد می تواند معامله را فسخ کند، ولی اگر آن را معیّن نکند، بلکه بگوید فلان مقدار روغن را می فروشم امّا هنگام تحویل دادن جنس تقلّبی تحویل دهد، مشتری می تواند آن را پس بدهد و جنس سالم بگیرد.

ربا

مسأله 1766 رباخواری حرام است و آن بر دوگونه است: نخست ربای در قرض که در بحث قرض به خواست خدا خواهد آمد، دوم ربای در معامله است و آن این است که مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یك من گندم را به یك من و نیم بفروشد، در روایات اسلامی مذمّت از ربا بسیار شده است و از گناهان بسیار بزرگ محسوب می شود.

مسأله 1767 هرگاه یکی از آن دو جنس، معیوب و دیگری سالم، یا یکی مرغوب و دیگری نا مرغوب باشد، یا به خاطر جهات دیگر تفاوت قیمت داشته باشد، مثل
این که ده کیلو گندم مرغوب یا سالم را بدهد، و پانزده کیلو نا مرغوب یا ناسالم را بگیرد آن هم ربا و حرام است؛ بنابراین، اگر طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، یا مس ساخته را بدهد و بیشتر از آن مسهای شکسته را بگیرد، یا برنج درجه يك بدهد و بیشتر از آن درجه دو و سه بگیرد همه ربا و حرام است و همچنین اگر اضافه ای از غیر جنس آن بگیرد مثل این که ده کیلو گندم مرغوب را بدهد و ده کیلو گندم نا مرغوب به اضافه ده تومان پول بگیرد آن هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند خریدار کاری برای او انجام دهد آن نیز ربا و حرام است.
مسأله 1768 هرگاه کسی که مقدار کمتر را می دهد جنس دیگری به آن اضافه کند مثلاً ده کیلو گندم به اضافه يك متر پارچه را به پانزده کیلو گندم بفروشد اشکال ندارد، همچنین اگر به هر دو طرف چیز دیگری اضافه کنند.
ولی حیله های ربا که قصد جدّی در آن نیست، مثل آنچه در میان بعضی معمول است که وامی را به کسی می دهند و بعد سود آن را که مبلغ هنگفتی است با يك سیر نبات مصالحه می کنند باطل و بی اساس است و مبلغ اضافی ربا محسوب می شود.
مسأله 1769 جنس هایی را که با وزن و پیمانه نمی فروشند بلکه با عدد و متر می فروشند مانند تخم مرغ و پارچه و بسیاری از ظروف و یا با مشاهده می فروشند مانند بسیاری از حیوانات، اگر تعداد کمتر را به تعداد بیشتر بفروشند اشکال ندارد.
مسأله 1770 جنسهایی که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه فروخته می شود و در بعضی از شهرها با شماره (مانند تخم مرغ که امروز در بعضی از مناطق با وزن و در بعضی با شماره می فروشند) هرگاه در شهری که با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرند ربا و حرام است و در شهر دیگر اشکال ندارد.
مسأله 1771 خرید و فروش چیزهایی که از يك جنس نیست به هر صورت که باشد مانعی ندارد، مثل این که ده کیلو برنج را به بیست کیلو گندم بفروشند.
مسأله 1772 معامله جنسهای مختلفی که از يك ریشه گرفته شده است با

تفاوت اشكال دارد، مثل اين كه ده كيلو روغن را به بيست كيلو پنير بفروشند، يا به پنجاه كيلو شير، يا پانزده كيلو كره.
مسأله 1773 جو و گندم در ربا يك جنس حساب مى شود، بنابراين نمى توان ده كيلو گندم را با دوازده كيلو جو يا بالعكس معامله كرد، حتّى اگر ده كيلو جو بخرد كه در مقابل آن هنگام خرمن ده كيلو گندم بدهد آن نيز حرام است، زيرا جو را نقد گرفته و بعد از مدّتى گندم را مى دهد و اين مانند آن است كه زيادى گرفته باشد.
مسأله 1774 در چند مورد ربا گرفتن حرام نيست:
1 ربا گرفتن مسلمانان از كفّارى كه در پناه اسلام نيستند.
2 ربا گرفتن پدر و فرزند از يكديگر.
3 ربا گرفتن زن و شوهر از يكديگر.

شرایط خریدار و فروشنده

مسأله 1775 براى خريدار و فروشنده چند چيز شرط است: 1 بالغ بودن 2 عاقل بودن 3 ممنوع التّصرّف در اموال نبودن (مانند كسانى كه به خاطر ورشكستگى از طرف حاكم شرع از تصرّف در اموالشان جلوگيرى شده اند). 4 طرفين قصد جدّى براى معامله داشته باشند، پس اگر به شوخى بگويد مالم را فروختم اثرى ندارد.
5 كسى آنها را مجبور نكرده باشد. 6 جنسى را كه خريد و فروش مى كنند ملك آنها باشد يا از طرف مالك وكيل بوده، يا ولىّ صغير باشند.
مسأله 1776 معامله با بچّه نابالغ باطل است حتّى اگر ولى به او اجازه داده باشد، مگر اين كه طرف معامله ولىّ طفل باشد و طفل وسيله رساندن پول به فروشنده يا جنس به خريدار است، در اين صورت اشكال ندارد، امّا بايد خريدار و فروشنده يقين داشته باشند كه بچّه جنس يا پول را به صاحب آن مى رساند.
مسأله 1777 هرگاه از بچّه نابالغ چيزى بخرد يا چيزى به او بفروشد معامله او باطل است و بايد آن جنس يا پول را كه از بچّه گرفته به صاحب آن بدهد، نه به خود طفل و اگر صاحب آن را نمى شناسد و راهى براى شناختن او ندارد بايد آن را با اجازه حاكم شرع به فقيرى بدهد و اگر مال خود كودك باشد بايد به وليّش برساند، البتّه پول يا جنسى را كه او به صغير داده مى تواند از او بگيرد ولى اگر تلف شده عوض آن را نمى تواند بگيرد.
مسأله 1778 هرگاه خريدار يا فروشنده را كه مجبور به معامله كرده اند بعداً رضايت دهد صحيح است و احتياط مستحب آن است كه صيغه معامله را دوباره بخوانند.
مسأله 1779 هرگاه مال كسى را بدون اجازه او بفروشند اگر بعداً راضى شود و اجازه دهد معامله صحيح است.
مسأله 1780 پدر و جدّ پدرى طفل (بنابر احتياط واجب) در صورتى حقّ تصرّف و خريد و فروش در اموال طفل را دارند كه براى او مصلحتى داشته باشد، همچنين وصى و حاكم شرع.
مسأله 1781 هرگاه مالى را كه غصب كرده بفروشد و صاحب مال بعداً آن را براى خودش اجازه دهد معامله او صحيح است.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله 1782 جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند چند شرط دارد: 1 باید مقدار آن معلوم باشد، به وسیله وزن، یا پیمانه، یا شماره و عدد. 2 توانایی بر تحویل آن را داشته باشند، بنابراین فروختن حیوانی که فرار کرده، صحیح نیست، حتّی اگر چیزی را به آن ضمیمه کنند(بنابر احتیاط). 3 صفات و خصوصیّاتی را که در آنهاست و در ارزش جنس و میل مردم به معامله اثر دارد معیّن نمایند. 4 شخص دیگری در جنس یا عوض آن حقّی نداشته باشد، بنابر این مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند بدون اجازه او نمی توان فروخت و نیز خریدار می تواند به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلاً فرشی از کسی بخرد و در عوض آن منافع يك ساله خانه خود را به او واگذار کند. خریدار و فروشنده در تعیین نرخ کالا آزادند، ولی اگر این آزادی در مواردی سبب فساد و اختلال نظام اقتصادی جامعه اسلامی گردد، حاکم شرع در چنین مواردی می تواند تعیین نرخ کند و مردم را به آن ملزم سازد.
مسأله 1783 جنسی را که با دیدن معامله می کنند، مانند خانه و اتومبیل و بسیاری از انواع فرشها، معامله آن بدون مشاهده صحیح نیست.
مسأله 1784 هرگاه جنسی را در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند و در شهر دیگر با شماره یا مشاهده، باید در هر کدام طبق عرف آن محل رفتار نمایند.
مسأله 1785 هرگاه یکی از شروط بالا حاصل نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در عین باطل بودن معامله در مال یکدیگر تصرّف کنند مانعی ندارد.
مسأله 1786 معامله اموال موقوفه باطل است، ولی هرگاه طوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که برای آن وقف شده ببرند، مثلاً فرش مسجد طوری پاره شود که نتوان از آن برای نماز در مسجد استفاده کرد فروش آن اشکالی ندارد، همچنین مصالح کهنه ای که بعد از تعمیر و نوسازی مسجد زیاد می آید، ولی پس از فروختن باید پول آن را در همان مسجد به همان مصرف برسانند و اگر ممکن نشود به مصرفی که به مقصود واقف نزدیکتر است و اگر نیازی نباشد در مساجد دیگر مصرف کنند.
مسأله 1787 در وقف خاص هرگاه بین کسانی که مال برای آنان وقف شده چنان اختلافی پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند بیم آن می رود که فسادی به بار آید، خونی بریزد یا اموالی تلف شود، در این صورت می

توانند آن مال را بفروشند و در مصرفى كه به مقصود وقف كننده نزديكتر است صرف نمايند.
مسأله 1788 مالك مى تواند ملكى را كه به ديگرى اجاره داده بفروشد و اجاره آن باطل نمى شود و استفاده از آن ملك در مدّت اجاره مال مستأجر است، امّا اگرخريدار نمى دانسته كه آن ملك را اجاره داده اند، يا گمان مى كرده مدّت اجاره كم است، پس از اطّلاع مى تواند معامله را فسخ كند.

صيغه معامله

مسأله 1789 طرفين معامله به هر زبانى آشنا باشند مى توانند صيغه بخوانند، بنابراين اگر فروشنده به فارسى بگويد: «اين جنس را به فلان قيمت فروختم» و مشترى بگويد: «قبول كردم» معامله صحيح است، همچنين با عبارات ديگرى كه اين معنى را به روشنى بيان كند و اگر صيغه نخوانند امّا فروشنده جنس را به قصد فروختن به ديگرى دهد و او هم به قصد خريدن بگيرد كافى است (به شرط اين كه تمام شرايط معامله در آن جمع باشد).

مسأله 1790 نوشتن و امضاء اسناد در تمام معاملات خواه در دفاتر رسمى باشد يا غير آن، مى تواند جانشين خواندن صيغه لفظى گردد، جز در ازدواج و طلاق كه احتياط واجب آن است كه صيغه لفظى خوانده شود.

مسأله 1791 هنگام خواندن صيغه معامله بايد دو طرف قصد انشاء داشته باشند يعنى مقصودشان از گفتن اين دو جمله خريد و فروش باشد، همچنين در جايى كه داد و ستد عملى جانشين صيغه لفظى مى شود بايد قصد انشاء وجود داشته باشد. همچنين شخصيّتهاى حقيقى و حقوقى هر دو مالك مى شوند و مى توانند طرف معامله واقع گردند، بنابراين هر موسّسه خيريّه يا انتفاعى كه تأسيس گردد و داراى شخصيّت حقوقى شود، با اشخاص حقيقى از اين نظر تفاوت نمى كند.

خرید و فروش میوه ها بر درخت

مسأله 1792 خرید و فروش خرمایی که زرد یا سرخ شده، یا میوه ای که گل آن ریخته و دانه آن بسته، به طوری که معمولاً از آفت گذشته باشد صحیح است و همچنین فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد، البتّه مقدار آنها باید به وسیله تخمین کارشناس معلوم شود.
مسأله 1793 اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است پیش از آن که گلش بریزد بفروشند احتیاط آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیهای موجود را با آن بفروشند.
مسأله 1794 خرید و فروش خیار و بادنجان و انواع سبزیها و مانند آن که سالی چند مرتبه چیده می شود در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد اشکال ندارد، ولی باید معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را می چیند.
مسأله 1795 خرید و فروش خوشه گندم و جو بعد از آن که دانه آن بسته شده است اشکال ندارد، امّا فروختن آن به گندم و جو مشکل است، همچنین خود زراعت را می توان قبل از ظاهر شدن خوشه ها خریداری کرد، خواه شرط کند باقی بماند تا برسد، یا فقط از علف آن استفاده کند.

معامله نقد و نسیه

مسأله 1796 هرگاه جنسی را نقد بفروشند هر کدام از خریدار و فروشنده بعد از معامله می تواند جنس یا پول خود را مطالبه کند و آن را تحویل بگیرد، تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را طوری دراختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن اشیاء منقول مانند فرش و لباس به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد به جای دیگری ببرد مانعی نباشد.
مسأله 1797 در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معیّن باشد و اگر تاریخی برای آن معیّن نکنند معامله باطل است.
مسأله 1798 هرگاه جنسی را نسیه بفروشد قبل از فرا رسیدن مدّت نمی تواند عوض آن را مطالبه کند، ولی اگر مشتری از دنیا برود فروشنده می تواند طلب خود را از اموال میّت مطالبه نماید، هر چند وقت آن نرسیده باشد.
مسأله 1799 هرگاه بعد از فرا رسیدن مدّت، مشتری نتواند پول را بپردازد باید او را مهلت داد.
مسأله 1800 هرگاه جنسی را بطور نقد با قیمتی معامله کنند و بطور نسیه با قیمتی گرانتر، مثلاً بگوید: این جنس را نقداً به فلان مقدار می دهم بطور نسیه ده درصد گرانتر حساب می کنم و مشتری قبول کند مانعی ندارد و ربا حساب نمی شود.
مسأله 1801 هرگاه کسی جنسی را نسیه بفروشد ولی بعداً مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله 1802 معامله سلف (یا پیش خرید) آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و همین اندازه که بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان مقدار جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم کافی است، حتّی اگر صیغه ای نخوانند و خریدار به این قصد پول را بدهد و فروشنده بگیرد صحیح است.
مسأله 1803 هرگاه خود پول را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را پول یا جنس دیگر بگیرد صحیح است، هر چند احتیاط مستحب آن است که همیشه در عوض جنس پول بگیرد نه جنس دیگر.
مسأله 1804 معامله سلف شش شرط دارد: 1 صفات و خصوصیّات جنس را که در قیمت تأثیر دارد باید معیّن کنند، ولی البتّه دقت زیاد لازم نیست، همین قدر که گفته شود خصوصیّات آن معلوم شده کفایت می کند؛ به همین جهت، معامله سلف در اجناسی که نمی توان خصوصیّات آن را معیّن کرد (مانند بعضی از انواع پوست و گوشت و فرش باطل است). 2 پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، تمام قیمت باید پرداخته شود و اگر مقداری از قیمت را بدهد معامله به همان مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله را فسخ کند. 3 باید مدّت را کاملاً معیّن کند، مثلاً اگر بگوید اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم (و اوّل خرمن دقیقاً معیّن نباشد)، معامله باطل است. 4 زمانی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت معمولاً جنس وجود دارد. 5 بنابر احتیاط واجب محلّ تحویل جنس را تعیین کنند که در کدام شهر و کدام منطقه تحویل می دهند، مگر این که از سخنان آنها جای آن معلوم باشد. 6 باید وزن یا پیمانه آن را تعیین کنند، امّا جنسی را که معمولاً با دیدن معامله می کنند (مانند بسیاری از انواع فرش) اگر با ذکر صفات، سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمّیّت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله 1805 جنسی را که سلف خریده اند نمی توانند پیش از فرا رسیدن مدّت به دیگری بفروشند، ولی بعد از رسیدن مدّت هرچند آن را تحویل نگرفته باشد فروختن آن بی مانع است.
مسأله 1806 هرگاه در معامله سلف، فروشنده جنس بهتری را تحویل دهد (یعنی جنسی که تمام آن اوصاف مورد قرارداد را به اضافه صفات دیگری داراست) مشتری باید قبول کند، ولی اگر بعضی از آن صفات را نداشته باشد می تواند قبول نکند.
مسأله 1807 اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده جنس دیگری بدهد و یا همان جنس را با صفات پست تری تحویل دهد در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
مسأله 1808 هرگاه جنسی که سلف فروخته شده، در موقع تحویل نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند و نیز حق دارد معامله را به هم بزند و قیمتی را که داده پس بگیرد.

مسأله 1809 هرگاه طلا را به طلا، يا نقره را به نقره بفروشند (خواه سكّه دار باشد يا بى سكّه) در صورتى كه وزن يكى از آنها زيادتر باشد معامله حرام و باطل است هرچند يكى طلاى ساخته شده باشد و ديگرى نساخته، يا ساخت آنها از نظر مرغوبيّت تفاوت داشته باشد، يا عيار آنها مختلف باشد، مثلاً يك گرم طلاى 18 عيار را به يك گرم و نيم طلاى 14 عيار بدهد، همه اينها حرام و باطل است، ولى فروختن طلا به نقره اشكالى ندارد، چه وزن آنها مساوى باشد يا غير مساوى.

مسأله 1810 در معامله طلا با طلا يا نقره با نقره، بايد فروشنده و خريدار پيش از آن كه از هم جدا شوند جنس و عوض آن را به يكديگر تحويل دهند، اگر تحويل ندهند معامله باطل است و اگر فقط مقدارى از آن را تحويل دهند معامله فقط به همان مقدار صحيح است و طرف مقابل مى تواند معامله را فسخ كند.

مواردى كه مى توان معامله را فسخ كرد

مسأله 1811 حقّ به هم زدن معامله را «خيار فسخ» مى گويند و خريدار و فروشنده در يازده صورت مى توانند معامله را فسخ كنند:

1 خيار مجلس: در صورتى كه از مجلس معامله متفرّق نشده باشند.

2 خيار غبن: در صورتى كه يكى از دو طرف مغبون شده باشد.

3 خيار شرط: در صورتى كه شرط كنند كه هر دو يا يكى از آن دو تا مدّت معيّنى حقّ فسخ دارد.

4 خيار تدليس: در صورتى كه خريدار يا فروشنده تقلّب كند و مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد.

5 خيار تخلّف از شرط: در صورتى كه فروشنده يا خريدار شرط كند كارى را براى طرف مقابل انجام دهد، يا جنس طرز مخصوصى باشد، سپس به آن شرط عمل نكند، در اين صورت طرف مقابل مى تواند معامله را فسخ كند.

6 خيار عيب: در صورتى كه يكى از دو جنس يا هر دو معيوب باشد و قبلاً اطّلاع نداشته باشند.

7 خيار شركت يا خيار تبعّض صفقه: در صورتى كه معلوم شود مقدارى از جنسى را كه فروخته اند مال ديگرى است كه اگر صاحب آن راضى به معامله نشود خريدار مى تواند معامله را به هم بزند، يا معامله را در مقدارى كه مال فروشنده بوده قبول كند و پول بقيّه را پس بگيرد.

8 خيار رؤيت: در صورتى كه فروشنده جنس معيّنى را كه مشترى نديده با

بیان صفات بفروشد بعد معلوم شود آن طور كه گفته نبوده است، در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند، همین حكم در مورد عوض نیز وجود دارد.
9 خیار تأخیر: در صورتی كه مشتری پول جنسی را كه نقداً خریده تا «سه روز» ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (مگر اینكه مشتری شرط كرده باشد دادن پول را تا مدّت معیّنی تأخیر بیندازد) و اگر جنسی كه فروخته شده مثل بعضی از میوه ها و سبزیها باشد كه اگر یك روز بر آن بگذرد ضایع می شود چنانچه تا شب پول آن را ندهد فروشنده می تواند معامله را به هم بزند.
10 خیار حیوان: در صورتی كه حیوانی را خریده باشد خریدار می تواند تا سه روز معامله را به هم بزند.
11 خیار تعذّر تسلیم: در صورتی كه فروشنده نتواند جنسی را كه فروخته تحویل دهد مشتری می تواند معامله را فسخ كند.

احكام خيارات

مسأله 1812 هرگاه خريدار قيمت جنس را نداند و يا غفلت كند و جنس را گرانتر از قيمت معمولى بخرد، چنانچه بقدرى گران خريده باشد كه مردم او را مغبون بدانند مى تواند معامله را فسخ كند، اين حكم در صورتى كه فروشنده قيمت جنس را نداند و مغبون شود نيز جارى است.
مسأله 1813 در معامله بيع شرط كه مثلاً خانه صدهزار تومانى را با علم و آگاهى به پنجاه هزار تومان مى فروشند و قرار مى گذارند اگر فروشنده در موعد مقرّر پول را بدهد مى تواند معامله را فسخ كند، معامله اشكالى ندارد، به شرط اين كه طرفين واقعاً قصد خريد و فروش داشته باشند و اگر در موعد مقرّر پول را ندهد جنس از آن خريدار خواهد بود.
مسأله 1814 هرگاه در جنس تقلّب كند و مثلاً چاى اعلا را با چاى پست مخلوط نمايد و به اسم چاى اعلا بفروشد مشترى مى تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 1815 هرگاه خريدار بفهمد جنسى را كه گرفته معيوب است، مثلاً پارچه يا فرشى را كه خريده پوسيدگى يا پارگى دارد، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمى دانسته، مى تواند معامله را فسخ كند، يا تفاوت قيمت سالم و معيوب را معيّن كند و به همان نسبت از پولى كه به فروشنده داده پس بگيرد، مثلاً جنسى را به صد تومان خريده، هرگاه بفهمند معيوب است و تفاوت سالم و معيوب آن در بازار يك چهارم است، مى تواند يك چهارم پولى را كه داده يعنى بيست و پنج تومان از فروشنده بگيرد، ولى احتياط واجب آن است كه اين كار با رضايت طرف مقابل انجام گيرد، همين حكم در صورتى كه عيبى در عوض باشد نيز جارى است.
مسأله 1816 هرگاه بعد از معامله و پيش از تحويل گرفتن جنس، عيبى در آن پيدا شود، مشترى مى تواند معامله را فسخ كند، همچنين اگر در عوض آن جنس بعد از معامله وپيش از تحويل گرفتن عيبى پيدا شود فروشنده مى تواند معامله را به هم زند.
مسأله 1817 هرگاه بعد از معامله عيب جنس را بفهمد و فورا معامله را فسخ نكند بنابر احتياط حقّ او ساقط مى شود، ولى مقدارى تأخير براى فكر كردن مانعى ندارد و شرط نيست كه فروشنده موقع فسخ حاضر باشد.
مسأله 1818 در چند صورت با وجود عيب نمى تواند معامله را فسخ كند يا تفاوت قيمت را بگيرد: 1 در صورتى كه موقع خريدن عيب مال را بداند. 2 درصورتى كه بعداً راضى شود. 3 فروشنده موقع معامله بگويد اين مال را

با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیب معیّنی را ذکر کند و بگوید با این عیب می فروشم بعد معلوم شود عیب دیگری دارد خریدار می تواند معامله را فسخ کند. 4 خریدار در موقع معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد فسخ نمی کنم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم.
مسأله 1819 در چند صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی تواند معامله را به هم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت را بگیرد: 1 در صورتی که بعد از معامله تغییری در جنس بدهد بطوری که مردم بگویند جنس خریداری شده به صورت خود باقی نمانده است. 2 در صورتی که بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد ولی حقّ فسخ را ساقط کرده باشد. 3 بعد از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و قبل از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند باز هم می تواند آن را پس دهد، همچنین اگر فقط برای خریدار تا مدّتی حقّ فسخ قرار داده شده باشد و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند در این صورت نیز می تواند معامله را فسخ کند هر چند آن را تحویل گرفته باشد.

شركت

شرکت

مسأله 1825 هرگاه دو مال طوری به هم آمیخته شود که از یکدیگر تشخیص داده نشود و جدا کردن آن دو از یکدیگر ممکن نباشد در آن مال شرکت حاصل می شود، خواه این کار از روی قصد انجام شده باشد، یا نه. همچنین اگر صیغه شرکت را به عربی، یا فارسی، یا هر زبان دیگر بخوانند، یا کاری کنند که معلوم شود می خواهند با هم شرکت کنند، شرکت آنها در اموالی که صیغه خوانده اند صحیح است و نیازی به آمیختن دو مال به یکدیگر نیست.

مسأله 1826 اگر چند نفر با هم قرارداد كنند كه در مزدى كه مى گيرند شريك باشند، مثلاً چند نفر دلاّل قرار بگذارند كه هر قدر درآمد پيدا كردند با هم قسمت كنند، شركت آنها صحيح نيست.
مسأله 1827 هرگاه دو نفر قرار بگذارند كه هر كدام جنسى را جداگانه به اعتبار خود بخرد قيمت آن را خودش بدهكار شود، ولى در جنس و استفاده آن هر دو شريك باشند صحيح نيست، امّا مانعى ندارد كه هر كدام ديگرى را وكيل كند كه جنس را براى او بطور مشترك بخرد در اين صورت شركت آنها صحيح است.
مسأله 1828 كسانى كه مى خواهند باهم قرارداد شركت ببندند بايد بالغ و عاقل باشند و از روى قصد و اختيار اقدام كنند و نيز بايد ممنوع التّصرّف در اموال خود نباشند (مانند آدم سفيهى كه مال خود را نمى تواند سرپرستى كند و بيهوده مصرف مى نمايد).
مسأله 1829 مانعى ندارد كه در قرارداد شركت شرط كنند كسى كه كار مى كند بيشتر منفعت ببرد، يا بعكس شرط كنند كسى كه كار نمى كند يا كمتر كار مى كند بيشتر منفعت ببرد (به خاطر ارفاق يا علّت ديگر) امّا اگر قرار بگذارند تمام منافع را يك نفر ببرد صحيح نيست، ولى اگر قرار بگذارند تمام ضرر يا قسمت بيشتر آن را يكى بدهد صحيح است.
مسأله 1830 شريك ها هر كدام به نسبت سرمايه خود سود و زيان مى برند، مگر اين كه شرط خاصى در قرارداد شركت ذكر كنند، بنابراين كسى كه سرمايه اش دوبرابر سرمايه ديگرى است سهم او از سود و زيان نيز دوبرابر سهم ديگرى خواهد بود امّا اگر قرارداد كنند سهمشان مساوى باشد مانعى ندارد.
مسأله 1831 در قرارداد شركت مى توانند شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند، يا هر كدام به تنهايى، يا فقط يكى از آنان معامله كند، در هر صورت بايد مطابق قرارداد عمل كنند و اگر اين مطلب را معيّن نكنند هيچ كدام بدون اجازه ديگرى نمى تواند با آن سرمايه معامله كند.
مسأله 1832 كسى كه اختيار سرمايه شركت براى معامله به او داده شده بايد دقيقاً مطابق قرارداد و شرايط عمل كند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند كه نسيه ندهد، يا از فلان مؤسّسه و شركت خريدارى نكند، يا در برابر نسيه ها وثيقه بگيرد بايد به همان قرارداد رفتار نمايد، ولى اگر با او قرارى نگذاشته اند، معاملات خود را مطابق معمول و متعارف انجام مى دهد.
مسأله 1833 كسى كه با سرمايه شركت معامله مى كند اگر برخلاف

قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند و خسارتی پیش آید ضامن است، همچنین اگر قرارداد خاصّی با او نگذاشته باشند و برخلاف معمول عمل کند ضامن می باشد.
مسأله 1834 کسی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر در نگهداری سرمایه کوتاهی یا زیاده روی نکند و بر اثر پیش آمدی تمام سرمایه یا مقداری از آن از دست برود ضامن نیست.
مسأله 1835 کسی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر ادّعا کند سرمایه بدون سهل انگاری و زیاده روی تلف شده و طرف مقابل ادّعا کند خیانت کرده ولی دلیلی برای اثبات گفتار خود نداشته باشد، چنانچه معامله کننده نزد حاکم شرع قسم بخورد باید حرف او را قبول کرد.
مسأله 1836 شرکت از معاملات لازم است یعنی هیچ يك از طرفین نمی تواند پیش خود این قرارداد را برهم زند و نیز قبل از پایان مدّت شرکت حق ندارد تقاضای تقسیم سرمایه کند، مگر این که چنین حقّی در قرارداد برای او پیش بینی شده باشد.
مسأله 1837 هرگاه یکی از شریك ها بمیرد یا دیوانه یا سفیه شود شریك های دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند، ولی بیهوشی موقّت تأثیری ندارد.
مسأله 1838 هرگاه شریك، چیزی را به صورت نسیه برای خود بخرد نفع و ضررش مال خود اوست و اگر مطابق قرارداد به قصد شرکت بخرد مال هر دو است.
مسأله 1839 هرگاه با سرمایه شرکت معامله ای انجام دهند بعد معلوم شود شرکت باطل بوده، چنانچه همه شرکا آن معامله را اجازه دهند صحیح است و درآمدش مال همه آنهاست و کسانی که در این میان کاری برای شرکت کرده اند می توانند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی بگیرند.

صلح

صلح

مسأله 1840 «صلح» آن است که انسان با دیگری در امری که مورد اختلاف است یا امکان دارد مورد اختلاف و نزاع واقع شود سازش کند که مقداری از مال یا منفعت یا حقّ خود را به دیگری واگذار نماید، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منافع خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد و این را «صلح معوّض» می نامند و اگر این واگذاری بدون عوض باشد «صلح غیر معوّض» نام دارد و هر دو صحیح است.

احکام و شرایط صلح

مسأله 1841 کسی که چیزی را به دیگری صلح می کند باید بالغ و عاقل باشد و کسی او را مجبور نکرده و در قصد صلح جدّی باشد؛ سفیه نباشد، (اموال خود را بیهوده مصرف نکند) و نیز حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.
مسأله 1842 صلح را می توان با صیغه عربی یا فارسی یا هر زبان دیگری خواند، بلکه هر اقدام عملی که به وضوح نشان دهد طرفین می خواهند به وسیله آن صلح و سازش کنند کافی است.
مسأله 1843 اگر کسی بخواهد طلب خود را در برابر چیزی یا بدون عوض، به دیگری صلح کند، درصورتی صحیح است که طرف قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد قبول کردن طرف لازم نیست و این نیز نوعی از صلح است.
مسأله 1844 اگر انسان با این که مقدار بدهی خود را می داند اظهار بی اطّلاعی کند و طلبکار او نداند و طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند صحیح نیست و بدهکار نسبت به مقدار اضافی مدیون است، مگر این که چنان باشد که اگر مقدار طلب خود را هم می دانست باز به این صلح راضی بود.
مسأله 1845 اگر بخواهند دو چیز از يك جنس را که وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند در صورتی صحیح است که ربا لازم نیاید. یعنی وزن هردو یکی باشد و اگر وزن آنها معلوم نباشد و احتمال کم و زیاد بدهند صلح کردن اشکال دارد.
مسأله 1846 هرگاه کسی از دیگری طلبی دارد که وقت آن نرسیده است چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود بگذرد و بقیّه را نقداً بگیرد اشکال ندارد، مثل این که ده هزار تومان طلب دارد که بعد از شش ماه دیگر بگیرد، از هزار تومان آن صرف نظر می کند و بقیّه را با رضایت طرف مقابل بطور نقد می گیرد.
مسأله 1847 قرارداد صلح را با رضایت طرفین می توان فسخ کرد، همچنین اگر در ضمن قرارداد برای یکی از آن دو، یا برای هر دو، حقّ فسخ قرار داده باشند آن شخص می تواند صلح را به هم بزند.
مسأله 1848 در احکام خرید و فروش گفته شد که در یازده مورد می توان معامله را فسخ کرد در تمام این یازده مورد صلح را نیز می توان فسخ کرد، مگر در مورد خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر، یعنی اگر در

مجلس مصالحه بعد از تمام شدن صلح یکی از دو طرف پشیمان شود حقِّ فسخ ندارد، همچنین در مصالحه حیوان حقِّ فسخ در سه روز اوّل ثابت نیست و نیز اگر جنسی را نقداً مصالحه کند چنانچه در پرداختن عوض تأخیر نماید در همان روز اوّل حقّ فسخ برای طرف دیگر ثابت است و احتیاج به گذشتن سه روز ندارد.
مسأله 1849 هرگاه چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد و از آن اطلاعی نداشته می تواند صلح را به هم زند، ولی گرفتن تفاوت قیمت صحیح و معیوب بستگی به رضایت طرفین دارد.

اجاره

اجاره

مسأله 1850 واگذار كردن منافع ملك يا منافع شخص خود را به ديگرى «اجاره» گويند و اجاره دهنده و اجاره كننده بايد بالغ و عاقل باشند و با قصد و اراده خودشان اجاره را انجام دهند و نيز بايد حقّ تصرّف در اموال خود داشته باشند، بنابراين سفيهى كه توانايى بر اداره صحيح اموال خود ندارد و آن را بيهوده مصرف مى كند اجاره اش باطل است.

احكام اجاره

مسأله 1851 انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد، همچنین ولی یا قیّم صغیر می تواند مال او را اجاره دهد به شرط این که مصلحت او رعایت شود و احتیاط این است که زمان بعد از بلوغ او را در اجاره داخل نکند مگر این که بدون آن، مصلحت صغیر حاصل نشود و در صورتی که ولی و قیّم ندارد باید از حاکم شرع اجازه گرفت و هرگاه دسترسی به مجتهد عادل و نماینده او نباشد از يك نفر مومن عادل که مصلحت صغیر را مراعات کند می توان اجازه گرفت.
مسأله 1852 در اجاره می توان با زبان عربی یا فارسی یا هر زبان دیگر صیغه خواند (مثلاً مالك به شخصی بگوید فلان ملك خودم را به فلان مبلغ در فلان مدّت به تو اجاره دادم، او هم بگوید: قبول کردم) و نیز کافی است که ملك خود را به قصد اجاره در اختیار مستأجر بگذارد و او هم تحویل بگیرد.
مسأله 1853 هرگاه کسی بدون خواندن صیغه برای انجام دادن کاری اجیر شود همین که با درخواست طرف معامله، مشغول کار شود اجاره صحیح است.
مسأله 1854 کسی که توانایی بر حرف زدن ندارد اگر با اشاره بفهماند که ملك خود را برای مدّت معیّن به مبلغ معیّن اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است.
مسأله 1855 خانه یا دکّان یا چیز دیگری را که اجاره کرده نمی تواند به دیگری اجاره دهد، مگر این که چنین حقّی به مستأجر داده شده باشد.
مسأله 1856 کسی که خانه یا مغازه یا اطاقی را اجاره کرده و حق دارد به دیگری واگذار کند نمی تواند به زیادتر از آن مبلغ اجاره دهد مگر این که کاری (مانند تعمیر و سفید کردن یا گذاردن قفسه و فرش) در آن انجام داده باشد تا مقدار اضافی در برابر آن قرار گیرد.
مسأله 1857 هرگاه کارگر یا کارمندی خود را در استخدام و اجاره دیگری قرار دهد نمی تواند او را به استخدام و اجاره دیگری درآورد، مگر این که ظاهر کلام یا عملش این باشد که مستأجر از این جهت آزاد است، در این صورت چنانچه او را به زیادتر از آن مبلغ واگذار کند اشکال دارد ولی در غیر خانه و مغازه و اجیر اشکال ندارد.

شرايط اجاره

مسأله 1858 مالى را كه اجاره مى دهند چند شرط دارد: 1 بايد معيّن باشد، بنابراين اگر بگويد: يكى از خانه ها يا يكى از اتومبيلهاى خود را اجاره مى دهم صحيح نيست. 2 مستأجر بايد آن را ببيند يا مالك اوصاف آن را كاملاً بيان كند. 3 تحويل آن ممكن باشد، پس اجاره دادن اسبى كه فرار كرده و مستأجر قادر بر گرفتن آن نيست باطل است. 4 آن مال به واسطه استفاده كردن از بين نرود، بنابراين اجاره دادن نان و ميوه صحيح نيست. 5 استفاده اى كه مال را براى آن اجاره داده اند ممكن باشد، پس اجاره دادن زمين براى زراعت، در صورتى كه قابل زراعت نباشد يا آب كافى نداشته باشد باطل است. 6 چيزى را كه اجاره مى دهد ملك او باشد، يا وكيل و ولى در اجاره آن باشد.
مسأله 1859 اجاره درخت يا باغ يا مرتع براى استفاده از ميوه يا علف آن صحيح است.
مسأله 1860 زن مى تواند براى اين كه از شيرش استفاده كنند اجير شود و لازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد، ولى اگر به واسطه شير دادن حقّ شوهر از بين برود، بدون اجازه او جايز نيست.
مسأله 1861 منافعى كه مال را براى آن اجاره مى دهند چند شرط دارد: 1 حلال بودن، بنابراين اجاره دادن مغازه يا ماشين براى شراب فروشى يا حمل شراب باطل است. 2 پول دادن در مقابل چنان منفعتى در نظر مردم بيهوده نباشد. 3 اگر آن مال فايده هاى مختلفى دارد بايد معيّن كنند براى كدام فايده آن را اجاره مى دهند، مثلاً حيوانى كه به درد سوارى و باربرى هر دو مى خورد بايد معيّن كنند كه اجاره آن براى كدام يك از اين دو است، و اگر هر دو در نظر باشد باز بايد روشن سازند. 4 بايد مدّت اجاره را نيز معيّن كنند.

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله 1862 هرگاه ابتدای اجاره را معیّن نکنند ابتدای آن بعد از خواندن صیغه یا تحویل گرفتن مال است.
مسأله 1863 اگر خانه یا ملکی را مثلاً یك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن صیغه معیّن کنند اجاره صحیح است، اگر چه در موقع خواندن صیغه آن خانه در اجاره دیگری باشد.
مسأله 1864 اگر به مستأجر بگوید: خانه را یك ماهه به هزار تومان به تو اجاره می دهم و هر قدر بیشتر بمانی به همین قیمت است، فقط در ماه اوّل اجاره صحیح است چون بقیّه را معیّن نکرده، ولی اگر ماه اوّل را هم معیّن نکند فقط بگوید هر ماه یك هزار تومان است، اجاره بکلّی باطل است.
مسأله 1865 مسافرخانه ها و هتل هایی که معلوم نیست انسان در آن چقدر می ماند اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یکصد تومان بدهد و طرفین راضی باشند اشکال ندارد، ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست، بنابراین مادام که رضایت صاحب آن حاصل است می تواند بماند وگرنه حقّی ندارد، امّا اگر تعداد شبها را از اوّل معیّن کنند، حق دارد تا آخر مدّت بماند.
مسأله 1866 هرگاه زمین را برای زراعت گندم یا جو اجاره دهد و مال الاجاره را گندم یا جو همان زمین قرار دهد اجاره صحیح نیست، همچنین در مقابل محصولات دیگر زمین.
مسأله 1867 کسی که چیزی را اجاره داده تا آن را تحویل ندهد حق ندارد مال الاجاره آن را مطالبه کند، همچنین اگر برای انجام کاری اجیر شده پیش از انجام کار حقّ مطالبه اُجرت ندارد.
مسأله 1868 مستحبّ است اجرت کارگر را قبل از آن که عرق او بخشکد به او بدهند، مگر این که خود کارگر مایل نباشد و مثلاً می خواهد حقوق خود را ماه به ماه بگیرد.
مسأله 1869 هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل مستأجر دهد، امّا او تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و از آن استفاده ای نکند، باید مال الاجاره را بپردازد.
مسأله 1870 اگر کسی اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام کار حاضر شود، ولی صاحب کار، کاری به او ندهد، باید اُجرت او را بدهد، مثلاً اگر بنایی را برای ساختن بنایی در روز معیّنی اجیر کند و بنّا در آن روز آماده کار باشد ولی صاحب کار طفره برود و بنّا

در آن روز بیکار بماند، باید اجرتش را بدهد؛ امّا اگر برای خودش یا دیگری کار کند احتیاط آن است که فقط تفاوت را از صاحب کار اوّل بگیرد (در صورتی که مزد دوم کمتر باشد).
مسأله 1871 هرگاه بعد از تمام شدن مدّت اجاره یا در اثناء بفهمد اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار ارزش معمولی به صاحب ملك بدهد (خواه کمتر از مقدار قرارداد باشد یا بیشتر) پس اگر ارزش معمولی ماهی یك هزار تومان است، ولی او به پانصد تومان یا دو هزار تومان اجاره کرده باید همان یك هزار تومان را بدهد.
مسأله 1872 اگر چیزی را که اجاره کرده تلف شود، یا معیوب گردد چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن زیاده روی ننموده باشد ضامن نیست، مثلاً اگر پارچه ای که به خیّاط داده دزد ببرد یا در آتش سوزی از بین برود، در صورتی که در حفظ آن کوتاهی نکرده باشد، مسؤول نیست، ولی اگر بر اثر اشتباه یا هر علّت دیگر آن را با دست خود ضایع یا معیوب کرده باشد ضامن است، مگر این که عیب از خود جنس باشد، مثلاً جنس پارچه طوری است که با اطو زدن خراب می شود در این صورت ضامن نیست.
مسأله 1873 هرگاه قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد، خواه مجّانی سر بریده باشد یا در برابر مزد، و مزدی هم طلبکار نیست.
مسأله 1874 هرگاه حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن یا کوتاهی در هدایت حیوان از راه مورد اطمینان، حیوان به زمین خورد و بار را بشکند ضامن است، همچنین در مورد چپ شدن اتومبیلها و تلف شدن بارها اگر تخلّفات یا کوتاهی او، سبب تلف گردد ضامن است، امّا اگر اتومبیل سالم، به علّتی بعضی از قسمتهایش بشکند و چپ شود و بار تلف گردد ضامن نیست.سهل انگاری ضرری به بیمار یا کودك برساند، یا سبب مرگ او گردد ضامن است و همچنین اگر خطا کند و سبب زیانی شود، ولی اگر کوتاهی نکرده و مرتکب خطا نشده است، بلکه بر اثر عوامل دیگری، بیمار معیوب گردد یا بمیرد ضامن نیست به شرط این که در مورد کودك با اجازه ولی اقدام کرده باشد.
مسأله 1876 هرگاه طبیب نسخه ای برای بیمار بنویسد یا دستوری به او بدهد و یا شخصاً دوا را به او به خوراند یا تزریق کند، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ضامن است.
مسأله 1877 طبیب و جرّاح برای این که در مقابل خطا و اشتباهی که مرتکب می شوند ضامن نباشند می توانند به مریض یا ولیّ او بگویند که

اگر ضررى بدون توجّه به مريض برسد ضامن نيستند و آنها قبول كنند، در چنين صورتى اگر دقّت و احتياط لازم را بكند و به مريض ضررى برسد، يا بميرد طبيب و جرّاح ضامن نيستند.
مسأله 1878 مستأجر و مالك مى توانند اجاره را با رضايت يكديگر به هم بزنند و همچنين اگر در اجاره حقّ فسخ براى يكى از آن دو، يا براى هر دو، قرار داده شده باشد مى تواند مطابق آن اجاره را فسخ كند.
مسأله 1879 اگر اجاره دهنده يا مستأجر بفهمد كه مغبون شده است و قبلاً از قيمت باخبر نبوده مى تواند اجاره را فسخ كند، ولى اگر در موقع اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حقّ فسخ ندارند در اين صورت نمى توانند اجاره را به هم زنند.
مسأله 1880 هرگاه چيزى را به كسى اجاره دهد و پيش از تحويل دادن به مستأجر كسى آن را غصب كند مستأجر حق دارد اجاره را به هم بزند ونيز مى تواند صبر كند و اجاره مدّتى را كه در تصرّف غاصب بوده به ميزان معمول از او بگيرد، امّا اگر بعد از تحويل كسى آن را غصب كند نمى تواند اجاره را فسخ كند.
مسأله 1881 هرگاه پيش از تمام شدن مدّت اجاره، ملك را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمى خورد و مستأجر بايد مال الاجاره را بپردازد، همچنين اگر به ديگرى بفروشد باز اجاره به حال خود باقى است.
مسأله 1882 هرگاه پيش از شروع مدّت اجاره ملك بطورى خراب شود كه قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اى كه در قرارداد گفته اند، نباشد، اجاره باطل مى شود و پولى كه مستأجر به صاحب ملك داده به او برمى گردد، ولى اگر بعد از گذشتن مقدارى از مدّت كه در آن قابل استفاده بوده خراب شود، اجاره مدّتى كه باقى مانده است باطل مى شود.
مسأله 1883 اگر خانه اى را كه مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمى شود و مستأجر هم حقّ فسخ ندارد، ولى اگر ساختن آن به اندازه اى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستأجر از بين برود اجاره نسبت به آن اطاق باطل مى شود، و در بقيّه نيز حقّ فسخ دارد.
مسأله 1884 اجاره با مرگ صاحب ملك يا مستأجر باطل نمى شود و آن حق تا آخر مدّت براى ورثه آنها باقى مى ماند، ولى اگر شرط كرده اند كه مستأجر شخصاً از آن ملك استفاده كند نه ديگرى، صاحب ملك حق دارد باقيمانده مدّت را فسخ كند.
مسأله 1885 هرگاه صاحب كار، بنّايى را وكيل كند كه براى او كارگر ساختمانى بگيرد چنانچه بيش از آنچه به كارگر مزد مى دهد از صاحب كار بگيرد حرام است، ولى اگر قبول كند كه ساختمان را با مبلغ معيّنى تمام نمايد و بيش از آنچه خرج كرده است باشد اشكالى ندارد، امّا احتياط اين

است که خودش هم کاری را انجام داده باشد، خواه بنّایی باشد، یا نظارت بر آن، یا تهیّه مصالح.

مسأله 1886 هرگاه رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را فلان طور رنگ کند چنانچه طور دیگری رنگ کند حق ندارد مزدی بگیرد، بلکه اگر سبب خرابی یا کمی ارزش پارچه شود ضامن است، همین مسأله در مورد خیّاط و کفّاش و غیر آنها ثابت است.

جعاله

جعاله

مسأله 1928 جُعاله آن است که انسان قرار بگذارد که در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید «هر کس گمشده مرا پیدا کند هزار تومان به او می دهم» به شخصی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به شخصی که کار را انجام می دهد «عامل» می گویند و فرق میان «جعاله» و «اجیر کردن کسی برای انجام کاری» این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار است، ولی در جعاله عامل می تواند مشغول کار نشود، یا در وسط کار از آن دست بکشد و نیز تا کار را انجام نداده جاعل بدهکار نیست.

مسأله 1929 جعاله ممکن است با شخص غیر معیّن یا با شخص معیّن صورت گیرد مثلاً، بگوید: اگر طبیبی بیماری فرزندم را علاج کند، فلان مقدار خواهم داد؛ و یا به غوّاصی بگوید: اگر فلان جنس غرق شده مرا از دریا بیرون آوری، هزار تومان به تو می دهم در هر دو صورت صحیح است.

شرایط جعاله

مسأله 1930 جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی اراده و اختیار قرارداد ببندد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند، بنابراین جعاله آدم سفیهی که مال خود را بیهوده مصرف می کند صحیح نیست.
مسأله 1931 کار مورد قرارداد باید حرام نباشد و نیز باید نتیجه عقلایی داشته باشد، بنابراین اگر بگوید هر کسی شراب بخورد، یا هر کس در شب به جای تاریکی برود فلان مبلغ را به او می دهم این جعاله صحیح نیست.
احکام جعاله
مسأله 1932 هرگاه مالی را معیّن کند و مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم احتیاط آن است که مقدار و خصوصیّات آن را که در ارزش آن تأثیر دارد معیّن کند و اگر مال را معیّن نکند و مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می دهم باید خصوصیّات گندم را که در قیمت دخالت دارد معیّن نماید، ولی اگر جاعل مزد معیّنی را برای این کار قرار ندهد و بگوید هر کسی گمشده مرا پیدا کند پولی به او می دهم یا مژدگانی دریافت خواهد کرد جعاله باطل است و چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد، مگر این که ظاهر گفتار جاعل این باشد که مبلغ مورد نظر او کمتر از آن است، در این صورت باید همان را بدهد.
مسأله 1933 اگر عامل پیش از قرارداد آن کار را انجام داده باشد حقّی نسبت به مزد ندارد، همچنین اگر بعد از قرارداد کار را به قصد این که پول نگیرد انجام دهد.
مسأله 1934 هرگاه کسی بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند نیمی از آن را به او می دهم، در صورتی که عامل از خصوصیّات و قیمت آن گمشده باخبر نباشد جعاله اشکال دارد.
مسأله 1935 «جاعل» و «عامل» می توانند قبل از شروع به کار، جعاله را فسخ کنند، بعد از شروع نیز می توانند جعاله را به هم بزنند، ولی اگر جاعل به هم زند باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد. گذاردن عمل سبب ضرر و زیان جاعل شود باید آن را تمام کند و در صورتی که تمام نکند ضامن است، مثلاً اگر به طبیب بگوید اگر چشم مرا عمل کنی فلان مقدار به تو می دهم و او جراحی را شروع کند، چنانچه ناتمام گذاردن آن باعث معیوب شدن چشم گردد حقّی بر جاعل ندارد و ضامن ضرر و زیان او نیز هست.
مسأله 1937 هرگاه عامل کاری را که تا تمام نشود فایده ندارد نیمه کاره

رها کند، مثلاً مقداری دنبال گمشده بگردد و بعد رها کند هیچ گونه حقّی بر جاعل ندارد، همچنین اگر انجام دادن قسمتی از کار مفید باشد (مثل این که قسمتی از لباس را بدوزد) در صورتی که مزد را برای اتمام کار قرار داده باز هیچ گونه حقّی ندارد، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار عمل کند به همان مقدار مزد دریافت نماید باید مزد مقداری را که انجام داده به خیّاط بدهد.

مزارعه

مزارعه

مسأله 1887 «مزارعه» آن است كه صاحب زمين، زمين خود را در اختيار زارع بگذارد تا زراعت كند و سهم معيّنى از حاصل را به مالك دهد. قرارداد مزارعه ممكن است با صيغه لفظى باشد، مثلاً بگويد: «من اين زمين را در برابر يك سوم حاصل آن براى مدّت دو سال در اختيار تو مى گذارم و زارع بگويد: قبول كردم»، يا بدون آن كه صيغه اى بخواند زمين را براى زراعت در اختيار او بگذارد و او تحويل بگيرد (البتّه گفتگوهاى لازم درباره مدّت و مقدار حصّه و مانند آن بايد قبلاً شده باشد).

شرایط مزارعه

مسأله 1888 در مزارعه چند چیز شرط است: 1 صاحب زمین و زارع هر دو باید بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنها را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و سفیه نباشند، 2 همه حاصل زمین به یکی از آن دو اختصاص داده نشود. 3 سهم هر کدام به طور مشاع باشد، مانند نصف یا ثلث حاصل و مثل اینها، بنابراین اگر شرط کنند که نوعی از حاصل مخصوص به یکی و نوع دیگر مخصوص به دیگری باشد، یا شرط کنند حاصل فلان قسمت از زمین مال یکی و حاصل قسمت دیگر مال دومی باشد صحیح نیست و نیز اگر صاحب زمین بگوید این زمین را زراعت کن و هرچه می خواهی به من بده باطل است.
4 باید مدّتی را که زمین در اختیار زارع است معیّن کنند و به اندازه ای باشد که به دست آمدن حاصل در آن مدّت ممکن شود. 5 زمین باید قابل زراعت باشد ولی اگر زمین آماده نیست امّا می توان کاری کرد که آماده زراعت شود مزارعه صحیح است. 6 نوع زراعت را باید معیّن کند، مگر این که زراعت هر چه باشد تفاوتی در نظر آنها و نظر توده مردم نداشته باشد و یا این که معلوم باشد که این زمین برای چه زراعتی مناسب است. 7 باید زمین معیّن باشد، بنابراین اگر کسی چند قطعه زمین دارد و بگوید یکی از آنها را به مزارعه دادم در صورتی که زمینها در مرغوبیّت متفاوت باشد مزارعه باطل است، ولی اگر آن زمینها یکسان است و مثلاً بگوید مقدار پنج هکتار از این زمین را به تو واگذار می کنم مانعی ندارد و نیز ممکن است زمین را بدون این که زارع دیده باشد با اوصاف برای او بیان کند. 8 مخارج زراعت و همچنین بذر و مانند آن را باید معیّن کنند که بر عهده چه کسی است؛ ولی اگر مخارجی را که هر کدام باید بکنند میان مردم آن محل معلوم باشد کافی است.

مسأله 1889 اگر مالك يا زارع قرار بگذارد كه مقدار معيّنى از حاصل (مثلاً يك خروار) مال او باشد و بقيّه را ميان هر دو تقسيم كنند اشكال دارد.
مسأله 1890 هرگاه مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نيايد، چنانچه بر اثر كوتاهى زارع باشد صاحب زمين مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند، ولى اگر به خاطر عقب افتادن سال باشد (طبق آنچه متعارف است) مالك بايد صبر كند و اگر هيچ كدام نباشد و چيدن زراعت باعث ضرر و زيان زارع شود و مالك ضررى نبيند نيز بايد صبر كند، امّا در صورتى كه ضرر متوجّه او شود حق دارد زارع را وادار به چيدن زراعت كند.
مسأله 1891 هرگاه به واسطه پيش آمدى زراعت در زمين ممكن نشود، مثلاً قناتها خراب شود و آب قطع گردد، در صورتى كه مقدارى از زراعت به دست آمده حتّى مثل قصيل (علف) كه مى توان آن را به حيوانات داد آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوى آنهاست و در بقيّه، مزارعه باطل است.
مسأله 1892 هرگاه زارع زراعت نكند چنانچه زمين در تصرّف او بوده بايد اجاره آن مدّت را مطابق معمول به مالك بدهد و اگر نقصى در زمين پيدا شده آن را نيز ضامن است.
مسأله 1893 صاحب زمين و زارع بدون رضايت يكديگر نمى توانند مزارعه را به هم بزنند، ولى اگر به هنگام قرارداد، حقّ فسخ براى هر دو، يا يكى از آن دو معيّن كرده باشند، مى تواند مطابق قرارداد، معامله را به هم زند.
مسأله 1894 اگر بعد از قرارداد، صاحب زمين يا زارع بميرد مزارعه به هم نمى خورد و ورثه آنها به جاى آنان خواهند بود، ولى اگر زارع بميرد و شرط كرده باشند كه شخصاً زراعت كند مزارعه به هم مى خورد و اگر زراعت نمايان شده باشد بايد سهم او را به ورثه اش بدهند، ولى ورثه نمى توانند صاحب زمين را مجبور كنند كه زراعت در زمين باقى بماند، مگر اين كه چيدن آن موجب ضرر و زيان آنها شود.
مسأله 1895 هرگاه بعد از زراعت و قبل از پايان محصول بفهمند مزارعه باطل بوده اگر بذر از صاحب زمين است زراعت متعلّق به اوست و بايد اجرت زارع را مطابق معمول بپردازد و اگر بذر از زارع باشد زراعت مال اوست و بايد مال الاجاره زمين را مطابق معمول به صاحب زمين بدهد و

چنانچه رضایت به باقی ماندن زراعت تا پایان مدّت در زمین خود ندهد زارع باید آن را بچیند، مگر این که این کار موجب ضرر و زیان او گردد و باقی ماندن در زمین و پرداختن مال الاجاره موجب ضرر و زیانی برای مالك نباشد.
مسأله 1896 اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد چنانچه صاحب زمین و زارع از آن صرف نظر نکرده باشند حاصل سال دوم مطابق سال اوّل باید تقسیم شود.

مساقات

مساقات

مسأله 1897 هرگاه كسى درختان ميوه خود را تا مدّت معيّنى به ديگرى واگذار كند كه در مقابل دريافت سهمى از ميوه، باغ او را آبيارى و رسيدگى نمايد اين معامله را «مساقات» گويند.
مسأله 1898 معامله مساقات علاوه بر درختان ميوه در مورد درختانى مانند درخت گل كه از گل آن براى گلاب گيرى و مانند آن استفاده مى كنند و يا درختانى مثل درخت حنا و سدر كه از برگ آنها بهره مى گيرند، يا بعضى از درختان كه از شيره و صمغ آن استفاده مى كنند صحيح است، ولى در مورد درختانى كه هيچ يك از اينها را ندارد مساقات صحيح نيست.
مسأله 1899 در معامله مساقات مى توانند صيغه بخوانند، همچنين اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را دراختيار كسى كه كار مى كند بگذارد و او نيز به همين قصد تحويل گيرد بى آن كه صيغه اى بخواند، باز معامله صحيح است (ولى گفتگوى لازم براى مدّت و شرايط بايد قبلاً شده باشد).

شرايط مساقات

مسأله 1900 مساقات چند شرط دارد: 1 مالك و باغدار بايد بالغ و عاقل باشند. 2 كسى آنها را مجبور به اين كار نكرده باشد. 3 ممنوع از تصرّف در مال خود نباشند. 4 مدّت مساقات بايد معلوم باشد و اگر ابتداى آن را معيّن كنند و آخر آن را موقعى
قرار دهند كه حاصل آن سال بدست مى آيد صحيح است. 5 بايد سهم هر كدام به صورت نصف يا ثلث حاصل و مانند آن باشد، بنابراين اگر قرار بگذارند كه مثلاً يك تن از ميوه، مال صاحب باغ و بقيّه مال كسى است كه كار مى كند معامله باطل است. 6 بايد قرار داد معامله را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن ميوه و پيش از رسيدن آن بگذارند چنانچه كارهايى مانند آبيارى و سمپاشى كه براى پرورش ميوه لازم است باقى مانده باشد مساقات صحيح است وگرنه اشكال دارد و اگر فقط احتياج به كارهايى مانند چيدن ميوه و نگهدارى آن باشد قرارداد آنها صحيح است، ولى مساقات نيست.

احکام مساقات

مسأله 1901 در مورد بوته خربزه و خیار و مانند آن اگر قرارداد روشنی بگذارند و تعداد چیدن و سهم هر کدام را مشخص کنند صحیح است، هر چند مساقات نامیده نمی شود.
مسأله 1902 درختانی که احتیاج به آبیاری ندارند و از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کنند، اگر به کارهای دیگری مانند بیل زدن و کود دادن و سمپاشی که موجب زیاد شدن یا مرغوبیت میوه می شود احتیاج داشته باشد معامله مساقات در آن صحیح است.
مسأله 1903 طرفین معامله می توانند با رضایت یکدیگر معامله مساقات را فسخ کنند و نیز اگر در ضمن قرارداد، حقّ فسخ برای هر دو یا برای یکی قرارداده باشند می توانند معامله را به هم زنند واگر در قرارداد مساقات شرطی ذکر کرده باشند و آن شرط عملی نشود و کسی که شرط به نفع اوست نتواند طرف را وادار به انجام آن کند، می تواند معامله را به هم زند.
مسأله 1904 معامله مساقات با مرگ صاحب باغ به هم نمی خورد و ورثه او به جای او هستند، امّا اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد در صورتی که شرط کرده باشند خودش باغداری کند معامله به هم می خورد، ولی اگر چنین شرطی نکرده باشند ورثه او جانشین او می شوند.
مسأله 1905 باید اعمالی را که بر عهده هر کدام از دو طرف می باشد قبلاً معیّن کنند، مانند تعمیر قنات، یا موتور چاه و همچنین تهیّه کود و وسیله سمپاشی و غیر اینها و اگر عرف و قاعده ای در محل باشد همان کافی است.
مسأله 1906 اگر معلوم شود معامله مساقات باطل بوده میوه های باغ مال صاحب باغ است، ولی باید اجرت آبیاری و کارهای دیگر را مطابق معمول به کسی که درختان را سرپرستی کرده بدهد.
مسأله 1907 اگر زمین را به دیگری واگذار کنند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هردو باشد در صورتی که تمام جهات را روشن کنند معامله صحیح است، هر چند مساقات نامیده نمی شود.
مسأله 1908 ممکن است طرف قرارداد در مساقات متعدّد باشد یعنی صاحب باغ آن را در اختیار چند نفر بگذارد و با آنها قرارداد مساقات ببندد.

حجر

محجورین

محجورین کسانی هستند که حقّ تصرّف در مال خود را ندارند.
مسأله 1909 بچّه نابالغ حقّ تصرّف در مال خود را ندارد و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است: «اوّل» پانزده سال قمری تمام در مرد و نه سال قمری تمام در زن «دوم» بیرون آمدن منی «سوم» روییدن موی درشت بالای عورت.
مسأله 1910 درشت شدن صدا و روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و مانند آن، دلیل بر بلوغ نیست، مگر این که از این راه یقین به بالغ شدن حاصل شود.
مسأله 1911 «دیوانه» و «سفیه» یعنی کسی که مال خود را بیهوده مصرف می کند و توانایی بر نگهداری و معامله ندارد، حق ندارند در مال خود تصرّف کنند بلکه باید زیر نظر ولیّ آنها باشد.
مسأله 1912 کسی که ورشکست شده یعنی بدهکاری او بیش از سرمایه موجود اوست و طلبکاران از حاکم شرع خواسته اند که او را از تصرّف در اموالش ممنوع کند بعد از حکم حاکم حقّ تصرّف در اموال خود ندارد.
مسأله 1913 کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است تصرّفی که در موقع دیوانگی در اموال خود می کند صحیح نیست.
مسأله 1914 انسان می تواند قبل از مرگ خود خواه صحیح و سالم باشد یا بیمار هر قدر از مال خود را بخواهد، به دیگری ببخشد، یا جنسی را ارزانتر از قیمت بفروشد، یا به مصرف خود و عیال و میهمان برساند، ولی احتیاط آن است که در مرضی که با آن از دنیا می رود (یعنی در آستانه مرگ) در بیش از ثلث مال خود چنین تصرّفاتی نکند، مگر با اجازه ورثه.

وکالت

مسأله 1915 «وکالت» آن است که انسان کاری که شرعاً می تواند در آن دخالت و تصرّف کند به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد، یا همسری را برای او عقد کند و در صورتی که شرایط در آن جمع باشد صحیح است.
مسأله 1916 وکیل و موکّل هر دو باید عاقل و بالغ و رشید (کسی که اموال خود را بیهوده مصرف نکند) باشند و وکالت را از روی قصد و اختیار انجام دهند.
مسأله 1917 قرارداد وکالت را می توان به وسیله خواندن صیغه فارسی یا عربی یا هر زبان دیگر انجام داد، همچنین اگر عملاً به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم عملاً بفهماند که قبول نموده است (مثلاً مال خود را برای فروختن به او بسپارد و او هم قبول کند) آن نیز صحیح است.
مسأله 1918 هرگاه انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، وکالت صحیح است، هرچند وکالتنامه بعد از مدّتی بدست او برسد وکارهای وکیل بعد از رسیدن وکالتنامه و قبول آن صحیح خواهد بود.
مسأله 1919 وکالت در کارهای حرام، یا در اموری که وکیل قدرت انجام آن را عقلاً یا شرعاً ندارد باطل است، مثلاً شخصی که در حال احرام است چون نباید صیغه عقد ازدواج را بخواند نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.
مسأله 1920 هرگاه انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش یا قسمت معیّنی از کارها (مثلاً آنچه مربوط به اموال اوست) وکیل کند جایز است، ولی اگر برای یکی از کارها بدون این که آن کار را معیّن نماید، وکیل کند صحیح نیست.
مسأله 1921 هرگاه کسی وکیل خود را عزل کند، بعد از رسیدن این خبر به او برکنار می شود، ولی اگر پیش از رسیدن این خبر به او کاری را انجام داده باشد صحیح است، امّا وکیل هر موقع بخواهد می تواند از وکالت کنار برود هرچند موکّل غایب باشد.
مسأله 1922 وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل کند، مگر این که موکّل به او اجازه داده باشد که از طرف خودش یا از طرف او وکیل بگیرد، در این صورت می تواند هر طور که به او اجازه داده است عمل نماید.
مسأله 1923 هرگاه انسان با اجازه موکّل کسی را از طرف او وکیل نماید

نمی تواند آن وکیل را عزل کند و اگر وکیل اوّل بمیرد یا از وکالت کناره گیری کند وکالت دومی باطل نمی شود، ولی اگر با اجازه موکّل کسی را از طرف خودش (از طرف وکیل) وکیل نماید هم موکّل می تواند او را عزل کند و هم وکیل اوّل و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود وکالت دومی هم از بین می رود.
مسأله 1924 هرگاه چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها بگوید هر کدام از شما وکیل من هستید، در این صورت هر يك از آنان کار را انجام دهد صحیح است و چنانچه یکی از آنها بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود و اگر بگوید همه باهم وکیل من هستید هیچ کدام به تنهایی نمی تواند کاری انجام دهد و اگر یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران هم باطل می شود.
مسأله 1925 هرگاه وکیل یا موکّل از دنیا برود یا دیوانه شود وکالت باطل می شود، هر چند دیوانه بعداً عاقل گردد، دیوانگی موقّت نیز بنابر احتیاط باعث باطل شدن وکالت است، ولی بی هوشی موقّت موجب باطل شدن وکالت نیست.
مسأله 1926 هرگاه کسی را برای انجام کاری وکیل کند و حقّی برای او قرار دهد باید بعد از انجام کار، آن را بپردازد.
مسأله 1927 اگر وکیل در نگهداری اموالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از آن تصرفی که به او اجازه داده شده تصرّف دیگری بنماید و آن مال از بین برود یا ناقص شود، ضامن است، ولی اگر بعد از آن تصرّف، مال باقی باشد و در آن تصرّفاتی را که اجازه داده بکند آن تصرّف صحیح است.

قرض

مسأله 1938 قرض دادن از کارهای بسیار مستحبّ است و در آیات قرآن مجید و اخبار معصومین (علیهم السلام) درباره آن زیاد سفارش شده، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده که «هرکس به برادر مسلمان خود قرض دهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد بهشت بر او حرام می شود» و نیز در روایتی آمده است که «ثواب صدقه ده برابر است و ثواب قرض هیجده برابر!»

شرایط قرض

مسأله 1939 قرارداد قرض را می توان با صیغه لفظی انجام داد و نیز با عمل، به این گونه که چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین نیّت بگیرد، در هر دو صورت صحیح است.

مسأله 1940 در قرض باید «مقدار» و «مدّت» و جنس روشن باشد و نیز «قرض دهنده» و «گیرنده» هر دو بالغ و عاقل باشند و سفیه و ممنوع از تصرّف در اموال خود نباشند و این کار را از روی اراده و قصد انجام دهند، نه اجبار و اکراه یا شوخی.

احکام قرض

مسأله 1941 اگر در قرارداد قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند طلبکار پیش از رسیدن آن مدّت نمی تواند طلب خود را بخواهد، ولی اگر مدّت نداشته باشد هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه کند.

مسأله 1942 در صورتی که قرض مدّت دار باشد و بدهکار بخواهد قبل از رسیدن مدّت بدهی خود را بپردازد، طلبکار مجبور به قبول آن نیست، ولی اگر تعیین مدّت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از وقت بدهی را بدهد طلبکار باید قبول کند.

مسأله 1943 هرگاه طلبکار طلب خود را در موقعی که حق دارد مطالبه کند بدهکار باید فوراً آن را بپردازد، و تأخیر آن گناه است، ولی اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاث و لوازم منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد چیزی نداشته باشد، طلبکار باید صبر کند و نمی تواند او را مجبور کند که چیزهای مورد احتیاجش را بفروشد، امّا بدهکار باید برای پرداخت بدهی خود تلاش کند و از طریق کسب و کار یا راههای مشروع دیگر چیزی به دست آورده و بدهی خود را بپردازد.

مسأله 1944 کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته

باشد او را پیدا کند، احتیاط واجب آن است که مقدار طلب او را با اجازه حاکم شرع به فقیر دهد، خواه آن فقیر غیر سیّد باشد یا سید.
مسأله 1945 اگر مال میّت بیش از مخارج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد باید مال او را در همین راه مصرف کرد و به وارث چیزی نمی رسد.
مسأله 1946 هرگاه کسی مقداری پول طلا و نقره رایج یا غیر آن را قرض کند و بعداً ارزش آن کم شود، یا چند برابر گردد، باید همان مقدار را که گرفته پس بدهد، خواه قیمت آن کم شده باشد یا زیاد.
مسأله 1947 اگر مدّت فرا رسد و چیزی را که قرض کرده عیناً موجود باشد و طلبکار همان را مطالبه کند، لازم نیست آن را به او بدهد، هر چند احتیاط مستحب دادن همان مال است.
مسأله 1948 هرگاه قرض دهنده شرط کند که زیادتر از مقداری که داده بگیرد، ربا و حرام است، خواه جنسی باشد که با وزن و پیمانه خرید و فروش می شود یا با عدد، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار عملی برای او انجام دهد یا جنس دیگری اضافه کند، مثلاً شرط کند علاوه بر پولی که قرض کرده مقداری گندم هم به او بدهد، یا این که مقداری طلای نساخته را قرض دهد و شرط کند که همان مقدار را ساخته پس بگیرد، همه اینها ربا و حرام است، ولی مانعی ندارد خود بدهکار بدون این که شرطی در کار باشد مقداری اضافه کند بلکه این کار مستحبّ است.
مسأله 1949 ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالك آن نمی شود و تصرّف در آن جایز نیست، ولی هرگاه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بود صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن تصرّف کند در این صورت قرض گیرنده می تواند در آن تصرّف نماید.
مسأله 1950 هرگاه گندم یا بذر دیگری را بطور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است نه قرض گیرنده.
مسأله 1951 هرگاه لباسی را بخرد و بعداً با پولی که از راه قرض ربایی به دست آورده، یا از پول حلالی که مخلوط به ربا است، به صاحب لباس بدهد، چنانچه موقع خرید قصدش این بوده که از چنین پولی آن را بپردازد پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال دارد و اگر موقع خرید قصدش این نبوده بعداً این قصد برای او پیدا شده، اشکال ندارد، ولی ذمّه او با مال حرام ادا نمی شود.
مسأله 1952 انسان می تواند مقداری پول را به کسی بدهد که در شهر دیگر از کسی که طرف اوست کمتر بگیرد و این را صرف برات گویند و به این می ماند که از قسمتی از طلب خود صرف نظر کرده است ولی اگر مقداری پول بدهد که بعد از مدّتی در شهر دیگر زیادتر بگیرد مثلاً هزار

تومان بدهد و در شهر دیگر یك هزار و صد تومان بگیرد ربا و حرام است.
مسأله 1953 هرگاه بدهکار از دنیا برود تمام بدهی های او (هر چند مدّت آن نرسیده باشد) باید پرداخت شود و طلبکاران می توانند آن را مطالبه نمایند.

حواله

احکام حواله

مسأله 1954 هرگاه بدهكار، طلبكار خود را حواله بدهد كه طلبش را از شخص ديگرى بگيرد و طلبكار قبول كند، بدهى بر ذمّه آن شخص مى شود و بدهكار از بدهى خلاص مى شود.
مسأله 1955 حواله دهنده و طلبكار و كسى كه سر او حواله داده شده هر سه بايد بالغ و عاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد، و سفيه و ممنوع از تصرّف در اموالشان نباشند، ولى حواله دادن شخص ممنوع التّصرّف سر كسى كه به او بدهكار نيست اشكال ندارد.
مسأله 1956 هرگاه سر كسى حواله بدهند كه بدهكار است لازم است قبول كند، ولى اگر سر كسى حواله دهند كه بدهكار نمى باشد لازم نيست قبول كند و در صورتى حواله صحيح است كه او قبول كند، همچنين اگر انسان بخواهد به كسى كه طلبكار است جنس ديگرى را حواله دهد مثلاً يكصد كيلو گندم طلبكار است به او حواله دهد يكصد كيلو جو در عوض آن بگيرد، در صورتى صحيح است كه طلبكار اين حواله را قبول كند.
مسأله 1957 حواله در صورتى صحيح است كه انسان بدهكار باشد، پس اگر به كسى بگويد قرضهايى را كه از تو بعداً مى گيرم از همين حالا حواله مى كنم صحيح نيست.
مسأله 1958 حواله دهنده و طلبكار بايد مقدار حواله و جنس آن را بدانند و اگر ندانند حواله باطل است، پس اگر بگويد يكى از دو طلبى كه دارى از فلان كس بگير، درست نيست.
مسأله 1959 اگر بدهى واقعا معيّن باشد، ولى طلبكار و بدهكار در موقع حواله دادن مقدار يا جنس آن را نداند حواله صحيح است، مثلاً اگر طلب كسى را در دفتر نوشته باشد و پيش از ديدن دفتر حواله بدهد بعد دفتر را ببيند و به طلبكار مقدار طلبش را بگويد حواله صحيح است، به شرط اين كه حدود بدهى معلوم باشد.
مسأله 1960 طلبكار مى تواند حواله را قبول نكند خواه كسى كه حواله سر او داده شده غنى باشد يا فقير، خوش حساب باشد يا بد حساب.
مسأله 1961 هرگاه سر كسى حواله دهند كه بدهكار نيست او پيش از پرداختن حواله نمى تواند مقدار آن را از حواله دهنده بگيرد و اگر طلبكار به كمتر از آن مقدار راضى شود فقط همان مقدار را مى تواند از حواله دهنده بگيرد.
مسأله 1962 هيچ يك از حواله دهنده و حواله گيرنده نمى توانند قرارداد حواله را به هم بزنند، مگر اين كه هر دو راضى باشند، ولى اگر كسى كه

سر او حواله داده اند در همان وقت حواله دادن فقیر باشد و طلبکار نداند می تواند حواله را به هم بزند، امّا اگر بعداً فقیر شده یا این که از اوّل فقیر بوده و طلبکار می دانسته است حقّ فسخ ندارد.

مسأله 1963 اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله داده شده یا یکی از آنان برای خود حقّ فسخ قرار دهد مطابق آن می تواند حواله را به هم بزند.

رهن

رهن

مسأله 1964 «رهن» یا «گرو گذاردن» آن است که بدهکار با طلبکار قرارداد می بندد که مقداری از مال خود را نزد او بگذارد که اگر طلب او را بموقع ندهد بتواند طلبش را از آن مال بردارد.
مسأله 1965 رهن را می توان با صیغه لفظی خواند، مثلاً بگوید: این مال را در برابر آن طلب نزد تو گرو گذاردم او هم بگوید: «قبول کردم» و یا اینکه عملاً انجام دهند، یعنی بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و او هم به همین قصد، بگیرد.

شرایط و احکام رهن

مسأله 1966 «گرو گذار» و «کسی که مال را گرو می گیرد» باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند همچنین حاکم شرع او را به خاطر ورشکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.
مسأله 1967 انسان مالی را می تواند رهن بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال شخص دیگری را رهن بگذارد صحیح نیست، مگر این که صاحب مال اجازه دهد و اگر صاحب مال به طلبکار بگوید: «من این مال را در مقابل بدهی فلان کس رهن گذاردم» و او «قبول کند» صحیح است.
مسأله 1968 چیزی را که گرو می گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس شراب و آلات قمار و مانند آن را نمی توان گرو گذارد.
مسأله 1969 منافع چیزی را که گرو می گذارند مانند شیر حیوان و میوه درخت، مال صاحب مال است.
مسأله 1970 احتیاط واجب آن است که گرو بدون تحویل دادن به طلبکار صورت نمی گیرد، ولی اگر گرو گذاری به این حاصل شود که مثلاً خانه را طبق سند محضری گرو بگذارند و سند را به طلبکار بدهند بطوری که در صورت لزوم بتواند طلب خود را از فروش آن بردارد مانعی ندارد، هر چند بدهکار در آن خانه ساکن باشد.
مسأله 1971 هرگونه تصرّفی که با گرو گذاردن مخالف باشد جایز نیست، بنابراین طلبکار و بدهکار هیچ کدام نمی تواند مالی را که گرو گذاشته شده بدون اذن دیگری ملك کسی کند، مثلاً آن را ببخشد، یا بفروشد، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد بعد دیگری اجازه دهد اشکال ندارد و احتیاط آن است که هیچ کدام بدون اجازه دیگری تصرّفهای دیگر هر چند مزاحم رهن نباشد نکنند.
مسأله 1972 اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد رهن باطل می شود و پول آن رهن نیست، مگر این که اجازه فروش با این شرط باشد که پول آن به جای آن گرو باشد.
مسأله 1973 هرگاه بدهکار سر موعد با مطالبه طلبکار بدهی خود را ندهد، طلبکار می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و بقیّه را به بدهکار بدهد و چنانچه دسترسی به حاکم شرع دارد احتیاط واجب آن است که برای این کار از او اجازه بگیرد.
مسأله 1974 هرگاه بدهکار گروگانی نپرداخته و غیر از خانه مسکونی اش

و وسایل ضروری خانه مال دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او بخواهد، بلکه باید مهلت بدهد، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته، خانه و اثاث ضروری خانه نباشد طلبکار می تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد.

مسأله 1975 در میان بعضی از مردم معمول است که وامی به صاحب خانه می دهند و خانه او را گرو برمی دارند به شرط این که قیمت کمتری جهت مال الاجاره بپردازند، یا اصلاً مال الاجاره ای ندهند و آن را خانه رهنی می گویند این کار ربا و حرام است، راه صحیح آن است که اوّل صاحب خانه، خانه را به او به مبلغی اجاره دهد ولو مقدار کمی باشد و در ضمن اجاره شرط نماید که باید فلان مقدار وام به او بدهد و خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، در این صورت ربا نیست و حلال است.

ضمانت

ضمانت

مسأله 1976 هرگاه انسان بخواهد ضامن شود كه بدهى كسى را بدهد مى تواند صيغه لفظى به زبان فارسى يا عربى يا هر زبان ديگر بخواند و مثلاً بگويد: «من ضامنم طلب فلان كس را بدهم» و طلبكار هم بگويد: «قبول كردم» و نيز مى تواند قرارداد ضمانت را به و سيله امضا كردن ضمانت نامه، يا هر كار ديگر كه اين مطلب را به طلبكار بفهماند و او هم عملاً قبول كند، انجام دهد.
مسأله 1977 بعد از ضامن شدن بدهى بدهكار به ذمّه ضامن منتقل مى گردد و ذمّه بدهكار پاك مى شود و اگر ضمانت به خواهش بدهكار صورت گرفته باشد هر وقت ضامن بدهى را داد مى تواند آن را از بدهكار سابق بگيرد، نوع ديگرى از ضمان نيز وجود دارد كه شخصى، ضامن ديگرى مى شود، به اين منظور كه اگر بدهكار در دادن بدهى كوتاهى كرد، يا نتوانست آن را بپردازد، طلبكار طلب خود را از ضامن بگيرد، اين نوع ضمان نيز صحيح است و غالب ضمانتهايى كه در بانكها يا در برابر وامها مى گيرند از اين قبيل است (اوّلى را نقل ذمّه مى گويند و دومى را ضمّ ذمّه به ذمّه و هر دو صحيح است).

شرایط و احکام ضمانت

مسأله 1978 «ضامن» و «طلبکار» باید بالغ و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، ونیز سفیه نباشند و طلبکاری که حاکم شرع به واسطه ورشکستگی او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده نمی تواند ضامن بگیرد (یعنی بدهی خود را به ذمّه دیگری منتقل کند).
مسأله 1979 کسی که انسان ضامن بدهی او می شود، باید بدهکار باشد بنابراین اگر کسی بخواهد از دیگری وام بگیرد تا وقتی نگرفته کسی نمی تواند ضامن او بشود ولی اشکالی ندارد که مثلاً بگوید فلان کارمند یا کارگر را استخدام کن اگر خرابی یا خیانتی به بار آورد من ضامنم، این ضمانت نیز معتبر است.
مسأله 1980 در ضمانت باید «طلبکار» و «بدهکار» و «جنس بدهی» معیّن باشد، بنابراین اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من در برابر یکی از آن دو ضامن هستم، فایده ای ندارد، همچنین اگر دو نفر به کسی بدهکار باشند و کسی بگوید من ضامنم که بدهی یکی از آن دو نفر را بدهم، چون معیّن نکرده باطل است و نیز اگر کسی از دیگری یکصد کیلو گندم و یکصد تومان پول طلبکار باشد و کسی بگوید من ضامن یکی از دو طلب هستم و معیّن نکند صحیح نیست.
مسأله 1981 هرگاه طلبکار، طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد آن مقدار را نمی تواند مطالبه نماید.
مسأله 1982 شخص ضامن نمی تواند ضمانت خود را بدون رضایت طلبکار فسخ کند، ولی اگر ضامن یا طلبکار در قرار داد خود شرط کنند که هر وقت بخواهند می توانند فسخ کنند مانعی ندارد.
مسأله 1983 هرگاه ضامن در موقع ضمانت توانایی پرداختن بدهی را داشته باشد طلبکار نمی تواند ضمانت او را فسخ کند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید، همچنین اگر ضامن در آن موقع فقیر باشد ولی طلبکار این مطلب را بداند و به ضامن شدن او راضی شود حقّ فسخ ندارد، امّا اگر ضامن از همان اوّل فقیر باشد و طلبکار هم نداند و بعد متوجّه شود می تواند ضامن بودن او را فسخ کند.
مسأله 1984 هرگاه کسی بدون اجازه بدهکار ضامن او شود که بدهی او را بدهد حق ندارد چیزی از او بگیرد، ولی اگر با اجازه او باشد می تواند بعد از پرداخت بدهی به طلبکار، از بدهکار بگیرد.

امانت

امانت (ودیعه)

مسأله 1992 «ودیعه» آن است که انسان مال خود را به دیگری به عنوان امانت و به منظور حفظ و نگهداری بسپارد هر گاه این مطلب را با صیغه لفظی بگوید، یا بدون این که صیغه ای بخواند به شخص امانتدار بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به همین قصد بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت که بعداً گفته می شود عمل نماید.

مسأله 1993 خیانت در امانت حرام است و از گناهان کبیره است و اگر کسی امانتی را بپذیرد باید در نگهداری آن کوتاهی نکند و هر وقت صاحب امانت از او بخواهد به او بدهد، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

مسأله 1994 امانتدار و کسی که مال را امانت می گذارد هر دو باید «بالغ» و «عاقل» باشند، بنابراین اگر بچّه نابالغ یا دیوانه مالی را نزد کسی امانت بگذارد صحیح نیست، همچنین نمی توان مالی را نزد بچّه نابالغ یا دیوانه امانت گذارد، ولی اگر ممیّز باشد و ولیّ او اجازه دهد می تواند امانت را قبول کند.
مسأله 1995 هرگاه از بچّه یا دیوانه چیزی را بطور امانت قبول کند اگر آن چیز مال خود آن بچّه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و نمی تواند به خود او بازگرداند و اگر مال شخص دیگری است باید به صاحبش بدهد و در هر حال اگر آن مال تلف شود باید عوض آن را بدهد، ولی اگر کسی مالی را دست بچّه یا دیوانه ای ببیند که ممکن است از بین برود و آن را بگیرد و در نگهداری آن کوتاهی نکند ضامن نیست.
مسأله 1996 کسی که توانایی نگهداری امانت را ندارد نباید آن را قبول کند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند وجود نداشته باشد، قبول کردن آن مانعی ندارد.
مسأله 1997 هرگاه انسان به صاحبِ مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی بهتر آن است که اگر می تواند آن را نگهداری کند.
مسأله 1998 کسی که چیزی را امانت می گذارد هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانتی قبول کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش بازگرداند.
مسأله 1999 هرگاه انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را فسخ کند باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند، یا به آنها خبر دهد که مالشان را ببرند و اگر بدون عذر مال را به آنها نرساند و خبر هم ندهد چنانچه تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسأله 2000 هرگاه کسی امانتی را قبول کند اگر جای مناسبی برای حفظ آن ندارد باید تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم بگویند در حفظ امانت کوتاهی نکرده است در غیر این صورت اگر تلف شود ضامن است.
مسأله 2001 کسی که امانت را قبول نموده اگر در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود ضامن است، مگر این که

جایی بهتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا کسی که بهتر حفظ می کند برساند.
مسأله 2002 هرگاه صاحب مال محلّی را برای نگهداری مال خود معیّن کند و به امانتدار بگوید که باید آن را در اینجا حفظ کنی و به جای دیگر نبری، امانتدار حق ندارد آن را به جای دیگر ببرد، مگر آن که احتمال دهد در آنجا از بین می رود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده است گفته است بیرون نبر، ولی اگر نداند به چه جهت این سخن را گفته باید به جای دیگر نبرد و اگر ببرد و تلف شود احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.
مسأله 2003 اگر صاحب مال جایی را برای نگهداری مال معیّن کند، ولی به امانتدار نگوید آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در جای اوّل بماند و تلف شود ضامن است.
مسأله 2004 هرگاه صاحب مال دیوانه شود امانتدار باید امانت را فوراً به ولیّ او برساند، یا به او خبر دهد که مال را ببرد و اگر بدون عذر شرعی این کار را نکند و مال تلف شود ضامن است، مگر این که ولیّ او اجازه دهد امانت به حال خود بماند.
مسأله 2005 هرگاه صاحب مال بمیرد امانتدار باید مال را به وارث او برساند، یا به او خبر دهد که آن را ببرد و چنانچه در این کار کوتاهی کند ضامن است، ولی اگر برای آن که می خواهد وارث را بشناسد، یا بداند میّت وارث دیگری هم دارد یا نه، مال را ندهد و مال تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2006 اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، امانتدار باید مال را به همه ورثه بسپارد، یا به کسی که وکیل همه آنان باشد بنابراین، اگر تمام مال را فقط به یکی از ورثه بدون اجازه دیگران بدهد ضامن سهم دیگران است.
مسأله 2007 هرگاه امانتدار بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد، یا امانت را به او برساند.
مسأله 2008 هرگاه امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست احتیاط آن است به حاکم شرع دهد و اگر دسترسی ندارد باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات و محلّ آن را بگوید.

عاریه

عاریه

مسأله 2009 هرگاه انسان مال خود را در اختیار دیگری بگذارد که از آن استفاده کند، و چیزی هم از او نگیرد، آن را «عاریه» گویند.
مسأله 2010 «عاریه» را به دو صورت می توان انجام داد نخست این که برای آن صیغه فارسی یا عربی بخواند، مثلاً بگوید: «من این مال را به تو عاریه می دهم» و او هم قبول کند؛ دیگر این که بدون خواندن صیغه، مال مورد نظر را به قصد عاریه در اختیار دیگری بگذارد، او هم به آن قصد بگیرد.
احکام عاریه
مسأله 2011 عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن به دیگری واگذار شده صحیح نیست، مگر اینکه صاحب حق راضی شود و اجازه دهد مسأله 2012 چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می توان عاریه داد، به شرط این که حقّ واگذاری به دیگری داشته باشد.
مسأله 2013 دیوانه و بچّه نابالغ نمی توانند مال خود را عاریه دهند امّا اگر ولی اجازه دهد و این کار به نفع آنها باشد مانعی ندارد.
مسأله 2014 هرگاه چیزی را که به عاریت گرفته تلف شود ضامن نیست، مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد. همچنین اگر عاریه دهنده شرط ضمان کرده باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره یا زینت آلات ساخته شده از آنها باشد، در این دو صورت نیز اگر تلف شود باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2015 هرگاه عاریه دهنده بمیرد باید چیزی را که عاریه شده به ورثه او بدهند و اگر عاریه دهنده دیوانه شود باید آن را به ولیّ او داد.
مسأله 2016 کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، عاریه گیرنده نیز می تواند آن را پس دهد.
مسأله 2017 جایز نیست چیزی که فایده حلال و حرام هر دو دارد به قصد فایده حرام عاریه بدهند.
مسأله 2018 عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوانات دیگر برای منافع مشروع آنها صحیح است.
مسأله 2019 هرگاه ظرف نجسی را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد، احتیاط واجب آن است که نجس بودن آن را به کسی که عاریه می دهد بگوید، همچنین اگر لباسی را برای نماز عاریه دهد.
مسأله 2020 هرگاه چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری

عاریه دهد، چنانچه عاریه کننده اوّل بمیرد یا دیوانه شود و صاحب اصلی زنده باشد عاریه دوم باطل نمی شود.
مسأله 2021 هرگاه بعداً معلوم شود چیزی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و اگر صاحبش را نمی شناسد مطابق دستور مجهول المالك عمل کند و در هر حال نمی تواند آن را به عاریه دهنده بازگرداند.
مسأله 2022 اگر مال غصبی را با اطّلاع از غصب بودن عاریه کند و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال را از او بگیرد و اگر به او دسترسی پیدا نکند از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و همچنین عوض استفاده هایی را که عاریه کننده برده باید بدهد و در صورتی که نمی دانسته است آن مال غصبی است اگر مالك خسارت مال یا منافع آن را بگیرد او می تواند آنچه را به مالك داده از عاریه دهنده غاصب بگیرد، البته این در صورتی است که عاریه دهنده شرط ضمان نکرده باشد و چیز عاریت شده از جنس طلا و نقره نباشد.

غصب

غصب

مسأله 2175 «غصب» آن است که انسان بر مال یا حقّ کسی از روی ظلم مسلّط شود، غصب یکی از گناهان کبیره است که در قیامت مجازات سخت دارد و در دنیا عواقب دردناك، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که هر کس یك وجب زمین دیگری را غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن، مثل طوق به گردن او می اندازند.
مسأله 2176 هرگاه کسی نگذارد مردم از مسجد یا مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده، همچنین اگر کسی در مسجد و مانند آن جایی برای خود می گیرد و دیگری نگذارد از آن استفاده کند.
مسأله 2177 مسلّط شدن بر اموال بیت المال مسلمین بدون حق نیز غصب است و تمام احکام غصب را دارد و مسؤولیّتش از جهاتی بیشتر است.
احکام غصب
مسأله 2178 مالی را که نزد کسی رهن (گرو) گذاشته اند اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبکار هر کدام می توانند آن را از او مطالبه کنند و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض به جای آن مال رهن خواهد بود.
مسأله 2179 واجب است شخص غاصب مالی را که غصب کرده هر چه زودتر به صاحبش برگرداند، و هر قدر تأخیر کند گناه بیشتری برای او نوشته می شود و اگر تلف شود باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2180 هرگاه از مالی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مانند این که برّه ای از گوسفند غصبی متولّد شود، یا میوه ای از باغ غصبی به دست آید، تمام آن ملك صاحب مال است، هر چند غاصب هم زحمت کشیده باشد و اگر کسی خانه ای را غصب کند باید مال الاجاره آن را در مدّتی که دست او بوده مطابق معمول بپردازد، هر چند از خانه استفاده نکرده باشد و همچنین اموال دیگر مانند اتومبیل و غیر آن.
مسأله 2181 هرگاه مالی را از بچّه یا دیوانه ای غصب کند، باید آن را به ولیّ او بازگرداند و اگر به دست آن بچّه یا دیوانه دهد و از بین برود ضامن است.
مسأله 2182 هرگاه دو یا چند نفر به اتّفاق هم مالی را غصب کنند هر کدام آنان ضامن قسمتی از آن مال است (اگر دو نفر باشند هر کدام نصف و اگر سه نفر باشند هر کدام ثلث آن را ضامن است) خواه به تنهایی

می توانسته آن را غصب کند یا نه.
مسأله 2183 هرگاه مالی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط شود، چنانچه جدا کردن آنها ممکن باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند، هر چند زحمت داشته باشد و اگر جای دوردستی آن را قرار داده تمام مخارج رساندن آن مال به دست صاحبش بر عهده غاصب است.
مسأله 2184 اگر ظرف یا چیز دیگری را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با تفاوت قیمتی که حاصل شده به صاحبش بدهد و اگر برای این که تفاوت را ندهد بگوید آن را مثل اوّلش می سازم مالك مجبور نیست قبول کند و نیز مالك نمی تواند غاصب را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد، فقط می تواند تفاوت قیمت را بگیرد.
مسأله 2185 هرگاه مالی را که غصب کرده طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً طلای غصبی را به صورت گوشواره و گردنبند درآورد، چنانچه صاحب مال بگوید آن را به همین صورت به من بده باید بدهد، و نمی تواند برای زحمت خود مزدی بگیرد، حتّی نمی تواند بدون اجازه مالك آن را به صورت اوّل بازگرداند و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اوّل باز گرداند احتیاط واجب این است که تفاوت قیمت را بدهد.
مسأله 2186 هرگاه مال غصبی را طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود ولی صاحب مال برای منظور خاصّی بگوید باید آن را به صورت اوّل درآوری واجب است چنین کند و اگر عیبی بر آن وارد شود و قیمت آن از اوّل کمتر گردد باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2187 هرگاه در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال غاصب است، ولی باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و چنانچه در اثناء کار صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در آن زمین بماند غاصب باید فورا آن را بکند، هر چند باعث خسارت او شود و اگر نقصی در زمین پیدا شود باید تفاوت قیمت را بدهد و غاصب نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، همچنین صاحب زمین نمی تواند غاصب را مجبور کند که زراعت یا درخت را به او بفروشد.
مسأله 2188 هرگاه مالی را که غصب کرده از بین برود در صورتی که از چیزهایی باشد که مثل و مانند آن معمولاً کمیاب است مانند بسیاری از حیوانات و بسیاری از فرشهای دست بافت، باید قیمت آن را بدهد و اگر قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت روزی را که تلف کرده بدهد و اگر از چیزهایی است مانند گندم وجو و بسیاری از فرشهای ماشینی، انواع پارچه ها و ظرفهایی که با کارخانه ها درست می شود که معمولاً مثل آن فراوان است، باید مثل همان چیز را که غصب کرده بدهد، ولی باید خصوصیّاتش مثل همان مالی باشد که از بین رفته است.

مسأله 2189 هرگاه حیوانی مانند گوسفند را غصب کند و از بین برود چنانچه در مدّتی که نزد او بوده چاق شده سپس از بین رفته است، باید افزایش قیمت آن را که به خاطر چاقی بوده نیز بدهد.
مسأله 2190 هرگاه مالی را که غصب کرده غاصب دیگری از غاصب اوّل بگیرد و از بین برود احتیاط آن است صاحب مال عوض آن را از هر کدام مطالبه کند بدهد.
مسأله 2191 هرگاه معامله باطلی انجام گیرد، مثلاً جنسی را که باید با وزن خرید و فروش کند بدون وزن معامله نماید، نه خریدار مالك جنس می شود و نه فروشنده مالك قیمت، ولی اگر هر دو قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند اشکالی ندارد وگرنه مثل مال غصبی است و باید آنها را برگردانند و در صورتی که مال هر یك در دست دیگری تلف شود باید عوض آن را بدهد، چه بداند معامله باطل بوده و چه نداند.
مسأله 2192 اگر مالی را از فروشنده بگیرد تا آن را درست ببیند و اگر پسندید بخرد، اگر آن مال تلف شود احتیاط واجب آن است که عوض آن را به صاحبش بدهد.

اموال گمشده (لُقَطِه)

مسأله 2193 مال گمشده ای را که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای ندارد که با آن صاحبش معلوم شود (مانند یك اسكناس صد تومانی یا یك سکه طلا) احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش آن را صدقه دهد و اگر خود او مستحق است می تواند بردارد اگر مال مهمّی باشد احتیاط آن است که از حاکم شرع اجازه بگیرد.
مسأله 2194 هرگاه مالی را که پیدا کرده نشانه دارد ولی قیمت آن کمتر از یك درهم است (1) چنانچه صاحب آن معلوم باشد نمی تواند بدون رضایت او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد می تواند بردارد و تملّك کند و از آن استفاده نماید و در صورت تلف شدن لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد تملّك هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود دادن عوض آن واجب نیست.
مسأله 2195 احتیاط واجب آن است که اگر در حرم مکّه مالی که قیمت آن به اندازه یك درهم یا بیشتر است پیدا کند آن را برندارد.
مسأله 2196 هرگاه مالی را که پیدا کرده نشانه دارد و قیمتش به اندازه یك درهم یا بیشتر است، باید آن را تا یك سال اعلام کند (چنانچه از روزی که پیدا کرده تا یك هفته هر روز اعلام کند، بعد هفته ای یك بار تا آخر سال در محلّ اجتماع مردم کافی است) چه آن مال متعلّق به مسلمانی باشد یا کافری که در امان مسلمانان است اعلام کردن واجب است
1. درهم عبارت است از 6/12 نخود نقره سکّه دار.
مسأله 2197 هرگاه به جای اعلام کردن لفظی، اعلان کتبی در محلّی که مرکز رفت و آمد مردم است نصب کند و مردم آنجا غالباً باسواد باشند یا افراد باسواد اعلان را برای بی سوادان بخوانند و تا یك سال اعلان در آنجا بماند کافی است.
مسأله 2198 هرگاه قبل از فرا رسیدن یك سال، از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شود و یا از اوّل مأیوس باشد که صاحب آن را پیدا کند احتیاط واجب آن است که آن مال را از طرف صاحب اصلی اش به فقیر بدهد.
مسأله 2199 هرگاه در یکی از حرمهای مقدّس، یا مساجد، محلّی برای گمشده ها تعیین شود و مردم بدانند برای پیدا کردن گمشده خود باید به آن محل مراجعه کنند و متصدّیان آن محل مورد اعتماد باشند، کافی است که گمشده را به محلّ آن تحویل دهد و آنها تا یك سال باید آن را نگهداری کنند و اگر صاحب آن پیدا نشد طبق مسأله بعد عمل نمایند و اگر در بعضی از شهرها چنین محلّی برای گمشده ها در نظر گرفته شود و مردم از آن

باخبر باشند وظیفه اعلان کردن با سپردن گمشده به آن محل، از دوش مردم برداشته می شود.
مسأله 2200 هرگاه تا یك سال اعلان کند و یا در محل اعلان شده نگهداری شود و صاحب مال پیدا نشود، پیدا کننده مخیّر است یکی از چهار کار را انجام دهد: 1 آن را برای خود بردارد به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد اگر آن مال موجود نیست، عوض آن را به او بدهد. 2 به صورت امانت برای او نگهداری کند. 3 از طرف صاحبش صدقه در راه خدا بدهد. 4 آن را به حاکم شرع بسپارد و احتیاط مستحب صدقه دادن یا سپردن به حاکم شرع است.
مسأله 2201 هرگاه بعد از یك سال اعلان کردن، صاحب مال پیدا نشود و مال را به عنوان امانت برای صاحبش نگهداری کند و مال از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی، یا زیاده روی نکرده باشد ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه دهد اگر صاحبش پیدا شد و به صدقه دادن راضی نشد باید عوض آن را به او بدهد.
مسأله 2202 هر کودك نابالغی مالی را پیدا کند احتیاط واجب آن است که ولیّ او اعلان نماید و چنانچه تا یك سال صاحب آن پیدا نشد مطابق یکی از دستورهای چهارگانه گذشته، آنچه مطابق مصلحت کودك است عمل می نماید.
مسأله 2203 هرگاه در اثناء سال که مشغول اعلان کردن است مال از بین برود ضامن نیست، مگر این که در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد.
مسأله 2204 هرگاه مالی را پیدا کند و به گمان این که مال خود اوست بردارد، بعد بفهمد مال او نیست، نمی تواند آن را در همان جا بیندازد، بلکه باید مطابق دستوری که گذشت تا یك سال اعلان نماید و اگر با پای خود آن را تکان دهد این حکم را ندارد، هر چند خود این کار اشکال دارد.
مسأله 2205 باید در موقع اعلان کردن طوری بگوید که نشانه های آن روشن نشود و اگر کسی آمد و نشانه های آن را داد بطوری که اطمینان حاصل شد مال اوست باید به او بدهد، ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آن نیست بگوید.
مسأله 2206 مالی که پیدا کرده اگر قیمت آن یك درهم یا بیشتر باشد چنانچه اعلان نکند و آن را در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را در آغاز پیدا کرده است ضامن است.
مسأله 2207 هرگاه مالی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود مانند بسیاری از غذاها و میوه ها باید تا مدّتی که فاسد نمی شود آن را نگه دارد، بعد قیمت کند و خودش آن را مصرف نماید یا بفروشد و پولش را نگه دارد

و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه دهد و احتیاط مستحب آن است كه اگر دسترسی به حاكم شرع دارد از او اجازه بگیرد.
مسأله 2208 هرگاه مالی را كه پیدا كرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه داشته باشد، در صورتی كه قصدش این است كه آن را به این وسیله حفظ كند تا به دستور شرع درباره آن عمل نماید اشكالی ندارد.
مسأله 2209 هرگاه كفش كسی را ببرند و كفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند كفشی كه مانده مال كسی است كه كفش او را برده و این كار عمداً انجام شده و دسترسی به آن شخص نیست، می تواند آن را به جای كفش خود بردارد و چنانچه دسترسی به حاكم شرع دارد از او اجازه بگیرد و هرگاه قیمت آن از كفش خودش بیشتر باشد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و اگر از پیدا شدن او مأیوس شود زیادی را از طرف صاحبش صدقه می دهد، ولی اگر یقین دارد یا احتمال می دهد كفشی كه مانده مال كسی نیست كه كفش او را برده، چنانچه از پیدا كردن صاحب آن مأیوس باشد باید آن را صدقه دهد.
مسأله 2210 اگر مالی را كه پیدا كرده كمتر از یك درهم ارزش دارد در مسجد یا جای دیگر بگذارد و از آن صرف نظر كند اگر كس دیگری آن را بردارد برای او حلال است.
مسأله 2211 در مواردی كه مال را از طرف صاحب اصلی آن در راه خدا صدقه می دهند به سیّد یا غیر سیّد می توان داد و اگر خودش مستحق باشد خودش نیز می تواند بردارد.

نذر و عهد - قسم

مسأله 2272 «نذر» آن است که کار خیری را برای خدا بر عهده خود قراردهد، یا ترك کاری که نکردن آن بهتر است.
مسأله 2273 نذر دو قسم است: نذری که به صورت «مشروط» انجام می شود، مثلاً می گوید: چنانچه مریض من خوب شود انجام فلان کار برای خدا بر عهده من است (این را «نذر شکر» گویند) یا اگر مرتکب فلان کار بد شوم فلان کار خیر را برای خدا انجام خواهم داد (و آن را «نذر زجر» گویند)، دوم نذر مطلق است و آن این که بدون هیچ قید و شرطی بگوید: «من برای خدا نذر می کنم که نماز شب بخوانم» و همه اینها صحیح است.
شرایط و احکام نذر و عهد
مسأله 2274 نذر در صورتی صحیح است که برای آن صیغه خوانده شود، خواه به عربی باشد یا زبانهای دیگر، بنابراین اگر بگوید چنانچه فلان حاجت من روا شود برای خدا بر من است که فلان مقدار مال را به فقیر بدهم، نذر او صحیح است، بلکه اگر بگوید نذر می کنم برای خدا اگر فلان حاجت من روا شود فلان کار خیر را انجام دهم، کافی است.
مسأله 2275 نذر در صورتی صحیح است که از انسان بالغ و عاقل انجام شود و از روی اختیار و قصد باشد، بنابراین نذر از روی اجبار، یا به واسطه عصبانی شدن و از دست دادن اختیار، صحیح نیست.
مسأله 2276 آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، همچنین کسی که حاکم شرع او را به خاطر ورشکست شدن از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده، نذرهای مربوط به اموالشان صحیح نیست.
مسأله 2277 نذر زن اگر مزاحم حقوق شوهر باشد بی اجازه او باطل است و اگر مزاحم نباشد احتیاط مستحب آن است که با اجازه او باشد.
مسأله 2278 اگر زن در جایی که احتیاج به اجازه شوهر دارد با اجازه او نذر کند، شوهرش بنابراحتیاط واجب نمی تواند نذر او را به هم بزند یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.
مسأله 2279 نذر فرزند احتیاجی به اجازه پدر ندارد، مگر این که کار او مایه آزار پدر باشد که دراین صورت نذر او صحیح نیست.
مسأله 2280 نذر در مورد کارهایی صحیح است که انجام آن ممکن باشد.
مسأله 2281 کاری را که انسان نذر می کند باید شرعاً مطلوب باشد، بنابراین نذر کار حرام، یا مکروه، یا ترك واجب و مستحب، صحیح نیست.
مسأله 2282 لازم نیست جزئیّات و خصوصیّات عملی که نذر کرده مطلوب

باشد، همين اندازه كه اصل آن شرعاً مطلوب باشد كافى است، مثلاً اگر نذر كند شب اوّل هر ماه نماز شب بخواند صحيح است و بايد به آن عمل كند، يا اگر نذر كند در محلّ خاصّى فقرا را اطعام نمايد بايد مطابق آن عمل نمايد.
مسأله 2283 كار مباحى كه انجام و ترك آن از هر جهت مساوى است نذر انجام آن صحيح نيست، ولى اگر انجام يا ترك آن از جهتى بهتر باشد و به همان منظور نذر كند صحيح است، مثلاً نذر كند غذايى بخورد كه براى عبادت قوّت گيرد يا غذايى كه مايه سستى بدن او براى انجام عبادت مى شود ترك نمايد.
مسأله 2284 هرگاه نذر كند روزه بگيرد ولى وقت و مقدار آن را معيّن نكند، چنانچه يك روز روزه بگيرد كافى است، همچنين اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيّات آن را معيّن نكند يك نماز دو ركعتى كفايت مى كند، نذر ساير كارهاى خير نيز همين گونه است.
مسأله 2285 هرگاه نذر كند روز معيّنى را روزه بگيرد، احتياط واجب آن است كه آن روز سفر نكند تا بتواند روزه خود را به جا آورد و چنانچه در آن روز مسافرت كند قضاى آن روز بر او واجب است و احتياط واجب آن است كه كفّاره نيز بدهد.
مسأله 2286 اگر كسى از روى اختيار به نذر خود عمل نكند گناه كرده و بايد كفّاره بدهد و كفّاره نذر عبارت است از اطعام شصت فقير، يا دو ماه پى در پى روزه گرفتن، يا يك بنده آزاد كردن.
مسأله 2287 اگر نذر كند تا وقت معيّنى عملى را ترك نمايد بعد از گذشتن آن وقت مى تواند آن كار را به جا آورد و اگر پيش از گذشتن وقت از روى فراموشى يا اجبار انجام دهد چيزى بر او نيست، ولى لازم است تا آخر وقت نذر، آن عمل را به جا نياورد و اگر بدون عذر آن را به جا آورد بايد مطابق آنچه در مسأله پيش گفته شد كفّاره بدهد.
مسأله 2288 كسى كه نذر كرده عملى را مستمرّاً ترك كند و زمانى براى آن معيّن ننموده، چنانچه از روى اختيار آن را به جا آورد براى دفعه اوّل بايد كفّاره بدهد و اگر نذر او چنان بوده كه هر دفعه از آن عمل، مستقلاّ تحت نذر قرار داشته احتياط واجب آن است كه براى هر دفعه، كفّاره اى بدهد، امّا اگر چنين قصدى نداشته، يا شك كند قصدش چگونه بوده يك كفّاره بيشتر واجب نيست.
مسأله 2289 اگر نذر كند در هر هفته روز معيّنى (مثلاً روز جمعه) را روزه بگيرد، چنانچه يكى از جمعه ها مصادف با عيد فطر يا قربان شود، يا عذر ديگرى مانند حيض براى او پيش آيد، بايد روزه را ترك كند احتياطاً قضاى آن را به جا آورد.
مسأله 2290 هرگاه نذر كند مقدار معيّنى را صدقه دهد، چنانچه پيش از

دادن صدقه بمیرد باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.
مسأله 2291 هرگاه نذر كند به فقیر معیّنی صدقه دهد نمی تواند آن را به دیگری دهد و اگر آن فقیر بمیرد بنابر احتیاط به ورثه او بدهد.
مسأله 2292 هرگاه نذر كند به زیارت یكی از امامان مثلاً به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) مشرّف شود، اگر به زیارت امام دیگری برود كافی نیست و هرگاه به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت كند چیزی بر او نیست.
مسأله 2293 كسی كه نذر كرده زیارت برود ولی غسل زیارت و نماز آن را نذر نكرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.
مسأله 2294 اگر چیزی برای حرم یكی از امامان یا امامزادگان نذر كند باید آن را به مصارف حرم برساند، از قبیل تعمیرات و فرش و روشنایی و خدّامی كه مشغول خدمت هستند و مانند آن، ولی اگر چیزی برای خود امام (علیه السلام) یا امامزاده نذر كرده بی آن كه نام حرم را ببرد، می تواند علاوه بر اموری كه ذكر شد صرف مجالس عزاداری و سوگواری یا نشر آثار آن بزرگواران، یا كمك به زوّار آنها یا هر كار دیگری كه نسبتی با آنها دارد بكند.
مسأله 2295 گوسفندی را كه نذر كرده اند پشم آن و مقداری كه چاق می شود جزء نذر است و اگر پیش از آن كه گوسفند به مصرف نذر برسد بچّه ای بیاورد، یا شیر دهد، احتیاط واجب آن است آن را هم به مصرف نذر برساند.
مسأله 2296 هرگاه نذر كند اگر مریض او خوب شود یا مسافرش سالم بازگردد فلان كار خیر را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر كردن مریض او خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل كردن به نذر واجب نیست.
مسأله 2297 هرگاه پدر یا مادری نذر كند دختر خود را به سیّد شوهر دهد نذر آنها اعتباری ندارد و هنگامی كه دختر به حدّ بلوغ رسید اختیار با خود اوست.
مسأله 2298 عمل كردن به «عهد» مانند نذر واجب است به شرط این كه صیغه عهد را بخواند، مثلاً بگوید: «با خدا عهد كردم كه فلان كار خیر را انجام دهم» امّا اگر صیغه نخواند، یا آن كار شرعاً مطلوب نباشد عهد او اعتباری ندارد.
مسأله 2299 كسی كه به عهد خود با شرایط بالا عمل نكند باید كفّاره بدهد و كفاره عهد مانند كفاره نذر است، یعنی سیر كردن شصت فقیر، یا دو ماه روزه پی در پی (یعنی سی و یك روز آن را پشت سر هم به جا آورد) یا آزاد كردن یك بنده.

وقف

احکام و شرایط وقف

مسأله 2305 هرگاه کسی چیزی را وقف کند از ملك او خارج می شود نه او، و نه دیگران نمی توانند آن را بفروشند، یا ببخشند و هیچ کس از آن ارث نمی برد، ولی در بعضی از موارد که در مسأله 1786 گفته شد فروختن آن جایز است.
مسأله 2306 صیغه وقف را می توان به عربی یا به هر زبان دیگر خواند، مثلاً اگر بگوید: «خانه خود را برای فلان منظور وقف کردم» کافی است و احتیاج به قبول ندارد، خواه وقف عام باشد یا وقف خاص، هرچند احتیاط مستحب آن است که حاکم شرع در وقف عام و اشخاصی که برای آنها وقف شده در وقف خاص، صیغه قبول بخوانند.
مسأله 2307 وقف معاطاتی نیز صحیح است یعنی همین که مثلاً مسجدی را به قصد وقف بر مسلمین بسازد و در اختیار آنها بگذارد کافی است هر چند صیغه لفظی نخواند.
مسأله 2308 هرگاه ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه یا تحویل به کسانی که برای آنها وقف شده پشیمان شود یا بمیرد وقف درست نیست.
مسأله 2309 کسی که مالی را وقف می کند بنابر احتیاط واجب باید از همان موقع خواندن صیغه برای همیشه مال را وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از وفات من وقف باشد اشکال دارد، یا بگوید از حالا تا ده سال وقف باشد آن نیز اشکال دارد، بلکه باید وقف همیشگی و از موقع خواندن صیغه باشد.
مسأله 2310 وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسانی که برای آنها وقف شده یا وکیل یا ولیّ آنها بدهد، ولی در اوقاف عامّه مانند مساجد و مدارس و امثال آنها تحویل دادن شرط نیست، هرچند احتیاط مستحب آن است که پس از خواندن صیغه آن را در اختیار کسانی که وقف برای آنها شده قرار دهند تا وقف کامل گردد.
مسأله 2311 وقف کننده باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد و شرعاً حق تصرّف در اموال خود را داشته باشد، بنابراین انسان سفیه یا بدهکاری که حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده اگر چیزی از اموال خود را وقف کند صحیح نیست.
مسأله 2312 وقف برای کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند صحیح نمی باشد، ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده اند و بعضی هنوز به دنیا نیامده اند صحیحِ است (مانند وقف بر فرزندان موجود و

نسلهای آینده) و آنها که بعداً به دنیا می آیند در آن وقف شریك خواهند شد.
مسأله 2313 هرگاه کسی چیزی را برای خودش وقف کند (مثل آن که ملکی را وقف کند که عایدی آن صرف خودش شود، یا بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند). صحیح نیست ولی اگر مثلاً، مدرسه یا مزرعه ای را وقف بر طلاّب کند و خودش طلبه باشد، می تواند مانند سایرین از منافع وقف استفاده نماید.
مسأله 2314 هرگاه برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نماید و اگر معیّن نکند اگر از قبیل اوقاف عامّه (مانند مسجد و مدرسه) باشد تعیین متولّی وظیفه حاکم شرع است و اگر وقف خاص باشد (مانند ملکی که وقف بر اولاد است) در مورد کارهایی که مربوط به مصلحت وقف و منفعت طبقات بعد می باشد، احتیاط آن است که نسل موجود و حاکم شرع با موافقت یکدیگر تعیین متولّی کنند و اگر تنها مربوط به منافع طبقه موجود است اختیار آن با خود آنهاست در صورتی که بالغ باشند و اگر بالغ نباشند اختیار با ولیّ آنهاست.
مسأله 2315 در وقف خاص (مانند وقف بر اولاد) چنانچه متولّی، آن ملك را اجاره دهد و از دنیا برود در صورتی که اجاره با مراعات مصلحت وقف و طبقات آینده بوده باشد اجاره باطل نمی شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و طبقه اوّل آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، ادامه اجاره نسبت به آینده بدون اجازه طبقه بعد اشکال دارد و هرگاه مستأجر، مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد آنچه مربوط به بعد از مرگ طبقه اوّل است گرفته می شود و به طبقه بعد داده خواهد شد (به شرط این که آنها اجاره را اجازه بدهند).
مسأله 2316 اگر ملك وقف خراب شود از وقف بودن بیرون نمی رود.
مسأله 2317 وقف مشاع جایز است، یعنی می توان مثلاً، دو دانگ از خانه یا مزرعه ای را وقف کرد و در صورت لزوم حاکم شرع یا متولّی می تواند مال موقوفه را با نظر اهل خبره جدا کند.
مسأله 2318 هرگاه در اوقاف عمومی متولّی خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند، حاکم شرع باید متولّی امینی برای آن معیّن نماید یا در کنار او بگذارد و اگر متولّی وقف خاص خیانت کند، حاکم شرع با موافقت طبقه موجود برای آنها متولّی تعیین، یا ضمیمه می کند.
مسأله 2319 فرشی را که برای حسینیّه وقف کرده اند نمی توان برای نماز به مسجد ببرند و اگر ندانند آن فرش مخصوص حسینیّه است یا نه، باز بردن آن به جای دیگر صحیح نیست، همچنین سایر اموال وقف، حتّی مهر نماز مسجدی را به مسجد دیگری نمی توان برد.
مسأله 2320 هرگاه ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف کنند چنانچه آن

مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند در آمد آن ملك را می توان به مصرف تعمیر مسجد دیگری رساند.
مسأله 2321 هرگاه ملکی را وقف کنند که عایدی آن خرج تعمیر مسجد و امام جماعت و اذان گو و مانند آن شود، در صورتی که معلوم باشد برای هر کدام چه مقدار معیّن کرده باید به همان گونه مصرف کنند و اگر مقداری برای آن تعیین نشده باید مطابق نظر متولّی آن طور که صلاح و مصلحت است عمل نمایند.
مسأله 2322 مؤسّسات و جمعیّت هایی که در زمان ما تشکیل می دهند و به ثبت می رسانند و دارای شخصیّت حقوقی است می توان چیزی را به آن تملیك کرد و در این صورت باید مطابق اساسنامه مصرف شود، اموال این گونه مؤسّسات در بعضی از جهات شبیه وقف است، ولی وقف نیست، بلکه ملك آن مؤسّسه است و هرگاه کسی از مؤسّسین یا اداره کنندگان از دنیا بروند چیزی به وارث آنها نمی رسد، مگر این که در اساسنامه ذکر شده باشد. آنچه در بالا گفته شد در مورد مؤسّساتی که طبق موازین عقلاء تشکیل شده، ولی هنوز به ثبت قانونی نرسیده، نیز جاری است.

وصیّت

وصیت

مسأله 2323 «وصیّت» آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش کارهایی را انجام دهند (و آن را وصیّت عهدیه گویند) مانند وصیّت هایی که برای کفن و محلّ دفن و مراسم دیگر می کنند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از اموال او ملك کسی باشد (آن را وصیّت تملیکیّه گویند) یا برای اولاد خود قیّم و سرپرستی معیّن کند.
مسأله 2324 کسی که می خواهد وصیّت کند می تواند با گفتن یا نوشتن مقصود خود را بفهماند و اگر قادر به سخن گفتن و نوشتن نباشد می تواند با اشاره ای که مقصودش را برساند وصیّت کند.
مسأله 2325 علاوه بر وصیّت، تمام معاملات را می توان به وسیله نوشتن و امضا کردن مطابق آنچه امروز معمول است که اسناد را با امضاء تکمیل می کنند انجام داد، ولی در ازدواج و طلاق اکتفا به نوشتن اشکال دارد.

شرایط وصیّت کننده

مسأله 2326 وصیّت کننده باید بالغ و عاقل باشد، ولی بچه ده ساله ای که خوب و بد را تمیز می دهد اگر برای کارهای خیر، مانند ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان، یا برای خویشاوندان خود وصیّت مناسب و معقولی کند صحیح است و نیز باید وصیّت کننده سفیه نباشد و حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش ممنوع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار وصیّت کند، نه از روی اکراه و اجبار.

مسأله 2327 کسی که به قصد خودکشی، مثلاً زخمی به خود زده یا مادّه سمّی خورده، اگر درباره اموال خود وصیّت کند، سپس بمیرد، وصیّت او صحیح نیست.
مسأله 2328 هرگاه کسی وصیّت کند که چیزی از اموالش را به کسی دهند آن مال بعد از مرگ او ملك آن شخص می شود قبول هم لازم نیست، ولی اگر در حال حیات او وصیّت را رد کند احتیاط آن است که در آن مال تصرّف مالکانه نکند.
مسأله 2329 هنگامی که انسان آثار و نشانه های مرگ را در خود دید باید فوراً امانت های مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر بدهکار است و موقع آن رسیده باید بدهی خود را بدهد و اگر خودش نمی تواند بدهد یا وقت دادن بدهی نرسیده، باید وصیّت کند و اگر اطمینان ندارد که به وصیّت او عمل کنند باید شاهد بگیرد، ولی اگر مطمئن است که ورثه بدهی او را می پردازند، وصیّت لازم نیست.
مسأله 2330 کسی که آثار و نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بپردازد و اگر نمی تواند بدهد چنانچه مالی دارد، یا اگر مال ندارد احتمال می دهد دوستان یا بستگانش آن را ادا کنند باید وصیّت نماید، همچنین است اگر حج بر او واجب باشد و اگر نماز و روزه قضا دارد بنا بر احتیاط واجب باید وصیّت کند (با رعایت آنچه در مسأله نماز و روزه استیجاری گفته شد).
مسأله 2331 کسی که آثار مرگ را در خود می بیند اگر مالی نزد کسی دارد، یا در جایی پنهان کرده که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد و نیز در صورتی که فرزندان صغیر دارد و اگر قیّم و سرپرست معیّن نکند حقّ آنها از بین می رود یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.
مسأله 2332 کسی را که به او وصیّت می کنند «وصیّ» می گویند و بنابر احتیاط واجب باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اعتماد باشد.
مسأله 2333 هرگاه کسی چند وصی برای خود معیّن کند چنانچه اجازه داده است هر کدام به تنهایی به وصیّت او عمل کنند لازم نیست از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده است (خواه گفته باشد همه باهم عمل کنند یا نگفته باشد) باید با نظر یکدیگر به وصیّت او عمل نمایند و اگر حاضر به همکاری نباشند، یا در تشخیص مصلحت اختلاف کنند، در صورتی که تأخیر، سبب تعطیل عمل به وصیّت یا تأخیر آن گردد باید حاکم شرع ترتیبی دهد

که عمل به وصیّت، زمین نماند.
مسأله 2334 هرگاه انسان از وصیّت خود برگردد (مثلاً اوّل بگوید ثلث مالش را به کسی دهند و بعد بگوید ندهند) وصیّت باطل می شود، همچنین اگر وصیّت خود را تغییر دهد مثل آن که قیّمی برای صغیر معیّن کرده بعد دیگری را به جای او تعیین کند وصیّت اوّل باطل می شود و نیز اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته است (مثلاً خانه ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا کسی را برای فروش آن وکیل نماید).
مسأله 2335 هرگاه وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی دهند بعد وصیّت کند نصف آن را به دیگری دهند، باید آن مال را دو قسمت کرده، به هر کدام نصف آن را بدهند.
مسأله 2336 هرگاه کسی در مرضی که با آن مرض از دنیا برود مقداری از مالش را به کسی ببخشد و نیز وصیّت کند که بعد از مردن او مقداری به شخص دیگر بدهند، چنانچه مجموعاً بیش از ثلث مال او باشد در مقدار اضافی احتیاط آن است که از ورثه اجازه بگیرند.
مسأله 2337 هرگاه وصیّت کند ثلث مال او را نگه دارند و عایدی آن را به مصرفی برسانند باید مطابق آن عمل شود.
مسأله 2338 هرگاه در مرضی که با آن از دنیا می رود بگوید مقداری به کسی بدهکار است چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه این اقرار را نموده است باید آن را از ثلث او حساب کنند و اگر متّهم نباشد از اصل مال می دهند.
مسأله 2339 شخصی که برای او وصیّت شده باید وجود داشته باشد، بنابراین اگر مالی را برای بچّه ای که ممکن است بعداً به وجود آید وصیّت کند اشکال دارد و احتیاط آن است که با ورثه صلح کنند، ولی اگر برای بچّه ای که در شکم مادر است وصیّتی کند وصیّت او صحیح است هر چند هنوز روح نداشته باشد، پس اگر زنده به دنیا آمد باید آنچه را که وصیّت کرده به او دهند و اگر مرده به دنیا آید وصیّت باطل می شود و آن مال به ورثه می رسد.
مسأله 2340 هرگاه انسان با خبر شود کسی او را وصیّ خود کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که حاضر به قبول وصیّت نیست و او بتواند دیگری را وصیّ خود کند وصیّت اوّل باطل می شود، ولی اگر پیش از مردن او باخبر نشود، یا باخبر شود امّا به او اطّلاع ندهد که حاضر به قبول وصیّت نیست، یا اطّلاع دهد و او دسترسی به شخص دیگری نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که به وصیّت عمل کند، مگر این که مشقّت شدیدی داشته باشد.
مسأله 2341 وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود کنار برود ولی اگر بداند مقصود میّت فقط انجام کار بوده خواه به

وسیله او، یا دیگری، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل کند.
مسأله 2342 هرگاه کسی دو نفر را وصی قرار دهد که مشترکاً کارها را انجام دهند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود حاکم شرع یك فرد دیگر را به جای او معیّن می کند و اگر هر دو چنین شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند.
مسأله 2343 هرگاه وصی نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد و نتواند کسی را کمك بگیرد حاکم شرع برای کمك او فردی را تعیین می کند.
مسأله 2344 هرگاه همه یا قسمتی از مال میّت در دست وصی تلف شود، چنانچه او در نگهداری آن کوتاهی نکرده و برخلاف دستور میّت رفتار ننموده ضامن نیست، و الاّ ضامن است.
مسأله 2345 هرگاه کسی را وصیّ خود کند و بگوید اگر او بمیرد فلان شخص دیگر وصیّ من باشد این وصیّت صحیح است و اگر وصیّ اوّل بمیرد وصیّ دوم جانشین او می شود.
مسأله 2346 بدهکاری و حجّ واجب و خمس و زکات و مانند آن را باید از اصل مال بدهند، اگر چه وصیّت نکرده باشد و چنانچه چیزی اضافه بیاید هرگاه وصیّتی کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیّت عمل کنند و اگر کسی وصیّت نکرده باشد ثلث برای او نیست و آنچه بعد از ادای دین اضافه می ماند مال ورثه است.
مسأله 2347 انسان نمی تواند بیش از مقدار ثلث مال خود را وصیّت کند، مگر این که ورثه اجازه دهند، خواه این اجازه قبل از فوت او باشد یا بعد از فوت و ورثه بعد از اجازه نمی توانند از حرف خود برگردند، خواه قبل از فوت اجازه داده باشند یا بعد از آن بنابر احتیاط واجب.
مسأله 2348 هرگاه کسی وصیّت های متعدد برای کارهای مختلف کند و ثلث او کفایت نکند، باید به ترتیب آنچه در وصیّت ذکر شده عمل کنند تا به اندازه ثلث برسد و بقیّه وصیّت باطل است (مگر این که ورثه اجازه دهند) امّا اگر در وصیّت خود واجبات را هم ذکر کرده باشد مانند حج و خمس و زکات و مظالم این قسمت از اصل مال برداشته می شود و بقیّه از ثلث.
مسأله 2349 اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مال را به من بدهید چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله گواهی دهند، باید به گفته آن شخص عمل شود و اگر موقع وصیّت مرد عادلی حضور نداشته تنها یك زن عادله شهادت دهد باید یك چهارم آن مال را به او دهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند باید سه چهارم آن را به او دهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند در

صورتی که میّت ناچار بوده که وصیّت کند و مرد و زن مسلمان عادلی هم در آنجا نبوده باید به وصیّت عمل شود.
مسأله 2350 هرگاه کسی ادّعا کند من وصیّ میّتم که اموال او را به مصرفی برسانم، یا قیّم بچّه های او هستم فقط در صورتی باید ادّعای او را پذیرفت که دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند.
مسأله 2351 هرگاه کسی وصیّت کند چیزی به شخصی بدهند و آن شخص قبل از آن که قبول یا رد کند از دنیا برود، ورثه او می توانند آن وصیّت را قبول کنند، خواه قبل از وصیّت کننده از دنیا رفته باشد و یا بعد از او و این در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود برنگردد.

مسأله 2352 كسانى كه به واسطه خويشاوندى ارث مى برند سه گروهند.
گروه اوّل: پدر و مادر و اولاد ميّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد او هرچه پايين روند (البته هر كدام از آنان كه به ميّت نزديكتر است) و تا يك نفر از اين گروه باشد گروه دوم ارث نمى برند.
گروه دوم: پدر بزرگ و پدر او، هر چه بالا روند و مادر بزرگ و مادر او، هر چه بالا روند (پدرى باشند يا مادرى) و همچنين خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر اولاد ايشان و اولاد اولاد ايشان، هر كدام به ميّت نزديكتر است و تا يك نفر از اين گروه وجود دارد گروه سوم ارث نمى برند.
گروه سوم: عمو و عمّه و دايى و خاله هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پايين روند (البته هر كدام نزديكترند ارث مى برند) و تا يك نفر از عمو و عمّه ها و دايى و خاله ها زنده اند اولاد آنان ارث نمى برند و تا اولاد آنها زنده اند اولاد اولاد آنها ارث نمى برند و تنها يك استثناء دارد و آن اين كه: اگر ميّت عموى پدرى و پسر عموى پدرى و مادرى داشته باشد، عموى پدرى ارث نمى برد و مال به پسر عموى پدر و مادرى مى رسد.
مسأله 2353 اگر عمو و عمّه و دايى و خاله خود ميّت و اولاد آنان وجود نداشته باشند نوبت به عمو و عمّه و دايى و خاله «پدر و مادر» ميّت مى رسد و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مى برند و اگر آنها هم نباشند عمو و عمّه و دايى و خاله «پدر بزرگ و مادر بزرگ» ميّت ارث مى برند و اگر آنها نباشند نوبت به اولادشان مى رسد.
مسأله 2354 زن و شوهر از يكديگر ارث مى برند به شرحى كه در بحثهاى آينده خواهد آمد.

ارث گروه اوّل

مسأله 2355 هرگاه وارث میّت فقط یك نفر از گروه اوّل باشد (مثلاً پدر یا مادر، یا یك پسر یا یك دختر) تمام مال میّت به او می رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، میان آنها بطور مساوی قسمت می شود و اگر دختر و پسر هر دو باشند مال را طوری قسمت می كنند كه هر پسر دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2356 هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود دو قسمت آن را پدر و یك قسمت آن را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنها پدر و مادری باشند یا پدری فقط (یعنی پدر آنان با پدر میّت یكی باشد) مادر شش یك مال را می برد و بقیّه به پدر می رسد.
مسأله 2357 هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر و یك دختر باشند، مال را پنج قسمت می كنند پدر و مادر هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد، مگر این كه میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، در این صورت مال را شش قسمت می كنند، پدر و مادر هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت می برد و یك قسمت باقی مانده را پدر و دختر در میان خود تقسیم می كنند و احتیاط آن است كه آن دو در این تقسیم باهم صلح كنند.
مسأله 2358 هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر و یك پسر باشد مال را شش قسمت می كنند، پدر و مادر هر كدام یك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی میان خودشان تقسیم می كنند و اگر پسر و دختر باهم باشند طوری تقسیم می كنند كه هر پسر دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2359 هرگاه وارث میّت فقط پدر و یك پسر، یا مادر و یك پسر باشد مال را شش قسمت می كند، یك قسمت سهم پدر یا مادر است و پنج قسمت سهم پسر.
مسأله 2360 هرگاه وارث میّت فقط پدر یا مادر و پسر و دختر باشد مال را شش قسمت می كنند یك سهم آن را پدر یا مادر می برد و پنج سهم باقی مانده را طوری تقسیم می كنند كه هر پسر دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2361 هرگاه وارث میّت فقط پدر و یك دختر، یا مادر و یك دختر باشد مال را چهار قسمت می كنند، یك قسمت آن را پدر یا مادر و سه قسمت را دختر می برد.
مسأله 2362 هرگاه وارث میّت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر

باشد مال را پنج قسمت مى كنند، يك قسمت را پدر يا مادر مى برد و چهار قسمت ديگر سهم دخترهاست كه بطور مساوى ميان خودشان تقسيم مى كنند.
مسأله 2363 هرگاه ميّت اولاد نداشته باشد نوه پسرى او (هرچند دختر باشد) سهم پسر ميّت را مى برد و نوه دخترى او (هر چند پسر باشد) سهم دختر ميّت را مى برد.

ارث گروه دوم

مسأله 2364 گروه دوم از كسانى كه به واسطه خويشاوندى ارث مى برند «پدر بزرگ» و «مادر بزرگ» و «برادر» و «خواهر» ميّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان به جاى آنها ارث مى برند، اين گروه در صورتى ارث مى برند، كه هيچ كس از گروه اوّل وجود نداشته باشد.
مسأله 2365 هرگاه وارث فقط يك برادر يا يك خواهر باشد، همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدر و مادرى باشند همه مال بطور مساوى در ميان آنها تقسيم مى شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى باهم باشند سهم هر برادر دو برابر خواهر خواهد بود.
مسأله 2366 با وجود برادر و خواهر پدر و مادرى، برادر و خواهر پدرى فقط كه از مادر با ميّت جدا است ارث نمى برد، ولى اگر برادر وخواهر پدر ومادرى ندارد چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدرى دارد تمام مال به او مى رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدرى دارد مال بطور مساوى در ميان آنها تقسيم مى شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدرى دارد هر برادر دو برابر خواهر مى برد.
مسأله 2367 هرگاه وارث فقط يك خواهر يا يك برادر مادرى باشد كه از پدر با ميّت جداست تمام مال به او مى رسد و اگر چند برادر مادرى، يا چند خواهر مادرى، يا چند برادر و خواهر مادرى باشند، در هر صورت مال بطور مساوى ميان آنها تقسيم مى شود.
مسأله 2368 اگر وارث، برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و يك برادر و يك خواهر مادرى باشند برادر و خواهر پدرى ارث نمى برند و مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى، بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند و هر برادر دو برابر خواهر مى برد امّا اگر بيش از يك برادر يا يك خواهر مادرى دارد مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى بطور مساوى ميان خودشان تقسيم مى كنند و دو قسمت را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند و سهم هر برادر دو برابر خواهر است.
مسأله 2369 هرگاه وارث فقط برادر و خواهر پدرى و يك برادر يا خواهر مادرى باشد، مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر يا خواهر مادرى مى برد و پنج قسمت ديگر به برادر و خواهر پدرى مى رسد و هر برادر دو برابر خواهر مى برد.
مسأله 2370 هرگاه وارث فقط برادر و خواهر پدرى و دو يا چند برادر و خواهر مادرى باشد، مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر

وخواهر مادری بطور مساوی تقسیم می کنند و دو قسمت به برادر و خواهر پدری می رسد و سهم هر برادر دو برابر خواهر است.
مسأله 2371 هرگاه وارث فقط برادر وخواهر و همسر او باشند، همسر ارث خود را به تفصیلی که در مسائل آینده گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، ولی از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشند، نصف مال به شوهر می رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال به برادر و خواهر مادری و باقیمانده سهم برادر و خواهر پدر و مادری است، مثلاً اگر تمام مال شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می رسد.
مسأله 2372 در صورتی که میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم آنان به اولادشان می رسد، سهم برادر زاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنها تقسیم می شود و سهم برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری چنان تقسیم می شود که پسر دو برابر دختر می برد، ولی اگر برادرزاده پدری، یا پدر و مادری، همه از يك برادر باشند احتیاط آن است که در مقدار تفاوت میان پسر و دختر، باهم مصالحه کنند.
مسأله 2373 هرگاه وارث فقط يك جد یا يك جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و با وجود جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد.
مسأله 2374 هرگاه وارث میّت فقط جدّ و جدّه پدری باشند، مال سه قسمت می شود دو قسمت را جدّ و يك قسمت را جدّه می برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشند مال بطور مساوی میان آنها تقسیم می شود.
مسأله 2375 اگر وارث فقط يك جد یا جدّه پدری و يك جد یا جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت سهم جد یا جدّه پدری است و يك قسمت سهم جد یا جدّه مادری.
مسأله 2376 هرگاه وارث جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود يك قسمت آن را جدّ و جدّه مادری، بطور مساوی بین خود تقسیم می کنند و دو قسمت آن را جدّ و جدّه پدری طوری تقسیم می کنند که سهم جد دوبرابر جدّه باشد.
مسأله 2377 اگر وارث فقط زن یا شوهر و جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری او باشند، زن یا شوهر، ارث خود را به شرحی که در مسائل آینده خواهد آمد می برند و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می دهند که بطوری مساوی میان خود تقسیم می کنند و بقیّه به جدّ

و جدّه پدرى مى رسد و سهم جد دو برابر جدّه است.
مسأله 2378 اگر وارث، جد يا جدّه مادرى (يا هر دو) با برادران مادرى باشد، جد در حكم يك برادر و جدّه در حكم يك خواهر است و مال را در ميان خود بطور مساوى تقسيم مى كنند و اگر وارث، جدّ و جدّه پدرى (يا پدر و مادرى) با برادران پدرى (يا پدرى و مادرى) باشند جد، حكم يك برادر و جدّه، حكم يك خواهر را دارد و ارث را در ميان خود چنان تقسيم مى كنند كه سهم هر مرد دو برابر سهم زن شود.
ارث گروه سوم
مسأله 2379 گروه سوم عمو و عمّه و دايى و خاله و اولاد آنان است كه اگر از گروه اوّل و دوم كسى نباشد آنها ارث مى برند.
مسأله 2380 هرگاه وارث فقط يك عمو يا يك عمّه است، چه پدر و مادرى باشد (يعنى با پدر ميّت از يك پدر مادر باشد) يا پدرى فقط، يا مادرى، تمام مال به او مى رسد و اگر چند عمو و چند عمّه باشند و همه پدر و مادرى يا پدرى باشند مال بطور مساوى ميان آنها تقسيم مى شود، ولى اگر عمو و عمّه هر دو باشند (و همه پدر و مادرى يا پدرى باشند) عمو دو برابر عمّه مى برد.
مسأله 2381 هرگاه وارث فقط چند عمو يا چند عمّه مادرى باشد مال بطور مساوى بين آنها تقسيم مى شود، ولى اگر فقط چند عمو و عمّه مادرى داشته باشد بنابر احتياط واجب بايد در تقسيم مال باهم مصالحه كنند.
مسأله 2382 هرگاه وارث عمو و عمّه باشد و بعضى پدرى و بعضى مادرى و بعضى پدر و مادرى باشند، عمو و عمّه پدرى ارث نمى برند، سپس اگر ميّت تنها يك عمو يا يك عمّه مادرى دارد مال را شش قسمت مى كنند يك قسمت را به عمو يا عمّه مادرى و بقيّه را به عمو و عمّه پدر و مادرى مى دهند (به طورى كه سهم عمو دو برابر عمّه باشد) و اگر ميّت عمو و عمّه مادرى متعدّد دارد (دو عمو يا دو عمّه يا يك عمو و يك عمّه مادرى) مال را سه قسمت مى كنند، دو قسمت را عمو و عمّه پدر و مادرى مى برند (عمو دو برابر عمّه) و يك قسمت را عمو و عمّه مادرى و احتياط واجب آن است كه در تقسيم با يكديگر مصالحه كنند.
مسأله 2383 هرگاه وارث فقط يك دايى يا يك خاله باشد همه مال به او مى رسد، و اگر هم دايى و هم خاله باشد (و همه پدر و مادرى يا پدرى يا مادرى باشند) مال بطور مساوى ميان آنها قسمت مى شود و احتياط مستحب آن است كه با يكديگر مصالحه كنند.
مسأله 2384 هرگاه وارث، فقط يك دايى، يا يك خاله مادرى، و دايى و خاله پدر و مادرى، دايى و خاله پدرى باشد، دايى و خاله پدرى ارث نمى برند و مال را شش قسمت مى كنند يك سهم به دايى و خاله مادرى و بقيّه

به دایی و خاله پدر و مادری می رسد و آنها بطور مساوی تقسیم می کنند.
مسأله 2385 هرگاه وارث فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند، یك سهم آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی تقسیم می کنند و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری می رسد، آنها هم بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند.
مسأله 2386 هرگاه وارث یك دایی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمّه باشد، مال را سه قسمت می کنند، یك سهم را دایی یا خاله، دو سهم را عمو یا عمّه می برد.
مسأله 2387 اگر وارث یك دایی یا یك خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری، باشند مال را سه قسمت می کنند یك قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یك قسمت به عمّه می دهند، بنابراین اگر مال را نه سهم کنند سه سهم به دایی یا خاله و چهار سهم به عمو و دو سهم به عمّه می رسد.
مسأله 2388 اگر وارث، یك دایی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یك قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش سهم می کنند یك سهم را به عمو یا عمّه مادری و پنج سهم را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد.
مسأله 2389 هرگاه وارث، یك دایی یا یك خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدری و مادری یا پدری باشد مال را سه قسمت می کنند، یك قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت باقی مانده را سه سهم می کنند، یك سهم آن به عمو و عمّه مادری می رسد (و بنابر احتیاط واجب در تقسیم باهم مصالحه می کنند) و دو سهم دیگر را میان عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد.
مسأله 2390 هرگاه وارث، چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند و میّت عمو و عمّه هم داشته باشد، مال را سه سهم می کنند، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد عمو و عمّه بین خودشان تقسیم می کنند و یك سهم آن را دایی ها و خاله ها بطور مساوی میان خود قسمت می نمایند.
مسأله 2391 هرگاه وارث، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می شود دو سهم آن به دستوری که قبلاً گفته شد میان عمو و عمّه تقسیم می شود و در مورد یك سهم باقی مانده اگر میّت یك دایی یا یك خاله مادری دارد آن را شش قسمت می کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند، و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و آنها بطور مساوی قسمت می کنند

و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری، یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن يك سهم را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی ها و خاله های مادری بطور مساوی تقسیم می کنند و بقيّه به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می رسد كه آنها نیز بطور مساوی قسمت می كنند.
مسأله 2392 اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، سهم عمو و عمّه به اولاد آنها و سهم دایی و خاله نیز به اولاد آنها می رسد.
مسأله 2393 هرگاه وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و عمو و عمّه و دایی و خاله مادر او باشد، مال او سه سهم می شود، يك سهم به عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت می رسد (و آنها بنا بر احتیاط واجب در تقسیم آن مصالحه می کنند) و دو سهم دیگر را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی و خاله پدر میّت، بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند و دو قسمت دیگر آن به عمو و عمّه پدر میّت می رسد (و سهم عمو دو برابر عمّه است).
مسأله 2394 سهم ارث عمو و عمّه و دایی و خاله را (در صورتی كه همه پدر و مادری باشند كه غالباً چنین هستند) می توان چنین خلاصه كرد: به يك عمو یا يك عمّه تمام مال می رسد و اگر وارث چند عمو یا چند عمّه باشند بطور مساوی می برند و اگر هم عمو و هم عمّه باشند عمو دو برابر عمّه می برد و اگر يك دایی یا يك خاله باشد تمام مال به او می رسد و اگر چند دایی یا چند خاله باشد، یا هم دایی و خاله باشند، مال را بطور مساوی تقسیم می كنند و هرگاه عمو و عمّه و دایی و خاله باشند، عمو و عمّه دو سهم می برند و دایی و خاله يك سهم و هر عمو دوبرابر عمّه می برد، امّا سهم دایی و خاله مساوی است.

ارث زن و شوهر

مسأله 2395 هرگاه زن دائمی از دنیا برود و اولاد نداشته باشد نصف تمام مال او به شوهر می رسد و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگری اولاد داشته باشد یك چهارم تمام مال او به شوهرش می رسد و بقیّه به وارثان دیگر.
مسأله 2396 هرگاه مردی از دنیا برود و فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال او را همسر دائمی او می برد و بقیّه را ورثه دیگر و هرگاه از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یك هشتم مال به زن او می رسد و بقیّه به وارثان دیگر.
مسأله 2397 زن از تمام اموال منقول شوهر ارث می برد، ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد، خواه زمین خانه باشد یا باغ، یا زمین زراعتی و مانند آن و نیز از خود هوایی ساختمان ارث نمی برد، مثل بنا و درخت، امّا باید هوایی را قیمت کنند و از قیمت آن سهم ارث او را بدهند.
مسأله 2398 هرگاه زن بخواهد در چیزی که از شوهرش ارث نمی برد (مانند زمین و بنای خانه) تصرّف کند باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد، همچنین ورثه دیگر تا سهم زن را از قیمت هوایی نداده اند (مانند بنای خانه) نباید بدون اجازه زن در آن تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، آنها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است.
مسأله 2399 اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت کنند باید چنین حساب کنند که اگر آنها با دادن مال الاجاره در آن زمین باقی بماند چقدر ارزش دارد، پس سهم زن را از قیمت آن بدهند.
مسأله 2400 مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن بکار رفته در حکم ساختمان است.
مسأله 2401 اگر میّت بیش از یك زن داشته باشد در صورت نداشتن فرزند چهار یك اموال او و در صورت داشتن فرزند، هشت یك آن به شرحی که در بالا گفته شد بطور مساوی میان زنان او تقسیم می شود، خواه شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد یا نه، امّا اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده، در صورتی ارث از او می برد که با او نزدیکی کرده باشد.
مسأله 2402 هرگاه زن در حال بیماری، شوهر کند و با همان بیماری از دنیا برود شوهرش از او ارث می برد، خواه نزدیکی کرده باشد یا نه.
مسأله 2403 هرگاه زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق

رجعى دهد و در بين عدّه بميرد شوهر از او ارث مى برد، همچنين اگر شوهر در بين عدّه زن بميرد زن از او ارث مى برد، ولى در عدّه طلاق بائن هرگاه يكى از آنان بميرد ديگرى از او ارث نمى برد.
مسأله 2404 هرگاه شوهر در حال بيمارى، همسرش را طلاق دهد و پيش از گذشتن يك سال(قمرى) از دنيا برود، زن با سه شرط از او ارث مى برد: «اوّل» اين كه شوهر در همان مرض از دنيا برود. «دوم» اين كه زن بعد از طلاق و گذشتن عدّه، شوهر نكند. «سوم» آن كه طلاق به رضايت زن نباشد و اگر با رضايت او باشد، ارث بردنش مشكل است.
مسأله 2405 لباس و زينت آلات و مانند آنها كه مرد براى همسرش مى گيرد مال همسر اوست، مگر اين كه ثابت شود كه قصد تمليك نكرده بلكه جنبه عاريتى داشته باشد.
مسائل متفرّقه ارث
مسأله 2406 هرگاه مردى از دنيا برود، قرآن، انگشتر و شمشير و لباسى را كه مى پوشيده، يا براى پوشيدن آماده كرده، مال پسر بزرگتر اوست و اگر ميّت از اين چهار چيز بيش از يكى دارد، مثلاً دو قرآن يا دو انگشتر دارد چنانچه از همه آنها استفاده مى كرده همه به پسر بزرگترش مى رسد.
مسأله 2407 هرگاه ميّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او يا زيادتر از آن باشد، چهار چيزى كه در مسأله قبل گفته شد به پسر بزرگترش نمى رسد و بايد به قرض او بدهند، ولى اگر اموالش بيشتر باشد و بتوان قرض او را داد و مقدار قابل توجّهى هم براى ورثه باقى مى ماند، بايد آن چهار چيز را به پسر بزرگترش داد.
مسأله 2408 مسلمان از كافر ارث مى برد، ولى كافر اگر چه پدر يا پسر ميّت باشد از مسلمان ارث نمى برد.
مسأله 2409 هرگاه كسى يكى از خويشاوندان خود را عمداً و به ناحق بكشد از او ارث نمى برد، ولى اگر از روى خطا باشد ارث مى برد (مثل اين كه سنگى به هوا پرتاب كند و اتّفاقاً به يكى از خويشان او بخورد و او را به قتل برساند) و در اين صورت از ديه قتل بنابر احتياط ارث نمى برد.
مسأله 2410 هرگاه از ميّت فرزندى در شكم مادر باشد و در طبقه او وارث ديگرى نيز مانند اولاد و پدر و مادر وجود داشته باشد، بايد هنگام تقسيم براى بچّه اى كه در شكم مادر است سهم دو پسر را كنار بگذارند، هرگاه زنده به دنيا آمد ارث مى برد و چنانچه مثلاً يك پسر يا يك دختر به دنيا آيد زيادى را ورثه بين خودشان تقسيم مى كنند و اگر در طبقه او وارث ديگرى نباشد هرگاه حمل زنده متولد شود تمام مال به او مى رسد و الاّ ميان ساير ورثه تقسيم مى گردد.

استفتائات

مسأله 2420 پولهایی را که مردم به عنوان حساب جاری به بانك ها می سپارند صورت قرض الحسنه به بانك دارد که هر وقت بخواهند، می توانند آن را بگیرند و اگر سودی در مقابل آن قرار دهند حرام است و قرض هم باطل است و بانك نمی تواند در آن تصرّف کند.
مسأله 2421 سپرده های کوتاه مدّت و درازمدّت مردم، نزد بانکها و سودی که بانك به آن می دهد، در صورتی حلال است که طبق موازین شرعی و از طریق قراردادها و عقود اسلامی (از قبیل مضاربه و شرکت و امثال آن) باشد و دهنده پول یقین داشته باشد یا احتمال قابل ملاحظه دهد که بانك بعنوان وکالت از طرف مشتری این قراردادها را به صورت شرعی انجام می دهد، امّا اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد و فقط روی کاغذ است، آن سود حرام است.
مسأله 2422 آنچه اشخاص از بانکها به عنوان قرض الحسنه یا غیر آن می گیرند و اضافه ای می پردازند در صورتی حلال است که معامله به صورت شرعی انجام گیرد و جنبه ربا نداشته باشد.
مسأله 2423 اگر انسان بداند در بانك پول حلال و حرام هر دو وجود دارد ولی نداند پولی را که از بانك می گیرد از پولهای حرام است یا نه، گرفتن آن اشکالی ندارد، ولی اگر مطمئن باشد از پول حرام است تصرّف در آن جایز نیست و حکم مجهول المالك را دارد که باید بنابر احتیاط واجب به اجازه حاکم شرع از طرف صاحب اصلی اش در راه خدا صدقه دهد و در این مسأله فرقی میان بانکهای داخلی و خارجی دولتی و غیر دولتی نیست.
مسأله 2424 گرفتن سود از بانك های خارجی و غیرمسلمان اشکال ندارد، ولی از بانکهای مسلمان، حرام است.
مسأله 2425 حواله های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می شود مانعی ندارد، یعنی بانك یا تاجر پولی را از کسی در محلّی می گیرد و حواله می دهد که از بانك یا طرفش در محلّ دیگر به آن شخص بپردازند و در مقابل این حواله از صاحب پول چیزی می گیرد، این معامله حلال است خواه حقّ حواله را از خود آن پول کم کند، یا جداگانه بگیرد، همچنین اگر بانك یا موسّسه دیگر، پولی را به شخص دهد و حواله کند که این شخص پول را در محلّ دیگر به شعبه بانك یا شخص معیّنی بپردازد و اگر مقداری به عنوان حقّ زحمت در این حواله بگیرد نیز، اشکال ندارد.
مسأله 2426 بانکهای رهنی و غیر آنها اگر قرض بدهند به شرط سود و چیزی را رهن بگیرند، هم قرض باطل و حرام است و هم رهن و بانك حق ندارد مالی را که رهن گذارده اند برای گرفتن حق خود بفروشد و نیز اگر

كسى آن را بخرد مالك نمى شود.
مسأله 2427 چيزى را كه صندوقهاى قرض الحسنه به عنوان كارمزد و حقّ الزّحمه در برابر خدماتى كه براى نگهدارى حساب اقساط و امثال اين امور مى گيرند اشكال ندارد، ولى احتياط واجب آن است كه اين مبلغ متناسب با زحمات هزينه هاى بانك باشد، نه اين كه همان سود پول را به نام كارمزد بگيرند. صندوقهاى قرض الحسنه نمى توانند هيچ گونه شرطى در برابر دادن وام بكنند، مثلاً بگويند شرط وام آن است كه كارمزدى بدهند، بنابراين بايد كارمزدى را كه مى گيرند چيزى جداگانه از وام باشد.
مسأله 2428 بعضى از صندوق هاى قرض الحسنه مقدارى از سرمايه خود را در كارهاى تجارى يا توليدى به كار مى گيرند، تا از درآمد آن هزينه هاى صندوق يا سوخت و سوز وامها را تأمين كنند، اين كار در صورتى جايز است كه صاحبان پول از اين جريان باخبر بوده و اجازه داده باشند و درآمد حاصل شده نيز تنها صرف هزينه هاى بانك شود.

سفته و چك

مسأله 2429 «سفته» به ورقه ای می گويند كه پول نيست بلكه سند بدهكاری است، به همين جهت معامله به خود آن واقع نمی شود و آن بر دو قسم است:
1 سفته حقيقی كه شخص بدهكار در مقابل بدهی خود به طلبكار می دهد.
2 سفته دوستانه كه شخص به ديگری می دهد بی آن كه در مقابلش بدهكاری داشته باشد و مقصود آن است كه اين سفته را به شخص سومی بدهد و مقداری از مبلغ آن را كم كرده پول نقد بگيرد. «چك» نيز مانند «سفته» بر دو قسم است: 1 چك حقيقی و مدّت دار كه نشانه طلب كسی از ديگری است (مثلاً در برابر خريد جنس از ديگری به او چك داده است) در اين صورت، چك مدّت دار را می توان به مقداری كمتر از آن با شخص طلبكار نقداً معامله كرد، يا به شخص ثالثی به مبلغی كمتر فروخت. 2 چك دوستانه كه چك در مقابل طلب نبوده باشد. در اينصورت معامله آن اشكال دارد.
مسأله 2430 سفته حقيقی را اگر كسی با ديگری به مبلغی كمتر معامله كند مثل اين كه سفته هزار تومانی را كه سه ماه مدّت دارد به نهصد تومان پول نقد معامله نمايد و در حقيقت يك هزار تومان اسكناسی را كه در ذمّه بدهكار، طلب دارد، به نهصد تومان پول نقد می فروشد، اين گونه معامله سفته اشكال ندارد (و آن را تنزيل سفته گويند) ولی معامله روی سفته دوستانه خالی از اشكال نيست، چون بدهی واقعی در آنجا وجود ندارد و راههايی كه برای حلّ مشكل آن ذكر شده هيچ كدام خالی از اشكال نمی باشد.
مسأله 2431 هر كسی امضاء او در سفته باشد حقّ رجوع به او هست، يعنی اگر سفته دهنده بدهكاری خود را بموقع ندهد طلبكار حق دارد طلب خود را از كسانی كه امضاء آنها در سفته است بگيرد و در واقع كسانی كه سفته را امضاء می كنند ضامن بدهكار می شوند كه اگر او نپرداخت آنها بپردازند (اين نوع ضمان را ضمّ ذمّه به ذمّه می گويند و چنان كه در احكام ضمان گفتيم صحيح است).
مسأله 2432 معاملات ارزی جايز است، يعنی می توان اسكناس ايرانی را به ليره سوری يا ريال سعودی يا مارك يا دلار معامله كرد و كم و زياد در آن اشكالی ندارد، ولی اگر كسی پولی را به ديگری قرض بدهد خواه پول ايرانی باشد يا پول خارجی فقط همان مقدار را می تواند از او بگيرد و زيادتر از آن ربا و حرام است و اگر كسی مقداری پول خارجی مثلاً يكصد مارك به ديگری وام بدهد، بعد ناچار شود در مقابل آن ريال ايرانی تحويل

دهد باید به نرخ بازار متعارف و معمول حساب کند، مگر این که طلبکار به کمتر از آن راضی شود.

مسأله 2433 سرقفلی عبارت است از حقّ اولویّتی که مستأجر بر ملك پیدا می کند در مقابل پولی که به مالك در اوّل کار می پردازد و مطابق آن، مستأجری که سرقفلی پرداخته در اجاره کردن آن ملك، اولی از دیگران است. سرقفلی در سابق وجود نداشت و امروز در میان عقلای اهل عرف وجود دارد و با شرایط زیر صحیح است:
مقدار سرقفلی باید معلوم باشد و طرفین با میل و رضایت خود معامله را انجام دهند و بالغ و عاقل و رشید باشند و معنی سرقفلی و لوازم آن را بدانند.
مسأله 2434 صاحب ملك می تواند ملك خود را به دیگری اجاره دهد و علاوه بر مال الاجاره از او سرقفلی بگیرد، در این صورت ملکی را که اجاره داده نمی تواند به دیگری اجاره دهد، هرچند مدّت اجاره تمام شده باشد، ولی اگر مستأجر اوّل که سرقفلی پرداخته موافقت کند می تواند به دیگری اجاره دهد، مستأجر اوّل نیز حق دارد سرقفلی آن ملك را به دیگری واگذار کند، خواه به قیمتی بیشتر یا کمتر باشد.
مسأله 2435 هرگاه مدّت اجاره ملکی که سرقفلی آن گرفته شده تمام شود مالك موظّف است آن را به همان مستأجر یا شخص دیگری که او موافقت کند اجاره دهد و مقدار مال الاجاره به قیمت عادلانه روز با نظر کارشناس مورد اطمینان خواهد بود.
مسأله 2436 کسی که ملکی را اجاره کرده و سرقفلی نپرداخته هنگامی که مدّت اجاره به سر رسید حق ندارد بدون اذن صاحب ملك در آنجا اقامت کند و اگر آن را تخلیه نکند غاصب و ضامن ملك و ضامن مثل مال الاجاره است، خواه اجاره اوّل کوتاه باشد یا طولانی و خواه در مدّت اجاره ارزش ملك بالا رفته باشد یا نه و اگر کسی ملك را از چنین شخصی اجاره کند اجاره اش صحیح نیست، مگر این که صاحب ملك رضایت دهد.
مسأله 2437 هرگاه کسی ملکی را با دادن سرقفلی به صاحب آن برای مدّتی اجاره کند مادام که وقت اجاره او تمام نشده است می تواند ملك را به دیگری با همان مبلغ اجاره دهد، ولی حقّ سرقفلی را به هر مقداری که با یکدیگر توافق کنند می تواند بگیرد و موافقت صاحب ملك نیز در انتقال اجاره شرط است، مگر این که از اوّل، این حق به مستأجر واگذار شده باشد.

مسأله 2438 بیمه قراردادی است بین بیمه کننده و شرکت یا شخص بیمه گر و بر این اساس است که در برابر پولی که به آن شرکت یا آن شخص می دهد خسارتهای وارده بر انسان یا چیزی را جبران کند و این معامله و قرارداد مستقلّی است که با شرایطی که در مسائل آینده می آید صحیح است، چه بیمه کالاهای تجارتی باشد، یا ساختمانها و اتومبیلها و کشتیها و هواپیماها، یا بیمه کارمندان و کارگران، یا بیمه عمر و مانند آن که در عرف عقلاء معمول است.
مسأله 2439 طرفین بیمه، باید بالغ و عاقل باشند و قرارداد بیمه را از روی اراده و اختیار انجام دهند و هیچ کدام سفیه نباشند، علاوه بر این باید تمام خصوصیّات را معیّن کنند از جمله: 1 تعیین مورد بیمه که فلان وسیله نقلیّه یا فلان ساختمان و فلان شخص است. 2 تعیین دو طرف قرارداد. 3 تعیین اقساط و مبلغی را که بیمه کننده باید بپردازد. 4 تعیین زمان بیمه که مثلاً از فلان روز تا یك سال است. 5 تعیین خطرهایی که موجب خسارت می شود، مانند خطر آتش سوزی یا بمباران یا غرق شدن یا سرقت یا وفات یا بیماری، یا هرگونه خطر دیگر. 6 تعیین سقف قیمت چیزی که بیمه شده مثلاً فلان خانه به مبلغ دو میلیون تومان یا کمتر و بیشتر بیمه شده است، یا به قیمت عادلانه روز و مانند آن و به هر حال باید اصول کلی که در بیمه در میان عرف عقلا رایج است رعایت شود.
مسأله 2440 صیغه عقد بیمه را می توان با هر زبانی اجرا کرد و یا قرارداد بیمه را روی کاغذ آورد و آن را امضاء نمود.

مسأله 2452 «مضاربه» آن است که فرد یا افرادی سرمایه گذاری کنند و فرد یا افراد دیگری با آن سرمایه کار کنند و درآمد آن را مطابق قراردادی میان خود تقسیم کنند، و هر کدام سهمی از آن را ببرند.
مسأله 2453 لازم نیست مضاربه حتماً با سکّه های طلا و نقره باشد بلکه با هر گونه مالی مضاربه صحیح است، همچنین شرط نیست سرمایه گذاری حتماً برای امور تجاری باشد، بلکه سرمایه گذاری در امور تولید (صنعتی، کشاورزی و دامداری و مانند اینها) را شامل می شود، بنابراین خرید سهام کارخانه ها و استفاده از منافع آنها نیز صحیح است.
مسأله 2454 در مضاربه لازم نیست سهم دو طرف حتما به صورت درصدی از منافع (مانند نصف و ثلث و مانند آن) باشد، بلکه می توان سهم یکی از دو طرف را در مقدار معیّنی قرار داد، مثلاً گفت در برابر فلان مقدار سرمایه، ده هزار تومان از منافع سهم او می شود، به شرط این که مضاربه مزبور سودی بیش از این مقدار داشته باشد وگرنه صحیح نیست.
مسأله 2455 مضاربه ای که بانکها با پول افراد انجام می دهند چنانچه شرایط شرعیّه بالا در آن رعایت شود و تنها صورت کاغذ بازی نداشته باشد صحیح است و سود حاصل از آن مشروع می باشد.
مسأله 2456 در مضاربه هرگاه خسارتی بدون تقصیر از سوی «کار کننده» حاصل شود مربوط به سرمایه است و نمی توان خسارت را بر عهده عامل (کار کننده) قرار داد، یا در میان هر دو تقسیم کرد.

7- آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (دام ظله)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوای حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (دام‌ظله) / عبدالکریم موسوی اردبیلی، ۱۳۰۴
مشخصات نشر:قم: نجات، ۱۴۲۲ق. = ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری: ۶۵۱ ص.
شابك: ۲۵۰۰۰ریال: 964-92522-3-1؛ ۱۲۵۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۱۲۵۰۰ریال (چاپ یازدهم)
یادداشت:چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۲.
یادداشت:چاپ یازدهم: پاییز ۱۳۸۵.
یادداشت:عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله).
یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر:رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله).
موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹ /م۸۶ر۵ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی:م ۸۰- ۱۵۳۲۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خُمس

خمس يك پنجم از مازاد درآمدها و برخی منافع است كه انسان به دست آورده است و بايد زير نظر امام معصوم‌عليه السلام مصرف شود و در زمان غيبت امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشريف)، بهتر است سهم سادات زير نظر مجتهد جامع الشرايط برای رفع نيازهای سادات فقير مصرف گردد و سهم امام‌عليه السلام بايد زير نظر مجتهد جامع الشرايط در جهت تعليم و ترويج مذهب جعفری هزينه گردد. در احاديث شريفه نسبت به پرداختن خمس تأكيد زيادی شده است و از آن به حقّ امام‌عليه السلام، سبب تطهير مال و وسيله‌ای جهت امتحان ايمان ياد شده است؛ حضرت رضاعليه السلام در جواب نامه يكی از تاجران شيعه فارس می‌نويسد: «... اموال تنها از راهی كه خداوند مقرّر فرموده است حلال می‌گردد. همانا خمس، ما را در تقويت دين ياری می‌كند و نياز آنان كه سرپرستی‌شان را به عهده داريم و نيز نياز شيعيان را تأمين می‌كند و با آن آبرويمان را در مقابل دشمنانمان حفظ می‌كنيم. پس خمس را از ما دريغ نكنيد و خود را از دعای ما محروم نسازيد، زيرا پرداختن خمس كليد روزی و سبب آمرزش و پاكی شما از گناه و ذخيره آخرتتان است. مسلمان كسی است كه به آنچه با خدا پيمان بسته وفا كند نه آن كسی كه با زبان اجابت می‌كند و در قلب مخالفت می‌نمايد.»(21)

«مسأله 1849» خُمس يك واجب عبادی است؛ بنابر اين پرداخت آن بايد با قصد قربت، يعنی اطاعت خدای متعال انجام شود.

چیزهایی که خُمس در آنها واجب است

«مسأله 1850» در هفت چیز خُمس واجب می‌شود:
اوّل: درآمد کسب و کار. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی (یعنی فرو رفتن در دریا) به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد و احکام هر یك به تفصیل گفته خواهد شد.

1 - درآمد کسب و کار

«مسأله 1851» هرگاه انسان از راه کشاورزی یا تجارت یا صنعت یا کسب‌های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن مالی تهیّه کند، چنانچه آن مال از مخارج سال خود و اشخاص تحت تکفّل او بیشتر باشد، باید خمس (یعنی یك پنجم) آن را به دستوری که گفته خواهد شد، بدهد.
«مسأله 1852» هدیه، هبه، جایزه، مَهری که زن دریافت می‌کند، مالی که مرد در طلاق خُلع می‌گیرد و همچنین مالی که از راه وصیت، نذر، صدقات مستحبّی، وقف خاص و بلکه وقف عام به انسان می‌رسد، چنانچه به لحاظ مقدار و یا استمرار به اندازه‌ای نباشد که بتواند معیشت انسان و یا بخشی از آن را اداره کند، خمس ندارد وگرنه چنانچه از مخارج سال او زیاد بیاید، باید خمس آن پرداخت شود. ارث خُمس ندارد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، چنانچه مقدار ارثی که از او به وی می‌رسد به قدری باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بدهد؛ بلکه اگر به این مقدار هم نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد.
«مسأله 1853» هر جنس و مالی که یك بار خُمس آن داده شود، دیگر خُمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، مگر این که رشد کرده یا قیمت آن افزایش یابد که مقدار رشد کرده یا افزایش یافته، متعلّق خمس است؛ ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد - به گونه‌ای که درآمد و غنیمت محسوب نشود - خُمس آن لازم نیست.
«مسأله 1854» اگر مالی به انسان ارث برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث مانده خُمس آن را نداده، باید خُمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خُمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث مانده، خُمس بدهکار است، باید به نسبت سهم الارثی که به وی رسیده، از خمس میّت پرداخت نماید.
«مسأله 1855» اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
«مسأله 1856» کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد؛ ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقی‌مانده را بدهد.
«مسأله 1857» اگر شخصی ملکی را بر افراد معیّنی (مثلاً بر اولاد خود) وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به

دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.
«مسأله 1858» اگر مالی که فقیر بابت خُمس و زکات گرفته از مخارج سال او زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب باید برای تصرف در مقدار زیادی از حاکم شرعی اجازه بگیرد؛ ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که بابت خُمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد، باید خُمس مقداری را که از مخارج سال او زیاد می‌آید بدهد.
«مسأله 1859» اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد؛ یعنی به فروشنده بگوید: «این جنس را با این پول می‌خرم»، معامله‌ای که کرده صحیح است؛ ولی باید خمس را بپردازد.
«مسأله 1860» اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خُمس نداده بدهد، اگرچه در وقت خریدن نیز قصد او این باشد که از پول خُمس نداده عوض را بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، ولی ذمّه او به مستحقّین خُمس مشغول است.
«مسأله 1861» اگر مالی را که خُمس آن داده نشده بخرد، معامله صحیح است و نیاز به اجازه حاکم شرع ندارد و چیزی بر عهده خریدار نیست و فروشنده باید خمس آن را بدهد.
«مسأله 1862» اگر چیزی را که خُمس آن داده نشده به کسی هبه کنند یا ببخشند، خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و هدیه گیرنده تمام آن را مالك می‌شود و بر عهده او چیزی نیست.
«مسأله 1863» اگر از کافر یا کسی که به دادن خُمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خُمس آن را بدهد.
«مسأله 1864» کسی که می‌خواهد خمس مالی را که در سال قبل به دست آورده، از درآمد سال بعد خود بدهد، باید به اندازه یك چهارم مال متعلّق خمس را بپردازد.
«مسأله 1865» اگر خُمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّدی دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارج خود داشته باشد، باید خُمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خُمس سال قبل بدهکار است، از بقیّه بپردازد.
«مسأله 1866» هرگاه با پول خُمس داده یا پولی که خُمس ندارد، خانه یا ملکی بخرد، چنانچه قصد او تجارت با آن نباشد بلکه بخواهد خود از آن استفاده نماید، در این صورت ترقّی قیمت آن خُمس ندارد و اگر آن را به ملك دیگری تبدیل کند نیز خُمس ندارد؛ ولی اگر آن را بیشتر از آنچه خریده بفروشد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد بلکه ترقّی به خاطر قیمت بازار باشد و از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خُمس ترقی

قیمت آن را بپردازد و همچنین اگر قصد او تجارت با آن باشد و یك سال از ترقّی قیمت آن بگذرد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد به گونه‌ای که در نظر مردم سود موجود حساب شود، خُمس ترقّی قیمت را باید بپردازد.
«مسأله 1867» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها، پس از گذشت یك سال از وقتی که منافع عایدشان می‌شود، باید خُمس آنچه را که از خرج سال آنان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغل او کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، پس از گذشت یك سال از هنگامی که فایده برده، باید خُمس مقداری را که از خرج سال او زیاد آمده بدهد.
«مسأله 1868» هزینه‌ای که برای دست‌یابی به سود صرف می‌شود، مانند کرایه حمل و نقل، دلالی و مانند آن و حتی استهلاك ماشین‌آلات و ابزار کاری که جزیی از سرمایه است، از مجموع درآمد سال کم می‌شود و خمس باقی‌مانده پرداخت می‌گردد.
«مسأله 1869» اگر اجیر شود که عملی را طی چند سال انجام دهد و اجرت همه را یك مرتبه دریافت نماید، اجرت بر آن سال‌ها تقسیم می‌شود و آنچه در مقابل کار، در هر سال است، درآمد آن سال می‌باشد، مگر این که اجرت در مقابل کل کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به نحوی که اگر کار را نیمه تمام بگذارد مستحقّ هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود که در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است.
«مسأله 1870» انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دست آورد، خُمس آن را بدهد و جایز است دادن خُمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و همچنین می‌تواند برای هر منفعتی سال جداگانه قرار دهد و اگر برای دادن خُمس، سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.
«مسأله 1871» اگر کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خُمس سال قرار دهد منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا هنگام مرگ او را از آن منفعت کسر کنند و خُمس باقی مانده را بدهند.
«مسأله 1872» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمت آن پایین آید، خُمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.
«مسأله 1873» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید آن که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمت آن تنزل پیدا کند، خمس مقداری را که بالا رفته، باید بدهد؛ ولی اگر به اندازه‌ای نگه دارد که تجار معمولاً برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، لازم نیست خُمس مقداری را که قیمت آن بالا رفته و سپس پایین آمده، بدهد.

«مسأله 1874» اگر غیر از چیزی که برای تجارت خریده، مالی داشته باشد که خُمس آن را داده یا خُمس نداشته باشد، چنانچه قیمت آن بالا رود و آن را بفروشد، مقداری که بر قیمت آن اضافه شده، چنانچه در مخارج سال مصرف نشود خُمس دارد و چنانچه درختی که خریده رشد کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از ترقّی عین آنها سود ببرد، باید خُمس آنچه را که زیاد شده بدهد.
«مسأله 1875» سرمایه‌ای که با آن تنها مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، نه بیش از آن را، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه خود را از سرمایه به دست آورد، باید به نسبت مقدار زیادی، خمس سرمایه را پرداخت کند. این حکم در تمام مسایل دیگری که در مورد سرمایه گفته می‌شود، جاری است.
«مسأله 1876» زمین‌های موات چنانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن آباد شود، جزء سرمایه به حساب می‌آید؛ ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و زن و فرزندانش باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد، در صورتی که عرفاً خارج از شأن او نباشد، جزء سرمایه محسوب نمی‌شود بلکه مؤونه است.
«مسأله 1877» اگر تاجر یا کاسب و یا کشاورز از درآمد سالانه خود وسیله نقلیه‌ای بخرد، چنانچه آن را برای استفاده در کسب و کار خریده باشد، حکم سرمایه را دارد؛ و اگر برای استفاده خانوادگی و برآوردن نیاز زندگی خریده باشد، جزء مؤونه است و خُمس آن واجب نیست و چنانچه برای هر دو باشد، به نسبتی که برای کسب و کار از آن استفاده می‌کند، حکم سرمایه را دارد.
«مسأله 1878» وسیله نقلیه‌ای که انسان برای مسافرت‌های شخصی خود و خانواده و یا رفتن به زیارت می‌خرد، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد، جزء مخارج همان سال به حساب می‌آید و خُمس ندارد، هرچند برای سال‌های بعد باقی بماند.
«مسأله 1879» کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای ساختن مغازه یا آباد کردن زمین موات یا احداث باغ مصرف نموده و آن زمین یا باغ جزء مؤونه او محسوب نمی‌شود، باید در آخر سال خُمس آن را بپردازد و اگر اصل زمین آباد شده نیز افزایش قیمت پیدا کرده باشد، باید آخر سال خُمس افزایش قیمت را بدهد؛ ولی اگر قصد او از نگهداری زمین ترقی قیمت و سود بردن نباشد، چنانچه یك بار خُمس آن را بدهد، در سال‌های بعد تا زمانی که آن را نفروخته دادن خُمس آن واجب نیست.
«مسأله 1880» اگر از درآمد بین سال باغی احداث کند تا بعد از بالا رفتن قیمت، آن را بفروشد، علاوه بر خمس قیمت کلّ باغ در سر سال اوّل، باید

خمس میوه و زیادی قیمت باغ را در سال‌های بعد بدهد؛ ولی اگر قصدش این باشد که خودش از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه‌ای را که از مصارف سالانه وی زیاد آمده است، بپردازد.
«مسأله 1881» اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که هنگام فروش آنهاست، اگرچه آنها را نفروشد، باید خُمس آنها را بدهد؛ ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌بُرند استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خُمس آن را بدهد.
«مسأله 1882» کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملك می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت نیز می‌کند، چه برای هر رشته، سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه داشته باشد و چه دخل و خرج و حساب صندوق آنها یکی باشد، می‌تواند همه را آخر سال یك جا حساب کند و اگر نفع داشته باشد، خُمس آن را بدهد.
«مسأله 1883» آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك، پوشاك، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، جهیزیه دختر، زیارت و مانند اینها می‌رسد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خُمس ندارد.
«مسأله 1884» مالی که انسان به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند، جزء مخارج سالانه است و نیز مالی که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالانه حساب می‌شود.
«مسأله 1885» اگر دختر در معرض ازدواج باشد و انسان نتواند جهیزیّه او را از درآمد سالی که در آن ازدواج می‌کند تهیّه کند و مجبور باشد که از قبل، هر سال مقداری از آن را تهیّه نماید و دادن خمس جنس تهیّه شده، موجب عدم توانایی برای تهیّه جهیزیّه و یا تأخیر در تهیّه آن از وقت حاجت شود و یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیّه دختر را تهیّه می‌کنند به گونه‌ای که تهیّه نکردن آن عیب باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیّه بخرد و سال بر آن بگذرد، خُمس ندارد.
«مسأله 1886» اگر انسان به چیزی نیاز فعلی داشته باشد و نتواند آن را با درآمد یك سال تهیّه کند، مثل این که محتاج خانه باشد و نتواند در یك سال خانه بخرد و یا خانه بسازد، در صورتی که در این رابطه زمین یا وسایل و اجناسی مانند آجر، سیمان، آهن و... تهیّه کند و سال بر آنها بگذرد - چه در ساختمان به کار رفته باشد و چه هنوز به کار نرفته باشد - خمس ندارد؛ ولی اگر به جای تهیّه زمین و وسایل و اجناس، پول ذخیره کند، در صورتی خمس ندارد که دادن خمس سبب عدم قدرت بر تهیّه چیز مورد نیاز و یا تأخیر در تهیّه آن شود، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن پول را بپردازد.

«مسأله 1887» تشریفات منزل و زندگی و هزینه اِیاب و ذهاب و میهمانی‌های انسان و خانواده او، اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر نباشند، خُمس ندارند و اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر باشند، باید خُمس زاید بر متعارف را بپردازد و شأن افراد به حسب زمان‌ها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می‌باشد.
«مسأله 1888» مالی که انسان خرج سفر حجّ و زیارت‌های دیگر می‌کند، از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن شروع به مسافرت کرده است، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.
«مسأله 1889» اگر برای حجّ واجب ناچار باشد از چند سال قبل ثبت نام کند و هزینه را بدهد، خُمس به آن تعلق نمی‌گیرد؛ ولی چنانچه ثبت نام برای حجّ، فقط به معنی حقّ اولویّت باشد و پول در ملکیّت او باقی بماند، پس از گذشت سال، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد.
«مسأله 1890» کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری نیز داشته باشد که خُمس آن واجب نباشد، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.
«مسأله 1891» هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه یا ماشین سواری یا فرش و یا سایر وسایل زندگی را در بین سال تهیّه کند و یا بخرد و در سال‌های بعد آن را بفروشد، چنانچه پول آن را در مؤونه صرف نماید، مانند این که خانه دیگری را که نیاز دارد بخرد، خُمس ندارد و هر مقدار از آن از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خمس آن را پرداخت نماید.
«مسأله 1892» اگر با سودی که از کسب و کار به دست آورده، پیش از پرداختن خُمس، اثاثیه و لوازم منزل یا کتاب و مانند اینها را بخرد، هر وقت به طور کلّی احتیاج او از آنها برطرف شد، تا وقتی آنها را نفروخته، لازم نیست خمس آنها را بدهد و پس از فروش چنانچه پول آنها را در مؤونه دیگری صرف نکند، باید خُمس آن را بپردازد. حکم زیورآلات زنانه نیز اگر وقت زینت کردن با آنها بگذرد همین است.
«مسأله 1893» اگر مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی مغازه بپردازد، آن سرقفلی جزء سرمایه است و حکم آن را دارد و کسی که مبلغ سرقفلی را گرفته، اگر تا آخر سال آن را به مصرف مؤونه زندگی نرساند و باقی بماند، باید خُمس آن را بدهد.
«مسأله 1894» اگر از منفعت کسب برای مصرف سال خود آذوقه‌ای بخرد و در آخر سال مقداری از آن زیاد بیاید، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، باید قیمت فعلی آن را حساب کند.
«مسأله 1895» اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.
«مسأله 1896» اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و

پیش از تمام شدن سال منفعتی به دست آورد، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.
«مسأله 1897» اگر پس از آن که منفعتی به دست آورد، مقداری از سرمایه او از بین برود و از باقی‌مانده آن منافعی به دست آورد که از خرج سال او زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد و این مقدار مشمول خُمس نمی‌شود.
«مسأله 1898» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال او از بین برود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از منفعتی که به دست می‌آورد آن چیز را تهیّه کند؛ ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.
«مسأله 1899» کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است، اگر طلب او با مطالبه دریافت شده و مانند نقد محسوب شود، باید در پایان سال خُمس آن را بپردازد؛ ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده باشد یا فعلاً وصول نشود، خُمس آن واجب نیست؛ امّا هنگامی که وصول نمود، باید بلافاصله خُمس آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید.
«مسأله 1900» کاسبی که در طول سال به مردم نسیه داده است، اگر در آخر سال وقت وصول آن رسیده و قابل وصول بوده و مانند نقد باشد، باید خُمس سود آن را پرداخت نماید و چنانچه وقت وصول آن رسیده ولی قابل دریافت نیست، به محض دریافت باید خمس سود آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید و در صورتی که وقت وصول آن در سال بعد باشد، سود آن جزء درآمد سال بعد است.
«مسأله 1901» افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسّسات خصوصی کار می‌کنند و معمولاً اداره، مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می‌کند تا هنگام بازنشستگی به تدریج به آنان پرداخت نماید، پس از بازنشستگی هر مقدار که در هر سال به آنان بدهند، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود و لازم نیست خُمس آن را فوراً پرداخت نمایند.
«مسأله 1902» اگر برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند در آخر سال مقدار قرض خود را از منفعتی که در آن سال به دست آورده، کسر نماید و خمس بقیّه منفعت را بدهد، حتّی اگر قرض خود را در آن سال نپردازد.
«مسأله 1903» اگر برای مخارج خود قرض کند و در آن سال قرض خود را نپردازد و از منفعت آن سال نیز آن را کسر نکند، می‌تواند از منافع سال‌های بعد قرض خود را ادا نماید.
«مسأله 1904» اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، چنانچه از منافع کسب آن قرض را بدهد، در سر سال باید خمس ارزش مال یا ملك در سر سال را بپردازد، ولی اگر مالی که قرض

کرده و چیزی که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.
«مسأله 1905» خمس مال حلال مخلوط به حرام را مانند خمس اموال دیگر می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خُمس که بدهکار است، پول بدهد.
«مسأله 1906» کسی که خُمس بدهکار است، می‌تواند آن را به ذمّه بگیرد و در تمام مال تصرّف کند و به ذمّه گرفتن یعنی این که خود را بدهکار اهل خُمس بداند و تصمیم جدی داشته باشد که خمس را پرداخت نماید؛ ولی برای تأخیر در پرداخت خمس، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.
«مسأله 1907» اگر خمس به مالی تعلّق بگیرد، چنانچه کسی که خُمس بدهکار است با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام آن مال تصرّف نماید.
«مسأله 1908» اگر کسی که با دیگری شریك است خُمس منافع خود را بدهد و شریك او خُمس ندهد، شراکت آنها صحیح است و تصرّف در مال مشترك برای کسی که خمس می‌دهد جایز است.
«مسأله 1909» اگر طفل صغیری سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، لازم نیست خُمس آن پرداخت شود، مگر این که بعد از بلوغ تا یك سال آن را در مخارج خود صرف نکند.
«مسأله 1910» کسانی که تحت تکفّل افرادی هستند که خمس نمی‌پردازند - مانند زن و فرزندان که تحت تکفّل همسر و پدر خویش می‌باشند - و همچنین میهمانی که وارد خانه شخصی می‌شود که یقین دارد اموال وی متعلّق خمس است و مانند آنها، می‌توانند در اموالی که تحت اختیار آنها قرار داده می‌شود، تصرّف کنند و از این جهت تکلیفی متوجّه آنان نیست و پرداخت خمس بر عهده صاحب اموال است.
«مسأله 1911» اگر کسی با پول خمس نداده ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، معامله صحیح است و نیاز به اذن حاکم شرع ندارد و فقط باید خمس آن پول را بدهد؛ ولی چنانچه اصلاً ملتزم به پرداخت خمس نباشد، بلکه تصمیم به عدم پرداخت خمس داشته باشد، در صورتی که معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، ضامن خمس افزایش قیمت ملك نیز می‌باشد.
«مسأله 1912» اگر کسی که چندین سال خمس نداده است، از منافع کسب چیزی را که به آن احتیاج ندارد بخرد و یك سال از کسب آن درآمد بگذرد، باید خُمس آن چیز را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده باشد، چنانچه بداند آنها را با درآمدی که سال بر آن نگذشته خریده، لازم نیست خمس آن‌ها را بدهد و

اگر نداند با درآمدی که سال بر آن گذشته خریده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

2 - معدن

«مسأله 1913» معادن جزء انفال است و اختیار آنها در دست امام معصوم‌علیه السلام است و در زمان غیبت، برای استخراج آنها بنابر احتیاط واجب باید از حاكم شرعی اجازه گرفته شود و استخراج كننده با شرایطی كه گفته خواهد شد، باید خمس آن را بپردازد.
«مسأله 1914» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و سایر معادن چیزی به دست آورد و به مقدار نصاب برسد،استخراج كننده باید خُمس آن را بدهد؛ ولی در مثل معادن نفت، طلا و نقره كه دولت استخراج می‌كند، تعلق خُمس محلّ اشكال است.
«مسأله 1915» نصاب معدن 15 مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی كه از معدن استخراج شده، بعد از كم كردن مخارج، به 15 مثقال (312/70 گرم) طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.
«مسأله 1916» اگر قیمت استفاده‌ای كه از معدن برده به 15 مثقال طلا نرسد، خُمس آن در صورتی لازم است كه از مخارج سالش زیاد بیاید.
«مسأله 1917» گچ، آهك، گِل سرشور و گِل سرخ، بنابر احتیاط واجب از معدن محسوب شده و خُمس دارد.
«مسأله 1918» كسی كه از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خُمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد كه ملك است یا در جایی باشد كه مالك ندارد.
«مسأله 1919» اگر نداند چیزی را كه از معدن استخراج كرده به ارزش 15 مثقال طلا می‌رسد یا نه، بنابر احتیاط واجب، چنانچه به راحتی امكان‌پذیر باشد، باید با وزن كردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم كند.
«مسأله 1920» اگر چند نفر چیزی از معدن استخراج كنند و بعد از كم كردن مخارجی كه برای آن كرده‌اند، سهم هر یك از آنها به ارزش 15 مثقال طلا برسد، باید خُمس آن را بدهد.

3 - گنج

«مسأله 1921» گنج مالى است كه در زمين، درخت، كوه يا ديوار پنهان باشد و كسى آن را پيدا كند و به گونه‌اى باشد كه عرفاً به آن گنج بگويند.
«مسأله 1922» اگر گنج جزء عتايق باشد، از انفال محسوب مى‌شود و براى تصرّف در آن، بنابر احتياط واجب بايد از حاكم شرعى اجازه گرفت. چنانچه گنج، سكّه طلا و نقره باشد، با داشتن شرايطى كه گفته مى‌شود، بايد خمس آن پرداخت شود و اگر طلا و نقره غير مسكوك و يا جواهرات ديگر باشد نيز بنابر احتياط واجب بايد خمس آن را بپردازد و در غير از موارد مذكور، چنانچه مقدار آن به اندازه‌اى باشد كه بتواند بخشى از معيشت او را اداره كند و از مخارج سال وى زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.
«مسأله 1923» اگر انسان در زمينى كه ملك كسى نيست گنجى پيدا كند، با رعايت شرايطى كه در مسأله قبل گفته شد، گنج مال خود او مى‌باشد و متعلّق خمس است.
«مسأله 1924» نصاب گنج اگر نقره باشد 105 مثقال (187/429 گرم) نقره و اگر طلا باشد 15 مثقال (312/70 گرم) طلاست و اگر جواهرات ديگر باشد، چنانچه قيمت آن به 105 مثقال نقره و يا 15 مثقال طلا برسد، بايد خمس آن را بدهد. در تمام اين موارد، نصاب بعد از كم كردن مخارج ملاحظه مى‌شود.
«مسأله 1925» اگر در زمينى كه از ديگرى خريده گنجى پيدا كند كه جزء عتايق نباشد و بداند مالك ندارد و يا مالك آن از آن اعراض كرده است، آن گنج مال خود اوست و چنانچه طلا، نقره و يا جواهرات باشد، بايد خمس آن را بدهد و چنانچه احتمال دهد كه مال يكى از مالكان قبلى است، بايد به مالك قبلى اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نيست، بايد به كسى كه پيش از او مالك زمين بوده اطّلاع دهد و به همين ترتيب به همه كسانى كه پيش از او مالك زمين بوده‌اند خبر دهد و اگر مالك آن معلوم نشود، حكم مجهول المالك را دارد.
«مسأله 1926» اگر در ظرف‌هاى متعددى كه در يك جا دفن شده‌اند، اموالى پيدا كند كه قيمت آنها روى هم به حدّ نصاب برسد، بايد خُمس آنها را بدهد؛ ولى چنانچه در چند جا گنج پيدا كند، اگر عرفاً بيش از يك گنج محسوب شود، خُمس هر كدام از آنها كه قيمت آن به حدّ نصاب برسد، واجب است و گنجى كه قيمت آن به اين مقدار نرسد، حكم درآمد كسب و كار را دارد.

«مسأله 1927» اگر دو یا چند نفر گنجی را پیدا كنند و قیمت سهم هر یك از آنان به حدّ نصاب برسد، باید هر یك خُمس سهم خود را بدهند.
«مسأله 1928» اگر كسی چهارپایی را بخرد و در شكم آن مالی پیدا كند، چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده است، باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر كند و چنانچه متعلق به هیچ یك از آنان نباشد، مال خود اوست و خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و اگر مالی را از شكم ماهی یا حیوانی غیر از چهارپایان كه خریداری كرده، پیدا كند، چنانچه بداند آن مال متعلّق به فروشنده است، باید به او اطّلاع دهد، ولی اگر احتمال دهد كه آن مال از آنِ فروشنده است، لازم نیست به او خبر دهد و مال خود اوست و چنانچه مقدار آن به اندازه‌ای باشد كه بتواند بخشی از معیشت او را اداره كند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

4 - مال حلال مخلوط به حرام

«مسأله 1929» اگر مال حلال با مال حرام به نحوی مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و هیچ کدام از صاحب مال حرام و مقدار آن معلوم نباشد، باید خُمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خُمس، بقیّه مال حلال می‌شود.
«مسأله 1930» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحب آن صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع نیز اجازه بگیرد.
«مسأله 1931» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحب آن را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند مقدار معیّنی مال اوست وشك کند که بیشتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید مقداری را که یقین دارد مال اوست به او بدهد و احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال اوست، به او بدهد؛ ولی چنانچه بداند یکی از دو مال، متعلّق به شخص دیگری است و نتواند رضایت او را جلب نماید، باید نصف هر یك از آن دو مال را به آن شخص بدهد.
«مسأله 1932» اگر خمس، زکات، وقف خاصّ و یا وقف عامّ با مال کسی مخلوط شود، حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است و باید نزد خود و خداوند محاسبه کند و آن را پرداخت نماید.
«مسأله 1933» اگر خُمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خُمس بوده، بنابر احتیاط واجب، آن مقداری را که می‌داند از خُمس بیشتر بوده، با اذن حاکم شرع از طرف صاحب آن به مصرف مشترك خمس و مال مجهول المالك برساند.
«مسأله 1934» اگر خُمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و سپس صاحب آن پیدا شود، لازم نیست چیزی به او بدهد؛ ولی چنانچه مالی را که صاحب آن معلوم نیست، خودش از طرف او صدقه بدهد، اگر بعداً صاحب آن پیدا شد و راضی به آن صدقه نشد، باید مثل یا قیمت آن را به او بدهد؛ اما اگر آن مال را به حاکم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست.
«مسأله 1935» اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید تا حدّ امکان از تمام آنان تحصیل رضایت نماید و

اگر ممکن نگردید، آن مقدار از مال را بین آنان به طور مساوی تقسیم نماید.

5 - جواهری که به واسطه غوّاصی به دست می‌آید

«مسأله 1936» اگر به واسطه غوّاصی (یعنی فرو رفتن در دریا و مانند آن) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری را که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید، بیرون آورند - روییدنی باشد یا معدنی - جزء انفال محسوب می‌شود و تصرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرعی باشد و چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به 18 نخود (456/3 گرم) طلا برسد، باید خُمس آن را بدهند، چه در یك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه - به شرط آن که عرفاً یك استخراج محسوب شود - آنچه بیرون آمده از یك جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند، قیمت سهم هر کدام از آنان که به 18 نخود طلا برسد، باید خُمس سهم خود را بدهد.
«مسأله 1937» اگر بدون فرو رفتن در دریا با وسایلی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خُمس آن را بدهد که این کار شغل او باشد و یا درآمد آن بتواند بخشی از معیشت او را تأمین کند و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر، از مخارج سال او زیاد بیاید.
«مسأله 1938» خُمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون غوّاصی می‌گیرد، در صورتی واجب است که آنها را برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.
«مسأله 1939» اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دست او آید، در صورتی که به حدّ نصاب برسد و قصد کند که آن چیز ملك او باشد، باید خُمس آن را بدهد.
«مسأله 1940» اگر انسان در آب فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکم آن جواهر است، باید خُمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً جواهر را بلعیده باشد، از بابت آنچه از طریق غوّاصی به دست می‌آید، خمس ندارد.
«مسأله 1941» حکم رودخانه‌های بزرگ مانند دجله، فرات و نیل، اگر فرض شود که در آنها نیز مانند دریا جواهر به عمل آید، از لحاظ آنچه که با غوّاصی به دست می‌آید، مانند حکم دریاست.
«مسأله 1942» اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار 18 نخود طلا نیز نرسد، بنابر احتیاط واجب باید خمُس آن را بدهد.

«مسأله 1943» کسی که کسب او غوّاصی یا استخراج معدن است، اگر خُمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سال او زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خُمس آنها را بدهد.

«مسأله 1944» اگر بچّه‌ای معدنی را استخراج کند یا گنجی پیدا کند یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، لازم نیست خمس آن پرداخت شود؛ ولی چنانچه مال حلال او با حرام مخلوط شود، بنابر احتیاط واجب باید پس از بلوغ خودش خمس را بپردازد.

6 - غنيمت

«مسأله 1945» اگر مسلمانان به امر امام معصوم‌علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی را در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام‌علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی را که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خُمس بقیّه آن را بدهند.

7 - زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان می‌خرد

«مسأله 1946» اگر کافر ذِمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خُمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را نیز بدهد اشکال ندارد و نیز اگر خانه و مغازه و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند، باید خُمس زمین آن را بدهد و اگر خانه و مغازه را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود، خُمس زمین واجب نیست و برای دادن این خُمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع نیز که خُمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

«مسأله 1947» اگر کافر ذِمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری نیز بفروشد، خمسی که به خاطر خرید زمین بر او واجب شده بود، ساقط نمی‌شود و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خُمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد.

«مسأله 1948» اگر کافر ذِمّی هنگام خریدن زمین شرط کند که خُمس را ندهد یا شرط کند که فروشنده خُمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خُمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خُمس را از طرف او به صاحبان خُمس بدهد، اشکال ندارد.

«مسأله 1949» اگر مسلمان زمینی را به طریقی غیر از خرید و فروش، ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، دادن خمس بر کافر لازم نیست.

«مسأله 1950» اگر کافر ذِمّی صغیر باشد و ولیّ او زمینی را برای او بخرد، لازم نیست خمس آن را بپردازد.

مصرف خُمس

«مسأله 1951» خُمس را باید دو قسمت کنند: یك قسمت آن سهم سادات است که باید آن را به سیّد فقیر یا سیّد یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و اذن حاکم شرع نیز در آن لازم نیست، ولی بهتر است با اذن او باشد و قسمت دیگر آن سهم امام‌علیه السلام است که به احتیاط واجب باید به اذن مجتهد جامع الشرایط و با نظر دهنده خُمس مصرف شود و یا مجتهد جامع الشرایط از دهنده خُمس وکالت بگیرد؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام‌علیه السلام را به یك نحو مصرف می‌کنند.
«مسأله 1952» اگر کسی سهم امام‌علیه السلام را به دست مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او نرساند یا به مصرفی که او اجازه نداده است برساند، تکلیف از او ساقط نمی‌شود و باید دوباره سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که دارای همه شرایط است یا نماینده او بپردازد و یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برساند، مگر این که پس از مصرف، مرجع تقلید آن مصرف را قبول نماید.
«مسأله 1953» سیّد یتیمی که به او خُمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌توان خُمس داد.
«مسأله 1954» به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط نباید خُمس بدهند.
«مسأله 1955» به سیّدی که عادل نیست می‌توان خُمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نباید خُمس بدهند.
«مسأله 1956» اگر خُمس دادن به سیّدی که معصیت کار است کمك به معصیت او باشد، نمی‌توان به او خُمس داد و به سیّدی نیز که آشکارا معصیت می‌کند و مرتکب گناهانی مثل شراب‌خواری و ترك نماز می‌شود، اگرچه دادن خُمس کمك به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خُمس بدهند.
«مسأله 1957» به صرف این که کسی بگوید: «سیّد هستم»، نمی‌توان به او خُمس داد، ولی اگر در شهر خودش مشهور به سیادت باشد به نحوی که موجب وثوق و اطمینان شود، می‌توان به او خُمس داد.
«مسأله 1958» مرد نمی‌تواند به همسر سیّده خود خمس بدهد که زن آن

را به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر زن مخارجی داشته باشد که به آن محتاج بوده ولی تأمین آن بر شوهر واجب نباشد، جایز است شوهر از بابت سهم سادات به زن تمليك كند تا زن به مصرف آن مخارج برساند.
«مسأله 1959» اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، نمی‌تواند خوراك و پوشاك و ساير نفقات واجب او را از خُمس بدهد، ولی اگر مقداری خُمس ملك او كند كه به مصرف ديگرى غير از آن مخارجى كه بر خُمس دهنده واجب است برساند، مانعى ندارد.
«مسأله 1960» به سيّد فقيرى كه مخارج او بر ديگرى واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سيّد را بدهد، می‌توان خُمس داد.
«مسأله 1961» احتياط واجب آن است كه به يك سيّد فقير، بيشتر از مخارج يك سال او سهم سادات ندهند.
«مسأله 1962» اگر در شهر انسان، سيّد مستحقّى نباشد و احتمال نيز ندهد كه پيدا شود يا نگهدارى خُمس تا پيدا شدن مستحق ممكن نباشد، بايد خُمس را به شهر ديگرى ببرد و به مستحق برساند و احتياط آن است كه مخارج بردن آن را از خُمس برندارد، مگر اين كه حاكم شرعى انتقال خمس به شهر ديگر را از او بخواهد و اگر خُمس از بين برود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى كرده باشد، بايد عوض آن را بدهد و اگر كوتاهى نكرده باشد، چيزى بر او واجب نيست.
«مسأله 1963» هرگاه در شهر خودش مستحقى نباشد ولى احتمال دهد كه پيدا شود، اگرچه نگهدارى خُمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد، می‌تواند خُمس را به شهر ديگرى ببرد و چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى نكند و تلف شود، چيزى بر او واجب نيست؛ ولى نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خُمس بردارد.
«مسأله 1964» اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، باز می‌تواند خُمس را به شهر ديگرى ببرد و به مستحق برساند؛ ولى مخارج بردن آن را بايد خود او بدهد و اگر بردن خمس به آن شهر موجب تأخير زياد در پرداختن آن شده باشد يا اين كه براى انتقال خمس مرجّحى وجود نداشته باشد، در صورتى كه خمس از بين برود، اگرچه در نگهدارى آن كوتاهى نكرده باشد، ضامن است.
«مسأله 1965» اگر با مطالبه حاكم شرع خُمس را به شهر ديگرى ببرد و يا به كسى بدهد كه از طرف حاكم شرع وكيل بوده كه خُمس را بگيرد و از آن شهر به شهر ديگر ببرد و خُمس از بين برود، لازم نيست دوباره خُمس بدهد.
«مسأله 1966» اگر بخواهد خمس را از چيزى غير از خود مال متعلّق خمس بپردازد، بنابر احتياط واجب نمی‌تواند آن را از جنس ديگرى بدهد، بلكه بايد قيمت آن را بدهد.

«مسأله 1967» كسى كه از مستحقِّ خمس، طلبكار است، مى‌تواند طلب خود را بابت خُمس حساب كند.
«مسأله 1968» مستحق نمى‌تواند خُمس را بگيرد و به مالك ببخشد؛ ولى كسى كه مقدار زيادى خُمس بدهكار است و فقير شده و اميد دارا شدن او نيز نمى‌رود و مى‌خواهد مديون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضى شود كه خمس را از او بگيرد و به او ببخشد، اشكال ندارد.

انفال

احکام آنفال

«آنفال» یعنی اموال عمومی که برای اداره جامعه در اختیار امام معصوم‌علیه السلام قرار دارد و در زمان غیبت برای تصرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی (یعنی مجتهد جامع الشرایط) اجازه گرفت.
«مسأله 1969» انفال عبارتند از:
الف - زمین‌های موات و زمین‌هایی که صاحبان آنها از آنها اِعراض و آنها را رها کرده باشند.
ب - کوه‌ها، درّه‌ها، جنگل‌ها و نیزارهای طبیعی.
ج - دریاها و سواحل آنها و رودخانه‌های بزرگ.
د - معادن.
ه - اموال برگزیده و گرانبهایی که متعلّق به شاهان بوده و در جنگ به دست مسلمانان آمده باشند.
و - غنیمت‌هایی که در جنگ‌های بدون اجازه امام معصوم‌علیه السلام به دست آمده باشند.
ز - زمین‌هایی که بدون جنگ و خونریزی از کفّار در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرند.
ح - اموال کسانی که از دنیا می‌روند و وارث ندارند.
ط - گنجی که از عتائق باشد.
و به طور کلّی هر چیزی که عرفاً دارای مالیّت بوده ولی مالك نداشته باشد و منفعت آن متعلّق به عموم مردم باشد، جزء انفال به حساب می‌آید.
تفصیل موارد ذکر شده در کتاب‌های فقهی بیان شده است.
«مسأله 1970»در صورت تحقق دولت عدل اسلامی جامع الشرایط، استخراج معادن و گنج‌ها و استفاده از جنگل‌ها و اموال عمومی، باید با اجازه آن باشد.
«مسأله 1971» انفال یکی از مهمترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسلامی است و حفظ آن از هر گونه تجاوز و آفت و زیان طبیعی و غیر طبیعی، وظیفه همه مردم بخصوص حکومت‌ها می‌باشد؛ بنابراین برای استفاده افراد از آن و یا فروش آن توسّط حکومت‌ها به دیگران - مخصوصاً به اجانب - باید کاملاً مصلحت عموم مردم ملاحظه گردد.

زکات

زکات از واجبات بزرگ الهی است که در قرآن و روایات در کنار نماز و اعتقاد به آخرت قرار گرفته است و هدف از آن تأمین اجتماعی، تعدیل ثروت، تأمین زندگی فقرا، ایجاد تسهیلات و منافع عمومی و دینی و جذب غیر مسلمانان به اسلام است و یقیناً اگر ثروتمندان زکات اموال خویش را بپردازند، فقر از جامعه اسلامی رخت برمی‌بندد. امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید: «همانا خداوند عزّوجلّ در اموال ثروتمندان برای فقرا به اندازه کفایت آنان واجب فرموده است و اگر می‌دانست آن مقدار کفایت نمی‌کند، هر آینه بر آن می‌افزود. آنچه بر سر فقرا آمده است به سبب کاستی الهی نیست، بلکه به علّت منع حقوق آنان از سوی کسانی است که حقوق فقرا را ادا نمی‌کنند و به درستی اگر مردم حقوق مستمندان را ادا می‌کردند، آنان در رفاه زندگی می‌کردند.»(22) با برچیده شدن فقر از جامعه، امنیت اجتماعی نیز حاکم می‌گردد؛ علی‌علیه السلام می‌فرماید: «اموال خویش را با زکات پاسداری کنید.»(23) پرداختن زکات موجب رهایی از عذاب الهی(24) و حافظ جان و مال است و خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «هر آنچه را در راه خداوند انفاق می‌کنید خداوند به شما باز می‌گرداند و او بهترین روزی دهندگان است.»(25) نماز با پرداختن زکات است که به ثمر می‌نشیند چنانکه در روایت آمده است: «آن کسی که نماز به پای‌دارد و زکات نپردازد گویا نماز نخوانده است.»(26)
«مسأله 1972» زکات در نُه چیز واجب است:
اوّل: گندم، دوم: جو، سوم: خرما، چهارم: کشمش، پنجم: طلا، ششم: نقره، هفتم: شتر، هشتم: گاو، نهم: گوسفند و اگر کسی مالك یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعد گفته می‌شود، باید مقداری را که معیّن شده به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده‌اند برساند.

شرایط واجب شدن زکات

«مسأله 1973» زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدارِ نصاب - که بعد گفته می‌شود - برسد و مالك آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرّف کند.
«مسأله 1974» در واجب شدن زکات در گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، سال معتبر است؛ بدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد، در اوّل ماه دوازدهم دیگر نمی‌تواند در آن به گونه‌ای تصرّف کند که مال را از بین ببرد و اگر تصرّف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می‌شود.
«مسأله 1975» اگر مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در بین سال بالغ شود، اوّل سال او برای تعلّق زکات، از تاریخ بلوغ او حساب می‌شود.
«مسأله 1976» زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که به آن انگور گفته شود و هنگامی که خرما قدری خشك شد که به آن «تَمْرْ» بگویند، زکات آن واجب می‌شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، هنگام خرمن شدن و جدا کردن کاه از آنها و در خرما و کشمش، هنگامی است که وقت چیدن آنها رسیده باشد.
«مسأله 1977» اگر هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.
«مسأله 1978» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، چنانچه دیوانگی او به قدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، زکات بر او واجب است.
«مسأله 1979» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی‌هوش شود و یا هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بی‌هوش باشد، زکات از او ساقط نمی‌شود.
«مسأله 1980» اگر گاو، گوسفند، شتر، طلا یا نقره در بین سال از انسان غصب شود و نتواند در آن تصرّف کند، سال به هم می‌خورد و از وقتی که بتواند در آن تصرّف کند، دوباره سال شروع می‌شود و نیز اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را از انسان غصب کنند و هنگامی که زکات آن واجب می‌شود در دست غصب کننده باشد، هنگامی که به صاحب آن برمی‌گردد، زکات ندارد.

«مسأله 1981» اگر چیزی مانند طلا و نقره را که در وجوب زکات آن، سال معتبر است، قرض کند و یك سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست و اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را قرض کند و در وقت وجوب زکات در ملك قرض کننده باشد، زکات آن بر وی واجب است و بر قرض‌دهنده چیزی واجب نیست.

زكات گندم، جو، خرما و كشمش

«مسأله 1982» زكات گندم، جو، خرما و كشمش وقتى واجب مى‌شود كه به مقدار نصاب برسد و نصاب آنها «45 مثقال كمتر از 288 منِ تبريز» است كه تقريباً معادل «864 كيلوگرم» مى‌شود.
«مسأله 1983» اگر گندم، جو، غوره و خرما را پيش از زمان واجب شدن زكات مصرف كنند، اگرچه به قدرى باشند كه چنانچه باقى مى‌ماندند، خشك شده آنها به اندازه نصاب مى‌رسيد، زكات آنها واجب نيست.
«مسأله 1984» اگر بعد از وجوب زكات و پيش از دادن آن، خود او و زن و فرزندانش از انگور، خرما، جو يا گندم متعلّق زكات بخورند يا مثلاً بدون قصد زكات، آن را به فقير بدهد، بايد زكات مقدارى را كه مصرف شده بپردازد.
«مسأله 1985» اگر بعد از آن كه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، مالك آن بميرد، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند؛ ولى اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب برسد، بايد زكات سهم خود را بدهد.
«مسأله 1986» كسى كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع‌آورى زكات است، هنگام خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و هنگامى كه وقت چيدن خرما و كشمش رسيد، مى‌تواند زكات را مطالبه كند و اگر مالك ندهد و چيزى كه زكات آن واجب شده از بين برود، بايد عوض آن را بدهد.
«مسأله 1987» اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو، زكات آنها واجب شود، بايد زكات آنها را بدهد.
«مسأله 1988» اگر بعد از آن كه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد.
«مسأله 1989» اگر شخصى گندم، جو، خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكات آن را داده يا شك كند كه فروشنده زكات آن را داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست و اگر بداند كه زكات آن را نداده، معامله صحيح است و احتياج به اجازه حاكم شرع ندارد، خصوصاً اگر بداند كه فروشنده به هنگام فروش، پرداخت زكات آن را از مال ديگر خود به عهده گرفته است؛ ولى چنانچه بعداً بفهمد كه فروشنده زكات را پرداخت نكرده است، بر او واجب است كه زكات را بپردازد و مى‌تواند پس از آن به فروشنده مراجعه كرده و آن را از وى مطالبه كند.
«مسأله 1990» اگر وزن گندم، جو، خرما و كشمش، هنگامى كه تازه است به حدّ نصاب برسد اما بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود،

زكات آن واجب نيست.
«مسأله 1991» خرمايى كه تازه آن را مى‌خورند، چنانچه به اندازه‌اى باشد كه خشك شده آن به حدّ نصاب برسد، زكات آن واجب است.
«مسأله 1992» گندم، جو، خرما و كشمشى كه زكات آنها را داده، اگر چند سال نيز نزد او بماند، زكات ندارد.
«مسأله 1993» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران و يا مستقيماً از آب نهر يا رودخانه يا رطوبت زمين آبيارى شود، زكات آن «يك دهم» محصول است و اگر با دلو يا پمپ و مانند آن آبيارى شود، زكات آن «يك بيستم» محصول است.
«مسأله 1994» اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبيارى شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه به گونه‌اى باشد كه بگويند آبيارى با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن «يك بيستم» است و اگر بگويند آبيارى با آب نهر و باران غلبه داشته، زكات آن «يك دهم» است؛ بلكه اگر نگويند آب باران و نهر غلبه داشته ولى آبيارى با آب باران و نهر بيشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتياط مستحب زكات آن «يك دهم» است.
«مسأله 1995» اگر شك كند كه آبيارى با آب باران شده يا با دلو و يا در زراعتى كه با هر دو آبيارى شده، شك كند كه غلبه با آب باران بوده يا با آب دلو، «يك بيستم» بر او واجب مى‌شود، اگرچه احتياط مستحب اين است كه «يك دهم» بدهد.
«مسأله 1996» اگر گندم، جو، خرما و انگور با آب باران و نهر آبيارى شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولى با آب دلو نيز آبيارى شود و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند، زكات آن «يك دهم» است و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولى با آب نهر و باران نيز آبيارى شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند، زكات آن «يك بيستم» است.
«مسأله 1997» اگر زراعتى را با دلو و مانند آن آبيارى كنند و در زمينى كه كنار آن است زراعتى كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد و محتاج به آبيارى نشود، زكات زراعتى كه با دلو آبيارى شده، «يك بيستم» و زكات زراعتى كه كنار آن است، بنابر احتياط واجب «يك دهم» مى‌باشد.
«مسأله 1998» مخارجى را كه براى گندم، جو، خرما و انگور كرده است، مى‌تواند از محصول كسر كند و چنانچه پس از كسر مخارج، باقى‌مانده به حدّ نصاب برسد، زكات واجب است.
«مسأله 1999» اگر بذرى كه به مصرف زراعت رسانده از آن خود او باشد، مى‌تواند به مقدار وزن آن از محصول كسر نمايد و اگر خريده باشد، مى‌تواند قيمتى را كه براى خريد پرداخت نموده، جزء مخارج حساب كند.

«مسأله 2000» اگر وسایل زراعت ملك خود او باشد، می‌تواند كرایه آن‌ها را از مخارج حساب كند، به شرط این كه اگر از آن‌ها در آن زراعت استفاده نمی‌كرد، می‌توانست آن‌ها را كرایه بدهد و در غیر این صورت نمی‌تواند كرایه آن‌ها را از مخارج حساب نماید؛ ولی چنانچه به واسطه زراعت مستهلك شده باشند، می‌تواند هزینه استهلاك آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید.
«مسأله 2001» اگر در زمینی كه ملك خود اوست، زراعت كند، می‌تواند اجاره آن را جزء مخارج حساب كند به شرط این كه اگر در آن زراعت نمی‌كرد، می‌توانست آن را اجاره بدهد.
«مسأله 2002» اگر صاحب زراعت و یا عیال وی مانند همسر و فرزندان در زراعت كار كنند، می‌تواند اجرت كار آنان را جزء مخارج حساب كند، حتی اگر دستمزدی به آنان نپرداخته باشد، به شرط این كه اگر در آن زراعت كار نمی‌كردند، می‌توانستند با دریافت اجرت در محلّ دیگری به كار مشغول شوند.
«مسأله 2003» اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی كه برای آن داده، جزء مخارج حساب می‌شود.
«مسأله 2004» اگر زمینی را بخرد و در آن زمین، گندم یا جو بكارد، پولی كه برای خرید زمین داده، جزء مخارج حساب نمی‌شود، اما می‌تواند اجاره آن را به همان ترتیبی كه گفته شد، جزء مخارج حساب نماید؛ ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را كه برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از محصول كم كند؛ اما باید قیمت كاهی را كه از آن به دست می‌آید، از پولی كه برای خرید زراعت داده كسر نماید، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت كاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.
«مسأله 2005» اگر وسایل و لوازمی را كه برای كشاورزی نیاز دارد، بخرد و به سبب زراعت، آن‌ها به كلّی از بین بروند، می‌تواند قیمت آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید و اگر از بین نروند، نمی‌تواند قیمت آن‌ها را از مخارج حساب نماید، ولی همان گونه كه گفته شد، می‌تواند كرایه آن‌ها را جزء مخارج زراعت به حساب آورد.
«مسأله 2006» اگر در یك زمین، جو، گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا كه زكات آن واجب نیست بكارد، خرج‌هایی كه برای هر كدام از آنها كرده فقط برای همان حساب می‌شود؛ ولی اگر برای هر دو، مخارجی كرده باشد، باید مخارج را به نسبت هر یك تقسیم نماید.
«مسأله 2007» اگر برای سال اوّل عملی مانند شخم زدن انجام دهد، اگرچه برای سال‌های بعد نیز فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال

اوّل کسر کند؛ ولی اگر مثلاً عمل شخم زدن را برای این که چند سال مفید باشد انجام دهد، باید مخارج آنها را بین همان چند سال تقسیم نماید.
«مسأله 2008» اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یك سال حساب شوند، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را هنگامی که می‌رسد بدهد و زکات بقیّه را هر وقت به دست آمد ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، چنانچه نداند که مجموع محصول به حد نصاب می‌رسد یا نه، صبر می‌کند تا بقیّه آن برسد؛ پس اگر همه زراعت‌ها روی هم به مقدار نصاب شوند، زکات آنها واجب است و اگر همه آنها به مقدار نصاب نرسند، زکات آنها واجب نیست و همچنین اگر بداند که مجموع محصول به حد نصاب خواهد رسید و اطمینان داشته باشد که محصول اوّل به واسطه غصب یا آفت و مانند آن از بین نخواهد رفت و یا به فروش نرسیده و یا خورده نخواهد شد، می‌تواند تا رسیدن بقیّه محصول، پرداخت زکات را به تأخیر بیندازد.
«مسأله 2009» اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه بدهد، حکم آن مانند مسأله قبل است که ذکر شد.
«مسأله 2010» اگر مقداری خرما یا انگور تازه داشته باشد که خشك شده آن به اندازه نصاب شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به اندازه‌ای به مستحق بدهد که اگر خشك شود، به اندازه زکاتی می‌شود که بر او واجب خواهد شد، اشکال ندارد.
«مسأله 2011» زکات گندم، جو، کشمش و خرما را یا باید از خود محصولی که زکات به آن تعلّق گرفته بدهند ویا به جای آن پول بپردازند و دادن چیزی غیر از پول به عنوان قیمت زکات، خالی از اشکال نیست.
«مسأله 2012» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و مالی داشته باشد که زکات آن در حال زنده بودن او واجب شده بوده، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند و بعد قرض او را ادا نمایند.
«مسأله 2013» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و گندم، جو، خرما یا انگور داشته باشد که هنوز زکات آن واجب نشده و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، چنانچه سهم هر یك از ورثه به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مجموع مال میّت فقط به اندازه بدهی او و یا کمتر از آن باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میّت بیشتر از بدهی او باشد، باید بدهی او را نسبت به جمیع مال محاسبه کنند و نسبت آن با مال هر چه باشد به همان اندازه از اجناسی که مورد زکات است کسر کنند، سپس سهم هر یك از ورثه از مال زکوی به

اندازه نصاب برسد، زکات بر او واجب می‌شود.

«مسأله 2014» اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده، خوب و بد داشته باشد، باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا و نقره
«مسأله 2015» طلا دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن «بیست مثقال» شرعی است؛ پس وقتی طلا به «بیست مثقال» شرعی که «پانزده مثقال» معمولی است (معادل 312/70 گرم) برسد، اگر شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «يك چهلم» آن را (معادل 757/1 گرم) بابت زکات بدهد؛ اما اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.
نصاب دوم طلا «چهار مثقال» شرعی است که «سه مثقال» معمولی می‌شود (معادل 062/14 گرم)، یعنی اگر «سه مثقال» به «پانزده مثقال» اضافه شود باید زکات تمام «هیجده مثقال» (معادل 374/84 گرم) را از قرار «يك چهلم» بدهد (یعنی 109/2 گرم) و اگر کمتر از «سه مثقال» معمولی اضافه شود، فقط باید زکات «پانزده مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر ضرایب عدد سه (مثل سه، شش، نُه، دوازده و...) به پانزده مثقال اضافه شود، باید يك چهلم تمام آن به عنوان زکات پرداخت شود؛ ولی اگر غیر از ضرایب عدد سه به پانزده مثقال اضافه شود، فقط مقداری که ضریب عدد سه می‌باشد، در محاسبه زکات به پانزده مثقال اضافه می‌گردد و باقی مانده آن که کمتر از سه مثقال است، مشمول زکات نمی‌گردد؛ مثلاً در 5/35 مثقال طلا، فقط 33 مثقال آن مشمول زکات است و باید يك چهلم آن به عنوان زکات پرداخت گردد و ما بقی آن (5/2 مثقال) زکات ندارد.
«مسأله 2016» نقره دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن «105 مثقال» معمولی (معادل 187/492 گرم) است و اگر نقره به «105 مثقال» برسد و شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «يك چهلم» آن (معادل 304/12 گرم) را بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.
نصاب دوم نقره «21 مثقال» (معادل 437/98 گرم) است، یعنی اگر «21 مثقال» به «105 مثقال» اضافه شود، باید زکات تمام «126 مثقال» (معادل 625/590 گرم) را بدهد و اگر کمتر از «21 مثقال» اضافه شود، فقط باید زکات «105 مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی به ازاء هر «21 مثقال» که به نصاب اوّل اضافه می‌شود، باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از «21 مثقال» است، زکات ندارد. بنابر

این اگر انسان یك چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است؛ مثلاً کسی که «110 مثقال» نقره دارد، اگر یك چهلم آن را بدهد، زکات «105 مثقال» آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «5 مثقال» آن داده که واجب نبوده است.

احكام زكات طلا و نقره

«مسأله 2017» كسى كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگرچه زكات آن را داده باشد، تا وقتى از نصاب اوّل كم نشده، همه ساله بايد زكات آن را بدهد.
«مسأله 2018» زكات طلا و نقره در صورتى واجب مى‌شود كه آن را سكّه زده باشند و معامله با آن رايج باشد و اگر نقش سكّه آن هم از بين رفته باشد، بايد زكات آن را بدهند.
«مسأله 2019» طلا و نقره سكّه‌دارى كه زنها براى زينت به كار مى‌برند، زكات ندارد، اگرچه رايج باشد.
«مسأله 2020» كسى كه طلا و نقره دارد، اگر هيچ كدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد، مثلاً «104 مثقال» نقره و «14 مثقال» طلا داشته باشد، زكات بر او واجب نيست.
«مسأله 2021» همان طور كه سابقاً گفته شد، در واجب شدن زكات طلا و نقره سال معتبر است، بدين ترتيب كه اگر انسان يازده ماه مالك طلا و نقره باشد، در اول ماه دوازدهم ديگر نمى‌تواند در آن به گونه‌اى تصرف كند كه مال را از بين ببرد و اگر تصرف كند، ضامن است و چنانچه تا پايان ماه دوازدهم بقيه شرايط موجود باشد، پرداخت زكات واجب مى‌شود.
«مسأله 2022» اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره‌اى را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را ذوب كند، زكات بر او واجب نيست؛ ولى اگر براى فرار از پرداختن زكات اين كارها را بكند، احتياط مستحب آن است كه زكات را بدهد.
«مسأله 2023» اگر در ماه دوازدهم طلا و نقره را ذوب كند، بايد زكات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه ذوب كردن، وزن يا قيمت آنها كم شود، بايد زكاتى را كه پيش از ذوب كردن بر او واجب بوده، بدهد.
«مسأله 2024» اگر طلا و نقره‌اى كه دارد خوب و بد داشته باشد، مى‌تواند زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ ولى بهتر است زكات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد و احتياط واجب آن است كه زكات همه آنها را از طلا و نقره بد ندهد.
«مسأله 2025» طلا و نقره‌اى كه بيشتر از اندازه معمول با فلز ديگر مخلوط است، اگر مقدار ناخالصى آن به حدّى باشد كه به آن سكّه طلا يا نقره نگويند، تعلّق زكات به آن محلّ اشكال است و اگر ناخالصى آن به اين مقدار نباشد، چنانچه خالص آن به اندازه نصاب كه مقدار آن گفته شد برسد، انسان بايد زكات آن را بدهد و چنانچه شك دارد كه خالص آن به

اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست.
«مسأله 2026» اگر با طلا و نقره‌ای که دارد، به مقدار معمول، فلز دیگری مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد؛ ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زكات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله 2027» تعلّق زكات به شتر، گاو و گوسفند، غیر از شرطهایی كه گفته شد، مشروط بر این است كه در تمام سال از علف بیابان بچرد؛ پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علفِ چیده شده، یا از زراعتی كه مِلك مالك یا مِلك كس دیگری است بچرد، زكات ندارد؛ ولی اگر در تمام سال یك روز یا دو روز از علف مالك بخورد، بنابر احتیاط زكات آن واجب می‌باشد.

«مسأله 2028» اگر انسان برای شتر، گاو و گوسفند خود، چراگاهی را كه كسی نكاشته بخرد یا اجاره كند یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زكات را بدهد.

ِ صاب شتر

«مسأله 2029» شتر دوازده نصاب دارد:
اوّل: «پنج شتر» و زكات آن يك گوسفند است و تا شترها به اين تعداد نرسند زكات ندارند.
دوم: «ده شتر» و زكات آن دو گوسفند است.
سوم: «پانزده شتر» و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم: «بيست شتر» و زكات آن چهار گوسفند است.
پنجم: «بيست و پنج شتر» و زكات آن پنج گوسفند است.
ششم: «بيست و شش شتر» و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم: «سى و شش شتر» و زكات آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم: «چهل و شش شتر» و زكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم: «شصت و يك شتر» و زكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم: «هفتاد و شش شتر» و زكات آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشند.
يازدهم: «نود و يك شتر» و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشند.
دوازدهم: «صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است» كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و براى هر چهل تا يك شتر بدهد كه داخل سال سوم شده باشد؛ يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و براى هر پنجاه تا يك شتر بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند؛ ولى در هر صورت بايد به گونه‌اى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى مى‌ماند، از نُه تا بيشتر نباشد؛ مثلاً اگر دويست و هفتاد و دو شتر داشته باشد، بايد براى صد و پنجاه عدد از آن (سه تا پنجاه تا) سه عدد شتر كه وارد سال چهارم شده و براى صد و بيست عدد از آن (سه تا چهل تا) سه عدد شتر كه وارد سال سوم شده بدهد و دو عدد باقى مانده مشمول زكات نمى‌باشد و نمى‌تواند در اين فرض براى دويست و چهل تاى آن (شش تا چهل تا) و يا براى دويست و پنجاه تاى آن (پنج تا پنجاه تا) زكات پرداخت كند و بقيّه آن را در پرداخت زكات محاسبه نكند و در تمام موارد شتر يا شترانى كه بايد براى زكات پرداخت كند بايد مادّه باشند.

«مسأله 2030» زكات ما بين دو نصاب واجب نيست؛ پس اگر شماره شترهایی كه دارد از نصاب اوّل كه پنج عدد است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده عدد است نرسيده، فقط بايد زكات پنج عدد آن را بدهد و همچنين است در نصاب‌های بعد.

نِصاب گاو

«مسأله 2031» گاو دو نصاب دارد:
اوّل: «سی رأس» است که اگر شرایط دیگر وجود داشته باشد؛ زکات آن يك گوساله است که داخل سال دوم شده باشد و بنابر احتیاط واجب باید نر باشد.
دوم: «چهل رأس» و زکات آن يك گوساله ماده است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نُه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت رأس نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رأس رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند بدهد و همچنین هرچه بالا رود باید «سی تا سی تا» یا «چهل تا چهل تا» یا با «سی و چهل» حساب نماید و زکات آنها را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید به گونه‌ای حساب کند که چیزی باقی نماند یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب «سی و چهل» حساب کند و برای سی رأس آن زکات سی رأس و برای چهل رأس آن زکاتِ چهل رأس را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده رأس گاو، زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

«مسأله 2032» گوسفند پنج نصاب دارد:
اوّل: «چهل رأس» و زكات آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل رأس نرسد زكات ندارد.
دوم: «صد و بيست و يك رأس» و زكات آن دو گوسفند است.
سوم: «دويست و يك رأس» و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم: «سيصد و يك رأس» و زكات آن چهار گوسفند است.
پنجم: «چهار صد رأس يا بيشتر»، كه بايد آنها را «صد تا صد تا» حساب كند و براى هر صد رأس آنها يك گوسفند بدهد و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند، پول بدهد كافى است و احتياط واجب آن است كه غير از پول چيز ديگرى به قصد قيمت داده نشود.
«مسأله 2033» زكات ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اوّل كه چهل است بيشتر باشد، تا به نصاب دوم كه صد و بيست يك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل رأس آن را بدهد و زيادى آن زكات ندارد و همچنين است در نصاب‌هاى بعد.

احکام زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله 2034» زکات شتر، گاو و گوسفندهایی که به مقدار نصاب برسند واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.
«مسأله 2035» در زکات، گاو و گاومیش يك جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی يك جنس است و همچنین بز و میش و شیشك در زکات با هم فرق ندارند.
«مسأله 2036» اگر گوسفند را برای زکات بدهد، احتیاط آن است که حدّاقل داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاط آن است که داخل سال سوم شده باشد، هرچند اگر گوسفند هفت ماه و بز يك سالش تمام شده باشد، کافی است.
«مسأله 2037» هرگاه تمام نصاب از جنس نر باشد، زکات آن را می‌تواند از جنس ماده بدهد و بر عکس؛ همچنین اگر تمام آن گوسفند باشد، می‌تواند بز را به عنوان زکات آن بدهد و بر عکس؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر مثلاً گوسفندان خوبی دارد که باید زکات آنها را بدهد و می‌خواهد زکات آنهارا از جنس بز بپردازد، بزی که به عنوان زکات می‌دهد، بز خوبی باشد و بز کمتر از آن را ندهد. این مسأله در اصناف مختلف شتر و گاو نیز جاری است.
«مسأله 2038» اگر چند نفر با هم شريك باشند، هر کدام که سهمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست.
«مسأله 2039» اگر يك نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.
«مسأله 2040» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد بیمار ومعیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.
«مسأله 2041» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را از بیمار یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها بیمار و برخی سالم و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان را بدهد.
«مسأله 2042» اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند یا نصابی را که دارد با مقدار

نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زكات بر او واجب نیست.
«مسأله 2043» كسی كه باید زكات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب كم نشده، همه ساله باید زكات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل كمتر شوند، زكات بر او واجب نیست؛ مثلاً كسی كه چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زكات آنها را بدهد، تا وقتی كه گوسفندهای او از چهل كم نشده، همه ساله باید یك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی دوباره به چهل نرسیده، زكات بر او واجب نیست.

مصرف زكات

«مسأله 2044» انسان می‌تواند زكات را در هشت مورد مصرف كند:
اوّل: فقير و آن كسی است كه مخارج سال خود و افراد تحت تكفّلش را ندارد و كسی كه صنعت، ملك يا سرمايه‌ای دارد كه می‌تواند از منافع سرمايه، مخارج سال خود را به دست آورد، فقير نيست.
دوم: مسكين و آن كسی است كه زندگی را سخت‌تر از فقير می‌گذراند.
سوم: كسی كه از طرف امامعليه السلام يا نايب امام مأمور است كه زكات را جمع آوری و نگهداری نمايد و به حساب آن رسيدگی كند و آن را به امامعليه السلام يا نايب امام يا مصرف فقرا برساند.
چهارم: كافرهايی كه اگر زكات به آنان بدهند، به دين اسلام مايل می‌شوند يا در جنگ و دفاع به مسلمانان كمك می‌كنند.
پنجم: خريداری بردگان و آزاد كردن آنان.
ششم: بدهكاری كه نمی‌تواند قرض خود را بدهد؛ به شرط آن كه قرض در معصيت مصرف نشده باشد.
هفتم: سبيل اللّه؛ يعنی كاری مانند ساختن مسجد كه منفعت عمومی دينی دارد يا مثل ساختن پل و اصلاح راه كه نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام و مسلمين نفع داشته باشد، به هر نحو كه باشد.
هشتم: ابن السّبيل، يعنی مسافری كه در سفر درمانده شده است، اگرچه در وطن خود غنی باشد.
احكام اين موارد در مسائل آينده گفته می‌شود.
«مسأله 2045» بنابر احتياط واجب، شخص زكات دهنده در صورتی كه زكات طلا را می‌پردازد، نبايد كمتر از نيم دينار (757/1 گرم) طلا يا قيمت آن را و در صورتی كه زكات نقره را می‌پردازد، نبايد كمتر از پنج درهم (304/12 گرم) نقره يا قيمت آن را به يك فقير بدهد.
«مسأله 2046» احتياط واجب آن است كه فقير و مسكين اگر زكات را می‌گيرد تا به مصرف برساند، بيشتر از مخارج سال خود و افراد تحت تكفّلش را از زكات نگيرد؛ ولی اگر زكات را می‌گيرد تا با آن كسب و كاری برای خود ايجاد كند و از گرفتن زكات بی‌نياز شود، گرفتن بيشتر از مخارج يك سالش نيز جايز است.
«مسأله 2047» كسی كه مخارج سالش را دارد، اگر مقداری از آن را مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمی‌تواند زكات بگيرد.
«مسأله 2048» صنعتگر يا مالك يا تاجری كه درآمد او از مخارج سالش

کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملك یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.
«مسأله 2049» فقیری که خرج سال خود و زن و فرزندانش را ندارد، اگر خانه‌ای داشته باشد که ملك او بوده و در آن نشسته باشد یا وسیله سواری داشته باشد، چنانچه به آنها احتیاج داشته باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید. البته چنانچه نشستن در خانه اجاره‌ای بر خلاف شأن او نبوده و برای وی دشوار نیز نباشد، برای تهیّه خانه از پول زکات، باید به اجاره کردن بسنده کند و نمی‌تواند از پول زکات خانه بخرد.
«مسأله 2050» فقیری که یاد گرفتن پیشه یا صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند زکات بگیرد؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن حرفه و صنعت است، می‌تواند زکات بگیرد.
«مسأله 2051» به کسی که قبلاً فقیر بوده ومی‌گوید: «فقیرم»، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.
«مسأله 2052» کسی که می‌گوید: «فقیرم» و قبلاً فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حال او وثوق و اطمینان پیدا شود که فقیر است، می‌شود به او زکات داد.
«مسأله 2053» کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2054» اگر فقیر بدهکار بمیرد و اموال کافی برای پرداخت بدهکاری خود نداشته باشد و یا این که طلبکار نتواند طلب خود را از او وصول نماید - مانند این که ورثه طلب او را نپردازند - طلبکار می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2055» چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به نحوی که دروغ نشود به اسم هدیه به او بدهد، ولی باید قصد زکات نماید؛ البته چنانچه اطمینان داشته باشد که فقیر به هیچ عنوان راضی به گرفتن زکات نیست، نمی‌تواند به او زکات بدهد.
«مسأله 2056» اگر به گمان این که کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده و یا به خاطر ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده، باقی باشد و زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، می‌تواند آن را از او پس بگیرد و اگر زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد، باید آن را از او پس بگیرد و به مستحق برساند و چنانچه چیزی که به او داده، تلف

شده باشد، ولی گیرنده در هنگام دریافت می‌دانسته که زکات است، می‌تواند عوض آن را از گیرنده پس بگیرد و در صورتی که نتواند عوض آن را پس بگیرد و یا این که گیرنده در هنگام دریافت نمی‌دانسته که آن چیز زکات است و یا این که عین چیزی که پرداخته باقی باشد، ولی نتواند آن را پس بگیرد، چنانچه زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد و در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد و با حجّت شرعی زکات را به وی پرداخته باشد، لازم نیست دوباره آن را بپردازد؛ ولی اگر در تشخیص مستحق کوتاهی کرده باشد و یا این که زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، باید دوباره زکات بدهد. البته اگر برای دادن زکات به آن شخص از مجتهد جامع الشرایط اذن گرفته باشد، در هیچ صورتی لازم نیست زکات را دوباره بدهد.
«مسأله 2057» کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد - اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد - می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت صرف نکرده باشد، مگر آن که از آن معصیت توبه کرده باشد.
«مسأله 2058» اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد و بعد بفهمد او قرض را در معصیت مصرف کرده و از آن معصیت توبه نکرده، چنانچه به عنوان ادای قرض داده باشد، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت و اگر آن بدهکار فقیر باشد و زکات را به عنوان فقیر داده باشد، می‌توان به عنوان زکات حساب کرد.
«مسأله 2059» اگر کسی که بدهکار است، نتواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2060» مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند - اگرچه در وطن خود فقیر نباشد - می‌تواند زکات بگیرد و اگر بتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، بخشی از مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که با آن بقیه مخارج خود تا مقصد را بتواند تأمین کند، می‌تواند زکات بگیرد.
«مسأله 2061» مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطن خود رسید، اگر از زکات چیزی زیاد آمده باشد، باید آن را به صاحب مال یا نایب او یا حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

«مسأله 2062» کسی که زکات می‌گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر به گمان این که کسی شیعه دوازده امامی است به او زکات بدهد و بعد معلوم شود شیعه نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت و در صورتی که مصلحت دینی اقتضا کند، از بابت سهم فی سبیل اللّٰه می‌تواند به غیر شیعه دوازده امامی هم زکات بدهد.
«مسأله 2063» اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد به قصد این که آنچه را می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.
«مسأله 2064» انسان می‌تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید هنگامی که زکات به مصرف آنان می‌رسد، نیّت زکات کنند و لازم نیست زکات حتماً به ولیّ طفل داده شود.
«مسأله 2065» به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد؛ ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود زکات داد.
«مسأله 2066» بنابر احتیاط واجب به کسی که آشکارا مرتکب معصیت کبیره مانند ترك نماز و یا شرابخواری می‌شود، نمی‌توان زکات داد، هرچند زکات را در معصیت مصرف نکند.
«مسأله 2067» انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، مخارج آنها بر او واجب است از زکات بدهد؛ ولی دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.
«مسأله 2068» اگر شخصی نتواند نفقه کسانی را که نفقه آنان بر وی واجب است بدهد و یا کمتر از حدّ مورد نیاز آنان را بتواند بدهد، چنانچه زکات بر وی واجب شود و آنان نیز از مستحقین زکات باشند، می‌تواند نفقه آنان یا کسری آن را از زکات مال خود بپردازد.
«مسأله 2069» به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود برای ادای بدهی زکات داد؛ ولی اگر کسی که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خودش قرض کرده باشد، انسان نمی‌تواند بدهی او را از زکات خود بدهد.
«مسأله 2070» اگر انسان به فرزند خود زکات بدهد که خرج زن و خدمتگزار خود نماید، اشکال ندارد.
«مسأله 2071» پدر نمی‌تواند برای آن مقدار از مخارج تحصیل فرزند که بر وی واجب است، از زکات مالش به او بپردازد؛ ولی برای مخارج تحصیل زاید بر آن مقدار، چنانچه فرزند احتیاج به تحصیل داشته باشد، می‌تواند به

وی از زکات مالش بدهد؛ بلکه در صورتی که تحصیل فرزند دارای منفعت عمومی برای مسلمین باشد - هرچند فرزند خود احتیاج به تحصیل نداشته باشد و یا این که مخارج تحصیل را داشته باشد - می‌تواند مخارج تحصیل زاید بر مقداری را که بر خودش پرداخت آن واجب است، از زکات و به عنوان سهم سبیل اللّٰه به او بپردازد.
«مسأله 2072» اگر مخارج ازدواج پسر بر پدر واجب باشد، پدر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بدهد و همچنین اگر مخارج ازدواج پدر بر پسر واجب باشد، پسر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بپردازد و در غیر این صورت پرداخت مخارج ازدواج از زکات جایز است.
«مسأله 2073» به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد یا اگر خرجی نمی‌دهد، زن می‌تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد.
«مسأله 2074» به کسانی که نفقه آنان بر شخص دیگری واجب است، اگر فقیر باشند می‌توان زکات داد، هرچند کسی که نفقه آنها بر او واجب است، خرجی آنها را بدهد؛ ولی به زنی که همسرش نفقه او را می‌پردازد، هرچند فقیر باشد، نمی‌توان زکات داد.
«مسأله 2075» زنی که به عقد نکاح موقت درآمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارج زن بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور به دادن خرجی کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد.
«مسأله 2076» زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.
«مسأله 2077» سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد به عنوان سهم فقرا زکات بگیرد، بلکه احتیاط واجب این است که به عنوان دیگر نیز از غیر سیّد زکات نگیرد؛ اما اگر خمس و سایر وجوه شرعی کفایت مخارج او را نکند و ناچار از گرفتن زکات باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش به آن احتیاج دارد، از وی زکات بگیرد.
«مسأله 2078»ملاك برای «سیّد بودن»، نسبت داشتن با «هاشم بن عبد مناف» جدّ دوم گرامی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم از ناحیه پدر می‌باشد؛ پس کسی که فقط مادرش سیّد است می‌تواند از زکات غیر سیّد استفاده کند.
«مسأله 2079» غیر سیّد نمی‌تواند به کسی که نمی‌داند سیّد است یا نه، زکات بدهد.
«مسأله 2080» زکات مستحب یا صدقات مستحب دیگر را می‌توان به

سیّد داد، هرچند خلاف احتیاط است؛ ولی بنابر احتیاط واجب غیر سیّد نمی‌تواند کفّاره و صدقه واجب خود را به سیّد بدهد.

نیّت زکات

«مسأله 2081» انسان باید زکات رابه قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و در نیّت و لو اجمالاً معیّن کند که آنچه که می‌دهد زکات است، بلکه بنابر احتیاط واجب معیّن کند آنچه که می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره؛ ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معیّن کند چیزی را که می‌دهد، زکات گندم است یا زکات جو.
«مسأله 2082» کسی که زکات چند نوع مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود، مثلاً کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر یك گوسفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام از آنها نباشد، در صورتی که نیّتش این باشد که زکات مالش را می‌دهد، به همه آنها قسمت می‌شود؛ ولی اگر نیّتش این باشد که زکات یکی از دو مال را می‌دهد و هیچ کدام از آنها را در قصد خود تعیین نکند، آنچه پرداخته زکات محسوب نمی‌شود.
«مسأله 2083» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید در وقت دادن مال به وکیل، نیّت زکات کند.
«مسأله 2084» اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

«مسأله 2085» پس از رسیدن وقت وجوب پرداخت زکات، انسان باید زکات را به فقیر بدهد و یا آن را از مال خود جدا کند و بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد، دسترسی داشته باشد، احتیاط واجب آن است که پرداختن زکات را تأخیر نیندازد، اما بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او - هرچند تا چند ماه - نگهدارد.

«مسأله 2086» کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و زکات از بین برود، باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله 2087» کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و از بین برود، چنانچه در دادن زکات، به قدری تأخیر نکرده باشد که عرفاً بگویند: «فوراً نداده است»، مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده باشد، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله 2088» اگر حاکم شرع جامع‌الشرایط حکم به گرفتن زکات نماید، بر بدهکارانِ زکات واجب است زکات را به او بپردازند، هرچند مقلّد او نباشند و با رسیدن زکات به دست او، بر عهده بدهکاران چیزی نخواهد بود.

«مسأله 2089» اگر زکات را از خودِ مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّه آن تصرّف کند و اگر قیمت آن را کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.

«مسأله 2090» انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته، برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

«مسأله 2091» اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال مستحقّین زکات است.

«مسأله 2092» با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، نمی‌تواند برای خودش تجارت کند و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، اشکال ندارد ولی نفع آن مال مستحقین زکات است.

«مسأله 2093» اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود، ولی بعد از آن که زکات بر او

واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2094» فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی را بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن است؛ پس هنگامی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده، بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2095» فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.
«مسأله 2096» مستحب است که انسان زکات اموال خود را به نزدیکان و خویشاوندانش که مستحق دریافت زکاتند و نفقه آنان بر وی واجب نیست، بدهد.
«مسأله 2097» مستحب است برای دادن زکات، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل درخواست نیستند بر اهل درخواست مقدّم بدارد؛ ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.
«مسأله 2098» بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند.
«مسأله 2099» اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و اگر زکات را از مال خود جدا کرده باشد، مخارج بردن به آن شهر از زکات حساب می‌شود و اگر زکات تلف شود، ضامن نیست.
«مسأله 2100» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود، ضامن است.
«مسأله 2101» بنابر احتیاط واجب، اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد، با خود اوست.
«مسأله 2102» مکروه است انسان از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر خودِ مستحق بخواهد بعد از قیمت گذاری آن، چیزی را که گرفته بفروشد، کسی که زکات را به او داده، در خریدن آن بر دیگران مقدّم است.
«مسأله 2103» اگر شك داشته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را بپردازد و اگر شك کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده

یا نه، در صورتی که عین مال زکوی موجود باشد، باید زکات را بدهد، وگرنه وجوب پرداخت آن خالی از اشکال نیست، چه مربوط به همان سال باشد یا سال‌های گذشته؛ البته چنانچه مربوط به سالهای گذشته باشد و عادت وی این باشد که در هر سال در وقت معیّنی زکات اموال خود را بپردازد، بعید نیست که بتواند بنا را بر دادن زکات بگذارد و لازم نباشد که دوباره زکات بدهد.
«مسأله 2104» اگر مالك از پرداخت زکات امتناع نماید، مستحق نمی‌تواند به عنوان تقاص و گرفتن حقّ خود از مال او چیزی را بردارد؛ مگر این که از حاکم شرع جامع‌الشرایط اجازه بگیرد.
«مسأله 2105» فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید یا زکات را از مالك بگیرد و به او ببخشد.
«مسأله 2106» انسان می‌تواند از مال زکات، قرآن، کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است، مشروط بر آن که مصلحت دینی برای عموم مردم داشته باشد و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.
«مسأله 2107» انسان نمی‌تواند از زکات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.
«مسأله 2108» فقیر می‌تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد.
«مسأله 2109» اگر مالك، فقیر را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالك این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر بداند قصد مالك این نبوده، می‌تواند برای خودش هم زکات را بردارد.
«مسأله 2110» اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.
«مسأله 2111» اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریك باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، حتی اگر بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.
«مسأله 2112» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مظالم هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید دادن خمس و زکات را بر بقیه مقدم کند و اگر از بین رفته باشد، پرداخت

واجبات دیگر غیر از نذر و کفّاره را بر آن دو مقدّم می‌کند و بنابر احتیاط واجب مال را به نسبت بین آنها تقسیم نماید.
«مسأله 2113» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و دارایی او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید دادن خمس یا زکات را مقدّم کنند و بقیّه مال او را بابت قرض او بپردازند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به تمام موارد به نسبت قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل هزار تومان خمس بر او واجب است و بیست هزار تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی هزار تومان است، باید بیست هزار تومان بابت خمس و ده هزار تومان بابت بدهکاری او بدهند.
«مسأله 2114» کسی که مشغول تحصیل علم است و خرج تحصیل خود را ندارد ولی چنانچه تحصیل نکند، می‌تواند برای تأمین معاش خود کسب کند، اگر تحصیل او منفعت عمومی برای مسلمین داشته باشد، می‌توان از سهم سبیل اللّٰه به وی زکات داد.

زكات فِطْره

«مسأله 2115» كسى كه هنگام غروبِ شب عيد فطر، بالغ، عاقل و هوشيار است و فقير و بنده كس ديگر نيست، بايد براى خودش و كسانى كه نان‌خور او هستند، هر نفر يك صاع كه تقريباً سه كيلو گرم است، از غذايى كه در شهر و منطقه او متعارف است، به مستحق بدهد و اگر پول آن را هم بدهد، كافى است.
«مسأله 2116» اگر كسى هنگام غروب شب عيد فطر ديوانه باشد، زكات فطره بر او واجب نيست.
«مسأله 2117» اگر پيش از غروب، بچّه بالغ شود يا ديوانه عاقل گردد يا فقير غنى شود، در صورتى كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد، بايد زكات فطره را بدهد.
«مسأله 2118» زكات فطره بر كافرى كه بعد از غروب شب عيد فطر مسلمان شده، واجب نيست، ولى مسلمانى كه شيعه نبوده، اگر بعد از ديدن ماه شيعه شود، بايد زكات فطره را بدهد.
«مسأله 2119» اگر كسى به هنگام غروب شب عيد، بى‌هوش باشد، ولى قبل از ظهر روز عيد به هوش بيايد، بنابر احتياط واجب بايد زكات فطره را بپردازد؛ ولى كسى كه به هنگام غروب شب عيد بقيّه شرايط وجوب زكات فطره را ندارد، چنانچه قبل از ظهر روز عيد آن شرايط را دارا شود، احتياط مستحب آن است كه زكات فطره را بپردازد.
«مسأله 2120» كسى كه مى‌خواهد قيمت زكات فطره را بپردازد - چنانچه قيمت‌ها به حسب زمان و مكان مختلف باشند - قيمت همان مكان و زمانى كه مى‌خواهد فطره را بپردازد، ملاك مى‌باشد.
«مسأله 2121» كسى كه مخارج سال خود و زن و فرزندان خود را ندارد و كسبى هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و زن و فرزندانش را تأمين كند، فقير است و دادن زكات فطره بر او واجب نيست.
«مسأله 2122» انسان بايد فطره كسانى را كه در غروب شب عيد فطر نان‌خور او حساب مى‌شوند بدهد، كوچك باشند يا بزرگ، مسلمان باشند يا كافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد يا نه، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر.
«مسأله 2123» اگر كسى همزمان نان‌خور دو نفر حساب شود، فطره او بنابر احتياط واجب، به شركت بر آن دو نفر واجب است.
«مسأله 2124» اگر كسى را كه نان‌خور او است و در شهر ديگر است و كيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمينان داشته باشد كه

فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.
«مسأله 2125» فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بر صاحبخانه وارد شده و نان‌خور او حساب می‌شود، بر میزبان واجب است.
«مسأله 2126» اگر میهمان پیش از غروب شب عید بر صاحبخانه وارد شود ولی پیش او غذا نخورد، احتیاط واجب آن است که هم میهمان فطریّه خودش را بدهد و هم صاحب‌خانه فطریّه او را بپردازد.
«مسأله 2127» اگر کسی را مجبور کنند که مخارج شخص دیگری را بپردازد، واجب بودن فطریّه او بر وی محلّ اشکال است.
«مسأله 2128» فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.
«مسأله 2129» اگر انسان کسی را برای کاری اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد، در صورتی که به شرط خود عمل کند و عرفاً نان‌خور او حساب شود، باید فطره او را بپردازد؛ ولی اگر اجیر در زندگی مستقل باشد - نظیر کارمندان ادارات و کارگران کارخانه‌ها - باید زکات فطره را خود او بدهد و بنابر احتیاط واجب حکم سربازان پادگان‌ها نیز همین است.
«مسأله 2130» فقیری که فقط به اندازه يك صاع - که تقریباً سه کیلو است - گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عائله‌ای داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، آن يك صاع را به یکی از افراد عائله خود بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر، چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خود آن خانواده نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند و چنانچه ولیّ صغیر از طرف او قبول نماید، باید آن زکات فطره را به مصرف صغیر برساند و نمی‌تواند آن را از طرف او به دیگری بدهد.
«مسأله 2131» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بچّه‌دار شود یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهرِ روز عید، نان‌خور او حساب می‌شوند، بدهد.
«مسأله 2132» اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است؛ مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهر باید فطره او را بدهد.
«مسأله 2133» کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.
«مسأله 2134» اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را

ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود؛ ولی چنانچه کسی که فطریّه انسان بر او واجب است، فراموش نماید که آن را بدهد، احتیاط واجب آن است که خود انسان فطریّه را پرداخت نماید.
«مسأله 2135» اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده، ساقط نمی‌شود.
«مسأله 2136» اگر کسی که فطریه او بر دیگری واجب است، خودش فطریّه را از طرف او بدهد، چنانچه از او اجازه گرفته باشد، کفایت می‌کند، وگرنه کفایت آن محلّ اشکال است.
«مسأله 2137» زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگری باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگری نباشد، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.
«مسأله 2138» کسی که سیّد نیست، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد و چنانچه دهنده فطریّه سیّد نباشد ولی نان خور او سیّد باشد یا بر عکس، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند فطریّه او را به سیّد بدهد.
«مسأله 2139» فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر عهده کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد. البته چنانچه کسی مادر یا دایه را برای شیر دادن اجیر کرده باشد، فطریّه طفل بر عهده اوست، هرچند کس دیگری نفقه مادر یا دایه را بپردازد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بردارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.
«مسأله 2140» انسان حتّی اگر مخارج زن و فرزندان خود را از مال حرام نیز بدهد، دادن فطریّه آنان بر او واجب است و باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.
«مسأله 2141» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند.
مصرف زکات فطره
«مسأله 2142» اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را فقط به فقرای شیعه بدهند.
«مسأله 2143» اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملك طفل نماید.
«مسأله 2144» فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا مرتکب گناه کبیره می‌شود، فطره ندهند.
«مسأله 2145» به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید

فطره بدهند.
«مسأله 2146» احتیاط واجب آن است که به یك فقیر بیشتر از مخارج سال او و کمتر از یك صاع - که تقریباً سه کیلو گرم است - فطره ندهند؛ مگر آن که گروهی از فقرا وجود داشته باشند و بخواهد به همه آنان فطریّه بدهد و به هر یك از آنان یك صاع از فطریّه نرسد.
«مسأله 2147» اگر از جنسی که قیمت آن دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع (حدود 5/1 کیلو گرم) بدهد کافی نیست و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد.
«مسأله 2148» انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یك جنس - مثلاً گندم - و نصف دیگر آن را از جنس دیگر - مثلاً جو - بدهد و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد.
«مسأله 2149» بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند جنس معیوب را حتّی به عنوان قیمت فطره بدهد؛ بلکه یا باید جنس صحیح بدهد و یا قیمت آن را با پول رایج بپردازد.
«مسأله 2150» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاك مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط باشد، چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد، در صورتی صحیح است که خالص آن به یك صاع (سه کیلو گرم) برسد؛ ولی اگر مثلاً یك صاع گندم با چند کیلو خاك به گونه‌ای مخلوط باشد که خالص کردن آن احتیاج به خرج یا کاری بیشتر از متعارف داشته باشد، دادن آن کافی نیست.
«مسأله 2151» مستحب است در دادن زکات فطره، ابتدا خویشان فقیر خود را و بعد همسایگان فقیر خود را و بعد اهل علم فقیر را بر دیگران مقدّم دارد؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدّم کند.
«مسأله 2152» اگر انسان به گمان این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد که فقیر نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت.
«مسأله 2153» اگر کسی بگوید: «فقیرم»، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که انسان از ظاهر حال او اطمینان پیدا کند که فقیر است، یا بداند که قبلاً فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زكات فطره

«مسأله 2154» انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت، يعنى براى انجام دادن فرمان خداوند متعال بدهد و زمان پرداختن آن - و لو اجمالاً - نيّت دادن فطره نمايد.
«مسأله 2155» اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد، صحيح نيست؛ ولى مى‌تواند در ماه رمضان قبل از غروب شب عيد، فطره را بپردازد و چنانچه پيش از رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد و بعد از آن كه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند، مانعى ندارد. «مسأله 2156» كسى كه فطره چند نفر را مى‌دهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد؛ پس اگر مثلاً فطره بعضى را از گندم و فطره بعضى ديگر را از جو بدهد، كافى است.
«مسأله 2157» كسى كه نماز عيد فطر مى‌خواند، بنابر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد، ولى اگر نماز عيد نمى‌خواند، مى‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخير بيندازد.
«مسأله 2158» اگر فطره را كنار بگذارد، نمى‌تواند آن را براى خود بردارد و مال ديگرى را براى فطره بگذارد.
«مسأله 2159» اگر به نيّت فطره مقدارى از مال خود را كنار بگذارد، چنانچه آن را تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد، بايد هر وقت آن را مى‌دهد، نيّت فطره نمايد.
«مسأله 2160» اگر هنگامى كه دادن زكات فطره واجب است، فطره را ندهد و كنار هم نگذارد، احتياط واجب آن است كه بعداً بدون اين كه نيّت ادا يا قضا كند، فطره را بدهد.
«مسأله 2161» اگر مالى كه براى فطره كنار گذاشته از بين برود، چنانچه دسترسى به فقير داشته و دادن فطره را تأخير انداخته باشد، بايد عوض آن را بدهد، مگر آن كه براى تأخير انداختن، غرض صحيحى داشته باشد و اگر دسترسى به فقير نداشته، ضامن نيست، مگر آن كه در نگهدارى آن كوتاهى كرده باشد.
«مسأله 2162» در صورتى كه زكات فطره را از مال خود جدا كرده باشد، اگر در محل خودش مستحق پيدا شود، احتياط واجب آن است كه فطره را به جاى ديگر نبرد و اگر با وجود مستحقّ در شهر خود، آن را به جاى ديگر ببرد و تلف شود، بايد عوض آن را بدهد.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

بر اساس احکام اسلام، باید به آبادی دنیا و رفاه خانواده و جامعه، کمال توجّه را داشت و با دیدگاهی اُخروی و عادلانه و نیز با تدبیر و آگاهی از احکام معاملات، به تجارت و زراعت و کسب حسنات دنیا و رشد اقتصادی و وسعت در رزق و معاش رسید. در روایت آمده است که تجارت موجب توانگری و فزونی عقل وعزت است(33) و نیز آن کسی که به جهت بی‌نیازی از مردم و تأمین خانواده و نیکی به همسایگان به طلب دنیا رود، در روز قیامت چهره‌ای چون ماه درخشنده خواهد داشت(34) و نیز در روایات، بازرگانان و کسبه به آموختن فقه و پرهیز از ربا و راستگویی و مدارا امر شده‌اند(35).

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

«مسأله 2240» یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است، لازم است و مستحب است فروشنده بین مشتری‌ها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنند، بپذیرد.
«مسأله 2241» اگر انسان نداند معامله‌ای که انجام داده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید؛ ولی چنانچه در هنگام معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله در صحّت آن شك کرده، تصرّف او در آن مال اشکال ندارد و معامله صحیح است.
«مسأله 2242» کسی که مال ندارد و مخارجی مثل خرج زن و بچّه بر او واجب است، باید کسب و کار نماید و برای کارهای مستحب، مانند بهبود زندگی زن و فرزندان و دستگیری از فقرا، کاسبی کردن مستحب است.

معاملات مکروه

«مسأله 2243» برخی معاملات مکروه از این قرار است:
قصّابی، کفن فروشی، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح تا اوّل آفتاب، کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دادن، برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد آن را بخرد، داخل معامله او شدن.

«مسأله 2244» در چند مورد معامله باطل است:
اوّل: خرید و فروش عین نجسی که از آن منفعت حرام برده می‌شود، مثل مشروبات الکلی؛ ولی خرید و فروش چیزهایی مثل مدفوع جهت کُود کشاورزی و سگ شکاری تعلیم دیده و خون انسان برای تزریق به بیمار که منفعت حلال دارند، اشکال ندارد.
دوم: خرید و فروش مال غصبی، مگر آن که صاحب آن، معامله را بپذیرد.
سوم: خرید و فروش چیزهایی که مالیّت و ارزش عقلایی ندارند.
چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار.
پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد و «غِشّ» در معامله - یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل شیری که در آن آب ریخته است - حرام است. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غِشّ کند (و این فرمایش را سه بار تکرار فرمودند) و هر که با برادر مسلمان خود غشّ کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.»(36)
«مسأله 2245» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.
«مسأله 2246» اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست، مثل روغن، نجس شود، چنانچه خریدار آن را برای خوردن بخرد، معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروختن آن اشکال ندارد.
«مسأله 2247» معامله دارویی که عین آن نجس است، در صورت ضرورت و انحصار، اشکال ندارد.
«مسأله 2248» خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطرهایی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد و همچنین شربتی که به عنوان دارو از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود - هرچند بعضی از اجزای آن نجس باشد - اگر جایگزین نداشته باشد، معامله آن جایز و صحیح است؛ ولی روغنی که از مردار گرفته می‌شود - چه از دست کافر و چه از دست مسلمان گرفته شود - نجس و معامله آن باطل است؛ اما روغنی که معلوم نیست که از مردار گرفته

شده یا نه و شك در ذبح آن وجود دارد، چنانچه از دست مسلمان گرفته شود، پاك و معامله آن صحیح است و اگر از دست كافر گرفته شود، نجس و معامله آن باطل است، مگر آن كه بداند آن كافر آن را از مسلمان خریده است.
«مسأله 2249» اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری كه در شرع معیّن شده كشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است؛ مگر آن كه در آن منفعت عقلایی حلالی وجود داشته باشد، مانند این كه با آن لباس تهیه كنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده كنند كه در این صورت معامله آن جایز و صحیح است.
«مسأله 2250» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی كه از ممالك غیر اسلامی می‌آورند یا از دست كافر گرفته می‌شود، باطل است؛ ولی اگر انسان بداند كه آنها از حیوانی است كه به دستور شرع كشته شده، خرید و فروش آنها اشكال ندارد.
«مسأله 2251» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی كه از دست مسلمان گرفته شود اشكال ندارد، ولی اگر انسان بداند كه آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته و تحقیق نكرده كه از حیوانی است كه به دستور شرع كشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.
«مسأله 2252» اگر گوشت یا پوست و یا سایر اجزای مردار به جز استفاده در مواردی كه پاك بودن در آن شرط است، منافع قابل توجّه دیگری داشته باشند - مانند این كه برای خوراك دام و طیور و یا تبدیل آنها به كود و مانند آن توسط دستگاه‌های جدید مورد بهره‌برداری قرار گیرند و یا این كه با چرم و یا پوست لباس تهیه كنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده كنند - ظاهراً خرید و فروش آنها به همین قصد اشكال ندارد.
«مسأله 2253» خرید و فروش خون برای انتفاع حلال جایز است؛ بنابراین خرید و فروش خون برای تزریق به بیمار اشكال ندارد، مگر این كه گرفتن خون برای خون دهنده ضرر قابل توجه داشته باشد.
«مسأله 2254» وزن یا حجم خونی كه مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد، باید معلوم باشد، ولی در صورتی كه وزن و مقدار آن را ندانند، می‌توانند مصالحه نمایند.
«مسأله 2255» انسان می‌تواند بعضی از اعضای خود را مانند كلیه، برای پیوند به شخص دیگری بفروشد، به شرط آن كه برای خود او ضرر قابل توجّهی نداشته باشد.
«مسأله 2256» خرید و فروش مست كننده‌ها و مواد مخدر، حرام و معامله آنها باطل است.
«مسأله 2257» اگر قصد خریدار این باشد كه پول جنس را ندهد، چنانچه قصد جدّی معامله را داشته باشد، معامله صحیح است، ولی پول جنس را

مدیون است.
«مسأله 2258» اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از مال حرام بدهد - چه از اوّل قصد او این باشد یا از اوّل قصد او این نباشد - معامله صحیح است، ولی باید مبلغی را که بدهکار است از مال حلال بدهد.
«مسأله 2259» خرید و فروش چیزهای بی ارزش مانند یك پرِ كاه باطل است.
«مسأله 2260» خرید و فروش آلاتی که برای خصوص لهو به کار می‌روند و استفاده عقلایی حلالی برای آنها وجود ندارد، حرام و باطل است.
«مسأله 2261» اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند، به این قصد بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند، حرام و باطل بودن آن معامله معلوم نیست، مگر این که عرفاً فروش آن را کمك رساندن به انجام عمل حرام بدانند و اگر فروش آن به قصد استفاده حرام نباشد، جایز است؛ بنابر این خرید و فروش چیزهایی مانند تلویزیون، ویدئو و دستگاه گیرنده ماهواره که زمینه کاربرد حرام نیز دارند، اگر به قصد استفاده حرام نباشد، اشکال ندارد و در انگور اگر آن را به این قصد بفروشند که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.
«مسأله 2262» ساختن مجسّمه انسان و حیوانات در صورتی که برای پرستش یا در معرض آن باشد جایز نیست؛ بلکه بنابر احتیاط از ساختن آن در هر حال باید اجتناب شود؛ ولی خرید و فروش مجسّمه و نیز کالایی که روی آن چهره انسان یا حیوان کنده‌کاری یا نقاشی شده، اشکال ندارد.
«مسأله 2263» خریدن چیزی که از راه قمار یا غصب و دزدی یا از راه معامله باطل تهیّه شده، باطل و تصرّف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند.
«مسأله 2264» اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کند، مثلاً بگوید: «این یك کیلو روغن را می‌فروشم»، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر آن را معیّن نکند، بلکه یك کیلو روغن بفروشد و بعد روغنی را که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.
«مسأله 2265» اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یك کیلو گندم را به یك کیلو و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یك درهم ربا بزرگ‌تر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند.(37) بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب باشد یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مِس سالم را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج درجه یك را بدهد و بیشتر از آن برنج نامرغوب

بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. در معامله ربوی علاوه بر آن که مقدار زیادی حرام است، اصل معامله نیز باطل می‌باشد.
«مسأله 2266» اگر چیزی که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یك کیلو گندم را به یك کیلو گندم و یك ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.
«مسأله 2267» اگر چیزی مثل پارچه را که با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی مثل گردو و تخم مرغ را که با شماره معامله می‌کنند، بفروشند و در مقابل از همان جنس زیادتر بگیرند - مثلاً ده تا تخم مرغ بدهند و یازده تا بگیرند، یا یك متر پارچه را بفروشند و یك متر و بیست سانتیمتر پارچه عوض آن بگیرند - اشکال ندارد.
«مسأله 2268» جنسی که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه آن را می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره آن را معامله می‌کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند، در مقابل فروش آن از همان جنس زیادتر بگیرند، ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربا نیست.
«مسأله 2269» اگر چیزی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از یك جنس نباشند، گرفتن زیادی اشکال ندارد؛ پس اگر یك کیلو برنج بفروشد و دو کیلو گندم بگیرد، معامله صحیح است.
«مسأله 2270» اگر جنسی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از یك چیز عمل آمده باشند، باید در معامله زیادی نگیرد؛ پس اگر یك کیلو ماست بفروشد و در عوض آن یك کیلو و نیم شیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله می‌کند، زیادی نگیرد.
«مسأله 2271» جو و گندم در «ربا» یك جنس حساب می‌شوند؛ پس اگر یك کیلو گندم بدهد و یك کیلو و نیم جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده کیلو جو بخرد که سرِ خرمن ده کیلو گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.
«مسأله 2272» اگر چیزی به یکی از دو طرف یا به هر دو طرف معامله اضافه کنند که از بیع مثل به مثل خارج شود، تفاوت وزن یا پیمانه دو طرف معامله موجب ربا نمی‌شود؛ مثلاً اگر دو کیلو گندم بد را به ضمیمه مقداری پارچه به یك کیلو گندم خوب بفروشند، اشکال ندارد.
«مسأله 2273» معامله ربوی با کافری که در کشور مسلمین زندگی می‌کند جایز نیست، ولی چنانچه معامله صورت بگیرد، ربایی که از او گرفته است حلال است؛ اما کافری که در پناه اسلام نیست ربا گرفتن از او

و معامله ربوی با او بدون اشکال است. همچنین پدر و فرزند و زن دائمی و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

«مسأله 2274» خرید و فروش پول‌های غیر همجنس نظیر معامله «ریال» در مقابل «دلار» یا «پوند» و یا غیر آن، اگر به قصد فرار از ربای قرضی نباشد اشکال ندارد.

شرایط فروشنده و خریدار

«مسأله 2275» برای فروشنده و خریدار شش شرط وجود دارد:
اوّل: بالغ باشند. دوم: عاقل باشند. سوم: سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را بیهوده مصرف نکنند و اگر سفیه باشند معامله آنها نافذ نیست، هرچند حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلاً کسی به شوخی بگوید: «مال خود را فروختم»، معامله باطل است. پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: مالك کالا و عوض آن باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
«مسأله 2276» معامله با بچّه نابالغ غیر ممیّز باطل است، اگرچه پدر یا جدّ بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند؛ ولی اگر بچّه ممیّز باشد و کالای کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه‌ها متعارف است معامله کند، اشکال ندارد و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند - چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند - معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل کالا و پول را به صاحب آن می‌رساند یا صاحب پول یا کالا اذن داده باشد که آن را به بچّه بدهد تا به او برساند.
«مسأله 2277» اگر از بچّه نابالغ چیزی را بخرد، یا چیزی را به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد یا از صاحب آن رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم بدهد؛ ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد، باید به ولیّ او برساند و اگر او را پیدا نکرد، به حاکم شرع بدهد.
«مسأله 2278» اگر کسی با بچّه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود، در صورتی که بچّه ممیّز نباشد، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او آن را مطالبه کند و اگر ممیّز باشد، بعید نیست بتواند مطالبه نماید.
«مسأله 2279» اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید: «راضی هستم»، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.
«مسأله 2280» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.
«مسأله 2281» پدرِ طفل، جدّ پدری او و وصیّ آنها و همچنین حاکم شرع

در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. حکم دیوانه‌ای که قبل از بلوغ دیوانه بوده و جنون او تا بعد از بلوغ ادامه داشته است نیز همین است.

«مسأله 2282» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن در مدت زمان بین فروش و اجازه معامله توسط صاحب مال حاصل شده، با یکدیگر مصالحه کنند.

«مسأله 2283» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد آن که بهای آن، از آن خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است؛ ولی اگر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، معامله صحیح است.

«مسأله 2284» اختیار مال کسی که غایب است و به او دسترسی نیست و برای خود نماینده یا وکیلی قرار نداده، با حاکم شرع جامع‌الشرایط است تا مطابق مصلحت در آن تصرّف نماید.

شرایط مورد معامله و بهای آن

«مسأله 2285» کالایی که فروخته می‌شود و چیزی که به عنوان بهای آن گرفته می‌شود چهار شرط دارد:
اوّل: مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست. سوم: آن ویژگی‌هایی از کالا که به واسطه آنها میل مردم به کالا و بهای آن تفاوت می‌کند، تعیین گردد. چهارم: بنابر احتیاط خودِ کالا را بفروشد نه منفعت آن را، اگرچه جواز فروش منفعت خالی از قوت نیست؛ پس اگر مثلاً منفعت یك ساله خانه را بفروشد صحیح است و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت مِلك خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یك ساله ملك خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد و همچنین خرید و فروش حقوقی که قابل نقل و انتقال و معاوضه می‌باشند، مانند حق تألیف، جایز است و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
«مسأله 2286» کالایی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن و پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.
«مسأله 2287» چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند، با پیمانه هم می‌شود معامله کرد؛ مثلاً اگر می‌خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یك من گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد.
«مسأله 2288» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در معامله نباشد، معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، تصرّف آنها اشکال ندارد.
«مسأله 2289» خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده از آن ملك در مدّت اجاره، از آنِ مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده‌اند یا به گمان این که مدّت اجاره کم است، ملك را خریده باشد، پس از اطّلاع می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2290» هرگاه خریدار کالا را برای دیدن یا تصمیم گرفتن از فروشنده بگیرد و مدّتی نزد او بماند و از بین برود، در صورتی که صاحب مال شرط کرده باشد که عاریه مضمونه باشد یا خریدار در حفظ آن افراط و تفریط کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بپردازد.
«مسأله 2291» اگر کسی در کالا یا عوض آن حقّی داشته باشد، مثل این

که مالی را پیش او گرو گذاشته باشند، مالك می‌تواند بدون اجازه او آن را بفروشد و اگر مشتری جاهل باشد، پس از آگاهی می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2292» معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر آن چیز به گونه‌ای خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به گونه‌ای پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزديك‌تر باشد.
«مسأله 2293» هرگاه بین کسانی که مالی را برای آنان وقف کرده‌اند به گونه‌ای اختلاف پیدا شود که اگر مال وقفی را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و بین موقوف علیهم تقسیم نمایند، ولی چنانچه اختلاف تنها با فروختن و تهيّه مال دیگر برطرف شود، لازم است آن موقوفه به مال دیگری تبدیل و یا با پول فروش آن، مال دیگری خریداری شود و به جای مال اوّل و در همان منظور وقف اوّل وقف گردد.
«مسأله 2294» چنانچه چیزهایی همچون فرش، وسایل چای و لوازم صوتی موجود در جاهایی مانند مساجد، مدارس و حسينيّه‌ها برای آنجا وقف شده باشند، فروش آنها جایز نیست و چنانچه آن چیزها را به آنجا تمليك کرده باشند، اختیار آن با متولّی موقوفه یا حاکم شرع است و هر وقت به مصلحت موقوفه باشد، می‌توانند آن را به چیزهای دیگر تبدیل کنند و یا به فروش برسانند.

صیغه خرید و فروش

«مسأله 2295» در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی با گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

«مسأله 2296» اگر در هنگام معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملك او کند و او هم بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

«مسأله 2297» فروش میوه‌ای که گُل آن ریخته و دانه بسته و به گونه‌ای شده که معمولاً دیگر از خطر آفت گذشته است، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت انگور اشکال ندارد.
«مسأله 2298» اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گُل آن بریزد بفروشند، باید چیزی را که دارای مالیّت و قابل فروش جداگانه است و می‌تواند ملك فروشنده باشد، به آن ضمیمه نمایند.
«مسأله 2299» اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.
«مسأله 2300» فروختن خیار و بادمجان و مانند آنها که بوته آنها سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشند و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.
«مسأله 2301» اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد.

وّل: معامله نقدی
«معامله نقدی» آن است که در تحویل کالا و عوض آن مدّت شرط نشده باشد.
«مسأله 2302» اگر جنسی را به طور نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند، به گونه‌ای که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را به گونه‌ای در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگری ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.
دوم: معامله نسیه
«معامله نسیه» آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد، ولی قرار بگذارند خریدار بهای آن را در وقت دیگری به فروشنده بدهد.
«مسأله 2303» در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سرِ خرمن پول آن را بگیرد، چون مدّت کاملاً معیّن نشده، معامله باطل است.
«مسأله 2304» اگر کالایی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خود مالی داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.
«مسأله 2305» اگر کالایی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید به او مهلت دهد.
«مسأله 2306» اگر به کسی که قیمت کالایی را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است؛ ولی اگر به کسی که قیمت نقدی کالایی را می‌داند نسیه بدهد و گران‌تر حساب کند، مثلاً بگوید: «کالایی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گران‌تر حساب می‌کنم» و او قبول کند، اشکال ندارد.
«مسأله 2307» کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مهلتی را قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.
سوم: معامله سَلَف
«معامله سَلَف» (پیش فروش) آن است که قرار بگذارند خریدار هنگام

معامله، بهای کالا را بپردازد و کالا را که کلّی و به ذمّه فروشنده است، در زمان معیّن دیگری تحویل بگیرد.
«مسأله 2308» در معامله سلف اگر مثلاً بگوید: «این پول را می‌دهم که بعد از شش ماه فلان کالا را بگیرم» و فروشنده بگوید: «قبول کردم»، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: «فلان کالا را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم»، معامله صحیح است.
«مسأله 2309» اگر پول طلا و نقره را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد، معامله باطل است؛ ولی اگر کالایی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگری یا پول بگیرد، معامله صحیح است و احتیاط مستحب آن است که در عوض کالایی که می‌فروشد، پول بگیرد وجنس دیگری نگیرد.
شرایط معامله سَلَف
«مسأله 2310»معامله سلف شش شرط دارد:
اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معیّن نمایند، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، بلکه همین اندازه که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است؛ پس معامله سلف در چیزهایی که نمی‌شود خصوصیّات آنها را به گونه‌ای معیّن کرد که برای مشتری مجهول نبوده و معامله غرری نباشد، باطل است.
دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن، از فروشنده طلبکار باشد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند. سوم: مدّت را کاملاً معیّن کنند؛ بنابر این اگر مثلاً بگوید: «در فصل بهار کالا را تحویل می‌دهم»، چون مدّت کاملاً معیّن نشده، معامله باطل است.
چهارم: وقتی را برای تحویل کالا معیّن کنند که در آن وقت، به قدری از آن کالا وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند، کالا نایاب نخواهد بود.
پنجم: محلّ تحویل کالا را معیّن نمایند، ولی اگر از سخنان آنان محلّ آن معلوم شود، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.
ششم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ، تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.
احکام معامله سَلَف
«مسأله 2311» انسان نمی‌تواند جنسی را که سَلَف خریده پیش از سر رسیدن مدّت تحویل آن بفروشد و بعد از سر رسید مدّت، تا وقتی که آن را تحویل نگرفته است، فروختن آن فقط به خود فروشنده بی‌اشکال است.

«مسأله 2312» در معامله سلف اگر فروشنده کالایی را که قرارداد کرده، تحویل بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه را قرار گذاشته بدهد، یعنی این که جنس تحویل داده شده، همان اوصاف را به طور کامل‌تری دارا باشد، مشتری باید قبول نماید؛ ولی اگر شرایطی را که بر آن توافق شده بوده نداشته باشد، لازم نیست آن را قبول کند، حتی اگر دارای شرایط دیگری باشد که بهتر از آن شرایط باشند.
«مسأله 2313» اگر کالایی که فروشنده تحویل می‌دهد پست‌تر از کالایی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند آن را قبول نکند.
«مسأله 2314» اگر فروشنده به جای کالایی که قرارداد کرده، کالای دیگری تحویل بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.
«مسأله 2315» اگر کالایی که سلف فروخته در هنگام سر رسید وقت تحویل آن نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
«مسأله 2316» اگر کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی آن را تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

«مسأله 2317» اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشند، سکّه‌دار باشد یا بی‌سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.
«مسأله 2318» اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
«مسأله 2319» اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، کالا و بهای آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است.
«مسأله 2320» اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2321» اگر مقداری خاك نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاك طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

«مسأله 2322» حقّ به هم زدن معامله را در اصطلاح «خیار» می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:
اوّل: آن که فروشنده یا خریدار از مجلس معامله متفرّق نشده باشند و این حق را «خیار مجلس» می‌گویند.
دوم: آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد که به آن «خیار غَبْن» می‌گویند.
سوم: در معامله توافق کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان و یا شخص دیگری بتوانند معامله را به هم بزنند که به آن «خیار شرط» می‌گویند.
چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که به آن «خیار تدلیس» می‌گویند.
پنجم: در ضمن معامله انجام یا ترك کاری و یا ویژگی خاصی شرط شده باشد، ولی فروشنده یا خریدار به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند و به این حق «خیار تخلّف شرط» می‌گویند.
ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد که در این صورت طرف مقابل «خیار عیب» دارد.
هفتم: معلوم شود بخشی از کالای فروخته شده، متعلّق به دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی که خریدار به عنوان بهای کالا پرداخته، از آنِ شخص دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد، در این صورت اگر مال شخص دیگر با مال فروشنده یا خریدار ممزوج باشد، «خیار شرکت» وگرنه «خیار تَبَعُّض صَفْقه» وجود دارد.
هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی را که می‌دهد بگوید و بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و به این خیار «خیار رؤیت» می‌گویند.

نهم: مشتری پول کالایی را که نقداً خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم کالا را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل کالا هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر جنسی که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر يك روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار تأخیر» می‌نامند.
دهم: در صورتی که حیوانی را خریده باشد، خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند که به این حق «خیار حیوان» می‌گویند.
یازدهم: فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی که فروخته فرار کند که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار تعذّر تسلیم» می‌نامند و برخی احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
«مسأله 2323» اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در هنگام معامله غفلت کند و جنس را گران‌تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده باشد که مردم او را مغبون بدانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2324» معامله «بیع شرط» که در آن مثلاً خانه يك میلیون تومانی را به دویست هزار تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.
«مسأله 2325» در معامله «بیع شرط» اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که حتی اگر سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملك را به او پس می‌دهد، معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.
«مسأله 2326» اگر چای اعلا را با چای ارزان قیمت مخلوط کند و به عنوان چای اعلا بفروشد، چنانچه مشتری هنگام معامله آگاهی به این موضوع نداشته باشد، وقتی که متوجه شد می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2327» اگر خریدار بفهمد مالی که گرفته عیبی دارد، در صورتی که مورد معامله شخصی و معیّن باشد، مثلاً حیوان معیّنی را بخرد و بفهمد که يك چشم او کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و

او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب، از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلاً اگر بفهمد مالی که به چهار هزار تومان خریده، معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب يك چهارم می‌باشد، می‌تواند يك چهارم پولی که داده - یعنی هزار تومان - را از فروشنده پس بگیرد.
«مسأله 2328» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که به عنوان بهای کالا گرفته عیبی هست، در صورتی که عوض در معامله، معیّن و شخصی باشد، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد پس بگیرد.
«مسأله 2329» اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد و نیز اگر در عوضِ مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد.
«مسأله 2330» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد.
«مسأله 2331» هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد - اگرچه فروشنده حاضر نباشد - می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2332» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت را بگیرد:
اوّل: آن که هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم». چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: «این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم»؛ ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت بگیرد.
«مسأله 2333» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد:
اوّل: آن که بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: «به گونه‌ای که خریداری و تحویل داده شده، باقی نمانده است». دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حقّ برگرداندن آن را از خود ساقط کند. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر

حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2334» اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد امّا بعد از فروش بفهمد که مال بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقه خرید و فروش

«مسأله 2335» اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.
«مسأله 2336» اگر انسان کالایی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این کالا را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد»، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال آن دلّال است و نیز اگر بگوید: «این کالا را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، خریدار آن کالا را هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست.
«مسأله 2337» اگر قصاب گوشت گوسفند نَر بفروشد و به جای آن، گوشت گوسفند ماده تحویل بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و بگوید: «این گوشت گوسفند نر را می‌فروشم»، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معیّن نکند، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت گوسفند نر به او بدهد.
«مسأله 2338» اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه‌ای را به او بفروشد که رنگ آن می‌رود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2339» قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام است و طبق بیان امیرمؤمنان‌علیه السلام: «قسم خوردن در معامله، سبب نابودی برکت می‌گردد.»(38)

حکام اِقاله (به هم زدن معامله)

«اِقاله» آن است که يك طرف معامله تقاضای به هم زدن آن را کند و طرف دیگر نیز آن را قبول نماید؛ به کسی که این تقاضا را کرده «مُسْتَقیل» و به کسی که آن را قبول نموده «مُقیل» می‌گویند.
«مسأله 2340» اقاله در هر عقد لازمی جز نکاح و ضمانت جاری است، ولی خود اقاله قابل فسخ نمی‌باشد.
«مسأله 2341» اقاله با هر لفظی و حتّی با عمل دو طرف معامله صورت می‌پذیرد، ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار آن را انجام دهند.
«مسأله 2342» اقاله در خرید و فروش نباید به کمتر یا زیادتر از کالا یا عوض آن انجام شود و باید همان کالا و عوض به فروشنده و خریدار بازگردانده شود، ولی چون پذیرفتن اقاله واجب نیست، جایز است اقاله کننده چیزی یا کاری را به نفع خود تقاضا کند و انجام اقاله را مشروط به انجام این تقاضا نماید.
«مسأله 2343» اگر بخواهند قسمتی از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از بهای آن اقاله نمایند، اشکال ندارد؛ همچنین اگر فروشنده یا خریدار متعدّد باشند، اقاله در سهم هر کدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شريك‌ها لازم نیست.
«مسأله 2344» اقاله معامله شخصی که از معامله پشیمان شده مستحبّ مؤکّد است و از حضرت امام صادقعلیه السلام نقل شده که فرمودند: «هر بنده‌ای که معامله مسلمانی را که از خرید یا فروش پشیمان شده به هم بزند و اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد».(39)

احکام احتکار و قیمت گذاری

«احتکار» آن است که کالایی که شدیداً مورد نیاز مردم است به انگیزه گران تر شدن از دسترس خرید آنان دور نگاه داشته شود، به شکلی که مردم از این ناحیه در مضیقه و سختی قرار بگیرند، خواه قصد ضرر زدن به آنان در بین باشد یا نه. احتکار در روایات زیادی مورد مذمّت شدید قرار گرفته و شخص محتکر ملعون و خطاکار و خائن و در حدّ قاتل شمرده شده است. مطابق بعضی از روایات محتکر از پناه خداوند متعال خارج شده و از نعمتهای الهی محروم می‌شود.(40)

«مسأله 2345» حرام بودن احتکار در زمان ما منحصر به گندم، جو، خرما، کشمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع کالا و خدمتی است که شدیداً مورد نیاز مردم باشد و از نبودن آن در مضیقه و سختی قرار گیرند.

«مسأله 2346» اگر کالایی را به انگیزه گران‌تر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارد، ولی آن کالا توسط دیگران به مردم عرضه شود و به گونه‌ای نباشد که آنان در مضیقه و سختی قرار گیرند، در این صورت احتکار صادق نیست.

«مسأله 2347» اگر کالایی را برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده‌اش از دسترس خرید مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیاب شدن، قیمت آن گران‌تر شود، اشکال ندارد.

«مسأله 2348» حکومت صالح می‌تواند محتکر را به عرضه نمودن کالای مورد احتکار و فروش آن بدون اجحاف ملزم نماید و چنانچه محتکر از عرضه نمودن کالا امتناع نماید، حکومت صالح می‌تواند علاوه بر تعزیر عادلانه و متناسب با محتکر، کالای احتکار شده را به فروش برساند و پول آن را به صاحب آن بپردازد.

«مسأله 2349» حکومت صالح می‌تواند با اجازه حاکم شرع واجد شرایط، محتکر را علاوه بر تعزیر بدنی، مانند زندان و شلّاق، تعزیر مالی نیز بنماید و تشخیص این که کدام مؤثّرتر است، با حاکم شرع جامع‌الشرایط می‌باشد.

«مسأله 2350» حکومت صالح می‌تواند از اجحاف در قیمت گذاری توسط فروشندگان جلوگیری نماید و آنان را ملزم کند که کالای خود را به قیمت عادلانه بفروشند.

شفعه

احکام شُفْعه

هرگاه - در شرایطی که خواهد آمد - یکی از دو شریك تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر از شریك خود بفروشد، شریك دیگر حق دارد قیمت تعیین شده را بپردازد و سهم شریك خود را تملّك نماید؛ این حق را «حقّ شُفعه» می‌گویند.
«مسأله 2351» حقّ شفعه فقط در مالی که مشاع و مشترك باشد ثابت است؛ پس اگر ملك مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد، برای دیگری حقّ شفعه ثابت نیست، هم چنانکه برای همسایه ملك نیز حقّ شفعه ثابت نمی‌باشد.
«مسأله 2352» حقّ شفعه منحصر به موردی است که مال فروخته شده فقط بین دو نفر باشد، پس اگر بیش از دو نفر شریك باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، هیچ کدام از شریك‌ها حقّ شفعه ندارند؛ بلکه اگر جز یك نفر بقیّه شریك‌ها سهم خود را در یك معامله بفروشند، آن یك نفر حق شفعه ندارد.
«مسأله 2353» حقّ شفعه در چیزهای غیر منقول که قابل تقسیم باشند - مانند زمین و خانه و باغ - قطعی است، ولی در چیزهای دیگر محلّ اشکال است و احتیاط در ترك آن است؛ همچنین این حق در مورد فروش خانه و زمین و مغازه قابل تقسیم قطعی است، ولی در مورد بخشش به عوض یا صلح آنها، محل اشکال است و در مهریه حقّ شفعه وجود ندارد.
«مسأله 2354» اگر زمین مشترك نباشد، ولی راهرو یا مسیر آبیاری آن مشترك باشد و زمین با مسیر آب یا راهرو آن فروخته شود، حقّ شفعه ثابت است.
«مسأله 2355» هرگاه خریدار مسلمان باشد، شریکی که می‌خواهد از حقّ شفعه علیه او استفاده کند، باید مسلمان باشد، خواه فروشنده مسلمان باشد یا کافر، پس کافر علیه مسلمان حقّ شفعه ندارد زیرا حقّ شفعه نوعی تسلط بر دیگری است و کافر بر مسلمان تسلّط ندارد و در صورتی که خریدار مسلمان نباشد، در صورتی که شریك کافر باشد نیز می‌تواند از حق شفعه علیه او استفاده کند.
«مسأله 2356» شریك در صورتی حقّ شفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد؛ پس کسی که از پرداخت آن عاجز است، حقّ شفعه ندارد، مگر آن که خریدار قبول نماید.
«مسأله 2357» شریکی که حقّ شفعه دارد، نمی‌تواند نسبت به قسمتی از سهم فروخته شده شریك، حق خود را اعمال کند، بلکه باید تمام آن را

قبول یا رد نماید.
«مسأله 2358» کسی که حقّ شفعه دارد و می‌خواهد آن را اجرا نماید، باید همان مبلغی را که خریدار به شريك او داده، به خریدار بپردازد و آنچه را نیز بابت دلّالی و مانند آن داده احتیاطاً باید بپردازد.
«مسأله 2359» اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد، کسی که حقّ شفعه دارد می‌تواند به خریدار اوّل مراجعه کند و پولی را که وی پرداخته به او بدهد؛ در این صورت معامله دوم باطل می‌شود و خریدار دوم می‌تواند پول خود را از خریدار اوّل پس بگیرد.
«مسأله 2360» در شفعه صیغه و لفظ خاصّی شرط نیست، بلکه شريك با عمل خود نیز می‌تواند حقّ شفعه را اعمال نماید و قیمت سهم فروخته شده شريك را به او بپردازد و آن سهم را تملك نماید؛ همچنین در شفعه قبول شريك یا دیگری نیز شرط نمی‌باشد.
«مسأله 2361» استفاده از حقّ شفعه فوری است، پس اگر شريك سهل‌انگاری نماید و بدون عذر تأخیر بیندازد، حقّ او ساقط می‌شود و در صورت استفاده از حقّ شفعه، همان مبلغ تعیین شده را باید به فروشنده بپردازد، نه کمتر و نه بیشتر، اگر معامله نقد باشد نقد و اگر نسیه باشد نسیه؛ ولی با رضایت طرفین می‌تواند کمتر یا بیشتر و یا به نحو نقد یا نسیه بپردازد.
«مسأله 2362» حقّ شفعه قابل اسقاط و مصالحه با خریدار - با عوض یا بدون عوض - می‌باشد، ولی به ارث رسیدن آن محل اشکال است.

يد

احکام یَدْ

«مسأله 2363» آنچه در دست و تصرّف کسی یا در دست وکیل یا امین یا مستأجر او است - خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن - در صورتی که تصرّف همراه با ادّعای مالکیّت آن باشد تا زمانی که علم یا مدرك معتبر بر خلاف آن وجود نداشته باشد، ملك آن شخص محسوب می‌شود.
«مسأله 2364» اگر به سبب غیر مشروعی مثل غصب، تصرّف یا اختیاری در مال پیدا کند، تصرّف و اختیار او اثر ندارد.
«مسأله 2365» اگر چیزی به طور کامل در تصرّف و اختیار دو نفر باشد، مالکیّت آن به صورت مساوی، برای آن دو نفر محسوب خواهد بود.
«مسأله 2366» اگر دو نفر درباره ملکی که در دست یکی از آن دو می‌باشد ادّعای ملکیّت کنند، گفته کسی که ملك در دست اوست با سوگند مقدّم است، مگر این که دیگری برای اثبات گفته خود مدرك و دلیل قطعی یا دو شاهد عادل بیاورد.
«مسأله 2367» اگر دو نفر ادّعای مالکیّت تمام ملکی را که در تصرّف و اختیار هر دوی آنهاست داشته باشند، هر کدام نسبت به نیمی از آن مدّعی و منکر هستند؛ پس هر کدام باید نسبت به نیمی از آن مدرك و دلیل قطعی بیاورد یا دو شاهد عادل اقامه کند و نسبت به نیم دیگر، گفته او با قَسم قبول می‌شود و چنانچه هر دو نفر اقامه شاهد نموده و قسم یاد کردند، آن ملك بین آنها تقسیم می‌گردد.
«مسأله 2368» اگر زن و شوهر در وسایل خانه با هم اختلاف کنند - خواه در حال همسری و خواه بعد از جدایی - در صورتی که دلیل معتبری برای اثبات مدّعای خود نداشته باشند، وسایل و لباس‌های مردانه متعلّق به شوهر و وسایل و لباس‌های زنانه متعلّق به زن خواهد بود و آنچه هم برای زنان و هم برای مردان به کار می‌رود، میان آن دو مشترك می‌باشد مگر این که کلّیّه وسایل، اعمّ از مردانه و زنانه، در دست یکی از آنان باشد که در این صورت مال وی محسوب می‌شود و کسی که اسباب و وسایل در دست او نیست، اگر ادّعایی داشته باشد باید اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد.

شراکت

احکام شرکت

«شرکت» یعنی مشارکت در اموال که به صرف مخلوط شدن دو مال با یکدیگر حاصل می‌شود و احتیاجی به صیغه ندارد و اگر بخواهند که هر دو بتوانند در مال تصرّف کنند، به صرف اجازه جواز حاصل می‌شود و اگر صیغه بخوانند و عقد شرکت منظور باشد، اختلاط و امتزاج لازم نیست. تفصیل مسأله را در کتاب «فقه الشرکه» آورده‌ایم.

«مسأله 2369» مشهور بین علما این است که اگر چند نفر در مزدی که از کار خود می‌گیرند با یکدیگر قرار شرکت بگذارند، مثل آرایشگران که قرار می‌گذارند هر اندازه مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ امّا اطلاق این حکم اشکال دارد و آنچه که امروزه به نام «شرکت مهندسین» یا «شرکت صیّادان» و مانند آنها مرسوم است، اشکال ندارد.

«مسأله 2370» اگر دو نفر با یکدیگر قرار شرکت بگذارند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در استفاده آن با یکدیگر شریك باشند، این شرکت صحیح نیست؛ امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد و بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد تا هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

«مسأله 2371» کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریك می‌شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند درمال خود تصرّف کنند؛ پس شرکت با آدم سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند - صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در اموالش منع نکرده باشد و عقد شرکت از جانب ورشکسته، چنانچه حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله 2372» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریك دیگر کار می‌کند، بیشتر منفعت ببرد یا شرط کنند کسی که کار نمی‌کند یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، عقد و شرط صحیح است.

«مسأله 2373» اگر قرار بگذارند همه استفاده را یك نفر ببرد، صحیح نیست؛ امّا اگر قرار بگذارند مثلاً مقداری از سود را که شریك مالك می‌شود به دیگری بدهد و همچنین تمام ضرر را از مال خود جبران نماید، شرکت و شرط هر دو صحیح است.

«مسأله 2374» اگر شرط نكنند كه يكى از شريك‌ها بيشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مى‌برند و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند؛ مثلاً اگر دو نفر قرار شركت بگذارند و سرمايه يكى از آنان دو برابر سرمايه ديگرى باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم ديگرى است، چه هر دو به يك اندازه كار كنند يا يكى كمتر كار كند يا هيچ كار نكند، مگر اين كه شرط كرده باشند آن كس كه بيشتر كار مى‌كند، سهم بيشترى داشته باشد.
«مسأله 2375» اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند يا هر كدام به تنهايى معامله كنند يا فقط يكى از آنان معامله كند، بايد به قرارداد عمل نمايند.
«مسأله 2376» اگر معيّن نكنند كدام يك از آنان با سرمايه خريد و فروش نمايد، هيچ يك از آنان بدون اجازه ديگرى نمى‌تواند با آن سرمايه معامله كند.
«مسأله 2377» شريكى كه اختيار سرمايه شركت با اوست، بايد به قرارداد شركت عمل كند؛ مثلاً اگر با او قرار گذاشته باشند كه نسيه بخرد يا نقد بفروشد يا جنس را از محلّ مخصوصى بخرد، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد و اگر با او قرارى نگذاشته باشند، بايد داد و ستدى نمايد كه براى شركت ضرر نداشته باشد و معاملات را به گونه‌اى كه متعارف است انجام دهد؛ پس اگر مثلاً معمول باشد كه نقد بفروشد يا مال شركت را در مسافرت همراه خود نبرد، بايد به همين نحو عمل نمايد و اگر معمول باشد كه نسيه بدهد يا مال را به سفر ببرد، مى‌تواند به همين نحو عمل كند.
«مسأله 2378» شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند، اگر برخلاف قراردادى كه با او كرده‌اند خريد و فروش كند و خسارتى براى شركت پيش آيد، ضامن است، ولى اگر بعداً طبق قراردادى كه شده معامله كند، صحيح است و نيز اگر با او قراردادى نكرده باشند و برخلاف معمول معامله كند، ضامن مى‌باشد، امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله كند، معامله او صحيح است.
«مسأله 2379» شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند، اگر زياده‌روى ننمايد و در نگهدارى سرمايه كوتاهى نكند و اتّفاقاً مقدارى از آن يا تمام آن تلف شود، ضامن نيست.
«مسأله 2380» شريكى كه با سرمايه شركت معامله مى‌كند، اگر بگويد: «سرمايه تلف شده است» و پيش حاكم شرع قسم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد.
«مسأله 2381» اگر تمام شريك‌ها از اجازه‌اى كه به تصرّف در مال يكديگر داده‌اند برگردند، هيچ كدام نمى‌توانند در مال شركت تصرّف كنند و

اگر یكی از آنان از اجازه خود برگردد، شریك‌های دیگر حقّ تصرّف ندارند، ولی كسی كه از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شركت تصرّف كند.
«مسأله 2382» بعید نیست كه «شركت» عقد لازم باشد؛ بنابراین اگر بعضی از شریك‌ها بخواهند شركت را پیش از مدّت تعیین شده به هم بزنند، نمی‌توانند، مگر این كه وقت معیّن فرا رسیده باشد.
«مسأله 2383» اگر یكی از شریك‌ها بمیرد یا دیوانه یا بی‌هوش یا سفیه شود، مادامی كه شركت برقرار است و فسخ نشده است، سرمایه در اختیار شركت است و با آن نمی‌توان مثل مال آزاد شریك‌ها عمل كرد، بلكه تابع مقررات خاص خود می‌باشد.
«مسأله 2384» اگر شریك چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضرر آن مال خود اوست؛ ولی اگر برای شركت بخرد و شریك دیگر بگوید: «به آن معامله راضی هستم»، نفع و ضرر آن مال هر دو نفر است.
«مسأله 2385» اگر با سرمایه شركت معامله‌ای كنند و بعد بفهمند شركت باطل بوده، در صورتی كه شركت معمولی باشد كه گاهی در میان اشخاص بدون پیش‌بینی جهات انجام می‌شود، چنانچه با توجه به این كه شركت درست نیست، به تصرّف در مال یكدیگر راضی بوده‌اند، معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، چنانچه كسانی كه به تصرّف دیگران راضی نبوده‌اند بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر كدام آنان كه برای شركت كاری كرده است، اگر كار را به قصد مجّانی انجام نداده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به اندازه معمول از شریك‌های دیگر بگیرد، امّا اگر شركت مقرّرات خاصی داشته باشند و همه این صور در آن پیش‌بینی شده باشد، باید طبق قرارداد و پیش‌بینی عمل شود.

مضاربه

احکام مُضاربه

«مضاربه» قراردادی است که میان مُضارِب (سرمایه‌گذار) و عامل (کسی که با آن سرمایه، کار می‌کند) بر اساس سود مُشاع بسته می‌شود. تفصیل احکام مضاربه را در کتاب «فقه المضاربه» آورده‌ایم.
«مسأله 2386» در قرارداد مضاربه، خواندن صیغه عربی شرط نیست و همین که صاحب سرمایه با هر بیانی مقصود خود را بفهماند و عامل هم آن را بپذیرد، قرارداد مضاربه منعقد می‌شود.
«مسأله 2387» در طرفین قرارداد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و علاوه بر این، سرمایه گذار باید حقّ تصرّف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه کار نماید.
«مسأله 2388» اصل سرمایه در مضاربه می‌تواند به صورت نقد یا دین یا منفعت باشد و در سود آن، سهم هر کدام باید به نحو مشاع معیّن شود و اگر سهم هر کدام نامعیّن باشد، مضاربه صحیح نیست.
«مسأله 2389» لازم نیست سرمایه مضاربه طلا و نقره سکّه‌دار باشد، بلکه مضاربه با اسکناس یا اوراق دیگر با ارزش نیز صحیح است.
«مسأله 2390» عقد مضاربه اگر مدّت‌دار باشد، عقد لازم است و چنانچه مدّت‌دار نباشد، بعید نیست عقد جایز باشد؛ ولی اگر شرط کنند که تا مدّت معیّنی آن را به هم نزنند، باید به شرط عمل نمایند و منظور از عقد لازم، قراردادی است که بدون رضایت طرفین نمی‌توان آن را به هم زد، بر خلاف عقد جایز.
«مسأله 2391» عقد مضاربه با فوت عامل به هم می‌خورد، ولی با فوت مالك به هم نمی‌خورد و تا آخر مدّت تعیین شده باقی است.
«مسأله 2392» اگر کسی به دیگری پولی بدهد تا با آن کالایی را بخرد و بین آنان تقسیم گردد، مضاربه نیست و کالای خریداری شده متعلّق به صاحب پول است و عامل، فقط اجرت متعارف کار خود را طلبکار می‌باشد.
«مسأله 2393» سود مضاربه را میان دو طرف قرارداد تقسیم می‌کنند و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار، در سود شریك باشد یا شرط کنند که دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند، اشکال ندارد.
«مسأله 2394» اگر عامل کوتاهی نکند و زیانی پیش آید، متحمّل زیان نمی‌شود و زیان بر عهده صاحب سرمایه است، ولی اگر در مضاربه شرط کنند که زیان متوجّه دو طرف یا فقط عامل گردد، شرط صحیح است و باید

طبق شرط عمل کنند.
«مسأله 2395» اگر عامل با سرمایه گذار شرط کند تا پایان مدّت، ماهانه مبلغ معيّنى را به عنوان على‌الحساب به او بپردازد و در پایان مدّت سود را تعیین نموده باقی‌مانده سود را تسویه کنند و يا با يكديگر مصالحه نمايند، مضاربه صحيح است.
«مسأله 2396» مبالغ معيّنى را كه شركت‌ها يا بانك‌ها به عنوان سود ثابت به سرمايه گذار مى‌پردازند و گاهى پيش از شروع عمل پرداخت مى‌كنند، به عنوان مضاربه صحيح نيست، مگر بدانند سهم سود سرمايه گذار، آن مقدار يا بيشتر خواهد بود يا سرمايه گذار شرط كند اگر سهم او كمتر از آن مقدار بود، بانك آن را از اموال ديگر خود جبران كند و همچنين اگر به عنوان على‌الحساب مبلغى بپردازند تا در آخر مدّت با هم مصالحه كنند، مانعى ندارد.
«مسأله 2397» قراردادى كه ميان صاحب سرمايه و صاحب صنعت و حرفه بسته مى‌شود تا عامل سرمايه را در صنايع به كار گيرد و سود آن را بين خود تقسيم كنند، به عنوان مضاربه صحيح است؛ همچنين قراردادى كه بين صاحب ماشين و راننده يا بين صاحب ابزار كار و كارگر بسته مى‌شود، به عنوان مضاربه صحيح است.
«مسأله 2398» اگر انتقال سرمايه به شهر ديگر متعارف و معمول نباشد، عامل نمى‌تواند بدون اجازه سرمايه گذار آن را به شهر ديگر منتقل نمايد و اگر بدون اجازه او منتقل كند و از اين بابت زيانى به سرمايه وارد شود، ضامن خسارت خواهد بود؛ ولى اگر سرمايه گذار اجازه داده باشد و عامل نيز در حفظ سرمايه كوتاهى نكرده باشد، ضامن نيست.
«مسأله 2399» در مواردى كه عامل حقّ جابجا كردن سرمايه را به شهر ديگرى دارد، هزينه جابجايى و انباردارى و امورى مانند دلّالى و هزينه سفر خود را مى‌تواند به حساب مضاربه منظور نمايد.
«مسأله 2400» يك سرمايه گذار مى‌تواند با چند عامل كه به طور مشترك كار مى‌كنند، در مورد يك مال مضاربه كند، خواه سهم آنان از سود مساوى باشد يا نه و در عمل يكسان باشند يا متفاوت، همچنين چند سرمايه گذار مى‌توانند با يك عامل به مضاربه بپردازند.
«مسأله 2401» اگر عامل، سرمايه چند سرمايه گذار را به طور مشترك در اختيار گرفته باشد، مخارج تجارت را از اصل سرمايه برمى‌دارد، ولى اگر سرمايه‌ها متفاوت باشد، بايد هزينه‌هاى تجارت را به نسبت كسر نمايد، همان گونه كه تقسيم سود به نسبت سرمايه مى‌باشد.
«مسأله 2402» در صورتى كه قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط باشد، عامل به نحو معمول و متعارف، هر طور كه مصلحت بداند مى‌تواند تجارتِ نمايد.

«مسأله 2403» اگر در مقدار سرمایه یا سود و خسارت وارده، بین مالك و عامل اختلاف پیدا شود و مدركی در بین نباشد، گفته عامل مقدّم است؛ ولی اگر در مقدار سهم عامل از سود حاصله اختلاف شود و دلیل و مدركی در بین نباشد، گفته مالك مقدّم خواهد بود.

«مسأله 2404» پدر و جدّ پدری می‌توانند با مال كودك خود، در صورتی كه به مصلحت او باشد، مضاربه كنند؛ همچنین قیّم شرعی بچّه مانند وصی و حاكم شرع، می‌تواند با مراعات كامل مصلحت و امانت، مال بچّه را به مضاربه دهد.

صلح

احکام صُلح

«صلح» آن است که انسان با دیگری سازش کند تا در مقابل عوضی، مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند یا از طلب یا حقّ خود در مقابل چیزی بگذرد، اگرچه آن چیز سکوت نمودن و مرافعه نکردن باشد.
«مسأله 2405» دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع نیز آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد و سفیه نیز نباشند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. «مسأله 2406» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده‌اند، صحیح است.
«مسأله 2407» اگر کسی گوسفندان خود را به چوپان بدهد که مثلاً یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند، صحیح است و همچنین اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد، چنانچه روغن به مقدار معیّن در ذمّه باشد و مقیّد نباشد که از شیر خود گوسفند گرفته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر مقید به شیر خود گوسفند باشد اشکال دارد.
«مسأله 2408» اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید.
«مسأله 2409» اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، مبلغ زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا به گونه‌ای باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.
«مسأله 2410» اگر بخواهند دو چیز را که از یك جنس هستند به یکدیگر صلح کنند، اشکال ندارد، چه وزن آنها یکی باشد و چه وزن یکی بیشتر از دیگری باشد.
«مسأله 2411» اگر دو نفر از یك نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده کیلو گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده کیلو برنج و دیگری دوازده کیلو گندم طلبکار

باشد؛ بلکه چنانچه طلب آنان از يك جنس و چيزی باشد كه معمولاً با وزن و پيمانه آن را معامله می‌كنند، حتّی در صورتی كه وزن يا پيمانه آنان مساوی نباشد نيز مصالحه آنان صحيح است.
«مسأله 2412» اگر از كسی طلبی داشته باشد كه بايد بعد از مدّتی بگيرد، چنانچه طلب خود را به مقدار كمتری صلح كند و مقصودش اين باشد كه مقداری از طلب خود را گذشت كند و بقيّه را نقد بگيرد، اشكال ندارد.
«مسأله 2413» اگر دو نفر چيزی را با هم صلح كنند، با رضايت يكديگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نيز اگر در ضمن معامله برای هر دو يا يكی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند، كسی كه آن حق را دارد، می‌تواند صلح را به هم بزند.
«مسأله 2414» تا وقتی خريدار و فروشنده از مجلس معامله متفرّق نشده‌اند، می‌توانند معامله را به هم بزنند و نيز اگر مشتری حيوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد و همچنين اگر پول جنسی را كه نقد خريده تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی كسی كه مالی را صلح می‌كند در صورت اوّل و دوم حقّ به هم زدن صلح را ندارد، امّا در صورت سوم چنانچه تحويل مال مصالحه را تأخير بيندازد و در عرف حدّی برای ادای آن باشد يا منصرف از صلح اين باشد كه مال مصالحه را نقد بدهد و تأخير نيندازد، «خيار تأخير» در صلح نيز جاری می‌باشد و در بقيّه خيارات كه در «احكام خريد و فروش» گفته شد، می‌تواند صلح را به هم بزند، مگر در خيار غَبْنْ كه به هم زدن صلح بی‌اشكال نيست.
«مسأله 2415» اگر چيزی كه با صلح گرفته معيوب باشد، در صورتی كه آن عيب پيش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد.
«مسأله 2416» هرگاه مال خود را به كسی صلح نمايد و با او شرط كند كه: «اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم بايد چيزی را كه به تو صلح كرده‌ام وقف كنی» و او نيز اين شرط را قبول كند، بايد به شرط عمل كند.
«مسأله 2417» اگر زن مهريه خود را با شوهر صلح كند تا در مقابل، او همسر ديگری اختيار نكند و شوهر هم قبول نمايد، زن نبايد مهريه را بگيرد و شوهر هم نبايد با زن ديگری ازدواج كند، مگر اين كه با رضايت يكديگر صلحِ انجام گرفته را به هم بزنند.

اجاره

احکام اجاره

اجاره به دو گونه است: اجاره اشياء و اجاره اشخاص. در مورد اوّل اجاره عقدى است كه به موجب آن مستأجر در مدّت معيّن، مالك منافع مورد اجاره و موجر مالك اجاره‌بها مى‌گردد و اجاره دهنده (موجر) و كسى كه چيزى را اجاره مى‌كند (مستأجر) بايد مكلّف و عاقل باشند و به اختيار خودشان اجاره را انجام دهند و نيز بايد در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند؛ پس «سفيه» كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى‌كند، اگرچه حاكم شرع نيز او را منع نكرده باشد، اگر چيزى را اجاره كند يا اجاره دهد نافذ نيست.

«مسأله 2418» انسان مى‌تواند از طرف ديگرى وكيل شود و مال او را اجاره دهد.

«مسأله 2419» اگر ولى يا قيّم بچّه، مال او را اجاره دهد يا خود او را اجير ديگرى نمايد، اشكال ندارد و اگر مدّتى پس از زمان بلوغ او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آن كه بچّه بالغ شد، مى‌تواند بقيّه اجاره را به هم بزند؛ ولى هرگاه به گونه‌اى بوده كه اگر مقدارى پس از زمان بلوغ او را جزء مدّت اجاره نمى‌كرد، بر خلاف مصلحت وى بود، نمى‌تواند اجاره را به هم بزند.

«مسأله 2420» بچّه صغيرى كه ولىّ ندارد، چنانچه خودش طالب اجاره باشد، با اجازه مجتهد مى‌توان او را اجير كرد وكسى كه به مجتهد دسترسى ندارد، مى‌تواند از يك نفر مؤمن كه عادل باشد اجازه بگيرد و او را اجير نمايد، به شرط آن كه اجير گرفتن بچّه نابالغ به مصلحت او باشد بلكه بنابر احتياط واجب بايد به گونه‌اى باشد كه ترك آن داراى مفسده براى بچّه نابالغ باشد.

«مسأله 2421» موجر و مستأجر لازم نيست عقد اجاره را به صيغه عربى بخوانند، بلكه اگر مالك به كسى بگويد: «ملك خود را به تو اجاره دادم» و او بگويد: «قبول كردم»، اجاره صحيح است و نيز اگر حرفى نزنند و مالك به قصد اين كه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار كند و او هم به قصد اجاره كردن تحويل بگيرد، اجاره صحيح مى‌باشد.

«مسأله 2422» اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براى انجام عملى اجير شود، همين كه با رضايت طرف معامله مشغول آن عمل شود، اجاره صحيح است.

«مسأله 2423» كسى كه نمى‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده يا اجاره كرده، صحيح است.

«مسأله 2424» اگر خانه یا مغازه را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده شود، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری اجاره دهد.
«مسأله 2425» اگر خانه یا مغازه را مثلاً یك ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید و صاحب ملك با او شرط نکند که فقط خود او از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.
«مسأله 2426» اگر غیر از خانه، مغازه و اتاق چیز دیگری مانند زمین، کشتی، اتومبیل سواری یا اتوبوس را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند آن را به بیشتر از مقداری که اجاره کرده به دیگری اجاره دهد.
«مسأله 2427» در «اجاره اشخاص» کسی که اجاره می‌کند «مستأجر» و کسی که مورد اجاره قرار می‌گیرد «اجیر» و مال التّجاره «اجرت» نام دارد؛ حال اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند و اطلاق اجاره هم منصرف به این نباشد که برای خود انسان کار کند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرارداده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.
«مسأله 2428» اگر انسان اجیر شود که کاری را انجام دهد - مثلاً لباسی را بدوزد - نمی‌تواند دیگری را برای آن کار به قیمت کمتر اجیر کند، مگر این که مقداری از کار را خودش انجام دهد - مثلاً پارچه را خودش ببرد - و در مورد تحویل دادن پارچه به دیگری، باید از صاحب پارچه اجازه بگیرد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

«مسأله 2429» مالی که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:
اوّل: آن که معیّن باشد؛ پس اگر بگوید: «یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم» درست نیست.
دوم: مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می‌دهد، خصوصیّات آن را بگوید تا کاملاً معلوم باشد.
سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.
چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود؛ پس اجاره دادن چیزهایی که با استفاده مستهلك می‌شوند، مانند نان و میوه و خوردنی‌ها صحیح نیست.
پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران برای آن کفایت نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.
ششم: چیزی که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگری را اجاره می‌دهد، در صورتی صحیح است که صاحب آن رضایت دهد.
«مسأله 2430» اجاره ملك به طور مشاع جایز است، خواه اجاره دهنده دارای قسمت مشاع باشد و بخواهد آن را اجاره دهد و یا مالك تمام ملك باشد و سهمی مانند یك دوم یا یك سوم آن را به طور مشاع اجاره دهد؛ البتّه در صورت اوّل باید با اجازه شریك خود ملك را به مستأجر تحویل دهد.
«مسأله 2431» اجاره دادن درخت برای آن که از میوه آن استفاده کنند اشکال ندارد.
«مسأله 2432» زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده از مورد اجاره

«مسأله 2433» استفاده‌ای که از مورد اجاره می‌برند چهار شرط دارد:
اوّل: آن که حلال باشد؛ بنابر این اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم: پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد.
سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند نوع استفاده داشته باشد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند؛ مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در هنگام اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری آن یا همه استفاده‌های آن، مال مستأجر است.
چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند به نحوی که ابتدا و انتهای آن معلوم باشد و در اجاره اشخاص، اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند، مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به نحو مخصوصی بدوزد، کافی است.
«مسأله 2434» اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن از وقت عقد اجاره است.
«مسأله 2435» اگر خانه‌ای را مثلاً يك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را يك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه هنگامی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.
«مسأله 2436» اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: «هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است»، اجاره صحیح نیست.
«مسأله 2437» اگر به مستأجر بگوید: «خانه را يك ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بقیّه نیز به همان قیمت»، اجاره در ماه اوّل صحیح است؛ ولی اگر بگوید: «هر ماهی ده هزار تومان» و اوّل و آخر آن را معیّن نکند، حتّی برای ماه اوّل هم باطل است، مگر این که طبق عرف و قرائن، شروع و پایان آن مشخص باشد.
«مسأله 2438» اتاقی که مسافران و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چه مدّت در آن می‌مانند، ظاهراً حکم اجاره را ندارد، بلکه استفاده از آن جایز است، بنابر این اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی هزار تومان بدهند و صاحب اتاق هم راضی شود، استفاده از آن اتاق اشکال ندارد و صاحب اتاق هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرّقه اجاره

«مسأله 2439» مستأجری که ملکی را اجاره کرده، باید پس از پایان مدّت اجاره، آن را تخلیه کند و به مالك تحویل دهد و یا رضایت او را به دست آورد.
«مسأله 2440» مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهایی باشد که با وزن آن را سنجیده و معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی باشد که با شمارش می‌سنجند، باید شماره آن معلوم باشد و اگر مثل حیوان باشد، باید موجر آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید.
«مسأله 2441» اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و اجاره‌بها را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست، مگر این که اجاره‌بها مقدار معیّنی در ذمّه باشد و مقیّد نباشد که از محصول خود زمین باشد و مستأجر از محصول همان زمین بدهد که در این صورت اشکال ندارد.
«مسأله 2442» کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد، مگر آن که گرفتن اجاره‌بها قبل از عمل معمول باشد یا در قرارداد اجاره این چنین توافق شده باشد، مانند اجیر شدن برای حجّ.
«مسأله 2443» هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، مستأجر باید اجاره بهای آن را بدهد.
«مسأله 2444» اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگرچه آن کار را به او ارجاع ندهد، باید اجرت او را بدهد؛ مثلاً اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرت او را بدهد، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.
«مسأله 2445» اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، چنانچه مال در تحویل یا تحت تصرّف مستأجر بوده، مستأجر باید اجرةالمثل را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد؛ مثلاً اگر خانه‌ای را یك ساله به صد هزار تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه هزار تومان باشد، باید پنجاه هزار تومان

را بدهد و اگر دویست هزار تومان باشد، باید دویست هزار تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.
«مسأله 2446» اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده باشد، ضامن نیست و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیّاط داده از بین برود، در صورتی که خیّاط زیاده‌روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.
«مسأله 2447» هرگاه صنعتگر چیزی را که برای ساختن یا تعمیر کردن تحویل گرفته، ضایع کند، ضامن است.
«مسأله 2448» اگر قصّاب سرِ حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد و چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
«مسأله 2449» اگر وسیله باربری یا حیوانی را اجاره کند و معیّن نمایند که چقدر بار بر آن حمل نماید، چنانچه بیشتر از آن مقدار حمل کند و آن وسیله یا حیوان تلف یا معیوب شود، ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از مقدار معمول حمل کند، چنانچه وسیله یا حیوان تلف یا معیوب گردد، ضامن می‌باشد و اگر وسیله از بین نرود و معیوب هم نشود، اجاره مقدار زاید را اگر قابل توجّه باشد، باید بدهد.
«مسأله 2450» اگر حیوانی را برای حمل بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند، ضامن است.
«مسأله 2451» مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزنند.
«مسأله 2452» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمند که مغبون شده‌اند، چنانچه در هنگام انعقاد قرارداد اجاره متوجّه نباشند که مغبونند، می‌توانند اجاره را به هم بزنند، ولی اگر در قرارداد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.
«مسأله 2453» اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که آن را تحویل دهد، کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و مالی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و

اجرةالمثل مدّتی را که آن چیز در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر وسیله‌ای را یك ماهه به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرةالمثل معمول آن در ده روز، پانزده هزار تومان باشد، می‌تواند پانزده هزار تومان را از غاصب بگیرد.
«مسأله 2454» اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، بلکه فقط حقّ دارد اجرةالمثل آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.
«مسأله 2455» اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید اجاره بها را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.
«مسأله 2456» اگر پیش از شروع مدّت اجاره، ملك به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او برمی‌گردد، بلکه اگر به گونه‌ای باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.
«مسأله 2457» اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره، آن مِلك به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می‌شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند.
«مسأله 2458» اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد و یك اتاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود ومستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند.
«مسأله 2459» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر خانه متعلّق به اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.
«مسأله 2460» اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود این اختیار را بگذارد که خودش ساختمان را بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که

اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.
«مسأله 2461» اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد، مگر آن که رنگ کردن با رنگ دیگر مرغوبیت داشته باشد و خصوص نیل به گونه‌ای که صاحب پارچه راضی باشد، مطلوبیّتی نداشته باشد.
«مسأله 2462» اجیر شدن برای کارهایی که بر همگان واجب کفایی است - نظیر غسل، کفن و دفن میّت - بنابر احتیاط باطل است، هر چند اجیر شدن برای مستحبّات آن مانعی ندارد، ولی استخدام و اجیر شدن برای کارهای مورد نیاز جامعه و مردم - نظیر امور پزشکی و صنعتی - اشکال ندارد.

احکام سرقفلی

«مسأله 2463» «سرقفلی» دارای اقسامی است که برخی از آنها حرام و بعضی حلال می‌باشد، از جمله:
اوّل: چنانچه بودنِ مستأجر در محلِّ مورد اجاره موجب زیاد شدن ارزش آنجا شده باشد و به همین دلیل مستأجر پس از پایان مدّت اجاره بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از موجر بگیرد، این نوع سرقفلی حرام است.
دوم: چنانچه پیش از تمام شدن مدّت اجاره، موجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به مستأجر بپردازد تا وی بقیّه مدّت را بخشیده و محلّ را تخلیه کند، این قسم از سرقفلی مشروع و حلال می‌باشد.
سوم: اگر موجر شرط کرده باشد که فقط مستأجر از مورد اجاره استفاده نماید و مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به موجر بپردازد تا او رضایت دهد که مستأجر آن محل را به شخص دیگری اجاره دهد، این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.
چهارم: اگر موجر بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از مستأجر بگیرد تا آن محل را به او اجاره دهد، این قسم سرقفلی نیز مشروع و حلال است و در حقیقت جزء اجاره بها می‌باشد. همچنین اگر مستأجر حقّ اجاره به دیگری را داشته باشد، می‌تواند از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره بدهد، ولی اگر مدّت اجاره خود او باقی مانده باشد و بخواهد به مبلغ بیشتر اجاره بدهد، بنابر احتیاط باید کاری از قبیل تعمیر در آن انجام داده باشد.
پنجم: اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند که تا وقتی مستأجر در آن ملك است و خواهان آن می‌باشد، ملك را به او اجاره دهد یا عقد اجاره را تمدید کند و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حقّ بیرون کردن وی را نداشته باشد، مستأجر می‌تواند از موجر و یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر اسقاط حقّ خود یا تخلیه محل دریافت دارد.
ششم: مفهوم سرقفلی گرفتن در عرف فعلی بازار این است که مستأجر حقّ داشته باشد هر قدر خواست محلّ اجاره را در اختیار داشته باشد و از هر کسی خواست پول بگیرد و محل را به او واگذار کند و صاحب محل نه حقّ اخراج او را داشته باشد ونه مانع واگذاری او شود، فقط گاهی صاحب ملك شرط می‌کند که در مقابل موافقت واگذاری از طرف دوم یا سوم مبلغی پول بگیرد، همه این مطالب اگر به صورت شرط لفظی هم نباشد، مفهوم آن گرفتن سرقفلی است و معامله بر این اساس انجام می‌شود و این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

«مسأله 2464» کسانی که خانه یا مغازه یا غیر آنها را از صاحبان آن اجاره می‌کنند، حرام است پس از پایان یافتن مدّت اجاره بدون اذن صاحب محل در آنجا اقامت کنند و باید محل را در صورت عدم رضایت صاحب آن فوراً تخلیه کنند و اگر نکنند، غاصب بوده و ضامن محل و اجرةالمثل آن هستند و برای آنها شرعاً به هیچ وجه حقّی نیست، چه مدّت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی و چه بودن آنها در مدّت اجاره موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا نه و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارت آنها باشد یا نه.
«مسأله 2465» اگر کسی از مستأجر سابق که مدّت اجاره‌اش گذشته است آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست و توقّف او در محل حرام و غصب است، مگر به اجازه صاحب محل و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، ضامن است و مادامی که توقّف نموده است، باید اجرةالمثل را به صاحب محلّ بپردازد.
«مسأله 2466» اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی را به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به وسیله حادثه‌ای تلف شود، ضامن دهنده آن است.
«مسأله 2467» اگر محلّی را برای مدّتی اجاره کند و حق داشته باشد که در بین مدّت آن را به دیگری اجاره دهد و اجاره محل ترقّی کند، می‌تواند آن محل را به همان مقداری که اجاره کرده است اجاره دهد و مقداری هم به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد؛ مثلاً اگر مغازه‌ای را به مدّت ده سال به ماهی ده هزار تومان اجاره نموده و پس از مدّتی اجاره محل به ماهی صد هزار تومان افزایش پیدا کرده، در صورتی که حقّ اجاره داشته باشد، می‌تواند آن محل را در مدّت باقی‌مانده به ماهی ده هزار تومان اجاره دهد و مقداری به رضایت طرفین به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد.
«مسأله 2468» اگر محلّی را از صاحب آن اجاره کند و با او شرط کند که مثلاً مدّت بیست سال قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محلّ مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز به همین نحو عمل کند و اگر شخص ثالث به دیگری تحویل داد نیز به همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، برای مستأجر جایز است که محل را به دیگری تحویل دهد و به این عنوان مقداری سرقفلی از او بگیرد و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرارداد تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد.
«مسأله 2469» مالك می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد و اگر مستأجر حقّ اجاره به غیر

را داشته باشد، می‌تواند از او مبلغی بگیرد که مِلك را به او اجاره بدهد و این نحو سرقفلی مانعی ندارد.

جعاله

احکام جُعاله

«جعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معیّنی بدهد؛ مثلاً بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند صد تومان به او می‌دهم». به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره اشخاص این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام نداده، جاعل بدهکار نمی‌شود.

«مسأله 2470» جاعل باید بالغ و عاقل باشد واز روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید؛ بنابر این جعاله سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله 2471» کاری که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، نباید حرام باشد و نیز نباید به گونه‌ای بی‌فایده باشد که غرض عقلایی به آن تعلّق نگیرد؛ پس اگر بگوید: «هر کسی شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود صد تومان به او می‌دهم» جعاله صحیح نیست.

«مسأله 2472» اگر جاعل مالی را که قرار می‌گذارد بدهد، معیّن کند، مثلاً بگوید: «هر کس اسب مرا پیدا کند، این بار گندم را به او می‌دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست؛ ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید: «کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می‌دهم» باید خصوصیّات آن را کاملاً معیّن نماید.

«مسأله 2473» اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: «هر کس بچّه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم» و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد پرداخت کند.

«مسأله 2474» اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقّی برای گرفتن مزد ندارد.

«مسأله 2475» پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.

«مسأله 2476» بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند، اشکال ندارد، ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام

داده به او بدهد.
«مسأله 2477» عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و پزشك جرّاحی شروع به عمل نماید، چنانچه به گونه‌ای باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقّی بر عهده جاعل ندارد، بلکه ضامن نقص و عیبی که حاصل می‌شود نیز هست.
«مسأله 2478» اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلاً بگوید: «هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می‌دهم»؛ ولی اگر مقصود او این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگرچه احتیاط این است که با مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.
«مسأله 2479» در هر موردی که جعاله در اثر جهالت یا نبودن سایر شرایط باطل شود، شخص عامل مستحقّ اجرةالمثل - یعنی اجرتی که معمولاً برای مثل آن کار می‌دهند - می‌باشد و اگر اجرت قرارداد شده با اجرةالمثل تفاوت داشته باشد، نسبت به مقدار زاید آن مصالحه نمایند، ولی اگر عمل را به قصد مجّانی انجام داده باشد، چیزی طلبکار نیست.
«مسأله 2480» ظاهراً مژدگانی و جوایزی که معمولاً به طور مطلق برای پیدا کردن اشیای گمشده تعیین می‌کنند، از قبیل جعاله است.

بيمه

احکام بیمه

«بیمه» قراردادی است بین بیمه شونده (بیمه گزار) و مؤسسه یا شرکت یا شخصی که بیمه را می‌پذیرد (بیمه‌گر) که به موجب آن یك طرف تعهّد می‌کند در ازاء پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر، در صورت وقوع حادثه، خسارت وارده بر او را جبران کند و یا وجه معیّنی بپردازد. متعهّد را «بیمه‌گر»، طرف تعهّد را «بیمه گزار»، وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر می‌پردازد «حقّ بیمه» و آنچه را که بیمه می‌شود «موضوع بیمه» می‌گویند و این عقد مثل سایر عقود محتاج به رضایت طرفین است و شرایطی که در عقد و طرفین آن در سایر عقود معتبرند، در این عقد نیز معتبر می‌باشند و می‌توان این عقد را با هر لغت و زبانی منعقد کرد و تعهدات طرفین قرارداد بیمه به اعتبار انواع و اقسام بیمه متفاوت است.

«مسأله 2481» در بیمه هر یك از طرفین قرارداد می‌توانند ایجاب یا قبول را اجرا نمایند، ولی باید تمام قیودی که گفته شد معلوم شوند و قرارداد بر اساس آنها واقع گردد.

«مسأله 2482» در بیمه علاوه بر شرایطی از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها که در سایر عقود لازم است، چند شرط معتبر است:

اوّل: تعیین موضوع بیمه که شخص، مغازه، کشتی، اتومبیل یا هواپیما است. دوم: تعیین دو طرف عقد که اشخاص یا مؤسسات یا شرکت‌ها یا دولت هستند. سوم: تعیین مبلغی که باید بپردازند. چهارم: تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند و تعیین زمان اقساط. پنجم: تعیین زمان شروع و پایان بیمه که مثلاً از اوّل فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال است. ششم: تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شوند مثل حریق، غرق، سرقت، وفات یا بیماری و می‌توان کلّیّه آفاتی را که موجب خسارت می‌شوند، قرارداد کرد.

«مسأله 2483» صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه‌گزار بگوید: «به عهده من است فلان مبلغ را در فلان تعداد قسط هر کدام به مبلغ فلان بدهم، در مقابل اگر خسارتی به مغازه من، مثلاً از ناحیه حریق یا دزدی وارد شود، جبران نمایی» و طرف هم قبول کند، یا بگوید: «بر عهده من است خسارتی را که به مغازه شما از ناحیه حریق یا دزدی وارد می‌شود در مقابل آن که فلان مقدار بدهی جبران نمایم» و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد معلوم و قرارداد شوند.

«مسأله 2484» لازم نیست در قرارداد بیمه میزان خسارت تعیین شود؛ پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارِد شد جبران کنند، صحیح

است، ولی در عقد بیمه باید تعهدات طرفین عرفاً معلوم و معین باشد.
«مسأله 2485» اگر عدّه‌ای با سرمایه مشترك خود مؤسّسه‌ای را تأسیس کنند و قرار بگذارند که هر خسارتی به هر کدام از آنان وارد شود آن مؤسّسه جبران نماید، اشکال ندارد و باید طبق قرارداد عمل شود و آن را «بیمه متقابل» می‌نامند و در این فرض چنانچه شرکت مذکور با پول جمع شده شرکا و با اجازه آنان به تجارت بپردازد، صحیح است و هر یك از شرکا علاوه بر دریافت خسارت مطابق قرارداد، سهمی هم از سود تجارت خواهند داشت.
«مسأله 2486» چون پرداخت اقساط حقّ بیمه به عنوان قرض نیست، بنابر این مؤسّسه بیمه کننده می‌تواند به منظور تشویق متقاضیان بیمه، متعهّد شود علاوه بر تأمین خسارت، مبلغی هم به آنان بپردازد.
«مسأله 2487» ظاهراً با رعایت شرایطی که ذکر شد، تمام اقسام بیمه صحیح می‌باشد، چه بیمه عمر باشد یا بیمه کالاهای تجارتی یا عمارت‌ها یا کشتی‌ها و هواپیماها و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسّسات یا بیمه اهل یك قریه یا شهر و بیمه عقد مستقلّی است و می‌توان به عنوان بعضی از عقود دیگر از قبیل صلح، آن را اجرا کرد.

مزارعه

احکام مُزارعه

«مزارعه» آن است که مالك با زارع قراردادی منعقد کند که به موجب آن، مالك زمینی را برای مدّت معیّنی به زارع می‌دهد که در آن زراعت کند و حاصل را تقسیم کنند.
«مسأله 2488» مزارعه چند شرط دارد:
اوّل: آن که صاحب زمین یا مالك منافع آن، به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم» یا بدون این که حرفی بزنند، مالك زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع هم به این قصد تحویل بگیرد.
دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و امّا سفیه اگرچه حاکم شرع نیز او را از تصرف در اموالش منع نکرده باشد، مزارعه او صحیح نیست.
سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود؛ بنابر این زارع و مالك باید از تمام حاصل زمین سهم ببرند، مثلاً حاصل اوّل و آخر به یکی اختصاص داده نشود.
چهارم: سهم هر کدام به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها که باید تعیین شده باشد، پس اگر حاصل یك قطعه را برای یکی و حاصل قطعه دیگر را برای دیگری قرار دهند، صحیح نیست و نیز اگر مالك بگوید: «در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده»، صحیح نیست.
پنجم: مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد، معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن محصول ممکن باشد.
ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.
هفتم: اگر در محلّی هستند که مثلاً یك نوع زراعت می‌کنند، چنانچه اسم هم نبرند، همان زراعت معیّن می‌شود و اگر چند نوع زراعت می‌کنند، باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معیّن نماید، مگر آن که رسم معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود.
هشتم: مالك، زمین را معیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: «در یکی از این زمین‌ها زراعت کن» و آن را معیّن نکند، مزارعه باطل است.
نهم: خرجی را که هرکدام آنان باید بکنند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی که

هر كدام بايد بكنند معلوم باشد، لازم نيست آن را معيّن نمايند.
«مسأله 2489» اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقدارى از حاصل براى او باشد و بقيّه را بين خودشان قسمت كنند، چنانچه بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار، چيزى باقى مى‌ماند، مزارعه صحيح است.
«مسأله 2490» اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نيايد، چنانچه مالك راضى شود كه با اجاره يا بدون اجاره، زراعت در زمين او بماند و زارع هم راضى باشد، مانعى ندارد و اگر مالك راضى نشود، چنانچه چيدن زراعت به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالك نباشد، مالك نمى‌تواند زارع را مجبور كند كه زراعت را بچيند و اگر مجبور كند، بايد ضرر را جبران نمايد، بلكه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالك نباشد، زارع مى‌تواند با دادن اجرت زمين، او را مجبور كند كه زراعت در زمينش باقى بماند.
«مسأله 2491» اگر به واسطه پيش‌آمدى، زراعت در زمين ممكن نشود - مثلاً آب از زمين قطع شود - در صورتى كه مقدارى از زراعت به دست آمده باشد - حتّى مثل «قَصيل» كه مى‌توان قبل از رسيدن و دانه بستن آن را به حيوانات داد - آن مقدار مطابق قرارداد از آن هر دوى آنها است و در بقيّه، مزارعه باطل است و اگر زارع زراعت نكند، چنانچه زمين در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفى نداشته است، بايد اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
«مسأله 2492» اگر مالك و زارع صيغه خوانده باشند، بدون رضايت يكديگر نمى‌توانند مزارعه را به هم بزنند و همچنين است اگر مالك به قصد مزارعه زمين را به كسى و اگذار كند و طرف هم به همين قصد بگيرد؛ ولى اگر در ضمن خواندن صيغه مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو يا يكى از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مى‌توانند مطابق قرارى كه گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.
«مسأله 2493» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك يا زارع بميرد، مزارعه به هم نمى‌خورد و وارثها به جاى آنان هستند؛ ولى اگر زارع بميرد و شرط كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم مى‌خورد و چنانچه زراعت نمايان شده باشد، بايد سهم او را به ورثه او بدهند و از حقوق ديگرى هم كه زارع داشته ورثه او ارث مى‌برند و اگر ضرر به مالك نمى‌خورد، مى‌توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت تا هنگام رسيدن در زمين باقى بماند.
«مسأله 2494» اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده، حاصلى هم كه به دست مى‌آيد مال اوست و بايد مزد زارع و مخارجى را كه كرده و كرايه وسايل يا ابزار ديگرى را كه مال زارع بوده و در آن زمين كار كرده به او بدهد، مگر آن كه بطلان مزارعه از جهت

قراردادن تمام حاصل برای مالك زمین باشد که در این صورت مالك، ضامن چیزی نیست و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرج‌هایی را که مالك کرده و کرایه وسایل یا ابزار دیگری را که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای زارع باشد که در این صورت زارع ضامن اجرت زمین و عوامل نیست.
«مسأله 2495» اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالك راضی نشود، در صورتی که چیدن زراعت پیش از رسیدن آن به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالك نباشد، نمی‌تواند زارع را مجبور کند تا زراعت را بچیند و اگر مجبور کند، باید ضرر او را جبران نماید، بلکه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالك نباشد، زارع می‌تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور کند که زراعت در زمینش باقی بماند.
«مسأله 2496» اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالك بر اشتراكِ در زرع و اصول آن بوده، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراك در آنچه از زراعت در سال اوّل حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلّق به صاحب بذر خواهد بود.
«مسأله 2497» اگر قرارداد مزارعه همزمان یا کمی پیش از زمان وجوب زکات باشد و سهم هر یك از مالك و زارع به حدّ نصاب برسد، باید هر کدام زکات سهم خود را بپردازند، ولی اگر زمان قرارداد پس از وقت وجوب زکات باشد، زکات زراعت بر عهده صاحب بذر است.
«مسأله 2498» اگر در قرارداد مزارعه شرط کنند که زمین و کشت به عهده یك طرف و بذر و سایر کارها به عهده دیگری باشد، صحیح است.
«مسأله 2499» لازم نیست قرارداد مزارعه میان دو نفر باشد، بلکه ممکن است بین چند نفر باشد، به عنوان مثال یکی عهده‌دار زمین، دیگری عهده‌دار کشت، سومی عهده‌دار بذر و چهارمی عهده‌دار تأمین سایر وسایل زراعت و کارهای دیگر آن گردد، هر چند این نوع مزارعه خلاف احتیاط است و بهتر است به عنوان مصالحه انجام شود.
«مسأله 2500» در مزارعه لازم نیست که زمین ملك مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است که به وسیله اجاره و مانند آن، مالك منافع و بهره‌برداری از زمین باشد.

مساقات

احکام مُساقات

اگر باغدار به این صورت قرارداد نماید که درخت‌های میوه یا منافع آن را که مال خود اوست و یا اختیار آن با اوست تا مدّت معیّنی به شخصی به عنوان باغبان واگذار کند تا پرورش داده و آب دهد و پس از به دست آمدن محصول، باغبان سهم مشاعی بر طبق قرارداد از میوه آن بردارد، این معامله را «مُساقات» می‌گویند.

«مسأله 2501» در صورتی که باغ دارای انواع درختان میوه باشد، می‌توان برای هر نوع، سهمیه‌ای مخصوص نوع خود قرارداد کرد.

«مسأله 2502» معامله مساقات در مورد درخت‌هایی مثل بید و چنار که میوه نمی‌دهند صحیح نیست، ولی در مثل درخت «حَنا» که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند، اشکال ندارد.

«مسأله 2503» در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی هم که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

«مسأله 2504» باغدار و کسی که تربیت درختان را به عهده می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد، امّا مساقات سفیه اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد نافذ نیست.

«مسأله 2505» مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّلِ آن را معیّن کنند و آخرِ آن را هنگامی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید، صحیح است.

«مسأله 2506» باید سهم هر کدام از باغدار و باغبان به طور مشاع، مثل نصف یا ثلث محصول و مانند آن باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد کیلو گرم از میوه‌ها مال باغدار و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

«مسأله 2507» باید قرارداد معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه منعقد نمایند؛ بنابر این اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرارداد منعقد کنند، صحّت معامله خالی از اشکال نیست، هرچند برای زیاد شدن میوه یا برای سلامت آن کاری مانند آبیاری و سم‌پاشی انجام دهد.

«مسأله 2508» معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

«مسأله 2509» درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن

محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد.
«مسأله 2510» مساقات عقد لازم است؛ بنابراین طرفین عقد مساقات با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در ضمن عقد مساقات شرطی کنند و عملی نشود، کسی که به نفع او شرط شده می‌تواند معامله را به هم بزند.
«مسأله 2511» کارهایی نظیر احداث راه آب، دیوار کشی و نصب موتور که معمولاً در هر سال تکرار نمی‌شود، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده مالك باغ می‌باشد و کارهایی نظیر اصلاح درختان، کندن علف‌های هرزه و آبیاری که طبق معمول هر سال تکرار می‌شوند، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده باغبان می‌باشد.
«مسأله 2512» اگر مالك بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه او به جای او هستند.
«مسأله 2513» اگر کسی که پرورش درختان به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را پرورش دهد و ظاهر کلامشان هم مباشرت آن شخص نباشد، ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خود ورثه عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند و اجبار آنان هم ممکن نباشد، حاکم شرع از مال میّت اجیر می‌گیرد و محصول را بین ورثه میّت و مالك قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختان را پرورش دهد، مساقات باطل می‌شود.
«مسأله 2514» از هنگامی که محصول نمایان می‌شود، باغبان مالك سهمیه خود می‌گردد، بنابر این چنانچه بعد از آن و قبل از تقسیم بمیرد - حتّی اگر مساقات به دلیل شرط مباشرتِ خود عامل باطل شود - سهم وی به وارث او منتقل می‌شود.
«مسأله 2515» اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالك می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختان را پرورش داده است بپردازد.
«مسأله 2516» در قرارداد مساقات، مباشرت باغبان شرط نیست، بلکه باغبان می‌تواند برای کارهایی که باید انجام دهد کارگر بگیرد و یا این که کسی به طور رایگان به وی کمك نماید مگر این که مباشرت باغبان در عقد مِساقات شرط شده باشد.

«مسأله 2517» اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، این معامله که آن را «مغارسه» می‌گویند باطل است، پس اگر درختان مال صاحب زمین بوده، بعد از پرورش هم مال اوست و باید مزد کسی را که آنها را پرورش داده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودال‌هایی را که به واسطه کندن درختان پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختان را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختان را بکند و اگر به واسطه کَندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و روایات درباره آن زیاد سفارش شده است. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.»(41)
«مسأله 2541» قرض عقدی است که به موجب آن قرض دهنده (دائن) مقدار معیّنی از مال خود را به قرض گیرنده (مدیون) تملیك می‌کند تا مثل آن را از حیث جنس، وصف و مقدار بازگرداند. در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.
«مسأله 2542» اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد، پیش از رسیدن آن وقت لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد، چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهد، باید قبول نماید.
«مسأله 2543» اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدّت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.
«مسأله 2544» اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.
«مسأله 2545» اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا او بتواند بدهی خود را بدهد.
«مسأله 2546» کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر کسبی داشته باشد، باید برای پرداخت بدهی خود کسب کند و کسی که کسبی ندارد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.
«مسأله 2547» کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر

بدهد و احتیاط واجب آن است که آن فقیر سیّد نباشد.
«مسأله 2548» اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مال او را به همین مصرف‌ها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.
«مسأله 2549» اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که قرض گرفته پس بدهد کافی است؛ مگر آن که به سبب تأخیر در ادا نمودن، قیمت آن کم شود که در این صورت کفایت همان مقدار خالی از اشکال نیست، ولی در هر صورت اگر هر دو به غیر از آن راضی شوند اشکال ندارد.
«مسأله 2550» اگر مالی که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.
«مسأله 2551» اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یك من گندم بدهد و شرط کند که یك من و نیم بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است؛ بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد - مثلاً شرط کند صد تومانی را که قرض کرده با یك قوطی کبریت پس دهد - ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که طلای ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد؛ ولی اگر بدون این که شرط کند، خودِ بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است.
«مسأله 2552» اگر قرض دهنده بگوید: «این مبلغ را به تو قرض می‌دهم به شرط آن که هنگام بازپرداخت، فلان مبلغ را هم به دیگری ببخشی» باز هم ربا و حرام است؛ پس در حرمت ربا فرقی نمی‌کند که سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگری.
«مسأله 2553» اگر قرض دهنده انجام کاری را که ارزش مالی ندارد شرط کند، مثل این که شرط کند بدهکار برای او یا پدر و مادر او دعا کند، اشکال ندارد؛ ولی اگر مثلاً شرط کند علاوه بر پرداخت بدهی، یك سال نماز و روزه برای پدر یا مادر او بجا آورد، چون برای این کار معمولاً اجرت می‌گیرند، از مصادیق ربا محسوب می‌شود و حرام است.
«مسأله 2554» ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته، اصل قرض و تصرّف او خالی از اشکال نیست.
«مسأله 2555» اگر گندم یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و آن را بکارد، تعلّق محصول آن به قرض گیرنده خالی از اشکال نیست.

«مسأله 2556» اگر لباسی را بخرد و بعد از پولی که بابت ربا گرفته یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، اگرچه هنگام خریداری نیز قصدش این بوده که از این پول بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز است؛ امّا اگر پول ربایی یا پول حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که: «این لباس را با این پول می‌خرم» در صورتی که قیمت، پول معیّن باشد به گونه‌ای که اگر بخواهد پول دیگری بدهد حق نداشته باشد، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می‌باشد و اگر این طور نباشد - که معمولاً در معاملات با پول، این‌گونه نیست، بلکه منظور و مقصود مقدار آن است نه شخص آن - پوشیدن لباس جایز است.
«مسأله 2557» اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد تا در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می‌گویند.
«مسأله 2558» اگر مقداری پول را به صورت حواله به کسی بدهد تا بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، در صورتی که پول اسکناس باشد، اشکال ندارد، امّا در صورتی که به عنوان قرض داده باشد، ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی را انجام دهد، اشکال ندارد.
«مسأله 2559» بدهی مدّت‌دار را می‌توان با رضایت دو طرف و با کم کردن مقداری از آن، زودتر پرداخت نمود.
«مسأله 2560» بدهی بدون مدّت را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن مدّت‌دار نمود، همچنین مدّت بدهی مدّت‌دار را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن بیشتر نمود.
«مسأله 2561» اگر در قرضی شرط و قرار ربا شود، شرط و قرار باطل و حرام می‌باشد و صحّت قرض نیز خالی از اشکال نیست.
«مسأله 2562» اگر پولی به بانك یا غیر آن بدهند و بانك به آنها ربا بدهد، اگر نظر گیرنده پول، گرفتن ربا باشد، جایز نیست بگیرد، ولی اگر نظرش واقعاً گرفتن ربا نباشد بلکه پول را در بانك برای اطمینان و امنیت می‌گذارد، به گونه‌ای که اگر بانك زیادی را هم نمی‌داد، صاحب پول آن را به بانك می‌داد، گرفتن مازاد حلال است، اگرچه از اوّل بداند بانك زیادی را خواهد داد و در هر صورت اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست و گرفتن آن جایز است.

احکام سَفته، چك و معاملات بانکی

«سفته» یا «فته طلب» (سند بستانکاری) سندی است که به واسطه آن امضا کننده متعهد می‌شود مبلغی را در زمان معین یا هنگام مطالبه، در وجه شخص معیّن یا به حواله کرد او و یا در وجه حامل ادا نماید و آن بر دو قسم است:
اوّل: «سفته حقیقی» که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، آن را به طلبکار می‌دهد.
دوم: «سفته دوستانه» که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابل به او بدهکاری داشته باشد.
«مسأله 2563» اگر کسی سفته حقیقی را از بدهکار بگیرد تا با دیگری به مبلغی کمتر مبادله کند، اگر به صورت قرض باشد، حرام و باطل است و اگر به صورت معامله و خرید و فروش باشد، جایز است.
«مسأله 2564» سفته پول نیست و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله با آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است و چك‌های تضمینی که در ایران متداول است، مثل اسکناس، پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدّت آن به زیاد و کم مانعی ندارد.
«مسأله 2565» سفته دوستانه را - که صادر کننده به دیگری می‌دهد تا نزد شخص ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث در موعد مقرر، حقّ رجوع به صاحب سفته را که شخص اوّل است، داشته باشد - به این وجه می‌توان تصحیح نمود که دادنِ سفته دوستانه به شخص دوم به این خاطر است که با شخص ثالث معاملِه کند و شخص سوم هم حق رجوع به دومی را داشته باشد و این موجب دو امر است: یکی آن که به واسطه دادنِ سفته، گیرنده نزد سومی صاحب اعتبار می‌شود، از این جهت با خود او معامله می‌کند و شخص دوم به شخص سوم بدهکار می‌شود. دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص، شخص اوّل ملتزم می‌باشد که اگر شخص دوم مقدار معلوم را ندهد، او آن را پرداخت نماید؛ بنابر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند به شخص دوم رجوع کند و اگر او نداد، به شخص اوّل رجوع کند و شخص اوّل اگر پرداخت کرد، به شخص دوم رجوع می‌کند و چون این امور معهودند، قراردادهای ضمنی محسوب می‌شوند و مانعی ندارند.
«مسأله 2566» اگر طلبکار، چه بانك‌ها و چه غیر آنها، برای تأخیر بدهکاری چیزی از بدهکار بگیرند، در صورتی که طلب، پول اسکناس باشد و بدهکار عمداً بدهی خود را تأخیر بیندازد و با تأخیر انداختن موجب اتلاف مقداری از

ماليّت آن شود، حرمت آن محلّ تأمّل است.
«مسأله 2567» در انواع اسكناس، مثل دينار كاغذى و دلار و ليره تركى و ساير پول‌ها، رباى غير قرضى تحقّق پيدا نمى‌كند و معاوضه نقدى بعضى از آنها با بعض ديگر به زياده و كم جايز است و همچنين اقوى صحّت معاوضه بعضى از آنها با بعض ديگر است به زياده و كم، اگرچه به حساب مدّت باشد، امّا رباى قرضى در تمام آنها تحقّق پيدا مى‌كند و قرض دادن ده دينار به دوازده دينار و مانند آن جايز نيست.
«مسأله 2568» اگر در مقابل طلبى كه از كسى دارد سفته يا چك مدّت دار داشته باشد و بخواهد مقدارى از طلب خود را پيش از موعد آن گذشت كند و بقيّه را از خود بدهكار دريافت نمايد، مانعى ندارد و به اين عمل «اِسْكُنْتْ» مى‌گويند.
«مسأله 2569» كسى كه سفته را امضا مى‌كند - اگر قصد ضمان كند و شرايط ضمان مراعات شده باشد - ضامن شخص وام گيرنده است و بانك يا طلبكار ديگر حق دارد به او رجوع نمايد و او ملزم به پرداخت بدهى خواهد بود.

«مسأله 2570» دریافت سود سپرده‌های کوتاه یا بلند مدّت که افراد واقعاً به عنوان مضاربه به بانك‌ها یا مؤسّسات خصوصی می‌سپارند، اگر بانك‌ها واقعاً با پول افراد تجارت نمایند و افراد به صورت ماهانه مبلغی را نه بعنوان سود ثابت، بلکه علی‌الحساب دریافت کنند، اشکال ندارد؛ ولی چنانچه بر اساس سود ثابت دریافت کنند، مضاربه باطل است، مگر این که سود ثابت را در ضمن عقد مضاربه شرط کرده باشند.
«مسأله 2571» آنچه اشخاص از بانك‌ها به عنوان وام یا غیر آن می‌گیرند، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد، حلال است و مانعی ندارد، اگرچه بدانند که در بانك‌ها پول‌های حرامی وجود دارد و احتمال بدهند پولی که گرفته‌اند از حرام باشد، ولی اگر بدانند پولی که گرفته‌اند یا مقداری از آن حرام است، تصرّف در آن جایز نیست و اگر نتوانند مالك آن را پیدا کنند، باید با اذن مجتهد جامع‌الشرایط معامله مجهول المالك با آن بکنند و در این مسأله فرقی میان بانك‌های خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.
«مسأله 2572» اگر سپرده‌های بانکی به عنوان قرض باشند و سودی برای آنها مقرر نشود، تصرف در آنها برای بانك‌ها جایز است و اگر سودی قرارداد شود، قرارداد سود حرام و باطل است و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست و بانك‌ها بنابر احتیاط نمی‌توانند در آنچه می‌گیرند تصرّف کنند.
«مسأله 2573» در قرار سود که موجب رباست، فرقی نمی‌کند که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن سود باشد؛ پس اگر قانون بانك آن باشد که برای قرض‌هایی که می‌دهند سود بگیرند و قرض مبنی بر این قانون باشد، حرام است.
«مسأله 2574» تصرف بانك در سپرده‌های موجود در آن که به عنوان ودیعه و امانت است، اشکال ندارد.
«مسأله 2575» جایزه‌هایی که بانك‌ها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه کشی می‌دهند، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنس‌های خود می‌گذارند، مثل سکّه طلا در قوطی روغن و چای، حلال است و اشکال ندارد.
«مسأله 2576» حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می‌شود، جایزند؛ پس اگر بانك یا تاجر پولی را از کسی در محلّی بگیرد و

حواله بدهد كه از بانك يا طرف آن در محلّ ديگر آن پول را دريافت كند و در مقابل اين حواله از دهنده چيزى بگيرد، مانعى ندارد و حلال است؛ مثلاً اگر هزار تومان در تهران به بانك بدهد و بانك حواله بدهد كه شعبه اصفهان هزار تومان را به اين شخص بپردازد و در مقابل اين حواله، بانك تهران ده تومان بگيرد، اشكال ندارد واگر بانك هزار تومان بگيرد و نهصد و پنجاه تومان حواله بدهد تا از محلّ ديگر دريافت كند اشكال ندارد، چه آن پول را كه بانك مى‌گيرد به عنوان قرض بگيرد يا به عنوان ديگر و در فرض مذكور اگر زيادى را به عنوان حق العمل بگيرد نيز اشكال ندارد.
«مسأله 2577» اگر بانك يا مؤسسه ديگرى، پولى به شخصى بدهد و حواله كند كه اين شخص پول را در محلّ ديگرى به شعبه بانك يا طرف خود بپردازد و مقدارى به عنوان حقّ‌الزّحمه بگيرد، اشكال ندارد و همين طور اگر به عنوان فروش اسكناس به زيادتر باشد، مانعى ندارد و اگر قرض بدهد و قرار سود بگذارد، حرام است - اگرچه قرار سود صريح نباشد و قرض مبنى بر آن باشد - و اصل قرض نيز خالى از اشكال نيست.
«مسأله 2578» بانك‌هاى رهنى و غير آنها اگر با قرار سود قرض بدهند و چيزى را رهن بگيرند كه در سرِ موعد اگر بدهكار بدهى خود را نپرداخت بفروشند و مال خود را بردارند، اين قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است و اصل قرض و رهن و وكالت در فروش نيز خالى از اشكال نيست و اگر قرار نفع نباشد و حقّ‌الزّحمه بگيرد و در مقابل قرض رهن بگيرد، مانعى ندارد و با مقرّرات شرعيّه، فروش رهن و خريد آن مانعى ندارد.

حواله

احکام حواله

حواله عقدی است که به موجب آن، طلب طلبکار از ذمّه بدهکار به ذمّه شخص ثالث منتقل می‌شود. اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از شخص دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.
«مسأله 2579» در حواله صیغه خاصّی وجود ندارد و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم از حواله آگاه شوند و بپذیرند، حواله صحیح است.
«مسأله 2580» بدهکار و طلبکار و شخص ثالثی که به او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموال خود منع کرده باشد، نمی‌توان او را حواله داد تا طلب خود را از دیگری بگیرد و خود او هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد؛ ولی اگر به کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست، اشکال ندارد.
«مسأله 2581» برای صحّت حواله لازم نیست آنچه حواله داده می‌شود «عین» باشد، بلکه اگر منفعت یا کاری که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نیست - مانند خواندن نماز یا روزه و یا دوختن لباس - حواله داده شود نیز صحیح است.
«مسأله 2582» اگر به کسی حواله بدهند که به حواله دهنده بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند؛ ولی حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.
«مسأله 2583» هنگامی که انسان حواله می‌دهد، باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد، از آن شخص بگیرد.
«مسأله 2584» مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معیّن باشد، یعنی مردّد نباشد؛ پس اگر مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید: «یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر» و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست.
«مسأله 2585» اگر بدهی واقعاً معیّن باشد، ولی بدهکار و طلبکار در

هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً ا
گر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و
بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح
می‌باشد.
«مسأله 2586» طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به
او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.
«مسأله 2587» اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او
حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله شده را
از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند،
کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده
مطالبه نماید.
«مسأله 2588» هرگاه دیگری به صورت مجانی حواله را پرداخت کند یا
پرداختن آن را ضمانت نماید و طلبکار بپذیرد، بدهی از عهده کسی که به
او حواله شده ساقط می‌شود.
«مسأله 2589» بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که
به او حواله شده نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و اگر کسی که به او
حواله شده در هنگام حواله فقیر نباشد - یعنی غیر از چیزهایی که در دین
مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد - اگرچه بعداً
فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر
هنگام حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر
است و بعد بفهمد، اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند
حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.
«مسأله 2590» اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی
از آنان برای خود حقّ به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که
گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.
«مسأله 2591» اگر حواله دهنده خودش طلبِ طلبکار را بدهد، چنانچه
حواله بر عهده شخصی بوده که به او مقروض بوده، می‌تواند چیزی را که
داده از او بگیرد و اگر بر عهده شخصی بوده که به او مقروض نبوده،
نمی‌تواند از او بگیرد، اگرچه به درخواست او حواله داده باشد.
«مسأله 2592» کسی که به او حواله شده است، می‌تواند با موافقت
طلبکار، او را به شخص ثالثی حواله دهد، خواه شخص ثالث بدهکار باشد یا
نه، شخص ثالث نیز با موافقت طلبکار می‌تواند او را به دیگری حواله دهد.

رهن

احکام رَهن (گِرو گذاشتن)

«رهن» عقدی است که به موجب آن بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار وثیقه می‌گذارد که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن مال به دست آورد.
«مسأله 2593» در رهن لازم نیست صیغه خاصی بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.
«مسأله 2594» در صحّت رهن بنابر اقوی قبض معتبر است؛ پس تا زمانی که طلبکار یا نماینده او مال رهن را تحویل نگرفته، رهن ثابت نشده است.
«مسأله 2595» گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند و اگر به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده باشد، نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.
«مسأله 2596» مال رهن باید «عین» باشد نه منفعت و دین و نیز باید «معیّن» باشد و نه مبهم.
«مسأله 2597» انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال کس دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن راضی هستم».
«مسأله 2598» خرید و فروش چیزی که گرو می‌گذارند باید صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.
«مسأله 2599» اگر رهن دهنده یا ورثه او، رهن گیرنده یا ورثه او را امین ندانند، می‌توانند مال رهن را نزد شخص ثالث و یا کسی که حاکم شرع تعیین می‌کند به امانت بگذارند.
«مسأله 2600» استفاده از منافع چیزی که گرو می‌گذارند، متعلّق به صاحب مال است.
«مسأله 2601» طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلاً آن را ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد و بعد دیگری بگوید: «راضی هستم» اشکال ندارد.
«مسأله 2602» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد.
«مسأله 2603» اگر هنگامی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه

کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکیل از طرف مالك باشد، می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیّه را به بدهکار بدهد، وچنانچه وکالت از مالك نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.
«مسأله 2604» اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیّه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی که گرو گذاشته خانه و اثاثیّه هم باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.
«مسأله 2605» رهن در دست رهن گیرنده امانت است؛ پس در صورت تلف شدن یا معیوب شدن، چنانچه کوتاهی یا زیاده‌روی نسبت به آن نکرده باشد، ضامن نیست.
«مسأله 2606» عقد رهن پس از تحویل دادن آن از طرف رهن دهنده - یعنی بدهکار - قابل به هم زدن نیست، ولی رهن گیرنده - یعنی طلبکار - می‌تواند آن را به هم بزند.
«مسأله 2607» رهن با مرگ رهن دهنده یا رهن گیرنده باطل نمی‌شود و اگر طلبکاری که نسبت به مالِ رهن حق دارد، بمیرد، این حق به ورثه او منتقل می‌شود و چنانچه رهن دهنده بمیرد، مالِ رهن به ورثه او منتقل می‌شود، ولی همچنان در رهن می‌باشد.
«مسأله 2608» اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف رهن دهنده وکیل شود و شرط کنند که حقّ به هم زدن آن را نداشته باشد، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته، وکالت او باقی است و در صورتی که وکیل یا موکّل بمیرد، وکالت به هم می‌خورد.
«مسأله 2609» اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازه بدهی‌های او باشد، شخص طلبکار نسبت به مال گرو بر دیگران مقدّم است.
«مسأله 2610» آنچه اکنون در معاملات رهنی رایج است که مبلغی وام به صاحب خانه می‌دهند و خانه او را گرو برمی‌دارند و شرط می‌کنند قیمت کمتری جهت اجاره بپردازند یا اصلاً اجاره ندهند، شرعاً جایز نیست و ربا و حرام می‌باشد؛ ولی در صورتی که صاحبخانه به قصد اجاره، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، اشکال ندارد و معامله صحیح است.

ضمانت

احکام ضمانت

ضمانت به دو صورت تحقق می‌یابد:
اوّل: ضمانت عقدی
«ضمانت عقدی» ضمانتی است که با عقد و قرارداد خاصّی حاصل می‌شود به این صورت که شخص ثالثی پرداخت بدهی فرد معیّنی را در روز معیّن به عهده می‌گیرد و طلبکار این تعهد را می‌پذیرد؛ به کسی که عهده‌دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می‌گویند.
«مسأله 2611» اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد به طلبکار بگوید که: «من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم» و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست، بلکه همین قدر که ضامن مقصود را بفهماند و طلبکار پذیرش خود را اعلام نماید کفایت می‌کند.
«مسأله 2612» ضامن و طلبکار باید مکّلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد و نیز کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده، بابت طلبی که دارد، دیگری نمی‌تواند ضامن او شود.
«مسأله 2613» هرگاه برای ضامن شدن خود شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: «اگر بدهکار قرض تو را نداد من ضامنم» باطل است؛ ولی اگر پرداخت دین معلّق باشد، مثلاً بگوید: «من ضامنم و اگر بدهکار قرض خود را نداد من می‌دهم» احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر بدهند.
«مسأله 2614» کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد؛ بلکه اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند حتی اگر هنوز قرض نکرده باشد، می‌توان ضامن او شد.
«مسأله 2615» در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنسِ بدهی معیّن باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد؛ پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: «من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم» چون معیّن نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم» چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین

اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن یکی از دو طلب تو هستم» و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، ضمانت صحیح نیست.
«مسأله 2616» اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و همچنین اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
«مسأله 2617» اگر انسان ضامن شود که بدهیِ کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.
«مسأله 2618» اگر ضامن و طلبکار شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودنِ ضامن را به هم بزنند، به هم خوردن آن محلّ اشکال است.
«مسأله 2619» اگر انسان هنگام ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن هنگام نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.
«مسأله 2620» اگر انسان هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجّه شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند.
«مسأله 2621» اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.
«مسأله 2622» اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خود او راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.
دوم: ضمانت قهری
«ضمانت قهری» ضمانتی است که بدون قرارداد و عقد خاصّی حاصل می‌شود، مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق وی وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد، خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید یا تا زمانی که مال به ناحق در سلطه اوست از هر راهی خسارتی بر مال وارد شود و یا مثلاً حیوانِ متعلّق به او در اثر مسامحه و کوتاهی، ضرر جسمی یا مالی بر دیگری وارد نماید. در تمام این موارد ضمانت قهری ثابت است و در مورد اخیر چنانچه حیوان کسی به دیگری حمله کند و او از خود دفاع نماید و در

اثر آن، حیوان بمیرد، او ضامن حیوان نیست.
«مسأله 2623» اگر از راه نامشروع، مالی به دست انسان برسد، ضامن آن مال خواهد بود.
«مسأله 2624» با توجّه به این که علم پزشکی از جهت تشخیص بیماری‌های گوناگون و شناخت داروهای متفاوت و راه‌های معالجه بسیار وسیع است، هر پزشکی فقط در محدوده شناخت و اطّلاعات خود می‌تواند طبابت کند و در هر موردی که بیماری یا داروی آن را نتواند تشخیص دهد، نباید دخالت کند و اگر معالجه نماید و بیمار دچار عوارض ناگواری شود، ضامن می‌باشد، زیرا پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده: «هر کس طبابت کند و عالم به علم طب نباشد، ضامن است.»(42)
«مسأله 2625» اگر پزشك با بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان کند، یعنی به او بگوید: «اگر ضرری به بیمار برسد ضامن نیستم»، در صورتی که پزشك حاذق باشد و دقّت و احتیاط لازم را در معالجه رعایت نماید و در عین حال به بیمار ضرری برسد، ضامن نیست.
«مسأله 2626» اگر پزشك دارویی را تعریف کند یا بگوید: «درمان فلان درد با فلان داروست» و بیمار با اختیار و فهم خود دارو را با بیماری خود منطبق نموده و مصرف کند، پزشك در برابر عوارض آن ضامن نیست.
«مسأله 2627» اگر پزشك نسخه نوشته و دستور مصرف دارو دهد به گونه‌ای که بیمار از خود اختیاری نداشته و به واسطه اعتماد به دستور پزشك دارو را مصرف نماید، چنانچه در معالجه خطا کرده و به بیمار ضرری برسد یا بمیرد، ضامن خواهد بود.
«مسأله 2628» اگر پزشك با دست خود به بیمار دارو بدهد و یا آمپول تزریق نماید و عوارضی پیش آید، مسئول می‌باشد، مگر این که شرط عدم ضمان کند و احتیاط لازم را بنماید.
«مسأله 2629» اگر موقعیّتی پیش آید که تسریع در معالجه لازم باشد و شرط عدم ضمان یا اجازه گرفتن از بیمار یا ولیّ او میسّر نباشد، چنانچه پزشك با احتیاط لازم اقدام به معالجه کند، ضامن نیست.
«مسأله 2630» اگر بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان را از پزشك قبول نکنند، چنانچه جان بیمار در خطر نباشد یا این که مراجعه به پزشك دیگری ممکن باشد، پزشك می‌تواند بیمار را رها کرده و معالجه ننماید و اگر جان بیمار در خطر باشد و مراجعه به پزشك دیگری ممکن نباشد، اقدام به معالجه او لازم است و در این صورت اگر پزشك حاذق بوده و احتیاط و دقّت لازم را بنماید، ضامن نمی‌باشد.
«مسأله 2631» ضامن نبودن پزشك به وسیله نصب اطّلاعیه در محلّ درمان یا اعلان در رسانه‌ها ثابت نمی‌شود، بلکه باید خود بیمار یا ولیّ او پس از آگاهی از کیفیّت درمان شرط عدم ضمان را به صورت کتبی یا

شفاهی قبول کند و چنانچه قبول شرط از روی اضطرار و ناچاری باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر اجبار و اکراه در بین باشد، پزشك ضامن است.
«مسأله 2632» در موارد اشتباه آزمایشگاه و در نتیجه اشتباه معالجه، اگر خسارات و عوارض آن مستند به نقص و نارسایی آزمایشگاه باشد، مسئول آزمایشگاه ضامن است و اگر مستند به پزشك باشد، پزشك ضامن است، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشند و پزشك نیز دقت لازم را انجام داده باشد که در این صورت پزشك ضامن نیست.
«مسأله 2633» اگر مادر احتیاج به عمل سزاریَن داشته باشد و در اثر تأخیر آسیبی به مادر یا بچّه وارد شود یا منجر به مرگ یکی از آنان گردد، چنانچه مرگ یا آسیب مستند به کسی نباشد، هیچ کس ضامن نیست، ولی اگر به کسی مستند باشد، همان فرد ضامن خواهد بود، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشد و تقصیر و کوتاهی نیز از او سر نزده باشد.
«مسأله 2634» اگر کسی بچّه‌ای را با اجازه ولیّ او ختنه کند و ختنه کننده متخصّص باشد و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه به طور معمول ختنه کرده باشد، ضامن نیست، ولی اگر به طور معمول عمل نکرده یا ختنه کننده متخصّص نباشد، ضامن خواهد بود.
«مسأله 2635» کسی که مسئولیّت انجام کار مشروعی را در سازمان یا مؤسّسه‌ای قبول کرده است، در حقیقت امانتی را قبول نموده و لازم است مسئولیّت خود را به طور صحیح و کامل انجام دهد، در غیر این صورت علاوه بر این که گناه کرده، نسبت به حقوق و دستمزدی که دریافت نموده مدیون و ضامن می‌باشد.
«مسأله 2636» اگر کسی بدون مراعات مصلحت عابرین در جاده عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن را که موجب لغزندگی است در آن بریزد یا کالایی را بگذارد و یا اتومبیل خود را متوقّف نماید که موجب تنگی یا مسدود شدن جادّه شود و در اثر آن آسیب جانی یا مالی به کسی وارد گردد، ضامن خواهد بود.
«مسأله 2637» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی، تصادفی پیش آید و آسیب جانی یا مالی به کسی برسد، راننده اتومبیل متخلّف ضامن خواهد بود.
«مسأله 2638» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی کسی کشته شود، چنانچه راننده اطمینان یا ظنّ قوی داشته که با عابر برخورد می‌کند، قتل عمد است؛ ولی چنانچه بدون مسامحه قتلی صورت پذیرد، قتل خطایی می‌باشد و احکام قتل خطایی در کتاب «فقه الدیات» بیان شده است.

ودیعه

احکام ودیعه (امانت)

امانتداری از اموری است که در شریعت مقدس اسلام مورد تأکید قرار گرفته است و خداوند متعال آن را از اسباب رستگاری و نشانه‌های مؤمن می‌داند و می‌فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که امانتدار هستند و به عهد خویش وفا می‌کنند.»(43)
و در حدیثی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است که: «هیچ عذری برای هیچ کس در ترك سه امر نیست؛ ادای امانت به برّ و فاجر، وفای به عهد برای برّ و فاجر و نیکی به والدین، برّ باشند یا فاجر.»(44)
«مسأله 2649» ودیعه عقدی است جایز که به موجب آن، شخص مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند. بنابر این اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: «نزد تو امانت باشد» و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعد گفته می‌شود عمل نمایند.
«مسأله 2650» امانتدار و امانت گذار، باید بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه به امانت بگذارد یا دیوانه و بچّه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست.
«مسأله 2651» اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به نحو امانت قبول کند، باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه باشد، باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد؛ ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته باشد، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.
«مسأله 2652» کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب نباید آن را قبول کند؛ ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که آن را بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست.
«مسأله 2653» اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.
«مسأله 2654» کسی که چیزی را امانت می‌گذارد هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحب آن برگرداند.
«مسأله 2655» اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود، باید هر چه

زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری مال نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
«مسأله 2656» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای نگهداری آن جای مناسبی نداشته باشد، باید جای مناسب تهیّه نماید و به گونه‌ای آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
«مسأله 2657» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و زیاده‌روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست؛ ولی اگر به اختیار خود آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحب مال بدهد، مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحب آن یا به کسی که بهتر آن را حفظ می‌کند برساند که در این صورت ضامن نیست.
«مسأله 2658» اگر امانتدار بترسد مال امانت نزد او از بین برود یا به سرقت برده شود، چنانچه بتواند باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او رد نماید و چنانچه دسترسی به آنها نداشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد تا برای صاحب مال حفظ نماید و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او نداشته باشد، باید آن را نزد شخص امینی که قدرت حفظ آن را دارد به امانت بگذارد.
«مسأله 2659» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آن جا از بین برود، هر چند بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون برده شود، نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، ضامن است و همچنین اگر نداند که به چه جهت خواسته که به جای دیگر برده نشود، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.
«مسأله 2660» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که: «آن را به جای دیگر نبر»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد و چنانچه مال در جای اوّل تلف شود ضامن است، مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بِدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست.

«مسأله 2661» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
«مسأله 2662» اگر صاحب مال بمیرد، ا مانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، ضامن است؛ ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید: «من وارث میّت هستم» راست می‌گوید یا نه یا میّت وارث دیگری نیز دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی نکند و مال تلف شود، ضامن نیست.
«مسأله 2663» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.
«مسأله 2664» اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد، یا امانت را به او برساند.
«مسأله 2665» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن باشد باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نباشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی نداشته باشد، باید به گونه‌ای عمل نماید که جهت حفظ مال و رسیدن آن به صاحبش بهتر باشد.
«مسأله 2666» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوض آن را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بیماری او خوب شود یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند.
«مسأله 2667» مالی که رهن یا عاریه یا اجاره شده و یا به مضاربه گذاشته شده است، در دست طرف معامله امانت بوده و باید در حفظ آن کوشا باشد.
«مسأله 2668» اگر مالی را سیل یا دزد ببرد و بعد به دست کسی بیفتد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و یا اشتباه در معامله و نظایر آن به دست کسی بیفتد، آن فرد باید به نحو امانت از آن نگهداری نماید و آن را به دست مالك یا وکیل او برساند ویا به آنها اطّلاع دهد؛ همچنین است اگر کسی مال گمشده‌ای را پیدا کند و یا مالی را که در معرض تلف و نابودی است به دست آورد.
«مسأله 2669» اگر کافر غیر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت

بگذارد، حفظ امانت و ردّ آن به صاحبش هنگام مطالبه واجب است و در صورتی که کافر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام مطالبه آن را به صاحبش تحویل دهد.
«مسأله 2670» اگر کسی امانتداری خود را انکار نماید یا آن را قبول کند، ولی مدّعی تلف شدن یا ردّ آن به صاحبش شود، چنانچه طرف بیّنه‌ای نداشته باشد، ادّعای او با قسم قبول می‌شود؛ همچنین است در صورتی که دو طرف تلف شدن امانت را نزد امانتدار قبول داشته باشند، ولی امانتگذار مدّعی کوتاهی و یا تعدّی امانتدار در مال امانت شود.
«مسأله 2671» امانتدار غیر از حفاظت نمی‌تواند در امانت تصرّفی کند یا از آن منتفع شود، مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانتگذار و در غیر این صورت ضامن است.
«مسأله 2672» امانتدار باید عین مالی را که گرفته به همان حالی که هنگام بازگرداندن موجود است، برگرداند و نسبت به عیب و نقصی که در آن به وجود آمده و مربوط به امانتدار نیست، ضامن نیست.
«مسأله 2673» مخارجی که امانتدار با اجازه امانتگذار برای حفظ مال کرده است و نیز مخارجی که برای باز گرداندن مال لازم است، به عهده امانت گذار است.

عاریه

احکام عاریه

«مسأله 2674» «عاریه» عقدی است که به موجب آن انسان مال خود را به دیگری می‌دهد تا از آن مجاناً استفاده کند.
«مسأله 2675» لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.
«مسأله 2676» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است، ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده - مثلاً آن را اجاره داده - در صورتی صحیح است که مالك مال غصبی یا کسی که آن را اجاره کرده بگوید: «به عاریه دادن راضی هستم».
«مسأله 2677» چیزی را که منفعت آن مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.
«مسأله 2678» اگر دیوانه و بچّه مال خود را عاریه بدهند، صحیح نیست؛ امّا چنانچه ولیّ بچّه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.
«مسأله 2679» اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
«مسأله 2680» اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.
«مسأله 2681» اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه گرفته به ورثه او بدهد.
«مسأله 2682» اگر عاریه دهنده به گونه‌ای شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند - مثلاً دیوانه شود - عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.
«مسأله 2683» کسی که چیزی را عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه گرفته، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.
«مسأله 2684» اگر ظرف طلا و نقره را برای استفاده حرام عاریه بدهند، باطل است و بنابر احتیاط واجب عاریه دادن آنها برای زینت اتاق نیز اشکال دارد.
«مسأله 2685» عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و

عاریه دادن حیوان نر برای جفت گیری صحیح است. به طور کلی هر چیزی که بتوان با ابقاء اصلش از آن منتفع شد می‌تواند عاریه داده شود مشروط بر این که منفعت آن مشروع و عقلایی باشد.
«مسأله 2686» اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا وکیل یا ولیّ او بدهد و آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست و در غیر این صورت ضامن است، اگرچه مثلاً آن را به جایی ببرد که صاحب آن معمولاً به آنجا می‌برده، مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحب آن برای آن درست کرده، ببندد.
«مسأله 2687» اگر چیز نجس را برای خوردن و آشامیدن عاریه دهد، بنابر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.
«مسأله 2688» چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.
«مسأله 2689» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.
«مسأله 2690» اگر بداند مالی که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.
«مسأله 2691» اگر مالی را که می‌داند غصبی است، عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده، می‌تواند از او یا از غاصب بگیرد و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.
«مسأله 2692» اگر نداند مالی که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.
«مسأله 2693» اگر چیزی را برای استفاده خاصّی عاریه نماید، استفاده نمودن از آن به نحو دیگر، هرچند متعارف باشد، جایز نیست و اگر تخلّف کند و عین تلف شود ضامن است، بلکه عوض استفاده‌ها را نیز باید بدهد و اگر چیزی موارد استفاده گوناگون داشته باشد، باید هنگام عاریه نوع استفاده از آن معیّن شود.
«مسأله 2694» عاریه یك چیز به چند شخص معیّن صحیح است، ولی عاریهِ دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست، اشکال دارد.

«مسأله 2695» برای این که در مورد معیوب شدن یا اتلاف مال، بین طرفین عاریه مشکلی پیش نیاید، بهتر است «عاریه مضمونه» صورت گیرد، یعنی عاریه دهنده به عاریه گیرنده بگوید: «همانطور که مال خود را به تو سالم دادم، باید سالم تحویل بدهی» و او هم قبول نماید.

هبه

احكام هِبه (بخشش) و اِبراء

«مسأله 2696» «هبه» آن است كه انسان چيزى را كه ملك خود اوست به رايگان ملك ديگرى كند و به او ببخشد.
«مسأله 2697» در هبه صيغه خاصّى لازم نيست و اگر هبه كننده مال خود را به قصد هبه به كسى بدهد و او هم به همين قصد بپذيرد، صحيح است.
«مسأله 2698» در هبه كننده چند شرط معتبر است:
اوّل و دوم: بالغ و عاقل باشد.
سوم: سفيه نباشد، يعنى از كسانى نباشد كه مال خود رادر كارهاى بيهوده مصرف مى‌كنند اگرچه توسّط حاكم شرع هم از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد.
چهارم: توسّط حاكم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد، مانند مُفَلَّس.
پنجم: مالك يا صاحب اختيار چيزى باشد كه مى‌خواهد هبه كند، پس بخشش مال ديگرى بدون اجازه او صحيح نيست.
ششم: از روى قصد و اختيار ببخشد، پس اگر هبه كننده از روى اكراه يا اجبار هبه كند، صحيح نيست.
«مسأله 2699» كسى كه چيزى به او بخشيده مى‌شود، اگر صغير يا ديوانه باشد، قبول خود او كافى نيست، بلكه بايد ولىّ او هبه را از طرف او بپذيرد.
«مسأله 2700» در هبه علاوه بر پذيرش، تحويل گرفتن آن مال هم لازم است؛ پس تا هنگامى كه آن را تحويل طرف نداده، ملك او نشده است و براى صغير و ديوانه، ولىّ آنها بايد تحويل بگيرد و اگر خود ولىّ بخواهد چيزى را به آنها ببخشد، كافى است خود او قصد تحويل گرفتن براى آنها بنمايد.
«مسأله 2701» لازم نيست پس از هبه فوراً جنس را تحويل دهد، بلكه هرگاه جنس را به طرف تحويل دهد ملك او مى‌شود و اگر هبه كننده يا كسى كه به او هبه شده پيش از تحويل بميرد يا هبه كننده فاقد شرايط شود، هبه باطل مى‌شود و مال به ورثه هبه كننده منتقل مى‌گردد.
«مسأله 2702» هبه، عقد جايز است و هر يك از دو طرف مى‌توانند آن را به هم بزنند، هرچند بهتر است هبه كننده چيزى را كه بخشيده از آن چشم بپوشد و هبه را به هم نزند ولى در پنج مورد هبه كننده نمى‌تواند هبه را به هم بزند:
اوّل: در برابر هبه‌اى كه كرده چيزى - هرچند كم - از طرف مقابل گرفته

باشد، خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا طرف مقابل خودش آن را در مقابلِ بخشش به بخشنده بپردازد.
دوم: آن چیز را «قربةً الی اللّٰه» بخشیده باشد.
سوم: بخشش به یکی از خویشان متعارف باشد و بنابر احتیاط واجب اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند، نباید آن را به هم بزنند.
چهارم: مالی که بخشیده به حال خود باقی نمانده باشد، یعنی همه یا بعضی از آن به طور کلّی تلف شده یا صورت آن کلاً تغییر کرده باشد - مانند نانی که خورده یا پارچه‌ای که دوخته شده است - و یا این که به دیگری منتقل شده باشد.
پنجم: یکی از دو طرف هبه بمیرد، پس اگر هبه کننده پس از تحویل دادن بمیرد، بنابر احتیاط واجب وارثان او نمی‌توانند هبه را پس بگیرند و اگر هبه گیرنده پس از تحویل بمیرد، مال به ورثه او منتقل می‌شود و بنابر احتیاط واجب هبه کننده نمی‌تواند آن را پس بگیرد.
«مسأله 2703» «اِبراء» عبارت از این است که طلبکار به اختیار از حق خود صرف‌نظر کند؛ بنابر این اگر انسان از کسی طلب داشته باشد، می‌تواند گذشت کند و قبول بدهکار شرط نیست و در این صورت دیگر نمی‌تواند آن را به هم بزند.
«مسأله 2704» در ابراء طلبکار باید دارای شرایط هبه کننده (که در مسأله 2698 گفته شد) باشد.
«مسأله 2705» ابراء ذمّه میت از دَین صحیح است.
«مسأله 2706» هبه کننده می‌تواند در مقابل چیزی که می‌بخشد عوضی قرار دهد و آن را از طرف بگیرد و به آن «هبه معوّضه» می‌گویند و لازم نیست عوض آن، عین و جنس باشد، بلکه می‌تواند هر کاری را که نفع آن به شکلی به بخشنده می‌رسد عوض هبه قرار دهد، مثلاً بخواهد در مقابل هبه، طلبی را که طرف از هبه کننده دارد ببخشد یا کار مشروعی را برای او انجام دهد.
«مسأله 2707» کسی که هبه را قبول می‌کند، چنانچه شرطی به عهده او نهاده شود، بنابر احتیاط باید به آن عمل نماید؛ بنابر این اگر هبه کننده چیزی را به کسی ببخشد به شرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند، بنابر احتیاط باید طرف به آن شرط عمل نماید و چنانچه از آن امتناع کند و یا عمل به آن ممکن نباشد، بخشنده می‌تواند هبه را به هم بزند.
«مسأله 2708» جهیزیّه‌ای که پدر و مادر به دختر می‌دهند، اگر به واسطه صلح یا بخشش ملك او نموده باشند، نمی‌توانند از او پس بگیرند، ولی اگر ملك او نکرده باشند، پس گرفتن آن مانعی ندارد؛ همچنین است حکم جواهرات یا چیزهای دیگری که شوهر برای همسر خود تهیّه می‌کند یا پدر به فرزند خود می‌دهد.

صدقه

احکام صدقه

صدقه دادن که يك اقدام خالصانه و صادقانه می‌باشد، مورد سفارش قرآن کريم و احاديث فراوان قرار گرفته و موجب خير و برکت در زندگی، دفع بلا و مرگ‌های ناگهانی و شفای بيماران می‌شود و همان طور که پيامبر اسلام‌صلی الله عليه وآله وسلم فرموده: «کلّ معروف صدقه»(45) يعنی هر کار خير و پسنديده‌ای، صدقه محسوب می‌شود و اقداماتی که موجب هدايت گمراهان، حمايت نيازمندان و عمران و آبادانی مادی و معنوی جامعه گردد، ماندگارتر و مفيدتر می‌باشد.

«مسأله 2709» «صدقه» بر دو قسم است:

اوّل: صدقه واجب، نظير زکاتِ مال، زکات فطره، رِدّ مظالم (يعنی جبران تجاوزات انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که به اجازه مجتهد جامع‌الشرايط صدقه داده می‌شود) و کفّاره‌های گوناگون.

دوم: صدقه مستحب، يعنی احسان و اعانت مالی به ديگران يا تأسيس مؤسسه خيريه که منافع آن عايد عموم گردد که درباره خواص و آثار آن روايات زيادی وارد شده است.

«مسأله 2710» صدقه دهنده علاوه بر اين که بايد بالغ، عاقل و غير سفيه باشد و به واسطه ورشکستگی توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد، بايد قصد قربت هم داشته باشد و صدقه را بدون عوض به شخص مورد نظر بدهد.

«مسأله 2711» صدقه دهنده پس از تحويل دادن مال نمی‌تواند آن را به هم بزند و صدقه را پس بگيرد، هر چند آن شخص از ارحام و بستگان او نباشد.

«مسأله 2712» کسی که صدقه مستحب را می‌گيرد، لازم نيست مسلمان يا مؤمن باشد، بلکه به کافرِ اهل کتاب فقيری که در بلاد مسلمانان با اجازه و رضايت آنها ساکن شده باشد نيز می‌توان صدقه مستحب داد.

«مسأله 2713» سيّد می‌تواند صدقات واجب يا مستحب خود را به سيّد يا غير سيّد بدهد و غير سيّد می‌تواند صدقه مستحب خود را به سيّد بپردازد، ولی نمی‌تواند صدقه واجب خود - نظير زکات مال و زکات فطره - را به سيّد بدهد، و چنانچه پرداخت کفّارات و ردّ مظالم بر غير سيّد واجب شود، بنابر احتياط واجب نمی‌تواند آن را به سيّد بدهد.

«مسأله 2714» مکروه است انسان از کسی که به او صدقه داده، درخواست کند آنچه را به او صدقه داده به وی ببخشد يا به او بفروشد؛ ولی اگر خود صدقه گيرنده بخواهد بعد از قيمت گذاری، آن را بفروشد

كسى كه صدقه را به وى داده در خريدن آن بر ديگران مقدّم است و كراهتى نيز در اين عمل وجود ندارد. همچنين اگر آن مال به سببى مثل ارث دوباره به او برسد، قبول آن كراهت ندارد.
«مسأله 2715» ردّ كسى كه درخواست كمك كرده و نيز درخواست كمك از ديگران بدون داشتن نياز، شديداً كراهت دارد و گاهى جايز نيست.

وقف

احكام وقف

«وقف» آن است كه انسان ملكى را ثابت نگهدارد و منافع آن را براى شخص يا اشخاص يا براى كار ويا مصرفى تعيين نمايد، مانند اين كه زمينى را براى مسجد يا حسينيّه يا مدرسه و يا فقرا مخصوص سازد. به اين كار در اصطلاح «وقف» و به مالى كه وقف مى‌شود «موقوفه» و به وقف كننده «واقف» و به شخص يا مصرفى كه مال براى آن وقف شده «موقوف عليه» گفته مى‌شود.
«مسأله 2716» وقف بر دو نوع است:
اوّل: «وقف خاص» مانند آن كه چيزى را براى اولاد خود وقف نمايد.
دوم: «وقف عام» كه اختصاص به افراد خاصّى ندارد، مانند آن كه چيزى را براى مسجد يا حسينيّه و يا فقرا وقف كند.
«مسأله 2717» در وقف، خاص باشد يا عام، بنابر احتياط قصد قربت لازم است، ولى لازم نيست وقف كننده مسلمان باشد، بنابر اين اگر غير مسلمان هم چيزى را وقف كند صحيح است.
«مسأله 2718» اگر كسى چيزى را وقف كند، از ملك او خارج مى‌شود و خود او و ديگران نمى‌توانند آن را ببخشند يا بفروشند و كسى هم از آن ملك ارث نمى‌برد، ولى در بعضى از موارد كه در مسأله 2292 تا 2294 گفته شده، فروختن آن اشكال ندارد.
«مسأله 2719» وقف كننده بايد مكلّف و عاقل بوده و قصد و اختيار داشته باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف كند؛ بنابر اين اگر سفيه چيزى را وقف كند، صحيح نيست.
«مسأله 2720» لازم نيست در وقف صيغه بخوانند و يا صيغه وقف را به عربى بخوانند، بلكه با هر لفظ يا عملى وقف بودن چيزى را بفهماند و آن را تحويل دهد، صحيح است؛ مثلاً اگر بگويد: «خانه خود را وقف كردم» و آن را تحويل موقوف عليه يا متولى وقف دهد، وقف صحيح است و محتاج به قبول هم نيست، حتّى در وقف خاص.
«مسأله 2721» وقف بايد منجّز و بدون ترديد انجام شود، پس اگر واقف آن را معلّق به شرطى كند كه وجود آن شرط در حال يا آينده قطعى يا محتمل باشد، دو صورت دارد:
اوّل: چنانچه آن شرط از شرايط صحّت وقف نباشد، صحّت وقف محلّ اشكال است، مثل اين كه بگويد: «اگر خداوند پسرى به من عطا كرد، خانه‌ام وقف باشد».
دوم: اگر آن شرط در نظر واقف قطعى باشد و در صحّت وقف دخالت

داشته باشد، وقف صحیح است، مانند این که بگوید: «اگر آن خانه مال من باشد، آن را وقف نمودم».
«مسأله 2722» اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، چنانچه موقوف علیه آن را تحویل گرفته باشد، وقف صحیح و لازم است و اگر تحویل نگرفته باشد، وقف صحیح نیست و اختیار آن با ورثه است.
«مسأله 2723» کسی که مالی را وقف می‌کند باید برای همیشه وقف کند، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد» و یا بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد» باطل است و به احتیاط واجب باید وقف از هنگام خواندن صیغه باشد، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال بعد از مردن من وقف باشد»، چون از هنگام خواندن صیغه تا مردن وی وقف نبوده، اشکال دارد.
«مسأله 2724» چیزی که وقف می‌شود باید «عین» آن موجود و مشخّص باشد، بنابر این وقف کردن «دَین» مانند این که بگوید: «آنچه را از فلانی طلب دارم وقف نمودم» یا وقف نمودن چیزی که مشخّص نیست، مانند این که بگوید: «یکی از باغهایم را وقف نمودم» صحیح نیست. همچنین اگر منافع چیزی را وقف کند، مثلاً بگوید: «منافع و استفاده خانه‌ام را وقف نمودم» صحیح نمی‌باشد، ولی وقف کردن خانه برای سکونت در آن یا وقف کردن درخت برای استفاده از میوه آن صحیح است، هرچند هنگام وقف، میوه درخت موجود نباشد.
«مسأله 2725» مصرفی که ملك را برای آن وقف می‌کند، باید معیّن و حلال باشد، بنابر این اگر ملك خود را برای یکی از چند مسجد، بدون تعیین آن وقف نماید یا آن را برای ترویج باطل و نظایر آن وقف کند، صحیح نیست.
«مسأله 2726» وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را تحویل متولّی وقف یا کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند؛ ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز وقف آنان باشد، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.
«مسأله 2727» اگر ملکی را به عنوان مسجد وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که یك نفر در آن محل نماز خواند، وقف درست می‌شود.
«مسأله 2728» اگر ملك وقفی خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.
«مسأله 2729» وقف بر معدوم - یعنی افرادی که وجود ندارند - صحیح نیست، امّا چنانچه وقفِ مال جهت افرادی که به دنیا نیامده‌اند و در شکم مادر هستند باشد، اشکالی ندارد؛ همچنین وقف بر معدوم به تبع موجود - یعنی برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند - صحیح است، مانند

وقف بر اولاد و در این صورت طبقات بعد که به دنیا نیامده‌اند، بعد از به دنیا آمدن با دیگران شریك می‌شوند.
«مسأله 2730» اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که مغازه‌ای را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند، صحیح نیست؛ ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خود او فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.
«مسأله 2731» فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد و به طور کلی هر چه را که برای مکان یا جهت خاصی وقف شده باشد، نباید به محلّ دیگری انتقال دهند یا استفاده دیگری از آن بنمایند.
«مسأله 2732» اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و احتمال هم نرود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایدات آن در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد، می‌توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.
«مسأله 2733» اگر ملکی نظیر درختان یك باغ را بر افراد خاصّی وقف نمایند به گونه‌ای که میوه آن درختان در ملك آن افراد حادث شود، آنان مالك میوه می‌شوند و چنانچه سهم هر یك از افراد به حدّ نصاب زکات برسد، باید زکات آن را بپردازد، ولی چنانچه واقف درختان باغ را برای جهتی از جهات عمومی، مانند عنوان فقرا، وقف نماید نه برای افراد خاص، ظاهراً زکات به میوه آنها تعلّق نمی‌گیرد.
«مسأله 2734» قبرستان‌هایی که وقف بوده و در مسیر خیابان قرار می‌گیرند، از وقف بودن خارج نمی‌شوند و تصرّف و نیز خرید و فروش آنها جایز نیست، ولی عبور ومرور از آنها اگر هتك حرمت اموات نباشد اشکال ندارد و در صورتی که قبرستان ملك شخصی افراد باشد، هرگونه تصرّف در آن بستگی به رضایت صاحب ملك دارد.
«مسأله 2735» وقف بودن هر چیزی به یکی از راه‌های زیر ثابت می‌شود: اوّل: شهرت بین مردم، به گونه‌ای که موجب یقین یا اطمینان گردد. دوم: اقرار کسی که ملك در اختیار اوست، یا در صورت نبودن او وارثانش اقرار نمایند. سوم: مردم با آن به‌گونه ملك موقوفه عمل نمایند. چهارم: شهادت دو مرد عادل. پنجم: شهادت ثِقه در صورتی که خبر دادن وی موجب اطمینان گردد.

شروط ضمن وقف

«مسأله 2736» شروطی که واقف برای استفاده از وقف قرار می‌دهد، در صورتی که مشروع باشند، صحیح است و باید به آنها عمل شود، به عنوان مثال اگر برای سکونت طلّاب در مدرسه‌ای شرط نماید که نماز شب بخوانند، باید به آن شرط عمل نمایند و در غیر این صورت نمی‌توانند در آن مدرسه سکونت داشته باشند.

«مسأله 2737» اگر مثلاً خانه‌ای را برای اشخاص خاصّی وقف نماید و از ظاهر وقف یا نشانه‌های دیگر معلوم شود که منظور واقف، حفظ عنوان خانه بوده است، تغییر آن به چیز دیگری مانند مغازه، جایز نیست، بلکه اگر احتمال هم داده شود، بنابر احتیاط واجب نباید آن را تغییر دهند.

«مسأله 2738» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار اموری که مربوط به مصلحت وقف است و در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد، با حاکم شرع است و اختیار اموری که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشند، با خود آنان و اگر بالغ نباشند، با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.
«مسأله 2739» اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولّی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.
«مسأله 2740» اگر ملکی را بر افراد مخصوصی وقف کند، مثلاً بر اولاد خود که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملك آن را اجاره دهد و بمیرد، در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر، اجاره بهای تمام مدّت را داده باشد، اجاره بهای از زمان مردن آنها تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.
«مسأله 2741» ملکی که مقداری از آن به نحو مشاع وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولّی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.
«مسأله 2742» اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد و با تعیین ناظر امینی بتوان از خیانت‌های او جلوگیری کرد، باید حاکم شرع، ناظر امینی بر او بگمارد و اگر به این صورت نتوان ممانعت کرد، حاکم شرع باید به جای او متولّی امینی معیّن نماید.
«مسأله 2743» اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و مؤذّن و مستخدم آن بدهند و بدانند برای هر یك چه مقدار معیّن کرده، در صورتی که معلوم شود منظور واقف تأمین زندگی امام جماعت یا مؤذّن یا مستخدم بوده و مقداری که معیّن کرده در زمان گذشته آن را تأمین می‌کرده، ولی حالا خیلی کمتر از مقدار مورد نیاز

است، مثلاً گفته باشد: «هر ماه ده تومان به امام بدهید»، می‌توان به مقدار تأمین معاش به آنها داد و اگر معلوم نباشد، باید همانطور که مشخّص کرده مصرف شود و چنانچه ندانند برای هر یك چه مقدار معیّن نموده، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و مؤذّن و مستخدم به نحو مساوی تقسیم نمایند و بهتر است این سه نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

حبس ملك

«مسأله 2744» انسان می‌تواند ملك خود را بدون این كه وقف كند، برای استفاده اشخاص یا انجام كارهای خیریّه یا عبادت «حبس» نماید، یعنی استفاده و انتفاع از آن را منحصر در كارهای خیریّه و عبادات یا اشخاص نماید؛ پس چنانچه آن را عملاً برای استفاده این گونه امور قرار دهد، «حبس» محقّق شده و نمی‌تواند آن را به هم بزند، ولی اگر برای مدّت محدودی - مثلاً ده سال - حبس كرده باشد، پس از انقضای آن مدّت، به ملكیّت او یا كسانی كه هنگام مرگ، وارث او بوده‌اند باز می‌گردد.

«مسأله 2745» در حبس ملك نیز نظیر وقف، بلوغ و عقل صاحب ملك شرط است و به احتیاط واجب قبض شرط صحّت آن است. همچنین مالك نباید سفیه باشد و یا این كه به واسطه ورشكستگی توسط حاكم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده باشد و صحت حبس بر اشخاص منوط به قبول آنان است.

محجوران

احکام محجوران

«محجور» کسی است که شرعاً حقّ تصرّف در اموال خود را نداشته باشد و دیگران امور مالی او را سرپرستی کنند.
«مسأله 2746» محجوران چهار دسته هستند:
اوّل: کودکی که هنوز بالغ نشده است.
دوم: دیوانه.
سوم: سفیه، یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف منع نکرده باشد.
چهارم: ورشکسته‌ای که حکم ورشکستگی او توسّط حاکم شرع صادر شده است.
«مسأله 2747» بچّه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند؛ ولی اگر کودك نابالغ چیزهای مباحی را که ملك کسی نیست - نظیر ماهی دریا - با تلاش و کار خود به قصد تملّك به دست آورد، مالك آن می‌شود.
«مسأله 2748» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی در مال خود می‌کند، صحیح نیست.
«مسأله 2749» انسان می‌تواند در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، هر مقدار از مال خود را که بخواهد، به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شوند برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان‌تر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، صحیح است.
«مسأله 2750» اگر بیمار در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، بخواهد واجبات مالی خود نظیر خمس، زکات و کفّارات را بپردازد - هرچند از یك سوم دارایی او بیشتر باشد - نیازی به رضایت ورثه ندارد.
«مسأله 2751» شخص بدهکار با چهار شرط ورشکسته محسوب می‌شود:
اوّل: بدهی‌های او نزد حاکم شرع ثابت شده باشد.
دوم: اموال او - به جز خانه مسکونی ولوازم ضروری زندگی - از بدهی‌های او کمتر باشد.
سوم:وقت پرداخت بدهی‌های او رسیده باشد.
چهارم: طلبکار یا طلبکاران از حاکم شرع بخواهند اموال او را ضبط نماید و حاکم شرع نیز به ضبط اموال او حکم کند.
«مسأله 2752» پس از آن که حاکم شرع حکم به ضبط و توقیف اموال

شخص ورشكسته نمود، اموال وى، به جز خانه مسكونى و لوازم ضرورى زندگى، ضبط و ميان طلبكاران تقسيم مى‌شود.
«مسأله 2753» مخارج خوراك، پوشاك و مسكن شخص ورشكسته و كسانى كه تحت سرپرستى او مى‌باشند - با مراعات شئون آنان - تا هنگام تقسيم، از اموال او برداشته مى‌شود و اگر بميرد، هزينه كفن و دفن او بر بدهى‌هاى او مقدّم مى‌باشد.
«مسأله 2754» ولايت و سرپرستى «كودك نابالغ» و «ديوانه» و «شخص سفيه» به ترتيب بر عهده افراد زير مى‌باشد:
اوّل: پدر و جدّ پدرى؛ ولى مادر و جدّ مادرى يا برادر و يا خواهر كودك يا ديوانه و يا سفيه، ولايتى بر او ندارند، مگر آن كه حاكم شرع آنها را ولىّ قرار دهد.
دوم: با نبودن پدر و جدّ پدرى، كسى كه از طرف آنان به عنوان «وصى» پس از مرگ عهده‌دار سرپرستى آنان شده است.
سوم: با نبودن دسته اوّل و دوم، حاكم شرع يا كسى كه از طرف او به عنوان «قيّم» منصوب خواهد شد.
چهارم: با نبودن حاكم شرع و نماينده او، افراد مؤمن و عادل و خبير.
«مسأله 2755» ولايت پدر و جدّ پدرى بر شخص ديوانه و سفيه در صورتى است كه ديوانگى و سفاهت او قبل از بلوغ پيدا شده باشد، پس اگر بعد از بلوغ عارض شود، ولايت آنان با حاكم شرع است.
«مسألة 2756» ولايت پدر و جدّ پدرى قابل انتقال به ديگرى نيست؛ ولى آنان در صورت وجود مصلحت مى‌توانند ديگرى را وكيل خود نمايند.
«مسأله 2757» در ولايت و سرپرستى پدر و جدّ پدرى، عدالت آنان شرط نيست، ولى هرگاه براى حاكم شرع ثابت شود كه سرپرستى آنان به ضرر كودك يا سفيه و يا ديوانه مى‌باشد، بايد آنان را از تصرّف در اموال كودك يا سفيه و يا ديوانه منع كند و شخص ديگرى را كه امين باشد منصوب نمايد، مگر اين كه با ضميمه كردن امين به پدر و جدّ پدرى، بتوان سرپرستى آنان را در جهت مصلحت كودك، سفيه يا ديوانه اصلاح نمود.

مشاغل و درآمدها

«مسأله 2758» كسب مال و تجارت بايد از راه حلال و مشروع باشد و اگر كسى از راه‌هاى حرام مانند قمار، دزدى، ربا، رشوه، غنا، مدح و تقويت ظالم و راه‌هاى نامشروع ديگر، مالى به دست آورد، حرام است و ضامن آن مى‌باشد.
«مسأله 2759» قرار دادن هر فعل حرام به عنوان شغل و راه كسب و درآمد، حرام است؛ بنابر اين ساختن هر چيزى كه براى عبادت غير خدا ساخته مى‌شود و نيز ساختن هر چيزى كه منفعت اختصاصى يا منفعت عمومى آن حرام باشد و همچنين شراب فروشى و جادوگرى و نظاير آن جايز نيست.
«مسأله 2760» يادگرفتن و ياددادن علوم و صنايعى كه مورد نياز مردم است و موجب عظمت و قدرت مسلمانان در برابر كفّار مى‌باشد، بر همه افراد واجب كفايى است.
«مسأله 2761» ياد گرفتن سحر و عمل به آن حرام است، مگر اين كه به وسيله افراد متعهد و لايقى براى باطل كردن سحر و يا روشن كردن اذهان مردم نسبت به كسى كه با توسّل به سحر، ادّعاى نبوّت يا امامت و امثال آن را دارد، باشد كه در حدّ ضرورت اشكال ندارد.
«مسأله 2762» «كهانت» و «تنجيم»(46) اگر به اين شكل باشد كه براى غير خداوند، به نحو استقلال يا اشتراك با خداوند، تأثير قائل شوند، حرام بلكه شرك است، ولى اگر مشيّت خداى متعال را مؤثر مطلق بدانند و پيش‌بينى‌هاى آنها به نحو حدس و تخمين و مبنى بر اين باشد كه پروردگار عالم بعضى امور را سبب يا مقارن و هماهنگ بعضى امور ديگر قرار داده و بقيه سببيّت يا تقارن و سلب آن در قبضه قدرت مطلقه او مى‌باشد، اشكال ندارد.
«مسأله 2763» شعبده‌بازى در صورتى كه براى جلوه‌دادن حق به شكل باطل و يا باطل به شكل حق باشد، جايز نيست، ولى اگر تنها براى سرگرمى باشد، اشكال ندارد.
«مسأله 2764» احضار ارواح چنانچه موجب اشاعه دروغ و فريب مردم يا برهم زدن نظم عمومى و مانند آن باشد، جايز نيست و خواب مصنوعى (هيپنوتيزم) در صورتى كه اثر سويى بر آن مترتّب نباشد يا معالجه امراضى بر آن متوقّف باشد، دليلى بر حرمت آن وجود ندارد، اما اگر از اين ناحيه اثر سوء يا خطر جانى پديد آيد، حرام بوده و در اين صورت مسبِّب، ضامن است.

«مسأله 2765» غنا و هر آوازی كه مشتمل بر باطل بوده يا موجب برانگيختن و تحريك شهوت شده و به نظر عرف، مناسب با مجالس فسق و فجور باشد، به تنهايی يا همراه با نواختن چيزی باشد، خواندن و گوش دادن و نيز ياد دادن و شغل قرار دادن آن حرام است. در روايات اسلامی «مَلاهی و غِنا» بسيار مذّمت شده‌اند، از جمله در روايتی آمده: «خانه‌ای كه در آن شراب و آلات لَهْو و غِنا و قمار باشد، ملائكه به آن خانه وارد نمی‌شوند و دعای اهل خانه مستجاب نمی‌گردد و بركت از آن خانه برداشته می‌شود.»(47)
«مسأله 2766» غنای زنان خواننده در مجالس عروسی استثنا شده و حرام نمی‌باشد، ولی بايد مردهای نامحرم صدای آنان را نشنوند و مشتمل بر باطل نباشد و بنابر احتياط واجب بايد به مجلس عروسی اكتفا شود و در مجالس جشن ديگری خوانده نشود و هر آواز يا صوت يا عملی كه موجب تحريك شهوت شده و يا آثار حرام ديگری بر آن مترتّب گردد و يا به نظر عرف موجب فساد و هرزگی باشد، خواندن، گوش دادن و يا اشاعه آن و نيز تعليم و تعلّم و شغل قراردادن آن حرام است.
«مسأله 2767» سرودهای مهيّجی كه به هنگام جنگ برای تحريك احساسات افراد خوانده می‌شود، اشكال ندارد. همچنين هر سرود يا آهنگی كه مشتمل بر باطل نبوده و از نظر عرف موجب تحريك شهوت و مناسب با مجالس فساد نباشد، اشكال ندارد و خواندن و گوش دادن و يادگرفتن و شغل قراردادن آن جايز می‌باشد.
«مسأله 2768» اگر كسی شك داشته باشد كه سرود يا آهنگی عرفاً مناسب با مجالس فساد و از مصاديق غنای حرام می‌باشد يا نه، لازم نيست از آن اجتناب نمايد، اگرچه احتياط خوب است، اما اگر از آن آثار سوء مشاهده شود، اين احتياط واجب است.
«مسأله 2769» حضور علمی و عملی بانوان در شئون گوناگون اجتماع اشكال ندارد، به شرط آن كه اوّلاً: عفّت عمومی را رعايت كرده و مرتكب حرام نشوند و ثانياً: حضور آنان مستلزم تضييع حقوق شوهران و منافی حيثيّت و شئون آنان نباشد؛ ولی با اين حال مطابق آنچه از كتاب و سنّت استفاده می‌شود، بهتر است زنان در غير موارد ضرورت و لزوم، در اجتماعاتی كه نامحرم وجود دارد ظاهر نشوند.
«مسأله 2770» تمايل فكری و عملی به فاسدان و ستمگران و خود را به شكل آنها در آوردن و حمايت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق ديگران و كار كردن و فعاليّت در دستگاه دولت‌های كافر يا ظالم، اگر موجب حمايت از كفر و ظلم و اعانت به كافر يا ظالم باشد، حرام است، مگر اين كه در شرايط ويژه‌ای برای پشتيبانی از اسلام و مسلمانان و با اجازهِ حاكم جامع شرايط باشد.

«مسأله 2771» تکثير، خريد، فروش و هرگونه استفاده کردن از کتابها، مجلّات، برنامه‌ها، لوح‌هاى فشرده و امثال آنها که تصرف و استفاده از آنها منوط بر رعايت «حقّ مؤلّف» شده است، چنانچه مؤلّف و توليد کننده آنها مسلمان باشد، بدون رضايت آنها جايز نيست و اگر غير مسلمانى باشد که با مسلمين در حال جنگ است، اشکال ندارد و اگر غير مسلمانى باشد که با مسلمين در حال جنگ نيست، جواز تصرف در آنها بدون اجازه صاحبانشان محلّ تأمّل است. «حقّ طبع» و «حقّ اختراع» نيز همين حکم را دارند.
«مسأله 2772» خريد و فروش و يا اقدام به نشر کتاب‌ها و نشريات گمراه کننده که موجب انحراف در فکر و عقيده يا اخلاق و يا عمل مردم مى‌شود و يا مشتمل بر مطالب باطل و ترويج آن يا دروغ و تهمت و يا هتك و توهين به مقدّسات دينى و افراد مؤمن مى‌باشد، حرام است. همچنين خواندن اين گونه کتب و نشريات جايز نمى‌باشد مگر براى افراد صالحى که به عنوان نهى از منکر، در صدد جواب دادن به آنها مى‌باشند و خود اهل فکر و تشخيص بوده و اطمينان دارند که هيچ گونه انحرافى در آنان ايجاد نمى‌شود.
«مسأله 2773» استفاده از نوارها، برنامه‌هاى راديويى يا تلويزيونى، ماهواره، اينترنت و يا ابزار مشابه در صورتى که موجب انحراف اخلاقى، روانى و يا عقيدتى گردد، حرام است و نيز توليد اين گونه برنامه‌ها، نوارها و يا اشاعه و خريد و فروش آنها حرام مى‌باشد.
«مسأله 2774» اقدام به تأسيس مجامع فرهنگى يا نشر کتب و نشريات مفيد يا توليد برنامه‌هاى راديويى و تلويزيونى و مشابه آن که موجب تقويت پايه‌هاى عقيدتى، اخلاقى و عملى و يا رشد افکار و بالا رفتن سطح معلومات اجتماعى و دينى مردم مى‌شود، از وظايف مهمّى است که شايسته است افراد به اندازه قدرت و توان خود به آن عمل نمايند و ممانعت از آن جايز نيست.
«مسأله 2775» تقلّب در امتحانات و نيز در استخدام جايز نيست. همچنين کسى که به نظر خودش صلاحيّت مسئوليّت و شغلى را ندارد، نبايد آن را تقبّل نمايد، هر چند ديگران او را داراى صلاحيت و شرايط لازم بدانند.
«مسأله 2776» گرفتن پول يا هر چيز ديگرى در وقت ادارى براى کسى که در نهاد يا مؤسّسه‌اى موظّف است بدون گرفتن پول از مراجعين، کارهاى آنان را انجام دهد، حرام است، بخصوص اگر به وسيله گرفتن رشوه يا هر عنوان ديگرى، کار خلاف شرع يا قانون انجام دهد و يا حقوق ديگران را تضييع نمايد؛ ولى براى رشوه دهنده، در صورتى که رسيدن به حقّ مشروعى يا دفع ظلم از مظلومى متوقّف بر آن باشد، به مقدار ضرورت اشکال ندارد. همچنين اعمال نفوذ اگر براى گرفتن حق يا دفع

ظلمی باشد اشکال ندارد؛ مگر این که رشوه دادن و یا اعمال نفوذ در این صورت موجب فساد اجتماعی یا اداری و یا ضرر مهم‌تری نسبت به احقاق حق یا دفع ظلم مزبور گردد.

«مسأله 2777» وسایل ارتباط جمعی باید در جهت اشاعه مکارم اخلاق و خصال پسندیده انسانی و اشاعه فرهنگ اسلامی قرار گیرند و در این زمینه از اندیشه‌های متفاوت بهره جویند و از ترویج فرهنگ ضد اسلامی و بی‌بندوباری به شدّت پرهیز نمایند.

«مسأله 2778» مکروه است انسان کفن فروشی، قصّابی، حجامت و شکار کردن را شغل خود قرار دهد.

معاشرت

معاشرت و روابط بین مسلمانان باید بر اساس برادری و رعایت حقوق و حیثیّت و نوامیس یکدیگر تنظیم گردد؛ پس اموری از قبیل عدالت، احسان، صداقت، احترام، حسن ظن، فداکاری، ادای امانت، حفظ اسرار یکدیگر، اصلاح ذات‌البین، مشورت با یکدیگر و تعاون در اعمال خیر، در معاشرت با یکدیگر باید رعایت شوند، بخصوص اگر طرف معاشرت، پدر و مادر و بستگان، بزرگان دین و دانش، معلّمان و استادان، زنان و خردسالان و افراد محروم و مستضعف و سالخورده و یا مصیبت‌دیدگان باشند.

«مسأله 2787» بر مسلمانان لازم است روابط اجتماعی خود را از اموری همچون غیبت، تهمت، حسد، تکبّر، تجسّس، دروغ، تملّق، خدعه و مکر، رشوه، سوء ظن، فتنه‌انگیزی، خیانت، نفاق، استهزا، تضییع حقوق یکدیگر و ظلم و از هرگونه معصیت پاك گردانند.

«مسأله 2788» آزار رساندن به مؤمن، به هر شکل که باشد و نیز توهین و تضعیف و هتك حُرمت او حرام است و در بعضی از روایات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالاتر شمرده شده و اذیّت و آزار او در ردیف محاربه با خداوند قرار گرفته است(48)؛ بنابر این بر همگان لازم است که حرمت یکدیگر را نگاه داشته از توهین و هتك و تمسخر و ستم به دیگران شدیداً بپرهیزند.

«مسأله 2789» یکی از گناهان کبیره که وعده عذاب بر آن داده شده، «غیبت» است و معنای «غیبت» آن است که شخص، عیب برادر یا خواهر مؤمن خود را در غیاب او بیان کند، بلکه چنانچه هر مطلبی را درباره او نقل کند که اگر در حضور او بیان می‌کرد ناراحت می‌شد، غیبت محسوب می‌شود.

«مسأله 2790» اگر انسان از مسلمانی غیبت کرده باشد، بنابر احتیاط واجب چنانچه ممکن باشد و مفسده‌ای پیدا نشود، باید به هر وسیله ممکن از او حلالیت بخواهد و اگر ممکن نباشد یا گفتن به او موجب مفسده شود، برای او از خداوند طلب آمرزش نماید و در صورتی که غیبت یا تهمتی نسبت به او انجام داده باشد که سبب شکست و وهن او شده باشد، باید آن را جبران و برطرف نماید.

«مسأله 2791» در برخی موارد غیبت حرام نیست. در این رابطه فقها موارد زیر را از حرمت غیبت استثنا نموده‌اند:

اوّل: غیبت از شخصی که متظاهر به فِسْق باشد نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می‌کند.

دوم: غیبت کردن مظلومی که در مقام استمداد و تظلّم است نسبت به کسی که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که به او شده است.
سوم: موردی که انسان برای دفع ظلم از خود، در صدد به دست آوردن راهی مشروع باشد.
چهارم: آگاه نمودن مشورت کننده نسبت به عیوب شخص مورد مشورت.
پنجم: جایی که انسان در صدد بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه فساد باشد.
ششم: بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم شرع.
هفتم: جایی که عیبِ شخص، صفت معروف و مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب‌جویی به قصد معرفی آن را بیان کند.
هشتم: موردی که انسان در صدد ابطال و ردّ مطلب باطلی باشد و بدون ذکر نام صاحب آن مطلب، ردّ آن عملی نباشد.
نهم: جایی که عیب شخص بین ناقل و شنونده معلوم و روشن باشد، مگر این که معلوم بودن عیب به خاطر غیبت قبلی باشد ولی احتیاط آن است در موردی که شخص متجاهر به فسق نباشد، از وی غیبت نکنند.
دهم: موردی که در صدد ردّ کسی باشد که نسبت دروغی را به او یا شخص مؤمن دیگری وارد آورده است.
لازم است در تشخیص مصادیق مواردی که بیان شد، دقّت و احتیاط لازم به عمل آید و به حدّاقل و ضرورت اکتفا شود.
«مسأله 2792» هرگاه در جلسه‌ای نسبت به شخص مؤمنی غیبت شود و یکی از استثناهایی که در مسأله قبل بیان شد وجود نداشته باشد، علاوه بر این که گوش‌دادن به آن حرام است، بر هر فردی که قدرت دارد واجب است آن غیبت را ردّ کند و از آن مؤمن دفاع نماید. در روایات اسلامی آمده است: «هر کس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ستم قرار گرفته داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوت او آن مؤمن ذلیل شود، خداوند او را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد».(49)
«مسأله 2793» اگر مسلمانی در معرض خطر جانی قرار بگیرد، خواه در اثر گرسنگی یا تشنگی باشد یا به جهت غرق شدن، تصادف، برق گرفتگی و نظایر آن، بر هر مسلمانی که اطّلاع پیدا می‌کند واجب است به هر شکل ممکن و در حدّ توان او را نجات دهد.
«مسأله 2794» مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند و نسبت به سلام کردنِ «سواره به پیاده» و «ایستاده به نشسته» و «کوچکتر به بزرگ‌تر» زیاد سفارش شده است.
«مسأله 2795» در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگویند، مثلاً اگر کسی بگوید: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ» جواب بدهد: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰه» اما در حال نماز، بنابر احتیاط واجب باید به همان مقدار اکتفا

نماید.
«مسأله 2796» اگر دو نفر همزمان به یكدیگر سلام كنند، بر هر یك واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.
«مسأله 2797» اگر مرد و زن نامحرمی در محلّ خلوتی باشند كه كسی در آنجا نبوده و دیگری هم نتواند وارد شود، چنانچه بترسند كه به حرام بیفتند، باید از آنجا بیرون روند، بلكه احتیاط واجب آن است كه مطلقا از خلوت كردن بپرهیزند، هر چند خوف ارتكاب حرام نباشد یا دیگری هم بتواند وارد شود.
«مسأله 2798» بودن مرد و زن نامحرم در یك اتومبیل اشكال ندارد، مگر این كه مظنّه فساد و گناه وجود داشته باشد.
«مسأله 2799» اختلاط زن و مرد در مراكز و مجامع عمومی به شكلی كه در معرض فساد و گناه قرار بگیرند، جایز نیست.
«مسأله 2800» مسافرت به كشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنجا جهت تحصیل علوم روز یا تجارت و كسب و كار جایز است، به شرط آن كه اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل او انحرافی صورت نمی‌گیرد؛ بنابر این كسی كه در آن مكان‌ها اقامت گزیده اگر نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف داشته باشد، بر او لازم است كه به سرزمینی كه از خطر انحراف در امان است هجرت نماید.
«مسأله 2801» كسی كه در كشور غیر اسلامی اقامت دارد، جایز است با كفّار بر اساس مَنِش انسانی معاشرت داشته باشد و می‌تواند برای كفّار به شكل اجاره، وكالت و امثال آن كار كند، به شرط آن كه عمل او مستلزم انجام حرام یا موجب ضرری یا ذلّتی برای خود او یا سایر مسلمانان و یا كشورهای اسلامی نباشد.
«مسأله 2802» كسی كه در كشور غیر اسلامی اقامت دارد، واجب است در حدّ قدرت و توان، با مراعات شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منكر، از اسلام دفاع نماید. همچنین واجب است با مراعات شرایط زیر كفّار را به اسلام دعوت نماید:
اوّل: حكومت اسلامی به خاطر مصالح مهم‌تری، دعوت و تبلیغ به اسلام را در بلاد كفر موقتاً ممنوع نكرده باشد.
دوم: صلاحیّت و اهلیّت و نیز قدرت بر تبلیغ اسلام در مناطق كفر را داشته باشد.
سوم: مفسده مهمّی پیش نیاید.
و چنانچه تبلیغ اسلام مستلزم دادن قرآن به دست كفّار باشد و امید هدایت آنان وجود داشته باشد، در صورتی كه در معرض نجس شدن و هتك و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده كنند، مانعی ندارد.
«مسأله 2803» معاشرت سالم با كفّاری كه در حال جنگ با مسلمانان

نیستند و ایجاد روابط فرهنگی، سیاسی، تجاری و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص، تا زمانی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در بین نباشد، اشکال ندارد؛ ولی رابطه با کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان می‌باشند، مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان شود، جایز نیست.
«مسأله 2804» معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقرّرات اسلام تنظیم گردد، بنابر این باید از کارهایی همچون تخلّف از قراردادها، پیمان‌ها و وعده‌ها، غَشّ در معامله، کم فروشی، خیانت در امانت، اجحاف و نظایر آن خودداری شود.
«مسأله 2805» در روایات اسلامی نسبت به «وفای به عهد و قراردادها» سفارش اکید شده است؛ از جمله در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به مالك اشتررحمه الله فرمودند: «.. و اگر با دشمنت پیمان نهادی و در ذمه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا، چه مردم بر هیچ چیز از واجب‌های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند با همه هواهای گونه‌گون که دارند و رأیهای مخالف یکدیگر که در میان آرند.»(50) بنابر این کلّیّه تعهدات و قراردادهای منعقد شده بین اشخاص و حتّی بین دولت‌ها یا میان آنها و اشخاص باید محترم شمرده شود و نقض یك‌طرفه آنها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست. همچنین کلّیّه تعهدات دولت اسلامی با دولت‌های کافر غیر حربی که در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد، محترم خواهد بود؛ ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر و خدعه و استعمار کشور اسلامی از سوی دولت استعمارگر تحمیل شده باشد، عمل به آن تعهد و قرارداد لازم نیست، بلکه در مواردی لغو آن واجب می‌باشد.
«مسأله 2806» هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسائل و مشکلات سایر مسلمانان بی‌تفاوت باشد و به اندازه قدرت و توان خود موظّف است در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگران اقدام نماید. از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمودند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست».(51)
«مسأله 2807» شرکت در مجالس گناه از هر قبیل و به هر شکل که باشد حرام است، مگر این که به نحوی بتواند اهل مجلس را نیز از گناه بازدارد یا واجب مسلّم‌تری را انجام دهد و یا مانع گناه بزرگ‌تری شود و اگر انسان احتمال ندهد که مجلس گناه باشد و پس از شرکت متوجّه گناه بودن آن شود، چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد، باید مجلس را ترك کند.

«مسأله 2808» اگر کسی بر اثر تجسّس بر رازی از رازهای زندگی داخلی مردم آگاه شود، نباید آن را افشا کند و اگر آن را افشا کند و موجب زیان مالی یا آبرویی به کسی شود، صرف نظر از گناهی که کرده، باید آن زیان را جبران نماید.

احکام لُقَطه

اموال پیدا شده

به مالی که گم شده و انسان آن را پیدا می‌کند «لُقَطه» می‌گویند. مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحب آن معلوم شود، احتیاط واجب آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد.
«مسأله 3117» اگر مالی را پیدا کند که نشانه داشته و قیمت آن از «6/12» نخود نقره سکّه‌دار کمتر باشد، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملك خودش شود، آن را بردارد و در این صورت اگر تلف شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملك شدن هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست.
«مسأله 3118» اگر چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای داشته باشد که به واسطه آن بتواند صاحب آن را پیدا کند - اگرچه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است - در صورتی که قیمت آن به «6/12» نخود نقره سکّه‌دار برسد، احوط آن است که یك سال به نحوی اعلام کند که عرفاً گفته شود یك سال اعلام کرده است.
«مسأله 3119» اگر انسان خودش نخواهد اعلام کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید تا از طرف او اعلام نماید.
«مسأله 3120» اگر معرّفی و اعلام، نیاز به هزینه داشته باشد - مثل این که پیدا کننده به هر دلیلی قدرت اعلام نداشته باشد و باید به دیگری مزد بدهد تا اعلام کند یا کالای پیدا شده دارای اهمیّت باشد و باید به وسیله روزنامه یا نظایر آن آگهی و اعلام نماید - می‌تواند هزینه معرّفی و آگهی را از صاحب آن بگیرد.
«مسأله 3121» اگر تا یك سال اعلام کند و صاحب مال پیدا نشود، می‌تواند به قصد این که هر وقت صاحب آن پیدا شد عوض آن را به او بدهد، برای خود بردارد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحب آن صدقه بدهد، امّا چیزی که در حرم (مکّه) پیدا شود، احتیاط واجب آن است که آن را برای خود برندارد بلکه صدقه دهد.
«مسأله 3122» اگر بعد از آن که یك سال اعلام کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحب آن نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی نکرده باشد، ضامن نیست؛ همچنین اگر

آن مال را به حاكم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحب آن صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.
«مسأله 3123» كسی كه مالی را پیدا كرده، اگر عمداً به دستوری كه گفته شد اعلام نكند، علاوه بر این كه معصیت كرده، باز هم واجب است اعلام كند.
«مسأله 3124» اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا كند، ولیّ او باید اعلام نماید.
«مسأله 3125» اگر انسان در بین سالی كه اعلام می‌كند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، اگر نخواهد آن را اعلام كند، احتیاط واجب آن است كه آن را صدقه بدهد.
«مسأله 3126» اگر در بین سالی كه اعلام می‌كند، مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن كوتاهی یا زیاده‌روی كرده باشد، باید عوض آن را به صاحب آن بدهد و اگر كوتاهی نكرده و زیاده‌روی هم ننموده باشد، چیزی بر او واجب نیست.
«مسأله 3127» اگر مالی را كه نشانه دارد و قیمت آن به «6/12» نخود نقره سكّه‌دار می‌رسد، در جایی پیدا كند كه معلوم است به واسطه اعلام صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای كه داده مال خود اوست.
«مسأله 3128» اگر چیزی را پیدا كند و به گمان این كه مال خود اوست بردارد و بعد بفهمد مال خود او نبوده، باید تا یك سال اعلام نماید.
«مسأله 3129» لازم نیست هنگام اعلام، جنس چیزی را كه پیدا كرده بگوید، بلكه همین قدر كه بگوید: «چیزی پیدا كرده‌ام» كافی است.
«مسأله 3130» اگر كسی چیزی را پیدا كند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد كه نشانه‌های آن را بگوید و یقین پیدا كند كه مال اوست، ولی اگر ذكر نشانه‌ها فقط موجب گمان به مالك بودن آن شود، مخیّر است كه به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید.
«مسأله 3131» اگر قیمت چیزی كه پیدا كرده به «6/12» نخود نقره سكّه‌دار برسد، چنانچه اعلام نكند و در مسجد یا جای دیگری كه محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، كسی كه آن را پیدا كرده ضامن است.
«مسأله 3132» هرگاه چیزی را پیدا كند كه اگر بماند فاسد می‌شود، باید تا مقداری كه ممكن است آن را نگهدارد، بعد قیمت كند و خودش بردارد یا بفروشد و پول آن را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است كه در صورت امكان برای فروش آن به خودش یا به دیگری، از حاكم شرع اجازه بگیرد و در هر صورت باید اعلام را یك سال ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد،

پول آن چیز را به او تسلیم کند و اگر صاحب آن پیدا نشود، از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد.
«مسأله 3133» قیمت مال پیدا شده باید بر حسب زمان و مکانی که مال در آن پیدا شده محاسبه شود.
«مسأله 3134» اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد او این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.
«مسأله 3135» اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که مالِ پیدا شده متعلّق به فلان شخص است، باید مال به آن فرد داده شود، چه پیش از شروع اعلام یا در بین و یا بعد از آن باشد.
«مسأله 3136» اگر کسی که مال نشانه‌دار را پیدا کرده بمیرد، چنانچه پس از پایان اعلام، آن را برای خود برداشته و مرده باشد، مالکیّت آن به همان صورت به وارث او منتقل می‌شود که اگر صاحب آن پیدا شد، به او برگردانده شود و اگر قبل از شروع اعلام یا در بین آن مرده باشد، ظاهراً ورثه باید به جای او اعلام نمایند.
«مسأله 3137» اگر کفش او را اشتباهاً ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده و قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، در صورتی که از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود و یا برای او مشقّت داشته باشد، می‌تواند آن را به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و اگر احتمال بدهد کفشی که مانده مالِ کسی نیست که کفش او را برده، باید با آن معامله مجهول المالك نماید، یعنی از صاحب آن جستجو و تحقیق کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود، از طرف او به فقیر صدقه بدهد.
«مسأله 3138» اگر مالی را که کمتر از «6/12» نخود نقره سکّه‌دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگری بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.
«مسأله 3139» لوازم و ابزار و اشیایی که آنها را برای تعمیر و مانند آن نزد تعمیرکاران و صاحبان صنایع می‌برند، اگر صاحب آن جنس ناشناخته باشد و دیگر سراغ آن نرود و صاحب صنعت پس از جستجو و تحقیق از آمدن صاحب جنس ناامید شود، باید آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرع باشد.
«مسأله 3140» اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان امانت

بگذارد، جایز نیست آن را به خود دزد برگرداند، بلکه باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد، حکم لُقطه بر آن جاری می‌شود.
«مسأله 3141» اگر مالی از دیگران در بین اموال انسان باقی بماند و صاحب آن یا محل و مکان او به هیچ وجه معلوم نباشد به گونه‌ای که رساندن مال به صاحب آن برای او میسّر نبوده و از پیدا کردن او نیز مأیوس باشد، باید آن را از طرف صاحب آن و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد. همچنین اگر انسان در معاملات و داد وستدها کم و زیاد کرده و بر اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده باشد و شناخت آنان برای او میسّر نباشد، باید عوض آنها را از طرف صاحبان آنها و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد و بنابر احتیاط در هر دو صورت اگر مقدار آن را نداند، باید به قدری صدقه بدهد که مطمئن شود بریء الذِّمّه شده است و به این کار در اصطلاح «ردّ مظالم» گفته می‌شود.

مجهول المالك و حيوان و انسان گم شده

«مجهول‌المالك» به مالى مى‌گويند كه صاحب آن مشخص نيست.
«مسأله 3142» اگر حيوانى مثل گوسفند يا مرغ وارد خانه انسان شود و صاحب آن معلوم نباشد، حكم لُقَطه را ندارد بلكه «مجهول‌المالك» مى‌باشد، پس بايد براى پيدا كردن صاحب آن جستجو كند و چنانچه از يافتن او مأيوس شد، حيوان يا بهاى آن را صدقه بدهد و بنابر احتياط از حاكم شرع براى صدقه دادن اجازه بگيرد. همچنين است اگر كبوترى كه بال آن بريده شده است وارد منزل انسان شود، ولى اگر بال كبوتر بريده نباشد و انسان نداند صاحب دارد يا نه، مى‌تواند آن را به قصد تملّك براى خود بردارد و اگر بداند صاحب دارد، بايد آن را به صاحب آن برگرداند و اگر صاحب آن را نشناسد و از پيدا كردن او مأيوس باشد، بايد آن را صدقه دهد.
«مسأله 3143» اگر در جايى كه عمران و آبادى است حيوانى را پيدا كند، يكى از دو صورت را دارد:
اوّل: اگر حيوان سالم بوده و در معرض تلف نباشد، جايز نيست آن را بگيرد و اگر گرفت بايد آن را حفظ كند و علوفه آن را نيز تأمين كند و حق ندارد از صاحب آن عوض آن را مطالبه نمايد و در صورتى كه آن حيوان گوسفند باشد و صاحب آن پيدا نشود، مى‌تواند آن را براى صاحب آن نگهدارد و يا اين كه پس از سه روز آن را بفروشد و پول آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پيدا شود و صدقه را قبول نكند، بايد پول آن را به صاحب آن بدهد.
دوم: اگر حيوان در اثر بيمارى يا غير آن در معرض تلف باشد، جايز است آن را بگيرد و در اين صورت واجب است علوفه آن را تأمين كند و در صورتى كه قصد رايگان نداشته باشد، مى‌تواند پس از پيدا شدنِ صاحب آن عوض آن را مطالبه نمايد و يا اين كه از شير يا پشم يا سوارى آن به طور معمول استفاده كند و از مخارج آن كم كند و اگر حيوان تلف شود، ضامن آن نيست، مگر اين كه در حفظ آن كوتاهى كرده باشد.
«مسأله 3144» اگر حيوانى را در جايى كه عمران و آبادى نيست، مانند بيابان‌ها، جنگل‌ها، كوه‌ها و راه‌هاى بيابانى پيدا كند و صاحب آن معلوم نباشد، دو صورت دارد:
اوّل: اگر در آن محل آب و گياه وجود داشته باشد و حيوان از لحاظ جسمى و قدرت دويدن بتواند خود را از درندگان حفظ كند، جايز نيست آن را بگيرد.

دوم: اگر در آن محل آب و گیاه وجود نداشته باشد و یا حیوان در معرض خطر باشد، مانند گوسفند و بچّه شتر، جایز است آن را بگیرد و به مقدار ممکن معرّفی کند و چنانچه از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شود، می‌تواند آن را تملّك کند و یا این که برای صاحب آن حفظ نماید، ولی در صورت تملّك اگر صاحب آن پیدا شود، باید عوض آن را به او بدهد.
«مسأله 3145» اگر بچّه‌ای گم شود و ولیّ او پیدا نشود و یا او را سر راه گذاشته باشند، جایز است بلکه اگر در معرض تلف شدن باشد واجب است که انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارج او را تأمین نماید تا به حدّ بلوغ برسد و یا پدر یا مادر یا جدّ پدری او پیدا شود و چنانچه بچّه مالی همراه خود داشته باشد، جایز است با اجازه حاکم شرع آن مال را به مصرف او برساند و اگر مال نداشته باشد، از بیت المال یا زکوات یا مردم خیّر برای مخارج او کمك بگیرد و اگر ممکن نشد، خودش مخارج او را بدهد و در این صورت می‌تواند مخارجی را که متحمّل می‌شود، یادداشت کند تا پس از بزرگ شدن و تمکّن بچّه، از او مطالبه نماید.
«مسأله 3146» مالی که صاحب آن مشخّص است ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست، در حکم مجهول‌المالك می‌باشد.

غصب

احكام غَصْب

«غَصْب» آن است كه انسان از روى ظلم بر مال يا حقّ كسى مسلّط شود. غصب از گناهان بزرگ است و غاصب در قيامت به عذاب سخت گرفتار مى‌شود. از حضرت پيامبر اكرم‌صلى الله عليه وآله وسلم روايت شده است كه: «هر كس يك وجب زمين از ديگرى را غصب كند، در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مى‌اندازند.»(63)

«مسأله 3147» اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاى ديگرى كه براى عموم ساخته شده استفاده كنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنين است بنابر احتياط، اگر در مسجد جايى را كه قبلاً ديگرى به آن پيشى گرفته است تصرّف كند.

«مسأله 3148» چيزى كه انسان پيش طلبكار گرو مى‌گذارد، بايد پيش او بماند تا اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پيش از آن كه طلب او را بدهد آن چيز را از او بگيرد، حقّ او را غصب كرده است.

«مسأله 3149» مالى كه نزد كسى گرو گذاشته‌اند، اگر ديگرى آن را غصب كند، صاحب مال وطلبكار مى‌توانند چيزى را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند و چنانچه آن چيز را از او بگيرند، باز هم در گرو است و اگر آن چيز از بين برود و عوض آن را بگيرند، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مى‌باشد.

«مسأله 3150» اگر انسان چيزى را غصب كند، بايد آن را به صاحبش برگرداند و اگر آن چيز از بين برود، بايد عوض آن را به او بدهد.

«مسأله 3151» اگر از چيزى كه غصب كرده منفعتى به دست آيد، مثلاً از گوسفندى كه غصب كرده برّه‌اى پيدا شود، متعلّق به صاحب مال است و نيز كسى كه مثلاً خانه‌اى را غصب كرده، اگرچه در آن ننشيند، بايد اجاره آن را بدهد.

«مسأله 3152» اگر كسى چيزى را غصب كند و آن چيز در دست او رشد و نموّ پيدا كند، همه آن متعلّق به صاحب مال است؛ مثلاً اگر نهالى را غصب كند و در زمين خود بكارد، درخت هرچه رشد و نموّ پيدا كند متعلّق به صاحب نهال است و غاصب اجرت زمين را طلبكار نيست؛ همچنين اگر پيوندى را غصب كند و به درخت خود پيوند بزند، بنابر اقوى نموّ و ميوه آن براى صاحب پيوند است.

«مسأله 3153» اگر از بچّه يا ديوانه چيزى را غصب كند، بايد آن را به ولىّ او بدهد و اگر از بين رفته باشد، بايد عوض آن را بدهد.

«مسأله 3154» هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یك به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است.
«مسأله 3155» اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن باشد، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحب آن برگرداند.
«مسأله 3156» اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که صاحب آن - از روی تقلید یا اجتهاد - نگاه داشتن آن را جایز می‌داند غصب کند و خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد و چنانچه برای این که مزد ندهد بگوید: «آن را مثل اوّل آن می‌سازم»، مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّل بسازد.
«مسأله 3157» اگر چیزی را که غصب کرده به نحوی تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود - مثلاً با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگوید: «مال را به همین صورت بده»، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اوّل درآورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد.
«مسأله 3158» اگر چیزی را که غصب کرده به گونه‌ای تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید: «باید آن را به صورت اوّل درآوری»، واجب است آن را به صورت اوّل درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را نیز به صاحبش بدهد؛ پس اگر با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: «باید به صورت اوّلش درآوری»، در صورتی که بعد از ذوب کردن قیمت آن از کمتر طلایی شود که با آن گوشواره نساخته بوده، باید تفاوت آن را بدهد.
«مسأله 3159» اگر زمینی را غصب کند و در آن ساختمان بسازد، چنانچه مالك به فروش یا مبادله آن راضی نشود و عین زمین خود را مطالبه نماید، غاصب باید ساختمان را خراب کند و زمین را به حالت اوّل برگرداند و تحویل صاحبش بدهد.
«مسأله 3160» اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضِی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید

فوراً زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درخت‌ها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

«مسأله 3161» اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده، بدهد.

«مسأله 3162» درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر صاحبش از خوردن میوه آن منع نکند و انسان نیز نداند که صاحب آن راضی نیست، می‌تواند از میوه آن بخورد، مشروط بر آن که اتفاقاً از آنجا عبور کند و به قصد خوردن میوه به آنجا نرفته باشد، ولی نمی‌تواند چیزی از میوه آن را با خود ببرد و نیز نباید کاری کند که به درخت آسیب برسد.

«مسأله 3163» اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد، مثلاً گوشت آن يك قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، بنابر احتیاط واجب باید بالاترین قیمت را از روز غصب تا روز تلف بدهد.

«مسأله 3164» اگر چیزی که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد و خصوصیات چیزی که می‌دهد باید مثل خصوصیّات چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ ولی اگر قیمت بازار کمتر شده باشد، بنابر احتیاط باید به نسبت تفاوت قیمت مصالحه نمایند.

«مسأله 3165» اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که در پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

«مسأله 3166» اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام آنان که بخواهد بگیرد و اگر از اوّلی بگیرد، او می‌تواند از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اوّلی برگردانده و پیش او تلف شده باشد، نمی‌تواند از او مطالبه کند.

«مسأله 3167» اگر یکی از شرطهای معامله در چیزی که می‌فروشند نباشد، مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از

معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد و گرنه چیزی که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود - چه بداند معامله باطل است و چه نداند - باید عوض آن را بدهد.
«مسأله 3168» هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، لزوم پرداخت عوض محلّ اشکال است.
«مسأله 3169» کسی که مال یا حقّ او غصب شده است، می‌تواند با مراجعه به حکومت صالح - و در حال ضرورت به حکومت جائر - یا توسل به زور، ضمن حفظ مقرّرات شرع، مال یا حقّ خود را به دست آورد؛ ولی اگر در این راه متحمّل مخارجی شود، نمی‌تواند آن را از غاصب بگیرد مگر این که صرف این مخارج طبق معمول جهت پس گرفتن مال لازم باشد، مانند هزینه‌ای که برای دادرسی هزینه کرده است، در صورتی که آن را ضمن دادخواست مطالبه نموده باشد.
«مسأله 3170» اگر امین، مانند کسی که مالی به عاریه یا ودیعه در دست اوست، منکر مالی گردد که در اختیار اوست، از زمان انکار در حکم غاصب است. همچنین سلطه بدون مجوّز بر مال دیگری در حکم غصب است.

تقاص

احکام تَقاص

در مواردی که صاحب حق قادر به دریافت حقّ خود از راه‌های متعارف نیست، می‌تواند به هر شکل که قادر است حقّ خود را از مال مدیون بردارد، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع یا نماینده او - هرچند به طور اجمال - اجازه بگیرد و این نوع احقاق حقّ را در فقه «تَقاص» می‌گویند.

«مسأله 3171» اگر بدهکار مالی نزد طلبکار داشته باشد و پس از مطالبه طلبکار از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی کند، طلبکار می‌تواند به مقدار طلب خود از مال او بردارد، همچنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید، صاحب حق می‌تواند به مقدار حقّ خود از مال غاصب بردارد.

«مسأله 3172» تقاص از مالی که بین بدهکار و دیگری مشترك است جایز نمی‌باشد، مگر این که شریك اجازه دهد.

«مسأله 3173» اگر کسی مال مشترکی را غصب کند، هر یك از دو شریك می‌توانند به مقدار سهم خود تقاص نماید.

«مسأله 3174» اگر بعد از تقاص خطا و اشتباهِ تقاص کننده معلوم شود، باید جبران گردد وچنانچه مال مورد تقاص از بین رفته باشد، باید مثل یا قیمت آن را بپردازد.

«مسأله 3175» در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست:

اوّل: اگر طرف منکر حقّ او نباشد و در پرداخت آن اِهمال نورزد و به هنگام مطالبه، حاضر به پرداخت باشد، هرچند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد.

دوم: اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را صاحب حق می‌داند و یا در حقانیّت مدّعی تردید دارد.

سوم: اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون نیست.

نذر و عهد

احكام نَذْر و عَهْد

«مسأله 3263» «نذر» آن است كه انسان ملتزم شود كار خيرى را براى خدا بجا آورد يا كارى را كه انجام ندادن آن بهتر است، براى خدا ترك نمايد و بنابر اين متعلّق نذر بايد داراى «رجحان» باشد، يعنى فعل يا ترك فعلى كه نذر شده، شرعاً داراى مزيّت باشد.
«مسأله 3264» نذر بر چند قسم است:
اوّل: نذرى كه براى شكر نعمت دنيوى يا اخروى باشد، مثلاً بگويد: «از براى خداست بر من كه اگر مرا توفيق حجّ داد يا به من فرزندى عطا نمود، فلان كار خير را انجام دهم»، يا براى شكرِ ترك گناه يا رفع بلا يا بيمارى و يا ساير مشكلات صورت بگيرد، مثلاً بگويد: «از براى خداست بر من كه اگر از فلان گناه محفوظ ماندم يا بيمارم شفا يافت، فلان عمل خير را انجام دهم»؛ به اين قسم نذر كه براى شكرگزارى انجام مى‌شود «نذر بِرّ» گفته مى‌شود.
دوم: نذرى كه براى زَجْر (يعنى بازداشتن) خود از عمل حرام يا مكروه انجام مى‌دهد، مثلاً مى‌گويد: «از براى خداست بر من كه اگر عمداً غيبت كردم، يك روز روزه بگيرم»؛ اين قسم نذر را «نذر زَجْر» مى‌گويند.
سوم: نذرى كه مطلق بوده و مشروط و معلّق به چيزى نباشد، به عنوان مثال بگويد: «از براى خدا بر من است كه فردا را روزه بگيرم»؛ به اين قسم نذر «نذر تَبَرُّعى» مى‌گويند.
«مسأله 3265» در نذر بايد علاوه بر نيّت و قصد، صيغه خوانده شود و لازم نيست آن را به عربى بخوانند، پس اگر بگويد: «چنانچه بيمار من خوب شود، براى خدا بر من است كه صد تومان به فقير بدهم»، نذر او صحيح است.
«مسأله 3266» عبارت «براى خدا» به هر زبان كه باشد، بايد در صيغه نذر گفته شود و اگر در قلب آن را نيّت كند، كافى نيست و نذر واقع نمى‌شود.
«مسأله 3267» نذر كننده بايد مكلّف و عاقل باشد و به اختيار و قصد خود نذر كند، بنابر اين نذر كردن كسى كه او را مجبور كرده‌اند يا به واسطه عصبانى شدن بى‌اختيار نذر كرده، صحيح نيست.
«مسأله 3268» نذرهايى كه آدم سفيه - يعنى كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى‌كند - نسبت به اموالش مى‌كند، صحيح نيست، اگرچه حاكم شرع هم از تصرّف او در اموالش جلوگيرى نكرده باشد.
«مسأله 3269» نذر زن بدون اجازه شوهر، اگر منافات با حقّ شوهر

داشته باشد، باطل است.
«مسأله 3270» اگر زن با اجازه شوهر نذر كند، شوهر نمی‌تواند نذر او را به هم بزند يا از عمل كردن او به نذر جلوگيری نمايد.
«مسأله 3271» هرگاه فرزند نذر كند - اگرچه بدون اجازه پدر هم باشد - بايد به آن نذر عمل نمايد، مگر اين كه نذر فرزند نسبت به اموال پدر يا مادر باشد و يا موجب آزار والدين را فراهم كند و به اين سبب از رجحان بيفتد.
«مسأله 3272» پدر و مادر نمی‌توانند از طرف فرزند خود نذر كنند؛ پس اگر مثلاً نذر كنند كه دختر خود را به سيّد شوهر دهند و دختر پس از تكليف راضی نباشد، نذر آنان اعتباری ندارد، ولی احتياط مستحب آن است كه اگر بتوانند او را راضی نمايد كه با سيّد ازدواج كند.
«مسأله 3273» انسان كاری را می‌تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد، بنابر اين كسی كه نمی‌تواند پياده به كربلا برود، اگر نذر كند كه پياده برود، نذر او صحيح نيست.
«مسأله 3274» اگر نذر كند كار حرام يا مكروهی را انجام دهد يا كار واجب يا مستحبّی را ترك كند، نذر او صحيح نيست.
«مسأله 3275» اگر نذر كند كار مباحی را انجام دهد يا ترك نمايد، چنانچه بجا آوردن و ترك آن از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحيح نيست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر كند - مثلاً نذر كند غذايی را بخورد تا برای عبادت قوّت بگيرد - نذر او صحيح است و نيز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد - مثلاً برای اين كه پرخوری مضر است، نذر كند كه زياد غذا نخورد - نذر او صحيح می‌باشد.
«مسأله 3276» اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايی بخواند كه به خودیِ خود ثواب نماز در آنجا زياد نيست - مثلاً نذر كند نماز را در اتاق بخواند - چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد - مثلاً به واسطه اين كه خلوت است انسان حضور قلب پيدا می‌كند - نذر صحيح است.
«مسأله 3277» اگر نذر كند عملی را انجام دهد، بايد به همان نحو كه نذر كرده بجا آورد، پس اگر نذر كند كه روز اوّل ماه صدقه بدهد يا روزه بگيرد يا نماز اوّل ماه بخواند، اگر قبل از آن روز يا بعد از آن بجا آورد، كفايت نمی‌كند و نيز اگر نذر كند كه وقتی بيمار او خوب شد صدقه بدهد، اگر پيش از آن كه بيمار خوب شود صدقه بدهد، كافی نيست.
«مسأله 3278» اگر نذر كند روزه بگيرد ولی وقت و مقدار آن را معيّن نكند، چنانچه يك روز روزه بگيرد كافی است و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيّات آن را معيّن نكند، اگر يك نماز دو ركعتی بخواند كفايت می‌كند و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معيّن نكند، اگر

چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یك نماز بخواند یا یك روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.
«مسأله 3279» اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد و در آن روز به سفر برود، چنانچه به هنگام نذر مقصودش این بود که حتّی در حال سفر نیز روزه بگیرد، باید همان روز را در سفر روزه بگیرد وگرنه بعداً باید قضای آن را بجا آورد.
«مسأله 3280» اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد و کفّاره آن، کفّاره قسم است که در مسأله 3302 آمده است.
«مسأله 3281» اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترك کند، بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری آن را انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفّاره بدهد.
«مسأله 3282» کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتی برای آن معیّن نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد، کفّاره بر او واجب نیست؛ ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد، برای دفعه اوّل باید کفّاره بدهد.
«مسأله 3283» اگر برای عملی که نذر کرده وقتی معیّن نکرده باشد، لازم نیست فوراً انجام دهد، ولی بنابر احتیاط نباید زیاد تأخیر بیندازد.
«مسأله 3284» اگر نذر کننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز شود، نذر او منحل شده و از او ساقط می‌گردد؛ ولی اگر از انجام روزه نذری عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب برای هر روزه دو مُدّ طعام (تقریباً 1500 گرم) به فقیری صدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه بگیرد و اگر میسّر نشد، برای هر روزه یك مدّ طعام صدقه دهد.
«مسأله 3285» اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی - مثلاً روز جمعه - را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و بعد قضای آن را بجا آورد.
«مسأله 3286» اگر نذر کند که مقدار معیّنی را به مصرف خاصی برساند - مثلاً نذر کند صد تومان صدقه بدهد - چنانچه پیش از به مصرف رساندن آن بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او به مصرف نذر برسانند؛ ولی بهتر این است که وارثین بالغ او از سهم خود آن مقدار را از طرف میّت به مصرف نذر برسانند.
«مسأله 3287» هرگاه نذر کند مال معیّنی را در راه خاصّی مصرف کند و

قبل از انجام آن از دنیا برود، بنابر احتیاط واجب وصیّ او باید آن مال را به مصرف تعیین شده برساند، ولی اگر نذر کند که تا زنده است خود او در هر سال مقدار معیّنی از مال را در راه معیّنی مصرف کند، پس از مردن او ادامه آن واجب نیست.
«مسأله 3288» اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.
«مسأله 3289» اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان‌علیهم السلام - مثلاً به زیارت حضرت اباعبداللّه‌علیه السلام - مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.
«مسأله 3290» کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.
«مسأله 3291» اگر برای حرم یکی از امامان‌علیهم السلام یا امامزادگان چیزی مانند فرش و پرده یا روشنایی نذر کند، باید آن را به مصارف حرم برساند و اگر برای امام‌علیه السلام یا امامزاده چیزی نذر کند، می‌تواند آن را به خدّامی که مشغول خدمت هستند بدهد، چنانچه می‌تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر، به قصد بازگشت ثواب آن به کسی که برای او نذر شده، برساند.
«مسأله 3292» اگر برای خود امام‌علیه السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده باشد، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده باشد، باید به فقرا و زوّار بدهد یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کرده باشد.
«مسأله 3293» اگر گوسفندی را برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کنند، پشم آن و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، آنها را هم باید به مصرف نذر برسانند.
«مسأله 3294» هرگاه نذر کند که اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن بیمار خوب شده یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.
«مسأله 3295» اگر نذر کند مقدار معیّنی از مال را به مصرف خاصّی برساند و آن مصرف را فراموش کند و بین چند مصرف مردّد باشد، باید در هر يك از آن مصرف‌ها همه آن مقدار را صرف نماید و در صورتی که مصرف را فراموش نکرده ولی مقدار معیّن از مال را فراموش کرده باشد، باید هر مقدار آن را که یقین دارد مصرف نماید و اگر عملی را نذر

کرده و مردّد بین چند عمل باشد، باید همه آن اعمال را انجام دهد و در صورتی که مقدار عمل را فراموش کرده باشد، باید هر اندازه را که یقین دارد انجام دهد.
«مسأله 3296» در «عهد» هم مثل نذر باید صیغه بخواند و نام خدا را بر زبان آورد و بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم یا فلان کار را ترك کنم» و نیز کاری را که عهد می‌کند انجام دهد، باید نکردن آن بهتر از انجام آن نباشد.
«مسأله 3297» هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجت او برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.
«مسأله 3298» اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه روزه بگیرد یا یك برده آزاد کند.
«مسأله 3299» اگر برای تخلّف از نذر یا قسم یا عهد خود کفّاره‌ای معیّن کند - به عنوان مثال بگوید: «با خدا عهد کردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشیدم صد تومان صدقه بدهم» - در صورت تخلّف، باید تنها آنچه را معیّن نموده انجام دهد و کفّاره دیگری واجب نیست.

سوگند

احكام سوگند

«مسأله 3300» «سوگند» بر دو نوع است:
اوّل: آن كه انسان برای اثبات یا نفی چیزی سوگند یاد كند، مثلاً بگوید: «وَاللّه، چنین بوده» یا «وَاللّه، چنین نبوده». این گونه سوگندها اگر راست باشد كراهت دارد و اگر دروغ باشد گناه كبیره است، ولی كفّاره ندارد و اگر برای این كه خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ فرد ظالمی نجات دهد به دروغ سوگند یاد كند، اشكال ندارد، بلكه گاهی واجب می‌شود، ولی اگر می‌تواند «تَوْریه» كند و توجّه به آن دارد، احوط آن است كه «تَوْریه» نماید(66).
دوم: آن است كه انسان برای انجام یا ترك كاری در آینده سوگند یاد كند و به این وسیله انجام یا ترك آن كار را بر خود واجب گرداند، به عنوان مثال بگوید: «وَاللّه اگر به پدرم احترام نكنم، به فقیر صدقه می‌دهم» یا بگوید: «واللّه اگر سیگار بكشم، یك روز روزه می‌گیرم» در این صورت آن عمل بر او واجب می‌شود و اگر از روی عمد مخالفت كند، باید كفّاره بدهد و آنچه در مسائل آینده می‌آید، مربوط به نوع دوم است.
«مسأله 3301» سوگند صحیح دارای چند شرط است:
اوّل: كسی كه سوگند می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خود قسم بخورد، باید سفیه نباشد - اگرچه حاكم شرع هم او را از تصرّف در مالش منع نكرده باشد - و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه، دیوانه، مست و كسی كه مجبورش كرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانیّت بدون قصد سوگند بخورد.
دوم: كاری كه سوگند می‌خورد انجام دهد، باید حرام و مكروه نباشد و كاری كه سوگند می‌خورد ترك كند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر سوگند بخورد كه كار مباحی را بجا آورد، باید ترك آن در نظر مردم بهتر از انجام آن نباشد و نیز اگر سوگند بخورد كار مباحی را ترك كند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترك آن نباشد.
سوم: به یكی از اسامی خداوند متعال سوگند بخورد كه به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه» و نیز اگر به اسمی سوگند بخورد كه به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود كه هر وقت كسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید - مثل آن كه به «خالق» و «رازق» سوگند بخورد - صحیح است، بلكه اگر به لفظی سوگند بخورد كه بدون قرینه، خدا را به نظر نیاورد ولی او خدا را قصد كند، بنابر احتیاط باید به آن سوگند عمل نماید.

چهارم: سوگند را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلب خود آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره سوگند بخورد صحیح است.
پنجم: عمل کردن به سوگند برای او ممکن باشد، اما اگر هنگامی که سوگند می‌خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای سوگند معیّن کرده عاجز شود یا برای او مشقّت داشته باشد، سوگند او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد.
«مسأله 3302» کفّاره مخالفت با سوگند، سیر کردن یا پوشاندن ده فقیر و یا آزاد کردن يك برده است و چنانچه توان انجام هیچ کدام را نداشته باشد، باید سه روز روزه بگیرد.
«مسأله 3303» اگر پدر از سوگند خوردن فرزند نهی کند یا شوهر از سوگند خوردن زن نهی نماید، سوگند آنان صحیح نیست.
«مسأله 3304» اگر فرزند بدون اجازه گرفتن از پدر و زن بدون اجازه گرفتن از شوهر، سوگند بخورد، بعید نیست سوگند آنان صحیح نباشد، لکن نباید احتیاط را ترك كنند.
«مسأله 3305» اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به سوگند عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر او را مجبور کنند که به سوگند عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید: «وَاللّٰه الآن مشغول نماز می‌شوم» و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او به گونه‌ای باشد که بی‌اختیار به سوگند عمل نکند، کفاره ندارد.

وصیت

احكام وصیّت

«وصیّت» آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگ او برای او کارهایی را انجام دهند یا بگوید بعد از مرگ او چیزی از مال او ملك کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیّم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می‌کنند، «وصیّ» می‌گویند. بنابر این وصیّت بر دو قسم است:
اوّل: «وصیّت عهدی» که عبارت از این است که انسان یك یا چند نفر را بعد مرگ خود مأمور انجام اموری کند، مانند این که شخصی را ولیّ بر ثلث اموال یا ولی بر اولاد صغیر خود قرار دهد. این شخص را اصطلاحاً «وصی» می‌گویند.
دوم: «وصیّت تملیکی» که عبارت از این است که انسان عین یا منفعتی از مال خود را برای پس از مرگش به رایگان به دیگری تملیك کند. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است: «بر هر مسلمانی است که وصیّت کند» و نیز فرمودند: «هر کس هنگام مرگ خوب وصیّت نکند در عقل و مروّت ناقص است»(67).
«مسأله 3306» وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبان آن برگرداند و اگر به مردم بدهکار باشد و هنگام پرداخت آن بدهی رسیده باشد، باید بدهد و اگر خودش نتواند بدهد یا هنگام دادن بدهی او نرسیده باشد، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان داشته باشد که ورثه می‌پردازند، وصیّت کردن لازم نیست.
«مسأله 3307» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار باشد، باید فوراً بدهد و اگر نتواند بدهد، چنانچه از خودش مال داشته باشد یا احتمال دهد که کسی آنها را ادا نماید، باید وصیّت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد.
«مسأله 3308» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا داشته باشد، باید وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام دهد، بازهم واجب است وصیّت نماید و اگر قضای نماز و روزه‌های او به تفصیلی که در مسأله 1429 تا 1442 گفته شد، بر پسر بزرگ‌تر وی واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد یا وصیّت کند که برای او بجا آورند.
«مسأله 3309» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی

پیش کسی داشته باشد یا در جایی پنهان کرده باشد که ورثه ندانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقّ آنان از بین برود، باید به آنان اطّلاع دهد و لازم نیست برای بچّه‌های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، ولی اگر به گونه‌ای باشد که بدون قیّم، مال آنان از بین برود یا خود آنان ضایع شوند، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.
«مسأله 3310» کسی که می‌خواهد وصیّت کند، می‌تواند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند، ولی تا می‌تواند باید به گونه‌ای وصیّت کند که مقصود را بدون ابهام بفهماند.
«مسأله 3311» اگر نوشته‌ای به امضا یا مُهر میّت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.
«مسأله 3312» کسی که وصیّت می‌کند، باید عاقل و بالغ باشد، ولی بچّه ده ساله‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد، اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و پل وصیّت کند، صحیح است و نیز وصیّت کننده باید از روی اختیار وصیّت کند و نیز وصیّت سفیه نسبت به اموالش صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در اموال خود منع نکرده باشد.
«مسأله 3313» کسی که از روی عمد به قصد خودکشی مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر بعد از این عمل وصیّت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست، ولی اگر قبل از آن وصیّت کرده باشد، صحیح است.
«مسأله 3314» اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس مالك آن چیز می‌شود که آن را قبول کند، اگرچه قبول در حالِ حیات وصیّت کننده باشد.
«مسأله 3315» وصیّ باید مسلمان و عاقل و مورد اطمینان باشد و به احتیاط واجب باید بالغ باشد، ولی غیر بالغ را می‌توان به همراه بالغ وصی قرار داد، در این صورت اجرای وصیّت با بالغ خواهد بود و پس از بلوغ صغیر، با هم به وصیّت عمل می‌کنند.
«مسأله 3316» اگر کسی چند وصی برای خود معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیّت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد - چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند و چه نگفته باشد - باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن باعث شود که عمل به وصیّت معطّل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت

نكنند، به جای آنان ديگران را معيّن می‌نمايد و اگر يكی از آنان قبول نكرد، يك نفر ديگر را به جای او تعيين می‌نمايد.
«مسأله 3317» اگر انسان از وصيّت خود برگردد، مثلاً بگويد ثلث مالش را به كسی بدهند و بعد بگويد به او ندهند، وصيّت باطل می‌شود و اگر وصيّت خود را تغيير دهد، مثل آن كه قيّمی برای بچّه‌های خود معيّن كند و بعد ديگری را به جای او قيّم نمايد، وصيّت اوّل او باطل می‌شود و بايد به وصيّت دوم او عمل نمايند.
«مسأله 3318»اگر كاری كند كه معلوم شود از وصيّت خود برگشته، مثلاً خانه‌ای را كه وصيّت كرده به كسی بدهند، بفروشد يا ديگری را برای فروش آن وكيل نمايد، وصيّت باطل می‌شود.
«مسأله 3319» اگر وصيّت كند چيز معيّنی را به كسی بدهند و بعد وصيّت كند كه نصف همان چيز را به ديگری بدهند، بايد آن چيز را دو قسمت كنند و به هر كدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.
«مسأله 3320» اگر كسی در مرضی كه با آن می‌ميرد، مقداری از مال خود را به كسی ببخشد و وصيّت كند كه بعد از مردن او هم مقداری به كس ديگری بدهند، آنچه را كه در حال زندگی بخشيده، از اصل مال است و احتياج به اذن ورثه ندارد و چيزی را كه وصيّت كرده، اگر زيادتر از ثلث باشد زيادیِ آن محتاج به اذن ورثه است.
«مسأله 3321» اگر وصيّت كند كه ثلث مال او را نفروشند و منافع آن را به مصرفی برسانند، بايد مطابق گفته او عمل نمايند.
«مسأله 3322» اگر در مرضی كه با آن می‌ميرد، بگويد مقداری به كسی بدهكار است، چنانچه متّهم باشد كه برای ضرر زدن به ورثه گفته است، بايد مقداری را كه معيّن كرده از ثلث مال او بدهند و اگر متّهم نباشد، بايد از اصل مال او بدهند.
«مسأله 3323» كسی كه انسان وصيّت می‌كند كه چيزی به او بدهند، بايد هنگام وصيّت وجود داشته باشد، پس اگر وصيّت كند به بچّه‌ای كه ممكن است فلان زن حامله شود چيزی بدهند، باطل است؛ ولی اگر وصيّت كند به بچّه‌ای كه در شكم مادر است چيزی بدهند - اگرچه هنوز روح نداشته باشد - وصيّت صحيح است، پس اگر زنده به دنيا آمد، بايد آنچه را كه وصيّت كرده به او بدهند و اگر مرده به دنيا آمد، وصيّت باطل می‌شود و آنچه را كه برای او وصيّت كرده، ورثه ميان خودشان قسمت می‌كنند.
«مسأله 3324» كاری كه برای آن وصيّت می‌كند، بايد جايز و حلال باشد، پس اگر وصيّت كند پولی را صرف كمك به ظالم يا ترويج باطل نمايند، وصيّت او صحيح نيست.
«مسأله 3325» اگر انسان بفهمد كسی او را وصیّ كرده، چنانچه به اطّلاع وصيّت كننده برساند كه برای انجام وصيّت او حاضر نيست، لازم نيست بعد

از مردن او به وصیّت عمل کند؛ ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، بنابر احتیاط واجب باید وصیّت او را انجام دهد و همچنین اگر وصیّ پیش از مرگ هنگامی متوجّه شود که بیمار به واسطه شدّت بیماری نتواند به دیگری وصیّت کند، احتیاط واجب آن است که وصیّت را قبول نماید.

«مسأله 3326» اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد بلکه مقصود او فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

«مسأله 3327» اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود، در صورتی که هر دو مستقلّاً وصی نباشند، حاکم شرع یك نفر دیگر را به جای او معیّن می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می‌کند، ولی اگر یك نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست.

«مسأله 3328» اگر وصیّ نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمك او یك نفر دیگر را معیّن می‌کند.

«مسأله 3329» اگر مقداری از مال میّت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده باشد - مثلاً میّت وصیّت کرده باشد که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته باشد - ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده باشد، ضامن نیست.

«مسأله 3330» هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید که: «اگر آن فرد از دنیا رفت، فلانی وصی باشد»، بعد از آن که وصیّ اوّل مُرد، وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

«مسأله 3331» واجبات مالی الهی، مانند حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد و همچنین بدهی‌ها و حقوق مردم را، باید از اصل مال میّت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد.

«مسأله 3332» اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است بیشتر باشد، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

«مسأله 3333» اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه راضی

باشند و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.
«مسأله 3334» اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.
«مسأله 3335» اگر کسی وصیّت کند از یك سوم دارایی او خمس، زکات یا بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و نیز کارهای مستحبّی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اوّل به واجبات - خواه مالی باشد یا بدنی - عمل نمایند و در بین واجبات هم ترتیب معتبر نیست و اگر وصیّت او به ترتیب باشد، باید در واجبات به همان ترتیب عمل کنند و آنچه را مقدّم است - اگرچه واجب بدنی باشد - اوّل انجام دهند، پس اگر یك سوم دارایی او برای تمام آن کافی باشد، باید به تمام آن عمل شود و چنانچه کافی نباشد، اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد، باید از اصل مال بدهند و اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد، لازم نیست به آن عمل کنند و در صورتی که وصیّت او به ترتیب نباشد، باز باید نخست واجبات مالی و بدنی را انجام دهند و بین واجبات هم ترتیب نیست و اگر ثلث مال از مقدار مورد نیاز واجبات مالی و بدنی کمتر باشد، ثلث را بین واجب مالی و بدنی به نسبت تقسیم کنند و باقی‌مانده واجب مالی را از اصل مال بدهند و باقی‌مانده واجب بدنی را لازم نیست عمل نمایند و در هر صورت عمل به مستحبّات هنگامی واجب است که ثلث، علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد.
«مسأله 3336» اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، به مصرف کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند.
«مسأله 3337» اگر برای مخارج عزاداری خود وصیّت نکرده باشد، نمی‌توان از سهم ورثه صغیر بابت مخارج چیزی برداشت، ولی ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان بپردازند.
«مسأله 3338» اگر کسی بگوید که: «میّت وصیّت کرده فلان مبلغ را به من بدهند»، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند یا سوگند بخورد و یك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که مدّعی می‌گوید به او بدهند و اگر یك زن عادل شهادت بدهد، باید یك چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادل شهادت دهند، نصف آن

را و اگر سه زن عادل شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادلند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عادلی هم در هنگام وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.
«مسأله 3339» کسی که سرپرست اولاد صغیر میّت شده و وصیّت کننده برای او اجرتی معیّن نکرده - فقیر باشد یا غنی - می‌تواند از اموال صغیر برای خدمات و کارهای خود اجرت مناسب را بردارد، هر چند برداشتن اجرت در صورتی که غنی باشد خلاف احتیاط است.
«مسأله 3340» وصی در رابطه با برداشتن اجرت از مال میّت یکی از چند صورت را دارد:
اوّل: اگر مورد وصیّت انجام معاملات باشد، چنانچه وصیّت کننده اجرتی برای وصی تعیین نکرده و وصی هم آن را به طور مجّانی قبول کرده باشد، عمل به وصیّت واجب است و حق ندارد برای عمل کردن به آن اجرتی از مال میّت بردارد و اگر برای او اجرتی معیّن کرده یا وصی آن را مجّانی قبول نکرده باشد، اجرت آن را طلبکار است.
دوم: اگر مورد وصیّت، انجام عبادات - نظیر حجّ و نماز و روزه - برای میّت باشد، چنانچه وصیّ در زمان حیات میّت انجام آن را به طور مجّانی قبول کرده باشد، باید به همان نحو عمل کند و اگر انجام آن را با اجرت قبول کرده باشد، یکی از دو حالت را دارد:
الف - وصیّت کننده اجرت انجام آنها را معیّن کرده باشد که در این صورت، در حکم اجاره است و وصی باید طبق مفاد وصیّت عمل نماید و اجرت معیّن را از مال میّت بردارد.
ب - وصیّت کننده اجرت آن را به طور نامعیّن قرار داده باشد که در این صورت، در حکم اجاره باطل بوده و بعید نیست وصیّ بتواند اجرت معمولی کار خود را از مال میّت بردارد.
سوم: اگر وصیّت به شکل جُعاله باشد - به عنوان مثال وصیّت کننده گفته باشد: «هر کس پس از مرگ من از طرف من حجّ بجا آورد فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد» - وصیّ به همان اندازه که مقرّر شده مستحقّ اجرت می‌باشد.
«مسأله 3341» اگر کسی بگوید: «من وصیّ میّتم که مال او را به مصرفی برسانم» یا «میّت مرا قیّم بچّه‌های خود قرار داده است»، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.
«مسأله 3342» اگر وصیّت کند چیزی را به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده‌اند، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که مراد وصیّت

كننده شخص موصى له نباشد و وصيّت كننده از وصيّت خود برنگردد وگرنه ورثه حقّى به آن چيز ندارند.

«مسأله 3343» اگر وصىّ بعضى از مصارف وصيّت را فراموش كند بايد تحقيق كند تا حدّ امكان موارد آن را بيابد و در صورت عدم امكان، بايد آن مقدار را به مصرف خيرات و كارهاى نيك برساند.

ارث

«مسأله 3344» اسباب ارث، یعنی رابطه‌ای که موجب ارث بردن از میّت می‌شود، سه چیز است:
اوّل: «خویشاوندی نَسبی» که خود به سه دسته تقسیم می‌شود و تفصیل آن در مسأله بعدی بیان می‌شود.
دوم: «خویشاوندی سببی»، یعنی رابطه‌ای که به سبب نکاح دائم ایجاد می‌شود و به وسیله آن زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند.
سوم: «وِلاء» که به وسیله آن کسی که بر دیگری یك نوع ولایت دارد، در صورت نبودن خویشاوندان نسبی و سببی، از او ارث می‌برد و آن بر سه قسم است:
1 - «وِلاء عِتق» که موضوع آن در این زمان منتفی شده است. 2 - «ضِمان جَریره»؛ یعنی این که انسان با کسی قرار می‌گذارد که در زندگی ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد. 3 - «امامت» که به واسطه آن امام مسلمین در برخی از صور که بیان خواهد شد، از میّت ارث می‌برد.
«مسأله 3345» کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می‌برند، سه طبقه هستند:
طبقه اوّل: پدر و مادر و فرزندان میّت و با نبودن فرزندان، اولاد آنها هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیك‌تر باشد ارث می‌برد و تا یك نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه دوم ارث نمی‌برند. طبقه دوم: جدّ، یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه، یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود، پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیك‌تر باشد ارث می‌برد و تا یك نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه سوم ارث نمی‌برند. طبقه سوم: عمو و عمّه و دایی و خاله هر چه بالا روند و فرزندان آنان هر چه پایین روند و تا یك نفر از عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده باشند، فرزندان آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میّت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.
«مسأله 3346» اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و فرزندان آنان و اولادِ فرزندان آنان وجود نداشته باشند، عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمّه و دایی و خاله جد و جدّه میّت و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند.

«مسألە 3347» زن و شوهر به تفصیلی که بعد گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث طبقه اوّل

«مسأله 3348» اگر وارث میّت فقط یك نفر از طبقه اوّل باشد، مثلاً «پدر» یا «مادر» یا «یك پسر» یا «یك دختر» باشد، همه مالِ میّت به او می‌رسد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «یك پسر و یك دختر» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یك قسمت را دختر می‌برد و اگر «چند پسر و چند دختر» باشند، مال را به گونه‌ای قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد؛ مثلاً اگر شش هزار تومان به ارث مانده باشد و میّت پنج پسر و دو دختر داشته باشد، به هر دختر پانصد تومان و به هر پسر هزار تومان می‌رسد.
«مسأله 3349» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر» او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یك قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یك برادر و دو خواهر» داشته باشد که همه آنان پدری باشند - یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادر آنها هم با مادر میّت یکی باشد یا نه - اگرچه تا میّت پدر و مادر داشته باشد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها، مادر یك ششم مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند.
«مسأله 3350» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یك دختر» باشد، چنانچه میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یك برادر و دو خواهر» پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یك قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یك برادر و دو خواهر» پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یك قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یك قسمت باقی‌مانده را چهار قسمت می‌کنند، یك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند؛ مثلاً اگر مال میّت را 24 قسمت کنند، 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر می‌دهند.
«مسأله 3351» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یك پسر» باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر «پسر و دختر» باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.
«مسأله 3352» اگر وارث میّت فقط «پدر و یك پسر» یا «مادر و یك

پسر» باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد و اگر چند پسر باشند، آن پنج قسمت را به طور مساوی بين خود تقسيم می‌كنند.
«مسأله 3353» اگر وارث ميّت فقط «پدر» يا «مادر» با «پسر و دختر» باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر می‌برد و بقيّه را طوری قسمت می‌كنند كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.
«مسأله 3354» اگر وارث ميّت فقط «پدر و يك دختر» يا «مادر و يك دختر» باشد، مال را چهار قسمت می‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيّه را دختر می‌برد.
«مسأله 3355» اگر وارث ميّت فقط «پدر و چند دختر» يا «مادر و چند دختر» باشد، مال را پنج قسمت می‌كنند، يك قسمت را پدر يا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌كنند.
«مسأله 3356» اگر ميّت فرزند نداشته باشد، نوه پسری او - اگرچه دختر باشد - سهم پسر ميّت را می‌برد و نوه دختری او - اگرچه پسر باشد - سهم دختر ميّت را می‌برد؛ مثلاً اگر ميّت «يك پسر» از دختر خود و«يك دختر» از پسر خود داشته باشد، مال را سه قسمت می‌كنند، يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.
«مسأله 3357» مقصود از فرزندی كه از انسان ارث می‌برد، بچّه‌ای است كه از نطفه او متولّد شده باشد، خواه از زن دائم باشد يا موقّت؛ پس اگر كسی بچّه‌دار نشود و بچّه‌ای را از پرورشگاه يا از ديگران به فرزندی قبول كند، آن بچّه فرزند او نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد، مگر اين كه در زمان حيات خود چيزی را به او ببخشد و جايز نيست شناسنامه او را نيز به نام خود بگيرد تا حكم اولاد نسبی بر او جاری شود، هر چند اصل عمل او از نظر عاطفی كار خوبی است و اجر و ثواب نيز دارد.

ارث طبقه دوم

«مسأله 3358» طبقه دوم از كسانى كه به واسطه خويشاوندى نَسَبى ارث مى‌برند، عبارتند از «جدّ»، يعنى پدر بزرگ و «جدّه»، يعنى مادربزرگ و «برادران» و «خواهران» ميّت و اگر ميّت، برادر و خواهر نداشته باشد، اولاد آنها ارث مى‌برند.
«مسأله 3359» اگر وارث ميّت فقط «يك برادر» يا «يك خواهر» باشد، همه مال به او مى‌رسد و اگر «چند برادر» يا «چند خواهر» پدر و مادرى باشد، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر «برادر و خواهر پدر و مادرى» با هم باشند، هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد؛ مثلاً اگر «دو برادر و يك خواهر پدر و مادرى» داشته باشد، مال را پنج قسمت مى‌كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مى‌برد.
«مسأله 3360» اگر ميّت «برادر و خواهر پدر و مادرى» داشته باشد، «برادر يا خواهر پدرى» كه از مادر با ميّت جدا است ارث نمى‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى نداشته باشد، چنانچه فقط «يك خواهر» يا «يك برادر» پدرى داشته باشد، همه مال به او مى‌رسد و اگر «چند برادر» يا «چند خواهر پدرى» داشته باشد، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر «برادر و خواهر پدرى» داشته باشد، هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.
«مسأله 3361» اگر وارث ميّت فقط «يك خواهر» يا «يك برادر» مادرى باشد كه از پدر با ميّت جدا است، همه مال به او مى‌رسد و اگر «چند برادر مادرى» يا «چند خواهر مادرى» يا «چند برادر و خواهر مادرى» باشند، مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود.
«مسأله 3362» اگر ميّت «برادر و خواهر پدر و مادرى» و «برادر و خواهر پدرى» و «يك برادر مادرى» يا «يك خواهر مادرى» داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برند و مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر ارث مى‌برد.
«مسأله 3363» اگر ميّت «برادر و خواهر پدر و مادرى» و «برادر و خواهر پدرى» و «برادر و خواهر مادرى» داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برند و مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طور مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند و بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر ارث مى‌برد.
«مسأله 3364» اگر وارث ميّت فقط «برادر و خواهر پدرى» و «يك برادر

مادری» یا «یك خواهر مادری» باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، یك قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.
«مسأله 3365» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و چند «برادر و خواهر مادری» باشد، مال را سه قسمت می‌كنند، یك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.
«مسأله 3366» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر و زن» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی كه در «ارث زن و شوهر» گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به نحوی كه در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط «خواهر و برادر و شوهر» او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به نحوی كه در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند؛ ولی با ارث بردن زن یا شوهر، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی كم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری كم می‌شود؛ مثلاً اگر وارث میّت «شوهر و برادر و خواهر مادری» و «برادر و خواهر پدر و مادری» او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش هزار تومان باشد، سه هزار تومان به شوهر و دو هزار تومان به برادر و خواهر مادری و یك هزار تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.
«مسأله 3367» اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولاد آنها می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی كه به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد.
«مسأله 3368» اگر وارث میّت فقط «یك جدّ» یا «یك جدّه» باشد، چه پدری باشد و چه مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد.
«مسأله 3369» اگر وارث میّت فقط «جدّ و جدّه پدری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ و یك قسمت را جدّه می‌برد و اگر «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند.
«مسأله 3370» اگر وارث میّت فقط «یك جدّ» یا «جدّه پدری» و «یك جدّ» یا «جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یك قسمت را جدّ یا جدّه مادری می‌برد.
«مسأله 3371» اگر وارث میّت «جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری»

باشد، مال سه قسمت می‌شود، يك قسمت آن را جدّ و جدّه مادری به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد.
«مسأله 3372» اگر وارث ميّت فقط «زن و جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» او باشد، زن ارث خود را به تفصيلی كه در مسأله 3391 به بعد گفته می‌شود می‌برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می‌دهند كه به طور مساوی بين خودشان قسمت كنند و بقيّه را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد و اگر وارث ميّت «شوهر و جدّ و جدّه» باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جدّ و جدّه به دستوری كه در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند.
«مسأله 3373» اگر وارث ميّت «پدر بزرگ» يا «مادر بزرگ» يا هر دوی آنان با «برادر» يا «خواهر» و يا هر دو و يا با «برادرزاده» يا «خواهرزاده» و يا هر دو باشند، در همه اين موارد پدربزرگ حكم يك برادر و مادربزرگ حكم يك خواهر را برای ميّت دارند، ولی مانع از ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی‌شوند.

ارث طبقه سوم

«مسأله 3374» طبقه سوّم، «عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان» هستند به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

«مسأله 3375» اگر وارث میّت فقط «یك عمو» یا «یك عمّه» باشد - چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یك پدر و مادر باشند یا پدری باشد یا مادری - همه مال به او می‌رسد و اگر «چند عمو» یا «چند عمّه» باشد و همه پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «عمو و عمّه» هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می‌برد؛ مثلاً اگر وارث میّت «دو عمو و یك عمّه» باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمّه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

«مسأله 3376» اگر وارث میّت فقط «چند عموی مادری» یا «چند عمّه مادری» باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود؛ ولی اگر فقط «چند عمو و عمّه مادری» داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.

«مسأله 3377» اگر وارث میّت «عمو و عمّه» باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند؛ پس اگر میّت «یك عمو» یا «یك عمّه مادری» داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری ارث می‌برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد و یك قسمت را به عمو و عمّه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که عمو و عمه مادری در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله 3378» عمو یا عمه پدر و مادری، مانع از ارث بردن عمو و عمه پدری می‌شود؛ ولی اگر میّت عمو و عمه پدر و مادری نداشته باشد، ارث عمو و عمه پدری مانند ارث عمو و عمه پدر و مادری محاسبه می‌شود.

«مسأله 3379» اگر وارث میّت فقط «یك دایی» یا «یك خاله» باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر «دایی و خاله» باشند و همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر همه پدر و مادری یا پدری

باشند، احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.
«مسأله 3380» اگر وارث میّت فقط «یك دایی یا یك خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» و «دایی و خاله پدری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.
«مسأله 3381» اگر وارث میّت فقط «دایی و خاله پدری» و «دایی و خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند و باید مال را سه قسمت کنند، یك قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که اینان در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.
«مسأله 3382» دایی یا خاله پدر و مادری، مانع از ارث بردن دایی و خاله پدری می‌شود؛ ولی اگر میّت دایی و خاله پدر و مادری نداشته باشد، ارث دایی و خاله پدری مانند ارث دایی و خاله پدر و مادری محاسبه می‌شود.
«مسأله 3383» اگر وارث میّت «یك دایی یا یك خاله» و «یك عمو یا یك عمّه» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را دایی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می‌برد.
«مسأله 3384» اگر وارث میّت «یك دایی یا یك خاله» و «عمو» و «عمّه» باشد، چنانچه عمو و عمّه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یك قسمت به عمّه می‌دهند؛ بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می‌دهند.
«مسأله 3385» اگر وارث میّت «یك دایی یا یك خاله» و «یك عمو یا یك عمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی‌مانده را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه ارث می‌برد؛ بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.
«مسأله 3386» اگر وارث میّت «یك دایی یا یك خاله» و «عمو وعمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقی‌مانده را سه سهم می‌کنند، یك سهم آن را به عمو وعمّه مادری می‌دهند که بنابر احتیاط

واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو وعمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمّه می‌برد، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.
«مسأله 3387» اگر وارث میّت «چند دایی و چند خاله» باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و «عمو و عمّه» هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند و يك سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها، اگر مادری باشند، به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند، ولی اگر پدری یا پدر و مادری باشند، احتیاطاً باید با هم مصالحه کنند.
«مسأله 3388» اگر وارث میّت «دایی یا خاله مادری» و «چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری» و «عمو و عمّه» باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند؛ پس اگر میّت يك دایی یا يك خاله مادری داشته باشد، يك سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری داشته باشد، آن يك سهم را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند.
«مسأله 3389» اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به فرزندان آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به فرزندان آنان داده می‌شود.
«مسأله 3390» اگر وارث میّت «عمو و عمّه و دایی و خاله پدر» و «عمو و عمّه و دایی و خاله مادرِ» او باشند، مال سه سهم می‌شود، يك سهم آن مال عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت است و دو سهم دیگر آن را به عمو و عمّه و دایی و خاله پدر میّت می‌دهند و طریقه تقسیم ارث در بین هر يك از عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌های پدر و مادر میّت، به همان ترتیبی است که در مسائل گذشته بیان شد.

ارث زن و شوهر از یکدیگر

«مسأله 3391» اگر زن دائمی بمیرد و فرزند نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر سابق فرزند داشته باشد، یك چهارم همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند.
«مسأله 3392» اگر مردی بمیرد و فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یك هشتم مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگرچه بعید نیست گفته شود که: «زن از همه اموال ارث می‌برد، ولی زنی که از لحاظ سنی و داشتن یا نداشتن اولاد و جهات دیگر، مظنّه ماندن او در خانه مرد کم است، از زمین خانه‌ای که محل زندگی مرد و خانواده او بوده و قیمت آن زمین ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی آن، مثل بنا و درخت ارث نمی‌برد و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد و همچنین از زمین‌ها و خانه‌های دیگر مرد که به عنوان سرمایه او محسوب می‌شدند و نه محل زندگی خانواده‌اش، ارث می‌برد»؛ ولی احتیاط واجب آن است که بقیه ورثه با زن در مورد زمین‌ها و خانه‌هایی که محل زندگی مرد و خانواده‌اش بوده، مصالحه نمایند.
«مسأله 3393» اگر زنی بمیرد و جز شوهر هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او به شوهر می‌رسد و اگر مردی بمیرد و جز زن وارث دیگری نداشته باشد، یك چهارم مال به زن می‌رسد و بقیّه مال امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع‌الشرایط داده می‌شود.
«مسأله 3394» بنابر این قول که زن از برخی از اموال شوهر ارث نمی‌برد، اگر بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنابر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است.
«مسأله 3395» اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.
«مسأله 3396» اگر میّت بیش از یك زن دائم داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، باید یك چهارم مال و اگر فرزند داشته باشد، باید یك هشتم

مال را به شرحی که گفته شد به طور مساوی بین زنان او قسمت کنند، اگرچه شوهر با هیچ یك از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که با آن از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد.
«مسأله 3397» اگر زن در حال بیماری شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او آمیزش نکرده باشد، از او ارث می‌برد.
«مسأله 3398» اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد - طلاق رجعی بدهد، هر یك از زن یا شوهر اگر در بین عدّه زن بمیرد، دیگری از او ارث می‌برد؛ ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.
«مسأله 3399» اگر شوهر در حال بیماری زن خود را طلاق دهد و پیش از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:
اوّل: آن که زن در این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: زن به واسطه بی‌میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردن او اشکال دارد. سوم: شوهر در همان مرضی که زن را طلاق داده، به واسطه آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.
«مسأله 3400» لباس یا چیزهایی که مرد به زن بخشیده است، بعد از طلاق یا وفات شوهر جزء اموال زن است؛ ولی اگر لباس یا مانند آن را مرد به زن نبخشیده باشد بلکه برای پوشیدن و استفاده زنِ خود گرفته باشد، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء اموال شوهر است.
«مسأله 3401» اگر به واسطه وجود زن یا شوهر نقصی در سهام ورثه پدید آید، از سهم «زن» و «شوهر» و «مادر» و «برادران و خواهران مادری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری» و «دایی‌ها» و «خاله‌ها» چیزی کسر نمی‌شود، بلکه آنان تمام سهام خود را از اصل مال می‌برند و نقص وارد شده از سهام «پدر» و «برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری» و «عموها» و «عمّه‌ها» کسر می‌شود.
«مسأله 3402» در ازدواج موقّت بین زن و شوهر ارث نیست مگر این که در ضمن عقد شرط کنند که از یکدیگر ارث ببرند و یا فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد؛ ولی فرزندی که از ازدواج موقّت به دنیا می‌آید، مانند فرزندان زن دائم ارث می‌برد.

مسائل متفرّقه ارث

«مسأله 3403» «قرآن»، «انگشتر» و «شمشیر» میّت و «لباسی که میّت پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است» - اگرچه نپوشیده باشد - متعلّق به پسر بزرگ‌تر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی داشته باشد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر داشته باشد، چنانچه مورد استفاده باشد یا برای استفاده مهیّا شده باشد، متعلّق به پسر بزرگ‌تر است.
«مسأله 3404» اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد - مثلاً از دو زن او در يك زمان دو پسر به دنیا آمده باشد - باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند.
«مسأله 3405» اگر پسر بزرگ‌تر میّت پیش از او مرده باشد، اشیای نامبرده را به بزرگ‌ترین پسری که هنگام درگذشت میّت زنده است می‌دهند.
«مسأله 3406» اگر میّت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهیِ او به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگ‌تر است و در مسأله پیش گفته شد، بابت بدهی او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگ‌تر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند؛ مثلاً اگر همه دارایی او شصت هزار تومان باشد و به مقدار بیست هزار تومان آن از چیزهایی باشد که مال پسر بزرگ‌تر است و سی هزار تومان هم قرض داشته باشد، بنابر احتیاط واجب پسر بزرگ باید به مقدار ده هزار تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میّت بدهد.
«مسأله 3407» مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر، اگرچه پدر یا پسر میّت باشد، از او ارث نمی‌برد.
«مسأله 3408» اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد، همه ارث او به وارث مسلمان می‌رسد، هرچند جزء دسته دوم یا سوم باشد؛ ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد، ارث او به وارث کافر می‌رسد، لکن کافر «مُرْتَد» در این جهت حکم مسلمان را دارد که ارث او به وارث کافر نمی‌رسد، بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد، ارث او مال امام مسلمین است.
«مسأله 3409» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثل آن که سنگ به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکُشد، از او ارث می‌برد، ولی از دیه قتل ارث نمی‌برد.

«مسأله 3410» قاتل علاوه بر آن كه خود ارث نمی‌برد، مانع از ارث بردن ديگران نيز نمی‌شود، بنابر اين اگر به عنوان مثال فرزندی پدر خود را عمداً و به ناحق بكشد و ميّت فرزند ديگری نداشته باشد، خود قاتل ارث نمی‌برد، ولی فرزندان او ارث می‌برند و اگر كسی از دسته اوّل وجود نداشته باشد، دسته دوم ارث می‌برند و اگر دسته دوم هم وجود نداشته باشد، دسته سوم ارث می‌برند.
«مسأله 3411» هرگاه بخواهند ارث را تقسيم كنند، در صورتی كه ميّت بچّه‌ای داشته باشد كه در شكم مادر باشد و در طبقه او وارث ديگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشند، برای بچّه‌ای كه در شكم است و اگر زنده به دنيا بيايد ارث می‌برد، سهم دو پسر را كنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند كه بيشتر باشد، مثلاً احتمال بدهند كه زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را كنار می‌گذارند و چنانچه مثلاً يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، زيادی را ورثه بين خودشان تقسيم می‌كنند.
«مسأله 3412» اگر كسی از دو راه با ميّت خويشاوندی داشته باشد، در صورتی كه مانعی برای ارث بردن از هر دو طريق وجود نداشته باشد يا يكی مانع از طريق ديگری نگردد، از هر دو راه از او ارث می‌برد، بنابر اين اگر زن و شوهر با يكديگر خويشاوند باشند، علاوه بر ارث زن و شوهری، از جهت خويشاوندی نيز ارث می‌برند، از باب مثال اگر مردی بميرد و زن او دختر عموی او باشد و وارث او فرزندان عمو باشند، زن از دو جهت ارث می‌برد.
«مسأله 3413» اگر ميّت هيچ وارثی نداشته باشد، همه مال او متعلّق به امام مسلمين است كه در زمان غيبت بايد به فقيه جامع‌الشرايط پرداخت شود.
«مسأله 3414» اگر زمان درگذشت اشخاصی كه از هم ارث می‌برند و تقدّم و تأخّر مرگ آنان معلوم نباشد، اشخاص مزبور از يكديگر ارث نمی‌برند و همچنين است اگر تاريخ مرگ يكی معلوم و ديگری مجهول باشد؛ ولی اگر دو يا چند نفر كه از يكديگر ارث می‌برند، با هم غرق شوند و يا زير آوار بمانند و با هم بميرند و معلوم نشود كدام يك از آنان اوّل مرده است، همه از يكديگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و آنچه را كه از يكديگر ارث می‌برند، به ساير ورثه آنان منتقل می‌شود و اگر يكی از آنان دارايی داشته باشد و ديگری نداشته باشد، كسی كه مال ندارد از ديگری ارث می‌برد و در صورتی كه به سبب حوادث ديگری مانند تصادف اتومبيل يا سقوط هواپيما از دنيا رفته باشند، بنابر اقوی همين حكم جاری می‌شود.
«مسأله 3415» حقوقی كه به خانواده بازنشستگان پرداخت می‌شود، اگر پس‌انداز دوران خدمت باشد، جزء تركه ميّت بوده و پس از ادای دَين و

وصیّت به همه وارثان می‌رسد و آنچه که از طرف خود اداره یا اداره بیمه پس از مرگ می‌دهند، تابع مقرّرات است و به هر کس بدهند مال او می‌شود.

«مسأله 3416» اگر وارث، خُنْثای مشکل باشد - به گونه‌ای که با هیچ یك از نشانه‌های تعیین شده، مرد یا زن بودن او مشخّص نشود - نصف ارث یك مرد و نصف ارث یك زن را به او می‌دهند.

استفتائات

خمس

{خمس و وجوب آن }

[1360] سؤال 1: خمس و زكات، به عين اموال مكلّف تعلّق مى‌گيرد يا بر ذمّه او مى‌آيد؟
پاسخ: خمس و زكات، هر دو حقّى هستند كه به ماليت اموال تعلّق مى‌گيرند، نه به عين اموال و قابليت انتقال به ذمّه را دارند.
[1361] سؤال 2: با توجه به اين كه خمس از ضروريات دين است و منكر آن، مرتد محسوب مى‌شود، اگر شخصى اعلام نمايد سهم امام‌عليه السلام كه نصف خمس است، در زمان غيبت امام‌عليه السلام نبايد پرداخت شود، آيا اين شخص، منكر ضرورى دين محسوب مى‌شود و حكم كافر بر او جارى است يا خير؟
پاسخ: انكار نمودن چيزى از طرف منكر، با اعتقاد به اين كه آن چيز جزء دين است و انكارش باعث انكار توحيد و نبوت مى‌شود، موجب كفر و ارتداد است، وگرنه موجب كفر و ارتداد نمى‌شود.
[1362] سؤال 3: حكم شخصى كه خمس خود را نمى‌دهد و يا در پرداخت آن سستى به خرج مى‌دهد، از نظر خدا و رسول او چيست؟
پاسخ: معصيت نموده و تصرّفش در مالى كه خمس آن را نداده، جايز نيست، مگر اين كه به ذمّه خود بگيرد كه خمس را بدهد كه در اين صورت، تصرّف در آن مال جايز است.
[1363] سؤال 4: عده‌اى گمان مى‌كنند كه سادات نبايد خمس پرداخت كنند و فقط خمس را دريافت مى‌كنند. آيا اين مطلب، صحيح است يا خير؟
پاسخ: سادات و غير سادات در مسأله وجوب پرداخت خمس فرقى ندارند.
[1364] سؤال 5: شروع وجوب خمس از چه زمانى است؟
پاسخ: از زمان حصول ربح و درآمد براى مكلّف، خمس به آن تعلّق مى‌گيرد و براى پرداخت تا يك سال فرصت دارد، مگر اين كه در طول سال آن را در مؤونه مصرف كرده باشد كه در اين صورت پرداخت خمس آن واجب نيست.
[1365] سؤال 6: اگر فردى از مرجعى تقليد مى‌كرده كه خمس بعضى از چيزها را واجب نمى‌دانسته و اكنون از مرجعى تقليد مى‌كند كه خمس آن چيزها را واجب مى‌داند، وظيفه فعلى او چيست؟
پاسخ: اگر عين مال مذكور موجود باشد و جزء مؤونه محسوب نشود، بايد خمس آن را طبق تقليدِ فعلى بپردازد و آنچه در سابق بوده و مصرف شده، اكنون نسبت به آن، تكليف ندارد.

خمس اموال و هزینه‌های گوناگون

[1366] سؤال 7: چیزهایی مثل گچ، آهك، نفت و نمك كه از زمین استخراج شده است، اگر معلوم باشد كه خمس آنها داده نشده است، آیا لازم است خمس آنها داده شود؟ و آیا استخراج كردن توسط دولت یا اشخاص، اثری در حكم دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر معدن توسط افراد استخراج شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر توسط دولت استخراج شود، مؤمنین مجاز به تصرّف در آنها می‌باشند و لازم نیست خمس بپردازند.
[1367] سؤال 8: حكم پرداخت خمس، در خصوص معادن دولتی چیست؟
پاسخ: اگر معادن به نحو مشروع در اختیار افراد قرار گرفته، ولو به صورت اجاره باشد، باید خمس مقداری را كه استخراج كرده‌اند، بپردازند، وگرنه مؤمنین مجار به تصرّف در آنها می‌باشند و لازم نیست خمس بپردازند.
[1368] سؤال 9: آیا معدن سنگ هم در پرداخت خمس، حكم سایر معادن را دارد؟
پاسخ: در معدن، اگر بعد از كسر هزینه‌های استخراج، مقدار آن به حدّ نصاب رسید، خمس واجب است و نصاب آن به مقدار پانزده مثقال طلا است. حكم معدن سنگ نیز همانند حكم سایر معادن است.
[1369] سؤال 10: مستأجری زمینی را كه در آن معدن واقع شده است، اجاره می‌كند و به استخراج معدن می‌پردازد. پرداخت خمس منافع معدن، بر عهده مالك است یا مستأجر؟
پاسخ: خمس، بر عهده مستأجر است.
[1370] سؤال 11: اگر مقداری از درآمد حاصل از معدن كه پس از استخراج، خمس آن داده شده، تا سر سال باقی بماند، آیا باید دوباره خمس آن داده شود؟
پاسخ: یك بار خمس دادن كافی است و لازم نیست در سر سال خمسی، دوباره خمس آن را بپردازد.
[1371] سؤال 12: معادنی مثل گچ و سنگ كه پس از استخراج، خمس به آنها تعلّق گرفته و خمس آنها پرداخت نشده و محصول آنها در اماكن عمومی به كار رفته است، حكمش چیست؟ نماز در آنها چه صورتی دارد؟
پاسخ: شخصی كه معدن گچ و سنگ را استخراج نموده و خمس آنها را نداده و به مصرف اماكن عمومی رسانده است، باید خمس آنها را بپردازد و یا از مرجع تقلیدش اجازه بگیرد كه در آن صورت، اشكال برطرف می‌شود و در هر حال، مؤمنینی كه در این گونه اماكن نماز می‌خوانند، تكلیفی ندارند و نمازشان صحیح است.
[1372] سؤال 13: معدنی متعلّق به یك شركت تعاونی با تعدادی عضو

است. آیا خود شرکت باید قبل از پرداخت سود معدن به اعضای تعاونی، خمس معدن را بپردازد یا بر خود اعضا واجب است که خمس خود را از محلّ سود دریافتی بپردازند؟
پاسخ: پس از کسر هزینه‌ها، هر کس سهمش به اندازه نصاب در معدن (پانزده مثقال طلا) برسد، خمس آن بر او واجب است و اگر به اندازه نصاب نباشد، خمس واجب نیست.

[1373] سؤال 14: اگر شخصی به هنگام غوّاصی در دریا اشیای با ارزشی را که در دریا افتاده است، پیدا کند، حکمش چیست؟
پاسخ: حکم لُقطه را دارد، مگر این که بداند صاحب آن مال از آن اعراض کرده است که در این فرض، غوّاص مالك آن می‌شود؛ ولی از باب این که این مال از راه غوّاصی به دست آمده، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
مال حلال مخلوط به حرام
[1374] سؤال 15: کسی که مال حرام با اموالش مخلوط شده و صاحبش را نمی‌شناسد و می‌داند که مقدار مال حرام، کمتر یا بیشتر از یك پنجم کلّ اموال است، ولی مقدار دقیق آن را نمی‌داند، آیا با دادن خمس، بقیه اموالش حلال می‌شود یا کار دیگری باید انجام دهد؟
پاسخ: بعید نیست که وجوب دادن خمس، به صورتی منحصر باشد که نمی‌داند حرام زیادتر و یا کمتر از خمس همه مال است؛ ولی اگر می‌داند حرام، کمتر از خمس همه مال است، بعید نیست که اگر قدر متیقّن را اخراج کند، کافی باشد، گرچه احتیاط، در اخراج خمس است، و اگر اجمالاً می‌داند که حرام، زیادتر از خمس همه مال است، واجب است بعد از دادن خمس، مقداری را هم علاوه بر خمس، به قدر متیقّن بپردازد و احتیاط این است که مقدار زاید بر خمس را نیز در مصارف خمس هزینه کند.
[1375] سؤال 16: اگر مال حلالی که به آن خمس تعلّق گرفته، با مال حرام مخلوط شود و مقدار مال حرام و صاحب آن مجهول باشد، چگونه باید عمل کرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر علم به بیشتر یا کمتر بودن مال حرام از یك پنجم کلّ مال مخلوط نداشته باشد، ابتدا خمس همه مال مخلوط را به جهت پاك شدن از حرام بدهد و سپس از مال باقی‌مانده، مقداری را که یقین دارد مال حلال است، خمسش را بپردازد.
[1376] سؤال 17: اگر کسی با مال حلال مخلوط به حرام که وظیفه‌اش در مورد آن، پرداخت خمس است، قبل از پرداختن خمس، معامله و خرید و فروش کند، حکم وضعی و تکلیفی آن چیست؟
پاسخ: اگر برای تصرّف در آن مال اجازه نگرفته و پرداختن خمس را هم به عهده نگرفته باشد، از نظر تکلیفی جایز نیست؛ اما از جهت حکم وضعی، معامله صحیح است و باید به جای پرداخت خمس، قدر متیقّن از مقدار حرام را بپردازد.
[1377] سؤال 18: کسی که حقّ دیگران بر ذمّه اوست، نه در عین اموال او، آیا باید مثل کسی که اموالش با حرام مخلوط شده است، خمس بدهد یا وظیفه‌اش چیز دیگری است؟

پاسخ: در صورت مذکور، خمس واجب نیست. اگر مقدار یا ارزش آن را می‌داند، ولی صاحبش را نمی‌شناسد و یا می‌داند صاحب آن در بین افراد غیر محصور است، با اجازه حاکم شرعی از طرف صاحبش صدقه بدهد و یا به خود حاکم شرع برساند و اگر می‌داند که صاحب آن در بین افراد محصور است، در صورت عدم امکان راضی کردن آنها، بین آنها توزیع کند و چنانچه مقدار و ارزش آن را نمی‌داند و تردید بین مقدار کمتر و مقدار بیشتر دارد، اگر مقدار کمتر را بپردازد، کافی است.

[1378] سؤال 19: آیا به سرمایه خمس تعلّق می‌گیرد یا به سود حاصل از آن یا حکم مسأله به صورت دیگری است؟
پاسخ: اگر با سرمایه فقط مؤونه زندگی حاصل شود، خمس ندارد و اگر بیش از آن به دست آید، باید به نسبت زیادی، خمس آن پرداخت شود و منافع حاصل از آن، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس دارد.
[1379] سؤال 20: آیا به ابزار کسب و کار انسان که از درآمد بین سال آن را تهیه می‌کند، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر با آن ابزار فقط تحصیل مؤونه زندگی خود را می‌کند، خمس ندارد؛ ولی اگر زیادتر از مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن ابزار را بپردازد.
[1380] سؤال 21: شخصی مقلّد مرجعی بوده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب نمی‌دانسته و سال‌ها بدین صورت گذشته و احیاناً در طول این سال‌ها مقداری از سرمایه و ابزار و آلاتی که خمس آنها داده نشده، از بین رفته است. اکنون پس از فوت آن مرجع بزرگوار، مقلّد مرجع دیگری شده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب می‌داند. آیا حالا نسبت به سرمایه و ابزار باقی مانده و از بین رفته، تکلیفی دارد؟
پاسخ: در مورد سرمایه و ابزار و آلاتی که عین آنها باقی مانده است، باید بر طبق فتوای مرجع تقلید فعلی‌اش عمل نماید و نسبت به سرمایه و ابزار و وسایل از بین رفته، وظیفه‌ای ندارد.
[1381] سؤال 22: آیا خمس سرمایه و وسایل کسب و کار را باید موقع شروع به کسب و کار پرداخت کرد یا پس از گذشتن سال؟ اگر پس از گذشتن یك سال واجب می‌شود، باید یك سال تمام از آن بگذرد یا با رسیدن سال خمسی باید پرداخت شود؟
پاسخ: خمس سرمایه هم مانند خمس سایر منافع است؛ یعنی گذشتن یك سال تمام، ارفاق است و اگر بعد از یك سال تمام، خمس آن را بدهد، تکلیف خود را انجام داده است و اگر سال خمسی دارد و وقت آن زودتر می‌رسد، چنانچه خمس سرمایه را در این وقت هم بدهد، بی‌اشکال است و اگر هنگام شروع به کسب و کار هم پرداخت کند، صحیح است.
[1382] سؤال 23: کسی که یك میلیون تومان سرمایه دارد و خمس آن را داده است، اگر در بین سال، مقدار زیادی از سرمایه او از بین برود، ولی تا پایان سال، دوباره مقدار زیادی سود کند و کسری سرمایه جبران شود، آیا لازم است خمس این مقدار را بپردازد؟ اگر تمام کسری جبران نشود، آیا جایز است از درآمد سال بعد، کسری سرمایه جبران شود؟
پاسخ: اگر بعد از حصول اولین سود، ضرری به سرمایه او وارد شود،

می‌تواند آن را از درآمد آن سال کسر نماید؛ ولی ضرر سال قبل را نمی‌تواند از منافع سال بعد جبران کند، مگر این که در صورت عدم جبران، در مضیقه بیفتد.
[1383] سؤال 24: شخصی يك ميليون تومان سرمايه دارد و در پايان سال خمسی دويست هزار تومان را به عنوان خمس می‌پردازد. آيا در پايان سال بعدی، سرمايه مخمّس را كه ديگر لازم نيست خمس آن را بدهد، هشتصد هزار تومان حساب كند يا يك ميليون تومان؟
پاسخ: سرمايه مخمّس، هشتصد هزار تومان است.
[1384] سؤال 25: كسی كه از درآمد بين سال خود، آلات و ابزار كسب تهيه نموده و در آخر سال می‌خواهد خمس آنها را به عنوان سرمايه حساب كند، آيا بايد قيمت فعلی آنها را در نظر بگيريد يا قيمت وقت خريد را؟ لازم به ذكر است كه گاهی قيمت ابزار آلات بالا می‌رود و گاهی تنزّل پيدا می‌كند.
پاسخ: قيمت فعلی را حساب نمايد.
[1385] سؤال 26: كسی كه خمس ابزار و آلات كسب و كارش را پرداخته است و در آخر سال خمسی قيمت ابزار و آلات زياد شده است، آيا خمس جديدی بر عهده‌اش آمده يا ديگر چيزی بر عهده‌اش نيست؟
پاسخ: ترقی قيمت آن ابزار و وسايل، تا فروخته نشده، خمس ندارد.
[1386] سؤال 27: حكم خمس وسايل مصرفی پزشكی (مثل لوازم پانسمان و تزريق و...) كه پزشكان برای بيماران استفاده می‌كنند، چيست؟
پاسخ: اگر در پايان سال خمسی چيزی از آنها باقی مانده باشد، به آنها خمس تعلّق می‌گيرد.
[1387] سؤال 28: پزشكان برای معاينه و معالجه بيمار، نياز به وسايل پزشكی دارند. در صورت خريد اين وسايل، حكم خمس موارد ذيل چگونه است؟
الف. در صورتی كه وسايل را به طور نقد خريداری كرده باشند.
ب. در صورتی كه وسايل را به طور اقساطی خريداری كرده باشند و به تدريج در ظرف چند سال، اقساط آنها را بپردازند.
ج. در صورتی كه مبلغی را وام گرفته و اين وسايل را خريده باشند و ماهانه اقساط وام را بپردازند.
پاسخ: چنانچه آن وسايل را به صورت نقد خريده‌اند، اگر با آن وسايل، فقط مؤونه زندگی خود را تحصيل می‌كنند، نه بيش از آن را، به آن وسايل خمس تعلّق نمی‌گيرد و اگر بيش از مؤونه زندگی را به دست می‌آورند، به نسبت زيادی، خمس به آن وسايل تعلّق می‌گيرد و چنانچه وسايل پزشكی را به صورت قسطی و يا با گرفتن وام خريده‌اند، آن نسبتی از وسايل كه قسط آن را پرداخته‌اند، اگر با آن كمتر و يا به اندازه مؤونه زندگی به

دست می‌آورند، خمس ندارند و اگر بیش از مؤونه به دست می‌آورند، به نسبت زیادی به آنها خمس تعلّق می‌گیرد و به آن نسبتی از وسایل که هنوز قسط آنها پرداخت نشده، خمس تعلّق نمی‌گیرد، ولی درآمد حاصل از آن، چنانچه در مؤونه صرف نشود، خمس دارد.
[1388] سؤال 29: چنانچه قسمتی از لوازم زندگی مورد نیاز خود را بفروشیم و با آن ابزار کار تهیه نماییم. آیا به پول آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر با ابزار کسب مذکور، فقط به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورید، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1389] سؤال 30: کسی که با سرمایه قرضی به کسب و کار می‌پردازد، آیا لازم است خمس سرمایه خود را بدهد؟
پاسخ: تا قرض را ادا نکرده است، خمس ندارد؛ ولی وقتی که قرض را ادا کرد، به نسبت ادای قرض، سرمایه را محاسبه می‌کند، اگر با آن مقدار از سرمایه فقط مؤونه زندگی‌اش را به دست می‌آورد، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه را تحصیل می‌کند، باید به نسبت زیادی، خمس آن مقدار از سرمایه را بپردازد.
[1390] سؤال 31: شخصی است که اگر خمس سرمایه‌اش را بدهد، دیگر نمی‌تواند امرار معاش کند، تکلیفش چیست؟
پاسخ: دادن خمس لازم نیست.
[1391] سؤال 32: چنانچه کالاهای هدیه داده شده، تبدیل به پول نقد شود و به عنوان سرمایه مورد استفاده قرار گیرد، مشمول خمس می‌شود یا حکم سرمایه مخمّس را دارد؟
پاسخ: هدیه، اگر مقدار آن به قدری نباشد که بتواند بخشی از زندگی انسان را اداره کند، خمس ندارد و اگر بتواند بخشی از زندگی را اداره کند، چنانچه قبل از گذشتن سال در مؤونه صرف شود، باز هم خمس ندارد و یکی از موارد صرف در مؤونه این است که آن را سرمایه قرار دهد و با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن به دست آید؛ ولی اگر هدیه را سرمایه خود قرار دهد و با آن بیش از مخارج زندگی را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن را پرداخت کند.

[1392] سؤال 33: اگر شخصی با درآمد بین سال سهام بخرد و مدتی پس از گذشتن سال خمسی، بدون این که خمس آنها را پرداخته باشد، با سود آنها را بفروشد، آیا باید فوراً خمس اصل سرمایه و سود حاصل از آن را بدهد یا خیر؟
پاسخ: باید فوراً خمس بالاترین قیمت سهام را از سر سال خمسی تا زمان فروش بپردازد.
[1393] سؤال 34: کسی که منزل شخصی ندارد و از درآمد خود، سهامی از شرکت‌های دولتی یا خصوصی خریداری کرده، آیا به سهام او خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به سهام، خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که برای تحصیل مؤونه زندگی، با درآمد خود به خرید و فروش سهام بپردازد و چیزی زیادتر از مؤونه عاید او نگردد.
[1394] سؤال 35: کسی که سهام شرکت‌های دولتی یا غیر دولتی را خریده و چند سال از این موضوع گذشته و در طی این چند سال، به طور مرتّب ارزش و قیمت این سهام بالا و پایین رفته و در طیّ این مدت، خمس سهام را پرداخت نکرده است، چگونه باید خمس آنها را حساب کند؟
پاسخ: باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسیِ اول تا زمان پرداخت را بدهد.
[1395] سؤال 36: شخصی خمس سهامی را که خریداری کرده، پرداخت نموده و پس از آن، ارزش سهام او بسیار بالا رفته است، آیا باز هم چیزی بدهکار است یا نه؟
پاسخ: باید سر هر سال خمسی، خمس ترقی واقعی قیمت سهام را بپردازد.
[1396] سؤال 37: شرکتی تأسیس شده که متعلّق به رزمندگانِ یکی از لشکرهاست. هر فرد برابر اساسنامه شرکت، مقداری سهام خریداری نموده که بخشی از پول آن را به صورت نقد پرداخته و بقیه را لشکر از طرف او پرداخت وسرمایه گذاری نموده و به تدریج از حقوق او در طیّ چند سال کسر می‌کند و تا زمانی که تمام مبلغ پرداخت شده از طرف لشکر از حقوق فرد کسر نشود، آن فرد حقّ برداشت و انتقال به غیر را ندارد. آیا سرمایه‌ای را که لشکر گذاشته است، خمس دارد؟
پاسخ: تا اقساط به پایان نرسیده و نمی‌تواند در آن تصرّف نماید، اصل سرمایه، متعلّق خمس نیست؛ ولی پس از پایان اقساط، باید خمس ارزش فعلی سهام را بپردازد.

[1397] سؤال 38: مغازه‌ای که جهت کسب خریداری می‌شود، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر با کسب در آن مغازه، فقط تحصیل مؤونه زندگی شود، خمس ندارد.
[1398] سؤال 39: کسی خانه‌ای ساخته و در آن چند مغازه هم احداث کرده است تا علاوه بر سکونت خود، از راه اجاره مغازه‌ها گذران زندگی نماید. آیا مغازه‌ها مانند خود خانه مسکونی جزء مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد یا حساب جداگانه دارد؟
پاسخ: اگر با اجاره مغازه‌ها فقط به اندازه مؤونه زندگی به دست می‌آید و نه بیشتر از آن، مشمول خمس نمی‌شوند.
[1399] سؤال 40: آیا خمس مغازه را می‌توان از درآمد همان مغازه پرداخت کرد؟
پاسخ: بلی؛ ولی باید به مقدار یك چهارم ارزش مغازه باشد.
[1400] سؤال 41: شخصی مغازه‌ای جهت کسب و کار خریده است. اکنون قیمت مغازه زیاد شده و این شخص قدرت پرداخت خمس مغازه به قیمت فعلی را ندارد. تکلیف او در این رابطه چیست؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر مغازه را با درآمد بین سال خریده و با آن بیش از مؤونه زندگی را به دست نمی‌آورد، به آن مغازه خمس تعلق نمی‌گیرد، هر چند قیمت آن مغازه ترقی کرده باشد و اگر بیش از مؤونه را به دست می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا کنون را بپردازد و در صورت عدم قدرت بر پرداخت خمس، با مراجعه حضوری مشکل خود را حل نماید و اگر مغازه را با پول مخمّس یا پولی که متعلّق خمس نیست، خریده باشد، مادامی که مغازه را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس ندارد و وقتی که فروخت، چنانچه پول آن را در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس ترقی قیمت آن را بپردازد.
[1401] سؤال 42: آیا مخارجی چون تعمیر مغازه و یا خرید لوازمی چون پنکه، تلفن، یخچال و... که مورد نیاز محلّ کسب است، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر با مغازه و وسایل مورد نیاز در آن، به قدر مؤونه تحصیل مال می‌شود، هیچ کدام خمس ندارند و اگر زیادتر از مؤونه به دست می‌آید، باید به نسبت زیادی، خمس آنها پرداخت شود. در مورد مخارج تعمیرات مغازه، آن نواقصی که بر اثر استفاده کسبی یا در زمان استفاده به طور طبیعی پیش آمده (در حدّی که استفاده مناسب از مغازه متوقّف بر آن تعمیرات است)، پرداخت خمس مخارج این گونه تعمیرات، لازم نیست.

[1402] سؤال 43: آیا سرقفلی، جزء مؤونه حساب می‌شود یا جزء سرمایه؟ در صورت افزایش ارزش سرقفلی، حکم آن چیست؟
پاسخ: نوعی از سرقفلی که غالباً در بازار رایج است و مالیت آن محفوظ است (به طوری که اگر صاحب سرقفلی، عین مورد اجاره را به مستأجر جدید منتقل کند، به اندازه ارزش سرقفلی از او پول می‌گیرد)، سرمایه محسوب می‌شود و سرمایه کسب دو نوع حکم دارد: 1- می‌خواهد به وسیله سرمایه فراهم شده، کسب درآمد و منفعت کند و با آن به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن به دست می‌آورد که این گونه سرمایه خودش جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد؛ 2- می‌خواهد با سرمایه فراهم آمده، کسب درآمد و تحصیل منفعت کند و بیش از مؤونه زندگی را با آن به دست می‌آورد که باید به نسبت زیادی، خمس سرمایه را در سر سال خمسی بپردازد و پس از دادن خمس در سر سال اول، چنانچه سرمایه افزایش قیمت واقعی پیدا کند، تا آن را نفروخته، دادن خمس افزایش قیمت لازم نیست.
[1403] سؤال 44: کسی که سرقفلی مغازه‌ای را برای کسب و کار به مبلغ يك میلیون تومان خریده و در سر سال، خمس سرقفلی را هم پرداخته است، اگر بعد از چند سال، سرقفلی مغازه را به ده میلیون تومان بفروشد، آیا باید خمس مازاد (نه میلیون تومان) را بپردازد؟
پاسخ: اگر ترقی قیمت، واقعی باشد، نه بر اثر تورم و کاهش ارزش پول، چنانچه پول حاصل از فروش سرقفلی را در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس ترقی قیمت را بپردازد.

[1404] سؤال 45: شخصی زمینی را می‌خرد و سال بر آن می‌گذرد و در سال دوم، خمس آن زمین را از درآمد سال دوم که خمس آن را نپرداخته است، می‌پردازد. آیا این شخص، خمس کامل زمین را پرداخت کرده است یا باز هم بدهی دارد؟
پاسخ: در آخر سال دوم خمسی، باید خمس مبلغی را که به عنوان خمس زمین پرداخته نیز از پول مخمّس و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد.
[1405] سؤال 46: پدری به فرزندش قطعه زمینی به قیمت یکصد و پنجاه هزار تومان فروخت، حال آن که قیمت واقعی زمین، بیش از یك میلیون تومان است. آیا در این صورت باید خمس یکصد و پنجاه هزار تومان را بدهد یا خمس قیمت واقعی زمین را؟
پاسخ: چنانچه پدر زمین را از درآمد بین سال تهیه کرده و سال بر آن نگذشته باشد و چنین معامله‌ای که در حقیقت نوعی کمك به فرزند است، در شأن پدر باشد، نسبت به پدر، فقط مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان متعلّق خمس واقع می‌شود.
[1406] سؤال 47: به کسی از طرف دولت و حکومت، بدون گرفتن مبلغی زمینی داده شده است و او به جهت نداشتن پول تا چندین سال نتوانسته خانه‌ای برای خود بنا کند. آیا به زمینی که به او داده شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: زمین هایی که از طرف دولت به مستحقّین داده شده، قبل از ساخت و فروش، متعلّق خمس نیست؛ ولی بعد از ساخت یا فروش، ممکن است حکم مسأله در صورت‌های مختلف متفاوت باشد.
[1407] سؤال 48: تهیه خانه مورد نیاز برای شخصی مقدور نیست. آیا می‌تواند از درآمد امسال خود زمین یا مقداری از لوازم (مانند مصالح ساختمانی و آهن) را خریداری کند تا در سال بعد خانه بسازد؟
پاسخ: بلی، می‌تواند و پرداخت خمس آنها واجب نیست.
[1408] سؤال 49: اگر کسی از درآمد بین سال، زمینی را برای احداث خانه بخرد، ولی در همان سال، زمین را بفروشد و با پول آن خانه‌ای تهیه کند، آیا باید خمس بدهد؟ آیا گران‌تر فروختن زمین نسبت به قیمت خرید، تأثیری در حکم مسأله دارد یا خیر؟
پاسخ: در فرض مذکور، دادن خمس واجب نیست، هر چند زمین را گران‌تر از قیمت خرید آن بفروشد.
[1409] سؤال 50: کسی با مال مخمّس زمینی را خریده است تا خانه‌ای برای سکونت خود بسازد و قیمت این زمین، ترقی کرده است. صاحب

زمین نیز از ساختن خانه منصرف شده است. آیا اضافه قیمت، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: تا زمین را نفروخته، لازم نیست خمس اضافه قیمت را بپردازد.
[1410] سؤال 51: کسی پنج میلیون تومان پول داشته و خمس آن (يك میلیون تومان) را پرداخت نموده است و با بقیه آن زمینی خریداری کرده و پس از گذشت چند سال، قیمت زمین چند برابر شده است. اگر بخواهد زمین را بفروشد، آیا باز هم باید خمس آن را پرداخت نماید؟
پاسخ: اگر قصدش تجارت و فروش زمین بوده و در سر سال، امکان فروش داشته، باید خمس مازاد را در سر سال بدهد، ولو آن را نفروخته باشد و چنانچه در سر سال اول خمسی، خمس زمین را پرداخت نکرده که فرض سؤال هم همین است، باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا زمان فروش را نسبت به مازاد بپردازد و اگر قصدش تجارت نبوده، بلکه می‌خواسته برای مؤونه زندگی، مثل تفریح و استراحت و امثال آنها مورد استفاده قرار دهد، چنانچه قیمت، ترقی واقعی (غیر تورّمی) کرده، مادامی که زمین را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس ندارد و وقتی زمین را فروخت و پول به دستش آمد، اگر از مخارج سالانه زیاد بیاید، خمس مازاد را باید بپردازد.
[1411] سؤال 52: فردی زمینی را خریده و قیمت آن زمین رشد کرده و با همین زمین، مستطیع شده است. اکنون که زمین را فروخته و می‌خواهد به حجّ مشرّف شود، آیا باید پول زمین را تخمیس کند؟
پاسخ: اگر اصل زمین، متعلّق خمس نباشد (مانند این که آن را از پول خمس داده خریده) و برای کسب و استفاده از ترقی قیمت، آن را نخریده، در این صورت آنچه را که فعلاً فروخته و صرف رفتن به حج می‌نماید، خمس ندارد؛ ولی اگر اصل زمین و یا پولش متعلّق خمس باشد و یا برای استفاده از ترقی قیمت خریده و از ترقی قیمت يك سال گذشته باشد، خمس دارد و باید بپردازد و چنانچه بعد از پرداخت خمس، باز هم مستطیع بود، باید به حج برود.
[1412] سؤال 53: شخص ذمّی، زمینی را از مسلمانی می‌خرد و قبل از پرداخت خمس آن، مسلمان می‌شود، آیا باز هم خمس زمین بر او واجب است؟
پاسخ: در این فرض، خمس از شخص ذمّی، بعد از مسلمان شدن ساقط نمی‌شود و در مواردی که مالك شدن متوقّف بر قبض کردن است، اگر کافر ذمّی، بعد از عقد و قبل از قبض کردن، مسلمان شود، مسأله محلّ اشکال است.

[1413] سؤال 54: کسی که چند ماه از سال را در شهر و چند ماه دیگر را در روستا زندگی می‌کند، اگر يك خانه در شهر و خانه‌ای دیگر در روستا بخرد، آیا به آنها خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر هر دو خانه برای سکونت مورد استفاده باشد و در شأن او نیز باشد و از درآمد بین سال و یا درآمد غیر مشمول خمس تهیه شده باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1414] سؤال 55: کسی که خانه‌ای بیشتر از نیاز و شأن خود تهیه می‌کند و در آن ساکن می‌شود، چگونه باید خمس آن را حساب کند؟
پاسخ: باید خمس مقداری را که زاید بر شأن اوست، بپردازد.
[1415] سؤال 56: کسی به خانه یا ماشین احتیاج دارد و می‌تواند مطابق شأن خود آنها را تهیه کند؛ ولی اگر خانه یا ماشین با قیمت پایین‌تر هم تهیه کند، منافات با شأن او ندارد. آیا آنچه مطابق شأن اوست، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد یا باید ملاحظه مقدار کمتر را بکند؟
پاسخ: ماشین و خانه‌ای که مطابق شأن خود خریده است، خمس ندارد.
[1416] سؤال 57: فردی که دارای خانه است و نیازمند به خانه بزرگ‌تری است و مجبور است در طی چند سال پول‌های خود را پس انداز نماید و در پایان، خانه بزرگ‌تری تهیه نماید و یا به تدریج با پس انداز، خانه بزرگ‌تری بسازد، پول‌های اضافه بر مخارج سالانه را که برای تهیه خانه بزرگ‌تر کنار می‌گذارد، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر زندگی در خانه‌ای که دارد و یا منزل غیر ملکی، موجب مضیقه برای او شود و نتواند خانه جدید را با درآمد يك سال تهیه کند، اگر خانه را به تدریج بسازد، خمس ندارد و اگر پول آن را ذخیره کند، چنانچه با پرداخت خمس آن پول، خانه‌دار شدن او به تأخیر بیفتد و یا نتواند خانه تهیه کند، باز هم لازم نیست خمس بپردازد؛ ولی اگر با پرداخت خمس، مشکلی برای او ایجاد نمی‌شود، بنا بر احتیاط واجب باید خمس پول پس انداز شده را بدهد.
[1417] سؤال 58: کسی منزلی تهیه می‌کند که بیشتر از حدّ نیاز اوست؛ ولی در آینده‌ای نزديك، به واسطه بزرگ‌تر شدن و زیادتر شدن اولاد، به آن محتاج خواهد شد و اساساً به همین جهت خانه بزرگ‌تر را تهیه کرده است. آیا خمس مقدار زاید بر نیاز فعلی او واجب است یا خیر؟
پاسخ: اگر در شُرُف استفاده از آن خانه است و نمی‌تواند در سال مورد نیاز، خانه مطابق با نیاز خود تهیه نماید، به آن خمس تعلق نمی‌گیرد.
[1418] سؤال 59: چنانچه خانه مسکونی وسیعی به علت کثرت عائله در شأن کسی باشد، آیا ازدواج کردن اولاد و عدم نیاز به چنین خانه‌ای باعث

می‌شود که خانه مشمول خمس گردد؟
پاسخ: تا خانه را نفروخته است، مورد تعلّق خمس نیست.
[1419] سؤال 60: دو باب آپارتمان دارم که با توجه به شئونات کاری و تحصیلی خود، هیچ کدام را مناسب سکونت خود نمی‌بینم. اکنون قصد فروش هر دو و خرید يك واحد مناسب‌تر را دارم؛ ولی با پرداخت خمس، از این اقدام باز می‌مانم. لطفاً مرا راهنمایی نمایید.
پاسخ: اگر هیچ يك از دو ساختمان، قبل از فروش، متعلّق خمس نباشد، چنانچه آنها را بفروشید و در همان سال، مسکن مناسب تهیه نمایید، خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر هر دو یا یکی از آنها قبل از فروش، متعلّق خمس باشد و با پرداخت خمس، جهت تهیه مسکن مناسب دچار مشکل شوید، می‌توانید با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نمایید.
[1420] سؤال 61: جوانی که نمی‌تواند بلافاصله پس از ازدواج، منزل مسکونی تهیه کند، اگر قبل از ازدواج در طیّ چند سال به تدریج خانه‌ای تهیه نماید (ابتدا زمین را بخرد و سپس به تدریج خانه را بسازد)، آیا این خانه متعلّق خمس است؟
پاسخ: اگر به هنگام تهیه منزل در شُرُف ازدواج بوده، متعلّق خمس نیست.
[1421] سؤال 62: این جانب قبل از رسیدن سال خمسی، برای فرزندانم که سنّ آنها کمتر از یازده سال است، خانه‌ای تهیه نمودم و به آنها هدیه کردم. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر دادن این منزل مطابق شأن شما باشد، بر شما خمس واجب نیست و بر فرزندان شما هم اگر بالغ نباشند، خمس لازم نیست.
[1422] سؤال 63: پدری خانه‌ای را به پسرش می‌بخشد و چون پسر در خارج از شهر خود مشغول تحصیل است، نمی‌تواند برای سکونت از آن خانه استفاده کند؛ ولی برای امرار معاش و خرج تحصیل خود، خانه را اجاره می‌دهد و از پول اجاره استفاده می‌کند. آیا پسر باید خمس این خانه را بپردازد؟
پاسخ: اگر این هبه مقدارش خیلی زیاد هم باشد؛ ولی فرزند نیاز به اسکان در آن منزل داشته باشد و به جهتی فعلاً نتواند در آن ساکن شود و با اجاره این منزل، هزینه منزل مسکونی خود را تأمین کند، در این صورت دادن خمس منزلی که پدر به فرزند داده، لازم نیست.
[1423] سؤال 64: چنانچه شخصی منزل مسکونی مورد نیازش را اجاره دهد و با پول آن منزل دیگری اجاره کند، آیا منزل نخست مشمول خمس است؟
پاسخ: چنانچه به جهتی نمی‌تواند از خانه خود استفاده کند و مجبور است که آن را اجاره دهد و منزل دیگری اجاره کند، مشمول خمس نیست.
[1424] سؤال 65: پدری که اهل خمس دادن است، در بین سال خانه‌ای

برای پسرش می‌خرد. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: اگر پدر از درآمد وسط سال، خانه‌ای را برای فرزندش بخرد و به او ببخشد و این بخشش در شأن پدر باشد و اسراف محسوب نشود، دادن خمس بر پدر واجب نیست؛ و اما پسر، اگر تا يك سال پس از بخشش، از آن خانه استفاده کند و آن را مؤونه زندگی خود قرار دهد، خمس بر او نیز واجب نیست و اگر خانه را مؤونه زندگی خود قرار ندهد، در سر سال، باید خمس خانه توسط پسر، در صورتی که بالغ باشد، پرداخت شود؛ ولی اگر پدر، خانه را به پسرش نبخشد، دو صورت پیدا می‌کند: یکی این که تا بعد از گذشتن سال، فرزند در آن ساختمان ساکن نشود که در این صورت باید پدر، خمس خانه را بدهد و دوم این که در بین سال، فرزند به خانه نیازمند شود و آن را محلّ سکونت خود قرار دهد و در اختیار فرزند قرار دادنِ مسکن نیز خارج از شأن پدر نباشد که در این صورت خمس ندارد.
[1425] سؤال 66: شخصی برای پسرش که هنوز ازدواج نکرده و تحت تکفّل اوست، خانه‌ای می‌خرد که مقداری از پول آن غیر مخمّس است. تکلیف خمس در این مورد چگونه است؟
پاسخ: اگر بخشش و دادن این خانه در شأن پدر باشد، بخشی که از درآمد بین سال تهیه شده، جزء مؤونه وی محسوب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی چنانچه بر بخشی از پول خانه، سال گذشته بوده، باید خمس آن پول توسط پدر پرداخت شود.
[1426] سؤال 67: اگر پدری برای آینده فرزندانش، اقدام به ساختن طبقه دوم منزل خود کند، با این که تا چند سال دیگر به طبقه دوم نیازمند نمی‌شود، آیا پرداخت خمس آنچه برای طبقه دوم هزینه کرده، واجب است؟
پاسخ: اگر تهیه مسکن برای آینده فرزندان به حسب عرف منطقه از وظایف پدر تلقّی شود و فرزندان در شُرُف استفاده از مسکن باشند و پدر قادر به تهیه آن در سال مورد نیاز نباشد و پرداخت خمس موجب سختی و سلب قدرت یا تأخیر در انجام وظیفه عرفی از زمان مورد نیاز شود، خمس ندارد.
[1427] سؤال 68: کسی خانه شخصی مسکونی دارد و برای مدتی سرایدار مدرسه یا کارخانه یا مؤسسه‌ای می‌شود و در آن جا منزلی برای سکونت به او می‌دهند. آیا لازم است خمس خانه خودش را بدهد یا خیر؟
پاسخ: اگر خانه‌ای را که در مدرسه و امثال آن به او می‌دهند، موقّتی باشد، لازم نیست خمس خانه خودش را بدهد؛ ولی اگر مدت آن طولانی است، به طوری که اطمینان پیدا می‌کند که دیگر به خانه خودش برای سکونت احتیاج ندارد، در این صورت، خانه خودش از مؤونه بودن خارج می‌شود؛ ولی تا آن را نفروخته است، لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر

آن که غرض او از نگه داشتن خانه، تجارت با آن باشد که در این صورت، خمس به آن تعلّق می‌گیرد.
[1428] سؤال 69: شخصی خانه نیمه سازی داشته و در اثنای ساخت، منزلی از طرف مؤسسه محلّ خدمت در اختیار وی قرار می‌گیرد (جهت استفاده در طول خدمت). اکنون که ساخت خانه به پایان رسیده است، آیا لازم است خمس خانه را بپردازد؟
پاسخ: اگر به زودی به آن خانه نیاز پیدا نمی‌کند، خمس آن را بپردازد.
[1429] سؤال 70: شخصی در اداره‌ای به کار مشغول است، از طرف اداره مذکور خانه‌ای در اختیار وی گذارده شده است؛ ولی چون خانه شخصی ندارد، از درآمد سال خود خانه‌ای تهیه کرده تا پس از بازنشستگی از آن استفاده کند. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد، مگر آن که در شُرُف بازنشستگی و استفاده از آن خانه باشد و نتواند در سال مورد نیاز آن را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه خانه ممکن نشود و یا از زمان نیاز به تأخیر افتد.
[1430] سؤال 71: وظیفه کسی که خانه‌ای ساخته و سالی چند روز در آن ساکن می‌شود، چیست؟
پاسخ: اگر داشتن آن خانه در شأن او باشد (مثل کسی که خانه مسکونی داشته باشد و در جای دیگری مثل زیارتگاه یا تفریحگاه، منزل دیگری تهیه کند و با توجه به خصوصیات او داشتن چنین منزلی برای استفاده در بعضی از مواقع توسط خودش یا افراد مربوط به او خلاف شأن او نباشد) و خانه را نیز به قصد تجارت نخریده باشد، خانه خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.
[1431] سؤال 72: کسی که یك خانه دارد و بخشی از آن خانه را اجاره داده است، آیا باید بخش اجاره‌ای را جزء سرمایه خود محسوب کند یا خیر؟
پاسخ: باید آن را جزء سرمایه حساب کند؛ اما سرمایه‌ای که با آن فقط مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارد.
[1432] سؤال 73: فردی در وسط سال خمسی خود، مشغول ساختن خانه‌ای برای سکونت خود می‌شود و تا آخر سال فقط مقداری از خانه ساخته می‌شود که قابل سکونت نیست و مقدار زیادی هم مصالح ساختمانی (مانند گچ و سیمان و آجر و تیرآهن) باقی می‌ماند که هنوز در ساختمان به کار نرفته است. لطفاً طریقه محاسبه خمس را در مورد مذکور بیان کنید.
پاسخ: اگر شخص مذکور، قدرت و توانایی ساختن خانه مسکونی را در یك سال ندارد و تدریجاً وسایل و ابزار ساختمان را می‌خرد و آن را بنا می‌کند، در این صورت خمس ندارد؛ ولی اگر می‌تواند در طول یك سال ساختمان را بنا کند و نیازی به بنای تدریجی بیش از یك سال ندارد و خودش تأخیر

کرده، در این صورت، در سر سال خمسی باید خمس ابزار و وسایلی را که در ساختمان به کار برده و همچنین مصالح ساختمانی که باقی مانده و در ساختمان هنوز به کار برده نشده است، بپردازد.
[1433] سؤال 74: آیا مصالح ساختمانی که شخص به علت نداشتن قدرت مالی نتوانسته است آنها را در تعمیر یا نوسازی منزل خود استفاده کند و سال خمسی او فرا رسیده، خمس دارد؟
پاسخ: اگر در اولین فرصت در تعمیر و نوسازی منزل مسکونی خود از آن استفاده کند، خمس ندارد.
[1434] سؤال 75: اگر کسی جهت پیش خرید مسکن مورد نیاز، مقداری پول به مؤسسه مربوط پرداخت کند و به طور متناوب نیز اقساطی بپردازد، آیا با فرا رسیدن سال خمسی، پرداخت خمس پول‌های پرداخت شده واجب می‌شود؟
پاسخ: اگر نمی‌تواند در یك سال مسکن مورد نیاز را تهیه کند و برای تهیه مسکن باید از چنین راه‌هایی استفاده نماید و با پرداخت خمس، تهیه مسکن از زمان مورد نیاز به تأخیر می‌افتد و یا ممکن نمی‌شود، خمس واجب نیست.
[1435] سؤال 76: در یکی از مراکز تحقیقاتی، عده‌ای از اساتید متدیّن دانشگاه‌ها در طول چند سال، اندك اندك مبلغی را با قصد خرید مسکن پس انداز نموده‌اند. با فرض نداشتن مسکن و عدم امکان خرید مسکن از غیر این طریق، بفرمایید.
الف. آیا به پس انداز ویژه مسکن، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر توانایی تهیه مسکن در یك سال را ندارند و دادن خمس باعث تأخیر در تهیه مسکن و یا عدم امکان تهیه مسکن می‌شود، پس انداز آنها خمس ندارد؛ ولی اگر دادن خمس مشکلی برای تهیه مسکن آنها ایجاد نمی‌کند، احتیاطاً خمس آن را بپردازند.
ب. اگر از این مبلغ پس انداز شده، گاهی برای هزینه‌های مناسب شأن خود مقداری را مصرف کرده باشند، آیا به این مقدار مصرف شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا نه؟
پاسخ: اگر بعد از گذشتن سال، برای هزینه زندگی مصرف کند، خمس دارد؛ ولی قبل از گذشتن سال، خمس ندارد.
[1436] سؤال 77: اگر کسی خانه بزرگ خود را با خانه دیگری تعویض کند و مقداری پول نیز دریافت کند، آیا به این پول خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر در مؤونه صرف شود، پرداخت خمس واجب نیست.
[1437] سؤال 78: شخصی منزل مسکونی مورد نیاز خود را می‌فروشد و پول آن را به عنوان تضمین قرار داد خرید خانه می‌گذارد و یا نزد خود نگه می‌دارد تا در موقع مناسب خانه مناسب با شأن خود بخرد. آیا این پول

متعلّق خمس می‌شود؟
پاسخ: اگر در طول سال، در مؤونه مصرف نشود، خمس تعلّق می‌گیرد، مگر آن که برای تهیه منزل مناسب، اقدامات مذکور لازم باشد و راه دیگری نیز برای خرید خانه نداشته باشد و پرداخت خمس نیز موجب عدم قدرت در تهیه خانه جدید و یا تأخیر در تهیه آن از وقت نیاز شود.
[1438] سؤال 79: کارکنانی که خانه خودشان را می‌فروشند و تبدیل به پول می‌نمایند، آیا منتظر سر سال باشند تا خمس آن را پرداخت نمایند یا به محض فروختن خانه و تحویل گرفتن پول، خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر پولی که با آن خانه خریده‌اند، قبل از خریدن خانه خمس نداشته، الان هم که فروخته‌اند تا سال نگذشته، خمس دادن لازم نیست و چنانچه قبل از گذشتن سال، آن را در مؤونه مصرف کنند، خمس ندارد؛ ولی اگر پول بماند و سال بر آن بگذرد، خمس دارد.
[1439] سؤال 80: شخصی خانه مسکونی خود را با پول مخمّس خریداری کرده است و یا این که خمس خانه را پس از خرید خانه پرداخته است و پس از چند سال، آن را به قیمت بالاتری فروخته است. آیا به مازاد قیمت، خمس تعلّق می‌گیرد؟ در صورت تعلّق خمس، بلافاصله پس از فروش یا پس از رسیدن سال خمسی؟
پاسخ: چنانچه پس از فروش تا يك سال مازاد قیمت واقعی را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس آن را پرداخت نماید؛ ولی اگر زیادی قیمت، واقعی نباشد و بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول اتفاق افتاده باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1440] سؤال 81: کسی که با پول خمس داده خانه‌ای خریده و بعد به قیمت بالاتری فروخته و به جهت این که منزل مسکونی ندارد، خانه دیگری برای سکونت خریده، آیا لازم است خمسی پرداخت کند یا خیر؟
پاسخ: اگر خانه اول را برای سکونت خریده باشد، نه به قصد تجارت و پس از فروش، تا يك سال پول آن را در مؤونه مصرف کند (مثلاً خانه دیگری برای سکونت بخرد)، لازم نیست خمس بدهد.
[1441] سؤال 82: خانه‌ای با مالی که خمس آن داده نشده، ساخته شده است. آیا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟ در صورت تعلّق، آیا خمس قیمت فعلی باید محاسبه شود یا قیمت زمان ساخت آن؟
پاسخ: اگر خانه برای سکونت مورد نیاز است و از درآمد بین سال ساخته شده، خمس ندارد و اگر از مالی که از سال‌های قبل بوده و خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن پرداخت نشده، ساخته شده، خمس همان مبلغ کافی است.
[1442] سؤال 83: شخصی منزلی خریداری کرد و چون سند آن آماده نبود، مبلغی از پول را به عنوان گرو نزد خود نگه داشت تا سند آماده شود؛

ولی سند آماده نشد و سال خمسی او فرا رسید. آیا به این مقدار خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به این مقدار از پول خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که به زودی و بدون تأخیر عرفی پرداخت کند. البته اگر احتمال جدّی می‌دهد که پرداخت خمس موجب مشکلات شود، برای تأخیر در پرداخت خمس باید اذن بگیرد و ممکن است با او مصالحه شود.
[1443] سؤال 84: این جانب دارای خانه‌ای هستم که آن را اجاره داده‌ام، آیا پولی که صرف تعمیرات منزل می‌کنم، متعلّق خمس است؟
پاسخ: اگر تعمیر در حدّی است که استفاده مناسب از خانه بر آن متوقّف است، خمس ندارد.
[1444] سؤال 85: فردی که ملکی را خریده و قیمت آن تنزّل پیدا کرده است، آیا موقع حساب کردن خمس در سر سال خمسی، باید قیمت زمان خرید را حساب کند یا قیمت فعلی را؟
پاسخ: اگر بر پولی که در مقابل ملك داده، سال گذشته بوده، خمس پول را باید بدهد و اگر سال بر آن نگذشته بوده، خمس قیمت فعلی ملك کافی است.

[1445] سؤال 86: آیا به ماشینی که مربوط به کسب و کار انسان است، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر تمام درآمد حاصل از آن در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مؤونه زندگی از آن حاصل می‌شود، به نسبت زیادی، باید خمس ماشین پرداخت شود.
[1446] سؤال 87: وسیله نقلیه مانند وانت که گاهی برای استفاده شخصی و گاهی برای باربری و کسب و کار است، آیا خمس دارد؟
پاسخ: اگر با کسب و کار با وسیله نقلیه بیشتر از مخارج زندگی به دست نمی‌آید، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر بیشتر از مخارج زندگی از آن به دست می‌آید، راه حساب کردن خمس آن بدین ترتیب است: به نسبتی که از ماشین استفاده شخصی می‌شود، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد و به نسبتی که از آن استفاده کاری می‌شود، جزء سرمایه است و در این قسمت که جزء سرمایه است، بخشی از آن که با آن به اندازه مخارج زندگی حاصل می‌شود، باز هم خمس ندارد و بخشی که با آن مقدار بیشتر از مخارج زندگی حاصل می‌شود، باید خمسش پس از گذشتن سال پرداخت شود.
[1447] سؤال 88: کسی که وسیله نقلیه، مانند موتور یا ماشین سواری، برای خودش تهیه می‌کند، ولی به جهت مانعی، تا یك سال نمی‌تواند از وسیله نقلیه استفاده کند، آیا باید خمسش را بدهد؟
پاسخ: در فرض سؤال، در صورتی که داشتن وسیله نقلیه در شأن او باشد، خمس واجب نیست.
[1448] سؤال 89: کسی که ماشینی برای انجام کارهای خود و خانواده‌اش و برای رفت و برگشت به محلّ کارش خریده است، آیا در مورد خمس آن وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: در مفروض سؤال که از ماشین در مؤونه زندگی استفاده می‌کند، خمس ندارد.
[1449] سؤال 90: شخصی وسیله نقلیه‌ای را از درآمد بین سال یا به صورت اقساط می‌خرد و پس از چند سال آن را می‌فروشد. اگر وسیله نقلیه دیگری تهیه نکند، خمس باید بدهد یا خیر؟ در صورتی که وسیله نقلیه جدید بخرد، چه طور؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر وسیله نقلیه‌ای که خریده، جزء مؤونه باشد و پس از فروش، پول آن در مخارج زندگی مصرف شود، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1450] سؤال 91: شخصی است که داشتن ماشین از امور ضروری

زندگی اوست و با یك ماشین معمولی نیاز او برطرف می‌شود. اگر برای فرار از خمس، ماشینی گران قیمت‌تر بخرد، چه حکمی دارد؟ اگر بدون قصد فرار از خمس، این کار را بکند، چه طور؟
پاسخ: اگر داشتن ماشین گران قیمت‌تر، مطابق شأن او باشد، خمس ندارد و اگر زیادتر از شأن او باشد، باید خمس مقدار زاید بر شأنش را پرداخت کند و قصد فرار از خمس، تأثیری در حکم مسأله ندارد.
[1451] سؤال 92: شخصی ماشینی سواری را جهت کسب و کار و با پول خمس داده می‌خرد و پس از مدتی آن را با سود می‌فروشد. آیا برای سود آن باید خمس بدهد یا خیر؟
پاسخ: اگر تا سر سال خمسی، مقدار زاید واقعی (سود واقعی که ناشی از تورّم نیست) را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس مقدار زاید را بپردازد و مقدار زاید غیر واقعی (تورّمی) خمس ندارد.
[1452] سؤال 93: شخصی اتومبیل وانت خود را که جهت کار و کسب استفاده می‌کرده، به فروش رسانده تا خانه مورد نیاز خود را بخرد. آیا به پول آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر به وانت خمس تعلّق نگرفته باشد، در وقت فروش آن و خریدن ساختمان مورد نیاز خمس ندارد و اگر خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن را نداده باشد، اکنون واجب است خمس آن را بپردازد.
[1453] سؤال 94: شخصی یك دستگاه ماشین خریده و آن را به یك نفر داده تا برایش کار کند که هم هزینه‌های نگهداری ماشین تأمین شود و هم کمك خرجی برای زندگی باشد. آیا به این ماشین خمس تعلّق می‌گیرد؟ به درآمد حاصل از کارکرد آن چه طور؟
پاسخ: اگر با ماشین فقط مخارج زندگی خود را به دست آورد و نه بیشتر، به خود ماشین و هزینه‌های لازم برای استفاده مناسب از ماشین خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ و درآمد حاصل از ماشین که در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد و اگر مقداری از درآمد تا آخر سال به مصرف نرسید، خمس آن پرداخت شود.
[1454] سؤال 95: این جانب مقداری پول جهت خرید اتومبیل سواری مورد نیازم به حساب شرکت اتومبیل سازی واریز کردم و پس از دو سال به من اتومبیل دادند. آیا به این پول خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر ماشین را خریده و پول آن را پرداخت کرده، چنانچه در سال خرید و سال تحویل، داشتن مثل آن ماشین در شأن او بوده، ظاهراً به این پول خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر نخریده و فقط پولی را پرداخت کرده تا بعداً ماشینی را به او بفروشند، مسأله صورت‌های مختلفی پیدا می‌کند و حکم آن متفاوت می‌شود.
[1455] سؤال 96: شخصی منزل اضافی داشته و آن را فروخته و برای

پسرش ماشین سواری خریده تا با آن امرار معاش کند. آیا این ماشین خمس دارد؟
پاسخ: اگر به منزل اضافی خمس تعلّق گرفته و خمس آن داده نشده، پدر باید خمس آن را بپردازد که در این صورت خمس ماشینی را که با این پول تهیه کرده و به پسرش داده، پرداخته است و تکلیفی نسبت به ماشین ندارد و اگر به منزل اضافی خمس تعلّق نگرفته و خریدن ماشین سواری برای پسر نیز در شأن پدر بوده، پرداخت خمس بر پدر واجب نیست؛ اما نسبت به پسر، چنانچه بالغ و عاقل باشد (که ظاهر سؤال چنین است) و برای امرار معاش از ماشین استفاده کند، اگر با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورد، نسبت به خمس ماشین وظیفه‌ای ندارد.

[1456] سؤال 97: طریقه حساب کردن خمس، برای کارمندان، کارگرانِ کارخانجات بزرگ، معلّمان و یا هر شخص دیگری که حقوق خود را به طور ماهانه دریافت می‌کند، چگونه است؟
پاسخ: این اشخاص می‌توانند برای خود یك سال خمسی برای تمام درآمدها قرار دهند که در این صورت، مبدأ سال آنها زمان دریافت اولین حقوق آنهاست و نیز می‌توانند برای هر یك از حقوق‌های ماهانه خود سال جداگانه قرار دهند.
[1457] سؤال 98: بنده در استخدام دولت هستم، ماه به ماه حقوق مرا در بانك به حساب من می‌ریزند و من در موقع احتیاج، از بانك می‌گیرم و خرج می‌کنم و غالباً مقداری اضافه می‌ماند. آیا در آخر سال لازم است از بانك بپرسم و خمس آن را بدهم یا تا نگرفته‌ام، دادن خمس لازم نیست؟
پاسخ: وقتی که حقوق شما به حسابتان در بانك واریز شد، درآمد شما حساب می‌شود و چنانچه در آخر سال چیزی از آن باقی بماند، دادن خمس آن لازم است.
[1458] سؤال 99: در بعضی از ادارات و مؤسسات، حقوق کارکنان مستقیماً به حساب آنها در بانك ریخته می‌شود و قابل برداشت از حساب است و در بعضی ادارات دیگر، در آخر ماه چکی به کارکنان داده می‌شود که با مراجعه به بانك می‌توانند پول دریافت کنند و در حساب آنها چیزی موجود نیست. آیا این دو دسته از کارکنان، از حیث پرداخت خمس حقوق خود، تفاوتی با یکدیگر دارند؟
پاسخ: پس از ریختن پول به حساب و یا گرفتن چك، میان این دو دسته از کارکنان از نظر پرداخت خمس فرقی وجود ندارد.
[1459] سؤال 100: کسی که حقوق او به وسیله چك پرداخت می‌شود و او با مراجعه به بانك مبلغ چك را دریافت می‌کند، اگر چك را بدون تبدیل کردن به پول، در نزد خود نگه دارد تا سال خمسی‌اش فرا رسد، آیا باید خمس مبلغ مذکور در چك را بپردازد یا به اعتبار این که چك، پول نیست، لازم نیست خمس بدهد؟
پاسخ: در فرض مذکور، اگر سال خمسی‌اش رسیده باشد، خمس واجب است.
[1460] سؤال 101: کارمندانی که سر سال خمسی آنها در پایان ماه اسفند است و حقوق خود را پنج روز زودتر از سر سال خمسی دریافت می‌کنند، آیا پرداخت خمس آن واجب است؟
پاسخ: می‌توانند برای هر دریافت خود سال جداگانه قرار دهند، و در صورتی که روز معیّنی را به عنوان سر سال برای تمام درآمدهای خود قرار

داده‌اند، چنانچه در سر سال در همان روز، پس اندازی از دریافتی‌های آنان باقی مانده باشد، باید خمس آن را بپردازند.
[1461] سؤال 102: در يك كارخانه هر ماه مقداری از حقوق کارکنان کسر می‌شود و مجموع آنها پس از چند ماه به کارکنان پرداخت می‌شود. اگر این پول بعد از سال خمسی دریافت شود، از درآمد سال دریافت حساب می‌شود یا از درآمد سال کسر حقوق؟
پاسخ: از درآمد سال دریافت حساب می‌شود، مگر آن که در سال کسر حقوق قابل دریافت بوده و خودش به تأخیر انداخته و دریافت نکرده باشد.
[1462] سؤال 103: اگر حقوق کارمند با تأخیر پرداخت شود و در این مدت، سال خمسی او فرا رسد، آیا این حقوق از درآمد سال قبل حساب می‌شود یا از درآمد سال دریافت؟
پاسخ: از درآمد سال قبل به حساب می‌آید.
[1463] سؤال 104: مقداری اضافه کار در مهر و آبان داشته‌ام و حقوق آن را در اسفند داده‌اند. با توجه به این که سال خمسی این جانب اول دی ماه است، آیا هنگام دریافت حقوق اضافه کاری باید خمس آن را بدهم؟
پاسخ: اگر قرار بوده در سال قبل به شما پرداخت شود و نشده است و با تأخیر پرداخت شده، جزء درآمد سال قبل است و اگر قرار بوده در اسفند پرداخت شود، جزء درآمد سال بعد است.
[1464] سؤال 105: افراد بازنشسته که همچنان حقوق ماهانه دریافت می‌کنند، آیا باید خمس حقوقی را که در طول سال دریافت می‌کنند، بپردازند؟
پاسخ: اگر چیزی از آن باقی بماند و در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن را بپردازند.
[1465] سؤال 106: خانمی همسر کارمند دولت بوده و آن کارمند فوت کرده است و اکنون حقوق وظیفه یا مستمرّی را این خانم دریافت می‌کند. آیا این حقوق، متعلّق خمس است یا ارث محسوب می‌شود؟
پاسخ: اگر به عنوان مزدِ بخشی از کار گذشته کارمند است که به او پرداخت نشده و اکنون وصول می‌شود، حکم ارث را دارد، وگرنه درآمد محسوب می‌شود.
[1466] سؤال 107: کسی که برای شرکت دولتی کار می‌کند با کسی که برای شرکت خصوصی کار می‌کند، با توجه به این که حقوق یکی از بیت المال و حقوق دیگری از اموال شخصی افراد پرداخت می‌شود، چه فرقی از نظر پرداخت خمس دارند؟
پاسخ: فرقی میان این دو مورد از نظر پرداخت خمس نیست؛ زیرا به نظر این جانب دولت نیز مالك است.

[1467] سؤال 108: در منطقه بلتستان، امر معاش مردم با اراضی و اشجار و حیوانات اداره می‌شود. با غرس اشجار از میوه و چوب آن و با پرورش حیوانات از گوشت و پوست و پشم آنها در حاجات زندگی استفاده می‌کنند و مازاد بر احتیاج را در معرض بیع قرار می‌دهند. آیا در چنین بلادی که زندگی مردم از راه نگهداری اشجار مثمره و غیر مثمره و حیوانات اداره می‌شود، به اموال آنها خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: هر مقدار از موارد ذکر شده که خود آنها در مؤونه زندگی مصرف می‌شود و یا به وسیله آنها فقط به اندازه مؤونه زندگی تحصیل می‌شود، خمس ندارد و مواردی که به وسیله آنها منافعی به دست می‌آید که بیشتر از مؤونه زندگی است، به نسبت زیادی، باید خمس آنها پرداخت شود و در مورد منافع نیز آن مقداری که اضافه بماند و سال بر آنها بگذرد و مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.
[1468] سؤال 109: کسی که در سر سال، خمس قیمت گوسفندان یا درختان خود را می‌دهد و تا سال بعد، قیمت گوسفندان و درختان رشد می‌کند و ارزش آنها بسیار بیشتر می‌شود، آیا باید دوباره خمس بدهد؟
پاسخ: در فرض مسأله، اگر گوسفندان و درختان را به جهت تجارت با آنها و ترقی قیمت آنها تهیه کرده است، چنانچه ترقی قیمت آن در اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد، به گونه‌ای که در نظر مردم، سود موجود محسوب شود، خمسِ ترقی قیمت را باید بپردازد؛ ولی اگر قصد او تجارت با منافع حاصل از آنها باشد، نه با خود آنها، تا وقتی آنها را نفروخته، ترقی قیمت آنها خمس ندارد و اگر بفروشد، چنانچه ترقی قیمت به جهت افزایش قیمت بازار باشد، نه به خاطر کاهش ارزش پول و از مخارج سالانه نیز زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد. البته در هر حال، نمای متصل و منفصل آنها چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.

دام
[1469] سؤال 110: گوسفند و بز و برّه و گاو، در چه صورتی خمس دارند؟
پاسخ: آن مقدار از آنها که خودشان در مؤونه زندگی مصرف می‌شوند و یا به وسیله آنها تنها مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارند؛ ولی آن مقدار از آنها که بیشتر از مؤونه زندگی از آنها حاصل می‌شود، هم خمس خودشان و هم خمس منافع آنها که زاید بر مؤونه سال است، باید پرداخت شود.
[1470] سؤال 111: شخصی تعدادی حیوان اهلی جهت استفاده از خود آنها و یا مزایای آنها (شیر، تخم مرغ و...) در منزل نگهداری می‌کند. آیا با فرا رسیدن سال، اصل این حیوانات مشمول خمس می‌گردد؟
پاسخ: در فرض سؤال که منافع حیوانات در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس به این حیوانات و منافع آنها تعلّق نمی‌گیرد.
[1471] سؤال 112: آیا مقدار رشد و نمو گاو و بز و گوسفندی که مورد احتیاج خود شخص است و از آنها در مؤونه زندگی خود استفاده می‌کند، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر با منافع آنها بیش از مؤونه زندگی به دست نمی‌آید، خمس آنها واجب نیست.
[1472] سؤال 113: کسی که تعدادی گوسفند دارد و باید در سر سال خمسی، خمس آنها را بدهد و از این گوسفندها تعدادی برّه هم متولد شده است، چگونه باید خمس را حساب کند؟
پاسخ: اگر يك سالِ برّه‌ها تمام شده، گوسفندها و برّه‌ها را يك جا حساب می‌كند و خمس آنها را می‌دهد و اگر يك سالِ برّه‌ها تمام نشده، می‌تواند مانند صورت قبل، يك جا خمس همه را بدهد و می‌تواند برّه‌ها را جدا نماید و در سر سال خمسی، خمس گوسفندان را بپردازد و بعد از کامل شدن يك سالِ برّه‌ها، خمس برّه‌ها را بدهد.
[1473] سؤال 114: کسی که تعدادی گوسفند مخمّس دارد و تا سال بعد بر تعداد آنها افزوده نمی‌شود، ولی بعضی از آنها عوض می‌شود، آیا برای گوسفندهای عوض شده، باید خمس بدهد یا خیر؟
پاسخ: به جهت تعویض، دوباره خمس واجب نمی‌شود.
[1474] سؤال 115: شخصی تعدادی گوسفند دارد که خمس آنها را داده است. سال بعد تعداد گوسفندان همین مقدار است؛ ولی قیمت آنها دو برابر شده است. آیا باید خمس بدهد؟
پاسخ: اگر سرمایه خود را عدد گوسفندان قرار داده باشد، خمس تعلّق

نمی‌گیرد و اگر قیمت آنها را سرمایه قرار داده، باید خمس مازاد واقعی را بپردازد و اگر ترقی قیمت به جهت تورّم بوده، خمس ندارد.
[1475] سؤال 116: شخصی تعدادی گوسفند برای استفاده زندگی خود دارد. اگر از بچه و پشم گوسفندان در غیر مؤونه استفاده کند، آیا خمس گوسفندان را باید بپردازد؟
پاسخ: نسبت منافعی از گوسفندان که در مؤونه مصرف نمی‌شوند را به کلّ منافع آنها حساب می‌کند و سپس به همان نسبت از عین گوسفندان را تخمیس می‌نماید.
[1476] سؤال 117: بچه‌های گاو و گوسفند که نگهداری می‌شوند تا مثلا پس از دو سال، از خود آنها یا منافع آنها در مؤونه زندگی استفاده شود، آیا متعلّق خمس قرار می‌گیرند؟
پاسخ: خیر.
[1477] سؤال 118: آیا گاو و گوسفندی که در بین سال خمسی فروخته می‌شوند، خمس دارند؟
پاسخ: اگر جزء مؤونه زندگی هستند، چنانچه تا سر سال خمسی، پول آنها در مؤونه مصرف نشود، باید خمس پول آنها پرداخت شود.
[1478] سؤال 119: کسی که از درآمد سال خود تعدادی گاو و گوسفند که بیشتر از حدّ نصاب زکات است بخرد، آیا باید هم زکات و هم خمس آنها را بدهد؟
پاسخ: در فرض مسأله، بعد از دادن خمس، اگر به مقدار نصاب زکات، از آن گاوها و گوسفندها باقی بماند، با وجود سایر شرایط، باید زکاتشان را هم بدهد.
[1479] سؤال 120: آیا صاحبان گوسفند می‌توانند قیمت علوفه مصرف شده در زمستان را از نموّ گوسفندان کسر کنند و خمس باقی مانده را بپردازند؟
پاسخ: اگر پولی که صرف علوفه گوسفندان کرده‌اند، مخمّس بوده و یا پولی بوده که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، می‌توانند آن را کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

[1480] سؤال 121: در روستاها که معمولاً محلّی برای نگهداری گاو و گوسفند یا اسب و الاغ خود دارند، این محل را باید جزء سرمایه خود حساب کنند یا جزء لوازم زندگی خود؟
پاسخ: اگر خود حیوانات، جزء مؤونه است، آغُل و محلّ نگهداری آنها نیز جزء مؤونه است و اگر حیوانات، جزء سرمایه است، آغُل و محلّ نگهداری آنها نیز جزء سرمایه حساب می‌شود.

زمین کشاورزی

[1481] سؤال 122: آیا زمین‌های کشاورزی خمس دارند یا خیر؟

پاسخ: به زمین کشاورزی خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که منافع حاصل از زمین، در معیشت و مؤونه زندگی صرف شود که در این صورت خود زمین نیز جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد.

[1482] سؤال 123: شخصی زمین زراعی یا غیر زراعی خریداری کرده تا پس از ترقی قیمت بفروشد. آیا با فرا رسیدن سال خمسی، با این که فعلاً قصد فروش ندارد، تخمیس زمین لازم است؟ در صورت لزوم، به قیمت خرید یا قیمت فعلی؟

پاسخ: تخمیس به قیمت فعلی لازم است.

[1483] سؤال 124: عده‌ای زمین زراعی را با درآمد بین سال و برای زراعت خریده‌اند و پس از چند سال فروخته‌اند. خمس آن چگونه محاسبه می‌شود؟

پاسخ: اگر در سر سال خمسی اول، خمس ارزش زمین را پرداخته باشند، تا زمانی که زمین را نفروخته‌اند، لازم نیست خمس ارزش اضافی آن را بپردازند و چنانچه نپرداخته باشند، خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا زمان فروش زمین را باید بپردازند.

[1484] سؤال 125: این جانب از دریای عام و بدون مانع، با پول قرضی و یا از منافع بین سال، آب به زمین موات می‌رسانم و زراعت می‌کنم. آیا خمسی برعهده من می‌آید یا خیر؟

پاسخ: اگر از زمین مواتِ احیا شده و حقّ آب و آبراه و احیاناً وسایلی که به کار برده شده (مثل لوله یا پمپ آب)، پس از کسر مخارجی که در این راه متحمّل شده‌اید، بیشتر از مخارج زندگی خود به دست می‌آورید، باید به نسبت زیادی، خمس آن را پرداخت کنید، وگرنه خمس ندارند و منافع حاصل از آن که در طول سال برای مخارج زندگی صرف نشده، باید خمسش پرداخت شود.

[1485] سؤال 126: کسی که سال خمسی دارد و چند روز قبل از رسیدن سال، محصول گندمش را به دست می‌آورد، آیا لازم است خمس گندم‌ها را هم بدهد؟
پاسخ: در صورتی که برای تمام درآمد خود، يك سال داشته باشد و این گندم تا آخر سال به مصرف مؤونه نرسد، باید خمس آن را بدهد. البته می‌تواند برای زراعت خود، سال جداگانه قرار دهد.
[1486] سؤال 127: کسی که جو یا گندم کاشته است، آیا خمس محصول و زراعت را باید بدهد یا خمس بذر را؟
پاسخ: این مسأله سه صورت دارد:
1 - بذر، مخمّس باشد یا از چیزهایی باشد که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و یا پرداخت خمس بذر را از مال دیگر خود به ذمّه گرفته باشد که در این موارد مقدار بذر، از محصول کسر می‌شود و بقیه محصول، درآمد امسال حساب می‌گردد.
2 - بذر، از درآمد بین سال باشد و متعلّق خمس نباشد که در این صورت، کلّ محصول، درآمد امسال محسوب می‌شود.
3 - به بذر، خمس تعلّق گرفته باشد و پرداخت خمس آن را به ذمّه هم نگرفته باشد که در این صورت باید مقدار بذر، از محصول جدا و خمس آن پرداخت شود و باقی مانده محصول، درآمد امسال به حساب می‌آید، مثلاً اگر ده کیلوگرم بذر کاشته و صد کیلوگرم محصول بدست آورده است، ابتدا ده کیلوگرم از محصول (به مقدار بذر) را جدا می‌کند و دو کیلوگرم آن را به عنوان خمس می‌پردازد و نود کیلوگرم باقی مانده، درآمد امسال محسوب می‌شود، هر چند احتیاط مستحب این است که علاوه بر دو کیلو گرم ذکر شده، مقدار هجده کیلوگرم دیگر را نیز به عنوان خمس پرداخت کند (به جهت این که مقدار خمسِ بذر، یعنی همان دو کیلو گرم رشد کرده و نُه برابر دیگر، یعنی هجده کیلو گرم به آن اضافه شده است) و در این صورت، هفتاد و دو کیلوگرم دیگر را به عنوان درآمد امسال به حساب آورد.
[1487] سؤال 128: آیا جو، گندم، ذرّت، لوبیا و نخود خمس دارند یا خیر؟ اگر دارند، کیفیت آن را بیان فرمایید.
پاسخ: این موارد، خصوصیت ندارند و حکم سایر اموال را دارند و چنانچه اضافه بر مؤونه سال باشند، باید خمس آنها را بدهند.

وسایل و آلات کشاورزی

[1488] سؤال 129: کسی در کشاورزی خود احتیاج به ماشین آلات جدید (مثل تراکتور) دارد، آیا خمس این وسایل باید حساب شود یا نه؟
پاسخ: چنانچه بیش از مؤونه زندگی خود را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آنها را بدهد.
[1489] سؤال 130: در زمین ملکی خود، چاه عمیقی از منافع بین سال احداث کردم که آب زیادی از آن به دست آمد، آیا خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: مقداری از آب چاه که در تحصیل مؤونه زندگی از آن استفاده می‌شود و به همان نسبت از ارزش چاه، مشمول خمس نیست و زاید بر این مقدار از آب چاه و ارزش چاه مشمول خمس است.

باغ
[1490] سؤال 131: کسی که باغی را فقط برای مصرف خانوادگی خود می‌خرد و چیزی از محصولات آن را نمی‌فروشد، بلکه همه محصول را صرف در مؤونه خود می‌کند، آیا لازم است خمس زمین و باغ را بدهد؟
پاسخ: اگر باغ را به همین قصد و با پول مخمّس یا با درآمد بین سال یا با پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، خریده باشد، خود باغ و محصول آن خمس ندارند؛ چون هر دو آنها مؤونه محسوب می‌شوند و چنانچه به حسب اتفاق مقداری از محصول باغ در سر سال زیاد آمد، خمس مقدار زاید پرداخت شود؛ ولی اگر باغ را به این قصد خریده که قیمت آن بالا رود و با فروش آن سود کند، باید در سر سال، خمس قیمتِ سر سال باغ را بپردازد، هر چند تمام محصول آن را صرف در مؤونه عیال خویش نماید.
[1491] سؤال 132: شخصی زمینی را جهت تجارت به باغ تبدیل کرده است، پس از فرا رسیدن سال خمسی، با این که درختان به ثمر نرسیده‌اند، آیا فقط تخمیس زمین لازم است یا تخمیس زمین و درختان؟ در سال‌های بعد، تخمیس افزایش قیمت لازم است یا خیر؟
پاسخ: تخمیس زمین و درختان به قیمت آنها در سر سال خمسی و همچنین افزایش قیمت در سال‌های بعد لازم است.

محصول باغ

[1492] سؤال 133: باغداری که سال خمسی‌اش فرا رسیده، ولی وقت چیدن میوه‌هایش نرسیده است، آیا این میوه‌های نرسیده، جزء درآمد سال گذشته محسوب می‌شود و خمسش واجب است؟ یا پس از رسیدن، جزء درآمد امسال است و هنوز خمسش واجب نشده است؟
پاسخ: میوه‌های نرسیده، اگر در سر سال خمسی ارزش و قیمتی دارد، باید خمس همان ارزش و قیمت داده شود و اگر در آن موقع ارزش و قیمتی ندارد، خمس هم ندارد.
اسباب و وسایل زندگی
[1493] سؤال 134: بر كدام يك از اثاث منزل و مواد خوراکی مورد استفاده در منزل، خمس متعلّق می‌شود و کدام يك خمس ندارد؟
پاسخ: اثاث منزل جزء مؤونه است و خمس ندارد؛ ولی مواد خوراکی، اگر سال بر آن بگذرد و مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود.
[1494] سؤال 135: آیا لوازم مورد نیاز منزل در صورتی که تا رسیدن سال خمسی مورد استفاده قرار نگرفته باشد، مشمول خمس است؟
پاسخ: خیر.
[1495] سؤال 136: برای این که به شیء خریداری شده (مثل فرش)، خمس تعلّق نگیرد، آیا باید تا فرا رسیدن سال خمسی (که ممکن است چند روز بعد از خرید باشد)، از آن استفاده کرد یا استفاده تا يك سال پس از زمان خرید نیز باعث عدم وجوب خمس می‌شود؟
پاسخ: اگر داشتن شیء خریداری شده، مثل فرش، مطابق با شأن خریدار باشد و احتمال عقلایی استفاده از آن نیز وجود داشته باشد، خمس ندارد، هر چند فعلاً از آن استفاده نکند.
[1496] سؤال 137: اشخاصی که سرمایه آنها غیر مخمّس بوده است و از درآمد آن، لوازم مورد نیاز زندگی خود را خریداری کرده‌اند، آیا به این لوازم زندگی نیز خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به لوازم مذکور خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی چنانچه سرمایه مشمول خمس بوده، باید خمس آن بدون تأخیر پرداخت شود.
[1497] سؤال 138: اگر کسی قبل از فرا رسیدن سال خمسی، وسایل ضروری زندگی خود را خریداری کند و تصمیم داشته باشد بعد از فرا رسیدن سال خمسی آنها را بفروشد، آیا باید خمس آنها را بپردازد؟
پاسخ: وسایل مذکور در سؤال خمس ندارد و پس از فروش آنها اگر پول آنها را در مؤونه سال خود مصرف نکند، باید خمس آن را بپردازد.
[1498] سؤال 139: لباس یا کفشی را که انسان در طول سال، فقط یکی دو بار می‌پوشد یا ماشینی که یکی دو بار سوار می‌شود، خمس دارد

یا خیر؟
پاسخ: اگر داشتن کفش و لباس و ماشین مذکور، در شأن آن شخص باشد، خمس ندارد.
[1499] سؤال 140: این جانب حدود چهار سال قبل ازدواج نمودم و کل اموال ما مقداری جهیزیه و پول و طلای متعلّق به خانم بنده است که اگر بخواهیم آنها را بفروشیم، زندگی ما فلج می‌شود، و بیش از دو میلیون تومان از ما نمی‌خرند؛ ولی اگر بخواهیم آنها را دوباره تهیه کنیم، چندین برابر، باید پول پرداخت کنیم. اکنون ما قدرت پرداخت خمس این اموال را نداریم. برای این که این اموال، طیّب و حلال و پاك شود، چه باید بکنیم؟
پاسخ: اگر این اموال جزء مؤونه زندگی شما باشد، خمس به آنها تعلّق نمی‌گیرد.
[1500] سؤال 141: کسی که چیزی را می‌خرد و به آن چیز در زندگی احتیاج دارد، ولی تاریخ تحویل آن پس از سال خمسی اوست، آیا موقع رسیدن سال خمسی، به جهت این که پول را پرداخت کرده است، ولی هنوز چیزی تحویل نگرفته، باید خمس آن پول را بپردازد؟
پاسخ: لازم نیست خمس بدهد.
[1501] سؤال 142: آیا تلفن و موبایل از موارد تعلّق خمس است؟
پاسخ: اگر موبایل و تلفن برای کارهای شخصی و منزل لازم باشد و خریداری شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و اگر برای کسب و کار و تجارت و شغل لازم باشد و خریداری شود، حکم سرمایه را دارد.
[1502] سؤال 143: اگر کسی وسیله‌ای را چون موبایل، جهت استفاده مشترك (شخصی و شغلی) خریداری کرده باشد، مشمول خمس است یا خیر؟
پاسخ: به نسبتی که برای امور شخصی استفاده می‌شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و به نسبتی که مورد استفاده شغلی قرار می‌گیرد، اگر با آن فقط مؤونه زندگی به دست آید، باز هم خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه زندگی با آن تحصیل شود، به نسبت زیادی، مشمول خمس می‌شود.
[1503] سؤال 144: کسی که به لباس نیازمند است و برای تهیه لباس، پارچه‌ای خریداری می‌کند، ولی با آن پارچه تا موقع محاسبه خمس، لباس نمی‌دوزد، آیا باید خمس پارچه را بدهد؟
پاسخ: چنانچه برای دوختن آن اقدام کرده یا در شُرُف اقدام باشد، خمس ندارد.
[1504] سؤال 145: اسباب و اثاثیه منزل و همچنین لباس هایی که قبلا مورد استفاده قرار گرفته و اکنون به هر دلیلی مورد استفاده نمی‌باشند، آیا مشمول خمس هستند؟
پاسخ: تا فروخته نشده، خمس ندارد و پس از فروختن، چنانچه تا سر سال

خمسی در مؤونه صرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود.
[1505] سؤال 146: منفعتی که در بین سال به دست می‌آید، اگر به صورت نقد تا آخر سال باقی نماند و تبدیل به اموال غیر نقدی مثل زمین، ماشین، مغازه و امثال آن شود، آیا می‌توان تا زمان فروش این اموال، پرداخت خمس را به تعویق انداخت؟
پاسخ: اگر تبدیل به وسایل و مؤونه زندگی نشده باشد و یا با آن مؤونه زندگی تحصیل نشود، باید خمس آن اموال غیر نقدی در سر سال خمسی پرداخت شود.

[1506] سؤال 147: دختری که جهیزیه‌اش را خودش تهیه می‌کند یا پول آن را پس انداز می‌کند، باید خمس بدهد یا نه؟
پاسخ: اگر رسم محلّ آنها تهیه جهیزیه در سال‌های قبل باشد، به نحوی که عدم تهیه آنها عیب محسوب شود، خمس ندارد و همچنین اگر در شُرُف ازدواج باشد و در سال مورد نیاز نتواند جهیزیه را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه جهیزیه به تأخیر بیفتد و یا ممکن نشود، باز هم خمس ندارد.
[1507] سؤال 148: اگر وسیله‌ای را که به عنوان جهیزیه برای یکی از دختران تهیه می‌کنند، در منزل باقی بماند و به دختر بعدی داده شود، خمس دارد یا نه؟
پاسخ: اگر دختر دوم در معرض ازدواج باشد و نتوانند تمام جهیزیه او را در سالی که جهیزیه مورد نیاز است، تهیه کنند و با پرداخت خمس، در تهیه جهیزیه با مشکل روبرو می‌شوند، آن جنس خمس ندارد.
[1508] سؤال 149: دختری که پدرش سال خمسی نداشته و برای او جهیزیه تهیه کرده است، آیا لازم است خمس جهیزیه خود را بدهد؟
پاسخ: دادن خمس جهیزیه بر دختر لازم نیست.
[1509] سؤال 150: اگر زنی که به خانه شوهر رفته، مقداری از جهیزیه‌اش را که پدرش به او داده، بفروشد، باید خمس پول به دست آمده را بدهد یا خیر؟
پاسخ: لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر این که مقدار آن بسیار زیاد باشد و آن را در مؤونه زندگی صرف نکند.
[1510] سؤال 151: چیزهایی که به عنوان جهیزیه به دختر داده می‌شود، ولی بعداً در زندگی او مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، آیا متعلّق خمس قرار می‌گیرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، پرداخت خمس بر دختر واجب نیست.
[1511] سؤال 152: اگر پدری برای پسرش (به مانند دخترش که جهیزیه تهیه می‌کند) وسایلی برای زندگی آینده‌اش تهیه کند، حکم جهیزیه دختر را دارد یا حکمش متفاوت است؟
پاسخ: اگر این گونه مخارج پسر بنا بر عرف محل، بر عهده پدر باشد، حکم جهیزیه را دارد.
[1512] سؤال 153: اگر جوانی آن چه را که در آینده به آن نیاز خواهد داشت، مانند یخچال و... از درآمد خود بخرد و کنار بگذارد، به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: چنانچه در شُرُف استفاده از این وسایل باشد و نتواند آن را در سالی که به آن احتیاج پیدا می‌کند، تهیه نماید و پرداخت نمودن خمس

باعث تأخیر در تهیه آن وسایل و یا عدم تهیه آنها شود، لازم نیست خمس آنها را بپردازد.

[1513] سؤال 154: آيا بر زنى كه به جز مهريه خود، مالك چيز ديگرى نيست، ولى مهريه او به دفعات زيادى تغيير و تبديل پيدا كرده است، خمس واجب است؟
پاسخ: در مهريه، خمس واجب نيست؛ ولى اگر مقدار مهريه به قدرى زياد باشد كه بتواند بخشى از معيشت او را اداره كند، چنانچه در مؤونه مصرف نشود، بايد خمس آن را بپردازد و چنانچه با مهريه خود، كسب منفعت كند، با وجود شرايط وجوب خمس، بر منافع حاصل از مهريه خمس تعلّق مى‌گيرد.
[1514] سؤال 155: اگر مهريه و ارث به فروش برسد، آيا پول آنها هم همانند اصل آنهاست؟
پاسخ: ثمن مهريه و ثمن ارث، مثل اصل آنهاست.
[1515] سؤال 156: كسى كه مى‌خواهد مهريه همسرش را بپردازد و تاكنون خمس نداده است، آيا بايد بعد از محاسبه خمس، مهريه را بدهد، يا قبل از خمس هم مى‌تواند مهريه را پرداخت كند و سپس خمس بقيه اموال را بدهد؟
پاسخ: اگر بخواهد مهريه را از منافعى كه سال بر آن گذشته بپردازد، ابتدا بايد مقدار خمس را محاسبه كند و پس از پرداختن خمس و يا به ذمّه گرفتن آن، مهريه را پرداخت كند و اگر بخواهد از منافعى كه سال بر آن نگذشته مهريه را بدهد، مى‌تواند بدون دادن خمس، مهريه را از آن پرداخت كند.
[1516] سؤال 157: مردى به اندازه مهريه همسرش پول كنار مى‌گذارد تا به همسرش بپردازد، ولى زن قبول نمى‌كند و مى‌گويد كه هر وقت از تو طلب كردم، مهريه‌ام را بپرداز. آيا مرد مى‌تواند در پايان سال، اين پول را كه به عنوان مهريه از اموالش جداست، به حساب نياورد و خمس بقيه اموال را بدهد؟
پاسخ: چنانچه زن، پول را قبول نكند، پول در ملك مرد باقى مى‌ماند و بايد خمس آن را هم مانند خمس بقيه اموال، با وجود ساير شرايط خمس بپردازد.

[1517] سؤال 158: آيا به پولی كه برای ازدواج كردن پس انداز می‌شود، خمس متعلّق می‌شود يا خير؟ اگر پول را برای مخارج ازدواج فرزند خود (غير از جهيزيه) پس انداز كنيم، چه حكمی دارد؟
پاسخ: اگر ازدواج، برای شخصی مورد حاجت باشد و درآمد سالی كه می‌خواهد در آن سال ازدواج كند، برای ازدواج كفايت نكند و دادن خمس، موجب تأخير در ازدواج يا ايجاد مشكل در امر ازدواج شود، در اين صورت به ذخيره پول، خمس تعلّق نمی‌گيرد؛ ولی اگر با پرداخت خمس مشكلی برای او به وجود نمی‌آيد، احتياط آن است كه خمس آن را بپردازد و همچنين اگر مخارج ازدواج فرزند عرفاً برعهده پدر باشد، با شرايط ذكر شده قبلی، به پول ذخيره شده از طرف پدر خمس تعلّق نمی‌گيرد؛ ولی چنانچه درآمد پدر و فرزند در سال ازدواج، بر روی هم برای ازدواج كفايت كند و خمس دادن، موجب تأخير و يا ايجاد مشكل نگردد و پدر نيز در تأمين مخارج مشاركت كند، در اين صورت به ذخيره‌ای كه سال بر آن گذشته، خمس تعلّق می‌گيرد.
[1518] سؤال 159: كسی كه احتياج به ازدواج كردن دارد، اگر پرداخت خمسِ اموالش مانع از ازدواج او شود، آيا باز هم دادن خمس واجب است؟
پاسخ: لازم نيست خمس بدهد.

[1519] سؤال 160: با پولم مقداری سکه طلا خریده‌ام تا پس اندازی برایم باشد و با کاهش ارزش پول، قدرت خریدم پایین نیاید. آیا در سر سال خمسی بابت این سکه‌ها باید خمس بپردازم یا لازم نیست؟
پاسخ: اگر سکه‌ها را با پولی که خمس به آن تعلّق گرفته، خریده‌اید، باید خمس بدهید و اگر با پول خمس داده و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، خریده‌اید، خمس آن واجب نیست و در هر دو صورت، چنانچه قبل از گذشت سال، سکه‌ها را به قیمت بالاتر بفروشید و افزایش قیمت سکه‌ها واقعی باشد (نه بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول) و سود به دست آمده را در مؤونه سال مصرف نکنید، در سر سال باید خمس سود آن را هم بدهید.
[1520] سؤال 161: زنی طلای مشمول خمس دارد و درآمدی هم ندارد. آیا پرداخت خمس برعهده شوهر اوست؟
پاسخ: وجوب خمس بر عهده زن است و چنانچه در پرداخت خمس مشکلی دارد، می‌تواند با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نماید.
[1521] سؤال 162: آیا به سکه طلایی که برای زینت استعمال می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟ اگر برای زینت کردن نباشد، چه طور؟
پاسخ: اگر برای زینت استفاده کند و استعمال آن در شأن او باشد، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.
[1522] سؤال 163: خانمی مقداری طلا و زیور آلات خریداری کرده و از آن استفاده کرده و بعد از چند سال آنها را فروخته است. آیا به محض فروش، باید خمس آنها را بپردازد؟
پاسخ: خیر؛ اگر پول آن را در مؤونه مصرف نکند و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد.
[1523] سؤال 164: جواهر آلاتی که شوهر برای همسرش تهیه می‌کند، خمس دارد یا نه؟
پاسخ: اگر خرید آن جواهرات در شأن آنهاست و زن نیز برای زینت از آنها استفاده می‌کند، خمس آن واجب نیست، مگر آن که با پولی خریداری شده باشد که خمس به آن تعلّق گرفته و پس از گذشت سال، خمس آن پرداخت نشده باشد و اگر جواهرات برای ذخیره کردن خریداری شده باشد، نه برای زینت کردن، خمس به آن تعلّق می‌گیرد.
[1524] سؤال 165: اگر شخصی برای همسرش از درآمد سال، طلا و جواهرات بخرد و آن جواهرات در شأن آنها باشد و دو سال بعد جواهرات را بفروشد و مجدداً بخواهد جواهرات دیگری خریداری نماید، آیا باید خمس جواهراتی را که فروخته است، پرداخت نماید؟

پاسخ: اگر تا قبل از رسیدن سال خمسی جدید، جواهرات دیگری خریداری کند، خمس ندارد.
[1525] سؤال 166: همسرم مقداری طلا دارد. گاهی به مناسبتی به طلافروشی مراجعه می‌نماییم و آنها را با طلای نو معاوضه می‌کنیم. لطفاً حکم شرعی آن را بیان نمایید.
پاسخ: معامله طلا با طلا شرایط خاصّی دارد؛ ولی آن طور که معمول و رایج است که طلای قبلی را با پول می‌خرند و طلای بعدی را به پول می‌فروشند، اشکال ندارد و چنانچه طلاهای مورد استفاده زن به عنوان زینت قرار می‌گیرد، متعلّق خمس نیست، مگر این که از اول از پول متعلّق خمس تهیه شده باشد و خمس آن را نداده باشند.
[1526] سؤال 167: آیا سکه‌های بهار آزادی مشمول زکات می‌گردد؟ و آیا پس از پرداخت زکات، پرداخت خمس نیز واجب است؟
پاسخ: سکه‌های مذکور زکات ندارند؛ ولی اگر پس انداز شوند و در مؤونه مصرف نشوند، خمس به آنها تعلّق می‌گیرد.

[1527] سؤال 168: زن و شوهری هر دو کارمند هستند و درآمد دارند، آیا به درآمد زن هم خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: در زاید بر مؤونه سال، خمس واجب است، خواه مقدار زیادی، از درآمد مرد باقی مانده باشد و یا از درآمد زن.
[1528] سؤال 169: اگر زن با سرمایه شوهر قالی بافی کند، آیا باید خمس درآمد خود را بپردازد؟
پاسخ: در صورتی که درآمد خود را پس انداز کند و در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس درآمد خود را بپردازد.
[1529] سؤال 170: زنی از درآمد خود بعضی از اوقات مواد خوراکی و پوشاك می‌خرد و به منزل شوهرش می‌آورد. اگر خوراك یا پوشاك در آخر سال، زیادی باشد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ و زن باید خمس آن را بپردازد یا شوهر؟
پاسخ: اضافه، خمس دارد و اگر خوراك و یا پوشاك خریده شده با پول شوهر زیاد بیاید، شوهر باید خمس آن را بپردازد و اگر آنچه که زن با پول خودش خریده، زیاد بیاید، زن باید خمس آن را بدهد.
[1530] سؤال 171: زنی که دارای درآمد است و شوهرش نیز توانایی پرداخت نفقه او را دارد، اگر از شوهر خود نفقه نگیرد و از درآمد خود، در مخارج زندگی خود صرف نماید، آیا باید خمس مبالغی را که در مخارج زندگی خود صرف کرده است، بپردازد یا خیر؟
پاسخ: دادن خمس آن مخارج لازم نیست.
[1531] سؤال 172: زنی که دارای کسب و درآمد است و تمام درآمد خود را به شوهرش می‌دهد، آیا بابت پرداخت خمس وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: اگر زن در بین سال، درآمد خود را به شوهر ببخشد و این بخشش در شأن زن باشد، خمس بر زن واجب نیست؛ ولی اگر به عنوان قرض بدهد، بعد از پس گرفتن از شوهر، پرداخت خمس به عهده زن است.
[1532] سؤال 173: زنی که درآمد مستقل دارد و شوهرش نمی‌گذارد تا خمس اموالش را بپردازد، تکلیفش چیست؟
پاسخ: به هر نحوی که برایش محذور نداشته باشد، ولو به صورت مخفی و یا با تأخیر، خمس را پرداخت کند و برای تأخیر اجازه بگیرد.

[1533] سؤال 174: پولی را که برای تحصیل خود یا فرزندانمان کنار می‌گذاریم، متعلّق خمس قرار می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: اگر از درآمد کسب باشد و سال بر آن بگذرد، خمس دارد، مگر این که مخارج تحصیل خودش باشد و تحصیل نیز برای او لازم باشد و با پرداخت خمس، در امر تحصیل او اخلال ایجاد شود که در این صورت، خمس آن لازم نیست و چنانچه با پرداخت خمس مشکل ایجاد نشود، بنا بر احتیاط خمس دارد و همین طور است اگر این پول برای مخارج تحصیل فرزندش باشد و عرفاً یا شرعاً مخارج تحصیل فرزند بر عهده او باشد.
[1534] سؤال 175: کتاب‌هایی فعلاً مورد نیاز نمی‌باشند، ولی امکان تهیه آنها در آینده نیست و از هم اکنون به مرور تهیه می‌شوند، مانند کتب سال‌های آتی دانشگاه برای دانشجویان. آیا پس از گذشت سال به این کتاب‌ها خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه در شُرُف استفاده باشند، پرداخت خمس لازم نیست، مشروط بر این که با پرداخت خمس نتواند آن کتاب‌ها را تهیه کند و یا تهیه آنها از وقت حاجت به تأخیر افتد.
[1535] سؤال 176: خرید کتاب یا هر وسیله دیگری که در آینده از آنها استفاده خواهد شد و جزء احتیاجات انسان می‌شود، اما هم اکنون مورد استفاده نیست، خمس دارد یا نه؟ آیا حکم مسأله در صورتی که اگر الان آن وسیله را تهیه نکند، به هنگام نیاز نمی‌تواند آن را تهیه کند، با صورتی که به هنگام نیاز، قادر بر تهیه است، متفاوت است یا خیر؟
پاسخ: در صورتی که در شُرُف استفاده از آن وسایل باشد و در وقت نیاز نتواند آنها را تهیه کند و دادن خمس باعث شود که تهیه آن از وقت حاجت به تأخیر بیفتد یا ممکن نشود، خمس ندارد، و در غیر این صورت باید خمس آن پرداخت شود.
[1536] سؤال 177: کتبی خریداری می‌شود، لکن برخی ممکن است هرگز مورد استفاده قرار نگیرد. آیا در این صورت مشمول خمس می‌شود؟
پاسخ: اگر داشتن این کتب در حدّ شأن خریدار باشد که اگر احیاناً مورد نیاز شد، در دسترس باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1537] سؤال 178: آیا به کتاب هایی که قبلاً مورد نیاز بوده، ولی اکنون مورد استفاده نیست، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: تا فروخته نشده، خمس واجب نیست.
[1538] سؤال 179: کتبی که طلاب و فضلا از طریق شهریه می‌خرند، مشمول خمس می‌شود یا خیر؟
پاسخ: خیر؛ مشمول خمس نمی‌شود.

[1539] سؤال 180: چیزهایی مثل کتاب، دفتر، کفش و لباس، اگر یك سال بدون استفاده بمانند، خمس دارند یا نه؟
پاسخ: اگر داشتن اشیای ذکر شده، جزء شئون صاحب آنها باشد که احیاناً در صورت لزوم از آنها استفاده کند، ولو این که موردی برای استفاده کردن پیش نیاید، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آنها را بپردازد.

[1540] سؤال 181: کسی که می‌خواهد به حج برود و خمس مقداری از اموالش را نداده است، آیا اگر خمس اموالی را که برای حج مورد استفاده قرار می‌دهد، پرداخت کند، کافی است یا باید خمس بقیه اموال را هم حساب کند؟
پاسخ: اگر چه پرداخت خمس همه اموال شرط صحّت حج نیست؛ ولی تأخیر در پرداخت خمس و سایر وجوهات واجب شرعی، بدون مجوّز شرعی جایز نیست و باید توجه داشت که به جا آوردن این گونه واجبات تأثیر به سزایی در قبولی حج و سایر عبادات و اعمال و ترتّب ثواب بر آنها دارد.
[1541] سؤال 182: کسی حسابی را افتتاح کرده و آن را مخصوص امر زیارت قرار داده و با توجه به وضعیت شغلی و مالی، امکان پرداخت یك جای هزینه مثلاً حجّ تمتّع را ندارد؛ ولی ممکن است به مرور زمان از این طریق مستطیع شود. با این فرض، پاسخ سؤالات زیر را بیان کنید. الف. آیا به این حساب او خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد.
ب. در صورت تعلّق خمس، زمان پرداخت آن چه موقع است؟ آیا هنگام سر رسید سال خمسی یا هنگام گذشت یك سال از افتتاح این حساب یا هنگام سفر زیارتی؟
پاسخ: هنگام سر رسید سال خمسی پرداخت شود و یا با گذشت یك سال از به دست آوردن پول.
ج. در صورت تعلّق خمس به این وجوه، آیا خمس به همه آن تعلّق می‌گیرد یا به مقداری که برای سفر مورد نیاز است؟
پاسخ: به همه آنها خمس تعلّق می‌گیرد.
د. در صورت فوت صاحب حساب، آیا به پول باقی مانده در این حساب که به ورثه منتقل شده است، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: ورّاث باید خمس آن را بدهند.
[1542] سؤال 183: آیا به هزینه سفر زیارتی کربلا و یا حج و عمره واجب یا مستحب که به حساب واریز کرده‌ایم و قبل از تشرّف، به سال خمسی برخورد کرده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: نسبت به اعمال مستحبّی، چنانچه سال بر آن بگذرد، باید خمس آن را بپردازید؛ ولی نسبت به حج و عمره واجب و یا سفرهای دیگر زیارتی که بر شما واجب شده، چنانچه طریق دیگری غیر از ثبت نام نداشته باشید و یا راه دیگر مشقّت داشته باشد، خمس واجب نمی‌شود، ولو این که نوبت شما پس از پایان سال خمسی باشد، مگر این که ثبت نام و واریز کردن

پول، فقط به معنی حقّ اولویت باشد و پول در ملکیت شما باقی بماند که در این صورت پس از گذشت سال، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازید.
[1543] سؤال 184: آیا پولی که قبل از ثبت نام حج برای همین منظور جمع آوری می‌شود، خمس دارد؟
پاسخ: اگر سال بر آن بگذرد، خمس دارد.
[1544] سؤال 185: آیا هزینه سفرهای زیارتی به عتبات عالیات و عمره مفرده و حجّ مستحبّی، جزء مخارج سال حساب می‌شود یا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: جزء مؤونه است و خمس ندارد.
[1545] سؤال 186: کسی که برای عمره یا حجّ مستحبّی مبلغی را برای ثبت نام پرداخت کرده و پس از يك سال یا بیشتر از دنیا رفته است، آیا پرداخت خمس بر ورثه او واجب است؟
پاسخ: در مفروض سؤال، ورثه باید خمس آن را از ترکه بدهند.
[1546] سؤال 187: کسی که با پول قرضی به مکه مکرّمه می‌رود، آیا باید به هنگام پرداخت دَین خود، خمس آن را هم بدهد؟
پاسخ: حکم قرض کردن برای مؤونه را دارد.
[1547] سؤال 188: آیا هزینه سفر حجّ واجب زن که توسط شوهرش پرداخت می‌شود، جزء مخارج سال شوهر حساب می‌شود و از خمس معاف است یا خیر؟ اگر زن، خودش مستطیع باشد و شوهرش مخارجش را بدهد، چه حکمی دارد؟
پاسخ: اگر پرداخت کردن هزینه حجّ زوجه، مطابق شأن زوج باشد، جز مؤونه مرد محسوب می‌شود و خمس ندارد، وگرنه جزء مؤونه مرد نیست.
[1548] سؤال 189: کسی که اول سال خمسی او روز اول ماه ذی الحجّه است و در ماه ذی القعده عازم سفر حج می‌شود و سفرش تا اواخر ذی الحجّه طول می‌کشد، آیا مخارج سفر وی از روز اول ذی الحجّه به بعد، جزء مخارج سال قبل محسوب می‌شود که خمس ندارد یا باید خمس آن را حساب کند؟
پاسخ: معیار، شروع کردن به سفر است و بنا بر این مخارج او از اول ذی الحجّة الحرام تا رسیدن به منزلش، جزء مؤونه سال قبل است و خمس ندارد.
[1549] سؤال 190: شخصی مقداری پول جهت خرج سفر، خرید قربانی، سوغات و دیگر مخارج سفر حج به همراه خود برداشته است و در اثنای سفر، سال خمسی او فرا می‌رسد. آیا پرداخت خمس این پول لازم است یا این که جزء مؤونه سال قبل محسوب می‌شود؟
پاسخ: جزء مخارج سال قبل (سال شروع حج) است و خمس ندارد.

[1550] سؤال 191: کسی که حساب سال ندارد و به کربلا و مشهد و دیگر عتبات مقدّسه مسافرت می‌کند، آیا لازم است پول سفر خود را تخمیس کند؟
پاسخ: چنین شخصی باید تمام اموال خود را محاسبه نماید و به هر کدام از اموال که خمس تعلّق گرفته، پرداخت نماید و مسافرت نمودن به عتبات عالیات، مانع از محاسبه اموال و پرداخت خمس نمی‌گردد.
اموال شخص غیر مکلّف
[1551] سؤال 192: نابالغی که دارای اموالی است، اگر به سنّ بلوغ رسید، آیا باید خمس اموالش را بلافاصله بعد از بلوغ بدهد؟ آیا بین اموالی که چندین سال در زمان نابالغی مالك آنها بوده با اموالی که سال بر آنها نگذشته، فرقی هست یا خیر؟
پاسخ: اموالی را که قبل از رسیدن به بلوغ مالك شده است، با رسیدن به سنّ بلوغ خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر یك سال از زمان بلوغ او گذشت و آن اموال در دست او بود، باید مانند مکلّفین دیگر به وظیفه خود در مورد خمس عمل کند.
[1552] سؤال 193: بر ارباح مکاسبی که متعلّق به طفلی است، سال گذشته است. ولیّ طفل خمس را پرداخت نکرده و ارباح مکاسب را نیز برای طفل مصرف کرده و چیزی از آن باقی نمانده است. آیا این طفل، پس از رسیدن به بلوغ، باید خمس داده نشده را بپردازد یا خیر؟
پاسخ: پرداخت خمس ارباح مکاسب کودك، قبل از بلوغ و همچنین بعد از رسیدن به بلوغ واجب نیست، مگر این که یك سال از زمان بلوغ بگذرد و در مؤونه مصرف نشود که در این صورت باید خمس آن پرداخت شود. بنا بر این در فرض مسأله، تکلیفی متوجه طفل و ولیّ او، چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ نیست.
[1553] سؤال 194: آیا پرداخت خمس اموال کسی که بالغ نشده، بر ولیّ او واجب است یا مستحب؟
پاسخ: دادن خمس اموال غیر مکلّف، بر ولیّ شرعی او جایز نیست؛ ولی اگر ذمّی، زمینی را از مسلمان خریده باشد، باید خمس آن را بدهد، اگر چه بالغ نباشد.
[1554] سؤال 195: آیا خمس به پولی که به بچه به عنوان جایزه داده می‌شود، تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به اموال بچه نابالغ خمس تعلّق نمی‌گیرد.
[1555] سؤال 196: اگر کسی به فرزند شیرخوار من هدیه‌ای بدهد، آیا پرداخت خمس آن بر من واجب است؟
پاسخ: اموال فرد نابالغ خمس ندارد.
[1556] سؤال 197: آیا پرداخت خمس اموال مجنون برعهده ولیّ اوست

و آیا خمس را از اموال خود بپردازد یا اموال مجنون؟
پاسخ: اموال مجنون مشمول خمس نیست. اگر پس از خوب شدن، اموالی داشته باشد، با وجود سایر شرایط، لازم است خودش خمس آنها را پرداخت کند.

[1557] سؤال 198: فرق هبه و هدیه و جایزه و صدقه چیست؟
پاسخ: هدیه و جایزه از عقود نیستند؛ ولی هبه از عقود جایز است و قبض و اقباض، شرط صحّت هبه است. هبه در بعضی موارد، عقد جایز نیست؛ بلکه عقد لازم است (مانند هبه بر فامیل و خویشاوندان و هبه معوّضه) و اما صدقه، اظهر این است که از عقود نیست و قصد قربت در آن معتبر است. صدقه بر دو قسم است: قسم اول، صدقه واجب است، مانند زکوات و کفّارات و مظالم عباد و قسم دوم، صدقه مستحب است که به غیر از صدقات واجب گفته می‌شود.

[1558] سؤال 199: آیا هبه و هدیه، حتی اگر یك چیز خیلی کم قیمت باشد، خمس دارد؟
پاسخ: هبه و هدیه، اگر مقدارش قابل توجه نباشد، خمس ندارد.
[1559] سؤال 200: آیا جایزه‌ای که دریافت می‌کنیم، خمس دارد؟
پاسخ: حکم خمس جایزه، همان حکم خمس هبه و هدیه است.
[1560] سؤال 201: آیا عیدی و پاداشی که دولت به کارمندان می‌دهد و به صورت پول نقد و یا سکه طلاست، خمس دارد؟
پاسخ: اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها باشد، حکم درآمد کسب را دارد و چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها نباشد، حکم هدیه را دارد.
[1561] سؤال 202: آیا دختر یا پسر بالغی که هیچ درآمدی جز پولی که پدرش به او می‌دهد، ندارد، آیا لازم است خمس این پول را بپردازد؟
پاسخ: هبه و هدیه‌ای که پدر به آنها می‌دهد، اگر در مؤونه سال آنها مصرف شود و یا مقدارش خیلی زیاد نباشد، خمس ندارد.
[1562] سؤال 203: مبلغی را که بنیاد شهید به خانواده معظّم شهدا می‌پردازد، در صورت باقی ماندن تا پایان سال، مشمول پرداخت خمس می‌شود یا خیر؟
پاسخ: اگر به جهت زیاد بودن مقدار آن و یا به جهت استمرار آن، به گونه‌ای باشد که بتوانند با آن بخشی از زندگی خود را اداره کنند، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، به آن خمس تعلّق می‌گیرد.
[1563] سؤال 204: چنانچه یکی از کارمندان و مسئولین ادارات، در طول سی سال خدمت خود، در نهایت دلسوزی انجام وظیفه نماید و در پایان خدمت، هدیه‌ای از طرف ارباب رجوع و صاحبان صنعت و حِرَف مختلف و با نظارت وزارتخانه و طی نامه‌ای با امضای معاون وزیر و توأم با قدردانی از زحمات، از طریق رئیس اداره به این کارمند تحویل گردد و این کارمند از نام و مشخصات هدیه دهندگان مطلع نباشد و دیگر در آن پست و سمت هم نباشد که بخواهد از کار کسی گره گشایی کند، آیا قبول هدیه و تصرّف در آن، وجاهت شرعی دارد؟ و اگر در بین سال مالی، آن را برای مصرف کردن به فروش برساند، آیا مشمول وجوهات شرعی از قبیل سهم سادات و سهم امام‌علیه السلام می‌شود یا خیر؟
پاسخ: اخذ این هدیه به نحو مذکور اشکال ندارد و اگر آن را در بین سال به مصرف مؤونه برساند و یا مقدار آن خیلی زیاد نباشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1564] سؤال 205: آیا مبالغی که در عروسی‌ها به عنوان هدیه جمع

می‌شود، متعلّق خمس است یا خیر؟
پاسخ: اگر هدیه، قابل توجه و خیلی زیاد نباشد، خمس آن واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب این است که اگر از مؤونه سال زیاد بیاید، خمس آن پرداخت شود.
[1565] سؤال 206: شخصی دو باب منزل مسکونی دارد و یکی از آنها مورد نیاز خودش است. اگر منزلی را که به آن احتیاج ندارد، به همسرش هدیه کند، خمس آن واجب است یا خیر؟
پاسخ: چنانچه سال بر آن نگذشته باشد و این بخشش مطابق شأن آنها باشد، دادن خمس بر مرد واجب نیست؛ ولی بر زن با وجود سایر شرایط خمس واجب می‌شود.
[1566] سؤال 207: هدیه‌ای دریافت کرده‌ایم و پس از دریافت، قیمت آن بالا رفته است. آیا ترقی قیمت آن خمس دارد؟
پاسخ: اگر هدیه را سرمایه خود قرار داده باشید و ارتفاع قیمت آن واقعی باشد، نه به جهت تورّم، در سر سال خمسی، خمس زیادی قیمت آن را بپردازید و اگر آن را سرمایه قرار نداده‌اید و بالا رفتن قیمت آن هم واقعی است، پس از فروش، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس زیادی قیمت را بدهید.
[1567] سؤال 208: کسی که در طول سال چند هدیه دریافت می‌کند که مقدار هر يك از آنها زیاد نیست، ولی در آخر سال اگر هدیه‌ها را روی هم بگذارد، مقدار زیادی خواهد شد، آیا باید خمس آنها را بدهد؟
پاسخ: در فرض سؤال، دادن خمس واجب نیست.
[1568] سؤال 209: آیا پذیرفتن هدیه از کسی که یقین داریم خمس اموالش را نمی‌پردازد، جایز است؟ در صورت جواز، پرداخت خمسش واجب است یا نه؟
پاسخ: جایز است و در صورتی که به عین مال هدیه داده شده خمس تعلّق گرفته باشد، دادن خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و چیزی بر عهده هدیه گیرنده نیست.
[1569] سؤال 210: اگر بدانیم در عین مال هدیه داده شده، خمس واجب است، دادن خمس بر عهده کیست؟
پاسخ: بر عهده هدیه دهنده است.
[1570] سؤال 211: اگر چیزی در آخر سال خمسی باقی مانده باشد که نمی‌دانیم هدیه‌ای است که خمس ندارد یا سود کسب است که متعلّق خمس است، چه باید بکنیم؟
پاسخ: مواردی که تعلّق خمس به آن مشکوك است، پرداخت خمسش لازم نیست، گرچه دادن خمس مطابق با احتیاط مستحب است.
[1571] سؤال 212: آیا حکم خمس هبه معوّضه با هبه غیر معوّضه یکی

است؟
پاسخ: در هبه معوّضه، چون هبه در مقابل هبه است، هر کدام از هبه‌ها همان حکم خمس هبه غیر معوّضه را دارد.

[1572] سؤال 213: کسی که قبل از سال خمسی خود به سفر می‌رود و هدایایی برای فامیل و آشنایان تهیه می‌کند و بعد از سال خمسی به آنها می‌دهد، آیا خمس این هدایا را باید بپردازد؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر فاصله بین خرید هدایا و دادن آنها به مقدار متعارف باشد، خمس ندارد.
[1573] سؤال 214: پدری که دو خانه مسکونی دارد و به یکی از آنها نیازمند است، اگر خانه دیگر را به پسر خود که در آستانه ازدواج است، هدیه کند، آیا خمس به آنها تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر بر خانه‌ای که پدر به آن نیاز ندارد، سال نگذشته باشد و هدیه دادن خانه در حدّ شأن پدر باشد و در سال ازدواج و نیاز به مسکن، پسر نتواند مسکن مورد نیاز خود را تهیه کند، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1574] سؤال 215: اگر کسی هدیه‌ای بدهد یا مخارجی کند که مطابق شأن و منزلت او باشد، این گونه مخارج، خمس ندارد و جزء مؤونه شخصی حساب می‌شود. سؤال این است که ملاك در تشخیص شأن افراد چیست؟
پاسخ: معیار در تشخیص شأن افراد، عرف است، مثل این که اگر انسان هدیه‌ای داد، عرف، او را به جهت دادن این هدیه سرزنش نکند.
[1575] سؤال 216: مردی زنی را برای خود عقد می‌کند و پس از مدتی او را طلاق می‌دهد و طلا و هدایایی که به او داده است، پس می‌گیرد. با توجه به این که طلا و هدایا را در سال قبل خریداری کرده است، آیا به آنها خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر مال را به زن بخشیده، احتیاطاً پس گرفتن آنها جایز نیست؛ ولی اگر از طرف زن پس داده شود، چنانچه در مؤونه سال مصرف نکند، خمس دارد.

[1576] سؤال 217: پولی از کسی طلب داریم و قرار بوده آن را امسال به ما پس بدهد؛ ولی پول را اصلاً پس نمی‌دهد یا پس از گذشتن سال خمسی و بر خلاف وعده معیّن شده پس می‌دهد. آیا خمس این پول بر قرض دهنده واجب است؟
پاسخ: اگر بدهکار، پول شما را اصلاً پس نمی‌دهد، در حکم تلف شدن است و چنانچه پول شما را،ولو با مطالبه کردن، تا سر سال خمسی پس نمی‌دهد، ولی بعد از سال خمسی پس می‌دهد، در سر سال، خمس آن واجب نیست؛ اما بعد از سال خمسی، وقتی که پول به دست شما رسید، به شرط این که در زمان وصول، نیاز فوری برای مصرف نمودن در مؤونه نداشته باشید، باید خمس آن را فوراً بدهید.
[1577] سؤال 218: به کسی پولی را قرض داده‌ایم و در سال بعد آن را پس می‌گیریم. این پول جزء درآمد امسال ما محسوب می‌شود یا درآمد سال بعد؟
پاسخ: از درآمد سالی که در آن سال قرض داده‌اید، حساب می‌شود و چنانچه در سر سال، قابل وصول نباشد، به محض وصول کردن، اگر مورد نیاز فوری برای مؤونه نباشد، باید خمس آن را پرداخت کنید.
[1578] سؤال 219: خانمی که طلا و زینت آلات خود را فروخته و به دیگری قرض داده و شرط کرده که بعداً به همان وزن، طلا و زینت آلات برای او خریداری شود، آیا خمس متوجه او شده است یا خیر؟
پاسخ: صورت فرض شده در سؤال، ربا و حرام است؛ ولی اگر عین طلاها و جواهرات را بدهد و بگوید که سال آینده به همان وزن، طلا و جواهرات به او بدهد، اشکال ندارد و چنانچه بعد از پس گرفتن، به عنوان مؤونه از آن استفاده کند، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.
[1579] سؤال 220: مغازه داری که حساب سال او رسیده و مقداری پول در دست اوست و مقداری هم طلب دارد، چگونه باید خمس خود را حساب کند؟
پاسخ: پول نقد، جزء درآمد سال است و طلب نیز اگر به طوری است که با مطالبه دریافت می‌گردد و مانند نقد به حساب می‌آید، باید جزء درآمد سال حساب شود و خمس آن پرداخت گردد.

[1580] سؤال 221: پولی را به مدت پنج سال یا کمتر و یا بیشتر در بانك می‌گذارند و هر ماهه مبلغی را از بانك دریافت می‌کنند. خواهشمندم حکم آن را بیان فرمایید.
پاسخ: گرفتن مبلغ زاید، چنانچه تحت عنوان یکی از عقود صحیح شرعی باشد، اشکال ندارد و اگر مبلغی را که ماهانه از بانك می‌گیرد، در مخارج زندگی‌اش صرف کند، اصل پولی که در بانك گذاشته خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.
[1581] سؤال 222: کسانی که باید پولی را به طور سپرده واریز کنند تا بعداً به آنها جنسی، مانند اتومبیل یا موبایل تحویل دهند و قبل از تحویل جنس، سال خمسی آنها برسد، آیا باید خمس سپرده خود را بدهند؟
پاسخ: اگر معامله به این صورت باشد که مشتری جنسی را می‌خرد و پول آن را پرداخت می‌کند، ولی موعد تحویل کالا پس از فرا رسیدن سال خمسی اوست، چنانچه آن جنس یا کالا را جهت استفاده در مؤونه خریده باشد (مانند این که ماشین را خریده تا خود و خانواده‌اش از آن استفاده کنند)، در این صورت خمس ندارد و اگر برای مؤونه زندگی نخریده باشد، باید سر سال خمسی، قیمت آن کالا را در بازار با شرایطی که دارد (مانند تأخیر در تحویل آن)، حساب کند و خمس آن را پرداخت نماید و اگر معامله صورت نگرفته، بلکه پرداخت پول به جهت تعهّد فروشنده به فروش بعدی است، دهنده پول باید خمس ارزش فیشی را که در دست دارد، بپردازد.

[1582] سؤال 223: كسى درآمد چند سال خود را پى در پى پس انداز مى‌كند تا موجودى نقدى او افزايش يابد و در آخر كار خمس موجودى را يكباره بپردازد، آيا اين كار جايز است؟
پاسخ: حساب درآمد هر سال را بايد همان سال حساب نمود، مگر اين كه حاكم شرع اذن در تأخير دهد.
[1583] سؤال 224: شخصى براى تهيه خانه و مانند آن از مؤونه لازم زندگى، مجبور است درآمد چند سال خود را پس انداز كند. آيا با گذشت چند سال از اين پس انداز، خمس به آن تعلّق مى‌گيرد يا خير؟
پاسخ: چنانچه نتواند مؤونه لازم زندگى را از درآمد يك سال تهيه نمايد و با پرداخت خمس پول پس انداز شده، تهيه مؤونه ممكن نشود و يا به تأخير بيفتد، به پولى كه پس انداز كرده، خمس تعلّق نمى‌گيرد؛ ولى اگر با پرداخت خمس مشكلى براى او پيش نيايد، احتياط آن است كه خمس پول پس انداز شده را بپردازد.
[1584] سؤال 225: آيا به حساب‌هاى قرض الحسنه در بانك‌ها خمس تعلّق مى‌گيرد؟
پاسخ: با وجود شرايط، خمس به آن تعلّق مى‌گيرد.
[1585] سؤال 226: كسانى كه در يك اداره دولتى كار مى‌كنند (مثل اين كه معلّم آموزش و پرورش، و يا كارمند اداره ديگرى هستند) و دولت از حقوق ماهانه آنها حدود ده درصد كم و پس انداز مى‌كند و بعد از اتمام خدمتشان (مثلاً 30 يا 40 سال بعد)، همه پول‌هاى پس انداز شده را يك جا به آنها مى‌دهد، آيا اين پول‌ها خمس دارد يا نه؟
پاسخ: با وجود ساير شرايط، خمس به آنها تعلّق مى‌گيرد.
[1586] سؤال 227: مردى كه مخارج خانه خود را به طور روزانه به زن پرداخت مى‌كند، ولى آن را به زن تمليك نمى‌كند و زن با صرفه‌جويى كردن، مقدارى از آن را تا آخر سال پس انداز مى‌نمايد، آيا لازم است خمس اين مبلغ داده شود؟ پرداخت آن بر عهده زن است يا مرد؟
پاسخ: در مورد سؤال، خمس واجب است و مرد بايد خمس را بپردازد.

ودیعه مسکن

[1587] سؤال 228: کسی از درآمد بین سال منزلی را رهن می‌نماید و سال به سال رهن همان خانه را تجدید می‌کند و یا این که به خانه دیگری منتقل می‌شود و این پول را دوباره به عنوان قرض الحسنه به صاحب خانه جدید می‌دهد. آیا این پول جزء مؤونه حساب می‌شود یا خیر؟ نماز و روزه و عبادت در این منزل چگونه است؟

پاسخ: از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد و نماز و روزه و عبادت در آن منزل بی‌اشکال است.

[1588] سؤال 229: آیا به مبغلی که به عنوان ودیعه مسکن در اختیار صاحب خانه قرار دارد، خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: به این پول خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر صاحب خانه با آن معامله یا کار دیگری انجام دهد، به منافع آن اگر در مؤونه سال مصرف نشود، خمس تعلّق می‌گیرد.

[1589] سؤال 230: آیا به قرضی که انسان گرفته، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به عین قرض و بدل آن، خمس تعلّق نمی‌گیرد.
[1590] سؤال 231: کسی وامی گرفته است و در مدت چند سال، اقساط آن را می‌پردازد. اگر بر پولِ وام گرفته شده سال بگذرد، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: به آن مقدار از پول که اقساطش پرداخت شده و در مؤونه صرف نشده، و همچنین به بدل آن مقدار از پول، اگر در مؤونه مصرف نشده باشد، خمس تعلّق می‌گیرد.
[1591] سؤال 232: کسی که از بانك وام گرفته تا خانه بسازد و پس از گذشتن سال، هنوز خانه نساخته است، آیا لازم است خمس وامی را که در دست اوست، بپردازد؟
پاسخ: عین پول وام هر قدر بماند، خمس ندارد؛ ولی اگر مبلغی از وام را در بین سال از پول‌های دیگر ادا کرده و عین پول وام باقی است، چنانچه بدون وجود مانع از ساخت منزل، به زودی اقدام به ساخت منزل نکند و با پرداخت خمس دچار مشکل برای ساخت منزل نشود، باید به اندازه مقدار ادا شده تخمیس شود و بقیه پول وام که در مقابل آن چیزی به بانك پرداخت نشده، خمس ندارد.
[1592] سؤال 233: کسی که جنسی را قبل از سال خمسی خود می‌خرد و پول آن را پس از سال خمسی می‌پردازد، آیا در پایان سال خمسی که هنوز پول آن جنس را پرداخت نکرده، باید خمس آن جنس را حساب کند؟
پاسخ: خیر، لازم نیست؛ ولکن پس از پرداخت دَین در سال‌های بعد، به هر نسبت که از دَین ادا شود، به همان نسبت از جنس مذکور، منفعت آن سال شمرده می‌شود.
[1593] سؤال 234: کسی که بدهی اقساطی دارد و اقساط او چند سال طول می‌کشد، آیا می‌تواند همه بدهی را که پرداخت بخشی از آن مربوط به امسال و پرداخت بقیه آن مربوط به سال‌های آینده است، از درآمد امسال پرداخت نماید؟
پاسخ: مانعی ندارد و هر مقدار از اقساط را که پرداخت نماید، از مؤونه سال پرداخت محسوب می‌شود.
[1594] سؤال 235: فردی بدهکار است و برای پرداخت بدهی هم مهلتی معیّن نشده است و طلبکار گفته است که هر وقت خواستی بدهی خود را بپرداز. این شخص با این که توانایی پرداخت بدهی خود را داشته، پس از چند سال اقدام به پرداخت آن کرده است. آیا این پرداخت از مخارج سالی که بدهی خود را در آن داده محسوب می‌شود؟ و آیا مشمول خمس

می‌گردد یا نه؟
پاسخ: در فرض سؤال، جزء مؤونه سال پرداخت بدهی است و خمس ندارد.
[1595] سؤال 236: حکم خمس، در مورد معامله نسیه‌ای که ثمن آن در سال بعد پرداخت می‌شود، چیست؟
پاسخ: نسبت به خریدار، در هر سال به هر مقدار که از ثمن را پرداخت کند، به همان نسبت از آن جنس، درآمد آن سال او شمرده می‌شود؛ و نسبت به فروشنده، به مقدار قیمت نقدی جنس، از درآمد سال فروش حساب می‌شود؛ اما مثل طلبی است که بعداً به دست او می‌رسد و اگر به خاطر نسیه فروختن، قیمت آن از قیمت نقدی بیشتر شده باشد، مقدار زیادی، از درآمد سال وصول محسوب می‌گردد.
[1596] سؤال 237: آذوقه‌ای که با پول قرضی تهیه شده و قرض آن هنوز پرداخت نشده و در آخر سال، مقداری از آن باقی مانده است، خمس دارد یا نه؟
پاسخ: خمس ندارد.
اجرتی که در مقابل آن کاری انجام نشده است
[1597] سؤال 238: کسی که سال خمسی او فرا رسیده و فقط مقداری پول بابت نماز و روزه استیجاری در دست اوست، آیا باید خمس آنها را بدهد یا خیر؟
پاسخ: در فرض سؤال، مقدار پولی که نماز و روزه آن را هنوز به جا نیاورده، خمس ندارد و مقدار پولی که نماز و روزه آن را به جا آورده، اگر در مؤونه صرف نشده باشد، خمس دارد.
[1598] سؤال 239: شخصی برای انجام کاری اجیر شده و طبق قرار داد، پس از چند سال که کار تمام شد، اجرتش را دریافت می‌کند. آیا اجرت همه سالهای قرار داد، متعلّق خمس است یا فقط خمس اجرت سال آخر برعهده اوست؟
پاسخ: در فرض سؤال، مقداری از درآمد که در مقابل کاری است که در سال‌های قبل انجام شده، حکم طلب سال‌های قبل را دارد که امسال وصول شده است و اگر در نیاز فوری مؤونه صرف نشد، باید خمس آن به هنگام وصول پرداخت شود و آن مقدار از درآمد که در مقابل کار امسال است، درآمد امسال محسوب می‌شود؛ ولی اگر اجرت در مقابل کلّ کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به طوری که اگر کار را نیمه تمام بگذارد، مستحقّ هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود، در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است.
[1599] سؤال 240: شخصی مبلغی پول از کسی گرفته تا برای او کاری

انجام دهد و سال خمسی او فرا رسیده، در حالی که مقداری از پول‌ها باقی مانده و هنوز در مقابل آن کار نکرده است، آیا به پول باقی مانده خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: به آن مقدار پولی که دریافت کرده‌اید، ولی عمل آن در سال‌های آینده انجام می‌گیرد، خمس تعلّق نمی‌گیرد.

[1600] سؤال 241: شخصی خمس کفن خریداری شده برای خود را پرداخت کرده است، آیا در صورت افزایش قیمت کفن، لازم است در سال‌های بعد، خمس مازاد قیمت را محاسبه کند؟
پاسخ: در فرض سؤال که کفن را برای استفاده خودش خریده، نه برای تجارت و سود بردن، خمس ندارد، مگر این که کفن را بفروشد که در این صورت خمس افزایش قیمت را با وجود سایر شرایط بپردازد.
[1601] سؤال 242: آیا کسی که قبری را می‌خرد تا بعد از مُردن در آن دفن شود، باید خمس آن را بپردازد؟
پاسخ: چنانچه به علت مریضی و امثال آن، احتمال عقلایی بدهد که در همین سال فوت می‌کند و قبری در شأن خودش تهیه کند و در همان سال فوت نماید و در همان قبر نیز دفن شود، خمس آن قبر لازم نیست، وگرنه خمس دارد.
[1602] سؤال 243: آیا لازم است قبری که خمسش پرداخت شده، در سال‌های بعد، خمس ترقی قیمت آن پرداخت شود؟
پاسخ: تا فروخته نشده، لازم نیست خمس آن پرداخت شود، مگر این که از اول به قصد تجارت و فروش آن را خریده باشد.
[1603] سؤال 244: برای جلسات ترحیم، گاهی تاج گل‌هایی می‌برند که خیلی گران قیمت است و پس از مدت کوتاهی از بین می‌رود.
الف. آیا بردن چنین تاج گل‌هایی اسراف محسوب می‌شود یا خیر؟
ب. آیا خرید چنین تاج گل‌هایی جزء هزینه سال محسوب می‌شود یا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خرید تاج گل در مراسم عزا، اگر معمول محل باشد، اشکال ندارد و از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی اگر خیلی گران قیمت و بیش از شأن خریدار و مجلس عزا باشد، مقدار زاید بر شأن، از مؤونه سال حساب نمی‌شود و باید خمس مقدار زاید بر شأن را بدهد.

[1604] سؤال 245: شخصی دارای سال خمسی است. اگر در بین سال خمسی فوت کند، آیا ورثه او می‌توانند قبل از پرداخت خمس او، از ترکه او در تجهیز و تکفین و سایر مخارج میّت مصرف کنند؟
پاسخ: خرج کفن از اصل ترکه برداشته می‌شود و اگر ورثه به ذمّه بگیرند که بعداً خمس ترکه را بپردازند، می‌توانند سایر مخارج میّت را نیز از ترکه بردارند و بعد خمس را بپردازند، اگرچه بهتر این است که خمس را بدهند و سپس از ترکه خرج کنند.
[1605] سؤال 246: شخصی فوت کرده است و مقداری دَین برعهده اوست و خمس هم بدهکار است و ترکه او برای ادای هر دو کافی نیست. وظیفه ورّاث چیست؟
پاسخ: باید ترکه را به نسبت دَین و خمس تقسیم کنند.
[1606] سؤال 247: میّتی خمس بدهکار است و دارای وارث صغیر است. آیا باید خمس او پرداخت شود یا باید صبر کرد تا وارث او کبیر شود؟
پاسخ: اگر وارث صغیر ولیّ داشته باشد، خمس را از اصلِ ترکه با صلاحدید او بر می‌دارند و می‌پردازند و همچنین است اگر وصی نسبت به دیون میّت وجود داشته باشد و یا قیّمی برای او تعیین شده باشد؛ و در صورتی که هیچ کدام نباشند، با اذن حاکم شرعی خمس را بر می‌دارند و بقیه ترکه مال ورثه است.
[1607] سؤال 248: زمین ارثی و مهریه زن، خمس دارد یا خیر؟
پاسخ: ارث خمس ندارد. مهریه زن نیز خمس ندارد، مگر آن که مقدار مهریه به قدری زیاد باشد که بتواند بخشی از معیشت زن را اداره کند.
[1608] سؤال 249: شخصی که خمس اموالش را داده و در وسط سال فوت کرده است، آیا باز هم خمسی به اموال او تعلّق می‌گیرد تا ورثه پرداخت کند یا خیر؟
پاسخ: در فرض سؤال، منافعی که بعد از دادن خمس تا زمان فوت کردن به دست او آمده است، باید خمسش داده شود.
[1609] سؤال 250: اگر کسی مقیّد به پرداخت خمس نباشد و بمیرد، آیا به پول و املاك او خمس تعلّق می‌گیرد؟ اگر خمس تعلّق می‌گیرد، از چه چیز باید پرداخت شود؟
پاسخ: در صورتی که ورثه بدانند به اموال یا ذمّه میّت خمس تعلّق گرفته است، باید خمس آن را از اصلِ ترکه میّت جدا نمایند و بپردازند.
[1610] سؤال 251: شخصی جنسی داشته و خمس به آن تعلّق گرفته و آن را پرداخت نکرده و از دنیا رفته است. اکنون که وارث می‌خواهد خمس آن را بدهد، آیا به قیمت روز بدهد یا به قیمت زمانی که خمس آن واجب

شده بود؟
پاسخ: وارث باید خمس بالاترین قیمت را از سر سال خمسی (آخرین مهلتی که مورّث باید خمس جنس را حساب می‌کرد و می‌پرداخت) تا زمان پرداخت خمس بپردازد.
[1611] سؤال 252: عینی که متعلّق خمس است، ولی سال بر آن نگذشته و به ارث رسیده، آیا برای پرداخت خمس، باید قیمت فعلی آن را حساب کرد یا قیمت زمان فوت مورّث را؟
پاسخ: چنانچه تأخیر عرفی در پرداخت خمس نباشد، قیمت زمان فوت مورّث باید ملاك محاسبه خمس قرار گیرد، وگرنه باید خمس بالاترین قیمت از زمان فوت مورّث تا زمان پرداخت خمس داده شود.
[1612] سؤال 253: شخصی در زمان حیات خود ملکی را خریده بود و اکنون برای ورثه معلوم نیست که خمس آن را داده است یا نه. آیا ملك مذکور خمس دارد؟
پاسخ: در صورتی که ملك مذکور، جزء مؤونه میّت نبوده، باید خمس آن پرداخت شود.
[1613] سؤال 254: میّتی خمس اموال خود را نداده است. خمس این اموال، چگونه پرداخت می‌شود؟
پاسخ: خمس باید از اصلِ ترکه داده شود و سپس بقیه اموال تقسیم گردد.
[1614] سؤال 255: شخصی از دنیا رفته و بر ذمّه او خمس باقی مانده است؛ ولی اموال باقی مانده از او خمس ندارد. آیا ورثه باید خمسی را که بر ذمّه او بوده است، بپردازند؟
پاسخ: پرداخت خمس لازم است.
[1615] سؤال 256: اگر ارث افزایش قیمت پیدا کند، زیادی قیمت آن خمس دارد یا نه؟ اگر اموال موروثه را با چیز دیگری معاوضه کنیم و آن چیز ارتفاع قیمت پیدا کند، چه حکمی دارد؟
پاسخ: مالی که به ارث رسیده، خمس ندارد و اگر آن را مؤونه زندگی خود قرار داده باشد، مثل این که با آن منزل مسکونی تهیه کرده باشد، افزایش قیمت آن هم خمس ندارد و اگر آن را سرمایه کسب قرار داده باشد و با آن به اندازه مؤونه زندگی خود به دست آورد، نه بیشتر، باز هم افزایش قیمت آن خمس ندارد؛ چون این گونه سرمایه خودش جزء مؤونه زندگی محسوب می‌شود و اگر با چیز دیگری معاوضه شده باشد نیز همین حکم را دارد و اگر ارث را نه مؤونه قرار دهد و نه سرمایه و از افزایش قیمت آن یك سال بگذرد، در وقت فروش آن، خمس زیادی قیمت را بدهد.
[1616] سؤال 257: بعد از فوت پدرم مبلغ چهار و نیم میلیون تومان به عنوان سهمیه من از فروش خانه پدری به دستم رسید و مقداری نیز قرض کردم و منزلی برای خود تهیه نمودم. این نقل و انتقالات در مدت دو ماه

انجام شد. آیا به مبلغ چهار و نیم میلیون تومان ارث پدری، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، مگر این که یقین داشته باشید که خانه پدری متعلّق خمس قرار گرفته و ندانید خمس آن پرداخت شده است یا نه که در این صورت باید خمس آن را به نسبت سهم الارث خود پرداخت نمایید.
[1617] سؤال 258: اگر ترکه میّت از اموال حلال و حرام تشکیل شده باشد، ورثه چه تکلیفی دارند؟
پاسخ: اگر صاحب مال حرام و مقدار آن معلوم نیست، واجب است خمس همهِ مال مخلوط به حرام را بدهند و اگر می‌دانند که اموال حلال او نیز متعلّق خمس بوده و خمس آن پرداخت نشده است، لازم است نسبت به بقیه مال (چهار پنجم باقی مانده)، هر چه قدر را که یقین دارند مال حلال است، خمسش را بدهند.
[1618] سؤال 259: اگر وارث شك داشته باشد که ترکه میّت با مال حرام مخلوط شده است، آیا لازم است خمس آن را بپردازد؟
پاسخ: لازم نیست خمس بپردازد.
[1619] سؤال 260: زنی که شوهرش فوت کرده و می‌داند که شوهرش خمس اموالش را نداده و خوف این را دارد که فرزندانش خمس را پرداخت نکنند، آیا بدون اجازه آنها می‌تواند خمس را پرداخت کند یا خیر؟
پاسخ: اگر زن می‌داند که شوهرش خمس بدهکار است و می‌داند که ورثه، خمس را نمی‌دهند، در این صورت با اذن حاکم شرعی، خمس را از آن مالی که زیر دست و در تصرّف اوست، بپردازد، مگر آن که برای وی حرجی ایجاد شود.
[1620] سؤال 261: فردی یك شرکت تجارتی با شراکت دوستش تأسیس می‌کند که هر کدام صاحب نصف سرمایه شرکت هستند. بعد از چند سال، یکی از دو شریك فوت می‌کند و نصف سرمایه شرکت به ورثه او منتقل می‌شود و سپس این شرکت، تبدیل به شرکت سهامی می‌شود و بعضی از ورثه می‌خواهند که سهم الارث آنها به صورت سهام در شرکت باقی بماند تا از آن سود ببرند. با توجه به این که سهم الارث خود را در تجارت به کار انداخته‌اند، آیا باید خمس آن و خمس سودی را که به دست می‌آورند بدهند یا نه؟
پاسخ: اگر مالك اول (میّت) خمس سرمایه‌اش را پرداخت کرده، خمس اصلِ سرمایه واجب نیست؛ ولی هر مقدار از افزایش قیمت واقعی سهام و سود آنها که در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.
[1621] سؤال 262: اگر شخصی از دنیا برود، آیا بعضی از فرزندان آن شخص می‌توانند بدون اجازه ورّاث دیگر، پول آن شخص را بردارند و بابت

خمس بپردازند؟
پاسخ: نمی‌توانند و باید با توافق ورّاث دیگر این کار را انجام دهند و اگر بقیه توافق نمی‌کنند، هر کس در پرداخت خمس، نسبت به سهم خود اقدام نماید؛ ولی اگر بعضی از ورّاث بدانند که ورثه دیگر خمس سهم خود را نمی‌دهند، در این صورت با اجازه حاکم شرعی می‌توانند به این کار اقدام نمایند.
[1622] سؤال 263: آیا مالی که به وسیله وصیت به انسان می‌رسد، حکم ارث را دارد یا حکمش جداست؟
پاسخ: حکم ارث را ندارد؛ بلکه اگر مقدار آن به حدّی باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بپردازد، وگرنه خمس ندارد.
[1623] سؤال 264: شخصی وصیت کرده که بعد از مرگش، خمس اموال او پرداخت شود. تعدادی از ورثه او بر این باورند که او قبل از مرگش، خمس اموالش را پرداخته است و تعداد دیگر بر خلاف این را می‌گویند. اکنون وظیفه شرعی ورثه چیست؟
پاسخ: ورثه‌ای که عقیده دارند میّت خمس خود را پس از وصیت کردن پرداخته است، نسبت به سهم خود وظیفه‌ای ندارند؛ ولی بقیه ورثه باید برای پرداخت خمس، نسبت سهم خودشان اقدام کنند.
[1624] سؤال 265: کسی در وصیت نامه‌اش نوشته که خمس اموالم را نداده‌ام و آن را بپردازید و همچنین ثلث اموالش را برای خودش وصیت نموده تا صرف عبادات از طرف او شود. در این صورت، خمس اموال را باید از اصلِ مال او حساب کرد و برداشت نمود یا از ثلث مال؟
پاسخ: در این فرض، باید خمس را از اصلِ ترکه خارج کنند و پس از آن، ثلث باقی مانده را در مواردی که میّت وصیت نموده، مصرف نمایند.
[1625] سؤال 266: آیا باید مال مشخّصی را که میّت به عنوان ثلث اموالش وصیت کرده تا برایش مصرف شود، تخمیس کرد؟
پاسخ: اگر به اموال میّت خمس، زکات و یا دَینی تعلّق گرفته است، ابتدا باید آنها را از اصل ترکه بردارند و سپس چنانچه قیمت مالی که به آن وصیت شده، کمتر یا مساوی با ثلث باقی مانده اموال باشد، آن را در مورد وصیت میّت به مصرف برسانند و در صورتی که قیمت آن مال از ثلث باقی مانده اموال بیشتر باشد، نفوذ وصیت در مقدار بیشتر، موقوف به اذن ورثه است.
[1626] سؤال 267: اگر پدری به فرزندش بگوید که بعد از من برایم از پول خودت اجیر بگیر تا برایم نماز استیجاری بخواند، آیا اجرت این نمازها جزء مؤونه محسوب می‌شود یا باید خمس اجرت نمازها محاسبه شود؟
پاسخ: در فرض مذکور، خمس ندارد.

مالِ نذر شده

[1627] سؤال 268: کسی که نذر کرده، مثلاً پنج درصد از درآمد خود را برای رفتن به زیارت ائمه معصومین‌علیهم السلام کنار بگذارد، آیا در سر سال، باید خمس آن را بدهد؟
پاسخ: در مفروض سؤال، اگر قبل از رفتن به زیارت، سال خمسی او فرا برسد، باید ابتدا خمس اموال خود را پرداخت نماید و سپس پنج درصد از باقی مانده درآمد خود را صرف رفتن به زیارت نماید.
[1628] سؤال 269: کسی که مبلغ معیّنی را ماهانه نذر حضرت سید الشهداء و حضرت ابوالفضل علیهما السلام نموده و آن را کنار گذاشته و در سر سال، مقداری از آن باقی مانده است، آیا باید خمس آن را بدهد؟
پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه غرض از نذر، تمليك بوده و با کنار گذاشتن، آن را تعیین کرده، باقی مانده مذکور خمس ندارد و باید صرف در نذر شود.

[1629] سؤال 270: خمسی كه سادات می‌گیرند، در صورتی كه از مخارج سال آنها اضافه بیاید، خمس دارد یا نه؟
پاسخ: نباید اضافه بگیرند و اگر اضافه آمد، باید با اجازه مجتهد جامع الشرائط مصرف شود.
[1630] سؤال 271: اگر به فردی از باب ردّ مظالم یا كفّاره یا خمس و یا زكات چیزی بدهند و از خرج سال او زیاد بیاید، آیا لازم است خمس زیادی را پرداخت كند یا خیر؟
پاسخ: در موارد مذكور، اگر به عنوان فقر به او داده شده، نباید مخارج بیش از یك سال خود را بگیرد و در مازاد آن باید از مجتهد اجازه بگیرد؛ ولی اگر منافعی از آن وجوه شرعی حاصل شود و در مؤونه مصرف نشود، خمس دارد.
[1631] سؤال 272: اگر كسی صدقه مستحبّی دریافت كند و از مخارج سالش زیاد بیاید، آیا حكم خمس آن، مانند حكم خمس هدیه‌ای است كه انسان دریافت می‌كند؟
پاسخ: حكمشان یكی است.
[1632] سؤال 273: آیا به شهریه طلاب كه در اول هر ماه به آنها پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خیر.
[1633] سؤال 274: كسی كه سهم امام‌علیه السلام دریافت كرده و با آن چیزی خریده و یك سال از آن گذشته است، در صورتی كه آن چیز جزء مؤونه زندگی او محسوب نشود، خمسش واجب است یا خیر؟
پاسخ: اگر كسی وجوه شرعی را از باب فقر بگیرد، نمی‌تواند آن را در غیر مؤونه سال خود مصرف نماید و برای مصرف در غیر مؤونه باید از مجتهد جامع الشرائط اذن یا اجازه بگیرد و اگر وجوه شرعی را در مقابل كار خود و اجرت عملش دریافت می‌كند، حكم سایر اجرت‌ها را دارد و اگر با عنوان صحیح دیگری غیر از فقر و یا اجرت كار، مثل تبلیغ و ترویج احكام و معارف دینی بگیرد، مازاد از مخارج سال آن خمس ندارد.
[1634] سؤال 275: آیا كسی كه مقداری درآمد دارد و از سهم مبارك امام‌علیه السلام هم استفاده می‌كند، اگر در آخر سال، چیزی برایش باقی ماند، لازم است خمسش را بدهد؟
پاسخ: اگر به جهت فقر، سهم امام‌علیه السلام را می‌گیرد، با توجه به درآمد خودش، فقط مقداری می‌تواند وجوهات بگیرد كه از مؤونه سال او اضافه نیاید و اگر نمی‌داند كه مال باقی مانده از كدام مال است، لازم نیست خمس بدهد.

[1635] سؤال 276: آیا اموال هیئت‌های عزاداری و امثال آن از امور خیریه عمومی، شامل خمس می‌شود؟
پاسخ: در اموال مذکور، خمس واجب نیست.
[1636] سؤال 277: صندوق قرض الحسنه‌ای است که افراد عضو آن می‌شوند و در آن پول می‌گذارند و به نوبت به اعضای متقاضی، وام بدون بهره داده می‌شود. آیا لازم است اعضای صندوق، خمس پول خود را که در صندوق گذاشته‌اند، بدهند؟
پاسخ: اگر طوری است که اختیار پول هر کسی به دست خودش است، به طوری که هر وقت خواست، می‌تواند پولش را برداشت کند، باید خمس پول خود را بپردازد و اگر این طور نباشد، تا وقتی پولشان به دستشان نرسیده، لازم نیست خمس آن را بدهند.
[1637] سؤال 278: صندوق خیریه‌ای که پول‌های افراد خیّر در آن جمع شده و بر آن پول‌ها سال گذشته است، از نظر خمس، چه حکمی دارد؟
پاسخ: اگر صاحبان پول‌ها، آن پول‌ها را به صندوق خیریه تملیك کرده‌اند، خمس ندارد؛ ولی اگر تملیك نکرده‌اند و پول‌ها را به طور امانت در صندوق خیریّه گذاشته‌اند و هر وقت خواستند می‌توانند پولهایشان را بردارند، در این صورت پول‌ها در سر سال خمس دارد و صاحبان پول‌ها باید خمس آنها را بپردازند؛ ولی اگر نمی‌توانند هر وقت که خواستند پولشان را برداشت کنند، تا وقتی پول به دستشان نرسیده، پرداخت خمس آن واجب نیست.
[1638] سؤال 279: در بعضی از مؤسسات و ادارات، مبلغ مختصری از حقوق کارکنان، تحت عنوان «رفاه» یا عنوان دیگر برداشته می‌شود و این مبلغ برای آنها در صندوقی پس انداز می‌شود و از محلّ این صندوق، خدمات رفاهی (مانند خرید لوازم زندگی یا پرداخت وام) برای کارکنان صورت می‌گیرد. البته هر یك از کارکنان که بخواهند، می‌توانند مبلغ پس انداز شده را پس بگیرند و از صندوق رفاه خارج شوند که معمولاً به جهت محروم شدن از خدمات، این کار را نمی‌کنند. آیا به این پول پس انداز شده، با توجه به این که در دست کارکنان نیست، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: چنانچه مبلغ مذکور، را در طول سال در مؤونه مصرف نکنند، خمس آن را باید بپردازند.

[1639] سؤال 280: آیا لازم است خمس مالیاتی که دولت از افراد دریافت می‌کند، از طرف مالیات دهنده پرداخت شود؟
پاسخ: مالیات پرداخت شده، جزء مؤونه است و خمس ندارد.
[1640] سؤال 281: در شرکتی کار می‌کنم که هر ماه بین هشت تا ده هزار تومان به عنوان مالیات از حقوق ما کسر می‌کنند. آیا می‌توانیم این پول را از خمس خودمان حساب کنیم؟
پاسخ: مالیات حکومتی، به جای خمس کفایت نمی‌کند.
[1641] سؤال 282: با توجه به این که این جانب وجوهات شرعی، مثل خمس را پرداخت می‌کنم، آیا شرعاً می‌توانم از پرداخت مالیات خودداری نمایم؟
پاسخ: چنانچه بر حسب مقرّرات ملزم به پرداخت مالیات شده باشید، لازم است آن را بپردازید.
پولی که به بیمه داده یا از بیمه گرفته می‌شود
[1642] سؤال 283: مبلغی را که شرکت‌ها و یا ادارات از حقوق کارکنان خود به عنوان حقّ بیمه کسر می‌کنند و به شرکت بیمه می‌پردازند تا در مقابل آن، شرکت بیمه متعهّد انجام خدماتی برای کارکنان شود، آیا لازم است تخمیس شود یا جزء مخارج محسوب می‌شود و خمس آن واجب نیست؟
پاسخ: مبلغ مذکور که به شرکت بیمه تمليك می‌شود، جزء مخارج است و خمس ندارد.
[1643] سؤال 284: اخیراً نوعی خاص از بیمه، تحت عنوان «بیمه عمر و پس انداز» طراحی شده که بر اساس آن، بیمه‌گزاران می‌توانند با پرداخت‌های مستمرّ ماهانه، علاوه بر برخورداری از پوشش‌های بیمه عمر، برای رفع نیازهای آینده خود، نظیر تهیه جهیزیه، هزینه تحصیلی فرزندان و... سرمایه لازم را نیز فراهم آورند. خواهشمند است حکم خمس سرمایه این نوع بیمه (بیمه عمر و پس انداز) را بیان نمایید؟
پاسخ: پرداختی‌های ماهانه یا سالانه که از طرف بیمه‌گزار به قصد تمليك به شرکت بیمه داده می‌شود که طبق قرار داد عمل کند، جزء مخارج بیمه‌گزار است و خمس ندارد و مبالغی که از طرف شرکت بیمه به بیمه‌گزار پرداخت می‌شود، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود.
[1644] سؤال 285: آیا به پولی که به عنوان بیمه عمر از طرف شرکت بیمه به ورّاث پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: با وجود سایر شرایط، خمس تعلّق می‌گیرد.
[1645] سؤال 286: شخصی در محلّ کار خود دچار حادثه شده و از

طرف شرکت بیمه مبلغی به او پرداخت شده است. آیا باید خمس این مبلغ را بپردازد؟ اگر در بین سال، آن را مصرف کند، چه حکمی دارد؟
پاسخ: اگر مبلغی را که شرکت بیمه پرداخت می‌کند، به اندازه خسارت وارد شده باشد، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مقدار خسارت باشد، در زیادی آن حکم هبه و هدیه را دارد.

[1646] سؤال 287: پولی که انسان به عنوان دیه یا ارش الجنایه دریافت می‌کند، آیا خمس دارد؟
پاسخ: دیه و ارش الجنایه، خمس ندارند.

{امور دیگر مربوط به خمس }

شك در تعلّق و پرداخت خمس

[1647] سؤال 288: آيا با شك به تعلّق خمس، پرداخت خمس واجب مى‌شود يا خير؟
پاسخ: اگر در احكام خمس شك دارد، به رساله عمليه يا كسى كه مسائل را مى‌داند، مراجعه نمايد و اگر در موضوع، شك دارد، فحص واجب نيست، مگر اين كه به جهت عدم رسيدگى به حساب سال خود، اين شك به وجود آمده باشد كه در اين صورت رسيدگى به حساب سال لازم است.
[1648] سؤال 289: آيا خمس پولى را كه نمى‌دانيم خمس آن را داده‌ايم يا خير، بايد بپردازيم؟
پاسخ: اگر مى‌دانيد كه قبلاً خمس به آن تعلّق گرفته و شك داريد كه خمس آن را داده‌ايد يا نه، خمس آن را پرداخت نماييد.
[1649] سؤال 290: مدت دو سال است كه خمس نداده‌ام و مى‌دانم كه بر بعضى از اموالم سال گذشته است؛ ولى نمى‌دانم كه كدام يك از اموال است. چگونه خمس خود را حساب كنم؟
پاسخ: احتياطاً بايد در مورد اموالى كه جزء مؤونه شما نيست و احتمال گذشتن سال بر آنها را مى‌دهيد، با مراجعه حضورى مصالحه نماييد.

[1650] سؤال 291: کسی که درآمدش به اندازه مخارجش نیست، آیا لازم است سال خمسی برای خود تعیین کند؟
پاسخ: تعیین سال خمسی برای شخص مذکور لازم نیست. البته اگر کسی بر خودش سخت بگیرد و درآمدش را در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد، باید خمسش را بپردازد.
[1651] سؤال 292: آیا در سال خمسی، تبدیل سال شمسی به قمری یا به عکس آن جایز است یا خیر؟
پاسخ: اشکال ندارد.
[1652] سؤال 293: تعیین ابتدای سال برای پرداخت خمس چگونه است؟
پاسخ: تعیین روزی از ماه معیّنی در سال برای حساب درآمد، در اختیار خود انسان است و هر روزی را تعیین کند، اشکال ندارد، مگر این که زمان به دست آمدن سود معلوم باشد که در این صورت همان روز را ابتدای سال خمسی خود قرار دهد.
[1653] سؤال 294: آیا تعیین ابتدای سال خمسی به دست خود ماست؟ و کسی که ابتدای شروع به کار و کسب و درآمد خود را نمی‌داند، چه باید بکند؟
پاسخ: ابتدای سال، از وقت به دست آوردن منافع محسوب می‌شود. در مثل تجارت و کسب که فواید آن به تدریج حاصل می‌شود، باید زمان به دست آوردن اولین منفعت، ابتدای سال خمسی قرار داده شود و نیز می‌تواند در بین سال که مشغول کسب شده، فواید خود را تخمیس نماید و در سال بعد، پس از گذشتن يك سال تمام از خمس دادن اول، فواید يك ساله خود را تخمیس کند. در مثل کارمندان و دیگر حقوق بگیران، زمان گرفتن اولین حقوق، اول سال خمسی محسوب می‌شود و در مثل زراعت و امثال آن که فوایدش دفعی است، مبدأ سال خمسی، موقع حصول فایده است و چنانچه مبدأ کسب و به دست آوردن منفعت را ندانند، به قدر متیقّن عمل نمایند.
[1654] سؤال 295: آیا می‌توان سال خمسی را تغییر داد؟
پاسخ: می‌توان سال خمسی را تغییر داد؛ ولی اگر مستلزم گذشت بیش از يك سال از درآمد خاصّی باشد، خمس آن را باید جداگانه حساب کرد.
[1655] سؤال 296: کسی دارای سال خمسی بوده و چند سال به جهت این که قرضش بسیار بیشتر از اضافه درآمد در سر سال بوده، گمان می‌کرده که وظیفه‌ای برای خمس دادن ندارد. آیا اکنون وظیفه‌ای دارد یا خیر؟ و سال خمسی او تغییر کرده یا نه؟

پاسخ: اکنون وظیفه چنین شخصی رسیدگی به حساب خودش است که می‌تواند این کار را با مراجعه به فرد آگاه به مسائل شرعی انجام دهد و اگر بعد از رسیدگی معلوم شد که خمس بدهکار است، باید آن را بپردازد؛ ولی با ندادن خمس، مبدأ سال خمسی به خودی خود عوض نمی‌شود، هر چند می‌تواند اکنون به حساب خود رسیدگی کند و آن را سر سال خمسی جدید خود قرار دهد.
[1656] سؤال 297: هنگام سر رسید سال خمسی، آیا هر چیز اضافی در منزل (اعم از خوراکی، پوشاکی، شوینده‌ها و...) را باید حساب کرد یا خمس به موارد خاصّی تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، خمس چیزهایی که در طول سال مصرف نشده‌اند، باید پرداخت شود.
[1657] سؤال 298: آیا ملاك در وجوب خمس ارباح مکاسب، رسیدن سال خمسی است یا گذشتن یك سال از سود مشخصی که مثلاً در یك معامله عاید او شده است؟
پاسخ: مکلّف می‌تواند برای هر درآمد خود یك سال قرار دهد و قرار دادن یك سال خمسی برای تمام درآمدها، برای تسهیل در محاسبه خمس است.
[1658] سؤال 299: پولی به مدت هشت ماه در دست مکلّفی بوده و پس از گذشت هشت ماه با آن جنسی خریده است. آیا پس از گذشت یك سال از خریدن جنس، خمس آن واجب می‌شود یا پس از گذشتن چهار ماه که با اضافه کردن هشت ماه قبلی، یك سال تمام می‌شود؟
پاسخ: یك سال پس از به دست آوردن پول، اگر در مؤونه مصرف نشود، خمس آن واجب است، ولو این که به جنس دیگری تبدیل شده باشد.
[1659] سؤال 300: آیا غیر از محاسبه خمس در پایان سال خمسی، می‌توان مثلاً خمس را در پایان هر روز یا هر ماه و یا پس از هر معامله یا پس از چند معامله حساب کرد یا خیر؟ در صورت جایز بودن، آیا سال خمسی از بین می‌رود یا باید در پایان سال خمسی، دوباره به حساب خمس رسیدگی کرد؟
پاسخ: حساب کردن و پرداخت نمودن خمس منافع، در بین سال و یا هر ماه و یا هر روز و یا بعد از هر معامله و یا بعد از چند معامله جایز است و تأخیر انداختن خمس منافع، تا آخر سال نیز اشکالی ندارد و اگر در بین سال خمسی، خمس همه منافع را داده، دیگر در آخر سال خمسی، دادن خمس منافعی که خمس آنها را در بین سال پرداخت کرده، لازم نیست؛ ولی اگر خمس بعضی از منافع را نداده باشد، در سر سال خمسی، باید خمس آنها را بپردازد.

[1660] سؤال 301: شخصی با يك مرجع، حساب سال نموده و رقمی معادل پنجاه میلیون تومان بدهکار است و قبل از پرداخت، آن مرجع به رحمت خدا رفته است. سپس از مجتهد حیّ فاقد رساله (فقط در مسأله بقا بر میّت) تقلید نموده است. آیا می‌تواند وجوهی را که به آن مرجع بدهکار بوده، به این مجتهد حی بپردازد یا باید به اعلم از احیا پرداخت نماید و اگر به همان مجتهد حیّ بدون رساله تسلیم نماید، بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟
پاسخ: به مجتهد اعلم مراجعه نماید.
[1661] سؤال 302: آیا انسان با پرداخت خمس به مرجع تقلید خودش بریء الذمّه می‌شود یا این که باید آن را به ولیّ امر مسلمین پرداخت کند؟
پاسخ: هر کس باید وجوه شرعی خود را به مرجع تقلید خود یا مجتهد جامع الشرائط دیگری که نظرش در مورد مصرف آنها مانند مرجع تقلید خودش است، بدهد.
[1662] سؤال 303: آیا پرداخت خمس به ولی فقیه از طرف مقلّدان مجتهد دیگر جایز است؟
پاسخ: به نظر این جانب مقلّدان دو مرجع واجد شرایط که نظرشان در مصرف خمس یکی باشد، می‌توانند خمس را به هر يك از این دو مرجع بدهند.
[1663] سؤال 304: کسی که در بین فتوای چند مرجع تقلید احتیاط می‌کند، وجوهاتش را باید به کدام مرجع بپردازد؟
پاسخ: اگر فتوای آنها در مورد مصرف وجوهات یکسان است، می‌تواند وجوهات خود را به هر يك از آنها و یا مجتهد جامع الشرائط دیگری که فتوای او در مورد مصرف، با آنها مطابق است، بپردازد؛ ولی اگر فتوای آنها در مورد مصرف متفاوت است، وجوهات خود را به مرجع اعلم و یا مرجع دیگری که فتوای او در مورد مصرف، با فتوای مرجع اعلم یکسان است، بدهد و اگر مجتهدین مساوی باشند، می‌تواند به هر يك از آنها پرداخت کند.
[1664] سؤال 305: آیا جایز است خمس را به کسی که از طرف مرجع تقلید ما وکیل در گرفتن خمس نیست، بدهیم تا او به دست مرجع تقلید یا وکیل او برساند؟
پاسخ: اگر اطمینان دارید که پول را به مرجع تقلید و یا وکیل او می‌رساند، اشکالی ندارد؛ ولی اگر به دست مرجع تقلید و یا وکیل او نرسد و یا در موردش مصرف نگردد، بریء الذمّه نمی‌شوید.
[1665] سؤال 306: آیا روحانیونی که وجوه شرعی مردم را دریافت می‌کنند، می‌توانند آن را به غیر مرجع تقلیدِ پرداخت کنندگان تحویل دهند؟

پاسخ: اگر نظر مجتهد دیگر در مصرف وجوه شرعی با نظر مرجع تقلیدِ پرداخت کننده وجوه یکی باشد، مانعی ندارد؛ ولی اگر نظر آنها در مصرف وجوه شرعی متفاوت باشد، نمی‌توانند وجوه شرعی را به مجتهد دیگر بپردازند و اگر دهنده وجوه، به شخص معیّنی نظر داشته باشد، نمی‌شود آن را به دیگری داد.
وظیفه کسی که تاکنون خمس نداده
[1666] سؤال 307: این جانب با دو برادر دیگرم کار می‌کردیم و در آخر هفته، حقوقمان را به پدرمان که درآمدی نداشت، می‌دادیم و زندگی ما به طور مشترك اداره می‌شد. این رویه تا چند سال بعد از ازدواج من و برادرم نیز ادامه داشت و بنده دخل و تصرّفی در امور زندگی‌مان به تنهایی نداشتم. تکلیف بنده که احکام خمس را نمی‌دانستم، نسبت به آن ایّام و درآمدهایم چیست؟
پاسخ: اگر پول‌ها را به پدرتان تملیك کرده باشید، چون از ملکیت شما خارج شده، خمسی بر عهده شما نیست؛ ولی اگر پول‌ها در ملکیت شما باقی مانده باشد و بدانید که بر مقداری از آنها سال گذشته و در مؤونه مصرف نشده، خمس آنها باید پرداخت شود.
[1667] سؤال 308: کسی که تاکنون خمس نداده و می‌خواهد خمس اموالش را حساب کند، نسبت به اموالی که در گذشته به مصرف رسانده، ولی نمی‌داند که سال بر آنها گذشته بوده است یا نه، چه وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: در مورد اموال ذکر شده در سؤال، تکلیفی نسبت به خمس ندارد.
[1668] سؤال 309: کسی که تاکنون خمس نداده و می‌خواهد خمس اموالش را محاسبه کند و چند روز قبل، پولی به دستش رسیده است، آیا خمس این پول را هم حساب کند یا تا گذشتن یك سال، لازم نیست محاسبه نماید؟
پاسخ: می‌تواند خمس این پول را نیز همان موقع بدهد و یا این که برای آن، سال جداگانه قرار دهد.
[1669] سؤال 310: کسی که سال خمسی نداشته است، مقداری پول از درآمد کسب خود را صرف ساختمان مسجد، حسینیه، بیمارستان، حمام و آسفالت خیابان نموده است. آیا به این پول‌ها خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: اگر نداند از زمان به دست آوردن درآمدهای ذکر شده در سؤال، تا زمان مصرف کردن آنها یك سال گذشته یا نه، خمس ندارد.
[1670] سؤال 311: وظیفه ورثه‌ای که مورّث آنها هیچ وقت خمس نداده، چیست؟
پاسخ: اگر می‌دانند که مورّث خمس بدهکار است و آن را پرداخت نکرده یا نمی‌دانند که پرداخت کرده یا نه، باید هر کدام از ورثه برای پرداخت خمس، نسبت به سهم الارث خود اقدام کنند.

گرفتن خمس مالِ کسی که خمس نمی‌دهد

[1671] سؤال 312: گاهی در پایان سال خمسی، اجناسی در منزل باقی می‌ماند که اضافه بر مخارج آن سال است. در صورتی که شوهر، اقدام به پرداخت خمس نکند، آیا وظیفه‌ای متوجه همسر یا دیگر اعضای خانواده می‌شود یا خیر؟
پاسخ: در موردی که پرداخت خمس لازم باشد، اگر مرد از ادای خمس امتناع کند، چنانچه مفسده‌ای در کار نباشد، زن و یا اولاد، با اجازه گرفتن از حاکم شرعی خمس را بپردازند و اشکالی ندارد.
[1672] سؤال 313: شخصی که خمس اموال خود را نمی‌دهد، آیا مسئول امور مالی او می‌تواند بدون اجازه او به طوری که او متوجه نشود، خمس اموال را بپردازد؟
پاسخ: اگر صاحب مال از دادن خمس امتناع کند، مسئول مذکور، با اذن مجتهد جامع الشرائط می‌تواند خمس اموال مذکور را بدهد.

[1673] سؤال 314: شخصی که اهل خمس دادن است با اشخاصی که خمس نمی‌دهند، در اموالی که برای کسب و تجارت از آن استفاده می‌کنند، شریك است. آیا این گونه شراکت، صحیح است یا خیر؟ اگر این شخص بدون اجازه شرکای خود از اموالی که شریکند، خمس آنها را بدهد، جایز است یا خیر؟ و پس از انجام این کار، ادامه شراکت چه حکمی دارد؟
پاسخ: اگر شریکی که خمس نمی‌دهد، ممتنع نباشد و شریك دیگر را وکیل کند که به هر نحوی که خواست عمل نماید و او با قصد قربت، خمس را ادا نماید و یا این که شریك دیگر با اجازه مجتهد جامع الشرایط از مال او خمسش را بپردازد، کافی است؛ ولی به هر حال عدم پرداخت خمس موجب عدم جواز شراکت با وی نیست و شریکی که خمس می‌دهد، می‌تواند در مال مشترك تصرّف کند.
[1674] سؤال 315: آیا کسی که مقداری پول دارد و خمس آن را داده است، می‌تواند با کسانی که خمس پول خود را نداده‌اند، کار شریکی انجام دهد؟
پاسخ: اشکال ندارد.
[1675] سؤال 316: در یك شرکت تعاونی با تعدادی عضو که مالك یك معدن است، اگر بعضی از اعضا، خمس سهم خود را که به حدّ نصاب شرعی رسیده است، ندهند، آیا ادامه شراکت جایز است؟
پاسخ: در فرض مذکور، شراکت باطل نیست و خلاف شرع هم نیست.
[1676] سؤال 317: کسی که شرکایی دارد که خمس نمی‌دهند و حاضر به جداسازی سرمایه هم نیستند، چه کار می‌تواند بکند؟
پاسخ: تصرّف کسی که خمس می‌پردازد، در مال مشترك جایز است.

پرداخت خمس از درآمد سال‌های بعد

[1677] سؤال 318: كسى كه در آخر سال خمسى خود مقدارى مواد خوراكى اضافه آورده و مى‌خواهد خمس اين مواد را از درآمد كسب سال بعد بپردازد، چگونه بايد خمسش را محاسبه كند؟
پاسخ: در فرض سؤال، بايد به اندازه ربع (يك چهارم) قيمت مواد خوراكى بپردازد.
[1678] سؤال 319: شخصى در آخر سال، بابت خمس خود چند چك مى‌دهد كه به تدريج از درآمد سال آينده وصول گردد. آيا اين كار صحيح است؟
پاسخ: اشكال ندارد؛ ولى در فرض مذكور، بايد خمس از مال غير مشمول خمس پرداخت شود، وگرنه بايد به اندازه ربع (يك چهارم) مال متعلّق خمس چك بدهد.
[1679] سؤال 320: اگر از سال‌هاى قبل، خمس به مالى تعلّق گرفته باشد، آيا مى‌توان آن را از درآمد بين سال پرداخت نمود؟
پاسخ: اشكال ندارد؛ ولى بايد به مقدار ربع (يك چهارم) مال متعلّق خمس پرداخت شود.

[1680] سؤال 321: اگر پولی را که برای پرداخت خمس، قرض یا وجوهات دیگر کنار گذاشته شده، برداریم و خرج کنیم و سپس پول دیگری به جای آن بگذاریم، اشکال دارد یا خیر؟
پاسخ: در غیر زکات، اشکال ندارد.
[1681] سؤال 322: اگر فردی خمس مالش را به کسی داد تا به مجتهد برساند، آیا شخص گیرنده خمس می‌تواند در آن تصرّف کند و مثل آن را به جای آن بگذارد؟
پاسخ: باید از دهنده خمس اجازه بگیرد، مگر این که بداند دهنده خمس راضی به تصرّف و جایگزین کردن پول دیگر است.
[1682] سؤال 323: در رساله توضیح المسائل جناب عالی آمده که به ذمّه گرفتن، موجب جواز تصرّف در مالی که متعلّق خمس است، می‌گردد. معنی به ذمّه گرفتن چیست؟
پاسخ: معنی و مفهوم آن این است که شخصی با قصد جدّی متعهد شود که خمس مالی را از همان مال یا اموال مباح دیگر خود بپردازد؛ ولی نمی‌تواند پرداخت آن را به تأخیر بیندازد و برای تأخیر انداختن در پرداخت خمس، لازم است اجازه بگیرد.
[1683] سؤال 324: وقتی که مجتهد یا وکیل او در دسترس ما نیست و سال خمسی ما فرارسیده و لازم است که در اموال خود تصرّف کنیم، آیا می‌توانیم بدون جدا کردن خمس، در بقیه مال تصرّف کنیم؟
پاسخ: می‌توانید خمس را به ذمّه بگیرید و در اموال خود تصرّف کنید؛ ولی باید خمس را هر چه زودتر به مرجع تقلید و یا وکیل او برسانید و تأخیر در پرداخت خمس، بدون عذر جایز نیست.
[1684] سؤال 325: آیا می‌توان خمس را جدا کرد و در بقیه مال تصرّف نمود؟
پاسخ: اگر واقعاً بر عهده بگیرد که پول جدا شده را در اولین فرصت بابت خمس بپردازد، تصرّف در بقیه پول اشکال ندارد.
[1685] سؤال 326: کسی که سال خمسی او فرا رسیده و برای پرداخت خمس اموال خود، پول نقد در دست ندارد و تهیه پول در زمان کوتاه برایش مشکل است، چه باید بکند؟ آیا در این موارد می‌تواند پرداخت خمس اموال را تا تبدیل مقداری از آن به پول به تأخیر انداخت؟
پاسخ: باید جهت تعیین تکلیف مراجعه حضوری نماید و هر گونه تأخیر در پرداخت خمس، بدون گرفتن اجازه جایز نیست.
[1686] سؤال 327: مادری که توسط فرزندش سرپرستی می‌شود و می‌داند که فرزندش خمس اموالش را نمی‌پردازد، چه کار باید بکند؟

پاسخ: مادر می‌تواند در این اموال تصرّف كند و از این جهت مانعی ندارد.
[1687] سؤال 328: كسی است كه باید خمس بدهد و نمی‌دهد و زن و بچه او هم از این موضوع اطلاع دارند. با توجه به این كه زن و بچه او نان خور او هستند، چه وظیفه‌ای دارند؟
پاسخ: تكلیفی متوجه زن و فرزندان او از این جهت نیست و می‌توانند در آن اموال تصرف كنند.
[1688] سؤال 329: شخصی خانه‌ای را با پول خمس نداده خریده است. آیا مستأجری كه از این موضوع آگاهی دارد، حقّ تصرّف در آن خانه را دارد یا خیر؟
پاسخ: تصرّف در آن خانه برای مستأجر مانعی ندارد.
[1689] سؤال 330: اگر بدانیم صاحب خانه از پولی كه خمس آن را نداده، غذا تهیه كرده است، خوردن این غذا چه حكمی دارد؟ و كسی كه خانه‌ای را از پول خمس نداده خریده و در آن غسل می‌كند و نماز می‌خواند، حكم غسل و نمازش چیست؟
پاسخ: خوردن غذا برای میهمان جایز است و صاحب‌خانه نیز می‌تواند از آن غذا بخورد و یا در آن منزل نماز بخواند و یا غسل كند؛ ولی خمس را باید بدون تأخیر بپردازد. البته چنانچه صاحب‌خانه اصلاً بنای بر پرداخت خمس نداشته باشد و معامله را نیز به نحو شخصی انجام داده باشد، تصرّفش در آن غذا و یا منزل جایز نیست.
[1690] سؤال 331: حكم نماز در لباسی كه مشمول خمس شده است، چیست؟
پاسخ: اگر خود لباس مشمول خمس شده باشد، چنانچه پرداخت خمس به عهده گرفته شود، نماز و تصرّفات دیگر بی‌اشكال است و اگر به عهده گرفته نشود، نماز و تصرّفات دیگر اشكال دارد.
[1691] سؤال 332: اگر كسی مالی را كه خمس آن داده نشده، خریداری كند، چه وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: مالك اصلی باید خمس آن را بپردازد و چیزی بر عهده خریدار نیست.
[1692] سؤال 333: اگر برای كسی كه مطمئن هستیم اهل خمس دادن نیست، كار كنیم، حكم اجرتی كه دریافت می‌كنیم، چیست؟
پاسخ: اشكال ندارد.

تلف شدن خمس یا مال متعلّق خمس

[1693] سؤال 334: مالی در دست شخصی است و خمس به آن تعلّق گرفته و بنا دارد که خمس آن را بدهد؛ ولی قبل از پرداخت خمس، مال تلف می‌شود. آیا باز هم دادن خمس واجب است؟ اگر خمس مالش را جدا کند و قبل از پرداخت، مقدار خمس جدا شده تلف شود، چه حکمی دارد؟
پاسخ: در صورت اول (از بین رفتن تمام مال متعلّق خمس)، اگر در حفظ و یا رساندن خمس به مستحق، مسامحه نموده و تقصیر کرده، ضامن خمس است و اگر در حفظ و رساندن خمس، تقصیر ننموده، ضامن نیست و بهتر است با حاکم شرعی مصالحه کند؛ ولی در صورت دوم (از بین رفتن خمس جدا شده)، اگر در حفظ و یا رساندن خمس جداشده به مستحق کوتاهی کرده باشد، باید دوباره به همان مقدار خمس بدهد؛ ولی اگر مسامحه نکرده باشد، فقط باید خمس بقیه مال باقی مانده را بدهد.
[1694] سؤال 335: مالی که پرداخت خمسش واجب بوده و خمسش پرداخت نشده و سپس تلف شده و قیمت و ارزش آن برای ما معلوم نیست، چگونه خمسش محاسبه می‌شود؟
پاسخ: باید خمس بیشترین قیمت از سر سال خمسی تا زمان تلف را که اطمینان دارد ارزش جنس به آن قیمت رسیده، بپردازد.

[1695] سؤال 336: آیا می‌توان پول مخمّس و پولی را که بر آن سال نگذشته در یك حساب قرار داد یا باید در دو حساب جداگانه باشند؟
پاسخ: اشکالی ندارد که هر دو پول در یك حساب باشند و چنانچه بخواهد برداشت‌های او از این حساب از پول های غیر مخمّس محسوب شود، باید موجودی این حساب هیچ گاه کمتر از مقدار پول مخمّس نباشد.
[1696] سؤال 337: مقداری از اموالی که خمس آنها پرداخت شده، با اموالی که خمسش ادا نشده است، مخلوط شده و سال خمسی فرا رسیده است و اندازه هیچ کدام هم معلوم نیست. حالا چه طور باید خمس را محاسبه کرد؟
پاسخ: مقداری را که یقین دارد متعلّق خمس است، باید خمسش را بدهد و نسبت به بیشتر از آن تکلیفی ندارد.
جبران نمودن پولی که خمسش داده شده
[1697] سؤال 338: چنانچه از اموال مخمّس در طول سال خرج شود، آیا می‌توان از درآمد همان سال، به مقدار خرج شده جایگزین نمود؟
پاسخ: اگر مال مخمّس جدا از اموال دیگر باشد و آن را خرج کرده باشد، نمی‌تواند اموال غیر مخمّس را به جای آن بگذارد.
[1698] سؤال 339: شخصی مقداری پول دارد که خمس آن را پرداخته است. در سال بعد، مقداری از آن را مصرف می‌کند. آیا در آخر سال خمسی، می‌تواند کسری آن مال مخمّس را جبران کند؟
پاسخ: جایز نیست.
[1699] سؤال 340: ماشینی که سرمایه شخصی است و با آن امرار معاش می‌کند، نیاز به تعمیر دارد. بدین منظور، یکصد هزار تومان از پول مخمّس خرج کرده است. آیا می‌تواند از درآمد سال، آن را کسر کند؟
پاسخ: نمی‌تواند.
[1700] سؤال 341: کسی که آخر سال اول، خمس خود را می‌پردازد و در بین سال دوم، تمام اموال خمس داده را به مصرف می‌رساند، آیا در پایان سال دوم، باید فقط خمس مقداری را که بیشتر از مال خمس داده سال اول بوده، پرداخت کند یا خمس تمام اموال را؟
پاسخ: در مفروض سؤال، باید خمس تمام اموال مصرف نشده را بپردازد.

[1701] سؤال 342: در صورت تعلّق خمس به چیزی و اختلاف قیمت خرید با قیمت فعلی، کدام قیمت میزان است؟
پاسخ: میزان برای دادن خمس، قیمت وقت حساب سال و پرداخت خمس است، نه قیمت زمان خرید.
[1702] سؤال 343: اگر در سر سال بخواهد خمس تراکتور، موتور آب، زمین، منزل و وسایل نقلیه را که در بین سال به قیمت ارزان خریداری شده است و اکنون قیمت آنها افزایش یافته است، حساب کند، آیا باید به قیمت فعلی حساب کند یا به قیمت قبلی؟
پاسخ: آنچه که جزء مؤونه است، خمس ندارد و آنچه که جزء وسایل کسب و کار است و با آن به اندازه مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، باز هم خمس ندارد و در بقیه موارد که خمس به آنها تعلّق می‌گیرد، خمس قیمت فعلی آنها را بپردازد.
[1703] سؤال 344: کسانی که شغلشان طلا فروشی و زرگری است، گاهی در اول سال یك کیلوگرم طلا و در آخر سال نیم کیلوگرم دارند؛ ولی به جهت افزایش بی رویه قیمت‌ها، قیمت این نیم کیلوگرم طلا از قیمت یك کیلوگرم در اول سال بیشتر شده است. آیا این افراد می‌توانند خود طلا را سرمایه قرار دهند و میزان در محاسبه سود و زیان، خود طلا باشد و به قیمت آن کاری نداشته باشند؟
پاسخ: هم می‌توانند خودِ طلا را سرمایه قرار دهند و هم می‌توانند قیمت آن را سرمایه قرار دهند؛ ولی بر زیادی قیمت که رشد واقعی محسوب نمی‌شود و بر اثر تورّم حاصل شده است، خمس تعلّق نمی‌گیرد.
[1704] سؤال 345: با توجه به این که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم پول رایج، مسکوك بوده است و خمس نیز بر مبنای آن تعیین می‌شده است، آیا می‌توان هم اکنون درآمد سالانه خود را بر مبنای برابری ارزشش با طلا سنجید و پس از احتساب ارزش واقعی پول، خمس آن را پرداخت کرد؟
پاسخ: مقایسه صحیح نیست. اکنون پول رایج، پول کاغذی است و با طلا محاسبه نمی‌شود؛ ولی فردی مثل طلا فروش می‌تواند خودِ طلا را سرمایه قرار دهد.
[1705] سؤال 346: اجناسی که به صورت کوپنی یا با بُن کارمندی با قیمتی نازل‌تر از قیمت بازار و با یارانه دولت تهیه می‌شود، در صورتی که از مصرف سال زیاد بیاید، خمس آنها چگونه حساب می‌شود؟
پاسخ: به قیمت واقعی (قیمت بازار آزاد) محاسبه می‌شود.
[1706] سؤال 347: جنسی در سر سال زیاد آمده و صاحبش می‌خواهد

خمس آن را بپردازد ولی قیمت آن در بازار مشخص نیست و قیمت‌های متفاوتی برای آن ذکر می‌شود. خمس این جنس را چگونه باید حساب کنند؟
پاسخ: اگر برای یك قیمت، حجّت شرعی داشته باشد، باید همان را مبنای محاسبه خمس قرار دهد و اگر حجّت‌ها با هم متعارض بودند، ساقط می‌شوند و حدّ میانه قیمت‌ها ملاك محاسبه قرار می‌گیرد و اگر حجّت شرعی در كار نبود و صرف احتمال بود، خمس قیمت كمتر را بدهد و احوط، مصالحه با حاكم شرعی است، اگر چه احتیاط مستحب دادن خمس قیمت بیشتر است.
[1707] سؤال 348: تعیین قیمت كالاهای موجود در مغازه هنگام موعد سال خمسی مشكل است. آیا با تخمین محاسبه شود یا احتیاج به مصالحه دارد؟
پاسخ: احتیاج به مصالحه دارد.

[1708] سؤال 349: کالایی بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول، بر قیمتش افزوده می‌شود. آیا به مقدار زیاد شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: اگر مقدار تورّم را بشود تشخیص داد، آن مقدار از ترقی قیمت که به سبب تورّم است، مشمول خمس نیست.
تأخیر در پرداخت خمس
[1709] سؤال 350: کسی که بدون علت، دادن خمس را به تأخیر می‌اندازد، حکمش چیست؟ اگر با عذر موجّه این کار را کند، چه طور؟
پاسخ: تأخیر انداختن پرداخت خمس از وقت آن، جایز نیست؛ ولی در صورت داشتن عذر موجّه عقاب ندارد.
[1710] سؤال 351: تأخیر پرداخت خمس تا سال آینده چه حکمی دارد؟
پاسخ: بدون اخذ اجازه جایز نیست.

[1711] سؤال 352: در پرداخت خمس، در بعضی از مواردِ شبهه، از طرف نماینده‌ای که دارای اجازه از طرف مرجع تقلید است، اقدام به مصالحه می‌شود. آیا این کار جایز است؟
پاسخ: عمل به مصالحه، با شرایطش جایز است.
[1712] سؤال 353: مردم منطقه‌ای خمس خود را به شخص معیّنی که مورد اعتماد است، می‌دهند تا به دفاتر مراجع بزرگوار تقلید برساند؛ ولی این شخص از طرف مراجع تقلید برای این کار وکالت ندارد. آیا جایز است در موارد مبهم و مشکوك در محاسبه خمس که لازم به مصالحه با مرجع تقلید یا وکیل او در این کار است، با این شخصِ مورد اعتماد، مصالحه کرد یا خیر؟
پاسخ: در مفروض سؤال، خمس دهنده نمی‌تواند با او مصالحه یا دستگردان نماید؛ بلکه باید با کسی مصالحه یا دستگردان کند که از طرف مرجع تقلیدش دارای اجازه است.
[1713] سؤال 354: وظیفه کسی که از سال‌های قبل خمس بدهکار است، ولی هم اکنون قدرت پرداخت آن را ندارد، چیست؟
پاسخ: با مراجعه حضوری مهلت بگیرد یا مصالحه کند.
[1714] سؤال 355: زمانی که مکلّف، قادر به ادای خمس نباشد، چنانچه مستحقّ خمس راضی شود که به عنوان خمس بگیرد و دوباره به او ببخشد، آیا این عمل جایز است یا خیر؟
پاسخ: مستحقّ خمس، اگر خمس را گرفت و به صاحبش بخشید، اشکال ندارد، مشروط بر این که مقدار بخشش، متناسب با حال بخشنده باشد. این عمل، در سهم سادات جایز است؛ اما در سهم امام‌علیه السلام احتیاطاً باید اجازه گرفته شود.

[1715] سؤال 356: کسی که خمسش را پیش یکی از نمایندگان مراجع تقلید حساب کرده و با او دستگردان نموده و اکنون بدهکار است، آیا می‌تواند بدهی خود را به نماینده دیگرِ همان مرجع پرداخت کند؟
پاسخ: اگر نماینده مرجع، فقط به عنوان وکالت از طرف مجتهد دستگردان کرده باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر به عنوان وکیل مأذون (مأذون از مجتهد باشد که از طرف خودش قرض بدهد) دستگردان کرده باشد، بدون اجازه وکیل مأذون جایز نیست وجوهات را به دیگری بدهد.
[1716] سؤال 357: شخصی از یکی از مراجع، تقلید می‌کرده و مقداری از وجوهاتش را به ایشان پرداخته و مقداری را نیز دستگردان نموده است. اکنون که مرجع تقلیدش را تغییر داده است، وجه دستگردان شده را به مرجع اول باید بپردازد یا مرجع دوم؟
پاسخ: با فرض دستگردان کردن با مرجع اول، باید به خود او داده شود و یا با اجازه او در موردش مصرف گردد.
[1717] سؤال 358: شخصی توسط مرجع تقلید خود یا نماینده‌اش، بدهکاری خمس خود را دستگردان کرده است و فعلا آن مرجع از دنیا رفته است. وظیفه مدیون چیست؟
پاسخ: وظیفه او مراجعه به مجتهد زنده اعلم و در صورت تساوی مجتهدین، رجوع به یکی از آنهاست.
[1718] سؤال 359: اگر سهم سادات را با سیّدی مستحق دستگردان کرده وبه گردن گرفته باشد، آیا هنگام پرداخت باید به همان سیّد بدهد یا به سیّد دیگر هم می‌تواند بدهد؟
پاسخ: دستگردان صحیح با سیّد فقیر به این صورت است که سهم سادات را به او تمليك نماید و از او قرض بگیرد. بنا بر این باید به خود او برگرداند، نه به شخص دیگر.
[1719] سؤال 360: شخصی مبلغ زیادی را به عنوان خمس بدهکار بوده و پول آن را دستگردان کرده است؛ ولی قبل از پرداخت آن، قدرت خرید پول، به طور چشمگیری پایین آمده است. آیا وی همان مبلغ دستگردان شده را بدهکار است یا قدرت خرید آن را در زمان دستگردان شدن؟
پاسخ: چنانچه پس از دستگردان کردن، قدرت خرید پایین بیاید، اگر بدون تأخیر و در موقع تعیین شده پرداخت نماید، ظاهراً ضامن تفاوت نیست؛ چون کسی که دستگردان می‌نماید (مرجع تقلید یا نماینده او) توجه به تورّم دارد. البته اگر تورّم، فوق حدّ انتظار و مقدار پیش بینی شده باشد، در مقدارِ بیشتر از تورّمِ معمول یا باید مصالحه شود و یا قدرت خرید ملاك قرار گیرد و در فرض تأخیر در پرداخت نیز حکم همین است.

[1720] سؤال 361: آیا دستگردان نمودن وجوه شرعی، با چك مدت دار یا چکی که تاریخ وصول آن رسیده است، صحیح است؟
پاسخ: اشکال ندارد.
[1721] سؤال 362: کسی که خمس مالش را دستگردان کرده و مقداری بدهکار است، آیا می‌تواند مقدار بدهی را در سال بعد، از منافع آن سال پرداخت کند یا از مال خمس داده شده باید بپردازد؟
پاسخ: اگر از مال مخمّس و یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد بپردازد، صحیح است؛ ولی اگر بخواهد از منافع سال بعد بدهد، باید خمس آن مبلغی را که به عنوان خمس پرداخته است نیز در پایان سال خمسی جدید از مال خمس داده یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد.

[1722] سؤال 363: آیا می‌توان وجوه شرعی واجب را به شیعه غیر امامی محتاج داد؟
پاسخ: دادن سهم سادات به غیر شیعه دوازده امامی جایز نیست و سهم امام‌علیه السلام تابع تشخیص و نظر مجتهد است؛ ولی می‌توان از باب «سبیل اللَّه» به آنها زکات داد و دادن حقوق غیر واجب نیز جایز است.
[1723] سؤال 364: آیا جایز است وجهی را که به مبلّغ دینی می‌دهند، از بابت وجوهات شرعی حساب نماید؟
پاسخ: در غیر سهم امام‌علیه السلام چنانچه به عنوان اجرت نباشد و خود مبلّغ نیز مانعی از دریافت وجوه شرعی نداشته باشد، اشکال ندارد و در سهم امام‌علیه السلام علاوه بر شرایط فوق، احتیاطاً اجازه مجتهد نیز لازم است.
[1724] سؤال 365: آیا مصرف خمس برای تجهیز و ساخت مسجد جایز است؟ شهری که فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی مناسب برای جوانان در آن وجود ندارد و بستر مناسبی برای قاچاق موادّ مخدّر و به اعتیاد کشاندن جوانان شده و جای روحانیان و مبلّغان خوش ذوق، در آن جا خالی است، اختصاص دادن وجوهات به ساخت مسجد چه صورتی دارد؟
پاسخ: سهم سادات را باید به سادات فقیر پرداخت کرد و بنا بر احتیاط مصرف نمودن سهم امام‌علیه السلام در ساختن مسجد و امور فرهنگی و... به طور موردی احتیاج به اخذ اجازه دارد و شایسته است همه مؤمنین در امر مبارزه با موادّ مخدّر تلاش نمایند.
[1725] سؤال 366: شخصی که مستحقّ خمس یا زکات است، پس از دریافت کردن آنها، آیا فقط باید در موارد خاصّی، مثل خوراك و ضروریات اولیه زندگی، آنها را مصرف کند یا در تمام مواردی که نیاز دارد، می‌تواند به مصرف برساند؟
پاسخ: در مخارج حلالِ متعارفی که دارد، می‌تواند مصرف نماید و مصرف مازاد بر شأن، موجب ضمان است.
[1726] سؤال 367: آیا اجازه می‌فرمایید سهمین را برای ساختن مسجد، حسینیه و سایر امور عامّ المنفعه مصرف کرد؟
پاسخ: سهم سادات، باید به خود آنها پرداخت شود. برای سهم امام‌علیه السلام، پس از مراجعه کردن، ممکن است به حسب مورد، بخشی از آن اجازه داده شود.
[1727] سؤال 368: آیا می‌توان خمس را در مجالس سوگواری ائمه اطهارعلیهم السلام به مصرف رساند؟
پاسخ: سهم سادات، باید به فقرای سادات داده شود و سهم امام‌علیه

السلام بنا بر احتیاط باید به حسب مورد، با اذن مجتهد مصرف شود.
[1728] سؤال 369: چیزی را که انسان بابت خمس به کسی می‌دهد، آیا لازم است به او بگوید که خمس است؟
پاسخ: لازم نیست.

سهم سادات

[1729] سؤال 370: با وجود معروفیت آباء و اجدادم به سیادت و اشتهار به سیّد بودن در موطن اجدادی، شجره نامه‌ای در دست نداریم و برای ما محرز نیست که نَسَب ما به کدام امام معصوم‌علیه السلام می‌رسد. در این صورت وظیفه ما چیست؟
پاسخ: داشتن شجره نامه و انتساب به یك امام معیّن، برای اثبات سیادت لازم نیست و معروفیت و مشهوریت به سیادت در محل، اگر مورد تردید و شكّ جمعیت قابل توجهی نباشد، كافی است.
[1730] سؤال 371: اگر مادر یا مادر پدر یا مادر مادر یا پدر مادر این جانب از سادات باشند، آیا بنده سیّد محسوب می‌شوم؟ آیا صدقه و كفّارات بر من و اولادم حرام است؟ آیا بنده و اولادم می‌توانیم از عمامه سیاه استفاده كرده، خمس (سهم سادات) دریافت كنیم؟
پاسخ: سیّد كسی است كه نسبت او از طریق پدر به هاشم (جدّ بزرگوار پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسد و دیگران احكام سیّد را ندارند و نباید عمامّه سیاه بگذارند، هر چند به سبب این انتساب، دارای شرافت هستند.
[1731] سؤال 372: فردی كه پدرش از سادات نیست، ولی مادرش از سادات حسینی است، آیا از نوادگان حضرت فاطمه‌علیها السلام محسوب می‌شود و به آن حضرت محرم است؟
پاسخ: در فرض سؤال، از نوادگان حضرت زهراعلیها السلام است و محرم آن حضرت خواهد بود.

[1732] سؤال 373: آیا سهم سادات را فقط باید به سادات فقیر داد؟
پاسخ: سهم سادات را یا باید به ساداتی که مستحقّ شرعی هستند داد و بنا بر احتیاط مستحب از مجتهد جامع الشرائط نیز اجازه گرفت و یا به دست مجتهد جامع الشرائط رساند تا به مصرف برساند و در هر دو صورت مجزی و صحیح است.
[1733] سؤال 374: کسی که سیّد یتیمی را سرپرستی می‌کند و او را به فرزندی خود پذیرفته است، آیا می‌تواند سهم سادات را چه از اموال خودش یا از اموال دیگران به مصرف این سیّد برساند؟
پاسخ: می‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران برای او مصرف کند.
[1734] سؤال 375: آیا جایز است سیّد غنی، سهم سادات خود یا دیگران را به فرزند فقیرش بدهد یا خیر؟
پاسخ: برای نفقه واجب او نمی‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران به او بدهد؛ ولی اگر مخارجی داشته باشد که پرداخت آنها بر پدر واجب نباشد، می‌تواند سهم سادات خود یا دیگران را برای آن مخارج به فرزند خود بدهد.
[1735] سؤال 376: اگر کسی همسرش سیّده باشد و او برادران و خواهران فقیری داشته باشد، آیا می‌تواند خمس آل محمّدعلیهم السلام را به همسرش بدهد که صرف در معاش آنها بکند؟
پاسخ: دادن سهم سادات اشکال ندارد، به شرطی که قصد تمليك آن را به همسرش ننماید؛ بلكه او را وكيل خود كند كه به مصرف معاش برادران و خواهرانش برساند؛ اما دادن سهم امام‌علیه السلام احتیاطاً محتاج به اجازه مجتهد است.
[1736] سؤال 377: آیا جایز است خمس را به نزدیکان خود که محتاج هستند، پرداخت کنیم یا خیر؟
پاسخ: اگر واجب النفقه شما نباشند و دارای شرایط دریافت سهم سادات باشند، سهم سادات را به سادات از آنها می‌توانید بدهید؛ ولی برای مصرف سهم امام‌علیه السلام به احتیاط واجب، به طور موردی باید اجازه بگیرید.
[1737] سؤال 378: آیا به زنی هاشمی که شوهرش بدون عذر، نفقه واجب او را نمی‌دهد، می‌توان خمس داد؟ و آیا او می‌تواند خمس را خرج بچه‌های غیر سیّد خود کند؟
پاسخ: چنانچه گرفتن نفقه با مراجعه به حاکم شرع ممکن نباشد و زن، استحقاق شرعی سهم سادات را داشته باشد و شوهر، خرج زن و بچه را ندهد و بچه‌ها هم نیازمند باشند، و تأمین مخارج بچه‌ها خارج از حدّ شأن زن نباشد، زن می‌تواند به اندازه مخارج خود و بچه‌ها سهم سادات بگیرد و

برای خود و بچه‌ها مصرف کند.
[1738] سؤال 379: آیا جایز است به کسی که فقیر است و از سادات نیست، به جهت این که همسر او از خانم‌های سیّده است، خمس داد؟
پاسخ: اگر شوهر قادر بر ادای نفقه زوجه سیده خود نیست، مانعی ندارد که به زوجه او در صورتی که دارای سایر شرایط باشد، سهم سادات بدهند؛ ولی به شوهر نمی‌شود سهم سادات داد و برای غیر نفقات واجب زوجه که در حدّ شأن زن است نیز می‌توان سهم سادات را به زوجه واجد شرایط پرداخت نمود و اگر وضعیت آنها طوری است که مخارج شوهر جزء شئون عرفی زن محسوب می‌شود، زن می‌تواند برای مخارج شوهرش نیز سهم سادات بگیرد.
[1739] سؤال 380: آیا برای زن جایز است که خمس اموالش را به شوهرش که مستحق است بدهد و سپس شوهر آن را صرف همسر و زندگی خود کند؟
پاسخ: اگر شوهر مستحقّ سهم سادات است، زن می‌تواند سهم سادات اموالش را به شوهرش بدهد و برای شوهر جایز است که آن را بگیرد و در نفقه خود و عیالش در حدّ متعارف مصرف نماید؛ ولی در سهم امام‌علیه السلام بنا بر احتیاط واجب اجازه مجتهد لازم است.
[1740] سؤال 381: اگر سیّد فقیری بخواهد خانه‌ای مانند اغنیای دیگر برای خود بنا کند، آیا جایز است از سهم سادات برای بنای این خانه به او كمك كرد؟
پاسخ: بیش از مقداری که مناسب با شأن اوست، نمی‌توان به وی پرداخت کرد.
[1741] سؤال 382: سیّد فقیری که قادر به تهیه منزل مسکونی برای خود نیست، آیا جایز است با دریافت سهم سادات در طول چندین سال، اقدام به ساخت یا خرید مصالح و لوازم ساخت خانه کند؟
پاسخ: اشکال ندارد.
[1742] سؤال 383: به سیّد فقیری که اظهار فقر نمی‌کند و اگر پولی به عنوان خمس به او داده شود، با این که حقّ اوست، قبول نمی‌کند، چگونه می‌توان كمك كرد؟
پاسخ: می‌توانید سهم سادات را با عنوان هدیه به او بدهید، مگر این که بدانید واقعاً حاضر به گرفتن سهم سادات نیست که در این صورت پرداخت آن صحیح نیست.
[1743] سؤال 384: آیا جایز است سهم سادات را به سیّد مستحقی داد، تا صرف امور مستحب، مانند زیارت و عمره و حجّ مستحبّی بنماید؟
پاسخ: اگر این گونه امور مطابق شأن او باشد و زیاده روی محسوب نشود، اشکال ندارد.

[1744] سؤال 385: اگر سیّد فقیری که مستحقّ شرعی سهم سادات است، به ما بدهکار باشد و از دنیا برود، آیا جایز است بدهی او را بابت سهم سادات حساب کنیم؟
پاسخ: اگر ترکه‌ای از او باقی نمانده و یا اگر باقی مانده، بچه‌های فقیری دارد که به آن محتاج هستند، می‌توانید طلب خود را بابت سهم سادات حساب کنید.
[1745] سؤال 386: خانواده‌ای که در جایی مشهور به سیّد بودن هستند، ولی هیچ گونه مدرکی در این رابطه وجود ندارد، آیا مجاز به گرفتن خمس هستند یا خیر؟ در صورت پرداخت خمس به آنها، آیا پرداخت کننده بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟
پاسخ: اگر در منطقه خود، معروف و مشهور به سیادت باشند، در صورت احتیاج می‌توانند خمس بگیرند و در فرض مذکور، دهنده خمس بریء الذمّه می‌شود.
[1746] سؤال 387: فرزندان حضرت علی‌علیه السلام که از نسل حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیستند، آیا می‌توانند سهم سادات دریافت کنند؟ حکم دادن صدقه به آنها چگونه است؟
پاسخ: احکام سادات، مخصوص ساداتی است که از طرف پدر به هاشم (جدّ پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسند و مستحق باشند. بنا بر این کسانی که از طرف پدر از اولاد امیر المومنین علیه السلام محسوب می‌شوند، مانند فرزندان حضرت ابوالفضل علیه السلام به شرط مستحق بودن، می‌توانند سهم سادات را دریافت کنند و در صدقه نیز منظور از سیّد همین است و سیّد می‌تواند به سیّد دیگر صدقه بدهد؛ ولی صدقه واجب غیر سیّد باید به غیر سیّد داده شود؛ اما دادن صدقه مستحبّی از طرف غیر سیّد به سیّد مانعی ندارد.
[1747] سؤال 388: آیا لازم است کسی که خمس یا زکات را دریافت می‌کند، خود را مستحقّ آن بداند یا همین که دهنده خمس و زکات او را مستحق بداند، کافی است، ولو این که گیرنده، خودش را مستحق نداند؟
پاسخ: لازم است گیرنده، خودش را مستحق بداند و اگر خودش را مستحق نمی‌داند، حقّ گرفتن وجه شرعی را ندارد، هر چند دهنده خمس و زکات در صورتی که استحقاق گیرنده را احراز کند، دیگر تکلیفی ندارد، مگر آن که خلاف آن احراز شود.
[1748] سؤال 389: آیا دادن سهم سادات، احتیاج به اذن مجتهد دارد؟
پاسخ: خیر، ولی احتیاط مستحب است.
[1749] سؤال 390: آیا جایز است بدون اجازه حاکم شرع، تمام خمس را به سیّد فقیر بپردازیم یا خیر؟

پاسخ: احتیاط لازم این است که سهم امام‌علیه السلام با اذن حاکم شرعی به مصرف برسد و نسبت به سهم سادات، این احتیاط، مستحب است.

[1750] سؤال 391: كسى كه سهم امام‌عليه السلام را دريافت مى‌كند، آيا مالك آن مى‌شود يا فقط حقّ تصرّف در آن را دارد؟ اگر با سهم امام‌عليه السلام چيزى بخرد، چه حكمى دارد؟
پاسخ: كسى كه به جهت فقر، سهم امام‌عليه السلام را مى‌گيرد، به اندازه خرج يك سال خود مى‌تواند بگيرد و مالك مى‌شود و چيزى را هم كه با آن مى‌خرد، مالك مى‌شود؛ ولى لازم است سهم امام‌عليه السلام را در مصارف مجاز و در حدّ شأن خود صرف نمايد؛ و اگر به عنوان اجرت كار بگيرد، مالك آن مى‌شود و حكم ساير اجرت‌ها را دارد؛ و چنانچه دريافتش به جهت تبليغ و ترويج احكام و معارف دينى باشد، مالك آن مى‌شود و زيادى آن در آخر سال، خمس ندارد.
مصرف سهم مبارك امام‌عليه السلام و بعضى وجوهات شرعى ديگر
[1751] سؤال 392: طلابى كه در مدارس دينى مشغول تحصيل هستند و نياز مبرم به كتاب و مخارج ديگر دارند، آيا مى‌توان سهم امام عليه السلام را شخصاً به آنها پرداخت نمود؟
پاسخ: بدون اخذ اجازه احتياطاً جايز نيست.
[1752] سؤال 393: غير سيّدى كه فقير و مقروض است و توانايى پرداخت قرض خود را ندارد، آيا براى طلبكار جايز است كه قرض او را بابت سهم امام‌عليه السلام محاسبه نمايد؟
پاسخ: بنا بر احتياط واجب از مجتهد اذن بگيرد.
[1753] سؤال 394: افراد خيّرى به انجمن حمايت از زندانيان كه يك مؤسسه غير دولتى است، جهت آزادى زندانيان بى بضاعتى كه به علت بدهكارى و يا ديه در زندان هستند، كمك مى‌كنند. خواهشمند است بفرماييد آيا مى‌توان اين كمك‌ها را از وجوهات محسوب نمود؟
پاسخ: از بابت سهم امام‌عليه السلام محسوب نمى‌شود، مگر اين كه پرداخت كننده به طور موردى اجازه بگيرد.
[1754] سؤال 395: آيا جايز است سهم امام‌عليه السلام را بدون اجازه مجتهد، در جاى خودش مصرف كنيم و بعداً از مجتهد اجازه بگيريم؟
پاسخ: احتياط اين است كه قبل از مصرف نمودن در محلّ خودش اجازه بگيريد.
[1755] سؤال 396: وقتى مى‌دانيم مجتهد به مصرف كردن سهم امام‌عليه السلام در موردى راضى است، آيا باز هم لازم است براى مصرف در آن مورد، از او اجازه بگيريم؟
پاسخ: احتياط، در گرفتن اجازه است.
[1756] سؤال 397: آيا مى‌توان از سهمين، مظالم، زكات، زكات فطره،

صدقات، نذورات، موقوفات عامّه و اموال مجهول المالك و هر آنچه که تصرّف در آن منوط به اجازه حاکم شرع است، برای کارهای فرهنگی در جهت افزایش دانش دینی، سیاسی، فرهنگی و حقوق فردی و اجتماعی مردم با تشخیص صاحب وجه و یا وکیل او استفاده کرد؟
پاسخ: موارد مصرف بعضی از امور ذکر شده در سؤال (مثل سهم سادات، زکات، زکات فطره و...)، در رساله عملیه ذکر شده است و باید در همان موارد مصرف شود و در بعضی از موارد، مثل موقوفات عامّه و نذورات، مصرف، تابع نظر واقف و نذر کننده است و در بعضی از موارد دیگر که احتیاج به اجازه مجتهد جامع الشرائط است (مثل سهم امام‌علیه السلام)، باید اجازه گرفته شود و ممکن است به حسب مورد و مصلحت، مقداری از آن اجازه داده شود.
[1757] سؤال 398: در مساجد شهر ما به مناسبت ایّام محرم و رمضان، مرسوم است که هیئت اُمنای مساجد برای واعظ و مبلّغ از مردم مبالغی را به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند و بنا بر تحقیقات به عمل آمده 95 درصد مردم با این نیّت که این پول به امام جماعت و مبلّغ تعلّق دارد، آن را پرداخت می‌نمایند و خرج مسجد را هم جداگانه می‌پردازند. آیا هیئت اُمنای مساجد مجاز هستند پولی را که به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند، در امورات دیگر (مثل مخارج مربوط به مدّاح، کفشدار، آشپز، راننده، تعمیر و تکمیل مسجد و کمك به فقرای محل) صرف نماید؟
پاسخ: چنانچه وجوه مذکور، سهم امام‌علیه السلام نباشد، مصرف آن، تابع نیّت پرداخت کننده آن وجوه است.
[1758] سؤال 399: آیا می‌توان اموال مجهول المالك را به سادات داد؟
پاسخ: احتیاط این است که به سادات داده نشود.
[1759] سؤال 400: مظالم عباد یعنی چه و در چه طریقی باید به مصرف برسد؟
پاسخ: مظالم عباد به دیونی گفته می‌شود که بر ذمّه اشخاص باشد و صاحبان آنها معلوم نباشد. کسی که مدیون مظالم عباد است، اگر غیر سیّد است، مظالم را به فقیر غیر سیّد بدهد و اگر سیّد است، می‌تواند به سیّد فقیر بدهد.
[1760] سؤال 401: آیا برای ردّ مظالم به فقرا، باید از مجتهد اجازه بگیریم یا خیر؟
پاسخ: احتیاط، در اجازه گرفتن است.

[1761] سؤال 402: این جانب پولی را كه خمسش را پرداخت كرده‌ام و باقی مانده آن مثلاً صد هزار تومان شده، در حساب بانكی خود گذاشته‌ام. با توجه به این كه پول بنده در اختیار بانك است و دست به دست می‌گردد و پولی كه از بانك می‌گیرم، عین پول خودم نیست و ممكن است پولی باشد كه خمس آن پرداخت نشده باشد، لطفاً بفرمایید.
الف. آیا به این صد هزار تومان، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: پولی كه خمس آن داده شده، دیگر خمس ندارد، ولو چند سال بر آن گذشته باشد و در بانك هم عوض شده باشد.
ب. در صورتی كه هیچ وقت موجودی حساب، كمتر از صد هزار تومان نشده باشد، آیا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خیر.
[1762] سؤال 403: شخصی خمس اموالش را داده و سپس چند سال خمس نداده و اكنون می‌خواهد دوباره خمس بدهد. آیا می‌تواند به مقدار اموالی كه قبلاً خمس آنها را داده، كنار بگذارد و خمس بقیه را بدهد؟
پاسخ: اموالی كه خمس آن پرداخت شده و باقی مانده باشند، خمس ندارند.
[1763] سؤال 404: آیا فرزند می‌تواند از مال خودش از طرف پدرش كه خمس بدهكار است، خمس را پرداخت كند؟
پاسخ: جایز است.
[1764] سؤال 405: بعضی‌ها اظهار می‌دارند ما عشریّه پرداخت می‌كنیم و خیلی هم دقت دارند كه تأخیر نشود. آیا عشریّه، وجهه اسلامی دارد و كفایت از خمس می‌كند یا خیر؟ عشریّه به چه كسانی تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: در اسلام، چیزی بنام عشریّه نداریم. بعضی از فرق صوفیه آن را معمول كرده‌اند و آن نه خمس محسوب می‌شود و نه بدهی دیگر، و باید خمس آن مبلغی را كه به عنوان عشریّه خرج می‌كنند، نیز بدهند؛ زیرا جزء مؤونه حساب نمی‌شود.

زكات

وجوب زکات
[1765] سؤال 1: آیا در وجوب پرداخت خمس یا زکات، غنی بودن پرداخت کننده خمس و زکات شرط است یا نه؟
پاسخ: در وجوب پرداخت زکات، غنی بودن دهنده آن شرط نیست. پس اگر کسی فقیر است، ولی گندم و یا جو او به حدّ نصاب رسیده است، باید زکات آن را بپردازد و چنانچه خودش استحقاق دریافت زکات را داشته باشد، می‌تواند از دیگری زکات بگیرد؛ ولی خمس به اموال کسی که مؤونه سال خود را ندارد، تعلّق نمی‌گیرد؛ مگر این که مالی را نگهدارد و در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد که در این صورت باید خمس آن را بپردازد.
نیّت زکات
[1766] سؤال 2: اگر کسی زکات مالش را بدون قصد قربت بپردازد، آیا واجب است دوباره زکات را با قصد قربت بدهد یا تنها معصیت کرده و دوباره دادن زکات واجب نیست؟
پاسخ: اگر زکات را با اختیار خود و بدون قصد قربت بدهد، مجزی نیست و باید دوباره با نیّت قربت زکاتش را بپردازد.
[1767] سؤال 3: کسی که زکاتش را نمی‌دهد و حاکم شرع به اجبار از او می‌گیرد، با توجه به این که قصد قربت نکرده است، آیا بریء الذمّه شده است یا نه؟
پاسخ: بعد از ثبوت ولایت حاکم شرعی بر اخذ زکات از شخص ممتنع، از جهت عدم قصد قربت، اشکالی ندارد و مبرئ ذمّه است.

اموالی که زکاتشان واجب است

[1768] سؤال 4: كشاورزى كه تاكنون زكات نداده است، چه بايد بكند تا از نظر شرعى بدهى نداشته باشد؟ وظيفه كشاورزى كه جاهل به حكم مسأله بوده و زكات نداده و اكنون مسأله را ياد گرفته، چيست؟
پاسخ: هر مقدار كه يقين دارد كه به عنوان زكات بر او واجب شده، بايد بپردازد و اگر نمى‌تواند همه را يك جا بدهد، مى‌تواند به تدريج بپردازد و در مقدار بيشتر از آن كه شك در وجوب آن دارد، چيزى بر او واجب نيست.
[1769] سؤال 5: آيا راه چاره‌اى براى زارعى كه زكات خود را پرداخت نكرده و مقدار زيادى زكات بدهكار است و فعلاً هم توانايى پرداخت آن را ندارد، وجود دارد؟
پاسخ: با مراجعه حضورى مشكل خود را حلّ نمايد.
[1770] سؤال 6: كشاورزى هستم كه ساليان درازى كشاورزى كرده‌ام و اكنون يقين ندارم كه تمام زكات‌هايى كه بر من واجب شده، پرداخته‌ام يا نه. لطفاً مرا راهنمايى كنيد.
پاسخ: مقدارى را كه يقين داريد پرداخت نكرده‌ايد، ادا كنيد و پرداختن زايد بر آن مقدار يقينى (مقدار مشكوك)، واجب نيست.
[1771] سؤال 7: محصولى از بذرى كه زكات آن پرداخت شده، به دست آمده است و محصول ديگر از بذرى كه زكاتش را نداده‌اند، حاصل شده است. آيا مقدار زكات اين دو محصول با يكديگر متفاوت است يا يكسان؟
پاسخ: بذر از مخارج زراعت محسوب مى‌شود. اگر زكاتش داده شده است، بذر، زكات ندارد و محصول (مقدار باقى مانده پس از كسر كردن مقدار بذر) اگر به حدّ نصاب برسد، زكات دارد و اگر بذر، زكاتش داده نشده است، بايد زكات تمام محصول به دست آمده، چنانچه به حدّ نصاب برسد، داده شود.
[1772] سؤال 8: تفاوت زكات به هنگامى كه زمين زراعتى، اجاره‌اى باشد با زمانى كه ملكى باشد، چه قدر است؟
پاسخ: فقط فرقش اين است كه در زمين اجاره‌اى، علاوه بر كسر مخارج، وجه اجاره زمين هم با مخارج ديگر كسر مى‌شود و بعد از كسر مخارج و وجه اجاره، اگر بقيه محصول به حدّ نصاب برسد، زكات واجب است.
[1773] سؤال 9: زارعى علاوه بر كشت گندم در زمين‌هاى خودش، در زمين‌هاى همسرش هم گندم كشت مى‌كند و اختيار كامل زمين‌ها در دست اوست و زنش هيچ گونه دخالتى در اين كار ندارد. آيا اين كشاورز بايد زكات تمام محصول را بدهد يا زكات محصول زمين‌هاى خودش را؟
پاسخ: اگر زراعت مذكور به طور مزارعه است، سهم هر يك از مالك زمين و زارع كه به حدّ نصاب رسيد، زكات بر او واجب مى‌شود و اگر زمين به

طور رایگان در اختیار زارع قرار گرفته است، در صورتی که مجموع زراعت به حدّ نصاب رسید، زکات فقط بر زارع واجب است.
[1774] سؤال 10: کارگری در فصل درو به مزرعه‌ای مراجعه می‌کند و در آن مشغول به درو می‌شود و در پایان کار به عنوان دست مزد، مقداری گندم به او می‌دهند که از مقدار نصاب وجوب زکات بیشتر است. آیا زکات این گندم را باید پرداخت کند؟
پاسخ: زکات بر دست مزد دروگر تعلّق نمی‌گیرد.
[1775] سؤال 11: آیا زکات گندمی که با کشیدن آب به وسیله سطل از چاه، آبیاری شده، با زکات گندمی که با کشیدن آب توسط موتور آب از چاه آبیاری شده، تفاوت دارد؟
پاسخ: در هر دو فرض مذکور، در مقدار زکات فرقی نیست و مقدار آن، يك بيستم است.
[1776] سؤال 12: آبیاری با آب چاه، آب قنات، آب چشمه یا آب رودخانه، در مقدار زکات مؤثر است یا خیر؟
پاسخ: اگر برای رساندن آب به زراعت یا به پای درخت از وسیله‌ای (مثل دلو و موتور آب) استفاده می‌شود، مقدار زکات محصول، يك بيستم است و اگر آب به خودی خود بر اثر جریان و یا بارش باران و یا مرطوب بودن زمین و مانند آن به زراعت یا درخت می‌رسد، مقدار زکات محصول، يك دهم است.
[1777] سؤال 13: کسی در سال گذشته مقداری گندم به دست آورده؛ ولی به حدّ نصاب نرسیده و زکات آن واجب نشده است. امسال نیز محصول گندمش مانند سال گذشته است؛ ولی مجموع دو گندم به حدّ نصاب می‌رسد. آیا باید زکات پرداخت کند یا خیر؟
پاسخ: در فرض مذکور، پرداخت زکات واجب نیست.
[1778] سؤال 14: اگر جو و گندم به صورت مخلوط کاشته و درو شود و روی هم به حدّ نصاب برسد، زکات دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر هر يك از گندم و جو به حدّ نصاب نرسد، زکات واجب نیست، هر چند هر دو بر روی هم به حدّ نصاب برسند.
[1779] سؤال 15: کشاورزی که در زمینی زراعت گندم و در زمین دیگر زراعت جو دارد، آیا برای به حدّ نصاب رسیدن و دادن زکات، هر يك را باید جداگانه حساب کند یا این که گندم و جو يك محصول است و روی هم حساب می‌شود؟
پاسخ: هر يك جداگانه حساب می‌شود و هر کدام به تنهایی به حدّ نصاب برسد، زکاتش واجب است.
[1780] سؤال 16: انگوری که کشمش آن مرغوب نیست و اگر تبدیل به کشمش شود، ارزشی ندارد و کسی آن را نمی‌خرد، آیا زکاتش واجب

است؟
پاسخ: اگر با تبدیل نمودن انگور به کشمش، مقدار کشمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات انگور، ولو به کشمش تبدیل نشود، پرداخت شود.
[1781] سؤال 17: اگر سازمان یا ارگانی اقدام به کشت گندم یا جو کند، آیا موقع برداشت محصول، باید زکات آن پرداخت شود؟
پاسخ: زکات تعلّق نمی‌گیرد.

[1782] سؤال 18: اگر زارع یا دامدار، قبل یا بعد از زمان وجوب زکات و قبل از پرداخت آن بمیرد، تکلیف ورثه او درباره پرداخت زکات چیست؟
پاسخ: اگر زارع یا دامدار، پس از تعلّق وجوب زکات بمیرد، واجب است زکات از ترکه او پرداخت شود و اگر پیش از تعلّق وجوب زکات بمیرد، ترکه او از جمله اعیان زکوی به ورثه او منتقل می‌شود و هر يك از ورثه که سهمش از اعیان زکوی به حدّ نصاب برسد و دارای سایر شرایط پرداخت زکات باشد، واجب است زکات بدهد.
[1783] سؤال 19: کسی نذر کرده که گوسفندان خود را صدقه بدهد و قبل از عمل به نذر، گوسفندان متعلّق زکات شده‌اند. اکنون وظیفه او چیست؟
پاسخ: در مسأله مذکور، باید به نذر خود عمل کند و و بنابر احتیاط واجب، به اندازه زکات گوسفندان، پول به عنوان زکات آنها بپردازد، مگر این که پس از نذر کردن و قبل از تعلّق زکات به گوسفندان، آنها را تمليك کرده، ولی تحویل نداده باشد که در این صورت فقط عمل به نذر لازم است.
[1784] سؤال 20: ما تعدادی زیادی گوسفند داریم که در بیشتر سال از علف صحرا و بیابان تغذیه می‌کنند و چند ماهی را هم به آنها علوفه می‌دهیم، آیا به این گوسفندان زکات یا خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: در مورد مذکور، زکات به آن گوسفندان تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی خمس، اگر شرایطش موجود باشد، واجب است.

[1785] سؤال 21: آيا در حال حاضر، زكات طلا ونقره، فرض تحقّق دارد يا خير؟ و آيا طلا و نقره‌هاى ساخته شده، مانند دست بند، گردن بند و سكّه‌هاى بهار آزادى، متعلّق زكات هستند؟
پاسخ: اگر موضوع زكاتِ طلا و نقره موجود شود، دادن زكاتش واجب است و موضوع طلا و نقره زكوى در رساله‌ها به طور مشروح بيان شده است.
[1786] سؤال 22: آيا در اين زمان، با توجه به شرايط به وجود آمده در معاملات، ديگر به طلا و نقره زكات تعلّق نمى‌گيرد؟
پاسخ: اگر طلا و نقره اكنون هم شرايط وجوب زكات را داشته باشند، بر مالك آنها واجب است زكات آنها را بپردازد.
[1787] سؤال 23: آيا طلا و نقره مصنوعى، مورد زكات واقع مى‌شوند؟
پاسخ: طلا و نقره مصنوعى، حكم طلا و نقره طبيعى و واقعى را ندارند.
[1788] سؤال 24: آيا به اسكناس و سكه‌هاى رايج در معاملات اين زمان كه غير از طلا و نقره است، زكات تعلّق مى‌گيرد؟
پاسخ: اسكناس و پول‌هاى ديگر كه غير از نقدين (طلا و نقره) هستند، زكات ندارند.

مصرف زکات

صرف کردن زکات بدون اجازه مجتهد

[1789] سؤال 25: آیا زکات را خودمان می‌توانیم بدون اجازه مجتهد، به مصارف معیّن شده در شرع برسانیم؟
پاسخ: بلی، زکات را بدون اذن مجتهد هم می‌شود در موارد بیان شده در رساله به مصرف رساند؛ ولی بهتر است از مجتهد اذن گرفته شود.

[1790] سؤال 26: لطفاً فرق صدقه با هدیه را بیان کنید و بفرمایید که آیا بین هدیه به فقیر و صدقه فرقی هست یا خیر؟ و آیا صدقه را فقط به فقیر می‌دهند یا به غنی هم می‌توان صدقه داد و آیا صدقه دادن به سادات جایز است یا خیر؟
پاسخ: در صدقه، علاوه بر بلوغ و عقل و رشد عقلی و مجبور نبودن، قصد قربت لازم است؛ ولی در هدیه، قصد قربت لازم نیست و شرط هم نیست. در صدقه، بعد از قبض و اقباض، رجوع جایز نیست؛ ولی در هدیه، در صورت باقی ماندن عین هدیه، به جز در مواردی، رجوع جایز است. صدقه و هدیه، هر دو خوب هستند؛ ولی صدقه بهتر است وثواب بیشتری دارد. صدقه واجب، مثل زکات مال و زکات فطره را نمی‌توان به شخص غنی داد؛ ولی صدقه مستحبّی را می‌توان داد؛ اما بهتر است که به فقیر داده شود. زکات مال و زکات فطره غیر سیّد را نمی‌توان به سیّد داد و بنا بر احتیاط بقیه صدقات واجب، مثل صدقه نذری و ردّ مظالم و کفّارات واجبِ غیر سیّد را نیز نمی‌توان به سید داد؛ ولی صدقه مستحبّ غیر سیّد را می‌توان به سیّد داد؛ اما سیّد می‌تواند هم صدقه واجب و هم صدقه مستحبّ خود را به سیّد بدهد.
[1791] سؤال 27: آیا گرفتن صدقه بر سیّد حرام است؟
پاسخ: زکات واجب (زکات مال و زکات فطره) غیر هاشمی را نمی‌توان به هاشمی داد و بنا بر احتیاط سایر صدقات واجب هم همین حکم را دارد؛ ولی دادن صدقه مستحب مانعی ندارد.
[1792] سؤال 28: آیا گرفتن صدقه بر کسی که مادر او سیّده است، حرام است؟
پاسخ: کسی که مادرش سیّده است، ولی پدر او از سادات نیست، گرفتن زکات و صدقه واجب و مستحب بر او حرام نیست.
[1793] سؤال 29: آیا انسان می‌تواند زکات مالش را جهت ازدواج فرزندان خود به مصرف برساند؟
پاسخ: چنانچه فرزندان، مستحق باشند و مخارج عروسی از محلّ دیگری تأمین نشود، اشکالی ندارد. البته چنانچه احتیاج آنان به ازدواج به گونه‌ای باشد که مخارج آن جزء نفقات واجب بر پدر به حساب آید، نمی‌تواند آن را از زکات پرداخت کند.
[1794] سؤال 30: آیا جایز است زکات را به عروس یا داماد یا دختر یا پسر خود و یا فرزندان آنها داد؟
پاسخ: دادن زکات به داماد در صورتی که فقیر واجد شرایط باشد، جایز است و دادن زکات به عروس واجد شرایط در صورتی که پسر نتواند

مخارج او را بدهد نیز جایز است. پدر می‌تواند زکات خود را به پسر و یا دختر ویا نوه‌های خود که واجد شرایط باشند، در غیر از نفقه واجب آنها بدهد.
[1795] سؤال 31: مردی با زنی ازدواج می‌کند که از شوهر دیگرش دارای دختر و پسر است، آیا این مرد می‌تواند زکات خود را به این دختر و پسر بدهد؟
پاسخ: اگر فقیر باشند، و به جهتی (مثل شرط ضمن عقد) نفقه آنها بر او واجب نشده باشد، دادن زکات به آنها جایز است و اشکال ندارد.
[1796] سؤال 32: شخصی توانایی کسب و کار و تحصیل درآمد را دارد؛ ولی راه‌های کسب درآمد، مطابق شأن و موقعیت او نیست و به آبروی او لطمه وارد می‌کند. آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم تا مجبور به کسب درآمد از این راه‌ها نباشد؟
پاسخ: دادن زکات به چنین شخصی اشکال ندارد و گرفتن او هم جایز است.
[1797] سؤال 33: آیا به کسی که در خواندن نماز سستی به خرج می‌دهد و گاهی نمازش فوت می‌شود و یا به کسی که اهل گناه است، می‌توان زکات داد؟
پاسخ: اگر اهل نماز است، فوت شدن گاه به گاه نماز، مانع پرداختن زکات به او نمی‌شود؛ ولی احتیاطاً به متجاهر به فسق به مثل ترك نماز و خوردن شراب، نباید زکات داد و همچنین بنا بر اقوی به فقیری که آن را در معصیت مصرف می‌کند، زکات ندهند.
[1798] سؤال 34: اگر احتمال دهیم زکاتی را که به فقیر می‌دهیم، در راه معصیت خرج می‌کند، آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم؟
پاسخ: در صورت وجود سایر شرایط، صرف احتمال مصرف در معصیت، مانع دادن زکات نمی‌شود، مگر این که احتمال قوی بدهید که در معصیت مصرف می‌کند.
[1799] سؤال 35: خانواده‌ای هستند از سادات که یتیم و فقیر هستند؛ ولی هیچ کدامشان نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند. با توجه به این که کسی نیست تا سرپرستی و مخارج آنها را به عهده بگیرد، آیا دادن زکات واجب و یا خمس به آنها صحیح است؟ لازم به توضیح است که مادر آنها از غیر سادات است.
پاسخ: در فرض سؤال، اگر بچه غیر بالغی در این خانواده وجود داشته باشد، می‌توان از زکات و همچنین از خمس (سهم سادات) به او پرداخت نمود؛ ولی به بقیه افراد خانواده، بنا بر احتیاط واجب نمی‌توان از این وجوه پرداخت کرد.
[1800] سؤال 36: مستحقی به ما بدهکار است، آیا می‌توانیم وجوه

شرعی یا مظالم و کفّاراتی را که برعهده ماست به جای آن بدهی حساب کنیم و از مستحق چیزی نگیریم؟
پاسخ: جایز است بدهی او را از وجوه شرعی ذکر شده حساب کنید و چیزی از او نگیرید.
[1801] سؤال 37: آیا می‌توان زکات را به جای دادن به فقیر، در راه‌های دیگری که مورد رضایت خداوند است، مصرف نمود؟
پاسخ: اگر مصلحت عامّه داشته باشد، در راه خدا می‌شود زکات را مصرف کرد؛ ولی دادن زکات به فقیر شیعه، بهتر از همه مصارف است.
[1802] سؤال 38: حمام محلّه ما حدود ده سال است که خراب شده و مردم از یاری مسئولان و متولّیان، برای مرمّت و باز سازی آن نا امید شده‌اند. آیا برای بازسازی حمام جهت رسیدگی به بهداشت اهالی محلّه، می‌توان از وجوه شرعی استفاده نمود؟
پاسخ: مصرف نمودن صدقات مستحبّی و زکات واجب و موقوفاتی که برای امور خیریه هستند، اشکالی ندارد.
[1803] سؤال 39: آیا جایز است برای تبلیغ امور دینی و برگزاری مجالس دینی و خرید کتب دینی از زکات استفاده کرد؟
پاسخ: خریدن کتاب دینی از زکات مال خود مکلّف، برای خودش جایز نیست؛ ولی در مورد خریدن کتاب دینی برای دیگران از زکات، چنانچه کتاب را برای استفاده اشخاص معیّن بخرد، اگر مستحقّ زکات باشند و احتیاج به آن کتاب‌ها داشته باشند، جایز است؛ ولی چنانچه برای استفاده عموم (مانند کتابخانه‌های عمومی) می‌خرد، می‌تواند از سهم «سبیل اللّه» آنها را بخرد. همچنین برای برگزاری مجالس مذهبی و تبلیغ امور دینی میتوان از زکات به عنوان سهم «سبیل اللّه» استفاده نمود.
[1804] سؤال 40: آیا جایز است زکات را صرف ساختن مسجد و درمانگاه و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه کرد؟
پاسخ: دادن زکات به عنوان سهم «سبیل اللّه» به مسجد و خرج کردن برای آن و همه کارهای عام المنفعه که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد، مانند ساختن و اصلاح راه، درمانگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و امثال آن اشکال ندارد.
چه مقدار از زکات را می‌توان به فقیر داد؟
[1805] سؤال 41: آیا به کسی که هم فقیر باشد و هم بدهکار، می‌شود بیشتر از خرج يك سال زکات داد؟
پاسخ: به اندازه‌ای می‌شود به او زکات داد که بدهی خود را بدهد و خرج يك سال را هم داشته باشد.
[1806] سؤال 42: آیا جایز است به فقیر آن قدر زکات داد که به طور کلّی غنی شود، به طوری که در سال‌های بعد هم نیاز به دریافت زکات

نداشته باشد؟
پاسخ: در فرض سؤال، دادن زکات به فقیر در صورتی که برای مصرف کردن باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست؛ ولی اگر می‌دهد تا به کسب مشغول شود و از گرفتن زکات بی نیاز شود، اشکالی ندارد.

[1807] سؤال 43: آیا مالی که زکات آن پرداخت شده است، امکان دارد که دوباره مشمول پرداخت زکات شود یا خیر؟
پاسخ: در نقدین (طلا و نقره) و انعام ثلاثه (گوسفند، گاو و شتر) همین گونه است؛ یعنی امسال که زکات آنها پرداخت شد، اگر تا سال آینده مقدار آنها از نصاب کمتر نشده باشد، با وجود سایر شرایط وجوب زکات، باید دوباره زکات آنها پرداخت شود.
[1808] سؤال 44: کسی بدهکار وجوه شرعی است؛ ولی نمی‌داند که مثلاً زکات بدهکار است یا مظالم عباد برعهده اوست یا کفّاره باید بپردازد. آیا می‌تواند وجوه را به مستحق بدهد و این طور نیّت کند که هر کدام از اینها بود، همان حساب شود؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر به همان ترتیب، نیّت نماید و به کسی بدهد که مستحقّ دریافت همه این وجوه شرعی است، اشکال ندارد.
گرفتن زکات از کسی که زکات نمی‌دهد
[1809] سؤال 45: آیا حاکم شرع می‌تواند از کسی که مدّعی عدم وجوب زکات بر اوست و یا مدّعی است که زکات مالش را پرداخته؛ ولی دلیل و مدرکی ارائه نمی‌دهد، زکات بگیرد؟
پاسخ: قول مالك، قبول است و نیازی به بیّنه و یمین و مدرك ندارد، مگر علم بر خلاف ادعای او در بین باشد و در موردی که مالك، متهم باشد، تفتیش جایز است؛ ولی نباید به گونه‌ای باشد که موجب اذیت مالك و یا اهانت به او گردد.
[1810] سؤال 46: آیا فقیر می‌تواند از مال کسی که زکاتش را نمی‌پردازد، بدون اجازه او بردارد؟
پاسخ: بدون اجازه حاکم شرعی جایز نیست.

زکات اموال وقفی

[1811] سؤال 47: آیا در اموال موقوفه، زکات واجب می‌شود یا خیر؟
پاسخ: در عین موقوفه، زکات واجب نیست، خواه وقف عام باشد و یا وقف خاص، و در نما و منفعتِ وقف عام هم زکات نیست؛ ولی در نمای وقف خاص حصّه هر یك از موقوف علیهم که به حدّ نصاب برسد، در صورت وجود سایر شرایط، باید زکات آن را بدهد.

زکات طلب

[1812] سؤال 48: آیا بر طلبکار واجب است که زکات طلب خود را بپردازد؟
پاسخ: مادامی که طلبکار، طلب خود را وصول نکند و متمکّن از تصرّف در آن نباشد، زکات آن بر او واجب نیست.

زکات مستحب

[1813] سؤال 49: آیا مواردی وجود دارد که پرداختن زکات آنها مستحب باشد؟
پاسخ: در چهار مورد، دادن زکات مستحب است:
الف. حبوباتی که مکیل یا موزون است، مانند برنج، نخود، ماش، عدس و امثال آنها و همین طور میوه‌ها، مانند سیب، زرد آلو، گلابی و مانند آنها؛ ب. مال التجاره؛ ج. اسب‌های مادیان؛ د. املاکی که منظور از نگهداری آنها منفعت بردن از آنها است، مانند باغ و بستان و مغازه و هتل و امثال آنها.

تصرّف در مالی که زکاتش داده نشده

[1814] سؤال 50: آیا تصرّف در مالی که متعلّق زکات واقع شده و هنوز زکاتش پرداخت نشده، جایز است؟
پاسخ: اگر به عهده بگیرد که زکات را پرداخت نماید، مانع ندارد.

تصرّف در زکات جدا شده

[1815] سؤال 51: پولی را که به جهت زکات، از اموال خود جدا کرده و کنار گذاشته‌ایم، آیا جایز است آن را مصرف کنیم یا با پول یا مال دیگر خود عوض نماییم؟
پاسخ: زکات را پس از جدا کردن، نمی‌توان مصرف و یا تبدیل نمود.

زکات فطره

[1816] سؤال 52: شرط واجب شدن زكات فطره، غنى بودن است. به چه كسى غنى گفته مى‌شود؟ كسى كه در يك سال گذشته غنى بوده و يا در يك سال آينده غنى خواهد بود يا كسى كه در سال خمسى خود غنى است، ولو اين كه عيد فطر در وسط سال خمسى او واقع شده باشد يا كسى كه در سال جارى شمسى يا سال جارى قمرى غنى محسوب مى‌شود؟
پاسخ: ميزان، داشتن بالفعل و يا بالقوّه مخارج خود و عائله‌اش تا يك سال ديگر است.
[1817] سؤال 53: آيا كسى كه غنى است، ولى فعلاً اموالش در دسترسش نيست، واجب است براى اداى زكات فطره قرض كند؟
پاسخ: با تمكّن از قرض كردن، لازم است كه قرض نمايد و فطره را در وقت خود ادا كند، مگر اين كه قرض كردن براى او حرجى باشد.
[1818] سؤال 54: فطريه پسران يا دخترانى كه در شهرى دور از وطن خود هستند و درس مى‌خوانند، ولى با پول پدرشان زندگى مى‌كنند و جزء عيال او حساب مى‌شوند، بر عهده خودشان است يا پدرشان؟
پاسخ: فطريه، بر پدر واجب است، نه بر فرزندان.
[1819] سؤال 55: كسى كه قبل از غروب شب عيد فطر از دنيا برود، زكات عيال او كه به هنگام غروب، نان خور او حساب نمى‌شوند، برعهده كيست؟
پاسخ: زكات فطره عيال اين شخص، برعهده خودشان است، به شرط آن كه نان خور كس ديگرى نباشند و در هر حال بر تركه ميّت چيزى نيست.
[1820] سؤال 56: آيا فطريه ميهمانى كه قبل از غروب آفتاب در شب عيد فطر وارد شده، ولى غذاى خود را به همراه خود آورده است، بر صاحب خانه واجب است يا خير؟
پاسخ: در فرض سؤال، احتياط واجب آن است كه هم ميزبان فطريه ميهمان را بپردازد و هم خود ميهمان فطريه خودش را بدهد، مگر اين كه ميهمان قصد داشته باشد كه مدتى در پيش ميزبان بماند، به طورى كه عرفاً جزء عائله او محسوب شود كه در اين صورت فطريه ميهمان بر عهده ميزبان است.
[1821] سؤال 57: ميهمانى كه در شب عيد فطر و قبل از غروب آفتاب خانه ميزبان خود را ترك مى‌كند و پس از مغرب دوباره به خانه ميزبان باز مى‌گردد، فطريه‌اش برعهده خودش است يا ميزبانش؟
پاسخ: اگر هنگام ترك منزل، قصد بازگشت داشته، به طورى كه هنگام مغرب ميهمان او محسوب مى‌شود، فطريه‌اش برعهده ميزبانش خواهد

بود و اگر قصد بازگشت نداشته و تصادفاً یا به هر دلیل دیگری بازگشته است، فطریه‌اش بر عهده خودش خواهد بود.

[1822] سؤال 58: آیا فطریه کارگرانی که غذایشان را در کارخانه می‌خورند و یا سربازانی که در پادگان غذا می‌خورند و یا کارمندان و کارگرانی که اداره یا مؤسسه‌ای به آنها غذا می‌دهد و شب عید فطر نیز در آن محل غذا می‌خورند، به عهده کارخانه یا پادگان یا اداره و مؤسسه است یا برعهده خودشان؟ حکم کارگر و خادم و راننده خانه در فرض قبلی چیست؟

پاسخ: اگر غذایی که می‌خورند، جزء حقوق آنها محسوب شود، فطریه آنها بر عهده خودشان است و اگر جزء حقوق آنان نباشد نیز بنا بر احتیاط خودشان فطریه را پرداخت کنند. خادم و راننده و کارگر خانه، در فرض سؤال، جزء عیالات صاحب خانه به حساب می‌آیند و فطریه آنها برعهده صاحب خانه است.

[1823] سؤال 59: در روز عید سعید فطر، کمیته امداد به طور وسیعی اقدام به جمع آوری فطریه از افراد می‌کند تا به دست مستحقین برساند. آیا کسانی که فطریه خود را این گونه می‌پردازند و خودشان مستقیماً به دست فقیر نمی‌رسانند، بریء الذمّه می‌شوند یا خیر؟
پاسخ: موارد استحقاق زکات فطره در رساله معیّن شده است. شخص باید فطره را یا خودش به مستحق برساند و یا به واسطه‌ای که اطمینان دارد به مستحقّ فطره می‌رساند، بدهد و تشخیص موضوع و اطمینان داشتن و یا نداشتن، با خود مکلّف است.
[1824] سؤال 60: آیا صحیح است زکات فطره را به امام جماعتی که از طرف مجتهد وکیل نیست بدهیم تا به دست فقیر برساند؟
پاسخ: اگر یقین دارید که آن را به دست فقیر می‌رساند، اشکالی ندارد.
[1825] سؤال 61: آیا برای مسئولان مدارس جایز است فطریه کسانی را که مایل هستند، جمع آوری نمایند و به خانواده دانش آموزانی که شرعاً مستحق هستند، برسانند؟
پاسخ: برای مسئولان مدرسه، چنانچه آشنا به مسائل شرعی باشند و مستحقّ شرعی را بشناسند، اشکال ندارد و پرداخت کننده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

[1826] سؤال 62: آیا برنجی که با کوپن خریداری شده است را می‌توان به عنوان فطریه داد؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، اگر بخواهد قیمت برنج را بدهد، باید قیمت برنج کوپنی را بدهد یا قیمت برنج آزاد را؟
پاسخ: در فطریه، باید قیمت جنس آزاد را ملاك قرار داد، اگر بخواهد خود جنس کوپنی را بدهد، اشکال ندارد؛ ولی اگر بخواهد پول بدهد، قیمت جنس کوپنی کفایت نمی‌کند.
[1827] سؤال 63: آیا می‌توان هم ارزش با سه کیلو گرم گندم، جو، برنج و یا خرما، جنس دیگری را (مثل کتاب یا کفش یا لباس) به مستحقّ زکات فطره داد؟
پاسخ: بنا بر احتیاط در صورتی که بخواهد ارزش موارد مذکور (گندم، جو و...) را بپردازد، باید پول آنها را بدهد و نمی‌تواند جنس دیگری بدهد، مگر این که مستحقّ زکات، جنس دیگر را به جای زکات قبول کند.

مصرف زکات فطره

[1828] سؤال 64: آیا می‌توان زکات و فطریه را به سادات فقیر داد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جواب، به چه صورت باید پرداخت شود؟
پاسخ: پرداخت زکات مال و فطریه به سادات جایز نیست، مگر این که زکات دهنده سیّد باشد.
[1829] سؤال 65: در شب عید فطر، قبل از غروب، سیّدی به عنوان میهمان بر غیر سیّد وارد می‌شود یا غیر سیّدی بر سیّد وارد می‌شود. در این دو صورت، آیا می‌توان فطریه میهمان را که برعهده صاحب خانه است به سیّد فقیر داد یا باید به غیر سیّد داده شود؟
پاسخ: در هر دو صورت، بنا بر احتیاط فطره را به غیر سیّد بپردازند.
[1830] سؤال 66: آیا زن سیّده فقیر، می‌تواند به اعتبار این که شوهرش فقیر و غیر سیّد است، زکات فطره از غیر سیّد دریافت کند؟
پاسخ: در فرض مذکور، زن سیّده نمی‌تواند برای مصرف خودش از زکات فطره بگیرد؛ ولی دهنده فطره می‌تواند فطره را به آن زن بدهد که به شوهر غیر سیّدش برساند تا وی آن را برای خود و عیالش به مصرف برساند.
[1831] سؤال 67: آیا دادن زکات فطره به فقیر بی‌نماز یا معصیت کار صحیح است؟
پاسخ: احتیاط این است به کسانی که آشکارا مرتکب گناهانی چون ترك نماز و شرابخواری می‌شوند، فطریه ندهند و همچنین به کسی که فطریه را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود فطریه داد.
[1832] سؤال 68: آیا شرعاً می‌توان به فقیر معتادی که اگر فطریه بگیرد، در اعتیاد مصرف می‌کند، فطریه داد؟
پاسخ: جایز نیست و کفایت نمی‌کند.
[1833] سؤال 69: خواهشمند است نظر مبارك خود را در خصوص پرداخت زکات فطره مؤمنین، به مؤسسه حمایت از بیماران نیازمند و صعب العلاج که توسط جمعی از روحانیان معظّم، جهت مداوای مریضان بی پناه و درمانده تشکیل گردیده است، اعلام نمایید.
پاسخ: اگر شرعاً مستحقّ باشند، می‌توان هزینه خوراك و داروی آنان را از زکات فطره پرداخت نمود؛ ولی باید مراقب باشید که در مصرف آن تأخیر صورت نگیرد و پرداخت کننده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

[1834] سؤال 70: اگر کسی به عنوان مهمانی وارد خانه‌ای شود و در آن جا شام صرف کند، کسی نمی‌گوید که این مهمان با خوردن یك شام در منزل میزبان، جزء عائله او شده است و در عرف مردم، فقط اطلاق مهمان بر این فرد می‌شود نه عائله. پس چگونه است که با ورود مهمان، قبل از غروب شب عید فطر بر میزبان، مهمان را جزء عائله میزبان محسوب می‌کنیم و می‌گوییم زکات فطره مهمان برعهده میزبان است، در حالی که عائله محسوب شدن مهمان، بر خلاف فهم عرفی است؟
پاسخ: ظاهراً در این مسأله، خلطی میان عائله و نانخور بودن شخصی نسبت به شخص دیگر، و از اهل و عیال او بودن، واقع شده است. در زکات فطره، معیار این است که مهمان قبل از غروب وارد شود و نانخور صاحب منزل حساب شود، نه این که از اهل و عیال او محسوب گردد.
[1835] سؤال 71: آیا زکات فطره را باید یك جا پرداخت کرد یا می‌توان مقداری از آن را در روز عید فطر و مقداری را نیز بعداً پرداخت نمود؟
پاسخ: تأخیر انداختن زکات فطره از ظهر روز عید فطر برای کسی که نماز عید نمی‌خواند و بنا بر احتیاط تأخیر انداختن از نماز عید فطر برای کسی که نماز عید می‌خواند، جایز نیست؛ ولی چنانچه زکات فطره را در وقت خود از مالش جدا کند، می‌تواند تمام یا بعضی از آن را بعداً به فقیر پرداخت کند.
[1836] سؤال 72: شخصی شب عید فطر، زکات فطره را کنار گذاشته است؛ ولی همسرش در همان شب یا در روز عید، فطریه را (بدون این که بداند زکات فطره است) برداشته و خرج کرده است. اکنون تکلیف چیست؟ آیا دوباره باید فطریه را جدا کند و به مستحق بدهد؟ در موقع دادن، نیّت ادا کند یا قضا؟
پاسخ: مجدّداً باید فطریه را بدهد و قصد ادا یا قضا لازم نیست.

8- آيه الله سيّد علي حسيني خامنه‌اي (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه:خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -
عنوان قراردادی:اجوبه‌الاستفتائات .فارسی
عنوان و نام پدیدآور :رساله اجوبة الاستفتائات: ترجمه فارسی/ علی خامنه‌ای؛ [مترجم احمدرضا حسینی].
وضعیت ویراست :ویراست؟
مشخصات نشر :تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری :۵۲۸ ص.
شابك: ۲۹۵۰۰ ریال: 978-964-7126-18-2 ؛ ۲۹۵۰۰ ریال (چاپ پنجاه و پنجم)
یادداشت :چاپ قبلی: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۸.
یادداشت :چاپ پنجاه و یکم.
یادداشت :چاپ پنجاه و پنجم: پاییز ۱۳۸۸.
موضوع :فقه جعفری -- رساله عملیه -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع :اسلام -- پرسشها و پاسخها
موضوع :فتواهای شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده :حسینی، احمدرضا، ۱۳۴۲ - ، مترجم
شناسه افزوده :سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل
رده بندی کنگره :BP۱۸۳/۹/خ۲ الف ۴۱ ۲۷۰ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی :۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی :۱۵۷۹۰۲۶

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام روزه

اشاره

س 731: دختري كه به سن تكليف رسيده، ولي به علت ضعف جسماني توانايي روزه گرفتن ندارد، و بعد از ماه مبارك رمضان هم نمي‌تواند قضاي آن را به جا آورد تا اينكه ماه رمضان سال بعد فرا مي‌رسد، چه حكمي دارد؟
ج: ناتواني از گرفتن روزه و قضاي آن به مجرد ضعف و عدم قدرت موجب سقوط قضاي روزه نمي‌شود، بلكه قضاي روزه‌هاي ماه رمضان كه از او فوت شده، بر وي واجب است.
س 732: دختراني كه تازه به سن تكليف رسيده‌اند و روزه گرفتن بر آنها مقداري مشكل است، چه حكمي دارند؟ آيا سن بلوغ شرعي دختران اكمال نه سال قمري است؟
ج: بنا بر نظر مشهور، بلوغ شرعي دختران همان تكميل نه سال قمري است كه در اين هنگام روزه بر آنها واجب است و ترك آن به مجرد بعضي از عذرها جايز نيست، ولي اگر روزه گرفتن براي ايشان ضرر داشته باشد يا تحمل آن برايشان همراه با مشقت زياد باشد، افطار براي آنها جايز است.
س 733: من زمان دقيق رسيدن به سن تكليف خود را نمي‌دانم، از جناب عالي خواهشمندم بيان فرماييد كه از چه زماني قضاي نماز و روزه بر من واجب است؟
ج: فقط قضاي آن مقدار از نمازها و روزه‌ها كه يقين به فوت آن بعد از رسيدن به سن قطعي تكليف شرعي داريد، بر شما واجب است.
س 734: اگر دختر نه ساله‌اي كه روزه بر او واجب شده، به دليل دشواري، روزه‌اش را افطار نمايد، آيا قضا بر او واجب است يا خير؟
ج: قضاي روزه‌هايي كه از ماه رمضان افطار كرده، بر او واجب است.
س 735: اگر فردي به خاطر عذري قوي، پنجاه درصد احتمال دهد كه روزه بر او واجب نيست و به همين دليل روزه نگيرد، ولي بعداً معلوم شود كه روزه بر او واجب بوده، از جهت قضا و كفّاره چه حكمي دارد؟
ج: اگر افطار عمدي روزه ماه مبارك رمضان به مجرد احتمال عدم وجوب روزه بر وي باشد، در فرض سؤال علاوه بر قضا، كفّاره هم بر او واجب است. اما اگر افطار به علت ترس از ضرر باشد و ترس هم منشأ عقلايي داشته باشد، كفّاره واجب نيست، ولي قضا بر او واجب است.
س 736: شخصي مشغول انجام خدمت سربازي است و به علت مسافرت و حضور در محل خدمت، نمي‌تواند روزه ماه رمضان سال

گذشته را بگيرد، و هنگام حلول ماه رمضان امسال نيز در محل خدمت است و احتمال دارد كه باز هم نتواند روزه بگيرد، اگر پس از پايان دوره خدمت سربازي بخواهد روزه اين دو ماه را قضا نمايد، آيا كفّاره هم بر او واجب است يا خير؟
ج: كسي كه بر اثر عذر مسافرت، روزه ماه رمضان از او فوت شده و آن عذر تا ماه رمضان سال آينده استمرار داشته، فقط قضاي آن بر او واجب است و كفّاره تأخير واجب نيست.
س 737: اگر شخص روزه دار جنب باشد و تا قبل از اذان ظهر متوجه آن نشود و پس از آن غسل ارتماسي نمايد، آيا روزه‌اش باطل مي‌شود؟ و اگر بعد از غسل متوجه شود كه در حال روزه غسل ارتماسي نموده است، آيا قضاي آن واجب است؟
ج: اگر غسل ارتماسي بر اثر فراموشي و غفلت از روزه دار بودن باشد، غسل و روزه او صحيح است و قضاي روزه‌اش بر او واجب نيست.
س 738: اگر شخصي بخواهد قبل از زوال به محل اقامتش برسد، ولي در راه به خاطر پيشامد حادثه‌اي نتواند در زمان معيّن به مقصد برسد، آيا روزه او اشكال دارد و آيا كفّاره بر او واجب است يا فقط قضاي روزه آن روز را بايد به جا آورد؟
ج: روزه‌اش در سفر صحيح نيست و بر او فقط قضاي روزه آن روزي كه پيش از ظهر به محل اقامتش نرسيده، واجب است و كفّاره‌اي هم ندارد.
س 739: اگر هواپيما در ارتفاع بالا و مسير طولاني در حال پرواز باشد و پرواز حدود دو ساعت و نيم تا سه ساعت طول بكشد، مهماندار و خلبان هواپيما براي حفظ تعادل خود هر بيست دقيقه احتياج به نوشيدن آب دارند، در اين صورت آيا در ماه مبارك رمضان، كفّاره و قضاي روزه بر آنها واجب مي‌شود؟
ج: اگر روزه براي آنها ضرر داشته باشد، جايز است كه با نوشيدن آب افطار نمايند و قضاي آن را بجا آورند و در اين حالت كفّاره بر آنها واجب نيست.
س 740: اگر زن در ماه مبارك رمضان دو ساعت يا كمتر مانده به اذان مغرب حيض شود، آيا روزه‌اش باطل مي‌شود؟
ج: روزه‌اش باطل است.
س 741: كسي كه با پوشيدن لباس مخصوص (مانند لباس غواصي) بدون اينكه بدنش خيس شود، در آب فرو رود، روزه‌اش چه حكمي دارد؟
ج: اگر لباس به سر او چسبيده باشد، صحّت روزه‌اش محل اشكال است و بنا بر احتياط وجوبي قضاي آن لازم است.
س 742: آيا مسافرت عمدي در ماه رمضان به قصد افطار و فرار از روزه گرفتن، جايز است؟

ج: مسافرت در ماه رمضان اشكال ندارد، و در صورت مسافرت، ولو اينكه براي فرار از روزه باشد، افطار بر او واجب است.
س 743: شخصي كه روزه واجب بر عهده‌اش است و قصد دارد كه آن را بگيرد، ولي بر اثر پيشامدي نتواند روزه بگيرد مثلاً بعد از طلوع خورشيد آماده مسافرت شد و به سفر رفت و بعد از ظهر برگشت و در بين راه هم مرتكب هيچ‌يك از مفطرات نشد، ولي وقت نيت روزه واجب از وي فوت شد، و آن روز هم از روزهايي است كه روزه در آن مستحب است، آيا مي‌تواند نيت روزه مستحبي كند يا خير؟
ج: اگر قضاي روزه ماه رمضان بر ذمّه‌اش باشد، نيت روزه مستحبي حتي بعد از فوت وقت نيت روزه واجب، از وي صحيح نيست.
س 744: من معتاد به سيگار هستم و در ماه مبارك رمضان هر چه تلاش مي‌كنم كه تندخو نباشم نمي‌توانم و همين باعث ناراحتي زياد افراد خانواده‌ام شده است و خودم هم از وضعيت دشوارم رنج مي‌برم، تكليف من چيست؟
ج: روزه ماه مبارك رمضان بر شما واجب است و بنا بر احتياط واجب جايز نيست در حال روزه سيگار بكشيد، و نبايد بدون دليل با ديگران تند برخورد كنيد.
زن باردار و شيرده
س 745: آيا روزه گرفتن بر زن بارداري كه نمي‌داند روزه براي جنين او ضرر دارد يا خير، واجب است؟
ج: اگر بر اثر روزه، خوف ضرر بر جنين داشته باشد و خوف وي هم داراي منشأ عقلايي باشد، افطار بر او واجب است و در غير اين صورت واجب است كه روزه بگيرد.
س 746: زني كه كودك خود را شير مي‌داده و باردار هم بوده و در همان حال روزه ماه رمضان را هم گرفته است، و هنگام زايمان فرزندش مرده به دنيا آمد، اگر از ابتدا احتمال ضرر را مي‌داده و در عين حال روزه گرفته است:
1. آيا روزه‌اش صحيح است يا خير؟
2. آيا ديه بر ذمّه او هست يا خير؟
3. اگر احتمال ضرر نمي‌داده، ولي بعداً معلوم شده كه روزه گرفتن براي جنين ضرر داشته، چه حكمي دارد؟
ج: اگر با وجود خوف از ضرري كه داراي منشأ عقلايي است، روزه گرفته باشد و يا بعداً برايش معلوم شود كه روزه براي وي يا براي جنين‌اش ضرر داشته، روزه‌اش صحيح نيست و قضاي آن بر او واجب است، ولي ثبوت ديه جنين متوقف بر اين است كه ثابت شود فوت جنين مستند به روزه گرفتن وي است.

س 747: من به لطف خداوند متعال داراي فرزندي هستم كه شيرخوار است. ان شاء الله تعالي بزودي ماه مبارك رمضان فرا خواهد رسيد. در حال حاضر مي‌توانم روزه بگيرم ولي در صورت روزه گرفتن، شيرم خشك خواهد شد. با توجه به اينكه داراي بنيه ضعيفي هستم و كودكم هر ده دقيقه شير مي‌خواهد، چه وظيفه‌اي دارم؟
ج: اگر به دليل كم يا خشك شدن شيرتان بر اثر روزه، خوف ضرر بر طفل خود داشته باشيد، روزه‌تان را افطار كنيد، ولي براي هر روزي بايد يك مدّ طعام به فقير بدهيد و قضاي روزه را هم بعداً بجا آوريد.

س 748: بعضي از پزشكان كه به مسائل شرعي ملتزم نيستند، بيماران را از روزه گرفتن به دليل ضرر داشتن منع مي‌كنند، آيا گفته اين پزشكان حجت است يا خير؟
ج: اگر پزشك امين نباشد و گفته او هم اطمينان آور نباشد و باعث خوف ضرر نشود، گفته او اعتباري ندارد و در غير اين صورت نبايد روزه بگيرد.
س 749: مادرم تقريباً سيزده سال بيمار بود و به همين دليل نمي‌توانست روزه بگيرد. من دقيقاً اطلاع دارم كه علت روزه نگرفتن او احتياج به مصرف دارو بوده است، اميدواريم ما را راهنمايي فرماييد كه آيا قضاي روزه‌ها بر او واجب است؟
ج: اگر ناتواني او از روزه گرفتن بر اثر بيماري بوده، قضا ندارد.
س 750: من بر اثر ضعف جسماني از ابتداي سن بلوغ تا دوازده سالگي روزه نگرفته‌ام، در حال حاضر چه تكليفي دارم؟
ج: واجب است روزه‌هايي را كه در ماه مبارك رمضان نگرفته‌ايد با اينكه به سنّ تكليف رسيده بوديد، قضا كنيد، و اگر افطار روزه ماه رمضان عمدي و اختياري و بدون عذر شرعي بوده، كفّاره هم بر شما واجب است.
س 751: چشم پزشك مرا از روزه گرفتن منع كرده و گفته است كه به علت ناراحتي چشم به هيچ وجه نبايد روزه بگيرم، ولي من به گفته او توجه نكرده و شروع به روزه گرفتن كردم كه باعث بروز مشكلاتي براي من در اثناي ماه رمضان شد. به‌طوري كه در بعضي از روزها هنگام عصر احساس ناراحتي مي‌كنم، لذا متحيّر و مردّد هستم بين اينكه روزه نگيرم و يا ناراحتي‌ام را تحمل كرده و روزه را تا غروب ادامه دهم. سؤال اين است كه آيا اصولاً روزه گرفتن بر من واجب است؟ و در روزهايي كه روزه مي‌گيرم و نمي‌دانم قدرت ادامه آن را تا غروب دارم يا نه، آيا روزه‌ام را ادامه دهم؟ و نيت من چگونه بايد باشد؟
ج: اگر از گفته پزشك متديّن و امين اطمينان حاصل كنيد كه روزه براي چشم شما ضرر دارد و يا خوف ضرر داشته باشيد، روزه گرفتن براي شما واجب نبوده و بلكه جايز هم نيست، و با خوف ضرر نيت روزه صحيح نيست و در صورت عدم خوف ضرر نيت روزه اشكال ندارد، ولي صحّت روزه متوقف بر اين است كه براي شما واقعاً ضرر نداشته باشد.
س 752: من از عينك طبي استفاده مي‌كنم و در حال حاضر چشمانم بسيار ضعيف است. هنگامي كه به پزشك مراجعه كردم به من گفت كه اگر براي تقويت چشمانم تلاش نكنم، ضعيف‌تر خواهند شد، بنا بر اين اگر

از روزه ماه رمضان معذور باشم، چه وظيفه‌اي دارم؟
ج: اگر روزه براي چشمان شما ضرر دارد، واجب نيست روزه بگيريد، بلكه واجب است افطار كنيد و اگر بيماري شما تا ماه رمضان آينده استمرار پيدا كرد، قضاي روزه بر شما واجب نيست، ولي واجب است كه عوض هر روز يك مدّ طعام به فقير بدهيد.
س 753: مادرم به بيماري شديدي مبتلاست و پدرم نيز از ضعف جسماني رنج مي‌برد و در عين حال هر دو روزه مي‌گيرند كه گاهي مشخص است كه روزه باعث تشديد بيماري آنها مي‌شود، تاكنون نتوانسته‌ام آنها را قانع كنم كه لااقل هنگام شدت بيماري روزه نگيرند. خواهشمنديم ما را در مورد حكم روزه آنها راهنمايي فرماييد.
ج: ملاك تأثير روزه در ايجاد بيماري يا تشديد آن و عدم قدرت بر روزه گرفتن تشخيص خود روزه دار نسبت به خودش است و اگر بداند روزه براي او ضرر دارد يا خوف ضرر داشته باشد و در عين حال بخواهد روزه بگيرد، روزه گرفتن براي وي حرام است.
س 754: در سال گذشته توسط پزشك متخصص موردعمل جراحي كليه قرار گرفتم. وي مرا از گرفتن روزه تا آخر عمر منع نمود، ولي در حال حاضر هيچ مشكل و دردي احساس نمي‌كنم و حتي به‌طور طبيعي غذا مي‌خورم وآب مي‌نوشم و هيچ‌يك از عوارض بيماري را هم حس نمي‌كنم، وظيفه من چيست؟
ج: اگر خود شما از ضرر روزه خوف نداريد و حجت شرعي هم بر آن نداريد، واجب است روزه ماه رمضان را بگيريد.
س 755: اگر پزشك شخصي را از روزه گرفتن منع كند آيا با توجه به اينكه بعضي از پزشكان اطلاعي از مسائل شرعي ندارند، عمل به گفته او واجب است؟
ج: اگر مكلّف از گفته پزشك يقين پيدا كند كه روزه براي او ضرر دارد و يا از گفته وي يا منشأ عقلايي ديگري براي او خوف از ضرر حاصل شود، روزه گرفتن براي او واجب نيست، بلكه جايز هم نيست.
س 756: در كليه‌هاي من سنگ جمع مي‌شود و تنها راه جلوگيري از جمع شدن سنگ در كليه، نوشيدن مستمر مايعات است و از آنجايي كه پزشكان معتقدند كه من نبايد روزه بگيرم، تكليف واجب من نسبت به روزه ماه مبارك رمضان چيست؟
ج: اگر جلوگيري از بيماري كليه مستلزم نوشيدن آب يا ساير مايعات در طول روز باشد، روزه گرفتن بر شما واجب نيست.
س 757: از آنجا كه مبتلايان به مرض قند مجبورند هر روز يك يا دو بار آمپول انسولين تزريق كنند و نبايد در وعده‌هاي غذايي آنها تأخير و فاصله بيفتد، زيرا باعث پائين آمدن ميزان قند خون و در نتيجه نوعي تشنج و

بيهوشي مي‌شود، لذا گاهي پزشكان به آنها توصيه مي‌كنند كه در روز چهار نوبت غذا بخورند، خواهشمنديم نظر شريف خود را درباره روزه اين افراد بيان فرماييد.
ج: اگر بدانند كه خودداري از خوردن و آشاميدن از طلوع فجر تا غروب، به آنان ضرر مي‌رساند يا خوف ضرر داشته باشند، روزه گرفتن بر آنها واجب نبوده و بلكه جايز نيست.

س 758: من در روز ماه رمضان به علّت اغواي شيطان تصميم گرفتم روزه‌ام را باطل كنم لكن قبل از اين كه عملي كه روزه را باطل مي‌كند انجام دهم، از تصميم خود منصرف شدم حكم روزه‌ام چيست؟ و اگر اين امر در روزه غير ماه رمضان پيش آيد چه حكمي دارد؟
ج: در روزه ماه رمضان اگر در اثناي روز از نيت روزه گرفتن بر گردد به‌طوري كه قصد ادامه روزه نداشته باشد، روزه‌اش باطل مي‌شود و قصد دوباره او براي ادامه روزه فايده ندارد، البته تا اذان مغرب بايد از كاري كه روزه را باطل مي‌كند خودداري كند. امّا اگر دچار ترديد شود به اين معني كه هنوز تصميم نگرفته است روزه را باطل كند، يا تصميم بگيرد كاري را كه موجب باطل شدن روزه است صورت دهد و هنوز آن را انجام نداده در اين دو صورت صحّت روزه او محل اشكال است و احتياط واجب آن است كه روزه را تمام كند و بعداً هم آن را قضا نمايد. هر روزه واجب معيّن ديگر ـ مانند نذر معيّن و امثال آن ـ نيز داراي همين حكم است.
س 759: آيا اگر از دهان شخص روزه دار خون بيايد، روزه‌اش باطل مي‌شود؟
ج: روزه به سبب آن باطل نمي‌شود، ولي واجب است كه از رسيدن خون به حلق جلوگيري كند.
س 760: حكم استعمال دخانيات مانند سيگار در حال روزه چيست؟
ج: احتياط واجب آن است كه روزه‌دار از دودهاي انواع دخانيات و نيز مواد مخدّري كه از راه بيني يا زير زبان جذب مي‌شود خودداري كند.
س 761: آيا ماده «ناس» كه از توتون و غير آن ساخته مي‌شود و براي چند دقيقه زير زبان گذاشته شده و سپس از دهان بيرون انداخته مي‌شود، مبطل روزه است يا خير؟
ج: اگر آب دهان مخلوط به ماده «ناس» را فرو ببرد، موجب بطلان روزه‌اش مي‌شود.
س 762: نوعي داروي طبي براي اشخاص مبتلا به تنگي نفس شديد وجود دارد كه عبارت است از يك قوطي كه در آن مايع فشرده شده وجود دارد و با فشار دادن آن داروي مايع بصورت پودر گاز از طريق دهان وارد ريه شخص بيمار شده و موجب تسكين حال وي مي‌گردد. گاهي بيمار مجبور مي‌شود در يك روز چندين بار از آن استفاده كند، آيا با وجود استفاده از اين دارو، روزه گرفتن جايز است؟ با توجه به اينكه بدون استفاده از آن روزه گرفتن غيرممكن و يا بسيار سخت خواهد بود.

ج: اگر ماده مذكور هواي فشرده همراه با دارويي هرچند به‌صورت گاز يا پودر باشد و وارد حلق شود، صحّت روزه محل اشكال است و در صورتي كه روزه گرفتن بدون استعمال آن، ممكن نيست يا مشقّت دارد، جايز است از آن استفاده كند، لكن احتياط آن است كه مبطل ديگري انجام ندهد و در صورت تمكّن (بدون استفاده از آن) روزه‌ها را قضا نمايد.
س 763: من در بيشتر روزها آب دهانم با خوني كه از لثه‌هايم مي‌آيد مخلوط مي‌شود و گاهي نمي‌دانم آب دهاني كه فرو مي‌برم همراه با خون است يا خير؟ روزه‌ام با اين حال چه حكمي دارد؟ اميدوارم مرا راهنمايي فرماييد.
ج: اگر خون لثه در آب دهان مستهلك شود، محكوم به طهارت است و بلعيدن آن اشكال ندارد و مبطل روزه نيست، و همچنين در صورت شك در همراه بودن آب دهان با خون، فرو بردن آن اشكال ندارد و به صحّت روزه ضرر نمي‌زند.
س 764: در يكي از روزهاي ماه رمضان روزه گرفتم ولي دندان‌هايم را مسواك نزدم، و بدون اينكه باقي‌مانده غذاهاي لابلاي دندانها را عمداً ببلعم، خودبخود بلعيده شده است. آيا قضاي روزه آن روز بر من واجب است؟
ج: اگر علم به وجود باقي‌مانده غذا در بين دندانهايتان و يا علم به رسيدن آن به حلق نداشته‌ايد و فرو رفتن آن هم عمدي و با التفات نبوده، قضاي روزه بر شما واجب نيست.
س 765: از لثه شخص روزه‌داري خون زيادي خارج مي‌شود، آيا روزه‌اش باطل مي‌شود؟ آيا براي او ريختن آب با ظرف بر سرش جايز است؟
ج: با خروج خون از لثه تا آن را فرو نبرده است، روزه باطل نمي‌شود. همچنين ريختن آب بر روي سر توسط ظرف و مانند آن به صحّت روزه ضرر نمي‌رساند.
س 766: داروهاي مخصوصي براي معالجه بعضي از بيماري‌هاي زنان وجود دارد (شيافهاي روغني) كه در داخل بدن گذاشته مي‌شود، آيا استفاده از آن موجب بطلان روزه مي‌شود؟
ج: استفاده از آن داروها به روزه ضرر نمي‌رساند.
س 767: نظر شريف جنابعالي درباره تزريق آمپول و ساير تزريقات نسبت به روزه‌داران در ماه مبارك رمضان، چيست؟
ج: احتياط واجب آن است كه روزه‌دار از آمپول‌هاي مقوّي يا مغذّي و هر آمپولي كه در رگ تزريق مي‌شود و نيز انواع سرم‌ها خودداري كند، لكن آمپول‌هاي دارويي كه در عضله تزريق مي‌شود و نيز آمپول‌هايي كه براي بي‌حسّ كردن به كار مي‌رود، مانعي ندارد. س 768: آيا خوردن قرص فشار خون در حال روزه جايز است يا خير؟
ج: اگر خوردن آن در ماه رمضان براي درمان فشار خون ضروري باشد،

اشكال ندارد، ولي با خوردن آن روزه باطل مي‌شود.
س 769: اگر من و بعضي از مردم بر اين عقيده باشيم كه بر استفاده از قرصها جهت مداوا عنوان خوردن و آشاميدن صدق نمي‌كند، آيا عمل به آن جايز است و به روزه‌ام ضرر نمي‌زند؟
ج: خوردن قرص روزه را باطل مي‌كند.
س 770: اگر شوهر با همسر خود در ماه رمضان جماع نمايد و زن نيز به آن راضي باشد چه حكمي دارد؟
ج: بر هر يك از آنان حكم افطار عمدي جاري است و علاوه بر قضا، كفّاره هم بر هر دو واجب است.
س 771: اگر مردي با همسرش در روز ماه رمضان شوخي و ملاعبه نمايد، آيا به روزه‌اش ضرر مي‌رساند؟
ج: اگر منجر به انزال مني نشود، به روزه خللي وارد نمي‌كند.

س 772: اگر فردي به سبب برخي از مشكلات تا اذان صبح بر جنابت باقي بماند آيا روزه گرفتن در آن روز براي او جايز است؟
ج: در غير ماه رمضان و قضاي آن اشكال ندارد، ولي نسبت به روزه ماه رمضان و قضاي آن، اگر معذور از غسل است، تيمم كردن بر او واجب است و اگر تيمم هم نكند، روزه‌اش صحيح نيست.
س 773: اگر شخصي در حال جنابت چند روز روزه بگيرد و نداند كه طهارت از جنابت شرط صحّت روزه است، آيا كفّاره روزه‌هايي كه در حال جنابت گرفته بر او واجب است يا اينكه قضاي آنها كافي است؟
ج: در فرض مرقوم قضا كفايت مي‌كند.
س 774: آيا جايز است شخص جنب بعد از طلوع آفتاب غسل جنابت نمايد و روزه قضا يا مستحب بگيرد؟
ج: اگر عمداً تا طلوع فجر بر جنابت باقي بماند، روزه ماه رمضان و قضاي آن از او صحيح نيست، ولي اقوي صحّت روزه‌هاي ديگر به‌خصوص روزه مستحبي است.
س 775: شخصي در ماه رمضان در جايي مهمان شد و شب را در آن منزل خوابيد و در نيمه‌هاي شب محتلم گرديد و چون مهمان بود و با خود لباسي نداشت، براي فرار از روزه، تصميم گرفت بعد از طلوع فجر مسافرت نمايد، لذا بعد از طلوع فجر بدون اينكه چيزي بخورد به قصد مسافرت، حركت نمود. سؤال اين است كه آيا قصد سفر توسط او موجب سقوط كفّاره هست يا خير؟
ج: اگر با حالت جنابت از خواب بيدار شود و علم به جنب بودن خود داشته باشد و قبل از فجر اقدام به غسل يا تيمم نكند، مجرد قصد سفر در شب و يا مسافرت در روز براي سقوط كفّاره از او كافي نيست.
س 776: كسي كه آب در اختيار ندارد و يا به دليل عذرهاي ديگر غير از تنگي وقت نمي‌تواند غسل جنابت بكند، آيا جايز است عمداً خود را در شبهاي ماه مبارك رمضان جنب كند؟
ج: اگر وظيفه او تيمم باشد و بعد از اينكه خود را جنب كرده، وقت كافي براي تيمم داشته باشد، اين كار براي وي جايز است.
س 777: شخصي در ماه مبارك رمضان قبل از اذان صبح بيدار شده و متوجه محتلم شدن خود نشده و دوباره خوابيده و در اثناي اذان صبح بيدار شده و علم به جنابت خود پيدا مي‌كند و يقين دارد كه احتلامش قبل از اذان صبح بوده است، روزه او چه حكمي دارد؟

ج: اگر پيش از اذان صبح متوجه احتلام خود نشده است، روزه‌اش صحيح است.
س 778: اگر مكلّف در شب ماه رمضان قبل از اذان صبح بيدار شود و ببيند كه محتلم شده است و دوباره پيش از اذان صبح به اميد اينكه براي غسل كردن بيدار مي‌شود بخوابد و تا بعد از طلوع آفتاب در خواب بماند و غسل خود را تا اذان ظهر به تأخير بيندازد و بعد از اذان ظهر غسل كرده و نماز ظهر و عصر بخواند، روزه آن روز او چه حكمي دارد؟
ج: در فرض سؤال كه خوابِ اول است روزه‌اش صحيح است ولي اگر دوباره خوابيد و تا صبح بيدار نشد بايد قضاي آن روز را بجا آورد.
س 779: اگر مكلّف در شب ماه رمضان قبل از فجر شك كند كه محتلم شده يا نه، ولي به شك خود اعتنا نكند و دوباره بخوابد و بعد از اذان صبح بيدار شود و متوجه گردد كه قبل از طلوع فجر محتلم شده است، چه حكمي دارد؟
ج: اگر بعد از بيداري اول اثري از احتلام در خود مشاهده نكند، بلكه فقط احتمال آن را بدهد و چيزي بر او كشف نشود و تا بعد از اذان بخوابد، روزه‌اش صحيح است، هرچند بعد از آن معلوم شود كه احتلام او مربوط به قبل از اذان صبح است.
س 780: اگر شخصي در ماه مبارك رمضان با آب نجس غسل كند و بعد از يك هفته متوجه شود كه آن آب نجس بوده است، نماز و روزه او در اين مدت چه حكمي دارد؟
ج: نمازش باطل و قضاي آن واجب است، ولي روزه‌هاي او محكوم به صحّت است.
س 781: شخصي مبتلا به بيماري بيرون آمدن مستمر قطرات بول به‌صورت موقت است، يعني بعد از بول كردن، به مدت يك ساعت يا بيشتر قطرات آن از او خارج مي‌گردد. با توجه به اينكه وي در بعضي از شبها جنب شده و گاهي يك ساعت قبل از اذان بيدار مي‌شود و احتمال مي‌دهد كه بعد از آن مني با قطرات بول خارج شود، نسبت به روزه‌اش چه تكليفي دارد؟ وظيفه او براي اينكه با طهارت داخل وقت شود، چيست؟
ج: اگر قبل از اذان صبح، غسل جنابت و يا تيمم بدل از آن انجام داده، روزه او صحيح است، هرچند بعد از آن بدون اختيار از او مني خارج شود.
س 782: اگر شخصي قبل از اذان صبح يا بعد از آن بخوابد و در خواب جنب شده و بعد از اذان بيدار شود، چه مدتي براي غسل كردن وقت دارد؟
ج: در فرض سؤال، جنابت به روزه آن روز او ضرر نمي‌زند، ولي واجب است كه براي نماز غسل كند و مي‌تواند غسل را تا وقت نماز به تأخير بيندازد.
س 783: اگر غسل جنابت براي روزه ماه رمضان يا روزه‌هاي ديگر

فراموش شود و در اثناء روز به ياد انسان بيفتد، چه حكمي دارد؟
ج: اگر در روزه ماه رمضان غسل جنابت را در شب تا طلوع فجر فراموش كند و با حالت جنابت صبح نمايد، روزه‌اش باطل است و احوط اين است كه قضاي روزه ماه رمضان هم در اين حكم به آن ملحق شود. ولي در ساير روزه‌ها، روزه بر اثر آن باطل نمي‌شود.
استمناء
س 784: حكم كسي كه با آميزش جنسي حرام يا استمناء يا خوردن و نوشيدن حرام روزه خود را در ماه رمضان باطل نموده چيست؟
ج: در فرض مرقوم بايد شصت روز روزه بگيرد و يا شصت مسكين را اطعام نمايد و احتياط مستحب آن است كه هر دو را انجام دهد.
س 785: اگر مكلّف علم داشته باشد به اينكه استمناء روزه را باطل مي‌كند، ولي عمداً آن را انجام دهد، آيا كفّاره جمع بر او واجب مي‌شود؟
ج: اگر عمداً استمناء كند و مني هم از او خارج شود، كفّاره جمع بر او واجب نمي‌شود لكن احتياط مستحب آن است كه كفّاره جمع بپردازد.
س 786: در ماه مبارك رمضان بدون وجود هيچ‌يك از آثار استمناء فقط بر اثر حالتي كه هنگام مكالمه تلفني با يك زن نامحرم در خود احساس كردم مايع مني از من خارج شد، با توجه به اينكه مكالمه با او به قصد لذت نبوده، خواهشمندم لطف نموده و به سؤالات من پاسخ فرماييد، آيا روزه‌ام باطل است يا خير؟ در صورت بطلان، آيا كفّاره هم بر من واجب است يا خير؟
ج: اگر خروج مني بر اثر صحبت با يك زن جزء عادت‌هاي قبلي شما نبوده و به‌طور غيرارادي از شما خارج شده است، موجب بطلان روزه نمي‌شود و چيزي هم بر اثر آن بر شما واجب نيست.
س 787: شخصي چندين سال عادت به استمناء در ماه رمضان و غير آن داشته است، نماز و روزه او چه حكمي دارد؟
ج: استمناء مطلقاً حرام است و اگر منجر به خروج مني شود، موجب غسل جنابت هم مي‌شود، و اگر اين عمل در حال روزه در روز ماه رمضان صورت بگيرد، در حكم افطار عمدي با حرام است، و اگر نماز و روزه را با حالت جنابت و بدون غسل و تيمم انجام دهد، نماز و روزه‌اش باطل و قضاي آنها واجب است.
س 788: آيا استمناء توسط همسر، حكم استمناء حرام را دارد؟
ج: اين كار، از موارد استمناء حرام نيست.
س 789: آيا جايز است شخص مجرد در صورتي كه پزشك مني او را براي آزمايش بخواهد و راه ديگري هم براي خارج كردن مني نداشته باشد، استمناء نمايد؟
ج: اگر معالجه متوقف بر آن باشد، اشكال ندارد.

س 790: بعضي از مراكز پزشكي براي انجام آزمايشهاي پزشكي بر روي مني از انسان مي‌خواهند كه استمناء كند تا معلوم شود كه وي قادر بر بچه‌دار شدن هست يا خير، آيا استمناء براي او جايز است.
ج: استمناء جايز نيست، هرچند براي تشخيص قدرت وي بر بچه‌دار شدن باشد، مگر آنكه ضرورتي ايجاب كند.
س 791: تخيّل به قصد برانگيختن شهوت در دو صورت زير چه حكمي دارد؟
الف: تخيّل همسر
ب: تخيّل زن اجنبي
ج: در فرض اول در صورتي كه حرامي مانند انزال بر آن مترتّب نشود، اشكالي ندارد و در فرض دوّم، احتياط در ترك آن است.
س 792: شخصي در ابتداي سن بلوغ روزه مي‌گرفته، ولي در اثناء روزه استمناء نموده و جنب شده و به همين صورت چند روز روزه گرفته است، در حالي كه جهل داشته به اينكه براي روزه گرفتن تطهير از جنابت واجب است. آيا قضاي روزه‌هاي آن روزها كافي است يا اينكه تكليف ديگري دارد؟
ج: در فرض سؤال، قضا و بنا بر احتياط واجب كفّاره بر او واجب است.
س 793: شخص روزه‌داري در ماه رمضان به صحنه شهوت انگيزي نگاه كرده و جنب شده است. آيا با اين كار روزه‌اش باطل مي‌شود؟
ج: اگر نگاه‌كردن او به قصد انزال بوده و يا مي‌دانسته كه اگر به آن منظره نگاه كند، جنب مي‌شود و يا عادت او بر اين بوده است و در عين حال عمداً نگاه كرده و جنب شده، حكم جنابت عمدي را دارد يعني هم قضاء بر عهده او مي‌باشد و هم كفّاره.
س 794: انسان روزه داري كه در يك روز بيش از يكبار كاري كه روزه را باطل مي‌كند انجام دهد وظيفه‌اش چيست؟
ج: فقط يك كفّاره بر او واجب مي‌شود، بلي اگر اين كار آميزش جنسي يا استمناء باشد احتياط واجب آن است كه بعدد دفعات آميزش جنسي يا استمناء كفّاره بدهد.

س 795: آيا تبعيت از اهل سنت در وقت افطار روزه در مراسم عمومي و مجالس رسمي و غير آن، جايز است؟ اگر مكلّف تشخيص دهد كه اين متابعت از موارد تقيه نيست و دليلي براي التزام به آن وجود ندارد، وظيفه‌اش چيست؟

ج: تبعيت از ديگران در افطار روزه بدون احراز دخول وقت افطار، جايز نيست، و اگر از موارد تقيه باشد افطار جايز است، ولي روزه آن روز قضا دارد، و جايز نيست به‌طور اختياري افطار نمايد مگر بعد از آنكه داخل شدن شب و پايان يافتن روز را با يقين حسي و يا با حجت شرعي احراز نمايد.

س 796: اگر روزه‌دار باشم و مادرم مرا وادار به خوردن غذا يا نوشيدن كند، آيا روزه‌ام باطل مي‌شود؟

ج: خوردن و آشاميدن روزه را باطل مي‌كند، هرچند بر اثر درخواست و اصرار شخص ديگري باشد.

س 797: اگر چيزي به زور وارد دهان روزه دار شود و يا سر او به همان صورت داخل آب گردد، آيا روزه‌اش باطل مي‌شود؟ اگر وادار به باطل كردن روزه‌اش شود، مثلاً به او بگويند كه اگر روزه‌ات را نخوري، ضرري به خودت يا مالت وارد مي‌سازيم، او هم براي دفع اين ضرر غذا بخورد، آيا روزه‌اش صحيح است؟

ج: روزه شخص روزه دار با داخل شدن چيزي در حلقش بدون اختيار و يا با فرو بردن سرش به همان صورت به زير آب باطل نمي‌شود، ولي اگر خودش بر اثر اكراه ديگري مرتكب مفطري شود، روزه‌اش باطل خواهد شد.

س 798: اگر روزه دار جاهل باشد به اينكه تا به حد ترخص نرسيده، نبايد قبل از زوال افطار كند، و قبل از حد ترخص به اين اعتبار كه مسافر است، افطار نمايد، روزه اين شخص چه حكمي دارد؟ آيا قضا بر او واجب است يا حكم ديگري دارد؟

ج: در فرض مرقوم، روزه‌اش باطل است و بايد آن را قضا كند لكن اگر از حكم مسأله، غافل بوده كفّاره ندارد.

س 799: هنگامي كه مبتلا به بيماري زكام بودم، مقداري از اخلاط سر و سينه در دهانم جمع شده بود كه به جاي بيرون انداختن، آن را فرو بردم، آيا روزه‌ام صحيح است يا خير؟ در بعضي از روزهاي ماه مبارك رمضان در منزل يكي از اقوام بودم كه بر اثر زكام و خجالت و حيا مجبور شدم با

خاك، تيمم بدل از غسل واجب بكنم و تا نزديك ظهر غسل نكردم. اين كار براي چند روز تكرار شد، آيا روزه‌ام در آن روزها صحيح است يا خير؟
ج: فرو بردن اخلاط سر و سينه ضرري به روزه نمي‌رساند، ولي اگر به فضاي دهان رسيده باشد بنا بر احتياط واجب بايد از فرو بردن آن خودداري نمايد، و اما ترك غسل جنابت قبل از طلوع فجرِ روزي كه مي‌خواهيد روزه بگيريد و انجام تيمم بدل از غسل به جاي آن، اگر به خاطر عذر شرعي باشد و يا تيمم در آخر وقت و به خاطر تنگي آن باشد، موجب بطلان روزه نيست و روزه شما با تيمم صحيح است. در غير اين صورت، روزه شما در آن روزها باطل است.
س 800: من در معدن آهن كار مي‌كنم كه طبيعت آن اقتضا مي‌كند هر روز داخل معدن شده و در آن كار كنم و هنگام استفاده از ابزار كار غبار وارد دهانم مي‌شود، بقيه ماههاي سال هم به همين صورت بر من مي‌گذرد، تكليف من چيست؟ آيا روزه من در اين حالت صحيح است؟
ج: فرو بردن غبار غليظ هنگام روزه بنا بر احتياط واجب موجب باطل شدن آن است و بايد از آن پرهيز نمود، ولي مجرد داخل شدن غبار در دهان و بيني بدون اينكه به حلق برسد، روزه را باطل نمي‌كند.

س 801: آيا دادن پول يك مدّ طعام به فقير تا با آن غذايي براي خودش بخرد، كافي است؟
ج: اگر اطمينان داشته باشد كه فقير به وكالت از او طعام خريده و سپس آن را به عنوان كفّاره قبول مي‌كند، اشكال ندارد.
س 802: اگر شخصي وكيل در غذا دادن به عده‌اي از مساكين شود، آيا مي‌تواند اُجرت كار و پختن غذا را از اموالي كه به عنوان كفّاره به او داده شده است، بردارد؟
ج: مطالبه اجرت كار و پخت غذا براي وي جايز است، ولي نمي‌تواند آن را بابت كفّاره حساب نمايد و يا از اموالي كه بايد به عنوان كفّاره به فقرا داده شود، بردارد.
س 803: زني به علت بارداري و نزديكي وقت زايمان، نمي‌تواند روزه بگيرد و مي‌داند كه بايد آنها را بعد از زايمان و قبل از ماه رمضان آينده قضا نمايد، اگر به‌طور عمدي يا غيرعمدي تا چند سال روزه نگيرد، آيا فقط كفّاره همان سال بر او واجب است يا آنكه كفّاره تمام سالهايي كه روزه را به تأخير انداخته، واجب است؟
ج: فديه تأخير قضاي روزه ماه رمضان هرچند به مدت چند سال هم به تأخير افتاده باشد، يكبار واجب است و آن عبارت است از يك مدّ طعام براي هر روزي، و فديه هم زماني واجب مي‌شود كه تأخير قضاي روزه ماه رمضان تا ماه رمضان ديگر بر اثر سهل‌انگاري و بدون عذر شرعي باشد، ولي اگر به خاطر عذري باشد كه شرعاً مانع صحّت روزه است، فديه‌اي ندارد.
س 804: زني به علت بيماري از روزه گرفتن معذور است و قادر بر قضا كردن آنها تا ماه رمضان سال آينده هم نيست، در اين صورت آيا كفّاره بر او واجب است يا بر شوهرش؟
ج: اگر افطار روزه ماه رمضان از جهت بيماري و تأخير قضاي آن هم از جهت ادامه بيماري بوده است، براي هر روز يك مدّ طعام به عنوان فديه بر خود زن واجب است و چيزي بر عهده شوهرش نيست.
س 805: شخصي ده روز روزه بر عهده دارد و در روز بيستم شعبان شروع به روزه گرفتن مي‌كند، آيا در اين صورت مي‌تواند عمداً روزه خود را قبل يا بعد از زوال، افطار كند؟ در صورتي كه قبل يا بعد از زوال افطار نمايد، چه مقدار كفّاره دارد؟ ج: در فرض مذكور افطار عمدي براي او جايز نيست و اگر عمداً افطار كند، در صورتي كه قبل از زوال باشد،

كفّاره‌اي بر او واجب نيست و اگر بعد از زوال باشد، كفّاره بر او واجب است كه عبارت است از غذا دادن به ده مسكين، و در صورت عدم تمكن، واجب است سه روز روزه بگيرد. س 806: زني در دو سال متوالي در ماه مبارك رمضان حامله بوده و قدرت روزه گرفتن در آن ايام را نداشته است، ولي در حال حاضر توانايي روزه گرفتن را دارد، حكم او چيست؟ آيا كفّاره جمع بر او و اجب است يا فقط قضاي آن را بايد به جا آورد؟ تأخير او در قضاي روزه چه حكمي دارد؟
ج: اگر بر اثر عذر شرعي روزه ماه رمضان را نگرفته، فقط قضا بر او واجب است، و اگر عذر او در خوردن روزه خوف از ضرر روزه بر جنين يا كودكش بوده، بايد علاوه بر قضا، براي هر روز يك مد طعام به عنوان فديه بپردازد، و اگر قضا را بعد از ماه رمضان تا ماه رمضان سال بعد، بدون عذر شرعي به تأخير انداخته، فديه ديگري هم بر او واجب است يعني بايد براي هر روز يك مد طعام به فقير بدهد.
س 807: آيا رعايت ترتيب بين قضا و كفّاره، در كفّاره روزه واجب است يا خير؟
ج: واجب نيست.

س 808: هجده روز روزه به علت مسافرت در ماه رمضان براي انجام مأموريت ديني بر عهده‌ام مي‌باشد، وظيفه من چيست؟ آيا قضاي آنها بر من واجب است؟

ج: قضاي روزه‌هاي ماه رمضان كه بر اثر مسافرت از شما فوت شده، واجب است.

س 809: اگر كسي براي گرفتن روزه قضاي ماه رمضان اجير شود و بعد از زوال افطار كند، آيا كفّاره بر او واجب است يا خير؟

ج: كفّاره بر او واجب نيست.

س 810: كساني كه در ماه رمضان براي انجام وظيفه ديني در مسافرت هستند و به همين دليل نمي‌توانند روزه بگيرند، اگر در حال حاضر بعد از چند سال تأخير، بخواهند روزه بگيرند، آيا پرداخت كفّاره بر آنها واجب است؟

ج: اگر قضاي روزه ماه رمضان را به علت استمرار عذري كه مانع روزه گرفتن است، تا ماه رمضان سال آينده به تأخير انداخته باشند، قضاي روزه‌هايي كه از آنان فوت شده كافي است، و واجب نيست براي هر روزي يك مدّ طعام فديه بدهند، هرچند احتياط در جمع بين قضا و فديه است. ولي اگر تأخير در قضاي روزه به خاطر سهل‌انگاري و بدون عذر باشد، جمع بين قضا و فديه بر آنها واجب است.

س 811: شخصي به مدت ده سال بر اثر جهل نماز نخوانده و روزه نگرفته است، فعلاً توبه نموده و به سوي خدا بازگشته و تصميم بر جبران آنها گرفته است، ولي توانايي قضاي همه روزه‌هاي فوت شده را ندارد و مالي هم ندارد كه با آن كفّاره‌هايش را بپردازد، آيا صحيح است كه فقط به استغفار اكتفا كند؟

ج: قضاي روزه‌هاي فوت شده در هيچ صورتي ساقط نمي‌شود، ولي نسبت به كفّاره افطاره عمدي روزه ماه رمضان، چنانچه قدرت بر روزه دو ماه و يا اطعام شصت مسكين براي هر روز نداشته باشد، بايد به هر تعداد فقير كه قادر است غذا بدهد و احتياط آن است كه استغفار نيز بكند و اگر به هيچ وجه قادر به دادن غذا به فقرا نيست فقط كافي است كه استغفار كند يعني با دل و زبان خود بگويد: «استغفرالله (از خداوند بخشايش مي‌طلبم)».

س 812: من به علّت عدم قدرت مالي و بدني نتوانستم براي انجام كفّاره‌هايي كه بر من واجب شده بود روزه بگيرم و يا به مساكين اطعام

نمايم و در نتيجه، استغفار نمودم لكن به لطف الهي اكنون توان روزه گرفتن يا اطعام نمودن دارم، وظيفه‌ام چيست؟
ج: در فرض مرقوم، انجام كفّاره لازم نيست گر چه احتياط مستحب آن است كه انجام داده شود.
س 813: اگر شخصي بر اثر جهل به وجوب قضاي روزه تا قبل از ماه رمضان سال آينده قضاي روزه‌هايش را به تأخير اندازد، چه حكمي دارد؟
ج: فديه تأخير قضاي روزه تا ماه رمضان سال بعد، بر اثر جهل به وجوب آن ساقط نمي‌شود.
س 814: فردي كه به مدت صدو بيست روز روزه نگرفته، چه وظيفه‌اي دارد؟ آيا بايد براي هر روز شصت روز روزه بگيرد؟ و آيا كفّاره بر او واجب است؟
ج: قضاي آنچه از ماه رمضان از او فوت شده، بر او واجب است، و اگر افطار عمدي و بدون عذر شرعي بوده، علاوه بر قضا، كفّاره هر روز هم واجب است كه عبارت است از شصت روز روزه يا اطعام شصت فقير و يا دادن شصت مد طعام به شصت مسكين كه سهم هر كدام يك مدّ است.
س 815: تقريباً يك ماه روزه گرفته‌ام به اين نيت كه اگر روزه‌اي بر عهده‌ام باشد قضاي آن محسوب شود و اگر روزه‌اي بر عهده‌ام نيست به قصد قربت مطلق باشد، آيا اين يك ماه روزه به حساب روزه‌هاي قضايي كه بر ذمّه دارم، محسوب مي‌شود؟
ج: اگر به نيت آنچه كه در زمان روزه گرفتن شرعاً مأمور به آن بوده‌ايد، اعم از روزه قضاء يا مستحبي، روزه گرفته‌ايد و روزه قضا هم برعهده شما باشد، به عنوان روزه قضاء محسوب مي‌شود.
س 816: كسي كه نمي‌داند چه مقدار روزه قضا دارد و با فرض داشتن روزه قضا روزه مستحبي بگيرد، اگر معتقد باشد كه روزه قضا ندارد، آيا به عنوان روزه قضا محسوب مي‌شود؟
ج: روزه‌هايي را كه به نيت استحباب گرفته به جاي روزه قضايي كه بر عهده‌اش هست، محسوب نمي‌شود.
س 817: نظر شريف جنابعالي درباره شخصي كه بر اثر جهل به مسأله، عمداً روزه‌اش را افطار كرده، چيست؟ آيا فقط قضا بر او واجب است يا اينكه كفّاره هم بايد بدهد؟
ج: اگر به سبب بي‌اطلاعي از حكم شرعي، كاري را انجام دهد كه روزه را باطل مي‌كند ـ مثل اينكه نمي‌دانست خوردن دارو نيز مانند ساير خوردنيها روزه را باطل مي‌كند و در روز ماه رمضان دارو خورد ـ روزه‌اش باطل است و بايد آن را قضا كند ولي كفّاره بر او واجب نيست.
س 818: كسي كه در اوائل سن تكليف بر اثر ضعف و عدم توانايي، نتوانسته روزه بگيرد، آيا فقط قضا بر او واجب است يا قضا و كفّاره با هم

بر او واجب است؟
ج: اگر گرفتن روزه براي او حرجي نبوده و عمداً افطار كرده، علاوه بر قضا، كفّاره نيز بر او واجب است و اگر خوف داشته باشد كه اگر روزه بگيرد مريض شود، فقط قضاي روزه‌ها بر عهده او مي‌باشد.
س 819: كسي كه تعداد روزهايي كه روزه نگرفته و مقدار نمازهايي را كه نخوانده نمي‌داند، وظيفه‌اش چيست؟ كسي هم كه نمي‌داند روزه‌اش را بر اثر عذر شرعي افطار كرده و يا عمداً آن را خورده است، چه حكمي دارد؟
ج: جايز است كه به قضاي آن مقدار از نماز و روزه‌هايش كه يقين به فوت آنها دارد، اكتفا نمايد، و در صورت شك در افطار عمدي كفّاره واجب نيست.
س 820: اگر شخصي كه در ماه رمضان روزه دار است، در يكي از روزها براي خوردن سحري بيدار نشود و لذا نتواند روزه را تا غروب ادامه دهد و در وسط روز حادثه‌اي براي او اتفاق بيفتد و روزه را افطار كند، آيا يك كفّاره بر او واجب است يا كفّاره جمع؟
ج: اگر روزه را تا حدي ادامه دهد كه روزه بر اثر تشنگي و گرسنگي براي او حرجي شود و در نتيجه آن را افطار نمايد، فقط قضا بر او واجب است و كفّاره‌اي ندارد.
س 821: اگر شك كنم در اينكه اقدام به گرفتن قضاي روزه‌هايي را كه بر عهده‌ام بوده، كرده‌ام يا خير تكليف من چيست؟
ج: اگر يقين به اشتغال قبلي ذمّه خود داريد، واجب است به مقداري كه موجب يقين به انجام تكليف مي‌شود، روزه قضاء بگيريد.
س 822: كسي كه هنگام بلوغ فقط يازده روز از ماه رمضان را روزه گرفته و يك روز را هم در موقع ظهر افطار كرده و در مجموع هجده روز روزه نگرفته است، و در مورد آن هجده روز نمي‌دانسته كه با ترك عمدي روزه كفّاره بر او واجب است، چه حكمي دارد؟
ج: اگر روزه ماه رمضان را از روي عمد و بدون عذر شرعي افطار كرده، بايد علاوه بر قضا، كفّاره هم بدهد اعم از اينكه هنگام خوردن روزه عالم به وجوب كفّاره و يا جاهل به آن باشد.
س 823: اگر پزشك به بيماري بگويد كه روزه براي شما ضرر داد و او هم روزه نگيرد، ولي بعد از چند سال بفهمد كه روزه براي وي ضرر نداشته و پزشك در تشخيص خود اشتباه كرده است، آيا قضا و كفّاره بر او واجب است؟
ج: اگر از گفته پزشك متخصص و امين و يا از منشأ عقلايي ديگر، خوف از ضرر پيدا كند و روزه نگيرد، فقط قضا بر او واجب است.

س 824: اگر زني در حال روزه نذري معيّن حيض شود، چه حكمي دارد؟
ج: روزه با عارض شدن حيض باطل مي‌شود و قضاي آن بعد از طهارت واجب است.
س 825: شخصي از اول ماه رمضان تا بيست و هفتم ماه را در وطن خود (بندر ديّر) روزه گرفته و در صبح روز بيست و هشتم به دبي مسافرت كرده و در روز بيست و نهم به آنجا رسيده و متوجه شده كه در آنجا عيد اعلام شده است، او اكنون به وطن خود برگشته، آيا قضاي روزه‌هايي كه از وي فوت شده، واجب است؟ اگر يك روز قضا نمايد، ماه رمضان نسبت به او بيست و هشت روز مي‌شود و اگر بخواهد دو روز قضا كند، روز بيست و نهم در جايي بوده كه در آنجا عيد اعلام شده بود، اين شخص چه حكمي دارد؟
ج: اگر اعلان عيد در روز بيست و نهم در آن مكان، به نحو شرعي و صحيح باشد، قضاي آن روز بر او واجب نيست، ولي با فرض اينكه افق دو محل يكي بوده اين امر كشف مي‌كند كه يك روز روزه در اول ماه از او فوت شده، لذا واجب است قضاي روزه‌اي را كه يقين به فوت آن دارد، بجا آورد.
س 826: اگر روزه‌داري هنگام غروب در سرزميني افطار كرده باشد و سپس به جايي مسافرت كند كه خورشيد در آن هنوز غروب نكرده است، روزه آن روز او چه حكمي دارد؟ آيا تناول مفطرات براي او در آنجا قبل از غروب خورشيد جايز است؟
ج: روزه او صحيح است و تناول مفطرات در آن مكان قبل از غروب خورشيد با فرض اينكه در وقت غروب در سرزمين خود افطار كرده، براي او جايز است.
س 827: شهيدي به يكي از دوستانش وصيت نموده كه احتياطاً از طرف وي چند روز روزه قضا بگيرد، ولي ورثه شهيد به اين مسائل پايبند نيستند و طرح وصيت او هم براي آنها ممكن نيست و روزه گرفتن هم براي دوست آن شهيد مشقت دارد، آيا راه حل ديگري وجود دارد؟
ج: اگر آن شهيد به دوست خود وصيت كرده كه خودش شخصاً براي او روزه بگيرد، ورثه او در اين مورد تكليفي ندارند، و اگر براي آن فرد روزه گرفتن به نيابت از شهيد مشقت دارد، تكليف از او ساقط است.
س 828: من فردي كثير الشك هستم و يا به تعبير دقيق‌تر زياد وسوسه مي‌شوم، و در مسائل ديني به‌خصوص فروع دين زياد شك مي‌كنم، يكي از موارد آن اين است كه در ماه رمضان گذشته شك كردم كه آيا غبار غليظي

که وارد دهان من شده آن را فرو برده‌ام يا خير؟ و يا آبي را كه داخل دهانم كردم، خارج كرده و بيرون ريختم يا نه؟ در نتيجه آيا روزه من صحيح است يا خير؟
ج: روزه شما در فرض سؤال محكوم به صحّت است و اين شكها اعتباري ندارند.
س 829: آيا حديث شريف كساء را كه از حضرت فاطمه زهرا(سلام‌اللّه‌عليها) نقل شده، حديث معتبري مي‌دانيد؟ آيا نسبت‌دادن آن در حالت روزه به حضرت زهراي مرضيه(سلام‌اللّه‌عليها) جايز است؟
ج: اگر نسبت دادن آن به‌صورت حكايت و نقل از كتابهايي باشد كه آن را نقل كرده‌اند، اشكال ندارد.
س 830: از بعضي از علما و غير آنان شنيده‌ايم كه اگر انسان هنگام روزه مستحبي به خوردن غذا دعوت شود، مي‌تواند آن را قبول كرده و مقداري از غذا ميل كند و با اين كار روزه‌اش باطل نمي‌شود، بلكه ثواب هم دارد اميدواريم نظر شريف خود را در اين‌باره بيان فرماييد.
ج: قبول دعوت مؤمن در حال روزه مستحبي، شرعاً امري پسنديده است و خوردن غذا به دعوت برادر مؤمن هرچند روزه را باطل مي‌كند، ولي او را از اجر و ثواب روزه محروم نمي‌سازد.
س 831: دعاهايي مخصوص ماه رمضان به‌صورت دعاي روز اول و روز دوم تا آخر ماه وارد شده است، قرائت آنها در صورت شك در صحّت شان چه حكمي دارد؟
ج: به هر حال اگر قرائت آنها به قصد رجاء ورود و مطلوبيت باشد، اشكال ندارد.
س 832: شخصي قصد داشت روزه بگيرد، ولي براي خوردن سحري بيدار نشد، لذا نتوانست روزه بگيرد. آيا گناه روزه نگرفتن او به عهده خود وي است يا كسي كه او را بيدار نكرده است؟ اگر فردي بدون سحري روزه بگيرد، آيا روزه‌اش صحيح است؟
ج: در اين مورد چيزي بر عهده ديگران نيست، و روزه بدون خوردن سحري هم صحيح است.
س 833: روزه روز سوم ايام اعتكاف در مسجدالحرام، چه حكمي دارد؟
ج: اگر مسافر باشد و قصد اقامت ده روز در مكه مكرّمه نمايد و يا نذر كرده باشد كه در سفر روزه بگيرد، بر او واجب است بعد از اينكه دو روز روزه گرفت، اعتكاف خود را با روزه روز سوم كامل كند. ولي اگر قصد اقامت و يا نذر روزه در سفر نكرده باشد، روزه او در سفر صحيح نيست و با عدم صحّت روزه، اعتكاف هم صحيح نيست.
رؤيت هلال
س 834: همانطور كه مي‌دانيد، وضعيت هلال در آخر يا اول ماه به يكي از

حالت‌هاي زير است:
1. غروب هلال قبل از غروب خورشيد باشد.
2. غروب هلال مقارن با غروب خورشيد باشد.
3. غروب هلال بعد از غروب خورشيد باشد.
لطفاً بيان فرماييد كدام يك از حالات سه گانه فوق را مي‌توان براي تعيين اول ماه به حساب آورد؟
ج: در هر سه فرض، رؤيت هلال براي اثبات حلول ماه قمري جديد از شبي كه پس از رؤيت است كفايت مي‌كند.
س 835: آيا رؤيت تصوير هلال ماه با استفاده از دوربين CCD و انعكاس نور و بازخواني اطلاعات ضبط شده توسط رايانه، براي اثبات اول ماه كفايت مي‌كند؟
ج: رؤيت با وسيله، فرقي با رؤيت به طريق عادي ندارد و معتبر است. ملاك آن است كه عنوان رؤيت محفوظ باشد. پس رؤيت با چشم و با عينك و با تلسكوپ محكوم به حكم واحدند. اما در مورد انعكاس به رايانه كه درآن صدق عنوان رؤيت معلوم نيست محل اشكال است.
س 836: اگر هلال ماه شوال در يك شهر ديده نشود، ولي تلويزيون و راديو از حلول آن خبر دهند، آيا كافي است يا تحقيق بيشتري واجب است؟
ج: اگر مفيد اطمينان به ثبوت هلال گردد يا صدور حكم به هلال از طرف ولي فقيه باشد، كافي است و نيازي به تحقيق نيست.
س 837: اگر تعيين اول ماه رمضان و عيد سعيد فطر به علت عدم امكان رؤيت هلال اول ماه به سبب وجود ابر در آسمان يا اسباب ديگر، ممكن نباشد و سي روز ماه شعبان يا ماه رمضان كامل نشده باشد، آيا براي ما كه در ژاپن زندگي مي‌كنيم، جايز است كه به افق ايران عمل كرده و يا به تقويم اعتماد كنيم؟ وظيفه ما چيست؟
ج: اگر اول ماه از طريق رؤيت هلال حتي در افق شهرهاي مجاوري كه اتحاد افق دارند، و يا از طريق شهادت دو فرد عادل و يا از طريق حكم حاكم ثابت نشود، بايد احتياط كرد تا اول ماه ثابت شود.
س 838: آيا اتحاد افق در رؤيت هلال شرط است يا خير؟
ج: بلي شرط است.
س 839: مقصود از اتحاد افق چيست؟
ج: منظور از آن، شهرهايي است كه از جهت احتمال رؤيت و عدم احتمال رؤيت هلال يكسان باشند. س 840: اگر روز بيست و نهم ماه در تهران و خراسان عيد باشد، آيا براي افرادي هم كه در شهري مانند بوشهر مقيم هستند، جايز است افطار كنند؟ با توجه به اينكه افق تهران و خراسان با افق بوشهر يكي نيست.
ج: به‌طور كلّي اگر اختلاف بين افق دو شهر به مقداري باشد كه با فرض

رؤيت هلال در يكي، هلال در ديگري قابل رؤيت نباشد، رؤيت آن در شهرهاي غربي براي مردم شهرهاي شرقي كه احتمال رؤيت در آن به‌طور قطع و يقين منتفي باشد، كفايت نمي‌كند.
س 841: اگر بين علماي يك شهر راجع به ثبوت هلال يا عدم آن اختلاف رخ دهد و عدالت آنها هم نزد مكلّف ثابت بوده و به دقت همه آنها در استدلال خود مطمئن باشد، وظيفه واجب مكلّف چيست؟
ج: اگر اختلاف دو بيّنه به‌صورت نفي و اثبات باشد، يعني يكي مدعي ثبوت هلال و ديگري مدعي عدم ثبوت آن باشد، اين اختلاف موجب تعارض دو بينه و تساقط هر دو است، و وظيفه مكلّف اين است كه هر دو نظر را كنار گذاشته و درباره افطار كردن يا روزه گرفتن به آنچه كه مقتضاي اصل است، عمل نمايد. ولي اگر بين ثبوت هلال و عدم علم به ثبوت آن اختلاف داشته باشند، به اين صورت كه بعضي از آنها مدعي رؤيت هلال باشند و بعضي ديگر مدعي عدم مشاهده آن، قول كساني كه مدعي رؤيت هلال هستند، در صورت عادل بودن، حجت شرعي براي مكلّف است و بايد از آن متابعت كند، و همچنين اگر حاكم شرعي حكم به ثبوت هلال نمايد، حكم وي حجت شرعي براي همه مكلفين است و بايد از آن پيروي كنند.
س 842: اگر شخصي هلال ماه را ببيند و بداند كه رؤيت هلال براي حاكم شرع شهر او به هر علتي ممكن نيست، آيا او مكلّف است كه رؤيت هلال را به حاكم اطلاع دهد؟
ج: اعلام بر او واجب نيست مگر آنكه ترك آن مفسده داشته باشد.
س 843: همانگونه كه مي‌دانيد اكثر فقهاي بزرگوار پنج راه براي ثبوت اول ماه شوال در رساله‌هاي عمليه خود بيان كرده‌اند كه ثبوت نزد حاكم شرع در ضمن آنها نيست، بنا بر اين چگونه بيشتر مؤمنين به مجرد ثبوت اول ماه شوال نزد مراجع، روزه خود را افطار مي‌كنند؟ شخصي كه از اين راه اطمينان به ثبوت هلال پيدا نمي‌كند، چه تكليفي دارد؟
ج: تا حاكم حكم به رؤيت هلال نكرده، مجرد ثبوت هلال نزد او، براي تبعيّت ديگران از وي كافي نيست، مگر آنكه اطمينان به ثبوت هلال حاصل نمايند.
س 844: اگر ولي امر مسلمين حكم نمايد كه فردا عيد است و راديو و تلويزيون اعلام كنند كه هلال در چند شهر ديده شده است، آيا عيد براي تمامي نواحي كشور ثابت مي‌شود يا فقط براي شهرهايي كه ماه در آنها ديده شده و شهرهاي هم افق با آنها، ثابت مي‌گردد؟
ج: اگر حكم حاكم شامل همه كشور باشد، حكم او شرعاً براي همه شهرها معتبر است.
س 845: آيا كوچكي هلال و باريك بودن و اتصاف آن به خصوصيات هلال شب اول، دليل بر اين محسوب مي‌شود كه شب قبل شب اول ماه نبوده، بلكه شب سي‌ام ماه قبلي بوده است؟ اگر عيد براي شخصي ثابت شود و

از اين راه يقين پيدا كند كه روز قبل عيد نبوده، آيا قضاي روزه روز سي‌ام ماه رمضان را بايد به جا آورد؟

ج: مجرد كوچكي و پائين بودن هلال يا بزرگي و بالا بودن و يا پهن يا باريك بودن آن دليل شرعي شب اول يا دوم بودن نيست، ولي اگر مكلّف از آن علم به چيزي پيدا كند بايد به مقتضاي علم خود در اين زمينه عمل نمايد.

س 846: آيا استناد به شبي كه در آن ماه به‌صورت قرص كامل است (شب چهاردهم) و اعتبار آن به عنوان دليل براي محاسبه اول ماه جايز است تا از اين راه وضعيت يوم الشك معلوم شود كه مثلاً روز سي ام ماه رمضان است و احكام روز ماه رمضان بر آن مترتب شود، مثلاً بر كسي كه اين روز را بر اساس بيّنه روزه نگرفته، حكم به وجوب قضاي روزه شود و كسي هم كه به دليل استصحاب بقاي ماه رمضان روزه گرفته، بريء الذمّه باشد؟

ج: امر مذكور حجت شرعي بر آنچه ذكر شد، نيست، ولي اگر مفيد علم به چيزي براي مكلّف باشد، واجب است كه طبق آن عمل نمايد.

س 847: آيا استهلال در اول هر ماه واجب كفايي است يا احتياط واجب؟

ج: استهلال في‌نفسه واجب شرعي نيست.

س 848: آيا اول ماه مبارك رمضان و آخر آن با رؤيت هلال ثابت مي‌شود يا با تقويم، هرچند ماه شعبان سي روز نباشد؟

ج: اول يا آخر ماه رمضان با رؤيت شخص مكلّف يا با شهادت دو فرد عادل يا با شهرتي كه مفيد علم است يا با گذشت سي روز و يا به وسيله حكم حاكم ثابت مي‌شود.

س 849: اگر تبعيت از اعلام رؤيت هلال توسط يك دولت جايز شد، و آن اعلام معياري علمي براي ثبوت هلال سرزمين‌هاي ديگر را تشكيل دهد، آيا اسلامي بودن آن حكومت شرط است، يا اينكه عمل به آن حتي اگر حكومت ظالم و فاجر هم باشد، ممكن است؟

ج: ملاك در اين مورد، حصول اطمينان به رؤيت در منطقه‌اي است كه نسبت به مكلّف كافي محسوب مي‌شود.

س 850: خواهشمند است نظر مبارك خود را در خصوص اعتكاف در مساجد (جامع و غير جامع) غير از مساجد اربعه بيان فرماييد.

ج: رجائاً اشكال ندارد.

س 851: آيا هبه و هديه عيد (عيدي) خمس دارد؟
ج: هبه و هديه خمس ندارد، هرچند احوط اين است كه اگر از مخارج سال زياد بيايد، خمس آن پرداخت شود.
س 852: آيا به جايزه‌هايي كه توسط بانكها و صندوق‌هاي قرض‌الحسنه به افراد پرداخت مي‌شود، خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: خمس در جايزه‌ها و هديه‌ها واجب نيست.
س 853: آيا مبالغي كه بنياد شهيد به خانواده‌هاي شهدا مي‌پردازد، به مازاد از مخارج سال آن، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: چيزي كه بنياد شهيد به خانواده‌هاي عزيز شهدا هديه مي‌كند، خمس ندارد.
س 854: آيا نفقه‌اي كه شخصي از طرف پدر يا برادر يا يكي از اقوام دريافت مي‌كند، هديه محسوب مي‌شود يا خير؟ در صورتي كه نفقه دهنده خمس اموال خود را نپردازد، آيا بر نفقه گيرنده پرداخت خمس آنچه كه از او مي‌گيرد، واجب است؟
ج: تحقق عنوان هبه و هديه تابع قصدِ دهنده است و تا نفقه گيرنده يقين نداشته باشد كه مالي كه به او داده مي‌شود، متعلّق خمس است، پرداخت خمس آن واجب نيست.
س 855: به دخترم يك واحد مسكوني به عنوان جهيزيه عروسيش داده‌ام، آيا اين واحد مسكوني خمس دارد؟
ج: اگر هبه واحد مسكوني كه به دخترتان بخشيده‌ايد، عرفاً مطابق شأن شما محسوب شود، و در بين سال خمسي بخشيده باشيد، دادن خمس آن واجب نيست.
س 856: آيا جايز است كه انسان مالي را قبل از گذشت يك سال بر آن، به همسرش هديه دهد، با آنكه مي‌داند وي آن مال را براي خريد خانه در آينده و يا مخارج ضروري، ذخيره خواهد كرد؟
ج: اين كار جايز است و مالي كه به همسرتان بخشيده‌ايد، اگر به مقداري باشد كه عرفاً مناسب شأن شما و افراد مانند شماست و بخشش صوري و به قصد فرار از خمس هم نباشد، خمس ندارد.
س 857: زن و شوهري براي اينكه خمس به اموال آنها تعلّق نگيرد، قبل از رسيدن سال خمسي‌شان، اقدام به هديه كردن سود سالانه خود به يكديگر مي‌كنند، اميدواريم حكم خمس آنها را بيان فرماييد.
ج: با اين‌گونه بخشش كه صوري و براي فرار از خمس است، خمسِ واجب

از آنان ساقط نمي‌شود.
س 858: شخصي براي رفتن به حج استحبابي مبلغي را به حساب سازمان حج واريز كرده، ولي قبل از تشرف به زيارت خانه خدا، فوت نموده است، اين مبلغ چه حكمي دارد؟ آيا مصرف كردن آن در نيابت از حج ميت واجب است؟ آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: فيش حج كه در قبال مبلغي كه به حساب سازمان حج واريز كرده، دريافت نموده، به قيمت فعلي‌اش از تركه ميت محسوب مي‌شود، و ميت اگر حج برذمّه ندارد و وصيت به حج هم نكرده، صرف آن در حج نيابي براي ميت واجب نيست، و خمس آن اگر پرداخت نشده باشد، در فرض سؤال واجب است پرداخت شود.
س 859: باغ پدري از طريق بخشش يا ارث به پسرش منتقل شده است، آن باغ هنگام هديه يا انتقال به او بابت ارث، قيمت زيادي نداشت، ولي در حال حاضر قيمت آن هنگام فروش با قيمت قبلي آن تفاوت زيادي كرده است، آيا به آن مقدار زيادي كه بر اثر افزايش قيمت حاصل شده، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: ارث و هبه و پول فروش آنها خمس ندارد، هرچند قيمت آنها افزايش يافته باشد، مگر اينكه نگهداري آن به قصد تجارت و زياد شدن قيمت باشد.
س 860: اداره بيمه مبلغي را بابت هزينه درمان به من بدهكار است و مقرر شده كه در همين روزها به من پرداخت شود، آيا به اين مبلغ خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: خمس ندارد.
س 861: آيا به پولي كه از حقوق ماهيانه‌ام براي خريد لوازم ازدواج در آينده، پس‌انداز مي‌كنم، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر عين پولي را كه بابت حقوق ماهيانه مي‌گيريد، پس‌انداز مي‌كنيد، بايد سر سال خمس آن پرداخت شود، مگر آنكه بخواهيد تا چند روز آينده صرف خريد لوازم ضروري ازدواج نماييد.
س 862: در كتاب «تحريرالوسيله» آمده است كه مهريه زن خمس ندارد و فرقي بين مهريه مدت‌دار و بدون مدت گذاشته نشده است، اميدواريم آن را توضيح فرماييد.
ج: در عدم وجوب خمس مهريه فرقي بين مهريه مدت دار و بدون مدت و بين پول نقد و كالا وجود ندارد.
س 863: دولت در ايام عيد به كارمندان خود اجناسي را به عنوان عيدي داده كه مقداري از آن تا سر سال باقي مانده است. با توجه به اينكه عيدي كارمندان خمس ندارد، ولي چون ما در برابر اين اجناس مقداري پول پرداخت كرده‌ايم، لذا آنچه به ما داده مي‌شود هديه به معناي دقيق آن

نيست، بلكه با قيمت كمتري در برابر عوض داده شده است، آيا خمس آن مقدار از كالا كه در برابر آن پول پرداخت شده، بايد داده شود؟ يا اينكه بايد قيمت واقعي آن در بازار آزاد محاسبه و خمس آن پرداخت شود؟ و يا چون عيدي است، هيچ‌گونه خمسي ندارد؟
ج: در فرض مذكور نظر به اينكه قسمتي از اجناس در واقع از سوي دولت مجاني به كارمند داده مي‌شود و در برابر قسمتي پول دريافت مي‌كنند، فلذا از كالاي باقي‌مانده به نسبت مقداري كه پول در برابر آن پرداخت نموده‌ايد، واجب است كه خمس عين اجناس باقي‌مانده يا قيمت فعلي آن را بپردازيد.
س 864: شخصي فوت نموده و هنگام حيات، خمسي را كه بر ذمّه‌اش بوده در دفتر خود يادداشت كرده و تصميم به پرداخت آن داشته است، در حال حاضر بعد از فوت وي همه افراد خانواده او به استثناي يكي از دخترانش از پرداخت خمس خودداري كرده و در تركه متوفّي براي مخارج خود و ميت و غير آن، تصرّف مي‌كنند، خواهشمنديم نظر خود را در رابطه با مسائل زير بيان فرماييد:
1 ـ تصرّف در اموال منقول و غيرمنقول متوفّي توسط داماد يا يكي از ورّاث او، چه حكمي دارد؟
2 ـ غذا خوردن داماد يا يكي از ورثه در خانه او چه حكمي دارد؟
3 ـ تصرّفات قبلي اين افراد در اموال ميت و غذا خوردن آنها در خانه متوفّي چه حكمي دارد؟
ج: اگر ميّت وصيت كند كه مقداري از دارايي او به عنوان خمس پرداخت شود يا ورثه يقين پيدا كنند كه وي مقداري خمس بدهكار است، تا وصيت ميت و يا خمسي را كه بر عهده دارد از ما ترك او ادا نكنند، نمي‌توانند در تركه او تصرّف نمايند، و تصرّفات آنان قبل از عمل به وصيت وي يا پرداخت دين او، نسبت به مقدار وصيت يادين در حكم غصب است و نسبت به تصرّفات قبلي نيز ضامن هستند.

س 865: آيا بر كارمنداني كه گاهي مقداري مال از مخارج سالانه آنها زياد مي‌آيد، با توجه به اينكه بدهي‌هاي نقدي و قسطي دارند، خمس واجب است؟
ج: اگر بدهي بر اثر قرض كردن در طول سال براي مخارج همان سال يا خريد بعضي از مايحتاج سال به‌صورت نسيه باشد، در صورتي كه بخواهد دين خود را از منافع همان سال ادا نمايد، مقدار دين از باقي‌مانده درآمد آن سال استثنا مي‌شود، و در غير اين صورت، تمام درآمد باقي‌مانده خمس دارد.
س 866: آيا قرضي كه براي حج تمتع گرفته مي‌شود بايد خمس آن داده شده باشد و بعد از پرداخت خمس، باقي‌مانده آن براي مخارج حج پرداخت شود؟
ج: مالي كه قرض گرفته مي‌شود، خمس ندارد.
س 867: من در خلال پنج سال مبلغي را به بنياد مسكن جهت گرفتن زميني به اميد تأمين مسكن پرداخت كردم، ولي تاكنون تصميمي براي واگذاري زمين گرفته نشده است، لذا تصميم دارم، آن مبالغ را از بنياد مسكن باز پس بگيرم، با توجه به اينكه قسمتي از آن را قرض گرفته‌ام و قسمتي را هم از فروش فرش خانه‌ام و باقي‌مانده آن را هم از حقوق همسرم كه معلّم است، تهيه كرده‌ام، اميدوارم به دو سؤال ذيل پاسخ فرماييد.
1 ـ اگر بتوانم مبلغ مزبور را پس بگيرم و آن را فقط براي تهيه مسكن (زمين يا خانه) مصرف كنم، آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
2 ـ چه مقدار خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: در فرض مرقوم كه پول از راه هديه يا قرض يا فروش لوازم زندگي تهيه شده، خمس آن واجب نيست.
س 868: چند سال پيش از بانك وام گرفته و آن را به مدت يك سال به حساب بانكي‌ام واريز كردم، و بدون آنكه موفق به استفاده از آن وام شوم، هر ماه قسط آن را مي‌پردازم، آيا به اين وام، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: خمس آن مقدار از وام مزبور كه اقساط آن را تا سر سال خمسي از منفعت كسب خود پرداخت كرده‌ايد، واجب است.
س 869: اينجانب مبالغي به خاطر ساختمان منزل بدهكار هستم و اين بدهكاري تا دوازده سال طول خواهد كشيد، خواهشمندم مرا در رابطه با موضوع خمس راهنمايي فرماييد كه آيا اين بدهي از درآمد سال استثناء

مي‌شود؟
ج: اقساط بدهي ساخت مسكن و مانند آن را هرچند مي‌توان از درآمد كسب همان سال پرداخت نمود، ولي در صورت عدم پرداخت، از درآمد آن سال استثنا نمي‌شود، بلكه به باقي‌مانده درآمد سر سال خمسي، خمس تعلّق مي‌گيرد.
س 870: كتابهايي كه دانشجو از مال پدر خود يا از وامي كه دانشگاه به دانشجويان مي‌دهد، مي‌خرد و منبع درآمدي هم ندارد، آيا خمس دارد؟ در صورتي كه بداند پدر خمس پول كتابها را نداده، آيا پرداخت خمس آن واجب است؟
ج: كتابهايي كه با پول وام و يا با پولي كه پدر به او بخشيده، خريده شده است، خمس ندارد مگر آنكه يقين داشته باشد كه عين پولي كه پدر به او بخشيده، متعلّق خمس است كه در اين صورت پرداخت خمس آن واجب است.
س 871: اگر شخصي مبلغي را قرض بگيرد و نتواند آن را قبل از آن سال ادا كند، آيا پرداخت خمس آن بر عهده قرض دهنده است يا قرض گيرنده؟
ج: بر قرض گيرنده خمس مال قرضي واجب نيست، ولي قرض دهنده اگر مال قرضي را از درآمد ساليانه كارش و قبل از پرداخت خمس آن قرض داده است، در صورتي كه بتواند تا آخر سال قرضش را از بدهكار بگيرد، واجب است كه هنگام رسيدن سال خمسي‌اش خمس آن را بپردازد، و اگر نتواند قرض خود را تا پايان سال بگيرد، فعلاً پرداخت خمس آن واجب نيست، ليكن هر وقت آن را وصول كرد بايد خمس آن را بدهد.
س 872: افراد بازنشسته كه همچنان حقوق ماهيانه دريافت مي‌كنند، آيا بايد خمس حقوقي را كه در طول سال دريافت مي‌كنند، بپردازند؟
ج: در صورتي كه از مخارج سال اضافه بيايد، پرداخت خمس آن واجب است.
س 873: اسيراني كه به پدر و مادر آنان از طرف جمهوري اسلامي در طول مدت اسارت، حقوق ماهيانه پرداخت شده و در بانك پس‌انداز گشته است، آيا به مال مزبور خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: پول مذكور خمس ندارد.
س 874: من به شخصي مبلغي پول بدهكارم، اگر سر سال برسد وطلبكار قرض خود را مطالبه نكند و مقداري از درآمد سالانه كه با آن مي‌توانم قرض خود را ادا كنم، نزد من موجود باشد، آيا اين بدهي از درآمد سالانه استثناء مي‌شود يا خير؟
ج: بدهي اعم از اينكه بر اثر قرض گرفتن باشد و يا بر اثر خريد نسيه لوازم خانگي، اگر به خاطر تأمين مخارج سالانه زندگي همان سال درآمد باشد اگر بخواهد پرداخت نمايد، از درآمد سال كسر مي‌شود، ولي اگر

براي بدهي‌هاي سالهاي قبل باشد، هرچند مصرف درآمد سالانه براي پرداخت آن جايز است، ولي اگر تا پايان سال پرداخت نشود از درآمد سالانه استثنا نمي‌شود.
س 875: آيا خمس بر كسي كه مالي در حساب سالانه‌اش باقي مانده، و در حالي سال خمسي‌اش رسيده كه بدهكار است، با توجه به اينكه چند سال براي پرداخت قرضش فرصت دارد، واجب است؟
ج: بدهي پرداخت نشده چه بدون مدت باشد و چه مدت دار، از درآمد سالانه استثنا نمي‌شود، مگر اين كه براي تأمين هزينه‌هاي سال درآمد باشد كه از درآمد آن سال مقداري را كه مي‌خواهد صرف بدهي خود كند، استثنا مي‌شود و به معادل آن از درآمد سالانه، خمس تعلّق نمي‌گيرد.
س 876: آيا به مالي كه شركت‌هاي بيمه بر اساس قرارداد براي جبران خسارت به بيمه شده پرداخت مي‌كنند، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: پولي كه شركتهاي بيمه به فرد بيمه شده پرداخت مي‌كنند، خمس ندارد.
س 877: در سال گذشته مبلغي را قرض گرفته و با آن زميني خريدم به اين اميد كه افزايش قيمت پيدا كند و بعد از فروش آن و خانه مسكوني فعلي‌ام، مشكل مسكن خود را در آينده حل كنم، اكنون سال خمسي من فرا رسيده، سؤال من اين است كه آيا مي‌توانم آن بدهي را از منفعت كسب سال گذشته‌ام كه خمس به آن تعلّق گرفته، استثنا كنم يا خير؟
ج: با فرض اين كه قرض مزبور جهت خريد زمين براي فروش آن در آينده بوده است، از منفعت كسب سالي كه در آن قرض گرفته‌ايد، استثناء نمي‌شود، و پرداخت خمس درآمد سالانه كسب كه از مخارج آن سال زياد آمده، واجب است.
س 878: من از بانك مقداري وام گرفتم كه وقت پرداخت آن بعد از تاريخ سال خمسي‌ام فرا مي‌رسد و مي‌ترسم كه اگر آن مبلغ را امسال نپردازم، سال آينده قادر به اداي آن نباشم، تكليف من هنگام رسيدن سال خمسي ام در رابطه با پرداخت خمس چيست؟
ج: اگر درآمد سال را پيش از پايان آن در پرداخت قرض خود مصرف كنيد و قرض هم براي افزايش سرمايه نباشد، خمس ندارد، ولي اگر قرض براي افزايش سرمايه باشد و يا قصد پس‌انداز درآمد سالانه را داشته باشيد، پرداخت خمس آن بر شما واجب است.
س 879: معمول است كه براي اجاره خانه مقداري پولِ پيش پرداخت مي‌كنند، اگر اين پول از منابع كسب باشد، و چند سال در نزد صاحب خانه بماند آيا پس از دريافت بلافاصله بايد خمس آن پرداخت شود و در صورتي كه بخواهد با همان پول در جاي ديگر منزل اجاره كند، چطور؟

ج: خمس تعلّق مي‌گيرد ولي اگر به اين پول براي اجاره منزل نياز دارد مي‌تواند خمس آن را دستگردان كند و پس از رفع نياز پرداخت نمايد.

س 880: آيا به خانه‌اي كه قبلاً با مالي كه خمس آن داده نشده، ساخته شده، خمس تعلّق مي‌گيرد؟ بر فرض وجوب پرداخت خمس، آيا خمس بر اساس قيمت فعلي محاسبه مي‌شود يا قيمت زمان ساخت آن؟
ج: اگر خانه از درآمد بين سال براي زندگي و سكونت ساخته شده و پس از سكونت در آن به فروش رفته است، پول فروش آن خمس ندارد، ولي اگر از درآمدي كه سال بر آن گذشته، ساخته شده است، خمس پولي كه در ساخت آن هزينه شده، بايد پرداخت شود.
س 881: مدتي قبل آپارتمان مسكوني خود را فروختم. اين معامله هم زمان با رسيدن سال خمسي من بود و چون خود را موظف به اداي حقوق شرعي مي‌دانم، بر اثر شرايط خاص زندگي‌ام در اين رابطه با مشكل مواجه شده‌ام، اميدوارم مرا در اين رابطه راهنمايي فرماييد.
ج: اگر خانه مسكوني فروخته شده را با پولي كه خمس نداشته و يا با درآمد بين سال خريده‌ايد، پول فروش آن در هر صورت خمس ندارد.
س 882: خانه نيمه سازي در يكي از شهرها دارم كه به علت سكونت در ساختمان‌هاي دولتي نيازي به آن ندارم، لذا قصد دارم آن را فروخته و با پول آن ماشيني براي استفاده شخصي بخرم، آيا به پول آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر خانه مزبور را از درآمد سالانه و در بين سال به قصد سكونت در آن ساخته يا خريده‌ايد، و در همان سال آن را فروخته‌ايد پول فروش آن اگر در همان سال فروش در مؤونه زندگي مصرف شود، خمس ندارد، و همچنين اگر بعد از سكونت در آن، در سال بعد آن را فروخته باشيد، پول فروش آن خمس ندارد.
س 883: تعدادي درب پروفيلي براي خانه مسكوني‌ام خريداري كردم، ولي بعد از دو سال به علت عدم تمايل به استفاده، آنها را فروخته و پولش را به حساب شركت آلومينيوم واريز كردم تا به جاي دربهاي قبلي، به همان قيمت براي من دربهاي آلومينيومي بسازد، آيا به آن پول خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: در فرض مرقوم، پول فروش آن خمس ندارد.
س 884: مبلغ صد هزار تومان به مؤسسه‌اي پرداخت نمودم تا در آينده زمين مسكوني به من تحويل دهد و الآن يك سال از آن مي‌گذرد و از طرفي قسمتي از آن پول مال خودم است و قسمت ديگر را قرض كرده و مقداري از قرض را هم پرداخته‌ام، آيا به آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟ مقدار

آن چقدر است؟
ج: اگر گرفتن زمين براي ساخت مسكن مورد نياز متوقف بر پيش پرداخت مقداري از پول آن باشد، مبلغ پرداخت شده خمس ندارد، حتي اگر از درآمد كسب شما باشد.
س 885: اگر شخصي خانه خود را فروخته و پول آن را براي استفاده از سود آن در بانك بگذارد و سپس سال خمسي اش فرا برسد، چه حكمي دارد؟ و اگر اين پول را براي خريد خانه، پس‌انداز نمايد، چه حكمي دارد؟
ج: اگر خانه را از درآمد سالانه شغلي براي سكونت و به حساب مخارج سالانه، ساخته يا خريده و بعد از سال خمسي آن را فروخته باشد، پول فروش آن در هر صورت خمس ندارد.
س 886: آيا به اموالي كه به تدريج براي خريد خانه يا ساير مايحتاج زندگي پس‌انداز مي‌شود، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر خريد مايحتاج ضروري زندگي برحسب وضع مالي شخص متوقّف بر پس‌انداز درآمد سال باشد، و بنا دارد پس‌اندازها را در آينده نزديك (تا چند روز) صَرف خريد مايحتاج ضروري زندگي نمايد، خمس ندارد.
س 887: چند سال پيش ماشيني خريدم كه در حال حاضر فروش آن به چندين برابر قيمت ممكن است، با توجه به اينكه پول خريد آن، مخمّس نبوده است، و در صورت فروش و گرفتن قيمت فعلي آن، مي‌خواهم خانه‌اي براي سكونت بخرم، آيا به مجرد دريافت پول، همه آن خمس دارد يا فقط به پولي كه با آن ماشين را خريده‌ام، خمس تعلّق مي‌گيرد و مقدار باقي‌مانده كه همان مقدار افزايش قيمت ماشين است، جزء درآمد سال فروش ماشين محسوب مي‌شود كه اگر تا پايان سال فروش در مخارج زندگي مصرف نشود، خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر ماشين جزء مؤونه شما باشد و آن را از درآمد بين سال جهت استفاده شخصي زندگي خريده باشيد، پول فروش آن خمس ندارد. ولي اگر ماشين را براي كار كردن خريده‌ايد، در صورتي كه با مال قرضي يا نسيه خريده باشيد، فقط خمس مالي كه براي اداي دين صرف كرده‌ايد، واجب است، البته در مورد تنزل ارزش پول احوط مصالحه با حاكم شرع است و اگر آن را با عين درآمدي كه خمس به آن تعلّق گرفته ولي پرداخت نشده، خريده‌ايد، بايد خمس تمام پول فروش آن را بپردازيد.
س 888: من مالك خانه بسيار محقّري هستم، و به عللي تصميم به خريد خانه ديگري گرفتم، ولي به علت بدهي مجبور به فروش ماشيني كه از آن استفاده مي‌كردم و گرفتن مبلغي وام از بانك استان و صندوق قرض‌الحسنه شهرمان شدم تا بتوانم پول خانه را بپردازم، با توجه به اينكه ماشين را قبل از تاريخ سال خمسي‌ام فروخته و پول آن را براي پرداخت مقداري از بدهي‌هايم مصرف كرده‌ام، آيا به پول حاصل از فروش ماشين

خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: در فرض سؤال، پول حاصل از فروش ماشين خمس ندارد.
س 889: خانه، ماشين و لوازم مورد نياز انسان يا خانواده او كه از درآمد سال خريده شده است، اگر در اثر ضرورت و يا به منظور تبديل به جنس بهتر فروخته شود، از جهت خمس چه حكمي دارد؟
ج: پول حاصل از فروش چيزي كه از مؤونه بوده، خمس ندارد.
س 890: اگر خانه يا ماشين يا غير آنها از احتياجات زندگي با پولي كه خمس آن پرداخت شده، جهت استفاده شخصي نه به قصد استفاده از آنها براي فروش يا تجارت خريداري شده و سپس به علتي فروخته شود، آيا به اضافه قيمت آنها كه بر اثر افزايش قيمت بازار بوده، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: سود حاصل از افزايش قيمت در فرض سؤال، خمس ندارد.
گنج، معدن و مال حلال مخلوط به حرام
س 891: نظر حضرتعالي درباره گنجي كه افراد در زميني كه مالك آن هستند، پيدا مي‌كنند، چيست؟
ج: ميزان در اين گونه امور مقررات نظام جمهوري اسلامي است.
س 892: اگر مقداري سكّه نقره كه تاريخ آن به حدود صد سال پيش بر مي‌گردد، از زير خاك ساختمان ملكي شخصي پيدا شود، آيا اين سكّه‌ها متعلّق به مالك فعلي آن ساختمان مانند وارث قانوني يا خريدار است يا خير؟
ج: حكم گنج را دارد كه قبلاً بيان شد.
س 893: شبهه زير براي ما مطرح شده است:
با توجه به اينكه خمس معادن استخراج شده در اين زمان نيز واجب است، زيرا وجوب خمس معادن نزد فقهاي گرانقدر از احكام مسلم است، حكم معادني كه دولت آن را استخراج مي‌كند با التفات به اينكه مجرد اقدام دولت به انفاق آن ميان مسلمانان بلاد اسلامي مانع از وجوب خمس نيست چيست؟ زيرا استخراج معادن يا توسط حكومت بالاصالة صورت مي‌گيرد و آن را به مصرف ملت مي‌رساند، در اين حالت دولت مانند شخصي است كه اقدام به استخراج معادن نموده و سپس آنها را به شخص ديگري مي‌بخشد يا هديه مي‌دهد و يا بر او تصدق مي‌كند، در هر صورت اطلاق ادله خمس شامل اين فرض نيز مي‌شود زيرا دليلي بر تقييد وجود ندارد، و يا اينكه حكومت به وكالت از ملت، معادن را استخراج مي‌كند كه در اين صورت در واقع استخراج كننده خود ملت است، در اين فرض پرداخت خمس بر موكّل واجب است، و يا اينكه حكومت با ولايت بر ملت، معادن را استخراج مي‌نمايد كه در اين حالت استخراج كننده يا خود ولي است يا اينكه مانند نيابت است كه بر اساس آن در واقع موليّ عليه استخراج كننده

است، به هر حال دليلي بر خروج معادن از عمومات خمس نداريم، همانگونه كه خود معدن اگر به حد نصاب برسد، متعلّق خمس است و مثل ساير درآمدهاي شغلي نيست كه با مصرف كردن يا هبه آن، جزء مؤونه سال محسوب گردد و از وجوب خمس استثنا شود، نظر حضرتعالي درباره اين مسأله مهم چيست؟
ج: از شرايط وجوب خمس در معادن اين است كه شخص يا اشخاصي با مشاركت با يكديگر آن را استخراج كنند، مشروط بر اينكه سهم هر يك به حد نصاب برسد و آنچه استخراج شده، ملك آنها شود، و معادني كه دولت استخراج مي‌كند، نظر به اينكه ملك خاص شخص يا اشخاص نيست، بلكه ملك جهت است لذا شرط وجوب خمس را دارا نيست و در نتيجه جايي براي وجوب خمس بر دولت و حكومت باقي نمي‌ماند، و اين استثنايي بر وجوب خمس در معدن نيست. بله، معادني كه توسط شخص خاصي يا با مشاركت اشخاص با يكديگر استخراج مي‌شود، خمس در آن واجب است، مشروط بر اينكه آنچه آن شخص استخراج كرده و يا سهم هر يك از اشخاصي كه با مشاركت با يكديگر اقدام به استخراج كرده‌اند، بعد از كم كردن هزينه‌هاي استخراج و تصفيه، به مقدار بيست دينار طلا يا دويست درهم نقره يا معادل قيمت يكي از آن دو باشد.
س 894: اگر مال حرامي با مال انسان مخلوط شود، آن مال چه حكمي دارد و چگونه حلال مي‌شود و در صورت علم به حرمت يا عدم علم به آن وظيفه انسان چيست؟
ج: اگر يقين به وجود مال حرام در اموالش دارد، ولي مقدار دقيق آن را نمي‌داند و صاحب آن را هم نمي‌شناسد، راه حلال كردن آنها اين است كه خمس آن را بپردازد، ولي اگر شك در مخلوط شدن مال حرام با اموال خود داشته باشد، چيزي بر عهده او نيست.
س 895: قبل از رسيدن سر سال خمسي‌ام، مبلغي پول به شخصي قرض دادم، آن فرد قصد داشت آن پول را به كار بيندازد و سود آن بين ما بالمناصفه تقسيم شود، با توجه به اينكه آن مال در حال حاضر در دست من نيست و خمس آن را هم نپرداخته‌ام، نظر حضرتعالي در اين‌باره چيست؟
ج: اگر آن مال را قرض داده‌ايد و سر سال خمسي قابل وصول نيست، فعلاً خمس آن بر شما واجب نيست، بلكه هنگامي واجب مي‌شود كه آن را دريافت كنيد، ولي در اين صورت شما حقي در سود حاصل از كار قرض گيرنده نداريد، و اگر چيزي از او مطالبه نماييد، ربا و حرام است، و اگر آن مال را به عنوان سرمايه مضاربه به او داده‌ايد، بر اساس قرارداد، در سود آن شريك هستيد و واجب است كه خمس سرمايه را بپردازيد.
س 896: من در بانك كار مي‌كنم، براي شروع به كار از روي اجبار مبلغ پانصد هزار تومان را در بانك به وديعه گذاشتم، اين مبلغ به اسم خودم و

در يك حساب بلند مدت است كه هر ماه سود آن به من پرداخت مي‌شود، آيا پرداخت خمس اين مال كه درحساب بانكي گذاشته شده واجب است؟ قابل ذكر است كه اين پول به مدت چهار سال است كه در بانك گذاشته شده است.
ج: اگر پس گرفتن اين مبلغ در حال حاضر ممكن نيست تا آن را پس نگرفته‌ايد، خمس آن واجب نيست. ولي سود سالانه آن در زائد بر مؤونه سال خمس دارد.
س 897: روشي براي سپرده‌گذاري اموال در بانك‌ها وجود دارد كه براساس آن هيچ‌گاه پول به دست استفاده كننده نمي‌رسد، ولي به حساب او در بانك طبق شماره معيّني واريز مي‌شود، آيا به اين اموال خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: اگر مالي را كه نزد بانك به وديعه گذاشته‌ايد از منافع كسب شما باشد و هنگام رسيدن سال خمسي گرفتن آن مبلغ از بانك براي شما ممكن باشد، واجب است خمس آن در سر سال خمسي، پرداخت شود.
س 898: آيا خمس مالي كه مستأجر به عنوان رهن به موجر مي‌دهد، بر عهده مستأجر است يا موجر؟
ج: اگر از منفعت كسب مستأجر باشد، بر او واجب است كه بعد از گرفتن آن از موجر، خمس آن را بپردازد، و خمس آن بر عهده موجر كه آن مال را به عنوان قرض مي‌گيرد، واجب نيست.
س 899: حقوق ماهيانه كارمندان كه پرداخت آن توسط دولت چند سال به تأخير افتاده، آيا هنگام دريافت، جزء درآمدهاي همان سال (سال دريافت) محسوب مي‌شود و محاسبه خمس آن در سر سال خمسي واجب است يا اينكه به اين مال اصلاً خمس تعلّق نمي‌گيرد؟
ج: حقوق معوقه از درآمدهاي سال دريافت آن محسوب مي‌شود و در مقدار زائد بر مخارج آن سال، خمس واجب است.

س 900: شخصي داراي كتابخانه‌اي شخصي است كه مدتي از آن كتابها استفاده مي‌نموده است، فعلاً چند سال است كه از آن استفاده نمي‌كند، ولي احتمال مي‌دهد كه در آينده از آن بهره ببرد، آيا در مدتي كه از كتابها استفاده نمي‌كند، به آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟ و آيا در تعلّق خمس، فرقي بين اينكه خودش خريده باشد يا پدرش، وجود دارد؟
ج: اگر كتابها در زمان خريد آن مورد نياز او براي مراجعه و مطالعه بوده و مقدار آن هم مناسب شأن عرفي او باشد، خمس ندارد، حتي اگر پس از سال اول از آن استفاده نكند. همچنين اگر كتابها به او ارث رسيده و يا از طرف پدر و مادر و يا ديگران به او هديه شده باشد، خمس به آن تعلّق نمي‌گيرد.
س 901: آيا به طلايي كه شوهر براي همسرش مي‌خرد، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر به مقدار متعارف و مناسب شأن او باشد، از مؤونه سال محسوب مي‌شود و خمس ندارد.
س 902: آيا به پولي كه براي خريد كتاب از نمايشگاه بين‌المللي كتاب در تهران قبل از تحويل آن پرداخت شده، ولي هنوز كتابها ارسال نشده است، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر كتابهاي مزبور، مورد نياز و به مقدار متناسب با شأن عرفي شخص باشد، خمس ندارد.
س 903: اگر فردي زمين دومي كه مناسب شأن او و مورد نياز جهت ساختمان مسكن براي عائله اوست داشته باشد، ولي در طول سال خمسي قدرت ساخت آن را ندارد و يا در يك سال نمي‌تواند آن را تكميل كند، آيا پرداخت خمس آن بر او واجب است؟
ج: در عدم وجوب خمس، در زميني كه براي ساخت مسكن بدان نياز دارد، فرقي بين اينكه يك قطعه باشد يا چند قطعه، و يا يك مسكن باشد يا چند مسكن، وجود ندارد، بلكه ملاك، صدق عنوان نياز به آن به مقتضاي موقعيت و شأن عرفي وي و همچنين وضع مالي او براي ساخت تدريجي آن است.
س 904: يك سرويس ظروف منزل وجود دارد، آيا استفاده از بعضي از آنها براي عدم تعلّق خمس به آن كافي است؟
ج: معيار عدم تعلّق خمس به لوازم منزل، صدق عنوان نياز به آن مطابق با شأن عرفي مناسب با انسان است، هرچند در طول سال از آن استفاده

نشود.
س 905: اگر فرش و ظرفها اتفاقاً در طول سال مورد استفاده قرار نگيرد، ولي براي استفاده ميهمان به آنها نياز باشد، آيا خمس در آنها واجب است؟
ج: در فرض سؤال خمس در آنها واجب نيست.
س 906: با توجه به فتواي امام خميني(قدّس‌سرّه) در مسأله جهيزيه عروس كه دختر هنگام ازدواج به خانه شوهر مي‌برد، اگر در منطقه‌اي رسم براين باشد كه خانواده داماد اقدام به تهيه و تأمين اثاثيه و لوازم خانه كنند و به مرور زمان و به تدريج به تهيه آن لوازم بپردازند و سال بر آنها بگذرد، چه حكمي دارد؟
ج: اگر تهيه اثاث و لوازم زندگي براي آينده، عرفاً جزء مؤونه محسوب شود، خمس ندارد.
س 907: آيا استفاده از يك جلد از دوره كتابي كه از چندين جلد تشكيل شده (مانند وسائل الشيعه) باعث ساقط شدن خمس تمام آن دوره مي‌شود يا اينكه بايد از هر جلد كتاب يك صفحه خوانده شود؟
ج: اگر مجموع آن دوره مورد نياز باشد و يا خريد جلدي كه به آن احتياج است متوقف بر خريد دوره كامل آن باشد، خمس ندارد، در غير اين صورت بايد خمس مجلّداتي كه الآن مورد نياز نيست، پرداخت شود، و مجرد خواندن يك صفحه از هر جلد كتاب، براي ساقط شدن خمس كافي نيست.
س 908: داروهايي كه از درآمد وسط سال خريده شده و پول آن توسط سازمان تأمين اجتماعي پرداخت مي‌شود، اگر بدون فاسد شدن تا سر سال خمسي باقي بماند، خمس به آن تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: اگر خريد داروها جهت استفاده از آن در مواقع نياز باشد و در معرض احتياج هم باشد، خمس ندارد.
س 909: شخصي خانه‌اي براي سكونت ندارد و براي خريد مسكن يا تهيه مايحتاج زندگي، مالي را پس‌انداز كرده است، آيا اين مبلغ خمس دارد؟
ج: مال پس‌انداز شده از منفعت كسب اگر براي تأمين هزينه‌هاي زندگي باشد، سر سال خمسي، خمس دارد مگر اين كه پس‌انداز براي تهيّه لوازم ضروري زندگي و يا تأمين هزينه‌هاي لازم باشد كه در اين صورت اگر بعد از سال خمسي در آينده نزديك (تا چند روز) در راه‌هاي مذكور مصرف شود، خمس ندارد.
س 910: همسر من قالي مي‌بافد كه سرمايه آن متعلّق به خود ماست و براي تهيه آن قرض گرفته‌ايم، در حال حاضر قسمتي از فرش بافته شده است و از آنجا كه سال خمسي من به پايان رسيده، آيا پس از تمام شدن فرش و فروش آن براي تهيه احتياجات خانه، به مقدار بافته شده خمس

تعلّق مي‌گيرد يا خير؟ سرمايه ما از جهت خمس چه وضعيتي دارد؟
ج: پس از استثناي سرمايه كه قرض است از قيمت فروش قالي، باقي‌مانده جزء سود سال فروش محسوب مي‌شود، بنا بر اين اگر در سالي كه بافت قالي تمام و فروخته شده، در مخارج زندگي مصرف شود، خمس ندارد.
س 911: تمام دارايي من ساختمان سه طبقه‌اي است كه هر طبقه آن دو اتاق دارد. در يك طبقه من زندگي مي‌كنم و در دو طبقه ديگر فرزندانم سكونت دارند، آيا به اين خانه در حال حيات من خمس تعلّق مي‌گيرد يا اينكه بعد از وفات من خمس دارد تا به ورثه‌ام وصيت كنم كه بعد از مردنم خمس آن را بپردازند؟
ج: ساختمان مورد سؤال خمس ندارد، البته كسي كه حساب سال نداشته است بايد به نحوي مصالحه نمايد.
س 912: خمس لوازم منزل چگونه محاسبه مي‌شود؟
ج: لوازمي كه با استفاده از آنها عين آن باقي مي‌ماند مثل فرش و غير آن، خمس ندارد. ولي از نيازهاي مصرفي روزمره مانند برنج و روغن و غير آنها، آنچه اضافه بيايد و تا سر سال خمسي باقي بماند، خمس دارد.
س 913: شخصي خانه ملكي براي سكونت ندارد، لذا زميني خريده تا در آن خانه‌اي براي خودش بسازد، ولي چون پول كافي براي ساخت نداشته، سال بر آن گذشته و آن را به فروش هم نرسانده است، آيا خمس آن واجب است؟ بر فرض وجوب، آيا خمس پول خريد را بايد بپردازد يا قيمت فعلي زمين را؟
ج: اگر زمين را از منفعت كسب سال، براي ساخت مسكن مورد نياز، خريده باشد، خمس ندارد.
س 914: در سؤال قبلي، اگر آن شخص شروع به ساختن خانه كند، ولي قبل از اتمام آن، سال خمسي برسد، آيا خمس آنچه در مصالح ساختمان مصرف كرده، واجب است؟
ج: در فرض سؤال، خمس ندارد.
س 915: اگر شخصي براي آينده فرزندانش، با اينكه خودش در طبقه اول زندگي مي‌كند، اقدام به ساختن طبقه دوم كند، آيا با وجود عدم نياز به آن تا چند سال ديگر پرداخت خمس آنچه در آن خرج كرده، واجب است؟
ج: اگر ساختن طبقه دوم براي آينده فرزندانش در حال حاضر از مخارج مناسب با شأن عرفي وي محسوب شود، آنچه به مصرف رسانده است، خمس ندارد و در صورتي كه اين چنين نباشد و در حال حاضر هم، نه خودش و نه فرزندانش به آن نياز ندارند، پرداخت خمس آن واجب است.
س 916: شما مي‌فرماييد آنچه از مخارج سال محسوب مي‌شود، خمس ندارد، پس شخصي كه خانه‌اي براي سكونت ندارد، ولي مالكِ قطعه زميني

است كه يك سال يا بيشتر بر آن گذشته و او نمي‌تواند آن را بسازد، پس چرا اين از مخارج او محسوب نمي‌شود؟ اميدواريم توضيح بفرماييد.
ج: اگر زمين را براي ساخت مسكن مورد نياز، در آن، از درآمد بين سال خريده باشد، جزء مخارج كنوني وي محسوب مي‌شود و خمس آن واجب نيست.
س 917: سر سال خمسي من اول شهريور است، معمولاً امتحانات دانشگاهها و مدارس در ارديبهشت و خرداد برگزار مي‌شود و بعد از شش ماه، اجرت اضافه‌كاري ما در ايام امتحانات پرداخت مي‌شود، خواهشمندم توضيح فرماييد كه اگر اجرت كاري را كه قبل از پايان سال خمسي انجام داده‌ام، بعد از پايان سال دريافت كنم، آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: حقوق معوّقه، جزئي از درآمدهاي سال دريافت آن محسوب مي‌شود نه سال اضافه‌كاري، و اگر در هزينه‌هاي سالِ دريافت مصرف شود، خمس ندارد.
س 918: گاهي لوازم منزل مثل يخچال به قيمتي كمتر از قيمت بازار به ما فروخته مي‌شود، اين لوازم در آينده يعني پس از ازدواج مورد نياز ماست، با توجه به اينكه بعد از ازدواج بايد آنها را به چند برابر قيمت فعلي تهيه كنيم، آيا به آنها كه در حال حاضر بدون استفاده در خانه مانده است، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر آنها را با منفعت كسب سال براي استفاده در آينده خريده‌ايد و در سال خريد مورد نياز شما نبوده، بايد خمس قيمت عادلانه آن را در سر سال خمسي بپردازيد، مگر آنكه به علت عدم توانايي از تهيه يك باره آن هنگام نياز، ناگزير از تهيه تدريجي و نگهداري آن براي زمان احتياج باشيد، و مقدار آن هم به اندازه شأن عرفي شما باشد، كه در اين صورت جزء مؤونه محسوب مي‌شود و خمس ندارد.
س 919: مبالغي را كه انسان براي امور خيريه مانند كمك به مدارس، آسيب‌ديدگان از سيل و ملت فلسطين و بوسني، انفاق مي‌كند، آيا از مؤونه سال محسوب مي‌شود و خمس ندارد؟
ج: اين چنين انفاقها از مخارج سال انفاق محسوب مي‌شود و خمس ندارد.
س 920: مبلغي را در سال گذشته براي خريد فرش پس‌انداز كرديم و در اواخر آن سال به چند فرش فروشي براي خريد آن مراجعه نموديم تا اينكه قرار شد يكي از آنان فرش مناسب با ذوق و سليقه ما را فراهم كند، اين كار تا ماه دوم سال جديد طول كشيد، با توجه به اينكه سر سال خمسي من ابتداي سال هجري شمسي است، آيا به آن مبلغ خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: مبلغ مذكور و فرش تهيه شده در فرض سؤال خمس ندارد.
س 921: تعدادي از اشخاص اقدام به تأسيس مدرسه خصوصي (غيرانتفاعي) كرده‌اند و بعد از استفادِه از سرمايه كمي كه اعضا داشتند،

هيأت مؤسسّ تصميم گرفت براي تأمين مخارج آن از بانك وام بگيرد و همچنين مقرر نمود كه براي تكميل سرمايه و پرداخت اقساط بانك، هريك از اعضا مبلغي را به‌طور ماهيانه بپردازد. اين مؤسسه هنوز به مرحله سوددهي نرسيده است، آيا به مبلغي كه اعضا ماهيانه مي‌پردازند، خمس تعلّق مي‌گيرد؟ آيا مجموع سرمايه كه همان قيمت مؤسسه است، خمس دارد؟

ج: بر هر يك از اعضا واجب است خمس سهم ماهانه خود را كه به عنوان سرمايه شركت مي‌پردازند، و همچنين خمس آنچه را كه در ابتدا به عنوان سهم مشاركت در تأسيس مدرسه داده‌اند، پرداخت نمايند، و پس از آنكه هر يك از اعضا خمس سهم خود از سرمايه شركت را پرداخت نمود، ديگر مجموع سرمايه دوباره خمس ندارد.

س 922: جايي كه در آن كار مي‌كنم، چند سال است مبلغي به من بدهكار است كه تاكنون آن را نپرداخته است، آيا به اين مبلغ به مجرّد دريافت آن خمس تعلّق مي‌گيرد يا اينكه بايد يك سال بر آن بگذرد؟

ج: مبالغي كه طلب داريد اگر بابت اجرت كار باشد و سر سال خمسي قابل دريافت نباشد، جزء درآمد سالِ دريافت آن محسوب مي‌شود، كه اگر در همان سالِ دريافت در مؤونه مصرف شود، خمس ندارد.

س 923: آيا ملاك عدم وجوب خمس در مؤونه استفاده از آن در طول سال است يا اينكه نياز به آن در طي سال كافي است، هرچند موردي براي استفاده از آن پيش نيايد؟

ج: ملاك در امثال لباس و فرش و مانند آن از چيزهايي كه هنگام استفاده، عين آنها باقي مي‌ماند، نياز به آنها است. ولي معيار در احتياجات مصرفي روزانه زندگي مانند برنج و روغن و غيره، مصرف است كه هر چه از مصرف سالانه آنها زياد بيايد، خمس دارد.

س 924: شخصي براي آسايش و رفع نيازهاي خانواده‌اش اقدام به خريد ماشيني با مال غير مخمّس و سودي كه در وسط سال به دست آمده، نموده است. آيا پرداخت خمس آن بر او واجب است؟ در صورتي كه ماشين را براي انجام امور مربوط به كارش و يا به هر دو منظور خريده باشد، چه حكمي دارد؟

ج: ماشين اگر براي انجام امور مربوط به كار و كسب او باشد، حكم ابزار كار را در وجوب خمس دارد، ولي اگر براي رفع نيازهاي زندگي و جزء احتياجات مناسب با شأن عرفي او باشد، خمس ندارد. البته اگر به پول خريد آن خمس تعلّق گرفته بايد پرداخت شود، و در صورتي كه براي هر دو منظور خريده باشد، به نسبت محاسبه شود.

س 925: افرادي هستند كه خمس بر آنها واجب است، ولي تاكنون آن را نپرداخته‌اند و در حال حاضر هم توانايي پرداخت آن را ندارند و يا بر آنها بسيار دشوار است، حكم آنان در اين‌باره چيست؟
ج: مجرد عدم توانايي يا دشواري پرداخت خمس موجب برائت ذمّه و سقوط تكليف نيست، بلكه اداي آن تا حد امكان واجب است، چنين افرادي مي‌توانند با دست گردانِ مبالغ بدهي خود با وليّ امر خمس يا وكيل او، آن را به تدريج برحسب استطاعت خودشان از جهت مقدار و زمان بپردازند.
س 926: خانه‌اي دارم كه داراي وام قسط بندي شده است و مالك محلي تجاري هستم كه در آن كاسبي مي‌كنم و براي عمل به وظيفه شرعي‌ام، سال خمسي براي خود تعيين كرده‌ام، اميدوارم لطف فرموده و مرا از پرداخت خمس آن خانه معاف كنيد. ولي توان پرداخت خمس محل تجاري را به‌صورت قسطي دارم؟
ج: خانه مسكوني شما در فرض سؤال‌كه نسيه خريداري شده خمس ندارد، ولي پرداخت خمس محل تجاري‌تان واجب است، مگر اينكه با پرداخت خمس كسب با بقيه وافي به هزينه زندگي شما نباشد و يا اينكه كسب با بقيه، كسبِ مناسب با شأن عرفي شما نباشد.
س 927: شخصي در خارج به سر مي‌برد كه خمس اموالش را نمي‌پرداخته است و خانه‌اي با مال غير مخمّس خريده كه در حال حاضر مال كافي براي اداي خمس آن ندارد، ولي هرسال مقداري بيشتر از خمس به جاي خمسي كه بدهكار است مي‌پردازد، آيا اين كار او صحيح است يا خير؟
ج: در فرض سؤال بايد خمسي را كه برعهده دارد، دست گردان كند تا بعداً آن را به تدريج بپردازد، و در مورد آنچه تا به حال پرداخته، به يكي از وكلاي ما مراجعه نمايد.
س 928: شخصي چندين سال است كه خمس درآمد سالانه خود را نمي‌پرداخته، و فعلاً نمي‌داند چه مقدار بدهي از اين بابت دارد، او در حال حاضر چگونه مي‌تواند خود را از خمس بري‌الذمّه نمايد؟
ج: واجب است تمام اموالي را كه خمس به آنها تعلّق گرفته، حساب كند و خمس آنها را بپردازد، و در موارد مشكوك بايد با وليّ امر خمس يا وكيل او مصالحه نمايد.
س 929: من جواني هستم كه با خانواده‌ام زندگي مي‌كنم، پدرم خمس و زكاتش را نمي‌پردازد، حتي خانه‌اي را با مال ربوي ساخته است و حرام

بودن غذايي كه در خانه مي‌خورم، آشكار است. با توجه به اينكه نمي‌توانم از خانواده‌ام جدا شوم، اميدوارم تكليف مرا در اين‌باره بيان فرماييد.
ج: بر فرض كه يقين داشته باشيد كه اموال پدرتان مخلوط با رباست و يا او خمس و زكات خود را نمي‌پردازد، لازمه‌اش يقين به حرمت چيزي كه او مصرف مي‌كند و يا اموال وي كه شما در آن تصرّف مي‌كنيد، نيست، و تا يقين به حرمت اين اموال پيدا نكرده‌ايد، استفاده از آن براي شما اشكال ندارد. البته، اگر يقين به حرام بودن آنچه از اموال او مصرف مي‌كنيد، داشته باشيد، استفاده از آن براي شما جايز نيست مگر آنكه جدايي از خانواده و قطع رابطه با آنان براي شما، حرجي باشد كه در اين صورت استفاده از اموال مخلوط به حرام آنان اشكال ندارد، ولي ضامن خمس، زكات و مال ديگران كه در اموال مورد مصرف شما وجود دارد، هستيد.
س 930: من اطمينان دارم كه پدرم خمس و زكاتش را نمي‌پردازد، و وقتي به او تذكر مي‌دهم، در پاسخ مي‌گويد كه ما مستحق هستيم و خمس و زكاتي بر ما واجب نيست، حكم اين مسأله چيست؟
ج: اگر پدرتان مالي كه خمس و زكات به آن تعلّق بگيرد، نداشته باشد، خمس و زكات بر او واجب نيست و تحقيق در اين زمينه بر شما لازم نيست.
س 931: ما با اشخاصي معامله مي‌كنيم كه خمس نمي‌دهند و حساب سال هم ندارند، با آنان خريد و فروش داريم و به ديدن آنان رفته و با آنان غذا مي‌خوريم، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر يقين به وجود خمس در اموالي داريد كه از طريق خريد و فروش از آنان گرفته‌ايد و يا هنگام رفتن نزد آنان، مصرف مي‌كنيد، معامله در مقدار خمس موجود در اموالي كه از طريق خريد و فروش از آنان مي‌گيريد، فضولي است و احتياج به اجازه وليّ امر خمس يا وكيل او دارد، و تصرّف در اموال ايشان براي شما جايز نيست مگر اينكه ترك معاشرت و خودداري از خوردن غذاي آنان و تصرّف در اموالشان براي شما حرجي باشد كه در اين صورت تصرّف جايز است، ولي ضامن خمس اموالي كه در آنها تصرّف مي‌كنيد، هستيد.
س 932: اگر شخصي مالي را كه خمس آن داده نشده، به مسجد ببخشد، آيا گرفتن آن مال از او جايز است؟
ج: اگر يقين به وجود خمس در آن مال دارند، گرفتن آن جايز نيست و در صورت دريافت آن، بايد نسبت به خمس آن، به ولي امر خمس يا وكيل او مراجعه نمايند.
س 933: معاشرت با مسلماناني كه به امور ديني به‌خصوص نماز و خمس پايبند نيستند، چه حكمي دارد؟ آيا غذا خوردن در خانه‌هاي آنان اشكال دارد؟ در صورت اشكال داشتن، كسي كه چندين بار اين كار را انجام داده،

چه حكمي دارد؟
ج: اگر معاشرت با آنان مستلزم تأييد ايشان در عدم التزام به امور ديني نباشد، اشكال ندارد، مگر آنكه ترك معاشرت با آنان مؤثر در اهتمام ايشان به امور ديني باشد كه در اين صورت واجب است كه معاشرت به‌طور موقت از باب نهي از منكر ترك شود، ولي استفاده از اموال آنان از قبيل غذا و مانند آن، تا يقين به تعلّق خمس به آن نداشته باشيد، اشكال ندارد.
س 934: يكي از دوستانم مرا زياد به صرف غذا دعوت مي‌كند، به تازگي متوجه شده‌ام كه شوهر او خمس نمي‌دهد، آيا خوردن غذاي كسي كه خمس نمي‌دهد، براي من جايز است؟
ج: تا علم به تعلّق خمس به غذايي كه در اختيار شما قرار داده مي‌شود، نداريد، خوردن آن اشكال ندارد.
س 935: فردي براي اولين بار مي‌خواهد خمس اموالش را حساب كند، خانه مسكوني كه نمي‌داند با چه مالي آن را خريده، چه حكمي دارد؟ در صورتي كه بداند آن را با مالي كه چند سال پس‌انداز شده، خريده است، حكم آن چيست؟
ج: خانه مسكوني يا ساير لوازم زندگي را اگر احتمال مي‌دهد كه با مالي كه شرعاً متعلّق خمس نبوده (مانند ارث يا هبه) خريده باشد چيزي از بابت خمس آن بر او نيست، ولي اگر يقين دارد كه آن را با درآمد كسب خود خريده است، ليكن نمي‌داند كه آيا درآمد كسب را در بين سال صرف خريد آن كرده است يا پس از پايان سال و پيش از پرداخت خمس درآمد، بايد با يكي از وكلاي ما مصالحه نمايد و اگر يقين دارد خانه را از درآمد كسبي كه چند سال پس‌انداز كرده است پيش از پرداخت خمس آن خريده است، بايد خمس آن درآمد پس‌انداز شده را بپردازد. و در مورد تنزّل ارزش پول احوط مصالحه با حاكم شرع است.
س 936: عالمي در يكي از شهرها مبلغي را به عنوان خمس دريافت كرده، ولي براي او انتقال عين آن مال به شما يا دفترتان مشكل است، آيا مي‌تواند آن را از طريق بانك حواله كند؟ با توجه به اينكه مالي كه از بانك گرفته مي‌شود عين مالي كه در آن شهر به بانك پرداخت شده، نيست؟
ج: تحويل خمس و ساير حقوق شرعي از طريق بانك اشكال ندارد.
س 937: اگر زميني را با مال غير مخمّس بخرم، آيا نماز خواندن در آن زمين جايز است يا خير؟
ج: اگر زمين با عين مال غير مخمّس خريده شده باشد، معامله به مقدار خمس، فضولي است و متوقف بر اجازه وليّ امر خمس است و تا آن را اجازه و تنفيذ نكند، نماز خواندن در آن جايز نيست.
س 938: اگر مشتري بداند كه به عين مالي كه خريده، خمس تعلّق گرفته و فروشنده آن را نپرداخته است، آيا تصرّف در آن كالا براي او جايز است؟

ج: با فرض وجود خمس در كالا، معامله به مقدار خمس فضولي و متوقف بر اجازه وليّ امر خمس است.
س 939: اگر صاحب مغازه‌اي نداند كه مشتري كه با او معامله مي‌كند، خمس مالش را پرداخته است يا خير، آيا دادن خمس آن اموال بر او واجب است؟
ج: تا زماني كه علم به وجود خمس در پولي كه مشتري به او مي‌پردازد، نداشته باشد، چيزي برعهده او نيست و وظيفه‌اي هم نسبت به فحص ندارد.
س 940: اگر مثلاً چهار نفر با هم صد هزار تومان به عنوان شراكت براي به كارگيري در يك كار توليدي سرمايه‌گذاري كنند و يكي از آنها خمس ندهد، آيا شراكت با او صحيح است يا خير؟ و آيا ديگر شريكان مي‌توانند مال فردي را كه خمس نمي‌دهد به عنوان قرض‌الحسنه گرفته و به كار بياندازند؟ و به‌طور كلي اگر چند نفر با هم شريك باشند، آيا بر هر كدام از آنها واجب است خمس درآمد خود را به‌طور مستقل بپردازد يا اينكه خمس بايد از صندوق مشترك پرداخت شود؟
ج: شراكت با شخصي كه به سرمايه‌اش خمس تعلّق گرفته ولي آن را نپرداخته است، به مقدار خمس مال او فضولي است كه بايد نسبت به آن به وليّ امر مراجعه شود، و اگر بعضي از شركاء خمس سهم خود در سرمايه را نداده باشند، تصرّف در سرمايه مشترك جايز نيست، و هنگامي كه شركاء سود حاصل از سرمايه مشترك را دريافت مي‌كنند، هركدام از آنان مكلّف هستند خمس مازاد بر مؤونه از سهم خود را سر سال خمسي بپردازند.
س 941: اگر شركاي من حساب سال خمسي نداشته باشند، تكليف من چيست؟
ج: بر هر يك از شركاء واجب است كه حقوق شرعي سهام خود را بپردازند تا تصرّفات آنان در مال مشترك حلال باشد، و اگر بقيه شريكها آن را پرداخت نمي‌كنند و انحلال شركت و جداشدن از آنان براي شما ضرري يا حرجي باشد، مجاز هستيد به شراكت خود با آنان ادامه دهيد.

سرمایه

س 942: شركتي از برادران فرهنگي به نام شركت تعاوني فرهنگيان چندين سال است كه تأسيس گرديده و سرمايه آن از همان ابتدا از سهم تعدادي از فرهنگيان تشكيل شده بود كه هريك صد تومان پرداختند، در ابتدا سرمايه شركت كم بود، ولي در حال حاضر با افزايش تعداد اعضا، سرمايه آن بالغ بر هجده ميليون تومان به اضافه ماشينهاي شركت است. سود آن بين سهامداران به نسبت سهمشان تقسيم مي‌شود، و هريك از آنان براحتي مي‌تواند سهم خود را دريافت نموده و با شركت تسويه حساب نمايد. تاكنون خمس سرمايه و سود آن پرداخت نشده است، آيا با توجه به موقعيت من به عنوان رئيس هيأت اداري شركت، جايز است كه اگر خمسي به حساب شركت تعلّق بگيرد، اقدام به پرداخت آن كنم؟ آيا رضايت سهامداران در اين‌باره شرط است؟
ج: پرداخت خمس سرمايه شركت و سود حاصل از آن، تكليف هريك از اعضا نسبت به سهم خود از مجموع دارايي شركت است، و انجام اين كار توسط مسئول هيأت اداري آن، متوقف بر كسب اجازه و وكالت از سهامداران شركت است.
س 943: تعدادي از افراد تصميم به ايجاد صندوق قرض‌الحسنه بين خود گرفته‌اند تا هنگام نياز به يكديگر قرض‌الحسنه بدهند. هر عضو علاوه بر مبلغي كه در ابتداي تشكيل پرداخته، بايستي هر ماه براي افزايش موجودي صندوق مبلغي را بپردازد، اميدواريم لطف فرموده چگونگي پرداخت خمس هر عضو را بيان فرماييد و در صورتي كه سرمايه صندوق به‌طور دائمي به عنوان قرض در دست اعضا باشد، اداي خمس آن چگونه خواهد بود؟
ج: اگر هر يك از افراد سهامدار سهم شراكت خود را از منفعت كسب يا از حقوق خود بعد از پايان سال خمسي پرداخته باشد، واجب است خمس آن را بپردازد. ولي اگر آن را در بين سال داده است، در صورتي كه دريافت آن براي او در پايان سال خمسي وي ممكن باشد، بايد خمس آن را در پايان سال بدهد، و در غير اين صورت تا آن را از صندوق دريافت نكرده، پرداخت خمس آن بر او واجب نيست.
س 944: آيا صندوق قرض‌الحسنه شخصيت حقوقي مستقلي دارد؟ اگر داشته باشد، آيا به سود حاصل، خمس تعلّق مي‌گيرد؟ اگر شخصيت حقوقي مستقلي نداشته باشد، كيفيت پرداخت خمس آن چگونه است؟
ج: اگر سرمايه صندوق ملك شخصي اشخاص به نحو اشتراك باشد، سود حاصل از آن، نسبت به سهم هريك از اعضا ملك شخصي او خواهد بود و بايد خمس آن را در زائد برمؤونه سالش بپردازد. ولي اگر سرمايه صندوق

ملك شخص يا اشخاص نباشد مثل اينكه از مال وقف عام و مانند آن باشد، سود حاصل از آن، خمس ندارد.
س 945: تعداد دوازده نفر از مؤمنين توافق كرده‌اند كه هريك از آنان هرماه مثلاً بيست دينار در صندوقي بريزند، و در هر ماه يك نفر آن مبلغ را برداشته و به مصرف هزينه‌هاي شخصي خود برساند، كه بعد از دوازده ماه نوبت به آخرين نفر خواهد رسيد، بدين معني كه او آنچه را در اين مدت پرداخته كه مقدار آن دويست و چهل دينار مي‌شود، برمي‌دارد، آيا خمس بر او واجب است يا اينكه جزء مؤونه وي محسوب مي‌شود؟ اگر اين فرد سال خمسي معيّني داشته باشد و مقداري از پولي كه دريافت شده، پس از پايان سال نزد او بماند، آيا جايز است براي اين قسمت از آن مبلغ، سال خمسي معيّني قرار دهد تا از لزوم پرداخت خمس آن رهايي يابد؟
ج: آنچه را كه افراد به صندوق مي‌پردازند، اگر از درآمد سالانه شان در بين سال باشد، هر آنچه را كه هر يك از افراد در نوبت خود از صندوق دريافت مي‌نمايد تا در مخارج سال صرف كند اگر مقداري از آن قرض از صندوق و مقداري معادل مبالغي باشد كه از منافع همان سال به صندوق پرداخته است، خمس ندارد، ولي اگر از منافع سال قبل باشد، بايد خمس آنچه را كه از منافع سال قبل است، بپردازد، و اگر از منافع هر دو سال باشد، منفعت هرسالي حكم خاص خود را دارد، و چنانچه مبلغ دريافتي او از سهم خود كه از منافع سال به صندوق واريز نموده، زائد بر مخارج آن سال باشد، نمي‌تواند براي رهايي از خمس مقدار زائد، سال خمسي مستقلي براي آن قرار دهد، بلكه واجب است كه براي همه منافع سالانه خود يك سال خمسي قرار دهد و خمس مازاد بر مؤونه آن سال را بپردازد.
س 946: خانه‌اي را با پرداخت مبلغي به عنوان رهن اجاره كرده‌ام، آيا پس از گذشت يك سال به آن مبلغ خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: مبلغي را كه به موجر قرض داده‌ايد، اگر از منفعت كسب باشد، خمس دارد.
س 947: ما براي انجام كارهاي عمراني احتياج به هزينه زيادي داريم كه پرداخت يكباره آن براي ما مشكل است، لذا اقدام به تأسيس صندوقي براي عمران كرده‌ايم، و هر ماه مبلغي را در آن به وديعه مي‌گذاريم و بعد از آنكه مقداري جمع شد، آن را صرف كارهاي عمراني مي‌كنيم، آيا به اين مال پس‌انداز شده خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر مبالغ پرداخت شده از طرف هر شخص از درآمد سال او باشد و تا زمان مصرف آن در كارهاي عمراني تحت مالكيت او باقي بماند و آن شخص بتواند در پايان سال خمسي آن را از صندوق پس بگيرد، واجب است كه خمس آن را بپردازد.
س 948: چند سال قبل اقدام به محاسبه اموالم و تعيين سال خمسي

براي خودم نمودم، در آن زمان نود و هشت رأس گوسفند كه خمس آنها داده شده بود و همچنين مقداري پول نقد و يك موتورسيكلت داشتم. چند سال است كه گوسفندان من براثر فروش تدريجي آنها كم شده، ولي پول نقدم زياد شده است. در حال حاضر شصت رأس گوسفند و مقداري پول نقد دارم، آيا پرداخت خمس اين پول بر من واجب است يا اينكه فقط بايد خمس مقدار زيادي آن را بدهم؟
ج: اگر مجموع قيمت گوسفندهاي موجود با اموال نقدي كه داريد، بيشتر از مجموع قيمت نود و هشت رأس گوسفند با پول نقدي باشد كه قبلاً خمس آن را پرداخت كرده‌ايد، مقدار زائد خمس دارد.
س 949: فردي ملكي (خانه يا زمين) دارد كه خمس به آن تعلّق گرفته است، آيا مي‌تواند خمس آن را از درآمد سال بپردازد؟ يا اينكه واجب است اول خمس سود را بدهد و سپس خمس ملك را از سود مخمّس پرداخت كند؟
ج: اگر بخواهد خمس آن را از درآمد سال بپردازد، واجب است كه خمس آن را هم بپردازد.
س 950: اموالي را از محل پولي كه بنياد شهيد ماهيانه به فرزندان صغير شهداي عزيز مي‌پردازد يا از محل سود كارخانه يا زمين زراعي كه ملك بعضي از شهداي عزيز جهت امرار معاش شان بوده، براي فرزندان شهدا پس‌انداز كرده‌ايم و گاهي مقداري از اين اموال پس‌انداز شده براي تأمين نيازهاي ضروري آنان مصرف مي‌شود. خواهشمنديم بيان فرماييد كه آيا اين سودها و حقوق پس‌انداز شده خمس دارد يا اينكه تا زماني كه بزرگ نشده‌اند، خمس ندارد؟
ج: آنچه به فرزندان عزيز شهدا از پدران آنان به ارث مي‌رسد و يا توسط بنياد شهيد به آنان پرداخت مي‌شود، خمس ندارد، ولي از سود حاصل از ارث يا هديه‌اي كه بنياد شهيد به آنان مي‌دهد، آن مقداري كه تا زمان رسيدن به بلوغ شرعي در ملك آنان باقي مي‌ماند، بنا بر احتياط بر هريك از آنان واجب است كه بعد از رسيدن به سن تكليف، خمس سود آن را بپردازد.
س 951: آيا به مالي كه انسان براي تحصيل درآمد و انجام معاملات تجاري مصرف مي‌كند، خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟
ج: آنچه را كه از درآمد سال براي به دست آوردن درآمد از كارهاي تجاري و غير آن مصرف مي‌كند از قبيل هزينه‌هاي انبارداري، حمل و نقل، وزن كردن، واسطه معامله و مانند آن، از درآمد همان سال استثنا مي‌شود و خمس ندارد.
س 952: آيا اصل سرمايه و سود آن خمس دارد؟
ج: اگر به مقداري باشد كه با پرداخت خمس آن، درآمد كسب با بقيه وافي

به هزينه ي زندگي او نيست و يا اينكه كسب با بقيه، مناسب با شأن عرفي او نباشد خمس ندارد.
س 953: اگر كسي طلاي مسكوك داشته باشد و به حد نصاب هم برسد، آيا علاوه بر زكات، پرداخت خمس آن هم واجب است؟
ج: اگر جزء منفعت كسب محسوب شود، حكم ساير درآمدهاي كسب را در وجوب خمس دارد.
س 954: من و همسرم از كارمندان وزارت آموزش و پرورش هستيم، همسرم هميشه حقوق خود را به من هديه مي‌كند، و با مقداري پول در شركت كشاورزي كارمندان آموزش و پرورش كه عضو آن هستم، سهيم شده‌ام، ولي نمي‌دانم كه آن مبلغ از حقوق خودم بوده يا همسرم، با توجه به اينكه پولي كه از حقوق ماهيانه همسرم تا پايان سال خمسي‌ام پس‌انداز شده كمتر از پولي است كه او در طول سال مي‌گيرد، آيا به مبلغ مذكور خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: آنچه از اموال پس‌انداز شده و از پولي كه بابت خريد سهم الشركه پرداخته‌ايد كه مربوط به حقوق خودتان است، خمس دارد، و آن قسمت كه توسط همسرتان هديه شده، خمس ندارد، و آنچه را هم كه شك داريد از حقوق خودتان است يا همسرتان، پرداخت خمس آن واجب نيست، اگر چه احوط پرداخت خمس و يا مصالحه آن است.
س 955: آيا به پولي كه به مدت دو سال به‌صورت قرض‌الحسنه در بانك بوده، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: هر مقداري كه از منفعت كسب پس‌انداز مي‌شود، يك‌بار به آن خمس تعلّق مي‌گيرد و پس‌انداز آن در بانك به‌صورت قرض‌الحسنه موجب سقوط خمس آن نمي‌شود. بله، قرضي كه نمي‌تواند آن را تا سر سال خمسي از قرض گيرنده پس بگيرد، تا آن را پس نگرفته، پرداخت خمس آن واجب نيست.
س 956: شخصي كه برخود يا خانواده تحت تكفّل خود سخت مي‌گيرد تا بتواند مقداري پس‌انداز نمايد و يا مقداري قرض مي‌كند تا بتواند مشكلات زندگي‌اش را حلّ كند، اگر مال پس‌انداز شده و يا مالي كه قرض گرفته، تا سر سال باقي بماند، آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: پس‌انداز درآمدِ سال براي صَرف در مؤونه در سال بعد، اگر در آستانه صرف در مؤونه تا چند روز آينده باشد، پرداخت خمس آن واجب نيست و خمس پولي كه قرض كرده است، برعهده قرض‌گيرنده نيست، ولي اگر از درآمد سال خود قسط‌هاي آن را بپردازد و عين مالي كه قرض گرفته هنگام رسيدن سال خمسي نزد او باقي باشد، واجب است كه خمس آن را به ميزان اقساطي كه پرداخت نموده، بپردازد.
س 957: دو سال است قطعه زميني را براي ساخت خانه خريده‌ام، اگر از

مخارج روزمرّه پولي را براي ساختن خانه در آن پس‌انداز كنم، زيرا در حال حاضر مستأجر هستم، آيا در پايان سال به آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر عين مال از درآمد سال را قبل از رسيدن سال خمسي به مصالح ساختماني مورد نياز تبديل كنيد، و يا آنكه پول پس‌انداز شده از درآمد سال را مي‌خواهيد در آينده نزديك پس از پايان سال خمسي صرف ساختمان مسكن خود نماييد، خمس ندارد.
س 958: من تصميم به ازدواج گرفته‌ام، و براي كسب درآمد، قسمتي از سرمايه خود را به دانشگاه سپرده‌ام، آيا مصالحه در رابطه با خمس آن امكان دارد؟
ج: اگر مال مذكور از منفعت كسب شما باشد، با گذشت سال خمسي، پرداخت خمس آن واجب است و خمسِ قطعي قابل مصالحه نيست.
س 959: سازمان حج در سال گذشته اقدام به خريد همه اثاثيه و لوازم مورد نياز كاروان حج كه ملك اينجانب بود، كرد، من پول لوازم فروخته شده‌ام را كه دويست و چهارده هزار تومان بود، در تابستان امسال دريافت كردم، علاوه بر آن، مبلغ هشتاد هزار تومان در سال گذشته گرفته‌ام، با توجه به اينكه سال خمسي براي خود تعيين كرده‌ام و هر سال خمس زائد بر مؤونه را مي‌پردازم، و با توجه به اينكه اثاثيه و لوازم مذكور مورد نياز من در ايام عهده داري مديريت كاروان حج جهت اداره حجّاج بوده است، و در وقت فروش آن ترقي قيمت نسبت به قيمت خريد آن داشته است، آيا پرداخت خمس پول فروش آن يا خمس تفاوت قيمت آن در حال حاضر واجب است؟
ج: اگر لوازم را با مال مخمّس خريده باشيد، پول فروش آن خمس ندارد، در غير اين صورت، پرداخت خمس آن واجب است.
س 960: من صاحب مغازه‌اي هستم كه هر سال پول نقد و جنس‌هاي خود را محاسبه مي‌كنم و چون بعضي از كالاها تا آخر سال خمسي فروخته نمي‌شود، آيا پرداخت خمس آن در آخر سال و قبل از فروش واجب است يا اينكه بايد بعد از فروش، خمس آنها پرداخت شود؟ اگر خمس كالا را بدهم و سپس آن را بفروشم، چگونه بايد در سال آينده محاسبه كنم؟ و اگر آن را به فروش نرسانم و قيمت آن تغيير كند، چه حكمي دارد؟
ج: كالايي كه تا سر سال فروخته نشده و مشتري براي خريد آن پيدا نشده است، در حال حاضر پرداخت خمس افزايش قيمت آن واجب نيست بلكه سود حاصل از فروش آن در آينده از سود سال فروش محسوب مي‌شود، ولي كالايي كه افزايش قيمت پيدا كرده و كسي هست كه در طول سال آن را بخرد، ولي شما براي اينكه سود بيشتري ببريد، آن را تا پايان سال نفروخته‌ايد، بايد با رسيدن سال خمسي، خمس افزايش قيمت آن را بپردازيد، و در اين صورت آن كالا به قيمتي كه در سر سال خمسي ارزيابي

شده و خمس افزايش قيمت آن پرداخت شده، در سال آينده استثناء مي‌شود.

س 961: سه برادر، خانه سه طبقه‌اي خريداري نموده و در يك طبقه ساكن شده و دو طبقه ديگر را اجاره، داده‌اند. آيا به دو طبقه مورد اجاره خمس تعلّق مي‌گيرد يا خير؟ و آيا جزء مؤونه آنها محسوب مي‌شود؟
ج: اگر خانه را از محل درآمد سالانه شان براي سكونت تهيه نموده‌اند و فعلاً به خاطر نياز به مخارج زندگي اجاره داده‌اند، به آن خمس تعلّق نمي‌گيرد، ولي اگر بعضي طبقات آن را به قصد اجاره دادن ساخته يا تهيه كرده‌اند تا اجاره آن را صرف هزينه‌هاي زندگي كنند، آن مقدار از خانه حكم سرمايه را دارد، كه خمس دارد.
س 962: شخصي مالك مقداري گندم بوده كه خمس آن را پرداخت نموده و هنگام برداشت محصول جديد، همان گندم مخمّس را مصرف مي‌كرده و به جاي آن گندم جديد مي‌گذاشته و چندين سال به همين ترتيب عمل نموده است، آيا به گندمي كه به جاي گندم مصرف شده مي‌گذاشته، خمس تعلّق مي‌گيرد؟ و در صورت تعلّق خمس، آيا همه آن خمس دارد؟
ج: گندمي را كه خمس آن را پرداخته، اگر مصرف كند، نمي‌تواند معادل آن از گندم جديد را از خمس استثنا كند. بنا بر اين آنچه را كه از گندم جديد مصرف مؤونه سال خود كرده، خمس ندارد، و آنچه كه از آن تا سر سال خمسي باقي مانده، خمس دارد.
س 963: من به توفيق خداوند هر سال خمس اموالم را مي‌پردازم، ولي در طي سالهايي كه اقدام به محاسبه خمس اموالم كرده‌ام، هميشه در حساب آنها شك داشته‌ام، اين شك چه حكمي دارد؟ آيا واجب است امسال همه اموال نقد خود را حساب كنم يا اينكه به شك در اين مسأله اعتنا نمي‌شود؟
ج: اگر در صحّت حساب خمس منفعت كسب سالهاي گذشته شك داشته باشيد، به آن اعتنا نمي‌شود و پرداخت مجدد خمس بر شما واجب نيست. ولي اگر در منفعت كسب شك داشته باشيد كه آيا جزء منفعت كسب سالهاي قبل است كه خمس آن پرداخت شده، يا جزء منفعت كسب امسال است كه خمس آن داده نشده، بر شما واجب است كه احتياطاً خمس آن را بپردازيد، مگر اينكه احراز كنيد كه خمس آن را قبلاً پرداخته‌ايد.
س 964: اگر مثلاً فرشي را با مال مخمّس به قيمت ده هزار تومان بخرم و بعد از مدتي آن را به پانزده هزار تومان بفروشم، آيا پنج هزار تومان اضافه بر مال مخمّس، جزء منفعت كسب محسوب مي‌شود و خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر آن را به قصد فروش خريده‌ايد، آن مقداري كه بيشتر از قيمت

خريد است، جزء منفعت كسب محسوب مي‌شود و در زائد بر مؤونه سال، خمس واجب است.
س 965: آيا كسي كه براي هر يك از درآمدهاي خود سال خمس جداگانه‌اي قرارداده، جايز است خمس سودي را كه سر سال خمسي آن رسيده، از سودهاي ديگري كه سال بر آنها نگذشته است، بپردازد؟ در صورتي كه بداند اين درآمدها به‌طور كامل تا پايان سال باقي مي‌مانند و چيزي از آنها صرف مؤونه نمي‌شود، چه حكمي دارد؟
ج: هرگاه بخواهد خمس منفعت يك كسب را از درآمد كسب ديگر بپردازد، بايد خمس مبلغ پرداختي را نيز بپردازد و درآمدهايي كه چيزي از آن به مصرف هزينه‌هاي زندگي نمي‌رسد، مخير است بين اينكه خمس آن را هنگام حصول آن بپردازد يا تا رسيدن سال خمسي، صبر كند.
س 966: شخصي مالك ساختمان دو طبقه‌اي است، و خودش در طبقه بالا سكونت دارد و طبقه پايين را به شخص ديگري داده است و به علت بدهكاري مبلغي از او قرض گرفته بدون اينكه اجاره‌اي بگيرد، آيا به اين مبلغ خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: واگذاري استفاده مجاني از خانه به كسي به‌خاطر اينكه مالي از او قرض گرفته است، وجه شرعي ندارد، و به هر حال مالي كه قرض گرفته است، خمس ندارد.
س 967: مكاني را براي معاينه پزشكي بيماران از اداره اوقاف و متولي وقف به مبلغ معيّني در هر ماه اجاره كرده‌ام و مبلغي پول هم به عنوان پذيره از من گرفته‌اند، با توجه به اينكه در حال حاضر اين پول از ملك من خارج شده و هيچ‌گاه مالك آن نخواهم شد، آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: اگر پرداخت اين مبلغ در حكم قيمت انتقال سرقفلي باشد و از منفعت كسب باشد، واجب است كه خمس آن پرداخت شود.
س 968: شخصي براي احياي زمين موات جهت كاشت درختان ميوه به اميد استفاده از حاصل آن اقدام به حفر چاه عميق نموده است، با توجه به اينكه اين درختان بعد از چند سال ديگر ثمر مي‌دهند و هزينه زيادي هم دارند، اين شخص مبلغي بيش از يك ميليون تومان صرف آن نموده است. وي تاكنون حساب سال نداشته، ولي در حال حاضر كه تصميم گرفته براي اداي خمس، اموالش را حساب كند، مي‌بيند كه قيمت چاه و زمين و باغ بر اثر تورم، معادل چندين برابر هزينه اوليه شده است، بنا بر اين اگر مكلّف به پرداخت خمس قيمت فعلي آنها شود، توانايي آن را ندارد و اگر مكلّف به دادن خمس از عين زمين و باغ و غير آن شود، در مضيقه و سختي مي‌افتد، زيرا خود را به زحمت انداخته و به اميد استفاده از ثمرات آن براي تأمين مخارج زندگي خود و خانواده‌اش متحمل هزينه‌ها و مشكلاتي شده است، تكليف او نسبت به خمس اموالش چيست؟ چگونه خمس خود

را حساب كند تا به راحتي بتواند آن را بپردازد؟
ج: زمين مواتي را كه به قصد تبديل آن به باغ ميوه احياء نموده بعد از كم كردن مخارج احياي آن، خمس دارد، و مخير است كه خمس زمين را از عين آن بدهد و يا از قيمت فعلي آن. و همچنين چاه، نهال‌ها و كاشت و پرورش آن و مانند آن، به قيمت عادلانه فعلي خمس دارد، مگر اينكه به اين باغ براي هزينه زندگي نياز داشته باشد و با پرداخت خمس آن درآمدش وافي براي هزينه زندگي نباشد كه در اين صورت خمس ندارد.
س 969: شخصي حساب سال براي خمس نداشته و اكنون تصميم گرفته است كه حساب سال داشته باشد، وي كه از ابتداي ازدواج تا به حال بدهكار بوده است، خمس خود را چگونه محاسبه كند؟
ج: اگر از گذشته تا به حال درآمدي بيشتر از مخارج زندگي نداشته، نسبت به گذشته چيزي بر عهده او نيست.
س 970: منافع و محصولات زمين و اموال موقوفه، از جهت خمس و زكات چه حكمي دارد؟
ج: اعيان موقوفه مطلقاً خمس ندارد، حتي اگر وقف خاص باشد، ثمره و نماء آن هم مطلقاً خمس ندارد، و به نماء وقف عام قبل از قبض توسط موقوف عليه زكات تعلّق نمي‌گيرد، ولي بعد از قبض، پرداخت زكات آنچه از نماء وقف كه قبض شده، در صورتي كه واجد شرايط وجوب زكات باشد، واجب است، و در نماء وقف خاص هم اگر سهم هر يك از موقوف عليه به حد نصاب برسد، زكات واجب است.
س 971: آيا سهم سادات(كثّرهم‌الله‌تعالي) و سهم امام(عليه‌السلام) به منفعت كسب كودكان تعلّق مي‌گيرد؟
ج: بنا بر احتياط بر آنان واجب است كه بعد از رسيدن به سن بلوغ خمس منفعت كسب خود را كه قبل از بلوغ به دست آورده‌اند و تا زمان بلوغ بر ملك ايشان باقي مانده است، بپردازند.
س 972: آيا به ابزاري كه در كار و كسب استفاده مي‌شود، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: ابزار و آلات كسب، حكم سرمايه را دارد كه اگر از درآمد كسب تهيه شود، خمس دارد.
س 973: اخيراً طي توافقي كه سازمان حج و زيارت با بانك ملي ايران بعمل آورده، متقاضيانِ حج تمتع با مراجعه به بانك، مبلغ يك ميليون تومان به‌صورت قرارداد مضاربه‌اي به نام خود به حسابي در بانك ملي واريز نموده، فيش آن را دريافت مي‌دارند، اين پول تا هنگام تشرف به نام واريز كننده و در حساب شخصي او باقي مي‌ماند و طبق قرارداد مكتوب مبلغي در حدود 17٪ به دارنده حساب در پايان هر سال منفعت مضاربه تعلّق مي‌گيرد. سازمان حج و زيارت فقط براي كساني كه زودتر ثبت نام

كرده‌اند اولويت قائل شده و پس از حدود سه سال نوبت اشخاص را اعلام و در صورت تمايل آنها را به حج اعزام مي‌دارد. زمان اعزام كه فرا رسيد واريز كننده، پولي را كه در حساب مضاربه‌اي خود دارد از بانك اخذ و همراه با مانده هزينه‌ها به حساب حج و زيات واريز مي نمايد و سپس به حج مشرف مي‌شود. حال خواهشمند است با عنايت به اينكه قرارداد مذكور به‌صورت كتبي بوده و شفاهاً گفتگويي بين صاحب پول و بانك رد و بدل نمي شود. بفرماييد مبلغ درصدي كه صاحب مال به عنوان منفعت مضاربه دريافت مي‌كند چه صورتي دارد؟
ج: عمليات بانكي به‌صورت قرارداد كتبي به نحو فوق الاشاره بي‌اشكال است و سود حاصله از معامله‌ي مضاربه‌اي براي سپرده‌گذار حلال است، و اصل سپرده اگر از درآمد كسب غير مخمّس بوده خمس دارد، و سود حاصله اگر پيش از سال عزيمت به سفر حج قابل وصول نبوده، جزو درآمد سال وصول محسوب است، كه اگر در همان سال هزينه سفر حج شود خمس ندارد.
س 974: كارمنداني كه سر سال خمسي آنها در پايان ماه اسفند است و حقوق خود را پنج روز زودتر از سر سال خمسي مي‌گيرند تا در ماه اول سال جديد مصرف كنند، آيا پرداخت خمس آن واجب است؟
ج: اگر حقوقي را كه قبل از پايان سال دريافت مي‌كنند تا آخر سال خمسي در مؤونه مصرف نكنند، پرداخت خمس آن واجب است البته اگر داشتن مبلغي پس‌انداز جزو مؤونه او محسوب شود خمس ندارد.
س 975: بسياري از دانشجويان براي حل مشكلات غيرقابل پيش بيني خود در هزينه‌هاي زندگي صرفه‌جويي مي‌كنند و در نتيجه مبلغ قابل توجهي از كمك هزينه تحصيلي كه به آنها پرداخت مي‌گردد، جمع مي‌شود، سؤال اين است كه با توجه به اين كه اين مبلغ از طريق صرفه‌جويي در پولي كه وزارت آموزش عالي به آنها مي‌پردازد، جمع مي‌شود، آيا به آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: كمك هزينه تحصيلي خمس ندارد.

س 976: تأخير پرداخت خمس تا سال آينده چه حكمي دارد؟
ج: تأخير پرداخت خمس از سال خمسي به سال ديگر جايز نيست، هرچند هر وقت آن را بپردازد اداي بدهي حاصل مي‌شود. مكلف پس از رسيدن سال خمسي تا خمس مالش را نداده، نمي‌تواند در آن تصرّف كند، و اگر در آن قبل از پرداخت خمس تصرّف كند، مقدار خمس آن را ضامن است، و چنانچه با عين مال غير مخمّس كالا يا زمين و يا مانند آنها بخرد، معامله در مقدار خمس فضولي و موقوف بر اجازه وليّ امر خمس است، كه پس از اجازه وليّ امر بايد خمس آن كالا يا زمين را به قيمت فعلي حساب نمايد و آن را بپردازد.
س 977: من مالك مالي هستم كه مقداري از آن نقد و مقدار ديگر به‌صورت قرض‌الحسنه نزد بعضي از افراد است و از طرفي به علت خريد زمين مسكوني مقروض هستم و بايد يكي از چك‌هاي آن را چند ماه ديگر بپردازم، آيا جايز است بدهي زمين را از مبلغ مذكور (نقد و قرض‌الحسنه) كم كنم و خمس باقي‌مانده را بپردازم؟ همچنين آيا زميني كه براي سكونت خريداري شده، خمس دارد؟
ج: مالي كه از درآمد سال به بعضي افراد قرض داده‌ايد، اگر تا سر سال خمسي قابل وصول نباشد، پرداخت خمس آن تا وصول نشده است، واجب نيست و اموالي كه از درآمد سال در دست شماست جايز است كه از آن، قبل از رسيدن سر سال خمسي، بدهي خود را كه مهلت آن چند ماه ديگر مي‌رسد، بپردازيد، ولي اگر در اثناي سال آن را در اداي قرض مصرف نكنيد و سر سال خمسي شما برسد، نمي‌توانيد قرض خود را از آن مبلغ استثنا كنيد، بلكه واجب است خمس همه آن را بپردازيد. ولي اگر بنا داريد تمام يا قسمتي از آن را صَرف اداي بدهي خود نماييد و چنانچه بخواهيد خمس آن را بپردازيد، باقي‌مانده براي اداي بدهي كافي نيست و از اين بابت در زحمت و مشقّت قرار مي‌گيريد، در اين صورت پرداخت خمس آنچه را كه مي‌خواهيد صرف اداي بدهي نماييد، واجب نيست. اما زميني كه براي سكونت مورد نياز از درآمد بين سال تهيه مي‌شود، خمس ندارد.
س 978: از آنجا كه تا كنون ازدواج نكرده‌ام، آيا جايز است مقداري از مالي را كه در حال حاضر دارم، براي هزينه‌هايي كه در آينده به آنها نياز دارم، پس‌انداز كنم؟
ج: پس‌انداز درآمد سال اگر براي هزينه ضروري ازدواج در چند روز آينده باشد، خمس ندارد.

س 979: سر سال خمسي من آخر ماه دهم از هر سال است، آيا حقوق ماه دهم را كه در آخر آن مي‌گيرم، خمس دارد؟ اگر بعد از دريافت، مقدار باقي‌مانده آن را (كه طبق عادت، هر ماه پس‌انداز مي‌شود) به همسرم هديه كنم، آيا خمس به آن تعلّق مي‌گيرد؟
ج: حقوقي كه قبل از سال خمسي دريافت مي‌كنيد و يا قبل از آخرين روز سال خمسي قابل دريافت است، پرداخت خمس مقدار زائد بر مؤونه سال آن واجب است. اما آنچه به همسر خود يا به ديگري هديه مي‌نماييد، اگر صوري و به قصد فرار از خمس نباشد و به مقدار مناسب با شأن عرفي شما باشد، خمس ندارد.
س 980: پول يا كالاي مخمّسي دارم كه اقدام به مصرف آن كرده‌ام، آيا جايز است در پايان سال، مقداري از درآمد سال به جاي آن پول يا كالايي كه خمس آن پرداخت شده، استثنا شود؟
ج: چيزي از درآمد سال به جاي مال مخمّسي كه مصرف شده، استثنا نمي‌شود.
س 981: اگر مالي كه خمس ندارد مانند جايزه و مانند آن، با سرمايه مخلوط شود، آيا در پايان سال خمسي جايز است كه آن را از سرمايه استثنا كرد و سپس خمس بقيه اموال را پرداخت؟
ج: استثناي آن اشكال ندارد.
س 982: سه سال پيش مغازه‌اي را با مالي كه خمس آن پرداخت شده، افتتاح كردم و سر سال خمسي‌ام هم پايان سال شمسي يعني شب عيد نوروز است، و تاكنون هرگاه سر سال خمسي‌ام رسيده، مشاهده كرده‌ام كه همه سرمايه‌ام به‌صورت قرض بر عهده مردم است و در عين حال خودم هم مبلغ زيادي بدهكارم. اميدواريم ما را نسبت به تكليفمان راهنمايي فرماييد.
ج: اگر سر سال خمسي چيزي از سرمايه و سود نزد شما نباشد و يا چيزي بر سرمايه شما افزوده نشده باشد، پرداخت خمس بر شما واجب نيست و طلبهاي شما كه ناشي از فروش نسيه كالا به مردم است، جزء درآمد سالي محسوب مي‌شود كه آنها را دريافت مي‌كنيد.
س 983: تعيين قيمت كالاهاي موجود در مغازه، هنگام حساب سال خمسي، مشكل است، چگونه بايد آن را حساب كرد؟
ج: تعيين قيمت اجناس موجود در مغازه به هر صورت ممكن هرچند با تخمين، براي محاسبه درآمد سال كه بايد خمس آن پرداخت شود، واجب است.
س 984: اگر چند سال درآمد سالانه‌ام را محاسبه نكنم تا اينكه اموال من نقد و سرمايه‌ام زياد شود و بعد از آن، خمس غير از سرمايه قبلي ام را بپردازم، آيا اين كار اشكال دارد؟

ج: اگر در اموال شما هنگام رسيدن سال خمسي، خمس هرچند به مقدار كم باشد، تا خمس آن را نپردازيد، حق تصرّف در آن اموال را نداريد، و اگر با عين آن اموال قبل از پرداخت خمس خريد و فروش كنيد، معامله نسبت به مقدار خمس آن، فضولي و متوقف بر اجازه وليّ امر خمس است.
س 985: خواهشمنديم آسانترين راه ممكن براي پرداخت خمس توسط صاحب مغازه را بيان فرماييد.
ج: هر چه كالا و پول نقد دارد، در سر سال خمسي حساب كرده و قيمت گذاري مي‌كند و سپس مجموعه آن را با سرمايه اصلي مي‌سنجد، اگر چيزي اضافه بر سرمايه موجود باشد، سود محسوب مي‌شود و به آن خمس تعلّق مي‌گيرد.
س 986: سر سال خمسي‌ام را اول ماه سوم سال گذشته قرار داده‌ام و در همين تاريخ براي محاسبه خمس سود حساب بانكي‌ام مراجعه كردم، آيا اين روش براي حساب سال مالي درست است؟
ج: ابتداي سال خمسي شما، روزي است كه براي اولين بار سود قابل دريافت براي شما حاصل شده است، و تأخير ابتداي سال از آن روز براي شما جايز نيست.
س 987: اگر وسائل و چيزهاي مورد نياز زندگي مانند ماشين، موتور، فرش كه خمس آن داده نشده است، فروخته شود، آيا پس از فروش بايد خمس آنها فوراً پرداخت شود؟
ج: وسايل ذكر شده اگر جزو احتياجات زندگي بوده و از درآمد بين سال آن را تهيه كرده است، و در سال بعد به فروش رفته است پول فروش آن خمس ندارد، ولي اگر وسايل را با پولي كه سال بر آن گذشته بدون اداي خمس تهيه كرده، بايد خمس پول خريد آنها را بدهد، هرچند آن وسايل را نفروشد و اگر حساب سال نداشته در مورد پول خريد آنها بايد با يكي از نمايندگان ما مصالحه نمايد.
س 988: كسي كه نياز به تهيه يكي از لوازم خانگي مانند يخچال دارد و استطاعت خريد آن را يكجا ندارد و ماهيانه پولي پس‌انداز مي‌نمايد تا وقتي كه پول به حد لازم رسيد، آن را خريداري نمايد، اكنون كه سال خمسي او رسيده، آيا به پولي كه به اين منظور كنار گذاشته شده، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: پول پس‌انداز شده اگر جهت تهيه مايحتاج ضروري زندگي در آينده نزديك (تا چند روز) مورد نياز باشد، خمس ندارد.
س 989: اگر كسي قبل از سال خمسي‌اش، مقداري از درآمد خود را به كسي قرض دهد و بعد از گذشت چند ماه از سر سال خمسي خود آن را دريافت كند، اين مبلغ چه حكمي دارد؟
ج: پرداخت خمس قرض پس از گرفتن آن از بدهكار، واجب است.

س 990: اشيايي را كه انسان در طول سال خمسي مي‌خرد و سپس آن را بعد از سال خمسي‌اش مي‌فروشد، چه حكمي دارد؟
ج: اشياء ياد شده اگر جزو لوازم زندگي است و جهت استفاده شخصي خريده است، خمس ندارد؛ ولي اگر آن را براي فروش خريده و فروش آن هم تا سر سال خمسي ممكن است، پرداخت خمس سود آن واجب است. در غير اين صورت، تا آن را نفروخته، خمس ندارد و هنگامي كه آن را فروخت، سود حاصل از فروش آن از درآمدهاي همان سال فروش محسوب مي‌شود.
س 991: اگر كارمندي حقوق سال خمسي خود را بعد از رسيدن آن دريافت كند، آيا دادن خمس بر او واجب است يا خير؟
ج: اگر تا سر سال خمسي قابل دريافت باشد، پرداخت خمس آن واجب است، هرچند هنوز آن را نگرفته باشد؛ در غير اين صورت، جزء درآمدهاي سالي كه آن را دريافت مي‌كند، محسوب مي‌شود.
س 992: خمس سكّه‌هاي طلا كه قيمت آنها هميشه در حال تغيير است، چگونه است؟
ج: اگر قصد دارد خمس را از قيمت آنها بدهد، ملاك، قيمت روز پرداخت است.
س 993: اگر شخصي سال مالي خود را به قيمت طلا محاسبه نمايد، به‌طور مثال اگر همه سرمايه‌اش معادل با صد سكّه طلا از نوع بهار آزادي باشد كه مقدار بيست سكّه از آن را به عنوان خمس پرداخته و هشتاد سكّه مخمّس باقي بماند و در سال بعد اگر قيمت سكّه افزايش يابد (ولي سرمايه او معادل همان هشتاد سكّه است)، آيا به آن خمس تعلّق مي‌گيرد؟ آيا واجب است كه خمس افزايش قيمت را بپردازد؟
ج: ملاك در استثناي سرمايه مخمّس، همان سرمايه اصلي است. اگر سرمايه اصلي كه با آن كار مي‌كند، سكّه‌هاي طلا از نوع مثلاً بهار آزادي باشد، در سر سال مالي سكّه‌هاي مخمّس استثنا مي‌شوند، هرچند قيمت آنها به واحد ريال نسبت به سال گذشته، افزايش يافته باشد. ولي اگر سرمايه او پول نقد يا كالا باشد كه در سر سال خمسي آن را با سكّه‌هاي طلا مقايسه كرده و خمس آن را داده باشد، بايد در سر سال خمسي آينده فقط قيمت سكّه‌هاي طلا را كه سال گذشته آنها را حساب كرده، استثنا كند نه تعداد سكّه‌ها را. بنا بر اين اگر قيمت سكّه‌ها در سال آينده افزايش يابد، مقدار افزايش قيمت، استثنا نمي‌شود، بلكه سود محسوب شده و پرداخت خمس آن واجب است.

تعيين سال مالي

س 994: كسي كه اطمينان دارد به اينكه چيزي از درآمد سالانه‌اش تا پايان سال باقي نمي‌ماند، بلكه تمامي درآمد و منفعت او در خلال سال خرج هزينه‌هاي زندگي او مي‌شود، آيا واجب است براي خود سال خمسي تعيين كند؟ كسي كه بر اثر اطمينان به اينكه چيزي از درآمدش زياد نمي‌آيد، سال خمسي تعيين نكرده، چه حكمي دارد؟
ج: ابتداي سال خمسي با تعيين از جانب مكلّف مشخص نمي‌شود، بلكه يك امر واقعي است كه براي كسي كه شغل او كاسبي است با شروع كاسبي و براي كشاورز با رسيدن وقت برداشتِ محصول و براي كارگر و كارمند با دستيابي به اولين درآمد، آغاز مي‌شود. حساب سر سال خمسي و محاسبه درآمد سالانه واجب مستقلي نيست، بلكه راهي براي شناخت مقدار خمس است و وقتي محاسبه واجب مي‌شود كه بداند خمسي به او تعلّق گرفته، ولي مقدار آن را نمي‌داند و اگر از منفعت كسب چيزي نزد او نماند و همه آن در مؤونه زندگي مصرف شود، خمس هيچ‌كدام از آنها بر او واجب نيست.
س 995: آيا ابتداي سال مالي همان ماه اول كار است يا اولين ماهي كه حقوق دريافت مي‌كند؟
ج: شروع سال خمسي حقوق بگيران اعم از كارگران و كارمندان و غيره همان روز اولي است كه مزد يا حقوق خود را دريافت مي‌كنند و يا مي‌توانند دريافت نمايند.
س 996: تعيين ابتداي سال براي پرداخت خمس چگونه است؟
ج: شروع سال خمسي نياز به تعيين از سوي خود مكلف ندارد، بلكه خود بخود بر اساس چگونگي حصول درآمد سالانه متعيّن مي‌شود. بنا بر اين ابتداي سال خمسي امثال كارگران و كارمندان از اولين روز امكان دريافت اولين درآمد از درآمدهاي كار و كارمندي است، و سال خمسي تجّار و مغازه داران از تاريخ شروع به خريد و فروش و سال خمسي امثال كشاورزان از تاريخ برداشت اولين محصول كشاورزي سال شروع مي‌شود.
س 997: آيا تعيين سال خمسي بر جوانان مجردي كه با پدر و مادر خود زندگي مي‌كنند، واجب است؟ ابتداي سال خمسي آنان از چه زماني است و چگونه بايد آن را حساب كنند؟
ج: اگر جوان مجرد درآمد شخصي هرچند به مقدار كم داشته باشد، واجب است كه سال خمسي تعيين نموده و درآمد سالانه خود را محاسبه كند تا

در صورتي كه چيزي از درآمد تا پايان سال باقي ماند، خمس آن را بپردازد و ابتداي سال خمسي او هنگام حصول اولين درآمد است.
س 998: آيا زن و شوهري كه حقوق خود را به‌طور مشترك در امور منزل مصرف مي‌كنند، مي‌توانند سال خمسي مشترك داشته باشند؟
ج: هر يك از آنان سال خمسي مستقلي به حساب درآمد خودش دارد، و واجب است، هر كدام خمس باقي‌مانده حقوق و درآمد سالانه خود را در پايان سال خمسي بپردازد.
س 999: من زني خانه‌دار و مقلد حضرت امام(قدّس‌سرّه) هستم و همسرم سال خمسي دارد كه در آن هنگام خمس اموال خود را مي‌پردازد و من نيز گاهي درآمدي دارم، آيا مي‌توانم براي خودسال خمسي جهت پرداخت خمس قرار دهم و ابتداي آن را زمان دستيابي به اولين سودي كه خمس آن را نداده‌ام، قرار دهم و در پايان سال خمس باقي‌مانده را بعد از كم كردن مؤونه بپردازم؟ آيا به آنچه در طول سال خرج زيارت، هديه و مانند آن كرده‌ام، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: بر شما واجب است كه زمان دستيابي به اولين درآمد سال را ابتداي سال خمسي خود قرار دهيد، و هر چه را در طول سال از منفعت كسب خرج مصارف شخصي خود از قبيل آنچه ذكر كرده‌ايد، مي‌كنيد خمس ندارد و هر چه از منفعت كسب سال، از مؤونه و مخارج سالانه‌تان تا سر سال زياد بيايد، واجب است كه خمس آن را بپردازيد.
س 1000: آيا سال خمسي بايد شمسي باشد يا قمري؟
ج: مكلّف در اين مورد مخيّر است.
س 1001: شخصي مي‌گويد كه سر سال خمسي‌اش ماه يازدهم سال بوده است، ولي بر اثر فراموش كردن آن، قبل از پرداخت خمس در ماه دوازدهم براي خانه‌اش فرش و ساعت و موكت خريده است و در حال حاضر تصميم گرفته كه سال خمسي اش را به ماه رمضان تغيير دهد، اشاره به اين نكته لازم است كه اين شخص مبلغ هشتاد و سه هزار تومان سهمين مربوط به سال گذشته و امسال بدهكار است كه آن را به‌صورت قسطي مي‌پردازد، نظر شريف حضرتعالي راجع به سهم امام و سادات كالاهاي مذكور چيست؟
ج: تقديم و تأخير سال خمسي جايز نيست مگر با اجازه ولي امر خمس و بعد از حساب مدت گذشته و مشروط است به اينكه موجب وارد شدن ضرر به صاحبان خمس نشود، و در مورد اجناسي كه پول پرداختي بابت خريد آن از درآمد سال قبل بوده است، بايد خمس آن پول‌ها پرداخت شود.
س 1002: آيا انسان مي‌تواند خودش خمس مالش را حساب نموده و سپس آنچه را بر او واجب است به وكلاي جنابعالي بپردازد؟
ج: اشكال ندارد.

س 1003: با توجه به نظر مبارك حضرت امام راحل(قدّس‌سرّه) و نظر مبارك حضرتعالي و بعضي فقهاي ديگر كه امر و جوهات راجع به ولي امر مسلمين است، پرداخت وجوهات به غير ولي امر چه حكمي دارد؟
ج: مقلدين هر يك از مراجع محترمِ تقليد(دامت بركاتهم)، اگر در پرداخت سهمين مباركين به استناد فتواي مرجع تقليد خود عمل كنند، موجب برائت ذمّه مي‌شود.
س 1004: آيا مصرف سهم مبارك سادات در امور خيريه مانند ازدواج سادات، جايز است؟
ج: سهم سادات مانند سهم مبارك امام(عليه‌السلام) در اختيار وليّ امر مسلمين است و در صورتي كه اذن خاص باشد، مصرف سهم سادات در آنچه ذكر شده، اشكال ندارد.
س 1005: آيا اجازه گرفتن از مجتهدي كه مقلد از او تقليد مي‌كند، براي مصرف سهم امام(عليه‌السلام) در عمل خير مثلاً در حوزه علميه يا دارالايتام، ضرورت دارد و يا اجازه هر مجتهدي كافي است؟ و اصولاً آيا اجازه مجتهد ضروري است؟
ج: اختيار سهمين مباركين به‌طور كلي مربوط به ولي امر مسلمين است و كسي كه بر عهده او و يا در مال وي مقداري حق امام(عليه‌السلام) يا سهم سادات باشد، بايد آن را به وليّ امر خمس يا وكيلي كه از طرف او اجازه دارد، تسليم كند، و اگر مي‌خواهد آن را در يكي از موارد مقرر مصرف كند، بايد ابتدا راجع به آن اجازه بگيرد، و در عين حال مكلّف بايد فتواي مرجع تقليد خود را در آن رعايت نمايد.
س 1006: آيا وكلاي حضرتعالي يا اشخاصي كه وكيل در اخذ حقوق شرعي نيستند، مكلّف به دادن قبض رسيد سهمين به پرداخت كنندگان آن هستند يا خير؟
ج: كساني كه حقوق شرعي خود را به وكلاي محترم ما يا به اشخاص ديگر به قصد وصول به دفتر ما مي‌دهند، از آنها قبضي را كه داراي مهر ما مي‌باشد، مطالبه كنند.
س 1007: هنگامي كه خمس را به وكلاي حضرتعالي در منطقه تحويل مي‌دهيم، گاهي سهم امام(عليه‌السلام) را به ما بر مي‌گردانند و مي‌گويند كه از طرف حضرتعالي در اين كار مجاز هستند، آيا مصرف مبلغي كه به ما برگردانده شده، در امور خانواده جايز است؟
ج: اگر در اجازه كسي كه مدعي اجازه است، شك داريد، مي‌توانيد

به‌صورت محترمانه از او بخواهيد كه اجازه خطي خود را به شما نشان بدهد و يا از او قبض رسيد را كه مهر ما بر آن خورده، درخواست كنيد، اگر آنان طبق اجازه‌اي كه از ما دارند عمل كرده‌اند، عملشان مورد تأييد است.
س 1008: شخصي ملكي را با مال غير مخمّس به قيمت بالايي خريده و مبلغ زيادي هم خرج اصلاح و تعمير آن كرده است و بعد آن را به فرزند غير بالغ خود هبه كرده و به‌طور رسمي به اسم او نموده است، با توجه به اينكه آن فرد در قيد حيات است، مسأله خمس مكلّف مذكور چگونه است؟
ج: اگر آنچه را براي خريد ملك و اصلاح و تعمير آن صرف كرده، از درآمدهاي سال باشد و بخشش آن ملك به فرزندش در همان سال و متناسب با شأن عرفي او باشد، خمس ندارد. در غير اين صورت واجب است كه خمس آن را بدهد.

سهم سادات و انتساب به آنان

س 1009: مادر من از سادات است، لطف فرموده امور ذيل را بيان فرماييد:
1 ـ آيا من هم از سادات محسوب مي‌شوم؟
2 ـ آيا فرزندان من هر چقدر پائين روند، از سادات شمرده مي‌شوند؟
3 ـ بين كسي كه از طرف پدر سيد است و كسي كه از طرف مادر سيد است، چه تفاوتي وجود دارد؟
ج: گرچه منتسبين به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) از طرف مادر هم از اولاد رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) محسوب مي‌شوند، ولي ملاك ترتب آثار و احكام شرعي سيادت، انتساب از طرف پدر است.
س 1010: آيا فرزندان عباس بن علي بن ابي‌طالب(عليهم السلام) احكام ساير سادات را دارند، مثلاً آيا طلبه علوم ديني كه منسوب به اين خانواده است، مي‌تواند ملبس به لباس سادات شود؟ آيا اولاد عقيل بن ابي طالب هم اين حكم را دارند؟
ج: كسي كه از طرف پدر به عباس بن علي بن ابي‌طالب(عليهم‌السلام) منسوب است، سيّد علوي مي‌باشد و همه سادات علوي و عقيلي، هاشمي هستند و حق استفاده از مزاياي خاص سادات هاشمي را دارند.
س 1011: به تازگي به سند شخصي يكي از فرزندان عموي پدرم دست يافته‌ام كه در آن اسم صاحب سند شخصي با عنوان سيد ذكر شده، بنا بر اين و با توجه به اينكه در ميان فاميل مشهور است كه ما از سادات هستيم و با قرينه بودن دليلي كه اخيراً به آن دست يافته‌ام، خواهشمندم نظر مبارك خود را راجع به سيادت من بيان فرماييد.
ج: صرف ذكر عنوان سيّد در سندي كه به نام يكي از اقوام نسبي شماست، حجت شرعي بر سيادت شما محسوب نمي‌شود، و تا زماني كه سيادت خود را با اطمينان يا با استناد به دليل شرعي احراز نكرده‌ايد، احكام و آثار شرعي سيادت بر شما مترتب نمي‌شود.
س 1012: كودكي را به فرزندي پذيرفته و نام او را علي گذاشته‌ام و براي گرفتن شناسنامه به اداره ثبت احوال مراجعه كردم و در آنجا براي فرزند خوانده‌ام لقب سيد گذاشتند، ولي من به علت خوف از جدم رسول الله(صلي الله عليه وآله) آن را نپذيرفتم و در حال حاضر مردد هستم بين اينكه فرزند خواندگي آن طفل را رد كنم و يا اينكه مرتكب معصيت قبول سيادت كسي شوم كه سيد نيست، كداميك از دو راه را انتخاب كنم؟ اميدوارم مرا راهنمايي فرماييد.

ج: بر فرزند خواندگي آثار شرعي بنوّت مترتب نمي‌شود، و كسي هم كه از طرف پدر واقعي اش سيّد نيست، آثار و احكام سيادت را ندارد، ولي به هر حال نگهداري كودك بي‌سرپرست شرعاً عمل بسيار خوب و پسنديده‌اي است.

س 1013: بعضي از اشخاص از طرف خود اقدام به پرداخت قبض آب و برق سادات مي‌كنند، آيا احتساب آن از خمس جايز است يا خير؟
ج: آنچه را تا كنون به قصد سهم سادات پرداختند، مورد قبول است، ولي براي موارد بعدي، قبل از پرداخت، لازم است كسب اجازه كنند.
س 1014: آيا حضرتعالي مصرف ثلث سهم مبارك امام(عليه‌السلام) را براي خريد و توزيع كتابهاي ديني، اجازه مي‌فرماييد؟
ج: اگر وكلاي مجاز ما تهيه و توزيع كتابهاي مفيد ديني را لازم بدانند، جايز است كه از ثلثي كه مجاز به صرف آن در موارد معيّن شرعي هستند، آن كار را انجام دهند.
س 1015: آيا جايز است سهم سادات به علويه فقيري كه ازدواج كرده و فرزنداني دارد ولي شوهرش غير علوي و فقير است، داده شود، و آيا او مي‌تواند آن را صرف فرزندان و شوهرش نمايد؟
ج: اگر شوهر بر اثر فقر نتواند نفقه همسرش را بدهد و همسر وي هم شرعاً فقير باشد، مي‌تواند براي رفع نيازش، سهم سادات بگيرد و آن را براي خود و فرزندان و حتي شوهرش مصرف كند.
س 1016: گرفتن سهم امام(عليه‌السلام) و سهم سادات توسط اشخاصي كه علاوه بر شهريه حوزه درآمدهاي ديگري كه براي تأمين زندگي آنها كافي است داشته باشند، چه حكمي دارد؟
ج: كسي كه شرعاً مستحق نبوده و مشمول مقررات شهريه حوزه هم نباشد، گرفتن سهمين براي او جايز نيست.
س 1017: زن علويه‌اي ادعا مي‌كند كه پدرش در پرداخت هزينه خانواده‌اش كوتاهي نموده و مجبور به گدايي در كنار مساجد شده‌اند تا از اين طريق مالي به دست آورده و مصرف كنند. اهالي منطقه هم آن سيد را فردي ثروتمند، ولي خسيس نسبت به خانواده‌اش مي‌دانند، آيا دادن نفقه آنان از سهم سادات جايز است؟ و بر فرض كه پدر بگويد كه بر من فقط دادن هزينه پوشاك و خوراك واجب است، ولي پرداخت بقيه مخارج مثل لوازم اختصاصي زنان و پول روزانه كودكان، واجب نيست، آيا مي‌توان به مقدار رفع احتياج از سهم سادات به آنان داد؟
ج: در صورت اول اگر نمي‌توانند نفقه خود را از پدرشان بگيرند، جايز است به مقدار نفقه از سهم سادات به آنان داده شود. همچنين در صورت دوم، اگر علاوه بر خوراك و پوشاك، به چيز ديگري كه مناسب حالشان است، نياز داشته باشند، جايز است به مقدار رفع نياز از سهم سادات به

آنان پرداخت شود.
س 1018: آيا اجازه مي‌فرماييد كه افرادي خودشان سهم سادات را به سادات فقير بدهند؟
ج: كسي كه سهم سادات بر عهده اوست، واجب است در پرداخت آن به مستحقين اجازه بگيرد.
س 1019: آيا مقلدين حضرتعالي در مصرف خمس مي‌توانند سهم سادات را به سيد فقير بدهند يا اينكه بايد همه خمس يعني سهم سادات و سهم امام(عليه‌السلام) را تحويل وكيل شما بدهند تا در موارد شرعي آن مصرف كند؟
ج: در اين رابطه فرقي بين سهم سادات و سهم مبارك امام(عليه‌السلام) نيست.
س 1020: آيا حقوق شرعي (خمس، ردّ مظالم، زكات) از شؤون حكومت است يا خير؟ و كسي كه خمس بر عهده اوست، آيا مي‌تواند خودش سهم سادات و ردّ مظالم و زكات را به افراد مستحق بدهد؟
ج: در زكات جايز است كه خودش آنها را به فقراي متدين و عفيف بدهد، و در ردّ مظالم أحوط آن است كه با اذن حاكم شرع باشد، ولي در خمس واجب است كه همه آن را به دفتر ما و يا به يكي از وكلاي مجاز ما تحويل دهد تا در موارد شرعي كه براي آن مقرر شده، مصرف شود، و يا در پرداخت آن به مستحقين اجازه بگيرد.
س 1021: آيا ساداتي كه داراي شغل و كسبي هستند، استحقاق خمس دارند يا خير؟ اميدوارم توضيح فرماييد.
ج: اگر درآمد آنان براي زندگي‌شان به‌طور متعارف و مناسب با شأن عرفي‌شان كافي باشد، مستحق خمس نيستند.
س 1022: جواني بيست و پنج ساله و كارمند هستم، تا به حال مجرد بوده و با پدر و مادرم زندگي مي‌كنم، پدرم پيرمردي كهنسال و از كار افتاده است كه درآمدي ندارد و چهار سال است كه همه مخارج زندگي را من تأمين مي‌كنم. با توجه به اينكه نمي‌توانم هم خمس درآمد سالانه را بدهم و هم مخارج زندگي را تأمين كنم، و مبلغ نوزده هزار تومان هم از خمس درآمد سالهاي قبل بدهكارم و آن را يادداشت كرده‌ام تا بعداً بپردازم، خواهشمندم توضيح فرماييد كه آيا جايز است خمس درآمدهاي سال را به نزديكان خود مثل پدر و مادر بدهم؟
ج: اگر پدر و مادر شما قدرت مالي اداره امور زندگي خود را ندارند و شما توانايي كمك به آنان را داريد، كمك به آنان بر شما واجب مي‌شود، و آنچه را كه جهت تأمين نفقه آنان مي‌پردازيد، جزو مؤونه شما محسوب است، ولي شرعاً نمي‌توانيد آن را به جاي خمس كه دادن آن هم واجب است، حساب نماييد.

س 1023: مبلغي بابت سهم مبارك امام(عليه‌السلام) بر عهده من است كه بايد آن را به حضرتعالي بپردازم، و از طرفي مسجدي هست كه احتياج به كمك دارد، آيا اجازه مي‌فرماييد كه مبلغ مزبور را به امام جماعت آن مسجد بدهم تا در ساختمان و تكميل آن مصرف نمايد؟
ج: در حال حاضر، سهمين مباركين براي اداره حوزه‌هاي علميه مورد نياز است. براي ساختمان مسجد و تكميل آن مي‌توان از كمك‌هاي مؤمنين استفاده كرد.
س 1024: با توجه به اينكه احتمال مي‌دهيم پدر ما در زمان حيات خمس اموال خود را به‌طور كامل نپرداخته باشد، و ما قطعه‌اي از زمين‌هاي او را براي ساخت بيمارستان بخشيده‌ايم، آيا مي‌توان آن زمين را از خمس اموال متوفّي حساب كرد؟
ج: زمين مذكور به عنوان خمس محسوب نمي‌شود.
س 1025: در چه مواردي بخشيدن خمس به كسي كه آن را مي‌دهد، جايز است؟
ج: سهم مبارك امام(عليه‌السلام) و سهم سادات، قابل بخشش نيست.
س 1026: شخصي در پايان سال خمسي، به‌طور مثال صد هزار تومان زائد بر مؤونه دارد كه خمس آن را داده است، اگر در سال بعد مقدار آن به صد و پنجاه هزار تومان برسد، آيا در سال جديد بايد خمس پنجاه هزار تومان را بپردازد يا اينكه بايد دوباره خمس صد و پنجاه هزار تومان را بدهد؟
ج: اگر مالي كه خمس آن داده شده، در سال جديد مصرف نشود و باقي بماند، دوباره خمس ندارد، و اگر درآمد آن سال به‌طور مشترك با مال مخمّس در مؤونه سال مصرف شود، واجب است كه خمس باقي‌مانده در پايان سال به نسبت غير مخمّس به مخمّس پرداخت شود.
س 1027: طلاب علوم ديني كه هنوز ازدواج نكرده‌اند و مسكني ندارند، اگر درآمدي از طريق تبليغ و كار يا سهم امام(عليه‌السلام) داشته باشند، آيا مشمول خمس است يا اينكه مي‌توانند بدون پرداخت خمس، آن را به اين دليل كه از وجوب خمس استثنا شده، براي هزينه‌هاي ازدواج پس‌انداز كنند؟
ج: حقوق شرعي كه از طرف مراجع به طلّاب محترمي اهدا مي‌شود كه مشغول تحصيل در حوزه‌هاي علوم ديني هستند، خمس ندارد، ولي ساير درآمدهايي كه از راه تبليغ و كار دارند، اگر تا سر سال خمسي باقي بماند، خمس آن واجب است.
س 1028: اگر شخصي پس‌اندازي داشته باشد كه مخلوطي از مال مخمّس و غير مخمّس است و گاهي از آن براي مخارج خود برداشت كرده و گاهي هم به آن اضافه مي‌كند. با توجه به اينكه مقدار مال مخمّس

معلوم است، آيا پرداخت خمس مجموع مبلغ باقي‌مانده واجب است يا اينكه بايد فقط خمس مال غير مخمّس را بدهد؟
ج: واجب است كه خمس مبلغ باقي‌مانده را به نسبت مال غير مخمّس به مخمّس، بپردازد.
س 1029: كفني را خريده و چندين سال مانده است، آيا پرداخت خمس آن واجب است يا اينكه فقط پرداخت خمس قيمت خريد آن واجب است؟
ج: پولي كه با آن كفن خريده، اگر مخمّس باشد، ديگر خمس ندارد وگرنه بايد خمس پول خريد كفن را بپردازد. و در مورد تنزل ارزش پول به احتياط واجب با حاكم شرع مصالحه نمايد.
س 1030: من طلبه علوم ديني هستم، مقداري پول داشتم كه با آن و كمك ديگران و استفاده از سهم سادات و گرفتن قرض، توانستم خانه كوچكي بخرم و اكنون آن را فروخته‌ام، اگر بر پول آن سال بگذرد و خانه‌اي نخرم، آيا به آن پول كه آماده براي خريد خانه است، خمس تعلّق مي‌گيرد؟
ج: خانه‌اي كه از شهريه حوزه علميه و كمك افراد خيّر و حقوق شرعي ديگر و قرض خريداري شده، پول فروش آن خمس ندارد.

س 1031: من در سال 1341 شمسي از امام خميني(قدّس‌سرّه) تقليد نموده و حقوق شرعي خود را طبق فتاواي ايشان به او مي‌پرداختم. در سال 1346 امام(قدّس‌سرّه) در ضمن پاسخ به سؤالي درباره حقوق شرعي و ماليات، فرمودند كه حقوق شرعي همان خمس و زكات است، ولي ماليات جزء حقوق شرعي نيست. در حال حاضر كه در دوران جمهوري اسلامي به سر مي‌بريم، خواهشمنديم وظيفه ما را نسبت به حقوق شرعي مالي و ماليات بيان فرماييد.
ج: مالياتي كه حكومت جمهوري اسلامي بر اساس قوانين و مقررات وضع مي‌كند، هرچند پرداخت آن بر كساني كه قانون شامل آنان مي‌شود، واجب است، و مالياتِ پرداختي هر سال از مؤونه همان سال محسوب است، ولي از سهمين مباركين محسوب نمي‌شود، بلكه بر آنان دادن خمس درآمد سالانه‌شان در زائد بر مؤونه سال به‌طور مستقل، واجب است.
س 1032: آيا تبديل حقوق شرعي به ارزي كه داراي قيمت ثابت است، با توجه به عدم ثبات قيمت برابري پول‌هاي ديگر، از نظر شرعي جايز است يا خير؟
ج: اين كار براي شخصي كه حقوق شرعي بر ذمّه دارد، جايز است، ولي بايد هنگام پرداختِ حقوقِ واجبِ شرعي خود، آن را به قيمت روزِ پرداخت محاسبه كند، ولي كسي كه از طرف وليّ امر در گرفتن حقوق شرعي وكيل است و به او اعتماد شده، نمي‌تواند آنچه را دريافت كرده، به پول ديگري تبديل كند، مگر آنكه در اين كار مجاز باشد، و تغيير قيمت مجوّز شرعي تبديل آن نيست.
س 1033: در يك مؤسسه فرهنگي براي تأمين نيازهاي مالي آن در آينده، واحدي تجاري تشكيل شده كه سرمايه آن از حقوق شرعي است، آيا پرداخت خمس درآمد آن واجب است؟ آيا مصرف خمس آن به نفع مؤسسه جايز است؟
ج: تجارت با حقوق شرعي كه واجب است به مصرف موارد مقرره شرعيه آن برسد و خودداري از مصرف آن، هرچند به قصد استفاده از منافع آن در يك مؤسسه فرهنگي باشد، بدون اجازه وليّ امر خمس اشكال دارد، و در صورتي كه با آن تجارت شود، سود حاصله تابع سرمايه است كه بايد در همان موارد مصرف سرمايه صرف شود و خمس ندارد. بله، تجارت با هدايايي كه به مؤسسه داده مي‌شود، اشكال ندارد، و سود و درآمد آن در صورتي كه سرمايه ملك مؤسسه باشد، خمس ندارد.

س 1034: اگر در چيزي شك داشته باشيم كه خمس آن را داده‌ايم يا خير، ولي ظنّ غالب به پرداخت خمس آن باشد، وظيفه ما چيست؟
ج: اگر مشكوك از چيزهايي باشد كه خمس به آن تعلّق گرفته است، تحصيل يقين به پرداختِ خمس آن واجب است.
س 1035: هفت سال پيش مقداري خمس بر من واجب شد، و آن را با مجتهد دستگردان كرده و قسمتي از آن را پرداختم، بقيه آن بر ذمّه‌ام باقي ماند و از آن تاريخ تاكنون نتوانسته‌ام مبلغ باقي‌مانده را بپردازم، تكليف من چيست؟
ج: مجرد عجز از پرداخت خمس، موجب فراغت ذمّه نمي‌شود، بلكه واجب است كه هر زماني كه توانايي پرداختِ بدهي بابت خمس را داشتيد، آن را هرچند به تدريج بپردازيد.
س 1036: آيا مبلغي را كه به عنوان خمسِ مالي كه متعلّق خمس نبوده، پرداختم، مي‌توانم بابت خمس مالي كه فعلاً بدهكارم، حساب كنم؟
ج: اگر در مصارف شرعي آن مصرف شده، بابت اداي بدهي كنوني شما از خمس محسوب نمي‌شود.ولي اگر عين آن موجود باشد مي‌توانيد آن را مطالبه نماييد.
س 1037: آيا خمس و زكات بر كودكاني كه هنوز به سن تكليف نرسيده‌اند، واجب مي‌شود؟
ج: زكات مال بر شخص غيربالغ واجب نيست، ولي اگر خمس به مال او تعلّق بگيرد (مثل اينكه معدن يا حلال مخلوط به حرام باشد)، بر ولي شرعي او پرداخت آن واجب است، مگر خمسِ سودِ حاصل از تجارت با اموالِ او يا منافع كسبش كه پرداخت آن بر ولي واجب نيست، بلكه بنا بر احتياط در صورتيكه سود حاصله باقي بماند اداي خمس آن بر خود طفل بعد از رسيدن به سن تكليف، واجب است.
س 1038: اگر شخصي مقداري از حقوق شرعي و سهم امام(عليه‌السلام) و چيزهايي را كه صرف آن در مصارف شرعيش بايد با اجازه يكي از مراجع باشد، در يكي از مؤسسات ديني يا ساختمان مدرسه يا مسجد يا حسينيّه مصرف كند، آيا شرعاً حق دارد آنچه را كه به عنوان اداي حقوق شرعي كه بر عهده او بوده، به مصرف رسانده، پس بگيرد و يا زمين آن را پس بگيرد و يا اقدام به فروش ساختمان آن مؤسسه نمايد يا خير؟
ج: اگر اموال خود را طبق اجازه كسي كه واجب بود حقوق شرعي خود را به او تسليم نمايد، به نيتِ پرداختِ حقوقِ شرعي كه بر عهده داشت، براي تأسيس مدرسه و مانند آن به مصرف رسانده است، حق پس گرفتن و تصرّف مالكانه در آن را ندارد.

س 1039: بر اساس قانون زمين شهري:
1 ـ زمين‌هاي باير جزء انفال محسوب و تحت تصرّف حكومت اسلامي است.
2 ـ زمين‌هاي باير و غير آن در شهرها اگر مالك خصوصي داشته باشد، در صورت نياز دولت و شهرداري‌ها به آن مي‌توانند آن را به قيمت متعارف در آن منطقه از مالكين استملاك نمايند.
سؤال اين است:
1 ـ اگر شخصي زمين بايري را كه سند آن به نام او بوده، ولي بر اثر قانون زمين شهري از اعتبار ساقط شده است به عنوان سهم امام(عليه‌السلام) و سهم سادات بدهد، چه حكمي دارد؟
2 ـ اگر شخصي زميني اعم از باير يا داير داشته باشد و از طرف دولت يا شهرداري بر اساس قانون مجبور به فروش آن شود، ولي او آن را به عنوان سهم امام و سادات بدهد، چه حكمي دارد؟
ج: زميني كه در اصل موات است و شرعاً ملك كسي كه سند به نام اوست، نيست، واگذاري آن به عنوان خمس و احتساب آن به جاي بدهي خمس صحيح نيست. همچنين زمين ملكي كه گرفتن آن توسط دولت يا شهرداري، با عوض يا بدون عوض، بر اساس قانون جايز است، مالك آن نمي‌تواند آن را به عنوان خمس واگذار نمايد و به جاي بدهي خمس حساب كند.
س 1040: اگر شخصي زميني را در كنار كارخانه‌هاي آجرسازي براي استفاده از فروش خاك آن بخرد، آيا از انفال محسوب مي‌شود؟ بر فرض اينكه از انفال نباشد، با توجه به اينكه به نسبت ده درصد به شهرداري داده مي‌شود، آيا دولت حق مطالبه ماليات براي خاك آن دارد؟
ج: زمين مورد معامله، اگر آباد و ملك خاص شرعي فروشنده باشد، گرچه با خريد آن ملك خاص خريدار مي‌شود و جزو أنفال محسوب نيست، ليكن پرداخت مالياتِ درآمدِ حاصل از فروش خاك آن، اگر مستند به قانون مصوب مجلس شوراي اسلامي (در ايران) و مورد تأييد شوراي نگهبان قانون اساسي باشد، لازم است و دولت حق مطالبه آن را دارد.
س 1041: آيا شهرداري حق بهره‌برداري اختصاصي از ماسه‌ها و شن‌هاي كف رودخانه‌ها براي آباداني و احداث شهر و غير آن را دارد، و در صورتي كه اين حق را داشته باشند، اگر شخصي غير از شهرداري مدعي مالكيت آن باشد، آيا دعواي او مسموع است يا خير؟

ج: اين كار براي شهرداري‌ها جايز است و ادعاهاي مالكيت خصوصي كف و بستر رودهاي بزرگ و عمومي از سوي اشخاص پذيرفته نيست.
س 1042: آيا حق اولويت عشائر در استفاده از چراگاههاي خود (هر قبيله‌اي نسبت به چراگاه خودش) با كوچ كردن از آن و تصميم به بازگشت دوباره به آنجا از بين مي‌رود؟ با توجه به اينكه اين كوچ كردن از قديم بوده و در طول دهها سال ادامه داشته است.
ج: ثبوت حق اولويت شرعي براي آنان نسبت به چراگاه چهارپايانشان، بعد از كوچ كردن از آنجا، محل اشكال است و احتياط در اين مورد خوب است.
س 1043: روستايي از نظر چراگاه و زمين‌هاي زراعي در مضيقه است و هزينه‌هاي عمومي آن از راه فروش علف‌هاي چراگاه تأمين مي‌شود، اين وضعيت بعد از انقلاب اسلامي هم تاكنون استمرار داشته، ولي مسئولين آنان را از اين كار منع كرده‌اند، با توجه به فقر مادي اهالي روستا و باير بودن چراگاهها، آيا شوراي روستا حق دارد كه اهالي را از فروش علف‌هاي چراگاه منع كرده و درآمد حاصل از فروش آن را براي تأمين هزينه‌هاي عمومي روستا اختصاص دهد؟
ج: علف‌هاي چراگاه‌هاي عمومي طبيعي كه سابقه ملكيت خصوصي ندارد، ملك اختصاصي كسي نيست و فروش آن از سوي كسي جايز نيست، ولي كسي كه از طرفِ دولت، مسئول امور روستاست، مي‌تواند مبلغي را براي مصالح عمومي روستا از كساني كه اجازه چراندن چهارپايان در آن مراتع را دارند، بگيرد.
س 1044: آيا براي عشائر جايز است كه چراگاههاي تابستاني و زمستاني را كه از دهها سال پيش به‌صورت دوره‌اي در آن تردد دارند، به مالكيت خود در آورند؟
ج: چراگاه‌هاي طبيعي كه كسي نسبت به آنها سابقه ملكيت اختصاصي ندارد، از انفال و اموال عمومي است كه اختيار آن با وليّ امر مسلمين است و سابقه تردد عشائر موجب مالكيت آنان نمي‌شود.
س 1045: خريد و فروش چراگاههاي عشائري در چه زماني صحيح است و در چه زماني صحيح نيست؟
ج: خريد و فروش چراگاه‌هايي كه ملك كسي نيست و از انفال و اموال عمومي است، در هيچ حالي صحيح نيست.
س 1046: شغل ما دامداري است كه چهارپايان خود را در يكي از جنگلها مي‌چرانيم و بيشتر از پنجاه سال است كه به اين كار مشغول هستيم، سندي نزد ما وجود دارد كه دلالت مي‌كند كه ما از طريق ارث مالك شرعي اين جنگل هستيم، سند مزبور هم يك سند قانوني است، بعلاوه اين جنگلها وقف اميرالمومنين و سيدالشهداء و ابوالفضل العباس(سلام الله عليهم اجمعين) است، و دامداران ساليانى است كه در اين جنگل زندگِي مي‌كنند

و خانه‌هاي مسكوني و زمين‌هاي زراعي و بستان دارند. اخيراً جنگلبانان تصميم گرفته‌اند ما را از آن اخراج نموده و بر آن مسلط شوند، آيا آنان حق اخراج ما را از اين جنگل دارند؟

ج: از آنجايي كه شرعاً صحّت وقف متوقف بر سابقه ملكيت شرعي است، همانگونه كه انتقال از طريق ارث هم متوقف بر مالكيت شرعي مورّث است، لذا جنگلها و چراگاه‌هاي طبيعي كه تا به حال ملك كسي نبوده است و هيچ‌گونه سابقه احيا و آباد كردن در آنها وجود ندارد، ملك اختصاصي كسي محسوب نمي‌شود تا وقفيّت آن صحيح باشد يا از طريق ارث انتقال يابد. به هر حال هر مقدار از جنگل كه به‌صورت مزرعه يا مسكن و مانند آن احيا شده و ملك شرعي گرديده، اگر وقف باشد، حق تصرّف در آن با متولّي شرعي آن است و اگر وقف نباشد حق تصرّف در آن با مالك آن است، و اما آن مقدار از جنگل و مراتع كه به‌صورت جنگل طبيعي يا مرتع طبيعي باقي مانده است، از انفال و اموال عمومي است و اختيار آن بر اساس مقررات قانوني، با دولت اسلامي است.

س 1047: دامداراني كه اجازه چراندن حيوانات خود را دارند، آيا جايز است كه وارد مزرعه‌هاي خصوصي كنار چراگاه شده تا خود و چهارپايان آنان از آب مزرعه، بدون رضايت مالك آن بنوشند؟

ج: مجرد داشتن اجازه چراندن حيوانات در چراگاه‌هاي مجاور املاك اشخاص، براي جواز ورود در ملك غير و استفاده از آب ملكي آن كافي نيست و اين كار براي آنان بدون رضايت مالك آن جايز نمي‌باشد.

كسبهاي حرام

س 1088: آيا خريد خوكهاي وحشي كه توسط اداره صيد و كشاورزان منطقه به دليل حفاظت از مراتع و مزارع شكار مي‌شوند، به منظور كنسرو سازي و صادر كردن آن به كشورهاي غير اسلامي جايز است؟
ج: خريد و فروش گوشت خوك براي استفاده‌هاي غذايي انسان جايز نيست هرچند خريدار مسلمان نباشد، ولي اگر داراي منفعت عقلايي حلال و قابل توجهي مانند استفاده از آن براي تغذيه حيوانات و يا بكارگيري چربي آن در صنعت صابون‌سازي و مانند آن باشد، دراين صورت خريد و فروش آن اشكال ندارد.
س 1089: آيا كار كردن در كارخانه كنسرو گوشت خوك يا كاباره‌هاي شبانه و يا مراكز فساد جايز است؟ و درآمد حاصل از آن چه حكمي دارد؟
ج: اشتغال به كارهاي حرام مثل فروش گوشت خوك، شراب، ايجاد و اداره كاباره‌هاي شبانه، مراكز فساد و فحشا و قمار و شرابخواري و مانند آن، جايز نيست و كسب درآمد از طريق آنها حرام است و انسان، مالك اجرتي كه در برابر آن مي‌گيرد نمي‌شود.
س 1090: آيا فروش و هديه كردن شراب يا گوشت خوك و يا هر چيزي كه خوردن آن حرام است به كسي كه آن را حلال مي داند، صحيح است؟
ج: فروش و هديه كردن چيزي كه خوردن يا آشاميدن آن حرام است، اگر به قصد خوردن و آشاميدن باشد و يا انسان بداند كه خريدار آن را براي خوردن و آشاميدن مصرف مي‌كند جايز نيست، هرچند خريدار خوردن آن را حلال بداند.
س 1091: ما يك شركت تعاوني براي فروش مواد غذايي و مصرفي داريم و از آنجا كه بعضي از مواد غذايي موجود در آن فروشگاه از مردار يا چيزهايي كه خوردن آنها حرام است مي‌باشند بنا بر اين درآمدهاي سالانه حاصل از آنها كه بين سهامداران توزيع مي‌شوند چه حكمي دارند؟
ج: خريد و فروش آن دسته از مواد غذايي كه خوردن آنها حرام است، حرام و باطل مي‌باشد و پول و درآمد حاصل از آنها هم حرام است و توزيع آن در بين سهامداران جايز نيست و در صورتي كه اموال شركت تعاوني با آن مخلوط شده باشد، حكم مالِ مخلوط به حرام را دارد كه اقسام آن در رساله‌هاي عمليه ذكر شده است.
س 1092: اگر شخص مسلماني هتلي را در يك كشور غيراسلامي تأسيس كند و ناچار باشد بعضي از انواع شراب و غذاهاي حرام را نيز بفروشد، زيرا اكثريت مردم آن كشور مسيحي هستند كه با غذا شراب مي‌نوشند و

به هتلي كه همراه غذا شراب ندهد نمي‌روند، با توجّه به اينكه شخص مزبور قصد دارد تمام درآمد حاصل از امور حرام را به حاكم شرع بپردازد آيا اين كار براي او جايز است؟
ج: تأسيس هتل يا غذاخوري در كشورهاي غيراسلامي اشكال ندارد، ولي فروش شراب و غذاهاي حرام جايز نيست، هرچند خريدار آنها را حلال بداند و گرفتن پول آنها جايز نيست هرچند آن شخص قصد داشته باشد آن پول را به حاكم شرع بپردازد.
س 1093: آيا حيوانات آبزيِ حرام گوشت، اگر زنده از آب بيرون آورده شوند، حكم مردار را دارند و خريد و فروش آنها حرام است؟ آيا خريد و فروش آنها براي تغذيه غير انسان مثل تغذيه پرندگان و حيوانات و همچنين براي استفاده‌هاي صنعتي جايز است؟
ج: اگر اين حيوانات از انواع ماهي بوده و زنده از آب بيرون آورده شوند و در خارج از آب بميرند، مردار محسوب نمي‌شوند. به هر حال چيزي كه خوردن آن حرام است، خريد و فروش آن براي خوردن جايز نيست هرچند خريدار، خوردن آن را حلال بداند، ولي اگر غير از خوردن، منافع عقلايي حلال مثل استفاده‌هاي پزشكي يا صنعتي و يا تغذيه پرندگان و چارپايان و مانند آن داشته باشد، خريد و فروش آن به قصد مزبور اشكال ندارد.
س 1094: آيا اشتغال درامر حمل و نقل آن دسته از مواد غذايي كه گوشت تذكيه نشده هم در بين آنها وجود دارد، جايز است؟ آيا بين بردن آنها براي كسي كه خوردن آنها را حلال مي‌داند و كسي كه حلال نمي‌داند، تفاوتي وجود دارد؟
ج: حمل گوشت تذكيه نشده براي كسي كه قصد خوردن آن را دارد، جايز نيست و فرقي نمي‌كند كه مشتري خوردن آن را حلال بداند يا خير.
س 1095: آيا فروش خون به كسي كه از آن استفاده مي‌كند، جايز است؟
ج: فروش خون اگر به قصد عقلايي مشروع باشد، اشكال ندارد.
س 1096: آيا براي يك فرد مسلمان جايز است كه غذاي حرام (مانند غذايي كه محتوي گوشت خوك يا مردار است) و مشروبات الكلي را در سرزمين كفر به غير مسلمان عرضه كند؟ حكم آن در صورتهاي زير چيست؟
الف ـ اگر غذاها و مشروبات الكلي متعلّق به او نباشند و در برابر فروش آنها هم سودي نبرد بلكه كار او فقط عرضه آنها و غذاهاي حلال به مشتري باشد.
ب ـ اگر با فرد غيرمسلمان در محل شريك باشد، به اين صورت كه فرد مسلمان مالك اجناس حلال و شريك غير مسلمان مالك مشروبات الكلي و غذاهاي حرام باشد و هر كدام به‌طور جداگانه از كالاهاي خود سود ببرند.
ج ـ اگر فرد مسلمان در محلي كه مواد غذايي حرام و مشروبات الكلي

فروخته مي‌شود، فقط كار كند و مزد ثابتي بگيرد، چه صاحب آن محل مسلمان باشد و چه غير مسلمان.
د ـ اگر فرد مسلمان در محل فروش مواد غذايي حرام و مشروبات الكلي به عنوان كارگر يا شريك كار كند ولي دخالتي در خريد و فروش آنها نداشته و آن مواد متعلّق به او هم نباشند، بلكه او فقط در تهيه و فروش مواد غذايي نقش داشته باشد، با توجه به اينكه مشتريها مشروبات الكلي را در همان محل نمي‌خورند، كار او چه حكمي دارد؟
ج: عرضه و فروش مشروبات الكلي مست‌كننده و غذاهاي حرام و كار در محل فروش آنها و مشاركت در ساخت و خريد و فروش آنها و اطاعت از ديگران در اين موارد، شرعاً حرام است، اعم از اينكه انسان شريك در سرمايه بوده و يا كارگر روزانه باشد و نيز اعم از آن كه فقط مواد غذايي حرام و مشروبات الكلي عرضه و فروخته شوند يا اينكه فروش همراه با مواد غذايي حلال باشد و همچنين اعم از اينكه كار انسان همراه با گرفتن سود و مزد باشد و يا مجاني و دراين مورد فرقي نمي‌كند كه صاحب كار يا شريك او مسلمان باشد يا غيرمسلمان و به مسلمان عرضه و فروخته شود يا به غير مسلمان، و به‌طور كلّي بر هر مسلماني واجب است كه از ساخت و خريد و فروش آن دسته از مواد غذايي كه خوردن آنها حرام است به منظور خوردن اجتناب كند و همچنين از ساخت و خريد و فروش مشروبات الكلي مست‌كننده و كسب منفعت از اين طريق خودداري كند.
س 1097: آيا كسب درآمد از طريق تعمير كاميون‌هاي حمل مشروبات الكلي جايز است؟
ج: اگر كاميون‌ها براي حمل مشروبات الكلي مورد استفاده قرار بگيرند دراين صورت اشتغال به تعمير آنها جايز نيست.
س 1098: يك شركت تجاري با شعبه‌هاي فرعي براي فروش مواد غذايي به مردم وجود دارد كه بعضي از مواد غذايي آن شرعاً حرام مي‌باشد (مانند آن دسته از گوشتهاي وارداتي كه مردار هستند) در نتيجه بخشي از اموال شركت، از نظر شرعي حرام محسوب مي‌شود، آيا خريد مايحتاج از شعبه‌هاي اين شركت كه هم كالاي حرام دارد و هم كالاي حلال، جايز است؟ و بر فرض جواز، آيا گرفتن باقي‌مانده پولي كه به فروشنده داده مي‌شود، به دليل اينكه مجهول‌المالك است، احتياج به اجازه حاكم شرع دارد؟ و بر فرض كه احتياج به اجازه داشته باشد، آيا به كسي كه كالاهاي مورد نياز خود را از آن شعبه‌ها خريداري مي‌كند، اين اجازه را مي‌دهيد؟
ج: علم اجمالي به وجود مال حرام در اموال شركت تا زماني كه همه آنها مورد ابتلاي مكلف نباشند مانع از صحّت خريد كالاهاي مورد نياز از آن شركت نيست، بنا بر اين خريداري كالاهاي مورد نياز از آن براي همه مردم بدون اشكال است و همچنين دريافت باقي‌مانده پول، تا زماني كه همه

اموال شركت مورد ابتلاي شخص مشتري نباشند اشكال ندارد و همچنين تا زماني كه انسان علم به وجود مال حرام در عين كالايي كه از شركت خريده است نداشته باشد، اشكال ندارد و احتياجي به اجازه حاكم شرع براي تصرّف در كالا و پولي كه از شركت دريافت مي‌كند، نيست.
س 1099: آيا اشتغال به سوزاندن اموات غيرمسلمان و اجرت گرفتن در برابر آن، جايز است؟
ج: سوزاندن اجساد اموات غيرمسلمان، حرام نيست بنا بر اين اشتغال به آن و گرفتن اجرت در برابر آن، اشكال ندارد.
س 1100: آيا جايز است كسي كه مي‌تواند كار كند، از مردم درخواست كمك كرده و با كمكهاي آنان زندگي نمايد؟
ج: سزاوار نيست اين كار را بكند.
س 1101: آيا براي زنان جايز است كه با فروش جواهرات در بازار زرگرها و غير آن كسب درآمد كنند؟
ج: با رعايت حدود شرعي اشكال ندارد.
س 1102: تزئين منازل (دكور) در صورتي كه براي كارهاي حرام بكار گرفته شوند، به‌خصوص اگر بعضي از اتاقها براي پرستش بت مورد استفاده قرار بگيرند، چه حكمي دارد؟ و آيا ساخت سالن در صورتي كه احتمال داده شود كه براي رقص و مانند آن استفاده شود، جايز است يا خير؟
ج: تزئين خانه به خودي خود در صورتي كه به منظور استفاده در كارهاي حرام نباشد، اشكال ندارد، ولي تزئين اتاق مخصوص پرستش بت، مثلاً چيدن لوازم آن اتاق و تعيين محلي براي قرار دادن بت و مانند آن، شرعاً جايز نيست و ساخت سالن براي استفاده حرام، جايز نيست ولي مجرّد احتمال مانعي ندارد.
س 1103: آيا ساخت بنايي كه شامل زندان و مركز پليس است و تحويل آن به دولت ظالم، جايز است؟ و آيا اشتغال در كارهاي ساختماني آن نيز جايز است؟
ج: ساخت بنا با اوصاف مذكور اشكال ندارد به شرطي كه به قصد برگزاري جلسات دادگاه ظلم در آن و ايجاد محلي براي زنداني كردن بي‌گناهان نباشد و همچنين به نظر كسي كه آن را مي‌سازد، به‌طور معمول در معرض استفاده‌هاي مزبور قرار نداشته باشد كه در اين صورت گرفتن اجرت نيز در برابر ساختن آن اشكال ندارد.
س 1104: شغل من گاوبازي در برابر تماشاگران است و آنان مبلغي را به عنوان هديه در برابر تماشاي آن به من مي‌پردازند، آيا نفس اين كار جايز است؟
ج: عمل مذكور شرعاً مذموم است ولي گرفتن هدايا از تماشاگران چنانچه

پرداخت آن با اختيار و رضايت تماشاگران صورت گيرد، اشكال ندارد.
س 1105: بعضي از افراد لباس‌هاي نظامي مخصوص ارتش را مي‌فروشند، آيا خريد اين لباس‌ها و استفاده از آنها جايز است؟
ج: اگر احتمال بدهيد كه اين لباس‌ها را از طريق قانوني بدست آورده‌اند و يا مجاز به فروش آنها هستند، در اين صورت خريد و استفاده از آنها در مواردي كه خلاف مقرّرات نباشد، اشكال ندارد.
س 1106: استفاده از ترقّه و مواد قابل انفجار و ساخت و خريد و فروش آنها اعم از اينكه موجب اذيّت و آزار بشوند يا خير، چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه موجب اذيّت و آزار ديگران باشد و يا تبذير مال محسوب شود ويا خلاف قانون و مقرّرات نظام جمهوري اسلامي باشد، جايز نيست.
س 1107: كار پليس و مأموران راهنمايي و رانندگي و گمرك و اداره ماليات بر درآمد در جمهوري اسلامي چه حكمي دارد؟ آيا آنچه در بعضي از روايات آمده است كه دعاي مأموري كه كار افراد را به حكومت گزارش مي‌دهد و دعاي مأمور ماليات و گمرك مستجاب نمي‌شود، شامل آنان هم مي‌گردد؟
ج: كار آنان في‌نفسه در صورتي كه بر اساس مقرّرات قانوني باشد، اشكال ندارد و ظاهراً مراد از «عريف» و «عشّار» در روايات افرادي هستند كه انجام اين كارها را در حكومت هاي طاغوتي و ظالم برعهده دارند.
س 1108: بعضي از زنان براي تأمين هزينه‌هاي زندگي خانوادگي خود در آرايشگاهها كار مي‌كنند، آيا اين كار ترويج بي‌عفّتي و يا تهديدي براي عفّت جامعه اسلامي محسوب نمي‌شود؟
ج: آرايش كردن زنان في‌نفسه و اجرت گرفتن دربرابر آن اشكال ندارد به شرطي كه به منظور نشان دادن به نامحرم نباشد.
س 1109: آيا جايز است شركتها در برابر واسطه‌گري و مقاطعه‌كاري كه بين صاحب كار از طرفي و كارگران و بنّاها از طرف ديگر، انجام مي‌دهند، اجرت دريافت كنند؟
ج: گرفتن اجرت در برابر عمل مباح اشكال ندارد.
س 1110: آيا اجرتي كه دلاّل مي‌گيرد، حلال است؟
ج: اگر در برابر انجام عمل مباحي و بنا به درخواست كسي باشد، اشكال ندارد.

اجرت گرفتن در برابر واجبات

س 1111: حقوق اساتيدي كه در دانشكده الهيّات، فقه و اصول تدريس مي‌كنند، چه حكمي دارد؟
ج: وجوب تدريس و آموزش چيزي كه ياددادن آن واجب كفايي است، مانع گرفتن حقوق در برابر تدريس فقه و اصول در دانشگاه نيست به‌خصوص اگر دريافت حقوق به خاطر حضور در دانشگاه و اداره كلاس باشد.
س 1112: آموزش مسائل شرعي چه حكمي دارد؟ آيا جايز است روحانيون دربرابر ياددادن مسائل شرعي به مردم، اجرت بگيرند؟
ج: هرچند اجمالاً آموزش مسائل حلال و حرام في‌نفسه واجب است و اجرت گرفتن در برابر آن جايز نيست ولي گرفتن اجرت براي مقدماتي كه اصل آموزش احكام متوقف بر آنها نيست و شرعاً هم بر انسان واجب نيستند مانند حضور در مكان خاص،اشكال ندارد.
س 1113: آيا دريافت حقوق ماهانه براي اقامه نماز جماعت و راهنمايي و ارشاد ديني در نهادها و اداره‌هاي دولتي جايز است؟
ج: گرفتن اجرت در برابر رفت و آمد يا ارائه خدماتي كه انجام آنها بر مكلّف واجب نيست، اشكال ندارد.
س 1114: آيا گرفتن اجرت براي غسل دادن ميّت جايز است؟
ج: غسل دادن ميّت مسلمان عبادت و واجب كفايي است و اجرت گرفتن در برابر خودِ آن جايز نيست.
س 1115: آيا گرفتن اجرت براي جاري كردن عقد نكاح جايز است؟
ج: اشكال ندارد.

س 1237: خريد و فروش بليطهاي بخت‌آزمايي و جايزه‌اي كه مكلّف مي‌برد، چه حكمي دارد؟
ج: خريد و فروش بليطهاي بخت‌آزمايي صحيح نيست و شخصي كه جايزه را برده است، مالك آن نمي‌شود و حق دريافت آن را ندارد.
س 1238: تهيه اوراقي كه به نام ارمغان بهزيستي بين مردم منتشر مي‌شود و پرداخت پول براي آنها و شركت در قرعه‌كشي اين برگه‌ها، چه حكمي‌دارد؟
ج: توزيع و نشر اوراق جمع‌آوري تبرّعات از مردم براي صرف آن در امور خيريّه و تشويق و ترغيب متبرّعين با قيد قرعه منع شرعي ندارد و همچنين پرداخت وجه براي تهيّه اين اوراق به قصد شركت در امور خير، مانعي ندارد.
س 1239: شخصي ماشيني دارد كه آن را در معرض بخت آزمايي قرار داده است، به اين صورت كه فرد شركت‌كننده در مسابقه اقدام به خريد برگه‌اي كه در تاريخ معيّن و به قيمت معيّني قرعه‌كشي خواهد شد مي‌كند و در پايان مدّت مذكور و شركت كردن تعدادي از مردم، قرعه‌كشي صورت مي‌گيرد و كسي كه قرعه به نام او در آمده، برنده مي‌شود و ماشين گران قيمت را تحويل مي‌گيرد، آيا اين روش براي فروش ماشين از طريق قرعه‌كشي شرعاً جايز است؟
ج: فروش ماشين به شخصي كه در قرعه‌كشي شركت كرده و قرعه به نام او افتاده، در صورتي كه خريد و فروش بعد از قرعه‌كشي انجام پذيرد، اشكال ندارد، ولي تصرّف فروشنده در اموال افراد ديگري كه مال خود را براي شركت در قرعه‌كشي به او پرداخت كرده‌اند، أكل مال به باطل است و واجب است آن اموال را به آنان برگرداند.
س 1240: آيا فروش اوراق جمع‌آوري كمكهاي خيرخواهانه عموم مردم به اين صورت كه بعداً قرعه‌كشي شده و قسمتي از مال جمع‌آوري شده به عنوان هديه به برندگان داده شود و بقيه آن صرف كارهاي عام المنفعه شود، جايز است؟
ج: نامگذاري اين عمل تحت عنوان «بيع» صحيح نيست، بله انتشار اين اوراق و جمع‌آوري كمكها براي امور خيريّه اشكال ندارد و تشويق مردم به كمك‌كردن با وعده اعطاي جايزه به كسي كه قرعه به نام او در آيد، جايز است. مشروط بر اين كه مردم اين اوراق را به قصد شركت در امور خير، تهيّه نمايند.
س 1241: آيا خريد اوراق قرعه‌كشي بخت‌آزمايي(لوتو)، با توجه به اينكه

تحت مالكيت شركت خاصي است و 20٪ سود آن به مؤسسه‌هاي خيريّه زنان پرداخت مي‌شود، جايز است ياخير؟
ج: برگه‌هاي بخت آزمايي، ماليّت ندارند واين اوراق در حكم آلت قمار هستند بنا بر اين خريد و فروش آنها جايز نيست و مبلغي را هم كه برندگان قرعه‌كشي اين برگه‌ها دريافت مي‌كنند، حلال نيست.

س 1242: بعضي از مشتريان بانك براي انجام سريع كارهايشان و دريافت خدمات بهتر، اموالي را به كارمندان بانك مي‌بخشند، با توجه به اين كه اگر كارمندان بانك آن كارها را براي آنان انجام ندهند، چيزي به آنان نمي‌دهند، آيا دراين حالت، گرفتن آن مال جايز است؟
ج: جايز نيست كارمندان در برابر انجام كار مشتريان كه براي آن استخدام شده‌اند و در برابر آن هر ماه حقوق دريافت مي‌كنند، از مشتريان چيزي بگيرند و همچنين مشتريان بانك نبايد كارمندان را در برابر انجام كارهايشان با پول نقد يا غير آن تطميع كنند زيرا اين كار مستلزم فساد است.
س 1243: بعضي از مشتريان بانك براساس عادات رايج به كارمندان عيدي مي‌دهند و اعتقاد دارند كه اگر اين هديه را ندهند كارهايشان به شكل مطلوب انجام نمي‌شود، حكم اين كار چيست؟
ج: اگر اين هدايا منجر به تبعيض در انجام خدمات بانكي به مشتريان شود و در نهايت باعث فساد و از بين رفتن حقوق ديگران گردد، مشتريان نبايد آن هدايا را به كارمندان بدهند و كارمندان هم حق گرفتن آنها را ندارند.
س 1244: چنانچه فردي از باب تشكر و قدرداني از كارمند، هديه‌اي به او اهداء كند، حكمش چيست؟ هرچند آن كارمند بدون هيچ گونه چشم داشتي، كاري را انجام داده باشد؟
ج: هديه در محيط كار و از جانب ارباب رجوع، يكي از خطرناك‌ترين چيزها است و هر چه بيشتر از آن اجتناب كنيد، به صرفه دنيا و آخرت شما، خواهد بود. فقط در يك صورت، دريافت آن جايز است و آن، اين است كه هديه دهنده، با اصرار زياد و با امتناع مأمور از قبول، بالآخره به نحوي آن را اهداء كند. آنهم بعد از انجام كار و بدون مذاكره و حتّي توقّع قبلي.
س 1245: هدايا اعم از نقدي، خوراكي و غيره كه توسط ارباب رجوع با رضايت و طيب خاطر به كارمندان دولت داده مي‌شوند، چه حكمي دارند؟ و اموالي كه به‌صورت رشوه به كارمندان داده مي‌شوند اعم از اينكه بر اثر توقع انجام كاري براي پرداخت كننده باشد يا خير، چه حكمي دارند؟ و اگر كارمند بر اثر طمع به دريافت رشوه، مرتكب عمل خلاف قانون شود، چه حكمي دارد؟
ج: بر كارمندان محترم واجب است كه رابطه آنان با همه مراجعه‌كنندگان براساس قوانين و مقرّرات و ضوابط خاص اداره باشد و قبول هر گونه هديه‌اي از مراجعه‌كنندگان به هر عنواني كه باشد براي آنان جايز نيست زيرا باعث فساد و سوءظن به آنان و تشويق و تحريك افراد طمعكار به

عمل نكردن به قانون و تضييع حقوق ديگران مي‌شود. اما رشوه، مسلم است كه براي گيرنده و دهنده آن، حرام است و واجب است كسي كه آن را دريافت كرده به صاحبش برگرداند و حق تصرّف در آن را ندارد.

س 1246: گاهي مشاهده مي‌شود كه بعضي از اشخاص از مراجعه‌كنندگان در برابر انجام كارشان تقاضاي رشوه مي‌كنند، آيا پرداخت رشوه به آنان جايز است؟

ج: هيچ‌يك از مراجعه‌كنندگان به ادارات حق ندارند براي انجام كار خود پول يا خدمتي را به‌طور غيرقانوني به كارمند اداري كه مكلّف به خدمت به مراجعين است، ارائه دهند، همچنين كارمندان ادارات هم كه از نظر قانوني موظف به انجام كار مردم هستند، حق ندارند هيچ‌گونه مبلغي را به‌طور غيرقانوني در برابر انجام كار مراجعه‌كنندگان درخواست و يا دريافت كنند و جايز نيست در اين مال تصرّف نمايند، بلكه بايد آن را به صاحبانش باز گردانند.

س 1247: پرداخت رشوه براي گرفتن حق با توجه به اينكه گاهي براي ديگران مشكل ايجاد مي‌كند مثلاً باعث مقدم شمردن صاحب حق نسبت به افراد ديگر مي‌شود، چه حكمي دارد؟

ج: پرداخت رشوه و گرفتن آن جايز نيست هرچند باعث ايجاد مشكل و زحمت براي ديگران نشود، چه رسد به موردي كه بدون استحقاق، باعث ايجاد مزاحمت براي ديگران شود.

س 1248: اگر شخصي براي انجام كار قانوني خود مجبور به پرداخت مبلغي به كارمندان يكي از ادارات شود تا كار قانوني و شرعي او را به راحتي انجام دهند زيرا اعتقاد دارد كه اگر اين مبلغ را نپردازد، كارمندان آن اداره كار او را انجام نخواهند داد، آيا عنوان رشوه بر اين مبلغ صدق مي‌كند؟ و آيا اين عمل حرام است يا اينكه اضطراري كه باعث پرداخت آن براي انجام كار اداري او شده، عنوان رشوه را از آن بر مي‌دارد و در نتيجه حرام نخواهد بود؟

ج: پرداخت پول يا اموال ديگر از طرف فرد مراجعه‌كننده به كارمندان ادارات كه مكلّف به ارائه خدمات اداري به مردم هستند، و حتماً منجر به فساد ادارات خواهد شد، عملي است كه از نظر شرعي حرام محسوب مي‌شود و توهّم اضطرار، مجوّز او در انجام اين كار نيست.

س 1249: قاچاقچيان به بعضي از كارمندان مبالغي پول در برابر چشم‌پوشي آنان از مخالفت و نقض قانون پرداخت مي‌كنند و در صورتي كه كارمند درخواست آنان را قبول نكند تهديد به قتل مي‌شود. در اين صورت كارمند چه وظيفه‌اي دارد؟

ج: دريافت هرگونه مبلغي در برابر تغافل و چشم‌پوشي از اَعمال خلاف قانون قاچاقچيان جايز نيست.

س 1250: مدير بخش ماليات از مأمور محاسبه كننده درخواست نموده است كه از ميزان ماليات يكي از شركت‌ها مقداري كم نمايد، باتوجه به اينكه اگر از اين كار امتناع بورزد، مشكلات و گرفتاريهاي سختي براي او پيش خواهد آمد، آيا اطاعت از دستور مدير توسط مأمور مذكور در چنين مواردي واجب است؟ و آيا مي‌تواند در برابر اجراي اين دستور پولي را دريافت كند؟
ج: در اين‌گونه امور بايد مطابق ضوابط و مقرّرات قانوني عمل شود و تخلّف از آن جايز نيست. اعم از اينكه رايگان باشد يا در مقابل گرفتن وجه.

س 1251: اموالي كه بعضي از فروشندگان به مأموران خريد ادارات يا شركت‌ها بدون آنكه آنها را به قيمت تثبيت شده اضافه كنند، به خاطر برقرار كردن ارتباط مي‌پردازند، نسبت به فروشنده و نسبت به مأمور خريد چه حكمي دارند؟
ج: پرداخت اين اموال توسط فروشنده به مأمور خريد جايز نيست و براي مأمور هم دريافت آنها جايز نيست و آنچه را كه دريافت مي‌كند بايد به اداره يا شركتي كه مأمور خريدِ آن است، تسليم كند.
س 1252: آيا كارمند يا كارگر شركت دولتي يا خصوصي كه وظيفه‌اش وكالت در تأمين نيازهاي اداره يا شركت از مكان‌هاي فروش است، مي‌تواند بر كسي كه كالاهاي موردنياز را مي‌فروشد، شرط كند كه درصدي از سود حاصل از خريد، از آن او باشد؟ آيا دريافت اين سود براي او جايز است؟ در صورتي كه مسئول مافوق چنين شرطي را اجازه دهد چه حكمي دارد؟
ج: اين شرط از طرف كارمند صحيح نبوده و او نمي‌تواند سودي را كه به نفع خود شرط كرده، دريافت كند و مسئول بالاتر هم حق اجازه چنين شرطي را نداشته و اجازه او در اين‌باره اثري ندارد.
س 1253: اگر كسي كه از طرف اداره يا شركت، وكيل در خريد مايحتاج است، كالايي را كه در بازار قيمت معيّني دارد، به طمع دريافت كمك مالي از فروشنده به قيمت بالاتري بخرد، آيا اين خريد صحيح است؟ و آيا جايز است كه از فروشنده به علت اين كار، كمك دريافت كند؟
ج: اگر كالا را به قيمتي بيشتر از قيمت عادلانه بازار بخرد و يا خريداري و تهيه آن از بازار به قيمت كمتر براي او امكان داشته باشد، اصل عقدي كه به قيمت بالاتر منعقد كرده، فضولي است و متوقّف بر اجازه مسئول قانوني مربوطه است و به هر حال حق ندارد از فروشنده به خاطر خريد از او، چيزي براي خودش بگيرد.
س 1254: اگر فرد شاغل در اداره‌اي (اعّم از خصوصي و يا دولتي) كه وظيفه او تهيّه جنس مي‌باشد، عليرغم وجود مراكز مختلف، به آشنا مراجعه و شرط كند كه اگر كالا را از تو خريداري كنم، درصدي از سود حاصله را شريك خواهم بود.
1 ـ اين شرط، شرعاً چه حكمي دارد؟
2 ـ در صورت وجود مجوّز رئيس يا مسئول بالاي تشكيلات در اين خصوص حكم شرعي آن چيست؟
3 ـ اگر قيمتي بيش از آنچه جنس مذكور در عرف بازار دارد، توسط طرف

قرارداد به اداره پيشنهاد و قرارداد منعقد گردد، چه حكمي دارد؟
4 ـ پرداخت سهمي كه بعضي از فروشندگان به مأمور خريد ادارات عليرغم قيمت مندرج در فاكتور مي‌دهند، چه حكمي براي فروشنده و چه حكمي براي مأمور خريد دارد؟
5 ـ اگر فرد مذكور، علاوه بر مسئوليت در اداره، بازارياب شركتي هم باشد و در خريد اجناس اداره، براي آن شركت بازاريابي نمايد، آيا مي‌تواند درصدي به عنوان سود از آن شركت دريافت نمايد؟
6 ـ اگر فردي از طريق مسائل فوق، سودي به دست آورد، وظيفه شرعي او نسبت به اين سود، چيست؟
ج: 1 ـ صورت شرعي ندارد و باطل است.
2 ـ اجازه رئيس يا مسئول بالاي تشكيلات در اين‌باره به لحاظ اينكه فاقد وجاهت شرعي و قانوني است فاقد اعتبار مي‌باشد.
3 ـ اگر بيش از قيمت عادله بازار باشد، و يا به كمتر از آن بتوان جنس را از بازار تهيّه نمود، در اين صورت اصل قراردادي كه منعقد شده نافذ نيست.
4 ـ جايز نيست، و هر چه كه مأمور خريد در اين رابطه دريافت دارد بايد به اداره مربوطه‌اي كه از طرف آن مأمور خريد بوده، تحويل دهد.
5 ـ حق دريافت هيچ درصدي ندارد، و هر چه دريافت كند بايد به اداره مربوطه تحويل دهد و اگر قراردادي كه منعقد مي‌سازد خلاف غبطه و مصلحت اداره باشد از اساس باطل است.
6 ـ دريافتي‌هاي غير مشروع را بايد به اداره مربوطه‌اي كه از طرف آن مأمور خريد بوده، تسليم نمايد.

س 1347: آيا وارد كردن كالاهاي اسرائيلي و ترويج آنها جايز است؟ در صورتي كه اين كار هرچند بر اثر اضطرار صورت بگيرد، آيا فروش آنها جايزاست؟
ج: بايد از معاملاتي كه به نفع دولت غاصب اسرائيل كه دشمن اسلام و مسلمين است، خودداري شود و وارد كردن و ترويج كالاهاي آنان كه از ساخت و فروش آن سود مي برند، براي هيچكس جايز نيست و همچنين براي مسلمانان هم خريد آن كالاها به خاطر مفاسد و ضررهايي كه براي اسلام و مسلمين دارد جايز نيست.
س 1348: آيا وارد كردن كالاهاي اسرائيلي توسط تجار و ترويج آن در كشوري كه تحريم اقتصادي اسرائيل را لغو كرده، جايزاست؟
ج: واجب است افراد از وارد كردن و ترويج كالاهايي كه دولت حقير اسرائيل از ساخت و فروش آن منتفع مي‌شود، خودداري كنند.
س 1349: آيا براي مسلمانان خريد كالاهاي اسرائيلي كه در سرزمين اسلامي به فروش مي‌رسند، جايز است؟
ج: بر آحاد مسلمين واجب است كه از خريد و استفاده از كالاهايي كه سود توليد و فروش آنها عايد صهيونيست‌ها كه با اسلام و مسلمين در حال جنگ هستند، مي‌شود، اجتناب كنند.
س 1350: آيا گشايش دفترهاي مسافرت به اسرائيل در كشورهاي اسلامي جايز است؟ و آيا براي مسلمانان تهيه بليط از اين دفاتر جايزاست؟
ج: اين كار به دليل ضررهايي كه براي اسلام و مسلمين دارد، جايز نيست و همچنين مبادرت به انجام اعمالي كه نقض تحريم مسلمانان عليه دولتِ دشمن و محارب اسرائيل محسوب شود، براي هيچكس جايز نيست.
س 1351: آيا خريد توليدات شركتهاي يهودي يا امريكايي يا كانادايي با وجود اين احتمال كه شركتهاي مزبور به تقويت دولت اسرائيل مي‌پردازند، جايز است؟
ج: اگر خريد و فروش اين توليدات موجب تقويت دولت حقير و غاصب اسرائيل شده و يا در راه دشمني با اسلام و مسلمين بكار مي‌روند، خريد و فروش آنها براي هيچكس جايز نيست و الا اشكال ندارد.
س 1352: اگر كالاهاي اسرائيلي وارد كشورهاي اسلامي شود، آيا جايز است تاجران بخشي از آنها را خريده و به مردم بفروشند و آنها را ترويج كنند؟
ج: اين كار براي آنان به علت مفاسدي كه دارد، جايز نيست.

س 1353: اگر كالاهاي اسرائيلي در فروشگاههاي عمومي يك كشور اسلامي عرضه شود، آيا خريد آنها توسط مسلمانان در صورتيكه تهيه كالاهاي غيراسرائيلي مورد نياز كه از كشورهاي ديگر وارد شده‌اند، امكان داشته باشد، جايز است؟
ج: بر آحاد مسلمين واجب است كه از خريد و استفاده از كالاهايي كه منفعت توليد و خريد آنها عائد صهيونيست‌ها كه محارب با اسلام و مسلمين هستند، مي‌شود، اجتناب كنند.
س 1354: اگر بدانيم كه كالاهاي اسرائيلي بعد از تغيير گواهي مبدأ از طريق كشورهاي ديگري مثل تركيه، قبرس و غيره مجدّداً صادر مي‌شوند تا خريداران مسلمان گمان كنند كه آنها غير اسرائيلي هستند، زيرا مي‌دانند كه اگر مسلمانان بدانند كه آنها ساخت اسرائيل هستند، از خريد آنها خودداري مي‌كنند، دراين صورت تكليف مسلمانان چيست؟
ج: مسلمانان بايد از خريد و ترويج و استفاده از آن كالاها خودداري نمايند.
س 1355: خريد و فروش كالاهاي امريكايي چه حكمي دارد و آيا اين حكم شامل همه كشورهاي غربي مثل فرانسه وانگلستان هم مي‌شود؟ و آيا آن حكم مخصوص ايران است و يا در همه كشورها جاري است؟
ج: اگر خريد كالاهاي وارداتي از كشورهاي غيراسلامي و استفاده از آنها باعث تقويت دولتهاي كافر و استعمارگر كه دشمن اسلام و مسلمين هستند، شود و يا قدرت مالي آنها را براي هجوم به سرزمين‌هاي اسلامي يا مسلمين در سرتاسر عالم، تقويت نمايد، واجب است كه مسلمانان از خريد و بكارگيري و استفاده از آنها اجتناب كنند، بدون اينكه فرقي بين كالايي با كالاي ديگر و دولتي با دولت ديگر از دولتهاي كافري كه دشمن اسلام و مسلمين هستند، وجود داشته باشد و اين حكم هم اختصاصي به مسلمانان ايران ندارد.
س 1356: كساني كه در كارخانه‌ها و مؤسساتي كار مي‌كنند كه سود آنها به دولتهاي كافر مي‌رسد و باعث استحكام و تقويت آنها مي‌شود، چه تكليفي دارند؟
ج: كسب درآمد با كارهاي مشروع في‌نفسه اشكال ندارد هرچند از اموري باشد كه درآمد آن به دولت غيراسلامي مي‌رسد، مگر زماني كه آن دولت در حال جنگ با اسلام و مسلمين باشد و از نتيجه كار مسلمانان در اين جنگ استفاده كند.

س 1468: احتكار چه چيزهايي از نظر شرعي حرام است؟ آيا تعزير ماليِ محتكران به نظر جناب‌عالي جايز است؟
ج: حرمتِ احتكار بر اساس آنچه در روايات آمده و نظر مشهور هم همان است، فقط در غلّاتِ چهارگانه و در روغن حيواني و روغن نباتي است كه طبقات مختلف جامعه به آن نياز دارند، ولي حكومت اسلامي هنگامي كه مصلحت عمومي اقتضا كند، حق دارد از احتكار ساير احتياجات مردم هم جلوگيري كند و اجراي تعزير مالي بر محتكر در صورتي كه حاكم صلاح بداند، اشكال ندارد.
س 1469: گفته مي‌شود كه استفاده از نيروي برق براي روشنايي بيشتر از مقدار نياز، اسراف محسوب نمي‌شود، آيا اين سخن صحيح است؟
ج: شكي نيست كه استفاده و مصرف هر چيز حتّي نيروي برق و نور چراغ بيشتر از مقدار نياز، اسراف محسوب مي‌شود. آنچه صحيح است سخن منقول از رسول‌الله(صلّي‌الله عليه وآله وسلّم) است كه مي‌فرمايد: «لاسَرَف في خير» در كار خير، اسراف وجود ندارد.

س 1470: آيا معامله معاطاتي در خريد و فروش و ساير معاملات، همانند معامله عقدي محكوم به لزوم است؟
ج: بين معامله عقدي و معامله معاطاتي در لزوم، تفاوتي وجود ندارد.
س 1471: اگر زمين و خانه از طريق بيع يا مصالحه بين افراد خانواده با سند عادي خطي بدون ثبت رسمي و بدون انشاي صيغه به وسيله يكي ازعلماي ديني، معامله شود، آيا اين معامله از نظر شرعي و قانوني صحيح است؟
ج: بعد از آنكه معامله بر وجه شرعي واقع شد، محكوم به صحّت و لزوم است و عدم ثبت رسمي آن و عدم انشاي صيغه ضرري به صحّت آن نمي‌زند.
س 1472: آيا مجرّد خريد ملكي كه داراي سند رسمي است با سند عادي و بدون ثبت سند رسمي آن به نام مشتري، شرعاً جايز است؟
ج: در تحقّق اصل خريد و فروش، تنظيم سند رسمي و ثبت آن شرط نيست بلكه معيار، وقوع نقل و انتقال از طرف مالك يا وكيل و يا وليّ او است به نحوي كه شرعاً صحيح باشد هرچند در آن مورد اصلاً سندي تنظيم نشود.
س 1473: آيا مجرّد تنظيم سند عادي بين فروشنده و خريدار براي تحقّق بيع كافي است و سند آن محسوب مي‌شود؟ و آيا قصد طرفين به انجام عقد بيع براي انعقاد آن و الزام فروشنده به تنظيم سند رسمي و تسليم مبيع كافي است؟
ج: مجرّد قصد بيع يا تنظيم سند عادي در مورد آن براي تحقّق بيع و انتقال مالكيت مبيع به مشتري كافي نيست و تا معامله به نحو صحيح شرعي واقع نشود، تنظيم سند رسمي به نام مشتري و درخواست تحويل كالا از سوي مالك لزومي ندارد.
س 1474: اگر دو نفر راجع به معامله‌اي گفتگو كرده و به توافق برسند و مشتري مبلغي را به عنوان بيعانه به فروشنده بپردازد و راجع به آن، سند كتبي تنظيم كنند و در آن شرط نمايند كه اگر يكي از آنان از تمام كردن معامله خودداري كند بايد مبلغي به ديگري بپردازد، آيا اين مدرك به تنهايي به عنوان سند بيع محسوب مي‌شود؟ به اين معنا كه مجرّد توافق و اراده طرفين بر انجام بيع، براي انعقاد و تحقّق آثار آن كافي باشد تا اينكه اگر يكي از آنان از قطعي كردن معامله خودداري كند، طرف ديگر حق داشته باشد او را ملزم به عمل به شرط نمايد؟

ج: مجرّد قصد بيع يا توافق بر آن و يا وعده انجام آن هرچند با نوشتن سند كتبي راجع به آن همراه باشد، بيع محسوب نمي‌شود و براي تحقّق آن هم كافي نيست و شرط هم تا در ضمن عقد و معامله نباشد و يا عقد مبتني بر آن منعقد نشود اثري ندارد، بنا بر اين تا بيع و نقل و انتقال بر وجه صحيح شرعي منعقد نشود، هيچ‌يك از طرفين نسبت به طرف ديگر از جهت توافق و وعده انجام معامله، حقّي پيدا نمي‌كنند.

س 1475: اگر شخصي از طرف دولت يا به حكم حاكم، وادار به فروش زمين و لوازم خانه‌اش شود، آيا براي كسي كه مي‌داند او مجبور به فروش شده، جايز است آنها را از او خريداري كند؟
ج: اگر وادار كردنِ او به فروش زمين و لوازم خانه به حق باشد و توسط شخصي كه شرعاً چنين حقّي را دارد، صورت بگيرد، خريد آنها توسط ديگران ازاو اشكال ندارد، در غير اينصورت منوط بر اين است كه بعد از معامله، اجازه آن را بدهد.
س 1476: بعد از آنكه زيد، مِلك خود را به عمرو، فروخت و پول آن را دريافت كرد و همچنين بعد از فروش آن توسط عمرو، به خالد و دريافت پول آن و مصرف آن در هزينه‌هاي او، حكم به توقيف و مصادره اموال زيد شده، آيا اين حكم، شامل مِلكي كه قبل از آن توسط زيد فروخته شده، مي‌شود و كشف از بطلانِ فروش آن مي‌كند؟
ج: اگر ثابت شود كه فروشنده بر اثر حكم حاكم نسبت به توقيف اموالش از زمان معامله، حق فروش آنها را نداشته و يا با آنكه ذواليد بوده ولي مالك مبيع نبوده بلكه مبيع از چيزهايي بوده كه حاكم حق مصادره آن را داشته، حكم مصادره كه متاخّر از بيع است، شامل مبيع هم شده و حكم به بطلان بيعي كه قبل از صدور حكم صورت گرفته، مي‌شود و در غير اين صورت، بيعي كه قبل از صدور حكم انجام شده، مشمول مصادره اموال نشده و محكوم به صحّت است.
س 1477: پيچيدگي روابط اجتماعي و مشكلات اقتصادي و اجتماعي مردم، گاهي آنان را وادار به انجام معاملات اضطراري مي‌كند كه زيانبار و غيرعادلانه و يا لااقل از نظر عرف مذموم محسوب مي‌شوند، آيا اضطرار از نظر شرعي موجب بطلان معامله است يا خير؟
ج: اضطرار از نظر فقهي ضرري به صحّت و نفوذ معامله اعم از خريد و فروش و غير آنها كه همراه با رضايت و طيب خاطر باشد، نمي‌زند. ولي از نظر اخلاقي و انساني برطرف ديگر واجب است كه از شرايط به وجود آمده براي شخص مضطرّ سوءاستفاده نكند.
بيع فضولي
س 1478: اينجانب قسمتي از يك زمين زراعي را از برادرم به نحو بيعِ شرط خريده‌ام، ولي برادرم اقدام به فروش مجدّد آن به شخص ديگري نموده است، آيا معامله دوّم او صحيح است؟
ج: اگر بيع اوّل بر وجه صحيح شرعي محقق شده باشد، فروشنده حق

فروش آن را به شخص ديگر قبل از فسخ بيع اول ندارد و اگر اين كار را انجام دهد، بيع دوم فضولي و منوط بر اجازه مشتري اول است.
س 1479: اعضاي يك شركت تعاوني قطعه زميني را براي سكونت خريده‌اند كه پول آن را خودشان پرداخته‌اند ولي سند رسمي آن به نام شركت ثبت شده است، اخيراً هيأت اداري شركت كه در خريد و تأمين پول زمين نقشي نداشته‌اند، به عضويت شركت در آمده و بدون كسب رضايت اعضاي قبلي اقدام به فروش زمين به قيمتي كمتر از قيمت واقعي آن كرده‌است، آيا اين بيع جايز است؟
ج: اگر اشخاص معيّني با پول خود زمين را براي خودشان خريده‌اند، زمين، ملك آنان است و كس ديگري در آن حقّي ندارد و فروش آن به ديگران توسط هيأت اداري شركت، بدون اجازه مالكان آن، فضولي است ولي اگر آن را با سرمايه شركت كه يك شخصيت حقوقي است، براي خود شركت خريده‌اند، جزء اموال شركت تعاوني خواهد بود و در اين صورت جايز است هيأت اداري بر اساس مقرّرات شركت در آن تصرّف نمايد.
س 1480: شخصي در هنگام سفر، برادرش را وكيل رسمي نموده تا خانه‌اش را به هر كسي حتّي خودش بفروشد،ولي بعد از بازگشت از سفر از تصميم خود مبني بر فروش خانه منصرف شد و انصراف خود را به‌طور شفاهي به برادرش اطلاع داد، ولي برادر او به استناد وكالت رسمي مذكور، خانه را به خود منتقل نمود و سند آن را به نام خود ثبت كرد بدون آنكه پول را به موكّل بدهد و يا خانه را از او تحويل بگيرد، آيا اين بيع صحيح است؟
ج: اگر ثابت شود كه وكيل بعد از اطلاع از عزل خود هرچند به‌طور شفاهي، اقدام به فروش خانه به خودش نموده است، بيع، فضولي و منوط به اجازه موكّل است.
س 1481: اگر مالكي كالاي خود را به كسي بفروشد و سپس مجدّداً آن را بدون آنكه حق فسخ بيع اول را داشته باشد به شخص ديگري بفروشد، آيا اين بيع او صحيح است؟ و در صورتي كه كالاي فروخته شده نزد او موجود باشد، آيا جايز است مشتري دوم به استناد بيع دوّم، آن را مطالبه كند؟
ج: بعد از اتمام بيع اول كالا، فروش مجدّد آن به شخص ديگر بدون اجازه مشتري اول، فضولي و منوط به اجازه او خواهد بود و تا بيع دوم را اجازه نداده است، حق دارد كالا را در هر جايي كه يافت، اخذ كند و مشتري دوم حق ندارد آن را از فروشنده مطالبه كند.
س 1482: شخصي زميني را با اموال شخص ديگري خريده است، آيا اين زمين ملك او محسوب مي‌شود يا ملك صاحب مال؟
ج: اگر زمين را با عين مال شخص ديگري خريده باشد، در صورتي كه صاحب مال، معامله را اجازه دهد، بيع از طرف او واقع مي‌شود و خريدار

حقّي در آن ندارد و اگر اجازه ندهد، بيع، باطل است. برخلاف زماني كه زمين را براي خودش و در ذمّه بخرد و سپس پول آن را از مال شخص ديگري بدهد، در اين صورت زمين ملك خود او خواهد بود ولي پول آن را به فروشنده بدهكار است و همچنين ضامن مال شخصي كه پول او را به فروشنده داده است، مي‌باشد و بر فروشنده هم واجب است كه آنچه را در ابتدا به عنوان قيمت زمين دريافت كرده است به مالك آن برگرداند.
س 1483: اگر شخصي مال ديگري را به‌طور فضولي بفروشد و پول آن را گرفته و براي احتياجات خود مصرف نمايد و سپس بعد از گذشت مدّت زيادي بخواهد عوض آن را به صاحب مال بدهد، آيا بايد همان مبلغي را كه از فروش مال او بدست آورده است به او بدهد يا قيمت آن را در آن زمان و يا در زمان پرداختِ عوض به او بپردازد؟
ج: اگر مالك بعد از اجازه اصل بيع، اجازه قبض ثمن را هم بدهد، بايد همان مبلغي را كه به عنوان ثمن از مشتري گرفته، به مالك بدهد و اگر اصل بيع را رد كند بايد در صورت امكان، عين مال مالك را به او برگرداند و در صورت عدم امكان بايد عوض آن را اعم از مثل يا قيمت به او بدهد و احوط اين است كه با مالك در مورد تفاوت قيمت زمان معامله و روز ادا، مصالحه نمايد.

اولیاي تصرّف

س 1484: اگر پدري براي فرزندان صغيرش املاكي را خريداري نمايد و صيغه شرعيِ عقد بيع هم جاري شود، آيا بيع با قبض و اقباض پدر بر اثر ولايتي كه بر آنان دارد، محقق مي‌شود؟
ج: بعد از تحقّق صحيح معامله از طرف پدر براي فرزند صغيرش، قبض مبيع توسط پدر به عنوان ولايت بر فرزند صغير خود، براي ترتّب آثار آن كافي است.
س 1485: سرپرست اينجانب در دوران كودكي اقدام به فروش زمينم نموده ومبلغي را به عنوان بيعانه از مشتري گرفته است و نمي‌دانم كه معامله بين آنان تمام شده يا خير، ولي زمين به‌طور دائم در اختيار مشتري است و در آن تصرّف مي‌كند، آيا اين بيع، صحيح و بر من نافذ است، يا اينكه جايز است خودم به عنوان مالك اصلي زمين را از او پس بگيرم؟
ج: اگر ثابت شود كه وليّ شرعي شما زمينتان را به دليل ولايتي كه در آن زمان بر شما داشته، فروخته است، بيع، شرعاً محكوم به صحّت است و شما در حال حاضر تا زماني كه فسخِ آن بيع، ثابت نشده است، حق مطالبه زمين را نداريد.
س 1486: اگر از دارايي ميّت مقداري پول نقد باقي بماند و قيّم، آن را نزد خود نگهداري كند و به كار نيندازد، آيا سود مال به مقداري كه بانكها پرداخت مي‌كنند (مثلاً 13٪) يا هر مقداري كه در بازار و عرف، متعارف مي‌باشد، بر عهده اوست؟ و در صورتي كه با مال مذكور تجارت كند و سودي را كه مقدار آن مشخص نيست بدست آورد، حكم چيست؟
ج: قيّم، ضامن سودهاي فرضي اموال صغار نيست، ولي اگر با مال صغير تجارت كند، همه درآمدهاي حاصله، متعلّق به صغير است و قيّم در صورتي كه شرعاً براي تجارت با مال صغير مجاز باشد، فقط مستحق اجرةالمثلِ كار خود مي‌باشد.
س 1487: آيا جايز است داماد و فرزندانِ شخصِ زنده غير محجور، اموال و املاك او را بدون وكالت و كسب اجازه از او بفروشند؟
ج: فروش مِلك ديگري بدون اذن او فضولي بوده و منوط به اجازه اوست هرچند فروشنده داماد يا فرزند مالك باشد، بنا بر اين تا مالك اجازه ندهد اثري بر آن معامله مترتّب نمي‌شود.
س 1488: شخصي دچار سكته مغزي و اختلال حواس شده است، دراين حالت فرزندان چگونه مي‌توانند در اموال وي تصرّف كنند؟ تصرّف يكي از فرزندان بدون اذن حاكم شرعي و بدون اجازه فرزندان ديگرش چه حكمي دارد؟
ج: اگر اختلال حواس او به حدّي باشد كه به نظر عرف مجنون محسوب

شود، ولايت بر او و اموالش با حاكم شرع، است و براي هيچكس حتّي فرزندانش تصرّف دراموال او بدون اذن حاكم شرع، جايز نيست و اگر قبل از كسب اجازه ازحاكم در اموال وي تصرّف شود، غصب و موجب ضمان است و تصرّفات معاملي در آنها فضولي و منوط به اجازه حاكم است.

س 1489: آيا اگر كسي با همسر شهيدي ازدواج كند و عهده‌دار سرپرستي او شود، براي او و فرزندان و همسرش (مادر فرزندان شهيد) استفاده از اشياي خريداري شده با پول بنياد شهيد كه به فرزندان او مي‌دهد، جايز است؟ حقوقي كه براي فرزندان شهيد مقرّر شده است و كمكهاي جنسي و نقدي كه بنياد شهيد به آنان مي‌كند، چگونه بايد مصرف شود؟ آيا واجب است آنها را جدا نموده و به‌طور دقيق فقط براي فرزندان شهيد مصرف نمايند؟

ج: تصرّف در اموال مخصوص فرزندان صغير شهيد، اعم از اينكه براي مصرف در هزينه‌هاي خود آنان باشد و يا براي استفاده ديگران، هرچند به مصلحت كودكان صغير شهيد باشد، بايد به اذن وليّ شرعي آنان صورت بگيرد.

س 1490: اشيايي كه دوستان شهيد هنگام ديدار از خانواده او به آنان هديه مي‌دهند چه حكمي دارند؟ آيا جزئي از اموال فرزندان شهيد محسوب مي‌شود؟

ج: اگر هدايا براي فرزندان شهيد باشد، با قبول وليّ شرعي جزء اموال آنان محسوب مي‌شود و تصرّف ديگران در آنها منوط به اذن وليّ شرعي آنان است.

س 1491: پدرم صاحب يك غرفه تجاري بود كه بعد از وفاتش عموهايم آن را اداره مي‌كردند و مبلغ معيّني را به عنوان اجاره به ما مي‌دادند، بعد از گذشت مدّتي مادرم كه قيّم ما بود مبلغي پول از يكي از عموهايم قرض گرفت و آنان هم پرداخت اجاره آن را به حساب مبلغي كه از آنان قرض گرفته‌ايم قطع كردند و سپس آن غرفه تجاري را برخلاف قانون حفظ و نگهداري اموال كودكان صغير تا رسيدن به سنّ بلوغ از مادرم خريدند و معامله به‌طور رسمي در دوران حكومت قبلي با كمك بعضي از افراد كه تابع آن حكومت بودند، قطعي و تمام شد، تكليف ما در حال حاضر چيست؟ آيا آن تصرّفات و معامله محكوم به صحّت هستند يا اينكه ما از نظر شرعي حق فسخ آن معامله را داريم؟ و آيا حق صغير با مرور زمان از بين مي‌رود؟

ج: اجاره غرفه و قطع پرداخت مال‌الاجاره به جهت مبلغي كه قرض گرفته شده و همچنين فروش آن محكوم به صحّت است، مگر آنكه از طريق شرعي و قانوني ثابت شود كه فروش سهم كودكان صغير در آن زمان به مصلحتشان نبوده و يا قيّم آنان مجاز در فروش آن نبوده است و كودكان

هم بعد از بلوغ آن معامله را اجازه نداده‌اند و بر فرض اثبات بطلان معامله، مروز زمان اثري در سقوط حق افراد صغير ندارد.
س 1492: شوهرم در يك حادثه رانندگي كه يكي از دوستانش راننده ماشين بود كشته شد و من قيّم شرعي و قانوني فرزندان صغيرم شدم.اولاً: آيا من بايد از راننده، مطالبه ديه و يا پيگيري مسأله دريافت حق بيمه را بكنم؟
ثانياً: آيا جايز است در مال مخصوص فرزندان براي برگزاري مراسم عزاداري پدرشان تصرّف كنم؟
ثالثاً: آيا براي من جايز است از حق كودكان صغير نسبت به ديه كوتاه بيايم؟
رابعاً: اگر از حق آنان كوتاه بيايم و آنان بعد از بلوغ به آن راضي نشوند، آيا من ضامن ديه هستم؟
ج: اگر راننده يا فرد ديگري ازنظر شرعي ضامن ديه باشد، بر شما واجب است كه به عنوان ولايت بر كودكان صغير حق آنان را با مطالبه از كسي كه ديه بر عهده اوست، حفظ كنيد و همچنين در مسأله حق بيمه هم اگر كودكان به موجب قانون چنين حقّي را داشته باشند، همين وظيفه را داريد.
2. مصرف اموال صغير در هزينه‌هاي مجالس ترحيم پدرشان جايز نيست هرچند به طريق ارث از پدرشان به آنان رسيده باشد.
3 و 4. گذشت شما از حق فرزندان كه خلاف مصلحت آنان مي‌باشد جايز نيست و آنان مي‌توانند بعد از بلوغ ديه را مطالبه كنند.
س 1493: شوهرم كه چند كودك صغير دارد فوت كرده است و به استناد رأي دادگاه جدّ پدري آنان وليّ و قيّم همگي آنان شده است، آيا در صورتي كه يكي از فرزندان به سنّ بلوغ برسد، قيّم برادران ديگرش مي‌شود؟ و اگر اينگونه نباشد، آيا من حق دارم سرپرست فرزندانم باشم؟ و از طرفي جدّ آنان به استناد رأي دادگاه قصد دارد سُدس اموال ميّت را بگيرد، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: قيمومت و ولايت بر ايتام صغير تا زمان بلوغ و رشد آنان با جدّ پدري ايشان است بدون اينكه نياز به نصب از طرف دادگاه باشد، ولي تصرّفات او در اموال آنان بايد طبق مصلحت و منفعت ايشان باشد و اگر اقدام به عملي بر خلاف مصلحت كودكان صغير كرد، حق دارند در آن مورد براي پيگيري و بررسي به دادگاه مراجعه كنند و هر يك از آنان كه به سن بلوغ برسد و رشيد شود از ولايت و قيمومت جدّ پدري خارج مي‌شود و اختيار امور خود را بدست مي‌گيرد ولي نه او و نه مادرش ولايت و قيمومت بر فرزندان صغير ديگر پيدا نمي‌كنند و چون جدّ آنان از اموال پدرشان به مقدار سُدس ارث مي‌برد، بنا بر اين اشكال ندارد كه سُدس اموال ميّت را براي خود دريافت كند.

س 1494: زن شوهرداري كه داراي پدر و مادر و شوهر و سه فرزند صغير است به قتل رسيده است و دادگاه حكم صادر كرده كه قاتل آن زن برادر شوهر اوست و بايد به اولياي دم ديه بپردازد، ولي پدر كودكان صغير كه وليّ شرعي آنان هم هست برادر خود را قاتل نمي‌داند و لذا از دريافت ديه از برادرش براي خود و فرزندانش خودداري مي‌كند، آيا اين عمل او جايز است؟ و همچنين آيا با وجود پدر و جدّ پدري كودكان صغير، آيا كس ديگري به هر عنواني حق دخالت دراين امر و اصرار بر گرفتن ديه براي فرزندان آن زن از عموي آنان را دارد يا خير؟
ج: 1. اگر پدر صغار يقين داشته باشد كه برادرش كه متهم به قتل همسرش است قاتل و مديون حقيقي به ديه نيست، جايز نيست از او ديه بگيرد و به عنوان گرفتن حقّ اولاد صغيرش از او ديه مطالبه كند.
2. با وجود پدر يا جدّ پدري كه بر صغار ولايت و قيمومت دارند، كس ديگري حق دخالت در امور آنان را ندارد.
س 1495: اگر مقتول فقط اولاد صغيري داشته باشد و قيّمي كه بر آنان نصب شده از اولياي دم نباشد، آيا براي او عفو قاتل يا تبديل قصاص به ديه جايز است؟
ج: اگر اختيارات ولّي شرعي به قيّم منصوب واگذار شده، مي‌تواند با رعايت مصلحت و غبطه صغير نسبت به عفو قاتل يا تبديل قصاص به ديه اقدام نمايد.
س 1496: مبلغي پول از يك صغير در بانك وجود دارد و قيّم او قصد دارد به منظور تجارت براي او مقداري از آن را از بانك بگيرد تا بدين‌ترتيب هزينه‌هاي فرد صغير را تأمين كند، آيا اين كار براي او جايز است؟
ج: براي وليّ و قيّم صغير جايز است با رعايت مصلحت و غبطه صغير با مال او براي خود او به عنوان مضاربه كار كنند يا آن را به ديگري بدهند تا با آن كار كند به شرط اينكه عامل مورد اطمينان و امين باشد و الا ضامن مال صغير هستند.
س 1497: اگر اولياي دم يا بعضي از آنان صغير باشند و ولايت بر آنان در مطالبه حق‌شان با حاكم باشد، آيا در صورتي كه حاكم اعسار جاني را احراز كند، جايز است او را با تبديل قصاص به ديه، از قصاص عفو كند؟
ج: در صورتي كه حاكم شرع، غبطه و مصلحت صغار را در تبديل بداند، جايز است حقّ قصاص را تبديل به ديه نمايد.
س 1498: آيا جايز است حاكم، وليّ قهري طفل را بعد از ثبوت ضرر رساندن او به اموال طفل عزل كند؟
ج: اگر براي حاكم هرچند از طريق قرائن و شواهد آشكار شود كه استمرار ولايت وليّ قهري طفل و تصرّفات وي در اموال طفل به ضرر او است، عزل وي بر حاكم واجب است.

س 1499: آيا خودداري وليّ از قبول هبه و صلح غير معوّض و موارد ديگري از همين قبيل كه به نفع صغير هستند، ضرر زدن به صغير يا عدم رعايت مصلحت او محسوب مي‌شود؟
ج: مجرّد خودداري از قبول هبه و صلح غير معوّض براي صغير، ضرر زدن به او و عدم رعايت مصلحت وي محسوب نمي‌شود. بنا بر اين في‌نفسه اشكال ندارد زيرا بر وليّ تحصيل مال براي صغير واجب نيست بلكه ممكن است به نظر وليّ، خودداري او از پذيرفتن در بعضي موارد به مصلحت طفل باشد.
س 1500: اگر دولت، زمين يا اموالي را به فرزندان شهدا اختصاص دهد و تصويب كند كه به نام آنان به ثبت برسد، امّا وليّ صغار از امضاي اسناد آنها خودداري كند. آيا حاكم مي‌تواند اين كار را به ولايت از صغار انجام دهد؟
ج: اگر تحصيل اموال براي صغار منوط بر امضاي وليّ باشد، انجام آن بر او واجب نيست و حاكم با وجود وليّ شرعي، ولايتي بر آنان ندارد، ولي اگر حفظ اموال مخصوص صغار، منوط بر امضاي وليّ باشد، او حق ندارد از انجام آن امتناع كند و اگر از انجام آن خودداري نمايد، حاكم بايد او را وادار به امضا كرده و يا خود به عنوان ولايت بر صغار اين كار را انجام دهد.
س 1501: آيا عدالت در ولايت بر طفل شرط است؟ و اگر وليّ طفل فاسق باشد و خوف فساد طفل يا از بين رفتن اموال او وجودداشته باشد، حاكم چه وظيفه‌اي دارد؟
ج: عدالت، شرط ولايت پدر و جدّ پدري بر طفل نيست، ولي اگر براي حاكم هرچند با قرائن حاليه ثابت شود كه پدر و يا جدّ پدري باعث ضرر براي طفل خواهند شد، بايد آنان را عزل نموده و از تصرّف دراموال طفل منع كند.
س 1502: اگر در قتل عمد، همه اولياء دم مقتول، صغير يا مجنون باشند، آيا ولّي قهري (پدر يا جدّ پدري) يا قيّم انتخابي دادگاه حق درخواست قصاص يا مطالبه ديه را دارند؟
ج: از مجموعه ادّله ولايت اولياء صغير و مجنون، چنين استفاده مي‌شود كه جعل ولايت براي آنان از طرف شارع مقدّس به خاطر حفظ مصلحت مولّي عليه است. بنا بر اين در مسأله مورد بحث، ولّي شرعي آنان بايد با ملاحظه غبطه و مصلحت آنان اقدام كند و انتخاب او نسبت به قصاص يا ديه يا عفو مع‌العوض يا بلاعوض، نافذ است. بديهي است كه تشخيص مصلحت صغير و مجنون بايد با ملاحظه همه جوانب و از جمله، نزديك يا دوربودن او از سنّ بلوغ صورت گيرد.
س 1503: اگر جنايتي بر انسان كاملي واقع شود، آيا پدر يا جدّ پدري او حقّ تقاضاي ديه و گرفتن آن براي مجني عليه بدون اذن او را دارند؟ يعني

آيا بر جاني واجب است كه هنگام مطالبه پدر يا جدّ پدري ديه را به مجني عليه پرداخت كند؟
ج: آنان ولايتي بر مجني عليه بالغ و عاقل ندارند، لذا نمي‌توانند بدون اذن او حقّ وي را مطالبه كنند.

س 1504: آيا براي وليّ صغار جايز است به عنوان ولايت بر آنان، وصيت مورّث ايشان در زائد بر ثلث را اجازه دهد؟
ج: وليّ شرعي، مي‌تواند با رعايت غبطه و مصلحت صغار، اجازه دهد.
س 1505: آيا پدر نسبت به مادر در رابطه با فرزند، ذيحق‌تر و داراي اولويت است؟ و اگر پدر يا جدّ پدري اولويتي ندارند بلكه پدر و مادر هر دو به يك مقدار صاحب حق هستند، آيا هنگام اختلاف، قول پدر مقدّم است يا قول مادر؟
ج: پاسخ با اختلاف حقوق مختلف مي‌شود، ولايت بر صغير به عهده پدر و جدّ پدري است و حضانت فرزند پسر تا دو سالگي و فرزند دختر تا هفت سالگي با مادر است و بعد از آن با پدر است و حقّ اطاعت و حرمت اذيّت پدر و مادر توسط فرزند به يك مقدار است و فرزند بايد حال مادر را بيشتر مراعات كند، در روايات وارد شده كه بهشت زير پاي مادران است.
س 1506: شوهرم كه دو فرزند از او دارم به شهادت رسيده است، برادر و مادر شوهرم آن دو كودك و لوازم زندگي و تمام اموالشان را گرفته و از دادن آنان به من خودداري مي‌كنند، با توجه به اينكه من به خاطر آنان ازدواج نكرده و ازدواج هم نخواهم كرد، چه كسي حق نظارت بر آنان و اموالشان را دارد؟
ج: نگهداري اطفال يتيم تا رسيدن به سنّ تكليف شرعي حقّ مادرشان است، ولي ولايت بر اموال آنان با قيّم شرعي آنان است و در صورت نبودن قيّم با حاكم شرع است و عموي صغار و مادربزرگشان حق حضانت و ولايت برآنان و اموالشان را ندارند.
س 1507: بعضي از اولياي كودكان صغير بعد از ازدواج همسر ميّت، مانع استفاده مادر و فرزندان تحت حضانت او از سهم صغار از ارثيه پدرشان از قبيل خانه و ساير لوازم مورد نيازشان مي‌شوند، آيا مجوّز شرعي وجود دارد كه آنان را وادار به تسليم سهم صغار به مادرشان كه حضانت آنان را بر عهده دارد، نمايد؟
ج: اقدامات ولّي شرعي صغار بايد با ملاحظه مصلحت و غبطه آنان باشد و تشخيص مصلحت با او است و چنانچه بر خلاف، عمل كند و سبب بروز اختلاف گردد، بايد به حاكم شرع رجوع شود.
س 1508: آيا تجارت قيّم صغار با اموال ايشان به نحوي كه منافع آنان حفظ شود، صحيح است؟
ج: با مراعات مصلحت و غبطه صغار اشكال ندارد.
س 1509: هنگام وجودجدّ، عمو، دايي و همسر، حقّ ولايت و قيمومت با كداميك از آنان است؟

ج: ولايت شرعي بر صغير يتيم و اموال او با جدّ پدري است و حقّ حضانت او هم فقط با مادراست و عمو و دايي حقّ ولايت و حضانت ندارند.
س 1510: آيا جايز است اموال يتيمان با اذن دادستان كلّ در قبال قبول حضانت آنان، دراختيار مادر قرار گيرد، به‌طوري كه جدّ پدري آنان فقط حقّ اشراف ونظارت داشته باشد و حق دخالت مستقيم نداشته باشد؟
ج: اين كار بدون موافقت جدّ پدري كه وليّ شرعي كودكان است، جايز نيست مگر آنكه باقي ماندن اموال ايتام دراختيار جدّشان موجب ضرر به آنان شود كه در اين صورت حاكم بايد جلوي آن را بگيرد و ولايت بر اموال آنان را به كسي بسپارد كه او را شايسته آن مي‌داند اعم از اينكه مادر باشد يا غير او.
س 1511: آيا بر وليّ طفل دريافت ديه‌اي كه طفل استحقاق گرفتن آن را دارد، از كسي كه ديه بر عهده اوست، واجب است؟ و آيا بكارگيري سهم صغير از ديه هرچند با گذاشتن در حساب سرمايه گذاري بانكي در صورتي كه به نفع صغير باشد، بر او واجب است؟
ج: بر وليّ طفل واجب است در صورتي كه جنايت موجب ديه باشد، آن را براي صغير از فرد جاني مطالبه و اخذ نمايد و براي او تا رسيدن به سنّ بلوغ و رشد حفظ كند، امّا ملزم به تجارت و بهره برداري از آن براي صغير نيست، ولي انجام آن در صورتي كه به مصلحت صغير باشد، اشكال ندارد.
س 1512: اگر يكي از اعضاي شركت كه ورثه صغيري دارد فوت كند، و ورثه او بر اثر سهمي كه دراموال شركت پيدا مي‌كنند با اعضاي ديگر شريك شوند، ساير اعضا نسبت به تصرّفاتشان دراموال شركت چه تكليفي دارند؟
ج: واجب است در مورد سهم صغار به وليّ شرعي يا حاكم شرع مراجعه شود.
س 1513: آيا به مقتضاي ولايت جدّ پدري بر ايتام و اموال آنان، واجب است اموالشان كه از طريق ارث از ما ترك ميّت به آنان رسيده، براي محفوظ ماندن، به جدّ پدري تحويل داده شود؟ و بر فرض وجوب آن، اطفال با مادرشان در كجا بايد سكونت كنند؟ و با توجه به اينكه آنان يا مشغول به تحصيل هستند و يا صغيرند و مادرشان هم فقط خانه دار است، از چه منبعي بايد ارتزاق كنند؟
ج: ولايت بر صغار به معناي لزوم تسليم اموالشان به وليّ و محروميت آنان از استفاده از اموال تا رسيدن به سنّ بلوغ نيست، بلكه به معناي لزوم نظارت وليّ بر آنان و اموالشان و مسئوليت او نسبت به حفظ اموالشان است و تصرّف در اموال آنان هم موقوف بر اذن اوست، و بر وليّ هم واجب است كه از اموال صغار به مقدار نيازشان به آنان بپردازد و در صورتي كه مصلحت ببيند كه اموال را در اختيار مادر و اطفال بگذارد تا

از آن استفاده كنند، مي‌تواند اين كار را انجام دهد.
س 1514: تا چه مقدار جايز است پدر در اموال فرزند بالغ و عاقل خود كه مستقل از اوست تصرّف كند؟ و آيا اگر تصرّفي كند كه مجاز به آن نيست، ضامن است؟
ج: براي پدر جايز نيست در اموال فرزند بالغ و عاقل خود تصرّف كند مگر با اجازه و رضايت او و تصرّف بدون رضايت او حرام و موجب ضمان است مگر در مواردي كه استثنا شده است.
س 1515: يكي از مؤمنين كه سرپرستي برادران يتيم خود را بر عهده دارد و اموالي از آنان در نزد او موجود است با مال آنان اقدام به خريد زميني بدون سند و مدرك براي ايشان كرده است به اين اميد كه در آينده براي آن سند بگيرد و يا آن را به مبلغي بيشتر از قيمت خريد بفروشد ولي اكنون خوف آن را دارد كه كسي ادعاي مالكيّت زمين را كند و يا كسي آن را تصرّف نمايد و اگر در حال حاضر مبادرت به فروش آن كند پول خريد آن هم بدست نمي‌آيد، آيا در صورتي كه آن را به قيمتي كمتر از قيمت خريد بفروشد و يا غاصبي آن را غصب كند، ضامن پول ايتام است؟
ج: اگر شرعاً قيّم يتيمان باشد و با رعايت مصلحت و منفعت آنان اقدام به خريد زمين براي آنان كرده باشد، چيزي بر عهده او نيست و در غير اين صورت معامله فضولي و منوط به اجازه ولّي شرعي يا اجازه خودشان بعد از رسيدن به سنّ بلوغ مي‌باشد و او هم ضامن مال يتيمان است.
س 1516: آيا جايز است پدر از اموال طفل براي خودش به عنوان قرض بردارد و يا به ديگري قرض بدهد؟
ج: اگر با رعايت غبطه و مصلحت او باشد، اشكال ندارد.
س 1517: اگر به كودكي لباس يا چيزهاي ديگر مثل اسباب‌بازي هديه داده شود و بعداز بزرگ شدن كودك و يا به علت‌هاي ديگر براي او غير قابل استفاده گردد، آيا جايز است وليّ او آنها را صدقه بدهد؟
ج: جايز است وليّ طفل با رعايت غبطه و مصلحت او هر گونه كه صلاح مي‌داند در آنها تصرّف كند.

س 1518: آيا جايز است انسان بعضي از اعضاي بدنش (مثل كليه) را به شخصي كه به آن نياز دارد، بفروشد؟
ج: اگر آن عضو از اعضايي باشد كه برداشتن آن از بدن خطر و يا ضرر قابل ملاحظه‌اي براي اهداء كننده عضو نداشته باشد، اشكال ندارد.
س 1519: اشيايي كه فايده و اهميّتي نزد عموم مردم ندارند ولي نزد گروه خاصي از ارزش و اهميّت برخوردار هستند مانند حشرات و زنبورها و مانند آنها كه براي مراكز تحقيقي و دانشگاهها ارزش تحقيقاتي دارند، آيا اين اشيا داراي ماليّت هستند و احكام اشيايي كه ماليّت دارند از قبيل مالكيّت، جواز خريد و فروش، ضمان بر اثر اتلاف و غيره، بر آنها هم جاري مي‌شود؟
ج: هر چيز كه به خاطر منافع حلال آن موجب رغبت عقلاء ولو گروهي از آنان باشد، ماليّت داشته و همه احكام و آثار اموال مانند مالكيّت و جواز خريد و فروش و ضمان بر اثر يَد يا اتلاف و غيره بر آن مترتّب مي‌شود مگر احكام و آثاري كه دليلي بر عدم ترتّب آنها از نظر شرعي وجود دارد، هرچند احوط اين است كه در معاوضه چيزهايي مثل زنبور و حشرات، عوض در برابر حق اختصاص و رفع يَد از اين اشيا قرار داده شود.
س 1520: بنا بر اشتراط عين بودن مبيع همانگونه كه بسياري از فقها به آن معتقدند، آيا فروش علوم فني آنگونه كه امروزه در قراردادهايي كه بين دولتها راجع به مبادله آن منعقد مي‌شود، صحيح است؟
ج: مبادله آنها از طريق مصالحه اشكال ندارد.
س 1521: فروش زمين ياكالاي ديگر به شخصي كه مشهور به دزدي است و اين احتمال وجود دارد كه مالي را كه به عنوان ثمن به فروشنده مي‌پردازد، از اموال مسروقه باشد، چه حكمي دارد؟
ج: معامله با كسي كه مشهور به كسب مال از راه حرام است، به صرف احتمال مذكور، اشكال ندارد و اگر يقين داشته باشد پولي كه به او مي‌پردازد از اموال حرام است، گرفتن آن جايز نيست.
س 1522: من يك قطعه زمين زراعي دارم كه مهريه‌ام بوده است، و اخيراً اقدام به فروش آن كرده‌ام، در حال حاضر مردي ادّعا مي‌كند كه آن زمين بيشتر از دويست سال است كه وقف مي‌باشد، تكليف من در مورد فروش آن چيست؟ و شوهرم كه اين زمين را به عنوان مهريه به من داده است چه تكليفي دارد؟ و مشتري كه آن را از من خريده است چه تكليفي دارد؟

ج: همه معاملاتي كه بر زمين مذكور صورت گرفته، محكوم به صحّت هستند مگر آنكه مدّعي وقفيّت، ادّعاي خود را در دادگاه شرعي ثابت كند و همچنين ثابت شود كه اين وقف از مواردي است كه فروش آن جايز نيست و بر فرض ثبوت هر دو امر، حكم به بطلان همه معاملاتي مي‌شود كه بر روي آن صورت گرفته است و در اين صورت شما بايد ثمن را به مشتري برگردانيد و زمين هم واجب است به حالت وقفيّت برگردد و شوهر شما هم ضامن مهريه است.
س 1523: واردات گوسفندان و چارپايان از جزاير ايراني مجاور به دولتهاي خليج فارس افزايش پيدا كرده است و نزد تجّار معروف است كه صادرات آنها از جمهوري اسلامي ممنوع مي‌باشد و به شكل غير قانوني قاچاق مي‌شوند، بنا بر اين آيا خريد آنها از بازارهاي دولتهاي مزبور جايز است؟
ج: انتقال و صادرات گوسفند و چارپايان ديگر به كشورهاي خارجي از راههاي غيرقانوني و برخلاف مقرّرات دولت اسلامي شرعاً ممنوع است.
س 1524: پدرم يك ساعت از سهم آبياري خود و زمين‌هاي تابع آن را بر اساس قانون اصلاحات ارضي كه او را ملزم به فروش زمين مي‌كرد به زارع فروخته است بدون آنكه به اعتراف خريدار، چيزي در برابر آن دريافت كند و از پدرم هم كلامي كه دلالت بر هبه آن كند، شنيده نشده است، آيا جايز است پول آن را از خريدار مطالبه كنيم؟
ج: به‌طور كلي اگر حق آبياري و زمين‌هاي تابع آن شرعاً ملك فروشنده باشد، خود او و همچنين ورثه او بعد از فوت وي حق دارند از مشتري پول مبيع را مطالبه كنند، ولي امر زمين‌هاي اصلاحات ارضي تابع قانون مجلس شوراي اسلامي و مجمع تشخيص مصلحت نظام است.
س 1525: آيا كسي كه جواز واردات يا خريد از يك غرفه تجاري را بدست آورده، جايز است بدون انجام كاري آن را در بازار آزاد به شخص ديگري بفروشد؟
ج: اين كار در صورتي كه مخالف مقرّرات دولت اسلامي نباشد، في‌نفسه اشكال ندارد.
س 1526: آيا فروش يا اجاره دادن پروانه كار تجاري كه هموطنان از دولت مي‌گيرند جايز است؟
ج: انتقال حق انتفاع از پروانه كار به ديگري به‌طور مجاني يا در برابر عوض، تابع مقرّرات دولت جمهوري اسلامي است.
س 1527: جنسي كه به مقتضاي قانون بايد فروش آن به‌صورت مزايده علني باشد، اگر براي فروش در مزايده عرضه شود، آيا فروختن آن به قيمتي كمتر از قيمتي كه كارشناس روي آن گذاشته است، در صورتي كه به آن قيمت، مشتري نداشته باشد، جايز است يا خير؟

ج: قيمتي كه توسط كارشناس معيّن شده، معيار فروش در مزايده نمي‌باشد، لذا اگر جنسي در مزايده به نحو صحيح از نظر شرعي و قانوني براي فروش عرضه شود، فروش آن به بالاترين قيمتي كه در مزايده مشتري دارد، محكوم به صحّت است.
س 1528: در زمين مجهول‌المالكي يك منزل مسكوني بنا كرده‌ايم. آيا فروش زمين همراه با ساختمان موجود در آن با رضايت مشتري و علم او به اينكه مجهول‌المالك بوده و فروشنده، فقط مالك ساختمان آن است، جايز است؟
ج: اگر ساخت بنا در زمين مجهول المالك با اذن حاكم شرع باشد، مالك ساختمان فقط مي‌تواند مبادرت به فروش ساختمان بكند و حقّ فروش زمين را ندارد.
س 1529: اينجانب خانه‌ام را به مردي فروخته‌ام و او هم چكي را به مبلغ معيّني به عنوان قسمتي از پول به من داده است، ولي با توجه به عدم وجود پول در حسابش از نقد كردن چك خودداري مي‌كند، با در نظر گرفتن نسبت تورّم وبالا رفتن قيمت خانه با گذشت زمان و همچنين با توجه به اينكه طي مراحل پيگيري قانوني و محكوميت مشتري براي دستيابي به مبلغ چك، مدّتي طول مي‌كشد، آيا من فقط حق دريافت مبلغ چك را دارم يا مي‌توانم تفاوت قدرت خريد نسبت به روز دريافت مبلغ چك را هم از او مطالبه كنم؟
ج: فروشنده حق مطالبه مبلغي بيشتر از قيمت معيّن شده مبيع در معامله را ندارد، ولي در صورتي كه بر اثر كوتاهي خريدار در پرداخت پول، قدرت خريد فروشنده و ارزش پول پايين بيايد ومتضرر شود، احوط اين است كه با مشتري در مقدار مابه‌التفاوت مصالحه كند.
س 1530: اينجانب يك آپارتمان مسكوني را از شخصي خريده‌ام به اين شرط كه آن را در مدّت معيّني به من تحويل دهد و در ضمن عقد بر امكان افزايش قيمت آن تا 15٪ توافق كرده‌ايم، ولي اكنون فروشنده، به‌طور يك‌جانبه، قيمت را تا 31٪ افزايش داده است واعلام كرده است كه تسليم و تجهيز آپارتمان مشروط به پرداخت آن مقدار مي‌باشد، آيا انجام اين كار براي او جايز است؟
ج: اگر قيمت نهايي و قطعي درهنگام اجراي عقد معيّن نشده باشد و ياتعيين قيمت، موكول به ملاحظه قيمت روزِ تحويل شده باشد، بيع باطل است و فروشنده مي‌تواند از انجام معامله خودداري نموده و هر قيمتي را كه مي‌خواهد معيّن كند و مجرّد توافق و تراضي بعدي خريدار و فروشنده بر تعيين قيمت قطعي به قيمت روز تسليم مبيع، براي صحّت بيع كافي نيست.
س 1531: اينجانب يك‌پنجم از سهم مشاع يك كارخانه پلاستيك سازي را

به مبلغ معيّني خريده‌ام ويك‌چهارم قيمت آن را بصورت نقد وسه‌چهارم آن را در سه فقره چك كه مبلغ هر كدام يك‌چهارم قيمت است، پرداخت نموده‌ام، امّا كارخانه و وجوه نقدي و چك‌ها همه در دست فروشنده هستند، آيا شرعاً با آن بيع محقّق مي‌شود و من حق مطالبه سهم خود از سود كارخانه را از فروشنده دارم؟

ج: قبض مبيع و پرداخت نقدي همه قيمت به فروشنده در صحّت خريد و فروش شرط نيست، بنا بر اين اگر خريد يك‌پنجم كارخانه از مالك شرعي آن و يا وكيل يا وليّ او بر وجه صحيح محقّق شود، آن مقدار بر اثر معامله مزبور، ملك مشتري محسوب شده و آثار ملكيّت او برآن مرتّب مي‌شود و درنتيجه حق مطالبه سهم خود از سود كارخانه را خواهد داشت.

س 1532: شخصي باغ خود را به اين شرط كه تا وقتي كه زنده است منافع آن متعلّق به خود او باشد، به فرد ديگري فروخته است، آيا اين بيع با شرط مذكور صحيح است؟
ج: فروش مبيع به نحوي كه براي مدّتي مسلوب المنفعة باشد اشكال ندارد به شرطي كه ماليّت شرعي و عرفي داشته و قابل انتفاع باشد، هرچند بعد از پايان مدّتي كه منفعت آن استثنا شده است. ولي اگر استثناي منافع تا مدّتي نامعيّن، منجر به جهل به ثمن يا مثمن شود، بيع به علت غرر باطل است.
س 1533: اگر در ضمن عقد با فروشنده شرط شود كه در صورت تأخير تسليم مبيع از مدّت مقرّر، مبلغ معيّني را به مشتري بپردازد، آيا عمل به اين شرط شرعاً بر عهده او هست ياخير؟
ج: شرط مذكور اشكال ندارد و بر فروشنده واجب است در صورت تأخير تسليم مبيع، به آن شرط عمل كند و مشتري هم مي‌تواند خواستار عمل به شرط شود.
س 1534: شخصي يك مغازه تجاري را به اين شرط كه پشت بام آن ملك خود او باقي بماند و حق ساخت بنا در بالاي آن را داشته باشد، فروخته است، آيا با وجود اين شرط و با علم به اينكه اگر آن شرط نبود اصلاً آن رانمي‌فروخت، مشتري حقّي، نسبت به پشت بام مغازه دارد يا خير؟
ج: بعد از استثناء پشت بام مغازه در معامله، مشتري حقّي در آن ندارد.
س 1535: شخصي خانه‌اي را كه هنوز تكميل نشده، خريده است، به اين شرط كه فروشنده در ازاي ثبت آن به نام مشتري از او مبلغي را مطالبه نكند، ولي اكنون در قبال ثبت سند به نام مشتري از او مبلغي را مطالبه مي‌كند، آيا چنين حقّي را دارد؟ و آيا پرداخت آن بر مشتري واجب است؟
ج: بر فروشنده واجب است به تعهدّي كه هنگام خريد و فروش نموده، عمل كرده، مبيع را به مشتري تحويل دهد و سند آن را به نام او نمايد و حق ندارد چيزي را بيشتر از آنچه كه عقد مبتني بر آن منعقد شده، مطالبه كند مگر آنكه بنا به درخواست مشتري مبادرت به انجام عملي كند كه از نظر عرف داراي ارزش بوده و زائد بر اعمالي باشد كه در ضمن عقد بر آن توافق شده است.
س 1536: زميني به قيمت معيّني فروخته شده و تمام پول آن هم به فروشنده پرداخت شده است و در ضمن عقد مقرّر گشته است كه مشتري مبلغ معيّني را به فروشنده در برابر اقدام به ثبت سند رسمي به

نام مشتري بپردازد. همه اين امور در يك سند عادي نوشته شده است ولي در حال حاضر فروشنده در برابر تسليم سند رسمي به مشتري مبلغ بيشتري را نسبت به مبلغ نوشته شده در سند عادي مطالبه مي‌كند، آيا او حق اين كار را دارد؟
ج: بر فروشنده واجب است بعد از تحقّق خريد و فروش به نحو صحيح شرعي به عقد بيع و همه اموري كه در ضمن آن به نفع مشتري ملتزم شده عمل كند و حق ندارد از او مبلغي را بيشتر از آنچه به آن ملتزم شده است مطالبه كند.
س 1537: اگر خريدار و فروشنده در ضمن تنظيم قرارداد بيع ملتزم شوند كه حق عدول از معامله را نداشته باشند و در صورتي كه مشتري بعد از امضاي قرارداد از انجام معامله منصرف شود، حق مطالبه بيعانه‌اي را كه به فروشنده داده است ندارد و همچنين اگر فروشنده بعد از امضاي قرارداد منصرف شود، بايد علاوه بر برگرداندن بيعانه مذكور، مبلغ معيّني را هم به عنوان ضرر و خسارت به مشتري بپردازد، آيا شرط خيار يا اقاله توسط آنان به‌صورت مذكور صحيح است؟و آيا مالي كه از اين طريق بدست مي‌آيد براي آنان حلال است؟
ج: شرط مذكور شرط خيار فسخ يا اقاله نيست بلكه شرط پرداخت مبلغي در صورت انصراف از انجام معامله است و اين قبيل شروط به مجرّد ذكر و ثبت آنها در ضمن تنظيم قرارداد بيع و امضاي آن، تا زماني كه در ضمن عقد ذكر نشوند، اثري ندارند، ولي با ذكر در ضمن عقد يا انعقاد عقد مبتني بر آن صحيح بوده و وفا به آن هم واجب است و گرفتن مالي كه به اين ترتيب بدست مي‌آيد، اشكال ندارد.
س 1538: گاهي عبارت زير در قراردادهاي بيع نوشته مي‌شود: «اگر يكي از طرفين، اقدام به فسخ معامله نمود بايد فلان مبلغ را به عنوان غرامت به طرف ديگر بپردازد». سؤال اين است كه اولاً: آيا اين عبارت شرط خيار محسوب مي‌شود؟ و ثانياً: آيا اين قبيل شروط صحيح هستند؟ و ثالثاً: در صورتي كه شرط باطل باشد، آيا عقد هم باطل است؟
ج: اين شرط، شرط خيار محسوب نمي‌شود بلكه شرط پرداخت مبلغي در صورت انصراف از اتمام و تكميل معامله است و اين شرط اگر در ضمن عقد لازم باشد و يا عقد مبتني بر آن منعقد شود اشكال ندارد. ولي بايد براي اين قبيل شرطها كه در قيمت مبيع مؤثّر هستند مدّت معيّني ذكر شود و الا باطل است.

س 1539: بعضي از افراد اقدام به فروش بعضي از املاك خود مي‌كنند به اين شرط كه دوباره آن را از همان مشتري به قيمتي بيشتر از قيمتي كه خريده است خريداري كنند، آيا اين بيع صحيح است؟
ج: اين نوع بيع صوري و وسيله‌اي براي دستيابي به قرض ربوي مي‌باشد و لذا حرام و باطل است، بله اگر ملك خود را به‌طور جدّي و به نحو صحيح شرعي بفروشند و سپس اقدام به خريد نقدي يا نسيه آن به همان قيمت يا بيشتر از مشتري نمايند، اشكال ندارد.
س 1540: بعضي از تجّار به نيابت از تجّار ديگر اقدام به واردات كالا از طريق اسناد اعتباري بانكي نموده و سپس به نيابت از آنان مبادرت به پرداخت قيمت كالا به بانك بعد از دريافت اسناد آن مي‌كنند و در برابر اين كار درصد معيّني را كه قبلاً بر آن توافق شده از آنان مي‌گيرند، آيا اين معامله صحيح است ياخير؟
ج: اگر تاجر، كالا را براي خودش وارد كند و سپس آن را با سودي كه به نسبت درصدي از قيمت كالا مشخص مي‌شود به كسي كه مي‌خواهد، بفروشد، اشكال ندارد و همچنين اگر كالا را براي كسي كه از او درخواست كرده است به عنوان جُعاله همراه با عوض و اجرت عمل كه آن را به نسبت درصدي از قيمت كالا معيّن مي‌كند، وارد كند، اشكال ندارد. ولي اگر آن را به وكالت از درخواست‌كننده براي گرفتن اجرت وكالت وارد كرده است، براي صحّت وكالت بايد مقدار اجرت معلوم باشد.
س 1541: بعد از وفات همسرم بعضي از لوازم منزل را فروخته و مبلغي روي پول آن گذاشتم و لوازم ديگري خريدم، آيا استفاده از اين لوازم در خانه همسر دوّمم جايز است؟
ج: اگر لوازمي را كه فروخته‌ايد، ملك شما بوده، آنچه را هم كه با پول آنها خريده‌ايد، ملك شما محسوب مي‌شود و در غير اين صورت، فروش آنها منوط به اجازه ساير ورثه مي‌باشد.
س 1542: شخصي يك محل تجاري را از مالكي كه آن را بدون اخذ پروانه ساخت از شهرداري، بنا نموده، اجاره كرده است و شهرداري جريمه تخلّف از قوانين ساخت‌وساز در آن مكان را مطالبه مي‌كند، آيا اين جريمه را بايد مستأجر بپردازد يا مالك محل تجاري كه آن را بدون پروانه ساخته است؟
ج: پرداخت اين جريمه بر عهده مالك است كه در ساخت آن مكان از قوانين ساختمان سازي، تخلّف كرده است.
س 1543: زميني را از كسي كه در آن تصرّف كرده و زراعت مي‌كند و آن

را به موجب قانون اصلاحات اراضي نظام سابق بدست آورده است، خريداري كرده‌ام، ولي نمي‌دانم فروشنده، همان مالك شرعي آن است يا خير؟ و مدّت زمان طولاني است كه فوت كرده و ورثه او الآن پول آن را از من مطالبه مي‌كنند، حكم اين مسأله چيست؟
ج: امر زمين‌هاي اصلاحات ارضي تابع قانون مجلس شوراي اسلامي و مجمع تشخيص مصلحت نظام است.
س 1544: ملكي را از شخصي خريده و به فرد ديگري فروختم، ولي فروشنده بعد از آنكه قرارداد معامله را از من گرفت، اقدام به فروش مجدّد آن به شخص ديگري نمود، با اين فرض كه من نمي‌توانم ثابت كنم كه او سند معامله را از من گرفته است، آيا معامله‌اي كه من انجام داده‌ام، صحيح است يا معامله‌اي كه او انجام داده است؟
ج: با فرض تحقّق خريد از مالك به وجه صحيح شرعي، اختيار مبيع در دست مشتري است و فروش آن توسط او به هر شخصي كه مي‌خواهد، صحيح است و فروشنده اوّل حق تصرّف در آن را ندارد و بيع مجدّد او به فرد ديگر فضولي و منوط به اجازه مشتري اوّل است.
س 1545: من به فرزند برادرم قول دادم كه قسمتي از زمين هايم را زماني كه تمام پول آن را به من پرداخت به او بفروشم، ولي به سبب بعضي از مشكلات اداري سند زمين را قبل از بيع به نام او كردم و خود وي هم اقرار نمود كه مالك زمين نيست، ولي بعد از مدّتي به استناد ثبت سند به نام او مبادرت به مطالبه زمين نموده است، آيا من بايد خواسته او را اجابت كنم؟
ج: مدّعي خريد زمين تا زماني كه تحقّق آن را بر وجه صحيح شرعي ثابت نكرده است، حقّي در آن زمين نخواهد داشت و با فرض اقرار صريح او به عدم مالكيّت هنگام ثبت سند به نام او، نمي‌تواند به سند آن ملك استناد كند.
س 1546: شخصي مالك قطعه زميني بوده كه شركت تعاوني اداره ما مبادرت به تصرّف و توزيع آن بين كارمندان اداره نموده است و همچنين از كارمندان هم مبلغي پول گرفته و ادّعا مي‌كند كه آنها را به صاحب زمين داده و رضايت او را جلب كرده است، ولي بعضي از آنان ادّعا مي‌كنند كه به‌طور مستقيم از مالك شنيده‌اند كه راضي نيست، از طرفي در آن زمين، مسجد و خانه‌هاي مسكوني هم ساخته شده است، با توجه به مطالب مذكور سؤالات زير را مطرح مي‌كنيم:
1. آيا نسبت به زمين مسجد و استمرار ساخت آن احتياج به كسب اجازه از صاحب زمين است يا خير؟
2. تكليف كارمندان نسبت به زمين‌هايي كه خانه‌هاي خود را در آن ساخته‌اند چييست؟

ج: اگر ثابت شود كه نمايندگان شركت تعاوني (كه مكلّف به خريد زمين از مالك بوده‌اند) به طريق صحيح اقدام به معامله كرده و رضايت مالك را تحصيل نموده‌اند، خريد زمين توسط آنان از مالك محكوم به صحّت است و همچنين اگر هنگام تقسيم زمين بين كارمندان ادّعا كنند كه آن را به نحو شرعي از مالك آن گرفته‌اند، تا زماني كه كذب سخن آنان ثابت نشده است، گفته آنان و توزيع زمين توسط آنان حمل بر صحّت مي‌شود و ترتيب اثر دادن به آن صحيح است و تصرّف در آن زمين براي كساني كه از شركت مذكور گرفته‌اند، اشكال ندارد و همچنين ساخت مسجد در قسمتي از آن زمين با اذن مشترياني كه در آن شريك هستند، اشكال ندارد.
س 1547: شخصي از همسر شهيدي خواسته است كه تقاضاي دريافت امتيازي را كه به فرزندان شهدا در خريد ماشين داده مي‌شود، بنمايد تا با خريد ماشين براي خودش از آن استفاده كند. همسر شهيد هم به اعتبار اينكه قيّم فرزندان شهيد مي‌باشد با آن موافقت كرده است، ولي فرزندان شهيد بعد از خريد ماشين ادّعا مي‌كنند كه متعلّق به آنان است زيرا خريد آن بر اثر امتيازي بوده كه به آنان داده شده است. آيا اين ادّعا مسموع است؟
ج: اگر فروشنده ماشين آن را هرچند بر اثر ارائه گواهي امتياز خريد، به خود مشتري فروخته است و او هم ماشين را براي خود و با مال خود خريده است، ماشين ملك او محسوب مي‌شود، هرچند ضامن قيمت امتيازي است كه به خانواده آن شهيد عزيز داده شده است.
س 1548: زميني را به وكالت از مالك آن با سند عادي به شخصي فروخته و مقداري از پول آن را گرفتم و قرار شد بعد از پرداخت باقي‌مانده آن اقدام به ثبت رسمي سند به نام مشتري نماييم، ولي او باقي‌مانده پول را نپرداخت و در نتيجه سند رسمي ملك به اسم موكّل من باقي ماند و تا به حال در دفتر ثبت اسناد رسمي به نام مشتري نشده است. در خلال اين مدّت مشتري، اقدام به ساخت بدون مجوّز چند مغازه در آن براي كسب و تجارت نموده است و به همين دليل مالياتهاي غير قابل انتظاري مثل ماليات اجاره و تعاون به آن تعلّق گرفته است، در حالي كه اين زمين كه دوازده سال پيش با سند عادي فروخته شده، يك زمين خالي بوده و بعلاوه در قرارداد بيع تصريح شده است كه هنگام ثبت سند رسمي به نام مشتري همه هزينه‌ها به عهده اوست، آيا مالياتهاي مذكور، شرعاً بر عهده فروشنده است يا خريدار؟
ج: مالياتها و هزينه‌هايي كه به اصل زمين و يا به فروش آن تعلّق گرفته، بر عهده فروشنده است و آنچه به ساختماني كه در زمين ساخته شده و يا به زمين به خاطر ساختمان سازي در آن تعلّق گرفته، بر عهده خريدار است كه آن مغازه‌هاي تجاري را در زمين ساخته است و اگر در ضمن عقد شرط

و توافق شده كه هزينه‌ها بر عهده يك طرف باشد بايد به همان صورت عمل نمايند.
س 1549: شخصي يك آپارتمان مسكوني را از فردي به‌طور نقدي و قسطي بعد از توافق دوطرف بر قيمت و شرايط بيع و اقساط خريده است و سپس آن را با همان شرايط به شخص ديگري فروخته است، به اين شرط كه پرداخت مابقي اقساط آن به عهده مشتري دوّم باشد، آيا براي فروشنده اوّل عدول از شروط معامله و قرارداد قبلي جايز است؟
ج: فروشنده بعد از تحقّق بيع حقّ عدول از آن و شروط آن را ندارد و همچنين اقدام مشتري به فروش مبيع به شخص ديگر قبل از پرداخت قسطهاي آن اشكال ندارد، ولي شرط پرداخت اقساط توسّط مشتري دوّم، صحيح نيست مگر آنكه فروشنده آن را قبول كند.
س 1550: در يكي از فروشگاهها يك دستگاه تلويزيون براي فروش به هر كسي كه قرعه به نام او در آيد عرضه شده است، با من صدو سي نفر در اين قرعه‌كشي شركت كرده‌اند كه قرعه به نام من در آمده و تلويزيون را خريدم، آيا اين معامله صحيح است؟ و آيا استفاده از آن براي من جايز است؟
ج: اگر انعقاد بيع بعد از اصابت قرعه به نام شما باشد، آن معامله و استفاده از مبيع اشكال ندارد.
س 1551: شخصي يكي از زمين‌هاي خود را به فردي فروخته و مشتري هم آن را به شخص سومي فروخته است، با توجه به اينكه به هر يك از معامله‌هاي مربوط به آن زمين طبق قانون رايج، عوارض دولتي تعلّق مي‌گيرد، آيا واجب است ابتدا فروشنده اوّل مبيع را به نام مشتري اوّل كند و سپس او اقدام به ثبت آن به نام مشتري دوّم نمايد يا آنكه جايز است مستقيماً آن را به نام مشتري دوّم كند تا مشتري اوّل از مالياتهاي معامله، معاف شود؟ و اگر اقدام به ثبت آن به اسم مشتري اوّل كند، آيا ضامن ضررهايي كه بر اثر مالياتهاي مأخوذه به مشتري اوّل وارد مي‌شود هست يا خير؟ و آيا بر او اجابت خواست مشتري اوّل، مبني بر ثبت مستقيم مبيع به نام مشتري دوّم واجب است؟
ج: فروشنده اول نسبت به ثبت زمين فروخته شده به نام مشتري اوّل يا دوّم تا زماني كه بر خلاف قانون، نباشد، مخيّر است و مي‌تواند از مشتري بخواهد كه در عمل بر طبق قانون رايج، با او همراهي كند و او ضامن عوارضي كه از مشتري اوّل در صورت ثبت زمين به نام او از وي گرفته مي‌شود نيست، همچنانكه ملزم به اجابت درخواست او نسبت به ثبت زمين به‌طور مستقيم به اسم مشتري دوم هم نمي‌باشد.

احکام خیارات

1. خيار مجلس

س 1552: شخصي ساختماني را خريداري نموده و مبلغي را به عنوان بيعانه به فروشنده پرداخت كرده است و فروشنده بعد از سه ساعت اقدام به فسخ بيع نموده و از تحويل ساختمان به خريدار خودداري كرده است، اين كار او چه حكمي دارد؟

ج: اگر فسخ او بعد از متفرّق شدن از مجلس بيع و بدون ثبوت يكي از موجبات شرعي خيار فسخ صورت گرفته باشد، باطل و بدون اثر است و الا حكم به صحّت و نفوذ فسخ مي‌شود.

2. خيار عيب

س 1553: اگر اداره‌هاي رسمي از ثبت مِلك به نام خريدار خودداري كنند، آيا باعث ثبوت حق فسخ براي او مي‌شود؟
ج: اگر بعد از معامله آشكار شود كه انتقال رسمي مبيع به ديگري ممنوع است با فرض اين كه اين امر عرفاً عيب محسوب مي‌شود، موجب ثبوت خيار براي خريدار مي‌گردد.
س 1554: اگر ثبت رسمي سند به نام خريدار در زمان معامله ممنوع باشد و او به آن علم داشته باشد، آيا موجب بطلان معامله مي‌شود يا خير؟
ج: اين امر باعث بطلان بيع نشده و در فرض مذكور موجب ثبوت حق فسخ هم براي او نمي‌شود.

3. خيار تأخير

س 1555: شخصي خانه‌اي را از فردي به قيمت معيّني خريده و پرداخت پول آن را برعهده گرفته است ولي بدون آنكه شرط تأخير پرداخت ثمن را داشته باشد آن را نپرداخته است تا اينكه دو سال از زمان انجام معامله گذشته و فروشنده هم خانه را تحويل خريدار نداده است، آيا اين بيع، باطل محسوب مي‌شود؟

ج: مجرّد تأخير مشتري در پرداخت ثمن به فروشنده و دريافت مبيع از او بيع را باطل نمي‌كند هرچند آن را با فروشنده شرط نكرده باشد. ولي بعداز گذشت سه روز از اين بيع، فروشنده خيار فسخ دارد.

4. خيار شرط

س 1556: اينجانب يك آپارتمان مسكوني را به‌صورت بيع لازم به شخصي فروختم به اين شرط كه اگر در موعد مقرّر براي ثبت سند آپارتماني به نام او و دريافت باقي‌مانده آن از او در دفتر ثبت اسناد رسمي حاضر نشود، حق فسخ معامله و فروش آپارتمان به قيمت روز به شخص ديگر را داشته باشم و چون خريدار در موعد مقرّر در دفتر ثبت اسناد رسمي حاضر نشد، بيع را فسخ نموده و آپارتمان را به شخص ديگري فروختم. آيا اين بيع دوم شرعاً صحيح است؟

ج: مبادرت به فسخ بيع و فروش مجدّد مبيع به شخص ديگر طبق شروطي كه دو طرف در ضمن عقد لازم به آن ملتزم شده‌اند، اشكال ندارد.

5. خيار رؤيت

س 1557: اگر فروشنده زمين به خريدار بگويد كه مساحت آن، فلان متر مربع است و سند بيع بر همان اساس تنظيم شود و سپس خريدار متوجه شود كه مساحت زمين بسيار كمتر از آن مقداري است كه فروشنده گفته است، آيا اين بيع از نظر شرعي صحيح است؟ و آيا خريدار حق فسخ دارد؟
ج: اگر مشتري قطعه زمين را ببيند و آن را با اعتماد به شخص فروشنده نسبت به مقدار مساحت آن، خريداري كند، معامله صحيح است، ولي خريدار به علت تخلف وصف، حق فسخ دارد، امّا اگر به اين گمان كه مساحت آن زمين فلان مقدار است هر متري از آن را به قيمت معيّني بخرد و بعد مشخص شود كه متراژ آن از مقدار گفته شده كمتر است بيع نسبت به مساحت موجود صحيح است و خريدار حق دارد پول مقدار ناقصي زمين را از فروشنده مطالبه كند و يا بيع را فسخ نموده و تمام ثمن را پس بگيرد.

6. خيار غبن

س 1558: اگر مشتري پرداخت قيمت مبيع را از زمان آن به تأخير بيندازد و قيمت مبيع نسبت به روز معامله افزايش پيدا كند، آيا اين امر باعث ثبوت خيار غبن براي فروشنده مي‌شود يا اينكه با تأخير در پرداخت قيمت از موعد آن، خيار تأخير براي او ثابت مي‌شود؟
ج: معيار ثبوت خيار غبن حصول غبن نسبت به قيمت عادلانه در زمان معامله است مثل اينكه كالايي را به قيمتي كمتر از قيمت زمان بيع به مقداري كه عرفاً، قابل مسامحه نيست بفروشد، ولي افزايش قيمت بعد از تحقّق عقد، معيار غبني كه موجب خيار است، نمي‌باشد، همانگونه كه مجرّد تأخير در پرداخت ثمن موجب ثبوت خيار براي فروشنده نمي‌شود.
س 1559: زميني را به مبلغي فروختم، شخصي به من گفت كه در اين معامله مغبون شده‌ايد، آيا با گفته او خيار غبن براي من ثابت مي‌شود؟
ج: تا زماني كه ثابت نشده شما آن را بدون اطلاع، به قيمتي كمتر از قيمت زمان فروش به مقداري كه قابل مسامحه نيست، فروخته‌ايد، خيار غبن نداريد.
س 1560: شخصي زميني را به مساحت معيّني مي‌فروشد و سپس معلوم مي‌شود كه متراژ واقعي زمين مورد معامله، بيشتر از مقداري است كه فروخته و پول آن را گرفته است، آيا او حق مطالبه مقدار زيادي زمين را دارد؟
ج: اگر تمام آن قطعه زمين را به تصور اينكه متراژ معيّني دارد به قيمت معيّني بفروشد و سپس معلوم شود كه مساحت آن بيشتر است و در نتيجه ارزش آن بيشتر از قيمتي است كه زمين را به آن قيمت فروخته است، بر اثر ثبوت خيار غبن، حق فسخ دارد، ولي اگر زمين را هر متري به قيمت معيّني بفروشد، مي‌تواند قيمت چند متر زائد را مطالبه كند.
س 1561: اگر بين دو نفر معامله‌اي صورت بگيرد به اين شرط كه خريدار پول مبيع را براي مدّتي نپردازد تا معلوم شود كه در اين معامله مغبون شده يا خير، آيا اين معامله شرعاً صحيح است؟ و بر فرض صحّت آيا خريدار حق فسخ دارد؟
ج: بيع با شرط تأخير در پرداخت ثمن تا مدّت معيّن اشكال ندارد هرچند به غرض كشف اين امر باشد كه مغبون شده است يا خير، ولي تا زماني كه غبن او ثابت نشده، حق فسخ ندارد.
س 1562: معامله غبني در صورتي كه طرف مغبون غير مسلمان باشد، چه حكمي دارد؟

ج: در ثبوت خيار غبن براي مغبون فرقي بين مسلمان و غير مسلمان نيست.
س 1563: اينجانب خانه‌اي را به شخصي فروختم، وي بعد از تسليم پول آن و تحويل گرفتن مبيع اعلام كرد كه مغبون شده و معامله را فسخ كرد، ولي از آن زمان به دلايل مختلف از تخليه خانه و دريافت پولي كه به من پرداخته است، خودداري مي‌كند و بعد از گذشت دو سال ادعا مي‌كند كه من معامله را در مورد نصف خانه فسخ كرده‌ام و در حال حاضر هم نصف پول را از من مطالبه مي‌كند. آيا با علم به اينكه او مدّعي غبن است و بر اثر آن اقدام به فسخ بيع كرده، شرعاً جايز است ادّعاي مالكيّت نصف خانه را بنمايد؟
ج: در صورتي كه غبن مغبون ثابت شود، فقط حق فسخ بيع در تمام مبيع و استرداد مالي را كه پرداخت كرده است، دارد، و حق فسخ بيع در جزئي از مبيع يا حق مطالبه مبلغي بيشتر از مالي را كه پرداخت كرده است ندارد.
س 1564: معامله‌اي بين دو نفر واقع شده كه سند عادي در مورد آن تنظيم نموده و در ضمن عقد شرط كرده‌اند كه اگر هر يك از آنان از معامله پشيمان شود بايد مبلغ معيّني را به طرف ديگر بپردازد، آيا اگر يكي از طرفين بر اثر غبن از معامله پشيمان شود، حق فسخ آن را دارد؟ و اگر معامله را بر اثر غبن فسخ كند، آيا بايد به آن شرط عمل نمايد؟
ج: هرچند شرط پرداخت پول، توسط كسي كه از اتمام معامله، خودداري كند اگر ضمن عقد بيع بوده و يا عقد مبتني بر آن باشد، في‌نفسه صحيح و وفا به آن واجب است، لكن شامل موردي كه معامله را مي‌توان با خيار غبن فسخ نمود، نمي‌شود.
س 1565: بعد از گذشت يك هفته از خريد خانه‌اي آشكار شد كه در آن معامله مغبون شده‌ام، لذا براي فسخ آن به فروشنده مراجعه كردم، و او با فسخ و برگرداندن پول من موافقت نكرد و در نتيجه خانه دراختيار و تحت تصرّف من باقي ماند، سپس قيمت خانه گران شد و فروشنده هم درخواست فسخ معامله و تخليه خانه را نمود ولي من از پذيرش درخواست او خودداري كردم و از او تقاضاي موافقت با پرداخت مبلغي بيشتر از پولي كه به او داده بودم نمودم، ولي او از پرداخت مبلغ زائد خودداري كرد. آيا مجرّد رجوع من به فروشنده بعد از ثبوت غبن براي فسخ معامله و يا قبول فسخ توسط من در صورتي كه او مبلغي را بيشتر از پولي كه به او داده بودم به من بپردازد، فسخ معامله محسوب مي‌شود ياخير؟
ج: مجرّد مراجعه ذوالخيار به طرف ديگر معامله براي توافق بر فسخ آن و يا صرفِ رضايت او به بازگرداندن مبيع به فروشنده در مقابل دريافت مبلغي زائد از او، فسخ معامله محسوب نمي‌شود، ولي چون فسخ معامله

توسط ذوالخيار منوط به موافقت طرف ديگر و بازگرداندن مبيع به او نيست، بنا بر اين اگر هنگامي كه از غبن مطلع شديد، واقعاً معامله را فسخ كنيد، شرعاً صحيح است و بعد از آن، مالك خانه مزبور نيستيد بلكه بر شما واجب است كه از آن رفع يد كنيد و آن را به فروشنده، تحويل دهيد.

7. بيع خياري (بيع شرط)

س 1566: اگر شخصي چيزي را به فردي به‌صورت بيع خياري بفروشد، آيا قبل از تسليم مبيع به مشتري، جايز است او يا مشتري آن را به فرد ديگري بفروشند؟

ج: مبيع بعد از تحقّق بيع خياري تا زماني كه فسخ نشده، ملك مشتري است و فروشنده تا معامله اول را فسخ نكرده، حق فروش مجدّد آن را به فرد ديگر ندارد و مشتري مي‌تواند، بعد از پايان مهلت خيار، آن را به فرد ديگري بفروشد هرچند هنوز آن را قبض نكرده باشد. مشروط بر اينكه فروشنده معامله را در مدّت خيار فسخ نكرده باشد.

8. خيار تخلّف شرط

س 1567: شخصي كالايي را از فردي خريداري كرده است به اين شرط كه در طي دو ماه همه پول آن را بپردازد و مشتري تا آن زمان، خيار فسخ داشته باشد، ولي مشتري كالا را بعد از هفت ماه از تاريخ معامله به فروشنده بازگردانده است و فروشنده هم آن را پذيرفته به اين شرط كه درصدي از پول كالا به سبب تأخير در فسخ از مدّت مقرّر كه باعث ورود خسارت تخميني شده است، كم شود، زيرا اگر معامله در مدّت مقرّر خود فسخ مي‌شد، فروشنده كالا را درهمان زمان مي‌فروخت واز پول آن در تجارتهاي ديگر بهره مي‌برد، سؤال اين است كه آيا مشتري حق فسخ معامله را بعد از گذشت مهلت خيار دارد؟ و بر فروشنده قبول آن واجب است؟ و آيا فروشنده حق دارد قبول فسخ را معلّق به كسر درصدي از پول كالا كند؟
ج: ذوالخيار بعد از گذشت مدّت خيار، حقّ فسخ و پس دادن كالا را ندارد و همچنين نمي‌تواند فروشنده را ملزم به قبول فسخ كند، بله جايز است بر اقاله توافق كنند، ولي فروشنده نمي‌تواند قبول اقاله را مشروط به كسر درصدي از پول كند و در صورتي كه با كم كردن از پول مشتري اقاله كند، باطل است.
س 1568: آيا هر يك از متبايعين مي‌توانند با ادّعاي عدم تحقّق قصد و غرض آنان از معامله، آن را فسخ كنند؟
ج: عدم تحقّق غرض تا زماني كه به‌صورت شرط در ضمن عقد ذكر نشود و يا انعقاد عقد، مبني بر آن نباشد، شرعاً موجب ثبوت خيار فسخ نمي‌شود.
س 1569: اينجانب مغازه تجاري خود را با سند عادي با شرايطي فروختم از جمله اينكه مالياتهاي آن را خريدار بپردازد، ولي وي تاكنون از پرداخت آنها خودداري كرده است، آيا من حق فسخ معامله را دارم يا خير؟
ج: اگر به‌طور صريح در ضمن عقد شرط كرده باشند كه در صورت عدم پراخت مالياتها توسط خريدار، فروشنده حق فسخ بيع را داشته باشد، و يا عقد مبتني بر اين امر، واقع شده باشد، حق فسخ براي او ثابت است.
س 1570: فردي قطعه زميني را خريده است به اين شرط كه اگر دولت از ثبت سند رسمي به نام او جلوگيري كند و يا معلوم شود كه زمين در طرح شهرداري قرار دارد، حق فسخ داشته باشد و چون خريدار نتوانسته براي اين زمين پروانه ساختمان بگيرد، در حال حاضر از فروشنده درخواست فسخ و بازگرداندن پول زمين را مي‌كند، ولي به اين شرط كه اگر شهرداري اجازه ساختمان سازي دراين زمين را از زمان حاضر تا دو

سال بعد بدهد، فروشنده دوباره زمين را به همان قيمت قبلي به او بفروشد، آيا اشتراط شرط مزبور توسط او صحيح است؟
ج: گر چه مشتري بر اساس شرط ضمن عقد كه مورد قبول طرفين است مي‌تواند معامله را فسخ كند و پول زمين را از فروشنده مطالبه نمايد ولي حق اشتراط چيزي را در ضمن فسخ عليه فروشنده ندارد.
س 1571: عقد بيعي بين فروشنده و خريدار با شروط معيّني كه مشتري به نفع فروشنده به آنها ملتزم شده، محقق شده است و مشتري قسمتي از ثمن معامله را به عنوان بيعانه به فروشنده پرداخت كرده ولي از عمل به بقيه شرطهاي بيع خودداري مي‌كند، آيا با اين وضعيت او شرعاً حق الزام فروشنده به اتمام معامله را دارد؟
ج: فروشنده بايد تا زماني كه عقد را بر اثر تخلّف شرط فسخ نكرده، به آن وفا كند ولي اگر حق فسخ داشته باشد هرچند بدليل تخلّف مشتري از بعضي از شروط باشد، جايز است بيع را فسخ نمايد و در اين صورت مشتري حق ندارد فروشنده را به چيزي غير از بازگرداندن پولي كه از او گرفته است، ملزم نمايد.
احكام متفرّقه خيارات
س 1572: آيا ترك مطالبه حق يا تأخير در مطالبه آن مثلاً به مدّت دو سال شرعاً موجب سقوط حق مي‌شود؟
ج: مجرّد عدم مطالبه حق، يا تأخير در آن براي مدّتي، موجب سقوط حق نمي‌شود مگر در صورتي كه حق في‌نفسه محدود به زمان معيّني باشد.
س 1573: شخصي ملكي را به قيمتي كه مقداري از آن نسيه بود فروخت و بعد ازآنكه مقدار نقد آن را دريافت كرد و مبيع را به مشتري تحويل داد، فرد ديگري خواستار خريد همان مبيع به قيمت بيشتري شد، آيا جايز است بيع اول را فسخ نمايد تا مبيع را به مشتري دوم به قيمت بيشتري بفروشد؟
ج: بعد از آنكه بيع به نحو صحيح محقق شد التزام به عقد و وفا به آن بر فروشنده واجب است و تا زماني كه بر اساس يكي از خيارات حق فسخ نداشته باشد، فسخ معامله و فروش مجدّد مبيع به شخص ديگر توسط او جايز نيست.
س 1574: زميني را به شخصي فروختم به اين شرط كه پول آن را در طي چهار سال بپردازد، ولي ازهمان زمان معامله، از فروش زمين پشيمان شدم و بعد از گذشت يك سال از مشتري خواستم كه زمين را به من برگرداند ولي او از انجام اين كار امتناع ورزيد، آيا راهي براي رجوع از اين معامله وجود دارد؟
ج: مجرّد پشيماني از بيع بعد از معامله از نظر شرعي اثري ندارد، بنا بر اين بعد از آنكه بيع به‌طور صحيح واقع شد، شرعاً نسبت به انتقال مبيع به

خريدار نافذ است و فروشنده حق ندارد مبيع را از او پس بگيرد مگر در صورتي كه بر اثر تحقّق يكي از اسباب خيارات، خيار فسخ داشته باشد كه در اين صورت مي‌تواند بيع را فسخ نمايد.
س 1575: شخصي زمين مفروز خود را كه داراي سند رسمي است با سند عادي و اسقاط جميع خيارات فروخته است، ولي از اينكه سند رسمي به نام خود اوست سوء استفاده نموده و آن را دوباره به شخص ديگري هم فروخته است، آيا بيع دوّم او صحيح است؟
ج: بعد از تحقّق بيع زمين بر وجه صحيح و اسقاط همه خيارات، فروشنده حق فروش مجدّد زمين به شخص ديگر را ندارد، بلكه اين معامله او فضولي بوده و منوط به اجازه مشتري اوّل است.
س 1576: شخصي مقداري سيمان از كارخانه‌اي خريداري نموده است به اين شرط كه آن را به تدريج و در چندين نوبت تحويل بگيرد و تمام پول آن را هم پرداخت كرده است، بعد از آنكه خريدار مقداري از سيمان را از كارخانه تحويل گرفت، قيمت آن در بازار به مقدار زيادي افزايش يافت، آيا كارخانه مي‌تواند معامله را فسخ نموده و از تحويل بقيه سيمان به خريدار خودداري نمايد؟
ج: بعد از آنكه بيع به نحو صحيحِ شرعي محقّق شد اعم از اينكه بصورت نقدي باشد يا نسيه و يا بيع سلَف، تا زماني كه فروشنده يكي از خيارات شرعي را نداشته باشد، حق ندارد معامله را به‌طور يك جانبه فسخ كند.
س 1577: اينجانب خانه‌اي را با سند بيع عادي خريدم به اين شرط كه مقداري از پول آن را به‌طور نقدي و بقيّه را تا موعد مقرّري بپردازم و سند آن در مدّت سه ماه به‌طور رسمي به نام من شود، ولي من نتوانستم باقي‌مانده پول را در موعد مقرّر به فروشنده بدهم و او هم اعتراضي نكرد تا اينكه بعد از چهار ماه براي پرداخت آن مبلغ و دريافت مبيع به او مراجعه كردم، ولي او از تحويل آن خودداري نمود و ادّعا كرد كه معامله را بعد از انقضاء موعد پرداخت پول، فسخ كرده است، با توجه به اينكه بعد از فسخ معامله، پولي را كه از من گرفته بود باز نگردانده و خانه را هم در اين مدّت اجاره داده و اجاره را هم دريافت كرده است، آيا به مجرّد اينكه باقي‌مانده پول را در موعد مقرّر نپرداخته‌ام او حقّ فسخ دارد؟
ج: مجرّد عدم پرداخت مقداري از قيمت خانه در موعد مقرّر به فروشنده، موجب ثبوت حق فسخ براي او نمي‌شود. بنا بر اين اگر منزل به نحو صحيح شرعي خريداري شود، ولي تحت تصرّف فروشنده باقي بماند و بدون اينكه حق فسخ داشته باشد آن را اجاره دهد، عقد اجاره او فضولي بوده و متوقف بر اجازه مشتري است و واجب است علاوه بر تحويل مبيع به مشتري، آنچه را هم كه از مستأجر به عنوان مبلغ اجاره دريافت كرده است به او تحويل دهد مگر اينكه اجازه عقد اجاره را ندهد كه در اين

صورت مي‌تواند اجرت‌المثل تصرّف در آن خانه در مدّت مذكور را مطالبه نمايد.
س 1578: آيا فروشنده بدون ثبوت خيار، حقّ فسخ معامله را دارد؟ و آيا مي‌تواند بعد از تحقّق بيع، قيمت مبيع را افزايش دهد؟
ج: حق انجام هيچ‌يك از موارد مذكور را ندارد.
س 1579: شخصي از فردي خانه‌اي را خريداري كرده كه او هم آن را از اداره مسكن خريده است و بعد از آنكه معامله تمام شد و فروشنده پول آن را از خريدار گرفت، اداره مزبور اعلام نمود كه بايد علاوه بر پولي كه فروشنده به آن اداره پرداخت كرده است، مبلغي اضافي هم پرداخت شود، خريدار، فروشنده را از اين مسأله آگاه كرد تا آن مبلغ اضافي را بپردازد و الا بيع را فسخ مي‌كند و پول داده شده را هم پس خواهد گرفت، ولي فروشنده از پرداخت آن مبلغ اضافي امتناع ورزيد و در نتيجه آن اداره هم مقرّر كرد كه خانه مزبور به شخص ديگري داده شود، در اين صورت، خريدار براي گرفتن پولي كه داده به چه كسي بايد مراجعه كند؟ به آن اداره يا فروشنده و يا كسي كه به تازگي خانه به او واگذار شده است؟
ج: اگر بر اثر شرط و يا سبب ديگر معامله فسخ شود خريدار بايد پول را از فروشنده مطالبه كند.
س 1580: شخصي حيواني را خريد و بعد آن را به بازار برد به اين قصد كه اگر مشتري براي آن حيوان يافت شد، آن را بفروشد و در غير اين صورت معامله را فسخ نمايد، آيا با اين قصد، حق فسخ براي او ثابت مي‌شود؟
ج: در فرض سؤال كه مبيع حيوان است تا سه روز از زمان معامله، خيار دارد.
س 1581: چند نفر ملكي را از شخصي خريده‌اند و در چندين نوبت مقداري از پول آن را به او پرداخته‌اند و پرداخت مابقي آن هم مشروط به ثبت سند رسمي به نام آنان بوده است، ولي فروشنده در انجام آن كوتاهي كرده و از ثبت سند به نام آنان امتناع ورزيده و مدّعي فسخ بيع است، آيا او ملزم است به معامله عمل كند؟ يا اينكه فسخ معامله از جانب او صحيح است؟
ج: تا زماني كه يكي از موجبات خيار از قبيل شرط يا غبن و يا غير آنها براي فروشنده وجود نداشته باشد، فسخ معامله توسط او صحيح نخواهد بود بلكه بايد به بيع عمل نمايد و شرعاً ملزم به ثبت رسمي آن ملك به نام خريداران است.
س 1582: شخصي كالايي را از فردي خريد و بعد از آنكه مقداري از پول آن را پرداخت نمود، همان كالا را با مقداري سود به شخص ديگري فروخت، ولي مشتري دوّم بعد از تصرّف در آن وقتي از سود فروشنده

آگاه شد، اعلام نمود که از خريد آن پشيمان شده است، آيا فسخ معامله بر اثر آن جايز است؟
ج: اگر يكي از اسباب خيار براي مشتري دوم وجود داشته باشد، جايز است معامله را فسخ كند و الا جايز نيست.

توابع مبیع

اشاره

س 1583: شخصي خانه‌اش را فروخته و بعد از فروش، مبادرت به برداشتن چراغها و آبگرمكن و اشيايي از اين قبيل نموده است، اين عمل چه حكمي دارد؟
ج: اشياء مذكور و مانند آنها اگر هنگام فروش خانه، از نظر عرف، تابع آن محسوب نشوند، تا زماني كه بر فروشنده شرط نشده باشد كه آنها را به همان صورت در خانه باقي بگذارد، مبادرت او به برداشتن آنها براي خودش، اشكال ندارد.
س 1584: اينجانب خانه‌اي را با پاركنيگ ماشين و ساير لوازم از فردي خريدم، ولي او فقط خانه را به من تحويل داد و از سند معامله چيزهايي را كه دلالت مي‌كرد به اين كه پاركنيگ ماشين جزء معامله بوده، حذف كرد. در حالي كه در برابر پاركينگ و ساير چيزهايي كه در سند معامله ذكر شده، پول دريافت كرده است، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: بر فروشنده واجب است مبيع را با همه ملحقات و توابع آن كه معامله روي آن صورت گرفته است تحويل دهد، اعم از اينكه در برابر آن، پول پرداخت شده باشد يا آنكه انضمام آن به مبيع شرط شده باشد و جايز است مشتري او را ملزم به اين كار نمايد.
س 1585: كولر طبقه اول ساختماني كه خريده‌ام درهنگام خريد آن طبقه، در بالكن قرار داشت و هنوز هم در همانجاست و آب آن از طريق لوله‌اي كه از لوله اصلي موجود در طبقه همكف منشعب مي‌شود، گرفته شده است، اين لوله از كنار ديوار تا كولر امتداد دارد، در حال حاضر مالك طبقه همكف به اين دليل كه استفاده از آن طبقه، مختص اوست مبادرت به قطع آب كولر نموده است، اين عمل او چه حكمي دارد؟
ج: اگر در عقد بيع ذكر نشده كه شما حق استفاده از لوله آب موجود در حياط طبقه همكف را داريد، حق نداريد مالك آن طبقه را ملزم به آن نماييد.

س 1586: فردي از اقوام اينجانب يكي از كليه‌هاي خود را از دست داد و شخصي اعلام آمادگي نمود كه حاضر است يكي از كليه‌هاي خود را در برابر مبلغ معيّني به او اهدا كند، ولي بعد از انجام آزمايشهاي پزشكي آشكار شد كه كليه اين شخص قابل پيوند به بيمار نيست، آيا شخص مزبور حق دارد به خاطر چند روز بيكار شدن، مبلغ مذكور را از بيمار مطالبه كند؟
ج: اگر مبلغ مورد توافق در برابر كليه باشد، در صورتي كه عدم قابليت كليه براي پيوند به بدن بيمار بعد از جدا كردن و برداشتن آن از بدن فرد اهدا كننده باشد، مي‌تواند تمامي مبلغ مورد توافق را مطالبه كند هرچند بيمار از كليه او استفاده نكند، ولي اگر قبل از قطع و جدا كردن كليه از بدن او معلوم شود و بيمار او را مطلع نمايد، حق مطالبه چيزي را از بيمار ندارد.
س 1587: اينجانب آپارتمان مسكوني خود را با سند عادي فروخته و مقداري از پول آن را گرفتم و قرار بر اين شد كه باقي‌مانده آن را هنگام ثبت سند رسمي به نام مشتري از او بگيرم، ولي اكنون از فروش خانه خود پشيمان هستم و از طرفي مشتري هم اصرار مي‌كند كه خانه را تخليه كنم، حكم اين مسأله چيست؟
ج: اگر بيع بر وجه صحيح شرعي محقّق شده باشد، فروشنده تا زماني كه حق فسخ نداشته باشد، نمي‌تواند به مجرّد پشيماني و نياز به مبيع، از تسليم آن به خريدار خودداري نمايد.
س 1588: حواله‌اي را از مركز معادن سنگ براي دريافت سنگهاي معدني از آن گرفتم، بعد از دريافت كالا برايم معلوم شد كه قيمت قطعي سنگها را معيّن نكرده‌اند، براي تعيين قيمت به آن مركز مراجعه كردم، در پاسخ گفتند كه بزودي قيمت قطعي آنها با تفاوت كمي توسط اداره مربوطه اعلام خواهد شد، ولي آن اداره قيمت را چندين برابر قيمت قبلي اعلام كرد و من هم نپذيرفتم، با توجه به اينكه درآن وقت سنگها را بريده و فروخته‌ام، حكم اين مسأله چيست؟
ج: از شرايط صحّت معامله، تعيين مبيع وقيمت آن است به‌طوري كه غرر و جهل برطرف شود، بنا بر اين اگر معامله در روز تحويل و دريافت سنگها به نحو صحيح شرعي محقّق نشده باشد، مشتري ضامن سنگها به قيمت روزي كه آنها را بريده و فروخته است، مي‌باشد.
س 1589: شخصي از دختر خود ساختماني را خريده است كه در تصرّف شوهرشِ مي‌باشد و پول آن راهم به دختر خود پرداخته است، شوهرش او

را عمداً اذيت نموده و تهديد كرده است كه اگر آن معامله را انكار نكند او را طلاق خواهد داد و به همين دليل تسليم مبيع، متعذّر شده است، آيا تسليم مبيع يا بازگرداندن پول آن به خريدار بر عهده آن زن است كه ساختمان را فروخته يا بر عهده شوهر اوست؟
ج: تحويل مبيع يا بازگرداندن پول آن به مشتري بر خود فروشنده واجب است.
س 1590: اينجانب خانه‌اي را با سند عادي خريده و بر فروشنده شرط كردم كه بايد در دفتر ثبت اسناد رسمي حاضر شود و خانه را به‌طور كامل به نام من كند، ولي فروشنده به تعهّد خود عمل نكرد و از تحويل خانه و ثبت سند آن به نام من خودداري نمود، آيا حق دارم انجام آن را از او مطالبه كنم؟
ج: اگر آنچه بين شما محقّق شده و قرارداد عادي راجع به آن تنظيم كرده‌ايد، خريد و فروش خانه به نحو صحيح شرعي بوده، فروشنده حق رجوع از معامله و خودداري از عمل به آن را ندارد، بلكه شرعاً ملزم است خانه را به شما تحويل داده و همه اقدامات لازم براي انتقال سند را نيز انجام دهد و شما حق داريد از او بخواهيد كه به قرارداد عمل كند.
س 1591: بر اساس معامله تجاري كه بين فروشنده و خريدار منعقد شده است، خريدار متعهد شده كه مبلغي از پول كالايي را كه از فروشنده خريده و تحويل گرفته است، به‌طور هفتگي بپردازد و هر مبلغي را كه به فروشنده مي‌پرداخته در دفتر خود ثبت مي‌كرده است، فروشنده هم هرمبلغي را كه از او تحويل مي‌گرفته در دفتر خود ثبت مي‌نموده و دفتر او را در زير هر مبلغ دريافتي امضا مي‌كرده است، بعد از گذشت تقريباً چهار ماه مبادرت به محاسبه پول‌هايي كه مشتري در چندين نوبت پرداخت كرده، نمودند كه بر اثر آن معلوم شد در مقدار بدهي مشتري اختلاف وجود دارد، مشتري مدّعي پرداخت آن است و فروشنده منكر آن، با توجه به اينكه آن مبلغِ مورد اختلاف در هيچ‌يك از دو دفتر ثبت نشده است، حكم اين مسأله چيست؟
ج: اگر ثابت شود كه مشتري آنچه را كه ادّعا مي‌كند به فروشنده داده، پرداخت كرده است، چيزي بر عهده او نيست، و الا سخن فروشنده كه منكر دريافت آن مبلغ است، مقدّم مي‌باشد.

س 1592: خريد كالا به‌طور نسيه به مدّت يك سال به قيمتي بيشتر، از قيمت نقدي آن چه حكمي دارد؟ و همچنين فروش چك به قيمتي بيشتر يا كمتر از مبلغ آن براي مدّت معيّني چه حكمي دارد؟
ج: خريد و فروش كالا به‌صورت نسيه به قيمتي بيشتر از قيمت نقد اشكال ندارد ولي فروش چك به مبلغ كم‌تر به فرد ثالث جايز نيست لكن به شخصي كه مبلغ چك در ذمّه او است، اشكال ندارد.
س 1593: اگر فروشنده ماشيني بگويد كه قيمت نقدي آن، اين مقدار است و قيمت قسطي ده‌ماهه آن فلان مقدار است و مشتري هم گمان كند كه آن مقدار زيادي در فروش قسطي، سود پول آن در مدّت ده ماه است و بر همين اساس معامله صورت بگيرد، با توجه به آنچه در ذهن مشتري خطور كرده كه مقدار اضافه بر قيمت نقد را به عنوان سود پول مي‌پردازد و معامله ربوي است، آيا اساساً معامله، ربوي و باطل محسوب نمي‌شود؟
ج: اين معامله در صورتي كه بصورت نسيه باشد و پول آن به‌طور اقساط پرداخت شود، اشكال ندارد و اين قبيل معاملات، ربوي محسوب نمي‌شوند.
س 1594: در عقد بيعي براي ثمن و مثمن به اين نحو مدّت ذكر شده است كه پرداخت ثمن به نحو اقساط معيّني در طول يك سال صورت بگيرد و كالا هم بعد از گذشت يك سال از پرداخت اولين قسط آن توسط مشتري، به او تحويل داده شود، در صورتي كه پرداخت قسط اول آن به مقدار زيادي از موعد مقرّر به تأخير افتاده باشد، آيا فروشنده، خيار تأخير دارد؟
ج: در مفروض سؤال كه معامله به‌صورت بيع سلم است ثمن بايد هنگام عقد بيع نقد باشد و الا بيع از اساس باطل است.
س 1595: در صورتي كه پرداخت قسط اول ثمن از وقت متعارف خود به تأخير بيفتد، آيا با آنكه معامله مهلت معيّني نداشته و شرط خيار هم در صورت تأخير در پرداخت ثمن براي فروشنده ذكر نشده باشد، به مجرّد تأخير مذكور براي او خيار ثابت مي‌شود يا خير؟
ج: بايد در بيع نسيه، مهلت پرداخت ثمن معيّن شود، بنا بر اين اگر بدون معيّن كردن مهلت اقساط ثمن، بيع نسيه صورت بگيرد از اساس باطل است، ولي اگر زمان پرداخت معيّن شود و مشتري پرداخت آن را از موعد مقرّر به تأخير بيندازد، مجرّد اين تأخير موجب ثبوت خيار براي فروشنده نمي‌شود.

س 1596: يك مؤسسه فنّي در زميني ساخته شده به اين شرط كه وزارت آموزش و پرورش پول آن را به صاحبانش بپردازد، ولي آن وزارتخانه بعد از اتمام ساختمان مؤسسه از پرداخت پول زمين به صاحبان آن خودداري مي‌كند، صاحبان زمين هم بعد از آن اعلام كردند كه رضايت به اين عمل ندارند و ساختمان را غصبي مي‌دانند و نماز در آن باطل است، اين مسأله چه حكمي دارد؟

ج: بعد از آنكه صاحبان زمين با تحويل دادن آن براي ساخت مؤسسه موافقت كردند و به اين شرط كه پول آن را از وزارت آموزش و پرورش بگيرند به وزارتخانه مزبور واگذار نمودند، ديگر حقّي در آن ندارند و زمين مزبور غصبي نيست، بله آنان حق دارند پول زمين را از وزارت آموزش و پرورش مطالبه كنند و براين اساس تحصيل كردن و نماز خواندن در آن ساختمان شرعاً اشكال ندارد و منوط به رضايت صاحبان قبلي زمين نيست.

س 1597: اينجانب يك آپارتمان مسكوني را از شركتي به‌طور بيع سلف خريداري كردم و مقداري از پول آن را به‌صورت اقساط پرداخته و رسيد گرفتم و هنوز هم نسبت به باقي‌مانده پول آن بدهكار هستم، سپس شركت مزبور مبادرت به فروش آپارتمان من به بانك مسكن نمود و مقرّر كرد كه آپارتمان ديگري به قيمت امروز كه معادل چهار برابر قيمت قبلي آن بود تحويل بگيرم، حكم اين مسأله چيست؟
ج: خريد آپارتمان مزبور بصورت قسطي از اساس باطل است، زيرا از شرايط صحّت بيع سلف، پرداخت نقدي همه ثمن به فروشنده در همان مجلس بيع است، بنا بر اين اگر آپارتمان مزبور بصورت بيع سلف خريداري شده و همه ثمن در مجلس بيع، نقد باشد، فروشنده بايد آنچه را كه مبيع با تمامي اوصافش بر آن صادق است به خريدار تحويل دهد و حق ندارد از او براي تحويل مصداق مبيع پول بيشتري را مطالبه كند، همانگونه كه نمي‌تواند چيزي را كه مصداق مبيع نيست به او تحويل دهد و مشتري هم ملزم به قبول آن نيست هرچند آن را به همان قيمت به او بدهد چه رسد به اينكه مبلغ بيشتري را از او مطالبه نمايد.
س 1598: اينجانب يك آپارتمان مسكوني را كه هنوز ساختمان آن تكميل نشده بود به‌طور قسطي خريدم و سپس قبل از آنكه ساختمان آن تكميل شود و آن را از فروشنده تحويل بگيرم، مبادرت به فروش آن به شخص ديگري نمودم، آيا اين خريد و فروش صحيح است؟
ج: اگر آپارتمان خريداري شده يك آپارتمان مشخص و جزئي (معيّن) باشد كه به‌صورت نسيه و قسطي آن را خريده‌ايد به اين شرط كه فروشنده اقدام به تكميل آن كند، خريد و همچنين فروش آن قبل از تكميل شدن ساختمان آن و تحويل گرفتن آن از فروشنده اشكال ندارد.
س 1599: اينجانب از نمايشگاه بين المللي كتاب تهران تعدادي كتاب بصورت بيع سلف خريدم كه نصف پول آن را از من گرفته و نصف ديگر را هنگام تحويل كتابها مي‌گيرند، و زمان پرداخت هم مشخص نيست، آيا اين معامله صحيح است؟
ج: اگر مبلغي كه قبلاً پرداخت شده به عنوان بيعانه باشد و بيع از زمان تسليم كتابها و پرداخت باقي‌مانده پول آنها صورت بگيرد اشكال ندارد، ولي اگر بيع از هنگام پرداخت مقداري از ثمن و به‌صورت نسيه باشد و زماني هم براي پرداخت آن معيّن نشود و يا بصورت بيع سلف باشد ولي تمامي ثمن در مجلس بيع، نقد نباشد آن معامله، شرعاً باطل است، البته در سلف

معامله به همان مقدار كه پول پرداخت كرده صحيح است ولي فروشنده مي‌تواند در همان مقدار هم معامله را به هم بزند.
س 1600: شخصي كالايي را از فرد ديگري مي‌خرد به اين شرط كه بعد از مدّتي آن را تحويل بگيرد، امّا بعد از آنكه موعد مقرّر رسيد كالاي مزبور ارزش مالي خود را از دست داده است، آيا خريدار مستحق عين كالاست يا آنكه بايد قيمت آن را بگيرد؟
ج: اگر معامله به نحو صحيح شرعي صورت بگيرد، خريدار مستحق عين آن مبيع است مگر آنكه از ماليّت افتادن آن كالا به‌طور كلي، عرفاً تلف محسوب شود كه به اين ترتيب بيع بر اثر آن خود بخود فسخ مي‌شود و فروشنده بايد ثمن را به خريدار برگرداند.

س 1601: اگر شمش طلا به قيمت روز به مبلغ معيّني به‌طور نقدي فروخته شود، آيا جايز است كه با رضايت دو طرف يك ماهه به مبلغي بيشتر از قيمت امروزي آن فروخته شود؟ و آيا سود حاصل از فروش اين شمش، حلال است يا خير؟
ج: تعيين قيمت در عقد بيع اعم از اينكه نقدي باشد يا نسيه، وابسته به توافق دو طرف است، بنا بر اين معامله مذكور و سود حاصل از آن، اشكال ندارد، بله معامله طلا در برابر طلا، به‌صورت نسيه و يا گرفتن اضافه در برابر آن، جايز نيست.
س 1602: طلاسازي چه حكمي دارد؟ و در معامله طلا چه اموري شرط است؟
ج: ساخت و فروش طلا اشكال ندارد ولي در معامله طلا در برابر طلا شرط است كه به‌صورت نقد بوده و ثمن و مثمن مساوي باشند و قبض هم در مجلس معامله صورت بگيرد.
س 1603: خريد و فروش اسكناس بصورت نسيه به مبلغي بيشتر از مبلغ آن چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه معامله‌ي مذكور، به قصد جدّي و با غرض عقلايي باشد مثل اين كه اسكناس‌ها از نظر كهنه و نو بودن با يكديگر فرق داشته و يا داراي علامت‌هاي مخصوص بوده و يا نرخ آنها با يكديگر، تفاوت داشته باشد، اشكال ندارد ولي اگر معامله، صوري و براي فرار از ربا بوده و در واقع براي دست‌يابي به سود پول باشد، شرعاً حرام و باطل است.
س 1604: افرادي در اين‌جا وجود دارند كه سكّه‌هاي پول را كه براي مكالمات تلفني عمومي كاربرد دارند، به مبلغي بيشتر از قيمت آنها مي‌فروشند مثلاً سي‌وپنج تومان از سكّه‌هاي پول فلزي را مي‌دهند و پنجاه تومان پول اسكناس مي‌گيرند، خريد و فروش اين پول‌ها چه وجهي دارد؟
ج: خريد و فروش سكّه‌هاي پول فلزي به قيمتي بيشتر از مبلغ آنها براي استفاده در مكالمات تلفني و مانند آن، اشكال ندارد.
س 1605: اگر فردي پول قديمي را به قيمت پول جديد و رايج بفروشد و يا بخرد و نداند كه ارزش آن نصف ارزش پول جديد است و خريدار هم آن را به قيمت پول جديد به شخص ديگري بفروشد، آيا بايد غابن، مغبون را از غبن خود آگاه كند؟ و آيا اين معاملاتِ غبني صحيح هستند و آيا تصرّف در اموالي كه از اين راه به‌دست مي‌آيد جايز است يا آنكه در حكم اموال مجهول‌المالك و يا مال حلال مخلوط به حرام هستند؟

ج: خريد پول‌هاي قديمي به مبلغي كه فروشنده و خريدار بر آن توافق مي‌كنند، اشكال ندارد، هرچند كه قيمت آنها بسيار كمتر از قيمت پول‌هاي جديد و رايج باشد و بعد از آنكه مبيع ماليّت داشته و در بازار قيمت و ارزشي هرچند كمتر از پول رايج داشته باشد، معامله صحيح است هرچند غبني باشد، و بر غابن واجب نيست مغبون را از غبن خود آگاه كند و مالي كه از طريق معامله غبني براي غابن حاصل مي‌شود در حكم ساير اموال اوست و تا زماني كه مغبون معامله را فسخ نكرده، جايز است در آنها تصرّف كند.
س 1606: خريد و فروش بعضي از اسكناس‌ها نه به اين عنوان كه مال هستند و يا حكايت از ماليّت و اعتبار مي‌كنند، بلكه از اين جهت كه برگه‌هاي خاصي هستند چه حكمي دارد؟ مثل اينكه پول اسكناس سبز هزار توماني كه داراي تصوير امام خميني(قدّس‌سرّه) است، به مبلغ بيشتري فروخته و يا خريده شود.
ج: در صورتي كه خريد و فروش اين اسكناس‌ها به قصد جدّي و به غرض عقلايي باشد، اشكال ندارد، ولي اگر بيع صوري و براي فرار از رباي قرضي باشد حرام و باطل است.
س 1607: شغل صرّافي و خريد و فروش ارزهاي كمياب چه حكمي دارد؟
ج: في‌نفسه اشكال ندارد.
س 1608: خريد اوراق قرضه دولتي چه حكمي دارد؟ و آيا شرعاً خريد و فروش اين اوراق جايز است؟
ج: اگر مقصود دولت استقراض از ملّت از طريق چاپ و فروش اوراق قرضه ملّي باشد، مشاركت مردم در قرض دادن به دولت از طريق خريد اين اوراق اشكال ندارد و هنگامي كه خريدار، اوراق قرضه ملّي را مي‌فروشد تا پول خود را به‌دست آورد، اگر به همان قيمتي كه از شخص ديگر يا از دولت خريده و يا به قيمتي كمتر از آن بفروشد، اشكال ندارد.

س 1609: در بعضي از كارخانه‌ها اقدام به تركيب و ساخت وسايل از قطعات مختلفي كه در كارخانه‌هاي ديگر ساخته شده‌اند، نموده و به اسم محصول يكي از دولتهاي معروف خارجي براي فروش به بازار عرضه مي‌كنند، آيا عمل مذكور غشّ و تدليس محسوب مي‌شود؟ و بر فرض كه اينگونه باشد، آيا در صورت جهل مشتري به موضوع، معامله‌اي كه بر روي اين وسايل صورت گرفته، صحيح است يا باطل؟
ج: اگر داخلي يا خارجي بودن قطعه‌هاي مزبور و يا خود آن وسيله با مشاهده براي مشتري قابل شناسايي و تميز باشند، بر تركيب و ساخت آنها عنوان تقلّب و تدليس صدق نمي‌كند ولي اعلان و اخبار خلافِ واقع راجع به آنها كذب و حرام است و اگر بيع بر كالاي مذكور با وصفي كه مخالف واقع است صورت بگيرد، معامله صحيح است ليكن اگر مشتري بعد از آن از واقعيت امر مطلّع شود، اختيار فسخ خواهد داشت.
س 1610: آيا جايز است صاحبان كارخانه‌ها و فروشگاهها حروف خارجي بر تابلوهاي فروشگاههاي خود بنويسند؟ و يا براي جلب توجه مشتريان و خريداران بر روي لباس‌هاي كودكان، حروف و تصاوير خارجي چاپ كنند؟
ج: اگر به قصد فريب و گول زدن مشتري نباشد و ترويج فرهنگ بيگانه نيز به حساب نيايد، اشكال ندارد ولي مراعات قوانين جمهوري اسلامي لازم است.
س 1611: تقلّب و دروغ و فريب در معامله با غير مسلمانان براي دستيابي به فائده مالي يا علمي بيشتر (درصورتي كه متوجه نباشند) چه حكمي دارد؟
ج: دروغ و فريب و تقلّب در معاملات جايز نيست، هرچند طرف مقابل غيرمسلمان باشد.
س 1612: گرفتن چه مقدار سود در فروش كالا مجاز است؟
ج: سود گرفتن حدّ معيّني ندارد، بنا بر اين تا وقتي كه به حدّ اجحاف نرسيده و بر خلاف مقرّرات دولت هم نباشد، اشكال ندارد، ولي افضل بلكه مستحب آن است كه فروشنده به آن مقدار سودي كه هزينه‌هايش را تأمين مي‌كند، اكتفا نمايد.
س 1613: شخصي اقدام به فروش آبِ‌تحت مالكيت خود به اشخاص متعدد با قيمتهاي مختلف نموده است، مثلاً قسمتي از آن را به فردي به قيمت ده هزارتومان فروخته و قسمت ديگر به همان مقدار را به فرد ديگري به قيمت پانزده هزار تومان فروخته است با توجه به اينكه همه آنها

از يك قنات يا چاه هستند، آيا ما حق اعتراض به تفاوت قيمت آبها را داريم؟
ج: اگر فروشنده، مالك آب و يا شرعاً نسبت به آن ذيحق باشد، ديگران حق اعتراض به تفاوت قيمت‌ها را ندارند.
س 1614: اگر كالايي را از يك شركت تعاوني به قيمت دولتي كه كمتر از قيمت آن در بازار آزاد است، خريداري كنم، آيا جايز است اين كالا را در بازار آزاد به قيمتي بيشتر از قيمت خريد حتّي سه برابر آن، به فروش برسانم؟
ج: در صورتي كه فروش آن از طرف دولت ممنوع نباشد و افزايش قيمت آن هم به حدّ اجحاف به مشتري نرسد، اشكال ندارد.
س 1615: اينجانب از توليد كنندگان وسايل الكترونيكي هستم، آيا جايز است آنها را به هر قيمتي كه مي‌خواهم و بازار عرضه و تقاضا، آن را قبول مي‌كند، بفروشم؟
ج: فروش كالايي كه قيمت معيّني از طرف دولت ندارد، به قيمتي كه مورد توافق خريدار و فروشنده است و اجحاف به خريدار هم نباشد، اشكال ندارد.
س 1616: سرمايه‌داري از نظر اسلام چه حكمي دارد و حدود آن كدام است؟ آيا امكان دارد فردي با وجود پرداخت حقوق فقرا و مساكين بسيار ثروتمند شود؟ و آيا مبارزه اسلام با سرمايه‌داري، فقط شامل افرادي مي‌شود كه خمس و زكات نمي‌دهند يا اينكه شامل مسلماناني كه خمس و زكات مي‌دهند، هم مي‌شود؟ و آيا اصولاً ممكن است انسان با پرداخت حقوق شرعي اموالش، به اوج ثروت برسد؟
ج: حقوق شرعي متعلّق به اموال ثروتمندان، منحصر به خمس و زكات نيست و اسلام نيز مخالف افزايش ثروت نيست به شرطي كه جمع آوري مال از راههاي مشروع صورت بگيرد و فرد هم ملتزم به پرداخت همه حقوق متعلّق به اموالش باشد و آن را در راههايي كه شرعاً حلال و به نفع اسلام و مسلمين هستند، بكار بگيرد و اشكال ندارد كه انسان با رعايت اين امور به ثروت بالايي دست يابد.
س 1617: نزد ما متعارف است كه شخصي فرد ديگري را مكلّف به خريد ماشيني براي او كند و وي هم ماشين را مثلاً به قيمت يك ميليون تومان بخرد، سپس به آن شخص مي‌گويد كه ماشين را به قيمت يك ميليون و صد هزار تومان خريده است و آن مقدار زيادي را در برابر كوشش و زحمتي كه براي خريد ماشين كشيده است در نظر مي‌گيرد، آيا اين معامله صحيح است؟
ج: اگر از طرف فرد ديگري، وكيل در خريد ماشين براي او باشد، در اين صورت خريد ماشين به قيمت مورد معامله براي موكّل واقع مي‌شود و

وكيل حق ندارد مبلغ بيشتري را از او مطالبه كند. بله، مي‌تواند براي وكالت خود، مطالبه اجرت نمايد، ولي اگر ماشين را براي خودش خريده باشد و سپس بخواهد آن را به فردي كه به او توصيه خريد ماشين نموده بود بفروشد، مي‌تواند به قيمتي كه بر آن توافق مي‌كنند به او بفروشد و جايز نيست نسبت به قيمت خريد ماشين دروغ بگويد، اگر چه دروغ گفتن معامله را باطل نمي‌كند.

س 1618: بعضي از برادران در تعميرگاههاي ماشين كار مي‌كنند، گاهي فروشندگان ماشين به آنان مراجعه كرده و درخواست تعمير سطحي ماشين خود را مي‌كنند تا هزينه كمتري داشته باشد، به اين گمان كه سالم بودن ظاهر ماشين براي فروش به مشتري كافي است، آيا اقدام به انجام آن كار توسط تعميركاران جايز است؟

ج: اگر منجر به تدليس شود و تعميركار بداند كه صاحب ماشين آن را از مشتري مخفي مي‌كند، جايز نيست.

س 1619: راننده‌اي قصد دارد كاميوني بخرد و براي اين كار پول مورد نياز را از شخص ديگري گرفته تا به عنوان وكيلِ وي، آن را براي او خريداري كند، سپس صاحب پول آن را به‌طور قسطي به راننده بفروشد، اين معامله چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه راننده، اين معامله را به عنوان وكيل از طرف صاحب مال انجام دهد و سپس او هم آن را به خود راننده به‌طور قسطي بفروشد، اگر قصد آنان حيله براي فرار از ربا نباشد و در هر دو معامله قصد جدّي خريد و فروش داشته باشند، اشكال ندارد.
س 1620: رباي قرضي چيست؟ آيا درصدي كه سپرده‌گذاران به عنوان سود از بانكها دريافت مي‌كنند، ربا محسوب مي‌شود؟
ج: رباي قرضي آن مقدار اضافه بر مبلغ قرض است كه قرض گيرنده به خاطر قرضي كه مي‌گيرد به قرض دهنده مي‌دهد و امّا سود حاصل از كاركرد پولي كه به عنوان سپرده به بانك داده شده تا به وكالت از طرف صاحب آن در يكي از عقود صحيح شرعي بكار گرفته شود، ربا نيست و اشكال ندارد.
س 1621: ملاك معامله ربوي چيست؟ آيا اين سخن كه ربا فقط در قرض محقق مي‌شود نه در موارد ديگر، صحيح است؟
ج: ربا در معامله هم محقق مي‌شود همانگونه كه در قرض ممكن است تحقّق پيدا كند و رباي در معامله عبارت است از فروش كالايي كه مكيل و موزون باشد در برابر كالاي همجنس آن به مقدار زيادتر.
س 1622: چنانچه خوردن مردار در هنگام اضطرار براي كسي كه از شدّت گرسنگي در خطر مرگ است و غير از مردار چيزي براي خوردن و حفظ جان خود ندارد، شرعاً جايز است، آيا خوردن ربا نيز بر اثر اضطرار براي كسي كه توان كار ندارد ولي سرمايه كمي دارد و ناچار است آن را در معامله ربوي بكار بگيرد تا با سود حاصل از آن زندگي كند، جايز است؟
ج: ربا حرام است و قياس آن به خوردن مردار در حال اضطرار قياس مع‌الفارق است زيرا مضطرّ به خوردن مردار فعلاً چيزي جز آن در اختيار ندارد تا جان خود را با آن حفظ كند. ولي شخصي كه توان كار ندارد مي‌تواند سرمايه خود را تحت عنوان يكي از عقود اسلامي مثل مضاربه به كار بياندازد.
س 1623: گاهي تمبرهاي پستي در معاملات تجاري به قيمتي بيش از نرخ تعيين شده فروخته مي‌شوند، مثلاً تمبري كه بيست ريال قيمت گذاري

شده، به قيمت بيست و پنج ريال به فروش مي‌رسد، آيا اين معامله صحيح است؟
ج: اشكال ندارد و اين قبيل زيادي، ربا محسوب نمي‌شود زيرا معامله ربوي آن است كه دو جنس كه مكيل و موزون هستند با يكديگر معاوضه شوند و يكي از ديگري بيشتر باشد كه اين نوع معامله، باطل است.
س 1624: آيا حرمت ربا براي همه اشخاص حقيقي و حقوقي به‌طور يكسان ثابت است يا آنكه بعضي از موارد خاص، استثنا هستند؟
ج: ربا به‌صورت كلي حرام است غير از رباي بين پدر و فرزند و زن و شوهر و همچنين ربايي كه مسلمان از كافر غير ذمّي مي‌گيرد.
س 1625: اگر در معامله‌اي خريد و فروش با مبلغ معيّني صورت گيرد و دو طرف توافق كنند كه در صورت پرداخت ثمن معامله به‌صورت چك مدّت دار، خريدار مبلغي را علاوه بر قيمت تعيين شده به فروشنده بپردازد، آيا اين كار براي آنان جايز است؟
ج: در صورتي كه معامله با قيمت معيّن و مشخص انجام شود و مبلغ بيشتر به خاطر تأخير در پرداخت مبلغ اصلي باشد، اين همان ربايي است كه شرعاً حرام مي‌باشد و به مجرّد توافق آنان بر پرداخت مقدار اضافي، آن پول حلال نمي‌شود.
س 1626: اگر شخصي نياز به مبلغي پول داشته باشد و كسي را پيدا نكند كه به او قرض‌الحسنه بدهد، آيا جايز است براي دستيابي به آن مبلغ به اين طريق عمل نمايد كه كالايي را به‌صورت نسيه به بيش از نرخ حقيقي آن بخرد و سپس آن را در همان مجلس به قيمت كمتري به فروشنده بفروشد، مثلاً يك كيلوگرم زعفران را به مبلغ مشخصي به به‌طور نسيه براي مدّت يك سال بخرد ودر همان مجلس آن را به‌صورت نقد به شخص فروشنده به مبلغ دو سوم قيمت خريد بفروشد؟
ج: چنين معامله‌اي كه در واقع نوعي حيله براي فرار از رباي قرضي است، شرعاً حرام و باطل است.
س 1627: اينجانب به منظور به‌دست آوردن سود و فرار از ربا معامله زير را انجام داده‌ام:
خانه‌اي را به مبلغ پانصد هزار تومان خريدم در حالي كه بيش از اين مبلغ ارزش داشت، در ضمن عقد شرط كرديم كه فروشنده تا پنج ماه حق فسخ معامله را داشته باشد به شرط اينكه در صورت فسخ معامله مبلغ دريافتي (پول خانه) را برگرداند، بعد از اتمام معامله، همان خانه را به فروشنده به مبلغ ماهيانه پانزده هزار تومان اجاره دادم و اكنون بعد از گذشت چهار ماه از معامله از فتواي امام خميني(قدّس‌سرّه) مطلع شده‌ام كه حيله براي فرار از ربا را جايز نمي‌دانند، اين مسأله به نظر حضرت‌عالي چه حكمي دارد؟

ج: اگر اين معامله با قصد جدّي صورت نگرفته بلكه صوري و ظاهري بوده و به اين منظور انجام شده كه فروشنده وامي را دريافت كند و خريدار سودي ببرد، چنين معامله‌اي حيله براي فرار از رباي قرضي است كه شرعاً حرام و باطل مي‌باشد. در اين قبيل معاملات خريدار فقط حق دارد اصل مبلغي را كه به عنوان قيمت خانه به فروشنده داده است، پس بگيرد.
س 1628: ضميمه كردن چيزي به مال به قصد فرار از ربا چه حكمي دارد؟
ج: اين كار در جواز قرض ربوي اثري ندارد و با ضميمه كردن چيزي به آن حلال نمي‌شود.
س 1629: آيا حقوق بازنشستگي كه كارمند در طول مدّت زماني كه مشغول كار است و مقداري از حقوق ماهيانه‌اش را براي پيري در صندوق بازنشستگي مي‌گذارد و بعد از بازنشستگي همان را به اضافه مبلغي كه از طرف دولت به آن افزوده مي‌شود دريافت مي‌كند، اشكال دارد يا خير؟
ج: گرفتن حقوق بازنشستگي اشكال ندارد و مبلغي كه دولت علاوه بر مقدار كسر شده از حقوق ماهيانه فرد بازنشسته به او مي‌پردازد، سود حقوق‌هاي او نيست و ربا محسوب نمي‌شود.
س 1630: بعضي از بانكها براي تعمير خانه‌اي كه داراي سند رسمي است، وامي را به عنوان «جُعاله» مي‌دهند به اين شرط كه گيرنده وام هم بدهي خود را همراه با چند درصد اضافه در مدّت مشخصي به‌صورت اقساط بپردازد، آيا وام گرفتن به اين صورت شرعاً جايز است؟ و چگونه در آن، جُعاله تصور مي‌شود؟
ج: اگر اين مبلغ به عنوان قرض براي تعمير خانه در اختيار صاحب آن قرار بگيرد، جُعاله بودن آن معنا ندارد و شرط زياده هم در قرض جايز نيست هرچند اصل قرض در هر صورت صحيح است ولي مانعي ندارد كه صاحب خانه براي بانك در تعميرخانه، جُعل(عوض) قرار دهد كه در اين صورت جُعل(عوض) خصوص آنچه كه بانك براي تعمير خانه مصرف كرده نيست بلكه مجموع چيزي است كه بانك آن را در قبال تعمير خانه به‌طور قسطي مطالبه مي‌كند.
س 1631: آيا خريد كالايي به‌طور نسيه به قيمتي بيشتر از قيمت نقدي آن جايز است؟ آيا اين معامله، ربا محسوب مي‌شود؟
ج: خريد و فروش نسيه كالا به مبلغي بيشتر از قيمت نقدي آن اشكال ندارد و تفاوت نقد و نسيه ربا محسوب نمي‌شود.
س 1632: شخصي خانه‌اي دارد كه آن را به‌صورت بيع خياري فروخته است، ولي تا سررسيد موعد مقرّر نتوانسته است ثمن را به خريدار برگرداند، لذا شخص سوّمي مبادرت به پرداخت ثمن معامله به خريدار نموده است تا فروشنده بتواند معامله را فسخ كند، مشروط بر اينكه علاوه

بر گرفتن پول خود، مبلغي را هم به عنوان مزد كار خود دريافت كند، اين مسأله شرعاً چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه آن شخص از طرف فروشنده وكيل در برگرداندن ثمن معامله و فسخ آن باشد، بدين صورت كه ابتدا به مقدار ثمن به فروشنده قرض بدهد و سپس به وكالت از طرف او آن را به خريدار بپردازد و معامله را فسخ نمايد، اين عمل او و گرفتن اجرت وكالت، اشكال ندارد، ولي اگر پولي را كه به مشتري پرداخت كرده به عنوان قرض به فروشنده باشد، فقط مبلغي را مي‌تواند از فروشنده مطالبه كند كه از طرف او به عنوان ثمن معامله پرداخت كرده است.

س 1633: آيا حق شفعه در وقف در صورتي كه براي دو نفر باشد و يكي از آن دو در موردي كه حق فروش داشته باشد، سهم خود را به شخص سومي بفروشد، ثابت مي‌شود؟ و همچنين اگر دو نفر ملك يا موقوفه‌اي را اجاره كنند، سپس يكي از آن دو حق خود را از طريق صلح يا اجاره به شخص سوّمي واگذار كند، آيا حق شفعه در متعلّق اجاره ثابت مي‌شود؟
ج: حق شفعه مربوط به جايي است كه شراكت در مالكيت عين باشد و يكي از دو شريك سهم خود را به فرد سوّمي بفروشد، بنا بر اين در وقفي كه براي دو نفر است، بر فرض كه فروش آن هم جايز باشد و يكي از دو شريك سهم خود را به شخص ديگري بفروشد، حق شفعه وجود ندارد و همچنين در عين مورد اجاره هم اگر يكي از آن دو حق خود را به ديگري واگذار كند، حق شفعه وجود ندارد.
س 1634: از عبارتهاي متون فقهي و مواد قانون مدني در باب اخذ به شفعه بدست مي‌آيد كه هر يك از دو شريك در صورتي كه يكي از آنها سهم خود را به شخص سوّمي بفروشد، حق شفعه دارد. بنا بر اين اگر يكي از دو شريك مشتري را تشويق به خريد سهم شريك خود نمايد و يا تصريح كند به اينكه اگر سهم شريك او را بخرد، از حق شفعه استفاده نخواهد كرد، آيا اين عمل، اسقاط حق شفعه محسوب مي‌شود؟
ج: مجرّد مبادرت يكي از دو شريك به تشويق شخص سوم به خريد سهم شريك خود منافاتي با ثبوت حق شفعه براي او ندارد، بلكه اگر به او وعده بدهد كه در صورت تحقّق معامله بين او و شريك ديگر اقدام به اخذ به شفعه نخواهد كرد، اين هم موجب سقوط حق اخذ به شفعه توسط او بعد از تحقّق معامله نخواهد شد. مگر آنكه قبلاً در ضمن عقد لازمي ملتزم شود كه در صورت تحقّق معامله بين مشتري و شريك خود اقدام به اخذ به شفعه نخواهد كرد.
س 1635: آيا اسقاط حق شفعه قبل از مبادرت شريك به فروش سهم خود، از اين جهت كه اسقاط چيزي است كه هنوز محقق نشده (اسقاط ما لم يجب) صحيح است يا خير؟
ج: تا زماني كه حق شفعه محقق نشده و با اقدام يكي از دو شريك به فروش سهم خود به شخص سومي فعليت پيدا نكرده، اسقاط آن صحيح نيست، ولي اشكال ندارد كه يكي از دو شريك در ضمن عقد لازمي ملتزم شود كه اگر شريك او سهم خود را به فرد ديگري بفروشد، اخذ به شفعه نكند.

س 1636: شخصي يك طبقه از خانه دو طبقه‌اي را كه ملك دو برادري است كه به او بدهكار هستند، اجاره نموده و آن دو برادر دو سال است كه عليرغم مطالبه شديد او از پرداخت بدهي خود خودداري مي‌كنند به‌طوري كه شرعاً باعث ثبوت حق تقاص براي او مي‌شود، و قيمت خانه هم بيش از مبلغ طلب اوست. حال اگر به عنوان تقاص به مقدار طلب خود آن خانه را تصاحب كند و با آنان در آن شريك شود، آيا در مقدار باقي‌مانده حق شفعه دارد يا خير؟
ج: در فرض مورد سؤال موضوع حق شفعه محقّق نيست، زيرا حق شفعه براي شريكي است كه شريك او سهم خود را به شخص سومي بفروشد و شراكت هم قبل از بيع باشد، نه براي كسي كه با خريد سهم يكي از دو شريك و يا تصاحب آن بر اثر تقاص، با ديگري شريك شود، بعلاوه حق شفعه در صورتي در فروش سهم يكي از دو شريك ثابت مي‌شود كه فقط دو نفر در آن ملك شريك باشند نه بيشتر.
س 1637: ملكي وجود دارد كه بين دو نفر مشترك است و هر يك مالك نصف آن هستند و سند مالكيت هم به نام هر دو نفر است، بر اساس سند عادي تقسيم‌نامه كه به خط آنان نوشته شده، ملك مزبور بين آنان به دو قسمت با حدود مشخصي تقسيم و توزيع شده است، آيا در صورتي كه يكي از دو شريك سهم خود را بعد از تقسيم و اِفراز فقط به اين دليل كه سند آن ملك، بين آنان مشترك است به شخص سومي بفروشد شريك ديگر حق شفعه دارد يا خير؟
ج: اگر سهم فروخته شده در هنگام معامله از سهم شريك ديگر، مفروز و با حدود خاصي از آن جدا شده باشد، صِرف هم‌جواري يا شراكت قبلي و يا اشتراك در سندِ ملك باعث ثبوت حق شفعه نمي‌شود.

اجاره

س 1638: اگر كاري كه انسان براي مردم انجام مي‌دهد از كارهايي باشد كه فعاليت بدني و فكري زيادي نخواهد و هزينه مادي هم نياز نداشته باشد در صورتي كه از طرف نهادهاي مربوطه قيمت مشخصي تعيين نشده باشد و ميانگين زمان صرف شده براي انجام آنها هم معيار عامي براي قيمت گذاري آنها نباشد، ملاك تعيين دستمزد كارهاي مزبور به‌طوري كه منجر به اجحاف به مشتري نشود، چيست؟
ج: اجرت اين قبيل امور موكول به نظر عرف است و توافق دو طرف معامله بر مقدار معيّني كه مورد رضايت آنان است اشكال ندارد.
س 1639: اينجانب خانه‌اي را اجاره كردم و سپس متوجه شدم كه مقداري از پول خريد آن، از مال ربا بوده است، وظيفه من چيست؟
ج: تا زماني كه نمي‌دانيد موجر خانه را با عين مال ربا خريده است، تصرّف در آن اشكال ندارد.
س 1640: مؤسسه دولتي كه در آن مشغول به كار هستم مرا براي يك مأموريت دو ماهه به خارج از كشور فرستاد و مبلغي ارز به عنوان اجرت اين مأموريت به من داد كه آن را از بانك مركزي به قيمت بسيار ارزان تهيه نمودم، ولي به علل مشخصي مأموريت من بيشتر از يك ماه طول نكشيد، بعد از مراجعت نصف ارز باقي‌مانده را به قيمتي بسيار بيشتر از قيمت خريد فروختم و الآن مي‌خواهم با پرداخت آنچه بر عهده‌ام است به خزانه دولت، خود را برئ‌الذمّه نمايم، آيا مبلغي كه براي خريد ارز پرداخته‌ام بر عهده من است يا مبلغي كه با فروش آن بدست آورده‌ام؟
ج: اگر آن اجرت براي روزهاي مأموريت به شما داده شده باشد، ضامن مبلغي كه نسبت به روزهاي باقي‌مانده زياد آمده، مي‌باشيد و بايد عين آن و يا معادل قيمت كنوني آن را به دولت برگردانيد.
س 1641: شخصي بين صاحب كار و كارگران واسطه است، به اين صورت كه صاحب كار پولي را به عنوان دستمزد آنان به او مي‌دهد و او هم مبلغي كمتر از آن را به كارگران مي‌پردازد، اين عمل او چه حكمي دارد؟
ج: واسطه اگر از جانب صاحب كار وكيل باشد واجب است، مقدار اضافه بر آن مبلغ را به مالك بپردازد و جايز نيست در آن تصرّف كند مگر آنكه علم به رضايت مالك داشته باشد.
س 1642: شخصي قطعه زمين موقوفه‌اي را از متولّي شرعي و قانوني آن به مدّت ده سال اجاره كرده است و اجاره نامه رسمي هم در مورد آن تنظيم شده است، ولي بعد از فوت موجر، جانشين او ادعا مي‌كند كه متولّي سفيه بوده و اجاره او باطل است، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: تا زماني كه كه بطلان تصرّفات موجر در زمين موقوفه ثابت نشده،

اجاره دادن زمين توسط او محكوم به صحّت است.
س 1643: شخصي مغازه‌اي از موقوفات مسجد جامع را به مدّت معلومي اجاره كرده است، ولي بعد از انقضاء مدّت اجاره، علاوه بر اينكه چند سال است اجاره مغازه را نپرداخته، از تخليه آن هم خودداري مي‌كند و در برابر تخليه آن چند ميليون مطالبه مي‌كند، آيا جايز است اين مبلغ از اموال موقوفه مسجد به او پرداخت شود؟
ج: مستأجر بعد از پايان مدّت اجاره در عين مستأجره حقّي ندارد، بلكه بر او واجب است مغازه را تخليه نموده و به متولّي آن تحويل دهد ولي اگر از نظر قانوني، حقّي براي او منظور شده مي‌تواند مطالبه كند و پرداخت آن از موقوفات مسجد مانعي ندارد.
س 1644: شخصي منزلي را به مبلغ معيّني و براي مدّت مشخصي اجاره كرده، سپس مبلغي را به عنوان اجاره آن خانه براي مدّت مشخص ديگري بعد از پايان مهلت مقرّر، پيشاپيش به موجر پرداخت نموده كه بيشتر از مقدار اجاره قبلي است، به اين شرط كه مالك تا مدّت معيّني از او تقاضاي تخليه خانه را نكند و الا بايد اجاره مدّت دوم راهم هنگام تخليه مانند اجاره مدّت اول حساب كند و مبلغ مازاد را به او برگرداند ولي مالك قبل از پايان مدّت مزبور از او تقاضاي تخليه خانه را نمود و از بازگرداندن مبلغ اضافي هم خودداري كرد، حكم اين مسأله چيست؟ و آيا جايز است مالك، مبلغي را از مستأجر در برابر هزينه رنگ كاري خانه بگيرد، با آنكه هيچ قراردادي در اين زمينه بين آنان وجود ندارد؟
ج: در صورتي كه در ضمن عقد اجاره شرط كرده باشند كه اگر موجر قبل از موعد مقرّر تقاضاي تخليه خانه را بنمايد، مستأجر بعد از پايان مدّت اجاره فقط موظّف به پرداخت همان اجاره زمان اول براي مدّت اجاره دوم است، موجر حق ندارد بر خلاف شرط خود مبلغ بيشتري را مطالبه كند و اگر مبلغي اضافي دريافت كرده بايد به مستأجر برگرداند و آنچه را هم صِرف رنگ‌كاري و تعمير خانه نموده، بر عهده مستأجر نيست.
س 1645: شخصي دو اتاق را از مالك آنها به مبلغ معيّني براي هر ماه اجاره كرده و موجر هم كليدها را در اختيار او گذاشته و در نتيجه مستأجر مبادرت به حمل اثاثيه و لوازم منزل به آن دو اتاق نموده است. پس از آن به قصد آوردن خانواده اش رفته ولي برنگشته است، موجر نيز هيچ‌گونه اطلاعي در مورد او و علت برنگشتن وي ندارد، آيا موجر حق تصرّف در اتاقها را دارد؟ همچنين نسبت به اثاث و لوازم خانگي مستأجر چه تكليفي دارد؟
ج: اگر اجاره بر وجه صحيح شرعي محقق نشده باشد مانند اينكه مدّت را تعيين ننموده‌اند مستأجر حقّي در متعلّق اجاره ندارد بلكه اختيار آن در دست مالكِ است و مي‌تواند هر گونه كه بخواهد در آن تصرّف كند، ولي

اثاث مستأجر در نزد او امانت است و بايد آن را حفظ نمايد و هنگام بازگشت او مي‌تواند اجرت‌المثل اتاق را در مدّتي كه با بستن درب آن و گذاشتن لوازم در آن تصرّف كرده، از مستأجر مطالبه كند، ولي در صورتي كه اجاره به نحو صحيح شرعي محقق شده باشد، مالك بايد منتظر پايان مدّت اجاره بماند و حق مطالبه اجاره تمام آن مدّت را از مستأجر دارد و بعد از پايان مدّت، مستأجر ديگر حقي در آن خانه نداشته و مانند حالتي است كه اجاره از اصل باطل باشد.
س 1646: ما جمعي از كاركنان يك شركت هستيم كه در ساختماني كه شركت آن را از مالكش اجاره كرده زندگي مي¬¬كنيم، در حال حاضر وكيل مالك ادّعا مي‌كند كه بين شركت و مالك، راجع به مبلغ اجاره اختلاف وجود دارد و او تا صدور حكم دادگاه راضي به اقامه نماز و تصرّفات ديگر در آن نمي باشد، آيا اعاده نمازهاي گذشته واجب است يا اينكه عدم اطلاع از موضوع، رافع تكليف است؟
ج: بعد از تحقّق صحيح اجاره، تا مدّت آن پايان نيافته است، تصرّفات كارمندان شركت در آن ساختمان احتياج به اجازه و موافقت جديد مالك ندارد و نماز خواندن در آن صحيح است، همچنين بر فرض بطلان اجاره يا انقضاء مدّت آن، اگر كاركنان بر اثر بي‌اطلاعي در آن نماز خوانده باشند، نمازهاي آنان صحيح است و اعاده آن واجب نيست.
س 1647: كارمندي در محل كارش خانه‌اي دارد كه آن را اجاره داده و خودش در يكي از خانه‌هاي مسكوني مؤسسه‌اي كه در آن كار مي كند ساكن شده است، در حالي كه اين كار او خلاف قانوني است كه تصريح مي كند به اينكه اگر كسي مالك خانه‌اي باشد، حق استفاده از خانه‌هاي سازماني وابسته به مؤسسه را ندارد، در صورتي كه مستأجر بداند كه كارمند بر خلاف قانون مؤسسه عمل كرده است، چه تكليفي دارد؟
ج: استفاده از خانه‌هاي مسكوني وابسته به مؤسسه توسط افرادي كه واجد شرايط نيستند، جايز نيست. ولي اين كه كارمند ملك شخصي خود را به ديگري اجاره دهد و يا فرد ديگري آن را از او اجاره كند و همچنين تصرّفات مستأجر در آن ملك اشكال ندارد.
س 1648: مالك با مستأجر شرط كرده كه در صورت عدم تخليه خانه پس از پايان مدّت اجاره، بايد براي هر روز مبلغي بيشتر از اجرت المثل آن زمان را بپردازد، آيا مستأجر كه در ضمن عقد اجاره متعهد به پرداخت اين مبلغ گرديده، بايد آن را بپردازد؟
ج: وفا و عمل به شرطي كه در ضمن عقد لازم، ذكر شده واجب است.
س 1649: شخصي مكاني را به دو نفر به نحو مشاع اجاره داده است، مشروط به اينكه آن دو مستأجر آن را بدون اجازه موجر به ديگري اجاره ندهند، ولي يكي از آن دو بدون اجازه موجر سهم خود را به شريك خود

واگذار كرده است، آيا انتقال به غير بر اين مورد صدق مي كند؟
ج: انتقال به غير بر آن صدق مي‌كند مگر آنكه قرينه‌اي وجود داشته باشد كه موجب انصراف شرط از مورد انتقال به شريك ديگر شود.
س 1650: سهمي از آب و زمين را براي مدّت چهار سال اجاره كردم، به اين شرط كه موجر در ابتداي سال دوم حق فسخ داشته باشد، ولي موجر تا پايان سال دوم اقدام به فسخ نكرد و بلكه اجرت سال سوم را هم دريافت نموده و بابت آن رسيد داد، آيا موجر يا كسي كه مدّعي خريد آن ملك است، حق دارد قبل از انقضاء مدّت اجاره در عين مستأجره تصرّف و دخالت كند؟
ج: اگر موجر در زماني كه حق فسخ داشته عقد اجاره را فسخ نكند. بعد از آن جايز نيست آن را فسخ نمايد و اگر ملك را بعد از پايان مهلت خيار به شخص ديگري بفروشد، موجب بطلان عقد اجاره نمي‌شود، بلكه مالك جديد بايد منتظر بماند تا مدّت اجاره به پايان برسد.
س 1651: شخصي دو مغاره را اجاره كرده است به اين شرط كه از آنها براي فروش مواد غذايي استفاده كند، اين شرط در قرارداد هم ذكر شده ولي مستأجر به آن عمل نكرده است، آيا اين كار او در آن مغازه‌ها حلال است؟ و آيا موجر بر اثر تخلف شرط، حق فسخ اجاره را دارد؟
ج: بر مستأجر واجب است طبق شرط مالك، عمل كند و در صورتي كه تخلّف نمايد مالك بر اثر تخلّف شرط حق فسخ دارد.
س 1652: من در يكي از مؤسسات كار مي‌كنم، مسئول مؤسسه متعهد شده كه علاوه بر حقوق ماهيانه، آنچه را كه امروزه متعارف است مثل تأمين مسكن، تعطيلات متعارف و بيمه اجتماعي، برايم تأمين نمايد، ولي او بعد از گذشت چند سال به تعهدات خود عمل نكرد و چون قرارداد كتبي هم در اين رابطه در اختيار ندارم قادر به استيفاي حق خود نيستم. آيا شرعاً مجاز هستم كه حقوق خود را از راههاي قانوني مطالبه كنم؟
ج: استيفاي حق از طريق مراجع قانوني، منعي ندارد.
س 1653: شخصي زمين زراعي موقوفه‌اي را كه با آب باران آبياري مي‌شده به مبلغ معيّني اجاره كرده است ولي با توجه به اينكه بر اثر اتكاء به آب باران محصول كمي داشته، مبادرت به تبديل آن به زمين آبي نموده و براي اين كار مبالغ زيادي خرج كرده است، آيا با اين وضعيت، او بايد اجاره زمين آبي را بپردازد يا اجاره زمين ديمي را كه با آب باران آبياري مي‌شود؟ و اگر اين كار با كمك بخش دولتي انجام گرفته باشد چه حكمي دارد؟ و اگر واقف در وقف آن كيفيت مصرف اجاره را مشخص كرده باشد، به اين صورت كه مال الاجاره سالانه براي برپايي مجلس عزاداري حضرت سيدالشهداء(عليه‌السلام) به مدّت ده روز مصرف شود، آيا بايد مال الاجاره در خصوص موردي كه واقف معيّن كرده مصرف شود؟ و در

صورتي كه متولّي موقوفه از گرفتن اجاره زمين از مستأجر خودداري كند، آيا جايز است آن را به اداره اوقاف بپردازد؟
ج: حفر چاه يا قنات و امثال آن براي آبياري زراعت بجاي استفاده از آب باران، اگر بعد از تحقّق اجاره به‌طور صحيح باشد، موجب زيادي يا كمي اجرتي كه تعيين شده است، نمي‌شود اعم از اينكه اين كار با نفقه متولّي وقف صورت گرفته باشد و يا بخش دولتي و يا با هزينه خود مستأجر. ولي اگر قبل از عقد اجاره و يا بعد از پايان مدّت اجاره سابق و قبل از تجديد مدّت آن صورت گرفته باشد واجب است متولي زمين موقوفه با ملاحظه همه امكاناتي كه براي زمين فراهم كرده، اجاره آن را به قيمت عادلانه روز مشخص كند و مال‌الاجاره بايد در همان موردي كه واقف، تعيين كرده صرف شود و مقدار اجاره وقف موكول به نظر متولّي شرعي است كه بايد با ملاحظه نفع و مصلحت وقف در هنگام اجاره دادن صورت بگيرد و تصرّف در وقف هم بدون اجاره كردن از متولي شرعي وقف و بدون تحصيل اجازه و اذن او جايز نيست و غصب محسوب مي‌شود و مجرّد پرداخت مبلغ اجاره به اداره اوقاف يا هر صندوق ديگري براي جواز تصرّف در وقف كافي نيست ولي اگر متولّي وقف در طول مدّت اجاره از دريافت مبلغ اجاره خودداري كند، استمرار بهره‌برداري مستأجر از آن اشكال ندارد و در اين صورت مال الاجاره با هماهنگي اداره اوقاف بايد صرف جهت وقف گردد.
س 1654: اگر مستأجر از موجر بخواهد كه اصلاحات وتغييراتي در عين مستأجره ايجاد كند، مخارج آن بر عهده چه كسي است؟
ج: اگر عين مستأجره به همان صورتي كه در زمان انعقاد عقد اجاره بوده باقي باشد، پذيرش درخواست مستأجر مبني بر ايجاد بعضي از اصلاحات و تغييرات درآن بر موجر واجب نيست، ولي در صورتي كه تقاضاي او را بپذيرد، همه هزينه‌هاي اصلاح و تعمير و ايجاد بعضي از تغييرات در آن بر عهده خود اوست و درخواست مستأجر از مالك براي انجام آن امور موجب نمي‌شود كه ضامن آن هزينه‌ها باشد.

س 1655: شخصي از فردي تقاضا نموده كه در مجلس عزاداري مقداري قرآن قرائت كند و مبلغي را هم به عنوان اجرت به او داده است، ولي اين فرد فراموش كرده كه هنگام قرائت قرآن كسي را كه به او پول داده نيت كند، لذا بعد از فراغت از آن مي خواهد كسي را كه وصيت به قرائت قرآن نموده نيت كند، آيا اين كار او صحيح است؟ و آيا استحقاق اجرت را دارد يا خير؟
ج: در صورتي كه در اثناء قرائت، نيّت او آن فرد نباشد، احتساب آن بعد از قرائت براي كسي كه وصيت به خواندن قرآن نموده، صحيح نيست و استحقاق اجرت ندارد.
س 1656: همراه دلاّلي براي ديدن منزلي رفتيم كه پس از بازديد، از خريد آن منصرف شديم، سپس با شخص ديگري به ديدن همان منزل رفتيم و بدون اينكه دلاّل توسط فروشنده يا خريدار مطلع شود خانه را معامله كرديم، آيا دلاّل در اين رابطه حقّي دارد يا خير؟
ج: دلاّل حق دارد در برابر راهنمايي و همراهي كردن مشتري براي نشان دادن منزلي كه در معرض فروش گذاشته شده، مطالبه اجرت كند، ولي در صورتي كه واسطه در انجام معامله نباشد و در اين ارتباط نقشي نداشته باشد، حق مطالبه اجرت در برابر تحقّق معامله بين فروشنده و خريدار را ندارد و اگر در اين زمينه قانون ومقرّراتي وجود داشته باشد بايد مراعات گردد.
س 1657: شخصي براي فروش منزل خود به بنگاه معاملات ملكي مراجعه نموده و با كمك بنگاه موفق به يافتن مشتري و تعيين قيمت خانه شده است، ولي مشتري براي فرار از پرداخت حق دلاّلي، معامله را بدون واسطه با خود فروشنده انجام داده است، آيا پرداخت اجرت دلاّل بر عهده مشتري و فروشنده است؟
ج: مجرّد مراجعه به دلاّل موجب استحقاق او براي گرفتن اجرت معامله نمي‌شود، ولي اگر اقدام به انجام عملي براي هر يك از دو طرف معامله نموده باشد، مستحق گرفتن اجرةالمثل آن عمل از كسي كه كار را براي او انجام داده مي‌باشد.
س 1658: شخصي مغازه‌اي را براي مدّت معيّن و به مبلغ مشخصي اجاره كرده است ولي بعد از گذشت مدّتي آن را فسخ نموده. آيا فسخ اجاره، توسط او صحيح است؟ و بر فرض صحّت فسخ، آيا موجر مستحق دريافت اجاره‌ي روزهاي قبل از فسخ هست يا خير؟
ج: تا زماني كه مستأجر شرعاً حق فسخ نداشته باشد فسخ اجاره توسط او صحيح نيست و بر فرض ثبوت خيار براي او، اگر معامله را فسخ كند بايد

اجاره روزهاي قبل از فسخ را بپردازد.
س 1659: شخصي زميني را براي زراعت اجاره نموده با اين شرط كه همه كارها و هزينه‌هاي حفر چاه عميق و استخراج آب براي آبياري زمين بر عهده او باشد، در نتيجه مستأجر بعد از طي مراحل قانوني و گرفتن اجازه براي حفر چاه به نام خودش، مبادرت به حفر چاه و استفاده از آن نموده، ولي مالك بعد از گذشت يك سال عقد اجاره را به‌طور يك‌جانبه لغو كرده است، چاه و لوازم و مخارج آن چه حكمي دارد؟ آيا در ملك مستأجر باقي است يا اينكه در ملكيت تابع زمين است؟
ج: تا زماني كه مدّت اجاره به پايان نرسيده، هيچ‌يك از دو طرف حق فسخ آن را ندارند، و به هر حال چاه تابع زمين و ملك صاحب آن است، مگر شرطي برخلاف آن شده باشد ولي ابزار و آلاتي كه روي چاه نصب شده‌اند و همچنين چيزهايي كه مستأجر با مال خودش خريداري كرده، ملك او هستند و در صورتي كه در عقد اجاره توافق كرده باشند كه او حق انتفاع از چاه را داشته باشد، حق او ثابت است.
س 1660: اگر صاحبان مؤسسات و شركتهاي خصوصي از پرداخت بعضي از امتيازات مالي و مزاياي كارگران مشمول قانون كار كه توسط مجلس شوراي اسلامي تصويب و شوراي نگهبان آن را تأييد كرده است، خودداري كنند، تكليف چيست؟
ج: واجب است كارفرمايان به همه تعهدات مربوط به حقوقي كه كارگران و كارمندان طبق مقرّرات و ضوابط قانوني از آن برخوردارند، عمل نمايند و كارگران حق دارند، حقوق قانوني خود را مطالبه كنند.
س 1661: آيا جايز است دو اداره دولتي با يكديگر به اين صورت قرارداد ببندند كه قسمتي از ساختمان مربوط به يكي از آنها تا مدّت معيّني در اختيار اداره ديگر قرار بگيرد مشروط بر اينكه آن اداره مقداري از بودجه خود را تا زمان تخليه ساختمان بعد از انقضاء مهلت اجاره به حساب اداره اول واريز كند؟
ج: اگر اينكار با عقد صحيح اجاره و با موافقت مسئول قانوني آن ساختمان انجام پذيرد اشكالي ندارد و شرط ضمن عقد اجاره اگر خلاف شرع نباشد نافذ است.
س 1662: آنچه امروزه در بين مردم متعارف شده كه هنگام اجاره دادن خانه مبلغي را جلوتر مي گيرند، از نظر شرعي چه وجهي دارد؟
ج: در صورتي كه مالك، خانه خود را به مدّت معيّن و اجرت مشخصي اجاره بدهد به اين شرط كه مستأجر مبلغي را به عنوان قرض به او بپردازد، اشكال ندارد هرچند مالك با توجه به آن مبلغ اجاره خانه را از اجرت‌المثل آن كمتر قرار دهد، ولي اگر از مستأجر قرض بگيرد به اين شرط كه خانه خود را مجاني در اختيار او قرار دهد و يا خانه‌اش را به اجرت المثل يا كمتر

و يا بيشتر از آن به او اجاره بدهد، به‌طوري كه آنچه در ابتدا بين آن دو محقق مي‌شود قرض دادن و قرض گرفتن باشد و اجاره‌دادن خانه به مستأجر و يا قراردادن آن در اختيار او به عنوان شرط در قرض باشد، همه اين موارد حرام و باطل هستند.
س 1663: آيا مؤسسه حمل و نقلي كه با دريافت اجرت معيّني اقدام به حمل و رساندن كالا به مشتري مي‌كند در صورتي كه كالا در راه بر اثر سرقت يا آتش سوزي تلف شود و يا خسارت ببيند، ضامن كالاست؟
ج: اگر مؤسسه‌اي كه براي حمل و رساندن كالا به مقصد اجير شده، مبادرت به حفظ آن كالا به‌طوري كه در حمل و نقل آن متعارف است، نموده باشد و در اين زمينه مرتكب هيچ‌گونه تعدّي و تفريطي نشده باشد، تا زماني كه شرط ضمان نشده ضامن نيست و الا ضامن است.
س 1664: اگر بعد از آنكه چوپان گله گوسفندان را در آغل قرار داد و درب آن را بست و به خانه‌اش كه در سه فرسخي آغل قرار دارد رفت، گرگ در شب وارد آن شود و گوسفندان را بدرد، آيا چوپان ضامن آنهاست؟ بر اساس قرارداد بايد هفت رأس از آن گوسفندان به عنوان اجرت به چوپان پرداخت شود، آيا در اين حالت كسي كه چوپان را براي چراندن گوسفندان اجير كرده، بايد اجرت او را بپردازد؟
ج: اگر چوپان مسئول حراست از آغل گوسفندان در شب نبوده و در ارتباط با وظيفه خود در حفظ گوسفندان مرتكب هيچ‌گونه تعدي و تفريطي هم نشده، ضامن نيست و مستحق مطالبه همه اجرت خود براي چراندن آنها مي‌باشد.
س 1665: شخصي خانه‌اي دارد كه همسايه اش به‌طور مجاني و بدون اجاره يا بيع و يا رهن در آن به مدّت طولاني سكونت دارد، بعد از فوت مالك، ورثه او خانه را از آن فرد مطالبه مي‌كنند ولي او از تحويل آن به آنها خودداري نموده و ادّعا مي‌كند كه خانه براي خود اوست و از طرفي دليلي هم براي اثبات ادعاي خود ندارد، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر ورثه از طريق شرعي ثابت كنند كه خانه، ملك مورّث آنان بوده و يا كسي كه در حال حاضر، خانه در تصرّف اوست به آن اعتراف نمايد ولي ادّعا كند كه خانه به سببي از مالك آن به او انتقال پيدا كرده، تا وقتي كه ادّعاي خود را از طريق شرعي ثابت نكرده است، بايد خانه را به ورثه مالك برگرداند.
س 1666: شخصي ساعت خود را براي تعمير به ساعت سازي داده و بعد از مدّتي ساعت از مغازه به سرقت رفته است، آيا صاحب مغازه ساعت‌سازي ضامن آن است؟
ج: اگر صاحب مغازه در نگهداري ساعت كوتاهي نكرده باشد، ضامن نيست.

س 1667: در اينجا يك شركت خصوصي وجود دارد كه مبادرت به وكالت از شركتهاي خارجي براي فروش كالاهاي آنها مي‌كند و در برابر آن درصدي از پول كالاها را براي خود بر مي دارد، آيا شرعاً گرفتن اين درصد جايز است؟و اگر يكي از كارمندان دولت با آن شركت همكاري داشته باشد،جايز است مقداري از آن درصد را بگيرد؟
ج: اگر اين مقدار به عنوان اجرت وكالت در فروش كالاي شركتهاي خارجي يا داخلي دولتي يا غير دولتي گرفته شود،گرفتن آن براي وكيل في‌نفسه اشكال ندارد، ولي كارمند دولتي حق دريافت اجرت ديگر و يا هديه در برابر ارائه خدمات دولتي كه در برابر آن حقوق مي‌گيرد را ندارد.

س 1668: آيا مستأجري كه مغازه‌اي را براي تجارت در آن و يا كار ديگري به مدّت معيّني اجاره كرده، جايز است بعد از پايان مهلت اجاره در صورتي كه مالك آن را تجديد نكند، از تخليه مغازه خودداري نموده و حق سرقفلي را مطالبه نمايد؟ و آيا با توجه به اينكه حق واگذاري عين مستأجره را به كس ديگري ندارد، جايز است نسبت به آن، ادّعاي حق شغل و حرفه كند؟
ج: مستأجر حق ندارد بعد از انقضاء مدّت اجاره، عين مستأجره رادر تصرّف خود نگهدارد و از تسليم آن به مالك خودداري كند، ولي اگر نسبت به آن حق سرقفلي داشته باشد كه از مالك به او منتقل شده و يا مغازه از مكان‌هايي باشد كه از نظر قانوني براي مستأجر در آن حقي ايجاد مي‌شود، در اين صورت مي‌تواند عوض حق خود را از مالك مطالبه كند.
س 1669: اينجانب يك مكان تجاري را اجاره كردم و مبلغي را براي دستيابي به حق سرقفلي به مالك آن پرداخت كردم و مبلغ زيادي را هم براي برق كشي و سنگ‌فرش‌كردن زمين آن و امور ديگر خرج كردم و مقداري هم براي گرفتن پروانه كار پرداختم، بعد از گذشت ده سال ورثه مالك خواهان استرداد آن مكان شده اند، آيا بر من واجب است كه با تخليه مغازه خواسته آنان را اجابت كنم؟ و بر فرض وجوب تخليه، آيا جايز است اموالي را كه براي آن مكان هزينه كرده‌ام از آنان مطالبه كنم؟ و آيا حق مطالبه عوض سرقفلي به قيمت روز را دارم؟
ج: وجوب تجديد اجاره بر مالك يا جواز مطالبه تخليه و لزوم انجام آن و همچنين ضمان اموالي كه براي مكان استيجاري خرج شده، تابع قوانين جاري كشور و يا شرايط مذكور در ضمن عقد اجاره بين موجر و مستأجر است و امّا سرقفلي آن مكان در صورتي كه از مالك بر وجه شرعي به مستأجر منتقل شده باشد و يا به مقتضاي قانون براي او ثابت باشد، حق مطالبه آن به قيمت روز را دارد.
س 1670: مالك يكي از شركتها ساختماني را اجاره داده بدون آنكه از مستأجر چيزي در برابر سرقفلي آن بگيرد، آيا هنگام تخليه ساختمان توسط مستأجر بايد مبلغي را به عنوان سرقفلي به او بپردازد؟ و اگر موجر آن را به مستأجر بفروشد، آيا بايد مبلغي را به عنوان حق سرقفلي از قيمت آن كم نمايد؟
ج: تا زماني كه سرقفلي آن به وجه مشروعي مانند خريد يا صلح يا شرط ضمن عقد لازم و يا طبق قانوني كه تصريح به آن كند، ملك مستأجر نشده باشد، حق ندارد در برابر آن از مالك چيزي را مطالبه كند و همچنين اگر آن

ساختمان را از مالك بخرد نمي‌تواند مبلغي را به عنوان عوض سرقفلي از قيمت آن كم نمايد.
س 1671: پدرم چند مغازه تجاري را براي سه تن از فرزندانش خريده و اسناد آنها را در همان زمان به نام آنان كرده است، در نتيجه آن مغازه‌ها در حال حاضر شرعاً و قانونا متعلّق به آنان است. اين مغازه‌ها قبل از وفات پدرم تحت تصرّف او بودند و در آنها مشغول كسب و تجارت بود، آيا سرقفلي اين مغازه‌ها فقط براي مالكين آنهاست يا اينكه سرقفلي آنها مستقل از ملك است و تعلّق به همه ورثه است؟
ج: سرقفلي مغازه‌ها تابع ملك آن است و تا زماني كه از طريق شرعي به شخص ديگري منتقل نشده اختصاص به مالك آن دارد.
س 1672: اگر مستأجر هنگام اجاره مغازه مبلغي را به عنوان سرقفلي به مالك بپردازد، آيا در صورتي كه مستأجر به هر علتي بخواهد آنجا را تخليه كند، مالك فقط بايد همان مقدار را به مستأجر بپردازد يا آنكه واجب است قيمت سرقفلي را به قيمت روز تخليه به او بدهد؟
ج: اگر حق سرقفلي مغازه شرعاً براي مستأجر باشد، مي‌تواند قيمت فعلي آن را طبق قيمت عادلانه روز، مطالبه كند و بر مالك هم واجب است قيمت فعلي آن را به او بپردازد، ولي اگر مبلغي را نزد مالك به وديعه گذاشته تا هنگام تخليه آن مكان به او برگرداند در اين صورت فقط حق مطالبه معادل مبلغي را دارد كه هنگام اجاره آن مكان به مالك پرداخته است و نسبت به تفاوت ارزش پول احتياط در مصالحه است.
س 1673: اينجانب مغازه‌اي را از مالك آن اجاره كردم بدون آنكه مبلغي را در برابر سرقفلي آن بپردازم زيرا در آن زمان پرداخت سرقفلي در شهر ما متعارف نبود و الآن كه موجر فوت كرده و مغازه، ملك يكي از فرزندانش شده، درخواست تخليه آن را دارد و از طرفي در خلال مدّت اجاره اقدام به انجام بعضي از كارها از قبيل كشيدن برق، تلفن و تعويض درب و نگهداري آن نموده ام و مردم بر اثر معامله با من در اين مكان به من بدهكار هستند، آيا بر من واجب است خواسته مالك فعلي را اجابت نموده و آن مكان را بدون آنكه استحقاق چيزي را داشته باشم تخليه نموده و به او تحويل بدهم؟ و در صورتي كه حقّي داشته باشم مقدار آن چقدر است؟
ج: شما بعد از انقضاء مدّت اجاره قبلي حق نداريد بدون تجديد اجاره توسط مالك فعلي در آن تصرّف نماييد و از تسليم آن به او خودداري كنيد ولي لزوم پاسخ مثبت مالك فعلي به درخواست تجديد اجاره و يا جواز مطالبه تخليه محل و لزوم اجابت آن، تابع قوانين جاري يا شروط ضمن عقد است و امّا اينكه هنگام تخليه در برابر سرقفلي چيزي را مطالبه كنيد، با اين فرض كه در زمان انعقاد اجاره قبلي ثبوت حق سرقفلي براي

مستأجر در آن منطقه متعارف نبوده و حق سرقفلي آن مكان هم از مالك به شما انتقال پيدا نكرده، بنا بر اين در مقابل تخليه محل و تسليم آن به مالك فعلي آن، حق نداريد نسبت به سرقفلي آن چيزي از مالك مطالبه كنيد مگر آنكه قانون به شما اين اجازه را بدهد و امّا نسبت به كشيدن برق و تلفن و امور ديگري كه با هزينه خود انجام داده‌ايد همه آنها ملك شما هستند مگر آنچه را كه عرف يا قانون جاري به‌طور مجاني و يا در صورت پرداخت هزينه‌هاي آن توسط مالك، تابع ملك بداند.
س 1674: 1. مكاني به مدّت بيست سال به‌طور مستمر به عنوان محل كار اجاره داده شده است آيا مستأجر در خلال مدّت اجاره يا بعد از انقضاء آن حق دارد حق سرقفلي مكان مزبور را با پرداخت مالياتهاي سرقفلي و رعايت همه امور قانوني به مستأجر ديگري واگذار كند؟
2. اگر سرقفلي آن مكان را به شكل رسمي و با رعايت همه ضوابط قانوني به مستأجر ديگري انتقال بدهد، آيا مالك حق دارد به سبب عدم قبول آن از مستأجر دوم بخواهد مكان مزبور را تخليه كند؟
ج: اگر سرقفلي آن مكان از سوي مالك و يا طبق قانون به او منتقل نشده باشد حق فروش و واگذاري آنرا به غير، ندارد و اگر چنين كاري كند فضولي و متوقّف بر اجازه مالك است.
س 1675: مورّث من همه سهم خود از هتل و لوازم آن اعم از اعيان و حقوق را با من مصالحه كرده است، آيا اين مصالحه شامل حق سرقفلي آن هتل هم مي‌شود؟
ج: اگر حق سرقفلي هتل متعلّق به او باشد و مصالحه بر همه مايملك او در هتل اعم از اعيان و حقوق بدون استثناء چيزي صورت گرفته باشد، حق سرقفلي آن نيز داخل در اين مصالحه است.
س 1676: فردي مكاني را اجاره كرده است به اين شرط كه هنگام مطالبه مالك، آن را تخليه كند، بعد از انقضاء مدّت اجاره و درخواست مالك مبني بر تخليه آن، مستأجر حق سرقفلي آنرا مطالبه مي كند، آيا پرداخت آن به او بر مالك واجب است؟
ج: در فرض مسأله كه شرط تخليه مكان توسط مستأجر هنگام مطالبه مالك شده است و ظاهراً حق سرقفلي از مالك به مستأجر منتقل نشده، حق مطالبه چيزي را نخواهد داشت مگر طبق قوانين نظام اسلامي.
س 1677: سر قفلي مكاني را كه اجاره داده ام به مبلغ معيّني به مستأجر آن فروختم و او هم در برابر آن يك فقره چك به من داد كه به علت عدم وجود پول در حساب بانكي او موفق به نقد كردن آن نشدم، و مكان مزبور هنوز هم در اختيار مستأجر است و با آنكه من تاكنون پول سرقفلي را از او نگرفته‌ام ادعاي مالكيّت آن را مي‌كند، آيا سرقفلي آن مكان متعلّق به اوست يا آنكه معامله سرقفلي بر اثر عدم دستيابي من به پول آن باطل

است؟
ج: بعد از تحقّق معامله سرقفلي بر وجه صحيح، مجرّد عدم موجودي در حساب صاحب چك كه آن را در برابر سرقفلي داده،موجب بطلان معامله آن نمي‌شود بلكه حق سرقفلي متعلّق به مشتري است و فروشنده كه همان موجر است حق دارد مبلغ چك را از او مطالبه كند.
س 1678: اگر مستأجر هنگام تخليه مغازه حق مطالبه عوض سرقفلي را داشته باشد، ولي مالك بر خلاف آنچه كه عرفاً و قانونا متداول است از پرداخت آن خودداري كند، باقي ماندن مستأجر در آن ملك بدون رضايت مالك تا زماني كه عوض سرقفلي را دريافت كند چه حكمي دارد؟ و بر فرض كه ماندن مستأجر در آن مكان جايز نباشد و غصب باشد، آيا درآمدي كه از آنجا به‌دست مي‌آيد شرعاً حلال است؟
ج: تا زماني كه تخليه مغازه را مشروط به پرداخت عوض سرقفلي به مستأجر نكرده باشند، مجرّد استحقاق مطالبه عوض سرقفلي هنگام تخليه مغازه، براي جواز استمرار تصرّف در آن مكان بعد از پايان مدّت اجاره كافي نيست و به هر حال درآمد حاصل از كسب و كار در آن مغازه شرعاً حلال است.
س 1679: شخصي مغازه‌اي را به مبلغ معيّني اجاره نموده و مبلغ ديگري را هم به عنوان سرقفلي پرداخته است، سپس مالك شروع به زياد كردن اجاره آن نموده تا اينكه به دو برابر اجاره اوليه رسيده است و در حال حاضر مستأجر قصد دارد مغازه را با سرقفلي بيشتري در اختيار مستأجر ديگري قرار دهد ولي مالك پانزده درصد سرقفلي را مطالبه مي‌كند و قصد افزايش اجاره ماهانه را تا ده برابر دارد در حالي كه اجازه مغازه‌هاي مجاور كمتر ازآن مقدار است، آيا مالك شرعاً و قانونا حق مطالبه درصد مذكور و اضافه كردن اجاره تا آن مقدار را دارد؟
ج: اگر سرقفلي مغازه متعلّق به مستأجر باشد و مجاز باشد آن را به هر كسي كه مي‌خواهد منتقل كند، مالك حق ندارد چيزي از آنچه را كه مستأجر به عنوان عوض سرقفلي مي‌گيرد از او مطالبه كند. ولي نسبت به مال الاجاره، تعيين مقدار آن بستگي به توافق مالك و مستأجر هنگام تجديد عقد اجاره دارد.
س 1680: اگر شخصي مغازه‌اي را اجاره كند و علاوه بر اجاره ماهانه مبلغي را به عنوان سرقفلي بپردازد و شرط نمايد كه موجر هنگام تخليه محل مبلغ سرقفلي را به قيمت فعلي آن بپردازد والا مستأجر حق خواهد داشت كه سر قفلي آن مكان را به شخص ديگري بفروشد و آنجا را براي او تخليه نمايد، آيا اين شرط صحيح است؟ و آيا واجب است موجر با پرداخت قيمت كنوني آن به مستأجر و يا با رضايت به واگذاري آن مكان به ديگري، به آن شرط وفا كند؟

ج: اشتراط چنين شرطي در ضمن عقد اجاره اشكال ندارد و بر موجر واجب است كه به آن عمل كند و در صورتي كه راضي به خريد سرقفلي از مستأجر نشود، حق اعتراض به فروش آن به شخص ديگر و واگذاري مكان مزبور را به او ندارد.

س 1681: خانه‌اي را خريده‌ايم كه مغازه تجاري آن در اجاره شخص ديگري است و مالك، سرقفلي آن را به مستأجر فروخته و مستأجر مزبور هم حق خود را به شخص ديگري فروخته است، آيا درصورتي كه بعد از انقضاء مدّت اجاره از مستأجر اخير تقاضاي تخليه مغازه را بكنيم بايد عوض سرقفلي را ما به او بپردازيم يا مالك سابق و يا مستأجر قبلي كه پول سرقفلي را گرفته‌اند بايد آن را به او بپردازند؟

ج: بعد از آنكه مستأجر اخير به نحو شرعي مالك سرقفلي مغازه شد، كسي كه در حال حاضر مي خواهد آن را از او بخرد بايد قيمت سرقفلي را به او بپردازد.

س 1682: كسي كه در حساب بانكي خود موجودي ندارد، آيا مي تواند چكي را به عنوان وثيقه ضمانت از شخص ديگري، صادر كند؟
ج: ميزان در اين گونه امور قوانين نظام جمهوري اسلامي مي‌باشد.
س 1683: از شخصي مقداري طلب داشتم كه در پرداخت آن كوتاهي مي كرد، در نتيجه يكي از اقوام او چك مدّت داري را به مقدار مبلغ قرض، به من داد به اين شرط كه به او در پرداخت بدهي مهلت بدهم، بدين ترتيب او ضامن شد كه اگر بدهكار قرض خود را تا سرِ موعدِ چك ندهد، آن را بپردازد، سپس فرد بدهكار فرار كرد و مخفي شد و در حال حاضر دسترسي به او ندارم، آيا شرعاً جايز است كه همه قرض را از ضامن بگيرم؟
ج: اگر بر وجه صحيح شرعي ضامن شده باشد جايز است بعد از رسيدن موعد، قرض خود را از او مطالبه كنيد و همه آن را از او بگيريد.

س 1684: شخصي خانه خود را در برابر گرفتن وام نزد بانك گرو گذاشت، سپس قبل از پرداخت بدهي خود فوت كرد و ورثه صغير او نتوانستند همه قرض را بپردازند، در نتيجه بانك اقدام به توقيف و مصادره خانه مزبور نمود باآنكه قيمت آن چندين برابر مبلغ بدهي بود، اين مقدار زيادي چه حكمي دارد؟ نسبت به ورثه صغير و حق آنان حكم چيست؟
ج: در مواردي كه جايز است مُرتهن عين مرهونه را براي استيفاء دين از آن بفروشد، واجب است آن را به بالاترين قيمت ممكن بفروشد و او در صورتي كه آن را به قيمتي بيش از مقدار طلب مُرتهن بفروشد، بايد بعد از استيفاء حق خود، باقي‌مانده آن را به مالك شرعي آن برگرداند، بنا بر اين مقدار زيادي در فرض سؤال به ورثه مي‌رسد.
س 1685: آيا جايز است مكلّف مبلغ معيّني را تا مدّتي از شخصي قرض كند و ملك خود را به خاطر قرض، نزد او گرو بگذارد و سپس همان خانه را از مُرتهن به مبلغ معيّن و براي مدّت مشخصي اجاره كند؟
ج: علاوه بر اشكالي كه در اجاره كردن ملك توسط مالك آن وجود دارد، اين قبيل معاملات، حيله براي دستيابي به قرض ربوي بوده و شرعاً حرام و باطل هستند.
س 1686: شخصي قطعه زمين خود را نزد فرد ديگري در برابر بدهيش به او، گرو گذاشته است. بيشتر از چهل سال است كه از اين جريان گذشته تا اينكه راهن و مُرتهن هر دو فوت كردند، ورثه راهن بعد از فوت او چندين بار از ورثه مُرتهن زمين را مطالبه نمودند، ولي آنان با ردّ تقاضاي ورثه راهن مدّعي شدند كه زمين را از پدرشان به ارث برده‌اند، آيا جايز است ورثه راهن زمين را از آنان پس بگيرند؟
ج: اگر ثابت شود كه مُرتهن مجاز بوده كه براي استيفاء طلب خود زمين را تملك كند و قيمت آن هم به مقدار قرض و يا كمتر از آن باشد و زمين نيز تا زماني كه فوت كرده تحت تصرّف او بوده، ظاهراً ملك اوست و با فوت او جزء تركه وي بوده و ارث ورثه او محسوب مي‌شود، و الا زمين به عنوان ارث به ورثه راهن مي‌رسد و مي‌توانند آن را از آنان مطالبه كنند، و ورثه هم بايد بدهي راهن را از تركه او به ورثه مُرتهن بپردازند.
س 1687: آيا جايز است كسي كه خانه‌اي را اجاره كرده آن را بابت دين خود به فرد ديگري رهن بدهد يا آنكه در صحّت رهن شرط است كه عين مرهونه، ملك راهن باشد؟
ج: با اذن و اجازه صاحب خانه، اشكال ندارد.
س 1688: خانه‌اي را به شخصي در برابر طلبي كه از من داشت به مدّت

يك سال رهن دادم و قراردادي در اين زمينه نوشتيم ولي خارج از عقد به او وعده دادم كه خانه به مدّت سه سال در اختيار او باشد، آيا در خصوص مدّت رهن، آنچه در قرارداد نوشته شده اعتبار دارد يا وعده‌اي كه طبق تعارفات معمول به او دادم؟ و بر فرض بطلان رهن، راهن و مُرتهن چه تكليفي دارند؟
ج: در خصوص مدّت رهن، نوشته يا وعده و مانند آن ملاك نيست بلكه معيار اصل عقد قرض است، در نتيجه اگر مشروط به مدّت معيّني باشد، با حلول موعد آن منحل مي‌شود، و الا به‌صورت رهن باقي مي‌ماند تا آنكه با پرداخت قرض يا چشم‌پوشي طلبكار از طلب خود، از رهن آزاد شود و در صورتي كه آن خانه از رهن آزاد شود، يا معلوم گردد كه عقد رهن از اصل باطل بوده، راهن مي‌تواند مال مرهونه را از مُرتهن طلب كند و او حق ندارد از برگرداندن آن خودداري نمايد و آثار رهن صحيح را بر آن مترتب كند.
س 1689: پدرم در حدود دو سال پيش يا بيشتر، تعدادي سكّه طلا را به شخصي در برابر بدهي كه به او داشت به وي رهن داد و چند روز قبل از وفاتش به مُرتهن اجازه داد كه آنها را بفروشد، ولي او را از اين مطلب آگاه نكرد. سپس من بعد از فوت پدرم، مبلغ مذكور را قرض كرده و به مُرتهن دادم ولي قصدم پرداخت دين پدرم و برئ‌الذمّه كردن او نبود بلكه مي‌خواستم عين مرهونه را از او بگيرم و نزد شخص ديگري به رهن بگذارم، امّا مُرتهن، تحويل آن را منوط به توافق ورثه نمود كه بعضي از آنان اجازه اين كار را ندادند و در نتيجه براي گرفتن آن به مُرتهن مراجعه كردم ولي او با اين ادعا كه آن را در برابر طلب خود برداشته است، از تحويل آن خودداري نمود. اين مسأله از نظر شرعي چه حكمي دارد؟ آيا جايز است مُرتهن بعد از دريافت طلب خود از تحويل مال مرهونه خودداري كند؟ و با توجه به اينكه من مسئول پرداخت دين نبوده‌ام و آنچه را هم كه به او داده‌ام به عنوان پرداخت بدهي پدرم نبوده، آيا حق دارد آن مبلغ را در برابر طلب خود اخذ كند و برنگرداند؟ و آيا مي‌تواند برگرداندن عين مرهونه را منوط به موافقت ساير ورثه نمايد؟
ج: اگر پرداخت آن مبلغ به مُرتهن به قصد ادا دين ميّت باشد، ذمّه او برئ شده و رهن آزاد و عين مرهونه نزد مُرتهن تبديل به امانت مي‌شود. ولي چون متعلّق به همه ورثه است، نبايد آن را بدون موافقت ديگران به بعضي از آنان بدهد و اگر احراز نشود كه پرداخت مبلغ مزبور به قصد اداي بدهي ميّت است، خصوصا با اقرار مُرتهن به آن، نمي‌تواند آن را در برابر طلبش براي خود بردارد بلكه واجب است آن را به كسي كه به او پرداخت كرده، برگرداند به‌خصوص اگر آن را مطالبه كند و سكّه‌هاي طلا هم به عنوان رهن نزد او باقي مي‌مانند تا ورثه بدهي ميّت را بپردازند و رهن را آزاد

كنند و يا به مُرتهن اجازه دهند كه آن را بفروشد و طلب خود را از آن بردارد.
س 1690: آيا راهن مي‌تواند مالي را كه به رهن گذاشته، قبل از آزاد شدن از رهن، نزد شخص ديگري در قبال بدهي خود به رهن بگذارد؟
ج: تا زماني كه رهن قبلي آزاد نشده، رهن دوّم از طرف راهن بدون اجازه مُرتهن اوّل، حكم فضولي را دارد و متوقف بر اجازه اوست.
س 1691: شخصي زمين خود را نزد فرد ديگري به رهن گذاشته تا مبلغ معيّني را از او قرض بگيرد، ولي مُرتهن عذر آورده كه مبلغ مذكور را ندارد و به جاي آن ده رأس گوسفند به صاحب زمين داده است و اكنون دو طرف قصد دارند رهن را آزاد كنند و هر يك از راهن و مُرتهن مال خود را بردارند، ولي مُرتهن اصرار دارد كه عين ده رأس گوسفند به او برگردانده شود، آيا شرعاً چنين حقّي را دارد؟
ج: رهن بايد در برابر دين ثابت و محقّق باشد نه دين و قرضي كه بعداً محقق مي‌شود و در فرض سؤال زمين و گوسفندان بايد به مالك آنها برگردانده شوند.

س 1692: با صاحب شركتي در سرمايه آن شريك شدم به اين صورت كه او از طرف من در بكارگيري سرمايه وكيل باشد و هر ماه از سود سهام پنج هزار تومان به من بدهد، بعد از گذشت يك سال قطعه زميني را بجاي آن مال و سود آن از او گرفتم، زمين مزبور چه حكمي دارد؟
ج: در فرض سؤال كه مشاركت در سرمايه گذاري و اذن در بكارگيري آن توسط صاحب شركت بوده است اگر سود حاصل به نحوي كه شرعاً حلال است بدست آمده باشد گرفتن آن اشكال ندارد.
س 1693: چند نفر به‌طور مشترك چيزي را خريده‌اند به اين شرط كه بين خود قرعه بيندازند و هر كس كه قرعه به نام او در آمد آن چيز مال او باشد، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: اگر منظور از قرعه‌كشي، اين باشد كه همگي آنان سهم خود در مال مشترك را با رضايت به كسي كه قرعه به نام او درآمده هبه كنند اشكال ندارد، ولي اگر منظور آنان اين باشد كه مال مشترك با قرعه‌كشي، ملك كسي شود كه قرعه به اسم او در آمده، از نظر شرعي صحيح نيست و همچنين اگر منظور اصلي ايشان بردوباخت باشد.
س 1694: دو نفر زميني را خريده‌اند و به مدّت بيست سال است كه به‌طور مشترك در آن زراعت مي‌كنند، درحال حاضر يكي از آنان اقدام به فروش سهم خود به ديگران نموده است، آيا او چنين حقّي را دارد يا آنكه فقط شريك او حق خريدن آن را دارد؟ و آيا در صورتي كه از فروش زمين به شريكش خودداري كند، شريك او حق اعتراض دارد؟
ج: شريك حق ندارد شريك ديگر خود را وادار به فروش سهم خود به او نمايد و در صورتي كه آن را به ديگري هم بفروشد حق اعتراض ندارد، ولي بعد از انجام معامله بيع، در صورتي كه همه شرايط حق شفعه در آن مورد وجود داشته باشد، مي‌تواند اخذ به شفعه نمايد.
س 1695: خريد و فروش سهامي كه شركتهاي صنعتي يا تجاري يا بعضي از بانكها در معرض فروش مي‌گذارند، چه حكمي دارد؟ بدين ترتيب كه شخصي يكي ازآن سهام را مي‌خرد و در بازار بورس مورد خريد و فروش و معامله قرار مي‌گيرد و در نتيجه قيمت آن از قيمت خريد بيشتر يا كمتر مي‌شود و مي‌دانيم كه خود سهم مورد خريد و فروش قرار مي‌گيرد نه سرمايه. همچنين در صورتي كه شركتهاي مزبور فعاليتهاي ربوي داشته باشند يا در اين مورد شك داشته باشيم، مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر ارزش مالي سهام كارگاه، كارخانه، شركت و يا بانك به اعتبار خود سهام و براثر اعطاي اعتبار به آنها توسط كسي كه انجام اين كار به وسيله

او صحيح است، باشد، خريد و فروش آن اشكال ندارد و همچنين اگر به اعتبار قيمت كارگاه، شركت، كارخانه و يا بانك و يا سرمايه آنها باشد، با توجه به اينكه هر سهمي بيانگر جزئي از آن است، در نتيجه خريد و فروش سهام اشكال ندارد به شرطي كه علم به مجموع سهام شركت و امور ديگري كه عرفاً براي رفع غرر، علم به آنها لازم است داشته باشد و فعاليت‌هاي شركت يا كارِ كارخانه و كارگاه و يا بانك شرعاً حلال باشد.
س 1696: ما، سه نفر، در يك كشتارگاه مرغ و ملك تابع آن شريك هستيم و به علت عدم هماهنگي، تصميم گرفتيم به شراكت پايان داده و از هم جدا شويم در نتيجه كشتارگاه و ملك مزبور را بين شركاء به مزايده گذاشتيم كه يكي از ما در مزايده برنده شد، ولي از آن زمان تاكنون هيچ پولي به ما نداده است، آيا اين معامله از درجه اعتبار، ساقط مي‌شود؟
ج: مجرّد اعلام مزايده و پيشنهاد قيمت بيشتر توسط يكي از شركاء يا ديگران براي تحقّق بيع و انتقال ملكيّت كافي نيست و تا بيع سهام بر وجه صحيح شرعي محقق نشود، شراكت به حال خود باقي است ولي اگر بيع به‌طور صحيح صورت گيرد تأخير خريدار در پرداخت پول آن، اثري در بطلان معامله ندارد.
س 1697: بعد از آنكه اقدام به تأسيس شركت و ثبت رسمي آن نموديم اينجانب با موافقت بقيه شركاء از سهم خود چشم پوشي كرده و آن را به شخص ديگري فروختم و او هم پول آن را به‌صورت چند فقره چك پرداخت نمود، ولي چكها محل نداشتند و در نتيجه به خريدار مراجعه كردم، او هم چكها را از من گرفت و سهم مرا از شركت به خودم برگرداند ولي سند آن به‌طور رسمي به نام خود او باقي ماند، سپس برايم آشكار شد كه سهم مزبور را به شخص ديگري فروخته است، آيا اين معامله او صحيح است ياآنكه من حق مطالبه سهم خود را دارم؟
ج: اگر بعد از فسخ معامله با شما اقدام به فروش آن به ديگري نموده است اين بيع فضولي و متوقّف بر اجازه شما است اما اگر قبل از فسخ آن سهم را به شخص ثالثي فروخته باشد محكوم به صحّت است.
س 1698: دو برادر خانه‌اي را از پدرشان به ارث برده‌اند و يكي از آنان مي‌خواهد از طريق تقسيم خانه يا فروش آن از برادر ديگر جدا شود، ولي ديگري همه راههاي آن را رد مي‌كند به‌طوري كه نه راضي به تقسيم مي‌شود و نه با خريد سهم برادرش و يا فروش سهم خود به او موافقت مي‌كند. در نتيجه برادر اول قضيه را به دادگاه ارجاع داد و دادگاه هم رسيدگي به آن را منوط به تحقيق كارشناس قضايي در مورد خانه نمود، او هم اعلام كرد كه خانه غير قابل تقسيم است و براي خاتمه دادن به شراكت يا بايد يكي از آن دو سهم خود را به ديگري بفروشد و يا خانه به شخص سومي فروخته شده و پول آن تحويل دو شريك شود، دادگاه هم

نظر او را پذيرفت و خانه را در معرض مزايده علني گذاشت و پس از فروش، پول آن را به آنان تسليم كرد، آيا اين بيع نافذ است و هر يك از آنان مي‌توانند سهم خود از پول خانه را دريافت كنند؟
ج: اشكال ندارد.
س 1699: يكي از شركا، ملكي را با پولِ شركت خريداري كرد و آن را به اسم همسرش نمود. آيا اين خريد متعلّق به همه شركاست و زمين هم مال همه آنان است؟ و آيا همسر آن فرد، شرعاً ملزم است كه ملك مزبور را به اسم همه شركا نمايد حتّي اگر شوهرش اجازه اين كار را به او ندهد؟
ج: اگر آن فرد، ملك مزبور را براي خود يا همسرش به قيمت كلّي كه در ذمّه است خريده باشد و سپس اقدام به پرداخت پول آن از اموال شركت نموده باشد، آن ملك متعلّق به او يا زوجه‌اش است و فقط به مقدار اموال ساير شركا به آنان مديون است. ولي اگر آن را با عين اموال شركت خريده باشد، معامله نسبت به سهم شركا فضولي و متوقف بر اجازه آنان است.
س 1700: آيا جايز است بعضي از ورثه يا وكيل آنان بدون موافقت ورثه ديگر تصرّف خارجي يا معاملي در ملك مشاع نمايند؟
ج: جايز نيست هيچ‌يك از شركا در ملك مشترك تصرّف خارجي كنند مگر با اجازه يا رضايت بقيه آنان و همچنين تصرّف معاملي هر يك از آنان در ملك مشترك هم صحيح نيست مگر آنكه با اذن يا اجازه ساير شركا باشد.
س 1701: اگر بعضي از شركاء ملك مشاع را بفروشند ويا شخص ديگري آن را بفروشد و بعضي از آنان آن را اجازه بدهند؟ آيا اين معامله بدون رضايت شركاي ديگر از طرف همه آنان صحيح و نافذ است يا اينكه نافذ بودن آن نسبت به آنان منوط به رضايت و موافقت همگي آنان مي‌باشد؟ و اگر رضايت جميع شركاء شرط باشد، آيا بين اينكه شراكت در ملك در ضمن يك شركت تجاري باشد و يا در ضمن يك شركت مدني، تفاوتي وجود دارد، به اين معنا كه رضايت همه شركا در دوّمي شرط باشد و در اوّلي شرط نباشد؟
ج: معامله فقط نسبت به سهم كسي كه حصّه خود را فروخته است، صحيح و نافذ مي‌باشد و نسبت به حصّه هر يك از شركاي ديگر متوقف بر اجازه خود اوست، بدون آنكه فرقي بين اسباب حصول شركت وجود داشته باشد.
س 1702: شخصي مبلغي پول از بانك وام گرفته، بر اين اساس كه در ساخت خانه با او مشاركت كند، بعد از ساختن خانه، آن را نزد بانك در برابر حوادث بيمه كرده است، در حال حاضر قسمتي از خانه بر اثر نفوذ آب باران يا چاه خراب شده و تعمير آن نياز به صرف مبلغي پول دارد، ولي بانك در اين زمينه مسئوليتي نمي پذيرد و شركت بيمه هم پرداخت اين خسارت را خارج از چارچوب قرارداد مي داند، در اين ميان چه كسي

ضامن و مسئول است؟
ج: شركت بيمه ضامن خسارات خارج از مقرّرات قرارداد بيمه نيست و مخارج تعمير ساختمان و پرداخت خسارت‌هايي كه ديگري ضامن آن نيست بر عهده مالك است و بانك هم اگر شراكت مدني در ساختمان داشته باشد بايد به مقدار سهمش هزينه‌هاي آن را بپردازد، مگر آنكه خسارت مستند به شخص خاصي باشد.
س 1703: سه نفر به‌طور مشترك چند مكان تجاري را خريده‌اند تا با هم در آنها مشغول به تجارت شوند، ولي يكي از شركا از موافقت با ديگران نسبت به استفاده از آن مغازه‌ها حتّي اجاره دادن يا فروش آنها خودداري مي‌كند، سؤال اين است:
1. آيا جايز است يكي از شركا بدون اجازه دو شريك ديگر سهم خود را بفروشد يا اجاره دهد؟
2. آيا جايز است بدون اجازه دو شريك ديگر در آن مكان‌ها مشغول به كار شود؟
3. آيا جايز است يكي از آن مكان‌ها را براي خود بردارد و بقيه را به دو شريك ديگر بدهد؟
ج: 1. هر يك از شركا مي‌توانند سهم مشاع خود را بفروشند بدون آنكه منوط به اذن ديگران باشد.
2. جايز نيست هيچ‌يك از شركا بدون رضايت بقيه آنان در مال مشترك تصرّف كنند.
3. هيچ‌يك از شركا نمي‌توانند به‌طور يكجانبه و بدون موافقت ديگران سهم خود از مال مشترك را جدا كنند.
س 1704: عدّه‌اي از اهالي يك منطقه قصد دارند در زميني كه داراي درخت است حسينيه‌اي بنا كنند، ولي بعضي از آنان كه در زمين مزبور سهم دارند به اين كار راضي نيستند، ساخت حسينيه در آن منطقه چه حكمي دارد؟ و اگر اين احتمال وجود داشته باشد كه زمين مزبور جزء انفال يا مكان‌هاي عمومي شهر باشد، چه حكمي دارد؟
ج: اگر زمين ملك مشاع اهالي باشد، تصرّف در آن بستگي به رضايت همه شركا دارد، ولي اگر از انفال باشد، اختيار آن در دست دولت اسلامي است و تصرّف در آن بدون اجازه دولت جايز نيست و همچنين اگر از مكان‌هاي عمومي شهر باشد.
س 1705: اگر يكي از ورثه، راضي به فروش سهم خود از باغ مشترك نشود، آيا جايز است شركاي ديگر يا يكي از مؤسسات دولتي او را ملزم به اين كار كنند؟
ج: در صورتي كه تقسيم و تفكيك سهام، امكان داشته باشد هيچ‌يك از شركا و افراد ديگر حق ندارند يكي از شركا را مجبور به فروش سهم خود

كنند و در اين موارد هر شريكي، فقط حق دارد از ديگران بخواهد كه سهم او را جدا كنند، مگر آنكه مقرّرات قانوني خاصي از طرف حكومت اسلامي راجع به تقسيم و تفكيك باغي كه داراي درخت است، وضع شده باشد كه در اين صورت رعايت آن مقرّرات واجب است. ولي اگر ملك مشاع قابل تفكيك و تقسيم نباشد، هر يك از شركا مي‌توانند به حاكم شرع مراجعه كنند تا شريك ديگر را به فروش سهم خود و يا خريد سهم او ملزم نمايد.
س 1706: چهار برادر از طريق اموال مشتركي كه دارند با هم زندگي مي‌كنند، بعد از چند سال دو نفر از آنان ازدواج كردند و متعهد شدند هر كدام، يكي از برادران صغير خود را تكفّل نموده و مقدمات ازدواج او را فراهم كنند، ولي آنان به تعهد خود عمل نكردند، در نتيجه دو برادر صغير تصميم به جدايي از آنان گرفته و خواهان تقسيم مال مشتركشان شدند، از نظر شرعي مال مشترك چگونه بايد بين آنان تقسيم شود؟
ج: اگر كسي مال مشترك را براي خودش مصرف كرده به همان مقدار بدهكار شركاي ديگري است كه به مقدار او در برابر سهام خود، مال مشترك را به مصرف شخصي خود نرسانده‌اند. درنتيجه حق دارند از او بخواهند كه عوض آن را از مال خودش بدهد و بقيه مال مشترك را به‌طور مساوي بين خود تقسيم كنند و يا ابتدا از مال مشترك به همه كساني كه از آن استفاده‌اي نكرده‌اند يا كمتر از ديگران از مال مشترك بهره برده‌اند، به مقداري كه همه در برداشت از مال مشترك مساوي شوند بدهند و سپس باقي‌مانده آن را به‌طور مساوي بين خودشان تقسيم كنند.
س 1707: سازمان چاي در شهرها فروشندگان چاي را مجبور به شراكت و عضويت در سازمان مي‌كند، آيا جايز است سازمان مزبور فروشندگان را وادار به مشاركت كند؟ و آيا اين شراكت اجباري، صحيح است؟
ج: اگر وقتي كه سازمان چاي در شهرها امكانات در اختيار فروشندگان چاي مي گذارد و آن را براي توزيع به آنان تحويل مي‌دهد و خدماتي از اين قبيل به آنان ارائه مي‌كند، با آنان شرط كند كه در سازمان مشاركت كنند و فقط با آن معامله نمايند، اين شرط مانعي ندارد و شراكت مزبور هم بدون اشكال است.
س 1708: آيا جايز است مديران يا مسئولين شركت، درآمدهاي حاصل از آن را بدون كسب اجازه از صاحبان سهام در امور خيريه مصرف كنند؟
ج: اختيار سهم هر يك از شركا از سود مال مشترك و انتخاب نوع مصرف آن در دست خود اوست، در نتيجه اگر شخص ديگري آن را بدون وكالت يا اجازه از طرف او مصرف كند، ضامن است هرچند آن را در امور خيريه مصرف كرده باشد.
س 1709: سه نفر در يك مكان تجاري شريك هستند به‌طوري كه شريك اول نصف سرمايه آن را و دو شريك ديگر هر كدام يك‌چهارم سرمايه آن را

پرداخت كرده‌اند و قرار گذاشته اند كه سود حاصل به‌طور مساوي بين آنان تقسيم شود، ولي شريك دوم و سوم در مكان تجاري حضور فعال و دائمي دارند در حالي كه شريك اول بسيار كم در آن كار مي كند، آيا اين شراكت با شرط مزبور صحيح است؟
ج: در عقد شركت، تساوي هريك از شركا در آنچه به عنوان سرمايه پرداخت كرده‌اند، شرط نيست و اشتراط توزيع برابر سود بين شركا اشكال ندارد هرچند در مقدار سرمايه‌گذاري متفاوت باشند و اما در رابطه با كار در آن مكان، اگر چيزي راجع به آن در عقد شركت، ذكر نشده باشد، هر يك از آنان به مقداري كه كار انجام داده‌اند، مستحق دريافت اجرت‌المثل كارشان مي‌باشند.
س 1710: شركتي وجود دارد كه توسط دو بخش عمومي و خصوصي ايجاد شده و نمايندگان سهامداران بر اداره امور آن نظارت دارند، آيا جايز است مديران و ساير كاركنان آن براي كارهاي شخصي خود به‌طور متعارف از وسايل نقليه شركت استفاده كنند؟
ج: استفاده از وسايل نقليه و ساير اموال شركت در غير كارهاي مربوط به شركت منوط به اذن و اجازه سهامداران يا نمايندگان آنان در اين رابطه است.
س 1711: بر اساس قانون و اساسنامه شركت بايد هيأت داوري براي حل و فصل موارد اختلاف تشكيل شود، ولي هيأت مذكور تا از طرف اعضا تشكيل نشده قادر به انجام وظيفه خود نيست و درحال حاضر هم به اين دليل كه 51٪ سهامداران و شركا از حقوق خود صرفنظر كرده‌اند، مبادرت به تشكيل آن نمي‌كنند. آيا بر كساني كه از حقوق خود صرفنظر كرده‌اند، واجب است براي حفظ حقوق سهامداران ديگر كه از حقوق خود صرفنظر نكرده‌اند در تشكيل اين هيأت مشاركت كنند؟
ج: اگر اعضاي شركت بر اساس قانون و مقرّرات داخلي شركت تعهد داده باشند كه در موارد مقتضي، هيأت داوري تشكيل دهند، واجب است به تعهد خود عمل كنند و صرفنظر كردن بعضي از اعضا از حق خود، مجوّز خودداري آنان از عمل به تعهدشان راجع به تشكيل هيأت داوري محسوب نمي‌شود.
س 1712: دو نفر با سرمايه مشترك در تجارت، در مكاني كه سرقفلي آن هم مشترك است، شريك هستند و در پايان سال، سود و زيان رامعيّن نموده و بين خود تقسيم مي‌كنند، اخيراً يكي از آن دو، كار روزانه خود را ترك كرده و سرمايه خود را برداشته است در حالي كه شريك ديگر به انجام معاملات در آن مكان ادامه مي دهد و در حال حاضر آن شريك مدّعي است كه در معاملات خاصي كه شريكش براي خودش انجام داده شريك است، اين مسأله چه حكمي دارد؟

ج: مجرّد شراكت در ملك يا سرقفلي محل تجاري، براي اشتراك در تجارت و سود حاصل از آن كافي نيست، بلكه ملاك آن اشتراك در سرمايه تجارت است، بنا بر اين اگر بعد از آنكه هر يك از دو شريك سهم خود در سرمايه مشترك را به‌طور صحيح تقسيم كردند و يكي از آنان سرمايه خود را گرفت، شريك ديگر به تجارت در آن محل ادامه دهد، كسي كه سرمايه خود را دريافت كرده حقّي در تجارت فرد ديگر ندارد و فقط مي‌تواند به نسبت سهم خود از آن محل مطالبه اجاره يا اجرت المثل كند ولي اگر ادامه تجارت او در آن مكان قبل از تقسيم سرمايه مشترك باشد، شريك ديگر به نسبت شراكتش در سرمايه، در تجارت شريك اوّل حق دارد.

س 1713: با توجه به اينكه امكان دارد خواهرم اموال خود را در راه نشر و ترويج افكاري كه از اسلام و مذهب حق منحرف هستند، مصرف كند، آيا بر من واجب است جلوي دستيابي خواهرم به اموالش را بگيرم و از جدا كردن سهم او در شركت و پرداخت آن به او جلوگيري كنم؟

ج: هيچ‌يك از شركا حق ندارند مانع جدا شدن شريك ديگر از شراكت شوند و همچنين نمي‌توانند به دليل ترس از اينكه اگر يكي از شركاء اموالش را دريافت كند آنها را در راههاي شرّ و گناه و اموري كه مصرف مال در آنها جايز نيست، مصرف مي‌كند، مانع دستيابي او به اموالش شوند. بلكه بر آنان واجب است خواسته او را در اين رابطه اجابت كنند، هرچند بر خود او حرام است كه اموال خود را در راه فعاليتهاي حرام بكار بگيرد، همچنان كه بر ديگران نيز واجب است كه اگر اموالش را در موارد غيرمجاز مصرف كرد، او را نهي از منكر نمايند.

س 1714: در روستاي ما بركه آبي وجوددارد كه مساحت آن به ده هكتار مي رسد و ملك آباء و اجدادي كشاورزان بوده است و هرسال در زمستان آب در آن جمع مي‌شود و براي آبياري مزارع و باغها مورد استفاده قرار مي‌گيرد. درحال حاضر، دولت اقدام به احداث جاده عريضي در وسط آن نموده و فقط پنج هكتار آن باقي مانده است، آيا مقدار باقي‌مانده، ملك شهرداري محسوب مي‌شود يا ملك كشاورزان؟

ج: اگر بركه، ملك آباء و اجدادي كشاورزان بوده و از طريق ارث به آنان رسيده است، باقي‌مانده آن، ملك آنان محسوب مي‌شود و شهرداري در آن حق ندارد، مگر آنكه دولت در اين رابطه قوانين خاصي داشته باشد.

هبه

س 1715: آيا شرعاً تصرّف در هديه‌اي كه يتيم غير بالغ اهدا مي‌كند جايز است؟
ج: منوط به اجازه وليّ شرعي اوست.
س 1716: دو برادر در قطعه زميني شريك هستند و يكي از آنان سهم خود را به پسر برادربزرگش بصورت هبه معوّض بخشيده و تحويل او داده است، آيا فرزندان هبه‌كننده، حق دارند بعد از فوت پدرشان ادّعاي ارث در آن مقدار از زمين را بكنند؟
ج: اگر ثابت شود برادري كه فوت كرده سهم خود در آن زمين را در حال حيات به پسر برادرش بخشيده و تحويل او داده و آن را تحت اختيارش گذاشته است، ورثه او بعد از مرگش حقّي در آن ندارند.
س 1717: شخصي براي پدرش در زمين او خانه ساخته و با اجازه او در زمان حياتش طبقه‌اي را هم براي خودش بنا كرده است، با توجه به اينكه آن شخص چند سال بعد از وفات پدرش فوت كرده است و هيچ‌گونه وصيت يا سندي هم كه دلالت بر هبه يا كيفيت تصرّف در آن بكند وجود ندارد، آيا طبقه دوم ملك اوست و بعداز موت به ورثه او منتقل مي‌شود؟
ج: اگر فرزند، مخارج ساخت طبقه دوم را كه در تصرّف او قرار دارد، داده باشد و در طول حيات پدرش بدون وجود منازعي در اختيار او بوده، شرعاً حكم به ملكيّت او مي‌شود و بعد از فوت هم جزء تركه او محسوب مي‌گردد و براي ورثه اوست.
س 1718: پدرم در زماني كه يازده سال داشتم، يكي از خانه‌هاي خود را به‌طور رسمي به نام من كرد و يك زمين و نصف خانه‌اي را هم به نام برادرم و نصف ديگر آنرا به اسم مادرم نمود، بعد از وفات پدرم ساير ورثه ادعا كردند كه خانه‌اي كه پدرم به نام من ثبت كرده است، شرعاً ملك من نيست، آنان مدّعي هستند كه پدرم براي جلوگيري از مصادره خانه، آنرا به اسم من كرده است و در عين حال اعتراف مي‌كنند كه املاكي كه به اسم برادر و مادرم نموده، ملك آنان مي‌باشد، با توجه به اينكه پدرم وصيتي نكرده و شاهدي هم بر اين مسأله وجود ندارد، حكم چيست؟
ج: آنچه كه پدر از املاك خود در زمان حياتش به بعضي از ورثه هبه كرده و تحويل او داده و براي ثبوت اين موضوع، سند رسمي آن را نيز به نام وي نموده، شرعاً ملك اوست و ساير ورثه، حق مزاحمت او را ندارند مگر آنكه به طريق معتبري ثابت كنند كه پدرشان آن ملك را به او نبخشيده وثبت سند رسمي به نام او صوري بوده است.

س 1719: هنگامي كه شوهرم مشغول خانه‌سازي بود، من هم به او كمك مي كردم و همين، باعث تقليل هزينه‌هاي آن و تمام شدن ساخت خانه شد، خود او هم چند بار گفت كه من با او در خانه شريك هستم و بعد از پايان كار يك سوم آن را به نام من ثبت خواهد كرد، ولي او قبل از انجام اين كار فوت نمود و الآن هم هيچ سند و وصيّتي كه ادّعاي مرا ثابت كند در اختيار ندارم، حكم اين مسأله چيست؟
ج: صِرف كمك و ياري در ساخت خانه يا مجرّد وعده به اينكه شما را در خانه شريك خواهد كرد، باعث شراكت در ملك آن نمي‌شود، بنا بر اين تا از طريق معتبر ثابت نشود كه همسر شما قسمتي از خانه را در زمان حيات خود به شما بخشيده است غير از سهم ارث خود حقّي در آن نداريد.
س 1720: شوهرم در حالي كه از سلامت عقلي برخوردار بود مسئول بانك را خواست و پولي را كه در حساب بانكي‌اش بود به من هبه كرد و سندي را كه حق برداشت با من باشد امضا نمود به‌طوري كه رئيس بيمارستان و مسئول بانك شاهد آن بودند و بر همين اساس بانك به من دسته چك داد و در طول ماه مبلغي را از آن برداشت كردم، بعد از گذشت يك ماه و نيم پسرش او را به بانك برد و در آنجا در حالي كه فاقد شعور و ادراك بود، از او پرسيدند كه آيا آن مال براي همسرت است؟ او با سر جواب مثبت داد، دوباره از او سؤال كردند كه آيا آن مال براي فرزندانت است؟ كه به همان صورت جواب مثبت داد. آيا آن مال براي من است يا ملك فرزندان شوهرم مي‌باشد؟
ج: از آنجا كه در هبه، قبض، شرط حصول ملكيّت است و مجرّد امضا سند و دريافت چك براي قبض مالي كه در بانك پس‌انداز شده كافي نيست، لذا صرف امضا و دريافت چك موجب حكم به صحّت اين هبه نمي‌شود، بنا بر اين آنچه را با اجازه شوهرتان و در حال سلامت عقلي او از بانك گرفته‌ايد، مال شماست و آنچه كه ازاموال شوهرتان در بانك مانده، بعد از فوت او از تركه‌اش محسوب مي‌شود و براي ورثه اوست و اقرار او در زمان فقدان ادراك، اعتباري ندارد و اگر در اين زمينه قانوني وجود داشته باشد متبع است.
س 1721: آيا چيزهايي كه فرزندان در زمان حيات مادرشان براي او مي خرند تا ازآنها استفاده كند، از اموال شخصي او محسوب مي‌شود به‌طوري كه بعد از وفاتش از تركه او محسوب شود؟
ج: اگر فرزندان، اشياء مذكور را به مادرشان بخشيده و در اختيار او گذاشته باشند، ملك شخصي مادرشان است و بعد از وفات او جزء تركه‌اش محسوب مي‌شود.
س 1722: آيا زيورآلات طلا كه شوهر براي همسرش مي‌خرد، از اموال شوهر محسوب شده و بعداز وفاتش جزء تركه‌اش محسوب مي‌شود،

به‌طوري كه بين ورثه تقسيم شده و همسر او سهم خود را مي‌برد يا آنكه ملك زوجه است؟
ج: اگر جواهرات در اختيار و تحت تصرّف همسرش باشد به‌طوري كه در آنها تصرّفات مالكانه داشته باشد، حكم به ملكيّت آن جواهرت براي او مي‌شود مگر آنكه خلاف آن ثابت شود.
س 1723: آيا هداياي كه در طول زندگي زناشويي زن و شوهر به آنان هديه مي‌شود، ملك شوهر است يا زن و يا هر دو؟
ج: مسأله با اختلاف هدايا از اين جهت كه مختص مردان باشد يا زنان يا اينكه قابل استفاده براي هر دو باشد، يا براي يكي از آنان تفاوت پيدا مي‌كند، آنچه كه بر اساس ظواهر امر به خصوص يكي از زوجين هديه شده ملك خود اوست و آنچه كه به هر دوي آنان به‌طور مشترك هديه شده، ملك مشترك آنان است.
س 1724: آيا در صورتي كه مردي زنش را طلاق دهد، جايز است آن زن اموالي را كه خانواده‌اش هنگام ازدواج به او داده‌اند (مانند فرش، رختخواب، لباس و مانند اين‌ها) از شوهرش مطالبه كند؟
ج: اگر از اشيايي باشند كه زن از خانواده‌اش گرفته و يا از چيزهاي شخصي باشند كه براي خودش خريده و يا به شخص او هبه شده باشند، ملك اوست و در صورتي كه موجود باشند حق دارد آنها را از شوهرش مطالبه كند، ولي اگر از چيزهايي باشند كه از طرف خانواده يا اقوام او به دامادشان كه شوهر اوست، هديه شده باشند، نمي‌تواند آنها را از شوهرش مطالبه كند بلكه اختيار اين قبيل اموال در دست كسي است كه آنها را به زوج هديه كرده است، كه اگر عين آنها باقي مانده و زوج هم از ارحام آنان نباشد جايز است هديه كننده، هبه را فسخ كند و آن مال را پس بگيرد.
س 1725: بعد از آنكه همسرم را طلاق دادم، طلاها و زيورآلات و چيزهاي ديگري را كه با پول خودم و در دوران ازدواجمان به او داده بودم از وي پس گرفتم، آيا درحال حاضر تصرّف در آنها براي من جايز است؟
ج: اگر آنها را به عنوان عاريه به همسرتان داده‌ايد تا از آنها استفاده كند و يا آنها را به او هبه كرده‌ايد و عين آنها نزد همسرتان به همان صورت موجود است و آن زن هم از ارحام شما نمي‌باشد، مي‌توانيد هبه را فسخ نموده و اموال هبه شده را پس بگيريد و در نتيجه جايز است در اشيايي كه از او گرفته‌ايد تصرّف كنيد، و در غير اين صورت جايز نيست.
س 1726: پدرم قطعه زميني را به من بخشيد و سند آن را به‌طور رسمي به نام من كرد، ولي بعد از يكسال از كار خود پشيمان شد، آيا جايز است در آن زمين، تصرّف كنم؟
ج: اگر پدرتان بعد از آنكه زمين را از او تحويل گرفتيد و بر آن استيلاء پيدا كرديدِ، از هبه خود پشيمان شد و رجوع نمود، رجوع او صحيح نيست و

شرعاً زمين، ملك شماست. ولي اگر پشيماني و رجوع او قبل از قبض زمين توسط شما باشد، حق دارد از هبه خود عدول نمايد و شما پس از آن ديگر در زمين مزبور حقّي نداريد و مجرّد ثبت سند به نام شما براي تحقّق قبضي كه در هبه معتبر است، كافي نمي‌باشد.
س 1727: اينجانب زميني را به فردي بخشيدم واو هم در قسمتي از آن، خانه‌اي مسكوني بنا كرد، آيا جايز است عين يا قيمت آنچه را كه به او بخشيده‌ام از او مطالبه كنم؟ و آيا جايز است آن مقدار از زمين را كه ساختمان در آن بنا نكرده از او پس بگيرم؟
ج: بعد ازآنكه آن شخص با اذن شما زمين را قبض كرد و با ساختن ساختمان در آن تصرّف نمود، ديگر حق فسخ هبه و پس گرفتن اصل زمين يا قيمت آن را از او نداريد و اگر مساحت زمين به مقداري باشد كه ساخت خانه در قسمتي از آن به نظر اهالي منطقه عرفاً تصرّف در همه زمين محسوب شود حق پس گرفتن هيچ مقداري از آن را نداريد.
س 1728: آيا جايز است شخصي همه اموال خود را به يكي از فرزندانش هبه كند و بقيه را از آن محروم نمايد؟
ج: اگر اين كار موجب برانگيخته شدن فتنه و اختلاف در بين فرزندان شود، جايز نيست.
س 1729: شخصي خانه‌اش را به‌صورت هبه معوّضه با سند رسمي به پنج نفر هبه كرد تا در زمين آن حسينيه بسازند به اين شرط كه آن را بعد از ساخت تا ده سال حبس كنند و بعد از آن اگر خواستند مي‌توانند آن را وقف نمايند، در نتيجه آنان با كمك مردم مبادرت به ساخت حسينيه كردند و اختيار تصدّي و نظارت بر حبس و امور مربوط به شروط عقد وقف، بعد از گذشت مدّت مزبور وتعيين متولي و ناظر بر وقف را خودشان برعهده گرفتند و سندي هم راجع به آن تنظيم نمودند، آيا در صورتي كه قصد وقف كردن حسينيه محبوسه را داشته باشند، تبعيّت از نظر آنان راجع به انتخاب متولي و ناظر بر وقف واجب است؟ و آيا عدم التزام به اين شروط شرعاً محذور دارد؟ و درصورتي كه يكي از آن پنج نفر با وقف حسينيه مخالفت كند، مسأله چه حكمي پيدا مي‌كند؟
ج: بر آنان واجب است طبق شرايطي كه هبه‌كننده در ضمن عقد هبه معوّضه بر آنان شرط نموده عمل كنند و اگر از شرطهاي او راجع به كيفيّت حبس يا وقف تخلّف كنند، هبه كننده يا ورثه او حق فسخ هبه معوّضه را خواهند داشت و امّا شرطهايي كه آن پنج نفر راجع به اختيار تصدّي حبس و نظارت بر آن و همچنين در مورد وقف و متولّي و ناظر بر آن مقرّر و ثبت كرده‌اند در صورتي كه با توافق هبه كننده در عقد هبه باشد به اين صورت كه اختيار همه آن امور را به آنان واگذار كرده باشد، التزام و عمل به آنها واجب است و اگر بعضي از آنان از وقف كردن حسينيه

خودداري كنند در صورتي كه نظر هبه كننده اين بوده كه آنان باهم در مورد وقف آن تصميم بگيرند، ساير افراد حق ندارند مبادرت به وقف آن نمايند.
س 1730: فردي ثلث خانه شخصي‌اش را به همسرش بخشيده است و بعد از يك سال همه آن را به مدت پانزده سال اجاره داده و سپس فوت نموده است و فرزندي هم ندارد، آيا اين هبه در حالي كه خانه را بعد از هبه، اجاره داده است، صحيح است و اگر بدهكار باشد آيا بايد آن را از تمام خانه پرداخت كرد يا از دو ثلث آن و سپس بقيه را طبق قانون ارث بين ورثه تقسيم نمود؟ و آيا واجب است طلبكاران صبر كنند تا مدت اجاره به پايان برسد؟
ج: اگر هبه كننده آن مقدار از خانه را كه به همسرش بخشيده قبل از اجاره دادن تمام آن، هرچند در ضمن تحويل كل خانه، به قبض او رسانده و همسرش نيز از ارحام او بوده و يا هبه معوّضه بوده، هبه در آن مقدار صحيح و نافذ است واجاره فقط نسبت به بقيه آن صحيح مي‌باشد و در غير اين صورت هبه به اين دليل كه تمام خانه بعداز آن اجاره داده شده است، باطل است البته اگر اجاره‌دادن به قصد رجوع از هبه باشد و فقط اجاره خانه كه بعداز هبه‌صورت گرفته است صحيح است. بدهي ميّت هم بايد از آنچه كه تا زمان فوتش مالك آن بوده است، پرداخت شود و آنچه كه در زمان حياتش براي مدتي اجاره داده، منفعت آن در طول زمان اجاره براي مستأجر است و عين آن جزء تركه محسوب مي‌شود و بدهي او از آن كسر مي‌گردد و باقي‌مانده آن، ارث ورثه است و تا انقضاء مدت اجاره نمي‌توانند از آن استفاده‌اي ببرند.
س 1731: شخصي در وصيتنامه‌اش نوشته است كه همه اموال غير منقول او متعلّق به يكي از فرزندانش باشد به اين شرط كه تا زماني كه زنده است هر سال مقداري برنج در برابر آن اموال به او و خانواده‌اش بدهد، سپس بعد از گذشت يك سال همه آن اموال را به او بخشيد، آيا اين وصيت به علت تقدّم همچنان اعتبار دارد و در نتيجه در ثلث آن صحيح است و باقي‌مانده اموال بعد از موت او به همه ورثه به ارث مي‌رسد؟ يا آن‌كه وصيت با تحقّق هبه بعد از آن باطل مي‌شود؟ (قابل ذكر است كه اموال مزبور در اختيار و تحت تصرّف موهوب له هستند.)
ج: اگر هبه كه بعد از وصيت صورت گرفته با قبض و استيلاء بر مالِ هبه شده در زمان حيات هبه كننده و با اذن او محقق و قطعي شده باشد، وصيت كه قبل از هبه‌صورت گرفته است، باطل مي‌گردد زيرا هبه، رجوع از وصيت محسوب مي‌شود، در نتيجه مال هبه شده، ملك فرزند است و بقيه ورثه در آن حقّي ندارند و در غير اين صورت تا زماني كه عدول موصي از وصيت احراز نشده باشد، وصيت اعتبار دارد.
س 1732: آيا جايز است وارثي كه سهم خود را از ارث پدرش به دو برادر

خود بخشيده است، بعداز چند سال آن را از آنان مطالبه كند؟ واگر آن دو از بازگرداندن سهم او خودداري كنند، مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر بعد از آنكه هبه با قبض و اقباض محقق شده، بخواهد از هبه خود رجوع كند، چنين حقّي را ندارد، ولي اگر رجوع او قبل از قبض واقباض باشد، صحيح و بلااشكال است.
س 1733: يكي از برادرانم بارضايت، سهم خود را از ارث به من بخشيد، ولي بعد از مدتي قبل از آنكه ارث بين ورثه تقسيم شود از هبه خود رجوع كرد، مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر قبل از تحويل سهم‌الارث خود به شما از هبه رجوع كند، صحيح است و شما حقّي در آنچه كه به شما هبه كرده است نداريد، ولي اگر بعد از آنكه آن را قبض كرديد از هبه خود رجوع كند، اثري ندارد و او در آنچه به شما بخشيده است حقّي ندارد.

س 1734: زني زمين مزروعي خود را به شخصي بخشيده است تا بعد از موتش به نيابت از او فريضه حج را بجا آورد، به اين گمان كه حج بر او واجب شده است، ولي اقوام او با وي موافق نيستند. سپس براي بار دوم زمين را به يكي از نوه‌هاي خود هبه نمود و يك هفته بعد از هبه دوم فوت كرد، آيا هبه اول صحيح است يا هبه دوم؟ موهوب‌له اوّل، نسبت به انجام فريضه حج براي او چه تكليفي دارد؟
ج: اگر شخص اول از ارحام هبه كننده بوده و عين موهوبه را با اجازه او قبض كرده باشد، هبه اوّل صحيح و لازم بوده و واجب است از طرف آن زن فريضه حج را انجام دهد و هبه دوم فضولي و متوقف بر اجازه موهوب‌له اوّل است، ولي اگر از اقوام آن زن نباشد و يا عين موهوبه را از او تحويل نگرفته باشد، هبه دوم صحيح است و رجوع از هبه اوّل، محسوب مي‌گردد و بر اثر آن هبه اوّل، باطل مي‌شود، در نتيجه شخص اوّل حقّي در زمين ندارد و واجب نيست از طرف هبه‌كننده فريضه حج را بجا آورد.
س 1735: آيا حق قبل از ثبوت، قابل هبه است؟ آيا اگر زن حقوق مالي خود را كه در آينده از آن برخوردار مي‌شود، هنگام عقد به شوهرش ببخشد، صحيح است؟
ج: در صحّت اين قبيل هبه‌ها، اشكال و بلكه منع وجود دارد. در نتيجه اگر هبه حقوق آينده آن زن به شوهرش به صلح يا به شرط اسقاط آنها بعد از ثبوت برگردد، اشكال ندارد و الا هيچ فايده و اثري ندارد.
س 1736: گرفتن يا دادن هديه به كفّار چه حكمي دارد؟
ج: في‌نفسه مانعي ندارد.
س 1737: شخصي در زمان حياتش همه اموال خود را به نوه‌اش بخشيده است، آيا اين هبه نسبت به همه اموالش حتّي آنچه كه بايد بعد از مردن او خرج كفن و دفن و امور ديگر شود، نافذ است؟
ج: اگر اموال هبه شده بعد از هبه و در زمان حيات هبه كننده و با اذن او قبض شده باشند، هبه نسبت به تمام آنچه كه قبض شده، نافذ است.
س 1738: آيا اموالي كه به جانبازان و مجروحين جنگ پرداخت مي‌شود، هديه محسوب مي‌گردد؟
ج: بله. مگر آنچه كه در برابر كار به بعضي از آنان پرداخت مي‌شود كه اجرت كار آنان است.
س 1739: اگر هديه‌اي به خانواده شهيدي تقديم شود مال ورثه است يا كفيل و يا وليّ آنان؟

ج: بستگي به نيّت هبه كننده دارد.
س 1740: برخي از شركت‌ها يا شخصيت‌هاي حقيقي و حقوقي داخلي يا خارجي به بعضي از وكيل‌ها و واسطه‌ها هنگامي كه اقدام به خريد و فروش كالا يا عقد قراردادهاي صنعتي‌مي‌كنند، هديه‌هايي را مي‌دهند، با وجود اينكه احتمال دارد گيرنده هديه به نفع هديه‌دهنده عمل كند و يا تصميمي به نفع او اتخاذ نمايد، آيا شرعاً جايز است اين هديه‌ها را از او قبول كند؟
ج: وكيل يا واسطه در خريد و فروش و عقد قرارداد نبايد از طرف ديگر در برابر معامله با او هديه بگيرد.
س 1741: اگر هديه‌هايي كه توسط شركت‌ها يا اشخاص داده مي‌شود در برابر هديه‌اي باشد كه از بيت‌المال به آنان داده شده است، چه حكمي دارد؟
ج: اگر عوض هديه‌اي باشد كه از بيت‌المال داده شده، بايد به بيت‌المال داده شود.
س 1742: اگر هديه در گيرنده آن تأثير بگذارد و موجب برقراري ارتباطات نامناسب و يا روابط مشكوك امنيتي شود، آيا گرفتن آن هديه و تصرّف در آن جايز است؟
ج: گرفتن اين هديه‌ها جايز نيست بلكه واجب است از قبول آنها خودداري شود.
س 1743: اگر احتمال داده شود كه هديه براي ترغيب و تشويق گيرنده آن براي انجام تبليغات به نفع هديه دهنده است، آيا گرفتن آن جايز است؟
ج: اگر تبليغات مورد نظر از جهت شرعي و قانوني جايز باشند، اشكال ندارد و قبول هديه در برابر آن هم بدون مانع است. البته در محيطهاي اداري اين امر تابع قانون و مقرّرات مربوطه مي‌باشد.
س 1744: درصورتي كه هديه براي چشم پوشي و تغافل و عدم مخالفت و يا براي جلب موافقت مسئول نسبت به انجام بعضي از امور باشد، قبول هديه چه حكمي دارد؟
ج: قبول اين قبيل هديه‌ها اشكال دارد و بلكه ممنوع است. به‌طور كلّي اگر تقديم هديه به قصد دستيابي به هدفي خلاف شرع و قانون و يا به منظور ايجاد تمايل در مسئول قانوني به موافقت با چيزي كه حق موافقت با آن را ندارد، صورت بگيرد، گرفتن آن هديه جايز نيست بلكه واجب است از قبول آن خودداري شود و بر مسئولين هم واجب است از آن جلوگيري نمايند.
س 1745: آيا جايز است جدّ پدري، همه يا بخشي از اموال خود را در زمان حياتش به همسر فرزندش كه از دنيا رفته و به فرزندان او ببخشد؟ آيا دختران او حق اعتراض به اين كار را دارند؟
ج: او حق دارد كه در زمان حياتش هر چه را بخواهد به نوه‌هاي خود و يا

همسر پسرش ببخشد و دختران او حق اعتراض به كار او را ندارند.
س 1746: شخصي فرزند و خواهر و برادر و پدر و مادري ندارد و مي‌خواهد اموال خود را به همسر يا اقوام او هبه كند، آيا شرعاً اين كار براي او جايز است؟ آيا اين كار مقدار مشخص و معيّني دارد يا اينكه مي‌تواند همه اموالش را هبه كند؟
ج: مانعي ندارد كه مالك در زمان حياتش همه يا قسمتي از اموالش را به هر كس كه مي‌خواهد أعم از وارث و غير وارث ببخشد.
س 1747: بنياد شهيد مقداري پول و مواد غذايي جهت برگزاري مجلس فاتحه و يادبود فرزند شهيدم در اختيار من قرار داده است، آيا گرفتن آنها تبعات اخروي براي من بدنبال دارد؟ آيا موجب كم شدن ثواب و اجر شهيد خواهد شد؟
ج: اشكال ندارد كه خانواده‌هاي عزيز شهدا آن كمكها را قبول كنند و تأثيري در اجر و پاداش شهيد و خانواده او ندارد.
س 1748: يك صندوق مشترك توسط نگهبانان و كاركنان هتل ايجاد شده تا چيزهايي كه به عنوان انعام به آنان هديه داده مي‌شود در آن جمع آوري شده و بين آنان به‌طور مساوي تقسيم گردد، ولي بعضي از آنان كه داراي سمت رياست و نائب رئيس هستند سهم بيشتري را مطالبه مي‌كنندو اين مسأله هميشه موجب اختلاف و تفرقه بين اعضاي صندوق بوده است، حكم آن چيست؟
ج: اين مسأله بستگي به قصد كسي دارد كه مال را به عنوان انعام پرداخت كرده است، در نتيجه آنچه را كه به شخص خاصي داده است مال خود اوست و آنچه را كه به همه داده است بايد به‌طور مساوي بين آنان تقسيم شود.
س 1749: اموالي مانند عيدي كه به كودك صغير هديه داده مي‌شوند آيا ملك خود صغير محسوب مي‌شوند يا ملك پدر و مادر او؟
ج: اگر پدر به عنوان ولايت بر صغير، آنها را قبض كرده باشد، ملك صغير محسوب مي‌شوند.
س 1750: مادري دو دختر دارد و مي‌خواهد دارايي خود را كه يك قطعه زمين كشاورزي است به نوه‌اش (يعني پسر يكي از دو دخترش) هبه كند و درنتيجه دختر دوم او از ارث، محروم مي‌شود، آيا اين هبه او، صحيح است يا اين كه دختر دوّم مي‌تواند بعد از مرگ مادرش، سهم خود را از آن زمين، مطالبه كند؟
ج: اگر مادر، در زمان حيات خود، ملكش را به نوه‌اش، بخشيده و تحويل او داده، در اين صورت، ملك از آنِ وي بوده و هيچ كس حق اعتراض ندارد، امّا اگر وصيّت كرده كه بعد از او، آن ملك را به نوه دهند، وصيّت او تا مقدار ثلث، نافذ بوده و در مقدار زائد آن بستگي به اذن ورثه دارد.

س 1751: شخصي مقداري از زمين كشاورزيش را به پسر برادرش، هبه كرد به شرط اين كه او دو ربيبه خود را به عقد دو پسر هبه‌كننده، در آورد، ولي فرزند برادر، يكي از ربيبه‌ها را به عقد يك پسر در آورد امّا از تزويج ربيبه دوّم امتناع نمود آيا اين هبه با شرط مذكور، صحيح و لازم مي‌باشد يا نه؟
ج: اين هبه، صحيح و لازم است، لكن شرط، باطل است زيرا ناپدري ولايتي بر ربيبه‌ها ندارد بلكه ازدواج آنان، در صورتي كه پدر يا جّد پدري نداشته باشند، منوط به رضايت خودشان است.
بلي، اگر مراد از شرط مذكور اين است كه پسر برادر با گفتگو و مذاكره، رضايت ربيبه‌ها را براي ازدواج با پسران آن شخص، جلب كند، شرط صحيح و وفاء به آن لازم است و اگر به شرط عمل نكند هبه كننده، حق فسخ خواهد داشت.
س 1752: اينجانب يك آپارتمان مسكوني دارم كه آن را به نام دختر صغيرم كردم، بعد از آنكه مادر او را طلاق دادم از هبه خود رجوع نموده و قبل از رسيدن او به سن هجده سالگي آن را به نام پسري كه از همسر دوم خود دارم نمودم، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر ملك را حقيقتاً به دخترتان هبه كرده‌ايد و آن را به ولايت از او قبض نموده‌ايد، هبه لازم است و قابل فسخ نيست، ولي اگر هبه حقيقي محقق نشده باشد، بلكه فقط سند آن را به نام دخترتان كرده باشيد اين براي تحقّق هبه و حصول مالكيت براي او كافي نيست، بلكه آن آپارتمان ملك شماست و اختيار آن نيز دردست شما مي‌باشد.
س 1753: اينجانب بعد از ابتلا به يك بيماري شديد، همه املاكم را بين فرزندانم تقسيم كرده و سندي راجع به آن براي آنان تنظيم نمودم و بعد از بهبودي به آنان مراجعه كرده و درخواست نمودم كه مقداري از اموالم را به من برگردانند، ولي آنان از انجام اين كار خودداري نمودند، اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: مجرّد نوشتن سند براي حصول ملكيّت براي فرزندان كافي نيست در نتيجه اگر اموال و املاك خود را به آنان هبه كرده و تحويل آنان داده‌ايد به‌طوري كه در اختيار و تحت تصرّف مالكانه آنان قرار گرفته باشد، حق رجوع نسبت به آن را نداريد، ولي اگر اصلاً هبه‌اي صورت نگرفته و يا بعد از هبه قبض و اقباض انجام نشده باشد، آن اموال بر ملكيّت شما باقي هستند و اختيار آنها با شماست.
س 1754: شخصي در وصيّت‌نامه‌اش آنچه را كه در منزل دارد به زنش بخشيده است و در خانه كتابي هم به خط موصي وجود دارد، آيا همسر او علاوه بر ملكيت اين كتاب، مالك حقوق ناشي از آن مانند حق چاپ و نشر هم مي‌باشد يا اينكه ورثه ديگر هم نسبت به آن سهيم هستند؟

ج: حق چاپ و نشر كتابي كه تأليف شده تابع ملك آن است، بنا بر اين كسي كه مؤلف در زمان حياتش كتاب خود را به او هبه كرده و تحويل او داده است و يا وصيت كرده كه متعلّق به او باشد، كتاب بعد از وفات مؤلف، متعلّق به آن شخص است و همه امتيازات وحقوق آن هم اختصاص به او پيدا مي‌كند.
س 1755: بعضي از ادارات و مؤسسات به مناسبتهاي مختلف هداياي را به كارمندان خود مي‌دهند كه جهت آن معلوم نيست، آيا جايز است كارمندان آن را گرفته و در آن تصرّف كنند؟
ج: در صورتي كه هديه دهنده بر اساس مقرّرات دولتي صلاحيت و اختيار آن را داشته باشد، دادن هديه از اموال دولتي مانعي ندارد واگر دريافت كننده احتمال قابل توجهي بدهد كه هديه دهنده اين صلاحيت و اختيار را دارد، اشكال ندارد كه آن را از او بگيرد.
س 1756: آيا در قبض هبه از هبه كننده، مجرّد دريافت هبه از او كافي است يا آنكه علاوه بر آن بايد هبه را مخصوصا در مواردي مانند ماشين، خانه، زمين و مانند آن به نام آن شخص ثبت نمايد؟
ج: منظور از اشتراط قبض در هبه، نوشتن قرارداد و امضاي آن نيست، بلكه مقصود اين است كه آن مال در خارج در اختيار و تحت تصرّف او قرار بگيرد و همين براي تحقّق هبه و حصول ملكيّت كافي است و فرقي بين اموالي كه هبه مي‌شوند، وجود ندارد.
س 1757: شخصي مالي را به مناسبت ازدواج يا تولد و يا امور ديگر به فرد ديگري هديه داده است و بعد از گذشت سه يا چهار سال مي‌خواهد آنها را پس بگيرد، آيا برگيرنده هبه واجب است آنها را به او برگرداند؟ و اگر شخصي مالي را براي مراسم عزاداري يا جشن هاي تولد ائمه(عليهم‌السلام) بدهد، آيا حق دارد بعد از آن، اموال مزبور را پس بگيرد؟
ج: تا زماني كه عين هديه نزد آن شخص به حال خود باقي باشد، جايز است هبه‌كننده، آن را مطالبه كند و پس بگيرد، به شرطي كه او از ارحام هبه كننده نبوده و هبه هم معوّضه نباشد، ولي در صورت تلف شدن هديه يا تغيير آن، نسبت به آنچه در زمان هبه به آن صورت بوده، حق مطالبه هديه و يا عوض آن را ندارد و همچنين پولي را كه انسان به قصد قربت و براي رضاي خدا، بدهد حق پس گرفتن آن را ندارد.

دين و قرض

س 1758: صاحب يكي از كارخانه‌ها مبلغي پول براي خريد مواد اوليه از من قرض گرفت و بعد از مدتي آن را با مقداري اضافي به من برگرداند و اين مبلغ اضافي را از طرف خودش با رضايت كامل و بدون آنكه قبلاً شرط شده باشد و من توقع آن را داشته باشم به من پرداخت نمود، آيا جايز است آن مقدار زيادي را از او بگيرم؟
ج: در فرض سؤال كه در قرض شرط پرداخت مبلغ اضافي نشده و آن مبلغ را قرض‌گيرنده با رضايت خود داده تصرّف شما در آن اشكال ندارد.
س 1759:اگر بدهكار از پرداخت بدهي خود امتناع ورزد و در نتيجه طلبكار براي دريافت مبلغ چك بر عليه او به دادگاه شكايت كند و بر اثر آن مجبور شود علاوه بر اصل قرض، ماليات اجراي حكم را هم به دولت بپردازد، آيا شرعاً وام دهنده مسئول آن است؟
ج: اگر بدهكاري كه در پرداخت بدهي خود كوتاهي مي‌كند، ملزم به پرداخت ماليات اجراي حكم به دولت باشد، چيزي در اين رابطه برعهده وام دهنده نيست.
س 1760: برادرم مقداري به من بدهكار است و هنگامي كه خانه خريدم فرشي برايم آورد كه خيال كردم هديه است، ولي بعد از آنكه طلب خود را از او مطالبه كردم، ادعا نمود كه آن فرش را به جاي بدهي‌اش به من داده است، آيا با توجه به اينكه چيزي در اين رابطه به من نگفته، صحيح است دادن فرش را به عنوان پرداخت قرض خود حساب كند؟ و اگر راضي نشوم كه به جاي بدهي او باشد، آيا بايد آن فرش را به او برگردانم؟ آيا جايز است بر اثر تغيير قدرت خريد، مبلغ بيشتري را نسبت به اصل قرض از او مطالبه كنم زيرا قدرت خريد با آن پول در آن زمان بيشتر از زمان فعلي بوده است؟
ج: دادن فرش يا غير آن از چيزهايي كه از جنس دين نيست به عنوان عوض دين، بدون موافقت قرض دهنده كافي نيست و تا شما راضي نشده‌ايد كه فرش به جاي قرض شما باشد بايد آن را به او برگردانيد زيرا در اين صورت آن فرش هنوز در ملك اوست و احتياط اين است كه نسبت به تفاوت قدرت خريد با هم مصالحه كنيد.
س 1761: پرداخت مال حرام براي اداي دين چه حكمي دارد؟
ج: اداي دين با پرداخت مال ديگري، تحقّق پيدا نمي‌كند و ذمّه بدهكار با آن برئ نمي‌شود.
س 1762: زني پولي معادل يك سوم قيمت خانه‌اي كه مي‌خواهد بخرد

قرض کرد و با وام‌دهنده قرار گذاشت که آن را بعد از بهبود وضعيت مالي‌اش به او برگرداند و در همان زمان پسر او چکي به مبلغ قرض به عنوان تضمين به او داد و اکنون بعد از گذشت چهار سال از فوت طرفين، ورثه آنان قصد حل و فصل مسأله را دارند، آيا ورثه آن زن بايد يك سوم خانه را که با پول قرضي خريداري شده‌است به ورثه آن شخص بدهند يا آنکه پرداخت مبلغ چك به آنان کفايت مي‌کند؟
ج: ورثه وام‌دهنده حق مطالبه چيزي از خانه را ندارند، بلکه فقط حق مطالبه مبلغي را دارند که آن زن از مورّث آنان براي خريد خانه، قرض گرفته است به شرط اينکه مالي را که براي پرداخت بدهي‌اش کفايت مي‌کند به ارث گذاشته باشد و احتياط آن است که نسبت به تفاوت ارزش پول با هم مصالحه کنند.
س 1763: پولي را از شخصي قرض کرديم و بعد از مدتي آن فرد ناپديد شد و اکنون او را پيدا نمي‌کنيم، تکليف ما نسبت به طلب او چيست؟
ج: بر شما واجب است منتظر بمانيد و براي پرداخت بدهي خود او را جستجو کنيد تا آن مبلغ را به او يا به ورثه‌اش بپردازيد و در صورتي که از يافتن او نااميد هستيد ميتوانيد در مورد آن به حاکم شرع مراجعه کنيد و يا از طرف صاحبش، صدقه دهيد.
س 1764: آيا جايز است هزينه‌ها و مخارج دادگاه را که وام دهنده براي اثبات قرض و دريافت آن متحمل مي‌شود از بدهکار مطالبه نمود؟
ج: بدهکار شرعاً ضامن هزينه‌هاي دادگاه که توسط طلبکار پرداخت شده‌است نمي‌باشد و در هر صورت در اين گونه امور قوانين نظام جمهوري اسلامي لازم‌الاجراء مي‌باشد.
س 1765: اگر بدهکار بدهي خود را نپردازد و در اداي آن کوتاهي نمايد، آيا جايز است طلبکار از مال او تقاص نمايد مثلاً حق خود را به‌طور پنهاني يا به طريق ديگر بردارد؟
ج: اگر بدهکار بدهي خود را انکار کند و يا بدون عذر در پرداخت آن کوتاهي نمايد، طلبکار مي‌تواند از اموال او تقاص نمايد. البته اگر در اين زمينه قانوني وجود داشته باشد بايد مراعات گردد.
س 1766: آيا بدهي ميّت جزء حق الناس محسوب مي‌شود تا پرداخت آن از ترکه او بر ورثه‌اش واجب باشد؟
ج: بدهي اعم ازاينکه به اشخاص حقيقي باشد يا حقوقي، جزء حق‌الناس است و بر ورثه بدهکار واجب است آن را از ترکه ميّت به طلبکار يا ورثه او بپردازند و تا آن را نپردازند حق تصرّف در ترکه را ندارند.
س 1767: شخصي زميني دارد که ساختمان موجود در آن، متعلّق به فرد ديگري است و صاحب زمين به دو نفر بدهکار است، آيا جايز است طلبکاران زمين و ساختمان موجود در آن را براي استيفاي حقوق خود

توقيف كنند يا آنكه فقط نسبت به زمين چنين حقّي را دارند؟
ج: آنان حق ندارند تقاضاي توقيف چيزي را كه ملك بدهكار نيست، بنمايند.
س 1768: آيا خانه‌اي كه بدهكار براي سكونت خود و خانواده‌اش به آن نياز دارد، از توقيف اموالش، مستثني است؟
ج: آنچه را كه بدهكار براي ادامه زندگي خود به آن نياز دارد مانند منزل و اثاثيه آن، ماشين، تلفن و ساير چيزهايي كه جزء احتياجات زندگاني مناسب با شأن او محسوب مي‌شوند، از حكم الزام به فروش، مستثني است.
س 1769: اگر تاجري كه بدهي‌هايش او را ناتوان ساخته است، ورشكسته شود و غير از يك ساختمان چيزي نداشته باشد و آن را هم در معرض فروش گذاشته باشد ولي پول آن فقط جوابگوي نصف بدهي او باشد و نتواند بقيه بدهي خود را بپردازد، آيا جايز است طلبكاران او را مجبور به فروش آن ساختمان كنند يا آنكه بايد به او مهلت بدهند تا بتواند به‌طور تدريجي بدهي خود را بپردازد؟
ج: اگر آن ساختمان، خانه مسكوني خود و خانواده‌اش نباشد، وادار كردن او به فروش آن براي پرداخت ديونش اشكال ندارد، هرچند براي پرداخت همه بدهي‌هايش كافي نباشد و واجب نيست طلبكاران براي آن مقدار به او مهلت بدهند، بلكه فقط نسبت به بقيه بدهي‌هاي او بايد صبر كنند تا قدرت پرداخت آن را پيدا كند.
س 1770: آيا پرداخت پولي كه يك مؤسسه دولتي از مؤسسه دولتي ديگر قرض مي‌گيرد واجب است؟
ج: در وجوب پرداخت، حكم ساير ديون را دارد.
س 1771: اگر شخصي بدون تقاضاي بدهكار، قرض او را بپردازد، آيا واجب است بدهكار عوض آنچه را كه او پرداخت كرده بپردازد؟
ج: كسي كه بدون تقاضاي بدهكار اقدام به پرداخت بدهي او نموده است، حق مطالبه عوض آن را ندارد و بر بدهكار هم پرداخت عوض آنچه كه آن شخص پرداخته است واجب نيست.
س 1772: اگر وام گيرنده پرداخت وام را از مهلت مقرّر به تأخير بيندازد، آيا وام‌دهنده مي‌تواند مبلغي بيشتر از مقدار وام را از او مطالبه كند؟
ج: وام دهنده از نظر شرعي حق مطالبه چيزي بيشتر از اصل وام را ندارد.
س 1773: پدرم در ضمن يك معامله صوري مبلغي پول به شخصي داد كه در واقع به عنوان قرض بود و بدهكار هم هر ماه مبلغي به عنوان سود مي‌پرداخت، بعد از وفات طلبكار(پدرم) هم بدهكار به پرداخت آن مقدار سود ادامه داد تا اينكه او هم فوت نمود، آيا پول‌هايي كه به عنوان سود پرداخت شده است، ربا محسوب مي‌شود و بر ورثه طلبكار واجب است كه آنها را به ورثه بدهكار برگردانند؟
ج: با فرض اينكه پرداخت پول به او در واقع به عنوان قرض بوده، هر

مبلغي كه به عنوان سود مال پرداخت شده است ربا محسوب مي‌شود و شرعاً حرام است و بايد عين يا عوض آن از تركه طلبكار به بدهكار يا ورثه او پرداخت شود.
س 1774: آيا جايز است اشخاص، اموال خود را نزد افراد ديگر به وديعه بگذارند و هر ماه سود دريافت كنند؟
ج: اگر سپردن اموال به ديگران براي بهره‌برداري از آن تحت عنوان يكي از عقدهاي صحيح باشد، اشكال ندارد و سود حاصل از بكارگيري آن هم بدون اشكال است، ولي اگر به عنوان قرض باشد، هرچند اصل قرض صحيح است، ولي شرط سود در ضمن آن شرعاً باطل است و سودهاي گرفته شده ربا وحرام است.
س 1775: شخصي پولي را براي انجام يك كار اقتصادي قرض گرفت، اگر آن كار براي او سودآور باشد، آيا جايز است مبلغي از سود آن را به قرض دهنده بپردازد؟ و آيا جايز است قرض دهنده آن را مطالبه كند؟
ج: قرض دهنده حقّي در سود حاصل از تجارت قرض گيرنده با مال قرضي ندارد و نمي‌تواند هيچ مقداري از آن سود را از او مطالبه كند، ولي اگر قرض گيرنده خودش بخواهد بدون هيچ قرار قبلي با پرداخت مبلغي زائد بر مقدار اصل قرض به قرض‌دهنده به او نيكي كند، اشكال ندارد، بلكه مستحب است.
س 1776: شخصي كالايي را سه ماهه به‌طور نسيه خريده است و بعد از رسيدن موعد مقرّر از فروشنده درخواست نمود كه مهلت را تا سه ماه ديگر تمديد كند به اين شرط كه او هم مبلغي زائد از پول كالا را به او بپردازد، آيا انجام اين كار براي آن دو جايز است؟
ج: اين مقدار اضافي ربا مي‌باشد و حرام است.
س 1777: اگر زيد از عمر قرض ربوي بگيرد و شخص سومي قرارداد قرض و شروط آن را براي آنان بنويسد و شخص چهارمي هم كه حسابدار ناميده مي‌شود و كار او ثبت اسناد قراردادي در دفتر محاسبات است وجود داشته باشد، آيا حسابدار هم با آنان در انجام قرض ربوي شريك است و كار او و گرفتن اجرت در برابر آن هم حرام است؟ و همچنين شخص پنجمي هم وجود دارد كه مأمور تحقيق است و كار او مراجعه به دفتر محاسبات است و بدون آنكه چيزي بنويسد و يا به دفتر منتقل كند، فقط آن را بررسي مي‌كند كه آيا در محاسبات معاملات ربوي اشتباهي رخ داده يا خير، سپس نتيجه را به حسابدار اطلاع مي‌دهد، آيا كار او نيز حرام است؟
ج: هر كاري كه به نحوي در عقد قرض ربوي يا در انجام و تكميل آن و يا در تحصيل و دريافت ربا از قرض گيرنده دخيل باشد، شرعاً حرام است و انجام دهنده آن كار مستحق دريافت اجرت نيست.
س 1778: بيشتر مسلمانان به دليل نداشتن سرمايه مجبور به گرفتن

سرمايه از كفّار مي‌شوند كه مستلزم پرداخت ربا مي‌باشد، دريافت قرض ربوي از كفّار يا بانك وابسته به دولت غير اسلامي چه حكمي دارد؟
ج: قرض ربوي از نظر تكليفي، مطلقاً حرام است هرچند از غير مسلمان باشد، ولي اگر فردي چنين قرضي را گرفت، اصل قرض صحيح است.
س 1779: شخصي مبلغي را براي مدتي قرض گرفت، به اين شرط كه هزينه‌هاي سفر قرض دهنده مانند سفر حج را بپردازد، آيا اين كار براي آنان جايز است؟
ج: شرط كردن پرداخت هزينه‌هاي سفر قرض دهنده و امثال آن در ضمن عقد قرض همان شرط دريافت سود و فائده بر قرض است كه شرعاً حرام و باطل مي‌باشد، ولي اصل قرض صحيح است.
س 1780: مؤسسات قرض‌الحسنه هنگام پرداخت وام شرط مي‌كنند كه اگر گيرنده وام پرداخت دو يا چند قسط را از موعد مقرّر به تأخير بيندازد، صندوق حق خواهد داشت كه همه وام را يكجا بگيرد، آيا وام دادن به اين شرط جايز است؟
ج: اشكال ندارد.
س 1781: يك شركت تعاوني وجود دارد كه اعضاي آن مبلغي را به عنوان سرمايه آن مي‌پردازند و شركت هم مبادرت به پرداخت وام به اعضا مي‌كند و از آنان هيچ‌گونه سود يا اجرتي نمي‌گيرد و هدف آن هم كمك و ياري است، اين كاري كه اعضا به قصد صله رحم و ياري رساندن انجام مي‌دهند، چه حكمي دارد؟
ج: در جواز و رجحان تعاون و مشاركت براي تأمين وام مؤمنين ترديدي وجود ندارد، هرچند به‌صورتي باشد كه در سؤال توضيح داده شده است، ولي اگر پرداخت پول به شركت به عنوان قرضي باشد كه مشروط به پرداخت وام در آينده به پرداخت كننده است، اين كار شرعاً جايز نيست هرچند اصل قرض از نظرحكم وضعي صحيح است.
س 1782: بعضي از مؤسسات قرض‌الحسنه اقدام به خريد املاك و چيزهاي ديگر با پول‌هايي كه مردم به عنوان امانت به آنان سپرده‌اند مي‌نمايند، اين معاملات چه حكمي دارند؟ با توجه به اينكه بعضي از سپرده‌گذاران موافق انجام اين كارها نيستند، آيا مسئول مؤسسه حق دارد در آن اموال مثلاً با خريد و فروش تصرّف كند؟ آيا اين كار شرعاً جايز است؟
ج: اگر سپرده‌هاي مردم مانند امانتهايي نزد مؤسسه قرض‌الحسنه باشند تا به هر كسي كه مؤسسه خواست قرض بدهد، در اين صورت مصرف آن در خريد ملك و غير آن فضولي است و متوقف بر اجازه صاحبان آنان است، ولي اگر سپرده‌ها به عنوان قرض به آن مؤسسه داده شده باشند، چنانچه

مسئولین آنها بر اساس اختياراتي كه به آنان داده شده است، مبادرت به خريد املاك و مانند آن مبادرت كنند، اشكال ندارد.

قسمت دوم

س 1783: عدّه‌اي از اشخاص از ديگران مبلغي پول مي‌گيرند و در برابر آن هر ماه مقداري سود به آنان مي‌دهند بدون آنكه اين كار را تحت عنوان يكي از عقود انجام دهند، بلكه فقط براساس توافق طرفين انجام مي‌شود، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: اين قبيل معاملات، قرض ربوي محسوب مي‌شوند و شرط سود و فايده در آن باطل است و آن مقدار اضافي ربا بوده و شرعاً حرام مي‌باشد و گرفتن آن جايز نيست.
س 1784: اگر كسي كه از صندوق قرض‌الحسنه وام دريافت كرده است، هنگام پرداخت وام از طرف خودش بدون آنكه بر او شرط شده باشد، مقداري بيشتر از اصل وام را بپردازد، آيا گرفتن اين مبلغ اضافي از او و صرف آن در كارهاي عمراني جايز است؟
ج: اگر قرض گيرنده آن مبلغ اضافي را خودش، با رضايت و به عنوان يك عملي كه هنگام پرداخت قرض مستحب است بپردازد، دريافت آن از او اشكال ندارد و امّا تصرّفات مسئولين مؤسسه در آن از طريق مصرف آن در كارهاي عمراني و غيره تابع حدود اختيارات آنان در اين‌باره است.
س 1785: كادر اداري يك مؤسسه قرض‌الحسنه با پولي كه از شخصي قرض گرفته شده، اقدام به خريد يك ساختمان نمود و بعد از يك ماه پول آن شخص را از طريق پس‌اندازهاي مردم، بدون رضايت آنان پرداخت كرد، آيا اين معامله شرعي است؟ و چه كسي مالك آن ساختمان است؟
ج: خريد ساختمان براي مؤسسه با پولي كه به مؤسسه قرض داده شده است، اگر طبق صلاحيت‌ها واختيارات كادر اداري صورت گرفته باشد، اشكال ندارد و ساختمان خريداري شده ملك مؤسسه و صاحبان دارايي آن است و در غير اين صورت معامله فضولي و متوقف بر اجازه صاحبان پول است.
س 1786: پرداخت دستمزد به بانك هنگام گرفتن وام از آن چه حكمي دارد؟
ج: اگر وجه مذكور به عنوان اجرت عمل قرض دادن از قبيل ثبت در دفتر و ثبت سند و ساير مخارج صندوق مانند آب و برق و غيره باشد و به سود وام بازگشت نكند، دادن و گرفتن آن و همچنين دريافت وام اشكال ندارد.
س 1787: يك صندوق كه وامهايي را در اختيار اعضاي خود قرار مي‌دهد، ولي براي دادن وام شرط مي‌كند كه متقاضي وام، مبلغي پول را به مدت سه يا شش ماه در صندوق بگذارد و بعد از گذشت اين مدت به مقدار دو

برابر پولي كه به صندوق سپرده است به او وام مي‌دهد و بعد از آنكه همه وام را پرداخت كرد، پولي كه قبلاً در صندوق گذاشته بود به او مسترد مي‌شود، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: اگر دادن پول به صندوق به اين عنوان باشد كه آن پول براي مدتي نزد صندوق به‌صورت قرض بماند، به اين شرط كه صندوق هم بعد از آن مدت، وامي دراختيار او قرار دهد و يا وام دادن صندوق مشروط به اين شرط باشد كه او قبلاً مبلغي را در صندوق گذاشته باشد، اين شرط در حكم ربا بوده و شرعاً حرام و باطل است، ولي اصل قرض نسبت به هر دو طرف صحيح مي‌باشد.
س 1788: صندوق‌هاي قرض‌الحسنه براي دادن وام اموري را شرط مي‌كنند كه از جمله آنها عضويت در صندوق وداشتن مبلغي به عنوان پس‌انداز در آن است و همچنين متقاضي وام بايد ساكن محله‌اي باشد كه صندوق در آن قرار دارد و برخي شرايط ديگر، آيا اين شرطها حكم ربا را دارند؟
ج: اشتراط عضويت يا سكونت در آن محله و شرطهاي ديگري كه باعث محدوديت پرداخت وام به اشخاص مي‌شوند اشكال ندارد و شرط بازكردن حساب پس‌انداز در صندوق هم اگر به اين امر برگردد كه اعطاي وام اختصاص به آن اشخاص پيدا كند، بدون اشكال است، ولي اگر به اين برگردد كه وام گرفتن از صندوق در آينده مشروط است به اينكه متقاضي وام قبلاً مبلغي پول در بانك گذاشته باشد، اين شرط منفعت حكمي در قرض است كه باطل مي‌باشد.
س 1789: آيا راهي براي فرار از ربا در معاملات بانكي وجود دارد؟
ج: راه حل، استفاده از عقود شرعي با رعايت كامل شرايط آنهاست.
س 1790: آيا جايز است قرضي را كه بانك براي استفاده خاصي به اشخاص مي‌دهد، در امور ديگر مصرف نمود؟
ج: اگر آنچه را كه بانك به اشخاص مي‌دهد واقعاً قرض باشد و شرط كند كه حتماً بايد در مورد خاصي مصرف شود، تخلّف از اين شرط جايز نيست، و همچنين اگر آنچه را كه از بانك دريافت مي‌كند به عنوان سرمايه مضاربه يا شراكت و مانند آن باشد، حق ندارد آن را در غير كاري كه بانك به خاطر آن پول را در اختيار او گذاشته است، مصرف نمايد.
س 1791: اگر يكي از مجروحين دفاع مقدس براي گرفتن وام به بانك مراجعه كند و گواهي بنياد جانبازان را در مورد جانبازي خود به بانك ارائه دهد تا از طريق آن از تسهيلات و وامهاي مخصوص مجروحين جنگ تحميلي كه به حسب درجه از كارافتادگي شان است استفاده كند و خود او مي‌داند كه درصد جانبازي‌اش كمتر از آن مقداري است كه در آن گواهي ثبت شده است و گمان مي‌كند كه تشخيص پزشكان و متخصصان در مورد او اشتباه

بوده است، آيا مي‌تواند از شهادت آنان براي استفاده از آن تسهيلات ويژه بهره ببرد؟
ج: اگر تعيين درصد جانبازي توسط پزشكان متخصص كه معاينات پزشكي را براساس نظر و تشخيص خودشان انجام مي‌دهند، صورت گرفته باشد و از نظر قانوني نزد بانك براي اعطاي تسهيلات همان نظر، ملاك باشد، استفاده او ازمزاياي درصد جانبازي كه پزشكان به آن شهادت داده‌اند، اشكال ندارد، هرچند به نظر خود او درصد جانبازي‌اش كمتر از آن مقدار باشد.

س 1792: شخصي همه دارايي خود از قبيل مسكن، ماشين، فرش و لوازم منزلش را به همسرش صلح كرده است و همچنين او را وصيّ و قيم اولاد صغير خود نيز قرار داده است، آيا پدر و مادر او بعد از وفات وي حق مطالبه چيزي از تركه او را دارند؟
ج: اگر ثابت شود كه ميّت در زمان حيات خود همه دارايي‌اش را به همسرش ياهر فرد ديگري صلح كرده است به‌طوري كه چيزي از آنها را براي خود تا زمان وفاتش باقي نگذاشته است، موضوعي براي ارث بردن پدر و مادر يا ساير ورثه باقي نمي‌ماند، در نتيجه حق ندارند هيچ‌يك از اموال او را كه در زمان حياتش ملك همسرش شده است، از زوجه او مطالبه كنند.
س 1793: شخصي قسمتي از اموالش را به فرزند خود صلح كرده است ولي بعد از گذشت چند سال مبادرت به فروش آن اموال به همان فرزند خود نموده است و در حال حاضر ورثه او بر اساس گواهي پزشكي ادّعا مي‌كنند كه پدر آنان از مدتي قبل از فروش خانه تا زمان انجام آن، از سلامت عقلي برخوردار نبوده است. آيا فروش مال مورد مصالحه به خود مصالح‌له عدول از مصالحه محسوب مي‌شود و حكم به صحّت بيع مي‌شود؟ و بر فرض بقاي صلح بر صحّت، آيا در ثلث مال مورد مصالحه صحيح است يا در تمام آن؟
ج: صلح قبلي محكوم به صحّت ونفوذ است و تا زماني كه در آن حق فسخ براي مصالح ثابت نشده باشد، محكوم به لزوم نيز هست، در نتيجه فروش بعدي مال مورد مصالحه توسط او صحيح نيست هرچند در هنگام فروش آن از سلامت عقلي برخوردار بوده باشد و صلحي كه محقق شده و حكم به صحّت و لزوم آن شده است، نسبت به همه مالي كه مورد مصالحه قرار گرفته، نافذ است.
س 1794: فردي همه اموال حتّي مطالبات و حقوق خود در مؤسسه خدمات بهداشتي را به همسرش مصالحه مي‌كند، ولي مؤسسه مزبور اعلام مي‌دارد كه او از نظر قانوني حق مصالحه حقوق خود در آن مؤسسه را ندارد، در نتيجه از موافقت با او خودداري مي‌كند، خود مصالح هم به آن اعتراف دارد و مي‌گويد كه به قصد فرار از پرداخت بدهي هاي خود به ديگران اين كار را انجام دادم. اين صلح چه حكمي دارد؟
ج: صلح بر مال ديگري و يا بر مالي كه متعلّق حق ديگران است، فضولي و متوقف بر اجازه مالك يا صاحب حق است و اگر صلح بر ملك طلق و تام مصالح صورت بگيرد ولي هدف از صلح آن فرار از پرداخت ديون خود به

ديگران باشد، صحّت و نفوذ اين صلح محل اشكال است، به‌خصوص اگر هيچ اميدي به بدست آوردن اموال ديگر و پرداخت بدهي‌هاي خود از آنها وجود نداشته باشد.
س 1795: در قرارداد صلحي آمده است كه پدري بعضي از اموال خود را به فرزندش مصالحه كرده و به او تحويل داده است، آيا اين سند از نظر شرعي و قانوني معتبر است؟
ج: مجرّد قرارداد صلح تا زماني كه ا طمينان به صحّت مضمون آن حاصل نشده است، دليل و حجت شرعي بر انشاء عقد صلح و كيفيت آن محسوب نمي‌شود، بله اگر بعد از احراز تحقّق صلح از طرف مالك، شك در وقوع آن به نحو صحيح شرعي داشته باشيم، عقد صلح شرعاً محكوم به صحّت است و آن مال ملك مصالح‌له مي‌باشد.
س 1796: پدر شوهرم هنگام ازدواج من با پسرش قطعه زميني را در برابر مقداري پول به من مصالحه كرد و آن را به من منتقل نمود و قراردادي راجع به آن در حضور تعدادي شاهد تنظيم كرد، ولي اكنون ادّعا مي‌كند كه آن معامله صوري بوده است، حكم اين مسأله چيست؟
ج: مصالحه مذكور شرعاً محكوم به صحّت است و ادّعاي صوري بودن آن تا از طرف مدّعي ثابت نشود، اثري ندارد.
س 1797: پدرم در زمان حيات خود همه اموال منقول و غير منقول خود را به من صلح نمود، به اين شرط كه بعد از وفات او به هريك از خواهرانم مبلغي را بپردازم، آنان هم به اين كار راضي شده و سند وصيّت را امضا كردند، بعد از وفات پدرم حق آنان را داده و بقيه اموال را گرفتم، آيا تصرّف در اين اموال براي من جايز است؟ و اگر آنان به اين كار راضي نباشند، حكم مسأله چيست؟
ج: اين صلح اشكال ندارد و مال مورد مصالحه در فرض مرقوم براي شما است و عدم رضايت ساير ورثه اثري ندارد.
س 1798: اگر فردي در غياب بعضي از فرزندانش و بدون موافقت فرزنداني كه حاضر هستند، اموالش را به يكي از پسران خود صلح كند، آيا اين صلح صحيح است؟
ج: مصالحه كردن اموال توسط مالك در زمان حياتش به يكي از ورثه، منوط به موافقت ساير ورثه نيست و آنان حق اعتراض به آن را ندارند. بلي اگر اين كار موجب برانگيختن فتنه و اختلاف در بين فرزندان شود جايز نيست.
س 1799: اگر شخصي مقداري مال را به ديگري مصالحه كند به اين شرط كه فقط خودِ متصالح از آن استفاده كند، آيا جايز است متصالح آن را بدون رضايت مصالح براي همان انتفاع به شخص سومي بدهد و يا بدون رضايت او شخص ديگري را براي استفاده از آن با خود شريك كند؟ و در

صورت صحيح بودن، آيا رجوع مصالح از صلح جايز است؟
ج: جايز نيست متصالح از شروطي كه در ضمن عقد صلح به آنها ملتزم شده، تخلّف كند و در صورتي كه از شروط تخلّف نمايد جايز است مصالح عقد صلح را فسخ كند.
س 1800: آيا جايز است مصالح بعد از تحقّق عقد صلح، از آن عدول كند و بدون اعلام به متصالح اول، دوباره مال را به فرد ديگري صلح نمايد؟
ج: اگر صلح به نحو صحيح محقق شود، نسبت به مصالح لازم است و تا زماني كه براي خودش حق فسخ قرار نداده، حق رجوع از آن را ندارد، بنا بر اين اگر همان مال را به فرد ديگري صلح كند، فضولي است و متوقف بر اجازه متصالح اول است.
س 1801: بعد از تقسيم دارايي مادري بين پسران و دختران او و طيّ مراحل قانوني و گرفتن گواهي حصر وراثت و بعد از آنكه هر يك از ورثه سهم خود را گرفتند و مدت زمان طولاني از آن گذشت، يكي از دختران او ادعا مي‌كند كه مادرش در زمان حيات خود همه اموالش را به او مصالحه كرده و سند عادي هم راجع به آن تنظيم شده كه فقط توسط او و شوهرش امضا شده است و اثر انگشتي هم در آن وجود دارد كه منسوب به مادر اوست، آن دختر هم اكنون خواهان همه تركه است، تكليف چيست؟
ج: تا زماني كه ثابت نشده كه مادر در زمان حيات خود اموالش را به آن دختر صلح كرده، او نسبت به آنچه ادعا مي‌كند حقّي ندارد و صرف قرارداد صلح تا زماني كه مطابقت آن با واقع ثابت نشود اعتباري ندارد.
س 1802: پدري همه دارايي خود را به فرزندانش صلح كرده، به اين شرط كه تا زنده است در آنها اختيار تصرّف داشته باشد، با توجه به اين مطالب، حكم موارد زير چيست؟
الف: آيا اين صلح با آن شرط صحيح و نافذ است؟
ب: و بر فرض صحّت و نفوذ، آيا جايز است مصالح از اين صلح رجوع كند؟ و برفرض جواز، اگر بعد از صلح مبادرت به فروش قسمتي از اموال مورد مصالحه نمايد، آيا اين كار او عدول از صلح محسوب مي‌شود؟ و بر فرض اينكه عدول از صلح باشد، آيا عدول از همه صلح است يا فقط عدول از صلح اموال فروخته شده است؟
ج: عبارت «اختيار تصرّف در طول مدت حيات» كه در قرارداد صلح آمده، آيا به معناي حق فسخ است يا به معناي حق انتقال آن اموال به ديگري و يا به معناي حق تصرّف خارجي در آن اموال از طريق استفاده از آنها در طول مدت حيات است؟
ج: الف: صلح مذكور با آن شرط محكوم به صحّت و نفوذ است.
ب: عقد صلح از عقود لازم است. درنتيجه تا زماني كه مصالح در آن حق

فسخ نداشته باشد، فسخ آن توسط او صحيح نيست، بنا بر اين اگر بعد از آنكه اموال مزبور را صلح كرد، بدون آنكه حق فسخ صلح را داشته باشد، قسمتي از آن را به يكي از طرفهاي صلح بفروشد، معامله نسبت به سهم مشتري باطل است و نسبت به سهام طرفهاي ديگر صلح فضولي و متوقف بر اجازه آنان است.
ج: ظاهر عبارت «اختيار تصرّف در طول مدت حيات» حق تصرّف خارجي است نه حق فسخ و نه حق انتقال آن اموال به ديگري.

س 1819: شخصي زميني را به مبلغ معيّني خريده است و به مقدار قيمت مبيع از فرد سومي طلب دارد، لذا فروشنده را به بدهكار حواله كرد تا پول زمين را از او بگيرد، ولي آن شخص ثالث كه بدهكار و محال‌عليه است بدون اطلاع خريدار با پرداخت پول زمين به فروشنده آن را براي خودش خريد، آيا معامله اوّل كه فروشنده با حواله پول آن به شخص ثالث موافقت كرده بود. صحيح است يا معامله دوم؟

ج: معامله دوم فضولي است و متوقف بر اجازه خريدار اول است، مگر آنكه معامله دوم بعد از فسخ مشروع معامله اول صورت گرفته باشد.

س 1820: كميته امداد امام خميني(قدّس‌سرّه) صندوقهايي را در منازل، خيابان‌ها و اماكن عمومي شهر و روستا براي جمع‌آوري صدقات و خيرات و رساندن آنان به دست فقرا و مستحقان قرار داده است. آيا جايز است علاوه بر حقوق ماهيانه و مزايايي كه كاركنان كميته امداد از آن نهاد مي‌گيرند، درصدي از پول‌هاي آن صندوق‌ها به عنوان پاداش به آنان داده شود؟ و آيا جايز است مقداري از آن پول‌ها به افرادي داده شود كه در جمع‌آوري آنها نقش دارند ولي از كارمندان كميته امداد نيستند؟
ج: پرداخت مقداري از اموال صندوق‌هاي صدقات به كاركنان و كارمندان كميته امداد به عنوان پاداش، علاوه بر حقوق ماهيانه‌اي كه از آن كميته مي‌گيرند، اشكال دارد بلكه تا رضايت صاحبان اموال به اين كار احراز نشده، جايز نيست، ولي دادن مقداري از آن به كساني كه در جمع‌آوري موجودي صندوق‌ها كمك مي‌كنند به عنوان اجرت‌المثل كارشان اشكال ندارد، به شرطي كه براي جمع‌آوري و رساندن صدقات به افراد مستحق به كمك آنها نياز باشد، به‌خصوص اگر ظاهر امر نشان دهد كه صاحبان اموال راضي به اين كار هستند.
س 1821: آيا دادن صدقات به گداياني كه درب منازل را مي‌زنند يا در خيابانها مي‌نشينند جايز است يا اينكه بهتر است به يتيمان و مساكين داده شود و يا با ريختن آنها در صندوق صدقات در اختيار كميته امداد قرار گيرد؟
ج: صدقات مستحبي بهتر است به فقير عفيف و متديّن داده شود و همچنين گذاشتن آن در اختيار كميته امداد هرچند با ريختن در صندوق صدقات هم باشد اشكال ندارد، ولي صدقات واجب بايد توسط خود شخص و يا به وسيله وكيل او به فقرايي كه مستحق هستند داده شود و در صورتي كه انسان بداند كه مسئولين كميته امداد پول‌هاي صندوق‌ها را جمع آوري كرده و به فقراي مستحق مي‌دهند، ريختن آن در صندوق‌هاي صدقات اشكال ندارد.
س 1822: وظيفه انسان در برابر گداياني كه در برابر ديگران دست دراز مي‌كنند و زندگي خود را با گدايي اداره مي‌نمايند و چهره جامعه اسلامي را مشّوه جلوه مي‌دهند، به‌خصوص بعد از اقدام دولت به جمع آوري آنان، چيست؟ آيا كمك به آنان جايز است؟
ج: سعي كنيد صدقات را به فقرايي كه متديّن و عفيف هستند بدهيد.
س 1823: اينجانب خادم مسجد هستم و كارم در ماه رمضان بيشتر مي‌شود، به همين دليل بعضي از افراد خيّر مبلغي به عنوان كمك به من مي‌دهند، آيا گرفتن آن براي من جايز است؟

ج: آنچه كه آنان به شما مي‌دهند احساني از طرف آنان به شماست، در نتيجه براي شما حلال است و پذيرفتن آن اشكال ندارد.

وصيت

س 1829: بعضي از شهدا وصيّت كرده‌اند كه ثلث تركه آنان براي حمايت از جبهه‌هاي دفاع مقدس مصرف شود، در حال حاضر كه موضوع اين وصيت‌ها منتفي شده، اين وصايا چه حكمي پيدا مي‌كنند؟
ج: در صورتي كه مورد عمل به وصيّتها منتفي شود، ارثِ ورثه آنان مي‌شود و احوط آن است كه با اذن ورثه در راههاي خير مصرف شود.
س 1830: برادرم وصيّت كرده كه ثلث مالش براي مهاجرين جنگي شهر خاصي مصرف شود، ولي درحال حاضر در شهر مزبور هيچ مهاجر جنگي يافت نمي‌شود، تكليف چيست؟
ج: اگر احراز شود كه مقصود موصي از مهاجرين جنگي كساني هستند كه در حال حاضر در آن شهر زندگي مي‌كنند در اين صورت چون فعلاً مهاجري نيست مال، به ورثه مي‌رسد و در غير اين صورت، بايد پول به مهاجرين جنگي كه در آن شهر زندگي مي‌كرده‌اند داده شود، اگر چه فعلاً كوچ كرده باشند.
س 1831: آيا جايز است كسي وصيت كند كه بعد از فوتش نصف مالش را براي مجالس ختم و سوگواري او مصرف كنند، يا آنكه تعيين اين مقدار جايز نيست، زيرا اسلام براي اين موارد حد و حدود خاصي را معيّن كرده است؟
ج: وصيت به مال براي مصرف كردن در مراسم عزاداري و سوگواري موصي اشكال ندارد و شرعاً حد خاصي هم ندارد، ولي وصيت ميّت فقط نسبت به ثلث مجموع تركه نافذ است و در زائد بر ثلث متوقف بر اذن و اجازه ورثه است.
س 1832: آيا وصيت كردن واجب است به‌طوري كه انسان با ترك آن مرتكب معصيت شود؟
ج: اگر وديعه‌ها و امانت‌هاي ديگران نزد او باشد و حق‌الناس يا حق‌اللّه تعالي بر عهده او باشد و در دوران حيات توانايي اداي آن را نداشته باشد، واجب است در مورد آنها وصيت كند و در غير اين صورت وصيت واجب نيست.
س 1833: مردي كمتر از ثلث اموالش را براي همسرش وصيّت كرده و پسر بزرگترش را وصيّ خود قرار داده است، ولي ساير ورثه به اين وصيّت اعتراض دارند، وصيّ دراين حالت چه وظيفه‌اي دارد؟
ج: اگر وصيّت به مقدار ثلث تركه ياكمتر از آن باشد، اعتراض ورثه به آن وجهي ندارد بلكه بر آنان واجب است طبق وصيّت عمل كنند.

س 1834: اگر ورّاث، وصيّت را به‌طور مطلق انكار كنند، تكليف چيست؟
ج: مدّعي وصيّت بايد آن را از راههاي شرعي ثابت كند و در صورت اثبات آن اگر به مقدار ثلث تركه يا كمتر از آن باشد، عمل بر طبق آن واجب است و انكار ورثه و اعتراض آنان اثري ندارد.
س 1835: شخصي در حضور افراد مورد اطمينان از جمله يكي از فرزندان ذكورش، وصيّت كرده است كه براي اداي حقوق شرعي كه بر عهده دارد از قبيل خمس و زكات و كفّارات و همچنين واجبات بدني كه بر عهده اوست مانند روزه، نماز و حج، بعضي از املاك او براي مصرف در موارد وصيّت از تركه اش استثنا شوند، ولي بعضي از ورثه آن را رد كرده و خواهان تقسيم همه املاك بدون استثنا بين ورثه هستند. در اين مورد تكليف چيست؟
ج: بعد از فرض ثبوت وصيّت با دليل شرعي يا اقرار ورثه، در صورتي كه ملك مورد وصيّت بيشتر از ثلث مجموع تركه نباشد، آنان حق ندارند خواهان تقسيم آن شوند، بلكه واجب است با صرف آن در حقوق مالي و واجبات بدني كه ميّت به آنها وصيّت كرده، به وصيّت او عمل كنند. بلكه اگر از طريق شرعي يا با اعتراف ورثه ثابت شود كه ميّت به مردم بدهكار است و يا حقوق مالي مربوط به خداوند مانند خمس و زكات و كفّارات و يا مالي و بدني مانند حج بر عهده اوست، باز هم بر آنان واجب است همه ديون او را از اصل تركه بپردازند و سپس باقي‌مانده آن بين ورثه تقسيم شود، هرچند نسبت به آنها وصيّتي نكرده باشد.
س 1836: فردي كه مالك مقداري زمين زراعتي است، وصيّت كرده كه آن را براي تعمير مسجد مصرف كنند، ولي ورثه او آن را فروخته‌اند، آيا وصيّت متوفّي نافذ است؟ و آيا ورثه حق فروش آن ملك را دارند؟
ج: اگر مضمون وصيّت، اين باشد كه خود زمين زراعتي، فروخته و در تعمير مسجد مصرف شود و قيمت زمين هم از ثلث تركه، بيشتر نباشد، وصيّت نافذ است و فروش زمين، اشكال ندارد و اگر مقصود موصي، اين بوده كه منافع زمين صرف تعمير مسجد شود، دراين صورت، ورثه حقّ فروش نداشته‌اند.
س 1837: شخصي وصيّت كرده كه يك قطعه از زمين هايش براي بجا آوردن نماز و روزه از طرف او و كارهاي خير مصرف شود، آيا فروش اين زمين جايز است، يا آنكه وقف محسوب مي‌شود؟
ج: تا زماني كه از شواهد و قرائن فهميده نشود كه منظورش اين بوده كه زمين به حال خود باقي بماند تا درآمدهاي آن براي او مصرف شود، بلكه فقط وصيّت كرده كه زمين براي خود او مصرف گردد، اين وصيّت در حكم وقف زمين نيست، درنتيجه اگر پول آن زائد بر ثلث نباشد، فروش و صرف پول آن براي خود او اشكال ندارد.

س 1838: آيا جايز است مالي به عنوان ثلث تركه كنار گذاشته شود و يا نزد شخصي به وديعه گذاشته شود تا بعد از وفات او به مصرف خودش برسد؟
ج: اين كار اشكال ندارد به شرط اينكه بعد از وفات او دو برابر آن مال براي ورثه باقي بماند.
س 1839: شخصي به پدرش وصيّت كرده كه براي قضاي چند ماه نماز و روزه‌اي كه بر عهده‌اش است، اجير بگيرد و درحال حاضر آن شخص مفقود شده است، آيا بر پدر او واجب است كسي را براي قضاي نماز و روزه او اجير كند؟
ج: تا زماني كه موت موصي با دليل شرعي و يا از طريق علم وصي ثابت نشده، استيجار از طرف او براي قضاي نماز و روزه وي صحيح نيست.
س 1840: پدرم ثلث زمين خود را براي ساخت مسجد وصيّت كرده است، ولي با توجه به وجود دو مسجد در مجاورت اين زمين و نياز مبرم به ساخت مدرسه، آيا جايز است به جاي مسجد، مدرسه در آن بسازيم؟
ج: تبديل وصيّت با ساخت مدرسه به جاي مسجد جايز نيست، ولي اگر قصدايجاد مسجد در همان زمين نبوده، فروش و مصرف پول آن براي ساخت مسجد در مكاني كه نيازمند مسجد است مانعي ندارد.
س 1841: آيا جايز است شخصي وصيّت كند كه جسد او بعد از مردن در اختيار دانشجويان دانشكده پزشكي قرار گيرد تا براي تشريح و تعليم و تعلّم مورد استفاده واقع شود يااين عمل به اين جهت كه موجب مثله شدن جسد ميّت مسلمان مي‌شود حرام است؟
ج: به نظر مي‌رسد ادله تحريم مثله و امثال آن ناظر به امر ديگري است و از امثال مورد سؤال كه مصلحت مهمي در تشريح جنازه ميّت وجود دارد منصرف است. اگر شرط احترام جسد ميّت مسلمان كه بايد اصل مسلّم در نظائر اين مسأله قرار داده شود حاصل باشد ظاهراً كالبد شكافي اشكال نخواهد داشت.
س 1842: اگر فردي وصيّت نمايد كه بعضي از اعضاي بدن او بعد از مردن به بيمارستان يا شخص ديگري هديه شود، آيا اين وصيّت صحيح و اجراي آن واجب است؟
ج: صحّت و نفوذ اين قبيل وصايا نسبت به اعضايي كه جداكردن آنها از جسد ميت هتك حرمت او محسوب نمي‌شود، بعيد نيست و عمل به وصيّت در اين موارد مانعي ندارد.
س 1843: آيا اگر ورثه در زمان حيات موصي، وصيّت او را نسبت به بيشتر از ثلث اجازه بدهند، براي نفوذ آن كافي است؟ و بر فرض كفايت، آيا جايز است بعد از مردن موصي از اجازه خود عدول كنند؟
ج: اجازه ورثه در زمان حيات موصي نسبت به زائد بر ثلث، براي نفوذ و

صحّت وصيّت كافي است و بعد از وفات موصي، حق رجوع از آن را ندارند و رجوع آنان هم اثري ندارد.
س 1844: يكي از شهداي عزيز در مورد قضاي نماز و روزه‌هايش وصيّت كرده است، ولي تركه‌اي ندارد و يا تركه او فقط خانه و لوازم آن است كه فروش آنها موجب عسر و حرج فرزندان صغير او مي‌شود، ورثه او در رابطه با اين وصيّت چه تكليفي دارند؟
ج: اگر آن شهيد عزيز تركه‌اي ندارد، عمل به وصيّت او واجب نيست، ولي بر پسر بزرگ او واجب است كه بعد از رسيدن به سن بلوغ، نماز و روزه‌هايي را كه از پدرش فوت شده قضا نمايد، ولي اگر تركه‌اي دارد، واجب است ثلث آن در مورد وصيّت او مصرف شود و مجرّد نياز ورثه و صغير بودن آنان عذر شرعي براي عمل نكردن به وصيّت محسوب نمي‌شود.
س 1845: آيا وجود موصي‌له در هنگام وصيّت در صحّت و نفوذ وصيّت به مال شرط است؟
ج: وجود موصي‌له هنگام وصيّت در وصيّت تمليكي شرط است، هرچند به‌صورت جنين در رحم مادرش باشد و يا حتّي جنيني باشد كه هنوز روح در آن دميده نشده است، به شرط اينكه زنده به دنيا بيايد.
س 1846: موصي در وصيّت مكتوب خود علاوه بر نصب وصي براي اجراي وصيّت‌هايش، فردي را هم به عنوان ناظر تعيين كرده، ولي تصريح به اختيارات او نكرده است يعني مشخص نيست كه آيا نظارت او بر كار وصي فقط براي اطلاع از كارهاي اوست تا بر خلاف آنچه موصي مقرّر كرده عمل نكند يا آنكه نسبت به اعمال وصي داراي راي و نظر است و كارهاي او بايد طبق نظر و صلاحديد ناظر صورت بگيرد، اختيارات ناظر در اين صورت چگونه است؟
ج: با فرض اطلاق وصيّت، بر وصي واجب نيست دركارهايش با ناظر مشورت كند، هرچند احوط انجام آن است و وظيفه ناظر، نظارت بر وصي جهت اطلاع يافتن از كارهاي اوست.
س 1847: فردي پسر بزرگ خود را وصي و مرا ناظر بر او قرار داده و از دنيا رفته است، سپس فرزند او نيز وفات يافته و من تنها فردمسئول اجراي وصيّت او شده‌ام، ولي درحال حاضر به علت وضعيت خاصي كه دارم، اجراي اموري كه به آنها وصيّت شده براي من مشكل مي‌باشد، آيا تبديل مورد وصيّت با پرداخت منافع حاصل از ثلث به اداره بهداشت جهت مصرف در امور خيريه و براي افراد نيازمندي كه تحت تكفل آن اداره هستند ومستحق كمك و مساعدت مي‌باشند، جايز است؟
ج: ناظر نمي‌تواند به‌طور مستقل به اجراي وصاياي ميّت بپردازد هرچند بعد از موت وصي باشد، مگر آنكه موصي بعد از موت وصي او را وصيّ

قرار داده باشد و در غير اين صورت، بايد بعد از فوت وصي به حاكم شرع مراجعه كند تا فرد ديگري را به جاي او تعيين نمايد و به هر حال تعدّي از وصيّت ميّت و تغيير و تبديل آن جايز نيست.
س 1848: اگر شخصي وصيّت كند كه مقداري از اموال او براي تلاوت قرآن كريم در نجف اشرف مصرف شود و يا مالي را براي اين كار وقف نمايد وبراي وصي يا متولي وقف ارسال مال به نجف اشرف جهت اجير كردن كسي براي قرائت قرآن ممكن نباشد، تكليف او دراين مورد چيست؟
ج: اگر مصرف آن مال حتّي در آينده براي تلاوت قرآن كريم در نجف اشرف ممكن باشد، واجب است به وصيّت عمل شود.
س 1849: مادرم قبل از وفاتش وصيّت نمود كه طلاهاي او را شب‌هاي جمعه در كارهاي خير مصرف كنم و من تاكنون اين كار را براي او انجام داده‌ام، ولي در صورت مسافرت به كشورهاي خارجي كه ساكنين آنها به احتمال زياد مسلمان نيستند، تكليف من چيست؟
ج: تا زماني كه احراز نشود كه مقصود او انفاق به عموم مردم اعم از مسلمان و غيرمسلمان بوده، واجب است آن مال فقط در امور خيريه مربوط به مسلمانان مصرف شود، هرچند با قرار دادن آن مال نزد فردي امين در سرزمين اسلامي باشد تا به مصرف مسلمانان برسد.
س 1850: شخصي وصيّت كرده كه مقداري از زمين‌هايش براي مصرف پول آن در مراسم عزاداري و امور خيريه به فروش برسد، ولي فروش آن به غير از ورثه موجب بروز مشكل و مشقت براي آنان مي‌شود زيرا تفكيك زمين مزبور و زمين‌هاي ديگر مشكلات زيادي ايجاد مي‌كند، آيا جايز است كه ورثه، اين زمين را به‌طور قسطي براي خودشان بخرند به اين صورت كه هر سال مبلغي از آن را بپردازند تا با نظارت وصي وناظر درمورد وصيّت به مصرف برسد؟
ج: اصل خريد زمين توسط ورثه براي خودشان اشكال ندارد، و خريد آن به‌طور قسطي به قيمت عادلانه نيز، در صورتي كه احراز نشود كه قصد موصي فروش نقدي زمين و مصرف پول آن در همان سال اول درمورد وصيّت بوده، اشكال ندارد به شرط آنكه وصي و ناظر اين كار را به مصلحت ببينند و اقساط هم به گونه‌اي نباشد كه منجر به اهمال و عدم اجراي وصيّت شود.
س 1851: شخصي در بيماري منجر به موت، به دو نفر به عنوان وصي و نائب وصي وصيّت كرده و بعد از آن نظرش تغيير نموده و وصيّت را باطل كرده و وصي و نائب را از آن مطلع نموده است و وصيّت‌نامه ديگري نوشته و در آن يكي از نزديكان خود را كه غائب مي‌باشد، وصي خود قرار داده است، آيا وصيّت اول بعد از عدول و تغيير آن به حال خود باقي

مي‌ماند و اعتبار دارد؟ و اگر وصيّت دوم صحيح و شخص غائب وصي باشد در صورتي كه وصي اوّل و نائب او كه عزل شده اند به وصيّتي كه موصي آن را باطل نموده استناد كنند و اقدام به اجراي آن نمايند، آيا تصرّفات آنان عدواني محسوب مي‌شود و واجب است آنچه را از مال ميّت انفاق كرده‌اند به وصي دوم برگردانند؟
ج: بعد از آنكه ميّت در زمان حيات خود از وصيّت اول عدول نمود و وصيّ اول را عزل كرد، وصي معزول بعد از آگاهي از عزل خود حق ندارد به آن وصيّت استناد و عمل نمايد و تصرّفات او در مال مورد وصيّت، فضولي و متوقف بر اجازه وصيّ مي‌باشد، درنتيجه اگر آن را اجازه نكند، وصي معزول ضامن اموالي است كه مصرف كرده است.

س 1852: شخصي وصيّت كرده‌است كه يكي از املاك او متعلّق به يكي از فرزندانش باشد، سپس بعد از دو سال، وصيّت خود را به‌طور كامل تغيير داده است، آيا عدول او از وصيّت قبلي به وصيّت بعدي شرعاً صحيح است؟ و در صورتي كه اين شخص بيمار و محتاج خدمت و مراقبت باشد، آيا اين وظيفه فقط بر عهده وصي معيّن او يعني پسر بزرگش است يا آنكه همه فرزندان او به‌طور مساوي داراي اين مسئوليت هستند؟
ج: عدول موصي از وصيّت تا زماني كه زنده است و از سلامت عقلي برخوردار است شرعاً اشكال ندارد و وصيّت صحيح و معتبر از نظر شرعي، وصيّت بعدي مي‌باشد و مسئوليت مراقبت از شخص بيمار در صورتي كه قادر به استخدام پرستار از مال خودش نباشد، به‌طور مساوي بر عهده همه فرزندان اوست كه توانايي مراقبت از او را دارند و وصي به تنهايي مسئول آن نيست.
س 1853: پدري ثلث اموالش را براي خودش وصيّت كرده و مرا وصيّ خود قرار داده است، بعد از تقسيم تركه، ثلث آن كنار گذاشته شده، آيا جايز است براي اجراي وصاياي او قسمتي از ثلث مال او را بفروشم؟
ج: اگر وصيّت كرده باشد كه ثلث اموالش براي اجراي وصاياي او مصرف شود، فروش آن بعد از جدا كردن از تركه و مصرف آن در مواردي كه در وصيّت‌نامه ذكر شده است، اشكال ندارد. ولي اگر وصيّت كرده كه درآمدهاي ثلث براي اجراي وصاياي او مصرف شود، در اين صورت فروش عين ثلث جايز نيست هرچند براي مصرف در موارد وصيّت باشد.
س 1854: اگر موصي، وصيّ و ناظر را تعيين كند، ولي وظايف و اختيارات آنان را ذكر ننمايد و همچنين متعرض ثلث اموال خود و مصارف آن نيز نشود، در اين صورت وظيفه وصيّ چيست؟ آيا جايز است ثلث اموال موصي را از تركه او جدا كند و در امور خير مصرف نمايد؟ و آيا مجرّد وصيّت و تعيين وصيّ براي استحقاق او نسبت به ثلث تركه‌اش كافي است تا در نتيجه بر وصي، جدا كردن ثلث از تركه و مصرف آن براي موصي واجب باشد؟
ج: اگر مقصود موصي از طريق قرائن و شواهد و يا عرف محلي خاص، فهميده شود، واجب است وصيّ به فهم خود نسبت به تشخيص مورد وصيّت و مقصود موصي كه از اين طريق بدست آمده عمل كند و در غير اين صورت وصيّت به خاطر ابهام و عدم ذكر متعلّق آن، باطل و لغو است.
س 1855: شخصي اينگونه وصيّت كرده است : «همه پارچه‌هاي دوخته

شده و دوخته نشده و غيره متعلّق به همسرم باشد» آيا مقصود از كلمه «غيره» اموال منقول اوست يا اينكه منظور چيزهايي است كه كمتر از پارچه و لباس هستند مانند كفش و امثال آن؟
ج: تا زماني كه منظور از كلمه «غيره» كه در وصيّت‌نامه آمده است معلوم نشود و از خارج هم مقصود موصي از آن فهميده نشود، اين جمله از وصيّت‌نامه با توجه به اجمال و ابهام آن قابل عمل و اجرا نيست و تطبيق آن بر يكي از احتمالاتي كه در سؤال آمده، متوقف بر موافقت و رضايت ورثه است.
س 1856: زني وصيّت كرده كه از ثلث تركه‌اش هشت سال نماز قضا براي او خوانده شود و بقيه آن براي ردّ مظالم و خمس و كارهاي خير مصرف گردد. باتوجه به اينكه زمان عمل به اين وصيّت مصادف با دوران دفاع مقدس بوده كه كمك به جبهه ضرورت بيشتري داشته و وصي هم يقين دارد كه حتّي يك نماز قضا بر عهده آن زن نيست، ولي درعين حال شخصي را اجير كرده كه به مدت دو سال براي او نماز بخواند و مقداري از ثلث را به جبهه كمك كرده و باقي‌مانده را براي پرداخت خمس و ردّ مظالم مصرف نموده، آيا در مورد عمل به وصيّت، چيزي بر عهده وصي هست؟
ج: واجب است به وصيّت همانگونه كه ميّت وصيّت كرده، عمل شود و جايز نيست وصي، عمل به آن را حتّي در بعضي از موارد ترك كند، بنا بر اين اگر حتّي مقداري از آن مال را در غير مورد وصيّت مصرف نمايد، به همان مقدار ضامن است.
س 1857: شخصي به دو نفر وصيّت كرده كه بعد از وفات او طبق آنچه كه در وصيّت‌نامه آمده است عمل كنند، در ماده سه آن مقرّر شده كه همه تركه موصي اعم از منقول و غيرمنقول و نقد و طلب‌هايي كه از مردم دارد جمع شده و بعد از پرداخت بدهي‌هاي او از اصل تركه، ثلث آن از همه تركه جدا شود و طبق مواد 4 و 5 و 6 كه در وصيّت‌نامه آمده است مصرف گردد و بعد از گذشت هفده سال باقي‌مانده ثلث، خرج ورثه فقير شود. ولي دو وصي از زمان فوت موصي تا پايان اين مدت موفق به جدا كردن ثلث نشده‌اند و عمل به مواد مذكور براي آنان امكان ندارد و ورثه هم مدّعي هستند كه وصيّت‌نامه بعد از انقضاي مدت مزبور باطل است و آن دو وصي هم حق دخالت در اموال موصي را ندارند، حكم اين مسأله چيست؟ و اين دو وصي چه وظيفه‌اي دارند؟
ج: وصيّت و وصايت وصي با تأخير در اجرا باطل نمي‌شود، بلكه بر آن دو وصي واجب است به وصيّت عمل كنند هرچند مدت آن طولاني شود و تا زماني كه وصايت آنان مقيد به مهلت خاصي كه به پايان رسيده است نباشد، ورثه حق ندارند مزاحم آن دو در اجراي وصيّت شوند.

س 1858: بعد از تقسيم تركه ميّت بين ورثه و صدور اسناد مالكيت به نامهاي آنان و گذشت شش سال از آن، يكي از ورثه ادعا مي‌كند كه متوفّي به‌طور شفاهي به او وصيّت كرده است كه قسمتي از خانه به يكي از پسران او داده شود و بعضي از زنان هم به اين امر شهادت مي‌دهند، آيا بعد از گذشت مدت مزبور، ادعاي او پذيرفته مي‌شود؟
ج: مرور زمان و اتمام مراحل قانوني تقسيم ارث مانع از قبول وصيّت، در صورتي كه مستند به دليل شرعي باشد نيست، در نتيجه اگر مدّعي وصيّت، ادعاي خود را از طريق شرعي ثابت كند، بر همه واجب است كه طبق آن عمل نمايند و در غير اين صورت هر كسي كه اقرار به صحّت ادعاي او كرده، واجب است به مضمون آن ملتزم باشد و به مقدار سهم خود از ارث بر طبق آن عمل نمايد.
س 1859: شخصي به دو نفر وصيّت كرده است كه قطعه‌اي از زمين‌هاي او را بفروشند و به نيابت از او به حج بروند و در وصيّت‌نامه خود يكي از آن دو را به عنوان وصي و ديگري را ناظر بر او قرار داده است، سپس شخص سومي پيدا شده است كه ادعا مي‌كند كه مناسك حج را بدون كسب اجازه از وصي و ناظر به نيابت از او بجا آورده است و درحال حاضر وصي هم از دنيا رفته و فقط ناظر زنده است، آيا ناظر بايد دوباره با پول آن زمين از طرف ميّت فريضه حج انجام دهد؟ يا آنكه واجب است پول زمين را به عنوان اجرت به كسي بدهد كه ادعا مي‌كند از طرف ميّت حج را بجا آورده است؟ و يا چيزي در اين رابطه بر او واجب نيست؟
ج: در صورتي كه حج بر عهده ميّت باشد و بخواهد با وصيّت به انجام حج توسط نائب، برئ‌الذمّه شود اگر شخص سومي به نيابت از ميّت حج بجا آورد، براي او كافي است ولي آن شخص حق مطالبه اجرت از هيچكس را ندارد و در غير اين صورت، ناظر و وصي بايد به وصيّت ميّت عمل كنند و با پول زمين از طرف او فريضه حج را بجا آورند و اگر وصي قبل از عمل به وصيّت بميرد، بر ناظر واجب است كه براي عمل به وصيّت به حاكم شرع مراجعه كند.
س 1860: آيا جايز است ورثه، وصي را وادار به پرداخت مبلغ معيّني براي قضاي نماز و روزه از طرف ميّت نمايند؟ و وصيّ در اين مورد چه تكليفي دارد؟
ج: عمل به وصاياي ميّت جزء مسئوليت‌هاي وصي و بر عهده اوست و بايد براساس مصلحتي كه تشخيص مي‌دهد به آن عمل كند و ورثه حق دخالت در آن را ندارند.
س 1861: سند وصيّت هنگام شهادت موصي در بمباران مخازن نفتي همراه او بوده و در نتيجه در آن حادثه سوخته و يا مفقود شده و كسي هم از مضمون آن آگاه نيست و در حال حاضر وصي نمي‌داند كه آيا فقط او به

تنهايي وصيّ است يا آنكه وصيّ ديگري نيز وجود دارد، وظيفه او چيست؟
ج: بعد از ثبوت اصل وصيّت، بر وصي واجب است در مواردي كه يقين به حصول تغيير و تبديل در آنها ندارد، به وصيّت عمل نمايد و بر اين احتمال كه ممكن است وصي ديگري نيز باشد اعتنا نكند.
س 1862: آيا جايز است موصي فردي غير از ورثه‌اش را به عنوان وصي خود برگزيند؟ و آيا كسي حق دارد با اين كار او مخالفت نمايد؟
ج: انتخاب و تعيين وصي از بين كساني كه موصي، آنان را شايسته اين كار مي‌داند، منوط به نظر خود او است و اشكال ندارد كه فردي غير از ورثه را به عنوان وصي خود تعين كند و ورثه حق اعتراض به او را ندارند.
س 1863: آيا جايز است بعضي از ورثه بدون مشورت با ديگران و يا جلب موافقت وصي، از اموال ميّت تحت عنوان ضيافت براي او انفاق كنند؟
ج: اگرقصد آنان از اين كار، عمل به وصيّت است، انجام آن بر عهده وصي ميّت است و آنان حق ندارند بدون موافقت وصي، خودسرانه اقدام به اين كار كنند و اگر قصد دارند كه از تركه ميّت به حساب ارث ورثه انفاق كنند، انجام آن منوط به اذن ساير ورثه است و اگر آنان راضي نباشند، نسبت به سهم ورثه ديگر اين كار حكم غصب را دارد.
س 1864: موصي در وصيّت‌نامه‌اش ذكركرده است كه فلاني وصي اول و زيد وصي دوم او و عمرو وصيّ سوّم اوست، آيا هر سه نفر با هم وصيّ او هستند يا آنكه فقط نفر اول وصي اوست؟
ج: اين موضوع تابع قصد و نظر موصي است و تا از شواهد و قرائن بدست نيايد كه مقصود او وصايت آن سه نفر به نحو اجتماعي است و يا وصايت آنان به نحو ترتيبي و تعاقبي است، بايد توافق كنند كه در عمل به وصيّت به نحو اجتماعي عمل نمايند.
س 1865: اگر موصي سه نفر را به نحو اجتماعي وصي خود قرار دهد، ولي آنان در مورد روش عمل به وصيّت، به توافق نرسند، نزاع بين آنان چگونه بايد از بين برود؟
ج: در موارد تعدّد وصيّ، در صورتي كه راجع به چگونگي عمل به وصيّت اختلاف بروز كند، واجب است به حاكم شرع مراجعه نمايند.
س 1866: با توجه به اينكه من پسر بزرگ پدرم هستم و شرعاً بايد قضاي نماز و روزه‌هاي او را بجا بياورم، در موردي كه قضاي نماز و روزه چند سال بر عهده پدرم باشد، ولي وصيّت كرده باشد كه فقط قضاي نماز و روزه يك سال براي او بجا آورده شود، تكليف من چيست؟
ج: اگر ميّت وصيّت كرده باشد كه قضاي نماز و روزه‌هاي او از ثلث تركه بجا آورده شود، جايز است از ثلث تركه، شخصي را براي انجام آن اجير نماييد و اگر نماز و روزه‌اي كه بر ذمّه اوست بيشتر از مقداري باشد كه وصيّت كرده است، بر شما واجب است كه آنها را براي او قضا كنيد،

هرچند با اجير كردن شخصي از مال خودتان براي انجام آن باشد.
س 1867: شخصي به پسر بزرگ خود وصيّت كرده است كه قطعه معيّني از زمين‌هاي او را بفروشد و با پول آن از طرف او حج بجا بياورد و او هم متعهد شده كه اين كار را براي پدرش انجام دهد، ولي با توجه به اينكه نتوانسته به موقع، مجوّز سفر حج را از سازمان حج و زيارت بگيرد و اخيراً هزينه‌هاي آن هم افزايش يافته است، به‌طوري كه پول آن زمين براي انجام سفر حج كفايت نمي‌كند، عمل به وصيّت توسط خود او غير ممكن شده است، در نتيجه مجبور شده جهت انجام حج براي پدرش كسي را نائب بگيرد، ولي پول زمين براي اجرت نيابت كافي نيست، آيا بر بقيه ورثه واجب است كه براي عمل به وصيّت پدر با او همكاري كنند يا آنكه انجام آن فقط وظيفه پسر بزرگتر است زيرا به هر حال او بايد از طرف پدرش فريضه حج را انجام دهد؟
ج: در فرض مورد سؤال، پرداخت هيچ‌يك از هزينه‌هاي حج بر ساير ورثه واجب نيست، ولي اگر حج بر ذمّه موصي مستقر شده باشد و پول زميني كه جهت انجام حج به نيابت از او معيّن كرده براي پرداخت هزينه‌هاي حج نيابتي هرچند از ميقات كافي نباشد، در اين صورت واجب است هزينه‌هاي حج ميقاتي از اصل تركه تكميل شود.
س 1868: اگر قبضي وجود داشته باشد كه نشان دهد ميّت مبالغي را به عنوان حقوق شرعي خود پرداخته و يا عده‌اي شهادت دهند كه او حقوق خود را مي‌پرداخته است، آيا بر ورثه پرداخت حقوق شرعي او از تركه واجب است؟
ج: مجرّد وجود قبض پرداخت مبالغي به حساب حقوق شرعي توسط ميّت و يا شهادت شهود به اينكه او حقوق شرعي خود را مي‌پرداخته است، حجت شرعي بر برائت ذمّه او از آن حقوق و همچنين عدم تعلّق حقوق شرعي به اموال او محسوب نمي‌شود، در نتيجه اگر او در زمان حيات يا در وصيّت‌نامه اعتراف كرده باشد كه مقداري به عنوان حقوق شرعي بدهكار است و يا در تركه او وجود دارد و يا ورثه يقين به آن پيدا كنند، بر آنان واجب است آن مقدار را كه ميّت به آن اقرار كرده و يا يقين به وجود آن دارند، از اصل تركه ميّت بپردازند و در غير اين موارد چيزي بر آنان واجب نيست.
س 1869: شخصي ثلث اموالش را براي خودش وصيّت كرده و در حاشيه وصيّت‌نامه خود قيد كرده است كه خانه موجود در باغ براي تأمين مخارج ثلث است و وصي بايد بعد از گذشت بيست سال از وفات او، آن را بفروشد و پول آن را براي او مصرف نمايد. آيا ثلث بايد از همه تركه اعم از خانه و اموال ديگر محاسبه شود تا در صورتي كه قيمت خانه كمتر از مقدار ثلث باشد، از ساير اموال ميّت تكميل شود، يا آنكه ثلث، فقط خانه

است و اموال ديگري از ورثه به عنوان ثلث گرفته نمي‌شود؟
ج: اگر بخواهد با وصيّت و آنچه در حاشيه وصيّت‌نامه ذكر كرده، فقط خانه را به عنوان ثلث براي خودش تعيين كند و آن خانه هم از ثلث مجموع تركه بعد از پرداخت بدهي‌هاي ميّت بيشتر نباشد، در اين صورت فقط خانه ثلث است و اختصاص به ميّت دارد و همينطور است اگر قصد او بعد از وصيّت به ثلث تركه براي خودش، تعيين خانه براي مصارف ثلث باشد و قيمت آن هم به مقدار ثلث مجموع تركه بعد از پرداخت ديون باشد و درغير اين صورت بايد اموال ديگري از تركه به خانه ضميمه شود، به مقداري كه مجموع آنها به اندازه ثلث تركه برسد.
س 1870: بعد از گذشت بيست سال از تقسيم ارث و گذشت چهار سال از اينكه دختر ميّت سهم خود را فروخته است، مادر وصيّت‌نامه‌اي را آشكار كرد كه بر اساس آن همه اموال شوهر متعلّق به همسر اوست و همچنين اعتراف نمود كه اين وصيّت‌نامه از زمان فوت شوهرش نزد او بوده ولي تا كنون كسي را از وجود آن آگاه نكرده است، آيا با وجود آن حكم به بطلان تقسيم ارث و فروش سهم الارث توسط دختر ميّت مي‌شود؟ و بر فرض بطلان، آيا ابطال سند رسمي ملكي كه شخص سومي آن را از دختر خريده، براثر اختلاف بين دختر و مادر در مورد آن صحيح است؟
ج: بر فرض صحّت وصيّت مزبور و ثبوت آن با دليل معتبر، چون مادر از زمان وفات شوهرش تا هنگام تقسيم تركه علم به آن وصيّت داشته و هنگام دادن سهم دختر و فروش آن به ديگري توسط او، وصيّت‌نامه در دست مادر بوده و در عين حال نسبت به وصيّت سكوت كرده و از اعتراض نسبت به دادن سهم به دختر با فرض اين كه محذوري از اعلام نداشته خودداري نموده و همچنين هنگامي كه آن دختر سهم خود را فروخته، به فروش آن هم اعتراضي نكرده است، همه اينها رضايت او به گرفتن سهم الارث توسط دختر و فروش آن محسوب مي‌شود و بعد از آن حق ندارد آنچه را به دخترش داده از او مطالبه كند و همچنين حق مطالبه چيزي را هم از مشتري ندارد و معامله‌اي كه دختر او انجام داده محكوم به صحّت است و مبيع نيز مال مشتري است.
س 1871: يكي از شهدا به پدرش وصيّت كرده كه اگر با حفظ خانه مسكوني او قادر به پرداخت بدهي‌هاي او نيست، آن را بفروشد و با پول آن ديون او را ادا كند و همچنين وصيّت كرده كه مبلغي در كارهاي خير مصرف شود و پول زمين هم به دايي او داده شود و مادرش را هم به حج بفرستد و قضاي چند سال نماز و روزه از طرف او بجا آورده شود. سپس برادر وي با همسرش ازدواج نمود و با آگاهي از خريد قسمتي از خانه توسط همسر شهيد درخانه او ساكن شد و مبلغي را براي تعمير خانه پرداخت كرد و يك سكّه طلا هم از فرزند شهيد گرفت تا براي تعمير خانه

مصرف كند، تصرّفات او در خانه شهيد و اموال فرزند او چه حكمي دارد؟ با توجه به اينكه اقدام به تربيت و پرداخت نفقه فرزند شهيد نموده، استفاده او از حقوق ماهانه‌اي كه مخصوص فرزند شهيد است چه حكمي دارد؟
ج: واجب است همه اموال آن شهيد عزيز محاسبه شود و بعد از پرداخت همه ديون مالي او از آن، ثلث باقي‌مانده آن براي اجراي وصيّت‌هاي او مانند قضاي نماز و روزه از طرف او و پرداخت هزينه سفر حج به مادر و امثال آنها، مصرف شود، سپس دو ثلث ديگر و باقي‌مانده ثلث قبلي بين ورثه شهيد كه عبارتند از پدر و مادر و فرزند و همسر او، طبق كتاب و سنت تقسيم شود و همه تصرّفات در خانه و وسايلي كه مال آن شهيد هستند بايد با اذن ورثه و وليّ شرعي صغير صورت بگيرد و برادر شهيد هم حق ندارد هزينه تعميراتي را كه بدون اذن و اجازه وليّ شرعي صغير در خانه انجام داده، از مال صغير بردارد و همچنين جايز نيست سكّه طلا و حقوق ماهانه صغير را براي تعمير خانه و مخارج خودش مصرف نمايد و حتّي نمي‌تواند آنها را براي انفاق بر خود صغير هم استفاده كند مگر با اذن و اجازه وليّ شرعي او و در غير اين صورت ضامن آن مال است و بايد آن را به صغير بپردازد و همچنين خريد خانه هم بايد با اذن و اجازه ورثه و وليّ شرعي صغير صورت بگيرد.
س 1872: موصي در وصيّت‌نامه خود نوشته است كه همه اموال او كه شامل سه هكتار باغ ميوه است به اين صورت مصالحه شده‌اند كه دو هكتار آن بعد از وفات او مال جمعي از فرزندانش باشد و هكتار سوم براي خودش باشد تا در وصاياي او مصرف شود و بعد از فوت او معلوم شده كه مجموع مساحت باغهاي او كمتر از دو هكتار است، بنا بر اين اولاً: آيا مطلبي كه در وصيّت‌نامه نوشته، مصالحه بر اموال به آن صورت كه او نوشته محسوب مي‌شود يا آنكه وصيّت بر اموالش بعد از وفات اوست؟ و ثانياً: بعد از آنكه معلوم شد كه مساحت باغهاي او كمتر از دو هكتار است، آيا همه آن اختصاص به فرزندان او دارد و موضوع يك هكتاري كه اختصاص به خودش داده بود منتفي مي‌شود يا آنكه به‌گونه ديگري بايد عمل شود؟
ج: تا زماني كه تحقّق صلح توسط او در زمان حياتش بر وجه صحيح شرعي كه متوقف بر قبول مصالح له در زمان حيات مصالح است، احراز نشده باشد آنچه كه او ذكر كرده بر وصيّت حمل مي‌شود، در نتيجه وصيّت او راجع به اينكه باغهاي ميوه براي جمعي از فرزندان او و خودش باشد در ثلث مجموع تركه، نافذ است و در زائد بر ثلث متوقف بر اجازه ورثه است و در صورت عدم اجازه آنان، مقدار زائد بر ثلث، ارث آنان است.

س 1873: فردي همه اموال خود را به نام پسر خود نموده است به اين شرط كه بعد از وفات پدر، مقدار معيّني پول نقد به هر يك از خواهرانش به جاي سهم آنان از ارث بپردازد، ولي يكي از خواهران او هنگام فوت پدر حضور نداشت و در نتيجه نتوانست در آن زمان حق خود را بگيرد و هنگامي كه به آن شهر مراجعت نمود، حق خود را از برادرش مطالبه كرد. ولي برادرش در آن زمان چيزي به او نپرداخت و در حال حاضر كه چندين سال از آن مي‌گذرد و قدرت خريد مبلغ مورد وصيّت بسيار كاهش پيدا كرده، اعلام نموده كه حاضر است آن مبلغ را به او بپردازد، ولي خواهر او آن پول را با همان قدرت خريدش در آن زمان، مطالبه مي‌كند و برادر او از پرداخت آن خودداري مي‌كند و خواهرش را متّهم به مطالبه ربا مي‌نمايد. اين مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر اصل تحويل تركه به فرزند مذكر و وصيّت به پرداخت مبالغي پول به فرزندان مونث بر وجه صحيح شرعي محقّق شده باشد، هر يك از خواهران فقط استحقاق دريافت مبلغ مورد وصيّت را دارند، ولي در صورتي كه قدرت خريد هنگام پرداخت، از قدرت خريد در وقت فوت موصي كمتر شده باشد، احوط اين است كه دو طرف در مورد مقدار تفاوت با هم مصالحه كنند و اين در حكم ربا نيست.
س 1874: پدر و مادرم در زمان حياتشان و در حضور ساير فرزندان يك قطعه زمين كشاورزي را به عنوان ثلث اموالشان اختصاص دادند تا بعد از وفات براي پرداخت هزينه‌هاي كفن و دفن و روزه و نماز و غيره، مورد استفاده قرار گيرد و راجع به آن به من كه تنها پسرشان هستم وصيّت كردند و با توجه به اينكه آنان بعد از وفات، پول نقدي نداشتند، هزينه همه آن امور را از پول خودم پرداخت كردم، آيا اكنون جايز است مقداري را كه خرج كرده‌ام از ثلث مذكور بردارم؟
ج: اگر آنچه را كه براي ميّت خرج كرده‌ايد به حساب وصيّت و به قصد برداشتن آن از ثلث پرداخته باشيد، جايز است آن را از ثلث اموال ميّت برداريد و در غير اين‌صورت جايز نيست.
س 1875: مردي وصيّت كرده كه اگر همسرش بعد از وفات او ازدواج نكرد، ثلث خانه‌اي كه در آن سكونت دارد مال او باشد و با توجه به اينكه او بعد از انقضاي عدّه، ازدواج نكرده و نشانه‌اي هم مبني بر قصد ازدواج او در آينده وجود ندارد، تكليف وصي و ساير ورثه در مورد اجراي وصيّت موصي چيست؟

ج: بر آنان واجب است فعلاً ملك مورد وصيّت را به زوجه بدهند، ولي اين انتقال مشروط به عدم ازدواج است، در نتيجه اگر بعد از آن، ازدواج كند، ورثه حق فسخ و پس گرفتن ملك را دارند.
س 1876: هنگامي كه مي‌خواستيم ارثيه پدرمان را كه او نيز از پدرش به ارث برده بود و بين ما و عمو و مادربزرگ ما مشترك بود و آنان نيز آن اموال را از جدّ ما، به ارث برده بودند، تقسيم كنيم آنان وصيّت‌نامه جدّم مربوط به سي سال قبل را ارائه دادند، كه در آن به هر كدام از مادربزرگ و عمويم علاوه بر سهمشان از تركه، مبلغ معيّني پول نقد هم وصيّت كرده بود، ولي آن دو اين مبلغ را به قيمت فعلي آن تبديل نموده و در نتيجه چندين برابر مبلغ مورد وصيّت را از اموال مشترك به خود تخصيص دادند، آيا اين كار آنان شرعاً صحيح است؟
ج: احتياط اين است كه نسبت به تفاوت قدرت خريد پول، با هم مصالحه كنيد، و اگر در اين زمينه قانوني وجود داشته باشد بايد مراعات گردد.
س 1877: يكي از شهداي عزيز وصيّت كرده كه فرشي را كه براي خانه‌اش خريده است به حرم ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) در كربلاي معلّي هديه شود و در حال حاضر اگر بخواهيم آن را در خانه نگه داريم تا عمل به وصيّت ممكن شود، خوف اين را داريم كه فرش تلف شود، آيا جايز است براي جلوگيري از ضرر و خسارات، از آن در مسجد يا حسينيه محله استفاده كنيم؟
ج: اگر حفظ فرش تا زماني كه امكان عمل به وصيّت را پيدا كنيد، متوقف بر استفاده از آن به‌طور موقت در مسجد يا حسينيه باشد، اشكال ندارد.
س 1878: شخصي وصيّت كرده كه مقداري از درآمدهاي بعضي از املاكش به مصرف مسجد و حسينيه و مجالس ديني و امور خيريه و مانند آن برسد، ولي ملك مذكور و املاك ديگر او غصب شده‌اند و گرفتن آن از دست غاصب هزينه‌هايي را در بردارد، آيا جايز است كه آن هزينه‌ها از موصي به برداشت شود؟ و آيا مجرّد امكان آزاد كردن ملك از غصب براي صحّت وصيّت كافي است؟
ج: برداشتن هزينه‌هاي گرفتن املاك از دست غاصب از درآمدهاي ملك مورد وصيّت، به همان مقدار اشكال ندارد و براي صحّت وصيّت به ملك، قابليت آن براي استفاده در مورد وصيّت كافي است هرچند بعد از گرفتن آن از دست غاصب باشد و اين كار هم نيازمند صرف مال باشد.
س 1879: شخصي همه اموال منقول و غير منقول خود را براي پسرش وصيّت كرده و با اين كار شش دختر خود را از ارث محروم نموده است، آيا اين وصيّت نافذ است؟ و در صورتي كه نافذ نباشد، چگونه آن اموال بين شش دختر و يك پسر تقسيم مي‌شود؟
ج: صحّت وصيّت مزبور في‌الجمله مانعي ندارد، ولي فقط به مقدار ثلث

مجموع تركه نافذ است و در مقدار زائد بر آن، متوقف بر اجازه جميع ورثه است، در نتيجه اگر دخترها از اجازه آن خودداري كردند، هر يك از آنان سهم‌الارث خود را از دو سوم تركه مي‌برند، بنا بر اين دارايي پدر به بيست‌وچهار قسمت تقسيم مي‌شود و سهم پسر از آن به عنوان ثلث موصي به هشت بيست‌وچهارم و سهم او از دو سوّم باقي‌مانده چهار بيست‌وچهارم مي‌شود و سهم هر يك از دخترها هم دو بيست‌وچهارم است و به عبارت ديگر نصف مجموع تركه متعلّق به پسر است و نصف ديگر بين آن شش دختر تقسيم مي‌شود.

س 1880: شخصي قطعه زميني را به نام فرزند صغيرش خريداري كرده و سند عادي آن را به اسم او به اين صورت تنظيم نموده است: «فروشنده فلان شخص است و خريدار هم فلان فرزندش مي‌باشد» و بعد از آنكه آن كودك به سن بلوغ رسيد زمين مزبور را به شخص ديگري فروخت، ولي ورثه پدر با اين ادّعا كه آن را از پدرشان به ارث برده‌اند، با آنكه اسمي از پدرشان در سند عادي نيامده آن زمين را تصرّف كردند، آيا جايز است ورثه در اين حالت براي مشتري دوم مزاحمت ايجاد كنند؟
ج: مجرّد ذكر نام فرزند صغير درقرارداد معامله به عنوان مشتري، ملاك مالكيت او نيست، بنا بر اين اگر ثابت شود كه پدر زميني را كه با پول خودش خريده، به فرزندش هبه كرده و يا به او صلح نموده، زمين متعلّق به اوست و اگر آن را بعد از رسيدن به سنّ بلوغ به نحو صحيح شرعي به خريدار ديگري بفروشد، كسي حق مزاحمت و گرفتن زمين از دست او را ندارد.
س 1881: قطعه زميني را كه تعدادي از خريداران آن را خريده و فروخته‌اند، خريداري نموده و مبادرت به ساخت خانه در آن كردم و در حال حاضر شخصي ادعا مي‌كند كه آن زمين ملك اوست و سند آن هم به‌طور رسمي قبل از انقلاب اسلامي به نام او ثبت شده است و به همين دليل او بر عليه من و تعدادي از همسايگانم به دادگاه شكايت نموده است، آيا تصرّفات من دراين زمين با توجه به ادّعاي او غصب محسوب مي‌شود؟
ج: خريد زمين از ذواليَد قبلي طبق ظاهر شرع محكوم به صحّت است و زمين ملك خريدار است، در نتيجه تا زماني كه فردي كه مدّعي مالكيّت قبلي زمين است، مالكيّت شرعي خود را در دادگاه ثابت نكند، حق مزاحمت متصرّف و ذواليَد فعلي را ندارد.
س 1882: زميني در يك سند عادي به نام پدري است و بعد از مدتي سند رسمي آن به نام فرزند صغيرش صادر مي‌شود، ولي هنوز زمين دراختيار پدر است و اكنون كه فرزند به سن بلوغ رسيده، ادعا مي‌كند كه آن زمين ملك اوست زيرا سند رسمي به نام او ثبت شده است، ولي پدر او مي‌گويد كه زمين را با پول خودش و براي خودش خريده و فقط براي تخفيف ماليات، آن را به نام فرزندش نموده است. آيا اگر فرزند او زمين را بدون رضايت پدرش تصرّف كند غاصب محسوب مي‌شود؟
ج: اگر پدري كه زمين را با پول خودش خريده، تا بعد از بلوغ فرزند، متصرّف در آن بوده است، تا زماني كه فرزند ثابت نكرده كه پدرش آن زمين را به او هبه كرده و مالكيّت آن را به او منتقل نموده، حق ندارد به

مجرّد اينكه سند رسمي آن به نام اوست در مالكيّت و تصرّف در زمين و تسلط برآن، مزاحم پدرش شود.
س 1883: شخصي قطعه زميني را پنجاه سال قبل خريده است و اكنون با استناد به اسم كوه بلندي كه در سند مالكيت آن به عنوان محدوده زمين مذكور ذكر شده، ادعاي مالكيت ميليونها متر از زمين‌هاي عمومي و دهها خانه قديمي را مي‌كند كه در منطقه واقع بين زمين خريداري شده و آن كوه ساخته شده‌اند، همچنين مدّعي است كه نماز اهالي آن منطقه در خانه‌ها و زمين‌هاي مزبور بر اثر غصب باطل است، قابل ذكر است كه او در گذشته هيچ تصرّفي در آن زمين‌ها و خانه‌هاي مسكوني قديمي موجود در آن مكان نداشته و دلائلي هم كه وضعيت آن زمين‌ها را از صدها سال پيش مشخص كند وجود ندارد، با توجه به اين مطالب مسأله چه حكمي دارد؟
ج: اگر زمين‌هاي واقع بين زمين خريداري شده و كوهي كه به عنوان محدوده آن در سند ذكر شده، از زمين‌هاي بايري باشد كه مسبوق به مالكيت شخص خاصي نيست و يا از زمين هايي باشد كه در اختيار متصرّفان قبلي بوده و از آنان به متصرّفان كنوني منتقل شده است، در اين صورت هر كس نسبت به هر مقدار از آن زمين‌ها يا خانه‌ها كه در اختيار اوست و در آنها تصرّف مالكانه دارد، شرعاً مالك محسوب مي‌شود و تا زماني كه مدّعي مالكيّت ادّعاي خود را از طريق شرعي نزد مراجع قضايي ثابت نكرده، تصرّفات آنان در آن ملك محكوم به اباحة و حليّت است.
س 1884: آيا جايز است در زميني كه حاكم، حكم به مصادره آن كرده، بدون رضايت مالك قبلي آن، مسجد ساخته شود؟ و آيا خواندن نماز و برپايي ساير شعائر ديني در اين قبيل مساجد جايز است؟
ج: اگر زمين مزبور به حكم حاكم شرع يا با استناد به قانون جاري دولت اسلامي از مالك قبلي آن گرفته شده باشد و يا سابقه مالكيت شرعي براي مدّعي آن ثابت نشود، تصرّف در آن متوقف بر اجازه مدّعي مالكيت و يا مالك قبلي آن نيست در نتيجه ساخت مسجد در آن و خواندن نماز و برپايي شعائر در آن اشكال ندارد.
س 1885: زميني نسل به نسل از طريق ارث به ورثه رسيده است و سپس غاصبي آن را غصب كرده و به تملك خود در آورده است و بعد از پيروزي انقلاب اسلامي و برپايي حكومت، اقدام به پس گرفتن آن از غاصب نموده‌اند، آيا شرعاً مالكيت آن به ورثه مي‌رسد يا آنكه فقط در خريد آن از دولت حق تقدم دارند؟
ج: مجرّد سابقه تصرّفات از طريق ارث، مستلزم مالكيت و حق تقدم در خريد نيست، ولي تا زماني كه خلاف آن ثابت نشده، اماره‌اي شرعي بر

ملکیت است، بنا بر این اگر ثابت شود که ورثه مالك زمین نیستند، و یا مالکیّت دیگران نسبت به آن زمین ثابت شود. ورثه حق مطالبه زمین یا عوض آن را ندارند و درغیر این صورت حق دارند به مقتضاي ذواليَد بودن، عین زمین یا عوض آن را مطالبه کنند.

س 1896: آيا مضاربه با غير از طلا و نقره جايز است؟
ج: مضاربه با اسكناسي كه امروزه رايج است، اشكال ندارد، ولي مضاربه با كالا صحيح نيست.
س 1897: آيا استفاده از عقد مضاربه در كارهاي توليدي و خدماتي و توزيع و تجارت صحيح است؟ و آيا عقودي كه امروزه تحت عنوان مضاربه در فعاليتهاي غيرتجاري متعارف شده‌اند، شرعاً صحيح هستند يا خير؟
ج: عقد مضاربه فقط مختص بكارگيري سرمايه در تجارت از طريق خريد و فروش است، و استفاده از آن به عنوان مضاربه در زمينه‌هاي توليد و توزيع و خدمات و مانند آن، صحيح نيست. لكن مانعي ندارد كه اين امور را تحت عنوان عقود شرعي ديگر مثل جعاله و صلح و غيرذلك انجام دهند.
س 1898: مبلغي پول از يكي از دوستانم به عنوان مضاربه گرفتم، به اين شرط كه آن مبلغ و مقداري اضافه را بعد از گذشت مدتي به او بپردازم و من هم قسمتي از آن را به يكي از دوستانم كه به آن احتياج داشت دادم و قرار شد يك سوم سود پول را او بپردازد. آيا اين كار صحيح است؟
ج: گرفتن پول از كسي به اين شرط كه اصل پول را همراه با مقداري اضافه، بعد از مدتي به او بپردازيد، عقد مضاربه نيست بلكه قرض ربوي حرام است، و امّا گرفتن آن پول به عنوان مضاربه، قرض از او محسوب نمي‌شود و پول نيز ملك عامل نمي‌گردد، بلكه بر ملكيت صاحب آن باقي مي‌ماند و عامل فقط حق تجارت با آن را دارد و هر دو بر اساس توافقي كه كرده‌اند در سود آن شريك هستند و عامل حق ندارد بدون اذن صاحب مال، مقداري از آن را به ديگري قرض بدهد و يا به عنوان مضاربه در اختيار او بگذارد.
س 1899: قرض گرفتن پول به اسم مضاربه، از اشخاصي كه پول را به عنوان مضاربه مي‌دهند تا در برابر هر صدهزار تومان طبق قرارداد هر ماه در حدود چهار يا پنج هزار تومان سود دريافت كنند، چه حكمي دارد؟
ج: قرض گرفتن به‌صورت مزبور مضاربه نيست، بلكه همان قرض ربوي است كه از نظر تكليفي حرام است و با تغيير صوريِ عنوان، حلال نمي‌شود، هرچند اصل قرض صحيح است و قرض گيرنده مالك مال مي‌شود.
س 1900: شخصي مبلغي پول به فردي داده تا با آن تجارت كند و هر ماه مبلغي را به عنوان سود آن به او بپردازد و همه خسارتها هم بر عهده او باشد، آيا اين معامله صحيح است؟
ج: اگر قرارداد ببندند كه با مال او به نحو صحيح شرعي مضاربه‌صورت

بگيرد و بر عامل شرط كند كه هر ماه مقداري از سهم او از سود آن را علي الحساب به او بدهد و اگر خسارتي متوجه سرمايه شد، عامل ضامن باشد، چنين معامله‌اي صحيح است.
س 1901: مبلغي پول براي خريد و وارد كردن و فروش وسايل نقليه به شخصي دادم، به اين شرط كه سود حاصل از فروش آنها به‌طور مساوي بين ما تقسيم شود و او هم بعد از گذشت مدتي مبلغي را به من داد و گفت: اين سهم شما از سود است، آيا گرفتن آن مبلغ براي من جايز است؟
ج: اگر سرمايه را به عنوان مضاربه به او داده‌ايد و او هم با آن وسايل نقليه خريده و فروخته باشد و سهم شما از سود را بدهد، آن سود براي شما حلال است.
س 1902: شخصي مبلغي پول را براي تجارت با آن نزد فرد ديگري سپرده و هر ماه مبلغي را علي الحساب از او مي‌گيرد و سر سال مبادرت به محاسبه سود و زيان مي‌كنند، اگر صاحب پول و آن شخص با رضايت هم سود و زيان را به يكديگر ببخشند، آيا انجام اين كار توسط آنان صحيح است؟
ج: اگر آن مال را به عنوان انجام مضاربه به‌طور صحيح، به او داده باشد، اشكال ندارد كه صاحب سرمايه هر ماه مبلغي از سود را علي‌الحساب از عامل بگيرد و همچنين مصالحه آن دو نسبت به آنچه كه هر كدام از آنان شرعاً مستحق دريافت آن از ديگري است، اشكال ندارد، ولي اگر به عنوان قرض باشد و شرط كند كه قرض گيرنده هر ماه مقداري سود به قرض دهنده بدهد، سپس در آخر سال نسبت به آنچه كه هر كدام از آنان مستحق دريافت آن از ديگري است، مصالحه كنند، اين همان قرض ربوي است كه حرمت تكليفي دارد و شرط در ضمن آن هم باطل است، هرچند اصل قرض صحيح مي‌باشد و اين كار به مجرّد توافق آن دو بر هبه سود و زيان به يكديگر حلال نمي‌شود، بنا بر اين قرض دهنده نمي‌تواند هيچ سودي بگيرد، همانگونه كه ضامن هيچ خسارتي هم نيست.
س 1903: شخصي مالي را به عنوان مضاربه از فردي گرفته است، به اين شرط كه دو سوم سود براي او و يك سوم آن متعلّق به صاحب سرمايه باشد و با آن كالايي خريده و به شهر خود فرستاد، ولي آن كالا در راه به سرقت رفت، خسارت بر عهده چه كسي است؟
ج: تلف شدن تمام يا قسمتي از سرمايه يا مال التجاره در صورتي كه ناشي از تعدّي و تفريط عامل يا شخص ديگري نباشد، بر عهده صاحب سرمايه است و با سود جبران مي‌شود مگر آنكه شرط شود كه خسارت صاحب سرمايه بر عهده عامل باشد.
س 1904: آيا جايز است مالي به قصد كسب و تجارت به كسي داده و يا

از او گرفته شود، به اين شرط كه سود حاصل از آن بدون آنكه ربا باشد، بين آن دو با رضايت تقسيم شود؟
ج: اگر گرفتن يا دادن مال براي تجارت، به عنوان قرض باشد، همه سود آن متعلّق به وام گيرنده است. همچنانكه تلف و خسارت آن هم بر عهده اوست و صاحب مال فقط مستحق دريافت عوض آن از وام گيرنده است و جايز نيست هيچ سودي از او دريافت كند، و اگر به عنوان مضاربه باشد، براي دستيابي به نتايج آن، بايد عقد مضاربه به‌طور صحيح بين آنان محقق شود و همچنين شرايطي كه از نظر شرعي براي صحّت آن لازم است بايد رعايت شود، كه از جمله آنها تعيين سهم هر يك از آنان از سود به‌صورت كسر مشاع است و در غير اين صورت، آن مال و همه درآمد حاصل از تجارت با آن متعلّق به صاحب آن است و عامل فقط مستحق دريافت اجرت‌المثل كار خود است.
س 1905: باتوجه به اينكه معاملات بانكها واقعاً مضاربه نيستند، زيرا بانك هيچ خسارتي را بر عهده نمي‌گيرد، آيامبلغي كه سپرده‌گذاران هر ماه به عنوان سود پولشان از بانك مي‌گيرند، حلال است؟
ج: صرف عدم تحمل خسارت توسط بانك، موجب بطلان مضاربه نمي‌شود. و همچنين دليل بر صوري و شكلي بودن عقد مضاربه هم نيست، زيرا شرعاً اشكال ندارد كه مالك يا وكيل او در ضمن عقد مضاربه شرط كنند كه عامل، ضامن ضرر و زيانهاي صاحب سرمايه باشد، بنا بر اين تا زماني كه احراز نشود مضاربه‌اي كه بانك به عنوان وكيل سپرده‌گذاران ادعاي انجام آن را دارد، صوري و به سببي باطل است، آن مضاربه محكوم به صحّت مي‌باشد و سودهاي حاصل از آن كه به صاحبان اموال مي‌دهد، براي آنان حلال است.
س 1906: مبلغ معيّني پول به يك زرگر دادم تا آن را در خريد و فروش بكار بگيرد، و چون او هميشه سود مي‌برد و خسارت نمي‌بيند، آيا جايز است هر ماه مبلغ خاصي از سود را از او مطالبه كنم؟ و در صورتي كه اشكال داشته باشد، آيا جايز است عوض آن مقداري جواهرات بگيرم؟ و آيا اگر آن مبلغ توسط شخصي كه بين ما واسطه است پرداخت شود، اشكال برطرف مي‌شود؟ و اگر مبلغي را به عنوان هديه در برابر آن پول به من بدهد، باز هم اشكال دارد؟
ج: در مضاربه شرط است كه تعيين سهم هر يك از صاحب سرمايه و عامل از سود به‌صورت يكي از كسرهاي ثلث و ربع و نصف و غيره باشد، بنا بر اين با تعيين مبلغ معيّني به عنوان سود ماهيانه براي صاحب سرمايه، مضاربه صحيح نيست، اعم از اينكه سود ماهيانه‌اي كه معيّن شده پول نقد باشد يا كالا و يا جواهرات و نيز اعمّ از اين كه خودش به‌طور مستقيم آن را دريافت كند و ياتوسط شخص ديگري و همچنين فرقي نمي‌كند كه آن را به

عنوان سهم خود از سود دريافت كند يا عامل، آن را در برابر تجارتي كه با پول صاحب سرمايه كرده به عنوان هديه به او بدهد، بله، مي‌توانند شرط كنند كه صاحب سرمايه مقداري از سود را بعد از حصول آن، هر ماه به‌طور علي‌الحساب دريافت كند تا در پايان مدت عقد مضاربه آن را محاسبه كنند.
س 1907: شخصي مبلغي پول به عنوان مضاربه از چند نفر براي تجارت گرفته است به اين شرط كه سود آن بين او و صاحبان اموال به نسبت پولشان تقسيم شود، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: اگر روي هم گذاشتن پول‌ها براي تجارت با اذن صاحبان آنها صورت بگيرد، اشكال ندارد.
س 1908: آيا جايز است در ضمن عقد لازم شرط شود كه عامل هر ماه مبلغ معيّني به صاحب سرمايه در برابر سهمي كه از سود دارد بپردازد و نسبت به كم و زياد آن مصالحه كنند؟ و به عبارت ديگر، آيا صحيح است در ضمن عقد لازم شرطي كنند كه مخالف احكام مضاربه است؟
ج: اگر شرط همان صلح باشد به اين معني كه صاحب سرمايه سهم خود را از سود كه با كسر مشاع معيّن شده پس از حصول آن به مبلغي كه عامل هر ماه به او مي‌دهد صلح كند، اشكال ندارد، ولي اگر شرط، تعيين سهم مالك از سود به مبلغي باشد كه عامل مي‌خواهد هرماه به او بپردازد، اين شرط خلاف مقتضاي عقد مضاربه بوده و درنتيجه باطل است.
س 1909: تاجري مقداري پول از شخصي به عنوان سرمايه مضاربه گرفت، به اين شرط كه درصد معيّني از سود تجارت با آن را به او بپردازد، در نتيجه آن پول و سرمايه خودش را روي هم گذاشت تا با مجموع آنها تجارت كند و هر دو از ابتدا مي‌دانستند كه تشخيص مقدار سود ماهانه اين مبلغ مشكل است، به همين دليل توافق كردند كه مصالحه كنند، آيا عقد مضاربه در اين حالت شرعاً صحيح است؟
ج: عدم امكان تشخيص مقدار سود ماهانه خصوص سرمايه مالك، ضرر به صحّت عقد مضاربه نمي‌زند، به شرط اينكه شرايط ديگر صحّت مضاربه رعايت شود، در نتيجه اگر عقد مضاربه را با رعايت شرايط شرعي آن منعقد كنند، سپس توافق نمايند كه براي تقسيم سود بدست آمده مصالحه كنند، به اين صورت كه بعد از دستيابي به سود، صاحب سرمايه سهم خود از آن را به مبلغ معيّني صلح نمايد، اشكال ندارد.
س 1910: شخصي مبلغي پول را به عنوان مضاربه به فردي داده است، به اين شرط كه شخص سومي آن مال را ضمانت كند، در اين صورت اگر عامل با آن پول فرار نمايد، آيا كسي كه پول را پرداخت كرده، حق دارد براي گرفتن آن به ضامن مراجعه كند؟
ج: شرط ضمان مال مورد مضاربه در صورت مذكور اشكال ندارد، در

نتيجه اگر عاملَ با آن پولي كه بعنوان سرمايه مضاربه گرفته است، فرار نمايد و يا آن را بر اثر تعدّي و تفريط تلف كند، صاحب سرمايه حق دارد براي گرفتن عوض آن به ضامن مراجعه نمايد.
س 1911: اگر عامل مقداري از سرمايه مضاربه را كه از اشخاص متعدد براي تجارت گرفته است، بدون اجازه مالك آن به عنوان قرض به كسي بدهد، اعم از اينكه مجموع سرمايه باشد و يا از سرمايه فرد خاصي، آيا يد او نسبت به اموال ديگران كه به عنوان مضاربه در اختيار او قرار گرفته است، يَد عُدواني محسوب مي‌شود؟
ج: يَد اماني او در مقداري كه بدون اذن مالك آن به عنوان قرض به كسي داده است، تبديل به يَد عدواني مي‌شود و در نتيجه ضامن آن است، ولي نسبت به ساير اموال تا زماني كه در آنها تعدّي و تفريطي نكرده، يَد او يَد اماني باقي مي‌ماند.

احکام بانکها

س 1912: در صورتي كه بانكها براي دادن وام شرط كنند كه وام گيرنده، مبلغي اضافي بپردازد، آيا مكلّف براي گرفتن چنين وامي بايد از حاكم شرع يا وكيل او اذن بگيرد؟ آيا گرفتن اين وام در صورت عدم ضرورت و نياز، جايز است؟
ج: اصل وام گرفتن مشروط به اذن حاكم شرع نيست حتّي اگر از بانك دولتي باشد و از نظر حكم وضعي صحيح است هرچند ربوي باشد، ولي در صورت ربوي بودن، گرفتن آن از نظر تكليفي حرام است چه از مسلمان گرفته شود يا از غير مسلمان و چه از دولت اسلامي بگيرد يا از دولت غير اسلامي، مگر آنكه به حدّي مضطر باشد كه ارتكاب حرام را مجاز كند و گرفتن وام حرام هم با اذن حاكم شرع حلال نمي‌شود، بلكه اذن او در اين رابطه موردي ندارد ولي شخص مي‌تواند در اين صورت براي اينكه مرتكب حرام نشود پرداخت مبلغ اضافي را قصد نكند، هرچند بداند كه آن را از او خواهند گرفت و جوازِ گرفتن وام در صورتي كه ربوي نباشد اختصاص به حالت ضرورت و نياز ندارد.
س 1913: بانك مسكن جمهوري اسلامي وامهايي را براي خريد يا ساخت ويا تعمير خانه به مردم مي‌دهد و بعد از پايان خريد يا ساخت يا تعمير خانه، وام را به‌صورت اقساط پس مي‌گيرد، ولي مجموع قسطهاي دريافتي بيشتر از مبلغي است كه به وام گيرنده داده شده است، آيا اين مبلغ اضافي وجه شرعي دارد يا خير؟
ج: پول‌هايي كه بانك مسكن به منظور خريد يا ساخت خانه، مي‌دهد، عنوان قرض ندارد بلكه آن را طبق يكي از عقود صحيح شرعي مانند شركت يا جعاله يا اجاره و امثال آن پرداخت مي‌كنند كه اگر شرايط شرعي آن عقود را رعايت نمايند، اشكالي در صحّت آن نيست.
س 1914: بانكها به سپرده‌هاي مردم بين سه تا بيست درصد سود مي‌دهند، آيا با توجه به سطح تورم، صحيح است اين مبلغ اضافي را به عنوان عوض كاهش قدرت خريد سپرده‌هاي مردم در روز دريافت آن نسبت به روز سپرده‌گذاري محاسبه كرده تا بدينوسيله از عنوان ربا خارج شود؟
ج: اگر آن مبلغ اضافي و سودي كه بانك مي‌دهد از درآمد حاصل از بكارگيري سپرده به وكالت از سپرده‌گذار در ضمن يكي از عقود شرعي صحيح باشد، ربا نيست بلكه سود معامله شرعي است و اشكال ندارد.
س 1915: كاركردن در بانكهاي ربوي براي كسي كه به علت نبودن كار

ديگر جهت امرار معاش، مجبور است در آنجا كار كند، چه حكمي دارد؟
ج: اگر كار در بانك به معاملات ربوي مرتبط باشد و به نحوي در تحقق آن موثر باشد، جايز نيست در آنجا كار كند و مجرّد پيدا نكردن كار حلال ديگري براي امرار معاش خود، مجوّز اشتغال به كار حرام نيست.
س 1916: بانك مسكن براي ما خانه‌اي خريده است به اين شرط كه پول آن را به‌طور ماهيانه بپردازيم. آيا اين معامله شرعاً صحيح است و ما مالك آن خانه مي‌شويم؟
ج: اگر بانك آن خانه را براي خودش خريده و سپس به‌صورت اقساط به شما فروخته باشد، اشكال ندارد.
س 1917: بانكها براي ساختمان‌سازي به عنوان مشاركت يا عنوان ديگري از عناوين عقود معاملاتي وامهايي را مي‌دهند و مبلغي در حدود پنج تا هشت درصد اضافي مي‌گيرند، اين وام و سود آن چه حكمي دارد؟
ج: گرفتن وام از بانك به عنوان شركت يا يكي از معاملات شرعي صحيح، قرض دادن يا قرض گرفتن نيست و سودهايي كه از طريق اين قبيل معاملات شرعي نصيب بانك مي‌شود ربا محسوب نمي‌شود. درنتيجه گرفتن پول از بانك تحت يكي از عناوين براي خريد يا ساخت خانه و همچنين تصرّف در آن اشكال ندارد و بر فرض كه به عنوان قرض و با شرط گرفتن مبلغي اضافي باشد، هرچند قرض ربوي از نظر تكليفي حرام است، ولي اصل قرض از نظر حكم وضعي براي وام گيرنده صحيح است و تصرّف او در آن اشكال ندارد.
س 1918: آيا گرفتن سود پولي كه در بانكهاي دولتهاي غير اسلامي گذاشته مي‌شود جايز است؟ و آيا اگر آن را بگيرد تصرّف در آن اعم از اينكه صاحب بانك اهل كتاب باشد يا مشرك و هنگام سپردن پول، شرط دريافت سود كرده باشد يا خير، جايز است؟
ج: در فرض مرقوم سود گرفتن جايز است حتّي اگر شرط دريافت سود كرده باشد.
س 1919: در فرض فوق اگر بعضي از صاحبان سرمايه بانك مسلمان باشند، آيا در اين صورت گرفتن سود از اين بانكها جايز است؟
ج: گرفتن سود نسبت به سهام غير مسلمانان اشكال ندارد ولي نسبت به سهم مسلمان، در صورتي كه سپردن پول به بانك همراه با شرط سود و ربا و يا به قصد دستيابي به آن باشد، گرفتن سود جايز نيست.
س 1920: گرفتن سود پول‌هايي كه به بانكهاي كشورهاي اسلامي سپرده شده چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه سپرده‌گذاري به‌صورت قرض و به قصد گرفتن سود و يا مبتني بر آن و يا به قصد دستيابي به سود باشد، گرفتن آن جايز نيست.
س 1921: اگر بانك براي وامي كه مي‌دهد ربا بگيرد، آيا در صورتي كه

مكلّف بخواهد از بانك وام بگيرد، صحيح است براي فرار از ربا به اين صورت عمل كند كه يك اسكناس هزار توماني نقد را به مبلغ هزار و دويست تومان نسيه بخرد به اين شرط كه هر ماه صد تومان آن را بپردازد و براي آن دوازده فقره سفته صدتوماني به بانك بدهد و يا اينكه از بانك دوازده سفته مدت‌دار را كه مجموع مبلغ آنها هزار و دويست تومان است به مبلغ هزار تومان به‌صورت نقدي بخرد به اين شرط كه مبلغ آن سفته‌ها در مدّت دوازده ماه پرداخت شود؟
ج: اين قبيل معاملات كه صوري و به قصد فرار از رباي قرضي هستند، شرعاً حرام وباطل مي‌باشند.
س 1922: آيا معاملات بانكهاي جمهوري اسلامي ايران محكوم به صحّت هستند؟ خريد مسكن و غيره با پولي كه از بانكها گرفته مي‌شود چه حكمي دارد؟ غسل كردن و نماز خواندن در خانه‌اي كه با اين قبيل پول‌ها خريداري شده چه حكمي دارد؟ و آيا گرفتن سود در برابر سپرده‌هايي كه مردم دربانك مي‌گذارند، حلال است؟
ج: به‌طور كلي معاملات بانكي كه بانكها بر اساس قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي و مورد تأييد شوراي محترم نگهبان انجام مي دهند،اشكال ندارد و محكوم به صحّت است و سود حاصل از بكارگيري سرمايه بر اساس يكي از عقود صحيحِ اسلامي، شرعاً حلال است، لذا در صورتي كه گرفتن پول از بانك براي خريد مسكن و مانند آن تحت عنوان يكي از آن عقود باشد، بدون اشكال است ولي اگر به‌صورت قرض ربوي باشد، هرچند گرفتن آن از نظر حكم تكليفي حرام است، ولي اصل قرض از نظر حكم وضعي صحيح است و آن مال، ملك قرض گيرنده مي‌شود وجايز است در آن و در هر چيزي كه با آن مي‌خرد تصرّف نمايد.
س 1923: آيا بهره‌اي كه بانكهاي جمهوري اسلامي از مردم در برابر وامهايي كه به آنان براي اموري مانند خريد مسكن و دامداري و كشاورزي و غيره مي‌دهند، مطالبه مي‌كنند، حلال است؟
ج: اگر اين مطلب صحيح باشد كه آنچه كه بانكها براي ساخت يا خريد مسكن و امور ديگر به مردم مي‌دهند به عنوان قرض است، شكي نيست كه گرفتن بهره در برابر آن شرعاً حرام است و بانك حق مطالبه آن را ندارد، ولي ظاهر اين است كه بانكها آن را به عنوان قرض نمي‌دهند بلكه عمليّات بانكي از باب معامله تحت عنوان يكي از عقود معاملي حلال مثل مضاربه يا شركت يا جعاله يا اجاره و مانند آن است. به‌طور مثال بانك با پرداخت قسمتي از هزينه ساخت خانه در ملك آن شريك مي‌شود و سپس سهم خود را با اقساط مثلاً بيست ماهه به شريك خود مي‌فروشد و يا آن را براي مدت معيّني و به مبلغ خاصي به او اجاره مي‌دهد در نتيجه اين كار و سودي كه بانك از اين قبيل معاملات بدست مي‌آورد، اشكال ندارد و اين

نوع معاملات ارتباطي با قرض و بهره آن ندارند.
س 1924: بعد از آنكه بانك مبلغي را براي مشاركت در پروژه‌اي به من وام داد، نصف آن را به دوستم داده و با او شرط كردم كه همه بهره بانكي آن وام را بپردازد، آيا در اين رابطه چيزي بر من واجب است؟
ج: اگر بانك اين مبلغ را براي سهيم شدن و مشاركت با وام گيرنده در طرح خاصي كه معيّن كرده‌است، داده باشد، كسي كه وام را دريافت مي‌كند حق ندارد آن را براي كار ديگري مصرف نمايد چه رسد به اينكه آن را به كسي قرض بدهد. بلكه آن پول نزد او امانت است و بايد آن را در موردي كه مشخص شده مصرف نمايد و يا عين آن را به بانك برگرداند.
س 1925: شخصي با اسناد جعلي مبلغي را از بانك به عنوان مضاربه دريافت كرده به اين شرط كه بعد از مدتي اصل پول وبهره آن را به بانك بپردازد، آيا در صورت عدم اطلاع بانك از جعلي بودن اسناد، اين مبلغ قرض محسوب مي‌شود و بهره‌اي هم كه وام گيرنده به بانك مي‌دهد در حكم رباست؟ و در صورتي كه بانك با علم به جعلي بودن اسناد، آن مبلغ را به او بپردازد، چه حكمي دارد؟
ج: اگر انجام عقد مضاربه توسط بانك مشروط به صحّت اسنادي باشد كه عقد بر اساس آنها منعقد شده، عقد مذكور با فرض جعلي بودن اسناد، باطل است، و در نتيجه مبلغ دريافت شده از بانك قرض نيست همان طور كه مضاربه هم نيست بلكه از جهت ضمان، حكم مقبوض به عقد فاسد را دارد و همه سود تجارت با آن متعلّق به بانك است. اين حكم در صورتي است كه بانك جهل به وضعيت داشته باشد. ولي اگر بانك از جعلي بودن اسناد آگاه باشد، پولي كه گرفته شده در حكم غصب است.
س 1926: آيا سپرده‌گذاري در بانك به قصد بكارگيري آن در يكي از معاملات حلال و بدون تعيين دقيق سهم سپرده‌گذار از سود، به اين شرط كه بانك هر شش ماه سهم او را از سود بپردازد، جايز است؟
ج: اگر سپرده‌گذاري در بانك به اين صورت باشد كه سپرده‌گذار همه اختيارات را به بانك داده باشد حتّي انتخاب نوع فعاليت و تعيين سهم سپرده‌گذار از سود هم به عنوان وكالت در اختيار بانك باشد، اين سپرده‌گذاري و سود حاصل از بكارگيري پول در معامله حلال شرعي، اشكال ندارد و جهل صاحب مال به سهم خود در زمان سپرده‌گذاري ضرري به صحّت آن نمي‌زند.
س 1927: آيا گذاشتن پول در حسابهاي سرمايه‌گذاري دراز مدت در بانكهاي دولتهاي غير اسلامي كه دشمن مسلمانان هستند و يا با دشمنان مسلمين هم پيمان مي‌باشند، جايز است؟
ج: سپرده‌گذاري در بانكهاي دولتهاي غير اسلامي في‌نفسه اشكال ندارد به شرطي كه موجب افزايش قدرت اقتصادي و سياسي آنان كه از آن بر ضد

اسلام و مسلمين استفاده مي‌كنند نشود و در غير اين صورت جايز نيست.
س 1928: با توجه به اينكه بعضي از بانكهاي موجود در كشورهاي اسلامي مربوط به دولتهاي ظالم هستند و بعضي هم وابسته به دولتهاي كافر و بعضي هم متعلّق به مؤسسات خصوصي مسلمانان يا غير آنان هستند، انجام هر نوع معامله‌اي با اين بانكها چه حكمي دارد؟
ج: انجام معاملاتي كه از نظر شرعي حلال هستند با اين بانكها اشكال ندارد ولي معاملات ربوي و گرفتن بهره قرض نسبت به بانك‌ها ومؤسسات اسلامي جايز نيست مگر آنكه سرمايه بانك متعلّق به غير مسلمانان باشد.
س 1929: بانكهاي اسلامي بر اساس مقررات به سرمايه‌هايي كه توسط صاحبان آنها در بانك گذاشته شده و بانك آنها را در زمينه‌هاي مختلف اقتصادي كه داراي سود حلال شرعي هستند بكار مي‌اندازد، سود مي‌دهند، آيا جايز است به همين صورت عمل كرده و پولي را به افراد مورد اعتماد در بازار بدهيم تا همانند بانكها آن را در زمينه‌هاي مختلف اقتصادي بكار بيندازند؟
ج: اگر پرداخت پول به طرف مقابل به عنوان قرض باشد و شرط كند كه هر ماه يا هر سال درصدي سود بگيرد، چنين معامله‌اي از نظر تكليفي حرام است هرچند اصل قرض از نظر حكم وضعي صحيح است و سودي كه در برابر قرض دريافت مي‌شود همان رباست كه شرعاً حرام مي‌باشد، ولي اگر پول را به طرف مقابل بدهد تا آن را در كاري كه شرعاً حلال است بكار بگيرد، به اين شرط كه سهم معيّني از سود حاصل از بكارگيري آن در ضمن يكي از عقود شرعي به صاحب پول داده شود، چنين معامله‌اي صحيح و سود حاصل از آن هم حلال است و در اين جهت فرقي بين بانك و اشخاص حقيقي و حقوقي وجود ندارد.
س 1930: اگر نظام بانكي ربوي باشد، قرض دادن به بانك از طريق سرمايه‌گذاري و يا قرض گرفتن از آن چه حكمي دارد؟
ج: سپرده‌گذاري در بانك به عنوان قرض‌الحسنه و يا قرض گرفتن از آن به‌صورت قرض‌الحسنه اشكال ندارد ولي قرض ربوي به‌طور مطلق از نظر حكم تكليفي، حرام است هرچند اصل قرض از نظر حكم وضعي صحيح مي‌باشد.
س 1931: مبلغي پول از بانك به عنوان مضاربه گرفتم، آيا جايز است از مال مضاربه براي خريد خانه استفاده كنم؟
ج: سرمايه مضاربه امانتي از طرف مالك آن در دست عامل است و او حق ندارد تصرّفي در آن كند مگر براي تجارت با آن به همان صورتي كه توافق كرده‌اند، در نتيجه اگر آن را به‌طور يكجانبه در كار ديگري مصرف نمايد، در حكم غصب است.
س 1932: كسي كه سرمايه‌اي را از بانك براي تجارت گرفته است، به

اين شرط كه بانك در سود با او شريك باشد، اگر اين فرد در كار خود زيان كند، آيا بانك هم با او در خسارت شريك است؟
ج: خسارت در مضاربه بر سرمايه و مالك آن وارد مي‌شود و از محل سود جبران مي‌گردد ولي اشكال ندارد كه شرط كنند كه عامل، ضامن تمام يا قسمتي از آن باشد.
س 1933: شخصي حساب پس‌اندازي دريكي از بانكها افتتاح كرد و بعداز گذشت مدتي از افتتاح حساب، مقداري سود به او تعلّق گرفت، گرفتن اين سود چه حكمي دارد؟
ج: در صورتي كه اموال خود را به عنوان قرض و به شرط سود يا مبتني بر آن و يا به قصد دستيابي به آن در حساب پس‌انداز گذاشته باشد، گرفتن آن جايز نيست، زيرا اين سود همان رباست كه از نظر شرعي حرام است و در غير اين صورت گرفتن آن اشكال ندارد.
س 1934: در يكي از بانكها حسابي وجود دارد به اين صورت كه اگر شخصي هر ماه مبلغ خاصي را به مدت پنج سال در بانك بگذارد و در آن مدت چيزي از آن برداشت نكند، بانك هم بعد از پايان آن مدت هر ماه مبلغ خاصي را به آن حساب واريز كرده و تا صاحب حساب زنده است به او مي‌دهد، اين معامله چه حكمي دارد؟
ج: اين معامله وجه شرعي ندارد، بلكه ربوي است.

س 1935: سپرده‌هاي دراز مدت كه درصدي سود به آنها تعلّق مي‌گيرد چه حكمي دارند؟
ج: سپرده‌گذاري نزد بانكها به قصد بكارگيري آن در يكي از معاملات حلال و همچنين سود حاصل از آن اشكال ندارد.
س 1936: اگر انسان مبلغي پول از بانك براي كار خاصي بگيرد، در صورتي كه گرفتن آن براي اين كار صوري باشد و هدف بدست آوردن پول جهت مصرف در يكي از امور حياتي ديگر باشد يا آنكه بعد از گرفتن پول تصميم بگيرد كه آن را در امور مهمتري مصرف نمايد، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: اگر دادن و گرفتن پول به عنوان قرض باشد، در هر صورتي صحيح است و آن پول ملك قرض گيرنده مي‌شود و مصرف آن در هر موردي كه بخواهد صحيح است هرچند اگر شرط شده باشد كه آن را در مورد خاصي مصرف كند، از نظر حكم تكليفي، واجب است به آن شرط عمل نمايد. ولي اگر دادن يا گرفتن پول از بانك مثلاً به عنوان مضاربه يا شركت باشد، عقد در صورتي كه صوري باشد، صحيح نيست. در نتيجه آن مبلغ در ملكيت بانك باقي مي‌ماند و كسي كه آن را گرفته، حق تصرّف در آن را ندارد و همچنين اگر در عقدي كه پول را به عنوان آن از بانك گرفته قصد جدي داشته باشد، آن پول در دست او امانت است و جايز نيست آن را در غير موردي كه به آن منظور گرفته است، مصرف نمايد.
س 1937: شخصي مبلغي را از بانك براي مضاربه گرفته است و بعد از مدتي اصل پول و سهم بانك از سود را به‌طور قسطي به بانك برگردانده است، ولي كارمندي كه مسئول دريافت اقساط او بوده آنها را براي خودش برمي‌داشته و به‌طور صوري اسناد را باطل مي‌كرده و در برابر دادگاه هم به اين كار خود اعتراف كرده است، آيا هنوز پرداخت مال مضاربه بر عهده عامل است؟
ج: اگر اقساط با رعايت شرايط و مقررات پرداخت پول به بانك، پرداخت شده باشند و اختلاس اموال بانك توسط آن كارمند، ناشي از تقصير بدهكار در اجراي مقررات قانوني پرداخت بدهي نباشد، بعد از دادن اقساط او ضامن چيزي نيست بلكه كارمندي كه مرتكب اختلاس شده ضامن است.
س 1938: آيا واجب است بانكها صاحبان حسابها را از جايزه‌هايي كه از طريق قرعه به آنان تعلّق گرفته مطلع نمايند؟
ج: تابع مقررات بانك است و اگر دادن جايزه‌ها به صاحبان حسابها متوقف

بر اين باشد كه آنان را مطلع نمايند تا براي گرفتن آن مراجعه كنند، اعلام واجب است.
س 1939: آيا شرعاً جايز است مسئولين بانكها مقداري از سود سپرده‌هاي بانكي را به اشخاص اعمّ از حقيقي و حقوقي ببخشند؟
ج: اگر آن سودها ملك بانك باشد، در اين صورت تابع مقررات بانك است، ولي اگر متعلّق به صاحبان سپرده‌ها باشد، حق تصرّف در آن براي سپرده‌گذاران است.
س 1940: بانكها هر ماه به سپرده‌گذاران در برابر سپرده‌هاي آنان مقداري سود و بهره مي‌دهند، با توجه به اينكه مقدار سود حتّي قبل از بكارانداختن سرمايه‌ها در فعاليتهاي اقتصادي، معيّن است و صاحب سرمايه در خسارت ناشي از كار شريك نيست، آيا سپرده‌گذاري در اين بانكها به قصد دستيابي به آن سود جايز است يا اينكه به علت ربوي بودن چنين معاملاتي حرام است؟
ج: در صورتي كه سپردن اين اموال به بانك به عنوان قرض و به قصد دستيابي به سود آن باشد، واضح است كه اين همان قرض ربوي است كه از نظر تكليفي حرام مي‌باشد و سود مورد نظر هم همان رباست كه شرعاً حرام مي‌باشد، ولي اگر به عنوان قرض نباشد بلكه به قصد بكارانداختن پول توسط بانك در معاملات حلال شرعي باشد اشكال ندارد و تعيين مقدار سود قبل از شروع به كار با آن پول‌ها و همچنين شريك نبودن صاحبان پول‌ها در خسارتهاي احتمالي ضرري به صحّت قرارداد مذكور نمي‌زند.
س 1941: اگر مكلّف بداند كه قوانين بانكي در مواردي مانند مضاربه و فروش قسطي، توسط بعضي از كارمندان به‌طور صحيح اجرا نمي‌شود، آيا سپرده‌گذاري به قصد كسب سود براي او جايز است؟
ج: اگر فرض كنيم، مكلّف علم پيدا كند كه كارمندان بانك، پول او را در معامله باطلي بكار گرفته‌اند، دريافت و استفاده از سود آن براي او جايز نيست ولي با توجه به حجم سرمايه‌هايي كه توسط صاحبان آنها به بانك سپرده مي‌شود و انواع معاملاتي كه توسط بانك صورت مي‌گيرد و مي‌دانيم كه بسياري از آنها از نظر شرعي صحيح هستند، تحقق چنين علمي براي مكلّف بسيار بعيد است.
س 1942: شركت يا اداره دولتي طبق توافقي كه با كارمندان خود نموده، هر ماه مبلغ معيّني از حقوق آنان را كسر كرده و آن را براي بكارگيري در يكي از بانكها مي‌گذارد و سود حاصل را بين كارمندان به نسبت سرمايه‌گذاري‌شان تقسيم مي‌كند، آيا اين معامله صحيح و جايز است؟ و اين سود چه حكمي دارد؟
ج: اگر سپرده‌گذاري در بانك بصورت قرض دادن و همراه با شرط دريافت

سود يا مبتني بر آن و يا به قصد دستيابي به آن باشد، پس‌انداز كردن به اين صورت حرام است و سود آن نيز رباست كه شرعاً حرام مي‌باشد، درنتيجه گرفتن آن و تصرّف در آن جايز نيست، ولي اگر به قصد حفظ مال يا امر حلال ديگري باشد و دريافت سود شرط نشود و توقع دستيابي به آن را هم نداشته باشد و در عين حال بانك از طرف خودش چيزي به صاحب پول بدهد و يا سود در اثر بكارگيري آن پول‌ها در يكي از معاملات حلال داده شود، اين سپرده‌گذاري و دريافت مبلغ اضافي اشكال ندارد و ملك او محسوب مي‌شود.

س 1943: آيا صحيح است بانك براي تشويق مردم به سپرده‌گذاري در آن، به سپرده‌گذاران وعده بدهد كه هر كس تا شش ماه از حسابش برداشت نكند، از طرف بانك به او تسهيلات بانكي اعطا خواهد شد؟

ج: دادن اين وعده و اعطاي تسهيلات توسط بانك به منظور تشويق سپرده‌گذاران اشكال ندارد.

س 1944: گاهي مبلغي اضافه بر آنچه كه پرداخت كننده بايد بپردازد نزد كارمند بانك كه مسئول دريافت وجوه قبض هاي آب و برق و غيره است باقي مي‌ماند، مثلاً كسي كه بايد هشتاد تومان بپردازد، صد تومان مي‌دهد و بقيه آن را نمي‌گيرد و مطالبه هم نمي‌كند، آيا جايز است كارمند مزبور آن مبلغ را براي خودش بردارد؟

ج: آن مبالغ اضافي مال صاحبان آن است كه آن را پرداخت كرده‌اند و بر كارمند دريافت كننده، واجب است كه آن مبالغ را به صاحبانشان در صورتي كه آنان را مي‌شناسد برگرداند و اگر نمي‌شناسد درحكم مجهول‌المالك هستند و جايز نيست آنها را براي خودش بردارد، مگر آنكه احراز نمايد كه آنان مبالغ مزبور را به او بخشيده و يا از آن اعراض نموده‌اند.

جايزه‌هاي بانكي

س 1945: مبلغي را در بانك ملي پس‌انداز كردم و بعد از مدتي مبلغي را به عنوان جايزه به من دادند، گرفتن آن چه حكمي دارد؟
ج: گرفتن جايزه و تصرّف در آن اشكال ندارد.
س 1946: جوايزي به سپرده‌هاي قرض‌الحسنه تعلّق مي‌گيرد، گرفتن آنها چه حكمي دارد؟ و بر فرض جواز آيا خمس به آنها تعلّق مي‌گيرد؟
ج: پس‌اندازهاي قرض‌الحسنه و جايزه‌هاي آن اشكال ندارد و در جايزه، خمس واجب نيست.
س 1947: در صورتي كه صاحبان حسابهاي پس‌انداز به علت عدم اطلاع يا دلايل ديگر براي دريافت جايزه‌هاي خود به بانك مراجعه نكنند، آيا جايز است بانك در آنها تصرّف كند و يا آنها را بين كارمندان بانك توزيع نمايد؟
ج: بانك و كاركنان آن حق ندارند جايزه‌هايي را كه مخصوص برندگان هستند، بدون اذن آنان به تملّك خود درآورند.

س 1948: اينجانب از كارمندان بانك هستم و در شعبه خارج از كشور كار مي‌كنم، دولت آن كشور ما را مؤظف به پيروي از قوانين بانكي كه شامل معاملات ربوي و غير ربوي مي‌شود، نموده است. آيا قبول اين مسئوليت و كار در آن نظام بانكي جايز است؟ همچنين حقوقي كه از درآمد شعبه بانكي مذكور دريافت مي‌كنم چه حكمي دارد؟
ج: اصل انجام اين وظيفه اشكال ندارد ولي اشتغال به عمليات بانكي كه مربوط به معاملات ربوي است جايز نيست و انسان در برابر انجام آن مستحق گرفتن اجرت و حقوق نيست و امّا دريافت حقوق از درآمد شعبه بانكي در صورتي كه شخص علم به وجود مال حرام در آنچه كه دريافت مي‌شود نداشته باشد، اشكال ندارد.
س 1949: آيا گرفتن حقوق در برابر كار كردن در قسمت اعتبارات، حسابرسي و مديريت بانك، جايز است؟
ج: كاركردن در بخشهاي بانكي مذكور و گرفتن حقوق در برابر آن اگر به نحوي با معاملاتي كه شرعاً حرام هستند مرتبط نباشد، اشكال ندارد.

س 1950: معامله چك و سفته مدت‌دار به‌صورت نقد به قيمتي كمتر از مبلغ آن كه امروزه رايج است، چه حكمي دارد؟
ج: فروش مبلغ چك مدت‌دار يا سفته به‌طور نقدي به قيمت كمتر توسط شخص طلبكار به بدهكار اشكال ندارد، ولي فروش آن به شخص ثالث به قيمت كمتر صحيح نيست.
س 1951: آيا چك به منزله پول نقد است به‌طوري كه اگر بدهكار آن را به طلبكار بدهد برئ‌الذمّه مي‌شود؟
ج: چك به منزله پول نقد نيست و تحقق اداي دِين يا ثمن با دادن آن به طلبكار يا فروشنده متوقف بر اين است كه عرفاً قبض چك، قبض مبلغ آن محسوب شود و اين با تفاوت موارد و اشخاص تفاوت پيدا مي‌كند.

س 1952: بيمه عمر چه حكمي دارد؟
ج: شرعاً مانعي ندارد.
س 1953: آيا استفاده از دفترچه بيمه درماني براي كسي كه جزء خانواده صاحب دفترچه نيست جايز است؟ و آيا جايز است صاحب دفترچه آن را در اختيار ديگران بگذارد؟
ج: استفاده از دفترچه بيمه درماني فقط براي كسي جايز است كه شركت بيمه نسبت به ارائه خدمات به او تعهد كرده است و استفاده ديگران از آن موجب ضمان است.
س 1954: شركت بيمه در ضمن قرارداد بيمه عمر كه با بيمه گزار منعقد نموده، متعهد شده است كه بعد از وفات بيمه گزار، مبلغي پول به كساني كه او معيّن مي‌كند بپردازد، حال اگر اين شخص بدهكار باشد و دارايي او براي پرداخت بدهي‌اش كافي نباشد، آيا طلبكاران حق دارند طلب خود را از مبلغي كه شركت بيمه پرداخت مي‌كند بردارند؟
ج: اين امر تابع توافق آنان در قرارداد بيمه است، اگر قرار آنان بر اين باشد كه شركت بيمه مبلغ مقرر را بعد از وفات بيمه‌گزار به شخص يا اشخاصي كه او مشخص كرده بدهد، در اين صورت آنچه شركت مي‌پردازد، حكم تركه ميّت را ندارد، بلكه مختص كساني است كه براي دريافت اين مبلغ مشخص شده‌اند.

س 1955: چندين سال است كه مقداري از اموال مربوط به بيت‌المال نزد من است و اكنون مي‌خواهم خود را برئ‌الذمّه نمايم، وظيفه من چيست؟
ج: اگر آنچه كه از اموال بيت‌المال نزد شماست، از اموال دولتي مختص به اداره خاصي از اداره‌هاي دولتي باشد بايد در صورت امكان به همان اداره برگردانيد و الا بايد به خزانه عمومي دولت تحويل بدهيد.
س 1956: اينجانب اقدام به استفاده شخصي از بيت‌المال كرده‌ام، وظيفه من براي برئ‌الذمّه شدن چيست؟ استفاده شخصي از امكانات بيت‌المال تا چه حدّي براي كارمندان جايز است؟ و در صورتي كه با اذن مسئولين مربوطه باشد، چه حكمي دارد؟
ج: استفاده كارمندان از امكانات بيت‌المال در ساعات رسمي كار به مقدار متعارفي كه مورد ضرورت و نياز است و شرايط كاري بيانگر اذن به كارمندان در اين مقدار از استفاده است، اشكال ندارد و همچنين استفاده از امكانات بيت‌المال با اذن كسي كه از نظر شرعي و قانوني حق اذن دارد، بدون اشكال است. در نتيجه اگر تصرّفات شخصي شما در بيت‌المال به يكي از دو صورت مذكور باشد، چيزي در اين رابطه به عهده شما نيست، ولي اگر از اموال بيت‌المال استفاده غير متعارف كرده باشيد و يا بدون اذن كسي كه حق اذن دارد، بيشتر از مقدار متعارف استفاده نماييد، ضامن آن هستيد و بايد عين آن را اگر موجود باشد به بيت‌المال برگردانيد و اگر تلف شده باشد، بايد عوض آن را بدهيد و همچنين بايد اجرت المثل استفاده از آن را هم در صورتي كه اجرت داشته باشد به بيت‌المال بپردازيد.
س 1957: بعد از آنكه تيم پزشكي مأمور معاينه، درصد از كار افتادگي مرا تعيين كرد مبلغي را به عنوان مساعدت از دولت دريافت كردم، ولي احتمال مي‌دهم كه مستحق دريافت اين مقدار نباشم و پزشكان به علت آشنايي و رابطه با من، مراعات مرا كرده باشند، باتوجه به اينكه جراحاتم بسيار زياد است و امكان دارد مستحق دريافت مبلغي بيشتر از آن مقدار باشم، تكليف من در اين حالت چيست؟
ج: دريافت مبلغي به عنوان درصد از كارافتادگي كه توسط تيم پزشكي مأمور معاينه، معيّن شده و به شما پرداخت مي‌شود اشكال ندارد مگر آنكه يقين داشته باشيد كه از نظر قانوني استحقاق دريافت آن را نداريد.
س 1958: مبلغي معادل دو ماه حقوق ماهانه‌ام را بر اثر اشتباه از

حسابدار دريافت كردم و مسئول مؤسسه را هم مطلع نمودم، ولي مبلغ اضافي را برنگرداندم و در حال حاضر حدود چهار سال از آن مي‌گذرد، با توجه به اينكه جزء بودجه مالي سالانه مؤسسات دولتي است، چگونه مي‌توانم آن مبلغ را به حساب مؤسسه برگردانم؟
ج: اشتباه حسابدار مجوّز قانوني براي دريافت مبلغي بيشتر از مقدار مورد استحقاق نيست و واجب است مبلغ اضافي را به آن مؤسسه برگردانيد هرچند جزء بودجه سال قبل آن باشد.
س 1959: براساس مقرّرات، مجروحين جنگي كه درصد از كارافتادگي آنان بيشتر از 25٪ است، مي‌توانند از تسهيلات دريافت وام از مؤسسه استفاده كنند، آيا كسي كه درصد معلوليت و از كارافتادگي او كمتر از اين مقدار است، مي‌تواند از اين تسهيلات استفاده كند؟ و اگر از آنها استفاده كرد و مبلغي از مؤسسه وام گرفت، آيا جايز است درآن تصرّف كند؟
ج: كسي كه شرايط دريافت وام از بيت‌المال را ندارد، جايز نيست به اعتبار آن شرايط و مزايا از بيت‌المال وام بگيرد و اگر به اين عنوان چيزي دريافت كرد، تصرّف در آن جايز نيست.
س 1960: با در نظر گرفتن اين مطلب كه كالاهاي دولتي با پولي كه از بودجه دولت است خريداري مي‌شوند، آيا جايز است شركت يا كارخانه يا اداره‌اي كه بودجه دولتي دارد لوازم و مواد اوليه و كالاهاي مورد نياز خود را از شركت يا كارخانه يا اداره‌اي خريداري كند كه بودجه او هم از اموال دولت است؟
ج: اگر معامله بر طبق ضوابط شرعي و مقررات قانوني صورت بگيرد، اشكال ندارد.
س 1961: اموال دولت اسلامي يا غير اسلامي كه در اختيار دولت و حكومت و يا كارخانه‌ها و شركتها و مؤسسات تابع دولت هستند، چه حكمي دارند؟ آيا آنها جزء اموال مجهول‌المالك هستند يا اينكه ملك دولت محسوب مي‌شوند؟
ج: اموال دولت هرچند غير اسلامي باشد، شرعاً ملك دولت محسوب مي‌شوند و با آنها مانند ملكي كه مالك آن معلوم است رفتار مي‌شود و جواز تصرّف در آنها هم متوقف بر اذن فرد مسئولي است كه حق تصرّف در اين اموال را دارد.
س 1962: آيا رعايت حقوق دولت در املاك عمومي و حقوق مالكين در املاك خصوصي در سرزمين‌هاي كفر واجب است؟ آيا استفاده از امكانات مراكز آموزشي در غير مواردي كه مقررات قانوني آنها اجازه مي‌دهد جايز است؟
ج: در وجوب مراعات احترام مال ديگري و حرمت تصرّف در آن بدون اذن او، فرقي بين املاك اشخاص و اموال دولت نيست چه مسلمان باشد و چه

غير مسلمان و همچنين فرقي بين اينكه در سرزمين كفر باشند و يا در سرزمين اسلامي و مالك آن مسلمان باشد يا كافر، وجود ندارد و به‌طور كلي استفاده و تصرّف در اموال و املاك ديگران كه شرعاً جايز نيست، غصب و حرام و موجب ضمان است.
س 1963: اگر اعتبار فيش‌هاي غذا كه به دانشجويان دانشگاهها داده مي‌شود، در صورت عدم دريافت غذا در روز معيّن، بدون برگرداندن پول آن باطل شود، آيا جايز است فيش‌هاي باطل را به جاي فيش‌هاي معتبر براي دريافت غذا ارائه بدهيم؟ و غذايي كه به اين طريق گرفته مي‌شود چه حكمي دارد؟
ج: استفاده از فيش‌هايي كه از اعتبار ساقط شده‌اند براي دريافت غذا جايز نيست و غذايي كه با آنها گرفته مي‌شود غصب است و تصرّف در آن حرام و موجب ضمان قيمت آن است.
س 1964: در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالي امكاناتي مانند غذا و لوازم مورد نياز دانشگاهي به دانشجويان داده مي‌شود كه توسط وزارت بازرگاني و مؤسسات ديگر به دانشجويان مشغول به تحصيل در آن دانشگاه اختصاص يافته است، آيا توزيع آنها بين ساير كارمندان مشغول به كار در دانشگاه نيز جايز است؟
ج: توزيع نيازمنديهاي مورد مصرف و مختص به دانشجويان مشغول به تحصيل در دانشگاه بين ساير اشخاصي كه در آنجا كار مي‌كنند، جايز نيست.
س 1965: از طرف نهادهاي مربوطه ماشين‌هايي در اختيار مديران مؤسسات و مسئولين نظامي قرار مي‌گيرد تا از آنها در امور اداري استفاده كنند، آيا شرعاً جايز است از آنها براي كارهاي شخصي و غيراداري استفاده شود؟
ج: جايز نيست مديران و مسئولين و ساير كارمندان در هيچ‌يك از اموال دولتي تصرّفات شخصي كنند مگر آنكه با اجازه قانوني نهاد مربوطه باشد.
س 1966: اگر بعضي از مسئولين از بودجه‌اي كه جهت خريد غذا و ميوه براي ميهمانهاي رسمي اداري در اختيار آنان گذاشته مي‌شود، سوءاستفاده كنند و آن را در موارد ديگري مصرف نمايند، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: مصرف نمودن اموال دولتي در غير مواردي كه اجازه داده شده، در حكم غصب است و موجب ضمان مي‌باشد، مگر آنكه با اجازه قانوني مقام مسئول بالاتر صورت بگيرد.
س 1967: اگر شخصي مقداري حقوق يا مزاياي خاصي كه به‌طور قانوني به او اعطا شده از دولت طلب داشته باشد، ولي دلائل قانوني براي اثبات حق خود در اختيار نداشته باشد و يا قادر بر مطالبه آن نباشد، آيا جايز است به مقدار حق خود از اموال دولتي كه در اختيار دارد به عنوان تقاص

بردارد؟
ج: جايز نيست اموال دولتي را كه بعنوان امانت در اختيار و تحت تصرّف او هستند به قصد تقاص براي خود بردارد، در نتيجه اگر مال يا حقّي از دولت طلب دارد و مي‌خواهد آن را بگيرد براي اثبات و مطالبه آن بايد از راه‌هاي قانوني اقدام نمايد.
س 1968: سازمان آب مبادرت به ريختن ماهي در آب سدّي نموده كه آب رودهايي كه خود داراي ماهي هستند به آن مي‌ريزد ولي سازمان آب ماهيهاي آب سد را فقط بين كارمندان خود تقسيم مي‌كند و از صيد آنها توسط ساير مردم جلوگيري مي‌نمايد، آيا جايز است ديگران هم اين ماهي‌ها را براي خودشان صيد كنند؟
ج: ماهي‌هاي موجود در آبهايي كه پشت سد جمع شده‌اند هرچند ماهي‌هاي آبهايي باشند كه به سد مي‌ريزند، تابع آبي هستند كه اختيار آن در دست سازمان آب است و در نتيجه صيد ماهيها و استفاده از آنها منوط به اجازه سازمان آب است.

س 1969: آيا برپايي نماز جماعت توسط كارمندان در ساعات رسمي كار جايز است؟ و بر فرض عدم جواز، اگر ملتزم شوند كه بعد از پايان ساعات رسمي، آن مقدار وقتي را كه به نماز خواندن اختصاص داده‌اند جبران كنند، آيا در اين صورت، اقامه نماز در ساعات رسمي كار براي آنان جايز است؟
ج: با توجه به اهميّت خاص نمازهاي يوميه و تأكيد زيادي كه بر اقامه نماز در اول وقت شده است و با توجه به فضيلت نماز جماعت، مناسب است كارمندان روشي را اتخاذ كنند كه بتوانند در خلال ساعات كار اداري نماز واجب را به‌طور جماعت در اول وقت و در كمترين زمان بخوانند، ولي بايد به‌گونه‌اي مقدمات اين كار را فراهم كنند كه نماز جماعت در اول وقت بهانه و وسيله‌اي براي به تأخيرانداختن كارهاي مراجعه‌كنندگان نشود.
س 1970: در بعضي از مراكز تعليم و تربيت مشاهده مي‌شود كه معلّم يا مديري كه كارمند يكي از بخشهاي اداري است، با موافقت مسئول اداري مستقيم خود در ساعات رسمي كارش مبادرت به تدريس در مدارس ديگر مي‌كند و علاوه برحقوق ماهانه خود، اجرت اين تدريس را هم دريافت مي‌كند، آيا اين كار و گرفتن اجرت در برابر آن جايز است؟
ج: موافقت مسئول مستقيم كارمند با تدريس او در اثناء ساعات رسمي كارش، تابع حدود اختيارات قانوني فرد مسئول است، ولي با اين فرض كه كارمند دولت در برابر ساعات رسمي كارش هر ماه حقوق دريافت مي‌كند، حق ندارد در برابر تدريس در مدارس ديگر در همان ساعات رسمي كارش حقوق ديگري دريافت نمايد.
س 1971: باتوجه به اينكه ساعات رسمي كار ممكن است حتّي تا ساعت 5/2 طول بكشد، خوردن يك وعده غذا در اثناء كار در اداره چه حكمي دارد؟
ج: اگر وقت زيادي نگيرد و منجر به تعطيلي كار اداري نشود، اشكال ندارد.
س 1972: اگر كارمند در محل كار خود در اداره، ساعات بيكاري زيادي داشته باشد و مجاز نباشد كه در اين ساعات در بخشهاي ديگر كار نمايد، آيا جايز است در اوقات بيكاري كارهاي شخصي مربوط به خودش را انجام دهد؟
ج: اقدام به انجام كارهاي شخصي در اثناء كار در محل كار، تابع مقررات و اجازه قانوني مسئول مربوطه است.
س 1973: آيا جايز است كارمندان در اداره‌ها و مؤسسات دولتي اقامه

نماز جماعت داشته و يا مجالس عزاداري برپا كنند؟
ج: اقامه نماز و بيان احكام و معارف و امثال آن در هنگام اجتماع براي نماز درخصوص ماه مبارك رمضان و ساير ايّام‌الله مانع ندارد، مشروط بر اينكه حقوق مراجعين تضييع نشود.
س 1974: ما در يك مؤسسه نظامي كار مي‌كنيم و محل كارمان در دو مكان جداگانه است و بعضي از برادران در مسير رفتن از يك مكان به مكان ديگر كارهاي شخصي انجام مي‌دهند كه وقت زيادي مي‌گيرد، آيا براي انجام اين كارها بايد اجازه گرفت يا خير؟
ج: اشتغال به انجام كارهاي شخصي در ساعات رسمي مقرر براي كار، احتياج به اجازه مسئول بالاتر، كه اين حق را داشته باشد، دارد.
س 1975: در نزديكي اداره ما مسجدي وجود دارد، آيا جايز است در اثناء ساعات رسمي كار براي شركت در نماز جماعت به آنجا برويم؟
ج: خارج شدن از اداره براي رفتن به مسجد جهت شركت در نماز جماعت در اول وقت، در صورتي كه نماز جماعت در خود اداره بر پا نشود، اشكال ندارد، ولي بايد مقدمات نماز به گونه‌اي فراهم شود كه مدت غيبت از اداره در ساعات رسمي كار براي اداي فريضه نماز جماعت، كاملاً كاهش پيدا كند.
س 1976: اگر كارمندي هر ماه در حدود سي يا چهل ساعت در اداره اضافه‌كاري نمايد، آيا جايز است مسئول اداره براي تشويق كارمندان ساعات اضافه كاري آنان را دوبرابر حساب كند، مثلاً هر ماه براي آنان صد و بيست ساعت محاسبه كند؟ و در صورتي كه اشكال داشته باشد، اجرتي كه براي اضافه‌كاري‌هاي قبلي گرفته شده چه حكمي دارد؟
ج: نوشتن گزارشهاي غيرواقعي و دريافت پول در برابر ساعات اضافه‌اي كه كاري در آنها انجام نشده جايز نيست و واجب است پول‌هاي اضافه‌اي كه كارمند مستحق دريافت آنها نبوده، بازگردانده شود، ولي اگر قانوني وجود داشته باشد كه به مسئول اداره اجازه دهد تا ساعات اضافه كاري كارمندي را كه اضافه كاري انجام داده، دو برابر نمايد جايز است اين كار را انجام دهد و در اين صورت دريافت اجرت توسط كارمند طبق گزارشي كه مسئول اداره از ساعات اضافه كاري او نوشته، جايز است.

س 1977: اگر كارگري در غياب مسئول متخصص متصدي انجام كار او شود و از همين طريق كسب تخصص نمايد، آيا جايز است براي گرفتن گواهي كتبي جهت اثبات تخصص خود به مسئولين بالاتر مراجعه كند تا از مزاياي آن تخصص استفاده نمايد؟
ج: استفاده از مزاياي سابقه كار و تخصص و مبادرت به اثبات آن از طريق گرفتن گواهي از مسئولين، تابع مقررات قانوني مربوطه است، ولي اگر گواهي، غير حقيقي و يا بر خلاف ضوابط قانوني باشد، او نبايد براي گرفتن آن تلاش كند و همچنين نمي‌تواند از آن استفاده نمايد.
س 1978: اتاق بازرگاني كه تابع وزارت بازرگاني است تعدادي لوازم منزل از قبيل فرش و يخچال و چيزهاي ديگر را دراختيار يكي از فروشگاهها قرار داده تا آنها را به قيمت دولتي بفروشد، ولي با توجه به زياد بودن تقاضا نسبت به عرضه، مسئول فروشگاه اقدام به چاپ كارتهاي قرعه‌كشي نموده است تا كالاهاي مزبور را از اين طريق بفروشد و هر كارت قرعه‌كشي هم به قيمت معيّني فروخته شده تا درآمد حاصل از آن درامور خيريه مصرف شود، آيا فروش آن كالاها از طريق قرعه‌كشي شرعاً اشكال دارد؟ و آيا فروختن كارتهاي قرعه‌كشي كه مربوط به كالاهاي عرضه شده هستند، شرعاً داراي اشكال است؟
ج: واجب است مسئولين فروشگاه، كالاها را با همان شرايطي كه از مسئولين مربوطه گرفته‌اند به مشتريان عرضه نمايند و حق ندارند شرايط فروش را تغيير داده و از طرف خودشان شرطهاي ديگري براي آن قرار دهند و قصد مصرف درآمد حاصل از فروش كارتهاي قرعه‌كشي در امور خيريه، مجوّز قراردادن شرطهاي ديگري براي فروش آن كالاها نيست.
س 1979: آيا فروش آرد يارانه‌اي كه از طرف دولت به نانوائيها داده مي‌شود، جايز است؟
ج: اگر نانوا از طرف دولت مجاز در فروش آرد نباشد، جايز نيست آن را بفروشد و خريد آن هم توسط مردم جايز نمي‌باشد.
س 1980: اگر قيمت كالاهاي موجود در مغازه به‌طور طبيعي يا ناگهاني افزايش يابد، آيا فروش آنها به قيمت كنوني جايز است؟
ج: اگر از طرف دولت قيمتي براي آنها تعيين نشده باشد، فروش آنها به قيمت عادلانه فعلي اشكال ندارد.
س 1981: اگر حكم شريعت با قانون تعارض داشته باشد، همانگونه كه در تملك زمين‌هاي آباد مردم توسط دولت بدون رضايت مالكين آنها اين

تعارض وجود دارد. اين خريد و تملّك چه حكمي دارد؟
ج: جواز تملك املاك ديگران توسط دولت بر طبق قوانين و مقررات خاص و با استناد به قانون خريد و استملاك زمين‌هايي كه دولت و شهرداري‌ها براي اجراي طرحهاي عمومي به آنها نياز دارند، با مالكيت فردي و يا حقوق شرعي و قانوني مالك منافات ندارد.
س 1982: شخصي يك شئ عتيقه‌اي را به فردي در برابر كار و تلاشهايش داده و بعد از وفات او اين شئ عتيقه از طريق ارث به ورثه او منتقل شده است، آيا آن شئ‌ملك شرعي آنان محسوب مي‌شود؟ و با توجه به اينكه بهتر است اين شئ عتيقه در اختيار دولت قرار بگيرد، آيا ورثه او حق دارند در برابر دادن آن به دولت، چيزي مطالبه كنند؟
ج: عتيقه بودن يك شئ منافاتي با اين ندارد كه ملك خاص كسي باشد و موجب نمي‌شود كه از ملكيّت مالك شرعي‌اش خارج شود، مشروط بر آنكه آن را از طريق مشروعي بدست آورده باشد، بلكه بر ملكيت او باقي مي‌ماند و آثار شرعي ملك خاص بر آن مترتب مي‌شود و اگر مقررات خاصي از طرف دولت براي حفظ اشياي نفيس و آثار تاريخي وضع شده باشد واجب است در عمل به آن حقوق شرعي مالك نيز مراعات شود و اما اگر آن شخص از طريق غيرمشروع و برخلاف مقررات دولت اسلامي كه رعايت آنها واجب است، آن را به دست آورده باشد، در اين صورت مالك آن نيست.
س 1983: آيا قاچاق كالاهاي مصرفي مانند لباس و پارچه و برنج و غيره از جمهوري اسلامي براي فروش به ساكنان كشورهاي خليج فارس جايز است؟
ج: مخالفت با قوانين نظام جمهوري اسلامي، جايز نيست.
س 1984: اگر زماني اداره‌هاي دولتي قوانيني وضع كنند كه تا حدي با احكام اسلامي منافات داشته باشند، آيا جايز است كارمندان از عمل به اين قوانين موضوعه خودداري كنند؟
ج: كسي در جمهوري اسلامي حق ندارد قانوني وضع كند و يا دستوري دهد كه مخالف با احكام اسلامي باشد و به بهانه اطاعت از دستور رئيس اداره، مخالفت با احكام مسلّم الهي جايز نيست، ولي تا آنجايي كه ما اطلاع داريم در قوانين حاكم بر اداره‌هاي دولتي قانوني بر خلاف شريعت اسلامي وجود ندارد و اگر كسي از قانوني كه مغاير با نظام اسلامي است اطلاع پيدا كند، واجب است براي حل اين مشكل و حذف قوانين مخالف با احكام اسلام، آن را به مقامات مسئول بالاتر اطلاع دهد.
س 1985: انجام اعمالي كه به نظر كارمند مخالف قانون هستند و لي مسئول بالاتر ادعا مي‌كند كه اشكال ندارد و خواهان انجام آنهاست، چه حكمي دارد؟

ج: كسي حق عمل نكردن به قوانين و مقررات حاكم بر اداره‌هاي دولتي و عمل بر خلاف آنها را ندارد و هيچ مسئولي نمي‌تواند از كارمند تقاضاي انجام كاري خلاف قانون را بنمايد و نظر مسئول اداره در اين رابطه اثري ندارد.

س 1986: آيا قبول توصيه و سفارش از فردي براي بعضي از مراجعه‌كنندگان توسط كارمندان اداره‌هاي دولتي جايز است؟

ج: بر كارمندان واجب است به تقاضاهاي مراجعه كنندگان پاسخ داده و كارهاي آنان را بر طبق قانون و مقررات انجام دهند و براي هيچ‌يك از آنان قبول توصيه و سفارش از كسي، در صورتي كه مخالف قانون باشد و يا موجب ضايع شدن حق ديگران شود، جايز نيست.

س 1987: مخالفت با قوانين و مقررات راهنمايي و رانندگي و به‌طور كلي همه قوانين دولتي چه حكمي دارد؟ و آيا موارد ترك عمل به قوانين از موارد امر به معروف ونهي از منكر محسوب مي‌شوند؟

ج: مخالفت با قوانين و مقررات و دستورات دولت اسلامي كه به‌طور مستقيم توسط مجلس شوراي اسلامي وضع شده و مورد تأييد شوراي نگهبان قرار گرفته‌اند و يا با استناد به اجازه قانوني نهادهاي مربوطه وضع شده‌اند، براي هيچكس جايز نيست و در صورت تحقّق مخالفت توسط فردي در اين خصوص، بر ديگران تذكر و راهنمايي و نهي از منكر لازم است (البته با وجود شرايط نهي از منكر).

س 1988: در بعضي از كشورهاي خارجي، در صورتي كه دانشجويان خارجي دانشگاه درخواست كنند كه تابعيت اصلي آنان به تابعيت آن كشور تغيير كند، دانشجو از همه مزايا و امتيازاتي كه هنگام تحصيل به دانشجويان آنجا داده مي‌شود، برخوردار مي‌گردد و بر اساس قوانين آن دولت، فرد مي‌تواند تابعيت خود را تغيير دهد و دوباره به تابعيت اصلي كه قبلاً داشته است، برگردد. حكم شرعي اين كار چيست؟

ج: تغيير تابعيت براي اتباع دولت اسلامي، تا زماني كه بر خلاف قوانين لازم‌الاتباع نباشد و مفسده‌اي بر آن مترتّب نشود و موجب وهن دولت اسلامي هم نباشد، اشكال ندارد.

س 1989: آيا عدم رعايت مقررات شركتهاي خارجي توسط شخصي كه در آنجا كار مي‌كند و يا با آنان معامله انجام مي‌دهد، به‌خصوص اگر موجب سوءظن به اسلام و مسلمين شود، جايز است؟

ج: بر هر مكلّفي مراعات حقوق ديگران هرچند مربوط به غير مسلمانان باشد واجب است.

س 1990: بعضي از افراد و شركتها و مؤسسات خصوصي و دولتي براي فرار از پرداخت ماليات و عوارضي كه دولت مستحق دريافت آن است، از راههاي مختلف مبادرت به مخفي كردن بعضي از حقايق مي‌كنند، آيا اين كار براي آنان جايز است؟
ج: خودداري كردن از اجراي قوانين دولت جمهوري اسلامي و عدم پرداخت ماليات وعوارض و ساير حقوق قانوني دولت اسلامي براي هيچكس جايز نيست.
س 1991: شخصي از طريق انعقاد قرارداد مضاربه با يكي از بانكها مبادرت به كسب درآمد مي‌كند و طبق قرارداد، مقداري از درآمد حاصله را به بانك مي‌دهد، آيا جايز است اداره ماليات از او بخواهد كه علاوه بر پرداخت ماليات سهم خودش از درآمد، ماليات سهم بانك را هم بپردازد؟
ج: اين امر تابع قوانين و مقررات ماليات بر درآمد است، بنا بر اين اگر مكلّف از نظر قانوني فقط ملزم به پرداخت ماليات سهم خود از درآمد باشد، ضامن ماليات سهم شريك از درآمد نمي‌باشد.
س 1992: خانه‌اي را از فردي خريدم به اين شرط كه ماليات معامله خانه را نصف به نصف بپردازيم. فروشنده از من خواست كه قيمت خانه را به مأمور ماليات كمتر از قيمت خريد بگويم تا ماليات كمتري پرداخت شود، آيا پرداخت ماليات مقدار تفاوت بين قيمت خانه و قيمتي كه من به مأمور ماليات گفته‌ام، بر من واجب است؟
ج: پرداخت بقيه سهم خودتان از مالياتِ مربوط به قيمت واقعي خانه بر شما واجب است.
س 1993: بين اهالي منطقه ما مشهور است كه پرداخت پول آب و برق به دولت غيراسلامي كه سعي در آزار مردم مسلمان خود دارد واجب نيست، به‌خصوص اگر در رفتار با ملّت خود بين پيروان اهل بيت(عليهم‌السلام) و ديگران تبعيض قائل شود، آيا جايز است از پرداخت قبض آب و برق به اين دولت خودداري كنيم؟
ج: اين كار جايز نيست، بلكه بر هر كسي كه از آب و برق دولتي استفاده مي‌كند، پرداخت پول آن به دولت واجب است هرچند دولت غير اسلامي باشد.
س 1994: شوهرم كه در حساب بانكي‌اش مقداري پول وجود دارد، فوت نموده است و بانك هم بعد از آگاه شدن از وفات او حساب بانكي او را بسته است و ازطرفي هم شهرداري اعلام كرده كه وي بايد عوارض محل

تجاري خود را در برابر صدور پروانه ساختمان‌سازي و غيره بپردازد و در صورت عدم پرداخت مبادرت به بستن آن اماكن خواهد كرد و همه فرزندان ما هم صغير هستند و قدرت پرداخت آن عوارض را نداريم، آيا پرداخت ماليات‌ها وعوارض مزبور بر ما واجب است؟
ج: عوارض شهرداري و مالياتهاي رسمي بايد طبق مقررات دولت پرداخت شوند، در نتيجه اگر اين عوارض و ماليات‌ها بر عهده ميّت باشد، واجب است قبل از جدا كردن ثلث و تقسيم ميراث از اصل تركه پرداخت شوند و اگر مربوط به ورثه باشد واجب است از اموال آنان پرداخت شوند.

وقف

توضيح

س 1995: آيا اجراي صيغه وقف در صحّت آن شرط است؟ و بر فرض شرط بودن، آيا عربي بودن صيغه، شرط است؟
ج: انشاء لفظي در وقف، شرط نيست زيرا تحقق آن به معاطات هم ممكن است و همچنين در انشاء وقف به لفظ، عربي بودن صيغه آن هم شرط نيست.
س 1996: شخصي باغ خود را به اين صورت وقف كرده كه منافع آن تا پنجاه سال صرف گرفتن اجير براي قضاي نماز و روزه‌هاي واقف شود و بعد از پنجاه سال منافع آن در شبهاي قدر به مصرف برسد و چهار پسر خود را هم متولّي وقف قرار داده است و در حال حاضر اين باغ رو به خرابي است و به هيچ وجه قابل استفاده نيست، ولي اگر فروخته شود، مي‌توان با پول آن براي نماز و روزه واقف به مدت دويست سال اجير گرفت و چهار پسر او هم با اين كار موافق هستند، آيا جايز است باغ مزبور را بفروشند و پول آن را براي اين كار مصرف كنند؟
ج: اگر قصد واقف از وقف به‌صورت مذكور، اين بوده كه باغ را به نحو ترتيب و تعاقب براي خود و ديگران وقف كند، وقف نسبت به خودش باطل است و نسبت به ديگران وقف منقطع الاوّل مي‌شود كه صحّت آن خالي از اشكال نيست و اگر واقف اراده كرده كه منافع آن باغ را به مدت پنجاه سال براي خودش استثنا كند، صحّت اين كار شرعاً بدون اشكال است و بنا بر صحّت وقف مذكور، تا زماني كه حفظ باغ براي صرف منافع آن در جهت عمل به وصيّت و وقف هرچند با صرف مقداري از درآمد آن جهت حفظ و اصلاح باغ به قصد افزايش منافع آن، ممكن باشد و يا زمين آن هرچند با اجاره دادن براي ساختمان سازي و غيره و مصرف اجاره آن در جهت عمل به وصيّت و وقف قابل استفاده باشد، فروش و يا تبديل آن جايز نيست و در غير اين صورت فروش آن و خريد زميني مرغوب با پول آن به قصد عمل به وصيت و وقف بدون اشكال است.
س 1997: اينجانب به فضل و توفيق الهي ساختماني را به نيت مسجد در روستا بنا كردم، ولي با توجه به وجود دو مسجد و عدم وجود مركز آموزشي در آنجا، روستاي مزبور در حال حاضر نيازي به مسجد ندارد. با توجّه به اينكه هنوز صيغه وقف آن به عنوان مسجد جاري نشده و دو ركعت نماز به عنوان نماز در مسجد در آن خوانده نشده است، اينجانب آمادگي دارم در صورتي كه اشكال شرعي نداشته باشد نيّت خود را تغيير داده و آن ساختمان را در اختيار آموزش و پرورش قرار دهم، اين مسأله چه

حكمي دارد؟
ج: مجرّد ساختن ساختمان به نيّت مسجد، بدون انشاء صيغه وقف و بدون تحويل آن به نمازگزاران براي خواندن نماز، براي تحقّق وقف و تماميّت آن كافي نيست، بلكه در ملك مالك باقي مي‌ماند و او حق دارد هر تصرّفي كه مي‌خواهد در آن بكند، در نتيجه تحويل آن ساختمان به اداره آموزش و پرورش اشكال ندارد.
س 1998: آيا مالي كه براي خريد لوازم به حسينيه‌ها بخشيده مي‌شود، حكم وقف را دارد يا آنكه لوازمي كه با آن مال خريداري مي‌گردند احتياج به اجراي صيغه وقف دارند؟
ج: مجرّد جمع‌آوري مال، وقف محسوب نمي‌شود، ولي بعد از خريدن لوازم حسينيه با آن اموال و قراردادن آنها در حسينيه براي استفاده، وقف معاطاتي محقق مي‌شود و نيازي به اجراي صيغه وقف ندارد.

شرايط وقف

س 1999: آيا وقف از كسي كه اكراه بر آن شده صحيح است؟
ج: اگر واقف اكراه بر وقف شده باشد، تا زماني كه اجازه او به آن ملحق نشود وقف صحيح نيست و كفايت اجازه لاحقه براي صحّت آن هم محل اشكال است.
س 2000: بعضي از زرتشتيها بيمارستاني ساخته‌اند و آن را به مدّت هزار سال در راه خير وقف كرده‌اند، با توجّه به ضوابط و مقررات وقف در فقه اماميه، آيا جايز است متولّي وقف در حال حاضر بر خلاف شرايط وقفنامه كه در آن تصريح شده است: «اگر درآمد بيمارستان از هزينه‌هاي آن بيشتر شود بايد با آن تعدادي تخت خريده و به تخت‌هاي موجود در بيمارستان اضافه شود»، عمل نمايد؟
ج: در مواردي كه وقف از مسلمان صحيح است از غير مسلمان ـ اعم از كتابي و غير كتابي ـ هم صحيح است، در نتيجه وقف بيمارستان براي استفاده در راه خير تا هزار سال، هرچند وقف منقطع‌الآخر است، ولي صحّت آن از نظر شرعي بدون اشكال است، لذا عمل به شرايط واقف بر متولّي موقوفه واجب است و او حق اهمال آن شرايط و تعدّي از آنها را ندارد.

شرايط متولّي وقف

س 2001: آيا جايز است متولّي وقف كه از طرف واقف يا حاكم نصب شده، در برابر كارهايي كه براي اداره شئون وقف انجام مي‌دهد براي خودش اجرت بردارد و يا به ديگري بدهد تا آن كارها را به نيابت از او انجام دهد؟
ج: متولّي وقف اعم از اينكه از طرف واقف نصب شده باشد و يا از طرف حاكم، در صورتي كه اجرت خاصي از طرف واقف براي او در برابر اداره امور وقف معيّن نشده باشد، مي‌تواند اجرت‌المثل را از درآمدهاي وقف براي خودش بردارد.
س 2002: دادگاه مدني خاص شخصي را به عنوان امين در كنار متولّي وقف براي نظارت بر اعمال او در اداره امور وقف نصب كرده است، در اين قبيل موارد، اگر متولّي حق تعيين متولّي بعد از خود را داشته باشد، آيا مي‌تواند بدون مشورت و تصويب آن شخص كه توسط دادگاه نصب شده مبادرت به تعيين متولّي كند؟
ج: اگر حكم به ضمّ امين به متولّي شرعي براي نظارت بر اعمال او عام باشد و شامل همه اعمال مربوط به اداره وقف حتّي تعيين متولّي وقف براي بعد از خودش هم بشود، حق ندارد در تعيين متولّي بعدي بدون مشورت با امينِ ناظر، خود سرانه به رأي خودش عمل نمايد.
س 2003: صاحبان خانه‌ها و زمين‌هاي مجاور يكي از مساجد، املاك خود را به قصد توسعه آن به‌طور مجاني به مسجد داده‌اند تا به آن ضميمه شود و امام جمعه هم بعد از مشورت با علما تصميم به تنظيم سند مستقلي براي وقف آنها گرفته است و همه كساني كه زمين‌هاي خود را به مسجد بخشيده‌اند با اين كار موافقت كرده‌اند، ولي باني مسجد قديمي با آن كار مخالفت مي‌كند و خواهان آن است كه وقف اراضي جديد در سند وقف قبلي ثبت شود و خود او متولّي همه وقف باشد، آيا او حق اين كار را دارد؟ و آيا پاسخ مثبت به خواسته او بر ما واجب است؟
ج: اختيار وقف و تنظيم وقفنامه و تعيين متولّي خاص زمين‌هايي كه به تازگي به مسجد ضميمه شده‌اند با وقف‌كنندگان جديد است و باني مسجد قديمي حق مخالفت با آن را ندارد.
س 2004: اگر متولّيان حسينيه بعد از اتمام وقف، يك نظام داخلي براي آن تنظيم كنند، ولي بعضي از بندهاي آن با مقتضاي وقفيّت آن معارض باشد، آيا شرعاً عمل به آن بندها جايز است؟
ج: متولّي موقوفه حِق ندارد چيزي را وضع كند كه با مقتضاي وقف در

تعارض باشد و شرعاً هم عمل به آن جايز نيست.
س 2005: اگر چند نفر به عنوان متولّي وقف نصب شده باشند، آيا شرعاً صحيح است كه بعضي از آنان بدون جلب نظر ديگران به‌طور انفرادي به تصدّي امور وقف بپردازند؟ و اگر بين آنان راجع به اداره امور موقوفه اختلاف رأي بروز كند، آيا جايز است هر يك از آنان خودسرانه به رأي خود عمل نمايند يا آنكه واجب است توقف نموده و به حاكم مراجعه كنند؟
ج: اگر واقف، توليت آنان را به‌طور مطلق بيان كرده و قرائني كه دلالت بر استقلال بعضي از آنان حتّي اكثريت بنمايد وجود نداشته باشد، هيچكدام از آنان حتّي اكثريت حق ندارند در اداره امور وقف هرچند مقداري از آن، بنحو مستقل عمل نمايند، بلكه بايد براي اداره امور وقف، از طريق مشورت با يكديگر و اتخاذ رأي واحد، مجتمعا عمل نمايند و اگر بين آنان اختلاف ونزاعي رخ دهد، واجب است در آن مورد به حاكم شرع مراجعه كنند تا آنان را ملزم به اجتماع نمايد.
س 2006: آيا عزل بعضي از متولّيان وقف توسط متولّيان ديگر از نظر شرعي صحيح است؟
ج: صحيح نيست مگر جايي كه واقف براي او چنين حقي را قرار داده باشد.
س 2007: اگر بعضي از متولّيان ادعا كنند كه متوليان ديگر خائن هستند و اصرار بر عزل آنان داشته باشند، حكم شرعي چيست؟
ج: واجب است بررسي اتهام كساني را كه متهم به خيانت هستند، به حاكم شرع ارجاع دهند.
س 2008: اگر فردي زمين خود را وقف عام كند و توليت آن را تا زنده است براي خودش و بعد از مردن براي اكبر اولاد ذكورش قرار دهد و اختيارات خاصي هم در اداره موقوفه براي او قرار دهد، آيا مديريت اداره اوقاف و امور خيريه حق دارد همه يا بعضي از آن صلاحيتها و اختيارات را از متولّي سلب كند؟
ج: تا زماني كه متولّي منصوب از طرف واقف، از حدود اختيارات توليت وقف خارج نشده، اداره امور وقف همانگونه كه واقف در انشاء وقف براي او مقرر كرده دراختيار اوست و از نظر شرعي تغيير و تبديل اختيارات او كه در ضمن صيغه وقف توسط واقف مقرر گشته، صحيح نيست.
س 2009: فردي قطعه زميني را براي مسجد وقف كرده و توليت آن را براي فرزندان خود نسلا بعد نسلٍ و بعد از انقراض آنان براي امام جماعتي كه نمازهاي پنجگانه را در آن مسجد مي‌خواند، قرار داده است. بر همين اساس بعد از انقراض نسل متولّي، توليت آن را عالمي كه نمازهاي پنجگانه را براي مدّتي در آن مسجد مي‌خوانده بر عهده گرفته است ولي او هم سكته نموده و قادر به اقامه نماز جماعت نيست، در نتيجه شوراي

ائمه جماعات، عالم ديگري را به عنوان امام جماعت كنوني مسجد تعيين كرده است، آيا با اين كار عالم قبلي از توليت عزل مي‌شود يا آنكه حق دارد براي اقامه نماز جماعت فردي را به عنوان وكيل يا نايب خود تعيين كند و خودش به عنوان توليت باقي بماند؟
ج: اگر فرض بر اين باشد كه توليت آن عالم به اين عنوان است كه او امام جماعت مسجد در نمازهاي پنجگانه است، با عجز او از امامت جماعت درمسجد به علت بيماري يا هر علت ديگر، توليت از او ساقط مي‌شود.
س 2010: شخصي املاك خود را وقف نموده تا درآمد آنها در موارد خاصي از كارهاي خير مانند كمك به سادات و اقامه مجالس عزاداري مصرف شود و در حال حاضر با افزايش قيمت اجاره آن املاك كه جزء منافع وقف است، بعضي از مؤسسات يا اشخاص به دليل عدم وجود امكانات در آنها يا دلائل فرهنگي يا سياسي يا اجتماعي و يا ديني خواهان اجاره ملك موقوفه به قيمت ناچيزي هستند، آيا جايز است مديريت اوقاف آنها را به قيمتي كمتر از قيمت روز اجاره دهد؟
ج: بر متولّي شرعي و مسئول اداره امور وقف واجب است در اجاره دادن به كسي كه خواهان آن است و در تعيين مبلغ اجاره رعايت مصلحت و منفعت وقف را بنمايد، در نتيجه اگر در تخفيف مبلغ اجاره به سبب اوضاع و احوال خاص مستأجر يا اهميت كاري كه وقف براي آن اجاره داده مي‌شود، نفع و مصلحت وقف باشد اشكال ندارد و الا جايز نيست.
س 2011: بر طبق نظر امام راحل(قدّس‌سرّه) كه مسجد متولّي ندارد، آيا اين حكم شامل املاكي كه براي مسجد وقف شده‌اند مثل املاكي كه براي اقامه مجالس وعظ و ارشاد و تبليغ احكام در مسجد وقف شده‌اند هم مي‌شود؟ و بر فرض شمول، با توجه به اينكه بسياري از مساجد، املاك موقوفه‌اي دارند كه متولّي قانوني و شرعي دائمي دارند و اداره اوقاف هم با آنان به عنوان متولّي رفتار مي‌كند، آيا جايز است متولّيان اين اوقاف از توليت آنها دست بردارند و از انجام وظائف خود نسبت به اداره آنها خودداري كنند با آنكه در استفتايي از حضرت امام(رضوان الله عليه) نقل شده كه متولّي حق اعراض از توليت وقف را ندارد بلكه واجب است طبق آنچه واقف مقرر كرده عمل كند و در اين‌باره كوتاهي ننمايد؟
ج: حكم به اين كه مسجد، توليت بردار نيست مختص به خود مسجد است و شامل موقوفه‌هايي كه براي مسجد وقف شده‌اند نمي‌شود. در نتيجه به طريق اولي شامل موقوفه‌هايي كه براي اموري از قبيل تبليغ احكام و موعظه و ارشاد و مانند آن در مسجد وقف شده‌اند، نمي‌شود، بنا بر اين تعيين متولّي براي اوقاف خاص و عام، حتّي در مثل وقف ملك براي رفع نيازهاي مسجد از قبيل لوازم و روشنايي و آب و نظافت مسجد و غيره، بدون اشكال است و متولّي منصوب، حق اعراض از توليت اين قبيل اوقاف

را ندارد بلكه واجب است مبادرت به اداره امور وقف همانگونه كه واقف در صيغه آن مقرر كرده بنمايد هرچند با گرفتن نايب براي اين كار باشد و كسي حق ندارد براي او در اداره وقف ايجاد مزاحمت و مشكل كند.
س 2012: آيا جايز است فردي غير از متولّي شرعي وقف با دخالت در امور وقف و تصرّف در آن و تغيير شرطهايي كه در صيغه وقف ذكر شده براي متولّي شرعي آن ايجاد مزاحمت كند، و آيا جايز است از متولّي بخواهد تا زمين موقوفه را به شخصي كه متولّي، او را صالح نمي‌داند، تحويل دهد؟
ج: اداره امور وقف طبق آنچه كه واقف در انشاء وقف مقرر كرده فقط بر عهده متولّي شرعي خاص است و اگر متولّي خاصي از طرف واقف نصب نشده باشد، اداره امور وقف بر عهده حاكم مسلمين است و كسي حق دخالت در آن را ندارد، همچنانكه كسي حتّي متولّي شرعي، حق تغيير وقف از جهت آن و همچنين تغيير و تبديل شرايط مذكور در انشاء وقف را ندارد.
س 2013: اگر واقف شخصي را به عنوان ناظر و مراقب وقف تعيين كند و شرط نمايد كه فقط وليّ امر مسلمين بتواند او را از نظارت و اشراف بر وقف عزل كند، آيا جايز است او خودش را از اين كار عزل كند؟
ج: به احتياط واجب جايز نيست ناظر وقف بعد از قبول نظارت، خودش را از نظارت بر وقف عزل كند، همانگونه كه براي متولّي وقف هم اين كار جايز نيست.
س 2014: وقفي وجود دارد كه قسمتي از آن خاص و قسمتي از آن عام است و واقف راجع به توليت آن اينگونه گفته است:«بعد از فوت هر يك، توليت وقف بر عهده فرد اكبر واصلح از اولاد ذكور نسلا بعد نسلٍ و عقبا بعد عقبٍ با تقدم نسل اول بر نسل دوم است.» در اين صورت اگر در بين افراد يكً طبقه، شخص جامع‌الشرايطي باشد، ولي از پذيرش توليت وقف امتناع بورزد ولي با توليت فرزند كوچكتري كه او را اصلح و شايسته براي اين كار مي‌داند، موافقت نمايد، آيا جايز است فرزند كوچكتر در صورتي كه ساير شرايط در او باشد، توليت آن وقف را قبول كند؟
ج: فردي كه واجد شرايط توليت است مي‌تواند از قبول توليت امتناع ورزد لكن اگر توليت را پذيرفت، بنا بر احتياط جايز نيست خود را عزل كند ولي اشكال ندارد كه فرد ديگري را در صورتي كه امين و شايسته باشد براي اداره امور وقف وكيل نمايد و همچنين جايز نيست فردي از طبقه بعدي با وجود فردي واجد شرايط از طبقه قبلي و قبول توليت توسط او توليت امور وقف را بر عهده بگيرد.
س 2015: اگر افرادي از موقوف عليهم كه در صورت داشتن شرايط حق توليت دارند، به حاكم شرع مراجعه كنند و از او بخواهند كه آنان را به عنوان متولّي نصب نمايد و حاكم شرع هم تقاضاي آنان را به دليل عدم

وجود شرايط در آنان رد كند، آيا جايز است آنان با تعيين فرد واجد شرايط، به اين دليل كه سن كمتري دارد مخالفت كنند؟
ج: كسي كه فاقد شرايط است حق تصدّي توليت وقف و مخالفت با فرد واجد شرايط را ندارد.
س 2016: اگر متولّي منصوب براي اداره امور وقف به علتي در انجام وظيفه خود كوتاهي و سهل‌انگاري كند، آيا بركناري او از منصب خود و تعيين فرد ديگري براي تصدّي توليت وقف جايز است؟
ج: مجرّد كوتاهي و سهل‌انگاري در اداره امور وقف مجوّز شرعي براي بركناري و عزل متولّي منصوب و تعيين فرد ديگري بجاي او نيست، بلكه بايد در اين رابطه به حاكم مراجعه كرد تا او را وادار نمايد كه كارهاي وقف را انجام دهد و اگر الزام او ممكن نباشد از وي بخواهد كه وكيل صالحي را براي اداره امور وقف از طرف خود انتخاب كند و يا اينكه خود حاكم فرد اميني را به او ضميمه نمايد.
س 2017: ولايت تصرّف براي حفظ و تعمير و اصلاح و جمع‌آوري نذورات و تبرّعات مرقدهاي فرزندان ائمه(عليهم‌السلام) كه در شهرها و روستاهاي ايران هستند و سالهاي زيادي بر آنها گذشته و وقف خاص هم نيستند و متولّي‌خاصي هم ندارند، با چه كسي است؟ آيا كسي حق دارد ادّعاي مالكيت زمين مرقد و حرم فرزندان ائمه(عليهم‌السلام) را كه از زمانهاي قديم محل دفن اموات بوده، بنمايد؟
ج: توليت بقاع مباركه و اوقاف عام كه متولّي خاصي ندارند با حاكم و وليّ امر مسلمين است و اين توليت در حال حاضر به نماينده ولي فقيه در اداره اوقاف و امور خيريه واگذار شده است و زمين صحن و مرقد فرزندان ائمه(عليهم‌السلام) و حرم ايشان كه از زمانهاي گذشته براي دفن اموات مسلمانان در نظر گرفته شده، حكم وقف عام را دارد مگر آنكه خلاف آن از طريق شرعي نزد حاكم ثابت شود.
س 2018: آيا جايز است كساني كه از وقف استفاده مي‌كنند و همگي هم مسلمان هستند، فرد غيرمسلماني را به اداره اوقاف براي صدور حكم تعيين او به عنوان متولّي وقف معرفي كنند؟
ج: توليت وقف مسلمانان توسط غير مسلمان جايز نيست.
س 2019: متولّي منصوب از طرف واقف و غير منصوب از طرف او چه كسي است؟ و اگر واقف شخص معيّني را به عنوان متولّي وقف معيّن كند و تعيين متولّي بعدي را هم بر عهده او قرار دهد، آيا كسي را هم كه متولّي اوّل به عنوان متولّي بعدي تعيين مي‌كند، متولّي منصوب محسوب مي‌شود؟
ج: متولّي منصوب كسي است كه واقف او را هنگام انشاء صيغه وقف به عنوان متولي آن معيّن مي‌كند و اگر هنگام انشاء وقف حق تعيين متولّي

بعدي را به متولّي كه نصب كرده واگذار كند، مبادرت او به تعيين متولّي بعدي اشكال ندارد و شخصي‌كه او براي‌توليت وقف معيّن‌مي‌كند در حكم متولّي منصوب از طرف واقف است.
س 2020: آيا جايز است اداره اوقاف جمهوري اسلامي متولّي وقف را بر كنار كند؟ و در صورتي كه جايز باشد شرايط آن چيست؟
ج: اداره اوقاف به مقداري كه مقررات قانوني به او اجازه مي‌دهد حق دارد در وقف‌هايي كه متولّي خاصي دارند، دخالت نمايد.
س 2021: آيا جايز است متولّي وقف توليت خود را به اداره اوقاف و امور خيريه واگذار نمايد؟
ج: متولّي وقف حق اين كار را ندارد، ولي اشكال ندارد كه اداره اوقاف يا شخص ديگري را براي انجام امور وقف وكيل كند.
س 2022: دادگاه، شخصي را به عنوان امين ناظر براي نظارت بر اعمال متولّي وقف كه متهم به كوتاهي در اداره امور آن مي‌باشد، تعيين نموده است و سپس متولّي بعد از ثبوت برائت ذمّه‌اش از آن اتهامات فوت نموده است، آيا امين ناظر مزبور حق دارد با امضاء و تنفيذ يا فسخ و ابطال قرارها و تصميم‌هايي كه متولّي چند سال قبل از انتخاب او به عنوان ناظر اتخاذ كرده، در آنها دخالت و اظهارنظر كند يا آنكه مسئوليت و حق نظارت او فقط مربوط به فاصله زماني بين صدور قرار تعيين او به عنوان ناظر تا تاريخ وفات متولّي است؟ و با توجّه به اينكه هنوز از تاريخ صدور حكم برائت متولّي هيچ اقدامي براي عزل امين صورت نگرفته، آيا اختيارات و مسئوليت او با صدور حكم برائت متولّي از آن اتهامات پايان مي‌پذيرد يا آنكه متوقف بر عزل از طرف دادگاه است؟
ج: اگر ضمّ امين به متولّي شرعي به خاطر توجّه اتهام به او در مورد اداره امور وقف باشد، او فقط حق دخالت و اظهار نظر در اموري را دارد كه براي نظارت بر آنها معيّن شده است و صلاحيت او در نظارت بر كارهاي متولّي متّهم، با صدور حكم به برائت او و رفع اتهام از وي به پايان مي‌رسد، همانگونه كه بعد از وفات متولّي قبلي و انتقال توليت وقف بعد از او به شخص ديگر، امين مزبور حق دخالت در امور وقف و اعمال متولّي جديد را ندارد.

س 2023: اگر افرادي اقدام به جمع آوري پول از نيكوكاران و خريد خانه‌اي با آن به قصد حسينيه كنند، آيا اقدام آنان براي جمع آوري پول براي اين كار كافي است تا حق وقف آن خانه را به عنوان حسينيه داشته باشند يا آنكه بايد براي اين كار از صاحبان پول‌ها وكالت بگيرند؟ و از آنجا كه در واقف شرط است كه يا مالك باشد و يا در حكم مالك، و اين افراد مالك نيستند، آيا به صرف جمع‌آوري پول توسط آنان، بر آنان حكم مالك صدق مي‌كند تا حق وقف داشته باشند؟
ج: اگر از طرف افراد خيّر وكيل باشند تا خانه را بعد از خريد، به عنوان حسينيه وقف كنند، وقف آنان به وكالت از مالكين صحيح است.
س 2024: آيا جنگلها و مراتع طبيعي كه انسان دخالتي در ايجاد آنها ندارد و همانگونه كه اصل چهل و پنجم قانون اساسي جمهوري اسلامي تصريح كرده از انفال محسوب مي‌شوند، قابل وقف هستند؟
ج: در صحّت وقف، سابقه مالكيت شرعي خاص واقف شرط است و چون جنگلها و مراتع طبيعي كه از انفال و اموال عمومي هستند، ملك خاص كسي نيستند، در نتيجه وقف آنها توسط هيچ فردي صحيح نيست.
س 2025: فردي سهم مشاعي از يك زمين زراعي را خريده و آن را به‌طور رسمي به نام پسرش نموده، آيا جايز است اين زمين را كه براي پسرش خريده است، وقف كند؟
ج: مجرّد ثبت ملك به نام كسي، ملاك مالكيّت شرعي فردي كه ملك به نام او به ثبت رسيده، نيست، در نتيجه اگر پدر بعد از خريد زمين و ثبت آن به نام پسرش، آن را به او هبه كرده و قبض آن نيز به‌طور صحيح محقق شده‌باشد، در اين صورت حق ندارد آن را وقف كند زيرا مالك آن نيست، ولي اگر فقط سند زمين را به نام او كرده و زمين در مالكيّت خودش باقي مانده باشد، او از نظر شرعي مالك آن است و حق دارد آن را وقف كند.
س 2026: اگر مسئولين شركت نفت و سازمان زمين شهري مقداري از زمين‌هاي تحت اختيار خود را براي ساخت مساجد و مدارس علميه اختصاص بدهند و علاوه بر انشاء صيغه وقف، قبض و اقباض هم صورت بگيرد، آيا اين زمين‌ها موقوفه محسوب مي‌شوند و احكام وقف بر آنها مترتب مي‌گردد؟
ج: اگر اين زمين‌ها از اموال عمومي دولت باشند و مصرف خاصي براي آنها تعيين شده باشد قابل وقف نيستند ولي اگر از اراضي مواتي باشند كه ملك كسي نيستند و در اختيار دولت يا شركت نفت و يا سازمان زمين

شهري باشند، احياء آنها با اجازه مسئولين مربوطه به عنوان مسجد يا مدرسه و مانند آن اشكال ندارد.
س 2027: آيا شهرداري حق دارد بعضي از املاك خود را در جهت مصالح عمومي وقف نمايد؟
ج: اين امر تابع حدود اختيارات قانوني شهرداري و خصوصيت ملك است، بنا بر اين اگر از املاكي باشد كه شهرداري از نظر قانوني حق دارد آنها را به مصالح عمومي شهر از قبيل درمانگاه يا بيمارستان يا مسجد و يا امور ديگر اختصاص بدهد، در اين صورت اشكال ندارد، ولي اگر از املاكي باشد كه مخصوص استفاده براي امور مربوط به شهرداري است، حق ندارد آنها را وقف كند.

شرايط موقوف عليه

س 2028: اهالي منطقه‌اي بعد از ساخت يك مسجد در قطعه زميني كه از سازمان زمين شهري گرفته بودند، در مورد كيفيت وقف آن كه عام باشد يا خاص، اختلاف پيدا كردند، عدّه‌اي از آنان معتقد بودند كه بايد به عنوان وقف خاص ثبت شود، تعدادي هم اعتقاد داشتند كه چون همه اهالي در ساختن آن مشاركت داشته اند بايد وقف عام باشد، حكم اين مسأله چيست؟
ج: مسجد جزء وقف هاي عام است و نمي‌توان آن را براي گروه يا طائفه خاصّي، وقف نمود، ولي در نامگذاري، نسبت دادن آن به يك مناسبتي به شخص يا اشخاصي اشكال ندارد، ولي شايسته نيست مؤمنيني كه در ساخت مسجد مشاركت داشته‌اند، در اين رابطه نزاع كنند.
س 2029: رئيس فرقه منحرفي املاك خود را به اين فرقه وقف كرده است و با توجه به اينكه مشروعيت جهت وقف در صحّت آن شرط است و از طرفي اهداف و اعتقادات و اعمال اين فرقه منحرفه فاسد و گمراه كننده و باطل هستند، آيا اين وقف صحيح است؟ و آيا استفاده از اين اموال به نفع فرقه مذكور جايز است؟
ج: اگر ثابت شود جهتي كه ملك براي آن وقف شده، جهتي حرام و از مصاديق اعانه بر گناه و معصيت است، چنين وقفي باطل بوده و استفاده از آن اموال در جهتي كه شرعاً حرام است، صحيح نمي‌باشد.

س 2030: آيا شركت كنندگان در مجالس عزاداري و اهالي منطقه‌اي كه حسينيه براي آنان تأسيس شده، حق دخالت در تفسير فقرات و قفنامه را دارند؟
ج: براي فهم مفاد وقف‌نامه، در صورتي كه اجمال يا ابهام داشته باشند، بايد به شواهد و قرائن حاليه و مقاليه و يا به عرف مراجعه كرد و كسي حق ندارد آنها را از طرف خودش تفسير به رأي كند.
س 2031: اگر مكاني براي تعليم و تحصيل علوم دينيه وقف شده باشد، آيا با وجود طلاب مشغول به تحصيل در آن مكان، جايز است افراد عادي و مسافران از امكانات آنجا استفاده نمايند؟
ج: اگر آن مكان وقف خصوص طلاب علوم ديني و يا به منظور تدريس و تحصيل علوم ديني در آن باشد، جايز نيست ديگران از آنجا استفاده كنند.
س 2032: عبارت زير در وقفنامه‌اي آمده است: «در صيغه وقف شرط شده كه هيأتي از عموم اهالي به عنوان هيأت امناء انتخاب شود.» آيا اين عبارت دلالت بر تعيين انتخاب‌كنندگان مي‌كند؟ و بر فرض عدم دلالت بر تعيين انتخاب كنندگان، حق انتخاب هيأت امناء با چه كساني است؟
ج: ظاهر عبارت مذكور، لزوم مشاركت عموم اهالي در انتخاب هيأت امناء مي‌باشد. به هر حال، اگر واقف در وقفش انتخاب‌كننده يا انتخاب‌كنندگانِ هيأت امنا را معيّن نكرده باشد، در صورتي كه وقف متولّي خاصي داشته باشد، انتخاب هيأت امنا با اوست و در صورتي كه چند متولّي خاص داشته باشد كه با هم اختلاف‌نظر داشته باشند يا اصلاً از طرف واقف متولّي تعيين نشده باشد، بايد در اين مسأله به حاكم شرع رجوع شود.
س 2033: اگر وصف «ارشد و اصلح» در توليت فرزند ذكوري كه از جهت سني در بين موقوف عليهم از همه بزرگتر است، شرط باشد، آيا اثبات رشد و صالح بودن هم واجب است يا اينكه مجرّد بزرگتر بودن او از جهت سني باعث مي‌شود كه اصل بر اصلح و ارشد بودن او گذاشته شود؟
ج: بايد همه شروط تصدّي توليت احراز شود.
س 2034: شخصي املاك خود را براي مجالس عزاداري حضرت اباعبدالله الحسين(عليه‌السلام) در ايّام محرّم و غير آن وقف كرده است و بعد از خودش فرزندان خود را تا ابد، متولّي آن قرار داده و ثلث منافع املاك را هم براي متولّي قرار داده است، اگر در زماني واقف، اولاد مذكر و مؤنّث از طبقه اوّل و دوّم و سوّم داشته باشد، آيا توليت وقف براي همه آنان به‌طور مشترك است و حق توليت بين آنان تقسيم مي‌شود؟ و بر فرض

تقسيم بين همه آنان، آيا بين فرزندان مذكر و مؤنّث به‌طور مساوي تقسيم مي‌شود يا با تفاوت؟
ج: اگر قرينه‌اي كه دلالت بر ترتيب بر حسب طبقات ارث و تقديم نسل سابق بر لاحق بكند، وجود نداشته باشد، همه طبقات موجود در هر زماني به‌طور مشترك و مساوي متولّي وقف هستند و حق توليت بدون آنكه تفاوتي بين مذكر و مونّث باشد، به‌طور مساوي بين آنان تقسيم مي‌شود.
س 2035: اگر واقف، توليت وقف را بعد از خودش براي مطلق علما و مجتهدين قرار دهد، آيا يكي از علمايي كه مجتهد نيست حق دارد امور توليت را در اختيار بگيرد؟
ج: تا زماني كه احراز نشود كه مقصود واقف از علما خصوص مجتهدين است، توليت وقف توسط عالم ديني اشكال ندارد هرچند حائز رتبه اجتهاد نباشد.

احکام وقف

س 2036: عدّه‌اي از افراد بدون اجازه متولّي خاص، اقدام به تخريب كتابخانه واقع بين اتاق مدرسه مسجد جامع و آشپزخانه حسينيه كه متصل به مسجد است نموده‌اند و آن را جزء مسجد كرده‌اند، آيا اين كار آنان صحيح است؟ و آيا نماز خواندن در آن مكان جايز است؟
ج: اگر ثابت شود كه زمين كتابخانه، فقط براي كتابخانه وقف شده است، كسي حق تغيير و تبديل آن به مسجد را ندارد و نماز خواندن در آن جايز نيست و هر كسي كه ساختمان آن را خراب كرده، واجب است آن را به حالت اوليه اش برگرداند، ولي اگر وقف آن براي خصوص كتابخانه ثابت نشود، نماز خواندن در آن اشكال ندارد.
س 2037: آيا جايز است مكاني براي مدّت موقتي مثلاً ده سال به عنوان مسجد وقف شود و بعد از انقضاي اين مدّت دوباره به ملكيّت واقف يا ورثه او برگردد؟
ج: اين كار به عنوان وقف موقت صحيح نيست و عنوان مسجديت هم با آن محقق نمي‌شود، ولي حبس آن مكان براي نمازگزاران به مدّت معيّن اشكال ندارد.
س 2038: زمين موقوفه‌اي در كنار قبرستاني كه براي دفن اموات اهالي كافي نيست، وجود دارد و موقعيت آن براي تبديل به قبرستان مناسب است، آيا تبديل آن به قبرستان جايز است؟
ج: تبديل زميني كه براي جهتي غير از دفن اموات وقف شده، به قبرستان به‌طور رايگان جايز نيست، ولي اگر وقف آن از قبيل وقف منفعت باشد، متولّي شرعي آن مي‌تواند در صورتي كه به مصلحت و نفع وقف بداند آن را براي دفن اموات اجاره دهد.
س 2039: بعضي از زمين‌هاي وقفي در مسير طرحهاي توسعه و احداث خيابانها و پاركهاي ملّي و ساختمان هاي دولتي قرار مي‌گيرند و بدون اجازه متولّي شرعي و بدون پرداخت اجاره و پول آنها، توسط بعضي از مؤسسات و اداره‌هاي دولتي مصادره مي‌شوند، آيا انجام اين كار براي آنان جايز است؟ آيا كسي كه در اين زمين‌هاي موقوفه تصرّف مي‌كند بايد عوض يا قيمت آنها را بپردازد؟ و آيا بايد اجرت المثل تصرّفاتش را از هنگام تصرّف بپردازد؟ و آيا در پرداخت قيمت موقوفه و يا دادن عين ديگري به جاي آن توسط مؤسسات و ادارات، اذن گرفتن از حاكم شرع واجب است يا اين كه جايز است اداره اوقاف يا متولّي وقف با رعايت مصلحت و نفع وقف با آنان در مورد عوض يا قيمت آن توافق نمايد؟
ج: جايز نيست كسي بدون اذن و اجازه متولّي شرعي در وقف تصرّف كند، همانگونه كه اگر وقف از قبيل وقف منفعت باشد، تصرّف در آن هم فقط

بعد از اجاره كردن آن از متولّي جايز است همچنين فروش و تبديل وقفي كه قابليت انتفاع در جهت وقف را دارد، جايز نيست و اگر شخصي آن را تلف كند ضامن آن است و اگر بدون اجازه متولّي شرعي، در آن تصرّف نمايد، ضامن اجرت‌المثل آن است و بايد آن را به متولّي شرعي وقف بپردازد تا در جهت وقف مصرف نمايد و در اين رابطه فرقي بين اشخاص و مؤسسات و اداره‌هاي دولتي نيست و جايز است متولّي وقف، بدون مراجعه به حاكم با متصرّف يا تلف‌كننده با رعايت مصلحت وقف، در مورد اجرت يا عوض آن توافق نمايد.
س 2040: زمين موقوفه‌اي وجود دارد كه داراي راهي است كه فقط براي عبور چارپايان مناسب است و در حال حاضر به سبب ساخت و ساز خانه در كنار آن بايد راه مزبور توسعه پيدا كند، آيا توسعه آن از دو طرف به‌طوري كه به مقدار مساوي از زمين وقفي و املاك شخصي را در بر بگيرد جايز است؟ و بر فرض عدم جواز، آيا جايز است براي توسعه راه، آن مقدار از زمين وقفي از متولّي آن اجاره شود؟
ج: تغيير وقف به محل عبور و جاده جايز نيست، مگر آنكه ضرورت الزام‌آوري آن را اقتضا كند و يا خود موقوفه براي انتفاع از آن نياز به آن راه داشته باشد، ولي اجاره زميني كه وقف منفعت است براي توسعه راه عبور و مرور با رعايت مصلحت وقف اشكال ندارد.
س 2041: زميني بيست سال پيش وقف اهالي منطقه‌اي شده تا اموات خود را در آن دفن كنند و واقف توليت آن را براي خودش و سپس براي يكي از علماي شهر كه در وقفنامه ذكر كرده قرار داده و كيفيت انتخاب متولّي بعد از عالم مزبور را هم معيّن نموده است، آيا متولّي كنوني حق تغيير وقف يا تغيير بعضي از شرايط آن و يا اضافه كردن شرايط ديگر به آن را دارد؟ و اگر اين تغيير بر جهتي كه زمين براي آن وقف شده تأثير بگذارد، مثل اينكه آن را ايستگاه ماشين نمايد، آيا موضوع وقف به حال خود باقي مي‌ماند؟
ج: با اين فرض كه وقف از نظر شرعي با تحقق قبض، محقق و نافذ شده است، ديگر تغيير و تبديل آن و همچنين تغيير بعضي از شرايط و يا اضافه كردن شرايط جديد به آن توسط واقف يا متولّي جايز نيست و با تغيير وقف از حالت قبلي‌اش، وقفيّت آن زايل نمي‌شود.
س 2042: فردي مغازه خود را براي ايجاد صندوق قرض‌الحسنه وابسته به مسجد وقف كرده و از دنيا رفته است و چندين سال است كه آن مكان بسته مانده و در حال حاضر در معرض خرابي است، آيا استفاده از آن براي كارهاي ديگر جايز است؟
ج: اگر وقف مغازه براي ايجاد صندوق قرض‌الحسنه در آن، محقق شده باشد، و فعلاً نيازي به ايجاد صندوق قرض‌الحسنه در آن مسجد نباشد،

استفاده از آن براي صندوقهاي قرض‌الحسنه‌اي كه وابسته به مساجد ديگر باشد، اشكال ندارد و اگر اين هم ممكن نباشد استفاده از آن در هر كار خيري جايز است.
س 2043: شخصي قطعه زميني را با سهم آب آن براي خواندن تعزيه امام حسين(عليه‌السلام) كه در يكي از شبهاي محرم يا صفر و در شب شهادت اميرالمومنين(عليه‌السلام) در مسجد «الحّي» برگزار مي‌شود، وقف نموده است و بعداً به يكي از ورثه‌اش وصيّت كرده كه آن زمين را در اختيار وزارت بهداشت قرار بدهد تا بيمارستاني در آن ساخته شود، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: تغيير و تبديل وقف از وقف منفعت به وقف انتفاع، جايز نيست، ولي اجاره دادن آن براي ساخت بيمارستان و مصرف اجاره آن در جهت وقف، به شرطي كه به مصلحت وقف باشد، اشكال ندارد.
س 2044: آيا مي‌توان در زمين‌هاي وقفي مصلّي يا حسينيه ساخت؟
ج: زمين‌هاي وقفي، قابل وقف مجدّد به عنوان مسجد يا حسينيه و غيره نيستند و واگذاري آنها به‌طور مجاني براي ساخت مصلّي يا يكي از مؤسسات عمومي مورد نياز مردم براي هيچكس جايز نيست، ولي اجاره دادن آنها توسط متولّي شرعي براي ساختن مصلّي يا مدرسه يا حسينيه در آنها اشكال ندارد و مبلغ اجاره زمين‌هاي مزبور بايد در جهاتي كه براي وقف معيّن شده است، مصرف شود.
س 2045: معناي وقف عام و وقف خاص چيست؟ عدّه‌اي مي‌گويند: تغيير وقف خاص برخلاف قصد واقف و تبديل آن به ملك خاص جايز است، آيا اين سخن صحيح است؟
ج: عموم و خصوص در وقف با ملاحظه موقوف عليه است، بنا بر اين وقف خاص، وقف بر شخص يا اشخاص معيّن است مانند وقف بر اولاد و يا وقف بر زيد و فرزندان او و وقف عام وقف بر جهات و مصالح عمومي مانند مساجد و مكان‌هاي استراحت و مدارس و امور مشابه ديگر و يا وقف بر عناوين كلي مثل فقرا و ايتام و بيماران و كساني كه در راه مانده‌اند و مانند آن است و اين اقسام سه گانه تفاوتي از جهت اصل وقف ندارند، هرچند از حيث احكام و آثار تفاوت دارند، مثلاً در وقف بر جهات و مصالح عمومي و همچنين در وقف بر عناوين عمومي قبول كسي شرط نيست و همچنين وجود مصداق موقوف عليهم در خارج هنگام اجراي صيغه وقف هم شرط نيست در حالي كه در وقف خاص اين امور شرط هستند و همچنين در وقف بر جهات و مصالح عمومي كه به‌صورت وقف انتفاع هستند از قبيل مساجد و مدارس و قبرستان‌ها و پل‌ها و مانند آنها، وقف به هيچ وجه قابل فروش نيست حتّي اگر خراب شود، بر خلاف وقف خاص و وقف بر عناوين كلّي به‌صورت وقف منفعت كه فروش و تبديل آنها در بعضي از

حالتهاي استثنايي جايز است.
س 2046: يك نسخه خطي قرآن مربوط به سنه 1263 هـ ش وقف يك مسجد شده و در حال حاضر در معرضِ از بين رفتن است. آيا جلد كردن و نگهداري اين اثر مقدس و ارزشمند نيازَ به اجازه شرعي دارد؟
ج: اقدام به جلد كردن و اصلاح جلد و ورق‌هاي قرآن مجيد و نگهداري آن در همان مسجد، احتياج به اجازه خاصّي از طرف حاكم شرع ندارد.
س 2047: آيا غصب وقف و تصرّف در آن در غير جهت وقف موجب ضمان اجرت‌المثل است؟ و آيا تلف كردن وقف مثل اينكه ساختمان آن تخريب گردد و يا زمين موقوفه تبديل به خيابان شود، موجب ضمان مثل يا قيمت آن مي‌گردد؟
ج: در وقف خاص مانند وقف بر اولاد و همچنين در وقف عامّي كه به‌صورت وقف منفعت است، غصب و تصرّف در غير جهت وقف يا بدون اذن موقوف عليهم در اوّلي و بدون اذن متولّي شرعي در دوّمي، موجب ضمان عين و منفعت است و ردّ عوض منافع استيفا شده و استيفا نشده هم واجب است و همچنين ردّ عين در صورتي كه موجود باشد و ردّ عوض آن در صورتي كه در دست او يا بر اثر فعل او تلف شده باشد واجب است و عوض منافع بايد در جهت وقف و عوض عين موقوفه در بدل وقفي كه تلف شده مصرف شود و در وقف عامي كه بصورت وقف انتفاع است مثل مساجد و مدارس و كاروانسراها و پلها و مقبره‌ها و مانند آنها كه وقف بر جهات يا عناوين عمومي هستند تا موقوف عليهم از آنها انتفاع ببرند در صورتي كه توسط غاصب غصب شوند و آنها را در جهتي غير از منافعي كه براي آنها وقف شده‌اند بكار ببرد بايد اجرت المثل تصرّفاتش در چيزهايي از قبيل مدارس و كاروانسراها و حمامها را بپردازد بر خلاف مساجد و مقبره‌ها و زيارتگاهها و پلها كه ضامن اجرت‌المثل تصرّفاتش در آنها نيست و اگر عين اين موقوفات را تلف كند بايد عوض مثلي يا قيمي آنها را بدهند كه آن هم در بدل وقف تلف شده مصرف مي‌شود.
س 2048: شخصي ملك خود را براي برپايي مجالس عزاداري سيدالشهداء(عليه‌السلام) در روستا وقف كرده است، ولي در حال حاضر متولّي وقف، توانايي اقامه عزا در روستاي مذكور در وقفنامه را ندارد، آيا جايز است در شهري كه در آن اقامت دارد مجالس عزاداري برگزار كند؟
ج: اگر وقف، مخصوص اقامه مجالس عزاداري در همان روستا باشد، تا زماني كه عمل به وقف هرچند با گرفتن وكيل براي آن، درهمان روستا ممكن باشد، حق ندارد آن مجالس را به جاي ديگر انتقال دهد بلكه واجب است فردي را نايب بگيرد تا در آن روستا مجالس عزاداري برپا كند.
س 2049: آيا جايز است همسايگان مسجد از برق آن براي جوشكاري آهن ساختمان‌هاي خود استفاده كنند و پول مصرف برق و حتّي بيشتر از آن

را به مسئولين اداره امور مسجد بپردازند؟ و آيا جايز است مسئولين مسجد، اجازه استفاده از برق آن را بدهند؟
ج: استفاده از برق مسجد براي كارهاي شخصي جايز نيست و مسئولين مسجد هم جايز نيست چنين اجازه‌اي را بدهند.
س 2050: چشمه آب موقوفه‌اي وجود دارد كه در طول سالهاي متمادي مورد استفاده مردم بوده است، آيا لوله كشي از آن به مكان‌هاي متعدّد و يا به منازل شخصي جايز است؟
ج: اگر كشيدن لوله از آن، تغيير وقف و يا انتفاع درغير جهت وقف نباشد و مانع استفاده بقيّه‌ي موقوف عليهم از آب آن نشود، اشكال ندارد و الا جايز نيست.
س 2051: زميني براي تعزيه خواني و طلاب علوم ديني وقف شده است، اين زمين در كنار راه اصلي روستا قرار دارد، در حال حاضر بعضي از اهالي روستا قصد دارند راه ديگري را در آن بسازند كه در طرف ديگر زمين مزبور واقع مي‌شود، اگر فرض كنيم كه كشيدن اين راه در افزايش قيمت زمين مؤثر باشد، آيا انجام اين كارجايز است؟
ج: مجرّد افزايش قيمت زمين موقوفه بر اثر كشيدن جاده در قسمتي از آن، مجوّز شرعي تصرّف در زمين وقفي يا تبديل آن به راه نيست.
س 2052: در نزديكي يك مسجد خانه‌اي وجود دارد كه صاحبش آن را براي سكونت امام جماعت مسجد وقف كرده است، ولي در حال حاضر به علت كثرت عائله و مراجعه كنندگان و دلائل ديگر مناسب سكونت او نيست و خود امام جماعت هم منزلي دارد كه در آن زندگي مي‌كند و احتياج به تعميرات دارد و براي ساخت آن مقداري وام گرفته است، آيا جايز است خانه موقوفه را اجاره دهد و پول اجاره آن را براي پرداخت بدهي‌هاي خانه‌اي كه در آن ساكن است و انجام تعميرات آن، مصرف نمايد؟
ج: اگر خانه به‌صورت وقف انتفاع، براي سكونت امام جماعت مسجد وقف شده باشد، شرعاً او حق اجاره دادن آن را ندارد هرچند به قصد استفاده از اجاره آن براي پرداخت ديون و تعمير منزل مسكوني‌اش باشد و اگر آن خانه به خاطر كوچكي، نياز او را براي سكونت خانواده‌اش و آمدن مهمان و پاسخگويي به مراجعه‌كنندگان برطرف نمي‌كند، مي‌تواند از آن در بعضي از ساعات روز يا شب مثلاً براي پاسخگويي به مراجعه كنندگان استفاده كند و يا آنكه خانه مزبور را به امام جماعت ديگري بدهد تا در آن سكونت كند.
س 2053: ساختمان كاروانسرايي كه براي استراحت كاروانها اجاره داده مي‌شود، وقف است و توليت آن با امام راتب فعلي مسجدي است كه در مقابل آن مكان قرار دارد و به علت اينكه مسأله به‌طور دقيق نزد مراجع بيان نشده، ساختمان كاروانسرا خراب شده و بجاي آن حسينيه‌اي ساخته شده است، آيا منافع اين مكان به همان صورت قبل از تغيير باقي

مي‌ماند؟
ج: تبديل كاروانسرايي‌كه وقف منفعت است به حسينيّه كه وقف انتفاع است، جايز نيست، بلكه ساختمان كاروانسرا بايد به همان صورت قبلي خود برگشت داده شود تا به كاروانها و مسافران اجاره داده شود و درآمد اجاره آن در همان جهتي كه واقف تعيين كرده به مصرف برسد، ولي اگر متولّي شرعي تشخيص دهد كه مصلحت كوتاه مدّت و دراز مدّت وقف اقتضا مي‌كند كه آن مكان به همين صورت فعلي براي برپايي شعائر ديني اجاره داده شود و اجاره آن در جهت وقف به مصرف برسد، جايز است اين كار را انجام دهد.
س 2054: آيا فروش سرقفلي مغازه‌اي كه در زمين صحن مسجد ساخته شده جايز است؟
ج: در صورتي كه ايجاد مغازه در صحن مسجد، شرعاً، مجاز بوده فروش سرقفلي آن با رعايت مصلحت و نفع وقف، بااذن متولّي شرعي مانعي ندارد و در غير اين صورت واجب است ساختمان مغازه خراب شود و زمين آن به همان صورت اوّل به حياط مسجد اضافه شود.
س 2055: گاهي بعضي از مؤسسات دولتي و غير دولتي به سبب مسائل فني و طراحي از قبيل ساختن سدها و نيروگاههاي برق و پاركهاي عمومي و مانند آن، مجبور به تصرّف در زمين‌هاي وقفي مي‌شوند، آيا مجري اين طرحها از نظر شرعي ملزم به پرداخت عوض يا اجرت وقف است؟
ج: در اوقاف خاص بايد براي اجاره يا خريد وقف به موقوف عليهم مراجعه كرد و در وقف بر عناوين عمومي كه به نحو وقف منفعت وقف شده‌اند تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود براي تصرّف در آن بايد از متولّي شرعي آن اجاره شوند و مال‌الاجاره هم بايد به او پرداخت شود تا آن را در جهت وقف مصرف كند، و اگر تصرّفات در اين قبيل وقف‌ها در حكم تلف كردن عين باشد موجب ضمان است و بر متصرّف واجب است كه عوض عين موقوفه را به متولّي وقف بدهد تا با آن ملك ديگري بخرد و آن را بجاي وقف اوّل وقف نمايد تا درآمدهاي آن در جهت وقف به مصرف برسد.

س 2056: شخصي چندين سال قبل مغازه‌اي را قبل از تكميل ساختمان آن اجاره نمود و پول سرقفلي آن را در همان زمان پرداخت كرد و سپس با اجازه مالك، آن را با پول اجاره همان مغازه تكميل نمود و در طول مدّت اجاره، نصف ساختمان را با سند رسمي از مالك خريد و در حال حاضر مدّعي است كه ساختمان مزبور وقف است و نائب توليت هم ادّعا مي‌كند كه بايد سرقفلي آن دوباره پرداخت شود، حكم اين مسأله چيست؟
ج: اگر وقف بودن زمين آن ساختمان، ثابت شود و يا مستأجر به آن اعتراف نمايد، در اين صورت هيچ‌يك از امتيازاتي كه از مدّعي مالكيت زمين ساختمان موقوفه گرفته است اعتباري ندارد، بلكه بايد براي ادامه تصرّف در ساختمان مذكور قرارداد جديدي با متولّي شرعي وقف منعقد نمايد، و پول خود را مي‌تواند از كسي كه ادّعاي مالكيّت داشته، پس بگيرد.
س 2057: اگر وقفي بودن زمين محرز باشد ولي جهت وقف معلوم نباشد، ساكنين و زراعت كنندگان در آن زمين چه تكليفي دارند؟
ج: اگر زمين موقوفه، متولّي خاص داشته باشد، واجب است تصرّف‌كنندگان به او مراجعه كنند و زمين را از او اجاره نمايند و اگر متولّي خاصي نداشته باشد، ولايت بر آن با حاكم شرع است و تصرّف‌كنندگان بايد به وي مراجعه نمايند و اما نسبت به مصرف درآمد وقف كه متردّد بين محتملات است، اگر محتملات متصادق و غيرمتباين باشند مثل سادات و فقرا و علما و اهل فلان شهر، واجب است درآمد وقف در قدر متيقّن آنها مصرف شود، ولي اگر احتمالات، متباين و غير متصادق باشند، در اين صورت اگر محصور در امور معيّني باشند، واجب است مصرف وقف با قرعه معيّن شود و اگر احتمال بين امور غيرمحصوره باشد، در صورتي كه بين عناوين يا اشخاص غير محصوره باشد مثل اينكه بدانيم زمين موقوفه وقف بر ذرّيه است ولي ندانيم كه ذرّيه كدام شخص از اشخاص غير محصوره مراد است، در اين صورت منافع وقف در حكم مجهول المالك است و واجب است به فقرا صدقه داده شود، ولي اگر احتمال بين جهات غير محصوره باشد مثل اينكه مردد بين وقف براي مسجد يا زيارتگاه يا پل يا كمك به زائران و مانند آن باشد، در اين صورت واجب است درآمدهاي وقف به شرط عدم خروج از آن محتملات در امور خيريه مصرف شود.
س 2058: زميني وجود دارد كه از زمانهاي طولاني محل دفن اموات اهالي بوده و يكي از اولاد ائمه (عليهم‌السلام) نيز در آن مدفون است و قبل از سي سال پيش مكاني را براي غسل دادن اموات در آن ساخته‌اند، ولي معلوم نيست كه اين زمين وقف براي دفن اموات شده يا آنكه وقف براي امامزاده مدفون در آن است. همچنين نمي‌دانيم ساخت غسّالخانه در

آن براي غسل اموات مشروع است يا خير؟ بنا بر اين آيا جايز است اهالي آنجا اموات خود را در آن مكان غسل بدهند؟
ج: جايز است همانند گذشته، اموات را در آن غسّالخانه، غسل داده و در آن زمين كه از توابع صحن امامزاده است، دفن كنند مگر اين كه علم به مغايرت آن، با جهت وقف زمين، پيدا كنند.
س 2059: زمين هايي در منطقه ما وجود دارد كه مردم، اقدام به زراعت و كاشت درخت در آنها مي‌كنند و بين اهالي مشهور است كه وقف حرم يكي از امامزادگان(عليهم‌السلام) مدفون در منطقه مي‌باشند و متولّي وقف هم سادات ساكن در آنجا هستند ولي دليلي بر وقف بودن آن زمين‌ها وجود ندارد و گفته مي‌شود كه در گذشته وقفنامه‌اي وجود داشته ولي در آتش سوزي از بين رفته است و مردم در حكومت سابق براي جلوگيري از تقسيم زمين‌ها شهادت به وقفيّت آنها داده‌اند و عدّه‌اي هم مي‌گويند كه يكي از حاكمان منطقه كه علاقه به سادات داشت، آن زمين‌ها را براي معاف شدن از ماليات وقف آنان‌كرد، در حال حاضر اين زمين‌ها چه حكمي دارند؟
ج: براي ثبوت وقفيّت، وجود وقفنامه شرط نيست بلكه اعتراف ذواليد كه وقف در تصرّف آنان است يا اعتراف ورثه ذواليد بعد از فوت او، به وقف بودن آن ملك، كافي است و همچنين احراز سابقه رفتار با آن ملك به عنوان وقف يا شهادت دو مرد عادل بر وقف بودن آن و يا شهرت وقفيّت آن به گونه‌اي كه مفيد علم يا اطمينان باشد هم وقف بودن را ثابت مي‌كند. در نتيجه با وجود يكي از اين دلائل وقفيّت، حكم به وقف بودن مي‌شود و درغير اين صورت حكم به مالكيت متصرّف نسبت به آنچه در اختيار دارد مي‌شود.
س 2060: وقفنامه ملكي كه مربوط به پانصد سال پيش است پيدا شده، آيا اكنون حكم به وقفيت آن ملك مي‌شود؟
ج: مجرّد سند وقف تا زماني كه موجب اطمينان به درستي مضمون آن نشود، حجت شرعي بر وقفيّت نيست، ولي اگر وقف بودن آن ملك بين مردم به‌خصوص افراد كهنسال شايع باشد، به‌طوري كه مفيد علم يا اطمينان به وقفيت آن شود و يا ذواليد به آن اقرار كند و يا احراز شود كه در سابق با آن به عنوان وقف رفتار مي‌شده، ملك مزبور محكوم به وقفيّت است و به هر حال مرور زمان موجب خروج ملك موقوفه از وقفيّت نمي‌شود.
س 2061: سه سهم از آب نهر را از پدرم به ارث بردم و اكنون متوجه شده‌ام كه اين سه سهمي كه پدرم خريداري كرده جزء صد سهمي است كه پانزده سهم آن موقوفه است و الآن مشخص نيست كه اين سه سهم داخل در كداميك است، آيا جزء وقف است يا ملك فروشنده؟ تكليف من

در اين رابطه چيست؟ آيا خريد اين سه سهم باطل بوده و من حق مطالبه پول آنها را از فروشنده اوّل كه هنوز زنده است دارم؟
ج: اگر فروشنده هنگام فروش، مالك شرعي آن مقدار از آب مشترك كه فروخته است بوده و معلوم نباشد كه آيا آن مقداري را كه مالك آن است فروخته يا سهم مشاع بين وقف و ملك را به فروش رسانده است، در اين صورت بيع محكوم به صحّت است و حكم به مالكيّت مشتري نسبت به مبيع و انتقال آن از طريق ارث به ورثه او مي‌شود.
س 2062: يكي از علما بخشي از دارايي خود از قبيل مزرعه و باغ را وقف خاص نمود و وقفنامه‌اي راجع به آن تنظيم كرد و در آن تصريح نمود كه همه شرايط وقف را عمل كرده و صيغه شرعي وقف را هم اجرا نموده است و ده نفر از اهل علم هم آن را امضاء كرده‌اند آيا با وجود آن وقفنامه، حكم به وقفيّت اين اموال مي‌شود؟
ج: اگر ثابت شود كه علاوه بر انشاء صيغه وقف، عين موقوفه را هم تحويل موقوف عليهم يا متولّي شرعي وقف داده و به آنان منتقل نموده است، وقف مذكور محكوم به صحّت ولزوم است.
س 2063: زميني به اداره بهداشت هديه شده تا بيمارستان يا مركز بهداشتي در آن ساخته شود ولي مسئولين اداره بهداشت تاكنون اقدام به ساخت بيمارستان يا مركز بهداشتي در آن نكرده‌اند، آيا جايز است واقف زمين را پس بگيرد؟ و آيا مجرّد تسليم زمين به مسئولين اداره بهداشت براي تحقق وقفيت، كافي است يا آنكه ساخت ساختمان در آن هم شرط است؟
ج: اگر تحويل زمين توسط مالك به مسئولين اداره بهداشت بعد از انشاء وقف به وجه شرعي، به عنوان تسليم به متولّيان شرعي وقف باشد، حق رجوع و پس گرفتن آن را ندارد، ولي اگر يكي از دو امر مذكور تحقق پيدا نكند حق دارد زمين خود را از آنان پس بگيرد.
س 2064: زميني وجود دارد كه مالكش آن را در حضور عالم منطقه و دو نفر شاهد عادل براي ساختن مسجد وقف كرده است و بعد از مدتي اشخاصي بر آن تسلط پيدا كرده و خانه‌هاي مسكوني در آن بنا نموده‌اند، وظيفه آن اشخاص و متولّي چيست؟
ج: اگر بعد از انشاء وقف زمين، قبض عين موقوفه با اذن واقف تحقّق پيدا كرده باشد، همه احكام وقف بر آن مترتّب مي‌شود و ساخت خانه‌هاي مسكوني توسط ديگران در آن براي خودشان غصب است و بر آنان واجب است ساختمان خود را از بين ببرند و زمين را تخليه كنند و به متولّي شرعي آن تحويل دهند و درغير اين صورت زمين بر ملك مالك شرعي آن باقي و تصرّفات ديگران در آن متوقف بر اجازه مالك است.
س 2065: شخصي زميني را هشتاد سال پيش خريده و بعد از وفات او،

ورثه‌اش چندين معامله روي آن انجام داده‌اند و خريداراني كه اين زمين را از مشتري اول خريده‌اند همگي فوت كرده‌اند و در نتيجه زمين در اختيار ورثه آنان قرار گرفته است و گروه اخير حدود چهل سال است كه زمين را به‌طور رسمي به نام خود كرده‌اند و بعد از گرفتن سند رسمي مالكيت، خانه‌هاي مسكوني براي خود در آن ساخته‌اند و اكنون يكي از افراد ادّعا مي‌كند كه اين زمين وقف بر اولاد مالك بوده و آنان حق فروش آن را نداشته‌اند، حال با توجّه به اينكه در طول هشتاد سال كسي چنين ادعايي نكرده و سند مكتوبي كه دلالت بر وقفيّت بكند هم وجود ندارد و كسي هم شهادت به آن نداده است، مالكان فعلي چه تكليفي دارند؟
ج: تا زماني كه مدّعي وقفيّت و مدّعي عدم جواز بيع، ادعاي خود را به طريق معتبري ثابت نكرده، حكم به صحّت معاملاتي كه روي زمين واقع شده است و همچنين حكم به ملكيت آن براي افرادي كه فعلاً نسبت به زمين ذواليد و متصرّف در آن هستند، مي‌شود.
س 2066: زمين موقوفه‌اي وجود دارد كه داراي سه قنات است و شهرداري به علت خشكسالي مستمر چند ساله، دو عدد از قناتها را براي تأمين آب آشاميدني مردم منطقه اجاره كرده است و آب قنات سوم كه وقف طلاب منطقه و فرزندان واقف بوده به زمين فرو رفته و خشك شده و در نتيجه زمين‌هايي كه با آب آن آبياري مي‌شدند تبديل به زمين‌هاي باير شده‌اند و درحال حاضر سازمان زمين شهري ادعا مي‌كند كه اين زمين‌ها موات هستند، آيا اين زمين‌ها به علت اينكه چندين سال كشت و زرع نشده‌اند ملحق به موات هستند؟
ج: زمين موقوفه با ترك كشت و زرع آن به مدّت چندين سال، از وقفيّت خارج نمي‌شود.
س 2067: زمين‌هاي موقوفه‌اي وجود دارد كه وقف حرم مقدس رضوي(عليه‌السلام) هستند و در حريم بعضي از اين املاك مراتع و جنگل نيز وجود دارد، ولي بعضي از نهادهاي مسئول با استناد به مقررات قانوني مربوط مراتع و جنگلها حكم انفال را بر اين جنگلها و مراتع جاري كرده‌اند، آيا مراتع و جنگلهاي واقع در حريم املاك موقوفه مانند ساير زمين‌هاي واقع در حريم آنها داراي احكام وقف هستند و واجب است در مورد آنها عمل به وقفيّت شود؟
ج: مراتع و جنگلهاي واقع در جوار اراضي موقوفه در صورتي كه جزء حريم آنها شمرده شوند، در حكم موقوفه و تابع آن هستند و حكم انفال و املاك عمومي در مورد آنها جاري نمي‌شود و مرجع تشخيص حريم و مقدار آن هم عرف محل و نظر افرادي است كه در اين امر متخصّص هستند.
س 2068: چند زمين از چهل سال پيش براي ساخت خانه جهت سرپرستي و نگهداري ايتام وقف شده‌اند و عمل به اين وقف از آن زمان تاكنون

استمرار داشته است و متولّي معيّني هم دارد كه مورد تأييد اداره اوقاف است، ولي اخيراً سند عادي ارائه شده كه ادّعا مي‌شود كه از سند قديمي استنساخ شده است و در آن تصريح شده كه اين زمين‌ها از سيصد سال پيش تاكنون وقف شده‌اند، با توجّه به عدم وجود سند اصلي وقف كه ادعا مي‌شود قديمي‌تر است و با توجّه به اينكه نسخه موجود ناقص است و در آن متولّي‌تعيين نشده و سابقه عمل به وقف هم نسبت به آنها وجود ندارد، به‌خصوص كه ذواليد و تصرّف‌كنندگان هم منكر اين ادّعا هستند و اشتهار به وقفيّت قبلي مورد ادّعا هم وجود ندارد، آيا اين سند مي‌تواند مانع از عمل به وقف جديد در جهتي كه اكنون به آن براي سرپرستي و نگهداري و اسكان ايتام عمل مي‌شود باشد؟

ج: مجرّد سند وقف اعم از اينكه اصلي باشد يا از روي آن استنساخ شده باشد، حجت شرعي بر وقف نيست، در نتيجه تا وقف قبلي با حجت معتبر ثابت نشود، وقف جديدي كه در حال حاضر به آن عمل مي‌شود، محكوم به صحّت و نفوذ و جواز عمل است.

س 2069: مردي زميني را براي ساخت حسينيه سيد الشهدا(عليه‌السلام) وقف كرده ولي زمين مزبور تبديل به راه عمومي روستا شده است و درحال حاضر از كل زمين حسينيه تقريباً چهل و دو متر مربع باقي مانده است، اين زمين چه حكمي دارد؟ آيا جايز است واقف آن را به ملكيت خود برگرداند؟

ج: اگر اين كار بعد از انشاء وقف بر وجه شرعي و تحويل موقوفه به متولّي آن يا جهت وقف صورت گرفته باشد، آن مساحت باقي‌مانده از وقف بر وقفيّت باقي مي‌ماند و جايز نيست واقف نسبت به آن رجوع كند و در غير اين صورت بر ملكيّت او باقي است و اختيار آن با اوست.

س 2070: آيا جايز است بعضي از ورثه كه در تركه سهم دارند، همه آن را وقف كنند؟ و آيا اجراي صيغه وقف به نام آن عدّه صحيح است؟

ج: وقف ايشان فقط در سهم خودشان از تركه صحيح است، ولي نسبت به سهام ساير ورثه فضولي و متوقف بر اجازه آنان است.

س 2071: شخصي زميني را بر اولاد ذكورش وقف كرده و بعد از وفات او اداره ثبت اوقاف بدون اطلاع از كيفيت آن اقدام به ثبت زمين مذكور به نام فرزندان ذكور و اناث نموده، آيا اين كار موجب مشاركت اولاد اناث با اولاد ذكور در انتفاع از اين زمين مي‌شود؟

ج: مجرّد ثبت زمين مذكور به نام اولاد اناث، توسط اداره اوقاف موجب مشاركت آنان با اولاد ذكور در وقف نمي‌شود، در نتيجه اگر ثابت شود كه زمين وقف بر خصوص اولاد ذكور است، فقط مختص آنان خواهد بود.

س 2072: ملكي وجود دارد كه در مسير نهر آب واقع شده و صد سال پيش وقف عام شده است و بنا بر قانون ابطال بيع زمين‌هاي موقوفه، سند

رسمي براي آن به عنوان وقف صادر شده است، ولي در حال حاضر اين ملك براي استخراج سنگهاي معدني مورد استفاده دولت است، آيا الآن جزء انفال محسوب مي‌شود يا آنكه وقف است؟
ج: اگر اصل وقف بودن آن بر وجه شرعي ثابت شود جايز نيست شخص يا دولت آن را به مالكيّت خود در آورد، بلكه بر وقفيّت باقي مي‌ماند و همه احكام وقف بر آن مترتّب مي‌شود.
س 2073: در ساختمان يك مركز آموزشي اطاقي وجود دارد كه در حال حاضر از آن به‌عنوان آزمايشگاه آموزشي استفاده مي‌شود و زمين آن جزء قبرستان مجاور است كه در سالهاي قبل از قبرستان جدا شده است، باتوجّه به اينكه قبرستان مجاور هنوز مورد استفاده قرار مي‌گيرد، معلّمان و دانش‌آموزاني كه در آن آزمايشگاه نماز مي‌خوانند چه تكليفي دارند؟
ج: تا زماني كه ثابت نشود كه زمين آزمايشگاه براي دفن اموات وقف شده، نماز خواندن و ساير تصرّفات در آن اشكال ندارد، ولي اگر با دليل معتبري ثابت شود كه فقط براي دفن اموات در آن، وقف شده، واجب است به حالت قبلي خود برگشت داده شده و براي دفن اموات تخليه شود و تأسيسات ساخته شده در آن محكوم به غصب مي‌باشد.
س 2074: دو مغازه مجاور هم وجود دارند كه هر يك موقوفه مستقلي از حيث واقف و مصرف هستند و هر كدام مفروز و منفصل از ديگري است، آيا مستأجر آن دو مغازه حق دارد از يكي از آن دو دربي به ديگري و يا به محل عبور خاص آن باز كند؟
ج: انتفاع از وقف و تصرّف در آن هرچند به مصلحت وقف ديگر باشد واجب است طبق شرايط وقف و با اجازه متولّي صورت بگيرد و مستأجر هر يك از آن دو مغازه وقفي مجاور هم، حق ندارد به عنوان اينكه مغازه ديگر هم وقف است با بازكردن درب از يكي به ديگري و قراردادن راه از آن به مغازه ديگر، در وقف تصرّف كند.
س 2075: باتوجّه به اينكه كتابهاي نفيس موجود در بعضي از مراكز و خانه‌ها در معرض تلف شدن بوده و نگهداري آنها مشكل است، عدّه‌اي پيشنهاد داده‌اند كه قسمتي از كتابخانه مركزي شهر در اختيار اين مراكز قرار بگيرد تا كتابها با حفظ وقفيّت آنها به همان صورتي كه در مكان اول بوده‌اند، به آن بخش منتقل شوند، آيا اين كار جايز است؟
ج: اگر ثابت شود كه انتفاع از آن كتابهاي وقفي نفيس مشروط به استفاده در مكان خاصي است، تا زماني كه رعايت آن با حفظ كتابها از ضايع شدن و تلف ممكن باشد، انتقال آنها از آن مكان خاص به محل ديگر جايز نيست و در غير اين صورت بيرون بردن آنها از آن مكان به مكاني كه اطمينان به حفظ كتابها در آنجا وجود دارد، بدون اشكال است.

س 2076: زميني وجود دارد كه فقط قابليت استفاده به عنوان مرتع را دارد و صاحبش آن را براي اماكن مقدس وقف كرده است و متولّي آن هم قسمتي از آن را به چند نفر اجاره داده و مستأجرها هم به تدريج اقدام به ساخت مسكن و مكان‌هايي براي معيشت خود در قسمتهايي از آن كه قابل مرتع بودن نيست، نموده‌اند و همچنين قسمتهاي مناسب زراعت را تبديل به زمين زراعي و باغ كرده‌اند، اولا: با توجّه به اينكه مرتع طبيعي از انفال و اموال عمومي است، آيا وقف آن صحيح است و در حال حاضر حكم به وقف بودن آن مي‌شود؟ و ثانياً: با توجّه به اينكه بر اثر كار مستأجرين در مرتع تغييرات و اصلاحاتي صورت گرفته و در نتيجه مرغوب‌تر از قبل شده چه مقدار اجرت بايد پرداخت شود؟ و ثالثاً: با توجّه به اينكه زمين‌هاي زراعي و باغها بر اثر فعاليت مستأجرين احياء و ايجاد شده‌اند، اين قبيل زمين‌ها چگونه اجاره داده مي‌شوند؟ آيا مبلغ اجاره آنها به مقدار اجاره مرتع بايد پرداخت شود يا به مقدار اجاره مزرعه و باغ؟
ج: بعد از ثبوت اصل وقف، تا زماني كه ثابت نشده كه زمين‌هاي مرتع در هنگام وقف از انفال بوده و ملك شرعي واقف نبوده‌اند، وقف آنها از نظر شرعي محكوم به صحّت است و با اقدام مستأجرين به تبديل آنها به مزرعه و باغ و منازل مسكوني، از وقفيت خارج نمي‌شوند، بلكه در صورتي كه تصرّفات آنها در زمين وقفي بعد از اجاره كردن آن از متولّي شرعي باشد، بر آنان واجب است اجاره آن زمين‌ها را طبق آنچه در عقد اجاره معيّن شده به متولّي شرعي بپردازند تا آن را در جهت وقف مصرف نمايد، ولي اگر تصرّف آنها در آن زمين‌ها بدون اجاره قبلي از متولّي شرعي باشد، بر آنان واجب است اجرت‌المثل قيمت عادله مدّت تصرّف را بپردازند و اما اگر ثابت شود كه آن زمين‌ها در هنگام وقف، بالاصاله از زمين‌هاي موات و انفال بوده‌اند و ملك شرعي واقف نبوده‌اند، وقف آنها شرعاً باطل است و آن مقداري را كه متصرّفان طبق قانون و مقرّرات احيا كرده و تبديل به مزرعه و باغ و منزل مسكوني و غيره براي خودشان نموده‌اند، براي خود آنان است و قسمتهاي ديگر زمين كه به حالت قبلي خود باقي مانده و هميشه موات بوده‌اند، جزء ثروتهاي طبيعي و انفال هستند و اختيار آنها با دولت اسلامي است.
س 2077: زني كه فقط مالك سدس ملك مشاعي است كه بين او و ساير زارعين مشترك است، همه آن ملك را وقف كرده و همين باعث بروز مشكلات زيادي براي اهالي به سبب دخالت اداره اوقاف شده است، به‌طور مثال اداره اوقاف از صدور سند مالكيت براي خانه‌هاي اهالي جلوگيري مي‌كند، آيا اين وقف در تمام ملك مشاع نافذ است يا فقط در

سهم او؟ و بر فرض اينكه وقف فقط در سهم او صحيح باشد، آيا وقف زمين مشاع قبل از تقسيم صحيح است؟ و اگر وقف سهم مشاع قبل از تفكيك آن صحيح باشد، ساير شركا چه تكليفي دارند؟
ج: وقف سهم ملك مشاع هرچند قبل از تفكيك باشد، شرعاً اشكال ندارد به شرطي كه در جهت وقف هرچند بعد از تفكيك و تقسيم قابل انتفاع باشد، ولي وقف تمام ملك توسط كسي كه فقط مالك قسمتي از آن است، نسبت به سهم ساير شركا فضولي و باطل است و شركا حق دارند خواهان تقسيم ملك براي تفكيك املاك خود از وقف شوند.
س 2078: آيا عدول از شروط وقف جايز است؟ و در صورت جواز، حدود آن كدام است؟ و آيا طولاني شدن زمان، بر عمل به شروط وقف تأثير مي‌گذارد؟
ج: تخلّف از شروط صحيحي كه واقف در عقد وقف شرط كرده جايز نيست مگر آنكه عمل به آن غير مقدور يا حرجي باشد و گذشت زمان تأثيري در آن ندارد.
س 2079: در بعضي از زمين‌هاي وقفي نهرها يا مسيل‌هايي وجود دارد كه سنگريزه‌ها و سنگهاي معدني در آنها يافت مي‌شود، آيا اين سنگريزه‌ها و سنگهاي موجود در آنها كه در ملك موقوفه واقع شده‌اند، تابع وقف هستند؟
ج: نهرهاي بزرگ عمومي و همچنين مسيل‌هاي عمومي كه در مجاورت زمين‌هاي وقفي هستند و يا از داخل آنها عبور مي‌كنند، جزء وقف نيستند مگر آن مقداري از آنها كه از نظر عرف، حريم موقوفه محسوب مي‌شوند، در نتيجه با آن مقدار همانند وقف رفتار مي‌شود، ولي درنهرهاي كوچكي كه موقوفه هستند واجب است نسبت به سنگريزه‌ها و سنگهاي معدني و غيره مانند وقف رفتار شود.
س 2080: مدرسه علوم دينيه‌اي بر اثر قدمت ساختمان و نفوذ رطوبت در آن از قابليت انتفاع خارج شده و درآمدهاي املاك آن جمع‌آوري و به عنوان امانت در بانك گذاشته شده است و اكنون قصد داريم كه مدرسه را با آن درآمدها تجديد بنا كنيم، ولي مدّت زيادي طول مي‌كشد تا پروانه ساختمان را بگيريم و اموال مزبور را براي تجديد بناي مدرسه مصرف كنيم، آيا جايز است در خلال اين مدّت اموال مربوط به وقف را در يكي از بانكها به‌صورت سرمايه گذاري بگذاريم و طبق معاملات متعارف بانكي درصدي سود به نفع وقف دريافت كنيم؟
ج: آنچه شرعاً بر متولّي شرعي وقف در رابطه با درآمدهاي آن واجب است، فقط مصرف آنها در جهت وقف است، ولي اگر مصرف درآمدها در جهت وقف براي او ممكن نباشد مگر آنكه مدّت زماني بگذرد و حفظ آن اموال تا زمان امكان مصرف آنها براي وقف با سپردن به بانك ممكن باشد و گذاشتن آنها در حساب پس‌انداز موجب تأخير در مصرف بموقع آن اموال

در وقف نشود، سپردن آنها به بانك و استفاده از سود آنها در جهت مصلحت وقف در ضمن يكي از عقود شرعي اشكال ندارد.
س 2081: آيا جايز است زمين موقوفه‌اي كه مسلمان براي مسلمانان وقف كرده است به غير مسلمان اجاره داده شود؟
ج: اگر وقف زمين به‌صورت وقف منفعت باشد اجاره دادن آن به غير مسلمان در صورتي كه منفعت وقف با آن محفوظ بماند، اشكال ندارد.
س 2082: چند ماه قبل يكي از علما در زمين موقوفه‌اي با اجازه وقف‌كنندگان آن دفن شده است و در حال حاضر عدّه‌اي به اين كار اعتراض دارند و ادعا مي‌كنند كه دفن در زمين موقوفه جايز نيست، اين مسأله چه حكمي دارد؟ و بر فرض عدم جواز، آيا اشكال با پرداخت مبلغي به عنوان عوض زمين موقوفه‌اي كه آن عالم در آن دفن شده، برطرف مي‌شود؟
ج: اگر دفن ميت در زمين موقوفه منافي با جهت وقف نباشد، اشكال ندارد، ولي اگر دفن او منافي با جهت وقف باشد جايز نيست و اگر شخصي در چنين زمين موقوفه‌اي دفن شود، احوط اين است كه تا بدن او متلاشي نشده نبش قبر شود و در مكان ديگر دفن گردد، مگر آنكه نبش قبر، حرجي بوده و يا موجب اهانت و هتك مؤمن شود و به هر حال، اشكال با پرداخت مال يا زمين به عنوان عوض زمين موقوفه برطرف نمي‌شود.
س 2083: اگر ملكي وقف بر اولاد ذكور نسلاً بعد از نسلٍ شده باشد، آيا اگر موقوف عليهم به هر دليلي از حقوق خود صرفنظر كنند، وقف زائل مي‌شود؟ و در صورتي كه موقوف عليهم موجود در طبقه قبل از حقوق خود صرفنظر كنند، طبقات بعدي چه تكليفي دارند؟ و همچنين متولّي شرعي املاك موقوفه در چنين حالتي نسبت به حقوق بطن‌هاي بعدي چه تكليفي دارد؟
ج: وقفيت با صرف نظر كردن موقوف عليهم از حقوق خود زائل نمي‌شود و صرف نظر كردن نسل قبلي از حق خود نسبت به موقوفه، تأثيري در حق نسل بعدي ندارد و وقف با آن منحل نمي‌شود، بلكه نسل بعدي حق دارد هنگامي كه نوبت استفاده آنها از وقف رسيد، همه حق خود را مطالبه كند، بلكه اگر در زمان نسل قبل مجوّز شرعي فروش وقف وجود داشته باشد، واجب است بعد از فروش وقف ملك ديگري با پول آن به جاي عين موقوفه، جهت استفاده نسلهاي بعدي از آن خريداري شود و بر متولّي وقف هم اداره و حفظ آن براي همه طبقات موقوف عليهم واجب است
س 2084: اگر در وقف بر ذرّيه، علم به چگونگي تقسيم منافع وقف بين موقوف عليهم نباشد، آيا در اين قبيل موارد واجب است تقسيم بر اساس قانون ارث باشد يا به‌طور مساوي؟
ج: اگر در وقف بر ذرّيه معلوم نباشد كه وقف بر افراد به‌طور مساوي بوده

يا با رعايت تفاوت بين ذكور و اناث بر اساس قانون ارث است، حمل، بر وقف بر افراد به‌طور مساوي شده و درآمدهاي وقف هم بين ذكور و اناث در هر طبقه‌اي به‌طور مساوي تقسيم مي‌شود.
س 2085: چندين سال است كه مصرف درآمدهاي وقف متعلّق به حوزه علميه شهر خاصي به علت عدم امكان ارسال آنها به آن شهر ممكن نيست و تاكنون مقدار زيادي از آن درآمدها پس‌انداز شده است، آيا مصرف آنها در حوزه‌هاي علميه واقع در شهرهاي ديگر جايز است؟ يا آنكه بايد آنها را حفظ نمود تا ارسال آنها به آن شهر امكان‌پذير شود؟
ج: وظيفه متولّي شرعي يا اداره اوقاف جمع آوري درآمدهاي وقف و مصرف آنها در جهت وقف است و در صورتي كه به‌طور موقت رساندن آنها به شهري كه بايد در آن مصرف شوند، ممكن نباشد، واجب است درآمدها را حفظ كرده و منتظر بمانند تا رساندن آنها به آن شهر ممكن شود البته تا جايي كه منجر به تعطيلي وقف نگردد، و در صورت نااميدي از توانايي رساندن درآمدها به آن حوزه علميه خاص هرچند در آينده، مصرف كردن آنها در حوزه‌هاي علميه مناطق ديگر اشكال ندارد.

س 2086:اگر فردي زمين خود را براي مدّت معيّني بر چيزي كه وقف بر آن صحيح است حبس كند به اين اميد كه بعد از انقضاء مدّت حبس به او برگردد، آيا زمين بعد از پايان مدّت به او بر مي‌گردد و او حق انتفاع از آن را مانند ساير املاكش دارد؟
ج: اگر زمين، ملك شرعيِ حبس‌كننده باشد و او آن را طبق موازين شرعي حبس كرده باشد، حبس محكوم به صحّت است و آثار شرعي آن بر زمين مترتب مي‌شود و ملك بعد از انقضاء مدّت حبس به حبس‌كننده برمي‌گردد و مانند ساير املاك اوست بنا بر اين منافع و نمائات آن براي اوست.
س 2087: اگر ملكي كه توسط مالك، حبس دائم بر چيزي كه وقف بر آن صحيح است شده و يا ثلث ميّتي كه وصيت به حفظ عين آن براي ابد نموده تا درآمدهاي آن در
جهتي كه معيّن كرده مصرف شود، توسط ورثه بين خودشان به عنوان ارث تقسيم شود و آن را در سند رسمي به نام خودشان ثبت كنند و يا آن را بدون مجوّز شرعي به ديگري بفروشند، آيا حرمت تملّك و بيع املاك و آبها و زمين‌هاي وقفي شامل آن هم مي‌شود؟
ج: ملك و ثلثي كه حبس دائم شده‌اند، در عدم جواز تملّك و بيع، در حكم وقف هستند و تقسيم آنها بين ورثه به عنوان ارث و همچنين بيع آنها باطل است.

فروش وقف وتبديل آن

س 2088: شخصي قطعه‌اي از زمين‌هاي خود را براي ساخت حسينيه وقف كرده و ساخت حسينيه مذكور در آنها به پايان رسيده است، ولي بعضي از اهالي قسمتي از حسينيه را تبديل به مسجد كرده‌اند و درحال حاضر در آن به عنوان مسجد، نماز جماعت مي‌خوانند، آيا تبديل حسينيه به مسجد توسط آنان صحيح است؟ و آيا احكام مسجد بر آن قسمت مترتّب مي‌شود؟
ج: واقف و غير او حق تبديل حسينيه‌اي را كه به عنوان حسينيه وقف شده به مسجد ندارند و با اين كار، تبديل به مسجد نمي‌شود و احكام و آثار مسجد هم بر آن مترتب نمي‌گردد، ولي برپايي نماز جماعت در آن اشكال ندارد.
س 2089: اگر شخصي چند سال قبل زميني را كه از طريق ارث به او رسيده به‌صورت بيع لازم بفروشد و سپس معلوم شود كه آن زمين وقف بوده، آيا اين بيع باطل است؟ و درصورتي كه باطل باشد، آيا بايد قيمت كنوني آن را به مشتري بپردازد يا پولي را كه هنگام فروش از او گرفته است؟
ج: بعد از آنكه معلوم شد زمين فروخته شده در واقع وقف بوده و فروشنده حق فروش آن را نداشته، بيع باطل است و واجب است به همان حالت وقف عودت داده شود و فروشنده بايد پولي را كه از مشتري در برابر فروش زمين دريافت كرده است، به او برگرداند. و راجع به تنزل ارزش پول بنا بر احتياط واجب با هم مصالحه نمايند.
س 2090: شخصي در حدود صد سال است كه ملك خود را بر اولاد ذكورش وقف كرده و در وقفنامه ذكر نموده كه اگر يكي از اولاد ذكور او فقير شود، شرعاً حق دارد سهم خود را به ورثه ديگر بفروشد و بعضي از فرزندان او چند سال پيش مبادرت به فروش سهم خود به بعضي از موقوف عليهم نمودند و اخيراً گفته مي‌شود كه چون كلمه وقف درميان است، بنا بر اين شروطي كه واقف ذكر كرده صحيح نبوده و خريد و فروش آن
ملك هم باطل است، حال با توجّه به اينكه، اين زمين وقف خاص است نه وقف عام، آيا خريد و فروش آن بر طبق آنچه كه واقف در ضمن وقفنامه ذكر كرده، جايز است؟
ج: اگر ثابت شود كه واقف در ضمن عقد وقف شرط كرده كه اگر يكي از موقوف عليهم فقير و نيازمند شد، بتواند سهم خود را به يكي ديگر از

موقوف عليهم بفروشد، بيع كسي كه سهم خود از وقف را بر اثر فقر و احتياج فروخته اشكال ندارد و بيع او در اين صورت محكوم به صحّت است.
س 2091: زميني را به آموزش و پرورش براي ساختن مدرسه هديه كردم، ولي بعد از مشورت و اطلاع از اينكه با پول آن زمين مي‌توان چندين مدرسه در محله‌هاي ديگر شهر ساخت، براي فروش زمين تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش و مصرف پول آن براي ساختن چند مدرسه در جنوب شهر يا در مناطق محروم، به آن وزارتخانه مراجعه كردم، آيا انجام اين كار براي من جايز است؟
ج: اگر وقف زمين مدرسه با انشاء وقف و تحويل آن به آموزش و پرورش به اعتبار اينكه مسئول و متولّي اين امر است، تمام شده باشد، بعد از آن حق رجوع و دخالت و تصرّف در آن زمين را نداريد، ولي اگر وقف هرچند به زبان فارسي انشاء نشده باشد و يا زمين به عنوان قبضِ وقف تحويل وزارت آموزش و پرورش نشده باشد، در اين صورت زمين بر ملكيّت شما باقي است و اختيار آن در دست شماست.
س 2092: يكي از اولاد ائمه(عليهم‌السلام) زيارتگاهي دارد و بالاي گنبد مبارك آن، سه كيلوگرم طلا به‌صورت سه قبّه متصل به هم وجود دارد، اين طلا تا به حال دوبار به سرقت رفته و كشف شده و به مكان خود برگردانده شده است، با توجّه به اينكه طلاي مذكور در معرض خطر و سرقت است، آيا فروش آن و مصرف پول آن براي توسعه و تعمير زيارتگاه جايز است؟
ج: مجرّد خوف تلف و خطر سرقت آن، مجوّز فروش و تبديل آن نيست، ولي اگر متولّي شرعي از قرائن و شواهد احتمال قابل توجهي بدهد كه آن طلا براي مصرف در تعمير و تأمين نيازمنديهاي زيارتگاه ذخيره شده و يا آنكه بقعه مباركه نياز ضروري به تعمير و اصلاح دارد و تأمين بودجه آن از راه ديگر هم ممكن نيست، در اين صورت فروش طلا و مصرف پول آن براي اصلاح و تعميرات ضروري آن بقعه مباركه اشكال ندارد و شايسته است كه اداره اوقاف بر اين امر نظارت كند.
س 2093: شخصي مقداري آب و زمين زراعي را وقف پسران خود نموده، ولي به علت كثرت اولاد و سنگيني كارهاي كشاورزي و كمي محصول، كسي تمايلي به زراعت در زمين ندارد و به همين دليل وقف در آينده نزديك، خراب و از قابليت انتفاع خارج خواهد شد، آيا جايز است به همين دليل، زمين و آب مذكور فروخته شوند و پول آنها در كارهاي خير مصرف شود؟
ج: تا زماني كه وقف، قابليت انتفاع و استفاده در جهت وقف را دارد، هرچند با اجاره دادن آن به بعضي از موقوف عليهم يا به شخص ديگر و مصرف اجاره آن در جهت وقف باشد و يا نوع استفاده از آن تغيير كند،

فروش و تبديل آن جايز نيست، و در صورتي كه به هيچ وجه قابل انتفاع نباشد، فروش آن جايز است، ولي در اين صورت واجب است با پول آن ملك ديگري خريده شود تا منافع آن در جهت وقف به مصرف برسد.
س 2094: منبري براي مسجد وقف شده است ولي به علت ارتفاع زياد عملاً قابل استفاده نيست، آيا تبديل آن به منبر مناسب ديگري جايز است؟
ج: اگر با شكل خاص فعلي آن در اين مسجد و يا مساجد ديگر قابل استفاده نيست، تغيير شكل آن اشكال ندارد.
س 2095: آيا فروش زمين‌هايي كه وقف خاص بوده و واقف بر اثر اجراي قانون اصلاحات ارضي آنها را بدست آورده، جايز است؟
ج: اگر واقف در هنگام وقف، مالك شرعي چيزي باشد كه وقف كرده است و وقف هم بر وجه شرعي توسط او محقق شده باشد، خريد و فروش و تغيير و تبديل آن توسط او يا ديگري صحيح نيست هرچند وقف خاص باشد، مگر در موارد خاص استثنايي كه شرعاً در آن موارد فروش و تبديل آن جايز است.
س 2096: پدرم قطعه زميني را كه تعدادي درخت خرما در آن وجود دارد براي اطعام در ايّام عاشورا و شبهاي قدر وقف كرده است و اكنون حدود صد سال از عمر درختهاي موجود در آن مي‌گذرد و از قابليت انتفاع خارج شده‌اند، با توجّه به اينكه اينجانب پسربزرگ و وكيل و وصي پدرم هستم، آيا جايز است اين زمين را فروخته و با پول آن مدرسه و حسينيه‌اي بسازم تا صدقه جاريه‌اي براي پدرم باشد؟
ج: اگر زمين هم وقف باشد، به مجرّد خروج درختان وقفي موجود در آن از قابليت انتفاع، فروش و تبديل آن جايز نمي‌شود، بلكه واجب است در صورت امكان به جاي آنها هرچند با صرف پول درختاني كه از قابليّت انتفاع، خارج شده‌اند درختان جديد خرما، كاشته شود تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود و در غير اين صورت بايد از زمين موقوفه بصورت ديگري استفاده شود هرچند با اجاره دادن آن براي زراعت يا ساخت خانه و مانند آن و مصرف درآمد آن در جهت وقف باشد و به‌طور كلي تا زماني كه به نحوي از انحاء، استفاده از زمين موقوفه امكان دارد، خريد و فروش و تبديل آن جايز نيست، ولي فروش نخلهاي موقوفه در صورتي كه ثمره ندهند اشكال ندارد و در صورت امكان بايد پول آنها براي كاشت درختهاي جديد مورد استفاده قرار گيرد و در صورتي كه امكان نداشته باشد، بايد در همان جهت وقف مصرف گردد.
س 2097: شخصي مقداري آهن و لوازم جوشكاري را براي ساخت مسجد در مكاني هديه كرده و بعد از پايان كار مقداري از آنها زياد آمده است و با توجّه‌به اينكه ساختمان مسجد به علت هزينه‌هاي ديگر بدهي دارد، آيا فروش آن مقدار اضافي و مصرف پول آن براي پرداخت بدهيهاي مسجد و

رفع ساير نيازهاي آن جايز است؟
ج: اگر شخص متبرّع، آن ابزار و لوازم را براي ساخت مسجد داده باشد و آنها را براي انجام اين كار از ملك خود خارج كرده باشد، در اين صورت هر كدام كه قابل استفاده باشد، هرچند در مساجد ديگر، فروش آن جايز نيست بلكه بايد براي تعمير مساجد ديگر بكار رود، ولي اگر متبرع فقط اجازه استفاده از آنها را در مسجد داده باشد، دراين صورت مقدار اضافي مال خود اوست و اختيار آن هم در دست او مي‌باشد.
س 2098: شخصي كتابخانه خود را بر اولاد ذكورش وقف كرده است، ولي هيچ‌يك از اولاد و نوه‌هاي او موفق به تحصيل علوم دينيه نشده‌اند و در نتيجه استفاده‌اي از كتابخانه نمي‌كنند و موريانه مقداري از كتابهاي آن را از بين برده و بقيه هم در معرض تلف‌شدن هستند، آيا جايز است آن را بفروشد؟
ج: اگر وقف كتابخانه بر اولاد او مشروط و معلّق به اين امر باشد كه آنها اشتغال به تحصيل علوم دينيه داشته باشند و داخل در سلك علماي دين شوند، اين وقف به علت وجود تعليق در آن از اصل باطل است و اگر وقف آنان كرده تا از آن استفاده كنند، ولي در حال حاضر كسي كه بتواند از آن كتابخانه استفاده كند در بين آنها وجود ندارد و اميدي به تحقق اين صلاحيت در آينده نيست، در اين صورت وقف مزبور صحيح است و جايز است كه آنان كتابخانه را در معرض استفاده كساني قرار دهند كه قابليت استفاده از آن را دارند و همچنين اگر كتابخانه براي استفاده كساني وقف شده باشد كه صلاحيت آن را دارند، و توليت وقف با اولاد او باشد، واجب است آن را در معرض استفاده افراد مذكور قرار دهند، و به هر حال حق فروش آن را ندارند و بر متولّي شرعي واجب است به نحو مناسبي، مانع آسيب ديدن و از بين رفتن موقوفه گردد.
س 2099: زمين زراعي وجود دارد كه وقفي بوده و سطح آن بالاتر از زمين‌هاي اطراف آن است و به همين دليل رساندن آب به آن ممكن نيست و مدّتي است كه كار مساوي كردن آن با زمين‌هاي ديگر به پايان رسيده و خاكهاي اضافي در وسط آن جمع شده و مانع زراعت در آن است، آيا فروش اين خاكها و مصرف پول آن براي حرم يكي از اولاد ائمه(عليهم‌السلام) كه نزديك زمين مزبور قرار دارد جايز است؟
ج: اگر خاك اضافي مانع استفاده از زمين‌هاي موقوفه است، انتقال آن از زمين و فروش آن و مصرف پول آن در جهت وقف اشكال ندارد.
س 2100: تعدادي مكان تجاري وقفي وجود دارد كه در زمين وقفي ساخته شده‌اند و بدون فروش سرقفلي آنها به مستأجرين، اجاره داده شده‌اند، آيا جايز است مستأجرهاي آنها سرقفلي مغازه‌ها را به ديگري بفروشند و پول آن را بگيرند؟ و بر فرض جواز آن، آيا پول سرقفلي مال مستأجر است يا

آنكه از درآمدهاي وقف محسوب مي‌شود و بايد در جهت وقف مصرف شود؟
ج: اگر متولّي وقف فروش سرقفلي را با رعايت مصلحت وقف اجازه دهد، مالي كه در برابر آن گرفته مي‌شود جزو درآمدهاي وقف محسوب مي‌شود و واجب است كه در جهت وقف مصرف شود، ولي اگر معامله را اجازه ندهد، بيع باطل است و فروشنده بايد مبلغي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند، و به هر حال مستأجري كه حق سرقفلي ندارد ولي درعين حال آن را به مستأجر بعدي فروخته است، حقي در آن مال ندارد.

احکام قبرستان

اشاره

س 2101: به مالكيت در آوردن قبرستان عمومي مسلمانان و ساختن ساختمان‌هاي شخصي در آن و ثبت آن بعنوان ملك به نام اشخاص چه حكمي دارد؟ و آيا قبرستان عمومي مسلمانان وقف محسوب مي‌شود؟ و آيا تصرّف شخصي در آن غصب است؟ و آيا تصرّف‌كنندگان در آن بايد اجرت‌المثل تصرّفات خود را بپردازند؟ و بر فرض ضمان اجرت‌المثل، آن اموال در چه موردي بايد مصرف شوند؟ و ساختمان‌هايي كه در آن ساخته شده‌اند چه حكمي دارند؟
ج: مجرّد گرفتن سند مالكيّت قبرستان عمومي مسلمين، حجّت شرعي بر مالكيّت ويا دليل بر غصب كردن آن نيست، همانگونه كه دفن اموات درقبرستان عمومي هم حجّت شرعي بر وقف بودن آن نيست بلكه اگر قبرستان از نظر عرف از توابع شهر براي استفاده اهالي جهت دفن اموات و غيره شمرده شود و يا دليل شرعي وجود داشته باشد كه براي دفن اموات مسلمانان وقف شده است، تصرّفات شخصي كه متصرّفين فعلي در آن براي خودشان انجام مي‌دهند غصب و حرام است و بايد از زمين قبرستان رفع يَد كنند و ساختمان و هر چيزي كه در آن ايجاد كرده‌اند خراب نموده و آن را به حالت قبلي‌اش برگردانند، ولي ضمان اجرت‌المثل تصرّفات ثابت نيست.
س 2102: مقبره‌اي وجود دارد كه عمر قبرهاي آن تقريباً به سي‌وپنج سال مي‌رسد و شهرداري آن را تبديل به پارك عمومي كرده و در دوران حكومت سابق ساختمان‌هايي در قسمتهايي از آن ساخته است، آيا نهاد مربوطه مي‌تواند ساختمان‌هاي مورد نياز خود را مجدّداً در اين زمين بسازد؟
ج: اگر زمين قبرستان براي دفن اموات مسلمانان وقف شده باشد و يا احداث بنا در آن موجب نبش يا هتك حرمت قبور علما و صلحا و مؤمنين شود و يا زمين از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز شهر جهت استفاده اهالي باشد، ساخت تأسيسات و همچنين تصرّفات خصوصي در آن و تغيير و تبديل آن جايز نيست و در غير اين صورت آن كار في‌نفسه اشكال ندارد، لكن قوانين مربوطه در اين زمينه بايد مراعات گردد.
س 2103: زميني براي دفن اموات وقف شده است و در وسط آن ضريح يكي از فرزندان ائمه (عليهم‌السلام) قرار داد و در اين اواخر اجساد تعدادي از شهداي عزيز در آن قبرستان دفن شده است، با توجّه به نبود زمين مناسبي براي بازيهاي ورزشي جوانان، آيا جايز است با مراعات آداب اسلامي، در داخل قبرستان بازي كنند؟
ج: تبديل قبرستان به مكان بازيهاي ورزشي و تصرّف در زمين موقوفه در

غير جهت وقف جايز نيست و همچنين هتك حرمت قبور مسلمانان و شهداي عزيز هم جايز نيست.
س 2104: آيا جايز است زائران يكي از فرزندان ائمه(عليهم‌السلام) وسايل نقليه خود را داخل يك قبرستان قديمي كه در حدود صد سال از عمر آن مي‌گذرد پارك كنند؟ با علم به اينكه قبرستان مزبور در گذشته محل دفن اموات اهالي قريه و غيره بوده و در حال حاضر مكان ديگري را براي دفن اموات خود برگزيده‌اند؟
ج: تا زماني كه اين كار از نظر عرف، هتك قبور و مسلمانان محسوب نشود و مزاحمتي هم براي زائران مرقد آن امام‌زاده(عليه‌السلام) ايجاد نكند، اشكال ندارد.
س 2105: اشخاصي در قبرستان‌هاي عمومي از دفن اموات در كنار بعضي از قبور جلوگيري مي‌كنند، آيا مانع شرعي براي دفن اموات در آنجا وجود دارد؟ و آيا آنها حق دارند از اين كار جلوگيري كنند؟
ج: اگر قبرستان وقف باشد و يا دفن ميّت براي هر فردي در آن مباح باشد، كسي حق ندارد حريمي در اطراف قبر ميّت خود در قبرستان عمومي ايجاد كند و از دفن اموات مؤمنين در آن جلوگيري نمايد.
س 2106: در كنار مقبره‌اي كه ظرفيت قبرهاي آن تكميل شده، زميني وجود دارد كه توسط دادگاه قضايي از شخص زمين‌داري مصادره شده و در حال حاضر به شخص ديگري واگذار شده است، آيا استفاده از آن زمين براي دفن اموات با كسب اجازه از صاحب فعلي آن جايز است؟
ج: اگر صاحب فعلي آن كسي است كه مالك شرعي آن محسوب مي‌شود، تصرّف در آن با رضايت و اذن او اشكال ندارد.
س 2107: شخصي زميني را براي دفن اموات وقف كرده و آن را قبرستان عمومي مسلمانان قرار داده است، آيا جايز است هيأت امناء آن پول را از كساني كه اموات خود را دفن مي‌كنند، بگيرند؟
ج: آنان حق مطالبه چيزي در برابر دفن اموات در قبرستان عمومي موقوفه را ندارند ولي اگر خدمات ديگري را به قبرستان يا صاحبان اموات براي دفن مرده‌هاي خود ارائه مي‌كنند، گرفتن مبلغي به عنوان اجرت در برابر آن خدمات اشكال ندارد.
س 2108: ما قصد داريم مركز مخابراتي در يكي از روستاها ايجاد كنيم و به همين دليل از اهالي روستا خواسته‌ايم زميني را براي ساخت مركز مخابرات در اختيار ما بگذارند، با توجّه به عدم وجود زميني در وسط روستا براي اين كار، آيا جايز است اين مركز در قسمت متروكه قبرستان قديمي ساخته شود؟
ج: در صورتي كه قبرستان عمومي مسلمانان وقف براي دفن اموات باشد و يا ساخت مركز مخابرات در آن موجب نبش قبر يا هتك حرمت قبور

مسلمانان شود جايز نيست و در غير اين صورت اشكال ندارد.
س 2109: ما تصميم گفته‌ايم كه در كنار قبور شهداي مدفون در روستا سنگهايي بعنوان يادبود ديگر شهداي روستا كه در مناطق ديگر دفن شده‌اند، گذاشته شود تا در آينده مزار آنها باشد، آيا اين كار جايز است؟
ج: ساخت صورتهاي نمادين قبر به نام شهداي عزير اشكال ندارد، ولي در صورتي كه آن مكان وقف براي دفن اموات باشد، ايجاد مزاحمت براي ديگران در دفن امواتشان جايز نيست.
س 2110: ما قصد داريم كه يك مركز بهداشتي در قسمتي از زمين بائري كه در جوار يكي از قبرستان‌هاست بسازيم، ولي بعضي از اهالي ادّعا مي‌كنند كه اين مكان جزئي از قبرستان است و براي مسئولين تشخيص اينكه زمين مذكور قبرستان هست يا خير مشكل شده و بعضي از سالمندان آن منطقه شهادت مي‌دهند كه در آن زميني كه عدّه‌اي مدعي وجود قبر در آن هستند، قبري وجود نداشته است، البته هر دو گروه شهادت مي‌دهند كه در اطراف زميني كه براي ساخت مركز بهداشتي در نظر گرفته شده قبر وجود دارد، تكليف ما چيست؟
ج: تا زماني كه احراز نشود آن زمين وقف براي دفن اموات مسلمانان است و زمين مزبور از مكان‌هاي عمومي مورد نياز اهالي در مناسبتها نباشد و ساخت مركز بهداشتي در آن هم مستلزم نبش قبر و هتك حرمت قبور مؤمنين نباشد، ايجاد آن مركز در زمين مزبور اشكال ندارد و در غير اين صورت جايز نيست.
س 2111: آيا جايز است قسمتي از قبرستان كه هنوز مرده‌اي در آن دفن نشده و خود قبرستان هم وسيع است و كيفيت وقف آن هم به‌طور دقيق معلوم نيست، براي استفاده در مصالح عمومي مانند ساخت مسجد يا مراكز بهداشتي براي فرزندان منطقه اجاره داده شود. به اين شرط كه پول اجاره به نفع خود قبرستان استفاده شود؟ (قابل ذكر است كه اين منطقه به علت عدم وجود زمين خالي براي ساخت مراكز خدماتي در آن، نياز به اين قبيل خدمات دارد.)
ج: اگر زمين به‌صورت وقف انتفاع براي خصوص دفن اموات در آن وقف شده باشد، اجاره دادن و استفاده از آن براي ساخت مسجد يامركز بهداشتي يا غيره در آن جايز نيست، ولي اگر از قرائن ثابت نشود كه آن زمين براي دفن اموات وقف شده و از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز منطقه براي استفاده اهالي جهت دفن اموات و مانند آن نباشد و خالي از قبر هم باشد و مالك خاصي هم براي آن شناخته نشود، در اين صورت انتفاع از آن در مصلحتي از مصالح عمومي اهالي منطقه اشكال ندارد.
س 2112: وزارت نيرو در نظر دارد چند سد آبي و توليد كننده برق بسازد كِه از جمله آنها سدّي در مسير رود كارون براي ايجادِ نيروگاه برق است،

تأسيسات اوليه طرح، ايجاد شده و هزينه‌هاي آن هم تأمين شده است ولي در مركز منطقه طرح، يك قبرستان قديمي وجود دارد كه قبرهاي نسبتاً قديمي و قبرهاي جديد در آن وجود دارد و اجراي طرح هم متوقف بر تخريب اين قبور است، حكم اين مسأله چيست؟
ج: تخريب قبور قديمي كه جسدهاي موجود در آنها تبديل به خاك شده‌اند اشكال ندارد، ولي تخريب و نبش قبور غير مندرس و آشكار كردن جسدهايي كه هنوز تبديل به خاك نشده‌اند، جايز نيست، البته اگر اجراي طرحهاي توليد برق در آن مكان ضرورت اقتصادي و اجتماعي داشته باشد به‌طوري كه چاره‌اي جز اجراي آنها نباشد و انتقال از آن مكان به مكان ديگر يا انحراف از قبرستان، كار سخت و مشكل و يا طاقت فرسايي باشد، ايجاد سدّ در آن مكان اشكال ندارد، ولي واجب است قبرهايي كه تبديل به خاك نشده‌اند با پرهيز از تحقق نبش قبر به مكان ديگري انتقال داده شوند هرچند با كندن خاك موجود در اطراف قبر و انتقال آن به مكان ديگر بدون تحقق نبش قبر باشد و اگر در اثناء كار، جسدي آشكار شود واجب است به مكان ديگري انتقال يابد و در آنجا دفن شود.
س 2113: زميني در كنار يكي از قبرستان‌ها وجود دارد كه هيچ اثري از قبر در آن ديده نمي‌شود و احتمال دارد كه يك قبرستان قديمي باشد، آيا تصرّف در اين زمين و ساختمان سازي در آن براي فعاليتهاي اجتماعي جايز است؟
ج: اگر احراز شود آن زمين، جزئي از قبرستان عمومي موقوفه براي دفن اموات است و يا از نظر عرف حريم آن محسوب شود حكم قبرستان را دارد و تصرّف در آن جايز نيست.
س 2114: آيا جايز است انسان در دوران حيات خود قبري را به قصد تملك بخرد؟
ج: اگر مكان قبر، ملك شرعي ديگري باشد خريدن آن اشكال ندارد ولي اگر جزئي از زميني باشد كه وقف براي دفن اموات مؤمنين است، خريد و نگهداري آن براي خود انسان، چون به‌طور قهري مستلزم منع ديگران از تصرّف در آن براي دفن اموات است، صحيح نيست.
س 2115: اگر ايجاد پياده‌رو در يكي از خيابانها متوقف بر تخريب تعدادي از قبور مؤمنيني باشد كه قبل از بيست سال پيش در قبرستان مجاور خيابان عمومي دفن شده‌اند، آيا اين كار جايز است؟
ج: اگر قبرستان مذكور وقف نباشد تبديل قبور به عنوان محل عبور افراد پياده تا زماني كه مستلزم نبش قبور مسلمانان و هتك حرمت آنها نباشد، اشكال ندارد.
س 2116: قبرستان متروكي در وسط شهر وجود دارد كه وقفيت آن معلوم نيست، آيا ساخت مسجد در آن جايز است؟

ج: اگر قبرستان مذكور زمين وقفي و ملك خصوصي كسي نبوده و همچنين از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز و استفاده اهالي در مناسبتها نيز نباشد و ساخت مسجد هم در آن موجب هتك يا نبش قبرهاي مسلمانان نشود، اشكال ندارد.
س 2117: قطعه زميني وجود دارد كه تقريباً از صد سال پيش تاكنون قبرستان عمومي بوده و چند سال پيش در عمليات حفاري چند قبر در آن مشاهده شده و بعد از عمليات حفاري و بردن خاكها بعضي از قبرها آشكار شده‌اند و استخوان هم در داخل آن ديده شده، آيا جايز است شهرداري اين زمين را بفروشد؟
ج: اگر قبرستان مزبور وقف باشد، خريد و فروش آن جايز نيست و به هر حال اگرعمليات حفاري موجب نبش قبور شود، آن هم حرام است.
س 2118: وزارت آموزش و پرورش قسمتي از يك قبرستان نسبتاً قديمي را بدون كسب موافقت اهالي، براي ساخت مدرسه، تصرّف كرده و مدرسه‌اي را در آن ساخته است كه دانش‌آموزان در آن نماز مي‌خوانند، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: تا زماني كه دليل معتبري بر اينكه زمين مدرسه براي دفن اموات وقف شده، اقامه نشده است و از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز شهر براي دفن اموات و غيره و همچنين ملك خصوصي كسي نباشد، استفاده از آن براي مدرسه و خواندن نماز در آن با مراعات ضوابط و مقرّرات قانوني اشكال ندارد.
يش مكاني را براي غسل دادن اموات در آن ساخته‌اند، ولي معلوم نيست كه اين زمين وقف براي دفن اموات شده يا آنكه وقف براي امامزاده مدفون در آن است. همچنين نمي‌دانيم ساخت غسّالخانه در آن براي غسل اموات مشروع است يا خير؟ بنا بر اين آيا جايز است اهالي آنجا اموات خود را در آن مكان غسل بدهند؟
ج: جايز است همانند گذشته، اموات را در آن غسّالخانه، غسل داده و در آن زمين كه از توابع صحن امامزاده است، دفن كنند مگر اين كه علم به مغايرت آن، با جهت وقف زمين، پيدا كنند.
س 2059: زمين هايي در منطقه ما وجود دارد كه مردم، اقدام به زراعت و كاشت درخت در آنها مي‌كنند و بين اهالي مشهور است كه وقف حرم يكي از امامزادگان(عليهم‌السلام) مدفون در منطقه مي‌باشند و متولّي وقف هم سادات ساكن در آنجا هستند ولي دليلي بر وقف بودن آن زمين‌ها وجود ندارد و گفته مي‌شود كه در گذشته وقفنامه‌اي وجود داشته ولي در آتش سوزي از بين رفته است و مردم در حكومت سابق براي جلوگيري از تقسيم زمين‌ها شهادت به وقفيّت آنها داده‌اند و عدّه‌اي هم مي‌گويند كه يكي از حاكمان منطقه كه علاقه به سادات داشت، آن زمين‌ها را براي

معاف شدن از ماليات وقف آنان‌كرد، در حال حاضر اين زمين‌ها چه حكمي دارند؟
ج: براي ثبوت وقفيّت، وجود وقفنامه شرط نيست بلكه اعتراف ذواليد كه وقف در تصرّف آنان است يا اعتراف ورثه ذواليد بعد از فوت او، به وقف بودن آن ملك، كافي است و همچنين احراز سابقه رفتار با آن ملك به عنوان وقف يا شهادت دو مرد عادل بر وقف بودن آن و يا شهرت وقفيّت آن به گونه‌اي كه مفيد علم يا اطمينان باشد هم وقف بودن را ثابت مي‌كند. در نتيجه با وجود يكي از اين دلائل وقفيّت، حكم به وقف بودن مي‌شود و درغير اين صورت حكم به مالكيت متصرّف نسبت به آنچه در اختيار دارد مي‌شود.
س 2060: وقفنامه ملكي كه مربوط به پانصد سال پيش است پيدا شده، آيا اكنون حكم به وقفيت آن ملك مي‌شود؟
ج: مجرّد سند وقف تا زماني كه موجب اطمينان به درستي مضمون آن نشود، حجت شرعي بر وقفيّت نيست، ولي اگر وقف بودن آن ملك بين مردم به‌خصوص افراد كهنسال شايع باشد، به‌طوري كه مفيد علم يا اطمينان به وقفيت آن شود و يا ذواليد به آن اقرار كند و يا احراز شود كه در سابق با آن به عنوان وقف رفتار مي‌شده، ملك مزبور محكوم به وقفيّت است و به هر حال مرور زمان موجب خروج ملك موقوفه از وقفيّت نمي‌شود.
س 2061: سه سهم از آب نهر را از پدرم به ارث بردم و اكنون متوجه شده‌ام كه اين سه سهمي كه پدرم خريداري كرده جزء صد سهمي است كه پانزده سهم آن موقوفه است و الآن مشخص نيست كه اين سه سهم داخل در كداميك است، آيا جزء وقف است يا ملك فروشنده؟ تكليف من در اين رابطه چيست؟ آيا خريد اين سه سهم باطل بوده و من حق مطالبه پول آنها را از فروشنده اوّل كه هنوز زنده است دارم؟
ج: اگر فروشنده هنگام فروش، مالك شرعي آن مقدار از آب مشترك كه فروخته است بوده و معلوم نباشد كه آيا آن مقداري را كه مالك آن است فروخته يا سهم مشاع بين وقف و ملك را به فروش رسانده است، در اين صورت بيع محكوم به صحّت است و حكم به مالكيّت مشتري نسبت به مبيع و انتقال آن از طريق ارث به ورثه او مي‌شود.
س 2062: يكي از علما بخشي از دارايي خود از قبيل مزرعه و باغ را وقف خاص نمود و وقفنامه‌اي راجع به آن تنظيم كرد و در آن تصريح نمود كه همه شرايط وقف را عمل كرده و صيغه شرعي وقف را هم اجرا نموده است و ده نفر از اهل علم هم آن را امضاء كرده‌اند آيا با وجود آن وقفنامه، حكم به وقفيّت اين اموال مي‌شود؟
ج: اگر ثابت شود كه علاوه بر انشاء صيغه وقف، عين موقوفه را هم تحويل

موقوف عليهم يا متولّي شرعي وقف داده و به آنان منتقل نموده است، وقف مذكور محكوم به صحّت ولزوم است.
س 2063: زميني به اداره بهداشت هديه شده تا بيمارستان يا مركز بهداشتي در آن ساخته شود ولي مسئولين اداره بهداشت تاكنون اقدام به ساخت بيمارستان يا مركز بهداشتي در آن نكرده‌اند، آيا جايز است واقف زمين را پس بگيرد؟ و آيا مجرّد تسليم زمين به مسئولين اداره بهداشت براي تحقق وقفيت، كافي است يا آنكه ساخت ساختمان در آن هم شرط است؟
ج: اگر تحويل زمين توسط مالك به مسئولين اداره بهداشت بعد از انشاء وقف به وجه شرعي، به عنوان تسليم به متولّيان شرعي وقف باشد، حق رجوع و پس گرفتن آن را ندارد، ولي اگر يكي از دو امر مذكور تحقق پيدا نكند حق دارد زمين خود را از آنان پس بگيرد.
س 2064: زميني وجود دارد كه مالكش آن را در حضور عالم منطقه و دو نفر شاهد عادل براي ساختن مسجد وقف كرده است و بعد از مدتي اشخاصي بر آن تسلط پيدا كرده و خانه‌هاي مسكوني در آن بنا نموده‌اند، وظيفه آن اشخاص و متولّي چيست؟
ج: اگر بعد از انشاء وقف زمين، قبض عين موقوفه با اذن واقف تحقّق پيدا كرده باشد، همه احكام وقف بر آن مترتّب مي‌شود و ساخت خانه‌هاي مسكوني توسط ديگران در آن براي خودشان غصب است و بر آنان واجب است ساختمان خود را از بين ببرند و زمين را تخليه كنند و به متولّي شرعي آن تحويل دهند و درغير اين صورت زمين بر ملك مالك شرعي آن باقي و تصرّفات ديگران در آن متوقف بر اجازه مالك است.
س 2065: شخصي زميني را هشتاد سال پيش خريده و بعد از وفات او، ورثه‌اش چندين معامله روي آن انجام داده‌اند و خريداراني كه اين زمين را از مشتري اول خريده‌اند همگي فوت كرده‌اند و در نتيجه زمين در اختيار ورثه آنان قرار گرفته است و گروه اخير حدود چهل سال است كه زمين را به‌طور رسمي به نام خود كرده‌اند و بعد از گرفتن سند رسمي مالكيت، خانه‌هاي مسكوني براي خود در آن ساخته‌اند و اكنون يكي از افراد ادّعا مي‌كند كه اين زمين وقف بر اولاد مالك بوده و آنان حق فروش آن را نداشته‌اند، حال با توجّه به اينكه در طول هشتاد سال كسي چنين ادعايي نكرده و سند مكتوبي كه دلالت بر وقفيّت بكند هم وجود ندارد و كسي هم شهادت به آن نداده است، مالكان فعلي چه تكليفي دارند؟
ج: تا زماني كه مدّعي وقفيّت و مدّعي عدم جواز بيع، ادعاي خود را به طريق معتبري ثابت نكرده، حكم به صحّت معاملاتي كه روي زمين واقع شده است و همچنين حكم به ملكيت آن براي افرادي كه فعلاً نسبت به زمين ذواليد و متصرّف در آن هستند، مي‌شود.

س 2066: زمين موقوفه‌اي وجود دارد كه داراي سه قنات است و شهرداري به علت خشكسالي مستمر چند ساله، دو عدد از قناتها را براي تأمين آب آشاميدني مردم منطقه اجاره كرده است و آب قنات سوم كه وقف طلاب منطقه و فرزندان واقف بوده به زمين فرو رفته و خشك شده و در نتيجه زمين‌هايي كه با آب آن آبياري مي‌شدند تبديل به زمين‌هاي باير شده‌اند و درحال حاضر سازمان زمين شهري ادعا مي‌كند كه اين زمين‌ها موات هستند، آيا اين زمين‌ها به علت اينكه چندين سال كشت و زرع نشده‌اند ملحق به موات هستند؟
ج: زمين موقوفه با ترك كشت و زرع آن به مدّت چندين سال، از وقفيّت خارج نمي‌شود.
س 2067: زمين‌هاي موقوفه‌اي وجود دارد كه وقف حرم مقدس رضوي(عليه‌السلام) هستند و در حريم بعضي از اين املاك مراتع و جنگل نيز وجود دارد، ولي بعضي از نهادهاي مسئول با استناد به مقررات قانوني مربوط مراتع و جنگلها حكم انفال را بر اين جنگلها و مراتع جاري كرده‌اند، آيا مراتع و جنگلهاي واقع در حريم املاك موقوفه مانند ساير زمين‌هاي واقع در حريم آنها داراي احكام وقف هستند و واجب است در مورد آنها عمل به وقفيّت شود؟
ج: مراتع و جنگلهاي واقع در جوار اراضي موقوفه در صورتي كه جزء حريم آنها شمرده شوند، در حكم موقوفه و تابع آن هستند و حكم انفال و املاك عمومي در مورد آنها جاري نمي‌شود و مرجع تشخيص حريم و مقدار آن هم عرف محل و نظر افرادي است كه در اين امر متخصّص هستند.
س 2068: چند زمين از چهل سال پيش براي ساخت خانه جهت سرپرستي و نگهداري ايتام وقف شده‌اند و عمل به اين وقف از آن زمان تاكنون استمرار داشته است و متولّي معيّني هم دارد كه مورد تأييد اداره اوقاف است، ولي اخيراً سند عادي ارائه شده كه ادّعا مي‌شود كه از سند قديمي استنساخ شده است و در آن تصريح شده كه اين زمين‌ها از سيصد سال پيش تاكنون وقف شده‌اند، با توجّه به عدم وجود سند اصلي وقف كه ادعا مي‌شود قديمي‌تر است و با توجّه به اينكه نسخه موجود ناقص است و در آن متولّي‌تعيين نشده و سابقه عمل به وقف هم نسبت به آنها وجود ندارد، به‌خصوص كه ذواليد و تصرّف‌كنندگان هم منكر اين ادّعا هستند و اشتهار به وقفيّت قبلي مورد ادّعا هم وجود ندارد، آيا اين سند مي‌تواند مانع از عمل به وقف جديد در جهتي كه اكنون به آن براي سرپرستي و نگهداري و اسكان ايتام عمل مي‌شود باشد؟
ج: مجرّد سند وقف اعم از اينكه اصلي باشد يا از روي آن استنساخ شده باشد، حجت شرعي بر وقف نيست، در نتيجه تا وقف قبلي با حجت معتبر ثابت نشود، وقف جديدي كه در حال حاضر به آن عمل مي‌شود، محكوم به

صحّت و نفوذ و جواز عمل است.
س 2069: مردي زميني را براي ساخت حسينيه سيد الشهدا(عليه‌السلام) وقف كرده ولي زمين مزبور تبديل به راه عمومي روستا شده است و درحال حاضر از كل زمين حسينيه تقريباً چهل و دو متر مربع باقي مانده است، اين زمين چه حكمي دارد؟ آيا جايز است واقف آن را به ملكيت خود برگرداند؟
ج: اگر اين كار بعد از انشاء وقف بر وجه شرعي و تحويل موقوفه به متولّي آن يا جهت وقف صورت گرفته باشد، آن مساحت باقي‌مانده از وقف بر وقفيّت باقي مي‌ماند و جايز نيست واقف نسبت به آن رجوع كند و در غير اين صورت بر ملكيّت او باقي است و اختيار آن با اوست.
س 2070: آيا جايز است بعضي از ورثه كه در تركه سهم دارند، همه آن را وقف كنند؟ و آيا اجراي صيغه وقف به نام آن عدّه صحيح است؟
ج: وقف ايشان فقط در سهم خودشان از تركه صحيح است، ولي نسبت به سهام ساير ورثه فضولي و متوقف بر اجازه آنان است.
س 2071: شخصي زميني را بر اولاد ذكورش وقف كرده و بعد از وفات او اداره ثبت اوقاف بدون اطلاع از كيفيت آن اقدام به ثبت زمين مذكور به نام فرزندان ذكور و اناث نموده، آيا اين كار موجب مشاركت اولاد اناث با اولاد ذكور در انتفاع از اين زمين مي‌شود؟
ج: مجرّد ثبت زمين مذكور به نام اولاد اناث، توسط اداره اوقاف موجب مشاركت آنان با اولاد ذكور در وقف نمي‌شود، در نتيجه اگر ثابت شود كه زمين وقف بر خصوص اولاد ذكور است، فقط مختص آنان خواهد بود.
س 2072: ملكي وجود دارد كه در مسير نهر آب واقع شده و صد سال پيش وقف عام شده است و بنا بر قانون ابطال بيع زمين‌هاي موقوفه، سند رسمي براي آن به عنوان وقف صادر شده است، ولي در حال حاضر اين ملك براي استخراج سنگهاي معدني مورد استفاده دولت است، آيا الآن جزء انفال محسوب مي‌شود يا آنكه وقف است؟
ج: اگر اصل وقف بودن آن بر وجه شرعي ثابت شود جايز نيست شخص يا دولت آن را به مالكيّت خود در آورد، بلكه بر وقفيّت باقي مي‌ماند و همه احكام وقف بر آن مترتّب مي‌شود.
س 2073: در ساختمان يك مركز آموزشي اطاقي وجود دارد كه در حال حاضر از آن به‌عنوان آزمايشگاه آموزشي استفاده مي‌شود و زمين آن جزء قبرستان مجاور است كه در سالهاي قبل از قبرستان جدا شده است، باتوجّه به اينكه قبرستان مجاور هنوز مورد استفاده قرار مي‌گيرد، معلّمان و دانش‌آموزاني كه در آن آزمايشگاه نماز مي‌خوانند چه تكليفي دارند؟
ج: تا زماني كه ثابت نشود كه زمين آزمايشگاه براي دفن اموات وقف شده، نماز خواندن و ساير تصرّفات در آن اشكال ندارد، ولي اگر با دليل

معتبري ثابت شود كه فقط براي دفن اموات در آن، وقف شده، واجب است به حالت قبلي خود برگشت داده شده و براي دفن اموات تخليه شود و تأسيسات ساخته شده در آن محكوم به غصب مي‌باشد.
س 2074: دو مغازه مجاور هم وجود دارند كه هر يك موقوفه مستقلي از حيث واقف و مصرف هستند و هر كدام مفروز و منفصل از ديگري است، آيا مستأجر آن دو مغازه حق دارد از يكي از آن دو دربي به ديگري و يا به محل عبور خاص آن باز كند؟
ج: انتفاع از وقف و تصرّف در آن هرچند به مصلحت وقف ديگر باشد واجب است طبق شرايط وقف و با اجازه متولّي صورت بگيرد و مستأجر هر يك از آن دو مغازه وقفي مجاور هم، حق ندارد به عنوان اينكه مغازه ديگر هم وقف است با بازكردن درب از يكي به ديگري و قراردادن راه از آن به مغازه ديگر، در وقف تصرّف كند.
س 2075: باتوجّه به اينكه كتابهاي نفيس موجود در بعضي از مراكز و خانه‌ها در معرض تلف شدن بوده و نگهداري آنها مشكل است، عدّه‌اي پيشنهاد داده‌اند كه قسمتي از كتابخانه مركزي شهر در اختيار اين مراكز قرار بگيرد تا كتابها با حفظ وقفيّت آنها به همان صورتي كه در مكان اول بوده‌اند، به آن بخش منتقل شوند، آيا اين كار جايز است؟
ج: اگر ثابت شود كه انتفاع از آن كتابهاي وقفي نفيس مشروط به استفاده در مكان خاصي است، تا زماني كه رعايت آن با حفظ كتابها از ضايع شدن و تلف ممكن باشد، انتقال آنها از آن مكان خاص به محل ديگر جايز نيست و در غير اين صورت بيرون بردن آنها از آن مكان به مكاني كه اطمينان به حفظ كتابها در آنجا وجود دارد، بدون اشكال است.

س 2076: زميني وجود دارد كه فقط قابليت استفاده به عنوان مرتع را دارد و صاحبش آن را براي اماكن مقدس وقف كرده است و متولّي آن هم قسمتي از آن را به چند نفر اجاره داده و مستأجرها هم به تدريج اقدام به ساخت مسكن و مكان‌هايي براي معيشت خود در قسمتهايي از آن كه قابل مرتع بودن نيست، نموده‌اند و همچنين قسمتهاي مناسب زراعت را تبديل به زمين زراعي و باغ كرده‌اند، اولا: با توجّه به اينكه مرتع طبيعي از انفال و اموال عمومي است، آيا وقف آن صحيح است و در حال حاضر حكم به وقف بودن آن مي‌شود؟ و ثانياً: با توجّه به اينكه بر اثر كار مستأجرين در مرتع تغييرات و اصلاحاتي صورت گرفته و در نتيجه مرغوب‌تر از قبل شده چه مقدار اجرت بايد پرداخت شود؟ و ثالثاً: با توجّه به اينكه زمين‌هاي زراعي و باغها بر اثر فعاليت مستأجرين احياء و ايجاد شده‌اند، اين قبيل زمين‌ها چگونه اجاره داده مي‌شوند؟ آيا مبلغ اجاره آنها به مقدار اجاره مرتع بايد پرداخت شود يا به مقدار اجاره مزرعه و باغ؟
ج: بعد از ثبوت اصل وقف، تا زماني كه ثابت نشده كه زمين‌هاي مرتع در هنگام وقف از انفال بوده و ملك شرعي واقف نبوده‌اند، وقف آنها از نظر شرعي محكوم به صحّت است و با اقدام مستأجرين به تبديل آنها به مزرعه و باغ و منازل مسكوني، از وقفيت خارج نمي‌شوند، بلكه در صورتي كه تصرّفات آنها در زمين وقفي بعد از اجاره كردن آن از متولّي شرعي باشد، بر آنان واجب است اجاره آن زمين‌ها را طبق آنچه در عقد اجاره معيّن شده به متولّي شرعي بپردازند تا آن را در جهت وقف مصرف نمايد، ولي اگر تصرّف آنها در آن زمين‌ها بدون اجاره قبلي از متولّي شرعي باشد، بر آنان واجب است اجرت‌المثل قيمت عادله مدّت تصرّف را بپردازند و اما اگر ثابت شود كه آن زمين‌ها در هنگام وقف، بالاصاله از زمين‌هاي موات و انفال بوده‌اند و ملك شرعي واقف نبوده‌اند، وقف آنها شرعاً باطل است و آن مقداري را كه متصرّفان طبق قانون و مقرّرات احيا كرده و تبديل به مزرعه و باغ و منزل مسكوني و غيره براي خودشان نموده‌اند، براي خود آنان است و قسمتهاي ديگر زمين كه به حالت قبلي خود باقي مانده و هميشه موات بوده‌اند، جزء ثروتهاي طبيعي و انفال هستند و اختيار آنها با دولت اسلامي است.
س 2077: زني كه فقط مالك سدس ملك مشاعي است كه بين او و ساير زارعين مشترك است، همه آن ملك را وقف كرده و همين باعث بروز مشكلات زيادي براي اهالي به سبب دخالت اداره اوقاف شده است، به‌طور مثال اداره اوقاف از صدور سند مالكيت براي خانه‌هاي اهالي جلوگيري مي‌كند، آيا اين وقف در تمام ملك مشاع نافذ است يا فقط در

سهم او؟ و بر فرض اينكه وقف فقط در سهم او صحيح باشد، آيا وقف زمين مشاع قبل از تقسيم صحيح است؟ و اگر وقف سهم مشاع قبل از تفكيك آن صحيح باشد، ساير شركا چه تكليفي دارند؟
ج: وقف سهم ملك مشاع هرچند قبل از تفكيك باشد، شرعاً اشكال ندارد به شرطي كه در جهت وقف هرچند بعد از تفكيك و تقسيم قابل انتفاع باشد، ولي وقف تمام ملك توسط كسي كه فقط مالك قسمتي از آن است، نسبت به سهم ساير شركا فضولي و باطل است و شركا حق دارند خواهان تقسيم ملك براي تفكيك املاك خود از وقف شوند.
س 2078: آيا عدول از شروط وقف جايز است؟ و در صورت جواز، حدود آن كدام است؟ و آيا طولاني شدن زمان، بر عمل به شروط وقف تأثير مي‌گذارد؟
ج: تخلّف از شروط صحيحي كه واقف در عقد وقف شرط كرده جايز نيست مگر آنكه عمل به آن غير مقدور يا حرجي باشد و گذشت زمان تأثيري در آن ندارد.
س 2079: در بعضي از زمين‌هاي وقفي نهرها يا مسيل‌هايي وجود دارد كه سنگريزه‌ها و سنگهاي معدني در آنها يافت مي‌شود، آيا اين سنگريزه‌ها و سنگهاي موجود در آنها كه در ملك موقوفه واقع شده‌اند، تابع وقف هستند؟
ج: نهرهاي بزرگ عمومي و همچنين مسيل‌هاي عمومي كه در مجاورت زمين‌هاي وقفي هستند و يا از داخل آنها عبور مي‌كنند، جزء وقف نيستند مگر آن مقداري از آنها كه از نظر عرف، حريم موقوفه محسوب مي‌شوند، در نتيجه با آن مقدار همانند وقف رفتار مي‌شود، ولي درنهرهاي كوچكي كه موقوفه هستند واجب است نسبت به سنگريزه‌ها و سنگهاي معدني و غيره مانند وقف رفتار شود.
س 2080: مدرسه علوم دينيه‌اي بر اثر قدمت ساختمان و نفوذ رطوبت در آن از قابليت انتفاع خارج شده و درآمدهاي املاك آن جمع‌آوري و به عنوان امانت در بانك گذاشته شده است و اكنون قصد داريم كه مدرسه را با آن درآمدها تجديد بنا كنيم، ولي مدّت زيادي طول مي‌كشد تا پروانه ساختمان را بگيريم و اموال مزبور را براي تجديد بناي مدرسه مصرف كنيم، آيا جايز است در خلال اين مدّت اموال مربوط به وقف را در يكي از بانكها به‌صورت سرمايه گذاري بگذاريم و طبق معاملات متعارف بانكي درصدي سود به نفع وقف دريافت كنيم؟
ج: آنچه شرعاً بر متولّي شرعي وقف در رابطه با درآمدهاي آن واجب است، فقط مصرف آنها در جهت وقف است، ولي اگر مصرف درآمدها در جهت وقف براي او ممكن نباشد مگر آنكه مدّت زماني بگذرد و حفظ آن اموال تا زمان امكان مصرف آنها براي وقف با سپردن به بانك ممكن باشد و گذاشتن آنها در حساب پس‌انداز موجب تأخير در مصرف بموقع آن اموال

در وقف نشود، سپردن آنها به بانك و استفاده از سود آنها در جهت مصلحت وقف در ضمن يكي از عقود شرعي اشكال ندارد.
س 2081: آيا جايز است زمين موقوفه‌اي كه مسلمان براي مسلمانان وقف كرده است به غير مسلمان اجاره داده شود؟
ج: اگر وقف زمين به‌صورت وقف منفعت باشد اجاره دادن آن به غير مسلمان در صورتي كه منفعت وقف با آن محفوظ بماند، اشكال ندارد.
س 2082: چند ماه قبل يكي از علما در زمين موقوفه‌اي با اجازه وقف‌كنندگان آن دفن شده است و در حال حاضر عدّه‌اي به اين كار اعتراض دارند و ادعا مي‌كنند كه دفن در زمين موقوفه جايز نيست، اين مسأله چه حكمي دارد؟ و بر فرض عدم جواز، آيا اشكال با پرداخت مبلغي به عنوان عوض زمين موقوفه‌اي كه آن عالم در آن دفن شده، برطرف مي‌شود؟
ج: اگر دفن ميت در زمين موقوفه منافي با جهت وقف نباشد، اشكال ندارد، ولي اگر دفن او منافي با جهت وقف باشد جايز نيست و اگر شخصي در چنين زمين موقوفه‌اي دفن شود، احوط اين است كه تا بدن او متلاشي نشده نبش قبر شود و در مكان ديگر دفن گردد، مگر آنكه نبش قبر، حرجي بوده و يا موجب اهانت و هتك مؤمن شود و به هر حال، اشكال با پرداخت مال يا زمين به عنوان عوض زمين موقوفه برطرف نمي‌شود.
س 2083: اگر ملكي وقف بر اولاد ذكور نسلاً بعد از نسلٍ شده باشد، آيا اگر موقوف عليهم به هر دليلي از حقوق خود صرفنظر كنند، وقف زائل مي‌شود؟ و در صورتي كه موقوف عليهم موجود در طبقه قبل از حقوق خود صرفنظر كنند، طبقات بعدي چه تكليفي دارند؟ و همچنين متولّي شرعي املاك موقوفه در چنين حالتي نسبت به حقوق بطن‌هاي بعدي چه تكليفي دارد؟
ج: وقفيت با صرف نظر كردن موقوف عليهم از حقوق خود زائل نمي‌شود و صرف نظر كردن نسل قبلي از حق خود نسبت به موقوفه، تأثيري در حق نسل بعدي ندارد و وقف با آن منحل نمي‌شود، بلكه نسل بعدي حق دارد هنگامي كه نوبت استفاده آنها از وقف رسيد، همه حق خود را مطالبه كند، بلكه اگر در زمان نسل قبل مجوّز شرعي فروش وقف وجود داشته باشد، واجب است بعد از فروش وقف ملك ديگري با پول آن به جاي عين موقوفه، جهت استفاده نسلهاي بعدي از آن خريداري شود و بر متولّي وقف هم اداره و حفظ آن براي همه طبقات موقوف عليهم واجب است
س 2084: اگر در وقف بر ذرّيه، علم به چگونگي تقسيم منافع وقف بين موقوف عليهم نباشد، آيا در اين قبيل موارد واجب است تقسيم بر اساس قانون ارث باشد يا به‌طور مساوي؟
ج: اگر در وقف بر ذرّيه معلوم نباشد كه وقف بر افراد به‌طور مساوي بوده

يا با رعايت تفاوت بين ذكور و اناث بر اساس قانون ارث است، حمل، بر وقف بر افراد به‌طور مساوي شده و درآمدهاي وقف هم بين ذكور و اناث در هر طبقه‌اي به‌طور مساوي تقسيم مي‌شود.

س 2085: چندين سال است كه مصرف درآمدهاي وقف متعلّق به حوزه علميه شهر خاصي به علت عدم امكان ارسال آنها به آن شهر ممكن نيست و تاكنون مقدار زيادي از آن درآمدها پس‌انداز شده است، آيا مصرف آنها در حوزه‌هاي علميه واقع در شهرهاي ديگر جايز است؟ يا آنكه بايد آنها را حفظ نمود تا ارسال آنها به آن شهر امكان‌پذير شود؟

ج: وظيفه متولّي شرعي يا اداره اوقاف جمع آوري درآمدهاي وقف و مصرف آنها در جهت وقف است و در صورتي كه به‌طور موقت رساندن آنها به شهري كه بايد در آن مصرف شوند، ممكن نباشد، واجب است درآمدها را حفظ كرده و منتظر بمانند تا رساندن آنها به آن شهر ممكن شود البته تا جايي كه منجر به تعطيلي وقف نگردد، و در صورت نااميدي از توانايي رساندن درآمدها به آن حوزه علميه خاص هرچند در آينده، مصرف كردن آنها در حوزه‌هاي علميه مناطق ديگر اشكال ندارد.

س 2086:اگر فردي زمين خود را براي مدّت معيّني بر چيزي كه وقف بر آن صحيح است حبس كند به اين اميد كه بعد از انقضاء مدّت حبس به او برگردد، آيا زمين بعد از پايان مدّت به او بر مي‌گردد و او حق انتفاع از آن را مانند ساير املاكش دارد؟
ج: اگر زمين، ملك شرعيِ حبس‌كننده باشد و او آن را طبق موازين شرعي حبس كرده باشد، حبس محكوم به صحّت است و آثار شرعي آن بر زمين مترتب مي‌شود و ملك بعد از انقضاء مدّت حبس به حبس‌كننده برمي‌گردد و مانند ساير املاك اوست بنا بر اين منافع و نمائات آن براي اوست.
س 2087: اگر ملكي كه توسط مالك، حبس دائم بر چيزي كه وقف بر آن صحيح است شده و يا ثلث ميّتي كه وصيت به حفظ عين آن براي ابد نموده تا درآمدهاي آن در
جهتي كه معيّن كرده مصرف شود، توسط ورثه بين خودشان به عنوان ارث تقسيم شود و آن را در سند رسمي به نام خودشان ثبت كنند و يا آن را بدون مجوّز شرعي به ديگري بفروشند، آيا حرمت تملّك و بيع املاك و آبها و زمين‌هاي وقفي شامل آن هم مي‌شود؟
ج: ملك و ثلثي كه حبس دائم شده‌اند، در عدم جواز تملّك و بيع، در حكم وقف هستند و تقسيم آنها بين ورثه به عنوان ارث و همچنين بيع آنها باطل است.

س 2088: شخصي قطعه‌اي از زمين‌هاي خود را براي ساخت حسينيه وقف كرده و ساخت حسينيه مذكور در آنها به پايان رسيده است، ولي بعضي از اهالي قسمتي از حسينيه را تبديل به مسجد كرده‌اند و درحال حاضر در آن به عنوان مسجد، نماز جماعت مي‌خوانند، آيا تبديل حسينيه به مسجد توسط آنان صحيح است؟ و آيا احكام مسجد بر آن قسمت مترتّب مي‌شود؟
ج: واقف و غير او حق تبديل حسينيه‌اي را كه به عنوان حسينيه وقف شده به مسجد ندارند و با اين كار، تبديل به مسجد نمي‌شود و احكام و آثار مسجد هم بر آن مترتب نمي‌گردد، ولي برپايي نماز جماعت در آن اشكال ندارد.
س 2089: اگر شخصي چند سال قبل زميني را كه از طريق ارث به او رسيده به‌صورت بيع لازم بفروشد و سپس معلوم شود كه آن زمين وقف بوده، آيا اين بيع باطل است؟ و درصورتي كه باطل باشد، آيا بايد قيمت كنوني آن را به مشتري بپردازد يا پولي را كه هنگام فروش از او گرفته است؟
ج: بعد از آنكه معلوم شد زمين فروخته شده در واقع وقف بوده و فروشنده حق فروش آن را نداشته، بيع باطل است و واجب است به همان حالت وقف عودت داده شود و فروشنده بايد پولي را كه از مشتري در برابر فروش زمين دريافت كرده است، به او برگرداند. و راجع به تنزل ارزش پول بنا بر احتياط واجب با هم مصالحه نمايند.
س 2090: شخصي در حدود صد سال است كه ملك خود را بر اولاد ذكورش وقف كرده و در وقفنامه ذكر نموده كه اگر يكي از اولاد ذكور او فقير شود، شرعاً حق دارد سهم خود را به ورثه ديگر بفروشد و بعضي از فرزندان او چند سال پيش مبادرت به فروش سهم خود به بعضي از موقوف عليهم نمودند و اخيراً گفته مي‌شود كه چون كلمه وقف درميان است، بنا بر اين شروطي كه واقف ذكر كرده صحيح نبوده و خريد و فروش آن
ملك هم باطل است، حال با توجّه به اينكه، اين زمين وقف خاص است نه وقف عام، آيا خريد و فروش آن بر طبق آنچه كه واقف در ضمن وقفنامه ذكر كرده، جايز است؟
ج: اگر ثابت شود كه واقف در ضمن عقد وقف شرط كرده كه اگر يكي از موقوف عليهم فقير و نيازمند شد، بتواند سهم خود را به يكي ديگر از

موقوف عليهم بفروشد، بيع كسي كه سهم خود از وقف را بر اثر فقر و احتياج فروخته اشكال ندارد و بيع او در اين صورت محكوم به صحّت است.
س 2091: زميني را به آموزش و پرورش براي ساختن مدرسه هديه كردم، ولي بعد از مشورت و اطلاع از اينكه با پول آن زمين مي‌توان چندين مدرسه در محله‌هاي ديگر شهر ساخت، براي فروش زمين تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش و مصرف پول آن براي ساختن چند مدرسه در جنوب شهر يا در مناطق محروم، به آن وزارتخانه مراجعه كردم، آيا انجام اين كار براي من جايز است؟
ج: اگر وقف زمين مدرسه با انشاء وقف و تحويل آن به آموزش و پرورش به اعتبار اينكه مسئول و متولّي اين امر است، تمام شده باشد، بعد از آن حق رجوع و دخالت و تصرّف در آن زمين را نداريد، ولي اگر وقف هرچند به زبان فارسي انشاء نشده باشد و يا زمين به عنوان قبضِ وقف تحويل وزارت آموزش و پرورش نشده باشد، در اين صورت زمين بر ملكيّت شما باقي است و اختيار آن در دست شماست.
س 2092: يكي از اولاد ائمه(عليهم‌السلام) زيارتگاهي دارد و بالاي گنبد مبارك آن، سه كيلوگرم طلا به‌صورت سه قبّه متصل به هم وجود دارد، اين طلا تا به حال دوبار به سرقت رفته و كشف شده و به مكان خود برگردانده شده است، با توجّه به اينكه طلاي مذكور در معرض خطر و سرقت است، آيا فروش آن و مصرف پول آن براي توسعه و تعمير زيارتگاه جايز است؟
ج: مجرّد خوف تلف و خطر سرقت آن، مجوّز فروش و تبديل آن نيست، ولي اگر متولّي شرعي از قرائن و شواهد احتمال قابل توجهي بدهد كه آن طلا براي مصرف در تعمير و تأمين نيازمنديهاي زيارتگاه ذخيره شده و يا آنكه بقعه مباركه نياز ضروري به تعمير و اصلاح دارد و تأمين بودجه آن از راه ديگر هم ممكن نيست، در اين صورت فروش طلا و مصرف پول آن براي اصلاح و تعميرات ضروري آن بقعه مباركه اشكال ندارد و شايسته است كه اداره اوقاف بر اين امر نظارت كند.
س 2093: شخصي مقداري آب و زمين زراعي را وقف پسران خود نموده، ولي به علت كثرت اولاد و سنگيني كارهاي كشاورزي و كمي محصول، كسي تمايلي به زراعت در زمين ندارد و به همين دليل وقف در آينده نزديك، خراب و از قابليت انتفاع خارج خواهد شد، آيا جايز است به همين دليل، زمين و آب مذكور فروخته شوند و پول آنها در كارهاي خير مصرف شود؟
ج: تا زماني كه وقف، قابليت انتفاع و استفاده در جهت وقف را دارد، هرچند با اجاره دادن آن به بعضي از موقوف عليهم يا به شخص ديگر و مصرف اجاره آن در جهت وقف باشد و يا نوع استفاده از آن تغيير كند،

فروش و تبديل آن جايز نيست، و در صورتي كه به هيچ وجه قابل انتفاع نباشد، فروش آن جايز است، ولي در اين صورت واجب است با پول آن ملك ديگري خريده شود تا منافع آن در جهت وقف به مصرف برسد.
س 2094: منبري براي مسجد وقف شده است ولي به علت ارتفاع زياد عملاً قابل استفاده نيست، آيا تبديل آن به منبر مناسب ديگري جايز است؟
ج: اگر با شكل خاص فعلي آن در اين مسجد و يا مساجد ديگر قابل استفاده نيست، تغيير شكل آن اشكال ندارد.
س 2095: آيا فروش زمين‌هايي كه وقف خاص بوده و واقف بر اثر اجراي قانون اصلاحات ارضي آنها را بدست آورده، جايز است؟
ج: اگر واقف در هنگام وقف، مالك شرعي چيزي باشد كه وقف كرده است و وقف هم بر وجه شرعي توسط او محقق شده باشد، خريد و فروش و تغيير و تبديل آن توسط او يا ديگري صحيح نيست هرچند وقف خاص باشد، مگر در موارد خاص استثنايي كه شرعاً در آن موارد فروش و تبديل آن جايز است.
س 2096: پدرم قطعه زميني را كه تعدادي درخت خرما در آن وجود دارد براي اطعام در ايّام عاشورا و شبهاي قدر وقف كرده است و اكنون حدود صد سال از عمر درختهاي موجود در آن مي‌گذرد و از قابليت انتفاع خارج شده‌اند، با توجّه به اينكه اينجانب پسربزرگ و وكيل و وصي پدرم هستم، آيا جايز است اين زمين را فروخته و با پول آن مدرسه و حسينيه‌اي بسازم تا صدقه جاريه‌اي براي پدرم باشد؟
ج: اگر زمين هم وقف باشد، به مجرّد خروج درختان وقفي موجود در آن از قابليت انتفاع، فروش و تبديل آن جايز نمي‌شود، بلكه واجب است در صورت امكان به جاي آنها هرچند با صرف پول درختاني كه از قابليّت انتفاع، خارج شده‌اند درختان جديد خرما، كاشته شود تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود و در غير اين صورت بايد از زمين موقوفه بصورت ديگري استفاده شود هرچند با اجاره دادن آن براي زراعت يا ساخت خانه و مانند آن و مصرف درآمد آن در جهت وقف باشد و به‌طور كلي تا زماني كه به نحوي از انحاء، استفاده از زمين موقوفه امكان دارد، خريد و فروش و تبديل آن جايز نيست، ولي فروش نخلهاي موقوفه در صورتي كه ثمره ندهند اشكال ندارد و در صورت امكان بايد پول آنها براي كاشت درختهاي جديد مورد استفاده قرار گيرد و در صورتي كه امكان نداشته باشد، بايد در همان جهت وقف مصرف گردد.
س 2097: شخصي مقداري آهن و لوازم جوشكاري را براي ساخت مسجد در مكاني هديه كرده و بعد از پايان كار مقداري از آنها زياد آمده است و با توجّه‌به اينكه ساختمان مسجد به علت هزينه‌هاي ديگر بدهي دارد، آيا فروش آن مقدار اضافي و مصرف پول آن براي پرداخت بدهيهاي مسجد و

رفع ساير نيازهاي آن جايز است؟
ج: اگر شخص متبرّع، آن ابزار و لوازم را براي ساخت مسجد داده باشد و آنها را براي انجام اين كار از ملك خود خارج كرده باشد، در اين صورت هر كدام كه قابل استفاده باشد، هرچند در مساجد ديگر، فروش آن جايز نيست بلكه بايد براي تعمير مساجد ديگر بكار رود، ولي اگر متبرع فقط اجازه استفاده از آنها را در مسجد داده باشد، دراين صورت مقدار اضافي مال خود اوست و اختيار آن هم در دست او مي‌باشد.
س 2098: شخصي كتابخانه خود را بر اولاد ذكورش وقف كرده است، ولي هيچ‌يك از اولاد و نوه‌هاي او موفق به تحصيل علوم دينيه نشده‌اند و در نتيجه استفاده‌اي از كتابخانه نمي‌كنند و موريانه مقداري از كتابهاي آن را از بين برده و بقيه هم در معرض تلف‌شدن هستند، آيا جايز است آن را بفروشد؟
ج: اگر وقف كتابخانه بر اولاد او مشروط و معلّق به اين امر باشد كه آنها اشتغال به تحصيل علوم دينيه داشته باشند و داخل در سلك علماي دين شوند، اين وقف به علت وجود تعليق در آن از اصل باطل است و اگر وقف آنان كرده تا از آن استفاده كنند، ولي در حال حاضر كسي كه بتواند از آن كتابخانه استفاده كند در بين آنها وجود ندارد و اميدي به تحقق اين صلاحيت در آينده نيست، در اين صورت وقف مزبور صحيح است و جايز است كه آنان كتابخانه را در معرض استفاده كساني قرار دهند كه قابليت استفاده از آن را دارند و همچنين اگر كتابخانه براي استفاده كساني وقف شده باشد كه صلاحيت آن را دارند، و توليت وقف با اولاد او باشد، واجب است آن را در معرض استفاده افراد مذكور قرار دهند، و به هر حال حق فروش آن را ندارند و بر متولّي شرعي واجب است به نحو مناسبي، مانع آسيب ديدن و از بين رفتن موقوفه گردد.
س 2099: زمين زراعي وجود دارد كه وقفي بوده و سطح آن بالاتر از زمين‌هاي اطراف آن است و به همين دليل رساندن آب به آن ممكن نيست و مدّتي است كه كار مساوي كردن آن با زمين‌هاي ديگر به پايان رسيده و خاكهاي اضافي در وسط آن جمع شده و مانع زراعت در آن است، آيا فروش اين خاكها و مصرف پول آن براي حرم يكي از اولاد ائمه(عليهم‌السلام) كه نزديك زمين مزبور قرار دارد جايز است؟
ج: اگر خاك اضافي مانع استفاده از زمين‌هاي موقوفه است، انتقال آن از زمين و فروش آن و مصرف پول آن در جهت وقف اشكال ندارد.
س 2100: تعدادي مكان تجاري وقفي وجود دارد كه در زمين وقفي ساخته شده‌اند و بدون فروش سرقفلي آنها به مستأجرين، اجاره داده شده‌اند، آيا جايز است مستأجرهاي آنها سرقفلي مغازه‌ها را به ديگري بفروشند و پول آن را بگيرند؟ و بر فرض جواز آن، آيا پول سرقفلي مال مستأجر است يا

آنكه از درآمدهاي وقف محسوب مي‌شود و بايد در جهت وقف مصرف شود؟
ج: اگر متولّي وقف فروش سرقفلي را با رعايت مصلحت وقف اجازه دهد، مالي كه در برابر آن گرفته مي‌شود جزو درآمدهاي وقف محسوب مي‌شود و واجب است كه در جهت وقف مصرف شود، ولي اگر معامله را اجازه ندهد، بيع باطل است و فروشنده بايد مبلغي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند، و به هر حال مستأجري كه حق سرقفلي ندارد ولي درعين حال آن را به مستأجر بعدي فروخته است، حقي در آن مال ندارد.

س 2101: به مالكيت در آوردن قبرستان عمومي مسلمانان و ساختن ساختمان‌هاي شخصي در آن و ثبت آن بعنوان ملك به نام اشخاص چه حكمي دارد؟ و آيا قبرستان عمومي مسلمانان وقف محسوب مي‌شود؟ و آيا تصرّف شخصي در آن غصب است؟ و آيا تصرّف‌كنندگان در آن بايد اجرت‌المثل تصرّفات خود را بپردازند؟ و بر فرض ضمان اجرت‌المثل، آن اموال در چه موردي بايد مصرف شوند؟ و ساختمان‌هايي كه در آن ساخته شده‌اند چه حكمي دارند؟
ج: مجرّد گرفتن سند مالكيّت قبرستان عمومي مسلمين، حجّت شرعي بر مالكيّت ويا دليل بر غصب كردن آن نيست، همانگونه كه دفن اموات درقبرستان عمومي هم حجّت شرعي بر وقف بودن آن نيست بلكه اگر قبرستان از نظر عرف از توابع شهر براي استفاده اهالي جهت دفن اموات و غيره شمرده شود و يا دليل شرعي وجود داشته باشد كه براي دفن اموات مسلمانان وقف شده است، تصرّفات شخصي كه متصرّفين فعلي در آن براي خودشان انجام مي‌دهند غصب و حرام است و بايد از زمين قبرستان رفع يَد كنند و ساختمان و هر چيزي كه در آن ايجاد كرده‌اند خراب نموده و آن را به حالت قبلي‌اش برگردانند، ولي ضمان اجرت‌المثل تصرّفات ثابت نيست.
س 2102: مقبره‌اي وجود دارد كه عمر قبرهاي آن تقريباً به سي‌وپنج سال مي‌رسد و شهرداري آن را تبديل به پارك عمومي كرده و در دوران حكومت سابق ساختمان‌هايي در قسمتهايي از آن ساخته است، آيا نهاد مربوطه مي‌تواند ساختمان‌هاي مورد نياز خود را مجدّداً در اين زمين بسازد؟
ج: اگر زمين قبرستان براي دفن اموات مسلمانان وقف شده باشد و يا احداث بنا در آن موجب نبش يا هتك حرمت قبور علما و صلحا و مؤمنين شود و يا زمين از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز شهر جهت استفاده اهالي باشد، ساخت تأسيسات و همچنين تصرّفات خصوصي در آن و تغيير و تبديل آن جايز نيست و در غير اين صورت آن كار في‌نفسه اشكال ندارد، لكن قوانين مربوطه در اين زمينه بايد مراعات گردد.
س 2103: زميني براي دفن اموات وقف شده است و در وسط آن ضريح يكي از فرزندان ائمه (عليهم‌السلام) قرار داد و در اين اواخر اجساد تعدادي از شهداي عزيز در آن قبرستان دفن شده است، با توجّه به نبود زمين مناسبي براي بازيهاي ورزشي جوانان، آيا جايز است با مراعات آداب

اسلامي، در داخل قبرستان بازي كنند؟
ج: تبديل قبرستان به مكان بازيهاي ورزشي و تصرّف در زمين موقوفه در غير جهت وقف جايز نيست و همچنين هتك حرمت قبور مسلمانان و شهداي عزيز هم جايز نيست.
س 2104: آيا جايز است زائران يكي از فرزندان ائمه(عليهم‌السلام) وسايل نقليه خود را داخل يك قبرستان قديمي كه در حدود صد سال از عمر آن مي‌گذرد پارك كنند؟ با علم به اينكه قبرستان مزبور در گذشته محل دفن اموات اهالي قريه و غيره بوده و در حال حاضر مكان ديگري را براي دفن اموات خود برگزيده‌اند؟
ج: تا زماني كه اين كار از نظر عرف، هتك قبور و مسلمانان محسوب نشود و مزاحمتي هم براي زائران مرقد آن امام‌زاده(عليه‌السلام) ايجاد نكند، اشكال ندارد.
س 2105: اشخاصي در قبرستان‌هاي عمومي از دفن اموات در كنار بعضي از قبور جلوگيري مي‌كنند، آيا مانع شرعي براي دفن اموات در آنجا وجود دارد؟ و آيا آنها حق دارند از اين كار جلوگيري كنند؟
ج: اگر قبرستان وقف باشد و يا دفن ميّت براي هر فردي در آن مباح باشد، كسي حق ندارد حريمي در اطراف قبر ميّت خود در قبرستان عمومي ايجاد كند و از دفن اموات مؤمنين در آن جلوگيري نمايد.
س 2106: در كنار مقبره‌اي كه ظرفيت قبرهاي آن تكميل شده، زميني وجود دارد كه توسط دادگاه قضايي از شخص زمين‌داري مصادره شده و در حال حاضر به شخص ديگري واگذار شده است، آيا استفاده از آن زمين براي دفن اموات با كسب اجازه از صاحب فعلي آن جايز است؟
ج: اگر صاحب فعلي آن كسي است كه مالك شرعي آن محسوب مي‌شود، تصرّف در آن با رضايت و اذن او اشكال ندارد.
س 2107: شخصي زميني را براي دفن اموات وقف كرده و آن را قبرستان عمومي مسلمانان قرار داده است، آيا جايز است هيأت امناء آن پول را از كساني كه اموات خود را دفن مي‌كنند، بگيرند؟
ج: آنان حق مطالبه چيزي در برابر دفن اموات در قبرستان عمومي موقوفه را ندارند ولي اگر خدمات ديگري را به قبرستان يا صاحبان اموات براي دفن مرده‌هاي خود ارائه مي‌كنند، گرفتن مبلغي به عنوان اجرت در برابر آن خدمات اشكال ندارد.
س 2108: ما قصد داريم مركز مخابراتي در يكي از روستاها ايجاد كنيم و به همين دليل از اهالي روستا خواسته‌ايم زميني را براي ساخت مركز مخابرات در اختيار ما بگذارند، با توجّه به عدم وجود زميني در وسط روستا براي اين كار، آيا جايز است اين مركز در قسمت متروكه قبرستان قديمي ساخته شود؟

ج: در صورتي كه قبرستان عمومي مسلمانان وقف براي دفن اموات باشد و يا ساخت مركز مخابرات در آن موجب نبش قبر يا هتك حرمت قبور مسلمانان شود جايز نيست و در غير اين صورت اشكال ندارد.
س 2109: ما تصميم گفته‌ايم كه در كنار قبور شهداي مدفون در روستا سنگهايي بعنوان يادبود ديگر شهداي روستا كه در مناطق ديگر دفن شده‌اند، گذاشته شود تا در آينده مزار آنها باشد، آيا اين كار جايز است؟
ج: ساخت صورتهاي نمادين قبر به نام شهداي عزيز اشكال ندارد، ولي در صورتي كه آن مكان وقف براي دفن اموات باشد، ايجاد مزاحمت براي ديگران در دفن امواتشان جايز نيست.
س 2110: ما قصد داريم كه يك مركز بهداشتي در قسمتي از زمين بائري كه در جوار يكي از قبرستان‌هاست بسازيم، ولي بعضي از اهالي ادّعا مي‌كنند كه اين مكان جزئي از قبرستان است و براي مسئولين تشخيص اينكه زمين مذكور قبرستان هست يا خير مشكل شده و بعضي از سالمندان آن منطقه شهادت مي‌دهند كه در آن زميني كه عدّه‌اي مدعي وجود قبر در آن هستند، قبري وجود نداشته است، البته هر دو گروه شهادت مي‌دهند كه در اطراف زميني كه براي ساخت مركز بهداشتي در نظر گرفته شده قبر وجود دارد، تكليف ما چيست؟
ج: تا زماني كه احراز نشود آن زمين وقف براي دفن اموات مسلمانان است و زمين مزبور از مكان‌هاي عمومي مورد نياز اهالي در مناسبتها نباشد و ساخت مركز بهداشتي در آن هم مستلزم نبش قبر و هتك حرمت قبور مؤمنين نباشد، ايجاد آن مركز در زمين مزبور اشكال ندارد و در غير اين صورت جايز نيست.
س 2111: آيا جايز است قسمتي از قبرستان كه هنوز مرده‌اي در آن دفن نشده و خود قبرستان هم وسيع است و كيفيت وقف آن هم به‌طور دقيق معلوم نيست، براي استفاده در مصالح عمومي مانند ساخت مسجد يا مراكز بهداشتي براي فرزندان منطقه اجاره داده شود. به اين شرط كه پول اجاره به نفع خود قبرستان استفاده شود؟ (قابل ذكر است كه اين منطقه به علت عدم وجود زمين خالي براي ساخت مراكز خدماتي در آن، نياز به اين قبيل خدمات دارد.)
ج: اگر زمين به‌صورت وقف انتفاع براي خصوص دفن اموات در آن وقف شده باشد، اجاره دادن و استفاده از آن براي ساخت مسجد يامركز بهداشتي يا غيره در آن جايز نيست، ولي اگر از قرائن ثابت نشود كه آن زمين براي دفن اموات وقف شده و از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز منطقه براي استفاده اهالي جهت دفن اموات و مانند آن نباشد و خالي از قبر هم باشد و مالك خاصي هم براي آن شناخته نشود، در اين صورت انتفاع از آن در مصلحتي از مصالح عمومي اهالي منطقه اشكال ندارد.

س 2112: وزارت نيرو در نظر دارد چند سد آبي و توليد كننده برق بسازد كه از جمله آنها سدّي در مسير رود كارون براي ايجاد نيروگاه برق است، تأسيسات اوليه طرح، ايجاد شده و هزينه‌هاي آن هم تأمين شده است ولي در مركز منطقه طرح، يك قبرستان قديمي وجود دارد كه قبرهاي نسبتاً قديمي و قبرهاي جديد در آن وجود دارد و اجراي طرح هم متوقف بر تخريب اين قبور است، حكم اين مسأله چيست؟
ج: تخريب قبور قديمي كه جسدهاي موجود در آنها تبديل به خاك شده‌اند اشكال ندارد، ولي تخريب و نبش قبور غير مندرس و آشكار كردن جسدهايي كه هنوز تبديل به خاك نشده‌اند، جايز نيست، البته اگر اجراي طرحهاي توليد برق در آن مكان ضرورت اقتصادي و اجتماعي داشته باشد به‌طوري كه چاره‌اي جز اجراي آنها نباشد و انتقال از آن مكان به مكان ديگر يا انحراف از قبرستان، كار سخت و مشكل و يا طاقت فرسايي باشد، ايجاد سدّ در آن مكان اشكال ندارد، ولي واجب است قبرهايي كه تبديل به خاك نشده‌اند با پرهيز از تحقق نبش قبر به مكان ديگري انتقال داده شوند هرچند با كندن خاك موجود در اطراف قبر و انتقال آن به مكان ديگر بدون تحقق نبش قبر باشد و اگر در اثناء كار، جسدي آشكار شود واجب است به مكان ديگري انتقال يابد و در آنجا دفن شود.
س 2113: زميني در كنار يكي از قبرستان‌ها وجود دارد كه هيچ اثري از قبر در آن ديده نمي‌شود و احتمال دارد كه يك قبرستان قديمي باشد، آيا تصرّف در اين زمين و ساختمان سازي در آن براي فعاليتهاي اجتماعي جايز است؟
ج: اگر احراز شود آن زمين، جزئي از قبرستان عمومي موقوفه براي دفن اموات است و يا از نظر عرف حريم آن محسوب شود حكم قبرستان را دارد و تصرّف در آن جايز نيست.
س 2114: آيا جايز است انسان در دوران حيات خود قبري را به قصد تملك بخرد؟
ج: اگر مكان قبر، ملك شرعي ديگري باشد خريدن آن اشكال ندارد ولي اگر جزئي از زميني باشد كه وقف براي دفن اموات مؤمنين است، خريد و نگهداري آن براي خود انسان، چون به‌طور قهري مستلزم منع ديگران از تصرّف در آن براي دفن اموات است، صحيح نيست.
س 2115: اگر ايجاد پياده‌رو در يكي از خيابانها متوقف بر تخريب تعدادي از قبور مؤمنيني باشد كه قبل از بيست سال پيش در قبرستان مجاور خيابان عمومي دفن شده‌اند، آيا اين كار جايز است؟
ج: اگر قبرستان مذكور وقف نباشد تبديل قبور به عنوان محل عبور افراد پياده تا زماني كه مستلزم نبش قبور مسلمانان و هتك حرمت آنها نباشد، اشكال ندارد.

س 2116: قبرستان متروكي در وسط شهر وجود دارد كه وقفيت آن معلوم نيست، آيا ساخت مسجد در آن جايز است؟
ج: اگر قبرستان مذكور زمين وقفي و ملك خصوصي كسي نبوده و همچنين از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز و استفاده اهالي در مناسبتها نيز نباشد و ساخت مسجد هم در آن موجب هتك يا نبش قبرهاي مسلمانان نشود، اشكال ندارد.
س 2117: قطعه زميني وجود دارد كه تقريباً از صد سال پيش تاكنون قبرستان عمومي بوده و چند سال پيش در عمليات حفاري چند قبر در آن مشاهده شده و بعد از عمليات حفاري و بردن خاكها بعضي از قبرها آشكار شده‌اند و استخوان هم در داخل آن ديده شده، آيا جايز است شهرداري اين زمين را بفروشد؟
ج: اگر قبرستان مزبور وقف باشد، خريد و فروش آن جايز نيست و به هر حال اگرعمليات حفاري موجب نبش قبور شود، آن هم حرام است.
س 2118: وزارت آموزش و پرورش قسمتي از يك قبرستان نسبتاً قديمي را بدون كسب موافقت اهالي، براي ساخت مدرسه، تصرّف كرده و مدرسه‌اي را در آن ساخته است كه دانش‌آموزان در آن نماز مي‌خوانند، اين كار چه حكمي دارد؟
ج: تا زماني كه دليل معتبري بر اينكه زمين مدرسه براي دفن اموات وقف شده، اقامه نشده است و از مكان‌هاي عمومي و مورد نياز شهر براي دفن اموات و غيره و همچنين ملك خصوصي كسي نباشد، استفاده از آن براي مدرسه و خواندن نماز در آن با مراعات ضوابط و مقرّرات قانوني اشكال ندارد.

9- آیه الله سید صادق حسینی شیرازی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی شیرازی، صادق، - ۱۳۲۰
عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل به‌اضافه مسائل جدید مطابق بافتوای حضرت آیه‌الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله‌العالی
مشخصات نشر: تهران: تابان، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری: ص ۷۹۲
شابک: 964-437-059-۷۱۲۰۰۰ ریال؛ 964-437-059-۷۱۲۰۰۰ ریال؛ 964-437-059-۷۱۲۰۰۰ ریال؛ 964-437-059-۷۱۲۰۰۰ ریال
یادداشت: چاپ دوم: [۱۳۸۲]: ۱۲۰۰۰ ریال
یادداشت: عنوان روی جلد: توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله‌العالی.
عنوان روی جلد: توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله‌العالی.
عنوان دیگر: توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله‌العالی
موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ح۴۸۷ر۴۶ ۱۳۸۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی: م۸۲- ۱۲۴۹۰

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

مسأله 1906: در هفت چیز خمس واجب است، اوّل: منفعت کسب. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط با حرام. پنجم: جواهری که به وسیله غوّاصی، یعنی فرورفتن در دریا به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد.

1 - منفعت کسب

مسأله 1907: هرگاه انسان از تجارت، یا صنعت و یا کسبهای دیگر، مالی به دست آورد، اگرچه مثلا نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی یك پنجم آن را به دستوری که گفته می‌شود بدهد.
مسأله 1908: اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلا چیزی به او ببخشند و از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر اقوی خمس آن را بدهد.
مسأله 1909: مهری که زن می‌گیرد خمس ندارد. و همچنین ارثی که به انسان می‌رسد، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، بنابر احتیاط واجب، خمس ارثی را که از او می‌برد بدهد.
مسأله 1910: اگر مالی به سبب ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال، خمس نباشد، ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار بوده، باید خمس را از مال او بدهد.
مسأله 1911: اگر به سبب قناعت کردن، چیزی از مخارج سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1912: کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.
مسأله 1913: اگر ملکی را بر افراد معینی، مثلا بر فرزندان خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك، زراعت و درختکاری کنند و از آن، چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، بلکه اگر طور دیگری نیز از ملك نفع ببرند، مثلا اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.
مسأله 1914: مالی که فقیر گرفته و از مخارج سالش زیاد آمده، اگر از بابت زکات یا صدقه مستحب و مانند آنها بوده، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد و اگر از بابت خمس بوده بر آن خمس واجب نیست گرچه احوط است. و اگر از مالی که به او داده اند چه از خمس یا غیر خمس منفعتی ببرد، مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1915: اگر با عین پول خمس نداده جنسی بخرد، یعنی به فروشنده بگوید: این جنس را با این پول می‌خرم، چنانچه حاکم شرع، معامله یك پنجم آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است و انسان باید یك

پنجم جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است، پس اگر پولی که فروشنده گرفته از بین نرفته، حاکم شرع خمس همان پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته، عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند.
مسأله 1916: اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله، قیمت آن را از عین پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است، ولی به مقدار يك پنجم از پول به فروشنده بدهکار می‌باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته، حاکم شرع، يك پنجم همان را می‌گیرد و اگر از بین رفته، عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند.
مسأله 1917: اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع، معامله يك پنجم آن را اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند يك پنجم آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار يك پنجم پول آن را به حاکم شرع، بدهد و اگر به فروشنده داده، می‌تواند از او پس بگیرد.
مسأله 1918: اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، يك پنجم آن چیز، مال او نمی‌شود.
مسأله 1919: اگر از کافر یا هر کسی که به خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.
مسأله 1920: تاجر، کاسب، صنعتگر و مانند اینها، از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند، سر سال خود که برسد، باید خمس آنچه که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد، باید هنگامی که سر سال او می‌رسد خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.
مسأله 1921: انسان می‌تواند در بین سال، هر وقت منفعتی به دستش آید، خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا سر سال خود، تأخیر بیندازد.
مسأله 1922: کسی که تاجر و کاسب است و برای دادن خمس، سال قرار می‌دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا هنگام مرگش را، از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.
مسأله 1923: اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده، بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال، قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته، بر او واجب نیست.
مسأله 1924: اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده، بالا رود و به امید اینکه قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال، آن را نفروشد و بعد از سر سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته، بر او واجب است.

مسأله 1925: اگر غير از مال التجاره، مالى داشته باشد كه خمسش را داده، يا خمس ندارد، چنانچه قيمتش بالا رود و آن را بفروشد، بنابر احتياط خمس مقدارى كه بر قيمتش اضافه شده است، بدهد و چنانچه مثلا درختى كه خريده ميوه دهد، يا گوسفند چاق شود، در صورتى كه مقصود او از نگهدارى آن كاسبى بوده، بايد خمس آنچه زياد شده بدهد و اگر مقصودش كاسبى نبوده بلكه گذراندن زندگى بوده، بايد فقط خمس مقدارى كه از مخارج ساليانه، زياد مى‌آيد بدهد.
مسأله 1926: اگر باغى احداث كند چه براى آنكه بعد از بالا رفتن قيمتش بفروشد و چه قصد نگاه داشتن باغ را داشته باشد و فقط ميوه آن را بفروشد بايد خمس باغ و ميوه باغ و رشد درختها را بدهد ولى اگر باغ را براى خوردن ميوه آن و استفاده از باغ به عنوان مؤونه شخصى داشته باشد مادامى كه مؤونه است خمس ندارد.
مسأله 1927: اگر درخت بيد، چنار و مانند آن را بكارد، بايد خمس آن را بدهد، ولى اگر مثلا از شاخه هايى كه معمولا هر سال مى‌برند، براى گذراندن زندگى استفاده اى ببرد و به تنهايى يا با منفعتهاى ديگر كسبش، از مخارج سال او زياد بيايد، در آخر هر سال بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1928: كسى كه چند رشته كسب دارد، مثلا اجاره ملك مى‌گيرد، خريد و فروش و زراعت نيز مى‌كند، بايد خمس آنچه در آخر سال از مخارج او زياد مى‌آيد بدهد. و چنانچه از يك رشته، نفع ببرد و از رشته ديگر ضرر كند، مقدار ضرر را از نفع بيرون كند و خمس زيادى را بدهد.
مسأله 1929: خرجهايى را كه انسان براى به دست آوردن فايده مى‌كند، مانند دلاّلى و حمّالى، مى‌تواند آن را جزو مخارج ساليانه، حساب نمايد.
مسأله 1930: آنچه از منافع كسب، در بين سال براى خوراك، پوشاك، اثاثيه، خريد منزل، عروسى، جهيزيه دختر (در صورتى كه وقت ازدواج دختر نمى‌تواند يكجا آن را تهيّه كند) زيارت و مانند آن مصرف مى‌كند، در صورتى كه بيشتر از شأن و لياقت او نباشد و زياده روى نيز نكرده باشد، خمس ندارد.
مسأله 1931: مالى كه انسان براى نذر و كفّاره مصرف مى‌كند، جزو مخارج ساليانه است و نيز مالى كه به كسى مى‌بخشد يا جايزه مى‌دهد، در صورتى كه بيشتر از شأن او نباشد، از مخارج ساليانه حساب مى‌شود.
مسأله 1932: اگر انسان در شهرى باشد كه معمولا هر سال مقدارى از جهيزيه دختر را تهيّه مى‌كنند و نمى‌تواند يكجا وقت ازدواج دختر تمام جهيزه را تهيّه كند، چنانچه در بين سال، از منافع آن سال جهيزيه بخرد، خمس ندارد. و اگر از منافع آن سال، در سال بعد جهيزيه تهيه نمايد، بايد بنابر احتياط، خمس آن را بدهد.
مسأله 1933: مالى كه خرج سفر حج و زيارتهاى ديگر مى‌كند، از مخارج

همان سالی حساب می‌شود که در آن سال، شروع به مسافرت کرده، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد، طول بکشد.
مسأله 1934: کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری نیز دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.
مسأله 1935: اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بپردازد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیادتر شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.
مسأله 1936: اگر پیش از دادن خمس، از منفعت کسب، اثاثیه ای برای منزل بخرد و احتیاجش از آن برطرف شود، خمس دارد و همچنین است زیورآلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن با آن گذشته باشد و در شأن او نباشد، مثلا در زمان سالخوردگی که پوشیدن بعضی زیورآلات مناسب نیست.
مسأله 1937: اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد، کسر نماید.
مسأله 1938: اگر در اوّل سال، منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال، منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری که از سرمایه برداشته از منافع، کسر کند.
مسأله 1939: اگر مقداری از سرمایه، از بین برود و از باقیمانده آن در همان سال منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری که در آن سال از سرمایه کم شده، از منافع بردارد.
مسأله 1940: اگر غیر از سرمایه، چیز دیگری از اموال او از بین برود، نمی‌تواند آن را از منفعتی که به دستش می‌آید کسر کند، ولی اگر در همان سال، به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب، آن را تهیّه نماید.
مسأله 1941: اگر در اوّل سال، برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال، منفعتی ببرد، می‌تواند قبل از فرارسیدن سر سال مقدار قرض خود را از آن منفعت، ادا نماید.
مسأله 1942: اگر در تمام سال، منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند از منافع سالهای بعد، قرض خود را ادا نماید، ولی بنابر احتیاط مستحب خمس آن را بدهد.
مسأله 1943: اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب، آن قرض را بدهد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریده، از بین برود و ناچار شود قرضِ خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.

مسأله 1944: انسان می‌تواند خمس هرچیز را، از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمتِ خمس آن، پول بدهد.
مسأله 1945: کسی که قصد دارد خمس بدهد، اگر خمس را به گردن خود بگیرد، با دست گردان با مرجع تقلید یا وکیل او می‌تواند در آن تصرّف کند.
مسأله 1946: کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند آن را به گردن بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید تمام مقدار خمس را بدهد.
مسأله 1947: کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع، مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال، تصرّف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید، مال خود او است.
مسأله 1948: کسی که با دیگری شریك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریك او ندهد و در سال بعد، از مالی که خمسش را نداده، برای سرمایه شرکت بگذارد، شخصی که خمس داده، می‌تواند در آن تصرّف کند و اگر عین مالی که خمسش را نداده جزء سرمایه شرکت قرار دهد بنابر احتیاط واجب اذن فقیه عادل لازم است.
مسأله 1949: اگر بچّه صغیر، سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، احوط آن است که ولیّ او خمس آن را بپردازد و الاّ بر خود صغیر بعد از بلوغ تخمیس آن منافع واجب است.
مسأله 1950: انسان نمی‌تواند، در مالی که یقین دارد، خمسش را نداده اند تصرّف کند، ولی در مالی که شك دارد خمس آن را داده اند یا نه، می‌تواند تصرّف نماید.
مسأله 1951: کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، باید خمس مقداری که آن ملك ارزش دارد بدهد.
مسأله 1952: کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب، چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه اثاث خانه و چیزهای دیگر که به آن احتیاج دارد، مطابق شأن خود خریده، چه بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، یا نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط واجب، با حاکم شرع مصالحه کند.

2 - معدن

مسأله 1953: اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1954: نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلا یا یکصد و پنج مثقال معمولی نقره است، یعنی اگر قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارج آن به پانزده مثقال طلا یا یکصد و پنج مثقال نقره برسد، باید خمس آن را بدهد و بنابر احتیاط واجب، باید زکات نقدین را مراعات بنماید.
مسأله 1955: استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به پانزده مثقال طلا یا یکصد و پنج مثقال نقره نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیاید.
مسأله 1956: گچ از موارد معدنی نیست و کسی که آن را بیرون می‌آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید.
مسأله 1957: کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن، روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملك است و یا در جایی باشد که مالك ندارد.
مسأله 1958: اگر نداند قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید با وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.
مسأله 1959: اگر چند چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، سهم مجموع هر کدام آنها به مقدار حدّ نصاب باشد، باید خمس آن را بدهند.
مسأله 1960: اگر معدنی را که در ملك دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملك است و به جهتی که صاحب ملك، برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

3 - گنج

مسأله 1961: «گنج» که به آن خمس تعلّق می‌گیرد، مالی است که در زمین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشد به طوری که به آن، گنج بگویند و کسی آن را پیدا کند.
مسأله 1962: اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست، گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1963: نصاب گنج، اگر طلا و نقره باشد همان اوّلین نصاب آنهاست که در احکام زکات ذکر می‌شود. و بعد از کم کردن مخارجی که کرده، اگر به حد نصاب برسد، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1964: اگر در زمینی که از دیگری خریده، گنجی پیدا کند و بداند مال مالکین قبل نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد، امّا اگر احتمال دهد مال یکی از آنان بوده، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به قبلی اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام مالکین قبل خبر بدهد و اگر معلوم شود مال هیچ یك از آنان نبوده، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1965: اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده، مالی پیدا کند و قیمت آن روی هم یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و همچنین اگر هیچ کدام از گنجها جدا جدا به این مقدار نباشد ولی جمعاً این مقدار شود بنابر احتیاط واجب خمس دارد.
مسأله 1966: اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا برسد، ولی حِصّه هیچ کدام به این مقدار نباشد خمس بر آنها واجب نیست.
مسأله 1967: اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن، مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد مال فروشنده است، باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود مال هیچ یك آنان نیست، اگرچه قیمت آن یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا نباشد، باید خمس آن را بدهد.

4 - مال حلال مخلوط با حرام

مسأله 1968: اگر مال حلال با مال حرام، طورى مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هيچ كدام معلوم نباشد، بايد خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقيّه مال، حلال مى‌شود.
مسأله 1969: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند، ولى صاحب آن را نشناسد، بايد تمام آن مقدار را به نيّت صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 1970: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند، ولى صاحبش را بشناسد، بايد يكديگر را راضى نمايند و چنانچه صاحب مال راضى نشود، در صورتى كه انسان بداند چيز معيّنى مال اوست و شك كند كه بيشتر از آن نيز مال او هست يا نه، بايد چيزى كه يقين دارد مال اوست به او بدهد. و بنابر احتياط مستحب مقدار بيشترى كه احتمال مى‌دهد مال اوست، نيز به او بدهد.
مسأله 1971: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد و بعد بفهمد مقدار حرام، بيشتر از خمس بوده، بنابر احتياط واجب، بايد مقدارى كه مى‌داند از خمس بيشتر بوده، از طرف صاحب آن، صدقه بدهد و بنابر احتياط مستحب خوب است آن را به سيّد فقير بدهد.
مسأله 1972: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد، يا مالى كه صاحبش را نمى‌شناسد، بعد از فحص به نيّت او صدقه دهد، هنگامى كه صاحبش پيدا شد، بنابر احتياط مستحبى به مقدار مالش به او بدهد اين در صورتى است كه صاحب مال راضى به خمس و صدقه نشود و الاّ اشكالى ندارد و چيزى لازم نمى‌آيد.
مسأله 1973: اگر مال حلالى با حرام مخلوط شود و مقدار حرام، معلوم باشد و انسان بداند صاحب آن، از چند نفر معيّن بيرون نيست، ولى نتواند بفهمد كيست، بنابر احتياط واجب، بايد همه را راضى كند و اگر راضى نشوند، بايد آن مال را به طور مساوى بين آن چند نفر، تقسيم كند.

5 - جواهری که از دریا به دست می‌آید

مسأله 1974: اگر به وسیله غوّاصی، یعنی فرورفتن در دریا، لؤلؤ، مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورد، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارج بیرون آوردن آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهد، چه در يك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند نوبت و آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد، یا از چند جنس.
مسأله 1975: اگر بدون فرورفتن در دریا، به وسیله ای جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارج آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسد، بنابر احتیاط، خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهری بگیرد، تنها در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده، به تنهایی یا با منفعت های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.
مسأله 1976: خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرورفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.
مسأله 1977: اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد و اگر هنگامی که جواهر به دستش آمده قصد حیازت و تملّك نموده باشد، بنابر اقوی باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1978: اگر انسان در دریا فرو رود، حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که معمولا در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً جواهری بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.
مسأله 1979: اگر در رودخانه های بزرگ، مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1980: اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب و یا از کنار دریا به دست آورد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.
مسأله 1981: کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش، زیاد بیاید بنابر احتیاط

مستحب دوباره خمس آن را بدهد.
مسأله 1982: اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط با حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند و یا به سبب فرورفتن در دریا جواهری بیرون آورد، بنابر احتیاط، ولیّ او باید خمس آن را بدهد.

6 - غنیمت

مسأله 1983: اگر مسلمانان به دستور امام معصوم (علیه السلام) یا نایب او، حتّی اگر فقیه جامع الشرایط باشد با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری، حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام معصوم (علیه السلام) صلاح می‌داند، به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام) است باید از غنیمت، کنار گذاشته شود و خمس بقیّه آن را بدهند.

مصرف خمس

7 - زمینی كه كافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله 1984: اگر كافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهد. و امّا اگر خانه، دكان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، وجوب خمس آن، در این صورت محل اشكال است. و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست. و حاكم شرع نیز كه خمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله 1985: اگر كافر ذمّی زمینی را كه از مسلمان خریده، پیش از پرداخت خمس آن، به مسلمان دیگری بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهد.

مسأله 1986: اگر كافر ذمّی هنگام خریدن زمین شرط كند خمس ندهد، شرط باطل است، امّا اگر شرط كند فروشنده خمس آن را بدهد، شرط صحیح است.

مسأله 1987: اگر مسلمان، زمینی را به غیر از خرید و فروش، ملك كافر كند و عوض آن را بگیرد، مثلا با او صلح نماید، بنابر احتیاط واجب خمس آن زمین را بدهد.

مسأله 1988: اگر كافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله 1989: خمس را باید دو قسمت كنند، یك قسمت آن «سهم سادات» است و باید به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم فقیر و یا سیّدی كه در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن «سهم امام (علیه السلام)» است، كه در این زمان، باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی كه او اجازه می‌دهد برسانند.
مسأله 1990: سیّد یتیمی كه به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیّدی كه در سفر درمانده شده، حتّی اگر در وطنش فقیر نباشد، می‌شود خمس داد.
مسأله 1991: سیّدی كه در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر گناه باشد، بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهند، مگر توبه نموده باشد.
مسأله 1992: به سیّدی كه عادل نیست، می‌شود خمس داد، ولی به سیّدی كه دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.
مسأله 1993: به سیّدی كه گناهكار است، اگر خمس دادن كمك به گناه او باشد، نباید خمس داد و به سیّدی كه آشكارا كبائر انجام می‌دهد و هتّاك است، اگرچه دادن خمس، كمك به گناه او نباشد، نیز نباید خمس بدهند.
مسأله 1994: اگر كسی بگوید سیّدم، نمی‌شود به او خمس داد، مگر دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق كنند، یا در بین مردم معروف باشد كه سیّد است.
مسأله 1995: به كسی كه در شهر خودش مشهور باشد «سیّد» است، اگرچه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد، می‌شود خمس داد.
مسأله 1996: كسی كه زنش سیّده است، بنابر احتیاط واجب، نباید به او خمس بدهد تا برای مخارجش مصرف نماید، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد جایز است شوهرش به او خمس بدهد تا برای آنان مصرف نماید.
مسأله 1997: اگر مخارج سیّده ای كه زن انسان نیست، بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از خمس، خوراك و پوشاك او را بدهد.
مسأله 1998: به سیّد فقیری كه مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌شود خمس داد.
مسأله 1999: بنابر احتیاط واجب بیشتر از مخارج یك سال، به یك سیّد فقیر، خمس ندهند.
مسأله 2000: اگر در شهر انسان، سیّد مستحق نباشد و احتمال ندهد پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممكن نباشد، باید خمس را

به شهر دیگری ببرد و به دست مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بر دارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 2001: هرگاه در شهر خودش مستحق نباشد، ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگرچه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.
مسأله 2002: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.
مسأله 2003: اگر با اجازه حاکم شرع، خمس را به شهر دیگری ببرد و از بین برود، لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده تا خمس را بگیرد و از آن شهر، به شهر دیگری ببرد.
مسأله 2004: اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگری بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه جنسی را که بابت خمس، به مستحق می‌دهد گرانتر از قیمت واقعی حساب کند، اگرچه مستحق، به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.
مسأله 2005: کسی که از مستحق طلبکار است، می‌تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند.
مسأله 2006: مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقداری خمس، بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد بدهکار اهل خمس نباشد، اگر مجتهد راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

زكات

مسأله 2007: زكات فقط در نه چيز واجب است: اوّل: گندم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: كشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر كسى يكى از اين نه چيز را مالك باشد، با شرايطى كه بعداً گفته مى‌شود، بايد مقدار معيّنى، به عنوان زكات بپردازد.
مسأله 2008: «سُلْت» كه دانه اى است به نرمى گندم و خاصيت جو دارد و «عَلَس» كه مانند گندم است و خوراك مردم «صنعا» مى‌باشد، بنابر احتياط مستحب زكات آن دو داده شود.

شرایط واجب شدن زكات

مسأله 2009: زكات در صورتى واجب مى‌شود كه مال به مقدار نصاب كه بعداً گفته مى‌شود، برسد و مالك آن، بالغ، عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرّف كند.
مسأله 2010: اگر انسان يازده ماه، مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد، اوّل ماه دوازدهم بنابر احتياط بايد زكات آن را بدهد ولى اوّل سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم، حساب كند.
مسأله 2011: اگر مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در بين سال بالغ شود بنابر احتياط مستحب زكات را بدهد، مثلا اگر بچّه اى در اوّل محرّم، مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، يازده ماه كه از اوّل محرّم بگذرد، اگر شرايط ديگر را نيز دارا باشد، بنابر احتياط مستحب زكات بدهد.
مسأله 2012: زكات گندم و جو، وقتى واجب مى‌شود كه به آنها گندم و جو گفته شود. و زكات كشمش بنابر احتياط، وقتى واجب مى‌شود كه غوره است. و موقعى كه رنگ خرما زرد يا سرخ شد، بنابر احتياط زكات آن واجب مى‌شود ولى وقت دادن زكات، در گندم و جو، موقع خرمن و جدا كردن كاه آن و در خرما و كشمش هنگامى است كه خشك شده باشد.
مسأله 2013: اگر موقع واجب شدن زكات گندم، جو، كشمش و خرما كه در مسأله پيش گفته شد، صاحب آن بالغ باشد، بايد زكات بدهد.
مسأله 2014: اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال ديوانه باشد، زكات بر او واجب نيست ولى اگر در مقدارى از سال، ديوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتياط مستحب زكات را بدهد.
مسأله 2015: اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، مقدارى از سال، مست و بيهوش شود، زكات از او ساقط نمى‌شود و همچنين است اگر موقع واجب شدن زكات گندم، جو، خرما و كشمش مست يا بيهوش باشد.
مسأله 2016: مالى را كه از انسان غصب كرده اند و نمى‌تواند در آن تصرّف كند زكات ندارد. ولى اگر زراعتى را از او غصب كنند و موقعى كه زكات آن واجب مى‌شود، در دست غصب كننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت، بنابر احتياط زكات آن را بدهد.
مسأله 2017: اگر طلا و نقره يا چيزى ديگر كه زكات آن واجب است، قرض كند و يك سال نزد او بماند، بايد زكات آن را بدهد و بر كسى كه قرض داده چيزى واجب نيست.

مسأله 2018: زكات گندم، جو، خرما و كشمش وقتى واجب مى‌شود كه به مقدار نصاب برسد، كه معادل «207/847 كيلوگرم» مى‌باشد.
مسأله 2019: اگر پيش از دادن زكات، از انگور، خرما، جو و گندمى كه زكات آن واجب شده، خود و افراد تحت تكفّلش بخورند، يا مثلا به فقير بدهد، بايد زكات مقدارى كه مصرف كرده، بدهد.
مسأله 2020: اگر هنگامى كه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، مالك آن بميرد، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند، ولى اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد، هريك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است، بايد زكات سهم خود را بدهد.
مسأله 2021: كسى كه از طرف حاكم شرع، مأمور جمع آورى زكات است، موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، مى‌تواند زكات را مطالبه كند و اگر مالك ندهد و چيزى كه زكات آن واجب شده، از بين برود بايد عوض آن را بدهد.
مسأله 2022: اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور، يا زراعت گندم و جو، زكات آن واجب شود، مثلا خرما در ملك او زرد يا سرخ شود، بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2023: اگر بعد از آنكه زكات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2024: اگر انسان، گندم يا جو، يا خرما و يا انگور را بخرد و بداند فروشنده زكات آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست و اگر بداند زكات آن را نداده، چنانچه حاكم شرع، معامله مقدار زكات را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاكم شرع، مى‌تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد، معامله صحيح است و خريدار بايد آن مقدار را، به حاكم شرع بدهد و در صورتى كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، مى‌تواند از او پس بگيرد.
مسأله 2025: اگر وزن گندم، جو، خرما و كشمش موقعى كه تَر است به «207/847 كيلوگرم» برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكات آن واجب نيست.
مسأله 2026: اگر گندم، جو و خرما را پيش از خشك شدن، مصرف كند چنانچه خشك آن، به اندازه نصاب باشد، بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2027: خرمايى كه تازه آن را مى‌خورند و اگر بماند، خيلى كم

می‌شود، چنانچه مقداری باشد که خشك آن به «207/847 کیلوگرم» برسد، زکات آن واجب است و اگر بعد از خشك شدن، به آن خرما نگویند یا کمتر از مقدار مذکور می‌شود زکات واجب نیست.
مسأله 2028: گندم، جو، خرما و کشمش که زکات آن را داده است، اگر چند سال نیز نزد او بماند زکات ندارد.

مقدار زكات

مسأله 2029: اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران یا نهر آبیاری شود، یا از رطوبت زمین استفاده كند، زكات آن یك دهم (10%) است. و اگر با دلو و مانند آن آبیاری گردد، زكات آن یك بیستم (5%) است. و اگر مقداری از باران یا نهر و یا رطوبت زمین استفاده كند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زكات نصف آن، یك دهم و زكات نصف دیگر آن، یك بیستم می‌باشد، یعنی (5/7%) یا از چهل قسمت، سه قسمت آن را باید بابت زكات بدهد.
مسأله 2030: اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طوری باشد كه بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن یك بیستم (5%) است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زكات آن یك دهم (10%) است، بلكه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته، ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط واجب، زكات آن یك دهم می‌باشد.
مسأله 2031: اگر بعد از فحص شك كند آبیاری با آب باران و آب دلو، به یك اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می‌تواند از نصف آن، یك دهم و از نصف دیگر آن، یك بیستم بدهد. و نیز اگر بعد از فحص شك كند هر دو به یك اندازه بوده یا آبیاری با دلو غلبه داشته، می‌تواند زكات تمام آن را یك بیستم بدهد.
مسأله 2032: اگر گندم، جو، خرما و انگور، با آب باران و نهر آبیاری شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو نیز آبیاری گردد و آب دلو به زیاد شدن محصول كمك نكند، زكات آن یك دهم است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی از آب نهر و باران نیز استفاده كند و به زیاد شدن محصول كمك كند، زكات آن، یك بیستم است.
مسأله 2033: اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری كنند و در زمین پهلوی آن، زراعتی كنند كه از رطوبت آن زمین، استفاده نماید و محتاج به آبیاری نباشد، زكات زراعتی كه با دلو آبیاری شده، یك بیستم و زكات زراعت پهلوی آن، یك دهم می‌باشد.
مسأله 2034: مخارجی كه برای گندم، جو، خرما و انگور كرده است، حتّی مقداری كه از قیمت وسایل و لباس كه بر اثر زراعت كم شده، می‌تواند از حاصل كسر كند و چنانچه باقیمانده آن به «207/847 كیلوگرم» برسد، باید زكات آن را بدهد.

مسأله 2035: تخمی را كه برای زراعت مصرف نموده، اگر از خودش باشد، به مقدار وزن آن، می‌تواند از حاصل كسر كند و اگر خريده باشد، می‌تواند قيمتی را كه برای خريد آن داده، جزو مخارج حساب نمايد.
مسأله 2036: اگر زمين و وسايل زراعت، يا يكی از اين دو، ملك خود او باشد، نبايد كرايه آن را جزو مخارج، حساب كند و نيز برای كارهايی كه خودش كرده يا ديگری با اجرت انجام داده، چيزی از حاصل كسر نمی‌شود.
مسأله 2037: اگر درخت انگور يا خرما را بخرد، بنابر احتياط قيمت آن جزو مخارج نيست ولی اگر خرما يا انگور را پيش از چيدن بخرد، پولی كه برای آن داده، جزو مخارج حساب می‌شود.
مسأله 2038: اگر زمينی بخرد و در آن، گندم يا جو بكارد، پولی كه برای خريد زمين داده، بنابر احتياط جزو مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی كه برای خريد آن داده می‌تواند جزو مخارج، حساب نمايد و از حاصل كم كند، امّا بايد قيمت كاهی را كه از آن به دست می‌آيد، از پولی كه برای خريد زراعت داده كسر نمايد، مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قيمت كاه آن، صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می‌تواند جزو مخارج حساب نمايد.
مسأله 2039: كسی كه بدون گاو و چيزهای ديگری كه برای زراعت لازم است، می‌تواند زراعت كند، اگر آن را بخرد - و كلاّ يا بعضاً تلف شود - می‌تواند پولی كه برای خريد آن داده، جزو مخارج حساب نمايد.
مسأله 2040: كسی كه بدون گاو يا چيزهای ديگری كه برای زراعت لازم است، نمی‌تواند زراعت كند، اگر آن را بخرد و بر اثر زراعت به كلی از بين برود، می‌تواند قيمت آن را جزو مخارج حساب نمايد و اگر مقداری از قيمت آن كم شود، می‌تواند آن مقدار را جزو مخارج حساب كند، ولی اگر بعد از زراعت چيزی از قيمت كم نشود، بنابر احتياط نبايد چيزی از قيمت آن را جزو مخارج حساب نمايد.
مسأله 2041: اگر در يك زمين جو، گندم و چيزی مانند برنج و لوبيا كه زكات آن واجب نيست بكارد، مخارجی كه كرده، بايد بر هر دو، قسمت نمايد، مثلا اگر هردو به يك اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی كه زكات دارد، كسر نمايد.
مسأله 2042: اگر برای شخم زدن يا كار ديگری كه تا چند سال فايده دارد خرجی كند، می‌تواند آن را جزو مخارج سال اوّل حساب نمايد.
مسأله 2043: اگر انسان، در چند شهر كه فصل آنها با يكديگر اختلاف دارد و زراعت و ميوه آنها، در يك وقت به دست نمی‌آيد گندم، يا جو، يا خرما و يا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يكسال حساب شود، چنانچه چيزی كه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب يعنی «207/847 كيلوگرم» باشد، بايد زكات آن را موقعی كه می‌رسد بدهد و زكات بقيّه را هر وقت بدست

می‌آید ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، در صورتی که یقین دارد، با آنچه بعد به دست می‌آید به اندازه نصاب می‌شود، باز هم واجب است، زکات آنچه را که رسیده، همان وقت و زکات بقیّه را موقعی که می‌رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها، به اندازه نصاب شود، باید صبر کند تا بقیّه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله 2044: اگر درخت خرما یا انگور، در يك سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم، به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد.

مسأله 2045: اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشك آن، به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات مقداری از تازه آن را به مستحق بدهد که اگر خشك شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

مسأله 2046: اگر زکات خرمای خشك یا کشمش بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را از خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور، بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را از خرمای خشك یا کشمش بدهد، امّا اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد.

مسأله 2047: کسی که بدهکار است و مالی دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله 2048: کسی که بدهکار است و گندم، یا جو، یا خرما و یا انگور نیز دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، هر کدام که سهمش به «207/847 کیلوگرم» برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند و برای طلب کارها نیز ضمانت دین را نکرده باشند، با رضایت آنها، چنانچه مال میّت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند. و اگر مال میّت، بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم، جو، خرما و انگور را نیز به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند، زکات ندارد و بقیّه، مال ورثه است و هر کدام که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله 2049: اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آن واجب شده، خوب و بد دارد، بنابر احتیاط واجب زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد.

نصاب طلا

مسأله 2050: طلا دو نصاب دارد، نصاب اوّل: بیست مثقال شرعی است و هر مثقال آن هیجده نخود می‌باشد. پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یك چهلم (5/2%) آن را که نُه نخود می‌شود زکات بدهد. و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم: چهار مثقال شرعی که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار یك چهلم (5/2%) بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات پانزده مثقال را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود. یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله 2051: نقره دو نصاب دارد، نصاب اوّل: يكصد و پنج مثقال معمولى است، اگر نقره به يكصد و پنج مثقال برسد و شرايط ديگر را كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد يك چهلم (5/2%) آن را كه دو مثقال و پانزده نخود است، زكات بدهد و اگر به اين مقدار نرسد، زكات آن واجب نيست. نصاب دوم: بيست و يك مثقال است، يعنى اگر بيست و يك مثقال به يكصد و پنج مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام يكصد و بيست و شش مثقال را همان گونه كه گفته شد، بدهد. و اگر كمتر از بيست و يك مثقال اضافه شود، فقط بايد زكات يكصد و پنج مثقال را بدهد و زيادى آن زكات ندارد و همچنين است هرچه بالا رود، يعنى اگر بيست و يك مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آن را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقدارى كه اضافه شده و كمتر از بيست و يك مثقال است زكات ندارد، بنابراين اگر انسان يك چهلم (5/2%) هرچه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتى را كه بر او واجب بوده داده و چه بسا بيشتر از مقدار واجب نيز داده است. مثلا كسى كه يكصد و ده مثقال نقره دارد، اگر يك چهلم (5/2%) آن را بدهد، زكات يكصد و پنج مثقال آن را كه واجب بوده داده و مقدارى نيز براى پنج مثقال آن داده كه واجب نبوده است.

چند مسأله

مسأله 2052: كسى كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگرچه زكات آن را داده باشد، تا وقتى از نصاب اوّل كم نشده، هر سال بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2053: زكات طلا و نقره در صورتى واجب مى‌شود كه آن را سكّه زده باشند و معامله با آن رايج باشد، اگرچه سكّه آن نيز از بين رفته باشد.
مسأله 2054: طلا و نقره سكّه دارى كه زنها، براى زينت به كار مى‌برند، زكات آن واجب نيست.
مسأله 2055: كسى كه طلا و نقره دارد، اگر هيچ كدام آنها، به اندازه نصاب اوّل نباشد، مثلا يكصد و چهار مثقال نقره و چهارده مثقال طلا داشته باشد، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 2056: زكات طلا و نقره در صورتى واجب مى‌شود كه انسان، يازده ماه، مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل كمتر شود، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 2057: اگر در بين يازده ماه طلا و نقره اى را كه دارد، با طلا يا نقره و يا چيز ديگرى، عوض نمايد يا آنها را آب كند، زكات بر او واجب نيست، ولى اگر براى فرار از زكات چنين كند، بنابر احتياط مستحب زكات را بپردازد.
مسأله 2058: اگر در ماه دوازدهم، طلا و نقره را آب كند. بايد زكات آن را بدهد و چنانچه به سبب آب كردن، وزن يا قيمت آن كم شود، بايد زكاتى را كه پيش از آب كردن، بر او واجب بوده بدهد.
مسأله 2059: اگر طلا و نقره اى كه دارد، خوب و بد داشته باشد، مى‌تواند زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولى بهتر است زكات همه آن را از طلا و نقره خوب بدهد.
مسأله 2060: طلا و نقره اى كه بيشتر از اندازه معمول، فلز ديگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب كه مقدار آن گفته شد برسد، مالك بايد زكات آن را بدهد. و چنانچه شك دارد خالص آن به اندازه نصاب هست يا نه، بايد با آب كردن، يا از راه ديگرى، مقدار خالص آن را معلوم كند.
مسأله 2061: اگر طلا و نقره اى كه دارد، به مقدار معمول، فلز ديگر با آن مخلوط باشد، نمى‌تواند زكات آن را از طلا و نقره اى بدهد كه بيشتر از معمول، فلز ديگر دارد، ولى اگر به قدرى بدهد كه يقين كند، طلا و نقره خالصى كه در آن هست به اندازه زكاتى مى‌باشد كه بر او واجب بوده، اشكال ندارد.

زكات شتر، گاو و گوسفند

مسأله 2062: زكات شتر، گاو و گوسفند به غير از شرطهايى كه گفته شد، دو شرط ديگر نيز دارد، اوّل: بايد حيوان در تمام سال بيكار باشد. دوم: بايد در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن، از علف چيده شده، يا از زراعتى كه ملك مالك يا ملك شخص ديگرى است بچرد، زكات ندارد.

مسأله 2063: اگر انسان براى شتر، گاو و گوسفند خود، چراگاهى كه كسى آن را نكاشته بخرد، يا اجاره كند، معلوم نيست زكات بر او باشد ولى اگر براى چراندن در آن، باج بدهد، بنابر احتياط واجب بايد زكات را بپردازد.

نصاب شتر

مسأله 2064: شتر دوازده نصاب دارد، اوّل: پنج شتر و زكات آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد. دوم: ده شتر و زكات آن دو گوسفند است. سوم: پانزده شتر و زكات آن سه گوسفند است. چهارم: بيست شتر، زكات آن چهار گوسفند است. پنجم: بيست و پنج شتر و زكات آن پنج گوسفند است. ششم: بيست و شش شتر و زكات آن يك شترى است كه داخل سال دوّم شده باشد. هفتم: سى و شش شتر و زكات آن يك شترى است كه داخل سال سوم شده باشد. هشتم: چهل و شش شتر و زكات آن يك شترى كه داخل سال چهارم شده باشد. نهم: شصت و يك شتر و زكات آن يك شترى است كه داخل سال پنجم شده باشد. دهم: هفتاد و شش شتر و زكات آن دو شترى است كه داخل سال سوم شده باشد. يازدهم: نود و يك شتر و زكات آن دو شترى است كه داخل سال چهارم شده باشد. دوازدهم: صد و بيست و يك شتر و بالاتر، كه بايد يا چهل چهل، حساب كند و براى هر چهل، يك شترى بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه پنجاه، حساب كند، و براى هر پنجاه، يك شترى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد، و يا با چهل و پنجاه حساب كند، ولى در هر صورت، بنابر احتياط طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى مى‌ماند، از نُه شتر بيشتر نباشد، مثلا اگر يكصد و چهل شتر دارد، بايد براى صد، دو شترى كه داخل سال چهارم شده و براى چهل، يك شترى كه داخل سال سوم شده بدهد.
مسأله 2065: زكات بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره شترهايى كه دارد از نصاب اوّل كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده است نرسيده، فقط بايد زكات پنج شتر آن را بدهد و همچنين است در نصابهاى بعد.

نصاب گاو

مسأله 2066: گاو دو نصاب دارد، اوّل: سی. و وقتی شماره گاوها به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید يك گوساله كه داخل سال دوم شده بابت زكات بدهد. دوّم: چهل و زكات آن يك گوساله مادّه ای است که داخل سال سوّم شده باشد. و زکات بین سی و چهل، واجب نیست، مثلا کسی که، سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی گاو را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل گاو را بدهد و هنگامی که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل است، باید دو گوساله که داخل سال دوّم شده، بدهد و همچنین هرچه بالا رود، باید یا سی سی حساب کند یا چهل چهل، یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را بپردازد. ولی بنابر احتیاط طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید و سی و چهل حساب کند و برای سی گاو آن، زکات سی و برای چهل گاو آن زکات چهل را بدهد، امّا اگر سی و سی حساب کند، ده گاو زکات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله 2067: گوسفند پنج نصاب دارد، اوّل: چهل. و زكات آن يك گوسفند است و تا شمار گوسفندان به چهل نرسد زكات ندارد. دوم: صد و بيست و يك و زكات آن دو گوسفند است. سوم: دويست و يك و زكات آن سه گوسفند است. چهارم: سيصد و يك و زكات آن چهار گوسفند است. پنجم: چهارصد و بالاتر، كه بايد آنها را صد صد حساب كند و براى هر صد گوسفند يك گوسفند بدهد و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا طبق قيمت گوسفند، پول و يا جنس ديگرى بدهد، كافى است.

مسأله 2068: زكات بين دو نصاب، واجب نيست، پس اگر شماره گوسفندها از نصاب اوّل كه چهل است بيشتر باشد، تا به نصاب دوّم كه صد و بيست و يك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل گوسفند را بدهد و زيادى آن زكات ندارد و همچنين است در نصابهاى بعد.

چند مسأله

مسأله 2069: زكات شتر، گاو و گوسفند اگر به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نَر باشند يا مادّه، يا بعضى نَر باشند و بعضى مادّه.
مسأله 2070: در زكات، گاو و گاوميش، يك جنس حساب مى‌شود. و شتر عربى و غير عربى، يك جنس است و همچنين بز و ميش در زكات با هم فرق ندارند.
مسأله 2071: اگر براى زكات، گوسفند بدهد، بايد حداقل هفت ماه كامل داشته باشد و بنابر احتياط مستحب داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد بايد حداقل يك سالش كامل شده و بنابر احتياط مستحب داخل سال سوم شده باشد.
مسأله 2072: گوسفندى كه بابت زكات مى‌دهد، اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او، كمتر باشد اشكال ندارد. ولى بهتر است گوسفندى بدهد كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر باشد و همچنين است در گاو و شتر.
مسأله 2073: اگر چند نفر، با هم شريك باشند، هر كدام كه سهمش به نصاب اوّل رسيده، بايد زكات بدهد و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اوّل است، زكات واجب نيست.
مسأله 2074: اگر يك نفر در چند جا، گاو، يا شتر و يا گوسفند داشته باشد و روى هم، به اندازه نصاب باشد بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2075: اگر گاو، گوسفند و شترى كه دارد، بيمار و معيوب باشد، بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2076: اگر گاو، گوسفند و شترى كه دارد، همه بيمار يا معيوب و يا پير باشند، مى‌تواند زكات را از خود آنها بدهد، ولى اگر همه سالم، بى عيب و جوان باشند، نمى‌تواند زكات آن را از بيمار، يا معيوب و يا پير بدهد، بلكه اگر بعضى از آنها سالم، بعضى بيمار، دسته اى معيوب، دسته ديگر بى عيب، مقدارى پير و مقدارى جوان باشند، بنابر احتياط واجب براى زكات آن، سالم، بى عيب و جوان بدهد.
مسأله 2077: اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم، گاو، گوسفند و شترى را كه دارد، با چيز ديگرى عوض كند، يا نصابى را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 2078: كسى كه بايد زكات گاو، گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آن را از پول، يا طلا و نقره بدهد، تا وقتى شماره آن از نصاب كم نشده،

همه ساله باید زکات بدهد. و اگر از خود آن بدهد و از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش، زکات آن را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، هر سال باید یك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زكات

مسأله 2079: زكات در هشت مورد مصرف می‌شود، اوّل: فقير. يعنی كسی كه مخارج سال خود و افراد تحت تكفّلش را ندارد، امّا كسی كه صنعت، يا ملك و يا سرمايه ای دارد كه می‌تواند مخارج سال خود را تهيّه كند فقير نيست. دوم: مسكين يعنی كسی كه از فقير سخت تر زندگی را می‌گذراند. سوم: كسی كه از طرف امام معصوم (عليه السلام) يا نايب امام مأمور است زكات را جمع و نگهداری نمايد، به حساب آن رسيدگی كند و آن را به امام (عليه السلام) يا نايب امام يا فقرا برساند. چهارم: كافرهايی كه اگر زكات به آنان بدهند به دين اسلام مايل می‌شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك می‌كنند. و همچنين مسلمانانی كه دين آنها ضعف دارد. پنجم: خريد برده‌ها و آزاد كردن آنان. ششم: بدهكاری كه نمی‌تواند بدهی خود را بدهد. هفتم: سبيل اللّه، يعنی كارهايی كه منفعت عمومی دينی دارد، مانند ساختن مسجد و مدرسه ای كه علوم دينيّه در آن خوانده می‌شود، يا برای مسلمانان منفعت دنيايی داشته باشد. هشتم: ابن السّبيل، يعنی مسافری كه در سفر درمانده شده است.

مسأله 2080: جايز است به فقير و مسكين، بيشتر از مخارج سال خود و افراد تحت تكفّلش يك مرتبه از زكات بدهد و اگر فقير يا مسكين كاسب باشد و مقداری پول يا جنس دارد، بنابر احتياط واجب، بايد فقط به اندازه كسری مخارج يك سالش به او زكات بدهد.

مسأله 2081: كسی كه مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف كند و بعد شك كند آنچه باقی مانده، به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمی‌تواند بدون تحقيق زكات بگيرد.

مسأله 2082: صنعتگر، يا مالك و يا تاجری كه درآمد او از مخارج سالش كمتر است، می‌تواند برای كسری مخارجش زكات بگيرد و لازم نيست ابزار كار، يا ملك و يا سرمايه خود را برای مخارج زندگی مصرف نمايد.

مسأله 2083: فقيری كه خرج سال خود و افراد تحت تكفّلش را ندارد، اگر خانه ای دارد كه ملك اوست و در آن نشسته، يا مال سواری دارد، چنانچه بدون آنها نتواند زندگی كند، اگرچه برای حفظ آبرويش باشد، می‌تواند زكات بگيرد و همچنين است اثاث خانه، ظرف، لباس تابستانی و زمستانی و چيزهايی كه به آن احتياج دارد. و فقيری كه اينها را ندارد، اگر به آن احتياج داشته باشد، می‌تواند از زكات خريداری نمايد.

مسأله 2084: فقيری كه ياد گرفتن صنعت، برای او مشكل نيست، بنابر احتياط واجب، بايد ياد بگيرد و با گرفتن زكات زندگی نكند ولی تا وقتی

مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.
مسأله 2085: به کسی که قبلا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.
مسأله 2086: کسی که می‌گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب بدون تحقیق به او زکات ندهند.
مسأله 2087: کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
مسأله 2088: اگر فقیری بمیرد و مال او، به اندازه قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی که از او دارد، بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابر احتیاط واجب، نباید طلبی که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
مسأله 2089: چیزی که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به عنوان هدیه و پیشکش بدهد ولی باید خودش قصد زکات نماید.
مسأله 2090: اگر به خیال اینکه کسی فقیر است، به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، چنانچه کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را دوباره خارج کند و به مستحق بدهد.
مسأله 2091: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن بدهی خود، زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده، در گناه خرج نکرده باشد.
مسأله 2092: اگر به بدهکاری که نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بپردازد، بعد بفهمد قرض را در گناه مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی بنابر احتیاط واجب اگر از آن گناه توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.
مسأله 2093: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
مسأله 2094: مسافری که خرجی او تمام شده، یا سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر گناه نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن

چیزی خود را به مقصد برساند، می‌تواند زکات بگیرد، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله 2095: مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، هنگامی که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، بنابراحتیاط آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید: زکات است.

شرایط مستحقّ زكات

مسأله 2096: كسی كه زكات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان كسی را شیعه بداند و به او زكات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زكات بدهد، مگر از سهم چهارم «مؤلّفة قلوبهم» داده باشد.
مسأله 2097: اگر طفل یا دیوانه ای از شیعیان فقیر باشد، انسان می‌تواند به دست ولیّ او زكات بدهد، به قصد اینكه ملك طفل یا دیوانه شود.
مسأله 2098: اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا توسط یك نفر امین، زكات را برای طفل یا دیوانه مصرف كند و باید هنگام مصرف زكات، نیّت زكات كند.
مسأله 2099: می‌توان به فقیری كه گدایی می‌كند، زكات داد ولی نمی‌شود به كسی كه زكات را در گناه مصرف می‌كند، پرداخت.
مسأله 2100: به كسی كه آشكارا گناه كبیره بجا می‌آورد، بنابر احتیاط واجب زكات ندهد.
مسأله 2101: به كسی كه بدهكار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، می‌شود زكات داد، اگرچه مخارج او، بر انسان واجب باشد.
مسأله 2102: انسان نمی‌تواند به كسانی كه خرجشان بر او واجب است مانند اولاد زكات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنها زكات بدهند.
مسأله 2103: اگر انسان، به پسرش زكات بدهد كه خرج زن، نوكر و كنیز خود نماید، اشكال ندارد.
مسأله 2104: اگر پسر به كتابهای علمی دینی، احتیاج داشته باشد، پدر می‌تواند برای خریدن آن، به او زكات بدهد.
مسأله 2105: پدر می‌تواند به پسرش زكات بدهد تا برای خود زن بگیرد، پسر نیز می‌تواند برای آنكه پدرش زن بگیرد زكات خود را به او بدهد.
مسأله 2106: به زنی كه شوهرش مخارج او را می‌دهد، یا خرجی نمی‌دهد ولی می‌توان او را به دادن خرجی مجبور نمود، نمی‌شود زكات داد.
مسأله 2107: زنی كه صیغه شده (ازدواج موقّت) اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زكات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد، شرط كند مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری، دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی كه بتواند مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زكات داد.
مسأله 2108: زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زكات بدهد، اگرچه شوهر،

زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.
مسأله 2109: سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات، مخارج او را کفایت نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد.
مسأله 2110: به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌توان زکات داد.

نیّت زكات

مسأله 2111: انسان باید زكات را به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خدا بدهد و بنابر احتیاط، باید در نیّت معیّن كند آنچه را می‌دهد زكات مال است، یا زكات فطره، ولی اگر مثلا زكات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معیّن كند، چیزی را كه می‌دهد زكات گندم است یا زكات جو.
مسأله 2112: كسی كه زكات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زكات بدهد و نیّت هیچ كدام نكند، چنانچه چیزی را كه داده هم جنس یكی از آنها باشد، زكات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ كدام نباشد، بر همه آنها قسمت می‌شود، پس كسی كه زكات چهل گوسفند و زكات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یك گوسفند از بابت زكات بدهد و نیّت هیچ كدام نكند، زكات گوسفند حساب می‌شود ولی اگر مقداری نقره بدهد، بر زكاتی كه برای گوسفند و طلا بدهكار است، تقسیم می‌شود.
مسأله 2113: اگر كسی را وكیل كند كه زكات مال او را بدهد، هنگامی كه زكات را به آن وكیل می‌دهد، بنابر احتیاط واجب، باید نیّت كند آنچه را وكیل او به فقیر خواهد داد زكات باشد، وكیل نیز وقتی زكات را به فقیر می‌دهد، باید از طرف مالك نیّت زكات نماید.
مسأله 2114: اگر مالك یا وكیل او، بدون قصد قربت، زكات را به فقیر بدهد و پیش از آنكه آن مال از بین برود، خود مالك نیّت زكات كند، زكات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زكات

مسأله 2115: بنابر احتياط، هنگامى كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و موقع خشك شدن خرما و انگور، انسان بايد زكات را به فقير بدهد يا از مال خود جدا كند. و زكات طلا، نقره، گاو، گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه يازدهم، بايد به فقير بدهد يا از مال خود جدا نمايد ولى اگر منتظر فقير معيّنى باشد، يا بخواهد به فقيرى بدهد كه از جهتى برترى دارد، مى‌تواند دادن زكات را تأخير بيندازد.

مسأله 2116: بعد از جدا كردن زكات، لازم نيست فوراً آن را به مستحق بدهد ولى اگر به كسى كه مى‌شود زكات داد، دسترسى دارد، بنابر احتياط مستحب دادن زكات را تأخير نيندازد.

مسأله 2117: كسى كه مى‌تواند زكات را به مستحق برساند، اگر ندهد و به سبب كوتاهى او از بين برود، بايد عوض آن را بپردازد.

مسأله 2118: كسى كه مى‌تواند زكات را به مستحق برساند، اگر زكات را ندهد و بدون آنكه در نگهدارى آن كوتاهى كند از بين برود، چنانچه دادن زكات را به قدرى تأخير انداخته كه نمى‌گويند فوراً داده است، بايد عوض آن را بدهد و اگر به اين مقدار تأخير نينداخته، مثلا دو سه ساعت تأخير انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتى كه مستحق حاضر نبوده، چيزى بر او واجب نيست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتياط واجب بايد عوض آن را بدهد.

مسأله 2119: اگر زكات را از خود مال كنار بگذارد، مى‌تواند در بقيّه آن تصرّف كند و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد، مى‌تواند در تمام مال تصرّف نمايد.

مسأله 2120: انسان نمى‌تواند زكاتى را كه كنار گذاشته براى خود بردارد و چيز ديگرى، به جاى آن بگذارد.

مسأله 2121: اگر از زكاتى كه كنار گذاشته، منفعتى ببرد، مثلا گوسفندى كه براى زكات گذاشته بره بياورد، مال فقير است.

مسأله 2122: اگر هنگامى كه زكات را كنار مى‌گذارد مستحقى حاضر باشد، بهتر است زكات را به او بدهد، مگر كسى را در نظر داشته باشد كه دادن زكات به او از جهتى بهتر باشد.

مسأله 2123: اگر بدون اجازه حاكم شرع، با مالى كه براى زكات كنار گذاشته، تجارت كند و ضرر نمايد، نبايد چيزى از زكات كم كند، ولى اگر منفعت كند، بنابر احتياط واجب بايد آن را به مستحق بدهد.

مسأله 2124: اگر پيش از آنكه زكات بر او واجب شود، چيزى بابت زكات

به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و هنگامی که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر نیز بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.
مسأله 2125: فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.
مسأله 2126: فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند آن را بابت زکات حساب کند.
مسأله 2127: مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال و گدایی نیستند، بر اهل سؤال مقدّم بدارد. و زکات گاو، گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.
مسأله 2128: بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحب را به طور مخفی بدهد.
مسأله 2129: اگر در شهرِ کسی که می‌خواهد زکات بدهد، مستحقّی نباشد بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از زکات بردارد و اگر زکات بدون کوتاهی تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2130: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر با اجازه حاکم شرع برده باشد.
مسأله 2131: اُجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد با خود اوست.
مسأله 2132: کسی که دو مثقال و پانزده نخود نقره یا بیشتر، بابت زکات بدهکار است، بنابر احتیاط مستحب، باید کمتر از دو مثقال و پانزده نخود نقره به یك فقیر ندهد و نیز اگر غیر از نقره، چیز دیگری مانند گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به دو مثقال و پانزده نخود نقره برسد، بنابر احتیاط باید به یك فقیر، کمتر از آن ندهد.
مسأله 2133: مکروه است انسان، از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد، چیزی را که گرفته بفروشد بعد از قیمت کردن آن، کسی که زکات را به او داده می‌تواند آن را بخرد.
مسأله 2134: اگر شك کند زکاتی که بر او واجب بوده داده یا نه، چنانچه

عادت او بر اداء در وقت معيّنى باشد و شك بعد آن وقت باشد بعيد نيست عدم وجوب زكات بر او، چه از امسال باشد يا از سالهاى قبل، و اگر عادت او بر اداء در وقت معيّن نباشد، و بنا نبوده بر اداء زكات، واجب است زكات را بدهد، چه مشكوك از امسال باشد يا از سالهاى قبل.
مسأله 2135: فقير نمى‌تواند، زكات را به كمتر از مقدار آن، صُلح كند يا چيزى را گرانتر از قيمت آن، بابت زكات قبول نمايد، يا زكات را از مالك بگيرد و به او ببخشد، ولى كسى كه زكات زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى‌تواند زكات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه كند، حاكم شرع مى‌تواند زكات را از او بگيرد و به او ببخشد و بهتر است زكات را از او بگيرد و به او قرض بدهد و او را وكيل نمايد، هر مقدار كه متمكّن شد، تدريجاً به فقرا بدهد.
مسأله 2136: انسان مى‌تواند از زكات (از سهم سبيل اللّه) قرآن يا كتاب دينى و يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، اگرچه بر اولاد خود و بر كسانى وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است و همچنين مى‌تواند توليت وقف را براى خود و اولاد خود قرار دهد.
مسأله 2137: انسان نمى‌تواند از زكات، ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است، وقف نمايد كه درآمد آن را براى مخارج خود مصرف كند.
مسأله 2138: فقير مى‌تواند براى رفتن به حج، زيارت و مانند آن زكات بگيرد، ولى اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد، بنابر احتياط براى زيارت و مانند آن زكات نگيرد.
مسأله 2139: اگر مالك، فقيرى را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد، چنانچه آن فقير احتمال دهد قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير، از زكات برندارد، نمى‌تواند چيزى از آن براى خودش بردارد. و اگر يقين داشته باشد قصد مالك اين نبوده، براى خودش نيز مى‌تواند بردارد.
مسأله 2140: اگر فقير شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زكات بگيرد، چنانچه شرطهايى كه براى واجب شدن زكات گفته شد، در آن نيز جمع شود، بايد زكات آن را بدهد.
مسأله 2141: اگر دو نفر، در مالى كه زكات آن واجب شده با هم شريك باشند و يكى از آنان، زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، چنانچه بداند شريكش، زكات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش، اشكال ندارد.
مسأله 2142: كسى كه خمس يا زكات بدهكار است و كفّاره، نذر و مانند آن نيز، بر او واجب است و قرض نيز دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالى كه خمس يا زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكات را بدهد. و اگر از بين رفته باشد، مى‌تواند خمس يا زكات را بدهد

و یا کفّاره، نذر و قرض خود را ادا نماید.
مسأله 2143: کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند آن نیز، بر او واجب است و قرض نیز دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آن کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را، به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس، زکات، قرض، نذر و مانند آن قسمت نمایند، مثلا اگر چهل تومان خمس، بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار می‌باشد و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان بابت قرض او بدهند.
مسأله 2144: کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می‌توان به او زکات داد. و اگر تحصیل آن علم، واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او، اشکال دارد.

احکام زکات فطره

مسأله 2145: کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ، عاقل و هشیار است، فقیر و برده دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یك صاع، که تقریباً سه کیلوست، گندم، یا جو، یا خرما، یا کشمش، یا برنج یا ذرّت و یا مانند آن را به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را بدهد کافی است.
مسأله 2146: کسی که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد و کسبی نیز ندارد که بتواند مخارج سال خود و عائله اش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.
مسأله 2147: انسان باید فطره کسانی که در غروب شب عید فطر، نان خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهری دیگر.
مسأله 2148: اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگری است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.
مسأله 2149: فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده و در موقع هلال شوال آنجا بوده، بر صاحب خانه واجب است.
مسأله 2150: فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر، بدون رضایت صاحب خانه وارد می‌شود و مدّتی نزد او می‌ماند، بنابر احتیاط واجب چنانچه نان خور او حساب شود فطره او را بپردازد و همچنین است فطره کسی که انسان مجبور شده است خرجی او را بدهد.
مسأله 2151: فطره میهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او نیز افطار کند.
مسأله 2152: اگر کسی هنگام غروب شب عید فطر، دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.
مسأله 2153: اگر پیش از غروب یا مقارن با غروب بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد و یا فقیر غنی شود، در صورتی که تمام شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره بدهد.
مسأله 2154: کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره، بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید، شرطهای واجب شدن فطره در

او پیدا شود، مستحب است زکات فطره بدهد.
مسأله 2155: کافری که بعد از غروب شب عید فطر، مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره بدهد.
مسأله 2156: کسی که فقط به اندازه یك صاع، که تقریباً سه کیلوست، گندم و مانند آن دارد، مستحب است، زکات فطره بدهد. و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را نیز بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یك صاع را به یکی از افراد تحت تکفّلش بدهد و او نیز به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر، چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولیّ او به جای او می‌گیرد. و بنابر احتیاط مستحب چیزی را که برای صغیر گرفته، به کسی ندهد.
مسأله 2157: اگر بعد از غروب شب عید فطر، بچّه دار شود و یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگرچه مستحب است فطره کسانی که بعد از غروب، تا پیش از ظهر روز عید، نان خور او حساب می‌شوند را بدهد.
مسأله 2158: اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مُقارن با غروب، نان خور دیگری شود، فطره او، بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.
مسأله 2159: کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.
مسأله 2160: اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان، واجب نمی‌شود.
مسأله 2161: اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط می‌شود، مانند میهمان اگر خودش فطره را بدهد، بر صاحب خانه لازم نیست فطره او را بدهد.
مسأله 2162: زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور دیگری باشد، فطره اش، بر آن شخص واجب است و اگر نان خور دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.
مسأله 2163: کسی که سیّد نیست، بنابر احتیاط، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگری بدهد.
مسأله 2164: فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مِال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله 2165: انسان اگرچه مخارج عائله اش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.
مسأله 2166: اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند مخارج او را بدهد، باید فطره او را نیز بدهد، ولی چنانچه شرط کند مقدار مخارج او را بدهد، مثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.
مسأله 2167: اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و افراد تحت تکفّلش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عائله اش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله 2168: اگر زکات فطره را در یکی از هشت موردی که سابقاً برای زکات مال، گفته شد مصرف نمایند کافی است، ولی بنابر احتیاط مستحب آن را، فقط به فقرای شیعه بدهند.
مسأله 2169: اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می‌تواند زکات فطره را برای او مصرف کند، یا به دست ولیّ طفل بدهد و ملك طفل نماید.
مسأله 2170: فقیری که زکات فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی بنابر احتیاط واجب به شرابخوار و کسی که آشکارا گناه می‌کند، زکات فطره ندهند.
مسأله 2171: به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.
مسأله 2172: بنابر احتیاط واجب به یك فقیر، کمتر از یك صاع، که تقریباً سه کیلوست، زکات فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.
مسأله 2173: اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی می‌باشد، مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد، کافی نیست، ولی اگر آن را به قصد قیمت زکات فطره بدهد، خلاف احتیاط واجب است.
مسأله 2174: انسان نمی‌تواند نصف صاع از یك جنس، مثلا گندم و نصف دیگر را از جنس دیگر، مثلا جو بدهد، ولی اگر آن را به قصد قیمت زکات فطره بدهد و این مُلفّق خود غذایی باشد اشکال ندارد و الاّ خلاف احتیاط واجب است.
مسأله 2175: مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر، سپس همسایگان فقیر، سپس اهل علم فقیر را بر دیگران مقدّم بدارد، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدّم بدارد.
مسأله 2176: اگر انسان به خیال اینکه شخصی فقیر است، به او زکات فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خود، فطره بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده زکات فطره، می‌دانسته آنچه گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره زکات فطره را بدهد.
مسأله 2177: اگر شخصی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او زکات فطره داد، مگر از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زكات فطره

مسأله 2178: انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت، يعنى براى انجام فرمان خداوند بدهد و هنگام پرداخت آن، نيّت زكات فطره نمايد.
مسأله 2179: اگر پيش از ماه رمضان زكات فطره را بدهد، صحيح نيست، و بنابر احتياط در ماه رمضان نيز فطره را ندهد. ولى اگر پيش از ماه رمضان يا در ماه رمضان، به فقير قرض بدهد و بعد از آنكه زكات فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره، حساب كند، اشكال ندارد.
مسأله 2180: گندم يا چيز ديگرى كه براى زكات فطره مى‌دهد، بايد با جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به يك صاع كه تقريباً سه كيلوست برسد، يا آنچه مخلوط شده، به قدرى كم باشد كه قابل اعتنا نباشد، اشكال ندارد.
مسأله 2181: اگر زكات فطره را از چيز معيوب بدهد، كافى نيست.
مسأله 2182: كسى كه زكات فطره را مى‌دهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد و اگر مثلا فطره بعضى را گندم و فطره ديگرى را جو بدهد، كافى است.
مسأله 2183: كسى كه نماز عيد فطر مى‌خواند، بنابر احتياط مستحب، زكات فطره را پيش از نماز عيد بدهد ولى اگر نماز عيد نمى‌خواند، مى‌تواند دادن فطره را، تا ظهر تأخير بيندازد.
مسأله 2184: اگر به نيّت زكات فطره، مقدارى از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد، به مستحق ندهد، بنابر احتياط واجب هر وقت آن را مى‌دهد نيّت زكات فطره نمايد.
مسأله 2185: اگر هنگامى كه دادن زكات فطره واجب است، فطره را ندهد و كنار هم نگذارد، بعد بايد بدون نيّت ادا و قضا فطره را بدهد.
مسأله 2186: اگر زكات فطره را كنار بگذارد، نمى‌تواند آن را بردارد و مال ديگرى را، براى فطره بگذارد.
مسأله 2187: اگر انسان مالى داشته باشد كه قيمتش، از زكات فطره بيشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نيّت كند كه مقدارى از آن مال براى فطره باشد، اشكال ندارد.
مسأله 2188: اگر مالى كه براى زكات فطره كنار گذاشته از بين برود، چنانچه به فقير دسترسى داشته و دادن فطره را تأخير انداخته، بايد عوض آن را بدهد و اگر به فقير دسترسى نداشته، ضامن نيست.
مسأله 2189: اگر در محل خودش مستحق پيدا شود بنابر احتياط

مستحب، زکات فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد مگر به اذن حاکم شرع باشد.

خرید و فروش

مسأله 2334: در خرید و فروش چند چیز مستحب است، اوّل: یاد گرفتن احکام آن بیش از مقداری که مورد حاجت و ابتلاست، امّا یادگیری به مقدار حاجت، واجب است، حضرت امام صادق (علیه السلام)فرمودند: «کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یادگرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، بر اثر معامله های باطل و شبهه ناك به هلاکت می‌افتد». دوم: در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد. سوم: در قیمت جنس سختگیری نکند. چهارم: چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را می‌خرد کمتر بگیرد. پنجم: کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند معامله را برهم بزند، بپذیرد.

مسأله 2335: اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، چنانچه بعد از معامله باشد، می‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید.

مسأله 2336: کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است، مانند خرج زن و بچّه، باید کسب کند، امّا برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله 2337: عمده معاملات مکروه از این قرار است: 1 - ملك فروشی. 2 - قصابی. 3 - کفن فروشی. 4 - معامله با مردمان پست. 5 - معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. 6 - کار خود را خرید و فروش گندم، جو و مانند آن قرار دادن. 7 - برای خرید جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات حرام

مسأله 2338: معاملات حرام شش قسم است: اوّل: خرید و فروش عین نجس، مگر سگ شکاری و عبد کافر. و چنانچه عین نجس منفعت عقلایی داشته باشد و آن منفعت، حلال باشد معامله با آن صحیح است. دوم: خرید و فروش مال غصبی. سوم: خرید و فروش چیزی که مال نیست، مانند بعضی از حیوانات درنده، البته برای منفعت عقلایی اشکال ندارد. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند وسایل قمار. پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد. ششم: فروش جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده نیز به خریدار نگوید، مانند فروختن روغنی که با پیه مخلوط شده است، این عمل را «غِش» می‌گویند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند و یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غِش کند خدا برکت را از روزی او می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند».

مسأله 2339: فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن باشد، اشکال ندارد. و اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن است، مثلا لباس است و می‌خواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده، نجس بودن آن را به او بگوید.

مسأله 2340: اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست، نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهد که شرطش پاك بودن است، مثلا روغن نجس را برای خوردن بخواهد، لازم است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید، و همچنین است اگر در معرض نجاست خوراك مشتری باشد «مثلا» سبب گردد که مشتری خوراك نجس بخورد، ویا وضو و غسل او باطل باشد حرام است ولی اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن نیست، مثلا بخواهد نفت نجس را بسوزاند، فروش آن اشکال ندارد.

مسأله 2341: خرید و فروش داروهای نجس، در صورت اعلام نجاست آن به مشتری، اشکال ندارد.

مسأله 2342: خرید و فروش روغن، دواهای روان و عطرهایی که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آن معلوم نباشد، اشکال ندارد، امّا روغنی را که از حیوان، بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفّار، از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند

خون از آن جستن می‌كند، نجس است و معامله آن، در صورتی كه آن را برای كاری بخواهند كه شرطش پاك بودن است، باطل می‌باشد.
مسأله 2343: اگر روباه و مانند آن را به غیر از دستور شرعی، كشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن بنابر احتیاط جایز نیست.
مسأله 2344: خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی كه از كشورهای غیراسلامی می‌آورند، یا از دست كافر گرفته می‌شود باطل است، ولی اگر انسان بداند از حیوانی است كه به دستور شرعی كشته شده، خرید و فروش آن اشكال ندارد.
مسأله 2345: خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی كه از دست مسلمان گرفته می‌شود، اشكال ندارد، امّا اگر انسان بداند آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته و تحقیق نكرده كه از حیوانی است كه به دستور شرعی كشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله باطل است.
مسأله 2346: خرید و فروش مُسكرات، یعنی چیزهایی كه انسان را مست می‌كند، حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2347: فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را كه از خریدار گرفته، به او برگرداند.
مسأله 2348: اگر خریدار قصدش از اوّل معامله این باشد كه پول جنس را ندهد، معامله اشكال دارد.
مسأله 2349: اگر مشتری بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری كه بدهكار است از مال حلال بدهد.
مسأله 2350: خرید و فروش آلات لهو، مانند تار و ساز، حتّی سازهای كوچك، حرام است.
مسأله 2351: اگر چیزی را كه می‌توان استفاده حلال از آن برد، به قصد این بفروشد كه در حرام مصرف شود، مثلا انگور را به قصد تهیّه شراب بفروشد، معامله آن حرام و باطل است.
مسأله 2352: ساختن مجسّمه جاندار مانند انسان و حیوان چنانچه به قصد عبادت یا در معرض عبادت نباشد بنابر احتیاط واجب ترك شود، امّا خرید و فروش آن مكروه است، ولی ساختن مجسّمه غیر جاندار مانند درخت و كوه اشكال ندارد، بله اگر آن مجسّمه برای عبادت باشد حرام است مطلقاً.
مسأله 2353: خرید چیزی كه از قمار، یا دزدی و یا از معامله باطل، تهیّه شده حرام است و اگر كسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند.
مسأله 2354: اگر روغنی را كه با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن كند، مثلا بگوید این یك مَن روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیه

آن باطل می‌باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند، معامله روغن خالصی را نیز که در آن است برهم بزند، ولی اگر آن را معیّن نکند بلکه يك مَن روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.
مسأله 2355: اگر مقداری از جنسی که با وزن یا پیمانه می‌فروشند را، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا يك من گندم را به يك من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه يك درهم ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنا با محرم می‌باشد، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، بنابراین اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد و یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای ناساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2356: اگر چیزی که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلا يك من گندم را به يك من گندم و صد تومان بفروشد باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند خریدار کاری برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2357: اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی ضمیمه کند، مثلا يك مَن گندم و يك دستمال را به يك مَن و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد به شرطی که بنابر احتیاط واجب معامله عقلایی باشد و همچنین است اگر از هردو طرف چیزی زیاد کنند، مثلا يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نیم گندم و يك دستمال بفروشد.
مسأله 2358: اگر چیزی که مانند پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی که مانند گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند را، بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلا ده تخم مرغ بدهد و یازده بگیرد، اشکال ندارد.
مسأله 2359: جنسی که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، در هر شهری حکم خود آن شهر را دارد.
مسأله 2360: اگر چیزی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از يك جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.
مسأله 2361: اگر جنسی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد، از يك چیز تهیّه شده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، امّا اگر يك مَن روغن بفروشد و در عوض يك مَن و نیم پنیر بگیرد، اشکال ندارد گرچه خلاف احتیاط است. و اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد و یا

مصالحه كند.
مسأله 2362: جو و گندم در ربا يك جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلا يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد، ربا و حرام است و نيز اگر مثلا ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مانند گرفتن زيادی بوده و حرام می‌باشد.
مسأله 2363: اگر مسلمان از كافری كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد، اشكال ندارد و نيز پدر و فرزند و زن و شوهر، می‌توانند از يكديگر ربا بگيرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله 2364: در فروشنده و خریدار اجمالا چند شرط لازم است، اوّل: بالغ باشند. دوم: عاقل باشند. سوم: سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و همچنین نباید حاکم شرع، آنها را از تصرّف در اموالشان، منع کرده باشد. چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید: مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: جنس و عوضی را که می‌دهند مالك باشند. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان خواهد شد.
مسأله 2365: معامله با بچّه ممیزِ نابالغ، اگر پدر یا جدّ آن بچّه، به او اجازه داده باشند اشکال ندارد و همچنین اگر طفل، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، معامله صحیح است، زیرا در واقع دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند.
مسأله 2366: در جایی که معامله با بچّه صحیح نیست، اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته، به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او نیز وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن، ردّ مَظالِمْ بدهد.
مسأله 2367: در جایی که معامله با بچّه صحیح نباشد اگر کسی با بچّه نابالغ معامله کند و جنس، یا پولی که به بچّه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او مطالبه نماید.
مسأله 2368: اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است و لازم نیست دوباره صیغه معامله خوانده شود.
مسأله 2369: اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.
مسأله 2370: پدر و جدّ پدری طفل و نیز وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری، می‌توانند در صورتی که ضرری در کار نباشد، مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل نیز می‌تواند با شرایط خاصّی مال دیوانه، طفل یتیم و کسی را که غایب است، بفروشد.
مسأله 2371: اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال، معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی که غصب کننده، به مشتری داده و منفعتهای آن از هنگام معامله،

ملك مشترى است و چيزى را كه مشترى داده و منفعتهاى آن از موقع معامله، ملك كسى است كه مال او را غصب كرده اند.
مسأله 2372: اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد، به قصد اينكه پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه ندهد، معامله باطل است و اگر براى كسى كه مال را غصب كرده اجازه نمايد، صحيح است على الأظهر.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله 2373: جنسی كه می‌فروشند و چیزی كه عوض آن می‌گیرند، چند شرط دارد، اوّل: مقدار آن با وزن یا پیمانه، یا شماره و مانند آن معلوم باشد. دوم: بتوان آن را تحویل داد، بنابراین فروختن اسبی كه فرار كرده صحیح نیست، ولی اگر اسبی را كه فرار كرده با چیزی كه می‌تواند تحویل دهد، مثلا با یك فرش بفروشد، اگرچه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. سوم: خصوصیّاتی كه در جنس و عوض هست و بر اثر آن میل مردم نسبت به معامله فرق می‌كند، معیّن نمایند. چهارم: در جنس، یا در عوض آن، كسی حقّی نداشته باشد، پس مالی را كه انسان پیش دیگری گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی‌تواند بفروشد. پنجم: بنابر احتیاط خود جنس را بفروشد، نه منفعت آن را، مثلا اگر منفعت یك ساله خانه را بفروشد بنابر احتیاط اشكال دارد، ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلا فرشی را از كسی بخرد و عوض آن، منفعت یك سال خانه خود را به او واگذار كند، اشكال ندارد.
مسأله 2374: جنسی كه در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌شود، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد ولی می‌تواند همان جنس را در شهری كه مثلا با دیدن معامله می‌كنند، با دیدن خریداری نماید.
مسأله 2375: چیزی كه با وزن خرید و فروش می‌شود، با پیمانه نیز می‌توان معامله كرد، به این صورت كه مثلا اگر می‌خواهد ده مَن گندم بفروشد، با پیمانه ای كه یك مَن گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد.
مسأله 2376: اگر یكی از شرطهایی كه گفته شد، در معامله نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند كه در مال یكدیگر تصرّف كنند، تصرّف آنها اشكال ندارد.
مسأله 2377: معامله چیزی كه وقف شده باطل است، امّا اگر طوری خراب شود كه نتواند از آن استفاده كرد، مثلا حصیر مسجد، طوری پاره شود كه نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشكال ندارد و در صورتی كه ممكن باشد، باید پول آن را در همان مسجد برای چیزی مصرف كنند كه به مقصود وقف كننده، نزدیكتر باشد.
مسأله 2378: هرگاه بین كسانی كه مال را برای آنان وقف كرده اند، اختلاف پیدا شود به طوری كه اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود كه مال، یا جان شخصی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و در موردی كه به مقصود وقف كننده، نزدیكتر است مصرف نمایند.
مسأله 2379: خرید و فروش ملكی كه آن را به دیگری اجاره داده اند،

اشکال ندارد ولی استفاده از آن ملك در مدّت اجاره، مال مستأجر است و اگر خریدار نداند آن ملك را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است، ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خود را برهم بزند.

صيغه خريد و فروش

مسأله 2380: در خريد و فروش لازم نيست صيغه عربى بخوانند، مثلا اگر فروشنده به فارسى بگويد: «اين مال را به صد تومان فروختم» و مشترى بگويد: «قبول كردم» معامله صحيح است، ولى خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشند، يعنى به گفتن اين دو جمله، مقصودشان خريد و فروش باشد.
مسأله 2381: اگر هنگام معامله صيغه نخوانند، ولى فروشنده در مقابل مالى كه از خريدار مى‌گيرد، مال خود را ملك او كند و او بگيرد معامله صحيح است و هر دو مالك مى‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله 2382: فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن، صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت، اشکال ندارد.
مسأله 2383: اگر بخواهد میوه ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد بفروشد، بنابر احتیاط باید چیزی از حاصل زمین، مانند سبزیها را با آن بفروشد، یا با مشتری شرط کند میوه را پیش از دانه بستن بچیند، یا میوه بیش از یك سال را به او بفروشد.
مسأله 2384: اگر خرمایی را که بر درخت است و زرد یا سرخ شده، بفروشد اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهد، امّا اگر کسی یك درخت خرما در خانه یا باغ دیگری داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین بزند و صاحب درخت، آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن خرما بگیرد، چنانچه خرمایی را که می‌گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده نباشد، اشکال ندارد.
مسأله 2385: فروختن خیار، بادنجان، سبزیها و مانند آن، که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن شود که مشتری در سال، چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.
مسأله 2386: اگر خوشه گندم و جو را بعد از دانه بستن، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد، اشکال ندارد.

نقد و نسيه

مسأله 2387: اگر جنسى را نقد بفروشد، خريدار و فروشنده پس از معامله، مى‌توانند جنس و پول را از يكديگر مطالبه نموده و تحويل بگيرند، و تحويل دادن خانه، زمين و مانند آن به اين است كه آن را در اختيار خريدار بگذارد كه بتواند در آن تصرّف كند. و تحويل دادن فرش، لباس و مانند آن اين است كه آن را در اختيار خريدار بگذارد و اگر بخواهد آن را به جاى ديگر ببرد، فروشنده جلوگيرى نكند.
مسأله 2388: در معامله نسيه بايد مدّت كاملا معلوم باشد، پس اگر جنسى را بفروشد كه سر خرمن پول آن را بگيرد و عرفاً اين مدّت مجهول باشد، چون مدّت كاملا معيّن نشده، معامله باطل است.
مسأله 2389: اگر جنسى را نسيه بفروشد، پيش از تمام شدن مدّتى كه قرار گذاشته اند، نمى‌تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد. ولى اگر خريدار بميرد و از خود مالى داشته باشد، فروشنده مى‌تواند پيش از تمام شدن مدّت، طلبى را كه دارد از ورثه او مطالبه نمايد.
مسأله 2390: اگر جنسى را نسيه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتى كه قرار گذاشته اند، مى‌تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد ولى اگر خريدار نتواند بپردازد، بايد او را مهلت دهد.
مسأله 2391: اگر به كسى كه قيمت جنس را نمى‌داند، مقدارى نسيه بدهد و قيمت آن را به او نگويد، معامله باطل است.
مسأله 2392: اگر به كسى كه قيمت نقدى جنس را مى‌داند نسيه بدهد و گرانتر حساب كند، مثلا بگويد: جنسى را كه به تو نسيه مى‌دهم، تومانى يك ريال، از قيمتى كه نقد مى‌فروشم گرانتر حساب مى‌كنم و او قبول كند، اشكال ندارد.
مسأله 2393: كسى كه جنسى را نسيه فروخته و براى گرفتن پول آن، مدّتى قرار داده است، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدّت، مقدارى از طلب خود را كم كند و بقيّه را نقد بگيرد، اشكال ندارد.

مسأله 2394: معامله سلف، یعنی مشتری، پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد. این معامله صحیح است، مثلا می‌گوید: این پول را می‌دهم تا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده می‌گوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را می‌گیرد و می‌گوید: فلان جنس را فروختم تا بعد از شش ماه تحویل بدهم.
مسأله 2395: اگر پولی را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنس را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است.
مسأله 2396: معامله سلف شش شرط دارد: اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس، بر اثر آن فرق می‌کند معیّن نماید، ولی دقّت زیاد لازم نیست و همین که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است. دوّم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن، از فروشنده طلبکار باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند همه معامله را برهم بزند. سوم: مدّت را معیّن کنند، امّا اگر مثلا بگوید: تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم و عرفاً مجهول باشد چون مدّت معلوم نشده معامله باطل است. چهارم: وقتی را که برای تحویل جنس، معیّن می‌کنند، جنس به قدری کمیاب نباشد تا فروشنده نتواند آن را تحویل دهد. پنجم: مکان تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان مکان معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. ششم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را که معمولا با دیدن معامله می‌شود اگر به صورت سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مانند بعضی گردوها و تخم مرغها، تفاوت آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.
مسأله 2397: انسان نمی‌تواند جنسی را که به صورت سلف خریده، پیش از تمام شدن مدّت بفروشد، ولی بعد از تمام شدن مدّت، اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غلّه، مانند: گندم و جو، پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.
مسأله 2398: در معامله سلف، اگر فروشنده همان جنسی را که قرار شده است، بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آن را بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود و منّتی نباشد، مشتری باید قبول نماید.

مسأله 2399: اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست تر از جنسی باشد که قرار شده است، مشتری می‌تواند قبول نکند.
مسأله 2400: اگر فروشنده، به جای جنسی که قرار شده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.
مسأله 2401: اگر جنسی را که به صورت سلف فروخته، هنگام تحویل نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید و می‌تواند معامله را برهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
مسأله 2402: اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی، تحویل دهد و پول آن را نیز بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله 2403: اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی سکّه، در صورتی که وزن یکی از دیگری زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.
مسأله 2404: اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
مسأله 2405: اگر طلا یا نقره را، به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از جدا شدن از یکدیگر، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از آن را تحویل ندهند، بیع باطل است و باید مصالحه شود.
مسأله 2406: اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را برهم زند.
مسأله 2407: اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص و خاك طلای معدن را به طلای خالص بفروشد، معامله باطل است و چنانچه مصالحه شود، اشکال ندارد و همچنین فروختن خاك نقره، به طلا و خاك طلا به نقره، اشکال ندارد.

مسأله 2408: حقّ برهم زدن معامله را «خیار» می‌گویند. خریدار و فروشنده در یازده صورت، می‌توانند معامله را برهم بزنند، اوّل: از مجلس معامله، متفرّق نشده باشند و این خیار را «خیار مجلس» می‌گویند. دوم: مغبون شده باشند «خیار غبن». سوم: در معامله قرار بگذارند که مدّت معیّنی، هردو یا یکی از آنان بتواند معامله را برهم بزند «خیار شرط». چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست، نشان دهد طوری که قیمت مال، در نظر مردم زیاد شود «خیار تدلیس». پنجم: فروشنده یا خریدار، شرط کند کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند، در این صورت دیگری می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تخلّف شرط» ششم: در جنس یا عوض آن، عیبی باشد «خیار عیب». هفتم: معلوم شود مقداری از جنس فروخته شده، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند همه معامله را برهم بزند، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. و نیز اگر معلوم شود مقداری از عوض، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد «خیار شرکت». هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را بگوید که مشتری ندیده است، بعد معلوم شود طور دیگری است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معیّنی را که می‌دهد، بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار رؤیت». نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و فروشنده نیز جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده، می‌تواند معامله را برهم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مانند بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا آن مدّت پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تأخیر». دهم: حیوانی را خریده باشد که در این صورت، تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند. و اگر در عوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده نیز تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار حیوان». یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تعذّر تسلیم».

مسأله 2409: اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیّت می‌دهند، می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر فروشنده، قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2410: در معامله بیعِ شرط که مثلا جنس هزار تومانی را به دویست تومان، می‌فروشند و قرار می‌گذارند اگر فروشنده سر مدّت، پول را بدهد، بتواند معامله را برهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، بیع صحیح است.
مسأله 2411: در معامله بیع شرط، اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملك را به او پس می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند.
مسأله 2412: اگر چای اعلا را با چای غیر اعلا، مخلوط کند و به نام چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2413: اگر خریدار بفهمد، مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلا حیوانی بخرد و بفهمد یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت آن، از پولی که به فروشنده داده، پس بگیرد، مثلا مالی را که چهار هزار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون تفاوت سالم و معیوب، یك چهارم می‌باشد، می‌تواند یك چهارم پولی را که داده، یعنی یك هزار تومان، از فروشنده بگیرد.
مسأله 2414: اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به کیفیّتی که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.
مسأله 2415: اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را برهم بزند و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولی اگر بخواهند، تفاوت قیمت بگیرند، با رضایت طرفین اشکال ندارد.
مسأله 2416: اگر بعد از معامله، عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را برهمِ نزند، بنابر احتیاط دیگر حقّ برهم زدن معامله را ندارد.

مسأله 2417: هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده نباشد، می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2418: در چهار صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند و یا تفاوت قیمت را بگیرد، اوّل: هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت نیز نمی‌گیرم.» چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و بعد معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت قیمت آن را بگیرد.
مسأله 2419: در سه صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد: اوّل: بعد از معامله در مال تصرّف کند. دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و تنها حقّ برگرداندن آن را ساقط کرده باشد. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری در آن پیدا شود، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار، تا مدّتی حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2420: اگر انسان مالی داشته باشد که آن را ندیده است، امّا دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله 2421: اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بر اثر آن قیمت، کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلا بگوید که نقد خریده است یا نسیه.
مسأله 2422: اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی، مال خودت باشد» هرچه زیادتر از آن بفروشد، مال دلاّل است و همچنین اگر بگوید: «این جنس را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او نیز به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست.
مسأله 2423: اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد گناه کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند و اگر آن را معیّن نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.
مسأله 2424: اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2425: قَسَم خوردن در معامله، اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله 2426: اگر دو نفر بخواهند با هم شريك شوند، چنانچه هر كدام مقدارى از مال خود را با مال ديگرى، طورى مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود و به عربى يا به زبان ديگر، صيغه شركت را بخوانند، يا كارى كنند كه معلوم باشد مى‌خواهند با يكديگر شريك شوند، شركت آنان صحيح است.
مسأله 2427: اگرچند نفر در مزدى كه از كار خود مى‌گيرند با يكديگر شريك شوند، مثلا اگر دلاّكها قرار بگذارند هر قدر مزد گرفتند، با هم قسمت كنند، شركت آنان صحيح نيست، ولى اگر با رضايت، آنچه را مزد گرفته اند تقسيم كنند اشكالى ندارد.
مسأله 2428: اگر دو نفر با يكديگر شريك شوند كه هر كدام به اعتبار خود جنسى بخرد و قيمت آن را خود بدهكار شود، ولى در جنسى كه هر كدام خريده اند و در استفاده آن با يكديگر شريك باشند صحيح نيست، امّا اگر هر كدام ديگرى را وكيل كند كه جنس را براى او نسيه بخرد، بعد هر شريكى جنس را براى خود و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند، شركت صحيح است.
مسأله 2429: كسانى كه به جهت عقد شركت با هم شريك مى‌شوند، بايد بالغ و عاقل باشند و از روى قصد و اختيار شركت كنند و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرّف نمايند، پس آدم سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى‌كند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف نمايد، اگر شركت كند، صحيح نيست.
مسأله 2430: اگر در عقد شركت شرط شود، كسى كه كار مى‌كند يا بيشتر از شريك ديگر كار مى‌كند، بيشتر سود ببرد بايد طبق شرط عمل شود، بلكه اگر شرط شود كسى كه كار نمى‌كند، يا كمتر كار مى‌كند، بيشتر سود ببرد، شرط و شركت صحيح است.
مسأله 2431: اگر قرار بگذارند همه استفاده را يك نفر ببرد، يا تمام ضرر و يا بيشتر آن را يكى از آنان بدهد، شركت باطل است.
مسأله 2432: اگر شرط نكنند يكى از شريكها بيشتر سود ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد، سود و ضرر را نيز به يك اندازه مى‌برند و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلا اگر دو نفر شريك شوند و سرمايه يكى از آنان، دو برابر سرمايه ديگرى باشد، سهم او از سود و ضرر، دو برابر سهم ديگرى است، چه هر دو به يك اندازه كار كنند، يا يكى كمتر كار كند، يا هيچ كار

نکند.
مسأله 2433: اگر در عقد شرکت شرط کنند هر دو با هم، خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.
مسأله 2434: اگر معیّن نکنند کدام یك از آنان، با سرمایه، خرید و فروش نماید، هیچ یك از آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.
مسأله 2435: شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد و یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید طبق قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد.
مسأله 2436: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او شده، خرید و فروش نماید و ضرری برای شرکت پیش آید، ضامن است و نیز اگر با او قراردادی نشده باشد و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد.
مسأله 2437: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه، کوتاهی نکند و اتّفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.
مسأله 2438: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید «سرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، حرف او قبول می‌شود، مگر دلیلی بر خلاف آن باشد.
مسأله 2439: اگر تمام شریك‌ها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و همچنین اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حقّ تصرّف ندارند.
مسأله 2440: هر وقت یکی از شریك ها، تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت، مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.
مسأله 2441: اگر یکی از شریك‌ها بمیرد، یا دیوانه شود، شریك های دیگر، نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.
مسأله 2442: اگر شریك، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.
مسأله 2443: اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه حتّی اگر می‌دانسته شرکت درست نیست، به تصرّف

در مال یكدیگر راضی بوده اند، معامله صحیح است و سود آن، مال همه آنهاست، امّا اگر این گونه نباشد و كسانی كه به تصرّف دیگران راضی نبوده اند، بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر كدام كه برای شركت كاری كرده است، اگر به قصد مجانی كار نكرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریك های دیگر بگیرد.

احکام شفعه

مسأله 2444: اگر دو نفر در جنسی شريك باشند و يكی از آنها سهم خود را به شخص سومی بفروشد، شريك می‌تواند آن را از دست او گرفته و قيمتش را بدهد، اين را «اخذ به شُفعه» می‌گويند.
مسأله 2445: حقّ شفعه، هشت شرط دارد: 1 - شريك قسمت خود را به شخص سوم، با فروختن انتقال دهد، امّا اگر با ارث، يا صلح و يا مهريه به او منتقل شود، شريك حقّ شفعه ندارد. 2 - هر دو، شريك در جنس باشند، پس در مجاورت، حقّ شفعه نيست. 3 - فقط دو نفر باشند، پس اگر سه نفر يا بيشتر در جنسی شريك باشند و يكی از آنها، سهم خود را بفروشد، بقيّه حقّ شفعه نخواهند داشت. 4 - شريكی كه جنس را از خريدار پس می‌گيرد، بتواند پول آن را بپردازد. 5 - اگر مشتری مسلمان است، شريكی كه می‌خواهد اخذ به شفعه كند نيز مسلمان باشد و چنانچه كافر باشد، حقّ شفعه ندارد. 6 - شريك همه قسمتی را كه مشتری خريده، از او بگيرد و چنانچه مثلا بخواهد نصف آن را بگيرد، حق نخواهد داشت. 7 - شريك وقتی كه می‌خواهد اخذ به شفعه كند، قيمت آن جنس را بداند، بنابراين اگر قيمت را نمی‌داند، در آن حال نمی‌تواند اخذ به شفعه كند، اگرچه بگويد: «به هر اندازه كه باشد، من اخذ به شفعه می‌كنم». 8 - جنس قابل قسمت باشد، مانند: باغ و زمين، امّا در جنسی كه قابل قسمت نيست، اظهر عدم شفعه است.
مسأله 2446: شريكی كه می‌خواهد اخذ به شفعه كند، اگر در وقت فروختن حاضر نباشد، هنگامی كه حاضر می‌شود، می‌تواند اخذ به شفعه كند، هرچند مدّت زيادی بر آن گذشته باشد.
مسأله 2447: سفيه، بچّه نابالغ و ديوانه حقّ شفعه دارند، پس اگر جنسی، ملك سفيه و شخص ديگری باشد و آن شخص سهم خود را بفروشد، قيّم بر آن سفيه يا بچّه يا ديوانه می‌تواند برای او اخذ به شفعه كند.
مسأله 2448: كسی كه می‌خواهد سهم شريك را از خريدار بگيرد، بايد قيمت آن را به همان مقداری كه او خريده بپردازد، چه قيمت حقيقی آن سهم، همان مقدار باشد يا نباشد.
مسأله 2449: اگر دو شريك مال خويش را تقسيم كنند و بعد، يكی از آنها سهم خود را بفروشد، ديگری نمی‌تواند اخذ به شفعه كند، زيرا اخذ به شفعه در صورتی است كه مال، تقسيم نشده باشد.
مسأله 2450: حقّ شفعه فوری است و چنانچه شريك، بدون عذر آن را تأخير بيندازد، ديگر نمی‌تواند اخذ به شفعه كند.

مسأله 2451: اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در اخذ به شفعه نباشد، شریك نمی‌تواند اخذ به شفعه کند، بنابراین مواردی که قانونهای غربی اخذ به شفعه را اجازه می‌دهد، هرگاه یکی از این شرایط نباشد، باطل و حرام خواهد بود.

احکام مضاربه

مسأله 2452: عقد «مُضاربه» یعنی مالك با عامل چنین معامله کند: مقداری از مال خود را، به عنوان سرمایه به او می‌دهد تا با آن تجارت کند و به مقدار قرارداد، از سود آن می‌گیرد.
مسأله 2453: عقد مضاربه احتیاج به «ایجاب» از طرف مالك و «قبول» از طرف عامل دارد ولی اگر مالك به قصد مضاربه، سرمایه را به عامل بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، مضاربه صحیح است.
مسأله 2454: مالك و عامل، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد مضاربه داشته باشند، پس اگر به شوخی بگوید: این مال را بگیر و با آن تجارت کن، مضاربه تحقّق نمی‌پذیرد.
مسأله 2455: در عقد مضاربه چند چیز معتبر است، گرچه بعضی از آنها، از باب احتیاط می‌باشد. 1 - باید مالك، سرمایه را معیّن کند. و اگر بگوید: «با یکی از این دو مال مضاربه کن» و هر دو به یك مقدار باشد، صحیح خواهد بود. 2 - باید مقدار سرمایه و خصوصیّات آن را تعیین کند، مثلا بگوید: «هزار اشرفی طلا». 3 - باید سهم عامل را تعیین کند، امّا اگر بگوید: «با این مال تجارت کن، هر قدر فلانی به عامل خود می‌دهد، برای تو باشد» در صورتی که مقدار آن را ندانند صحیح نیست. 4 - باید سهم عامل مُشاع باشد، یعنی نصف یا ثُلث و مانند آن، پس اگر بگوید: «با این مال تجارت کن و هزار تومان از سود را بردار» صحیح نیست. 5 - باید فقط مالك و عامل در سود شریك باشند، پس اگر مقداری از آن را برای شخص دیگری قرار دهند، باطل است، مگر به نحو شرط باشد. 6 - باید عامل، مال را در تجارت صرف کند، پس اگر پولی را به عامل بدهد تا آن را در زراعت مصرف نماید و در سود شریك باشند مضاربه نیست، گرچه معامله صحیح است.
مسأله 2456: لازم نیست سرمایه، طلا یا نقره سکّه دار باشد. و اگر با جنس یا طلا و نقره ای که سکّه نخورده است و یا پولهای رایج امروزی مضاربه کند صحیح است گرچه احوط ترك مضاربه با غیر نقد است و همچنین لازم نیست پولی که صاحب مال می‌دهد، عین موجود باشد و اگر بدهی بر گردن عامل داشته باشد، می‌تواند آن را سرمایه قرار دهد.
مسأله 2457: صاحب مال و عامل، هر وقت بخواهند، می‌توانند معامله را بر هم بزنند، خواه قبل از شروع در عمل باشد، یا بعد از آن، سودی حاصل شده باشد، یا نه.
مسأله 2458: اگر صاحب مال یا عامل بمیرد، معامله به هم می‌خورد.

مسأله 2459: عامل اگر در نگهداری پول، کوتاهی و زیاده روی ننماید و اتّفاقاً سرمایه تلف شود، ضامن نیست و چنانچه مالك ادعا کند که عامل در حفظ مال کوتاهی کرده، عامل می‌تواند قَسَم بخورد و تبرئه شود.
مسأله 2460: اگر در مضاربه، تجارت خاصی را تعیین کنند، عامل نمی‌تواند تجارت دیگری در پیش گیرد و چنانچه تجارتی تعیین نکرده باشند، عامل باید سرمایه را در تجارتی که معمول است، صرف نماید.
مسأله 2461: اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در مضاربه نباشد، مالك می‌تواند سرمایه را به عامل فروخته و آنچه را که می‌خواهند، به صورت شرط در خرید و فروش ذکر نمایند، یا اینکه دو معامله بیع و شراء کنند یکی نقد یکی نسیه.

احکام صلح

مسأله 2462: عقد «صلح» یعنی: انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او نماید، یا از طلب و یا حقّ خود بگذرد، که او نیز در مقابل، مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب و یا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون گرفتن عوض مقداری از مال، یا منفعت، مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب و یا حقّ خود بگذرد، صلح صحیح است.
مسأله 2463: دو نفری که چیزی را با یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند.
مسأله 2464: لازم نیست، صیغه صلح به زبان عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند، صحیح است.
مسأله 2465: اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد، که مثلا یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن همان گوسفند را بدهد، احتیاط واجب ترك آن است، امّا اگر شرط شود روغن گوسفندان دیگری را بدهد جایز است.
مسأله 2466: اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست.
مسأله 2467: اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند ولی طلبکار نداند، چنانچه طلبکار، طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی آن برای بدهکار حلال نیست، مگر مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.
مسأله 2468: اگر بخواهند دو چیزی که از یك جنس است و وزن آنها معلوم می‌باشد به یکدیگر صلح کنند، بنابر احتیاط وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگرچه احتمال دهند وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است.
مسأله 2469: اگر دو نفر از یك نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را با یکدیگر صلح کنند، چنانچه

طلب آنان از يك جنس است و وزن آنها يكی باشد، مثلا هر دو ده مَن گندم طلبكار باشند، مُصالحه آنان صحيح است و همچنين اگر جنس طلب آنان يكی نباشد، مثلا يكی ده مَن برنج و ديگری دوازده مَن گندم طلبكار باشد، صلح صحيح است، ولی اگر طلب آنان از يك جنس بوده و چيزی باشد كه معمولا با وزن يا پيمانه آن را معامله می‌كنند، در صورتی كه وزن يا پيمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان بنابر احتياط واجب اشكال دارد.
مسأله 2470: اگر از كسی طلبی دارد كه بايد بعد از مدّتی بگيرد، چنانچه طلب خود را، به مقدار كمتری صلح كند و مقصودش اين باشد كه از مقداری از طلب خود گذشته و بقيّه را نقد بگيرد، اشكال ندارد.
مسأله 2471: اگر دو نفر چيزی را با هم صلح كنند، با رضايت يكديگر می‌توانند صلح را برهم بزنند و نيز اگر در ضمن معامله، برای هر دو يا يكی از آنان، حقّ بر هم زدن معامله را قرار داده باشند، در اين صورت كسی كه آن حق را دارد، می‌تواند صلح را برهم بزند.
مسأله 2472: تا وقتی خريدار و فروشنده، از مجلس معامله متفرّق نشده اند، می‌توانند معامله را برهم بزنند و نيز اگر مشتری حيوانی را بخرد، تا سه روز، حقّ برهم زدن معامله را دارد و همچنين اگر پول جنسی را كه نقد خريده، تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولی كسی كه مالی را صلح می‌كند، در اين سه صورت، حقّ برهم زدن صلح را ندارد، امّا در هشت صورت ديگر كه در احكام خريد و فروش گفته شد، می‌تواند صلح را برهم بزند.
مسأله 2473: اگر چيزی را كه با صلح گرفته معيوب باشد، می‌تواند صلح را بر هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد اشكال دارد، مگر با رضايت طرفين.
مسأله 2474: هرگاه مال خود را با كسی، صلح نمايد و با او شرط كند بعد از مرگ من بايد چيزی را كه با تو صلح كردم وقف كنی و او قبول كند، عمل به اين شرط لازم است.

احكام اجاره

مسأله 2475: عقد «اجاره» يعنى منفعت مالى را با شرايطى به ديگرى تمليك كند و در مقابل چيزى بگيرد، مثلا خانه اى را به كسى اجاره دهد تا در آن سكونت كند و در عوض، پولى از او بگيرد.
مسأله 2476: اجاره دهنده و كسى كه چيزى را اجاره مى‌كند بايد بالغ و عاقل باشند، به اختيار خودشان، اجاره را انجام دهند و نيز بايد در مال خود، حق تصرّف داشته باشند، بنابراين سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده، مصرف مى‌كند، حق ندارد چيزى را اجاره كند يا اجاره دهد.
مسأله 2477: انسان مى‌تواند از طرف ديگرى وكيل شود و مال او را اجاره دهد.
مسأله 2478: اگر ولىّ يا قيّم بچّه، مال او را اجاره دهد و يا خود او را اجير ديگرى نمايد، اشكال ندارد و اگر مدّتى از زمان بالغ شدن او را، جزو مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنكه بچّه بالغ شد، مى‌تواند بقيّه اجاره را برهم بزند، ولى اگر مقدارى از زمان بالغ بودن بچّه را، جزو مدّت اجاره نمى‌كرد، برخلاف مصلحت بچّه بود، بنابر احتياط نمى‌تواند اجاره را برهم بزند.
مسأله 2479: بچّه صغيرى كه ولىّ ندارد، بدون اجازه مجتهد، نمى‌شود او را اجير كرد و كسى كه به مجتهد دسترسى ندارد، مى‌تواند از مؤمنى كه عادل باشد، اجازه بگيرد و او را اجير نمايد.
مسأله 2480: اجاره دهنده و مستأجر، لازم نيست صيغه عربى بخوانند، بلكه اگر مالك به شخصى بگويد: ملك خود را به تو اجاره دادم، و او بگويد: قبول كردم، اجاره صحيح است. و نيز اگر حرفى نزنند و مالك به قصد اينكه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار كند و او نيز به قصد اجاره كردن بگيرد، اجاره صحيح مى‌باشد.
مسأله 2481: اگر انسان بدون خواندن صيغه، بخواهد براى انجام كارى اجير شود، همين كه مشغول آن عمل شد، اجاره صحيح است.
مسأله 2482: كسى كه نمى‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند ملك را اجاره داده يا اجاره كرده، صحيح است.
مسأله 2483: اگر خانه يا دكّان و يا اطاقى را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آن استفاده نمايد، مستأجر نمى‌تواند آن را به ديگرى اجاره دهد و اگر شرط نكند، مى‌تواند آن را به ديگرى اجاره دهد، ولى اگر بخواهد زيادتر از مقدارى كه اجاره كرده اجاره دهد، بايد در آن، كارى مانند تعمير و سفيدكارى انجام داده باشد يا به غير از جنسى كه اجاره كرده آن را اجاره دهد، مثلا اگر با پول، اجاره كرده به گندم يا چيز

دیگری، اجاره دهد.
مسأله 2484: اگر اجیر با انسان شرط کند فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اُجرت او قرار داده اجاره دهد، نباید زیادتر بگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.
مسأله 2485: اگر غیر از خانه، دکّان، اطاق و اجیر، چیز دیگری، مثلا زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده، آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.
مسأله 2486: اگر خانه یا دکّانی را مثلا یك ساله صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلا صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرايط اجاره

مسأله 2487: مالى را كه اجاره مى‌دهد چند شرط دارد. اوّل: معيّن باشد، پس اگر بگويد: يكى از خانه هاى خود را اجاره دادم درست نيست. دوم: مستأجر آن را ببيند، يا كسى كه آن را اجاره مى‌دهد طورى خصوصيّات آن را بگويد كه كاملا معلوم باشد. سوم: تحويل دادن آن ممكن باشد. پس اجاره دادن اسبى كه فرار كرده، باطل است. چهارم: آن مال بر اثر استفاده از بين نرود، پس اجاره دادن نان، ميوه و خوردنيهاى ديگر صحيح نيست. پنجم: استفاده اى كه مال را براى آن اجاره داده اند ممكن باشد، پس اجاره دادن زمين براى زراعت در صورتى كه آب باران كفايت نكند و از آب ديگرى نيز استفاده نشود، صحيح نيست. ششم: چيزى كه اجاره مى‌دهد مال خود او باشد يا وكيل مالك يا ولى بر مالك باشد، امّا اگر مال ديگرى را اجاره دهد، در صورتى صحيح است كه صاحبش رضايت دهد.

مسأله 2488: اجاره دادن درخت براى استفاده از ميوه اش، اشكال ندارد.

مسأله 2489: زن مى‌تواند براى شير دادن اجير شود و لازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد، ولى اگر بر اثر شير دادن، حقّ شوهر از بين برود، بدون اجازه او نمى‌تواند اجير شود.

مسأله 2490: استفاده اى كه مال را براى آن اجاره مى‌دهند، چهار شرط دارد، اوّل: حلال باشد، بنابراين اجاره دادن دكّان براى شراب فروشى يا نگهدارى آن و كرايه دادن حيوان، براى حمل و نقل شراب باطل است. دوم: پول دادن براى آن استفاده، در نظر مردم بيهوده نباشد. سوم: اگر چيزى را كه اجاره مى‌دهند چندين استفاده دارد، استفاده آن را معيّن نمايند، مثلا اگر حيوانى را كه سوارى مى‌دهد و بار مى‌برد اجاره دهند، در موقع اجاره معيّن كنند كه سوارى يا بارگيرى و يا همه استفاده هاى آن، مال مستأجر است. چهارم: مدّت استفاده را معيّن نمايند. و اگر مدّت معلوم نباشد، ولى عمل را معيّن كنند، مثلا با خياط قرار بگذارند كه لباس معيّنى را، به طور مخصوصى بدوزد كافى است.

مسأله 2491: اگر ابتداى مدّت اجاره را معيّن نكنند، ابتداى آن بعد از خواندن صيغه اجاره مى‌باشد.

مسأله 2492: اگر خانه اى را مثلا يك ساله اجاره دهند و ابتداى آن را يك ماه بعد از خواندن صيغه قرار دهند، اجاره صحيح است، اگرچه موقعى كه صيغه مى‌خوانند، خانه در اجاره ديگرى باشد.

مسأله 2493: اگر مدّت اجاره را معلوم نكند و بگويد: هر وقت در خانه نشستى اجاره آن، ماهى ده هزار تومان است، اجاره صحيح نيست مگر

اینکه این عبارت توکیل در اجاره باشد.
مسأله 2494: اگر به مستأجر بگوید: خانه را ماهی ده هزار تومان به تو اجاره دادم، یا بگوید: خانه را یك ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن نیز هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است، در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اوّل، صحیح است.
مسأله 2495: خانه ای را که زوّار و افراد غریب در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلا شبی هزار تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه، اشکال ندارد، ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند، اجاره نبوده و صاحب خانه هر وقت بخواهد، می‌تواند آنان را بیرون کند.
مسأله 2496: مالی که مستأجر، بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، بنابراین اگر مانند گندم با وزن معامله می‌شود، باید وزن آن معلوم باشد و اگر مانند تخم مرغ با شماره معامله می‌شود، باید شماره آن معیّن باشد و اگر مانند اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید.
مسأله 2497: اگر زمینی را برای زراعتِ جو یا گندم، اجاره دهد و اُجرت را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، بنابر احتیاط اجاره صحیح نیست.
مسأله 2498: کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل، حق مطالبه اُجرت ندارد.
مسأله 2499: هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره، از آن استفاده نکند، باید اُجرت آن را بدهد.
مسأله 2500: اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی، کاری انجام دهد و در آن روز، برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او مراجعه ندهد، باید اُجرت او را بپردازد، مثلا اگر بنّایی را در روز معیّنی، اجیر نماید و بنّا در آن روز آماده کار باشد، اگرچه به او کار ندهد، باید اُجرتش را بپردازد.
مسأله 2501: اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره، معلوم شود اجاره باطل بوده، مستأجر باید اُجرت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، در صورتی که اجاره دهنده غیر خود مالك یا وکیل او باشد مثلا اگر خانه ای را یك ساله صد تومان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان بپردازد و امّا اگر اجاره دهنده خود مالك یا وکیل او باشد، فقط در صورت کمتر بودن، معمول مال الاجاره آن را

می‌پردازد، ولی در صورت بیشتر بودن همان مذکور را باید بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره، معلوم شود اجاره باطل بوده، باید اُجرت آن مدّت را به تفصیل مذکور بپردازد.
مسأله 2502: اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن نیز زیاده روی ننموده، ضامن نیست و همچنین اگر مثلا پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن کوتاهی ننموده باشد، لازم نیست عوض آن را بدهد و ادعای او در این باره مسموع است.
مسأله 2503: هرگاه صنعت گر، چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.
مسأله 2504: اگر قصّاب، سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد و چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2505: اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود، ضامن است و همچنین اگر مقدار بار را معیّن نکرده، امّا بیشتر از معمول، بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد، ضامن می‌باشد.
مسأله 2506: اگر حیوانی را برای بردن بارِ شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر بر اثر زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار بشکند، ضامن است.
مسأله 2507: مستأجر و مالك، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را برهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنها، حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌تواند طبق قرارداد، اجاره را برهم بزند.
مسأله 2508: اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد مغبون شده است، چنانچه در هنگام خواندن صیغه، متوجّه نباشد مغبون است، می‌تواند اجاره را برهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند اگر مغبون نیز باشند، حقّ برهم زدن معامله را ندارند، نمی‌توانند اجاره را برهم بزنند.
مسأله 2509: اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از تحویل، شخصی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را برهم بزند و اُجرتی که به اجاره دهنده داده، پس بگیرد یا اجاره را برهم نزند و اُجرت مدّتی که در تصرّف غصب کننده بوده به اندازه معمول از غاصب بگیرد، پس اگر حیوانی را یك ماهه، به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده هزار تومان باشد، می‌تواند پانزده هزار تومان از غصب کننده بگیرد.
مسأله 2510: اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد، دیگری آن

را غصب كند، نمى‌تواند اجاره را برهم بزند و فقط حق دارد، كرايه آن چيز را به مقدار معمول، از غصب كننده بگيرد.
مسأله 2511: اگر پيش از تمام شدن مدّت اجاره، ملك را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمى‌خورد و مستأجر بايد اُجرت را به فروشنده بدهد و همچنين است اگر آن را به ديگرى بفروشد.
مسأله 2512: اگر پيش از ابتداى مدّت اجاره، ملك طورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد يا قابل استفاده اى كه شرط كرده اند نباشد، اجاره باطل مى‌شود و پولى كه مستأجر به صاحب ملك داده به او بر مى‌گردد، بلكه اگر بتواند استفاده مختصرى نيز از آن ببرد، مى‌تواند اجاره را برهم بزند.
مسأله 2513: اگر ملكى را اجاره كند و بعد از گذشتن مقدارى از مدّت اجاره، طورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اى كه شرط كرده اند نباشد، اجاره مدّتى كه باقيمانده باطل مى‌شود، بلكه اگر بتواند استفاده مختصرى نيز از آن ببرد، مى‌تواند اجاره مدّت باقيمانده را، بر هم بزند.
مسأله 2514: اگر خانه اى را كه مثلا دو اطاق دارد، اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود، اجاره باطل نمى‌شود و مستأجر نمى‌تواند اجاره را برهم بزند، ولى اگر ساختن آن به قدرى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستأجر از بين برود، اجاره آن مقدار، باطل مى‌شود و مستأجر مى‌تواند اجاره باقيمانده را نيز برهم بزند.
مسأله 2515: اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد، اجاره باطل نمى‌شود، ولى اگر خانه، ملك اجاره دهنده نباشد، مثلا ديگرى وصيّت كرده كه تا اجاره دهنده زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پيش از تمام شدن مدّتِ اجاره بميرد، از وقتى كه مرده است اجاره باطل خواهد بود، مگر مالك، اجاره را امضا كند.
مسأله 2516: اگر صاحب كار، بنّا را وكيل كند كه براى او عمله بگيرد، چنانچه بنّا كمتر از مقدارى كه از صاحب كار مى‌گيرد به عمله بدهد، زيادى آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد، ولى اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براى خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد يا به ديگرى بدهد، در صورتى كه كمتر از مقدارى كه اجير شده به ديگرى بدهد، زيادى آن بر او حلال مى‌باشد.
مسأله 2517: اگر رنگرز قرار بگذارد مثلا پارچه را با نيل رنگ كند، چنانچه با رنگ ديگرى رنگ نمايد، حق ندارد چيزى بگيرد.
مسأله 2518: اگر كسى بچّه اى را ختنه كند و ضررى به آن بچّه برسد يا بميرد، چنانچه بيشتر از معمول بريده باشد ضامن است و اگر بيشتر از

معمول نبريده باشد، ضامن نيست به شرط اينكه با اجازه ولىِّ كودك اقدام كرده و ضمان را از عهده خود ساقط كرده باشد.
مسأله 2519: اگر دكتر به دست خود به بيمار دارو بدهد، چنانچه در معالجه خطا كند و به بيمار ضرر برسد يا بميرد، دكتر ضامن است، امّا اگر درد و داروى بيمار را بگويد و بيمار دارو را بخورد، حكم به ضمان مشكل است، مگر آنكه سبب از مُباشر اقوى باشد.
مسأله 2520: هرگاه دكتر به بيمار يا ولىّ او بگويد: اگر ضررى به بيمار برسد، ضامن نيستم، در صورتى كه دقّت و احتياط لازم را بنمايد و به بيمار ضرر برسد يا بميرد، دكتر ضامن نيست.

احکام جعاله

مسأله 2521: عقد «جُعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد، مثلا بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم».
مسأله 2522: به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و اجیر نمودن شخص، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی که او را اجیر کرده، اُجرت را بدهکار می‌شود، ولی در جعاله، عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌گردد.
مسأله 2523: جاعل باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار، قرارداد ببندد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند صحیح نیست.
مسأله 2524: کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود، ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.
مسأله 2525: اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معیّن کند، مثلا بگوید هرکه اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیّات آن را معیّن نماید.
مسأله 2526: اگر جاعل، مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلا بگوید: هر که بچّه مرا پیدا کند، پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را، به مقداری که کار او در نظر اهل خِبره ارزش دارد، بدهد.
مسأله 2527: اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، نسبت به مزد حقّی ندارد.
مسأله 2528: پیش از شروع عامل به کار، جاعل و عامل، می‌توانند جعاله را برهم بزنند، امّا بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را برهم بزند، اشکال دارد.
مسأله 2529: عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد ولی اگر تمام نکردن عمل، باعث ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید، مثلا اگر کسی بگوید: «هرکه چشم را عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و دکتر جراحی، شروع

به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقّی بر جاعل ندارد و اگر ضرری بر او وارد شود ضامن است.
مسأله 2530: اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مانند پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل، مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلا بگوید هر کس این کتاب را چاپ کند صد هزار ده تومان به او می‌دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگرچه بنابر احتیاط با مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله 2531: عقد «مُزارعه» یعنی مالك با زارع این گونه معامله كند: زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت كند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.
مسأله 2532: مزارعه چند شرط دارد، اوّل: ایجاب و قبول، یعنی صاحب زمین به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار كردم» و زارع بگوید: «قبول كردم»، یا بدون اینكه حرفی بزنند، مالك زمین را واگذار كند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول كار نشده، مالك و زارع می‌توانند معامله را برهم بزنند. دوم: صاحب زمین و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند، با قصد و اختیار خود، مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در كارهای بیهوده صرف نكنند. سوم: مالك و زارع از تمام حاصل زمین سهم داشته باشند، پس اگر مثلا شرط كنند آنچه اوّل یا آخر می‌رسد، مال یكی از آنان باشد مزارعه باطل است و باید تصالح شود. چهارم: سهم هر كدام نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت كن و هرچه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست. پنجم: مدّتی را كه زمین در اختیار زارع است، معیّن كنند و باید مدّت به قدری باشد كه در آن مدّت، به دست آمدن حاصل ممكن باشد. ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممكن نباشد، امّا بتوانند كاری كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحیح است. هفتم: اگر منظور هر كدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را كه زارع باید بكارد معیّن كنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند یا زراعتی را كه هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند. هشتم: زمین را معیّن كنند، پس كسی كه چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: در یكی از این زمینها زراعت كن، مزارعه باطل است. نهم: خرجی كه بر عهده هر كدام است معین نمایند، ولی اگر معلوم باشد، لازم نیست به آن تصریح نمایند.
مسأله 2533: اگر مالك با زارع قرار بگذارد مقداری از حاصل، برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت كنند، چنانچه بدانند بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.
مسأله 2534: اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالك راضی شود با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع نیز راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار كند زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد

لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی‌تواند مالك را مجبور کند، که زراعت در زمین بماند.
مسأله 2535: اگر بر اثر پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلا آب زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد. و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول، به مالك بدهد.
مسأله 2536: اگر مالك و زارع صیغه مزارعه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را برهم بزنند و نیز اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آنکه عامل مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را برهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌توانند طبق قرارداد، معامله را برهم بزنند.
مسأله 2537: اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع، زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند و حقوق دیگری نیز که زارع داشته، به ورثه اش می‌رسد و در این صورت نمی‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت، در زمین باقی بماند.
مسأله 2538: اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالك بوده، حاصلی که به دست می‌آید نیز مال اوست و باید مزد زارع، مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری را که زارع در آن زمین به کار گرفته، به او بدهد و اگر بذر، مال زارع بوده بنابر مشهور زراعت نیز مال اوست و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالك کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت به کار گرفته، به او بدهد، و احتیاط استحبابی مصالحه است بین مالك و زارع.
مسأله 2539: اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالك راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت نیز می‌تواند زارع را وادار کند زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.
مسأله 2540: اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك

و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم نیز، مانند سال اوّل می‌باشد.

احكام مساقات

مسأله 2541: عقد «مُساقات» یعنی انسان با کسی معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست یا اختیار میوه های آن با اوست، تا مدّت معیّنی به آن شخص واگذار کند تا آن را تربیت نموده، آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد.
مسأله 2542: معامله مساقات در درختهایی که مانند بید و چنار، میوه نمی‌دهد بنابراحتیاط صحیح نیست و در مانند درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند، اشکال ندارد، امّا در جاهایی که مزارعه و مساقات صحیح نیست، می‌توان مصالحه نمود.
مسأله 2543: در معامله مساقات، لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات، آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند، به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.
مسأله 2544: مالك و کسی که تربیت درختها را بر عهده می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده، مصرف نکنند.
مسأله 2545: مدّت مساقات، باید معلوم باشد و اگر اول آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می‌آید، صحیح است.
مسأله 2546: در مساقات باید سهم هر کدام، نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، امّا اگر قرار بگذارند مثلا صد من از میوه ها، مال مالك و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند، مساقات باطل است و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد.
مسأله 2547: باید قرار معامله مساقات، پیش از ظاهر شدن میوه، باشد و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است، باقی مانده باشد، معامله صحیح است. وگرنه اشکال دارد، گرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد امّا می‌توان به عنوان صلح معامله کرد.
مسأله 2548: معامله مساقات، در بوته خربزه، خیار و مانند آن صحیح است.
مسأله 2549: درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگری، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، مساقات نبوده و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد.
مسأله 2550: دو نفری که مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می‌توانند

معامله را برهم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات، شرط کنند هر دو، یا یکی از آنان، حق برهم زدن معامله را داشته باشد، در این صورت طبق قرارداد، برهم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می‌تواند معامله را برهم بزند.
مسأله 2551: اگر مالك بمیرد، معامله مساقات برهم نمی‌خورد، و ورثه اش به جای او هستند.
مسأله 2552: اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خودشان انجام ندهند و اجیر نیز نگیرند، حاکم شرع از مال میّت، اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالك، قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد، امّا اگر قرار نگذاشته اند، مالك می‌تواند عقد را برهم بزند یا راضی شود ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند، درختها را تربیت نماید.
مسأله 2553: اگر شرط کند تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالك می‌باشد و کسی که کار می‌کند، نمی‌تواند مطالبه اُجرت نماید، زیرا در حکم کسی است که کاری را مجانی انجام دهد، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول، به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد.
مسأله 2554: اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله صحیح است. و در صورت باطل بودن معامله، اگر درختها مال صاحب زمین بود، بعد از تربیت نیز مال اوست و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد. و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت نیز مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی گودالهایی که بر اثر کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را، از روزی که درختها را کاشته، به صاحب زمین بدهد و مالك نیز می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر بر اثر کندن درخت، عیبی در درخت پیدا شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، امّا اگر خود مالك زمین، درختها را بکند، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

احکام وکالت

مسأله 2555: عقد «وکالت»، یعنی انسان کاری را که می‌تواند شخصاً انجام دهد، به دیگری واگذار نماید، تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند تا خانه او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید، نمی‌تواند برای فروش آن، کسی را وکیل گرداند.

مسأله 2556: در وکالت لازم نیست، صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند او را وکیل کرده و او نیز بفهماند قبول نموده وکالت صحیح است، مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او آن را بگیرد.

مسأله 2557: اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید، برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است.

مسأله 2558: موکّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند.

مسأله 2559: کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن، از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه، از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله 2560: اگر انسان کسی را، برای انجام تمام کارهای خود وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند، وکالت صحیح نیست.

مسأله 2561: اگر وکیل را عزل نماید، یعنی از کار برکنار سازد، بعد از رسیدن خبر به او نمی‌تواند کاری را که وکالت داشته، انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله 2562: وکیل می‌تواند خود را از وکالت، برکنار کند، حتّی اگر موکّل غایب باشد.

مسأله 2563: وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده، دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، همان طوری که به او دستور داده، می‌تواند رفتار نماید، بنابراین اگر گفته بود: برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله 2564: اگر انسان با اجازه موکّل، کسی را از طرف او وکیل کند،

نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل، اوّلی را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود.
مسأله 2565: اگر وکیل با اجازه موکّل، کسی را از طرف خود وکیل سازد، موکل و وکیل اوّل، می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌گردد.
مسأله 2566: اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل سازد و به آنها اجازه دهد که هر کدام، به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هريك از آنان می‌تواند، آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود ولی اگر نگفته باشد باهم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد باهم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود.
مسأله 2567: اگر وکیل یا موکّل بمیرد، یا دیوانه شود، وکالت باطل می‌گردد، امّا اگر بیهوش شود اشکالی ندارد و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده، از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده، بمیرد، وکالت باطل می‌شود.
مسأله 2568: اگر انسانی کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او مقرّر سازد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته، باید به او بدهد.
مسأله 2569: اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست، کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری ننماید و اتّفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست.
مسأله 2570: اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست، کوتاهی کند یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است، بنابراین اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2571: اگر وکیل، غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری بکند، مثلا لباسی را که گفته اند، بفروش، بپوشد و سپس تصرّفی بنماید که به او اجازه داده بودند، آن تصرّف صحیح است.

احکام اقرار

مسأله 2572: اِقرار، یعنی انسان اعتراف کند حقّی بر او هست، مثلا بگوید: محمّد از من هزار تومان طلب دارد، یا اعتراف نماید که برکسی حقّی ندارد، مثلا بگوید: علی هیچ بدهی به من ندارد.
مسأله 2573: اعتراف در صورتی نافذ و صحیح است که به صورت جزم و صریح یا ظاهر باشد، بنابراین اگر بگوید: ممکن است جعفر از من ده تومان طلب داشته باشد، صحیح نخواهد بود و نیز باید چیزی که به آن اعتراف می‌کند بر ضرر او باشد، پس اگر بگوید: من از زید ده تومان طلب دارم، باید دلیل بیاورد.
مسأله 2574: اعتراف بچّه، دیوانه، سفیه نسبت به مال خود، کسی که مجبورش کرده اند، بَرده و کسی که قاصد نباشد، باطل است.
مسأله 2575: اگر به چیز مجهولی یا مردّدی اعتراف کند، مثلا بگوید: حسن از من چیزی می‌خواهد، یا بگوید: تقی از من یکی از این دو مال را طلب دارد، یا شخصی که برای او اعتراف می‌کند، مجهول یا مردّد باشد، مثلا بگوید: شخصی یا یکی از این دو نفر از من ده تومان طلب دارد، در همه این موارد اعتراف او صحیح است.
مسأله 2576: مُقِرٌّلَه، یعنی کسی که برای او اعتراف می‌شود، باید بتواند مالك شود، مثلا بگوید: چیزی را که در دست دارم ملك زید یا وقف این مسجد است، پس اگر بگوید: چیزی را که در دست دارم ملك این حیوان است، چون حیوان مالك نمی‌شود، صحیح نخواهد بود.
مسأله 2577: اگر بگوید: تقی از من هزار تومان می‌خواهد، سپس انکار کند، باید هزار تومان را بدهد، ولی اگر بگوید: تقی از من هزار تومان طلب دارد، سپس مقدار معقولی را استثنا کند، مثلا بگوید: مگر صد تومان، قبول می‌شود.
مسأله 2578: اگر بگوید: این خانه مال کاظم است، سپس بگوید: مال رضاست، بنابر احتیاط مصالحه کنند.
مسأله 2579: اگر بگوید: حسین پسر من است، یا بگوید: زینب خواهر زن من است، قبول می‌شود و چنانچه بمیرد حسین از او ارث می‌برد، همچنین نمی‌تواند تا زمانی که خواهر زینب زن اوست، زینب را به عقد خود در آورد.
مسأله 2580: حکم بیمار در اعتراف، حکم صحیح است، مگر در مرضی که با آن مرض می‌میرد بگوید: مقداری به کسی بدهکار است. و متّهم باشد

که گفته او برای ضرر زدن به ورثه است، در این صورت باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند.

احکام هدیه

مسأله 2581: هدیه، یعنی انسان چیزی را به کسی مجانی و بدون عوض ببخشد. و در این عقد، ایجاب و قبول لازم است. و اگر چیزی را به قصد هدیه، به کسی ببخشد و او نیز به همین قصد بگیرد، هدیه واقع می‌شود.
مسأله 2582: کسی که هدیه می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار، هدیه نماید و بتواند در مال خود تصرّف کند، بنابراین اگر سفیه یا مفلّس، مال خود را به کسی ببخشد، صحیح نیست.
مسأله 2583: کسی که به او چیزی بخشیده می‌شود باید با اجازه صاحب مال، آن را تحویل بگیرد، اگرچه در غیر از مجلس هدیه باشد.
مسأله 2584: اگر طلبکار، طلب خود را به بدهکار ببخشد، دیگر نمی‌تواند آن را از بدهکار مطالبه کند.
مسأله 2585: اگر انسان چیزی را به کسی ببخشد و او نیز آن را تحویل بگیرد، بخشنده می‌تواند هدیه را برهم زده و مال را پس بگیرد، مگر در چند صورت: 1 - اگر کسی که به او بخشیده است، با انسان خویشی داشته باشد، خواه نزدیك باشد، خواه دور، مانند پدر، مادر، پسر عمو و پسر خاله. 2 - اگر زن به شوهر، یا مرد به همسر خود، بخشیده باشد. 3 - اگر تمام یا قسمتی از هدیه، تلف شده باشد. 4 - اگر هدیه مُعَوّضه باشد، یعنی چیزی بخشیده و در عوض، چیزی دریافت کرده باشد، مانند آنکه خانه ای را در مقابل باغی به کسی ببخشد. 5 - اگر بخشنده، در هدیه قصد قربت کند. 6 - اگر بخشنده یا کسی که به او بخشیده شده، بمیرد. 7 - اگر کسی که به او چیزی بخشیده شده، در آن هدیه تصرّف کند، مثلا آن را بفروشد یا پارچه را بدوزد.
مسأله 2586: اگر چیزی را که بخشیده و قبض داده، زیاد شود، مانند آنکه گوسفند، فربه گردد و یا بچّه بزاید، سپس بخشنده هدیه را برهم بزند، زیادی و بچّه، مال کسی است که به او بخشیده شده است.
مسأله 2587: برهم زدن هدیه آن است که بخشنده بگوید: هدیه را برهم زدم، یا آن را پس بگیرد و یا بفروشد و لازم نیست کسی که به او بخشیده شده، بداند که بخشنده هدیه را برهم زده است.
مسأله 2588: اگر بخشنده یا کسی که به او بخشیده شده است، بعد از عقد و قبل از تحویل گرفتن بمیرد، هدیه بهم می‌خورد.
مسأله 2589: بخشیدن به قوم و خویش، یکی از اقسام صله رحم و از مستحبات اسلامی است و ثواب آن دو برابر بخشیدن به غیر فامیل است.
مسأله 2590: مکروه است انسان، در بخشش، بعضی از بچّه های خود را،

بر بعضی دیگر ترجیح دهد، حتّی در بوسیدن و مانند آن، بنابراین ترجیح دادن پسرها بر دخترها، در هدیه، وقف و مانند آن، اگر برای فایده دینی و دنیوی نباشد، مکروه است، امّا اگر ترجیح دادن، باعث فساد یا دشمنی شود، چه بسا حرام خواهد شد.

احکام صدقه

مسأله 2591: صدقه دادن از کارهای مستحب است و در روایات اسلامی سفارش زیادی برآن شده، چنانچه در حدیث شریف آمده: «صدقه موجب زیادی مال، دفع بلا و سبب شفا، می‌شود».
مسأله 2592: صدقه در صورتی موجب ثواب است که صدقه دهنده، قصد قربت کند.
مسأله 2593: چنانچه به قصد صدقه، مال خود را به کسی بدهد و او نیز به همین قصد آن را بگیرد، صدقه واقع می‌شود و بعد از آنکه فقیر صدقه را گرفت، صدقه دهنده نمی‌تواند آن را برهم زده و مال خود را مسترد دارد.
مسأله 2594: کسی که سیّد نیست نمی‌تواند زکات خود را به سیّد بدهد و در زکات فطره تأمّل است، امّا نسبت به صدقه های مستحب و دیگر صدقه های واجب، غیر سیّد می‌تواند به سیّد بپردازد.
مسأله 2595: صدقه مستحب را می‌توان به شخص ثروتمند، سنّی و کافر داد.
مسأله 2596: اگر انسان چیزی را به فقیر صدقه دهد، می‌تواند آن را از او بخرد، یا به عنوان هدیه قبول کند، ولی مکروه است، البته این در صورتی است که آن صدقه، زکات نباشد و سبب تضییع حقوق فقیر نشود.
مسأله 2597: اگر کسی از انسان بخواهد چیزی به او بدهد، مکروه است او را ردّ نماید هر چند گمان کند فقیر نیست.
مسأله 2598: گدایی کردن در صورت احتیاج مکروه و در صورتی که احتیاج نداشته باشد، بعید نیست حرام باشد.
مسأله 2599: مستحب است انسان واسطه رساندن صدقه شود و صدقه مستحب را اگر مخفی بدهد، بهتر است مگر به جهتی، علنی دادن بهتر باشد.
مسأله 2600: مستحب است انسان زیاد صدقه بدهد، به ویژه در اوایل روز و اوایل شب و همچنین مستحب است دست خودش را که با آن صدقه داده، ببوسد.
مسأله 2601: مستحب است انسان، در صدقه دادن، قوم و خویش و همسایگان را بر دیگران مقدم بدارد.

احکام قرض

مسأله 2602: قرض دادن، از کارهای بسیار مستحب است که در آیات قرآن و روایات، سفارش زیادی بر آن شده است، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمودند: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می‌شود، ملائکه بر او رحمت می‌فرستند، اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود».
مسأله 2603: در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، صحیح است، امّا مقدار آن باید کاملا معلوم باشد.
مسأله 2604: هر وقت بدهکار، بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.
مسأله 2605: اگر در هنگام قرض، برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، واجب است طلبکار پیش از تمام شدن مدّت، طلب خود را مطالبه نکند، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.
مسأله 2606: اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد، گناهکار است.
مسأله 2607: اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته، اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند، تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد.
مسأله 2608: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، بدون حرج واجب است کسب نماید و بدهی خود را بدهد.
مسأله 2609: کسی که به طلبکار خود دسترسی ندارد، چنانچه امید نداشته باشد او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع، طلب او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سیّد نباشد، واجب نیست که طلب او را به غیر سیّد بدهد، بلکه می‌تواند به سیّد فقیر نیز بدهد.
مسأله 2610: اگر مال میّت، بیشتر از خرج واجب کفن، دفن و بدهی او نباشد، باید مال را برای آن مصرف نموده و به وارث او چیزی نمی‌رسد.
مسأله 2611: اگر کسی مقداری پول، طلا یا نقره، قرض کند و قیمت آن

كم شود، يا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را كه گرفته، پس بدهد كافى است، ولى اگر هر دو به غير آن راضى شوند، اشكال ندارد و در بعضى موارد مصالحه كنند.
مسأله 2612: اگر مالى را كه قرض كرده، از بين نرفته باشد و صاحب مال، عين آن را مطالبه كند، بنابر احتياط مستحب بدهكار، همان مال را به او بدهد.
مسأله 2613: اگر كسى كه قرض مى‌دهد، شرط كند كه زيادتر از مقدارى كه مى‌دهد بگيرد، مثلا يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد، يا ده تخم مرغ بدهد كه يازده تا بگيرد، ربا و حرام است، بلكه اگر قرار بگذارد بدهكار كارى براى او انجام دهد، يا چيزى را كه قرض كرده، با مقدارى جنس ديگر پس دهد، مثلا شرط كند يك تومانى را كه قرض كرده، با يك كبريت پس دهد، ربا و حرام است. و نيز اگر شرط كند قرض را به طور مخصوصى پس دهد، مثلا مقدارى طلاى نساخته به او بدهد و شرط كند، ساخته پس بگيرد، باز هم ربا و حرام مى‌باشد. ولى اگر بدون شرط، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد، اشكال ندارد، بلكه مستحب است.
مسأله 2614: ربا دادن مانند ربا گرفتن حرام است و كسى كه قرض ربايى گرفته مالك آن نمى‌شود و نمى‌تواند در آن تصرّف كند، ولى چنانچه طورى باشد كه اگر ربا قرار نبود، صاحب پول نسبت به تصرّف آن، راضى بود، قرض گيرنده مى‌تواند در آن تصرّف نمايد.
مسأله 2615: اگر گندم، يا چيزى مانند آن را به صورت قرض ربايى بگيرد و با آن زراعت كند، حاصلى كه از آن به دست مى‌آيد، بعيد نيست مال قرض گيرنده باشد گرچه احوط مصالحه است.
مسأله 2616: اگر لباسى را بخرد و سپس از پولى كه به قرض ربايى گرفته، يا از پولى حلالى كه با ربا مخلوط است، به صاحب لباس بدهد، پوشيدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشكال ندارد، ولى اگر به فروشنده بگويد كه اين لباس را با اين پول مى‌خرم، پوشيدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشيدن آن حرام است، نماز نيز با آن باطل مى‌باشد.
مسأله 2617: اگر انسان مقدارى پول، به كسى بدهد كه در شهر ديگرى از طرف او كمتر بگيرد، اشكال ندارد و اين را «صرف برات» مى‌گويند.
مسأله 2618: اگر مقدارى پول، به كسى بدهد كه بعد از چند روز در شهر ديگرى زيادتر بگيرد، مثلا نهصد و نود تومان بدهد كه بعد از ده روز، در شهر ديگرى هزار تومان بگيرد، ربا و حرام است ولى اگر كسى كه زيادى را مى‌گيرد در مقابل زيادى، جنسى بدهد يا عملى انجام دهد اشكال ندارد.
مسأله 2619: اگر در مقابل طلبى كه از كسى دارد، سفته يا چك داشته

باشد و بخواهد طلب خود را پیش از سر رسید آن به کمتر از آن بفروشد، اشکال ندارد.

احکام حواله

مسأله 2620: حواله، یعنی انسان بدهی خود را به دیگری واگذار کند.
مسأله 2621: اگر بدهکار، طلبکار خود را حواله بدهد که طلبش را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از درست شدن حواله، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.
مسأله 2622: بدهکار، طلبکار و کسی که به او حواله شده، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
مسأله 2623: حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند، حواله صحیح نیست.
مسأله 2624: طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله نیز کوتاهی ننماید. و هنگامی که انسان حواله می‌دهد لازم نیست بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده، می‌تواند او را به دیگری حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از او بگیرد، صحّت این حواله بعید نیست گرچه خلاف احتیاط است.
مسأله 2625: حواله دهنده و طلبکار، باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پس اگر مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول، به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید: یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست علی الأظهر.
مسأله 2626: اگر بدهی در واقع معیّن باشد، ولی بدهکار و طلبکار در هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر، حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، بعید نیست حواله صحیح باشد.
مسأله 2627: اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله، می‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار، طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله 2628: بعد از درست شدن حواله، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را برهم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند حواله را برهم بزند و همچنین است اگر هنگام حواله، فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه پولدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را برهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.
مسأله 2629: اگر بدهکار، طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود، حقّ برهم زدن حواله را قرار دهد، مطابق قراری که گذاشته اند، می‌توانند حواله را برهم بزنند.
مسأله 2630: اگر حواله دهنده، خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به درخواست کسی باشد که به او حواله شده است، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده و قصد داشته عوض آن را نگیرد، نمی‌تواند چیزی را که داده، از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله 2631: رهن، یعنی بدهکار مقداری از مال خود را به عنوان وثیقه و گرو نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال، بردارد.
مسأله 2632: در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و اگر بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار نیز به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.
مسأله 2633: گرودهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
مسأله 2634: انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن، راضی هستم».
مسأله 2635: چیزی را که گرو می‌گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.
مسأله 2636: منافع چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.
مسأله 2637: طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مال گرو گذاشته شده را، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلا آن را ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان، آن را ببخشد یا بفروشد، سپس دیگری بگوید: راضی هستم، اشکال ندارد.
مسأله 2638: اگر طلبکار چیزی را که گرو گرفته، با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن نیز مانند خود مال، گرو می‌باشد.
مسأله 2639: اگر هنگامی که بدهکار باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او نپردازد، طلبکار می‌تواند مالی را که گرو گرفته، بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیّه را به بدهکار بدهد. و اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.
مسأله 2640: اگر بدهکار، غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته، خانه و اثاثیه باشد طلبکار می‌تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام حجر

مسأله 2641: حَجْر، یعنی انسان به جهت یکی از هفت امری که بیان می‌شود، نتواند در تمام یا قسمتی از اموال خود، تصرّف کند: 1 - بچّه بودن. 2 - دیوانه بودن. 3 - سفیه بودن. 4 - مفلّس بودن. 5 - بیمار بودن. 6 - برده بودن. 7 - مردن. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان می‌شود.
مسأله 2642: بچّه ای که هنوز به سنّ بلوغ شرعی نرسیده، یا بالغ شده امّا رشید نیست، نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند، هر چند تصرّفش صحیح باشد.
نشانه های بلوغ
مسأله 2643: نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: 1 - روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت، ولی موی نازك علامت بلوغ نیست. 2 - مُحتلم شدن و بیرون آمدن منی و این علامت در زنان بسیار کم است. 3 - تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نُه سال قمری در زن.
مسأله 2644: روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سینه و زیر بغل و خشن شدن صدا و مانند آن، نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان بر اثر آن به بالغ شدن یقین کند.
مسأله 2645: ولیّ بچّه، یعنی کسی که می‌تواند در مال او تصرّف کند، در درجه اوّل پدر و جدّ پدری طفل است و در صورتی که آنها موجود نباشند، قیّم از جانب آنها و اگر او نیز نبود، حاکم شرع می‌باشد.
مسأله 2646: پدر و جدّ پدری، هر کدام می‌توانند، در مال طفل تصرّف کنند، اگرچه جدّ پدری خیلی دور باشد و در صورتی که هر دو در آن تصرّف کنند، کسی که اوّل تصرّف نموده مقدّم است.
مسأله 2647: دیوانه نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند و در بقیّه احکام مانند بچّه است، ولی بنابر احتیاط واجب، اگر بعد از بلوغ دیوانه شده باشد، حاکم شرع با پدر یا جدّ، با هم در امور او رسیدگی کنند گرچه کفایت پدر و جد مستقلا از حاکم شرع بعید نیست.
مسأله 2648: کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی، در مال خود می‌کند، صحیح نیست.
مسأله 2649: انسان می‌تواند در مرضی که با آن بیماری از دنیا می‌رود، هر مقدار از مال خود را برای خود، عیال، میهمان و کارهایی که اسراف نیست، مصرف نماید و نیز اگر مال خود را به قیمت آن بفروشد، یا اجاره دهد، اشکال ندارد، بلکه اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت آن بفروشد، خواه مقداری را که بخشیده یا ارزانتر فروخته، به

اندازه ثُلث مال او بوده یا بیشتر باشد، تصرّف وی صحیح و در صورتی که بیشتر از ثُلث باشد، احتیاج به اجازه ورثه ندارد.
مسأله 2650: سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند) نمی‌تواند در مال خود تصرّف نماید و ولایت بر او، به عهده پدر و جدّ پدری است اگر قبل از بلوغ سفیه باشد ولی اگر بعد از بلوغ سفیه شده باشد، ولیّ او حاکم شرع است به همراه پدر یا جدّ پدری بنابر احتیاط، گرچه کفایت پدر و جد بعید نیست.
مسأله 2651: تصرّفات سفیه، در بعضی از موارد صحیح است.
مسأله 2652: مفلّس کسی است که به اصطلاح امروز «ورشکست» شده و حاکم شرع، روی املاك او دست گذاشته است، چنین شخصی پیش از آنکه حاکم شرع، حکم به مفلّس بودنش بکند می‌تواند در اموال خود تصرّف کند، هرچند قرضهای او چند برابر ثروتش باشد.
مسأله 2653: مفلّس با چهار شرط نمی‌تواند در اموال خود تصرّف کند: 1 - قرضهای او شرعاً ثابت شده باشد. 2 - مُمتلکات و طلبهایی که از مردم دارد، کمتر از بدهی او باشد، البته خانه و چیزهای دیگری که در احکام قرض، استثنا شده در اینجا نیز مستثنی است. 3 - مدّت قرضهایی که کرده است، تمام شده باشد یا آن مقداری که مدّتشان تمام شده، بیش از املاك او باشد. 4 - طلبکارها از حاکم شرع، بخواهند که نگذارد در مال خود تصرّف کند.
مسأله 2654: بعد از آنکه حاکم شرع، حکم نمود مفلّس در اموال خود تصرّف نکند، حقّ طلبکارها به آن اموال تعلّق گرفته و باید آنها را بفروشند و به طلبکارها بپردازند.
مسأله 2655: قسمت کردن اموال مفلّس در بین طلبکاران، به نسبت طلب آنها صورت می‌گیرد، مثلا اگر مفلّس فقط سی تومان دارد و شخصی از او صد و دیگری پنجاه تومان طلب داشته باشد، بیست تومان به کسی که صد تومان طلب دارد و ده تومان به دیگری می‌دهند.
مسأله 2656: اگر انسان در مرضی که به سبب آن از دنیا می‌رود، مقداری از مال خود را مجّانی مصرف کند، مثلا آن را به کسی ببخشد یا چیزی که هزار تومان می‌ارزد به صد تومان بفروشد، این تصرّفات از اصل مال، خارج می‌شود و آن را «مُنجّزات مریض» می‌نامند.
مسأله 2657: تصرّفاتی را که برده، بدون اجازه آقای خود می‌کند، باطل است و در این که آیا برده مالك چیزی می‌شود یا نه، خلاف است و بنابر اقوی مالك می‌شود.
مسأله 2658: اگر کسی وصیّت کند بعد از مردنش، مقداری از اموالش را به کسی ببخشند، چنانچه بیشتر از ثُلث نباشد یا اگر بیشتر از ثلث است ورثه اجازه بدهند، باید به وصیّت عمل کنند و اگر بیشتر باشد و ورثه اجازه

ندهند، باید به وصیّت عمل کنند و اگر بیشتر باشد و ورثه اجازه ندهند فقط به مقدار ثلث صحیح و نسبت به بقیّه باطل است و همچنین دیگر وصیّتهایی که واجب شرعی مالی نباشد، مانند وصیّت به خیرات و مبرّات.

احکام ضمانت

مسأله 2659: ضمانت، یعنی انسان بدهی کسی را به گردن بگیرد.
مسأله 2660: اگر انسان بخواهد ضامن شود تا بدهی کسی را بدهد، باید بر هر لفظی اگرچه عربی نباشد، به طلبکار بگوید: من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، یا کاری کند که بر ضمانت او دلالت داشته باشد و طلبکار نیز رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.
مسأله 2661: ضامن و طلبکار، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، ولی این شرطها در بدهکار نیست، مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچّه یا دیوانه را بدهد، صحیح است.
مسأله 2662: هرگاه برای ضامن شدن خود، شرطی قرار دهد، مثلا بگوید: اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، اقرب صحت ضمان است.
مسأله 2663: کسی که ضامن بدهی او می‌شوند باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی‌تواند ضامن او شود. امّا اگر بگوید: به فلانی قرض بده و من ضامن هستم، صحیح می‌باشد.
مسأله 2664: در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار، بدهکار و جنس بدهی، معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم طلب یکی از شما را بدهم، چون معین نکرده طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او اشکال دارد و نیز اگر کسی، از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن هستم بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده بدهی کدام را می‌دهد ضامن شدن او اشکال دارد. و همچنین اگر کسی از دیگری، مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست علی الأظهر.
مسأله 2665: اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
مسأله 2666: اگر انسان ضامن شود بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.
مسأله 2667: ضامن و طلبکار، می‌توانند شرط کنند هر وقت بخواهند، ضمانت را بر هم بزنند.
مسأله 2668: هرگاه انسان در هنگام ضمانت، بتواند طلب طلبکار را بدهد

اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را برهم زند و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.
مسأله 2669: اگر انسان در هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجّه شود، می‌تواند ضامن بودن او را برهم بزند و اگر پیش از آنکه طلبکار متوجّه شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضمانت او را برهم بزند، اشکال ندارد.
مسأله 2670: اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.
مسأله 2671: اگر کسی با اجازه بدهکار، ضامن شود بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری که ضامن شده، از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده، جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن، ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

احکام کفالت

مسأله 2672: کفالت، یعنی انسان ضامن شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد. و به کسی که این گونه ضامن می‌شود «کفیل» می‌گویند.
مسأله 2673: کفالت در صورتی صحیح است که کفیل، به هر لفظی اگرچه عربی نباشد، به طلبکار بگوید: من ضامنم هر وقت شخص بدهکارِ خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار نیز قبول نماید.
مسأله 2674: کفیل باید بالغ و عاقل باشد، او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده، حاضر نماید.
مسأله 2675: کفالت با یکی از پنج چیز به هم می‌خورد: اوّل: کفیل، بدهکار را به دست طلبکار بدهد. دوم: طلب طلبکار داده شود. سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد. چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.
مسأله 2676: اگر کسی به زور، بدهکار را ازدست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله 2677: «ودیعه»، یعنی انسان چیزی را نزد دیگری بگذارد تا از آن نگهداری نماید.
مسأله 2678: اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: نزد تو امانت باشد و او نیز قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزند به صاحب مال بفهماند مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او نیز به قصد نگهداری کردن بگیرد، در این صورت باید به احکام ودیعه و امانتداری که بیان می‌شود عمل نماید.
مسأله 2679: امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالی را پیش بچّه یا دیوانه، امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست.
مسأله 2680: اگر از بچّه یا دیوانه، چیزی را به صورت امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد. و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است، به ولیّ او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2681: کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، نباید قبول کند.
مسأله 2682: اگر انسان به صاحب مال بفهماند برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست. ولی بنابر احتیاط مستحب اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.
مسأله 2683: کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.
مسأله 2684: اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و امانت را برهم بزند، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل و یا ولیّ صاحبش برساند و یا به آنان خبر دهد که برای نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر نیز ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2685: کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، مکان مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و یا در نگهداری آن کوتاهی نموده است. و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله 2686: کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی، یعنی زیاده روی نیز ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، مگر از قبل شرط شده باشد. و اگر آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود، ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2687: اگر صاحب مال، برای نگهداری مال خود، جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در اینجا حفظ کنی و حتّی اگر احتمال بدهی از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری» چنانچه امانت دار احتمال دهد در آنجا، از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال، برای حفظ بهتر بوده، گفته است نباید از آنجا بیرون برود، می‌تواند آن را به جای دیگری ببرد و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست، ولی اگر نداند به چه جهت گفته به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، واجب است عوض آن را بدهد.
مسأله 2688: اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود، جایی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد در آنجا از بین برود، می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود، ضامن نیست.
مسأله 2689: اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی، مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن نیز کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2690: اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را، به وارث او ندهد و از خبر دادن نیز کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میّتم، راست می‌گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و خبر نرساند و مال تلف شود، ضامن نیست.
مسأله 2691: اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان قبول دارند، پس اگر بدون اجازه دیگران، تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.
مسأله 2692: اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد و یا امانت را به او برساند.
مسأله 2693: اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه

ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند وگرنه باید وصیّت نماید، شاهد بگیرد، به وصیّ و شاهد اسم صاحب مال، جنس، خصوصیّات مال و محل آن را بگوید.
مسأله 2694: اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد، عمل نکند و بیماری او خوب شود یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند چنانچه آن امانت از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد بنابر احتیاط، عوض آن را بدهد.

احکام عاریه

مسأله 2695: عاریه، یعنی انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد.
مسأله 2696: لازم نیست در عاریه، صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه، به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.
مسأله 2697: عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده، مثلا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا مستأجر بگوید: به عاریه دادن راضی هستم.
مسأله 2698: چیزی که منفعتش مال انسان است، مثلا آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه بدهد.
مسأله 2699: اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ، به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.
مسأله 2700: اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده آن نیز زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند اگر تلف شود، عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2701: اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.
مسأله 2702: اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده، به ورثه او بدهد.
مسأله 2703: اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند، مثلا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی که عاریه کرده، به ولیّ او بدهد.
مسأله 2704: کسی که چیزی عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی که عاریه کرده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.
مسأله 2705: عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مانند آلات قمار، باطل است.
مسأله 2706: عاریه دادن گوسفند، برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است.

مسأله 2707: اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك، یا وکیل و یا ولیّ او بدهد و بعد، آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل و یا ولیّ او، آن را به جایی ببرد ولو آن که صاحبش معمولا به آنجا می‌برده، مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده، ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.
مسأله 2708: اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلا لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، بنابر احتیاط واجب، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.
مسأله 2709: چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه بدهد.
مسأله 2710: اگر چیزی را که عاریه کرده، با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه عاریه گیرنده اوّل بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.
مسأله 2711: اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.
مسأله 2712: اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال و عوض استفاده را از او و یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.
مسأله 2713: اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او نیز می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده، از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده، طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

مسأله 2999: غصب، یعنی انسان از روی ظلم بر مال و یا حق کسی مسلّط شود، غصب از گناهان بزرگ است و اگر کسی مرتکب آن شود، در قیامت به عذابی سخت گرفتار می‌شود، از حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت شده است: «هر کس، يك وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مانند طوق، به گردن او می‌اندازند».
مسأله 3000: اگر انسان نگذارد مردم، از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین اگر کسی در مسجد، جایی برای خود بگیرد و دیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید.
مسأله 3001: چیزی را که انسان، پیش طلبکار به عنوان گرو می‌گذارد، باید نزد طلبکار بماند که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بردارد، پس اگر بدهکار پیش از پرداخت بدهی، آن چیز را بدون رضایت، از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.
مسأله 3002: مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن را از او بگیرند، باز هم در گرو می‌باشد و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض نیز مانند خود آن چیز، گرو خواهد بود.
مسأله 3003: اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.
مسأله 3004: اگر از چیزی که غصب کرده، منفعتی به دست آید، مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.
مسأله 3005: اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بپردازد.
مسأله 3006: هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر هر يك استیلاء بر همه آن داشته باشند هر يك ضامن تمام آن هستند، وگرنه هر کدام، ضامن نصف آن هستند.
مسأله 3007: اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آن ممکن است، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و صاحبش برگرداند.

مسأله 3008: اگر ظرف طلا، نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام است، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساخت آن را به صاحبش بدهد، ولی اگر مثلا گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مانند اوّلش می‌سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید و مالك نیز نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مانند اوّلش بسازد، اگرچه بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه نمایند.
مسأله 3009: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد، آن را به صورت اوّلش درآورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مانند اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را نیز به صاحبش بدهد، اگرچه احتیاط در این مسأله نیز، مصالحه است.
مسأله 3010: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید: باید آن را به صورت اوّل درآوری، واجب است آن را به صورت اوّلش درآورد و چنانچه قیمت آن بر اثر تغییر کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده، اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: «باید به صورت اوّلش درآوری» در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.
مسأله 3011: اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، بنابر مشهور زراعت، درخت و میوه آن، مال خود اوست، ولی بنابر احتیاط مصالحه شود. و چنانچه مالك زمین راضی نباشد زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده، باید فوراً زراعت یا درخت خود را، اگرچه ضرر نماید از زمین بکند. و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده، به مالك زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلا جای درختها را پر نماید و اگر بر اثر آن، قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را نیز بپردازد و نمی‌تواند مالك زمین را مجبور کند زمین را به او بفروشد و یا اجاره دهد. و نیز مالك زمین نمی‌تواند او را مجبور کند درخت یا زراعت را به او بفروشد.
مسأله 3012: اگر مالك زمین، راضی شود زراعت و درخت، در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده، تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.
مسأله 3013: اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که

مانند گاو و گوسفند باشد كه قيمت اجزاى آن با هم فرق دارد، مثلا گوشت آن يك قيمت و پوست آن قيمت ديگرى دارد، بايد قيمت آن را بدهد و چنانچه قيمت بازار آن فرق كرده باشد، بايد قيمت وقت تسليم، يعنى روز پرداخت را بدهد و بنابر احتياط مستحب بالاترين قيمت را از زمان غصب تا وقت تسليم بپردازد.
مسأله 3014: اگر چيزى را كه غصب كرده و از بين رفته، مانند گندم و جو باشد كه قيمت اجزايش با هم فرق ندارد، بايد مانند همان چيزى كه غصب كرده بدهد، ولى چيزى كه مى‌دهد بايد خصوصيّاتش مانند چيزى باشد كه غصب كرده و از بين رفته است. و بعيد نيست معيار در مِثلى و قيمى، عرف باشد.
مسأله 3015: اگر چيزى را كه مانند گوسفند، قيمت اجزاى آن باهم فرق دارد، غصب نمايد و از بين برود، چنانچه قيمت بازار آن فرق نكرده باشد، ولى در مدّتى كه پيش او بوده، مثلا چاق شده باشد، بايد قيمت وقتى را كه چاق بوده بدهد.
مسأله 3016: اگر چيزى را كه غصب كرده، ديگرى از او غصب نمايد و از بين برود، صاحب مال مى‌تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگيرد، يا از هر كدام مقدارى از عوض آن را مطالبه نمايد و چنانچه عوض مال را از اوّلى بگيرد، اوّلى مى‌تواند آنچه را داده از دومى بگيرد، ولى اگر از دومى بگيرد، او نمى‌تواند از اوّلى مطالبه نمايد.
مسأله 3017: اگر چيزى را كه مى‌فروشند يكى از شرطهاى معامله در آن نباشد، مثلا چيزى را كه بايد با وزن خريد و فروش كنند، بدون وزن معامله نمايند، آن معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خريدار، با قطع نظر از معامله راضى باشند كه در مال يكديگر تصرّف كنند، اشكال ندارد وگرنه چيزى را كه از يكديگر گرفته اند مانند مال غصبى است و بايد آن را برگردانند. و اگر مال هر يك، در دست ديگرى تلف شود، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند، بايد عوض آن را بدهند.
مسأله 3018: هرگاه مالى را از فروشنده بگيرد كه آن را مدّتى نزد خود نگه دارد تا اگر پسنديد بخرد، در صورتى كه آن مال تلف شود بايد عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام زمینهای موات

مسأله 3019: زمینهای بیکاره ای که فعلا مالك ندارد، چه اصلا مالك نداشته، مانند بیشتر صحراها، یا قبلا مالك داشته و خراب شده، مانند شهرهایی که از بین رفته است «موات» نام دارد و هر کسی آن را آباد کند، مالك آن می‌شود.
مسأله 3020: کسی یا دولتی حق ندارد بر زمینهای موات، دست گذاشته و مانع آبادی و احیای آن شود و همچنین دریافت هرگونه عوارض و مالیاتی بابت آن جایز نیست، بلکه مردم آزادند به مقداری که حقّ دیگران از بین نرود، زمینها را آباد سازند.
مسأله 3021: اگر زمینی ملك شخصی باشد و بعد خراب شود، چنانچه مالك از آن اعراض کند، حکم موات را خواهد داشت، ولی اگر اعراض نکرده و آبادش نیز نمی‌کند بر ملك او باقی است علی الأظهر.
مسأله 3022: کسی که زمینی را آباد می‌کند، مقداری از اطراف آن، عنوان حریم دارد و قابل تملك دیگران نیست. و حریم هر چیزی مقدار مخصوصی است، مثلا حریم خانه، مقداری است که خاکها و خاکروبه‌ها را در آن می‌ریزند. و راه رفت و بازگشت به خانه، حریم آن محسوب می‌شود، بنابراین اگر کسی در صحراخانه بسازد، دیگران نمی‌توانند در حریم آن، تصرّف کنند.
مسأله 3023: حریم نهر، مقداری است که گل و خاك نهر را در آن می‌ریزند و حریم چاه مقداری است که برای آب دادن حیوانات و مانند آن، لازم است و حریم ده، مقداری است که اهل آن برای زراعت و چرا احتیاج دارند.
مسأله 3024: حریم در صورتی است که انسان در زمینهای بیکاره، مثلا خانه بسازد یا چاه بکند، ولی اگر در زمینهای آباد، خانه ای بخرد یا باغی احداث کند، حریم نخواهد داشت.
مسأله 3025: اگر کسی زمینی را سنگ چین کند، دیگری نمی‌تواند آن را آباد سازد و اگر کسی آن را به تصرّف درآورد، غاصب است. سنگ چین کردن، یعنی مثلا زمین را صاف کرده و دور آن را علامت بگذارند.
مسأله 3026: سنگ چین کردن زمین، در صورتی مانع از تصرّف دیگران است که شخصی که آن را سنگ چین کرده، بتواند آن را آباد کند، ولی اگر نمی‌تواند، سنگ چین کردن او اثری نخواهد داشت.
مسأله 3027: اگر سنگ چینی شخص باطل شود، حق او نیز باطل می‌گردد و دیگران می‌توانند آباد کنند و اگر کسی که سنگ چیده آن را آباد نکند، در

صورتی که دیگران بخواهند آن را آباد کنند، حاکم شرع می‌تواند او را مجبور کند یا آن را آباد نماید و یا دست از آن بردارد.
مسأله 3028: کسی که زمین را سنگ می‌چیند و یا آباد می‌کند باید قصد تملّك داشته باشد، پس اگر برای بازی چاهی را حفر کند و یا زمینی را سنگ چین نماید، دیگران می‌توانند آن را تصرّف کنند.
مسأله 3029: کسی که سنگ چیده بنابر اقوی مالك زمین می‌شود، پس اگر آن را بفروشد معامله صحیح است و همچنین اگر زمین را آباد نماید مالك آن خواهد شد.

مسأله 3030: از جمله چیزهایی که مردم در آن شریك هستند: راه، مسجد، مدرسه، آب، جنگلها، کوهها و معادن می‌باشد. و جاهایی که مختص به فقرا، زائران و مانند آنهاست برای آنان مشترك می‌باشد.
مسأله 3031: راههای عمومی، مال همه مردم است و کسی نمی‌تواند در آن، خانه ای بسازد یا چاهی بکند، ولی راه خصوصی که در رو ندارد (بن بست)، مال کسانی است که در آن، خانه دارند و کسی نمی‌تواند بدون اجازه آنها، آن را به تصرّف درآورد، بلکه اگر کسی دیواری در آن داشته باشد بدون اجازه آنها، نمی‌تواند دری از آن باز نماید.
مسأله 3032: خوابیدن، نماز گزاردن و معامله کردن در راههای عمومی اشکال ندارد، بلکه اگر آن را محل بساط و دکان خود قرار دهد جایز است، به شرط آنکه به مردمی که عبور و مرور می‌کنند، صدمه ای وارد نسازد. و اگر کسی زودتر از همه، در آن بساط پهن کند، دیگران نمی‌توانند مزاحم او شوند.
مسأله 3033: راه عمومی به چند سبب پیدا می‌شود، اوّل: کسی ملك خود را، راه قرار دهد. دوم: چند نفر زمینی را آباد کنند و قرار بگذارند فلان زمین، راه آن باشد. سوم: مردم در زمین بیکاره ای، عبور و مرور کنند تا آنکه راه عمومی شناخته شود و در این صورت، کسی حق ندارد اطراف آن را به مقداری که برای راه احتیاج است آباد کند و همچنین اگر فرد، یا شرکت، یا گروه و یا دولتی راه سازی کند.
مسأله 3034: اگر راه، از راه بودن بیفتد، مثلا دیگر کسی در آن عبور و مرور نکند، حکم راه از آن برطرف شده و به حال سابق باز می‌گردد.
مسأله 3035: یکی از چیزهایی که بین مسلمانان مشترك می‌باشد مسجد است و مسلمانان هر کاری را که منافات با مسجد بودن نداشته باشد، می‌توانند در آن انجام دهند، ولی حق نماز مقدّم بر کارهای دیگر است.
مسأله 3036: اگر کسی در جایی از مسجد قرار گیرد، دیگری نمی‌تواند جای او را غصب نماید و چنانچه از جای خود برخیزد و چیزی باقی نگذارد، حقّ او ساقط می‌شود و اگر چیزی باقی گذارد، ولی آنقدر طول بدهد که موجب تعطیل آن مکان شود، در صورتی که مردم به آن احتیاج داشته باشند، می‌توانند آن را تصرّف نمایند، امّا اگر طول ندهد حقّ او باقی خواهد ماند.
مسأله 3037: حرمهای مطهر امامان معصوم (علیه السلام) حکم مسجد را دارد، ولی معلوم نیست نمازگزار مقدّم بر زائر باشد، یا زوّار مقدم بر

مجاور باشند.
مسأله 3038: مدرسه های دینی، مشترك بین طلاب است و كسی كه زودتر از دیگران حجره ای را تصرّف كند، مقدّم بر دیگران است، مگر مثلا سفر او به طول انجامد، یا مخالف شرط واقف باشد.
مسأله 3039: جاهایی كه برای فقرا اختصاص دارد و آن را «رباط» می‌گویند در حكم مدارس دینی است و همچنین خانه های بین راه.
مسأله 3040: آبها و معادن، بین مردم مشترك است، پس اگر كسی در زمینهای مباح، معدنی استخراج كند یا نهری حفر نماید، مالك آن می‌شود.
مسأله 3041: اگر چند نفر نهری حفر كنند یا زمینی را آباد نمایند، هر یك به اندازه سهم خود، در آن شریك خواهد بود.
مسأله 3042: آب، معادن و زمینهای بیكاره، ملك دولت نیست، بلكه دولت نیز مانند سایر مردم، اگر زمین را آباد كند یا معدن را استخراج نماید به شرطی كه حقوق دیگران از بین نرود، مالك آن می‌شود وگرنه بر حال خود باقی خواهد بود.
مسأله 3043: در معادن، خمس واجب است چنانچه در احكام خمس بیان شد.

احکام مالی که پیدا می‌شود

مسأله 3044: مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه ای نداشته باشد که بر اثر آن، مالکش معلوم شود، می‌تواند به قصد تملّك، آن را بردارد ولی بنابر احتیاط مستحب از طرف مالکش صدقه بدهد.
مسأله 3045: اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از «6/12 نخود» نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه مالك آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او، آن را بردارد و اگر مالك آن معلوم نباشد، می‌تواند آن را به قصد تملّك بردارد و بنابر احتیاط هر وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد.
مسأله 3046: هرگاه چیزی که پیدا کرده، نشانه ای دارد که بر اثر آن می‌تواند مالکش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن سُنّی یا کافِر محترمی است، در صورتی که قیمت آن «6/12 نخود»، نقره سکّه دار یا بیشتر باشد، باید در محل اجتماع مردم به طور معمول اعلان کند و بعید نیست اعلان کفایت کند، تا زمانی که از پیدا کردن مالك مأیوس شود ولو به کیفیّت ذکر شده نباشد، بلکه اگر یقین دارد اعلان اثر ندارد أیضاً بعید نیست عدم لزوم اعلان.
مسأله 3047: اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد، بگوید که از طرف او اعلان نماید.
مسأله 3048: اگر تا مأیوس شدن اعلان کند و مالك مال پیدا نشود، می‌تواند آن را برای خود بردارد به قصد اینکه هر وقت مالکش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بپردازد، ولی بنابر احتیاط مستحب از طرف مالکش صدقه بدهد.
مسأله 3049: اگر بعد از آنکه به اندازه لازم اعلان کرد و مالك مال پیدا نشد، مال را برای مالکش، نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی و زیاده روی ننموده، ضامن نیست، ولی اگر از طرف مالکش صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.
مسأله 3050: کسی که مالی پیدا کرده، اگر عمداً به کیفیّت یاد شده اعلان نکند، گذشته از اینکه گناه کرده، باز هم واجب است اعلان نماید در صورتی که احتمال بدهد صاحب آن پیدا شود.
مسأله 3051: اگر بچّه ای نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید.
مسأله 3052: اگر انسان در بین مدّتی که اعلان می‌کند، از پیدا شدن مالك مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد، جایز است.
مسأله 3053: اگر در بین مدّتی که اعلام می‌کند مال از بین برود، چنانچه

در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به مالکش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی ننموده، چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 3054: اگر مالی که نشانه دارد و قیمت آن به «6/12 نخود»، نقره سكّه دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که می‌داند بر اثر اعلان، مالك آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل، آن را از طرف مالکش صدقه بدهد و چنانچه مالکش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده، برای خود اوست.
مسأله 3055: اگر چیزی پیدا کند و به خیال اینکه مال خود اوست بردارد، سپس بفهمد مال خودش نبوده، باید اعلان نماید و همچنین است اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند و آن را از جای خودش حرکت دهد و به جای دیگر ببرد.
مسأله 3056: لازم نیست هنگام اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه اگر بگوید چیزی پیدا کرده ام، کافی است.
مسأله 3057: اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید یا به نحو دیگری مطمئن شود مال اوست، ولی لازم نیست نشانه هایی را بگوید که بیشتر اوقات، مالك متوجّه آنها نیست.
مسأله 3058: اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به «6/12 نخود»، نقره سكّه دار برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.
مسأله 3059: هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، می‌تواند بدون مراجعه به حاکم شرع یا وکیل او، قیمت آن را معیّن نموده و آن را بفروشد و پولش را نگه دارد و اگر صاحب آن پیدا نشد، از طرف او صدقه بدهد.
مسأله 3060: اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد دارد مالك آن را پیدا کند اشکال ندارد.
مسأله 3061: اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می‌تواند آن را به جای کفش خود بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت مالك آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، می‌تواند آن را تملّك کند، گرچه بنابر احتیاط مستحب زیادی قیمت را از طرف مالکش، صدقه بدهد، و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن «6/12 نخود»، نقره سكّه دار کمتر باشد، می‌تواند

برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید اعلان کند و بعد از آن بنابر احتیاط مستحب از طرف صاحبش، صدقه بدهد.
مسأله 3062: اگر مالی که کمتر از «6/12 نخود»، نقره سکّه دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.
مسأله 3063: اگر مثلا برای تعمیر، چیزی را نزد کسی ببرند و به دنبال آن نیایند، چنانچه پس از جستجو، از آمدن مالك آن نا اُمید شود، بنابر احتیاط مستحب آن را با اجازه حاکم شرع، از طرف مالکش صدقه بدهد.

نذر و عهد و قسم خوردن

احکام نذر و عهد

مسأله 3126: نذر یعنی انسان، بر خود واجب کند کار خیری را برای خدا بجا آورد. یا کاری که نکردن آن بهتر است برای خدا ترك نماید.
مسأله 3127: در نذر باید صیغه خوانده شود یعنی آنچه را که نذر کرده همراه نام خدا به زبان جاری کند و لازم نیست به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: چنانچه بیماری من خوب شود، بر من است که برای خدا ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است.
مسأله 3128: نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کسی که او را مجبور کرده اند، یا بر اثر عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست.
مسأله 3129: سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند، اگر مثلا نذر کند، چیزی به فقیر بدهد، صحیح نیست.
مسأله 3130: اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند نذر کند و اگر با جلوگیری شوهر، نذر کند نذر او باطل است گرچه در صورت عدم منافات حقّ شرعی زوج یا نذر زن در مال خود مسأله بنابر احتیاط است.
مسأله 3131: اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را برهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر باز دارد.
مسأله 3132: اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید. بلکه اگر بدون اجازه او نذر کند، بنابر احتیاط عمل کردن به آن نذر واجب است مگر پدر نذر او را باز کند و همچنین اگر شوهر نذر زن را باز کند.
مسأله 3133: انسان می‌تواند کاری را نذر کند که انجام آن، برایش ممکن باشد، بنابراین کسی که نمی‌تواند پیاده به کربلای معلاّ برود، اگر نذر کند پیاده برود، نذر او صحیح نیست.
مسأله 3134: اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترك کند، نذر او صحیح نیست.
مسأله 3135: اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترك نماید، چنانچه شرعاً بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست. و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نذر کند غذایی بخورد که برای عبادت نیرو بگیرد، نذر او صحیح است. و نیز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند آن را ترك نماید، مثلا برای اینکه دخانیات مضرّ است نذر کند آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله 3136: اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايى، بخواند كه بخودى خود، ثواب نماز در آنجا زياد نيست، مثلا نذر كند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتى بهتر باشد، مثلا بر اثر خلوت بودن، انسان حضور قلب پيدا مى‌كند، نذر او صحيح است.
مسأله 3137: اگر نذر كند عملى را انجام دهد، بايد همان طور كه نذر كرده بجا آورد، پس اگر نذر كند روز اوّل ماه صدقه بدهد، يا روزه بگيرد و يا نماز اوّل ماه بخواند، چنانچه قبل از آن روز و يا بعد از آن بجا آورد، كفايت نمى‌كند. و نيز اگر نذر كند وقتى بيمار او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پيش از آنكه خوب شود، صدقه بدهد كافى نيست.
مسأله 3138: اگر نذر كند روزه بگيرد، ولى وقت و مقدار آن را معيّن نكند، چنانچه يك روز روزه بگيرد، كافى است. و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيّات آن را معيّن نكند، اگر يك نماز دو ركعتى بخواند، كفايت مى‌كند و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معيّن نكند، اگر چيزى بدهد كه بگويند صدقه داده، به نذر خود عمل كرده است و اگر نذر كند، كارى براى خدا بجا آورد، در صورتى كه يك نماز بخواند يا يك روز روزه بگيرد يا چيزى صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.
مسأله 3139: اگر نذر كند روز معيّنى روزه بگيرد، بايد همان روز روزه بگيرد و سفر در آن روز مشكل است و اگر بر اثر مسافرت روزه نگيرد، بنابر احتياط بايد گذشته از قضاى آن روز، كفّاره نيز بدهد يعنى بنابر احتياط، يك برده آزاد كند، يا به شصت فقير طعام دهد و يا دو ماه پى در پى روزه بگيرد، ولى اگر ناچار شود مسافرت كند، يا عذر ديگرى مانند بيمارى يا حيض براى او پيش آيد، قضاى تنها كافى است.
مسأله 3140: اگر انسان از روى اختيار به نذر خود عمل نكند، بايد به مقدارى كه در مسأله پيش گفته شد، كفّاره بدهد.
مسأله 3141: اگر نذر كند تا وقت معيّنى، عملى را ترك كند، بعد از گذشتن آن وقت، مى‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پيش از گذشتن وقت، از روى فراموشى يا ناچارى انجام دهد، چيزى بر او واجب نيست، ولى باز هم لازم است كه تا آن وقت، آن عمل را بجا نياورد و چنانچه پيش از رسيدن آن وقت، بدون عذر آن عمل را انجام دهد، بايد كفّاره بدهد.
مسأله 3142: كسى كه نذر كرده عملى را ترك كند و وقتى براى آن معيّن نكرده است، اگر از روى فراموشى، يا ناچارى و يا ندانستن، آن عمل را انجام دهد، كفّاره بر او واجب نيست، ولى بعداً هر وقت از روى اختيار آن را بجا آورد، بنابر احتياط بايد كفّاره بدهد.
مسأله 3143: اگر نذر كند در هر هفته، روز معيّنى، مثلا روز جمعه روزه بگيرد، چنانچه يكى از جمعه ها، عيد فطر يا عيد قربان باشد يا در روز جمعه، عذر ديگرى مانند حيض براى او پيدا شود، بايد آن روز را روزه نگيرد

و بنابر احتیاط قضای آن را بجا آورد.
مسأله 3144: اگر نذر کند مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.
مسأله 3145: اگر نذر کند به فقیر معیّنی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بپردازد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط واجب به ورثه او بدهد.
مسأله 3146: اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان معصوم (علیه السلام) مثلا به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست. و اگر بر اثر عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 3147: کسی که نذر کرده زیارت برود ولی غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده باشد، لازم نیست آنها را بجا آورد.
مسأله 3148: اگر برای حرم یکی از امامان معصوم (علیه السلام) یا امام زادگان، چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر، روشنایی، فرش حرم و مانند آن مصرف کند، یا به زائران و یا خادمان حرم بدهد.
مسأله 3149: اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده، باید برای همان مصرف کند و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوّار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام (علیه السلام) نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند.
مسأله 3150: گوسفندی که برای صدقه یا برای یکی از امامان (علیه السلام) نذر کرده اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، مال کسی است که نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزو نذر است.
مسأله 3151: هرگاه نذر کند اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر کردن، بیمار خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل به نذر لازم نیست.
مسأله 3152: اگر پدر یا مادر نذر کند دختر خود را، به سیّد شوهر دهد، بعد از آنکه دختر به سنّ تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتباری ندارد.
مسأله 3153: هرگاه با خدا عهد کند اگر به حاجت شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند عمل خیری انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.
مسأله 3154: در عهد نیز مانند نذر باید صیغه خوانده شود با همان کیفیتی که در نذر گفته شد و نیز کاری که عهد می‌کند آن را انجام دهد، باید یا

عبادت باشد مانند نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش است.

مسأله 3155: اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی بنابر احتیاط شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا یك برده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله 3156: اگر قسم بخورد کاری انجام دهد یا ترك کند، مثلا قسم بخورد روزه بگیرد، یا دخانیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفّاره بدهد، یعنی یك برده آزاد کند، یا ده فقیر سیر نماید، یا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد.
مسأله 3157: قسم چند شرط دارد، اوّل: کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه، دیوانه، مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بدون قصد قسم بخورد. دوم: باید کاری که قسم می‌خورد انجام دهد، حرام یا مکروه نباشد و کاری که قسم می‌خورد ترك کند، واجب یا مستحب نباشد. و اگر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترك آن در نظر مردم، بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترك کند، باید انجام آن در نظر مردم، بهتر از ترکش نباشد. سوم: به یکی از نامهای خدا قسم بخورد که به غیر از ذات مقدّس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه». و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر از خدا نیز بگویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدّس حق در نظر می‌آید، مانند «خالق» و «رازق»، صحیح است. چهارم: قسم را بر زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی اگر شخصِ لال با اشاره قسم بخورد صحیح است. پنجم: عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعد از عمل به آن عاجز شود از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.
مسأله 3158: اگر پدر از قسم خوردن فرزند، جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن، جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.
مسأله 3159: اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر، قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند.
مسأله 3160: اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که شخص وسواس می‌خورد، مانند اینکه بگوید: واللّه الآن مشغول نماز می‌شوم، و بر اثر وسواس مشغول نشود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند، کفّاره ندارد.
مسأله 3161: کسی که بر ادعای خود قسم می‌خورد، اگر حرف او راست

باشد، قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان کبیره می‌باشد، ولی اگر برای اینکه خود یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، امّا اگر بتواند «توریه» کند، یعنی هنگام قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط مستحب، باید توریه نماید، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسد او را ندیده ای؟ و انسان يك ساعت قبل او را دیده باشد، باید بگوید او را ندیده ام و بنابر احتیاط مستحب قصد کند از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام کفّارات

مسأله 3162: کفّاره، چیزی است که «غالباً» به جهت بجا آوردن حرام یا ترك واجبی، بر انسان واجب می‌شود.
مسأله 3163: کفّاره گناهان بسیار است، از جمله: 1- کفّاره کشتن مؤمن از روی عمد: باید یك برده آزاد کند و شصت روز روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند. 2- کفّاره کسی که در روز ماه رمضان، با چیز حرامی مانند شراب، روزه اش را باطل کند، همان کفّاره کشتن مؤمن از روی عمد است بنابر احتیاط واجب. 3- کفّاره کسی که از روی خطا، مؤمنی را بکشد، باید یك برده آزاد کند و اگر نمی‌تواند شصت روز روزه بگیرد و چنانچه عاجز باشد، شصت فقیر را اطعام کند. 4- کفّاره کسی که با زن خود ظِهار کند، همان کفّاره کشتن مؤمن، از روی خطاست. 5- کفّاره کسی که در قضای ماه رمضان، بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید ده فقیر را اطعام کند و اگر نمی‌تواند سه روز، روزه بگیرد. 6- کفّاره کسی که با چیز حلال، روزه ماه رمضان را باطل کرده است، باید یك برده آزاد کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا شصت فقیر را اطعام کند. 7- کفّاره کسی که به عهد، یا نذر و یا قسم خود عمل نکرده، قبلا بیان شد. 8- کفّاره زنی که گیسوان خود را در مصیبت چیده، مانند کفّاره کسی است که در ماه رمضان، به غیر حرام افطار کرده است. 9- کفّاره کسی که در روز یا شبی که اعتکاف کرده نزدیکی کند، مانند کفّاره کسی است که در ماه رمضان، با چیز حلال روزه خود را باطل کرده است. 10- کفّاره زنی که در مصیبت گیسوان خود را کنده، یا صورت خود را مجروح نموده و همچنین کفّاره مردی که در مصیبت زن یا فرزند خود، پیراهنش را پاره کرده است، مانند کسی است که به قسم خود، عمل نکرده باشد.
مسأله 3164: برده ای که در کفّاره آزاد می‌شود، باید مسلمان باشد و فرق نمی‌کند مرد باشد یا زن، بچّه باشد یا بزرگ.
مسأله 3165: در کفّاره نیّت، قصد قربت و اخلاص شرط است و اگر چند کفّاره بر او واجب باشد باید کفّاره را معیّن نماید.
مسأله 3166: آنچه در حال عجز و ناتوانی معتبر است، وقت ادای کفّاره می‌باشد نه وقت وجوب آن، پس اگر وقت وجوب کفّاره، می‌توانسته برده ای آزاد کند، ولی وقتی که می‌خواهد کفّاره بدهد عاجز شود، باید روزه بگیرد.
مسأله 3167: کسی که می‌خواهد دو ماه روزه کفّاره بگیرد، باید در بین آن فاصله نیندازد ولی جایز است سی و یك روز آن را پی در پی روزه گرفته و

بقیّه را جدا جدا بجا آورد. و چنانچه در بین سی و یك روز، روزی را عمداً روزه نگیرد یا روزه دیگری بگیرد، باید آن را از سر بگیرد.
مسأله 3168: اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، سفر ضروری پیش آید، یا او را مجبور کنند روزه اش را بخورد، یا حیض و یا نفاس ببیند، لازم نیست بعد از برطرف شدن عذر، روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه آن را ادامه می‌دهد.
مسأله 3169: در اطعام کفّاره، باید یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام، یك مدّ یعنی تقریباً ده سیر «هفتصد و پنجاه گرم» طعام بدهد و بنابر احتیاط مستحب آنها را با نان و قاتق سیر نماید و همچنین باید شصت فقیر باشند، پس اگر فقیری را دو مرتبه سیر کند، کافی نیست.
مسأله 3170: اگر بچّه های فقیر را به همراه بزرگان سیر کند، هر بچّه ای یك نفر حساب می‌شود ولی اگر بچّه‌ها را به تنهایی طعام دهد، باید هر دو بچّه را یکی حساب کند.
مسأله 3171: لباسی که در کفّاره به فقیر می‌دهد، باید به مقدار متعارف باشد، مثلا پیراهن کوتاه و شلوار، یا پیراهن بلند کامل، یا قبا، ونحو آن.
مسأله 3172: اگر در کفّاره جمع، نتواند برده ای آزاد کند، برده آزاد کردن ساقط می‌شود و چیزی بر او نیست.
مسأله 3173: اگر نتواند شصت روز، روزه بگیرد، باید به جای آن هیجده روز پی در پی روزه بگیرد، و اگر نتواند، باید هرچند روز که می‌تواند روزه بگیرد، یا هرچند «مدّ» که می‌تواند به فقیر اطعام بدهد، امّا اگر نتواند روزه بگیرد و نه طعام بدهد، باید استغفار کند.

مسأله 3174: اگر كسى چيزى را وقف كند، از ملك او خارج مى‌شود و خود او و ديگران، نمى‌توانند آن را ببخشند يا بفروشند و كسى نيز از آن ملك، ارث نمى‌برد. ولى در بعضى موارد كه در احكام خريد و فروش گفته شد، فروختن آن اشكال ندارد.
مسأله 3175: لازم نيست صيغه وقف را به زبان عربى بخوانند، بلكه مثلا اگر بگويد: خانه خود را وقف كردم و كسى كه خانه اى را براى او وقف كرده، يا وكيل و يا ولىّ او بگويد: قبول كردم، وقف صحيح است، ولى اگر براى افراد مخصوصى وقف نكند، بلكه مانند مسجد و مدرسه براى عموم وقف كند، يا مثلا براى فقرا يا سادات وقف نمايد، قبول كردن كسى لازم نيست.
مسأله 3176: اگر ملكى را براى وقف نمودن قصد كند ولو معيّن هم كند، و پيش از خواندن صيغه وقف، پشيمان شود يا بميرد، وقف صحيح نيست.
مسأله 3177: لازم نيست وقف كننده، قصد قربت داشته باشد اگرچه بهتر است. امّا بنابر احتياط بايد از هنگام خواندن صيغه، مال را براى هميشه وقف كند. و اگر مثلا بگويد: اين مال بعد از مردنم وقف باشد چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش، وقف نبوده، بنابر مشهور صحيح نيست. و نيز اگر بگويد: تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، يا بگويد: تا ده سال وقف باشد و بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، بنابر مشهور وقف صحيح نمى‌باشد.
مسأله 3178: وقف در صورتى صحيح است كه آن را، به كسى كه براى او وقف شده يا وكيل يا ولىّ او بدهند. و اگر چيزى را براى اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اينكه ملك آنان شود، از طرف آنها قبض و نگهدارى نمايد، وقف صحيح است.
مسأله 3179: در اوقاف عامه مثل مساجد، مدارس و حسينيّه‌ها قبض لازم نيست على الأظهر، بلكه به مجرّد وقف نمودن تحقق پيدا مى‌كند.
مسأله 3180: وقف كننده بايد بالغ، عاقل، با قصد و اختيار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف كند. بنابراين سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده صرف مى‌كند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، اگر چيزى را وقف كند صحيح نيست.
مسأله 3181: اگر مالى را براى كسانى كه به دنيا نيامده اند وقف كند، درست نيست ولى اگر براى زندگان و بعد از آنها، براى كسانى كه بعد به دنيا مى‌آيند وقف نمايد، مثلا چيزى را براى اولاد خود وقف كند كه بعد از آنان، وقف نوادگان او باشد و هر دسته اى بعد از دسته ديگر از وقف

استفاده كنند، صحيح است.
مسأله 3182: اگر چيزى براى خودش وقف كند، مثلا دكّانى را وقف كند كه درآمدش را بعد از مرگ، براى او خرج نمايند صحيح نيست، ولى اگر مثلا مالى را براى فقرا وقف كند و خودش فقير شود، مى‌تواند از منافع وقف استفاده نمايد.
مسأله 3183: اگر براى چيزى كه وقف كرده متولّى معيّن كند، بايد طبق قرار او رفتار نمايند و اگر معيّن نكند، چنانچه براى افراد مخصوصى، مثلا بر اولاد خود وقف كرده باشد و آنها بالغ باشند، اختيار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختيار با ولىّ آنهاست. و براى استفاده از وقف، اجازه حاكم شرع لازم نيست.
مسأله 3184: اگر ملكى را مثلا براى فقرا يا سادات وقف سازد، يا مالى را وقف كند كه منافعش براى خيرات مصرف شود، در صورتى كه براى آن، متولى معيّن نكرده باشد، اختيار آن با حاكم شرع است.
مسأله 3185: اگر ملكى را براى افراد مخصوصى، مثلا بر اولاد خود وقف كند كه هر نسلى بعد از نسل ديگر از آن استفاده كنند، چنانچه متولّى، آن را اجاره دهد و بميرد اجاره باطل نمى‌شود، ولى اگر متولّى نداشته باشد و يك نسل از كسانى كه ملك براى آنها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بين مدّت اجاره بميرند، اجاره باطل مى‌شود و در صورتى كه مستأجر كل مبلغ اجاره را داده باشد، باقى را پس مى‌گيرد.
مسأله 3186: اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بيرون نمى‌رود.
مسأله 3187: ملكى كه مقدارى از آن وقف است و مقدارى از آن وقف نيست، اگر تقسيم نشده باشد، حاكم شرع يا متولّى وقف، مى‌تواند با نظر اهل خبره (كارشناس) سهم وقف را جدا كند.
مسأله 3188: اگر متولّى وقف، خيانت كند و درآمد آن را به مصرفى كه معيّن شده، نرساند، حاكم شرع مى‌تواند، همراه با او ناظر امينى معيّن نمايد.
مسأله 3189: فرشى را كه مثلا براى حسينيه وقف كرده اند، نمى‌شود براى نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزديك حسينيّه باشد.
مسأله 3190: اگر ملكى را براى تعمير مسجد وقف نمايند چنانچه آن مسجد احتياج به تعمير ندارد و انتظار نمى‌رود مدّتى احتياج به تعمير پيدا كند، مى‌توانند درآمد آن ملك را براى مسجد ديگرى كه احتياج به تعمير دارد مصرف كنند.
مسأله 3191: اگر ملكى را وقف كند كه درآمد آن را خرج تعمير مسجد نمايند و به امام جماعت و به كسى كه در آن مسجد اذان مى‌گويد بدهند، در صورتى كه بدانند براى هريك چه مقدار معيّن كرده، بايد همان طور مصرف كنند و اگر يقين نداشته باشند، بنابر احتياط اول مسجد را تعمير

کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر است دو نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه نمایند، ولی اگر وقف مطلق باشد طبق نظر متولّی عمل می‌شود.

مسأله 3192: وصيّت، يعنى انسان سفارش كند، بعد از مرگش براى او كارهايى، انجام دهند، يا بگويد: بعد از مرگش چيزى از مال او ملك كسى باشد، يا براى اولاد خود و كسانى كه اختيار آنان با اوست قيّم و سرپرست معيّن كند. و كسى را كه به او وصيّت مى‌كند «وصى» مى‌گويند.
مسأله 3193: كسى كه نمى‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، براى هر كارى مى‌تواند وصيت كند، امّا كسى كه مى‌تواند حرف بزند، چه در كارهاى كوچك و كم ارزش و چه در كارهاى بزرگ، بنابر احتياط مستحب اشاره او فايده ندارد.
مسأله 3194: اگر نوشته اى به امضاء يا مهر ميّت ببينند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد براى وصيت نوشته، بايد طبق آن عمل شود.
مسأله 3195: كسى كه وصيت مى‌كند بايد بالغ و عاقل باشد و از روى اختيار وصيّت كند و نيز در وصيّت به امور مالى بايد سفيه نباشد، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكند، و در وصيّت كردن بچّه اى كه ده سال دارد، رعايت احتياط بهتر است.
مسأله 3196: كسى كه از روى عمد، مثلا زخمى به خود زده يا سمى خورده است كه بر اثر آن يقين يا گمان به مردن او پيدا مى‌شود، اگر وصيّت كند مقدارى از مال او را به مصرف برسانند، صحيح نيست.
مسأله 3197: اگر انسان وصيّت كند چيزى به كسى بدهند، آن شخص آن چيز را مالك مى‌شود، چه بعد از مردن وصيّت كننده آن را قبول كند و چه در زمان زنده بودن او.
مسأله 3198: وقتى انسان نشانه هاى مرگ را در خود ديد، بايد فوراً امانتهاى مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهكار است و موقع پرداخت آن رسيده، بايد آن را بپردازد و اگر خود نمى‌تواند بپردازد يا موقع پرداختن بدهى نرسيده، بايد وصيّت كند و بر وصيّت شاهد بگيرد، ولى اگر بدهى او معلوم باشد، وصيّت كردن لازم نيست.
مسأله 3199: كسى كه نشانه هاى مرگ را در خود مى‌بيند، اگر خمس، زكات و مظالم بدهكار است، بايد فوراً بپردازد و اگر نمى‌تواند بپردازد، چنانچه از خودش مال دارد و يا احتمال مى‌دهد كسى آن را ادا نمايد، بايد وصيت كند. و همچنين است اگر حج بر او واجب باشد.
مسأله 3200: كسى كه نشانه هاى مرگ را در خود مى‌بيند، اگر نماز و روزه قضا دارد و پسر بزرگتر وى انجام نمى‌دهد، بايد وصيّت كند كه از مال خودش براى بجا آوردن آنها اجير بگيرند، بلكه اگر مال نداشته باشد، ولى احتمال بدهد كسى بدون آنكه چيزى بگيرد آنها را انجام مى‌دهد، واجب

است وصیّت نماید، و اگر قضای نماز و روزه، به تفصیلی که در «مسأله 1511» گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد و یا وصیّت کند که برای او بجا آورند.
مسأله 3201: کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه بر اثر ندانستن، حقّشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد. و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، ولی در صورتی که بدون قیّم، مالشان از بین می‌رود و یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان سرپرست امینی معیّن نماید.
مسأله 3202: وصیّ، در تنفیذ امور واجبه بر موصی، مثل دیون و نحوها باید مسلمان، بالغ، عاقل و مورد اطمینان باشد، امّا در غیر اینها در غیر عاقل بودن و علی الاحوط بالغ بودن اظهر عدم اشتراط است.
مسأله 3203: اگر کسی چند وصی معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد هر کدام به تنهایی به وصیّت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیّت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند همراه با آنان، دیگری را معیّن می‌نماید.
مسأله 3204: اگر انسان از وصیّت خود برگردد، مثلا بگوید: ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیّت باطل می‌شود و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مانند آنکه قیّمی برای بچّه های خود معیّن کند، بعد دیگری را به جای او برگزیند، وصیّت اوّل باطل می‌شود و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.
مسأله 3205: اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته است، مثلا خانه ای که وصیّت کرده تا به کسی بدهند، بفروشد و یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود.
مسأله 3206: اگر وصیّت کند، چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن را دو قسمت کنند و به هر کدام، يك قسمت بدهند.
مسأله 3207: اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد باید همان مقدار را به آن شخص بدهند، امّا اگر وصیت کند بعد از مردن او مقداری به کسی بدهند، چنانچه بیشتر از ثلث مال او باشد، در بیشتر از ثلث باید ورثه اجازه دهند. و اگر اجازه ندهند وصیّت نسبت به بیشتر از ثلث صحیح نمی‌باشد.
مسأله 3208: اگر وصیّت کند ثلث مال او را نفروشند بلکه درآمد آن را به مصرِفی برسانند، باید طبق گفته او عمل نمایند.

مسأله 3209: اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری که معیّن کرده، از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد، باید از اصل مالش بپردازند.
مسأله 3210: کسی که انسان وصیّت می‌کند چیزی به او بدهند، باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن حامله شود، چیزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیّت کند به بچّه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگرچه هنوز روح نداشته باشد، وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه وصیّت کرده، به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می‌شود و آنچه که برای او وصیّت کرده، میان ورثه تقسیم می‌شود.
مسأله 3211: اگر کسی انسان را وصیّ خود قرار دهد، چنانچه به وصیّت کننده اطّلاع دهد که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد او را وصیّ کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید وصیّت او را انجام دهد و نیز اگر وصیّ پیش از مرگ، هنگامی متوجّه شود که مریض بر اثر شدت بیماری، نتواند به دیگری وصیت کند، بنابر احتیاط ایضاً باید وصیّت را قبول نماید.
مسأله 3212: اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از انجام وصیّت کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبود که خود وصیّ آن کار را شخصاً انجام دهد، بلکه مقصود فقط انجام گرفتن کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.
مسأله 3213: اگر کسی دو نفر را وصیّ کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه و یا کافر شود، حاکم شرع یك نفر دیگر را به جای او معیّن می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه و یا کافر شوند، حاکم شرع، دو نفر دیگر را معیّن می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه و یا کافر شوند، حاکم شرع، دو نفر دیگر را معیّن می‌کند ولی اگر یك نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست.
مسأله 3214: اگر وصیّ نتواند به تنهایی، کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمك او، یك نفر دیگر را معیّن می‌کند.
مسأله 3215: اگر مقداری از مال میّت در دست وصیّ تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی و یا تعدّی نموده، مثلا میّت وصیّت کرده است فلان مقدار، به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی نیز ننموده ضامن

نیست.
مسأله 3216: هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید اگر وصیّ بمیرد فلانی وصیّ باشد، بعد از مردن وصیّ اوّل، وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.
مسأله 3217: حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مانند خمس، زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد.
مسأله 3218: اگر مال میّت از بدهی، حج واجب و حقوقی که مانند خمس، زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.
مسأله 3219: اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود، عملی شدن وصیّت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدّتی بعد از مردن او نیز اجازه بدهند، صحیح است.
مسأله 3220: اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او، ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.
مسأله 3221: اگر وصیّت کند از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز مانند اطعام فقرا انجام دهند، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن نیز زیاد آمد، برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند و چنانچه ثلث مال او، فقط به اندازه بدهی باشد و ورثه نیز اجازه ندهند بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیّت برای نماز و روزه، و در کارهای مستحب باطل است.
مسأله 3222: اگر وصیّت کند بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را برای نماز، روزه و کارهای مستحبی که معیّن کرده مصرف کنند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث، بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند.
مسأله 3223: اگر کسی بگوید میّت وصیّت کرده، فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یك مرد عادل نیز گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادل و یا چهار زن

عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری که می‌گوید به او بدهند. و اگر یك زن عادل شهادت دهد، باید یك چهارم چیزی که مطالبه می‌کند به او بدهند. و اگر دو زن عادل شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند. و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند، گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است وصیّت کند و مرد و زن عادلی در موقع وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

مسأله 3224: اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را، به مصرفی برسانم، یا میّت مرا قیّم بچّه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل، گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله 3225: اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن شخص پیش از قبول یا رد بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، امّا اگر وصیّت کننده از وصیّت خود برگردد حقّی ندارند.

ارث

مسأله 3226: کسانی که به جهت خویشی ارث می‌برند سه دسته اند: دسته اوّل: پدر، مادر و فرزندان میت می‌باشند. و با نبودن اولاد، فرزندان اولاد هرچه پایین روند، هر کدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست، دسته دوم ارث نمی‌برد. دسته دوم: جدّ یعنی پدر بزرگ، جدّه یعنی مادر بزرگ، خواهر و برادر می‌باشند و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هر کدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست، دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم: عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان می‌باشند و تا یك نفر از عموها، عمّه ها، دایها و خاله های میّت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میّت، عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.
مسأله 3227: اگر عمو، عمه، دایی، خاله خود میّت، اولاد آنان و فرزندان اولاد آنان نباشند، عمو، عمّه، دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می‌برند. و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها نیز نباشند، عمو، عمّه، دایی و خاله جدّ و جدّه میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند.
مسأله 3228: زن و شوهر به تفصیلی که گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

مسأله 3229: اگر وارث ميّت فقط يك نفر از دسته اوّل باشد، مثلا پدر، يا مادر، يا يك پسر و يا يك دختر باشد، همه مال ميّت به او مى‌رسد و اگر فقط چند پسر يا چند دختر باشد، مال را سه قسمت مى‌كنند، دو قسمت به پسر و يك قسمت به دختر مى‌رسد. و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را بطورى قسمت مى‌كنند كه به هر پسرى دو برابر دختر برسد.
مسأله 3230: اگر وارث ميّت، فقط پدر و مادر او باشد، مال سه قسمت مى‌شود، دو قسمت به پدر و يك قسمت به مادر مى‌رسد، ولى اگر ميّت دو برادر، يا چهار خواهر و يا يك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان از يك پدر باشند، خواه مادرشان نيز با مادر ميّت يكى باشد يا نه، اگرچه، تا ميّت پدر و مادر دارد اينها ارث نمى‌برند، امّا بر اثر بودن اينها، مادر يك ششم مال را مى‌برد و بقيّه را به پدر مى‌دهند.
مسأله 3231: اگر وارث ميّت، فقط پدر و مادر و يك دختر باشد، چنانچه ميّت دو برادر، يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدرى نداشته باشد، مال را پنج قسمت مى‌كنند، به پدر و مادر، هر كدام يك قسمت و به دختر سه قسمت مى‌رسد. و اگر دو برادر، يا چهار خواهر و يا يك برادر و دو خواهر پدرى داشته باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، به پدر و مادر هر كدام يك قسمت و به دختر سه قسمت مى‌رسد. و يك قسمت باقيمانده را چهار قسمت مى‌كنند يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر مى‌دهند، مثلا اگر مال ميّت را 24 قسمت كنند، پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر مى‌دهند.
مسأله 3232: اگر وارث ميّت، فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، به پدر و مادر هر كدام يك قسمت و به پسر چهار قسمت مى‌رسد. و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طورى تقسيم مى‌كنند كه به هر پسر دو برابر دختر برسد.
مسأله 3233: اگر وارث ميّت، فقط پدر و يك پسر، يا مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را به پدر و يا مادر و پنج قسمت را به پسر مى‌دهند.
مسأله 3234: اگر وارث، پدر يا مادر و پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر مى‌برد و بقيّه را طورى قسمت مى‌كنند كه به هر پسرى دو برابر دختر برسد.
مسأله 3235: اگر وارث ميّت، فقط پدر و يك دختر، يا مادر و يك دختر

باشد، مال را چهار قسمت می‌كنند، يك قسمت آن را به پدر يا مادر و بقيّه را به دختر می‌دهند.
مسأله 3236: اگر وارث ميّت، فقط پدر و چند دختر يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌كنند، يك قسمت به پدر يا مادر می‌رسد و چهار قسمت به طور مساوی بين دخترها تقسيم می‌شود.
مسأله 3237: اگر ميّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او، اگرچه دختر باشد، سهم پسر ميّت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر ميّت را می‌برد، مثلا اگر ميّت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌كنند، يك قسمت را به پسرِ دختر و دو قسمت را به دخترِ پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله 3238: دسته دوم از کسانی که به جهت خویشی ارث می‌برند، جدّ یعنی پدر بزرگ، جدّه یعنی مادر بزرگ، برادر و خواهر میّت می‌باشند. و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله 3239: اگر وارث میّت، فقط يك برادر يا يك خواهر باشد، همه مال به او می‌رسد اگر فقط چند برادر پدر و مادری، يا فقط چند خواهر پدر و مادری باشند، مال به طوری مساوی بين آنان قسمت می‌شود. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد، مثلا اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌كنند، به هريك از برادرها دو قسمت و به خواهر يك قسمت می‌رسد.

مسأله 3240: اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری كه از مادر با میّت جداست ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر فقط چند برادر يا فقط چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بين آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله 3241: اگر وارث میّت، فقط يك خواهر يا يك برادر مادری باشد كه از پدر با میّت جداست، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری يا چند خواهر مادری يا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بين آنان تقسيم می‌شود.

مسأله 3242: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و يك برادر يا يك خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌كنند، يك قسمت به برادر يا خواهر مادری و بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله 3243: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. و مال را سه قسمت می‌كنند، يك قسمت آن را به برادر و خواهر مادری می‌دهند تا مساوی بين خود تقسيم كنند و بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله 3244: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پدری و يك برادر مادری يا يك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌كنند، يك قسمت به برادر يا خواهر مادری می‌رسد و بقيّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند

و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.
مسأله 3245: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد. مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت بین برادر و خواهر، به طور مساوی تقسیم می‌شود و بقیّه به برادر و خواهر پدری، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.
مسأله 3246: اگر وارث میّت، فقط برادر، خواهر و زن او باشد، ارث زن به تفصیلی است که گفته می‌شود وارث خواهر و برادر، همان طوری است که در مسائل گذشته گفته شد. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر، برادر و شوهر او باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث خواهر و برادر، به طوری که در مسائل پیش گفته شد می‌باشد. و چون زن یا شوهر، ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری، چیزی کم نمی‌شود ولی از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلا اگر وارث میّت شوهر، برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه باقی می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، دو تومان به برادر و خواهر مادری و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌رسد.
مسأله 3247: اگر میّت، خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، به هر پسر دو برابر دختر می‌رسد.
مسأله 3248: اگر وارث میّت، فقط يك جدّ یا يك جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد.
مسأله 3249: اگر وارث میّت، فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت به جدّ و يك قسمت به جدّه می‌رسد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.
مسأله 3250: اگر وارث میّت، فقط يك جدّ یا جدّه پدری و يك جدّ یا جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت به جدّ یا جدّه پدری و يك قسمت به جدّ یا جدّه مادری می‌رسد.
مسأله 3251: اگر وارث میّت، جدّه پدری و جدّه و جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، يك قسمت بین جدّ و جدّه مادری، به طور مساوی تقسیم می‌شود و دو قسمت آن را به جدّ وجدّه پدری می‌دهند و به جدّ دو برابر جدّه می‌رسد.
مسأله 3252: اگر وارث میّت، فقط زن، جدّ و جده پدری و جدّ و جده

مادری او باشد، ارث زن به تفصیلی است که گفته می‌شود و یك قسمت از سه قسمت اصل مال، به طور مساوی بین جد و جده مادری تقسیم می‌گردد و بقیّه را به جد و جده پدری، می‌دهند و به جدّ دو برابر جده می‌رسد. و اگر وارث میّت، شوهر جدّ و جده باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث جدّ و جدّه، به دستوری است که در مسائل گذشته گفته شد.

ارث دسته سوم

مسأله 3253: دسته سوم: عمو، عمّه، دایی، خاله و اولاد آنان هستند و به تفصیلی که گفته شد اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.
مسأله 3254: اگر وارث میّت، فقط یك عمو یا یك عمّه است، چه با میّت از یك پدر و مادر باشد و چه پدری یا مادری باشد، همه مال به او می‌رسد. و اگر چند عمو یا چند عمّه، باشند و همه از یك پدر و مادر، یا همه از یك پدر باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه از یك پدر و مادر، یا همه از یك پدر باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلا اگر وارث میّت دو عمو و یك عمّه باشد مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمّه می‌دهند و چهار قسمت، به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.
مسأله 3255: اگر وارث میّت، فقط چند عموی مادری، یا چند عمّه مادری و یا عمو و عمّه مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.
مسأله 3256: اگر وارث میّت، عمو و عمّه باشد و بعضی از پدر و بعضی از مادر و بعضی از پدر و مادر باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میّت یك عمو یا یك عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری، می‌دهند و عموی پدر و مادری، دو برابر عمّه پدر و مادری می‌برد. و اگر همه عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری، می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد و یك قسمت را به طور مساوی بین عمو و عمّه مادری تقسیم می‌کنند. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.
مسأله 3257: اگر وارث میّت، فقط یك دایی یا یك خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و آنها پدر و مادری، یا پدری و یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.
مسأله 3258: اگر وارث میّت، فقط یك دایی یا یك خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، به دایی و خاله پدری ارث نمی‌رسد و مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت به دایی یا خاله مادری و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری، می‌رسد و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله 3259: اگر وارث ميّت، فقط دايى و خاله پدرى، دايى و خاله مادرى و دايى و خاله پدر و مادرى باشد، دايى و خاله پدرى ارث نمى‌برد و بايد مال را سه قسمت كنند، يك قسمت به طور مساوى بين دايى و خاله مادرى تقسيم نمايند و بقيّه را به دايى و خاله پدر و مادرى بدهند و بنابر احتياط در تقسيم، با يكديگر مصالحه كنند.
مسأله 3260: اگر وارث ميّت، يك دايى يا يك خاله و يك عمو يا يك عمّه باشد، مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت را به دايى يا خاله و بقيّه را به عمو يا عمّه مى‌دهند.
مسأله 3261: اگر وارث ميّت، يك دايى يا يك خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه از يك پدر و مادر يا از يك پدر باشند، مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت به دايى يا خاله مى‌رسد و از بقيّه، دو قسمت به عمو و يك قسمت به عمّه مى‌دهند، بنابراين اگر مال را نُه قسمت كند، سه قسمت به دايى يا خاله و چهار قسمت به عمو و دو قسمت به عمّه مى‌دهند.
مسأله 3262: اگر وارث ميّت، يك دايى يا يك خاله و يك عمو يا يك عمّه مادرى و عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى باشد، مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت آن را به دايى يا خاله مى‌دهند و دو قسمت باقيمانده را شش قسمت مى‌كنند، يك قسمت را به عمو يا عمّه مادرى و بقيّه را به عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى، مى‌دهند و به عمو دو برابر عمّه مى‌رسد. بنابراين اگر مال را نه قسمت كنند، سه قسمت به دايى يا خاله و يك قسمت به عمو يا عمّه مادرى و پنج قسمت ديگر را به عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى مى‌دهند.
مسأله 3263: اگر وارث ميّت، يك دايى يا يك خاله و عمو و عمّه مادرى و عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى باشد، مال را سه قسمت مى‌كنند، يك قسمت به دايى يا خاله مى‌رسد و دو قسمت باقيمانده را سه سهم مى‌كنند، يك سهم به طور مساوى بين عمو و عمّه مادرى، تقسيم مى‌شود و دو سهم ديگر بين عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى، قسمت مى‌نمايند و به عمو دو برابر عمّه مى‌رسد، بنابراين اگر مال را نه قسمت كنند، سه قسمت آن، سهم خاله يا دايى و دو قسمت، سهم عمو و عمّه مادرى و چهار قسمت، سهم عمو و عمّه پدر و مادرى يا پدرى مى‌باشد.
مسأله 3264: اگر وارث ميّت، چند دايى و چند خاله باشد، كه همه پدر و مادرى يا پدرى يا مادرى باشند و عمو و عمّه نيز داشته باشد، مال سه سهم مى‌شود، دو سهم آن به دستورى كه در مسأله پيش گفته شد، بين عمو و عمّه، تقسيم مى‌شود و يك سهم به طور مساوى بين دايى‌ها و خاله ها، قسمت مى‌گردد.
مسأله 3265: اگر وارث ميّت، دايى يا خاله مادرى و چند دايى و خاله پدر

و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم به دستوری که گفته شد بین عمو و عمّه تقسیم می‌شود، پس اگر میّت، یك دایی یا یك خاله مادری دارد، یك سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه کنند. و اگر چند دایی مادری، یا چند خاله مادری و یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یك سهم را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت، به طور مساوی بین دایی‌ها و خاله های مادری تقسیم می‌شود و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و بنابر احتیاط در تقسیم با هم مصالحه نمایند.

مسأله 3266: اگر میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله 3267: اگر وارث میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله پدر و عمو، عمّه، دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یك سهم به طور مساوی بین عمو، عمّه، دایی و خاله مادر میّت تقسیم می‌شود و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را به طور مساوی به دایی و خاله پدر میّت داده و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت، می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد.

مسأله 3268: اگر زن بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال به شوهر او و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد. و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگری، فرزند داشته باشد، یك چهارم همه مال به شوهر و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد.
مسأله 3269: اگر مرد بمیرد و فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال او به زن و بقیّه به ورثه می‌رسد. و اگر از آن زن یا از زن دیگر، فرزند داشته باشد، یك هشتم مال به زن و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد.
مسأله 3270: زن از زمین و از قیمت آن ارث نمی‌برد و همچنین از خود متعلّقات به زمین مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد.
مسأله 3271: اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آن ارث نمی‌برد، مانند زمین، تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز بنابر احتیاط واجب ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت، بدون اجازه او تصرّف نکنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، آن را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه باطل است.
مسأله 3272: اگر بخواهند بنا، درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر بدون اجاره، در زمین بماند تا وقتی از بین برود، چقدر ارزش دارد، سپس سهم زن را از قیمت آن بدهند.
مسأله 3273: مجرای آب قنات و مانند آن، حکم زمین دارد. و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.
مسأله 3274: اگر میّت بیش از یك زن داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال و اگر اولاد داشته باشد، یك هشتم مال، به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنهای او تقسیم می‌شود، اگرچه شوهر با هیچ یك از آنان یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد. ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر نیز ندارد.
مسأله 3275: اگر زن در حال بیماری، شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.
مسأله 3276: اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهد و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه

رجعی یا در عدّه طلاق باین، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.
مسأله 3277: اگر شوهر در حال بیماری، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه، بمیرد زن با سه شرط از او ارث می‌برد، اوّل: در بین این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: به جهت بی میلی به شوهر خود، مالی به او نداده باشد که او را طلاق دهد، بلکه اگر چیزی نیز به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، ارث بردنش، محل اشکال است. سوم: شوهر در مرضی که در آن زن را طلاق داده، بر اثر آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد، امّا اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.
مسأله 3278: لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته و به زن نبخشیده، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است.

مسأله 3279: قرآن، انگشتر، شمشير ميّت و لباسى كه پوشيده مال پسر بزرگتر است و اگر ميّت، از اين چهار چيز بيشتر از يكى دارد، مثلا دو قرآن يا دو انگشتر دارد، بنابر احتياط پسر بزرگ در آن با ورثه ديگر مصالحه كند.
مسأله 3280: اگر پسر بزرگ ميّت، بيش از يكى باشد، مثلا از دو زن او در يك وقت، دو پسر به دنيا آمده باشد، بايد لباس، قرآن، انگشتر و شمشير ميّت را به طور مساوى بين آنها تقسيم كنند.
مسأله 3281: اگر ميّت بدهى داشته باشد، چنانچه بدهى به اندازه مال او يا زيادتر باشد، بايد چهار چيزى نيز كه مال پسر بزرگتر است و در مسأله پيش گفته شد، بابت بدهى او بدهند. و اگر قرضش كمتر از مال او باشد، بايد از آن چهار چيز نيز به نسبت، بدهى او را بدهند، مثلا اگر همه دارايى او شصت تومان است و به مقدار بيست تومان آن، چيزهايى است كه مال پسر بزرگتر است و سى تومان نيز بدهى دارد، پسر بزرگ بايد به مقدار ده تومان از آن چهار چيز بابت بدهى ميّت بدهد.
مسأله 3282: مسلمان از كافر ارث مى‌برد، ولى كافر اگرچه پدر يا پسر ميّت باشد از مسلمان ارث نمى‌برد.
مسأله 3283: اگر كسى يكى از خويشان خود را عمداً و به ناحق بكشد، از او ارث نمى‌برد، ولى اگر از روى خطا باشد، مثلا سنگ را به هوا بيندازد و اتّفاقاً به يكى از خويشان او بخورد و او را بكشد، از او ارث مى‌برد، ولى بنا بر اقوى از ديه قتل، ارث نمى‌برد.
مسأله 3284: هرگاه بخواهند ارث را تقسيم كنند، براى بچّه اى كه در شكم است كه اگر زنده به دنيا بيايد ارث مى‌برد، سهم دو پسر را كنار مى‌گذارند، ولى اگر احتمال بدهند بيشتر است، مثلا احتمال بدهند كه زن، به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را كنار مى‌گذارند و چنانچه مثلا يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، زيادى را بين ورثه تقسيم مى‌كنند.

مسأله 3380: اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ کشته می‌تواند قاتل را عفو کند، یا بکشد و یا مقداری که در مسأله بعد گفته می‌شود از او دیه بگیرد، امّا در قتل شبیه عمد و در قتلی که خطا می‌باشد، مثلا بر حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته، حق ندارد قاتل را بکشد، بلکه می‌تواند دیه بگیرد.
مسأله 3381: دیه ای که قاتل در قتل عمد می‌پردازد، یکی از شش چیز است، اوّل: صد شتر. دوم: دویست گاو. سوم: دویست حُلّه و هر حُلّه دو پارچه ای است که در یمن می‌بافند. چهارم: هزار گوسفند، پنجم: هزار دینار که هزار مثقال شرعی طلا و هر مثقال هیجده نخود است. ششم: ده هزار درهم نقره و هر درهمی «6/12 نخود» نقره سکّه دار می‌باشد. و باید دیه را در یك سال بدهد. و چنانچه قبلا گفته شد، در صورتی قاتل می‌تواند دیه بدهد که با ولیّ مقتول به توافق رسیده باشد وگرنه ولیّ مقتول در چنین قتلی می‌تواند قاتل را بکشد، چنانچه اگر ولیّ مقتول دیه را اختیار کند قاتل مجبور نیست قبول کند.
مسأله 3382: دیه قتل شبیه عمد، همان شش چیز است، با این فرق که شترها باید چنین باشد: سی و سه «بِنْت لَبُون» یعنی شتر مادّه ای که دو سال به بالا داشته باشد و سی و سه «حِقّه» یعنی شتری که سه سال به بالا باشد و سی و چهار «ثنیّه» یعنی شتری که پنج سال به بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نام دارد کافی باشد. و این دیه را در مدّت دو سال باید بپردازد.
مسأله 3383: دیه قتل خطای محض، همان شش چیز است، با این تفاوت که شترها باید چنین باشد: بیست «بِنْت مَخاض» یعنی شتری که داخل سال دوم شده و بیست «اِبْن لَبُون» یعنی شتر نری که دو سال به بالا داشته باشد و سی «بِنْت لَبُون» یعنی شتر مادّه ای که دو سال به بالا باشد و سی «حقّه» یعنی شتری که سه سال به بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نامیده می‌شود کافی باشد. و این دیه را در مدّت سه سال باید بپردازد.
مسأله 3384: دیه قتل عمد و دیه شبیه عمد را باید از مال قاتل بدهند، ولی دیه خطای محض را باید «عاقِله» یعنی کسانی که از طرف پدر و مادر یا فقط پدر به قاتل می‌رسند، مانند پدران، فرزندان و مانند آنها بدهند.
مسأله 3385: در قتل عمد و شبیه به آن، اختیار با قاتل است و هر کدام از شش چیزی که خود او بدهد، باید قبول کنند و در قتل خطای محض،

اختيار با «عاقله» است.
مسأله 3386: ديه زن نصف ديه مرد است، يعنى پنجاه شتر، يا صد گاو، تا آخر.
مسأله 3387: ديه خُنثى، سه چهارم ديه مرد است يعنى هفتاد و پنج شتر، يا يكصد و پنجاه گاو، تا آخر.
مسأله 3388: ديه برده، قيمت اوست و در صورتى كه قيمت او بيشتر از ديه آزاد باشد، قاتل بايد همان ديه آزاد را بدهد. و ديه كنيز قيمت اوست، مگر بيشتر از ديه زن آزاد باشد كه در اين صورت، قاتل فقط ديه زن آزاد را بايد بدهد. و در ديه كافر ذمّى خلاف است و بايد طبق نظر حاكم شرع عمل شود و همچنين ديه ديگر كفّارى كه مُحارب نيستند.
مسأله 3389: اگر كسى در يكى از ماههاى حرام يعنى: ذى القعده، ذى الحجّه، محرّم و رجب، كسى را بكشد، بايد به مقدار ثلث ديه براى هتك حرمت اين ماهها، اضافه بدهد.
مسأله 3390: ديه چند چيز مانند ديه كشتن است كه مقدار آن بيان شد:
اوّل: دو چشم كسى را كور كند، يا چهار پلك چشم او را از بين ببرد. و اگر يك چشم او را كور كند، بايد نصف ديه كشتن را بدهد. دوم: دو گوش كسى را ببرد، يا كارى كند كه هر دو گوش او كر شود. و اگر يك گوش او را ببرد يا كر كند، بايد نصف ديه كشتن را بدهد و اگر نرمه گوش او را ببرد، بايد ثلث ديه كشتن را بدهد. سوم: تمام بينى يا نرمه بينى كسى را ببرد. چهارم: زبان كسى را از بيخ ببرد. و اگر مقدارى از آن را ببرد بايد به نسبت آن، ديه بدهد، مثلا اگر نصف زبان را ببرد بايد نصف ديه كشتن را بدهد. پنجم: تمام دندانهاى كسى را از بين ببرد. و ديه هر كدام از دوازده دندان جلوى دهان كه شش عدد بالا و شش عدد پايين مى‌باشد، پنجاه مثقال شرعى طلاست. و هر مثقال شرعى هيجده نخود است. و اگر يكى از شانزده دندان عقب را كه هشت عدد آن بالا و هشت عدد پايين است از بين ببرد، بايد بيست و پنج مثقال شرعى طلا بدهد. ششم: هر دو دست كسى را از بند جدا كند. و اگر يك دست را از بند جدا كند، بايد نصف ديه كشتن را بدهد. هفتم: ده انگشت كسى را ببرد. و ديه هر انگشت، يك دهم ديه كشتن است. هشتم: پشت كسى را طورى بشكند كه ديگر خوب نشود. نهم: هر دو پستان زنى را ببرد. و اگر يكى از آنها را ببرد، بايد نصف ديه كشتن را بدهد. دهم: هر دو پاى كسى را تا مفصل يا همه ده انگشت پا را ببرّد و ديه هر انگشت، يك دهم ديه كشتن است. يازدهم: بيضتين مردى را از بين ببرد. دوازدهم: طورى به كسى آسيب برساند كه عقل او از بين برود. سيزدهم: به كسى صدمه اى بزند كه ديگر بوى خوب و بد را نفهمد، يا منى از او خارج نشود. و غير از اين مواردى كه گفته شد، موارد ديگرى نيز هست كه در كتب مفصله مثل «الفقه» مرحوم اخوى (اعلى اللّه

درجاته) ذکر شده است.
مسأله 3391: اگر اشتباهاً کسی را بکشد، باید دیه او را بدهد و یك برده آزاد کند و اگر نتواند برده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر نتواند، شصت فقیر را سیر کند. و اگر عمداً و بناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه، باید هر سه کفّاره را انجام دهد یعنی دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند و یك برده آزاد نماید.
مسأله 3392: کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به شخصی آسیب برساند، ضامن است و اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به شخص دیگری صدمه بزند، خود او ضامن می‌باشد.
مسأله 3393: اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، چنانچه سقط شده «نُطفه» باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلاست، که هر مثقال آن هیجده نخود می‌باشد. امّا اگر (عَلَقَه) یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. اگر «مُضْغَه» یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. اگر گوشت آورده، ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد، دیه او هزار مثقال. و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلاست.
مسأله 3394: اگر زن حامله کاری کند که بچّه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد، به وارث بچّه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.
مسأله 3395: اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچّه را بدهد.
مسأله 3396: اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یك شتر به او بدهد، اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد. اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. اگر به پرده نازك استخوان برسد، چهار شتر. اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر. اگر استخوان بشکند، ده شتر. اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد.
مسأله 3397: اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزنند، طوری که صورت او سرخ شود، باید یك مثقال و نیم شرعی طلا، که هر مثقال هیجده نخود است بدهد. اگر کبود شود، سه مثقال. و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بر اثر زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.
مسأله 3398: اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزنند، یا چیزی از بدن آن ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به مالکش بدهد.
مسأله 3399: اگر انسان، سگ شکاری، یا سگی که خانه را نگهداری می‌کند، یا سگ گله و یا سگی که زراعت را پاسبانی می‌کند بکشد، باید

قیمت آن را به صاحبش بپردازد.
مسأله 3400: اگر حیوانی زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری که ضرر زده به صاحب مال، یا زراعت بدهد.
مسأله 3401: اگر بچّه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولیّ یا معلّم او می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نگردد او را بزند. و تفصیل مسأله در کتب مفصله فقهیّه ذکر شده است.
مسأله 3402: اگر کسی بچّه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر آن بچّه بمیرد، باید به ورثه او بدهد. و چنانچه مثلا پدر، بچّه را به قدری بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می‌برند و به خود پدر، از دیه چیزی نمی‌رسد.

مسأله 3403: اگر ریشه درخت همسایه، در ملك انسان بیاید، می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری از ریشه درخت به او برسد می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.
مسأله 3404: جهیزیّه ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر به سبب صلح یا بخشش و مانند آن ملك او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملك او نکرده باشد، گرفتن آن اشکال ندارد.
مسأله 3405: اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان، خرج عزاداری میّت نمایند، ولی از سهم صغیر برای عزاداری و مانند آن نمی‌شود چیزی برداشت.
مسأله 3406: اگر انسان مؤمنی را غیبت کند، بنابر احتیاط مستحب اگر مفسده ای پیدا نشود، از آن مؤمن خواهش کند او را ببخشد. و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او طلب آمرزش کند. و اگر به سبب غیبت، مسلمانی اهانت شده، در صورت امکان، واجب است آن اهانت را برطرف نماید.
مسأله 3407: انسان نمی‌تواند بدون اجازه حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند، و همچنین است حکم زکات، و کفّارات، و فطره، و فدیه و نحوها.
مسأله 3408: آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می‌باشد. و اگر نوحه یا روضه و یا قرآن را نیز با غنا بخوانند حرام است، ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد، اشکال ندارد.
مسأله 3409: موسیقی که غالباً با آلات لهو نواخته می‌شود یا مشتمل بر غناست حرام می‌باشد.
مسأله 3410: کشتن حیوانی که اذیّت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.
مسأله 3411: جایزه ای را که بانك به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز، حساب دارند، می‌دهد چون برای تشویق مردم است و از حساب بانك پرداخت می‌شود و ضرر آن به کسی نمی‌رسد، حلال است.
مسأله 3412: اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، احتیاط واجب آن است که با اجازه حاکم شرع آن را به نیّت صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 3413: سینه زدن در کوچه و بازار، با اینکه زنها عبور می‌کنند، اشکال ندارد ولی بر زنها جایز نیست به سینه مردان نگاه کنند. و نیز اگر

جلوی جمعیّت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد، ولی باید آلات لهو استعمال نشود.
مسأله 3414: کلیه انواع عزاداری برای حضرت امام حسین (علیه السلام) جایز، بلکه مستحب می‌باشد.
مسأله 3415: گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی ندارد و برای مرد خلاف احتیاط اولی است.
مسأله 3416: حرام است انسان استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. و استمناء زن و شوهر با یکدیگر مانعی ندارد.
مسأله 3417: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن، اگر مانند تراشیدن باشد حرام است. و حکم خدا با مسخره مردم تغییر نمی‌کند، پس کسی که اوّل تکلیف اوست یا اگر ریش نتراشد، مردم او را مسخره می‌کنند، چنانچه بتراشد یا طوری ماشین کند که مانند تراشیدن باشد حرام است.
مسأله 3418: بنابر احتیاط واجب پیش از آنکه بچّه بالغ شود ولیّ او، باید نسبت به ختنه اش اقدام نماید. و اگر او را ختنه نکند، بعد از بلوغ برخود بچّه، واجب است.
مسأله 3419: اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، چنانچه فرزند آنان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.
مسأله 3420: اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا پدرش نمی‌تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی نیز نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جدّ پدری او باید خرجی او را بپردازد و اگر جدّ پدری ندارد، یا مادرش نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر با هم خرجی او را بدهند و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر، باید خرجی او را بدهد.
مسأله 3421: دیواری که ملك دو نفر است، هیچ کدام از آنان حق ندارد بدون اجازه شریك دیگر، آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه ساختمان خود را روی آن دیوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، امّا کارهایی که معلوم است شریك راضی است، مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد و اگر شریك او بگوید به این کارها راضی نیستم، انجام آن جایز نیست و می‌تواند برای تقسیم مال، به حاکم شرع مراجعه کند.
مسأله 3422: عکاسی و نقاشی صورت جایز است.
مسأله 3423: درخت میوه داری که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی‌تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن، روی زمین ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد، مگر با شرایط «حق المارّه».
مسأله 3424: مستحب است در روز اوّلی که بچّه به دنیا می‌آید یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او «اذان» و در گوش چپش «اقامه»

بگويند.
مسأله 3425: حکم مسافرت با وسايل نقليه جديد، همان حکم مسافرت با وسايل قديمى مى‌باشد، پس اگر روزه دار با هواپيما، کشتى، قطار، ماشين يا سفينه هاى فضايى مسافرت کند و هشت فرسخ مسافت را طى نمايد، افطار بر او واجب و نمازش شکسته مى‌شود.
مسأله 3426: مسافرت شرعى با پيمودن هشت فرسخ تحقّق مى‌يابد، چه اين مسافت در خطى افقى، يا عمودى و يا مورّب باشد، چه در کره زمين يا فضا يا آب و چه در کرات آسمانى ديگر باشد. پس اگر شخصى با هر نوع وسيله اى، مسافت هشت فرسخ را در فضا، به طور عمودى بپيمايد، يا رفت و برگشتش هشت فرسخ شود، لازم است روزه اش را بخورد و نمازش را شکسته بخواند و اگر شخصى با هر نوع زير دريايى مسافت هشت فرسخ را به طور عمودى در عمق آب پيمود و يا رفت و برگشتش هشت فرسخ گرديد، افطار بر او واجب شده، نمازش شکسته مى‌شود و همچنين است حکم مسافرت در کرات ديگر يا بين آنها. بنابراين زمان هيچ اعتبارى در تحقق مسافرت شرعى و پياده کردن احکام آن ندارد، بلکه مسافت معتبر است.
مسأله 3427: حدّ ترخُص، يعنى جايى که مسافر بايد احکام شرعى مسافرت را انجام دهد، با طىّ مسافتى که پس از آن، ديوارهاى شهر ديده نشود و صداى اذان به گوش نرسد تحقّق پذير است. البته اين امر در جايى است که مسافرت در خطى افقى باشد، ولى اگر ديوارها و صداى اذان، حتى با طى مسافت معتبر مخفى نشد، مثلا به علت اينکه شهر غير عادى و ساختمانهاى بسيار بلندى داشت يا صداى اذان غير طبيعى بود و با بلندگوهاى متعدّد و قوى پخش مى‌شد و يا به علّت اينکه مسافرت در خط عمودى بود، در تمام اين موارد، همان مسافت معتبر است و اين علايم، اعتبارى ندارد.
مسأله 3428: حدّ ترخّص با طى مسافت معمولى که ديوارها و اذان مخفى گردد، تحقّق مى‌يابد و فرقى نمى‌کند مبدأ مسافرت، شهر کوچك، يا بزرگى بوده باشد.
مسأله 3429: اگر ظهر شرعى، در شهرى تحقّق يافت و مسافر نماز خود را در آن شهر خواند، سپس با وسيله اى به مسافرت پرداخت و به جايى رسيد که هنوز ظهر نشده بود، بنابر احتياط مستحب دوباره نماز بخواند. و همين حکم نسبت به ساير اوقات و بقيّه نمازها نيز جارى است.
مسأله 3430: اگر کسى با وسيله اى روى زمين يا در فضا مسافرت کرد که با حرکت خورشيد و با همان سرعت حرکت مى‌نمود، طورى که هميشه در يك موقعيت ثابتى در مقابل خورشيد قرار داشت، اين شخص بايد در هر 24 ساعت، پنج نماز بخواند. و همين نسبت در مورد کمتر از 24 ساعت يا

بیشتر نیز باید رعایت شود.
مسأله 3431: اگر روزه دار در شهری قرار داشت و خورشید غروب کرد و او افطار نمود، سپس به شهری مسافرت کرد که هنوز خورشید غروب نکرده بود، بنابر احتیاط مستحب، امساك كند امّا اگر روزه دار در شهری بود و صبح شد و روزه خود را آغاز نمود سپس به شهر دیگری مسافرت کرد که هنوز فجر نشده بود، جایز است تا وقتی که فجر طلوع نکرده، افطار کند.
مسأله 3432: در افقهایی که همیشه شب است و همچنین در افقهایی که شب، یا روز 24 ساعت یا بیشتر باشد واجب است نماز و روزه و بقیّه عباداتی که وقت معیّن دارد، به طور معمول برگزار شود.
مسأله 3433: در افقهایی که شب یا روز به 24 ساعت یا بیشتر می‌رسد، واجب است نماز و عبادات دیگر را به وقت مکّه مکرّمه، یا به وقت آفاق متوسطه دیگر انجام دهد.
مسأله 3434: خرید و فروش قرآن، علی الاقرب مکروه است و بهتر است به عنوان هدیه معامله شود.
مسأله 3435: کلیه مؤمنان در تمام کشورهای اسلامی، در سفر، اقامت، زراعت، ساختمان، کار، تجارت، نشر کتاب، مجله، روزنامه، استفاده از رادیو، تلویزیون، تشکیل احزاب سالم و انجمنها، تألیف، سخنرانی، ازدواج و تمامی فعالیّتهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره - مگر در موارد محرّمات شرعیّه - آزاد می‌باشند و اَحدی حقّ جلوگیری از آزادیهای مذکور را ندارد.
مسأله 3436: به غیر از حقوق شرعیّه (خمس، زکات، جزیه و خراج) جعل قانون، و یا دریافت هیچ نوع عوارض و مالیاتی جایز نیست.
مسأله 3437: جایز است انسان در وسایل نقلیّه زمین پیما یا هواپیما سوار شود، گرچه بداند تمام وقت نماز را، در حرکت خواهد بود و نمی‌تواند برای انجام نماز از آن خارج شود، در این صورت باید نماز را در همان وسیله نقلیه به کیفیّت ممکن بخواند.
مسأله 3438: کسی که به فضا مسافرت کند، قبله او کره زمین خواهد بود، پس کسی که در سفینه های فضایی یا در یکی از کرات آسمانی، مانند ماه یا مریخ یا غیره باشد، واجب است هنگام نماز، به سوی کره زمین توجّه کند.
مسأله 3439: حکم کسی که در کرات دیگر ساکن است، مانند حکم کسی است که در کره زمین سکونت دارد و تمام احکام را که به طلوع و غروب مربوط است، باید در محل خود و طبق افق خود عمل کند، مگر از حدّ متعارف خارج باشد، در این صورت حکم افقهای قطبی را پیدا می‌کند.
مسأله 3440: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که خورشید دیگری غیر

از خورشید منظومه ما بر آن طلوع می‌کند، واجب است اعمال خود را با حرکت همان خورشید وفق بدهد، مگر از حدّ متعارف خارج باشد.
مسأله 3441: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که دو خورشید یا خورشیدهای متعدّدی بر آن طلوع می‌کند، جایز است برای تعیین وقت عبادتهای خود، حرکت یکی از آن خورشیدها را انتخاب کند. این در صورتی است که مسافت کره او با آن دو خورشید یا خورشیدها مساوی باشد، و الاّ بنابر احتیاط واجب، حرکت خورشیدی را انتخاب کند که کره مسکونی او، گرد آن می‌چرخد.
مسأله 3442: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که دو ماه یا بیشتر بر آن طلوع می‌کند، برای تعیین وقت عبادتهایی که با حرکت ماه انجام می‌پذیرد، مانند روزه، خمس، زکات و غیره، جایز است حرکت هر کدام از آنها را انتخاب کند. این در صورتی است که ماهها، به طور مساوی از کره او دور باشند، اگر نه حرکت ماهی را انتخاب کند که نسبت به بقیّه نزدیکتر است.
مسأله 3443: تیمّم بر خاك کرات دیگر کافی است، اگر اسم خاك بر آن صدق کند، در غیر این صورت احتمال کفایت آن خاکها، با احتمال لزوم تیمّم بر خاك زمین در صورتی که عُسر و حَرَج نباشد، مساوی است لکن احوط تقدیم خاك زمین است در صورتی که ممکن باشد.
مسأله 3444: اگر معدّل سن بلوغ در جایی از زمین یا در کرات دیگر، تأخیر یا تقدیم یافت، هر کدام از سن و احتلام و روییدن موی بالای آلت، یا حیض متأخّر و متقدّم نیز دلیل بر بلوغ است علی الاقرب.
مسأله 3445: حاکمیّت در اسلام، نسبت به غیر معصومین (علیهم السلام) در موضوعاتی که احکام عمومی بر آنها مترتب است در صلاحیّت شورای مراجع تقلید است و باید سایر شرایط شرعی نیز فراهم باشد و استبداد در حکومت جایز نیست.
مسأله 3446: اگر طول روز، یا ماه و یا سال، در بعضی از کرات بیشتر یا کمتر از زمین باشد، همان معیار می‌باشد، مگر تفاوت زیاد بوده، مانند اینکه یك ماه آن مساوی با دو ماه زمین، یا یك روز آن معادل نصف روز در زمین باشد که باید به موازین زمین و در صورت امکان بنابر احتیاط بر طبق وقت مکّه مکرّمه یا دیگر آفاق متوسطه رفتار کرد.
مسأله 3447: حرکت کرات آسمانی، برای ساکنان آنها، مسافرت به حساب نمی‌آید، مگر طوری باشد که عرفاً برای آنها سفر حساب شود، مانند اینکه حرکت انتقالی نداشته، ناگهان به طور موقّت حرکت انتقالی پیدا کند، یا به اندازه ای کوچك باشد که بیشتر به یك سفینه فضایی شباهت داشته باشد تا به یك کره، در صورتی که سفر بر آنها صدق کند.
مسأله 3448: اگر در اثر دارو و درمان، نشانه های بلوغ از وقت مقرّر خود

جلو یا عقب بیفتد، مثلا دارویی مصرف کند که احتلام یا روییدن مو و یا حیض را تقدیم یا تأخیر نماید، باید به اینها عمل شود، به ویژه حیضی که در سنین یائسگی ایجاد می‌کنند و بالاخص اگر قابلیت حاملگی زن در آن سنین ادامه یابد، مگر این تقدیم و تأخیر خیلی خارق العاده بوده، مانند اینکه کودك خردسالی را با دارو، وادار به احتلام کنند.
مسأله 3449: پیوند نمودن منی زن با منی شوهر خود جایز است و فرزند به آنها ملحق می‌شود.
مسأله 3450: پیوند نمودن منی زن و مرد اجنبی، جایز نیست لکن فرزند این پیوند ملحق به آن مرد و زن خواهد بود در جمیع احکام حتّی ارث و مَحرمیّت و اگر پیوند از روی اشتباه انجام پذیرد «ولَد شبهه» است و ایضاً جمیع احکام ولد حلال را دارد.
مسأله 3451: پیوند حیوانات به پودر شره منی، جایز است.
مسأله 3452: پیوند زدن منی زن و شوهر در لوله آزمایشی که در نتیجه، فرزندی به وجود آید، جایز است و فرزند هم ملحق می‌باشد.
مسأله 3453: حکم فرزندی که در غیر رحم خلق می‌شود حکم فرزندی است که در رحم به وجود می‌آید، پس اگر از منی زن و شوهر شرعی باشد فرزند حلال است و اگر از زن و مرد اجنبی باشد این پیوند جایز نیست، امّا فرزند ملحق به آن مرد و زن می‌باشد در جمیع احکام.
مسأله 3454: رعایت حقوق بشر، به نحوی که اسلام دستور فرموده، شرعاً ثابت است، منتهی بعضی واجب، و بعضی مستحب است.
مسأله 3455: جلوگیری دایمی از باردار شدن جایز نیست، چه با از کارانداختن بعضی آلات تناسلی مرد یا زن باشد و چه با ایجاد مصونیت در مقابل سلولهای زنده در مرد یا زن، ولی جلوگیری موقّت جایز است.
مسأله 3456: سقط جنین گرچه نطفه باشد جایز نیست، مگر امر مهمتری در میان باشد، مثلا اگر حیات مادر بر سقط جنین بستگی داشته باشد جایز است و چنانچه از مصداق دفاع باشد، پرداخت دیه لازم نیست.
مسأله 3457: جایز نیست زن، خود را در معرض برخورد با منی مرد بیگانه قرار دهد، اگر حامله گردد، مانند اینکه در حمّام یا جایی بنشیند که در آنجا منی بیگانه ای باشد ولی اگر چنین کاری از روی علم کرد، بچّه فرزندش خواهد بود، امّا نسبت به منی شوهر خودش اشکالی ندارد. مسأله 3458: جایز نیست مرد، آلت پلاستیکی زنانه استعمال کند و همچنین جایز نیست عروسکهای پلاستیکی که به شکل زن ساخته اند، استعمال نماید، همان طور که برای زن نیز جایز نیست، آلت پلاستیکی مردانه و عروسکهای پلاستیکی مردانه را استعمال کند. و همچنین در صورتی که باعث برانگیخته شدن شهوت باشد، جایز نیست آنها را لمس کند اگر موجب خروج منی شودِ و الاّ احتیاط در ترك است.

مسأله 3459: استمناء به وسیله خواب مصنوعی و مانند آن جایز نیست، ولی مُحتلم شدن در خواب طبیعی، حتّی در صورتی که می‌داند چنانچه بخوابد محتلم خواهد شد، جایز است.
مسأله 3460: برای مرد استمناء جایز نیست، مگر با همسر خود. و برای زن نیز جایز نیست مگر با شوهر خود، چه با دست، یا نگاه به عکس، یا بازی با مجسّمه یا عروسك و یا تخیّل باشد و چه با خوردن چیزی که به آن منجر گردد.
مسأله 3461: هر گونه مصادره اموال، دستگیری افراد، تبعید و زندانی نمودن آنها - در غیر موارد مقرّره شرعی - جایز نیست و موجب ضمان می‌گردد و در موارد شرعی واجب است به کیفیّت شرعی عمل شود.
مسأله 3462: خوردن موادی که در درون انسان به مشروب مبدّل شود، جایز نیست.
مسأله 3463: هر چیزی که به چیز دیگری مُنقلب گردد، به صورتی که دیگر، آن چیز اوّل نباشد، احکام چیز دوّم را در بر خواهد گرفت. پس هر حرامی که به حلال منقلب گردد، مثلا گوشت حرام یا نجاست، خاکستر گردد و یا نجاست که پای بُتّه یا درخت میوه قرار دهند و مبدّل به آن شود، حلال خواهد شد. و حلالی که به حرام منقلب گردد، مانند سرکه ای که شراب شود حرام خواهد شد. و چیز پاکی که به چیز نجس، یا نجسی که به پاك منقلب گردد حکم همان را پیدا خواهد کرد.
مسأله 3464: هر گونه اعمال خشونت و تندروی که باعث ایذاء مردم یا بدنامی اسلام و مسلمین می‌شود جایز نیست.
مسأله 3465: تشریح بدن مرده انسان جایز نیست و ممکن است طب را با تشریح بدن حیوانات و با استفاده از پیکره های پلاستیکی که به شکل و خصوصیّات انسان درست کرده اند، آموخت.
مسأله 3466: اگر جزیی از بدن «نجس العین» مانند سگ یا کافر را، به بدن مسلمانی پیوند زدند، پاك خواهد شد. و اگر جزیی از بدن حیوان یا انسان پاکی را به بدن نجس العین پیوند زدند نجس خواهد شد، البته این در صورتی است که جزو پیوند شده، عرفاً از اجزای دومی به حساب آید.
مسأله 3467: پیوند زدن اعضای حیوان به انسان، جایز است، مانند تبدیل بیضتین یا قلب یا سایر اعضای آن.
مسأله 3468: مرزهای جغرافیایی بین کشورهای اسلامی، صحیح نیست و تمامی کشورهای اسلامی یك کشور می‌باشد و مسلمانان در سراسر بلاد اسلامی، با هم بیگانه نبوده و از کلیّه حقوق، به طور مساوی برخوردارند، مگر در مواردی که شارع اِستثنا فرموده است.
مسأله 3469: سرمایه گذاری خصوصی در خدمات عامّه، مانند جاده سازی، برق رسانی، آب، گاز، تلفن، فرودگاهها، بنادر کشتیرانی، راه آهن و

غیره، برای عموم مردم - به ذات خود - جایز می‌باشد.
مسأله 3470: تکثیر فرزند به وسیله دارو جایز است، مانند اینکه زن دارویی بخورد که منجر به باردار شدن دو یا چندین فرزند شود، چنانچه جایز است کاری کنند که زن، سالانه بیش از یك بار باردار گردد.
مسأله 3471: جایز است جنین را از رحم مادر، به خارج آن منتقل کنند و همچنین جایز است آن را از خارج، به رحم زن نقل دهند. البته در صورتی که منجر به مرگ جنین یا رسیدن ضرری به او یا به زن نگردد.
مسأله 3472: جایز نیست زن در مورد فرزند، تشریك نماید، یعنی از دو مرد باردار گردد، گرچه هر دو منی هنگام جدا شدن از دو مرد برای زن حلال باشد، مثلا اگر منی شوهر اوّل او را در لوله آزمایشی نگهداری کنند و پس از طلاق دوباره شوهر کند و سرانجام منی نگهداری شده را با منی شوهر دوم مخلوط کنند و در یك بار آن را به زن تلقیح کنند و اگر چنانچه چنین کاری انجام دهند، فرزند در حکم «ولد شبهه» خواهد شد.
مسأله 3473: جایز نیست منی شوهر را پس از طلاق و جدایی به زن پیوند زنند ولی منی شوهر را اگر پیش از ازدواج گرفته و نگه داشته باشند، و به زن بعد از ازدواج پیوند زنند مانعی ندارد علی الاقرب، و در هر دو صورت فرزند ملحق به هر دو است در جمیع احکام.
مسأله 3474: جایز نیست منی حیوانی را به زن پیوند زنند.
مسأله 3475: هر عضوی که از حیوان یا انسانی به دیگری نقل داده شود، مانند قلب و چشم و کبد و بیضه و غیره، پس از انتقال از اعضای منقول الیه یعنی شخص دوم به حساب خواهد آمد و تمام احکام دومی را خواهد داشت، به شرط آنکه عرفاً جزء دومی حساب شود.
مسأله 3476: اگر در صورت امکان، سر انسانی را به دیگری پیوند زنند، مانند اینکه سر انسان مُحتضری را قطع کرده، بر بدن انسانی قرار دهند که مثلا از سر درد شکایت دارد، احتمالا انسان جدیدی خواهد شد و در این صورت، احکام خاصه صاحب سر و احکام خاصه صاحب بدن بر او جاری نخواهد شد. و در این مسأله فروع و احتمالات متعدّده ای است.
مسأله 3477: اگر مسلمانی عضوی از بدن خود را اجازه دهد بعد از مرگش از بدن او، به نفع انسان زنده جدا کنند، جایز است اگر زندگی انسان زنده یا تمامیّت آن، بر این کار متوقّف باشد، مثلا اگر سعید اجازه داد که پس از مرگش، چشمش را قطع کرده و به احمد پیوند زنند.
مسأله 3478: زنده کردن مردگان با روشهای علمی در صورت امکان جایز است. و روشن است که حیات از خدای توانا و با قدرت کامله اوست و انسان تنها وسیله ای است برای اجرای اراده پروردگار.
مسأله 3479: اگر انسانی را پس از مرگش زنده کردند، احکام جدیدی بر او مِترتّب می‌شود و این مسأله دارای فروع و احتمالات بسیاری است.

مسأله 3480: خون گرفتن از زنده جایز است ولی خون گرفتن از مرده جایز نیست مگر اینکه در حال حیات اجازه داده باشد.
مسأله 3481: جایز نیست مرد را به زن و زن را به مرد، تبدیل کنند، البته در مورد حیوانات جایز است.
مسأله 3482: پیوند زدن آلت مرد، به بدن زن یا آلت زن به بدن مرد، خلاف احتیاط واجب است.
مسأله 3483: اگر شوهر یا زن، عضوی از اعضای مرد و زن بیگانه ای را به خود پیوند زند، از اجزای خود آنها، محسوب خواهد شد.
مسأله 3484: جایز است علم و دانش را به وسیله ای، از مغزی گرفته و به مغز دیگری منتقل نمود و اگر این کار تصرّف در مغز دومی به حساب نیاید، احتمال دارد رضایتش لازم و احتمال دارد لازم نباشد ولی اگر تصرّف به حساب آید، اجازه او شرط است.
مسأله 3485: آزمایش تمام تجارب علمی بر حیوانات جایز است، حتّی اگر آنها را در معرض بیماریهای روانی یا بدنی قرار دهد.
مسأله 3486: اجرای تمام آزمایشها بر انسان، با اجازه او جایز است، در صورتی که ضرر بالغی به او نرسد. امّا اگر برای او ضرر بالغ داشته باشد، حتّی با اجازه او نیز جایز نیست، مگر ضرر کمی باشد، یا اینکه امر مهم تری از نظر شرع، در نظر باشد.
مسأله 3487: تجسّس بر مسلمانان و گماردن جواسیس بر آنها حرام می‌باشد.
مسأله 3488: استفاده از تمام وسایل نوین، مانند رادیو و تلویزیون اگر برنامه های آن از حرام پاك باشد جایز است.
مسأله 3489: تماشای فیلم یا نمایشنامه هایی که هیچ گونه حرامی در آن نباشد جایز است.
مسأله 3490: بیمه کردن زندگی یا سایر اموال انسان جایز است، مثلا می‌توان کشتی در دریا، یا هواپیما در فضا را بیمه کرد، زیرا معامله ای است عقلایی و عموم آیه (أَوْفُوا بِالْعُقُود) شامل آن می‌شود.
مسأله 3491: حقوق چاپ، ترجمه، نقل، تألیف، حتّی حق انحصاری مخترعان و غیره اگر از نظر عرف، به عنوان حق شناخته شده باشد، احتیاط لازم است که آنها را مراعات نموده گرچه مسأله محلّ تأمّل است.
مسأله 3492: معاملات بانکها و معامله با آنها حلال است، مگر معاملات ربوی که هم گرفتن و هم پرداختن آن حرام می‌باشد، و نیز معامله ای که عنوان حرامی بر آن منطبق گشت، آن نیز حرام خواهد شد.
مسأله 3493: جوایزی که تجّار برای تشویق فروش کالاهای خود، یا مؤسّسات و یا افراد مختلفی برای تشویق در هر کار حلالی قرار می‌دهند، حلالِ می‌باشد.

مسأله 3494: بلیطهای شانسی، از نوع قمار و حرام محسوب می‌شود، مگر گردانندگانش آن را طبق موازین شرعی، وضع کنند که در این صورت، حلال خواهد شد.
مسأله 3495: مسابقه اسب دوانی که امروزه از آن به «ریسز» تعبیر می‌کنند حرام است، مگر به شکل مسابقه اسب دوانی شرعی باشد که در احکام مسابقه و تیراندازی ذکر شده است.
مسأله 3496: واگذاری پول اجاره به اجراء جایز نیست و اگر مستأجر این کار را کرد و صاحب ملك راضی نبود، غصب خواهد بود.
مسأله 3497: نماز خواندن در زمینهای زراعتی غصبی جایز نیست، همچنان که تصّرف و کار در کارخانه های غصبی جایز نمی‌باشد.
مسأله 3498: تصرّف در زمینها یا کارخانه هایی که دولت بدون رضایت مالکان، آنها را می‌گیرد و به کشاورزان یا کارگران می‌دهد، جایز نیست.
مسأله 3499: پولی که به نام «سرقفلی» گرفته می‌شود، اگر مالك آن را بگیرد جایز است و همچنین اگر مستأجر آن را در مقابل اثاث دکان بگیرد یا اینکه عنوان حلال دیگری بر آن صدق کند جایز می‌باشد.
مسأله 3500: سلامی که از طریق تلفن شنیده می‌شود، جوابش واجب و سلامی که از رادیو و تلویزیون شنیده می‌شود، جوابش واجب نیست.
مسأله 3501: حضور بر تشریح مرده، برای تعلیم یا تعلّم یا تماشا یا غیرذلك اگر اعانت بر اثم عرفاً نباشد اشکال ندارد.
مسأله 3502: نگاه کردن به عکس زنان شناخته شده و معروف جایز نیست. و در مورد نگاه به عکس زن ناشناخته نیز، بنابر احتیاط واجب ترك آن است.
مسأله 3503: نگاه کردن به نقاشی خیالی زنان اگر شهوت برانگیز نبوده و در نگاه کردن به آن مفاسد دیگری نباشد اشکال ندارد.
مسأله 3504: کاستن قیمت سفته حقیقی، جایز و کاستن قیمت سفته غیر حقیقی، جایز نیست.
مسأله 3505: حواله دادن پول کشوری، به کمتر یا بیشتر از آن، در کشور دیگر جایز است، مانند حواله دادن دینار یا تومان به کمتر از قیمت واقعی آن در غیر کشوری که پول در آن رایج است، زیرا این امر، نتیجه اختلاف ارزش پول است و «ربا» نمی‌باشد.
مسأله 3506: همکاری با حکومتهای ظالم جایز نیست.
مسأله 3507: گوش دادن به سخنانی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود و همچنین سخنرانی در آنها جایز است و نگاه کردن به عکسهای حلالی که از صفحه تلویزیون نمایش داده می‌شود جایز می‌باشد، البته حلال بودن همه این امور در صورتی است که حرام دیگری در کار نیاید و محذور شرعِی دیگری در میان نباشد.

مسأله 3508: جایز است برای رفع و منع مُنکِرات با دولتها تماس گرفت، حتّی اگر دولت، آن منکرات را از راههای شرعی رفع نکند، مانند زندان کردن دزد، البته این کار در صورتی جایز است که ضررش کمتر از نفعش باشد و از راههای دیگر ممکن نباشد.
مسأله 3509: اگر کشته ای در خانه کسی پیدا شود و او ادعا کند خود مقتول، خودکشی کرده است، این امر «لوث» حساب می‌شود و باید احکام «قسامه» که در مبحث قصاص گذشت، عملی گردد.
مسأله 3510: شکنجه در اسلام حرام است و اعتراف گرفتن از کسی که درباره اش، احتمال جرمی داده شده است، به وسیله زدن و شکنجه جایز نیست و اگر در این حال اعتراف کرد اعتباری ندارد، بلکه باید از راههای شرعی به آن دست یافت.
مسأله 3511: قانون گذاری استناد به «مصالح مرسله» جایز نیست، ولی حکومت اسلامی که زیر نظر شورای مراجع تقلید است می‌تواند اموری را که به مصالح مسلمین لطمه وارد می‌سازد منع کند، مثلا می‌تواند رفت و آمد وسایل نقلیّه را برای رفاه حال مردم، طبق اصل صحیح وضع کند. این صلاحیت از قانون «لاضرار» و «رفع عُسر و حَرَج» و «اَهمّ و مُهم» و غیر آن استفاده می‌شود.
مسأله 3512: اگر امر به معروف و نهی از منکر، به مجروح ساختن شخصی یا تلف نمودن مالی منجر شود احتیاج به اجازه حاکم شرع دارد و در مواردی که این امور جایز باشد، بعید نیست ضمانتی نباشد.
مسأله 3513: حکم شهید بر کسی که در جنگهای غیر منطبق بر میزان جهاد شرعی کشته می‌شود جاری نیست، بلکه احکام مرده بر او جاری می‌شود، بنابراین در صورت امکان باید او را غسل بدهند وگرنه واجب است او را تیمّم داده، حنوط و کفن کنند، سپس بر او نماز بخوانند حتی اگر بر قطعه های پراکنده و نامشخص او باشد، سپس او را دفن کنند.
مسأله 3514: نقاشی روح داران به وسیله قلم یا چتکه نقاشی مکروه است و عکسبرداری و تهیّه فیلم با دوربین و مانند آن جایز است.
مسأله 3515: اگر فتنه و آشوبی بر مسلمانان وارد آمد که در اثر آن، گروه زیادی از آنان مُرتدّ شدند و سپس به اسلام باز گشتند، محرز نیست که حکم مرتد بر آنها جاری شود، بنابراین جدایی ابدی همسران، تقسیم اموال و کشتن و نجاست آنها اجرا نخواهد شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) این احکام را بر کسانی که در بصره و صفین و نهروان بر علیه او خروج کردند، حتّی پس از دست یافتن بر آنها، اجرا نکرد.
مسأله 3516: در قبول توبه مرتد فطری دو احتمال است و بعید نیست که قبول شود.
مسأله 3517: در مانند این زمان واجب نیست، با گناهکاران قطع رابطه

کرد، بلکه لازم است با آنان مدارا نمود، تا از گمراهی باز گردند، حتّی اگر نماز را ترك کرده یا سایر گناهان را مرتکب شده باشند، مگر در معاشرت با آنان محذور دیگری باشد.
مسأله 3518: اگر با زن پنجم، پس از مرگ زن چهارم ازدواج کند، سپس زن چهارم زنده شود، زن پنجم، زن او به حساب آمده و زن زنده شده، زن او نخواهد بود علی الاقرب.
مسأله 3519: اگر پس از عدّه گرفتن زن، شوهر مرده اش زنده گردید، زن نمی‌تواند به شوهر برگردد، مگر با عقدی جدید، ولی اگر در حال عدّه زنده شود دو احتمال وجود دارد.
مسأله 3520: مسلمان حق ندارد، برادر مسلمان خود را بیگانه بخواند، هرچند که اختلافی در نژاد، صورت، زبان و کشور داشته باشند و بیگانه در نظر اسلام فقط کسانی می‌باشند که از دین اسلام خارجند.
مسأله 3521: هیچ کس حق ندارد مسلمانی را از کشور اسلامی خارج کند، گرچه از کشور دیگری بوده و یا زبان دیگری داشته باشد.
مسأله 3522: خودکشی به هیچ وجه، در اسلام جایز نیست.
مسأله 3523: انسان حق ندارد خودش را بکشد، گرچه بداند پس از چندی فوت خواهد کرد، مانند کسی که به سرطان مبتلا باشد. و یا از بیماری در شدّت و ناراحتی بسیار باشد.
مسأله 3524: الکل و ادکلن و مانند آن، که نجس بودنش ثابت نیست، محکوم به طهارت است.
مسأله 3525: گذاردن مردها موی سر را اگر تشبّه به کفّار یا زنها باشد و همچنین گذاردن زنها موی سر را اگر تشبّه به کفار یا مردها باشد، بنابر احتیاط واجب حرام است.
مسأله 3526: زدن آمپول مقوّی برای روزه دار جایز است.
مسأله 3527: طواف کعبه مکرّمه دورتر از بیست و شش ذراع فقط در حال اضطرار، یا عسر و حرج جایز است.
مسأله 3528: اگر زن دارویی آشامید که حیضش تأخیر بیفتد، حکمش در اعمال حج، حکم زن پاك می‌باشد.
مسأله 3529: نمی‌توان به خبر دادن مغز الکترونی نسبت به اوّل ماه، یا متّهم بودن و برائت اشخاص و مانند آن اعتماد کرد.
مسأله 3530: جایز نیست، انسانی که بیماری مُسری دارد در اجتماعات و اماکن عمومی حاضر شود. و اگر چنین کرد و شخصی بدون اختیار به سبب او بیمار و یا تلف شد، ضامن است.
مسأله 3531: اگر شخص بیمار، بداند یا احتمال عقلایی بدهد اگر به پزشك مراجعه نکند بیماریش شدّت می‌کند و به او ضرر بالغ می‌رساند، جایز نیست مراجعه نکند و واجب است دارویی که پزشك مورد وثوق

می‌دهد، مصرف کند.
مسأله 3532: تشخیص احکام عامّه، موضوعات آن و عناوین ثانویه عامه و پیاده کردن آن در جامعه، متوقّف بر تأیید شورای فقهای مراجع تقلید می‌باشد، و اگر آن حکم یا موضوع یا عنوان ثانوی شخصی باشد فتوای فقیه جامع الشرایط کافی است.
مسأله 3533: کشتن حیوانات موذی مانند موش، پشه، مگس و غیره با مواد سمّی، جایز است.
مسأله 3534: اگر انسان در کره ماه یا دیگر کرات آسمانی سکونت کرد، در تمامی احکام، مانند نماز، روزه، ازدواج، طلاق، حدود، ارث، معاملات و دیگر احکام، مانند انسانهای ساکن کره زمین می‌باشد.
مسأله 3535: داد و ستد میان ما و انسانهای دیگر کرات آسمانی، همانند داد و ستد میان ما و افراد کره زمین است و از نظر ازدواج، ارث و دیگر مسائل، تکلیف یکی است.
مسأله 3536: تولید ماهی در دریا و استخرها جایز است، همان گونه که امروزه در میان بعض ملّتها متداول می‌باشد و غذایی که به ماهیها می‌دهند حتّی اگر حرام باشد تأثیری در حرمت ماهی نخواهد نمود، امّا اگر عذره انسان به ماهی بدهند که موجب «جلاّله» گردیدن ماهی شود، باید ماهی را طبق دستور شرعی تطهیر و استبراء نمایند به اینکه آنقدر به او طعام طاهر دهند که اسم «عذره خوار» از آن برداشته شود.
مسأله 3537: اگر ماهی از خوراکی تغذیه نماید که موجب ریختن پولکهایش گردد، گوشت آن حرام نخواهد شد، بلکه اگر این موضوع به نسل آن ماهی نیز سرایت کند بعید نیست حلال باشد، ولی چنانچه به نوع دیگری از ماهیهای بدون پولك تبدیل شود حرام خواهد شد.
مسأله 3538: اگر ماهی بدون پولك از خوراکی تغذیه نماید که سبب در آوردن پولك گردد، بنابر احتیاط واجب از آن اجتناب شود هر چند که این موضوع به نسل آن ماهی انتقال یابد، مگر به نوع دیگری از ماهیهای پولك دار تبدیل شود که در این صورت، حلال خواهد شد.
مسأله 3539: اگر بر اثر بمبهای باران زا، ایجاد ابر و باران نمایند، حکم آن باران در طهارت، حکم بارانهای طبیعی است علی الاقرب.
مسأله 3540: مسافرت نمودن به کشورهای کفّار به منظور تحصیل دانش، جایز است، به شرطی که انسان مرتکب محرّمات نگردد، مانند خوردن گوشتی که غیر مسلمان ذبح کرده و به شرطی که به چیزهایی که نگاه کردن آن حرام است نگاه نکند، مانند زنان و دختران و نباید با دختران و زنان، طرح دوستی بریزد و باید واجبات خود را، مانند نماز و روزه بجا آورد.
مسأله 3541: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند،

می‌توانند با دختران اهل کتاب یعنی مسیحی، یهودی و زردشتی، به عقد موقّت بلکه ایضاً علی الاقرب عقد دائم ازدواج کنند، به شرطی که صیغه عقد به طور صحیح اجرا گردد و می‌توانند با کشورهای اسلامی تماس گرفته و کسانی به وکالت از طرف مرد و زن، صیغه را اجرا نمایند، امّا ازدواج با غیر اهل کتاب، از دیگر کفّار جایز نیست.
مسأله 3542: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند، در صورتی که در مقابل آنان به دین اسلام حمله نمایند، بر آنان واجب است با شرایط امر به معروف و نهی از منکر از اسلام دفاع کنند و چنانچه نتوانند از عهده پاسخ برآیند، باید در تهیّه پاسخ اشکالات، از کشورهای اسلامی، کمك بگیرند.
مسأله 3543: در مسابقات شنای طولانی که سبب از بین رفتن نماز اختیاری می‌شود شرکت نکنند ولی اگر از اوّل بدون توجّه، به شنا پرداخت و در بین شنا متوجّه شد که وقت می‌گذرد، چنانچه دسترسی به قایق یا خشکی دارد باید از آب بیرون آمده و نماز خود را بخواند، امّا اگر دسترسی نیست یا وقت بسیار تنگ است، در همان حالتِ شنا به هر ترتیب که می‌تواند، نمازش را بخواند و برای رکوع و سجود، با سر اشاره کند. و دیگر مسابقات نیز به همین ترتیب است، مانند دوچرخه سواری، اتومبیل رانی، قایق رانی، خلبانی و ...
مسأله 3544: سپردن امتیاز به شرکت و یا فردی، در مورد چیزهایی که همه مردم در آن مساوی هستند، یا در مواردی که با قانون «تسلّط مردم بر اموالشان» منافات دارد، جایز نیست.
مسأله 3545: اگر شخصی، عضوی از بدن خود مانند چشم، قلب و کلیه را بفروشد، یا اجازه دهد که بعد از مرگش از بدن او جدا کنند و به بدن دیگری پیوند بزنند، بعید نیست جایز باشد خصوصاً اگر موجب احیاء نفس محترمه باشد و اللّه العالم.وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَ صَلّیَ اللّهُ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ.

10- آیه الله شیخ حسین مظاهری (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مظاهری، حسین، ۱۳۱۲ -
عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل: احکام، اخلاق، اعتقادات/ مظاهری.
مشخصات نشر: قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: [۵۹۲] ص.
فروست: مجموعه آثار [حضرت آیت‌الله‌العظمی مظاهری]؛ ۲. دین؛ ۱.
شابك: ۲۵۰۰۰ ریال: 978-964-92974-0-8؛ ۳۲۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)
وضعیت فهرست نویسی: فاپا
یادداشت: چاپ قبلی: ۱۳۷۹ (۶۶۴ ص.)
یادداشت: چاپ دهم.
یادداشت: چاپ یازدهم: آذر ۱۳۸۷.
یادداشت: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۹.
موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/م۶ر۵ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۹۸۹۴۸

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

زکات

مواردی که زکات واجب می‌شود

3 2 1 و 4 - گندم، جو، خرما و کشمش

مسئله 1411 زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها تقریباً 288 من تبریز است و صاحب آنها بالغ و عاقل باشد و بتواند در آنها تصرّف کند.

مسئله 1412 زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش و خرما وقتی واجب می‌شود که به آنها انگور و خرما گفته شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما موقع چیدن آنها و در کشمش موقعی است که خشك شده باشند.

مسئله 1413 اگر پیش از دادن زکات، مقداری از این چهار چیز را مصرف کند، باید زکات آن را بپردازد.

مسئله 1414 اگر بعد از آنکه زکات این چهار چیز واجب شد مالك آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد هر یك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسئله 1415 هرگاه زراعت یا باغی را قبل از واجب شدن زکات خریداری کند زکات بر عهده مالك جدید است، و اگر بعد از آنکه زکات واجب شده بخرد، زکات بر عهده فروشنده یعنی مالك قدیم است.

مسئله 1416 اگر وزن این چهار چیز موقعی که تر است به اندازه نصاب برسد و بعد از خشك شدن کمتر از مقدار نصاب شود زکات آن واجب نیست.

مسئله 1417 اگر مقداری از این چهار چیز را پیش از واجب شدن زکات مصرف کند، اگر باقی مانده آن به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد.

مسئله 1418 اگر یکی از این چهار چیز که زکات آنها را داده چند سال نزد او بماند زکات ندارد.

مسئله 1419 اگر این چهار چیز از آب باران یا نهر مشروب شوند یا مثل امروزه به وسیله تلمبه‌های گوناگون سیراب شوند و یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کنند، زکات آنها یك دهم است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شوند زکات آنها یك بیستم است و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن یك دهم و زکات نصف دیگر آن یك بیستم

می‌باشد یعنی سه چهلم (هفت و نیم درصد) آن را بابت زکات بدهند.
مسئله 1420 اگر این چهار چیز، هم از آب باران یا مانند آن مشروب شوند و هم از آب دلو یا مانند آن استفاده کنند، چنانچه طوری باشد که بگویند مثلاً با دلو آبیاری شده نه باران، زکات آن یك بیستم است و اگر بگویند مثلاً با آب باران آبیاری شده نه دلو، زکات آن یك دهم است.
مسئله 1421 مبالغی را که برای این چهار چیز خرج کرده است می‌تواند از حاصل کسر کند، و چنانچه بعد از کم کردن اینها به حدّ نصاب (تقریباً 288 من) برسد زکات آن واجب می‌شود، ولی اگر استفاده دیگری غیر از این چهار چیز نظیر کاه و علف ببرد نباید مخارج را از زراعت کم کند، بنا بر این اگر هزار تومان خرج زراعت کرده است و هزار تومان برداشت کاه و علف داشته است نمی‌تواند مخارجی را که برای آن چهار چیز کرده کم کند.
مسئله 1422 اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملك خود او باشد نباید کرایه آنها را جزو مخارج حساب کند، و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود.
مسئله 1423 اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید، این چهار چیز را داشته باشد و همه آنها محصول یکسال حساب شود، اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است.
مسئله 1424 کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.
مسئله 1425 اگر این چهار چیز که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد ولی زکات همه را از بد نمی‌تواند بدهد.
5 و 6 - طلا و نقره
مسئله 1426 طلا دو نصاب دارد:
اوّل: 15 مثقال معمولی است که اگر به این مقدار برسد یك چهلم آن را باید بدهد و تا به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست.
دوّم: سه مثقال معمولی است یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود باید زکات تمام 18 مثقال را از قرار یك چهلم بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات 15 مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.
مسئله 1427 نقره نیز دو نصاب دارد:
اوّل: 105 مثقال معمولی است که اگر نقره به 105 مثقال برسد باید یك

چهلم آن را بدهد و اگر به این مقدار نرسد زكات بر آن واجب نیست.
دوّم: 21 مثقال است یعنی اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود باید زكات تمام 126 مثقال را به طوری كه گفته شد بدهد و اگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود فقط باید زكات 105 مثقال آن را بدهد و زیادی آن زكات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود یعنی اگر 21 مثقال اضافه شود باید زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود مقداری كه اضافه شده و كمتر از 21 مثقال است زكات ندارد، بنابراین اگر انسان یك چهلم از هر مقدار طلا و نقره دارد بدهد، زكاتی را كه بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً كسی كه 110 مثقال نقره دارد، اگر یك چهلم آن را بدهد زكات 105 مثقال آن را كه واجب بوده داده و مقداری هم برای 5 مثقال آن داده است.
مسئله 1428 كسی كه طلا یا نقره او به اندازه نصاب است گرچه زكات آن را داده باشد، تا وقتی كه از نصاب اوّل كم نشده، همه ساله باید زكات آن را بدهد.
مسئله 1429 زكات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود كه آن را سكّه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد گرچه زنها برای زینت به كار برند.
مسئله 1430 زكات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود كه انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل كمتر شود زكات بر او واجب نیست.
مسئله 1431 اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را كه دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب كند، زكات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زكات این كارها را بكند باید زكات آن را بدهد.
مسئله 1432 اگر طلا و نقره‌ای كه دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آن بدهد.
مسئله 1433 طلا و نقره‌ای كه بیشتر از اندازه معمول فلز دیگری دارد، باید ببینند اگر به اندازه معمول فلز دیگر می‌داشت، به اندازه نصاب - كه مقدار آن گفته شد - می‌رسید یا نه، و در صورتیكه به اندازه نصاب می‌رسید، باید زكات آن را بدهند، و در صورتیكه شك دارد كه خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، باید بررسی كند.
مسئله 1434 اگر طلا و نقره‌ای كه دارد نمی‌داند به اندازه زكات هست یا نه، یا شك دارد كه فلز آن به اندازه معمول است یا نه، باید به وسیله اهل خبره یا راه دیگری مقدار آن را معلوم كند.
7 و 8 و 9 - شتر، گاو و گوسفند
مسئله 1435 زكات شتر، گاو و گوسفند بر كسی واجب است كه بالغ و عاقل باشد و بتواند در مال خود تصرّف كند.

مسئله 1436 زکات شتر، گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:
اوّل: عرفاً به آن بیکار بگویند گرچه بارها از آن کار کشیده باشند.
دوّم: عرفاً بگویند در تمام سال از علف بیابان خورده است گرچه بارها از علف دستی خورده باشد پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك شخص دیگر است بچرد زکات ندارد.
مسئله 1437 اگر انسان برای شتر، گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات آنها را بدهد.
مسئله 1438 شتر دوازده نصاب دارد:
اوّل: پنج شتر، و زکات آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.
دوّم: ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است.
سوّم: پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است.
چهارم: بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است.
پنجم: بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است.
ششم: بیست و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال دوّم شده باشد.
هفتم: سی و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال سوّم شده باشد.
هشتم: چهل و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.
نهم: شصت و يك شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.
دهم: هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شده باشد.
یازدهم: نود و يك شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.
دوازدهم: صد و بیست و يك شتر و بالاتر از آن است که باید چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا يك شتری بدهد که داخل سال سوّم شده باشد یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا يك شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد. شتری که به عنوان زکات داده می‌شود باید ماده باشد و اگر شتر ماده ندارد می‌تواند نر بدهد و چنانچه هیچ يك را به سنهای ذکر شده ندارد باید بخرد یا قیمت آن را بدهد.
مسئله 1439 زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره

شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و هم چنین است در نصابهای بعد.
مسئله 1440 گاو دو نصاب دارد:
اوّل: سی گاو است که وقتی شماره گاو به سی رسید باید یك گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد.
دوّم: چهل گاو است و زکات آن یك گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوّم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی گاو آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل گاو آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا.
مسئله 1441 گوسفند پنج نصاب دارد:
اوّل: چهل گوسفند، و زکات آن یك گوسفند است و تا تعداد گوسفندان به چهل نرسد زکات ندارد.
دوّم: صد و بیست و یك گوسفند، و زکات آن دو گوسفند است.
سوّم: دویست و یك گوسفند، و زکات آن سه گوسفند است.
چهارم: سیصد و یك گوسفند، و زکات آن چهار گوسفند است.
پنجم: چهار صد و بالاتر از چهار صد گوسفند، که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آن یك گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است.
مسئله 1442 زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوّم که صد و بیست و یك است نرسیده، فقط باید زکات چهل گوسفند آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد.
مسئله 1443 زکات شتر، گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.
مسئله 1444 در زکات، گاو و گاومیش یك جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یك جنس است، و همچنین بز و میش و شیشك در زکات با هم فرقی ندارند.
مسئله 1445 اگر گوسفند برای زکات بدهد، باید اقلاً داخل سال دوّم شده باشد و اگر بز بدهد باید داخل سال سوّم شده باشد.
مسئله 1446 گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی

را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد و همچنين است در گاو و شتر.
مسئله 1447 اگر چند نفر با هم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اوّل رسيده، بايد زكات بدهد و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اوّل است زكات واجب نيست.
مسئله 1448 اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بدهد.
مسئله 1449 اگر گاو، گوسفند و شترى كه دارد مريض و معيوب هم باشند بايد زكات آنها را بدهد.
مسئله 1450 اگر گاو، گوسفند و شترى كه دارد همه مريض يا معيوب يا پير باشند، مى‌تواند زكات را از خود آنها بدهد، ولى اگر همه سالم و بى‌عيب و جوان باشند نمى‌تواند زكات آنها را مريض، معيوب يا پير بدهد، بلكه اگر بعضى از آنها سالم و بعضى مريض و دسته‌اى معيوب و دسته ديگر بى عيب و مقدارى پير و مقدارى جوان باشند، بايد حدّ متوسّط را مراعات كند.
مسئله 1451 اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم، گاو، گوسفند و شترى را كه دارد با چيز ديگر عوض كند، يا نصابى را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد، زكات بر او واجب نيست، امّا اگر قصد او از اين كارها فرار از زكات باشد زكات بر او واجب است.
مسئله 1452 كسى كه بايد زكات گاو، گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آنها را از مال ديگرش بدهد، تا وقتى كه شماره آنها از نصاب كم نشده، همه ساله بايد زكات آنها را بدهد.

مصرف زکات

مسئله 1453 زکات را خوب است در این زمان به مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او بدهند تا صرف فقرا و تقویت اسلام و مصالح مسلمین بنماید ولی خود زکات دهنده هم می‌تواند در همان موارد صرف نماید.
مسئله 1454 فقیر نباید بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات بگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج يك سالش زکات بگیرد ولی می‌تواند برای چیزی که قیمتش بیش از مخارج سال اوست نظیر خانه در صورت نیاز زکات بگیرد.
مسئله 1455 کسی که درآمد او از مخارج سالش کمتر است می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا خانه یا سرمایه خود را به صرف مخارج برساند.
مسئله 1456 فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.
مسئله 1457 چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است به اسم هدیه بدهد ولی باید قصد زکات نماید.
مسئله 1458 اگر زکات را به کسی بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، می‌تواند چیزی را که به او داده پس بگیرد و باید دوباره زکات مالش را به مستحق بدهد.
مسئله 1459 کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد گرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد.
مسئله 1460 مسافری که در سفر درمانده شده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و یا از معصیت توبه کرده باشد و نتواند با قرض کردن و مانند آن خود را به مقصد برساند گرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد.
مسئله 1461 مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد لازم نیست آن را برگرداند.
مسئله 1462 کسی که زکات می‌گیرد باید فقیر و شیعه و غیر سیّد باشد و نفقه او بر زکات دهنده واجب نباشد) پدر زکات دهنده، مادر، زن و فرزند او نباشد (و آشکارا معصیت نکند.

مسئله 1463 اگر طفل یا دیوانه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند خودش یا به واسطه ولیّ آنها یا یك نفر امین زكات را به مصرف آنها برساند.
مسئله 1464 كسی كه واجب النفقه دیگری است (پدر، مادر، زن، فرزند) نمی‌تواند از او زكات بگیرد مگر اینكه زكات را برای مخارج غیرضروری نظیر زیارت، خریدن كتاب، گرفتن زن، ادای دین و مانند اینها بگیرد.
مسئله 1465 زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زكات بدهد، گرچه شوهر زكات را صرف مخارج خود آن زن نماید.
مسئله 1466 سیّد می‌تواند از سیّد زكات بگیرد ولی نمی‌تواند از غیر سیّد زكات بگیرد، مگر آنكه خمس و سایر وجوهات كفایت مخارج او را نكند و از گرفتن زكات ناچار باشد.
مسئله 1467 به كسی كه معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زكات داد.
مسئله 1468 اگر كسی بگوید فقیرم نمی‌شود به او زكات داد مگر اینكه ثقه‌ای خبر دهد یا طوری در بین مردم مشهور باشد كه اطمینان به فقر او پیدا شود.
مسئله 1469 انسان باید زكات را برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد پس اگر ریا كند یعنی برای نشان دادن به مردم زكات بدهد باید دوباره زكات را بدهد، خواه فقط برای مردم باشد و خواه خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.
مسئله 1470 كسی كه زكات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زكات بدهد و نیّت هیچ كدام آنها را نكند، چنانچه چیزی را كه داده هم جنس یكی از آنها باشد زكات همان جنس حساب می‌شود، و اگر هم جنس هیچ كدام آنها نباشد به همه آنها قسمت می‌شود.
مسئله 1471 اگر كسی را وكیل كند كه زكات مال او را بدهد، وكیل وقتی كه زكات را به فقیر می‌دهد، باید از طرف مالك نیّت زكات كند.
مسئله 1472 اگر مالك یا وكیل او بدون قصد قربت زكات را به فقیر بدهد و پیش از آنكه آن مال از بین برود، خود مالك نیّت زكات كند، زكات حساب می‌شود.
مسئله 1473 انسان می‌تواند زكات را از مال خود جدا كند و لازم نیست آن را فوراً به مستحق بدهد، پس اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد كه از جهتی برتری دارد می‌تواند زكات را نگاه دارد، و اگر از بین برود ضامن نیست مگر اینكه در نگهداری آن كوتاهی كرده باشد.
مسئله 1474 اگر زكات را از مال جدا نكند نمی‌تواند در مال تصرّف كند ولی اگر زكات را از خود مال كنار بگذارد می‌تواند در بقیه آن تصرّف كند و همچنین اگر پول آن را كنار بگذارد می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.
مسئله 1475 انسان نمی‌تواند زكاتی را كه كنار گذاشته برای خود بردارد

و چیز دیگری به جای آن بگذارد.
مسئله 1476 اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.
مسئله 1477 اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت ببرد باید آن را به حقّ بدهد.
مسئله 1478 اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود مگر اینکه به عنوان قرض بدهد.
مسئله 1479 انسان نمی‌تواند زکات مال را از چیز دیگری بدهد مثلاً کسی که گندم و جو بدهکار است نمی‌تواند پارچه یا قند و مانند اینها بدهد ولی اگر پول آنها را بدهد مانعی ندارد.
مسئله 1480 اگر انسان مالی را که زکات در آن است بخرد و بداند فروشنده زکات آن را نداده است معامله مقداری که باید از بابت زکات داده شود، باطل است.
مسئله 1481 کسی که زکات بر او واجب است اگر در مقداری از سال دیوانه، یا بی‌هوش باشد زکات از او ساقط نمی‌شود.
مسئله 1482 اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب می‌شود، بخرد یا قرض کند و یك سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست، ولی اگر آن چیز گندم، جو، خرما یا کشمش باشد، زکات آن واجب نمی‌شود.
مسئله 1483 گندم یا چیز دیگری را که به عنوان زکات می‌دهد، باید به جنس دیگری یا خاك مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد.
مسئله 1484 مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد.
مسئله 1485 بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند.
مسئله 1486 اگر در شهر مستحقّی نباشد و یا مصرف بهتری در نظر دارد می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.
مسئله 1487 مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، مگر اینکه خود مستحق درخواست فروش کند.
مسئله 1488 اگر شك کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد.

مسئله 1489 فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالك بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد فقیر می‌تواند زکات را به او ببخشد.
مسئله 1490 انسان می‌تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل اللّه زکات بگیرد، گرچه فقیر نباشد یا اینکه به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد.
مسئله 1491 اگر مالك، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، می‌تواند برای خود نیز بردارد.
مسئله 1492 اگر فقیر چیزی را بابت زکات بگیرد، گرچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، دادن زکات آنها واجب نیست.
مسئله 1493 اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریك باشند، و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده تصرّف او در سهم خودش هم جایز نیست، مگر اینکه از اوّل زکات را از آن مال جدا کنند.
مسئله 1494 کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، و اگر از بین رفته باشد باید مال را به خمس یا زکات و قرض قسمت نماید، و همچنین است اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد.
مسئله 1495 کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند گرچه آن علم، علم دینی نباشد، می‌شود به او زکات داد.

زکات فطره

مسئله 1496 کسی که قبل از غروب شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر نیست و می‌تواند در مال خود تصرّف کند باید برای خودش و کسانی که تحت تکفّل او هستند، هر نفری تقریباً سه کیلو گندم یا جو یا خرما یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.
مسئله 1497 کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.
مسئله 1498 انسان باید زکات فطره کسانی را که قبل از غروب شب عید فطر تحت تکفّل او هستند بدهد، کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.
مسئله 1499 زکات فطره مهمان بر میزبان واجب نیست، خواه با رضایت میزبان آمده باشد یا بدون رضایت، پیش از غروب آمده باشد یا بعد از غروب.
مسئله 1500 کسی که قبل از غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن زکات فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.
مسئله 1501 مستحب است فقیر زکات فطره خود را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد زکات فطره آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، فطره خود را به یکی از عیالاتش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد.
مسئله 1502 اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود یا کسی تحت تکفّل او محسوب شود واجب نیست فطره او را بدهد گرچه مستحب است فطره آنها را بدهد.
مسئله 1503 کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد، گرچه بداند آن شخص فطره‌اش را نمی‌دهد.
مسئله 1504 اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود. مگر آنکه به نیّت او بدهد.
مسئله 1505 زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور

شخص دیگر باشد، فطره‌اش بر آن شخص واجب است، و اگر نان‌خور شخص دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد.
مسئله 1506 کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی تحت تکفّل او باشد نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد.
مسئله 1507 اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.
مسئله 1508 فطره کارگران و کارمندان و سربازان بر خود آنها واجب است گرچه غذای روزانه آنها در محل کار به آنها داده شود.
مصرف زکات فطره
مسئله 1509 مصرف زکات فطره مصرفی است که برای زکات مال گفته شد و کلیه مسائلی که در مورد احکام و شرایط زکات مال گفته شد در زکات فطره هم می‌آید.
مسئله 1510 باید به یك فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از سه کیلو فطره ندهد.
مسئله 1511 اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است یك کیلو و نیم بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد جایز نیست.
مسئله 1512 انسان نمی‌تواند نصف سه کیلو را از یك جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد جایز نیست.
مسئله 1513 اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست ولی اگر به عنوان قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.
مسئله 1514 اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست، ولی اگر جایی باشد که خوراك غالب آنها معیوب است اشکال ندارد.
مسئله 1515 کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یك جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعضی دیگر را جو بدهد کافی است.
مسئله 1516 کسی که نماز عید فطر می‌خواند، مستحب است زکات فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند می‌تواند دادن زکات فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.
مسئله 1517 انسان می‌تواند فطره خود را از مال خود قبل از نماز یا قبل از ظهر اگر نماز نمی‌خواند جدا کند و بعداً بدهد و اگر از بین برود ضامن نیست مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

مسئله 1518 اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، باید بعداً به نیّت قضا فطره را بدهد.
مسئله 1519 اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.
مسئله 1520 اگر انسان گندم و مانند آن داشته باشد که مقدار آن از فطره بیشتر باشد چنانچه فطره را جدا نکند و نیّت کند که مقداری از آن برای فطره باشد مانعی ندارد.

خُمس

1 - منفعت کسب

مسئله 1330 هرگاه انسان از طريق كارى (تجارت، صنعت، زراعت، كارگرى و مانند اينها) مالى به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود او و عيالاتش زياد بيايد بايد خمس (يك پنجم) آن را بدهد.
مسئله 1331 اگر از غير كار مالى به دست آورد نظير هبه، ارث، خمس، زكات و مهريه، واجب نيست خمس آن را بدهد گرچه مستحب است كه اگر از مخارج سالش زياد بيايد خمس آن را بدهد ولى اگر بداند خمس آن داده نشده است بايد خمس آن را بدهد.
مسئله 1332 اگر ارزش مادّى هبه يا هديه بالاتر از شأنِ او باشد و يا غير متعارف باشد، نظير اينكه يك خانه هديه شده باشد، بايد خمس آن را بدهد.
مسئله 1333 اگر از مالى كه خمس ندارد نظير باغى كه از باب خمس به او داده شده يا ملكى كه براى او وقف شده، منفعتى به دست آورد و از مخارج سالش زياد بيايد بايد خمس آن را بدهد.
مسئله 1334 اگر به واسطه قناعت كردن، چيزى از مخارج سال انسان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.
مسئله 1335 اگر جنسى را نقد بخرد و قيمت آن را از پولى كه خمس آن را نداده بپردازد آن معامله باطل است. ولى اگر نسيه بخرد و بعداً از پولى كه خمس آن را نداده است بپردازد معامله صحيح است ولى به مقدار خمسِ آن پول، به فروشنده مديون است.
مسئله 1336 اگر مالى را كه خمس آن داده نشده بخرد، معامله يك پنجم آن باطل است مگر آنكه از حاكم شرع اجازه بگيرد.
مسئله 1337 اگر از كافر يا كسى كه به دادن خمس عقيده ندارد مالى به دست انسان برسد، واجب نيست خمس آن را بدهد.
مسئله 1338 تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتى كه شروع به كاسبى مى‌كنند يك سال كه بگذرد، بايد خمس آنچه را كه از خرج سالشان زياد مى‌آيد بدهند، و كسى كه شغلش كاسبى نيست اگر اتفاقاً منفعتى ببرد، بعد از آنكه يك سال از موقعى كه فايده برده بگذرد، بايد خمس مقدارى را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد، و اينگونه افراد لازم نيست براى خود سال قرار دهند.
مسئله 1339 انسان مى‌تواند در بين سال هر وقت منفعتى به دست آورد خمس آن را بدهد، و جايز است دادن خمس را تا آخر سال تأخير بيندازد و اگر براى دادن خمس سال شمسى قرار دهد مانعى ندارد.
مسئله 1340 كسى كه مانند تاجر و كاسب بايد براى دادن خمس سال

قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.
مسئله 1341 اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست ولی اگر بعد از تمام شدن سال خمس آن را ندهد و در سال بعد قیمتش پایین آید خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب است، حتّی اگر به اندازه‌ای نگهداری کرد، که معمولاً نگه می‌دارند.
مسئله 1342 مغازه و سرقفلی و وسایل کسب و سرمایه خمس دارد. اما لوازم زندگی نظیر خانه و اثاثیه خانه و ماشین سواری به اندازه متعارف خمس ندارد.
مسئله 1343 اگر مالی داشته باشد که خمسش را داده، یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده‌اند یا ارث به او رسیده است، اگر قیمتش بالا رود و آن را بفروشد باید خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده است بپردازد.
مسئله 1344 درختانی که برای استفاده از چوبشان پرورش می‌دهند موقعی که آنها را می‌فروشند باید خمس آنها را بدهند و تا آنها را نفروشند خمس ندارد هر چند از موقع فروششان گذشته باشد.
مسئله 1345 کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجاره ملك می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد گرچه رشته‌های مختلف در دخل و خرج و حساب صندوق یکی نباشند.
مسئله 1346 خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند مانند دلالی، اجاره مغازه، حقوق منشی‌ها و مانند اینها، می‌تواند جزو مخارج کسب حساب نماید و خمس ندارد.
مسئله 1347 اگر انسان نتواند یك جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند گرچه تهیه نکردن آن عیب نباشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد خمس آن را لازم نیست بدهد.
مسئله 1348 کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال را فقط از فایده کسب بردارد و اگر از آن مالی که خمس ندارد برداشت باید خمس فایده کسب را بدهد.
مسئله 1349 اگر از منفعت کسب چیزی را که برای مصرف سالش خریده نظیر برنج و گندم و مانند اینها در آخر سال زیاد بیاید، لازم نیست خمس آن را بدهد.
مسئله 1350 اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس چیزی که مورد

احتیاج اوست بخرد چنانچه احتیاجش از آن برطرف شود و سال هم روی آن بگذرد باید خمس آن را بدهد.
مسئله 1351 اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند، و اگر بعد از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید نمی‌تواند مقداری را که سال قبل از سرمایه برداشته از منافع کسر کند، ولی اگر با سرمایه‌ای که برای او مانده نتواند کسبی کند که سزاوار او باشد یا منافعی که از آن پیدا می‌شود برای مخارج سال او کافی نباشد می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید.
مسئله 1352 اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می‌تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.
مسئله 1353 اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی‌تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد، ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند قرض را از منافع کسب ادا نماید.
مسئله 1354 کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمّه بگیرد و در تمام مال تصرّف کند.
مسئله 1355 کسی که با دیگری شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی‌توانند در آن تصرّف کنند امّا اگر خمس منفعت سال را از سرمایه بیرون آورند در صورتی که شك دارد که شریکش خمس را داده یا نه، می‌تواند در آن سرمایه تصرّف کند.
مسئله 1356 اگر بچّه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بهتر است بعد از آنکه بالغ شد خمس آن را بدهد.
مسئله 1357 کسانی را که نمی‌دانیم خمس می‌دهند یا نه، معامله با آنها یا رفتن به مهمانی آنها و گرفتن هدیه از آنها جایز است و تفحص و جستجو لازم نیست و همچنین است افرادی که می‌دانیم خمس نمی‌دهند یا معامله حرام می‌کنند در صورتی که یقین به حرمت عین مورد تصرّف نداشته باشیم.
مسئله 1358 کسی که خمس نداده و الآن می‌خواهد خمس بدهد اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال بهتر است که با حاکم شرع مصالحه کند.
مسئله 1359 همانگونه که خمس بر اشخاص واجب می‌شود، بر شرکتها و

مؤسّسه‌ها و بانکها و مانند اینها) شخصیتهای حقوقی (نیز واجب می‌شود، بنابراین اگر مؤسّسه‌ای منفعتی بُرد بعد از کسری مخارج سالیانه باید خمس منافع را بدهد.
مسئله 1360 اگر کسی خانه یا دیگر لوازم زندگی ندارد و ناچار است از درآمد چند سال جمع کند تا خانه بخرد، خمس آنچه را که از سالهای قبل از خرید خانه پس انداز کرده لازم است بدهد و همچنین است اگر آن را به نسیه بخرد و هر سال قسمتی از پول آن را بدهد.
مسئله 1361 هرگاه از در آمد سال چیزی را مانند خانه یا اتومبیل یا سایر وسایل زندگی بخرد و در سالهای بعد آن را بفروشد و تا سال تمام نشده است خانه دیگر یا وسایل دیگر تهیه کند لازم نیست خمس آن را بدهد.
مسئله 1362 اگر خمس را با حاکم شرع دست گردان کرد و بنا دارد بتدریج بدهد، نمی‌تواند بدهی خود را از در آمد سالهای بعد بدهد مگر اینکه اوّل خمس درآمد را بدهد.
مسئله 1363 پولی را که صرف خریدن وسایل حرام نظیر خریدن آلات لهو و لعب می‌کند باید خمس آن را بدهد، همچنین اگر بیشتر از شأنش لوازم زندگی تهیه کند نظیر ماشین گران قیمت برای افراد معمولی و یا در مخارج افراط کند نظیر جهیزیه‌های تشریفاتی یا خرجهای تشریفاتی در سوگواریها و مهمانیها و عروسیها و عزاها، خمس مقدار زیادی را باید بدهد.
مسئله 1364 کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در آخر سال از آنان طلبکار است اگر طلب او با مطالبه وصول می‌شود و مثل نقد محسوب است باید آخر سال خمس آن را بدهد ولی اگر فعلاً وقت مطالبه آن نیست یا وصول نمی‌شود و احتمال سوختن هم دارد، باید وقت وصول فوراً خمس آن را بدهد.
مسئله 1365 افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسسات کار می‌کنند و معمول است که مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می‌کنند که هنگام بازنشستگی بتدریج به آنان بدهند پس از بازنشستگی هر مقدار را که در هر سال به آنان بدهند جزو درآمد آن سال محسوب است و لازم نیست خمس آن را فوراً بدهند.
مسئله 1366 اجناسی را که دولت به کارمندان خود یا غیر کارمندان به قیمت ارزان می‌دهد در وقت دادن خمس همان قیمت دولتی را حساب کنند کفایت می‌کند.
مسئله 1367 چیزهایی که مورد نیاز است نظیر فرش در مهمانخانه، رختخواب برای مهمان، کتاب برای محصّل، و مانند اینها خمس ندارد گرچه در تمام سال اتفاقاً از آنها استفاده نشود، و همین مقدار که در معرض استفاده باشد مورد نیاز محسوب می‌شود.
مسئله 1368 پولی را که انسان جهت ثبت نام حجّ یا عمره و مانند اینها

می‌پردازد، اگر در همان سال برود و سال خمسی هم داشته باشد، خمس ندارد. ولی اگر در همان سال نرود و یا سال خمسی نداشته باشد باید خمس آن را بدهد مگر آن پول خمس نداشته باشد نظیر مهریه یا ارث و مانند اینها.

مسئله 1369 مسافرتهای تجمّلی که مصداق اسراف و تبذیر باشد و همچنین سوغاتهای تجمّلی که مصداق اسراف و تبذیر باشد، خمس دارد. نظیر ریخت و پاشها و اسرافها و تبذیرها و میهمانی‌های آنچنانی که در شأن او نیست و اگر هم در شأن او باشد، مصداق اسراف و تبذیر است و علاوه بر اینکه حرام است، خمس دارد.

مسئله 1370 پولی را که انسان جهت خرید خانه یا تلفن یا ماشین و مانند اینها پرداخت می‌کند اگر از درآمد همان سال باشد و به آن نیاز متعارف داشته باشد، و سال خمسی هم داشته باشد، خمس ندارد. ولی اگر از درآمد همان سال نباشد، یا سال خمسی نداشته باشد، یا اگر سال خمسی دارد تا سَرِ سال خمسی به او تحویل ندهند و سال بعد تحویل دهند، باید خمس آن را بدهد، مگر آن پول خمس نداشته باشد نظیر مهریه، یا ارث و مانند اینها.

مسئله 1371 اگر کسی برای فرار از خمس منفعت سال خود را ببخشد فایده ندارد و باید خمس آن را بدهد.

مسئله 1372 اگر کسی بخواهد سال خمس خود را تغییر دهد مانعی ندارد به شرط اینکه خمس موجودی را فعلاً بدهد.

2 - معدن

مسئله 1373 اگر از معدن طلا، نقره، آهن، نفت، نمك، گچ، آهك، انواع سنگها و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد و قیمت آن بعد از کم کردن مخارجی که برای به دست آوردن آن مصرف کرده است به 15 مثقال طلای معمولی برسد باید خمس آن را بدهد.
مسئله 1374 معدن خواه روی زمین باشد یا در زیر زمین، در زمین ملکی باشد یا در جایی که مالك ندارد، استخراج کننده مسلمان باشد یا کافر، شخص باشد یا افراد، شرکت و مؤسّسه باشد) شخصیت حقوقی (یا فرد معین، باید خمس آن پرداخته شود.
مسئله 1375 اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به 15 مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید قیمت آن را به دست آورد.
مسئله 1376 اگر چند نفر از معدن چیزی به دست آوردند چنانچه قیمت آن به 15 مثقال طلا برسد گرچه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند.
مسئله 1377 معدن چه از معادن بزرگ نظیر معدن نفت و چه از معادن کوچك و چه در اراضی ملکی یا غیر اراضی ملکی باشد از انفال است و ملك حکومت اسلامی است و استخراج آن باید به اذن حکومت اسلامی باشد.

3 - گنج

مسئله 1378 گنج مالی است که در زمین، درخت، کوه، یا دیوار و مانند اینها پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و مالك آن معلوم نباشد.
مسئله 1379 اگر کسی در جایی گنجی پیدا کند خواه در ملك او باشد یا نباشد، در اراضی مباح باشد یا در اراضی ملکی، اگر قیمت آن بعد از کم کردن مخارجی که برای آن نموده است به 15 مثقال طلای معمولی برسد باید خمس آن را بدهد.
مسئله 1380 اگر چند نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به 15 مثقال طلا برسد گرچه سهم هر یك از آنان به این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند.
مسئله 1381 اگر در شکم حیوانی مالی پیدا کند، گنج نیست و لازم نیست خمس آن را بدهد.

4 - مال حلال مخلوط به حرام

مسئله 1382 اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود.
مسئله 1383 اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به حاکم شرع بدهد.
مسئله 1384 اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد باید او را راضی نماید.
مسئله 1385 اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید با مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او مصالحه نماید.
مسئله 1386 اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به حاکم شرع بدهد و بعد از آن صاحبش پیدا شود خوب است او را راضی نماید.
مسئله 1387 اگر مال حلال با حرام مخلوط شود خواه مقدار حرام معلوم باشد یا نباشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست باید همه آنها را راضی نماید.

5 - جواهری كه از آب بیرون آورده شود

مسئله 1388 اگر به واسطه فرو رفتن در دریا یا به وسیله‌ای دیگر لؤلؤ، مرجان، عنبر یا جواهر دیگری بیرون آورند چنانچه بعد از كم كردن مخارجی كه برای بیرون آوردن آن كرده‌اند قیمت آن به 18 نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در یك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یك جنس باشد یا از چند جنس، یك نفر او را بیرون آورده باشد یا چند نفر، با قصد باشد یا بدون قصد.

مسئله 1389 اگر كسی از دریا حیوانی را بیرون آورد و در شكم آن جواهری پیدا كند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد كه نوعاً در شكمش جواهر است باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد لازم نیست خمس آن را بدهد.

مسئله 1390 اگر از رودخانه‌های بزرگ مانند كارون و فرات جواهری بیرون آورد باید خمس آن را بدهد.

مسئله 1391 اگر خمس معدن و گنج و چیزی كه از آب بیرون آورده و مال مخلوط به حرام را بدهد چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید باید دوباره خمس آن را بدهد.

6 - غنیمت

مسئله 1392 اگر مسلمانان به امر حکومت اسلامی با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام‌علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند.

7 - زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسئله 1393 اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد باید خمس آن را به حکومت اسلامی بدهد و همچنین اگر خانه یا مغازه و مانند اینها را بخرد باید خمس زمین آن را بدهد و اگر خمسش را ندهد و به مسلمان دیگری بفروشد و یا مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، بر مسلمان واجب است که خمس آن زمین را بدهد.
مسئله 1394 اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.
مسئله 1395 اگر مسلمان زمینی را به غیر از طریق خرید و فروش ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید بنا بر اقوی کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.
مسئله 1396 - اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد ولیّ او همان موقع باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسئله 1397 خمس را باید در این زمان به مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او بدهند که آنها صرف سادات فقیر و تقویت اسلام مخصوصاً اداره حوزه‌های علمیّه بنمایند، و اگر خود بخواهد به سیّد فقیری بدهد یا به مصرف دیگری برساند باید از مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او اجازه بگیرد و بدون اجازه نمی‌تواند آن را به مصرف برساند.
مسئله 1398 انسان باید خمس را برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد، پس اگر ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم خمس بدهد، باید دوباره خمس را بدهد، خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.
مسئله 1399 به سیّدی که در سفر درمانده شده اگر سفر او سفر معصیت باشد نباید خمس بدهند، مگر اینکه توبه کرده باشد و از این به بعد سفر او سفر معصیت نباشد.
مسئله 1400 سیّد علاوه بر اینکه باید فقیر باشد باید دوازده امامی باشد و آشکارا معصیت نکند.
مسئله 1401 به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمك به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، گرچه دادن خمس کمك به معصیت او نباشد. نباید خمس بدهند.
مسئله 1402 اگر کسی بگوید سیّد هستم، نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه ثقه‌ای سیّد بودن او را تصدیق کند یا در بین مردم معروف باشد که سیّد است.
مسئله 1403 کسی که زنش سیّده است نمی‌تواند خمس بگیرد ولی اگر او نمی‌تواند مخارج زن را بدهد، آن زن می‌تواند خمس را بگیرد تا به مخارج خود و دیگران برساند.
مسئله 1404 زنی که سرپرستی بچّه‌های سیّد را دارد می‌تواند به عنوان آن بچه‌ها خمس بگیرد و مصرف کردن خود هم مانعی ندارد.
مسئله 1405 کسی که واجب النفقه دیگری است) زن، اولاد، پدر، مادر (نمی‌تواند از او خمس بگیرد مگر اینکه خمس را برای مخارجی که پرداخت آن بر عهده نفقه دهنده نیست، بگیرد.
مسئله 1406 سیّد فقیر نمی‌تواند بیشتر از مخارج یك سالش خمس بگیرد ولی برای چیزی که احتیاج به آن دارد نظیر خانه می‌تواند خمس بگیرد.
مسئله 1407 طلبه‌ای که متدین است و اشتغال به تحصیل دارد می‌تواند شهریه بگیرد گرچه فقیر نباشد و مالك هم می‌شود.

مسئله 1408 اگر در شهر، حاکم شرع یا وکیل او نباشد باید خمس را به شهر دیگری ببرد و اگر خمس از بین برود چیزی بر او واجب نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

مسئله 1409 اگر خمس را از خود مال ندهد و قیمت او را بدهد باید به زیادتر از قیمت واقعی حساب نکند، چنانکه اهل خمس نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد مگر اینکه مصلحت مهمی باشد نظیر کسی که فقیر شده و خمس بدهکار است و چاره‌ای ندارد، می‌توان خمس را به او بخشید.

مسئله 1410 کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند بهتر آن است که خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این کار نیاز نیست.

معاملات

مسئله 1604 كار (زراعت، صنعت، تجارت و مانند آن) براى تأمين احتياجات جامعه اسلامى واجب كفايى است، و هر كسى در فراخور حالش بايد احتياجات جامعه اسلامى را تأمين كند.
مسئله 1605 كسب و كار براى تأمين مخارج خود و همسر و فرزند و پدر و مادر واجب عينى است و هر كسى بايد به واسطه كار در فراخور حالش، اينگونه احتياجات را تأمين نمايد.
مسئله 1606 بر هر كسى واجب است احكام معاملات را به مقدارى كه مورد احتياج اوست ياد بگيرد، و اگر پيش از ياد گرفتن احكام آن، كسب و كار كند به هلاكت مى‌افتد چنانكه از امام صادق‌عليه السلام به اين مضمون روايت شده است.
مسئله 1607 اگر انسان نداند معامله‌اى كه كرده صحيح است يا باطل، نمى‌تواند در مالى كه گرفته تصرّف نمايد ولى چنانچه در موقع معامله، احكام آن را مى‌دانسته و بعد از معامله شك كند، تصرّف او اشكال ندارد و معامله صحيح است.

مستحبّات معاملات

مسئله 1608 در كسب و كار ده مورد مستحب است:
1 - براى تقرب به خدا باشد، زيرا كار و كوشش در اسلام از بهترين عبادات است.
2 - داعى و محرّك او در كار رفاه جامعه خصوصاً عيالات خود و فقرا باشد.
3 - به اندازه متعارف سود كند و گرانفروشى نكند.
4 - وقتى به اندازه مخارج روزانه‌اش منفعت برد، جنس را به همان قيمتى كه خريده است بفروشد.
5 - با اخلاق اسلامى و خوشرويى با مشترى برخورد كند و در قيمت جنس سختگيرى نكند.
6 - بيش از متعارف بازار، در بازار نماند.
7 - در وقت نماز كسب و كار را تعطيل كند.
8 - در قيمت جنس بين مشتريهاى مسلمان فرق نگذارد، مگر اينكه مشترى اهل صلاح يا اهل علم يا مستضعف و مانند اينها باشد كه مراعات آنها افضل اعمال است.
9 - چيزى را كه مى‌فروشد زيادتر بدهد و آنچه را كه مى‌خرد كمتر بگيرد.
10 - كسى كه با او معامله كرده، اگر پشيمان شود و از او تقاضا كند كه معامله را به هم بزند، براى به هم زدن معامله حاضر شود.
معاملات مكروه
مسئله 1609 معاملات مكروه ده قسم است:
اوّل: ملك فروشى، مگر آنكه با پول آن ملك ديگرى بخرد.
دوّم: قصابى.
سوّم: كفن فروشى، اگر شغل و حرفه او باشد.
چهارم: معامله با مردمان پست.
پنجم: معامله بين اذان صبح و اوّل آفتاب.
ششم: كار خود را خريد و فروش گندم و جو و مانند اينها قرار دهد.
هفتم: براى خريدن جنسى كه ديگرى مى‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.
هشتم: معامله با كسانى كه اموالشان مشكوك است.
نهم: معامله در وقت نمازهاى يوميّه مخصوصاً نماز جمعه، اگر بى‌اعتنايى به نماز نباشد و الّا حرام است.
دهم: قسم خوردن در معامله اگر راست باشد و الّا حرام است.
معاملات حرام و باطل
مسئله 1610 در سه مورد معامله باطل است:

اوّل: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه دهد.
دوّم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی.
سوّم: معامله‌ای که در آن ربا باشد.
مسئله 1611 غش در معامله حرام است، یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند.
از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند خدا برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.
مسئله 1612 خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط و مسکرات و خون و مانند آنها اگر منفعت عقلایی داشته باشد جایز است.
مسئله 1613 خرید و فروش چیزهایی که در میان مردم مال محسوب نمی‌شود نظیر مار و عقرب و حشرات اگر داعی عقلایی روی آن باشد جایز است.
مسئله 1614 فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.
مسئله 1615 اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن است، مثلاً روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند، معامله باطل و عمل حرام است، و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند فروش آن اشکال ندارد.
مسئله 1616 خرید و فروش موادّ غذایی و دارویی و امثال آن که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند اشکال ندارد.
مسئله 1617 خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند صحیح است و استعمال آن در غیر خوردن مانعی ندارد.
مسئله 1618 اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله صحیح نیست.
مسئله 1619 اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد و از اوّل هم قصدش این باشد، معامله جایز نیست، و اگر از اوّل قصدش این نباشد معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسئله 1620 اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به این قصد بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند، مثلاً انگور را با این قصد بفروشند که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.
مسئله 1621 رادیو و تلویزیون و ویدئو و مانند اینها که دارای منافع حلال و حرام است، خرید و فروش آنها و انتفاع بردن از منافع حلال آنها جایز است، ولی اگر موجب فساد اخلاقی یا متزلزل شدن عقاید باشد خرید و فروش آنها حرام است، چنانکه خرید و فروش آنها برای انتفاع بردن از آنها به نحو حرام جایز نیست.
مسئله 1622 ساخت، خرید، فروش، نگهداری، دیدن و شنیدن فیلمها و داستانهایی که از تلویزیون و رادیو و نظایر آن) مثل ویدئو، ماهوار و نرم افزارهای رایانه‌ای (پخش می‌شود اگر محرّك باشد حرام است بلکه اگر محرّك هم نباشد ولی موجب فساد اخلاق یا تزلزل عقاید شود نیز حرام است.
مسئله 1623 خرید و فروش و استعمال آلات موسیقی نظیر نی و تار و دایره و تنبك و ویلن و مانند اینها حرام است، و همچنین رقصیدن و غنا) آوازی که طرب انگیز و تحریك آمیز باشد (و دیدن و شنیدن آنها حرام است.
مسئله 1624 ساختن مجسّمه انسان و حیوانات جایز نیست ولی خرید و فروش آن مانعی ندارد.
مسئله 1625 خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرّف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلیش برگرداند و اگر صاحبش را نمی‌شناسد باید به حاکم شرع بدهد.
مسئله 1626 معاملات هرمی که هر روزی به شکلی عرضه می‌شود، حرام است و درآمدهای حاصل از آن مشروع نمی‌باشد.

احکام ربا

مسئله 1627 ربا خواری حرام است و آن بر دو قسمت است:
اوّل: ربای در قرض که در بحث قرض به خواست خدا خواهد آمد.
دوّم: ربای در معامله است که اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج درجه یك را بدهد و بیشتر از آن برنج درجه دو و سه بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.
مسئله 1628 ربا خواری در اسلام از گناهان بسیار بزرگ محسوب شده است و در قرآن شریف ربا خوردن را جنگ با خدا دانسته است.
مسئله 1629 اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یك من گندم به یك من گندم و ده تومان پول بفروشد باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام است.
مسئله 1630 اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد برای اینکه از بیع مثل به مثل فرار کند چیزی علاوه کند، مثلاً یك من گندم خوب و یك دستمال را به یك من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاً یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم و یك کتاب بفروشد.
مسئله 1631 اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم‌مرغ با شماره معامله می‌کنند بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد.
مسئله 1632 جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربا نیست.
مسئله 1633 اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یك جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

مسئله 1634 اگر جنسى را كه مى‌فروشد و عوضى را كه مى‌گيرد از يك چيز عمل آمده باشد، مى‌تواند در معامله زيادى بگيرد و ربا نيست، پس اگر يك من روغن بفروشد و در عوض آن يك من و نيم پنير بگيرد حلال است.
مسئله 1635 جو و گندم در ربا يك جنس حساب مى‌شود پس اگر يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد ربا و حرام است، و نيز اگر مثلاً ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتى گندم را مى‌دهد مثل آن است كه زيادى گرفته و حرام مى‌باشد.
مسئله 1636 هيچ كس نمى‌تواند از ديگرى ربا بگيرد، خويش باشد يا بيگانه، ولى ربا گرفتن مسلمان از كافر مانعى ندارد.
شرايط فروشنده و خريدار
مسئله 1637 فروشنده و خريدار بايد داراى پنج چيز شرط باشند:
اوّل: رشيد باشند يعنى سفيه نباشند (سفيه كسى است كه تشخيص نفع و ضرر در معاملات را نمى‌دهد).
دوّم: حاكم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگيرى نكرده باشد.
سوم: قصد خريد و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخى بگويد مال خود را فروختم معامله باطل است.
چهارم: راضى به معامله باشند پس اگر كسى آنها را مجبور كرده باشد يا از جهت ديگرى رضايت نداشته باشند معامله باطل است.
پنجم: جنس و عوضى را كه مى‌دهند مالك باشند يا مثل پدر و جدّ صغير يا وكيل اختيار مال در دست آنان باشد، و احكام اينها در مسايل آينده مى‌آيد.
مسئله 1638 معامله با بچّه غير رشيد باطل است گرچه پدر يا جدّ آن بچّه به او اجازه داده باشند كه معامله كند، ولى اگر بدانيم چيزى را كه مى‌گيرد يا مى‌دهد مورد رضايت ولىّ اوست تصرّف در آن چيز مانعى ندارد.
مسئله 1639 در جايى كه معامله با بچّه صحيح نيست اگر از او چيزى بخرند يا به او چيزى بفروشند بايد از ولىّ او رضايت بخواهند و اگر ولىّ او را نمى‌شناسند بايد چيزى را كه از بچّه گرفته‌اند به اذن حاكم شرع از طرف صاحب آن صدقه بدهند.
مسئله 1640 اگر خريدار يا فروشنده را به معامله مجبور كنند چنانچه بعد از معامله راضى شود و بگويد راضى هستم معامله صحيح است.
مسئله 1641 پدر و جدّ پدرى طفل در صورتى مى‌توانند مال طفل را بفروشند كه براى او مفسده نداشته باشد بلكه بهتر آن است كه تا مصلحت نباشد نفروشند، امّا وصىّ پدر و وصىّ جدّ پدرى و حاكم شرع فقط در صورتى مى‌توانند مال طفل را بفروشند كه مصلحت طفل در آن باشد.
مسئله 1642 اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را براى خودش اجازه دهد معامله صحيح است و

منفعت جنس مال مشتری و منفعت عوض مال بایع است.
مسئله 1643 اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن برای خودش باشد معامله آن باطل است اگرچه صاحب مال آن معامله را اجازه دهد.

شرايط جنس و عوض آن

مسئله 1644 جنسى را كه مى‌فروشند و چيزى را كه عوض آن مى‌گيرند چهار شرط دارد:
اوّل: مشاهد باشد و لازم نيست مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد.
دوّم: بتوانند آن را تحويل دهند، بنابراين فروختن اسبى كه فرار كرده صحيح نيست.
سوّم: خصوصياتى را كه در جنس و عوض هست و به واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مى‌كند معيّن نمايند.
چهارم: كسى در جنس يا در عوض آن حقّى نداشته باشد، پس مالى را كه انسان پيش كسى گرو گذاشته بدون اجازه او نمى‌تواند بفروشد.
مسئله 1645 اگر يكى از شرطهايى كه گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولى اگر خريدار و فروشنده راضى باشند كه در مال يكديگر تصرّف كنند تصرّف آنها اشكال ندارد.
مسئله 1646 هرگاه بين كسانى كه مال را براى آنان وقف كرده‌اند به طورى اختلاف پيدا شود كه اگر مال وقف را نفروشند خوف آن برود كه مال يا جانى تلف شود مى‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفى كه به مقصود وقف كننده نزديكتر است برسانند.
مسئله 1647 خريد و فروش ملكى كه آن را به ديگرى اجاره داده‌اند اشكال ندارد ولى استفاده آن ملك در مدّت اجاره مال مستأجر است و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده‌اند يا به گمان اينكه مدّت اجاره كم است ملك را خريده باشد پس از اطّلاع مى‌تواند معامله را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسئله 1648 در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشا داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسئله 1649 اگر در موقع معامله صیغه نخوانند ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

مسئله 1650 خرید و فروش خرما و گندم و غوره و میوه‌ای که معمولاً از آفت گذشته است پیش از چیدن صحیح است.
مسئله 1651 اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه گُل آن بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یکسال را بفروشند.
مسئله 1652 فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.
مسئله 1653 خرید و فروش خوشه گندم و جو، به گندم و جو، و خرمای نرسیده به خرمای رسیده جایز نیست.
خرید و فروش طلا و نقره
مسئله 1654 اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.
مسئله 1655 اگر فروشنده یا خریدار تمام طلا یا نقره‌ای را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند گرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسئله 1656 اگر جنسی را نقد بفروشد خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد مانعی نباشد.
مسئله 1657 در معامله نسیه باید مدّت معلوم باشد ولو عرفاً، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد چون مدّت عرفاً معیّن شده است معامله صحیح است و اگر مدّت معلوم نباشد در صورتی که فروشنده راضی باشد که خریدار در جنس تصرّف کند تصرّف او مانعی ندارد و فروشنده هر وقت که بخواهد می‌تواند مطالبه پول کند.
مسئله 1658 اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.
مسئله 1659 اگر جنسی را نسیه بفروشد بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید او را مهلت دهد.
مسئله 1660 اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله صحیح است و نیز اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.
مسئله 1661 اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد معامله صحیح است و هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست.
مسئله 1662 کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

احکام معامله سَلَف

مسئله 1663 معامله سَلَف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، معامله صحیح است.
مسئله 1664 اگر پولی را که از جنس طلا و نقره نیست سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله صحیح است.
مسئله 1665 معامله سلف چند شرط دارد:
اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معیّن نمایند، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست همین قدر که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است.
دوّم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد گرچه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را هم به هم بزند.
سوّم: مدّت را معیّن کنند ولو عرفاً، مثلاً اگر بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم چون مدّت عرفاً معلوم است معامله صحیح است.
چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.
پنجم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.
مسئله 1666 انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد، و بعد از تمام شدن مدّت گرچه آن را تحویل نگرفته باشد فروختن آن اشکال ندارد.
مسئله 1667 در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، بدهد مشتری باید قبول کند، ولی اگر بهتر از آن یا پست‌تر از آن را بدهد مشتری می‌تواند قبول نکند.
مسئله 1668 اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
مسئله 1669 اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا

تهیّه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
مسئله 1670 اگر جنسی را که ندارد، بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و خریدار هم پول نداشته باشد و قرار بگذارد بعد از مدّتی پول آن را بدهد معامله باطل است.

مسئله 1671 حقّ به هم زدن معامله را «خيار» يعنى اختيار، مى‌گويند و خريدار و فروشنده در يازده صورت مى‌توانند معامله را به هم بزنند:
اوّل: از مجلس معامله متفرق نشده باشند (خيار مجلس).
دوّم: مغبون شده باشند (خيار غبن).
سوّم: در معامله قرارداد كنند كه تا مدّت معيّنى هر دو يا يكى از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خيار شرط).
چهارم: فروشنده يا خريدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طورى وانمود كند كه قيمت مال در نظر مردم زياد شود (خيار تدليس).
پنجم: فروشنده يا خريدار شرط كند كه كارى انجام دهد يا شرط كند مالى را كه مى‌دهد طور مخصوصى باشد و به آن شرط عمل نكند كه در اين صورت ديگرى مى‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تخلّف شرط).
ششم: در جنس يا عوض آن عيبى باشد (خيار عيب).
هفتم: معلوم شود مقدارى از جنسى را كه فروخته‌اند مال ديگرى است كه اگر صاحب آن به معامله راضى نشود خريدار مى‌تواند معامله را به هم بزند يا پول آن مقدار را از فروشنده بگيرد و نيز اگر معلوم شود مقدارى از چيزى را كه خريدار عوض قرار داده مال ديگرى است و صاحب آن راضى نشود، فروشنده مى‌تواند معامله را به هم بزند يا عوض آن مقدار را از خريدار بگيرد (خيار شركت).
هشتم: فروشنده خصوصيّات جنس معيّنى را كه مشترى نديده به او بگويد و بعد معلوم شود طورى كه گفته نبوده است كه در اين صورت مشترى مى‌تواند معامله را به هم بزند. همچنين اگر مشترى خصوصيّات عوض معيّنى را كه مى‌دهد بگويد بعد معلوم شود طورى كه گفته نبوده است، فروشنده مى‌تواند معامله را به هم بزند (خيار رؤيت).
نهم: چنانچه مشترى پول جنسى را كه نقد خريده تا سه روز ندهد، فروشنده مى‌تواند معامله را به هم بزند و همچنين اگر فروشنده جنس را تا سه روز تحويل ندهد مشترى مى‌تواند معامله را به هم بزند ولى اگر جنسى را كه خريده مثل بعضى از ميوه‌ها باشد كه اگر يك روز بماند ضايع مى‌شود چنانچه مشترى تا شب پول آن را ندهد فروشنده مى‌تواند معامله را به هم بزند و همچنين است در هر معامله‌اى كه با ندادن پول تا شب ضرر كلّى به فروشنده بخورد، فروشنده مى‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تأخير).
دهم: حيوانى را خريده باشد كه خريدار تا سه روز مى‌تواند معامله را به

هم بزند (خيار حيوان).
يازدهم: فروشنده يا خريدار نتوانند جنس يا پول را تحويل دهند (خيار تعذّر تسليم).
مسئله 1672 اگر خريدار قيمت جنس را نداند يا در موقع معامله غفلت كند و جنس را گرانتر از قيمت معمولى آن بخرد، چنانچه به قدرى گران خريده كه مردم او را مغبون مى‌دانند و به كمى و زيادى آن اهميّت مى‌دهند مى‌تواند معامله را به هم بزند و نيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند يا موقع معامله غفلت كند و جنس را ارزانتر از قيمت آن بفروشد در صورتى كه مردم به مقدارى كه ارزان فروخته اهميّت بدهند و او را مغبون بدانند مى‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1673 در معامله بيع شرط كه مثلاً خانه هزار تومانى را به دويست تومان مى‌فروشند و قرار مى‌گذارند كه اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند در صورتى كه خريدار و فروشنده قصد خريد و فروش داشته باشند معامله صحيح است.
مسئله 1674 در معامله بيع شرط گرچه فروشنده اطمينان داشته باشد كه هر گاه سر مدّت پول را ندهد خريدار ملك را به او مى‌دهد معامله صحيح است ولى اگر سر مدّت پول را ندهد حقّ ندارد ملك را از خريدار مطالبه كند.
مسئله 1675 در معامله بيع شرط، خيار، منتقل به ورثه مى‌شود بنابراين اگر خريدار بميرد فروشنده مى‌تواند ملك را از ورثه او مطالبه نمايد.
مسئله 1676 اگر چاى اعلا را با چاى پست مخلوط كند و به اسم چاى اعلا بفروشد مشترى مى‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1677 اگر خريدار بفهمد مالى را كه خريده عيبى دارد خواه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و خواه بعد از معامله و پيش از تحويل گرفتن مال عيبى در آن پيدا شده باشد مى‌تواند معامله را به هم بزند يا تفاوت قيمت سالم و معيوب آن را بگيرد، و همين حكم در صورتى كه عيبى در عوض باشد جارى است.
مسئله 1678 اگر بعد از معامله، عيب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند ديگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد ولى مقدارى تأخير براى فكر كردن يا مشورت كردن و مانند آن مانعى ندارد.
مسئله 1679 هرگاه بعد از خريدن جنس عيب آن را بفهمد گرچه فروشنده حاضر نباشد مى‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1680 در چهار صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبى دارد نمى‌تواند معامله را به هم بزند يا تفاوت قيمت بگيرد:
اوّل: موقع خريدن عيب مال را بداند.
دوّم: به عيب مال راضى شود.

سوّم: در وقت معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.
چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده مال را پس دهد یا تفاوت بگیرد.
مسئله 1681 در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد:
اوّل: بعد از معامله تغییری در مال بدهد به طوری که مردم بگویند آنچه که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است.
دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حقّ برگرداندن آن را ساقط کرده باشد.
سوّم: بعد از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند گرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد اگر عیب از طرف مشتری نباشد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند گرچه آن را تحویل گرفته باشد، و عیب از طرف مشتری نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر عیب دوّم در هر دو صورت از طرف مشتری باشد فقط می‌تواند به خاطر عیب اوّل تفاوت قیمت بگیرد.
مسئله 1682 اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1683 هرگاه فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید و براساس آن معامله کند، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم و زیاد می‌شود بیان کند مثلاً بگوید که آن را نقد به این قیمت خریده است و اگر مشتری بعداً بفهمد نسیه خریده است می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1684 اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن گوشت را معیّن نکرده در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصّاب باید گوشت نر به او بدهد.
مسئله 1685 اگر مشتری به پارچه فروش بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که

رنگ آن نرود و بزّاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسئله 1686 بچّه‌ای که رشید نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند. امّا بچّه‌ای که رشید باشد می‌تواند در مال خود تصرّف کند گرچه بالغ نشده باشد، ولی تا بالغ نشود مکلّف نیست یعنی عبادات بر او واجب نیست. و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:
اوّل: روییدن موی درشت در بدن.
دوّم: بیرون آمدن منی.
سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن.
مسئله 1687 دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، ولو حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد، نمی‌توانند در مال خود تصرّف نمایند، و محجور نیز نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند، و محجور کسی است که حاکم شرع او را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده است.

قمار

قمار یكی از گناهان بزرگ در اسلام است و قرآن شریف شرابخواری و قمار بازی و بت پرستی را كنار یكدیگر قرار داده است،
«اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَالْاَنْصابُ و الْاَزْلامُ رِجْسٌ مِن عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». (39)
«شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطانند پس از آنان دوری كنید».
و از نظر قرآن چه بسا قتلها و هتك آبرو و عِرضها و غارت اموال در پرتو شراب خواری و قماربازی است
«اِنَّما یُریدُ الشَّیطانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ و الْمَیْسِرِ». (40)
«همانا شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار میان شما دشمنی و كینه ایجاد كند».
و چه بسا امراض روحی نظیر افسردگی و دلهره و اضطراب خاطر، و امراض جسمی نظیر فشار خون و نارساییهای قلب و ضعف اعصاب عمومی مرهون قماربازی است. بنابراین قماربازی موجب شقاوت دنیا و آخرت است و مسلمان باید از اینگونه معاصی اجتناب كند.
مسئله 1688 چنانكه قمار بازی كار حرامی است، ساختن آلات قمار و خرید و فروش و نگاه‌داری آن نیز حرام و معامله آن باطل است.
مسئله 1689 قمار بر پنج قسم است:
اوّل: بازی كردن با آلات قمار از قبیل شطرنج و نرد و پاسور و مانند اینها با قصد برد و باخت.
دوّم: بازی كردن با آن آلات بدون قصد برد و باخت.
سوّم: بازی كردن با چیزی كه از آلات قمار نیست نظیر منچ و گردو و توپ و مانند اینها با قصد برد و باخت.
چهارم: بازی كردن با آنها بدون قصد برد و باخت.
پنجم: رزمایش‌ها و مسابقات كه در این زمان متداول است كه به آن آمادگی رزمی می‌گویند نظیر تیر اندازی، مین گذاری، قایقرانی، طرز حمله به دشمن یا فرار از او و مانند اینها، گرچه با برد و باخت باشد.
قسم اوّل و دوّم و سوّم حرام است ولی قسم چهارم و پنجم مانعی ندارد.
مسئله 1690 اسب دوانی كه در این زمان متداول است، چون برای آمادگی رزمی نیست اگر بدون برد و باخت باشد حلال است ولی اگر با برد و باخت باشد علاوه بر اینكه حرام است، برنده مالك آن مبلغ نمی‌شود.
مسئله 1691 كُشتیهایی كه در این زمان متداول است، چون برای آمادگی

رزمی نیست اگر بدون برد و باخت باشد و ضرری هم بر یكدیگر نزنند اشكال ندارد، ولی اگر با برد و باخت باشد یا ضرر داشته باشد جایز نیست علاوه بر اینكه برنده آن مبلغ را مالك نمی‌شود.
مسئله 1692 مسابقات علمی یا ورزشی و مانند اینها كه در این زمان متداول است، نظیر اینكه اگر كسی جواب ده سؤال را بدهد جایزه‌ای به او می‌دهند، جایز و برنده مسابقه، آن مبلغ را مالك می‌شود و واجب است برای كسی كه این مسابقه را برگزار نموده است به قرارش عمل نماید و در صورتی كه برد و باخت طرفینی باشد اصل مسابقه حرام و برنده مالك آن مبلغ نمی‌شود.
مسئله 1693 جایزه‌هایی كه بانكها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه‌كشی می‌دهند حلال است و همچنین چیزهایی كه فروشنده‌ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنسهای خود می‌گذارند حلال است.
مسئله 1694 اگر شخص یا مؤسّسه‌ای مسابقه‌ای برگزار كند و برای این منظور به عنوان شركت در مسابقه مبلغی به عنوان هبه از افراد دریافت نماید مانعی ندارد، چنانكه جوایزی كه به شركت كنندگان به قید قرعه می‌دهد هبه است و مانعی ندارد.
مسئله 1695 هرگاه انسان به شخص یا مؤسّسه‌ای به عنوان هبه پولی بدهد تا او را در قرعه كشی شركت دهد مانعی ندارد چنانكه مبلغی را كه بعداً آن شخص یا مؤسّسه به عنوان جایزه به بعضی افراد می‌دهد هبه است و مانعی ندارد و فرقی نیست در اینكه بقیه آن پولها را برای خود بردارد یا صرف امور خیریه بنماید و در این صورت بر شخص یا مؤسّسه لازم است كه به قرارداد عمل نماید.

شرکت

شرکت

مسئله 1696 اگر دو نفر بخواهند با هم شراکت كنند چنانچه هر كدام مقداری از مال خود را با مال ديگری به طوری مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود و به عربی يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند يا كاری كنند كه معلوم باشد می‌خواهند با يكديگر شريك باشند، شركت آنان صحيح است.
مسئله 1697 اگر چند نفر در مزدی كه از كار خودشان می‌گيرند با يكديگر شركت كنند، مثل دلاّكها كه قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند، شركت آنان صحيح است گرچه احكام شركت را ندارد.
مسئله 1698 اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولی در جنسی كه هر كدام خريده‌اند و در سود و زيان آن با يكديگر شريك باشند، صحيح است ولی احكام شركت را ندارد، امّا اگر هر كدام ديگری را وكيل كند كه جنسی را برای او نسيه بخرد بعد هر شريكی جنس را برای خودش و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند، شركت صحيح است و احكام شركت را هم دارد.
مسئله 1699 كسانی كه با هم شريك می‌شوند بايد رشيد باشند و از روی قصد و اختيار شركت كنند و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرّف نمايند، پس آدم محجور يعنی كسی كه حاكم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگيری كرده است اگر شركت كند صحيح نيست.
مسئله 1700 اگر در عقد شركت شرط كنند كه يكی از آنها بيشتر منفعت ببرد يا همه منفعت مال او باشد يا هيچ ضرر ندهد، شركت و شرط هر دو صحيح است.
مسئله 1701 اگر شرط نكنند كه يكی از شريكها بيشتر منفعت ببرد چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به يك اندازه می‌برند، و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند.
مسئله 1702 اگر در عقد شركت شرطی كنند بايد به آن شرط عمل كنند، مثلاً اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند يا هر كدام به تنهايی معامله كنند يا فقط يكی از آنان معامله كند، بايد به قرارداد عمل نمايند.
مسئله 1703 شريكی كه اختيار سرمايه شركت با اوست، بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند كه نسيه بخرد يا نقد بفروشد يا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد بايد به همان قرارداد رفتار

نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را به طوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید همینطور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می‌تواند همینطور عمل کند.
مسئله 1704 شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر برخلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است.
مسئله 1705 شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.
مسئله 1706 شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده حرف او قبول نمی‌شود و می‌توانند برای رفع نزاع پیش حاکم شرع بروند.
مسئله 1707 عقد شرکت از عقود جایز است یعنی یکی از شریکها می‌تواند قرارداد را به هم زند، گرچه مدّت شرکت تمام نشده باشد، بنابراین اگر یکی از آنان شرکت را به هم بزند شریکهای دیگر حقّ تصرّف در مال را ندارند.
مسئله 1708 هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، گرچه شرکت مدّت داشته باشد باید دیگران قبول نمایند.
مسئله 1709 اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش استمراری یا سفیه یا مفلس شود، شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند.
مسئله 1710 هرگاه با سرمایه شرکت معامله‌ای انجام دهند بعد معلوم شود شرکت باطل بوده چنانچه همه شرکا آن معامله را اجازه دهند صحیح است و درآمدش مال همه آنهاست و کسانی که در این میان کاری برای شرکت کرده‌اند می‌توانند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول بگیرند.

صلح

احکام صلح

مسئله 1711 صلح آن است كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب يا حقّ خود بگذرد كه او هم در عوض مقدارى از مال يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد يا از طلب يا حقّى كه دارد بگذرد، بلكه اگر بدون آنكه عوض بگيرند صلح كنند باز هم صلح صحيح است.
مسئله 1712 دو نفرى كه چيزى را به يكديگر صلح مى‌كنند بايد رشيد باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد، يعنى راضى به مصالحه باشند و قصد صلح داشته باشند و نيز حاكم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگيرى نكرده باشد.
مسئله 1713 لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود بلكه با هر لفظى يا كارى كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده‌اند، صحيح است.
مسئله 1714 اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلاً يك سال نگهدارى كند و از شير آن استفاده نمايد و مقدارى روغن بدهد چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاى چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است، و نيز اگر گوسفند را يك ساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض مقدارى روغن بدهد اشكال ندارد.
مسئله 1715 اگر كسى بخواهد طلب يا حقّ خود را به ديگرى صلح كند در صورتى صحيح است كه او قبول نمايد ولى اگر بخواهد از طلب يا حقّ خود بگذرد قبول كردن لازم نيست.
مسئله 1716 اگر انسان مقدار بدهى خود را بداند و طلبكار او نداند چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند، مثلاً پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، صلح صحيح است گرچه كار او حرام است چون او را فريب داده است.
مسئله 1717 اگر بخواهند دو چيزى را كه از يك جنس است و وزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند در صورتى صحيح است كه وزن يكى بيشتر از ديگرى نباشد، ولى اگر وزن آنها معلوم نباشد گرچه احتمال دهند كه وزن يكى بيشتر از ديگرى است صلح صحيح است.
مسئله 1718 اگر كسى طلبى دارد كه بايد بعد از مدّتى بگيرد، چنانچه طلب خود را به مقدار كمترى صلح كند اشكال ندارد.
مسئله 1719 صلح از عقود لازم است يعنى بدون رضايت يكديگر نمى‌توانند صلح را به هم بزنند.
مسئله 1720 در احكام خريد و فروش گفته شد كه دريا زده مورد مى‌توان

معامله را فسخ کرد، در تمام این یازده مورد صلح را نیز می‌توان فسخ کرد مگر در مورد خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر.
مسئله 1721 اگر یکی از دو طرف در پرداخت مال المصالحه از حدّ متعارف تأخیر کند دیگری می‌تواند صلح را به هم بزند.
مسئله 1722 اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد.
مسئله 1723 هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که بعد از مرگ یا بعد از مدّتی وقف کند یا به مصرف خاصّی برساند باید به شرط عمل کند، و همچنین است در هر معامله، هر شرطی که نمودند باید به آن شرط عمل نمایند.

اجاره

احكام اجاره

مسئله 1724 اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید رشید باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند.
مسئله 1725 لازم نیست صیغه اجاره به عربی خوانده شود بلکه با هر لفظی یا کاری که بفهماند اجاره نموده‌اند صحیح است.
مسئله 1726 اگر ولی یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خودِ او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد، و اگر مدّتی از زمان رشید شدن او را جزو مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه رشید شد می‌تواند بقیّه اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان رشید بودن بچّه را جزو مدّت اجاره نمی‌کرد بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.
مسئله 1727 بچه‌ای را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از يك نفر مؤمن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.
مسئله 1728 اگر چیزی را اجاره کند و صاحب آن با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد. ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری - مانند تعمیر و سفیدکاری - انجام داده باشد.
مسئله 1729 اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط نکند می‌تواند او را به همان مقداری که اجاره کرده است، به دیگری اجاره دهد.

شرایط اجاره

مسئله 1730 مالی را که اجاره می‌دهند، شش شرط دارد:
اوّل: معیّن باشد. پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست.
دوّم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.
سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.
چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.
پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود صحیح نیست.
ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال شخص دیگری را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسائل متفرقه اجاره

مسئله 1731 اجاره دادن درخت برای آنكه از میوه‌اش استفاده كنند اشكال ندارد.
مسئله 1732 زن می‌تواند برای آنكه از شیرش استفاده كنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.
مسئله 1733 استفاده‌ای كه مال را برای آن اجاره می‌دهند، چهار شرط دارد:
اوّل: حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دكان برای شراب فروشی یا نگه داری شراب و كرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوّم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.
سوّم: اگر چیزی را كه اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را كه مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند.
چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند و اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن كنند، مثلاً با خیّاط قرار بگذارند كه لباس معیّنی را به طور مخصوصی بدوزد كافی است.
مسئله 1734 ابتدای مدّت اجاره بعد از خواندن عقد است، و اگر شرط كنند كه ابتدای آن مدّتی بعد از خواندن عقد باشد، شرط باطل است ولی اجاره صحیح است.
مسئله 1735 اگر مدّت اجاره را معلوم نكند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده تومان است اجاره صحیح است.
مسئله 1736 خانه‌ای را كه غریب و زوّار در آن منزل می‌كنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند كه مثلاً شبی یك تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشكال ندارد و اجاره هم صحیح است.
مسئله 1737 مالی را كه مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، بنابراین اگر خانه را اجاره نماید و مبلغ مال الاجاره را تعیین نكند اجاره باطل است.
مسئله 1738 اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد، گرچه مال الاجاره را از محصول همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح است.
مسئله 1739 كسی كه چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه كند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد،

پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت ندارد.
مسئله 1740 - هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، گرچه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند باید مال‌الاجاره آن را بدهد.
مسئله 1741 اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، گرچه آن کار را به او ارجاع ندهد، باید اجرت او را بدهد.
مسئله 1742 اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره یا در اثناء مدّت، معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلاً اگر خانه‌ای را يك ساله به صد هزار تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن معمولاً پنجاه هزار تومان است باید پنجاه هزار تومان را بدهد، و اگر دویست هزار تومان است باید دویست هزار تومان را بپردازد.
مسئله 1743 اگر چیزی را که اجاره کرده تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده، ضامن نیست. مثلاً خانه‌ای را که اجاره کرده به واسطه سیل خراب شود یا ماشینی را که اجاره کرده دزد ببرد، ضامن نیست.
مسئله 1744 هر گاه صنعتگر متخصّص باشد و در کار خود دقّت و احتیاط لازم را نموده باشد، اگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن نیست، و همچنین اگر کسی سربریدن حیوان را بداند و با اینکه دقّت و احتیاط لازم را نموده، حیوان را حرام کند، ضامن نیست.
مسئله 1745 اگر اتومبیل را برای بردن بار اجاره دهد چنانچه آن اتومبیل چپ شود و بار آن تلف شود، در صورتی که راننده لایق بوده و دقّت و احتیاط لازم را هم نموده باشد، ضامن نیست.
مسئله 1746 اگر کسی بچّه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست.
مسئله 1747 اگر دکتر دقّت و احتیاط لازم را بکند، چنانچه ضرری به مریض برسد و یا بمیرد، ضامن نیست، و چون مراجعه به دکتر اجازه و رفع ضمان است، لازم نیست دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، گرچه این اجازه و رفع ضمان کار خوبی است، ولی اگر اشتباه کند ضامن است.
مسئله 1748 اجاره از عقود لازم است، یعنی بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.
مسئله 1749 در احکام خرید و فروش گفته شد که در یازده مورد می‌توان معامله را فسخ کرد، در تمام آن یازده مورد، اجارهِ را نیز می‌توان فسخ

كرد مگر در مورد خيار مجلس و خيار حيوان و خيار تأخير.
مسئله 1750 اگر مستأجر در پرداخت مال الاجاره از حدّ متعارف تأخير كند، اجاره دهنده مى‌تواند اجاره را به هم بزند.
مسئله 1751 اگر چيزى را كه اجاره كرده تحويل بگيرد و بعد ديگرى آن را غصب كند، نمى‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حقّ دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول از غصب كننده بگيرد.
مسئله 1752 اگر پيش از آنكه مدّت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر يا به ديگرى بفروشد، اجاره به هم نمى‌خورد و مستأجر بايد مال الاجاره را بپردازد.
مسئله 1753 اگر ملكى را اجاره كند و آن ملك خراب شود كه قابل استفاده نباشد اجاره باطل مى‌شود، ولى چنانچه صاحب ملك بتواند آن خرابى را ترميم كند اجاره باطل نمى‌شود، ولى اگر ترميم آن به اندازه‌اى طول بكشد كه مدّتى استفاده مستأجر از بين برود، اجاره نسبت به آن مدّت باطل مى‌شود و مستأجر مى‌تواند اجاره باقى مانده را به هم بزند.
مسئله 1754 اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد اجاره باطل نمى‌شود و آن حقّ براى ورثه آنها باقى مى‌ماند.
مسئله 1755 اگر صاحب كار بنّا را وكيل كند كه براى او عمله بگيرد، چنانچه بنّا كمتر از مقدارى كه از صاحب كار مى‌گيرد به عمله بدهد زيادى آن بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد. ولى اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براى خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد يا به ديگرى بدهد در صورتى كه كمتر از مقدارى كه اجير شده به ديگرى بدهد زيادى آن بر او حلال مى‌باشد.
مسئله 1756 اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلاً پارچه را به طور مخصوصى رنگ كند چنانچه به طور ديگر رنگ نمايد حقّ ندارد چيزى بگيرد.

سرقفلی

مسئله 1757 سرقفلی كه امروز در ميان مردم متداول است اقسامی دارد:

1 - كسی ملكی را اجاره كند و هنگامی كه مدّت اجاره به سر رسيد بدون اذن صاحب ملك پولی از ديگری بگيرد و آن ملك را واگذار به او كند و اينگونه سرقفلی حرام است و برای دومی توقّف در آن ملك حرام است، خواه ارزش ملك بالا رفته باشد يا نه.

2 - كسی ملكی را با دادن سرقفلی به صاحب آن يا بدون دادن سرقفلی برای مدّتی اجاره كند، می‌تواند ملك را به ديگری با همان مدّتی كه اجاره كرده است، اجاره دهد و از او سرقفلی بگيرد.

3 - ملكی را از صاحب ملك با دادن سرقفلی اجاره كند و در ضمن عقد شرط كند كه بتواند به ديگری با گرفتن سرقفلی اجاره دهد، و گرفتن اينگونه سرقفلی نيز جايز است.

4 - مستأجر با موجر در ضمن عقد اجاره شرط كند كه مال الاجاره را تا مدّتی زياد نكند و حقّ اخراج او را از محلّ نداشته باشد، در اين صورت می‌تواند برای واگذاری محل مبلغی از او يا از غير او بگيرد و اينگونه سرقفلی نيز حلال است.

مضاربه

احكام مضاربه

مسئله 1758 مضاربه آن است كه مالك با عامل به اين صورت معامله كند كه مقدارى از مال خود را به عنوان رأس المال به او بدهد تا با آن تجارت كرده و به مقدارى كه قرار مى‌گذارند از منافع آن بردارد، و همين مقدار كه مالك به قصد مضاربه مال را به عامل بدهد و او هم به همين قصد بگيرد مضاربه صحيح است.
مسئله 1759 مالك و عامل بايد رشيد باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و مالك شرعاً بتواند در مال خود تصرّف كند.
مسئله 1760 اگر مالك مالى را به عامل بدهد كه با آن كار كند آن مال در دست عامل امانت است و اگر تلف شد عامل ضامن نيست، و اگر شرط ضمان كند معامله صحيح است و شرط، ضمان آور نيست گرچه آن شرط در ضمن عقد ديگرى باشد، بنابراين اگر مال تلف شد از مال مالك رفته است و ضمانى بر عامل نيست.
مسئله 1761 اگر عامل زياده‌روى يا كوتاهى در حفظ سرمايه كند و يا به شرايط عمل نكند و مال تلف شود، ضامن سرمايه است.
مسئله 1762 لازم نيست پولى را كه صاحب مال مى‌دهد، عين موجود باشد، پس اگر دينى به گردن عامل داشته باشد مى‌تواند آن را رأس المال قرار دهد، و همچنين لازم نيست رأس المال، طلا يا نقره سكّه‌دار باشد، پس اگر با جنس يا اسكناس مضاربه كند صحيح است.
مسئله 1763 در مضاربه بايد مقدار رأس المال و خصوصيّات آن معلوم باشد - ولو اجمالاً - پس اگر بگويد با اين پولها، كه مقدارش را هيچ كدام نمى‌دانند، معامله كن، مضاربه صحيح است، و همچنين بايد سهم عامل معلوم باشد - و لو اجمالاً - پس اگر بگويد با اين مال تجارت كن هرقدر كه (زيد) به عامل خود مى‌دهد مال تو باشد، گرچه مقدار آن را ندانند، مضاربه صحيح است.
مسئله 1764 در مضاربه بايد سهم عامل مشاع باشد، يعنى نصف يا ثلث و مانند آن تعيين شده باشد پس اگر بگويد با اين مال تجارت كن و پنج هزار تومان از منافع را بردار، صحيح نيست.
مسئله 1765 عامل، بايد مال را در تجارت صرف كند، امّا اگر پولى را به عامل بدهد تا آن را در زراعت صرف كند يا استخراج معدن كند و در منافع شريك باشند، معامله صحيح است، و اگر مال تلف شد عامل ضامن نيست، گرچه احكام مضاربه را ندارد.
مسئله 1766 پيش از آنكه عامل شروع به كار كند مالك و عامل مى‌توانند

مضاربه را به هم بزنند.
مسئله 1767 بعد از آنكه عامل شروع به كار كرد، اگر مالك بخواهد مضاربه را به هم بزند اشكال ندارد ولى بايد مزد مقدار عملى را كه انجام داده به او بدهد.

شفعه

احکام شُفْعِه

مسئله 1768 اگر دو نفر در چیزی شريك باشند، بعد يكی از آنها قسمت خود را به شخص ثالثی بفروشد، شريك می‌تواند آن را از او گرفته و قيمتش را بدهد و اين را «اخذ به شُفعه» می‌گويند.

مسئله 1769 شفعه، شش شرط دارد:

1 - شريك قسمت خود را به شخص ثالث انتقال دهد، بنابراين اگر قهراً منتقل شود، مثلاً به واسطه ارث منتقل به ديگری شود، شريك حقّ شفعه ندارد.

2 - هر دو، شريك در جنس باشند، پس اگر كسی منزلش را فروخت، همسايه‌اش نمی‌تواند اخذ به شفعه كند.

3 - فقط دو نفر باشند، پس اگر سه نفر يا بيشتر در جنسی شريك باشند و يكی از آنها قسمت خود را بفروشد ديگران حقّ شفعه نخواهند داشت.

4 - شخصی كه جنس را از خريدار مسترد می‌دارد بايد بتواند پول آن را بپردازد.

5 - اگر مشتری مسلمان است بايد شريكی كه می‌خواهد اخذ به شفعه كند نيز مسلمان باشد و چنانچه كافر باشد حقّ شفعه ندارد.

6 - شريك همه قسمتی را كه مشتری خريده از او بگيرد و چنانچه مثلاً بخواهد نصف آن را بگيرد حقّ نخواهد داشت.

مسئله 1770 لازم نيست جنس قابل قسمت باشد، پس اگر كتابی را با ديگری شريك باشد نظير باغ و خانه است و حقّ شفعه نيز در آن جاری است.

مسئله 1771 اگر شريكی كه می‌خواهد اخذ به شفعه كند در وقت فروختن حاضر نباشد، هنگامی كه حاضر می‌شود می‌تواند اخذ به شفعه كند، هرچند مدّت زيادی بر آن گذشته باشد.

مسئله 1772 سفيه و بچّه نابالغ و ديوانه حقّ شفعه دارند، پس اگر جنس، ملك سفيه و شخص ديگری باشد، بعد آن شخص قسمت خود را بفروشد، قيّم سفيه می‌تواند برای او اخذ به شفعه كند.

مسئله 1773 كسی كه می‌خواهد قسمت شريك را از خريدار بگيرد بايد قيمت آن را به همان مقداری كه او خريده است بپردازد، خواه قيمت حقيقی آن قسمت همان مقدار باشد يا نه.

مسئله 1774 اگر دو شريك مال را تقسيم كنند و بعد يكی از آنها قسمت خود را بفروشد، ديگری نمی‌تواند اخذ به شفعه كند، زيرا اخذ به شفعه مخصوص صورتی است كه مال تقسيم نشده باشد.

مسئله 1775 حقّ شفعه فورى است و چنانكه شريك بدون عذر آن را تأخير بيندازد، ديگر نمى‌تواند اخذ به شفعه كند.

جعاله

احکام جُعاله

مسئله 1776 جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد. مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم، و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل، و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند، و فرق بین جعاله و اینکه کسی را برای کاری اجیر کنند این است که در اجاره بعد از قرارداد، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده، اجرت را به او بدهکار می‌شود ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌شود.
مسئله 1777 جاعل باید رشید باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید.
مسئله 1778 کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند باید حرام نباشد، و نیز باید غرض عقلایی داشته باشد. پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود، هزار تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.
مسئله 1779 اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معیّن کند مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چه مقدار است، ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید گندمی که متعارف در بازار است بدهد.
مسئله 1780 اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقدار متعارف بدهد.
مسئله 1781 اگر شخصی پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد حقّی به مزد ندارد.
مسئله 1782 پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.
مسئله 1783 بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال ندارد ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد.
مسئله 1784 عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود باید آن را تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم

معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد بلکه ضامن هم هست.
مسئله 1785 اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد. مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد.

مزارعه

احکام مزارعه

مسئله 1786 مزارعه آن است که مالك زمین یا کسی که زمین در اختیار اوست با زارع به این قصد معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.

مسئله 1787 مزارعه، هشت شرط دارد:

اوّل: صاحب زمین و زارع هر دو رشید باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد.

دوّم: مالك و زارع از تمام حاصل زمین سهم ببرند. پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اوّل یا آخر می‌رسد مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

سوّم: سهم هر کدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد. پس اگر قرار دهند حاصل یك قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری، صحیح نیست.

چهارم: مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند، و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد.

پنجم: زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود مزارعه صحیح است.

ششم: اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

هفتم: مالك، زمین را معیّن کند - ولو اجمالاً - پس اگر کسی چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زارعت کن و آن را معیّن نکند، مزارعه صحیح است و زارع می‌تواند هر قطعه‌ای از زمین را که می‌خواهد، در آن زراعت کند.

هشتم: خرجی را که هر کدام باید بکنند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

مسئله 1788 اگر مالك با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

مسئله 1789 اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، مالك باید راضی شود که زراعت در ملك او بماند تا وقتی که حاصل به دست بیاید.

مسئله 1790 اگر به واسطه پیشامدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً آب از زمین قطع شود، در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد، حتّی مثل قصیل که می‌توان به حیوانات داد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و مزارعه در بقیّه باطل است.
مسئله 1791 اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
مسئله 1792 مالك و زارع بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.
مسئله 1793 اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد و به وارث منتقل می‌شود، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می‌برند و می‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.
مسئله 1794 اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی که کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالك کرده به او بدهد.
مسئله 1795 اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، مالك باید راضی شود که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند.
مسئله 1796 اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، محصول سال دوّم مال صاحب بذر می‌باشد، ولی اگر صاحب بذر زارع باشد، مالك می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند.
مسئله 1797 زراعت و زمین، امانت در دست زارع است و اگر تلف شود ضامن نیست، ولی اگر کوتاهی در حفظ زمین یا زراعت داشته باشد و یا به شرایطی که گفته شد عمل نکرده باشد، ضامن است.
مسئله 1798 اگر مالك، زمین را به کسی بدهد تا در آن زراعت کند و بعد حاصل زراعت مال مالك باشد و مبلغ ده هزار تومان - مثلاً - به زارع بدهد، و یا زراعت مال زارع باشد و او ده هزار تومان - مثلاً - به مالك بدهد، معامله صحیح است گرچه مزارعه نیست.

مساقات

احکام مساقات

مسئله 1799 اگر انسان با کسی به این قصد معامله کند که درختهای او را تا مدّت معیّنی تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از آن بردارد این معامله را مساقات می‌گویند.
مسئله 1800 معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح است و همچنین در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گل آن استفاده می‌کنند اشکال ندارد.
مسئله 1801 در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است.
مسئله 1802 مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و شرعاً بتوانند در مال خود تصرّف کنند.
مسئله 1803 مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل و آخر آن را موقعی قرار دهند که مثلاً درخت احتیاج به آب دارد معامله صحیح است.
مسئله 1804 باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه‌ها مال مالك و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله صحیح است، گرچه احکام مساقات را ندارد.
مسئله 1805 باید قرار معامله مساقات را وقتی بگذارند که درختها احتیاج به کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است داشته باشند و در هنگام چیدن میوه و نگه داری آنها معامله به طور مساقات صحیح نیست.
مسئله 1806 معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بلکه در هر حاصلی نظیر گندم و جو نیز صحیح است.
مسئله 1807 درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگری مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه و یا رشد بهتر درخت اثری نداشته باشد، معامله مساقات صحیح نیست.
مسئله 1808 دو نفری که مساقات کرده‌اند بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که به نفع او

شرط کرده‌اند می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسئله 1809 اگر بعد از قرارداد مساقات، مالك یا کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، مساقات به هم نمی‌خورد و به وارث منتقل می‌شود، ولی اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد و شرط کرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، مساقات به هم می‌خورد و باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و اگر حقوق دیگری هم داشته، ورثه او ارث می‌برند.
مسئله 1810 اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد معامله صحیح است، البته نه با عقد مساقات، بلکه یك عقد مستقلّی است که باید هر دو پای‌بند به آن باشند.
مسئله 1811 دو نفری که مساقات کرده‌اند اگر بفهمند که معامله مساقات باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، ولی صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و فقط می‌تواند اجاره زمین را بگیرد.
مسئله 1812 اگر مالك، درختها را به کسی بدهد که آنها را آب دهد و تربیت کند و مبلغ ده هزار تومان - مثلاً - به او بدهد، یا استفاده درختها مال او باشد و او ده هزار تومان به مالك بدهد، معامله صحیح است گرچه مساقات نیست.
مسئله 1813 درختها در دست کسی که آنها را آبیاری و تربیت می‌کند امانت است و اگر تلف شود ضامن نیست، ولی اگر در تربیت و آبیاری آنها کوتاهی کند و یا به شرایطی که گفته شد عمل نکرده باشد ضامن است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد، و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و بدون عذر ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.
مسئله 1830 در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.
مسئله 1831 در قرض باید مقدار و مدّت و جنس روشن باشد و نیز قرض دهنده و گیرنده هر دو باید رشید باشند و ممنوع از تصرّف در اموال خود نباشند و این کار رااز روی اراده و قصد انجام دهند.
مسئله 1832 اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازند، پیش از رسیدن آن وقت لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید.
مسئله 1833 اگر در قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدّت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.
مسئله 1834 هرگاه طلبکار طلب خود را در موقعی که حقّ دارد، مطالبه کند، بدهکار باید فوراً آن را بپردازد و تأخیر آن گناه است، ولی اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاث و لوازم منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد و در شأن او نیز هست، چیزی نداشته باشد، طلبکار باید صبر کند و نمی‌تواند او را مجبور کند که چیزهای مورد احتیاجش را بفروشد، امّا بدهکار باید برای پرداخت بدهی خود تلاش کند و از طریق کسب و کار یا راههای مشروع دیگر چیزی به دست آورده و بدهی خود را بپردازد.
مسئله 1835 کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و می‌تواند به سیّد فقیر بدهد، چنانکه می‌تواند اگر فقیر باشد خودش بردارد.
مسئله 1836 اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او

نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.
مسئله 1837 در قرض باید همان را که گرفته است پس بدهد، جنس باشد یا پول. بنابراین اگر يك من گندم یا ده مثقال طلا و مانند اینها قرض بگیرد، باید همان يك من گندم یا ده مثقال طلا را بدهد و زیادتر دادن ربا و حرام است. و همچنین اگر صد هزار تومان قرض گرفت، باید در وقتِ ادا همان يك صد هزار تومان را بدهد و زیادتر دادن ربا و حرام است. گرچه آن صد هزار تومان در وقتِ ادا افت کرده باشد و قدرت خریدِ آن کم شده باشد. ولی در غیر قرض باید قدرت خرید مراعات شود. بنابراین مهریه و نظیر مهریه اگر افت کرده باشد و قدرت خریدِ آن کم شده باشد، باید قدرت خرید مراعات شود و به پولِ روز ادا شود. همچنین است در غصب و نظیر آن. مثلاً اگر ده هزار تومان از کسی نزد او باشد و ندهد و قدرت خرید کم شود، باید در وقتِ ادا، قدرت خرید مراعات شود.
مسئله 1838 اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال همان را مطالبه کند، لازم نیست بدهکار همان مال را به او بدهد.
مسئله 1839 اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً ده من گندم بدهد و شرط کند که یازده من بگیرد، یا ده هزار تومان بدهد و شرط کند که یازده هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد باز هم ربا و حرام می‌باشد، ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.
مسئله 1840 قرضی که در آن قرار ربا باشد باطل و حرام است، و ربا از گناهان بسیار بزرگ است و قرآن شریف آن را اعلام جنگ با خدا و موجب نابودی مال می‌داند و در روایات، ربا را از زنای با محارم بالاتر دانسته‌اند، و ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالك آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرّف کند، ولی اگر صاحب پول راضی باشد که گیرنده قرض در آن تصرّف کند مانعی ندارد.
مسئله 1841 اگر کسی بخواهد پولی قرض کند و ربا بدهد و یا قرض بدهد و ربا بگیرد و با انجام کاری از ربا فرار کند جایز نیست. مثلاً صد هزار تومان قرض الحسنه بدهد و لباسی که قیمت آن هزار تومان است به ده هزار تومان بفروشد.
مسئله 1842 انسان می‌تواند مقداری پول به کسی بدهد که در شهر دیگر کمتر بگیرد ولی عکس آن) یعنی مقداری پول بدهد که در شهر دیگر زیادتر بگیرد (جایز نیست.
مسئله 1843 اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا چك مدّت‌دار

داشته باشد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیّه را از خود بدهکار یا دیگری، نقد دریافت کند مانعی ندارد.

بانك

مسئله 1844 سپرده‌های کوتاه مدّت و دراز مدّت در بانکها و سودی که بانك به آن می‌دهد اگر مطابق موازین شرعی باشد از قبیل مضاربه و شرکت و امثال آن، حلال است، ولی اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد آن سود حرام است.
مسئله 1845 آنچه اشخاص از بانکها می‌گیرند اگر به عنوان قرض الحسنه باشد مانعی ندارد و اضافه‌ای که به بانکها می‌پردازند اگر مطابق موازین شرعی باشد، از قبیل کارمزد، شرکت و یا مضاربه، حلال است و اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد گرفتن پول از بانك حرام است و سودی که می‌دهد نیز حرام است.
مسئله 1846 ربا گرفتن از بانکهای کشورهای غیر اسلامی اشکال ندارد.
مسئله 1847 آنچه را که بانکها یا صندوقهای قرض الحسنه به عنوان کارمزد و حقّ الزّحمه می‌گیرند، اگر متناسب با زحمات باشد اشکال ندارد، ولی اگر این همان سود پول است که به نام کارمزد می‌گیرند برای گیرنده و دهنده حرام است.
مسئله 1848 بانکها و صندوقهای قرض الحسنه که مقداری از سرمایه خود را که از مردم گرفته‌اند در کارهای تجاری یا تولیدی به کار می‌گیرند، این کار جایز است ولی سزاوار نیست پولی را که از مردم به عنوان قرض الحسنه گرفته‌اند تا به دیگران قرض الحسنه بدهند آن را در کارهای تجاری یا تولیدی به کار گیرند.
مسئله 1849 چون بانك سپرده‌هایی را به عنوان قرض الحسنه می‌گیرد می‌تواند در آنها تصرّف کند و در صورت تلف شدن، بانك ضامن است، چه قبل از تصرفّ تلف شود یا بعد از تصرّف.
مسئله 1850 جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسّسات دیگر برای تشویق خریدار می‌دهند، حلال است، و آنچه را که فروشنده‌ها برای جلب مشتری داخل جنسهای خود می‌گذارند، حلال است.
مسئله 1851 حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها صرف برات گفته می‌شود، مانع ندارد، پس اگر بانك یا تاجر پولی را از کسی در محلّی بگیرد و حواله بدهد که از بانك یا طرفش در محلّ دیگر، آن پول را بگیرد و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد، مانع ندارد و حلال است.
مسئله 1852 اگر انسان بداند در بانك و مغازه و مانند آن پول حلال و حرام هر دو وجود دارد ولی نداند پولی را که می‌گیرد از پولهای حرام است یا نه، داد و ستد با آنجا مانعی ندارد.

مسئله 1853 اگر کسی مقداری پول از بانك یا غیر بانك به عنوان قرض الحسنه برای مدّت معیّنی بگیرد و در ضمن عقد شرط کند که اگر در آن مدّت معیّن پول را نپرداخت هر روزی هزار تومان مثلاً به عنوان دیرکرد بپردازد، آن قرض و آن شرط اشکال ندارد.
مسئله 1854 معاملات ارزی یعنی خریدن دلار یا مارك و مانند آن به اسکناس جایز است، همانگونه که خریدن اسکناس به اسکناس اگر داعی عقلایی غیر از ربا خوردن در آن باشد جایز است.
مسئله 1855 سفته و چك نظیر سندی است که به بستانکار می‌دهند، به همین جهت معامله بر خود آن واقع نمی‌شود، بنابراین معامله با چك یا سفته بی‌آنکه بدهکاری در مقابلش داشته باشد، مثل اینکه سفته یا چك یك ماهه را که به مبلغ هزار تومان است بدهد و نهصد تومان پول نقد بگیرد، صحیح نیست و این همان ربا و حرام است، و همچنین است چك یا سفته دوستانه که شخص به دیگری می‌دهد تا آن را به شخص سومی بدهد و مقداری از مبلغ آن را کم کرده و پول نقد بگیرد، ولی اگر ذمّه را، که چك و سفته کاشف آن است، به کمتر بفروشد، مانعی ندارد.

بیمه

مسئله 1856 بیمه عقدی است بین بیمه کننده و بیمه‌گر (دولت، شرکت، شخص) و لازم الاجرا می‌باشد و با هر لفظی چه عربی و یا غیر عربی یا با هر کاری نظیر کتابت، اجرا می‌شود، و آن عقد این است که بیمه‌گر در برابر پولی که می‌گیرد خسارتهای وارده را جبران می‌کند و آن اقسامی دارد: بیمه تجارتی، ساختمانی، وسایل نقلیه، کارمندان و کارگران، بیمه عمر و مانند آن، که همه اقسام آن صحیح و لازم الاجرا است.
مسئله 1857 طرفین بیمه باید رشید باشند و بتوانند در مال خود تصرّف کنند و قرارداد از روی اراده و اختیار انجام شود و باید مجهول نباشد و تمام خصوصیّات را معیّن کنند، مثلاً تعیین کنند مورد بیمه را یا اقساطی که بیمه کننده باید بپردازد و همچنین تعیین کنند خطرهایی که موجب خسارت می‌شود و تعیین کنند قیمت چیزی که بیمه شده است و مانند آن.
مسئله 1858 اگر دو نفر یا بیشتر، شرکتی یا مؤسّسه‌ای و مانند آن را تأسیس کنند و هر يك از شركاء و یا یکی از آنها شرط کند که چنانچه ضرر یا حادثه‌ای واقع شود آن ضرر را جبران کند، در صورت وقوع حادثه واجب است به این شرط عمل شود.

حواله

احکام حواله

مسئله 1859 اگر انسان طلبكار خود را حواله بدهد كه طلب خود را از ديگرى بگيرد و طلبكار قبول كند، بعد از آنكه حواله درست شد، كسى كه به او حواله شده بدهكار مى‌شود، و ديگر طلبكار نمى‌تواند طلبى را كه دارد از بدهكار اوّلى مطالبه نمايد.
مسئله 1860 بدهكار و طلبكار و كسى كه سر او حواله شده بايد رشيد باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و ممنوع از تصرّف در اموالشان هم نباشند.
مسئله 1861 اگر سر كسى حواله بدهند كه بدهكار است لازم است كه قبول كند ولى حواله دادن سر كسى كه بدهكار نيست در صورتى صحيح است كه او قبول كند، و نيز اگر انسان بخواهد به كسى كه جنسى بدهكار است جنس ديگرى حواله دهد - مثلاً به كسى كه جو بدهكار است گندم حواله دهد - تا او قبول نكند حواله صحيح نيست.
مسئله 1862 موقعى كه انسان حواله مى‌دهد بايد بدهكار باشد ولى حواله‌هايى كه در عرف مرسوم است كه انسان كسى را كه طلبكار نيست به كسى حواله مى‌دهد صحيح است گرچه احكام حواله را ندارد، و كسى كه به او حواله مى‌شود اگر به حواله دهنده بدهكار باشد بايد قبول كند.
مسئله 1863 حواله دهنده و طلبكار بايد مقدار حواله و جنس آن را بدانند - ولو اجمالاً - پس اگر به او بگويد يكى از دو طلب خود را از فلانى بگير، و آن را معيّن نكند، حواله صحيح است و همچنين اگر بدهى واقعاً معيّن باشد ولى بدهكار و طلبكار در موقع حواله دادن مقدار آن يا جنس آن را ندانند حواله صحيح است، مثلاً اگر طلب كسى را در دفتر نوشته باشد و پيش از ديدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببيند و به طلبكار مقدار طلبش را بگويد، حواله صحيح مى‌باشد.
مسئله 1864 طلبكار مى‌تواند حواله را قبول نكند، گرچه كسى كه به او حواله شده فقير نباشد و در پرداختن حواله هم كوتاهى ننمايد.
مسئله 1865 اگر سر كسى حواله بدهد كه بدهكار نيست، چنانچه او حواله را قبول كند، پيش از پرداختن حواله نمى‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگيرد، و اگر طلبكار به كمتر از آن راضى شود فقط همان مقدار را مى‌تواند از حواله دهنده بگيرد.
مسئله 1866 هيچ يك از حواله دهنده و حواله گيرنده نمى‌توانند قرارداد حواله را به هم بزنند مگر اينكه همه يا يكى از آنان براى خود حقّ فسخ قرار دهد، ولى اگر كسى كه سر او حواله داده‌اند در همان وقت حواله

دادن فقیر باشد و طلبکار نداند، می‌تواند حواله را به هم بزند، امّا اگر بعداً فقیر شده یا اینکه از اوّل فقیر بوده و طلبکار می‌دانسته است، حقّ فسخ ندارد.

مسئله 1867 اگر حواله دهنده، خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده، داده است، ذمّه او بری می‌شود و می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون خواهش او داده نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

رهن

احکام رهن

مسئله 1868 رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب را او ندهد، طلبش را از آن مال به دست آورد.
مسئله 1869 در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
مسئله 1870 گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و کسی که به واسطه ورشکستگی، حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.
مسئله 1871 انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند صحیح نیست و همچنین اگر مال شخص دیگر را گرو بگذارند صحیح نیست مگر اینکه با اجازه او باشد.
مسئله 1872 استفاده چیزی که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.
مسئله 1873 طلبکار و بدهکار نمی‌توانند در مالی که گرو گذاشته شده بدون اجازه یکدیگر تصرّف کنند، ولی اگر یکی از آنها با اجازه دیگری تصرّف کند صحیح است، و همچنین اگر یکی از آنان تصرّف کند و بعد دیگری اجازه دهد، صحیح است.
مسئله 1874 اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد، و همچنین است در صورتی که بی‌اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضا کند، یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد، و در صورتی که بی‌اجازه او باشد آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند.
مسئله 1875 اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می‌تواند مالی را که گرو برداشته با اجازه حاکم شرع بفروشد و طلب خود را بردارد.
مسئله 1876 اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه محلّ احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند با اجازه حاکم شرع بفروشد و طلب خود را بردارد.

مسئله 1877 گرو بدون تحویل به بدهکار صورت نمی‌گیرد ولی اگر سند خانه را مثلاً به طلبکار بدهند به طوری که در صورت لزوم بتواند طلب خود را از فروش آن بردارد مانعی ندارد، هرچند بدهکار در آن خانه ساکن باشد.
مسئله 1878 اگر خانه‌ای را مثلاً در مقابل وامی رهن بدهند و در ضمن رهن شرط کنند که صاحب خانه اجازه تصرّف در آن خانه را با عوض یا بدون عوض، به وام دهنده بدهد، مانعی ندارد.

امانت

احکام ودیعه (امانت)

مسئله 1894 ودیعه یعنی امانت، و آن این است که انسان مال خود را به دیگری به عنوان حفظ و نگهداری بسپارد و او هم به همین قصد بگیرد.
مسئله 1895 لازم نیست در امانت لفظ عربی باشد بلکه با هر لفظی یا عملی که باشد کفایت می‌کند.
مسئله 1896 امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو رشید باشند پس اگر مال خود را به بچّه یا دیوانه به طور امانت بدهد و آن مال تلف شود بچّه یا دیوانه یا ولیّ آنها ضامن نیست.
مسئله 1897 اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.
مسئله 1898 کسی که توانایی نگهداری امانت را ندارد و صاحب مال هم بداند می‌تواند آن را قبول کند.
مسئله 1899 اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست.
مسئله 1900 امانت از عقود جایز است، بنابراین چیزی را که به امانت می‌گذارد هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.
مسئله 1901 کسی که امانت را قبول می‌کند اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست.
مسئله 1902 اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و به جای دیگر نبری، امانت‌دار حقّ ندارد آن را به جای دیگر ببرد و اگر ببرد و تلف شود ضامن است.
مسئله 1903 هرگاه صاحب مال بمیرد یا دیوانه شود امانت‌دار باید امانت را به وارث یا ولیّ دیوانه برساند و اگر بدون عذر شرعی این کار را نکند و مال تلف شود ضامن است، مگر اینکه وارث یا ولیّ دیوانه اجازه دهد امانت به حال خود بماند.
مسئله 1904 اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد یا امانت را به او برساند.

مسئله 1905 اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد باید وصیّت کند و شاهد بگیرد.

عاريه

احکام عاریه

مسئله 1906 عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض چیزی هم از او نگیرد.
مسئله 1907 لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.
مسئله 1908 چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد، ولی اگر آن چیز تلف شود ضامن است، مگر اینکه شرط کرده باشند که بتواند آن را به دیگری بدهد.
مسئله 1909 اگر دیوانه، بچه، مفلس و یا سفیه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ، مال کسی را که بر او ولایت دارد بنابر مصلحت عاریه بدهد اشکال ندارد.
مسئله 1910 اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف یا معیوب شود ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
مسئله 1911 اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.
مسئله 1912 اگر عاریه دهنده بمیرد، یا دیوانه و یا مفلس شود، عقد عاریه به هم می‌خورد و عاریه کننده باید مال را فوراً به ورثه یا ولیّ او برگرداند.
مسئله 1913 کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.
مسئله 1914 عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.
مسئله 1915 اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك ندهد امّا آن را به جایی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می‌برده، مثلاً اتومبیل را در گاراژی که صاحبش برای آن درست کرده ببرد، اگر تلف شود، گرچه عاریه را رد نکرده است، امّا ضامن هم نیست.
مسئله 1916 اگر چیز نجس را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد لازم است نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.
مسئله 1917 چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.
مسئله 1918 اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری

عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.
مسئله 1919 اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.
مسئله 1920 اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده، می‌تواند از او مطالبه نماید.

هبه

احکام هبه (هدیه)

مسئله 2077 اگر کسی چیزی را به کسی مجانی و بلاعوض بدهد آن را هبه گویند و در هبه لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه همین قدر که هبه دهنده مال خود را به قصد هبه به دیگری بدهد و آن طرف هم به همین قصد بگیرد، هبه صحیح است.
مسئله 2078 کسی که هبه می‌دهد باید رشید و هبه او با اختیار باشد و نیز بتواند در مال خود تصرّف کند.
مسئله 2079 کسی که چیزی به او بخشیده می‌شود اگر رشید نباشد قبول خود او کافی نیست بلکه باید ولی او از طرف او قبول کند.
مسئله 2080 در هبه قبول و قبض لازم است، پس تا زمانی که قبول نکرده یا هبه کننده مال را تحویل طرف نداده مال او نشده است و اگر ولیّ، مثل پدر و جدّ چیزی را به غیر رشید ببخشد باید خودش قصد تحویل گرفتن برای آنها را بنماید، ولی لازم نیست قبول یا قبض فوراً باشد، و اگر مدتی میان هبه و قبول یا قبض فاصله بیفتد مانعی ندارد.
مسئله 2081 بهتر است چیزی را که انسان به کسی می‌بخشد آن مال را نادیده بگیرد و در آن رجوع نکند، ولی در عین حال هر یك از طرفین می‌تواند هبه را به هم بزند، پس هبه کننده می‌تواند در مال خود رجوع کند مگر در چند مورد:
اوّل: هبه کننده در عوض هبه چیزی از طرف گرفته باشد.
دوّم: چیزی را قربةً الی اللّٰه به کسی هبه کند.
سومّ: هبه به یکی از خویشان نزدیك باشد.
چهارم: مالی را که هبه کرده به حال خود باقی نمانده باشد، مثل اینکه آن را تلف کرده یا صورت آن را به کلی تغییر داده، مثلاً پارچه را بریده و دوخته است یا اینکه آن را به دیگری منتقل کرده باشد.
پنجم: یکی از طرفین بمیرد، پس اگر هبه کننده بعد از صیغه و قبض بمیرد ورثه او حقّ ندارند هبه را به هم بزنند، و اگر طرف بمیرد مال به ورثه او منتقل می‌شود.
مسئله 2082 اگر چیزی را که بخشیده، زیاد شود، مثل آنکه گوسفند فربه شود، یا آنکه بچه بزاید، و بعد بخشنده هبه را به هم بزند، زیادی و بچه، مال کسی است که به او بخشیده شده است.
مسئله 2083 در موقع ازدواج یا وضع حمل و مانند آن، هدایایی برای زن و شوهر می‌آورند، اگر اینگونه هدایا را به حساب زن و برای او آورده‌اند ملك اوست و اگر به حساب شوهر آورده باشند تعلّق به او دارد و اگر شك کنند

که به حساب کیست، باید مصالحه شود.
مسئله 2084 هدایایی که شوهر به زن، یا زن به شوهر می‌دهد، می‌توانند از یکدیگر پس بگیرند ولی بسیار بد است.
مسئله 2085 صدقه دادن از کارهای مستحب است و در روایات ما راجع به آن زیاد سفارش شده است، و موجب زیادی مال و دفع بلا و شفای مرض است و فرق آن با هبه این است که در صدقه قصد قربت شرط است، و بعد از آنکه فقیر صدقه را گرفت، صدقه دهنده نمی‌تواند آن را پس بگیرد.
مسئله 2086 کسی که سیّد نیست می‌تواند به سیّد صدقه مستحّبی بدهد چنانکه می‌تواند غیر از زکات مال و زکات فطره صدقات واجب نظیر کفّارات و نذورات را به او بدهد.
مسئله 2087 در مواردی که نمی‌توان عقد هبه را به هم زد می‌توان در ضمن عقد هبه شرط کرد که اگر بخواهد عقد را فسخ کند (و این شرط مخالف کتاب و سنت نیست).
مسئله 2088 هبه در مرض موت صحیح است گرچه زاید بر ثلث باشد، ولی اگر قصد او این باشد که بعضی از ورثه را بدون جهت شرعی محروم از ارث کند حرام است.
مسئله 2089 فرقی نیست در هبه میان اینکه عین باشد یا منفعت، موجود باشد یا نه، بنابراین اگر حاصل يك سال باغ را به کسی هبه کند یا طلبی را که از کسی دارد به خود او یا دیگری هبه کند مانعی ندارد، ولی اگر به خود او هبه کرد حقّ پس گرفتن ندارد.
مسئله 2090 جهیزیه دختر بعد از آنکه در اختیار او قرار گرفت ملك دختر می‌شود و نمی‌شود از او پس گرفت ولی اگر هنوز در اختیار او قرار نگرفته، برداشتن آن مانعی ندارد، و همچنین است چیزهایی که برای پسر تهیه می‌شود.

غضب

احكام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حقّ کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که هر کس چیزی را غصب کند در قیامت آن چیز مثل طوق به گردن او آویخته می‌شود.

مسئله 2091 اگر انسان در اماکن عمومی نظیر مسجد و مدرسه و راه و پل و مانند اینها مزاحم استفاده دیگران از آنجا شود مثل خرید و فروش در پیاده‌رو و گذاشتن اجناس بیرون مغازه و پارك کردن اتومبیل در جایی که مزاحم دیگران باشد کار او غصب است، و همچنین است اگر کسی در اینگونه مکانها جایی را برای خود بگیرد و نگذارد دیگری او از آنجا استفاده نماید.

مسئله 2092 چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.

مسئله 2093 مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسئله 2094 اگر انسان چیزی را غصب کند باید به صاحبش برگرداند و اگر از بچه یا دیوانه غصب کند باید به ولیّ آنها بدهد و اگر صاحبش را نمی‌شناسد مجهول المالك است و باید به حاکم شرع داده شود.

مسئله 2095 اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده، برّه‌ای پیدا شود یا نهالی که غصب کرده بارور شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، گرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسئله 2096 هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یك به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان ضامن نصف آن هستند.

مسئله 2097 اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است گرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند، و اگر

ممکن نباشد با یکدیگر شریك می‌شوند و اگر صاحب مال راضی به شرکت نباشد غاصب باید عوض آن مال را به او رد کند.
مسئله 2098 اگر شخصی خانه‌ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد.
مسئله 2099 اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود مثلاً با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حقّ ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.
مسئله 2100 اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را گرچه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. و همچنین است اگر با آهن غصبی خانه ساخته باشد، در صورتی که صاحب آهن همان را طلب کند غاصب باید آن را تحویل دهد گرچه موجب خرابی خانه شود.
مسئله 2101 اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل نداشته باشد نظیر گاو و گوسفند، باید قیمت آن را بدهد، و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باید قیمت روزی که غرامت را می‌دهد بپردازد، و اگر مثل داشته باشد نظیر گندم و جو، باید مثل همان چیز را بدهد.
مسئله 2102 اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال از هر کدام که بخواهد می‌تواند عوض آن را بگیرد.
مسئله 2103 اگر چیزی با معامله باطلی به کسی منتقل شود، اگر صاحب مال راضی است که در آن تصرّف شود اشکال ندارد، وگرنه حکم غصب را دارد که باید فوراً به صاحبش رد کند و اگر تلف شده عوض آن را بدهد.
مسئله 2104 هرگاه مال را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد. ولی اگر بگیرد تا مدتی نزد خود نگه دارد که اگر پسندید بخرد، در صورتی

که تلف شود چون امانت است ضامن نیست.
مسئله 2105 بعد از تمام شدن مدّت اجاره باید محل را تحویل مالك دهد و اگر بدون اجازه مالك در آن محل بماند غصب است، و همچنین است اگر در مدّت اجاره مال الاجاره را ندهد.
مسئله 2106 کسی که اجیر شده برای کاری، مثل کارمندان اداره‌ها و شرکتها و کارخانجات، اگر کم کاری کند یا اصلاً کار نکند، حقّ گرفتن تمام حقوق را ندارد و اگر تمام حقوق را بگیرد به همان نسبتی که کم‌کاری کرده غصب است.
مسئله 2107 استفاده از مال کسی که انسان می‌داند دزد یا رباخوار است یا خمس نمی‌دهد و مانند اینها، در صورتی که نداند چیزی که در آن تصرّف می‌کند از مال حرام است اشکال ندارد، و اگر بداند چیزی که در آن تصرّف می‌کند از مال حرام است تصرّف او جایز نیست، بنابراین زن و اولاد یا مهمان کسی که لاابالی در مال مردم است می‌توانند از مال او استفاده کنند، مگر اینکه بدانند آن مال حرام است، و اگر مجبور باشند که از آن استفاده کنند باید از حاکم شرع اجازه بگیرند.
مسئله 2108 اگر کسی مدّتی مانع از کار کسی شود، گرچه این کار حرام است ولی چیزی به او بدهکار نیست ولی اگر خانه و مغازه و مانند آنها را غصب کند علاوه بر اینکه آنها را پس می‌دهد باید اجاره آنها را هم بپردازد.
مسئله 2109 اگر کسی پولی را غصب کند یا ربا بگیرد یا دزدی کند یا خمس بدهکار بوده و نداده است، باید در وقت پرداخت، ارزش خرید آن زمان را بپردازد، مثلاً اگر ده سال قبل هزار تومان از کسی دزدی کرده است باید حساب کند که در آن زمان با هزار تومان چقدر طلا می‌توانست تهیه کند و همان را بپردازد.
مسئله 2110 هرگاه کسی طعامی را غصب کند و آن را به مالك طعام بخوراند در حالی که مالك نمی‌داند مثلاً به عنوان مهمان نمودن آن را جلو مالك بگذارد غاصب ضامن است.
مسئله 2111 هرگاه تسلیم عین مغصوبه به مالك برای غاصب متعذّر باشد، بر غاصب واجب است بدل آن را به مالك بدهد، و این را بدل حیلوله می‌گویند و مالك گرچه مالك این بدل نمی‌شود ولی می‌تواند تصرّف مالکانه بنماید و اگر بدل را تلف کرد عین مغصوبه ملك غاصب می‌شود، و هر وقت تسلیم عین مغصوبه برای غاصب ممکن شد باید آن را به مالك بدهد و بدل را پس بگیرد و همه منافع بدل در تمام مدتی که تسلیم عین مغصوبه متعذّر است مال مالك است.

اموال گمشده

احکام اموال گمشده

مسئله 2112 مالی گمشده‌ای را که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد یا قیمت آن کمتر از 6/12 نخود نقره باشد می‌تواند برای خود بر دارد.
مسئله 2113 هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه داشته باشد و قیمت آن به 6/12 نخود نقره برسد باید تا يك سال به واسطه گفتن یا نوشتن در محلی که ممکن است صاحبش پیدا شود اعلام کند و اگر قبل از يك سال مأیوس از پیدا شدن صاحبش شود یا از اوّل از پیدا شدن صاحبش مأیوس است اعلام لازم نیست و بعد از یأس از پیدا شدن صاحب یا اعلام تا يك سال، می‌تواند آن را برای خود بردارد.
مسئله 2114 کسی که مالی را پیدا کرده اگر به اندازه 6/12 نخود نقره باشد و نشانه هم داشته باشد اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلام نکند معصیت کرده و در صورتی که امید به پیدا شدن صاحب آن داشته باشد باز هم واجب است اعلام کند.
مسئله 2115 اگر دیوانه یا نابالغ چیزی پیدا کند، اگر کمتر از 6/12 نخود نقره باشد یا نشانه نداشته باشد می‌تواند برای خود بردارد و اگر به مقدار 6/12 نخود نقره باشد و نشانه هم داشته باشد ولیّ او باید اعلام نماید و پس از يك سال اعلام یا مأیوس شدن از صاحبش، دیوانه یا نابالغ می‌تواند آن را برای خود بردارد.
مسئله 2116 اگر در بین سالی که اعلام می‌کند مال از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و به دستوری که گفته شد اعلام نموده باشد، چیزی بر او نیست، و الّا باید عوض آن را به حاکم شرع بدهد.
مسئله 2117 اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان پیدا کند مال اوست و لازم نیست نشانه‌هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم متوجّه آنها نیست بگوید.
مسئله 2118 اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به 6/12 نخود نقره برسد و نشانه هم داشته باشد چنانچه اعلام نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود ضامن است، و اگر به دیگری بدهد یا دیگری آن را بردارد هر دو ضامن هستند و باید هر دو به دستوری که گفته شد عمل کنند.
مسئله 2119 هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود در صورتی که نشانه داشته باشد و به مقدار 6/12 نخود نقره باشد باید آن را قیمت کند و آن را مصرف نماید و به دستور مالی که انسان پیدا می‌کند عمل

نماید، پس اگر صاحبش پیدا شد قیمت آن را به او می‌دهد و اگر از پیدا شدن صاحبش مأیوس شود یا یك سال بگذرد می‌تواند برای خود بردارد.
مسئله 2120 اگر چیزی را که پیدا کرده همراه او باشد در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد و الّا حکم غصب را دارد.
مسئله 2121 اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه نشانه‌ای نداشته باشد یا قیمت آن کمتر از 6/12 نخود نقره باشد می‌تواند برای خود بردارد، و اگر قیمت آن از 6/12 نخود نقره بیشتر باشد و نشانه هم داشته باشد حکمش حکم مالی است که انسان آن را پیدا می‌کند.
مسئله 2122 اگر مالی را که کمتر از 6/12 نخود نقره ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسی آن را بردارد برای او حلال است.
مسئله 2123 مالی را که انسان پیدا می‌کند، در تمام صوری که گفته شد می‌تواند برای خود بردارد، بهتر است از طرف صاحبش به فقیر صدقه دهد مخصوصاً اگر پیدا کننده غنی باشد و اگر بعد از صدقه دادن یا تلف شدن صاحبش پیدا شود باید رضایت او را به دست آورد، و همچنین است مجهول المالك که اگر بعد از اینکه با اذن حاکم شرع به مصرف رساند صاحبش پیدا شود باید او را راضی نماید.
مسئله 2124 مالی را که انسان در صندوق شخصی خود پیدا می‌کند اگر شك داشته باشد که مال خود اوست یا نه، مال خود اوست و اگر یقین داشته باشد که مال خود او نیست مجهول المالك است و باید با اذن حاکم شرع به مصرف برسد، و در صندوق بانکها و مانند آن چنانچه مبلغی زیاد بیاید، اگر معلوم باشد که از غیر بانك است و مالك آن معلوم نباشد نیز مجهول المالك است که باید با اذن حاکم شرع به مصرف برسد.
مسئله 2125 اگر چیزی را با پا و یا دست خود به کناری بزند ولی آن را برندارد ضامن نیست و همچنین است اگر به دیگری نشان دهد و او آن را بردارد بر کسی که آن را نشان داده ضمانی نیست.
مسئله 2126 هرگاه از شخصی که مال انسان را برده مالی نزد انسان باشد چنانچه از آمدن او مأیوس شد می‌تواند به قیمت مالی که از او برده از مال او تقاصّاً بردارد و بقیه آن حکم مجهول المالك را دارد.
مسئله 2127 چیزهایی را که برای اصلاح نزد ارباب صنایع می‌آورند و صاحبان آنها نمی‌آیند ببرند به طوری که صنعتگر از آمدن آنها مأیوس می‌شود حکم مجهول المالك را دارد که باید با اذن حاکم شرع به مصرف برسانند.
مسئله 2128 اگر انسان حیوانی را پیدا کند حکم او حکم مالی است که

انسان پیدا می‌کند، و چنانچه صاحبش پیدا شود باید حیوان را با منافع او به او بپردازد، ولی می‌تواند مخارجی را که نموده از صاحبش بگیرد.

نذر و عهد و قسم

احکام نذر و عهد و قسم

مسئله 2178 نذر آن است كه انسان بر خود واجب كند كه كار خيرى را براى خدا به جا آورد، يا كارى را كه نكردن آن بهتر است براى خدا ترك نمايد.
مسئله 2179 نذر بايد با زبان گفته شود و قصد آن در دل كافى نيست و لازم نيست آن را به عربى بگويد، و اگر بگويد چنانچه مريض من خوب شود هزار تومان به فقير مى‌دهم نذر او صحيح است.
مسئله 2180 نذر كننده بايد مكلّف و رشيد باشد و آن كار براى او مقدور باشد و به اختيار و قصد خود نذر كند بنابراين نذر كردن كسى كه او را مجبور كرده‌اند يا به واسطه عصبانى شدن بى‌اختيار نذر كرده صحيح نيست و همچنين سفيه و كسى كه حاكم شرع او را از تصرّف در اموالش منع كرده است نذرهاى مربوط به اموالشان صحيح نيست.
مسئله 2181 نذر زن احتياج به اجازه شوهر ندارد و همچنين نذر فرزند احتياج به اجازه پدر و مادر ندارد ولى اگر مزاحم حقوق شوهر شد يا مايه آزار پدر يا مادر شد، نذر آنها باطل مى‌شود حتّى اگر آنها قبلاً اجازه داده باشند.
مسئله 2182 اگر نذر كند كه كار مباحى را انجام دهد يا ترك نمايد، اگر انجام آن از جهتى بهتر باشد مثلاً نذر كند در اطاق خلوتى نماز بخواند چون حضور قلب پيدا مى‌كند، نذر او صحيح است و نيز اگر ترك آن از جهتى بهتر باشد مثلاً براى اينكه دود مضر است نذر كند كه آن را استعمال نكند نذر او صحيح مى‌باشد.
مسئله 2183 اگر نذر كند عملى را انجام دهد، بايد همانطور كه نذر كرده به جا آورد پس اگر نذر كند كه وقتى مريض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پيش از آنكه خوب شود صدقه را بدهد كافى نيست.
مسئله 2184 هرگاه نذر كند كار خيرى را انجام دهد ولى وقت و مقدار آن را معيّن نكند، مثلاً نذر كند كه نماز بخواند و مقدار و خصوصيات آن را معيّن نكند خواندن يك نماز دو ركعتى كافى است.
مسئله 2185 اگر نذر كند روز معيّنى را روزه بگيرد و بدون عذر در آن روز مسافرت كند روزه آن روز بر او واجب نيست و قضا و كفّاره نيز ندارد و همچنين است اگر عذرى براى او پيدا شود مثل اينكه مريض شود يا زن حيض شود.
مسئله 2186 اگر انسان بدون عذر به نذر خود عمل نكند بايد كفّاره بدهد و كفّاره آن كفّاره قسم است) ده فقير را سير نمايد يا بپوشاند و اگر نتواند

باید سه روز روزه بگیرد (مگر آنکه برای تخلّف نذر، کفّاره‌ای معیّن کند که در صورت تخلّف همان چیز بر او واجب می‌شود.
مسئله 2187 کسی که نذر کرده عملی را ترك کند، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا اشتباه آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست.
مسئله 2188 اگر به واسطه نذر چیزی بر ذمّه او آمده باشد و بمیرد لازم نیست ورثه آن نذر را ادا کنند گرچه میّت را بری الذمّه کردن بسیار شایسته است، ولی اگر چیز معیّنی را نذر کرده، باید ورثه آن را به مصرف نذر برسانند.
مسئله 2189 هر چیز معیّنی که نذر روی آن آمده باشد نماء آن هم جزو نذر است مثلاً گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان و مانند اینها نذر کرده‌اند پشم، شیر، بچه آن و مقداری که چاق می‌شود جزو نذر است، مگر آن که فقط گوشت آن را نذر کرده باشند.
مسئله 2190 اگر برای امام‌علیه السلام یا امامزاده و مانند آن نذر کند، همانگونه که می‌تواند به مصارف حرم برساند، می‌تواند با قصد اینکه برای آن امام‌علیه السلام باشد در مطلق کارهای خیر مصرف کند.
مسئله 2191 هرگاه نذر کند کاری را انجام دهد چنانچه معلوم شود که آن کار مورد نداشته است یا مورد آن از بین رفته است، مثلاً نذر کند که اگر مریض او خوب شود عملی را انجام دهد بعد معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مالی را نذر جبهه کند ولی جنگ تمام شود، عمل کردن به آن نذر لازم نیست.
مسئله 2192 هرگاه پدر یا مادری نذر کند دختر خود را به سیّد شوهر دهد نذر آنها اعتباری ندارد، و هنگامی که دختر به حدّ بلوغ رسید اختیار با خود اوست.
مسئله 2193 هیچ فرقی بین نذر و عهد نیست مگر در تلفّظ، مثلاً اگر بگوید با خدا عهد می‌کنم که هر شب نماز شب بخوانم یا اگر مریض من خوب شد هزار تومان صدقه می‌دهم، به آن عهد می‌گویند و اگر بگوید با خدا نذر می‌کنم که هر شب نماز شب بخوانم یا با خدا نذر می‌کنم که اگر مسافر من سالم برگشت فلان کار خیر را انجام بدهم، به آن نذر می‌گویند و کلیه مسائلی که در نذر گفته شد در عهد نیز می‌آید.
مسئله 2194 قسم آن است که به یکی از اسمهای خداوند متعال قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند گرچه آن کار مباح باشد (یعنی متعلق قسم راجح نباشد).
مسئله 2195 کلیه مسائلی که در نذر گفته شد در قسم نیز می‌آید مگر اینکه مورد نذر و عهد باید راجح باشد (فعل واجب یا مستحب و یا ترك حرام و مکروه) ولی مورد قسم لازم نیست راجح باشد ولی باید مرجوح هم نباشد (مثل ترك واجب یا مستحب و یا فعل حرام یا مکروه).

مسئله 2196 قَسَم خوردن بر سه قِسم است:
اوّل: قَسَمی که نظیر نذر و عهد است و چیزی را بر خود واجب یا حرام می‌کند که اگر بر طبق قَسَم عمل نکرد باید کفّاره بدهد.
دوّم: قَسَمی که منکر پیش قاضی باید بخورد. که این قَسَم مربوط به باب قضاوت است.
سوّم: برای اثبات یا نفی چیزی نزد مردم قسم بخورد مثلاً فروشنده بگوید این جنس را به خدا قسم به این مبلغ خریده‌ام که اگر دروغ بگوید از گناهان بزرگ است ولی کفّاره ندارد و اگر راست باشد مکروه است، ولی اگر برای کار خوبی باشد نظیر اینکه خودش یا دیگری از شرّ ظالمی نجات پیدا کند قسم بخورد مکروه نیست بلکه گاهی واجب می‌شود گرچه قسم دروغ هم باشد.
مسئله 2197 قسم خوردن به مقدسات دینی غیر از اسمهای خداوند در صورت اوّل و دوّم (که در مسئله قبل گفته شد) اثر و فایده‌ای ندارد و در قسم سوّم اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد از گناهان بزرگ است ولی کفّاره ندارد.

وقف

مسئله 2198 اگر كسى كه رشيد است و مى‌تواند در مال خود تصرّف كند (محجور و سفيه نيست) با قصد و اختيار چيزى را در راه خدا وقف كند از ملك او خارج مى‌شود و براى آن كار متعيّن مى‌شود.
مسئله 2199 لازم نيست صيغه وقف را به عربى بخوانند، بلكه اگر مثلاً بگويد اين ملك را مسجد نمودم وقف صحيح است بلكه صيغه وقف هم لازم نيست پس اگر به قصد وقف ملكى را مسجد نمايد وقف صحيح است. و محتاج به قبول هم نيست ولى تحويل مورد وقف به كسى كه براى او وقف شده لازم است، و اگر تحويل ندهد گرچه صيغه هم خوانده باشد وقف محقق نمى‌شود بنابراين تا در آن ملك نماز خوانده نشده آن ملك مسجد نمى‌شود و اگر چيزى را بر اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اينكه آن چيز ملك آنان شود از طرف آنان نگه‌دارى نمايد وقف صحيح است.
مسئله 2200 وقف لازم نيست هميشگى يا از موقع خواندن صيغه باشد بلكه مى‌تواند بگويد اين مال تا ده سال وقف باشد يا بعد از مردن من وقف باشد.
مسئله 2201 اگر مالى را براى اشخاصى كه بعضى از آنها به دنيا آمده‌اند وقف كند وقف صحيح است و آنها كه به دنيا نيامده‌اند بعد از آمدن به دنيا با ديگران شريك مى‌شوند و همچنين اگر مالى را فقط براى كسانى كه به دنيا نيامده‌اند وقف كند نيز صحيح است.
مسئله 2202 اگر چيزى را بر خودش وقف كند مثل آنكه دكانى را وقف كند كه عايدى آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمايند صحيح است و نيز اگر مثلاً مالى را بر فقرا وقف كند و خودش فقير شود مى‌تواند از منافع وقف استفاده نمايد.
مسئله 2203 اگر براى چيزى كه وقف كرده متولّى معيّن كند بايد مطابق قرارداد او رفتار نمايند و اگر معيّن نكند اختيار با حاكم شرع است مگر آن كه بر افراد مخصوصى وقف كرده باشد كه در اين صورت در استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نيست.
مسئله 2204 اگر متولّى وقف ملك را اجاره داده باشد و بميرد، اجاره باطل نمى‌شود، ولى اگر كسانى كه ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و بميرند در صورتى اجاره صحيح است كه ديگران آن را اجازه دهند.
مسئله 2205 اگر متولّى وقف بميرد يا خيانت كند و يا از عهده اداره وقف برنيايد بايد مراجعه به حاكم شرع شود تا حاكم شرع متولّى يا ناظر معيّن

نماید.
مسئله 2206 فرش یا چیز دیگری را که برای جایی وقف کرده‌اند می‌شود برای آنچه وقف شده در جای دیگر مصرف کنند مگر اینکه وقف مخصوص آنجا باشد.
مسئله 2207 هر جا که حاکم شرع فروش یا تبدیل وقف را صلاح بداند می‌تواند وقف را تبدیل نماید و یا بفروشد نظیر اینکه مالی را که وقف کرده‌اند بدون استفاده بماند و یا به طوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، یا بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند اختلاف پیدا شود و خوف آن برود که مال یا جانی تلف شود.
مسئله 2208 اگر ملکی را مثلاً برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد با اذن حاکم شرع عایدات آن، در غیر تعمیر، یا تعمیر مسجد دیگر و مانند اینها مصرف می‌شود.
مسئله 2209 اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن خرج چند چیز شود، در صورتی که نداند که برای هر یك چه مقدار معیّن شده، باید با اذن حاکم شرع تعیین مقدار شود.
مسئله 2210 مؤسّساتی که دارای شخصیت حقوقی است اگر افرادی که آن مؤسّسه را تشکیل داده‌اند آن را از ملك خود بیرون کنند، و یا چیزی را به آن مؤسّسه تملیك کنند، ملك آن مؤسّسه می‌شود و باید مطابق اساسنامه آن مؤسّسه عمل شود و وقف نیست و احکام وقف را ندارد.
مسئله 2211 متولّی وقف می‌تواند فرش مسجد یا کتابهای کتابخانه و مانند اینها را که آن مسجد و آن کتابخانه احتیاج ندارد یا بلا استفاده مانده است تبدیل نماید و یا بفروشد و اگر آن مسجد یا کتابخانه و مانند آنها متولّی ندارد با اجازه حاکم شرع می‌توانند آن کار را انجام دهند.
مسئله 2212 اگر جایی را وقف کنند زیر زمین به اندازه متعارف و بالای ساختمان به اندازه متعارف خود به خود وقف می‌شود مگر اینکه تعیین کند که چه مقدار وقف است بنابراین می‌تواند زیرزمینی را دستشویی و طبقه اوّل آن را مسجد و طبقات دیگر را ملك شخصی یا کتابخانه یا غیر اینها قرار دهد.

وصيت

احکام وصیّت

مسئله 2213 وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیّم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می‌کنند وصی می‌گویند.
مسئله 2214 کسی که وصیّت می‌کند باید رشید باشد و از روی قصد و اختیار وصیّت کند و اگر می‌خواهد نسبت به اموالش وصیّت کند باید حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.
مسئله 2215 کسی که اسباب قتل خود را فراهم کرده است مثلاً عمداً سمّی خورده است اگر بعد از آن راجع به اموالش وصیّت کند صحیح نیست ولی اگر قبل از خودکشی وصیّت کرده صحیح است چنانکه راجع به غیر اموالش چه قبل از آن عمل و چه بعد از آن اگر وصیّت کند صحیح است.
مسئله 2216 اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالك می‌شود که آن را قبول کند.
مسئله 2217 وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید اگر امانتی نزد او هست به صاحبش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است یا واجبی نظیر نماز و حجّ و خمس و زکات و مانند اینها بر ذمّه اوست باید بپردازد یا وصیّت کند، و اگر مالی نزد کسی دارد یا در جایی پنهان کرده باید اطلاع دهد و نیز در صورتی که فرزند صغیر دارد و حقّ آنان در معرض خطر است باید برای آنان قیّم معیّن نماید.
مسئله 2218 وصی باید شیعه و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد.
مسئله 2219 اگر کسی چند وصی یا چند وصی و ناظر برای خود معیّن کند باید با نظر یکدیگر به وصیّت او عمل نمایند و اگر اختلاف در میان آنها افتاد باید به حاکم شرع مراجعه نمایند.
مسئله 2220 اگر انسان به واسطه گفتن یا انجام دادن کاری از وصیّت خود برگردد وصیّت باطل می‌شود، همینطور اگر وصیّت خود را تغییر دهد وصیّت اوّلش باطل می‌شود و باید به وصیّت دوّم او عمل نمایند.
مسئله 2221 اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد مالش را به کسی ببخشد یا بفروشد بخشش و فروش او صحیح است.
مسئله 2222 انسان بیش از ثلث اموالش نمی‌تواند وصیّت کند و چنانچه زیادتر از ثلث وصیّت نماید زیادی آن محتاج به اذن ورثه است، خواه قبل از مردن اذن دهند یا بعد از مردن.
مسئله 2223 اگر انسان بعد از مردن کسی بفهمد که او را وصی خود

کرده در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیّت او را انجام دهد و می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.
مسئله 2224 اگر وصی بمیرد یا دیوانه شود یا کافر شود یا نتواند کارهای میّت را انجام دهد حاکم شرع یك نفر را به جای او معیّن می‌کند.
مسئله 2225 وصی امین است و اگر بگوید به وصیّت عمل کردم قول او پذیرفته می‌شود و چنانچه مال در دست او تلف شود اگر زیاده روی یا کوتاهی ننموده باشد ضامن نیست.
مسئله 2226 واجبات مالی نظیر بدهکاری و خمس و زکات و حجّ از اصل مال برداشته می‌شود گرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد امّا واجبات بدنی نظیر نماز و روزه از اصل مال برداشته نمی‌شود و سزاوار است که ورثه میّت را بری الذمّه نمایند گرچه مال هم نداشته باشد.
مسئله 2227 هرگاه کسی وصیّتهای متعدد برای کارهای مختلف بنماید و نگفته باشد از ثلث بردارند باید واجبات مالی او را نظیر بدهی از اصل مال بردارند و واجبات بدنی او را نظیر نماز و روزه از ثلث مال بردارند و اگر ثلث زیاد آمد به بقیه وصیّت عمل نمایند ولی اگر وصیّت کرده باشد که از ثلث بردارند باید اوّل واجبات مالی او را از ثلث بدهند و اگر زیاد آمد واجبات بدنی او را بدهند و اگر زیاد آمد به بقیه وصیّت عمل نمایند.
مسئله 2228 اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند یا بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میّت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، چنانچه از گفته او اطمینان حاصل شود باید به او بدهند و اگر اطمینان حاصل نشود باید مراجعه به حاکم شرع شود.
مسئله 2229 اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از وصیّت کننده بمیرد وصیّت باطل می‌شود، و اگر بعد از وصیّت کننده و پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید، بمیرد، مال منتقل به ورثه او می‌شود در صورتی که ورثه آن وصیّت را رد نکنند.

کسانی که از میّت ارث می‌برند

ارث دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میت، و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند.

مسئله 2230 اگر وارث میّت يك پسر يا يك دختر باشد، همه مال میّت به او می‌رسد و اگر چند پسر يا چند دختر باشند مال به طوری بين آنان قسمت می‌شود كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسئله 2231 اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او گرچه دختر باشد سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او گرچه پسر باشد سهم دختر میّت را می‌برد بنابراين مال را سه قسمت می‌كنند يك قسمت را به نوه دختری و دو قسمت را به نوه پسری می‌دهند و نوه دختری يا پسری اگر متعدد باشند هر كدام سهمی كه به آنها می‌رسد طوری قسمت می‌كنند كه هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد.

مسئله 2232 اگر شخصی بميرد و وارث او پدرش باشد همه مال میّت به او می‌رسد و همچنين است اگر وارث او مادرش باشد، و اگر پدر و مادر هر دو باشند يك قسمت مال میّت به مادر و دو قسمت آن به پدر می‌رسد به شرطی كه میّت دو برادر پدری يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد چون اگر اينها موجود باشند مادر شش يك مال را می‌برد و بقيه به پدر می‌رسد.

مسئله 2233 اگر میّت اولاد داشته باشد، هر كدام از پدر و مادر يك ششم مال را می‌برند مگر در سه صورت:

اوّل: صورتی كه وارث میّت پدر و مادر و يك دختر باشد كه در اين صورت مال را پنج قسمت می‌كنند پدر و مادر هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد به شرطی كه میّت دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر نداشته باشد چون اگر اينها موجود باشند مال را شش قسمت می‌كنند پدر و مادر هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت می‌برد، و يك قسمت باقی مانده را چهار قسمت می‌كنند يك قسمت را پدر و سه قسمت را دختر می‌برد.

دوّم: صورتی كه وارث میّت پدر يا مادر و يك دختر باشند كه در اين صورت مال را چهار قسمت می‌كنند يك قسمت آن را پدر يا مادر و بقيه را دختر می‌برد.

سوّم: صورتی كه وارث میّت فقط پدر يا مادر و چند دختر باشند كه در اين صورت مال را پنج قسمت می‌كنند يك قسمت را پدر يا مادر و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌كنند.

ارث دسته دوّم: جد يعنى پدر بزرگ و جده يعنى مادر بزرگ و برادر و خواهر ميّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان ارث مى‌برند، در صورتى كه از دسته اوّل كسى نباشد.
مسئله 2234 اگر وارث ميّت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد همه مال به او مى‌رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدر و مادرى يا پدرى تنها، يا مادرى تنها باشند مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و اگر برادر و خواهر با هم باشند هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد مگر برادر و خواهر مادرى كه فقط اينها به طور مساوى مال را بين خود تقسيم مى‌كنند و با بودن برادر و خواهر پدر و مادرى برادر و خواهر پدرى ارث نمى‌برند.
مسئله 2235 اگر ميّت برادر و خواهر پدر و مادرى يا پدرى تنها و يك برادر و يا خواهر مادرى داشته باشد مال را شش قسمت مى‌كنند يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى يا پدرى مى‌دهند و اگر چند برادر و خواهر مادرى باشند مال را سه قسمت مى‌كنند يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى به طور مساوى بين خودشان قسمت مى‌كنند و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادرى يا پدرى مى‌دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى‌برد.
مسئله 2236 اگر ميّت خواهر و برادر نداشته باشد سهم ارث آنان را به اولادشان مى‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادرى به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود و از سهمى كه به برادرزاده و خواهرزاده پدرى يا پدر و مادرى مى‌رسد هر پسرى دو برابر دختر مى‌برد.
مسئله 2237 اگر وارث ميّت جد يا جده باشد تمام مال به او مى‌رسد، خواه پدرى باشد يا مادرى، و اگر جد و جده باهم باشند چنانچه هردو مادرى باشند مال را به طور مساوى تقسيم مى‌كنند و اگر پدرى باشند جد دو برابر جده مى‌برد، و اگر هم پدرى و هم مادرى باشند يك قسمت به جدّ و جدّه مادرى مى‌رسد كه به طور مساوى تقسيم مى‌كنند و دو قسمت ديگر به جدّ و جدّه پدرى مى‌رسد كه جد دو برابر جده مى‌برد، و اگر يك جد يا جده پدرى و يك جد يا جده مادرى باشد دو قسمت را جد يا جده پدرى و يك قسمت را جد يا جده مادرى مى‌برد.
مسئله 2238 اگر وارث ميّت جد يا جده، يا هر دو با برادر يا خواهر يا هر دو، يا برادرزاده يا خواهرزاده يا هر دو باشد در همه اين صورتها جد حكم يك برادر و جده حكم يك خواهر را دارد، ولى مانع از ارث برادرزاده و خواهرزاده نمى‌شود.
ارث دسته سوّم: عمو و عمه و دايى و خاله و اولاد آنان هستند در صورتى كه از طبقه اوّل و دوّم كسى نباشد.
مسئله 2239 اگر وارث ميّت يك عمو يا يك عمه باشد همه مال به او مى‌رسد و اگر چند عمو يا چند عمه باشند مال به طور مساوى بين آنان

قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می‌برد و اگر همه مادری باشند به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و با بودن عمو و عمه پدر و مادری و دایی و خاله پدر و مادری عمو و عمه پدری و دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند.
مسئله 2240 اگر وارث میّت عمو و عمه پدر و مادری و عمو و عمه مادری باشد، اگر از خویشان مادری یك نفر باشد سدس) یك ششم (مال به او تعلق دارد و اگر بیشتر از یك نفر باشد ثلث مال به او تعلق دارد که به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند، و بقیه به خویشان پدر و مادری تعلق دارد و مرد دو برابر زن می‌برد.
مسئله 2241 اگر وارث میّت فقط یك دایی یا یك خاله باشد همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشند، خواه پدر و مادری باشند یا مادری یا پدری، مال را به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند.
مسئله 2242 اگر وارث میّت دایی و خاله پدر و مادری یا خاله و دایی مادری باشند، خویشان مادر یك ششم) سدس (می‌برند اگر یك نفر باشند، و اگر متعدد باشند ثلث مال را به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند و بقیه به خویشان پدر و مادری تعلّق دارد که به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند.
مسئله 2243 اگر وارث میّت عمو و عمه‌ها با دایی و خاله‌ها باشند مال سه قسمت شده دو قسمت به عمو و عمه‌ها و یك قسمت به دایی و خاله‌ها می‌رسد که این یك سهم را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند و عمو و عمه‌ها اگر پدری یا پدر و مادری باشند آن دو سهم را طوری تقسیم می‌کنند که عمو دو برابر عمه ببرد، و اگر مادری باشند به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند.
مسئله 2244 اگر میّت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد به اولاد آنان، و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.

ارث زن و شوهر

مسئله 2245 اگر زن دائم بميرد و اولاد نداشته باشد نصف همه مال را شوهر او مى‌برد و اگر اولاد داشته باشد يك چهارم مال او را شوهر مى‌برد. و اگر مرد بميرد و اولاد نداشته باشد زن دائم او يك چهارم مال او را مى‌برد و اگر اولاد داشته باشد يك هشتم مال را مى‌برد. و زن از مطلق ما يملك زوج ارث مى‌برد. ولى از خانه مسكونى قيمت آن را ارث مى‌برد و از عين خانه ارث نمى‌برد. اما اگر زن از ميّت بچّه دارد، سزاوار است از عين خانه به او ارث دهند.

مسئله 2246 اگر ميّت بيش از يك زن دائم داشته باشد يك چهارم مال يا يك هشتم مال به طور مساوى بين آنان قسمت مى‌شود، گرچه شوهر با هيچ يك از آنان يا بعض آنان نزديكى نكرده باشد، ولى اگر در مرضى كه به آن مرض از دنيا رفته زنى را عقد كرده و با او نزديكى نكرده است، آن زن از او ارث نمى‌برد و حقّ مهر هم ندارد، ولى اگر زن در حال مرض شوهر كند و به همان مرض بميرد شوهرش گرچه با او نزديكى نكرده باشد از او ارث مى‌برد.

مسئله 2247 اگر زن را طلاق رجعى بدهند و در بين عدّه يكى از زن يا شوهر بميرد، از يكديگر ارث مى‌برند.

مسئله 2248 اگر شوهر در حال مرض عيالش را طلاق دهد و پيش از گذشتن يك‌سال قمرى در همان مرض بميرد، اگر زن شوهر ديگر نكرده باشد و طلاق به تقاضاى او نباشد از مرد ارث مى‌برد.

مسئله 2249 آنچه كه مرد براى استفاده زن گرفته است نظير لباس و زيور آلات و مانند اينها، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است.

مسئله 2250 قرآن و انگشتر و سلاح و لباس ميّت چنانچه مورد استعمال ميّت باشد مال پسر بزرگتر است.

مسئله 2251 چيزهايى كه از اصل مال برداشته مى‌شود نظير قرض و مانند آن بايد از آن چهار چيز هم به نسبت بردارند.

مسئله 2252 مسلمان از كافر ارث مى‌برد ولى كافر از مسلمان ارث نمى‌برد ولى اگر كافر بميرد و وارث مسلمان نداشته باشد كافر از او ارث مى‌برد و اگر همه ورّاث مسلمان كافر باشند ارث او مال حاكم شرع است.

مسئله 2253 اگر كسى يكى از خويشان خود را عمداً يا به شبه عمد بكشد از او ارث نمى‌برد ولى اگر از روى خطا باشد از او ارث مى‌برد ولى از ديه قتل ارث نمى‌برد.

مسئله 2254 در صورتی که میّت بچه‌ای داشته باشد که در شکم مادر است اگر در طبقه او وارث دیگری نباشد باید صبر کنند، هرگاه زنده به دنیا آمد همه ارث به او می‌رسد ولی اگر در طبقه او وارث دیگری هم باشد باید هنگام تقسیم، سهم دو پسر را برای او کنار بگذارند و چنانچه مثلاً يك پسر یا يك دختر به دنیا آمد زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند و چنانچه بیشتر از دو پسر به دنیا بیاید سهم او از ورثه دیگر گرفته می‌شود.
مسئله 2255 حقوقی را که به خانواده افراد بازنشسته می‌دهند اگر از زمان خدمتشان پس‌انداز شده باشد جزو ترکه میّت است و به همه ورثه می‌رسد و آنچه را از طرف خود اداره به عنوان اعانت و کمك می‌دهند به هرکس بدهند مال اوست.
مسئله 2256 اگر دو نفر یا چند نفر که از هم ارث می‌برند به سبب حادثه‌ای نظیر غرق یا زلزله یا تصادف اتومبیل و مانند اینها بمیرند و معلوم نباشد کدامیك از آنها جلوتر مرده است هر يك از دیگری نسبت به آنچه که قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و آنچه را که از یکدیگر ارث برده‌اند به ورثه آنان منتقل می‌شود.
مسئله 2257 کسی که مفقود الاثر شده است راجع به ارث بردن او یا تقسیم اموال او باید به حاکم شرع مراجعه شود تا حاکم شرع تعیین وظیفه نماید، همینطور اگر یکی از خویشان او بمیرد در سهم ارث او باید به حاکم شرع مراجعه شود.
مسئله 2258 اگر زنی بمیرد و وراثی غیر از شوهر نداشته باشد همه مال او به شوهر می‌رسد و اگر مردی بمیرد و وراثی غیر از زن نداشته باشد يك چهارم مال به زن می‌رسد، و بقیه مال حاکم شرع است، و اگر کسی بمیرد و اصلاً وارث نداشته باشد همه ارث او مال حاکم شرع است.

انفال

مسئله 2259 زمينهايى كه صاحب معيّنى ندارد و آثارى از آبادى در آن نيست چه در اصل باير باشد مانند بيابانها و كوهها و درّه‌ها و چه بعد از آباد شدن باير شده باشد مثل زمينهايى كه صاحبان آنها از آن اعراض كرده باشند ملك حكومت اسلامى است ولى اگر كسى آن را آباد كند مالك مى‌شود مگر در صورتى كه حكومت اسلامى ممانعت نمايد.
مسئله 2260 اگر حكومت اسلامى از احياى زمينى جلوگيرى نمايد، كسى نمى‌تواند در آن تصرّف نمايد و اگر آن را آباد كند مالك آن نمى‌شود.
مسئله 2261 كسى كه زمين موات را احيا مى‌نمايد لازم نيست شيعه باشد بلكه هر كس گرچه كافر باشد با آباد نمودن زمينهاى موات مالك آن مى‌شود مگر آنكه محارب) در حال جنگ با مسلمين (باشد.
مسئله 2262 زمينها و بناهايى كه مالك معيّن دارند تا وقتى كه صاحبان آنها اعراض نكرده باشند يا شك شود كه اعراض كرده‌اند يا نه، گرچه خراب شود يا آن را رها نموده باشند، كسى نمى‌تواند آن را آباد نمايد و با آباد نمودن مالك آن نمى‌شود.
مسئله 2263 آنچه كه در زمينهاى موات باشد مانند بوته و درخت و سنگ و معدن و غيره، مانند خود زمين ملك حكومت اسلامى است ولى اگر كسى در آنها تصرّف كند مالك مى‌شود مگر آنكه حكومت اسلامى ممانعت نمايد.
مسئله 2264 زمينهايى كه در اصل آباد بوده مانند جنگلها و نيزارها ملك حكومت اسلامى است و هر كس در آن تصرّف و اصلاح نمايد مالك مى‌شود مگر آنكه حكومت اسلامى منع نمايد.
مسئله 2265 استفاده متعارف از جنگلها مانند استفاده از چوبها براى ساختمان شخصى يا تهيه زغال براى مصرف يا هيزم اشكال ندارد مگر آن كه دولت اسلامى منع كند.
مسئله 2266 آباد نمودن زمين موات به اين است كه آن را تصرّف كند و در آن ساختمان، ديوار، درختكارى، كندن چاه و قنات انجام دهد، يا آن را براى كشاورزى و مانند آن آماده نمايد.
مسئله 2267 احيا بايد به قصد استفاده خود احيا كننده يا بستگان نزديكش باشد نه سود جويى و فروش زمين، و بايد به مقدار متعارف باشد نه مثل شهرك سازى و مانند آن.
مسئله 2268 زمينهاى آبادى كه در صدر اسلام با جنگ به دست مسلمين افتاده، قابل خريد و فروش نيست ولى در اين زمان كه معلوم نيست آيا اين زمينها (در ايران و عراق و...) در صدر اسلام آباد بوده يا نه، ملك

کسانی است که زمین در تصرّف آنهاست و خرید و فروش و سایر تصرّفات در آن جایز است.
مسئله 2269 زمینهایی که معلوم نیست سابقاً چگونه بوده، ملك کسی است که زمین در دست اوست و خرید و فروش آن و سایر تصرّفات اشکال ندارد.
مسئله 2270 محدوده خاصی که برای شهر، ده، مزرعه، چاه، قنات، درخت و مانند آنها برای استفاده اهل و صاحبان آنها قرار داده می‌شود حریم آن می‌باشد و کسی بدون اجازه آنان نمی‌تواند در آن تصرّف نماید و حریم هر چیزی حدّ معیّنی است که با چیزهای دیگر فرق دارد و آن مقداری است که باعث ضرر نشود مثلاً حریم چاه یا قنات حدّی است که کندن چاه یا قنات دیگر موجب ضرر به آنها نگردد.
مسئله 2271 چراگاه هر محلی حریم آنجاست و کسی بدون اجازه اهل آنجا حقّ تصرّف و استفاده از آن را ندارد ولی اهل آن محل همانطور که می‌توانند از آن چراگاه استفاده نمایند، می‌توانند آن را اجاره دهند.
مسئله 2272 علامت گذاری به وسیله دیوار یا سیم خاردار یا سنگ چین نمودن و مانند اینها در زمینهای موات به قصد تصرّف و احیا، موجب حقّ برای علامت‌گذار می‌شود و دیگری حقّ تصرّف و احیای آن را ندارد که به آن در اصطلاح تحجیر می‌گویند.
مسئله 2273 تحجیر باید به مقدار احتیاج تحجیر کننده یا بستگان نزدیك او و نیز باید به مقدار متعارف باشد و بیشتر از آن موجب حقّی نمی‌شود.
مسئله 2274 اگر علامت تحجیر از بین برود حقّ تحجیر کننده از بین نمی‌رود چه اینکه کسی با تعدّی و ظلم علامتها را از بین ببرد یا به وسیله زلزله و سیل و مانند اینها از بین برود.
مسئله 2275 معادن گرچه در ملك شخصی کسی پیدا شود ملك حکومت اسلامی است و در صورت ممانعت حکومت اسلامی، کسی حقّ تصرّف در آنها را ندارد.
مسئله 2276 همه آبها چه زیرزمینی باشد یا روی زمین مانند دریاها و رودخانه‌ها و نهرها و برکه‌ها و چشمه‌هایی که مالك معیّن ندارند ملك حکومت اسلامی است و هر کس در آنها تصرّف کند مالك می‌شود ولی حکومت اسلامی می‌تواند از آن جلوگیری نماید.
مسئله 2277 اماکن عمومی مانند مساجد و مشاهد مشرّفه و پارکها و خیابانها و مانند اینها، همه مردم به مقدار متعارف حقّ استفاده از آنها را دارند و کسی حقّ ندارد دیگری را از استفاده منع کند و اگر کسی جایی از آنها را تصرّف کرده باشد اگر دیگری به جای او بنشیند غصب و حرام است.
مسئله 2278 استفاده از اماکن عمومی در غیر آن چیزی که این اماکن برای آن جهت قرار داده شده مانند استفاده از مسجد برای خواب یا درس

یا خرید و فروش و استفاده از پیاده‌رو برای دوچرخه و موتور، و مانند اینها در صورتی که با جهت مقرره آنها مزاحمت داشته باشد جایز نیست و در غیر این صورت مانعی ندارد.

مسئله 2279 کسی که جایی را تحجیر کند یا جایی از اماکن عمومی را برای استفاده تصرّف نماید گرچه مالك آن نمی‌شود ولی نسبت به آن حقّ اولویّت پیدا می‌کند و می‌تواند آن را به دیگری واگذار کند بلکه می‌تواند در مقابل گرفتن چیزی از حقّ خود صرفنظر نماید.

مسئله 2280 علفها و بوته‌های بیابان و ماهیهای دریاها و رودخانه‌ها و پرندگان هوا و حیوانات صحرا و مانند اینها ملك حکومت اسلامی است ولی اگر کسی آنها را تصرّف کند مالك می‌شود مگر اینکه حکومت اسلامی جلوگیری نماید.

11- آیه الله حسین نوری همدانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴-
عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل / مطابق با فتاوای حسین نوری‌همدانی.
مشخصات نشر: قم: موسسه مهدی موعود(عج) ، ۱۳۷۵.
مشخصات ظاهری: ۶۱۲ ص.
شابك: ۵۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ چهاردهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ شانزدهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۱۵۰۰۰ریال (چاپ بیست و یکم)
یادداشت: چاپ سیزدهم و چهاردهم: ۱۳۷۷.
یادداشت: چاپ شانزدهم و هفدهم: ۱۳۷۹.
یادداشت: چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۵.
یادداشت: عنوان عطف: توضیح المسائل.
عنوان عطف: توضیح المسائل.
موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ن۹ر۵ ۱۳۷۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی: م۷۵-۵۴۸۸

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

فضیلت خُمس

خمس یکی از فرایض اسلامی که خداوند متعال آن را برای پیغمبر اسلام حضرت محمّد بن عبد الله (صلّی الله علیه و آله) و ذرّیه مکرّم او (سلام اللّه علیهم) از نظر اکرام و احترام قرار داده است و کسی که از پرداخت آن امتناع کند، هر چند به مقدار کمی هم باشد، در ردیف ستمکاران خواهد بود
ابو بصیر یکی از محدّثین بزرگ است، از حضرت باقر (علیه السّلام) پرسید: «کمترین چیزی که باعث دخول در آتش جهنم می گردد، کدام است؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خوردن یك درهم از مال یتیم»، سپس افزودند: «آن یتیم ما هستیم»
مجلسی اوّل (رحمه اللّه علیه) در«روضه المتقّین» در شرح این حدیث می گویند: منظور از یتیم در کلام امام (علیه السّلام) یگانه خلقت و یگانه روزگار مثل «درّ یتیم» می باشد.
و نیز حضرت باقر (علیه السّلام) فرمود: «برای هیچ کس جائز نیست از مالی که به آن خمس تعلّق گرفته است چیزی بخرد، مگر اینکه حق ما را به ما برساند»
در حدیث دیگری ابو بصیر از حضرت باقر (علیه السّلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «کسی از مالی که خمس به آن تعلّق گرفته است چیزی بخرد، خداوند هر گز او را معذور نمی دارد، زیرا چیزی را که حلال نیست، خریداری کرده است»
حضرت صادق (علیه السّلام) نیز فرمودند: «بنده ای که از خمس چیزی را بخرد معذور نیست و تا صاحبان خمس اجازه ندهند، هرگز نمی تواند بگوید به مال خود خریده ام»

(مسأله 1747) در هفت چیز خمس واجب می شود: اوّل: منفعت کسب دوّم: معدن سوّم: گنج چهارم: مال حلال مخلوط به حرام پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید ششم: غنیمت جنگ هفتم: زمینی که کافرِ ذِمّی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد

1 منفعت کسب

(مسأله 1748) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت؛ یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یك آن را به دستوری که بعداً گفته می شود بدهد
(مسأله 1749) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد؛ مثلاً چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد
(مسأله 1750) مِهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحّب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد
(مسأله 1751) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده؛ باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمسی نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد
(مسأله 1752) اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1753) کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمامی مالی را که بدست می آورد بدهد ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن را کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد
(مسأله 1754) اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند و نیز اگر به نحو دیگری از آن ملك منفعت می برند مثلاً اجاره آن را می گیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند
(مسأله 1755) اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحّبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می آید بدهد
(مسأله 1756) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به

فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یك آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار هم صحیح است و انسان باید پنج یك جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند
(مسأله 1757) اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد؛ معامله ای که کرده صحیح است ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یك آن پول به او مدیون می باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یك همان را می گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند
(مسأله 1758) اگر مالی را که خمس آن داده نشده، بخرد؛ چنانچه حاکم شرع معامله پنج یك آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یك آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یك پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد
(مسأله 1759) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد پنج یك آ“ چیز مال او نمی شود
(مسأله 1760) اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد؛ مالی بدست انسان بیاید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد
(مسأله 1761) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی شروع به کاسبی می کنند یك سال که بگذرد، باید خمس آن چه را که از خرج سالش زیاد می آیند بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای بکند و منفعتی ببرد، بعد از آنکه یك سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد
(مسأله 1762) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأ خیر بیندازد و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد
(مسأله 1763) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی بدست آورد در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند
(مسأله 1764) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست
(مسأله 1765) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و به

امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید خمس مقداری را که بالا رفته براو واجب است؛ بلکه اگر به اندازه ای هم نگهداشته که تُجّار معمولاً برای گران شدن جنس، آن را نگه میدارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد
(مسأله 1766) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده اند، چنانچه قیمتش بالا رود، و آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس دارد ولی اگر مثلاً درختی که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آنها ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد
(مسأله 1767) اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمّو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر باغ را فقط برای میوه خوردن خود و عائله خود احداث کند و یا به این قصد بخرد و جزء مؤنه محسوب شود آن باغ و نمو آن خمس ندارد ولی اگر برای اینکه میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده است حکم سرمایه را پیدا می کند که باید خمس میوه و نمّو درختها را بدهد
(مسأله 1768) اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند، استفاده ببرد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1769) کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجره ملك می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند باید عائدات خود را روی هم رفته کلاً در نظر بگیرد و مخارج سالانه خود را در نظر بگیرد و خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد و اگر در يك رشته ضرر كند از رشته دیگر جبران می شود
(مسأله 1770) خرجهائی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند و مانند دلّالی و حمّالی می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید و نسبت به مقدار آن خمس واجب نیست
(مسأله 1771) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك وپوشاك واثاثیه وخرید منزل وعروسی وجهیزیه دختر به شرط اینکه تهیه آن در موقعی است که که بر حسب رسوم عرفی مورد حاجت است و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد
(مسأله 1772) مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند؛ جزء

مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود
(مسأله 1773) اگر انسان در منطقه ای باشد که معمولاً جهیزیّه دختر را به تدریج تهیّه می کنند به این معنا هر سال مقداری از آن را تهیّه می کنند چنانچه در بین سال از منافع آن جهیزیّه ای بخرد و از شأنش زیاد نباشد لازم نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیّه تهیّه کند، لازم است خمس آن را بدهد
(مسأله 1774) مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد
(مسأله 1775) کسی که از کسب و تجارت فائده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست مانند مالی که به او هبه کرده اند یا آن را از راه ارث بردن بدست آورده است می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند
(مسأله 1776) اگر از منفعت کسب آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند
(مسأله 1777) اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس اثاثیه ای را که مرد احتیاجش باشد برای منزل بخرد، چنانچه در بین همان سال احتیاجش از آن برطرف شود بطوری که در آخر سال زائد بر مخارج سال محسوب شود باید خمس آن را بدهد و مثل آن است زیور آلات زنانه، ولی اگر بعد از انقضای سال احتیاجش از آن رفع شود خمس آن واجب نیست
(مسأله 1778) اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید
(مسأله 1779) اگر در سال اوّل منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی بدستش آید، می توان مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر نماید
(مسأله 1780) اگر مقداری از سرمایه از بین رود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع بردارد
(مسأله 1781) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که بدستش می آید آن چیز را تهیّه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسبِ آن را تهیّه نماید

(مسأله 1782) اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض كند و پيش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت كسر نمايد
(مسأله 1783) اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض كند می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نمايد
(مسأله 1784) اگر برای زياد كردن مال يا خريدن ملكی كه به آن احتياج ندارد قرض كند نمی تواند از منافع كسب آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را كه قرض كرده و چيزی را كه از قرض خريده از بين برود و ناچار شود كه قرض خود را بدهد، می تواند از منافع كسب قرض را ادا ء نمايد
(مسأله 1785) بنابر احتياط واجب بايد خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عين همان مال بدهد ولی خمس های ديگر را می تواند از همان چيز بدهد يا به مقدار قيمت خمس كه بدهكار است پول بدهد
(مسأله 1786) تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن مال تصرّف كند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد
(مسأله 1787) كسی كه خمس بدهكار است نمی تواند آن را به ذمّه بگيرد يعنی خود را بدهكار اهل خمس بداند و در تمام مال تصّرف كند و چنانچه تصرّف كند و آن مال تَلَف شود، بايد خمس آن را بدهد
(مسأله 1788) كسی كه خمس بدهكار است، اگر با حاكم شرع مصالحه كند، می تواند در تمام مال تصرّف نمايد و بعد از مصالحه منافعی كه از آن بدست می آيد مال خود او است
(مسأله 1789) كسی كه با ديگری شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد و در سال بعد از مالی كه خمسش را نداده برای سرمايه شركت بگذارد هيچكدام نمی توانند در آن تصرّف كنند
(مسأله 1790) اگر بچّه صغير سرمايه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آيد ولیّ او می تواند پيش از بلوغ او خمس آن را بدهد واگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد تصرّف در آن مال برای او جائز نيست ودر اين صورت بر خود صغير واجب است كه پس از بلوغ خمس آنرا بدهد
(مسأله 1791) انسان نمی تواند در مالی كه يقين دارد خمسش را نداده اند تصرّف كند ولی در مالی كه شك دارد خمس آن را داده اند يا نه می تواند تصرّف نمايد
(مسأله 1792) كسی كه از اوّلِ زمانِ بلوغش خمس نداده اگر ملكی را بخرد وقيمت آن بالا برود اگر آن ملك را به اين قصد نخريده كه قيمتش بالا برود و بفروشد مثلاً زمينی را برای زراعت خريده است چنانچه آن را به ذمّه خريده ولی از پول خمس نداده قيمت آن را به فروشنده پرداخته بايد خمس قيمتی را كه خريده بدهد وچنانچه آن رابه عين خريده مثلاً پول خمسِ نداده رابه فروشنده داده وگفته است كه اين ملك را به اين پول

عيناً مى خرم درصورتى كه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، خريدار بايد خمس مقدارى راكه آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد
(مسأله 1793) كسى كه از اوّل تكليف خمس نداده، اگر از منافع كسب چيزى كه به آن احتياج ندارد خريده ويك سال از خريد آن گذشته بايد خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچيزهاى ديگرى كه به آنها احتياج دارد مطابق شأن خود خريده پس اگر بداند در بين سالى كه در آن سال فائده برده آنها را خريده لازم نيست خمس آن را بدهد واگر نداند كه در بين سال خريده يا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتياط مستحبّ بايد با حاكم شرع مصالحه كند

(مسأله 1794) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1795) نصاب معدن بنابر احتیاط 105 مثقال معمولی نقره سکّه دار یا 15 مثقال معمولی طلای سکّه دار است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به 105 مثقال نقره سکّه ار یا 15 مثقال طلای سکّه دار برسد بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1796) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به 105 مثقال نقره سکّه دار یا 15 مثقال طلای سکّه دار نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعت های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید
(مسأله 1797) در گچ و آهك و گل سر شور و گل سرخ احتیاط واجب آن است که مانند معادن در نظر گرفته شود و اگر قیمت هر یك از آنها به حدّ نصاب رسید خمس آن را بدهد و اگر نرسد حکم منافع کسب را دارد
(مسأله 1798) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملك است، یا در جائی باشد که مالك ندارد
(مسأله 1799) اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به 105 مثقال نقره سکّه دار یا 15 مثقال طلای سکّه دار می رسد یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کرد
(مسأله 1800) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، اگر سهم هر کدام آنها به 105 مثقال نقره سکّه دار یا 15 مثقال طلای سکّه دار برسد، باید خمس آن را بدهند
(مسأله 1801) معادن بطور کلّی جزء اَنفال است و استخراج آنها در زمان کنونی ما بدون اجازه فقیه جامع الشرائط و برنامه ای که از طرف وی مقرّر می گردد جائز نیست و لازم است در این مورد با نظر او برنامه ای تنظیم و بر اساس آن عمل شود

3 گنج

(مسأله 1802) گنج، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند
(مسأله 1803) اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست گنجی پیدا کند مال خود او است و باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1804) نصابِ گنج بنابر احتیاط 105 مثقال نقره یا 15 مثقال طلا است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به 105 مثقال نقره سکّه دار یا 15 مثقال طلای سکّه دار برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1805) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالك آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است؛ باید به او اطلّاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالك زمین بوده اطلّاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانیکه پیش از او مالك زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یك آنان نیست مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1806) اگر در ظرفهای متعدّدی که در یك جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها رویهم 105 مثقال نقره سکّه دار یا 15 مثقال طلای سکّه دار باشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه چند گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد
(مسأله 1807) اگر دو نفر گنجی را پیدا کنند در صورتی بر هر یك از آنها خمس آن واجب است که قیمت سهم هر یك آنان به 105 مثقال نقره یا 15 مثقال طلای سکّه دار برسد
(مسأله 1808) اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، بنابر احتیاط واجب باید به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یك آنان نیست، حکم منافع کسب را دارد

4 مال حلال مخلوط به حرام

(مسأله 1809) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچیك معلوم نباشد؛ باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال حلال می شود

(مسأله 1810) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد

(مسأله 1811) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مال او است و شك کند که بیشتر از آن هم مال او است یا نه؛ باید چیزی راکه یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحّب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد

(مسأله 1812) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، لازم است مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد

(مسأله 1813) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد

(مسأله 1814) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفرِ معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید قرعه بیندازد و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند

5 جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

(مسأله 1815) اگر به واسطه غواصّی یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می آید بیرون آورند، روئیدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به 18 نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یك جنس باشد، یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر، آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به 18 نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد

(مسأله 1816) اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به 18 نخود طلا برسد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهائی یا با منفعت های دیگر زیاد بیاید

(مسأله 1817) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهائی یا منفعتهای دیگر، کسب او از مخارج سالش زیاد تر باشد

(مسأله 1818) اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری بدستش آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله 1819) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن لازم است که به تنهائی یا با منافع دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد باشد

(مسأله 1820) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله 1821) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار 18 نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله 1822) کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است؛ اگر

خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد
(مسأله 1823) اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد؛ یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آن را بدهد

6 غنیمت

(مسأله 1824) اگر مسلمانان به امر امام (علیه السّلام) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ بدست آورند به آنها غنیمت گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السّلام) صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیّه آن را بدهند

7 زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

(مسأله 1825) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکّان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید
(مسأله 1826) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهند
(مسأله 1827) اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، اشکال ندارد
(مسأله 1828) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صلح نماید؛ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد
(مسأله 1829) اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولّی او برایش زمینی بخرد، باید خمس زمین را از او بگیرند

مصرف خمس

(مسأله 1830) خمس را باید دو قسمت كنند: یك قسمت آن سهم سادات است، بنابر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع الشرائط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی كه در سفر درمانده شده، بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السّلام) است كه در این زمان باید به مجتهد جامع الشّرائط بدهند، یا به مصرفی كه او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی كه از او تقلید نمی كند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود كه بداند آن مجتهد و مجتهدی كه از او تقلید می كند، سهم امام را به یك طور مصرف می كنند

(مسأله 1831) سیدّی كه به او خمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدّی كه در سفر در مانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد

(مسأله 1832) به سیدّی كه در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله 1833) به سیدّی كه عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدّی كه دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند

(مسأله 1834) به سیدّی كه معصیت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصیّت او باشد؛ نمی شود خمس داد و به سیدّی هم كه آشكارا معصیّت می كند، اگر چه خمس كمك به معصیّت او نباشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله 1835) اگر كسی بگوید سیدّم، نمی شود به او خمس داد، مگر آنكه دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق كنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد كه انسان یقین یا اطمینان پیدا كند كه سیّد است

(مسأله 1836) به كسی كه در شهر خودش معروف باشد كه سیّد است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد

(مسأله 1837) كسی كه زنش سیدّه است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جائز است انسان خمس به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند

(مسأله 1838) اگر مخارج سیّدی كه زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراك و پوشاك او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملك او كند كه به مصرف دیگری غیر مخارج خودش كه بر خمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد

(مسأله 1839) به سیّد فقیری كه مخارجش بر دیگری واجب است و او

نمی تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می شود خمس داد
(مسأله 1840) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یك سال به یك سیّد فقیر خمس ندهند
(مسأله 1841) اگر در شهر انسان سیّد مستحقّی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحّق برساند و احتیاط واجب آن است که مخارج بردن آن را از خمس بر ندارد و اگر خمس از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده چیزی بر او واجب نیست
(مسأله 1842) هرگاه در شهر خودش مستحّقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن باشد؛ می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تَلَف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد
(مسأله 1843) اگر در شهر خودش مستحّق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحّق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است
(مسأله 1844) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد
(مسأله 1845) اگر خمس را از خودِ مال ندهد و با اذن حاکم شرع از جنس دیگری بدهد باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند؛ اگر چه مستحّق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد
(مسأله 1846) کسی که از مستحّق طلبکار است و می خواهد طلب جود را بابت خمس حساب کند بنابر احتیاط مستحّب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحّق بابت بدهی خود به او برگرداند و می تواند ذمّه بدهکار را بدون این کار بابت خمس بریء نماید
(مسأله 1847) مستحّق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیز دار شدنش هم نمی رود و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد
(مسأله 1848) اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کند و بخواهدِ در سال بعد بپردازد، نمی تواند از منافع آن سال کسر نماید؛

پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد

زكات

اهمیت زکات

یکی از فرایض مهّم اسلامی، بلکه از ضروریات اسلام، زکات است خداوند متعال در قرآن کریم در 30 مورد زکات را تذکر داده است و در بسیاری از این موارد آن را در ردیف نماز ذکر کرده است: (اَقیمُوا اَلْصَلوه و اتُو اَلْزَکاتْ) نماز را بجا آورید و زکات را بپردازید بنابر این کسی که نماز می خواند ولی از دادن زکات امتناع می ورزد مثل این است که اصلاً نماز را نیز بجا نیاورده است» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «خداوند سه چیز را توأمان با سه چیز دیگر مورد امر خود قرار داده است»: به نماز و زکات با هم امر فرموده است بنابر این کسی که نماز می خواند ولی زکات نمی دهد، نماز او مورد قبول درگاه خداوند نخواهد شد و به سپاسگزاری خود با سپاسگزاری از پدر و مادر با هم امر نموده است و کسی که نسبت به پدر و مادر خود شکر گزار نباشد نسبت به خداوند نیز شاکر و سپاسگزار نخواهد بود و به رعایت تقوا و صله رحم (داشتن ارتباط با خویشاوندان) با هم امر کرده است: بنابر این کسی که ارتباط را با خویشاوندان خود قطع کند، نسبت به خداوند تقوا را مراعات نکرده است
حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که به اندازه یك قیراط (مقدار بسیار کمی است) از زکات مال خود نپردازد، دارای یمان و اسلام کامل نیست» و بالاخره تعدادی از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) دادن زکات را موجب آثار و عواقب نیك و فضیلت های بسیار از قبیل بخشیده شدن گناهان، آسانی حساب در روز قیامت، نمّو و افزایش ثروت و مال و وسعت امکانات اقتصادی و خاموش کردن آتش غضب خداوند و افزایش عمر معّرفی می کنند و گروه دیگری از عواقب زیانباری که بر ترك زکات مترّتب می گردد، سخن می گویند
حضرت امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل می کند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «جریان اوضاع و امور امّت من تا هنگامی که به یکدیگر خیانت نمی کنند و امانت را مراعات می نمایند و به یکدیگر در کارهای خیر کمك می کنند و زکات اموال خود را می پردازند بر اساس خیر و برکت خواهد بود: ولی موقعی که از این وظائف خطیر اسلامی، سر باز زنند به قحطی و سختی زندگی و پدید آمدن مضیقه های اقتصادی، گرفتار خواهد شد»
حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: «در کتاب حضرت علی (علیه السلام) از حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هنگامی که مردم از دادن زکات امتناع بورزند، زمین

نیز برکات خود را از مردم منع می کند و از زراعت ها و میوه ها و معادن، استفاده های مطلوب بدست نمی آید»
حضرت صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود نقل می کند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که از دادن زکات مال خود خودداری و مال او افزایش پیدا کند»

احکام زکات

(مسأله 1849) زکات نه چیز واجب است: اوّل گندم، دوّم جو، سوّم خرما، چهارم کشکش، پنجم طلا، ششم نقره، هفتم شتر، هشتم گاو، نهم گوسفند و اگر کسی مالك یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقداری که معّین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند، برساند

(مسأله 1850) سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراك مردم صنعا می باشد، زکات هر دو بنابر احتیاط واجب باید داده شود

شرایط واجب شدن زكات

(مسأله 1851) زكات در صورتی واجب می شود كه مال به مقدار نصاب، كه بعداً گفته می شود برسد و مالك آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال، تصّرف كند
(مسأله 1852) بعد از آنكه انسان دوازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا ونقره بود باید زكات آن را بدهد ولی از اوّل ماه دوازدهم نمی تواند طوری در مال تص رّ ف كند كه مال از بین برود و اگر تصرّف كند ضامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار او بعضی از شرطهای زكات از بین برود زكات بر او واجب نیست
(مسأله 1853) اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود زكات بر او واجب نبست
(مسأله 1854) زكات گندم و جو وقتی واجب می شود گه به آنها گندم و جو گفته شود و زكات كشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود كه قوره است و موقعی هم كه خرما قدری خشك شد، كه به او تمر می گویند، زكات آن واجب می شود، ولی وقت دادن زكات در گنده و جو موقع خرمن شدن و جدا كردن كاه آنها ودر خرما و كشمش موقعی است كه خشك شده باشند
(مسأله 1855) اگر موقع واجب شدن زكات گندم و جو و كشمش و خرما كه در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد باید زكات آنها را بدهد
(مسأله 1856) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زكات بر او واجب نیست ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقدری كم باشد كه مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، بنابر احتیاط زكات بر او واجب است
(مسأله 1857) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زكات از او ساقط نمی شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زكات گندم و جو و خرما و كشمش، مست یا بیهوش باشد
(مسأله 1858) مالی را كه انسان غصب كرده اند و نمی تواند در آن تصّرف كند زكات ندارد و نیز اگر زراعتی را از او غصب كنند و موقعی كه زكات آن واجب می شود در دست غصب كننده باشد، موقعی كه به صاحبش بر می گردد زكات ندارد
(مسأله 1859) اگر طلا و نقره و چیز دیگری را كه زكات آن واجب است

قرض کند و یکسال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست

زكات گندم و جوئ و خرما و كشمش

(مسأله 1860) زكات گندم و جو و خرما و كشمش وقتی واجب می شود كه به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها 288 من تبريز و 45 مثقال كم است كه 207/847 كيلو گرم می شود
(مسأله 1861) اگر پيش از دادن زكات از انگور و خرما و غوره آنها و جو و گندمی كه زكات آنها واجب شده خود و عيالاتش به مقدار متعارف بخورند يا مثلاً به فقير بدهد، زكات مقداری كه مصرف كرده واجب نيست
(مسأله 1862) اگر بعد از آنكه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد بايد مقدار زكات را از مال او برهند ولی اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد: هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است: بايد زكات سهم خود را بدهد
(مسأله 1863) كسی كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع آوری زكات است؛ موقع خرمن كه گندم و جو را از از كاه جدا می كنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، می تواند زكات را مطالبه كند و اگر مالك ندهد و چيزی كه زكات آن واجب شده، از بين برود بايد عوض آن را بدهد
(مسأله 1864) اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكات آنها واجب شود؛ مثلا خرما در ملك او زرد يا سرخ شود، بايد زكات آن را بدهد
(مسأله 1865) اگر بعد از آنكه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد
(مسأله 1866) اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكات آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزی بر او واجب نيست واگر بداند كه زكات آن را نداده، چنانچه حاكم شرع معامله مقداری را كه بايد از بابت زكات داده شود اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاكم شرع می تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد، معامله صحيح است و خريدار بايد آن مقدار را به حاكم شرع بدهد ودر صورتی كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگيرد
(مسأله 1867) اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعی كه تر است به 288 من 45 مثقال كم برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكات آن واجب نيست
(مسأله 1868) اگر گندم و جو و خرما را پيش از خشك شدن در غير آنچه كه در مسأله 1863 ذكر شد مصرف كند چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب

باشد، زكات آنها واجب است
(مسأله 1869) خرمائى كه تازه آن را مى خورند و اگر بماند خيلى كم مى شود چنانچه مقدارى باشد كه خشك آن به 288 من و 45 مثقال كم برسد، زكات آن واجب است
(مسأله 1870) گندم و جو و خرما و كشمشى كه زكات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد
(مسأله 1871) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران يا نهر مشروب شود يا مثل زراعتهاى مصر از رطوبت زمين استفاده كند، زكات آن ده يك است، واگر با دلو و مانند آن آبيارى شود، زكات آن بيست يك است و اگر مقدارى از باران يا نهر يا رطوبت زمين استفاده كند و به همان مقدار از آبيارى با دلو و مانند آن استفاده نمايد، زكات نصف آن، ده يك و زكات نصف ديگر آن، بيست يك مى باشد يعنى از چهل قسمت سه قسمت آن را بابت زكات بدهند
(مسأله 1872) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران يا مانند آن مشروب شود و هم از آب دل و يا مانند آن استفاده كند، چنانچه طورى باشد كه بگويند با دلو مثلا آبيارى شده نه باران، زكات آن بيست يك است، واگر بگويند با آب باران آبيارى شده نه دلو، مثلا زكات آن ده يك است
(مسأله 1873) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طورى باشد كه بگويند آبيارى با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن بيست يك است و اگر بگويند آبيارى با آب نهر و باران غلبه داشته، زكات آن ده يك است؛ بلكه اگر نگويند آب باران و نهر غلبه داشته ولى آبيارى با آب باران و نهر بيشتر از آب دلو و مانند آب باشد، بنابر احتياط واجب زكات آن ده يك مى باشد و اگر عرفا بگويند با هر دو آبيارى شده، زكات آن سه چهلم است
(مسأله 1874) اگر شك كند كه آبيارى با آب باران شده يا آبيارى به دلو، بيست يك بر او واجب مى
(مسأله 1875) اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو مانند آن محتاج نباشد ولى با آب دلو هم آبيارى شود، و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند، زكات آن ده يك است و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولى با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند، زكات آن بيست يك است
(مسأله 1876) اگر زراعتى را با دلو و مانند آن آبيارى كنند و در زمينى كه پهلوى آن است زراعتى كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايند و محتاج به آبيارى نشود زكات زراعتى كه با دلو آبيارى شده، بيست يك و زكاتِ زراعتى كه پهلوى آن است، ده يك مى باشد

(مسأله 1877) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتّی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می تواند از حاصل کسر کند و چنانچه پس از کم کردن اینها به 288 من و 45 مثقال کم برسد، باید زکات باقیمانده آن را بدهد
(مسأله 1878) قیمت وقتی که تخم را برای زراعت پاشیده می تواند جزء مخارج حساب نماید
(مسأله 1879) اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملك خود او باشد، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهائی که خودش کرده یا دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی شود
(مسأله 1880) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی راکه برای آن داده جزء مخارج حساب می شود
(مسأله 1881) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی راکه برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید(مسأله1882) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است میتواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد؛ نباید پولی راکه برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید
(مسأله 1883) کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت به کلی از بین بروند، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت کم شود می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، بنابر احتیاط واجب چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب ننماید
(مسأله 1884) اگر دریك زمین جو و گندم وچیزی مثل برنج و لوبیا زکات آن واجب نیست کارد، خرجهائی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می شود، ولی اگر برای هردو مخارجی کرده باید به هردو قسمت نماید، مثلاً اگر هر دو به یك اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید
(مسأله 1885) اگر برای سال او عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فائده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوَل کسرِ کند ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید

(مسأله 1886) اگر انسان در چند شهر كه فصل آنها با يكديگر اختلاف دارد و زراعت و ميوه آنها در يك وقت بدست نمى آيد، گندم يا جو يا خرما يا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شود؛ چنانچه چيزى كه اوَل مى رسد به اندازه نصاب يعنى 288 من و 45 مثقال كم، باشد، بايد زكات آن را موقعى كه مى رسد بدهد و زكات بقيَه را هر وقت بدست مى آيد ادا نمايد و اگر آنچه اوَل مى رسد به اندازه نصاب نباشد، در اين صورت اگر يقين دارد اينكه اكنون بدست آمده است با آنچه كه بعدا بدست مى آيد به اندازه نصاب مى شود باز هم بعد از تعلَق زكات به بقيَه واجب است زكات آنچه را كه رسيده همان وقت و زكات بقيه را موقعى كه مى رسد بدهد و اگر يقين ندارد كه همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر مى كند تا بقيَه آن برسد؛ پس اگر روى هم به مقدار نصاب شود، زكات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زكات آن واجب نيست
(مسأله 1887) اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه دهد، اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد، زكات آن واجب نيست، براى اينكه زراعت در هر فصلى مستقلا مورد حساب قرار مى گيرد و زراعت در دو فصل مثل زراعت دو سال است
(مسأله 1888) اگر مقدارى خرما يا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مى شود، چنانچه به قصد زكات از تازه آن به قدرى به مستحق بدهد كه اگر خشك شود به اندازه زكاتى باشد كه بر او واجب است، اشكال ندارد
(مسأله 1889) اگر زكات خرماى خشك يا كشمش بر او واجب باشد نمى تواند زكات آن را خرماى تازه يا انگور بدهد و نيز اگر زكات خرماى تازه يا انگور بر او واجب باشد، نمى تواند زكات آن را خرماى خشك يا كشمش بدهد، اما اگر يكى از اينها يا چيز ديگرى را به قصد قيمت زكات بدهد، مانعى ندارد
(مسأله 1890) كسى كه بدهكار است و مالى هم دارد كه زكات آن واجب شده اگر بميرد، بايد اوَل تمام زكات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را اداء نمايند
(مسأله 1891) كسى كه بدهكار است و گندم يا جو يا خرما يا انگور هم دارد، اگر بميرد و پيش از آنكه زكات اينها واجب شود، ورثه قرض او از مال ديگر بدهند، هر كدام كه سهمشان به 288 من و 45 مثقال كم برسد، بايد زكات بدهد و اگر پيش از آنكه زكات اينها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال ميَت فقط به اندازه بدهى او باشد واجب نيست زكات اينها را بدهند و اگر مال ميَت بيشتر از بدهى او باشد، در صورتى كه بدهى او به قدرى است كه اگر بخواهند اداء نمايند بايد مقدارى از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبكار بدهند، آنچه را به طلبكار مى دهند زكات

ندارد و بقیَه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود؛ باید آن را بدهد
(مسأله 1892) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زکات همه را از بد نمی تواند بدهد

نصاب طلا

(مسأله 1893) طلا دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن 18 نخود است:
پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد اگر شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یك آن را که نه نخود میشود (هر مثقال معمولی 24 نخود است) از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست
و نصاب دوّم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمول میشود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام 18 مثقال را از قرار چهل یك بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات 15 مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله 1894) نقره دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن 105 مثقال معمولى است كه اگر نقره به 105 مثقال برسد و شرائط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد چهل يك آن را كه 2 مثقال و 15 نخود است از بابت زكات بدهد و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست
و نصاب دوّم آن 21 15 مثقال آن را بدهد و زيادى آن زكات ندارد و همچنين است هر چه بالا رود، يعنى اگر سه مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقدارى كه اضافه شده زكات ندارد

نصاب نقره

(مسأله 1894) نقره دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن 105 مثقال معمولی است که اگر نقره به 105 مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل يك آن را که 2 مثقال و 15 نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست
و نصاب دوّم آن 21 ال است، یعنی اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود، باید زکات تمام 126 مثقال را بطوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از 21 مثقال اضافه شود، فقط باید زکات 105 مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر 21 مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از 21 مثقال است زکات ندارد بنابر این اگر انسان چهل يك هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که 110 مثقال نقره دارد، اگر چهل يك آن را بدهد، زکات 105 مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای 5 مثقال آن داده که واجب نبوده است
(مسأله 1895) کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد
(مسأله 1896) زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که آن را سکّه زده باشد و معامله با آن رواج باشد و اگر سکّه آن از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهد
(مسأله 1897) طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت بکار میروند، در صورتی که معامله با آن رایج باشد بنا بر احتیاط زکات آن واجب است و اگر معامله با آن رایج نباشد زکات آن واجب نیست هر چند به آن پول طلا و نقره بگویند
(مسأله 1898) کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد مثلاً 104 مثقال نقره و 14 مثقال طلا داشته باشد، زکات بر آن واجب نیست
(مسأله 1899) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او کمتر شود، زکات بر آن واجب نیست
(مسأله 1900) اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا

نقره یا چیز دیگری عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند؛ احتیاط مستحبّ آن است که زکات را بدهد
(مسأله 1901) اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد
(مسأله 1902) اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنهارا از طلا و نقره خوب بدهد
(مسأله 1903) طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شك دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست
(مسأله 1904) اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد؛ نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد

زكات شتر وگاو وگوسفند

(مسأله 1905) زكات شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهائى كه گفته شد دو شرط ديگر دارد:
اوّل: آنكه حيوان در تمام سال بيكار باشد ولى اگر در تمام سال يك هفته هم كار كرده باشد، بنابر احتياط زكات آن واجب است
دوّم: آنكه در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن را از علف چيده شده، يا از زراعتى كه ملك مالك يا ملك كس ديگر است بچرد زكات بدارد ولى اگر در تمام سال يك هفته هم از علف مالك بخورد، بنابراحتياط زكات آن واجب مى باشد و اگر انسان براى شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد؛ يا اجاره كند، يا براى چراندن در آن باج بدهد، بايد زكات را بدهد

نصاب شتر

(مسأله 1906) شتر دوازده نصاب دارد:
اوّل: پنج شتر و زكات آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد
دوّم: ده شتر و زكات آن دو گوسفند است
سوّم: پانزده شتر و زكات آن سه گوسفند است
چهارم: بيست شتر و زكات آن چهار گوسفند است
پنجم: بيست و پنج شتر و زكات آن پنج گوسفند است
ششم: بيست و شش شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال دوّم شده باشد
هفتم: سى و شش شتر و زكات آن يك ستر است كه داخل سال سوّم شده باشد
هشتم: چهل و شش شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد
نهم: شصت و يك شتر و زكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد
دهم: هفتاد و شش شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال سوّم شده باشد
يازدهم: نود و يك شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد
دوازدهم: صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و براى هر چهل تا يك شترى بدهد كه داخل سال سوَم شده باشد، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و براى هر پنجاه تا يك شتر ى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند ولى در هر صورت بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى مى ماند، از نه تا بيشتر نباشد، مثلا اگر 140 شتر دارد؛ بايد براى صد تا دو شترى كه داخل سال چهارم شده و براى چهل تا يك شتر ماده اى كه داخل سال سوم شده باشد
(مسأله 1907) زكات ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره ى شترهايى كه دارد از نصاب اوّل كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم كه ده تا است نرسيده، فقط بايد زكات پنج تاى آن را بدهد و همچنين است در نصابهاى بعد

نصاب گاو

(مسأله 1908) گاو دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یك گوساله ای که داخل سال دوَم شده از بابت زکات بدهد
ونصاب دوّم آن چهل است وزکات آن، یك گوساله ماده ای که داخل سال سوَم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید؛ چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند

نصاب گوسفند

(مسأله 1909) گوسفند پنج نصاب دارد:
اوّل: چهل و زكات آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد
دوّم: صد و بيست و يك زكات آن دو گوسفند است
سوّم: دويست و يك و زكات آن سه گوسفند است
چهارم: سيصد و يك و زكات آن چهار گوسفند است
پنجم: چهارصد و بالا تر از آن است كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند و براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد بلكه اگر گوسفند ديگرى هم بدهد يا مطابق قيمت گوسفند، پول بدهد كافى است
(مسأله 1910) زكات ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اوَل كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوّم كه صدو بيست و يك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاى آن را بدهد و زيادي آن زكات بدارد و همچنين است در نصابهاى بعد
(مسأله 1911) زكات شتر و گاو و گوسفندى كه مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند يا ماده، يا بعضى نر باشند و بعضى ماده
(مسأله 1912) در زكات، گاو و گاوميش يك جنس حساب مى شود و شتر عَرَبى و غير عَرَبى يك جنس است، و همچنين بز و ميش و شيشَك در زكات با هم فرق ندارند
(مسأله 1913) اگر گوسفند براى زكات بدهد، بايد اقّلاً داخل سال دوّم شده باشد و اگر بز بدهد بايد داخل سال سوّم شده باشد
(مسأله 1914) گوسفندى را كه بابت زكات مى دهد؛ اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد ولى بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد، و همچنين است بدهد، و همچنين است در گاو و شتر
(مسأله 1915) اگر چند نفر با هم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اوّل رسيده، بايد زكات بدهد و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اوّل است زكات واجب نيست
(مسأله 1916) اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بده
(مسأله 1917) اگر گاو و گوسفند و شترى كه دارد مريض و معيوب هم باشند، بايد زكات آنها را بدهد

(مسأله 1918) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی تواند زکات آنها را مریض، معیوب، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد
(مسأله 1919) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست
(مسأله 1920) کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه سال باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند؛ زکات بر او واجب نیست مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفند های او از چهل کم نشده، همه ساله باید يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات براو واجب نیست

مصرف زكات

(مسأله 1921) انسان مى تواند زكات را در هشت مورد مصرف كند:
اوّل: فقير و آن كسى است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد و كسى كه صنعت يا ملك يا سرمايه اى دارد كه مى تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست
دوّم: مسكين و آن كسى است كه از فقير سخت تر مى گذراند
سوّم: كسى كه از طرف امام (عليه السّلام) يا نائب امام مأمور است كه زكات را جمع و نگهدارى نمايد و به حساب آن رسيدگى كند و آن را به امام (عليه السّلام) يا نائب امام يا فقرا برساند
چهارم: كافرهائى كه اگر زكات به آنان بدهند به دين اسلام مايل مى شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك مى كنند
پنجم: خريدارى بنده ها و آزاد كردن آنها
ششم: بدهكارى كه نميتواند قرض خود را بدهد
هفتم: فى سبيل الله يعنى كارى كه مانند ساختن مسجد منفعت عمومى دينى دارد، يا مثل ساختن پل و اصلاح راه كه منفعتش به عموم مسلمانان مى رسد و آنچه براى اسلام نفع داشته باشد به هر نحو كه باشد
هشتم: ابن السّبيل يعنى مسافرى كه در سفر در مانده شده و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد
(مسأله 1922) احتياط واجب آنست كه فقير و مسكين بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكات نگيرد و اگر مقدارى پول يا جنس دارد فقط به اندازه كسرى مخارج يك سالش زكات بگيرد
(مسأله 1923) كسى كه مخارج سالش را داشته اگر مقدارى از آن مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقى مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمى تواند زكات بگيرد
(مسأله 1924) صنعتگر يا مالك يا تاجرى كه در آمد او از مخارج سالش كمتر است، مى تواند براى كسرى مخارجش زكات بگيرد، و لازم نيست ابزار كار يا ملك يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند
(مسأله 1925) فقيرى كه خرج سال خود و عيالاتش را ندارد، اگر خانه اى دارد كه ملك او است و در آن نشسته، يا مال سوارى دارد چنانچه بدون اينها نتواند زندگى كند، اگر چه براى حفظ آبرويش باشد، مى تواند زكات بگيرد و همچنين است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانى و زمستانى و چيزهايى كه به آنها احتياج دارد و فقيرى كه اينها را ندارد اگر به اينها احتياج داشته باشد، مى تواند از زكات خريدارى نمايد

(مسأله 1926) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد
(مسأله 1927) به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد
(مسأله 1928) کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش اطمینان پیدا شود که فقیر است می شود به او زکات داد
(مسأله 1929) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، میتواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند
(مسأله 1930) اگر فقیر بمیرد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند
(مسأله 1931) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید
(مسأله 1932) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی دانستن مسأله به کسی که میداند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد وبه مستحق بدهد ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد و در همه صور می تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند
(مسأله 1933) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از هم فقرا می شود به او داد
(مسأله 1934) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا بطور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده، بنابر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند
(مسأله 1935) کسی که بدهکار است و نمیتواند بدهی خودرا بدهد، اگر

چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند
(مسأله 1936) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، میتواند زکات بگیرد ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد
(مسأله 1937) مسافری که در سفر مانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد مانده باشد، در صورتی که بدون مشقّت نتواند بقّیه را به صاحب مال یا نائب او برساند، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است

شرایط کسانی که مستّحق زکاتند

(مسأله 1938) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکات بدهد
(مسأله 1939) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه انچه رامی دهد ملك طفل یا دیوانه باشد
(مسأله 1940) اگر به ولی طفل یا دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکات را به مصرف آنان می رساند، نیت زکات کند
(مسأله 1941) به فقیری که گدایی میکند، می شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصر ف می کند نمی شود زکات داد
(مسأله 1942) به کسی که معصیت کبیره را اشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند
(مسأله 1493) به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشد شوهر نمیتواند بدهی اورا زکات بدهد، بلکه اگر کس دیگری هم که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کند احتیاط واجب آن است که بدهی او را از زکات ندهد
(مسأله 1944) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران میتوانند به آنان زکات بدهند
(مسأله 1945) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نماید، اشکال ندارد
(مسأله 1946) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر میتواند برای خریدن آنها زکات بدهد
(مسأله 1947) پدر میتواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد، پسر هم میتواند برای آنکه پدرش زن بگیرد، زکات خود رابه او بدهد
(مسأله 1948) به زنی که شوهرش مخارج اورا می دهد، یا خرجی نمی دهد ولی زن بتواند اورا به داد خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد
(مسأله 1949) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ولی اگر شوهر ش در ضمن عقد شرط کند که مخارج اورا بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد،

درصورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند اورا مجبور کند، نمی شود به آن زن زکات داد
(مسأله 1950) زن میتواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید
(مسأله 1951) سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس وسایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات نگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه اش ناچار است بگیرد
(مسأله 1952) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد

نیت زكات

(مسأله 1953) انسان باید زكات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین كند كه انچه را می دهد زكات مال است، یا زكات فطره ولی اگر مثلا زكات گندم وجو براو واجب باشد، لازم نیست معین كند چیزی راكه می دهد زكات گندم است یا جو
(مسأله 1954) كسی كه زكات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زكات بدهد ونیت هیچكدام آنها را نكند، چنانچه چیزی را كه داده هم جنس یكی از آنها باشد، زكات همان جنس حساب می شود واگر هم جنس هیچكدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت میشود پس كسی كه زكات چهل گوسفند وزكات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یك گوسفند از بابت زكات بدهد ونیت هیچكدام آنها را نكند، زكات گوسفند حساب میشود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زكاتی كه برای گوسفند وطلا بدهكار است، تقسیم می شود
(مسأله 1955) اگر كسی را وكیل كند زكات مال اورا بدهد، چنانچه وكیل وقتی كه زكات را به فقیر میدهد، از طرف مالك نیت زكات كند، كافی است
(مسأله 1956) اگر مالك یا وكیل او بدون قصد قربت زكات رابه فقیر بدهد وپیش از آنكه مال از بین برود، خود مالك نیت زكات كند زكات حساب میشود

مسائل متفرقه زكات

(مسأله 1957) موقعى كه گندم وجو را از كاه جدا مى كنند وموقع خشك شدن خرما وانگور انسان بايد زكات را به فقير بدهد، يا از مال خود جدا كند وزكات طلاونقره وگاو گوسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم بايد به فقير بدهد، يا از مال خود جدا كند ولى اگر منتظر فقير معينى باشد، يا بخواهد به فقيرى بدهد كه از جهتى برترى دارد، ميتواند زكات را جدا كند
(مسأله 1958) بعد از جدا كردن زكات لازم نيست فورا آن را به مستحق بدهد ولى اگر به كسى كه مى شود زكات داد؛ دسترسى دارد احتياط مستحب آن است كه دادن زكات را تاخير نيندازد
(مسأله 1959) كسى كه ميتواند زكات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبه واسطه كوتاهى او از بين برود، بايد عوض آن را بدهد
(مسأله 1960) كسى كه مى تواند زكات را به مستحق برساند، اگر زكات را ندهد و بدون آنكه در نگهدارى آن كوتاهى كند از بين برود، چنانچه دادن زكات را به قدرى تأخير انداخته كه نمى گويند فوراً داده است، بايد عوض آن را بدهد و اگر به اين مقدار تأخير نينداخته مثلاً دو سه ساعت تأخير انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتى كه مستحق حاضر نبوده چيزى بر او واجب نيست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتياط واجب بايد عوض آن را بدهد
(مسأله 1961) اگر زكات را از مال كنار بگذارد، مى تواند در بقّيه آن تصّرف كند و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد، مى تواند در تمام مال تصّرف نمايد
(مسأله 1962) انسان نمى تواند زكاتى را كه كنار گذاشته براى خود بردارد و چيز ديگرى بجاى آن بگذارد
(مسأله 1963) اگر از زكاتى كه كنار گذاشته منفعتى بوجود بيايد، مثلاً گوسفندى كه براى زكات گذاشته برّه بياورد، مال فقير است
(مسأله 1964) اگر موقعى كه زكات را كنار مى گذارد مستحقى حاضر باشد؛ بهتر است زكات را به او بدهد، مگر كسى را در نظر داشته باشد كه دادن زكات به او از جهتى بهتر باشد
(مسأله 1965) اگر با عين مالى كه براى زكات كنار گذاشته براى خودش تجارت كند صحيح نيست و اگر با اجازه حاكم شرع براى مصلحت زكات تجارت كند، تجارت صحيح و نفعش مال زكات است
(مسأله 1966) اگر پيش از آنكه زكات بر او واجب شود، چيزى بابت زكات به فقير بدهد، زكات حساب نمى شود و بعد از آنكه زكات بر او واجب شد،

اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند
(مسأله 1967) فقیری که می تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند
(مسأله 1968) فقیری که نمی تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند آن را بابت زکات حساب کند
(مسأله 1969) مستحبّ است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال مقّدم بدارد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحبّ است زکات را به او بدهد
(مسأله 1970) بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند
(مسأله 1971) اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیداکند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود او است و اگر زکات تلف شود ضامن نیست
(مسأله 1972) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد
(مسأله 1973) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهد با خود او است
(مسأله 1974) کسی که 2 مثقال و 15 نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می تواند کمتر از 2 مثقال و 15 نخود نقره هم به یك فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگی مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به 2 مثقال و 15 نخود نقره هم برسد می تواند به یك فقیر کمتر از آن بدهد، ولی مستحبّ است در هر دو صورت مذکوره، کمتر از آن ندهد
(مسأله 1975) مکروه است انسان از مستحق در خواست کند زکاتی را که از او گرفته به او فروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقّدم است
(مسأله 1976) اگر شك کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه؛ باید

زكات را بدهد، هر چند شك او برای زكات سالهای پيش باشد
(مسأله 1977) فقير نمی تواند زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند؛ يا چيزی را گران تر از قيمت آن بابت زكات قبول نمايد، يا زكات را از مالك بگيرد و به او ببخشد ولی كسی كه زكات زيادی بدهكار است و فقير شده و نمی تواند زكات را بدهد و اميد هم ندارد كه دارا شود؛ چنانچه بخواهد توبه كند، فقير می تواند زكات را از او بگيرد و به او ببخشد
(مسأله 1978) انسان می تواند از زكات، قرآن يا كتاب دينی يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، اگر چه بر اولاد خود و بر كسانی وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است و نيز می تواند توليت وقف را برای خود يا اولاد خود قرار دهد
(مسأله 1979) انسان نمی تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كسانی كه مخارج آنان بر او واجب است و قف نمايد كه عايدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند
(مسأله 1980) فقير می تواند برای رفتن به حج و زيارت و مانند اينها زكات بگيرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد، برای زيارت و مانند آن نمی توانند زكات بگيرند
(مسأله 1981) اگر مالك، فقيری را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد چنانچه از لفظ مالك غير او فهميده نشود فقيری كه وكيل است می تواند برای خود نيز بردارد
(مسأله 1982) اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكات بگيرد، چنانچه شرطهايی كه برای واجب شدن زكات گفته شد در آنها جمع شود، بايد زكات آنها را بدهد
(مسأله 1983) اگر دو نفر در مالی كه زكات آنها واجب شده با هم شريك باشند و يكی از آنان زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، چنانچه بداند شريكش زكات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش هم اشكال دارد
(مسأله 1984) كسی كه خمس يا زكات بدهكار است و كفّاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی كه خمس يا زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكات را بدهد و اگر از بين رفته باشد، می تواند خمس يا زكات را بدهد، يا كفّاره و نذر و قرض و مانند اينها را ادا نمايد
(مسأله 1985) كسی كه خمس يا زكات بدهكار است و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بميرد و مال او برای همه آنها كافی نباشد چنانچه مالی كه خمس و زكات آن واجب شده از بين نرفته باشد، بايد خمس يا زكات را بدهند و بقيه مال او را به چيزهای ديگری كه بر او واجب است قسمت كنند و اگر مالی كه خمس و زكات آن واجب

شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند

(مسأله 1986) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد

زکات فطره

(مسأله 1987) کسی که موقع غروب یعنی قبل از غروب شب عید فطر گرچه به چند لحظه باشد بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یك صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است
(مسأله 1988) کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذارند فقیر است و دادن زکات فطره براو واجب نیست
(مسأله 1989) انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر
(مسأله 1990) اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره او را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد
(مسأله 1991) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود، بر او واجب است
(مسأله 1992) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و در صورتی که نان خور او حساب شود واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد
(مسأله 1993) فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند
(مسأله 1994) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست
(مسأله 1995) اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود، یا دیوانه بالغ گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد
(مسأله 1996) کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از عید روز عید فطر شرطهای واجب شدن

فطره در او پیدا شود، مستّحب است زکات فطره را بدهد
(مسأله 1997) کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد
(مسأله 1998) کسی که فقط به اندازه يك صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آنها را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، وچنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن يك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر که یکی از آنها صغیر باشد، ولّی او بجای او می گیرد و احتیاط آنست چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد
(مسأله 1999) اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد
(مسأله 2000) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد
(مسأله 2001) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد
(مسأله 2002) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود
(مسأله 2003) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود
(مسأله 2004) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد
(مسأله 2005) کسی که سیّد نیست نمی تواند به سید فطره بدهد حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد
(مسأله 2006) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست
(مسأله 2007) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد
(مسأله 2008) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را

بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلاً پولی برای مخارجش بدهد دادن فطره او واجب نیست

(مسأله 2009) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند

مصرف زکات فطره

(مسأله 2010) اگر زكات فطره را به يكى از هشت مصرفى كه سابقاً براى زكات يال گفته شد برسانند كافى است ولى احتياط مستحبّ آن است كه فقط به فقراى شيعه بدهند
(مسأله 2011) اگر طفل شيعه اى فقير باشد، انسان مى تواند فطره را به مصرف او برساند، يا به واسطه دادن به ولىّ طفل، ملك طفل نمايد
(مسأله 2012) فقيرى كه فطره به او مى دهند، لازم نيست عادل باشد ولى احتياط واجب آن است كه به شرابخور و كسى كه آشكارا معصيت كبيره مى كند فطره ندهند
(مسأله 2013) به كسى كه فطره را در معصيت مصرف مى كند نبايد فطره بدهند
(مسأله 2014) احتياط واجب آن است كه به يك فقير بيشتر از مخارج سالش و كمتر از يك صاع كه تقريباً سه كيلو است فطره ندهند
(مسأله 2015) اگر از جنسى كه قيمتش دو برابر قيمت معمولى آن است مثلاً از گندمى كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولى است، نصف صاع كه معناى آن در مسأله پيش گفته شد بدهد، كافى نيست و اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد، اشكال دارد
(مسأله 2016) انسان نمى تواند نصف صاع را از يك جنس مثلاً گندم و نصف ديگر آن را از جنس ديگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد
(مسأله 2017) مستحبّ است در دادن زكات فطره، خويشان فقير خود را به ديگران مقدم دارد و بعد همسايگان فقير را؛ بعد اهل علم فقير را، ولى اگر ديگران از جهتى برترى داشته باشند، مستحبّ است آنها را مقدم بدارد
(مسأله 2018) اگر انسان به خيال اينكه كسى فقير است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقير نبوده چنانچه مالى را كه به او داده از بين نرفته باشد، مى تواند پس بگيرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگيرد، بايد از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بين رفته باشد، در صورتى كه گيرنده فطره مى دانسته يا احتمال مى داده آنچه را گرفته فطره است، بايد عوض آن را بدهد والاّ، دادن عوض بر او واجب نيست و انسان بايد دوباره فطره را بدهد
(مسأله 2019) اگر كسى بگويد فقيرم، نمى شود به او فطره داد مگر آنكه اطمينان پيداكند يا انسان بداند كه قبلاً فقير بوده است

مسائل متفرّقه زكات فطره

(مسأله 2020) انسان بايد زكات فطره را به قصد قربت يعنى براى انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعى كه آن را مى دهد، نيّت دادن فطره نمايد
(مسأله 2021) اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست و احتياط واجب آن است كه در ماه رمضان هم فطره را ندهد ولى اگر پيش از رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد و بعد از آنكه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند مانعى ندارد
(مسأله 2022) گندم يا چيز ديگرى را كه براى فطره مى دهد، بايد به جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد يا اگر مخلوط است چيزى كه مخلوط شده به قدرى كم باشد كه قابل اعتنا نباشد و اگر بيش از اين مقدار باشد در صورتى صحيح است كه خاص آن به يك صاع برسد، ولى اگر مثلاً يك صاع گندم به چندين من خاك، مخلوط باشد كه خاص كردن آن خرج يا كار بيشتر از متعارف دارد، دادن آن كافى نيست
(مسأله 2023) اگر فطره را از چيز معيوب بدهد كافى نيست ولى اگر جائى باشد كه خوراك غالب آنها معيوب است اشكال ندارد
(مسأله 2024) كسى كه فطره چند نفر را مى دهد، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضى را گندم و فطره بعض ديگر را جو بدهد، كافى است
(مسأله 2025) كسى كه نماز عيد فطر مى خواند، بنابر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد ولى اگر نماز عيد نمى خواند مى تواند دادند فطره را تا ظهر تأخير بيندازد
(مسأله 2026) اگر به نيّت فطره مقدارى از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد، احتياط واجب آن است كه هر وقت آن را مى دهد نيّت فطره نمايد
(مسأله 2027) اگر موقعى كه دادن زكات فطره واجب است فطره را ندهد و كنار هم نگذارد، احتياط واجب آن است كه بعداً بدون اينكه ادا و قضا كند فطره را بدهد
(مسأله 2028) اگر فطره را كنار بگذارد، نمى تواند آن را براى خودش بردارد و مالى ديگر را براى فطره بگذارد
(مسأله 2029) اگر انسان مالى داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نيّت كند كه مقدارى از آن مال براى فطره باشد اشكال دارد

(مسأله 2030) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد

(مسأله 2031) اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را بجای دیگر نبرد و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

خرید و فروش

دين اسلام كار و كسب و تحصيل مال و ثروت و بطور كلّى فعاليتّهاى اقتصادى اى كه بر اساس موازين اسلامى صورت مى گيرد را، يك نوع عبادت و موجب اجر و ثواب مى داند كه حضرت پيغمبر (صلّى الله عليه و آله) فرمودند: «عبادت، هفتاد جزء است و با فضيلت ترين آن كوشش در راه تحصيل مال از راه حلال است» و بطور كلّى احاديث فراوانى كه در اين رابطه از پيغمبر بزرگ اسلام و اهل البيت گرامش (سلام الله عليهم) نقل گرديده است بر اين مطلب دلالت دارند كه نظر اسلام اينست كه مسلمانان داراى اقتصاد مستقل و خودكفا و فعّال باشند و افرادى كه قدرت كار و ابتكار دارند، هرگز به بطالت و كسالت نبايد تن در بدهند و بطور منظّم و جدّى در راه ايجاد كار و اشتغال و كار و بكار بردن ابتكار بكوشند و كسانى كه امكانات مالى دارند هرگز ثروت خود را راكت نگذارند و آن را در راه مضاربه، و مزارعه و مساقاه و تأسيس و اداره مراكز توليدى و ايجاد اشتغال بكار بيندازند تا در نتيجه اين بسيج اقتصادى همگانى علاوه بر از بين بردن فقر داراى اقتصاد مستقل باشند و تا علاوه بر اينكه سنگينى زندگى خود را بر دوش ديگران نيفكند، منشأ خدمات و كمك به ديگران باشند

حضرت امير مؤمنان (عليه السلام) فرمودند: «مردمى كه با داشتن آب و خاك، محتاج هستند از رحمت خداوند بدور مى باشند»

حضرت صادق (عليه السلام) به شخصى در مقام تشويق و ترغيب به كار فرمودند: «بار بر سر خود حمل كن و اين زحمت را تحمّل كن و از ديگران بى نياز باش»

حضرت پيغمبر (صلّى الله عليه و آله) فرمودند: «كسى كه شب را در حالى به صبح مى آورد كه در نتيجه در پيش گرفتن راه كسب حلال خسته شده است، خداوند گناه او را مى آمرزد»

حضرت صادق (عليه السّلام) به مردى 700 دينار به عنوان مضاربه دادند و فرمودند:

«اين پول را از اين نظر در اختيار تو گذاشتم كه دوست مى دارم خداوند مرا در حالى كه پول را راكد نگذاشته و در جريان كار و تحصيل فائده قرار داده ام، ببيند»

مطلب مهمّ در اينجا اين است كه پيشوايان بزرگ اسلام تأكيد بسيار زيادى بر اين موضوع داشته اند كه مسلمانان مسائل و احكام مربوط به اقتصاد اسلامى را ياد بگيرند تا هرگز دچار تخلّف از موازين اسلامى نشوند

حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) تاجران و کَسَبه را مخاطب ساخته سه مرتبه به آنها فرمودند: «اَلْفِقهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ» یعنی نخست احکام و مسائل شرعی را یاد بگیرید سپس به تجارت مشغول شوید
حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند که حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) هر روز صبح در یك یك بازارهای کوفه در حالی که تازیانه خود را بر دوش نهاده بود گردش می کرد و به هر یك از آن بازارها که می رسید می ایستاد و به آنها می فرمود: «خیرو برکت را از خداوند بخواهید و سختگیری را کنار گذاشته معاملات را با سُهُولت انجام بدهید ومیان خریداران فرق مگذارید و خود را با حِلْم و حوصله آراسته کنید از دروغگویی و قسم خودداری کنید و از ظلم و اِجْحاف جدّاً بپرهیزید و یار و یاور مظلومان باشید و هرگز به ربا خواری نزدیك مشوید و پیمانه و میزان را مراعات کنید و از حقّ مردم کم نگذارید و در راه فساد و تباهی هرگز گام مگذارید» به این ترتیب همه بازارهای شهر را گردش می کرد و در هر یك احکامی را که ستون فقرات اقتصاد اسلامی است بیان می کردند
دراسلام هر نوع کار و کسب مشروع، مقدّس و اشتغال به آن یك نوع عبادت است و فقط تأکید اسلام بر این است که کار، مشروع و انجام دهنده کار امین و درستکار باشد که حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمودند: «خداوند متعال کسی را که صاحب حِرْفه و امین باشد دوست می دارد»
حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «کسی که به این منظور به فعالیّت های اقتصادی می پردازد که خودکفا باشد و از مردم بی نیاز بگردد و علاوه بر اداره خانواده خود به امور اقتصادی همسایگان خود نیز رسیدگی کند، در روز قیامت درحالی که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد خداوند را ملاقات می کند» ولی برای برخی از کارها فضیلت بیشتری ذکر شده است:
1-زراعت
حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «کشاورزان گنجهای خدا در روی زمین می باشند و در میان کارهای اقتصادی هیچ کاری در نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست و خداوند هیچ پیغمبری را بر نیانگیخت مگر اینکه به کشاورزی اشتغال داشت داشت جز ادریس (علیه السّلام) که خیاط بود»
و نیز فرمود: «زراعت کنید و درخت بکارید، سوگند به خدا عملی حلال تر و پاکیزه تر از آنها را مردم انجام نداده اند»
حضرت کاظم (علیه السّلام) در موقعی که مشغول زراعت بودند فرمودند: «پیغمبر و امیر مؤمنان و پدران من همه با دست خودکار می کردند و بعد افزودند همه پیغمبران و جانشینان آنان و صالحان با دست خود کار می کرده اند»

2- تجارت

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) فرمودند: برکت ده قسمت است و نُه قسمت آن در تجارت است حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: تجارت موجب افزایش عقل است

چیزهایی که در خرید و فروش مستحبّ است

(مسأله 2047) یادگرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است که اگر یاد نگیرد ممکن است به حرام بیفتد و معامله باطلی انجام بدهد لازم است و مستحبّ است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوا و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند بپذیرد

(مسأله 2048) اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید ولی چنانچه در موقع معامله احکام آن را می دانسته و بعد از معامله شك كند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است

(مسأله 2049) کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچّه، باید کسب کند و برای کارهای مستحبّ مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء کسب کردن مستحبّ است

معاملات مکروه

(مسأله 2050) عمده معاملات مکروه از این قرار است: اوّل ملك فروشی دوّم قصّابی سوّم کفن فروشی چهارم معامله با مردمان پست پنجم معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد هفتم آنکه برای خریدن جنس که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله او شود

معاملات باطل

(مسأله 2051) در چند مورد معامله باطل است:
اوّل: خرید و فروش عین نجاست مثل بول و مُسکِرات، ولی در صورتی که بشود از آن استفاده حلال ببرند مثل اینکه غائط را کُود نمایند یا خون را در معالجه بیماران مصرف کنند خرید و فروش آن جائز است
دوّم: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه کند
سوّم: خرید و فروش چیزهائی که مال نیست مثل حیوانات درنده
چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار
پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد و حرام است، غَشّ در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غَشّمی گویند از پیغمبر اکرم (صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غَشّ کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غَشّ کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند»
(مسأله 2052) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید
(مسأله 2053) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه مثلاً روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد
(مسأله 2054) باید دوائی را که مثل شراب عین آن نجس است معامله نکنند ولی معامله دوائی که عینش نجس نیست، اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد و در داروئی که از عین نجس اخته شده است اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمتی که دوا فروش متحّمل آن شده است بدهند اشکال ندارد
(مسأله 2055) خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهائی که از ممالك غیر اسلامی می آورند؛ اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را

ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می باشد بلکه اگر در شهر مسلمان هم معلوم باشد که از بلاد کفر آورده شده است بگیرند معامله آن باطل است مگر آنکه بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است
(مسأله 2056) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است
(مسأله 2057) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالك غیر اسلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود باطل است، ولی اگر انسان بداند، که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد
(مسأله 2058) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه معامله آن باطل یا حرام و محکوم به نجاست است و اگر از دست مسلمان در بازار کفاّر گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است مگر آنکه مسلمان با آن معامله پاك بودن کند و احتمال بدهیم که پاك بودن آن را بدست آورده است
(مسأله 2059) خرید و فروش مُسکرات حرام و معامله آن باطل است
(مسأله 2060) فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، مگر آنکه مالك آن مال، این معامله را امضاء و قبول کند که در این صورت معامله صحیح است
(مسأله 2061) اگر مشتری در حقیقت قصد معامله دارد ولی قصدش اینست که پول جنسی را که می خرد ندهد این قصد به صحّت معامله ضرری نمی رساند و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد و همچنین اگر قصد داشته باشد که پول جنسی را که به ذمّه خریدار بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد
(مسأله 2062) خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچك حرام است
(مسأله 2063) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است
(مسأله 2064) ساختن مجسمه حرام است ولی خرید و فروش آن و صابون و چیزهای دیگری که روی آن مجسّمه دارد، اشکال ندارد
(مسأله 2065) خریدن چیزی که از اقمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیّه

شده باطل و تصّرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند
(مسأله 2066) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کند مثلاً بگوید این یك من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و مشتری می تواند نسبت به روغن خالصی هم که در آن است معامله را بهم بزند ولی اگر آنرا معیّن نکند بلکه یك من روغن بفروشد بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید
(مسأله 2067) اگر مقدار جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیاد تر از همان جنس بفروشد، مثلاً یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یك درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنجِ گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد
(مسأله 2068) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یك من گندم به یك من گندم و یك قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیز زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می باشد
(مسأله 2069) اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشد، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ که با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیاد تر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشکال ندارد
(مسأله 2070) جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ودر شهر دیگر ربا نیست
(مسأله 2071) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یك جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکالی ندارد، پس اگر یك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است
(مسأله 2072) اگر جنسی را که می فروشد و عوضی راکه می گیرد ؤ از یك چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یك من روغن بفروشد و در عوض آن یك من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادیِ نگیرد

(مسأله 2073) جو و گندم در ربا يك جنس حساب مى شود، پس اگر يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد، ربا و حرام است و نيز اگر مثلاً ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو، را نقد گرفته و بعد از مدّتى گندم را مى دهد، مثل آن است كه زيادى گرفته و حرام مى باشد

(مسأله 2074) اگر مسلمان از كافرى كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد اشكال ندارد و نيز پدر و فرزند و زن و شوهر مى توانند از يكديگر ربا بگيرند

شرائط فروشنده و خریدار

(مسأله 2075) برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:
اوّل: آنکه بالغ باشند
دوّم: آنکه عاقل باشند
سوّم: آنکه حاکم شرع آنان را از تصّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد یا در حال بلوغ، سفیه نباشند
چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است
پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد
ششم: آنکه جنس و عوضی را که می دهند مالك باشند یا مقل پدر و جدّ صغیر اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد
(مسأله 2076) معامله با بچّه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جدّ آن بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچّه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد و نیز اگر طفل وکیل در اجرای صیغه معامله یا وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که... جنس و پول را به صاحب آن می رساند
(مسأله 2077) اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد؛ باید جنس یا پول را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن صدقه بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد
(مسأله 2078) اگر کسی با بچّه ممیّز درصورتیکه معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود می تواند از بچّه بعد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ولی اگر بچّه ممیّز نباشد نمی تواند از بچّه یا ولی او مطالبه نماید
(مسأله 2079) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحبّ آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند

(مسأله 2080) اگر انسان مال كسى را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضى نشود و اجازه نكند معامله باطل است
(مسأله 2081) پدر و جدّ پدرى طفل در صورتى مى توانند مال طفل را بفروشد كه براى او مفسده نداشته باشد بلكه بهتر آن است كه تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصىّ پدر و وصىّ جدّ پدرى و حاكم شرع فقط در صورتى مى توانند مال طفل را بفروشد كه مصلحت طفل درآن باشد
(مسأله 2082) اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را براى خودش اجازه دهد، معامله صحيح است
(مسأله 2083) اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد به قصد اينكه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بكند، معامله صحيح است ولى پول مال مالك ميشود نه مال غاصب

شرائط جنس و عوض آن

(مسأله 2084) جنسی که می فروشد و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:
اوّل: آنکه مقدار آن وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد
دوّم: آنکه بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست
سوّم: خصوصیّاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند معیّن نماید
چهارم: کسی در جنس، یا در عوض آن حقّی نداشته باشد؛ پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد
پنجم: آنکه خود جنس را بفروشد به منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت يك ساله خانه را بفروشد صحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای پول منفعت ملك خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن يك ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد
(مسأله 2085) جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید
(مسأله 2086) چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلاً می خواهد ده من گندم بفروشد؛ با پیمانه ای که يك من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد
(مسأله 2087) اگر یکی از شرائط هائی که گفته شد باطل است، معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند تصّرف آنها اشکال ندارد
(مسأله 2088) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتواند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد
(مسأله 2089) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می توانند آن مال را بفروشد و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند

(مسأله 2090) خريدو فروش ملكى كه آن را به ديگرى اجاره داده اند اشكال ندارد، ولى استفاده آن ملك در مدّت اجاره مال مستأجر است و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده اند، يا به گمان اينكه مدّت اجاره كم است ملك را خريده باشد، پس از اطلاع مى تواند معامله خودش را بهم بزند

صيغه خريد و فروش

(مسأله 2091) در خريد وفروش لازم نيست صيغه عربى بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسى بگويد اين مال را در عوض اين پول فروختم و مشترى بگويد قبول كردم معامله صحيح است، ولى خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشند، يعنى به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد و فروش باشد

(مسأله 2092) اگر در موقع معامله صيغه نخوانند، ولى فروشنده در مقابل مالى كه از خريدار مى گيرد، مال خود را ملك او كند و او بگيرد معامله صحيح است و هر دو مالك مى شوند

خرید و فروش میوه ها

(مسأله 2093) فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولاً دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد

(مسأله 2094) اگر بخواهند میوهای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است، مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یك سال را بفروشند

(مسأله 2095) اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، امّا اگر کسی یك درخت خرما را خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت خرمای آنرا به صاحبخانه یا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگیرد، چنانچه خرمائی را که می گیرد کمتر یا

(مسأله 2096) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچینند، اشکال ندارد

(مسأله 2097) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد اشکال ندارد

(مسأله 2098) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند
(مسأله 2099) در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، چون مدّت کاملاً معّین نشده معامله باطل است
(مسأله 2100) اگر جنسی را نسیه بفروشد پیش از اتمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند؛ نمی تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می تواند پیش از اتمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او طلب نماید
(مسأله 2101) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از اتمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد
(مسأله 2102) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب می کند مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می فروشند گرانتر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد
(مسأله 2103) کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذاشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد

معامله سَلَفْ

(مسأله 2104) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است

(مسأله 2105) اگر پول طلا و نقره یا طلا و نقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحّب آن است در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد

شرائط معامله سلف

(مسأله 2106) معامله سلف شش شرط دارد:
اوّل: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصّیاتشان را بطوری معّین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غَرَری باشد، باطل است
دوّم: پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمّه مشتری قرار دهد پس از آن مشتری طلبی را که فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمّه او است حساب کند وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده میتواند معامله همان مقدار را به هم بزند
سوّم: مدّت را کاملاً معین کنند، ولی اگر مثلاً بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدّت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است
چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت، به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود
پنجم: بنابر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معیّن نماید، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد؛ لازم نیست اسم آنجا را ببرند
ششم: وزن یا پیمانه آن را معّین کنند وجنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند

احکام معامله سلف

(مسأله 2107) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد و بعد از تمام شدن مدّت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد
(مسأله 2108) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد؛مشتری باید قبول کند ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول داشته نماید
(مسأله 2109) اگر جنسی را که فروشنده میدهد، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده، مشتری می تواند قبول نکند
(مسأله 2110) اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد
(مسأله 2111) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را داده پس بگیرد
(مسأله 2112) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

(مسأله 2113) اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله باطل است
(مسأله 2114) اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشند معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد
(مسأله 2115) اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشد، باید فروشنده وخریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است
(مسأله 2116) اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده میتواند معامله را به هم بزنند
(مسأله 2117) اگر مقداری خاك نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص وبا مقداری خاك طلای معدن ر به همان مقدار طلای خالص بفروشد، معامله باطل است؛ ولی فروختن نقره وخاك طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله 2118) حقّ بهم زدن معامله را خیار می گویند وخریدار وفروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند:
اوّل: آنکه از مجلس معامله، متفرّق نشده باشند واین خیار را خیار مجلس می گویند
دوّم: آنکه مشتری یا فروشنده در بیع یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را خیار غَبْن می گویند
سوّم: در معامله قرار داد کنند که تا مدّت معیّنی هردو یا یکی از آنان معامله را بهم بزنند (خیار شرط)
چهارم: فروشنده یا خریدار؛ مال خود را بهتر از انچه هست نشان دهد وطوری وانمود کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس)
پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که میدهد طوری مخصوص ی باشد، وبه آن شرط عمل نکند که دراین صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تخلّف شرط)
ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب)
هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری بطور مشاع مشترك بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در این صورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت)
هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند ونیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت)
نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وفروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشنده می تواند معامله را بهم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار تأخیر)
دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می تواند معامله را بهم

بزند (خیار حیوان)
یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تعذّر تسلیم) و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد
(مسأله 2119) اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می دانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد درصورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2120) در معامله بیع شرط که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است
(مسأله 2121) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد؛ خریدار ملك را به او می دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد؛ نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید
(مسأله 2122) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد؛ مشتری میتواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2123) اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را بهم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلاً مالی راکه به چهار تومان خریده؛ اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن تومان قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یك چهارم می باشد می تواند یك چهارم پولی را که داده یعنی یك تومان از فروشنده بگیرد
(مسأله 2124) اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته می تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد
(مسأله 2125) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن

پیدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد
(مسأله 2126) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حقّ بهم زدن معامله را ندارد مگر اینکه جاهل به مسأله باشد که در این صورت وقتی فهمید می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2127) هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد؛ اگر چه فروشنده حاضر نباشد؛ می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2128) در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند؛ یا تفاوت قیمت بگیرد:
اوّل: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند
دوّم: به عیب مال راضی شود
سوّم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم
چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معّین کند و بگوید مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معّین نکرده مال را پس دهد؛ یا تفاوت بگیرد
(مسأله 2129) در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد؛ نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:
اوّل: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است
دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند
سوّم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد، و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2130) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصّیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله 2131) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد میشود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه
(مسأله 2132) اگر انسان جنسی را که به کسی بدهد وقیمت آن را معیّن کند وبگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد، اگر مفاد این گفتار عرفاً این باشد این باشد که شرط کرده است که زیادی، مالِ دلاّل باشد یعنی شرط کرده که آن را به او هبه کند زیادی هم مال صاحب مال است ولی باید به شرط خود عمل کند ونیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم واو بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد واو هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود او است ولی اگر بطور جعاله باشد وبه او بگوید این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختنی زیادی مال خودت باشد که در این صورت زیادت مال او است نه مال صاحب مال
(مسأله 2133) اگر قصاب گوشت نر بفروشد و بجای آن؛ گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند و اگر آنرا معیّن نکرده؛ در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد
(مسأله 2134) اگر مشتری به بزاّز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود و بزاّز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2135) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است

شركت

احکام شرکت

(مسأله 2136) اگر دو نفر بخواهند با هم شركت كنند، چنانچه هر كدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطور ی مخلوط كند كه از یكدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شركت را بخوانند، یا كاری كنند كه معلوم باشد می خواهند با یكدیگر شریك باشند، شركت آنان صحیح است
(مسأله 2137) اگر چند نفر در مزدی كه از كار خودشان می گیرند با یكدیگر شریك باشند، مثلا دلاّله كه قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند روی هم بگذارند و بعداً با هم قسمت كنند شركت آنان صحیح نیست و هر یك از آنان مزد كار خود را مالك است
(مسأله 2138) اگر دو نفر با یكدیگر شركت كنند كه هر كدام با اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنان را خودش بدهكار شود ولی در جنسی كه هر كدام خریده اند و در استفاده آن با یكدیگر شریك باشند صحیح نیست؛ اگر هر كدام دیگری را وكیل كند كه جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریكی جنس را برای خودش و شریكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند شركت صحیح است و اگر از كسی كه جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش كند كه او را شریك كند و آن كس به قصد شریك بودن او بگوید تو را شریك كردم و او هم بگوید قبول كردم این شركت نیز صحیح است و باید نصف پول را كسی كه شریك شده به او بدهد و همچنین اگر هر كدام دیگری را وكیل كند كه جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریكی جنس را برای خودش و شریكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند شركت صحیح است
(مسأله 2139) كسانی كه به واسطه عقد شركت با هم شریك می شوند، باید مكلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شركت كنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصّرف نمایند، پس آدم سفیهی كه مال خود را در كارهای بیهوده مصرف می كند، اگر حاكم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری كرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد، اگر شركت كند صحیح نیست
(مسأله 2140) اگر در عقد شركت شرط كنند كسی كه كار می كند، یا بیشتر از شریك دیگر كار می كند بیشتر منفعت ببرد باید آنچه را شرط كرده اند عمل كنند ولی اگر شرط كنند كسی كه كار نمی كند، یا كمتر كار می كند بیشتر منفعت ببرد، این شرط باطل است ولی شركت آنان صحیح است ومنفعت بدست آمده به نسبت مال بین آنها تقسیم می شود

(مساله 2141) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را يك نفر ببرد، و يا تمام ضرر يا بيشتر آن را از يكی از آنان باشد شركت صحيح است ولی منفعت و ضرر بين آنها به نسبت مال تقسيم می شود
(مسأله 2142) اگر شرط نكنند كه يكی از شريكها بيشتر منفعت ببرد چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به يك اندازه می برند و اگر سرمايه آنان به يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلاً اگر دو نفر شركت كنند و سرمايه يكی از آنان دو برابر سرمايه ديگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم ديگری است چه هر دو به يك اندازه كار كنند يا يكی كمتر كار كند، يا هيچ كار نكند
(مسأله 2143) اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو با هم خريد و فروش نمايند يا هر كدام به تنهايی معامله كنند، يا فقط يكی از آنان معامله كند، بايد به قرار داد عمل نمايند
(مسأله 2144) اگر معيّن نكنند كه كدام يك آنان با سرمايه خريد و فروش نمايد، هيچ يك آنان بدون اجازه ديگری نمی توانند با آن سرمايه كند
(مسأله 2145) شريكی كه اختيار سرمايه شركت با او است بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند كه نسيه بخرد، يا نقد بفروشد، يا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد و اگر با او قراری نگذاشته باشند، بايد داد و ستدی نمايد كه برای شركت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری كه متعارف است انجام دهد پس اگر مثلاً معمول است كه نقد بفروشد يا مال شركت را در مسافرت همراه خود نبرد بايد به همينطور عمل نمايد و اگر معمول است كه نسيه بدهد يا مال را به سفر ببرد می تواند همينطور عمل كند
(مسأله 2146) شريكی كه با سرمايه شركت معامله می كند؛ اگر بر خلاف قراردادی كه با او كرده اند خريد و فروش كند معامله نسبت به حصّه شريك فضولی است اگر اجازه نكند می تواند عين مالش را و در صورت تلف عين، عوض مالش را از شريك خود بگيرد و همچنين است اگر بر خلاف معمول و متعارف معامله ای را انجام بدهد
(مسأله 2147) شريكی كه با سرمايه شركت معامله می كند اگر زياده روی ننمايد و در نگهداری سرمايه كوتاهی نكند و اتفاقاً مقداری ازآن يا تمام آن تلف شود، ضامن نيست
(مسأله 2148) شريكی كه با سرمايه شركت معامله می كند اگر بگويد سرمايه تلف شده و پيش حاكم شرع قَسَم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد
(مسأله 2149) اگر تمام شريكها از اجازه ای كه به تصرّف در مال يكديگر داده اند برگردند؛ هيچكدام نمی توانند در مال شركت تصرّف كنند، و اگر

یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف کند
(مسأله 2150) هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند
(مسأله 2151) اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصّرف کنند
(مسأله 2152) اگر شریك، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریك دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است
(مسأله 2153) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصررّف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصّرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و گرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجاّنی کار نکرده باشد؛ می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرند و سود آن به نسبت سرمایه تقسیم می شود بلی در صورتی که معامله فضولی بوده مزد ندارد، هر چند صاحب مال معامله را امضاء نماید

صلح

احکام صلح

(مسأله 2154) صلح آنست كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت خور را ملك او كند يا حق خور را به او واگذار كند، يا از طلب؛ يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض، مقدارى از مال، يا منفعت مال يا حق خود را به او واگذار نمايد؛ يا از طلب، يا حقى كه دارد بگذرد بلكه اگر بدون آنكه عوض بگيرد مقدارى از مال يا منفعت مال يا حق خود را به كسى واگذار كند يا از طلب يا حق خود بگذرد باز هم صلح صحيح است

(مسأله 2155) دو نفرى كه چيزى را به يكديگر صلح مى كنند، بايد بالغ و عاقل باشند وكسى آنها را مجبور نكرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاكم شرع هم آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگيرى نكرده باشد و در حال بلوغ سفيه نباشد

(مسأله 2156) لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود، بلكه با هر لفظى كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده اند صحيح است

(مسأله 2157) اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلاً يك سال نگهدارى كند و از شير آن استفاده نمايد و مقدارى روغن بدهد، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمت هاى چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است ولى اگر گوسفند را يك ساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده نمايد و در عوض، مقدارى روغن بدهد اشكال دارد

(مسأله 2158) اگر كسى بخواهد طلب يا حق خود را به ديگرى صلح كند در صورتى صحيح است كه او قبول نمايد

(مسأله 2159) اگر انسان مقدار بدهى خو را بداند و طلبكار او نداند، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند، مثلاً پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خور را به ده تومان صلح نمايد، زياد براى بدهكار حلال نيست، مگر آنكه مقدار بدهى خور را به او بگويد و او را راضى كند يا طورى باشد كه اگر مقدار طلب خود را مى دانست، باز هم به آن مقدار صلح مى كرد

(مسأله 2160) اگر بخواهند دو چيزى را كه از يك جنس و وزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند، در صورتى صحيح است كه وزن يكى بيشتر از ديگرى نباشد، ولى اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند كه وزن يكى بيشتر از ديگرى است، صلح صحيح است

(مسأله 2161) اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند و بخواهند طلبهاى خود را به يكديگر صلح كنند، چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها يكى باشد مثلاً هر دو ده من گندم

طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از يك جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد
(مسأله 2162) اگر از کسی طلب دارد که باید بعد از مدتّی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد
(مسأله 2163) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند و نیز اگر در ضمن مصالحه برای هر دو، یا یکی از آنان، حقّ بهم زدن مصالحه را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند
(مسأله 2164) تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفّرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حقّ بهم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند
(مسأله 2165) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد
(مسأله 2166) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتیم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید

اجاره

احكام اجاره

(مسأله 2167) اجاره دهنده و كسى كه چيزى را اجاره مى كند بايد مكلّف و عاقل باشند و به اختيار خودشان اجاره را انجام دهند و نيز بايد در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند، پس سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند چنانچه حاكم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگيرى كرده باشد يا در حال بلوغ سفيه باشد اگر چيزى را اجاره كند، يا اجاره دهد، صحيح نيست
(مسأله 2168) انسان مى تواند از طرف ديگرى وكيل شود و مال او را اجاره دهد
(مسأله 2169) اگر ولىّ، يا قيّم بچّه مال او را اجاره دهد، يا خود او را اجير ديگرى نمايد اشكال ندارد و اگر مدّتى از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنكه بچّه بالغ شد، مى تواند بقيه اجاره را بهم بزند، ولى هرگاه طورى بوده كه اگر مقدارى از زمان بالغ بودن بچّه را جزء مدّت اجاره نمى كرد؛ بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمى تواند اجاره را بهم بزند
(مسأله 2170) بچّه صغيرى را كه ولىّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمى شود اجير كرد و كسى كه به مجتهد دسترسى ندارد، مى تواند از يك نفر مؤمن كه عادل باشد؛ اجازه بگيرد و او را اجير نمايد
(مسأله 2171) اجاره دهنده و مستأجر لازم نيست صيغه عربى بخوانند، بلكه اگر مالك به كسى بگويد، ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگويد قبول كردم، اجاره صحيح است و نيز اگر حرفى نزنند و مالك به قصد اينكه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار كند و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد اجاره صحيح مى باشد
(مسأله 2172) اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براى انجام عملى اجير شود؛ همين كه با رضايت طرف معامله مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است
(مسأله 2173) كسى كه نمى تواند حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده، يا اجاره كرده، صحيح است
(مسأله 2174) اگر خانه يا دكان يا اطاقى را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آنها استفاده نمايد، مستأجر نمى تواند آن را به ديگرى اجاره دهد و اگر شرط نكند مى تواند آن را به ديگرى اجاره دهد ولى اگر بخواهد به زيادتر از مقدارى كه اجاره كرده آن را اجاره دهد، بايد در آن، كارى مانند تعمير و سفيدكارى انجام داده باشد خواه به غير جنسى

که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس
(مسأله 2175) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواهد به همان جنس اجاره دهد یا بغیر جنسی که اجاره کرده
(مسأله 2176) اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد
(مسأله 2177) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یك ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد

شرائط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسأله 2178) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:
اوّل: آنکه معیّن باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست
دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره میدهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد
سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است
چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست
پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که اب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود صحیح است
ششم: چیزی را که اجاره میدهد مال خود او باشد واگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد
(مسأله 2179) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش موجود نباشد، صحیح است؛ امّا اگر میوه آن فعلاً موجود است ومثل چاهی است که فعلاً اب دارد اجاره آن صحیح نیست ولی به عنوان صلح باشد اشکال ندارد وبعید نیست که فروش میوه بر درخت با تعیین مقدار آن به وسیله مشاهده اهل خبره صحیح باشد چنانچه نیز بعید نیست که معامله میوه بر درخت از باب فروش واجاره نباشد وخود يك معامله مستقل باشد
(مسأله 2180) زن میتواند برای آنکه از شیرش استفاده کند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره میدهند

(مسأله 2181) استفاده که مال را برای آن اجاره میدهند چهار شرط دارد:
اوّل: آنکه حلال باشد، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است
دوّم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد وهمچنین معتبر است که آن عمل شرعاً بطور مجّانی ورایگان واجب نباشد بنابر این اجیر شدن برای انجام نماز های پنج گانه وتجهیز اموات جائز نیست
سوّم: اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد، اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری ان، مال مستأجر است یا همه استفاده های آن
چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند واگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را بطور مخصوصی بدوزد، کافی است
(مسأله 2182) اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است
(مسأله 2183) اگر خانه ای را مثلاً يك سال اجاره دهند وابتدای آن را يك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد
(مسأله 2184) اگر مدّت اجاره را معلوم نکند وبگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره ان، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست
(مسأله 2185) اگر به مستأجر بگوید خانه را يك ماهه به ده تومان اجاره دادم و بعد از آن از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است واو هم بگوید قبول کردم، در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ما اوّل صحیح است
(مسأله 2186) خانه ای را که غریب و زوّار در آن منزل می کنند ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی يك تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود استفاده از آن خانه اشکال ندارد ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را (در غیر از شب اوّل) بیرون کند

مسائل متفرقه اجاره

(مسأله 2187) مالی را که مستأجر بابت اجاره میدهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله میکنند، باید وزن آن معلوم باشد واگر از چیزهائی است که مثل پول با شماره معامله می کنند باید شماره معیّن باشد واگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید

(مسأله 2188) اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد ومال الاجاره یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست

(مسأله 2189) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد

(مسأله 2190) هرگاه چیزی راکه اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحت اختیار او قرار گرفته و یا تحویل گرفته ولی تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد

(مسأله 2191) اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند: باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار او باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیّاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند

(مسأله 2192) اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلاً اگر خانه ای را یك ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده: چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذاشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد

(مسأله 2193) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، مثلاً ماشینی را برای رفتن از قم به تهران کرایه کرده بود از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد

(مسأله 2194) هرگاه صنعتگری چیزی را که گرفته ضایع کند، مثلاً پارچه ای را گرفته که لباس بدوزد خراب کند و ناقص بدوزد ضامن است
(مسأله 2195) اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد
(مسأله 2196) اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد
(مسأله 2197) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است
(مسأله 2198) اگر کسی بچّه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد؛ یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست
(مسأله 2199) اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مرض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است و همچنین اگر پس از مراجعه به او بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد در صورتی که در فنّ خود مهارت و حذاقت لازم را نداشته باشد و یا مسامحه کند و عملاً اهمیّت لازم را ندهد، ضامن است
(مسأله 2200) هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد؛ در صورتی که دقّت و احتیاط خود را بکند و در فنّ خود حذاقت لازم را داشته باشد و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست
(مسأله 2201) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند
(مسأله 2202) اگر اجاره دهند، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه مُلتَفِت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی توانند اجاره را بهم بزنند
(مسأله 2203) اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی

آن را غصب نمايد، مستأجر مى تواند اجاره را بهم بزند و چيزى را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد، يا اجاره را بهم نزنند و اجاره مدّتى را كه در تصّرف غصب كننده بوده به ميزان معمول از او بگيرد، پس اگر حيوانى را يك ماهه به ده تومان اجاره نمايد و كسى آن را ده روز غصب كند و اجاره معمولى ده روز آن پانزده تومان باشد، مى تواند پانزده تومان را از غصب كننده بگيرد

(مسأله 2204) اگر چيزى را كه اجاره كرده تحويل بگيرد؛ و بعد از ديگرى آن را غصب كند؛ نمى تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول از غصب كننده بگيرد

(مسأله 2205) اگر پيش از آنكه مدّت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد اجاره بهم نمى خورد و مستأجر بايد مال الاجاره را به فروشند ه بدهد، و همچنين است اگر آن را به ديگرى بفروشد

(مسأله 2206) اگر پيش از ابتداى مدّت اجاره، ملك بطورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اى كه شرط كرده اند نباشد، اجاره باطل مى شود، و پولى كه مستأجر به صاحب ملك داده به او برگردد، بلكه اگر طرى باشد كه بتواند استفاده مختصرى هم از آن ببرد، مى تواند اجاره را بهم بزند

(مسأله 2207) اگر ملكى را اجاره كند و بعد از گذشتن مقدارى از مدّت اجاره بطورى خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اى كه شرط كرده آن نباشد، اجاره مدّتى كه باقيمانده باطل مى شود و اگر استفاده مختصرى هم بتواند از آن ببرد، مى تواند اجاره مدّت باقيمانده را بهم بزند

(مسأله 2208) اگر خانه اى راكه مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمى شود و مستأجر هم نمى تواند اجاره را بهم بزند، ولى اگر ساختن آن بقدرى طول بكشد كه مقدارى از استفاده مستأجر از بين برود اجاره به آن مقدار باطل مى شود و مستأجر مى تواند اجاره باقى مانده را بهم بزند

(مسأله 2209) اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد، اجاره باطل نمى شود ولى اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلاً ديگرى وصيّت كرده كه تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پيش از تمام شدن مدّت اجاره بميرد، از وقتى كه مرده، اجاره باطل است

(مسأله 2210) اگر صاحب كار بنّا را وكيل كند كه او عمله بگيرد، چنانچه بنّا كمتر از مقدارى كه از صاحب كار مى گيرد به عمله بدهد، زيادى بر او حرام است و بايد آن را به صاحب كار بدهد، ولى اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براى خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد، يا به

دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او حلال می باشد
(مسأله 2211) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حقّ ندارد چیزی بگیرد

جعاله

احکام جعاله

(مسأله 2212) جُعالَه آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید هرکس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم و کسی که که این قرار را می گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند، و فرق بین جُعاله و اینکه کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و حقّ ندارد که از آن سر باز زند و عمل نکند و کسی هم که او را اجیر کرده بعد از انعقاد اجاره اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جُعاله پس از انعقاد جُعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل او را انجام نداده است، جاعل بدهکار نیست و پس از انجام عمل بدهکار می شود
(مسأله 2213) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف نماید، بنابر این جُعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد یا در حال بالغ شدن سفیه باشد، صحیح نیست
(مسأله 2214) کاری راکه جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی فائده نباشد که غرض عقلائی به آن تعلّق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بجای تاریکی برود ده تومان به او می دهم جُعاله صحیح نیست
(مسأله 2215) مالی را که قرار می گذارد به عامل بدهد معتبر نیست که مثل باب اجاره از همه جهت معیّن باشد، ولی باید این اندازه معیّن باشد که بعداً موجب غَرَر و مشاجره میان جاعل و عامل نشود مثلاً اگر بگوید هر کس کیف مرا که محتوی پول بوده است و گم شده است پیدا کند یك چهارم آن پول را به او می دهم، صحیح است
(مسأله 2216) اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچّه مرا پیدا کند به او می دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، بدهد
(مسأله 2217) اگر عامل یا شخص دیگر پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّی به مزد ندارد
(مسأله 2218) پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند

(مسأله 2219) بعد از آنكه عامل شروع به كار كند، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشكال دارد
(مسأله 2220) عامل عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نكردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ بايد آن را تمام نمايد مثلاً اگر كسی بگويد هر كس چشم مرا عمل نمايد فلان مقدار به او می دهم و دكتر جرّاحی شروع به عمل كند، چنانچه طوری باشد كه اگر عمل را تمام نكند، چشم معيوب می شود؛ بايد آن را تمام نمايد ودر صورتی كه ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد وضامن عيبی كه حاصل می شود وضرری نيز كه به وجود آمده است می باشد
(مسأله 2221) اگر عامل كار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن كار مثل پيدا كردن اسب است كه تا تمام نشود، برای جاعل فائده ندارد، عامل نمی تواند چيزی مطالبه كند وهمچنين است اگر جاعل مزد را برای تمام كردن عمل قرار بگذارد مثلاً بگويد هر كس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل انجام گيرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل بايد مزد مقداری كه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتياط آن است كه بطور مصالحه، يكديگر را راضی نمايند

مزارعه

احکام مُزارَعَه

(مسأله 2222) مُزارَعَه آن است که مالك زمین یا کسی که زمین در اختیار او است با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالك بدهد
(مسأله 2223) مزارعه چند شرط دارد:
اوّل: آنکه چون عقد است باید به لفظ انشاء معامله تحقّق پیدا کند به اینکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به تو واگذار کردم برای مزارعه و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرف بزنند عملا انشاء معامله را تحقّق ببخشند به اینکه مالك؛ زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع هم به این منظور تحویل بگیرد
دوّم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارَعَه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی توانند مُزارَعَه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است
سوّم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود
چهارم: سهم هر کدام بطور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهنده حاصل یك قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری صحیح نیست و نیز اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست
پنجم: مدّتی راکه باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت بقدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد
ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مُزارَعَه صحیح است
هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً یك نوع زراعت می کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معیّن می شود واگر چند نوع زراعت می کنند باید زراعتی را که می خواهد انجام دهد معیّن نمایند مگر آنکه معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود
هشتم: مالك؛ زمین رامعیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معیّن نکند مُزارَعَه باطل است
نهم: خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معیّن نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند

(مسأله 2224) اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقدارى از حاصل براى او باشد و بقيّه را بين خودشان قسمت كنند، اگر بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار، چيزى باقى مى ماند مُزارَعَه صحيح است
(مسأله 2225) اگر مدّت مُزارَعَه تمام شود و حاصل به دست نيايد، چنانچه مالك راضى شود كه با اجاره يا بدون اجاره زراعت در زمين او بماند و زارع هم راضى باشد مانعى ندارد و اگر مالك راضى نشود، مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند و اگر براى چيدن زراعت ضررى به زارع برسد، لازم نيست عوض آن را به او بدهد، ولى زارع اگر چه راضى شود كه به مالك چيزى بدهد، نمى تواند مالك را مجبور كند كه زراعت در زمين بماند
(مسأله 2226) اگر به واسطه پيش آمدى زراعت در زمين ممكن نباشد مثلاً آب از زمين قطع شود در صورتى كه مقدارى از زراعت به دست آمده باشد حتى مثل قصيل كه مى تواند به حيوانات داد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوى آنها است و در بقيّه مُزارَعَه باطل است و اگر زارع زراعت نكند، چنانچه زمين در تصّرف او بوده و مالك در آن تصّرفى نداشته است، بايد اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالك بدهد
(مسأله 2227) پس از اينكه عقد مُزارَعَه به نحوى كه گفته شد تحقيق پيدا كرد مالك و زارع نمى توانند بدون رضايت يكديگر مُزارَعَه را بهم بزنند ولى اگر در ضمن خواندن صيغه مُزارَعَه شرط كرده باشند كه هر دو يا يكى از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند مى توانند مطابق قرارى كه گذاشته اند معامله را بهم بزنند
(مسأله 2228) اگر بعد از قرارداد مُزارَعَه، مالك يا زارع بميرد، مُزارَعَه بهم نمى خورد و وارثشان بجاى آنان است، ولى اگر زارع بميرد و شرط كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد، مُزارَعَه به هم مى خورد و چنانچه زراعت نمايان شده باشد، بايد سهم او را به ورثه اش بدهند و حقوق ديگرى هم كه زارع داشته، ورثه او وارث مى برند، و چون مُزارَعَه بهم خورده است نمى توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت در زمين باقى بماند
(مسأله 2229) اگر بعد از زراعت بفهمند كه مُزارَعه باطل بوده، چنانچه تخم، مال مالك بوده حاصلى هم كه به دست مى آيد مال او است و بايد مزد زارع و مخارجى راكه و كرايه گاو يا حيوان ديگرى را كه مال زارع بوده و در آن زمين كار كرده به او بدهد مگر در صورتى كه باطل شدن مُزارَعَه به جهت آن باشد كه قرارداد كرده باشند همه حاصل مال مالك باشد؛ در اين فرض لازم نيست مالك چيزى به زارع بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و بايد اجاره زمين و خرج هايى كه مالك كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگرى كه مال او بوده ودر آن زراعت، كار كرده

به مالك بدهد، مگر در صورتيکه باطل شدن مزارعه به جهت آن باشد كه قرارداد كرد ه باشند همه حاصل مال زارع باشد، در اين فرض لازم نيست زارع چيزى به مالك بدهد

(مسأله 2230) اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمد كه مزارَعَه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضى شوند كه با اجرت يا بى اجرت زراعت در زمين بماند اشكال ندارد و اگر مالك راضى نشود، پيش از رسيدن زراعت هم مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند، و زارع اگر چه راضى شود چيزى به مالك بدهد، نمى تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمين بماند و نيز مالك نمى تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد و زراعت را در زمين باقى بگذارد

(مسأله 2231) اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارَعَه، ريشه زراعت در زمين بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، حاصل سال دوّم را هم بايد مثل سال اوّل قسمت كنند

مساقات

احکام مُساقات

(مسأله 2232) اگر انسان با کسی به این قِسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است، تا مدّت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات گویند
(مسأله 2233) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد
(مسأله 2234) در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است
(مسأله 2235) مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده میگیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصّرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد، اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست
(مسأله 2236) مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل آن را معّین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید، صحیح است
(مسأله 2237) باید سهم هر کدام نصف یل ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است
(مسأله 2238) باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد
(مسأله 2239) معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اقوی صحیح است
(مسأله 2240) درختی که از باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مُساقات در آن صحیح است ولی چنانچه آن کارها در زیاد

شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد
(مسأله 2241) دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند
(مسأله 2242) اگر مالك بمیرد، معامله مساقات بهم نمی خورد و ورثه اش بجای او هستند
(مسأله 2243) اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالك قسمت می کند و چنانچه میّت مالی نداشته باشد مساقات بهم می خورد و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او نیز معامله بهم می خورد و اگر قرار نگذاشته اند مالك می تواند عقد را بهم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید
(مسأله 2244) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالك می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد
(مسأله 2245) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد؛ بنابر اقوی صحیح است

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

(مسأله 2246) بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصّرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:
اوّل: روئیدن موی درشت، زیر شکم بالای عورت
دوّم: بیرون آمدن منی
سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن
(مسأله 2247) روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند
(مسأله 2248) دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد یا حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی توانند در مال خود تصّرف نمایند و همچنین مُفلَّس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصّرف در مال خود ممنوع شده است، نمی تواند در مال خود تصّرف کند
(مسأله 2249) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصّرفی که موقع دیوانگی در مال خود میکند صحیح نیست
(مسأله 2250) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد ورثه هم اجازه ننمایند تصّرف او صحیح است و به اصطلاح مُنَجَّزات مریض از اصل مال محسوب می شود نه از ثلث آن

قرض

آحکام قَرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود

(مسأله 2267) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد

(مسأله 2268) اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید

(مسأله 2269) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن مدّت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد؛ میتواند طلب خود را مطالبه نماید

(مسأله 2270) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد واگر تاخیر بیندازد، گناهکار است

(مسأله 2271) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد

(مسأله 2272) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند وکسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد

(مسأله 2273) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب اورا به فقیر بدهد و شرط نیست در فقیر که سیّد نباشد

(مسأله 2274) اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن و بدهی او

نباشد؛ باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمیرسد
(مسأله 2275) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شود اشکال ندارد
(مسأله 2276) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحبّ آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد
(مسأله 2277) اگر مسی که قرض می دهد شرط کند که یك من وپنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار، کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یك تومانی را قرض کرده با یك کبریت پس دهد، ربا وحرام است ونیز اگر با شرط کند که چیزی راکه قرض می گیرد بطور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد وشرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا وحرم می باشد ولی اگر بدون اینکه شرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحبّ است
(مسأله 2278) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالك آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرّف کند ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن پول تصرّف کند، قرض گیرنده، می تواند در آن تصرّف نماید
(مسأله 2279) گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد وبا آن زراعت کند، حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است
(مسأله 2280) اگر لباسی را به ذمّه بخرد وبعداً از پولی که ربا گرفته، یا از پول حلالی که که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد پوشیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشکالی ندارد ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول یعنی پول ربائی یا حلال مخلوط به حرام می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد
(مسأله 2281) اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صَرف برات می گویند
(مسأله 2282) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی چناچه کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اگر آن جنس ویا عمل از لحاظ ارزش با آن زیادی تقریباً مساوی باشد ونیز این کار راهی و حیله

ای برای فرار از ربا نباشد، اشکال ندارد
(مسأله 2283) اگر کسی بخواهد پولی قرض کند وربا بدهد وربا بگیرد وبه یکی از راه هائی که در بعض رساله های عملیه ذکر شده بخواهد از ربا فرار کند جایز نیست و زیاده ای که می گیرد بر او حلال نمی شود، پس ربای قرضی به وجهی از وجوه حلال نیست
(مسأله 2284) اگر پولی به بانك یا غیر از آن بدهد، جائز نیست بگیرند، اگر چه قرار هم نگذاشته باشند، بلی اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست، وجائز است گرفتن آن

حواله دادن

آحکامِ حواله دادن

(مسأله 2285) اگر انسان طلبکار خودرا حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله درست شد که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید
(مسأله 2286) بدهکار وطلبکار وکسی که سر او حواله شده، باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد ونیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ور شکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی شود اورا حواله بدهند که طلبش از دیگری بگیرد وخودش هم نمی تواند به کسی حواله بدهد ولی اگر حواله بر کسی مدیون نیست داده شود در حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، مجبور نبودن شرط نیست
(مسأله 2287) اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است؛جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست
(مسأله 2288) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد ازکسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد واز آن کس بگیرد
(مسأله 2289) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله وجنس آن را بدانند، پس اگر مثلاّ ده من گندم و ده تومان پول به یك نفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر؛ وآن را معیّن نکند، حواله درست نیست
(مسأله 2290) اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند وبه طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است
(مسأله 2291) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند؛ اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید
(مسأله 2292) اگر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله

را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید
(مسأله 2293) بعد از آنکه حواله درست شد، حواله دهنده وکسی که به او حوال شده، نمی توانند حواله را بهم بزنند، وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهائی که در دَیْن مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد؛ طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خودرا از حواله دهنده بگیرد
(مسأله 2294) اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند
(مسأله 2295) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است ذمّه او بری می شود ومی توانند چیزی را که داده از او بگیرد واگر بدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید

رهن

آحکام رَهْن

(مسأله 2296) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد
(مسأله 2297) در رهن لازم نیست صیغه بخوانند وهمین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است
(مسأله 2298) گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آنکه بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع اورا از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی تواند مال خود را گرو بگذارد
(مسأله 2299) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم
(مسأله 2300) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب ومانند آنرا گرو بگذارند، درست نیست
(مسأله 2301) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته
(مسأله 2302) طلبکار وبدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند؛ ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد
(مسأله 2304) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند واو ندهد، طلبکار
می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بردارد وباید بقیّه را به بدهکار بدهد؛ ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد
(مسأله 2305) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهائی مانند اثاثیه خانه محلّ او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از مطالبه کند ولی اگر مالی را گرو گذاشته خانه واثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد

ضامن شدن

آحکام ضامن شدن

(مسأله 2306) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم وطلبکار هم رضایت خودرا بفهمانده ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست
(مسأله 2307) ضامن وطلبکار، باید مکلّف وعاقل باشند وکسی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف کنند، و کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی تواند ضامن او شود
(مسأله 2308) هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قراردهد، مثلاً بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم، احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند
(مسأله 2309) کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند؛ تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود
(مسأله 2310) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار وجنس بدهی، همه معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست
(مسأله 2311) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید
(مسأله 2312) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد
(مسأله 2313) ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند

(مسأله 2314) هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود
(مسأله 2315) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد مُلتَفِت شود؛ می تواند ضامن بودن او را بهم بزند
(مسأله 2316) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی تواند چیزی از او بگیرد
(مسأله 2317) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد

امانت

آحکام وَدیعه (امانت)

(مسأله 2323) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود، عمل نماید
(مسأله 2324) امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست
(مسأله 2325) اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است، باید به ولّی او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای اینکه مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست
(مسأله 2326) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجز تر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست
(مسأله 2327) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برندارد وآن مال تلف شود؛ کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید
(مساله 2328) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند
(مسأله 2329) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه ر بهم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولّی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، واگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد
(مسأله 2330) کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد
(مسأله 2331) کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن

کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر به اختیار خودش آن را در جائی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد، مگر آنکه جائی محفوظ از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست
(مسأله 2332) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به ای دیگر ببرد، واگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نَبَرَدْ، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد
(مسأله 2333) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست مگر آنکه صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را درآنجا بدهد در این صورت لازم نیست از آنجا ببرد
(مسأله 2334) اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، واگر بدون عذر شرعی مال را به ملیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد
(مسأله 2335) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و عجالتاً خبر هم ندهد و مال تلف شود، ضامن نیست
(مسأله 2336) اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد؛ کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است
(مسأله 2337) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به

او برساند
(مسأله 2338) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد وچنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطّلاع دارد، لازم نیست وصیّت کند وگرنه باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محلّ آن را بگوید
(مسأله 2339) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند

عاریه

آحکام عارِیّه

(مسأله 2340) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد
(مسأله 2341) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، واگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است
(مسأله 2342) عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگذار کرده، مثلاً آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم
(مسأله 2343) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد
(مسأله 2344) اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه بنابر مصلحت عاریه دهد و نیز بچّه با اذن ولیّ عاریه دهد، اشکال ندارد
(مسأله 2345) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد؛یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید آن را بدهد
(مسأله 2346) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست
(مسأله 2347) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد
(مسأله 2348) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصّرف کند مثلاً دیوانه شود؛ عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد
(مسأله 2349) کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد
(مسأله 2350) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مثل ظرف طلا و نقره، باطل است
(مسأله 2351) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیواند نر برای کشیدن بر ماده صحیح است

(مسأله 2352) اگر چیزی را كه عاریه كرده به مالك، یا وكیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود عاریه كننده ضامن نیست ولیّ اگر بدون اجازه صاحب مال یا وكیل یا ولیّ او به جائی ببرد كه صاحبش معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در اصطبلی كه صاحبش برای آن درست كرده ببندد و بعد تلف شود یا كسی آن را تلف كند، ضامن است
(مسأله 2353) اگر چیز نجس را برای كاری كه شرط آن پاكی است عاریه دهد مثلاً لباس را عاریه دهد كه با آن نماز بخوانند، باید نجس بودن آن را به كسی كه عاریه می كند، بگوید
(مسأله 2354) چیزی را كه عاریه كرده، بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا در عاریه دهد
(مسأله 2355) اگر چیزی را كه عاریه كرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه كسی كه اوّل آن چیز را عاریه كرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دوّمی باطل نمی شود
(مسأله 2356) اگر بداند مالی را كه عاریه كرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد
(مسأله 2357) اگر مالی را كه می داند غصبی است عاریه كند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را كه عاریه كننده برده از او یا از كسی كه مال را غصب كرده مطالبه كند و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه بگیرد او نمی تواند چیزی را كه به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید
(مسأله 2358) اگر نداند مالی را كه عاریه كرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را كه عاریه كرده طلا و نقره باشد، عاریه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را كه به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید

غصب

آحكام غَصب

غصب آن است كه انسان از روى ظلم بر مال، يا حقّ كسى مسلّط شود و اين يكى از گناهان بزرگ است كه اگر انجام دهد، در قيامت به عذاب سخت گرفتار مى شود از حضرت اكرم (صلى الله عليه و آله وسلّم) روايت شده است كه هر كس يك وجب زمين از ديگرى غصب كند در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مى اندازند

(مسأله 2540) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاى ديگرى كه براى عموم ساخته شده استفاده كنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنين است اگر كسى در مسجد جائى براى خود بگيرد و ديگرى را نگذارد كه از آنجا استفاده نمايد

(مسأله 2541) چيزى را كه انسان پيش طلبكار گرو مى گذارد، بايد بپيش او بماند كه اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پيش از آنكه طلب او را بدهد آن چيز را از او بگيرد، حقّ او را غصب كرده است

(مسأله 2542) مالى را كه نزد كسى گرو گذاشته اند، اگر ديگرى غصب كند صاحب مال و طلبكار مى توانند چيزى را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند و چنانچه آن چيز را از او بگيرد باز هم در گرو است و اگر آن چيز از بين برود و عوض آن را بگيرند آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مى باشد

(مسأله 2543) اگر انسان چيزى را غصب كند، بايد به صاحبش برگرداند و اگر آن چيز از بين برود، بايد عوض آن را به او بدهد

(مسأله 2544) اگر از چيزى كه غصب كرده منفعتى بدست آيد، مثلاً از گوسفندى كه غصب كرده برّه اى پيدا شود، مال صاحب مال است و نيز كسى كه مثلاً خانه اى را غصب كرده، اگر چه در آن ننشيند بايد اجاره آن را بدهد

(مسأله 2545) اگر از بچّه يا ديوانه چيزى را غصب كند، بايد آن را به ولىّ او بدهد واگر از بين رفته، بايد عوض آن را بدهد

(مسأله 2546) هرگاه دو نفر با هم چيزى را غصب كنند، اگر چه هر يك به تنهائى مى توانسته اند آن را غصب نمايند، هر كدام از آنان ضامن نصف آن مى باشند

(مسأله 2547) اگر چيزى را كه غصب كرده با چيزى ديگرى مخلوط كند، مثلاً گندمى را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد، چنانچه جدا كردن آنها ممكن است اگر چه زحمت داشته باشد، بايد جدا كند و به صاحبش برگرداند

(مسأله 2548) اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام و نگاه داشتنش جائز است، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ولی اگر مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولّش می سازم مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد
(مسأله 2549) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده، مزد بگیرد؛ بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را بصورت اوّلش درآورد واگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد
(مسأله 2550) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را بصورت اوّل در آوری، واجب است آن را بصورت اوّلش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید بصورت اوّلش درآوری، در صورتی که بعد از اب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد
(مسأله 2551) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکَند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد؛ یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد
(مسأله 2552) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکَند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد
(مسأله 2553) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصّیات شخصی قیمت آن در نظر

عقلاء و اهل عرف با قیمت فرد دیگر ی فرق دارد باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که ادا می کند و غرامت می پردازد بدهد و احتیاط مستحّب آن است که بالاترین قیمت را از روی غصب تا روزی که غرامت می پردازد حساب کند و رضایت همدیگر را بدست آورند
(مسأله 2554) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصّیات شخصّیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که میدهد باید خصوصّیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است باشد، مثلاً اگر قِسم اعلای برنج غصب کرده، نمی تواند از قِسم پست تر بدهد
(مسأله 2555) اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید واز بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد؛ باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد
(مسأله 2556) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال می تواند عوض آن را از هر کدام آنان بگیرد یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد می تواند اوّلی از دوّمی آن چه راکه داده مطالبه کند ولی اگر از دوّمی بگیرد او نمی تواند آنچه را داده از اوّلی مطالبه نماید و استقرار ضمان بر عهده کسی است که مال در دست او تلف شده است
(مسأله 2557) اگر چیزی را که مس فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند اشکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است و باید آن را بهم بگردانند و در صورتی که مال هر یك در دست دیگری تلف شود چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد
(مسأله 2558) هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد

مال پیدا شده

(مسأله 2559) مالی را که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش معلوم شود؛ احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد
(مسأله 2560) اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از 6/12 نخود نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می توان به قصد اینکه ملك خودش شود بردارد و احتیاط واجب آن است که اگر صاحبش پیدا شود در صورتی که تلف نشده خود مال را و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد
(مسأله 2561) هر گاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافر است که در اَمانِ مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به 6/12 نخود نقره سکّه دار برسد باید اعلان کند، و لازم نیست که هر روز اعلان کند بلکه اگر تا یك سال طوری اعلان کند که گفته می شود یك سال اعلان کرد، کافی است
(مسأله 2562) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید
(مسأله 2563) اگر تا یك سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود اگر در محدوده حَرَم پیدا کرده می تواند آن را صدقه دهد و اگر صاحبش پیدا شد ضامن او خواهد بود و یا آن را حفظ کند تا صاحبش پیدا شود امّا اگر در غیر حَرَم پیدا کرده می تواند آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحّب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد
(مسأله 2564) اگر بعد از آنکه یکسال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعّدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است
(مسأله 2565) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شده اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند

(مسأله 2566) اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولّی او باید اعلان نماید
(مسأله 2567) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود احتیاط واجب آن است که آن را صدقه دهد یا نگهداری کند تا صاحبش پیدا شود
(مسأله 2568) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین رود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعّدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست
(مسأله 2569) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به 6/12 نخود نقره سکّه دار می رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود می توان در روز اوّل آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده مال خود او است
(مسأله 2570) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یك سال اعلان نماید
(مسأله 2571) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است
(مسأله 2572) اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید، ولی لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید
(مسأله 2573) اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به 6/12 نخود نقره سکّه دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد؛ یا جای دیگر که محّل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده، ضامن است
(مسأله 2574) هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط مستحّب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد
(مسأله 2575) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد
(مسأله 2576) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقّت داشته باشد می تواند بجای کفش خود ش بردارد ولی اگر قیمت آن را از کفش خودش

بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد، و چنانچه از پیدا شدن او نا امید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن 6/12 نخود نقره سکّه دار کمتر باشد؛ می تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید تا یك سال اعلان کند و بعد از یك سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه بدهد
(مسأله 2577) اگر مالی را که کمتر از 6/12 نخود نقره سکّه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرفه نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است

نذر و عهد

(مسأله 2638) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترك نماید
(مسأله 2639) در نذر باید صیغه خوانده شود ولازم نیست آن رابه عربی بخوانند، پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است
(مسأله 2640) نذر کننده باید مُکَلَّف وعاقل باشد وبه اختیار وقصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست
(مسأله 2641) آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چنانچه با حال سفاهت بالغ شده باشد یا حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست
(مسأله 2642) نذر زن بی اجازه شوهرش باطل است
(مسأله 2643) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید
(مسأله 2644) اگر فرزند بدون اجازه پدر یا اجازه او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید ولی اگر پدر از عملی که نذر کرده تو را منع کند نذرش مُنْحلّ می شود
(مسأله 2645) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست
(مسأله 2646) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبّی را ترك کند، نذر او صحیح نیست
(مسأله 2647) اگر نذر کند که کار مُباحی را انجام دهد یا ترك نماید، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشد وانسان به همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نذر او صحیح است ونیز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترك نماید مثلاً برای اینکه دود مُضرّ است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد
(مسأله 2648) اگر نذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطه

اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند، صحیح است
(مسأله 2649) اگر نذر کند عملی را انجام دهد؛ باید همانطور که نذر کرده بجا آورد پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه بدهد کافی نیست
(مسأله 2650) اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت ومقدار آن را معیّن نکند چنانچه یك روز روزه بگیرد کافی است واگر نذر کند نماز بخواند ومقدار وخصوصیات آن را معیّن نکند؛ اگر یك نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند واگر نذر کند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معیّن نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است واگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یك نماز بخواند یا یك روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده
(مسأله 2651) اگر نذر کند روز را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد وچنانچه در آن روز مسافرت کند، قضای آن روز بر او واجب است
(مسأله 2652) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی یك بنده آزاد کند یا به شصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد
(مسأله 2653) اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترك کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد
(مسأله 2654) کسی که نذر کرده عملی را ترك کند ووقتی را برای آن معیّن نکرده است؛ اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد برای دفعه اوّل باید کفّاره بدهد
(مسأله 2655) اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد
(مسأله 2656) اگر نذر کند که مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ باید آن را از مال او صدقه بدهند
(مسأله 2657) اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صدقه بدهد نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد واگر آن فقیر بمیرد؛ بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد

(مسأله 2658) اگر نذر كند كه به زيارت يكى از امامان مثلاً به زيارت حضرتِ آبا عَبْدِاللهِ (عليه السّلام) مشرف شود، چنانچه به زيارت امام ديگر برود كافى نيست واگر به واسطه عذرى نتواند آن امام را زيارت كند چيزى بر او واجب نيست
(مسأله 2659) كسى كه نذر كرده زيارت برود و غسل زيارت ونماز آن نذر را نكرده، لازم نيست آن را بجا آورد
(مسأله 2660) اگر براى حرم يكى از امامان يا امامزادگان چيزى نذر كند بايد آن را به مصارف حرم برساند از قبيل فرش وپرده و روشنائى واگر براى امام عليه السّلام يا امامزاده نذر كند مى تواند به خُدّامى كه مشغول خدمت هستند بدهد چنانچه مى تواند به مصارف حرم برساند
(مسأله 2661) اگر براى خود امام عليه السّلام چيزى نذر كند، چنانچه مصرف معيّنى را قصد كرده، بايد به همان مصرف برساند واگر مصرف معيّنى را قصد نكرده، احتياط واجب آن است كه در صورت امكان آن را به مصرفى برساند كه نسبتى به امام عليه السّلام داشته باشد مانند زوّار فقير يا به مصارف حرم از قبيل تعمير وخدّام حرم يا عزادارى براى آن امام ومانند آن برساند وهمچنين است اگر چيزى براى امامزاده نذر كند واگر اين امر ممكن نشد به فقرا به عنوان صدقه بدهد يا مسجد وامثال آن بسازد وثواب آن را هديه آن امام نمايد
(مسأله 2662) گوسفندى را كه براى صدقه؛ يا براى يكى از امامان نذر كرده اند پشم آن ومقدارى كه چاق مى شود جزء نذر است واگر پيش از آن كه به مصرف نذر برسد شير بدهد يا بچه بيا ورد بنابر احتياط واجب بايد به مصرف نذر برسانند
(مسأله 2663) هر گاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود، يا مسافر او بيايد عملى را انجام دهد، چنانچه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب شده؛ يا مسافر آمده است، عمل كردن به نذر لازم نيست
(مسأله 2664) اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خود به سيّد شوهر دهد بعد از آن كه به دختر به تكليف رسيد اختيار با خود او است ونذر آنان اعتبار ندارد
(مسأله 2665) هرگاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعى خود برسد كار خيرى را انجام دهد، بعد از آنكه حاجتش برآورده شد، بايد آن كار را انجام دهد و نيز اگر بدون آنكه حاجتى داشته باشد؛ عهد كند كه عمل خيرى را انجام دهد، آن عمل بر او واجب مى شود
(مسأله 2666) در عهد هم مثل نذر بايد صيغه خوانده شود، و نيز كارى را كه عهد مى كند انجام دهد، بايد انجام آن، بهتر از تركش باشد
(مسأله 2667) اگر به عهد خود عمل نكند، بايد كفّاره بدهد يعنى شصت فقير را سير كند يا دو ماه، روزه بگيرد، يا يك بنده آزاد كند

وقف

اهمیّت وقف در اسلام

وقف که در بسیاری از روایات اسلامی از آن به «صدقه جاریه» تعبیر شده است دارای ثواب و فضیلت های فراوانی است
حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، پرونده عمل او بسته می شود مگر اینکه یکی از این سه چیز از او باقی باشد که در این صورت پرونده اعمال او مفتوح و تا هنگامی که یکی از این سه چیز وجود دارد اجر و ثواب در آن پرونده ثبت می گردد:
1-صدقه جاریه (هر چیزی که مصدور و منبع عایدات و درآمدهایی است که در راه خیر صرف می شود)
2-سنّت و رسم نیکی که در زمان حیات خود به تأسیس آن اقدام و پس از مرگ همچنان مورد عمل است
3-فرزند صالحی که پس از مرگ پدر و مادرش به یاد آنها است و برای آنان دعا می کند» حضرتش در حدیث دیگر فرمودند: «شش چیز است که پس از مرگ آثار نيك آنها به انسان مُلحق می شود:
1-فرزندی که برای انسان استغفار می کند
2- کتاب علمی که از او به یادگار مانده است
3- درختی که انسان آن را نشانده است
4- چاه آبی که بوجود آورده است
5- صدقه جاریه
6- رسم و رَوِش نیکی که انسان آن را بوجود آورده و پس از مرگ او مورد عمل قرار گرفته است» و نیز آن حضرت فرمودند: «بهترین چیزی که از انسان می ماند، سه چیز است:
1-فرزند شایسته ای که برای او از خداوند طلب مغفرت می کند
2- سنّت و رویّه نیکی که دیگران از آن پیروی کنند
3- صدقه جاریه (که همان وقف است)
4-بطور کلّی نظر اسلام این است که مسلمانان علاوه بر اینکه باید وجودشان در زندگی منشأ خیر و برکت باشد بکوشند که پس از مرگ خود نیز آثار نیکی که در یکی از ابعاد زندگی انسانها بدرد می خورد و موجب رفاه و سعادت زندگی آنها می گردد به یادگار بگذارند که این موضوع در حساب خداوند بسیار پر ارزش است و به حساب خواهد آمد
5-که فرمود: وَ نَكْتُبُ ما قَدّمُوا وَ آثارَ هُمْ و کُلُّ شَئْ ءٍ اَحْصَيْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ (سوره یس آیه 12) یعنی آنچه را که انسانها در حال حیات خود انجام

دادند و هم چنین آثاری را که از آنها مانده است همه را می نویسیم و هر چیزی در کتاب روشن الهی ثبت و ضبط است

آحكام وَقْف

(مسأله 2674) اگر كسى چيزى را وَقْف كند، از ملك او خارج مى شود و خود او و ديگران نمى توانند آن را ببخشند، يا بفروشند و كسى هم از آن ملك ارث نمى برد ولى در بعضى از موارد كه در مسأله 2090 و 2091 گفته شد، فروختن آن اشكال ندارد
(مسأله 2675) لازم نيست صيغه وقف را به عربى بخوانند، بلكه اگر مثلاً بگويد خانه خود را وقف كردم وقف صحيح است و محتاج به قبول هم نيست حتّى در وقف خاص
(مسأله 2676) اگر ملكى را براى وقف معيّن كند و پيش از خواندن صيغه وقف پشيمان شود؛ يا بميرد؛ وقف درست نيست
(مسأله 2677) كسى كه مالى را وقف مى كند؛ بايد بنابر احتياط واجب از موقع خواندن صيغه، مال را براى هميشه وقف كند و اگر مثلاً بگويد اين مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف نبوده اشكال دارد و نيز اگر بگويد تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، يا بگويد تا ده سال وقف باشد، بعد پنج مال وقف نباشد و دوباره وقف باشد؛ وقف بودنش اشكال دارد
(مسأله 2678) وقف در صورتى صحيح است كه مال وقف را به تصّرف كسى كه براى او وقف شده يا وكيل، يا ولىّ او بدهند ولى اگر چيزى را بر اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اينكه آن چيز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهدارى نمايد وقف صحيح است
(مسأله 2679) اگر مسجد را وقف كنند، بعد از آنكه واقف به قصد واگذار كردن اجازه دهد كه در آن مسجد نماز بخوانند همين كه يك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست مى شود
(مسأله 2680) وقف كننده بايد مكلّف و عاقل و با قصد و اختيار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف كند، بنابر اين سفيهى كه در حال بالغ بودن سفيه بوده يا حاكم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگيرى كرده، چون حقّ ندارد در مال خود تصّرف نمايد، اگر چيزى را وقف كند صحيح نيست
(مسأله 2681) اگر مالى را براى كسانى كه به دنيا نيامده اند وقف كند درست نيست ولى وقف براى اشخاص كه بعضى از آنها به دنيا آمده اند صحيح و آنها كه به دنيا نيامده اند بعد از آمدن به دنيا با ديگران شريك مى شوند
(مسأله 2682) اگر چيزى را بر خودش وقف كند، مثل آنكه دُكّانى را وقف كند كه عايدى آن را بعد از مرگ او خرج مَقْبَرَه اش نمايند صحيح نيست

ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید
(مسأله 2683) اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قار داد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهائی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهائی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست
(مسأله 2684) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولّی معیّن نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است
(مسأله 2685) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملك آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی شود ولی اگر متولّی نداشته باشد و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرد در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می گیرد
(مسأله 2686) اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود
(مسأله 2687) ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولّی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند
(مسأله 2688) اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند چنانچه برای عموم وقف شده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید بجای او متولّی امینی معیّن نماید
(مسأله 2689) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد
(مسأله 2690) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند
(مسأله 2691) اگر ملکی را وقف کنند که عیدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند

در صورتی که بدانند که برای هر یك چه مقدار معیّن کرده، باید همانطور مصرف کنند و اگر یقین نداشته باشند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

ارث

(مسأله 2726) کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:
دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میّت و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پائین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته دوّم ارث نمی برد
دسته دوّم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا روند و جدّه یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته سوّم ارث نمی برند
دسته سوّم: عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان هر چه پائین روند وتا یك نفر از عموها وعمّه ها ودائی ها وخاله های میّت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میّت عموی پدری وپسر عموی پدر ومادری داشته باشد، وغیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عمو ی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد
(مسأله 2727) اگر عمو وعمّه ودائی وخاله خود میّت واولاد آنان واولاد اولاد آنان نباشد، عمو وعمّه ودائی وخاله پدر ومادر میّت ارث می برند واگر اینها نباشند اولادشان ارث می برد واگر اینها هم نباشند عمو وعمّه ودائی وخاله جدّوجدّه میّت واگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند
(مسأله 2728) زن وشوهر به تفصیلی که در مسائل 2775 و2784 گفته می شود از یکدیگر ارث می برند

(مسأله 2729) اگر وارث ميّت فقط يك نفر از دسته اوّل باشد، مثلاً پدر يا مادر يا يك پسر يا يك دختر باشد، همه مال ميّت به او مى رشد واگر چند پسر يا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوى بين آنان قسمت مى شود، واگر يك پسر ويك دختر باشند مال را سه قسمت مى كنند، در قسمت را پسر ويك قسمت را دختر مى برد واگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طورى قسمت مى كنند كه هر پسرى دو برابر دختر ببرد

(مسأله 2730) اگر وارث ميّت فقط پدر ومادر او باشند، مال سه قسمت مى شود، دو قسمت آن را پدر ويك قسمت را مادر مى برد، ولى اگر ميّت دو برادر يا چهار خواهر، يا يك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان پدرى باشند يعنى پدر آنان با پدر ميّت يكى باشد، خواه مادرشان هم با مادر ميّت يكى باشد يا نه، اگر چه تا ميّت پدر ومادر دارد اينه ارث نمى برند، امّا آنان حاجب مادر مى شوند، يعنى مانع مى شوند كه مادر بيش از شش يك ببرد ولذا مادر شش يك مال را مى برد وبقيّه را به پدر مى دهند

(مسأله 2731) اگر وارث ميّت فقط پدر ومادر ويك دختر باشد، چنانچه ميّت دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدرى نداشته باشد، مال را پنج قسمت مى كنند، پدر ومادر، هركدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را مى برد واگر دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدرى داشته باشد، در اينجا نيز برادران و خواهران حاجب مادر مى شوند ومانع از بردن مادر بيش از شش يك مال مى گردند و لذا مال را شش قسمت مى كنند، پدر ومادر، هركدام يك قسمت ودختر سه قسمت مى برد و يك قسمت باقى مانده را چهار قسمت مى كنند، يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر مى دهند، مثلاً اگر مال ميّت را 24 قسمت كنند 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر مى دهند

(مسأله 2732) اگر وارث ميّت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مى كنند، پدر و مادر هر كدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را مى برند و اگر چند پسر يا دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طورى تقسيم مى كنند كه هر پسرى دو برابر دختر ببرد

(مسأله 2733) اگر وارث ميّت فقط پدر و يك پسر يا مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مى كنند يك قسمت آن را پدر يا مادر و پنج قسمت را پسر مى برد

(مسأله 2734) اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، وبقیّه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد
(مسأله 2735) اگر وارث میّت فقط پدر و يك دختر يا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر، و بقّيه را دختر می برد
(مسأله 2736) اگر وارث میّت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، يك قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند
(مسأله 2737) اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میّت را می برد، مثلاً اگر میّت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت را به پسر دختر، و دو قسمت را به دختر پسر، می دهند

ارث دسته دوّم

(مسأله 2738) دسته دوّم از كسانى كه به واسطه خويشى ارث مى برند، جدّ يعنى پدر بزرگ و جدّه يعنى مادر بزرگ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر و برادر و خواهر ميّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مى برند
(مسأله 2739) اگر وارث ميّت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد، همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر پدر و مادرى، يا چند خواهر پدر و مادرى باشند مال بطور مساوى بين آنان قسمت مى شود و اگر برادر و خواهر پدر ومادرى با هم باشند، هر برادرى دو برابر خواهر مى برد، مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادرى دارد، مال را پنج قسمت مى كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را مى برد
(مسأله 2740) اگر ميّت برادر و خواهر پدر و مادرى دارد، برادر و خواهر پدرى كه از مادر با ميّت جدا است، ارث نمى برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادرى ندارد چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدر و مادرى ندارد چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدرى داشته باشد همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدرى داشته باشد، مال بطور مساوى بين آنان قسمت مى شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدرى داشته باشد، هر برادرى دو برابر خواهر مى برد
(مسأله 2741) اگر وارث ميّت فقط يك خواهر يا يك برادر مادرى باشد كه از پدر با ميّت جدا است، همه مال به او مى رسد و اگر چند برادر مادرى يا چند خواهر مادرى يا چند برادر و خواهر مادرى باشند، مال بطور مساوى بين آنان قسمت مى شود
(مسأله 2742) اگر ميّت برادر و خواهر پدرى و مادرى و برادر و خواهر پدرى و يك برادر يا خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث نمى برد و مال را شش قسمت مى كنند، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادرى و بقيّه را به برادر و خواهر پدر ومادرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد
(مسأله 2743) اگر ميّت برادر و خواهر پدر و مادرى و برادر و خواهر پدرى و برادر و خواهر مادرى داشته باشد، برادر و خواهر پدرى ارث ارث نمى برد و مال را سه قسمت مى كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادرى بطور مساوى بين خودشان قسمت مى كنند و بقيّه را به برادر و خواهر پدر و مادرى مى دهند و هر برادرى دو برابر خواهر مى برد
(مسأله 2744) اگر وارث ميّت فقط برادر و خواهر پدرى و يك برادر

مادری یا یك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد
(مسأله 2745) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند یك قسمت آن ر برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد
(مسأله 2746) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند
(مسأله 2747) اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد هر پسری دو برابر دختر می برد
(مسأله 2748) اگر وارث میّت فقط یك جدّ یا یك جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد
(مسأله 2749) اگر وارث میّت فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ و یك قسمت را جدّه می برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند
(مسأله 2750) اگر وارث میّت فقط یك جدّ یا جدّه پدری و یك جدّ یا جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود دو قسمت را جدّ یا جدّه و یك قسمت را جدّ یا جدّه مادری می برد
(مسأله 2751) اگر وارث میّت جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، یك قسمت آن را جدّ و جدّه مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قِسمت آن را به جدّو جدّه

پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد (مسأله 2752) اگر وارث میّت فقط زن و جدّ وجدّه پدری و جدّه مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّو جدّه مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد و اگر وارث میّت شوهر و جدّ و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث را می برند

ارث دسته سوّم

(مسأله 2753) دسته سوّم عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد، اینها ارث می برند
(مسأله 2754) اگر وارث میّت فقط يك عمو يا يك عمّه است، چه پدر و مادری باشد، يعنى با پدر ميّت از يك پدر و مادر باشد، يا پدری باشد يا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو يا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری، يا همه پدری باشند؛ مال بطور مساوی بين آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری يا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می برد، مثلاً اگر وارث ميّت دو عمو و يك عمّه باشد، مال را پنج قسمت می كنند، يك قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بين خودشان قسمت می كنند
(مسأله 2755) اگر وارث ميّت فقط چند عموی مادری يا چند عمّه مادری باشد مال بطور مساوی بين آنان قسمت می شود، ولی اگر فقط چند عمو و عمّه مادری داشته باشد چون مسأله از لحاظ اينكه آيا بايد بطور مساوی ميان خود قسمت كنند يا اينكه عمو دو برابر عمّه می برد مورد ترديد است بنابر احتياط واجب، باهم صلح كنند
(مسأله 2756) اگر وارث ميّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، پس اگر ميّت يك عمو يا يك عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می كنند، يك قسمت را به عمو يا عمّه مادری و بقيّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و در اينجا نيز در اينكه يك سوّم مال به عمو، يا عمّه مادری می رسد يا يك ششم آن مسأله مورد ترديد است احتياط واجب آن است عمو و عمّه پدر و مادری (در فقدان آنها عمو و عمّه پدری) با عمو يا عمّه مادری صلح كنند و عموی پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می كنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد و يك قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند و احتياط واجب لان است كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند
(مسأله 2757) اگر وارث ميّت فقط يك دائی يا يك خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، يا پدری، يا مادری باشند، مال بطور مساوی بين آنان قسمت می شود و احتياط واجب آن است كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند

(مسأله 2758) اگر وارث میّت فقط يك دائی يا يك خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و مال را شش قسمت می كنند، يك قسمت را به دائی يا خاله مادری و بقيّه را به دائی و خاله پدر و مادری می دهند كه بطور مساوی بين خودشان قسمت كنند و احتياط واجب آن است كه دادن يك ششم به دائی و خاله مادری و همچنين تقسيم بطور مساوی ميان دائی و خاله پدر و مادری با تَصالُحْ انجام بگيرد
(مسأله 2759) اگر وارث میّت فقط دائی و خاله پدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد و بايد مال را سه قسمت كنند، يك قسمت آن را دائی و خاله مادری بطور مساوی بين خودشان قسمت نمايند و بقيّه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند كه بطور مساوی بين خودشان قسمت كنند و در اينجا نيز تقسيم ميان دائی و خاله پدر و مادری بين بطور مساوی انجام می گيرد بايد با احتياط به تَصالُحْ انجام بگيرد
(مسأله 2760) اگر وارث میّت يك دائی يا يك خاله و يك عمو يا يك عمّه باشد مال را سه قسمت می كنند، يك قسمت را دائی يا خاله و بقيّه را عمو يا عمّه می برد
(مسأله 2761) اگر وارث میّت يك دائی يا يك خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری يا پدری باشند، مال را سه قسمت می كنند، يك قسمت را دائی يا خاله می برد و از بقيّه دو قسمت به عمو و يك قسمت به عمّه می دهند، بنابر اين اگر مال را نُه قسمت كنند سه قسمت را به دائی يا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند
(مسأله 2762) اگر وارث میّت يك دائی يا يك خاله و يك عمو ی ايك عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری يا پدری باشد، مال را سه قسمت می كنند، يك قسمت آن را به دائی يا خاله می دهند و دو قسمت باقيمانده را شش قسمت می كنند، يك قسمت را به عمو يا عمّه مادری و بقيّه را به عمو و عمّه پدر و مادری يا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر اين اگر مال را نُه قسمت كنند، سه قسمت را به دائی يا خاله و يك قسمت را به عمو يا عمّه مادری و پنج قسمت ديگر با به عمو و عمّه پدر و مادری يا پدری می دهند
(مسأله 2763) اگر وارث میّت يك دائی ی ايك خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری يا پدری باشند، مال را سه قسمت می كنند يك قسمت را دائی يا خاله می برد و دو قسمت باقيمانده را سه سهم می كنند: يك سهم آن را به عمو و عمّه مادری می دهند كه بنابر احتياط واجب با هم مصالحه می كنند و دو سهم ديگر را بين عمو و عمّه پدر و مادری يا

پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این مال را نه قسمت می کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دائی و دو قسمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می باشد

(مسأله 2764) اگر وارث میّت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند و یك سهم آن را دائی ها و خاله ها بطور مساوی بین خودشان قسمت و احتیاط واجب آن است که این تقسیم با تصالح توأم باشد

(مسأله 2765) اگر وارث میّت دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میّت یك دائی یا یك خاله مادری دارد، یك سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، در این مورد نیز در اینکه آیا یك سوّم مال را به دائی یا خاله مادری باید داد یا یك ششم آن را تردید وجود دارد، احتیاط واجب آن است که دائی و خاله پدر و مادری (و با فقدان آنها پدری) یا دائی یا خاله مادری مصالحه نمایند یك قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند و بطور تساوی قسمت می کنند و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یك سهم را سه قسمت می کنند، یك قسمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بطور مساوی قسمت کنند

(مسأله 2766) اگر میّت عمو و عمّه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود

(مسأله 2767) اگر وارث میّت عمو و عمّه و دائی و خاله پدر و عمو و عمّه و دائی و خاله مادری او باشند، مال سه سهم می شود، یك سهم آن مال همو و عمّه و دائی و خاله مادر میّت است بطور مساوی، ولی احتیاط واجب ددر عمو و عمّه مادر میّت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند یك قسمت را دائی و خاله پدر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دوم قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد

ارث زن و شوهر

(مسأله 2768) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشت نباشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگری می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یك همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند

(مسأله 2769) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یك مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هست یك مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند، و زن از همه اموال منقول ارث می برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد چه زمین خانه مسکونی چه زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر و نیز از خودِ هوائی ارث نمی برد، مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوائی ارث می برد

(مسأله 2770) اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده اند؛ نباید در بناء و چیزهائی که زن زا قیمت آنها ارث می برد بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشد، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه نسبت به سهم او باطل است

(مسأله 2771) اگر بخواهد بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند

(مسأله 2772) مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است

(مسأله 2773) اگر میّت بیش از یك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یك مال، و اگر اولاد داشته باشد؛ هست یك مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زن های عقدی او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچ یك از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد؛ ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد

(مسأله 2774) اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد

(مسأله 2775) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد

(مسأله 2776) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:
اوّل: آنکه در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد
دوّم: به واسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد
سوّم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد
(مسأله 2777) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است

مسائل متفرقه ارث

(مسأله 2778) قرآن و انگشتر و شمشیر میّت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است اگر چه نپوشیده باشد مال پسر بزرگتر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد چنانچه مورد استعمال است یا برای استعمال مهیا شده، مال پسر بزرگتر است

(مسأله 2779) اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد، مثلاً از دو زن او در يك وقت دو پس به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند

(مسأله 2780) اگر میّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد چهار چیزی که ذکر گردید به پسر بزرگتر به عنوان حَبْوَه داده می شود و قرض میّت را از اموال دیگرش باید بپردازند

(مسأله 2781) مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از او ارث نمی برد

(مسأله 2782) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و بناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد و حتی در این صورت از دیه او نیز که عاقله قاتل

(مسأله 2783) هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بچه ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه ای که شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد؛ سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است؛ مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلاً يك پسر یا يك دختر به دنیا آمده؛ زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند

استفتائات

مسأله – بیمه هر چند در سابق به شکل فعلی وجود نداشته است ولی مشمول کلیّه و قوانین پویای اسلام و یکی از عقود است که میان کسی که بیمه را میپذیرد و بیمه کننده چه شخص باشد یا شرکت و مؤسّسه بوجود میآید و در آن علاوه بر شرائطی که در سائر عقود است از قبیل: بلوغ و عقل و اختیار چند شرط دیگر نیز اعتبار دارد:

1-تعیین طرفین عقد که اشخاص هستند یا دولت یا شرکت یا مؤسّسه

2- تعیین مورد بیمه، انسان، مغازه، کشتی، هواپیما و اتومبیل و غیر آن

3- تعیین مبلغی که باید پرداخته شود

4- تعیین اقساط و تعیین زمان اقساط

5- تعیین زمان بیمه از فلان روز تا فلان ماه یا سال

6- تعیین خطرهای خسارت آور مثل حریق یا سرقت یا وفات یا مرض یا غرق شدن و خطرهای دیگر ایجاب را میتواند هم کسی که بیمه را میپذیرد بخواند و بگوید من متعهّد میشوم که فلان مقدار را در فلان زمان بدهم در مقابل فلان خسارت که جبران نمائی و طرف یعنی بیمه کننده قبول بخواند و بعکس هم اشکالی ندارد بیمه هر چند مستقلّی است ولی به عنوان صلح هم میتوان آنرا اجرا کرد

مسأله – در مواردی که جنایت و آسیب رساندن به بدن شخص موجب ثبوت دیه می شود در صورتی که بهبود یافتن آن شخص به معالجه و مداوا احتیاج داشته باشد لازم است که جانی علاوه بر پرداخت دیه ای که شرعاً مقرّر گردیده است، مخارج معالجه را نیز بپردازد بلکه اگر بواسطه آسیب و زخم، ضرر مالی نیز بر آن شخص وارد شده است مثل - اینکه چند روز از انجام کاری که اشتغال به آن داشته است بواسطه آن زخم و یا شکستگی بازمانده است – را نیز جبران کند

مسأله 1 – چیزی که مؤنه سال بوده است مانند خانه و فرش و کتاب و وسائل دیگر و بهمین جهت در سر سال خود در موقع دادن خمس آنرا بحساب نیاورده است چنانچه بعد از گذاشتن سال آنرا بفروشد خمس بر آن تعلّق نمیگیرد مخصوصاً اگر منظور از فروختن آن تهیّه مؤنه زندگی باشد مثل اینکه خانه خود را میفروشد تا خانه دیگری را بخرد

حیله هائی که برای فرار از ربا بکار میبرند و قصد جدّی در آن مجود ندارد مثل اینکه ده هزار تومان بکسی میخواهد بدهد و پس از دو ماه مثلاً ده هزار و دویست تومان بگیرد و لذا ده هزار تومان را با صد گرم نبات بعنوان مصالحه و غیر آن میدهد و ده هزار و دویست تومان میگیرد اینطور معاملات که کقصد اصلی در آنها رباخواری است حرام و باطل است

سودهائی که بانك به اشخاص می دهد – چه در سپرده های دراز مدّت و چه کوتاه مدّت – با این شرایط حلال است که افراد به این منظور پول خود را به بانك بدهند و قرارشان بر این باشد که بانك را وکیل خود بگردانند تا متصدّیان بانك پولهائی را که از اشخاص می گیرند در جریانهای اقتصادی از قبیل مضاربه، مساقات، تأسیس کارخانه و ساختن و فروختن خانه ها بکار بیندازند و سودی را که از این راهها به دست می آورند میان خود و صاحبان پول تقسیم کنند – در این رابطه هر چند متصدّیان بانکها در حین تحویل گرفتن پول به عنوان وکالت (نمی دانند که در ضمن جریانهای اقتصادی چه اندازه سود به دست خواهند آورد، ولی چون از طرفی در شناخت نبض جریانهای اقتصادی تسلط بیشتری دارند و از طرف دیگر تمرکز پول به آنها قدرت بیشتری می دهد، اطمینان دارند که سود بدست خواهد آمد، لذا بصاحبان پول وعده میدهند که صدی چند، نسبت به پول شما به شما سود میدهیم و بقیّه را برای خودمان و تشکیلات خود بر میداریم و این موضوع در حقیقت یك تعهّد و وعده ای بیش نیست و چون در ضمن عقد لازم انجام نگرفته است (چه اینکه وکالت از عقود جائزه است) الزامی برای عملی ساختن آن نیز وجود ندارد، امّا تعهّد اخلاقی است و به آن عمل می کنند و راهی برای حلال بودن آن سود غیر از این، نیست و در صورت گرفتن وام از بانك در صورتی که آنچه که در پشت ورقه های بانکی نوشته شده است مراعات شود و بر آن اساس وام گرفته شود جائز است و سود آن نیز حلال خواهد بود

رهن خانه

مسأله 1- افرادی پولی را مثلاّ به مبلغ سیصد هزار تومان به مالك خانه ای می دهند و خانه ای را که اجاره آن معمولاً بیست هزار تومان است به ده هزار تومان اجاره می کنند در حقیقت با دادن این پول تخفیفی در مال الاجاره می گیرند این کار، در این صورت صحیح است که نخست خانه را اجاره کند به ده هزار تومان (مال الاجاره کمتر از معمول) و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر سیصد هزار تومان مثلاً بصاحب خانه قرض بدهد ولی اگر سیصد هزار تومان را به عنوان قرض به مالك خانه بدهد و در ضمن عقد شرط کند که خانه را با مال الاجاره کمتر به صاحب پول اجاره بدهد، چون قرض رَبَوی بوجود می آید حرام و باطل است

فروختن چك

سؤال – آيا فروختن چك نقدى به چك مدّت دار مثلاً فروختن يك چك هزار تومانى نقد به يك چك يكهزار و دويست تومانى يك ماهه چگونه است؟
جواب – باطل است

قولنامه

سؤال – اینکه در قولنامه ها معمولاً می نویسند که هر یك از طرفین که پشیمان شد باید فلان مبلغ به دیگری بدهد آیا به این قول و قرار عمل کردن لازم است
جواب – اگر آنچه که ما بین خریدار و فروشنده واقع شده است گفتگوی مقدّماتی است وهنوز معامله ای صورت نگرفته است وبنای طرفین بر این است که معامله را بعداً – مثلاً در محضر – انجام بدهند ولذا صیغه معامله خوانده نشده است و داد و ستدی هم به قصد انشای معامله انجام نگرفته است در این صورت عمل کردن به آن قول وقرار لازم نیست – چون این شرط در ضمن عقد لازم نبوده است
ولی اگر معامله واقع شده است ودر ضمن عقد آن معامله شرط کرده اند که هر یك از طرفین اگر پشیمان شود وحق فسخ وخیار داشته باشد وبخواهد از حق فسخ خود استفاده کند ویا از طرف دیگر بخواهد که معامله را اقاله نماید (از انجام معامله صرف نظر کند) در این صورت طرف دیگر میتواند او را الزام به دادن آن پول کند وآن پول را بگیرد

فروختن خون

مسأله: فروختن خون برای انتفاع از آن مانند استفاده مجروحین و مریضها جائز است ولی در موردی که برای صاحب آن ضرر مخصوصاً ضرر فاحش داشته باشد جائز نیست

12- آیه الله علی صافی گلپایگانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه:صافی گلپایگانی، علی، - ۱۲۸۱
عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل/ مطابق با فتاوای علی صافی گلپایگانی
مشخصات نشر:[قم] : دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹ق. = ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری:ص ۵۷۶
شابك: ۷۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ریال
موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه
شناسه افزوده:دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی
رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ص۲۴۳ر۵ ۱۳۷۷
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی:م۷۷-۸۶۷۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خمس

(مساله 1760) در هفت چیز خمس واجب می شود:
اول - منفعت کسب.
دوم - معدن.
سوم - گنج.
چهارم - مال حلال مخلوط به حرام.
پنجم - جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید.
ششم - غنیمت جنگ.
هفتم - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.
و احکام هر کدام از موارد فوق مفصلا گفته خواهد شد.

1 - منفعت کسب

(مساله 1761) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند آنچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یك آن را به دستوری که بعدا گفته می شود بدهد.
(مساله 1762) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد، مثلا چیزی به وصیت به او بدهند یا ببخشند یا هدیه کنند یا جایزه دهند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم باید بدهد.
(مساله 1763) مهری را که زن می گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع دریافت می کند خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط واجب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.
(مساله 1764) اگر مالی به ارث به او برسد وبداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد. و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.
(مساله 1765) اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و همچنین کسی که دیگری مخارج او را می دهد باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد.
(مساله 1766) چیزهایی که زکات به آنها تعلق می گیرد که در مساله 1861 ذکر می شود اگر بعد از دادن زکات آنها از مخارج سال زیاد بیاید باید خمس آنها را بدهد.
(مساله 1767) اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند. بلکه اگر طور دیگری هم از ملك نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند، بنابر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.
(مساله 1768) در مالی که فقیر بابت خمس و زکات گرفته خمس واجب نیست اما احتیاط واجب آن است که خمس مالی را که بابت صدقه مستحبی به او داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد ولی اگر از مالی که به او بابت خمس و زکات وصدقه داده اند منفعتی ببرد مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد، و از مخارج

سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1769) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یك آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است. و انسان باید پنج یك جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.
(مساله 1770) اگر جنسی را بخرد وبعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده، به مقدار پنج یك آن پول به او مدیون می باشد، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یك همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.
(مساله 1771) اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یك آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند پنج یك آن مال را بگیرد، و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است، وخریدار باید مقدار پنج یك پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.
(مساله 1772) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد، پنج یك آن چیز، مال او نمی شود.
(مساله 1773) اگر از کافر یا از کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی بدست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی زمینی را که از کافر ذمی بخرد که او از مسلمان خریده و خمس آن را نداده باشد باید خمسش را به شرحی که گفته می شود بدهد.
(مساله 1774) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یك سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقا منفعتی ببرد، بعد از آن که یك سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده، بدهد.
(مساله 1775) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.
(مساله 1776) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

(مساله 1777) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، وآن را نفروشد ودر بین سال قیمت آن پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.
(مساله 1778) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، تمام خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، بلکه همان مقدار از عین را که درحال استقرار خمس به نسبت تمام عین خمس آن شده در حال گرانی عین و ارزانی آن باید بدهد. مثلا اگر از سرمایه خمس داده جنسی را به هزار تومان خرید و در سر سال قیمت آن جنس شش هزار تومان شد شش يك آن جنس خمس آن می شود که اگر نپرداخت و قیمت آن در سال بعد هم ترقی کرد سپس تنزل نمود، مثلا به همان هزار تومان اول رسید باید شش يك هزار تومان که قیمت روز ادا است بپردازد بلی اگر در حین ترقی قیمت عین در دست او تلف شده باشد وبعد تنزل قیمت پیدا کرده باشد و بدون عذر در ادای خمس آن تاخیر کرده باشد خمس ترقی قیمت را تا روز تلف ضامن است.
(مساله 1779) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمس آن را داده، یا خمس ندارد وچنانچه قیمت آن بالا رود، اگر آن را بفروشد مقداری که بر قیمت آن اضافه شده ربح سال فروش محسوب می شود که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1780) اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید بعد از باغ شدن خمس درختها ومیوه ونمو درختها وزیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر باغ را فقط برای میوه خوردن خود و عائله خود احداث کند چنانچه در بعض جاها حاجت به آن دارند و جز موونه محسوب می شود باغ و نمو آن هیچ کدام خمس ندارد و اگر برای این که میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده حکم سرمایه را دارد وخمس آن واجب است به این معنی که پس ازآن که باغ شد و درختهایش به حد کمال رسید اگر زمین آن خمس نداشته خمس درختها را بدهد وبعد هم نمو درختها.
(مساله 1781) اگر درخت بید وچنار ومانند اینهارا بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد. ولی اگر مثلا از شاخه های آن که معمولا هر سال می برند، استفاده ای ببرد وبه تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1782) کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می گیرد وخرید وفروش وزراعت هم می کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد. و چنانچه از يك رشته نفع ببرد و از رشته دیگر

ضرر کند بنابر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد ولی اگر دو تجارت داشته باشد می تواند ضرر یکی را با نفع دیگری جبران نماید.
(مساله 1783) خرجهایی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند مانند دلالی وحمالی که عینش یا عوضش باقی نمی ماند جز مخارج کسب است که اگر به خود آن خرجها خمس تعلق نگرفته از فایده کسب می توان جای آن گذاشت و آن مقدار را جز فایده محسوب نکرد.
(مساله 1784) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر - اگر در وقتی تهیه شود که معمولا به تهیه آن حاجت است - و زیارت و مانند اینها می رساند در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.
(مساله 1785) مالی را که انسان به مصرف نذر وکفاره می رساند، جز مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که ازشان او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود.
(مساله 1786) اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، وتهیه آن مورد حاجت باشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آن را نباید بدهد و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1787) مالی را که خرج سفر حج و زیارت های دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.
(مساله 1788) کسی که از کسب وتجارت فایده ای برده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می تواند مخارج سال خودرا فقط از فایده کسب حساب کند.
(مساله 1789) اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده و در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد وچنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتیکه قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.
(مساله 1790) اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد و در بین همان سال احتیاجش از آن بر طرف شود اگر زاید بر مخارج سال باشد خمس آن را بنابر احتیاط بدهد و همچنین است زیور آلات زنانه، ولی اگر در سالهای بعد رفع احتیاجش از آنها بشود رعایت این احتیاط لازم نیست (مساله 1791) اگر در یکسال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.
(مساله 1792) اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری که از سرمایه

برداشته از منافع کسر کند ولی احتیاط این است که کسر ننماید.
(مساله 1793) اگر مقداری از سرمایه يك رشته کسب به تلف یا ضرر در معامله بدون تقصیر کم شود یا از بین برود و از باقی مانده آن رشته منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، از آن منافع بردارد ولی احتیاط این است که از منافع بعد از کم شدن آن مقدار برندارد.
(مساله 1794) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال های او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.
(مساله 1795) اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از منفعت ادا نماید.
(مساله 1796) اگر در تمام سال منفعتی نبرد وبرای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.
(مساله 1797) اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد. ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود می تواند از منافع کسب قرض را ادا نماید.
(مساله 1798) انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است، پول بدهد هرچند کفایت دادن جنس نیز بعید نیست.
(مساله 1799) بعد از تمام شدن سال ومستقر شدن خمس، تصرف در مالی که خمس آن واجب شده بدون اذن حاکم شرع جایز نیست.
(مساله 1800) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند وآن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1801) کسی که خمس بدهکار است، اگر با اذن حاکم شرع خمس را به ذمه بگیرد که بعد ادا نماید می تواند در تمام مال تصرف نماید و منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است.
(مساله 1802) کسی که با دیگری شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد وشريك او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف کنند.
(مساله 1803) اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولی او می تواند پیش از بلوغ او خمس او را بدهد و اگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد نمی تواند در آن مال تصرف نماید و در این

صورت برخود صغير واجب است بعد از آن كه بالغ شد، خمس آن را بدهد.
(مساله 1804) انسان نمی تواند در مالی كه يقين دارد خمسش را نداده اند تصرف كند ولی در مالی كه شك دارد خمس آن را داده اند يا نه، می تواند تصرف نمايد.
(مساله 1805) كسی كه از اول تكليف خمس نداده، اگر ملكی بخرد و قيمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را برای آن نخريده كه قيمتش بالا رود و بفروشد مثلا زمينی را برای زراعت خريده است، در صورتی كه آن را به ذمه خريده و از پول خمس نداده قيمت آن را داده، بايد خمس قيمتی را كه خريده بدهد. ولی اگر به عين خريده مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده، وبه او گفته اين ملك را به اين پول می خرم، در صورتی كه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، خريدار بايد خمس مقداری را كه آن ملك ارزش دارد بدهد.
(مساله 1806) كسی كه از اول تكليف خمس نداده، اگر از منافع كسب چيزی كه به آن احتياج ندارد خريده ويك سال از منافع بدست آمده گذشته، بايد خمس آن را بدهد. و اگر اثاث خانه وچيزهای ديگری كه به آنها احتياج دارد مطابق شان خود خريده، در صورتی كه بداند در بين سالی كه در آن فايده برده آنها را خريده، لازم نيست خمس آنها را بدهد واگر نداند كه در بين سال خريده يا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتياط مستحب بايد با حاكم شرع مصالحه كند.

2 - معدن

(مساله 1807) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1808) نصاب معدن 15 مثقال معمولی طلای سکه دار است، که مساوی با بیست مثقال شرعی است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به 15مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد و احتیاط آن است که مخارجی را که برای بدست آوردن، مصرف کرده، در مقام احتساب نصاب کم نکند و در مقام ادای خمس آنچه را پس از کم کردن این مخارج باقی می ماند، بدهد.
(مساله 1809) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به 15 مثقال طلا نرسد خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.
(مساله 1810) احتیاط لازم در گل سرشور و گچ و آهك و گل سرخ اگر به حد نصاب برسد دادن خمس است پیش از خارج کردن موونه سال و اگر کمتر از نصاب باشد حکم سایر منافع سال را دارد.
(مساله 1811) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملك است، یا در جایی باشد که مالك ندارد.
(مساله 1812) اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به 15 مثقال طلا می رسد یا نه، باید به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.
(مساله 1813) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به 15 مثقال طلا برسد اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهند.
(مساله 1814) اگر معدنی را که در ملك دیگری است بدون اجازه او بیرون آورد، آنچه از آن بدست می آید، مال صاحب ملك است. و چون صاحب ملك برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

3 - گنج

(مساله 1815) گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد وکسی آن را پیدا کند وطوری باشد که به آن، گنج بگویند.
(مساله 1816) اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است وباید خمس آن را بدهد، لکن در صورتی که آن گنج غیر از طلا و نقره باشد وجوب خمس در آن بنابر احتیاط است.
(مساله 1817) نصاب گنج در غیر طلا و نقره بنابر احتیاط 105 مثقال نقره سکه دار یا 15 مثقال طلای سکه دار است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به یکی از این دو نصاب برسد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد و اما نصاب گنج طلا، 15 مثقال طلای سکه دار و گنج نقره 105 مثقال نقره سکه دار است.
(مساله 1818) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند وبداند مال کسانی که قبلا مالك آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد. ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، باید به او اطلاع دهد وچنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالك زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب بنابر احتیاط لازم به تمام کسانی که پیش از او مالك زمین بوده اند خبر دهد و اگر معلوم شود مال هیچ یك آنان نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1819) اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم 105 مثقال نقره یا 15 مثقال طلا باشد باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است وگنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.
(مساله 1820) اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به 105 مثقال نقره یا 15 مثقال طلا برسد اگر سهم هر یك از آنان به این مقدار نباشد، بنابر احتیاط مستحب خمس آن را بدهند.
(مساله 1821) اگر کسی حیوانی را از قبیل چهارپایان بخرد و در شکم آن مالی پیداکند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، باید به او خبر دهد. و اگر معلوم شود مال او نیست، بنابر احتیاط لازم باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند وچنانچه معلوم شود که مال هیچ یك آنان نیست، ظاهر آن است که حکم فایده وربح دارد و اگر حیوان از قبیل ماهی

باشد لازم نیست به فروشنده خبر دهد و حکم فایده و ربح را دارد، هرچند احتیاط در هر دو صورت الحاق آن در حکم به گنج است بدون رعایت نصاب.

4 - مال حلال مخلوط به حرام

(مساله 1822) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد وصاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود اگر از جهت دیگر متعلق خمس نشده باشد والا واجب است خمس دیگری هم از بقیه مال بدهد واحتیاط لازم آن است که این خمس را به مصرف سایر خمسها برساند لکن به قصد ما فی الذمه از خمس یا صدقه.
(مساله 1823) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.
(مساله 1824) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند وچنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شك كند كه بيشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد واحتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.
(مساله 1825) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.
(مساله 1826) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد از آن صاحبش معلوم شود چیزی بر او نیست. همچنین اگر مالی را که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهد وبعد از آن صاحبش پیدا شود، چیزی بر او نیست.
(مساله 1827) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود ومقدار حرام معلوم باشد وانسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست اگر ممکن است همه را راضی کند و اگر ممکن نشد آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند کافی است مگر آن که آن مال به تقصیر او تحت یدش قرار گرفته باشد.

5 - جواهری که بواسطه غواصی بدست می آید

(مساله 1828) اگر بواسطه غواصی - یعنی: فرو رفتن در دریا - لولو و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روییدنی باشد، یا معدنی، اگر قیمت آن به 18 نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در يك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا بنابر احتیاط لازم در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد، یا از چند جنس، يك نفر آن را بیرون آورده باشد، یا چند نفر، وبنابر احتیاط واجب در اعتبار نصاب مخارج بیرون آوردن آن را کم نکنند و مخارج را از مجموع برداشت نمایند.
(مساله 1829) اگر بدون فرو رفتن در دریا بوسیله اسبابی جواهر بیرون آورد وقیمت آن به 18 نخود طلا برسد بنابر احتیاط، خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
(مساله 1830) پرداخت خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان با فرو رفتن و یا بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی که صرف در موونه سال نشده باشد واجب است.
(مساله 1831) اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقا جواهری به دستش آید وقصد تملك آن را بنماید بنابر احتیاط واجب اگر به حد نصاب باشد بدون کم کردن موونه سال، باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1832) اگر انسان در دریا فرو رود وحیوانی را بیرون آورد ودر شکم آن، جواهری پیدا کند که قیمتش 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
(مساله 1833) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله وفرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1834) اگر درآب فرو رود ومقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد اگر قیمت آن به مقدار 18 نخود طلا برسد، بنابر احتیاط همین حکم را دارد، بلکه اگر به مقدار نصاب هم نرسد بنابر احتیاط خمس آن را بدون استثنا موونه سال بپردازد.

(مساله 1835) کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد وچیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست، دوباره خمس آن را بدهد.

(مساله 1836) اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا بواسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی او باید خمس آنها را بدهد.

6 - غنیمت

(مساله 1837) اگر مسلمین به امر امام با کفار جنگ کنند وچیزهایی در جنگ بدست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت مصرف کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل ونقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السلام)صلاح می داند به مصرفی برساند. و چیزهایی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند وخمس بقیه آن را بدهند، و آنچه در عصر غیبت در جنگ با کفار بدست می آید نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.

7 - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

(مساله 1838) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و نیز اگر خانه ودکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.
(مساله 1839) اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده وخمسش را نداده به مسلمان دیگری بفروشد، باید خریدار خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید وارث او خمس آن زمین را بدهد.
(مساله 1840) اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد لازم است مسلمانان به شرطی که بر او شده عمل نماید.
(مساله 1841) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید، کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.
(مساله 1842) اگر کافر ذمی صغیر باشد وولی او برایش زمینی بخرد، باید خمس آن را بدهد.
مصرف خمس
(مساله 1843) خمس را باید دو قسمت کنند، یك قسمت آن سهم سادات است وباید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد ومجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام (علیه السلام)را به یك طور مصرف می کنند.
(مساله 1844) سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر چه در وطنش فقیر نباشد، می شود خمس داد.
(مساله 1845) به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد یا خودش در معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس

بدهند.
(مساله 1846) به سیدی كه عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدی كه دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.
(مساله 1847) به سیدی كه معصیت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصیت او باشد نمی شود خمس داد. و به سیدی هم كه آشكارا معصیت می كند، اگر ندادن خمس به او موجب بازداشتن او از گناه شود بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.
(مساله 1848) اگر كسی بگوید: سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آن كه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق كنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد كه انسان یقین یا اطمینان پیدا كند كه سید است
(مساله 1849) به كسی كه در شهر خودش مشهور باشد كه سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد.
(مساله 1850) كسی كه زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد جایز است انسان خمس به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند.
(مساله 1851) اگر مخارج سیده ای كه زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراك و پوشاك او را بدهد یا آن كه ملك او كند كه به مصرف مخارج خودش برساند.
(مساله 1852) به سید فقیری كه مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می شود خمس داد.
(مساله 1853) احتیاط واجب آن است كه بیشتر از مخارج یك سال به یك سید فقیر خمس ندهند.
(مساله 1854) اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد واحتمال هم ندهد كه پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممكن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد وبه مستحق برساند ومی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن كوتاهی كرده، باید عوض آن را بدهد واگر كوتاهی نكرده، چیزی بر او واجب نیست.
(مساله 1855) هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد كه پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممكن باشد، می تواند خمس رابه شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن كوتاهی نكند و تلف شود، نباید چیزی بدهد ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.
(مساله 1856) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را

باید از خودش بدهد ودر صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.
(مساله 1857) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.
(مساله 1858) اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند وچنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.
(مساله 1859) کسی که از مستحق طلبکار است ومی خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب خمس را به او بدهد وبعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند.
(مساله 1660) مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال نداردو در خمس هم مانند زکات قصد قربت معتبر است.

زكات

(مساله 1861) زكات نه چيز واجب است:
اول - گندم.
دوم - جو.
سوم - خرما.
چهارم - كشمش.
پنجم - طلا.
ششم - نقره.
هفتم - شتر.
هشتم - گاو.
نهم - گوسفند و اگر كسى مالك يكى از اين نه چيز باشد، با شرايطى كه بعدا گفته مى شود بايد مقدارى را كه معين شده، به يكى از مصرفهايى كه دستور داده اند برساند.
(مساله 1862) سلت كه دانه ايست به نرمى گندم وخاصيت جو دارد و علس كه مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا مى باشد، زكاتشان بنابر احتياط واجب بايد داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

(مساله 1863) زکات در صورتی واجب می شود که مال، به مقدار نصاب که بعدا گفته می شود برسد ومالك آن، بالغ وعاقل وآزاد باشد وبتواند در آن مال تصرف کند.
(مساله 1864) اگر انسان یازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم باید زکات آن را بدهد ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.
(مساله 1865) اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، باید اول سال را اول بالغ شدن خود قرار دهد.
(مساله 1866) بنابر احتیاط واجب وقت واجب شدن زکات گندم و جو، وقت دانه بستن آنها است وزکات کشمش نیز بنابر احتیاط، وقتی واجب می شود که غوره است وموقعی هم که رنگ خرما زرد یا سرخ شد بنابر احتیاط، زکات آن واجب می شود و اگر اتفاقا ملاحظه موقعی که به آنها گندم و جو وانگور وخرما گویند موافق با نفع فقرا باشد احتیاط واجب ملاحظه صرفه فقرا است مثل آن که کسی مالك گندم یا جو شود بعد از بسته شدن دانه های آنها وپیش از آن که به آنها گندم وجو بگویند که در چنین صورتی احتیاط واجب آن است که زکات آن را مالك دوم نیز بدهد ولی وقت دادن زکات در گندم وجو موقع خرمن وجدا کردن کاه آنها و در خرما وکشمش موقعی است که انگور، کشمش و رطب، تمر شده باشد.
(مساله 1867) اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وکشمش و خرما که در مساله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.
(مساله 1868) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط مستحب زکات را بدهد.
(مساله 1869) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود.
و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وخرما وکشمش مست یا بیهوش باشد. (مساله 1870) مالی را که از انسان غصب کرده اند ونمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود و در دست غصب کننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت، احتیاط واجب آن است که زکات آن را بدهد.
(مساله 1871) اگر طلا ونقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است

قرض کند ویك سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد وبر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زكات گندم و جو و خرما و كشمش

(مساله 1872) زكات گندم وجو وخرما وكشمش وقتى واجب مى شود كه به مقدارنصاب برسند ونصاب آنها 288 من تبريز الا 45 مثقال است كه تقريبا بنابر آنچه بعضى حساب كرده اند 885 كيلوگرم مى شود.
(مساله 1873) اگر پيش از دادن زكات از انگور وخرما وغوره آنها و از جو وگندم بيشتر از مقدار متعارف، مصرف كند، بايد زكات آن را بدهد ولى در مقدار متعارف لازم نيست.
(مساله 1874) اگر بعد از آن كه زكات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند. ولى اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است، بايد زكات سهم خود را بدهد.
(مساله 1875) كسى كه از طرف حاكم شرع مامور جمع آورى زكات است موقع خرمن كه گندم وجو را از كاه جدا مى كنند وبعد از كشمش شدن انگور وتمر شدن رطب مى تواند زكات را مطالبه كند. و اگر مالك ندهد و چيزى كه زكات آن واجب شده، از بين برود بايد عوض آن را بدهد.
(مساله 1876) اگر بعد از مالك شدن درخت خرما وانگور يا زراعت گندم و جو زكات آنها واجب شود، مثلا خرما در ملك او زرد يا سرخ شود، بايد زكات آن را بدهد.
(مساله 1877) اگر بعد از آن كه زكات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد.
(مساله 1878) اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد وبداند كه فروشنده زكات آن را داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزى بر او واجب نيست. و اگر بداند كه زكات آن را نداده، چنانچه حاكم شرع معامله مقدارى را كه بايد از بابت زكات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاكم شرع مى تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد، معامله صحيح است وخريدار بايد قيمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد و در صورتى كه قيمت آن مقدار را بفروشنده داده باشد، مى تواند از او پس بگيرد. و همچنين صحيح مى شود اگر بعد از معامله، خود فروشنده زكات آن را بدهد.
(مساله 1879) اگر وزن گندم وجو وخرما وكشمش موقعى كه تر است به حد نصاب برسد وبعد از خشك شدن كمتر از آن شود، زكات آن واجب نيست.
(مساله 1880) اگر گندم وجو وخرما را پيش از خشك شدن مصرف كند،

چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد، بايد زكات آنها را بدهد.
(مساله 1881) خرمايى كه تازه آن را مى خورند و اگر بماند خيلى كم مى شود يا بعد از خشك شدن به آن خرما نمى گويند، چنانچه مقدارى باشد كه خشك آن به حد نصاب برسد زكات آن واجب است.
(مساله 1882) گندم و جو و خرما و كشمشى كه زكات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد.
(مساله 1883) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران يا نهر مشروب شود، يا مثل زراعتهاى مصر از رطوبت زمين استفاده كند، زكات آن ده يك است و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود، زكات آن بيست يك است واگر مقدارى از باران، يا نهر، يا رطوبت زمين استفاده كند و به همان مقدار از آبيارى با دلو و مانند آن استفاده نمايد زكات نصف آن ده يك و زكات نصف ديگر آن بيست يك مى باشد يعنى از چهل قسمت سه قسمت آن را بايد بابت زكات بدهند.
(مساله 1884) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از باران مشروب شود وهم از آب دلو ومانند آن استفاده كند، چنانچه طورى باشد كه بگويند: آبيارى با دلو ومانند آن شده، زكات آن بيست يك است و اگر بگويند: آبيارى با آب نهر وباران شده زكات آن ده يك است و اگر آبيارى با دلو غلبه داشته ولى چنان نباشد كه بگويند: با دلو آبيارى شده بايد ملاحظه نسبت كنند واحتياط آن است كه در نصف ده يك و در نصف ديگر بيست يك زكات بدهند.
(مساله 1885) اگر شك كند كه آبيارى با آب باران وآب دلو به يك اندازه بوده يا آب باران غلبه داشته، مى تواند از نصف آن ده يك و از نصف ديگر آن بيست و يك بدهد.
(مساله 1886) اگر گندم وجو وخرما وانگور با آب باران يا نهر مشروب شود وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشد ولى با آب دلو هم آبيارى شود، وآب به زياد شدن محصول كمك نكند، زكات آن ده يك است و اگر با دلو ومانند آن آبيارى شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولى با آب نهر يا باران هم مشروب شود وآنها به زياد شدن محصول كمك نكنند، زكات آن بيست يك است.
(مساله 1887) اگر زراعتى را با دلو ومانند آن آبيارى كنند و در زمينى كه پهلوى آن است زراعتى كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد و محتاج به آبيارى نشود، زكات زراعتى كه با دلو آبيارى شده، بيست يك و زكات زراعتى كه پهلوى آن است، ده يك مى باشد.
(مساله 1888) مخارجى را كه براى گندم وجو وخرما وانگور كرده و معمول است كه آن مخارج را از خود زراعت مى دهند مى تواند از حاصل كسر كند وچنانچه باقيمانده آن به حد نصاب برسد، بايد زكات آن را بدهد

وآنچه معمول نیست از خرمن بدهند بنابر احتیاط لازم جز نصاب حساب نمایند لکن زکات آن واجب نیست.
(مساله 1889) تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشد، به مقدار قیمت آن می تواند از حاصل کسر کند. و اگر خریده باشد، می تواند قیمتی راکه برای خرید آن داده جز مخارج حساب نماید (مساله 1890) اگر زمین و وسایل زراعت یا یکی از این دو ملك خود او باشد: نباید کرایه آنها را جز مخارج حساب کند و نیز برای کارهایی که خودش کرده، یا دیگری بی اجرت انجام داده چیزی از حاصل کسر نمی شود.
(مساله 1891) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جز مخارج نیست. ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن وقبل از تعلق زکات در مواردی که خریدن آن صحیح است بخرد، پولی را که برای آن داده جز مخارج حساب می شود.
(مساله 1892) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جز مخارج حساب نمی شود. ولی اگر زراعت را پیش از تعلق زکات بخرد پولی را که برای خرید آن داده می تواند جز مخارج حساب نماید. و از حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، یعنی باید مخارج را تقسیم کند آنچه سهم گندم باشد از گندم کم کند چنانکه در مخارج زراعت همیشه باید این جهت ملاحظه شود مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وسهم کاه آن وقت خرید صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جز مخارج حساب نماید.
(مساله 1893) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جز مخارج حساب نماید.
(مساله 1894) کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد وبواسطه زراعت به کلی از بین برود، می تواند تمام قیمت آنها را جز مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود، می تواند آن مقدار را جز مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جز مخارج حساب نماید.
(مساله 1895) اگر در یك زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد چنانچه بر حسب معمول استفاده از هر دو جنس در موقع کشت منظور باشد مخارج به نسبت مداخل تقسیم می شود و اگر فایده یکی از آنها به قدری کم باشد که در موقع کشت منظور نباشد مخارج از چیزی محسوب می شود که منظور باشد.
(مساله 1896) اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای

زراعت فایده دارد خرید کند اگر زراعت سال اول به آن محتاج باشد می تواند آن را جز مخارج سال اول حساب نماید.
(مساله 1897) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد وزراعت و میوه آنها در یك وقت بدست نمی آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول یك سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هروقت بدست می آید ادا نماید. و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، درصورتی که یقین دارد به آنچه بعد بدست می آید به اندازه نصاب می شود، باز هم بعد از تعلق زکات به بقیه واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت وزکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود زکات آن واجب نیست.
(مساله 1898) اگر درخت خرما یا انگور در یکسال دو مرتبه میوه دهد اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد زکات آن واجب نیست برای این که زراعت دو فصل مثل زراعت دو سال است.
(مساله 1899) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشك آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد که اگر خشك شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.
(مساله 1900) اگر زکات خرمای خشك یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد مگر خرما یا انگوری که از جمله همان خرما وکشمش باشد که زکات به آن تعلق گرفته و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشك یا کشمش بدهد مگر آن که خرمای خشك یا کشمش از جمله خرما وانگوری باشد که زکات به آن تعلق گرفته ولی اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.
(مساله 1901) کسی که بدهکار است ومالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض اورا ادا نمایند.
(مساله 1902) کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او بقدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم

به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.
(مساله 1903) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات جنس خوب را از جنس بد ندهند.

نصاب طلا

(مساله 1904) طلا دو نصاب دارد:
نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن 18 نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر راهم که گفته شد داشته باشد، باید چهل یك آن را که نه نخود می شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.
نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام 18 مثقال را از قرار چهل یك بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات 15 مثقال آن را بدهد وزیادی آن زکات ندارد. و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

(مساله 1905) نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن 105 مثقال معمولی است كه اگر نقره به 105 مثقال برسد وشرايط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، بايد چهل يك آن را كه 2 مثقال و 15 نخود است از بابت زكات بدهد و اگر به اين مقدار نرسد، زكات آن واجب نيست. و نصاب دوم آن 21 مثقال است، يعنی اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 126 مثقال را بطوری كه گفته شد بدهد واگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود، فقط بايد زكات 105 مثقال آن را بدهد و زيادی آن زكات ندارد. و همچنين است هر چه بالا رود، يعنی اگر 21 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقداری كه اضافه شده وكمتر از 21 مثقال است زكات ندارد بنابراين اگر انسان چهل يك هر چه طلا ونقره دارد بدهد، زكاتی را كه بر او واجب بوده داده وگاهی هم بيشتر از مقدار واجب داده است، مثلا كسی كه 110 مثقال نقره دارد، اگر چهل يك آن را بدهد زكات 105 مثقال آن را كه واجب بوده داده ومقداری هم برای 5 مثقال آن داده كه واجب نبوده است.

(مساله 1906) كسی كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زكات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول كم نشده، همه ساله بايد زكات آن را بدهد.

(مساله 1907) زكات طلا ونقره در صورتی واجب می شود كه آن را سكه زده باشند ومعامله با آن رايج باشد و اگر سكه آن از بين هم رفته باشد، بايد زكات آن را بدهند.

(مساله 1908) طلا ونقره سكه داری كه زن برای زينت بكار می برد در صورتی كه معامله با آن رايج باشد، بنابر احتياط زكات آن واجب است. و اگر معامله با آن رايج نباشد اگر چه پول طلا ونقره به آن بگويند، زكات آن واجب نيست.

(مساله 1909) كسی كه طلا ونقره دارد، اگر هيچ كدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد - مثلا 104 مثقال نقره و14 مثقال طلا داشته باشد - زكات بر او واجب نيست.

(مساله 1910) چنانكه سابقا گفته شد زكات طلا ونقره در صورتی واجب می شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره از نصاب اول كمتر شود، زكات بر او واجب نيست.

(مساله 1911) اگر در بين يازده ماه طلا ونقره ای را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را آب كند، زكات بر او واجب نيست.

ولی اگر برای فرار ازدادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.
(مساله 1912) اگر در ماه دوازدهم پول طلا ونقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد وچنانچه بواسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.
(مساله 1913) اگر طلا ونقره ای که دارد خوب وبد داشته باشد، می تواند زکات هرکدام از خوب وبد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.
(مساله 1914) طلا ونقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد، انسان باید زکات آن را بدهد. و چنانچه شك دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنابر احتیاط واجب باید بوسیله آب کردن یا از راه دیگر مقدار خالص آن را معلوم کند.
(مساله 1915) اگر طلا ونقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا ونقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا ونقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مساله 1916) زكات شتر وگاو وگوسفند غير از شرطهايى كه گفته شد دو شرط ديگر دارد:
اول - آن كه حيوان در تمام سال بيكار باشد ولى اگر در تمام سال يكى دو روز كار كرده باشد، بنابر احتياط زكات آن واجب است.
دوم - آن كه در تمام سال از علف بيابان بچرد پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن را از علف چيده شده، يا از زراعتى كه ملك مالك يا ملك كس ديگر است بچرد زكات ندارد. ولى اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد، بنابر احتياط زكات آن واجب مى باشد.
(مساله 1917) اگر انسان براى شتر وگاو وگوسفند خود چراگاهى را كه كسى نكاشته بخرد، يا اجاره كند، يا براى چراندن در آن باج بدهد، بايد زكات را بدهد.

نصاب شتر

(مساله 1918) شتر دوازده نصاب دارد:
اول - پنج شتر وزكات آن يك گوسفند است وتا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد.
دوم - ده شتر وزكات آن دو گوسفند است.
سوم - پانزده شتر وزكات آن سه گوسفند است.
چهارم - بيست شتر وزكات آن چهار گوسفند است.
پنجم -بيست وپنج شتر وزكات آن پنج گوسفند است.
ششم - بيست وشش شتر وزكات آن يك شتر است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم - سى وشش شتر وزكات آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم - چهل وشش شتر وزكات آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم - شصت ويك شتر وزكات آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم - هفتاد وشش شتر وزكات آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشد.
يازدهم - نود و يك شتر و زكات آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد.
دوازدهم - صد و بيست ويك شتر و بالاتر از آن است، كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند وبراى هر چهل تا يك شترى بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند وبراى هر پنجاه تا يك شترى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند ولى در هر صورت، بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند، يا اگر چيزى باقى مى ماند، از نه شتر بيشتر نباشد، مثلا اگر 140 شتر دارد، بايد براى صد تا دو شتر كه هر يك داخل سال چهارم شده وبراى چهل تا يك شتر كه داخل سال سوم شده بدهد و شترى كه بعنوان زكات داده مى شود بايد ماده باشد و اگر ندارد نر بدهد و چنانچه هيچ يك به سنهاى ذكر شده ندارد بايد بخرد و در خريدن نر يا ماده اختيار دارد.
(مساله 1919) زكات ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره شترهايى كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده

تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

(مساله 1920) گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید يك گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد واحتیاط لازم این است که گوساله نر باشد. نصاب دوم آن چهل است وزکات آن يك گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد وزکات ما بین سی و چهل واجب نیست. مثلا کسی که سی ونه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهدو نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد. و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده اند بدهد. و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی وچهل حساب نماید وزکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند وبرای سی تای آن زکات سی تا وبرای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر بحساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند. ولی در جایی که رعایت این جهت ممکن نیست، مثل آن که پنجاه گاو داشته باشد احتیاط آن است که چهل را بگیرد اگر چه بازهم ده تا زیاد می آید.

نصاب گوسفند

(مساله 1921) گوسفند پنج نصاب دارد:
اول - چهل، و زكات آن يك گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد.
دوم - صد وبيست ويك، وزكات آن دو گوسفند است.
سوم - دويست ويك، وزكات آن سه گوسفند است.
چهارم - سيصد ويك، وزكات آن چهار گوسفند است.
پنجم - چهار صد وبالاتر از آن كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند، وبراى هرصد تاى آنها يك گوسفند بدهد ولازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد، يا مطابق قيمت گوسفند پول يا جنس ديگر بدهد كافى است.
(مساله 1922) زكات ما بين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد وبيست ويك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاى آنها را بدهد وزيادى آنها زكات ندارد وهمچنين است در نصابهاى بعد.
(مساله 1923) زكات شتر و گاو و گوسفندى كه به مقدار نصاب رسيده واجب است چه همه آنها نر باشند، يا ماده، يا بعضى نر باشند وبعضى ماده.
(مساله 1924) در زكات، گاو و گاو ميش يك جنس حساب مى شوند و شتر عربى و غير عربى يك جنس است. و همچنين بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارند.
(مساله 1925) اگر گوسفند براى زكات بدهد، بنابر احتياط واجب بايد اقلا داخل سال دوم شده باشد. و اگر بز بدهد احتياطا بايد داخل سال سوم شده باشد.
(مساله 1926) گوسفندى را كه بابت زكات مى دهد اگر قيمتش از قيمت گوسفندهاى متوسط در بين نصاب كمتر باشد اشكال دارد. و بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد. و همچنين است در گاو وشتر.
(مساله 1927) اگر چند نفر باهم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده، بايد زكات بدهد وبر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكات واجب نيست.
(مساله 1928) اگر يكنفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بدهد.
(مساله 1929) اگر گاو و گوسفند و شترى كه دارد مريض ومعيوب هم

باشند، باید زکات آنها را بدهد.
(مساله 1930) اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد مریض یامعیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکات آنها را از مریض، یا معیوب یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم وبعضی مریض ودسته ای معیوب ودسته دیگربی عیب ومقداری پیر ومقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم وبی عیب و جوان بدهد.
(مساله 1931) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو وگوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد وچهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.
(مساله 1932) کسی که باید زکات گاو وگوسفند وشتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد. و اگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زكات

(مساله 1933) انسان می تواند زكات را در هشت مورد مصرف كند:
اول - فقير، وآن كسی است كه مخارج سال خود وعيالاتش را ندارد وكسی كه صنعت يا ملك يا سرمايه ای دارد كه می تواند مخارج سال خود را از منافع آن بگذراند فقير نيست.
دوم - مسكين، وآن كسی است كه از فقير سخت تر می گذراند.
سوم - كسی كه ازطرف امام (عليه السلام)يا نايب امام مامور است كه زكات را جمع ونگهداری نمايد وبه حساب آن رسيدگی كند وآن را به امام (عليه السلام)يا نايب امام يا فقرا برساند.
چهارم -كفاری كه اگر زكات به آنان بدهند به دين اسلام مايل می شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك می كنند ولی بعيد نيست كه اعطا و دادن اين قسم مخصوص به امام (عليه السلام)باشد.
پنجم - خريداری بنده برای آزاد كردن.
ششم - بدهكاری كه نمی تواند قرض خود را بدهد.
هفتم - سبيل اللّه يعنی هر كار خير وعمل نيكی كه از شارع مقدس نسبت به آن تشويق شده باشد، مثل ساختن مدرسه علوم دينيه وپل ومنزلگاه برای مسافرين و زوار و مسجد و دارالايتام و تعظيم شعائر و طبع كتب دينی و نشر معارف اسلامی وهر كاری كه موجب تقرب به خداوند متعال باشد.
هشتم -ابن السبيل يعنی مسافری كه در سفر درمانده شده واحكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
(مساله 1934) جايز است در يكدفعه مقداری زكات به فقير بدهند كه غنی شود ولی اگر به مقدار مخارج يك سال گرفت بعد نمی تواند، تا بقدر مخارج سال دارد بگيرد.
(مساله 1935) كسی كه مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف كند وبعد شك كند كه آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمی تواند زكات بگيرد.
(مساله 1936) صنعتگر يا مالك يا تاجری كه درآمد او از مخارج سالش كمتراست، می تواند برای كسری مخارجش زكات بگيرد، ولازم نيست ابزار كار، يا ملك يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند.
(مساله 1937) فقيری كه خرج سال خود وعيالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد كه ملك او است ودر آن نشسته، يا مال سواری دارد، چنانچه بدون اينها نتواند زندگی كند، اگر چه برای حفظ آبرويش باشد، می تواند زكات

بگیرد. و همچنین است اثاث خانه وظرف ولباس تابستانی وزمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد وفقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید.
(مساله 1938) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد وبا گرفتن زکات زندگی نکند، ولی مادامی که از تحصیل مخارج عاجز است، می تواند زکات بگیرد.
(مساله 1939) به کسی که قبلا فقیر بوده ومی گوید: فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد.
(مساله 1940) کسی که می گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.
(مساله 1941) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
(مساله 1942) اگر فقیر بمیرد ومال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد وورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر، انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابراحتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
(مساله 1943) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.
(مساله 1944) اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد وبعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مساله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد. و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد وباید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.
(مساله 1945) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود از سهم بدهکاران زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد بلی از سهم فقرا می تواند زکات بگیرد اگر چه از آن معصیت توبه نکرده باشد.
(مساله 1946) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد از سهم بدهکاران زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت

مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی احتیاط واجب آن است که اگر از آن معصیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.
(مساله 1947) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.
(مساله 1948) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد وخود او هم در معصیت نباشد ونتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد.
(مساله 1949) مسافری که در سفر درمانده شده وزکات گرفته بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید بنابر احتیاط لازم آن را به حاکم شرع بدهد، وبگوید: آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

(مساله 1950) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند وبه او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد.
(مساله 1951) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد این که آنچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.
(مساله 1952) اگر به ولی طفل ودیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا بوسیله یك نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کند.
(مساله 1953) به فقیری که گدایی می کند، می شود زکات داد. ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند، نمی شود زکات داد.
(مساله 1954) به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.
(مساله 1955) به کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد که بدهی خود را بپردازد.
(مساله 1956) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.
(مساله 1957) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن ونوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.
(مساله 1958) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.
(مساله 1959) پدر می تواند به پسرش که متمکن از مخارج ازدواج نباشد، زکات بدهد که برای خود زن بگیرد وپسر هم می تواند برای آن که پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.
(مساله 1960) به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد، یا خرجی نمی دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی شود زکات داد.
(مساله 1961) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش ودیگران می توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در

صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد، نمی شود به آن زن زکات داد مگر آن که مخارجش را شوهر ندهد هرچند از روی معصیت باشد.
(مساله 1962) زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.
(مساله 1963) سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد.
(مساله 1964) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد.

نیت زکات

(مساله 1965) انسان باید زکات را به قصد قربت - یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم - بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گندم وجو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکات گندم است یا زکات جو.
(مساله 1966) کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یك گوسفند از بابت زکات بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسفند وطلا بدهکار است تقسیم می شود.
(مساله 1967) اگر کسی را در دادن زکات وکیل کند باید وکیل قصد قربت کند و در وکیل کردن و همچنین وقتی که زکات را به وکیل می دهد قصد قربت لازم نیست واگر کسی را فقط در رساندن زکات به فقیر وکیل کند باید خودش در موقع دادن زکات به وکیل قصد قربت نماید و احتیاطا تا وقتی به فقیر می رسد به قصدش باقی باشد.
(مساله 1968) اگر مالك یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالك نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زكات

(مساله 1969) موقعی که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وموقع خشك شدن خرما وانگور، انسان باید زکات آن را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند وزکات طلا ونقره وگاو وگوسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. و اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، بنابر احتیاط لازم زکات را جدا کند تا بعد به آن فقیر معین برساند.
(مساله 1970) بعد از جدا کردن زکات اگر انتظار مورد معینی را نداشته باشد احتیاط لازم آن است که فورا آن را به مستحق بدهد.
(مساله 1971) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و بواسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.
(مساله 1972) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد وبدون آن که در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقدری تاخیر انداخته که نمی گویند: فورا داده است، باید عوض آن را بدهد. و اگر به این مقدار تاخیر نینداخته مثلا دو سه ساعت تاخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب، باید عوض آن را بدهد.
(مساله 1973) اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن، تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید.
(مساله 1974) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد وچیز دیگری به جای آن بگذارد.
(مساله 1975) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلا گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.
(مساله 1976) اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد احتیاط لازم آن است که زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.
(مساله 1977) اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند وضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند ولی اگر منفعت کند بنابراحتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد.
(مساله 1978) اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود وبعد از آن که زکات بر او

واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد وآن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.
(مساله 1979) فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد وپیش او تلف شود ضامن است. پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.
(مساله 1980) فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد وپیش او تلف شود ضامن نیست وانسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.
(مساله 1981) مستحب است زکات گاو وگوسفند وشتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، واهل علم و کمال را بر غیر آنان وکسانی را که اهل سوال نیستند بر اهل سوال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.
(مساله 1982) بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.
(مساله 1983) اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد ونتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند باید زکات را به شهر دیگر ببرد، و به مصرف زکات برساند ومی تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بردارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.
(مساله 1984) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را بشهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که با اجازه حاکم شرع برده باشد.
(مساله 1985) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی راکه برای زکات می دهد با خود او است.
(مساله 1986) کسی که 2 مثقال و15نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، بنابر احتیاط مستحب کمتر از 2 مثقال و15 نخود نقره به يك فقیر ندهد. و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم وجو بدهکار باشد و قیمت آن به 2 مثقال و15نخود نقره برسد، بنابر احتیاط مستحب به يك فقیر کمتر از آن ندهد.
(مساله 1987) مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته، به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

(مساله 1988) اگر شك كند زكاتى را كه بر او واجب بوده داده يا نه، بايد زكات را بدهد، هر چند شك او براى زكات سالهاى پيش باشد.
(مساله 1989) فقير بنابر احتياط لازم نمى تواند زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند، يا چيزى را گرانتر از قيمت آن بابت زكات قبول نمايد يا زكات را از مالك بگيرد وبه او ببخشد ولى كسى كه زكات زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى تواند زكات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه كند، فقير مى تواند زكات را از او بگيرد وبه او ببخشد.
(مساله 1990) انسان مى تواند از زكات، قرآن يا كتاب دينى يا كتاب دعا بخرد ووقف نمايد، اگرچه بر اولاد خود وبر كسانى وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است و نيز مى تواند توليت وقف را براى خود يا اولاد خود قرار دهد.
(مساله 1991) بنابر احتياط لازم انسان نمى تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدى آن را به مصرف مخارج خود برسانند.
(مساله 1992) فقير مى تواند براى رفتن به حج وزيارت ومانند اينها زكات بگيرد ولى اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد، براى زيارت و مانند آن نمى تواند از سهم فقرا زكات بگيرد ولى از سهم سبيل اللّه مانعى ندارد.
(مساله 1993) اگر مالك فقيرى را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد، چنانچه آن فقير احتمال دهد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكات برندارد نمى تواند چيزى از آن براى خودش بردارد، و اگر يقين داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده، براى خودش هم مى تواند بردارد.
(مساله 1994) اگر فقير شتر وگاو وگوسفند وطلا ونقره را بابت زكات بگيرد چنانچه شرطهايى كه براى واجب شدن زكات گفته شد در آنها جمع شود، بايد زكات آنها را بدهد.
(مساله 1995) اگر دو نفر در مالى كه زكات آن واجب شده با هم شريك باشند ويكى از آنان زكات قسمت خود را بدهد وبعد مال را تقسيم كنند، چنانچه بداند شريكش زكات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشكال دارد.
(مساله 1996) كسى كه خمس يا زكات بدهكار است وكفاره ونذر و مانند اينها هم بر او واجب است وقرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالى كه خمس يا زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكات را بدهد. واگر از بين رفته باشد احتياط لازم آن است كه اگر نذر دارد نذر را مقدم بدارد و اگر نذر ندارد مى تواند خمس يا زكات را بدهد، يا كفاره وقرض ومانند اينها را ادا نمايد و احوط توزيع بر اين موارد است.
(مساله 1997) كسى كه خمس يا زكات بدهكار است ونذر ومانند اينها هم

بر او واجب است وقرض هم دارد، اگر بمیرد ومال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس وزکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس وزکات آن واجب شده، از بین رفته باشد مال او به خمس و زکات وقرض ونذر ومانند اینها قسمت نمایند مثلا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است وبیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس وده تومان به دین او بدهند.
(مساله 1998) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می شود به او زکات داد. ولی احتیاط برای اهل علم نگرفتن زکات است مگر درصورتی که از تحصیل مخارج عاجز باشند ولکن جایز است اشتغال به تحصیل علم هر چند باعث عجز از تحصیل نفقه بشود.

زکات فطره

(مساله 1999) کسی که موقع مغرب شب عید فطر بالغ وعاقل وهشیار است وفقیر وبنده کس دیگری نیست، باید برای خودش وکسانی که نان خور او هستند، هر نفری يك صاع که تقریبا سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت ومانند اینها را به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است، وبنابر احتیاط، بر کسی که موقع مغرب ماه شوال باشد نیز واجب است.

(مساله 2000) کسی که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود وعیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(مساله 2001) انسان باید فطره کسانی را که موقع مغرب شب عید فطر، نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(مساله 2002) اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(مساله 2003) فطره مهمانی که پیش از مغرب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده در صورتی که بگویند، امشب نان او را داده، بر او واجب است هر چند نان خور او حساب نشود.

(مساله 2004) فطره مهمانی که پیش از مغرب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود ومدتی نزد او می ماند، بنابر احتیاط، واجب است وهمچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد.

(مساله 2005) فطره مهمانی که بعد از مغرب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه پیش از مغرب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

(مساله 2006) اگر کسی موقع مغرب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

(مساله 2007) اگر پیش از مغرب یا مقارن آن بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

(مساله 2008) کسی که موقع مغرب شب عید فطر، زکات فطره بر او

واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.
(مساله 2009) کافری که بعد از مغرب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.
(مساله 2010) کسی که فقط به اندازه يك صاع که تقریبا سه کیلو است گندم ومانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد وبخواهد فطره آنان را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن يك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می گیرد واحتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.
(مساله 2011) اگر بعد از مغرب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگرچه مستحب است فطره کسانی راکه بعد از مغرب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد.
(مساله 2012) اگر انسان نان خور کسی باشد وپیش از مغرب یا مقارن آن نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است. مثلا اگر دختر پیش از مغرب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.
(مساله 2013) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.
(مساله 2014) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود مگر آن که شخص غنی نان خور فقیر باشد که در اینصورت احتیاط لازم آن است که غنی فطره خود را بدهد.
(مساله 2015) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.
(مساله 2016) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آنکس واجب است. و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.
(مساله 2017) کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.
(مساله 2018) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

(مساله 2019) انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.
(مساله 2020) اگر انسان کسی را اجیر نماید وشرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقداری از مخارج او را بدهد ومثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.
(مساله 2021) اگر کسی بعد از مغرب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از مغرب بمیرد، واجب نیست فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

(مساله 2022) احتیاط واجب آن است که زکات فطره را به فقرای شیعه اثنا عشری بدهد اگرچه در شهر دیگر باشند و چون نقل این زکات به شهر دیگر خلاف احتیاط است اگر در شهر خودش فقیر شیعه نباشد مال خود را به شهر دیگر ببرد ودر آنجا به قصد زکات به شیعه بدهد.
(مساله 2023) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را با اذن ولی شرعی او به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولی طفل، ملك طفل نماید.
(مساله 2024) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.
(مساله 2025) به کسی که فطره رادر معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.
(مساله 2026) احتیاط واجب آن است که به يك فقیر کمتر از يك صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند. ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.
(مساله 2027) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مساله پیش گفته شد بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.
(مساله 2028) انسان نمی تواند نصف صاع را از يك جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.
(مساله 2029) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم بدارد وبعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.
(مساله 2030) اگر انسان بخیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد وبه مستحق بدهد. و اگر نتواند پس بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد، و اگر نمی دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست وانسان باید دوباره فطره را بدهد.

(مساله 2031) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زكات فطره

(مساله 2032) انسان باید زكات فطره را به قصد قربت - یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم - بدهد وموقعی كه آن را می دهد، نیت دادن فطره نماید.
(مساله 2033) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست لكن جواز دادن آن در ماه رمضان بعید نیست، و اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد وبعد از آن كه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب كند مانعی ندارد.
(مساله 2034) گندم یا چیز دیگری را كه برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاك مخلوط نباشد، وچنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یك صاع كه تقریبا سه كیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده بقدری كم باشد كه قابل اعتنا نباشد اشكال ندارد.
(مساله 2035) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد كافی نیست.
(مساله 2036) كسی كه فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یك جنس بدهد و اگر مثلا فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد كافیست.
(مساله 2037) كسی كه نماز عید می خواند، بنابر احتیاط واجب، باید فطره را پیش از نماز عید بدهد و یا جدا نماید، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد.
(مساله 2038) اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را كنار بگذارد وتا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است كه هر وقت آن را می دهد نیت فطره نماید.
(مساله 2039) اگر موقعی كه دادن زكات فطره واجب است، فطره را ندهد وكنار هم نگذارد، بعدا باید بدون این كه نیت ادا وقضا كند فطره را بدهد.
(مساله 2040) اگر فطره را كنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد ومال دیگری را برای فطره بگذارد.
(مساله 2041) اگر انسان مالی داشته باشد كه قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد ونیت كند كه مقداری از آن مال برای فطره باشد اشكال دارد.
(مساله 2042) اگر مالی را كه برای فطره كنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته ودادن فطره را تاخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

(مساله 2043) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد واگر به جای دیگر ببرد وتلف شود، باید عوض آن را بدهد.

خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است
(مساله 2059) پنج چیز در خرید وفروش مستحب است:
اول - یاد گرفتن احکام آن، بلکه اگر بداند در میان معاملاتی که می کند هم معامله حرام وباطل وهم حلال وصحیح است ونتواند تشخیص دهد واجب است یادگرفتن احکام آنها یا ترك آن معاملات. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: کسی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید وفروش کند، بواسطه معامله های باطل وشبهه ناك به هلاکت می افتد.
دوم - آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوی.
سوم - آن که در قیمت جنس سخت گیری نکند.
چهارم - آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.
پنجم - آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود واز او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، برای به هم زدن معامله حاضر شود.
(مساله 2060) اگر بواسطه ندانستن مساله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.
(مساله 2061) کسی که مال ندارد ومخارجی بر او واجب است مثل خرج زن وبچه، باید کسب کند وبرای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات ودستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

(مساله 2062) عمده معاملات مکروه از این قرار است:
اول - ملك فروشی.
دوم - قصابی.
سوم - کفن فروشی.
چهارم - معامله با مردمان پست.
پنجم - معامله بین طلوع صبح و اول آفتاب.
ششم - آن که کار خود را خرید و فروش گندم وجو ومانند اینها قرار دهد.
هفتم - آن که برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معامله او شود.

(مساله 2063) معاملات حرام وباطل بر شش قسم است:
اول - خريد و فروش عين نجس مثل مشروبات مسكر و خوك و مردار و بول وغايط، ولى در غير مشروبات مسكر و خوك و مردار، اگر قابل استفاده حلال از آنها باشد خريد و فروش آن جايز است، اگرچه احتياط در ترك آن است.
دوم - خريد وفروش مال غصبى، كه اگر مالكش امضا نكند باطل است وتصرف در آن حرام مى باشد.
سوم - خريد و فروش چيزى كه مال نيست مثل حيوانات درنده.
چهارم -معامله چيزى كه منافع معمولى آن فقط كار حرام باشد، مانند آلات قمار مثل نرد وشطرنج يا آلات لهو.
پنجم - معامله اى كه در آن ربا باشد.
ششم - فروش جنسى كه با چيز ديگر مخلوط است، در صورتى كه آن چيز معلوم نباشد فروشنده هم به خريدار نگويد، مثل فروختن روغنى كه آن را با پيه مخلوط كرده است واين عمل را غش مى گويند و مشترى هر وقت فهميد مى تواند معامله را فسخ كند و در بعض صور آن اصل معامله باطل است مثل اين كه چيزى را بر خلاف جنسش ارائه دهد، مثلا مس را به طلا روكش كند و به اسم طلا بفروشد. پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و اله) فرمود: از ما نيست كسى كه در معامله با مسلمانان غش كند يا به آنان ضرر بزند يا تقلب وحيله نمايد وهركس با برادر مسلمان خود غش كند، خداوند بركت روزى او را مى برد و راه معاش او را مى بندد و او را به خودش واگذار مى كند.
(مساله 2064) فروختن چيز پاكى كه نجس شده وآب كشيدن آن ممكن است اشكال ندارد، ولى اگر مشترى آن چيز را براى كارى بخواهد كه شرط آن پاك بودن است مثلا از قسم خوراكى باشد كه مى خواهد آن را بخورد و قابل تطهير است بايد فروشنده، نجس بودن آن را بگويد و اگر قابل تطهير نيست مثل سكنجبين نجس كه مورد استفاده ديگر نيست، خريد و فروش آن جايز نيست. ولى اگر از قسم خوراكى نباشد و مثل لباس باشد، اگرچه مشترى در آن نماز بخواند چون در نماز طهارت ظاهر بدن و لباس كافى است، لازم نيست نجس بودن آن را بگويد.
(مساله 2065)اگر چيز پاكى مانند روغن و نفت كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود، چنانچه آن را براى كارى بخواهند كه شرطش پاك بودن است مثلا روغن نجس را براى خوردن بخواهند، بايد به خريدار بگويد و اگر

غیر از خوردن استفاده دیگر نیست فروش آن حرام است. و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست، مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.
(مساله 2066) خرید وفروش دواهایی که متنجس است واز اعیان نجسه مثل شراب ومردار نیست برای فایده ای که حرام نباشد جایز است. و اگر از مثل مردار وشراب باشد، در صورتی که در دوا مستهلك نباشد، خرید و فروش آن حرام است، ولی اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمت دوا فروش بدهند اشکال ندارد.
(مساله 2067) خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالك غیراسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند واز حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است ومعامله آن باطل می باشد.
(مساله 2068) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.
(مساله 2069) خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از ممالك غیر اسلامی می آورند باطل است، و اگر از دست کافر در بازار اسلامی گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید وفروش آنها اشکال ندارد.
(مساله 2070) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد. ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته وتحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، معامله آن باطل است. و اگر از دست مسلمان در بازار کفار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است. مگر آن که مسلمان با آن معامله پاك بودن کند واحتمال داده شود که پاك بودن آن را بدست آورده.
(مساله 2071) خرید وفروش مسکرات حرام ومعامله آنها باطل است.
(مساله 2072) فروختن مال غصبی اگر مالك آن، معامله را رد کرد باطل است وفروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.
(مساله 2073) اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد بنحوی که قصد معامله نداشته باشد معامله اشکال دارد و اگر جدا قصد معامله داشته باشد اشکال ندارد.
(مساله 2074) اگر خریدار معامله را به ذمه انجام دهد و بخواهد پول جنس را بعداز حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که

بدهکار است از مال حلال بدهد و اگر از حرام بدهد دینش ادا نمی شود.
(مساله 2075) خرید و فروش و ساختن آلات قمار و آلات لهو ولعب مثل تار وساز و سنتور و غیر اینها، حتی سازهای کوچك حرام است، بلکه شکستن آنها وتغییر هیئت آنها واجب است.
(مساله 2076) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب درست کنند، معامله آن حرام و باطل است.
(مساله 2077) ساختن مجسمه حرام است و احتیاط واجب ترك خرید و فروش آن است.
(مساله 2078) خریدن چیزی که از قمار یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن معصیت و حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.
(مساله 2079) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید: این یك من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری وپیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند ولی اگر آن را معین نکند بلکه یك من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نماید.
(مساله 2080) اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یك من گندم را به یك من ونیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یك نوع از آن جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب وجنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا وحرام است، پس اگر مس درست را بدهد وبیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد وبیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد وبیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد.
(مساله 2081) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلا یك من گندم به یك من گندم و یك قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است. بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، بازهم ربا وحرام می باشد.
(مساله 2082) اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند، مثلا یك من گندم ویك دستمال را به یك من ونیم گندم بفروشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یك من گندم ویك دستمال را به یك من ونیم گندم ویك دستمال بفروشد.
(مساله 2083) اگر چیزی را که در مثل پارچه با متر وذرع می فروشند، یا

چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلا ده تا تخم مرغ بدهد ویازده تا بگیرد اشکال ندارد.
(مساله 2084) جنسی را که بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، در شهری که با وزن، یا پیمانه می فروشند جایز نیست به زیادتر از آن بفروشد و در شهری که با شماره می فروشند جایز است به زیادتر از آن بفروشند.
(مساله 2085) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یك جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.
(مساله 2086) اگر جنسی را که می فروشد، وعوضی را که می گیرد، از یك چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یك من روغن بفروشد و درعوض آن یك من ونیم پنیر بگیرد، ربا وحرام است، و احتیاط واجب آن است که که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد.
(مساله 2087) جو وگندم در ربا یك جنس حساب می شود. پس اگر یك من گندم بدهد ویك من وپنج سیر جو بگیرد، ربا وحرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتی گندم رامی دهد، مثل آن است که زیادی گرفته وحرام می باشد.
(مساله 2088) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد اشکال ندارد، و نیز پدر وفرزند وزن وشوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

(مساله 2089) برای فروشنده وخریدار شش چیز شرط است:
اول - آن که بالغ باشند.
دوم - آن که عاقل باشند.
سوم - آن که سفیه نباشند یعنی: مال خود را در کارهای بیخود وبیهوده مصرف نکنند.
چهارم - آن که قصد خرید وفروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.
پنجم - آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد.
ششم - جنس و عوضی را که می دهند مالك باشند، یا ولایت بر او یا وکالت از طرف او داشته باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.
(مساله 2090) معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند. اما اگر طفل، اگرچه ممیز هم نباشد، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد وپول را به فروشنده برساند. چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده وخریدار یقین داشته باشند، که طفل جنس وپول را به صاحب آن می رساند یا آن که صاحب پول یا جنس اذن داده باشند که آن را به بچه بدهد تا به او برساند.
(مساله 2091) اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد وبرای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن مظالم بدهد واحتیاط آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد و اگر پول یا جنس مال خود بچه باشد باید به ولی او برساند یا از ولی او اذن بگیرد و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد.
(مساله 2092) اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند وجنس، یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی تواند از بچه یا ولی او مطالبه نماید.
(مساله 2093) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود وبگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.
(مساله 2094) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه

صاحب مال بفروش آن راضی نشود واجازه نکند معامله باطل است.
(مساله 2095) پدر و جد پدری طفل - اگر برای طفل مفسده ای نداشته باشد - ونیز وصی پدر ووصی جد پدری - اگر برای طفل مصلحت باشد - می توانند مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل هم با نبودن ولی و با رعایت مصلحت می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد.
(مساله 2096) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را اجازه دهد، معامله صحیح است. و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند.
(مساله 2097) اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد، به قصد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است. و اگر اجاره نماید معامله صحیح است و پول مال مالك می شود.

شرایط جنس وعوض آن

(مساله 2098) جنسی که می فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:
اول - آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره ومانند اینها معلوم باشد.
دوم -آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلا با یك فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.
سوم - آن که خصوصیاتی را که در جنس وعوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند.
چهارم - آن که کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد.
پنجم - آن که خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلا منفعت یك سال خانه را بفروشد، صحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلا فرشی را از کسی بخرد وعوض آن، منفعت یك ساله خانه خود رابه او واگذار کند اشکال ندارد واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
(مساله 2099) جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.
(مساله 2100) چیزی را که با وزن خرید وفروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلا می خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه ای که یك من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.
(مساله 2101) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد غیر از شرط چهارم در معامله نباشد، معامله باطل است. ولی اگر خریدار وفروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. و در شرط چهارم اگر گرو گیرنده معامله را امضا کند یا ملك از گرو بیرون بیاید معامله صحیح است.
(مساله 2102) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلا حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در

همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود واقف آن نزدیکتر باشد.
(مساله 2103) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود واقف نزدیکتر است برسانند.
(مساله 2104) خرید وفروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملك در مدت اجاره، مال مستاجر است و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

(مساله 2105) در خرید وفروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلكه اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید: قبول كردم، معامله صحیح است ولی خریدار وفروشنده باید قصد انشا داشته باشند یعنی: بگفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد.
(مساله 2106) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی كه از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او كند و او بگیرد معامله صحیح است وهر دو مالك می شوند.

خرید و فروش میوه ها

(مساله 2107) فروش میوه ای که گل آن ریخته ودانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.
(مساله 2108) اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که دانه ببندد وگلش بریزد بفروشند، باید او را به تبع چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها بفروشندو همچنین است حکم بنابر احتیاط لازم اگر میوه بیش از يك سال را بفروشند، بلی اگر با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند، بدون ضمیمه معامله صحیح است.
(مساله 2109) اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، اما اگر کسی يك درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین بزنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را از خرمای غیر از آن درخت بگیرد چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد.
(مساله 2110) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.
(مساله 2111) اگر خوشه گندم وجو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم وجو بفروشد اشکال ندارد.

(مساله 2112) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار وفروشنده بعد از معامله می توانند جنس وپول را از یکدیگر مطالبه نموده وتحویل بگیرند وتحویل دادن خانه وزمین ومانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند وتحویل دادن فرش ولباس ومانند اینها به این است که آن را طوری دراختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلو گیری نکند.
(مساله 2113) در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است.
(مساله 2114) اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید. ولی اگر خریدار بمیرد واز خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.
(مساله 2115) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.
@(مساله 2116) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد وقیمت آن را به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد وگرانتر حساب کند، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی يك ريال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.
(مساله 2117) کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مدتی قرارداده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف

(مساله 2118) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم وفروشنده بگوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد وبگوید: فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.
(مساله 2119) اگر پول طلا ونقره یا طلا ونقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره، معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است درعوض جنسی که می فروشد پول بگیرد وجنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سلف

(مساله 2120) معامله سلف شش شرط دارد:
اول - خصوصیاتی را که قیمت جنس بواسطه آنها فرق می کند معین نمایند ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند: خصوصیات آن معلوم شده کافیست، پس معامله سلف در نان وگوشت وپوست حیوان ومانند اینها که نمی شود خصوصیاتشان را کاملا معین کرد باطل است.
دوم - پیش از آن که خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد وطلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.
سوم - مدت را کاملا معین کنند، و اگر مثلا بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله باطل است.
چهارم - وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آنوقت، جنس بقدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.
پنجم - جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.
ششم - وزن یا پیمانه آن را معین کنند وجنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

(مساله 2121) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غله، مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.
(مساله 2122) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، در موعدش تحویل بدهد مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.
(مساله 2123) اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.
(مساله 2124) اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
(مساله 2125) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را که داده پس بگیرد.
(مساله 2126) اگر جنسی را بفروشد وقرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

(مساله 2127) اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکه دار باشد یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.
(مساله 2128) اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
(مساله 2129) اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است.
(مساله 2130) اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2131) اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص و خاك طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که می توان معامله را به هم زد

(مساله 2132) حق به هم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در دوازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:
اول - آن که ازمجلس معامله متفرق نشده باشند واین خیار را خیار مجلس می گویند.
دوم - آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد (خیار غبن).
سوم - در معامله قرار داد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).
چهارم - فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد وطوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).
پنجم - فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد طور مخصوصی باشد، وبه آن شرط عمل نکند که در اینصورت، دیگری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).
ششم - در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).
هفتم - معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری به طور مشاع مشترك بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در اینصورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت).
هشتم - اگر فروشنده مال خود را که جدا است بامال شخص دیگر بفروشد و آن شخص رد کند خریدار می تواند پول آن را از فروشنده پس بگیرد یا اصل معامله را فسخ نماید (خیار تبعض صفقه).
نهم - فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است یعنی ناقص تر است، که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند.و همچنین است اگر با رویت سابقه معامله شود و بعد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر به نقص نموده که در صورت اول خریدار و در صورت دوم فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار رویت).
دهم - مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وفروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند. ولی اگر جنسی را

که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد وشرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار تاخیر).
یازدهم - حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند و اگر درعوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).
دوازدهم - فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم).
و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.
(مساله 2133) اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند وجنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند وجنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2134) در معامله بیع شرط که مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند وقرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار وفروشنده قصد خرید وفروش داشته باشند معامله صحیح است.
(مساله 2135) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملك را به او می دهد معامله صحیح است. ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند.
(مساله 2136) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد و مشتری نفهمد، بعد که دانست می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2137) اگر معامله به مال مشخصی واقع شده باشد وخریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد وبفهمد که یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم بزند و آن مال را به فروشنده برگرداند و احتیاط واجب این است که با امکان برگرداندن آن به فروشنده و به هم زدن معامله به آن اکتفا کند و اگر برگرداندن آن به فروشنده بواسطه تغییری که در آن حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد باشد در آن کرده باشد در این صورت فرق قیمت سالم ومعیوب آن را معین کند وبه نسبت تفاوت قیمت سالم ومعیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلا

مالی را به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان وقیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم ومعیوب یك چهارم می باشد، می تواند یك چهارم پولی را که داده یعنی یك تومان از فروشنده بگیرد.
(مساله 2138) اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست و معامله هم به شخص آن عوض واقع شده باشد نه بکلی آن، چنانچه آن عیب پیش از معامله درعوض بوده و او نمی دانسته می تواند به دستوری که در مساله پیش گفته شد یا معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد.
(مساله 2139) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، و یا در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده با خریدار می توانند به دستوری که در مساله 2137 گفته شد عمل نمایند.
(مساله 2140) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد وفورا معامله را به هم نزند، دیگرحق به هم زدن معامله را ندارد مگر آن که جاهل به مساله باشد که وقتی فهمیدمی تواند معامله را به هم بزند و اگر بعد از حصول مانع از رد مال به فروشنده، ملتفت عیب شود، اگر فورا تفاوت قیمت صحیح و معیوب را مطالبه نکرد حق مطالبه او ساقط می شود..
(مساله 2141) هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2142) در چهار صورت خریدار بواسطه عیبی که در مال است، نمی تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:
اول - آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.
دوم - به عیب مال راضی شود.
سوم - در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم وتفاوت قیمت هم نمی گیرم
چهارم - فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و اگر پس دادن آن ممکن نیست، تفاوت قیمت بگیرد.
(مساله 2143) اگر خریدار در مال تصرف کند بطوری که مال به حال اول نباشد وتغییر کند مثل آن که جامه را ببرد یا گندم را آرد کند، بعد بفهمد مال، عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد و همچنین اگر بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخردوپیش از گذشتن سه روز عیب

دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، بازهم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله راداشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله 2144) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید وآن را بفروشد وبعد از فروش بفهمد که بهتر ازآن بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

(مساله 2145) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بواسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلا باید بگوید: که نقد خریده یا نسیه وچنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید وبعدا مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2146) اگر انسان جنسی را به کسی بدهد وقیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش وهر چه زیاد تر فروختی اجرت خودت باشد، هرچه زیادتر از قیمت آن بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر زیادی را بعنوان جعاله برای او قراردهد صحیح است وهر چه زیاد تر فروخت مال او است نه مال صاحب مال وهمچنین اگر بگوید: این جنس را به این قیمت بتو فروختم و او بگوید: قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیاد تراز آن قیمت بفروشد مال خود او است.
(مساله 2147) اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبه جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده وگفته: این گوشت نر رامی فروشم مشتری می تواند معامله را به هم بزند واگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.
(مساله 2148) اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود وبزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2149) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد حرام است.

(مساله 2150) اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود وبه عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریك باشند، شرکت آنان صحیح است.
(مساله 2151) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست وهر کدام مزد کار خود را مالك می شوند ولی اگر بخواهند به رضایت آنچه را مزد گرفته اند تقسیم نمایند اشکال ندارد.
(مساله 2152) اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریك کند وآن کس به قصد شریك بودن او بگوید: تو را شریك کردم و او هم بگوید: قبول کردم این شرکت صحیح است.
و باید نصف پول را کسی که شریك شده به او بدهد.
و همچنین اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش وشریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.
لکن اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد وقیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریك باشند صحیح نیست.
(مساله 2153) کسانی که بواسطه عقد شرکت با هم شریك می شوند، باید مکلف وعاقل باشند واز روی قصد واختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند -چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.
(مساله 2154) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریك دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند.
ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، آن شرط باطل است، لکن شرکتشان صحیح است، و منفعت به نسبت مال، بین آنها تقسیم می شود مگر آن که اذن در تصرف در مال مشترك مقید به این شرط باشد، که در این صورت اصل شرکت باطل

است.
(مساله 2155) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یکنفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد باطل است.
ولی اصل شرکت صحیح است، و نفع و ضرر به نسبت مال، بین آنها تقسیم می شود مگر در صورتی که در مساله پیش گفته شد.
(مساله 2156) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان به یك اندازه باشد منفعت وضرر را هم به یك اندازه می برند.
و اگر سرمایه آنان به یك اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت وضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یك اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.
(مساله 2157) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.
(مساله 2158) اگر معین نکنند که کدام یك از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یك از آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.
(مساله 2159) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند وداد وستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد وباید معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلا معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند.
(مساله 2160) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید وفروش کند وخسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است.
ولی اگر بعدا بقرار دادی که شده معامله کند صحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند وبر خلاف معمول معامله کند، ضامن می باشد.
اما اگر بعدا مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است مگر آن که اذن شرکا مقید باشد به این که بر خلاف قرار داد در صورت اول وخلاف معمول در صورت دوم عمل نکند که بنابر این معامله بعد در هر دو صورت

نسبت به سهم شريك فضولی است وچنانچه اجازه نكند می تواند عين مالش را و در صورت تلف عين عوض آن را بگيرد.
(مساله 2161) شريكی كه با سرمايه شركت معامله می كند اگر زياده روی ننمايد ودر نگهداری سرمايه كوتاهی نكند واتفاقا مقداری از آن يا تمام آن تلف شود ضامن نيست.
(مساله 2162) شريكی كه با سرمايه شركت معامله می كند اگر بگويد سرمايه تلف شده وپيش حاكم شرع قسم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد.
(مساله 2163) اگر تمام شركا از اجازه ای كه به تصرف در مال يكديگر داده اند برگردند، هيچ كدام نمی تواند در مال شركت تصرف كند و اگر يكی از آنان از اجازه خود برگردد، شركای ديگر حق تصرف ندارند ولی كسی كه از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شركت تصرف كند.
(مساله 2164) هر وقت يكی از شركا تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند، اگرچه شركت مدت داشته باشد، بايد ديگران قبول نمايند.
(مساله 2165) اگر يكی از شركا بميرد، يا ديوانه، يا بيهوش شود، شركای ديگر نمی توانند در مال شركت تصرف كنند و همچنين است اگر يكی از آنان سفيه شود يعنی مال خود را در كارهای بيهوده مصرف نمايد يا از جهت مفلس شدن بحكم حاكم شرع از تصرف در مالش ممنوع شود.
(مساله 2166) اگر شريك، چيزی را نسيه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شركت بخرد وشريك ديگر بگويد: به آن معامله راضی هستم، نفع وضررش مال هر دو است.
(مساله 2167) اگر با سرمايه شركت معامله ای كنند، بعد بفهمند شركت باطل بوده، چنانچه طوری باشد كه اگر می دانستند شركت درست نيست، به تصرف درمال يكديگر راضی بودند، معامله صحيح است وهر چه از آن معامله پيدا شود، مال همه آنان است، و اگر اينطور نباشد، در صورتی كه كسانی كه به تصرف ديگران راضی نبوده اند، بگويند، به آن معامله راضی هستيم، معامله صحيح وگر نه باطل می باشد و در هر صورت هر كدام از آنان كه برای شركت كاری كرده است، اگر به قصد مجانی كار نكرده، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شركای ديگر بگيرد، بلی كاری كه انجام داده اگر معامله فضولی باشد مزد ندارد اگرچه صاحب مال معامله را امضا نمايد.

صلح

(مساله 2168) صلح آن است كه انسان با ديگرى سازش كند كه مقدارى از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض مقدارى از مال يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد، يا از طلب، يا حقى كه دارد بگذرد، بلكه اگر بدون آن كه عوض بگيرد مقدارى از مال، يا منفعت مال خود را به كسى واگذار كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحيح است.
@$(مساله 2169) كسى كه چيزى را به ديگرى صلح مى كند، بايد بالغ و عاقل باشد وكسى او را مجبور نكرده باشد وقصد صلح داشته باشد و سفيه و ممنوع از تصرف دراموالشان به حكم حاكم شرع بواسطه افلاس نباشد.
(مساله 2170) لازم نيست صيغه صلح به عربى خوانده شود، بلكه با هر لفظى كه بفهماند با هم صلح وسازش كرده اند صحيح است.
(مساله 2171) اگر كسى گوسفندهاى خود را به چوپان بدهد كه مثلا يكسال نگهدارى كند واز شيرآنها استفاده نمايد ومقدارى روغن بدهد، چنانچه شيرگوسفند را در مقابل زحمتهاى چوپان و آن روغن صلح كند و قرار نگذارند كه روغن حاصل از خود آن شير باشد صحيح است. و نيز اگر گوسفند را يكسال به چوپان اجاره دهد كه از شير آنها استفاده كند و در عوض، مقدارى روغن بدهد صحيح است.
(مساله 2172) اگر كسى بخواهد طلب يا حق خود را بديگرى صلح كند درصورتى صحيح است كه او قبول نمايد. ولى اگر بخواهد از طلب يا حق خود بدون صلح بگذرد قبول كردن او لازم نيست.
(مساله 2173) اگر انسان مقدار بدهى خود را بداند وطلبكار او نداند، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقدارى كه هست صلح كند، مثلا پنجاه تومان طلبكار باشد وطلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادى براى بدهكار حلال نيست، مگر آن كه مقدار بدهى خود را به او بگويد و او را راضى كند يا طورى باشد كه اگر مقدار طلب خود را مى دانست، بازهم به آن مقدار صلح مى كرد.
(مساله 2174) اگر بخواهند دو چيزى را كه از يك جنس ووزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند، بايد وزن يكى بيشتر از ديگرى نباشد، بلكه اگر وزن آنها معلوم نباشد واحتمال دهند كه وزن يكى بيشتر از ديگرى است احتياط آن است كه آنها رابه يكديگر صلح نكنند.
(مساله 2175) اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند يا دو نفر از دو نفر

دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه صحیح است. و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلا یکی ده من برنج ودیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یك جنس وچیزی باشد که معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است.
(مساله 2176) اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند ومقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.
(مساله 2177) اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند.
(مساله 2178) تا وقتی خریدار وفروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وجنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در نه صورت دیگر که در احکام خرید وفروش گفته شد می تواند صلح را به هم بزند.
(مساله 2179) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح ومعیوب را بگیرد اشکال دارد.
(مساله 2180) هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید وبا او شرط کند که باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

اجاره

احکام اجاره

(مساله 2181) اجاره دهنده وکسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف وعاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند. پس سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید وکسی که از تصرف در مالش بحکم حاکم شرع ممنوع شده اگر چیزی را به اموالی که از تصرف در آنها ممنوع شده اجاره کند یا آن اموال را اجاره دهد صحیح نیست.
(مساله 2182) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود ومال او را اجاره دهد.
(مساله 2183) اگر ولی، یا قیم بچه مال او را با رعایت مصلحت او اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جز مدت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچه بالغ شد، نسبت به اجاره اموالش نمی تواند بقیه اجاره را به هم بزند و نسبت به خودش نفوذ اجازه ولی محل اشکال است مگر مصلحتی که استیفا آن لازم باشد مثل حفظ حیات صغیر در آن ملاحظه شده باشد.
(مساله 2184) بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد. و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مومن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.
(مساله 2185) اجاره دهنده ومستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالك به کسی بگوید: ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید: قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند ومالك به قصد این که ملك را اجاره دهد، آن رابه مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد.
(مساله 2186) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.
(مساله 2187) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.
(مساله 2188) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند وصاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهدو اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، بنابر احتیاط لازم باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد،

خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس.
(مساله 2189) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند بنابر احتیاط لازم باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواه به همان جنس اجاره دهد یا به غیر جنسی که اجاره کرده است.
(مساله 2190) احتیاط لازم اجاره ندادن زمین و کشتی و آسیاب است به زیادتر از آنچه اجاره کرده، ولی در غیر این سه چیز وغیر خانه ودکان و اجیر، اگر چیز دیگر را اجاره کند ومالك با او شرط نکند که فقط خودش استفاده نماید، می تواند به بیشتر از مقداری که اجاره کرده اجاره دهد.
(مساله 2191) اگر خانه یا دکانی را مثلا یکساله به صد تومان اجاره کند واز نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

(مساله 2192) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:
اول - آن که معین باشد، پس اگر بگوید: یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست.
دوم - مستاجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.
سوم - تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.
چهارم - استفاده از آن مال به تلف کردن و از بین بردنش باشد، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست.
پنجم - استفاده ای که مال را برای آن، اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت درصورتی که آب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.
ششم - چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.
(مساله 2193) اجاره دادن درخت اگر عین میوه آن را به عنوان منافع درخت تمليك كنند اشكال دارد، اما اگر درخت را در حالی که میوه نداشته باشد اجاره دهد به جهت انتفاع از آن، به صرف میوه آن صحیح است.
(مساله 2194) زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

(مساله 2195) استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:
اول - آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است.
دوم - آن که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. و همچنین آن عمل از طرف شرع به طور مجان واجب نشده باشد، پس اجیر شدن برای انجام نمازهای روزانه خودش و یا تغسیل و تکفین و دفن اموات جایز نیست ولی اجیر شدن برای انجام واجباتی که جهت حفظ نظام و مصلحت واجب است مثل انواع صنعتها و پیشه ها مثل داروسازی و طبابت جایز است.
سوم - آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده دارد، استفاده ای که مستاجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلا اگر حیوانی راکه سواری می دهد وبار می برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا بار بری آن، مال مستاجر است یا همه استفاده های آن.
چهارم - آن که مدت استفاده را معین نمایند. و اگر مدت، معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافیست.
(مساله 2196) اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.
(مساله 2197) اگر خانه ای را مثلا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.
(مساله 2198) اگر مدت اجاره را معلوم نکند وبگوید: هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست.
(مساله 2199) اگر به مستاجر بگوید: خانه را یك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم وبعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است و او هم بگوید:قبول کردم در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است.
(مساله 2200) خانه ای را که غربا و زوار در آن منزل می کنند، ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلا شبی یك تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد.

ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

(مساله 2201) مالی را که مستاجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می کنند، باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب وگوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستاجر خصوصیات آن را به او بگوید.
(مساله 2202) اگر زمینی را برای زراعت جو، یا گندم اجاره دهد ومال الاجاره را جو، یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.
(مساله 2203) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد مگر آن که شرط کرده باشد یا معمول باشد که قبل از عمل اجرت را بدهند.
(مساله 2204) هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستاجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.
(مساله 2205) اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه در آن کار به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.
(مساله 2206) اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستاجر باید مال الاجاره (اجاره بها) را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلا اگر خانه ای را یکساله به صد تومان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.
(مساله 2207) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلا پارچه ای راکه به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط بر خلاف دستور او عمل نکرده و در نگهداری آن هم

کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.
(مساله 2208) هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.
(مساله 2209) اگر قصاب سر حیوانی را ببرد وآن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
(مساله 2210) اگر حیوانی را اجاره کند ومعین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند وآن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. ونیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشد وبیشتر از معمول بار کند وحیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی بار را بر حسب معمول نیز باید بدهد.
(مساله 2211) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند وبار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر بواسطه زدن ومانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.
(مساله 2212) اگر کسی بچه ای را ختنه کند وضرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است. و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد اگر فقط به او رجوع شده باشد ضامن نیست. و اما اگر تشخیص ضرر داشتن یا ضرر نداشتن را هم به عهده او گذاشته باشد جراح ضامن است.
(مساله 2213) اگر دکتر بدست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض رابه او بگوید ومریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است ولی اگر فقط بگوید: فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.
(مساله 2214) هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگوید: که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت واحتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.
(مساله 2215) مستاجر وکسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را به هم بزنند.
(مساله 2216) اگر اجاره دهنده، یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.
(مساله 2217) اگر چیزی را اجاره دهد وپیش از آن که تحویل دهد کسی

آن را غصب نماید، مستاجر می تواند اجاره را به هم بزند وچیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند واجاره مدتی را که در تصرف غاصب بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یك ماهه به ده تومان اجاره نماید وکسی آن را ده روز غصب کند واجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غاصب بگیرد.
(مساله 2218) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.
(مساله 2219) اگر پیش از آن که اجاره تمام شود، ملك را به مستاجر بفروشد، اجاره باطل نمی شود و مستاجر باید مال الاجاره را بدهد. همچنین اگر آن را به دیگری بفروشد اجاره به هم نمی خورد.
(مساله 2220) اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملك بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شودو پولی که مستاجر به صاحب ملك داده به او برمی گردد. بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را به هم بزند.
(مساله 2221) اگر ملکی را اجاره کند وبعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند ازآن ببرد، می تواند اجاره مدت باقیمانده را به هم بزند.
(مساله 2222) اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و یك اطاق آن خراب شود، اگر هر یك از اطاقها جز اجاره باشد اجاره نسبت به اطاقی که خراب شده باطل می شود اگرچه فورا آن را بسازد ومستاجر می تواند اجاره باقیمانده را به هم بزند.
(مساله 2223) اگر اجاره دهنده یا مستاجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود. ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.
(مساله 2224) اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است وباید آن را به صاحب کار بدهد و نیز اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند وبرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد،

زیادی آن برای او حرام می باشد، مگر آنکه مقداری خودش کار کرده باشد و باقی مانده را به کمتر از آن مقدار بدهد.
(مساله 2225) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله

احکام جعاله

(مساله 2226) جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم. و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل وبه کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند وفرق بین جعاله واین که کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد وکسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد، عامل می تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود.
(مساله 2227) جاعل باید بالغ وعاقل باشد واز روی قصد واختیار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - و جعاله محجور نسبت به اموالی که شرعا از تصرف در آنها ممنوع است صحیح نیست.
(مساله 2228) کاری را که جاعل می گوید انجام دهند، باید حرام یا بی فایده یا از واجباتی که شرعا لازم نیست مجانا آورده شود، نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست.
(مساله 2229) اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلا بگوید: هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید: آن گندم مال کجاست وقیمت آن چقدر است ولی اگر مال را معین نکند مثلا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را کاملا معین نماید.
(مساله 2230) اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلا بگوید: هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقدار آن را معین نکند جعاله صحیح نیست، ولی چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را بمقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.
(مساله 2231) اگر عامل پیش از قرار داد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.
(مساله 2232) پیش از آن که عامل شروع بکار کند، جاعل می تواند جعاله را به هم بزند.
(مساله 2233) بعد از آن که عامل شروع بکار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

(مساله 2234) عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید. مثلا اگر کسی بگوید: هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم ودکتر جراحی شروع بعمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود، باید آن را تمام نمایدو در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد و ضامن عیبی که حاصل می شود نیز می باشد.
(مساله 2235) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید: هرکس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری راکه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

مزارعه

احکام مزارعه

(مساله 2236) مزارعه آن است كه مالك با زارع به اين قسم معامله كند كه زمين رادر اختيار او بگذارد، تا زراعت كند ومقدارى از حاصل آن را به مالك بدهد.
(مساله 2237) مزارعه چند شرط دارد:
اول - آن كه مالك به زارع بگويد زمين رابه تو واگذار كردم و زارع هم بگويد قبول كردم، يا بدون اين كه حرفى بزنند مالك، زمين را واگذار كند وزارع قبول نمايد، ولى در اينصورت تا زارع مشغول كار نشده مالك، وزارع مى توانند معامله را به هم بزنند. ولى در اين صورت تا زارع مشغول كار نشده در ترتيب آثار لزوم و جواز، مراعات احتياط لازم است
دوم - آن كه مالك وزارع هر دو مكلف وعاقل باشند وبا قصد واختيار خود مزارعه را انجام دهند وسفيه نباشند يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند و مالك و بلكه زارع اگر بذر از مال او باشد و يا زرع نياز به تصرف در مال داشته باشد محجور از تصرف در مال نباشد. سوم - آن كه مالك وزارع از تمام حاصل زمين ببرند، پس اگر مثلا شرط كنند كه آنچه اول يا آخر مى رسد، مال يكى از آنان باشد مزارعه باطل است.
چهارم - آن كه سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل ومانند اينها باشد پس اگر مالك بگويد در اين زمين زراعت كن و هر چه مى خواهى بمن بده صحيح نيست وهمچنين اگر مقدار معينى از حاصل را مثلا ده من فقط براى زارع يا مالك قرار دهند صحيح نيست.
پنجم - آن كه مدتى را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند وبايد مدت بقدرى باشد كه درآن مدت بدست آمدن حاصل ممكن باشد و اگر اول مدت را روز معينى وآخر آن را موقعى قرار دهند كه حاصل آن سال بدست مى آيد وبه حسب عادت، آن موقع معلوم باشد صحيح است.
ششم - آن كه زمين قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممكن نباشد، اما بتوانند كارى كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحيح است.
هفتم - آن كه اگر منظور هر كدام آنان زراعت مخصوصى است، چيزى را كه زارع بايد بكارد معين كنند ولى اگر زراعت معينى رادر نظر ندارند، يا زراعتى را كه هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نيست آن رامعين نمايند.
هشتم - آن كه مالك، زمين را معين كند، پس كسى كه چند قطعه زمين دارد وبا هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگويد در يكى از اين زمينها زراعت كن وآن رامعين نكند مزارعه باطل است.

نهم - خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.
(مساله 2238) اگر مالك یا زارع شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد وبقیه را بین خودشان قسمت کنند، بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، مقداری دیگر باقی می ماند، صحت مزارعه بعید نیست ولی احتیاط این است که این شرط را نکنند.
(مساله 2239) اگر مدت مزارعه تمام شود وحاصل بدست نیاید، چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند وزارع هم راضی شود مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیندو اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.
(مساله 2240) اگر بواسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلا آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده ومالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت رابه مقدار معمول به مالك بدهد.
(مساله 2241) اگر مالك وزارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ونیز اگر مالك بقصد مزارعه زمینی را به کسی واگذار کند، بعد از آن که او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را به هم بزنند.
(مساله 2242) اگر بعد از قرار داد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می خورد وچنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهد وحقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.
(مساله 2243) اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلی هم که بدست می آید مال او است وباید اگر زارع به امر مالك کار کرده مالك مزد او ومخارجی را که کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است وباید اجاره زمین را اگر زمین در دست زارع بوده وخرجهایی را که مالك با مزارع کرده و همچنین

كرایه گاو یا حیوان دیگرى كه مال مالك بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهد.
(مساله 2244) اگر بذر مال زارع باشد وبعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك وزارع راضى شوند كه با اجرت یا بى اجرت زراعت در زمین بماند اشكال ندارد. و اگر مالك راضى نشود، پیش از رسیدن زراعت هم مى تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند، وزارع اگر چه راضى شود چیزى به مالك بدهد، نمى تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمى تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد وزراعت را در زمین باقى بگذارد.
(مساله 2245) اگر بعد از جمع كردن حاصل وتمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك وزارع از زراعت صرفنظر نكرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت كنند اگر معمول باشد، كه از این حاصل بیشتر از یك سال استفاده كنند و اگر زاید بر یك سال معمول نباشد تمام حاصل سال دوم مال صاحب بذر است.

مساقات

احكام مساقات

(مساله 2246) اگر انسان با كسى به اين قسم معامله كند كه درختهاى ميوه اى را كه ميوه آن مال خود اوست، يا اختيار ميوه هاى آن با اوست، تا مدت معينى به آن كس واگذار كند كه تربيت نمايد وآب دهد وبه مقدارى كه قرار مى گذارند از ميوه آن بردارد، اين معامله را مساقات مى گويند.
(مساله 2247) معامله مساقات در درختهايى كه مثل بيد وچنار ميوه نمى دهند صحيح نيست. و در مثل درخت حنا كه از برگ آن يا درختى كه از گل آن استفاده مى كنند صحت آن بعيد نيست.
(مساله 2248) در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار كند وكسى كه كار مى كند به همين قصد مشغول كار شود، معامله صحيح است.
(مساله 2249) مالك و كسى كه تربيت درختها را به عهده مى گيرد، بايد مكلف وعاقل باشند و كسى آنها را مجبور نكرده باشد و نيز بايد سفيه نباشند، يعنى مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكنند و نيز بايد مالك، از تصرف در مالش به حكم حاكم شرع ممنوع نباشد.
(مساله 2250) مدت مساقات بايد معلوم باشد و اگر اول آن را معين كنند وآخر آن را موقعى قرار دهند كه ميوه آن سال بدست مى آيد و بحسب عادت آن موقع معلوم باشد صحيح است.
(مساله 2251) بايد سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل ومانند اينها باشد و اگر قرار بگذارند كه مثلا صد من از ميوه ها مال مالك وبقيه مال كسى باشد كه كار مى كند معامله باطل است.
(مساله 2252) بايد قرار مساقات را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن ميوه وپيش از رسيدن آن قرار بگذارند پس اگر كارى كه مثل آبيارى كه براى درخت لازم است، باقى مانده باشد، معامله صحيح است وگرنه اشكال دارد اگر چه احتياج بكارى مانند چيدن ميوه ونگهدارى آن داشته باشد.
(مساله 2253) معامله مساقات در بوته خربزه وخيار و مانند اينها بنابر احتياط صحيح نيست.
(مساله 2254) درختى كه از آب باران يا رطوبت زمين استفاده مى كند و به آبيارى احتياج ندارد، اگر به كارهاى ديگر مانند بيل زدن و كود دادن براى زياد شدن ميوه محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحيح است.
(مساله 2255) دو نفرى كه مساقات كرده اند، با رضايت يكديگر مى توانند معامله را به هم بزنند و نيز اگر در ضمن قرارداد مساقات، شرط

کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد و اگر در معامله شرطی کنند وعملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را به هم بزند.
(مساله 2256) اگر مالك بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند.
(مساله 2257) اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد معامله مساقات باطل نمی شود پس اگر در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند وچنانچه خودشان عمل را انجام ندهند واجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد وحاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید مالك با مردن او می تواند معامله را فسخ کند یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند درختها را تربیت نماید بلی اگر عقد بر خصوص مساقات به مباشرت واقع شده باشد با مردن او معامله باطل می شود.
(مساله 2258) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است ومیوه مال مالك می باشد وکسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، اگر کسی که درختها را تربیت کرده به امر مالك کار کرده باشد مزد کارش را از مالك طلبكار است.
(مساله 2259) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد بنابر احتیاط لازم معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست وباید مزد کسی که آنها را تربیت کرده اگر به امر او کار کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست ومی تواند آنها را بکند ولی باید گودالهایی را که بواسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد ومالك هم می تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند وچنانچه بواسطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود اگر مالك آن را کنده باشد، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد، وهیچکدام نمی تواند دیگری را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

کسانی که نمی توانند در مال خودشان تصرف کنند

احکام کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

(مساله 2260) بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در مال خود تصرف کند ونشانه بالغ شدن در زن و مرد یکی از سه چیز است:
اول - تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و نه سال قمری در زن.
دوم - روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.
سوم - بیرون آمدن منی.
(مساله 2261) روییدن موی درشت در صورت وپشت لب و در سینه وزیر بغل ودرشت شدن صدا ومانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر آن که انسان بواسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.
(مساله 2262) دیوانه و سفیه یعنی: کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند وکسی که بواسطه افلاس حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی توانند در مال خود تصرف نمایند.
(مساله 2263) کسی که گاهی عاقل وگاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.
(مساله 2264) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود وعیال ومهمان وکارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد بلکه اگر مثلا مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد بنابر اقوی تصرف او صحیح است اگرچه در تمام مال باشد و محتاج به اجازه ورثه نیست.

وکالت

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف کند وکسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.
(مساله 2265) در وکالت شرط است که منجز باشد یعنی اصل وکالت معلق بر چیزی نباشد پس اگر بگوید چنانچه مسافر من بیاید یا وقتی که اول ماه شد تو در فروش خانه وکیل من هستی که خود وکالت معلق بر آمدن مسافرت یا رسیدن اول ماه شده باطل است ولی تعلیق در متعلق وکالت مثل این که بگوید تو در فروختن خانه ام وکیل من هستی لکن خانه را وقتی مسافر من آمد یا وقتی اول ماه شد بفروش اشکال ندارد. و در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند پس اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده - مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.
(مساله 2266) اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید وبرای او وکالتنامه بفرستد واو قبول کند اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.
(مساله 2267) موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.
(مساله 2268) کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند نمی تواند برای خواندن صیغه ازطرف دیگری وکیل شود.
(مساله 2269) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.
(مساله 2270) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.
(مساله 2271) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکل

غایب هم باشد اشکال ندارد.
(مساله 2272) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید ازطرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.
(مساله 2273) اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند نمی تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل، او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود.
(مساله 2274) اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل ووکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود وکالت دومی باطل می شود.
(مساله 2275) اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند وبه آنها اجازه دهد که هرکدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر يك از آنان می تواند آن کار را انجام دهد وچنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود.
(مساله 2276) اگر وکیل یا موکل بمیرد وکالت باطل می شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود و اگر یکی از وکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شود، در موقع دیوانگی و بی هوشی وکالت اثری ندارد، اما بطلان آن به نحوی که بعد از زوال بی هوشی یا دیوانگی عملش بی اثر باشد محل تامل است.
(مساله 2277) اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند وچیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.
(مساله 2278) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید واتفاقا آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.
(مساله 2279) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید وآن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد وآن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
(مساله 2280) اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف

دیگری در مال بکند، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد وبعدا تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن واخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود وملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد وکسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود.
(مساله 2281) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملا معلوم باشد.
(مساله 2282) اگر دین مدت نداشته باشد هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید، و اگر مدت داشته باشد پیش از مدت، بنابر احتیاط باید قبول کند.
(مساله 2283) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن مدت، طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید.
(مساله 2284) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است.
(مساله 2285) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته واثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد چیزی نداشته باشد طلبکار نمی تواند طلب خود را ازاو مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.
(مساله 2286) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند وبدهی خود را بدهد.
(مساله 2287) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب اورا به سید فقیر ندهد.
(مساله 2288) اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن وبدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمی رسد.

(مساله 2289) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیاد تر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد ولی در هر دو صورت اگر بدهکار وطلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.
(مساله 2290) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.
(مساله 2291) اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلا یك من گندم بدهد وشرط کند که یك من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد مثلا شرط کند که یك تومانی را که قرض کرده با یك کبریت پس دهد، ربا وحرام است. و نیز اگر با او شرط کند که ساخته پس بگیرد، بازهم ربا و حرام می باشد ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.
(مساله 2292) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و مالك شدن گیرنده قرض ربایی و جواز تصرف او در آن محل تامل است. ولی چنانچه قرض دهنده با علم به بطلان قرض ومالك نشدن سود راضی به تصرف قرض گیرنده باشد - بطوری که رضایت او مبنی بر این معامله باطل نباشد - تصرف قرض گیرنده در آن مال جایز است.
(مساله 2293) اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد وبا آن زراعت کند، احتیاط این است که حاصلی که از آن بدست می آید با قرض دهنده مصالحه نمایند، مگر آن که بر حسب صورت دوم مساله قبل، قرض دهنده راضی به تصرف قرض گیرنده باشد، بی آنکه رضایت او مبنی بر معامله ربایی باشد که در این صورت، حاصل، مال قرض گیرنده است.
(مساله 2294) اگر لباسی را به ذمه بخرد وبعدا از پولی که به قرض ربایی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است. و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می باشد.
(مساله 2295) اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صرف برات می گویند.
(مساله 2296) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلا نهصد ونود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می

گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.
(مساله 2297) اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد وبخواهد طلب خود را پیش از و عده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد.

حواله دادن

احکام حواله دادن

(مساله 2298) اگر انسان طلبکار خود را حواله دهد که طلبش را از دیگری بگیرد وطلبکار وآن دیگری قبول نمایند، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند از بدهکار اولی مطالبه نماید.
(مساله 2299) بدهکار و طلبکار وکسی که به او حواله شده در صورتی که مدیون نباشد، باید مکلف و عاقل باشند وکسی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند وهم چنین باید محجور(کسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش ممنوع کرده) نباشند ولی اگر حواله برکسی که مدیون نیست داده شود اگر حواله دهنده وکسی که به او حواله شده مهجور باشند، اشکال ندارد.
(مساله 2300) حواله در صورتی صحیح است که کسی که بر او حواله می شود اگر بدهکار نیست قبول نماید و همچنین اگر بدهکار باشد و غیر آن جنسی را که بدهکار است به او حواله دهند مثلا اگر جو بدهکار است، گندم حواله کنند، درصورتی صحیح است که قبول نماید بلکه احتیاط مستحب این است که اگر همان جنسی را که بدهکار است هم به او حواله نمایند، قبول کند.
(مساله 2301) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهداز کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می دهد از آن کس بگیرد.
(مساله 2302) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر وآن را معین نکند، حواله درست نیست.
(مساله 2303) اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید حواله صحیح می باشد.
(مساله 2304) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.
(مساله 2305) اگر بر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله

دهنده مطالبه نماید.
(مساله 2306) بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، نمی توانند حواله را به هم بزنند وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعدا فقیر شود، طلبکار نمی تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد، اگرچه در آنوقت مالدار شده باشد، طلبکار می تواند حواله را به هم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگیرد.
(مساله 2307) اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده، (در صورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد) یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را به هم بزنند.
(مساله 2308) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده است، داده است، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

رهن

احکام رهن

(مساله 2309) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال بدست آورد.
(مساله 2310) در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
(مساله 2311) گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلف وعاقل باشند وکسی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده سفیه نباشد یعنی: مال خود رادر کارهای بیهوده مصرف نکند وهم چنین باید از طرف حاکم شرع از تصرف در مالش ممنوع نباشد.
(مساله 2312) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را، با اذن او گرو بگذارد، صحیح است.
(مساله 2313) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد پس اگر شراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نیست.
(مساله 2314) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال صاحب آن است.
(مساله 2315) طلبکار و بدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلا ببخشند یا بفروشند. ولی اگر مالك آن را ببخشد یا بفروشد، بعد طلبکار بگوید راضی هستم اشکال ندارد.
(مساله 2316) اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد.
(مساله 2317) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بردارد وباید بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع بنابر احتیاط لازم اجازه بگیرد.
(مساله 2318) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهایی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه واثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد.

ضامن شدن

احکام ضامن شدن

(مساله 2319) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم وطلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.
(مساله 2320) ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنان را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند یعنی: مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند وطلبکار از تصرف در مالش شرعا ممنوع نباشد ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است.
(مساله 2321) هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم ضامن شدن او باطل است.
(مساله 2322) کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگرکسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود.
(مساله 2323) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار وبدهکار وجنس بدهی همه معین باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام رامی دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم وده تومان پول طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم ومعین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.
(مساله 2324) اگر طلبکار ذمه ضامن را از تمام طلب خود بری کند، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر از مقداری بری کند، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
(مساله 2325) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.
(مساله 2326) ضامن وطلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.
(مساله 2327) هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را

بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را به هم بزند وطلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند وبه ضامن شدن او راضی شود.
(مساله 2328) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد وطلبکار در آنوقت نداند وبعد ملتفت شود، می تواند ضامن بودن او را به هم بزند واگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد احتیاط لازم این است که طلبکار ضمانت را به هم نزند.
(مساله 2329) اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.
(مساله 2330) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری راکه ضامن شده پس از پرداخت آن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد وضامن، ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

ودیعه

احکام ودیعه

(امانت)

(مساله 2336) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد واو هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می شود عمل نماید.

(مساله 2337) امانت دار وکسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ وعاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه وبچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

(مساله 2338) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است به ولی او برساند وچنانچه پیش از آن که به صاحبش یا به ولی طفل برساند تلف شود، باید عوض آن را بدهد مگر آن که به قصد حفظ ورساندن به آنان گرفته باشد که اگر در رساندن مال به آنان کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.

(مساله 2339) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، جایز نیست امانت را قبول کند مگر آن که حال خود را به صاحب مال اظهار دارد.

(مساله 2340) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد وبرود وآن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(مساله 2341) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن راپس بگیرد وکسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(مساله 2342) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود وودیعه را به هم بزند، باید هرچه زود تر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند وخبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

(مساله 2343) کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید وطوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد وتلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مساله 2344) کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند وتعدی یعني: زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر آن را در جایی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد وآن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.
(مساله 2345) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند وبه کسی که امانت را قبول کرده بگوید: که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جای دیگری ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود وبداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به جای دیگر که به نظر خودش برای حفظ بهتر باشد ببرد و اگر به آنجا ببرد وتلف شود ضامن نیست. ولی اگر نداند بچه جهت گفته که به جای دیگر نبرد چنانچه به جای دیگر ببرد وتلف شود، واجب است که عوض آن را بدهد.
(مساله 2346) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد وچنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.
(مساله 2347) اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را به ولی او برساند ویا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد ودر خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
(مساله 2348) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و در خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است. ولی اگر برای آن که می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و در خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود ضامن نیست.
(مساله 2349) اگر صاحب مال بمیرد وچند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان تحویل گرفتن مال را به او واگذار کرده اند. پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.
(مساله 2350) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، هر کس که امانت در پیش او باشد باید هرچه زودتر آن را به صاحبش برساند.
(مساله 2351) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه

ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد، و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است واز امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند وگرنه باید وصیت کند وشاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال ومحل آن را بگوید.
(مساله 2352) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مساله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید بنابر احتیاط لازم عوضش را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ومرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.
احکام عاریه
(مساله 2353) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.
(مساله 2354) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.
(مساله 2355) عاریه دادن چیز غصبی وچیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید: به عاریه دادن راضی هستم.
(مساله 2356) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.
(مساله 2357) اگر دیوانه وبچه وسفیه ومفلس مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست. اما اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد. و همچنین اگر مفلس با اذن غرما (طلبکاران) عاریه دهد.
(مساله 2358) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده ازآن هم زیاده روی ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست. ولی چنانچه شرط کند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
(مساله 2359) اگر طلا ونقره را عاریه نماید وشرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد صحت آن شرط اشکال دارد، ولی شرط سقوط یا اسقاط ما فی الذمه مانعی ندارد.
(مساله 2360) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.
(مساله 2361) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود

تصرف كند مثلا ديوانه شود، عاريه كننده بايد مالى را كه عاريه كرده به ولى او بدهد.
(مساله 2362) كسى كه چيزى را عاريه داده هر وقت بخواهد مى تواند آن را پس بگيرد وكسى هم كه عاريه كرده هر وقت بخواهد مى تواند آن را پس دهد.
(مساله 2363) عاريه دادن چيزى كه استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره جهت استعمال و آلات لهو و قمار باطل است.
(مساله 2364) عاريه دادن گوسفند براى استفاده از شير و پشم آن و عاريه دادن حيوان نر براى آبستن كردن حيوان ماده صحيح است.
(مساله 2365) اگر چيزى را كه عاريه كرده به مالك، يا وكيل، يا ولى او بدهد و بعد آن چيز تلف بشود، عاريه كننده ضامن نيست ولى اگر بدون اجازه صاحب مال يا وكيل، يا ولى او به جايى ببرد كه صاحبش معمولا به آنجا مى برده مثلا اسب را در اصطبلى كه صاحبش براى آن درست كرده ببندد وبعد تلف شود، يا كسى آن را تلف كند ضامن است.
(مساله 2366) اگر چيز نجس را براى كارى كه شرط آن پاكى است عاريه دهد مثلا ظرف نجس را عاريه دهد كه در آن غذا بخورند، واجب بايد نجس بودن آن را به كسى كه عاريه مى كند بگويد. اما اگر لباس نجس را عاريه دهد، لازم نيست نجس بودن آن را بگويد، هر چند بداند عاريه گيرنده با آن نماز مى خواند.
(مساله 2367) چيزى را كه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن نمى تواند به ديگرى اجاره يا عاريه دهد.
(مساله 2368) اگر چيزى را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن به ديگرى عاريه دهد، چنانچه كسى كه اول آن چيز را عاريه كرده بميرد يا ديوانه شود عاريه دومى باطل نمى شود.
(مساله 2369) اگر بداند مالى را كه عاريه كرده غصبى است، بايد آن را به صاحبش برساند ونمى تواند به عاريه دهنده بدهد.
(مساله 2370) اگر مالى را كه مى داند غصبى است عاريه كند واز آن استفاده اى ببرد و در دست او از بين برود، مالك مى تواند عوض مال و عوض استفاده اى را كه عاريه كننده برده، از او يا از كسى كه مال را غصب كرده مطالبه كند و اگر از عاريه كننده بگيرد، او نمى تواند چيزى را كه به مالك مى دهد از عاريه دهنده مطالبه نمايد.
(مساله 2371) اگر نداند مالى را كه عاريه كرده غصبى است و در دست او از بين برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگيرد، او هم مى تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد. ولى اگر چيزى را كه عاريه كرده طلاو نقره باشد يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه

اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.
از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده است که: هر کس يك وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.
(مساله 2554) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد ودیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید.
(مساله 2555) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند، که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را به زور از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.
(مساله 2556) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است. و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.
(مساله 2557) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.
(مساله 2558) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلا از گوسفند بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است. و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.
(مساله 2559) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.
(مساله 2560) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، هر کدام از آن دو ضامن نصف آن است، اگرچه هر يك به تنهایی می توانسته آن را غصب نماید.
(مساله 2561) اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

(مساله 2562) اگر مثلا گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید. و نیز مالك نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.
(مساله 2563) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید: مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید تفاوت قیمت ساخته ونساخته آنرا هم به صاحبش بدهد.
(مساله 2564) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، وصاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری، واجب است آن را به صورت اولش در آورد اگر قیمت آن بواسطه تغییر دادن آن صورت از قیمت اولش کمتر شود باید تفاوت قیمت را بدهد.
(مساله 2565) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست. و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، غاصب باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید، از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت درآن بوده به صاحب زمین بدهد وخرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلا جای درختها را پر نماید و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.
(مساله 2566) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت وزراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.
(مساله 2567) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو وگوسفند باشد که قیمت افراد آن بواسطه خصوصیاتی که دارند فرق دارد باید قیمت آن را بدهد. و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد. واحتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان پرداخت قیمت داشته، بدهد.
(مساله 2568) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش در جهت خصوصیات فردی باهم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می دهد، باید

خصوصیات نوعی و سنخی آن مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است مثلا اگر از نوع اعلای برنج غصب کرده باید از همان نوع بدهد.
(مساله 2569) اگر چیزی را مثل گوسفند غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.
(مساله 2570) اگر چیزی را که غصب کرده، دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر یك از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را داده از اولی مطالبه نماید.
(مساله 2571) اگر چیزی را که می فروشد یکی از شرایط معامله در آن نباشد - مثلا چیزی را که باید با وزن خرید وفروش کنند، بدون وزن معامله نماید معامله باطل است. و چنانچه فروشنده وخریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند، و در صورتی که مال هر یك در دست دیگری تلف شود، چه بداند وچه نداند، معامله باطل است، و باید عوض آن را بدهد.
(مساله 2572) هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند، یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مساله 2573) مال گمشده را اگر انسان پیدا کند و از قسم حیوان نباشد، اگر نشانه ای ندا شته باشد که بواسطه آن، صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از يك درهم (6/12 نخود نقره سکه دار) نباشد بنابر احتیاط لازم باید از طرف صاحبش صدقه بدهد.
(مساله 2574) اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد وقیمت آن از 6 / 12 نخود نقره سکه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد، و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، واگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد اینکه ملك خودش شود بردارد، واحتیاط واجب آن است که هر وقت صاحبش پیدا شد، اگر عین مال باقی است آن را به صاحبش رد کند، و اگر عین از بین رفته دادن عوض لازم نیست.
(مساله 2575) هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که بواسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافری است که در امان مسلمانان است در صورتی که قیمت آن چیز به 6 / 12 نخود نقره سکه دار برسد باید از روزی که آن را پیدا کرده تا يك سال در جاهایی که مردم اجتماع می کنند اعلان کند ولازم نیست که هرروز اعلان کند، بلکه اگر تا يك سال طوری بگوید واعلان کند که مردم بگویند اعلان می کند، کافی است.
(مساله 2576) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.
(مساله 2577) اگر تا يك سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم پیدا کرده باشد می تواند آن را برای خود بردارد، بقصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هروقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد بنابر احتیاط واجب آن را صدقه بدهد.
(مساله 2578) اگر بعد از آن که يك سال اعلان کرد وصاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده، و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.
(مساله 2579) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان

کند.
(مساله 2580) اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولی او باید اعلان نماید.
(مساله 2581) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، و بخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد.
(مساله 2582) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، واگر کوتاهی نکرده وزیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.
(مساله 2583) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به 6 / 12 نخود نقره سکه دارمی رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است بواسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و چنانچه صاحبش پیدا شود، و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد، وثواب صدقه ای که داده مال خود اوست.
(مساله 2584) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد وبعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یك سال اعلان نماید و همچنین است اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند، و آن را از جای خودش حرکت دهد.
(مساله 2585) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده معین نماید، بلکه به نحوی که در نظر عرف صدق تعریف کند، که کسی که مال را گم کرده است ملتفت شود اگرچه بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است.
(مساله 2586) اگر کسی چیزی را پیدا کند، و دیگری بگوید مال من است درصورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید. ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.
(مساله 2587) اگر قیمت چیزی را که پیدا کرده به 6/12 نخود نقره سکه دار برسد، چنانچه اعلان نکند ودر مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.
(مساله 2588) هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید قیمت آن رامعین کند، یا برای خودش بردارد، و یا به دیگری بفروشد، و پولش را برای صاحبش نگهدارد. و احتیاط لازم آن است که این کار با اذن حاکم شرع، یا وکیل او باشد، و در هر دو صورت، وجوب اعلان تا یك سال ساقط نمی شود، و اگر تا یك سال صاحبش پیدا نشد، می تواند در ثمن تصرف کند و یا آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، وهر وقت صاحب مال پیدا شود، باید عوض ثمن و یا قیمتی را که به عهده گرفته ومال را برای خود برداشته، به او رد کند، ولی اگر ثمن را صدقه داده باشد، وصاحب مال به صدقه راضی شود، چیزی بر او نیست.

(مساله 2589) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.
(مساله 2590) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می تواند به جای کفش خودش بردارد، به شرط آنکه قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، ولی اگر قیمتش بیشتر باشد و از دسترسی به صاحبش ناامید باشد حکم مجهول المالك را دارد واگر بخواهد آن را بردارد باید با اذن حاکم شرع و پرداخت زیادی قیمت به حاکم شرع باشد چنانکه می تواند زیادی قیمت را با اذن حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن از 6 / 12 نخود نقره سکه دار کمتر باشد، و مایوس از دسترسی به صاحبش باشد، احتیاطا آن را به حکم مجهول المالك عمل نماید و اگر بیشتر باشد تا یك سال اعلان کند وبعد از یك سال احتیاطا از طرف صاحبش صدقه بدهد.
(مساله 2591) اگر مالی را که کمتر از 6 / 12 نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیداکند، و از آن صرف نظر نماید، و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

نذر و عهد

احكام نذر و عهد

(مساله 2649) نذر آن است كه انسان بر خود واجب كند كه كار خيرى را براى خدا به جا آورد، يا كارى را كه نكردن آن بهتر است براى خدا ترك نمايد.
(مساله 2650) در نذر بايد صيغه خوانده شود، و لازم نيست آن را به عربى بخواند. پس اگر بگويد: از براى خدا بر من، يا بر عهده من يا بر ذمه من است كه اگرمريض من خوب شود، ده تومان به فقير بدهم، نذر او صحيح است.
(مساله 2651) نذر كننده بايد مكلف وعاقل باشد، و به اختيار خود نذر كند، بنابراين نذر كسى كه او را مجبور كرده اند، يا بواسطه عصبانى شدن بى اختيار نذر كرده، صحيح نيست.
(مساله 2652) آدم سفيهى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى كند، اگر نذر كند مالش را به مصرفى برساند، صحيح نيست.
(مساله 2653) نذر زن در موردى كه منافى با حق شوهر باشد بدون اذن او منعقد نمى شود بلكه بنابر احتياط در امور مالى غير از حج و زكات و احسان به پدر و مادر و صله رحم نيز با اذن شوهر نذر نمايد.
(مساله 2654) اگر زن با اجازه شوهر نذر كند، شوهرش نمى تواند نذر او را به هم بزند، يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيرى نمايد.
(مساله 2655) اگر فرزند با اجازه پدر نذر كند، بايد به آن نذر عمل نمايد، بلكه اگر بدون اجازه او هم نذر كند، عمل كردن به آن نذر واجب است. ولى اگر پدر از كارى منع كرده باشد، و يا بعد از نذر از آن كار منع كند، آن نذر صحيح نيست.
(مساله 2656) انسان كارى را مى تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد بنابراين كسى كه نمى تواند پياده كربلا برود، اگر نذر كند كه پياده برود، نذر او صحيح نيست.
(مساله 2657) اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهى را انجام دهد، يا كار واجب يا مستحبى را ترك كند، نذر او صحيح نيست.
(مساله 2658) اگر نذر كند كه كار مباحى را انجام دهد يا ترك نمايد، چنانچه بجا آوردن آن و تركش از هر جهت مساوى باشد، نذر او صحيح نيست. و اگر انجام آن از جهتى بهتر باشد، و انسان به قصد همان جهت نذر كند، مثلا نذر كند غذايى را بخورد كه براى عبادت قوت بگيرد، نذر او صحيح است. و نيز اگر ترك آن از جهتى بهتر باشد، و انسان براى همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد، مثلا براى اين كه دود مضر است نذر كند

که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می باشد.
(مساله 2659) اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلا بواسطه این که در مکان خلوت، انسان حضور قلب پیدا می کند، نذر صحیح است.
(مساله 2660) اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همانطور که نذر کرده بجاآورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد یا روزه بگیرد، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد، کافی نیست.
(مساله 2661) اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند، چنانچه يك روز روزه بگیرد کافی است. و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر يك نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند. و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است. و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد، در صورتی که يك نماز بخواند یا يك روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.
(مساله 2662) اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد: باید همان روز را روزه بگیرد و اگر عمدا روزه نگیرد باید گذشته از قضای آنروز کفاره هم بدهد و احوط در کفاره نذر در مساله 1681 گفته شد ولی در آن روز اختیارا می تواند مسافرت کند یا اگر مسافر است قصد اقامه نماید اگرچه موافق با احتیاط ترك سفر یا قصد اقامه است.
(مساله 2663) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به مقداری که در مساله پیش گفته شد کفاره بدهد.
(مساله 2664) اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترك کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد. و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در دو مساله پیش گفته شد کفاره بدهد.
(مساله 2665) کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفاره براو واجب نیست. ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد، باید کفاره بدهد.
(مساله 2666) اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد، یا در روز

جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد، و باید قضای آن را به جا آورد.
(مساله 2667) اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، احتیاط لازم این است که کبار ورثه آن مقدار را از سهم خود از مال او صدقه بدهند.
(مساله 2668) اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.
(مساله 2669) اگر نذر کند که به زیارت یکی از ائمه (ع)، مثلا به زیارت حضرت اباعبداللّه (علیه السلام)مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر بواسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.
(مساله 2670) کسی که نذر کرده زیارت برود، و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.
(مساله 2671) اگر برای حرم یکی از ائمه (علیه السلام)یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد.
(مساله 2672) اگر برای خود امام (علیه السلام)چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به فقرا و زوار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد، و ثواب آن را هدیه آن امام نماید، وهمچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند.
(مساله 2673) گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از ائمه (علیه السلام)نذر کرده اند، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، و یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده، ولی پشم گوسفند ومقداری که چاق می شود، جز نذر است.
(مساله 2674) هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست
(مساله 2675) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد ازآن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست، ونذر آنان اعتبار ندارد.
(مساله 2676) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کارخیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد، ونیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

(مساله 2677) در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد ولی در صورتی که مورد عهد شرعا مرجوح نباشد بنابر احتیاط لازم به عهد خود عمل نماید.
(مساله 2678) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد یعنی: شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد، یا یك بنده آزاد کند.

قسم خوردن

احکام قسم خوردن

(مساله 2679) اگر قسم بخورد كه كارى را انجام دهد يا ترك كند، مثلا قسم بخورد كه روزه بگيرد، يا دود استعمال نكند، چنانچه عمدا مخالفت كند، بايد كفاره بدهد يعنى: يك بنده آزاد كند، يا ده مسكين را اطعام كند يا ده فقير را بپوشاند، و اگر اينهارا نتواند، بايد سه روز روزه بگيرد، و بايد روزه پى در پى باشد.
(مساله 2680) قسم چند شرط دارد:
اول - كسى كه قسم مى خورد بايد بالغ و عاقل باشد، و از روى قصد و اختيار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و ديوانه و مست و كسى كه مجبورش كرده اند، درست نيست. و همچنين است اگر در حال عصبانى بودن بى اختيار قسم بخورد.
دوم - كارى را كه قسم مى خورد انجام دهد، بايد حرام و مكروه نباشد، و كارى را كه قسم مى خورد ترك كند، بايد واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد كه كار مباحى را به جا آورد، بايد ترك آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نيز اگر قسم بخورد كار مباحى را ترك كند، بايد انجام آن در نظر مردم بهتر از تركش نباشد.
سوم - به يكى از اسمهاى خداوند عالم قسم بخورد كه به غير ذات مقدس او گفته نمى شود مانند خدا - و - اللّه. و نيز اگر به اسمى قسم بخورد كه به غير خدا هم مى گويند، ولى بقدرى به خدا گفته مى شود كه هر وقت كسى آن اسم را بگويد، ذات مقدس حق در نظر مى آيد: مثل آن كه به خالق و رازق قسم بخورد صحيح است بلكه بنابر احتياط واجب در غير اينصورت هم به قسم عمل نمايد.
چهارم - قسم را به زبان بياورد و اگر بنويسد يا در قلبش آن را قصد كند صحيح نيست، ولى آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است.
پنجم - عمل كردن به قسم براى او ممكن باشد، و اگر موقعى كه قسم مى خورد ممكن باشد، و بعدا از عمل به آن عاجز شود، از وقتى كه عاجز مى شود، قسم او به هم مى خورد، و نيز اگر عمل كردن به قسم بقدرى مشقت پيدا كند كه نشود آن را تحمل كرد، و يا اين كه متعلق قسم در موقع عمل مرجوح يا حرام شود، قسم به هم مى خورد و همين طور است حكم در عهد ونذر.
(مساله 2681) اگر پدر آنچه را فرزند قسم خورده به جا بياورد، بگويد: به جا نياور، وآنچه را قسم خورده به جا نياورد، بگويد: به جا آور، قسم او بى اثر مى شود.

(مساله 2682) اگر زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، وشوهر کاری را که زن قسم خورده به جا نیاورد بگوید: به جا آور، یا قسم خورده به جا آورد بگوید: به جا نیاور، قسم زن بی اثر می شود.
(مساله 2683) اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند کفاره براو واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. وقسمی که آدم وسواسی می خورد، مثل این که می گوید واللّٰه الان مشغول نماز می شوم، و بواسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.
(مساله 2684) کسی که قسم می خورد، اگر حرف او راست باشد، قسم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند، یعنی: موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط واجب باید توریه نماید، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند، و از انسان بپرسد که او را ندیده ای، و انسان يك ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش مثلا ندیده ام.

وقف

احكام وقف

(مساله 2685) اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می شود، و خود او ودیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند، و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مساله 2102 و 2103 گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.
(مساله 2686) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخواند، بلکه اگر مثلا بگوید:خانه خود را وقف کردم، و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید: قبول کردم، وقف صحیح است. ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد ومدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نماید، احوط و اولی آن است که حاکم شرع یا کسی که از طرف او منصوب است قبول نماید و چنانکه وقف به صیغه واقع می شود به عمل نیز واقع میشود پس اگر خانه ای را بقصد اینکه وقف باشد به کسی که بر او وقف کرده بدهد و او هم بقصد قبول آن را بگیرد صحیح است و همچنین اگر فرشی را بقصد وقف در مسجد بیندازد یا مکانی را به قصد مسجد بودن در اختیار نماز گزاران بگذارد وقفیت حاصل می شود.
(مساله 2687) اگر ملکی را برای وقف معین کند، و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست.
(مساله 2688) کسی که مالی را وقف می کند، و از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلا بگوید: این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، صحیح نیست، و نیز اگر بگوید: تا ده سال وقف باشد وبعد از آن نباشد، یا بگوید: تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.
(مساله 2689) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده، یا وکیل، یا ولی او بدهند. ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.
(مساله 2690) اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که یك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود.
(مساله 2691) کسی که مال خود را وقف می کند، باید مکلف وعاقل و با قصد واختیار باشد، و شرعا بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیهی که مال خود رادر کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال

خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. و همچنین است محجور نسبت به اموالی که به حکم حاکم شرع از تصرف در آنها منع شده است.
(مساله 2692) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست، ولی اگر برای زندگان و بعد از آنان برای کسانی که بعدا بدنیا می آیند وقف نماید. مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد، وهر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است.
(مساله 2693) اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل این که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند، صحیح نیست. ولی اگر مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.
(مساله 2694) اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد وآنان بالغ باشند، اختیار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.
(مساله 2695) اگر ملکی را مثلا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.
(مساله 2696) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند، که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملك آن را اجاره دهد وبمیرد، احتیاط لازم آن است که مستاجر از متولی بعد نیز اجاره کند. ولی اگر متولی نداشته باشد، و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنان وقف شده، آن را اجاره دهند ودر بین مدت اجاره بمیرند، اجاره باطل می شود. و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره از مال آنان گرفته می شود.
(مساله 2697) اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود.
(مساله 2698) ملکی که مقداری از آن وقف است، و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.
(مساله 2699) اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع باید شخص امینی را بدو ضمیمه نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتیکه ممکن نباشد به جای او متولی امینی معین نماید.

(مساله 2700) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد.
(مساله 2701) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد، و انتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیرات دارد برسانند.
(مساله 2702) اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند، وبه امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یك چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند، و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول، مسجد را تعمیر کنند واگر چیزی زیاد آمد، امام جماعت وکسی که اذان می گوید در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند.

وصيت

(مساله 2703) وصيت آن است كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براى او كارهايى انجام دهند، يا بگويد: بعد از مرگش چيزى از مال او ملك كسى باشد، يا اين كه چيزى از مال او را به كسى تمليك، يا صرف در خيرات ومبرات كنند، يا براى اولاد خود و كسانى كه اختيار آنان با او است قيم و سرپرست معين كند وكسى را كه به او وصيت مى كنند، وصى مى گويند.
(مساله 2704) كسى كه نمى تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، براى هر كارى مى تواند وصيت كند، ولى كسى كه مى تواند حرف بزند، بنابر احتياط اكتفا به اشاره يا نوشته نكند اگرچه صحت آن در صورتيكه مقصودش مثل كلامش ازآن فهميده شود بعيد نيست.
(مساله 2705) اگر نوشته اى به امضا يا مهر ميت ببينند، چنانچه مقصود او را بفهماند، و معلوم باشد كه براى آنكه وصيتش باشد نوشته، بايد به آن عمل كنند بلكه اگر بدانند مقصودش يادداشت و نوشتن و چيزهايى بوده است براى اينكه بعدا مطابق آن وصيت كند، بعيد نيست براى وصيت كافى باشد.
(مساله 2706) كسى كه وصيت مى كند بايد عاقل باشد، و از روى اختيار وصيت كند، و بايد سفيه نباشد يعنى: مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف نكند، ولى بالغ بودن شرط صحت وصيت نيست، و همين قدر كه وصيت كننده ده سال داشته باشد و راه هاى خير و كارهاى نيك را بشناسد، مى تواند به كارهاى خير براى ارحامش وصيت كند.
(مساله 2707) كسى كه از روى عمد به قصد خودكشى، مثلا زخمى به خود زده، ياسمى خورده است كه بواسطه آن، يقين يا گمان به مردن او پيدا مى شود، اگر وصيت كند كه مقدارى از مال او را به مصرفى برسانند، صحيح نيست.
(مساله 2708) در وصيت تمليك يه قبول موصى له معتبر است، پس اگر شخصى وصيت كند كه چيزى به كسى بدهند، در صورتى آن كس آن چيز را مالك مى شود كه وصيت را قبول كند، و لازم نيست قبول بعد از موت وصيت كننده باشد، بلكه اگر پيش از موت او هم باشد كفايت مى كند، بلى اگر قبول پيش از موت وصيت كننده باشد، به مجرد قبول آن چيز را مالك نمى شود، بلكه بعد از موت وصيت كننده بدون حاجت به قبول ديگر مالك مى شود، و اگر قبول بعد از موت باشد به مجرد قبول آن چيز را مالك مى شود.

(مساله 2709) وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است، و موقع دادن آن بدهی رسیده، باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند، و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می پردازند، وصیت کردن لازم نیست.
(مساله 2710) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات ومظالم بدهکار است، باید فورا بدهد، و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند. و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.
(مساله 2711) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، بازهم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مساله 1399 گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب می باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او به جا آورند.
(مساله 2712) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد، یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه بواسطه ندانستن حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد، و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.
(مساله 2713) وصی باید مسلمان و عاقل باشد و اگر منفرد است بالغ باشد و در اموری که مربوط به غیر موصی است و یا مربوط به تکالیفی است که شرعا بعهده دارد مورد اطمینان باشد.
(مساله 2714) اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه باهم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنان را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می نماید.
(مساله 2715) اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلا بگوید: ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند،

بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود، و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.
(مساله 2716) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلا خانه ای راکه وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید وصیت باطل می شود.
(مساله 2717) اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند، و به هر کدام از آن دو نفر یك قسمت آن را بدهند.
(مساله 2718) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد، و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه بخشیده از اصل خارج می شود، و آنچه وصیت کرده اگر بیشتر از ثلث نباشد، یا اگر بیشتر است وورثه اجازه بدهند، به وصیت او عمل می شود، و اگر آنچه وصیت کرده بیشتر از ثلث باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، باید به مقدار ثلث ترکه او به وصیتش عمل شود.
(مساله 2719) اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند، و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.
(مساله 2720) اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و کسی هم منکر گفته او نشود باید از اصل مالش بدهند.
(مساله 2721) کسی را که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، اگرچه درحال وصیت وجود نداشته باشد، اگر پس از مرگ وصیت کننده وجود پیدا کند باید آن چیز را به او بدهند پس اگر وصیت کند به بچه ای که فلان زن به او حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود شد باید آن چیز را به او بدهند ولی اگر وصیت کند که بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد و آن کس موجود نباشد وصیت صحیح نیست.
(مساله 2722) اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند، که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را بنابر احتیاط لازم انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی، موقعی ملتفت شود که موصی بواسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، بنابر احتیاط لازم باید وصیت را قبول نماید.
(مساله 2723) اگر کسی که وصیت کرده بمیرد و در وصیتش نگفته باشد

که وصی کارهائی را که به او سفارش شده خودش انجام دهد و از وصیت هم بحسب عرف چنین چیزی استفاده نشود وصی می تواند دیگری را برای انجام کارهای میت وکیل کند، در غیر این صورت باید خودش انجام دهد و نمی تواند به دیگری واگذار کند.
(مساله 2724) اگر کسی دو نفر را وصی کند، که با هم به وصیت او عمل کنند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یك نفر دیگر رابه جای او معین می کند، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، چنانچه معلوم باشد که میت در نظر داشته، دو نفر کارهایش را انجام دهند، حاکم شرع، دو نفر رابه جای آنها معین میکند و اگر معلوم نباشد که نظر به دو نفر داشته تعیین یك نفر کافی است بلکه بعید نیست که در صورت اولی هم در صورتی که یك نفر بتواند کار دونفر را انجام دهد تعیین یك نفر کافی باشد.
(مساله 2725) اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمك او یك نفر دیگر را معین می کند.
(مساله 2726) اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی وتعدی نکرده ضامن نیست، و اگر کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده، و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است، بلکه اگر در بین راه هم تلف نشود، و به فقرای شهری دهد که مورد وصیت نبوده ضامن است.
(مساله 2727) هرگاه انسان کسی را وصی کند، وبگوید که اگر آن کس بمیرد، فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.
(مساله 2728) حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت داده شود، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.
(مساله 2729) اگر مال میت از بدهی وحج واجب، و حقوقی که مثل خمس وزکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند، و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.
(مساله 2730) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند، و تنها راضی بودن آنان کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.
(مساله 2731) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر

باشد، وپیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.
(مساله 2732) اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال، مصرف شود، وصیت برای نماز وروزه وکارهای مستحبی باطل است.
(مساله 2733) اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم انجام دهند. چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وکارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز وروزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.
(مساله 2734) اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یك زن عادله شهادت دهد، در یك چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن رابه او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند، گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند، و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.
(مساله 2735) اگر کسی بگوید من وصی میتم، که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.
(مساله 2736) اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش ازآن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وگر نه حقی به آن چیز ندارند.

ارث

(مساله 2737) كسانى كه بواسطه خويشى ارث مى برند سه دسته هستند:
دسته اول - پدر و مادر و اولاد ميت است، و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پايين روند، هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مى برد، و تا يك نفر از اين دسته هست دسته دوم ارث نمى برند.
دسته دوم - جد، يعنى: پدر بزرگ و جده يعنى: مادر بزرگ، و خواهر و برادر است وبا نبودن برادر و خواهر اولاد ايشان، هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مى برد، و تا يك نفر از اين دسته هست دسته سوم ارث نمى برند.
دسته سوم - عمو و عمه و دايى و خاله و اولاد آنان است، و تا يك نفر از عموها وعمه ها و دايى ها و خاله هاى ميت زنده اند، اولاد آنان ارث نمى برند، ولى اگر ميت عموى پدرى و پسر عموى پدر و مادرى داشته باشد، ارث به پسر عموى پدر ومادرى مى رسد، و عموى پدرى ارث نمى برد.
(مساله 2738) اگر عمو و عمه و دايى و خاله خود ميت، و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دايى و خاله پدر و مادر ميت ارث مى برند، و اگر اينان نباشند، اولادشان ارث مى برند، و اگر اينان هم نباشند، عمو و عمه و دايى و خاله جد و جده ميت، و اگر اينان نباشند، اولادشان ارث مى برند.
(مساله 2739) زن و شوهر به تفصيلى كه در مسائل 2779 تا 2788 گفته مى شود، از يكديگر ارث مى برند.

ارث دسته اول

(مساله 2740) اگر وارث میت فقط یك نفر از دسته اول باشد، مثلا پدر یا مادر یا یك پسر یا یك دختر باشد، همه مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر یك پسر و یك دختر باشد مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و یك قسمت را دختر می برد، و اگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.
(مساله 2741) اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر، و یك قسمت را مادر می برد. ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یك برادر ودو خواهر هم داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی: پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد، اینان ارث نمی برند، اما بواسطه بودن اینان مادر شش یك مال را می برد، و بقیه را به پدر می دهند.
(مساله 2742) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك دختر باشد، چنانچه میت دو برادر و چهار خواهر، یا یك برادر ودو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یك قسمت، و دختر سه قسمت آن را می برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر، یا یك برادر ودو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یك قسمت، و دختر سه قسمت می برد، و یك قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند، یك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند مثلا اگر مال را 24 قسمت کنند، 15 قسمت آن را به دختر، و 5 قسمت آن را به پدر، و 4 قسمت آن را به مادر می دهند.
(مساله 2743) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هرکدام یك قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.
(مساله 2744) اگر وارث میت فقط پدر ویك پسر، یا مادر ویك پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می برد.
(مساله 2745) اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر، با پسر ودختر باشد، مال

را شش قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر، يا مادر می برد، و بقيه را طوری قسمت می كنند كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.
(مساله 2746) اگر وارث ميت فقط پدر ويك دختر، يا مادر ويك دختر باشد، مال را چهار قسمت می كنند، يك قسمت آن را پدر يا مادر، و بقيه را دختر می برد.
(مساله 2747) اگر وارث ميت فقط پدر و چند دختر، يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می كنند، يك قسمت را پدر يا مادر می برد، و چهار قسمت را دختران به طور مساوی بين خودشان قسمت می كنند.
(مساله 2748) اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر ميت را می برد، و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر ميت را می برد، مثلا اگر ميت يك پسر از دختر خود، و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می كنند، يك قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته دوم

(مساله 2749) دسته دوم از کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند، جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی: مادر بزرگ وبرادر وخواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند.
(مساله 2750) اگر وارث میت فقط یك برادر، یا یك خواهر باشد، همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلا اگر دو برادر و یك خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هریك از برادران دو قسمت، و خواهر یك قسمت آن رامی برد.
(مساله 2751) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری دارد، برادر وخواهر پدری که از مادر با میت جدا هستند ارث نمی برند، و اگر برادر وخواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یك خواهر یا یك برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد، واگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر هم برادر وهم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.
(مساله 2752) اگر وارث میت فقط یك خواهر، یا یك برادر مادری باشد، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهرمادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.
(مساله 2753) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یك برادر یا یك خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری، و بقیه را به برادر وخواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.
(مساله 2754) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برد، و مال را سه قسمت می کنند، یك قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دوبرابر خواهر می برد.
(مساله 2755) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و یك برادر مادری، یایك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت آن را برادر یاخواهر مادری می برد، و بقیه را به برادر وخواهر

پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.
(مساله 2756) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و چند برادر و خواهرمادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.
(مساله 2757) اگر وارث میت فقط برادر وخواهر وزن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد، و وارث او فقط خواهر وبرادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد، ارث خود را می برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می برد، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلا اگر وارث میت شوهر وبرادر وخواهر مادری و برادر وخواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد، و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر وخواهر مادری می دهند، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.
(مساله 2758) اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند، و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و از سهمی که به برادر زاده و خواهرزاده پدری، یا پدر و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد.
(مساله 2759) اگر وارث میت فقط يك جد یا يك جده است، چه پدری باشد یامادری، همه مال به او می رسد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی برد.
(مساله 2760) اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد و يك قسمت را جده می برد و اگر جد و جده مادری باشد مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.
(مساله 2761) اگر وارث میت فقط يك جد یا جده پدری و يك جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد یا جده پدری ويك قسمت را جد یا جده مادری می برد.
(مساله 2762) اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشند مال سه قسمت می شود، يك قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می دهند و جد دوبرابر جده می برد.
(مساله 2763) اگر وارث میت فقط زن، جد و جده پدری و جد و جده

مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشند، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند.

ارث دسته سوم

(مساله 2764) دسته سوم، عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می برند.
(مساله 2765) اگر وارث میت فقط یك عمو یا یك عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی: با پدر میت از یك پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری یا همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود. و اگر عمو و عمه هردو باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می برد مثلا اگر وارث میت دو عمو ویك عمه باشند، مال را پنج قسمت می کنند، یك قسمت رابه عمه می دهند وچهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.
(مساله 2766) اگر وارث میت فقط عمو و عمه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ولی احتیاط این است که در مازاد بر ثلث عمه رضایت عمو را جلب کند.
(مساله 2767) اگر وارث میت عمو و عمه باشد بعضی پدری وبعضی مادری وبعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری، ارث نمی برند، پس اگر میت یك عمو یا یك عمه مادری دارد مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند، و عموی پدر و مادری دوبرابر عمه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو وهم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمه میبرد ویك قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.
(مساله 2768) اگر وارث میت فقط یك دایی، یا یك خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دایی وهم خاله باشد وهمه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.
(مساله 2769) اگر وارث میت فقط یك دایی، یا یك خاله مادری، و دایی و خاله پدری و مادری و دایی و خاله پدری باشند، دایی و خاله پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی وخاله پدرومادری می دهند واحتیاط آن است که

در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.
(مساله 2770) اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی وخاله پدر و مادری باشند، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند، يك قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند وبقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند واحتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند و مراعات این احتیاط در صورت اولی نیز خوب است.
(مساله 2771) اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله ويك عمو یا يك عمه باشند مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می برد.
(مساله 2772) اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و عمو و عمه باشند، چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیه دو قسمت به عمو و يك قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند.
(مساله 2773) اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و يك عمو یا يك عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند يك قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، يك قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند، و عمو دو برابر عمه می برد، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و يك قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند.
(مساله 2774) اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و عمو و عمه مادری و عمو وعمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند يك قسمت را دایی یا خاله می برد ودو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند، يك سهم آن را به طور مساوی بین عمو و عمه مادری قسمت می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر ومادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمه می برد بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد.
(مساله 2775) اگر وارث میت چند دایی وچند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مساله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و يك سهم آن را دایی ها و خاله

ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند.
(مساله 2776) اگر وارث میت، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر ومادری یا پدری و عمو و عمه باشند، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می كنند، پس اگر میت يك دایی یا يك خاله مادری دارد يك سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، يك قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن يك سهم را سه قسمت می كنند يك قسمت را دایی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند.
(مساله 2777) اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود.
(مساله 2778) اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می شود، يك سهم آن را عمو و عمه و دایی وخاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو سهم دیگر آن راسه قسمت می کنند يك قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد.

ارث زن و شوهر

(مساله 2779) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار يك مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.
(مساله 2780) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد چهار يك مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند، وزنی که از میت فرزند ندارد از زمین خانه ارث نمی برد، نه از خود زمین ونه از قیمت آن ولی از قیمت هوایی آن ارث می برد. چنانکه از سایر ترکه میت ارث می برد. اما زنی که از میت فرزند دارد، از همه اموال او ارث می برد.
(مساله 2781) اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد، مانند زمین خانه مسکونی تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیز احتیاط مستحب آن است که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نکنند. وچنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند، معامله صحیح است و محتاج به اجازه زن نیست.
(مساله 2782) اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قیمت بدهند.
(مساله 2783) زنی که فرزندش پسر است با زنی که فرزندش دختر یا خنثی است در حکم مساوی هستند.
(مساله 2784) اگر میت بیش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار يك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنان او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچ يك از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد وحق مهر هم ندارد. و اگر در آن مرض به مرض یا علت دیگر بمیرد احتیاط آن است که زن با سایر ورثه در مهر وارث مصالحه نمایند و زن احتیاطا عده وفات نگاه بدارد.
(مساله 2785) اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد.
(مساله 2786) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهرش از او ارث می برد و نیز اگر

شوهر در بین عده زن بمیرد زن از او ارث می برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.
(مساله 2787) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد وپیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد.
اول - آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.
دوم - بواسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.
سوم - شوهر، در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، بواسطه آن مرض بمیرد پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد. و اگر از آن مرض خوب نشد لکن به مرض دیگر از دنیا رفت بنابر احتیاط لازم زن با سایر ورثه مصالحه نمایند.
(مساله 2788) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جز مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

(مساله 2789) اگر مردی بمیرد وغیر از قرآن وانگشتر وشمشیر ولباسی را که پوشیده، مال داشته باشد این چهار چیز مال پسر بزرگتر است و اگر غیر از اینها مالی نداشته باشد اینها مال همه ورثه است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر مصالحه کند.
(مساله 2790) اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در يك وقت دو پسر بدنیا آمده باشند، باید لباس وقرآن وانگشتر وشمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.
(مساله 2791) اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مساله پیش گفته شد به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است وسی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.
(مساله 2792) مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد از مسلمان ارث نمی برد.
(مساله 2793) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا وبناحق بکشد، از او ارث نمی برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد واتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و اورا بکشد از او ارث می برد ولی ارث بردن او از دیه قتل که بعدا گفته می شود محل اشکال است.
(مساله 2794) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده بدنیا بیاید ارث می برد، اگر احتمال بدهند دو بچه است سهم دو پسر را کنار می گذارند و اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلا احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، وچنانچه مثلا يك پسر یا يك دختر بدنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند. احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است
(مساله 2795) اگر کسی با یکی از محارم خود که مثل مادر وخواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند. و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند. و در اخبار بسیار وارد شده است که

انجام دادن یکی از حدها باعث می شود که مردم کار نامشروع نکنند ودنیا وآخرت آنان را حفظ می کند ومنفعتش برای آنان بیشتر است از این که چهل روز باران ببارد.
(مساله 2796) اگر مرد مسلمان آزادی با غیر محارم خود زنا کند، بدون اکراه زن، باید او را صد تازیانه بزنند وچنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه اش بزنند، در دفعه چهارم باید او را بکشند و اگر زن را اکراه نماید، باید آن مرد را بکشند.
(مساله 2797) اگر کسی که زن عقد دائمی یا کنیز مملوك دارد، و در حالی که بالغ وعاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده، وهر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند، باید او را سنگسار نمایند بلکه بعید نیست جمع بین صد تازیانه که اول بزنند وسنگسار نمودن که بعد از تازیانه باشد واگر زن داشته باشد وتاکنون با او نزدیکی نکرده باشد، باید علاوه بر صد تازیانه سراو را بتراشند و از شهری که این عمل را در آن مرتکب شده تا یك سال بیرون کنند.
(مساله 2798) اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند، اگر هر دو به این عمل راضی باشند باید هر دوی آنان را بکشند و اگر یکی مکره باشد و از ترس جانش مرتکب شده او را نباید کشت وحاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست وپای او را ببندد و از جای بلندی به زیراندازد و با شرایطی که در مساله 2796 گفته شد او را سنگسار نماید.
(مساله 2799) اگر یك نفر کسی دیگر را امر کند که بناحق کسی را بکشد، درصورتی که قاتل وکسی که به او دستور داده، هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی را که امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.
(مساله 2800) اگر فرزندی، پدر یا مادر را عمدا بکشد، باید او را بکشند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمدا بکشد، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد وهر قدر حاکم شرع صلاح می داند او را تعزیر نماید.
(مساله 2801) هرگاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تا نود و نه تازیانه هر قدر صلاح می داند به او می زند، وروایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند و ملائکه آسمان وزمین وملائکه رحمت وغضب براو لعنت می کنند وجهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود.
(مساله 2802) اگر کسی مرد و زن را برای زنا یا دو نفر را برای لواط به هم برساند، باید هفتاد وپنج تازیانه به او بزنند و اگر مرد باشد علاوه بر هفتاد وپنج تازیانه از محلی که در آن محل اینکار را کرده بیرونش کنند.

(مساله 2803) اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید وبدون آن که او را بکشند جلو گیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است.
(مساله 2804) اگر شخص بالغ عاقل به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است و علنا زنا کار نباشد نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولد الزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.
(مساله 2805) کسی که مکلف وعاقل است اگر از روی اختیار شراب بخورد در دفعه اول ودوم باید اگر مرد باشد تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند وهشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه سوم یا چهارم باید او را بکشند وزن را نباید برهنه کنند.
(مساله 2806) کسی که مکلف وعاقل است اگر چهار نخود ونیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد چنانچه شرایطی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد. در دفعه اول باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند وکف دست و شست او را بگذارند و در دفعه دوم بنابر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند و در دفعه سوم باید او را حبس کنند تا بمیرد و چنانچه مال دارد از مال خودش و اگر ندارد از بیت المال بدهند و در صورتیکه در زندان دزدی کند، باید او را بکشند.

ديه

احکام دیه

(مساله 2807) اگر شخص بالغ و عاقل عمدا و به ناحق مسلمانى را بکشد، ولى کشته مى تواند قاتل را عفو کند یا با رعایت شرایط قصاص در قاتل و مقتول او را بکشد یا با مصالحه طرفین مالى که به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن باشد از او بگیرد. اما اگر از روى خطا یا شبه عمد بکشد مثلا براى حیوانى تیر بیندازد و اشتباها کسى را بکشد یا کسى را به چیزى که نوعا نمى کشد بزند و به آن زدن کشته شود دراین دو صورت ولى کشته حق ندارد او را بکشد اما مى تواند دیه بگیرد.
(مساله 2808) دیه کشتن مرد مسلمان آزاد یکى از شش چیز است به این تفصیل که در قتل شبه عمد:
اول - سى نفر شتر داخل در سال سوم و سى نفر داخل در سال چهارم و چهل نفر داخل سال ششم شده و حمل داشته باشند.
دوم - دویست گاو.
سوم - هزار گوسفند.
چهارم - دویست حله وهر حله دو پارچه است و احتیاط این است اگر یافت شود از نوع یمنى آن باشد.
پنجم - هزار مثقال شرعى طلا که هر مثقال آن 18 نخود سکه دار است.
ششم - ده هزار درهم که هر درهمى 6 / 12نخود نقره سکه دار است.
و در قتل خطا بیست نفر شتر داخل در سال دوم و بیست نفر شتر نر و سى نفر شتر ماده داخل در سال سوم و سى نفر که داخل در سال چهارم شده باشند و در پنج مورد ذکر شده دیگر تفاوت ندارند و در همه اینها دیه زن مسلمان آزاد نصف هر یك است.
و در قتل عمد مصالحه طرفین به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر چنانچه در مساله قبل بیان شد جایز است و در مواردى که در قتل عمد حکم قصاص نیست دیه قتل عمد نیز چنانچه گفته شد شش چیز است فقط در شتر صد شترى است که داخل در سال ششم شده باشد.
(مساله 2809) دیه چند چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مساله پیش گفته شد:
اول - آن که دو چشم کسى را کور کند، یا چهار پلك چشم او را از بین ببرد و اگر یك چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.
دوم - دو گوش کسى را ببرد یا کارى کند که هر دو گوش او کر شود و امید خوب شدن در آن نباشد و اگر یك گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه کشتن را بدهدو اگر نرمه گوش او را ببرد، باید ثلث دیه کشتن را بدهد.

سوم - تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد.
چهارم - زبان کسی را که لال نیست از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت نقص حروف بیست وهشتگانه دیه بدهد که اگر يك حرف نتواند بگوید يك بیست وهشتم دیه و اگر دو حرف نتواند دو بیست وهشتم، و اگر تمام زبان کسی که لال باشد ببرد، ثلث دیه را باید بدهد و اگر مقداری از زبان لال را ببرد، باید به نسبت نقص زبان دیه بدهد، یعنی در نصف نصف ثلث، و در ربع ثلث دیه را بدهد.
پنجم - تمام دندانهای کسی را از بین ببرد ودیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پایین می باشد، پنجاه مثقال شرعی طلا است وهر مثقال شرعی 18 نخود است و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آنها بالا وهشت عدد پایین است از بین ببرد باید بیست وپنج مثقال شرعی طلا بدهد و اگر زن باشد تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد با دیه مرد مساوی است و درصورتی که به ثلث برسد دیه دندانهای او نصف دیه مرد است.
ششم - هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر يك دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.
هفتم - ده انگشت کسی را ببرد و در دیه هر انگشت دو قول است: قول ارجح این است که دیه هر انگشت ده يك دیه کشتن است و قول دیگر این است که دیه انگشت ابهام ثلث دیه دست و دیه سایر انگشتها هر کدام يك ششم آن است و احتیاط رعایت تفاوت بین دو قول است که در دیه ابهام به قول دوم و در سایر انگشتان به قول اول عمل شود و بهرحال دیه در زن اگر به ثلث برسد نصف دیه مرد است و اگر بخواهند به احتیاط عمل کنند. تفاوت بین دو قول را نسبت به رسیدن به ثلث بنابر هر دو قول ملاحظه نمایند.
هشتم - پشت کسی را طوری بشکند که نتواند بنشیند ودیگر درست نشود.
نهم - هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد باید نصف دیه کشتن را بدهد.
دهم - هر دو پای کسی را تا مفصل، یا همه ده انگشت پا را ببرد ودیه هر انگشت پا مثل دیه آن از انگشت دست است.
یازدهم - تخم های مردی را از بین ببرد.
دوازدهم - طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.
سیزدهم - به کسی صدمه ای بزند که عقلش زایل شود.
چهاردهم - آنکه پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود و اگر به کسی صدمه بزند که دیگر بوی خوب وبد را نفهمد و یا به کسی صدمه ای بزند که منی ازاو خارج نشود، بنابر احتیاط واجب دیه کامله بدهد.
(مساله 2810) اگر انسان کسی را عمدا و بناحق بکشد و ولی مقتول عفو

کند یا دیه از او بگیرد باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یك بنده آزاد نماید واگر او را بکشند احتیاط لازم آن است که کبار از ورثه کفاره را بنحوی که ذکر شد ازسهم الارث خود بدهند ولی اگر اشتباها بکشد عاقله یعنی قوم وخویش پدری قاتل مانند پدر و عمو وبرادر بلکه پسران واجداد پدری قاتل بطوری که در کتب مفصله بیان شده باید دیه او را بدهند و خود قاتل یك بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند.
(مساله 2811) کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.
(مساله 2812) اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند وسقط شده محکوم به اسلام وحریت باشد چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است، که هر مثقال آن 18 نخود می باشد. و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. واگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد، دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلا است و در جمیع این فروع اگر به جای یك دینار طلا ده درهم بدهد کافی است.
(مساله 2813) اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مساله پیش گفته شد به وارث بچه بدهد وبه خود زن چیزی از آن نمی رسد.
(مساله 2814) اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن وبچه را بدهد.
(مساله 2815) اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یك شتر به او بدهد و اگر به گوشت برسد وقدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد. و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. و اگر به پرده نازك استخوان برسد، چهار شترو اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر و اگر استخوان بشکند، ده شتر و اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر. و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی وسه شتر بدهد.
(مساله 2816) اگر بصورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند بطوریکه صورت او سرخ شود، باید یك مثقال ونیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی 18 نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بواسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.
(مساله 2817) اگر به حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت که ملك او باشد

کسی زخم بزند یا چیزی از بدن آن را ببرد باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.
(مساله 2818) اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد، باید بیست و یك مثقال معمولی نقره سکه دار به او بدهد. و اگر سگی که نگهداری خانه را می کند یا سگ گله کسی را تلف نماید، و قیمت آن از ده مثقال ونیم نقره سکه دار کمتر باشد بنابراحتیاط همین مقدار را بدهد و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می کند بکشد وقیمتش از نه من ونیم وسه سیر وچهارده مثقال ونیم گندم که تقریبا 29 کیلو و75 گرم می شود کمتر باشد همین مقدار را بنابر احتیاط بدهد و اگر قیمت سگهای نوع دوم وسوم و چهارم بیشتر از مقادیر مذکوره در مازاد بر این مقادیر هم بنابر احتیاط مصالحه نمایند بلکه در سگ شکاری نیز سزاوار است مراعات این احتیاط بشود.
(مساله 2819) اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.
(مساله 2820) اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا دیگری به اذن ولی او می تواند بقدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند.
(مساله 2821) اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده، باید به ورثه او بدهد وچنانچه مثلا پدر بچه بقدری او را بزند که بمیرد دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد.
(مساله 2822) دیه اعضا و جراحات وارده بر زن تا به مقدار ثلث دیه مرد نرسیده با مرد مساوی است و به مقدار ثلث دیه مرد که رسید دیه زن نصف دیه مرد است.

استفتائات

(مساله 2823) اگر ریشه درخت همسایه در ملك انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند وچنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد.
(مساله 2824) جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلا بواسطه صلح یا بخشش ملك او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملك او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.
(مساله 2825) اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت.
(مساله 2826) اگر انسان غیبت مسلمانی را بکند، اگر مفسده ای پیدا نشود و آن مسلمان از شنیدن این حرف اذیت نمی شود خوب است از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید. و چنانچه ممکن نباشد، برای او از خدا طلب آمرزش کند واگر بواسطه غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را بر طرف نماید.
(مساله 2827) انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.
(مساله 2828) آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می باشد، اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخوانند حرام است ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد.
(مساله 2829) کشتن حیوانی که اذیت می رساند ومال کسی نیست، اشکال ندارد.
(مساله 2830) جوایزی که بانکها برای تشویق صاحبان حساب قرض الحسنه می دهند حلال است.
(مساله 2831) اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند واز پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد ومی تواند به مقدار مزد کاری که انجام داده از آن بردارد وبنابر احتیاط برای صدقه دادن ومزد برداشتن از حاکم شرع هم اذن بگیرد.
(مساله 2832) سینه زدن در کوچه و بازار با این که زنان عبور می کنند، در صورتیکه سینه زن پیراهن پوشیده باشد اشکال ندارد. و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق ومانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود.
(مساله 2833) تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر آلات لهو از قبیل طبل

و شیپور وصنج نباشد و اشعار دروغ و غنا نخوانند و مرد لباس زن نپوشد، اشکال ندارد. ولی سزاوار است که به تعزیه خوانی تنها اکتفا نکنند ومجالس روضه که درآنها علاوه برذکر مصائب حضرت خامس آل عبا(ع)، معارف وعقاید اسلامی وتفسیر آیات واحادیث واحکام شرعیه بیان می شود نیز تشکیل دهند.
(مساله 2834) گذاشتن دندان طلا ودندانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی ندارد وبرای مرد اگر زینت حساب شود جایز نیست.
(مساله 2835) حرام است انسان استمنا کند یعنی: باخود کاری کند که منی از او بیرون آید.
(مساله 2836) تراشیدن ریش وماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است ودر این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خدا بواسطه مسخره مردم تغییر نمی کند پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن ریش باشد حرام می باشد.
(مساله 2837) مستحب بلکه احوط است که ولی بچه پیش از آن که بچه بالغ شود اورا ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.
(مساله 2838) سرکشیدن ونگاه کردن به خانه مردم بی اجازه صاحب خانه حرام است خواه از بالای بام یا از روزنه و مانند آن باشد.
(مساله 2839) اگر پدر و مادر فقیر باشند ونتوانند کاسبی کنند، و فرزند آنان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.
(مساله 2840) اگر کسی فقیر باشد ونتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، وپدر مادر با هم خرجی او را بدهند، و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد یا نمی توانند خرجی او را بدهند، پدر مادر اگر می تواند، باید خرجی او را بدهد.
(مساله 2841) دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارد، بدون اذن شریك دیگر آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا میخ به دیوار بکوبد ولی کارهایی که معلوم است شریك راضی است یا آن کارها تصرف شمرده نشود مانند تکیه دادن به دیوار ولباس انداختن روی آن اشکال ندارد.
(مساله 2842) عکاسی ونقاشی صورت، مکروه است.
(مساله 2843) درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر

انسان نداند صاحبش راضی است، نمی تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی تواند آن را بردارد.
(مساله 2844) کسی که مدتی خمس نمی داده ودر آن مدت املاکی خریداری نموده وآن املاك ترقی قیمت پیدا کرده، اگر خرید آنها برای تجارت بوده، برای ادای خمس، باید قیمت فعلی را حساب کند و اگر برای تجارت نبوده چنانچه معامله را به ذمه انجام داده و پولی که به عنوان قیمت آن ملك پرداخته خمس به آن تعلق گرفته بوده در این صورت باید خمس قیمت خرید را بپردازد، و اگر معامله را به عین آن پول واقع ساخته، در صورتی که حاکم شرع آن معامله را امضا کند خمس قیمت یوم الادا واجب است و نیز اگر قیمت ملك را از ربح سال خرید ملك پرداخته باشد باید خمس قیمت فعلی را بپردازد خواه معامله را به ذمه انجام داده باشد و یا به عین ربح و همچنین است حکم اگر ملك را نسیه خریده باشد و قیمت آن را از ربح بین سال پرداخت نموده باشد که در این صورت هم قیمت فعلی ملك حساب می شود.
(مساله 2845) کسی که مدتی خمس نمی داده و در آن مدت اثاث خانه و لوازم زندگی خریده، اگر می داند که آنها را در سال حصول فایده از فایده همان سال خریداری نموده، خمس به آنها تعلق نمی گیرد و اگر نمی داند احوط مصالحه با حاکم شرع است هر چند این احتیاط لازم نیست.
(مساله 2846) انتفاع بردن از خون در غیر خوردن و نیز فروختن آن برای انتفاع حلال جایز است، پس آنچه اکنون متعارف است که خون را می فروشند برای استفاده مریض ها ومجروحین اشکال ندارد و لکن کسی که می خواهد خون خود رابه دیگری بدهد احتیاط آن است که پول را در مقابل اجازه خون گرفتن از او بگیرد، و این احتیاط حتی الامکان ترك نشود، لکن اگر گرفتن خون برای صاحب آن ضرر داشته باشد اشکال دارد و اگر ضرر زیاد باشد جایز نیست.
(مساله 2847) تلقیح نطفه مرد به عیال خودش مانعی ندارد و اولاد ملحق به طرفین هستند واز پدر و مادر ارث می برند وتلقیح نطفه اجنبی به اجنبیه حرام است.
(مساله 2848) تشریح مرده مسلمان حرام است اگر چه برای یاد گرفتن باشد وقطع اعضا آن دیه دارد ولی تشریح مرده غیر مسلمان جایز است ودیه ندارد.
(مساله 2849) اگر جزئی از اجزا میته به ظاهر بدن انسان زنده وصل شود چنانچه حیات در آن حلول کند، جز بدن او محسوب است، و قبل از حلول حیات چون مضطر است در حمل آن، در حال نماز احکام ضرورت بر آن جاری است.
(مساله 2850) اگر جزئی از حیوان نجس العین را به بدن انسان زنده

وصل کنند درصورتیکه بیمار مضطر به چنین عملی باشد مانعی ندارد وبعد از حلول حیات درآن، جز بدن انسان محسوب می شود وطاهر است.

(مساله 2851) کسی که ملکی را اجاره می کند ودر هنگام اجاره در ضمن عقد لازم با مالك شرط می کند که پس از انقضا مدت اجاره باز هم ملك را به او یا هر کس اومعین میکند اجاره بدهد و یا به غیر آنها اجاره ندهد اقوی صحت این شرط است وبر مالك تكليفا واجب است که بر طبق شرط عمل کند وچنانچه عمل نکند معصیت کرده، بنابراین اگر بخواهد به دیگری اجاره دهد باید با اجازه ورضایت مستاجر اول باشد و در این صورت مستاجر اول می تواند وجهی از مالك بگیرد ورضایت دهد که به دیگری اجاره داده شود یا از دیگری وجهی بگیرد و او را معین نماید و نیز مالك می تواند موقعی که می خواهد ملکی را اجاره دهد با مستاجر قرار بگذارد که این ملك را اجاره می دهم مثلا به مدت دو سال به مال الاجاره یکصد هزار تومان نقد وماهی یکصد تومان و آنچه بعنوان سر قفلی گرفته می شود چنانچه بنحوی که ذکر شد انجام گیرد بی اشکال است. و جایز نیست مستاجر به استناد بعض قوانین غیر مشروعه پس از انقضا مدت اجاره از تخلیه ملك خودداری کند وچنانچه خودداری کند غاصب و ضامن است.
(مساله 2852) اگر کسی از پول خمس داده شده سرقفلی ملکی را بخرد چنانچه بخواهد در آخر سال آن را بفروشد، مازاد را باید جز منافع سال به حساب آورد، واگر از منافع بین سال برای تجارت، سرقفلی را خریده باشد مانند منافع دیگر تجاری است که باید در آخر سال حق سرقفلی را قیمت کرده و خمس آن را پرداخت کند، قیمت آن زیاد شده باشد یا کم، ولی اگر برای کسب در آن محل خریده چون سرقفلی عین خارجی نیست و ترقی قیمت آن در صورتیکه برای کسب در آن محل خریده در نظر عرف ربح حساب نمی شود تا نفروخته خمس همان مقدار که خریده واجب است وترقی قیمت آن خمس ندارد، بلی هر وقت آن را فروخت زیادی قیمت جز منافع همان سال است.

(مساله 2853) آنچه در اين زمان مرسوم است كه چك يا سفته اى مثلا به مبلغ سه هزار تومان بمدت معين به بانك يا به شخص ديگر واگذار مى كنند به مبلغ كمتر، مادامى كه قرض و استقراض نباشد، بلكه فروش ما فى الذمه باشد عيبى ندارد به شرط آن كه اگر ما فى الذمه مكيل وموزون باشد به مثل خودش فروخته نشود ونيز به شرط آن كه چك يا سفته بى مورد و صورى نباشد.

(مساله 2854) خريد وفروش چك وسفته صورى كه در اين زمان معمول شده باطل است و راه صحيح و شرعى آن اين است كه دهنده چك يا سفته وكالت دهد به فروشنده كه مبلغ مكتوب در سفته را به بانك مثلا در عهده من بفروش و مبلغ ماخوذ در قبال آن را براى خودت قرض بردار، لكن در موقع پرداخت وجه به بانك اين زيادى را از باب ابرا ذمه دهنده سفته تبرعا بپردازد و اگر آن مبلغ را بخود دهنده سفته پرداخت كند، بايد زيادى را بذل كند و نيز دهنده سفته نمى تواند در ابتدا زيادى را با قرض گيرنده در ضمن قرض دادن شرط نمايد ولى اگر بگويد من به تو وكالت مى دهم كه مثلا هزار تومان در عهده من به بانك بفروشى به نهصد تومان ونهصد تومان را بعنوان قرض الحسنه بردارى، لكن چون اين وكالت مستلزم يكصد تومان ضرر من است، وكالت را به شرط آن مى دهم كه ضرر مرا تو متحمل شوى و در موقع پرداخت وجه به بانك ذمه مرا برى نمايى، صحيح است و بايد اين وكالت را بااين شرط در ضمن عقد خارج لازم قرار دهند كه بعدا حق الزام داشته باشد.

(مساله 2855) اگر شخصی با شرکتی قرارداد کند که هر سال مبلغی بدون عوض بدهد و در مقابل شرط کند که اگر آسیبی به تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا وجود خودش برسد، آن شرکت خسارت او را جبران، یا آسیب را بر طرف، یا مرض را معالجه نماید، عمل به این قرار داد با رضایت طرفین اشکال ندارد و در صورت عدم رضایت واجبار، گیرنده وجه ضامن است، بلی اگر در ضمن عقد صلح چنین شرطی بنمایند صحت چنین صلحی با این شرط بعید نیست و الزام آور است.
(مساله 2856) ازدواج مسلم یا مسلمه با بهایی جایز نیست و اگر عقد بین آنها واقع شود باطل است، چه زن باشد و چه مرد، و جدا شدن آنها واجب است و بر مسلمانان لازم است آنها را جدا کنند و محتاج به طلاق نیست، لکن اگر زن نمی دانسته که مرد بهایی است یا مساله را نمی دانسته که نباید به بهایی شوهر کند، بعد از جدایی از او باید عده وطی به شبهه که عده طلاق است نگهدارد.
(مساله 2857) کسب کردن بقدر ما یحتاج خود و عیال واجب النفقه در صورت تمکن واجب است، بلکه به جهت ادا دین هم بنابر احتیاط واجب می باشد.
(مساله 2858) بر هر مسلمانی واجب است مسلمان دیگری را که نزدیك است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

13- آیه الله میرزا جواد آقا تبریزی (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: تبریزی، جواد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۵.
عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ میرزا جواد تبریزی ادام الله ظله
وضعیت ویراست:
[ویراست؟].
مشخصات نشر: قم: هجرت، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری: ۴۴۳ص.
شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: 964-5875-47-1؛ ۱۷۰۰۰ ریال(چاپ هشتم)
یادداشت: چاپ هشتم: پاییز ۱۳۸۵.
موضوع: فتواهای شیعه -- قرن ۱۴
موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ت۲ر۵ ۱۳۸۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی: م۸۲- ۳۶۲۹۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

در چیزهای که خمس واجب می‌شود

مسأله 1760 - در هفت چیز خمس واجب می‌شود:
اول: منفعت کسب.
دوم: معدن.
سوم: گنج.
چهارم: مال حلال مخلوط به حرام.
پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن به دریا به دست می‌آید.
ششم: غنیمت جنگ.
هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.
و احکام اینها مفصلا گفته خواهد شد:

1 - منفعت كسب

مسأله 1761 - هرگاه انسان از تجارت يا صنعت يا كسبهاى ديگر مالى به دست آورد؛ اگرچه مثلا نماز و روزه ميتى را به جا آورده و از اجرت آن؛ مالى تهيه كند؛ چنانچه از مخارج سال خود او و عيالاتش زياد بيايد؛ بايد خمس يعنى پنج يك آن را به دستورى كه بعدا گفته مى‌شود بدهد.
مسأله 1762 - اگر از غير كسب؛ مالى به دست آورد؛ مثلا چيزى به او ببخشند؛ چنانچه از مخارج سالش زياد بيايد و آن هديه چيز كم يا كوچكى حساب نشود؛ خمس آن را بايد بدهد.
مسأله 1763 - مهرى را كه زن مى‌گيرد و مالى را كه مرد عوض طلاق خلع مى‌گيرد؛ خمس ندارد و همچنين است ارثى كه به انسان مى‌رسد؛ ولى اگر مثلا با كسى خويشاوندى داشته و گمان ارث بردن از او نداشته احتياط واجب آن است كه خمس آن ارثى را كه از او مى‌برد اگر از مخارج سالش زياد بيايد بدهد.
مسأله 1764 - اگر مالى به ارث به او برسد و بداند كسى كه اين مال از او به ارث رسيده خمس آن را نداده؛ بنا بر اظهر واجب نيست خمس آن را بدهد و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند كسى كه آن مال از او به ارث رسيده؛ خمس بدهكار است؛ بايد خمس را از مال او بدهد.
مسأله 1765 - اگر به واسطه قناعت كردن؛ چيزى از مخارج سال انسان زياد بيايد؛ بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1766 - كسى كه ديگرى مخارج او را مى‌دهد؛ بايد خمس تمام مالى را كه به دست مى‌آورد بدهد.
مسأله 1767 - اگر ملكى را بر افراد معينى مثلا بر اولاد خود وقف نمايد؛ چنانچه در آن ملك زراعت و درختكارى كنند و از آن چيزى به دست آورند و از مخارج سال آنان زياد بيايد؛ بايد خمس آن را بدهند.
و همچنين اگر طور ديگرى هم از آن ملك نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگيرند؛ بايد خمس مقدارى را كه از مخارج سالشان زياد مى‌آيد بدهند.
مسأله 1768 - اگر مالى را كه فقير بابت خمس و زكاة و صدقه مستحبى گرفته از مخارج سالش زياد بيايد يا از مالى كه به او داده‌اند منفعتى ببرد؛ مثلا از درختى كه بابت خمس به او داده‌اند ميوه‌اى به دست آورد و از مخارج سالش زياد بيايد؛ بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1769 - اگر با عين پول خمس نداده؛ از مؤمنى جنسى بخرد يعنى به فروشنده بگويد اين جنس را به اين پول مى‌خرم؛ ظاهر اين است كه معامله نسبت به جميع مال صحيح است و به جنسى كه با اين پول خريده است خمس تعلق مى‌گيرد و در صحت معامله احتياجى به اجازه و امضاء حاكم شرع نيست.

مسأله 1770 - اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد؛ معامله‌ای که کرده صحیح است و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد.
مسأله 1771 - اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد؛ خمسش به عهده فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست.
مسأله 1772 - اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد؛ پنج يك آن به عهده خود بخشنده است و چیزی بر این شخص نیست.
مسأله 1773 - اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد و یا از روی عصیان خمس نداده؛ مالی به دست انسان آید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد.
مسأله 1774 - تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می‌برند يك سال که بگذرد؛ باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست؛ اگر اتفاقا منفعتی ببرد؛ بعد از آنکه يك سال از موقعی که فائده برده بگذرد؛ باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.
مسأله 1775 - انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد.
و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد؛ مانعی ندارد.
مسأله 1776 - کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس؛ سال قرار دهد؛ اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد؛ بر ورثه لازم نیست مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.
مسأله 1777 - اگر قیمت جنسی برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید؛ خمس مقداری که بالا رفته براو واجب نیست.
مسأله 1778 - اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید اینکه قیمت آن بالاتر رود؛ تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید؛ خمس مقداری که آخر سال بالا رفته بود و می‌توانست آن را به آن قیمت بفروشد بر او واجب است.
مسأله 1779 - اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد؛ مثلا چیزی را برای مؤنه‌اش خریده باشد؛ چنانچه قیمتش بالا رود؛ اگر آن را بفروشد؛ خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده؛ باید بدهد.
و همچنین اگر مثلا درختی را که خریده میوه بیاورد؛ یا گوسفند چاق شود؛ در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد؛

باید خمس آنچه زیاد شده بدهد؛ بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده اگر آن را بفروشد باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1780 - اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد؛ باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد؛ ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش استفاده کند؛ فقط باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد و تا مادامی که باغ را نفروخته ترقی قیمت باغ خمس ندارد.
مسأله 1781 - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد؛ باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد.
و همچنین اگر مثلا از شاخه‌های آن که معمولا هر سال می‌برند؛ استفاده‌ای ببرند و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید؛ در آخر سال باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1782 - کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند؛ باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد و چنانچه از یك رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند؛ بنا بر اظهر نفع و ضرر روی هم حساب می‌شود.
مسأله 1783 - خرجهائی را که انسان برای به دست آوردن فائده می‌کند مانند دلا لی و حمالی؛ می‌تواند از منفعت؛ کسر نماید و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست.
مسأله 1784 - آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند؛ در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد؛ خمس ندارد.
مسأله 1785 - مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند؛ جزء مخارج سالیانه است.
و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شان او زیاد نباشد؛ از مخارج سالیانه حساب می‌شود.
مسأله 1786 - اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند؛ چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه‌ای بخرد و از شانش هم زیاد نباشد؛ بنا بر احتیاط لازم خمس آن را بدهد و اگر از شانش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید؛ باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1787 - مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند؛ از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد؛ آنچه در سال بعد خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله 1788 - كسى كه از كسب و تجارت فائده‌اى برده؛ اگر مال ديگرى هم دارد كه خمس آن واجب نيست؛ مى‌تواند مخارج سال خود را فقط از فائده كسبش صرف كند.
مسأله 1789 - آذوقه‌اى كه براى مصرف سالش از منافع كسبش خريده اگر در آخر سال زياد بيايد؛ بايد خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قيمت آن را بدهد؛ در صورتى كه قيمتش از وقتى كه خريده زياد شده باشد؛ بايد قيمت آخر سال را حساب كند.
مسأله 1790 - اگر از منفعت كسب پيش از دادن خمس اثاثيه‌اى براى منزل بخرد؛ هر وقت احتياجش از آن برطرف شد؛ لازم نيست كه خمس آن را بدهد و همچنين است زيور آلات زنانه؛ در صورتى كه وقت خريدن؛ زينت كردن زن با آنها نگذشته باشد.
مسأله 1791 - اگر در يك سال منفعتى نبرد؛ نمى‌تواند مخارج آن سال را از منفعتى كه در سال بعد مى‌برد كسر نمايد.
مسأله 1792 - اگر در اول سال منفعتى نبرد و از سرمايه خرج كند و پيش از تمام شدن سال منفعتى به دستش آيد؛ نمى‌تواند مقدارى را كه از سرمايه برداشته از منافع كسر كند و فقط مؤنه (مصارف) تجارت را مى‌تواند از او كسر كند.
مسأله 1793 - اگر مقدارى از سرمايه در تجارت و مانند آن از بين برود و از باقيمانده آن منافعى ببرد كه از خرج سالش زياد بيايد؛ مى‌تواند مقدارى را كه از سرمايه كم شده از منافع كسر نمايد.
مسأله 1794 - اگر غير از سرمايه چيز ديگرى از مالهاى او از بين برود؛ نمى‌تواند از منفعتى كه به دستش مى‌آيد آن چيز را تهيه كند؛ ولى اگر در همان سال به آن چيز احتياج داشته باشد؛ مى‌تواند در بين سال از منافع كسب آن را تهيه نمايد.
مسأله 1795 - اگر در تمام سال منفعتى نبرد و براى مخارج خود قرض كند؛ مى‌تواند از منافع سالهاى بعد مقدار قرض خود را بدهد و همچنين اگر در اول سال براى مخارج خود قرض كند و پيش از تمام شدن سال منفعتى ببرد مى‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت ادا نمايد؛ بلى اگر قرض را ادا ننمود تا آنكه سال بر منفعت گذشت بايد بدون كسر مقدار آن قرض خمس آن منفعت را بدهد مگر اينكه قرض بعد از منفعت كردن بوده و براى مؤنه سالش باشد كه در اين صورت كسر آن حتى بعد از گذشتن سال خالى از وجه نيست.
مسأله 1796 - اگر براى زياد كردن مال يا خريدن ملكى كه به آن احتياج ندارد قرض كند؛ نمى‌تواند از منافع كسب آن قرض را ادا نمايد؛ بلى اگر مالى را كه قرض كرده و چيزى را كه از قرض خريده از بين برود و ناچار شود كه قرض خود را بدهد؛ اداء آن قرض از منافع سال بعد مانعى ندارد.

و اگر خمس به واسطه تلف شدن مالی که خمس آن را نداده بود یا به واسطه دستگردان با حاکم شرع یا وکیل او دین شود اداء آن از منافع سال بعدی از مؤنه حساب نمی‌شود و لازم است منفعتی را که با آن اداء قرض خمس می‌کند؛ تخمیس کند.
مسأله 1797 - انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است؛ پول بدهد.
و اما اگر جنس دیگر بخواهد بدهد محل اشکال است مگر آنکه با اجازه حاکم شرع باشد.
مسأله 1798 - کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت؛ تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.
مسأله 1799 - کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود؛ باید خمس آن را بدهد؛ بلی اگر به مجتهد عادل که از او تقلید می‌کند یا به وکیل او رجوع کند؛ ممکن است در بعضی از موارد به آن شخص دستگردان کند تا خمس به ذمه منتقل شود.
مسأله 1800 - کسی که خمس بدهکار است؛ اگر با حاکم شرع مصالحه کند؛ می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه؛ منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.
مسأله 1801 - کسی که با دیگری شریك است؛ اگر خمس منافع خود را بدهد و شریك او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد؛ آن کس می‌تواند در آن مال تصرف کند.
مسأله 1802 - اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید؛ واجب نیست بعد از آنکه بالغ شد؛ خمس آن را بدهد.
مسأله 1803 - کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شك نماید خمس آن را داده یا نه؛ می‌تواند در آن مال تصرف نماید؛ بلکه اگر یقین هم داشته باشد که خمس آن را نداده می‌تواند در آن تصرف نماید.
مسأله 1804 - اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود؛ واجب است بعد از تمامی سال؛ خمس آن را بدهد و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملك بالا رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملك از فرش و مانند آن.
مسأله 1805 - کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر مثلا ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود؛ چنانچه آن ملك را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد؛ مثلا زمینی را برای زراعت خریده است و از پول خمس نداده

قیمت آن را داده؛ باید خمس قیمتی را که خریده بدهد.
و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملك را با این پول می‌خرم؛ باید خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد.
مسأله 1806 - کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یك سال از وقت منفعت بردن گذشته؛ باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده؛ پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده؛ لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال؛ بنابراحتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

2 - معدن

مسأله 1807 - اگر از معدن طلا؛ نقره؛ سرب؛ مس؛ آهن؛ نفت؛ ذغال سنگ؛ فیروزه؛ عقیق؛ زاج؛ نمك و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد؛ در صورتی که به مقدار نصاب باشد؛ باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1808 - نصاب معدن 15 مثقال معمولی طلای مسکوك است؛ یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده؛ به 15 مثقال طلای مسکوك برسد؛ باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند بدهد.
مسأله 1809 - استفاده‌ای که از معدن برده چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به 15 مثقال طلای مسکوك نرسد؛ خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.
مسأله 1810 - گچ و آهك و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می‌آورد در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده؛ به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.
مسأله 1811 - کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد؛ باید خمس آن را بدهد؛ چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن؛ در زمینی باشد که ملك است یا در جائی باشد که مالك ندارد.
مسأله 1812 - اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به 15 مثقال طلای مسکوك می‌رسد یا نه؛ خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.
مسأله 1813 - اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند؛ چنانچه قیمت سهم هر کدام به 15 مثقال طلای مسکوك برسد باید خمس آن را بدهند و در غیر این صورت سهم هر کدام از منافع کسب حساب می‌شود.
مسأله 1814 - اگر معدنی را که در ملك دیگری است بیرون آورد؛ آنچه از آن به دست می‌آید؛ مال صاحب ملك است.
و در صورتی که به مقدار نصاب برسد؛ چون صاحب ملك برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

3 - گنج

مسأله 1815 - گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند.
مسأله 1816 - اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست گنجی پیدا کند؛ مال خود او است و باید خمس آن را بدهد؛ اگرچه گنج غیر از طلا و نقره باشد.
مسأله 1817 - نصاب گنج اگر نقره باشد 105 مثقال نقره مسکوك و اگر طلا باشد 15 مثقال طلای مسکوك است و اگر از غیر طلا و نقره باشد نصاب را با یکی از طلا یا نقره ملاحظه نمایند.
مسأله 1818 - اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالك آن زمین بوده‌اند نیست؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد؛ ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است بنا بر احتیاط واجب باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست؛ به کسی که پیش از او مالك زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالك زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم نشود مال آنان است؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1819 - اگر در ظرفهای متعددی که در یك جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم 105 مثقال در نقره یا 15 مثقال در طلا باشد؛ باید خمس آن را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند؛ هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد؛ خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد.
مسأله 1820 - اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به 105 مثقال در نقره یا 15 مثقال در طلا برسد؛ اگر سهم هر یك آنان به این مقدار نباشد؛ از ارباح مکاسب حساب می‌شود.
مسأله 1821 - اگر کسی حیوانی را از قبیل ماهی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند؛ اگرچه احتمال دهد که مال فروشنده است؛ لازم نیست به او خبر دهد و در حکم منافع کسب است؛ ولی اگر از قبیل چهارپایان باشد لازم است به فروشنده اطلاع دهد و اگر او علامت داد مال او است و الا مال پیدا کننده است.

4 - مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1822 - اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر از آن؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس تمام مال را به قصد ما فی الذمه اعم از خمس یا مظالم بدهد و بعد از دادن خمس؛ بقیه مال حلال می‌شود.
مسأله 1823 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را - چه کمتر و چه بیشتر از خمس باشد - بداند ولی صاحب آن را نشناسد؛ باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.
مسأله 1824 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد؛ باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود؛ باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد و بهتر آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است نیز به او بدهد.
مسأله 1825 - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده؛ باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده؛ از طرف صاحب آن صدقه بدهد.
مسأله 1826 - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد؛ یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد؛ بعد از آنکه صاحبش پیدا شد؛ لازم نیست چیزی به او بدهد.
مسأله 1827 - اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست؛ باید در صورت امکان همه آنها را راضی کند ولو آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند و اگر راضی نشدند باید به قرعه رجوع شود.

5 - جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله 1828 - اگر به واسطه غواصی (یعنی فرو رفتن در دریا) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند؛ روئیدنی باشد یا معدنی؛ باید خمس آن را بدهند و بنا بر احتیاط نصابی در آن معتبر نیست؛ پس هر مقدار که باشد باید خمس آن را داد؛ چه بیرون آورنده يك نفر باشد یا چند نفر.

مسأله 1829 - اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد؛ بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله 1830 - خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد؛ در صورتی واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله 1831 - اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد؛ در دریا فرو رود و اتفاقا جواهری به دستش آید؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله 1832 - اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند؛ چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شکمش جواهر هست؛ باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد؛ در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله 1833 - اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد؛ چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله 1834 - اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد؛ باید خمس آن را بدهد؛ بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد؛ بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله 1835 - کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است؛ اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید؛ لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله 1836 - اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد؛ یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد؛ خمس ندارد؛ ولی اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ولی او باید آن مال را تطهیر نماید.

6 - غنیمت

مسأله 1837 - اگر مسلمانان به امر امام (ع) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ به دست آورند؛ به آنها غنیمت گفته می‌شود.
و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند؛ مانند مخارج نگهداری حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (ع) صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند و آنچه در زمان غیبت امام (ع) در جنگ از کفار گرفته می‌شود بنا بر احتیاط نیز حکم غنیمت را دارد و لازم است خمس آن را بدهند.

7 - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله 1838 - اگر کافر ذمی زمین را از مسلمان بخرد؛ باید خمس آن را از همان زمین یا از قیمت آن بدهد.
و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینهارا از مسلمان بخرد؛ باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد؛ لازم نیست قصد قربت نماید.
مسأله 1839 - اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد؛ خمس از کافر ساقط نمی‌شود ولی بر مسلمان لازم نیست خمس آن را بدهد و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.
مسأله 1840 - اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد؛ یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد؛ شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد؛ بر فروشنده لازم است که عمل به شرط نماید.
مسأله 1841 - اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملك کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید؛ کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.
مسأله 1842 - اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد؛ احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله 1843 - خمس را باید دو قسمت کنند:
یك قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر؛ یا سید یتیم؛ یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (ع) است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند؛ یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند.
ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب باید از مجتهدی که تقلید می‌کند اجازه بگیرد و در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند؛ سهم امام را به یك طور مصرف می‌کنند.
مسأله 1844 - سید یتیمی که به او خمس می‌دهند؛ باید فقیر باشد؛ ولی به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر در وطنش فقیر هم نباشد؛ می‌شود خمس داد.
مسأله 1845 - به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.
مسأله 1846 - به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد؛ ولی به سیدی که دوازده امامی نیست؛ نباید خمس بدهند.
مسأله 1847 - به سیدی که معصیت کار است؛ اگر خمس دادن کمك به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد و بهتر آن است که به سیدی هم که آشکار معصیت می‌کند؛ اگرچه دادن خمس کمك به معصیت او نباشد؛ خمس ندهد.
مسأله 1848 - اگر کسی بگوید سیدم؛ نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه دو نفر عادل؛ سید بودن اورا تصدیق کنند؛ یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سید است.
مسأله 1849 - به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است؛ اگرچه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد؛ می‌شود خمس داد.
مسأله 1850 - کسی که زنش سیده است؛ بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد؛ جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید.
مسأله 1851 - اگر مخارج سید یا سیده‌ای که زن انسان نیست بر انسان

واجب باشد؛ بنا بر احتیاط واجب؛ نمی‌تواند خوراك و پوشاك و سائر نفقات واجبه او را از خمس بدهد؛ ولی اگر مقداری خمس به او بدهد كه به مصرف دیگری (غیر از نفقات واجبه) برساند مانعی ندارد.
مسأله 1852 - سید فقیری كه مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد؛ می‌شود خمس داد.
مسأله 1853 - احتیاط واجب آن است كه بیشتر از مخارج یك سال به یك سید فقیر خمس ندهند.
مسأله 1854 - اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد كه بعدا نیز پیدا نمی‌شود؛ یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممكن نباشد؛ باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن كوتاهی كرده؛ باید عوض آن را بدهد و اگر كوتاهی نكرده؛ چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 1855 - هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد اگرچه یقین یا اطمینان داشته باشد كه پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممكن باشد؛ می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن كوتاهی نكند و تلف شود؛ نباید چیزی بدهد؛ ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.
مسأله 1856 - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی كه خمس از بین برود؛ اگرچه در نگهداری آن كوتاهی نكرده باشد ضامن است.
مسأله 1857 - اگر به امر حاكم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود؛ لازم نیست دوباره خمس بدهد.
و همچنین است اگر به كسی بدهد كه از طرف حاكم شرع وكیل بوده كه خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.
مسأله 1858 - جایز نیست جنسی را كه خمس به آن تعلق گرفته به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد و در مسأله (1798) گذشت كه دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشكال است.
مسأله 1859 - كسی كه از مستحق طلبكار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب كند؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعدا مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند و می‌تواند از مستحق وكالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت كند.
مسأله 1860 - مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد؛ ولی كسی كه مقدار زیادی خمس بدهكار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون

اهل خمس نباشد؛ اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

احکام زکاة

زکات مال

مسأله 1861 - زكاة در نه چيز واجب است:
اول: گندم.
دوم: جو.
سوم: خرما.
چهارم: كشمش.
پنحم: طلا.
ششم: نقره.
هفتم: شتر.
هشتم: گاو.
نهم: گوسفند.
و اگر كسى مالك يكى از اين نه چيز باشد؛ با شرايطى كه بعدا گفته مى‌شود؛ بايد مقدارى كه معين شده؛ به يكى از مصرفهائى كه دستور داده‌اند برساند.
مسأله 1862 - سلت كه دانه‌اى است به نرمى گندم و خاصيت جو دارد و علس كه مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا مى‌باشد؛ بنابراحتياط واجب بايد از آنها زكاة داده شود.
شرايط واجب شدن زكاة
مسأله 1863 - زكاة در صورتى واجب مى‌شود كه مال به مقدار نصاب كه بعدا گفته مى‌شود برسد و مالك آن؛ بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف كند.
مسأله 1864 - اگر انسان يازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد؛ اگرچه اول ماه دوازدهم زكاة بر او واجب مى‌شود؛ ولى اول سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب كند.
مسأله 1865 - اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بين سال بالغ شود؛ مثلا اگر بچه‌اى در اول محرم مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد؛ يازده ماه كه از اول محرم بگذرد؛ زكاتى بر او نيست بلكه بعد از گذشتن يازده ماه از بلوغش زكاة بر او واجب مى‌شود.
مسأله 1866 - زكاة گندم و جو وقتى واجب مى‌شود كه به آنها گندم و جو گفته شود و زكاة كشمش وقتى واجب مى‌شود كه انگور مى‌باشد و زكاة خرما وقتى واجب مى‌شود كه عرب به آن تمر گويد؛ ولى وقت دادن زكاة در گندم و جو موقع خرمن و جدا كردن كاه آنها است و در خرما و كشمش موقعى است كه خشك شده باشند.

مسأله 1867 - در موقع واجب شدن زكاة گندم و جو و كشمش و خرما كه در مسأله پيش گفته شد؛ چنانچه صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمكن از تصرف باشد بايد زكاة آنها را بدهد و اگر بالغ و عاقل نباشد واجب نيست.
مسأله 1868 - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال يا در مقدارى از آن ديوانه باشد؛ زكاة بر او واجب نيست.
مسأله 1869 - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقدارى از سال مست يا بى هوش شود؛ زكاة از او ساقط نمى‌شود.
و همچنين است اگر موقع واجب شدن زكاة گندم و جو و خرما و كشمش مست يا بى هوش باشد.
مسأله 1870 - مالى را كه از انسان غصب كرده‌اند و نمى‌تواند در آن تصرف كند؛ زكاة ندارد.
مسأله 1871 - اگر طلا و نقره يا چيز ديگرى را كه زكاة در آن واجب است قرض كند و يك سال نزد او بماند؛ بايد زكاة آن را بدهد و بر كسى كه قرض داده چيزى واجب نيست.
زكاة گندم و جو و خرما و كشمش
مسأله 1872 - زكاة گندم و جو و خرما و كشمش وقتى واجب مى‌شود كه به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها «288» من تبريز «45» مثقال كم است كه تقريبا «847» كيلو گرم مى‌شود.
مسأله 1873 - اگر پيش از دادن زكاة از انگور و خرما و جو و گندمى كه زكاة آنها واجب شده خود و عيالاتش بخورند؛ يا مثلا به فقير به غير عنوان زكاة بدهد؛ بايد زكاة مقدارى را كه مصرف كرده بدهد.
مسأله 1874 - اگر بعد از آنكه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شد؛ مالك آن بميرد؛ بايد مقدار زكاة را از مال او بدهند؛ ولى اگر پيش از واجب شدن زكاة بميرد؛ هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است؛ بايد زكاة سهم خود را بدهد.
مسأله 1875 - كسى كه از طرف حاكم شرع مامور جمع آورى زكاة است؛ موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مى‌كنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور مى‌تواند زكاة را مطالبه كند و اگر مالك ندهد و چيزى كه زكاة آن واجب شده؛ از بين برود؛ بايد عوض آن را بدهد.
مسأله 1876 - اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو؛ زكاة آنها واجب شود؛ بايد زكاة آن را بدهد.
مسأله 1877 - اگر بعد از آنكه زكاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شده؛ زراعت و درخت را بفروشد؛ فروشنده بايد زكاة آنها را بدهد و چنانچه داد بر خريدار چيزى واجب نيست.
مسأله 1878 - اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكاة آن را داده؛ يا شك كند كه داده يا نه؛ چيزى بر او واجب

نیست.
و اگر بداند كه زكاة آن را نداده؛ چنانچه حاكم شرع معامله مقداری را كه باید از بابت زكاة داده شود؛ اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است.
و حاكم شرع می‌تواند مقدار زكاة را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زكاة را اجازه دهد؛ معامله صحیح است.
و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد و در صورتی كه قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد؛ می‌تواند از او پس بگیرد.
مسأله 1879 - اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعی كه تر است به «288» من «45» مثقال كم برسد و بعد از خشك شدن كمتر از این مقدار شود؛ زكاة آن واجب نیست.
مسأله 1880 - اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشك شدن مصرف كند؛ چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد؛ باید زكاة آنها را بدهد.
مسأله 1881 - خرما بر سه قسم است:
«1» آن است كه خشكش می‌كنند و حكم زكاة آن گفته شد
«2» آن است كه در حال رطب بودنش می‌خورند
«3» آن است كه نارس خلال آن را می‌خورند.
در قسم دوم چنانچه مقداری باشد كه خشك آن به «288» من «45» مثقال كم برسد؛ زكاة آن واجب است و اما قسم سوم ظاهر این است كه زكاة بر آن واجب نباشد.
مسأله 1882 - گندم و جو و خرما و كشمشی كه زكاة آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زكاة ندارد.
مسأله 1883 - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود؛ یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده كند؛ زكاة آن ده یك است و اگر با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن آبیاری شود؛ زكاة آن بیست یك است.
مسأله 1884 - اگر گندم و جو و خرما و انگور؛ هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند؛ چنانچه طوری باشد كه عرفا بگویند آبیاری آن با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن شده؛ زكاة آن بیست یك و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده؛ زكاة آن ده یك است و اگر طوری است كه عرفا می‌گویند به هر دو آبیاری شده؛ زكاة آن سه چهلم است.
مسأله 1885 - چنانچه در صدق عرفی شك كند و نداند كه آبیاری طوری است كه در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینكه می‌گویند آبیاری آن مثلا با باران است؛ اگر سه چهلم بدهد كافی است.
مسأله 1886 - اگر شك كند و نداند كه عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینكه می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است؛ در این صورت

دادن يك بيستم كافى است و همچنين است حال اگر احتمال آن نيز برود كه در عرف بگويند با آب باران آبيارى شده است.
مسأله 1887 - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولى با آب دلو هم آبيارى شود و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند؛ زكاة آن ده يك است و اگر با دلو و مانند آن آبيارى شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولى با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند؛ زكاة آن يك بيستم است.
مسأله 1888 - اگر زراعتى را با دلو و مانند آن آبيارى كنند و در زمينى كه پهلوى آن است زراعتى كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد و محتاج به آبيارى نشود؛ زكاة زراعتى كه با دلو آبيارى شده يك بيستم و زكاة زراعتى كه پهلوى آن است بنا بر احتياط يك دهم مى‌باشد.
مسأله 1889 - مخارجى را كه براى گندم و جو و خرما و انگور كرده است؛ نمى‌تواند از حاصل كسر نموده و ملاحظه نصاب نمايد؛ پس چنانچه يكى از آنها پيش از ملاحظه مخارج به «288» من «45» مثقال كم برسد؛ بايد زكاة آن را بدهد.
مسأله 1890 - تخمى را كه به مصرف زراعت رسانده؛ چه از خودش باشد يا خريده باشد؛ نمى‌تواند نيز از حاصل كسر كند و سپس ملاحظه نصاب بنمايد بلكه نصاب را نسبت به مجموع حاصل بايد ملاحظه نمايد.
مسأله 1891 - آنچه كه دولت از عين مال مى‌گيرد؛ زكاة آن واجب نيست؛ مثلا اگر حاصل زراعت «850» كيلو گرم باشد و دولت «50» كيلو گرم را به عنوان ماليات بگيرد؛ فقط زكاة در «800» كيلو واجب مى‌شود.
مسأله 1892 - مصارفى كه انسان پيش از تعلق زكاة نموده؛ بنا بر احتياط واجب نمى‌تواند از حاصل كسر نموده و فقط زكاة بقيه را بدهد.
مسأله 1893 - مصارفى را كه بعد از تعلق زكاة است مى‌تواند از حاكم شرع يا وكيل او در صرف آنها اجازه بگيرد و آنچه نسبت به مقدار زكاة خرج شده بردارد.
مسأله 1894 - واجب نيست صبر نمايد تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما خشك گردد و آنگاه زكاة را بدهد؛ بلكه همين كه زكاة واجب شد جايز است مقدار زكاة را قيمت نموده و به عنوان زكاة قيمت آن را بدهد.
مسأله 1895 - بعد از آنكه زكاة تعلق گرفت مى‌توان عين زراعت يا خرما و انگور را پيش از درو كردن يا چيدن به مستحق يا حاكم شرع يا وكيل اينها مشاعا تسليم نمايد و پس از آن در مصارف شريك مى‌باشند.
مسأله 1896 - در صورتى كه مالك عين مال را از زراعت يا خرما و انگور به حاكم يا مستحق يا وكيل آنها تسليم نمود؛ لازم نيست آنها را مجانا به

طور اشاعه نگاه دارد بلکه می‌تواند برای اینکه تا وقت درو یا خشك شدن برسد برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.
مسأله 1897 - اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یك سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب یعنی «288» من «45» مثقال کم باشد؛ باید زکاة آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکاة بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد؛ صبر می‌کند تا بقیه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود؛ زکاة آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود؛ زکاة آن واجب نیست.
مسأله 1898 - اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه بدهد؛ چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد؛ بنا بر احتیاط زکاة آن واجب است.
مسأله 1899 - اگر مقداری خرمای خشك نشده یا انگور دارد که خشك آن به اندازه نصاب می‌شود؛ چنانچه به قصد زکاة از تازه آن به قدری به مصرف زکاة برساند که اگر خشك شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.
مسأله 1900 - اگر زکاة خرمای خشك یا کشمش بر او واجب باشد؛ نمی‌تواند زکاة آن را خرمای تازه یا انگور بدهد بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا مویز یا خرمای خشك دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاة خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد؛ نمی‌تواند زکاة آن را خرمای خشك یا کشمش بدهد؛ بلکه چنانچه به اعتبار قیمت خرما و انگور دیگری بدهد اگرچه تازه باشد محل اشکال است.
مسأله 1901 - کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکاة آن واجب شده اگر بمیرد؛ باید اول تمام زکاة را از مالی که زکاة آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند.
مسأله 1902 - کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد؛ اگر بمیرد و پیش از آنکه زکاة اینها واجب شود؛ ورثه قرض اورا از مال دیگر بدهند؛ هر کدام که سهمشان به «288» من «45» مثقال کم برسد؛ باید زکاة بدهد و اگر پیش از آنکه زکاة اینها واجب شود؛ قرض او را ندهند؛ چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد؛ واجب نیست زکاة اینها را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد؛ باید جنس زکاة دار را نسبت به مجموع مال ملاحظه کنند به همان نسبت از جنس زکاة دار کسر شود؛ پس سهم هر یك از ورثه به اندازه نصاب برسد زکاة بر او واجب است.

مسأله 1903 - اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاة آنها واجب شده خوب و بد دارد؛ احتیاط واجب آن است که زکاة هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

مسأله 1904 - طلا دو نصاب دارد:
نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن «18» نخود است؛ پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد؛ اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد؛ انسان باید يك چهلم آن را - که نه نخود می‌شود - از بابت زکاة بدهد و اگر به این مقدار نرسد؛ زکاة آن واجب نیست.
و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود؛ یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود؛ باید زکاة تمام «18» مثقال را از قرار چهل يك بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود؛ فقط باید زکاة «15» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکاة ندارد و همچنین است هر چه بالا رود؛ یعنی اگر سه مثقال اضافه شود؛ باید زکاة تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقداری که اضافه شده زکاة ندارد.

نصاب نقره

مسأله 1905 - نقره دو نصاب دارد:
نصاب اول آن «105» مثقال معمولی است که اگر نقره به «105» مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد؛ انسان باید يك چهلم آن را که «2» مثقال و «15» نخود است از بابت زكاة بدهد و اگر به این مقدار نرسد؛ زكاة آن واجب نیست.
و نصاب دوم آن «21» مثقال است؛ یعنی اگر 21 مثقال به «105» مثقال اضافه شود؛ باید زكاة تمام «126» مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از «21» مثقال اضافه شود؛ فقط باید زكاة «105» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زكاة ندارد و همچنین است هرچه بالا رود؛ یعنی اگر «21» مثقال اضافه شود باید زكاة تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقداری که اضافه شده و کمتر از «21» مثقال است زكاة ندارد.
بنابر این اگر انسان يك چهلم هرچه طلا و نقره دارد بدهد؛ زكاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است؛ مثلا کسی که «110» مثقال نقره دارد؛ اگر يك چهلم آن را بدهد؛ زكاة «105» مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «5» مثقال آن داده که واجب نبوده است.
مسأله 1906 - کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است؛ اگرچه زكاة آن را داده باشد؛ تا وقتی از نصاب اول کم نشده؛ همه سال باید زكاة آن را بدهد.
مسأله 1907 - زكاة طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد؛ باید زكاة آن را بدهند.
مسأله 1908 - طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت بکار می‌برند؛ اگرچه رواج معامله با آن باقی باشد زكاة واجب نیست.
مسأله 1909 - کسی که طلا و نقره دارد؛ اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد؛ مثلا «104» مثقال نقره و «14» مثقال طلا داشته باشد؛ زكاة بر او واجب نیست.
مسأله 1910 - چنانکه سابقا گفته شد زكاة طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه؛ طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود؛ زكاة بر او واجب نیست.
مسأله 1911 - اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند؛ زكاة بر او واجب نیست؛

اگرچه برای فرار از دادن زکاة این کارها را بکند.
مسأله 1912 - اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند؛ باید زکاة آنها را بدهد و چنانچه به واسطه آب کردن؛ وزن یا قیمت آنها کم شود؛ باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.
مسأله 1913 - اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد؛ می‌تواند زکاة هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ بلکه اگر قسمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد می‌تواند زکاة را از قسمت بد بدهد.
مسأله 1914 - پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد؛ اگر به آن پول طلا و نقره بگویند؛ در صورتی که به حد نصاب برسد زکاتش واجب است هر چند خالصش به حد نصاب نرسد؛ ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاة در آن محل اشکال است هر چند خالصش به حد نصاب برسد.
مسأله 1915 - اگر پول طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول؛ فلز دیگر با آن مخلوط باشد؛ چنانچه زکاة آن را از پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن؛ به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زكاة شتر و گاو و گوسفند

مسأله 1916 - زكاة شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهائى كه گفته شد دو شرط ديگر دارد:
اول - آنكه حيوان در تمام سال بيكار باشد؛ ولى اگر در تمام سال يكى دو روز هم كار كرده باشد؛ بنا بر احتياط زكاة آن واجب است.
دوم - آنكه در تمام سال از علف بيابان بچرد؛ پس اگر تمام سال يا مقدارى از آن را از علف چيده شده؛ يا از زراعتى كه ملك او يا ملك كس ديگر است بچرد؛ زكاة ندارد.
ولى اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد؛ بنا بر احتياط زكاة آن واجب مى‌باشد.
مسأله 1917 - اگر انسان براى شتر و گاو و گوسفند خود چرا گاهى را كه كسى نكاشته بخرد؛ يا اجاره كند؛ وجوب زكاة در آن مشكل است؛ ولى اگر براى چراندن در آن باج بدهد؛ بايد زكاة را بدهد.

نصاب شتر

مسأله 1918 - شتر دوازده نصاب دارد:
اول - پنج شتر و زكاة آن يك گوسفند است و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكاة ندارد.
دوم - ده شتر و زكاة آن دو گوسفند است.
سوم - پانزده شتر و زكاة آن سه گوسفند است.
چهارم - بيست شتر و زكاة آن چهار گوسفند است.
پنجم - بيست و پنج شتر و زكاة آن پنج گوسفند است.
ششم - بيست و شش شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال دوم شده باشد.
هفتم - سى و شش شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتم - چهل و شش شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهم - شصت و يك شتر و زكاة آن يك شترى است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهم - هفتاد و شش شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال سوم شده باشند.
يازدهم - نود و يك شتر و زكاة آن دو شترى است كه داخل سال چهارم شده باشند.
دوازدهم - صد و بيست و يك شتر و بالاتر از آن است كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و براى هر چهل تا؛ يك شترى بدهد كه داخل سال سوم شده باشد؛ يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و براى هر پنجاه تا يك شترى بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد و يا با چهل و پنجاه حساب كند ولى در هر صورت بايد طورى حساب كند كه چيزى باقى نماند؛ يا اگر چيزى باقى مى‌ماند؛ از نه تا بيشتر نباشد؛ مثلا اگر «140» شتر دارد؛ بايد براى صد تا دو شترى كه داخل سال چهارم شده و براى چهل تا يك شترى كه داخل سال سوم شده بدهد و شترى كه در زكاة داده مى‌شود بايد ماده باشد.
مسأله 1919 - زكاة مابين دو نصاب واجب نيست؛ پس اگر شماره شترهائى كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد؛ تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده؛ فقط بايد زكاة پنج تاى آن را بدهد و همچنين است در نصابهاى بعد.

نصاب گاو

مسأله 1920 - گاو دو نصاب دارد:
نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید؛ اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد باید يك گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زكاة بدهد و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد.
و نصاب دوم آن چهل است و زكاة آن يك گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زكاة مابین سی و چهل واجب نیست؛ مثلا کسی که سی و نه گاو دارد؛ فقط باید زكاة سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زكاة چهل تای آن را بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد؛ باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هرچه بالا رود؛ باید یا سی تا سی تا حساب کند؛ یا چهل تا چهل تا؛ یا سی و چهل حساب نماید و زكاة آن را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلا اگر هفتاد گاو دارد؛ باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زكاة سی تا و برای چهل تای آن زكاة چهل تا را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند؛ ده تا زكاة نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله 1921 - گوسفند پنج نصاب دارد:
اول - چهل تا است و زكاة آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكاة ندارد.
دوم - صد و بيست و يك است و زكاة آن دو گوسفند است.
سوم - دويست و يك است و زكاة آن سه گوسفند است.
چهارم - سيصد و يك است و زكاة آن چهار گوسفند است.
پنجم - چهار صد و بالاتر از آن است كه بايد آنها را صدتا صدتا حساب كند و براى هر صد تاى آنها يك گوسفند بدهد و لازم نيست زكاة را از خود گوسفندها بدهد؛ بلكه اگر گوسفند ديگرى بدهد؛ يا مطابق قيمت گوسفند؛ پول بدهد كافى است.
مسأله 1922 - زكاة مابين دو نصاب واجب نيست؛ پس اگر شماره گوسفندهاى كسى از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد؛ تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده باشد؛ فقط بايد زكاة چهل تاى آن را بدهد و زيادى آن زكاة ندارد و همچنين است حكم در نصابهاى بعد.
مسأله 1923 - زكاة شتر و گاو و گوسفندى كه به مقدار نصاب برسد واجب است؛ چه همه آنها نر باشند يا ماده؛ يا بعضى نر باشند و بعضى ماده.
مسأله 1924 - در زكاة؛ گاو و گاوميش يك جنس حساب مى‌شوند و شتر عربى و غير عربى يك جنس است و همچنين بز و ميش و شيشك در زكاة با هم فرق ندارند.
مسأله 1925 - اگر براى زكاة گوسفند بدهد؛ بنا بر احتياط واجب بايد اقلا داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد احتياطا بايد داخل سال سوم شده باشد.
مسأله 1926 - گوسفندى را كه بابت زكاة مى‌دهد؛ اگر قيمتش مختصرى از گوسفندهاى ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد؛ ولى بهتر است گوسفندى را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد و همچنين است در گاو و شتر.
مسأله 1927 - اگر چند نفر با هم شريك باشند؛ هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده؛ بايد زكاة بدهد و بر كسى كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكاة واجب نيست.
مسأله 1928 - اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد و روى هم به اندازه نصاب باشند؛ بايد زكاة آنها را بدهد.

مسأله 1929 - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند؛ باید زکاة آنها را بدهد.
مسأله 1930 - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند؛ می‌تواند زکاة را از خود آنها بدهد؛ ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند؛ نمی‌تواند زکاة آنها را مریض یا معیوب؛ یا پیر بدهد؛ بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند؛ احتیاط واجب آن است که برای زکاة آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد.
مسأله 1931 - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم؛ گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند؛ یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید؛ مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد؛ زکاة بر او واجب نیست.
مسأله 1932 - کسی که باید زکاة گاو و گوسفند و شتر را بدهد؛ اگر زکاة آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده؛ همه ساله باید زکاة را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند؛ زکاة بر او واجب نیست؛ مثلا کسی که چهل گوسفند دارد؛ اگر از مال دیگرش زکاة آنها را بدهد؛ تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده؛ همه ساله باید يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد؛ تا وقتی به چهل نرسیده؛ زکاة بر او واجب نیست.

مصرف زکاة

مسأله 1933 - انسان می‌تواند زکاة را در هشت مورد مصرف کند:
اول - فقیر و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد؛ ولی کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.
دوم - مسکین و او کسی است که از فقیر سخت تر می‌گذراند.
سوم - کسی که از طرف امام (ع) یا نائب امام مامور است که زکاة را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نائب امام یا فقرا برساند.
چهارم - کافرهائی که اگر زکاة به آنان بدهند؛ به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمك می‌کنند.
پنجم - خریداری بنده هائی که در شدت می‌باشند و آزاد کردن آنان.
ششم - بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.
هفتم - فی سبیل اللّه؛ یعنی کارهائی که می‌توان با آنها قصد قربت نمود؛ مثل ساختن مسجد و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود و تنظیف شهر و اسفالت راه‌ها و توسعه آنها و مانند اینها.
هشتم - ابن السبیل؛ یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.
و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
مسأله 1934 - احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکاة نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد؛ فقط به اندازه کسری مخارج یك سالش زکاة بگیرد.
مسأله 1935 - کسی که مخارج سالش را داشته؛ اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یك سال او هست یا نه؛ نمی‌تواند زکاة بگیرد.
مسأله 1936 - صنعتگر یا مالك یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است؛ می‌تواند برای کسری مخارجش زکاة بگیرد و لازم نیست ابزار کار؛ یا ملك؛ یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.
مسأله 1937 - فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد؛ اگر خانه‌ای دارد که ملك او است و در آن نشسته؛ یا مال سواری دارد؛ چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگرچه برای حفظ آبرویش باشد؛ می‌تواند زکاة بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد؛ اگر به اینها احتیاج داشته باشد؛ می‌تواند از زکاة خریداری نماید.

مسأله 1938 - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست؛ بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکاة زندگی نکند؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است؛ می‌تواند زکاة بگیرد.
مسأله 1939 - به کسی که قبلا فقیر بوده و یا اینکه معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم؛ اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکاة داد.
مسأله 1940 - کسی که می‌گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده؛ چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود؛ احتیاط واجب آن است که به او زکاة ندهند.
مسأله 1941 - کسی که باید زکاة بدهد؛ اگر از فقیری طلبکار باشد؛ می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1942 - اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد؛ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکاة حساب کند؛ بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند؛ یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد؛ نیز می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1943 - چیزی را که انسان بابت زکاة به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکاة است؛ بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکاة به او داده و زکاة بودنش را اظهار ننماید.
مسأله 1944 - اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکاة بدهد؛ بعد بفهمد فقیر نبوده؛ یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکاة بدهد؛ کافی نیست؛ پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد؛ پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکاة است؛ انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکاة است؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکاة را به مستحق بدهد.
مسأله 1945 - کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد؛ می‌تواند برای دادن قرض خود زکاة بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.
مسأله 1946 - اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ زکاة بدهد؛ بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده؛ چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می‌تواند آنچه را که به او داده بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1947 - کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ اگرچه فقیر نباشد؛ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1948 - مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده؛ چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن

چیزی خود را به مقصد برساند؛ اگرچه در وطن خود فقیر نباشد؛ می‌تواند زکاة بگیرد؛ ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند؛ فقط به مقداری که به آنجا برسد؛ می‌تواند زکاة بگیرد.
مسأله 1949 - مسافری که در سفر درمانده شده و زکاة گرفته؛ بعد از آنکه به وطنش رسید؛ اگر چیزی از زکاة زیاد آمده باشد؛ باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکاة است.

شرایط كسانی كه مستحق زكاتند

مسأله 1950 - كسی كه زكاة می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان كسی را شیعه بداند و به او زكاة بدهد؛ بعد معلوم شود شیعه نبوده؛ باید دوباره زكاة بدهد.
مسأله 1951 - اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد؛ انسان می‌تواند به ولی او زكاة بدهد به قصد اینكه آنچه را می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.
مسأله 1952 - اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد؛ می‌تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین زكاة را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی كه زكاة به مصرف آنان می‌رسد نیت زكاة كند.
مسأله 1953 - به فقیری كه گدائی می‌كند؛ می‌شود زكاة داد.
ولی به كسی كه زكاة را در معصیت مصرف می‌كند؛ نباید زكاة داد.
مسأله 1954 - به كسی كه معصیت كبیره را آشكارا به جا می‌آورد یا نماز نمی‌خواند یا شرابخوار است هر چند آشكارا نباشد؛ احتیاط واجب آن است برای امر او به معروف و نهی از منكر زكاة ندهند.
مسأله 1955 - به كسی كه بدهكار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد؛ می‌شود زكاة داد.
مسأله 1956 - انسان نمی‌تواند مخارج كسانی را كه مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زكاة بدهد؛ ولی اگر مخارج آنان را ندهد؛ دیگران می‌توانند به آنان زكاة بدهند.
مسأله 1957 - اگر انسان زكاة را به پسرش بدهد كه خرج زن و نوكر و كلفت خود نماید اشكال ندارد.
مسأله 1958 - اگر پسر به كتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد؛ پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زكاة بدهد.
مسأله 1959 - پدر می‌تواند به پسرش زكاة بدهد كه برای خود زن بگیرد و پسر هم می‌تواند برای آنكه پدرش زن بگیرد زكاة خود را به او بدهد.
مسأله 1960 - به زنی كه شوهرش مخارج او را می‌دهد و زنی كه شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی ممكن است او را به دادن خرجی مجبور كنند؛ نمی‌شود زكاة داد.
مسأله 1961 - زنی كه صیغه شده اگر فقیر باشد؛ شوهرش و دیگران می‌توانند به او زكاة بدهند؛ ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد؛ در صورتی كه مخارج آن زن را بدهد نمی‌شود به آن زن زكاة داد.

مسأله 1962 - زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکاة بدهد؛ اگرچه شوهر زکاة را صرف مخارج خود آن زن نماید.
مسأله 1963 - سید نمی‌تواند از غیر سید زکاة بگیرد؛ ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج آن را نکند و از گرفتن زکاة ناچار باشد؛ می‌تواند از غیر سید زکاة بگیرد.
مسأله 1964 - به کسی که معلوم نیست سید است یا نه؛ می‌شود زکاة داد؛ ولی اگر دعوی سیادت کند نمی‌شود به او زکاة داد.

نیت زکاة

مسأله 1965 - انسان باید زکاة را به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکاة مال است یا زکاة فطره؛ ولی اگر مثلا زکاة گندم و جو بر او واجب باشد؛ لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکاة گندم است یا زکاة جو.
مسأله 1966 - کسی که زکاة چند مال بر او واجب شده؛ اگر مقداری زکاة بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند؛ چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد؛ زکاة همان جنس حساب می‌شود و اگر از قسم پول بدهد که هم جنس هیچ کدام آنها نباشد؛ به همه آنها قسمت می‌شود؛ پس کسی که زکاة چهل گوسفند و زکاة پانزده مثقال طلا بر او واجب است؛ اگر مثلا يك گوسفند از بابت زکاة بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند؛ زکاة گوسفند حساب می‌شود؛ ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می‌شود.
مسأله 1967 - اگر کسی را وکیل کند که زکاة مال او را بدهد؛ موقعی که زکاة را به آن وکیل می‌دهد نیت کند کافی است و چنانچه وکیل کند که زکاة او را از مالش اخراج کند؛ وکیل باید نیت زکاة کند.
مسأله 1968 - اگر بدون قصد قربت زکاة را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود؛ نیت زکاة کند؛ زکاة حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکاة

مسأله 1969 - موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشك شدن خرما و انگور؛ انسان باید زکاة را به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جدا کند و زکاة طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جدا نماید؛ ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد؛ یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد؛ می‌تواند زکاة را جدا نکند.
مسأله 1970 - بعد از جدا کردن زکاة لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می‌شود زکاة داد؛ دسترسی دارد؛ احتیاط مستحب آن است که دادن زکاة را تاخیر نیندازد.
مسأله 1971 - کسی که می‌تواند زکاة را به مستحق برساند؛ اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 1972 - کسی که می‌تواند زکاة را به مستحق برساند؛ اگر زکاة را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود؛ چنانچه دادن زکاة را به قدری تاخیر انداخته که نمی‌گویند فورا داده است؛ باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تاخیر نینداخته مثلا دو سه ساعت تاخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده؛ در صورتی که مستحق حاضر نبوده؛ چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.
مسأله 1973 - اگر زکاة را از خود مال کنار بگذارد؛ می‌تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد؛ می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.
مسأله 1974 - انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.
مسأله 1975 - اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود؛ مثلا گوسفندی که برای زکاة گذاشته بره بیاورد؛ مال فقیر است.
مسأله 1976 - اگر موقعی که زکاة را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکاة را به او بدهد مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکاة به او از جهتی بهتر باشد.
مسأله 1977 - اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکاة کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید؛ نباید چیزی از زکاة کم کند؛ ولی اگر منفعت کند؛ باید آن را به مستحق بدهد.
مسأله 1978 - اگر پیش از آنکه زکاة بر او واجب شود؛ چیزی بابت زکاة

به فقیر بدهد؛ زکاة حساب نمی‌شود و بعد از آنکه زکاة بر او واجب شد؛ اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد؛ چیزی را که به او داده بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1979 - فقیری که می‌داند زکاة بر انسان واجب نشده؛ اگر چیزی بابت زکاة بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن است؛ پس موقعی که زکاة بر انسان واجب می‌شود؛ اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد؛ می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1980 - فقیری که نمی‌داند زکاة بر انسان واجب نشده؛ اگر چیزی بابت زکاة بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکاة حساب کند.
مسأله 1981 - مستحب است زکاة گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکاة؛ خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد؛ ولی اگر دادن زکاة به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد؛ مستحب است زکاة را به او بدهد.
مسأله 1982 - بهتر است زکاة را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.
مسأله 1983 - اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکاة بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکاة را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند؛ چنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند؛ باید زکاة را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکاة برساند و می‌تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکاة بردارد و اگر زکاة تلف شود ضامن نیست.
مسأله 1984 - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می‌تواند زکاة را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکاة تلف شود ضامن است؛ مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد.
مسأله 1985 - اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکاة می‌دهد؛ با خود او است.
مسأله 1986 - کسی که «2» مثقال و «15» نخود نقره یا بیشتر از بابت زکاة بدهکار است؛ بنا بر احتیاط مستحب کمتر از «2» مثقال و «15» نخود نقره به يك فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به «2» مثقال و «15» نخود نقره برسد؛ بنا بر احتیاط مستحب به يك فقیر کمتر از آن ندهد.
مسأله 1987 - مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد؛ ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند؛ کسی که زکاة را به او داده در خریدِن آن بر دیگران مقدم است.

مسأله 1988 - اگر شك كند زكاتى را كه بر او واجب بوده داده يا نه و مال زكاة دار موجود باشد؛ بايد زكاة را بدهد؛ هر چند شك او براى زكاة سالهاى پيش بوده باشد و اگر عين تلف شده؛ زكاتى بر او نيست هر چند از سال حاضر باشد.
مسأله 1989 - فقير نمى‌تواند زكاة را به كمتر از مقدار آن صلح كند يا چيزى را گرانتر از قيمت آن بابت زكاة قبول نمايد؛ يا زكاة را از مالك بگيرد و به او ببخشد.
ولى كسى كه زكاة زيادى بدهكار است و فقير شده و نمى‌تواند زكاة را بدهد؛ چنانچه توبه كند؛ فقير مى‌تواند زكاة را از او بگيرد و به او ببخشد.
مسأله 1990 - انسان مى‌تواند از زكاة؛ قرآن يا كتاب دينى يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد؛ اگرچه بر اولاد خود و بر كسانى وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است و نيز مى‌تواند توليت وقف را براى خود يا اولاد خود قرار دهد.
مسأله 1991 - انسان نمى‌تواند از زكاة ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كسانى كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدى آن را به مصرف مخارج خود برسانند.
مسأله 1992 - انسان مى‌تواند براى رفتن به حج و زيارت و مانند اينها از سهم سبيل اللّه زكاة بگيرد؛ اگرچه فقير نباشد يا اينكه به مقدار خرج سالش زكاة گرفته باشد.
مسأله 1993 - اگر مالك فقيرى را وكيل كند كه زكاة مال او را بدهد؛ چنانچه آن فقير يقين نداشته باشد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكاة برندارد؛ مى‌تواند به مقدارى كه به ديگران مى‌دهد براى خودش نيز بردارد.
مسأله 1994 - اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكاة بگيرد؛ چنانچه شرطهائى كه براى واجب شدن زكاة گفته شد در آنها جمع شود؛ بايد زكاة آنها را بدهد.
مسأله 1995 - اگر دو نفر در مالى كه زكاة آن واجب شده با هم شريك باشند و يكى از آنان زكاة قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند؛ چنانچه بداند شريكش زكاة سهم خود را نداده و بعدا نيز نمى‌دهد؛ تصرف او در سهم خودش هم اشكال دارد مگر اينكه زكاة شريك را تبرعا با اذن او و در صورت امتناع با اذن حاكم بدهد.
مسأله 1996 - كسى كه خمس يا زكاة بدهكار است و كفاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد؛ چنانچه نتواند همه آنها را بدهد؛ اگر مالى كه خمس يا زكاة آن واجب شده از بين نرفته باشد؛ بايد خمس و زكاة را بدهد و اگر از بين رفته باشد؛ مى‌تواند خمس يا زكاة را بدهدِ؛ يا كفاره و نذر و قرض و مانند اينها را ادا نمايد.

مسأله 1997 - کسی که خمس یا زکاة بدهکار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد؛ اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد؛ چنانچه مالی که خمس و زکاة آن واجب شده از بین نرفته باشد؛ باید خمس و زکاة را بدهند و بقیه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند و اگر مالی که خمس و زکاة آن واجب شده از بین رفته باشد؛ باید مال او را به خمس و زکاة و قرض و حج قسمت نمایند.

مسأله 1998 - کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند؛ چنانچه تحصیل آن علم واجب باشد می‌شود به او زکاة داد و اگر تحصیل آن علم مستحب باشد؛ زکاة دادن به او فقط از سهم سبیل اللّه جایز است و اگر نه واجب نه مستحب باشد جایز نیست به او زکاة بدهند.

زكاة فطره

مسأله 1999 - كسی كه موقع غروب شب عيد؛ بالغ و عاقل است و فقير و بنده كس ديگر نيست؛ بايد برای خودش و كسانی كه نان خور او هستند؛ هر نفری يك صاع كه تقريبا سه كيلو است گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا برنج يا ذرت يا نان و مانند اينها به مستحق بدهد و اگر پول يكی از اينها را هم بدهد كافی است.
مسأله 2000 - كسی كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد و كسبی هم ندارد كه بتواند مخارج سال خود و عيالاتش را بگذراند فقير است و دادن زكاة فطره بر او واجب نيست.
مسأله 2001 - انسان فطره كسانی را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب می‌شوند بايد بدهد؛ كوچك باشند يا بزرگ؛ مسلمان باشند يا كافر؛ دادن خرج آنان بر او واجب باشد يا نه؛ در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر.
مسأله 2002 - اگر كسی را كه نان خور او است و در شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد؛ چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را می‌دهد؛ لازم نيست خودش فطره او را بدهد.
مسأله 2003 - فطره مهمانی كه پيش از غروب شب عيد فطر با رضايت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می‌شود؛ بر او واجب است.
مسأله 2004 - واجب بودن فطره مهمانی كه پيش از غروب شب عيد بدون رضايت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند؛ محل اشكال است اگرچه احوط دادن است و همچنين است فطره كسی كه انسان را مجبور كرده‌اند كه خرجی او را بدهد.
مسأله 2005 - فطره مهمانی كه بعد از غروب شب عيد فطر وارد می‌شود؛ بر صاحبخانه واجب نيست؛ اگرچه پيش از غروب او را دعوت كرده باشد و در خانه او هم افطار كند.
مسأله 2006 - اگر كسی موقع غروب شب عيد فطر ديوانه باشد؛ زكاة فطره بر او واجب نيست؛ ولی اگر بيهوش باشد احتياط واجب آن است كه زكاة فطره را بدهد.
مسأله 2007 - اگر پيش از غروب يا مقارن غروب بچه بالغ شود؛ يا ديوانه عاقل گردد؛ يا فقير غنی شود؛ در صورتی كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد؛ بايد زكاة فطره را بدهد.
مسأله 2008 - كسی كه موقع غروب شب عيد فطر؛ زكاة فطره بر او واجب نيست؛ اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرطهای واجب شدن فطره در

او پیدا شود؛ مستحب است زكاة فطره را بدهد.
مسأله 2009 - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده؛ فطره بر او واجب نیست.
ولی مسلمانی که شیعه نبوده؛ اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود؛ باید زكاة فطره را بدهد.
مسأله 2010 - کسی که فقط به اندازه يك صاع که تقریبا سه کیلو است گندم و مانند آن را دارد؛ مستحب است زكاة فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره؛ آن يك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد؛ ولی او به جای او می‌گیرد و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.
مسأله 2011 - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود یا کسی نان خور او حساب شود؛ واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان خور او حساب می‌شوند بدهد.
مسأله 2012 - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نان خور کس دیگر شود؛ فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است؛ مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود؛ باید شوهرش فطره او را بدهد.
مسأله 2013 - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد؛ واجب نیست فطره خود را بدهد و فرقی هم نیست بداند که آن دیگری فطره او را می‌دهد یا نداند.
مسأله 2014 - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد؛ بر خود انسان واجب نمی‌شود.
مسأله 2015 - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد؛ از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.
مسأله 2016 - زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد؛ چنانچه نان خور کس دیگر باشد؛ فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست؛ در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد.
مسأله 2017 - کسی که سید نیست؛ نمی‌تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد؛ نمی‌تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.
مسأله 2018 - فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد؛ بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خودرا از مِال طفل بر می‌دارد؛ فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله 2019 - انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد؛ باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.
مسأله 2020 - اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد؛ باید فطره او را هم بدهد؛ ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد مثلا پولی برای مخارجش بدهد؛ واجب نیست فطره او را بدهد.
مسأله 2021 - اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد؛ باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از غروب بمیرد؛ واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زكاة فطره

مسأله 2022 - اگر زكاة فطره را به يكى از هشت مصرفى كه سابقا براى زكاة مال گفته شد برسانند كافى است؛ ولى احتياط مستحب آن است كه فقط به فقراى شيعه بدهند.
مسأله 2023 - اگر طفل شيعه‌اى فقير باشد؛ انسان مى‌تواند فطره را به مصرف او برساند؛ يا به واسطه دادن به ولى؛ ملك طفل نمايد.
مسأله 2024 - فقيرى كه فطره به او مى‌دهند؛ لازم نيست عادل باشد؛ ولى احتياط واجب آن است كه به شرابخوار و بى نماز و كسى كه آشكارا معصيت مى‌كند براى امر او به معروف و نهى از منكر فطره ندهند.
مسأله 2025 - به كسى كه فطره را در معصيت مصرف مى‌كند نبايد فطره بدهند.
مسأله 2026 - احتياط واجب آن است كه به يك فقير كمتر از يك صاع (كه تقريبا سه كيلو است) فطره ندهند؛ ولى اگر بيشتر بدهند اشكال ندارد.
مسأله 2027 - اگر از جنسى كه قيمتش دو برابر قيمت معمولى آن است؛ مثلا از گندمى كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولى است؛ نصف صاع كه معناى آن در مسأله پيش گفته شد بدهد كافى نيست؛ بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد.
مسأله 2028 - انسان نمى‌تواند نصف صاع را از يك جنس مثلا گندم و نصف ديگر آن را از جنس ديگر مثلا جو بدهد؛ بلكه اگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد.
مسأله 2029 - مستحب است در دادن زكاة فطره؛ خويشان فقير خود را بر ديگران مقدم دارد و بعد همسايگان فقير را؛ بعد اهل علم فقير را؛ ولى اگر ديگران از جهتى برترى داشته باشند؛ مستحب است آنها را مقدم بدارد.
مسأله 2030 - اگر انسان به خيال اينكه كسى فقير است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقير نبوده؛ چنانچه مالى را كه به او داده از بين نرفته باشد؛ بايد پس بگيرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگيرد؛ بايد از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بين رفته باشد؛ در صورتى كه گيرنده فطره مى‌دانسته آنچه را كه گرفته فطره است؛ بايد عوض آن را بدهد و اگر نمى‌دانسته؛ دادن عوض بر او واجب نيست و انسان بايد دوباره فطره را بدهد.
مسأله 2031 - اگر كسى بگويد فقيرم؛ مى‌شود به او فطره داد؛ ولى اگر

بداند که قبلا غنی بوده است بنا بر احتیاط لازم به مجرد گفتنش نمی‌شود فطره به او داد مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زكاة فطره

مسأله 2032 - انسان بايد زكاة فطره را به قصد قربت (يعنى براى انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و موقعى كه آن را مى‌دهد؛ نيت دادن فطره نمايد.
مسأله 2033 - اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست و بهتر آن است كه ماه رمضان هم فطره را ندهد؛ ولى اگر پيش از رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد و بعد از آنكه فطره بر او واجب شد؛ طلب خود را بابت فطره حساب كند مانعى ندارد.
مسأله 2034 - گندم يا چيز ديگرى را كه براى فطره مى‌دهد بايد به جنس ديگر يا خاك مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد؛ اگر خالص آن به يك صاع كه تقريبا سه كيلو است برسد؛ يا آنچه مخلوط شده به قدرى كم باشد كه قابل اعتنا نباشد اشكال ندارد.
مسأله 2035 - اگر فطره را از چيز معيوب بدهد؛ بنا بر احتياط واجب كافى نيست.
مسأله 2036 - كسى كه فطره چند نفر را مى‌دهد؛ لازم نيست همه را از يك جنس بدهد؛ مثلا اگر فطره بعضى را گندم و فطره بعض ديگر را جو بدهد كافى است.
مسأله 2037 - كسى كه نماز عيد فطر مى‌خواند؛ بنا بر احتياط واجب بايد فطره را پيش از نماز عيد بدهد يا آن را عزل كند؛ ولى اگر نماز عيد نمى‌خواند؛ مى‌تواند دادن فطره يا عزل آن را تا ظهر تاخير بيندازد.
مسأله 2038 - اگر به نيت فطره مقدارى از مال خود را كنار بگذارد و تا ظهر روز عيد به مستحق ندهد؛ هر وقت آن را مى‌دهد نيت فطره نمايد.
مسأله 2039 - اگر موقعى كه دادن زكاة فطره واجب است؛ فطره را ندهد و كنار هم نگذارد؛ بعدا بايد بدون اينكه نيت ادا و قضا كند فطره را بدهد.
مسأله 2040 - اگر فطره را كنار بگذارد؛ نمى‌تواند آن را براى خودش بردارد و مالى ديگر را براى فطره بگذارد.
مسأله 2041 - اگر انسان مالى داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است؛ چنانچه فطره را ندهد و نيت كند كه مقدارى از آن مال براى فطره باشد اشكال دارد و نيز جايز نيست فطره را در مثل لباس و فرش كه از اجناس گذشته يا پول آنها نيست تعيين كند.
مسأله 2042 - اگر مالى را كه براى فطره كنار گذاشته از بين برود؛ چنانچه دسترسى به فقير داشته و دادن فطره را تاخير انداخته؛ بايد عوض

آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته؛ ضامن نیست.
مسأله 2043 - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود؛ احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

مسأله 2044 – حج، زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود.
و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد؛ یك مرتبه واجب می‌شود:
اول آنکه بالغ باشد.
دوم آنکه عاقل و آزاد باشد.
سوم به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترك آن از حج مهمتر است انجام دهد؛ یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترك نماید.
چهارم آنکه مستطیع باشد.
و مستطیع بودن به چند چیز است:
اول - آنکه توشه راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیه کند داشته باشد.
دوم - سلامت مزاج و توانائی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به جا آورد.
سوم - در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند؛ حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگرچه دورتر باشد؛ باید از آن راه برود.
چهارم - به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.
پنجم - مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشته باشد.
ششم - بعد از برگشتن؛ کسب یا زراعت یا عایدی ملك یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.
مسأله 2045 - کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود؛ یعنی به زحمت می‌افتد؛ حج وقتی بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.
مسأله 2046 - زنی که می‌تواند مکه برود؛ اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلا فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچارِ شود که به سختی زندگی کند؛ حج بر او واجب نیست.

مسأله 2047 - اگر كسى توشه راه و مركب سوارى نداشته باشد و ديگرى به او بگويد:
حج برو من خرج تو و عيالات تو را در موقعى كه در سفر حج هستى مى‌دهم؛ در صورتى كه اطمينان داشته باشد كه خرج او را مى‌دهد؛ حج بر او واجب مى‌شود.
مسأله 2048 - اگر خرجى رفتن و برگشتن و خرجى عيالات كسى را در مدتى كه مكه مى‌رود و برمى گردد؛ به او ببخشند و با او شرط كنند كه حج كند و او قبول نمايد؛ حج بر او واجب مى‌شود؛ اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالى كه بتواند با آن زندگى كند نداشته باشد.
مسأله 2049 - اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عيالات كسى را در مدتى كه مكه مى‌رود و برمى گردد به او بدهند و بگويند حج برو؛ ولى ملك او نكنند؛ حج بر او واجب مى‌شود.
مسأله 2050 - اگر مقدارى مال كه براى حج كافى است به كسى بدهند و با او شرط كنند كه در راه مكه به كسى كه مال را داده خدمت بنمايد؛ حج بر او واجب نمى‌شود.
مسأله 2051 - اگر مقدارى مال به كسى بدهند و حج بر او واجب شود؛ چنانچه حج نمايد؛ هر چند بعدا مالى از خود پيدا كند؛ ديگر حج بر او واجب نيست.
مسأله 2052 - اگر براى تجارت مثلا تا جده برود و مالى به دست آورد كه اگر بخواهد از آنجا به مكه رود مستطيع باشد؛ بايد حج كند و در صورتى كه حج نمايد اگرچه بعدا مالى پيدا كند كه بتواند از وطن خود به مكه رود؛ ديگر حج بر او واجب نيست.
مسأله 2053 - اگر انسان اجير شود كه مباشرتا از طرف كس ديگر حج كند؛ چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد ديگرى را از طرف خودش بفرستد؛ بايد از كسى كه او را اجير كرده اجازه بگيرد.
مسأله 2054 - اگر كسى مستطيع شود و مكه نرود و فقير شود؛ بايد اگرچه به زحمت باشد كه قابل تحمل است بعدا حج كند و اگر نتواند حج برود؛ چنانچه كسى او را براى حج اجير كند؛ بايد به مكه رود و حج كسى را كه براى او اجير شده به جا آورد و ممكن باشد تا سال بعد در مكه بماند و براى خود حج نمايد؛ ولى اگر ممكن باشد كه اجير شود و اجرت را نقد بگيرد و كسى كه او را اجير كرده راضى شود كه حج او در سال بعد به جا آورده شود؛ بايد سال اول براى خود و سال بعد براى كسى كه اجير شده حج نمايد.
مسأله 2055 - اگر در سال اولى كه مستطيع شده به مكه رود و در وقت معينى كه دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد؛ چنانچه در سالهاى بعد مستطيع نباشد؛ حج بر او واجب نيست؛ ولى اگر از سالهاى

پیش مستطیع بوده و نرفته؛ اگرچه به زحمت باشد که قابل تحمل است باید حج کند.
مسأله 2056 - اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانائی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعدا خودش حج کند؛ باید دیگری را از طرف خود بفرستد؛ بلکه اگر نا امید هم نباشد احتیاط واجب آن است که اجیر بگیرد و در صورتی که بعدا قدرت پیدا کرد خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده؛ به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و نا امید از توانائی خود باشد و در تمام این صور بنا بر احتیاط واجب باید نائب صروره باشد یعنی کسی که اولین مرتبه حج رفتن او باشد.
مسأله 2057 - کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده؛ باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد؛ زن بر آن اجیر حرام می‌شود.
مسأله 2058 - اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند؛ چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد صحیح است و در صورت فراموشی چنانچه برگشتن برایش مشقت داشته باشد می‌تواند نایب بگیرد.

احکام خرید و فروش

مساله

مسأله 2059 - سزاوار است شخص کاسب احکام خرید و فروش موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد؛ حضرت صادق (ع) فرمودند:
کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند؛ باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن آن خرید و فروش کند؛ به واسطه معامله‌های باطل و شبهه ناك به هلاکت می‌افتد.
مسأله 2060 - اگر انسان برای ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل؛ نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.
مسأله 2061 - کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه؛ باید کسب کند.
و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا؛ کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

چهار چیز در خرید و فروش مستحب است:
اول - آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد.
دوم - آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند.
سوم - آنکه چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد.
چهارم - آنکه کسی که با او معامله کرده؛ اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند؛ برای به هم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

مسأله 2062 - عمده معاملات مکروه از این قرار است:
اول ملك فروشی مگر اینکه ملك دیگری با پول آن بخرد.
دوم قصابی.
سوم کفن فروشی.
چهارم معامله با مردمان پست.
پنجم معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.
ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.
هفتم آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد؛ داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله 2063 - معاملات حرام شش است:
اول خرید و فروش عین نجس مثل مشروبات مسکر و سگ غیر شکاری و مردار و خوك و در غیر اینها در صورتی که بشود از آن استفاده حلال نمود مثلا غائط را کود نمایند و خون انسان که آن را به دیگری تزریق می‌کنند خرید و فروش جایز است.
دوم خرید و فروش مال غصبی.
سوم خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل بعض حشرات.
چهارم معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد؛ مانند اسباب قمار.
پنجم معامله‌ای که در آن ربا باشد.
ششم فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است؛ در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید؛ مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند.
پیغمبر اکرم (ص) فرمود:
از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غش کند؛ خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.
مسأله 2064 - فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد؛ ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن است مثلا از قسم خوراکی است که می‌خواهد اورا بخورد؛ باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید؛ ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگرچه مشتری با آن نماز بخواند؛ زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است.
مسأله 2065 - اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاك بودن است مثلا روغن را برای خوردن بخواهند؛ لازم است فروشنده نجاست او را به مشتری بگوید و همچنین است اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند؛ ولی در معرض این باشد که خوراك یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است؛ زیرا که سبب شدن برای خوردن نجاست و همچنین سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان وضو یا غسل گردد جایز نیست.

مسأله 2066 - خرید و فروش دواهای نجس خوردنی اگرچه جایز است ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند و همچنین است اگر خوردنی نباشد ولی در معرض این باشد که خوراك یا بدن مشتری آلوده به نجاست شود.
مسأله 2067 - خرید و فروش روغن هائی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد.
و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند؛ در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده؛ چنانچه از دست کافر بگیرند یا از ممالك غیر اسلامی بیاورند اگرچه پاك و خرید و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیت را به مشتری بفهماند.
مسأله 2068 - اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند؛ یا خودش مرده باشد؛ خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2069 - چرمی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند؛ یا از دست کافر گرفته می‌شود اگرچه احتمال داده شود که از حیوان ماکول اللحم بوده و تذکیه شده است خرید و فروش آن اشکال دارد و بنا بر احتیاط نجس است و نماز در آن جایز نیست.
مسأله 2070 - روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه خرید و فروشش؛ اشکال دارد و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.
مسأله 2071 - مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است.
مسأله 2072 - فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.
مسأله 2073 - اگر خریدار جدا قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسی را که می‌خرد ندهد؛ این قصد به صحت معامله ضرر ندارد و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد.
مسأله 2074 - اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمه خریده بعدا از حرام بدهد؛ معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.
مسأله 2075 - خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است و بنا بر احتیاط سازهای کوچك که بازیچه بچه‌ها است نیز این حکم را دارد.
و اما خرید و فروش آلات مشترکه مانند رادیو تلویزیون و ضبط صوت در صورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد مانعی ندارد.
مسأله 2076 - اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد

این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند؛ مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند؛ معامله آن حرام است؛ ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشکال ندارد.
مسأله 2077 - ساختن مجسمه جان دار و نقاشی آن جایز است و خرید و فروش آن مانعی ندارد اگرچه احوط ترك است.
مسأله 2078 - خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آن را بخرد؛ باید به صاحب اصلیش برگرداند.
مسأله 2079 - اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد؛ چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید این یك من روغن را می‌فروشم؛ معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند؛ ولی اگر آن را معین نکند بلکه یك من روغن در ذمه بفروشد؛ بعد روغنی که پیه دار بدهد؛ مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.
مسأله 2080 - اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند؛ به زیادتر از همان جنس بفروشد؛ مثلا یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد؛ ربا و حرام است؛ بلکه اگر یکی از دو جنس؛ سالم و دیگری معیوب؛ یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد؛ یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند؛ چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد؛ باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد؛ یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج خورده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد؛ ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2081 - اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد؛ مثلا یك من گندم به یك من گندم و یك تومان پول بفروشد؛ باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می‌باشد.
مسأله 2082 - اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند؛ مثلا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم بفروشد؛ اشکال ندارد.
و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم و یك دستمال بفروشد.
مسأله 2083 - اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند؛ یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند؛ بفروشد و زیادتر بگیرد؛ مثلا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه مثلا ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است که بین آنها امتیاز باشد؛ مثلا ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط

در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی‌شود بلکه واقع معامله قرض است اگرچه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و شرط باطل است و از این قبیل است فروختن اسکناس نقدا به زیادتر از آن به مدت؛ ولی اگر بین آنها امتیازی باشد مثل اسکناس و ریال با دلار یا پوند اشکالی ندارد.
مسأله 2084 - جنسی را که در غالب شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند؛ احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند و در صورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه‌ای در بین نباشد؛ حکم آن در هر شهری برطبق معمول آن شهر است.
مسأله 2085 - اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد؛ از يك جنس نباشد؛ زیادی گرفتن اشکال ندارد؛ پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.
مسأله 2086 - جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد؛ اگر از يك چیز عمل آمده باشد؛ باید در معامله زیادی نگیرد؛ مثلا اگر يك من روغن گاو بفروشد و در عوض آن يك من و نیم پنیر گاو بگیرد؛ ربا و حرام است.
و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس آن معامله کند زیادی نگیرد.
مسأله 2087 - جو و گندم در ربا يك جنس حساب می‌شود؛ پس اگر مثلا يك من گندم بدهد و يك من و پنج سیر جو بگیرد؛ ربا و حرام است.
و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد؛ چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد؛ مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.
مسأله 2088 - معامله ربا چه با مسلمان چه با کافر حرام است؛ بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست چیزی را به صورت ربا به قصد استنقاذ بگیرد اشکال ندارد و بنا بر احتیاط مستحب پدر و فرزند و زن و شوهر نیز نمی‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله 2089 - برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:
اول: آنکه بالغ باشند.
دوم: آنکه عاقل باشند.
سوم: آنکه سفیه نباشند - یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم؛ معامله باطل است.
پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد.
ششم: آنکه جنس و عوضی را که می‌دهند مالك باشند.
و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
مسأله 2090 - معامله با بچه نابالغ که مستقل در معامله باشد باطل است؛ اما اگر معامله با ولی او باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد؛ معامله صحیح است؛ بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچه وکالت از صاحبش آن مال را بفروشد یا به آن پول چیزی بخرد؛ ظاهر این است که معامله صحیح است اگرچه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند؛ یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگرچه ممیز نباشد معامله صحیح است چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند؛ ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا پول را به صاحب آن می‌رساند.
مسأله 2091 - اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد؛ باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچه گرفته؛ از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد.
مسأله 2092 - اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود؛ ظاهر این است که می‌تواند از بچه بعد از بلوغ یا ولی او در صورتی که بچه مال داشته باشد مطالبه نماید و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد.
مسأله 2093 - اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند؛ چنانچه بعد از معامله راضی شود و مثلا بگوید راضی هستم؛ معامله صحیح است؛

ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.
مسأله 2094 - اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد؛ چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند؛ معامله باطل است.
مسأله 2095 - پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و جد پدری می‌توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضرورت اقتضا کند می‌تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است بفروشد.
مسأله 2096 - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش؛ صاحب مال معامله را اجازه کند؛ معامله صحیح است و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله؛ ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله؛ ملك کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.
مسأله 2097 - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد اینکه پول آن مال خودش باشد؛ چنانچه صاحب مال؛ معامله را اجازه بکند؛ معامله صحیح است ولی پول مال مالك می‌شود نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله 2098 - جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد:
اول آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.
دوم آنکه بتواند آن را تحویل دهد؛ بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست؛ ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلا با يك فرش بفروشد؛ اگرچه آن اسب پیدا نشود؛ معامله صحیح است.
سوم خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند؛ معین نماید.
چهارم آنکه ملك طلق باشد؛ پس مالی را که انسان وقف کرده؛ فروش آن جایز نیست مگر در چند مورد که خواهد آمد.
پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را؛ پس اگر مثلا منفعت يك ساله را بفروشد؛ صحیح نیست؛ ولی چنانچه خریدار به جای پول؛ منفعت ملك خود را بدهد؛ مثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن؛ منفعت يك ساله خانه خود را به او واگذار کند؛ اشکال ندارد.
و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.
مسأله 2099 - جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند؛ با دیدن خریداری نماید.
مسأله 2100 - چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند؛ با پیمانه هم می‌شود معامله کرد به اینطور که اگر مثلا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که يك من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.
مسأله 2101 - اگر یکی از شرطهائی که گفته شد؛ در معامله نباشد؛ معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده با قطع نظر از آن معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند؛ تصرف آنها اشکال ندارد.
مسأله 2102 - معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتواند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند؛ مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند؛ فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد؛ باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.
مسأله 2103 - هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به

طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند؛ گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند.
و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.
مسأله 2104 - خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد؛ ولی استفاده آن ملك در مدت اجاره مال مستاجر است.
و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده‌اند؛ یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است؛ ملك را خریده باشد؛ پس از اطلاع به کیفیت می‌تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله 2105 - در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخواند؛ مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم؛ معامله صحیح است؛ ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند؛ یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله 2106 - اگر در موقع معامله صیغه نخوانند؛ ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد؛ مال خود را ملك او كند؛ معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله 2107 - فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته؛ پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.
مسأله 2108 - فروختن میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد جایز نیست و چنانچه چیزی از زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند؛ یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند؛ یا میوه بیشتر از یك سال را به او بفروشند اشکال ندارد.
مسأله 2109 - اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده؛ بر درخت بفروشند؛ اشکال ندارد؛ ولی عوض آن را خرمای همان درخت قرار ندهند؛ اما اگر کسی یك درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را خرمای همان درخت قرار بدهند اشکال ندارد.
مسأله 2110 - فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود؛ در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.
مسأله 2111 - اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته؛ به چیز دیگری غیر گندم و جو که از خودش حاصل می‌شود بفروشند اشکال ندارد.

مسأله 2112 - اگر جنسی را نقد بفروشند؛ خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد؛ فروشنده جلوگیری نکند.

مسأله 2113 - در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد؛ پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد؛ چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است.

مسأله 2114 - اگر جنسی را نسیه بفروشد؛ پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید؛ ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت؛ طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله 2115 - اگر جنسی را نسیه بفروشد؛ بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند؛ می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید؛ ولی اگر خریدار نتواند بپردازد؛ باید او را مهلت دهد یا معامله را فسخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله 2116 - اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند؛ مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید؛ معامله باطل است.

ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند؛ مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم؛ تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله 2117 - کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده؛ اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت؛ مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله 2118 - معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم؛ یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.
مسأله 2119 - اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد؛ معامله باطل است.
ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول طلا یا نقره بگیرد؛ معامله صحیح است.
و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.
مسأله 2120 - معامله سلف شش شرط دارد:
اول خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند؛ ولی دقت زیاد هم لازم نیست؛ همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است.
دوم پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند؛ خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد؛ یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد؛ اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند.
سوم مدت را کاملا معین کنند و اگر بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم؛ چون مدت کاملا معلوم نشده معامله او باطل است.
چهارم وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت؛ جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.
پنجم جای تحویل جنس را معین نمایند؛ ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد؛ لازم نیست اسم آن جا را ببرند.
ششم وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولا با دیدن؛ معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد؛ ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله 2121 - انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده؛ پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده‌اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد؛ فروختن آن اشکال ندارد؛ ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر اینکه به قیمت خریدش بفروشد یا به خود فروشنده‌اش بفروشد.
مسأله 2122 - در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده در موعدش بدهد؛ مشتری باید قبول کند.
و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود؛ مشتری باید قبول نماید.
مسأله 2123 - اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد؛ پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده؛ مشتری می‌تواند قبول نکند.
مسأله 2124 - اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده؛ جنس دیگری بدهد؛ در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
مسأله 2125 - اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند؛ مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید؛ یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
مسأله 2126 - اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد؛ بنا بر احتیاط واجب معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله 2127 - اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد؛ سکه دار باشند یا بی سکه در صورتی که وزن یك از آنها زیادتر باشد؛ معامله حرام و باطل است.
مسأله 2128 - اگر طلا را به نقره؛ یا نقره را به طلا بفروشد؛ معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
مسأله 2129 - اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند؛ باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند؛ جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.
مسأله 2130 - اگر فروشنده یا خریدار؛ تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند

اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2131 - اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص و خاك طلای معدن را به طلای خالص بفروشند؛ معامله باطل است؛ ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله 2132 - حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:
اول آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را خیار مجلس می‌گویند.
دوم آنکه مشتری یا فروشنده در بیع؛ یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر؛ مغبون شده باشند که آن را خیار غبن گویند.
سوم در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند؛ که آن را خیار شرط گویند.
چهارم یکی از دو طرف معامله؛ مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود؛ که آن را خیار تدلیس گویند.
پنجم یکی از دو طرف معامله با یکدیگر شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود؛ یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد؛ که در این صورت شرط کننده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تخلف شرط گویند.
ششم در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را خیار عیب گویند.
هفتم معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده‌اند؛ مال دیگری است؛ که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود؛ گیرنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد و آن را خیار شرکت گویند.
هشتم صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید؛ بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است؛ که در این صورت طرف می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار رؤیت گویند.
نهم اگر مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت پول تاخیر کند تا سه روز ندهد؛ اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می‌تواند معامله را به هم بزند.
ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر يك روز بماند؛ ضایع می‌شود؛ چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تاخیر گویند.
دهم کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و

اگر در عوض چیزی که فروخته حیوان گرفته باشد؛ فروشنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار حیوان گویند.
یازدهم فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید؛ که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تعذر تسلیم گویند.
و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد:
مسأله 2133 - اگر خریدار قیمت جنس را نداند؛ یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد؛ چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند؛ یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد؛ در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2134 - در معامله بیع شرط که مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند؛ در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.
مسأله 2135 - در معامله بیع شرط اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد؛ خریدار ملك را به او می‌دهد؛ معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدت پول را ندهد؛ حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد تا پول را نداده نمی‌تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.
مسأله 2136 - اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2137 - اگر خریدار بفهمد مالی را که خریده عیبی دارد؛ مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یك چشم آن کور است؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد مثلا در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد؛ در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلا مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است؛ در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد؛ چون فرق قیمت سالم و معیوب یك چهارم می‌باشد می‌تواند یك چهارم پولی را که داده یعنی یك تومان از فروشنده بگیرد.
مسأله 2138 - اگر فروشنده بفهمد در عوضی که مالش را به آن فروخته عیبی هست؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او

نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.
مسأله 2139 - اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال؛ عیبی در آن پیدا شود؛ خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن؛ عیبی پیدا شود؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.
مسأله 2140 - اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد لازم نیست فورا معامله را به هم بزند و بعدا هم حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین است حکم در سایر خیارات.
مسأله 2141 - هرگاه بعد از خریدن جنس؛ عیب آن را بفهمد اگرچه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند و همچنین است حکم در سایر خیارات.
مسأله 2142 - در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت بگیرد:
اول آنکه موقع خریدن؛ عیب مال را بداند.
دوم به عیب مال راضی شود.
سوم در وقت معامله بگوید:
اگر مال عیبی داشته باشد؛ پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.
چهارم فروشنده در وقت معامله بگوید:
این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم.
ولی اگر هم عیبی را معین کند و بگوید:
مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد؛ خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.
مسأله 2143 - اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد و پس از تحویل گرفتن مال؛ عیب دیگری در آن پیدا شود؛ نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد؛ ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیداکند اگرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد.
و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت؛ مال عیب دیگری پیدا کند؛ اگرچه آن را تحویل گرفته باشد؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2144 - اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد؛ چنانچه او همان خصوصیات را

به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله 2145 - اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید؛ باید تمام چیزهائی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد؛ مثلا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعدا مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2146 - اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت به فروش و هرچه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد؛ هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد.
ولی اگر به طور جعاله باشد و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر فروختی زیادی مال خودت باشد اشکال ندارد.
مسأله 2147 - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن؛ گوشت ماده بدهد معصیت کرده است؛ پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکرده؛ در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصاب باید گوشت نر به او بدهد.
مسأله 2148 - اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2149 - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

شرکت - صلح - اجاره

احکام شرکت

مسأله 2150 - اگر دو نفر بخواهند باهم شركت كنند؛ چنانچه هر كدام مقداری از مال خود را با مال ديگری به طوری مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود و به عربی يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند؛ يا كاری كنند كه معلوم باشد می‌خواهند با يكديگر شريك باشند؛ شركت آنان صحيح است و اگر بشود مال هر كدام را از ديگری تشخيص داد و قرار بگذارند كه با آن دو مال؛ تجارت كنند كه ربح و ضرر بين آنها مشترك باشد؛ شركت نسبت به منفعت و ضرر صحيح است.
مسأله 2151 - اگر چند نفر در مزدی كه از كار خودشان می‌گيرند با يكديگر شركت كنند؛ مثلا چند دلا ك باهم قرار بگذارند كه هر قدر مزد گرفتند باهم قسمت كنند؛ شركت آنان صحيح نيست.
مسأله 2152 - اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قيمت آن را خودش بدهكار شود ولی در استفاده جنسی كه هر كدام خريده‌اند با يكديگر شريك باشند صحيح نيست؛ اما اگر هر كدام ديگری را وكيل كند كه جنس را برای او نسيه بخرد؛ بعد هر شريكی جنس را برای خودش و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند؛ شركت صحيح است.
مسأله 2153 - كسانی كه به واسطه شركت باهم شريك می‌شوند؛ بايد مكلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختيار شركت كنند و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند؛ پس سفيه - كسی كه مال خود را در كارهای بيهوده صرف می‌كند - چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد؛ اگر شركت كند صحيح نيست.
مسأله 2154 - اگر در عقد شركت شرط كنند كسی كه كار می‌كند؛ يا بيشتر از شريك ديگر كار می‌كند بيشتر منفعت ببرد؛ بايد آنچه را شرط كرده‌اند به او بدهند و اگر شرط كنند كسی كه كار نمی‌كند؛ يا بيشتر كار نمی‌كند بيشتر منفعت ببرد؛ اظهر اين است كه شركت آنان صحيح و شرط باطل است و به حسب سرمايه منفعت بين آنها تقسيم می‌شود.
مسأله 2155 - اگر قرار بگذارند كه همه استفاده را يك نفر ببرد؛ يا تمام ضرر يا بيشتر آن از يكی از آنان باشد؛ شركت صحيح ولی منفعت و ضرر بين آنها به نسبت مال تقسيم می‌شود.
مسأله 2156 - اگر شرط نكنند كه يكی از شريكها بيشتر منفعت ببرد؛ چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد؛ منفعت و ضرر را هم به يك اندازه می‌برند و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد؛ بايد منفعت و ضرر را به

نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد؛ سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است؛ چه هر دو به یك اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.
مسأله 2157 - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو باهم خرید و فروش نمایند؛ یا هر کدام به تنهائی معامله کنند؛ یا فقط یکی از آنان معامله کند؛ باید به قرارداد عمل نمایند.
مسأله 2158 - اگر معین نکنند که کدام یك آنان با سرمایه خرید و فروش نماید؛ هیچ یك آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.
مسأله 2159 - شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد؛ باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند؛ باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و مال شرکت را در صورتی که متعارف نباشد در مسافرت همراه خود نبرد.
مسأله 2160 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند یا آنکه قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند؛ در این دو صورت معامله نسبت به حصه شریك فضولی است؛ پس چنانچه اجازه نکند می‌تواند عین مالش را و در صورت تلف عین؛ عوض مالش را بگیرد.
مسأله 2161 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2162 - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد؛ باید حرف او را قبول کرد.
مسأله 2163 - اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند؛ هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند؛ واگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرف ندارند؛ ولی کسی که از اجازه خود برگشته؛ می‌تواند در مال شرکت تصرف کند.
مسأله 2164 - هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند؛ اگرچه شرکت مدت داشته باشد؛ باید دیگران قبول نمایند؛ مگر آنکه تقسیم ضرر معتنا بهی بر شرکاء داشته باشد.
مسأله 2165 - اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود؛ شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکیِ از آنان سفیه شود؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسأله 2166 - اگر شريك؛ چيزى را نسيه براى خود بخرد؛ نفع و ضررش مال او است؛ ولى اگر براى شركت بخرد و شريك ديگر اجازه نمايد مثلا بگويد به آن معامله راضى هستم؛ نفع و ضررش مال هر دوى آنان است.
مسأله 2167 - اگر با سرمايه شركت معامله‌اى كنند؛ بعد بفهمند شركت باطل بوده؛ چنانچه طورى باشد كه اذن در معامله به صحت شركت مقيد نباشد به اين معنى كه اگر مى‌دانستند شركت درست نيست؛ به تصرف در مال يكديگر راضى بودند؛ معامله صحيح است و هرچه از آن معامله پيدا شود مال همه آنان است و اگر اينطور نباشد؛ در صورتى كه كسانى كه به تصرف ديگران راضى نبوده‌اند؛ بگويند به آن معامله راضى هستيم؛ معامله صحيح و گرنه باطل مى‌باشد.
و در صورتى كه اذن در معامله به صحت شركت مقيد نباشد؛ هر كدام آنان كه براى شركت كارى كرده است؛ اگر به قصد مجانى كار نكرده باشد؛ مى‌تواند مزد زحمتهاى خود را به اندازه معمولى از شريكهاى ديگر بگيرد.

مسأله 2168 - صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند؛ یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض؛ مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد؛ بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد؛ باز هم صلح صحیح است.
مسأله 2169 - کسی که مالش را به دیگری صلح می‌کند؛ باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی او را مجبور نکرده باشد و باید سفیه و مفلس هم نباشد.
مسأله 2170 - لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود؛ بلکه با هر لفظی که بفهماند باهم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.
مسأله 2171 - اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد؛ چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است؛ بلکه اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض؛ مقداری روغن بدهد نیز صحیح است.
مسأله 2172 - اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند؛ در صورتی صحیح است که او قبول نماید؛ ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد؛ قبول کردن او لازم نیست.
مسأله 2173 - اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند؛ چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند؛ مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید؛ زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند؛ یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست؛ باز هم به آن صلح می‌کرد.
مسأله 2174 - اگر بخواهند چیزی را که از یك جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند؛ احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد؛ ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد اگرچه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.
مسأله 2175 - اگر دو نفر از یك نفر طلبکار باشند؛ یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند؛ چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم

طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلا یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد؛ ولی اگر طلب آنان از یك جنس و چیزی باشد که معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند؛ در صورتی که وزن یا پیمانه آنها معلوم باشد مساوی نیست؛ مصالحه آنان اشکال دارد؛ ولی هر کدام طلب خود را از دیگری بگذرد مانعی ندارد.

مسأله 2176 - اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد؛ چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود و اما در غیر آنها برای طلبکار جایز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد چنانکه در مسأله (2297) خواهد آمد.

مسأله 2177 - اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند.

و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند؛ کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله 2178 - تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند؛ می‌توانند معامله را به هم بزنند.

و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد؛ تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد.

و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد؛ اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تاخیر کند یا اینکه شرط شده باشد که مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند و همچنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله 2179 - اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد؛ می‌تواند صلح را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله 2180 - هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید.

و همچنین است شرط کند تا مادامی که زنده هستم مأذون باشم که در آن چیز تصرف کنم.

احکام اجاره

مسأله 2181 - اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند؛ پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند؛ یا اجاره دهد صحیح نیست.
مسأله 2182 - انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.
مسأله 2183 - اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد؛ یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد؛ بعد از آنکه بچه بالغ شد؛ می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند؛ ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد؛ بر خلاف مصلحت بچه بود؛ نمی‌تواند اجاره مال خود را به هم بزند؛ ولی نفوذ اجاره خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است.
مسأله 2184 - بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد.
و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد؛ می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.
مسأله 2185 - اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند؛ بلکه اگر مالك به کسی بگوید؛ ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم؛ اجاره صحیح است.
و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد اینکه ملك او را اجاره دهد؛ آن را به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد؛ اجاره صحیح می‌باشد.
مسأله 2186 - اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.
مسأله 2187 - کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است.
مسأله 2188 - اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید؛ مستاجر نمی‌تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آنکه اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد؛ مثل اینکه زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعدا شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش اجاره دهد.
و اگر مالك شرط نکند؛ می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد.

ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد؛ باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد؛ یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد؛ مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد و بنا بر احتیاط وجوبی اجاره کشتی نیز حکم خانه را دارد.
مسأله 2189 - اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند؛ نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مسأله قبلی گذشت و اگر شرط نکند؛ چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد؛ باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد؛ می‌تواند زیادتر بگیرد و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید؛ ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.
مسأله 2190 - اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر؛ چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید؛ اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.
مسأله 2191 - اگر خانه یا دکانی را مثلا یك ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید؛ می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد؛ باید در آن؛ کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله 2192 - مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:
اول آنکه معین باشد؛ پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست.
دوم مستاجر آن را ببیند؛ یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.
سوم تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.
چهارم آنکه استفاده از آن مال منجر به اتلاف و از بین بردنش نشود؛ پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.
پنجم استفاده‌ای که مال را برای آن؛ اجاره داده‌اند ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود؛ صحیح نیست.
ششم چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد؛ در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.
مسأله 2193 - اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند؛ در صورتی که میوه‌اش فعلا موجود نباشد صحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.
مسأله 2194 - زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیردادن؛ حق شوهر از بین برود؛ بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.
شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند
مسأله 2195 - استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:
اول آنکه حلال باشد؛ بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی؛ یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.
و همچنین معتبر است که آن عمل در نظر شرع به طور مجانی واجب نباشد؛ پس اجیر شدن برای فرایض یومیه یا تجهیز اموات جایز نیست.
سوم اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فائده داشته باشد؛ استفاده‌ای که مستاجر باید از آن بکند معین نمایند؛ مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معین کنند که فقط سواری یا باربری آن؛ مال مستاجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.
مسأله 2196 - اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند؛ ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.
مسأله 2197 - اگر خانه‌ای را مثلا يك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را يك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند؛ اجاره صحیح است اگرچه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.
مسأله 2198 - اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن؛ ماهی ده تومان است؛ اجاره صحیح نیست.
مسأله 2199 - اگر به مستاجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم یا بگوید خانه را يك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آنهم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است؛ در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد؛ اجاره ماه اول صحیح است.
مسأله 2200 - خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند؛ اگر قرار بگذارند که مثلا شبی يك تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود؛ استفاده از آن خانه اشکال ندارد؛ ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند؛ اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله 2201 - مالی را که مستاجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند؛ باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهائی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند؛ یا مستاجر خصوصیات آن را بگوید.
مسأله 2202 - اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهد؛ اجاره صحیح نیست و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.
مسأله 2203 - کسی که چیزی را اجاره داده؛ تا آن چیز را تحویل ندهد؛ حق ندارد وجه اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد؛ پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد مگر در مواردی که متعارف دادن اجرت قبل از عمل باشد مثل اجیر شدن برای حج و زیارت؛ یا اجیر اداء اجرت را قبل از عمل شرط کند.
مسأله 2204 - هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد؛ اگرچه مستاجر تحویل نگیرد؛ یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند؛ باید مال الاجاره آن را بدهد.
مسأله 2205 - اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود؛ کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او واگذار نکند؛ باید اجرت او را بدهد؛ مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد؛ اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد؛ باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد چه برای خودش یا دیگری کار کند.
مسأله 2206 - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ مستاجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد؛ مثلا اگر خانه‌ای را یك ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده؛ چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل آن بوده لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد.
و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.
مسأله 2207 - اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود؛ چنانچه در

نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده؛ ضامن نیست.
و نیز اگر مثلا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود؛ در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد؛ نباید عوض آن را بدهد.
مسأله 2208 - هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.
مسأله 2209 - اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند؛ چه مزد گرفته باشد چه مجانی سر بریده باشد؛ باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2210 - اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد؛ چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است.
و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.
و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.
مسأله 2211 - اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند؛ صاحب حیوان ضامن نیست؛ ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.
مسأله 2212 - اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ان بچه بمیرد؛ ضامن است؛ خواه مقداری که بریده بیشتر از معمول باشد یا نه.
و اما اگر ضرری به آن بچه برسد؛ چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد؛ ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد؛ ضمان محل اشکال و احوط رجوع به صلح است.
مسأله 2213 - اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن است؛ ولی اگر بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن نیست.
مسأله 2214 - هرگاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم؛ در صورتی که دقت و احتیاط خودرا بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر اگرچه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.
مسأله 2215 - مستاجر و کسی که چیزی را اجاره داده؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ می‌توانند مطابق قرارداد؛ اجاره را به هم بزنند.
مسأله 2216 - اگر اجاره دهنده یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است؛ چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است؛ می‌تواند اجاره

را به هم بزند؛ ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.
مسأله 2217 - اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید؛ مستاجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر حیوانی را که یك ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد؛ می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده یا از اجاره دهنده بگیرد.
مسأله 2218 - اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند؛ نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول؛ از غصب کننده بگیرد.
مسأله 2219 - اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود؛ ملك را به مستاجر بفروشد؛ اجاره به هم نمی‌خورد و مستاجر باید مال الاجاره را بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.
مسأله 2220 - اگر پیش از ابتدای مدت اجاره؛ ملك به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره باطل می‌شود و پولی که مستاجر به صاحب ملك داده به او برمی گردد و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد؛ می‌توانند اجاره را به هم بزند.
مسأله 2221 - اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره مدتی که باقیمانده باطل می‌شود و می‌تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند و اجرة المثل یعنی اجرت معمولی آن مدت را بدهد.
مسأله 2222 - اگر خانه‌ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و یك اطاق آن خراب شود؛ چنانچه فورا آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود؛ اجاره باطل نمی‌شود و مستاجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند؛ ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستاجر از بین برود؛ اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستاجر می‌تواند اجاره تمام مدت را به هم بزند و برای استفاده‌ای که کرده اجرة المثل بدهد.
مسأله 2223 - اگر اجاره دهنده یا مستاجر بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر خانه؛ مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد؛ چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد؛ از وقتی که مرده اجاره باطل است و اگر مالك فعلی آن اجاره را امضاء کند صحیح می‌شود و وجه اجاره مدتی

که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده؛ به مالك فعلی راجع می‌شود.
مسأله 2224 - اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد؛ چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد؛ زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد؛ ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد؛ در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد؛ زیادی آن برای او حلال می‌باشد.
مسأله 2225 - اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند؛ چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله - مزارعه - مساقات

احکام جعاله

مسأله 2226 - جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد؛ مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند؛ ده تومان به او می‌دهم.
و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود؛ ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد؛ جاعل بدهکار نمی‌شود.
مسأله 2227 - جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعا بتواند در مال خود تصرف نماید؛ بنا بر این جعاله آدم سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند - صحیح نیست.
مسأله 2228 - کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند؛ باید حرام یا بی فائده یا از واجباتی که شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد؛ پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم؛ جعاله صحیح نیست.
مسأله 2229 - اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند؛ مثلا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند؛ این گندم را به او می‌دهم؛ لازم نیست بگوید آن گندم مال کجا است و قیمت آن چیست.
و اگر مال را معین نکند؛ مثلا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کنده ده من گندم به او می‌دهم لازم نیست خصوصیات آن را کاملا معین نماید.
مسأله 2230 - اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد؛ مثلا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند؛ چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد؛ باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.
مسأله 2231 - اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد؛ به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد؛ حقی به مزد ندارد.
مسأله 2232 - پیش از آنکه عامل شروع به کار کند؛ جاعل می‌تواند جعاله را به هم بزند.
مسأله 2233 - بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد؛ اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

مسأله 2234 - عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد؛ ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید.
مثلا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند؛ چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند؛ چشم معیوب می‌شود؛ باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد؛ حقی به جاعل ندارد.
مسأله 2235 - اگر عامل کار را ناتمام بگذارد؛ چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود؛ برای جاعل فائده ندارد؛ عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم؛ ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد؛ برای آن مقدار مزد بدهد؛ جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد؛ اگرچه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله 2236 - مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.
مسأله 2237 - مزارعه چند شرط دارد:
اول آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم؛ یا بدون اینکه حرفی بزنند؛ مالك زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید.
دوم صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
سوم مالك و زارع از تمام حاصل زمین ببرند؛ پس اگر مثلا شرط کنند که آنچه اول یا آخر می‌رسد؛ مال یکی از آنان باشد؛ مزارعه باطل است.
چهارم سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد؛ پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بده؛ صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالك قرار دهند.
پنجم مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است.
ششم زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود؛ مزارعه صحیح است.
هفتم اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است؛ چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند؛ ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است؛ لازم نیست آن را معین نمایند.
هشتم مالك؛ زمین را معین کند؛ پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند؛ اگر به زارع بگوید:
در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند؛ بنا بر احتیاط مزارعه باطل است.
نهم خرجی را که هر کدام آنان باید بکند معین نمایند؛ ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست آن را معین نمایند.
مسأله 2238 - اگر مالك با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند؛ چنانچه بدانند که بعد از برداشتن

آن مقدار چیزی باقی می‌ماند؛ مزارعه صحیح است.
مسأله 2239 - اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید؛ چنانچه مالك راضی شود كه با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود؛ می‌تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد؛ ولی زارع اگرچه راضی شود كه به مالك چیزی بدهد نمی‌تواند مالك را مجبور كند كه زراعت در زمین او بماند.
مسأله 2240 - اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممكن نباشد؛ مثلا آب از زمین قطع شود؛ مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نكند چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفی نداشته است؛ باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.
مسأله 2241 - اگر مالك و زارع صیغه خوانده باشند؛ بدون رضایت یكدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست كه اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به كسی واگذار كند نیز بدون رضایت یكدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند؛ ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو یا یكی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ می‌توانند مطابق قراری كه گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.
مسأله 2242 - اگر بعد از قرارداد مزارعه مالك یا زارع بمیرد؛ مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است؛ ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد؛ مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم كه زارع داشته ورثه او؛ ارث می‌برند؛ ولی نمی‌توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت در زمین او باقی بماند.
مسأله 2243 - اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده؛ چنانچه تخم مال مالك بوده؛ حاصلی هم كه به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را كه كرده و كرایه گاو یا حیوان دیگری را كه مال زارع بوده و در آن زمین كار كرده به او بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرجهائی را كه مالك كرده و كرایه گاو یا حیوان دیگری كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهد و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد؛ دادن زیادی واجب نیست.
مسأله 2244 - اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده چنانچه مالك و زارع راضی شوند كه با اجرت یابی اجرت زراعت در زمین بماند اشكال ندارد و اگر مالك راضی نشود؛ پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند و

زارع اگرچه راضی شود چیزی به مالك بدهد؛ نمی‌تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمین او بماند و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد.
مسأله 2245 - اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه؛ ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد؛ چنانچه مالك با زارع شرط اشتراك در ریشه نكرده باشد؛ حاصل سال دوم مال مالك زمین است.

احکام مساقات

مسأله 2246 - اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که میوه آن مال خود او است؛ یا اختیار میوه‌های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد؛ این معامله را مساقات می‌گویند.
مسأله 2247 - معامله مساقات در درختهائی که میوه نمی‌دهد مثل بید و چنار صحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند اشکال دارد؛ ولی معامله به عنوان جعاله باشد در هر دو قسم صحیح است.
مسأله 2248 - در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود معامله صحیح است.
مسأله 2249 - مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد؛ باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز مالك باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.
مسأله 2250 - مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است.
مسأله 2251 - باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه‌ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله باطل است.
مسأله 2252 - باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی نمانده باشد؛ معامله صحیح نیست؛ اگرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد؛ بلکه اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد؛ صحت معامله محل اشکال است.
مسأله 2253 - معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنا بر احتیاط صحیح نیست.
مسأله 2254 - درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد؛ اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد؛ معامله مساقات در آن صحیح است.
مسأله 2255 - دو نفری که مساقات کرده‌اند؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند

معامله را به هم بزنند.
و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط كنند كه هر دو یا یكی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ مطابق قراری كه گذاشته‌اند؛ به هم زدن معامله اشكال ندارد و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی كنند و آن شرط عملی نشود؛ كسی كه برای نفع او شرط كرده‌اند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله 2256 - اگر مالك بمیرد؛ معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.
مسأله 2257 - اگر كسی كه تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد؛ چنانچه در عقد شرط نكرده باشند كه خودش آنها را تربیت كند؛ ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند؛ حاكم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می‌كند و اگر قرار كرده باشند كه خود او درختها را تربیت نماید؛ با مردن او معامله به هم می‌خورد.
مسأله 2258 - اگر شرط كند كه تمام حاصل برای مالك باشد؛ مساقات باطل است و میوه مال مالك می‌باشد و كسی كه كار می‌كند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید؛ ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد؛ مالك باید مزد آبیاری و كارهای دیگر را به مقدار معمول به كسی كه درختها را تربیت كرده بدهد؛ ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد؛ دادن زیادی لازم نیست.
مسأله 2259 - اگر زمینی را به دیگری واگذار كند كه در آن درخت بكارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد؛ معامله باطل است؛ پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده؛ بعد از تربیت؛ مال او است و باید مزد كسی كه آنها را تربیت كرده بدهد و اگر مال كسی بوده كه آنها را تربیت كرده؛ بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بكند؛ ولی گودالهائی را كه به واسطه كندن درختها پیدا شده باید پر كند و اجاره زمین را از روزی كه درختها را كاشته به صاحب زمین بدهد و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید كه درختها را بكند و اگر به واسطه كندن درخت؛ عیبی در آن پیدا شود؛ چیزی بر صاحب زمین نیست؛ بلی اگر خود صاحب زمین درختها را بكند و عیبی در آن پیدا شود باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور كند كه با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را مجبور نماید كه با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

ممنوعین از تصرف - وکالت - قرض

کسانی که از تصرف مال خود ممنوعند

مسأله 2260 - بچه‌ای که بالغ نشده شرعا نمی‌تواند در مال خود تصرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:
اول روئیدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت.
دوم بیرون آمدن منی.
سوم تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن.
مسأله 2261 - روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست؛ مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.
مسأله 2262 - دیوانه و مفلس یعنی کسی که به جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند؛ نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند.
مسأله 2263 - کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است؛ تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست.
مسأله 2264 - انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود و هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و اظهر این است که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد؛ اگرچه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند؛ تصرف او صحیح است.

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند؛ به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد؛ مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید؛ پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند؛ نمی‌تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید و نیز چون نمی‌تواند هر کس برای مردم جعل قانون کند؛ کسی را وکیل کند که برای مردم قانون جعل کند وکالت صحیح نیست.
مسأله 2265 - در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده؛ مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.
مسأله 2266 - اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند؛ اگرچه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.
مسأله 2267 - موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود؛ باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است.
مسأله 2268 - کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد یا شرعا نباید انجام دهد؛ نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود؛ مثلا کسی که در احرام حج است؛ چون نباید صیغه عقد زناشوئی را بخواند؛ نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.
مسأله 2269 - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند؛ صحیح است.
ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و ان کار را معین نکند؛ وکالت صحیح نیست.
مسأله 2270 - اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار بر کنار نماید؛ بعد از آنکه خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد؛ ولی اگر پیش از رسیدن خبر؛ آن کار را انجام داده باشد صحیح است.
مسأله 2271 - وکیل می‌تواند از وکالت کناره کند اگرچه موکل غائب باشد.
مسأله 2272 - وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید؛ ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد؛ به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید؛ پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر؛ باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از

طرف خودش وکیل کند.
مسأله 2273 - اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند؛ نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید.
و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند؛ وکالت دومی باطل نمی‌شود.
مسأله 2274 - اگر وکیل با اجازه موکل؛ کسی را از طرف خودش وکیل کند؛ موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود؛ وکالت دومی باطل می‌شود.
مسأله 2275 - اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند؛ هر یك از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل نمی‌شود؛ ولی اگر نگفته باشد که باهم یا به تنهائی انجام دهند؛ یا گفته باشد که باهم انجام دهند؛ نمی‌توانند به تنهائی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل می‌شود.
مسأله 2276 - اگر وکیل یا موکل بمیرد؛ وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود؛ مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد؛ وکالت باطل می‌شود.
و اگر یکی از آنها دیوانه یا بیهوش شود؛ در زمان دیوانگی یا بیهوشی؛ وکالت اثری ندارد؛ اما بطلان وکالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد محل اشکال است.
مسأله 2277 - اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد؛ بعد از انجام آن کار؛ چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.
مسأله 2278 - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند؛ تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقا آن مال از بین برود؛ نباید عوض آن را بدهد.
مسأله 2279 - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند؛ یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود؛ ضامن است.
پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و آن لباس تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2280 - اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند؛ تصرف دیگری در مال بکند؛ مثلا لباسی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و بعدا تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید؛ آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار؛ راجع به آن زیاد سفارش شده است؛ از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند؛ بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد.
و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد؛ بهشت بر او حرام می‌شود.
مسأله 2281 - در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد؛ صحیح است.
مسأله 2282 - هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد؛ طلبکار باید قبول نماید.
مسأله 2283 - اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند؛ احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت؛ طلب خود را مطالبه نکند؛ ولی اگر مدت نداشته باشد؛ طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.
مسأله 2284 - اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند؛ چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است.
مسأله 2285 - اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد؛ چیزی نداشته باشد؛ طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید؛ بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.
مسأله 2286 - کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ چنانچه بتواند کاسبی کند؛ واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.
مسأله 2287 - کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد؛ چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند؛ باید طلب او را به فقیر بدهد و بنابراحتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر طلبکار او سید نباشد؛ احتیاط مستحبی آن است که طلب او را به سید فقیر ندهد.
مسأله 2288 - اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد؛ باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.
مسأله 2289 - اگر کسی مقداری سکه طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن

کم شود؛ چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد؛ ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.
مسأله 2290 - اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال؛ آن را مطالبه کند؛ لازم نیست که بدهکار همان مال را به او بدهد.
مسأله 2291 - اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد؛ مثلا یك من گندم بدهد و شرط کند که یك من و پنج سیر بگیرد؛ یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد؛ ربا و حرام است.
بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد؛ مثلا شرط کند یك تومانی را که قرض کرده با یك کبریت پس دهد؛ ربا و حرام است.
ونیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوصی پس دهد؛ مثلا مقداری طلا نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد؛ باز هم ربا و حرام می‌باشد.
ولی اگر بدون اینکه شرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.
مسأله 2292 - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالك آن می‌شود و می‌تواند در آن تصرف کند؛ ولی طلبکار حق مطالبه مقدار زیادی که ربا است ندارد.
مسأله 2293 - اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند؛ حاصلی که از آن به دست می‌آید مالك می‌شود و می‌تواند تصرف کند.
مسأله 2294 - اگر لباسی را بخرد و بعدا از پولی که به قرض ربائی گرفته؛ یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد؛ پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد.
ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم؛ پوشیدن آن لباس در صورت مخلوط بودن با ربا حرام است و نماز هم با آن به تفصیلی که در لباس نمازگزار بیان شده باطل است.
مسأله 2295 - اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد؛ اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند.
مسأله 2296 - اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد؛ مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد؛ ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد؛ در مقابل زیادی؛ جنس بدهد یا عملی انجام دهد؛ در صورتی که شرط در ضمن قرض نباشد اشکال ندارد.
و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است؛ ریال ایرانی را

به دینار عراقی بفروشد که خریدار دینار عراقی را در شهر دیگر بدهد و قیمت دینارها در آن شهر زیادتر از ریالی باشد که به او داده عیبی ندارد.
مسأله 2297 - اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و پیمانه‌ای نیست می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگیرد؛ بنا بر این در زمان حاضر برات یا سفته هائی که طلبکار از بدهکار گرفته است می‌تواند آنها را به بانك یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود - که در عرف آن را نزول کردن گویند - بفروشد و باقی وجه را نقدا بگیرد؛ زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله دادن

مسأله 2298 - اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید؛ بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعدا گفته می‌شود درست شد؛ کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.
مسأله 2299 - بدهکار و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و معتبر است نیز بدهکار و طلبکار مفلس نباشند؛ ولی اگر حواله بر شخص بریء باشد حواله دهنده اگرچه مفلس باشد اشکال ندارد.
مسأله 2300 - حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست؛ در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است جنس دیگری حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.
مسأله 2301 - موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.
مسأله 2302 - حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند؛ پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند؛ حواله درست نیست.
مسأله 2303 - اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار آن یا جنس آن را ندانند؛ حواله صحیح است؛ مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید؛ حواله صحیح می‌باشد.
مسأله 2304 - طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.
مسأله 2305 - اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست؛ حواله را قبول کند؛ پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند؛ کسی که بریء بوده و حواله را قبول کرده فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله 2306 - بعد از آنکه حواله درست شد؛ حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌تواند حواله را به هم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد اگرچه بعدا فقیر شود طلبکار نیز نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است؛ ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.
مسأله 2307 - اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند؛ مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.
مسأله 2308 - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد؛ چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شد و مدیون حواله دهنده بوده داده است می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش و یا خواهش او اداء به نحو تبرعی باشد یا اینکه مدیون حواله دهنده نبوده نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

مسأله 2309 - رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد؛ طلبش را از آن مال به دست آورد.
مسأله 2310 - در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
مسأله 2311 - گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد و معنای مفلس و سفیه در مسأله (2262) گذشت.
مسأله 2312 - انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگری را با اجاره او گرو بگذارد صحیح است.
مسأله 2313 - چیزی را که گرو می‌گذارند؛ باید خرید و فروش آن صحیح باشد؛ پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.
مسأله 2314 - استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند؛ مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.
مسأله 2315 - طلبکار نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته؛ بدون اجازه بدهکار ملك کسی کند؛ مثلا ببخشد یا بفروشد؛ ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد بدهکار اجازه نماید اشکال ندارد.
مسأله 2316 - اگر طلبکاری چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد؛ پول آن هم مثل خود مال؛ گرو می‌باشد و همچنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضا کند یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد و در صورتی که بی اجازه او باشد؛ آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند.
مسأله 2317 - اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد؛ طلبکار مطالبه کند و او ندهد؛ طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او نداشته باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.
مسأله 2318 - اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهای که مانند اثاثیه؛ محل احتیاج او است؛ چیز دیگری نداشته باشد؛ طلبکار

نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند؛ ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثیه باشد؛ طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله 2319 - اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند و راضی بودن بدهکار شرط نیست.
مسأله 2320 - ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند و طلبکار هم مفلس نباشد؛ ولی این شرطها در بدهکار نیست؛ مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است.
مسأله 2321 - هرگاه کسی که ضمانت می‌نماید چنین بگوید:
اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم؛ به این معنی که بالفعل عهده دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار؛ از عهده برآید؛ بعید نیست ضمان صحیح باشد و طلبکار در صورت ندادن بدهکار؛ بتواند از ضامن مطالبه نماید.
مسأله 2322 - اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخصی به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم؛ در صورتی که قرض گیرنده ادا نکند بعید نیست طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند.
مسأله 2323 - در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشد؛ پس اگر دونفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم؛ چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل است.
و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم؛ چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل می‌باشد.
و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول؛ صحیح نیست.
مسأله 2324 - اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد؛ ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.
مسأله 2325 - اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله 2326 - ضامن و طلبکار - بنا بر احتیاط - نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.
مسأله 2327 - هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود؛ طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.
مسأله 2328 - اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار عدم توانائی او را نمی‌دانسته بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند؛ اشکال ندارد؛ ولی در صورتی که ضامن پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد؛ به هم زدن جایز نیست.
مسأله 2329 - اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.
مسأله 2330 - اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید؛ ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد؛ نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید؛ مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد؛ نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید؛ ولی ظاهر آن است که ده من گندم را می‌تواند مطالبه کند؛ اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت - ودیعه - عاریه

کفالت

مسأله 2331 - کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست؛ به دست او بدهد و به کسی که اینطور متعهد می‌شود کفیل می‌گویند.
مسأله 2332 - کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی؛ به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.
مسأله 2333 - کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.
مسأله 2334 - یکی از پنج چیز؛ کفالت را به هم می‌زند:
اول: کفیل؛ بدهکار را به دست طلبکار بدهد.
دوم: طلب طلبکار داده شود.
سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد.
چهارم: بدهکار بمیرد.
پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.
مسأله 2335 - اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند؛ چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد؛ کسی که بدهکار را رها کرده؛ باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله 2336 - اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند؛ یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد؛ باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می‌شود عمل نماید.
مسأله 2337 - امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو عاقل باشند؛ پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد؛ یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد صحیح نیست.
ولی جایز است بچه ممیز با اذن ولی مالش را نزد کسی امانت بگذارد و همچنین جایز است مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و امانت گذاشتن نزد بچه ممیز عیبی ندارد اگرچه ولی اجازه نداده باشد.
مسأله 2338 - اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند؛ باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی در امانت گذاشتن بچه اجازه نداده باشد لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد و همچنین است حال اگر امانت گذار دیوانه باشد.
مسأله 2339 - کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید؛ در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند.
مسأله 2340 - اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست؛ چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود؛ کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.
مسأله 2341 - کسی که چیزی را امانت می‌گذارد؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.
مسأله 2342 - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند؛ باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر ندهد؛ چنانچه مال تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2343 - کسی که امانت را قبول می‌کند اگر برای آن؛ جای مناسبی ندارد؛ باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب

نیست بگذارد و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2344 - کسی که امانت را قبول می‌کند؛ اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی - یعنی زیاده روی - هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود؛ ضامن نیست؛ ولی اگر آن را در جائی بگذارد که مامون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد؛ چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.
مسأله 2345 - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که:
باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری؛ نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ ضامن است.
مسأله 2346 - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده؛ می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر یا مثل محل اولی است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2347 - اگر صاحب مال دیوانه شود؛ کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2348 - اگر صاحب مال بمیرد؛ امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است؛ ولی اگر برای آنکه می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم راست می‌گوید یا نه؛ یا میت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2349 - اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد؛ یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد؛ ضامن سهم دیگران است.
مسأله 2350 - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.
مسأله 2351 - اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند؛ چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی

ندارد در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیت کند و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله 2352 - اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند؛ چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد؛ اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

مسأله 2353 - عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض؛ چیزی از او نگیرد.
مسأله 2354 - لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد؛ عاریه صحیح است.
مسأله 2355 - عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده؛ به عاریه دادن راضی باشد.
مسأله 2356 - چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد؛ ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.
مسأله 2357 - اگر دیوانه و بچه و مفلس و سفیه مال خود را عاریه بدهند؛ صحیح نیست؛ اما اگر ولی در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد؛ اشکال ندارد و همچنین است اگر خود بچه با اجازه ولی مال خود را عاریه دهد.
مسأله 2358 - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود؛ ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2359 - اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست.
مسأله 2360 - اگر عاریه دهنده بمیرد؛ عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.
مسأله 2361 - اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه شود؛ عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.
مسأله 2362 - کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.
مسأله 2363 - عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است و اما عاریه دادن چیزی که منفعت حلال دارد مثل عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت زینت نمودن جایز است.

مسأله 2364 - عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.
مسأله 2365 - اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود؛ عاریه کننده ضامن نیست؛ ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را به جائی ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می‌برده؛ مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود؛ یا کسی آن را تلف کند؛ ضامن است.
مسأله 2366 - اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد؛ مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند؛ باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید و اما اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد.
مسأله 2367 - چیزی را که عاریه کرده؛ بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.
مسأله 2368 - اگر چیزی را که عاریه کرده؛ با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد؛ چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ عاریه دومی باطل نمی‌شود.
مسأله 2369 - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.
مسأله 2370 - اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود؛ مالك می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد؛ او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.
مسأله 2371 - اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود؛ چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد؛ او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد؛ نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب - مال پیدا شده

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم؛ بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد؛ در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود.
از حضرت پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که هر کس يك وجب زمین از دیگری غصب کند؛ در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.
مسأله 2554 - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند؛ حق آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید.
مسأله 2555 - چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد؛ باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد؛ پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد؛ آن چیز را از او بگیرد؛ حق او را غصب کرده است.
مسأله 2556 - مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند؛ اگر دیگری غصب کند؛ هر يك از صاحب مال و طلبکار می‌تواند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماید و چنانچه آن چیز را از او بگیرند؛ بازهم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند؛ آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.
مسأله 2557 - اگر انسان چیزی را غصب کند؛ باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود؛ باید عوض آن را به او بدهد.
مسأله 2558 - اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید؛ مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره‌ای پیدا شود؛ مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلا خانه‌ای را غصب کرده؛ اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.
مسأله 2559 - اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند؛ باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2560 - هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند؛ اگرچه هر يك به تنهائی می‌توانسته آن را غصب نماید؛ هر کدام آنان ضامن نصف آن است.
مسأله 2561 - اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند؛ مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید؛ چنانچه جدا کردن آنها ممکن است؛ اگرچه زحمت داشته باشد؛ باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله 2562 - اگر شخصی مثلا گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید؛ باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد؛ بگوید آن را مثل اولش می‌سازم؛ مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.
مسأله 2563 - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود؛ مثلا طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد؛ چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده؛ باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد و همچنین بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند؛ باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.
مسأله 2564 - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری؛ واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود؛ باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد؛ پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش در آوری؛ در صورتی که بعد از آب کردن؛ قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود؛ باید تفاوت آن را بدهد.
مسأله 2565 - اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند؛ زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند؛ کسی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هائی را که در زمین پیدا شده؛ درست کند؛ مثلا جای درختها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود؛ باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.
مسأله 2566 - اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند؛ کسی که آن را غصب کرده؛ لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.
مسأله 2567 - اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود؛ در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد؛ باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد.
مسأله 2568 - اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو

باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه باهم فرق ندارد؛ باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد؛ ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیات نوعی و سنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ مثلا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده؛ نمی‌تواند از قسم پست تر بدهد.
مسأله 2569 - اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود؛ چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد؛ باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.
مسأله 2570 - اگر چیزی را که غصب کرده؛ دیگری از او غصب نماید و از بین برود؛ صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگیرد؛ یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد؛ اولی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد؛ ولی اگر از دومی که آن چیز پیش او تلف شده بگیرد؛ او نمی‌تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.
مسأله 2571 - اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد؛ مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند؛ بدون وزن معامله نمایند؛ معامله باطل است.
و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند.
و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود؛ چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد.
مسأله 2572 - هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد؛ در صورتی که آن مال تلف شود؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احكام مالی كه انسان آن را پيدا می‌كند

مسأله 2573 - مال گم شده‌ای كه از قسم حيوان نيست؛ چنانچه انسان پيدا كند و نشانه‌ای نداشته باشد كه به واسطه آن صاحبش معلوم شود و قيمت آن كمتر از يك درهم (6/12 نخود نقره سكه دار) نباشد؛ احتياط آن است كه آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و بعيد نيست جايز باشد آن را ملك خود قرار دهد.
مسأله 2574 - اگر مالی پيدا كند كه قيمت آن از يك درهم كمتر است؛ چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است يا نه؛ نمی‌تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد؛ می‌تواند به قصد اينكه ملك خودش است بردارد و احتياط واجب آن است كه هر وقت صاحبش پيدا شد؛ در صورتی كه تلف نشده؛ خود مال را به او بدهد.
مسأله 2575 - هرگاه چيزی كه پيدا كرده؛ نشانه‌ای دارد كه به واسطه آن می‌تواند صاحبش را پيدا كند؛ اگرچه بداند صاحب آن سنی يا كافری است كه اموالش محترم است؛ در صورتی كه قيمت آن چيز به مقدار يك درهم برسد؛ بايد از روزی كه آن را پيدا كرده تا يك سال در محل اجتماع مردم اعلان كند.
مسأله 2576 - اگر انسان خودش نخواهد اعلان كند؛ می‌تواند به كسی كه اطمينان دارد بگويد كه از طرف او اعلان نمايد.
مسأله 2577 - اگر تا يك سال اعلان كند و صاحب مال پيدا نشود؛ در صورتی كه آن مال را در غير حرم مكه پيدا كرده باشد می‌تواند آن را برای خود بردارد؛ يا برای صاحبش نگهداری كند كه هر وقت پيدا شد به او بدهد؛ يا از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر آن مال را در حرم پيدا كرده باشد احتياط واجب آن است كه تصدق كند يا برای صاحب آن تا وقتی كه احتمال دارد صاحب آن پيدا شود نگهدارد.
مسأله 2578 - اگر بعد از آنكه يك سال اعلان كرد و صاحب مال پيدا نشد؛ مال را برای صاحبش نگهداری كند و از بين برود؛ چنانچه در نگهداری آن كوتاهی نكرده و تعدی يعنی زياده روی هم ننموده؛ ضامن نيست؛ ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ صاحبش مخير است بين آنكه به صدقه راضی شده يا عوض مالش را مطالبه كند و ثواب صدقه برای تصدق كننده باشد.
مسأله 2579 - كسی كه مالی را پيدا كرده؛ اگر عمدا به دستوری كه گفته شد اعلان نكند؛ گذشته از اينكه معصيت كرده؛ باز هم واجب است اعلان كند.

مسأله 2580 - اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی پیدا کند؛ ولی او می‌تواند اعلان نماید و پس از آن برای او تملك و یا از طرف صاحبش تصدق کند.
مسأله 2581 - اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند؛ از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد.
مسأله 2582 - اگر در بین سالی که اعلان می‌کند؛ مال از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده؛ چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 2583 - اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یك درهم می‌رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان؛ صاحب آن پیدا نمی‌شود؛ می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود.
مسأله 2584 - اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد؛ بعد بفهمد مال خودش نبوده؛ باید تا یك سال اعلان نماید.
مسأله 2585 - لازم نیست موقع اعلان؛ جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید؛ بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافی است.
مسأله 2586 - اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید؛ در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال او است و لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.
مسأله 2587 - اگر قیمت چیزی که پیدا کرده و نشانه دارد به یك درهم برسد؛ چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد؛ کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.
مسأله 2588 - هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود؛ می‌تواند قیمت آن را تعیین کرده و خود پیدا شده را تملك و صرف نماید و تا یك سال فحص از صاحب کند و اگر صاحب پیدا نشد بنا بر احتیاط مستحب قیمت تعیین شده را از طرف او صدقه کند.
مسأله 2589 - اگر چیزی را که پیدا کرده؛ موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد؛ در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد.
مسأله 2590 - اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند؛ چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد؛ می‌تواند به جای کفش خودش بردارد.
و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است؛

ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد و الا حکم مجهول المالك نسبت به زیادی قیمت جاری است و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالك بر آن کفش جاری خواهد بود مگر آنکه بداند صاحب او از آن کفش اعراض کرده.
مسأله 2591 - اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك (صاحب آن نامعلوم) باشد و گمشده بر آن مال صدق نکند؛ لازم است صاحب آن را جستجو کند و پس از مایوس شدن از پیدایش صاحبش آن را صدقه بدهد و احوط این است که با اجازه حاکم شرع تصدق کند و اگر بعدا صاحبش پیدا شود ضمانی ندارد.

مسأله 2649 - نذر آن است كه انسان بر خود واجب كند كه كار خيرى را براى خدا به جا آورد؛ يا كارى را كه نكردن آن بهتر است براى خدا ترك نمايد.
مسأله 2650 - در نذر بايد صيغه خوانده شود و لازم نيست آن را به عربى بخوانند؛ پس اگر بگويد چنانچه مريض من خوب شود؛ براى خدا بر من است كه ده تومان به فقير بدهم؛ نذر او صحيح است.
مسأله 2651 - نذر كننده بايد مكلف و عاقل باشد و به اختيار و قصد خود نذر كند؛ بنا بر اين نذر كردن كسى كه او را مجبور كرده‌اند؛ صحيح نيست.
مسأله 2652 - شخص مفلس و آدم سفيه (كسى كه مال خود را در كارهاى بيهوده مصرف مى‌كند) اگر مثلا نذر كند چيزى به فقير بدهد صحيح نيست.
مسأله 2653 - اگر شوهر از نذر كردن زن جلوگيرى نمايد؛ زن نمى‌تواند در صورتى كه وفاء به نذرش منافى با حق شوهر باشد نذر كند.
مسأله 2654 - اگر زن با اجازه شوهر نذر كند؛ شوهرش نمى‌تواند نذر او را به هم بزند؛ يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيرى نمايد.
مسأله 2655 - اگر فرزند بدون اجازه پدر يا با اجازه او نذر كند؛ بايد به آن نذر عمل نمايد.
ولى اگر پدر يا مادر از عملى كه نذر كرده منعش كنند؛ ظاهر اين است كه نذرش منحل مى‌شود.
مسأله 2656 - انسان كارى را مى‌تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد؛ بنا بر اين كسى كه نمى‌تواند پياده كربلا برود؛ اگر نذر كند كه پياده برود؛ نذر او صحيح نيست.
مسأله 2657 - اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهى را انجام دهد يا كار واجب يا مستحبى را ترك كند؛ نذر او صحيح نيست.
مسأله 2658 - اگر نذر كند كه كار مباحى را انجام دهد يا ترك نمايد؛ چنانچه به جا آوردن آن و تركش از هر جهت مساوى باشد؛ نذر او صحيح نيست و اگر انجام آن از جهتى بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر كند؛ مثلا نذر كند غذائى را بخورد كه براى عبادت قوت بگيرد؛ نذر او صحيح است و نيز اگر ترك آن از جهتى بهتر باشد و انسان براى همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد؛ مثلا براى اينكه دود مضر است نذر كند آن را استعمال نكند؛ نذر او صحيح مى‌باشد.
مسأله 2659 - اگر نذر كند نماز واجب خود را در جائى بخواند كه بخودى

خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست؛ مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند؛ چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلا به واسطه اینکه خلوت است؛ انسان حضور قلب پیدا می‌کند؛ نذر او صحیح است.
مسأله 2660 - اگر نذر کند عملی را انجام دهد؛ باید همانطور که نذر کرده به جا آورد؛ پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد؛ یا روزه بگیرد؛ یا نماز اول ماه بخواند؛ چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند.
و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد؛ چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.
مسأله 2661 - اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند؛ چنانچه يك روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند؛ اگر يك نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند؛ اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده؛ به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد؛ در صورتی که يك نماز یا يك روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد؛ نذر خود را انجام داده است.
مسأله 2662 - اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد؛ باید همان روز را روزه بگیرد و در صورتی که عمدا روزه نگیرد؛ باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره‌اش کفاره مخالفت یمین است چنانکه خواهد آمد؛ بلی در آن روز اختیارا می‌تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد؛ لازم است روزه را قضا کند.
مسأله 2663 - اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد.
مسأله 2664 - اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترك کند؛ بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد؛ چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد.
مسأله 2665 - کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتی برای آن معین نکرده است؛ اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن؛ آن عمل را انجام دهد؛ کفاره بر او واجب نیست ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد؛ باید کفاره بدهد.
مسأله 2666 - اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد؛ چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز

جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود؛ باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد.
مسأله 2667 - اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد؛ چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند.
مسأله 2668 - اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد؛ نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد؛ بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد.
مسأله 2669 - اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضرت ابی عبداللّٰه (ع) مشرف شود؛ چنانچه به زیارت امام دیگری برود کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند؛ چیزی بر او واجب نیست.
مسأله 2670 - کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده؛ لازم نیست آنها را به جا آورد.
مسأله 2671 - اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند؛ باید آن را بنا بر احتیاط در تعمیر و روشنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.
مسأله 2672 - اگر برای خود امام (ع) چیزی نذر کند؛ چنانچه مصرف معینی را قصد کرده؛ باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده؛ بهتر آن است که به مصرفی برساند که نسبتی به امام (ع) داشته باشد مانند زوار فقیر یا به مصارف حرم آن امام از قبیل تعمیر و مانند آن برساند و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.
مسأله 2673 - گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند؛ اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد؛ مال کسی است که آن را نذر کرده؛ ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.
مسأله 2674 - هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید؛ عملی را انجام دهد؛ چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است؛ عمل کردن به نذر لازم نیست.
مسأله 2675 - اگر مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد؛ نذر او باطل است و اگر پدر نذر کند و قصدش آن باشد که اگر سیدی برای خواستگاری بیاید که تزویج دخترش به او ضرری ندارد؛ قبول کند؛ نذرش صحیح است و در غیر این صورت باطل است و در هرحال اگر خواستگار غیر سید پیدا شود که تزویج دختر به او ضرری ندارد؛ پدر می‌تواند قبول کند.
مسأله 2676 - هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد

کار خیری را انجام دهد؛ بعد از آنکه حاجتش بر آورده شد؛ باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد؛ عهد کند که عمل خیری را انجام دهد؛ آن عمل بر او واجب می‌شود.
مسأله 2677 - در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و مشهور آن است که کاری را که عهد می‌کند انجام دهد؛ باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب؛ یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد؛ ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد مرجوح شرعی نباشد؛ آن عمل را انجام دهد.
مسأله 2678 - اگر به عهد خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی شصت فقیر را سیر کند؛ یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ یا یك بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله 2679 - اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند؛ مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دود استعمال نکند؛ چنانچه عمدا مخالفت کند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی یك بنده آزاد کند؛ یا ده فقیر را سیر کند؛ یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد.
مسأله 2680 - قسم چند شرط دارد:
اول کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد قسم بخورد؛ پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد.
دوم کاری را که برای آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد ترك کند؛ باید واجب یا مستحب نباشد و اگر قسم بخورد کار مباحی را به جا آورد؛ باید ترك آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترك کند باید انجام آن بهتر از ترکش نباشد.
سوم به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند خدا و اللّٰه.
و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید؛ ذات مقدس حق در نظر می‌آید؛ مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد؛ صحیح است؛ بلکه احتیاط وجوبی در غیر این صورت نیز عمل به قسم است.
چهارم قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست؛ ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.
پنجم عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود؛ از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.
مسأله 2681 - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند؛ یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید؛ قسم آنان صحیح نیست.
مسأله 2682 - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد؛ پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند؛ بلکه ظاهر آن است که قسم آنها بدون اجازه پدر یا شوهر منعقد نمی‌شود و همچنین

است حكم كنيز و بنده نسبت به مولايشان.
مسأله 2683 - اگر انسان از روی فراموشی يا ناچاری يا ندانستن؛ به قسم عمل نكند؛ كفاره بر او واجب نيست و همچنين است اگر مجبورش كنند كه به قسم عمل ننمايد.
و قسمی كه آدم وسواسی می‌خورد؛ مثل اينكه می‌گويد واللّه الان مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود؛ اگر وسواس او طوری باشد كه بی اختيار به قسم عمل نكند كفاره ندارد.
مسأله 2684 - كسی كه قسم می‌خورد كه حرف من راست است؛ چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مكروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد؛ ولی اگر برای اينكه خودش يا مسلمان ديگری را از شر ظالمی نجات دهد؛ قسم دروغ بخورد اشكال ندارد؛ بلكه گاهی واجب می‌شود؛ اما اگر بتواند توريه كند يعنی موقع قسم خوردن طوری نيت كند كه دروغ نشود؛ بهتر اين است كه توريه نمايد؛ مثلا اگر ظالمی بخواهد كسی را اذيت كند و از انسان بپرسد كه او را ديده ای؟ و انسان يك ساعت قبل از او را ديده باشد؛ بگويد او را نديده‌ام و قصد كند كه از پنج دقيقه پيش نديده‌ام.

مسأله 2692 - اگر مالی را برای بچه‌ای كه در شكم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف كند؛ صحت آن محل اشكال و لازم است رعایت احتیاط نمایند؛ ولی اگر برای اشخاصی كه فعلا موجودند و بعد از آنها برای كسانی كه بعدا به دنیا می‌آیند وقف نماید؛ اگرچه در موقعی كه وقف محقق می‌شود در شكم مادر هم نباشند؛ مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف كند كه بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده كنند؛ صحیح است.
مسأله 2693 - اگر چیزی را بر خودش وقف كند مثل آنكه دكانی را وقف كند كه عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند؛ صحیح نیست؛ ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف كند و خودش فقیر شود؛ می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.
مسأله 2694 - اگر برای چیزی كه وقف كرده متولی معین كند؛ باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نكند؛ چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف كرده باشد و آنها بالغ باشند؛ اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نیست.
مسأله 2695 - اگر ملكی را مثلا بر فقرا یا سادات وقف كند؛ یا وقف كند كه منافع آن به مصرف خیرات برسد؛ در صورتی كه برای آن ملك متولی معین نكرده باشد؛ اختیار آن با حاكم شرع است.
مسأله 2696 - اگر ملكی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده كنند؛ چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر متولی نداشته باشد و یك طبقه از كسانی كه ملك بر آنها وقف شده؛ آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند؛ چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نكنند؛ اجاره باطل می‌شود.
و در صورتی كه مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد؛ مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.
مسأله 2697 - اگر ملك وقف خراب شود؛ از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنكه عنوانی را قصد كرده باشد كه آن عنوان از بین برود؛ مثل اینكه باغ را برای تنزه وقف كرده باشد كه اگر آن باغ خراب شود وقف باطل و به ورثه برمی گردد.
مسأله 2698 - ملكی كه مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف

نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولی می‌تواند با نظر خبره؛ سهم وقف را جدا کند.
مسأله 2699 - اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند؛ حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می‌تواند به جای او متولی امینی معین نماید.
مسأله 2700 - فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند؛ نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند؛ اگرچه آن مسجد نزديك حسینیه باشد.
مسأله 2701 - اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند؛ چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند؛ می‌توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.
مسأله 2702 - اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن به مسجد اذان می‌گوید بدهند؛ در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر يك چه مقدار معین کرده؛ باید همانطور مصرف کنند.
و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند؛ باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد؛ بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مناسب قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله 2703 - وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند؛ یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد؛ یا اینکه چیزی از مال او به کسی تملیك یا صرف در خیرات و مبرات کنند؛ یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است؛ قیم و سرپرست معین کند.
و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.
مسأله 2704 - کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند؛ برای هر کاری می‌تواند وصیت کند؛ بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.
مسأله 2705 - اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میت ببینند؛ چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته؛ باید مطابق آن عمل کنند.
بلکه اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهائی را نوشته است که بعدا مطابق آن وصیت کند؛ بعید نیست که برای وصیت کافی باشد.
مسأله 2706 - کسی که وصیت می‌کند باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچه ده ساله برای ارحامش جایز است و برای غیر ارحامش اشکال دارد و اعتبار سفیه نبودن در نفوذ وصیت محل اشکال است و احتیاط آن است که عمل به وصیت او ترك نشود.
مسأله 2707 - کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده که قصد خود کشی داشته؛ اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند؛ صحیح نیست.
مسأله 2708 - اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد؛ در صورتی که آن کس آن وصیت را قبول کند اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد؛ آن چیز را بعد از مردن موصی مالك می‌شود؛ بلکه ظاهر این است که قبول اصلا معتبر نباشد و فقط رد مانع است.
مسأله 2709 - وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید؛ باید فورا امانتهای مردم را به صاحبش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده؛ باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد؛ ولی اگر بدهی او معلوم باشد؛ وصیت کردن لازم نیست.

مسأله 2710 - کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است؛ باید فورا بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد؛ چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید؛ باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.
مسأله 2711 - کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر نماز و روزه قضا دارد؛ بنا بر احتیاط باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند؛ بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد؛ باز هم وصیت نماید.
و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در باب نماز قضا گفته شد؛ بر پسر بزرگترش واجب باشد؛ بنا بر احتیاط باید به او اطلاع دهد؛ یا وصیت کند که برای او به جا آورند.
مسأله 2712 - کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند؛ چنانچه به واسطه ندانستن؛ حقشان از بین برود؛ باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند؛ ولی در صورتی که بدون قیم؛ مالشان از بین می‌رود یا خودشان ضایع می‌شوند؛ برای آنان باید قیم امینی معین نماید.
مسأله 2713 - وصی باید عاقل باشد و احوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است وصی مسلمان؛ مسلمان نیز باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست لازم است مورد اطمینان باشد.
مسأله 2714 - اگر کسی چند وصی برای خود معین کند؛ چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند؛ لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد؛ چه گفته باشد که هر دو باهم به وصیت عمل کنند یا نگفته باشد؛ باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند؛ حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند؛ به جای یکی از آنان شخص دیگر را معین می‌نماید.
مسأله 2715 - اگر انسان از وصیت خود برگردد؛ مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند؛ بعد بگوید به او ندهند؛ وصیت باطل می‌شود.
واگر وصیت خود را تغییر دهد مثل آنکه قیمی برای بچه‌های خود معین کند؛ بعد دیگری را به جای او قیم نماید؛ وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.
مسأله 2716 - اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته؛ مثلا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند؛ بفروشد؛ یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید؛ وصیت باطل می‌شود.
مسأله 2717 - اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند؛ بعد وصیت

کند نصف همان را به دیگری بدهند؛ باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.
مسأله 2718 - اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند؛ باید مالی را که بخشیده؛ از اصل ترکه خارج نمایند چنانکه در مسأله (2264) گذشت؛ ولی مالی را که وصیت کرده باید از ثلث خارج کنند.
مسأله 2719 - اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند؛ باید مطابق گفته او عمل نمایند.
مسأله 2720 - اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ بگوید مقداری به کسی بدهکار است؛ چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.
مسأله 2721 - کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد؛ پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند؛ اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند و اگر موجود نباشد؛ در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف می‌کنند؛ ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد؛ پس اگر آن شخص بعد از مرگ موصی موجود باشد؛ وصیت صحیح و الا باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده؛ ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.
مسأله 2722 - اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده؛ چنانچه به اطلاع وصیت کننده برسانند که برای انجام وصیت او حاضر نیست؛ لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند.
ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده؛ یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست؛ در صورتی که مشقت نداشته باشد؛ باید وصیت او را انجام دهد.
و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی؛ موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدت مرض یا مانعی دیگر نتواند به دیگری وصیت کند؛ بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.
مسأله 2723 - اگر کسی که وصیت کرده بمیرد؛ وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره نماید؛ ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد؛ بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده؛ می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.
مسأله 2724 - اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند و نظرش آن باشد که

هر دو باهم عمل به وصیت کنند؛ چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود؛ حاکم شرع یك نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند؛ حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند؛ ولی اگر یك نفر بتواند وصیت را عملی کند؛ معین کردن دو نفر لازم نیست.
مسأله 2725 - اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد؛ حاکم شرع برای کمك او یك نفر دیگر را معین می‌کند.
مسأله 2726 - اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده؛ مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته؛ ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده؛ ضامن نیست.
مسأله 2727 - هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد؛ بعد از آنکه وصی اول مرد؛ وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.
مسأله 2728 - حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکاة و مظالم؛ ادا کردن آنها واجب می‌باشد؛ باید از اصل مال میت بدهند؛ اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.
مسأله 2729 - اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاة و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید؛ چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند؛ باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد؛ آنچه می‌ماند مال ورثه است.
مسأله 2730 - اگر مصرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشد؛ وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیت در حصه آنهائی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.
مسأله 2731 - اگر مصرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند؛ بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.
مسأله 2732 - اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکاة یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند؛ باید اول بدهی و اجرت قضاء نماز و روزه او را از ثلث بدهند و اگر زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند

که بیشتر از ثلث مال مصرف شود؛ باید ثلث مال برای نماز و روزه و بدهی تقسیم شود و بقیه بدهی از اصل خارج گردد.
مسأله 2733 - اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند؛ چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند؛ باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد؛ ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد؛ پس اگر ورثه اجازه بدهند؛ باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.
مسأله 2734 - اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند؛ چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند؛ یا قسم بخورند و یك مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید؛ یا یك مرد عادل با دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند؛ باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند و اگر یك زن عادله شهادت دهد؛ باید یك چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند؛ نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند؛ سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند؛ در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده؛ باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.
مسأله 2735 - اگر کسی بگوید:
من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم؛ یا میت مرا قیم بچه‌های خود قرار داده؛ در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.
مسأله 2736 - اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد؛ تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند؛ ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارند.

مسأله 2737 - کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:
دسته اول - پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد؛ اولاد اولاد هرچه پائین روند؛ هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند.
دسته دوم - جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر؛ اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند.
دسته سوم - عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یك نفر از عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند؛ اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد؛ ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.
مسأله 2738 - اگر عمو و عمه و دائی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند؛ عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ عمو و عمه و دائی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند.
مسأله 2739 - زن و شوهر به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود؛ از یکدیگر ارث می‌برند.
ارث دسته اول
مسأله 2740 - اگر وارث میت فقط یك نفر از دسته اول باشد؛ مثلا پدر یا مادر یا یك پسر یا یك دختر باشد؛ همه مال میت به او می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند؛ مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2741 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند؛ مال سه قسمت می‌شود؛ دو قسمت آن را پدر و یك قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند؛ یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد؛ خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه؛ اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند؛ اما به واسطه بودن اینها؛ مادر شش یك مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

مسأله 2742 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك دختر باشد؛ چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد؛ مال را پنج قسمت می‌كنند؛ پدر و مادر هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد.
و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری داشته باشد؛ مال را شش قسمت می‌كنند:
پدر و مادر؛ هر كدام یك قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یك قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌كنند:
یك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند و در نتیجه مال میت را 24 قسمت می‌كنند:
15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر می‌دهند.
مسأله 2743 - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یك پسر باشد؛ مال را شش قسمت می‌كنند؛ پدر و مادر هر كدام یك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد.
و اگر چند پسر یا چند دختر باشند؛ آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند.
و اگر پسر و دختر باشند؛ آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌كنند كه هر پسری دو برابر یك دختر ببرد.
مسأله 2744 - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یك یا چند پسر باشند؛ مال را شش قسمت می‌كنند:
یك قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.
و اگر چند پسر باشند؛ آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند.
مسأله 2745 - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد؛ مال را شش قسمت می‌كنند:
یك قسمت آن را پدر؛ یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌كنند كه هر پسری دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2746 - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یك دختر باشد؛ مال را چهار قسمت می‌كنند:
یك قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.
مسأله 2747 - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد؛ مال را پنج قسمت می‌كنند:
یك قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند.
مسأله 2748 - اگر میت اولاد نداشته باشد؛ نوه پسری او اگرچه دختر باشد؛ سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد؛ سهم

دختر میت را می‌برد؛ مثلا اگر میت یك پسر از دختر خود و یك دختر از پسرش داشته باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:
یك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.
و اگر نوه پسری یا دختری بیشتر از یکی بوده و مختلف باشند؛ از آن سهم پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد.

ارث دسته دوم

مسأله 2749 - دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند؛ جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد؛ اولادشان ارث می‌برند.
مسأله 2750 - اگر وارث میت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد؛ همه مال به او می‌رسد.
و اگر چند برادر پدر و مادری؛ یا چند خواهر پدرو مادری باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.
و اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلا اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادری دارد؛ مال را پنج قسمت می‌کنند:
هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را می‌برد.
مسأله 2751 - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد؛ برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد.
و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد؛ چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدری داشته باشد؛ همه مال به او می‌رسد.
و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.
و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2752 - اگر وارث میت فقط يك خواهر يا يك برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است؛ همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.
مسأله 2753 - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و يك برادر يا يك خواهر مادری داشته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند:
يك قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2754 - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند:
يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان

قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2755 - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و يك برادر مادری یا يك خواهر مادری باشد؛ مال را شش قسمت می‌کنند:
يك قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2756 - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:
يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.
مسأله 2757 - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد؛ زن يك چهارم مال را ارث می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد بقیه را ارث می‌برند.
و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد؛ شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند.
ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برند؛ از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود؛ مثلا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد؛ نصف مال به شوهر می‌رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است؛ پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهرمادری و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.
و اگر میت يك برادر یا يك خواهر مادری و يك یا چند خواهر پدری و مادری باشد؛ شش يك مال سهم خواهر مادری و بقیه سهم خواهر پدری و مادری است.
مسأله 2758 - اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد؛ سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد بنا بر مشهور هر پسری دو برابر دختر می‌برد؛ ولی بعید نیست که بین اینها نیز به طور مساوی قسمت شود و احوط رجوع به صلح است.
مسأله 2759 - اگر وارث میت فقط يك جد یا يك جده است؛ چه پدری باشد یا مادری؛ همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت؛ پدر جد ارث

نمی‌برد.
مسأله 2760 - اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود:
دو قسمت را جد و يك قسمت را جده می‌برد.
و اگر جد و جده مادری باشد؛ مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند.
مسأله 2761 - اگر وارث میت فقط يك جد یا جده پدری و يك جد یا جده مادری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود:
دو قسمت را جد یا جده پدری و يك قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.
مسأله 2762 - اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود؛ يك قسمت آن را به جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.
مسأله 2763 - اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد؛ زن ارث خود را به تفصیلی كه بعدا گفته می‌شود می‌برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند كه به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌كنند و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.
و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد؛ شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری كه در مسائل گذشته گفته شد؛ ارث خود را می‌برند.
و اگر جد و جده پدری یا مادری یا هر دو با برادر و خواهر جمع شوند؛ جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری حساب می‌شوند و جد و جده پدری مثل برادر و خواهر پدری حساب می‌شوند؛ پس در سهم برادرها یا خواهرها مثل برادرها و خواهرها شريك می‌شود.

ارث دسته سوم

مسأله 2764 - دسته سوم عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند.
مسأله 2765 - اگر وارث میت فقط يك عمو يا يك عمه است؛ چه پدر و مادری باشد؛ يعنی با میت از يك پدر و مادر باشد؛ يا پدری باشد يا مادری؛ همه مال به او می‌رسد.
و اگر چند عمو يا چند عمه باشند و همه پدر و مادری؛ يا همه پدری باشند؛ مال به طور مساوی بين آنان قسمت می‌شود.
و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری؛ يا همه پدری باشند؛ مشهور اين است كه عمو دو برابر عمه می‌برد؛ مثلا اگر وارث میت دو عمو و يك عمه باشد؛ مال را پنج قسمت می‌كنند:
يك قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌كنند.
ولی بعيد نيست كه قسمت بين اينها نيز به طور مساوی باشد.
مسأله 2766 - اگر وارث ميت فقط چند عموی مادری يا چند عمه مادری يا عمو و عمه مادری باشند؛ ظاهر آن است كه مال به طور مساوی بين آنان قسمت می‌شود.
مسأله 2767 - اگر وارث ميت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند؛ عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادری دارد؛ مال را شش قسمت می‌كنند:
يك قسمت را به عمو يا عمه مادری و بقيه را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری.
و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد؛ مال را سه قسمت می‌كنند:
دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و يك قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند.
مسأله 2768 - اگر وارث ميت فقط يك دائی يا يك خاله باشد؛ همه مال به او می‌رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری؛ يا پدری يا مادری باشند؛ مال به طور مساوی بين آنان قسمت می‌شود.
مسأله 2769 - اگر وارث ميت فقط يك يا چند دائی؛ يا يك يا چند خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و بعيد نيست كه بقيه در تقسيم باهم ديگر مساوی باشند.

مسأله 2770 - اگر وارث میت فقط دائی و خاله پدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برند. و بعید نیست که بقیه در تقسیم آن باهم مساوی باشند.
مسأله 2771 - اگر وارث میت یك یا چند دائی یا یك یا چند خاله یا دائی و خاله و یك یا چند عمو یا یك یا چند عمو و عمه باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:
یك قسمت را دائی یا خاله یا هردو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برد.
مسأله 2772 - اگر وارث میت یك دائی یا یك خاله و عمو و عمه باشد؛ چنانچه عمو و عمه؛ پدر و مادری یا پدری باشند؛ مال را سه قسمت می‌کنند:
یك قسمت را دائی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یك قسمت به عمه می‌دهند؛ بنا بر این مال را نه قسمت می‌کنند:
سه قسمت را به دائی یا خاله و بنا بر مشهور چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند؛ ولی بعید نیست که بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود.
مسأله 2773 - اگر وارث میت یك دائی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:
یك قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را بقیه ورثه به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.
مسأله 2774 - اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد؛ مال سه سهم می‌شود:
دو سهم آن را به دستوری که گفته شد بین عمو و عمه قسمت می‌کنند و یك سهم آن را دائی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند؛ ولی با بودن دائی و خاله پدر و مادری؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد.
مسأله 2775 - اگر وارث میت؛ دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد؛ مال سه سهم می‌شود:
دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و بعید نیست که بقیه ورثه در تقسیم یك سهم باقیمانده باهم مساوی باشند.
مسأله 2776 - اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد؛ مقداری که به عمو و عمه می‌رسد؛ به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می‌رسد؛ به اولاد آنان داده می‌شود.
مسأله 2777 - اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر و عمو و عمه

و دائی و خاله مادر او باشند؛ مال سه سهم می‌شود:
يك سهم آن را عمو و عمه و دائی و خاله مادر ميت به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌كنند و دو سهم ديگر آن را سه قسمت می‌كنند:
يك قسمت را دائی و خاله پدر ميت به طور مساوی بين خودشان قسمت می‌نمايند و دو قسمت ديگر آن را نيز به طور مساوی به عمو و عمه پدر ميت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

مسأله 2778 - اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد؛ نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.
و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد؛ چهار یك همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.
مسأله 2779 - اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد؛ چهار یك مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد؛ هشت یك مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر نه از خود زمین و نه از قیمت آن ارث می‌برد و نیز از خود هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد؛ ولی از قیمت آنها ارث می‌برد و همچنین است درخت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.
و اظهر آن است که زن از خود زراعت ارث می‌برد.
مسأله 2780 - اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی‌برد مانند زمین خانه مسکونی؛ تصرف کند؛ باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد.
و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند؛ در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد مانند بنا و درخت؛ بدون اجازه او تصرف کنند.
مسأله 2781 - اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند؛ باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند؛ چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.
مسأله 2782 - مجرای آب قنات و مانند آن؛ حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته؛ در حکم ساختمان است.
مسأله 2783 - اگر میت بیش از یك زن داشته باشد؛ چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یك مال و اگر اولاد داشته باشد؛ هشت یك مال به شرحی که گفته شد؛ به طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود؛ اگرچه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد؛ ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است؛ آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.
مسأله 2784 - اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد؛ شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد؛ از او ارث می‌برد.
مسأله 2785 - اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد؛ طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد؛ شوهر از او ارث می‌برد.
و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد؛ زن از او ارث می‌برد.

ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق بائن؛ یکی از آنان بمیرد؛ دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله 2786 - اگر شوهر در حال مرض؛ عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد؛ زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

اول آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند.

دوم آنکه راضی به طلاق شوهر نبوده و طلاق شوهر نیز به قصد منع او از ارث باشد و در غیر این صورت ارث بردن زن اشکال دارد.

سوم شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده؛ به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود؛ زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله 2787 - لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد؛ بعد از مردن شوهر؛ جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله 2788 - قرآن و انگشتری و شمشیر میت یا سلاح دیگر که برای مردها متعارف است و لباسهائی را که پوشیده در صورتی که آنها را به شخص دیگری وصیت نکند؛ مال پسر بزرگتر است و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد؛ مثلا دو قرآن یا دو انگشتری دارد؛ احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند اگرچه بعید نیست همه آنها مال او باشد.

مسأله 2789 - اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در يك وقت دو پسر به دنیا آمده باشد؛ باید لباس و قرآن و انگشتری و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله 2790 - اگر میت قرض داشته باشد؛ چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد؛ به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد به طوری که بعد از اداء دین برای وارث‌ها ارث می‌رسد؛ اشیاء مزبوره مال پسر بزرگتر است.

مسأله 2791 - مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله 2792 - اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا و به ناحق بکشد؛ از او ارث نمی‌برد؛ ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد؛ از او ارث می‌برد؛ بلکه ظاهر آن است که از دیه نیز ارث می‌برد.

مسأله 2793 - هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند؛ برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد؛ در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود؛ سهم يك پسر را کنار می‌گذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند.

ولی اگر احتمال بدهند بیشتر از یکی است؛ مثلا احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه حامله باشد و ورثه راضی نباشند که سهم حمل محتمل را کنار بگذارند؛ نسبت به زائد از سهم يك پسر را با وثوق و اطمینان به حفظ سهم حمل زائد جایز است بین ورثه تقسیم کنند.

استفتائات

مسأله 2821 - اگر ريشه درخت همسايه در ملك انسان بيايد؛ مى‌تواند از آن جلوگيرى كند و چنانچه ضررى هم از ريشه درخت به او برسد؛ مى‌تواند از صاحب درخت بگيرد.
مسأله 2822 - جهيزيه‌اى كه پدر به دختر مى‌دهد؛ اگر مثلا به واسطه صلح يا بخشش ملك او كرده باشد؛ نمى‌تواند از او پس بگيرد و اگر ملك او نكرده باشد؛ پس گرفتن آن اشكال ندارد.
مسأله 2823 - اگر كسى بميرد؛ ورثه بالغ او مى‌توانند از سهم خودشان خرج عزادارى ميت نمايند؛ ولى از سهم صغير نمى‌شود چيزى برداشت.
مسأله 2824 - اگر انسان غيبت مسلمانى را كند؛ بايد توبه كند و لازم نيست از آن مسلمان خواهش كند كه او را حلال نمايد و بنا بر احتياط براى او از خدا طلب آمرزش كند و اگر به واسطه غيبتى كه كرده توهينى از آن مسلمان شده؛ در صورتى كه ممكن است بايد آن توهين را بر طرف نمايد.
مسأله 2825 - انسان نمى‌تواند بدون اذن حاكم شرع از مال كسى كه مى‌داند خمس نمى‌دهد؛ خمس را بردارد و به حاكم شرع برساند.
مسأله 2826 - آوازى كه مخصوص مجالس لهو و بازيگرى است؛ غنا و حرام مى‌باشد.
و نوحه يا روضه يا قرآن را با آواز لهوى نبايد بخوانند؛ اگر آن را با صداى خوب بخوانند اشكال ندارد.
مسأله 2827 - كشتن حيوانى كه اذيت مى‌رساند و مال كسى نيست اشكال ندارد.
مسأله 2828 - جايزه‌اى را كه بانك به بعضى از كسانى كه در صندوق پس انداز حساب دارند مى‌دهد؛ چون براى تشويق مردم از خودش مى‌دهد حلال است.
مسأله 2829 - اگر چيزى را به صنعتگرى بدهند كه درست كند و صاحب آن نيايد آن را ببرد؛ چنانچه صنعتگر جستجو كند و از پيدا كردن صاحب آن نا اميد شود؛ بايد آن را به نيت صاحبش صدقه بدهد و احوط اين است كه از حاكم شرع استجازه كند.
مسأله 2830 - سينه زدن در كوچه و بازار با اينكه زنها عبور مى‌كنند اشكال ندارد و لازم نيست سينه زن پيراهن پوشيده باشد و نيز اگر جلوى جمعيت عزادار بيرق و مانند آن ببرند؛ مانعى ندارد ولى بايد استعمال آلات لهو نشود.
مسأله 2831 - گذاشتن دندان طلا و دندانى كه روكش طلا دارد براى زن و مرِد مانعى ندارد؛ هر چند زينت حساب شود.

مسأله 2832 - حرام است انسان استمناء كند (یعنی با خود یا دیگری غیر زن یا كنیزی كه وطی آن جایز است به غیر جماع؛ كاری كند كه منی از او بیرون آید).
مسأله 2833 - تراشیدن ریش و ماشین كردن آن اگر مثل تراشیدن باشد؛ بنا بر احتیاط واجب حرام است.
مسأله 2834 - احتیاط واجب آن است كه ولی بچه پیش از آنكه بچه بالغ شود اورا ختنه نماید و اگر او را ختنه نكند؛ بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.
مسأله 2835 - اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند كاسبی كنند؛ فرزند آنان اگر بتواند؛ باید خرجی آنان را بدهد.
مسأله 2836 - اگر كسی فقیر باشد و نتواند كاسبی كند؛ پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ چنانچه فرزندی هم نداشته باشد كه بتواند خرجی او را بدهد مشهور آن است كه جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر؛ باهم خرجی او را بدهند.
و اگر بعضی از اینها نباشد یا نتواند؛ باید بعضی دیگر خرجی او را بدهد.
و قول مشهور موافق احتیاط است.
مسأله 2837 - دیواری كه مال دو نفر است؛ هیچ كدام آنان حق ندارد بدون اذن شریك دیگر آن را بسازد؛ یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوان بگذارد یا به دیوار میخ بكوبد؛ ولی كارهائی كه معلوم است شریك راضی است مانند تكیه دادن به دیوان و لباس انداختن روی آن اشكال ندارد؛ اما اگر شریك او بگوید به این كارها راضی نیستم؛ انجام اینها هم جایز نیست.
مسأله 2838 - عكاسی صورت مكروه است و نیز نقاشی تمام از حیوان یا انسان هر چند مجسمه باشد مكروه است.
مسأله 2839 - درخت میوه‌ای كه شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده؛ اگر انسان نداند صاحبش راضی است؛ بنا بر احتیاط نمی‌تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد نمی‌تواند آن را بردارد.

نظر به اینکه معاملات سفته و سرقفلی در بین مردم رایج و مورد ابتلای عموم گردیده و راجع به مشروعیت این معاملات سؤالاتی می‌شود؛ لازم دیدیم موضوع را با توضیحات بیشتری نوشته و به صورت کتابچه‌ای در دسترس عموم بگذاریم.
(مسأله 1) در کلیه معاملات که به نحو معاوضه (داد و ستد) باشد؛ لازم است هر يك از دو طرف معاوضه؛ مالیت (قیمت و ارزش) داشته باشد؛ زیرا که اگر یکی از دو طرف مالیت نداشته باشد؛ خوردن مال طرف دیگر به طور باطل خواهد بود؛ مثلا اگر کسی يك دانه جو را که مالیت ندارد به یکصد ریال بفروشد معامله باطل است.
(مسأله 2) مالیت مال دو قسم است؛ یکی آنکه مال ذاتا دارای منافع و خواصی است که مردم به جهت آن منفعت یا خاصیت به آن رغبت می‌نمایند و بدین جهت قیمت و ارزش پیدا می‌کند مانند خوردنیها؛ آشامیدنیها؛ فرشها؛ ظرفها؛ اقسام جواهرات و مانند اینها.
دیگری آنکه ذاتا ارزش و مزیتی ندارد بلکه ارزش و قیمتش اعتباری است مثل تمبرهای پست که دولت برای آنها قیمت معین کرده است از يك ریال یا کمتر یا بیشتر و آنها را در پستخانه برای مراسلات و در گمرکات و دادسراها برای چسباندن به اظهار نامه‌ها و در محاضر رسمی برای اسناد معاملات و غیر اینها قبول می‌نماید و از این جهت ارزش و مالیت پیدا می‌کند و هر وقت دولت بخواهد که آنها را از مالیت بیندازد؛ روی آنها مهر باطله زده و از اعتبار ساقط می‌نماید.
(مسأله 3) اجناسی که مورد معامله و یا قرض واقع می‌شوند دو قسمتند:
(1) مکیل و موزون (پیمانه‌ای و کشیمنی).
(2) غیر مکیل و موزون.
قسم اول آن است که قیمت و ارزشش روی پیمانه یا کشیمن قرار گرفته مثل حبوب برنج؛ گندم؛ جو؛ طلا؛ نقره و مانند اینها.
قسم دوم آن است که قیمتش فقط به شماره مانند تخم مرغ؛ یا به ذرع است مانند پارچه و فرش.
حال چنانچه در باب قرض هر جنسی را به دیگری قرض بدهند به شرط زیاده؛ ربا بوده و آن قرض حرام و قرض دهنده مقدار زیادی را مالك نمی‌شود؛ خواه مکیل و موزون باشد یا غیر آن.
در باب معامله هم اگر مکیل و موزون را با همجنس خود خرید و فروش نمائیم؛ با زیاده ربا خواهد بود و خرید و فروش نیز حرام و باطل است.
و اما اگر غیر مکیل و موزون رِا به همجنس خود به زیاده معامله کنیم؛ ربا

نخواهد بود و در نتیجه این مسأله به میان می‌آید که هرگاه کسی صد عدد تخم مرغ را به دیگری قرض دهد تا مدت دو ماه مثلا به صد و ده عدد؛ ربا می‌شود؛ ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تا به مدت دو ماه بفروشد؛ ربا نشده و معامله صحیح است؛ در صورتی که نتیجه یکی است ولی عنوان فرق کرده؛ اگر عنوان قرض باشد ربا است و اگر خرید و فروش باشد ربا نیست.
و در اینجا باید معلوم باشد که واقع قرض غیر از واقع فروش است؛ به این معنی که قرض عبارت است از اینکه انسان مالی را به دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمه گیرنده باشد و فروش آن است که مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد؛ پس در فروش لازم است که مال فروخته شده غیر از عوض او باشد و از اینجا معلوم می‌شود که اگر مثلا صد عدد تخم مرغ را به صد و ده عدد در ذمه بفروشد؛ بایستی بین آنها امتیاز باشد؛ مثل اینکه صد عدد تخم مرغ بزرگ را به صد و ده عدد متوسط در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر امتیاز بین آنها به وجهی نباشد؛ بیع محقق نشده بلکه واقع قرض بوده و به صورت بیع است و از این جهت معامله حرام و نسبت به زیادی باطل می‌شود.
(مسأله 4) تمامی پولهای کاغذی اعم از اسکناسهای روسی یا دینارهای عراقی یا لیره‌های انگلیسی یا دلارهای آمریکائی یا ریال‌های ایرانی مالیت دارند؛ زیرا که از طرف هر یك از دولتها نسبت به پولهای کاغذی خود قیمتی معین شده که در تمام مملکت قبول و رایج است و بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می‌نمایند.
و معلوم است که این پولها مکیل و موزون نیستند و از این جهت معاوضه این پولها به همجنس خود با زیاده ربا نیست و همچنین معامله این پولها که دین در ذمه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده ربا نیست؛ مثلا اگر ده هزار ریال طلب را به کسی دیگر به نه هزار ریال نقد معامله نمائیم؛ ربا نمی‌شود؛ چنانچه مرحوم آیت اللّه یزدی اعلی اللّه مقامه در ملحقات عروه در مسأله (56) تصریح نموده و می‌فرماید:
اسکناس معدود است و از جنس غیر نقدین (طلا و نقره) می‌باشد و دارای قیمت معینه‌ای است و حکم نقدین بر او جاری نمی‌شود؛ پس جایز است فروش بعضی از آنها به بعض دیگر با زیاده و همچنین جاری نمی‌شود بر آن حکم صرف که وجوب قبض در مجلس است.
و مانند اسکناس است نوط
و مانند اسکناس است سایر پولهای دولتی بنا بر اظهر.
(مسأله 5) سفته‌های ریالی که در بین مردم معامله می‌شود؛ خود سفته‌ها مالیت نداشته و مورد معامله نیست و مورد معامله ریال‌هائی است که این سفته‌ها سند اثبات آنها است؛ مثلا زید یك خروار گندم را به دو هزار ریال

فروخته و برای آن سفته دو ماهه می‌گیرد؛ آن وقت این طلب را می‌فروشد به یکصد ریال کمتر؛ یعنی به یك هزار و نهصد ریال نقد.
و سفته برای اثبات دو هزار ریال طلب است و شاهد بر اینکه این سفته مالیت ندارد این است که شما یك خروار گندم را که می‌فروشی به دو هزار ریال اگر مشتری آن وجه را به شما داد؛ ذمه‌اش بریء می‌شود؛ ولی اگر سفته داد ذمه‌اش بریء نمی‌شود و به شما مقروض است تا اینکه دو هزار ریال را بپردازد و اگر سفته گم شود یا بسوزد باز هم مشتری ذمه‌اش مشغول است و باید وجه گندم را بپردازد.
اما اگر دو هزار ریال وجه نقد به فروشنده داده بود و آن گم شود یا بسوزد؛ از کیسه فروشنده رفته و به مشتری هیچ مربوط نیست.
(مسأله 6) سفته‌ای که به بانك یا غیر بانك فروخته شود؛ در صورتی که حقیقت داشته باشد و دوستانه و صوری نباشد؛ مثل اینکه کسی جنسی را به دیگری فروخته به معادل صد هزار ریال سفته گرفته؛ همان صد هزار ریال طلب خود را به بانك و غیر بانك به عنوان معامله و تملیك واگذار کردن و در مقابل وجه گرفتن با نقیصه که به نسبت مدت طلب واگذاری از مقدار وجه کم می‌نماید؛ اشکال ندارد.
(مسأله 7) سفته هائی که حقیقت ندارد و دوستانه است؛ اگر فروشنده آن سفته‌ها را وکالت از طرف سفته دهنده در ذمه او بفروشد و وجه را که می‌گیرد وکالت از طرف سفته دهنده برای خود قرض بردارد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه در مسأله (2) بیان شد در این صورت که فروخته شده؛ مالی در ذمه سفته دهنده است بایستی عوض مغایر با آن مال باشد؛ مثلا در صورتی که از بانك ریال می‌گیرد؛ سفته دلار یا دینار عراقی یا لیره انگلیسی بفروشد؛ بنا بر این اگر کسی پانصد دینار عراقی مثلا به شخصی به مدت دو ماه سفته دوستانه بدهد؛ سفته گیرنده می‌تواند وجه سفته را به بانك یا به صراف از طرف سفته دهنده وکالت در ذمه او بفروشد به نود و نه هزار ریال نقدی و آن مبلغ را گرفته و برای خود وکالت قرض بردارد و البته موقع پرداخت وجه که بایستی به مقدار ده هزار ریال مثلا علاوه بپردازد؛ لازم است این زیادی را از باب ابراء ذمه سفته دهنده پرداخت نماید و اگر فرضا این اضافه را به خود سفته دهنده بپردازد؛ باید بذل نماید و نیز باید سفته دهنده پرداختن این زیادی را به سفته گیرنده شرط ننمایند؛ زیرا که در صورت اشتراط معامله ربوی خواهد بود و چنانچه در همین صورت سفته گیرنده پانصد دینار عراقی در ذمه خود را به سفته دهنده در مقابل وجه (99000) ریال دریافتی بفروشد و وکالت از طرف او قبول کند باز صحیح است.
(مسأله 8) سفته‌های وعده‌ای که به بانکها یا غیر بانکها فروخته می‌شود؛ معمولا در مقابل وجه نقد فروخته می‌شود و باید هم در مقابل وجه نقد

فروخته شود؛ زیرا که اگر در مقابل وجه نسیه و وعده فروخته شود؛ بیع دین به دین شده و معامله محل اشکال خواهد بود.
(مسأله 9) سفته هائی را که می‌فروشند؛ دولت قانونی وضع کرده که به موجب آن قانون اگر سفته دهنده در سر رسید سفته وجه را نپردازد؛ بانکها یا خریدارهای دیگر این اختیار را دارند که به هر کدام از فروشنده یا امضاء کنندگان سفته مراجعه نموده و وجه سفته را از او مطالبه و سفته را به او در مقابل معادل وجه سفته؛ بدون کسر؛ واگذار نمایند و فروشنده یا امضاء کنندگان هم ملزمند که در صورت مطالبه بانك یا خریدار دیگر؛ وجه را بپردازند و این الزام و التزام را همه یا اغلب آنهائی که سفته می‌دهند و یا امضاء می‌کنند می‌دانند و معاملات سفته و بنای عمل روی این شرط که او را ضمنی گویند بوده؛ پس بنا بر این سفته هائی که روی این شرط عمل می‌شود نسبت به کسانی که این الزام را می‌دانند؛ شرط ضمنی و لازم المراعات است و این شرط نظیر شرط ثبت معاملات غیر منقول است که دولت هر معامله غیر منقولی را که به ثبت نرسد؛ قابل اجراء نمی‌داند و همه مردم در خرید و فروش به ثبت دادن ملزم می‌باشند؛ چنانچه هیچ کس از ثبت دادن امتناع نباید بنماید؛ چون بنای عمل به آن شرط است.
و چنانکه گذشت؛ این گونه شرطها را که عمل روی او انجام می‌شود شرط ضمنی گویند.
(مسأله 10) مرسوم در بانکها این است که یك امضاء را نمی‌خرند؛ ولی اشخاصی هستند که یك امضاء را هم معامله می‌کند و چون عموما این اشخاص وجه می‌دهند و سفته می‌گیرند و غالبا به عنوان قرض است و در قرض زیاده ربا است؛ لهذا معاملات مزبور حرام و زیاده ربا است؛ ولی اگر خواسته باشند معامله شان صحیح باشد و زیاده‌ای که می‌گیرند؛ ربا نباشد؛ چند راه دارد و دو راهش که آسانتر از بقیه است ذکر می‌شود:
1 - آنکه وجه را که می‌دهد به عنوان معامله منتقل نماید نه به عنوان قرض و استقراض چنانکه در مسأله (3) مشروحا بیان گردید؛ مثلا صدهزار ریال نقد را به پانصد دینار عراقی و عده‌ای به مدت معین.
2 - آنکه یك جعبه کبریت یا یك طاقه دستمال یا چیز دیگری را بفروشد در مقابل مقدار زیاده مثلا به ده هزار ریال به شرط اینکه صد هزار ریال دیگر تا مدت - مثلا - یك سال بدون منفعت قرض بدهد و یا اینکه کسی که قرض گرفته است و مدت آن سر آمده و می‌خواهد تمدید نماید؛ طلبکار یك جعبه کبریت را به مقروض می‌فروشد به ده هزار ریال به شرط اینکه طلب خود را تا مدت یك ماه بدون منفعت تمدید نماید و این چاره جوئی به این نحو برای تجدید و تمدید مدت به ملاحظه این است که جایز نیست ابتداء در مقابل تجدید یا تمدید مدت طلبکار چیزی از بدهکار بگیرد.
و توهم اینکه این معامله صوری است زیرا که هیچ کس یك جعبه کبریت را

که قیمتش یك ریال است به ده هزار ریال نمی‌خرد؛ توهم به جائی است؛ زیرا که احدی بدون جهت چنین معامله‌ای نمی‌کند؛ اما در صورتی که صد هزار ریال قرض دادن بدون منفعت تا یك سال ضمیمه شود همه می‌خرند و در این موضوع چند روایت در کتاب وسائل الشیعه ابواب احکام عقود نقل فرموده‌اند و ما برای رفع شبهه یك روایت از آن را در اینجا نقل می‌نمائیم:
شیخ طوسی قدس اللّه روحه به سند صحیح از محمد بن اسحق بن عمار که موثق است روایت نموده می‌گوید به حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم:
و یکون لی علی الرجل دراهم؛ فیقول: اخرنی بها و انا اربحك فابیعه جبة تقوم علی بالف درهم بعشرة آلاف درهم - او قال:
بعشرین الفا - و اؤخره بالمال؟
قال: لا باس.
ترجمه:
من چند درهم از شخصی طلبکارم و آن شخص خواهش می‌کند او را مهلت دهم و به من منفعتی برساند؛ من جبه‌ای را که قیمتش هزار درهم است به او بده هزار درهم - یا بیست هزار درهم - می‌فروشم و طلب خود را تاخیر می‌اندازم؟
حضرت فرمود:
عیبی ندارد.

از جمله معاملات متعارفه؛ سرقفلی است که مورد ابتلاء شده و باید تشریح شود.
اساسا سرقفلی که به محل کسب تعلق می‌گیرد؛ از این لحاظ است که وجه اجاره محل کسب ترقی می‌نماید و موجر نمی‌تواند مستاجر را از آن محل بیرون کند یا به غیر متعارف مال الاجاره را بالا ببرد و گاهی می‌شود که یك مغازه یا یك محل کسب؛ سالهای متمادی در دست مستاجر با همان مبلغ اجاره سابق می‌ماند بدون اینکه به مال الاجاره دیناری اضافه شود؛ چون موجر نه قدرت دارد مستاجر را بیرون کند و نه اجاره را بیفزاید؛ در حالی که نظائر محل مزبور چندین برابر اجاره داده می‌شود.
(مسأله 1) اینگونه محل کسبها سه قسم است:
در یك قسم آن؛ کسب کردن و سرقفلی گرفتن برای آن بدون اذن و رضای مالك؛ حرام و در دو قسم دیگر؛ سرقفلی گرفتن مشروع است و ملاك مشروعیت و عدم مشروعیت آن این است که در هر مورد که موجر حق تخلیه و بالابردن مبلغ اجاره را داشته باشد و مستاجر به زور متکی شده نه به اجاره بیفزاید و نه تخلیه کند؛ در این مورد سرقفلی گرفتن و کسب کردن در آن محل بدون رضای صاحب ملك جایز نبوده و حرام است.
و در هر مورد که صاحب ملك حق بالا بردن وجه اجاره و یا تخلیه را ندارد؛ سرقفلی گرفتن مشروع و کسب کردن جایز است و در مسائل بعد برای هر سه قسم؛ مثال واضحی ذکر می‌شود تا مطلب واضح گردد.
(مسأله 2) املاکی که در زمان سابق که صحبت سرقفلی در بین نبود و مالك می‌توانست هر وقت مدت اجاره سرآمد؛ محل را تخلیه و یا مبلغ اجاره را اضافه نماید و مستاجر هم باید تخلیه یا مبلغ اجاره را زیاد کند در همچو وقتی اجاره داده شده و هیچگونه شرطی و شروطی نسبت به افزایش وجه اجاره و تمدید مدت در بین نبوده و بعدا از طرف دولت قانونی وضع شده که موجر نتواند ملك را تخلیه و یا مبلغ اجاره را زیاد نماید؛ حال اگر مستاجر به اتکاء این مساعدت دولت؛ محل مزبور را خالی نمی‌کند و بر مبلغ اجاره هم نمی‌افزاید؛ در صورتی که نظائر آن محل که بعد از این قانون اجاره داده می‌شود چند برابر بیشتر است و به همین جهت؛ محل؛ سرقفلی پیدا کرده؛ در این صورت سرقفلی گرفتن مستاجر مشروع نبوده و تصرفاتش هم در محل مزبور بدون رضای مالك حرام خواهد بود.
و لازم است در صورت مطالبه مالك؛ محل را تخلیه کند.
(مسأله 3) اشخاصی که مغازه‌ای را می‌سازند و مبالغی خرج می‌کنند و

مبلغ اجاره مغازه مزبور در هر ماه مثلا ده هزار ریال ارزش دارد؛ ولی چون پول لازم دارند با رضا و رغبت خود؛ این مغازه را به مدت یك سال به ماهی یك هزار ریال به علاوه مبلغ پانصد هزار ریال نقد اجاره داده و در ضمن شرط می‌كنند كه تا زمانی كه مستاجر در محل مزبور ساكن است؛ سال به سال اجاره را به همان یك هزار ریال تمدید نموده و حق افزودن را بر وجه اجاره نداشته باشند و چنانچه مستاجر بخواهد محل اجاره را به دیگری واگذار نماید؛ موجر با همان شخص طبق اجاره مستاجر اول رفتار نماید؛ یعنی بر مبلغ اجاره نیفزوده و سال به سال به همان مبلغ اول؛ اجاره را تجدید نماید؛ در این صورت مستاجر می‌تواند محل را به دیگری واگذار نماید و سرقفلی را كه داده یا زیادتر یا كمتر در مقابل تخلیه محل و رفع ید از سكونت در آن؛ از آن شخص كه به او واگذار كرده اخذ نماید و صاحب ملك حق مخالفت نداشته چون مستاجر طبق شرطی كه نموده به اخذ سرقفلی و واگذاری ذی حق خواهدبود و سرقفلی كه گرفته مشروع است.
(مسأله 4) كسانی كه مغازه‌ای می‌سازند و مبالغی خرج نموده و به قیمت عادله روز اجاره می‌دهند و سرقفلی هم نمی‌گیرند؛ ولی در اجاره شرط می‌نمایند كه مادامی كه مستاجر در آنجا ساكن است؛ حق تخلیه و افزودن اجاره را ندارند و سال به سال باید اجاره را تمدید نمایند و با مرور زمان؛ اجاره محل ترقی می‌كند؛ در این صورت مستاجر حق انتقال دادن به دیگری را ندارد و موجر ملزم نیست به انتقال به دیگری رضایت بدهد؛ ولی شخص ثالثی به عنوان مشتری پیدا می‌شود و مستاجر را تطمیع نموده می‌گوید:
اگر شما این محل را تخلیه كنی صد هزار ریال مثلا من به شما می‌دهم؛ آن وقت می‌رود و مالك را راضی می‌نماید كه مبلغی بگیرد و به همین شخص اجاره دهد و آن شخص مبلغ صد هزار ریال را به مستاجر اول داده و او تخلیه كرده؛ سپس خود از مالك با دادن مبلغی كه وعده نموده اجاره می‌كند؛ مبلغ صد هزار ریال برای مستاجر اول حلال است زیرا كه در مقابل انتقال محل مزبور چیزی نگرفته كه ذی حق نباشد؛ بلكه فقط در مقابل تخلیه محل؛ وجه را گرفته كه حق داشت تخلیه ننماید و مشتری از صاحب ملك به اجاره محل را تصرف می‌نماید.
توضیح آنكه در این صورت سرقفلی در مقابل تخلیه محل است و اجاره محل از صاحب ملك است.
(مسأله 5) شخصی محلی را اجاره می‌نماید و با مالك شرط می‌كند كه مالك حق بیرون كردن و تخلیه نمودن آن محل را نداشته باشد؛ فقط اینكه سال به سال یا ماه به ماه اجرت معمولی را از مستاجر بگیرد و ایضا مستاجر حق داشته باشد كه حق سكنای خود را به دیگری واگذار كند؛ در

این صورت نیز مستاجر می‌تواند سرقفلی را به دیگری بفروشد؛ یعنی مبلغی از کسی گرفته و حق خود را به او واگذار نماید.

بیمه نمودن

بیمه (سیگورتا) عبارت از این است که شخص هر سال مبلغی به کسی یا به شرکتی؛ بدون عوض داده و در ضمن شرط کند که اگر آسیبی مثلا به تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا خودش برسد آن شرکت یا شخص آن خسارت را جبران یا آسیب را برطرف یا مرض را معالجه کند؛ واین معامله داخل در هبه مشروطه است و چنانچه آسیبی وارد شود؛ حسب شرط بر مشروط علیه واجب است که از عهده برآید و برای گیرنده اشکالی ندارد.
والحمد للّه اولا و آخرا

14- آيه الله سيد محمد صادق روحاني (مدظلّه)

مشخصات کتاب

سرشناسه : روحانی، محمدصادق
عنوان و نام پدیدآور: توضیح المسائل/ مطابق با فتوای محمدصادق روحانی
مشخصات نشر : قم: دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدصادق روحانی، ۱۳۷۸.
مشخصات ظاهری : ص ۵۳۶
شابك : 964-330-609-۷۹۵۰۰ریال ؛ 964-330-609-۷۹۵۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
يادداشت : چاپ چهاردهم: ۱۳۷۹؛ ۹۵۰۰ ریال
يادداشت : چاپ شانزدهم: زمستان ۱۳۷۹: ۹۵۰۰ ریال
عنوان دیگر : دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدصادق روحانی
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/ر۹۳ت۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۶۶۷۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

توضيح

مسأله 1752 - در هفت چيز خمس واجب مي شود
اول - منفعت كسب . 301 دوم - معدن سوم - گنج . چهارم - مال حلال مخلوط به حرام . پنجم - جواهري كه به واسطه غواصي يعني فرو رفتن در دريا بدست مي آيد . ششم - غنيمت جنگ - هفتم - زميني كه كافر ذمي از مسلمان بخرد واحكام اينها مفصلا بيان خواهد شد .

1 - منفعت كسب

مسأله 1753 - هر گاه انسان از تجارت يا صنعت ، يا كسبهاي ديگر مالي بدست آورد ، اگر چه مثلا نماز وروزه ميتي را بجا آورد واز اجرت آن مالي تهيه كند چنانچه از مخارج سال خود او وعيالاتش زياد بيايد ، بايد خمس يعني پنج يك آن را به دستوري كه بعدا گفته مي شود بدهد . مسأله 1754 - اگر از غير كسب ، مالي بدست آورد ، مثلا چيزي به او ببخشند ، واجب است خمس آن را هم بدهد اگر از مخارج سالش زياد بيايد .
مسأله 1755 - مهري را كه زن مي گيرد خمس دارد اگر از مخارج سال زياد باشد ، وهمچنين ارثي كه به انسان مي رسد از كسي كه انسان گمان ارث بردن از او را ندارد ، بلي اگر ارث از كسي برسد كه گمان ارث بردن از او را دارد خمس ندارد .
مسأله 1756 - اگر مالي به ارث به او برسد وبداند كسي كه اين مال از او به ارث رسيده خمس آن را نداده ، بايد خمس آن را بدهد ، ونيز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولي انسان بداند كسي كه آن مال از او به ارث رسيده ، خمس بدهكار است ، بايد خمس را از مال او بدهد .
مسأله 1757 - اگر به واسطه قناعت كردن چيزي از مخارج سال انسان زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1758 - كسي كه ديگري مخارج او را مي دهد ، بايد خمس تمام مالي را كه بدست مي آورد بدهد .
مسأله 1759 - اگر ملكي را بر افراد معيني مثلا بر اولاد خود وقف نمايد ، چنانچه در آن ملك زراعت ودرختكاري كنند واز آن چيزي بدست آورند واز مخارج سال آنها زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهند ، بلكه اگر ي ور ديگري هم از ملك نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگيرند ، بايد خمس مقداري را كه از مخارج سالشان زاياد مي آيد بدهند .
مسأله 1760 - اگر مالي را كه فقير بابت خمس وزكوه وصدقه مستحبي گرفته از مخارج سالش زياد بيايد ، واجب است خمس آن را بدهد ، ونيز اگر از مالي كه به او داده اند منفعتي ببرد مثلا از درختي كه بابت خمس به او داده اند ميوه اي بدست آورد واز مخارج سالش زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1761 - اگر با عين پول خمس نداده جنسي را بخرد يعني بفروشند ، بگويد اين جنس را به اين پول مي خرم چنانچه بنا دارد ولو از پول ديگر خمس بدهد بلكه مردد هم باشد در خمس دادن ، معامله صحيح است وخمس متعلق مي شود به آنچه خريده واگر بنا دارد خمس ندهند چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد ، معامله آن مقدار صحيح است . وانسان بايد پنج يك جنسي را كه خريده به حاكم شرع بدهد واگر

اجازه ندهد ، معامله آن مقدار باطل است . پس اگر پولي را كه فروشنده گرفته از بين نرفته حاكم شرع خمس همان پول را مي گيرد واگر از بين رفته عوض خمس را از فروشنده يا خريدار مطالبه مي كند .
مسأله 1762 - اگر جنسي را بخرد وبعد از معامله قيمت آن را از پول خمس نداده بدهد ، معامله اي كه كرده صحيح است واگر بنا دارد خمس بدهد يا مردد باشد آن پول به تمامه مال فروشنده است وخمس به ذمه خريدار تعالق مي گيرد ، واگر بنا دارد خمس ندهد چون از پولي كه خمس در آن است بفروشنده داده ، به مقدار پنج يك همان را مي گيرد واگر از بين رفته عوض آن را از خريدار يا فروشنده مطالبه مي كند
مسأله 1763 - اگر مالي را كه خمس آن داده نشده بخرد ، اگر فروشنده بناي خمس ندادن را ندارد والا چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاكم شرع مي تواند پنج يك آن مال را بگيرد . واگر اجازه بدهد معامله صحيح است . وخريدار بايد پنج يك پول آن را به حاكم شرع بدهد ، واگر به فروشنده داده مي تواند از او پس بگيرد .
مسأله 1764 - اگر چيزي را كه خمس آن داده نشده به كسي ببخشند ، پنج يك آن چيز ، مال او نمي شود ودر صورتي كه بخشنده بنا دارد خمس ندهد والا مال او مي شود وخمس به ذمه بخشنده تعالق مي گيرد .
مسأله 1765 - اگر از كافر يا كسي كه به دادن خمس عقيده ندارد ، مالي بدست انسان آيد ، واجب نيست خمس آن را بدهد .
مسأله 1766 - تاجر وكاسب وصنعتگر ومانند اينها از وقتي كه منفعت مي برند يك سال كه بگذرد ، بايد خمس آنچه را كه از خرج سالش زياد مي آيد بدهند وكسي كه شغلش كاسبي نيست ، اگر اتفاقا منفعتي ببرد ، بعد از آنكه يكسال از موقعي كه فائده برده بگذرد بايد خمس مقداري را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد .
مسأله 1767 - انسان مي تواند در بين سال هر وقت منفعتي به دستش آيد خمس آن را بدهد ، وجايز است دادن خمس را تاآخر سال تأخير بيندازد ، واگر براي دادن خمس سال شمسي قرار دهد ، مانعي ندارد .
مسأله 1768 - كسي كه مانند تاجر وكاسب بايد براي دادن خمس ، سال قرار دهد اگر منفعتي بدست آورد ودر بين سال بميرد ، بايد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت كسر كنند وخمس باقيمانده را بدهند .
مسأله 1769 - اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود ، وآن را نفروشد ودر بين سال قيمتش پايين آيد ، خمس مقداري كه بالا رفته بر او واجب نيست .
مسأله 1770 - اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود وبه اميد اينكه قيمت آن بالاتر رود ، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد

وقيمتش پايين آيد تنزل قيمت بعد از تمام شدن شال باشد خمس مقداري كه بالاتر رفته واجب است در صورتي كه تقصير در اداء خمس كرده باشد والا واجب نيست .
مسأله 1771 - اگر غير مال التجاره مالي داشته باشد كه خمسش را داده يا خمس ندارد مثلا ارث به او رسيده ، چنانچه قيمتش بالا رو د ، مقداري كه بر قيمتش اضافه شده ، خمس دارد . وهمچنين قيمتش اگر مثلا درختي كه خريده ميوه بياورد ، يا گوسفند چاق شود ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1772 - اگر باغي احداث كند براي آنكه بعد از بالا رفتن قيمتش بفروشد بايد خمس ميوه ونمو درختها وزيادي قيمت باغ را بدهد ولي اگر قصدش اين باشد كه از ميوه آن استفاده كند ، فقط بايد خمس ميوه ونمو درختها را بدهد .
مسأله 1773 - اگر درخت بيد وچنار ومانند اينها را بكارد در هر سال زيادي او را بايد خمسش را بدهد . وهمچنين اگر مثلا از شاخه هاي آن كه معمولا هر سال مي برند استفاده اي ببرد وبه تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسبش از مخارج سال او زياد ، در آخر هر سال بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1774 - كسي كه چند رشته كسب دارد مثلا اجاره ملك مي گيرد وخريد وفور وزراعت هم مي كند بايد خمس انچه را در آخر سال از مخارج او زياد مي آيد بدهد . وچنانچه از يك رشته نفع ببرد واز رشته ديگر ضرر كند وتمام رأس المال يا بعض او تلف شود چنانچه نفعي كه برده به مقدار ضرر وسرمايه يا كمتر باشد خمس نفعي كه برده واجب نيست ، واگر زيادتر باشد در مقدار زايد بعد از كم كردن مخارج سال - خمس واجب است .
مسأله 1775 - خرجهايي را كه انسان براي بدست آوردن فائده مي كند مانند دلالي وحماليمي تواند جزء مخارج حساب نمايد .
مسأله 1776 - آنچه از منافع كسب در بين سال به مصرف خوراك وپوشاك واثاثيه وخريد منزل وعروسي وجهيزيه دختر وزارت ومانند اينها مي رساند در صورتي كه از شأن او زياد نباشد وزياده روي هم نكرده باشد ، خمس ندارد .
مسأله 1777 - مالي را كه انسان به مصرف نذر وكفاره مي رساند ، جزء مخارج ساليانه است . ونيز مالي را كه به كسي مي بخشد يا جايزه مي دهد ، در صورتي كه از شإن او زياد نباشد ، از مخارج ساليانه حساب مي شود .
مسأله 1778 - اگر انسان در شهري باشد كه معمولا هر سال مقداري از جهيزيه دختر را تهيه مي كنند ، چنانچه در بين سال از منافع آن سال جهيزيه بخرد ، خمس آن را نبايد بدهد واگر از منافع آن سال در سال بعد جهيزيه تهيهِ نمايد ، بايد خمس آن را بدهد .

مسأله 1779 - مالي را كه خرج سفر حج مي كند ، از مخارج سالي حساب مي شود كه در آن سال خرج كرده واگر سفر او تا مقداري از سال بعد طول بكشد آنچه در سال بعد مصرف مي شود جزء مؤنه سال بعد حساب مي شود .
مسأله 1780 - كسي كه از كسب وتجارت فائده اي برده ، اگر مال ديگري هم دارد كه خمس آن واجب نيست مي تواند مخارج سال خود را فقط از فائده كسب حساب كند .
مسأله 1781 - اگر آذوقه اي كه براي مصرف سالش خريده ، در اخر سال زياد بيايد ، بايد خمس آن را بدهد وچنانچه بخواهد قيمت آن را بدهد ، در صورتي كه قيمتش از وقتي كه خريده زياد شده باشد بايد قيمت آخر سال را حساب كند .
مسأله 1782 - اگر از منفعت كسب پيش از دادن خمس اثاثيه اي براي منزل بخرد هر وقت احتياجش از آن بر طرف شد واجب است كه خمس آن را بدهد . و همجنين است زيور آلات زنانه ، اگر وقت زينت كردن زن به آنها گذشته باشد .
مسأله 1783 - اگر در يكسال منفعتي نبرد نمي تواند مخارج آن سال را از منفعتي كه در سال بعد مي برد كسر نمايد .
مسأله 1784 - اگر در اول سال منفعتي نبرد واز سرمايه خرج كند ، وپيش از تمام شدن سال منفعتي به دستش آيد ، مي تواند مقداري را كه از سرمايه برداشته از منافع كسر كند
مسأله 1785 - اگر مقداري از سرمايه از بين برود واز باقيمانده آن منافعي ببرد كه از خرج سالش زياد بيايد ، مي تواند مقداري را كه از سرمايه كم شده ، از منافع بر دارد .
مسأله 1786 - اگر غير از سرمايه چيز ديگري از مالهاي او از بين برود . نمي تواند از منفعتي كه به دستش مي آيد آن چيز را تهيه كند . ولي اگر در همان سال به آن چيز احتياج داشته باشد ، مي تواند در بين سال ازد منافع كسب ، آن را تهيه نمايد .
مسأله 1787 - اگر در اول سال براي مخارج خود قرض كند وپيش از تمام شدن سال منفعتي ببرد ، مي تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت كسر نمايد .
مسأله 1788 - اگر در تمام سال منفعتي نبرد وبراي مخارج هود قرض كند ، مي تواند از منافع سالهاي بعد قرض خود را اداء نمايد .
مسأله 1789 - اگر براي زياد كردن مال ، يا خريدن ملكي كه به آن احتياج ندارد قرض كند ، نمي تواند از منافع كسب آن قرض را بدهد . ولي اگر مالي را كه قرض كرده وچيزي را كه از قرض خريده از بين برود وناچار شودِ كه قرض خود را بدهد مي تواند از منافع كسب قرض را اداء نمايد .

مسأله 1790 - انسان مي تواند خمس هر چيز را از همان چيز بدهد ، يا به مقدار قيمت خمس كه بدهكار است ، پول يا جنس ديگر بدهد .
مسأله 1791 - كسي كه قصد دادن خمس را دارد تا پنج يك مال باقي است مي تواند در بقيه آن تصرف كند .
مسأله 1792 - كسي كه خمس بدهكار است بنابر احتياط نمي تواند آن را به ذمه بگيرد يعني خود را بدهكار اهل خمس بداند ودر تمام مال تصرف كند وچنانچه تصرف كند وآن مال تلف شود ، بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1793 - كسي كه خمس بدهكار است اگر با حاكم شرع مصالحه كند مي تواند در تمام مال تصرف نمايد وبعد از مصالحه منافعي كه بدست مي آيد مال خود او است .
مسأله 1794 - كسي كه با ديگري شريك است اگر خمس منافع خود را بدهد وشريك او ندهد وبنا داشته باشد كه خمس ندهد وبنا داشته باشد كه خمس ندهد ودر سال بعد ، از مالي كه خمسش را نداده براي سرمايه شركت بگذارد ، هيچ كدام نمي توانند در آن مال تصرف كنند .
مسأله 1795 - اگر بچه صغير سرمايه اي داشته باشد واز آن منافعي بدست آيد واجب است ولي ، خمس آن را بدهد .
مسأله 1796 - انسان نمي تواند در مالي كه يقين دارد خمسش را نداده اند و صاحبش بنا دارد خمس ندهد تصرف كند ، ولي در مالي كه شك دارد خمس آن را داده اند يا نه ، مي تواند تصرف نمايد .
مسأله 1797 - كسي كه از اول تكليف خمس نداده ، اگر مالي بخرد وقيمت آن بالا رود ، بايد خمس قيمت فعلي آن را بدهد .
مسأله 1798 - كسي كه از اول تكليف خمس نداده ، اگر از منافع كسب چيزي كه به آن احتياج ندارد خريده ويكسال از خريد آن گذشته ، بايد خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچيزهاي ديگري كه به آنها احتياج دارد مطابق شأن خود خريده ، پس اگر بداند در بين سالي كه در آن سال فائده برده آنها را خريده ، لازم نيست خمس آنها رابدهد واگر نداند كه در بين سال خريده يا بعد از تمام شدن سال ، بنا بر احتياط واجب بايد با حاكم شرع مصالحه كند .

2- معدن

مسأله 1799 - اگر از معدن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، ذغال سنگ ، فيروزه ، عقيق ، زاج ، نمك ومعدنهاي ديگر چيزي بدست آورد ، در صورتي كه به مقدار نصاب باشد بايد خمس آن را بدهد بلكه بنا بر احتياط واجب اگر كمتر از نصاب هم باشد بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1800 - نصاب معدن 105 مثقال معمولي نقره يا 15 مثقال معمولي طلا است يعني اگر قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده ، قبل از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1801 - اگر آن چيزي كه از معدن خارج كرده مورد عملي قرار دهد كه قيمت آن زياد گردد آن زيادي حكم منافع كسب را دارد كه در صورت زيادي از مخارج سال خمس دارد .
مسأله 1802 - گچ وآهك وگل سر شور وگل سرخ از چيزهاي معدني نيست و كسي كه اينها را بيرون من آورد ، در صورتي بايد خمس بدهد كه آنچه را بيرون آورده به تنهايي يا با منافع ديگر كسبش از مخارج سال او زايد بيايد .
مسأله 1803 - كسي كه از معدن چيزي بدست مي آورد ، بايد خمس آن را بدهد چه معدن روي زمين باشد ، يا زير آن ، در زميني باشد كه ملك است ، يا در جايي باشد كه مالك ندارد .
مسأله 1804 - اگر نداند قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا مي رسد يا نه ، لازم نيست به وزن كردن يا از راه ديگر قيمت آن را معلوم كند . مسأهل 1805 - اگر جند نفر چيزي از معدن بيرون آوردند ، چنانچه قبل از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده اند ، قيمت آن به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد اگر چه سهم هر كدام آنها اين مقدار نباشد . بايد خمس آن را بدهند وهمچنين اگر مجموع كمتر از نصاب باشد . بنا بر احتياط واجب .
مسأله 1806 - اگر معدني را كه در ملك ديگر يست بيرون آورد ، آنچه از آن بدست مي آيد مال صاحب ملك است . وچون صاحب ملك براي بيرون آوردن آن خرجي نكرده ، بايد خمس تمام آنچه را كه از معدن بيرون آمده بدهد .

3 - گنج

مسأله 1807 - گنج ، مالي است كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد وكسي آن را پيدا كند وطوري باشد كه به آن ، گنج بگويند وخمس در آن واجب است اگر طلا ونقره باشد .
مسأله 1808 - اگر انسان در زميني كه ملك كسي نيست گنجي پيدا كند ، مال خود او است وبايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1809 - نصاب گنج 105 مثقال نقره در نقره 15 مثقال طلا است در طلا يعني اگر نقره اي را كه از گنج بدست مي آورد ، قبل از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده به 105 مثقال وطلا به 15 مثقال برسد بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1810 - اگر در زميني كه از ديگري خريده گنجي پيدا كند وبداند مال كساني كه قبلا مالك آن زمين بودن اند نيست ، مال خود او مي شود وبايد خمس آن را بدهد ، ولي اگر احتمال دهد كه مال يكي از آنان است ، بايد به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نيست ، بايد به كسي كه پيش از او مالك زمين بوده اطلاع دهد ، وبه همين ترتيب به تمام كساني كه پيش از او مالك زمين بوده اند خبر دهد واگر معلوم شود مال هيچ يك آنان نيست مال خود او مي شود وبايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1811 - اگر در ظرفهاي متعددي كه در يكجا دفن شده مالي پيدا كند كه قيمت آنها روي هم 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا باشد ، بايد خمس آن را بدهد . ولي چنانچه در چند حا گنج پيدا كند وهر كدام كمتر از نصاب باشد ولو مجموع به د نصاب برسد خمس واجب نيست
مسأله 1812 - اگر دو نفر گنجي پيدا كننند كه قيمت آن به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد ، اگر چه سهم هر يك آنان به اين مقدار نباشد بايد خمس آن را بدهند .
مسأله 1813 - اگر كسي حيواني را بخرد ودر شكم آن مالي پيدا كند چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده است ، بايد به او خبر دهد ، واگر معلوم شود مال او نيست ، بايد به ترتيب ، صاحبان قبلي آن را خبر كند در صورتي كه احتمال دهد مال آنها باشد وچنانچه معلوم شود كه مال هيچ يك آنان نيست خمس گنج واجب نيست ، بلي در صورتي كه از مصارف سال او زياد باشد خمس واجب است يعني حكم منافع كسب را دارد .

4 - مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1814 - اگر مال حلال با مال حرام بطوري مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهد وصاحب مال حرام ومقدار آن ، هيچ كدام معلوم نباشد ، بايد خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس ، بقيه مال حلال مي شود

مسأله 1815 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را بداند وصاحب آن را نشناسد ، بايد آن مقدار را به نيت صاحبش صدقه بدهد .

مسأله 1816 - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را نداند وصاحبش را بشناسد بايد يكديگر را راضي نمايند وچنانچه صاحب مال راضي نشود ، در صورتي كه انسان بداند چيز معيني مال او است وشك كند كه بيشتر از آن هم مال او هست يا نه ، بايد چيزي را كه يقين دارد مال او است به او بدهد بقيه مال خود او است ، واگر مال معين را نداند به او تعلق دارد در صورتي كه تمام مال تحت يد او است با مراجعه به حاكم شرع حد اقل مقداري را كه مي مال او است به او مي دهد وبقيه بر خودش حلال است ، واگر تحت يد او نباشد مقدار متيقن مال آن شخص را به او مي دهد البته با نظر حاكم ومقداري كه يقينا مال او است بر مي دارد ، ودر مقدار مشتبه با اجازه حاكم شرع نصف مي كنند . هر كدام نصف آن مال را بر مي دارند .

مسأله 1817 - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد ، يا مالي كه صاحبش را نمي شناسد به نيت اوصدقه بدهد ، بعد از آنكه صاحبش پيدا شد ، لازم نيست به مقدار مالش به او بدهد .

مسأله 1819 - اگر مال حالي با حرام مخلوط شود ومقدار حرام معلوم باشد وانسان بداند كه صاحب آن از چند نفر معين بيرون نيست ولي نتواند بفهمد كيست چنانچه مال دست او باشد وتسلط بر او بوجه شرعي نباشد بايد همه آنها را راضي نمايد واگر در دست او نباشد يا تسلط به وجه شرعي باشد حاكم شرع مصالحه مي كند با همه افراد ، وبطور مساوي قمست مي نمايد .

5 - جواهري كه به واسطه فرو رفتن در دريا بدست مي آيد

مسأله 1820 - اگر به واسطه غواصي يعني فرو رفتن درد دريا لؤلؤ ومرجان يا جواهر ديگري بيرون آورند ، ، روئيدني باشد ، يا معدني ، چنانچ قبل از كم كردن مخارجي كه براي بيرون آوردن آن كرده اند ، قيمت آن به 18 نخود طلا برسد ، بايد خمس آن را بدهند . چه در يك دفعه آنرا از دريا بيرون آورده باشند يا در چند دفعه ، آنچه بيرون آمده از يك جنس باشد ، يا از چند جنس ، يك نفر آن را بيرون آورده باشد ، يا چند نفر
مسأله 1821 - اگر بدون فرو رفتن در دريا به وسيله اسبابي جواهر بيرون آورد يا از روي آب دريا يا از كنار دريا جواهر بگيرد ، در صورتي بايد خمس آن را بدهد كه آنچه را بدست آورده به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد
مسأله 1822 - خمس ماهي وحيوانات ديگري كه انسان بدون فرو رفتن در دريا مي گيرد ، در صورتي واجب است كه به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد .
مسأله 1823 - اگر انسان بدون قصد اينكه چيزي از دريا بيرون آورد در دريا فرو رود واتفاقا جواهري بدستش آيد بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1824 - اگر انسان در دريا فرو رود وحيواني را بيرون آورد ودر شكم آن جواهري پيدا كه قيمتش هجده نخود طلا يا بيشتر باشد ، چنانچه آن حيوان مانند صدف باشد كه نوعا در شكمش جواهر هست ، بايد خمس آن را بدهد واگر اتفاقا جواهر بلعيده باشد ، در صورتي خمس آن واجب است كه به تنهايي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد .
مسأله 1825 - اگر در رودخانه هاي بزرگ مانند دجله وفرات فرو رود و جواهري بيرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل مي آيد بنا بر احتياط بايد خمس آن را بدهد .
مسأله 1826 - اگر در آب فرو رود ومقداري عنبر بيرون آورد كه قيمت آن 18 نخود طلا هم نباشد ، بايد خمس آن را بدهد وهمچنين چنانچه از روي آب يا از كنار دريا بدست آورد ، اگر جه قيمت آن به مقدار 18 نخود طلا هم نرسد خمس آن واجب است .
مسأله 1828 - كسي كه كسبش غواصي يا بيرون آوردن معدن است ، اگر خمس آنها را بدهد وچيزي از مخارج سالش زياد بيايد ، لازم نيست دو باره خمس آن را بدهد .
مسأله 1828 - اگر بچه اي معدني را بيرون آورد ، ياmال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، يا گنجي پيدا كند ، يا به واسطه فرو رفتن در دريا ، جواهري بيرون آورد ولي او بايد خمس آنها را بدهد .

6- غنيمت

مسأله 1829 - اگر مسلمانان به امر امام عليه السلام باكفار جنگ كنند وچيزهايي در جنگ بدست آورند ، به آنها غنيمت گفته مي شود ، ومخارجي را كه براي غنيمت كرده اند ، مانند مخارج نگهداري وحمل ونقل آن وچيزهايي كه مخصوص به امام است ، بايد از غنيمت كنار بگذارند وخمس بقيه آن را بدهند .

7 - زميني كه كافر ذمي از مسلمان بخرد .

مسأله 1830 - اگر كافر ذمي زميني را از مسلمان بخرد ، بايد خمس آن را از همان زمين يا ازمال ديگرش بدهد . ونيز اگر خانه ودكان ومانند اينها را از مسلمانان بخرد ، بايد خمس زمين آن را بدهد ودر دادن اين خمس قصد قربت لازم نيست ، بلكه حاكم شرع هم كه خمس را از او مي گيرد ، لازم نيست قصد قربت نمايد .

مسأله 1831 - اگر كافر ذمي زميني را كه از مسلمان خريده به مسلمان ديگري هم بفروشد ، خمس از كافر ساقط نمي شود ، ونيز اگر بميرد ومسلماني آن زمين را از او ارث ببرد ، بايد خمس آن را از همان زمين ، يا از مال ديگر كافر بدهد

مسأله 1832 - اگر كافر ذمي موقع خريدن زمين شرط كند كه خمس ندهد ، يا شرط كند كه فروشنده خمس آن را بدهد ، شرط او صحيح نيست وبايد خمس را بدهد ولي اگر شرط كند كه فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشكال ندارد

مسأله 1833 - اگر مسلمان زمين را به غير خريد وفروش ملك كافر كند وعوض آن را بگيرد مثلا به او صلح نمايد ، كافر ذمي لازم نيست خمس آن را بدهد .

مسأله 1834 - اگر كافر ذمي صغير باشد ، ولي او برايش زميني بخرد ، بايد خمس آن را بدهد .

مصرف خمس

مسأله 1835 - خمس را بايد دو قسمت كنند : يك قسمت آن سهم سادات است وبايد به سيد فقير ، يا يتيم ، يا به سيدي كه در سفر درمانده شده بدهند ونصف ديگر آن سهم امام عليه السلام است كه در اين زمان بايد به مجتهد جامع الشرايط بدهند . يا به مصرفي كه او اجازه ميدهد برسانند ولي اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدي كه از او تقليد نمي كند بدهد ، در صورتي به او اذن داده مي شود كه بداند آن مجتهد ومجتهدي كه از او تقليد مي كند ، سهم امام را به يك طور مصرف مي كنند .
مسأله 1836 - سيد يتيمي كه به او خمس مي دهند ، بايد فقير باشد ولي به سيدي كه در سفر درمانده شده ، اگر در وطنش فقير هم نباشد ، مي شود خمس داد .
مسأله 1837 - به سيدي كه در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصيت باشد ، خمس بدهند اشكال ندارد .
مسأله 1838 - به سيدي كه عادل نيست مي شود خمس داد ولي به سيدي كه دوازده امامي نيست بنا بر احتياط نبايد خمس بدهند .
مسأله 1839 - به سيدي كه معصيتكار است ، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد وندادن خمس موجب مي شود كه معصيت نكند نبايد خمس داد ولي اگر داده شود ذمه بري مي شود .
مسأله 1840 - اگر كسي بگويد سيدم نمي شود به او خمس داد ، مگر آنكه يك نفر عادل ، بلكه موثق سيد بودن او را تصديق كند ، يا در بين مردم بطوري معروف باشد كه انسان يقين كند يا اطمينان پيدا كند كه سيد است .
مسأله 1841 - به كسي كه در شهر خودش مشهور باشد سيد است ، اگر چه انسان به سيد بودن او يقين نداشته باشد مي شود خمس داد .
مسأله 1842 - كسي كه زنش سيده است بنابر احتياط واجب نبايد به او خمس بدهند كه به مصرف مخارج خودش برساند . ولي اگر مخارج ديگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد ، جايز است انسان خمس به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند .
مسأله 1843 - اگر مخارج سيدي كه عيال انسان نيست بر انسان واجب باشد ، بنا بر احتياط واجب ، نمي تواند از خمس خوراك وپوشاك او را بدهد ، وهمچنين اگر مقداري خمس ملك اوكند كه به مصرف مخارج خودش برساند ولي اگر مقداري خمس ملك او كند كه صرف در چيزهايي كه نفقات واجبه نيست بنمايد مانعي ندارد .

مسأله 1844 - به سيد فقيري كه مخارجش بر ديگري واجب است واو نمي تواند مخارج آن سيد را بدهد ، يا دارد ونمي دهد مي شود خمس داد .
مسأله 1845 - احتياط واجب آن است كه بيشتر از مخارج يك سال به يك سيد فقير خمس ندهند .
مسأله 1846 - اگر در شهر انسان سيد مستحقي نباشد واحتمال هم ندهد كه پيدا شود ، يا نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن نباشد ، بايد خمس را به شهر ديگر ببرد به مستحق برساند ومي تواند مخارج بردن آن را از خمس بر دارد . وارگر خمس از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده ، بايد عوض آن را بدهد واگر كوتاهي نكرده ، چيزي بر او واجب نيست .
مسأله 1847 - هر گاه در شهر خودش مستحقي نباشد ولي احتمال دهد كه پيدا شود اگر چه نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد ، مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد وچنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكند وتلف شود ، نبايد چيزي بدهد ، ولي نمي تواند مخارج بدن آن را از خمس بردارد .
مسأله 1848 - اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود ، باز هم مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد وبه مستحق برساند ، ولي مخارج بردن آن را بايد از خودش بدهد ودر صورتي كه خمس از بين برود ، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد ضامن است
مسأله 1849 - اگر با اذن حاكم شرع خمس را به شهر ديگر ببرد ، واز بين برود لازم نيست دو باره خمس بدهد . وهمچنين است اگر به كسي بدهد كه از طرف حاكم شرع وكيل بوده كه خمس را بگيرد واز آن شهر به شهر ديگر ببرد .
مسأله 1850 - اگر خمس را از خود مال ندهد واز جنس ديگر بدهد ، بايد به قيمت واقعي آن جنس حساب كند وچنانچه گرانتر از قيمت حساب كند ، اگر چه مستحق به آن قيمت راضي شده باشد ، بايد مقداري را كه زيا د حساب كرده بدهد .
مسأله 1851 - كسي كه از مستحق طلبكار است مي تواند طلب خود را بابت خمس حساب كند وبنابر احتياط واجب بايد از حاكم شرع اجازه بگيرد يا آنكه خمس را به او بدهد وبعدا مستحق بابت بدهي خود ره او برگرداند ومي تواند از مستحق وكالت گرفته وخود از جانب او قبض نموده وبابت طلبش دريافت كند .

زكوة

مسأله 1852 - زكوة 9 چيز واجب است : اول - گندم - دوم - جو . سوم - خرما . چهارم - كشمش . پنجم - طلا . ششم - نقره . هفتم - شتر . هشتم - گاو . نهم - گوسفند . واگر كسي مالك يكي از اين نه چيز باشد ، با شرايطي كه بعدا گفته مي شود ، بايد مقداري كه معين شده ، به يكي از مصرفهايي كه دستور داده اند برساند .

مسأله 1853 سلت كه دانه ايست به نر مي گندم وخاصيت جو دارد وعدس كه مثل گندم است وخوراك مردمان صنعاء مي باشد ، زكوتشان بنا بر احتياط واجب بايد داده شود .

شرايط واجب شدن زكوة

مسأله 1854 - زكوة در صورتي واجب مي شود كه مال به مقدار نصاب كه بعدا گفته مي شود ، برسد ومالك آن ، آزاد باشد وبتواند در آن مال تصرف كند ودر خصوص طلا ونقره معتبر است مالك عاقل وبالغ باشد ولي در بقيه آن نه جنس عقل وبلوغ شرط نيست .
مسأله 1855 - اگر انسان يازده ماه مالك گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره باشد اول ماه دوازدهم بايد زكوة آنها را بدهد . ولي او ل سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب كند .
مسأله 1856 - اگر مالك طلا ونقره در بين سال بالغ شود ، واجب نيست كه زكوة بدهد مثلا اگر بجه اي در اول محرم مالك طلا به حد نصاب شود وبعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد ، يازده ماه كه از اول محرم بگذرد ، اگر چه شرايط ديگر را هم دارا باشد زكاة واجب نمي شود مگر بعد از گذشتن يازده ماه از بلوغ .
مسأله 1857 - زكوة گندم وجو وقتي واجب مي شود كه به آنها گندم وجو گفته شود وزكة كشمش در وقتي كه به آن كشمش مي گويند واجب مي شود وموقعي هم كه خرما را خرما مي نامند زكوة آن واجب مي شود ولي وقت دادن زكوة در گندم وجو موقع خرمن وجدا كردن كاه آنها است ، ودر خرما وكشمش موقعي است كه خشك شده باشند مسأله 1858 - اگر موقع واجب شدن زكوة گندم وجو وكشمش وخرما كه درمسأله پيش گفته شد ، صاحب آنها بالغ باشد بايد زكوة آنها رابدهد ، واگر بالغ نباشد بايد بعد از بالغ شدن بدهد ويا ولي او قبل از بلوغ بدهد .
مسأله 1859 - اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر در تمام سال ديوانه باشد ، زكوة به مال او تعلق مي گيرد ولي اگر مالك طلا ونقره ديوانه باشد زكاة بر او واجب نيست وهمچنين اگر در مقداري از سال ديوانه باشد ورد آخر سال عاقل گردد ، زكوة بر او واجب نيست مسأله 1860 - اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداري از سال مست يا بيهوش شود ، زكوة از او ساقط نمي شود . وهمچنين است اگر موقع واجب شدن زكوة گندم وجو وخرما وكشمش مست يا بيهوش باشد .
مسأله 1861 - مالي را كه از انسان غصب كرده اند ونمي تواند در آن تصرف كند زكوة ندارد . واگر زراعتي را از او غصب كنند وموقعي كه زكوة آن واجب مي شود در دست غصب كننده ، باشد وقتي كه به صاحبش بر گشت ، واجب نيست كه زكوة آن را بدهد .
مسأله 1862 - اگر طلا ونقره يا چيز ديگري را كه زكوة آن واجب است

قرض كند ويك سال نزد او بماند ، بايد زكوة ان را بدهد وبر كسي كه قرض داده چيزي واجب نيست .

زكوة گندم وجو وخرما وكشمش

مسأله 1863 - زكوة گندم وجو وخرما وكشمش وقتي واجب مي شود كه به مقدار نصاب برسند ونصاب آنها 288 من تبريز 45 مثقال كم است وهرمن ششصد وچهل مثقال 24 نخودي است كه تقريا 847 كيلو گرم مي شود
مسأله 1864 - اگر پيش از دادن زكوة از انگور وخرما وجو وگندمي كه كه زكوة
آنها واجب شده خود وعيالاتش بخورند ، يا مثلا به فقير بدهد مجانا ، بايد زكوة مقداري را كه مصرف كرده بدهد .
مسأله 1865 - اگر بعد از آنكه زكوة گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالك آن بميرد ، بايد مقدار زكوة را از مال او بدهند . ولي اگر پيش از واجب شدن زكوة بميرد ، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است ، بايد زكوة سهم خود را بدهد . مسأه 1866 - كسي كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع آوري زكوة است ، موقع خرمن كه گندم وجو را از كان جدا مي كنند وبعد از خشك شدن خرما و انگور ، مي تواند زكوة را مطالبه كند ، واگر مالك ندهد وچيزي كه زكوة آن واجب شده از بين برود بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 1867 - ار بعد از مالك شدن درخت خرما وانگور ، يا زراعت گندم و جو زكوة آنها واجب شود ، مثلا خرما در ملك او خرما شود ، بايد زكوة آن را بدهد .
مسأله 1868 - اگر بعد از آنكه زكوة گندم وجو وخرما وانگور واجب شد زراعت ودرخت را بفروشد ، بايد زكوة انها را فروشنده بدهد .
مسأله 1869 - اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد وبداند كه فروشنده زكوة آن را داده ، يا شك كند كه داده يا نه ، چيزي بر او واجب نيست واگر بداند كه زكوة آن را نداده ، چه حاكم شرع معامله مقداري را كه بايد از بابت زكوة داده شود ، اجازه بدهد چه ندهد معامله آن مقدار صحيح است ولي اگر اجازه ندهد مستحق يا حاكم مطالبه زكاة از عين مال از خريدار مي كند چنانچه بدهد او از بايع مطالبه مي كند واگر معامله مقدار زكوة را اجازه دهد ، خريدار بايد قيمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد ودر صورت كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، مي تواند از او پس بگيرد .
مسأله 1870 - اگر وزن گندم وجو وخرما وكشمش موقعي كه تر است به 288 من و 45 مثقال كم برسد وبعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار

شود ، زكوة آنها واجب نيست .
مسأله 1871 - اگر گندم وجو وخرما را پيش از خشك شدن مصرف كند چنانچه خشك آنها ره اندازه نصاب باشد ، بايد زكوة آنها را بدهد .
مسأله 1872 - خرمايي كه تازه آن را مي خورند واگر بماند بعد از خشك شدن ، خرما به آن نمي گويند ، ولو مقداري باشد كه خشك آن ره 288 من و 45 مثقال كم برسد ، زكوة آن واجب نيست .
مسأله 1873 - گندم وجو وخرما وكشمشي كه زكوة آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زكوة ندارد .
مسأله 1874 - اگر گندم وجو وخرما وانگور از آب باران يا نهر مشروب شوند يا مثل زراعتهاي مصر از رطوبت زمين استفاده كنند ، زكوة آنها ده يك است واگر با دلو ومانند آن آبياري شود ، زكوة انها بيست يك است . واگر مقداري از باران ، يا نهر ، يا رطوبت زمين استفاده كنند وبه همان مقدار از آبياري با دلو و مانند آن استفاده نمايند زكوة نصف آنها ده يك وزكوة نص ديگر آنها بيست يك مي باشد يعني از چهل قسمت سه قسمت آن را بايد بابت زكوة بدهند .
مسأله 1875 - اگر گندم وجو وخرما وانگور ، هم از آب باران مشروب شود ، وهم از آب دلو ومانند آن استفاده كند ، چنانچه طوري باشد كه عرفا بگويند آبياري با دلو ومانند آن شده ، زكوة انها بيست يك است واگر عرفا بگويند آبياري با آب نهر وباران شده ، زكوة آنها ده يك است .
مسأله 1876 - اگر شك كند كه آبياري با آب براان وآب دلو بوده يا عرفا مي گويند با آب باران آبياري شده ، مي تواند از نصف آن ده يك واز نصف ديگر آن بيست يك بدهد ونيز اگر شك كند كه با هر دو بوده ، يا عرفا مي گويند آبياري با دلو شده ، مي تواند زكوة تمام آن را بيست يك بدهد .
مسأله 1877 - اگر گندم وجو وخرما وانگور با آب باران ونهر مشروب شوند وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشند ولي با آب دلو هم آبياري شوند ، وآب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند ، زكوة آنها ده يك است واگر با دلو ومانند آن آبياري شوند وبه آب نهر وباران محتاج نباشد ولي با آب نهر وباران هم مشروب شوند وآنها به زياد شدن محصول كمك نكنند ، زكوة آنها يك است .
مسأله 1878 -اگر زراعتي را با دلو ومانند آن آبياري كنند ودر زميني كه پهلوي ان است زراعتي كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد ومحتاج به آبياري نشود زكوة زراعتي كه با دلو آبياري شده بيست يك وزكوة زراعتي كه پهلوي آن است ده يك ميباشد .
مسأله 1879 - مخارجي را كه براي گندم وجو وخرما وانگور كرده است ، و مقداري از قيمت اسباب ولباس را كه به واسطه زراعت كم شده ، نم تواند از حاصل كسر كندم بلي بعد از ملاحطه نصاب ، زكاة آن مصارف لا

لازم نيست بدهد وده يك يا بيست يك با قيمانده را بايد بدهد يعني چنانچه قبل از كسر آنها 288 من و 45 مثقال كم برسد بايد زكوة باقيمانده آن را بدهد .
مسأله 1880 - تخمي را كه به مصرف زراعت رسانده مي تواند قيمتي را كه در حين زرع داشته جزء مخارج حساب نمايد وحكم آن درمسأله قل بيان شد .
مسأله 1881 - اگر زمين واسباب زراعت يا يكي از اين دو ملك خود او باشد ، نبايد كرايه آنها را جزء مخارج حساب كند . ونيز براي كارهايي كه خودش كرده ، يا ديگري بي اجرت انحام داده ، چيزي از حاصل كسر نمي شود .
مسأله 1882 - اكر درخت انگور يا خرما را بخرد ، قيمت آن جزء مخارج نيست . ولي اگر خرما يا انگور را پيش از چيدن بخرد ، پولي را كه براي آن داده جزء مخارج حساب مي شود .
مسأله 1883 - اگر زميني را بخرد ودر آن زمين گندم يا جو بكارد ، پولي را كه براي خريد زمين داده جزء مخارج حساب نمي شود . ولي اگر زراعت را بخرد ، پولي را كه براي خريد آن داده مي تواند جزء مخارج حساب نمايد واز حاصل كم كند اما بايد قيمت كاهي را كه از آن بدست مي آيد ، از پولي كه براي خريد زراعت داده كسر نمايد مثلا اگر زراعتي را پانصد تومان بخرد وقيمت كاه آن صد تومان باشد فقط چهار صد تومان آن را مي تواند جزء مخارج حساب نمايد .
مسأله 1884 - كسي كه بدون گاو وچيزهاي ديگري كه براي زراعت لازم است مي تواند زراعت كند ، اگر اينها را بخرد ، نبايد پولي را كه براي خريد اينها داده جزء مخارج حساب نمايد .
مسأله 1885 - كسي كه بدون گاو وچيزهاي ديگري كه براي زراعت لازم است نمي تواند زراعت كند ، اگر آنها را بخرد وبه واسطه زراعت بگلي از بين بروند ، مي تواند تمام قيمت آنها را جزء مخارج حساب نمايد واگر مقداري از قيمت آنها كم شود ، مي تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب كند ولي اگر بعد از زراعت چيزي از قيمتشان كم نشود ، نبايد چيزي از قيمت آنها را جزء مخارج حساب نمايد .
مسأله 1886 - اگر دي يك زمين جو وگندم وچيزي مثل برنج ولوبيا كه زكوة آن واجب نيست بكارد ، چنانچه مقصودش زراعت كردن چيزي بوده كه زكوة ندارد وبعدا چيزي را كه زكوة دارد زراعت كرده ، نبايد مخارج را حساب كند واگر مقصودش زراعت كردن چيزي بوده كه زكوة دارد وبعدا چيزي را كه زكوة ندارد زراعت كردة ، مي تواند تمام مخارج را حساب نمايد واز حاصل كم كند و در صورتي كه مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجي را كه كرده ، بايد به هر دو ، قسمت نمايد مثلا اگر هر دو به يك

اندازه بوده ، مي تواند نصف مخارج را از جنسي كه زكوة دارد كسر نمايد .
مسأله 1887 - اگر انسان در چند شهر كه فصل آنها با يكديگر اختلاف دارد وزراعت ميوه آنها در يك وقت بدست نمي آيد گندم يا جو يا خرما يا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول يك سال حساب شود ، چنانچه چيزي كه اول مي رسد به اندازه نصاب يعني 288 من و 45 مثقال كم باشد ، بايد زكود آن را موقعي كه مي رسد بدهد وزكوة بقيه را هر وقت بدست مي آيد اداء نمايد واگر آنچه اول مي رسد به اندازه نصاب نباشد ، صبر مي كند تا بقيه آن برسد ، پس اگر رويهم به مقدار نصاب شود ، زكوة آن واجب است واگر به مقدار نصاب نشود ، زكوة آن واجب نيست .
مسأله 1888 - اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه دهد ، چنانچه روي هم به مقدار نصاب باشد بنا بر احتياط زكوة آن واجب است .
مسأله 1889 - اگر مقداري رطب يا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مي شود ، چنانچه به قصد زكوة از تازه آن به قدري به مستحق بدهد كه اگر خشك شود به اندازه زكوتي باشد كه بر او واجب است اشكال دارد .
مسأله 1890 - اگر زكوة خرماي خشك يا كشمش بر او واجب باشد ، نمي تواند زكوة آن را خرماي تازه يا انگور بدهد ونيز اگر زكوة خرماي تازه يا انگور بر او واجب باشد نمي تواند زكوة آن را خرماي خشك يا كشمش بدهد . اما اگر يكي از اينها يا چيز ديگري را به قصد قيمت زكوة بدهد مانعي ندارد .
مسأله 1891 - كسي كه بدهكار است ومالي هم دارد كه زكوة آن واجب شده اگر بميرد بايد او لتمام زكوة را از مالي كه زكوة آن واب شده بدهند ، بعد قرض او را اداء نمايند
مسأله 1892 - كسي كه بدهكار است وگندم يا جو يا خرما يا كشمش هم دارد ، اگر بميرد وپيش از انكه زكوة اينها واجب شود ، ورثه قرض او را ازمال ديگر بدهند ، هر كدام كه سهمشان 288 من و 450 مثقال كم برسد ، بايد زكوة بدهد واگر پيش از آنكه زكوة اينها واجب شود ، قرض او را ندهند ، چنانچه مال ميت فقط به اندازه بدهي او باشد بنا بر احتياط بايد زكاة را بدهند وطلب طلبكاران را يا استرضاء از آنها بنمايند ، وهمچنين اگر مال ميت بيشتر از بدهي او باشد ، در صورتي كه بدهي او به قدري است كه اگر بخواهند اداء نمايند ، بايد مقداري از گندم وجو وخرما وكشمش را هم به طلبكار بدهند .
مسأله 1893 - اگر گندم وجو وخرما وكشمشي كه زكوة آنها واجب شده خوب وبد دارد ، احتياط واجب آن است كه زكوة هر كدام از خوب وبد را از خود آنها بدهد ولي چنانچه خوب وخوبتر دارد اظهر اكتفاء به دادن از خوب است .

نصاب طلا

مسأله 1894 - طلا دو نصاب دارد : نصاب اول بيست مثفال شرعي است که هر مثقال آن 18 نخود است ، پس وقتي طلا به بيست مثقال شرعي که پانزده مثقال معمولي است برسد ، اگر شرايط ديگر را هم که بيان شد داشته باشد ، انسان بايد چهل يك آن را که نه نخود مي شود از بابت زکوة بدهد واگر به اين مقدار نرسد ، زکوة ان واجب نيست ، ونصاب دوم آن چهار مثقال شرعي است که سه مثقال معمولي مي شود يعني اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود ، بايد زکوة تمام 18 مثقال را از قرار چهل يك بدهد واگر کمتر از سه مثقال اضافه شود ، فقط بايد زکوة 15 مثقال آن را بدهد وزيادي آن زکوة ندارد وهمچنين است هر چه بالا رود يعني اگر سه مثقال اضافه شود ، بايد زکوة تمام آنها را بدهد واگر کمتر اضافه شود ، مقداري که اضافه شده زکوة ندارد .

نصاب نقره

مسأله 1895 - نقره ونصاب دارد : نصاب اول آن 105 مثقال معمولي است كه اگر نقره به 105 مثقال برسد وشراط ديگر را هم كه بيان شد داشته باشد ، انسان بايد چهل بك آن را كه 2 مثقال و 15 نخود از بابت زكوة بهد واگر به اين مقدار نرسد ، زكوة آن واجب نيست ، ونصاب دوم آن 21 مثقال است . يعني اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود ، بايد زكوة تمام 126 مثقال را بطوري كه گفته شد بدهد واگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود ، فقط بايد زكوة 105 مثقال آن را بدهد وزادي آن زكوة ندارد وهمچنين است هر چه بالا رود ، يعني اگر 21 مثقال اضافه شود ، بايد زكوة تمام آنها را بدهد واگر كمتر اضافه شود ، مقداري كه اضافه شده . كمتر از 21 مثقال است زكوة ندارد . بنابر اين اگر انسان چهل يك هر چه طلا ونقره دارد بدهد ، زكوتي را كه بر او واجب بوده داده وگاهي هم بيشتر از مقدار واجب داده است مثلا كسي كه 110 مثقال نقره دارد ، اگر چهل يك آن را بدهد ، زكوة 105 مثقال آن را كه واجب بوده داده ومقداري هم براي 5 مثقال آن داده كه واجب نبوده است .
مسأله 1896 - كسي كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است ، اگر چه زكوة آن را داده باشد ، تا وقتي از نصاب اول كم نشده ، همه ساله بايد زكوة آن را بدهد .
مسأله 1897 - زكوة طلا ونقره در صورتي واجب مي شود كه آن را سكه زده باشند ومعامله با آن را ئج باشد يعني معامله پول طلا ونقره با آن بشود واگر سكه آن از بين رفته باشد لازم نيست زكوة آن را بدهند .
مسأله 1898 - طلا ونقره سكه داري كه زنها را زينت بكار مي برند ، زكوة آن واجب نمي باشد .
مسأله 1899 - كسي كه طلا ونقره دارد ، اگر هيچ كدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلا 104 مثقال نقره و 14 مثقال طلا داشته باشد ، زكوة بر او واجب نيست .
مسأله 1900 - چنانچه سابقا گفته شد زكوة طلا ونقره در صورتي واجب مي شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد واگر در بين يازده ماه ، طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود زكوة بر او واجب نيست .
مسأله 1901 - اگر در بين يازده ماه طلا ونقره اي را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را آب كند ، زكوة بر او واجب نيست . ولو براي فرار از دادن زكوة اين كارها را بكند .
مسأله 1902 - اگر در ماه دوازدهم پول طلا ونقره را آب كند ، بايد زكوة

آنها را بدهد وچنانچه به واسطه آب كردن ، وزن يا قيمت آنها كم شود ، بايد زكوتي را كه
پيش از آب كردن بر او واجب بوده بدهد .
مسأله 1903 - اگر طلا ونقره اي كه دارد خوب وبد داشته باشد ، مي تواند زكوة هر كدام از خور وبد را از خود آن بدهد ولي بهتر است زكوة همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد .
مسأله 1904 - طلا ونقره اي كه بيشتر از اندازه معمول فلز ديگر دراد ، به حدي كه به آن پول طلا ونقره نگويند اگر خالص آن به اندازه نصاب كه مقدار آن گفته شد برسد انسان بايد زكوة آن را بدهد ولي اگر به آن پول طلا ونقره بگويند زكاة آن واجب است ولو خالص آن به اندازه نصاب نباشد .
مسأله 1905 - اگر طلا ونقره اي كه دارد به مقدار معمول فلز ديگر به آن مخلوط باشد ، نمي تواند زكوة آن را از طلا ونقره اي بدهد كه بيستر از معمول فلز ديگر دارد . ولي اگر بقدري بدهد كه يقين كند طلا ونقره خالصي كه در آن هست ، به اندازه زكوتي مي باشد كه بر او واجب است اشكال ندارد .

زكوة شتر وگاو وگوسفند

مسأله 1906 - زكوة شتر وگاو وگوسفند غير از شرطهايي كه گفته شد دو شرط ديگر دارد : اول آنكه حيوان در تمام سال بيكار باشد ولي اگر در تمام سال يكي دو روز هم كار كرده باشد ، زكوة آن واجب است . دوم آنكه در تمام سال از علف بيابان بچرد پس اگر تمام سال يا مقداري از آن را از علف چيده شده ، يا از زراعتي كه ملك مالك يا ملك كس ديگر است بچرد زكوة ندارد . ولي اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد ، زكوة آن واجب است .

مسأله 1907 - اگر انسان براي شتر وگاو وگوسفند خود چراگاهي را كه كسي نكاشته بخرد ، يا اجاره كند ، يا براي چراندن در آن باج بدهد ، لازم نيست زكوة آنها را بدهد .

نصاب شتر

مسأله 1908 - شتر دوازده نصاب دارد ، او ل - پنج شتر وزكوة آن يك گوسفند است وتا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكوة ندارد . دوم - ده شتر وزكوة آن دو گوسفند است . سوم - پانزده شتر وزكوة آن سه گوسفند است . چهارم - بيست شتر وزكوة ان چهار گوسفند است . پنجم - بيست وپنج شتر وزكوة آن پنج گوشفند است . ششم - بيست وشش شتر وزگؤ ان يك شتر است كه داخ سال دوم شهد باشد . هفتم - سي وشش شتر وزكوة آن يك شتر است كه داخل سال سوم شده باشد . هشتم - چهل وشش شتر وزكوة آن يك شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد . نهم - شصت ويك شتر وزكوة آن يك شتر است كه داخل سال پنجم شده باشد . دهم - هفتاد وپنج شتر وزكوة آن دو شتر است كه داخل سال سوم شده باشد . يازدهم - نود ويك شتر وزكوة آن دو شتر است كه داخل سال چهارم شده باشد . دوازداهم - صد وبيست ويك شتر وبالاتر از آن است كه بايد چهل تا چهل تا حساب كند وبراي هر چهل تا يك شتري بدهده داخل سال سوم شده باشد ، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند ، وبراي هر پنچاه تا يك شتري بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد ويا با چهل وپنجاه تا يك شتري بدهد كه داخل سال چهارم شده باسد ويا با چهل وپنجاه حساب كند ، ولي در هر صورت بهت راست طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند ، يا اگر چيزي باقي مي ماند از نه تا بيشتر نباشد ، مثلا اگر 140 شتر دارد ، براي صد تا دو شتري كه داخل سال چهارم شده وبراي چهل تا يك شتري كه داخل سال سوم شده بدهد .

مسأله 1909 - زكوة ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره شترهايي كه دارد ان نصاب اول كه پنج است بگذرد تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده فقط بايد زكوة پنج تاي آن را بدهد . وهمچنين است در نصابهاي بعد .

نصاب گاو

مسأله 1910 - گاو دو نصاب دارد : نصاب اول آن سي تا است كه وقتي شماره گاو به سي رسيد ، اگر شرايطي را كه گفته شد داشته باشد ، انسان بايد يك گوساله اي كه داخل سال دوم شده از بابت زكوة بدهد ، ونصاب دوم آن چهل است وزكوة آن يك گوساله ماده ايست كه داخل سال سوم شدهد باشد ، وزكوة ما بين سي وچهل واجب نيست مثلا كسي كه سي ونه گاو دارد ، فقط بايد زكوة سي تاي آنها را بدهد ، ونيز اگر از چهل گاو زيادتر داشته باشد تا به شصت نرسيده ، فقط بايد زكوة چهل تاي آنها را بدهد وبعد از آنكه به شصت رسيده ؟ چون دو برابر نصاب اول را دارد ، بايد دو گوساله اي كه داخل سال دوم شده بدهد ، وهمچنين هرچه بالا رود ، بايد يا سي تا سي تا حساب كند يا چهل تا چهلتا يا با سي وچهل حساب نمايد وزكوة آن را به دستوري كه گفته شد بدهد . ولي بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند ، يا ار چيزي باقي مي ماند از نه تا بيشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، بايد به حساب سي وچهل حساب كند وبراي سي تاي آن زكوة سي تا وبراي چهل تاي آن زكوة چهل تا را بدهد ، وچون اگر به حساب سي تا حساب كند ، ده تا زكوة نداده مي ماند .

نصاب گوسفند

مسأله 1911 - گوسفند پنج نصاب دارد ، اول - چهل وزكوة آن يك گوسفند است ، وتا گوسفند به چهل نرسد زكوة ندارد . دوم - صد وبيست ويك وزكوة آن دو گوسفند است - سوم - دو يست ويك وزكوة آن سه گوسفند است . چهارم - سيصد ويك وزكوة آن جار گوسفند است . پنجم - چهار صد وبالاتر از آن است . كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند وبراي هر صد تاي آنها يك گوسفند بدهد . ولازم نيست زكوة را از خود گوسفندها بدهد ، بلكه اگر گوسفند ديگري بدهد ، يا مطابق قيمت گوسفند پول يا جنس ديگر بدهد كافي است .
مسأله 1912 - زكوة ما بين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره گوسفندهاي كس از نصاب او ل كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد وبيست ويك است نرسيده ، فقط بايد زكوة چهل تاي آنها را بدهد وزيادي آن زكوة ندارد وهمچنين است در نصابهاي بعد .
مسأله 1913 - زكوة شتر وگاو وگوسفندي كه به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند ، يا ماده ، يا بعضي نر باشند وبعضي ماده .
مسأله 1914 - در زكوة گاو وگاومش يك جنس حساب مي شوند . وشتر عربي وغير عربي يك جنس است . وهمچنين بز وميش وشيشك در زكوة باهم فرق ندارند .
مسأله 1915 - اگر گوسفند براي زكوة بدهد ، بايد اقلا داخل ماه هشتم شده باشد . واگر بز بدهد بايد داخل سال دوم شده باشد .
مسأله 1916 - گوسفندي را كه بابت زكوة مي دهد ، اگر قيمتش مختصري از گوسفندهاي ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد ، ولي بهتر است گوسفندي را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد وهمچنين است در گاو وشتر .
مسأله 1917 - اگر چند نفر باهم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده ، بايد زكوة بدهد وبر كسي كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكوة واجب نيست .
مسأله 1918 - اگر يك نفر در جند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد ورويهم به اندازه نصاب باشند بايد ، زكوة آنها را بدهد .
مسأله 1919 - اگر گاو وگوسفند وشتري كه دارد مريض ومعيوب هم باشند ، بايد زكوة آنها رابدهد .
مسأله 1920 - اگر گاو وگوسفند وشتري كه دارد همه مريض يا معيوب يا پير باشند ، مي تواند زكوة را از خود آنها بدهد . ولي اگر همه سالم وبي

عيب وجوان باشند ، نمي تواند زكوة آنها را مريض ، يا معيوب ، يا پير بدهد بلكه اگر بعضي از آنها سالم وبعضي مريض ودسته از معيوب ودسته ديگر بي عيب ومقداري پير ومقداري جوان باشند ، واجب است براي زكوة آنها سالم وبي عيب وجوان بدهد .
مسأله 1921 - اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم ، گاو وگسفند وشتري را كه دارد يا چيز ديگر عوض كند ، يا نصابي را كه دراد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد ، مثلا چهل گوسفند بدهد وچهل گوسفند ديگر بگيرد ، زكوة بر او واجب نيست .
مسأله 1922 - كسي كه بايد زكوة گاو وگوسفند وشتر را بدهد ، اگر زكوة آنها را از مال ديگرش بدهد ديگرش بدهد ، تا وقتي شماره آنها از نصاب كم نشده ، همه ساله بايد زكوة را بدهد ، واگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول كمتر شوند ، زكوة بر او واجب نيست ، مثلا كسي كه چهل گوسفند دارد ، اگر از مال ديگرش زكوة آنها را بدهد تا وقتي كه گوسفندهاي او از چهل كم نشده ، همه ساله بايد يك گوسفند بدهد واگر از خود آنها بدهد ، تا وقتي به چهل نرسيده ، زكوة بر او واجب نيست .

مصرف زكوة

مسأله 1923 - انسان مي تواند زكوة را در هشت مورد مصرف كند : اول - فقير واو كسي كه مخارج سال خود وعيالاتش را ندارد وكسي كه صنعت يا ملك يا سرمايه اي دارد كه مي تواند مخارج سال خود را بگذارند فقير نيست : دوم - مسكين وآن كسي است كه از فقير سخت تر مي گذراند . سوم - كسي كه از طرف امام عليه السلام يا نايب امام مأموراست كه زكوة را جمع ونگهداري نمايد وبه حساب آن رسيدگي كند وآن را به امام يا نايب امام يا نائب امام يا فقراء برساند . چهارم - كافرهايي كه مسلمان شده وضعيف الاعتقاد مي باشند وخوف آن هست كه اگر زكوة به انان ندهد از دين اسلام خارج شوند . پنچم - خريداري بنده ها وآزاد كردن آنان . ششم - بدهكاري كه نمي تواند قرض خود را بدهد . هفتم - سبيل الله يعني كارهايي كه به آنها قصد قربة مي توان كرد مثل آسفالت نمودن راهها وساختن مسجد ومدرسه اي كه عولم دينيه در آن خوانده مي شود . هشتم - ابن السبيل يعني مسافر كه در سفر درمانده شده . واحكام اينها در مائل آينده گفته خواهد شد .

مسأله 1924 - فقير نمي تواند بيشتر از مخارج سال خود وعيالاتش را از زكوة نگيرد واگر مقداري پول يا جنس دارد فقط به اندازه كسري مخارج يك سالش زكوة مي تواند بگيرد وهمچنين مسكين .

مسأله 1925 - كسي كه مخارج سالش را داشته ، اگر مقداري از آن را مصرف كند وبعد شك كند كه آنچه باقي مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه ، نمي تواند زكوة بگيرد .

مسأله 1926 - صنعتگر يا مالك يا تاجري كه در آمد او از مخارج سالش كمتر است ، مي تواند براي كسري مخارجش زكوة بگيرد ، ولازم نيست ابزار كار ، يا ملك ، يا سرماية خود را به مصرف مخارج برساند .

مسأله 1927 - فقيري كه خرج سال خود وعيالاتش را ندارد ، اگر خانه اي دارد كه ملك او ست ودر آن نشسته ، يا مال سواري دارد ، چنانچه بدون اينها نتواند زندگي كند ، اگر چه براي حفظ آبرويش باشد ، مي تواند زكوة بگيرد . وهمچنين است اثاث خان وظرف ولباس تابستاني وزمستاني وچيزهايي كه به آنها احتياج دارد . وفقيري كه اينها را ندارد ، اگر به اينها احتياج داشته باشد ، مي تواند از زكوة خريداري نمايد .

مسأله 1928 - فقيري كه ياد گرفتن صنعت براي او مشكل نيست ، لازم نيست ياد بگيرد وبا گرفتن زكوة زندگي مي تواند بگند ، مگر آنكه ياد گرشفتن خيلي آسان باشد به نحوي كه عرفا بگويند اين شخص مي تواند

بدون زكاة زندگي بكند در اين صورت واجب است ياد بگيرد وبا زكاة نمي تواند زندگي كند ولي تا وقتي مشغول ياد گرفتن است ، مي تواند زكوة بگيرد .
مسأله 1929 - به كسي كه قبلا فقير بوده ومي گويد فقيرم ، اگر چه انسان از گفته او اطمينان پيدا نكند ، مي شود زكوة داد .
مسأله 1930 - كسي كه مي گويد فقيرم وقبلا فقير نبوده ، يا معولم نيست فقير بوده يا نه ، چنانچه از گفته او اطمينان پيدا نشود وخود او هم ثقه نباشد احتياط واجب آن است كه به او زكوة ندهند .
مسأله 1931 - كسي كه بايد زكوة بدهد ، اگر از فقيري طلبكار باشد 7 مي تواند طلبي را كه از او دارد ، بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1932 - اگر فقير بميرد ومال او به اندازه قرضش نباشد ، انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد بابت زكوة حساب كند ، ولي اگر مال او به اندازه قرضش باشد وورثه قرضا ورا ندهند ، يا به جهت ديگر انسان نتواند طلب خود را بگيرد ، نبايد طلبي را كه از او دارد ، بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1933 - چيزي را كه انسان بابت زكوة به فقير مي دهد لازم نيست به او بگويد كه زكوة است ، بكله اگر فقير ، خجالت بكشد ، مستحب است به اسم پيشكش بدهد ولي بايد قصد زكوة نمايد .
مسأله 1934 - اگر به خيال اينكه كسي فقير است به او زكوة بدهد ، بعد فهميد فقير نبوده ، ، يا از روي ندانستن مسأله به كسي كه مي داند فقير نيست زكوة بدهد ، كافي نيست ، پس چنانچه چيزي را كه به او داده باقي باشد ، بايد از او بگيرد وبه مستحق بدهد واگر از بين رفته باشد پس اگر كسي كه آن چيز را گرفته مي دانسته زكوة است ، انسان بايد عوض آن را از او بگيرد وبه مستحق بدهد ، واگر نمي دانسته زكوة است ، نمي تواند چيزي از او بگيرد وبايد از مال خودش زكوة را به مستحق بدهد .
مسأله 1935 - كسي كه بدهكار است ونمي تواند بدهي خود را بدهد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، مي تواند براي دادن قرض خود زكوة بگيرد ، ولو مالي را كه قرض كرده در معصيت خرج كرده باشد ، واز آن معصيت توبه نكرده باشد .
مسأله 1936 - اگر به كسي كه بدهكار است ونمي تواند بدهي خود را بدهد زكوة بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصيت مصرف كرده ، چنانچه آن بدهكار فقير باشد مي تواند آنجه را به او داده بابت زكوة حساب كند .
1937 - كسي كه بدهكار است ونمي تواند بدهي خود را بدهد ، اگر چه فقير نباشد ، انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد ، بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1938 - مسافري كه خرجي او تمام شده ، يا مركبش از كار افتاده چنانچه سفر او سفر معصيت نباشد ونتواند با قرض كردن يا فروختن چيزي

خود را به مقصد برساند اگر چه در وطن خود فقير نباشد ، مي تواند زكوة بگيرد ، ولي اگر بتواند در جاي ديگر با قرض كردن يا فروختن چيزي مخارج سفر خود را فراهم كند ، فقط در جاي ديگر با قرض كردن يا فورختن چيزي مخارج سفر خود را فراهم كند فقط به مقداري كه به آنجا برسد مي تواند زكوة بگيرد .
مسأله 1939 - مسافري كه در سفر درمانده شده وزكوة گرفته بعد از آنكه به وطنش رسيد ، اگر چيزي از زكوة زياد آمده باشد ، بايد آن را به حاكم شرع بدهد ويگويد آن چيز زكوة است .

شرايط كساني كه مستحق زكوتند

مسأله 1940 - كسي كه زكوة مي گيرد بايد شيعه دوازده امامي باشد واگر انسان كسي را شيعه بداند وبه او زكوة بدهد ، بعد معلوم شود شيعه نبوده ، بايد دو باره زكوة بدهد .
مسأله 1941 - اگر طفل يا ديوانه اي از شيعه فقير باشد ، انسان مي تواند به ولي او زكوة بدهد ، به قصد اينكه انچه را مي دهد ملك طفل يا ديوانه باشد .
مسأله 1942 - اگر پولي طفل وديوانه دسترسي ندارد ، مي تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكوة را به مصرف طفل يا ديوانه برساند وبايد موقعي كه زكوة به مصرف آنان ميرسد نيت زكوة كند .
مسأله 1943 - به فقيري كه گدايي مي كند ، مي شود زكوة داد : ولي به كسي كه زكوة را در معصيت مصرف مي كند وبه ندادن زكاة به او جلوي معصيت كردن او گرفته مي شود نمي شود زكوة داد ، ولي چنانچه داده شود مجزي است .
مسأله 1944 - به كسي كه معصيت كبيره را آشكارا بجا مي آورد بهتر است كه زكوة ندهند .
مسأله 1945 - به كسي كه بدهكار است ونمي تواند بدهي خود را بدهد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، مي شود زكوة داد .
مسأله 1946 - انسان نمي تواند مخارج كساني را كه مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زكوة بدهد . ولي اگر مخارج آنان را ندهد ، ديگران مي توانند به آنان زكوة بدهند .
مسأله 1947 - اگر انسان زكوة به پسرش بدهد كه خرج زن ونوكر وكلفت خود نمايد اشكال ندارد . 1948 - اگر پسر به كتابهاي علمي ديني احتياج داشته باشد ، پدر مي تواند براي خريدن آنها به او زكوة بدهد .
مسأله 1949 - پدر مي تواند به پسرش زكوة بدهد كه براي خود زن بگيرد ، پسر هم مي تواند براي آنكه پدرش زن بگيرد زكوة خود را به او بدهد .
مسأله 1950 - به زني كه شوهرش مخارج او را مي دهد ، يا خرجي نمي دهد ولي ممكن است او را به دادن خرجي مجبور كنند ، نمي شود زكوة داد .
مسأله 1951 - زني كه صيغه شده اگر فقير باشد ، شوهرش وديگران مي توانند به او زكوة بدهند . ولي اگر شوهرش در ضمن عقد شرط كند كه مخارج او را بدهد ، يا به جهت ديگري دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتي كه مخارج آن زن را بدهد نمي شود به زن زكوة داد .

مسأله 1952 - زن مي تواند به شوهر فقير خود زكوة بدهد ، اگر چه شوهر زكوة را صرف مخارج خود آن زن نمايد .
مسأله 1953 - سيد نمي تواند از غير سيد زكوة بگيرد ولي ار خمس وساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند واز گرفتن زكوة ناچار باشد ، مي تواند از غير سيد زكوة بگيرد وبنابر احتياط واجب بايد به مقدار حاجت روز خود بگيرد .
مسأله 1954 - به كسي كه معلوم نيست سيد است يا نه ، مي شود زكوة داد .

نيت زكوة

مسأله 1955 - انسان بايد زكوة را به قصد قربت يعني براي انجام فرمان خداوند عالم بدهد وبنا بر احتياط واجب در نيت معين كند كه آنچه را مي دهد زكوة مال است يا زكوة فطره ، واگر بخواهد به سيد زكاة بدهد ودر ذمه اش خمس هم هست بايد تعيين كند كه بعنوان زكاة است يا خمس ولي اگر مثلا زكوة گندم وجو بر او واجب باشد لازم نيست معين كند چيزي را كه مي دهد زكوة گندم است يا زكوة جو .
مسأله 1956 - كسي كه زكوة چند مال بر او واجب شده اگر مقداري زكوة بدهد ونيت هيچ كدام آنها را نكند ، چيزي را كه داده همجنس يكي از آنها باشد ويا همجنس هيچ كدام آنها نباشد ، به همه آنها قسمت مي شود ، پس كسي كه زكوة چهل گوسفند وزكوة پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا يك گوسفند از بابت زكوة بدهد ونيت هيچ كدام آنها را نكند ، به زكوتي كه براي گوسفند وطلا بدهكار است تقسيم مي شود .
مسأله 1957 - اگر كسي را وكيل كند كه زكوة مال او را بدهد ، موقعي كه زكوة را به آن وكيل مي دهد ، بنا بر احتياط واجب بايد نيت كند كه آنچه را وكيل او بعدا به فقير مي دهد زكوة باشد ، وگيل هم وقتي كه زكوة را به فقير مي دهد ، بايد از طرف مالك نيت زكوة كند .
مسأله 1958 - اگر مالك يا وكيل او بدون قصد قربت زكوة را به فقير بدهد وپيش از آنكه آن مال از بين برود ، خود مالك نيت زكوة كند ، زكوة حساب مي شود .

مسائل متفرقه زكوة

مسأله 1959 - موقعي كه گندم وجو را از كاه جدا مي كنند وموقع خشك شدن خرما وكشمش انسان بايد زكوة را به فقير بدهد ، يا مال خود جدا كند ، زكوة طلا ونقره وگاو ووسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه يازدهم بايد به فقير فقيري بدهد كه از جهتي برتري دارد نمي تواند زكوة را جدا نكند بلكه مي تواند با جدا كردن منتظر باشد .
مسأله 1960 - بعد از جدا كردن زكوة لازم نيست فورا آن را به مستحق بدهد
مسأله 1961 - كسي كه مي تواند زكوة را به مستحق برساند ، اگر ندهد وبه واسطه كوتاهي او از بين برود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 1962 - كسي كه مي تواند زكاة را به مستحق برساند ، اگر زكوة را ندهد وبدون آنكه در نگهداري آن كوتاهي كند از بين برود چنانچه دادن زكوة را بقدري تإخير انداخته كه نمي گويند فورا داده است ، بايد عوض آن را بدهد . واگر به اين مقدار تأخير نينداخته مثلا دو سه ساعت تأخير انداخته ودر همان دو ساعت تلف شده ، در صورتي كه مستحق حاضر نبوده ، چيزي بر او واجب نيست واگر مستحق حاضر بوده بنابر احتياط واجب بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 1963 - اگر زكوة را از خود مال كنار بگذارد ، مي تواند در بقيه آن تصرف كند واگر از مال ديگرش كنار بگذارد ، مي تواند در تمام مال تصرف نمايد .
مسأله 1964 - انسان نمي تواند زكوتي را كه كنار گذاشته براي خود بر دارد وچيز ديگري بجاي آن بگذارد .
مسأله 1965 - اگر از زكوتي كه كنار گذاشته منفعتي ببرد مثلا گوسفندي كه براي زكوة گذاشته بره بياورد ، مال فقير است .
مسأله 1966 - اگر موقعي كه زكوة را كنار مي گذارد مستحقي حاضر باشد ، بهتر است زكوة را بدهد . مگر كسي را در نظر داشته باشد كه دادن زكوة ره او از جهتي بهتر باشد .
مسأله 1967 - اگر بدون اجازه حاكم شرع با مالي كه براي زكوة كنار گذاشته تجارت كند وضرر نمايد نبايد چيزي از زكوة كم كند ، ولي اگر منفعت كند ، بايد آن را به مستحق بدهد .
مسأله 1968 - اگر پيش از آنكه زكوة بر او واجب شود ، چيزي بابت زكوة به فقير بدهد ، زكوة حساب نمي شود وبعد از آنكه زكوة بر او واجب شد ، اگر چيزي را كه به فقير داده از بين نرفته باشد وآن فقير هم به فقر خود

باقي باشد ، مي تواند چيزي را كه به او داده بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1969 - فقيري كه مي داند زكوة بر انسان واجب نشده ، اگر چيزي بابت زكوة بگيرد وپيش او تلف شود ضامن است پس موقعي كه زكوة بر انسان واجب ميشود . اگر آن فقير به فقر خود باقي باشد ، مي تواند عوض چيزي را كه به او داده بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1970 - فقيري كه نمي داود زكوة بر انسان واجب نشده ، اگر چيزي بابت زكوة بگيرد وپيش او تلف شود ، ضامن نيست وانسان نمي تواند عوض آن را بابت زكوة حساب كند .
مسأله 1971 - مستحب است زكوة گاو وگوسفند وشتر را به فقير هاي آبرومند بدهد ودر دادن زكوة ، خويشان خود را بر ديگران ، واهل علم وكمال را بر غير آنان وكساني را كه اهل سؤال نيستند بر اهل سؤال مقدم بدارد ، ولي اگر دادن زكوة به فقيري از جهت ديگري بهتر باشد ، مستحب است زكوة را به او بدهد .
مسأله 1972 - بهتر است زكوة را آشكارا وصدقه مستحبي را مخفي بدهند .
مسأله 1973 - اگر در شهر كسي كه مي خواهد زكوة بدهد مستحقي نباشد ونتواند زكوة را به مصرف ديگري هم كه براي آن معين شده برساند ، وچنانچه اميد نداشته باشد كه بعدا مستحق پيدا كند بايد زكوة را به شهر ديگر ببرد وبه مصرف زكوة برساند ومي تواند مخارج بردن به آن شهر را از زكوة بردارد واگر زكوة تلف شود ضامن نيست . مسأله 1974 - اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود ، مي تواند زكوة را به شهر ديگر ببرد . ولي مخارج بدردن به آن شهر را بايد از خودش بدهد واگر زكوة تلف شود ضامن است ، مگر آنكه به امر حاكم شرع برده باشد .
مسأله 1975 - اجرت وزن كردن وپيمانه نمودن گندم وجو وكشمش وخرمايي را كه براي زكوة مي دهد با خود اوست .
مسأله 1976 - كسي كه 2 مثقال و 15 نخود نقره يا بيشتر از بابت زكوة بدهكار است بنا بر احتياط واجب بايد كمتر از 2 مثقال و 15 نخود نقره به يك فقير ندهد واگر غير نقره چيز ديگري مثل گندم وجو بدهكار باشد وقيمت آن به 2 مثقال و 15 نخود نقره برسد مي تواند به يك فقير كمتر از آن بدهد ولي بهتر است كه به يك فقير كمتر از آن ندهد . مسأهل 19777 - مكروه است انسان از مستحق در خواست كند كه زكوتي را كه از او گرفته به او بفروشد ولي اگر مستحق بخواهد چيزي را كه گرفته بفروشد بعد از آنكه به قيمت رساند كسي كه زكوة را به او داده در خريدن آن بر ديگران مقدم
مسأله 1978 - اگر شك كند زكوتي را كه بر او واجب بوده داده يا نه ، بايد زكوة را بدهد هر چند شك او براي زكوة سالهاي پيش باشد .

مسأله 1979 - فقير نمي تواند زكوة را به كمتر از مقدار آن صلح كند ، يا چيزي را گرانتر از قيمت آن بابت زكوة قبول نمايد ، يا زكوة را از مالك بگيرد وبه او ببخشد . ول كسي كه زكوة زيادي بدهكار است وفقير شده ونمي تواند زكوة را بدهد ، چنانچه بخواهد توبه كند ، فقير مي تواند زكوة را از او بگيرد وبه او ببخشد .
مسأله 1980 - انسان مي تواند از زكوة ، قرآن يا كتاب ديني يا كتاب دعا بخرد ووقف نمايد ، اگر چه بر اولاد وبر كساني وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است ونيز مي تواند توليت وقف را براي خود يا اولاد خود قرار دهد .
مسأله 1981 - بنابر احتياط واجب انسان نمي تواند از زكوة ملك بخرد وبر اولاد خود يا بر كساني كه مخارج خود برسانند .
مسأله 1982 - فقير مي تواند براي رفتن به حج وزيارت ومانند اينها زكوة بگيرد .
مسأله 1983 - اگر مالك فقيري را وكيل كند كه زكوة مال او را بدهد ، چنانچه آن فقير احتمال دهد كه قصد مالك اين بوده كه خود آن فقير از زكوة بر ندارد ، نمي تواند چيزي از آن را براي خودش بردارد ، واگر يقين داشته باشد كه قصد مالك اين نبوده ، براي خودش هم مي تواند بردارد .
مسأله 1984 - اگر فقير شتر وگاو وگوسفند وطال ونقره را بابت زكوة بگيرد ، چنانچه شرطهايي را كه براي واجب شدن زكوة گفته شد در آنها جمع شود ، بايد زكوة آنها را بدهد .
مسأله 1985 - اگر دو نفر در مالي كه زكاة آن واجب شده باهم شريك باشند ويكي از آنان زكاة قسمت خود را بدهد وبعد مال را تقسيم كنند . ولو بداند شريكش زكاة سهم خود را نداده ، تصرف او در سهم خودش اشكال ندارد .
مسأله 1986 - كسي كه خمس يا زكاة بدهكار است وكفاره ونذر ومانند اينها هم بر او واجب است وقرض هم دارد چنانچه نتواند همه آنها را بدهد ، اگر مالي كه خمس يا زكوة آن واجب شده ، از بين نرفته باشد ، بايد خمس وزكاة را بدهد ، واگر از بين رفته باشد مي تواند خمس يا زكاة را بدهد ، يا كفاره ونذر وقرض ومانند اينها را اداء نمايد .
مسأله 1987 - كسي كه خمس يا زكوة بدهكار است ونذر ومانند اينها هم بر او واجب است وقرض هم دارد ، اگر بميرد ومال او براي همه آنها كافي نباشد ، چنانچه مالي كه خمس وزكوة آن واجب شده از بين نرفته باشد ، بايد خمس يا زكاة را بدهند وبقيه مال او را به چيزهاي ديگري كه بر او واجب است قسمت كنند واگر مالي كه خمس وزكاة آن واجب شده از بين رفته باشد ، بايد مال او را به خمس وزكاة وقرض ونذر ومانند اينها قسمت نمايند مثلا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است وبيست تومان بابت

خس وده تومان بدني او بدهند . مسأهل 1988 - كسي كه مشغول تحصيل علم است واگر تحصيل نكند مي تواند براي معاش خود كسب چنانچه تحصيل آن علم واجب يا مستحب باشد ، مي شود به او زكاة داد . واگر تحصيل آن علم واجب يا مستحب نباشد ، وزكاة دادن به او جايز نيست .

زكوة فطره

مسأله 1989 - كسي كه موقع غروب شب عيد فطر بالغ وعاقل است وفقير نيست وبناب راحتياط ولو هشيار نباشد ، بايد براي خودش وكساني كه نان خور او هستند ، هر نفري يك صاع كه تقريبا سه كيلو است گمئك يت جو يا خرما يا كشمش يا برنج يا ذرت ومانند اينها به مستحق بدهد ، واگر پول يكي از اينها را هم بدهد كافي است .
مسأله 1990 - كسي كه مخارج سال خود وعيالاتش را ندارد وكسي هم ندارد كه مخارج سال او وعيلاتش را بگذارد فقير است ودادن زكوة فطره بر او واجب نيست . 1991 - انسان بايد فطره كساني را كه در غروب شب عيد فطر نان خور او حساب مي شوند بدهد ، كوچك باشند يا بزرگ ، مسلمان باشند يا كافر ، دادن خرج آنان بر او واجب باشد يا نه ، در شهر خود او باشند يا در شهر ديگر .
مسأله 1992 - اگر كسي را كه نان خور او است ودر شهر ديگر است وكيل كند كه از مال او فطره خود را بدهد ، چنانچه اطمينان داشته باشد كه فطره را مي دهد ، لازم نيست خودش فطره او را بدهد .
مسأله 1993 - فطره مهماني كه پيش از غروب شب عيد عطر با رضايت صاحبخانه وارد شده ونان خور او حساب مي شود ، بر او واجب است .
مسأله 1994 - فطره مهماني كه پيش از غروب شب عيد فطر بدون رضايت صاحبخانه وارد مي شود ومدتي نزد او مي ماند ، بنا بر احتياط ، واجب است وهمچنين است فطره كسي كه انسان را مجبور كرده اند كه خرجي او را بدهد .
مسأله 1995 - فطره مهماني كه بعد از غروب شب عيد فطر وارد مي شود ، بر صاحبخانه واجب نيست اگر چه پيش از غروب او را دعوت كرده باشد ودر خانه او هم افطار كند .
مسأله 1996 - اگر كسي موقع غروب شب عيد فطر ديوانه باشد زكوة فطره بر او واجب نيست واگر يهوش باشد بنا بر احتياط واجب بايد فطره بدهد .
مسأله 1997 - اگر پيش از غروب بچه بالغ شود ، يا ديوانه عاقل گردد ، يا فقير غني شود ، در صورتي كه شرايط واجب شدن فطره را دارا باشد ، بايد زكوة فطره را بدهد .
مسأله 1998 - كسي كه موقع غروب شب عيد فطر : زكوة فطره بر او واجب نيست ، اگر تا پيش از ظهر روز عيد شرطهاي واجب شدن فطرة در او پيدا شود . مستحب است زكوة فطره را بدهد .

مسأله 1999 - كافري كه بعد از غروب شب عيد فطر مسلمان شده ، فطره بر او واجب نيست . ولي مسلماني كه شيعه نبوده ، اگر بعد از ديدن ماه شيعه شود ، بايد زكوة فطره را بدهد .
مسأله 2000 - كسي كه فقط به اندازه يك صاع كه تقريبا سه كيلو است گندم ومانند آن دارد ، مستحب است زكوة فطره را بدهد وچنانچه عيالاتي داشته باشد وبخواهد فطره آنها را هم بدهد مي تواند به قصد فطره ، آن يك صاع را به يكي از عيالاتش بدهد واو هم به همين قصد به ديگري بدهد وهمچنين تا به نفر آخر برسد ، وبهتر است نفر آخر چيزي را كه مي گيرد به كسي بدهد كه از خودشان نباشد واگر يكي از آنها صغير باشد ، ولي او بجاي او مي گيرد .
مسأله 2001 - اگر بعد از غروب شب عيد فطر بچه دار شود ، يا كسي نان خور او حساب شود ، واجب نيست فطره او را بدهد . اگر جه مستحب است فطره كساني را كه بعد از غروب تا پيش از ظهر روز عيد نان خور او حساب مي شود بدهد
مسأله 2002 - اگر انسان نان خور كسي باشد وپيش از غروب نان خوركس ديگر شود ، فطره او بر كسي كه نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پيش از غروب به خانه شوهر رود ، شوهرش بايد فطره او را بدهد .
مسأله 2003 - كسي كه ديگري بايد فطره او را بدهد ، واجب نيست فطره خود را بدهد
مسأله 2004 - اگر فطره انسان بر كسي واجب باشد واو فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمي شود .
مسأله 2005 - اگر كسي كه فطره او بر ديگري واجب است خودش فطره را بدهد از كسي كه فطره بر او واجب شده ساقط نمي شود .
مسأله 2006 - زني كه شوهرش مخارج اور انمي دهد ، چنانچه نان خور كس ديگر باشد ، فطره اش بر آن كس واجب است واگر نان خور كس ديگر نيست در صورتي كه فقير نباشد ، بايد فطره خود را بدهد .
مسأله 2007 - فطره طفلي كه از مادر يا دايه شير مي خورد ، بر كسي است كه مخارج مادر يا دايه را مي دهد ، ولي اگر مادر يا دايه مخارج خود را از مال طفل بر مي دارد فطره طفل بر كسي واجب نيست .
مسأله 2008 - انسان ار جه مخارج عيالاتش را از مال حرام بدهد بايد ، فطره آنان را از مال حلال بدهد .
مسأله 2009 - اگر انسان كسي را اجير نمايد وشرط كند كه مخارج او را بدهد . بنا بر احتياط واجب بايد فطره او را هم بدهد وچنانچه شرط كند كه مقدار مخارج او را بدهد ، مثلا پولي براي مخارجش بدهد ، واجب نيست فطره او را بدهد .

مسأله 2010 - اگر كسي بعد از غروب شب عيد فطر بميرد ، بايد فطره را وعيالاتش را از مال او بدهند واگر پيش از غوب بميرد ، واجب نيست فطره او وعيالاتش را از مال او بدهند .

مصرف زكوة فطره

مسأله 2011 - اگر زكاة فطره را به يكي از هشت مصرفي كه سابقا براي زكاد مال كفته شد برسانند كافي است . ولي بهتر است كه فقط به فقراي شيعه بدهند .
مسأله 2012 - اگر طفل شيعه اي فقير باشد ، انسان مي تواند فطره را به مصرف او برساند ويا به واسطه دادن بولي طفل ، ملك طفل نمايد .
مسأله 2013 - فقيري كه فطره به او مي دهند ، لازم نيست عادل باشد ، ولي احتياط واجب آن است كه به شرابخوار وكسي كه آشكارا معصيت مي كند فطره ندهند .
مسأله 2014 - به كسي كه فطره را در معصيت مصرف مي كند نبايد فطره بدهند .
مسأله 2015 - واجب است كه به يك فقير كمتر از يك صاع كه تقريبا سه كيلو است فطره ندهند ، ولي اگر بيشتر بدهند اشكال ندارد .
مسأله 2016 - اگر از جنسي كه قيمتش دو برابر قيمت معمولي آن است مثلا از گندمي كه قيمت آن دو برابر قيمت گندم معمولي است ، نصف صاع كه معناي آن در
مسأله پيش گفته شد بدهد كافي نيست ، واگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد .
مسأله 2017 - انسان نمي تواند صف صاع را از يك جنس مثلا گندم ونصف ديگر آن را از جنس ديگر مثلا جو بدهد . واگر آن را به قصد قيمت فطره هم بدهد اشكال دارد .
مسأله 2018 - مستحب است در دادن زكاة فطره ، خويشان فقير خود را ر ديگران مقدمدارد وبعد همسايگان فقير را ، بعد اهل علم فقير را ، ولي اگر ديگران از جهتي برتري داشته باشند ، مستحب است آنها را مقدم بدارد .
مسأله 19 - 2 - اگر انسان به خيال اينكه كسي فقير است به او فطره بدهد وبعد بفهمد فقير نبوده . چنانچه مالي را كه به او داده از بين نرفته باشد ، بايد پس بگيرد وبه مستحق بدهد . واگر نتواد بگيرد 7 بايد از مال خودش فطره را بدهد . واگر از بين رفته باشد . در صورتي كه گيرنده فطره مي دانسته آنچه را گرفته فطره است ، بايد عوض آن را بدهد واگر نمي دانسته ، دادن عوض بر او واجب نيست وانسان بايد دوباره فطره را بدهد .
مسأله 2020 - اگر كسي بگويد فقيرم ، نمي شود به او فطره داد ، مگر

آنکه از گفته او اطمینان پیداشود یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است یا آنکه ثقه باشد .

مسائل متفرقه زكوة فطره

مسأله 2021 - انسان بايد زكوة فطره را به قصد قربت يعني براي انجام فرمان خداوند عالم بدهد وموقعي كه آن را مي دهد ، نيت دادن فطره نمايد .
مسأله 2022 - اگر پيش از ماه رمضان فطره را بدهد صحيح نيست ، ولي جايز است كه در ماه رمضان فطره را بدهد واگر پيش از رمضان يا در ماه رمضان به فقير قرض بدهد وقعد از آنكه فطره بر او واجب شد ، طلب خود را بابت فطره حشاب كند مانعي ندارد .
مسأله 2023 - گندم يا چيز ديگري را كه براي فطره مي دهد ، بايد به جنس ديگر يا خالك مخلوط نباشد وجنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به يك صاع كه تقريبا سه كيلو است برسد ، يا آنچه مخلوط شده بقدري كم باشد كه قابل اعتناء نباشد اشكال ندارد .
مسأله 2024 - اگر فطره را از چيز معيوب بدهد كافي نيست .
مسأله 2025 - كسي كه فطره چند نفر را مي دهد ، لازم نيست همه را از يك جنس بدهد واگر مثلا فطره بعضي را گندم وفطره بعض ديگر را جو بدهد كافي است .
مسأله 2026 - كسي كه نماز عيد فطر مي خواند ، بهتر است فطره را پيش از نماز عيد بدهد ، ولي نماز بخواند يا نخواند جائز است تا غروب تأخير بيندازد .
مسأله 2027 - اگر به نيت فطره مقداري از مال خود را كنار بگذارد تا غروب روز عيد به مستحق ندهد ، احياط واجب آن است كه هر وقت آن را مي دهد نيت فطره نمايد .
مسأله 2028 - اگر موقعي كه دادن زكوة فطره واجب است فطره را ندهد وكنار هم نگذارد ، بعدا بايد بدون اينكه نيت اداء وقضاء كند فطره را بدهد .
مسأله 2029 - اگر فطره را كنار بگذارد ، نمي تواند آن را براي خودش بردارد . ومال ديگري را براي فطره بگذارد .
مسأله 2030 - اگر انسان مالي داشته باشد كه قيمتش از فطره بيشتر است چنانچه فطره را ندهد ونيت كند كه مقداري از آن مال باري فطره باشد اشكال دارد مسأهل 2031 - اگر مالي را كه براي فطره كنار گذاشته از بين برود ، چنانچه دسترس به فقير داشته ودادن فطره را تأخير انداخته ، بايد عوض آن را بدهد واگر دسترس به فقير نداشته ضامن نيست .
مسأله 2032 - اگر در محل خودش مستحق پيدا شود ، احتياط واجب آن

است كه فطره را به جاي ديگر نبرد ، واگر بجاي ديگر ببرد وتلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .

احکام خرید وفروش

احکام خرید وفروش

خريد وفروش چيزهاي كه در خريد وفروش مستحب است

مسأله 2048 - در خريد وفروش واجب است يادگرفتن احكام آن اگر احتمال عدم آن صحت معامله را بدهد . حضرت صادق عليه السلام فرمودند : كسي كه مي خواهد خريد وفروش كند ، بايد احكام آن را ياد بگيرد واگر پيش از ياد گرفتن احكام آن ، خريد وفروش كند ، بواسطه معامله هاي باطل وشبهه ناك به هلاكت مي افتد وچهار جيز مستحب است : اول - آنكه در قيمت جنس بين مشتريهاي مسلمان فرق نگذارد . دوم - آنكه در قيمت جنس سختگيري نكند . سوم - چيزي را كه مي فروشد زيادتر بدهد وآنچه را مي خرد كمتر بگيرد . چهارم - كسي كه با او معامله كرده ، اگر پشيمان شود واز او تقاضا كند كه معامله را بهم بزنند ، براي بهم زدن معامله حاضر شود .

مسأله 2049 - اگر انسان نداند معامله اي كه كرده صحيح است يا باطل چنانچه حكم معامله را نمي داند ، نمي تواند در مالي كه گرفته تصرف نمايد ، ولي اگر حكم را بداند ونداند آن را صحيح ايجاة كرده يا فاسد مي تواند در مالي كه گرفته تصرف نمايد . مسأله 2050 - كسي كه مال ندارد ومخارجي بر او واجب است مثل خرج زن وبچه بايد كسب كند وبراي كارهاي مستحب مانند وسعت دادن به عيالات ودستگيري از فقرا ، كسب كردن مستحب است .

معاملات مكروهه

مسأله 2051 - عمده معاملات مكروه از اين قرار است : اول - ملك فروشي مگر آنكه با آن پول ملك ديگري بخرد . دوم - قصابي . سوم - كفن فروشي . چهارم - معامله با مردمان پست . پنجم - معامله بين اذان صبح واول آفتاب . ششم - آنكه كار خود را خريد وفروش گندم وجو ومانند اينها قرار دهد . هفتم - آنكه براي خريدن جنسي كه ديگري مي خواهد بخرد ، داخل معامله او شود .

مسأله 2052 - معاملات باطله - عمده اش چند چيز است مثل خريد وفروش بعض اعيان نجسه - مانند : ميته ، وخوك وشراب ، وخريد وفروش مال غصبي ، وخريد وفروش چيزي كه ماليت ندارد - وتفصيل اينها در مسائل آينده خواهد آمد ومعاملات حرام سه تا است اول - معامله چيزي كه منافع معمولي آن فقط كار حرام باشد مانند اسباب قمار . دوم - معامله اي كه در آن ربا باشد . سوم - فوش جنسي كه با چيز ديگر مخلوط است ، در صورتي كه آن چيز معلوم نباشد وفروشنده هم به خريدار نگويد ، مثل فروختن روغني كه آن را با پيه مخلوط كرده است واين عمل را غش مي گويند . پيغمبر اكرم صلي الله عليه وآله فرمود : از ما نيست كسي كه در معامله با مسلمانان غش كند يا به آنان ضرر بزند يا تقلب وحيله نمايد وهر كه با برادر مسلمان خود غش كند ، خداوند بركت روزي او را مي برد وراه معاش او را مي بندد واو را به حودش واگذار مي كند .

مسأله 2053 - فروختن چيز پاكي كه نجس شده وآب كشيدن آن ممكن است اشكال ندارد ، واگر مشتري آن را براي كاري بخواهد كه شرطش پاك بودن است مثلا خوراكي باشد كه مي خواهد آن را بخورد لازم است فروشنده نجاست آن را به مشتري بگويد ، ولي اگر لباش است گفتن لازم نيست اگر چه مشتري با آن نماز بخواند زيرا كه در نماز طهارت طاهري بدن ولباس كافي است .

مسأله 2054 - اگر چيز پاكي مانند روغن ونفت كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود اگر آن را براي كاري بخواهند كه شرطش پاك بودن است ملا روغن را براي خوردن بخواهند بايد نجاست آن را به مشتري بگويند ، واگر براي كاري بخواهند كه شرط آن پاك بودن نيست مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند لازم نيست نجس بودن آن را بگويند . در هر دو صورت فروش آن با فرض وجود شرائط صحت معامله اشكال ندارد .

مسأله 2055 - خريد وفروش دواهاي نجس اگر منفعت محلله كه مشروط به طهارت نيست دارد جائز است وصحيح والا فاسد است ، ولي اگر پول را براي طرف آن يا براي زحمت دوا فروش بدهند اشكال ندارد .

مسأله 2056 - خريد وفروش روغن ودواهاي روان وعطرهايي كه از ممالك غير اسلامي مي آورند ، اشكال ندارد ولي روغني را كه از حيوان بعد از جان دادن آن مي گيرند ، چنانچه در شهر كفار از دست كافر بگيرند واز حيواني باشد كه اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن مي كند ، جنس

است ومعامله آن باطل مي باشد .
مسأله 2057 - اگر روباه ومانند آن را بغير دستوري كه در شرع معين شده كشته باشند ، يا خودش مرده باشد خريد وفروش پوست آن حرام ومعامله آن باطل است .
مسأله 2058 - خريد وفروش گوشت وپيه وچرمي كه از ممالك غير اسلامي مي آورند ، يا از دست كافر گرفته مي شود باطل است ، ولي اگر انسان بداند كه آنها از حيواني است كه به ستور شرع كشته شده ، خريد وفروش آنها اشكال ندارد .
مسأله 2059 - خريد وفروش گوشت وپيه وچرمي كه از دست مسلمان گرفته شود اشكال ندارد . ولي اگر انسان بداند كه آن مسلمان آن را از دست كافر گرفته وتحقيق نكرده است كه از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده يا نه ، معامله آن باطل است .
مسأله 2060 - خريد وفورش مسكرات حرام ومعامله آنها باطل است مگر مسكرات مستحدثه كه شرب ، منفعت مقصوده از آنها نيست وفوائد ديگر دارد .
مسأله 2061 - فروختن مال غصبي باطل است . وفروشنده بايد پولي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند .
مسأله 2062 - اگر خريدار قصدش اين باشد كه پول جنس را ندهد معامله صحيح است ولي فروشنده خيار فسخ دارد ومي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2063 - اگر خريدار بخواهد پول جنس را بعدا از حرام بدهد ، معامله صحيح است ولي بايد مقداري را كه بدهكار است از مال حلال بدهد .
مسأله 2064 - خريد وفروش آلات لهو كه منافع آن ممحض در لهو است مثل تار وساز ، حتي سازهاي كوچك حرام است .
مسأله 2065 - اگر چيزي را كه مي شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد اين بفروشد كه آن را در حرام مصرف كنند مثلا انگور را به اين قصد بفروشند كه از آن شراب تهيه نمايند ، معامله آن اشكال ندارد .
مسأله 2066 - خريد وفروش مجسمه حرام نيست وهمچنين خريد وفروش صابون كه روي آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو صابون كه روي آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو هم باشد .
مسأله 2067 - خريدن چيزي كه از قمار ، يا دزدي ، يا معامله باطل تهيه شده حرام است . واگر كسي آن را بخرد . بايد به صاحب اصلش بر گرداند .
مسأله 2068 - اگر روغني را كه با پيه مخلوط است بفروشد ، چنانچه آن را معين كند مثلا بگويد اين يك من روغن را مي فروشم ، معامله به مقدار

پيهي كه در آن است باطل مي باشد وپولي كه فروشنده باري پيه آن گرفته مال مشتري وپيه مال فروشنده است ومشتري مي تواند معامله روغن خالصي را هم كه در آن است بهم بزند ولي اگر آن را معين نكند بلكه يك من روغن بفروشد ، بعد روغني كه پيه دارد بدهد ، مشتري مي تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نمايد .
مسأله 2069 - اگر مقداري از جنسي را كه با وزن يا پيمانه مي فروشند ، به زيادتر از همان جنس بفروشد ، مثلا يك من گندم را به يگ من ونيم گندم بفروشد ، ربا وحرام است ، بلكه اگر يكي از دو جنس ، سالم وديگري معيوب ، يا جنس يكي خوب وجنس ديگري بد باشد ، يا با يكديگر تفاوت قيمت داشته باشند ، چنانچه بيشتر از مقداري كه مي دهد بگيرد ، باز هم ربا وحرام است ، پس اگر مس درست را بدهد وبيشتر ار آن مس شكسته بگيرد ، يا برنج صدري را بدهد وبيشتر از آن برنج گرده بگيرد يا طلاي ساخته را بدهد وبيشتر از آن طلاي نساخته بگيرد ، ربا وحرام مي باشد .
مسأله 2070 - اگر چيزي را كه اضافه مي گيرد غير از جنسي باشد كه مي فروشد ، مثلا يك من گندم به يك من گندم ويك قران پول بروشد باز هم ربا وحرام است بلكه اگر چيزي زيادتر نگيرد ولي شرط كند كه خريدار عملي براي او انجام دهد ربا وحرام مي باشد بنا بر احتياط .
مسأله 2071 - اگر كسي كه مقدار كمتر را مي دهد چيزي علاوه كند ، مثلا يك من گندم ويك دستمال را به يك من ونيم گندم بفروشد ، اسكال ندارد . وهمچنين است اگر از هر دو طرف چيزي زياد كنند مثلا يك من گندم ويك دستمال را به يك من ونيم گندم ويك دستمال بفرشد .
مسأله 2072 - اگر چيزي را كه مثل پارچه يا متر وذرع مي فروشند ، يا چيزي راكه مثل گردووتخم مرغ باشماره معامله مي كنند ، بفروشد وزيادتر بگيرد مثلا ده تاتخم مرغ بدهدويازده تا بگيرد اشكال ندارد .
مسأله 2073 - جنسي را كه در بعضي از شهرها با وزن ، يا پيمانه مي فروسند ودر بعضي از شهرها با شماره معامله مي كنند ، جايز نيست كه آن جنس را به زيادتر از آن بفروشند در شهرهايي كه با پيمانه يا وزن معامله مي كنند وجايز است در شهرهايي كه با شماره مي فروشند .
مسأله 2074 - اگر چيزي را كه ميفروشد وعوضي را كه مي گيرد از يك جنس نباشند زيادي گرفتن اشكال ندارد ، پس اگر يك من برنج بفروشد ودو من گندم بگيرد معامله صحيح است .
مسأله 2075 - اگر حنسي را كه مي فروشد وعوضي را كه مي گيرد ، از يك چيز عمل آمده باشند ، بايد در معامله زيادي نگيرد ، پس اگر يك من روغن بفروشد ودر عوض آن يك من ونيم پنير بگيرد ، ربا وحرام است ، واحتياط واجب آن است كه اگر ميوة رسيده را با ميوه نارس معامله كند زايادِي نگيرد .

مسأله 2076 - جو وگندم در ربا يك جنس حساب مي شوند ، پس اگر يك من گندم بدهد ويك من وپنج سير جو بگيرد ، ربا وحرام است ونيز اگر مثلا ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتي گندم را مي دهد مثل آن است كه زيادي گرفته حرام است .

مسأله 2077 - اگر مسلمان از كافري ربا بگيرد اشكال ندارد ، ونيز پدر وفرزند وزن وشوهر مي توانند از يكديگر ربا بگيرند .

شرائط فروشنده وخريدار

مسأله 2078 - براي فروشنده وخريدار شش چيز شرط است : اول - آنكه بالغ باشند . دوم - آنكه عاقل باشند . سوم - آنكه سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند . چهارم - آنكه قصد خريد وفروش داشته باشند ، پس اگر مثلا به شوخي بگويد مال خود را فروختم ، معامله باطل است . پنجم آنكه كسي آنها را مجبور نكرده باشد . ششم - آنكه جنس وعوضي را كه مي دهند مالك باشند واحكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد .

مسأله 2079 - معامله با بچه بالغ باطل است ، اما اگر پدر يا جد آن بچه به او اذن داده باشد كه معامله كند معامله صحيح است ، وهمچنين اگر طفل وسيله باشد كه پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خريدار برساند ، يا جنس را به خريدار بدهد وپول را به فرشنده برساند ، چون واقعا دو نفر بالغ با يكديگر معامله كرده اند ، معامله صحيح است ، ولي بايد فروشنده وخريدار يقين داشته باشند ، كه طفل جنس وپول را به صاحبان آنها مي رساند .

مسأله 2080 - اگر از بچه نابالغ چيزي بخرد ، يا چيزي به او بفروشد چنانچه جنس يا پول مال بچه نباشد بايد جنس يا پولي را كه از او گرفته به صاحب آن بدهد ، يا از صاحبش رضايت بخواهد ، واگر صاحب آن را نمي شناسد وبراي شناختن او هم وسيله اي ندارد ، بايد چيزي را كه از بچه گرفته ، از طرف صاحب آن مظالم بدهد ، واگر مال خود بچه باشد بايد پولي او بدهد .

مسأله 2081 - اگر كسي با بچه نابالغ مميز معامله كند وجنس ، يا پولي كه به بچه داده از بين برود ، مي تواند از بچه بعد از بلوغ يا ولي او مطالبه نمايد ، واگر بچه مميز نباشد حق مطالبه ندارد .

مسأله 2082 - اگر خريدار يا روشنده را به معامله مجبور كنند ، چنانچه بعد از معامله راضي شود وبگويد راضي هستم ، معامله صحيح است .

مسأله 2083 - پدر وجد وپدري طفل ونيز وصي پدر ووصي جد پدري مي توانند مال طفل را بفروشند ، مجتهد عادل هم مي تواند مال ديوانه يا طفل يتيم يا مال كسي را كه غائب است بفروشد .

مسأله 2084 - اگر كسي مالي را غصب كند وبفروشد وبعد از فروش ، صاحب مال معامله را براي خودش اجازه دهد ، معامله صحيح است . وچيزي را كه غصب كننده به مشتري داده ومنفعتهاي آن از موقع معامله ، ملك مشتري است وچيزي را كه مشتري داده ومنفعتهاي آن ، از موقع

معامله ، ملك كسي است كه مال او را غصب كرده اند .
مسأله 2085 - اگر كسي مالي را غصب كند وبفروشد ، به قصد اينكه پول آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نكند ، معامله باطل است واگر براي خودش يا براي كسي كه مال را غصب كرده اجازه نمايد ، معامله . صحيح است .

شرايط جنس وعوض آن

مسأله 2086 - جنسي كه مي فروشند وچيزي كه عوض آن مي گيرند چهار شرط دارد : اول - آنكه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره ومانند اينها معلوم باشد . دوم - آنكه بتوانند آن را تحويل دهند ، بنابر اين فروختن اسبي كه فرار كرده صحيح نيست ولي اگر اسبي را كه فرار كرده يا چيزي كه مي تواند تحويل دهد - مثلا با يك فرش - بفروشد ، اگر چه آن اسب پيدا نشود ، معامله صحيح است . سوم - خصوصياتي را كه در جنس وعوض هست وبه واسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مي كند ، معين نمايند . چهارم - خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلا منفعت يك ساله خانه را بفروشد ، صحيح نيست ، ولي چنانچه خريدار بجاري پول ، منفعت يكساله خود را به او واگذار ند اشكال ندارد ، واما مالي كه نزد مشتري گرو است فروختن آن صحيح است واز گرو خارج نمي شود ومشتري با جهل خيار فسخ دارد واحكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد .

مسأله 2078 - جنسي را كه در شهري با وزن يا پيمانه معامله مي كنند ، در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد ، ولي مي تواند همان جنس را در شهري كه با ديدن معامله مي كنند ، با ديدن خريداري نمايد .

مسأله 2088 - چيزي را كه با وزن خريد وفروش مي كنند با پيمانه هم مي شود معامله كرد در صورتي كه معلوم باشد پيمانه چه مقدار مي گيرد به اينطور كه اگر مثلا مي خواهد ده من گندم بفروشد ، با پيمانه اي كه يك من گندم مي گيرد ده پيمانه بدهد .

مسأله 2089 - اگر يكي از شرطهايي كه گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولي اگر خريدار وفروشنده راضي باشند كه در مال يكديگر تصرف آنها اشكال ندارد .

مسأله 2090 - معامله چيزي كه وقف شده باطل است ، ولي اگر به طوري خراب شود كه نتوانند استفاده اي را كه مال براي آن وقف شده از ان ببرند ، مثلا حصير مسجد به طوري پاره شود كه نتوانند روي آن نماز بخوانند . فروش آن اشكال ندارد ودر صورتي كه ممكن باشد ، بايد پول آن را در همان مسجد به مصرفي برسانند كه به مقصود وقف كنند نزديكتر باشد ، ولي فروش خصوص مسجد به هيچ وجه جايز نيست .

مسأله 2091 - هر گاه بين كساني كه مال را براي آنان وقف كرده اند به طوري اختلاف پيدا شود كه اگر مال وقف را نفروشند ، گمان آن برود كه مال يا جاني تلف شود ، مي توانند آن مال را بفروشند وبه مصرفي كه به

مقصود وقف كنند ه نزديكتر است برسانند .
مسأله 2092 - خريد وفروش ملكي كه آن را به ديگري اجاره داده اند اشكال ندارد ، ولي فائده آن ملك آن يك مك در مدت اجاره مال مسأجر است واگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده اند ، يا به گمان اينكه مدت اجاره كم است ، ملك را خريده باشد . پس از اطلاع مي تواند معامله خودش را بهم بزند .

صيغه خريد وفروش

مسأله 2093 - در خريد وفروش لازم نيست صيغه عربي بخوانند . مثلا اگر فروشنده به فارسي بگويد : اين مال را در عوض اين پول فروختم ومشتري بگويد قبول كردم معامله صحيح است ، ولي خريدار وفروشنده بايد . قصد انشاء داشته باشند يعني به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد وفروش باشد .
مسأله 2094 - اگر در موقع معامله صيغه نخوانند ، ولي فروشنده در مقابل . مالي كه از خريدار مي گيرد ، مال خود را ملك او كند واو بگيرد معامله صحيح است وهر دو مالك مي شوند .

خريد وفروش ميوه ها

مسأله 2095 - فروش ميوه اي كه گل آن ريخته ودانه بسته ، پيش از چيدن صحيح است ونيز فروختن غوره بر درخت اشكال ندارد .
مسأله 2096 - جايز است ميوه اي را كه بر درخت است ، پيش از آنكه دانه ببندد وگلش بريزد بفروشند ، ولي مكروه است .
مسأله 2097 - اگر خرمايي را كه زرد يا سرخ شده ، بر درخت بفروشند اشكال ندارد ، ولي نبايد عوض آن را خرما بگيرند ، اما اگر كسي يك درخت خرما در خانه يا باغ كس ديگر داشته باشد ، در صورت كه مقدار آن را تخمين كنند وصاحب درخت آن را به صاحب خانه يا باغ بفروشد وعوض آن ، خرما بگيرد ، چنانچه خرمايي را كه مي گيرد كمتر يا زيادتر از مقداري كه تخمين زده اند نباشد اشكال ندارد .
مسأله 2098 - فروختن خيار وبادنجان وسبزيها ومانند اينها كه سالي چند مرتبه چيده مي شوند ، در صورتي كه ظاهر ونمايان شده باشند ومعين كنند كه مشتري در سال چند دفعه آنها را بچيند اشكال ندارد .
مسأله 2099 - اگر خوشه گندم وجو را بعد از آنكه دانه بسته ، به چيز ديگري غير گندم وجو بفروشند اشكال ندارد .

نقد ونسيه

مسأله 2100 - اگر جنسي را نقد بروشند ، خريدار وفروشنده بعد از معامله مي توانند جنس وپول را از يكديگر مطالبه نموده وتحويل بگيرند ، وتحويل دادن خانه وزمين ومانند اينها به اين است كه آن را در اختيار خريدار بگذارند كه بتواند در آن تصرف كنند ، وتحويل دادن فرش ولباس ومانند اينها به اين است كه آن را طوري در اختيار خريدار بگذارند كه اگر بخواهد آن را به جاي ديگر ببرد فروشنده جلو گيري نكند .
مسأله 2101 - در معامله نسيه بايد مدت كاملا معلوم باشد ، پس اگر جنسي را بفروشد كه سر خرمن پول آن را بگيرد ، چون مدت كاملا معين نشده معامله باطل است .
مسأله 2102 - اگر جنسي را نسيه بفروشد ، پيش از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند ، نمي تواند عوض آن را از خريدار مطالبه نمايد ، ولي اگر خريدار بميرد واز خودش مال داشته باشد ، فروشنده مي تواند پس از تمام شدن مدت ، طلبي را كه دراد از ورثه او مطالبه نمايد .
مسأله 2103 - اگر جنسي را نسيه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند ، مي تواند عوض آنر ا از خريدار مطالبه نمايد ، ولي اگر خريدار نتواند بپردازد بايد او را مهلت دهد .
مسأله 2140 - اگر به كسي كه قيمت جنس را نمي داند ، مقداري نسيه بدهد وقيمت آن را به او نگويد معامله باطل است . ولي اگر كسي كه قيمت نقدي جنس را مي دانسته بدهد وگرانتر حساب كند ، مثلا بگويد جنسي را كه به تو نسيه مي دهم توماني يك ريال از قيمتي كه نقد مي فروشم گرانتر حساب مي كند واو قبول كند اشكال ندارد .
مسأله 2105 - كسي كه جنسي را نسيه فروخته وبراي گرفتن پول آن مدتي قرار داده ، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت ، مقداري از طلب خود راكم كند وبقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد .

معامله سلف

معامله سلف

مسأله 2160 - معامله سلف آن است که مشتري پول را بدهد که بعد از مدتي جنس را تحويل بگيرد واگر بگويد اين پول را مي دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس رابگيرم وفرشنده بگويد قبلو کردم ، ويا فروشنده پول را بگيرد وبگويد فلان جنس ر فروختم که بعد از شش ماه تحويل بدهم معامله صحيح است .

مسأله 2107 - اگر پولي را سلف بفروشد وعوض آن را پول بگيرد ، معامله باطل است . ولي اگر جنسي را سلف بفروشد وعوض آن را جنس ديگر يا پول بگيرد معامله صحيح است .

شرايط معامه سلف

مسأله 2108 - معامله سلف شش شرط داد : اول - خصوصياتي را كه قيمت جنس به واسطه آنه فرق مي كند معين نمايد ولي دقت زياد هم لازم نيست ، همين قدر كه مردم بگويند خصوصيات آن معلوم شده كافي است . دوم - پيش از آنكه خريدار وفروشنده از هم جدا شوند ، خريدار تمام قيمت را به فروشنده بدهد ، يا به مقدار پول آن از فروشنده طلبكار باشد وطلب خود را بابت قيمت جنس حساب كند واو قبول نمايد وچنانچه مقداري از قيمت آن را بدهد ، معامله به آن مقدار صحيح است ، ولي فروشنده مي تواند معامله همان مقدار را بهم بزند . سوم - مدت را كاملا معين كنند واگر مثلا بگويد تا اول خرمن جنس را تحويل مي دهم چون مدت كاملا معلوم نشده معامله باطل است - چهارم - وقتي را براي تحويل جنس معين كنند كه در آن وقت ، جنس بقدري كمياب نباشد كه فروشنده نتواند آن را تحويل دهد . پنچم - جاي تحويل جنس را معين نمايند ولي اگر از حرفهاي آنان جاي آن معلوم باشد ، لازم نيست اسم آنجا را ببرند . ششم - وزن پيمانه آن را معين كنند وجنسي را هم كه معمولا با ديدن معامله ميي كنند سلف بفروشند اشكال ندارد ، ولي بايد مثل بعضي از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن بقدري كم باشد كه مردم به آن اهميت ندهند .

مسأله 2109 - انسان نمي تواند جنسي را كه سلف خريده پيش از تمام شدن مدت بفورشد وبعد از تمام شدن مدت ، اگر چه آن را تحويل نگرفته باشد ، فروختن آن اشال ندارد .
مسأله 2110 - در معامله سلف اگر فروشنده جنسي را كه قرار داد كرده بدهد ، مشتري بايد قبول كند ، ونيز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوري باشد كه از همان جنس حساب شود ، مشتري بايد قبول نمايد .
مسأله 2111 - اگر جنسي را كه فروشنده مي دهد ، پست تر از جنسي باشد كه قرار داد كرده ، مشتري مي تواند قبول نكند .
مسأله 2112 - اگر فروشنده بجاي جنسي كه قرار داد كرده ، ديگري بدهد ، در صورتي كه مشتري راضي شود اشكال ندارد .
مسأله 2113 - اگر جنسي را كه سلف فروخته در موقعي كه بايد آن را تحويل دهد ناياب شود ونتواند آن را تهيه كند ، مشتري مي تواند صبر كند تا تهيه نمايد يا معامله را بهم بزند وچيزي را كه داده پس بگيرد .
مسأله 2114 - اگر جنسي را بفروشد وقرار بگذارد كه بعد از مدتي تحويل دهد وپول آن را هم بعد از مدتي بگيرد ، معامله باطل است .

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

مسأله 2115 - اگر طلا را به طلا يا نقره را به نقره بفروشد ، معامله صحيح است ولازم نيست وزن آنها مساوي باشد .
مسأله 2117 - اگر طلا يا نقره را به طلا ، يا نقره بفروشند بايد فروشنده وخريدار پيش از آنكه از يكديگر جدا شوند ، جنس وعوض آن را به يكديگر تحويل دهند واگر هيچ مقدار از چيزي را كه قرار گذاشته اند تحويل ندهند معامله باطل است .
مسأله 2118 - اگر فروشنده يا خريدار تمام چيزي را كه قرارا گذاشته تحويل دهد وديگري مقداراي از آن را تحويل دهد واز يكديگر جدا شوند ، اگر جه معامله به آن مقدار صحيح است ولي كسي كه تمام مال بدست او نرسيده مي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2119 اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص وخاك طلاي معدن را به طلاي خالص بفروشند ، معامله باطل است مگر در صورت علم به مقدار طلا يا نقره ولي فروختن خاك نقره به طلا وخاك طلا به نقره اشكال ندارد .مواردي كه انسان مي تواند معامله را بهم بزند
مسأله 2120 - حق بهم زدن معامله را خيار مي گويند وخريدار وفروشنده در يازده صورت مي توانند معامله را بهم بزنند : اول - آنكه از مجلس معامله متفرق نشده باشند واين خيار را (خيار مجلس مي گويند . دوم - آنكه مغبون شده باشند (خيار غبن (. سوم - در معامله قرار داد كنند كه تا مدت معيني هر دو يا يكي از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند (خيار شرط) . چهارم فروشنده يا خريدار ، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد وطوري كند كه قيمت مال در نظر مردم زياد شود (خيار تخلف شرط) . ششم - در جنس يا عوض آن عيبي باشد (خيار عيب) . هفتم - معلوم شود مقدراي از جيسي را كه فروخته ، مال ديگري است ، كه اگر صاحب آن به معامله راضي نشود ، خريدار مي تواند معامله را بهم بزند ، يا پول آن مقدار را از فروشنده بگيرد . ونيز اگر معلوم شود مقداري از چيزي را كه خريدار عوض قرار داده ، مال ديگري است وصاحب آن راضي نشود ، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند يا عوض آن مقدار را از خريدار بگيرد (خيار شركت) . هشتم - فروشنده خصوصيات جنس معيني را كه مشتري نديده به او بگويد ، بعد معلوم شود طوري كه گفته نبوده است . كه در اين صورت مشتري مي تواند معامله را بهم بزند ، ونيز اگر مشتري خصوصيات عوض معيني را كه مي دهد بگويد ، بعد معلوم شود طوري كه گفته نبوده است فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند (خيار رؤيت) .

نهم - مشتري پول جنسي را كه نقد خريده تا سه روز ندهد كه اگر مشتري شرط نكرده باشد كه دادن پول را تأخير بيندازد ، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند . (خيار تأخير) . دهم - حيواني را خريده باشد كه تا سه روز مي تواند معامله را بهم بزند واگر در عوض حيواني كه خريده ، حيوان ديگري داده باشد ، فروشنده هم تا سه روز مي تواند معامله را بهم بزند . (خيار حيوان) . يازدهم - فروشنده نتواند جنسي راكه فروخته تحويل دهد ، مثلا اسبي را كه فروخته فرار نمايد كه در اين صورت مشتري مي تواند معامله را بهم بزند . (خيار تعذر تسليم) واحكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد .

مسأله 2121 - اگر خريدار قيمت جنس را نداند ، يا در موقع معامله غفلت كند وجنس را گرانتر از قيمت معمولي آن بخرد ، چنانچه بقدري گران خريده كه مردم به آن اهميت مي دهند ، مي تواند معامله را بهم بزند ونيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند ، يا موقع معامله غفلت كند وجنس را ارزانتر از قيمت آن بفروشد در صورتي كه مردم بمقداري كه ارزان فروخته اهميت بدهند ، مي تواند معامله را بهم بزند .

مسأله 2122 - در معامله بيع شرط مثلا خانه هزار توماني را به دويست تومان مي فروشند وقرار مي گذارند كه اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند ، معامله صحيح است .

مسأله 2123 - در معامله بيع شرط اگر چه فروشنده اطمينان داشته باشد كه هر گاه سر مدت پول را ندهد ، خريدار ملك را به او مي دهد معامله صحيح است ولي اگر سر مدت پول را ندهد ، حق ندارد ملك را از خريدار مطالبه كند واگر خريدار بميرد ، نمي تواند ملك را از ورثه او مطالبه نمايد .

مسأله 2124 - اگر چاي اعلا را با چاي پست مخلوط كند وبه اسم چاي اعلا بفروشد مشتري مي تواند معامله را بهم بزند .

مسأله 2125 - اگر خريدار بفهمد مالي را كه گرفته عيبي دارد مثلا حيواني را بخرد وبفهمد كه يك چشم آن كور است ، چنانچه آن عيب پيش از معالمه در مال بوده واو نمي دانسته ، مي تواند معامله را بهم بزند ، واگر نتواند رد كند مي تواند فرق قيمت سالم ومعيوب آن را معين كند وبه نسبت تفاوت قيمت سالم ومعيوب از پولي كه به فروشنده داده پس بگيرد ، مثلا مالي را كه به چهار تومان خريده ، اگر بفهمد معيوب است ، در صورتي كه قيمت سالم آن هشت تومان وقيمت معيوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قيمت سالم ومعيوب يك چهارم مي باشد ، مي تواند يك چهارم پولي را كه داده يعني يك توما از فروشنده بگيرد .

مسأله 2126 - اگر فروشنده بفهمد در عوضي كه گرفته عيبي هست ، چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده واو نمي دانسته مي تواند

معامله را بهم بزند ودر صورت عدم امكان رد تفاوت قيمت سالم ومعيوب را به دستوري كه در مسأله پيش گفته شد مي تواند بگيرد .
مسأله 2127 - اگر بعد از معامله وپيش از تحويل گرفتن مال عيبي در آن پيدا شود ، خريدار مي تواند معامله را بهم بزند ونيز اگر در عوض مال بعد از معامله وپيش از تحويل گرفتن ، عيبي پيدا شود ، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند ، ولي اگر بخواهند تفاوت قيمت بگيرند اشكال دارد .
مسأله 2128 - اگر بعد از معامله عيب مال را بفهمد وفورا معامله رابهم نزند ، حق بهم زدن معامله از بين نمي رود ومي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2129 - هر گاه بعد از خريدن جنس عيب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، مي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2130 - در چهار صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبي دارد ، نمي تواند معامله را بهم بزند ، يا تفاوت قيمت بگيرد : اول - آنكه موقع خريدن ، عيب مال را بداند دوم - به عيب مال راضي شود . سوم - در وقت معامله بگويد اگر مال عيبي داشته باشد پي نمي دهم وتفاوت قيمت هم نمي گيردم . چهارم - فروشنده در وقت معامله بگويد اين مال را با هر عيبي كه دارد مي فروشم ولي اگر عيبي را معين كند وبگويد مال را با اين عيب مي فروشم ومعلوم شود عيب ديگري هم دارد خريدار مي تواند براي عيبي كه فروشنده معين نكرده مال را پس دهد ، يا تفاوت قيمت بگيرد .
مسأله 2131 - در سه صورت اگر خريدار بهمد مال عيبي دارد ، نمي تواند معامله را بهم بزند ولي مي تواند تفاوت قيمت بگيرد : اول - آنكه بعد از معامله در مال تصرف كند به نحوي كه موجب تغيير مورد معامله بشود مانند دوختن پارچه وبريدن آن وامثال اينها . دوم - بعد از معامله بفهمد مال عيب دارد وفقط حق بر گرداندن آن را ساقط كند سوم - بعد از تحويل گرفتن مال ، عيب ديگري در آن پيدا شود ، ولي اگر حيوان معيوبي را بخرد وپيش از گذاشتن سه روز عيب ديگري پيدا كند اگر چه آن را تحويل گرفته باشد ، باز هم مي تواند آن را پس دهد نيز اگر فقط خريدار تا مدتي حق بهم زدن معامله را داشته باشد ودر آن مدت ، مال عيب ديگري پيدا كند ، اگر چه آن را تحويل گرفته باشد ، مي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2132 - اگر انسان مالي داشته باشد كه خودش آن را نديده وديگري خصوصيات آن را باري او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصيات را به مشتري بگويد وآن را بفروشد وبعد از فروش بفهمد كه بهتر از آن بوده ، مي تواند معامله را بهم بزند

مسأله 2133 - اگر فروشنده قيمت خريد جنس را به مشتري بگويد ، بايد تمام چيزهايي را كه به واسطه آنها قيمت مال كم يا زياد مي شود بگويد ، اگر جه به همان قيمت يا به كمتر از آن بفروشد مثال بايد بگويد كه نقد خريده است يا نسيه .
مسأله 2134 - اگر انسان جنسي را به كسي بدهد وقيمت آن را معين كند وبگويد اين جنس را به اين قيمت بفروش وهر چه زيادتر فروختي مال خودت باشد ، هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد مال صاحب مال است وفروشنده فقط مي تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگيرد ، ولي اگر بگويد اين جنس را به اين قيمت به تو فروختم واو بگويد قبول كردم يا بقصد فروختن ، جنس را به او بدهد واو هم بقصد خريدن بگيرد هر چه زيادتر از آن قيمت بفرود مال خود او است .
مسأله 2135 - اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبجاي آن ، گوشت ماده بدهد معصيت كرده است ، پس اگر ان گوشت را معين كرده است ، پس اگر آن گوشت را معين كرده وگفته اين گوشت نر را مي فروشم مشتري مي تواند معامله را بهم بزند . واگر آن را معين نكرده ، در صورتي كه مشتري به گوشتي كه گرفته راضي نشود ، قصاب نشود ، قصاب بايد گوشت نر به او بدهد .
مسأله 2136 - اگر مشتري به بزاز بگويد پارچه اي مي خواهم كه رنگ آن نرود وبزاز پارچه اي به او بفروشد كه رنگ آن برود مشتري مي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2137 - قسم خودن در معامله اگر راست باشد مكروه است واگر دروغ باشد حرام است .

مسأله 2138 - اگر دو نفر بخواهند باهم شركت كنند ، چنانچه هر كدام مقداري ازمال خود را با مال ديگري به طوري مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود وبه نظر مردم يك چيز باشد وبه عربي يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند ، يا كاري كنند كه معلوم باشد مي خواهند با يكديگر شريك باشند ، شركت آنان صحيح است .
مسأله 2139 - اگر چند نفر در مزدي كه از كار خودشان مي گيرند با يكديگر شركت كنند ، مثل دلاكها كه قرار مي گذارند هر قدر مزد گرفتند باهم قسمت كنند شركت آنان صحيح نيست .
مسأله 2140 - اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هركدام با اعتبار خود جنسي بخرد وقيمت آن را خودش بدهكار شود ولي در جنسي كه هر كدام خريده اند ودر استفاده آن با يكديگر شريك باشند صحيح نيست ، اما اگر هر كدام ديگري را وكيل كند ه جنس را براي او نسيه بخرد بعد هر شريكي جنس را براي خودش وشريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند شركت صحيح است .
مسأله 2141 - كساني كه به واسطه عقد شركت باهم شريك مي شوند ، بايد مكلف وعاقل باشند ، واز روي قصد واختيار شركت كنند . ونيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند ، پس آدم سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد ، اگر شركت كند صحيح است .
مسأله 2142 - اگر در عقد شركت شرط كنند كسي كه كار مي كند ، يا بيشتر از شريك ديگر كار مي كند بيشتر منفعت ببرد ، بايد آنچه را شرط كرده اند به او بدهند وهمچنين اگر شرط كنند كسي كه كار نمي كند ، يا كمتر كار مي كند بيشتر منفعت ببرد ، شركت آنان اشكال ندارد . وبايد به آنچه شرط كرده اند عمل كنند .
مسأله 2143 - اگر قرار بگذارند كه همه استفاده رايك نفر ببرد ، يا تمام ضرر يا بيشتر آن را يكي از آنان بدهد شركت صحيح است .
مسأله 2144 - اگر شرط نكنند كه يكي از شريكها بيشتر منفعت ببرد ، چنانچه سمايه آنان يك اندازه باشد منفعت وضرر را به يك اندازه مي برند ، واگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد ، بايد منفعت وضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند ، مثلا اگر دو نفر شركت كنند وسرمايه يكي از آنان دو برابر سرمايه ديگري باشد ، سهم او از منفعت وضرر دو برابر سهم ديگري است چه هر دو يك اندازه كار كنند ، يا يكي كمتر كار كند ، يا هيچ

كار نكند .
مسأله 2145 - اگر در عقد شركت شرط كنند كه هر دو باهم خريد وفروش نمايند ، يا هر كدام به تنهايي معامله كند ، يا فقط يكي از آنان معامله كند ، بايد به قرار داد عمل نمايند .
مسأله 2146 - اگر معين نكنند كه كدام يك انان با سرمايه خريد وفروش نمايد هيچ يك آنان بدون اجازه ديگري نمي تواند با آن سرمايه معامله كند .
مسأله 2147 - شريكي كه اختيار سرمايه شركت با او است بايد به قرار داد شركت عمل كند ، مثلا اگر با او قرار كذاشته اند كه نسيه بخرد - يا نقد بفروشد ، يا جنس را از محل مخصوصي بخرد ، بايد به همان قرار داد رفتار نمايد . واگر با او قراري نگذاشته باشند ، بايد به طور معمول معامله كند وداد وستدي نمايد ه براي شركت ضرر نداشته باشد . ونبايد نسيه بخرد ، يا نسيه بفروشد ، يا مال شركت را در مسافرت همراه خود ببرد .
مسأله 2148 - شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند ، اگر بر خلاف قرار دادي كه با او كرده اند خريد وفروش كند وخسارتي براي شركت پيش آيد چنانچه شريك ديگر معامله را اجازه بكند صحيح است وضامن نيست ، واگر اجازه نكند معامله در حصه او باطل است ، ونيز اگر با او قرار دادي نكرده باشند وبر خلاف معمول معامله كند چنانچه معامله را شريك ديگر اجازه نكند در حصه او باطل است .
مسأله 2149 - شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند اگر زياده روي ننمايد ودر نگهداري سرمايه كوتاهي نكند واتفاقا مقداري از آن يا تمام آن تلف شود ضامن نيست
مسأله 2150 - شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند اگر بگويد سرمايه تلف شده وقسم بخورد ، بايد حرف او را قبول كرد .
مسأله 2151 - اگر تمام شريكها از اجازه اي كه به تصرف در مال يكديگر داده اند برگردند ، هيچ كدام نمي توانند در مال شركت تصرف كنند ، واگر يكي از آنان از اجازه خود بر گردد ، شريكهاي ديگر حق تصرف ندارند ، ولي كسي كه از اجازه خود برگشته ، مي تواند در مال شركت تصرف كند .
مسأله 2152 - هر وقت يكي از شريكها تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند اگر چه شركت مدت داشته باشد ، بايد ديگران قبول نمايند . مگر آنكه قسمت موجب نقص در مال ويا قيمت به مقدار زيادي بشود كه در اين صورت قبول لازم نيست .
مسأله 2153 - اگر يكي از شريكها بميرد ، يا ديوانه يا بيهوش شود ، شريكهاي ديگر نمي توانند در مال شركت تصرف كنند ، وهمچنين است اگر يكي از آنان سفيه شود يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نمايد .

مسأله 2154 - اگر شريك ، چيزي را نسيه براي خود بخرد ، نفع وضررش مال خود اوست ، ولي اگر براي شركت بخرد وشريك ديگر بگويد به ان معامله راضي هستم نفع وضررش مال هر دوي آنان است .
مسأله 2155 - اگر با سرمايه شركت معامله اي كنند ، بعد بفهمند شركت باطل بوده ، چنانچه طوري باشد كه اگر مي دانستند شركت درست نيست ، به تصرف در مال يكديگر راضي بودند ، معامله صحيح است وهر چه از ان معامله پيدا شود ، مال همه آنان است ، واگر اينطور نباشد ، در صورتي كه كساني كه به تصرف ديگران راضي نبوده اند ، بگويند به آن معامله راضي هستيم ، معامله صحيح وگر نه باطل مي باشد ، ودر هر صورت هر كدام آنان كه براي شركت كاري كرده است ، اگر به قصد مجاني كار نكرده باشد ، مي تواند مزد زحمتهاي خود را به اندازه معمول از شريكهاي ديگر بگيرد .

مسأله 2156 - صلح آن است كه انسان با ديگري سازش كند كه مقداري از مال يا منفعت مال خود راملك او كند ، يا از طلب ياحق خود بگذرد كه او هم در عوض ، مقداري از مال ، يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد ، يا طلب ، يا حقي كه دارد بگذرد . بلكه اگر بدون آنكه عوض بگيرد مقداري از مال ، يا منفعت مال خود را به كسي واگذار كند ، يا از طلب يا حق خود بگذرد ، باز هم صلح صحيح است .
مسأله 2157 - دو نفري كه چيزي را به يكديگر صلح مي كنند ، بايد بالغ وعاقل باشند وكسي آنها را مجبور نكرده باشد وقصد صلح داشته باشند .
مسأله 2158 - لازم نيست صيغه صلح به عربي خوانده شود ، بلكه با هرلفظي كه بفهمانند باهم صلح وسازش كرده اند صحيح است .
مسأله 2159 - اگر كسي گوسفندهاي خود را به چوپان بدهد كه مثلا يكسال نگهداري كند واز شير آن استفاده نمايد ومقداري روغن بدهد ، چنانچه شير گوسفند را در مقابل زحمتهاي چوپان وآن روغن صلح كند صحيح است ونيز اگر گوسفند را يكساله به چوپان اباحه نمايد ه از شير آن استفاده كند ودر عوض ، مقداري روغن بدهد اشكال ندارد .
مسأله 2160 - اگر كسي بخواهد طلب يا حق خود را به ديگري صلح كند در صورتي صحيح است كه او قبول نمايد ولي اگر بخواهد از طلب يا حق خود بگذرد قبول كردن او لازم نيست .
مسأله 2161 - اگر انسان مقدار بدهي خود را بداند وطلبكار او نداند ، چنانچه طلبكار طلب خود را به كمتر از مقداري كه هست صلح كند ، مثلا پنجاه تومان طلبكار باشد وطلب خود را به ده تومان صلح نمايد ، زيادي براي بدهكار حلال نيست ، مگر آنكه مقدار بدهي خود را به او بگويد واو را راضي كند يا طوري باشد كه اگر مقدار طلب خود را مي دانست ، باز هم به آن مقدار صلح مي كرد .
مسأله 2162 - اگر بخواهند دو چيزي را كه از يك جنسند ووزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند ، بايد وزن يكي بيشتر از ديگري نباشد ، واگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال دهند كه وزن يكي بيشتر از ديگري است صلح خالي از اشكال نيست .
مسأله 2163 - اگر دو نفر از كنفر طلبكار باشند ، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند وبخواهند طلبهاي خود را به يكديگر صلح كنند ، چنانچه طلب انان از يك جنس ووزن آنها يكي باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبكار باشند ، مصالحه آنان صحيح است ، وهمچنين است اگر جنس طلب آنان يكي

نباشد مثلا يكي ده من برنج وديگري دوازده من گندم طلبكار باشد ، ولي اگر طلب آنان از يك جنس وچيزي باشدكه معمولا با وزن يا پيمانه آن را معامله مي كنند ، در صورتي كه وزن يا پيمانه آنها مساوي نباشد ، مصالحه آنان اشكال دارد .
مسأله 2164 - اگر از كسي طلبي دارد كه بايد بعد از مدتي بگيرد ، چنانچه طلب خود را بمقداركمتري صلح كند ومقصودش اين باشد كه از مقداري از طلب خود گذشت كند وبقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد .
مسأله 2165 - اگر دو نفر چيزي را باهم صلح كنند ، يا رضايت يكديگر مي توانند صلح را بهم بزنند . ونيز اگر در ضمن معامله براي هر دو ، يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند ، كسي كه آن حق را دارد مي تواند صحلح را بهم بزند .
مسأله 2166 - تا وقتي خريدار وفروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند مي توانند معامله را بهم بزنند . ونيز اگر مشتري حيواني را بخرد ، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد . وهمچنين اگر پول جنسي را كه نقد خريده تا سه روز ندهد وجنس را تحويل نگيرد ، فروشنده ، مي تواند معامله را بهم بزند ، ولي كسي كه مالي را صلح مي كند در اين سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد ودر هشت صورت ديگر كه در احكام خريد وفروش گفته شد صلح را مي تواند بهم بزند .
مسأله 2167 - اگر جيزي را كه به صلح گرفته معيوب باشد ، مي تواند صلح را بهم بزند . ولي اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح ومعيوب را بگيرد اشكال دارد .
مسأله 2168 - هر گاه مال خود را به كسي صلح نمايد وبا او شرط كند كه اگر بعد از مرگ وارثي نداشتم بايد چيزي را كه بتو صلح كردم وقف كني واو هم اين شرط را قبول كند ، بايد به شرط عمل نمايد .

احکام اجاره

مسأله 2169 - اجاره دهنده وكسي كه چيزي را اجاره مي كند بايد ، مكلف وعاقل باشند ، وبه اختيار خودشان اجاره دهند ، ونيز بايد در مال خود حق تصرف داشته باشند ، پس سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزي را اجاره كند ، يا اجاره دهد صحيح نيست .
مسأله 2170 - انسان مي تواند از طرف ديگري وكيل شود ومال او را اجاره دهد .
مسأله 2171 - اگر ولي ، يا قيم بچه مال او را اجاره دهد ، يا خود او را اجير ديگري نمايد اشكال ندارد . واگر مدتي از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد ، بعد از آنكه بچه بالغ شد ، مي تواند بقيه اجاره را بهم بزند يعني اجازه ندهد ودر اين صورت اجاره صحيح نيست .
مسأله 2172 - بچه صغيري را كه ولي ندارد ، بدون اجازه مجتهد نمي شود اجير كرد . وكسي كه به مجتهد دسترسي ندارد ، مي تواند از مؤمن كه عادل باشد ، اجازه بگيرد واو را اجير نمايد ،
مسأله 2173 - اجاره دهنده ومستأجر لازم نيست صيغه عربي بخوانند . بلكه اگر مالك به كسي بگويد ، ملك خود را به تو اجاره دادم واو بگويد قبول كردم ، اجاره صحيح است . ونيز اگر حرفي نزنند ومالك به قصد اينكه ملك را اجاره دهد ، آن را به مسأجر واگذار كند واو هم به قصد اجاره كردن بگيرد اجاره صحيح مي باشد .
مسأله 2174 - اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براي انجام عملي اجير شود ، همين كه مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است .
مسأله 2175 - كسي كه نمي تواند حرف بزند ، اگر به اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده ، يا اجاره كرده صحيح است .
مسأله 21766 - اگر خانه يا دكان يا اطاق يا آسياب يا كشتي را اجاره كند وصاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آن استفاده نمايد ، مستأجر نمي تواند آن را به ديگري اجاره دهد . واگر شرط نكند مي تواند آن را به ديگري اجاره دهد . ولي اگر بخواهد به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده آن را اجاره دهد بايد در آن ، كاري مانند تعمير وسفيد كاري انجام داده باشد .
مسأله 2177 - اگر اجير با انسان شرط كند كه فقط براي خود انسان كار كند ، نمي شود او رابه ديگري اجاره داد واگر شرط نكند ، چنانچه آن را به چيزي كه اجرت او قرار داده اجاره دهد ، بايد زيادتر نگيرد ، بلكه اگر به چيز ديگري هم اجاره دهد بايد زيادتر نگيرد .
مسأله 2178 - اگر غير خانه ودكان واطاق وآسياب وكشتي واجير ، چيز

ديگر مثلا زمين را اجاره كند ومالك با او شرط نكند كه فقط خودش از آن استفاده نمايد ، اگر چه بيشتر از مقداري كه اجاره كرده آن را اجاره دهد اشكال ندارد .
مسأله 2179 - اگر خانه يا دكاني را مثلا يكساله به صد تومان اجاره كند واز نصف آن خودش استفاده نمايد ، مي تواند نصف ديگر آن را به صد تومان اجاره دهد ولي اگر بخواهد نصف آن را به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده مثلا به صد وبيست تومان اجاره دهد ، بايد در آن ، كاري مانند تعمير انجام داده باشد .

مسأله 2180 - مالي را كه اجاره مي دهند چند شرط دراد : اول - آنكه معين باشد پس اگر بگويد يكي از خانه هاي خود را كه اختلاف در صفات دارند اجاره دادم درست نيست ولي اگر در صفات متساوي باشند وقصد يكي معين واقعي نمايد يا به نحو كلي در معين معامله كند اجاره درست است . دوم - مستأجر آن را ببيند ، يا كسي كه آن را اجاره مي دهد طوري خصوصيات آن را بگويد كه كاملا معلوم باشد . سوم - تحويل دادن آن ممكن باشد ، پس اجاره دادن اسبي كه فرار كرده باطل است . چهارم - آن مال به واسطه استفاده كردن از بين نرود ، پس اجاره دادن نان وميوه وخوردنيهاي ديگر صحيح نيست . پنچم - استفاده اي كه مال را براي آن ، اجاره داده اند ممكن باشد ، پس اجاره دادن زمين براي زراعت ، در صورتي كه آب باران كفايت آن را نكند واز آب نهر هم مشروب نشود ، صحيح نيست . ششم - چيزي راكه اجاره مي دهد مال خود او باشد واگر مال كسي ديگر را اجاره دهد ، در صورتي صحيح است كه صاحبش رضايت دهد .

مسأله 2181 - اجاره دادن درخت براي آنكه از ميوه اش استفاده كنند اشكال دارد . بلي بعنوان اباحه به عوض صحيح است .

مسأله 2182 - زن مي تواند براي آنكه از شيرش استفاده كنند اجير شود وچنانچه بعنوان اباحه به عوض باشد خالي از هرگونه اشكال است ، ولازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد ، ولي اگر به واسطه شير دادن ، حق شوهر از بين برود .بدون اجازه او نمي تواند اجير شود بنا بر احتياط .

مسأله 2183 - استفاده اي كه مال را براي آن اجاره دهند سه شرط دارد : اول - آنكه حلال باشد ، بنابر اين اجاره دادن دكان براي شراب فروشي ، يا نگهداري شراب وكرايه دادن حيوان براي حمل ونقل شراب باطل است . دوم - اگر چيزي را كه اجاره مي دهند چند فائده دارد ، بايد فايده اي را كه مستأجر بايد از آن ببرد معين نمايند مثلا اگر حيواني را كه سواري مي دهد وبار مي برد اجاره دهند ، بايد در موقع اجاره معين كنند كه سواري يا بار بري آن ، مال مستأجر است يا همه فائده هاي آن . سوم - مدت استفاده را معين نمايند واگر مدت معلوم نباشد ولي عمل را معين كنند مثا با خياط قرار بگذارند كه لباس معيني را به طور مخصوصي بدوزد كافي است .

مسأله 2184 - اگر ابتداي مدت اجاره را معين نكنند ، ابتداي آن بعد از خواندن صيغه اجاره است .

مسأله 2185 - اگر خانه اي را مثلا يكساله اجاره دهند وابتداي آن را يك ماه بعد از خواندن صيغه قرار دهند اجاره صحيح است ، اگر چه موقعي كه صيغه مي خوانند خانه در اجاره ديگري باشد .

مسأله 2186 - اگر مدت اجاره را معلوم نكند وبگويد تا هر وقت در خانه نشستي اجاره آن ، ماهي ده تومان است اجاره صحيح نيست .

مسأله 2187 - اگر به مستأجر بگويد خانه را ماهي ده تومان به تو اجاره دادم اجاره باطل است ، واگر بگويد خانه را يك ماهه به ده تومان اجاره دادم وبعد از آن هم هر قدر بنشيني اجاره آن ماهي ده تومان است ، اجاره ماه اول صحيح است .

مسأله 2188 - خانه اي را كه غريب وزاوار در آن منزل مي كنند ومعلوم نيست چقدر در آن مي مانند ، اگر قرار بگذارند كه مثلا شبي يك تومان بدهند وصاحب خانه راضي شود استفاده از آن خانه اشكال ندارد ، واين معامله را اباحه به عوض مي نامند ، وچنانچه در حين معامله بنا بگذارند تا هر وقت آن استفاده كننده بخواهد بماند ، نمي تواند آنان را از خانه بيرون كند .

مسأله 2189 - مالي را كه مستأجر بابت اجاره مي دهد بايد معلوم باشد پس اگر از چيزهايي است كه مثل گندم با وزن معامله مي كنند ، بايد وزن آن معلوم باشد واگر از چيزهايي كه مثل تخم مرغ با شماره معامله مي كنند بايد شماره آن معين باشد واگر مثل است وگوسفند است ، بايد ااره دهنده آن را ببيند ، يا مستأجر خصوصيات آن را به او بگويد .
مسأله 2190 - اگر زميني را براي زراعت جو ، ياگندم اجاره دهد ومال الاجاره را جو ، يا گندم همان زمين قرار دهد اجاره صحيح نيست .
مسأله 2191 - كسي كه چيزي را اجاره داده ، تا آن چيز را تحويل ندهد ، حق ندارد اجاره آن را مطالبه كند ، ونيز اگر براي انجام عملي اجير شده باشد پيش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد .
مسأله 2192 - هر گاه چيزي را كه اجاره داده تحويل دهد ، اگر چه مستأجر تحويل نگيرد ، يا تحويل بگيرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نكند ، بايد مال الاجاره آن را بدهد .
مسأله 2193 - اگر انسان اجير شود كه در روز معيني كاري را انجام دهد ودر ان روز براي انجام آن كار حاضر شود ، كسي كه او را اجير كرده اگر چه آن كار را به او مراجعه نكند ، بايد اجرت او را بدهد ، مثا اگر خياطي را در روز معيني براي دختن لباسي اجير نمايد وخياط در آن روز آماده كار باشد ، اگر چه پارچه را به او ندهد كه بدوزد ، بايد اجرتش را بدهد چه خياط بيكار باشد ، چه براي خودش يا ديگري كار كند .
مسأله 2194 - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده ، مستأجر بايد مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد ، مثا اگر خانه اي را يك ساله به صد تومان اجاره كند بعد بفهمد اجاره باطل بورده ، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنچاه تومان است ، بايد پنچاه تومان را بدهد واگر دويست تومان است ، بايد دويست تومان را بپردازد . ونيز اگر بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده ، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد .
مسأله 2195 - اگر چيزي را كه اجاره كرده از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده ودر استفاده بردن از آن هم زياده روي ننموده ضامن نيست ، ونيز اگر مثلا پارچه اي را كه به خياط داده از بين برود ، در صورتي كه خياط زياده روي نكرده ودر نگهداري ان هم كوتاهي نكرده باشد ، نبايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2196 - هر گاه صنعتگر چيزي را كه گرفته ضايع كند ، ضامن است در صورتي كه تجاوز از حد مأذون فيه نمده والا ضامن نيست .
مسأله 2197 - اگر قصاب سر حيواني را ببرد وآن را حرام كند چه مزد

گرفته باشد ، چه مجاني سر بريده باشد ، بيد قيمت آن را به صاحبش بدهد .
مسأله 2198 - اگر حيواني را اجاره كند ومعين نمايد كه چقدر بار بر آن بگذارد ، چنانچه بيشتر از آن مقدار بار كند وآن حيوان بميرد يا معيوب شود ضامن است ، ونيز اگر مقدار بار را معين نكرده باشند وبيشتر از معمول بار كند وحيوان تلف شود يا معيوب گردد ضامن مي باشد .
مسأله 2199 - اگر حيواني را براي بردن بار شكستني اجاره دهد ، چنانچه آن حيوان بلغزد ، بارم كند وبار را بشكند ، صاحب حيوان ضامن نيست . ولي اگر صاحب حيوان به واسطه زدن ومانند آن كاري كند كه حيوان زمين بخورد وبار را بشكند ضامن است .
مسأله 2200 - اگر كسي بچه از را ختنه كند وضرري به آن بچه برسد ، يا بميرد چنانچه بيشتر از معمول بريده باشد ضامن است .
مسأله 2201 - اگر دكتر بدست خود به مريض دوا بدهد ، يا درد ودواي مريض را به او بگويد ومريض دوا بخورد ، چنانچه در معالجه خطا كند وبه مريض ضرري برسد يا بميرد ، دكتر ضامن است بلكه اگر فقط بگويد فلان دوا براي فلان مرض فايده دارد وبه واسطه خودرن دوا ضرري به مريض برسد ، يا بميرد دكتر ضامن است .
مسأله 2202 - هر گاه دكتر به مريض يا ولي او بگويد كه اگر ضرري به مريض بسد ضامن نباشد در صورتي كه دقت واحتياط خود را بكند وبه مريض ضرري برسد يا بميرد ، دكتر ضامن نيست .
مسأله 2203 - مستأجر وكسي كه چيزي را اجاره داده ، با رضايت يكديگر مي توانند معامله را بهم بزنند ، ونيز اگر در اجاره شرط كنند كه هر دو يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند ، مي توانند مطابق قرار داد ، اجاره را بهم بزنند .
مسأله 2204 - اگر اجاره دهنده يا مستأجر بفهمد كه مغبون شده است ، چنانچه در موقع خواندن صيغه ملتفت نباشد كه مغبون است مي تواند اجاره را بهم بزند ، ولي اگر در صيغه اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند ، نمي توانند اجاره را بهم بزنند .
مسأله 2205 - اگر چيزي را اجاره دهد وپيش از آنكه تحويل دهد كسي آن را غصب نمايد چنانچه منع غاصب متوجه موجر باشد ونگذارد او تسليم نمايد مستأجر مي تواند اجراه را بهم بزند وچيزي را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد ، وچنانچه منع متوجه مستأجر باشد نمي تواند اجاره را بهم بزند ولي اجاره مدتي را كه در تصرف غصب كنند ه بوده به ميزان معمول از او مي گيرد ، پس اگر حيواني را يكماهه به ده تومان اجاره نمايد وكسي آن را ده روز غصب كند واجاره معمولي ده روز آن پانزده تومان باشد ، مي

تواند پانزده تومان را از غصب كننده بگيرد .
مسأله 2206 - اگر چيزي را كه اجاره كرده تحويل بگيرد ، وبعد ديگري آن را غصب كند ، نميتواند اجاره را بهم بزند وفقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول از غصب كنند بگيرد .
مسأله 2207 - اگر پيش از آنكه مدت اجاره تمام شود ، ملك را به مستأجر بفروشد ، اجاره بهم نمي خورد . ومستأجر بايد مال الاجاره را به فروشنده بدهد . وهمچنين است اگر آن را به ديگري بفروشد .
مسأله 2208 - ار پيش از ابتداي مدت اجاره ، ملك به طوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد ، يا قابل استفاده اي كه شرط كرده اند نباشد . اجاره باطل مي شود ، وپولي كه مستأجر به صاحب ملك داده بايد به او برگردانده شود ، بلكه اگر طوري باشد كه بتواند استفاده مختصري هم از آن ببرد ، مي تواند اجاره را بهم بزند .
مسأله 2209 - اگر ملكي را اجاره كند وبعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره به طوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد ، يا قابل استفاده اي كه شرط كرده اند نباشد ، اجاره مدتي كه باقيمانده باطل مي شود واگر استفاده مختصري هم بتواند از ان ببرد ، مي تواند اجاره مدت باقيمانده را بهم بزند .
مسأله 2210 - اگر خانه اي را كه مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد ويك اطاق آن خراب شود ، چنانچه فورا آن را بسازد وهيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود اجاره باطل نمي شود ومستأجر هم نمي تواند اجاره را بهم بزند ، ولي اگر ساختن آن بقدري طول بكشد كه مقداري از استفاده مستأجر از بين برود ، اجاره به آن مقدار باطل مي شود ومستأجر مي تواند اجاره باقيمانده را بهم بزند .
مسأله 2211 - اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد اجاره باطل نمي شود ، ولي اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلا ديگري وصيت كرده باشد كه تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد از وقتي كه مرده ، اجاره باطل است .
مسأله 2212 - اگر صاحب كار بنا را وكيل كند كه براي او عمله بگيرد چنانچه بنا كمتر از مقداري كه از صاحب كار مي گيرد به عمله بدهد ، زيادي آن بر او حرام است وبايد آن را به صاحب كار بدهد ، ولي اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند وبراي خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد ، يا به ديگري بدهد در صورتي كه كمتر از مقداري كه اجير شده به ديگري بدهد ، زيادي آن براي او حلال مي باشد .
مسأله 2213 - اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلا پارچه را با نيل رنگ كند ، چنانچه با رنگ ديگر رنگ نمايد حق ندارد چيزي بگيرد .

احكام جعاله

مسأله 2214 - جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاري که براي او انجام مي دهند مال معيني بدهد ، مثلا بگويد هر کس گمشده مرا پيدا کند ، ده تومان به او مي دهم ، وبه کسي که اين قرار را ميگذارد جاعل ، وبه کسي که کار را انجام مي دهد عامل مي گويند ، وفرق بين جعاله واينکه کسي را براي کاري اجير کنند ، اين است که در اجاره بعد از خواندن صيغه ، اجير بايد عمل را انجام دهد وکسي هم که او را اجير کرده اجرت را به او بدهکار مي شود . ولي در جعاله عامل مي تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد ، جاعل بدهکار نمي شود .
مسأله 2215 - جاعل ، بايد ، بالغ ، وعاقل باشد ، واز روي قصد واختيار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نمايد ، بنا بر اين جعاله آدم سفيهي که مال خود را در کارهاي بيهوده مصرف مي کند صحيح نيست .
مسأله 2216 - کاري که جاعل مي گويد براي او انجام دهند ، بايد حرام نباشد ، پس اگر بگويد هرکس شراب بخورد ، ده تومان به او مي دهم ، جعاله صحيح نيست .
مسأله 2217 - اگر مالي را که قرار مي گذارد بدهد معين کند مثلا بگويد هر کس اسب مرا پيدا کند ، اين گندم را به او مي دهم ، لازم است وزن ووصفي که تفاوت آن موجب تفاوت ماليت است تعيين کند ، وهمچنين اگر مال را معين نکند مثلا بگويد کسي که اسب مرا پيدا کند ده من گندم به او مي دهم ، بايد خصوصيات آن را کاملا معين نمايد
مسأله 2218 - اگر جاعل مزد معيني راي کار قرار ندهد ، مثلا بگويد هر کس بچه مرا پيدا کند پولي به او مي دهم ومقدار آن را معين نکند ، جعاله باطل است ، ولي چنانچه کسي آن عمل را انجام دهد ، بايد مزد او را به مقداري که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد .
مسأله 2219 - اگر عامل پيش از قرار داد ، کار را انجام داده باشد ، يا بعد از قرار داد به قصد اينکه پول نگيرد انجام دهد ، حقي به مزد ندارد .
مسأله 2220 - پيش از آنکه عامل شروع بگار کند . جاعل وعامل مي توانند جعاله را بهم بزنند .
مسأله 2221 - بعد از آنکه عامل شروع بکار کرد ، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال ندارد . بلي عامل استحقاق اجرت مثل عمل را دارد .
مسأله 2222 - عامل مي تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولي اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود ، بايد آن را تمام نمايد . مثلا اگر بگويد هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او مي دهم ودکتر جراح شروع

به عمل كند ، چنانچه طوري باشد كه اگر عمل را تمام نكند ، چشم معيوب مي شود ، بايد آن را تمام نمايد ودر صورتي كه ناتمام بگذارد ، حقي به جاعل ندارد .
مسأله 2223 - اگر عامل كار را ناتمام بگذارد ، چنانچه آن كار مثل پيدا اسب است كه تا تمام نشود ، براي جاعل فائده نداد ، عامل نمي تواند چيزي مطالبه كند ، وهمچنين است اگر جاعل مزد را باري تمام كردن عمل قرار بگذارد مثلا بگويد هر كس لباس مرا بدوزد ده تومان به او مي دهم . ولي اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل كه انجام گيرد ، براي آن مقدار مزد بدهد ، جاعل بايد مزد مقداري را كه انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتياط اين است كه به طور مصالحه يكديگر را راضي نمايند .

احكام مزارعه

مسأله 2224 - مزارعه آن است كه مالك با زارع به اين قسم معامله كند كه زمين را در اختيار او بگذارد ، تا زراعت كند ومقداري از حاصل ان را به مالك بدهد .

مسأله 2225 - مزارعه چند شرط دارد : اول - آنكه صاحب زمين به زارع بگويد زمين را به بو واگذار كردم وزارع هم بگويد قبول كردم ، يا بدون اينكه حرفي بزنند مالك ، زميني را واگذار كند وزارع قبول نمايد . دوم - صاحب زمين وزارع هر دو مكلف وعاقل باشند وبا قصد واختيار خود مزارعه را انجام دهند وسفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند . سوم - مالك وزارع از تمام حاصل زمين ببرند پس اگر مثلا شرط كنند كه آنچه اول يا آخر مي رسد ، مال يكي از آنان باشد مزارعه باطل است . چهارم - سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل ومانند اينها باشد پس اگر مالك بگويد در اين زمين زراعت كن وهر چه مي خواهي به من بده صحيح نيست . پنجم - مدتي را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند وبايد مدت به قدري باشد كه در آن مدت بدست آمدن حاصل ممكن باسد . ششم - زمين قابل زراعت باشد ، ولي اگر زراعت در ان ممكن نباشد ، اما بتوانند كاري كنند كه زراعت ممكن شود ، مزارعه صحيح است . هفتم - اگر منظور هر كدام آنان زراعت مخصوصي است ، چيزي را كه زارع بايد بكارد معين كنند ولي اگر زراعت معيني را در نظر ندارد يا زراعتي را كه هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نيست آن را معين نمايند . هشتم - مالك ، زميني را معين كند ، پس كسي كه چند قطعه زمين دراد وباهم تفاوت دارند ، اگر به زارع بگويد در يكي از اين زمينها زراعت كن وآن را معين نكند مزارعه باطل است . نهم - خرجي را كه هر كدام آنان بايد بكنند معين نمايند ، ولي اگر خرجي را كه هر كدام بايد بكنند معلوم باشد ، لازم نيست آن را معين نمايند .

مسأله 2226 - اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقدار از حاصل براي او باشد وبقيه را بين خودشان قسمت كنند ، چنانچه بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار چيزي باقي مي ماند مزارعه صحيح است .

مسأله 2227 - اگر مدت مزراعه تمام شود وحاصل بدست نيايد ، چنانچه مالك راضي شود كه با اجاره يا بدون اجاره زراعت در زمين او بماند وزارع هم راضي شد مانعي ندارد ، واگر مالك راضي نشود ، مي تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند واگر براي چيدن زراعت ضرري به زارع برسد لازم نيست عوض آن را به او بدهد ، ولي زارع اگر چه راضي شود

که به مالك چيزي بدهد ، نمي تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمين بماند . مگر در صورتي که بقاء زرع موجب ضرر مالك نشود وچيدن آن موجب ضرر زارع شود وحاصل بدست نيامدن از ناحيه تأخير زارع ويا اهمال او نباشد در خصوص اين صورت مي تواند مجبور کند مالك را به بقاء زرع واجرت المثل زمين را هم بايد بدهد .
مسأله 2228 - اگر به واسطه پيش آمدي زراعت در زمين ممکن نباشد مثلا آب از زمين قطع شود ، مزارعه بهم مي خورد ، واگر بدون عذر زراعت نکند ، چنانچه زمين در تصرف او بوده ومالك در آن تصرفي نداشته است ، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معلوم به مالك بدهد .
مسأله 2229 - اگر مالك وزارع صيغه خوانده باشند ، بدون رضايت يکديگر نمي توانند مزارعه را بهم بزنند ونيز اگر مالك به قصد مزارعه زمين را به کسي واگذار کند ، بعد از آنکه او مشغول عمل شد يا قبل از شروع در عمل در صورتي که معامله تمام شده باشد ، جايز نيست بدون رضايت يکديگر معامله را بهم بزنند ، ولي اگر در ضمن خواندن صيغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو يا يکي از انان حق بهم زدن معامله را دشته باشند ، مي توانند مطارق قراري که گذاشته اند معامله را بهم بزنند .
مسأله 2230 - اگر بعد از قرار داد مزرعه ، مالك يا زارع بميرد ، مزارعه بهم نمي خورد ووارثشان بجاي آنان است ، ولي اگر زارع بميرد وشرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه بهم مي خورد وچنانچه زراعت نمايان شده باشد ، بايد سهم او را به ورثه اش بدهند وحقوق ديگري هم که زارع داشته ، ورثه او ارث مي برند ولي نمي توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمين باقي بماند .
مسأله 2231 - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه تخم مال مالك بوده حاصلي هم که بدست مي آيد مال اوست وبايد مزد زارع ومخارجي را که کرده وکرايه گاو يا حيوان ديگري را که مال زارع بوده ودر آن زمين کار کرده به او بدهد ، واگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست وبايد اجاره زمين وخرجهاي را که مالك کرده وکرايه گاو يا حيوان ديگري که مال او بوده ودر آن زراعت کار کرده به او بدهد .
مسأله 2232 - اگر تخم مال زارع باشد وبعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالك وزارع راضي شوند که با اجرت يابي اجرت زراعت در زمين بماند اسکال ندارد ، واگر مالك راضي نشود ، پيش از رسيدن زراعت هم مي تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچيند ، وزارع اگر چه راضي شود چيزي به مالك بدهد ، نمي تواند او را مجبور کند که زراعت در زمين بماند ، ونيز مالك نمي تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد وزراعت را در زمين باقي بگذارد مگر در صورتي که بقاء زرع موجب ضرر مالك واز کندن آن نفعي نبرد ، وچيدن آن موجب ضرر زارع شود ، در

خصوص اين صورت مي تواند مالك را مجبور كند به بقاء زرع ، واجرة المثل زمين را بايد به او بدهد
مسأله 2233 - اگر بعد از جمع كردن حاصل وتمام شدن مدت مزارعه ريشه زراعت در زمين بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، حاصل سال دوم مال صاحب تخم است مگر آنكه شرط كرده باشند كه آن راهم مثل سال اول قسمت كنند كه در اين صورت بايد به شرط عمل شود .

احكام مساقات

مسأله 2234 - اگر انسان با كسي به اين قسم معامله كند كه درختهاي ميوه اي را كه ميوه آن مال خود اوست ، يا اختيار ميوه هاي آن با اوست ، تا مدت معيني به آن كس واگذار كند كه تربيت نمايد وآب دهد وبه مقداري كه قرار مي گذراند از ميوه آن بردارد ، اين معامله را مساقات مي گويند .
مسأله 2235 - معامله مساقات در درختهايي كه مثل بيد وچنار ميوه نميدهد صحيح نيست ودر مثل درخت حنا كه از برگ آن استفاده مي كنند اسكال ندارد .
مسأله 2236 - در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار كند وكسي كه كار مي كند بهمين قصد مشغول كار شود ، معامله صحيح است .
مسأله 2237 - مالك وكسي كه تربيت درختها را به عهده مي گيرد ، بايد مكلف وعاقل باشند وكسي آنها را مجبور نكرده باشد ونيز مالك بايد سفيه نباشد ، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكند .
مسأله 238 - مدت مساقات بايد معلوم باشد واگر اول آن را معين كنند وآخر آن را موقعي قرار دهتد كه ميوه آن سال بدست مي آيد صحيح است .
مسأله 2239 - بايد سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل ومانند اينها باشد ، واگر قرار بگذراند كه مثلا صد من از ميوه ها مال مالك وبقيه مال كسي باشد كه كار مي كند ، معامله باطل است .
مسأله 2240 - بايد قرار معامله مساقات را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند واگر بعد از ظاهر شدن ميوه پيش از رسيدن آن قرار بگذارند اشكال دارد اگر چه كاري مانند آبياري كه براي تربيت درخت لازم است باقي مانده باشد ، يا احتياج به كاري مانند چيدن ميوه ونگهداري آن داشته باشد .
مسأله 2241 - معامله مساقات در بوته خربزه وخيار ومانند اينها صحيح نيست .
مسأله 2242 - درختي كه از آب باران يا رطوبت زمين استفاده مي كند وبه آبياري احتياج ندارد ، اگر به كارهاي ديگر مانند بيل زدن وكود دادن محتاج باشد ، معامله مساقات در آن صحيح است .
مسأله 2243 - دو نفريكه مساقات كرده اند ، با رضايت يكديگر مي توانند معامله را بهم بزنند . ونيز اگر در ضمن خواندن صيغه مساقات شرط كنند كه هر دو ، يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند ، مطابق

قراري که گذاشته اند ، بهم زدن معامله اشکال ندارد ، بلکه اگر در معامله شرطي کنند وعملي نشود ، کسي ك?براي نفع او شرط کرده اند ، مي تواند معامله را بهم بزند .
مسأله 2244 - اگر مالك بميرد ، معامله مساقات بهم نمي خورد وورثه اش بجاي او هستند .
مسأله 2245 - اگر کسي که تربيت درختها ره او واگذار شده ، بميرد ، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربيت کند ، ورثه اش بجاي او هستند وچنانچه خودشان عمل ورا انجام ندهند واجير هم نگيرند ، حاکم شرع از مال ميت اجير مي گيرد وحاصل را بين ورثه ميت قسمت مي کند ، واگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربيت نمايد ، پس اگر قرار گذاشته اند که به ديگري واگذار نکند ، با مردن او معامله بهم مي خورد ، واگر قرار نگذاشته اند ، مالك مي تواند عقد را بهم بزند ، يا راضي شود که ورثه او يا کسي که آنها اجيرش مي کنند ، درختها را تربيت نمايد .
مسأله 2246 - اگر شرط کنند که تمام حاصل براي مالك باشد ، مساقات باطل است . وميوه مالك مي باشد وکسي که کار مي کند نمي تواند مطالبه اجرت نمايد ، ولي اگر باطل بودن مساقات به جهت ديگر باشد ، مالك بايد مزد آبياري وکارهاي ديگر را به مقدار معمول به کسي که درختها را تربيت کرده بدهد .
مسأله 2247 - اگر زميني را به ديگري واگذار کند که در ان درخت بکارد وآنچه عمل مي آيد مال هر دو باشد ، معامله باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمين بوده ، بعد از تربيت هم مال اوست وبايد مزد کسي که آنها را تربيت کرده بدهد ، واگر مال کسي بوده که آنها را تربيت کرده بعد از تربيت هم مال اوست ومي تواند آنها را بکند ، ولي بايد گودالهايي را که به واسطه کندن دختها پيدا شده پر کند واجازه زمين را از روزي که دختها راکاشته به صاحب زمين بدهد ومالك هم مي تواند او را مجبور نمايد که دختها را بکند ، واگر به واسطه کندن درخت ، عيبي در آن پيدا شود ، بايد تفاوت قيمت آن را به صاحب درخت بدهد ونمي تواند او رامجبور کند که با اجاره ، يا بدون اجاره ، درخت را در زمين باقي بگذارد .

كساني كه نمي توانند در مال خود تصرف كنند

مسأله 2248 - بچه اي كه بالغ نشده شرعا نمي تواند در مال خود تصرف كند ونشانه بالغ شدن زن تمام شدن نه سال قمري ونشانه بالغ شدن مرد يكي از سه چيز است اول - تمام شدن پانزده سال قمري دوم - روئيده موي درشت ، زير شكم بالاي عورت سوم - محتلم شدن يعني بيرون آمدن مني .

مسأله 2249 - روئيدن موي درشت در صورت وپشت لب ورد سينه وزير بغل ودرشت شدن صدا ومانند اينها نشانه بالغ شدن نيست ، مگر انسان بواسطه اينها به بالغ شدن يقين كند .

مسأله 2250 - ديوانه وسفيه يعني كسي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند ، نمي تواند در مال خود تصرف نمايد .

مسأله 2251 - كسي كه گاهي عاقل وگاهي ديوانه است ، تصرفي كه موقع ديوانگي در مال خود مي كند صحيح نيست .

مسأله 2252 - انسان مي تواند در مرضي كه به آن مرض از دنيا مي رود در تمام اموال خود هر نوع تصرفي اعم از فروختن اجاره دادن بخشيدن وغير اينها انجام دهد ومتوقف بر اجازه ورثه نيست مانند حال سلامتي .

احكام وكالت

وكالت آن است كه انسان كاري را كه مي تواند در آن دخالت كند ، به ديگري واگذار نمايد تا از طرف او انجام دهد ، مثلا كسي را وكيل كند كه خانه او را بفروشد يا زني را برا او عقد نمايد ، پس آدم سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف كند . نمي تواند براي فروش آن كسي را وكيل نمايد
مسأله 2253 - در وكالت لازم نيست صيغه بخواند ، واگر انسان به ديگري بفهماند كه او را وكيل كرده واو هم بفهماند قبول نموده ، مثلا مال خود را به كسي بدهد كه براي او بفروشد واو مال را بگيرد وكالت صحيح است .
مسأله 2254 - مولك يعني كسي كه ديگري را وكيل مي كند ، ونيز كسي كه وكيل مي شود ، بايد بالغ وعاقل باشند واز روي قصد واختيار اقدام كنند ، بلي وكالت صبي در خصوص اجراء صيغه اشكال ندارد .
مسأله 2255 - كاري را كه انسان نمي تواند انجام دهد ، يا شرعا نبايد انجام دهد نمي تواند باري انجام آن از طرف ديگري وكيل شود ، كسي كه در احرام حج است چون نبايد صيغه زناشويي را بخواند ، نمي تواند باري خواندن صيغه از طرف ديگري وكيل شود .
مسأله 2256 - اگر انسان كسي را براي انجام تمام كارهاي خودش وكيل كند صحيح است ، ولي اگر براي يكي از كارهاي خود وكيل نمايد وآن كار را معين نكند وكالت صحيح نيست .
مسأله 2257 - اگر وكيل را عزل كند يعني از كار بر كنار نمايد ، بعد از آنكه خبر او رسيد نمي تواند آن كار را انجام دهد ، ولي اگر پيش از رسيدن خبر ، آن كار را انجام داده باشد صحيح است .
مسأله 2258 - وكيل نمي تواند از وكالت كناره كند بنا بر احتياط .
مسأله 2259 - وكيل نمي تواند براي انجام كاري كه به او واگذار شده ديگري را وكيل نمايد . ولي اگر موكل به او اجازه داده باشد كه وكيل بگيرد ، به هر طوري كه به او دستور داده ، مي تواند رفتار نمايد ، پس اگر گفته باشد براي من وكيل بگير بايد از طرف او وكيل بگيرد ونمي تواند كسي را از طرف خودش وكيل كند .
مسأله 2260 - اگر انسان با اجازه موكل خودش كسي را از طرف او وكيل كند ، نمي تواند آن وكيل را عزل نمايد . واگر وكيل اول بميرد ، يا موكل ، او را عزل كند وكالت دومي باطل نمي شود .
مسأله 2261 - اگر وكيل با اجازه موكل ، كسي را از طرف خودش وكيل كند موكل ووكيل اول مي توانند آن وكيل را عزل كنند واگر وكيل اول

بميرد ، يا عزل شود ، وكالت دومي باطل مي شود .
مسأله 2262 - اگر چند نفر را براي انجام كاري وكيل كند وبه آنها اجازه دهد كه هر كدام به تنهايي در آن كار اقدام كنند ، هر يك از آنان مي تواند آن كار را انجام دهد ، وچنانچه يكي از آنان بميرد ، وكالت ديگران باطل نمي شود . ولي اگر نگفته باشد كه باهم يا به تنهايي انجام دهند ، يا گفته باشد كه با هم انجام دهند ، نمي توانند به تنهايي اقدام نمايند ودر صورتي كه يكي از آنان بميرد ، وكالت ديگران باطل مي شود .
مسأله 2263 - اگر وكيل يا موكل بميرد ، وكالت باطل مي شود . ونيز اگر چيزي كه براي تصرف در آن وكيل شده است از بين برود مثلا گوسفندي كه براي فروش آن وكيل شده بميرد ، وكالت باطل مي شود . واگروكيل يا موكل ديوانه يا بيهوش شود وكالت باطل نمي شود ، ولي تصرفات وكيل در حال ديوانه گي اثر ندارد .
مسأله 2264 - اگر انسان كسي را براي كاري وكيل كند وچيزي براي او قرار بگذارد ، بعد از انجام آن كار ، چيزي را كه قرار گذاشته بايد به او بدهد .
مسأله 2265 - اگر وكيل در نگهداري مالي كه در اختيار اوست كوتاهي نكند وغير از تصرفي كه به او اجازه داده اند ، تصرف ديگري در آن ننمايد واتفاقا آن مال از بين برود نبايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2266 - اگر وكيل در نگهداري مالي كه در اختيار او است كوتاهي كند يا غير از تصرفي كه به او اجازه داده اند تصرف ديگري در آن بنمايد وآن مال از بين برود ضامن است . پس اگر لباسي را كه گفته اند بفروش ، بپوشد وآن لباس تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2267 - اگر وكيل غير از تصرفي كه به او اجازه داده اند ، تصرف ديگري در مال بكند ، مثلا لباسي را كه گفته اند بفروش ، بپوشد وبعدا تصرفي را كه به او اجازه داده اند بنمايد آن تصرف صحيح است .

احكام قرض

قرض دادن از كارهاي مستحبي است كه در آيات قرآن واخبار راجع به آن زياد سفارش شده است ، از پيغمبر اكرم صلي الله عليه وآله وسمل روايت شده كه هر كسي به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زياد مي شود وملائكه بر او رحمت مي فرستد واگر با بدهكار خود مدارا كند ، بدون حساب وبه سرعت از صراط مي گذارد . وكسي كه برادر مسلمانش از او قرض بخواهد وندهد ، بهشت بر او حرام مي شود .

مسأله 2268 - در قرض لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر چيزي رابه نيت قرض به كسي بدهد واو هم به همين قصد بگيرد ، صحيح است .

مسأله 2269 - اگر موعد پرداخت برسد وبدهكار بدهي خود را بدهد ، طلبكار بايد قبول نمايد .

مسأله 2270 - اگر در صيغه قرض براي پرداخت آن مدتي قرار دهند ، جائز نيست كه طلبكار پيش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه كند ولي اگر مدت نداشته باشد ، طلبكار هر وقت بخواهد ، مي تواند طلب خود را مطالبه نمايد .

مسأله 2271 - اگر طابكار طلب خود را مطالبه كند چنانچه بدهكار بتواند بدهي خود را بدهد ، بايد فورا آن را بپردازد واگر تأخير بيندازد گناهكار است .

مسأله 2272 - اگر بدهكار غير از خانه اي كه در آن نشسته واثاثيه منزل وچيزهاي ديگري كه به آنها احتياج دارد ، چيزي نداشته باشد ، طلبكار نمي تواند طلب خود را از او مطالبه نمايد ، بلكه بايد صبر كند تا بتواند بدهي خود را بدهد .

مسأله 2273 - كسي كه بدهكار است ونمي تواند بدهي خود را بدهد . چنانچه بتواند كاسبي لايق به شأن خود كند ، بايد كسب كند وبدهي خود را بدهد .

مسأله 2274 - كسي كه دسترس به طلبكار خود ندارد ، چنانچه اميد نداشته باشد كه او را پيدا كند ، بايد طلب او را فقير صدقه بدهد .

مسأله 2275 - اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب كفن ودفن وبدهي او نباشد بايد مالش را به همين مصرفها برسانند وبه وارث او چيزي نمي رسد .

مسأله 2276 - اگر كسي مقداري پول طلا يا نقره قرض كند وقيمت آن كم شود يا چند برابر گردد ، چنانچه همان مقدار را كه گرفته پس بدهد كافي است . ولي اگر هر دو به غير ان راضي شوند اشكال ندارد .

مسأله 2277 - اگر مالي را كه قرض كرده از بين نرفته باشد وصاحب مال ، آن را مطالبه كند ، لازم نيست كه بدهكار همان مال را به او بدهد .
مسأله 2278 - اگر كسي كه قرض مي دهد شرط كند كه زيادتر از مقداري كه مي دهد بگيرد ، مثلا يك من گندم بدهد وشرط كند كه يك من وپنج سير بگيرد . يا ده تخم مرغ بدهد كه يازده تا بگيرد ، ربا وحرام است ، بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كاري براي او انجام دهد ، يا چيزي راكه قرض كرده با مقداري جنس ديگر پس دهد ، مثلا شرط كند يك توماني را كه قرض كرده با يك كبريت پس دهد ربا وحرام است . ونيز اگر با او شرط كند كه چيزي را كه قرض مي گيرد به طور مخصوصي پس دهد ، مثلا مقداري طلاي نساخته به او بدهد وشرط كند كه ساخته پس بگيرد ، باز هم ربا وحرام مي باشد . ولي اگر بدون اينكه شرط كند ، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد اشكال ندارد بلكه مستحب است .
مسأله 2279 - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است وكسي كه قرض ربائي گرفته مالك آن نمي شود ، ولي مي تواند در آن تصرف كند در صورتي كه علم به رضاي مالك آن داشته باشد .
مسأله 2280 - اگر گندم ، يا چيزي مانند آن را به طور قرض ربايي بگيرد وبا آن زراعت كند ، حاصلي كه از آن به دست مي آيد مال قرض دهنده است .
مسأله 2281 - گر لباسي را بخرد وبعدا پول حلالي كه مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد ، پوشيدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشكال ندارد . ولي اگر فروشنده بگويد كه اين لباس را با اين پول مي خرم ، پوشيدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشيدن آن حرام است ، نماز هم با آن باطل مي باشد .
مسأله 2282 - اگر انسان مقداري پول به تاجر بدهد كه در شهر ديگري از طرف او كمتر بگيرد ، اشكال ندارد واين صرف برات مي گويند .
مسأله 2283 - اگر مقداري پول به كسي قرض بدهد كه بعد از چند روز در شهر ديگر زيادتر بگيرد ، مثلا نهصد ونود تومان بدهد كه بعد از ده روز در شهر ديگر هزار تومان بگيرد ربا وحرام است ، ولي اگر كسي كه زيادي را مي گيرد در مقابل زيادي ، جنس بدهد يا عملي انجام دهد اشكال ندارد .
مسأله 2284 - اگر در مقابل طلبي كه از كسي دارد سفته يا براتي داشته باشد وبخواهد طلب خود را پيش از وعده آن به كمتر از آن بفروشد اشكال ندارد .

احكام حواله دادن

مسأله 2285 - اگر انسان طلبكار خود را حواله بدهد كه طلب خود را از ديگري بگيرد وطلبكار قبول نمايد ، بعد از آنكه حواله درست شد ، كسي كه به او حواله شده بدهكار مي شود ، وديگر طلبكار نمي تواند طلبي را كه دارد از بدهكار اولي مطالبه نمايد .
مسأله 2286 - بدهكار وطلبكار وكسي كه سر او حواله شده ، بايد مكلف وعاقل باشند وكسي آنها را مجبور نكرده باشد ونيز بايد سفيه نباشند ، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند بلي در صورتي كه حواله بر كسي باشد كه مديون نيست به بدهكار سفيه بدون بدهكار مانعي ندارد .
مسأله 2287 - حواله دادن سر كسي كه بدهكار نيست ، در صورتي صحيح است كه او قبول كند ، ونيز اگر انسان بخواهد به كسي كه جنسي بدهكار است ، جنس ديگر حواله دهد مثلا به كسي كه جو بدهكار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نكند حواله صحيح نيست .
مسأله 2288 - موقعي كه انسان حواله مي دهد بايد بدهكار باشد ، پس اگر بخواهد از كسي قرض كند ، تا وقتي از او قرض نكرده نمي تواند او را به كسي حواله دهد كه آنچه را بعدا قرض مي دهد از آن كس بگيرد .
مسأله 2289 - بايد مقدار حواله وجنس آن معين باشد واقعا پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به يكنفر بدهكار باشد وبه او بگويد يكي از دو طلب خود را از فلاني بگير وآن را معين نكند ، حواله درست نيست .
مسأله 2290 - اگر بدهي واقعا معين باشد ولي بدهكار وطلبكار در موقع حواله دادن ، مقدار آن يا جنس آن را ندانند حواله صحيح است مثلا اگر طلب كسي را در دفتر نوشته باشد وپيش از ديدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببيند وبه طلبكار مقدرا طلبش را بگويد ، وحواله صحيح مي باشد .
مسأله 2291 - طلبكار مي تواند حواله را قبول نكند ، اگر چه كسي كه به او حواله شده فقير نباشد ودر پرداختن حواله هم كوتاهي ننمايد .
مسأله 2292 - اگر سر كسي حواله بدهد كه بدهكار نيست ، چنانچه او حواله را قبول كند ، پيش از پرداختن حواله نمي تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نموده وبگيرد ، واگر طلبكار طلب خود را به مقدار كمتري صلح كند ، كسي كه حواله را قبول كرده ، همان قدر را مي تواند از حواله دهنده مطالبه نمايد .مساله 2293 - بعد از آنكه حواله درست شد ، حواله دهنده وكسي كه به او حواله شده ، نمي توانند حواله را بهم بزنند ، وهر گاه كسي كه به او حواله شده در موقع حواله فقير نباشد ، اگر چه

بعدا فقير شود . طلبكار نمي تواند حواله را بهم بزند ، وهمچنين است اگر موقع حواله فقير باشد . وطلبكار بداند فقير است ، ولي اگر نداند فقير است وبعد بفهمد ، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد ، طلبكار مي تواند حواله را بهم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگيرد .
مسأله 2294 - اگر بدهكار وطلبكار وكسي كه به او حواله شده ، يا يكي از آنان براي خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند ، مطابق قراري كه گذاشته اند ، مي توانند حواله را بهم بزنند .
مسأله 2295 - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبكار را بدهد ، چنانچه به خواهش كسي كه به او حواله شده داده است ، مي تواند چيزي را كه داده از او بگيرد واگر بدون خواهش او داده وقصدش اين بوده كه عوض آن را نگيرد ، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد .

مسأله 2296 - رهن آن است كه بدهكار مقداري از مال خود را نزد طلبكار بگذارد كه اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال بدست آورد .
مسأله 2297 - در رهن لازم نيست صيغه بخوانند وهمين قدر كه بدهكار مال خود را به قصد گرو به طلبكار بدهد وطلبكار هم به همين قصد بگيرد رهن صحيح است .
مسأله 2298 - گرو دهنده وكسي كه مال را گرو مي گيرد بايد مكلف وعاقل باشند وكسي آنها را مجبور نكرده باشد ونيز بايد گرو دهنده سفيه نباشد يعني مال خود را دركارهاي بيهوده مصرف نكند .
مسأله 2299 - انسان مالي را مي تواند گرو بگذارد كه شرعا بتواند در آن تصف كند . واگر مال كس ديگر را گرو بگذارد ، در صورتي صحيح است كه صاحب مال بگويد به گرو گذاشتن راضي هستم .
مسأله 2300 - چيزي را كه گرو مي گذارند ، بايد خريد وفروش آن يا مصالحه آن صحيح باشد ، پس اگر شراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نيست .
مسأله 2301 - استفاده چيزي را كه گرو مي گذارند ، مال كسي است كه آن را گرو گذاشته .
مسأله 2302 - طلبكار نمي تواند مالي را كه گرو گذاشته شده ، بدون اجازه بدهكار ملك كسي كند ، مثلا ببخشد يا بفروشد ول ياگر آن را ببخشد يا بفروشد ، بعد بدهكار بگويد راضي هستم اشكال ندارد . اما بدهكار مي تواند ببخشد يا بفروشد بدون اجازه طلبكار ولي حق ارهن از بين نمي رود وباقي است به همان چيز وطلبكار مي تواند اگر طلبش داده نشد آن عين را بفورشد وطلب خود را بردارد ، ولي خريدار اگر جاهل باشد خيار فسخ دارد .
مسأله 2303 - اگر طلبكار چيزي را كه گرو برداشته با اجازه بدهكار بفروشد چنانچه حق رهن اسقاط شده حقي ندارد والا خود مال در گرو باقي است .
مسأله 2304 - اگر موقعي كه بايد بدهي خود را بدهد ، طلبكار مطالبه كند واو ندهد چنانچه طلبكار وكيل در بيع باشد مي تواند مالي را كه گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بر دارد وبايد بقيه را به بدهكار بدهد ، واگر وكيل نباشد ، به بدهكار مراجعه در بيع مي كند واو را الزام مي نمايد واگر قبول نكرد ، رجوع به حاكم شرع مي نمايد ، تا حاكم او رامجبور نمايد ، واگر قبول نكرد حاكم از طرف او مي فروشد يا اجازه مي دهد كه طلبكار

بفروشد .
مسأله 2305 - اگر بدهكار غير از خانه اي كه در آن نشسته وچيزهايي كه مانند اثاثيه خانه محل احتياج او است ، چيز ديگري نداشته باشد ، طلبكار نمي تواند طلب خود را از او مطالبه كند ولي اگر مالي را كه گرو گذاشته خانه واثاثيه هم باشد ، طلبكار مي تواند بفروشد وطلب خود را بردارد .

احكام ضامن شدن

مسأله 2306 - اگر انسان بخواهد ضامن شود كه بدهي كسي را بدهد ، ضامن شدن او در صورتي صحيح است كه به هر لفظي اگر چه عربي نباشد ويا با فعلي به طلبكرا بفهماند كه من ضامن شده ام طلب تو را بدهم ، وطلبكار هم رضايت خود را بفهماند ، ولي راضي بودن بدهكار شرط نيست .
مسأله 2307 - ضامن وطلبكار بايد مكلف وعاقل باشند وكسي هم آنها را مجبور نكرده باشد ونيز بايد سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند ، واين شرطها در بدهكا نيست مثلا اگر كسي ضامن شود كه بدهي بچه يا ديوانه را بدهد صحيح است .
مسأله 2308 - هر گاه براي ضامن شدن خودش شرطي قرار دهد ، مثلا بگويد اگر بدهكار قرض تو را نداد من مي دهم بنا بر احتياط واجب ضامن شدن او باطل است .
مسأله 2309 - كسي كه انسان ضامن بدهي او مي شود لازم نيست بدهكار باشد ، پس اگر كسي بخواهد از ديگري قرض كند ، انسان مي تواند ضامن او شود ويگويد به او قرض بده من ضامن قرض هستم اگر قرض گيرنده اداء نكرد من مي دهم .
مسأله 2310 - در صورتي انسان مي تواند ضامن شود كه طلبكار وبدهكار وجنس بدهي همه معين باشند ، پس اگر دو نفر از كسي طلبكار باشند وانسان بگويد من ضامن هستم كه طلب يكي از شماها را بدهم ، چون معين نكرده كه طلب كدام را مي دهد ضامن شدن او باطل است . ونيز اگر كسي از دو نفر طلبكار باشد وانسان بگويد من ضامن هستم كه طلب يكي از آن دو نفر را به تو بدهم ، چون معين نكرده كه بدهي كدام را مي دهد ، ضامن شدن او باطل است . وهمچنين اگر كسي از ديگري مثال ده من گندم وده تومان پول طلبكار باشد وانسان بگويد من ضامن يكي از دو طلب تو هستم ومعين نكند كه ضامن گندم است يا ضامن پول صحيح نيست .
مسأله 2311 - اگر طلبكار طلب خود را به ضامن ببخشد ، ضامن نمي تواند از بدهكار چيزي بگيرد واگر مقداري از آن را ببخشد ، نمي تواند آن مقدار را مطالبه نمايد .
مسأله 2312 - اگر انسان ضامن شود كه بدهي كسي را بدهد ، نمي تواند از ضامن شدن خود بر گردد .
مسأله 2313 - ضامن وطلبكار مي توانند شرط كنند كه هر وقت بخواهند

ضامن بودن ضامن را بهم بزنند .
مسأله 2314 - هر گاه انسان در موقع ضامن شدن ، بتواند طلب طلبكار را بدهد اگر چه بعد فقير شود ، طلبكار نم يتواند ضامن بودن او را بهم بزند وطلب خود را از بدهكار اول مطالبه نمايد ، وهمچنين است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولي طلبكار بداند وبه ضامن شدن او راضي شود .
مسأله 2315 - اگر انسان در موقعي كه ضامن مي شود ، نتواند طلب طلبكار را بدهد وطلبكار در آن وقت نداند وبعد ملتفت شود ، مي تواند ضامن بودن او را بهم بزند ولو اينكه پيش از آنكه طلبكار ملتفت شود ، ضامن قدرت پيدا كرده باشد .
مسأله 2316 - اگر كسي بدون اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي او را بدهد ، نمي تواند چيزي از او بگيرد .
مسأله 2317 - اگر كسي با اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي او رابدهد مي تواند مقداري را كه ضامن شده از او مطالبه نمايد ، ولي اگر بجاي جنسي كه بدهكار بوده جنس ديگري به طلبكار او بدهد ، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد 7 مثلا اگر ده من گندم بدهكار باشد وضامنده من برنج بدهد ، نمي تواند برنج را از او مطالبه نمايد ، اما اگر خودش راضي شود كه بدهد اشكال ندارد .

احكام كفالت

مسأله 2318 - كفالت آن است كه انسان ضامن شود كه هر وقت طلبكار بدهكار را خواست ، او را بدست او بدهد وبه كسي كه اين طور ضامن مي شود كفيل مي گويند .
مسأله 2319 - كفالت در صورتي صحيح است كه كفيل به هر لفظي اگر چه عربي نباشد ويا فعلي به طلبكار بفهماند كه من ضامنم هر وقت بدهكار خود را بخواهي بدست تو بدهم وطلبكار هم قبول نمايد .
مسأله 2320 - كفيل بايد مكلف وعاقل باشد واو را در كفالت مجبور نكرده باشند وبتواند كسي را كه كفيل او شده حاضر نمايد .
مسأله 2321 - يكي از پنج چيز ، كفالت را بهم مي زند : اول - كفيل ، بدهكار را بدست طلبكار بدهد . دوم - طلب طلبكار داده شود . سوم - طلبكار از طلب خود بگذرد . چهارم - بدهكار بميرد . پنجم - طلبكار كفيل را از كفالت آزاد كند .
مسأله 2322 - اگر كسي به زور بدهكار را از دست طلبكا ر رها كند ، چنانچه طلبكار دسترسي به او نداشته باشد ، كسي كه بدهكار را رها كرده ، بايد او را بدست طلبكار بدهد ، يا طلب را بدهد .

احكام وديعه (امانت (

مسأله 2323 - اگر انسان مال خود رابه كسي بدهد وبگويد نزد تو امانت باشد واو هم قبول كند ، يا بدون اينكه حرفي بزنند صاحب مال بفهماند كه مال را براي نگهداري به او مي دهد واو هم به قصد نگهداري كردن بگيرد ، بايد به احكام وديعه وامانت داري كه بعدا گفته مي شود عمل نمايد .
مسأله 2324 - امانت داور كسي كه مال را امانت مي گذارد ، بايد هر دو ، بالغ ويا بچه مميز با اذن ولي ، وعاقل باشند ، پس اگر انسان مالي را پيش بچه بدون اذن ولي يا ديوانه امانت بگذارد ، يا ديوانه وبچه بدون اذن ولي مالي را پيش كسي امانت بگذارند صحيح نيست .
مسأله 2325 - اگر از بچه بدون اذن ولي يا ديوانه چيزي به طور امانت قبول كند ، بايد آن را به صاحبش بدهد واگر ان چيز مال خود بچه يا ديوانه است ، بولي او برساند ، وچنانچه در رساندن مال به آنان كوتاهي كند وتلف شود . بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2326 - كسي كه نمي تواند امانت را نگهداري نمايد ، بنابر احتياط قبول نكند .
مسأله 2327 - اگر انسان به صاحب مال بفهماند كه براي نگهداري مال او حاضر نيست ، چنانچه او مال را بگذارد وبرود وآن مال تلف شود ، كسي كه امانت را قبول نكرده ضامن نيست .
مسأله 2328 - كسي كه چيزي را امانت مي گذارد ، هر وقت بخواهد مي تواند آن را پس بگيرد وكسي هم كا امانت قبول مي كند ، هر وقت بخواهد مي تواند آن را به صاحبش بر گرداند .
مسأله 2329 - اگر انسان از نگهداري امانت منصرف شود ووديعه را بهم بزند ، بايد هر چه زودتر مال را به صاحب آن يا وكيل يا ولي صاحبش برساند ، يا نه آنان خبر دهد كه به نگهداري حاضر نيست واگر بدون عذر ، مال را به آنان نرساند وخبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2330 - كسي كه امانت را قبول مي كند ، اگر براي آن ، جاي مناسبي ندارد ، بايد جاي مناسب تهيه نمايد وطوري آن را نگهداري كند كه مردم نكويند در امانت خيانت كرده ودر نگهداري آن كوتاهي نموده است واگر در جايي كه مناسب نيست بگذارد وتلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2331 - كسي كه امانت را قبول مي كند ، اگر در نگهداري آن كوتاهي نكند وتعدي يعني زياده روي هم ننمايد واتفاقا آن مال تلف شود ،

ضامن نيست ولي اگر آن را در جايي بگذارد كه گمان مي رود ظالمي بفهمد وآن را ببرد ، چنانچه تلف شود ، بايد عوض آن را به صاحبش بدهد .
مسأله 2332 - اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جايي را معين كند وبه كسي كه امانت را قبول كرده بگويد كه بايد مال را در آنجا حفظ كني واگر احتمال هم بدهي كه از بين برود ، نبايد آن را به جاي ديگر ببري ، چنانچه امانتدار را احتمال دهد كه در آنجا از بين برود وبداند چون آنجا در نظر صاحب مال براي حفظ بهتر بوده گفته است كه نبايد از آنجا بيرون ببري ، مي تواند آن را به جاي ديگر ببرد واگر در آنجا ببرد وتلف شود ضامن نيست ، ولي اگر نداند به چه جهت گفته كه به جاي ديگر نبر چنانچه به جاي ديگر ببرد وتلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2333 - اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جايي را معين كند ولي به كسي كه امانت را قبول كرده نگويد كه آن را به جاي ديگر نبر ، چنانچه امانتدار احتمال دهد كه در آنجا از بين برود وبداند چون در آنجا در نظر صاحب مال باري حفظ بهتر بوده گفته است در آنجا نگهداري كن ، مي تواند آن را به جاي ديگري كه مال در آنجا محفوظتر است ببرد ، وچنانچه ما لدر انجا تلف شود ضامن نيست ، واگر نداند به چه جهت گفته است در اين محل نگهداري كن وبه جاي ديگر ببرد وتلف شود ضامن است .
مسأله 2334 - اگر صاحب مال ديوانه شود ، كسي كه امانت را قبول كرده بايد فورا امانت را بولي او برساند ويا بولي او خبر دهد ، واگر بدون عذر شرعي مال را بولي او ندهد واز خبر دادن هم كوتاهي كند ومال تلف شود ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2335 - اگر صاحب مال بميرد ، امانتدار بايد مال را به وارث او برساند ، يا به وارث او خبر دهد ، وچنانچه مال را به وارث او ندهد واز خبر دادن هم كوتاهي كند ومال تلف شود ضامن است ، ولي اگر براي آنكه مي خواهد بفهمد كسي كه مي گويد من وارث ميتم راست مي گويد يا نه 7 يا ميت ، وارث ديگري دارد يا نه ، مال را ندهد واز خبر دادن هم كوتاهي كند ومال تلف شود ضامن نيست .
مسأله 2336 - اگر صاحب مال بميرد وچند وارث داشته باشد ، كسي كه امانت را قبول كرده بايد مال را به همه ورثه بدهد ، يا به كسي بدهد كه همه آنان گرفتن مال را به او واگذار كرده اند . پس اگر بدون اجازه ديگران تمام مال را به يكي از ورثه بدهد ضامن سهم ديگران است .
مسأله 2337 - اگر كسي كه امانت را قبول كرده بميرد ، يا ديوانه شود . وارث يا ولي او بايد هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد ، يا امانت را به او برساند .
مسأله 2338 - اگر امانتدار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند ، واطمينان به آن پيدا كند چنانچه ممكن است ، بايد امانت را به صاحب آن يا وكيل او

برساند ، واگر ممكن نيست بايد آن را به حاكم شرع بدهد ، وچنانچه به حاكم شرع دسترسي ندارد ، در صورتي كه وارث او امين است واز امانت اطلاع دارد ، لازم نيست وصيت كند وگرنه بايد وصيت كند وشاهد بگيرد وبه وصي وشاهد اسم صاحب مال وجنس وخصوصيات مال ومحل آن را بگويد .

مسأله 2339 - اگر امانت دار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند وبه وظيفه اي كه درمسأله پيش گفته شد عمل نكند ، چنانچه آن امانت از بين برود ، بايد عوضش را بدهد ، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد ، بلكه بنا بر احتياط واجب اگر چه مرض او خوب شود ، يا بعد از مدتي پشيمان شود ووصيت كند .

احكام عاريه

مسأله 2340 - عاريه آن است كه انسان مال خود را به ديگري بدهد كه از آن استفاده كند ودر عوض ، چيزي هم از او نگيرد .
مسأله 2341 - لازم نيست در عاريه صيغه بخوانند ، واگر مثلا لباس را به قصد عاريه به كسي بدهد واو به همين قصد بگيرد عاريه صحيح است .
مسأله 2342 - عاريه دادن چيز غصبي وچيزي كه مال انسان است ولي منفعت آن را به ديگري واگذار كرده مثلا آن را اجاره داده ، در صورتي صحيح است كه مالك چيز غصبي يا كسي كه آن چيز را اجاره كرده ، بگويد به عاريه دادن راضي هستم .
مسأله 2343 - چيزي را كه منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره كرده ، مي تواند عاريه بدهد . ولي اگر در اجاره شرط كرده باشند كه خودش از آن استفاده كند نمي تواند آن را به ديگري عاريه دهد .
مسأله 2344 - اگر ديوانه وبچه مال خود را عاريه بدهند صحيح نيست ، اما اگر ولي بچه مصلحت بداند كه مال او را عاريه دهد وبچه آن مال را به دستور ولي به عاريه كننده برساند اشكال ندارد .
مسأله 2345 - اگر در نگهداري چيزي كه عاريه كرده كوتاهي نكند ودر استفاده از آن هم زياده روي ننمايد واتفاقا آن چيز تلف شود ضامن نيست . ولي چنانچه شرط كنند كه اگر تلف شود عاريه كننده ضامن باشد ، يا چيزي را كه عاريه كرده طلا ونقره باشد ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2346 - اگر طلا ونقره را عاريه نمايد وشرط كند كه اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نيست .
مسأله 2347 - اگر عاريه دهنده بميرد ، عاريه گيرنده بايد چيزي را كه عاريه كرده به ورثه او بدهد .
مسأله 2348 - اگر عاريه دهنده طوري شود كه شرعا نتواند در مال خود تصرف كند مثلا ديوانه شود ، عاريه كننده بايد مالي را كه عاريه كرده به ولي او بدهد .
مسأله 2349 - كسي كه چيزي را عاريه داده هر وقت بخواهد مي تواند آن را پس بگيرد وكسي هم كه عاريه كرده هر وقت بخواهد مي تواند آن را پس دهد .
مسأله 2350 - عاريه دادن چيزي چيزي كه استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا ونقره باطل است .
مسأله 2351 - عاريه دادن گوسفند براي استفاده از شير وپشم آن وعاريه دادن حيوان نر باري كشيدن بر ماده صحيح است .

مسأله 2352 - اگر چيزي را كه عاريه كرده به مالك ، يا وكيل ، يا ولي او بدهد وبعد آن چيز تلف شود ، عاريه كنند ضامن نيست . ولي اگر بدون اجازه صاحب ما ليا وكيل ، يا ولي او آن را به جاي ببرد كه صاحبش معمولا به آنجا مي برده ، مثلا اسب را در اصطبلي كه صاحبش براي آن درست كرده ببندد وبعد تلف شود ، يا كسي آن را تلف كند ضامن است .
مسأله 2353 - اگر چيز نجس را براي كاري كه شرط آن پاكي است عاريه دهد مثال لباس را عاريه دهد كه با آن نماز بخواند ، بنا بر احتياط واجب بايد نجس بودن آن را به كسي كه عاريه مي كند بگويد .
مسأله 2354 - چيزي راكه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن نمي تواند به ديگري اجاره ، يا عاريه دهد .
مسأله 2355 - اگر چيزي را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن به ديگري عاريه دهد ، چنانچه كسي كه اول آن چيز را عاريه كرده بميرد يا ديوانه شود ، عاريه دومي باطل نمي شود .
مسأله 2356 - اگر بداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است ، بايد آن را به صاحبش برساند ونمي تواند به عاريه دهنده بدهد .
مسأله 2357 - اگر مالي را كه مي داند غصبي است عاريه كند واز آن استفاده اي ببرد ودر دست او از بين برود ، مالك مي تواند عوض مال وعوض استفاده اي را كه عاريه كنند ه برده ، از او يا از كسي كه مال را غصب كرده مطالبه كند واگر از عاريه دهنده بگيرد او نمي تواند چيزي را كهبه مالك مي دهد از عاريه گيرنده مطالبه نمايد .
مسأله 2358 - اگر نداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است ودر دست او از بين برود ، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگيرد ، او هم مي تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد ، ولي اگر چيزي را كه عاريه كرده طلا ونقره باشد ، يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چيز از بين برود عوضش را بدهد ، نمي تواند چيزي را كه به صاحب مال مي دهد ، از عاريه دهنده مطالبه نمايد .

احکام غصب

احكام غصب

مسأله 2540 - غصب آن است كه انسان از روي ظلم بر مال ، يا حق كسي مسلط شود واين يكي از گناهان بزرگ بزرگ است كه اگر كسي انجام دهد ، در قيامت به عذاب سخت گرفتار مي شود . از حضرت پيغمبر اكرم صلي الله عيله وآله روايت شده است كه هر كس يك واجب زمين از ديگري غصب كند در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مي اندازند .

مسأله 2541 - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد ومدرسه وپل وجاهاي ديگر كه براي عموم ساخته شده استفاده كنند ، حق آنان را غصب نموده وهمچنين است اگر كسي در مسجد جايي براي خود بگيرد نگذارد كه از آنجا استفاده نمايد .

مسأله 2542 - چيزي را كه انسان پيش طلبكار گرو مي گذارد ، بايد پيش او بماند كه اگر طلب او را ندهد طلب خود را زاآن بدست آورد پس اگر پيش از آنكه طلب او را بدهد آن چيز را از او بگيرد ، حق اورا غصب كرده است .

مسأله 2543 - مالي را كه نزد كسي گرو گذاشته اند ، اگر ديگري غصب كند صاحب مال وطلبكار مي تواند چيزي را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند وچنانچه آن چيز را از او بگيرند ، باز هم در گرو است واگر ان چيز از بين برود وعوض آن را بگيرند ، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مي باشد .

مسأله 2544 - اگر انسان چيزي را غصب كند ، بايد به صاحبش بر گرداند واگر آن چيز از بين برود ، بايد عوض آن را به او بدهد .

مسأله 2545 - اگر از چيزي كه غصب كرده منفعتي بدست آيد مثلا از گوسفندي كه غصب كرده بره اي پيدا شود ، مال صاحب مال است ونيز كسي كه مثلا خانه اي غصب كرده ، اگر در آن ننشيند بايد اجاره آن را بدهد .

مسأله 2546 - اگر از بچه يا ديوانه چيزي را غصب كند ، بايد آن را به ولي او بدهد واگر از بين رفته ، بايد عوض آن را بدهد .

مسأله 2547 - هر گاه دو نفر باهم چيزي را غصب كنند ، اگر چه هر يك به تنهايي مي توانسته آن را غصب نمايد ، هر كدام آنان ضامن نصف آن است .

مسأله 2548 - اگر چيزي را كه غصب كرده با چيز ديگري مخلوط كند ، مثلا گندمي را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد ، چنانچه جدا كردن آنها

ممكن است ، اگر چه زحمت داشته باشد بايد جدا كند وبه صاحبش بر گرداند .
مسأله 2549 - اگر ظرف طلا ونقره يا چيز ديگري را كه ساختنش حرام است غصب كند وخراب نمايد ، لازم نيست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ، ولي اگر مثلا گوشواره اي را كه غصب كرده خراب نمايد ، بايد آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد وچنانچه براي اينكه مزد ندهد ، بگويد آن را مثل اولش مي سازم ، مالك مجبور نيست قبول نمايد . ونيز مالك نمي تواند او را مجبور كند كه آن را مثل اولش بسازد .
مسأله 2550 - اگر چيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود مثلا طلايي را كه غصب كرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگويد مال را به همين صورت بده ، بايد به او بدهد ونمي تواند براي زحمتي كه كشيده مزد بگيرد ، بلكه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را بصورت اولش در آورد واگر بدون اجازه او آن چيز رامث اولش كند ، بايد مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد .
مسأله 2551 - اگرچيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود ، وصاحب مال بگويد بايد آن را بصورت اول در اوري واجب است آن را بصورت اولش در آورد وچنانچه قيمت آن ره واسطه تغيير دادن اولش كمتر شود ، بايد تفاوت آن را به صاحبش بدهد ، پس طلايي را كه غصب كرده اگر گوشوارد بسازد وصاحب ان بگويد بايد بصورت اولش در آوري ، در صورتي كه بعد از آب كردن ، قيمت آن از پيش از گوشواره ساختن كمتر شود ، بايد تفاوت آن را بدهد .
مسأله 2552 - اگر در زميني كه غصب كرد زراعت كند ، يا درخت بنشاند ، زراعت ودرخت وميوه آن مال خود اوست . وچنانچه صاحب زمين راضي نباشد كه زراعت ودرخت در زمين بماند ، كسي كه غصب كرده بايد فورا زراعت يا درخت خود را اگر چه ضرر نمايد از زمين بكند ، ونيز بايد اجاره زمين را در مدتي كه زراعت ودرخت در آن بوده به صاحب زمين بدهد ، وخرابيهايي را كه در زمين پيدا شده درست كند . مثلا جاي درختها را پر نمايد . واگر به واسطه اينها قيمت زمين از او لش كمتر شود ، بايد تفاوت آن را هم بدهد . ونمي تواند صاحب زمين را مجبور كند كه زمين را به او بفروشد ، يا اجاره دهد . ونيز صاحب زمين نمي تواند او را مجبور كند كه درخت زا زراعت را به او بفروشد .
مسأله 2553 - اگر صاحب زمين راضي شود كه زراعت ودرخت دز زمين او بماند ، كسي كه ان را غصب كرده ، لازم نيست درخت وزراعت را بكند ولي بايد اجاره آن زمين را از وقتي كه غصب كرده تا وقتي كه صاحب زمين راضي شده بدهد .
مسأله 2554 - اگر چيزي را كه غصب كرده از بين برود ، در صورتي كه

مثل گاو وگوسفند باشد كه قيمت اجزاء ان باهم فرق دارد مثلا گوشت آن يك قيمت وپوست آن قيمت ديگر دارد ، بايد قيمت آن را بدهد وچنانچه قيمت بارزار آن فرق كرده باشد ، بايد قيمت وقتي را كه مي خواهد اداء كند بدهد .
مسأله 2555 - اگر چيزي را غصب كرده واز بين رفته ، مانند گندم وجو باشد كه قيمت اجزائش باهم فرق ندارد ، بايد مثل همان چيزي را كه غصب كرده بدهد ولي چيزي را كه مي دهد بايد خصوصياتش مثل چيزي باشد كه آن را غصب كرده واز بين رفته است
مسأله 2556 - اگر چيزي را كه مثل گوسفند قيمت اجزاء آن باهم فرق دارد غصب نمايد واز بين برود ، چنانچه قيمت بازار آن فرق نكرده باشد ولي در مدتي كه پيش او بوده مثلا چاق شده باشد ، بايد قيمت وقتي را كه چاق بوده بدهد .
مسأله 2557 - اگر چيزي را كه غصب كرده ديگري از او غصب نمايد واز بين برود ، صاحب مال مي تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگيرد ، يا از هر كدام آنان مقداري از عوض آن را مطالبه نمايد وچنانچه عوض مال را از اولي بگيرد ، اولي مي تواند آنچه را داده از دومي بگيرد ولي اگر از دومي بگيرد ، او نمي تواند آنچه را داده از اولي مطالبه نمايد .
مسأله 2558 - اگر چيزي را كه مي فروشند يكي از شرطهاي معامله در آن نباشد مثلا چيزي را كه بايد با وزن خريد وفروش كنند بدون وزن معامله نمايند ، معامله باطل است ، وچنانچه فروشنده وخريدار باقطع نظر از معامله راضي باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند اشكال ندارد وگرنه چيزي را كه از يكديگر گرفته اند مثل مال غصبي است وبايد آن را بهم بر گردانند . ودر صورتي كه مال هر يك در دست ديگري تلف شود ، چه بدانند معامله باطل است چه ندانند ، بايد عوض آن را بدهد .
مسأله 2559 - هر گاه مالي را از فروشنده بگيرد كه آن را ببيند يا مدتي نزد خود نگهدارد تا اگر پسنديد بخرد ، در صورتي كه آن مال تلف شود ، لازم نيست عوض آن را به صاحبش بدهد .

احكام مالي كه انسان آن را پيدا مي كند

احكام مالي كه انسان آن را پيدا مي كند

مسأله 2560 - مالي كه انسان پيدا مي كند اگر نشانه‌اي نداشته باشد كه به واسطه آن ، صاحبش معلوم شود ، مي تواند به قصد اينكه ملك خودش شود آن را بردارد .
مسأله 2561 - اگر مالي پيدا كند كه نشانه دارد وقيمت آن از 6 / 12 نخود نقره سكه دار كمتر است ، چنانچه صاحب ان معلوم باشد وانسان نداند راضي است يا نه ، نمي تواند بدون اجازه او بر دارد ، واگر صاحب آن معلوم نباشد مي تواند به قصد اينكه ملك خودش شود بردارد وچنانچه عين مال باقي است بايد هر وقت صاحبش پيدا شد ، آن را به او بدهد واگر باقي نيست لازم نيست عوض آن را به او بدهد .
مسأله 2562 - هر گاه چيزي كه پيدا كرده نشانه اي دارد كه به واسطه آن مي تواند صاحبش را پيدا كند ، اگر چه بداند صاحب آن سني يا كافري است كه در امان مسلمانان است ، در صورتي كه قيمت آن چيز به 6 / 12 نخود نقره سكه دار برسد بايد تا يك سال اعلان كند ومقتضاي احتياط در كيفيت اعالن آن است كه ، از روزي كه آن را پيدا كرده تا يك هفته روزي دو مرتبه ، وبعد تا يك ماه هفته اي يك مرتبه ، وبعد تا يك سال ماهي يك مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان كند .
مسأله 2563 - اگر رانسان خودش نخواهد اعلان كند ، مي تواند به كسي كه اطمينان دارد بگويد كه از طرف او اعلان نمايد .
مسأله 2564 - اگر تا يكسال اعلان كند وصاحب مال پيدا نشود ، مي تواند آن را براي خود بردارد به قصد اينكه هر وقت صاحبش پيدا شد عوض آن را به او بدهد ، يا براي او نگهداري كند كه هر وقت پيدا شد به او بدهد ، يا از طرف صاحبش صدقه بدهد . به قصد اينكه اگر صاحبش پيدا شد وراضي به صدقه نشد عوض آن را به او بدهد .
مسأله 2565 - اگر بعد از آنكه يك سال اعلان كرد وصاحب مال پيدا نشد مال را براي صاحبش نگهداري كند واز بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده وتعدي يعني زياده روي هم ننموده ضامن نيست . ولي اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد ، يا براي خود برداشته باشد ، در هر دو صورت ضامن است . كسي كه مالي را پيدا كرده ، اگر عمدا به دستوري كه گفته شد اعلان نكند ، گذشته از اينكه معصيت كرده ، باز هم واجب است اعلان كند .
مسأله 2566 - اگر بچه بالغ چيزي پيدا كند ولي او بايد اعلان نمايد اگر خودش اعلان نكند .

مسأله 2567 - اگر اسنان در بين سالي كه اعلان مي كند ، از پيدا شدن صاحب مال نا اميد شود وبخواهد آن را صدقه بدهد اشكال ندارد .
مسأله 2568 - اگر در بين سالي كه اعلان مي كند مال از بين برود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده ، يا تعدي يعني زياده روي كرده باشد ، بايد عوض آن به صاحبش بدهد واگر كوتاهي نكرده وزاده روي هم ننموده ، چيزي بر او واجب نيست مسأله 2569 - اگر مالي را كه نشانه دارد وقيمت آن به 6 / 12 نخود ونقره سكه دار مي رسد در جايي پيدا كند كه معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پيدا نمي شود ، مي تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و چنانچه صاحبش پيدا شود وبه صدقه دادن راضي نشود ، بايد عوض آن را به او بدهد وثواب صدقه اي كه داده مال خود او است .
مسأله 2570 - اگر چيزي را پيدا كند وبه خيال اينكه مال خود او است بر دارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، بايد تا يكسال اعلان نمايد ، وهمچنين بنا بر احتياط اگر مثلا پاي خود را به گمشده اي بزند وآن را از جاي خودش حركت دهد .
مسأله 2571 - لازم نيست موقع اعلان ، جنس چيزي را كه پيدا كرده بگويد بلكه همينقدر كه بگويد چيزي پيدا كرده ام كافي است .
مسأله 2572 - اگر قيمت چيزي كه پيدا كرده به 6 / 12 نخود نقره سكه دار برسد چنانچه اعلان كند ودر مسجد ، يا جاي ديگري كه محل اجتماع مردم است بگذارد وآن چيز از بين برود ، يا ديگري آن را بردارد ، كسي كه آن را پيدا كرده ضامن است .
مسأله 2573 - هر گاه چيزي پيدا كند كه اگر بماند فاسد مي شود . بايد قيمت آن را معين كند وبفروشد يا خودش به قيمت ، مال را بردارد وپولش را نگهدارد واگر صاحب آن بعد از تعريف پيدا نشد از طرف او صدقه بدهد بنا بر احتياط ، چنانچه صاحبش پيدا شد وراضي به صدقه نشد قيمت آن جنس را به او بدهد ، ومي تواند او را به حاكم شرع بدهد وضامن هم نيست .
مسأله 2574 - اگر چيزي را كه پيدا كرده موقع وضوة گرفتن ونماز خواندن همراه او باشد ، در صورتي كه قصدش اين باشد كه صاحب آن را پيدا كند اشكال ندارد .
مسأله 2575 - اگر كفش او را ببرند وكفش ديگري بجاي آن بگذارند ، چنانچه بداند كفشي كه مانده مال كسي است كه كفش او را برده در صورتي كه آن شخص عمدا تبديل نموده ويا ار جهلا بوده فعلا متصرف در آن كفش است ودسترسي به او هم نيست كه رفع جهل شود - يا آنكه علم به رضايت او داشته باشد مي تواند بجاي كفش خودش بردارد ولي اگر آن طرف جاهل بوده ونمي داند فعلا متصرف در او هست يا نه بنا بر احتياط

واجب اگر قيمت آن از 6 / 12 نخود نقره سكه دار بيشتر است بايد تا يكسال اعلان كند واگر قيمت آن از كفش خودش بيشتر باشد ، بايد هر وقت صاحب آن پيدا شد زيادي قيمت را به او بدهد وچنانچه از پيدا شدن او نا اميد شود ، بايد با اجازه حاكم شرع زيادي قيمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد . واگر احتمال دهد كفشي كه مانده مال كسي نيست كه كفش او را برده در صورتي كه قيمت آن از 6 / 12 نخود نقره سكه دار كمتر باشد ، مي تواند براي خود بردارد واگر بيشتر باشد بايد تا يكسال اعلان كند وبعد از يكسال احتياطا از طرف صاحبش صدقه بدهد .
مسأله 2576 - اگر مالي را كه كمتر از 6 / 12 نخود نقره سكه دار ارزش دارد پيدا كندواز آن صرف نظر نمايد ودر مسجد يا جاي ديگر بگذارد ، چنانچه كسي آن را بردارد ، مي تواند از طرف صاحبش به خودش تمليك نمايد وقبول كند وآن مال براي او حلال است .

احكام نذر وعهد

مسأله 2634 - نذر آن است كه انسان بر خود واجب كند كه كار خيري را براي خدا بجا آورد ، يا كاري را كه نكردن آن بهتر است براي خدا ترك نمايد .

مسأله 2635 - در نذر صيغه لازم نيست به عربي بخوانند پس اگر بگويد چنانچه مريض من خوب شود ، باري خدا ده تومان به فقير مي دهم ، نذر او صحيح است ، بلكه اگر قصد كند به اين نحو ولفظي نگويد نذر محقق مي شود .

مسأله 2636 - كسي كه نذر مي كند بايد مكلف وعاقل باشد وبه اختيار خود نذر كند ، بنا بر اين نذر كردن كسي كه او را مجبور كرده اند . يا به واسطه عصباني شدن بي اختيار نذر كرده صحيح نيست .

مسأله 2637 - اگر شوهر از نذر كردن زن جلو گيري نمايد ، زن نمي تواند نذر كند واگر بدون اجازه شوهر نذر كند نذر او باطل است .

مسأله 2638 - اگر زن با اجازه شوهر نذر كند ، شوهرش نمي تواند نذر او را بهم بزند ، يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيري نمايد .

مسأله 2639 - اگر فرزند با اجازه پدر نذر كند ، بايد به آن نذر عمل نمايد . بلكه اگر بدون اجازه او نذر كند ، عمل كردن به آن نذر واجب است . بلي پدر مي تواند نذر فرزند را منحل كند .

مسأله 2640 - انسان كاري را مي تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد ، بنا بر اين كسي كه نمي تواند پياده كربلا برود ، اگر نذر كند كه پياده برود ، نذر او صحيح نيست .

مسأله 2641 - اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهي را انجام دهد ، يا كار واجب يا مستحبي را ترك كند ، نذر او صحيح نيست .

مسأله 2642 - اگر نذر كند كه كار مباحي را انجام دهد يا ترك نمايد ، چنانچه بجا آوردن آن وتركش از هر جهت مساوي باشد ، نذر او صحيح نيست واگر انجام آن از جهتي بهتر باشد وانسان به قصد همان جهت نذر كند ، مثلا نذر كند غذايي را بخورد كه براي عبادت قوت بگيرد ، نذر او صحيح است . ونيز اگر ترك آن از جهتي بهتر باشد وانسان براي همان جهت نذر كند كه آن را ترك نمايد مثلا براي اينكه دود مضر است نذر كند كه آن را استعمال نكند نذر او صحيح مي باشد .

مسأله 2643 - اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايي كه به خودي خود ثواب نماز در آنجا زياد نيست مثلا نذر كند نماز را در اطاق بخواند ، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتي بهتر باشد مثلا به واسطه اينكه خلوت است انسان حضور قلب پيدا مي كند نذر او صحيح است .

مسأله 2644 - اگر نذر كند عملي را انجام دهد ، بايد همان طور كه نذر كرده ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز يا عبد از آن بجا آورد كفايت نمي كند . ونيز اگر نذر كند كه وقتي مريض او خوب شد صدقه بدهد ، چنانچه پيش از آنكه خوب شود صدقه را بدهد كافي نيست .
مسأله 2645 - اگر نذر كند روزه بگيرد ولي وقت ومقدار آن را معين نكند ، چنانچه يك روز روزه بگيرد كافي است . واگر نذر كند نماز بخواند ومقدار وخصوصيات آن را معين نكند ، اگر يك نماز دو ركعتي بخواند كفايت مي كند ، واگر نذر كند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معين نكند ، اگر چيزي بدهد كه بگويند صدقه داده ، به نذر عمل كرده است ، واگر نذر كند كاري براي خدا بجا آورد در صورتي كه يك نماز بخواند يا يك روز روزه بگيرد ، يا چيزي صدقه بدهد ، نذر خود را انجام داده است .
مسأله 2646 - اگر نذر كند روز معيني را روزه بگيرد ، بايد همان روز را روزه بگيرد ونمي تواند در آن روز مسافرت ند ، واگر به واسطه مسافرت روزه نگيرد ، بايد گذشته از قضاي آن روز كفاره هم بدهد ، يعني يك بنده آزاد كند يا به ده فقير طعام دهد ، يا ده فقير را بپوشاند ، واگر اينها را نتواند بايد سه روز پي در پي روزه بگيرد . ولي اگر ناچار شود كه مسافرت كند ، يا عذر ديگري مثل مرض يا حيض بر او پيش آيد قضاء تنها كافي است .
مسأله 2647 - اگر انسان از روي اختيار به نذر خود عمل نكند ، بايد به مقداري كه در
مسأله پيش گفته شد كفاره بدهد .
مسأله 2648 - اگر نذر كند كه تا وقت معيني عملي را ترك كند ، بعد از گذشتن آن وقت مي تواند آن عمل را بجا آورد ، واگر پيش از گذشتن وقت از روي فراموشي يا ناچاري انجام دهد ، چيزي بر او واجب نيست ، ولي باز هم لازم است كه تا آن وقت آن عمل را بجا نياورد ، وچنانچه دو باره پيش از رسيدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد ، بايد به مقداري كه در دو مسأله پيش گفته شد كفاره بدهد .
مسأله 2649 - كسي كه نذر كرده عملي را ترك كند ووقتي براي آن معين نكرده است ، اگر از روي فراموشي ، يا ناچاري ، يا ندانستن ، آن عمل را انجام دهد كفاره بر او واجب نيست . ولي بعدا هر وقت از روي اختيار آن را بجاآورد ، بايد به مقداري كه در سه
مسأله پيش گفته شد كفاره بدهد .
مسأله 2650 - اگر نذر كند كه در هر هفته روز معني مثلا روز جمعه را روزه بگيرد چنانچه يكي از جمعه ها عيد فطر يا عيد قربان شد يا در روز جمعه عذر ديگري مانند حيض براي او پيدا شود ، بايد آن روز را روزه نگيرد وقضاي آن را بجا آورد .

مسأله 2651 - اگر نذر كند كه مقدار معيني صدقه بدهد چنانچه پيش از دادن صدقه بميرد بايد آن مقدار را از مال او صدقه بدهند .
مسأله 2652 - اگر نذر كند كه به فقير معيني صدقه بدهد ، نمي تواند آن را به فقير ديگر بدهد ، واگر آن فقير بميرد ، بنا بر احتياط بايد به ورثه او بدهد .
مسأله 2653 - اگر نذر كند كه به زيارت يكي از امامن مثلا به زيارت حضرت ابا عبد الله عليه السلام مشرف شود ، چنانچه به زيارت امام ديگر برود كافي نيست ، واگر به واسطه عذري نتواند آن امام را زيارت كند ، چيزي بر او واجب نيست .
مسأله 2654 - كسي كه نذر كرده زيارت برود وغسل زيارت ونماز آن را نذر نكرده ، لازم نيست آنها را بجا آورد .
مسأله 2655 - اگر براي حرم يكي از امامان يا امام زادگان چيزي نذر كند ، بايد آن را در تعمير وروشنايي وفرش حرم ومانند اينها مصرف كند .
مسأله 2656 - اگر براي خود امام عليه السلام چيزي نذر كند ، چنانچه مصرف معيني را قصد كرده ، بايد به همان مصرف برساند ، واگر مصرف معيني را قصد نكرده ، بايد به فقراء وزوار بدهد ، يا مسجد ومانند آن بسازد ، وثواب آن را هديه آن امام نمايد وهمچنين است اگر چيزي را براي امامزاده اي نذر كند .
مسأله 2657 - گوسفندي را كه براي صدقه ، يا براي يكي از امامان نذر كرده اند پشم آن ومقداري كه چاق مي شود جزء نذر است .
مسأله 2658 - هر گاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود ، يا مسافر او بيايد ، عملي را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب شده ، يا مسافر آمده است عمل كردن به نذر لازم نيست .
مسأله 2659 - اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خود را به سيد شوهر دهد ، بعد از آنكه دختر به تكليف رسيد ، اختيار با خود اوست ونذر آنان اعتبار ندارد .
مسأله 2660 - هر گاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعي خود برسد ، كار خيري را انجام دهد ، بعد از آنكه حاجتش بر آورده شد ، بايد آن كار را انجام دهد ، ونيز اگر بدون آنكه حاجتي داشته باشد ، عهد كند كه عمل خيري را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب مي شود .
مسأله 2661 - در عهد لازم نيست صيغه خوانده شود ، وهمان انشاء نفساني كافي است ، وكاري را كه عهد مي كند انجام دهد ، بايد يا عبادت باشد مثل نماز واجب ومستحب يا كاري بادش كه انجام آن بهتر از تركش باشد ويا كار مباح باشد .
مسأله 2662 - اگر به عهد خود عمل نكند ، بايد كفاره بدهد يعني شصت فقير را سير كند ، يا دو ماه روزه بگيرد يا يك بنده آزاد كند .

احکام قسم خودرن

احكام قسم خودرن

مسأله 2663 - اگر قسم بخورد كه كاري را انجام دهد يا ترك كند ، مثلا قسم بخورد كه روزه بگيرد ، يا دود استعمال نكند چنانچه عمدا مخالفت كند ، بايد كفاره بدهد يعني يك بنده آزاد كند يا به ده فقير طعام دهد ويا ده فقير را بپوشاند واگر اينها را نتواند بايد سه روز پي در پي روزه بگيرد .
مسأله 2664 - قسم چند شرط دارد : اول - كسي كه قسم مي خورد بايد بالغ وعاقل باشد واز روي قصد واختيار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچه وديوانه ومست وكسي كه مجبورش كرده اند ، درست نيست ، وهمچنين است اگر در حال عصباني بودن بي اختيار قسم بخورد . دوم - كاري را كه قسم مي خورد انجام دهد ، بايد واجب ومستحب نباشد . سوم - يه يكي از اسمهاي خداوند عالم قسم خورد كه به غير ذات مقدس او گفتهي نمي شود مانند ، خذا والله ، ونيز اگر به اسمي قسم بخورد كه بغير خدا هم مي گويند ولي بقدري به خذا گفته مي شود كه هر وقت كسي آن اسم را بگويد ، ذات مقدس حق در نظرآيد ، مثل آنكه به خالق ورازق قسم بخورد صحيح است ، بلكه اگر به اسمي قسم بخورد كه بغير خدا هم مي گويند وهر وقت گفته شد هم ذات مقدس حق در نظر نمي آيد مانند
حي وبصير صحيح است . چهارم - قسم را به زبان بياورد واگر بنويسد يا در قلبش آن را قصد كند صحيح نيست ولي آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است . پنجم - عم لكردن به قسم براي او ممكن باشد واگر موقعي كه قسم مي خورد ممكن باشد وبعدا از عمل آن عاجز شود ، از وقتي كه عاجز شود ، از وقتي كه عاجز مي شود ، قسم او بهم مي خورد ، وهمچنين است اگر عمل كردن به نذر بقدري مشقت پيدا كند كه نشود آن را تحمل نمود
مسأله 2665 - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلو گيري كند ، يا شوهر از قسم خوردن زن جلو گيري نمايد ، قسم آنان صحيح نيست .
مسأله 2666 - اگر فرزند بدون اجازه پدر قسم بخورد ، پدر مي تواند قسم او را بهم بزند وقسم زن بدون اذن شوهر صحيح نيست .
مسأله 2667 - اگر انسان از روي فراموشي ، يا ناچاري به قسم عمل نكند ، كفاره بر او واجب نيست ، وهمچنين است اگر مجبورش كنند كه به قسم عمل ننمايد . وقسمي كه آدم وسواسي مي خورد ، مثل اينكه مي گويد والله الان مشغول نماز مي شوم وبه واسطه وسواس مشغول نمي شود ، اگر وسواس او طوري باشد كه بي اختيار به قسم عمل نكند كفاره ندارد .

مسأله 2668 - كسي كه قسم مي خورد ، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مكروه است ، واگر دروغ باشد حرام واز گناهان بزرگ مي باشد ، ولي اگر براي اينكه خودش يا مسلمان ديگري را از شر ظالمي نجات دهد ، قسم دروغ بخورد اشكال ندراد بلكه گاهي واجب مي شود ، اما اگر بتواند توريه كند ، يعني موقع قسم خوردن طوري نيت كند كه دروغ نشود ، ومشقت هم نداشته باشد بايد توريه نمايد ، مثلا اگر ظالمي بخواهد كسي را اذيت كند واز انسان بپرسد كه او را نديده اي وانسان يك ساعت قبل او را ديده باشد ، بگويد اور ا نديده ام وقصد كند كه از پنج پيش نديده ام .

احکام وقف

احكام وقف

مسأله 2669 - اگر كسي چيزي را وقف كند ، از ملك او خارج مي شود وخود او را وديگران نمي توانند آن را ببخشند ، يا بفروشند وكسي هم از آن ملك ارث نمي برد ، ولي در بعضي از موارد كه در مسأله 2093 و 2094 بيان شد ، فروختن آن اشكال ندارد

مسأله 2670 - لازم نيست صيغه وقف را به عربي بخوانند ، بلكه اگر مثلا بگويد خانه خود را وقف كردم صحيح است وقبل در هيچ قسم از اقسام وقف معتبر نيست ، چه وقف بر افراد مخصوص باشد ، وچه در موقوفات عامه مثل مسجد ومدرسه ، وچه چيزي كه براي عموم وقف كنند مثلا بر فقراء وسادات وقف نمايند . در تمام اين اقسام وقف محقق مي شود وصحيح است بدون قبول كردن كسي .

مسأله 2671 - ارگر ملكي را براي وقف معين كند وپيش از خواندن صيغه وقف پشيمان شود ، يا بميرد ، وقف درست نيست .

مسأله 2672 - كسي كه مالي را وقف مي كند ، لازم نيست قصد قربت داشته باشد ، ونيز لازم نيست از موقع خواندن صيغه ، مال را براي هميشه وقف كند مثلا اگر بگويد اين مال بعد از مردن من وقف باشد ، گر چه از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف ننموده ولي وقف صحيح است ، ونيز اگر بگويد تا ده سال وقف باشد وبعد از آن نباشد ، يا بگويد تا ده سال وقف باشد ، بعد پنج سال وقف نباشد ودو باره وقف باشد ، وقف صحيح است .

مسأله 2673 - وقف در صورتي صحيح ولازم است كه مال وقف را به تصرف كسي كه براي او وقف شده يا وكل ، يا ولي او بدهند ، ولي اگر چيزي را بر اولاد صغير خود وقف كند وبه قصد اينكه آن چيز ملك آنان شود ، از طرف آنان نگهداري نمايد ، وقف صحيح ولازم است .

مسأله 2674 - اظهر آن است كه در اوقاف عامه از قبيل مدارس ومساجد وامثال آنها قبض معتبر نباشد ورد وقفيت آنها مجرد وقف نمودن كافي است .

مسأله 2675 - كسي كه مال خود را وقف مي كند بايد مكلف وعاقل باشد وشرعا بتواند در مال خود تصرف كند ، بنابر اين سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند 7 چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزي را وقف كند صحيح نيست .

مسأله 2676 - اگر مالي را براي زندگاني وبعد از آن براي كساني كه بعدا بدنيا مي آيند وقف نمايد ، مثلا چيزي را بر اولاد خود وقف كند كه بعد از

آنان وقف نوه هاي او باشد وهر دسته اي بعد از دسته ديگر از وقف استفاده كنند صحيح است ، وبعيد نيست وقف ابتداءا براي كساني كه بعد بدنيا مي آيند نيز صحيح باشد .
مسأله 2677 - اگر چيزي را بر خودش وقف كند مثل آنكه دكاني را وقف كند كه عايدي آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمايند صحيح نيست . ولي اگر مثلا مالي را بر فقراء وقف كند وخودش فقير شود ، مي تواند از منافع وقف استفاده نمايد .
مسأله 2678 - اگر براي چيزي كه وقف كرده متولي معين كند ، بايد مطابق قرار داد او رفتار نمايد ، واگر معين نكند ، چنانچه بر افراد مخصوصي مثلا بر اولاد خود وقف كرده باشد وآنها بالغ ، اختيار با خود آنان ، واگر بالغ نباشند اختيار با ولي ايشان است وبراي استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نيست .
مسأله 2679 - اگر ملكي را مثلا بر فقراء يا سادات وقف كند ، يا وقف كند كه منافع آن به مصرف خيرات برسد ، در صورتي كه براي آن ملك متوالي معين نگرده باشد ، اختيار آن با حاكم شرع است .
مسأله 2680 - اگر ملكي را بر افراد مخصوصي مثلا بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه اي بعد از طبقه ديگر از آن استفاده كنند ، چنانچه متولي آن را اجاره دهد وبميرد اجاره باطل نمي شود . ولي اگر متولي نداشته باشد و يك طبقه از كساني كه ملك بر آنها وقف شده ، آن را اجاره دهند ودر بين مدت اجاره بميرند ، اجاره باطل مي شود ودر صورتي كه مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد ، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان بر مي داردند . اگر ملك وقف خراب شود ، از وقف بودن بيرون نمي رود .
مسأله 2682 - ملكي كه مقداري از آن وقف است ومقداري از آن وقف نيست اگر تقسيم نشده باشد ، حاكم شرع يا متولي مي تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا كند .
مسأله 2683 - اگر متولي وقف خيانت كند وعايدات آن را به مصرفي كه معين شده نرساند ، حاكم شرع مي تواند بجاي او متولي اميني معين نمايد .
مسأله 2684 - فرشي را كه براي حسينيه وقف كرده اند ، نمي شود براي نماز به مسجد ببرند ، اگر چه آن مسجد نزديك حسينيه باشد .
مسأله 2685 - اگر ملكي را براي نعمير مسجدي وقف نمايند ، چنانچه آن مسجد احتياج به تعمير ندارد وانتظار هم نمي رود كه تا مدتي احتياج به تعمير پيدا كند مي توانند عايدات آن ملك را بر مصرف مسجدي كه احتياج به تعمير دارد بر سانند .
مسأله 2686 - اگر ملگي را وقف كند كه عايدي آن را خرج تعمير مسجد

نمايند ، وبه امام جماعت وبه كسي كه در آن مسجد اذان مي گويد بدهند ، در صورتي كه بدانند يا اطمينان داشته باشند كه براي هر يك چه مقدار معين كرده ، بايد همانطور مصرف كنند . واگر يقين يا اطمينان نداشته باشند ، چنانچه آنچه ذكر شده از باب مصرف باشد بايد اول مسجد را تعمير كنند واگر چيزي زياد آمد بين امام جماعت وكسي كه اذان مي گويد به طور مساوي قسمت نمايند وبهتر آن است كه اين دو نفر در تقسيم با يكديگر صلح كنند .

احکام وصیت

احكام وصيت

مسأله 2687 - وصيت آن است كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براي او كارهايي انجام دهند ، يا بگويد بعد از مرگش چيزي از مال او ملك كسي باشد ، يا براي اولاد خود وكساني كه اختيار آنان با اوست قيم وسرپرست معين كند . وكسي را كه به او وصيت مي كنند وصي مي گويند .
مسأله 2688 - كسي كه نمي تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند ، براي هر كاري مي تواند وصيت كند بلكه كسي هم كه مي تواند حرف بزند ، اگر با اشاره اي كه مقصودش را بفهماند وصيت كند صحيح است .
مسأله 2689 - اگر نوشته اي به امضاء يا مهر ميت ببينند ، چنانچه مقصود داورا بفهماند ومعلوم باشد كه باي وصيت كردن نوشته ، بايد مطابق آن عمل كنند وهمچنين اگر بدانند مقصودش وصيت كردن نبوده وچيزيهاي را نوشته است بعدا مطابق آن وصيت كند ووصيت كرده ، ولي اگر ندانند كه بعدا وصيت كرده يا نه عمل به آن لازم نيست .
مسأله 2690 - كسي كه وصيت مي كند بايد بالغ باشد ، بلي وصيت صبي دهساله اگر عاقل ودر وجوه معروف باشد صحيح است ، ونيز بايد وصيت كنند ه عاقل ، واز روي اختيار وصيت كند .
مسأله 2691 - كسي كه از روي عمد مثلا زخمي به خود زده يا سمي خورده است كه به واسطه آن ، يقين يا گمان به مردن او پيدا مي شود ، اگر وصيت كند كه مقداري از مال او را به مصرفي برسانند صحيح نيست .
مسأله 2692 - اگر انسان وصيت كند كه چيزي به كسي بدهند ، در صورتي آن كسي آن چيز را مالك مي شود كه آنرا رد ننمايد ، وقبول لازم نيست .
مسأله 2693 - وقتي انسان نشانه هاي مرگ را در خود ديد ، بايد فورا امانتهاي مردم را به صاحبانشان بر گرداند واگر به مردم بدهكار است وموقع دادن آن بدهي رسيده بايد بدهد ، واگر خودش نمي تواند بدهد ، يا موقع دادن بدهي او نرسيده ، بايد وصيت كند وبر وصيت شاهد بگيرد ، ولي اگر بدهي او معلوم باشد ، وصيت كردن لازم نيست .
مسأله 2694 - كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند ، اگر خمس وزكوة ومظالم بدهكار است ، بايد فورا بدهد واگر نمي تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد ، يااحتمال مي دهد كسي آنها را اداء نمايد ، بايد وصيت كند . وهمچنين است اگر حج بر او واجب باشد . مسأله 2695 - كسي كه

نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند ، اگر نماز وروزه قضاء دارد ، بايد وصيت كند كه از ما لخودش باري آنها اجير بگيرند ، بلكه اگر مال نداشته باشد ولي احتمال بدهد كسي بدون انكه چيزي بگيرد آنها را انجام مي دهد ، باز هم واجب است وصيت نمايد ، واگر قضاي نماز روزه او به تفصيلي كه در صفحه 225 بيان شد ، ر پسر بزرگتر واجب باشد ، بايد به او اطلاع دهد ، يا وصيت كند كه براي او بجا آورند .
مسأله 2696 - كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند ، اگر مالي پيش كسي دارد يادر جايي پنهان كرده است كه ورثه نمي دانند چنانچه به واسطه ندانستن ، حقشان از بين بورد ، بايد به آنان اطلاع دهد ، ولازم نيست باري بچه هاي صغير خود قيم وسر پرست معين كند ، ولي در صورتي كه بدون قيم مالشان از بين مي رود ، يا خودشان ضابع مي شوند ، بايد باري آنان قيم اميني معين نمايد .
مسأله 2697 - وصي بايد مسلمان وعاقل باشد . ونيز بايد بالغ باشد در صورتي كه به تنهايي وصي قرار داده شود .
مسأله 2698 - اگر كسي چند وصي براي خود معين كند ، چنانچه اجازه داده باشد كه هر كدام به تنهايي به وصيت عمل كنند ، لازم نيست در انجام وصيت از يكديگر اجازه بگيرند ، واگر اجازه ناده باشد ، چه گفته باشد كه هر دو باهم به وصيت عمل كند ، يا نگفته باشد ، بايد با نظر يكديگر به وصيت عمل نمايند واگر حاضر نشوند كه با يكديگر به وصيت عمل كنند ، حاكم شرع آنها را مجبور مي كند واگر اطاعت نكنند ، به جاي آنان ديگران را معين مي نمايد .
مسأله 2699 - اگر انسان از وصيت خود بر گردد مثلا بگويد ثلث مالش را به كسي بدهند ، بعد بگويد به او ندهند وصيت باطل مي شود . واگر وصيت خود را تغيير دهد ، مثل آنكه قيمي براي بچه هاي خود معين كند ، بعد ديگري را بجاي او قيم نمايد ، وصيت اولش باطل مي شود بايد به وصيت دوم او عمل نمايند .
مسأله 2700 - اگر كاري كند كه معلوم شود از وصيت خود بر گشته مثلا خانه اي را كه وصيت كرده به كسي بدهند بفروشد ، يا ديگري را براي فروش آن وكيل نمايد ، وصيت باطل مي شود .
مسأله 2701 - اگر وصيت كند چيزي معيني را به كسي بدهند ، بعد وصيت كند كه نصف همان را به ديگري بدهند بايد آن چيز را دو قسمت كنند وبه هر كدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند .
مسأله 2702 - اگر كسي در مرض كه به آن مرضي مي ميرد ، مقداري از مالش را به كسي ببخشد ووصيت كند كه بعد از مردن او هم مقداري به كس ديگر بدهند ، بايد مالي را بخشيده از اصل تركه خارج كنند ، چنانچه مالي كه وصيت كرده بيشتر از ثلث باقيمانده نباشد ، يا اگر بيشتر است

ورثه اجازه بدهند که گفته او عملي شود ، بايد به آنجه گفته عمل کنند ، واگر بيشتر از ثلث باشد ، ورثه هم اجازه ندهند ، بايد مالي را که پيش از مرگ بخشيده بدهند وثلث باقيمانده مال دومي است .
مسأله 2703 - اگر وصيت کند که ثلث مال او را نفروشند وعايدي آن را به مصرفي برسانند ، بايد مطابق گفته او عمل نمايند .
مسأله 2704 - اگر در مرضي که به آن مرض مي ميرد ، بگويد مقداري به کسي بدهکار است ، چنانچه متهم باشد که براي ضرر زدن به ورثه گفته است ، بايد مقداري را که معين کرده از ثلث او بدهند واگر متهم نباشد وکسي هم منکر گفته او نشود ، بايد از اصل مالش بدهند .
مسأله 2705 - اگر وصيت کند به بچه‌اي که ممکن است فلان زن حامله شود چيزي بدهند به نحو وصيت به فعل ، چنانچه آن بچه بعد از مرگ موصي بدنيا آمد آن چيز را به او مي دهند ، والا در خيرات مصرف مي شود ، واگر وصيت کند که مقداري از مالش مال بچه باشد که در شکم مادر است بنحو وصيت به نتيجه اگر چه هنوز روح نداشته باشد ، وصيت صحيح است ، پس اگر زنده بدنيا امد ، بايد آنچه را که وصيت کرده به او بدهند ، واگر مرده بدنيا امد ، وصيت باطل مي شود وآنچه را که براي او وصيت کرده ، ورثه ميان خودشان قسمت مي کنند .
مسأله 2706 - اگر انسان بفهمد کسي او را وصي کرده ، چنانچه به اطلاع وصيت کنند برساند که باي انجام وصيت او حاضر نيست ، لازم نيست بعد از مردن او به وصيت عمل کند ، ولي اگر پيش از مردن او بفهمد که او را وصي کرده ، يا بفهمد وبه اطلاع ندهد که براي عمل کردن به وصيت حاضر نيست ، در صورتي که مشقت نداشته باشد ، بايد وصيت او را انجام دهد ، ونيز اگر وصي پيش از مرگ ، موقعي ملتفت شود که مريض به واسطه شدت مرض نتواند به ديگري وصيت کند ، بايد وصيت را قبول نمايد .
مسأله 2607 - اگر کسي که وصيت کرده بميرد ، وصي نمي تواند ديگري را براي انجام کارهاي ميت معين کند وخود از کار کناره نمايد ، ولي اگر بداند مقصود ميت اين نبوده که خود وصي آن کار را انجام دهد ، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده ، مي تواند ديگري را از طرف خود وکيل نمايد .
مسأله 2708 - اگر کسي دو نفر را وصي کند ، چنانچه يکي از آن دو بميرد ، يا ديوانه يا کافر شود لازم نيست حاکم شرع يك نف ديگر را بجاي او معين کند ، مگر آنکه شرط اجتماع در عمل نموده باشد ، واگر هر دو بميرند يا ديوانه ، يا کافر شوند حاکم شرع دو نفر ديگر را معين مي کند ولي اگر يك نفر بتواند وصيت را عملي کند ، معين کردن دونفر لازم نيست .
مسأله 2709 - اگر وصي نتواند به تنهايي کارهاي ميت را انجام دهد ،

حاكم شرع براي كمك او يك نفر ديگر را معين مي كند .
مسأله 2710 - اگر مقداري از مال ميت در دست وصي تلف شود ، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده ويا تعدي نموده ، مثلا ميت وصيت كرده است كه فلان مقدار به فقراي شهر بده واو مال را به شهر ديگر برده ودر را از بين رفته ضامن است واگر كوتاهي نكرده وتعدي هم ننموده ضامن نيست .
مسأله 2711 - هر گاه انسان كسي را وصي كند وبگويد كه اگر ان كس بميرد فلاني وصي باشد ، بعد از آنكه وصي اول مرد ، وصي دوم بايد كارهاي ميت را انجام دهد .
مسأله 2712 - حجي كه بر ميت واجب است وبدهكاري وحقوقي راكه مثل خمس وزكوة ومظالم ، اداء كردن آنها واجب است ، بايد از اصل مال ميت بدهند ، واگر چه ميت براي آنها وصيت نكرده باشد .
مسأله 2713 - اگر مال ميت از بدهي وحج واجب وحقوقي كه مثل خمس وزكوة ومظالم بر او واجب است زياد بيايد ، چنانچ وصيت كرده باشد كه ثلث يا مقداري از ثلث را به مصرفي برسانند ، بايد به وصيت او عمل كنند واگر وصيت نكرده باشد ، آنچه مي ماند مال ورثه است .
مسأله 2714 - اگر مصرفي را كه ميت معين كرده ، از ثلث مال او بيشتر باشد وصيت او در بيشتر از ثلث در صورتي صحيح است كه ورثه حرفي بزنند ، يا كاري كنند كه معلوم شود عملي شدن وصيت را اجازه داده اند ، وتنها راضي بودن آنان كافي نيست . واگر مدتي بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحيح است .
مسأله 2715 - اگر مصرفي را كه ميت معين كرده ، از ثلث مال او بيشتر باشد ، وپيش از مردن او ورثه اجازه بدهند كه وصيت او عملي شود ، بعد از مردن او نمي توانند از اجازه خود بر گردند .
مسأله 2716 - اگر وصيت كند كه از ثلث او خمس وزكوة يا بدهي ديگر اورا بدهند وبراي نماز وروزه او اجير بگيردن وكار مستحبي هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، بايد اول بدهي او را از ثلث بدهند واگر چيزي زياد آمد براي نماز وروزه او اجير بگيرند واگر از آن هم زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند ، وچنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهي او باشد ، ورثه هم اجازه ندهند كه بيشتر از ثلث مال مصرف شود ، وصيت براي نماز وروزه وكارهاي مستحبي باطل است ولي بايد نماز وروزه او را از اصل مال بدهند
مسأله 2717 - اگر وصيت كند كه بدهي او را بدهند وبراي نماز وروزه مستحبي ااو اجير بگيريد وكار مستحبي ديگر هم انجام دهند ، چنانچه وصيت نكرده باشد كه اينها را از ثلث بدهند ، بايد بدهي او را از اصل مال بدهند واگر چيزي زياد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وكارهاي مستحبي كه معين كرده برسانند ودر صورتي كه ثلث كافي نباشد ، ووصيت

هم به ترتيب ذكر شده باشد ، پس اگر ورثه اجازه بدهند ، بايد وصيت او عملي شود واگر اجازه ندهند ، بايد نماز وروزه را از ثلث دهند واگر چيزي زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند .
مسأله 2718 - اگر كسي بگويد كه ميت وصيت كرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصديق كنند ، يا قسم بخورد ويك مرد عادل هم گفته او را تصديق نمايد . يا يك مرد عادل ودو زن عادله ، يا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند ، بايد مقداري را كه مي گويد به او بدهند . واگر دو زن عادله شهادت دهند ، نصف آن را واگر سه زن عادله شهادت دهند ، بايد سه چهارم آن را به او بدهند . ونيزي اگر دو مرد كافر ذمي كه در دين خود عادل باشند گفته او را تصديق كنند ، در صورتي كه ميت ناچار بوده است كه وصيت كند ومرد وزن عادلي هم در موقع وصيت نبوده ، وصيت در سفر باشد بايد چيزي را كه مطالبه مي كند به او بدهند .
مسأله 2719 - اگر كسي بگويد من وصي ميتم كه مال اور ا به مصرفي برسانم ، يا ميت مرا قيم بچه‌هاي خود قرار داده ، در صورتي بايد حرف او را قبول كرد كه دو مرد عادل گفته او را تصديق نمايند .
مسأله 2720 - اگر وصيت كند چيزي به كسي بدهند وآن كس پيش از آنكه قبول كند يا رد نمايد بميرد ، تا وقتي ورثه او وصيت را رد نكرده اند ، مي توانند آن چيز را قبلو نمايند ولي اين در صورتي است كه وصيت كنند ه از وصيت خود بر نگردد وگرنه حقي به آن چيز ندارند .

مسأله 2721 - كساني كه به واسطه خويشي ارث مي برند سه دسته هستند : دسته اول - پدر ومادر واولاد ميت وبا نبودن اولاد ، اولاد هر چه پايين روند ، هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد وتا يكنفر از اين دسته هست دسته دوم ارث نمي برند . دسته دوم - جد يعني پدر بزرگ وجده ، يعني مادر بزرگ وخواهر وبرادر وبا نبودن برادر وخواهر ، اولاد ايشان هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد وتا يكنفر از اين دسته هست دسته سوم ارث نمي برند . دسته سوم - عمو وعمه ودايي وخاله واولاد آنان وتا يكنفر از عموها وعمه ها ودايي وخاله هاي وخاله واولاد آنان ارث نمي برند ولي اگر ميت عموي پدر وپسر عموي پدر ومادري داشته باشد ، ارث به پسر عموي پدر ومادري مي رسد وعموي پدري ارث نمي برد .
مسأله 2722 - اگر عمو وعمه ودايي وخاله خود ميت واولاد انان واولاد آنان نباشند ، عمو وعمه ودايي وخاله پدر ومادر ميت ارث مي برند واگر اينها نباشند ، اولادشان ارث مي برند واگر اينها هم نباشند ، عمو وعمه ودايي وخاله جد وجده ميت ، واگر اينها هم نباشند ، اولادشان ارث مي برند .
مسأله 2723 - زن وشوهر به تفصيلي كه در چند صفحه بعد بيان مي شود ، از يكديگر ارث مي برند .

ارث دسته اول

مسأله 2724 - اگر وارث میت فقط يك نفر از دسته اول باشد ، مثل پدر يا مادر يا يك پسر يا يك دختر باشد ، همه مال ميت به او مي رسد ، واگر چند پسر يا چند دختر باشند ، همه مال به طوري مساوي بين آنان قسمت مي شود ، واگر يك پسر ويك دختر باشند ، مال را سه قسمت مي كنند ، دو قسمت را پسر ويك قسمت را دختر مي برد واگر چند پسر وچند دختر باشند ، مال را طوري قسمت مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد .
مسأله 2725 - اگر وارث ميت فقط پدر ومادر او باشند . مال سه قسمت مي شود ، دو قسمت آن را پدر ويك قسمت را مادر مي برد ، ولي اگر ميت دو برادر ، يا چهار خواهر ، يا يك برادر ودو خواهر داشته باشد كه همه آنان پدري باشند يعني پدر آنان با پدر ميت يكي باشد ، خواه مادرشان هم با مادر ميت يكي باشد يا نه ، اگر چه تا ميت پدر ومادر دارد اينها ارث نمي برند ، اما به واسطه بودن اينها مادر شش يك مال را مي برد وبقيه را به پدر مي دهند .
مسأله 2726 - اگر وارث ميت فقط پدر ومادر ويك دختر باشند ، چنانچه ميت دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر ودو خواه رپدري نداشته باشد ، مال را پنج قسمت مي كنند ، پدر ومادر هر كدام يك قسمت ودختر سه قسمت آن را مي برد واگر دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر ودو خواهر پدري داشته باشد ، مال را شش قسمت مي كنند ، پدر ومادر ، هر كدام يك قسمت ودختر سه قسمت مي برد ويك قسمت باقيمانده را چهار قسمت مي كنند يك قسمت را به پدر وسه قسمت را به دختر مي دهند مثلا اگر مال ميت را 24 قسمت كنند ، 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر مي دهند .
مسأله 2727 - اگر وارث ميت فقط پدر ومادر ويك پسر باشند ، مال را شش قسمت مي كنند ، پدر ومادر هر كدام يك قسمت وپسر چهار قسمت آن را مي برد . واگر چند پسر يا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند واگر پسر ودختر باشند ، آن چهار قسمت را طوري تقسيم مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد .
مسأله 1728 - اگر وارث ميت فقط پدر ويك پسر ، يا مادر ويك پسر باشند ، مالي را شش مي كنند ، يك قسمت آن را پدر يا مادر وپنج قسمت را پسر مي برد .
مسأله 2729 - اگر وارث ميت فقط پدر ، يا مادر ، با پسر ودختر باشند ، مال را شش قسمت مي كنند يك قسمت آنر ا پدر ، يا مادر مي برد وبقيه

را طوري قسمت مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد .
مسأله 2730 - اگر وارث ميت فقط پدر ويك دختر ، يا مادر ويك دختر باشند ، مال را چهار قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را پدر يا مادر وقيه را دختر مي برد .
مسأله 2731 - اگر وارث ميت فقط پدر وچند دختر يا مادر وچند دختر باشند ، مال را پنج قسمت مي كنند ، يك قسمت را پدر يا مادر مي برد وچهار قسمت را دخترها به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 2732 - اگر ميت اولاد نداشته باشد . ، نوه پسري او اگر چه دختر باشد ، سهم پسر ميت را مي برد ونوه دختري او اگر چه پسر باشد ، سهم دختر ميت را مي برد ، مثلا اگر ميت يك پسر از دختر خود ويك دختر از پسرش داشته باشد ، مال را سه قسمت مي كنند يك قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر مي دهند .

ارث دسته دوم

مسأله 2733 - دسته دوم از كساني كه به واسطه خويشي ارث مي برند ، جد يعني پدر بزرگ وجده يعني مادر بزرگ وبرادر وخواهر ميت است ، واگر برادر وخواهر نداشته باشد ، اولادشان ارث ميبرند .
مسأله 2734 - اگر وارث ميت فقط يك برادر ، يا يك خواهر باشد ، همه مال به او مي رسد ، واگر چند برادر پدر ومادري ، يا چند خواهر پدر ومادري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، واگر برادر وخواهر پدر ومادري باهم باشند ، هر برادري دو برابر خواهر مي برد ، مثلا اگر دو برادر ويك خواهر پدر ومادري دارد ، مال را پنج قسمت مي كنند ، هر يك از برادرها دو قسمت وخواهر يك قسمت آن را مي برد
مسأله 2735 - اگر ميت برادر وخواهر پدر ومادري دارد ، برادر وخواهر پدري كه از مادر با ميت ارث نمي برد ، واگر برادر وخواهر پدر ومادري ندارد ، چنانه فقط يك خواهر يا يك برادر پدري داشته باشد ، همه مال به او مي رسد ، واگر چند برادر يا چند خواهر پدري داشته باشد ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود واگر هم برادر وهم خواهر پدري داشته باشد ، هر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2736 - اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادري باشد كه از پدر با ميت جداست ، همه مال به او مي رسد ، واگر چند برادر مادري يا چند خواه رمادري يا چند برادر وخواهر مادري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود .
مسأله 2737 - اگر ميت برادر وخواهر پدر ومادري وبرادر وخواهر پدري ويك برادر يا يك خواهر مادري داشته باشد ، برادر وخواهر پدري ارث نمي برند ومال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادري وبقيه را به برادر وخواهر پدر ومادري مي دهند وهر برادري در برابر خواهر مي برد .
مسأله 2738 - اگر ميت برادر وخواهر پدر ومادري وبرادر وخواهر پدري وبرادر وخواهر مادري داسته باشد ، برادر وخواهر پدري ارث نمي برند ومال را سه قسمت مي كند ، يك قسمت آن را برادر وخواهر مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند وبقيه را به برادر وخواهر پدر ومادري مي دهند وهر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2739 - اگر وارث مميت فقط برادر وخواهر پدري ويك برادر يا يك خواهر مادري باشد ، مال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را برادر يا خواهر مادري مي برد وبقيه را به برادر وخواهر

پدري مي دهند وه ربرادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2740 - اگر وارث ميت فقط برادر وخواهر پدري وچند برادر وخواهر مادري باشند 7 مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را برادر وخواهر مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند وبقيه را به برادر وخواهر پدري مي دهند وهر برادري دو برابر خواهر مي برد .
مسأله 2741 - اگر وارث ميت فقط برادر وخواهر وزن او باشند ، زن ارث خود را به تفصيلي كه در چند صفحه بيان مي شود مي برد . وخواهر وبرادر به طوري كه
در مسائل گذشته بيان شد ارث خود را مي برند ، ونيز اگر زني بميرد ووارث او فقط خواهر وبرادر شوهر او باشند ، شوهر نصف مال را مي برد وخواهر وبرادر به طوري كه در مسائل پيش ذكر شد ارث خود را مي برند . ولي براي انكه زن با شوهر ارث مي برد از سهم برادر وخواهر مادري پيزي كم نمي شود ، واز سهم برادر وخواهر پدر ومادري يا پدري كم مي شود ، مثلا اگر وارث ميت شوه وبرادر وخواهر مادري وبرادر وخواهر پدر ومادري او باشد ، نصف مال به شوهر مي رسد ويك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر وخواهر مادري مي دهند وآنجه مي ماند مال برادر وخواهر پدر ومادري است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر ودو تومان به برادر وخواه رمادري ويك تومان به برادر وخواه رپدر ومادري مي دهند .
مسأله 2742 - اگر ميت خواهر وبرادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان مي دهند وسهم برادر زاده وخواهر زاده مادري به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود واز سهمي كه به برادر زاده وخواه رزاده پدري يا پدر ومادري مي رسد ، هر پسري دو برادر دختر مي برد .
مسأله 2743 - اگر وارث ميت فقط يك جد يا يك جده است ، چه پدري باشديامادري ، همه مال به اومي رسد وبابودن جد ميت پدرجد او ارث نمي برد .
مسأله 2744 - اگر وارث ميت فقط جدوجده پدري باشند ، مال سه قسمت مي شود دوقسمت راجد ويكقسمت راجده مي برد واگر جدوجده مادري باشند ، مال رابه طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 2745 - اگروارث ميت فقط يك جد ياجده پدري ويك جد يا جده مادري باشند سه قسمت مي شود ، دو قسمت را جد يا جده پدري ويك قسمت را جد يا جده مادري مي برد .
مسأله 2746 - اگر وراث ميت جد وجده مادري باشند مال سه قسمت مي شود ، يك قسمت آن راجد وجده مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ودو قسمت آن را به جد وجده پدري مي دهند وجد دو برابر جده مي برد .

مسأله 2747 - اگر وارث ميت فقط زن وجد وجده پدري وجد وجده مادري اوباشند زن ارث خود رابه تفصيلي كه در چند صفحه بعد بيان مي شود مي برد ويك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد يا وجده مادري مي دهند كه به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، وبقيه را به جد وحده پدر يمي دهند وجد دو برابر جده مي برد . واگر وارث ميت شوهر وجد وجده باشند ، شوهر نصف مال را مي برد وجد وجده به دستوري كه در مسائل گذشته گفته شد ، ارث خود را مي برند .

ارث دسته سوم

مسأله 2748 - دسته سوم عمو وعمه ودايي وخالي واولاد آنان است به تفصيلي كه بيان شد كه اگر ااز طبقه اول ودوم كسي نباشد ، اينها ارث مي برند .
مسأله 2749 - اگر وارث ميت فقط يك عمو يا يك عمه است ، چه پدر ومادري باشد يعني با ميت از يك پدر ومادر باشد ، يا پدري باشد يا مادري ، همه مال به او مي رسد ، واگر چند عمو يا جند عمه باشند وهمه پدر ومادري ، يا همه پدري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود ، واگر عمو وعمه هر دو باشند وهمه پدر ومادري ، يا همه پدري باشند ، عمو دو برابر عمه مي برد مثلا اگر وارث ميت دو عمو ويك عمه باشند ، مال را پنج قسمت مي كنند ، يك قسمت را به عمه مي دهند وچهار قسمت را عموها به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند .
مسأله 750 - اگر وارث ميت فقط چند عموي مادري يا چند عمه مادري يا عمو وعمه مادري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود .
مسأله 2751 - اگر وارث ميت جند عمو وعمه باشند وبعضي پدري وبعضي مادري وبعضي پدر ومادري باشند ، عمو وعمه پدري ارث نمي برند ، پس اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادري دارد ، مال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري وبقيه را به عمو وعمه پدر ومادري مي دهند وعموي پدر مادري دو برابر عمه پدر ومادري مي برد ، واگر هم عمو وهم عمه مادري دارد ، مال را سه قسمت مي كنند دو قسمت را به عمو وعمه پدر ومادري مي دهند وعمو درو برابر عمه مي برد ويك قمست را به عمو وعمه مادري مي دهند كه به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند واحتياط آن است كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند .
مسأله 2752 - اگر وارث ميت فقط يك ديي ، يا يك خاله باشد ، همه مال به او مي رسد واگر هم دايي وهم خاله باشند وهمه پدر ومادري ، يا پدري ، يا مادري باشند ، مال به طور مساوي بين آنان قسمت مي شود واحتياط آن است كه در تقسم بايكديگر صلح كنند .
مسأله 2753 - اگر وارث ميت فقط يك دايي ، يا يك خاله مادري ، ودايي وخاله پدر ومادري ودايي وخاله پدر باشند ، دايي وخاله پدري ارث نمي برند ، ومال را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت را به دايي يا خاله مادري و بقيه را به دايي وخاله پدر ومادري مي دهند واحتياط آن است كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند .
مسأله 2754 - اگر وارث فقط دايي وخاله پدري ودايي وخاله مادري

ودايي وخاله پدر ومادري باشند ، دايي وخاله پدري ارث نمي برند وبايد مال را سه قسمت كنند ، يك قسمت آن را دايي وخاله مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت نمايند وبقيه را به دايي وخاله پدري او بدهند واحتياط آن است كه در تقسيم آن با يكديگر صلح كنند .
مسأله 2755 - اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله ويك عمو يا يك عمه باشند مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت رادايي يا يا خاله وبقيه را عمو يا عمه مي برد .
مسأله 2756 - اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله وعمو وعمه باشند ، چنانچه عمو وعمه ، ، پدر ومادري يا پدري باشند ، مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي يا خاله مي برد واز بقيه دو قسمت به عمو ويك قسمت به عمه مي دهند ، بنابر اين اگر مال را نه قسمت كنند يه قسمت را به دايي يا خال وچهار قسمت را به عمو ودو قسمت را به عمه مي دهند .
مسأله 2757 - اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله ويك عمو يا يك عمه مادري وعمو وعمه پدر ومادري يا پدري باشند ، مال را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت آن را به دايي يا خاله مي دهند ودو قسمت با قيمانده را شش قسمت مي كنند ، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري وبقيه را به عمو وعمه پدر ومادري يا پدري مي دهند وعمو دو برابر عمه مي برد . بنا بر اين اگر مال را نه قسمت كنند ، سه قسمت را به دايي يا خاله ، ويك قسمت را به عمو يا عمه مادري ، وپنج قسمت ديگر را به عمو وعمه پدر ومادري يا پدري مي دهند .
مسأله 2758 - اگر وارث ميت يك دايي يا يك خاله وعمو وعمه مادري وعمو وعمه پدر ومادري يا پدري باشند ، مال را يه قسمت مي كنند ، يك سهم آن را به طور مساوي بين عمو وعمه مادري قسمت مي كنند ودو سهم ديگر را بين عمو وعمه پدر ومادري اي پدري قسمت مي نمايند وعمو دو برابر عمه مي برد . بنابر اين اگر مال را نه قسمت كنند ، سه قسمت آن ، سهم خاله يا دايي ودو قسمت سهم عمو وعمه مادري وچهار قسمت سهم عمو وعمه پدر ومادري يا پدري مي باشد .
مسأله 2759 - اگر وارث ميت چند دايي وچند خاله باشند كه همه پدر ومادري يا پدري يا مادري باشند وعمو وعمه هم داشته باشد ، مال سه سهم مي شود ، دو سهم آن را به دستوري كه در مسأله پيش گفته شد ، عمو وعمه بين خودشان قسمت مي كنند ويك سهم آن را دايي ها وخاله ها به طور مساوي بين خودشان قسمت مي نمايند .
مسأله 2760 - اگر وارث ميت داي يا خاله مادري وچند دايي وخاله پدر ومادري يا پدري وعمو وعمه باشند ، مال سه سهم مي شود ، ودو سهم مي شود ، ودو سهم آن را به دستوري كه سابقا گفته شد عمو وعمه بين

خودشان قسمت مي كند ، پس اگر ميت يك داي يا يك خاله مادري دارد يك سهم ديگر آن را شش قسمت مي كنند يك قسمت را به دايي يا خاله مادري مي دهند وبقيه را بهدايي وخاله پدر ومادري يا پدري مي دهند ككه بنا بر احتياط بايد در تقسيم آن باهم صلح كنند واگر چند دايي مادري يا چند خاله مادر يا هم دايي مادري وهم خاله مادري دراد آن يك سهم را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي ها وخاله هاي مادري به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند وبقيه را به داي وخاله پدر ومادري يا پدري مي دهند كه بنا بر احتياط در تقسيم آن باهم صلح كنند .

مسأله 2761 - اگر ميت عمو وعمه ودايي وخاله نداشته باشد ، مقداري كه به عمو وعمه مي رسد ، به اولاد آنان ومقداري كه به دايي وخاله مي رسد ، به اولاد آنان داده مي شود .

مسأله 1762 - اگر وارث ميت عمو وعمه ودايي وخاله پدر وعمو وعمه ودايي وخاله مادر او باشند ، مال سه سهم مي شود ، يك سهم آن را عمو وعمه ودايي وخاله مادر ميت به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند ، ودو سهم ديگر آن را سه قسمت مي كنند ، يك قسمت را دايي وخاله پدر ميت به طور مساوي بين خودشان قسمت مي نمايند ، ودو قسمت ديگر آن را به عمو وعمه پدر ميت مي دهند وعمو دو برابر عمه مي برد .

ارث زن وشوهر

مسأله 2763 - اگر زني بميرد واولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او وبقيه راورثه ديگر مي برند ، واگر از آن شوهر يا از شوهر ديگر اولاد داشته باشد ، چهار يك همه مال را شوهر وبقيه راورثه ديگر مي برند .

مسأله 2764 - اگر مردي بميرد واولاد نداشته باشد ، چهار يك مال او را زن وبقيه را ورثه ديگر مي برند ، واگر از ان زن يا از زن ديگر اولاد داشته باشد ، هشت يك مال را زن وبقيه را ورثه ديگر مي برند ، وزن از زمين خانه مسكوني ، نه از خود زمين ونه از قيمت آن ارث نمي برد ، وفرقي بين زن بچه دار وغير او نيست وهمچنين از زمين باغ وزراعت وزمينهاي ديگر ارث نمي برد ، ونيز از خود هوايي خانه مانند بنا ودرخت ارث نمي برد ، ولي از قيمت آنها ارث مي برد وهمچنين از درخت وزراعت وساختماني كه در زمين باغ وزراعت وزمينهاي ديگر است .

مسأله 2765 - اگر زن بخواهد در چيزهايي كه از آنها ارث نمي برد ، مانند زمين خانه مسكوني ، تصرف كند ، بايد از ورثه ديگر اجازه بگيرد . وچنانچه پيش از دادن سهم زن ، اينها را بفروشند صحيح است واازه زن شرط صحة معامله نيست .

مسأله 2766 - اگر بخواهند بنا ودرخت ، مانند آن را قيمت نمايند ، بايد حساب كنند كه اگر آنها بدون اجاره در زمين بمانند تا از بين بروند ، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قيمت بدهند .

مسأله 2767 - مجراي آب قنات ومانند آن حكم زمين را دارد وآجر وچيزهايي كه در آن بكار رفته ، در حكم ساختمان است .

مسأله 2768 - اگر ميت بيش از يك زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار يك مال ، واگر اولاد داشته باشد ، هشت يك مال به شرحي كه بيان شد ، به طور مساوي بين زنهاي او قسمت مي شود ، اگر چه شوهر با هيچ يك از آنان يا بعض آنان نزديكي نكرده باشد ، ول اگر در مرضي كه به آن مرض از دنيا رفته ، زني را عقد كرده وبا او نزديكي نكرده است ، آن زن از او ارث نمي برد وحق مهر هم ندارد .

مسأله 2769 - اگر زن در حال مرض شوهر كند وبه همان مرض بميرد شوهرش اگر چه به او نزديكي نكرده باشد ، از او ارث مي برد .

مسأله 2770 - اگر زن را به ترتيبي كه در احكام طلاق گفته شد ، طلاق رجعي بدهند ودر بين عده بميرد ، شوهر از او ارث مي برد . ونيز اگر شوهر در بين عده زن بميرد ، زن از او ارث مي برد ، ولي اگر بعد از

گذشتن عده رجعي يا در عده طلاق بائن يكي از آنان بميرد ، ديگري از او ارث نمي برد .
مسأله 2771 - اگر شوهر در حال مرض عيالش را طلاق دهد وپيش از گذشتن دوازده ماه هلالي بميرد ، زن با دو شرط از او ارث مي برد ، اول - آنكه در اين مدت شوهر ديگر نكرده باشد . دوم - شوهر در مرضي كه در آن مرض زن راطلاق داده ،
به واسطه آن مرض يا به جهت ديگري بميرد ، پس ار از آن مرض خوب شود . وبه جهت ديگري از دنيا برود . زن از او ارث نمي برد .
مسأله 2772 - لباسي كه مرد براي زن خود گرفته ، اگر زيادتر از متعارف باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است واگر به مقدار متعارف باشد ولو نپوشيده باشد جزء مال شوهر نيست .

مسائل متفرقه ارث

مسأله 2773 - قرآن وانگشتر وشمشير ميت ولباسي را كه پوشيده يا مهيا شده براي پوشيدن مال پسر بزرگتر است واگر ميت از سه چيز اول بيشتر از يكي دارد ، مثلا دو قرآن يا دو انگشتر دارد يكي بيشتر مال او نيست ولي لباس هر چه باشد به او تعلق دارد .
مسأله 2774 - اگر پسر بزرگ ميت بيش از يكي باشد مثلا از دوزن او در يك وقت دو پسر به دنيا آمده باشند ، بايد لباس وقرآن وانگشتر وشمشير ميت را به طور مساوي بين خودشان قسمت كنند .
مسأله 1775 - اگر ميت قرض داشته باشد ، چنانچ قرضش به اندازه مال او يا زيادتر باشد ، بايد چهار چيزي هم كه مال پسر بزرگتر است ودر مسأله پيش ذكر شد ، به قرض او بدهند ، واگر قرضش كمتر از مال او باشد ، نبايد از آن چهار چيزي كه به پسر بزرگتر مي رسد ، به نسبت به قرض او بدهند ، مثلا اگر همه دارايي او شصت تومان است وبه مقدار بيست تومان آن از چيزهايي است كه مال پسر بزرگتر است وسي تومان هم قرض دارد ، قرض را از چهل تومان باقي مي دهند .
مسأله 2776 - مسلمان از كافر ارث مي برد ولي كافر اگر چه پدر يا پسر ميت باشد از او ارث نمي برد .
مسأله 2777 - اگر كسي يكي از خويشان خود را عمدا وبه ناحق بكشد ، از او ارث نمي برد ، ولي اگر از روي خطا باشد مثل آنكه سنگ را به هوا بيندازد . واتفاقا به يكي از خويشان او بخورد واو را بكشد از او ارث مي برد ولي از ديه قتل كه بعدا بيان مي شود ارث نمي برد .
مسأله 2778 - هر گاه بخواهند ارث را تقسيم كنند ، براي بچه از كه در شكم است كه اگر زنده بدنيا بيايد ارث مي برد ، سهم دو پسر را كنار مي گذارند . ولي اگر احتمال بدهند بيشتر است مثلا احتمال بدهند كه زن به سه بچه حامله باشد ، سهم سه پسر را كنار مي گذارند ، وچنانچه مثلا يك پسر يا يك دختر به دنيا آمده ، زيادي را ورثه بين خودشان تقسيم مي كنند .

استفتائات

احكام پول كاغذي

تمام پولهاي كاغذي اعم از اسكناس ايراني يا دينار عراقي يا دلار آمريكايي ونظائر اينها ماليت دارند زيرا كه دولتها به خاطر پشتوانه اي كه دارند از قبيل : طلا ، نقره ، نفت ، مس ، معادن وثروتهاي طبيعي ديگر . به آنها اعتبار ماليت داده اند ، وتا زماني كه آن پولها را از ماليت نيندازند در نظر عقلاء داراي ارزش واعتبار است ودر مقابل آنها چيزهاي كه ماليت ذاتي دارند يعني مورد احتياج عامه مردم است از قبيل : خوراكي وپوشاكي ونظائر آنها داده مي شود . در اينجا مسائلي پيش مي آيد كه بايستي به طور تفصيل در باره آنها بررسي كرد .
مسأله 1 - رباي قرضي (كه عبارت است از اينكه ، جنسي رابه ديگري بدهد وپس از مدتي زياده از آن را بگيرد مثل اينكه يك من گندم مي دهد وپس از شش ماه يك من ونيم مي گيرد) در پول كاغذي نيز جاري است پس نمي شود مثلا يكصد تومان به كسي قرض داد كه دو ماه بعد يكصدوده تومان گرفت .
مسأله 2 - رباي در معامله (عبارت است از اينكه جنسي كه با پيمانه (مكيل وياكشش (موزون) معامله مي شود به همجنس آن با زياده فروخته شود) در اسكناس ونظائر ان در صورتي كه هر دو نقد باشند نيست ، پس اگر صد تومان را به صد وده تومان نقدا مبادله نمايد اشكالي ندارد زيرا پول كاغذي از قبيل مكيل وموزون نيست .
مسأله 3 - اگر مقدار معيني از پول كاغذي را به بيشتر زا آن نقدا بفروشد مثلا صد تومان نقد را به كسي بفروشد در عوض صد وده تومان در ذمه كه دو ماه بعد آن را بپردازد ، اي معامله در نظر حقير از دو جهت اشكال دارد : اول آنكه فروش آن است كه انسان مالي را در عوض مال ديگر به كسي بدهد ، پس در فروش لازم است كه مال فروخته شده غير از عوض آن باشد .
بنابر اين اگر صد تومان نقد را بفروشد به صد وده تومان در ذمه ، چون كلي در ذمه مغاير با پول نقد نيست بيع محقق نمي شود بلكه در واقع قرض است (كه حقيقت آن عبارت است از اينكه انسان مالي رابه ديگري بدهد به اين قصد كه آن مال در ذمه گيرنده باشد) وگذشت كه رباي در قرض در تمام اموال جاري است . دوم آنكه در رباي دربيع اگر معامله نقدي باشد شرط است مكيل يا موزون باشد ، ولي اگر معامله نسيه ودر ذمه باشد جماعتي از بزرگان علماء فرموده اند ، مكيل يا موزون بودن شرط نيست واگر مثلا صد عدد تخم مرغ را به صد وده عدد در ذمه بفروشد ربا سات ومعامله باطل است وروااياتي نيز بر آن دلالت دارد .

بنابر اين اگر چه پول كاغذي مكيل وموزون نيست وقيمت آن به شماره است مانند تخم مرغ ولي در صورتي كه مقداري از آن به هم جنس آن با زياده فروخته شود معامله ربوي وباطل است ، واين قول اگر اظهر نباشد بدون ترديد مطابق احتياط است ونبايد اين احتياط ترك شود ومؤيد ومؤكد اين اشكال ملاحظه مناط وملاك تحريم ربا است كه آن مناط به عينه در پولهاي كاغذي موجود است .
مسأله 4 - اقوي آن است كه زكاة به پولهاي كاغذي تعلق نمي گيرد پس اگر انسان هر مقدار پول كاغذي داشته باشد وتمام شرايط تعلق زكاة به نقدين يعني طلا ونقره موجود باشد زكاة واجب نمي شود .
مسأله 5 - اگر انسان مقداري از پول كاغذي از كسي به قرض بگيرد ودر موقع پرداخت ، ماليت آن كم شده باشد ظاهر آن است كه همان پول را اگر بپردازد ذمه او بري مي شود وتدارك ماليت ساقط شده لازم نيست .

سفته هايي كه در بين مردم رايج است خود آنها ماليت ندارند ، ومورد معامله نيستند ، بلكه مورد معامله ريالهيي است كه يان سفته ها شند اثبات آنها است وشاهد آن اين است كه اگر كسي دو خروار گندم بفروشد به يك مقدار ريال ودر عوض آن سفته بگيرد وآن سفته بسوزد ويا گم شود ذمه خريدار بري نمي شود وبايستي قيمت آن جنس را به فروشنده بدهد به خلاف آنكه اگر ريال بدهد وآن ريال بسوزد واز بين برود در اين صورت ذمه خريدار بري است . احكام سفته در ضمن مسائلي بيان مي شود :
مسأله 6 - سفته اي كه حقيقت داشته باشد وجاي خالي نباشد ، مثل اينكه كسي جنسي را به ديگري فروخته به دو هزار ريال در ذمه وسفته گرفته است ، اگر بخواهد آن را به بانك يا غير بانك به عنوان معامله واگذار كند ، چنانچه در مقابل وجه نقد نباشد بلكه با وعده باشد معامله اشكال دارد چون بيع دين به دين مي شود ، چنانچه با وجه نقد باشد بدون كم كردن ، مثلا در همان مثال واگذار كند آن دو هزار ريال كه سفته سند آن است به يك هزار ونهصد ريال ، ظاهرا معامله صحيح است واشكالي ندارد .
مسأله 7 - سفته هايي كه دوستانه است وحقيقت ندارد اگر واگذار شود به غير به عنوان معامله وتمليك ، در صورتي كه به عنوان فروش باشد معامله باطل است زيرا خود سفته ماليت ندارد وذمه او هم كه مشغول نيست تا دين را بفروشد ولي از چند راه مي توان اين معامله رائجه را تصحيح نمود : 1 - آنكه دهنده سفته وكيل نمايد گيرنده را كه از شخص سوم مبلغي را مثلا صد تومان نقد بخرد به صد تومان در ذمه او به اين نحو كه ، صد تومان نقد داخل در ملك گيرنده سفته بشود ، وصد تومان نسيه در ذمه دهنده سفته قرار گيرد وسفته دهنده در مقابل اين وكالت مقداري پول مثلا صد تومان يا بيشتر بگيرد . ولي شرط صحت خريد پول نقد به پول در ذمه همان طور كه گفته شد ، بنابر احتياط آن است كه پول در ذمه زيادتر نباشد وچنانچه سفته گيرنده بخواهد به شخص سوم زيادي بدهد بايد بعنوان بذل باشد . ونيز همان گونه كه گذشت در موقع معامله رعايت دو تا بودن ثمن ومثمن بشود از قبيل كلي وفرد نباشد ، بلكه كلي غير منطق بر فرد موجود باشد . 2 - سفته دهنده وكيل كند سفته گيرنده را كه مثلا يكصد تومان از شخص سوم نقد بخرد براي او به يك صد تومان ذمه خودش يا رعايت تغاير ثمن ومثمن يا قرض بگيرد براي او ونيز وكيل نمايد او را كه بعد از تمام شدن اين معامله سفته گيرنده پول نقد را به خودش بفروشد به همان قيمت يا قرض بردارد ، در نتيجه پول نقد مال سفته گيرنده مي شود واو مديون سفته دهنده مي شود وسفته دهنده مديون شخص سوم .

واگر بخواهد زيادي بدهد بايد به عنوان بذل باشد واگر با شرط باشد در فرض بيع احتياط ودر صورت قرض جزما باطل خواهد بود . 3 - سفته دهنده به دادن سفت اذن بدهد به سفته گيرنده كه پس از آنكه او از شخص سوم مبلغي را مثلا صد تومان خريد به همان مبلغ در ذمه خودش يا قرض گرفت ، حواله دهد شخص سوم را به سفته دهنده ، وبعد از تماميت از دو معامله سفته دهنده مديون آن شخص مي شود ، وسفته گيرنده مديون او ، وپول نقد مال سفته گيرنده مي شود . ودر اين صورت چنانچه شرط زيادي نمايد ظاهرا اشكال ندارد البته شرط در حواله باشد ودر اذن در ان ، نه در بيع ويا قرض . 4 - سفته دهنده با دادن سفته ضامن بشود پولي راكه سفته گيرنده از شخص سوم قرض مي گيرد يا بامعامله مديون او مي شود ، وبعد از آن سفته گيرنده با شخص سوم معامله نمايد با خريد وفروش يا قرض وپس از تمام شدن معامله ديني كه بر ذمه سفته گيرنده است منتقل مي شود به ذمه سفته دهنده ، ولي مراجعه به او نمي شود مگر بعد از رسيدن موعد وپرداخت وجه از طرف ضامن . ودر اين صورت هم شرط زيادي بلا مانع است در صورتي كه در ضمن بيع يا قرض نباشد .

مسأله 8 - معامله سفته را از چهار طريق تصحيح كردم ولي لازمه همه آنها اين است كه پول را در سر موعد ، سفته دهنده بايد به آنكه طرف معامله است بانك يا غير بانك بپردازد ، وليكن دولت قانوني وضع كرده است كه بانكها يا خريدارهاي ديگر اختيار دارند ره هر كدام از سفته دهنده وسفته گيرنده مراجعه نموده ووجه سفته را از او مطالبه كنند وسفته رابه او در مقابل معادل وجه سفته بدون كسر واگذار نمايند ، وهر دوي انها هم موظفند كه در صورت مطالبه بانك يا خريدار ديگر وجه را بپردازند . وچون اين ازام والتزامات را نوعا مي دانند ومعاملات روي اين شرط انجام مي گيرد واز او تعبير به شرط ضمني مي كنند ، پس كساني كه يا اين الزام والتزام را بدانند وسفته را با اين شرط ضمني معامله كنند رعايت اين شرط لازم است . بنابر اين مراجعه طلبكار به سفته دهنده به واسطه معامله است ومراجعه به سفته گيرنده از راه شرط ضمني است ومانعي ندارد . وراه ديگري هم هست در صورتي كه به طريق چهارم معامله انجام شود كه مقام را جاي بيان ان نيست .

مسأله 9 - متعارف است ميان كساني كه سفته معامله مي كنند كه اگر مديون تأخير در اداء دين نمود بعد از رسيدن موعد ، بايد پولي را به دائن بپردازد ، به عبارت ديگر ، در سر موعد اگر سفته دهنده ياگيرنده پول را به كسي كه سفته را به او واگذار نموده اند در مقابل پول معيني ، پول را نپرداختند آن شخص يا آن مؤسسه باري تأخير ، مبلغ معيني را مي گيرد . دو راه براي حلال بودن ان وجه هست ، اول اينكه مصالحه نمايند به اين نخو كه ايقاع صلح نمايند بر ابراء مافي الذمه در مقابل مقدار زيادتر وگرنه

چنانچه مدت را در مقابل مقداري پول قرار دهند به نحو شرط ابتدايي در ضمن عقد ديگر يا مصالحه بر او يا بنحو فروش در همه اين صورتها پول اضافه ربا است وگرفتن آن حرام . وهمچنين باطل است اگر بفروشند دين حال را به زاده بر آن در ضمن مدتي زيرا بيع دين به دين را فقهاء جائز نمي دانند . راه دوم براي اينكه آن پول زيادي حلال باشد اين است كه : در ضمن معامله ديگري وجه زيادي را منتقل نمايند مثل اينكه : چيزي كه قيمتش مثلا ده تومان است بفروشند به بيست تومان واين معامله صحيح است واشكالي ندارد . براي رفع شبهه از اين قسم معامله روايتي كه به سند صحيح از امام موسي بن جعفر عليه السلام روايت شده است نقل مي كنيم : راوي عرض مي كند به حضرت من چند درهم از كسي طلبكارم وآن شخص خواهش مي كند او را مهلت دهم وبه من منفعتي برساند ، من جبه اي را كه قيمتش هزار درهم است به او ده هزار درهم يا بيست هزار درهم مي فروشم وطلب خود را تأخير مي اندازم حضرت فرمود : عيبي ندارد .
مسأله 10 - متعارف در بانكها آن است كه با يك امضاء معامله نمي كنند ولي اشخاصي هستند كه با يك امضاء هم معامله مي نمايند به اين نحو كه پول مي دهند وسفته مي گيرند ، اين معامله اگر ربدون زيادي باشد يعني يكصد تومان بدهد وسفته هم يكصد تومان باشد هيچ اشكالي ندارد چه ، به عنوان قرض باشد وسفته سند اثبات آن در ذمه ، ولي اگر با زيادي باشد كه يكصد تومان مثلا بگيرد ويكصدوده تومان سفته بدهد ، چنانچه به عنوان قرض باشد (همان طور كه ميان مردم مرسوم است) مسلما باطل وحرام است ، واگر به عنوان بيع باشد در نظر حقير اشكال دارد ، واحتياط واجب در ترك ان است ، وچنانچه بخواهند زيادي حلال باشد مي توانند از راه دوم كه در مسأله پيش گفته شد استفاده نمايند .

از جمله مسائلي كه دراين زمانها پيدا شده احكام مربوط به بانكها ومعامله باآنها است . به طور كلي بانكها بر سه قسمند : بانك دولتي ، بانك ملي ، بانك مشترك ميان دولت وملت . وچون جمعي از علماء دولد را مالك نمي دانند از اين جهت احكام معامله با اين بانكها مختلف است . به نظر حقير ممكن است دولت ومؤسسه مالك بشود ، ولذا اقسام بانكها در حكم يكسانند وبسياري از معاملاتي كه در آن صورت مي گيرد تازگي ندارد وما از ذكر انها خود داري مي كنيم تنها مسائلي را تذكر مي دهمي كه تا حدودي تازگي دارند

مسأله 1 - در ميان مردم متعارف است كه پولي در بانك مي گذارند وبانك هم در آن پول تصرف مي نمايد حتي گاهي عين پول را مصرف مي كند وبه ديگري منتقل مي نمايد ودر عوض سودي به صاحب مال مي دهد . ازن معامله داراي صورتهاي مختلف واحكام گونا گون است كه ذيلا توضيح داده مي شود : 1 - صاحب پول در عوض مبلغ زيادتر پول خود را به بانك بفروشد . در مسائل پيش روشن شد كه اين معامله اشكال دارد واحتياط واجب در ترك آن است . 2 - صاحب پول به بانك قرض بدهد . بعضي از علما گفته اند كه اين نوع معامله جائز است زيرا هنگام سپردن صاحب پول شرط نمي كند كه اضافه بر اصل پول چيزي به او بدهد ، بنا بر اين پول اضاقي به منزله جائزه است ، ولي بنظر حقير پول اضافه ربا وحرام است : زيرا بانك به طور كلي قراري گذارده وقانوني وضع كرده است كه هر كس پولي در بانك بگذارد در هر ماه مقداري زيادتر به او داده مي شود ، ومعاملات با بانك روي اين قرار داد كلي است وبناي عمل روي اين شرط است وچنين شرطي را شرط ضمني مي گويند وشرط ضمني در نظر عقلاء در حكم شرط صحيح است ، ولذا چنانچه بانك بخواهد مبلغ اضافي را ندهد به وسيله قوه قهويه از او مي گيرند بنابر اين اين نوع معامله به طور قطع ربوي است وگرفتن پول اضافي حرام . 3 - صاحب پول ، پولش را به بانك اباحه كند ولو اينكه بانك آن را تملك كند و به ديگري بدهد ، ودر عوض مبلغي اضافي به صاحب پول بپردازد كه اين نوع معامله را اباحه به عوض مي گويند وظاهرا اشكالي هم ندارد . 4 - صاحب پول ، پول را به شكل امانت ووديعه در بانك بگذارد واجازه مي دهد در آن تصرف نمايد نهايت آنكه اذن در تصرف ناقل مجاني نيست بلكه در مقابل عوض است در اين صورت مبلغ اضافي از باب شرط ضمني يا صريح حلال مي باشد .

مسأله 2 - مرسوم است كه بانك گاهي با قرعه به بعضي از كساني كه در بانك پول دارند جايزه مي دهد ، وچون اين جايزه شرط نشده است بانك

هم ملزم به آن نيست وتنها آن را باري تشويق مردم مي دهد از اين جهت حلال است وهيچ اشكالي ندارد .
مسأله 2 - مرسوم است كه بانك گاهي با قرعه به بعضي از كساني كه در بانك پول دارند جايزه مي دهد ، وچون اين جايزه شرط نشده است وبانك هم ملزم به آن نيست وتنها ان را براي تشويق مردم مي دهد از اين جهت حلال است وهيچ اشكالي ندارد .
مسأله 3 - پولهايي كه در بانك گذاشته مي شود بعضي را صاحب پول پيش از سر رسيد موعد نمي تواند بگيرد كه از ان تعبير به (امانت) مي شود وبعضي هر موقع خواست مي تواند بگيرد كه از آن تعبير به (توفير) مي شود . اين دو نوع سپرده از لحاظ احكام باهم فرقي ندارند ، مگر آنكه بايستي به شرط در ضمن عقد (عدم امكان برداشت در صورت اول وامكان برداشت در صورت دوم) عمل شود .
مسأله 4 - از جمله كارهايي كه بانك انجام ميدهد اين است كه : گاهي تاجري با طرف خود در ممالك ديگر مذاكره خريد جنس را مي نمايد ومقدار وقيمت وشرايط تسليم را تمام مي كند ، ولي چون دولت مانع از بيرون بردن پول است از مملكت مگر تحت نظر بانك لذا تاجر مي رود بانك ومقداري از قيمت آن جنس را به بانك مي پردازد ، مثلا جنسي را تمام كرده است كه يك صد هزار تومان بخرد ، پنجاه هزار تومان نقد به بانك ميدهد ، بانك تمام قيمت جنس را كه صد هزار تومان است به طرف تاجر مي پردازد وجنس را تحويل مي گيرد آنگاه به تاجر اطلاع مي دهد چنانچه بقيه پول را بدهد مي تواند جنس را تحويل بگيرد وگرنه خود بانك حق دراد آن متاع را بفروشد وحق خود را دريافت نمايد وبقيه را به تاجر بدهد وبانك در عوض اين كار ، مبلغي از تاجر دريافت مي كند . ظاهرا چنين معامله اي اشكال ندارد هم مقداري كه بانك مي گيرد حلال است ، وهم فروش جنس وبرداشتن حق خود ، اولي حلال است به واسطه اينكه معامله اي كه تاجر با طرف خود مي كند بيعي است مشورط به دخالت بانك وكاري كه تاجر با بانك مي كند يا جعاله است به اين نحو كه تاجر به بانك مي گويد : اگر دين مرا اداء كني من اصل دين وآن زيادي را كه قار گذاشته ايم به تو مي دهم ، ويا مصالحه است ود رهر دو صورت پول زيادي براي دين نيست تا ربا باشد ، بلكه در مقابل كارهايي است كه بانك انجام مي دهد وبي شك چنين پولي گرفتنش حلال خواهد بود ، دومي حلال است به واسطه اينكه در ضمن معامله تاجر با بانك چنين شرشي مي شود ودر حقيقت تاجر بانك را وكيل در فروش جنس در صورت نپرداختن پول مي نمايد .
مسأله 5 - در ميان مردم متعارف است كه از بانكها اعم از بانك رهني وغيره باري ساختمان ويا زراعت ويا ما يحتاج ديگر پول مي گيرند وبه

اقساط آن پول را با مقدار معيني سود بانك مي پردازند . اين معامله به خاطر اينكه مشتمل بر ربا است حرام است ، گر چه صريحا شرط زيادي نشود چون بناي قرض روي اين شرط است ودر مسائل پيش گفتيم : شروطي كه طبق يك قرار كلي مبناي معامله روي ان است شروط ضمنيه است ودر حكم شرط صريح است ونمي توان ان را به اين نحو نيز تصحيح نمود : مبلغ معيني را از بانك نقدار بخرد در عوض همان مبلغ با زيادي كه به اقساط آن را بدهد زيرا بيع نقد به نسيه در غير مكيل وموزون همان طور كه در سابق گفتيم اشكال دارد

احكام سر قفلي

از معاملات رائج ومورد ابتلاء (سر قفلي) است وعامل پيدايش آن اين است كه دولت قانوني وضع كرده است كه هر كس خانه ويا محلي را اجاره كند پس از گذشتن مدت اجاره مالك حق ندارد مستأجر را از آن محل بيرون كند ويا مال الاجاره را زياد كند ، وچو ارزش اجاره غالبا ترقي مي كند وگاهي مستأجر موافق مذاق مؤجر نيست يا آنكه مؤجر خود احتياج به مورد اجاره دارد ، ودر تمام اين فروض تخليه محل ممكن نيست مگر با دادن مقداري پول ، از اين رو (سر قفلي) كه عبارت است از پولي كه مستأجر از مؤجر براي تخليه محل ويا از شخص سوم براي تحويل محل مي گيرد پديد آمده واين پول در بعضي موارد حلال ودر بعضي ديگر حرام است كه ذيلا توضيح داده مي شود : مسأل 1 - سر قفلي اي كه مالك مي گيرد از دو راه قابل تصحيح است : 1 - مالك مغازه يا خانه ومانند اينها را به شخصي مثلا يك ساله اجاره مي دهد در عوض ماهي هزار ريال به اضافه پنجاه هزار ريال نقد ودر ضمن اجاره شرط مي كند : تا زماني كه مستأجر مايل باشد مي تواند در آن محل بماند واجاره آن محل را به همين مبلغ تمديد نمايد وحق اخراج او وافزودن بر مبلغ مورد توافق را نداشته باشد وچنانچه مستأجر محل اجاره ار به ديگري واگذار نمود مؤجر با آن شخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نمايد يعني برمبلغ اجاره ماهيانه كه هزار ريال بوده نيفزايد . 2 - مالك با مستأجر در مورد مال الاجاره توافق نمايند ودر ضمن شرط كنند كه مستأجر وكيل باشد بعد از پايان مدت اجاره محل را به خودش ويا به ديگري اجاره دهد ويا وكيل در توكيل باشد در اجاره دادن به ديگري ودر مقابل اين وكالت مبلغي مثلا پنج هزار تومان به مالك بدهد واين وكالت چون در ضمن عقد لازم شرط شده است لازم است وموكل نمي تواند وكيل را عزل كند وبا مردن او هم از بين نمي رود .

مسأله 2 - سر قفلي اي كه مستأجر از مالك مي گيرد دو صورت دارد : يك ي حلال وديگري حرام ، اگر مستأجر از مالك به يكي از دو طريق كه در مسأله پيش گفته شد سر قفلي بگيرد مي تواند آن را در مقابل اسقاط حق يا وكالت كه از راه شرط حاصل شده بود ، حساب نمايد واز آن محل رفع يد نمايد ، وگرنه بعد از پايان مدت اجاره وعدم رضايت به تمديد اجاره حق تصرف در آن محل را ندارد اگر چه با بودن مستأجر در ان محل وگذشت زمان مال الاجاره آن ترقي كرده باشد وگرفتن پولي به عنوان سر قفلي در اين صورت حرام است .

مسأله 3 - سر قفلي اي كه مستأجر از مستأجر ديگر مي گيرد چند صورت

دارد که بعضي از صور آن حلال وبعضي ديگر حرام است . صورت او آنكه مستأجر به مالك سر قفلي داده باشد يعني به يكي از دو طريق كه در مسائل پيش گفته شد از مالك حق واگذار نمودن محل به ديگري را گرفته باشد ، در اين صورت مستأجر ديگر به هر مقداري كه توافق كنند سر قفلي بگيرد ولو آنكه چند برابر سر قفلي از كه او به مالك دادن است باشد . صورت دوم آنكه مستأجر گر چه به مالك سر قفلي نپرداخته است ، اما در ضمن اجاره شرط كرده تا زماني كه مستأجر در محل اجاره ساكن است به همان قيمت اول اجاره بدهد ومؤجر حق اضافه كردن قيمت مال الاجاره را نداشته باشد وچنانچه مستأجر بخواهد محل اجاره را به ديگري واگذار نمايد مؤجر با همان شخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نمايد يعني مبلغ اجاره را زياد نكند وتا هر اندازه كه او بخواهد اجاره را تمديد نمايد ، يا آنكه مالك در حين اجاره اول شرط وكالت مستأجر اول را نموده باشد ، در اين صورت نيز مستأجر اول مي تواند از مستأجر دوم سر قفلي بگيرد به همان گونه كه در صورت اول بيان گرديد . صورت سوم آنكه : مستأجر اول به مالك سر قفلي داده يا آنكه شرط نموده است مجانا ، ولي شرط ومورد معامله فقط آن است كه مستأجر تا مائل باشد مالك تجديد اجاره نمايد وحق افزودن بر قيمت اجاره را نداشته باشد ، وچنانچه به مستأجر ديگر واگذار شد ، مالك هر نحوي كه مائل باشد مي تواند با او رفتار نمايد . در اين صورت نيز مي تواند مستأجر اول از مستأجر دوم سر قفلي بگيرد ولي به اين ترتيب كه ان شخص سوم مبلغي را مثلا ده هزار تومان به مستأجر اول مي دهد كه او ان محل را تخليه كند آنگاه خود با مالك به يك قيمتي توافق مي كند ومحل را اجاره مي نمايد ومالك نيز در معامله با او كمال آزادي را دارد وآن شخص سوم اگر بخواهد در آن محل حقي پيدا كند بايد همانطور كه بيان شد به مالك سر قفلي بدهد . صورت چهارم آنكه : مستأجر به مالك سر قفلي نداده است ولي مالك ميل دارد با او تجديد اجاره نمايد وتا موقعي كه او بخواهد به ديگري اجاره ندهد . در اين صورت نيز مستأجر مي تواند از شخص سوم سر قفلي بگيرد ولي به يكي از سه راه زير : 1 - اينكه مبلغي مثلا پنج هزار تومان به او بدهد وشرط نمايد كه محل را تخليه كند ومزاحم او بناشد . 2 - در مقاب لعدم مزاحمت او مبلغي را به او ببخشد واين در حقيقت (هبه معوضه) است . 3 - در مقاب لعدم مزاحمت ، پول را به عنوان (جعاله) بدهد . در اين صورت نيز سر قفلي در مقابل تخليه محل است واجاره از مالك اصلي ، واو به هر نحو مايل باشد مي تواند معامله كند .

حكم خريد وفروش حواله

يكي از معاملات رايج ميان بازرگانان (صرف برات) است واز آن به (خريد وفروش حواله ، تعبير مي كنند وآن برسه قسم است ، قسم اول - شخصي در محلي پولي به تاجر مي دهد كه از طرف او در محل ديگر همان پول را دريافت كند . مثلا ده هزار تومان در تهران به تاجري مي دهد كه در بغداد همان مبلغ را از طرفش بگيرد . چه اين معامله به شكل قرض باشد ويا خريد وفروش ، در صحت اين معامله هيچ اشكالي نيست . قسم دوم - شخصي در مكاني پولي به تاجر بدهد ودر مكان ديگر از طرف او كمتر از آن را بگيرد مثلا هزار تومان در بغداد به تاجر بدهد ودر تهران نهصد تومان بگيرد . ظاهرا اين معالمه هم اشكالي ندارد وفرقي بين قرض وخريد وفروش نيست زيرا ربا ان است كه پول دهنده زيادي بگيرد نه كمتر ودر اين قسم پول دهنده كمتر مي گيرد . قسم سوم - آنكه شخصي در محلي پولي به كسي بدهد كه در محل ديگر از خودش ويا از طرفش زيادتر بگيرد . در اين قسم اگر پول را به عنوان قرض بدهد قطعا حرام است واگر خريد وفروش باشد احتياط واجب ترك ان است والله العالم .

حكم ضمان جديد

شخصي متعهد مي شود مثلا خانه اي را با خصوصياتي كه طرفين بر آن توافق كرده اند بسازد وتحويل دهد وشخص سومي با توافق طرفين متعهد مي شود ، چنانچه تعهد كننده تا مدت معين كار راانجام ندهد مبلغي به صاحب كار بپردازد ودر مقابل اين تعهد پولي مي گيرد . در صورتي كه متعهد اول تخلف كرد وشخص ثالث مبلغي را كه تعهد كرده پرداخت نمود وهمان مبلغ را از متعهد اول گرفت ، اينكار با جميع خصوصياتش صحيح است ومانعي ندارد .

حكم بيمه

از معاملات تازه در آمد (بيمه نمودن) است . دانشمندان علم حقوق نوشته اند كه اين معامله در اوائل قرن چهارده ميلادي در اروپا پديد آمده است . وبعدا در اثر بر قراري تجارت ميان شرق وغرب در اوائل قرن سيزده هجري اسلامي در بلاد آسيا ظاهر گرديد واموال تجارتي را كه از راه دريا وارد مي كردند بيمه مي نمودند وكم كم در همه شئون زندگي راه يافت تا جايي كه همه چيز حتي انسان را بيمه مي كنند . حقيقت بيمه اين است كه : پيماني ميان دو طرف بسته مي شود مبني بر اينكه : چنانچه حادثه اي پيش بيايد ومورد بيمه آسيب ببيند ويا از بين برود ، بيمه كننده متعهد باشد خسارات وارده را طبق قرار داد بپردازد ودر برابر چنين تعهدي بيمه پذير نيز متعهد مي شود در هر ماه يا هر سال يا يك مرتبه مبلغي را به او تسليم نمايد . مثلا شخصي متعهد مي شود : هر سال مبلغي را به شركت ويا فردي بدهد كه اگر آسيبي به ماشين ويا خانه اش برسد آن شركت ويا آن شخص آن خسارت را جبران نمايد . يك قسم ديگر بيمه نيز وجود دارد وآن اينكه : عده اي سرمايه اي مي گذارند چنانچه خسارتي به يكي از اعضاء وارد شود از آن طريق جبران نمايند كه اساس اين قسم بيمه باز نمودن صندوق تعاوني مشترك ميان جماعتي است براي جبران خسارت معيني كه بر يكي از اعضاء وارد مي شود . قسم اول بيمه را از چند راه كه ذيلا توضيح داده مي شود مي توان تصحيح نمود :

1 - از راه ضامن شدن - بنا بر اقوي در ضامن شدن شرط نيست آن چيزي كه ضامن آن شده اند دين در ذمه باشد بلكه ضامن اعيان شدن گر چه ان اعيان نزد صاحبانش باشد صحيح است بيمه نيز از مصاديق ضمان اعيان است نهايت ضماني است مشروط به اينكه : كسي كه براي او ضامن شده اند بايد مبلغي در سال بپردازد .

2 - از راه صلح وسازش - طرفين معامله سازش مي كنند كه بيمه شونده مبلغي بدهد وبيمه كنند نيز در صورت خطر ووقوع خسارتي آن را جبران نمايد .

3 - از راه هبه معوضه - به اين ترتيب بيمه شده مبلغي را يك مرتبه ويا تدريجا به شركت يا شخص بيمه كننده مجاني تسليم مي كند وشرط مي كند اگر پيش آمدي براي او بكند خسارتش را جبران نمايد .

4 - از راه معامله مستقل - گر چه معامله بيمه در زمان شارع مقدس وجود نداشته است اما اين معامله يك معامله عقلايي است وشارع مقدس هم از آن نهي نكرده وعموم (اوفوا بالعقود) نيز شامل ان خواهد بود . (مسأله) بعضي از شركتها در سال يك مرتبه يا در هر ماه مبلغي به كساني

كه بيمه شده اند مي پردازد ظاهرا گرفتن آن پول حلال است زيرا اين كار با شرط در ضمن عقد بيمه لازم الرعايه است . واما قسم دوم بيمه كه بر اساس تأسيس صندوق تعاني مشترك است نيز قابل تصحيح است به شرح زير : 1 - از راه ضامن شدن - به اين ترتيب ، پولهاي هر كدام از شركاء كه در محلي گذاشته اند مال خود آنها است ولي هر كدام از آن چند نفر ضامن مي شود اموال ديگران را به نسبت معيني مثلا اگر پنج نفرند هر كدام ضامن اموال ديگران مي شود به ربع ، واين ضمان مشروط است به اينكه هر كدام رد ماه يا سال مبلغ معيني را نزد شركت بگذارند . 2 - مي شود از راه صلح وسازش تصحيح نمود . 3 - ممكن است همانطور كه در قسم اول گفته شد از راه معامله مستقل آن را تصحيح نمود .

از جمله معاملات تازه در آمده خرديد وفروش (اوراق شانسي) است وحقيقت آن اين است كه توافقي ميان مردم از يك طرف وشركت يا شخص معيني از طرف ديگر مي شود كه چنانچه كسي اوراق را به قيمت معيني بخرد آن شركت يا شخص ميان خريداران قرعه مي زند ، قرعه بنام هر كس اصابت كرد مقداري پول مي دهد . اين معامله چند صورت دراد كه همه ان صورتها حرام وپوي كه از آن راه گرفتن مي شود غير جائز است . صورت اول اينكه پول را در عوض اوراق به احتمال اصابت قرعه بدهد اين عمل قمار وحرام است بدون اشكال . صورت دوم انكه اوراق را مي خرد در عوض پول معين ودر ضمن بيع قرعه زدن را شرط مي كند يا آنكه خود فروشنده براي تشويق خريداران قرعه مي زند ، يان معامله وشرط هر دو باطلند ، اما معامله به جهت مجهول بودن ماليت . اوراق باطل است زيرا چنانچه قرعه بنام او اصابت كند اوراق ماليت زيادتر دارد واگر اصابت نكند اصلا ماليت ندارد ومعامله بر مجهول باطل است . وشرط هم با فساد معامله شرط ابتدايي مي شود وغير واجب الرعايه وفاسد خواهد بود . وقرعه هم به خودي خود قمار وحرام است واز موجبات مالكيت نمي تواند باشد . صورت سوم آنكه كسي اوراقي را به قيمت معيني به عنوان كمك به يك از مؤسسات خيريه مي گيرد آنگاه دهنده اوراق به عنوان تشويق ميان گيرندگان اوراق قرعه مي زند وبنام هر كس اصابت كرد مبلغي مي دهد ، در اين صورت دادن پول به عنوان كمك به مؤسسات خيريه مانعي ندارد ، ولي گرفتن پولي كه از راه قرعه نصيبش شده جايز نيست چه آن پول از پولهايي باشد كه مردم به عنوان كمك به مؤسسه داده اند وچه غير آن باشد بلي چنانچه از پول ديگر دهند وبه عنوان بخشش باشد وبداند كه با قرعه مجبور به دادن پول نيست گرفتن چنين پولي اشكالي ندارد ، ولي چنين فري از مورد بحث ما خارج است مال غصبي را هم اگر صاحبش راضي بشود مانعي ندارد والله العالم .

15- آيه الله سيد محمد حسيني شاهرودي (مدظلّه)

مشخصات كتاب

سرشناسه :حسینی شاهرودی، محمد، ۱۳۱۰
عنوان و نام پدیدآور :استفتائات/محمد حسینی‌شاهرودی.
مشخصات نشر :[قم]: آل‌المرتضی، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری :ج.
شابك :دوره: 964-5822-10-6 ؛ ج. ۱: 964-5822-09-2
یادداشت :ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴).
یادداشت:ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۵).
یادداشت :ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶).
موضوع :فتواهای شیعه -- قرن ۱۴
موضوع :فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره :BP۱۸۳/۹/ح۴۸الف۵ ۱۳۸۵
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۶۷۳۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

احكام خمس

مسأله 1760 ـ در هفت چيز خمس واجب ميشود: اول ـ منفعت كسب. دوم ـ معدن. سوم ـ گنج. چهارم ـ مال حلال مخلوط به حرام. پنجم ـ جواهري كه بواسطه غواصي يعني فرو رفتن در دريا به دست مي آيد. ششم ـ غنيمت جنگ. هفتم ـ زميني كه كافر ذمي از مسلمان بخرد. و احكام اينها مفصلاً گفته خواهد شد.

1 ـ منفعت كسب

مسأله 1761 ـ هر گاه انسان از تجارت يا صنعت، يا كسبهاي ديگر مالي بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه ميتي را بجا آورد و از اجرت آن، مالي تهيه كند، چنانچه از مخارج سال خود او و عيالاتش زياد بيايد، بايدخمس يعني پنج يك آنرابه دستوري كه بعداً گفته ميشود بدهد .

مسأله 1762 ـ اگر از غير كسب، مالي بدست آورد، مثلاً چيزي به او ببخشند ، و از مخارج سالش زياد بيايد، اقوي آنست كه خمس آن را هم بدهد.

مسأله 1763 ـ مهري راكه زن مي گيرد خمس ندارد. و همچنين است ارثي كه به انسان مي رسد. ولي اگر مثلاً با كسي خويشاوندي دوري داشته باشد و نداند چنين خويشي دارد، احتياط واجب آنست خمس ارثي را كه از او مي برد بدهد.

مسأله 1764 ـ اگر مالي به ارث به او برسد و بداند كسي كه اين مال از او به ارث رسيده خمس آن را نداده، بايد خمس آن را بدهد. و نيز اگر در خود آن مال خمس نباشد، ولي انسان بداند كسي كه آن مال از او به ارث رسيده، خمس بدهكار است، بايد خمس رااز مال او بدهد.

مسأله 1765 ـ اگر بواسطه قناعت كردن، چيزي از مخارج سال انسان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.

مسأله 1766 ـ كسي كه ديگري مخارج او را مي دهد، بايد خمس تمام مالي را كه بدست مي آورد بدهد.

مسأله 1767 ـ اگر ملكي را بر افراد معيني مثلاً بر اولاد خود وقف نمايد، چنانچه در آن ملك زراعت و درختكاري كنند و از آن چيزي بدست آورند و از مخارج سال آنان زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهند. بلكه اگر طور ديگري هم از ملك نفع ببرند مثلاً اجاره آن را بگيرند، بنا بر احتياط واجب بايد خمس مقداري را كه از مخارج سالشان زياد مي آيد بدهند.

مسأله 1768 ـ مالي را كه فقير گرفته و از مخارج سالش زياد آمده اگر از بابت صدقه مستحبي بوده بنابر احتياط واجب خمس آن را بايد بدهد و

همچنين اگر از بابت خمس و زكات بوده در صورتي كه زايد از مخارج سال را مالك شود خمس آنها را بايد بدهد علي الاظهر. ولي اگر از مالي كه به او داده اند منفعتي ببرد مثلاً از درختي كه بابت خمس به او داده اند ميوه اي بدست آورد، و از مخارج سالش زياد بيايد، بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1769 ـ اگر با عين پول خمس نداده جنسي را بخرد، يعني به فروشنده بگويد اين جنس را به اين پول مي خرم، چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحيح است، و انسان بايد پنج يك جنسي را كه خريده به حاكم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است پس اگر پول را كه فروشنده گرفته از بين نرفته حاكم شرع خمس همان پول را مي گيرد و اگر از بين رفته عوض خمس را از فروشنده يا خريدار مطالبه مي كند.
مسأله 1770 ـ اگر جنسي را بخرد و بعد از معامله قيمت آنرا از پول خمس نداده بدهد، معامله اي كه كرده صحيح است. ولي چون از پولي كه خمس در آنست به فروشنده داده به مقدار پنج يك آن پول به او مديون مي باشد وپولي را كه به فروشنده داده اگر از بين نرفته حاكم شرع پنج يك همان را مي گيرد و اگر از بين رفته عوض آنرا از خريدار يا فروشنده مطالبه مي كند.
مسأله 1771 ـ اگر مالي را كه خمس آن داده نشده بخرد چنانچه حاكم شرع معامله پنج يك آنرا اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاكم شرع مي تواند پنج يك آن مال را بگيرد. و اگر اجازه بدهد معامله صحيح است. و خريدار بايد مقدار پنج يك پول آنرا به حاكم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده مي تواند از او پس بگيرد.
مسأله 1772 ـ اگر چيزي را كه خمس آن داده نشده به كسي ببخشند، پنج يك آن چيز، مال او نمي شود.
مسأله 1773 ـ اگر از كافر يا كسي كه به دادن خمس عقيده ندارد، مالي به دست انسان آيد، واجب نيست خمس آنرا بدهد.
مسأله 1774 ـ تاجر و كاسب و صنعتگر و مانند اينها از وقتي كه شروع به كاسبي مي كنند يك سال كه بگذرد، بايد خمس آنچه را كه از خرج سالشان زياد مي آيد بدهند. و كسي كه شغلش كاسبي نيست، اگر اتفاقاً منفعتي ببرد، بعد از آنكه يك سال از موقعي كه فائده برده بگذرد، بايد خمس مقداري را كه از خرج سالش زياد آمده بدهد.
مسأله 1775 ـ انسان مي تواند در بين سال هر وقت منفعتي به دستش آيد خمس آنرا بدهد. و جايز است دادن خمس را تا آخر سال تأخير بيندازد.
مسأله 1776 ـ كسي كه مانند تاجر و كاسب بايد براي دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتي بدست آورد و در بين سال بميرد،بايد مخارج تا موقع مرگِش را از آن منفعت كسر كنند و خمس باقيمانده را بدهند.

مسأله 1777 ـ اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود، و آنرا نفروشد و در بين سال قيمتش پائين آيد، خمس مقداري كه بالا رفته بر او واجب نيست.
مسأله 1778 ـ اگر قيمت جنسي كه براي تجارت خريده بالا رود و به اميد اينكه قيمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آنرا نفروشد و قيمتش پائين آيد، خمس مقداري كه بالا رفته بر او واجب نيست.
مسأله 1779 ـ اگر غير مال التجاره مالي داشته باشد كه خمسش را داده، يا خمس ندارد چنانچه قيمتش بالا رود و آنرا بفروشد لازم است كه خمس مقداري كه بر قيمتش اضافه شده است بدهد اگر در بين سال آنرا در مئونه خود صرف ننمايد لكن اگر زيادتي قيمت از جهت كم ارزشي پول باشد مثلاً در بيست سال قبل جنسي را به صد تومان خريده در اين زمان به هزار تومان فروخته ولكن اين هزارتومان فعلي بيشتر از صدتومان بيست سال قبل ارزش ندارد و قيمت جميع اجناس بيست سال قبل تا بحال يك بر دَه شده در اين صورت بر زيادتي قيمت آن خمس تعلق نمي گيرد، و چنانچه مثلاً درختي كه خريده ميوه بياورد، يا گوسفند چاق شود، در صورتي كه مقصود او از نگهداري آنها كاسبي بوده، بايد خمس آنچه زياد شده بدهد و اگر مقصودش كاسبي نبوده بلكه گذران زندگي بوده بايد خمس مقداري كه از مخارج ساليانه زياد مي آيد بدهد.
مسأله 1780 ـ اگر باغي احداث كند براي آنكه بعد از بالا رفتن قيمتش بفروشد، بايد خمس ميوه و نمو درختها را بدهد و اگر باغ را هم فروخت بايد خمس زيادي قيمت آن را هم بدهد ولي اگر قصدش اين باشد كه ميوه آن را بفروشد فقط بايد خمس ميوه درختها را بدهد.
مسأله 1781 ـ اگر درخت بيد و چنار و مانند اينها را بكارد، سالي كه موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، بايد خمس آنها را بدهد ولي اگر مثلاً از شاخه هاي آن كه معمولاً هر سال مي برند استفاده اي ببرد براي گذران زندگي و به تنهائي يا با منفعتهاي ديگر كسبش از مخارج سال او زياد بيايد، در آخر هر سال بايد خمس آنرا بدهد.
مسأله 1782 ـ كسي كه چند رشته كسب دارد، مثلاً اجاره ملك مي گيرد و خريد و فروش و زراعت هم مي كند، بايد خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زياد مي آيد بدهد. و چنانچه از يك رشته نفع ببرد و از رشته ديگر ضرر كند، بنابر احتياط واجب بايد خمس نفعي را كه برده بدهد.
مسأله 1783 ـ خرجهائي را كه انسان براي بدست آوردن فايده مي كند مانند دلالي و حمالي، مي تواند جزء مخارج ساليانه حساب نمايد.
مسأله 1784 ـ آنچه از منافع كسب در بين سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثيه و خريد منزل و عروسي و جهيزيه دختر و زيارت و مانند اينها مي رساند، در صورتي كه از شأن او زياد نباشد، و زياده روي هم

نكرده باشد، خمس ندارد.
مسأله 1785 ـ مالي را كه انسان به مصرف نذر و كفاره مي رساند، جزء مخارج ساليانه است. و نيز مالي را كه به كسي مي بخشد يا جايزه مي دهد، در صورتي كه از شأن او زياد نباشد، از مخارج ساليانه حساب مي شود.
مسأله 1786 ـ اگر انسان در شهري باشد كه معمولاً هر سال مقداري از جهيزيه دختر را تهيه مي كنند، چنانچه در بين سال از منافع آن سال جهيزيه بخرد، خمس آنرا نبايد بدهد، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهيزيه تهيه نمايد، بايد خمس آنرا بدهد.
مسأله 1787 ـ مالي را كه خرج سفر حج و زيارتهاي ديگر مي كند، از مخارج سالي حساب مي شود كه در آن سال شروع به مسافرت كرده اگر چه سفر او تا مقداري از سال بعد طول بكشد.
مسأله 1788 ـ كسي كه از كسب و تجارت فايده اي برده، اگر مال ديگري هم دارد كه خمس آن واجب نيست، مي تواند فقط منافع كسب را در مخارج سال خود صرف نمايد و آن مال ديگر را نگهدارد.
مسأله 1789 ـ اگر آذوقه اي كه براي مصرف سالش خريده، در آخر سال زياد بيايد، بايد خمس آنرا بدهد. و چنانچه بخواهد قيمت آنرا بدهد، در صورتي كه قيمتش از وقتي كه خريده زياد شده باشد، بايد قيمت آخر سال را حساب كند.
مسأله 1790 ـ اگر از منفعت كسب پيش از دادن خمس اثاثيه اي براي منزل بخرد و بعد احتياجش از آن برطرف شود، خمس ندارد. و همچنين است زيور آلات زنانه، اگر وقت زينت كردن زن به آنها گذشته باشد.
مسأله 1791 ـ اگر در يك سال منفعتي نبرد، نمي تواند مخارج آن سال را از منفعتي كه در سال بعد مي برد كسر نمايد.
مسأله 1792 ـ اگر در اول سال منفعتي نبرد و از سرمايه خرج كند و پيش از تمام شدن سال منفعتي به دستش آيد، مي تواند مقداري را كه از سرمايه برداشته از منافع، كسر كند در صورتي كه تمام سرمايه محل احتياج ضروري او باشد.
مسأله 1793 ـ اگر مقداري از سرمايه از بين برود و از باقيمانده آن منافعي ببرد كه از خرج سالش زياد بيايد، نمي تواند مقداري را كه از سرمايه كم شده، از منافع بردارد. ولي اگر با سرمايه اي كه براي او مانده نتواند كسبي كند كه سزاوار شأن او باشد، يا منافعي كه از آن پيدا مي شود، براي مخارج سال او كافي نباشد، مي تواند مقداري را كه از سرمايه كم شده از منافع كسر نمايد.
مسأله 1794 ـ اگر غير از سرمايه چيز ديگري از مالهاي او از بين برود، نمي تواند از منفعتي كه به دستش مي آيد آن چيز را تهيه كند. ولي اگر در

همان سال به آنچيز احتياج داشته باشد، مي تواند در بين سال از منافع كسب، آنرا تهيه نمايد.
مسأله 1795 ـ اگر در اول سال براي مخارج خود قرض كند و پيش از تمام شدن سال منفعتي ببرد، مي تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت كسر نمايد.
مسأله 1796 ـ اگر در تمام سال منفعتي نبرد و براي مخارج خود قرض كند، مي تواند از منافع سالهاي بعد قرض خود را ادا نمايد.
مسأله 1797 ـ اگر براي زياد كردن مال، يا خريدن ملكي كه به آن احتياج ندارد قرض كند، نمي تواند از منافع كسب آن قرض را بدهد. ولي اگر مالي را كه قرض كرده و چيزي را كه از قرض خريده از بين برود و ناچار شود كه قرض خود را بدهد، مي تواند از منافع كسب قرض را ادا نمايد.
مسأله 1798 ـ انسان مي تواند خمس هر چيز را از همان چيز بدهد يا به مقدار قيمت خمس كه بدهكار است، پول بدهد.
مسأله 1799 ـ كسي كه قصد دادن خمس را دارد اگر خمس را بذمه خود بگيرد به دست گردان مي تواند در آن تصرف كند.
مسأله 1800 ـ كسي كه خمس بدهكار است نمي تواند آن را بذمه بگيرد يعني خود را بدهكار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف كند، و چنانچه تصرف كند و آن مال تلف شود، بايد خمس آنرا بدهد.
مسأله 1801 ـ كسي كه خمس بدهكار است، اگر با حاكم شرع مصالحه كند، مي تواند در تمام مال تصرف نمايد، و بعد از مصالحه منافعي كه از آن بدست مي آيد مال خود او است.
مسأله 1802 ـ كسي كه با ديگري شريك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شريك او ندهد، و در سال بعد از مالي كه خمسش را نداده براي سرمايه شركت بگذارد، هيچ كدام نمي توانند در آن تصرف كنند.
مسأله 1803 ـ اگر بچه صغير سرمايه اي داشته باشد و از آن منافعي بدست آيد، و جوب دادن خمس آن بر ولي بعيد نيست و اگر ولي نداد بعد از آنكه بالغ شد، بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1804 ـ انسان نمي تواند در مالي كه يقين دارد خمسش را نداده اند تصرف كند، ولي در مالي كه شك دارد خمس آن را داده اند يا نه، و فعلاً در دست ديگري است مي تواند تصرف نمايد. و اگر در دست خود شخصي است كه خمس بر او تعلق گرفته و نمي داند كه خمس آنرا داده يا نه تصرف در آن محل اشكال است.
مسأله 1805 ـ كسي كه از اول تكليف خمس نداده، اگر ملكي بخرد و قيمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را براي آن نخريده كه قيمتش بالا رود و بفروشد مثلاً زميني را براي زراعت خريده است، در صورتي كه آن را خريده و از پول خمس نداده قيمت آنرا داده، بايد خمس قيمتي را كه

خريده بدهد. ولي اگر مثلاً پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته اين ملك را به اين پول مي خرم، در صورتي كه حاكم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، خريدار بايد خمس مقداري كه آن ملك ارزش دارد بدهد.
مسأله 1806 ـ كسي كه از اول تكليف خمس نداده، اگر از منافع كسب چيزي كه به آن احتياج ندارد خريده و يك سال از خريد آن گذشته، بايد خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چيزهاي ديگري كه به آنها احتياج دارد مطابق شأن خود خريده، پس اگر بداند در بين سالي كه در آن سال فايده برده آنها را خريده، لازم نيست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند كه در بين سال خريده يا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتياط واجب بايد با حاكم شرع مصالحه كند.
2 ـ معدن
مسأله 1807 ـ اگر از معدن، طلا، نقره، سرب، مس، آهن،نفت، ذغال سنگ، فيروزه، عقيق، زاج، نمك و معدنهاي ديگر چيزي به دست آورد، در صورتي كه به مقدار نصاب باشد، بايد خمس آنرا بدهد.
مسأله 1808 ـ نصاب معدن 15 مثقال معمولي طلا است، يعني اگر قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده، بعد از كم كردن مخارجي كه براي آن صرف كرده به 15 مثقال طلا برسد، بايد خمس آنرا بدهد و بنابر احتياط مستحب بايد مراعات زكات نقدين را بنمايد.
مسأله 1809 ـ استفاده اي كه از معدن برده، اگر قيمت آن به 15 مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتي لازم است كه به تنهائي يا با منفعتهاي ديگر كسب او، از مخارج سالش زياد بيايد.
مسأله 1810 ـ گچ و آهك و گل سرشور و گل سرخ از چيزهاي معدني نيست و كسي كه اينها را بيرون مي آورد، در صورتي بايد خمس بدهد كه آنچه را بيرون آورده، به تنهائي يا با منافع ديگر كسبش، از مخارج سال او زياد بيايد.
مسأله 1811 ـ كسي كه از معدن چيزي به دست مي آورد، بايد خمس آنرا بدهد چه معدن روي زمين باشد، يا زير آن، در زميني باشد كه ملك است، يا در جائي باشد كه مالك ندارد.
مسأله 1812 ـ اگر نداند قيمت چيزي را كه از معدن بيرون آورده به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا مي رسد يا نه، بنابر احتياط واجب بايد به وزن كردن يا از راه ديگر قيمت آنرا معلوم كند.
مسأله 1813 ـ اگر چند نفر چيزي از معدن بيرون آورند، چنانچه بعد از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده اند، قيمت آن به 15 مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر كدام آنها اين مقدار نباشد، بنابر احتياط واجب بايد خمس آنرا بدهند.

مسأله 1814 ـ اگر معدني را كه در ملك ديگري است بيرون آورد، آنچه از آن به دست مي آيد، مال صاحب ملك است. و چون صاحب ملك براي بيرون آوردن آن خرجي نكرده، بايد خمس تمام آنچه را كه از معدن بيرون آمده بدهد.

3 ـ گنـج

مسأله 1815 ـ گنج مالي است كه در زمين يا درخت يا كوه يا ديوار پنهان باشد، و كسي آنرا پيدا كند و طوري باشد كه به آن، گنج بگويند.

مسأله 1816 ـ اگر انسان در زميني كه ملك كسي نيست گنجي پيدا كند، مال خود او است و بايد خمس آنرا بدهد.

مسأله 1817 ـ نصاب گنج اگر طلا و نقره باشد همان اولين نصاب آنها است كه در باب زكات ذكر شده و بعد از كم كردن مخارجي كه اگر به حد نصاب برسد بايد خمس آنها را بدهد.

مسأله 1818 ـ اگر در زميني كه از ديگري خريده گنجي پيدا كند و بداند مال كساني كه قبلاً مالك آن زمين بوده اند نيست مال خود او مي شود، و بايد خمس آنرا بدهد، ولي اگر احتمال دهد كه مال يكي از آنان است، بايد به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نيست، بايد به كسي كه پيش از او مالك زمين بوده اطلاع دهد، و به همين ترتيب به تمام كساني كه پيش از او مالك زمين بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هيچ يك از آنان نيست، مال خود او مي شود، و بايد خمس آنرا بدهد.

مسأله 1819 ـ اگر در ظرفهاي متعددي كه در يكجا دفن شده مالي پيدا كند كه قيمت آنها روي هم 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا باشد، بنابر احتياط واجب بايد خمس آنرا بدهد، ولي چنانچه در چند جا گنج پيدا كند، هر كدام آنها كه قيمتش به اين مقدار برسد، خمس آن واجب است، و گنجي كه قيمت آن به اين مقدار نرسيده خمس ندارد.

مسأله 1820 ـ اگر دو نفر گنجي پيدا كنند كه قيمت آن به 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر يك آنان به اين مقدار نباشد بنا بر احتياط واجب بايد خمس آنرا بدهند.

مسأله 1821 ـ اگر كسي حيواني را بخرد و در شكم آن مالي پيدا كند چنانچه احتمال دهد كه مال فروشنده است، بايد به او خبر دهد. و اگر معلوم شود مال او نيست، بايد به ترتيب، صاحبان قبلي آن را خبر كند، و چنانچه معلوم شود كه مال هيچ يك آنان نيست، اگر چه قيمت آن 105 مثقال نقره يا 15 مثقال طلا نباشد جزء منافع او محسوب مي شود و در صورتي كه زايد بر مئونه سال او باشد بايد خمس آنرا بدهد.

4 ـ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1822 ـ اگر مال حلال با مال حرام به طوري مخلوط شود كه انسان نتواند آنها را از يكديگر تشخيص دهد و صاحب مال حرام و مقدار

آن هيچكدام معلوم نباشد، بايد خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقيه مال حلال مي شود.
مسأله 1823 ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند، ولي صاحب آن را نشناسد، بايد آن مقدار را به نيت صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 1824 ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقدار حرام را نداند، ولي صاحبش را بشناسد، بايد يكديگر را راضي نمايند، و چنانچه صاحب مال راضي نشود، در صورتي كه انسان بداند چيز معيني مال او است و شك كند كه بيشتر از آن هم مال او هست يا نه، بايد چيزي را كه يقين دارد مال او است به او بدهد، و احتياط مستحب آنست مقدار بيشتري را كه احتمال مي دهد مال او است به او بدهد.
مسأله 1825 ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد كه مقدار حرام بيشتر از خمس بوده، بنابر احتياط واجب بايد مقداري را كه مي داند از خمس بيشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد و در مصرف لازم است احتياط نمايد و آن را به سيد فقير بدهد.
مسأله 1826 ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، يا مالي كه صاحبش را نمي شناسد به نيت او صدقه بدهد، بعد از آنكه صاحبش پيدا شد، در صورت اول بنابر احتياط مستحبي كه تركش سزاوار نيست به مقدار مالش به او بدهد و در صورت دوم بنابر اقوي بايد به مقدار مالش به او بدهد اگر خودش به عنوان او صدقه داده باشد.
مسأله 1827 ـ اگر مال حالي با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند كه صاحب آن از چند نفر معين بيرون نيست، ولي نتواند بفهمد كيست بنابر احتياط واجب بايد همه را راضي كند و اگر راضي نشوند بايد آن مال را بطور مساوي بين آن چند نفر قسمت كند.
5 ـ جواهري كه به واسطه فرو رفتن در دريا بدست مي آيد
مسأله 1828 ـ اگر به واسطه غواصي يعني فرو رفتن در دريا لؤلؤ و مرجان يا جواهر ديگري بيرون آورند، روئيدني باشد يا معدني، چنانچه بعد از كم كردن مخارجي كه براي بيرون آوردن آن كرده اند، قيمت آن به 18 نخود طلا برسد، بايد خمس آن را بدهند، چه در يك دفعه آن را از دريا بيرون آورده باشند يا در چند دفعه آنچه بيرون آمده از يك جنس باشد، يا از چند جنس، يك نفر آن را بيرون آورده باشد، يا چند نفر.
مسأله 1829 ـ اگر بدون فرو رفتن در در يا به وسيله اسبابي جواهر بيرون آورد و بعد از كم كردن مخارجي كه براي آن كرده قيمت آن به 18 نخود طلا برسد، بنابر احتياط خمس آن واجب است. ولي اگر از روي آب دريا يا از كنار در يا جواهر بگيرد، در صورتي بايد خمس آن را بدهد كه آنچه را بدست آورده به تنهائي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش

زيادتر باشد.
مسأله 1830 ـ خمس ماهي و حيوانات ديگري كه انسان بدون فرو رفتن در دريا مي گيرد، در صورتي واجب است كه به تنهائي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد.
مسأله 1831 ـ اگر انسان بدون قصد اينكه چيزي از دريا بيرون آورد در دريا فرو رود و اتفاقاً جواهري به دستش آيد، بنابر احتياط واجب بايد خمس آنرا بدهد. و بنابر اقوي بايد خمس آن را بدهد اگر حيني كه جواهر به دستش آمده قصد حيازت نموده باشد.
مسأله 1832 ـ اگر انسان در دريا فرو رود و حيواني را بيرون آورد، و در شكم آن جواهري پيدا كند كه قيمتش 18 نخود طلا يا بيشتر باشد، چنانچه آن حيوان مانند صدف باشد كه نوعاً در شكمش جواهر هست بايد خمس آنرا بدهد. و اگر اتفاقاً جواهر بلعيده باشد، در صورتي خمس آن واجب است كه به تنهائي يا با منفعتهاي ديگر كسب او از مخارج سالش زيادتر باشد.
مسأله 1833 ـ اگر در رودخانه هاي بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهري بيرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل مي آيد بايد خمس آن را بدهد.
مسأله 1834 ـ اگر در آب فرو رود و مقداري عنبر بيرون آورد كه قيمت آن 18 نخود طلا يا بيشتر باشد، بايد خمس آنرا بدهد. و چنانچه از روي آب يا از كنار دريا بدست آورد، اگر قيمت آن به مقدار 18 نخود طلا هم نرسد، بنابر احتياط خمس آن واجب است.
مسأله 1835 ـ كسي كه كسبش غواصي يا بيرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چيزي از مخارج سالش زياد بيايد، لازم نيست دوباره خمس آنرا بدهد.
مسأله 1836 ـ اگر بچه اي معدني را بيرون آورد، يا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، يا گنجي پيدا كند، يا به واسطه فرو رفتن در دريا جواهري بيرون آورد وليّ او بايد خمس آنها را بدهد.
6 ـ غنيمت
مسأله 1837 ـ اگر مسلمانان به امر امام عليه السلام با كفار جنگ كنند و چيزهائي در جنگ بدست آورند، به آنها غنيمت گفته مي شود. و مخارجي را كه براي غنيمت كرده اند، مانند مخارج نگهداري و حمل و نقل آن و نيز مقداري را كه امام عليه السلام صلاح مي داند به مصرفي برساند و چيزهائي كه مخصوص به امام است، بايد از غنيمت كنار بگذارند و خمس بقيه آن را بدهند.
7 ـ زميني كه كافر ذمي از مسلمان بخرد
مسأله 1838 ـ اگر كافر ذمي زميني را از مسلمان بخرد، بايد خمس آنرا

از همان زمين يا از مال ديگرش بدهد. و اما اگر خانه و دكان و مانند اينها را از مسلمان بخرد، و جوب خمس آن در اينصورت محل اشكال است و در دادن اين خمس قصد قربت لازم نيست، بلكه حاكم شرع هم كه خمس را از او مي گيرد، لازم نيست قصد قربت نمايد.
مسأله 1839 ـ اگر كافر ذمي زميني را كه از مسلمان خريده به مسلمان ديگري هم بفروشد، بايد خمس آنرا بدهد، و نيز اگر بميرد و مسلماني آن زمين را از او ارث ببرد، بايد خمس آنرا از همان زمين، يا از مال ديگرش بدهند.
مسأله 1840 ـ اگر كافر ذمي موقع خريدن زمين شرط كند كه خمس ندهد، يا شرط كند كه فروشنده خمس آنرا بدهد، شرط او صحيح نيست و بايد خمس را بدهد ولي اگر شرط كند كه فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشكال ندارد.
مسأله 1841 ـ اگر مسلمان زميني را به غير خريد و فروش، ملك كافر كند و عوض آنرا بگيرد مثلاً به او صلح نمايد، اقوي عدم وجوب خمس است بر كافر اگر چه احوط استحبابي دادن خمس است.
مسأله 1842 ـ اگر كافر ذمي صغير باشد و ولي او برايش زميني بخرد، بايد خمس آنرا بدهد.

مصرف خمس

مسأله 1843 ـ خمس را بايد دو قسمت كنند، يك قسمت آن سهم سادات است و بايد به سيد فقير ، يا سيد يتيم ، يا به سيدي كه در سفر در مانده شده، بدهند، و نصف ديگر آن سهم امام عليه السلام است كه در اين زمان بايد به مجتهد جامع الشرايط بدهند، يا به مصرفي كه او اجازه مي دهد برسانند ولي اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدي كه از او تقليد نمي كند بدهد در صورتي به او اذن داده مي شود كه بداند آن مجتهد و مجتهدي كه از او تقليد مي كند، سهم امام را به يك طور مصرف مي كند.
مسأله 1844 ـ سيد يتيمي كه به او خمس مي دهند، بايد فقير باشد، ولي به سيدي كه در سفر در مانده شده اگر در وطنش فقير هم نباشد، مي شود خمس داد.
مسأله 1845 ـ به سيدي كه در سفر در مانده شده ، اگر سفر او سفر معصيت باشد بنابر احتياط واجب نبايد خمس بدهند.
مسأله 1846 ـ به سيدي كه عادل نيست مي شود خمس داد، ولي به سيدي كه دوازده امامي نيست، نبايد خمس بدهند.
مسأله 1847 ـ به سيدي كه معصيت كار است، اگر خمس دادن كمك به معصيت او باشد نمي شود خمس داد، و به سيدي هم كه آشكارا معصيت مي كند، اگر چه دادن خمس كمك به معصيت او نباشد، بنابر احتياطي كه تر كش سزاوار نيست نبايد خمس بدهند.
مساله 1848 ـ اگر كسي بگويد سيدم نمي شود به او خمس داد، مگر آنكه دو نفر عادل، سيد بودن او را تصديق كنند، يا در بين مردم بطوري معروف باشد كه انسان يقين كند سيد است.
مساله 1849 ـ به كسي كه در شهر خودش مشهور باشد سيد است، اگر چه انسان به سيد بودن او يقين نداشته باشد، مي شود خمس داد.
مساله 1850 ـ كسي كه زنش سيد است بنابر احتياط واجب نبايد به او خمس بدهد كه به مصرف مخارج خودش برساند. ولي اگر مخارج ديگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد، جايز است انسان خمس به آن زن بدهد كه به مصرف آنان برساند.
مسأله 1851 ـ اگر مخارج سيدي كه زن انسان نيست بر انسان واجب باشد بنابر احتياط واجب، نمي تواند از خمس خوراك و پوشاك او را بدهد.
مسأله 1852 ـ به سيد فقيري كه مخارجش بر ديگري واجب است و او نمي تواند مخارج آن سيد را بدهد، مي شود خمس داد.
مسأله 1853 ـ احتياط واجب آنست كه بيشتر از مخارج يك سال به يك

سيد فقير خمس ندهند.
مسأله 1854 ـ اگر در شهر انسان سيد مستحقي نباشد واحتمال هم ندهد كه پيدا شود يا نگهداري خمس تا پيدا
شدن مستحق ممكن نباشد، بايد خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند و مي تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد. و اگر خمس از بين برود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده، بايد عوض آنرا بدهد واگر كوتاهي نكرده، چيزي بر او واجب نيست.
مسأله 1855 ـ هر گاه در شهر خودش مستحقي نباشد، ولي احتمال دهد كه پيدا شود اگر چه نگهداري خمس تا پيدا شدن مستحق ممكن باشد، مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكند و تلف شود، نبايد چيزي بدهد، در صورتي كه خمس را جدا كرده باشد يا جميع مال تلف شده باشد. ولي نمي تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد.
مسأله 1856 ـ اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، باز هم مي تواند خمس را به شهر ديگر ببرد و به مستحق برساند. ولي مخارج بردن آنرا بايد از خودش بدهد ودر صورتي كه خمس از بين برود، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد ضامن است.
مسأله 1857 ـ اگر با اذن حاكم شرع خمس را به شهر ديگر ببرد، و از بين برود، لازم نيست دوباره خمس بدهد. و همچنين است اگر به كسي بدهد كه از طرف حاكم شرع وكيل بوده كه خمس را بگيرد و از آن شهر به شهر ديگر ببرد.
مسأله 1858 ـ اگر خمس را از خود مال ندهد وقيمت بدهد، بايد به قيمت واقعي آن مال حساب كند و چنانچه كمتر از قيمت حساب كند، اگر چه مستحق به آن قيمت راضي شده باشد، بايد مقداري راكه كم كرده بدهد.
مسأله 1859 ـ كسي كه از مستحق طلبكار است و مي خواهد طلب خود را بابت خمس حساب كند و ما في الذمه او را بابت خمس به او واگذار كند جائز است اگر چه احتياط مستحب آنست كه خمس را به اوبدهد و بعد مستحق بابت بدهي خود به او بر گرداند.
مسأله 1860 ـ مستحق نمي تواند خمس را بگيرد و به مالك ببخشد، ولي كسي كه مقدار زيادي خمس بدهكار است و فقير شده و مي خواهد مديون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضي شود كه خمس را از او بگيرد و به او ببخشد اشكال ندارد.

احکام زکات

احـكام زكات

مسأله 1861 ـ زكات نه چيز واجب است: اول - گندم. دوم - جو. سوم - خرما. چهارم - كشمش. پنجم - طلا. ششم - نقره. هفتم - شتر. هشتم - گاو. نهم - گوسفند. واگر كسي مالك يكي از اين نه چيز باشد، باشرايطي كه بعداً گفته مي شود، بايد مقداري كه معين شده، به يكي از مصرفهائي كه دستور داده اند برساند.
مسأله 1862 ـ سلت كه دانه ايست به نرمي گندم و خاصيت جو دارد، و علس كه مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا مي باشد، زكاتشان بنابر احتياط واجب بايد داده شود.

شرايط واجب شدن زكات

مسأله 1863 ـ زكات در صورتي واجب مي شود كه مال به مقدار نصاب كه بعداً گفته مي شود برسد ومالك آن، بالغ وعاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف كند.
مسأله 1864 ـ اگر انسان يازده ماه مالك گاو و گوسفند وشتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم بايد زكات آنرا بدهد، ولي اول سال بعد را بايد بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب كند.
مسأله 1865 ـ اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا ونقره در بين سال بالغ شود، احتياط واجب آنست كه زكات را بدهد مثلاً اگر بچه اي در اول محرم مالك چهل گوسفند شود وبعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، يازده ماه كه از اول محرم بگذرد، اگر شرايط ديگر راهم داراباشد احتياطاً بايد زكات آنرابدهد.
مسأله 1866 ـ زكات گندم و جو وقتي واجب مي شود كه به آنها گندم وجو گفته شود، وزكات كشمش بنابر احتياط وقتي واجب مي شود كه غوره است، و موقعي هم كه رنگ خرما زرد يا سرخ شد، بنابر احتياط زكات آن واجب مي شود. ولي وقت دادن زكات، در گندم و جو موقع خرمن و جدا كردن كاه آنها، و در خرما و كشمش موقعي است كه خشك شده باشد.
مسأله 1867 ـ اگر موقع واجب شدن زكات گندم و جو و كشمش و خرما كه در مسأله پيش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، بايد زكات آنها را بدهد.
مسأله 1868 ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال ديوانه باشد زكات بر او واجب نيست. ولي اگر در مقداري از سال ديوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتياط زكات بر او واجب است.
مسأله 1869 ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداري از سال مست يا بيهوش شود، زكات از او ساقط نمي شود، و همچنين است اگر موقع واجب شدن زكات گندم و جو و خرما و كشمش مست يا بيهوش باشد.
مسأله 1870 ـ مالي را كه از انسان غصب كرده اند و نمي تواند در آن تصرف كند زكات ندارد. ولي اگر زراعتي را از او غصب كنند و موقعي كه زكات آن واجب مي شود در دست غصب كننده باشد هر وقت به صاحبش برگشت، احتياط واجب آنست كه زكات آنرا بدهد.
مسأله 1871 ـ اگر طلا و نقره يا چيزي ديگر را كه زكات آن واجب است قرض كند و يك سال نزد او بماند، بايد زكات آنرا بدهد، و بر كسي كه قرض داده چيزي واجب نيست.

زكات گندم و جو و خرما و كشمش

مسأله 1872 ـ زكات گندم و جو و خرما و كشمش وقتي واجب مي شود كه به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها 288من تبريز و 45 مثقال كم است كه 207/847 كيلو گرم مي شود.
مسأله 1873 ـ اگر پيش از دادن زكات از انگور و خرما و جو و گندمي كه زكات آنها واجب شده، خود و عيالاتش بخورند، يا مثلاً به فقير بدهد، بايد زكات مقداري را كه مصرف كرده بدهد.
مسأله 1874 ـ اگر بعد از آنكه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بميرد، بايد مقدار زكات را از مال او بدهند. ولي اگر پيش از واجب شدن زكات بميرد، هر يك از ورثه كه سهم او به اندازه نصاب است، بايد زكات سهم خود را بدهند.
مسأله 1875 ـ كسي كه از طرف حاكم شرع مأمور جمع آوري زكات است، موقع خرمن كه گندم و جو را از كاه جدا مي كنند، و بعد از خشك شدن خرما و انگور، مي تواند زكات را مطالبه كند، و اگر مالك ندهد و چيزي كه زكات آن واجب شده، از بين برود بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 1876 ـ اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور يا زراعت گندم و جو زكات آنها واجب شود، مثلاً خرما در ملك او زرد يا سرخ شود، بايد زكات آنرا بدهد.
مسأله 1877 ـ اگر بعد از آنكه زكات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، بايد زكات آنها را بدهد.
مسأله 1878 ـ اگر انسان گندم يا جو يا خرما يا انگور را بخرد و بداند كه فروشنده زكات آنرا داده، يا شك كند كه داده يا نه، چيزي بر او واجب نيست. و اگر بداند كه زكات آنرا نداده، چنانچه حاكم شرع معامله مقداري را كه بايد از بابت زكات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است، و حاكم شرع مي تواند مقدار زكات را از خريدار بگيرد. و اگر معامله مقدار زكات را اجازه دهد، معامله صحيح است و خريدار بايد قيمت آن مقدار را به حاكم شرع بدهد. و در صورتي كه قيمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، مي تواند از او پس بگيرد.
مسأله 1879 ـ اگر وزن گندم و جو و خرما و كشمش موقعي كه تر است به 288 من و 45 مثقال كم برسد و بعد از خشك شدن كمتر از اين مقدار شود، زكات آن واجب نيست.
مسأله 1880 ـ اگر گندم و جو و خرما را پيش از خشك شدن مصرف كند چنانچه خشك آنها به اندازه نصاب باشد، بايد زكات آنها را بدهد.

مسأله 1881 ـ خرمائي كه تازه آنرا مي خورند و اگر بماند خيلي كم مي شود چنانچه مقداري باشد كه خشك آن به 288 من و 45 مثقال كم برسد، زكات آن واجب است و اگر بعد از خشك شدن، خرما به آن نمي گويند زكات واجب نيست.
مسأله 1882 ـ گندم و جو و خرما و كشمش كه زكات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زكات ندارد.
مسأله 1883 ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران يا نهر مشروب شود يا مثل زراعتهاي مصر از رطوبت زمين استفاده كند زكات آن ده يك است و اگر با دلو و مانند آن آبياري شود، زكات آن بيست يك است. و اگر مقداري از باران، يا نهر، يا رطوبت زمين استفاده كند و به همان مقدار از آبياري با دلو و مانند آن استفاده نمايد زكات نصف آن ده يك و زكات نصف ديگر آن بيست يك مي باشد، يعني از چهل قسمت سه قسمت آنرا بايد بابت زكات بدهند.
مسأله 1884 ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده كند، چنانچه طوري باشد كه بگويند آبياري با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن بيست يك است، و اگر بگويند آبياري با آب نهر و باران غلبه داشته، زكات آن ده يك است، بلكه اگر نگويند آب باران و نهر غلبه داشته، ولي آبياري با آب باران و نهر بيشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتياط واجب زكات آن ده يك مي باشد.
مسأله 1885 ـ اگر شك كند كه آبياري با آب باران و آب دلو به يك اندازه بوده يا آب باران غلبه داشته، مي تواند از نصف آن ده يك و از نصف ديگر آن بيست يك بدهد، و نيز اگر شك كند كه هر دو به يك اندازه بوده، يا آبياري با دلو غلبه داشته، مي تواند زكات تمام آنرا بيست يك بدهد.
مسأله 1886 ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولي با آب دلو هم آبياري شود، و آب دلو به زياد شدن محصول كمك نكند، زكات آن ده يك است. و اگر با دلو و مانند آن آبياري شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولي با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زياد شدن محصول كمك نكنند،زكات آن بيست يك است.
مسأله 1887 ـ اگر زراعتي را با دلو و مانند آن آبياري كنند و در زميني كه كنار آنست زراعتي كنند كه از رطوبت آن زمين استفاده نمايد و محتاج به آبياري نشود، زكات زراعتي كه با دلو آبياري شده بيست يك و زكات زراعتي كه كنار آنست، ده يك مي باشد.
مسأله 1888 ـ مخارجي را كه براي گندم و جو و خرما و انگور كرده است، حتي مقداري از قيمت اسباب و لباس را كه به واسطه زراعت كم شده،

مي تواند از حاصل كسر كند. و چنانچه باقيمانده آن به 288 من و 45 مثقال كم برسد، بايد زكات آنرا بدهد.
مسأله 1889 ـ تخمي را كه به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشد، به مقدار وزن آن مي تواند از حاصل كسر كند، و اگر خريده باشد، مي تواند قيمتي را كه براي خريد آن داده، جزء مخارج حساب نمايد.
مسأله 1890 ـ اگر زمين و اسباب زراعت يا يكي از اين دو، ملك خود او باشد نبايد كرايه آنها را جزء مخارج حساب كند و نيز براي كارهائي كه خودش كرده، يا ديگري بي اجرت انجام داده، چيزي از حاصل كسر نمي شود.
مسأله 1891 ـ اگر درخت انگور يا خرما را بخرد، قيمت آن جزء مخارج نيست. ولي اگر خرما يا انگور را پيش از چيدن بخرد، پولي را كه براي آن داده، جزء مخارج حساب مي شود.
مسأله 1892 ـ اگر زميني را بخرد و در آن زمين گندم يا جو بكارد، پولي را كه براي خريد زمين داده جزء مخارج حساب نمي شود. ولي اگر زراعت را بخرد، پولي را كه براي خريد آن داده مي تواند جزء مخارج حساب نمايد و از حاصل كم كند، اما بايد قيمت كاهي را كه از آن بدست مي آيد، از پولي كه براي خريد زراعت داده كسر نمايد. مثلاً اگر زراعتي را پانصد تومان بخرد و قيمت كاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آنرا مي تواند جزء مخارج حساب نمايد.
مسأله 1893 ـ كسي كه بدون گاو و چيزهاي ديگري كه براي زراعت لازم است مي تواند زراعت كند، اگر اينها را بخرد، نبايد پولي را كه براي خريد اينها داده جزء مخارج حساب نمايد.
مسأله 1894 ـ كسي كه بدون گاو و چيزهاي ديگري كه براي زراعت لازم است نمي تواند زراعت كند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت بكلي از بين بروند، مي تواند تمام قيمت آنها را جزء مخارج حساب نمايد، و اگر مقداري از قيمت آنها كم شود، مي تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب كند، ولي اگر بعد از زراعت چيزي از قيمتشان كم نشود، نبايد چيزي از قيمت آنها را جزء مخارج حساب نمايد.
مسأله 1895 ـ اگر در يك زمين جو و گندم و چيزي مثل برنج و لوبيا كه زكات آن واجب نيست بكارد، چنانچه مقصودش زراعت كردن چيزي بوده كه زكات ندارد و بعد چيزي را كه زكات دارد زراعت كرده، نبايد مخارج را حساب كند و اگر مقصودش زراعت كردن چيزي بوده كه زكات دارد و بعداً چيزي را كه زكات ندارد زراعت كرده، مي تواند تمام مخارج را حساب نمايد و از حاصل كم كند و در صورتي كه مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجي را كه كرده، بايد به هر دو قسمت نمايد مثلاً اگر هر دو به يك اندازه بوده، مي تواند نصف مخارج را از جنسي كه زكات دارد كسر نمايد.

مسأله 1896 ـ اگر براي شخم زدن يا كار ديگري كه تا چند سال براي زراعت فايده دارد خرجي كند، مي تواند آنرا جزء مخارج سال اول حساب نمايد.
مسأله 1897 ـ اگر انسان در چند شهر كه فصل آنها با يكديگر اختلاف دارد و زراعت و ميوه آنها در يك وقت بدست نمي آيد، گندم يا جو يا خرما يا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شود، چنانچه چيزي كه اول مي رسد به اندازه نصاب يعني 288 من و 45 مثقال كم باشد، بايد زكات آنرا موقعي كه مي رسد بدهد و زكات بقيه را هر وقت بدست مي آيد ادا نمايد، و اگر آنچه اول مي رسد به اندازه نصاب نباشد، در صورتي كه يقين دارد با آنچه بعد بدست مي آيد به اندازه نصاب مي شود، باز هم واجب است زكات آنچه را كه رسيده همان وقت و زكات بقيه را موقعي كه مي رسد بدهد، و اگر يقين ندارد كه همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر مي كند تا بقيه آن برسد، پس اگر روي هم به مقدار نصاب شود، زكات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زكات آن واجب نيست.
مسأله 1898 ـ اگر درخت خرما يا انگور در يك سال دو مرتبه ميوه دهد، چنانچه روي هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتياط زكات آن واجب است.
مسأله 1899 ـ اگر مقداري خرما يا انگور تازه دارد كه خشك آن به اندازه نصاب مي شود، چنانچه به قصد زكات از تازه آن به قدري به مستحق بدهد كه اگر خشك شود به اندازه زكاتي باشد كه بر او واجب است اشكال ندارد.
مسأله 1900 ـ اگر زكات خرماي خشك يا كشمش بر او واجب باشد، نمي تواند زكات آنرا خرماي تازه يا انگور بدهد، و نيز اگر زكات خرماي تازه يا انگور بر او واجب باشد، نمي تواند زكات آن را خرماي خشك يا كشمش بدهد. و اما اگر يكي از اينها يا چيز ديگري را به قصد قيمت زكات بدهد مانعي ندارد.
مسأله 1901 ـ كسي كه بدهكار است و مالي هم دارد كه زكات آن واجب شده اگر بميرد، بايد اول تمام زكات را از مالي كه زكات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمايند.
مسأله 1902 ـ كسي كه بدهكار است و گندم يا جو يا خرما يا انگور هم دارد، اگر بميرد و پيش از آنكه زكات اينها واجب شود، ورثه قرض او را از مال ديگر بدهند، هر كدام كه سهمشان به 288 من و 45 مثقال كم برسد، بايد زكات بدهد. و اگر پيش از آنكه زكات اينها واجب شود، قرض او را ندهند و براي طلبكار هم ضمانت دين را نكرده باشند با رضايت او، چنانچه مال ميت فقط به اندازه بدهي او باشد، واجب نيست زكات اينها را بدهند، و اگر مال ميت بيشتر از بدهي او باشد، در صورتي كه بدهي او به قدري است كه اگر بخواهند ادا نمايند، بايد مقداري از گندم و جو و خرما و انگور

را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار مي دهند زکات ندارد و بقيه مال ورثه است، و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، بايد زکات آنرا بدهد.
مسأله 1903 ـ اگر گندم و جو و خرما و کشمشي که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتياط واجب آنست که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصـاب طلا

مسأله 1904 ـ طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بيست مثقال شرعي است كه هر مثقال آن 18 نخود است، پس وقتي طلا به بيست مثقال شرعي كه پانزده مثقال معمولي است برسد، اگر شرائط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد چهل يك آنرا كه نُه نخود مي شود از بابت زكات بدهد، و اگر به اين مقدار نرسد زكات آن واجب نيست. و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعي است كه سه مثقال معمولي مي شود يعني اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 18 مثقال را از قرار چهل يك بدهد، و اگر كمتر از سه مثقال اضافه شود فقط بايد زكات 15 مثقال آنرا بدهد و زيادي آن زكات ندارد، و همچنين است هر چه بالا رود. يعني اگر سه مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود، مقداري كه اضافه شده زكات ندارد.

نصاب نقره

مسأله 1905 ـ نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن 105 مثقال معمولي است كه اگر نقره به 105 مثقال برسد و شرائط ديگر را هم كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد چهل يك آنرا كه 2 مثقال و 15 نخود است از بابت زكات بدهد، و اگر به اين مقدار نرسد، زكات آن واجب نيست. و نصاب دوم آن 21 مثقال است، يعني اگر 21 مثقال به 105 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام 126 مثقال را به طوري كه گفته شد بدهد، و اگر كمتر از 21 مثقال اضافه شود فقط بايد زكات 105 مثقال آنرا بدهد و زيادي آن زكات ندارد، و همچنين است هر چه بالا رود، يعني اگر 21 مثقال اضافه شود، بايد زكات تمام آنها را بدهد و اگر كمتر اضافه شود مقداري كه اضافه شده و كمتر از 21 مثقال است زكات ندارد. بنابراين اگر انسان چهل يك هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زكاتي را كه بر او واجب بوده داده و گاهي هم بيشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً كسي كه 110 مثقال نقره دارد، اگر چهل يك آنرا بدهد، زكات 105 مثقال آنرا كه واجب بوده داده، و مقداري هم براي 5 مثقال آن داده كه واجب نبوده است.

مسأله 1906 ـ كسي كه طلا يا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زكات آنرا داده باشد، تا وقتي از نصاب اول كم نشده، همه سال بايد زكات آنرا بدهد.

مسأله 1907 ـ زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي شود كه آنرا سكه زده باشند، و معامله با آن رايج باشد و اگر سكه آن از بين هم رفته باشد، بايد زكات آنرا بدهند. و همچنين است بنابر احتياط واجب اگر سكه معاملي آن باقي ولكن فعلاً از رواج افتاده باشد و براي زينت بكار نرفته باشد.

مسأله 1908 ـ طلا و نقره سكه داري كه زنها براي زينت بكار مي برند، در صورتي كه معامله با آن رايج باشد، زكات آن واجب است بنابر احتياطي كه ترك آن سزاوار نيست.

مسأله 1909 ـ كسي كه طلا و نقره دارد، اگر هيچكدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلاً 104 مثقال نقره و 14 مثقال طلا داشته باشد، زكات بر او واجب نيست.

مسأله 1910 ـ چنانكه سابقاً گفته شد زكات طلا و نقره در صورتي واجب مي شود كه انسان يازده ماه مالك مقدار نصاب باشد، و اگر در بين يازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول كمتر شود، زكات بر او واجب نيست.

مسأله 1911 ـ اگر در بين يازده ماه طلا و نقره اي را كه دارد با طلا يا نقره يا چيز ديگر عوض نمايد يا آنها را آب كند، زكات بر او واجب نيست.

ولي اگر براي فرار از دادن زكات اين كارها را بكند، احتياط مستحب آنست كه زكات را بدهد.
مسأله 1912 ـ اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب كند، بايد زكات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب كردن، وزن يا قيمت آنها كم شود، بايد زكاتي را كه پيش از آب كردن بر او واجب بوده بدهد.
مسأله 1913 ـ اگر طلا و نقره اي كه دارد خوب و بد داشته باشد مي تواند زكات هر كدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولي بهتر است زكات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.
مسأله 1914 ـ طلا و نقره اي كه بيشتر از اندازه معمول فلز ديگر دارد اگر خالص آن به اندازه نصاب كه مقدار آن گفته شد برسد، انسان بايد زكات آنرا بدهد. و چنانچه شك دارد كه خالص آن به اندازه نصاب هست يا نه، بنابر احتياط واجب بايد به وسيله آب كردن، يا از راه ديگر مقدار خالص آنرا معلوم كند.
مسأله 1915 ـ اگر طلا و نقره اي كه دارد به مقدار معمول فلز ديگر با آن مخلوط باشد، نمي تواند زكات آنرا از طلا و نقره اي بدهد كه بيشتر از معمول فلز ديگر دارد. ولي اگر به قدري بدهد كه يقين كند طلا و نقره خالصي كه در آن هست، به اندازه زكاتي مي باشد كه بر او واجب است اشكال ندارد.

زكات شتر و گاو و گوسفند

مسأله 1916 ـ زكات شتر و گاو و گوسفند غير از شرطهائي كه گفته شده دو شرط ديگر دارد: اول ـ آنكه حيوان در تمام سال بيكار باشد و اگر در تمام سال يكي دو روز هم كار كرده باشد، بنابر احتياط مستحب زكات آن را بدهد. دومـ آنكه در تمام سال از علف بيابان بچرد، پس اگر تمام سال يا مقداري از آنرا از علف چيده شده، يا از زراعتي كه ملك مالك يا ملك كس ديگر است بچرد زكات ندارد. و همچنين اگر در تمام سال يك روز يا دو روز از علف مالك بخورد زكات ندارد اگر چه احتياطاً مستحب است.

مسأله 1917 ـ اگر انسان براي شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهي را كه كسي نكاشته بخرد، يا اجاره كند، يا براي چراندن در آن باج بدهد بايد زكات را بدهد.

نصاب شتر

مسأله 1918 ـ شتر دوازده نصاب دارد:
اول ـ پنج شتر و زكات آن يك گوسفند است،و تا شماره شتر به اين مقدار نرسد زكات ندارد.
دوم ـ ده شتر و زكات آن دو گوسفند است.
ســوم ـ پانزده شتر و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم ـ بيست شتر و زكات آن چهار گوسفند است.
پنـجم ـ بيست و پنج شتر و زكات آن پنج گوسفند است.
شــشم ـ بيست و شش شتر و زكات آن يك شتر ماده است كه داخل سال دوم شده باشد و چنانچه شتر ماده اي كه داخل سال دوم شده نداشته باشد، يك شترِنر، كه داخل سال دوم شده باشد بدهد.
هفـتم ـ سيوشش شتر و زكات آن يك شتر ماده است كه داخل سال سوم شده باشد.
هشتـم ـ چهل و شش شتر و زكات آن يك شتر ماده است كه داخل سال چهارم شده باشد.
نهــم ـ شصت و يك شتر و زكات آن يك شتر ماده است كه داخل سال پنجم شده باشد.
دهــم ـ هفتاد و شش شتر و زكات آن دو شتر ماده است كه داخل سال سوم شده باشد.
يازدهم ـ نود و يك شتر و زكات آن دو شتر ماده است كه داخل سال چهارم شده باشد.
دوازدهم ـ صد وبيست و يك شتر و بالاتر از آنست كه بايد يا چهل تا چهل تا حساب كند و براي هر چهل تا يك شتر ماده بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، يا پنجاه تا پنجاه تا حساب كند و براي هر پنجاه تا يك شتر ماده كه داخل سال چهارم شده باشد بدهد و يا با چهل و پنجاه حساب كند ولي در هر صورت بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند، يا اگر چيزي باقي مي ماند، از نه تا بيشتر نباشد، مثلاً اگر 140 شتر دارد، بايد براي صد تا دو شتري كه داخل سال چهارم شده و براي چهل تا يك شتري كه داخل سال سوم شده بدهد.
مسأله 1919 ـ زكات مابين دو نصاب واجب نيست، پس اگر شماره شترهائي كه دارد از نصاب اول كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده تا است نرسيده، فقط بايد زكات پنج تاي آنرا بدهد. و همچنين است در نصابهاي بعد.

نصــاب گاو

مسأله 1920 ـ گاو دو نصاب دارد:
نصاب اول آن سي تا است كه وقتي شماره گاو به سي رسيد، اگر شرائطي را كه گفته شد داشته باشد، انسان بايد يك گوساله اي كه داخل سال دوم شده از بابت زكات بدهد. نصاب دوم آن چهل است و زكات آن يك گوساله ماده اي است كه داخل سال سوم شده باشد، و زكات ما بين سي و چهل واجب نيست مثلاً كسي كه سيونه گاو دارد، فقط بايد زكات سي تاي آنها را بدهد، و نيز اگر از چهل گاو زيادتر داشته باشد تا به شصت نرسيده فقط بايد زكات چهل تاي آنرا بدهد و بعد از آنكه به شصت رسيد، چون دوبرابر نصاب اول را دارد، بايد دو گوساله اي كه داخل سال دوم شده بدهد، و همچنين هر چه بالا رود، بايد يا سي تاسي تا حساب كند يا چهل تا چهل تا يا با سي و چهل حساب نمايد، و زكات آنرا به دستوري كه گفته شد بدهد. ولي بايد طوري حساب كند كه چيزي باقي نماند، يا اگر چيزي باقي مي ماند از نه تا بيشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، بايد به حساب سيو چهل حساب كند و براي سي تاي آن زكات سي تا و براي چهل تاي آن زكات چهل تا را بدهد چون اگر به حساب سي تا حساب كند، ده تا زكات نداده مي ماند.

نصـاب گــوسفند

مسأله 1921 ـ گوسفند پنج نصاب دارد:
اول ـ چهل، و زكات آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زكات ندارد.
دوم ـ صدو بيست و يك، و زكات آن دو گوسفند است.
ســوم ـ دويست و يك، و زكات آن سه گوسفند است.
چهارم ـ سيصد و يك، و زكات آن چهار گوسفند است.
پنجـم ـ چهار صد و بالاتر از آنست كه بايد آنها را صد تا صد تا حساب كند و براي هر صدتاي آنها يك گوسفند بدهد. و لازم نيست زكات را از خود گوسفندها بدهد، بلكه اگر گوسفند ديگري بدهد،يا مطابق قيمت گوسفند، پول يا جنس ديگر بدهد كافي است.

مسأله 1922 ـ زكات مابين دو نصاب واجب نيست پس اگر شماره گوسفندهاي كسي از نصاب اول كه چهل است بيشتر باشد تا به نصاب دوم كه صد و بيست و يك است نرسيده، فقط بايد زكات چهل تاي آنرا بدهد، و زيادي آن زكات ندارد و همچنين است در نصابهاي بعد.

مسأله 1923 ـ زكات شتر و گاو و گوسفند كه به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند يا ماده يا بعضي نر باشند و بعضي ماده.

مسأله 1924 ـ در زكات، گاو و گاو ميش يك جنس حساب مي شود و شتر عربي و غير عربي يك جنس است، و همچنين بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارند.

مسأله 1925 ـ اگر گوسفند براي زكات بدهد بايد اقلاً هفت ماه كامل داشته باشد و احتياط مستحب آنست كه داخل سال دوم شده باشد. و اگر بز بدهد بايد اقلاً يك سالش كامل شده و احتياط مستحب آنست كه داخل سال سوم شده باشد.

مسأله 1926 ـ گوسفندي را كه بابت زكات مي دهد، اگر قيمتش مختصري از گوسفندهاي ديگر او كمتر باشد اشكال ندارد. ولي بهتر است گوسفندي را كه قيمت آن از تمام گوسفندهايش بيشتر است بدهد، و همچنين است در گاو و شتر.

مسأله 1927 ـ اگر چند نفر با هم شريك باشند هر كدام آنان كه سهمش به نصاب اول رسيده، بايد زكات بدهد، و بر كسي كه سهم او كمتر از نصاب اول است زكات واجب نيست.

مسأله 1928 ـ اگر يك نفر در چند جا گاو يا شتر يا گوسفند داشته باشد، و روي هم به اندازه نصاب باشند، بايد زكات آنها را بدهد.

مسأله 1929 ـ اگر گاو و گوسفند و شتري كه دارد مريض و معيوب هم باشند، بايد زكات آنها را بدهد.
مسأله 1930 ـ اگر گاو و گوسفند و شتري كه دارد همه مريض يا معيوب يا پير باشند، مي تواند زكات را از خود آنها بدهد. ولي اگر همه سالم و بي عيب و جوان باشند، نمي تواند زكات آنها را مريض، يا معيوب، يا پير بدهد. بلكه اگر بعضي از آنها سالم و بعضي مريض و دسته اي معيوب و دسته ديگر بي عيب و مقداري پير و مقداري جوان باشند، احتياط واجب آنست كه براي زكات آنها سالم و بي عيب و جوان بدهد.
مسأله 1931 ـ اگر پيش از تمام شدن ماه يازدهم، گاو و گوسفند و شتري را كه دارد با چيز ديگر عوض كند، يا نصابي را كه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نمايد، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند ديگر بگيرد، زكات بر او واجب نيست.
مسأله 1932 ـ كسي كه بايد زكات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آنها را از پول و يا طلا و نقره بدهد، تا وقتي شماره آنها از نصاب كم نشده، همه ساله بايد زكات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول كمتر شوند، زكات بر او واجب نيست، مثلاً كسي كه چهل گوسفند دارد، اگر از مال ديگرش زكات آنها را بدهد تا وقتي كه گوسفندهاي او از چهل كم نشده، همه ساله بايد يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتي به چهل نرسيده، زكات بر او واجب نيست.

مصرف زكات

مسأله 1933 ـ انسان مي تواند زكات را در هشت مورد مصرف كند.
اول ـ فقير و آن كسي است كه مخارج سال خود و عيالاتش را ندارد و كسي كه صنعت يا ملك يا سرمايه اي دارد كه مي تواند مخارج سال خود را بگذراند فقير نيست.
دوم ـ مسكين و آن كسي است كه از فقير سخت تر مي گذراند.
سوم ـ كسي كه از طرف امام عليه السلام يا نائب امام مأمور است كه زكات را جمع و نگهداري نمايد و به حساب آن رسيدگي كند و آنرا به امام يا نائب امام يا فقرا برساند.
چهارم ـ كافرهائي كه اگر زكات به آنان بدهند به دين اسلام مايل مي شوند، يا در جنگ به مسلمانان كمك مي كنند.
پنجم ـ خريداري بنده ها و آزاد كردن آنان.
ششم ـ بدهكاري كه نمي تواند قرض خود را بدهد.
هفتم ـ سبيل الله يعني كارهائي كه منفعت عمومي ديني دارد، مثل ساختن مسجد و مدرسه اي كه علوم دينيه در آن خوانده مي شود.
هشتم ـ ابن السبيل يعني مسافري كه در سفر در مانده شده، و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 1934 ـ جائز است كه به فقير و مسكين، بيشتر از مخارج سال خود و عيالاتش را از زكات يك مرتبه بدهد و اگر كاسب است، و مقداري پول يا جنس دارد بنابر احتياط مستحب بايد فقط به اندازه كسري مخارج يك سالش زكات بدهد. و اقوي جواز دادن بيشتر از مخارج سال است به فقير كاسب(1).
مسأله 1935 ـ كسي كه مخارج سالش را داشته، اگر مقداري از آنرا مصرف كند و بعد شك كند كه آنچه باقي مانده به اندازه مخارج سال او هست يا نه، نمي تواند زكات بگيرد.
مسأله 1936 ـ صنعتگر يا مالك يا تاجري كه در آمد او از مخارج سالش كمتر است، مي تواند براي كسري مخارجش زكات بگيرد، و لازم نيست ابزار كار، يا ملك، يا سرمايه خود را به مصرف مخارج برساند.
مسأله 1937 ـ فقيري كه خرج سال خود و عيالاتش را ندارد، اگر خانه اي دارد كه ملك او است و در آن نشسته، يا مال سواري دارد، چنانچه بدون اينها نتواند زندگي كند، اگر چه براي حفظ آبرويش باشد، مي تواند زكات بگيرد. و همچنين است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستاني و زمستاني و چيزهائي كه به آنها احتياج دارد. و فقيري كه اينها را

مسأله 1938 ـ فقيري كه ياد گرفتن صنعت براي او مشكل نيست بنابر احتياط واجب بايد ياد بگيرد و با گرفتن زكات زندگي نكند. ولي تا وقتي مشغول ياد گرفتن است، مي تواند زكات بگيرد.
مسأله 1939 ـ به كسي كه قبلاً فقير بوده و مي گويد فقيرم، اگر چه انسان از گفته او اطمينان پيدا نكند، مي شود زكات داد.
مسأله 1940 ـ كسي كه مي گويد فقيرم و قبلاً فقير نبوده يا معلوم نيست فقير بوده يا نه، چنانچه از گفته او اطمينان پيدا نشود، احتياط واجب آنست كه به او زكات ندهند.
مسأله 1941 ـ كسي كه بايد زكات بدهد، اگر از فقيري طلبكار باشد، مي تواند طلبي را كه از او دارد، بابت زكات حساب كند.
مسأله 1942 ـ اگر فقير بميرد و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد بابت زكات حساب كند. ولي اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، يا به جهت ديگر انسان نتواند طلب خود را بگيرد، بنابر احتياط واجب نبايد طلبي را كه از او دارد،بابت زكات حساب كند.
مسأله 1943 ـ چيزي را كه انسان بابت زكات به فقير مي دهد لازم نيست به او بگويد كه زكات است، بلكه اگر فقير خجالت بكشد، مستحب است، به اسم پيشكش بدهد ولي بايد قصد زكات نمايد.
مسأله 1944 ـ اگر به خيال اينكه كسي فقير است به او زكات بدهد، بعد بفهمد فقير نبوده، يا از روي ندانستن مسأله به كسي كه مي داند فقير نيست زكات بدهد، چنانچه چيزي را كه به او داده باقي باشد، بايد از او بگيرد و به مستحق بدهد، و اگر از بين رفته باشد، پس اگر كسي كه آن چيز را گرفته مي دانسته زكات است، انسان بايد عوض آنرا از او بگيرد و به مستحق بدهد. و اگر نمي دانسته زكات است، نمي تواند چيزي از او بگيرد و بايد از مال خودش زكات را به مستحق بدهد.
مسأله 1945 ـ كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، مي تواند براي دادن قرض خود زكات بگيرد، ولي بايد مالي را كه قرض كرده در معصيت خرج نكرده باشد، اما اگر در معصيت خرج كرده مي تواند مخارج سال خود را در اداء دين صرف نمايد و بعداً زكات از سهم فقراء بگيرد.
مسأله 1946 ـ اگر به كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد زكات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصيت مصرف كرده چنانچه آن بدهكار فقير باشد، مي تواند آنچه را به او داده بابت زكات حساب كند، ولي احتياط واجب آنست كه اگر از آن معصيت توبه نكرده، چيزي را كه به او داده بابت زكات حساب نكند.
مسأله 1947 ـ كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد، اگر

چه فقير نباشد، انسان مي تواند طلبي را كه از او دارد، بابت زكات حساب كند.
مسأله 1948 ـ مسافري كه خرجي او تمام شده، يا مركبش از كار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصيت نباشد و نتواند با قرض كردن يا فروختن چيزي خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقير نباشد، مي تواند زكات بگيرد. ولي اگر بتواند در جاي ديگر با قرض كردن يا فروختن چيزي مخارج سفر خود را فراهم كند، فقط به مقداري كه به آنجا برسد، مي تواند زكات بگيرد.
مسأله 1949 ـ مسافري كه در سفر در مانده شده و زكات گرفته بعد از آنكه به وطنش رسيد، اگر چيزي از زكات زياد آمده باشد، بايد آنرا به دهنده زكات يا وكيل او برگرداند و اگر نمي تواند به حاكم شرع بدهد و بگويد آن چيز زكات است.

شرائط كساني كه مستحق زكاتند

مسأله 1950 ـ كسي كه زكات مي گيرد بايد شيعه دوازده امامي باشد و اگر انسان كسي را شيعه بداند و به او زكات بدهد، بعد معلوم شود شيعه نبوده، بايد دوباره زكات بدهد مگر از سهم مؤلفه قلوب داده باشد.
مسأله 1951 ـ اگر طفل يا ديوانه اي از شيعه فقير باشد، انسان مي تواند به ولي او زكات بدهد، به قصد اينكه آنچه را مي دهد ملك طفل يا ديوانه باشد.
مسأله 1952 ـ اگر به ولي طفل و ديوانه دسترسي ندارد، مي تواند خودش يا به وسيله يك نفر امين زكات را به مصرف طفل يا ديوانه برساند، و بايد موقعي كه زكات به مصرف آنان مي رسد نيت زكات كنند.
مسأله 1953 ـ به فقيري كه گدائي مي كند، مي شود زكات داد ولي به كسي كه زكات را در معصيت مصرف مي كند نمي شود زكات داد.
مسأله 1954 ـ به كسي كه معصيت كبيره را آشكارا بجا مي آورد، احتياط واجب آنست كه زكات ندهند .
مسأله 1955 ـ به كسي كه بدهكار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، مي شود زكات داد.
مسأله 1956 ـ انسان نمي تواند مخارج كساني را كه مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زكات بدهد، ولي اگر مخارج آنان را ندهد، ديگران مي توانند به آنان زكات بدهند.
مسأله 1957 ـ اگر انسان زكات به پسرش بدهد، كه خرج زن و نوكر و كلفت خود نمايد اشكال ندارد.
مسأله 1958 ـ اگر پسر به كتابهاي علمي ديني احتياج داشته باشد، پدر مي تواند براي خريدن آنها به او زكات بدهد.
مسأله 1959 ـ پدر مي تواند به پسرش زكات بدهد، كه براي خود زن بگيرد، پسر هم مي تواند براي آنكه پدرش زن بگيرد زكات خود را به او بدهد.
مسأله 1960 ـ به زني كه شوهرش مخارج او را مي دهد، يا خرجي نمي دهد، ولي ممكن است او را به دادن خرجي مجبور كنند نمي شود زكات داد.
مسأله 1961 ـ زن مي تواند به شوهر فقير خود زكات بدهد، اگر چه شوهر زكات را صرف مخارج خود آن زن نمايد.
مسأله 1962 ـ سيد نمي تواند از غير سيد زكات بگيرد، ولي اگر خمس و ساير وجوهات كفايت مخارج او را نكند و از گرفتن زكات ناچار باشد، مي

تواند از غير سيد زكات بگيرد.
مسأله 1963 ـ بعض علماء فرموده اند كه به كسي كه معلوم نيست سيد است يا نه، مي شود زكات داد. و ممكن است به چند دليل بر اين مطلب استدلال نمود و لكن جميع ادله آن محل اشكال است اگر چه به احتمال ضعيف نبايد اعتنا نمود.

نــيت زكـات

مسأله 1964 ـ انسان بايد زكات را بقصد قربت يعني براي انجام فرمان خداوند عالم بدهد و بنابر احتياط واجب بايد در نيت معين كند كه آنچه را مي دهد زكات مال است، يا زكات فطره، ولي اگر مثلاً زكات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نيست معين كند چيزي را كه مي دهد زكات گندم است يا زكات جو.
مسأله 1965 ـ كسي كه زكات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداري زكات بدهد و نيت هيچكدام آنها را نكند، چنانچه چيزي راكه داده همجنس يكي از آنها باشد، زكات همان جنس حساب مي شود. و اگر همجنس هيچكدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت مي شود، پس كسي كه زكات چهل گوسفند و زكات پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا يك گوسفند از بابت زكات بدهد و نيت هيچكدام آنها را نكند، زكات گوسفند حساب مي شود، ولي اگر مقداري نقره بدهد، به زكاتي كه براي گوسفند و طلا بدهكار است تقسيم مي شود.
مسأله 1966 ـ اگر كسي را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد، موقعي كه زكات را به آن وكيل مي دهد، بنابر احتياط واجب بايد نيت كند كه آنچه را وكيل او بعداً به فقير مي دهد زكات باشد، وكيل هم وقتي كه زكات را به فقير مي دهد، بايد از طرف مالك نيت زكات كند.
مسأله 1967 ـ اگر مالك يا وكيل او بدون قصد قربت زكات را به فقير بدهد و پيش از آنكه آن مال از بين برود، خود مالك نيت زكات كند، زكات حساب مي شود.

مسائل متفرقه زكات

مسأله 1968 ـ تأخير زكات در صورتي كه مقدار آنرا بنويسد و معين نمايد يا از مال خود جدا نمايد اشكال ندارد مگر آنكه به حد اهمال و بي اعتنائي برسد .
مسأله 1969 ـ بعد از جداكردن زكات لازم نيست فوراً آنرا به مستحق بدهد، ولي اگر به كسي كه مي شود زكات داد، دسترسي دارد، احتياط مستحب آنست كه دادن زكات را تأخير نيندازد.
مسأله 1970 ـ كسي كه مي تواند زكات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبواسطه كوتاهي او از بين برود، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 1971 ـ كسي كه مي تواند زكات را به مستحق برساند، اگر زكات را ندهد و بدون آنكه در نگهداري آن كوتاهي كند از بين برود چنانچه دادن زكات را بقدري تأخير انداخته كه نمي گويند فوراً داده است، بايد عوض آن را بدهد و اگر به اين مقدار تأخير نينداخته مثلاً دو سه ساعت تأخير انداخته و در همان دوسه ساعت تلف شده، در صورتي كه مستحق حاضر نبوده، چيزي بر او واجب نيست، و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتياط واجب بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 1972 ـ اگر زكات را از خود مال كنار بگذارد، مي تواند در بقيه آن تصرف كند، و اگر از مال ديگرش كنار بگذارد مي تواند در تمام مال تصرف نمايد. مسأله 1973 ـ انسان نمي تواند زكاتي را كه كنار گذاشته براي خود بر دارد و چيز ديگري بجاي آن بگذارد.
مسأله 1974 ـ اگر از زكاتي كه كنار گذاشته منفعتي ببرد مثلاً گوسفندي كه براي زكات گذاشته بره بياورد، مال فقير است .
مسأله 1975 ـ اگر موقعي كه زكات را كنار مي گذارد مستحقي حاضر باشد، بهتر است زكات را به او بدهد، مگر كسي را در نظر داشته باشد كه دادن زكات به او از جهتي بهتر باشد.
مسأله 1976 ـ اگر بدون اجازه حاكم شرع با مالي كه براي زكات كنار گذاشته تجارت كند و ضرر نمايد، نبايدچيزي از زكات كم كند، ولي اگر منفعت كند، بنابر احتياط واجب بايد آنرا به مستحق بدهد .
مسأله 1977 ـ اگر پيش از آنكه زكات بر او واجب شود، چيزي بابت زكات به فقير بدهد، زكات حساب نمي شود و بعد از آنكه زكات بر او واجب شد اگر چيزي را كه به فقير داده از بين نرفته باشد و آن فقير هم به فقرخود باقي باشد، مي تواند چيزي را كه به او داده بابت زكات حساب كند.
مسأله 1978 ـ فقيري كه مي داند زكات بر انسان واجب نشده، اگر چيزي

بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود ضامن است، پس موقعي كه زكات بر انسان واجب مي شود، اگر آن فقير به فقر خود باقي باشد، مي تواند عوض چيزي را كه به او داده بابت زكات حساب كند.
مسأله 1979 ـ فقيري كه نمي داند زكات بر انسان واجب نشده، اگر چيزي بابت زكات بگيرد و پيش او تلف شود، ضامن نيست، و انسان نمي تواند عوض آنرا بابت زكات حساب كند.
مسأله 1980 ـ مستحب است در دادن زكات، خويشان خود را بر ديگران و اهل علم و كمال را بر غير آنان و كساني را كه اهل سئوال نيستند بر اهل سئوال مقدم بدارد و زكات گاو و گوسفند و شتر را به فقراي آبرومند بدهد ولي اگر دادن زكات به فقيري از جهت ديگري بهتر باشد مستحب است زكات را به او بدهد .
مسأله 1981 ـ بهتر است زكات را آشكارا و صدقه مستحبي را مخفي بدهند .
مسأله 1982 ـ اگر در شهر كسي كه مي خواهد زكات بدهد مستحقي نباشد و نتواند زكات را به مصرف ديگري هم كه براي آن معين شده برساند، چنانچه اميد نداشته باشد كه بعداًمستحق پيدا كند، بايد زكات را به شهر ديگر ببرد و به مصرف زكات برساند و مي تواند مخارج بردن به آن شهر را از زكات بر دارد و اگر زكات تلف شود ضامن نيست.
مسأله 1983 ـ اگر در شهر خودش مستحق پيدا شود، مي تواند زكات را به شهر ديگر ببرد. ولي مخارج بردن به آن شهر را بايداز خودش بدهد، واگر زكات تلف شود ضامن است، مگر آنكه وكالتاً از قبل حاكم شرع زكات را قبض نموده باشد و با اجازه او برده باشد.
مسأله 1984 ـ اجرت وزن كردن و پيمانه نمودن گندم و جو و كشمش و خرمائي را كه براي زكات مي دهند با زكات دهنده است.
مسأله 1985 ـ كسي كه 2 مثقال و 15 نخود نقره يا بيشتر از بابت زكات بدهكار است، مكروه است كه كمتر از 2 مثقال و 15 نخود نقره به يك فقير بدهد و نيز اگر غير نقره چيز ديگري مثل گندم و جو بدهكار باشد و قيمت آن به 2 مثقال و 15 نخود نقره برسد، مكروه است كه به يك فقير كمتر از آن بدهد.
مسأله 1986 ـ مكروه است انسان از مستحق درخواست كند كه زكاتي را كه از او گرفته به او بفروشد، ولي اگر مستحق بخواهد چيزي را كه گرفته بفروشد بعد از قيمت كردن كسي كه زكات را به او داده در خريدن آن بر ديگران مقدم است.
مسأله 1987 ـ اگر شك كند زكاتي را كه بر او واجب بوده داده يا نه، بايد زكات را بدهد، هر چند شك او براي زكات سالهاي پيش باشد.
مسأله 1988 ـ فقير نمي تواند زكات را به كمتر از مقدار آن صلح كند يا

چيزي را گرانتر از قيمت آن بابت زكات قبول نمايد، يا زكات را از مالك بگيرد و به او ببخشد. ولي كسي كه زكات زيادي بدهكار است و فقير شده و نمي تواند زكات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه كند، فقير مي تواند زكات را از او بگيرد و به او ببخشد. و بهتر آنست كه زكات را از او بگيرد و به او قرض بدهد و او را وكيل نمايد كه هر مقدار كه متمكن شد تدريجاً به فقرا بدهد.
مسأله 1989 ـ انسان مي تواند از زكات،(از سهم سبيل الله) قرآن يا كتاب ديني يا كتاب دعا بخرد و وقف نمايد، اگر چه بر اولاد خود و بر كساني وقف كند كه خرج آنان بر او واجب است. و نيز مي تواند توليت وقف را براي خود يا اولاد خود قراردهد.
مسأله 1990 ـ انسان نمي تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود يا بر كساني كه مخارج آنان بر او واجب است وقف نمايد كه عايدي آنرا به مصرف مخارج خود برسانند.
مسأله 1991 ـ فقير مي تواند براي رفتن به حج و زيارت و مانند اينها زكات بگيرد، ولي اگر به مقدار خرج سالش زكات گرفته باشد، احوط استحبابي آنست كه براي زيارت و مانند آن زكات نگيرد.
مسأله 1992 ـ اگر مالك، فقيري را وكيل كند كه زكات مال او را بدهد، براي خودش هم مي تواند بردارد مگر آنكه ظاهر كلام مالك دادن به غير باشد.
مسأله 1993 ـ اگر فقير شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زكات بگيرد، چنانچه شرطهائي كه براي واجب شدن زكات گفته شد در آنها جمع شود، بايد زكات آنها را بدهد.
مسأله 1994 ـ اگر دو نفر در مالي كه زكات آن واجب شده با هم شريك باشند و يكي از آنان زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسيم كنند، چنانچه بداند شريكش زكات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشكال دارد.
مسأله 1995 ـ كسي كه خمس يا زكات بدهكار است و كفاره و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالي كه خمس يا زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس و زكات را بدهد. و اگر از بين رفته باشد، مي تواند خمس يا زكات را بدهد، يا كفاره و نذر و قرض و مانند اينها را ادا نمايد.
مسأله 1996 ـ كسي كه خمس يا زكات بدهكار است و نذر و مانند اينها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بميرد و مال او براي همه آنها كافي نباشد، چنانچه مالي كه خمس و زكات آن واجب شده، از بين نرفته باشد، بايد خمس يا زكات را بدهند و بقيه مال او را به چيزهاي ديگري كه بر او واجب است قسمت كنند. و اگر مالي كه خمس و زكات آن واجب

شده از بين رفته باشد، بايد مال او را به خمس و زكات و قرض و نذر و مانند اينها قسمت نمايند. مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بيست تومان به كسي بدهكار است و همه مال او سي تومان است، بايد بيست تومان بابت خمس و ده تومان به دين او بدهند.

مسأله 1997 ـ كسي كه مشغول تحصيل علم است و اگر تحصيل نكند مي تواند براي معاش خود كسب كند، چنانچه تحصيل آن علم، واجب باشد، مي شود به او زكات داد و در مستحب محل تأمل است مگر آنكه از سهم سبيل الله بدهند. و اگر تحصيل آن علم واجب يا مستحب نباشد، زكات دادن به او اشكال دارد.

چيزهائي كه در خريد و فروش مستحب است

مسأله 2058 ـ پنج چيز در خريد و فروش مستحب است:
اول ـ يادگرفتن احكام آن، حضرت صادق عليه السلام فرمودند: كسي كه مي خواهد خريد و فروش كند، بايد احكام آنرا ياد بگيرد، و اگر پيش از ياد گرفتن احكام آن خريد و فروش كند، بواسطه معامله هاي باطل و شبهه ناك به هلاكت مي افتد.
دوم ـ آنكه در قيمت جنس بين مشتريهاي مسلمان فرق نگذارد.
ســوم ـ آنكه در قيمت جنس سخت گيري نكند.
چهارم ـ چيزي را كه مي فروشد زيادتر بدهد، و آنچه را مي خرد كمتر بگيرد.
پنـجم ـ كسي كه با او معامله كرده، اگر پشيمان شود و از او تقاضا كند كه معامله را بهم بزند، براي بهم زدن معامله حاضر شود.
مسأله 2059 ـ اگر انسان نداند معامله اي كه كرده صحيح است يا باطل، در موردي كه جاي جريان قاعده فراغ نباشد، نمي تواند در مالي كه گرفته تصرف نمايد.
مسأله 2060 ـ كسي كه مال ندارد و مخارجي بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، بايد كسب كند، و براي كارهاي مستحب مانند وسعت دادن به عيالات و دستگيري از فقراء، كسب كردن مسحب است.

معـاملات مـكروه

مسأله 2061 ـ عمده معاملات مكروه از اينقرار است:
اول ـ ملك فروشي، مگر آنكه بجاي آن ملك ديگري بخرد.
دوم ـ قــصابـــي.
ســوم ـ كفـن فروشي.
چهارم ـ معامله با مردمان پست.
پنجـم ـ معامله بين اذان صبح و اول آفتاب. حسب روايت علي بن اسباط كه نهي نموده.
شــشم ـ آنكه كار خود را خريد و فروش گندم و جو و مانند اينها قرار دهد.
هفتـم ـ آنكه براي خريدن جنسي كه ديگري مي خواهد بخرد، داخل معامله او شود. حسب روايت ضعيفي كه شيخ صدوق عليه الرحمة نقل نموده(1).

مسأله 2062 ـ معاملات حرام شش است:
اول ـ خريد و فروش اعيان نجسه، مگر سگ شكاري و عبد كافر، مثل مردار و خنزير(خوك) و خمر و سگ
غيرشكاري و همچنين است بقيه نجاسات در صورتي كه منفعت مُحلّله نداشته باشند، لكن در صورتي كه گوشت مردار و تذكيه شده بهم مخلوط شده باشد، جايز است فروختن آن به كساني كه مردار را حلال مي دانند.
دوم ـ خريد و فروش مال غصبي.
ســوم ـ خريد و فروش چيزي كه مال نيست مثل حيوانات درنده.
چهارم ـ معامله چيزي كه منافع معمولي آن فقط كار حرام باشد، مانند اسباب قمار.
پنـجم ـ معامله اي كه درآن ربا باشد.
شـــشم ـ فروش جنسي كه با چيز ديگر مخلوط است، در صورتي كه آن چيز معلوم نباشد و فروشنده هم به خريدار نگويد، مثل فروختن روغني كه آنرا با پيه مخلوط كرده است و اين عمل را غش مي گويند.
مسأله 2063 ـ فروختن چيز پاكي كه نجس شده و آب كشيدن آن ممكن است اشكال ندارد، ولي اگر مشتري آن چيز را براي كاري بخواهد كه شرط آن پاك بودن است مثلاً لباس است كه مي خواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتياط واجب بايد فروشنده، نجس بودن آنرا به او بگويد.
مسأله 2064 ـ اگر چيز پاكي مانند روغن و نفت كه آب كشيدن آن ممكن نيست نجس شود، چنانچه آنرا براي كاري بخواهند كه شرطش پاك بودن است، مثلاً روغن نجس رابراي خوردن بخواهند، فروش آن حرام است. و اگر براي كاري بخواهند كه شرط آن پاك بودن نيست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشكال ندارد.
مسأله 2065 ـ خريد و فروش دواهاي نجس حرام است اگر خوردني باشد و معالجه با دواي طاهر ممكن باشد، ولي اگر پول را براي ظرف آن يا براي زحمت دوا فروش بدهند اشكال ندارد.
مسأله 2066 ـ خريد و فروش روغن و دواهاي روان و عطرهائي كه از ممالك غيراسلامي مي آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشكال ندارد. ولي روغني را كه از حيوان بعد از جان دادن آن مي گيرند، چنانچه در شهر كفار از دست كافر بگيرند و از حيواني باشد كه اگر رگ آنرا ببرند خون از آن جستن مي كند، نجس است و معامله آن باطل مي باشد.
مسأله 2067 ـ اگر روباه رابه غير دستوري كه در شرع معين شده كشته

باشند، يا خودش مرده باشد، خريد و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2068 ـ خريد و فروش گوشت و پيه و چرمي كه از ممالك غيراسلامي مي آورند، يا از دست كافر گرفته مي شود، باطل است. ولي اگر انسان بداند كه آنها از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده، خريد و فروش آنها اشكال ندارد. و همچنين اگر بداند كه يك مقدار از گوشت يا پيه يا چرمي كه از حيواني است كه مي داند تذكيه شده به آن مملكت غيراسلامي رفته، و احتمال بدهد كه آنچه به دست او رسيده از همان تذكيه شده ها باشد و بقيه آن محل ابتلاء او نباشد، در اين صورت نيز خريد و فروش و استعمال آن اشكال ندارد.
مسأله 2069 ـ خريد و فروش گوشت و پيه و چرمي كه از دست مسلمان گرفته شود اشكال ندارد. ولي اگر انسان بداند كه آن مسلمان آنرا از دست كافر گرفته و تحقيق نكرده كه از حيواني است كه به دستور شرع كشته شده يا نه، خريدن آن حرام و معامله آن باطل است.
مسأله 2070 ـ خريد و فروش مسكرات حرام و معامله آنها باطل است.
مسأله 2071 ـ فروختن مال غصبي باطل است و فروشنده بايد پولي را كه از خريدار گرفته به او برگرداند.
مسأله 2072 ـ اگر خريدار قصدش اين باشد كه پول جنس را ندهد معامله اشكال دارد.
مسأله 2073 ـ اگر خريداري بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد معامله صحيح است ولي بايد مقداري را كه بدهكار است از مال حلال بدهد.
مسأله 2074 ـ خريد و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتي سازهاي كوچك حرام است.
مسأله 2075 ـ اگر چيزي را كه مي شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد اين بفروشند كه آنرا در حرام مصرف كنند مثلاً انگور را به اين قصد بفروشد كه از آن شراب تهيه نمايند، معامله آن حرام و باطل است.
مسأله 2076 ـ خريد و فروش مجسمه كراهت شديده دارد، ولي خريد و فروش صابوني كه روي آن مجسمه دارد، اگر مقصود، معامله صابون باشد اشكال ندارد.
مسأله 2077 ـ خريدن چيزي كه از قمار، يا دزدي، يا از معامله باطل تهيه شده حرام است و اگر كسي آنرا بخرد، بايد به صاحب اصلي اش برگرداند.
مسأله 2078 ـ اگر روغني را كه با پيه مخلوط است بفروشد، چنانچه آنرا معين كند مثلاً بگويد اين يك من روغن را مي فروشم، معامله به مقدار پيهي كه در آن است باطل مي باشد و پولي كه فروشنده براي پيه آن گرفته مال مشتري و پيه مال فروشنده است، و مشتري مي تواند معامله

روغن خالصي را هم كه در آنست بهم بزند ولي اگر آنرا معين نكند بلكه يك من روغن بفروشد، بعد روغني كه پيه دارد بدهد، مشتري مي تواند آن روغن را پس بدهد، و روغن خالص مطالبه نمايد.
مسأله 2079 ـ اگر مقداري از جنسي را كه با وزن يا پيمانه مي فروشند، به زيادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً يك من گندم را به يك من و نيم گندم بفروشد، ربا و حرام است، و گناه يك درهم ربا بزرگتر از آنست كه انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا كند، بلكه اگر يكي از دو جنس سالم و ديگري معيوب، يا جنسِ يكي خوب و جنس ديگري بد باشد، يا با يكديگر تفاوت قيمت داشته باشند، چنانچه بيشتر از مقداري كه مي دهد بگيرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مسِ درست را بدهد و بيشتر از آن مس شكسته بگيرد، يا برنج صدري را بدهد و بيشتر از آن برنج گرده بگيرد، يا طلاي ساخته را بدهد و بيشتر از آن طلاي نساخته بگيرد، ربا و حرام مي باشد.
مسأله 2080 ـ اگر چيزي را كه اضافه مي گيرد غير از جنسي باشد كه مي فروشد، مثلاً يك من گندم به يك من گندم و يك قِران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلكه اگر چيزي زيادتر نگيرد ولي شرط كند كه خريدار عملي براي او انجام دهد، ربا و حرام مي باشد.
مسأله 2081 ـ اگر كسي كه مقدار كمتر را مي دهد چيزي اضافه كند، مثلاً يك من گندم و يك دستمال را به يك من ونيم گندم بفروشد، اشكال ندارد. وهمچنين است اگر از هر دو طرف چيزي زياد كنند مثلاً يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نيم گندم و يك دستمال بفروشند.
مسأله 2082 ـ اگر چيزي را كه مثل پارچه با متر و ذرع مي فروشند يا چيزي را كه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله مي كنند، بفروشد و زيادتر بگيرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و يازده تا بگيرد اشكال ندارد.
مسأله 2083 ـ جنسي را كه در بعضي از شهرها با وزن يا پيمانه مي فروشند و در بعضي از شهرها با شماره معامله مي كنند در هر شهري حكم همانجا را دارد.
مسأله 2084 ـ اگر چيزي را كه مي فروشد و عوضي راكه مي گيرد از يك جنس نباشد، زيادي گرفتن اشكال ندارد، پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگيرد معامله صحيح است.
مسأله 2085 ـ اگر جنسي را كه مي فروشد و عوضي را كه مي گيرد از يك چيز عمل آمده باشد، بايد در معامله زيادي نگيرد، پس اگر يك من روغن گوسفند بفروشد و در عوض آن يك من و نيم پنير گوسفند بگيرد، ربا و حرام است.
مسأله 2086 ـ جو و گندم در ربا يك جنس حساب مي شود، پس اگر يك من گندم بدهد و يك من و پنج سير جو بگيرد ربا و حرام است. و نيز اگر مثلاً ده من جو بخرد كه سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته

و بعد از مدتي گندم را مي دهد، مثل آنست كه زيادي گرفته و حرام مي باشد.

مسأله 2087 ـ اگر مسلمان از كافري كه در پناه اسلام نيست ربا بگيرد اشكال ندارد. و نيز پدر و فرزند، و زن و شوهر، مي توانند از يكديگر ربا بگيرند.

شرائط فروشنده و خريدار

مسأله 2088 ـ براي فروشنده و خريدار شش چيزشرط است:
اول - آنكه بالغ باشند.
دوم - آنكه عاقل باشند.
ســوم - آنكه سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند.
چهارم - آنكه قصد خريد و فروش داشته باشند، پس اگر به شوخي بگويد مال خود را فروختم معامله باطل است.
پنجـم - كسي آنها را مجبور نكرده باشد.
شـــشم - آنكه جنس و عوضي را كه مي دهند مالك باشند و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 2089 ـ معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر يا جد آن بچه به او اجازه دادهباشند كه معامله كند علي الاحوط. اما اگر طفل وسيله باشد كه پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خريدار برساند، يا جنس را به خريدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با يكديگر معامله كرده اند، معامله صحيح است. ولي بايد فروشنده و خريدار يقين داشته باشند، كه طفل، جنس و پول را به صاحب آن مي رساند.
مسأله 2090 ـ اگر از بچه نابالغ چيزي بخرد، يا چيزي به او بفروشد، بايد جنس يا پولي را كه از او گرفته به صاحب آن بدهد، يا از صاحبش رضايت بخواهد. و اگر صاحب آنرا نمي شناسد و براي شناختن او هم وسيله اي ندارد، بايد چيزي را كه از بچه گرفته، از طرف صاحب آن، مظالم بدهد.
مسأله 2091 ـ اگر كسي بابچه نابالغ معامله كند و جنس يا پولي كه به بچه داده از بين برود، نمي تواند از بچه يا ولي او مطالبه نمايد.
مسأله 2092 ـ اگر خريدار يافروشنده را به معامله مجبور كنند، چنانچه بعد از معامله راضي شود و بگويد راضي هستم معامله صحيح است.
مسأله 2093 ـ اگر انسان مال كسي را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضي نشود و اجازه ندهد معامله باطل است.
مسأله 2094 ـ پدر و جد پدري طفل، و نيز وصي پدر و وصي جد پدري مي توانند مال طفل رابفروشند، مجتهد عادل هم مي تواند مال ديوانه يا طفل يتيم يامال كسي را كه غائب است بفروشد. لكن بايد جد و وصي و حاكم شرع ملاحظه صرفه و غبطه را بنمايند و اما پدر پس هر چند كه كفايت عدم ضرر بعيد نيست ولكن احتياط به مراعات غبطه و مصلحت ترك نشود.
مسأله 2095 ـ اگر كسي مالي را غصب كند و بفروشد و بعد از فروش،

صاحب مال معامله را براي خودش اجازه دهد، معامله صحيح است و چيزي را كه غصب كننده به مشتري داده و منفعتهاي آن از موقع اجازه، ملك مشتري است و چيزي را كه مشتري داده و منفعتهاي آن از موقع اجازه، ملك كسي است كه مال او را غصب كرده اند.

مسأله 2096 ـ اگر كسي مالي را غصب كند و بفروشد، بقصد اينكه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نكند معامله باطل است. و اگر براي كسي هم كه مال را غصب كرده اجازه نمايد، صحيح بودن معامله اشكال دارد.

مسأله 2097 ـ جنسي كه مي فروشند و چيزي كه عوض آن مي گيرند پنج شرط دارد:
اول ـ آنكه مقدار آن با وزن يا پيمانه يا شماره و مانند اينها معلوم باشد.
دوم ـ آنكه بتوانند آنرا تحويل دهند، بنابر اين فروختن اسبي كه فرار كرده صحيح نيست، ولي اگر اسبي را كه فرار كرده با چيزي كه مي تواند تحويل دهد مثلاً با يك فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پيدا نشود، معامله صحيح است.
ســوم ـ خصوصياتي را كه در جنس و عوض هست و بواسطه آنها ميل مردم به معامله فرق مي كند، معين نمايند.
چهارم ـ كسي در جنس يادر عوض آن حقي نداشته باشد، پس مالي را كه انسان پيش كسي گرو گذاشته، بدون اجازه او نمي تواند بفروشد.
پنـجم ـ خود جنس را بفروشد نه منفعت آنرا، پس اگر مثلاً منفعت يك ساله خانه را بفروشد، صحيح نيست ولي چنانچه خريدار بجاي پول، منفعت ملك خود را بدهد مثلاً فرشي را از كسي بخرد و عوض آن منفعت يكسال خانه خود را به او واگذار كند اشكال ندارد و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 2098 ـ جنسي را كه در شهري با وزن يا پيمانه معامله مي كنند، در آن شهر انسان بايد با وزن يا پيمانه بخرد، ولي مي تواند همان جنس را در شهري كه با ديدن معامله مي كنند، با ديدن خريداري نمايد.
مسأله 2099 ـ چيزي را كه با وزن خريد و فروش مي كنند با پيمانه هم مي شود معامله كرد، به اين صورت كه اگر مثلاً بخواهد ده من گندم بفروشد با پيمانه اي كه يك من گندم مي گيرد، ده پيمانه بدهد.
مسأله 2100 ـ اگر يكي از شرطهائي كه گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است. ولي اگر خريدار و فروشنده راضي باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند، تصرف آنها اشكال ندارد.
مسأله 2101 ـ معامله چيزي كه وقف شده باطل است، ولي اگر بطوري خراب شود كه نتوانند استفاده اي راكه مال براي آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصيرمسجد بطوري پاره شود كه نتوانند روي آن نماز بخوانند، فروش آن اشكال ندارد، و در صورتي كه ممكن باشد، بايد پول آنرا در همان مسجد به مصرفي برسانند كه به مقصود وقف كننده نزديكتر باشد.
مسأله 2102 ـ هر گاه بين كساني كه مال را براي آنان وقف كرده اند بطوري اختلاف پيدا شود كه اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود كه

آن مال يا جاني تلف شود، مي توانند آن مال را بفروشند و به مصرفي كه به مقصود وقف كننده نزديكتر است برسانند.
مسأله 2103 ـ خريد و فروش ملكي كه آنرا به ديگري اجاره داده اند اشكال ندارد، ولي استفاده آن ملك درمدت اجاره، مال مستأجر است. و اگر خريدار نداند كه آن ملك را اجاره داده اند، يا به گمان اينكه مدت اجاره كم است ملك را خريده باشد، پس از اطلاع مي تواند معامله خودش را بهم بزند.

صـيغه خــريـد و فـروش

مسأله 2104 ـ در خريد و فروش لازم نيست صيغه عربي بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسي بگويد اين مال را در عوض اين پول فروختم و مشتري بگويد قبول كردم معامله صحيح است، ولي خريدار و فروشنده بايد قصد انشاء داشته باشند يعني به گفتن اين دو جمله مقصودشان خريد وفروش باشد.

مسأله 2105 ـ اگر در موقع معامله صيغه نخوانند، ولي فروشنده در مقابل مالي كه از خريدار مي گيرد، مال خود را ملك او كند و او بگيرد معامله صحيح است و هر دو مالك مي شوند.

مسأله 2106 ـ فروش ميوه اي كه گل آن ريخته و دانه بسته، پيش از چيدن صحيح است و نيز فروختن غوره بر درخت اشكال ندارد.
مسأله 2107 ـ اگربخواهند ميوه اي را كه بر درخت است، پيش از آنكه دانه ببندد و گلش بريزد بفروشند، مي توانند چيزي از حاصل زمين مانند سبزيها را با آن بفروشند، يا با مشتري شرط كنند كه ميوه را پيش از دانه بستن بچيند، يا ميوه بيشتر از يك سال رابه او بفروشند و بدون چيزهائي كه ذكر شد معامله صحيح است بنابر اقوي ولي كراهت دارد و اگر ميوه اصلاً بوجود نيامده معامله باطل است مگر آنكه با ضميمه ويا دو ساله بفروشند كه در اين دو صورت صحيح است.
مسأله 2108 ـ اگر خرمائي را كه زرد يا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشكال ندارد، ولي نبايد عوض آنرا خرما بگيرند، اما اگر كسي يك درخت خرما در خانه يا باغ كس ديگر داشته باشد، در صورتي كه مقدار آنرا تخمين بزنند، و صاحب درخت آنرا به صاحب خانه يا باغ بفروشد و عوض آن خرمابگيرد، چنانچه خرمائي راكه مي گيرد كمتر يا زيادتر از مقداري كه تخمين زده اند نباشد اشكال ندارد.
مسأله 2109 ـ فروختن خيار و بادمجان و سبزيها و مانند اينها كه سالي چند مرتبه چيده مي شود، در صورتي كه ظاهر و نمايان شده باشد و معين كنند كه مشتري در سال چند دفعه آنرا بچيند اشكال ندارد.
مسأله 2110 ـ اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنكه دانه بسته، به چيز ديگري غير گندم و جو بفروشند اشكال ندارد.

نــقد و نسيــه

مسأله 2111 ـ اگر جنسي را نقد بفروشند، خريدار و فروشنده بعد از معامله مي توانند جنس و پول را از يكديگر مطالبه نموده و تحويل بگيرند و تحويل دادن خانه و زمين و مانند اينها به اين است كه آنرا در اختيار خريدار بگذارند كه بتواند در آن تصرف كند، و تحويل دادن فرش و لباس و مانند اينها به اين است كه آنرا طوري در اختيار خريدار بگذارند كه اگر بخواهد آنرا بجاي ديگر ببرد فروشنده جلوگيري نكند.
مسأله 2112 ـ در معامله نسيه بايد مدت معلوم باشد، پس اگر تعيين مدت نشود معامله باطل است و اما اگر جنسي را بفروشد كه سر خرمن پول آنرا بگيرد، معامله باطل است بنابر احتياط واجب بلكه بطلان خالي از قوت نيست.
مسأله 2113 ـ اگر جنسي را نسيه بفروشد، پيش از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند، نمي تواند عوض آنرا از خريدار مطالبه نمايد، ولي اگر خريدار بميرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده مي تواند پيش از تمام شدن مدت، طلبي را كه دارد از ورثه او مطالبه نمايد.
مسأله 2114 ـ اگر جنسي را نسيه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتي كه قرار گذاشته اند، مي تواند عوض آنرا از خريدار مطالبه نمايد، ولي اگر خريدار نتواند بپردازد، بايد او را مهلت دهد.
مسأله 2115 ـ اگر به كسي كه قيمت جنس را نمي داند، مقداري نسيه بدهد و قيمت آنرا به او نگويد، معامله باطل است. ولي اگر به كسي كه قيمت نقدي جنس را مي داند نسيه بدهد و گرانتر حساب كند، مثلاً بگويد جنسي را كه به تو نسيه مي دهم، توماني يك ريال از قيمتي كه نقد مي فروشم گرانتر حساب مي كنم و او قبول كند اشكال ندارد.
مسأله 2116 ـ كسي كه جنسي را نسيه فروخته و براي گرفتن پول آن مدتي قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداري از طلب خود را كم كند، و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد.

معــامله سـلف

مسأله 2117 ـ معامله سلف آنست كه مشتري پول را بدهد كه بعد از مدتي جنس را تحويل بگيرد و اگر بگويد اين پول را مي دهم كه مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگيرم و فروشنده بگويد قبول كردم، يا فروشنده پول را بگيرد و بگويد فلان جنس را فروختم كه بعد از شش ماه تحويل بدهم معامله صحيح است.
مسأله 2118 ـ اگر پولي كه از طلا و نقره است سلف بفروشد و عوض آنرا پولي كه از طلا و نقره است بگيرد معامله باطل است. ولي اگر جنسي را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس ديگر يا پول بگيرد معامله صحيح است و احتياط مستحب آنست در عوض جنسي كه مي فروشد پول بگيرد و جنس ديگر نگيرد.

مسأله 2119 ـ معامله سلف شش شرط دارد:
اول ـ خصوصياتي را كه قيمت جنس به واسطه آنها فرق مي كند معين نمايند.
دوم ـ حسب اجماع علماء پيش از آنكه خريدار و فروشنده از هم جدا شوند، خريدار تمام قيمت را به فروشنده بدهد، يا به مقدار پول آن از فروشنده طلبكار باشد و موقع پرداخت آن رسيده باشد و طلب خود را بابت قيمت جنس حساب كند و او قبول نمايد اگر چه اين صورت خالي از اشكال نيست و احتياط مستحبي ترك آنست. و چنانچه مقداري از قيمت آنرا بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحيح است، ولي فروشنده مي تواند معامله همان مقدار را بهم بزنند.
ســوم ـ مدت را كاملاً معين كنند، و اگر مثلاً بگويد تا اول خرمن جنس را تحويل مي دهم چون مدت كاملاً معلوم نشده معامله باطل است.
چهارم ـ وقتي را براي تحويل جنس معين كنند كه در آن وقت جنس به قدري كمياب نباشد كه فروشنده نتواند آنرا تحويل دهد.
پنجـم ـ جاي تحويل جنس را معين نمايند بنابر احتياط واجب، ولي اگر از حرفهاي آنان جاي آن معلوم باشد، لازم نيست اسم آنجا را ببرند.
شـــشم ـ وزن يا پيمانه آنرا معين كنند و جنسي را هم كه معمولاً با ديدن معامله مي كنند اگر سلف بفروشند اشكال ندارد، ولي بايد مثل بعضي از اقسام گردو، و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدري كم باشد كه مردم به آن اهميت ندهند.

مسأله 2120 ـ بنابر احتياط واجب انسان نمي تواند جنسي را كه سلف خريده پيش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آنرا تحويل نگرفته باشد، فروختن آن اشكال ندارد. ولي فروختن غله مانند گندم و جو پيش از تحويل گرفتن آن مكروه است.
مسأله 2121 ـ در معامله سلف اگر فروشنده جنسي را كه قرارداد كرده بدهد، مشتري بايد قبول كند و نيز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد، و طوري باشد كه از همان جنس حساب شود، مشتري بايد قبول نمايد.
مسأله 2122 ـ اگر جنسي را كه فروشنده مي دهد، پست تر از جنسي باشد كه قرارداد كرده، مشتري مي تواند قبول نكند.
مسأله 2123 ـ اگر فروشنده بجاي جنسي كه قرارداد كرده، جنس ديگري بدهد، در صورتي كه مشتري راضي شود، اشكال ندارد.
مسأله 2124 ـ اگر جنسي را كه سلف فروخته در موقعي كه بايد آنرا تحويل دهد ناياب شود و نتواند آنرا تهيه كند، مشتري مي تواند صبر كند تا تهيه نمايد، يا معامله را بهم بزنند و چيزي را كه داده پس بگيرد.
مسأله 2125 ـ اگر جنسي را بفروشد و قرار بگذارد كه بعد از مدتي تحويل دهد و پول آنرا هم بعد از مدتي بگيرد، معامله باطل است.

فـروش طلا و نقـره به طلا و نقـره

مسأله 2126 ـ اگر طلا را به طلا يا نقره را به نقره بفروشند، سكه دار باشند يا بي سكه، در صورتي كه وزن يكي از آنها زيادتر از ديگري باشد، معامله حرام و باطل است.
مسأله 2127 ـ اگر طلا را به نقره، يا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحيح است و لازم نيست وزن آنها مساوي باشد.
مسأله 2128 ـ اگر طلا يا نقره را به طلا يا نقره بفروشند، بايد فروشنده و خريدار پيش از آنكه از يكديگر جدا شوند، جنس و عوض آنرا به يكديگر تحويل دهند، و اگر هيچ مقداري از چيزي را كه قرار گذاشته اند تحويل ندهند، معامله باطل است.
مسأله 2129 ـ اگر فروشنده يا خريدار تمام چيزي را كه قرار گذاشته تحويل دهد و ديگري مقداري از آنرا تحويل دهد و از يكديگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحيح است، ولي كسي كه تمام مال به دست او نرسيده مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2130 ـ اگر خاك نقره معدن را به نقره خالص، و خاك طلاي معدن را به طلاي خالص بفروشند، معامله باطل است، ولي فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره اشكال ندارد.

مواردي كه انسان مي تواند معامله را بهم بزند

مسأله 2131 ـ حق بهم زدن معامله را خيار مي گويند و خريدار و فروشنده در يازده صورت مي توانند معامله را بهم بزنند:

اول ـ آنكه از مجلس معامله متفرق نشده باشند، و اين خيار را خيار مجلس مي گويند.

دوم ـ آنكه مغبون شده باشند(خيار غبن).

سوم ـ در معامله قرارداد كنند كه تا مدت معيني هر دو يا يكي از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند(خيار شرط).

چهارم ـ فروشنده يا خريدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و كاري كند كه قيمت مال در نظر مردم زياد شود(خيار تدليس).

پنـجم ـ فروشنده يا خريدار، شرط كند كه كاري انجام دهد، يا شرط كند مالي را كه مي دهد طور مخصوصي باشد، و به آن شرط عمل نكند، كه در اين صورت ديگري مي تواند معامله را بهم بزند(خيار شرط).

شـــشم ـ در جنس يا عوض آن عيبي باشد(خيار عيب).

هفـتم ـ معلوم شود مقداري از جنسي را كه فروخته اند، مال ديگري است، كه اگر صاحب آن به معامله راضي نشود، خريدار مي تواند معامله را بهم بزند، يا پول آن مقدار را از فروشنده بگيرد. و نيز اگر معلوم شود مقداري از چيزي را كه خريدار عوض قرار داده، مال ديگري است و صاحب آن راضي نشود، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند، يا عوض آن مقدار را از خريدار بگيرد(خيار شركت).

هشتـم ـ فروشنده خصوصيات جنس معيني را كه مشتري نديده به او بگويد، بعد معلوم شود طوري كه گفته نبوده است، كه در اين صورت مشتري مي تواند معامله را بهم بزند و نيز اگر مشتري خصوصيات عوض معيني را كه مي دهد بگويد، بعد معلوم شود طوري كه گفته نبوده است، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند(خيار رؤيت).

نــهم ـ مشتري پول جنسي را كه نقد خريده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحويل ندهد، كه اگر مشتري شرط نكرده باشد كه دادن پول را تأخير بيندازد، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند، ولي اگر جنسي را كه خريده مثل بعضي از ميوه ها باشد كه اگر شب بماند ضايع مي شود، چنانچه پول آن را ندهد، و شرط نكرده باشد كه دادن پول را تأخير بيندازد، فروشنده مي تواند معامله را پيش از ضايع شدن بهم بزند(خيار تأخير).

دهــم ـ حيواني را خريده باشد، كه در اين صورت تا سه روز مي تواند معامله را بهم بزند، و اگر در عوضِ حيواني كه خريده، حيوان ديگري داده

باشد، فروشنده هم تا سه روز مي تواند معامله را بهم بزند(خيار حيوان).
يازدهم ـ فروشنده نتواند جنسي را كه فروخته تحويل دهد، مثلاً اسبي را كه فروخته فرار نمايد كه در اين صورت مشتري مي تواند معامله را بهم بزند(خيار تعذر تسليم). و احكام اينها در مسائل آينده گفته خواهد شد.
مسأله 2132 ـ اگر خريدار قيمت جنس را نداند، يا در موقع معامله غفلت كند و جنس را گرانتر از قيمت معمولي آن بخرد، چنانچه به قدري گران خريده كه مردم به آن اهميت مي دهند، مي تواند معامله را بهم بزند و نيز اگر فروشنده قيمت جنس را نداند، يا موقع معامله غفلت كند و جنس را ارزنتر از قيمت آن بفروشد، در صورتي كه مردم به مقداري كه ارزان فروخته اهميت بدهند، مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2133 ـ در معامله بيع شرط، كه مثلاً خانه هزار توماني را به دويست تومان مي فروشند و قرار مي گذارند كه اگر فروشنده سر مدت، پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتي كه خريدار و فروشنده قصد خريد و فروش داشته باشند، معامله صحيح است.
مسأله 2134 ـ در معامله بيع شرط اگر چه فروشنده اطمينان داشته باشد كه هر گاه سر مدت پول را ندهد، خريدار ملك را به او مي دهد معامله صحيح است، ولي اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خريدار مطالبه كند، و اگر خريدار بميرد، نمي تواند ملك را از ورثه او مطالبه نمايد.
مسأله 2135 ـ اگر چاي اعلا را با چاي پست مخلوط كند و به اسم چاي اعلا بفروشد، مشتري مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2136 ـ اگر خريدار بفهمد مالي را كه گرفته عيبي دارد مثلاً حيواني را بخرد و بفهمد كه يك چشم آن كور است، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمي دانسته، مي تواند معامله را بهم بزند، يا فرق قيمت سالم و معيوب آنرا معين كند و به نسبت تفاوت قيمت سالم و معيوب، از پولي كه به فروشنده داده پس بگيرد. مثلاً مالي را كه به چهار تومان خريده ، اگر بفهمد معيوب است در صورتي كه قيمت سالم آن هشت تومان است و قيمت معيوب آن شش تومان باشد، چون فرق سالم و معيوب يك چهارم مي باشد، مي تواند يك چهارم پولي را كه داده، يعني يك تومان از فروشنده بگيرد.
مسأله 2137 ـ اگر فروشنده بفهمد در عوضي كه گرفته عيبي هست، چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده و او نمي دانسته، مي تواند معامله را بهم بزند، يا تفاوت قيمت سالم و معيوب را به دستوري كه در مسأله پيش گفته شد بگيرد، در صورتي كه برگرداندن ممكن نباشد يا خريدار به دادن تفاوت راضي شود.
مسأله 2138 ـ اگر بعد از معامله و پيش از تحويل گرفتن مال عيبي در آن

پيدا شود، خريدار مي تواند معامله را بهم بزند، و نيز اگر در عوض مال بعد از معامله و پيش از تحويل گرفتن، عيبي پيدا شود، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند، ولي اگر بخواهند تفاوت قيمت بگيرند اشكال دارد.
مسأله 2139 ـ اگر بعد از معامله عيب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، ديگر حق بهم زدن معامله را ندارد.
مسأله 2140 ـ هر گاه بعد از خريدن جنس، عيب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2141 ـ در چهار صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبي دارد، نمي تواند معامله را بهم بزند، يا تفاوت قيمت بگيرد:
اول ـ آنكه موقع خريدن، عيب مال را بداند.
دوم ـ به عيب مال راضي شود.
سوم ـ در وقت معامله بگويد: اگر مال عيبي داشته باشد، پس نمي دهم و تفاوت قيمت هم نمي گيرم.
چهارم ـ فروشنده در وقت معامله بگويد اين مال را با هر عيبي كه دارد مي فروشم، ولي اگر عيبي را معين كند و بگويد، مال را با اين عيب مي فروشم، و بعد معلوم شود عيب ديگري هم دارد، خريدار مي تواند براي عيبي كه فروشنده معين نكرده مال را پس دهد، يا تفاوت قيمت بگيرد.
مسأله 2142 ـ در سه صورت اگر خريدار بفهمد مال عيبي دارد، نمي تواند معامله را بهم بزند، ولي مي تواند تفاوت قيمت بگيرد:
اول ـ آنكه بعد از معامله در مال تصرف كند.
دوم ـ بعد از معامله بفهمد مال عيب دارد و فقط حق بر گرداندن آنرا ساقط كند.
سوم ـ بعد از تحويل گرفتن مال، عيب ديگري در آن پيدا شود. ولي اگر حيوان معيوبي را بخرد و پيش از گذشتن سه روز عيب ديگري پيدا كند اگر چه آنرا تحويل گرفته باشد، باز هم مي تواند آنرا پس دهد، و نيز اگر فقط خريدار تا مدتي حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آنمدت، مال عيب ديگري پيدا كند، اگر چه آنرا تحويل گرفته باشد، مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2143 ـ اگر انسان مالي داشته باشد كه خودش آنرا نديده و ديگري خصوصيات آنرا براي او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصيات را به مشتري بگويد و آنرا بفروشد و بعد از فروش بفهمد كه بهتر از آن بوده، مي تواند معامله را بهم بزند.

مسأله 2144 ـ اگر فروشنده قيمت خريد جنس را به مشتري بگويد، بايد تمام چيزهائي را كه به واسطه آنها قيمت مال كم يا زياد مي شود بگويد، اگر چه به همان قيمت يا به كمتر از آن بفروشد، مثلاً بايد بگويد كه نقد خريده است يا نسيه.
مسأله 2145 ـ اگر انسان جنسي را به كسي بدهد و قيمت آنرا معين كند و بگويد اين جنس را به اين قيمت بفروش، و هر چه زيادتر فروختي مال خودت باشد، هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط مي تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگيرد. ولي اگر بگويد اين جنس را به اين قيمت به تو فروختم و او بگويد قبول كردم يا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خريدن بگيرد، هر چه زيادتر از آن قيمت بفروشد، مال خود او است.
مسأله 2146 ـ اگر قصاب گوشت نر بفروشد و بجاي آن، گوشت ماده بدهد معصيت كرده است، پس اگر آن گوشت را معين كرده و گفته اين گوشت نر را مي فروشم مشتري مي تواند معامله را بهم بزند، و اگر آنرا معين نكرده، در صورتي كه مشتري به گوشتي كه گرفته راضي نشود، قصاب بايد گوشت نر به او بدهد.
مسأله 2147 ـ اگر مشتري به بزاز بگويد پارچه اي مي خواهم كه رنگ آن نرود، و بزاز پارچه اي به او بفروشد كه رنگ آن برود، مشتري مي تواند معامله را بهم بزند.
مسأله 2148 ـ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مكروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

مسأله 2149 ـ اگر دو نفر بخواهند با هم شركت كنند، چنانچه هر كدام مقداري از مال خود را با مال ديگري بطوري مخلوط كند كه از يكديگر تشخيص داده نشود، و به عربي يا به زبان ديگر صيغه شركت را بخوانند، يا كاري كنند كه معلوم باشد مي خواهند با يكديگر شريك باشند، شركت آنان صحيح است.
مسأله 2150 ـ اگر چند نفر در مزدي كه از كار خودشان مي گيرند با يكديگر شركت كنند، مثل دلاكها كه قرار مي گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت كنند، شركت آنان صحيح نيست.
مسأله 2151 ـ اگر دو نفر با يكديگر شركت كنند كه هر كدام به اعتبار خود جنسي بخرد و قيمت آنرا خودش بدهكار شود، ولي در جنسي كه هر كدام خريده اند و در استفاده آن با يكديگر شريك باشند صحيح نيست، اما اگر هر كدام ديگري را وكيل كند كه جنس را براي او نسيه بخرد، بعد هر شريكي جنس را براي خودش و شريكش بخرد كه هر دو بدهكار شوند شركت صحيح است.
مسأله 2152 ـ كساني كه به واسطه عقد شركت با هم شريك مي شوند بايد مكلف و عاقل باشند و از روي قصد و اختيار شركت كنند، و نيز بايد بتوانند در مال خود تصرف نمايند، پس آدم سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد، اگر شركت كند صحيح نيست.
مسأله 2153 ـ اگر در عقد شركت شرط كنند كسي كه كار مي كند، يا بيشتر از شريك ديگر كار مي كند بيشتر منفعت ببرد، بايد آنچه را شرط كرده اند به او بدهند بلكه اگر شرط كنند كسي كه كار نمي كند، يا كمتر كار مي كند، بيشتر منفعت ببرد، اقوي صحت شرط و شركت آنان است.
مسأله 2154 ـ اگر قرار بگذارند كه همه استفاده را يك نفر ببرد، يا تمام ضرر يا بيشتر آنرا يكي از آنان بدهد، شركت محل اشكال است.
مسأله 2155 ـ اگر شرط نكنند كه يكي از شريكها بيشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمايه آنان يك اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه مي برند، و اگر سرمايه آنان يك اندازه نباشد، بايد منفعت و ضرر را به نسبت سرمايه قسمت نمايند، مثلاً اگر دو نفر شركت كنند، و سرمايه يكي از آنان دو برابر سرمايه ديگري باشد، سهم او از منفعت و ضرر دوبرابر ديگري است، چه هر دو به يك اندازه كار كنند، يا يكي كمتر كار كند، يا هيچ كار نكند.
مسأله 2156 ـ اگر در عقد شركت، شرط كنند كه هر دو باهم خريد و

فروش نمايند، يا هر كدام به تنهائي معامله كنند، يا فقط يكي از آنان معامله كند، بايد به قرارداد عمل نمايند.
مسأله 2157 ـ اگر معين نكنند كه كدام يك آنان با سرمايه، خريد و فروش نمايد، هيچ يك آنان بدون اجازه ديگري نمي تواند با آن سرمايه معامله كند.
مسأله 2158 ـ شريكي كه اختيار سرمايه شركت با اوست، بايد به قرارداد شركت عمل كند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند كه نسيه بخرد، يا نقد بفروشد، يا جنس را از محل مخصوصي بخرد، بايد به همان قرارداد رفتار نمايد. و اگر با او قراري نگذاشته باشند، بايد به طور معمول معامله كند و داد و ستدي نمايد كه براي شركت ضرر نداشته باشد. و نبايد نسيه بخرد، يا نسيه بفروشد، يا مال شركت را در مسافرت همراه خود ببرد در صورتي كه معمول نباشد.
مسأله 2159 ـ شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند، اگر برخلاف قراردادي كه با او كرده اند خريد و فروش كند، و خسارتي براي شركت پيش آيد ضامن است، ولي اگر بعداً به قراردادي كه شده معامله كند صحيح است. و نيز اگر با او قراردادي نكرده باشند و برخلاف معمول معامله كند، ضامن مي باشد، اما اگر بعداً مطابق معمول معامله كند معامله او صحيح است.
مسأله 2160 ـ شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند، اگر زياده روي ننمايد، و در نگهداري سرمايه كوتاهي نكند و اتفاقاً مقداري از آن يا تمام آن تلف شود ضامن نيست.
مسأله 2161 ـ شريكي كه با سرمايه شركت معامله مي كند، اگر بگويد سرمايه تلف شده، و پيش حاكم شرع قسم بخورد، بايد حرف او را قبول كرد.
مسأله 2162 ـ اگر تمام شريكها از اجازه اي كه به تصرف در مال يكديگر داده اند بر گردند، هيچ كدام نمي توانند در مال شركت تصرف كنند، و اگر يكي از آنان از اجازه خود برگردد، شريكهاي ديگر حق تصرف ندارند، ولي كسي كه از اجازه خود برگشته، مي تواند در مال شركت تصرف كند.
مسأله 2163 ـ هر وقت يكي از شريكها تقاضا كند كه سرمايه شركت را قسمت كنند، اگر چه شركت مدت داشته باشد، بايد ديگران قبول نمايند اگر متضرر نشوند.
مسأله 2164 ـ اگر يكي از شريكها بميرد، يا ديوانه، يا بي هوش شود، شريكهاي ديگر نمي توانند در مال شركت تصرف كنند، و همچنين است، اگر يكي از آنان سفيه شود، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نمايد.
مسأله 2165 ـ اگر شريك چيزي را نسيه براي خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولي اگر براي شركت بخرد و شريك ديگر بگويد به آن

معامله راضي هستم، نفع و ضررش مال هر دوي آنان است.
مسأله 2166 ـ اگر با سرمايه شركت معامله اي كنند، بعد بفهمند شركت باطل بوده، چنانچه طوري باشد كه اگر مي دانستند شركت درست نيست، به تصرف در مال يكديگر راضي بودند، معامله صحيح است، و هر چه از آن معامله پيدا شود، مال همه آنان است، و اگر اينطور نباشد، در صورتي كه كساني كه به تصرف ديگران راضي نبوده اند، بگويند به آن معامله راضي هستيم معامله صحيح وگرنه باطل مي باشد و در هر صورت هر كدام آنان براي شركت كاري كرده است، اگر به قصد مجاني كار نكرده باشد، مي تواند مزد زحمتهاي خود را به اندازه معمول از شريكهاي ديگر بگيرد.

مسأله 2167 ـ صلح آنست كه انسان با ديگري سازش كند كه مقداري از مال يا منفعت مال خود را ملك او كند، يا از طلب يا حق خود بگذرد كه او هم در عوض، مقداري از مال يا منفعت مال خود را به او واگذار نمايد، يا از طلب يا حقي كه دارد بگذرد. بلكه اگر بدون آنكه عوض بگيرد مقداري از مال يا منفعت مال خود را به كسي واگذار، يا از طلب يا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحيح است.
مسأله 2168 ـ دو نفري كه چيزي را به يكديگر صلح مي كنند، بايد بالغ و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد و قصد صلح داشته باشند.
مسأله 2169 ـ لازم نيست صيغه صلح به عربي خوانده شود، بلكه با هر لفظي كه بفهماند با هم صلح و سازش كرده اند صحيح است.
مسأله 2170 ـ اگر كسي گوسفندهاي خود را به چوپان بدهد، كه مثلاً يكسال نگهداري كند و از شير آن استفاده نمايد و مقداري روغن بدهد، چنانچه شير گوسفندان را در مقابل زحمتهاي چوپان و آن روغن صلح كند صحيح است، ولي اگر گوسفندان را يك ساله به چوپان اجاره دهد كه از شير آن استفاده كند و در عوض، مقداري روغن بدهد اشكال دارد.
مسأله 2171 ـ اگر كسي بخواهد طلب يا حق خود را به ديگري صلح كند در صورتي صحيح است كه او قبول نمايد، ولي اگر بخواهد از طلب يا حق خود بگذرد قبول كردن او لازم نيست.
مسأله 2172 ـ اگر انسان مقدار بدهي خود را بداند و طلبكار او نداند، چنانچه طلب خود را به كمتر از مقداري كه هست صلح كند، مثلاً پنجاه تومان طلبكار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمايد، زيادي براي بدهكار حلال نيست، مگر آنكه مقدار بدهي خود را به او بگويد و او را راضي كند، يا طوري باشد كه اگر مقدار طلب خود را مي دانست، باز هم به آن مقدار صلح مي كرد.
مسأله 2173 ـ اگر بخواهند دو چيزي را كه از يك جنس مي باشد و وزن آنها معلوم است به يكديگر صلح كنند، احتياط واجب آنست كه وزن يكي بيشتر از ديگري نباشد، ولي اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهد كه وزن يكي بيشتر از ديگري است صلح صحيح است.
مسأله 2174 ـ اگر دو نفر از يك نفر طلبكار باشند، يا دو نفر از دو نفر ديگر طلبكار باشند و بخواهند طلبهاي خود را به يكديگر صلح كنند چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها يكي باشد، مثلاً هر دو ده من گندم طلبكار باشند، مصالحه آنان صحيح است، و همچنين است اگر جنس طلب آنان يكي نباشد مثلاً يكي ده من برنج و ديگري دوازده من گندم طلبكار

باشد. ولي اگر طلب آنان از يك جنس و چيزي باشد كه معمولاً با وزن يا پيمانه آنرا معامله مي كنند در صورتي كه وزن يا پيمانه آنها مساوي نباشد، مصالحه آنان اشكال دارد.
مسأله 2175 ـ اگر از كسي طلبي دارد كه بايد بعد از مدتي بگيرد، چنانچه طلب خود را به مقدار كمتري صلح كند و مقصودش اين باشد كه از مقداري از طلب خود گذشت كند و بقيه را نقد بگيرد اشكال ندارد.
مسأله 2176 ـ اگر دو نفر چيزي را با هم صلح كنند، با رضايت يكديگر مي توانند صلح را بهم بزنند. و نيز اگر در ضمن معامله براي هر دو يا يكي از آنان، حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، كسي كه آن حق را دارد مي تواند صلح را بهم بزند.
مسأله 2177 ـ تا وقتي خريدار و فروشنده، از مجلس معامله متفرق نشده اند مي توانند معامله را بهم بزنند. و نيز اگر مشتري حيواني را بخرد، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد. و همچنين اگر پول جنسي را كه نقد خريده تا سه روز ندهد و جنس را تحويل نگيرد، فروشنده مي تواند معامله را بهم بزند، ولي كسي كه مالي را صلح مي كند در اين سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، و در هشت صورت ديگر كه در احكام خريد و فروش گفته شد مي تواند صلح را بهم بزند.
مسأله 2178 ـ اگر چيزي را كه به صلح گرفته معيوب باشد، مي تواند صلح را بهم بزند، ولي اگر بخواهد تفاوت قيمت صحيح و معيوب را بگيرد اشكال دارد.
مسأله 2179 ـ هر گاه مال خود را به كسي صلح نمايد، و با او شرط كند كه اگر بعد از مرگ وارثي نداشتم، بايد چيزي را كه به تو صلح كردم وقف كني و او هم اين شرط را قبول كند، بايد به شرط عمل نمايد.

احـكام اجـاره

مسأله 2180 ـ اجاره دهنده و كسي كه چيزي را اجاره مي كند بايد مكلف و عاقل باشند و به قصد و اختيار خودشان اجاره را انجام دهند، و نيز بايد در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزي را اجاره كند، يا اجاره دهد صحيح نيست.
مسأله 2181 ـ انسان مي تواند از طرف ديگري وكيل شود و مال او را اجاره دهد.
مسأله 2182 ـ اگر ولي يا قيم بچه، مال او را اجاره دهد، يا خود او را اجير ديگري نمايد اشكال ندارد، و اگر مدتي از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنكه بچه بالغ شد، مي تواند بقيه اجاره را بهم بزند مگر آنكه مصلحت ملزمه اي در اجاره دادن تمام مدت بوده.
مسأله 2183 ـ بچه صغيري را كه ولي ندارد، بدون اجازه مجتهد نمي شود اجير كرد و كسي كه به مجتهد دسترسي ندارد، مي تواند از چند نفر مؤمن كه عادل باشند، اجازه بگيرد و او را اجير نمايد.
مسأله 2184 ـ اجاره دهنده و مستأجر لازم نيست صيغه عربي بخوانند، بلكه اگر مالك به كسي بگويد، ملك خود را به تو اجاره دادم و او هم بگويد قبول كردم اجاره صحيح است، و نيز اگر حرفي نزنند و مالك به قصد اين كه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار كند، و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد، اجاره صحيح مي باشد.
مسأله 2185 ـ اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براي انجام عملي اجير شود، همين كه مشغول آن عمل شد، اجاره صحيح است.
مسأله 2186 ـ كسي كه نمي تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره داده، يا اجاره كرده، صحيح است.
مسأله 2187 ـ اگر خانه يا دكان يا اطاقي را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه فقط خود او از آنها استفاده نمايد، مستأجر نمي تواند آنرا به ديگري اجاره دهد، واگر شرط نكند مي تواند آنرا به ديگري اجاره دهد ولي اگر بخواهد به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده آنرا اجاره دهد، بايد در آن كاري مانند تعمير و سفيدكاري انجام داده باشد.
مسأله 2188 ـ اگر اجير با انسان شرط كند كه فقط براي خود انسان كار كند، نمي شود او را به ديگري اجاره داد و اگر شرط نكند، بايد زيادتر نگيرد.
مسأله 2189 ـ اگر غير خانه و دكان و اطاق و اجير، چيز ديگر مثلاً زمين را

اجاره كند و مالك با او شرط نكند كه فقط خودش از آن استفاده نمايد، اگر چه بيشتر از مقداري كه اجاره كرده آنرا اجاره دهد اشكال ندارد.
مسأله 2190 ـ اگر خانه يا دكاني را مثلاً يكساله به صدتومان اجاره كند و از نصف آن خودش استفاده نمايد، مي تواند نصف ديگر آن را به صدتومان اجاره دهد ولي اگر بخواهد نصف آن را به زيادتر از مقداري كه اجاره كرده مثلاً به صدوبيست تومان اجاره دهد، بايد در آن، كاري مانند تعمير انجام داده باشد.

شرائط مالي كه آنرا اجاره مي دهند

مسأله 2191 ـ مالي را كه اجاره مي دهند چند شرط دارد:
اول ـ آنكه معين باشد، پس اگر بگويد يكي از خانه هاي خود را اجاره دادم درست نيست.
دوم ـ مستأجر آن را ببيند، يا كسي كه آنرا اجاره مي دهد طوري خصوصيات آنرابگويد كه كاملاً معلوم باشد(1).
ســوم ـ تحويل دادن آن ممكن باشد، پس اجاره دادن اسبي كه فرار كرده باطل است.
چهارم ـ آن مال بواسطه استفاده كردن از بين نرود، پس اجاره دادن نان و ميوه و خوردنيهاي ديگر صحيح نيست.
پنجـم ـ استفاده اي كه مال را براي آن اجاره داده اند ممكن باشد، پس اجاره دادن زمين براي زراعت در صورتي كه آب باران كفايت آنرا نكند و از آب نهر هم مشروب نشود صحيح نيست.
شــشم ـ چيزي را كه اجاره مي دهد مال خود او باشد، و اگر مال كس ديگر را اجاره دهد، در صورتي صحيح است كه صاحبش رضايت دهد.
مسأله 2192 ـ اجاره دادن درخت براي آن كه از ميوه اش استفاده كنند اشكال دارد.
مسأله 2193 ـ زن مي تواند براي آنكه از شيرش استفاده كنند اجير شود، و لازم نيست از شوهر خود اجازه بگيرد، ولي اگر بواسطه شير دادن حق شوهر از بين برود، بدون اجازه او نمي تواند اجير شود.

شرائط استفاده اي كه مال را براي آن اجاره مي دهند

مسأله 2194 ـ استفاده اي كه مال را براي آن اجاره مي دهند چهار شرط دارد:
اول ـ آنكه حلال باشد. بنابر اين اجاره دادن دكان براي شراب فروشي، يا نگهداري شراب، و كرايه دادن حيوان براي حمل و نقل شراب باطل است.
دوم ـ پول دادن براي آن استفاده، درنظر مردم بيهوده نباشد.
سوم ـ اگر چيزي را كه اجاره مي دهند چند استفاده دارد، استفاده اي را كه مستأجر بايد از آن ببرد معين نمايند. مثلاً اگر حيواني را كه سواري مي دهد و بار مي برد اجاره دهند، بايد در موقع اجاره معين كنند كه سواري يا باربري آن مال مستأجر است يا همه استفاده هاي آن.
چهارم ـ مدت استفاده را معين نمايند و اگر مدت معلوم نباشد ولي عمل را معين كنند مثلاً با خياط قرار بگذارند كه لباس معيني را بطور مخصوصي بدوزد كافيست.
مسأله 2195 ـ اگر ابتداي مدت اجاره را معين نكنند، ابتداي آن بعد از خواندن صيغه اجاره است.
مسأله 2196 ـ اگر خانه اي را مثلاً يكساله اجاره دهند، و ابتداي آنرا يك ماه بعد از خواندن صيغه قرار دهند، اجاره صحيح است، اگر چه موقعي كه صيغه مي خوانند خانه در اجاره ديگري باشد.
مسأله 2197 ـ اگر مدت اجاره را معلوم نكند و بگويد هر وقت در خانه نشستي، اجاره آن ماهي ده تومان است اجاره صحيح نيست.
مسأله 2198 ـ اگر به مستأجر بگويد خانه را ماهي ده تومان به تو اجاره دادم يا بگويد خانه را يك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعد از آن هم هر قدر بنشيني اجاره آن ماهي ده تومان است، در صورتي كه ابتداي مدت اجاره را معين كنند يا ابتداي آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحيح است.
مسأله 2199 ـ خانه اي را كه غريب و زوار در آن منزل مي كنند و معلوم نيست چقدر در آن مي مانند، اگر قرار بگذارند كه مثلاً شبي يك تومان بدهند و صاحبخانه راضي شود، استفاده از آن خانه اشكال ندارد، ولي چون مدت اجاره را معلوم نكرده اند اجاره صحيح نيست و صاحب خانه هر وقت بخواهد مي تواند آنان را بيرون كند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله 2200 ـ مالي را كه مستأجر بابت اجاره مي دهد بايد معلوم باشد، پس اگر از چيزهائي است كه مثل گندم با وزن معامله مي كنند، بايد وزن آن معلوم باشد علي الاحوط. و اگر از چيزهائي است كه مثل تخم مرغ با شماره معامله مي كنند، بايد شماره آن معين باشد علي الاحوط. و اگر مثل اسب و گوسفند است، بايد اجاره دهنده آنرا ببيند، يا مستأجر خصوصيات آنرا به او بگويد.
مسأله 2201 ـ اگر زميني را براي زراعت جو يا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو يا گندم همان زمين قرار دهد، اجاره صحيح نيست.
مسأله 2202 ـ كسي كه چيزي را اجاره داده، تا آن چيز را تحويل ندهد، حق ندارد اجرت آنرا مطالبه كند، و نيز اگر براي انجام عملي اجير شده باشد، پيش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.
مسأله 2203 ـ هر گاه چيزي را كه اجاره داده تحويل دهد، اگر چه مستأجر تحويل نگيرد، يا تحويل بگيرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نكند، بايد مال الاجاره آنرا بدهد.
مسأله 2204 ـ اگر انسان اجير شود كه در روز معيني كاري را انجام دهد و در آن روز براي انجام آن كار حاضر شود، كسي كه او را اجير كرده اگر چه آن كار را به او مراجعه نكند، بايد اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خياطي را در روز معيني براي دوختن لباسي اجير نمايد و خياط در آن روز آماده كار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد كه بدوزد، بايد اجرتش را بدهد، چه خياط بيكار باشد، چه براي خودش يا ديگري كار كند.
مسأله 2205 ـ اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده، مستأجر بايد مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلاً اگر خانه اي را يكساله به صدتومان اجاره كند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است بايد پنجاه تومان را بدهد، و اگر دويست تومان است، بايد دويست تومان را بپردازد. و نيز اگر بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره معلوم شود كه اجاره باطل بوده، بايد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.
مسأله 2206 ـ اگر چيزي را كه اجاره كرده از بين برود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي نكرده و در استفاده بردن از آن هم زياده روي ننموده ضامن نيست و نيز اگر مثلاً پارچه اي را كه به خياط داده از بين برود در صورتي كه خياط زياده روي نكرده و در نگهداري آن هم كوتاهي نكرده باشد، نبايد عوض آنرابدهد.

مسأله 2207 ـ هر گاه صنعتگر چيزي را كه گرفته ضايع كند ضامن است.
مسأله 2208 ـ اگر قصاب سر حيواني را ببرد، و آنرا حرام كند چه مزد گرفته باشد، چه مجاني سر بريده باشد، بايد قيمت آنرا به صاحبش بدهد.
مسأله 2209 ـ اگر حيواني را اجاره كند و معين نمايد كه چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بيشتر از آن مقدار باركند، و آن حيوان بميرد يا معيوب شود ضامن است و نيز اگر مقدار بار را معين نكرده باشند و بيشتر از معمول باركند و حيوان تلف شود، يا معيوب گردد ضامن مي باشد.
مسأله 2210 ـ اگر حيواني را براي بردن بار شكستني اجاره دهد، چنانچه آن حيوان بلغزد، يا رم كند و بار را بشكند، صاحب حيوان ضامن نيست ولي اگر بوسطه زدن و مانند آن كاري كند كه حيوان زمين بخورد و بار را بشكند ضامن است.
مسأله 2211 ـ اگر كسي بچه اي را ختنه كند و ضرري به آن بچه برسد يا بميرد چنانچه بيشتر از معمول بريده باشد ضامن است و اگر بيشتر از معمول نبريده باشد ضامن نيست.
مسأله 2212 ـ اگر دكتر بدست خود به مريض دوا بدهد، چنانچه در معالجه خطا كند و به مريض ضرري برسد يا بميرد، دكتر ضامن است، و اما اگر درد و دواي مريض را بگويد و مريض دوا را بخورد، نمي توان حكم به ضمان كرد، مگر آنكه سبب از مباشر اقوي باشد. بلي اگر فقط بگويد فلان دوا براي فلان مرض فايده دارد، و بواسطه خوردن دوا ضرري به مريض برسد، يا بميرد دكتر ضامن نيست.
مسأله 2213 ـ هر گاه دكتر به مريض يا ولي او بگويد، كه اگر ضرري به مريض برسد ضامن نيستم، در صورتي كه دقت و احتياط خود را بكند و به مريض ضرري برسد، يا بميرد دكتر ضامن نيست.
مسأله 2214 ـ مستأجر و كسي كه چيزي را اجاره داده، با رضايت يكديگر مي توانند معامله رابهم بزنند و نيز اگر در اجاره شرط كنند كه هر دو يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مي توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.
مسأله 2215 ـ اگر اجاره دهنده يا مستأجر بفهمد كه مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صيغه ملتفت نباشد كه مغبون است، مي تواند اجاره را بهم بزند، ولي اگر در صيغه اجاره شرط كنند كه اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمي توانند اجاره را بهم بزنند.
مسأله 2216 ـ اگر چيزي را اجاره دهد و پيش از آنكه تحويل دهد كسي آنرا غصب نمايد، مستأجر مي تواند اجاره را بهم بزند و چيزي را كه به اجاره دهنده داده پس بگيرد، يا اجاره را بهم نزند و اجاره مدتي را كه در تصرف غصب كننده بوده به ميزان معمول از او بگيرد، پس اگر حيواني را يك ماهه به ده تومان اجاره نمايد و كسي آنرا ده روز غصب كند، و اجاره

معمولي ده روز آن پانزده تومان باشد، مي تواند پانزده تومان را از غصب كننده بگيرد.
مسأله 2217 ـ اگر چيزي را كه اجاره كرده تحويل بگيرد، و بعد ديگري آنرا غصب كند، نمي تواند اجاره را بهم بزند، و فقط حق دارد كرايه آن چيز را به مقدار معمول از غصب كننده بگيرد.
مسأله 2218 ـ اگر پيش از آنكه مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد، اجاره بهم نمي خورد و مستأجر بايد مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنين است اگر آنرا به ديگري بفروشد.
مسأله 2219 ـ اگر پيش از ابتداي مدت اجاره، ملك بطوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اي كه شرط كرده اند نباشد، اجاره باطل مي شود و پولي كه مستأجر به صاحب ملك داده به او برمي گردد، بلكه اگر طوري باشد كه بتواند استفاده مختصري هم از آن ببرد، مي تواند اجاره را بهم بزند.
مسأله 2220 ـ اگر ملكي را اجاره كند و بعد از گذشتن مقداري از مدت اجاره به طوري خراب شود كه هيچ قابل استفاده نباشد، يا قابل استفاده اي كه شرط كرده اند نباشد، اجاره مدتي كه باقيمانده باطل مي شود، و اگر استفاده مختصري هم بتواند از آن ببرد، مي تواند اجاره مدت باقيمانده را بهم بزند.
مسأله 2221 ـ اگر خانه اي را كه مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آنرا بسازد و هيچ مقدار از استفاده آن از بين نرود، اجاره باطل نمي شود، و مستأجر هم نمي تواند اجاره را بهم بزند، و اگر ساختن آن بقدري طول بكشد كه مقداري از استفاده مستأجر از بين برود، اجاره به آن مقدار باطل مي شود و مستأجر مي تواند اجاره باقيمانده را بهم بزند.
مسأله 2222 ـ اگر اجاره دهنده يا مستأجر بميرد، اجاره باطل نمي شود، ولي اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلاً ديگري وصيت كرده باشد كه تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پيش از تمام شدن مدت اجاره بميرد، از وقتي كه مرده اجاره باطل است.
مسأله 2223 ـ اگر صاحب كار، بنّا را وكيل كند كه براي او عمله بگيرد، چنانچه بنّا كمتر از مقداري كه از صاحب كار مي گيرد به عمله بدهد، زيادي آن بر او حرام است، و بايد آنرا به صاحب كار بدهد، ولي اگر اجير شود كه ساختمان را تمام كند و براي خود اختيار بگذارد كه خودش بسازد، يا به ديگري بدهد، در صورتي كه كمتر از مقداري كه اجير شده به ديگري بدهد، زيادي آن براي او حلال مي باشد.
مسأله 2224 ـ اگر رنگرز قرار بگذارد كه مثلاً پارچه را با نيل رنگ كند، چنانچه با رنگ ديگر رنگ نمايد، حق ندارد چيزي بگيرد.

مسأله 2225 ـ جعاله آنست كه انسان قرار بگذارد در مقابل كاري كه براي او انجام مي دهند مال معيني بدهد، مثلاً بگويد هر كس گمشده مرا پيدا كند، ده تومان به او مي دهم، و به كسي كه اين قرار را مي گذارد جاعل، و به كسي كه كار را انجام مي دهد عامل مي گويند. و فرق بين جعاله و اينكه كسي را براي كاري اجير كنند، اين است كه در اجاره بعد از خواندن صيغه، اجير بايد عمل را انجام دهد، و كسي هم كه او را اجير كرده اجرت را به او بدهكار مي شود، ولي در جعاله عامل مي تواند، مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهكار نمي شود.
مسأله 2226 ـ جاعل بايد بالغ و عاقل باشد و از روي قصد و اختيار قرارداد كند، و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نمايد، بنابراين جعاله آدم سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند صحيح نيست.
مسأله 2227 ـ كاري را كه جاعل مي گويد براي او انجام دهند، بايد حرام يا بي فايده نباشد، پس اگر بگويد هر كس شراب بخورد، يا در شب به جاي تاريكي برود ده تومان به او مي دهم، جعاله صحيح نيست.
مسأله 2228 ـ اگر مالي را كه قرار مي گذارد بدهد معين كند، مثلاً بگويد هر كس اسب مرا پيدا كند اين گندم را به او مي دهم لازم نيست بگويد آن گندم مال كجاست و قيمت آن چيست، ولي اگر مال را معين نكند مثلاً بگويد كسي كه اسب مرا پيدا كند ده من گندم به او مي دهم بايد خصوصيات آن را كاملاً معين نمايد.
مسأله 2229 ـ اگر جاعل مزد معيني براي كار قرار ندهد، مثلاً بگويد هر كس بچه مرا پيدا كند پولي به او مي دهم و مقدار آن را معين نكند، چنانچه كسي آن عمل را انجام دهد، بايد مزد او را به مقداري كه كار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.
مسأله 2230 ـ اگر عامل پيش از قرارداد كار را انجام داده باشد، يا بعد از قرارداد بقصد اينكه پول نگيرد انجام دهد، حقي به مزد ندارد.
مسأله 2231 ـ پيش از آنكه عامل شروع به كار كند، جاعل و عامل مي توانند جعاله را بهم بزنند.
مسأله 2232 ـ بعد از آنكه عامل شروع به كار كرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشكال دارد.
مسأله 2233 ـ عامل مي تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولي اگر تمام نكردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، بايد آنرا تمام نمايد. مثلاً اگر كسي بگويد هر كس چشم مرا عمل كند فلان مقدار به او مي دهم و دكتر جراحي شروع به عمل كند، چنانچه طوري باشد كه اگر عمل را تمام نكند چشم معيوب

مي شود، بايد آنرا تمام نمايد و در صورتي كه ناتمام بگذارد، حقي بر جاعل ندارد.
مسأله 2234 ـ اگر عامل كار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن كار مثل پيدا كردن اسب است كه تا تمام نشود، براي جاعل فايده ندارد، عامل نمي تواند چيزي مطالبه كند، و همچنين است اگر جاعل مزد را براي تمام كردن عمل قرار بگذارد، مثلاً بگويد هر كس لباس مرا بدوزد ده تومان به او مي دهم، ولي اگر مقصودش اين باشد كه هر مقدار از عمل كه انجام گيرد، براي آن مقدار مزد بدهد، جاعل بايد مزد مقداري را كه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتياط اين است كه بطور مصالحه يكديگر را راضي نمايند.

مسأله 2235 ـ مزارعه آنست كه مالك با زارع به اين قسم معامله كند كه زمين را در اختيار او بگذارد، تا زراعت كند و مقداري از حاصل آنرا به مالك بدهد.
مسأله 2236 ـ مزارعه چند شرط دارد:
اول ـ آنكه صاحب زمين به زارع بگويد زمين را به تو واگذار كردم در مدت يكسال به نصف حاصل آن مثلاً، و زارع هم بگويد قبول كردم، يا بدون اين كه حرفي بزنند، مالك زمين را واگذار كند و زارع قبول نمايد، ولي در اين صورت تا زارع مشغول كار نشده مالك و زارع مي توانند معامله را بهم بزنند.
دوم ـ صاحب زمين و زارع هر دو مكلف و عاقل باشند و با قصد و اختيار خود مزارعه را انجام دهند، و سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند.
ســوم ـ مالك و زارع از تمام حاصل زمين ببرند، پس اگر مثلاً شرط كنند كه آنچه اول يا آخر مي رسد، مال يكي از آنان باشد مزارعه باطل است.
چهارم ـ سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل و مانند اينها باشد، پس اگر مالك بگويد در اين زمين زراعت كن، هر چه مي خواهي به من بده صحيح نيست.
پنـجم ـ مدتي را كه بايد زمين در اختيار زارع باشد معين كنند، و بايد مدت به قدري باشد كه در آن مدت به دست آمدن حاصل ممكن باشد.
شــشم ـ زمين قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممكن نباشد اما بتوانند كاري كنند كه زراعت ممكن شود، مزارعه صحيح است.
هفـتم ـ اگر منظور هر كدام آنان زراعت مخصوصي است، چيزي را كه زارع بايد بكارد معين كنند، ولي اگر زراعت معيني را در نظر ندارند، يا زراعتي را كه هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نيست آن را معين نمايند.
هشتـم ـ مالك زمين را معين كند، پس كسي كه چند قطعه زمين دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگويد در يكي از اين زمينها زراعت كن و آنرا معين نكند، مزارعه باطل است.
نهـم ـ خرجي را كه هر كدام آنان بايد بكنند معين نمايند، ولي اگر خرجي را كه هر كدام بايد بكنند معلوم باشد، لازم نيست آنرا معين نمايند.
مسأله 2237 ـ اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقداري از حاصل براي او باشد، و بقيه را بين خودشان قسمت كنند، چنانچه بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار چيزي باقي مي ماند، مزارعه صحيح است.

مسأله 2238 ـ اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نيايد، چنانچه مالك راضي شود كه با اجاره يا بدون اجاره زراعت در زمين او بماند و زارع هم راضي باشد مانعي ندارد، و اگر مالك راضي نشود، مي تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند، و اگر براي چيدن زراعت ضرري به زارع برسد لازم نيست عوض آنرا به او بدهد مگر آنكه خود مالك زمين زراعت را بكَند، كه در اين صورت لازم است عوض آنرا بدهد، ولي زارع اگر چه راضي شود كه به مالك چيزي بدهد، نمي تواند مالك را مجبور كند كه زراعت در زمين بماند، مگر آنكه از كندن ضرر مهمي به زارع برسد و از ماندن ضرر به مالك نرسد.
مسأله 2239 ـ اگر به واسطه پيش آمدي زراعت در زمين ممكن نباشد، مثلاً آب از زمين قطع شود، مزارعه بهم مي خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نكند، چنانچه زمين در تصرف او بوده و مالك در آن تصرفي نداشته است، بايد اجاره آن مدت را به مقدار قرارداد، به مالك بدهد.
مسأله 2240 ـ اگر مالك و زارع صيغه خوانده باشند، بدون رضايت يكديگر نمي توانند مزارعه را بهم بزنند، و نيز اگر مالك بقصد مزارعه زمين را به كسي واگذار كند، بعد از آنكه او مشغول عمل شد، جايز نيست بدون رضايت يكديگر معامله را بهم بزنند، ولي اگر در ضمن خواندن صيغه مزارعه شرط كرده باشند، كه هر دو يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مي توانند مطابق قراري كه گذاشته اند معامله را بهم بزنند.
مسأله 2241 ـ اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك يا زارع بميرد، مزارعه بهم نمي خورد، و وارثشان به جاي آنان است، ولي اگر زارع بميرد و شرط كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم مي خورد، و چنانچه زراعت نمايان شده باشد، بايد سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق ديگري هم كه زارع داشته، ورثه او ارث مي برند، ولي نمي توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت در زمين باقي بماند مگر آنكه از كندن ضرر مهمي به ورثه برسد و از ماندن ضرر به مالك نرسد.
مسأله 2242 ـ اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه تخم مال مالك بوده، حاصلي هم كه بدست مي آيد مال اوست، و بايد مزد زارع و مخارجي را كه كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگري را كه مال زارع بوده و در آن زمين كار كرده به او بدهد، و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست، و بايد اجاره زمين و خرجهائي را كه مالك كرده و كرايه گاو يا حيوان ديگري كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهد.
مسأله 2243 ـ اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضي شوند كه با اجرت يا بي اجرت، زراعت در زمين بماند اشكال ندارد، و اگر مالك راضي نشود، پيش از رسيدن زراعت هم مي تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچيند و زارع

اگر چه راضي شود چيزي به مالك بدهد، نمي تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمين بماند مگر در صورت ضرر، و نيز مالك نمي تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد، و زراعت را در زمين باقي بگذارد.
مسأله 2244 ـ اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ريشه زراعت در زمين بماند، و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك و زارع از زراعت صرف نظر نكرده باشند، حاصل سال دوم را هم بايد مثل سال اول قسمت كنند.

مسأله 2245 ـ اگر انسان با كسي به اين قسم معامله كند كه درختهاي ميوه اي را كه ميوه آن مال خود اوست، يا اختيار ميوه هاي آن با اوست، تا مدت معيني به آن كس واگذار كند، كه تربيت نمايد و آب دهد و به مقداري كه قرار مي گذارند از ميوه آن بردارد، اين معامله را مساقات مي گويند.
مسأله 2246 ـ معامله مساقات در درختهائي كه مثل بيد و چنار ميوه نمي دهد صحيح نيست، ولي در مثل درخت حنا كه از برگ آن استفاده مي كنند صحت بعيد نيست.
مسأله 2247 ـ در معامله مساقات لازم نيست صيغه بخوانند بلكه اگر صاحب درخت بقصد مساقات آنرا واگذار كند، و كسي كه كار مي كند به همين قصد مشغول كار شود، معامله صحيح است.
مسأله 2248 ـ مالك و كسي كه تربيت درختها را بعهده مي گيرد، بايد مكلف و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند.
مسأله 2249 ـ مدت مساقات بايد معلوم باشد، و اگر اول آنرا معين كنند و آخر آنرا موقعي قرار دهند كه ميوه آن سال بدست مي آيد صحيح است.
مسأله 2250 ـ بايد سهم هر كدام نصف يا ثلث حاصل و مانند اينها باشد، و اگر قرار بگذارند كه مثلاً صد من از ميوه ها مال مالك، و بقيه مال كسي باشد كه كار مي كند، معامله باطل است.
مسأله 2251 ـ بايد قرار معامله مساقات را پيش از ظاهر شدن ميوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن ميوه و پيش از رسيدن آن قرار بگذارند، پس اگر كاري مانند آبياري كه براي تربيت درخت لازم است باقي مانده باشد، معامله صحيح است و گرنه باطل است، اگر چه احتياج به كاري مانند چيدن ميوه و نگهداري آن داشته باشد.
مسأله 2252 ـ معامله مساقات در بوته خربزه و خيار مانند اينها صحيح نيست.
مسأله 2253 ـ درختي كه از آب باران يا رطوبت زمين استفاده مي كند و به آبياري احتياج ندارد، اگر به كارهاي ديگر مانند بيل زدن و كود دادن محتاج باشد معامله مساقات در آن اشكال دارد.
مسأله 2254 ـ دو نفري كه مساقات كرده اند، با رضايت يكديگر مي توانند معامله را بهم بزنند، و نيز اگر در ضمن خواندن صيغه مساقات شرط كنند كه هر دو، يا يكي از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراري كه گذاشته اند، بهم زدن معامله اشكال ندارد، بلكه اگر در معامله شرطي كنند و عملي نشود، كسي كه براي نفع او شرط كرده اند مي تواند

معامله را بهم بزنند.
مسأله 2255 ـ اگر مالك بميرد معامله مساقات بهم نمي خورد، و ورثه اش بجاي او هستند.
مسأله 2256 ـ اگر كسي كه تربيت درختها به او واگذار شده بميرد چنانچه در عقد شرط نكرده باشند كه خودش آنها را تربيت كند، ورثه اش بجاي او هستند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجير هم نگيرند، حاكم شرع از مال ميت اجير مي گيرد و حاصل را بين ورثه ميت و مالك قسمت مي كند، و اگر شرط كرده باشند كه خود او درختها را تربيت نمايد، پس اگر قرار گذاشته اند كه به ديگري واگذار نكند، با مردن او معامله بهم مي خورد، و اگر قرار نگذاشته اند، مالك مي تواند عقد را بهم بزند يا راضي شود كه ورثه او يا كسي كه آنها اجيرش مي كنند، درختها را تربيت نمايد.
مسأله 2257 ـ اگر شرط كند كه تمام حاصل براي مالك باشد، مساقات باطل است و ميوه مال مالك مي باشد، و كسي كه كار مي كند نمي تواند مطالبه اجرت نمايد، ولي اگر باطل بودن مساقات به جهت ديگر باشد، مالك بايد مزد آبياري و كارهاي ديگر را به مقدار معمول، به كسي كه درختها را تربيت كرده بدهد.
مسأله 2258 ـ مشهور بلكه اجماع علماء اماميه بر آنست كه اگر زميني را به ديگري واگذار كند، كه در آن درخت بكارد و آنچه عمل مي آيد مال هر دو باشد، معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمين بوده، بعد از تربيت هم مال اوست، و بايد مزد كسي كه آنها را تربيت كرده بدهد اگر عامل علم به بطلان نداشته باشد و اگر مال كسي بوده كه آنها را تربيت كرده بعد از تربيت هم مال اوست و مي تواند آنها را بكند، ولي بايد گودالهائي را كه به واسطه كندن درختها پيدا شده پر كند، و اجاره زمين را از روزي كه درختها را كاشته به صاحب زمين بدهد اگر صاحب زمين جاهل به بطلان باشد، و مالك هم مي تواند او را مجبور نمايد كه درختها را بكند، و اگر به واسطه كندن درخت، عيبي در آن پيدا شود لازم نيست عوض آنرا بدهد، و اما اگر خود مالك زمين درختها را بكند بايد تفاوت قيمت آنرا به صاحب درخت بدهد، و صاحب درخت نمي تواند او را مجبور كند كه با اجاره، يا بدون اجاره، درخت را در زمين باقي بگذارد، چونكه باقي ماندن درختها دائماً در زمين موجب ضرر و منع سلطنت مالك است.

كساني كه نمي توانند در مال خود تصرف كنند

مسأله 2259 ـ بچه اي كه بالغ نشده شرعاً نمي تواند در مال خود تصرف كند مگر در بعض خيرات. و نشانه بالغ شدن يكي از سه چيز است:
اول ـ روئيدن موي درشت زير شكم بالاي عورت.
دوم ـ بيرون آمدن مني.
سوم ـ تمام شدن پانزده سال قمري در مرد، و تمام شدن نه سال قمري در زن.
مسأله 2260 ـ روئيدن موي درشت در صورت و پشت لب و در سينه و زير بغل و درشت شدن صدا و مانند اينها نشانه بالغ شدن نيست، مگر انسان به واسطه اينها به بالغ شدن يقين كند.
مسأله 2261 ـ ديوانه و سفيه، يعني كسي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند، نمي توانند در مال خود تصرف نمايند.
مسأله 2262 ـ كسي كه گاهي عاقل و گاهي ديوانه است، تصرفي كه موقع ديوانگي در مال خود مي كند صحيح نيست.
مسأله 2263 ـ انسان مي تواند در مرضي كه به آن مرض از دنيا مي رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عيال و مهمان و كارهايي كه اسراف شمرده نمي شود برساند، و نيز اگر مال خود را به قيمت بفروشد، يا اجاره دهد اشكال ندارد، و همچنين است اگر مثلاً مال خود را به كسي ببخشد، يا ارزانتر از قيمت بفروشد، هر چند كه بيشتر از ثلث باشد، و احتياج به اجازه ورثه هم ندارد.

قرض دادن از کارهاي مستحبي است که درآيات قرآن و اخبار راجع به آن زياد سفارش شده است. از پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم روايت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زياد مي شود، و ملائکه بر او رحمت مي فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط مي گذرد، و کسي که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام مي شود.

مسأله 2280 ـ در قرض لازم نيست صيغه بخوانند، بلکه اگر چيزي را به نيت قرض به کسي بدهد و او هم به همين قصد بگيرد، صحيح است ولي مقدار آن بايد کاملاً معلوم باشد.

مسأله 2281 ـ هر وقت بدهکار بدهي خود را بدهد، طلبکار بايد قبول نمايد.

مسأله 2282 ـ اگر در صيغه قرض براي پرداخت آن مدتي قرار دهند بايد که طلبکار پيش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند ولي اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، مي تواند طلب خود را مطالبه نمايد.

مسأله 2283 ـ اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهي خود را بدهد، بايد فوراً آنرا بپردازد، و اگر تأخير بيندازد گناهکار است در صورتي که وقت آن رسيده باشد.

مسأله 2284 ـ اگر بدهکار غير از خانه اي که در آن نشسته و اثاثيه منزل و چيزهاي ديگري که به آنها احتياج دارد، چيزي نداشته باشد، طلبکار نمي تواند طلب خود را از او مطالبه نمايد، بلکه بايد صبر کند تا بتواند بدهي خود را بدهد.

مسأله 2285 ـ کسي که بدهکار است و نمي تواند بدهي خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبي کند، احتياط واجب آنست که کسب کند و بدهي خود را بدهد.

مسأله 2286 ـ کسي که دسترسي به طلبکار خود ندارد، چنانچه اميد نداشته باشد که او را پيدا کند، بايد با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقير بدهد، و اگر طلبکار او سيد نباشد، واجب نيست که طلب او را به غير سيد فقير بدهد، بلکه مي تواند به سيد فقير هم بدهد.

مسأله 2287 ـ اگر مال ميت بيشتر از خرج واجب کفن و بدهي او نباشد، بايد مالش را به همين مصرفها برسانند، و به وارث او چيزي نمي رسد.

مسأله 2288 ـ اگر کسي مقداري پول طلا يا نقره قرض کند و قيمت آن کم شود يا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد

كافي است، ولي اگر هر دو به غير آن راضي شوند اشكال ندارد.
مسأله 2289 ـ اگر مالي را كه قرض كرده از بين نرفته باشد و صاحب مال آنرا مطالبه كند، احتياط واجب آنست كه بدهكار همان مال را به او بدهد.
مسأله 2290 ـ اگر كسي كه قرض مي دهد شرط كند كه زيادتر از مقداري كه مي دهد بگيرد، مثلاً يك من گندم بدهد و شرط كند كه يك من و پنج سير بگيرد، يا ده تخم مرغ بدهد كه يازده تا بگيرد، ربا و حرام است، بلكه اگر قرار بگذارد كه بدهكار كاري براي او انجام دهد، يا چيزي را كه قرض كرده با مقداري جنس ديگر پس دهد، مثلاً شرط كند يك توماني راكه قرض كرده با يك كبريت پس دهد، ربا و حرام است، و نيز اگر با او شرط كند كه چيزي را كه قرض مي گيرد بطور مخصوصي پس دهد، مثلاً مقداري طلاي نساخته به او بدهد و شرط كند كه ساخته پس بگيرد، باز هم ربا و حرام مي باشد، ولي اگر بدون اينكه شرط كند، خود بدهكار زيادتر از آنچه قرض كرده پس بدهد، اشكال ندارد بلكه مستحب است.
مسأله 2291 ـ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و كسي كه قرض ربائي گرفته مالك آن نمي شود و نمي تواند در آن تصرف كند، ولي چنانچه طوري باشد كه اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضي بود كه گيرنده قرض در آن پول تصرف كند، قرض گيرنده مي تواند در آن تصرف نمايد.
مسأله 2292 ـ اگر گندم يا چيزي مانند آن را بطور قرض ربائي بگيرد و با آن زراعت كند، حاصلي كه از آن بدست مي آيد مال قرض دهنده است.
مسأله 2293 ـ اگر لباسي را بخرد و بعداً از پولي كه به قرض ربائي گرفته، يا از پول حلالي كه مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشيدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشكال ندارد، ولي اگر به فروشنده بگويد كه اين لباس را با اين پول مي خرم، پوشيدن آن لباس حرام است، و اگر بداند پوشيدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل مي باشد.
مسأله 2294 ـ اگر انسان مقداري پول به تاجر بدهد كه در شهر ديگر از طرف(وكيل) او كمتر بگيرد، اشكال ندارد، و اين را صرف برات مي گويند.
مسأله 2295 ـ اگر مقداري پول به كسي بدهد كه بعد از چندروز در شهر ديگر زيادتر بگيرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد كه بعداز ده روز در شهر ديگر هزار تومان بگيرد، ربا و حرام است، ولي اگر كسي كه زيادي را مي گيرد در مقابل زيادي، جنس بدهد يا عملي انجام دهد اشكال ندارد.
مسأله 2296 ـ اگر در مقابل طلبي كه از كسي دارد، سفته يا براتي داشته باشد، و بخواهد طلب خود را پيش از وعده آن به كمتر از آن بفروشد اشكال ندارد.

مسأله 2297 ـ اگر انسان طلبكار خود را حواله بدهد كه طلب خود را از ديگري بگيرد و طلبكار قبول نمايد، بعد از آنكه حواله درست شد، كسي كه به او حواله شده بدهكار مي شود، و ديگر طلبكار نمي تواند طلبي را كه دارد از بدهكار اولي مطالبه نمايد.
مسأله 2298 ـ بدهكار و طلبكار و كسي كه سر او حواله شده، بايد مكلف و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند، يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند.
مسأله 2299 ـ حواله دادن سر كسي كه بدهكار نيست، در صورتي صحيح است كه او قبول كند، و نيز اگر انسان بخواهد به كسي كه جنسي بدهكار است، جنس ديگر حواله دهد مثلاً به كسي كه جو بدهكار است گندم حواله دهد، تا او قبول نكند حواله صحيح نيست.
مسأله 2300 ـ موقعي كه انسان حواله مي دهد بايد بدهكار باشد، پس اگر بخواهد از كسي قرض كند، تا وقتي از او قرض نكرده نمي تواند او را به كسي حواله دهد كه آنچه را بعداً قرض مي دهد از آن كس بگيرد.
مسأله 2301 ـ حواله دهنده و طلبكار بايد مقدار حواله و جنس آنرا بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهكار باشد و به او بگويد، يكي از دو طلب خود را از فلاني بگير و آنرا معين نكند، حواله درست نيست.
مسأله 2302 - اگر بدهي واقعاً معين باشد، ولي بدهكار و طلبكار در موقع حواله دادن، مقدار آن يا جنس آن را ندانند حواله صحيح است، مثلاً اگر طلب كسي را در دفتر نوشته باشد و پيش از ديدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببيند و به طلبكار مقدار طلبش را بگويد، حواله صحيح مي باشد.
مسأله 2303 ـ طلبكار مي تواند حواله را قبول نكند، اگر چه كسي كه به او حواله شده فقير نباشد، و در پرداختن حواله هم كوتاهي ننمايد.
مسأله 2304 ـ اگر سر كسي حواله بدهد كه بدهكار نيست، چنانچه او حواله را قبول كند، پيش از پرداختن حواله نمي تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگيرد ولي اگر طلبكار طلب خود را به مقدار كمتري صلح كند، كسي كه حواله را قبول كرده، همان مقدار را مي تواند از حواله دهنده مطالبه نمايد.
مسأله 2305 ـ بعد از آنكه حواله درست شد، حواله دهنده و كسي كه به او حواله شده، نمي توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه كسي كه به او حواله شده در موقع حواله فقير نباشد، اگر چه بعداً فقير شود، طلبكار هم نمي تواند حواله را بهم بزند، و همچنين است اگر موقع حواِله فقير باشد و

طلبكار بداند فقير است، ولي اگر نداند فقير است و بعداً بفهمد، اگر چه در آنوقت مال دار شده باشد، طلبكار مي تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگيرد.

مسأله 2ـ اگر بدهكار و طلبكار و كسي كه به او حواله شده، يا يكي از آنان براي خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراري كه گذاشته اند، مي توانند حواله را بهم بزنند.

مسأله 2307 ـ اگر حواله دهنده خودش طلب طلبكار را بدهد، چنانچه به خواهش كسي كه به او حواله شده داده است، مي تواند چيزي را كه داده از او بگيرد و اگر بدون خواهش او داده و قصدش اين بوده كه عوض آنرا نگيرد، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد.

مسأله 2308 ـ رهن آنست كه بدهكار مقداري از مال خود را نزد طلبكار بگذارد كه اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال بدست آورد.
مسأله 2309 ـ در رهن لازم نيست صيغه بخوانند، و همين قدر كه بدهكار مال خود را به قصد گرو به طلبكار بدهد و طلبكار هم به همين قصد بگيرد رهن صحيح است.
مسأله 2310 ـ گرو دهنده و كسي كه مال را گرو مي گيرد، بايد مكلف و عاقل باشند و كسي آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند.
مسأله 2311 ـ انسان مالي را مي تواند گرو بگذارد كه شرعاً بتواند در آن تصرف كند، و اگر مال كس ديگر را گرو بگذارد، در صورتي صحيح است كه صاحب مال بگويد به گرو گذاشتن راضي هستم.
مسأله 2312 ـ چيزي را كه گرو مي گذارند، بايد خريد و فروش آن صحيح باشد، پس اگر شراب و مانند آنرا گرو بگذارند، درست نيست.
مسأله 2313 ـ استفاده چيزي را كه گرو مي گذارند، مال كسي است كه آنرا گرو گذاشته است.
مسأله 2314 ـ طلبكار و بدهكار نمي توانند مالي را كه گرو گذاشته شده، بدون اجازه يكديگر ملك كسي كنند، مثلاً ببخشند يا بفروشند، ولي اگر يكي از آنان آنرا ببخشد يا بفروشد، بعد ديگري بگويد راضي هستم اشكال ندارد.
مسأله 2315 ـ اگر طلبكار چيزي را كه گرو برداشته با اجازه بدهكار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال، گرو مي باشد.
مسأله 2316 ـ اگر موقعي كه بايد بدهي خود را بدهد، طلبكار مطالبه كند و او ندهد، طلبكار مي تواند مالي را كه گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و بايد بقيه را به بدهكار بدهد، ولي اگر به حاكم شرع دسترسي دارد، بايد براي فروش آن از حاكم شرع اجازه بگيرد.
مسأله 2317 ـ اگر بدهكار غير از خانه اي كه در آن نشسته و چيزهائي كه مانند اثاثيه خانه محل احتياج او است، چيز ديگري نداشته باشد، طلبكار نمي تواند طلب خود را از او مطالبه كند، ولي اگر مالي را كه گرو گذاشته خانه و اثاثيه هم باشد، طلبكار مي تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

مسأله 2318 ـ اگر انسان بخواهد ضامن شود كه بدهي كسي را بدهد، ضامن شدن او در صورتي صحيح است، كه به هر لفظي اگرچه عربي نباشد به طلبكار بگويد كه من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، و طلبكار هم رضايت خود را بفهماند، ولي راضي بودن بدهكار شرط نيست.
مسأله 2319 ـ ضامن و طلبكار بايد مكلف و عاقل باشند و كسي هم آنها را مجبور نكرده باشد، و نيز بايد سفيه نباشند يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكنند، ولي اين شرطها در بدهكار نيست، مثلاً اگر كسي ضامن شود كه بدهي بچه يا ديوانه را بدهد صحيح است.
مسأله 2320 ـ هر گاه براي ضامن شدن خودش شرطي قرار دهد، مثلاً بگويد اگر پدرم اجازه بدهد من مي دهم، ضامن شدن او باطل است.
مسأله 2321 ـ كسي كه انسان ضامن بدهي او مي شود بايد بدهكار باشد، پس اگر كسي بخواهد از ديگري قرض كند، تا وقتي قرض نكرده، انسان نمي تواند ضامن او شود.
مسأله 2322 ـ در صورتي انسان مي تواند ضامن شود كه طلبكار و بدهكار و جنس بدهي همه معين باشند، پس اگر دو نفر از كسي طلبكار باشند و انسان بگويد من ضامن هستم كه طلب يكي از شماها را بدهم، چون معين نكرده كه طلب كدام را مي دهد، ضامن شدن او باطل است، و نيز اگر كسي از دو نفر طلبكار باشد و انسان بگويد من ضامن هستم كه بدهي يكي از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معين نكرده كه بدهي كدام را مي دهد ضامن شدن او باطل مي باشد، و همچنين اگر كسي از ديگري مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبكار باشد و انسان بگويد من ضامن يكي از دو طلب تو هستم و معين نكند كه ضامن گندم است يا ضامن پول، صحيح نيست.
مسأله 2323 ـ اگر طلبكار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمي تواند از بدهكار چيزي بگيرد، و اگر مقداري از آنرا ببخشد، نمي تواند آن مقدار را مطالبه نمايد.
مسأله 2324 ـ اگر انسان ضامن شود كه بدهي كسي را بدهد، نمي تواند از ضامن شدن خود برگردد.
مسأله 2325 ـ ضامن و طلبكار مي توانند شرط كنند كه هر وقت بخواهند، ضامن بودن را بهم بزنند.
مسأله 2326 ـ هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبكار را بدهد اگر چه بعد فقير شود، طلبكار نمي تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهكار اول مطالبه نمايد، و همچنين است اگر در آن موقع

نتواند طلب او را بدهد، ولي طلبكار بداند و به ضامن شدن او راضي شود.
مسأله 2327 ـ اگر انسان در موقعي كه ضامن مي شود، نتواند طلب طلبكار را بدهد و طلبكار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، مي تواند ضامن بودن او را بهم بزند و اگر پيش از آنكه طلبكار ملتفت شود، ضامن قدرت پيدا كرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشكال ندارد علي الاظهر.
مسأله 2328 ـ اگر كسي بدون اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي او را بدهد، نمي تواند چيزي از او بگيرد.
مسأله 2329 ـ اگر كسي با اجازه بدهكار ضامن شود كه بدهي او را بدهد، بعد از دادن بدهي او مي تواند مقداري را كه ضامن شده از او مطالبه نمايد، ولي اگر بجاي جنسي كه بدهكار بوده جنس ديگري به طلبكار او بدهد، نمي تواند چيزي را كه داده از او مطالبه نمايد، مثلاً اگر ده من گندم بدهكار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمي تواند برنج را از او مطالبه نمايد، اما اگر خودش راضي شود كه برنج بدهد اشكال ندارد.

مسأله 2330 ـ كفالت آنست كه انسان ضامن شود كه هر وقت طلبكار بدهكار را خواست، بدهكار را به دست او بدهد، و به كسي كه اينطور ضامن مي شود كفيل مي گويند.
مسأله 2331 ـ كفالت در صورتي صحيح است كه كفيل به هر لفظي اگر چه عربي نباشد، به طلبكار بگويد كه من ضامنم هر وقت بدهكار خود را بخواهي به دست تو بدهم و طلبكار هم قبول نمايد.
مسأله 2332 ـ كفيل بايد مكلف و عاقل باشد و او را در كفالت مجبور نكرده باشند، و بتواند كسي را كه كفيل او شده حاضر نمايد.
مسأله 2333 ـ يكي از پنج چيز، كفالت را بهم مي زند:
اول ـ كفيل، بدهكار را به دست طلبكار بدهد.
دوم ـ طلب طلبكار داده شود.
ســوم ـ طلبكار از طلب خود بگذرد.
چهارم ـ بدهكار بميرد.
پنجـم ـ طلبكار كفيل را از كفالت آزاد كند.
مسأله 2334 ـ اگر كسي به زور بدهكار را از دست طلبكار رها كند، چنانچه طلبكار دسترسي به او نداشته باشد، كسي كه بدهكار را رها كرده، بايد او را به دست طلبكار بدهد.

مسأله 2335 ـ اگر انسان مال خود را به كسي بدهد و بگويد نزد تو امانت باشد و او هم قبول كند، يا بدون اينكه حرفي بزنند، صاحب مال بفهماند كه مال را براي نگهداري به او مي دهد، و او هم به قصد نگهداري كردن بگيرد، بايد به احكام وديعه و امانت داري كه بعداً گفته مي شود عمل نمايد.
مسأله 2336 ـ امانت دار و كسي كه مال را امانت مي گذارد، بايد هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالي را پيش بچه يا ديوانه امانت بگذارد يا ديوانه و بچه مالي را پيش كسي امانت بگذارند صحيح نيست.
مسأله 2337 ـ اگر از بچه يا ديوانه چيزي را به طور امانت قبول كند، بايد آنرا به صاحبش بدهد، و اگر آن چيز مال خود بچه يا ديوانه است، به ولّي او برساند، و چنانچه در رساندن مال به آنان كوتاهي كند و تلف شود، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2338 ـ كسي كه نمي تواند امانت را نگهداري نمايد، بنابر احتياط واجب بايد قبول نكند.
مسأله 2339 ـ اگر انسان به صاحب مال بفهماند كه براي نگهداري مال او حاضر نيست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، كسي كه امانت را قبول نكرده ضامن نيست، ولي احتياط مستحب آنست كه اگر ممكن باشد آنرا نگهداري نمايد.
مسأله 2340 ـ كسي كه چيزي را امانت مي گذارد، هر وقت بخواهد مي تواند آنرا پس بگيرد، و كسي هم كه امانت را قبول مي كند، هر وقت بخواهد مي تواند آنرا به صاحبش برگرداند.
مسأله 2341 ـ اگر انسان از نگهداري امانت منصرف شود و وديعه را بهم بزند، بايد هر چه زودتر مال را به صاحب آن، يا وكيل يا ولي صاحبش برساند، يا به آنان خبر دهد كه به نگهداري حاضر نيست، و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2342 ـ كسي كه امانت را قبول مي كند، اگر براي آن جاي مناسبي ندارد، بايد جاي مناسب تهيه نمايد و طوري آنرا نگهداري كند، كه مردم نگويند در امانت خيانت كرده و در نگهداري آن كوتاهي نموده است، و اگر در جائي كه مناسب نيست بگذارد و تلف شود، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2343 ـ كسي كه امانت را قبول مي كند، اگر در نگهداري آن كوتاهي نكند و تعدي يعني زياده روي هم ننمايد و اتفاقاً آن مال تلف شود ضامن نيست، ولي اگر آنرا در جائي بگذارد كه گمان مي رود ظالمي

بفهمد و آنرا ببرد، چنانچه تلف شود، بايد عوض آنرا به صاحبش بدهد.
مسأله 2344 ـ اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جائي را معين كند و به كسي كه امانت را قبول كرده بگويد، كه بايد مال را در اينجا حفظ كني و اگر احتمال هم بدهي كه از بين برود، نبايد آنرا به جاي ديگر ببري، چنانچه امانت دار احتمال دهد كه در آنجا از بين برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال براي حفظ بهتر بوده گفته است كه نبايد از آنجا بيرون ببري، مي تواند آنرا به جاي ديگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نيست، ولي اگر نداند به چه جهت گفته كه به جاي ديگر نبر، چنانچه به جاي ديگر ببرد و تلف شود، احتياط واجب آنست كه عوض آنرا بدهد.
مسأله 23ـ اگر صاحب مال براي نگهداري مال خود جائي را معين كند ولي به كسي كه امانت را قبول كرده نگويد كه آنرا به جاي ديگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد كه در آنجا از بين برود، مي تواند آنرا به جاي ديگري كه مال در آنجا محفوظ تر است ببرد، و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نيست.
مسأله 2346 ـ اگر صاحب مال ديوانه شود، كسي كه امانت را قبول كرده بايد فوراً امانت را به ولي او برساند و يا به ولي او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعي مال را به ولي او ندهد، و از خبر دادن هم كوتاهي كند و مال تلف شود، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2347 ـ اگر صاحب مال بميرد، امانت دار بايد مال را به وارث او برساند، يا به وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم كوتاهي كند و مال تلف شود ضامن است، ولي اگر براي آنكه مي خواهد بفهمد كسي كه مي گويد من وارث ميتم راست مي گويد يا نه، يا ميت وارث ديگري دارد يا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم كوتاهي كند، و مال تلف شود ضامن نيست.
مسأله 2348 ـ اگر صاحب مال بميرد و چند وارث داشته باشد، كسي كه امانت را قبول كرده بايد مال را به همه ورثه بدهد، يا به كسي بدهد كه همه آنان گرفتن مال را به او واگذار كرده اند، پس اگر بدون اجازه ديگران تمام مال را به يكي از ورثه بدهد ضامن سهم ديگران است.
مسأله 2349 ـ اگر كسي كه امانت را قبول كرده بميرد، يا ديوانه شود، وارث يا ولي او بايد هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، يا امانت را به او برساند.
مسأله 2350 ـ اگر امانت دار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند، چنانچه ممكن است، بايد امانت را به صاحب آن يا وكيل او برساند، و اگر ممكن نيست بايد آنرا به حاكم شرع بدهد، و چنانچه به حاكم شرع دسترسي ندارد، در صورتي كه وارث او امين است و از امانت اطلاع دارد، لازم نيست وصيت كند، وگرنه بايد وصيت كند و شاهد بگيرد، و به وصي و شاهد

اسم صاحب مال و جنس و خصوصيات مال و محل آنرا بگويد.
مسأله 2351 ـ اگر امانت دار نشانه هاي مرگ را در خود ببيند، و به وظيفه اي كه در مسأله پيش گفته شد عمل نكند، چنانچه آن امانت از بين برود، بايد عوضش را بدهد علي الاظهر، اگر چه در نگهداري آن كوتاهي نكرده باشد و بعد از مدتي پشيمان شود و وصيت كند.

مسأله 2352 ـ عاريه آنست که انسان مال خود را به ديگري بدهد که از آن استفاده کند، و در عوض چيزي هم از او نگيرد.
مسأله 2353 ـ لازم نيست در عاريه صيغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاريه به کسي بدهد، و او هم به همين قصد بگيرد، عاريه صحيح است.
مسأله 2354 ـ عاريه دادن چيز غصبي و چيزي که مال انسان است ولي منفعت آنرا به ديگري واگذار کرده مثلاً آنرا اجاره داده، در صورتي صحيح است که مالك چيز غصبي يا کسي که آن چيز را اجاره کرده، بگويد به عاريه دادن راضي هستم.
مسأله 2355 ـ چيزي را که منفعتش مال انسان است مثلاً آنرا اجاره کرده، مي تواند عاريه بدهد، ولي اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمي تواند آنرا به ديگري عاريه دهد.
مسأله 2356 ـ اگر ديوانه و بچه مال خود را عاريه بدهند صحيح نيست، اما اگر ولي بچه مصلحت بداند که مال او را عاريه دهد، و بچه آن مال را به دستور ولي به عاريه کننده برساند اشکال ندارد.
مسأله 2357 ـ اگر در نگهداري چيزي که عاريه کرده کوتاهي نکند، و در استفاده از آن هم زياده روي ننمايد و اتفاقاً آن چيز تلف شود، ضامن نيست، ولي چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاريه کننده ضامن باشد، يا چيزي را که عاريه کرده طلا و نقره باشد، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2358 ـ اگر طلا و نقره را عاريه نمايد و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نيست.
مسأله 2359 ـ اگر عاريه دهنده بميرد، عاريه گيرنده بايد چيزي را که عاريه کرده به ورثه او بدهد.
مسأله 2360 ـ اگر عاريه دهنده طوري شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلاً ديوانه شود، عاريه کننده بايد مالي را که عاريه کرده به ولي او بدهد.
مسأله 2361 ـ کسي که چيزي عاريه داده، هر وقت بخواهد مي تواند آنرا پس بگيرد، و کسي هم که عاريه کرده هر وقت بخواهد مي تواند آنرا پس دهد.
مسأله 2362 ـ عاريه دادن چيزي که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره باطل است.
مسأله 2363 ـ عاريه دادن گوسفند براي استفاده از شير و پشم آن، و عاريه دادن حيوان نر براي کشيدن بر ماده، صحيح است.

مسأله 2364 ـ اگر چيزي را كه عاريه كرده به مالك يا وكيل يا ولي او بدهد و بعد آن چيز تلف شود، عاريه كننده ضامن نيست، ولي اگر بدون اجازه صاحب مال، يا وكيل يا ولي او آنرا به جائي ببرد كه صاحبش معمولاً به آنجا مي برده، مثلاً اسب را در اصطبلي كه صاحبش براي آن درست كرده ببندد و بعد تلف شود، يا كسي آنرا تلف كند ضامن نيست.
مسأله 2365 ـ اگر چيز نجس را براي كاري كه شرط آن پاكي است عاريه دهد، مثلاً ديگ نجس را براي طبخ عاريه دهد بايد نجس بودن آنرا بگويد و چنانچه علم به نجاست مضر باشد مثلاً لباس را عاريه دهد كه با آن نماز بخوانند، بنابر احتياط مستحب بايد نجس بودن آنرا به كسي كه عاريه مي كند بگويد.
مسأله 2366 ـ چيزي را كه عاريه كرده بدون اجازه صاحب آن نمي تواند به ديگري اجاره يا عاريه بدهد.
مسأله 2367 ـ اگر چيزي را كه عاريه كرده با اجازه صاحب آن به ديگري عاريه دهد، چنانچه كسي كه اول آن چيز را عاريه كرده بميرد يا ديوانه شود، عاريه دومي باطل نمي شود.
مسأله 2368 ـ اگر بداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است، بايد آنرا به صاحبش برساند، و نمي تواند به عاريه دهنده بدهد.
مسأله 2369 ـ اگر مالي را كه مي داند غصبي است عاريه كند و از آن استفاده اي ببرد و در دست او از بين برود، مالك مي تواند عوض مال و عوض استفاده اي را كه عاريه كننده برده، از او يا از كسي كه مال را غصب كرده مطالبه كند، و اگر از عاريه كننده بگيرد، او نمي تواند چيزي را كه به مالك مي دهد، از عاريه دهنده مطالبه نمايد.
مسأله 2370 ـ اگر نداند مالي را كه عاريه كرده غصبي است و در دست او از بين برود، چنانچه صاحب مال عوض آنرا از او بگيرد، او هم مي تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاريه دهنده مطالبه نمايد علي الاظهر، ولي اگر چيزي را كه عاريه كرده طلا و نقره باشد، يا عاريه دهنده با او شرط كرده باشد كه اگر آن چيز از بين برود عوضش را بدهد،نمي تواند چيزي را كه به صاحب مال مي دهد، از عاريه دهنده مطالبه نمايد.

احكام غصب

غصب آنست كه انسان از روي ظلم، بر مال يا حق كسي مسلط شود و اين يكي از گناهان بزرگ است كه اگر كسي انجام دهد، در قيامت به عذاب سخت گرفتار مي شود. از حضرت پيغمبراكرم صلي الله عليه و آله وسلم روايت شده است كه هر كس يك وجب زمين از ديگري غصب كند در قيامت آن زمين را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او مي اندازند.
مسأله 2553 ـ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهاي ديگري كه براي عموم ساخته شده استفاده كنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنين است اگر كسي در مسجد جائي براي خود بگيرد و ديگري را نگذارد كه از آنجا استفاده نمايد بدون آنكه خود او مشغول استفاده از آنجا باشد.
مسأله 2554 ـ چيزي را كه انسان پيش طلبكار گرو مي گذارد، بايد پيش او بماند كه اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پيش از آنكه طلب او را بدهد آن چيز را از او بگيرد، حق او را غصب كرده است.
مسأله 2555 ـ مالي را كه نزد كسي گرو گذاشته اند، اگر ديگري غصب كند صاحب مال و طلبكار مي توانند چيزي را كه غصب كرده از او مطالبه نمايند، و چنانچه آن چيز را از او بگيرند، باز هم در گرو است و اگر آن چيز از بين برود و عوض آنرا بگيرند، آن عوض هم مثل خود آن چيز گرو مي باشد.
مسأله 2556 ـ اگر انسان چيزي را غصب كند، بايد به صاحبش برگرداند و اگر آن چيز از بين برود، بايد عوض آنرا به او بدهد.
مسأله 2557 ـ اگر از چيزي كه غصب كرده منفعتي بدست آيد، مثلاً از گوسفندي كه غصب كرده بره اي پيدا شود، مال صاحب مال است، و نيز كسي كه مثلاً خانه اي را غصب كرده، اگر چه در آن ننشيند بايد اجاره آنرا بدهد.
مسأله 2558 ـ اگر از بچه يا ديوانه چيزي را غصب كند، بايد آنرا به ولي او بدهد، و اگر از بين رفته، بايد عوض آنرا بدهد.
مسأله 2559 ـ هر گاه دو نفر با هم چيزي را غصب كنند، اگر چه هر يك به تنهائي مي توانسته اند آنرا غصب نمايند، هر كدام آنان ضامن نصف آنست.
مسأله 2560 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده با چيز ديگري مخلوط كند، مثلاً گندمي را كه غصب كرده با جو مخلوط نمايد، چنانچه جدا كردن آنها ممكن است اگر چه زحمت داشته باشد، بايد جدا كند و به صاحبش برگرداند.
مسأله 2561 ـ اگر ظرف طلا و نقره بنابر حرمت ساختن و نگاه داشتن آن

يا چيز ديگري را كه ساختن و نگاه داشتنش حرام است غصب كند و خراب نمايد، لازم نيست مزد ساختن آنرا به صاحبش بدهد، ولي اگر مثلاً گوشواره اي را كه غصب كرده خراب نمايد، بايد آنرا با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه براي اينكه مزد ندهد، بگويد آنرا مثل اولش مي سازم، مالك مجبور نيست قبول نمايد.
مسأله 2562 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود، مثلاً طلايي را كه غصب كرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگويد مال را بهمين صورت بده، بايد به او بدهد، و نمي تواند براي زحمتي كه كشيده مزد بگيرد، بلكه بدون اجازه مالك حق ندارد آنرا به صورت اولش درآورد، و اگر بدون اجازه او آن چيز را مثل اولش كند، بايد مزد ساختن آنرا هم به صاحبش بدهد، و در صورتي كه مزد ساختن كمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قيمت را هم بايد بدهد.
مسأله 2563 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده به طوري تغيير دهد كه از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگويد بايد آنرا به صورت اول درآوري واجب است آنرا به صورت اولش درآورد و چنانچه قيمت آن به واسطه تغيير دادن از اولش كمتر شود، بايد تفاوت آنرا به صاحبش بدهد، پس طلائي را كه غصب كرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگويد بايد به صورت اولش درآوري، در صورتي كه بعد از آب كردن، قيمت آن از پيش از گوشواره ساختن كمتر شود، بايد تفاوت آنرا بدهد.
مسأله 2564 ـ اگر در زميني كه غصب كرده زراعت كند، يا درخت بنشاند زراعت و درخت و ميوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمين راضي نباشد كه زراعت و درخت در زمين بماند، كسي كه غصب كرده بايد فوراً زراعت يا درخت خود را اگر چه ضرر نمايد از زمين بكند و نيز بايد اجاره زمين را در مدتي كه زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمين بدهد و خرابيهائي را كه در زمين پيدا شده، درست كند، مثلاً جاي درختها را پر نمايد، و اگر به واسطه اينها قيمت زمين از اولش كمتر شود، بايد تفاوت آنرا هم بدهد، و نمي تواند صاحب زمين را مجبور كند كه زمين را به او بفروشد، و نيز صاحب زمين نمي تواند او را مجبور كند كه درخت يا زراعت را به او بفروشد.
مسأله 2565 ـ اگر صاحب زمين راضي شود كه زراعت و درخت در زمين او بماند، كسي كه آنرا غضب كرده، لازم نيست درخت و زراعت را بكند، ولي بايد اجاره آن زمين را از وقتي كه غصب كرده تا وقتي كه صاحب زمين راضي شده بدهد.
مسأله 2566 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده از بين برود در صورتي كه مثل گاو و گوسفند باشد، كه قيمت اجزاء آن با هم فرق دارد، مثلاً گوشت آن يك قيمت و پوست آن قيمت ديگر دارد، بايد قيمت آنرا بدهد و چنانچه

قيمت بازار آن فرق كرده باشد، بايد قيمت وقتي را كه غصب كرده بدهد، و احتياط مستحب آنست كه بالاترين قيمتي را كه از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد، و چنانچه در بيست سال قبل مثلاً گوسفندي را غصب نموده و در آن سال قيمت آن سي تومان بوده و تلف نموده و فعلاً قيمت آن سيصد تومان است در صورتي كه جميع أشياء به همين نسبت مثلاً يك به ده زياد شده، بايد فعلاً سيصد تومان بدهد چونكه در حقيقت اجناس و همچنين طلا و نقره ترقي ننموده بلكه اسكناس بي ارزش شده، و در آن زمان سي تومان معادل يك مثقال طلا بوده و در اين زمان سيصد تومان معادل يك مثقال طلا مي باشد و قيمت گوسفند در آن زمان و اين زمان يك مثقال طلا است.
مسأله 2567 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده و از بين رفته مانند گندم و جو باشد كه قيمت اجزاء آن با هم فرق ندارد، بايد مثل همان چيزي را كه غصب كرده بدهد، ولي چيزي را كه مي دهد بايد خصوصياتش مثل چيزي باشد كه آنرا غصب كرده و از بين رفته است، و همچنين است استكان و قوري و راديو و تلويزيون و يخچال و كولر و امثال آن از چيزهائي كه از كارخانجات به عمل مي آيد، و جميع افراد آن يكنواخت مي باشد، هر چند كه قيمت اجزاء يك فرد آن مختلف است، علي الاقوي.
مسأله 2568 ـ اگر چيزي را كه مثل گوسفند قيمت اجزاء آن با هم فرق دارد، غصب نمايد و از بين برود، چنانچه قيمت بازار آن فرق نكرده باشد، ولي در مدتي كه پيش او بوده مثلاً چاق شده باشد، بايد قيمت وقتي را كه چاق بوده بدهد.
مسأله 2569 ـ اگر چيزي را كه غصب كرده ديگري از او غصب نمايد و از بين برود، صاحب مال مي تواند عوض آنرا از هر يك از آنان بگيرد، يا از هر كدام آنان مقداري از عوض آنرا مطالبه نمايد، و چنانچه عوض مال را از اولي بگيرد، اولي مي تواند آنچه را داده از دومي بگيرد، ولي اگر از دومي بگيرد، او نمي تواند آنچه را كه داده از اولي مطالبه نمايد.
مسأله 2570 ـ اگر چيزي را كه مي فروشند يكي از شرطهاي معامله در آن نباشد، مثلاً چيزي را كه بايد با وزن خريد و فروش كنند بدون وزن معامله بنمايند، معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خريدار با قطع نظر از معامله راضي باشند كه در مال يكديگر تصرف كنند اشكال ندارد، وگرنه چيزي را كه از يكديگر گرفته اند مثل مال غصبي است، و بايد آنرا بهم برگردانند، و در صورتي كه مال هر يك در دست ديگري تلف شود، چه بدانند معامله باطل است چه ندانند، بايد عوض آنرا بدهند.

مسأله 2648 ـ نذر آنست كه انسان بر خود واجب كند كه كار خيري را براي خدا بجا آورد، يا كاري را كه نكردن آن بهتر است براي خدا ترك نمايد.
مسأله 2649 ـ در نذر بايد صيغه خوانده شود و لازم نيست آنرا به عربي بخوانند پس اگر بگويد چنانچه مرض من خوب شود، براي خدا بر من است كه ده تومان به فقير بدهم نذر او صحيح است.
مسأله 2650 ـ نذر كننده بايد مكلف و عاقل باشد و به اختيار و قصد خود نذر كند، بنابراين نذر كردن كسي كه او را مجبور كرده اند، يا به واسطه عصباني شدن بي اختيار نذر كرده صحيح نيست.
مسأله 2651 ـ آدم سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند، اگر مثلاً نذر كند چيزي به فقير بدهد صحيح نيست.
مسأله 2652 ـ اگر شوهر از نذركردن زن جلوگيري نمايد، زن نمي تواند نذر كند و اگر با جلوگيري شوهر نذر كند نذر او باطل است، بلكه چنانچه اذن ندهد ولكن منع هم نكند باز هم باطل است علي الاظهر.
مسأله 2653 ـ اگر زن با اجازه شوهر نذر كند، شوهرش نمي تواند نذر او را بهم بزند، يا او را از عمل كردن به نذر جلوگيري نمايد.
مسأله 2654 ـ اگر فرزند با اجازه پدر نذر كند، بايد به آن نذر عمل نمايد، بلكه اگر بدون اجازه او نذر كند، بنابر احتياط عمل كردن به آن نذر واجب است.
مسأله 2655 ـ انسان كاري را مي تواند نذر كند كه انجام آن برايش ممكن باشد بنابراين كسي كه نمي تواند پياده كربلا برود، اگر نذر كند كه پياده برود، نذر او صحيح نيست.
مسأله 2656 ـ اگر نذر كند كه كار حرام يا مكروهي را انجام دهد يا كار واجب يا مستحبي راترك كند، نذر او صحيح نيست.
مسأله 2657 ـ اگر نذر كند كه كار مباحي را انجام دهد يا ترك نمايد، چنانچه بجا آوردن آن و تركش از هر جهت مساوي باشد، نذر او صحيح نيست، و اگر انجام آن از جهتي بهتر باشد وانسان بقصد همان جهت نذر كند، مثلاً نذر كند غذايي را بخورد كه براي عبادت قوت بگيرد، نذر اوصحيح است، ونيز اگر ترك آن از جهتي بهتر باشد وانسان براي همان جهت نذر كند كه آنرا ترك نمايد مثلاً براي اينكه دود مضر است نذر كند كه آنرا استعمال نكند نذر او صحيح مي باشد.
مسأله 2658 ـ اگر نذر كند نماز واجب خود را در جايي بخواند كه بخودي خود ثواب نماز در آنجا زياد نيست، مثلاً نذر كند نماز را در اطاق بخواند،

چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتي بهتر باشد مثلاً بواسطه اينكه خلوت است و انسان حضور قلب پيدا مي كند، نذر صحيح است.
مسأله 2659 ـ اگر نذر كند عملي را انجام دهد، بايد همانطور كه نذر كرده بجا آورد، پس اگر نذر كند كه روز اول ماه صدقه بدهد، يا روزه بگيرد، يا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز يا بعد از آن بجا آورد كفايت نمي كند، و نيز اگر نذر كند كه وقتي مريض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پيش از آنكه خوب شود صدقه را بدهد كافي نيست.
مسأله 2660 ـ اگر نذر كند روزه بگيرد، ولي وقت و مقدار آنرا معين نكند، چنانچه يك روز روزه بگيرد كافي است، و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و خصوصيات آنرا معين نكند اگر يك نماز دو ركعتي بخواند كفايت مي كند و اگر نذر كند صدقه بدهد و جنس و مقدار آنرا معين نكند، اگر چيزي بدهد كه بگويند صدقه داده، به نذر عمل كرده است و اگر نذر كند كاري براي خدا بجا آورد، در صورتي كه يك نماز بخواند يا يك روز روزه بگيرد، يا چيزي صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.
مسأله 2661 ـ اگر نذر كند روز معيني را روزه بگيرد، بايد همان روز را روزه بگيرد ولي مي تواند (1) در آن روز مسافرت كند هر چند سفر او ضروري نباشد ولي بعداً بايد قضا كند ولكن كفاره ندارد.
مسأله 2662 ـ اگر انسان از روي اختيار به نذر خود عمل نكند، بايد به نحوي كه در مسأله 2678 ذكر مي شود كفاره بدهد اگر چه احتياط مستحبي كه تركش سزاوار نيست از براي كسي كه عاجز از عتق باشد آنست كه به شصت فقير طعام بدهد و اگر از اين هم عاجز باشد و نيز از لباس پوشاندن ده فقير هم عاجز باشد دو ماه پي درپي روزه بگيرد و اگر تمكن از جمع بين هر دو داشته باشد جمع نمايد.
مسأله 2663 ـ اگر نذر كند كه تا وقت معيني عملي را ترك كند، بعد از گذشتن آن وقت مي تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پيش از گذشتن وقت از روي فراموشي يا ناچاري انجام دهد، چيزي بر او واجب نيست، ولي باز هم لازم است كه تا آن وقت آن عمل را بجا نياورد، و چنانچه دوباره پيش از رسيدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، بايد به مقداري كه در مسأله پيش گفته شد كفاره بدهد.
مسأله 2664 ـ كسي كه نذر كرده عملي را ترك كند و وقتي براي آن معين نكرده است، اگر از روي فراموشي، يا ناچاري، يا ندانستن، آن عمل را انجام دهد كفاره بر او واجب نيست، ولي بعداً هر وقت از روي اختيار آنرا بجا آورد، بايد به مقداري كه در دو مسأله پيش گفته شد كفاره بدهد.
مسأله 2665 ـ اگر نذر كند كه در هر هفته روز معيني مثلاً روز جمعه را روزه بگيرد چنانچه يكي از جمعه ها عيد فطر يا قربان يا ايام تشريق (11 و 12 و 13 ذي الحجه در مني) باشد يا در روز جمعه مريض شود بلكه اگر

عذر ديگري مانند حيض براي او پيدا شود، بايد آن روز را روزه نگيرد و قضاي آنرا بجا آورد.
مسأله 2666 ـ اگر نذر كند كه مقدار معيني صدقه بدهد، چنانچه پيش از دادن صدقه بميرد، بايد آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.
مسأله 2667 ـ اگر نذر كند كه به فقير معيني صدقه بدهد، نمي تواند آنرا به فقير ديگر بدهد، و اگر آن فقير بميرد، بنابر احتياط بايد به ورثه او بدهد.
مسأله 2668 ـ اگر نذر كند كه به زيارت يكي از امامان مثلاً به زيارت حضرت اباعبدالله عليه السلام مشرف شود، چنانچه به زيارت امام ديگر برود كافي نيست، و اگر به واسطه عذري نتواند آن امام را زيارت كند، چيزي بر او واجب نيست.
مسأله 2669 ـ كسي كه نذر كرده زيارت برود و غسل زيارت و نماز آنرا نذر نكرده، لازم نيست آنها را بجا آورد.
مسأله 2670 ـ اگر براي حرم يكي از امامان يا امام زادگان چيزي نذر كند، بايد آنرا در تعمير و روشنائي و فرش حرم و مانند اينها مصرف كند، يا به زوار و خدام آنان بدهد.
مسأله 2671 ـ اگر براي خود امام عليه السلام چيزي نذر كند، چنانچه مصرف معيني را قصد كرده، بايد به همان مصرف برساند و اگر مصرف معيني را قصد نكرده، بايد به فقرا و زوار بدهد، يا مسجد و مانند آن بسازد، و ثواب آنرا به آن امام هديه نمايد. و همچنين است اگر چيزي را براي امام زاده اي نذر كند.
مسأله 2672 ـ گوسفندي را كه براي صدقه، يا براي يكي از امامان نذر كرده اند، اگر پيش از آنكه به مصرف نذر برسد شير بدهد يا بچه بياورد، مال كسي است كه آنرا نذر كرده، ولي پشم گوسفند و مقداري كه چاق مي شود جزء نذر است.
مسأله 2673 ـ هر گاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود، يا مسافر او بيايد عملي را انجام دهد، چنانچه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب شده، يا مسافر آمده است، عمل كردن به نذر لازم نيست.
مسأله 2674 ـ اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خود را به سيد شوهر دهد بعد از آنكه دختر به تكليف رسيد، اختيار با خود اوست، و نذر آنان اعتبار ندارد، بلكه اصل نذرشان اشكال دارد.
مسأله 2675 ـ هر گاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعي خود برسد كار خيري را انجام دهد، بعد از آنكه حاجتش برآورده شد، بايد آن كار را انجام دهد، و نيز اگر بدون آنكه حاجتي داشته باشد، عهد كند كه عمل خيري را انجام دهد، آن عمل بر او واجب مي شود.
مسأله 2676 ـ در عهد هم مثل نذر بايد صيغه خوانده شود و نيز كاري را كه عهد مي كند انجام دهد، بايد يا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب،

يا كاري باشد كه انجام آن بهتر از تركش باشد، و در متساوي الطرفين احوط وجوبي انجام دادن است.
مسأله 2677 ـ اگر به عهد خود عمل نكند بايد كفاره بدهد، يعني شصت فقير را سير كند، يا دوماه روزه بگيرد يا يك بنده آزاد كند.

مسأله 2678 ـ اگر قسم بخورد كه كاري را انجام دهد يا ترك كند، مثلاً قسم بخورد كه روزه بگيرد، يا دود استعمال نكند، چنانچه عمداً مخالفت كند، بايد كفاره بدهد، يعني يك بنده آزاد كند، يا ده فقير را سير كند، يا آنان را بپوشاند، و اگر اينها را نتواند بايد سه روز روزه بگيرد. و بدان كه در پوشاندن هر يك از ده فقير مي تواند به يك پارچه اي كه تن او را بپوشاند اكتفاء نمايد علي الاظهر و افضل دو پارچه است، بلكه احوط است، و در سير كردن مي تواند ده فقير را دعوت نمايد و سير كند به نان و هر قاتقي، و افضل نان و گوشت است، و مي تواند به هر فقيري يك مد كه سه ربع كيلو است تقريباً گندم يا آرد بدهد، و افضل آنست كه يك مشت زيادتر بدهد، و افضل از آن دو مد است، و چنانچه نوبت به روزه گرفتن رسيد بايد سه روز پشت سر هم روزه بگيرد.

مسأله 2679 ـ قسم چند شرط دارد:

اول ـ كسي كه قسم مي خورد بايد بالغ و عاقل باشد، و از روي قصد و اختيار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و ديوانه و مست و كسي كه مجبورش كرده اند، درست نيست، و همچنين است اگر در حال عصباني بودن بي قصد قسم بخورد.

دوم ـ كاري را كه قسم مي خورد انجام دهد بايد حرام و مكروه نباشد و كاري را كه قسم مي خورد ترك كند، بايد واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد كه كار مباحي را بجا آورد، بايد ترك آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نيز اگر قسم بخورد كار مباحي را ترك كند بايد انجام آن در نظر مردم بهتر از تركش نباشد.

سـوم ـ به يكي از اسمهاي خداوند متعال قسم بخورد كه به غير ذات مقدس او گفته نمي شود مانند(خدا) و (الله) و نيز اگر به اسمي قسم بخورد كه به غير خدا هم مي گويند ولي به قدري به خدا گفته مي شود كه هر وقت كسي آن اسم را بگويد، ذات مقدس حق در نظر مي آيد، مثل آنكه به خالق و رازق قسم بخورد صحيح است و چنانچه به اسم مشتركي قسم بخورد و قرينه باشد كه همه مردم بفهمند كه مقصود او ذات مقدس است احوط وفاء است.

چهارم ـ قسم را به زبان بياورد و اگر بنويسد يا در قلبش آنرا قصد كند صحيح نيست، ولي آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است.

پنجـم ـ عمل كردن به قسم براي او ممكن باشد، و اگر موقعي كه قسم مي خورد ممكن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتي كه عاجز مي شود، قسم او بهم مي خورد، و همچنين است اگر عمل كردن به قسم

به قدري مشقت پيدا كند كه نشود آنرا تحمل كرد.
مسأله 2680 ـ اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگيري كند، يا شوهر از قسم خوردن زن جلوگيري نمايد، قسم آنان صحيح نيست.
مسأله 2681 ـ اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر مي توانند قسم آنان را بهم بزنند، بلكه چنانچه منع ننمايند و اجازه هم ندهند باز هم باطل است علي الاظهر.
مسأله 2682 ـ اگر انسان از روي فراموشي، يا ناچاري به قسم عمل نكند، كفاره بر او واجب نيست و همچنين است اگر مجبورش كنند كه به قسم عمل ننمايد. و قسمي كه آدم وسواسي مي خورد، مثل اينكه مي گويد والله الان مشغول نماز مي شوم و به واسطه وسواس مشغول نمي شود، اگر وسواس او طوري باشد كه بي اختيار به قسم عمل نكند كفاره ندارد. و بدان كه مستحب است بعد از قسم انشاءالله بگويند و چنانچه گفت و قصدش شرط كردن بوده مخالفت آن كفاره ندارد.
مسأله 2683 ـ كسي كه قسم مي خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مكروه است، و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ مي باشد، ولي اگر براي اينكه خودش يا مسلمان ديگري را از شر ظالمي نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشكال ندارد بلكه گاهي واجب مي شود، اما اگر بتواند توريه كند، يعني موقع قسم خوردن طوري نيت كند كه دروغ نشود، بنابر احتياط واجب بايد توريه نمايد، مثلاً اگر ظالمي بخواهد كسي را اذيت كند و از انسان بپرسد كه او را نديده اي و انسان يك ساعت قبل او را ديده باشد، احتياط واجب آنست كه بگويد او را نديده ام و قصد كند كه از پنج دقيقه پيش نديده ام.

مسأله 2684 ـ اگر كسي چيزي را وقف كند، از ملك او خارج مي شود و خود او و ديگران نمي توانند آنرا ببخشند، يا بفروشند و كسي هم از آن ملك ارث نمي برد ولي در بعضي از موارد كه در مسأله 2101 و 2102 گفته شد، فروختن آن اشكال ندارد.
مسأله 2685 ـ لازم نيست صيغه وقف را به عربي بخوانند، بلكه اگر مثلاً بگويد خانه خود را وقف كردم و خودش يا كسي كه خانه را براي او وقف كرده، يا وكيل يا ولي آن كس بگويد قبول كردم وقف صحيح است، ولي اگر براي افراد مخصوصي وقف نكند، بلكه مثل مسجد و مدرسه براي عموم وقفكند، يا مثلاً بر فقرا يا سادات وقف نمايد، قبول كردن كسي لازم نيست علي الاظهر بلكه در قسم اول هم دليل معتبري بر اشتراط قبول نداريم و اقوي در بناء مساجد آنست كه احتياج به صيغه ندارد.
مسأله 2686 ـ اگر ملكي را براي وقف معين كند و پيش از خواندن صيغه وقف پشيمان شود، يا بميرد، وقف درست نيست.
مسأله 2687 ـ كسي كه مالي را وقف مي كند چون قصد قربت شرط صحت وقف نيست، لازم نيست قصد قربت داشته باشد اگر چه احوط است بلي از موقع خواندن صيغه، بايد مال را براي هميشه وقف كند و اگر مثلاً بگويد اين مال بعد از مردن وقف باشد چون از موقع خواندن صيغه تا مردنش وقف نبوده صحيح نيست و نيز اگر بگويد تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، يا بگويد تا ده سال وقف باشد بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد وقف صحيح نمي باشد بنابر مشهور بلكه جماعتي از علماء اعلام نقل اجماع نموده اند.
مسأله 2688 ـ وقف در صورتي صحيح است كه مال وقف را به تصرف كسي كه براي او وقف شده يا وكيل يا ولي او بدهند، ولي اگر چيزي را بر اولاد صغير خود وقف كند و به قصد اينكه آن چيز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهداري نمايد، وقف صحيح است.
مسأله 2689 ـ اگر مسجدي را وقف كنند، بعد از آنكه يك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست مي شود.
مسأله 2690 ـ وقف كننده بايد مكلف و عاقل و با قصد و اختيار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف كند، بنابراين سفيهي كه مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف مي كند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نمايد اگر چيزي را وقف كند صحيح نيست.
مسأله 2691 ـ اگر مالي را براي كساني كه به دنيا نيامده اند وقف كند، درست نيست، ولي اگر براي زندگان و بعد از آنها براي كساني كه بعداً به

دنيا مي آيند وقف نمايد مثلاً چيزي را بر اولاد خود وقف كند كه بعد از آنان وقف نوه هاي او باشد و هر دسته اي بعد از دسته ديگر از وقف استفاده كنند صحيح است.
مسأله 2692 ـ اگر چيزي را برخودش وقف كند مثل آنكه دكاني را وقف كند كه عايدي آنرا بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمايند صحيح نيست، ولي اگر مثلاً مالي را بر فقرا وقف كند و خودش فقير شود، مي تواند از منافع وقف استفاده نمايد.
مسأله 2693 ـ اگر براي چيزي كه وقف كرده متولي معين كند، بايد مطابق قرارداد او رفتار نمايند و اگر معين نكند، چنانچه بر افراد مخصوصي مثلاً بر اولاد خود وقف كرده باشد و آنها بالغ باشند، اختيار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختيار با ولي ايشان است، و براي استفاده از وقف اجازه حاكم شرع لازم نيست.
مسأله 2694 ـ اگر ملكي را مثلاً بر فقرا يا سادات وقف كند، يا وقف كند كه منافع آن به مصرف خيرات برسد، در صورتي كه براي آن ملك متولي معين نكرده باشد، اختيار آن با حاكم شرع است.
مسأله 2695 ـ اگر ملكي را بر افراد مخصوصي مثلاً بر اولاد خود وقف كند كه هر طبقه اي بعد از طبقه ديگر از آن استفاده كنند، چنانچه متولي ملك آنرا اجاره دهد و بميرد باطل نمي شود، ولي اگر متولي نداشته باشد و يك طبقه از كساني كه ملك بر آنها وقف شده، آنرا اجاره دهند و در بين مدت اجاره بميرند، اجاره باطل مي شود و در صورتي كه مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان مي گيرد.
مسأله 2696 ـ اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بيرون نمي رود.
مسأله 2697 ـ ملكي كه مقداري از آن وقف است و مقداري از آن وقف نيست اگر تقسيم نشده باشد، حاكم شرع يا متولي وقف، مي تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا كند.
مسأله 2698 ـ اگر متولي وقف خيانت كند و عايدات آنرا به مصرفي كه معين شده نرساند، حاكم شرع مي تواند اميني را به او ضم نمايد كه با هم متولي باشند و اگر به اين نحو جلوگيري از خيانت نشود مي تواند بجاي او متولي اميني معين نمايد.
مسأله 2699 ـ فرشي را كه براي حسينيه وقف كرده اند، نمي شود براي نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزديك حسينيه باشد.
مسأله 2700 ـ اگر ملكي براي تعمير مسجدي وقف نمايند، چنانچه آن مسجد احتياج به تعمير ندارد و انتظار هم نمي رود كه به اين وجه موجود فعلي احتياج پيدا كند، مي توانند عايدات آن ملك را به مصرف مسجدي كه احتياِج به تعمير دارد برسانند.

مسأله 2701 ـ اگر ملكي را وقف كند كه عايدي آن را خرج تعمير مسجد نمايند و به امام جماعت و به كسي كه در آن مسجد اذان مي گويد بدهند، در صورتي كه بدانند يا گمان داشته باشند كه براي هر يك چه مقداري معين كرده، بايد همانطور مصرف كنند، و اگر يقين يا گمان نداشته باشند، بايد اول مسجد را تعمير كنند و اگر چيزي زياد آمد، بين امام جماعت و كسي كه اذان مي گويد بطور مساوي قسمت نمايند و بهتر آنست كه اين دو نفر در تقسيم با يكديگر صلح كنند.

مسأله 2702 ـ وصيت آنست كه انسان سفارش كند بعد از مرگش براي او كارهائي انجام دهند، يا بگويد بعد از مرگش چيزي از مال او ملك كسي باشد، يا براي اولاد خود و كساني كه اختيار آنان با اوست قيم و سرپرست معين كند. و كسي را كه به او وصيت مي كنند وصي مي گويند.
مسأله 2703 ـ كسي كه نمي تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، براي هر كاري مي تواند وصيت كند، و اما كسي كه مي تواند حرف بزند، چه در كارهاي كوچك و كم ارزش، و چه در كارهاي بزرگ، اشاره او فايده ندارد بنابر مشهور، ولكن اقوي صحت آنست.
مسأله 2704 ـ اگر نوشته اي به امضاء يا مهر ميت ببينند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد كه براي وصيت كردن نوشته، بايد مطابق آن عمل كنند.
مسأله 2705 ـ كسي كه وصيت مي كند بايد بالغ و عاقل باشد و از روي اختيار وصيت كند، و نيز بايد سفيه نباشد يعني مال خود را در كارهاي بيهوده مصرف نكند، ولكن پسر ده ساله چنانچه فهميده باشد و بجا وصيت نمايد صحيح است.
مسأله 2706 ـ كسي كه از روي عمد مثلاً زخمي به خود زده يا سمي خورده است كه به واسطه آن، يقين يا گمان به مردن او پيدا مي شود، اگر وصيت كند كه مقداري از مال او را به مصرفي برسانند صحيح نيست.
مسأله 2707 ـ اگر انسان وصيت كند كه چيزي به كسي بدهند، آن كس آن چيز را مالك مي شود، چه بعد از مردن وصيت كننده آنرا قبول كند، و چه در زمان زنده بودن او، زيرا كه رد مانع است، نه آنكه قبول شرط باشد، و بر فرض شرط بودن قبول، قبول در حال حيات كافي مي باشد.
مسأله 2708 ـ وقتي انسان نشانه هاي مرگ را در خود ديد، بايد فوراً امانتهاي مردم را به صاحبانش برگرداند، و اگر به مردم بدهكار است و موقع دادن آن بدهي رسيده بايد بدهد، و اگر خودش نمي تواند بدهد، يا موقع دادن بدهي او نرسيده، بايد وصيت كند و بر وصيت شاهد بگيرد، ولي اگربدهي او معلوم باشد، وصيت كردن لازم نيست.
مسأله 2709 ـ كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند، اگر خمس و زكات و مظالم بدهكار است، بايد فوراً بدهد و اگر نمي تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، يا احتمال مي دهد كسي آنها را ادا نمايد، بايد وصيت كند، و همچنين است اگر حج بر او واجب باشد.
مسأله 2710 ـ كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند، اگر نماز و روزه قضا دارد، بايد وصيت كند كه از مال خودش براي آنها اجير بگيرند،

بلكه اگر مال نداشته باشد، ولي احتمال بدهد كسي بدون آنكه چيزي بگيرد آنها را انجام مي دهد، باز هم واجب است وصيت نمايد، و اگر قضاي نماز و روزه او به تفصيلي كه در مسأله 1398 گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، بايد به او اطلاع دهد، يا وصيت كند كه براي او بجا آورند.
مسأله 2711 ـ كسي كه نشانه هاي مرگ را در خود مي بيند، اگر مالي پيش كسي دارد يا در جائي پنهان كرده است كه ورثه نمي دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بين برود، بايد به آنان اطلاع دهد علي الاحوط و لازم نيست براي بچه هاي صغير خود قيم و سرپرست معين كند، ولي در صورتي كه بدون قيم مالشان از بين مي رود، يا خودشان ضايع مي شوند، بايد براي آنان قيم اميني معين نمايد.
مسأله 2712 ـ وصي بايد مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمينان باشد، لكن جايز است كه بالغ و نابالغ را با هم وصي قرار دهد كه نابالغ بعد از بلوغ عمل نمايد.
مسأله 2713 ـ اگر كسي چند وصي براي خود معين كند، چنانچه اجازه داده باشد كه هر كدام به تنهائي به وصيت عمل كنند، لازم نيست در انجام وصيت از يكديگر اجازه بگيرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد كه هر دو با هم به وصيت عمل كنند، يا نگفته باشد، بايد با نظر يكديگر به وصيت عمل نمايند و اگر حاضر نشوند كه با يكديگر به وصيت عمل كنند، حاكم شرع آنها را مجبور مي كند و اگر اطاعت نكنند، بجاي آنان ديگران را معين مي نمايد.
مسأله 2714 ـ اگر انسان از وصيت خود برگردد مثلاً بگويد ثلث مالش را به كسي بدهند، بعد بگويد به او ندهند وصيت باطل مي شود، و اگر وصيت خود را تغيير دهد، مثل آنكه قيمي براي بچه هاي خود معين كند، بعد ديگري را بجاي او قيم نمايد، وصيت اولش باطل مي شود و بايد به وصيت دوم او عمل نمايند.
مسأله 2715 ـ اگر كاري كند كه معلوم شود از وصيت خود برگشته مثلاً خانه اي را كه وصيت كرده به كسي بدهند بفروشد، يا ديگري را براي فروش آن وكيل نمايد، وصيت باطل مي شود.
مسأله 2716 ـ اگر وصيت كند چيز معيني را به كسي بدهند، بعد وصيت كند كه نصف همان را به ديگري بدهند، بايد آن چيز را دو قسمت كنند و به هر كدام از آن دو نفر يك قسمت آنرا بدهند.
مسأله 2717 ـ اگر كسي در مرضي كه به آن مرض مي ميرد، مقداري از مالش را به كسي ببخشد بايد همان مقدار را به آن كس بدهند. و اما اگر وصيت كند كه بعد از مردن او مقداري به كسي بدهند، چنانچه بيشتر از ثلث مال او باشد در زائد بر ثلث بايد ورثه اجازه نمايند و اگر اجازه ننمودند وصيت نسبت به زائد بر ثلث نافذ نمي باشد.

مسأله 2718 ـ اگر وصيت كند كه ثلث مال او را نفروشند و عايدي آنرا به مصرفي برسانند، بايد مطابق گفته او عمل نمايند.
مسأله 2719 ـ اگر در مرضي كه به آن مرض مي ميرد، بگويد مقداري به كسي بدهكار است، چنانچه متهم باشد كه براي ضرر زدن به ورثه گفته است بايد مقداري را كه معين كرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و كسي هم منكر گفته او نشود، بايد از اصل مال او بدهند.
مسأله 2720 ـ كسي كه انسان وصيت مي كند كه چيزي به او بدهند، بايد وجود داشته باشد، پس اگر وصيت كند به بچه اي كه ممكن است فلان زن حامله شود چيزي بدهند باطل است، ولي اگر وصيت كند به بچه اي كه در شكم مادر است چيزي بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصيت صحيح است. و آنچه گفته شد در وصيت تمليكيه است كه خود مالك انشاء تمليك مي نمايد به اشخاصي بعد از موت، و اما در وصيت عهديه كه امر مي كند به وصي خود به انجام كارهائي بعد از موت، پس مانعي نيست علي الاظهر كه بگويد مثلاً از منافع ثلث من در هر سال مقداري به حسينيه فلان قريه اگر درست شد بده، يا بگويد فلان مقدار بده به اولاد فلاني اگر اولادي داشت، و حال آنكه در حال حيات موصي نه حسينيه درست شده نه اولاد.
مسأله 2721 ـ اگر انسان بفهمد كسي او را وصي كرده، چنانچه به اطلاع وصيت كننده برساند كه براي انجام وصيت او حاضر نيست، لازم نيست بعد از مردن او به وصيت عمل كند، ولي اگر پيش از مردن او نفهمد كه او را وصي كرده، يا بفهمد و به او اطلاع ندهد كه براي عمل كردن به وصيت حاضر نيست، در صورتي كه مشقت فوق العاده نداشته باشد، بايد وصيت او را انجام دهد، و نيز اگر وصي پيش از مرگ موقعي ملتفت شود كه مريض به واسطه شدت مرض نتواند به ديگري وصيت كند، بايد وصيت را قبول كند.
مسأله 2722 ـ اگر كسي كه وصيت كرده بميرد، وصي نمي تواند ديگري را براي انجام كارهاي ميت معين كند، و خود از كار كناره گيري نمايد، ولي اگر بداند مقصود ميت اين نبوده كه خود وصي آن كار را انجام دهد، بلكه مقصودش فقط انجام كار بوده، مي تواند ديگري را از طرف خود وكيل نمايد.
مسأله 2723 ـ اگر كسي دو نفر را وصي كند، چنانچه يكي از آن دو بميرد، يا ديوانه يا كافر شود، حاكم شرع يك نفر ديگر را بجاي او معين مي كند و اگر هر دو بميرند، يا ديوانه يا كافر شوند، حاكم شرع دو نفر ديگر را معين مي كند، ولي اگر يك نفر بتواند وصيت را عملي كند، معين كردن دو نفر لازم نيست.
مسأله 2724 ـ اگر وصي نتواند به تنهائي كارهاي ميت را انجام دهد، حاكم

شرع براي كمك او يك نفر ديگر را معين مي كند.
مسأله 2725 ـ اگر مقداري از مال ميت در دست وصي تلف شود، چنانچه در نگهداري آن كوتاهي كرده و يا تعدي نموده، مثلاً ميت وصيت كرده است كه فلان مقدار به فقراي فلان شهر بده و او مال را به شهر ديگر برده و در راه از بين رفته ضامن است و اگر كوتاهي نكرده و تعدي هم ننموده ضامن نيست.
مسأله 2726 ـ هر گاه انسان كسي را وصي كند و بگويد كه اگر آنكس بميرد فلاني وصي باشد، بعد از آنكه وصي اول مرد، وصي دوم بايد كارهاي ميت را انجام دهد.
مسأله 2727 ـ حجي كه بر ميت واجب است و بدهكاري و حقوقي را كه مثل خمس و زكات و مظالم ادا كردن آنها واجب مي باشد، بايد از اصل مال ميت بدهند، اگر چه ميت براي آنها وصيت نكرده باشد.
مسأله 2728 ـ اگر مال ميت از بدهي و حج واجب و حقوقي كه مثل خمس و زكات و مظالم بر او واجب است زياد بيايد، چنانچه وصيت كرده باشد كه ثلث يا مقداري از ثلث را به مصرفي برسانند، بايد به وصيت او عمل كنند و اگر وصيت نكرده باشد، آنچه مي ماند مال ورثه است.
مسأله 2729 ـ اگر مصرفي را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، وصيت او در بيشتر از ثلث در صورتي صحيح است كه ورثه حرفي بزنند، يا كاري كنند كه معلوم شود عملي شدن وصيت را اجازه داده اند و تنها راضي بودن آنان كافي نيست، و اگر مدتي بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحيح است.
مسأله 2730 ـ اگر مصرفي را كه ميت معين كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، و پيش از مردن او ورثه اجازه بدهند كه وصيت او عملي شود، بعد از مردن او نمي توانند از اجازه خود برگردند.
مسأله 2731 ـ اگر وصيت كند كه از ثلث او خمس و زكات يا بدهي ديگر او را بدهند، و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، بايد اول بدهي او را از ثلث بدهند و اگر چيزي زياد آمد براي نماز و روزه او اجير بگيرند و اگر از آن هم زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهي او باشد، ورثه هم اجازه ندهند كه بيشتر از ثلث مال مصرف شود، وصيت براي نماز و روزه و كارهاي مستحبي باطل است.
مسأله 2732 ـ اگر وصيت كند كه بدهي او را بدهند و براي نماز و روزه او اجير بگيرند و كار مستحبي هم انجام دهند، چنانچه وصيت نكرده باشد كه اينها را از ثلث بدهند، بايد بدهي او را از اصل مال بدهند و اگر چيزي زياد آمد، ثلث آنرا به مصرف نماز و روزه و كارهاي مستحبي كه معين كرده برسانند، و در صورتي كه ثلث كافي نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، بايد

وصيت او عملي شود و اگر اجازه ندهند، بايد نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چيزي زياد آمد به مصرف كار مستحبي كه معين كرده برسانند.
مسأله 2733 ـ اگر كسي بگويد كه ميت وصيت كرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصديق كنند، يا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته او را تصديق نمايد، يا يك مرد عادل و دو زن عادله، يا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، بايد مقداري را كه مي گويد به او بدهند بلكه همچنين است اگر قسم بخورد و دو زن عادله هم شهادت بدهند. و شهادت دو مرد و يك مرد و قسم، و يك مرد و دو زن، و دو زن و قسم در ساير حقوق ماليه نيز معتبر است. و اگر يك زن عادله شهادت دهد، بايد يك چهارم چيزي را كه مطالبه مي كند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آنرا و اگر سه زن عادله شهادت دهند، بايد سه چهارم آنرا به او بدهند. و نيز اگر دو مرد كافر ذمي كه در دين خود عادل باشند گفته او را تصديق كنند، در صورتي كه ميت ناچار بوده است كه وصيت كند و مرد و زن عادلي هم در موقع وصيت نبوده، بايد چيزي را كه مطالبه مي كند به او بدهند، و چنانچه بدگمان به آن دو ذمي شوند حاكم شرع بعد از نماز عصر آن دو را قسم مي دهد علي الاحوط.
مسأله 2734 ـ اگر كسي بگويد من وصي ميتم كه مال او را به مصرفي برسانم، يا ميت مرا قيم بچه هاي خود قرار داده، در صورتي بايد حرف او را قبول كرد كه دو مرد عادل گفته او را تصديق نمايند.
مسأله 2735 ـ اگر وصيت كند چيزي به كسي بدهند و آنكس پيش از آنكه قبول كند يا رد نمايد بميرد، تا وقتي ورثه او وصيت را رد نكرده اند، مي توانند آن چيز را قبول نمايند علي الاظهر، ولي اين در صورتي است كه وصيت كننده از وصيت خود برنگردد وگرنه حقي به آن چيز ندارند.

مسأله 2736 ـ كساني كه به واسطه خويشي ارث مي برند سه دسته هستند:
دسته اول ـ پدر و مادر و اولاد ميت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پائين روند، هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد و تا يكنفر از اين دسته هست دسته دوم ارث نمي برند.
دسته دوم ـ جد يعني پدربزرگ و جده يعني مادربزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ايشان هر كدام آنان كه به ميت نزديكتر است ارث مي برد و تا يكنفر از اين دسته هست دسته سوم ارث نمي برند.
دسته سوم ـ عمو و عمه و دائي و خاله و اولاد آنان است و تا يكنفر از عموها و عمه ها و دائي ها و خاله هاي ميت زنده اند، اولاد آنان ارث نمي برند ولي اگر ميت عموي پدري و پسر عموي پدر و مادري داشته باشد، ارث به پسرعموي پدر و مادري مي رسد، و عموي پدري ارث نمي برد. حسب اجماع علماء شيعه، و مرسله شيخ صدوق قدس سره و خبر حسن بن عمارة(1) و فقه الرضا(2) و مرسله طبرسي در مجمع البيان(3).
مسأله 2737 ـ اگر عمو و عمه و دائي و خاله خود ميت و اولاد آنان، و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دائي و خاله پدر و مادر ميت ارث مي برند، و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مي برند، و اگر اينها هم نباشند، عمو و عمه و دائي و خاله جد و جده ميت و اگر اينها نباشند اولادشان ارث مي برند.
مسأله 2738 ـ زن و شوهر به تفصيلي كه در مسائل (2778) به بعد گفته مي شود از يكديگر ارث مي برند.

ارث دستـــه اول

مسأله 2739 ـ اگر وارث ميت فقط يك نفر از دسته اول باشد، مثلاً پدر يا مادر، يا يك پسر يا يك دختر باشد همه مال ميت به او مي رسد، و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود. و اگر يك پسر و يك دختر باشند، مال را سه قسمت مي كنند دو قسمت را پسر و يك قسمت را دختر مي برد. و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوري قسمت مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2740 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و مادر او باشد، مال سه قسمت مي شود، دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر مي برد. ولي اگر ميت دو برادر ياچهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر داشته باشد كه همه آنان پدري باشند، يعني پدر آنان با پدر ميت يكي باشد، خواه مادرشان هم با مادر ميت يكي باشد يا نه اگر چه تا ميت پدر و مادر دارد، اينها ارث نمي برند اما به واسطه بودن اينها، مادر شش يك مال را مي برد و بقيه را به پدر مي دهند، و نيز شرط است در اين مطلب كه حجبش مي نامند، آنكه برادرها يا خواهرها حر باشند و مملوك نباشند و در حال موت زنده و متولد باشند نه حمل، و مشرك نباشند بلكه مطلق كافر حجب نمي نمايد حسب اجماع علماء و روايت حسن بن صالح(4) و مشهور شرط نموده اند نيز آنكه اخوه(برادرها) قاتل ميت نباشند.
مسأله 2741 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد چنانچه ميت دو برادر، يا چهار خواهر، يا يك برادر و دو خواهر پدري نداشته باشد مال را پنج قسمت مي كنند، پدر و مادر هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت آنرا مي برد. و اگر دو برادر يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر پدري داشته باشد مال را شش قسمت مي كنند، پدر و
مادر هر كدام يك قسمت و دختر سه قسمت مي برد و يك قسمت باقيمانده را چهار قسمت مي كنند يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر مي دهند. مثلاً اگر مال ميت را 24 قسمت كنند 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آنرا به پدر و 4 قسمت آنرا به مادر مي دهند. حسب اتفاق علماء مذكور در مفتاح الكرامة(1)
مسأله 2742 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مي كنند، پدر و مادر هر كدام يك قسمت مي برند و پسر چهار قسمت آنرا مي برد. و اگر چند پسر يا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند. و اگر پسر و دختر باشند آن چهار قسمت را طوري تقسيم مي كنند كه هر پسري دو

برابر دختر ببرد.
مسأله 2743 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و يك پسر يا مادر و يك پسر باشد، مال را شش قسمت مي كنند يك قسمت آنرا پدر يا مادر و پنج قسمت را پسر مي برد.
مسأله 2744 ـ اگر وارث ميت فقط پدر يا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت مي كنند، يك قسمت آنرا پدر يا مادر مي برد و بقيه را طوري قسمت مي كنند كه هر پسري دو برابر دختر ببرد.
مسأله 2745 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و يك دختر يا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت مي كنند، يك قسمت آنرا پدر يا مادر و بقيه را دختر مي برد.
مسأله 2746 ـ اگر وارث ميت فقط پدر و چند دختر، يا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت مي كنند، يك قسمت را پدر يا مادر مي برد و چهار قسمت را دخترها بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند، و چنانچه وارث فقط پدر و مادر و چند دختر و شوهر باشد مال را دوازده قسمت مي نمايند سه قسمت كه ربع است شوهر مي برد و پدر و مادر هر يك دو قسمت كه سدس است مي برند و پنج قسمت باقي را كه اقل از ثلثين است بين دخترها قسمت مي نمايند،چونكه شوهر هيچ وقت از ربع كه فرض ادناي اوست كمتر نمي برد، و همچنين زن از ثمن كه فرض ادناي
و اما آيه شريفه سوره نساء آيه (11) كه با وجود اخوه تعيين سدس مي نمايد فقط فرض و نصيب را متعرض است، كما اينكه نسبت به ابوين هم با وجود اولاد تعيين سدس مي نمايد، و مفهومي كه موجب منع از رد شود ندارد، و لذا به هر دو رد مي شود و علي فرض اصرار بر مفهموم و اينكه معني آيه شريفه آن است كه از مجموع ماترك ولد، مادر بيشتر از سدس نمي برد حتي رداً جواب مي گوئيم كه آيه شريفه شامل مورد رد نمي شود، چونكه مفروض آيه عدم وجود اولاد است، كه در اينصورت مي فرمايد اگر اخوه نبود مادر ثلث و اگر اخوه بود مادر سدس مي برد و در مفروض آيه رد مورد ندارد، و جميع مازاد از نصيب مادر مال پدر است بالقرابه چونكه أب فرض و نصيب معيني ندارد.
و قديستدل بر حجب از رد بعلت وارده در دو حديث زراره كه دومي آن صحيح است(3 و 4 باب 10 ميراث الابوين و الاولاد ـ وسائل) زيرا مي فرمايد: «چونكه اخوه عائله أب مي باشد لذا از ام كم شد و بر اب اضافه شد.»، و اين علت نسبت به رد هم هست كه بايد به ملاحظه كثرت عائله أب به ام رد نشود و بر اب اضافه شود پس كما اينكه اخوه و كثرت عائله اب موجب حجب از نصيب اعلا شد موجب حجب از رد هم بايد بشود. و جواب آن است كه اولاً اين علت كما اينكه نسبت به نصيب ام موجب منع بالكل نشد، بلكه موجب قلت شد كذلك نسبت به رد هم بايد موجب قلت

شود نه منع بالكل، و لذا چونكه با وجود اخوه نصيب ام كم مي شود رد به او هم چونكه تابع نصيب است ايضاً بالنسبه كم مي شود.
و ثانياً: اين جهت مذكوره ملاك است و ضابط منصوص العله بر آن منطبق نيست.
و ثالثاً: در كلام خود زراره است، و لعله اجتهاد خود اوست چونكه از امام عليه السلام نقل نكرده است.
و علي هذا مدرك حجب از رد فقط اجماع و اتفاق است، و اين هم حجة نيست به جهت آنكه محتمل است كه مدرك اجماع همين سه دليلي باشد كه اشاره نموديم و رد نموديم ولكن مع ذلك كله سزاوار نيست ترك احتياط به تصالح.
اوست هيچ وقت كمتر نمي برد، و پدر و مادر هيچوقت از سدس كه فرض ادناي آنها است كمتر نمي برند، لذا نقص بر دخترها وارد مي شود.
مسأله 2747 ـ اگر ميت اولاد نداشته باشد، نوه پسري او اگر چه دختر باشد، سهم پسر ميت را مي برد و نوه دختري او اگر چه پسر باشد، سهم دختر ميت را مي برد، مثلاً اگر ميت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر مي دهند.

مسأله 2748 ـ دسته دوم از كساني كه به واسطه خويشي ارث مي برند جد يعني پدر بزرگ و جده يعني مادر بزرگ و برادر و خواهر ميت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث مي برند و داشتن جد مانع از ارث اولاد برادر و خواهر نمي شود.
مسأله 2749 ـ اگر وارث ميت فقط يك برادر يا يك خواهر باشد، همه مال به او مي رسد و اگر چند برادر پدر و مادري، يا چند خواهر پدر و مادري باشد، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادري با هم باشند، هر برادري دو برابر خواهر مي برد، مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادري دارد، مال را پنج قسمت مي كنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آنرا مي برد.
مسأله 2750 ـ اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري دارد، برادر و خواهر پدري كه از مادر با ميت جدا است ارث نمي برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادري ندارد، چنانچه فقط يك خواهر يا يك برادر پدري داشته باشد، همه مال به او مي رسد و اگر چند برادر يا چند خواهر پدري داشته باشد، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدري داشته باشد، هر برادري دو برابر خواهر مي برد.
مسأله 2751 ـ اگر وارث ميت فقط يك خواهر يا يك برادر مادري باشد كه از پدر با ميت جدا است، همه مال به او مي رسد. و اگر چند برادر مادري يا چند خواهر مادري يا چند برادر و خواهر مادري باشد، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود.
مسأله 2752 ـ اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري، و برادر و خواهر پدري و يك برادر يا يك خواهر مادري داشته باشد، برادر و خواهر پدري ارث نمي برند و مال را شش قسمت مي كنند يك قسمت آن را به برادر يا خواهر مادري و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند، و هر برادري دوبرابر خواهر مي برد.
مسأله 2753 ـ اگر ميت برادر و خواهر پدر و مادري، و برادر و خواهر پدري و برادر و خواهر مادري داشته باشد، برادر و خواهر پدري ارث نمي برد و مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادري بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند، و بقيه را به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند، و هر برادري دو برابر خواهر مي برد.
مسأله 2754 ـ اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و يك برادر مادري يا يك خواهر مادري باشد، مال را شش قسمت مي كنند، يك

قسمت آنرا برادر يا خواهر مادري مي برد و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي دهند، و هر برادري دوبرابر خواهر مي برد.
مسأله 2755 ـ اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر پدري و چند برادر و خواهر مادري باشد، مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت آنرا برادر و خواهر مادري بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند، و بقيه را به برادر و خواهر پدري مي دهند و هر برادري دوبرابر خواهر مي برد.
مسأله 2756 ـ اگر وارث ميت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصيلي كه در مسأله (2779) گفته مي شود مي برد و خواهر و برادر بطوري كه در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را مي برند. و نيز اگر زني بميرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را مي برد و خواهر و برادر بطوري كه در مسائل پيش گفته شد ارث خود را مي برند، ولي براي آنكه زن يا شوهر ارث مي برد از سهم برادر و خواهر مادري چيزي كم نمي شود و از سهم برادر خواهر پدر و مادري يا پدري كم مي شود، مثلاً اگر وارث ميت شوهر و برادر و خواهر مادري و برادر و خواهر پدر و مادري او باشد نصف مال به شوهر مي رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادري مي دهند، و آنچه مي ماند مال برادر و خواهر پدر و مادري است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادري و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادري مي دهند.
مسأله 2757 ـ اگر ميت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان مي دهند و سهم برادر و خواهر زاده مادري بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود و از سهمي كه به برادر زاده و خواهر زاده پدري يا پدر و مادري مي رسد، هر پسري دو برابر دختر مي برد.
مسأله 2758 ـ اگر وارث ميت فقط يك جد يا يك جده است، چه پدري باشد يا مادري، همه مال به او مي رسد و با بودن جد ميت پدر جد او ارث نمي برد.
مسأله 2759 ـ اگر وارث ميت فقط جد و جده پدري باشد، مال سه قسمت مي شود، دو قسمت را جد و يك قسمت را جده مي برد و اگر جد و جده مادري باشد، مال را بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند.
مسأله 2760 ـ اگر وارث ميت فقط يك جد يا جده پدري و يك جد يا جده مادري باشد مال سه قسمت مي شود، دو قسمت را جد يا جده پدري و يك قسمت را جد يا جده مادري مي برد.
مسأله 2761 ـ اگر وارث ميت جد و جده پدري و جد و جده مادري باشد مال سه قسمت مي شود، يك قسمت آنرا جد و جده مادري بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند، و دو قسمت آنرا به جد و جده پدري مي دهندِ و جد دوبرابر جده مي برد.

مسأله 2762 ـ اگر وارث ميت فقط زن و جد و جده پدري و جد و جده مادري او باشد، زن ارث خود را به تفصيلي كه در مسأله (2779) گفته مي شود مي برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادري مي دهند كه به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند و بقيه را به جد و جده پدري مي دهند و جد دو برابر جده مي برد. و اگر وارث ميت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را مي برد و جد و جده به دستوري كه در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را مي برند.

ارث دسته سوم

مسأله 2763 ـ دسته سوم عمو و عمه و دائي و خاله و اولاد آنان است به تفصيلي كه گفته شد كه اگر از طبقه اول و دوم كسي نباشد، اينها ارث مي برند.

مسأله 2764 ـ اگر وارث ميت فقط يك عمو يا يك عمه است، چه پدر و مادري باشد يعني با پدر ميت از يك پدر و مادر باشد، يا پدري باشد يا مادري، همه مال به او مي رسد و اگر چند عمو يا چند عمه باشند و همه پدر و مادري، يا همه پدري باشند، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادري يا همه پدري باشند، عمو دوبرابر عمه مي برد، مثلاً اگر وارث ميت دو عمو و يك عمه باشد، مال را پنج قسمت مي كنند، يك قسمت را به عمه مي دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند.

مسأله 2765 ـ اگر وارث ميت فقط چند عموي مادري يا چند عمه مادري باشد، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود. و همچنين است اگر وارث عمو و عمه مادري باشد بنابر اشهر و احتياط آنست كه در تقسيم با يكديگر صلح نمايند.

مسأله 2766 ـ اگر وارث ميت عمو و عمه باشد و بعضي پدري و بعضي مادري و بعضي پدر و مادري باشند، عمو و عمه پدري ارث نمي برد، پس اگر ميت يك عمو يا يك عمه مادري دارد، مال را شش قسمت مي كنند، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و عمه پدر و مادري مي دهند و عموي پدر و مادري دوبرابر عمه پدر و مادري مي برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادري دارد، مال را سه قسمت مي كنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادري مي دهند و عمو دوبرابر عمه مي برد و يك قسمت را به عمو و عمه مادري مي دهند كه به طور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند بنابر مشهور، و احتياط آنست كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند.

مسأله 2767 ـ اگر وارث ميت فقط يك دائي، يا يك خاله باشد، همه مال به او مي رسد و اگر هم دائي و هم خاله باشد و همه پدر و مادري، يا پدري، يا مادري باشند، مال بطور مساوي بين آنان قسمت مي شود بنابر اجماع منقول، و احتياط آنست كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند.

مسأله 2768 ـ اگر وارث ميت فقط يك دائي، يا يك خاله مادري، و دائي و خاله پدر و مادري و دائي و خاله پدري باشد، دائي و خاله پدري ارث نمي برد، و مال را شش قسمت مي كنند، يك قسمت را به دائي يا خاله مادري

و بقيه را به دائي و خاله پدر و مادري مي دهند و احتياط آنست كه در تقسيم با يكديگر صلح كنند.
مسأله 2769 ـ اگر وارث ميت فقط دائي و خاله پدري، و دائي و خاله مادري و دائي و خاله پدر و مادري باشد، دائي و خاله پدري ارث نمي برد، و بايد مال را سه قسمت كنند، يك قسمت آنرا دائي و خاله مادري بطور مساوي بين خودشان قسمت نمايند و بقيه را به دائي و خاله پدر و مادري بدهند و احتياط آنست كه در تقسيم آن با يكديگر صلح كنند.
مسأله 2770 ـ اگر وارث ميت يك دائي يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه باشد مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت را دائي يا خاله و بقيه را عمو يا عمه مي برد.
مسأله 2771 ـ اگر وارث ميت يك دائي يا يك خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه، پدر و مادري يا پدري باشند، مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت را دائي يا خاله مي برد و از بقيه دو قسمت به عمو و يك قسمت به عمه مي دهند، بنابراين اگر مال را نه قسمت كنند سه قسمت رابه دائي يا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه مي دهند.
مسأله 2772 ـ اگر وارث ميت يك دائي يا يك خاله و يك عمو يا يك عمه مادري و عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشد، مال را سه قسمت مي كنند، يك قسمت آنرا به دائي يا خاله مي دهند و دو قسمت باقيمانده را شش قسمت مي كنند، يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و بقيه را به عمو و عمه پدري و مادري يا پدري مي دهند و عمو دوبرابر عمه مي برد. بنابراين اگر مال را نه قسمت كنند، سه قسمت را به دائي يا خاله و يك قسمت را به عمو يا عمه مادري و پنج قسمت ديگر را به عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي دهند.
مسأله 2773 ـ اگر وارث ميت يك دائي يا يك خاله و عمو و عمه مادري و عمو و عمه پدر و مادري يا پدري باشد، مال را سه قسمت مي كنند يك قسمت را دائي يا خاله مي برد و دو قسمت باقيمانده را سه سهم مي كنند، يك سهم آنرا بطور مساوي بين عمو و عمه مادري قسمت مي كنند بنابر مشهور و احوط آنست كه در تقسيم آن با يكديگر صلح نمايند و دو سهم ديگر را بين عمو و عمه پدر و مادري يا پدري قسمت مي نمايند و عمو دوبرابر عمه مي برد. بنابراين اگر مال را نه قسمت كنند، سه قسمت آن، سهم خاله يا دائي و دو قسمت سهم عمو و عمه مادري و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادري يا پدري مي باشد.
مسأله 2774 ـ اگر وارث ميت چند دائي و چند خاله باشد كه همه پدر و مادري يا پدري يا مادري باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم مي شود، دو سهم آنرا به دستوري كه در مسأله پيش گفته شد، عمو

و عمه بين خودشان قسمت مي كنند و يك سهم آنرا دائي ها و خاله ها بطوري كه سابقاً بيان شد بين خودشان قسمت مي نمايند.
مسأله 2775 ـ اگر وارث ميت دائي يا خاله مادري و چند دائي و خاله پدر و مادري يا پدري، و عمو و عمه باشد، مال سه سهم مي شود، دو سهم آنرا به دستوري كه سابقاً گفته شد عمو و عمه بين خودشان قسمت مي كنند، پس اگر ميت يك دائي يا يك خاله مادري دارد، يك سهم ديگر آنرا شش قسمت مي كنند، يك قسمت را به دائي يا خاله مادري مي دهند و بقيه را به دائي و خاله پدر و مادري يا پدري مي دهند، كه بنابر احتياط بايد در تقسيم آن با هم صلح كنند. و اگر چند دائي مادري يا چند خاله مادري يا هم دائي مادري و هم خاله مادري دارد آن يك سهم را سه قسمت مي كنند، يك قسمت را دائي ها و خاله هاي مادري بطور مساوي بين خودشان قسمت مي كنند و بقيه را به دائي و خاله پدر و مادري و يا پدريمي دهند كه بنابر احتياط در تقسيم آن با هم صلح مي كنند.
مسأله 2776 ـ اگر ميت عمو و عمه و دائي و خاله نداشته باشد، مقداري كه به عمو و عمه مي رسد، به اولاد آنان و مقداري كه به دائي و خاله مي رسد به اولاد آنان داده مي شود.
مسأله 2777 ـ اگر وارث ميت عمو و عمه و دائي و خاله پدر، و عمو و عمه و دائي و خاله مادر او باشند، مال سه سهم مي شود يك سهم آنرا عمو و عمه و دائي و خاله مادر ميت مي برند و دو سهم ديگر آنرا سه قسمت مي كنند يك قسمت را دائي و خاله پدر ميت مي برند و دو قسمت ديگر آنرا به عمو و عمه پدر ميت مي دهند و عمو دوبرابر عمه مي برد.

ارث زن و شـــوهـر

مسأله 2778 ـ اگر زني كه به عقد دائم عقد شده بميرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقيه را ورثه ديگر مي برند و اگر از آن شوهر يا از شوهر ديگر اولاد داشته باشد، چهار يك همه مال را شوهر و بقيه را ورثه ديگر مي برند.
مسأله 2779 ـ اگر مردي بميرد و اولاد نداشته باشد، چهار يك مال او را زن دائمي و بقيه را ورثه ديگر مي برند، و اگر از آن زن يا از زن ديگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال را زن و بقيه را ورثه ديگر مي برند، و زن از زمين خانه مسكوني و غيره بطور كلي، نه از خود زمين و نه از قيمت آن ارث نمي برد و از هوائي خانه مانند بنا و درخت ارث نمي برد ولي از قيمت آنها ارث مي برد و همچنين از درخت و زراعت و ساختماني كه در زمين باغ و زراعت و زمينهاي ديگر است از قيمت ارث مي برد.
مسأله 2780 ـ اگر زن بخواهد در چيزهائي كه از آنها ارث نمي برد، مانند زمين خانه مسكوني، تصرف كند، بايد از ورثه ديگراجازه بگيرد. و نيز احتياط واجب آنست كه ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چيزهائي كه زن از قيمت آنها ارث مي برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نكنند، و چنانچه پيش از دادن سهم زن، اينها را بفروشند در صورتي كه زن معامله را اجازه دهد، صحيح وگرنه باطل است.
مسأله 2781 ـ اگر بخواهند بنا و درخت آنرا قيمت نمايند، بايد حساب كنند كه اگر آنها بدون اجاره در زمين بمانند تا از بين بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قيمت بدهند.
مسأله 2782 ـ مجراي آب قنات و مانند آن حكم زمين را دارد و آجر و چيزهائي كه در آن بكار رفته، در حكم ساختمان است.
مسأله 2783 ـ اگر ميت بيش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار يك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال به شرحي كه گفته شد، بطور مساوي بين زنهاي او قسمت مي شود، اگر چه شوهر با هيچيك از آنان يا بعض آنان نزديكي نكرده باشد، ولي اگر در مرضي كه به آن مرض از دنيا رفته، زني را عقد كرده و با او نزديكي نكرده است، آن زن از او ارث نمي برد و حق مهر هم ندارد.
مسأله 2784 ـ اگر زن در حال مرض، شوهر كند و به همان مرض بميرد، شوهرش اگر چه با او نزديكي نكرده باشد، از او ارث مي برد.
مسأله 2785 ـ اگر زني را به ترتيبي كه در احكام طلاق گفته شد، طلاق رجعي بدهند و در بين عده بميرد، شوهر از او ارث مي برد. و نيز اگر

شوهر در بين عده زن بميرد، زن از او ارث مي برد، ولي اگر بعد از گذشتن عده رجعي يا در عده طلاق بائن، يكي از آنان بميرد، ديگري از او ارث نمي برد.
مسأله 2786 ـ اگر شوهر در حال مرض عيالش را طلاق دهد و پيش از گذشتن دوازده ماه هلالي بميرد، زن با سه شرط از او ارث مي برد:
اول ـ آنكه در اين مدت شوهر ديگر نكرده باشد.
دوم ـ به واسطه بي ميلي به شوهر مالي به او نداده باشد كه به طلاق دادن راضي شود كه در اين صورت ارث بردن او اشكال دارد، بلكه اگر چيزي هم به شوهر ندهد، ولي طلاق به تقاضاي زن باشد، باز هم ارث بردنش اشكال دارد.
سوم ـ شوهر در مرضي كه در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض يا به جهت ديگري بميرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت ديگري از دنيا برود، زن از او ارث نمي برد.
مسأله 2787 ـ لباسي كه مرد براي پوشيدن زن خود گرفته و به او نبخشيده، اگر چه زن آنرا پوشيده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسـائل مـتفرقه ارث

مسأله 2788 ـ قرآن و انگشتر و شمشير ميت و لباسي را كه پوشيده مال پسر بزرگتر است و اگر ميت از اين چهار چيز بيشتر از يكي دارد، مثلاً دو قرآن يا دو انگشتر دارد، احتياط واجب آنست كه پسر بزرگ در آنها با ورثه ديگر صلح كند. و همچنين صلح نمايند در كتابها و رحل او يعني اثاثي كه در سفر با خود مي برد.

مسأله 2789 ـ اگر پسر بزرگ ميت بيش از يكي باشد مثلاً از دو زن او در يك وقت دو پسر به دنيا آمده باشد، بايد لباس و قرآن و انگشتر و شمشير ميت را بطور مساوي بين خودشان قسمت كنند.

مسأله 2790 ـ اگر ميت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او يا زيادتر باشد، بايد چهار چيزي هم كه مال پسر بزرگتر است و در مسأله پيش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش كمتر از مال او باشد، بايد از آن چهار چيزي هم كه به پسر بزرگتر مي رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلاً اگر همه دارائي او شصت تومان است و به مقداربيست تومان آن از چيزهائي است كه مال پسر بزرگتر است و سي تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ بايد به مقدار ده تومان از آن چهار چيز را بابت قرض ميت بدهد علي الاحوط.

مسأله 2791 ـ مسلمان از كافر ارث مي برد، ولي كافر اگر چه پدر يا پسر ميت باشد از او ارث نمي برد ولي اگر قبل از قسمت نمودن مال بين ورثه كافر مسلمان شود ارث مي برد.

مسأله 2792 ـ اگر كسي يكي از خويشان خود را عمداً و به ناحق بكشد، از او ارث نمي برد، ولي اگر از روي خطا باشد مثل آنكه سنگ را به هوا بيندازد و اتفاقاً به يكي از خويشان او بخورد و او را بكشد از او ارث مي برد، ولي اقوي ارث نبردن او است از ديه قتل كه بعداً گفته مي شود. و همچنين برادر و خواهر مادري از ديه، ارث نمي برند و زن و شوهر دائمي از ديه يكديگر ارث مي برند مگر آنكه قاتل باشند.

مسأله 2793 ـ هر گاه بخواهند ارث را تقسيم كنند، براي بچه اي كه در شكم است كه اگر زنده به دنيا بيايد ارث مي برد، سهم دو پسر را كنار مي گذارند، ولي اگر احتمال بدهند بيشتر است مثلاً احتمال بدهند كه زن سه بچه حامله باشد، سهم سه پسر را كنار مي گذارند، و چنانچه مثلاً يك پسر يا يك دختر به دنيا آمد، زيادي را ورثه بين خودشان تقسيم مي كنند.

مسأله 2821 ـ اگر ريشه درخت همسايه در ملك انسان بيايد، مي تواند از آن جلوگيري كند، و چنانچه ضرري هم از ريشه درخت به او برسد، مي تواند از صاحب درخت بگيرد.
مسأله 2822 ـ جهيزيه اي كه پدر به دختر مي دهد، اگر مثلاً بواسطه صلح يا بخشش ملك او كرده باشد، نمي تواند از او پس بگيرد و اگر ملك اونكرده باشد، پس گرفتن آن اشكال ندارد.
مسأله 2823 ـ اگر كسي بميرد، ورثه بالغ او مي توانند از سهم خودشان خرج عزاداري ميت نمايند، ولي از سهم صغير نمي شود چيزي برداشت.
مسأله 2824 ـ اگر انسان غيبت مسلماني را كند، احتياط واجب آنست كه اگر مفسده اي پيدا نشود، از آن مسلمان خواهش كند كه او را حلال نمايد، و چنانچه ممكن نباشد، بايد براي او از خدا طلب آمرزش كند و اگر بواسطه غيبتي كه كرده توهيني به آن مسلمان شده، در صورتي كه ممكن است، بايد آن توهين را برطرف نمايد.
مسأله 2825 ـ انسان نمي تواند بدون اذن حاكم شرع از مال كسي كه مي داند خمس نمي دهد، خمس را بردارد و به حاكم شرع برساند.
مسأله 2826 ـ آوازي كه مخصوص مجالس لهو و بازيگري است، غنا و حرام مي باشد، و اگر نوحه يا روضه يا قرآن را هم با غنابخواند حرام است، ولي اگر آنرا با صداي خوب بخوانند كه غنا نباشد اشكال ندارد.
مسأله 2827 ـ كشتن حيواني كه اذيت مي رساند و مال كسي نيست، اشكال ندارد.
مسأله 2828 ـ جايزه اي را كه بانك به بعضي از كساني كه در صندوق پس انداز حساب دارند مي دهد، بدون آنكه شرط نمايد، چون براي تشويق مردم از خودش مي دهد و ضرر آن به كسي نمي رسد حلال است.
مسأله 2829 ـ اگر چيزي را به صنعتگري بدهند كه درست كند و صاحب آن نيايد آنرا ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو كند و از پيدا كردن صاحب آن نااميد شود، بايد آنرا به نيت صاحبش صدقه بدهد.
مسأله 2830 ـ سينه زدن در كوچه و بازار با اينكه زنها عبور مي كنند در صورتي كه سينه زن پيراهن پوشيده باشد، اشكال ندارد. و نيز اگر جلوي جمعيت عزادار بيرق و مانند آن ببرند، مانعي ندارد ولي بايد استعمال آلات لهو نشود.
مسأله 2831 ـ گذاشتن دندان طلا و دنداني كه روكش طلا دارد، براي زن مانعي ندارد، ولي اگر زينت حساب شود براي مرد جايز نيست.
مسأله 2832 ـ حرام است انسان استمناء كند يعني با خود كاري كند كه

مني از او بيرون آيد.
مسأله 2833 ـ تراشيدن ريش و ماشين كردن آن اگر مثل تراشيدن باشد حرام است، و در اين حكم تمام مردم يكسانند، و حكم خدا بواسطه مسخره مردم تغييرنمي كند، پس كسي هم كه اول تكليف اوست، يا اگر ريش نتراشد مردم او را مسخره مي كنند، چنانچه ريش بتراشد يا طوري ماشين كند كه مثل تراشيدن باشد حرام است علي الاحوط.
مسأله 2834 ـ احتياط واجب آنست كه ولي پيش از آنكه بچه بالغ شود او را ختنه نمايد و اگر او را ختنه نكند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.
مسأله 2835 ـ اگر پدر و مادر فقير باشند و نتوانند كاسبي كنند فرزند آنان اگر بتواند، بايد خرجي آنان را بدهد.
مسأله 2836 ـ اگر كسي فقير باشد و نتواند كاسبي كند، پدر او بايد خرجي او را بدهد. و اگر پدر ندارد، يا نمي تواند خرجي او را بدهد، چنانچه فرزندي هم نداشته باشد كه بتواند خرجي او را بدهد، جد پدري او بايد خرجي او را بدهد. و اگر جد پدري ندارد، يا نمي تواند خرجي او را بدهد، مادرش بايد خرجي او را بدهد. و اگر مادر هم ندارد، يا نمي تواند خرجي او را بدهد، بايد مادر پدر، و مادر مادر، و پدر مادر، با هم خرجي او را بدهند. و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر، بايد خرجي او را بدهد.
مسأله 2837 ـ ديواري كه مال دو نفر است، هيچكدام آنان حق ندارد بدون اذن شريك ديگر آنرا بسازد، يا سر تير يا پايه عمارت خود را روي آن ديوار بگذارد، يا به ديوار ميخ بكوبد، ولي كارهائي كه معلوم است شريك راضي است مانند تكيه دادن به ديوار و لباس انداختن روي آن اشكال ندارد، اما اگر شريك او بگويد به اين كارها راضي نيستم، انجام اينها هم جايز نيست.
مسأله 2838 ـ عكاسي و نقاشي صورت، مكروه است.
مسأله 2839 ـ درخت ميوه اي كه شاخه آن از ديوار باغ بيرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضي است، نمي تواند از ميوه آن بچيند و اگر ميوه آن روي زمين هم ريخته باشد، نمي تواند آنرا بردارد.
و الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي خير خلقه محمد و آله الطاهرين .

فقه و پایه ریزی اقتصاد سالم

نگاهی به اصول کلی قانون اساسی (6)

در شماره های پیشین مجله ، خوانندگان گرامی ستون سیاسی ، شاهد درج سلسله مقالاتی در باب اصول کلی قانون اساسی بوده اند. در آغاز درج این سلسله ،این نکته یادآوری شد که هدف از طرح این موضوع و درج این مقالات ، تفسیر قانون اساسی نست . هدف ، طرح اصول پایه وارائه آرمانهای کلی است که در قانون اساسی بر آن ها تاکید شده است در همانج،این نکته نیز یادآوری شد که دراین سیر و گذار، هر چند محور مباحث ،اصول کلی قانون اساسی و روح حاکم بر آن است ،اما بحث ، گستره فراختری دارد ودر چهارچوب قانون اساسی محصور نمی ماند و در توضیح و تقریر مبانی ، دیدگاهه،ارزشها و منابع دیگری را نیز، مورد ملاحظه قرار می دهد.

اینك ، درادامه همان سلسله ، مقاله دیگری تقدیم خوانندگان می گردد.

تاسیس یك سیستم حکومتی ، فرع برداشتن یك فلسفه سیاسی مدون است . فلسفه ای که ریشه در تفسیری ازانسان و جهت داشته باشد. چنین سیستمی ، بسادگی پی ریزی نمی شود. مهمترین وظیفه طراحان ، یك نظام ،استخراج تئوری جامع سیاسی از درون یك تفکر مکتبی است که طرح تمامی نهادهای لازم حکومتی را دارا باشد و مواد و مصالح لازم برای برخورد با حوادث واقعه را نیز،ارائه کند. مهندسان این طرح ، نخت باید موضوع[حکومت] واداره کشور را بعنوان یك واقعیت در روابطاجتماعی انسانها بدرستی شناخته باشند و به تمامی زوایای آن ، راه برده باشند و با جزئیات و چگونگی های آن بروشنی آشنا باشند، تا بتوانند با داشتن چنین ذهنیتی ، قوانین و طرح های لازم رااز منبع تفکر سیستماتیك خویش برگیرند و آن کلیات و مصالح و مواد را براین واقعیات و مصادیق منطبق سازند.

انقلاب اسلامی ایران ، داعیه چنین طراحی و مهندسی ای را داشته است . میداناران تفر[حکومت اسلامی] در فردای پیروزی این انقلاب ، به طراحی این نظام پرداختند و قانون اساسی را بعنوان طرح کلی اداره کشور بر اساس مبانی مکتبی ، پدید آوردند.اکثریت دست اندرکاران تدوین این قانون ، بر مکتبی که می بایست[طرح حکومت] رااز درون آن استخراج می کردند وقوف داشته اند و بر توانایی های بالفعل و بالقوه این مکتب و کشش لازم آن درارائه طرحهای مورد نیاز،ایمان آورده بودند و بااین امید، قانون اساسی را پی ریزی کرده اند که در آتیه ، تمامی نهادهای سیاسی ،اقتصادی و فرهنگی نظام ، براساس مبانی مکتبی شکل گیرد و پی ریزی شود.

بخش اقتصادی نظام ، نیز،ازاین کلیت خارج نموده است . بهمین لحاظ، دراصول کلی قانون اساسی ، بر پی ریزی اقتصاد سالم بر پایه مکتب ، بدین سان تاکید شده است :
پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و بر طرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه. 1
پرواضح است که قانون اساسی ، جای طرح مباحث فرعی نیست ، قانون اساسی عهده دار طرح اصول کلی وارائه مبانی واهدافی است که قوانین فرعی و اجرایی باید با توجه به این اهداف و مبانی تدوین گردد. در قانون اساسی ، نمی توان بتفصیل سخن از قانون کار یا تجارت خارجی یا حدود مالکیت یا... به میان آورد. قانون اساسی در واقع ، خود منبع قانون گذاری و بمنزله[القاءاصول] است . تدوین قوانین فرعی ، با تکیه بر قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی به دوش مجلس شورای اسلامی ، گذارده شده است .
تفریع اصول کلی قانون اساسی ، بدون توجه به مبانی آن اصول امکان ندارد و بدین سان است که نقش فقه در قانون گذاری این نظام روشن می گردد. بندهای کوتاه واصل های فرده قانون اساسی ، ریشه در نظامی حقوقی بنام[فقه] دارند. برای فهم و تفسیر قانون اساسی و تدوین قوانین فرعی بر پایه قانون اساسی ، چاره ای جز آشنایی با فقه وجود ندارد. با توجه به آنچه طرح شد، می توان دریافت که فقه در دوران کنونی ، مرحله ای دشوار و مهم از دوران تکامل خود را طی می کند. مرحله عبوراز[تئوری پردازی] ، به[قانون گذاری] از[ذهنیت به عینیت] واز[تابعیت به حاکمیت] . دراین گذار تاریخی و مهم ، تنش های قابل ملاحظه ای پدید می آید.انس به مفاهیم و مباحث سنتی از يك سو و نیازهای حکومتی در تمامی زمینه ها و رویش انبوه سوالاتی که حضور فقه را در عرصه های عمل می طلبداز سوی دیگر، براین تنش ها دامن می زند.
تنش و مبارزه[گذشته بسندگی] با[نواندیشی] بحران هایی را بهمراه دارد و عبورازاین مرحله ، بسادگی انجام نمی یابد. مباحث اقتصادی فقه نیز، نه تنهاازاین کلیت بکنار نمی ماند که این تنش ها در آنجا بروز بیشتری می یابد.
مسائل و مباحث اقتصادی ، بلحاظ نیاز بیشتر بدانها واهمیت و گستردگی شان ، معرکه آراء و صحنه پرغوغای این گونه تنش هاست .
غیبت طولانی فقه از صحنه حاکمیت و تغییرات عمیقی که در روابط و مناسبات اقتصادی بوقوع پیوسته ، تطبیق کلیات فقه با قضایای موجود اقتصادی را مشکل ساخته است و فقه در دوران معاصر، برای پاسخگویی به نیازها و[حوادث واقعه اقتصادی] بدنبال چاره اندیشی های بزرگی باید

باشد.
برنامه ریزی اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی ،ازاوان پیروزی انقلاب تاکنون ، مراحل سه گانه ای را گذرانده است .
الف : مرحله حل اورژانسی : دراین مرحله ، براساس نیازهای فوری و جوانقلابی حاکم ، به راه حل های مقطعی وانقلابی اندیشیده شده و فرصت رهیابی به اصول و مبانی در کار نبوده است . عمده ملاك سمت گیری ه، اعمال ، بخش نامه ها و دستورالعمل ها دراین دوره ، تامین منافع محرومان و تاراندن مستکبران و متکاثران بوده است .
ب : مرحله بازنگری به ویرانی ها: دراین مرحله مسوولان انقلاب ، پس از فراغت از تخریب ، بر تخته سنگ ثبات به ویرانه های نظام گذشته اندیشیده اند و جوانه[چه باید کرد؟] در زوایای ذهنیت طراحان نظام ، روئیدن آغازیده است . نظریات وایده هایی بدوی ابراز گشته است ، ولی هنوز ژرفای مشکل ، آنچنان که می بایست برای صاحب نظران روشن نگشته است .
ج : و سرانجام ، مرحله تعیین تکلیف نهایی نهادهای اقتصادی ، جایگاه آنه، حوزه عمل هر کدام وظایف واختیارات آنها بر مبنای فقه آغاز می گردد. مرحله بازگشت به اصول و مباین تفکراسلامی و آغاز مشاجرات فقهی .این مرحله تفکر اسلامی و آغاز مشاجرات فقهی .این مرحله نیز،از سطحی نگری ، آغاز و بسوی ژرف اندیشی ، درباب مسائل اقتصادی ره می پیماید.
در شرایط کنونی ، در باب قانون گذاری اقتصادی ، در چنین مرحله ای بسر می بردیم . مرحله تدوین نظام اقتصادی بر مبنای فقه و حقوق اسلامی و بدین سان است که طرح این مباحث و کندو کاو در زوایای ن ، بایستگی می یابد و تبیین درست مشکلات ، گرهه، و سوالات موجود در این زمینه به مثابه مدخل وروداین مباحث رخ می نماید. دراین مقاله ما بر آنیم ، در حد توان خویش ، به طرح مشکلات ،ابهام ه، و گرههای کور موجود در زمینه تدوین قوانین اقتصادی بر مبنای فقه ، بپردازیم و تابلویی از چگونگی های این باب ترسمی نمائیم .این مقاله ، در باب ارائه نظریه و طرح نوین یا حل مسائل اقتصادی بر مبنای فقه ، هیچ داعیه ای ندارد. هدف از طرح این مبحث آن است که با تامل و بدوراز برخوردهای سطحی و در حد توان به طرح سالم بخشی از زمینه های قابل بحث و شناسایی گره های کور دراین باب بپردازد. و فهرستی از تلاشهای انجام شده دراین مورد و دیدگاهها و نظریات مختلف راارائه کند و همگی فرزانگان واساتید و صاحبان اندیشه و قلم را به غور دراین مباحث و به تلاش برای گشودن گرهه، فرا خواند.
بدون شك ، طرفداران همه گرایشهای فکری ، براین امر متفق اند که در باب تنازعات فکری ، سرانجام باید مسائل از طریق حل علمی ختام پذیرد

و براین باورند که همگان به مصالح انقلاب می اندیشند و حاکمیت فقه . طرح سیاسی این مباحث ، نه تنها به حل این گونه معضلات نمی انجامد که خود، موجب بروز گرههای کور تازه ای می گردد. وحدت اجتماعی در سیلان حب و بغض ها فرو می ریزد و شوکت و عظمت همه جناح ها بعنوان[امت واحده] مخدوش می گردد.
نکته دیگری که در طرح این گونه مباحث ، هماره باید بدان توجه داشت این که کشور م، بلحاظ اهمیت جغرافیایی سیاسی و مطمع نظر بودنش برای آزمندان جهانی ، هرگز برخوردهای فیزیکی داخلی را بر نمی تابد و هرگز در حل مباحث تئوریك نباید دامنه تنش های فکری ، به برخوردهای فیزیکی کشانده شود، که در آن صورت نه فکری خواهد ماند و نه صاحب فکری .
ازاینهمه که بگذریم بلحاظ انسانی نیز، در دورانی بسر می بریم که بشر، برای حل معضلات خویش ، بیشتر به بحث و گفتگو می اندیشید - یا باید بیندیشد - تا به چماق و تفکیر. بایداین ابده ، در جامعه ما جای خود را بیابد که حل مباحث و مسائل فکری ، تنهااز راه گفتگو و طرح سالم آراءامکان پذیراست . صاحب نظران جامعه مااگر به رشد خویش ایمان واذعان دارند باید چنین کنند.این روش ، روش همه رشدیافتگان در جهان معاصراست . باید نظریات منطق و برهان قوی حاکمیت یابد. تن دادن به این وضعیت ،ایثارگیری های بزرگ می طلبد. جاده سعادت ، تنهااز وادی این ایثارگریهای بزرگ می گذرد.اگر چنین کنیم امید به افق های روشن سازندگی و رشد می توان داشت . و بااین امیدهاست که این مقاله ، به طرح مشکلات مرجود درارتباط به[فقه و پی ریزی اقتصاد سالم] می پردازد .

در برخورد با عنوان فوق ، نخستین پرسشی که در ذهن جوانه می زنداین است که چه رابطه ای می تواند بین دو حوزه معرفتی فوق وجود داشته باشد و چگونه فقه واقتصاد، بهم ربط می یابند؟
برای یافتن پاسخ این سوال ، می باید به ماهیت هر یك از دو معرفت یاد شده وقوف داشت سپس نقطه تماس و تلاقی این دو حوزه معرفی را مورد مداقه قرار داد. فقه ، دراین مبحث به مجموعه حقوقی ای اطلاق می گردد که وظیفه[ارائه طریق] در تمامی حوزه های عمل اعم از حوزه های فردی ، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ،اقتصادی را بر عهده دارد و یا قدمت تاریخی خویش ، گسترده ای بس عظیم را در بر می گیرد. بالمال مسائل مربوط به ثروت ، زمین ، طبیعت ، تولید، مبادله ، توزیع کالا و دیگر روابط اقتصادی نیز، زیر چتر فراخ فقه قرار می گیرد .
اگر مفهوم اقتصاد در عنوان مقاله را نیز، در نظر بگیرم و توجه داشته باشیم که اقتصاد دراین مبحث ، به رفتار و رابطه انسان با اشیاء مادی مورداحتیاج او واسلوب حاکم بر تولید و توزیع ثروت اطلاق می گردد، می توانیم به چگونگی ارتباط فقه واقتصاد وقوف یابیم .
بدین سان در می یابیم که اگر سخن از فقه برانیم و[پی ریزی اقتصاد سالم] بر مبنای فقه را مورد بحث قرار دهیم از دو مقوله متباین سخن نرانده ایم . فقه ، با توجه با ماهیت اش ، نمی تواند در باب پی ریزی اقتصاد سالم ، ساکت و بی طرف باقی بماند و سخنی برای گفتن نداشته باشد.
رابطه علم اقتصاد و فقه :
آنچه که گفتیم در چگونگی ارتباط فقه واقتصاد بود.اقتصاد، نه به مثابه یك علم ، بل به مثابه یك مساله انسانی قابل پردازش و مطالعه . مقوله دیگری که دراین باب مطرح است ، مقوله ارتباط[علم اقتصاد] با[مکتب اقتصادی] یاارتباط[ایدئولوژی] و[علم اقتصادی] است . می دانیم که در گذشته های دور دانشی کلاسیك بنام[علم اقتصاد] وجود نداشته است . مسائل مربوط به اقتصاد.
[از نیمه قرون هیجدهم میلادی ... بصورت علمی در آمد که امروز... به یکی از مراحل بسیار شکوفای خود رسیده است]. 2
سخن ازارتباط [فقه و علم اقتصاد] در واقع بحث از رابطه[ایدژولوژئی و علم اقتصاد] نیز هست چرا که فقه ، گر چه به مفهوم ایدئولوژی کامل نیست ، ولی بلحاظ آن که به سیستم حقوقی یك مکتب اطلاق می گردد، بحث از رابطه آن با علم اقتصاد، همان بحث از رابطه[مکتب و علم

اقتصاد]است . در این ج، ما در صدد بحث ازاین رابطه نیستیم ، بلکه براساس آنچه از اهداف مقاله ترسیم کردیم در صدديم ، موضوعات و زمینه های قابل بحث را مطرح کنیم و سوالات و ابهامهای موردابتلاء دراین وادی را پیش دید خوانندگان قرار دهیم ، توجه پژوهشگران را به این زمینه ها جلب کنیم و ضرورت پردازش اینگونه مباحث را یادآور شویم . در باب ارتباط ایدئولوژی و علم اقتصاد نیز، بهمین مقدار بسنده خواهیم کرد
نخستین پرسش دراین باب ، مربوط به نوع ارتباط مکتب اقتصادی و علم اقتصاداست . در چگونگی این ارتباط، نظریه قاطع و جامعی ارائه نشده است و بلحاظ نو بودن موضوع ، بویژه در تالیفات اسلامی مولفان و صاحب نظران ، بصورت گذرا آن را طرح و در آن اظهار نظر کرده اند. هر چنداین مبحث می بایست از گذشته های دور واز نخستین روزهای تولد[علم اقتصاد] طرح و پی گیری می شده است ، ولی بعقیده برخی از صاحب نظران ، در مباحث اقتصاد علمی نیز، چنانکه باید، به این امر توجه نشده است3 .
در دوران معاصر، پس از ورود مارکسیسم به حوزه کشورهای اسلامی و ارائه مباحث اقتصادی بر پایه جهان بینی مارکسیستی ، در میان پژوهشگران اسلامی حرکتی نو آغاز شد. حرکتی که برای نخستین بار، در پی آن بود که برای مباحث اقتصاداسلامی ، قالب فکری بیابد و بر خلاف گذشته که ابواب فقهی مربوطه بصورت مجزا و بدون در نظر گرفتن یکپارچگی آنها طرح می شد، به عرضه نوین این مباحث در قالب يك سیستم بپرازد.این تلاش ، بیشتراز نیازایدئولوژيك بر می خاست و برای پاسخ دادن به تبلیغات مارکسیستی و دفاع تئوريك ازاسلام انجام می شد.
در سالهای اخیر بخاطر بر پایی يك حکومت مذهبی درایران و بلحاظ این که می بایست همه قوانین اقتصادی کشور، منطبق بر فقه وایدئولوژی تدوین می گردید،این مباحث ، قوت بیشتری گرفت . با آغازاین دوره از مباحث ، بلحاظاین که در مواردی تلاقی یا تعانداحکام[علم اقتصاد] بااحکام[اقتصاد مکتبی] به نظر می آمده ، بحث ازاین رابطه نیز به میان کشیده شده است و صاحب نظران ، نظرات و آراء متفاوتی را دراین موردابراز داشته اند. دراینجا باجمال ، فهرستی از آراء موجود، در مورد رابطه[علم اقتصاد] و[مکتب اقتصادی] را مرور می کنیم و به مسائل قابل بحث ، وابهامات موردابتلاء دراین وادی ،اشاره می نمائیم .
1. در جوامع بسیط قرون وسطی که نوز مباحث اقتصادی ، حوزه مستقل خود را نیافته بود و به مثابه يك علم جلوه نکرده بود. در مباحث مربوطه ، هیچگاه بین دو حوزه علم و مکتب اقتصادی ، تباین قایل نمی شده اند.اصولا علمی بنام علم اقتصاد وجود نداشته است تا چنین تباینی مفروض باشد.

[فلاسفه قرون وسطی دراروپااقتصاد را جزء درس اخلاق به پیروان و دانش آموزان می آخوختند و تاکید می کردند که عمل بدستورات اقتصادی آنه، سبب رستگاری در آخرت خواهد شد] 4 .
2. برخی از پژوهشگران ، برآنند که علم اقتصاد و مکتب اقتصادی ، به دو حوزه متباین مربوط می گردند. علم اقتصاداز[چگونه هست] و[چگونه خواهد بود] بحث می کند ولی اقتصاد مکتبی از بایدها و نبایدهای اخلاقی سخن می گوید و به تعبیر دیگر، ملاك تباین[علم اقتصاد] با[مکتب اقتصادی] را در روش و هدف مطالعه آن دو باید جستجو کرد 5 و در توضیح نظریه خویش مثالی را بدینسان عنوان می کنند
[وقتی خوبی یا بدی بهره را که اساس کار بانکهای امروزی است بررسی کنیم ،از همان مقیاس های علمی که دراندازه گیری حرارت هوا یا درجه غلیان آب بکار می رود،استفاده نمی کنیم ، برای ارزیابی عدالت ، آن را به ملاکهای اخلاقی خارج از حدود و قیاس مادی می بینیم مفهوم عدالت فی نفسه ایده علمی نیست] 6 .
چنانکه ملاحظه کردیداین نظریه ، تمایزاین و حوزه معرفتی را به روش می داند و حد فاصل مکتب و علم را مفهوم عدالت معرفی می کند. ولی وارداین مقوله نمی گردد که آیاامکان دارد حتی با تمایز روش ، در مواردی این دو علم ، دو حکم متضاد،ارائه کنند؟ و مثلااقتصاد مکتبی با مقایس عدالت ، یك دستوراقتصاد را توصیه کند. ولی در همان مورد خاص[علم اقتصاد] با تفسیراین پدید حکم کند که اگر چنین دستوری به کار گرفته شود، فلان پیامد منفی در صحنه اقتصادی بروز خواهد کرد و اگر چنین موردی پیش آید چه باید کرد؟این مبحث ، در نظریه فوق ، مورد تعرض قرار نگرفته است .
3. برخی دیگراز پژوهشگران بر خلاف نظریه ای که تفاوت این دو معرفت را به روش و هدف می دانست ، تمایزاین دو را به موضوع تعیین کرده اند، و گفته اند:
علم اقتصاد علم به قوانین تولید، و مکتب اقتصادی شیوه توزیع ثروت است .ازاین رو هرگاه بحثی به تولید یا به تهیه و تکامل و سایل تولید مربوط باشد، آن بحث جزء علم اقتصاد و بالنتیجه کلی و عمومی بوده و سیستم های مختلف اجتماعی در قبال آن وضع یکسانی دارند و اگر نحوه توزیع ،و تملك و تصرف ثروت ، مورد نظر باشد بحثی است مکتبی و مربوط به رژیم اقتصادی که هر یك از مکاتب ، نظریات ویژه ای نسبت به آن دارند. 7
در بادی امر،این نظریه خالی از لطف نمی نماید. چرا که اگر مقیاس احکام اقتصاد مکتبی را عدالت و عدالت خواهی بدانیم و توجه کنیم که در این مکاتب ، بیشترازایجاد عدالت اجتماعی ، تعدیل ثروت ، برابری انسانه، و

نفی استشمار و بهره کشی ، سخن رانده می شود، متوجه می گردیم که تمامی این مباحث ، به موضوع چگونگی توزیع ثروت مربوط می گردد. در مباحث استفاده از طبیعت نیز، در مکاتب ، سخن از چگونگی تولید کالا و تبدیل مواد خام به مواد قابل مصرف نیست ، بلکه سخن ازاین است که طبیعت متعلق به کیست و منشا مالکیت کدم است ؟ بدینسان در بادی امر، این نظریه ، نظریه ای مقبول جلوه می کند. ولی باأندکی دقت در جزئیات مباحث مکتبی ، متوجه می شویم که مباحث مکتبی دراین موضوعات خاص ، منحصر نمی ماند و پای ازاین حوزه فراتر می نهد و در موضوع چگونه تولید کردن و چه چیز تولید کردن نیز دخالت می کند. بعنوان نمونه ، مکتب اقتصادی اسلام ، تولید کالاهایی را منع می کند و در برخی موارد حکم به وجوب تولید برخی کالاها براساس معیارها فقهی می کند. براین اساس ، نمی توان به تباین کلی[علم اقتصاد]از مکتب اقتصادی از لحاظ موضوع ، حکم کرد .
4. دربرابراین نظریه ای بر آن است که علم اقتصاد، حوزه ای فراگیر دارد که مسائل اقتصاد دستوری را نیز، در زیر چتر خود قرار می دهد. این نظریه بر آن است که
[علم اقتصاد باید هم به اقتصاد اثباتی هست خواهد بود و هم به اقتصاد دستوری بپردازد]این نظریه را به کنیز منسوب داشته اند. 8
دراین نظریه ، به اجمال بر عدم تباین این دو معرفت تاکید شده است . و در واقع به چیزی بنام اقتصاد مکتبی توجهی نگردیده است .این دیدگاه ،از زاویه صرفا علمی به مساله نگریسته است و علم اقتصاد را به مثابه دیگر علوم تجربی انگاشته که بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی ها و جهان بینی ه، تنها پس از پردازش داده ه، دریافت ها واحکام و دستورات خود را بیان می کنند و اجرای آن را توصیه می نمایند و به تعاند یا عدم تعاند آن با دیگر حوزه های معرفتی توجهی نمی کنند.
5. پنجمین نظریه ،احکام مکتب اقتصادی را مبنای احکام علم اقتصاد قرار می دهد و معتقداست که احکام علم اقتصاد درارائه نظریات خویش ازایدئولوژی ه، مایه و نشات می گیرند. و چنان نیست که این نظریات ، بدون تاثراز آداب و رسوم واخلاقیات شکل گرفته باشند. صاحبان این نظریه ،ابراز می دارند:
[از آنجا که دانش اقتصاد مطالعه رفتارانسان رادر بطن خود دارد. و رفتارانسان ، نقش اولیه را دراین دانش باز می کنند. واز آنجا که رفتارانسان نیزاز آموزشهای اخلاقی خوب یا بد،اثر می پذیرد، علم اقتصاد، نمی تواند عاری ازاقتصاد هنجاری (اخلاقی باشد...بنابراین يك تئوری اقتصادی ، نمی تواندازایدئولوژی حاکم بر جامعه اثر نگرفته باشد] 9 .
دراین نظریه ، بروشنی ،احکام مکتب اقتصادی ، بعنوان بخشی از مبانی[

علم اقتصاد] تلقی شده است و بدین سان بر تباین این دو حوزه معرفتی ، خط بطلان کشیده شده است .
دراین نظریه نیز، جواب يك سوال بی پاسخ مانده است و آن این که ، آیا همیشه احکام مکتب ، مبنای احکام[علم اقتصاد] قرار می گیرد؟ یا رابطه معکوسی را نیز می توان تصور کرد آیا می توان موردی را تصور کرد که مکتبی مبانی احکام خود راِاز تئوریهای علمی اتخاذ کرده باشد و با توجه به نظریات تجربی استقرایی ، علم ، يك پرسش ، دراین نظریه پرداخته نشده است . در حالیکه این رابطه نیز، در مباحث اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است . در واقع برخی از مکاتب اقتصادی فراورده های [علم اقتصاد] را مبنای احکام خود قرار داده اند. دراین باب ، بعنوان نمونه می توان به نظریه سوسیالیست ها که ارزش کالا را برابر با کار مصرف شده در آن تفسیر کرده اند و سود سرمایه رااز بین برده اند 10 اشاره کرد.
واز دعوت[مالتوس] به محدود ساختن امر تناسل براساس نظریه[نسبت افزایش جمعیت جهان از رشد تولید زراعی بیشتراست] 11 نام برد.
بدینسان ، می بینیم که مبنا بودن احکام[اقتصاد مکتبی] برای علم اقتصاد، کلیت ندارد و نوعی تاثیر متقابل بین این دو معرفت وجود دارد.
هدف از طرح فهرست وار نظریات ، در باب رابطه[علم اقتصاد] و[اقتصاد مکتبی] این بود که زمینه ای بدست داده و آراء مطروحه را برای کنکاش بیشتر طرح کرده باشیم . چرا که سخن از رابطه فقه با علم اقتصاد مساوق با بحث از همین رابطه است .
در همین زمینه ، بصورت ملموس تری می توان این سوال را طرح کرد که اگر در مواردی کارشناسان اقتصادی و دانشمندان علم اقتصاد، براساس پردازش های علمی حکم کنند که اجراء فلان حکم فقهی در زمینه اقتصاد، فلان پیامد منفی را داراست ، در چنین مواقعی چه باید کرد؟ قبل از توضیح بیشتر، بهتراست به ذکر مثال دراین باب بپردازیم .
الف : در باب سود بازرگانی ،از دیدگاه علم اقتصاد، چنین اظهار شده است که این سود، موجب پدید آمدن تورم در جامعه می گردد. چرا که بازرگان درازاء سود کلانی که می برد،ارزش افزوده ای ایجاد نمی کند. سودی که بازرگان می برد، نوعی دزدی از حق کارگر محسوب می شود. آنچه که بازرگان بعنوان حق طبیعی خویش می تواند بستاند، پولی است که درازاء خدمات خود می گیرد. فرضااگر برانتقال يك کالااز يك مبدا ورودی به مرکز توزیع و عرضه آن 10 روز وقت صرف کند، تنها مزداین ده روز تلاش خود را بنرخ عادلانه باضافه مخارج انتقال می تواند بگیرد. ولی نمی تواند در يك معامله ، سود کلام و غیرمتعارف ببرد. یکی از متفکران جمهوری اسلامی ، دراین باب آورده است :
[آنچیزی که دزدی است و منجر می شود به اینکه عده ای بتوانند رگهای

نامرئی برای جذب ارزشهای تولید، دسترنج کار مغزی و یدی دیگران ایجاد وانبار کنند، همین سود سرمایه بازرگانی است] 12 و[سود سرمایه بازرگانی که بدست يك سرمایه دار می افتد، به او قدرت خرید می دهد، در حالیکه حتی باندازه يك تومان نیز،امکان بهره برداری اضافی بوجود نیامده است واین تورم ایجاد می کند، دراین حالت ، کارگر فکر می کند که حقوق خود را بطور کامل گرفته است ، در حالیکه قدرت خریداو کمتر از آن مقداراست که دریافت می کند واین همان دزدیدن از جیب کارگر و استثماراواست]. 13
واضافه کرده اند که :
[مهمترین عامل تورم ، همین سودهی سرمایه در گردش است . و گر ما در يك نظام اقتصادی ، سود سرمایه در گردش رااز بین ببریم ، چه بسا نرخ تورم قابل ملاحظه ای باقی نماند] 14 .
در عبارات یاد شده ،از دو پیامد منفی یاد شده است که بر سود بازرگانی مترتب می گردد تورم و بهره کشی از کارگر. در پایان این کلام ، تصریح شده است که این همه که گفته شداز دیدگاه علم اقتصاد بود نه از دیدگاه فقه . 15 سخن دراین است که حکم به این که سود بازرگانی موجب تورم و بهره کشی می گردد و پیامدهای منفی متعددی دراقتصاد دارد، با کلیات فقهی رایجی مثل[احل الله البیع] [تجاره عن تراض] و[اوفوا بالعقود] در تضاد نیست ؟ نمی توان گفت که علم اقتصاد، صرفا يك حقیقت را با در نظر گرفتن عامل های مختلف بیان می کند و حکم می کند که اگر چنین کنید چنان می شود واز[هست] و[خواهد شد] سخن می گوید و به[باید] و [نباید]ها ربطی نمی یابد. برعکس ، در بطن چنین اظهارنظری ، توصیه ای وجود دارد، توصیه به حذف سود بازرگانی رایج از معاملات .
براساس این نظریه ، نمی توان گفت : هر بازرگان حق دارد در يك روز بمیزان دلخواه سود ببرد، بشرط این که از طریق حلال و[عن تراض] باشد، بدینسان ،این مورد را بعنوان مثال می توان از مواردی بشمار آورد که بین حکم فقه و حکم علم اقتصاد نوعی تناقض وجود دارد.
ب :مثال دوم دراین باب ، مربوط به مساله رباست . برخی ازاقتصاددانان بر آنند که نمی توان مساله بهره را که اساس کار بانکها بر آن استواراست از سیستم بانکی حذف کرد. چرا که بطور طبیعی میزانی از تورم در مبادلات اقتصادی ، هماره پدید می آید، واگر بانکها به صاحبان سرمایه بهره نپردازند در واقع ، آنها خسارت می بینند این مبحث ، یکی از مباحث مطروحه در بین دو جناح لیبرالها و معتقدین به حاکمیت فقه در اوائل انقلاب بوده است . یکی از مسولان جمهوری اسلامی که عضو شورای انقلاب نیز بوده دراین باره می گوید :
[ما با آنها بصورت زیربنائی اختلاف داشتیم . مثلا درباب رب، آنها استدلال

می کردند که تورم یك مساله ای در دنی،اگر ربا نباشد که پول سال گذشته با پول امسال بیست درصد تفاوت دارد، کسی که پول به دیگری می دهداین بیست در صد رااز کجا بگیرد پس باید ربا باشد]. 16
دیدگاه یاد شده با تکیه بر مبانی[علم اقتصاد] به ضرورت ربا حکم می کند و بدون شك این حکم در تضاد با حکم فقه است .
آنچه که یاد شد، صرفا بعنوان ایراد مثال بود و گرنه موارد بسیاری دراین باب وجود دارد.
در موارد تضاد چه باید کرد؟
در پاسخ این پرسش که در باب تضاداحکام فقه و علم اقتصاد چه باید کرد، نظر قاطعی ابراز نشده است ، ولی از میان مباحث ایراد شده ، به نظریاتی دراین باب می توان دست یافت . دراینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم .
1. برخی از پژوهشگران ، در صدد برآمده اند که بدون اشاره به این تضاد و تعارض ، فقه اسلامی را همسوی با علم اقتصاد معرفی کنند. شهید بهشتی ، در باب سو بازرگانی که طرح شد می فرمایند:
مااز آیه:[احل الله و حرم الربا] تا حد سود معقول حق الزحمه فروشنده را می فهمیم و بیش ازاین از نظر ماهیت اقتصادی ، نوعی ظلم است . و هیچگونه تفاوتی با ربا ندارد. 17
این سخن ، بدین معناست که فقه ، مخالفتی با علم اقتصاد ندارد و چنانکه از دیدگاه علم اقتصاد، سودسرمایه ، نامشروع و غیرعادلانه توصیف شده ، فقه نیز، حکمی همسان دراین مورد دارد. ولی خودایشان تصریح دارند که آنچه از متون اسلامی دراین باب بر می آید، خلاف انصاف بودن این سوداست18 .
2. دوم دراین مساله ، بر خلاف نظریه نخستین و در تقابل آن است . در این نظریه نخستین و در تقابل با آن است . دراین نظریه ،اصولا جایی برای تردید باقی نمی ماند که با وجود حکم فقهی صریح با هیچ تئوری و نظریه علمی نمی توان آن را محدود کرد یااز آن دست برداشت .این نظریه ،از فحوای کلام برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی استنباط می گردد. 19
برخی نیز، به صراحت ،این امر را عنوان کرده اند:
[ما قبول داریم که اقتصاداسلامی به موجب دستور صریح خداوند و به منظوراستقرار عدالت اجتماعی ، نباید رباخواری وجود داشته باشد حتی اگر شخصی بتواند مزایایی را جنبه های اقتصادی ، سیاسی واجتماعی برای سیستم ربوی اثبات کند. هرگز مجوزی برای برقراری سیستم ربوی در جامعه اسلامی نخواهد بود]. 20
دراین دیدگاه ، بصراحت براین امر تاکید شده است که با جود حکم فقهی ،

نوبت به حك[علم اقتصاد] نمی رسد.
3. برخی از متفکران ، مساله را بگونه ای طرح کرده اند که با وجود حکم فقهی ، حکم علم اقتصاد نیز نادیده انگاشته نشود. دراین دیدگاه گر چه به مورد خاصی اشاره نشده است و مثالی عنوان نگردیده است ،اما کلیت سخن می توان نسبت به موارد یاد شده نیز شمول داشته باشد. متن سخن این است .
[اصالت و صحت قوانین علم نظری اقتصاد در یك سیستم اقتصادی به جای خود باقی است و قوانین اقتصاد دستوری ، نمی تواند و نباید بر خلاف اصول اولیه اقتصاد نظری باشد. چون دراین حالت شکست و رکود و سرانجام مرگ اقتصادی جامعه بیمار حتمی است] 21 .
منظور از[اقتصاد دستوری] دراین کلام همان اقتصاد مکتبی است که در بحث فعلی بخشی از فقه بشمار آمده است .
چنان که می بینیم ایشان بر آنند که فقه ، بعنوان اقتصاد دستوری نمی تواند حکمی را صادر کند بر خلاف اصول علم اقتصاد باشد.این سخن بدان معناست که نمی توان دراستنباطاحکام فقهی ، دیدگاه های[علم اقتصاد] را نادیده گرفت .
این مبحث ، هنوز جای کاوش فراوان دارد. زمینه ای است بکر و قابل طرح و بایسته است که در مجامع حوزوی بدان پرداخته شود.
زاویه دیگری از بحث :
دراینجا بجاست به زاویه دیگری از همین بحث اشاره داشته باشیم . در ماههای اخیر و طی استفتائاتی که از رهبرانقلاب حضرت امام خمینی ، بعمل آمد.ایشان ، دایره اختیارات حاکم اسلامی را بسیار وسیع تراز آنچیزی دانستند که برخی می پنداشتند واظهار داشتند که اگر حاکم اسلامی ، در مواردی ، یك حکم فرعی را مخالف مصالح جامعه تشخیص دهد، می تواند به رفع یا توقف آن ، حکم کند 22 .
با توجه به این جریان ، سوالی که طرح می شوداین است که اگر کارشناسان علم اقتصاد چنین تشخیص دهند که اجراء یك حکم فقهی در موردی خاص همانند مورد[ربا] یا[سودبازرگانی] موجب رکود یا تورم یا هر پدیده منفی دیگری دراقتصاد جامعه می گردد، آیا می توان این مورد را یکی از مصادیق حکم کلی امام بشمار آورد؟ آیا با توجه به پیامدهای منفی این حکم ، حاکم اسلامی می تواند،[موقتا] یا[مویدا] حکم به رفع آن حکم فرعی فقهی بنماید؟ آیااین موارداز مصادیق رفع یا توقف حکم فرعی ، بخاطر مصالح حکومتی می تواند بشمار آید؟این همه ، پرسشهایی است که امکان طرح دارد و پاسخ می طلبد.

درارتباط با موضوع[علم اقتصاد و فقه] سئوال دیگری نیز مطرح است :
آیا فقها در نظام جمهوری اسلامی که برنامه ریزی اقتصاد به تصریح قانون اساسی ، باید بر مبنای فقه انجام گیرد، باید به[علم اقتصاد] معرفت داشته باشند؟
همین پرسش درباره کارشناسان اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی نیز مطرح می تواند باشداگراین امر مغروض باشد که موضوعات مورد بحث علم فقه و[اقتصاد]، متباین از هم نیستند و چه بسا در مواردی ،احکام متعارض داشته باشد، شاید بتوان پاسخ سوال یاد شده را مثبت تلقی کرد.
بویژه اگر در باب تضاداحکام این دو علم ، بر آن باشیم که بهرحال حکم هر کدام ازاین دو علم نمی تواند بی تاثیر در حکم دیگری باشد. و طرفدار یکی از دو نظریه ای باشیم که می گویند، حکم فقه به حکم علم اقتصاد تخصیص می خورد یا حکم[علم اقتصاد]، به فقه .
این بحث نیز بکر و قابل پردازش است . و پژوهش قابل ملاحظه ای دراین باب انجامن نشده است . گر چه در مواردی ، بصورت گذرا به آن اشاره شده است .
در مذاکرات مربوط به بررسی نهایی قانون اساسی ، در بحثهای مربوط به اصول اقتصادی ، آنگاه که سخن از گرهها و مشکلات کار به میان می آید یکی از خبرگان چنین اظهار می دارد:
...عیب و مشکل کار مااینجااین است که فقهای ما به معنی امروزیش اقتصاددان نیستند و اقتصاددانهای ما حتی بچه مسلمانهایشان فقیه نیستند و لذا نه مااین مساله را درست می توانیم حل کنیم و نه آنها... 23 .
گویاایشان ، معتقد بوده اند که برای فهم درست مسائل اقتصادی و قانون گذاری دراین مقوله ، می بایست فقهاء به[علم اقتصاد] بصورت كلاسيك آشنا باشند واز سوی دیگر کارشناسان مسائل اقتصادی نیز در حد فقاهت مسائل اقتصادی اسلام را دریافته باشند چنانکه یاد کردیم پرسش عنوان شده نیز، یکی از زمینه های قابل کاوش را عنوان می کند و پاسخ محققانه ای بدان داده نشده است . پژوهشگران ، می توان زوایای این بحث را نیز، بشکافند و در آن به غور و کاوش پردازند !

اینك كه چگونگی ارتباط فقه با علم اقتصاد، در حد توان طرح شد و به زمینه هائبکر و قابل بحث دراین باب ، تا حدودی اشاره گشت ،ازاین بحث نظری و تئوریك ، به یك بحث عینی و ملموس منتقل می شویم : آنچه تا بدینجا بدان پرداختیم به مقوله نظری بحث و كنكاش های علمی مربوط می شد. دراین بخش از مقاله ، سخن ازاین مقوله به میان می آوریم كه فقه ، در برنامه ریزی های دراز مدت و كوتاه مدت اقتصادی ، چه نقشی را داراست ؟ وابهام احكام فقهی یا عدم ابهام آن در حوزه برنامه ریزی اقتصادی و مدیریت اقتصادی كشور در نظام جمهوری اسلامی چه تاثیری می تواند داشته باشد؟ روشن شدن این گونه پیامدها می تواند محققان ، فقه، و پژوهشگران حوزوی را به ضرورت طرح بحث های زنده اقتصادی بیشتر واقف سازد.این مقاله ،ادعا ندارد كه در مورداین پیامدها سخن تازه ای دارد یا پرده از ناگفته ای بر می دارد. آنچه دراین بخش ارائه می گردد. یك نوع جمع بندی است از آنچه كه صاحب نظران و مسئولان و دست اندركاران نظام ، در مراحل گوناگون ،از آنها صریحا یا بطور ضمنی بعنوان پیامدابهام فقهی یاد كرده اند و گذر مروری است . بر آنچه كه امكانا می تواند بعنوان پیامد این ابهام فقهی یاد كرده اند و گذر و مروری است . بر آنچه امكانا می تواند بعنوان پیامداین ابهامات مطرح باشد.

در آغازاین فصل ، نكته ای را نباید نا گفته بگذاریم . برخی به هنگام یاد كرداز نابسامانی های اقتصادی ، چنان مساله را طرح می كنند كه گویی تمام معضلات اقتصادی كشور ریشه درابهامات فقهی دارد و تنها گره كوراقتصاد كشور[خلاتئوری] است . ولی واقعیت جزاین است . نابسامانی اقتصادی یك كشور واز جمله ایران اسلامی ریشه در دهها پدیده اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و .... می تواند داشته باشد. دراینجا به پاره ای از علل این نابسامانی ها دراقتصاد كشورمان فهرست واراشاره می گردد .

1. بافت ناسالم نظام اقتصاد

این عنوان ، به مجموعه آفت ها و نقص هایی اطلاق می گردد كه در نظام اقتصادی كشور وجوددارد. آفت هایی همانند تورم ، بیكاری ، ساختار وابسته تولید، مساله مهاجرت ، در آمد تك پایه ای ، بافت ناسالم نظام اداری و دهها عامل دیگر كه شاخص های بیماری اقتصاد كشور بشمار می آیند.

2. بیماریهای فرهنگی .

بین ذهنیت مردم یك كشور نسبت به كار و تلاش از یك سو و رشداقتصادی از سوی دیگر،ارتباطی نام وجود دارد. جامعه ای كه به كا و تلاش ، بعنوان

يك ارزش می نگرد و کار سازنده و خلاق را می ستاید، جامعه ای پویا و یا نشاط است . چنین جامعه ای ، رقابت در جهت سازندگی را ترویج می کند و تلاش افزونتر را معیار والایی هر شخصی می داند و تلاش افزونتر را معایر والایی هر شخص می داند. واقعیت این است که در جامعه ما هنوز کار و تلاش مثبت ،ارزش واقعی خود را نیافته است . واندیشه های نادرستی دراین زمینه مشاهده می شود. هستندافرادی که دوست دارندازارزشهای افزوده دیگران ارتزاق کنند وانگل گونه بزیند، بورس بازی ه، واسطه گری های متراکم و مشاغل کاذب دیگر، مظاهر این ذهنیت واین فرهنگ هستند. گر چه نمی تواند عوامل اقتصادی را در ایجاداین گونه زمینه ها نادیده گرفت . ولی بدون تردید بخشی ازاین نابسامانی ها به فرهنگ و ذهنیت حاکم برافراد مربوط می شود.

3. جنگ و توطئه ها

تکیه برارزش های خاص واهمیت دادن به استقلال و حیثیت سیاسی يك ملت ، نمی تواند بدون برانگیختن تنش های سیاسی در جامعه بین اللمی انجام یابد. بدون شك مراکز قدرت مند اقتصادی سیاسی ، بسادگی به این امر رضا نمی دهند و کارشکنی آنها می تواند در برنامه ریزی اقتصادی کشور نابسامانی های گسترده ای را باعث شود. بسیاری از نابسامانی های موجود در زمینه اقتصادی در کشور ما ناشی ازاین امراست . بگونه ای این توطئه ها در برنامه ریزی اقتصادی کشور تاثیر گذارده است که دولت به اجبار بخش عظیمی از درآمدها را به امر جنگ و پیامدهای ناشی از آن اختصاص داده است . واز سوی برخی از صاحب نظران تدوین بودجه مستقل جنگی و برنامه ریزی دراز مدت در این باب ، مورد توجه واقع شده است24 .

با ذکراین عوامل ، در صدد آن نیستیم که نقش وجدان یا فقدان [تئوری] در برنامه ریزی اقتصادی را نادیده انگاریم . بدون تردید، روشن نبود سیستم اقتصادی ، بر مبنای فقه وابهام مسائل اقتصادی فقه ، تاثیرات قابل ملاحظه ای درامر برنامه ریزی دارد. ذیلا به برخی ازاین تاثیرات منفی اشاره می کنیم :

1. اختلال در برنامه ریزی دراز مدت

الف : برنامه ریزی درازمدت ، عموما در زمینه ای باثبات انجام می گیرد. زمینه ای که در آن ،اهداف و چهارچوب های کلی تبیین شده باشد. در غیراین صورت نمی توان به تدوین برنامه های دراز مدت دست یازید.از سوی دیگر بسیاری از برنامه های عمرانی و آبادانی اگر بصورت روزه مره انجام بگیرد، حاصل و ثمره چندانی ندارد. برنامه ریزی های بزرگ در سطح يك کشور، مبتنی بر روشن بودن چهارچوب واصول واهداف اقتصادی نظام حاکم است . اگر چنین نباشد، دست برنامه ریزان بسته است واگر تحرکی

نیز مشاهده شود، در چهارچوب روزمرگی ها و ندانم کاریها سترون می ماند. نخست وزیر دراشاره به این امر می گوید:
[...برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور، یك مقدار زیادی ازاین تنگناها بر می گردد به نظام اقتصادی کشور، هنوز تکلیف وضع تجارت خارجی ما روشن شده ! مساله زمین هنوز روشن نشده ... عموما سرمایه گذاری روی زمین به خاطر روشن مساله زمین ، بسیار سخت است . یکی از دلایل عدم پیشرفت کشاورزی را به صراحت دراینجا عرض می کنم ، روشن نبودن مساله زمین است .اگر می خواهیم دراین زمینه ، جهشی داشته باشیم ، باید مساله زمین را حل کنیم] 25 .
ب :می دانیم که بودجه بندی امری لازم بعنوان یك برنامه کوتاه مدت ، برای اداره کشوراست ، کیفیت دخل و خرج دولت ، بااین ابزار تعیین می گردد. در مباحث مربوط به بودجه ، دراواخر هر سال ، نمایندگان مجلس به تنگناهای مختلف درامر بودجه نویسی اشاره می کنند. جملاتی ازاین قبیل که در پی می آید، جزء رایج ترین جملات مربوط به مباحث بودجه در هر سال است :
نظام مالی ما را هنوز مجلس ، خیلی جاهایش را مشخص نکرده ، دولت کارهایش (مثل بودجه بندی) معلول است . کلیات برنامه های دولت ، معلول مجلس است... 26 و[تنهااشکال ما ناشی از اشکال نظام اقتصادی می شود... پس از پیاده شدن تمام احکام اسلامی در سیاست اقتصادی کشور، نظام بودجه ای هم اصلاح خواهد شد] 27 .
اینگونه اظهارات ، نشانگر نقش منفی ابهامات فقهی درامر برنامه ریزی و بودجه نویسی است .امری که هم دولت بدان معترف است و هم مجلس بدان اذعان دارد. همه ازاین ابهامات می نالند ولی ابهامات ، در گردونه زمان ، همچنان در دوران می مانند و آن که بیش از همه تحت این قشار قرار دارد دولت است .
مطبوعات و نشریات گوناگون از تنگناهای اقتصادی و نقص برنامه ریزی یاد می کنند و خطاب به دولت می نویسد که :
[برای جمعیت پنجاه میلیونی ایران که سالانه بیش از 16 میلیون نفر بر تعداد آن افزوده می شود و تا 20 سال آینده به دو برابر میزان کنونی خواهد رسید چه نوع طرحهای اشتغال زا و مکانهای آموزشی و .... تدارك دیده شده است]. 28
و خود می افزاید:
[تنها پاسخ دولت دراین رابطه عدم حل ریشه ای مسائلی همچون اراضی موات تجارت خارجی ، و نظام توزیع ... و می باشد.. لاینحل ماندن این موارد، گر چه برنامه ریزی اساسی را ناممکن می سازد ولی دولت مسئول اجراءاست و به هر قیمت ممکن ، باید نقایص را برطرف کند]. 29

ج : مساله افزایش جمعیت و تاثر آن بر برنامه های دراز مدت اقتصادی ،امری است که اخیرا تکیه خاصی روی آن شده است واز سوی جناح های مختلف در مورد آن اظهار نظر گردیده است . یکی از ریشه های این مشکل نیز،ابهام فقهی مساله است . تحدید یا عدم تحدید نسل از تظر فقهی ، حکم روشنی ندارد برخی ، بااستناد به احادیثی چند، تکثیر نسل راامری مطابق با شرع و ممدوح می شمارند و آن را توصیه می کنند و برخی دیگراز زوایه دیگری بدان می نگرند و آینده های پرابهام و تاریکی را ترسیم می کنند و گاه ازاین مساله به مثابه حربه سیاسی نیز، استفاده می گردد. بهرحال حکم قاطع فقهی ، دراین باب تاثیر عمیق خواهد داشت بر زمینه های مختلف برنامه ریزی جمعیتی و جهت گیری آن . یکی از نمایندگان ، دراشاره به تاثیر رشد جمعت و روشن نبودن[سیاست جمعیتی] کشور می گوید:
رشد سریع جمعیت ،اثرات نامطلوب در برنامه ریزی و رشداقتصادی می گذارد. رشد سریع جمعیت ، آنچه که ما تشویق می کنیم به نام خانواده ، آنچه که ما جلو می گیریم بنام فساد و آنچه که ما ترویج می کنیم ، تشکیل زندگی را طبیعتا برای ما هزینه های هنگفتی را دراداره جامعه ایجاد خواهد کرد. 30
و بدینسان است که به نقش ابهام یا وضوح احکام فقهی درامر برنامه ریزی درازمدت وقوف می یابیم .
2. تداخل وظایف و مسوولیتها
برای برنامه ریزی اقتصادی می بایست نظام اقتصادی ، چنان تدوین یابد که نقش واختیارات بخض خصوصی و دولت و مرز فعالیت های هر يك بخوبی مشخص شده باشد.ابهام دراین امر، موجب تداخل وظایف می گردد. و دست دولت را می بندد. وقتی مرز مالکیت خصوصی و چهارچوب فعالیت های آن روشن نشده باشد، دولت نمی تواند در صحنه های فعالیت اقتصادی ، با خاطری آسوده به تلاش بپردازد.
و بدینسان ، آشفتگی در عمل بروز می کند و حوزه های فعالیت بخش خصوصی و دولت ، در هم تداخل می یابند.
وجود موسسات قرض الحسنه ، یکی از نمونه های روشن این تداخل وظایف است ، که چندی است در مناسبت های مختلف حوزه ،اختیارات و وظایف آنها و رابطه آنها با بانکهای دولتی طرح می شود و سخن از جایگاه قرض الحسنه در فقه رانده می شود، و مشروعیت و عدم مشروعیت آنها بعنوان نهادهای خیریه ، مباحثی را بخوداختصاص می دهد.
درامر توزیع و تولید نیز، مساله تداخل وظایف رخ می نماید. یکی از مسئوولان بازرگانی کشور بااشاره به این امر می گوید:
[اصولااین مساله که چه کسی می خواهد چه چیز تولید کند، به تمامی

دراختیار دستگاه دولت و وزارت خانه ها نیست . بخشی از آن هم که می بایست باشد،اکنون دراختیار دولت و وزارت خانه نیست]. 31
وی درادامه سخنان خود،از تلاش های ناسالم بخش خصوصی یاد کرده و می افزاید:
[ترس از قدرت سرمایه ، طی چند ساله اخیر، آنچنان در رگ و پی ما ریشه دوانید که توانایی بر پا کردن دیواری از قانون و ضابطه را در مقابل یورش سرمایه به ناتوان و بلاتکلیفی و بی تصمیمی تبدیل کرد]. 32
سوال این است که چرا دولت نمی تواند در قبال فعالیت های هرج و مرج آمیز سرمایه خصوصی با قدرت بایستد؟این امر، موجبی نمی تواند داشته باشد جزاینکه پشتوانه فقهی اقدامات دولت آنچنان که می باید روشن نیست و دولت نمی تواند بااطمینان اقدامات خود را به فقه ، منسوب بدارد، و بدین سان است که بعضا در قبال فعالیت های مخرب بخش خصوصی کوتاه می آید، و به تعبیر یکی از نشریات اقتصادی ، تنها عامل این مساله[فقدان اجماع ایدئولوژیك] 33است .
3. کاهش قدرت اجرایی مدیران
در نظامی که بر پایه فقه و شرع پی ریزی شده است . باید تمام اقدامات دولت ، پشتوانه شرعی داشته باشد.این امر، دست مجریان را در وادی عمل کوتاه می کند و آنها را وامیدارد تا در هر مورد، حکم شرع و فقه را در نظر گیرند و رفتاراجرایی خود را در آن چهارچوب شکل دهند. اگر حکم فقهی ، در مورد موضوعاتی دارای ابهام باشد،از قدرت مانور مسئوولان اجرایی کاسته می شود. پیامداین ابهام ، هنگام بروز بیشتر می یابد که برخی از سودجویان ، بخواهند در لباس شرع و دین برای خلاف کاریهای خود مستمسك بجویند.القاء شبهه در مورداقدامات دولت و تشکیك در مشروعیت آنها دستاویزی است مناسب برای مراکزی که اقدامات مجریان را در مخالفت به منافع خویش ببینند. یکی از نمایندگان مجلس ، بااشاره به این امر می گوید:
[یکی از برادرها گفتند: مالیات به زحمت بدست می آوریم .این طبیعی است ، ما وقتی می آئیم مشروعیت مالیات را به زیر سوال می کشیم با آیه و حدیث ، شما چه انتظاری دارید که آن دهنده روی آن مالیاتی هم که می دهد با طیب خاطر بدهد]. 34
درامر توزیع و بازرگانی نیز،این دستاویز، مورداستفاده سودجویان قرار گرفته است . یکی از مسئولان بازرگانی کشور نیز، در اشاره به مشکلات امر توزیع و سوءاستفاده های بخش خصوصی ازابهامات فقهی والقاء شبهه در مشروعیت اقدامات دولت می گوید:
[دیدگاههای صاحب نظران کشور درباره روش کار واجرای بازرگانی و توزیع وقتی اعلام شد، بین مردم هم منعکس می شود. بخشی از مردم هم

کسانی هستند که ازاین روشها ناراضی هستند واین سیاست هایی که مااکنون اعمال می کنیم ، ممکن است حافظ منافع تولید کنندگان خاص و وارد کنندگان خاص نباشد. لذااین اشخاص ، به همین گفته ها وابراز عقیده هااستناد می کنند و ما را زیرفشار می گذارند]. 35

4. مشکل ابجاد عدالت اجتماعی

ابهام برخی از مسائل فقهی و وضوح برخی دیگر، موجب می گردد که در موارد وضوح به شریعت عمل گردد و با مقیاس های عدالت جویانه شرع بر بخشی از روابط اقتصادی ، کنترل ،اعمال شود و بخشی دیگرابهام فقهی ، بحال خود رها گردد.این امر در برخی موارد، به بهم خوردن تعادل در برنامه ریزی و زیر سئوال رفتن اجراء بالسویه عدالت در مورد تمامی اقشار جامعه می انجامد. یکی از نمایندگان بااشاره به این امر می گوید

می گوئیم از کارمندی که ماهی سه هزار تومان حقوق می گیرد. مالیات بگیر، چون هنگام استخدام با آن شرط کردید، شرط ضمن عقد، که مالیات می گیری صحیح و شرعی است .اماآن آقایی که روزانه نیم میلیون ، يك میلیون ... درآمد دارد،اگر دولت خدماتش را يك روز به او ندهد، ور می افتد،ازاو مالیات نگیرید. 36

این گونه تناقص ه، در مقام اجرای عدالت اجتماعی ازابهام فقهی برمی خیزد.اقدامی که بظاهر نمی تواند توجیهی منطقی و برهائی قانع کننده داشته باشد. مالیات نگرفتن از بخش خصوصی ، یا مشکل بودن اخذ مالیات از آنه، حاصل ابهام فقهی دراین باب است ، و چنانکه دراین مجلات اعتراض آمیز طرح شده است ، باابهام حکم يك بخش و وضوح بخش دیگر می بینیم که چگونه دراجرای عدالت اقتصادی واخذ مالیات به نسبت درآمدها دچار مشکل می گردیم .

افزون بر آنچه بعنوان پیامدابهام فقهی یاد کردیم که در صحنه مسائل اقتصادی بروز می یافت ، پیامد دیگری در مدیریت کشور بر آن مترتب می گردد.ابهامات فقهی در مسائل اقتصادی ، جوی پرتنش در سطح مملکت را موجب می شود. جوی که در آن ، صاحبان اندیشه ، بدون توجه به ریشه قضای، یکدیگر را بااتهام ها و برچسب های گوناگون می آلایند و حربه تکفیر به کار گرفته می شود و بر چسب کالای پررونق روز می گردد. 37

در چنین جوی ، تبیین علمی مسائل ، به فراموشی سپرده می شود و کنفرانس های تبیین علمی در تبیین طیفی مسائل خلاصه می گردد. پژوهشهای خطی رواج می یابد، گروهی نظریات مخالفان خویش را[فقه بنی العباس] نام می نهند و آن دیگران هشدار می دهند که جریان کفر والحاد پیش روی آغازیده است ،و مخالفان خود را به[تقی زاده] و[امثال آن] تشبیه می کنند. 38 بدون تردیداگرابهامات فقهی در باب مسائل اقتصادی حل گردد،این گونه تنش هاافت می یابند.

دیدگاهها در مورد توانایی فقه

تا بدینجا با برخی از پیامدهای ابهامات فقهی در مسائل اقتصادی آشنا شدیم . دراینجااین پرسش طرح می گردد که ریشه این ابهامات کجاست ؟ قبل از پاسخ دادن به این پرسش ، باید دیدگاههای موجود در مورد میزان توانائی فقه موجود در مواجهه با شبهات و[مسائل مستحدثه] را مروز کنیم .در باب میزان توان فقه موجود، در مواجهه با[حوادث واقعه] ، که حوادث اقتصادی جزء برجسته ترین آنها بشمار می کیند،از سه گونه قضاوت می توان یاد کرد:
حکم به توانایبی مطلق فقه موجود.
حکم به عدم توانایی مطلق آن
و حکم به توانایی آن بشرط تجدید نظر در سازمان فقه .
1. توانایی مطلق
برخی برآ نند که فقه ، در شکل و قالب خود و با عنصر وامکانات فعلی و با همین متد و روشی که بر آن حکم است ، توانایی آن را دارد که تا همیشه تاریخ و تا قیام قیامت در میدان عمل و عرصه شبهات ، پایدار بماند و به جوابگویی قیام کند و حکم موضوعات و مسائل جدید را عرضه کند.این نظریه ، هر گونه تجدید نظر طلبی در شیوه های پژوهش فقهی یا سازمان فقه را رد می کند و بر قالب موجود آن و توانایی فقه با همین عناصر موجود، پای می فشرد. بد نیست برخی از سخنان این طیف را مرور کنیم .
یکی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی دراین باب می گوید:
[این آقایانی که خارج از مدرسه علوم قدیمه زیست و زندگی کرده اند، این اتهام را می بندند که دراین فقه مواردی است متحجر، کشش ندارد، انطباق ندارد، نخیر کشش دارد...این فقه اسلامی کفاف حیات و ممات در او هست . هر کجا کوتاهی دارد بگوئید یا ما حاکمش می شویم یا محکومش]. 39
از ظاهراین سخن چنین برمی آید که فقه موجود را با همین بافت ، دارای توانایی مطلق برای پاسخگویی به تمامی مسائل و شبهات حیات اعم ازاقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و.. فقه از قدرت مانور لازم ، برخوردار است .
این گروه ، در مواضع گوناگون و به مناسبت های مختلف به دفاع از همین ایده سخن رانده اند و بصراحت اعلام کرده اندکه سعی دارند، توان بی چون و چرای فقه با شیوه و متد فعلی آن را به اثبات برسانند. یکی ازاین صاحب نظران ، در مقدمه سلسله مقالاتی در همین باب می نویسد:
[...دراین سلسله مقالات ، سعی شده است که استدلالهایی را که برای

بی اعتباری فقه سنتی و لزوم يك نگرش و تحول جدید در مبانی فقه اسلام به کارگرفته شده نقد کرده و ضعف آن را نشان دهیم و ضمنا ثابت نمائیم که قدرت و توان کافی برای اداره همه جوامع در هر زمان و دوره ای در همین فقه سنتی وجود دارد]. 40
نکته ای را که نمی توان ناگفته گذارد،این است که دراین گونه موضع گیری ه، معمولا هر دو طیف[قابل به توانایی مطلق یا مشروط] برخی قضایا و مسائلی را به گروه دیگر نسبت می دهند که آن گروه آن را باور ندارند. ولی گویا تشدید تنش و نقد مطلوب !این گونه رنگ و لعاب افزودن را ضروری می سازد! بهمین لحاظ، نمی توان بااستناد به سخنان يك طیف ، عقاید طیف دیگر را بدست آورد. باید برای یافتن عقاید هر طیفی ، سخنان همان طیف رااز نزديك مورد ملاحظه قرار داد.

2. عدم توانایی مطلق

درمیان صاحب نظران و متفکران آشنای به فقه ، کسی را نمی توان یافت که بکلی منکر توانایی فقه در برخورد با مسائل مستحدثه باشد. یا در خصوص مسائل اقتصادی ، چنین باوری راابراز کرده باشد. تنها عناصری که عقاید و آرمانهایشان ریشه دراسلام ندارد، عناصری که در واقع در باور به دین اسلام نیز دچار نابسامانی های فکری - عقیدتی هستند، گاه نسبت ناتوانی مطلق به فقه به طور عام و به مسائل اقتصادی آن بطور خاص داده اند، 41
سخن این گروه يك سخن علمی نیست ، باوری است که ریشه در شناخت ندارد. کسانی به این گونه گفته ها تفوه می کنند که هیچگونه آشنایی با مجموعه فقه ، بعنوان يك نظام حقوقی با پشتوانه ای غنی و تاریخ ندارند.این عناصر، فقه را در چهره مسائل پیش پاافتاده و عوامانه آن می شناسدو صلاحیت های لازم برای اظهار نظر در باب توانایی یا عدم توانایی فقه را ندارند. بدین خاطر به نظریه اینان ، در مباحث علمی اعتنایی نمی شود.

3. توانایی مشروط فقه

گروه سوم از صاحب نظران ، برآنند که فقه موجود گر چه دارای جوهر حیاتی و عناصر پویائی است که بالقوه می توان آن رااز سازگارترین مجموعه های حقوقی دنیا و پر کشش ترین آنها نامید، ولی این کشش و پویائی و تحرك ، مشروط بدان است که تجدید نظری اساسی در سازمان و بافت فقه موجود صورت پذیرد.این گروه ، برآنند که اگر فقه بخواهد بعنوان يك سیستم حقوقی کامل و دارای عناصر زنده و فعال و بعنوان يك حقوق غالب مطرح باشد، لازم است در باقت و سازمان فعلی و شیوه و متد استدلال و عناصر فعلی آن ، مطالعان وسیع و عمیقی صورت پذیرد. و سازمان دهی آن تجدید گردد. چکیده نظریه این گروه را در سخنان ذیل

می توان مطالعه کرد:
[با آن که به خصوص در مکتب شیعه توجهی که بدین بخش فقه (بخش حقوقی) معطوف داشته اند در قیاس با بخش عبادات ناچیز و تحول در آن محدود و نارسا بوده است . عناصر زنده و سازنده دراین منبع اصیل معارف ،اگر بدرستی بازشناسی و تحلیل واجراءپذیر گردد. برای رسیدن به کمال مطلوب و بنیاد جامعه ای اسلامی ، به خوبی کافی و پاسخگوست ... مجموعه حقوق اسلامی می تواند به درستی و به خوبی به عنوان یکنظام دقیق واصیل و سیستماتیك و قوی و هماهنگ با نظم منطقی درست ، در برابر سیستم های موجود حقوقی دنیا عرض اندم کنند و خود را به گونه یك نظام پیشرفته و قویم به جامعه علمی معاصر بقبولاند. متروط بر آن که به صورت مطلوب و شایسته عرضه شود که خود فرع آن است که تحولی عمیق در کار آن پدید آید و با توجه به تغییرات زمان و واقعیات نوین اجتماعی در سطح جهان ، مورد تجدید سازمان قرار گیرد]. 42
این گروه ، همگی بر تجدید نظری که باید در فقه و سازمان آن صورت پذیرد توافق دارند گر چه در نوع این تجدید نظر و مواردی که باید در معرض دگرگونی واقع شوند، و ملاك و معایر تجدید نظر، واین که چه عناصری بایداز درون فقه پیراسته شود،از دیدگاههای متفاوتی برخور دارند. برخی بیشتر به عال مقتضیات زمان بها داده اند و معیار تجدید نظر را در همین امر خلاصه کرده اند. عده ای بر شیوه های استبناطی موجود خرده گرفته اند و جهانبینی برخی فقهاء را درایستائی احکام فقهی موثر دانسته اند و تجدید نظر را بدین معنا گرفته اند که باید عده ای فقیه با جهان نگری نوین به استبناط احکام بپردازند 43 .
عده ای دیگر نارسایی های فقه کنونی را به این امر، مربوط دانسته اند که در طول 1400 سال ، عناصر بیگانه با فقه در آن رسوخ و رسوب یافته است و بهمین خاطر، همت و تلاش خود را مصروف پالایش فقه از عناصر بیگانه کرده اند.
این عناصر بیگانه نیز، هم در جنبه استدلال و شیوه استنباط مورد توجه قرار گرفته است . 44 و هم در حوزه مواد و منابع فقه و بیشتر در زمینه احادیث واخبار،این گروه هم خود را صرف پالایش اخبار آحاد و سنت نموده اند و گاه به تصفیه منابع استنباط دست یازیده اند. 45.
با مرور آثار و تالیفات این گروه ، به مجموعه عواملی دست می یابیم که بعنوان عوامل کم توانی فقه موجوداز آنها یاد شده است . دراینجا پاره ای ازاین علل و عوامل را باایجاد واختصار، ذکر می کنیم :

عوامل ضعف فقه موجود

1. ظاهر بسندگی درافتاء و پژوهش .
در مساله راهیابی به حکم موضوعات در فقه ، دو روش متمایز وجود دارد، برخی از فقهاء برای استخراج احکام موضوعات بدون توجه به روح قانون و مقیاس قانون گذاری دراسلام بااستناد به روایات باب ، حکمی راارائه می دهند. در روش دوم ، ملاك و معیار حکم ، روح حاکم بر مجموعه نظام فقهی است و بدون توجه به این معیار، هیچ استنباطی را دارای اعتبار نمی دانند.
[ظاهر بسندگی] که اصطلاحا در تاریخ فقه از آن به[اخباریگری] تعبیر شده است ، قدمتی تاریخی دارد واز ناحیه آن خسارتها و لطمات بسیاری بر فقه وارد آمده است و به تعبیر برخی از فرزانگان ، ریشه بسیاری از بن بستهای کنونی را در آن باید جست . شهید مطهری دراین باب می گوید:
اگر... بر شیعه هم مصیبت اخباری گری نرسیده بود ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما براین اصل بنا نشده بود، دچار تضادها و بن بست های کنونی نبودیم. 46
این نوع گرایش ، گر چه بطور رسمی از حوزه های علمی رخت بر بسته است وامروزه در حوزه های علمی منزوی است . و حاکمیت ندارد، ولی دراذهان وافکار برخی پژوهشگران فقه ، رسوباتی ازاین آفت باقی مانده است و ناخودآگاه در برخی موضع گری ها بروز می یابد.اگر شاخص اخباری گری را نگرش به ظواهراخبار بدون توجه به روح قانون ، و جمود برالفاظ بدانیم ، می توان ادعا کرد که هنوز هم در پاره ای مواضع این نوع جهت گیری ها مشاهده می شود. همین نوع جهت گیری هاست که برخی از صاحبان اندیشه را بر آن می دارد که بدینسان هشدار دهند :
[هناك من احکام الشریعه ماجاءالفاظ خاصه حسب الاحوال الخاصمه فما وظیفه الفقیه ان یکون متقیدا بهذاالالفاظ علی تغیرالاحوال بل علیه ان یدرك من هذاالالفاظ مقصودالشارع ویضع الاحکام الملائمه الجدیده لتحقیق المقصودالشارع و فی الحالات الجدیده الحاضره] 47 .
برخی ازاحکام شرع در قالب الفاظ خاص ارائه شده است فقیه ، نباید در چهارچوب آن قالب ها گرفتار آید بلکه باید دیدگاه کلی قانونگذار را دریابد واحکام نوین را درباب موضوعات جدید، با توجه به آن دیدگاه وضع کند
[ظاهر بسندگی] دربرخورد بااخثار، دست و پای فقیه را می بندد و تفکر فقاهتی را در تار تحجر محصور می دارد. و بدینسان ، فقیه اسلامی و روح حاکم براسلام وامیدارد. بااین نوع نگرش هاست که در دوران معاصر نیز، به جواز مالکیت برده 48 براساس آیات قرآن حکم می گردد .

واخذ هر نوع مالیات جز بعنوان خمس و زکات و دیگر موارد مصرح در فقه مردود شمرده می شود. و چنین استدلالی می شود که :
[رسول خدا که ولی امر مسلمین است از گرفتن مال مردم بدون رضایت او دوری می کند که بگیرد (!) و بکس دیگر بدهد، مگراینکه بامر خدا و مطابق قانون زکاه یا خمس یا مالی از حرام بدست آمده است بگیرد، و بصاحبش برگرداند و یا به بیت المال واریز نماید]. 49
صدوراحکام بااتکاء بر ظواهراخبار، بدون در نظر گرفتن روح حاکم بر فقه درباب مسایل اقتصادی در دوران معاصر و در قانون گذاری جمهوری اسلامی نیز، بروزهای نامیمونی داشته است . آنچه در مورد لایحه احتکار پدید آمد و موجب گشت که حتی برخی از مسئوولان بلند پایه نظام جمهوری اسلامی آن را نارسا و خنثی لقب دهنداز چنین نگرشی برخاسته بود.
برخی از نمایندگان مجلس نارسایی این لایحه و دوری آن از واقعیت های جامعه را چنین ترسیم کرده اند:
[اگراحتکار عبارت است ازانبار کردن گندم ، جو، کشمش و خرم، و روغن زیتون چنین مشکلاتی امروز نداریم] 50 .
بدینسان اتکاء به ظواهراخبار که می توان اخباری گری مدرن نیز آن را لقب داد. می تواند یکی از علل کم توانی فقه موجود در برخی زمینه ها بشمار آید.
2. نگرش غیر سیستماتیك
از جمله عللی که در مورد ضعف فقه موجود درم واجهه با[مسائل مستحدثه] بخصوص مسایل نوین اقتصادی از آن یاد می شود، نوعی نگرش تجزیه ای به این گونه مباحث است . برخی از پژوهشگران این گونه مباحث ، آنگاه که بدوراز واقعیات و در مباحث ذهنی غور می کنند و دورنمایی از کلیت نظام اقتصادی اسلام بر مبنای فقه ترسیم می نمایند، آرمانهای بلند واهداف والایی همچون ایجاد قسط، تعدیل ثروت و حذف فاصله ها و نابرابری های نابهنجار را بعنوان مجموعه اهداف این نظام ، بر می شمرند . اما آنگاه که بدرون مسائل کشیده می شوند و غور و تحقیق در قضایای جزئی وابواب خاص اقتصادی را و جبهه همت خویش قرار می دهند، آن نگرش فراگیر و بهم پیوسته را بکنار می نهند و در ترسیم قضایا و مسائل جزئی ،اهداف ، مبانی واصول تفکراسلامی را دخالت نمی دهند، بدینسان است که اجزاء درون سیستمی با آرمان های یاد شده همسویی لازم را پیدا نمی کند. و طرحها و نقشه های جزیی مربوط به یك بخش خاص از هماهنگی بك لیت نظام اقتصادی تهی می ماند و بسان وصله ای ناجور در درون نظام اقتصادی نمود می یابد. آنچه که برخی در ترسیم قوانینی همانند قانون کار، مالکیت ،احتکار، مسائل مربوط به زمین مالیات

ها و ... بیان کرده اند و بظاهر با عدالت اجتماعی که مقایس قانون گذاری دراسلام ناسازگار می نماید، برخاسته از چنین تفکر [تجزیه نگرانه] ای است . طرح اینگونه ای این مباحث درون سیستمی ، نشانگر آن است که در تفکراین گونه طراحان ، به ربط منطقی اجزاء فرعی سیستم بااصول مبانی واهداف آن ، توجه لازم مبذول نگشته است .این گونه طراحان ، در تجزیه و تحلیل مباحث فرعی مربوط به بخش های گوناگون ،اصول و مبانی را در ذهنیت خود لحاظ نداشته اند و به این امر توجه نکرده اند که برای دستیابی به واقعیت های موجود در يك نظام ، نمی توان اجزاء آن سیستم را بصورت مجزای از يك دیگر بررسی و مطالعه کرد. بهمین لحاظاست که برخی از تئوری پردازان ، بهنگام طرح نظام اقتصاد اسلامی ، به این آیه در تعدیل ثروت استناد می کنند که ،[کی لاتکون دوله بین الاغنیاء منکم] 51اما بگاه ترسیم حدود مالکیت و با مراجعه به منابع موجوداین باب رای می دهند که هر شخص می تواند در يك روز، میلیون ها تومان رااز راه مشروع مالك شود. 52
عامل دیگری که این نگرش غیرسیستماتیك را موجب می شوداین است که تحقیقات و پژوهشهای فقهی چه در مسائل اقتصادی ، چه در غیر آن ، دچار نوعی ایستائی و رکود تحقیقاتی بوده است . پژوهشگراین وادی ، همیشه با متد بسته و شیوه مرسوم به مسائل و مباحث می نگرد.از همان مدخل که فقهای گذشته ، وارد مباحث شده اند وارد می شود، پله و فصول وابواب بحث را به همان سان مرور می کند،اقوالی را نقل می کند، برخی را رد می نماید و نقلی را می گزیند.
در مباحث اینگونه ای ، بسیار کم دیده شده است که پژوهشگر در طرح مباحث ، شیوه و متد نوی را عرضه کند یااز زاویه جدیدی به مسائل بنگرد و خود را در چهارچوب های خاص محصور ندارد.اینگونه نبوده است که طراح مسایل اقتصاداسلام در کنکاش عقلانی - ذهنی خود سوار بر راهواراندیشه در سرزمین تحقیق بتازد و به یافته ای نو دست یابد. محصور ماندن در قالب ها و داده های گذشتگان ، خود موجب می گردد که محدوده مورد کاوش و تحقیق هماهنگی با کلیت سیستم نداشته باشد و در نتیجه ، مسائل اقتصادی فقه به مثابه يك سیستم توانمند عرضه نشود .
برخی از متفکران اسلامی ، در ضرورت تبیین سیستماتیك مسائل فقهی واشاره به این که تاکنون تحقیقات فقهی چنین نبوده است ، آورده اند.
اسلام يك نظام وسیع عقیده و عمل است ، شناختن هر جزء کوچك از يك نظام وقتی ممکن است که نخست بر دیدگاه کلی آن نظام و به اصطلاح معروف بر جهانبینی آن آگاه باشیم و برای شناخت این جزءاز آن دیدگاه کلی و در چهارچوب وسیع کلی ، دست به کار تحقیق شویم و دراین تحقیق به مناسبات این جزء بااجزاء دیگراین نظام و با کل نظام از هر جهت توجه

کنیم .اینگونه توجه همه جانبه ، در تحقیقاتی که تاکنون درباره اسلام صورت گرفته است ، در حد نصاب نبوده است53 .
این سخن مربوط به کلیت نظام اسلامی است ، ولی در مورد هر یك از نظام اقتصادی سیاسی فرهنگی اسلام بصورت مجزا نیز صادق است . و چنانکه در متن این کلام اشاره شده است مهم این نیست که متفکران ، تنها به ترسیم کلی یك سیستم بپردازند، بلکه باید در تحقیق مباحث فرعی ، نسبت این مباحث را با کل نظام ، همیشه در ذهنیت خویش لحاظ کنند. در مباحث اقتصاداسلامی ، ترسیم کلیت سیستم ، بعضا صورت گرفته است .اما ملحوظ داشتن آن اصول کلی در تحقیق مباحث فرعی ، کمتر مورد توجه بوده است تنها برخی از پژوهشگران این وادی را همت بر آن بوده است که چنین کنند. و گامهای مقدماتی براین باب برداشته اند و خود نیز، در مقدمه مباحث خود بااشاره به همین امر بیان داشته اند که :
[قوانین مربوط به اقتصاداسلامی قالب فکری می خواهد ...این قالب فکری نیز،از نگرش و غور در مجموع مباحث اقتصادی اسلام و مکتب اسلام اخذ واستنباط می گردد]. 54
هر چند تلاشگرانی ازاین دست در نگرش سیستماتیك به مسائل اقتصادی اسلام قدم های نخستین را برداشته اند واین گونه نوآوری ها دراین باب جای شکر و تقدیر دارد، ولی بلحاظ مربوط بودن این تحقیقات ، بدوران قبل از حاکمیت جمهوری اسلامی ، بیشتر رنگ[تئوری پردازی] دارد تا [قانون نگاری] والهام گیری از واقعیت ها.این کاستی باید در پروهش ها آتی بر طرف گردد.
3. عدم توجه به موضوعات نوین
عامل دیگری که در مورد کم توانی فقه موجود در پاسخگویی به مسائل نوین بطور عام و مسایل اقتصادی بطور خاص از آن یاد می شود،این است که در فقه موجود، آنچنان که باید به موضوعات نوین و مسائل مستحدثه توجه نگشته است . برای آن که فقه ، توان و قدرت مانور لازم را بیابد بایدابواب فقهی با توجه به این گونه موضوعات و مسائل ، تجدید سازماندهی شود و موردارزیابی مجدد قرار گیرد.
سخن دراین ارتباط فراوان است و مسائلی که باید در آنها پژوهش بعمل آید بسیاراین که مسائل مستحدثه چیستند؟ آیااین عنوان به قضایایی اطلاق می شود که هیچ نوع سابقه طرح درابواب فقهی ندارند؟ یا به مسایلی که هر چند سابقه طرح در مباحث فقهی دارند ولی بلحاظ دگرگونی های عمیق در روابط مناسبات و تحول در ابزار زندگی ، تغییری ماهوی یافته اند؟ یا به هر دو گروه این مسائل ، اطلاق می گردد، خود جای بحث و تحقیق دارد.
از زاویه دیگری نیز می توان به مبحث[مسایل مستحدثه] نگریست و

عنوان داشت که این مباحث زاییده چه موجباتی را در پدید آمدن این نوع مسائل می توان موثر دانست ؟ و سرانجام سیرتاریخی این مساله را می توان مورد مطالعه قرارداد که فقها در برخورد با[حوادث واقعه] چه عکس العمل هایی رااز خود بروز داده اند؟ آیا سعی در گنجاندن آنها درابواب فقهی با عناوین موجود داشته اند؟ یا بدنبال تاسیس ابوابی تحت عنوان جدید بر آمده اند؟ در این مجال و دراین بخش ، درصدد طرح این مباحث نیستیم .این مباحث ، خود مجال بسنده دیگری می طلبد .
آنچه که اکثریت قابل ملاحظه ای از فقهای زمان شناس بر آن اذعان دارند این است که عدم توجه به پدیده ها و[حوادث واقعه] فقه رااز پویایی و تحرك لازم باز می دارد. واین گونه حوادث و وقایع آنچنان فراوان اند که هیچ فقیهی نمی تواند آنها را دراستنباطات خود نادیده بگیرد. برخی از صاحب نظران با توجه به همین واقعیت ، مباحثی را بااین عناوین در تالیفات خویش طرح کرده اند(التدوین الجدید للقوانین الاقتصادیه و مبادئه) 55 و عنوان داشته اند که :
[اماالقوانین والمسائل التی قداشتدت الیه الحاجه فی الزمن الحاضر فلات توجد فی الزمن الحاضر فلاتوجد فی هذاالکتبناالفقهیه] 56 .
این صاحب نظران ، بر ضرورت تدوین دوباره فقه براساس نیازهای زمان پای می فشرند و دگرگونی شرایط اقتصادی اجتماعی را مبنای این بازنگری قرار داده اند و بر آنند که :
[مقتضیات زمان و واقعیات ،امکانا می تواند تاسیس [فقه جدید] را که تاکنون حتی تصور آن با پرهیز تلقی شده است . ضروری سازد]. 57
مبنای این تفکراین است که اگر فقه بعنوان یك مجموعه حقوقی ، بر آن است که [حکم افعال مکلفین] را بیان کنند،این تکالیف وافعال ، در گذر زمان ، شکل و قالب و هیئات گوناگون می یابند واینگونه نیست که بشراز لحاظ نیازه، تفکرات ، مصارف و شکل روابط و مناسبات بر بستری خاص ، ثابت مانده باشد. با توجه به این واقعیت هاست که اجتهاد حقیقی چنین ترسیم می شود.
[...مجتهد واقعی آن است که این رمز را بدست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می کند، وبالطبع حکم آنها عوض می شود. والا به موضوع کهنه شده فکر کردن و حداکثر یك[علی الاقوی] را تبدیل به[علی الاحوط] کردن یا یك[علی الاحوط] را تبدیل به[علی الاقوی] کردن هنری نیست واین همه جار و جنحال لازم ندارد]. 58
4. دوری فقه از حاکمیت و واقعیت ها
هر تئوری ، دربرخورد با واقعیت هاست که باور می شود. به کاستی های خود وقوف می یابد و عناصر واجزاء جدیدی را برای توانایی بیشتر به درون خود راه می دهد. و می پذیرد. تئوری ای که از واقعیت و حاکمیت بدور

ماند، به جای پرداختن به واقعیات ، در دالان ذهنیت ، به کنکاش بریده از عینیت قناعت می ورزند و بر ذهن و بافته های آن مشغول می گردد. آسمان به ریسمان می بافتد و به پیامدارائه طرحهای ذهنی ، در خارج توجهی نمی کند و میزان سازگاری آن با زمان و مقتضیات آن را نمی سنجد.این گونه تئوریه، بجای پردازش[حوادث واقعه] ،[حوادث مفروضه] را مورد کنکاش قرار می دهند.
فقه نیز، بعنوان يك برنامه زندگی ، که بایداعمال و کردار مکلفان را در جهت هدفی خاص ، هدایت کند، متاسفانه در گذر زمان براثر عوامل بسیار،ازاین آفت برکنار نمانده است .انزوای قرونی فقه از حاکمیت ، موجب آن شده است که عناصری که موضوعات قضایای فقهی را تشکیل می دهند در برخی بخش ه، بجای ریشه داشتن در واقعیت ه، ریشه در ذهنیت فقها داشته باشند.این امر،از قدرت و تحرك فقه می کاهد.
فقه ، جز در دوران خاصی از زمان ، در طول حیات خود، بدوراز حاکمیت بوده است دورانهایی مانند دوران حاکمیت عباسیان که بظاهر نهاده، در چهارچوب فقه شکل می گرفته اند، بواقع دوران حاکمیت فقه بشمار نمی آید، حقیقت آن است که دراین دوران ،[فقه] ، حاکم بر رفتار حکام نبوده است . بر عکس این حاکمان بوده اند که بر فقه حاکمیت داشته و آن را در جهت امیال خود سوق می داده اندلا[فقه] از مغلوبیت خود دراین دوران صدماتی را نیز، تحمل کرده است و ناخالص هایی بر آن وارد گشته است .این آفت ، مورد توجه صاحب نظران نیز قرار گرفته است . دوران های کوتاهی همانند دوران حاکمیت سربداران و ... را نیز نمی توان دوران حاکمیت فقه قلمداد کرد. چرا که در آن دورانها گر چه طرحها وایده هایی ابتدائی برای تدوین فقه حکومتی پی ریزی شد ولی دست اندرکاران حکومت ، آنچنان که می باید نه در حاکمیت بخیدن به فقه ابراهم داشته اند و نه در عمل ، توفیق چشم گیری کسب کرده اند. !
بدینسان ، مباحث اجتماعی ،سیاسی ،اقتصادی فقه ،امکان مانور نیافته و در عرصه ذهنیت و در زوایای مدارس محصور مانده است .این امر، تا بدان حد شیوع دارد که ابن خلدون ، در مقدمه مشهور خویش ، ذهنیت گرایی را بعنوان يك خصلت مشهور خویش ، ذهنیت گرایی را بعنوان يك خصلت تربیتی به عموم فقه، نسبت می دهد وی بااشاره به همین انزوا و تاثیر آن دراستبناط وافکار فقها می نویسد:
[فقیهان عادت کرده اند که در مسائل فکری به کنجکاوی پردازند. و در دریای معانی فرو روند. و آنها رااز محسوسات انتزاع و در ذهن تجرید کنند و به صورت امور کلی عمومی درآورند. تا بطور عموم بر آنها حکم کنند نه این که بخصوص ماده یا شخص یا نسل یا ملت یا صنف بخصوص را در نظر گیرند، و آنگاه این کلی را برامور خارجی تطبیق کنند.ایشان ، در همه

نظرهایشان به امور ذهنی و نظریات فکری عادت دارند. و بجزامور مزبور، چیز دیگری را نمی شناسند]. 59
دوری فقه از حاکمیت ، علاوه برایجاد مشکل دستیابی به موضوعات واقعی [ذی الحکام] ، موجب می شده است که از سوی مراکز قدرت و سیاست . تحت فشار نیز قرار گیرد. آنها بر آن بودند که[فقه] یا در جهت امیال آنها حکم کند یا مهر سکوت بر لب داشته باشدو بدین لحاظ، فقهای متعهد در تشریح مسائل حکومتی ، یا کوتاه می آمده اند یا در طرح آن با مشکلات بسیار مواجه بوده اند. شهید صدر، بااشاره به این که مسائل اقتصادی اسلام نیز،ازاین کلیت برکنار نمانده است ، می گوید:
(تدوین قوانین اقتصادی در گذشته چون بهر حال ربط به نهادهای حکومتی پیدا می کرده مشکل می شده است.
اینك که پس از گذشت قرون واعصار،[فقه] به مسند حاکمیت راه یافته و پنجه در پنجه واقعیت هاانداخته است ، قضایای شکل گرفته آن ، در دوران انزو، تکافوی واقعیت های موجود را نمی کند. فقهی که مسائل و قضایا را در محدوده مدارس و مساجد حل می کرد، با گذاراز ذهنیت ، با زمختی عینیت ها روبرو گشته است .[تدوین قوانین اقتصادی در گذشته چون بهرحال ربط به نهادهای حکومتی پیدا می کرده مشکل می شده است] .
60 پر روشن است که این گذار تاریخ ، بی دغدغه واشکال ، نخواهد بود و بسادگی نخواهد یافت . مسوولان نظام ، و فقهاء روشن ضمیراین نظام ، خود نیز، براین امرواقف اند و بهر مناسبت از آن یاد می کنند و همگان را بتلاشی فراگیر برای حل این مفصل فرا می خوانند. یکی از مسئولان بلند پایه نظام جمهوری اسلامی می گوید:
[اسلام قبلابعنوان یك فکر و ذهنیت بوداکنون تحقق پیدا کرده و به مرحله عمل رسیده ، لذا میان فکر و عمل تفاوت زیادی است و سوالات را طرح می سازد، که باید جواب داده شود]. 61
یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ، بااشاره به علل نارسایی فقه موجود می گوید :
انصاف باید داد که چهارده قرن محرومیت مانعی است که باعث شده است فقاهت همواره منهای حکومت به مسایل اجتماعی بنگرد. 62
5. شکل گیری فقه براساس دوران تاریخی خاص
جامعه انسانی ، در طول حیات تاریخی خویش دورانهای مختلفی را گذرانده است . خصیصه هایی که این دورانها رااز هم متمایز می سازد، به روابط و مناسبات انسانی هر دوره ، شکل تولید و توزیع و مبادله و فرهنگ آن دوره مربوط می گردد.این مناسبات نمی تواند در مسائل فکری و فلسفی هر دوره بی تاثیر باشد برخی از صاحب نظران برآنند که فقه موجود، بخصوص مسائل اقتصادی آن ، براساس روابط و مناسبات یك

دوره تاریخی ویژپی ریزی شده است واینك با دگرگونی این روابط، کشش لازم را برای پاسخگویی به مشکلات عصر حاضر، آنچنان که می باید ندارد، و می باید استنباطات نوینی با توجه به مناسبات کنونی شکل گیرد. یکی از صاحبنظران ، دراین باره می گوید:
[مبادله ، مزارعه ، مضاربه ،اجاره ، مرابحه ، رب، موارد زکاه و خمس ، و معاملات و مکاسب ، همه اشکال سیاسی اقتصاد زراعی و بازاری قدیم است . که فقه اسلامی ، خود را با آنها منطبق ساخته و در آن اشکال محبوس شده است] 63
این صاحب نظر بر آن است که روابط اقتصادی در شرایط کنونی دراین قالب ها نمی گنجد و لاجرم هناوین جدیدی در مسائل اقتصادی طرح می گردد و احکام جدیدی می طلبد.اینکه این سخن تا چه میزان درست است کاوشی بایسته می طلبد در بافت فقه و خصایص آن دوران تاریخی خاص و میزان تاثیرپذیری فقهااز آن روابط.اماگراین سخن درست باشد، بدون شك این عامل می تواند یکی از عوامل ضعف فقه موجود بشمار آید. بر پژوهشگران و فقهاء زملا ن شناس است که این گونه اظهار نظرها را مورد امعان نظر قرار دهند و درستی یا نادرستی آن را ثتبت کنند .
6. ورود عناصر بیگانه با فقه ، در فقه :
قدمت و سابقه تاریخی مجموعه[فقه] نام دارد، هر چند به غنای آن کمك می کند و آن را ستبر واستوارتر می سازد، ولی از سوی دیگر، آن را در معرض دهها نوع آفت نیز قرار می دهد فاصله زمانی بسیار طولانی که بین تولد، و حیات کنونی فقه وجود دارد. برای سلایق ، حب و بغض ه، و سیاست های خاص ،امکان تاثیرگذاری های فراوانی را در فقه ، فراهم آورده است . و کاستن وافزودهای عمدی و طبیعی بسیاری صورت گرفته است .
و بدین گونه ، آنچه بعنوان منابع فقه اصیل در دوران حیات ائمه[ع] طرح شده و در دوران های مقرون به آن معصومین[ع] شکل گرفته و تدوین شده ،امروز با غباری ازاین آفات و تحریفات عمدی و طبیعی همراه است .
این همه ، موجب گشته است که علاوه بر دگرگونی واقعیت ه،[فقه] از تحرك و نشاط نخستین خویش بازماند و براثر ورود عناصر بیگانه در درون فقه ، در برخی موارد و مسائل دچار نوعی رکود وایستائی گردد.
شهید دکتر بهشتی ، در مقاله ای که در باب ضروت بازنگری منابع فقه نگاشته اند در باب ورود این عناصر بیگانه در منابع فقه می گویند:
[در سنت ، چه در حدیث و چه گزارش تاریخییش ، دستهای تحریف کننده فراوانی وجود داشته است . عده زیادی از صاحبان آراء،افکار غیراسلامی یا ضداسلامی کوشیده اند با جعل حدیث از گزارش تاریخی ، آراء وافکار غیراسلامی یا ضداسلامی خود را به نام اسلام جا بزنند... دراین تحریف ،

باید توجه کامل داشت . یك بررسی عادی ، نفوذ فرهنگهای بیگانه ،از فرهنگ هندی و چینی گرفته تا فرهنگ ایران روم یونان و مصر و حتی فرهنگ عهد جاهلیت عربی را در آنچه امروز به نام مجموعه های حدیثی و تاریخ اسلامی در دست است ، بخوبی مشخص می کند]. 64
روشن است که ورودواین عناصر بیگانه به درون حدیث و تاریخ اسلامی ، به مثابه ورود آنها به درون فقه نیز، هست چرا که[فقه] بعنوان یك مجموعه ،از حدیث و تاریخ بعنوان دو منبع کشف حکم ، سود می جوید واز این کانال ، ناخالصی ها دراحکام فقهی نیز می تواند راه یابد.
این گونه آفت ها که یاد شد، گاه سلامت مواد و محتوای احکام را مورد تعرض قرار می دهند و گاه قالب و جهت گیری های استنباط را شهید مطهری ، با شاره به عناصر بیگانه ای که دراستنباطات فقهی را مورد تعرض قرار می دهد، در مورد تاثیرافکار بسته و متحجراشعری گری در فقه شیعه می گوید:
[نباید تصور کرد که حکومت اشعری و تسنن چه ربطی به عالم تشیع دارد، باید دانست که اینگونه حوادث که در جهان پیدا می شود، و مسیر افکار را در ناحیه ای عوض می کند نمی تواند در جاهای دیگر بی اثر باشد، حتما شیعه نیز تحت تاثیراین افکار بوده اند]. 65
7. گستردگی مباحث فقه و عدم رشته بندی آنها
اگر کسی درستی از گستره فقه آگاه باشد بدین امراذعان خواهد داشت که تنها برای مرور و فهم درست مجموعه مباحث فقهی ، دهها سال تمام وقت و عمر لازم است تا کسی بتواند یك دوره فقه اسلامی را بصورت گذرا و سطحی مرور کند و آشنایی اجمالی با عناوین واحکام آن بیابد. با توجه به وسعت حوزه مسائل فقهی ،اگر پژوهشگرانی بر آن باشند که با مقیاس های علمی و کاوش های استاندارد به بررسی مباحث و مسائل خاص فقهی بپردازند واز کم و کیف اقوال در آن باب آگاهی یابند، زمینه های تاریخی شکل گیری آن مباحث را مورد کاوشی قرار دهند و شبهات جدید و مسائل مستحدثه مربوطه را مورد توجه و شناخت قرار دهند و سرانجام یك تحقیق جامع و قابل پذیرش برای مجامع عملی درابواب مختلف ارائه دهند، آیا می توان امید داشت که یك فقیه بتواند در مورد تمایم فقه از عهده چنین تلاشی انبوه و سترگ برآید؟ بعید می نماید کسی از واقعیت مسائل فقهی با خبر باشد و باز هم پاسخ مثبت بدین سوال بدهد. حتی با مقیاس های معموملی تر نیز، چنین امری در حوزه های علمی سابقه و شایع نداشته است . گستردگی موضوعات و مسائل و پدید آمدن هزاران عنوان [ذی احکام] و مطرح شدن صدها زمینه قابل بحث براثر رشدارتباطات و تلاقی فرهنگه،این امکان را عملااز فقها سلب کرده است ، که بتوانند ضمن پرداختن به همه مباحث وابواب ، در هر کدام غور عمیق

و کاوش های دقیق را معمول دارند.[پردازش مجموعی] فقه ، موجب می گردد که تحقیقات و مباحث از تعمق لازم برخوردار نباشد و در مباحث ، به ذکراقوال مشهور اکفتاء گردد و یا عوامانه با آن برخورد گردد واین امرا ز جمله بزرگترین عوامل رکود فقه وانزوای آن است .
چنین امری ، با توجه به گسترش دانش بشری و مسائل اسلامی و تلاقی فرهنگه، و تلاش سازمان یافته جوامع فرهنگی پیشرفته ، که هر روز سیستم های حقوقی خود را سامان بهتری می بخشند تخصصی شدن فقه را به مثابه يك ضرورت مطرح می سازدامری که باید فقهای زمان شناس و آشنای با قضایا و مسائل مستحدثه ، بدان دست یازند. چرا که بدون شناخت واقعیت های موجود در روابطانسان ها و مسائل انسانی قابل بث در فقه ، رشته بندی فقه کاری خواهد بود روبنایی و دگرگونی عمیق و لازم را در جهت گیری و مباحث فقه به وجود نخواهد آورد.
شهید مطهری ،این فقیه و متفکر زمان شناس ، با تکیه بر آگاهیهای عمیق خوداز بافت فقه ، و آشنایی به مقتضیات زمان و روابط و مناسبات بشری در دوران معاصر، درباره ضرورت رشته بندی می گوید:
[احتیاج به تقسیم کار در فقه و بوجود آمدن رشته های تخصصی در فقاهت از صد سال پیش به این طرف ، ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهای این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند یا به این پیشنهاد تسلیم شوند...اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز، یکی از علوم واقعی دنیاست ، بایدازاسلوبهایی که در سایرعلوم پیروی می شود پیروی کنیم .اگر پیروی نکنیم معنایش این است که از ردیف علوم خارج است]. 66
تا بدینج، در حد توان خویش از مسائل مربوط به[فقه واقتصاد] و نیز علل کم توانی فقه ، در برخورد با موضوعات نوین از جمله مسائل اقتصادی سخن گفتیم . و زمینه هایی را برای کاوش بیشتر طرح کردیم امید می رود صاحبان اندیشه و دلدادگان به حاکمیت فقه به شناسایی گسترده تر این علل همت گمارند و در جهت ریشه کن کردن این نارسایی ها گام بردارند.
چنانکه در بدو سخن گفتیم ،این مقاله ، تنها زمینه های قابل بحثی را طرح کرده واز فرزانگان ،امید پژوهش های بایسته تری را دارد. در باب ارتباط[فقه] با[پی ریزی اقتصاد سالم] سخن بسیاراست . صفحات محدود مجله امکان پیگیری این مبحث دراین شماره را نمی دهد بامید آن که در آینده این امکان را بیابیم مقاله را به پایان می بریم .

پاورقی ها

1. قانون اساسی ، بند 12ازاصول کافی .
2. مقدمه ای بر علم اقتصاد، توانایان فرد، ج 1.30.
3. همان مدرك ،ج 1.39.
4. همان مدرك ،ج 1.30.
4. اقتصاد م، ج 2.13.
5. همان مدرك ،2.17و18. و درآمدی براقتصاداسلامی ، دفتر همکاری حوزه ، دانشگاه ، .13و14.
7. همان مدرك ،ج 2.12و13.
8. مقدمه ای بر علم اقتصاد،ج 1.33و34.
9. همان مدرك ،ج 1.34و41.
10. و11 اقتصاد م،1.10و11.
12. اقتصاداسلامی ، شهید بهشتی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ،.59.
13و14 همان مدرك ،.63و64.
15 همان مدرك ،.60.
16. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی ، خطبه های جمعه ، وزارت ارشاد،ج 3.279.
17 اقتصاداسلامی ، شهیدبهشتی .62.
18 همان مدرك ،.61.
19. رك : خطبه های جمعه ، ج 3.279 سخنان حجه هاشمی رفسنجانی .
تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق ،ایراج توتونچیان .20.
21بررسی اجمالی مبانی اقتصاداسلامی ، .44.
22. مجموعه فتاوای یاد شده در مورد مسائل اقتصادی در مجله حوزه ، شماره .23از صفحه 21 تا 32 آمده است .
23مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ،1562/03.
24. رك : اطلاعات سیاسی اقتصادی ، شماره 7.40 نویسنده مقاله یاد شده دراین زمینه آورده است : با توجه به گفتار مسئولان از جمله نخست وزیر باید قبول کنیم که تامین هزینه های جنگ به عنان برنامه بلند مدت دولت حداقل برای مدت زمان حدود 20 سال مطرح است باید نسبت به تدوین بودجه ای مستقل و برنامه ریزی شده برای جنگ اقدام شود.
25. سخنان نخست وزیر در دفاع از بودجه . رك : روزنامه رسمی مجلس ، شماره .11676.
26مذاکرات مجلس شورای اسلامی ، دور دوم ، جلسه .92.
27روزنامه مجلس ، شماره .11675.

2829 اطلاعات سیاسی اقتصادی ، 40/07.
30روزنامه رسمی مجلس ، شماره .11675.
31و32 اطلاعات سیاسی اقتصادی ،/05/8
33 همان مدرك ، شماره /02/4
34روزنامه مجلس شورای اسلامی ، دور دوم ، .34 جلسه 93.
35 اطلاعات سیاسی اقتصادی ، شماره /07/8
36جلسه 92 دور دوم مجلس شورای اسلامی .
37. رك : درس فقه ، .1408/01/18.
38. رك : روزنامه رسالت شماره .492.
39مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ، ج 1.118.
40روزنامه رسالت ، شماره 491 سرمقاله .
41. در صفحه 16 ج 2 اقتصاد م، شهید صدر، به سخنان این گروه اشاره شده است .
42 زمین در فقه اسلامی ، ج /10/1
43. مراجعه شود به جزوه اجتهاد دراسلام ، شهید مطهری .26 و نیز بنگرید کلام شهید بهشتی را ما معتقدیم که اسلام از روزاول یك انقلاب بود و باید همچنان بعنوان یك آیین انقلابی تاابد بماند. برای درك یك آیین انقلابی ، روحیه انقلابی لازم است . عرض مااین است و روی این تکیه داریم . می گوئیم فردی که روحیه انقلابی ندارد و ضعف نفس دارد. محافظه کار بار آمده است اگر تمام ویژگیهای دیگر را هم که در کتاب ها برای مجتهد می شماریم دارا باشد، درفهم بعدانقلابی اسلام توانایی کافی نخواهد داشت . در حقیقت با صراحت اینطور بگویم برای این که یك مجتهد، مجتهدی باشد واجد شرایط ... باید دارای روحیه انقلابی باشد تا درست مجتهد باشداین قیدی است که بعنوان یك مبنا برای اصول الفقه پیشنهاد می کنیم . رك : مذاکرات مجلس خبرگان ، ج 1.219.
44و45. مراجعه شود هب آثار آقای محمدباقر بهبودی ،از جمله معرفقه الحدیث و صحیح الکافی و نیز رك . و به مقاله ای از شهید بهشتی در باب طرح کوششی تازه در راه شناخت تحقیقی اسلام مجله حوزه ، شماره 15.38.
46بررسی اجمالی مبانی اقتصاداسلامی ،.27.
47 الرب،ابوالاعلی المودودی .108.
49 همان مدرك ، 1.93 همین مولف در باب مهریه با توجه به آیه ولوآتیتم احدا هن قنطارا آورده است که قنطار برابراست با 52500 مثقال طلا که اگر هر مثقال طلا 1000 تومان باشد مهریه می تواند برابر باشد با 525..... تومان براساس این فرض با توجه به قیمت فعلی طلا می توان جوازاخذ مهریه ای معادل .250 میلیون تومان حکم کرد رك : ج 1.54.53.

ث48 مالکیت خصوصی ، ج 1.145و34.
50. روزنامه جمهوری اسلامی ، شماره 2079.
52. دراین باب اشاره به یك مورد خالی از لطف نیست . یکی از خبرگان قانون اساسی بااصرار براینکه اصلی درباره مالکیت خصوصی در قانون اساسی گنجانده شود گفته است : ....مالکیت دراسلام محدود نیست و انسان می تواند روزی پانزده تومان ، هزارتومان و یا یك میلیون تومان دخل کند51 .سوره حشر،/07
و شهید هاشمی نژاد در جواب ایشان . محدوداست برادر. ر.ك مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ،ج 3.1539.
53. شهید بهشتی ، رك مقاله ای که از آن شهید مجله حوزه ، شماره 15.38.
55. و56 اقتصاد م، ج 179.
57. متن در فقه اسلامی ، ج /12/1
58. اجتهاد دراسلام ، شهید مطهری ،.25.
59. مقدمه ابن خلدون ، ترجمه گنابادی ، ط بنگاه کتاب ، ج 2 صفحان 1148 - 1147 - 1146.
60. اقتصاد م، ج 1.17.
61. آیه الله موسوی اردبیلی ، کیهان ، 1366/09/18.
62. نطق قبل از دستور یکی از نمایندگان پیرامون فتاوی تاریخی حضرت امام در باب مسائل اقتصادی .
63. جهت گیری طبقاتی اسلام دکتر شریعتی .98.
64. مجله حوزه ، شماره 15.51.
65. بررسی اجمالی - مبانی اقتصاداسلامی .28.
66. اجتهاداسلام ، .27.28.32.

پرسش و پاسخ

اقتصاد

نظام اقتصادي اسلام

آيا قوانين اقتصادي ربطي به ايدئولوژي دارد؟ في المثل در عمليات بانكي اگر بخواهيم قوانين فقهي را اجرا كنيم , داد و ستد رونق نمي يابد, چون مثلاً شخصي مبلغي را به بانك مي دهد و سود آن را دريافت مي كندو با آن زندگي مي كند و هيچ كار اقتصادي نمي كند.

پرسش

آيا قوانين اقتضادي ربطي به ايدئولوژي دارد؟ في المثل در عمليات بانكي اگر بخواهيم قوانين فقهي را اجرا كنيم , داد و ستد رونق نمي يابد, چون مثلاً شخصي مبلغي را به بانك مي دهد و سود آن را دريافت مي كندو با آن زندگي مي كند و هيچ كار اقتصادي نمي كند.

پاسخ

قوانين اقتصادي , بخش عظيمي از فقه اسلامي و جزء دستورهاي ديني است , مانند بيع (خريد وفروش) و اقسام آن و اجاره و مساقات و مضاربه و جعاله و شركت و حواله و كفالت و غيره , كه براي هر كدام ازموضوعات فوق , در فقه اسلامي , كتابي اختصاص يافته است و بخش عظيمي از فقه را مكاسب (كسب ها) تشكيل مي دهد.
دربارهء عمليات بانكي مي توان به نحوي عمل كرد كه صحيح باشد و مشكلي به وجود نيآيد, مثلاً همان طور كه درمضاربه شخصي پانصد هزار تومان پول دارد و توان كار اقتصادي ندارد, مي تواند پول را به شخص مطمئنّي بدهدو با هم قرار داد مضاربه ببندند كه او با آن پول به كاسبي بپردازد و هر چه از آن استفاده برده , نيمي , از آنِ صاحب پول و نيم ديگر از كاسب (عامل) باشد. اين معامله و قرار داد مضاربه صحيح است .
همين طور بانك مي تواند طرف قرارداد اشخاص باشد, مثلاً آقاي پول را به بانك به عنوان سپردهء ثابت كوتاه يا بلند مدّت به عنوان مضاربه بدهد و بانك با آن كارهاي اقتصادي كند و از منافع آن , مقداري را طبق قرارداد به صاحب پول پرداخت نمايد. اگراين طور عمل بشود, اشكالي ندارد و باعث رونق اقتصادي شده است . بنابراين عمليات بانكداري اسلامي باعث رونق اقتصادي مي شود, چون پول گذاردن در بانك به عنوان سپردهء ثابت يك كار اقتصادي است , درست مانند اين كه شخص با پولش برنج و حبوب بخرد و در مكاني در معرض فروش بگذارد و با فروش آن ها استفاده ببرد, در حالي كه شخص كاري نكرده و پول را فرستاده و برنج و حبوب برايش فرستاده اند و ايشان در مغازه نشسته و ديگري برايش مي فروشد.

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پرسش

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پاسخ

متأسفانه يكي از آسيب هاي دين شناسي آن است كه برخي خاستگاه چالش ها و نارسايي هاي مربوط به مسلمانان را دين و آموزه هاي آن مي دانند، حال آن كه عقب ماندگي و مشكلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چيزي است و مسلمان بودن چيزي ديگر.(1)
در اسلام مسلمانان به فعاليت هاي اقتصادي فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروري و بيكاري نهي شده اند تا آن جا كه كار در راه تأمين هزينه زندگي اعضاي خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پيدا كرده است.(2) يكي از نويسندگان در ذيل تفسير آية 20 مزمل مي نويسد: "در آيه تلاش براي زندگي در كنار "جهاد في سبيل الله" قرار داده شده و اين نشان مي دهد كه اسلام براي اين موضوع اهميت زيادي قائل است. چرا چنين نباشد، در حالي كه يك ملّت فقير و گرسنه و محتاج به بيگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندي نخواهد يافت؟! اصولاً "جهاد اقتصادي" بخشي از "جهاد با دشمن" است.(3)
امام صادق(ع) در خصوص اهميت كسب روزي فرمود: "لا تكسلوا في طلب معايشكم فأنّ آبائنا كانوا يركضون فيها و يطلبونها؛(4) در تحصيل روزي تنبلي نكنيد، زيرا پدران ما در اين راه مي كوشيدند و روزي را طلب مي كردند".
بر اين اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوري از فقر فرا خوانده، بلكه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ريشه در عوامل ديگر دارد. يكي از علل مهم، سياست هايي است كه در طول تاريخ توسط حاكمان ستمگر به كار گرفته شده و دشمنان نيز از آن حمايت مي كردند. دشمنان مي دانند كه استقلال اقتصادي مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است.
آنان ذلت و وابستگي جهان اسلام را مي خواهند! داده هاي تاريخي نشان از آن دارد كه يكي از وابستگي هايي كه شديداً جامعه اسلامي را آسيب پذير نمود، وابستگي اقتصادي به كشورهاي استعمار گر است.
برداشت هاي انحرافي از دين
يكي از علل گسترش فقر در جهان اسلام برداشت هاي انحرافي از دين مي باشد. برخي تصور مي كنند كه دين انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعاليت در دنيا بر حذر داشته، كه غلط بودن اين پندار كاملاً روشن است.
در برخي از روايات يكي از مؤلفه هاي جامعة آرماني امام زمان(عج)

پيشرفت هاي اقتصادي و علمي بيان شده است. اين نشان مي دهد كه يكي از اهداف مهم اسلام فقر زدايي و فرا خواني به فن آوري و پيشرفت هاي اقتصادي است. پيامبر اسلام و ائمه به فعاليت هاي اقتصادي مي پرداختند و در صدد تشكيل جامعة بدون فقر بودند. امام علي(ع) يكي از وظايف حاكمان را فقر زدايي دانست.(5)

البته در اسلام همان گونه كه به فعاليت هاي اقتصادي سفارش شده، به تقوا و معنويت گرايي نيز سفارش شده است، زيرا همه خوشبختي ها در داشتن مال و ثروت ظهور نمي كند.

اين كه تصور مي شود ملت هاي فاقد ايمان و پرهيزگاري، غرق در ناز و نعمت هستند، اشتباره بزرگي است؛ زيرا اگر به درون اين جوامع نفوذ كنيم، دردهاي جانكاهي (كه روح و جسم آن ها را درهم مي كوبد) مي بينيم و قبول خواهيم كرد كه بسياري از آن ها از بيچاره ترين مردم روي زمين هستند،(6) زيرا معنويت مهم ترين سرمايه زندگي است.

اگر در اسلام از درآمدها و ثروت اندوزي غير مشروع نهي شده، بدين جهت است كه مردم از معنويت فاصله نگيرند و عدالت اجتماعي گسترش يابد.

خود باختگي

يكي از علل مهم فقر جوامع اسلامي خود باختگي است، بدين معنا كه امروزه مسلمانان توانايي ها و قابليت هاي خويش را فراموش كرده و تصور مي كنند فقط ديگران توان اقتصادي و خلاقيت هاي علمي دارند. روحيه خود باختگي موجب شده است كه در جوامع اسلامي از نيروهاي انساني كشورهاي بيگانه استفاده شده و اين رويكرد فقر اقتصادي و وابستگي را در پي دارد.

پي نوشت ها:

1. تفسير نمونه، ج 6، ص 270.
2. وسائل الشيعه، ج 12، ص 43 (الكاد علي عياله كالمجاهد في سبيل الله).
3. تفسير نمونه، ج 25، ص 200.
4. وسائل الشيعه، ج 12، ص 28.
5. نهج البلاغه، نامة 53.
6. تفسير نمونه، ج 6، ص 268.

اسلام با اقتصاد چند گونه پیوند دارد؟

پرسش

اسلام با اقتصاد چند گونه پیوند دارد؟

پاسخ

اسلام دو پيوند با اقتصاد دارد: مستقيم و غيرمستقيم. پيوند مستقيم اسلام با اقتصاد از آن جهت است كه مستقيماً يك سلسله مقررات اقتصادي درباره مالكيت، مبادلات، ماليات‌ها، حجرها، ارث، هبات و صدقات ،وقف، مجازاتهاي مالي يا مجازاتهايي در زمينه ثروت و غيره دارد. اسلام كتاب البيع، كتاب الاجاره، كتاب الوكاله، كتاب الرهن، كتاب الارث،كتاب الهبه و كتاب الوقف دارد.

و از طرف ديگر مي‌دانيم اصل «نُوءمِنُ بِبِعْضٍ و نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» ـ همان‌طور كه قرآن كريم مي‌فرمايد مطرود است. عليهذا يا بايد اسلام را دربست بپذيريم و يا بايد دربست رد كنيم.

پيوند غير مستقيم اسلام با اقتصاد از طريق اخلاق است. در اين جهت برخي مذاهب ديگر نيز كم و بيش چنين مي باشند. اسلام مرد م را توصيه مي كند به امانت، عفت، عدالت، احسان، ايثار؛ منع دزدي و خيانت و رشوه. همة اينها در زمينه ثروت است و يا قسمتي از قلمرو اين مفاهيم، ثروت است. تا حدود مسائل اقتصادي روشن نشود، حدود عدالت، امانت، عفت، احسان و همچنين حدود دزدي، خيانت و رشوه روشن نمي‌شود.

اصول متعارفه و موضوعه اقتصاد اسلامي چيست؟

پرسش

اصول متعارفه و موضوعه اقتصاد اسلامي چيست؟

پاسخ

: عبارت است از:
الف. اقتصاد بايد به نحوي باشد كه موجب ازدياد ثروت عمومي بشود، راكد و ثابت نباشد، متكامل باشد، حداكثر استفاده از عامل طبيعت و عامل انساني بشود.
ب. عدالت و مساوات رعايت گردد، به معني اينكه تبعيضها و اولويتهاي بيجا در كار نباشد.
ج. فردي فرد ديگر را استثمار نكند.
د. عدالت به معني اينكه حقوق طبيعي افراد بايد رعايت شود؛ هم به اين معني كه حق طبيعي يك فرد به او داده شود، نه به فرد ديگر، يا همه افراد ديگر و دولت، و هم به معني اينكه آزادي يك فرد محترم شمرده شود. مي توانيم آزادي را اصل عليحده بشماريم.
و. احترام آزادي افراد در انتخاب كار
ز. آزادي افراد كه خود يك اصل است و همچنين ازدياد ثروت عمومي كه خود اصل ديگر است، بايد محدود شود به ساير مصالح بشر؛ يعني بايد منحصر به اخلاق عموم و معنويات بشر باشد.

اسلام چه نوع درآمدهايي را ممنوع کرده است؟

پرسش

اسلام چه نوع درآمدهايي را ممنوع كرده است؟

پاسخ

آنچه اسلام از رشته هاي درآمد منع كرده است چند قسم است:
الف. درآمد از طريق اغراء به جهل و تثبيت جهالت مردم و تحكيم عقايد سخيف و خرافي نظير بت فروشي و صليب فروشي.
ب. نوع دوم تحصيل درآمد، از طريق اغفال و اضلال است. بيع كتب ظلال از اين قبيل است. در اسلام شكستن سكه تقلبي و از بين بردن كتاب تقلبي واجب است. البته خريد و فروش آنها براي كساني كه قدرت تفكر و تجزيه و تحليل دارند مانعي ندارد اما براي كساني كه فاقد اين قدرتند صحيح نيست. (امروز به نام آزادي عقيده و فكر، نشر هر كتابي و خريد و فروش هر كتابي را صحيح مي دانند، اما اسلام اين راه درآمد را به روي پيروان خود بسته است. تدليس ماشِطه و نجش از اين قبيل است. مدح مَنْ لايَستَحِقُ المدح از اين قبيل است. كهانت نيز از اين قبيل است، بلكه تحريم ساختن و مبادله مجسمه نيز از اين قبيل است و لو آنكه جنبه حريمي و مقدّمي دارد.)
ج. تقويت دشمنان به هر نحوي باشد از اين نوع است. بيع سلاح به اعداء دين، بلكه هرگونه خريد و فروشي كه سبب شود دشمن، قوي و دوست ضيعف شود در اسلام ممنوع است. اگر خريد و فروشي سبب شود كه بنيه نظامي يا اقتصادي يا فرهنگي دشمن قوي و متقابلاً بنيه نظامي، اقتصادي، فرهنگي خودي ضعيف شود ممنوع است. فروش نسخ خطي قيمتي به آنها از اين قبيل است. فروش موادي از قبيل نفت به آنها از اين قبيل است.
د. تحصيل درآمد از راه توليد يا خريد و فروش و مبادله موادي كه استعمال آنها براي بشر زيان دارد و يا فايده‌اي ندارد و از نوع هوسهاي كودكانه است. مبادله شراب، اعيان نجسه، آلات قمار و غش از اين قبيل است.
هـ. پاي ماده مضري در كار نيست، بلكه نوع كاري كه فرد در مقابل آن واقع مي شود بيهوده يا مضر است، مثل لهو و غنا يا قمار قيادت يا هجو مؤمن.
و. نوع ديگر كاري است كه از نظر اسلام فوق مسائل اقتصادي است، از قبيل اجرت در قضاوت، تعليم دين و قرآن، اجرت بر اذان يا افتاء. اذان شعار است، شعار راستي و ايماني، پيام دل است به دل؛ اين زشت است كه كسي پول بگيرد و بگويد: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ»؛ اين كار، فروشي نيست، همچنانكه از نظر اسلام سربازي نيز مزدوري نيست، اجباري هم نيست، قصد قربت مي خواهد. حتي بيع مصحف. اين گونه كارها بايد بلاعوض صورت گيرد، ولي بودجه عامل از بيت المال تأمين شود. (بعضي

علت حرمت اجرت [در اين موارد را] تضاد اجرت با قصد قربت دانستهاند، ولي به عقيده ما اين است كه اين گونه كارها در اسلام فوق مبادله و خريد و فروش مي داند. افتاء و ارشاد هم از اين قبيل است.
ز. كارهايي كه منجر به تجمل پرستي مفرط بشود، مثل ساختن يا مبادله ظروف طلا و نقره.

رابطه « اخلاق » و « اقتصاد » در اسلام چگونه است؟

پرسش

رابطه « اخلاق » و « اقتصاد » در اسلام چگونه است؟

پاسخ

بين اقتصاد اسلامي و اقتصاد مادّي، تفاوت فراواني وجود دارد. مهمترين فرق بين اين دو، اين است كه اقتصاد اسلامي، با اخلاق و اصول انساني آميخته و توأم است؛ در حالي كه اقتصاد مادّي، نه تنها از عاطفه و اخلاق خالي است، بلكه اصل حاكم بر آن منافع مادّي است. ولي اصل حاكم بر اقتصاد اسلامي اخلاق است؛ و تحصيل منافع بايد در سايه حفظ ارزشهاي اخلاقي باشد؛ بر همين اساس اسلام معاملهاي را كه منشأ فساد باشد، حرام شمرده است؛ مثلاً اگر تأسيس مراكز فحشا در اسلام ممنوع است؛ يا اگر شراب فروشي و داير كردن قمارخانهها در اسلام حرام اعلام شده و يا اگر تأسيس بانكهاي رباخوار در اسلام جايز نيست، همه و همه بدين جهت است كه اين گونه كارها منشأ مفاسد زيادي است و با اخلاق اسلامي سازگار نيست.

آيا احكام اقتصادي اسلام بيشتر بيانگر تجارت است و توجّهي به كشاورزي ندارد؟

پرسش

آیا احکام اقتصادي اسلام بیشتر بیانگر تجارت است و توجّهي به کشاورزي ندارد؟

پاسخ

در احاديث اسلامي به كشاورزي اهمّيّت بسيار داده شده است; از جمله در روايتي از اميرمؤمنان((عليه السلام)) چنين آمده است: «هر كس با وجود داشتن آب و خاك، فقير باشد از رحمت يا نعمت خدا دور است». در روايت ديگر آمده است كه شخصي از امام معصوم((عليه السلام)) درباره كشاورزان پرسيد; امام فرمود: «كشاورزان گنج هاي خدا در زمينند.
خداوند هيچ كاري را بيشتر از زراعت دوست نمي دارد. خدا هيچ پيامبري را مبعوث نكرد مگر اينكه زارع بوده است، جز «ادريس» كه خياط بود».

آيا در قرآن‌کريم در مورد ربا خواري و پول ربوي آياتي آمده است؟ عذاب‌هاي دنيوي و اخروي رباخوار چيست؟

پرسش

آيا در قرآن‌کريم در مورد ربا خواري و پول ربوي آياتي آمده است؟ عذاب‌هاي دنيوي و اخروي رباخوار چيست؟

پاسخ

بله، قرآن‌کريم در آياتي رباخواري را حرام دانسته و رباخواران را وعدة عذاب‌هاي شديد داده است; از جمله:
1. خداوند متعال مي‌فرمايد: "الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَوَاْ لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَـنُ مِنَ الْمَسِّ ذَ َلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوَّاْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَوَاْ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوَاْ فَمَن جَآءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَيَ فَلَهُ مَاسَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَي اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَـَّئِكَ أَصْحَـبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَـلِدُونَ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوَاْ وَيُرْبِي الصَّدَقَـتِ وَاللَّهُ لاَ يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيم ; (بقره، 275 و 276) كساني كه ربا مي‌خورند بر نمي‌خيزند مگر مانند كسي كه بر اثر تماس شيطان ديوانه شده و نمي‌تواند تعادل خود را حفظ كند]گاهي زمين مي‌خورد، گاهي بپا مي‌خيزد[اين به خاطر آن است كه گفتند بيع هم مانند ربا است]و تفاوتي ميان آن دو نيست[در حالي كه خدا بيع را حلال كرده و ربا را حرام]زيرا فرق ميان اين دو بسيار است[و اگر كسي اندرز الهي به او برسد و]از رباخواري[خودداري كند سودهايي كه در سابق]قبل از نزول حكم تحريم[به دست آورده مال او است و كار او به خدا واگذار مي‌شود; ولي كساني كه باز گردند]و مجدداً مرتكب اين گناه شوند[اهل آتش خواهند بود و هميشه در آن مي‌مانند. خداوند ربا را نابود مي‌كند و صدقات را افزايش مي‌دهد، و خداوند هيچ انسان ناسپاس گنهكاري را دوست نمي‌دارد".
2. در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: "اي كساني كه ايمان آورده‌ايد از خدا بپرهيزيد و آن چه از]مطالبات[ربا باقي مانده رها كنيد، اگر ايمان داريد، اگر]چنين[نمي‌كنيد بدانيد با جنگ با خدا و رسول او روبرو خواهيد بود و اگر توبه كنيد، سرمايه‌هاي شما از آن شماست..." (بقره، 278، 279)(ر.ك: تفسير نمونه، آيت‌اللّه مكارم شيرازي و ديگران، ج 2، ص 269 ـ 282، دارالكتب الاسلامية، تهران.)
3. همچنين در جايي ديگر مي‌فرمايد: "اي كساني كه ايمان آورده‌ايد ربا]و سود پول[را چند برابر نخوريد از خدا پروا كنيد تا رستگار شويد". (آل عمران، 130) و نيز آيات 161، سوره نسأ و...(ر.ك: ربا در اسلام، شهيد آيت‌اللّه دكتر بهشتي;، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.)
رباخواري و رباخواران در روايات اسلامي نيز به شدت مورد سرزنش قرار گرفته است، چنان كه حضرت امام صادق‌مي‌فرمايد: رباخوار از دنيا بيرون نمي‌رود مگر آن‌كه به نوعي از جنون مبتلا خواهد شد".(بحار الانوار، علامه مجلسي;، ج 100، ص 120، مؤسسة الوفأ، بيروت.)

پيامبر اكرم‌مي‌فرمايد: "هنگامي كه به معراج رفتم دسته‌اي را ديدم به حدي شكم آنان بزرگ بود كه هر چه جديت مي‌كردند، برخيزند و راه روند، براي آنان ممكن نبود، و پي در پي به زمين مي‌خوردند. از جبرئيل سؤال كردم، اين‌ها چه افرادي هستند؟ جرم‌شان چيست؟ جواب داد اين‌ها رباخواران هستند."(همان، ص 349 / ر.ك: تفسير نمونه، آيت الله مكارم شيرازي و ديگران، ج 2، ص 271ـ273، دارالكتب الاسلامية.)

فرق بين اقتصاد اسلامي و سرمايه داري چيست و آيا برنامه هاي اول و دوم دولت با اقتصاد اسلامي هماهنگ است ؟

پرسش

فرق بين اقتصاد اسلامي و سرمايه داري چيست و آيا برنامه هاي اول و دوم دولت با اقتصاد اسلامي هماهنگ است ؟

پاسخ

به طور معمول هر ايدئولوژي و مكتبي به بيان اصول كلي و جهت گيري هاي اساسي و سياست گذاري هاي كلان مي پردازند و آيين نامه هاي اجرايي بر عهده كارشناسان است. در اسلام نيز خطوط كلي اقتصاد بر محور عدالت اجتماعي و حداكثر مشاركت مردمي بنيان گذاري شده است كه دراين باره مي توانيد به منابع زير مراجعه فرماييد:
1- اقتصاد ما، شهيد سيد محمد باقر صدر
2- بانكداري بدون ربا، شهيد سيد محمد باقر صدر
3- بانكداري داخلي2، بانك مركزي جمهوري اسلامي
4- زمين در فقه اسلامي، طباطبايي
5- طراح تحليلي اقتصاد اسلامي، مهدي بناء رضوي
6- نظري به نظام اقتصادي اسلام، شهيد مطهري
7- نظام اقتصادي و اجتماعي، عبد الكريم عبداللهي
سيستم اقتصادي اسلام در سه محور عمده با نظام سرمايه‌داري تفاوت دارد كه عبارتند از:
1- مسأله مالكيت. 2- نوع فعاليت‌هاي اقتصادي. 3- توزيع ثروت.
مالكيت: مالكيت در اسلام با ديگر سيستم‌هاي اقتصادي تفاوت‌هاي اساسي دارد؛ زيرا:
1- در نظام سوسياليستي اصل نفي مالكيت خصوصي است. البته همه كشورهاي اشتراكي بر خلاف اين مبنا درعمل ناچار به پذيرش مالكيت خصوصي در موارد بسيار محدودي گرديده‌اند و هرگز قادر به اجراي اين اصل نبوده‌اند؛زيرا در عمل به ركود فعاليت‌هاي اقتصادي و عدم بروز خلاقيت‌ها مي‌انجامد.
2- در كاپيتاليسم اصل تكيه بر مالكيت خصوصي و آزادي مطلق آن است جز آن كه در موارد نادري باز دولت ها ناچار شده‌اند بر خلاف اين مبنا برخي از سرمايه‌ها را عمومي اعلام نمايند. اين مبنا باعث رشد بي‌رويه امپراتوران بزرگ اقتصادي گرديده كه بدون هيچ محدوديتي با حمايت دولت هاي خود به غارت سرمايه‌هاي ملت‌ها پرداخته‌اند.ضمنا در كاپيتاليسم دولت حق مداخله در فعاليت هاي سرمايه‌داران و محدودسازي آنان را ندارد و اساسا دولت درجهت منافع آنان سياست گذاري مي‌كند.
3- اسلام قائل به اصل مالكيت مزدوج (مالكيت خصوصي عمومي و دولتي) است و در عين حال براي هر يك ازاقسام مالكيت حدود و مقرراتي را وضع كرده كه در صورت اجراي صحيح آن معايب هر يك از دو سيستم ديگر

برطرف شده و اقتصاد جامعه بالندگي و شكوفايي نويني خواهد يافت.
محدوديت‌هايي كه اسلام براي مالكيت خصوصي قائل است از قرار زير مي‌باشد:
الف) محدوديت روشي: بر خلاف كاپيتاليسم در اقتصاد اسلامي پيمودن هر راهي براي كسب ثروت مجاز نيست وتنها از راه‌هاي قانوني و شرعي ويژه شخص آزادي فعاليت اقتصادي دارد. برخي از راه‌هايي كه اسلام براي ازدياد ثروت ممنوع ساخته عبارتند از: ربا، احتكار، انحصار و توليدات حرام و ... (ر . ك : مكاسب محرمه).
ب) محدوديت مصرفي: نوع مصرف و استفاده از ثروت نيز در اسلام از آزادي مطلق برخوردارنيست و بايد درچارچوب قانوني ويژه‌اي قرار گيرد. از جمله اموري كه اسلام در اين رابطه ممنوع ساخته عبارتند از: كنز، اسراف،تبذير، خريد آلات حرام و از بين بردن ثروت بويژه مايحتاج عمومي.
ج) محدوديت موضوعي: از نظر اسلام بر خلاف سرمايه‌داري همه چيز نمي‌تواند تحت مالكيت خصوصي درآيد مانند: جنگل‌ها، درياها، معادن و منابع زير زميني، صنايع مادر و...
د) مشاركت اجتماعي: در اقتصاد اسلامي هر فرد پس از پيمودن راه‌هاي مشروع كسب ثروت چنان چه از او برنيازهاي عادي خود و خانواده‌اش در آمدي كسب كرد مسؤوليتي اجتماعي بر دوش دارد و بايد مقداري از آن ثروت را براي تامين نيازمندي‌هاي جامعه صرف كند تا از رشد بي‌رويه ثروت او و عقب ماندگي جامعه جلوگيري شده وهمراه با فعاليت‌هاي اقتصادي او جامعه نيز بالندگي يابد (ماليات‌هاي اسلامي).
ه) اختيارات دولت اسلامي: دولت اسلامي ضمن آن كه بايد نسبت به اجراي موارد فوق بر فعاليت‌هاي اقتصاديبخش خصوصي نظارت نمايد علاوه بر آن در صورتي كه مشاهده كند كه در گوشه‌اي ثروت هنگفتي تمركز يافته و دربخش‌هاي ديگر جامعه نيازهاي شديدي وجود دارد و آن تمركز موجب شكاف طبقاتي عميق شده و براي جامعه زيانبار است مي‌تواند هر مقدار كه ضرورت داشته باشد مصادره نموده و در نيازهاي جامعه صرف نمايد.
نوع فعاليت‌هاي اقتصادي: در نظام اسلامي هر نوع كار و فعاليتي بايد در جهت رفع نيازهاي واقعي انسان‌ها و رشد و سلامت مادي و معنوي جامعه باشد. بنابراين فعاليت‌هايي كه تأمين كننده نيازي نيست يا چه بسا موجب مفاسد و انحرافاتي در جامعه است مثل توليد مشروبات الكلي، تصاوير محرك و... در اسلام ممنوع مي‌باشد برخلاف اقتصاد سرمايه‌داري كه محدوديتي از اين جهات قائل نيست.
توزيع ثروت: توزيع ثروت در اسلام براساس عدالت اجتماعي و بهره‌وري همه اقشار جامعه از اقسام مختلف مالكيتي است و نبايد نظام توزيع به

سمت بهره‌وري قشر خاصي بگرايد. پس روشن شد كه تنها وجه مشترك اقتصاداسلامي و كاپيتاليسم اصل احترام به مالكيت خصوصي است ولي حدود و مقررات آن زمين تا آسمان فرق دارد و دو ماهيت جدا از يكديگرند.

براي آگاهي بيشتر ر . ك : اقتصاد ما شهيد آيت الله صدر.

چرا در معارف اسلام مسائل اقتصادي كمتر مطرح شده

پرسش

چرا در معارف اسلام مسائل اقتصادي کمتر مطرح شده

پاسخ

«اقتصاد» داراي دو بخش است: الف) نظام اقتصادي، ب) علم اقتصادي در مقوله اول، بنيان‌هايي كه بايستي نظام اقتصادي بر آن استوار گردد، در اسلام تبيين شده است؛ ولي در مقوله دوم كه علم اقتصاد تا حدود زيادي به شرايط هر زمان وابسته است از اين رو بايستي در هر عصري كارشناسان مسائلاقتصادي براي امور اقتصادي جامعه، برنامه‌ريزي كنند.
تا چند دهه پيش به دليل آن كه راهي براي پياده كردن احكام اسلامي وجود نداشت، لذا افكار دانشمندان ومتفكران به اين قضيه معطوف بود كه مسائل اقتصادي اسلام را از منابع آن استخراج و مدون كنند، ولي در چند دهه اخير ـ به ويژه پس از پيروزي انقلاب اسلامي ـ اين موضوع شتاب فزاينده‌اي يافته و تحقيقات و پژوهش‌هاي عميقي دراين زمينه انجام گرفته است.
براي آگاهي بيشتر در اين زمينه، به منابع زير مراجعه فرماييد:
1ـ اقتصاد ما شهيد سيد محمد باقر صدر
2ـ بانكداري بدون ربا شهيد سيد محمد باقر صدر
3ـ بانكداري داخلي 2 بانك مركزي جمهوري اسلامي
4ـ زمين در فقه اسلامي طباطبايي
5ـ طراح تحليلي اقتصاد اسلامي مهدي بناء رضوي
6ـ نظري به نظام اقتصادي اسلام شهيد مطهري
7ـ نظام اقتصادي و اجتماعي عبد الكريم عبداللهي

میان زهد (ساده زيستي) و پيشرفت چه ارتباطي است؟

پرسش

میان زهد (ساده زیستي) و پیشرفت چه ارتباطي است؟

پاسخ

جواب اجمالي: (42)
زهد و ساده زيستي از جمله كمالات اخلاقي است و در متون ديني ما در باب دل نبستن به تمنّيات دنيوي تأكيدات فراواني شده است. اما افراط و تفريط در تفسير زهد در طول تاريخ و ناديده گرفتن سنت و سيره ي حضرات معصومين عليهم السلام چهره ي زيباي زهد و ساده زيستي را مشوش ساخته است. به فرموده ي امام موسي بن جعفر (عليه السلام):
از مانيست آن كس كه دنياي خود را براي دينش يا دين خود را براي دنياي خويش ترك گويد.
كدام مكتب و آيين همچون اسلام توصيه و تشويق نسبت به فراگيري علم و كسب معرفت و جوشش و بالندگي و تلاش عقلاني دارد؟ و لذا از لحاظ تاريخي و با استناد به روايات ديني اسلام همواره به نو شدن تمايل نشان داده است اما اين نو شدن لزوماً به معناي مدرنيسم و نو شدگي غربي نيست. مُدرنيته يعني نو شدن و نو شدگي و در برابر هرگونه تعلق به گذشته و سنت قرار مي گيرد.
نكته حائز اهميت اين است كه ترقي و پيشرفتي مورد نظر اسلام است كه انسان را اسير تمايلات نفساني و تعلقات دنيوي نسازد بلكه او را از هوي و هوس برهاند.
جواب تفصيلي: (42)
يكي از كمالات اخلاقي انسان زهد و ساده زيستي است و در متون ديني ما در باب مخالفت با تجمّلات دنيوي و دنياگرايي تأكيدات فراواني شده است.
در قرآن كريم خداي بزرگ به پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله)مي فرمايد: به شكوفه هايي كه در دست ديگران است و ما به آنان داده ايم چشم مدوز; زيرا ما مي خواهيم آنان را با آن شكوفه ها بيازماييم ولي رزق پروردگار تو بهتر و ماندني تر است.
شكوفه هاي دنيا براي كسي ميوه نخواهد داد. عالم طبيعت چنان سرد است كه تا اين شكوفه ها بخواهند به بار نشينند و به ثمر تبديل شوند، سرماي زودرس طبيعت از راه مي رسد و شكوفه ها مي ريزند.
اما ديدگاه هاي مختلف در باب زهد و پارسايي در طول تاريخ موجب بروز تفاسير گوناگون در
عرصه ي فرايندهاي اجتماعي گشته است و متأسفانه برداشت هاي ناروا از منابع ديني و يا ناديده گرفتن سنت و سيره ي حضرات معصومين عليهم السلام نحله هاي گوناگوني را پرورانده كه جمعي در مسير افراط و

گروهي در وادي تفريط، چهره ي زيباي زهد و ساده زيستي را مشوش ساخته اند. به گونه اي که گاهي با شنيدن واژه ي زهد انزوا، تنهايي، دوري از مردم و تمدن و پيشرفت و ترقي، و دعا و عبادت و در گوشه اي آرام و فارغ از مشغله هاي زندگي در ذهن انسان تداعي مي گردد، در حاليکه اين معنا واژگونه ساختن حقيقتي ارزشي و آلوده ساختن مفهومي ملکوتي است.
امام صادق (عليه السلام) مي فرمايد: زهد نه آنست که مال دنيا را تباه کني و نه آنکه حلال آن را بر خود حرام گرداني. بلکه زهد آنست که اعتمادت به آنچه نزد حق است، بيش از آن باشد که در نزد خودت يافت مي شود.
و به فرموده ي حضرت اميرالمؤمنين علي (عليه السلام): زهد در يك آيه از قرآن بيان شده است، آنجا که مي فرمايد: تا آنکه به خاطر از دست دادن چيزي متأسف و متأثر نشويد و بر آنچه به دستتان رسيده فرحناك نباشيد.
و لذا پارسايي و زهد، دل بستن به امر باقي و نوميد گشتن نسبت به امور فاني است. جدايي از تعلقّات دنيوي و قرب به ملکوت است. سبك بال گشتن براي پرواز در آسمان فضايل و ملکات انساني است.
حال آيا رشد و کمال و تعليم و تربيت و سعادتمندي مانع پارسايي است يا ياور آن؟
کدام مکتب و آيين همچون اسلام توصيه و تشويق نسبت به فراگيري علم و کسب معرفت و جوشش و بالندگي و تلاش عقلاني دارد؟
مگر نه اينست که پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمودند: علم را طلب نمائيد ولو اينکه در چين باشد.(3) و فراگيري آن را بر همگان ضروري دانستند.
در روايتي مولي اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) تمام مواضع دنيا را جهل مي نامد مگر جايگاه علم را که
روشني و فروغ است(1)، و اين به صراحت قدر و شايستگي علم و حقارت دنيا و دلبستگي به آن را بيان مي سازد.
اما در باب نسبت بين دين اسلام و پيشرفت بايد گفت: از لحاظ تاريخي اسلام همواره به نو شدن تمايل نشان داده است اما اين نو شدن لزوماً به معناي مدرنيسم و نو شدگي غربي نيست. واژه مدرنيته از واژه ي لاتين (Modernus) به معناي نو و تازه گرفته شده است. مدرنيته يعني نو شدن و نوشدگي و در برابر هر گونه تعلّق به گذشته و سنت قرار مي گيرد، هر چند وجوه اشتراکي نيز با آن دارد. براي نمونه مي توان به علم گرايي جهان اسلام که يکي از الگوهاي نوشدن غربي بود اشاره کرد. توجه به حقوق بشر، عقل گرايي، مدارا با مخالفان و غير هم کيشان که همگي از مظاهر نو شدن غربي به شمار آمده اند ريشه در تمدن اسلامي داشته و

برگرفته از آن هستند. بحث آزاد در حوزه ي معارف ديني و گريز از جزميّت نيز از ديگر آموخته هاي تجدّد غربي از جهان اسلام است.
اما نكته ي حائز اهميت اين است كه ترقّي، پيشرفت و نو شدني مورد نظر اسلام است كه انسان را اسير تمايلات نفساني و تعلقات دنيوي نسازد بلكه او را از هوي و هوس برهاند. به فرموده ي امام علي (عليه السلام): هر آن علمي كه مورد تأييد و امضاء عقل نباشد گمراهي و ضلالت است. (3) وقتي تساوي دو روز انسان از منظر اسلام غبن و خسران محسوب گردد اين بهترين معناي رشد و بالندگي است.
براي اطلاع بيشتر رواياتي چند درباره موضوع بحث ذكر مي گردد.
امام صادق (عليه السلام): كسي كه از مقتضيات زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات واقع نمي شود.
امام علي (عليه السلام): سزاوار است انسان عاقل رأي خردمندان را به رأي خود بيفزايد و دانش علما را بر دانش خويش اضافه نمايد.
امام علي (عليه السلام): تجارب آدمي پايان ندارد و معلومات انسان عاقل به وسيله ي تجربه همواره در افزايش و فزوني است
امام موسي بن جعفر (عليه السلام): از ما نيست آن كس كه دنياي خود را براي دينش يا دين خود را براي دنياي خويش ترك گويد

راه حل اسلام براي درمان فقر چيست؟

پرسش

راه حل اسلام براي درمان فقر چيست؟

پاسخ

يكي از راههاي مشكل فقر توصيهها و راه حلهاي « دين مبين اسلام » است كه عمل بدانها، سبب پر شدن شكاف فقر و كم شدن فاصلههاي طبقاتي مردم ميشود.
همان گونه كه صدر اسلام و در زمان پيامبر (ص) با عمل به فرمانهاي الهي و دستورات ديني، چنان شد و براي اولين بار در تاريخ بشر، جامعهاي بيطبقه يا دست كم با فاصله طبقاتي بسيار اندك، عملاً پديدار شد.
امروزه هم، اگر بتوانيم در جامعه خود و حتي همه جوامع بشري، ابن دستورالعملها را به كار بنديم، توزيع ناعادلانه ثروت و فاصله فقير و غني و به طور كلي نابرابري در جوامع بشري از ميان خواهد رفت.
يكي از اين توصيهها و دستورالعملهاي با ارزش در اسلام، مسأله «انفاق» است. قرآن مجيد بر موضوع انفاق تأكيد بسياري كرده و آيات فراواني در اين زمينه آورده است. تعداد آياتي كه كلمه «انفاق» يا مشتقاتش در آن به كار رفته است، بيش از هفتاد آيه است؛ البته اگر آياتي كه مضمون آنها، دلالت بر انفاق دارد، ولي كلمه انفاق يا مشتقاتش در آن ذكر نشده است را اضافه كنيم، مجموع آيات انفاق بيش از اين تعداد خواهد شد.
خداوند متعال در قرآن مجيد، انسان را به پرداخت قسمتي از آنچه نصيب او ميگردد و در اختيارش ميباشد، فرمان داده است. در آيه 19 سوره ذاريات تعبير زيبايي از اين مطلب شده است«وَ فِي اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَائلِ وَ الْمَحْرُوم» [و در اموال آنان (پرهيزگاران) حقي براي سائل و محروم بود.] برابر اين آيه، مؤمن براي فقرا و مساكين در اموالش حقي قائل است.
در قرآن مجيد براي تشويق مردم به انفاق تعبيرهاي زيبا و جذّابي به كار برده شده است.
1 – خداوند در آيه 96 سوره نحل ميفرمايد «ما عِنْدكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» [آنچه نزد شماست فاني ميشود، امّا آنچه نزد خداست باقي است.]
چه تعبير زيبايي! چه عبارت كوتاه و پرمعنايي! يعني اگر كسي ميليونها تومان پول خرج كند، تماماً از بين ميرود، ولي اگر يك تومان براي رضاي خداوند و در راه خدا هزينه شود، نزد خداوند و در خزانه غيب او باقي ميماند؛ يعني بر خلاف آنچه بيشتر مردم تصور ميكنند، انفاق نابود نميشود.
2 – در آيه 89 سوره نمل آمده است «مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها...» [هر كس كار نيك و خوبي انجام دهد، بهتر از آن را پاداش ميگيرد.] قصص/84
برابر صراحت اين آيه شريفه، نه تنها انفاق و صدقه از بين نميرود و نزد

خداوند باقي ميماند، بلكه خداوند در عوض، چيزي بهتر به انفاق كننده ميدهد.
3 – آيه 160 سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آيه ميفرمايد «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةَ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها...» [هر كسي كار خوبي انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش ميدهد.]
اين آيه كه به طور كلّي درباره «حسنات» است، «انفاق» يكي از حسنات بزرگ را هم در برميگيرد كه برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد.
و سرانجام در (آيه 261 سوره بقره) ارزش فوق العادهاي براي صدقه و انفاق بيان ميشود و در اين آيه آمده است «مَثَل كساني كه انفاق ميكنند و قسمتي از اموالشان را در راه خدا به فقراء و مساكين ميدهند، همچون يك دانه است كه هرگاه در زميني حاصلخيز و مستعد كاشته شود، رشد و نموّ ميكند، به هفت خوشه تبديل ميشود و در هر خوشه يكصد دانه جاي ميگيرد » يعني انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد و حتي بيش از اين؛ زيرا كه خداوند براي هر كس كه بخواهد آن را مضاعف، دو برابر يا بيشتر، مي‌كند.

قرآن كريم، براي جلوگيري از تمركز ثروت در دست ثروتمندان، چه راه‌هايي معين كرده است؟

پرسش

قرآن كريم، براي جلوگيري از تمركز ثروت در دست ثروتمندان، چه راه‌هايي معين كرده است؟

پاسخ

با ذكر اين نكته كه موضع اسلام نسبت به مال و ثروت، منفي نيست، بلكه اسلام، ثروتي را مي‌پسندد كه به وسيلة طلب سراي ديگر شود، اسلام ثروتي را مي‌پسندد كه در آن "نيكي به همگان باشد و ماية فساد در زمين و فراموش كردن ارزش‌هاي انساني و گرفتار شدن در مسابقه جنون‌آميز "تكاثر" نگردد و انسان را به "خود برتربيني" و "تحقير ديگران" و حتي رويارويي با پيامبر خدا6 نكشاند.
وسيله‌اي باشد، براي استفادة همگان، براي پركردن خلأهاي موجود اقتصادي، براي مرهم نهادن بر زخم‌هاي جانكاه محرومان و براي رسيدن به نيازها و مشكلات مستضعفان.
قرآن كريم، براي اجراي عدالت اجتماعي و مبارزه با فقر و محروميت و پركردن فاصله‌هاي طبقاتي و پاك‌سازي روح و جان از حب دنيا و مال‌پرستي و ثروت‌اندوزي به عنوان يك قانون كلي با پيامبر اكرم‌دستور مي‌دهد: "خزمن اموالهم صدقة...; از اموال آن‌ها صدقه‌اي]زكات[بگير...".
بنابراين، خداوند، حقوق واجبي; مانند زكات و خمس و ساير حقوق غير واجب كه همان صدقه و انفاق به مستمندان است، در اموال مردم قرار داده، تا كساني كه سخاوتمندند و دچار آرزوهاي دور و دراز نيستند، مراقب حلال و حرام خويش باشند و به ارحام خود كمك كنند، كه در اين صورت غالباً اموال نزد آن‌ها جمع نمي‌شود، هر چند درآمدشان زياد باشد.
در حديثي از امام علي بن موسي الرضا7 مي‌خوانيم كه فرمود: مال، جز با پنج خصلت در يك جا جمع نمي‌شود، بخل شديد، آرزوهاي دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنيا بر آخرت"(نورالثقلين، العروسي الحويزي، ج 5، ص 668، ج 7، نشر اسماعيليان.) ، در روايت ديگر از پيامبر اكرم‌در همين كتاب مي‌خوانيم: "تكاثر، جمع‌آوري اموال از طرق نامشروع و خودداري از اداي حق آن و بستن آن‌ها در خزينه‌ها و صندوق‌ها است."
هم چنين در قرآن كريم، در آية شريفة: "مَّآ أَفَآءَ اللَّهُ عَلَيَ رَسُولِهِي مِنْ أَهْلِ الْقُرَيَ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَيَ وَ الْيَتَـمَيَ وَالْمَسَـكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاَ يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الاْ ?غْنِيَآءِ مِنكُم;(حشر،7)، آن چه را خداوند از اهل اين آبادي‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و... است، تا]اين اموال عظيم[دست به دست ميان ثروتمندان شما گردد."، به يك اصل اساسي در زمينة اقتصاد اسلامي اشاره كرده است و آن اين كه جهت‌گيري اقتصاد اسلامي چنين است كه در عين احترام به "مالكيت خصوصي" برنامه

را طوري تنظيم كرده كه اموال و ثروت‌ها متمركز در دست گروهي محدود نشود كه پيوسته در ميان آن‌ها دست به دست بگردد. اگر مقررات اسلامي در زمينة تحصيل ثروت و ماليات‌هايي هم چون، خمس، زكات، خراج و غير آن و احكام بيت‌المال و انفال درست پياده شود، خود به خود جامعه از دو قطبي شدن به اقليّتي ثروتمند و اكثريتي فقير خارج مي‌شود.(ر.ك: تفسير نمونه، آيت الله مكارم شيرازي و ديگران، ج 16، ص 174; ج 8، ص 118، ج 20، ص 320; ج 22، ص 324، ج 27، ص 312، 318; ج 23، ص 506، دارالكتب الاسلامية.)

1ـ لطفاً در خصوص فقر و تلاش براي رفع آن توصيه هايي عنايت فرمائيد؟

پرسش

1ـ لطفاً در خصوص فقر و تلاش براي رفع آن توصيه هايي عنايت فرمائيد؟

پاسخ

در رواياتي از پيامبر خواندم كه پيامبر فرموده بودند خداوند خزائن و گنجينه هاي عالم را به من عرضه كردند و من در ميان اين گنجينه ها فقر را برگزيدم. لذا به بيان پيامبر فقر نوعي گنجينه است چرا كه فقر اگر محدود باشد(و به سرحد احتياج نرسد) انسان را از دلبستگي هاي به اموال بي نياز مي كند و رها مي كند، انساني كه مالي براي حفظ ندارد نه تلاش براي جمع آوري مي كند و نه ترس از دست دادن دارد و ربوده شدن و هزار چيز ديگر.
ولي در روايتي از آقا علي(ع) خواندم كه از هر دري فقر بيايد از در ديگر ايمان مي رود. اين روايت اشاره دارد به فقري كه انسان را به سر حد احتياج به خلق خدا بكشاند. چرا كه اگر انسان آنقدر فقير باشد كه براي زنده ماندن و پوشيده ماندن محتاج به غير شود خطرناك مي شود و ممكن است نشانه هاي عدم توكل در او ديده شود. لذا با جمع اين روايات خدمت شما خواهر عزيز خواهم گفت كه سعي كنيد از رزق دنيا به قدر كفاف برگزينيد كه داخل در روايت پيامبر باشيد و از آن طرف محتاج ديگران قرار نگيريد پس با توكل به خدا و با تشكر از خدا به وسيله بازوي پرتوان خودتان و با مراجعه به فهم و درك خودتان راه احتياج به خلق خدا را ببنديد، روي پاي خود بايستيد و به خدا توكل كنيد، تمام تلاش خود را براي رزق حلال انجام دهيد، فقر را مي توان با قناعت حاصل كرد با عدم اسراف، عدم وسواس با تدبير و دقت در معيشت و نظم در كارها، هرچيزي را در جاي خود صرف كردن، بي توجه به دنيا و دنيازدگان بودن، و به آنچه روزي انسان مي شود شاكر بودن و راضي بودن و قانع بودن.

تأثیر علم و ثروت در پیشرفت انسان چگونه است ؟

پرسش

تأثیر علم و ثروت در پیشرفت انسان چگونه است ؟

پاسخ

علم و ثروت رابطهء مستقيم در پيشرفت انسان دارند. در روايات در زمينهء علم آمده است : . علم از كمالات محسوب مي شود, لذا در روايتي اميرالمؤمنين عالم را به دو قسم تقسيم كرد و فرمود: . و مي فرمايد: و در معناي بي عمل مي فرمايد: .(9) مراد از علمي كه نافع و نور است , علمي است كه از

آن معنويت و تقوا ببارد و همراه با عبوديت و بندگي خدا باشد. اين گونه عالمان نوراني هستند و علمشان نور و چراغ و هدايتگر است . اين گونه علم را مي توان ناميد و همان است كه ابوذر مي گويد: .(10)

پيامبر6فرمود: .(11)

به جرأت مي توان گفت : علم نافع در پيشرفت و كمال انسان بسيار مؤثر, بلكه لازم است .

ثروت نيز مي تواند تأثير مثبتي در كمال انساني داشته باشد, تا بدان جا كه در حديث آمده : .(12)

در مضامين ديگر آمده است : . در دعاي ابوحمزه از امام سجاد7آمده است :

الفقر; خدايا! از فقر, به تو پناه مي برم >. در روايات گفته شده كه عبادت هفتاد جزء است و بهترين آن ها به دنبال كسب حلال رفتن است .() و بركت ده جزء است و نُه جزء آن در تجارت است .(13) در روايت ديگر آمده است :

كسب و كار مشغول شويد>.(14) عمر بن يزيد به امام صادق 7گفت : مردي مي گويدمن در خانه مي نشينم و نمازمي خوانم و روزه مي گيرم و خدا را عبادت مي كنم و رزق و روزيم را خدا مي رساند. امام صادق 7فرمود: .(15)

بايد انسان دنبال كار و كوشش برود.

پيامبر6فرمود:

است >.

بنابراين علم و اقتصاد تأثير به سزايي در كمال يا نقص انسان دارد.

(پاورقي 1.حرعاملي , وسائل الشيعه , ج 14 ص 19

(پاورقي 2.همان , ص 19

(پاورقي 3.همان , ص 50

(پاورقي 4.همان , ص 18

(پاورقي 5.همان , ص 53

(پـاورقي 6.وسائل الشيعه , ج 14 ص 51
(پـاورقي 7.علي اكبر مظاهري , جوانان و انتخاب همسر, ص 136
(پـاورقي 8.وسائل الشيعه , ج 14 ص 424
(پـاورقي 9.بحارالانوار, ج 2 ص 106
(پـاورقي 10.بحارالانوار, ج 2 ص 51
(پـاورقي 11.همان , ص 52
(پـاورقي 12.مجلسي , بحارالانوار, ج 70 ص ص 246
(پـاورقي 13.همان , ص 3
(پـاورقي 14.شيخ حرعاملي , وسائل الشيعه , ج 12 ص 5
(پـاورقي 15.همان , ص 14

دیدگاه قرآن دربارۀ رسیدگي به مستضعفين چيست؟

پرسش

دیدگاه قرآن دربارهٔ رسیدگي به مستضعفین چیست؟

پاسخ

1. با توجه به تقابل مستضعف و مستكبر، مي‌توان به اين نتيجه رسيد كه قانون شكني‌ها و سركشي‌هاي مستكبر است كه با نافرماني از قانون و شرع و تجاوز به حدود الهي و با كسب امتيازات نامشروع، حقوق مستضعف را غصب مي‌كند. قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايد: "إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي الاْ ?رْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَـآغفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَآءَهُمْ إِنَّهُو كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِين;(قصص،4)، فرعون در آن سرزمين برتري طلبيد و اهل آن را گروه گروه گردانيد; گروهي را زبون و پست مي‌شمرد، پسرانشان را سر مي‌بريد و زنانشان را زنده بر جاي مي‌گذاشت; به راستي وي از تبه‌كاران بود."

2. مستضعف در قرآن كريم، به دو مفهوم استضعاف فكري و اجتماعي به كار رفته كه به هم پيوسته‌اند. آيات 97 و 98 سورة نسأ، به استضعاف فكري و هم چنين آية 75 همين سوره، به استضعاف اجتماعي اشاره دارند.

3. راه‌كار كلّي مقابله با پديدة استضعاف عبارت اند از: الف ـ بالا بردن سطح آگاهي‌هاي مستضعفين، ترسيم وظايف آنان، در باز پس‌گيري حقوق از دست رفته خود، استوار ساختن حاكميت مبتني بر عدالت، تعديل ثروت و توزيع عادلانه ثروتهاي جامعه و... است. سفارش جدّي قرآن بر انفاق به محرومين(ذاريات،19.) و پرداخت ماليات‌هاي واجب اسلامي، مانند خمس و زكات از اين قبيل است. ب ـ چنان چه راه‌كارهاي فوق نتوانست جلوي تبه‌كاري مستكبران را بگيرد، قرآن كريم مي‌فرمايد كه بايد با آنان به جهاد و پيكار برخاست كه آية 75 سورة نسأ، بدين مطلب اشاره دارد.

راه رسيدن به خودكفايي براي يك كشور از نظر قرآن چيست؟

پرسش

راه رسيدن به خودكفايي براي يك كشور از نظر قرآن چيست؟

پاسخ

قرآن كريم بهترين راه خودكفايي را اعتماد به نفس، تكيه بر نيروهاي خودي و تلاش و كوشش فراوان مي‌داند.
خداوند متعال دربارة اعتماد به نفس مؤمنان مي‌فرمايد: "ولا تَهِنوا ولا تَحزَنوا واَنتُمُ الاَعلَونَ اِن كُنتُم مُؤمِنين;(آل‌عمران،139) و سست نشويد! و غمگين نگرديد! و شما برتريد اگر ايمان داشته باشيد."
همچنين قرآن كريم دربارة اعتماد بر نيروي مسلمانان و مؤمنان در راستاي خودكفايي اقتصادي و... مي‌فرمايد: "ولا تَركَنوا اِلَي الَّذينَ ظَـلَموا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ وما لَكُم مِن دونِ اللّهِ مِن اَولِياءَ ثُمَّ لا تُنصَرون; (هود، 113) و بر ظالمان تكيه ننماييد، كه موجب مي‌شود آتش شما را فراگيرد، و در آن حال، هيچ ولي و سرپرستي جز خدا نخواهيد داشت، و ياري نمي‌شويد." از آيه مذكور برمي‌آيد كه در مسائل اقتصادي، نظامي، سياسي و... مسلمانان نبايد بر كفار و ظالمان تكيه كنند و بايد از خود استقلال داشته و خودكفا باشند.(ر.ك: نمونه، آيت‌الله مكارم شيرازي و ديگران، ج 9، ص 259 ـ 264، دارالكتب الاسلامية، تهران.)
قرآن كريم، دربارة تلاش، همت و پشت‌كار مسلمانان و مؤمنان مي‌فرمايد: "محمّد]ص[فرستاده خداست، و كساني كه با او هستند، در برابر كفار سرسخت و شديد، و در ميان خود مهربانند; پيوسته آن‌ها را در حال ركوع و سجود مي‌بيني در حالي كه همواره فضل خدا و رضاي او را مي‌طلبند; نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمايان است; اين توصيف آنان در تورات و توصيف آنان در انجيل است، همانند زراعتي كه جوانه‌هاي خود را خارج ساخته، سپس به تقويت آن پرداخته تا محكم شده و بر پاي خود ايستاده است و بقدري نمو و رشد كرده كه زارعان را به شگفتي وامي‌دارد، اين براي آن است كه كافران را به خشم آورد!]ولي[كساني از آن‌ها را كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده‌اند، خداوند وعدة آمرزش و اجر عظيمي داده است." (فتح، 29)(ر.ك: اسلام و مقتضيات زمان، شهيد مرتضي مطهري;، ج 1، ص 55، انتشارات صدرا، قم.)

ـ چرا مؤمنان هميشه در دنيا فقير هستند, ولي ظالمان ثروتمند هستند؟

پرسش

ـ چرا مؤمنان همیشه در دنیا فقیر هستند, ولي ظالمان ثروتمند هستند؟

پاسخ

اين طور نيست كه تمامي مؤمنان فقير باشند. نيز صحيح نيست بگوييم تمامي ظالمان ثروتمند هستند.اين برداشت از روي استقرا و جست و جوي ناقصي است كه مي كنيم . ما چند نمونه انسان هاي خوب و متدين رامي بينيم كه وضعشان خوب نيست . آن وقت به طور كلّي مي گوييم همهء مؤمنان فقيرند! مؤمنان نيز بيشماري در بين طرفداران اديان هستند كه ثروتمند مي باشند. مؤمنان مانند حضرت داوود و حضرت سليمان و حضرت خديجه و نيزعبدالله بن جعفر بن ابي طالب و غير اينان در تاريخ فراوانند.
البته فقر و ثروت درجاتي دارد. بعضي از مؤمنان خيلي ثروت دارند, بعضي كمتر و بعضي فقيرند و بعضي خيلي فقيرند, همين طر ظالمان .
نكتهء مهم در بحث اين است كه در اسلام فقر و غنا, زيبايي و زشتي , سلامتي و بيماري , هم زمينه هاي امتحان الهي است . چه بسا ثروتمندي به وظائف خود خوب عمل كند, ولي فقيري به وظائفش عمل نكند. در اين صورت آن ثروتمند مؤمن و متعهد, بهتر از آن فقير است . چه بسا فقيري به وظائف خود عمل نمايد و ناسپاسي نكند, ولي ثروتمندي اين طور نباشد. در اين صورت آن فقير بهتر از ثروتمند است .
البته وظيفهء فقير از غني سبك تر و كمتر است .
پيامبر6فرمود: .(1)
قال رسول الله 6
است >.
پيامبر6فرمود: .(2)
باز پيامبر6فرمود: .(3)
(پـاورقي 1.آثار الصادقين , ج 16 ص 54 به نقل از كنزالعمال , ج 6 ص 477
(پـاورقي 2.همان , ص 59
(پـاورقي 3.همان .

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پرسش

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پاسخ

آيات و روايات فراواني مسلمانان را به كار و تلاش و تجارت و كسب مال حلال سفارش كرده و جامعه را از فقر و تنگدستي بر حذر داشته، فقر را خطرناك‌ترين دشمن تكامل انساني و موجب عقب ماندگي فكري و انحطاط عقلي و اخلاقي و باعث از دست رفتن سلامت جسمي معرفي كرده است، اميرالمؤمنين (ع) فرمود: "از فقر به خداوند پناه ببريد كه باعث عقب ماندگي و نارسايي در امور ديني و موجب پريشاني عقل و نارسايي فكر است".(1)
نيز فرمود: "فقر و تنگدستي، زبان افراد زيرك و باهوش را مي‌بندد و آنان را از بيان دليل، گنگ و لال مي‌گرداند، شخص فقير در شهر خود نيز غريب است".(2)
از پيامبر اكرم (ص) نقل شده كالا و ثروت، موجب حفظ كمال و عزت و تقوا است. (3)
مسئله اقتصاد و فقر زدايي به قدري داراي اهميت است كه از آن حضرت نقل شده: "فلولا الخبز ما صلَّينا و لا صُمْنا و لا أدّينا فرائض ربّنا؛ (4) اگر نان نبود - و شكم‌ها گرسنه بود - از نماز و روزه و انجام ساير فرائض و واجبات خبري نبود". با وجود اين كه اقتصاد و حل مشكل فقر و بيكاري اهميت فراواني دارد، ولي بدتر از فقر و نداشتن برنامه صحيح اقتصادي و جدولي متناسب با درآمدها براي مخارج و هزينه‌هاي زندگي است ، خطري كه اسراف و ريخت و پاش‌ها، زندگي فرد و جامعه را تهديد مي‌كند، به مراتب زيادتر از فقر است، كشورهاي اسلامي همانند ايران به صورت طبيعي فقير نيستند، اما سوء تدبير و نداشتن برنامه ريزي صحيح اقتصادي، وابستگي‌هاي همه جانبه را براي آنان فراهم ساخته است.
بنابراين گفتن اين جمله كه مسمانان فقير هستند، صحيح نمي‌باشد، چون بيشترين منابع و ثروت طبيعي ميان مسلمانان به خصوص در خاورميانه وجود دارد، عدم برنامه ريزي صحيح و وابستگي اقتصادي و تنبلي و تن پروري عامل عدم استفاده صحيح از اين منابع است كه از آن به سوء تدبير تعبير مي‌شود، عامل عقب ماندگي اقتصادي را بايد در عوامل عقب ماندگي در امور ديگر مانند علمي و فرهنگي و تمدني جستجو كرد.
پاورقي:
1 - حسين نوري، اقتصاد اسلامي، ص 96، وسائل الشيعه، ج 12، ص 6،
2 - همان،

3 - وسائل الشيعه، ج 12، ص 16.
4 - همان، ص 17.

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پرسش

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پاسخ

متأسفانه يكي از آسيب هاي دين شناسي آن است كه برخي خاستگاه چالش ها و نارسايي هاي مربوط به مسلمانان را دين و آموزه هاي آن مي دانند، حال آن كه عقب ماندگي و مشكلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چيزي است و مسلمان بودن چيزي ديگر.(1)
در اسلام مسلمانان به فعاليت هاي اقتصادي فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروري و بيكاري نهي شده اند تا آن جا كه كار در راه تأمين هزينه زندگي اعضاي خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پيدا كرده است.(2) يكي از نويسندگان در ذيل تفسير آية 20 مزمل مي نويسد: "در آيه تلاش براي زندگي در كنار "جهاد في سبيل الله" قرار داده شده و اين نشان مي دهد كه اسلام براي اين موضوع اهميت زيادي قائل است. چرا چنين نباشد، در حالي كه يك ملّت فقير و گرسنه و محتاج به بيگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندي نخواهد يافت؟! اصولاً "جهاد اقتصادي" بخشي از "جهاد با دشمن" است.(3)
امام صادق(ع) در خصوص اهميت كسب روزي فرمود: "لا تكسلوا في طلب معايشكم فأنّ آبائنا كانوا يركضون فيها و يطلبونها؛(4) در تحصيل روزي تنبلي نكنيد، زيرا پدران ما در اين راه مي كوشيدند و روزي را طلب مي كردند".
بر اين اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوري از فقر فرا خوانده، بلكه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ريشه در عوامل ديگر دارد. يكي از علل مهم، سياست هايي است كه در طول تاريخ توسط حاكمان ستمگر به كار گرفته شده و دشمنان نيز از آن حمايت مي كردند. دشمنان مي دانند كه استقلال اقتصادي مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است.
آنان ذلت و وابستگي جهان اسلام را مي خواهند! داده هاي تاريخي نشان از آن دارد كه يكي از وابستگي هايي كه شديداً جامعه اسلامي را آسيب پذير نمود، وابستگي اقتصادي به كشورهاي استعمار گر است.
برداشت هاي انحرافي از دين
يكي از علل گسترش فقر در جهان اسلام برداشت هاي انحرافي از دين مي باشد. برخي تصور مي كنند كه دين انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعاليت در دنيا بر حذر داشته، كه غلط بودن اين پندار كاملاً روشن است.
در برخي از روايات يكي از مؤلفه هاي جامعة آرماني امام زمان(عج)

پيشرفت هاي اقتصادي و علمي بيان شده است. اين نشان مي دهد كه يكي از اهداف مهم اسلام فقر زدايي و فرا خواني به فن آوري و پيشرفت هاي اقتصادي است. پيامبر اسلام و ائمه به فعاليت هاي اقتصادي مي پرداختند و در صدد تشكيل جامعة بدون فقر بودند. امام علي(ع) يكي از وظايف حاكمان را فقر زدايي دانست.(5)
البته در اسلام همان گونه كه به فعاليت هاي اقتصادي سفارش شده، به تقوا و معنويت گرايي نيز سفارش شده است، زيرا همه خوشبختي ها در داشتن مال و ثروت ظهور نمي كند.
اين كه تصور مي شود ملت هاي فاقد ايمان و پرهيزگاري، غرق در ناز و نعمت هستند، اشتباره بزرگي است؛ زيرا اگر به درون اين جوامع نفوذ كنيم، دردهاي جانكاهي (كه روح و جسم آن ها را درهم مي كوبد) مي بينيم و قبول خواهيم كرد كه بسياري از آن ها از بيچاره ترين مردم روي زمين هستند،(6) زيرا معنويت مهم ترين سرمايه زندگي است.
اگر در اسلام از درآمدها و ثروت اندوزي غير مشروع نهي شده، بدين جهت است كه مردم از معنويت فاصله نگيرند و عدالت اجتماعي گسترش يابد.
خود باختگي
يكي از علل مهم فقر جوامع اسلامي خود باختگي است، بدين معنا كه امروزه مسلمانان توانايي ها و قابليت هاي خويش را فراموش كرده و تصور مي كنند فقط ديگران توان اقتصادي و خلاقيت هاي علمي دارند. روحيه خود باختگي موجب شده است كه در جوامع اسلامي از نيروهاي انساني كشورهاي بيگانه استفاده شده و اين رويكرد فقر اقتصادي و وابستگي را در پي دارد.
پي نوشت ها:
1. تفسير نمونه، ج 6، ص 270.
2. وسائل الشيعه، ج 12، ص 43 (الكاد علي عياله كالمجاهد في سبيل الله).
3. تفسير نمونه، ج 25، ص 200.
4. وسائل الشيعه، ج 12، ص 28.
5. نهج البلاغه، نامة 53.
6. تفسير نمونه، ج 6، ص 268.

علت اين همه فقر و بيكاري و نابساماني در مملكت ما چيست ؟

پرسش

علت اين همه فقر و بيكاري و نابساماني در مملكت ما چيست ؟

پاسخ

مشكلات اقتصادي مملكت و بيكاري پنهان و آشكار در آن موضوعي نيست كه كسي در آن ترديد داشته باشد و دراين كه فقر ريشه بسياري از بدبختي‌هاست نيز ترديدي نيست. ولي بايد مقداري ريشه‌هاي آن را بررسي كرد تا بتوانيم قضاوتي صحيح داشته باشيم. در آغاز به مسأله نفت مي‌پردازيم.
ايران هم اكنون حدود 5/2 ميليون بشكه نفت در روز صادر مي‌كند با جمعيتي فراتر از 60 ميليون نفر و كشوري وسيع، حال آن كه كويت با داشتن جمعيتي كمتر از يكي از استان‌هاي كوچك و مساحتي به اندازه يكي از شهرهاي ايران بيش از اين مقدار نفت صادر مي‌كند.
البته آنها از سرمايه نسل‌هاي بعدي مي‌خورند و روشن است كه در آينده‌اي نه چندان دور، نفت و فرآورده‌هاي آن كالايي بسيار گرانقيمت خواهد بود و يا عربستان با حدود «يك چهارم» جمعيت ايران حدود 7 ميليون بشكه نفت صادر مي‌كند. علاوه بردرآمد فراواني كه از راه‌هاي ديگر دارد.
درآمد نفت در ايران، عمدتا صرف سرمايه‌گذاري‌هاي زيربنايي و نيز تحصيل ارز براي تأمين مايحتاج عمومي همانند نان، برنج و ديگر اقلام ضروري مي‌گردد.
اما علل كاهش درآمدها و بروز تنگناهاي اقتصادي. مشكلات اقتصادي كشور ما عوامل متعددي دارد ازجمله:
- تورم و ركوداقتصاد جهاني و تأثير آن بر اقتصاد داخلي (كه خود از عوامل كاهش تقاضا براي خريد نفت و پايين آمدن قيمت آن شدهاست).
- كاهش شديد قيمت نفت
- سرمايه‌گذاري براي توسعه كه خود از عوامل تورم است
- تحريم‌هاي اقتصادي و آزارهاي قدرت‌هاي جهاني
- مخارج سنگين جنگ تحميلي و پي‌آمدهاي آن در عرصه‌هاي مختلف
- هزينه سنگين بازسازي
- الگوي نامناسب مصرف در جامعه و گرايش شديد به اسراف و تبذير در برخي طبقات
- روند بي‌رويه رشد جمعيت و افزايش تقاضا براي كار و كالا بدون فراهم بودن زمينه‌هاي ديگر
- نبودن اخلاق كار و جديت در توليد
اينها تنها بخشي از عواملي است كه دولت و ملت با آن درگير بوده و هست. هر كدام از اين عوامل مي‌توانستهاساسي جامعه را متلاشي سازد

ولي به فضل الهي و حمايت مردم و تحمل آنها دولت توانسته است بر بسياري از اين مشكلات تا حدودي فايق آمده و چرخه اقتصاد را به حركت درآورد.
با وجود همه اين مشكلات، پس از انقلاب پيشرفت عمده‌اي در خدمات‌رساني به مناطق محروم صورت گرفته است. نگارنده اين سطور كه خود پيش از انقلاب به بسياري از مناطق محروم سفر كرده است و اكثر قريب به اتفاق روستاها را فاقد آب، برق، راه مناسب و بسياري از خدمات ديگر ديده است اكنون به دور افتاده‌ترين نقاط كه گاه گذرمي‌افتد مشاهده مي‌كنم كه بسياري از خدمات به دورافتاده‌ترين نقاط نيز راه يافته است و تا آنجا كه ما اطلاع داريم همت دولت، مجلس و مجموعه نظام رسيدگي بيشتر به مناطق محروم بوده است.
البته اين بدان معنا نيست كه هيچ مشكلي در هيچ نقطه‌اي وجود ندارد. مسلما در مملكتي با اين وسعت وپراكندگي جمعيت، مشكلات فراواني براي برخي وجود داشته و دارد و بايستي براي رفع آن تلاش كرد.
از جمله همين كار مقدس شماست كه از سر دلسوزي براي ما كه البته هيچ كاره هستيم نامه نوشته‌ايد، شما همين مشكلات را در نامه‌اي ديگر نوشته و با امضاي عده‌اي از اهالي براي مسؤولين استان، نماينده مجلس، دفتر رياست جمهوري و بالاخره دفتر مقام معظم رهبري ارسال نماييد و پي‌گيري لازم را نيز انجام دهيد كه صد البته عبادتي بزرگ وخدمتي اساسي است.
مشكل بيكاري نيز در مملكت ما از تبعات همان عواملي است كه ذكر شد. در همين شرايط فعلي صدها واحدتوليدي به خاطر مسائل ارزي و كمبود آن خوابيده و بسياري بيكار شده‌اند. مسأله بيكاري، پي‌آمدها و مفاسد متعددي به دنبال دارد كه خود برخي از آنها را نوشته‌ايد.
ولي يك نكته مهم ديگر نيز وجود دارد كه بسياري از جوانان ما بخصوص تحصيل كرده‌ها توقع داريم كه پس ازتحصيل، شغلي اداري پيدا كرده و درآمد مكفي نيز از اين طريق داشته باشيم.
اين روحيه گريز از كار واقعي، از معضلات اجتماعي ماست. چرا بايد يك جوان، كار در مزرعه و يا كارگاه و... رابراي خود كسر شأن بداند؟ آيا كشورهايي مانند ژاپن و يا چين كه توانسته‌اند در زمينه اقتصادي رشد چشمگيري داشته باشند همين گونه‌اند؟
آنها شبانه‌روز كار مي‌كنند. بيش از مردم ديگر كشورها و داراي توقعي بسيار پايين ولي در كشور ما تقريبا كار بر عكس است و بسياري به دنبال نازكي كار و كلفتي نان هستند؟!
اميد است كه عنايات الهي باز هم شامل مردم ما گردد و با درايت مسؤولين مشكلات به تدريج حل گردد تا جواناني همانند شما دغدغه كار و

درآمد نداشته باشند و بتوانند با آسودگي خيال به سازندگي مملکت خود بپردازند.
اما درباره مسؤولين؛ ما نيز از مسؤوليني که تنها به فکر خود و منافع خود باشند و با استفاده از امکانات عمومي به نشخوار اموال مردم بپردازند و از اين طريق خود را فربه کنند بيزاريم شما نيز بيزار باشيد. البته نبايد حساب چند نفر رابابت همه نوشت. وقتي رهبر انقلاب در کمال سادگي زندگي کرده و همواره مسؤولين را توصيه به دوري از تجملات مي‌کنند ما نيز بايستي چنين روحيه‌اي داشته باشيم و اين باور را در همه ايجاد کنيم که مسؤول بايد همانند ساده‌ترين مردم زندگي کنند.
براي اين که بتوانيد مشکلات خود را با مقام معظم رهبري و نيز رياست جمهوري مطرح سازيد با آدرس زير مکاتبه فرماييد:
تهران - خيابان پاستور - دفتر مقام معظم رهبري.
تهران - خيابان پاستور - دفتر رياست جمهوري.

چرا كشورهاي اسلامي فقير، ضعيف و عقب مانده‌اند؟

پرسش

چرا كشورهاي اسلامي فقير، ضعيف و عقب مانده‌اند؟

پاسخ

با تابش آفتاب اسلامي در سرزمين عربستان و آغاز تمدن اسلامي، اندك اندك مملكتي به وجود آمد كه شكوه و جلال آن هنوز هم در ميان ملل مختلف مثال زدني است. در آغاز و سده‌هاي نخستين تاريخ اسلام كشورهاي اسلامي جزو پيشروترين سرزمينهاي آن روزگاران به حساب مي‌آمدند و در هنگامه‌اي كه در قرون وسطي جهان غرب در تباهي و سياهي غوطه‌ور بود تمدن درخشان اسلامي جهان را از تابش خويش خيره ساخته بود اما متأسفانه رفته رفته، عوامل متعددي باعث شد تا آن شكوه و جلال از دست برود و كشورهاي اسلامي تبديل به سرزمينهاي فقير و وابسته گردد. اين عوامل را مي‌توان از زواياي مختلفي بررسي كرد و نيز شايسته است براي رهايي از وضعيت موجود اين عوامل به دقت بررسي و معضلات ناشي از آنها برطرف شود. بنابراين و در پاسخ به پرسش مطرح شده اين عوامل به صورت مختصر مورد بررسي قرار مي‌گيرد.
اين عوامل را مي‌توان به سه دسته تقسيم كرد:
الف) - عامل اقتصادي و انحراف از مسير واقعي اسلام
1 - عوامل اعتقادي فردي
تا مدتي پس از ظهور اسلام كم و بيش اسلام واقعي و دستورات آن در بين مسلمانان به شكل ناب و واقعي آن وجود داشت ولي اندك اندك انحراف از مسير اصلي اسلام در ميان مسلمانان پديد آمد. و بخشي از عقايد راستين تبديل به انحرافها، خرافه گريها و توجيهات نادرست گرديد و اين تحول، تمدن اسلامي را تحت تأثير قرار داد. در اين مرحله بسياري از برنامه‌هاي زندگي‌ساز اسلام ناديده گرفته شد و توجيهات نادرست مردم را از مسير پيشرفت و ترقي باز داشت.
برخي از اين توجيهات نابجا ارتباط تنگاتنگي با عوامل عقب ماندگي رفته كشورهاي اسلامي دارد چنان كه عقيده به سرنوشت و ملازم دانستن آن با چيره‌گرايي باعث شده و مي‌شود كه عده‌اي گمان كنند، وضعيت آنان غير قابل تبديل و بهبود يافتن است و آنچه نصيب آنان شده تغييرناپذير است و بنابراين تلاش براي پيشرفت و ترقي بي فايده مي‌باشد.
عده‌اي ديگر اعتقاد به آخرت را به معناي محروميت از زندگي دنيا و زهد را به معناي پليد دانستن تمامي زندگي مادي انگاشته و با اين توجيهات مسير زندگي خود را از جامعه جدا مي‌نمودند.
عده‌اي ديگر نيز صبر را به معناي تحمل مشكلات و عدم انجام هرگونه تلاشي براي رفع آنها و انتظار فرج را به معناي تحمل انواع بي عدالتيها و

ستمها دانسته و اينها همگي از عوامل اعتقادي انحطاط تمدن اسلامي و كشورهاي اسلامي بوده و هست {1 }.
2 - عوامل اعتقادي جمعي
خوش گذراني و توجه بيش از حد به لذايذ دنيا در ميان عده‌اي و بي توجهي به پيشرفتهاي علمي و مسؤوليت افراد در قبال اجتماع از عوامل ديگري است كه تمدن اسلامي را به انحطاط كشانده است {2 }.
مرحوم سيد جمال الدين اسد آبادي معتقد است كه اساساً روح و روان انسانها و جوامع و افكار و عقايد آنان، بسته به نوع در كيفيت آن در زمان و بقاي و يا انحطاط و ترقي فرد و جامعه نقش حساس و تعيين كننده‌اي دارد و مفاسد اخلاقي اجتماعي با بقاي هر جامعه رابطه داشته و ظهور و رواج آن جامعه را به انحطاط خواهد كشانيد {3 }.
ب) عوامل سياسي
عوامل سياسي انحطاط تمدن اسلامي و به تبع آن فقر و عقب ماندگي كشورهاي اسلامي را مي‌توان به دو دسته داخلي و خارجي تقسيم كرد.
1 - عوامل سياسي داخلي
يكي از اساسي‌ترين عوامل افول تمدن اسلامي زمامداران نالايق و رهبران گمراهي بوده‌اند كه در طول تاريخ بر جامعه اسلامي حكم رانده و رهبريهاي نادرست آنان و كارگزارانشان جامعه را از ترقي بازداشته است {4 }.
بارزترين نمونه اين حكمرانان را مي‌توان در حكومت امويان جستجو كرد چنان كه مشخصات اين دوران چيزي جز رواج عياشي و فساد، رواج عقايد نادرست و انحطاط عقيدتي و ايجاد جو خفقان و سركوب چيز ديگري نيست {5 }.
2 - عوامل سياسي و خارجي
تمرد استعمار غرب و استيلاي كشورهاي غربي بر سرزمينهاي اسلامي از ديگر عواملي است كه باعث شده ثروت كشورهاي اسلامي به يغما رفته و زمينه‌هاي خود باوري در ميان مسلمانان از ميان برود چنان كه توجه به غرب و دنباله روي آن يكي از پيامدهايي است كه همچنان گريبان كشورهاي اسلامي را رها نساخته است و تمدن اسلامي را از حركت بازداشته و مسير حركت آن را ناهموار و پويايي‌اش را كند كرده است.
ج) عوامل اجتماعي
با توجه به عوامل اعتقادي و سياسي، رواج روحيه بي توجهي به پيشرفت و علم و دانش از عوامل اجتماعي عقب ماندگي و ضعف كشورهاي اسلامي است.
جدايي دين از سياست و در مقوله دانستن آن بي توجهي در دست داشتن زمام امور و نيز دو مقوله بودن علم و دين باعث بي توجهي به دانش شده

و اينها همگي چرخ تمدن را از گردش بازداشته است. جهان بيني‌هاي نادرست از اقتصاد، ماده و علم تصويري شيطاني ساخته و گروهي را از گرايش به آن بازداشته است. طرد و نفي ارتباط بين دين و دنيا، ماده و معنا، معاش و معاد، عقل و دين، عقيده و عمل و نيز دين و سياست بر فرهنگ، اعتقادات، سنتها و آداب و رسوم ملل اسلامي سايه افكنده و در عقب ماندگي آنها نقش اساسي داشته است {6 }.

نتيجه - با بررسي عوامل مختلف انحطاط تمدن اسلامي و فقير و عقب مانده شدن كشورهاي اسلامي به راحتي مي‌توان دريافت كه دوري از اسلام راستين و تفسيرهاي نادرست از آن، زمامداران نالايق، استعمار خارجي، رواج سنتها و آداب و رسوم و باورهاي نا صحيح از ارتباط دنيا و مسايل اقتصادي با آخرت و دين مردم از اصلي‌ترين عوامل است كه باعث شده كشورهاي اسلامي در وضعيتي نا مساعد قرار گرفته، در فقر و ضعف به سر برده و همچنان عقب مانده، باقي بمانند و اين در حالي است كه در روزگاري تمدن اسلامي درخشان‌ترين تمدن زمان خويش بوده است و هيچ منعي در ميان نيست كه آن جلال و عظمت گذشته دوباره تكرار شود و اين به دست نخواهد آمد جز با توجه ژرف و عميق به علل و عوامل انحطاط و عقب ماندگي مسلمانان و رفع آنها و نيز توجه به علل و عوامل پيشرفت ديگر كشورها و استفاده از آن عوامل در دل اصول و چهار چوبهاي فرهنگ و تمدن اسلامي.

[1]. علل پيشرفت و انحطاط مسلمين، زين العابدين قرباني، ص 271، نشر فرهنگ اسلامي، تهران 1361.

[2]. همان.

[3]. علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمين در انديشه‌هاي سياسي و آراي اصلاحي سيد جمال الدين اسد آبادي، سيد احمد موثقي، ص 51، نشر فرهنگ اسلامي، تهران 1373.

[4]. علل پيشرفت اسلام و انحطاط مسلمين، زين العابدين قرباني، ص 345.

[5]. همان، ص 358.

[6]. علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمين در انديشه‌هاي سياسي و آراي اصلاحي سيد جمال الدين اسد آبادي، سيد احمد موثقي تا ص 54.

منظور از توسعهء اقتصادي چيست ؟

پرسش

منظور از توسعهء اقتصادي چيست ؟

پاسخ

توسعهء اقتصادي عبارت است از به كارگيري عوامل اقتصادي گوناگون به منظور افزايش درآمد سرانه و ارتقاي سطح زندگي و بهبود شرايط زيست و براي رسيدن به توسعهء اقتصادي در كشورهاي توسعه نيافته نظريه وراه هاي متفاوتي وجود دارد.(1)
(پـاورقي 1.روزنامه ابرار, مورخه 741013 ص 8

در زمینة انباشتن ثروت از دیدگاه اسلام چه آمده است؟ آیا این امر خوب است؟

پرسش

در زمینهٔ انباشتن ثروت از دیدگاه اسلام چه آمده است؟ آیا این امر خوب است؟

پاسخ

نمي توان گفت اسلام در برار مال و ثروت موضع منفي دارد و با آن صد در صد مخالف است.از طرفي اسلامفقر را هم نمي پسندد و در آية 180سورة بقره از "مال" به " خير" تعبير شده است.
در حديثي از امام باقر(ع) مي خوانيم: " نعم العون الدنيا علي طلب الآخرة؛[17] دنيا (مال) كمك خوبي براي رسيدن به آخرت است".
و در روايت ديگر از امام صادق(ع) آمده است: "غني عجزك عن الظلم خير من فقر يحملك علي الاثم؛[18] بي نيازي كه انسان را از تجاوز به حق ديگران باز دارد، از فقري كه انسان را به گناه وادار نمايد ، بهتر است".
جوامع اسلامي بايد بكوشند هر چه بيشتر غني و بيناز گردند و به مرحلة خود كفايي برسند و روي پاي خود بايستند و شرف و عزّت و استقلال خود را بر اثر فقر، فداي وابستگي به ديگران نكنند. يك ملت فقير نمي تواند آزاد و سربلند زندگي كند. فقر انسان ضعيف الايمان را مي لغزاند و ممكن است او را به كفر و بي ديني بكشاند (كاد الفقر ان يكون كفراً).[19]
همان طور كه فقر خوب نيست و موجب لغزش مي شود ، ثروت اندوزي نيز ممكن است باعث طغيان و سركشي گردد. در بعضي از متون اسلامي از ثروت و از برخي از ثروتمندان مذمّت شده است. مذمّت از قارون ثروتمندِ مغرور شاهد گويايي بر اين موضوع است، منتهي اسلام ثروتي را مي پسندد كه به وسيلة آن مسير بهشت هموار گردد، چنان كه دانشمندان و بزرگان بني اسرائيل به قارون گفتند: "وابتغ فيما اتاك الله الدار الآخرة؛2[20] از اين ثروتت براي خانة آخرت كاري بكن".
اسلام ثروتي را مي پسندد كه در آن نيكي به همگان باشد (احسن كما احسن الله إليك).[21]
اسلام ثروتي را مدح مي كند كه در آن "لا تنس نصيبك من الدنيا؛[22] فراموش نكردن بهرة دنيوي" تحقق يابد. بالاخره اسلام ثروتي را مي پسندد كه ماية فساد در زمين و فراموش كردن ارزش هاي انساني و گرفتار شدن در سابقة جنون آميز "تكاثر" (زياده خواهي) نگردد و انسان را به "خود برتربيني" و "تحقير ديگران" و حتي رويارويي با پيامبر و بزرگان دين نكشاند.
ثروت بايد وسيله اي باشد براي استفادة همگان، پر كردن خلاء هاي اقتصادي؛ مرهم نهادن بر زخم هاي جانگاه محرومان و براي رسيدگي به نياز ها و مشكلات مستضعفان. علاقه به چنين ثروتي با چنين هدفي، علاقه به دنيا نيست، بلكه علاقه به آخرت است.

يكي از ياران امام صادق(ع) به آن حضرت گفت : چكار كنم من دنيا را دوست دارم و به آن علاقه مندم! مي ترسم دنيا پرست باشم. امام (ع) فرمود: " با ثروت دنيا چه مي خواهي انجام دهي؟" گفت: هزينة خود و خانواده ام را تهيه كنم و به خويشاوندان كمك كنم. در راه خدا انفاق كنم و حج و عمره به جا آورم. امام (ع) فرمود: " ليس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة؛ اين دنيا طلبي نيست ، بلكه طلب آخرت است".[23]
2[17] تفسير نمونه، ج 16، ص 174 ، به نقل از وسائل الشيعه، ج 12، ص 17.
2[18] همان، ص 176، به نقل از وسائل، ج 12، ص 17.
2[19] ميزان الحكمة ، عنوان 3220.
2[20] قصص (28) آية 77.
3[21] همان.
3[22] همان.
3[23] تفسير نمونه، ج 16، ص 175، به نقل از وسائل الشيعه، ج 12، ص 19.

از ديدگاه اسلام آيا سرمايه داري درست است؟ آيا حضرت علي(ع) سرمايده دار زمان خويش بودند؟ اگر جواب مثبت است، دليل قناعتشان چه بوده است؟

پرسش

از دیدگاه اسلام آیا سرمایه داري درست است؟ آیا حضرت علي(ع) سرمایده دار زمان خویش بودند؟ اگر جواب مثبت است، دلیل قناعتشان چه بوده است؟

پاسخ

سرمايه داري يعني مالداري و توانگري. اين صفت در اصل امري خوب و ستودني است، همچنان كه فقر و تهيدستي، نكوهيده و مذموم است.
ثروت و سرمايه ذاتاً در اسلام پسنديده است. آن چه مذمّت شده، دل بستگي به ثروت و دنيا، هدف دانستن و تفاخر به آن، كسب نامشروع و ادا نكردن حقوق واجب است. اگر شخصي ثروت فراواني داشته باشد، اما از راه حلال كسب نموده باشد و حقوق شرعي (خمس و زكات) را پرداخته و به نيازمندان توجه كرده و از آن‌ها دستگيري نمايد، چنين ثروتي پسنديده است. در قرآن كريم از دو ثروتمند ياد شده است: حضرت سليمان(ع) و قارون. يكي ثروت را وسيله‌اي براي رفع نياز نيازمندان مي‌دانست و هماره در راه خدا انفاق مي‌نمود اما ديگري آن قدر ثروت او را مست نمود و مغرور كه حاضر نبود هيچ تكليف و مسئوليت ديني را در قبال سرمايه و ثروت خود بپذيرد و سرانجام با عذاب الهي با تمام ثروتش در زمين مدفون شد.
پيشوايان دين اسلام و از جمله حضرت علي(ع) با كار و كوشش، داراي سرمايه و ثروت بودند. املاك و باغ‌هاي اميرالمؤمنين(ع) در مدينه و ينبع مشهور است. روزي شخصي به امام صادق(ع) عرض كرد: مردم شما را مردي ثروتمند مي‌دانند، حضرت فرمود: "مالدار بودن عيب نيست".(1)
اميرمؤمنان فرمود: "بدانيد از جمله نعمت‌هاي خدا كه به بندگان ارزاني داشته، فراواني مال و ثروت است".(2) ثروت داشتن عيب نيست، بلكه نعمتي است كه انسان مي‌تواند آن را توشه‌اي براي آخرت قرار داده و با كمك به بندگان، رضايت الهي را جلب نموده و موجب تقرّب به خدا شود.
اما در تاريخ غالباً سرمايه داري بار منفي داشته واين بدان خاطر است كه غالباً سرمايه داران يا از راه حرام آن را به دست آورده و يا دلبستگي به آن داشته و استفاده نامطلوب مي‌كردند.
اين لفظ غالباً ياد آور كساني است كه شكمشان سير است و بهترين امكانات را دارند امّا به فكر فقير و محرومي نيستند. اينان در موارد گوناگوني، مورد سرزنش حضرت علي قرار گرفته‌اند و حتّي نشست و برخاست با آنان را مذمّت كرده(3) و عاقبت بدي را براي آنان پيش بيني نموده است.(4)
منافاتي ندارد كه انسان در عين داشتن ثروت، در زندگي ساده زيست باشد. حضرت در عين كار و كوشش فراوان براي آباداني نخلستان‌ها، حفر چاه و قنوات، و به دست آوردن دارايي فراوان، در راه خدا انفاق بسيار

مي‌نمود. در اين باره داستان‌هاي فراواني نقل شده است، ولي خود به نان جو بسنده مي‌نمود و لباس مندرس مي‌پوشيد و مي‌فرمود: حاكم اسلامي بايد در سطح مردم جامعه زندگي كند.
حضرت علي(ع) سرمايه و مال دنيا را وسيله‌اي براي خوشبختي در جهان آخرت قرار داده بود، نه براي زندگي مرفه در دنيا.
يكي از بزرگ‌ترين صفات انساني اين است كه بشر در عين توانگري، قناعت پيشه نمايد و در حالي كه مي‌تواند مرفه‌ترين زندگي و بهترين وسائل عيش و نوش را براي خويشتن و خانواده‌اش فراهم نمايد، زندگي ساده‌اي داشته باشد. اين كارها از انسان‌هاي بزرگ ساخته است.
عامه مردم كه معمولاً وضع خوبي نداشته‌اند، اگر مشاهده مي‌كردند كه امامشان در خانه‌اي اشرافي زندگي مي‌كند و با لباس‌هاي فاخر و بهترين غذاها، زندگي را مي‌گذراند، زندگي بر آن‌ها بسيار سخت مي‌گذشت و ايمان و باورشان به دين اسلام و امام معصوم(ع) مي‌گشت و چه بسا منجر به كفر و بي ديني مي‌شد، اين نكته‌اي
است كه همه حاكمان و زمامداران اسلامي بايد بدان توجه داشته باشند.
پي نوشت‌ها:
1. بحارالأنوار، ج 41، ص 125.
2. نهج البلاغه دشتي، حكمت 381.
3. همان، نامه 45، ص 553.
4. همان، ص 249.

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پرسش

آيا دين اسلام دين فقر و گرسنگي است؟ علت فقر اقتصادي جوامع اسلامي چيست؟

پاسخ

متأسفانه يكي از آسيب هاي دين شناسي آن است كه برخي خاستگاه چالش ها و نارسايي هاي مربوط به مسلمانان را دين و آموزه هاي آن مي دانند، حال آن كه عقب ماندگي و مشكلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چيزي است و مسلمان بودن چيز ديگر.(1)
در اسلام مسلمانان به فعاليت هاي اقتصادي فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروري و بيكاري نهي شده اند تا آن جا كه كار در راه تأمين هزينه زندگي اعضاي خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پيدا كرده است.(2) يكي از نويسندگان در ذيل تغيير آية 20 مزمل مي نويسد: "در اين آيه تلاش براي زندگي در كنار "جهاد في سبيل الله" قرار داده شده و اين نشان مي دهد كه اسلام براي اين موضوع اهميت زيادي قائل است. چرا چنين نباشد، در حالي كه يك ملّت فقير و گرسنه و محتاج به بيگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندي نخواهد يافت؟! اصولاً "جهاد اقتصادي" بخشي از "جهاد با دشمن" است.(3)
امام صادق(ع) در خصوص اهميت كسب روزي فرمود: "لا تكسلوا في طلب معايشكم فأنّ آبائنا كانوا يركضون فيها و يطلبونها؛(4) در تحصيل روزي تنبلي نكنيد، زيرا پدران و مادران اين راه مي كوشيدند و روزي را طلب مي كردند".
بر اين اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوري از فقر فرا خوانده، بلكه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ريشه در عوامل ديگر دارد. يكي از علل مهم، سياست هايي است كه در طول تاريخ توسط حاكمان ستمگر به كار گرفته شده و دشمنان نيز از آن حمايت مي كردند. دشمنان مي دانستند كه استقلال اقتصادي مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است.
آنان ذلت و وابستگي جهان اسلام را مي خواهند! داده هاي تاريخي نشان از آن دارد كه يكي از وابستگي هايي كه شديداً جامعه اسلامي را آسيب پذير نمود، وابستگي اقتصادي به كشورهاي استعمار گر است.
برداشت هاي انحرافي از دين
يكي از علل گسترش فقر در جهان اسلام برداشت هاي انحرافي از دين مي باشد. برخي تصور مي كنند كه دين انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعاليت در دنيا بر حذر داشته، كه غلط بودن اين پندار كاملاً روشن است.
در برخي از روايات يكي از مؤلفه هاي جامعة آرماني امام زمان(عج)

پيشرفت هاي اقتصادي و علمي بيان شده است. اين نشان مي دهد كه يكي از اهداف مهم اسلام فقر زدايي و فرا خواني به فن آوري و پيشرفت هاي اقتصادي است. پيامبر اسلام و ائمه به فعاليت هاي اقتصادي مي پرداختند و در صدد تشكيل جامعة بدون فقر بودند. امام علي(ع) يكي از وظايف حاكمان را فقر زدايي دانست.(5)
البته در اسلام همان گونه كه به فعاليت هاي اقتصادي سفارش شده، به تقوا و معنويت گرايي نيز سفارش شده است، زيرا همه خوشبختي ها در داشتن مال و ثروت ظهور نمي كند.
اين كه تصور مي شود ملت هاي فاقد ايمان و پرهيزگاري، غرق در ناز و نعمت هستند، اشتباره بزرگي است؛ زيرا اگر به درون اين جوامع نفوذ كنيم، دردهاي جانگاهي (كه روح و جسم آن ها را درهم مي كوبد) مي بينيم و قبول خواهيم كرد كه بسياري از آن ها از بيچاره ترين مردم روي زمين هستند،(6) زيرا معنويت مهم ترين سرمايه زندگي است.
اگر در اسلام از درآمدها و ثروت اندوزي غير مشروع نهي شده، بدين جهت است كه مردم از معنويت فاصله نگيرند و عدالت اجتماعي گسترش يابد.
خود باختگي
يكي از علل مهم فقر جوامع اسلامي خود باختگي است، بدين معنا كه امروزه مسلمانان توانايي ها و قابليت هاي خويش را فراموش كرده و تصور مي كنند فقط ديگران توان اقتصادي و خلاقيت هاي علمي دارند. روحيه خود باختگي موجب شده است كه در جوامع اسلامي از نيروهاي انساني كشورهاي بيگانه استفاده شده و اين رويكرد فقر اقتصادي و وابستگي را در پي دارد.
پي نوشت ها:
1. تفسير نمونه، ج 6، ص 270.
2. وسائل الشيعه، ج 12، ص 43 (الكاد علي عياله كالمجاهد في سبيل الله).
3. تفسير نمونه، ج 25، ص 200.
4. وسائل الشيعه، ج 12، ص 28.
5. نهج البلاغه، نامة 53.
6. تفسير نمونه، ج 6، ص 268.

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پرسش

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پاسخ

آيات و روايات فراواني مسلمانان را به كار و تلاش و تجارت و كسب مال حلال سفارش كرده و جامعه را از فقر و تنگدستي بر حذر داشته، فقر را خطرناك‌ترين دشمن تكامل انساني و موجب عقب ماندگي فكري و انحطاط عقلي و اخلاقي و باعث از دست رفتن سلامت جسمي معرفي كرده است، اميرالمؤمنين (ع) فرمود: "از فقر به خداوند پناه ببريد كه باعث عقب ماندگي و نارسايي در امور ديني و موجب پريشاني عقل و نارسايي فكر است".(1)
نيز فرمود: "فقر و تنگدستي، زبان افراد زيرك و باهوش را مي‌بندد و آنان را از بيان دليل، گنگ و لال مي‌گرداند، شخص فقير در شهر خود نيز غريب است".(2)
از پيامبر اكرم (ص) نقل شده كالا و ثروت، موجب حفظ كمال و عزت و تقوا است. (3)
مسئله اقتصاد و فقر زدايي به قدري داراي اهميت است كه از آن حضرت نقل شده: "فلولا الخبز ما صلَّينا و لا صُمْنا و لا أدّينا فرائض ربّنا؛ (4) اگر نان نبود - و شكم‌ها گرسنه بود - از نماز و روزه و انجام ساير فرائض و واجبات خبري نبود". با وجود اين كه اقتصاد و حل مشكل فقر و بيكاري اهميت فراواني دارد، ولي بدتر از فقر و نداشتن برنامه صحيح اقتصادي و جدولي متناسب با درآمدها براي مخارج و هزينه‌هاي زندگي است ، خطري كه اسراف و ريخت و پاش‌ها، زندگي فرد و جامعه را تهديد مي‌كند، به مراتب زيادتر از فقر است، كشورهاي اسلامي همانند ايران به صورت طبيعي فقير نيستند، اما سوء تدبير و نداشتن برنامه ريزي صحيح اقتصادي، وابستگي‌هاي همه جانبه را براي آنان فراهم ساخته است.
بنابراين گفتن اين جمله كه مسمانان فقير هستند، صحيح نمي‌باشد، چون بيشترين منابع و ثروت طبيعي ميان مسلمانان به خصوص در خاورميانه وجود دارد، عدم برنامه ريزي صحيح و وابستگي اقتصادي و تنبلي و تن پروري عامل عدم استفاده صحيح از اين منابع است كه از آن به سوء تدبير تعبير مي‌شود، عامل عقب ماندگي اقتصادي را بايد در عوامل عقب ماندگي در امور ديگر مانند علمي و فرهنگي و تمدني جستجو كرد.
پاورقي:
1 - حسين نوري، اقتصاد اسلامي، ص 96، وسائل الشيعه، ج 12، ص 6،
2 - همان،

3 - وسائل الشيعه، ج 12، ص 16.
4 - همان، ص 17.

آیا اسلام پول و ثروت را محکوم کرده است؟

پرسش

آیا اسلام پول و ثروت را محکوم کرده است؟

پاسخ

اسلام پول پرستي را محكوم كرده است اما پول و ثروت را محكوم نكرده است، زيرا: به
الف. توليد ثروت (كشاورزي ،دامداري، صنعت و غيره) توصيه شده است.
ب. مبادله ثروت يعني تجارت و دادوستد توصيه شده است.
ج. مصرف رساندن از نظر شخصي در حدود احتياجات فردي خالي از هر نوع تجمل و اسراف كه مفسد انسان است توصيه شده است.
د. تبذير و اسراف و تضييع آن ممنوع است.
هـ . مقررات سخت قضايي و جزايي در مورد حيف و ميلها و سرقتها و خيانتها وضع شده است.
و. دفاع از مال در حكم جهاد و كشتة در اين راه « شهيد» تلقي شده است: اَلْمَقْتولُ دُونَ اَهْلِهِ وَمالِهِ...
ز. براي مال، بر انسان حقوقي قائل شده است.
ح. خود ثروت در كمال صراحت در قرآن كريم به عنوان «خير» ناميده شده است:
«كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذا حَضَرَ اَحَدَ كُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبينَ» بقره/180

ميان زهد (ساده زيستي) و پيشرفت چه ارتباطي است؟

پرسش

میان زهد (ساده زیستي) و پيشرفت چه ارتباطي است؟

پاسخ

جواب اجمالي: (42)
زهد و ساده زيستي از جمله كمالات اخلاقي است و در متون ديني ما در باب دل نبستن به تمنّيات دنيوي تأكيدات فراواني شده است. اما افراط و تفريط در تفسير زهد در طول تاريخ و ناديده گرفتن سنت و سيره ي حضرات معصومين عليهم السلام چهره ي زيباي زهد و ساده زيستي را مشوش ساخته است. به فرموده ي امام موسي بن جعفر (عليه السلام):
از مانيست آن كس كه دنياي خود را براي دينش يا دين خود را براي دنياي خويش ترك گويد.
كدام مكتب و آيين همچون اسلام توصيه و تشويق نسبت به فراگيري علم و كسب معرفت و جوشش و بالندگي و تلاش عقلاني دارد؟ و لذا از لحاظ تاريخي و با استناد به روايات ديني اسلام همواره به نو شدن تمايل نشان داده است اما اين نو شدن لزوماً به معناي مدرنيسم و نو شدگي غربي نيست. مُدرنيته يعني نو شدن و نو شدگي و در برابر هرگونه تعلق به گذشته و سنت قرار مي گيرد.
نكته حائز اهميت اين است كه ترقي و پيشرفتي مورد نظر اسلام است كه انسان را اسير تمايلات نفساني و تعلقات دنيوي نسازد بلكه او را از هوي و هوس برهاند.
جواب تفصيلي: (42)
يكي از كمالات اخلاقي انسان زهد و ساده زيستي است و در متون ديني ما در باب مخالفت با تجمّلات دنيوي و دنياگرايي تأكيدات فراواني شده است.
در قرآن كريم خداي بزرگ به پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله)مي فرمايد: به شكوفه هايي كه در دست ديگران است و ما به آنان داده ايم چشم مدوز; زيرا ما مي خواهيم آنان را با آن شكوفه ها بيازماييم ولي رزق پروردگار تو بهتر و ماندني تر است.
شكوفه هاي دنيا براي كسي ميوه نخواهد داد. عالم طبيعت چنان سرد است كه تا اين شكوفه ها بخواهند به بار نشينند و به ثمر تبديل شوند، سرماي زودرس طبيعت از راه مي رسد و شكوفه ها مي ريزند.
اما ديدگاه هاي مختلف در باب زهد و پارسايي در طول تاريخ موجب بروز تفاسير گوناگون در
عرصه ي فرايندهاي اجتماعي گشته است و متأسفانه برداشت هاي ناروا از منابع ديني و يا ناديده گرفتن سنت و سيره ي حضرات معصومين عليهم السلام نحله هاي گوناگوني را پرورانده كه جمعي در مسير افراط و

گروهي در وادي تفريط، چهره ي زيباي زهد و ساده زيستي را مشوش ساخته اند. به گونه اي كه گاهي با شنيدن واژه ي زهد انزوا، تنهايي، دوري از مردم و تمدن و پيشرفت و ترقي، و دعا و عبادت و در گوشه اي آرام و فارغ از مشغله هاي زندگي در ذهن انسان تداعي مي گردد، در حاليكه اين معنا واژگونه ساختن حقيقتي ارزشي و آلوده ساختن مفهومي ملكوتي است.
امام صادق (عليه السلام) مي فرمايد: زهد نه آنست كه مال دنيا را تباه كني و نه آنكه حلال آن را بر خود حرام گرداني. بلكه زهد آنست كه اعتمادت به آنچه نزد حق است، بيش از آن باشد كه در نزد خودت يافت مي شود.
و به فرموده ي حضرت اميرالمؤمنين علي (عليه السلام): زهد در يك آيه از قرآن بيان شده است، آنجا كه مي فرمايد: تا آنكه به خاطر از دست دادن چيزي متأسف و متأثر نشويد و بر آنچه به دستتان رسيده فرحناك نباشيد.
و لذا پارسايي و زهد، دل بستن به امر باقي و نوميد گشتن نسبت به امور فاني است. جدايي از تعلقّات دنيوي و قرب به ملكوت است. سبك بال گشتن براي پرواز در آسمان فضايل و ملكات انساني است.
حال آيا رشد و كمال و تعليم و تربيت و سعادتمندي مانع پارسايي است يا ياور آن؟
كدام مكتب و آيين همچون اسلام توصيه و تشويق نسبت به فراگيري علم و كسب معرفت و جوشش و بالندگي و تلاش عقلاني دارد؟
مگر نه اينست كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرمودند: علم را طلب نمائيد ولو اينكه در چين باشد.(3) و فراگيري آن را بر همگان ضروري دانستند.
در روايتي مولي اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) تمام مواضع دنيا را جهل مي نامد مگر جايگاه علم را كه
روشني و فروغ است(1)، و اين به صراحت قدر و شايستگي علم و حقارت دنيا و دلبستگي به آن را بيان مي سازد.
اما در باب نسبت بين دين اسلام و پيشرفت بايد گفت: از لحاظ تاريخي اسلام همواره به نو شدن تمايل نشان داده است اما اين نو شدن لزوماً به معناي مدرنيسم و نو شدگي غربي نيست. واژه مدرنيته از واژه ي لاتين (Modernus) به معناي نو و تازه گرفته شده است. مدرنيته يعني نو شدن و نوشدگي و در برابر هر گونه تعلّق به گذشته و سنت قرار مي گيرد، هر چند وجوه اشتراكي نيز با آن دارد. براي نمونه مي توان به علم گرايي جهان اسلام كه يكي از الگوهاي نوشدن غربي بود اشاره كرد. توجه به حقوق بشر، عقل گرايي، مدارا با مخالفان و غير هم كيشان كه همگي از مظاهر نو شدن غربي به شمار آمده اند ريشه در تمدن اسلامي داشته و

برگرفته از آن هستند. بحث آزاد در حوزه ي معارف ديني و گريز از جزميّت نيز از ديگر آموخته هاي تجدّد غربي از جهان اسلام است.
اما نكته ي حائز اهميت اين است كه ترقّي، پيشرفت و نو شدني مورد نظر اسلام است كه انسان را اسير تمايلات نفساني و تعلقات دنيوي نسازد بلكه او را از هوي و هوس برهاند. به فرموده ي امام علي (عليه السلام): هر آن علمي كه مورد تأييد و امضاء عقل نباشد گمراهي و ضلالت است. (3) وقتي تساوي دو روز انسان از منظر اسلام غبن و خسران محسوب گردد اين بهترين معناي رشد و بالندگي است.
براي اطلاع بيشتر رواياتي چند درباره موضوع بحث ذكر مي گردد.
امام صادق (عليه السلام): كسي كه از مقتضيات زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات واقع نمي شود.
امام علي (عليه السلام): سزاوار است انسان عاقل رأي خردمندان را به رأي خود بيفزايد و دانش علما را بر دانش خويش اضافه نمايد.
امام علي (عليه السلام): تجارب آدمي پايان ندارد و معلومات انسان عاقل به وسيله ي تجربه همواره در افزايش و فزوني است
امام موسي بن جعفر (عليه السلام): از ما نيست آن كس كه دنياي خود را براي دينش يا دين خود را براي دنياي خويش ترك گويد

راه حل اسلام براي درمان فقر چيست؟

پرسش

راه حل اسلام براي درمان فقر چيست؟

پاسخ

يكي از راههاي مشكل فقر توصيهها و راه حلهاي « دين مبين اسلام » است كه عمل بدانها، سبب پر شدن شكاف فقر و كم شدن فاصلههاي طبقاتي مردم ميشود.
همان گونه كه صدر اسلام و در زمان پيامبر (ص) با عمل به فرمانهاي الهي و دستورات ديني، چنان شد و براي اولين بار در تاريخ بشر، جامعهاي بيطبقه يا دست كم با فاصله طبقاتي بسيار اندك، عملاَ پديدار شد.
امروزه هم، اگر بتوانيم در جامعه خود و حتي همه جوامع بشري، ابن دستورالعملها را به كار بنديم، توزيع ناعادلانه ثروت و فاصله فقير و غني و به طور كلي نابرابري در جوامع بشري از ميان خواهد رفت.
يكي از اين توصيهها و دستورالعملهاي با ارزش در اسلام، مسأله «انفاق» است. قرآن مجيد بر موضوع انفاق تأكيد بسياري كرده و آيات فراواني در اين زمينه آورده است. تعداد آياتي كه كلمه «انفاق» يا مشتقاتش در آن به كار رفته است، بيش از هفتاد آيه است؛ البته اگر آياتي كه مضمون آنها، دلالت بر انفاق دارد، ولي كلمه انفاق يا مشتقاتش در آن ذكر نشده است را اضافه كنيم، مجموع آيات انفاق بيش از اين تعداد خواهد شد.
خداوند متعال در قرآن مجيد، انسان را به پرداخت قسمتي از آنچه نصيب او ميگردد و در اختيارش ميباشد، فرمان داده است. در آيه 19 سوره ذاريات تعبير زيبايي از اين مطلب شده است«وَ فِي اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَائلِ وَ الْمَحْرُوم» [و در اموال آنان (پرهيزگاران) حقي براي سائل و محروم بود.] برابر اين آيه، مؤمن براي فقرا و مساكين در اموالش حقي قائل است.
در قرآن مجيد براي تشويق مردم به انفاق تعبيرهاي زيبا و جذّابي به كار برده شده است.
1 – خداوند در آيه 96 سوره نحل ميفرمايد «ما عِنْدكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» [آنچه نزد شماست فاني ميشود، امّا آنچه نزد خداست باقي است.]
چه تعبير زيبايي! چه عبارت كوتاه و پرمعنايي! يعني اگر كسي ميليونها تومان پول خرج كند، تماماَ از بين ميرود، ولي اگر يك تومان براي رضاي خداوند و در راه خدا هزينه شود، نزد خداوند و در خزانه غيب او باقي ميماند؛ يعني بر خلاف آنچه بيشتر مردم تصور ميكنند، انفاق نابود نميشود.
2 – در آيه 89 سوره نمل آمده است «مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها...» [هر كس كار نيك و خوبي انجام دهد، بهتر از آن را پاداش ميگيرد.] قصص/84
برابر صراحت اين آيه شريفه، نه تنها انفاق و صدقه از بين نميرود و نزد

خداوند باقي ميماند، بلكه خداوند در عوض، چيزي بهتر به انفاق كننده ميدهد.

3 – آيه 160 سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آيه ميفرمايد «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةَ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها...» [هر كسي كار خوبي انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش ميدهد.]

اين آيه كه به طور كلّي درباره «حسنات» است، «انفاق» يكي از حسنات بزرگ را هم در برميگيرد كه برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد.

و سرانجام در (آيه 261 سوره بقره) ارزش فوق العادهاي براي صدقه و انفاق بيان ميشود و در اين آيه آمده است «مَثَل كساني كه انفاق ميكنند و قسمتي از اموالشان را در راه خدا به فقراء و مساكين ميدهند، همچون يك دانه است كه هرگاه در زميني حاصلحيز و مستعد كاشته شود، رشد و نموّ ميكند، به هفت خوشه تبديل ميشود و در هر خوشه يكصد دانه جاي ميگيرد » يعني انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد و حتي بيش از اين؛ زيرا كه خداوند براي هر كس كه بخواهد آن را مضاعف، دو برابر يا بيشتر، مي‌كند.

روشن است كه انسان فقير گرفتار است، رهنمود دين براي نجات از فقر چيست؟

پرسش

روشن است که انسان فقیر گرفتار است، رهنمود دین براي نجات از فقر چیست؟

پاسخ

فقر مساوي با نيازمندي است و نياز وقتي برطرف نگردد ممكن است انسان را از راه صحيح بيرون كند. امّا فقر دو نوع است:
فقر اجباري.
فقر اختياري.
فقر اختياري همانست كه اولياء دين و انسان هاي وارسته با بخشش و ايثار مال خويش خود را در سطح فقراء نگه مي دارند.
امّا فقر اجباري علل متفاوتي دارند ممكن است استعمار و سلطه طلȘڹĄ̇□ŘŬIاي را استثمار كنند و منابع آنان را غارت نمايند كه دچار فقر شوند و ممكن است گاهي به خاطر عدم تلاش باشد. تلاش براي زندگي آن چيزي است كه در دين عزّت است حتّي اگر انسان دارا باشد در حديثي آمده است وقتي يكي از ياران امام صادق((عليه السلام)) به خاطر بي نيازي از كار دست كشيده و فقط به عبادت پرداخته بود فرمود به عزّت خويش باز گرد و نيازي را از ديگري برآورده كن.
امّا بعد از تلاش، البته رهنمودهايي در دين براي گسترش روزي آمده است كه از جمله، دوام وضو - قرائت سوره واقعه بعد از نماز عشاء و بعضي دعاهاي ديگر كه البته اينها هرگز با اصل تلاش منافاتي ندارند.
صورت ديگري نيز ممكن است تصوّر شود و آن امتحاني است كه سنّت لازم زندگي انسان مؤمن است هر جند فقير با صبر و شكيبايي امتحان مي شود. امّا امتحان انبياء نيز هست كه شكر انبياء برطرف كردن نياز فقر است. و نردباني براي كمال هر دو حساب
ـ2ـ
مي شود. در قرآن از اين سنّت با عنوان بلاء در سوره بقره و سوره ديگر ياد شده است.
(بخش پاسخ به سؤالات)

آيا اميدي به پيشرفت جامعه با توجه افزايش جمعيت وجود دارد؟

پرسش

آيا اميدي به پيشرفت جامعه با توجه افزايش جمعيت وجود دارد؟

پاسخ

مسلماً جامعه ما جامعه‌اي رو به پيشرفت، ترقي و توسعه در تمامي ابعاد معنوي و مادي بوده و اين واقعيت با بررسي كارنامه عملكردها و دستاوردهاي نظام جمهوري اسلامي در زمينه‌هاي مختلف سياسي، اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي، ارتقاء سطح علمي، صنعتي، تكنولوژيكي ونظامي و.. و پشت سرگذاشتن مشكلات و موانع بسيار، امري كاملاً آشكار مي‌باشد كه مراجعه به آمارهاي منتشر شده از سوي سازمان‌هاي داخلي و بين‌المللي گوياي همين واقعيت مي‌باشد. البته در اين روند پيشرفت مشكلات و موانع متعددي وجود دارد كه يكي از آن‌ها افزايش‌جمعيت مي‌باشد كه اين موضوع به خودي خود نمي‌تواند مشكل عمده‌اي در ادامه اين روند محسوب شود بلكه چه بسا استفاده صحيح و سازنده از اين منابع انساني و هدايت آن به سوي اشتغال مولد يكي از نيازهاي اساسي جامعه براي دستيابي به توسعه همه جانبه و استقلال اقتصاديو قطع وابستگي به نفت و... محسوب شده. چنانچه در بسياري از كشورهايي كه درصد جمعيت آنان نسبت به امكانات و منابع طبيعي و... بسيار بالاتر از كشور ما بوده مانند چين و... ولي به كارگيري صحيح اين نيروها و اتخاذ سياست‌هاي اصولي در اين موضوع نه تنها جمعيت بالا،مشكلات چنداني را براي آنها ايجاد نكرده بلكه خود به عنوان يكي از عوامل پيشرفت و ترقي آنان محسوب شده و موفقيت‌ها و پيشرفت‌هاي چشمگيري را در صحنه‌هاي داخلي و بين‌المللي به همراه داشته است.
بله، همين جمعيت زياد در صورتي كه در سه مقوله ايدئولوژي و فرهنگ، اقتصاد و سياست، پاسخ‌هاي مطلوب و منطقي از انقلاب اسلامي دريافت نكنند و نظام حاكم نتواند خواسته‌ها و نيازهاي مادي و معنوي آنان را از قبيل: اشتغال مولد، مسكن، ازدواج، رفاه عمومي،مشاركت سياسي و... تأمين نمايد، نه تنها در روند پيشرفت اخلال و توقف ايجاد مي‌شود بلكه بسياري از دستاوردهاي بسيار با ارزشي را نيز از دست خواهيم داد.
در هر صورت پيشرفت ايران اسلامي بستگي به اين دارد كه آيا نظام اسلامي با همكاري مردم مي‌تواند آسيب‌هاي متعددي كه اين انقلاب نوپا را تهديد مي‌كند پشت سرگذاشته و با موفقيت از آنها بيرون آيند يا نه: اين آسيبها را مي‌توان در چند دسته خلاصه نمود:
الف ـ آسيبهاي فرهنگي ـ اجتماعي عبارتند از:
1ـ نفوذ انديشه‌هاي بيگانه.
2ـ تغيير جهت دادن انديشه‌ها از اهداف و نيات خدايي به اهداف و نيّات

غير خدايي.
3ـ جدا كردن دين از علم و سياست و تفرقه بين حوزه و دانشگاه.
4ـ بوروكراسي مفرط و فساد اداري و اجتماعي.
5ـ دنياطلبي و اشتغال به زينتهاي دنيوي.
6ـ اشائه فحشاء و مراكز فساد و تأثير پذيري از جنگ رواني و تبليغاتي دشمن.
7ـ تغيير ارزشهاي انقلاب.
ب ـ آسيب‌هاي سياسي عبارتند از:
1ـ ناتمام گذاشتن تحقق آرمانهاي نهضت از قبيل، آرمانهاي جهاني انقلاب اسلامي، مبارزه با ظلم و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و اتحاد امت اسلامي.
2ـ رخنه فرصت طلبان: استاد مطهري در اين باره مي‌فرمايند: «... هر چه از دشواريها كاسته مي‌شود و موعد چيدن ثمر نزديكتر مي‌گردد، فرصت طلبان محكمتر و پرشورتر پاي علم نهضت سينه مي‌زنند، تا آنجا كه تدريجا انقلابيون مؤمن و فداكاران اوليه را از ميدان به درمي‌كنند...»، (مرتضي مطهري، بررسي اجمالي نهضتهاي اسلامي در صد ساله اخير، ص 92).
3ـ تفرقه و درگير شدن در گرداب اختلافات داخلي و استفاده نكردن از نيروهاي بالقوه مردمي.
4ـ بي تفاوتي مردم نسبت به سرنوشت اجتماعي خويش و غير سياسي شدن دانشگاهها.
5ـ ايجاد ترديد نسبت به آرمانهاي انقلاب.
6ـ جاه‌طلبي‌هاي غلط و نامشروع.
7ـ تحت الشعاع قرار گرفتن استقلال و آزادي.
8ـ بازگشت استعمار به طريق آشكار و نهان و وابستگي نظامي و سياسي به ابر قدرتها و...
ج ـ آسيب‌هاي اقتصادي انقلاب اسلامي:
امام علي(ع) علل سقوط اقتصادي ـ سياسي حكومتها را چنين بيان مي‌كند: يستدل الادبار باربع: سوء التدبير، و قبح التبذير و قلة الاعتبار و كثرة الاعتذار ؛ مي‌توان چهار علت براي زوال دول برشمرد: سوء تدبير و ضعف مديريت تبذير ناروا و هزينه‌هاي زيانبار اقتصادي عبرت نگرفتن از تجاربسودمند عذرخواهي مكرر به جاي جبران خطاهاي گذشته. {M»، (غرر و درر، ص 354). مهمترين آسيبهاي اقتصادي انقلاب اسلامي را مي‌توان در موارد ذيل برشمرد:
1ـ وابستگي اقتصادي به ابرقدرتها، بالاخص آمريكا
2ـ تحت الشعاع قرار گرفتن توسعه اقتصادي يا عدم توجه به بحرانهاي ناشي از توسعه اقتصادي

3ـ وابستگي به نفت به عنوان مهمترين اقلام صادرات و منبع ارزي كشور.
4ـ عدم وجود فرهنگ كار و انضباط اجتماعي
5ـ جدا شدن مردم از برنامه‌هاي دولت در طرح‌هاي سازندگي
6ـ مال اندوزي و تكاثر ثروت اندوزان
7ـ تحت الشعاع قرار گرفتن عدالت اجتماعي و زياد شدن فاصله فقير و غني.
8ـ بي توجهي به مستضعفين و ولي نعمتان انقلاب و عنايت عليحده به اغنياء؛
9ـ بي توجهي به خواسته‌هاي مشروع نسل جوان (از قبيل اشتغال ـ مسكن، ازدواج و...) كه آينده سازان انقلاب و ايران اسلامي بوده، و عدم شكل‌گيري روند كامل و صحيح جامعه‌پذيري در انتقال ارزش‌هاي انقلاب و اسلام به نسل جوان در جهت تقويت هويت اسلامي و ملّيآنان و جلوگيري از آفات مخرب تهاجم فرهنگي و...
اما عليرغم آسيبهاي فوق كه انقلاب اسلامي را تهديد مي‌نمايد و آينده‌اي تاريك و مبهم را براي ما ترسيم مي‌نمايد نگاهي به موفقيتها و دستاوردهاي مثبت و ارزنده انقلاب اسلامي در حل مشكلات و بحرانهاي متعدد، وجود مردمي با ايمان و پايبند به ارزشهاي اسلامي، خط امامو رهبري، وجود مسئولان آگاه، دلسوز، و متعهد و عزم جدّي آنها براي حل مشكلات و تلاش در جهت پيشرفت مادي و معنوي جامعه و ارتقاء سطح علمي، فرهنگي، صنعتي، تكنولوژيكي و... مي‌توان به آينده‌اي كاملاً درخشان براي ايران اسلامي اميدوار بود. زيرا جامعه ما پتانسيلبسيار قويي براي دستيابي به پيشرفت دارد؛ از آن جمله:
يكم. ما به معني واقعي، كشوري مستقليم كه در همه زمينه‌ها سياست خود را مانند كشورها مستقل ديگر، خود تعيين مي‌كنيم.
دوم. ما داراي نيروي نظامي بسيار قوي، كارآمد و با تجربه بسيار ارزشمنديم كه جنگي طولاني را اداره كرده است. فرماندهان تكنيك‌هاي نظامي ما در محدوده شرايط خودمان، با مهم‌ترين فرماندهان غربي رقابت مي‌كنند. اينك براي نيروهاي مهاجم، درگيري با ما بسيار هزينهدارد.
سوم. كشور ما، به بركت الهي، داراي ذخاير طبيعي زيادي است كه امكان رشد اقتصادي را از هر نظر براي ما فراهم مي‌سازد.
چهارم. مردم ما داراي پتانسيلي قوي و مؤثرند. آن‌ها حاضرند در سخت‌ترين شرايط همه چيز ـ حتي جان و فرزندان ـ خود را در راه خدا و ميهن اسلامي خود نثار كنند.
پنجم. ما داراي مذهبي مترقي مي‌باشيم كه تأثيرات آن در عمق شخصيت افراد جامعه، ريشه دوانده است. براي فعال كردن اين همه نيروي نهفته بايد به نيازهاي واقعي و خواسته‌هاي به حق آن‌ها توجه كنيم و نقاط ضعف

روش‌هايي را كه تاكنون به كار برده‌ايم، اصلاحكنيم.
ششم. ما شرايط دستيابي به همه اهداف عالي را داريم ؛ زيرا منابع خدادادي به مردم با هوش و ايثارگر و رهبراني با هوش، متفكر، با تقوا، شجاع داريم. آن‌ها هشيارند و در مواقع لازم اقدام مي‌كنند. مردم و مسؤولين نيز با جان و دل از فرامين ولايت فقيه اطاعت مي‌نمايند. باتوجه به مطالب فوق، مي‌توان به آينده‌اي درخشان و اميد بخش، همراه با پيش رفت و تكامل براي جامعه اسلامي و حل تمامي مشكلات اميدوار بود.
براي آگاهي بيشتر ر.ك: فرامرز رفيع پور: «توسعه و تضاد»، ص 553.
آسيب‌شناسي انقلاب اسلامي، مجموعه مقالات، ص 418. {[

چگونه مي توان حس همكاري را ميان مردم ايجاد كرد, تا باعث رشد و ارتقاي كيفيت كالا و خدمات شود و از وابستگي به نفت خودكفا شويم ؟

پرسش

چگونه مي توان حس همكاري را ميان مردم ايجاد كرد, تا باعث رشد و ارتقاي كيفيت كالا و خدمات شود و از وابستگي به نفت خودكفا شويم ؟

پاسخ

بررسي روند توسعه در ابعاد مختلف اقتصادي , صنعتي , سياسي و... در جوامع پيشرفته مانند جوامع غربي و ژاپن ما را به اين نكته مهم رهنمون مي سازد كه يكي از عمده ترين عوامل پيشرفت فرهنگ و ارزش هايي است كه به انگيزه هاي رفتاري و حركت هاي جمعي مردم در اين كشورها شكل بخشيده است . امروزه به عنوان مزيت نسبي براي ژاپني ها در صفحه رقابت هاي تكنولوژيك محسوب مي شود اصول و ارزش هايي است كه ريشه در فرهنگ آن ها دارد و بر آمده از تعاليمي است كه طي قرن ها توسط مكاتب فكري مهمي چون ((شينتويسم)) ((بوديسم)) و ((كنفوسيويسم)) تبليغ شده است ارزش هاي اجتماعي مانند مفهوم خيرخواهي سازگاري و توافق كه از اصول اساسي آيين كنفوسيوس اخذ شده از كشمكش هاي طبقاتي مختلف كاست و سبب تشكيل پيكره عظيم و واحد ملت ژاپن و تبديل به يك خانواده بزرگ شده كه نقش بسيار مهمي در پيشرفت و توسعه همه جانبه ژاپن ايفا نمود. در كشور اسلامي ايران نيز اگر بخواهيم در زمينه هاي گوناگون پيشرفت كنيم و بر بسياري از مشكلات از جمله وابستگي به نفت فايق آييم بايد انرژي احساسي جامعه را بر مذهب , ارزش هاي متعالي و مترقي اسلام , رهبري و محوريت ولايت فقيه متمركز كنيم ; چنان كه گذشته هاي تاريخي نيز بيانگر اين مطلب است كه رشد و پيشرفت علمي و عملي مسلمانان در صدر اسلام و دوره هاي ديگر, پيروزي انقلاب شكوهمند ايران پيروزي در جنگ و فايق آمدن بر بسياري از مشكلات بر اثر وحدت و همدلي همه افراد جامعه پرهيز از تفرقه و اختلاف و عمل به تعاليم و ارزش هاي حيات بخش اسلامي مي باشد.

براي آگاهي بيشتر ر.ك :

1- فرامرز رفيع پور, توسعه و تضاد, ص 423
2- محمدنقي نظرپور, ارزشها و توسعه , ص 182

آيا عمل به مستحبات و ترك مكروهات مانع كار و كوشش نمي‌شود؟

پرسش

آيا عمل به مستحبات و ترك مكروهات مانع كار و كوشش نمي‌شود؟

پاسخ

عمل به مستحبات و ترك مكروهات به اميد ثواب، شايسته است. دعاها از آثار شگفت‌انگيزي برخوردارند كه اگر كسي با دقّت، تحقيق و اخلاص به آنها عمل كند، به نتايج چشمگيري دست خواهد يافت.
دعا نبايد جانشين فعّاليّت اجتماعي و اقتصادي شود. در كنار تلاش اجتماعي اگر به دعا و ارتباط با خدا نيز توجّه شود، مشكلات به گونه قابل توجّه برطرف خواهد شد.
« بخش پاسخ به سؤالات »

حد ومرز سرمايه داري دراسلام را مشخص كنيد؟ آيا احاديثي درمورد تشويق سرمايه داري دراسلام يا احترام به سرمايه داران داريم؟

پرسش

حد ومرز سرمايه داري دراسلام را مشخص كنيد؟ آيا احاديثي درمورد تشويق سرمايه داري دراسلام يا احترام به سرمايه داران داريم؟

پاسخ

پرسشگر عزيز، اگر منظور از سرمايه داري جمع مال وثروت به عنوان هدف نهائي وبه عنوان سلطه جوئي واستثمار وانحصارگرائي باشد، به هرصورتي كه باشد با ماهيت اسلام سازگاري ندارد، واسلام به شدت انسانها را ازآن نهي مي كند. زيرا باعث فساد جامعه وظلم به انسانها مي گردد، وحقوق افراد اجتمـاع توسـط يـك عده سرمايه دارغارت مي شود، همانطور كه الان درنظام ليبرال، سرمايه داري غرب شاهد چنين غارتهاي بزرگ وظلمهاي ناروا هستيم. واما منظور از سرمايه داري واهداف اقتصادي، رسيدن به استقلال، خودكفائي، اقتدار، رشدو توسعه اقتصادي، عدالت اجتماعي وتحكيم ارزشهاي معنوي واخلاقي درجامعه باشد،اين بسيار مطلوب بوده واسلام نه تنها ازآن نهي نمي كند بلكه به آن عنايت وتوجه هم داشته است كه به يك آيه ويك روايت دراين زمينه اشاره مي‌نماييم :

الف ـ آيه اي كه بيانگر استقلال وعدم وابستگي اقتصادي است "ولن يجعل الله للكافرين علي المؤمنين سبيلا""1"

(هرگزخدا راهي براي كافران عليه مؤمنان قرار نمي دهد)

ب ـ روايتي كه بيانگر توسعه اقتصادي است : امام باقر"ع" مي فرمايد : "من طلب الرزق من الدنيا استعفافاً عن الناس وتوسيعاً علي أهله وتعطفاً علي جاره لقي الله عزوجل يوم القيامة ووجهه مثل القمر ليلة البدر" "2"

(كسي كه دنيا را براي بي نيازي خود ازمردم وگشايش برخانواده اش وابراز محبت به همسايه اش طلب كند،خداوند عزوجل را درروز قيامت ملاقات مي كند درحالي كه چهرة او همچون قرص كامل ماه نوراني است.)""3"

(1) سوره نساء/141

(2) فروغ كافي،ج5،ص78

(3) كلام جديد،عبدالحسين خسروپناه،چاپ دوم،ص236به بعد،فصلنامه انتقادي،فلسفي فرهنگي،كتاب نقدج11،چاپ دوم

تورم

ارزش پول يك كشور به چه عواملي بستگي دارد و چگونه مي توان آن را ارتقا داد؟

پرسش

ارزش پول يك كشور به چه عواملي بستگي دارد و چگونه مي توان آن را ارتقا داد؟

پاسخ

معيارهاي ارزش پول هر كشور به عوامل زير بستگي دارد:
1 سرمايه هاي ملي هر كشور.
2 وفاداري نسبت به تعهدات بين المللي .
3 قدرت و توانايي سياسي .
4 پيشرفت در صنعت و توانايي هاي علمي و تكنيكي .
5 ثبات و امنيت كشور.
البته هر چه درصد اين عوامل بيش تر باشد, كشور از ارزش پولي بيش تري برخوردار خواهد شد.
بنابراين اگر اين عوامل را ايجاد كنيم يا ارتقا بدهيم , ارزش پول در سطح بين المللي ارزش بيش تري خواهد پيداكرد.(1)
(پاورقي 1.دكتر باقر قديري , كليات علم اقتصاد, ص 192

علت تورم و گراني در کشور ما چه مي باشد؟

پرسش

علت تورم و گراني در کشور ما چه مي باشد؟

پاسخ

براي روشن شدن پاسخ لازم است با معناي تورّم آشنايي اجمالي پيدا كنيم. تورّم (tavarrom) افزايش بي تناسب مقدار پول رايج در يك كشور (خصوصاً از طريق انتشار پول كاغذيِ غير قابل تبديل به مسكوك) يا افزايش بي تناسب اعتبارات، نسبت به احتياجات اقتصادي است. نتيجة اين افزايش آن است كه ارزش پول پايين مي آيد و مردم مي‌كوشند پول خود را به كالا تبديل كنند، و اين اقدام قيمت ها را بالا مي برد.[10]

تورم و گراني عوامل متعددي دارد. مهم ترين آن‌ها بدين گونه است:

1ـ تأثير تورم جهاني بر اقتصاد داخلي كشورها.

2ـ توسعه؛ از نظر اقتصادي توسعه يكي از عوامل مهمّ تورم است، زيرا اين كار سرمايه گذاري هاي كلاني را مي طلبد، ولي در عين حال گريزي از آن نيست و بديهي است بدون آن آيندة شكوفايي نمي توان داشت.

3ـ تحريم اقتصادي و موانع متعددي كه استكبار جهاني فرا راه رشد اقتصادي كشورمان ايجاد مي‌كند.

4ـ كاهش توليد نفت و كاهش بسيار قيمت آن در برخي از سال ها كه منبع اصلي ارزي و اقتصادي كشور است.

5ـ مخارج سنگين بازسازي بر اثر خسارت هاي ناشي از جنگ تحميلي.

6ـ كاهش ارزش ريال در برابر دلار.

7ـ رشد جمعيت و افزايش شديد "تقاضا" در حالي كه سطح "عرضه مناسب" با آن نتوانسته رشد كند.

8ـ افزايش نقدينگي در بين مردم و عوامل ديگر.

اين ها همه عواملي است كه روي هم رفته مي‌تواند اقتصاد يك جامعه را متأثر كند و تورّم زا باشد. در برابر اين مشكلات دولت فعّاليت بسياري نموده و بيش از هر چيز بر گسترش توليد داخلي تكيه كرده كه نقش مهمّي در شكوفايي آيندة اقتصاد و مهار تورم ايفا مي‌كند.

[10]غلامحسين مصاحب، دائره المعارف، ج 1، ص 684، چاپ 1345.

چگونه باید کمك کنیم که تورم کم شود؟

پرسش

چگونه باید کمك کنیم که تورم کم شود؟

پاسخ

تورم و گراني يكي از معضلات و گرفتاريهاي اجتماعي جامعه امروزي است كه بسياري از جوامع انساني با آن دست به گريبان هستند و بر اثر فشار تورم شانه‌هاي بسياري از مردم خم شده است. گراني علل و عوامل گوناگوني دارد كه برخي از آنها از حيطه قدرت داخلي، خارج است و بخشي از تورم كشور ما ناشي از تورم جهاني و نوسانات قيمت‌ها در سطح جهان است. اگر گفته مي‌شود جهان امروز دهكده جهاني است يعني آنقدر ارتباطات و وابستگي‌ها زياد شده است كه هرگونه تغيير و تحول در بخشي از كره خاك مي‌تواند ساير بلاد و نقاط را تحت تأثير قرار دهد. نوسانات قيمت‌ها، افزايش درآمدها، كاهش درآمدها و قيمت‌ها در برخي كالاها و خدمات به دليل وابستگي‌هاي جهاني در هر منطقه‌اي از جهان بوقوع بپيوندد ساير مناطق را نيز تحت تأثير قرار مي‌دهد. به عنوان مثال وقتي در عراق بحران بوجود مي‌آيد و احتمال كاهش يا قطع نفت صادراتي اين كشور مطرح مي‌شود قيمت نفت افزايش مي‌يابد طبيعتاً افزايش قيمت نفت براي كشورهاي صادر كننده افزايش درآمد را در پي دارد ولي براي كشورهاي مصرف كننده افزايش هزينه‌ها را به دنبال خواهد داشت. طبيعي است كه اگر اين افزايش استمرار يابد موجب افزايش كالاها و خدمات در كشورهاي مصرف كننده خواهد شد لذا تمامي كساني كه مصرف كننده كالاها و خدمات آن كشورها هستند با افزايش قيمت كالاها و خدمات مواجه خواهند شد.

بنابراين برخي از افزايش يا كاهش قيمت‌ها متأثر از شرايط جهاني و تورم جهاني است كه چاره‌اي جز تحمل آنرا نداريم و نمي‌توان مانع افزايش قيمت‌ها شد بلكه مي‌توان براي مقابله با آثار و عواقب آن تدبير و انديشه كرد زيرا مهار آن از قدرت ما خارج است. بنابراين اگر تورم ناشي از شرايط جهاني باشد بايد تدبيرهاي خاصي براي كاهش اثرات آن توسط مسئولان عالي رتبه دولتي اتخاذ گردد.

بخشي ديگري از عوامل تورم داخلي است كه مهم‌ترين آن كاهش توليد يا ممكن است ناشي از افزايش قيمت مواد اوليه و در نتيجه افزايش قيمت تمام شده كالاها و خدمات باشد در اين صورت توليد كننده ناگزير است كالاي توليدي خودش را با قيمت بيشتري ارايه نمايد. در اين صورت نيز مسئولان بايد با تدابير خاص و ويژه به حمايت از توليدات داخلي بپردازند و بطور غير مستقيم از مصرف كننده حمايت نمايند.

عامل ديگري كه موجب افزايش قيمت‌ها مي‌گردد افزايش نقدينگي موجود

در جامعه است وقتي نقدينگي در ميان مردم افزايش مي‌يابد افراد براي خريد به بازار هجوم مي‌برند و طبعاً وقتي تقاضا براي خريد يك يا چند كالا افزايش پيدا كند ولي توليد و عرضه با تقاضا تناسب نداشته باشد قيمت‌ها افزايش خواهد يافت و كمبود كالا، احتكار و گران‌فروشي گسترش خواهد يافت. در اين صورت مسئولان اقتصادي و دست اندركاران دولتي مي‌توانند با اعمال سياستهاي پولي نقدينگي موجود در جامعه را كاهش دهند و براي تثبيت، كاهش و يا متعادل ساختن قيمت‌ها اقدام كنند.
عامل ديگري كه به افزايش قيمت‌ها و تورم كمك مي‌كند عامل رواني است. شايعه در ايجاد نياز كاذب در جامعه و هجوم افراد جامعه براي خريد كالا يا كالاهايي خاص نقش مهمي دارد. افراد سودجو با استفاده از اين حربه در مدت زمان كوتاهي موفق مي‌شوند تعداد زيادي كالهاي خود را با قيمت‌هاي گزاف و چند برابر به جامعه عرضه كنند و از قبل به ثروت‌هاي باد آورده‌اي دست يابند. علل و عوامل ديگري نيز مي‌توان بر شمرد كه مجال بحث آن نيست.

چرا وقتي گرفتار جنگ بوديم اجناس گران نبود؟

پرسش

چرا وقتي گرفتار جنگ بوديم اجناس گران نبود؟

پاسخ

معمولا سياست اقتصادي پس از جنگ با سياست حاكم برزمان جنگ متفاوت است. در زمان جنگ دولت‌ها براي كاستن فشار از دوش مردم سوبسيدهاي زيادي پرداخت مي‌كنند. زيرا دو فشار براي مردم قابل تحمل نيست: يكي فشار جنگ - كه خود تورم‌زاست - و ديگري فشار تورم ناشي از توسعه و حذف سوبسيد. به علاوه قادر به توسعه صنعتي و ... نيستند. زيرا هر تلاشي در اين زمينه امكان هدر دادن سرمايه‌ها را دارد. ولي پس از جنگ به ناچار بايد به بازسازي و توسعه بپردازند از اين رو ناچار به حذف يا كاهش شديد سوبسيدها مي‌شوند. ازطرف ديگر براي انجام خدمات خود نيازمندي‌هاي مادي وسيعي دارند كه از طريق ماليات و ... تأمين مي‌شود و تا رسيدن به مرحله خودكفايي و توسعه گردونه‌هاي اقتصادي عظيمي را طي مي‌كنند و در اين فرايند تورم فزاينده اولين مشكل آنان است و رهايي از آن كار بسيار دشواري است. سياست دولت ما پس از جنگ ايجاد نوعي موازنه بين رشد وتوسعه اقتصادي و از طرف ديگر حفظ رفاه عمومي است. لذا هنوز سياست سوبسيددهي را ادامه مي‌دهد ولي تاحدي به كاهش آن پرداخته تا از طرفي روند توسعه به سمت جلو حركت كند و از طرف ديگر فشار اقتصادي درحد قابل تحملي حفظشود.

تورم وسودهاي كلان فاصله طبقاتي رازيادترمي كندواعمال ماباشعارهافاصله زيادي دارد ومباامروز روي تبليغات تكيه مي كنيم و از واقعيتها دور هستيم ؟چه كنيم ؟

پرسش

تورم وسودهاي كلان فاصله طبقاتي رازيادترمي كندواعمال ماباشعارهافاصله زيادي دارد وماامروز روي تبليغات تكيه مي كنيم و از واقعيتها دور هستيم ؟چه كنيم ؟

پاسخ

آنچه در اين مكتوب آمده مشتمل بر چند مطلب است:
1- برخي از آنها واقعيات تلخي است كه لازم است با ارائه راهكارهاي مفيد و سازنده در پي اصلاح آن برآمد ودانشجويان عزيز ضمن بررسي دقيق آنها بدون دخالت احساسات خام بايد بيشترين انديشه را در جهت بهبود واصلاح آنها به كار اندازند و با عرضه كردن آنها در ساختن جامعه سالم سهيم شوند.
2- برخي نيز واقعيات نامطلوبي است كه چندان گريزي از آنها نيست و به تبع يكسري شرايط اجتماعي - بويژه درمراحل بحراني پرتحول و دگرگون پذير - رخ مي‌نمايد. بعضي از آنها ديرمان و ماندگار و بعضي گذرا وناپايدارند.
3- بعضي از نكات نيز ناشي از تحليل نادرست مباني اسلامي و يك سري واقعيات گريز ناپذير انسان شناختي وجامعه شناختي است. در اين قسمت لازم است به مسأله طبقات در جامعه و تضادهاي طبقاتي بادقت بيشتري نگريسته شود. ابتدا بايد ديد مقصود از طبقه چيست؟ در مباحث اجتماعي واژه طبقه دوگونه كاربرد دارد:
الف) گاه منظور از طبقه گروه‌ها و رده‌هايي بسته در يك جامعه‌اند. اين گونه طبقات در جوامع خاصي وجود دارند.مانند نظام شاهنشاهي حاكم برايران قبل از انقلاب كه جامعه به چند طبقه تقسيم مي‌شد. در چنين جوامعي اولاطبقات فروتر از نظر حقوق اجتماعي با طبقات برتر مساوي قلمداد نمي‌شدند و قانون به يكسان برآنان حكم نمي‌راندو ثانيا هيچ يك از طبقات پايين نمي‌توانست به طبقه برتر راه يابد. هم چنان كه در قضيه كفشگر و نوشيروان سيماي اين نظام طبقاتي به خوبي نمايان است. تصويري نيز كه ماركسيسم از جوامع برده‌داري فئودالي و سرمايه‌داري دارد چنين است. اين گونه نظام طبقاتي از نظر اسلام به كلي مطرود است و در جمهوري اسلامي ايران نيز به هيچ روي وجود نداردو به سمت آن نيز سو گيري نكرده است.
ب) گاه منظور از طبقه «اقشار مختلف اجتماعي» است بدون آن كه داراي سيستمي بسته باشد يا گروهي ازامتيازات قانوني بيشتري برخوردار بوده و يا تضادي ذاتي بين آنها برقرار باشد. چنين چيزي امري كاملا طبيعي و لازمه زيست اجتماعي بشر مي‌باشد و در اسلام نيز مورد تأييد است. اين مسأله تا حدودي موجب مي‌شود كه برخي درجامعه از توان و امكانات بيشتر و موقعيت ممتازتري بهره‌مند گردند و بعضي ديگر در وضعيت

پايين‌تري قرار گيرند.چنان كه قرآن مجيد مي‌فرمايد: « ورفع بعضكم فوق بعض درجات ليبلوكم في ما آتاكم» (نسأ آيه‌ء 65) و « والله فضلبعضكم علي بعض فيالرزق» (نحل آيه‌ء 71) و « ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضم بعضا سخريا»(زخرف آيه‌ء 32). ليكن چشم انداز اسلامي آن است كه اولا ضمن پذيرش وجود اين گونه طبقات - چنان كه در اولينآيه فوق بيان شده - همه را از عوامل آزمايش الهي قلمداد مي‌كند آن هم نه تنها براي طبقات برتر بلكه براي همه آنها.ثانيا آنچه ازنظر اسلام مطلوب است اين است كه با وجود اين تفاوت‌هاي طبيعي و گريز ناپذير شكاف‌ها به حداقلممكن برسد و قسط و عدل به يكسان برهمگان حكم‌فرما باشد و چنان نباشد كه يكي آلاف الوف اندوزد و برايسگش هم اتومبيل مخصوص تهيه كند و يكي براي گرده ناني دست روي دست گذارد و راه به جايي نبرد. براي رسيدنبه اين مهم اسلام قوانيني وضع نموده كه تا حدود زيادي آن را تأمين مي‌كند و اختياراتي نيز به دولت اسلامي مي‌دهد تااز شكاف‌هاي شكننده طبقات اجتماعي جلوگيري كند. ليكن وضعيت موجود جامعه هرچند به شدت تصوير در فوقنيست ليكن چندان هم در حد مطلوبي نيست و چنان كه گفته شد مقداري از آن معلول يك‌سري شرايط خاصاجتماعي بويژه گذر از مرحله عقب ماندگي به مرحله توسعه است.

از طرف ديگر زايش يك سري نيازهاي نو به نو در سطح جامعه به گونه‌اي است كه سطح درآمد اقشار آسيب‌پذيرباتنوع نيازهاي جديد و تورم حاصله از توسعه و ديگر شرايط اجتماعي چندان سازگاري ندارد. اين وضعيت مسلما درمرحله گذار موجود فشار شديدي را به اين طبقات وارد خواهد ساخت ولي به ياري خداوند به تدريج از سطح اقشاركم درآمد مي‌كاهد و به رفاه نسبي درسطح اقشار مختلف خواهد انجاميد. نيز اينكه وضعيت زندگي ائمه اطهار(ع) كهالگوي راستين همه ما هستند و تأسي به آنها درعمل بهترين راه سعادت ماست قابل انكار نيست لكن آن گونه زيستن نوعي عملي انتخابي است كه تنها افراد بسيار برجسته از نظر معنوي قادر به پيمودن آن راه هستند و حتي بسياري ازعناصر انقلابي و با ايمان همين كه به امكاناتي برسند توان آن سان زيستن را ندارند. چنان كه در سخنان حضرت امام(ره) و بيانات مقام معظم رهبري بسيار تذكر بر اين گونه امور داده شده است. ولي جز خود آنها و تعداد قليلديگري كسي پوينده اين راه نيست و از طريق فشار و قانون نيز نمي‌توان چنان چيزي را به اجرا گذارد ليكن مي‌توان گذراز حد معيني را كه به شيوه‌هاي طاغوتي مي‌ماند جلوگيري كرد. در رابطه با مسائل فرهنگي و غيره نيز گرچه مسائل ومشكلات فراواني هست ليكن اين به معناي آن نيست كه هيچ فرقي نكرده است. مثلا با سخن يك استاد معارف نسبتبه ديگر اساتيد و بالعكس نمي‌توان قضاوت كرد كه هيچ پيشرفتي حاصل نشده است. بلكه مسائل

متعددي وجودداشته که در حل برخي از آنها پيشرفت‌هايي حاصل شده و برخي نيز در مسير بهبود قرار دارند ولي برخي همچنان لاينحل مانده و چه بسا برخي از آنها هميشه پابرجا باشند. به هر روي در تمام اين موارد ما بايد وظيفه خود را درست بشناسيم. يعني با مطالعه و ارزيابي دقيق مسائل و مشورت و هم فکري با ديگران درصدد ارائه راه حل‌هايي مفيد وسازنده خود نيز درحد توان درجهت اجراي راه کارهاي معقول و پذيرفته شده گام برداريم. {]

مهم ترين علل تورم اقتصادي در ايران چيست ؟

پرسش

مهم ترين علل تورم اقتصادي در ايران چيست ؟

پاسخ

علل تورم در ايران: 1- توسعه، 2- محاصره اقتصادي، 3- بازسازي، 4- خسارت‌هاي ناشي از جنگ تحميلي، 5-كاهش فاحش قيمت نفت پس از پيروزي انقلاب آن‌هم با توجه به تك محصولي بودن اقتصاد ايران كه از سياست‌هاياستعماري حاكم بر ايران بوده است، 6- تاثير تورم جهاني بر اقتصاد داخلي، 7- رشد جمعيت، 8- تغيير الگويمصرف در جامعه و پديدار شدن يك‌سري نيازها كه در گذشته وجود نداشته است، تورم فرآيند مجموعه عوامل فوقاست اگر امكان تغيير آن عوامل باشد به همان اندازه اشكال مهار نيز وجود خواهد داشت. {

آيا قانون بانكداري بدون ربا در جامعه ما اجرا مي شود؟

پرسش

آيا قانون بانكداري بدون ربا در جامعه ما اجرا مي شود؟

پاسخ

قانون بانكداري مصوب مجلس شوراي اسلامي كه مورد تأييد شوراي نگهبان نيز مي باشد اشكال شرعي نداشته و عمل به آن شبهه معاملات ربوي را ندارد ولي گاهي مشاهده گرديده بنام قانون، افراد تخلفاتي را مرتكب مي شوند كه در اين صورت قانون مذكور تصحيح كننده عملكرد متخلفين نخواهد بود.
"حضرت آيت الله العظمي خامنه‌اي در اين خصوص مي‌فرمايند: بطور كلي معاملات بانكي كه بانكها بر اساس قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي و مورد تاييد شوراي محترم نگهبان انجام مي دهند ،اشكال ندارد و محكوم به صحت است و سود حاصل از بكارگيري سرمايه بر اساس يكي از عقود صحيح اسلامي ، شرعاً حلال است." (1)
"اگر فرض كنيم ، مكلف علم پيدا كند كه كارمندان بانك ، پول او را در معامله باطلي بكار گرفته اند ، دريافت و استفاده از سود آن براي او جايز نيست ولي با توجه به حجم سرمايه هايي كه توسط صاحبان آنها به بانك سپرده مي شود و انواع معاملاتي كه توسط بانك صورت مي گيرد و مي دانيم كه بسياري از آنها از نظر شرعي صحيح هستند ، تحقق چنين علمي براي مكلف بسيار بعيد است." (2)

1ـ رساله اوجوبه الاستفتائات، ج2، ص 330، س 836
2ـ همان منبع، ص 337، 338، س 855
واحد پژوهش و تحقيق

نظام بانكداري بدون ربا، سركاريهايي كه مردم را مي گذارند .

پرسش

نظام بانكداري بدون ربا، سركاريهايي كه مردم را مي گذارند .

پاسخ

آشنايي با شيوه بانكداري ربوي پيش از پيروزي انقلاب اسلامي درايران، پاسخي جامع و كامل به پرسش هاي بسياري درباره تفاوت نظام مالي آلوده به ربا دررژيم گذشته با روش بانكداري بدون ربا در زمان كنوني است تا افزون برآگاهي از "حقيقت" مفاهيم ناب ديني فقاهتي، با "واقعيت" پديد آمده آشنا شويم وميزان تأثير آموزه هاي آسماني اسلام رادراداره برتر جوامع درهر عصري وباهر نسلي به دست آوريم.
دريك نگاه عمليات بانكي ربوي درگذشته برمحورهايي اين چنين استوار بود :
1- نياز به پول، مراجعه، دريافت
درنظام بانكي آلوده به ربا، هيچ توجهي به نوع مصرف وام دريافتي نمي شد، ومعيار دريافت پول، "نياز وام گيرنده" بود تا در پي آن به بانك مراجعه كند ودر برابر وثيقه اي معتبر ـ ملكي يا سفته ـ وام را دريافت نمايد.!! گرچه اين پول درمسيري سالم ومشروع يا راهي ويرانگر وخانمان برانداز همچون قمار و فحشا ويا تأسيس مراكز فساد به كار گرفته شود .
2-يك يا دو ابزار پرداخت وام
شيوه ربوي بانك ها در گذشته براساس يك يا دو روش براي پرداخت وام به مشتري انجام مي شد كه راه نخست دريافت تقاضا و وثيقه وپرداخت پول بود وديگري اعتبار درحساب جاري نام داشت . بدين بيان كه بانك سقف اعتباري برا ي مشتري تعيين مي كرد تا پس از فعاليت پولي مشتري به بانك به صورت دريافت وواريز به حساب خود، درقبال دريافت وثيقه، هرگاه مشتري نياز به پول داشت، مدتي از آن اعتبار استفاده مي كرد وحتي چك هايي صادر مي نمود وبانك بدون آن كه پولي درحساب جاري او باشد، پول چك را به آورندة آن پرداخت و پس از فرارسيدن زمان اعتبار، سود و مبلغ پرداختي چك، از صاحب حساب دريافت مي شد، بدون آنكه بين بانك و مشتري معامله يا عقدي انجام گرفته باشد.
اين درحالي است كه سيستم بانكداري بدون ربا از حدود 12 نوع عقداسلامي وشرعي مطابق با فتاواي مراجع بزرگوار تقليد استفاده مي شود وتمامي دريافت ها و پرداخت براساس شيوه اي شرعي انجام مي پذيرد.
3- سود براساس ميزان دريافت وام
درنظام بانكداري ربوي اضافة دريافتي بانك تنها براساس ميزان پرداخت پول به مشتري، به دوراز هر گونه داد وستد شرعي يا قبض و اقباض

سالمي بود، اما درنظام بانكي كنوني انجام معامله، عقد شرعي وتعهدات قانوني وام گيرنده كه براساس هر يك خود را متعهد مي داند وبا امضاي خويش آنان را قبول مي كند، انجام مي پذيرد.
4- تسهيلات بانكي بدون هدف مشخص ومقدس
درگذشته وام هاي پرداختي وتسهيلات بانكي به دور ازهر گونه آرمان ملي يا اهداف مقدس چون رسيدن به خودكفايي، راه اندازي واحدهاي توليدي، انجام پروژه هاي راهسازي، كشاورزي، صنعتي، دامداري ويا فعاليتهاي آموزشي جهت حفظ باورهاي ديني و فعاليتها ي فرهنگي بود ودربسياري از موارد موجب واردات افزون برنياز كالاهاي خارجي، وابستگي بيش تر به بيگانگان، فلج كردن فعاليت هاي ملي جهت دستيابي به استقلال اقتصادي وفرهنگي، رفاه زدگي بدون مرز و يا فسادافسارگسيخته اي در كشور مي گرديد .
5- عدم نظارت بر مصرف پول
درنظام بانكداري ربوي، بانك يك جا تمامي وام درخواستي را به مشتري پرداخت مي كرد و هيچ نظارتي به صورت مرحله اي و درصدي برچگونگي مصرف نداشت؛ درحالي كه درشيوه كنوني، بانك ها نظارت عمده اي بر پيشرفت طرح ها، انجام مراحل مختلف نگاشته شده در قراردادها دارند واين خود عامل بسيار مهمي در هدر رفتن ويا بيراهه رفتن وام هاي پرداختي خواهد بود .
6- بيگانگي با قرض الحسنه
در شيوه بانكداري ربوي هيچ جايگاهي براي پرداخت وام هاي قرض الحسنه وجود نداشت، آن چه هدف بود، دريافت ربا و نزول بود، درحالي كه درنظام بانكداري بدون ربا بانك ها از محل قرض الحسنه هاي پس انداز شده مردم، ميلياردها ريال تسهيلات قرض الحسنه دراختيار متقاضيان مستضعف قرار مي دهند .
7- خصوصي بودن بسياري از بانك ها
درنظام گذشته، بسياري از بانك ها دراختيار سرمايه داران زالوصفت بود كه سودهاي كلان دريافتي را بين خود ودر راه ترويج فساد و فحشا به كار مي گرفتند، درحاليكه درنظام بدون ربا بسياري از بانك ها دولتي است واگر سودي حاصل مي شود، به خزانه كشور با بيت المال اختصاص دارد .
8- بيگانگي با فعاليت هاي ديگر
در بانكداري گذشته، تنها وظيفه بانك ها دريافت و پرداخت پول و سود دهي بيش تربود، درحالي كه درنظام بانكداري بدون ربا سرمايه گذاري هاي مستقيم وچشمگير گوناگوني همچون احداث مترو دركلان شهرهاي كشور، راه اندازي طرح هاي توليدي، كشاورزي، صنعتي، دامداري، معدني و ... به طور قابل توجهي وجود دارد .

بركاتي بي شمار و آثاري بسيار درشيوة بانكداري سالم و بدون ربا موجب گرديده كه اعتماد مردم روز به روز افزايش يافته وطرح هاي بزرگ ملي با تضمين بانك ها درحال گسترش باشد. تجهيز منابع و كمك به توسعه اقتصادي كشور پس از ويراني ايران عزيز درجنگ هشت ساله سرعت بسياري يابد وآثار سرشار اين روش، نگاه ديگران را به آيين اسلام جلب كند وبسياري از مسؤلان بانك هاي غربي و شرقي مشغول بررسي بانكداري بدون ربا شده وكارشناسان خود را مأمور تحقيق و پژوهش درسيستم بانكداري ايران نمايند !
افزون برآن 25 كارشناس از 12 كشور طي يك دوره 15 روزه با آخرين شيوه هاي بانكداري اسلامي درايران آشنا شدند تا ضمن آگاهي از مباني اقتصاد اسلامي به تأسيس بانك هاي اسلامي در كشورهاي خود اقدام كنند."1"
اجازه دهيد پيش از شروع سخن درباره بانكداري اسلامي و بدون ربا، تعريقي كوتاه وگويا نسبت به اين شيوه ارايه دهيم وبيم‌ها و اميدهاي اين طرح را گوشزد كنيم.
دريك نگاه، بانكداري بدون ربا]مجموعه عمليات بانكي است كه درقالب يكي از عقود شرعي انجام مي گيرد ودو طرف(بانك ومشتري) ملزم به رعايت اصول و فروع قرارداد امضاشده هستند .[بديهي است اين "الزام" آنگاه به خوبي انجام مي پذيرد كه :
اولاً) مسؤلان بانك يا شعبه ا زيك سو ومشتري ازسوي ديگر "اعتقاد" به بدون ربا بودن قرارداد داشته باشند.
ثانياً) طرفين "آگاه" از قانون مورد نظريا نوع عقد شرعي نگاشته شده دربرگه درخواست باشند، تا آن اعتقاد واين اطلاع ـ گرچه به طور اجمالي وسربسته ـ روشنگر استفاده صحيح، به جا وشايسته ا زعقد شرعي باشد.
با تأسف بسيار بايد بگوييم درسال هاي پس از پيروزي انقلاب اسلامي و بعد از تصويب قانون بانكداري اسلامي، آن چه موفقيت آميز نبوده است، درحوزه قانون گذاري ويا گستره تئوري ونظر نيست بلكه در حوزه شناخت واجراست زيرا عموم مشتريان تنها به دنبال دريافت مبلغي از بانك هستند تا مشكل خود را حل كنند و حتي نگاهي گذرا به قوانين قرارداد نمي كنند. مسؤلان بانك نيز براي رفع مشكل مشتري و جذب بيش تر افراد به شعبه خود، پيشنهاد يكي ازعقود شرعي اقتصادي را مي دهند، مشتري نيز با عجله وشتاب مدارك لازم را تهيه مي كند وبه طور مثال پولي درقالب مضاربه دريافت مي كند درحالي كه مسؤل بانك ومشتري هر دو به خوبي مي دانند مضاربه اي دركارنيست؛ مضاربه گيرنده نه جنسي خريداري مي كند ونه مي فروشد ونه از سود، سهم بانك را پرداخت مي كند! بلكه پس از گره گشايي از مشكل خود پول و سود آن را از جاي ديگري به بانك مي

پردازد.
واين رباي خالص وبدون هرگونه ترديدي است كه دامان زندگاني بسياري را آلوده به گناهي بزرگ كرده است . تأسف بارتر اين كه جمع بيشماري از دريافت كنندگان وام هاي اين چنين، آنرا به حساب سرشناسي خوديا آشنايي با مسؤل شعبه ويا زيركي وزرنگي خويش براي رفع و رجوع كارهاي درآمد زا و پول آور مي گذارند!!
بي اعتقادي ونا آگاهي طرفين قراردادها موجب گرديده است كه بارها و بارها به هنگام گفتگواز بانكداري اسلامي اين سخن را ازمردم كوچه و بازار بشنويم كه :" چه فرقي كرد؟! اين همان رباست، اسمش را عوض كرده اند!"
ودرپي آن ايرادهاي مختلف مطرح كرده وسودهاي كلان ويك سويي بانك ها را بيان كنند ودر پايان،اسلامي بودن بانك ها درنظر آنها امري بيهوده دانسته شود!
درد آلودتر ازآن، سخن بعضي از مسؤلان و كاركنان بانك هاست كه ابتدا پيشنهادهايي براي گره گشايي از كارمشتري مطرح مي كنند و چون با اعتراض برخي از مراجعه كنندگان متدين روبه رو مي شوند مي گويند :
" اي آقا! چه فرقي مي كند، شما با اين پول مي خواهيد مشكلتان را حل كنيد والان هم نياز به چنين پولي داريد. درخواست كنيد ما هم موافقت مي كنيم!"
بدون شك چنين شيوة نادرستي موجب مي شودكه خواست دشمن يعني ناكارآمدي نظام اسلامي از اداره بهينة امور هر روز بيش از گذشته در دل و ديدة غافلان يا مغرضان پديدار شود وآثار سوء، زشت وزيانبار ربا ـ كه در پاره اي ا زموارد دقيق وعميق است واز نظر معنوي ماندگار خواهد بود ـ درخانواده ها افزايش و گسترش يابد.
با توجه به آشنايي ديرين و تجربه هاي بسيار دراين زمينه، به نظر مي رسد گام هايي چند درنوسازي شيوه ها بايد برداشته شود .
مجله تازه هاي اقتصاد، ش31، خرداد72؛روزنامه كيهان، 5 ديماه1373،ش 15243و27مرداد ماه 1375 شهريورماه 1372؛پيام بانك،ش83

اصول بانك داري اسلامي چيست؟

پرسش

اصول بانك داري اسلامي چيست؟

پاسخ

اصول بانك داري و اقتصاد اسلامي بر اين است كه بايد تمام فعاليت ها و داد و ستد ها و معاملاتي كه از طرف بانك انجام مي گيرد ، منطبق با يكي از عقود شرعيه مانند، بيع، مضاربه، مساقات، مزارعه، شركت، جعاله و ساير عناوين شرعيه باشد.
چنان چه مبناي بانك ها در جمهوري اسلامي ايران بر اين است كه عمليات بانكي خود را منطبق با يكي از عقود شرعيه انجام بدهند. وقتي معاملات بانك ها مطابق با موازين شرعي باشد، كسي با آن مخالفت ندارد.

چرا بانك ها مردم را تشويق به سپرده گذاري مي كنند؟ مگر نه اين كه چرخ صنعت بايستي براي كشورهاي اسلامي به حركت در آيد، پس چرا دولت مردم را تشويق به سرمايه گذاري و بي حركت بودن سرماية ملّي در بانك ها مي كند؟

پرسش

چرا بانك ها مردم را تشويق به سپرده گذاري مي كنند؟ مگر نه اين كه چرخ صنعت بايستي براي كشورهاي اسلامي به حركت در آيد، پس چرا دولت مردم را تشويق به سرمايه گذاري و بي حركت بودن سرماية ملّي در بانك ها مي كند؟

پاسخ

سرمايه هايي که در بانك ها جمع مي شود، بي حرکت و بي ثمر نمي ماند، بلکه در اکثر موارد براي اهدافي است که ذکر کرده ايد و بانك ها با جمع آوري سرمايه هاي مردم باعث راحت شدن زمينة سرمايه گذاري در امور زير بنايي، توليدي، کشاورزي و صنعتي مي شوند. در ضمن قسمتي از سود آن را به سپرده گزاران مي پردازند و خدمات فراوان ديگري نيز ارائه مي دهند.

آيا فعاليت بانکها بدون رباخواري ممکن است؟

پرسش

آيا فعاليت بانکها بدون رباخواري ممکن است؟

پاسخ

برخي بر اين عقيدهاند كه در اين عصر اقتصاد بدون ربا، قادر به فعاليت نيست. از اين رو، منع از رباخواري توقف فعاليت بانكها را در پي خواهد داشت و نتيجه اين توقف ركود اقتصادي است. به عبارت ديگر، مسئله ربا آنچنان با اقتصاد آميخته گشته كه تفكيك ناپذير است.
اين نوع تفكر و باور غلط از ناحيه افرادي القاء ميشود كه خود باخته و غرب زده هستند. البته جا دارد كه كشورهاي ثروتمند، چنين تبليغاتي را از طريق ايادي خود داشته باشند؛ زيرا اين تفكر مطابق با منافع آنهاست و آنها مطالب را مطابق منافع خود به ديگران القاء ميكنند. در حالي كه اين تفكر نادرست است. بانكهاي اسلامي اگر بر اساس آيين نامههاي مصوب عمل كنند و مردم هم از متن قرارداد مطلع گردند و بر آن وفادار بمانند، مشكل ربا پيش نخواهد آمد. هم سپرده گذاران بهرهمند خواهند داشت و هم بانكها استفاده سرشاري خواهند برد و هم چرخ اقتصاد كشور به حركت در خواهد آمد.
يكي از عقود اسلامي عقد «مضاربه» است، كه تنها به تجارت اختصاص ندارد، بلكه سرمايه گذاري در امر توليد، صنعت، دامداري، كشاورزي، خدماتي... را نيز شامل ميشود.
در عقد مضاربه، مشتري سرمايه خود را در اختيار بانك قرار ميدهد و بانك با قرارداد مضاربه سود هر يك را مشخص ميكند. البته تعيين سود بايد درصدي از منفعت كار باشد نه درصدي از اصل سرمايه. مشتري ميتواند به بانك وكالت دهد تا سهم او را از سود به مبلغ معيني مصالحه كند و هر ماه آن را دريافت نمايد؛ لكن در پايان قرارداد، سود پرداخت شده محاسبه گردد. آنگاه به بانك وكالت مطلق ميدهد تا در هر يك از امور مذكور كه مايل بود سرمايه گذاري صورت گيرد و بانك هم بايد به آن عمل نمايد. در اين صورت بدون آن كه مشكل ربا ايجاد شود،هم صاحب پول بهرهمند ميگردد و هم بانك نصيب خود را از سرمايه گذاري به دست ميآورد و هم براي اين كه چرخ اقتصاد جامعه راكد نماند، تجارت سالمي صورت ميپذيرد.
بايد توجه داشت در اين گونه موارد عقود شرعي بايد تحقق پذيرد و گرنه به مجرد روي كاغذ آوردن، اين عقود شرعي، چيزي را عوض نميكند و مشكل ربا به قوت خود باقي ميماند. بنابراين، قطعاً حذف ربا از بانكها امكان پذير است. چنان كه در صدر اسلام و در عصر ظهور پيامبر اكرم (ص) در مكه و مدينه رباخواري رواج داشت و جزء اقتصاد آن زمان

محسوب ميشد، ولي با ظهور اسلام و حكم حرمت ربا، اين پديده شوم به دست فراموشي سپرده شد و در اقتصاد آنها هيچ وقفهاي ايجاد نشد.

آيا مي توان اعتقاد داشت كه شيوه كنوني بانكداري ماواقعاً اسلامي است ؟ مثلا درمورد انواع قراردادها , قرارداد مضاربه مي باشد كه همانطور كه مي دانيد دو طرف بايد درسود وزيان شريك باشند درحالي كه بانك دراين نوع عقودفقط سود خود را (كه آنهم تعيين شده و خالي از ا

پرسش

آيا مي توان اعتقاد داشت كه شيوه كنوني بانكداري ماواقعاً اسلامي است ؟ مثلا درمورد انواع قراردادها , قرارداد مضاربه مي باشد كه همانطور كه مي دانيد دو طرف بايد درسود وزيان شريك باشند درحالي كه بانك دراين نوع عقودفقط سود خود را (كه آنهم تعيين شده و خالي از اشكال است) دريافت مي دارد خواه طرف ديگر سودكند خواه زيان ؟

پاسخ

اصل قانون بانكداري مصوب مجلس شوراي اسلامي ومورد تاييد شوراي محترم نگهبان وانجام عمليات بانكي براساس آن صحيح وسود حاصله از آن حلال مي باشد ولي توجه به دو نكته ضروري به نظر مي رسد :
1- درخصوص معين شدن سود ونداشتن ضرر براي سپرده گذار در قانون بانكداري تدابيري انديشيده شده از جمله اينكه سود مورد نظر بعنوان علي الحساب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و يا منابع اعتباري ديگر عهده دار زيان آن باشد وأشكال ديگري كه درمجلس تصويب گشته و به تاييد شوراي نگهبان رسيده است كه مي توانيد به مصوبات و بحث هاي مربوط به آن مراجعه نماييد .
2- سلامت قانون , عملكرد ناروا وخلاف مسئولان بانكها ومشتريان مختلف راتصحيح خواهدنمود .
3- انجام آن مصوبات د رخارج از مجموعه بانكهاي جمهوري اسلامي نيز جايز و شرعي مي باشد به شرط شناخت دقيق مقررات و مصوبات وتنظيم عملكرد برآن اساس .
حضرت آيت الله العظمي خامنه اي مد ظله العالي درضمن پاسخ به سوالي دراين باره فرموده اند :
((س 836)) : آيا معاملات بانكهاي اسلامي ايران محكوم به صحت هستند ؟ خريد مسكن وغيره با پولي كه از بانكها گرفته مي شود چه حكمي دارد ؟ عسل كردن و نماز خواندن د رخانه اي كه با اين قبيل پولها خريداري شده چه حكمي دارد ؟ وآيا گرفتن سود دربرابر سپرده هايي كه مردم در بانك مي گذازند , حلال است ؟
بطور كلي معاملات بانكي كه بانكها براساس قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي و مورد تاييد شوراي نگهبان انجام مي دهند , اشكال نداردومحكوم به صحت است وسود حاصل از بكارگيري سرمايه براساس يكي از عقود صحيح اسلامي , شرعاً حلال است , لذا در صورتي كه گرفتن پول از بانك براي خريد مسكن ومانند آن تحت عنوان يكي از عقود باشد , بدون اشكال است ولي اگر به صورت قرض ربوي باشد , هر چند گرفتن آن از نظر حكم تكليفي حرام است , ولي اصل قرض از نظر حكم وضعي صحيح است وآن مالك , ملك قرض گيرنده مي شود وجايز است درآن ودرهر چيزي كه با آن مي خرد تصرف نمايد .(1)
شهيد مظلوم آيت الله دكتر بهشتي درسلسه مباحث مربوط به ربا كه قبل از انقلاب اسلامي صورت گرفته است دو شرط براي پرداخت سود به

سپرده گذار معين كرده است :
1- وجود حكومت صالحه (كه اين شرط درشرايط فعلي محقق شده است)
2- پرداخت سود به ميزان تورم .
بنابراين درشرايط كنوني كه از نعمت حكومت صالحي برخوردار هستيم معادل نرخ تورم درهر سال پرداخت سود براساس نظريه ايشان جايز است وهيچگونه منعي وجود ندارد زيرا سودي كه سپرده گذار دريافت مي كند چيزي اضافه بر سپرده خودش نيست بلكه كاهشي ارزش سپرده خودش را دريافت كرده است .(2) 28/2
(1) اجوبه الاستفتائات , مقام معظم رهبري , جلد دوم , ص 330 و 331
براي آگاهي بيشتر دراين خصوص به كتاب

به نظر جنابعالي آيا شايسته نمي باشد که حوزه علميه در رابطه با مشکل سپرده گذاري پول در بانکها جواب شفاف و جامع بدهد؟

پرسش

به نظر جنابعالي آيا شايسته نمي باشد كه حوزه علميه در رابطه با مشكل سپرده گذاري پول در بانكها جواب شفاف و جامع بدهد؟

پاسخ

توضيح اينكه: فقها مباني فقهي مسلمي دارند كه بايد از آن تبعيت كنند. نهاد بانك را به عنوان مؤسسة جمع آوري پول‌ها و تخصيص اعتبارات مي پذيرند؛ اما ساز و كار اين بانك ها بايد تغيير يابد و طبعاً اين تغييرات بايد با قوانين و احكام اسلامي متناسب باشد، نه با قوانين غرب؛ به علاوه مطالعات اقتصاددانان نشان مي دهد كه نرخ بهره باعث بيماري هاي اقتصادي در غرب و موجب شكاف بين بازار كالا و بازار پول و بين طبقات اقتصادي و ايجاد طبقات فقير و غني ونيز عامل مهم تورم و عامل عدم تخصيص بهينة امكانات شده است؛ اكنون بايد پرسيد چرا ما بايد آن چه را كه در غرب تجربه كرده اند و به مشكلاتش واقف شده اند، به عنوان اصل مسلم و ضروري بپذيريم و بگوييم كه فقه بايد با آن سازگار شود؟
در قانون بانك داري بدون ربا، اهرم ها و ابزارهايي كه براي جذب نقدينگي و دادن تسهيلات و تخصيص منابع پولي استفاده مي‌شود، دو گونه اند: يكي مرابحه، ديگري مشاركت. در سيستم مرابحه، بانك، به عنوان قرض پول به متقاضي تسهيلات نمي دهد، بلكه فرض بر اين است كه آن چه را متقاضي به آن نياز دارد، به صورت نقد براي او خريداري مي كند و پس از افزودن سود معين، به صورت اقساط به او مي فروشد؛ يعني درصدي از پيش تعيين شده بر قيمت خريد مي افزايد؛ مثلاً يك كارخانه دار به بانك مراجعه مي‌كند و مي گويد: من قصد خريد مواد خام را دارم. بانك مواد خام را مطابق با تقاضاي او خريداري مي كند (مثلاً صد ميليون تومان) و با افزودن سود مورد نظر براي فروش، به صورت قسطي به او مي فروشد (مثلاً صد و بيست ميليون تومان). ساز و كار ديگر به صورت مشاركت است. بدين صورت كه بانك، سرمايه هاي سپرده گذاران خود را به نحو شركت در اختيار متقاضيان قرار مي دهد و با سرمايه‌هاي كارفرمايان اقتصادي شريك مي شود؛ يعني كارفرماي اقتصادي، منابع مالي اختصاصي دارد كه متعلق به خود اوست. منابع مالي مشاركتي را هم از بانك دريافت مي كند و مجموع منابع را به صورت مشاركت، سرمايه گذاري مي كند و هزينه هاي آن را كسر مي كند و سود خالص باقي مانده را به بانك اعلام مي كند. بر اساس توافقي كه قبلاً بين بانك و بنگاه اقتصادي شريك صورت گرفته است، اين سود تقسيم مي شود. اگر تقسيم سود بر اساس مقدار سرمايه باشد، مثلاً اگر پنجاه درصد سرمايه خاص شركت بوده و پنجاه درصد سرمايه از ناحية بانك تأمين شده باشد، سود هم بين بانك و كارفرماي اقتصادي به همين نسبت تقسيم مي شود. بانك بخشي از سود به دست

آمده را به عنوان حق وكالت برمي دارد، و باقي ماندة سود را بين سپرده هايي كه مردم در بانك گذارده اند تقسيم مي‌كند. اين دو ساز و كار (مرابحه و مشاركت) طبعاً با ساز و كار بانك هاي ربوي متفاوت است.

ظاهراً هر گونه نياز مردم به منافع مالي بانك با استفاده از ابزارهاي ياد شده قابل تأمين است.

منابع و مآخذ:

برگرفته از كتاب: دين و اقتصاد، تأليف: حجه الاسلام دكتر مصباحي، تهيه كننده: مركز مطالعات و پژوهش هاي فرهنگي حوزه علميه قم، ص59 و 60 و 64 و 65

در نظام بانکداري اسلامي دريافت و پرداخت سود بر چه مبنائي انجام مي گيرد؟

پرسش

در نظام بانكداري اسلامي دريافت و پرداخت سود بر چه مبنائي انجام مي گيرد؟

پاسخ

مكانيسم تعيين شده براي بانك‌هاي جمهوري اسلامي مبتني بر عقود اسلامي و مورد تاييد شوراي نگهبان است وسود حاصله از آنها ربا نمي‌باشد. عقود بانكي فعلي از اين قرارند: 1- قرض‌الحسنه اعطايي (بدون سود)، 2- مضاربه،3- مشاركت مدني، 4- مشاركت حقوقي، 5- سرمايه‌گذاري مستقيم، 6- فروش اقساطي بانك‌ها، 7- اجاره به شرط تمليك 8- جعاله، 9- مزارعه، 10- مساقات، 11- خريد دين، به عنوان وكيل از ناحيه سپرده‌گذاران طبق هر يك از عقودفوق مي‌توانند به تناسب نوع نياز تسهيلاتي درخواست كنندگان وارد معامله شوند و طبق اصول شرعي - به جز درمورد اول - سود دريافت دارند.
از طرف ديگر بانك سود مقرري را به سپرده گذار مي‌دهد؛ زيرا سپرده‌گذار با توكيل بانك طرف معامله اصلي باتسهيلات گيرندگان است. سپس بانك مازاد آن سود را به عنوان حق‌الوكاله براي خود بر مي‌دارد.
براي آگاهي بيشتر ر . ك :
1- بانكداري بدون ربا، ترجمه: البنك الاربوي في الاسلام، سيد محمد باقر صدر
2- عمليات بانكي داخلي، چاپ موسسه بانكداري ايران بانك مركزي جمهوري اسلامي ايران {]

آيا سيستم بانكداري كشور ما, اسلامي است ؟ چرا زماني كه امام خميني (ره) قدرت و نفوذ كاملي براي اصلاح سيستم بانكي داشتند, آنرا اصلاح نكردند؟

پرسش

آيا سيستم بانكداري كشور ما, اسلامي است ؟ چرا زماني كه امام خميني (ره) قدرت و نفوذ كاملي براي اصلاح سيستم بانكي داشتند, آنرا اصلاح نكردند؟

پاسخ

بعد از پيروزي انقلاب اسلامي ايران تحولات مهمي در نظام بانكي كشور پديد آمد كه نقش قابل توجهي در تغيير انون عمليات بانكي از بانكداري ربوي به بانكداري بدون ربا داشت؛ از جمله:
1. ملي شدن بانك‌ها؛ بر اساس مصوبه 17/3/1358 شوراي انقلاب اسلامي.
2. ادغام بانك‌ها؛
3. برقراري سيستم سود تضمين شده و كارمزد. در جلسه 3/10/1358 شوراي پول و اعتبار بهره را از نظام بانكي حذف و سيستم سود تضمين شده و كارمزد را جايگزين آن كرد.
4. تصويب قانون عمليات بانكي بدون ربا؛ عدم تطابق سيستم تضمين شده و كارمزد با شرع مقدساسلام موجب شد مجلس شوراي اسلامي قانون عمليات بانكي بدون ربا را در هشتم شهريور 1363 به تصويب نهايي برساند. اين قانون در تاريخ دهم شهريور مورد تأييد شوراي نگهبان نيز قرار گرفت. از تحولات بعد از انقلاب اسلامي مكانيسم بانك‌هاي جمهوري اسلامي مبتني بر عقوداسلامي است و مورد تأييد شوراي نگهبان است سود حاصله از آن ربا نمي‌باشد. عقود بانكي فعلي از اين قرارند:
1- قرض الحسنه اعطايي (بدون سود) 2- مضاربه 3- مشاركت مدني 4- مشاركت حقوقي 5- سرمايه‌گذاري مستقيم 6- فروش اقساطي 7- اجاره به شرط تمليك 8-سلف 9- جعاله 10- مزارعه 11- مساقات 12- خريد دين 13- ضمان.
بانك‌ها به عنوان وكيل سپرده‌گذاران طبق هر يك از عقود فوق مي‌توانند به تناسب نوع نياز تسهيلاتي درخواست كنندگان وارد معامله شوند و طبق اصول شرعي - جز در مورد اول - سود دريافت دارند. از طرف ديگر بانك سود مقرري را به سپرده گذار مي‌دهد؛ زيرا در واقع سپرده گذار با توكيل بانك طرف معامله اصلي با تسهيلات گيرندگان است. سپس بانك مازاد آن سود را به عنوان حق الوكاله براي خود برمي‌دارد. به عنوان مثال در عقد مضاربه به طور معمول يك طرف عهده‌دارسرمايه مي‌شود كه او را «مالك» مي‌گويند و طرف ديگر كه تجارت با سرمايه را به عهده مي‌گيرد «عامل مضاربه» ناميده مي‌شود. بر طبق مقتضاي اوليه اين قرارداد عامل امين محسوب شده و در صورتي كه از شرايط مندرج در قرارداد تخطي نكند زيان احتمالي شامل حال او نخواهد شد وفقط بر طبق قرارداد در نسبتي از سودي كه به دست مي‌آيد سهيم مي‌باشد. قرارداد ممكن است

بين سپرده‌گذار به عنوان الك» و بانك به عنوان «عامل» و يا بين بانك به عنوان «مالك» و متقاضي تسهيلات به عنوان «عامل» منعقد شود و اين احتمال نيز وجود دارد كه بين ده‌گذار به عنوان«مالك» و متقاضي به عنوان «عامل منعقد شود. نقش بانك در ن ميان فقط وساطت يا وكالت بين آنها باشد. در اين صورت بانك فقط حق وكالت خود را دريافت مي‌كند. در قانون تصريح شده است كه بانك در به كار گرفتن سپرده‌هاي سرمايه‌گذاري مدت‌دار وكيل مي‌باشد (عمليات بانكي داخلي ج 2 ص 231). نحوه ديگري نيز ممكن است تحقق يابد كه به آن مضاربه سه جانبه گفته مي‌شود. در اين الگو سپرده‌گذاران با بانك قرارداد مي‌بندند كه در سود و زيان متعلق به بانك سهيم شوند. بانك نيز طي قراردادي با استفاده كننده از تسهيلات توافق مي‌كند كه وينسبت معيني از سود حاصل از فعاليت‌هاي خود را به بانك رداند بانك بخشي از اين سود را به سپرده‌گذاران انتقال مي‌دهد. اين الگو بر اين اس استوار است كه عامل بتواند تمام يا بعضي از قراردادي كه مالك منعقد كرده ديگران واگذار كند. البته بايد به اين نكته توجه داشت كه كاربرداين قرارداد است و نظاير آن در روابط بانكي از صورت فردي خارج است. پس هم در جانب سرمايه‌گذاران (مالك‌ها) و هم در جانب مجريان قرارداد (عاملين مضاربه) يك يا چند گروه يا موءسسه مي‌توانند نقش داشته باشند و در بعضي از صورت‌ها تركيبي حاصل از شركت و مضاربه بهوجود خواهد آمد. مسأله ديگر درباره محدوده اين عقد مي‌باشد كه به نظر فقهاي اماميه منحصر در امور بازرگاني است؛ اما برخي از فقها فرموده‌اند: هرگاه همين عمل در امور ديگر مانند صنعت دامداري و... انجام گيرد - هر چند عنوان مضاربه ندارد - اما با توجه به «وفاي به عقد» و«صحت معاملات» بعيد نيست حكم به صحت آن شود و هم‌چنين بعيد نيست بگوييم داخل در عنوان مضاربه هم مي‌شود (عروه الوثقي ج 1 ص 641). از آنچه كه گفته شد روشن مي‌شود پول‌هايي كه مردم به عنوان سپرده‌هاي كوتاه‌مدت و درازمدت در بانك‌ها مي‌گذارند و سود دريافتمي‌دارند براساس عقد مضاربه است كه بانك نقش عامل و سپرده‌گذار نقش مالك را دارا مي‌باشد و در عقد لازم ديگري (غير از اين مضاربه مثل بيع و شرأ يك خودكار) مالك پول شرط مي‌كند كه من در ضرر شريك نباشم (به فتواي برخي از فقها مالك مي‌تواند حتي در خود عقد مضاربههم چنين شرطي نمايد). گاهي هم بانك به عنوان مالك در اختيار اشخاص سرمايه قرار مي‌دهد و در سود حاصل از بازرگاني آن اشخاص سهيم مي‌گردد در نتيجه مقدار بيشتري نسبت به آنچه كه به اشخاص پرداخته دريافت مي‌كند و نام اين عقد قرض نيست تا عنوان ربا پيدا كند.بنابراين يكي از متداول‌ترين راه‌هايي كه بانك‌ها براساس آن سپرده‌هاي مردم را دريافت كرده و در اختيار بخش ديگري تسهيلات قرار

مي‌دهند عقد مضاربه است. در اين عقد بانك معمولاً به وكالت از جانب سپرده‌گذاران با متقاضيان تسهيلات عقد مضاربه منعقد مي‌نمايد. سود به دست‌آمده پس از كسر مخارج بانك بين متقاضي تسهيلات و سپرده‌گذار تقسيم مي‌شود. بانك ممكن است از منابع خود تسهيلاتي را در اختيار تقاضيان قرار دهد كه در اين صورت خود مستقيما نقش مالك را در مضاربه دارد. اين امكان نيز وجود دارد كه قبل از تقسيم سود قطعي بانك بهطور علي‌الحساب سودي در اختيار سپرده‌گذاران قرار دهد. از آنچه گفته شد معلوم مي‌شود كه چنين عمل از نظر ظاهر شرع محكوم به صحت است و حكم به ربوي بودن نمي‌توان كرد. فروش اقساطي؛ همان‌گونه كه اشاره شد يكي از انواع معاملات معامله نسيه مي‌باشد. بدين جهت بانكمي‌تواند بنا بر تقاضاي متقاضيان ابزار وسايل و... مورد نياز آنها را خريداري كرده و به طور نسيه به قيمتي بالاتر به آنها تجهيزات بفروشد. عقد شركت؛ شركت عقدي است كه براساس آن دو يا چند نفر با هم رداد مي‌بندند كه با مال مشترك بين آنها تجارت توليد و... انجام شود و در سود وزيان حاصل از آن - متناسب با سرمايه خود - شريك باشند. در اصطلاح اين نوع ركت را «شركت عقدي» مي‌گويند كه احتياج به ايجاب و قبول دارد و ساير شرايط عقود مالي از جمله بلوغ عقل قصد و... در آن معتبر است. متعلق چنين عقدي فقط اموال مي‌تواند باشد - اعم از پول ياكالا - اما شركت در اعمال صحيح نيست ركت أبدان)؛ يعني اين كه درست نيست كه دو يا چند نفر قرارداد ببندند كه هر چه در آوردند و هر چقدر اجرت گرفتند بين آنان مشترك باشد (تحريرالوسيله ج 1 ص 623 و 624 مسأله‌هاي 3 2 و 5). بر طبق نظر برخي از فقها همچون امام خميني(ره) مي‌توان در قرارداد شرط كرد كه بيشتر ضرر يا تمام آن به عهده يك يا چند نفر باشد. اما اگر در عقد شرط شود كه تمام سود براي يك طرف باشد صحيح نيست (رساله مراجع ج 2 ص 257 مسأله 2147). عقد شركت در قانون مصوب بانكداري بدون ربا در ايران در دوشكل مشاركت حقوقي و مشاركت مدني مطرح شده است. مشاركت حقوقي؛ بر طبق آيين‌نامه فصل سوم قانون عمليات بانكي بدون ربا مشاركت حقوقي عبارت است از: تأمين قسمتي از سرمايه شركت‌هاي سهامي جديد و يا خريد قسمتي از سهام شركت‌هاي سهامي موجود. از تعريففوق نكات زير استنباط مي‌شود: الف) مشاركت حقوقي فقط با اشخاص حقوقي كه به صورت شركت‌هاي سهامي عام يا خاص تأسيس شده‌اند يا تأسيس مي‌شوند امكان‌پذير است و ارتباطي با اشخاص حقيقي ندارد. ب) بانك‌ها ميتوانند فقط قسمتي از سرمايه شركت‌ها را تأمين كنند ونه تمام آن را. ج) در صورتي كه وجوه سهام بانك در اين شركت‌ها از محل سپرده‌هاي سرمايه‌گذاران أمين شده باشد بانك به وكالت از آنان مبادرت به تشكيل

شركت مي‌كند. در اين صورت شركت از جمله شركت‌هاي دولتي محسوب نمي‌شود؛ اما اگر بيش از 51درصد سهام شركتمتعلق به وزارتخانه‌ها و ساير موءسسات دولتي باشد و يا وجوه سهام بانك از محل منابع خود بانك (سرمايه و حساب‌هاي قرض‌الحسنه) تأمين شده باشد شركت دولتي محسوب مي‌شود. توجه به اين نكته ضروري است كه بانك‌ها واسطه گردش وجوه هستند و نبايد منابع خود را حبس ومعطل كنند؛ از تأمين نياز مالي متقاضيان (از طريق مشاركت با آنان) و تأمين هدف مورد بلكه نظر بايستي وجوه را (با فروش سهام) جمع‌آوري نمايند و مجددا به مصرف برسانند (حقوق بانكي خاوري رضا ص 232 - 236). مشاركت مدني؛ در ماده 18 آيين نامه فصل سوم قانون عملياتبانكي بدون ربا شركت مدني چنين تعريف شده است: «در آميختن سهم‌الشركه نقدي و يا غيرنقدي متعلق به اشخاص حقيقي يا حقوقي متعدد به نحو مشاع به منظور انتفاع طبق قرارداد». ويژگي‌هاي مشاركت مدني عبارت است از: 1- اين عقد از لحاظ ماهيت عقدي جايز بوده و هر يكاز طرفين مي‌تواند نسبت به گرفتن سهم خود اقدام نمايد مگر اين كه ضمن عقد لازمي اختيار فسخ از طرفين قرارداد گرفته شود. 2- سهم‌الشركه مي‌تواند وجه نقد باشد يا كالا و هم‌چنين ممكن است سهم يا شريك نقد و سهم ديگري كالا باشد. 3- در مشاركت مدني هم اشخاص حقيقيمي‌توانند حضور داشته باشند و هم اشخاص حقوقي. 4- سهم‌الشركه بانك و شركا بايد به هم آميخته شده و به صورت مشاع در آيد. 5- ميزان سهم‌الشركه بانك نمي‌تواند بيش از 80درصد كل سرمايه شركت مدني باشد. 6- سود حاصل از شركت به نسبت سرمايه تقسيم مي‌شود وبه همين ترتيب در صورتي كه زياني بدون ارتكاب تقصير و يا تعدي و تفريط از ناحيه شريك متوجه شركت مدني شود به طور طبيعي اين زيان هم بايستي مطابق سهم‌الشركه بين شركا تقسيم شود؛ اما بانك معمولاً در قراردادهاي خود شرط مي‌كند كه در صورت ورود هرگونه زيان وضرري به سرم

با توجه به اصل 44 قانون اساسي كه كلا نظام ا قتصادي كشور را به 3 بخش دولتي، تعاوني و خصوصي تقسيم مي نمايد و در ذيل مواردي كه شامل دولتي مي گردد صريحا ذكر مي كند موارد همچون صنايع بزرگ، صنايع مادر، بازرگاني، بيمه، بانكداري و... دولتي مي باشند ولي هم اكنون و

پرسش

با توجه به اصل 44 قانون اساسي كه كلا نظام ا قتصادي كشور را به 3 بخش دولتي، تعاوني و خصوصي تقسيم مي نمايد و در ذيل مواردي كه شامل دولتي مي گردد صريحا ذكر مي كند موارد همچون صنايع بزرگ، صنايع مادر، بازرگاني، بيمه، بانكداري و... دولتي مي باشند ولي هم اكنون و از چند ماه پيش بحث به وجود آمدن بانك هاي خصوصي مطرح شده حتي به مرحله اجرا نيز آمده آيا اين مورد نقض قانون نيست؟ و اگر مورد قانوني و يا اصلاحيه دارد چيست؟

پاسخ

روح كلي مستفاد از اين اصل، تمركز و قدرت غالب در اين امور منظور است يعني بانكداري، بيمه، بازرگاني، صنايع بايد به گونه اي باشد كه با رعايت حرمت نهادن به فعاليت هاي بخش خصوصي و يا تعاوني، دولت خلع سلاح و مقهور و تحت سلطه آن بخش ها واقع نشود چون در اين صورت به حاكميت آسيب مي رسد زيرا اگر شريان اقتصادي كشور در قبضه قدرت ديگران باشد، به راحتي دولت را با چالش هاي بزرگي مواجه ساخته، در تصميم گيري ها و تصميم سازي ها در جهت منافع خود نقش آفريني مي كنند و نظام اسلامي به جاي اين كه براساس موازين عدالت اجتماعي و ارزش هاي اسلامي و كم كردن شكاف طبقاتي حركت كند ناچار خواهد بود كه در جهت خواست هاي قدرت هاي مسلط اقتصادي حركت كند.
نتيجه سخن آن كه فعاليت هاي اقتصادي دولت در بخش هاي مذكور انحصاري نيست، ليكن بايد به گونه اي باشد كه دولت تصميم سازد و تصميم گير اصلي باشد و قدرت هاي مسلط اقتصادي نتوانند بدين وسيله در نظام اجتماعي اخلال ايجاد كنند.

توضيح دهيد آيا طريقه عملكرد بانكها و صندوقهاي قرض الحسنه در كشور صحيح است ؟

پرسش

توضيح دهيد آيا طريقه عملكرد بانكها و صندوقهاي قرض الحسنه در كشور صحيح است ؟

پاسخ

اصل قانون بانكداري مصوب مجلس شوراي اسلامي مورد تأييد شوراي محترم نگهبان وانجام عمليات بانكي براساس آن صحيح وسود حاصله ازآن حلال مي باشد ولي توجه به نكات زير ضروري به نظر مي رسد :
1 ـ درخصوص معين شدن سود ونداشتن ضرر براي سپرده گذار در قانون بانكداري تدابيري انديشيده شده ازجمله اينكه سود مورد نظر بعنوان علي الحساب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و يا منابع اعتباري ديگر عهده دار زيان آن باشد وَاشكال ديگري كه درمجلس تصويب گشته وبه تأييد شوراي نگهبان رسيده است كه مي توانيد به مصوبات وبحث هاي مربوط به آن مراجعه نماييد .
2 ـ سلامت قانون، عملكرد ناروا وخلاف مسؤولان بانكها ومشتريان متخلف را تصحيح خواهد نمود.
3 ـ انجام آن مصوبات درخارج ازمجموعه بانكهاي جمهوري اسلامي نيز جايز وشرعي مي باشد به شرط شناخت دقيق مقررات ومصوبات وتنظيم عملكرد برآن اساس .
حضرت آيت الله العظمي خامنه اي مدظله العالي در ضمن پاسخ به سؤالي دراين باره فرموده‌اند:
" س 836 : آيا معاملات بانكهاي جمهوري اسلامي ايران محكوم به صحت هستند ؟ خريد مسكن وغيره با پولي كه ازبانكها گرفته مي شود چه حكمي دارد؟ غسل كردن ونماز خواندن درخانه اي كه بااين قبيل پولها خريداري شده چه حكمي دارد ؟ وآيا گرفتن سود دربرابر سپرده هايي كه مردم دربانك مي گذارند ، حلال است؟
بطور كلي معاملات بانكي كه بانكها براساس قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي ومورد تأييد شوراي محترم نگهبان انجام مي دهند ، اشكال ندارد ومحكوم به صحت است وسود حاصل ازبكارگيري سرمايه براساس يكي ازعقود صحيح اسلامي ، شرعا حلال است ، لذا درصورتي كه گرفتن پول ازبانك براي خريد مسكن ومانند آن تحت عنوان يكي ازعقود باشد، بدون اشكال است ولي اگر به صورت قرض ربوي باشد ، هرچند گرفتن آن ازنظر حكم تكليفي حرام است ، ولي اصل قرض ازنظر
حكم وضعي صحيح است وآن مالك،ملك قرض گيرنده مي شود وجايزاست درآن ودرهرچيزي كه با آن مي خرد تصرف نمايد."(1)
فلذا اگر خواسته باشيم دريك نگاه، بانكداري اسلامي بدون ربا را تعريف نمائيم خواهيم گفت :

]مجموعه عمليات بانكي است كه در قالب يكي از عقود شرعي انجام مي گيرد ودو طرف (بانك ومشتري) ملزم به رعايت اصول
و فروع قرارداد امضا شده هستند . [بديهي است اين "الزام" آنگاه به خوبي انجام مي پذيرد كه :
اولاً) مسؤلان بانك يا شعبه از يك سو ومشتري ازسوي ديگر "اعتقاد" به بدون ربا بودن قرارداد داشته باشند.
ثانياً) طرفين "آگاه" از قانون مورد نظريا نوع عقد شرعي نگاشته شده دربرگه درخواست باشند، تا آن اعتقاد واين اطلاع ـ گرچه به طور اجمالي وسربسته ـ روشنگر استفاده صحيح، به جا وشايسته ا زعقد شرعي باشد.
با تأسف بسيار بايد بگوييم درسال هاي پس از پيروزي انقلاب اسلامي و بعد از تصويب قانون بانكداري اسلامي، آن چه موفقيت آميز نبوده است، درحوزه قانون گذاري ويا گستره تئوري ونظر نيست بلكه در حوزه شناخت واجراست زيرا عموم مشتريان تنها به دنبال دريافت مبلغي از بانك هستند تا مشكل خود را حل كنند و حتي نگاهي گذرا به قوانين قرارداد نمي كنند. مسؤلان بانك نيز براي رفع مشكل مشتري و جذب بيش تر افراد به شعبه خود، پيشنهاد يكي ازعقود شرعي اقتصادي را مي دهند، مشتري نيز با عجله وشتاب مدارك لازم را تهيه مي كند وبه طور مثال پولي درقالب مضاربه دريافت مي كند درحالي كه مسؤل بانك ومشتري هر دو به خوبي مي دانند مضاربه اي دركارنيست؛ مضاربه گيرنده نه جنسي خريداري مي كند ونه مي فروشد ونه از سود، سهم بانك را پرداخت مي كند! بلكه پس از گره گشايي از مشكل خود پول و سود آن را از جاي ديگري به بانك مي پردازد.
واين رباي خالص وبدون هرگونه ترديدي است كه دامان زندگاني بسياري را آلوده به گناهي بزرگ كرده است . تأسف بارتر اين كه جمع بيشماري از دريافت كنندگان وام هاي اين چنين، آنرا به حساب سرشناسي خوديا آشنايي با مسؤل شعبه ويا زيركي وزرنگي خويش براي رفع و رجوع كارهاي درآمد زا و پول آور مي گذارند!!
بي اعتقادي ونا آگاهي طرفين قراردادها موجب گرديده است كه بارها و بارها به هنگام گفتگواز بانكداري اسلامي اين سخن را ازمردم كوچه و بازار بشنويم كه :" چه فرقي كرد؟! اين همان رباست، اسمش را عوض كرده اند! "
ودرپي آن ايرادهاي مختلف مطرح كرده وسودهاي كلان ويك سويي بانك ها را بيان كنند ودر پايان،اسلامي بودن بانك ها درنظر آنها امري بيهوده دانسته شود!
درد آلودتر ازآن، سخن بعضي از مسؤلان و كاركنان بانك هاست كه ابتدا پيشنهادهايي براي گره گشايي از كارمشتري مطرح مي كنند و چون با

اعتراض برخي از مراجعه كنندگان متدين روبه رو مي شوند مي گويند :
" اي آقا! چه فرقي مي كند، شما با اين پول مي خواهيد مشكلتان را حل كنيد والان هم نياز به چنين پولي داريد. درخواست كنيد ما هم موافقت مي كنيم! "
بدون شك چنين شيوة نادرستي موجب مي شودكه خواست دشمن يعني ناكارآمدي نظام اسلامي از اداره بهينة امور هر روز بيش از گذشته در دل و ديدة غافلان يا مغرضان پديدار شود وآثار سوء، زشت وزيانبار ربا ـ كه در پاره اي ا زموارد دقيق وعميق است واز نظر معنوي ماندگار خواهد بود ـ درخانواده ها افزايش و گسترش يابد.
با توجه به آشنايي ديرين و تجربه هاي بسيار دراين زمينه، به نظر مي رسد گام هايي چند درنوسازي شيوه ها بايد برداشته شود.
اجوبة الا ستفتائات ،مقام معظم رهبري ، جلد دوم ،ص 330 و331 .

ربا در اسلام حرام است، سودهايي كه بانكها اخذ و يا پرداخت مي كنند حلال است يا حرام؟

پرسش

ربا در اسلام حرام است، سودهايي که بانکها اخذ و يا پرداخت مي کنند حلال است يا حرام؟

پاسخ

اصل قانون بانكداري، مصوب مجلس شوراي اسلامي و مورد تأييد شوراي نگهبان و انجام عمليات بانكي بر اساس آن صحيح و سود حاصله از آن حلال مي باشد، ولي توجه به دو نكته ضروري به نظر مي رسد :
1- در خصوص معين شدن سود و نداشتن ضرر براي سپرده گذار، در قانون بانكداري تدابيري انديشيده شده، از جمله اينكه سود مورد نظر بعنوان علي الحساب پرداخت گردد و در مورد ضرر شخص ثالث دولت و يا منابع اعتباري ديگر، عهده دار زيان آن باشد و اشكال ديگري نيز در مجلس تصويب گشته و به تأييد شوراي نگهبان رسيده است، كه مي توانيد به مصوبات و بحثهاي مربوط به آن، مراجعه نماييد.
2- سلامت قانون، علمكرد ناروا و خلاف مسؤولان بانكها و مشتريان مختلف را تصحيح خواهد نمود.
3- انجام آن مصوّبات، در خارج از مجموعه بانكهاي جمهوري اسلامي نيز جايز و شرعي مي باشد، به شرط شناخت دقيق مقررات و مصوّبات و تنظيم عملكرد بر آن اساس.
حضرت آيت ا... خامنه اي در ضمن پاسخ به سؤالي در اين باره فرموده اند : "بطور كلي معاملات بانكي كه بانكها بر اساس قوانين مصوّب مجلس شوراي اسلامي و مورد تأييد شوراي نگهبان، انجام مي دهند، اشكال ندارد و محكوم به صحت است و سود حاصل از بكارگيري سرمايه، بر اساس يكي از عقود صحيح اسلامي، شرعاً حلال است."(1)
و ايشان درجاي ديگري، در مورد كار مزدي كه بانكها مي گيرند، مي فرمايند : "اگر مراد از گرفتن كارمزد، درجهت تأمين مخارج مختلف صندوق قرض الحسنه يا بانك، مثل حقوق كارمندان، اجاره ساختمان، هزينه آب و برق و تلفن و ... باشد،در اين صورت حلال است واشكالي ندارد"(2)
و اگر مراد از كارمزد، همان سود قرض است، در اين صورت ربا و حرام است."(3)
شهيد مظلوم، آيت ا...دكتر بهشتي، در سلسله مباحث مربوط به ربا، كه قبل از انقلاب اسلامي صورت گرفته است، دو شرط براي پرداخت سود به سپرده گذار، معين كرده است :
1. وجود حكومت صالحه
2. پرداخت سود به ميزان تورم
بنابراين در شرايط كنوني، كه از نعمت حكومت صالحي برخوردار هستيم، معادل نرخ تورم در هر سال، پرداخت سود بر اساس نظريه ايشان، جايز

است و هيچگونه منعي وجود ندارد. زيرا سودي كه سپرده گذار دريافت مي كند، چيزي اضافه بر سپرده خودش نيست، بلكه كاهش ارزش سپرده خودش را دريافت كرده است. (4)

منابع و مآخذ :
1. اجوبة الاستفتائات، مقام معظم رهبري، ج2،ص320و331
2. همان، ص 422، سؤال 1786
3. جامع المسائل، ص317 ؛ رساله امام خميني(، بخش استفتائات، ص430
3. كتاب "ربا"، شهيد بهشتي

جايگاه بانك و بهره بانكي در اسلام چيست؟

پرسش

جايگاه بانك و بهره بانكي در اسلام چيست؟

پاسخ

هدف اسلام از طرح مسائل اقتصادي بالابردن توان اقتصادي جامعه است، هدف اقتصاد اسلامي برطرف كردن نيازهاي مادّي جامعه براي رسيدن به رفاه، استقلال اقتصادي و رهايي از وابستگي است؛ به همين دليل براساس تعليمات اسلام، سرمايه‌ها بايد به كار بيفتد و متمركز نشود. طرح مسائلي از قبيل: مشاركت، مزارعه، تجارت و... در اقتصاد اسلامي به همين دليل است. براساس تعليم اسلام اگر عدّه‌اي نيروي كار ندارند ولي پول و ثروت مشروع دارند و عدّه‌اي ديگر نيروي كار دارند ولي سرمايه ندارند، بايد سرمايه‌ها و نيروها در هم ادغام شود تا هم سرمايه‌ها راكد نماند و هم بي‌كارها مشغول شوند. سود اين فعّاليّت دو جانبه نيز بايد عادلانه تقسيم شود. اسلام بين سود و پول رابطه‌اي بر قرار نمي‌كند، مگر آنكه ميان اين دو، چيز ديگري از قبيل فعّاليّت جسمي و فكري واسطه شود؛ در اين صورت پول هم سهمي از سود مي‌برد. ولي اگر صاحب سرمايه با در اختيار گذاشتن سرمايه خود در پس كسب سود باشد، ركود اقتصادي پيش مي‌آيد و نظام استثمار و بهره‌كشي رواج پيدا مي‌كند و نتيجه آن اقليّتي برخوردار و اكثريت محروم از همه چيز خواهد بود.
اسلام پديده بانك را نيز براساس همين ضابطه تأييد مي‌كند: اگر بانك‌ها بدون داشتن توليد به صاحب پول مثلاً 8% بهره بدهند و از وام گيرنده 12% بهره بگيرند، توليد از ميان خواهد رفت، ناتواني اقتصادي، بي‌كاري فقر بيداد خواهد كرد. ولي اگر بانك‌ها قسمتي از سرمايه خود را صرف توليد و سود به دست آمده را ميان صاحبان سرمايه عادلانه تقسيم كنند از وام گيرندگان جز به اندازه كار مزد، سودي دريافت نكنند، آن گاه توليد افزايش خواهد يافت، بي‌كاري از ميان برخواهد رفت و وام‌گيرندگان نيز ناتواني اقتصادي خويش را برطرف خواهند كرد. ممكن است گفته شود كه اگر بهره حذف شود، مردم سرمايه خود را به بانك‌ها نمي‌سپارند و توليد از ميان برداشته مي‌شود؛ بايد گفت مردم مسلمان و معتقد به قرآن مي‌دانند كه ربا و سودهاي كلان ربوي حرام و باعث زيان جامعه است و هرگز چنين روشني را نمي‌پسندد. ديگر آنكه با عمل به تعليم اسلام درباره بانك اگر چه ممكن است سود، كم باشد، ولي سودي است براساس موازين اسلامي كه نتيجه آن از ميان رفتن استضعاف اقتصادي است. از اين گذشته بانك‌هاي صد در صد اسلامي در زمان طاغوت و نيز در اين زمان بدون گرفتن سود، خدمات ارزنده و صادقانه‌اي انجام داده‌اند؛ چگونه ممكن است مردم سرمايه خود را بدون سود در اختيار اين بانك‌ها گذاشته باشند؟

عدالت اقتصادي

عوامل تعديل كنندة اوضاع اقتصادي، مالي و توزيع ثروت، در نظام اسلامي چيست؟

پرسش

عوامل تعديل كنندة اوضاع اقتصادي، مالي و توزيع ثروت، در نظام اسلامي چيست؟

پاسخ

1ـ منع ربا خواري
2ـ پرداخت مالياتهاي اسلامي مانند خمس و زكات، به خصوص زكات نقدين (طلا و نقره)
3ـ مسأله ثلث مال كه اگر چه استفادة از آن اجباري نيست، اما در محيط تربيت و ايمان اسلامي و ارشاد ديني، مانند يك واجب، اعتبار مي‌شود و هر ثروتمند و هر كس هر چه داشته باشد، ثلث آن را از اختيار ورثه خارج مي‌نمايد و براي خيرات و مبرات و مصارفي كه در نظر مي‌گيرد اختصاص مي‌دهد.
4ـ مشاغل و كسب‌هائي كه موجب جمع ثروت مي‌شود، يا براي ثروتمندان، مصرف‌هاي بيهوده و غير مفيد به حال اجتماع مي‌سازد، مانند قمار، شراب سازي، شراب فروشي، مجسمه سازي، خوانندگي، نوازندگي، دائر كردن مراكز فساد و كاباره‌ها و امثال آن ممنوع است.
5ـ بطور كلي اسراف و تبذير اموال كه سرمايه‌داران و زن و بچه‌هايشان به آن گرفتار مي‌شوند و اگر راهش بسته شود، سرمايه را در خير اجتماع مصرف مي‌نمايند، جايز نيست و اكيداً ممنوع است.
6ـ از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقيق، عليرغم قوانين جاهليّت كه ثروت را در دست فرد واحد نگهداري مي‌كرد و حتي اگر ثروتمند فرزند نداشت به او اجازه داده مي‌شد كه ديگري را فرزند خواندة خود بنمايد تا از او ارث ببرد و عليرغم قوانين كشورهاي سرمايه‌داري كه به سرمايه دار، اجازه مي‌دهد ثروتش را براي گربه يا سگش قرار دهد، در حالي كه ميليونها مردم گرسنه باشند، اسلام اجازة چنين اموري را نمي‌دهد.
7ـ تشويقات اكيد به انفاقات و خيرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خير و ترقي، رفاه عموم، تأسيس مدارس، بيمارستانها، دارالايتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعي، پل سازي، راه سازي و مددكاري نيز يكي از وسايل مهمّ جلوگيري از تمركز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعي است.
8ـ قوانين مربوط به اراضي موات و جنگلها و اراضي مفتوح عنوه.
9ـ وقف، كه يكي از راه‌هاي صرف سرمايه در مصالح مشترك مردم است.
10ـ دعوت به انصاف در معاملات، و اكتفا به سود كم و به مقدار كفايت و ترك غشّ و خيانت در معاملات نيز از عوامل كنترل كننده و تعادل بخش است.

11ـ همچنين تشويق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم مي‌شود و اقتصاد و ميانه روي در خرج.
12ـ نكوهش از سرمايه و اندوختة بيش از حد كفاف و بطور كلي مذمت از اندوخته كردن و پس‌انداز نمودن كه در تربيت اسلامي خلاف توحيد در توكل و خلاف اعتماد به خدا است.
13ـ مذمت و نكوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا كه در روايات آمده: «بخيل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزديك است».
14ـ تحريم استعمال ظروف طلا و نقره و آرايش مرد به آنها كه علاوه بر اينكه دليل بر حرمت اين استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگي معاش و اثاث و لباس است.
بالأخره، مكتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در كنترل وضع مالي و جلو گيري از مفاسد سرمايه‌داري، نقش بزرگ و حساسي را ايفا مي‌كنند كه در مجتمع اسلامي، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمركز سرمايه نبايد بيم داشت.

آيا حقوق واجب مالي در اسلام، از قبيل خمس و زكوة، نياز نيازمندان را تأمين ميكند؟

پرسش

آيا حقوق واجب مالي در اسلام، از قبيل خمس و زكوة، نياز نيازمندان را تأمين ميكند؟

پاسخ

بلي، در صورت عمل به اين قوانين ريشه فقر در جامعه خشكيده ميشود. محمد بن مسلم، يكي از اصحاب عاليقدر امام ششم، از آن حضرت نقل ميكند كه فرمودند «اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَراءِ في مالِ الاَغْنياء ما يَسعُهُمْ وَلَوْ عَلِمَ اَنَّ ذالِكَ لايَسعُهُمْ لَزادَهُمْ، اِنَّهُمْ لَمْ يُؤتَوا مِنْ قِبَلِ فَريضة اللّهِ عَزَّوَجَلَّ،وَلكِنْ اُتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنعَهُمْ حَقَّهُمْ لا مِمّا فَرَضَ اللّهُ لَهُمْ، وَلَوْ اَنَّ النّاسَ ادّوا حُقُوقَهُمْ لَكانُوا عايِشينَ بِخَيْرِ» [خداوند ـ عزيز و جليل ـ در مال ثروتمندان براي فقرا و نيازمندان مقدار حقّي قرار داده است كه براي آنان كفايت ميكند (يعني اگر ثروتمندان حقوق واجب الهي خود را بپردازند، نيازمندان بي نياز ميشوند) و اگر آنچه را بر ثروتمندان واجب كرده است، براي رفع نياز فقرا كافي نبود، خداوند آن را بيشتر ميكرد. (يعني اگر خمس و زكات از همه آناني كه برايشان واجب شده است گرفته شود و در مصارفش صرف شود، فقيري باقي نخواهد ماند). فقر فقرا از ناحيه نقصي در قانون الهي نيست، بلكه از ناحيه خودداري ثروتمندان از پرداخت حقوق واجب شده بر آنان است و اگر ثروتمندان حقوق واجب شده خود را بپردازند، [نه تنها فقر از جامعه رخت بر ميبندد، بلكه] تمام مردم در آرامش زندگي خواهند كرد.] (وسايل الشيعه، جلد 6، ابواب ما تجب فيه الزكاة، باب 1، حديث 2و « من لا يحضر الفقيه»، جلد2 ، ابواب الزكاة، باب 1 ، (علة وجوب الزكاة))

اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، تنها فقير متضرّر نميگردد، بلكه كلّ جامعه آسيب ميبيند؛ چه، فقر ريشه بسياري از گناهان از جمله دزدي، كارهاي خلاف عفّت و... ميباشد.

در روايتي ديگر از امام صادق (ع) آمده است «وَ لَو اَنّ النّاس ادّوُا زكاةَ اَمْوالِهِمْ، ما بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقيراَ مُحْتاجاَ و لاَسْتَغْنِيَ بِما فَرَضَ اللّهُ وَ اَنّ النّاسَ مَا افْتَقرُوا وَ لا احْتاجُوا وَ لا جاعُوا وَ لا عَرَوا اِلّا بِذُنُوبِ الاغْنيا » (وسايل الشيعه، جلد 6، ابواب ما تجب فيه الزكاة، باب اوّل، روايت ششم) [اگر مردم زكات اموالشان را پرداخت ميكردند، حتي يك مسلمان فقير و محتاج پيدا نميشد و فقرا با همان حقوق واجب شده [بر اغنيا] بينياز ميشدند. مردم به واسطه گناه ثروتمندان (ندادن حقوق واجب مالي) محتاج، فقير، گرسنه و برهنه هستند.]

با توجه به سفارش اسلام که از منابع طبيعي و معادن و نفت کشور اسلام بايدبه اندازه نياز مردم برداشت شود

پرسش

با توجه به سفارش اسلام که از منابع طبيعي و معادن و نفت کشور اسلام بايدبه اندازه نياز مردم برداشت شود

پاسخ

در قانون اساسي جمهوري اسلامي در اصول چهل و هشتم،
پنجاهم و پنجاه و دوم اين مطلب ذكر شده كه دولتمردان وظيفه دارند بر اساس آن عمل نمايند، و مبناي قانون اساسي جمهوري اسلامي بر اساس آيات و روايات اسلامي طراحي شده است; مثلا در اصل پنجاهم آمده: ((در جمهوري اسلامي حفاظت از محيط زيست كه نسل امروز و نسل‌هاي بعد بايد در آن زندگي اجتماعي رو به رشدي داشته باشند. وظيفه عمومي تلقي
مي‌گردد.)) و در اصول ديگر چنين آمده: ((در بهره‌برداري از منابع طبيعي و استفاده از درآمدهاي ملي بايد به فراخور نيازها و استعداد رشد خود برداشت شود)) و در اصل ديگر آمده ((ديوان محاسبات كشور كه زير نظر مجلس شوراي اسلامي مي‌باشد بر كليه دريافت‌ها و درآمدهاي دولت در خزانه داري كل متمركز مي‌شود و به همه پرداخت‌ها و حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام مي‌گيرد.))

آيا مالكيت امري فطري است ؟

پرسش

آيا مالكيت امري فطري است ؟

پاسخ

مـوجـوداتي كه روي كره زمين ديده مي شوند - اعم از نبات , حيوان , انسان - عمومادر جنبش و فـعاليت و كوششند و هر يك از آنها در خارج از دائره وجود خويش ,ميكوشند كه براي حفظ و بقاء خود , آنچه نافع و مورد استفاده است , بدست آورند . در جـهان پهناور هستي , موجود غير فعال , و آفريده اي ساكت ديده نمي شود , و درميان اين همه تلاشها , فعاليتي كه بمنظور جلب منافع نباشد , وجود ندارد . فـعاليتهائي كه در انواع مختلف نباتات مشهود است , براي آنست كه خود را ازمخاطرات حفظ كنند و راه رشد و ترقي را بپيمايند و توليد مثل نمايند , همچنين تلاشهاي اقسام حيوانات و انسان , باين منظور انجام مي گيرد كه منافعي به خود جلب كنند , اگرچه آن منافع خيالي يا عقلي باشد , و اين مطلب قابل ترديد نيست . ملاك تلاشها و كشمكشهاموجودات فعال , به غريزه طبيعي و حيوان و انسان به نيروي فهم غريزي خـود ,ميفهمند كه تصرف در مواد موجود , براي رفع حوائج طبيعي و انتفاع در حفظ وجود وبقاء مـيسر نيست مگر آنكه به يكي آنها اختصاص داشته باشد , و ديگران در آن متصرف نباشند , به اين معني كه يك عمل نمي تواند , دو فاعل داشته باشد و ملاك اين همه فعاليتها و كشمكشها همين اسـت و بـهـمين جهت انسان , و ساير موجودات فعالي كه ملاك فعاليتشان بر ما معلوم است , از مـداخـله و تصرف ديگران , در آنچه مورد نظرآنها است , جلوگيري مي كنند , و اين اصل مسلم و غـيـر قـابـل ترديد اختصاص و مالكيت است , كه هيچ انساني در آن ترديد نمي كند , و همين است مـعـنـاي : لام اخـتصاص كه به زبان عربي مي گوئيم : هذا لي , هذا لك , لي ان افعل كذا , لك ان تفعل كذا . شـاهـد صـحت اين اصل مسلم , نزاعي است كه در حيوانات ديده مي شود , آنها براي حفظخانه و آشـيانه خود با دشمنان ميجنگند و براي از دست ندادن غذا و صيد خود ,مبارزه مي كنند , و اگر خطري متوجه همسر يا فرزند آنها شد , قدم در ميدان نزاع مي گذارند . (1)شـاهـد ديـگـر , مـشـاجـره اطـفـال و خردسالان براي حفظ غذا و ساير متصرفات خود است , حتي ديده مي شود كه بچه شيرخواري بر سر پستان با شير خوار ديگر نزاع مي كند . آيا مالكيت فطري است ؟انسان به حكم فطرت و غريزه خود , قدم ب جامعه مي گذارد و زندگي اجتماعي را آغازمينمايد , ولي اساس زندگي اجتماعي انسان كه زائيده نيروي فطرت است , جز با هـمـان نـيـرو پـايدار و برقرار نمي گردد , و تنها كاري كه جامعه مي تواند انجام دهد اصلاح همان اصول فطري و تنظيم آن بصورت نواميس اجتماعي

است . روي همين جهت , اصل مزبور (اختصاص و مالكيت) كه بطور اجمال فطري او بوده ,انواع مختلفي پيدا مي كند و به نامهاي گوناگوني خوانده مي شود , اموال اختصاصي بنام ملك , مختصات غير مالي , بنام حق , خوانده مي شود . اگرچه ممكن است مردم در تحقق ملكيت , از جهت اسباب آن اختلاف نظر و عقيده داشته باشند , مثلا وراثت , خريد و فروش , غصب و غير آنرا سبب تحقق ملكيت بشناسند , يانشناسند و همچنين از جهت موضوع , يعني در شخص مالك ممكن است اختلافاتي بكنند كه مالك بايد بالغ يا صغير , عاقل يا سفيه , فرد يا جامعه باشد و بواسطه اختلاف نظر , بعضي را مالك بشناسد و برخي را نه , ولي اصل مالكيت في الجمله از اموري است كه بشر ناچار بايد آنرا بپذيرد . و بهمين جهت است مي بينيم كه فرد بدوي شخصاتوليد كرده يا ساخته است . لوي برول مي نويسد : اين اموال جزو وجوه فرد بدوي است و هرگز از او جدا نمي شود , مثلا تصور بطوري كه , تورنوال نتيجه مشاهدات خودرا , بين بوميان گينه جديد شرح مي دهد , فرد بدوي با اموال خود و آن چيزي كه درنتيجه كار شخصي بدست آورده است , بستگي گسست ناپذيري دارد بطوريكه اين اموال نه تنها جزء متعلقات خصوصي , بلكه جزء شخصيت فردي محسوب مي شود , بعبارت ديگر : فردبدوي با داشتن اين اموال شخصيت خود را بالا برده است . مكتبهاي مخالفين مالكيت , مانند مكتب كمونيسم , ملك را از فرد مي گيرند و به اجتماع يا به دولت انتقال مي دهند و در عين حال , نمي توانند ريشه مالكيت افرادرا كاملا قطع كنند و هرگز قادر بر اين امر نخواهند شد . بنابر اين اصل مالكيت فطري انسان است , و فناء فطرت , فناء انسان است .

آيا ديدگاه كساني كه مي‌گويند براي رفع فساد و ايجاد قسط و برابري، بايد مالكيت خصوصي لغو شود صحيح است؟

پرسش

آيا ديدگاه كساني كه مي‌گويند براي رفع فساد و ايجاد قسط و برابري، بايد مالكيت خصوصي لغو شود صحيح است؟

پاسخ

خير ـ زيرا اولاً نظام مالكيّت و اختصاص، ريشه فطري دارد و بشر فطرتاً به آن توجه دارد و مانند ساير غرايز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقي و عقلاني لازم است و فوائد بزرگ دارد و بايد از آن مانند سائر فطريات و خواسته‌هاي فطري و غرائز استفاده كرد و نديده گرفتن آن، مثل نديده گرفتن غريزه جنسي و غرائز ديگر است.
چنانكه غريزه جنسي موجب توليد نسل است، اين غريزه هم در توليد، مواد مورد نياز و رفع احتياجات بشر مؤثر است. و در حقيقت از قوة توليد حمايت مي‌كند و پشتيبان آن است و آن را هر چه بيشتر به كار مي‌اندازد و تنبلي و تن پروري را از شخص دور مي‌سازد و به خصوص اگر خداي نخواسته بشر وجدان نداشته باشد و به معنويت و فضيلت ايمان نياورده باشد و همه چيز و همه كارش، اقتصاد و براي اقتصاد باشد و همه چيز را به ظاهر وضع اقتصادي و تحول آن بداند و تحولات را ناشي از آن بشمارد، اگر اين غريزة اختصاص و مالكيت هم نباشد، چرا كار كند؟ و چرا بهتر كار را انجام دهد؟ هيچ دليل معقولي ندارد.
لذا اصل مالكيّت را با همان قيود و حدود و شرايطي كه اسلام برقرار كرده كه نظامات فرهنگي و اخلاقي و تربيتي نيز در تعديل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، بايد پذيرفت.
ثانياً: آن چيزي كه موجب به وجود آمدن نظام طبقاتي و فاصله‌هاي زياد است، آزادي نامحدودي است كه در كشورهاي سرمايه داري به سرمايه‌داران داده شده است كه امكانات تراكم ثروت را در آنها بطور نامحدود فراهم كرده و قانون و حكومت و مردم، هيچگونه نظارتي بر آن ندارند. در نتيجه سرمايه‌داران بر همة اوضاع سياست، حكومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبليغات مسلط هستند و اين سرمايه‌داران و كارتل‌ها و كارخانه‌دارها هستند كه سياست كشورهاي سرمايهداري و كشورهاي تحت نفوذ آنها را در اختيار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنويات، در آنها خبري نيست.
ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نواميس خلقت است كه بايد از آن استفاده شود و با يك نظام صحيح، از همه جانب كنترل گردد، شايد شما دو نفر را پيدا نكنيد كه در مجموع خصائص و استعدادها و مواهب و نيروي ذاتي، نتيجه و بازده عمل آنها يكسان باشد. اين ناموسي از نواميس خلقت است و ما چه بخواهيم و چه نخواهيم، اين يك واقعيت و حقيقت است.

لازمه مالکیّت چیست؟

پرسش

لازمه مالکیّت چیست؟

پاسخ

اين است كه مالك حق هر گونه تصرفي را در مملوك خودش دارد. يعني طبيعت مالكيت، هر گونه تصرفي را اقتضا مي كند. البته قانون مي تواند از بعضي تصرفات منع كند و ما در اسلام چنين چيزي داريم كه در مواردي، از تصرفاتي كه به نظر مي رسد طبيعي است كه مالك در مال خودش بكند جلوگيري مي كند. ريشه اين منع تصرف اين است كه در اسلام مالكيت ديگري مقدم بر مالكيت فرد اعتبار مي شود و آن مالكيت خداست و در بعضي تعبيرات، مالكيت عموم است كه مالكيت فرد در درجه بعد قرار مي گيرد. پس در مواردي مانعي ندارد كه به خاطر حقي كه عموم دارند، جلو تصرف مالكيت فرد گرفته شود.
بنابراين مالك مادامي كه مالك است، حق هرگونه انتفاع و بهره‌برداري و تصرف و نقل و انتقال را دارد. حتي طبيعت مالكيت اقتضا مي كند كه حق اسراف و تبذير و اعدامش را هم دارد كه اينها جزء همان مواردي است كه به دليل مالكيت خدا يا مالكيت عموم جلوگيري مي شود.

دیدگاه اسلام در مورد مالکیت زمین چیست؟

پرسش

دیدگاه اسلام در مورد مالکیت زمین چیست؟

پاسخ

1. زمين يا به نحوي است كه مردم و مالكين اوليه آن بدون جنگ مسلمان شده‌اند؛ در اين صورت ملك شخصي آنهاست و معامله مالكيت با آن مي شود؛ و يا آنكه سرزمين عنوةً فتح مي شود؛ در اين صورت زمين به عموم مسلمين تعلق ميگيرد، ولي به شرطي كه آن زمين محياة و در حقيقت مملوك كفار باشد. اينچنين سرزميني بر خلاف ساير مملوكات كفار كه به غنيمت برده مي شود و تقسيم مي شود، تقسيم نمي گردد و به عموم مسلمين، از آن جمله خود مالكان اوليه – اگر اسلام اختيار كنند – تعلق مي گيرد. و اما اگر سرزمين فتح شده موات باشد، طبق فقه شيعه به امام تعلق مي ϡʲjΘρو صد در صد به نظر حكومت عادله حقه واگذار مي شود.
اگر احيا كننده مالك مطلق بشود و خراج نپردازد و مشروط به مادام الاحياء نيز نباشد، اثر اختيار امام فقط اين است كه اول به اجازه او بايد داده شود و نظارت او براي هميشه ساقط مي شود و زمين ميان مالكان مستقل از نظر امام دست به دست مي شود. اگر مادام الاحياء را شرط كنيم اثر ديگر اختيار امام اين است كه هر وقت زمين بائر باشد دو مرتبه بايد با نظر امام به افراد تفويض شود و اجازه احياء داده شود. ولي اگر امام حق داشته باشد كه خراج بگيرد بايد گفت براي هميشه زمين در اختيار امام باقي مي ماند و هر چند مُحيي مالك مي شود و نظير مزارع نيست و حق خريد و فروش دارد، اما حقي هم از امام براي هميشه بر زمين هست كه به موجب آن خراج مي گيرد. و اگر حق خريد و فروش هم سلب شود، عملاً سلب مالكيت از مُحيي شده و او فقط اولويت بهره‌برداري دارد و فرقي ميان اراضي مفتوحة عنوة و اراضي موات كه جزء انفال است باقي نمي ماند.
2. زمينهايي كه صاحبان آنها با صلح، اسلام اختيار كرده اند، مانند سرزمين مدينه، به مالكين اصلي تعلق دارد و از اين جهت فرقي ميان زمين و غير زمين نيست؛ و كانّه اين امتيازي است كه به اينها داده شده است؛ ولي البته اينها نيز مادام الاحياء مالكند؛ به صرف اينكه خرابه شد از ملكيت آنها خارج مي شود و ملك امام مي شود. پس هر زمين كه يك بار به حالت موات درآمد، از مالكيت شخصي علي الاطلاق خارج مي شود و دو مرتبه مملوك علي الاطلاق نمي شود، مگر آنكه بگوييم معني «مَنْ اَحيا اَرْضاً مَواتاً فَهِيَ لَهُ» مالكيت علي الاطلاق است.
3. زمنيِهايي كه معموره است و اهلش جلاء وطن ميكنند، بدون آنكه لشگركشي صورت گرفته باشد، يا صاحبان آنها بالطوع و الرغبة به مسلمين

تسليم مي كنند، اينها «فئ» ناميده مي شود و جزء انفال است و مانند اراضي موات به امام تعلق دارد؛ يعني اين زمينها نه نظير غنائم است كه ميان افراد تقسيم شود و نه نظير اراضي مفتوحة عنوة است كه به عموم مسلمين تعلق گيرد، بلكه نظير اراضي اوليه است كه مستقيماً تحت نظر وليّ امر است.
پس سه قسم زمين داريم: زمينهايي كه مالك شخصي دارد و نه عموم و نه وليّ امر حقي و نظري در آنها ندارند. ديگر زمينهايي كه به عموم مسلمين تعلق مي گيرد و وليّ امر متصدي خراج و مقاسمه و احياناً تنظيم واگذاري آن زمينهاست. اين زمينها نظير اماكن عمومي از مسجد و غيره مي باشند كه هر كس تقدم پيدا كرد به او تعلق مي گيرد. سوم زمينهايي كه نه به افراد تعلق دارد و نه به عموم مسلمين، بلكه به وليّ امر تعلق دارد. قهراً وليّ امر در اين گونه زمينها اختيار بيشتري دارد.

در اسلام مالكيّت مشروع را با چه معياري مي سنجند؟ مي بينيم كه هر كس مالكيّت خود را مشروع مي داند؟

پرسش

در اسلام مالكيّت مشروع را با چه معياري مي سنجند؟ مي بينيم كه هر كس مالكيّت خود را مشروع مي داند؟

پاسخ

اسلام از سويي براي مالكيّت فردي اسبابي مقرّر كرده است، مانند: بيع، اجاره، هبه، صلح، مزارعه، مساقات و...، و از سوي ديگر با تشريع احكامي مانند: وجوب خمس و زكات و تحريم ربا و احتكار مالكيّت را محدود كرده است. اجراي اين برنامه در جامعه باعث تعديل ثروت و از ميان رفتن اختلافات عظيم طبقاتي خواهد شد. اگر ناهماهنگي در نظام اقتصادي ديده شود، حاكم اسلامي(فقيه عادل) كه داراي ولايت است از دارايي ثروتمندان براي رفع نيازهاي جامعه و جلوگيري از تراكم ثروت استفاده مي كند.

آيا مالكيت خصوصي مورد تاءييد اسلام است ؟

پرسش

آيا مالكيت خصوصي مورد تاءييد اسلام است ؟

پاسخ

اسلام در مكتب اقتصادي خود گونه هاي مختلفي از مالكيت , شخصي , دولتي و عمومي را پذيرفته و براي هر يك اصالت قائل شده است و اسلام در اين باره با سرمايه داري و سوسياليسم در نوع مالكيتي كه پذيرفته تفاوت اساسي دارد.
سرمايه داري به عنوان يك قاعده عمومي فقط به - مالكيت شخصي - اعتقاد دارد و مالكيت عمومي را تنها در شرايط خاصي كه ضرورت هاي اجتماعي اقتضاء كند مي پذيرد, نقطه مقابل سرمايه داري سوسياليسم است كه قاعده عمومي را مالكيت اشتراكي مي داند و مالكيت شخصي را جز به صورت استثنا و در موارد نادر مي پذيرد.
در اين ميان مكتب اقتصادي اسلام يك امر التقاطي از اين دو نوع مكتب اقتصادي - سرمايه داري و سوسياليستي - نيست ; سرمايه داري مالكيت خصوصي را نتيجه قهري و حق طبيعي انسان مداري مي شمارد. اما اسلام مالكيت خصوصي را موهبتي از سوي خداي سبحان كه مالك همه چيز است مي داند; اسلام در مالكيت دولتي نيز همين بينش را دارد, در حالي كه سوسياليسم براساس اعتقاد به اصالت جامعه در مقابل فرد مالكيت دولت را به عنوان نماينده جامعه مي پذيرد ولي در اسلام آزادي اقتصادي و مالكيت خصوصي يكي از مباني اقتصادي اسلام است . هر فرد از ديدگاه اسلام مي تواند در انواع فعاليت هاي اقتصادي براي رسيدن بشر به سعادت و كمال است و اين نيز محدود به حدود الهي است . با توجه به تعريف فوق در اسلام :
اولا", مالكيت خصوصي در اسلام امضا شده و مورد تائييد است .
ثانيا", توسعه و گسترش اموال به دو صورت است : يك وقت هدف از ازدياد ثروت حفظ آبرو, خدمت به ديگران و انجام نيكي هاست ; چنين توسعه اي هرگز مذمت نشده , بلكه مورد تشويق قرار گرفته است ; ولي اگر هدف حرص , لذت پرستي , جاه و شهوت و... باشد, چنين توسعه و ازدياد ثروتي از نظر اسلام وخردمندان مورد مذمت و توبيخ است . حضرت علي (ع) مي فرمايد: ((يتنافسون في دنيا دنيه و يتكالبون علي جيفه مريحه ; در به دست آوردن دنياي پست از هم سبقت مي گيرند و بر سر مردار متعفني با هم به نزاع مي پردازند)), (نهج البلاغه , خطبه 151).
ثالثا", همچنان كه در اسلام به رشد و تكامل معنوي توجه شده , به گسترش زمينه هاي اقتصادي نيز تائكيد شده است ; چون معنويت و ماديت با يكديگر عجين شده اند. فرهنگ و معنويت يك جامعه , مي تواند زمينه اا

رفاه و رشد اقتصادي آن را فراهم كند ; همچنان كه رشد و رفاه اقتصادي , مي تواند زمينه ساز تعالي فرهنگ و معنويت باشد. بايد توجه داشت كه اسلام در نهايت رشد اقتصادي را وسيله أا شكوفايي استعداد و شخصيت معنوي انسان مي داند. اميرموئمنان (ع) كه در نهج البلاغه آن همه از دنيا مذمت فرموده اند, عائدات املاكش در سال به چهل هزار دينار مي رسيد ; ولي همه أا اين ثروت را وقف نيازمندان و فقرا مي كرد (انساب الاشراف ((بلاذري)), ص 29). رابعا", دقت در نكات گذشته , اين حقيقت را به اثبات مي رساند كه گرچه اركان سعادت و كمال انسان در مسائل اقتصادي خلاصه نمي شود ولي بدون شك يكي از پايه هاي سعادت انسان , رشد و رفاه اقتصادي است . به تعبير برخي دانشمندان ((پول خوشبختي نمي آورد ولي بي پولي بدبختي مي آورد)). داشتن ثروت براي سعادت شرط كافي نيست ولي شرط لازم است . افزون بر بعد اقتصادي , انسان نيازمند اخلاق , علم , هنر, تعهد مذهبي و... نيز مي باشد و از آن جا كه اسلام به سعادت و كمال انسان مي انديشد, نمي تواند به بعد اقتصادي بي اعتنا باشد.

براي آگاهي بيشتر ر.ك :

1- اقتصاد ما , ج 1 و 2, شهيد آيت الله صدر
2- اقتصاد, شهيد آيت الله دكتر بهشتي
3- مقايسه اي بين سيستم هاي اقتصادي , ج 1 - 3, آيت الله مظاهري
4- خلاصه كتاب اقتصادنا, غلامرضا مصباحي
5- مكتب و نظام اقتصادي در اسلام , مهدي هادوي تهراني
6- مباني اقتصاد اسلامي , دفتر همكاري حوزه و دانشگاه , نشر سمت
7ـ درآمدي بر اقتصاد اسلامي , دفتر همكاري حوزه و دانشگاه , نشر سمت

فسادهاي اقتصادي كه در جامعه ما وجود دارد، ناشي از چيست؟ آيا عدم رعايت امانت نقش عمده‌اي در فساد اقتصادي ندارد؟ لطفاً درباره عوامل شكل‌گيري فساد اقتصادي توضيح دهيد.

پرسش

فسادهاي اقتصادي که در جامعه ما وجود دارد، ناشي از چيست؟ آيا عدم رعايت امانت نقش عمده‌اي در فساد اقتصادي ندارد؟ لطفاً درباره عوامل شکل‌گيري فساد اقتصادي توضيح دهيد.

پاسخ

بي ترديد رعايت امانت نقش اساسي در فساد اقتصادي دارد، ولي عدم رعايت امانت تنها علت فساد اقتصادي نيست و عوامل متعددي در شكل‌گيري فساد اقتصادي تأثيرگذار هستند.
1 - جدايي از آموزه‌هاي مذهبي
يكي از عوامل مهم مفاسد اقتصادي فاصله‌گيري از معارف دين است. در آموزه‌هاي ديني به امانت داري و جلوگيري از احتكار و درآمدهاي غير مشروع و... سفارش شده است. اگر دستورهاي اسلام در خصوص با ناهنجاري‌هاي اقتصادي رعايت شود، فساد اقتصادي به وجود نمي‌آيد.
2 - سياست‌هاي نامتعادل
يكي از عوامل مهم شكل‌گيري مفاسد اقتصادي، سياست‌هاي غير معقول و منطق است.
اتخاذ برخي از سياست‌هاي زمينه ناهنجاري‌هاي اقتصادي را فراهم مي‌كند، از اين رو در اسلام با برخي از سياست‌هاي اقتصادي مبارزه شده است، از سوي ديگر به فقر زدايي، و مبارزه با ثروت اندوزي و ربا و... توصيه شده است.
3 - عدم مبارزه با مفاسد
يكي از عوامل مهم شكل‌گيري فساد اقتصادي، عدم مبارزه قاطعانه با مفاسد اقتصادي و رانت خواري است، برخورد قاطع با رانت خوران و سود جويان مهم‌ترين راهكار جلوگيري از مفاسد اقتصادي است. و رانت خواري است. برخورد قاطع با رانت خواران و سودجويان مهم‌ترين راهكار جلوگيري از مفاسد اقتصادي است. در آموزه‌هاي ديني سفارش شده است كه با رانت خواران و در آمدهاي غير مشروع برخورد قاطعانه صورت گيرد تا امنيت اقتصادي به وجود آيد و عدالت اجتماعي گسترش يابد.
4 - عدم رعايت عدالت اجتماعي
يكي از عوامل مهم شكل‌گيري فساد اقتصادي، تبعيض و عدم رعايت عدالت اجتماعي است. اگر جامعه‌اي در عدالت اجتماعي رعايت نشود، ناهنجارهاي اقتصادي حاكم مي‌شود، از اين رو امام علي(ع) هم خود به عدالت اجتماعي اهميت مي‌دهد و هم مديران خويش را به رعايت عدالت اقتصادي فرا خوانده است.(1)
پي نوشت‌ها:
1 - نهج البلاغه، نامه 53.

دیدگاه فقها در مورد مالکیت دولت چیست؟

پرسش

دیدگاه فقها در مورد مالکیت دولت چیست؟

پاسخ

در مورد مالكيت دولت، در ميان فقها دو نظريه وجود دارد. يك نظريه اين است كه دولت هم مثل فرد مي تواند مالك باشد، مي تواند ثروت داشته باشد و تمام احكامي كه در شخص مالك هست در مورد دولت هم مي تواند وجود داشته باشد و به اصطلاح امروز دولت شخصيت حقوقي دارد. مرحوم آقاي بروجردي، مرحوم حاج آقا حسين قمي و بسياري از مراجع، عقيده‌شان همين است كه در مالكيت هيچ فرقي نمي كند ميان شخصيت حقوقي و شخصيت حقيقي، و شخصيت حقوقي هم مي خواهد دولت باشد يا غير دولت، اعم از اينكه دولت ظالم باشد يا ظالم نباشد، يعني دولت ظالم مثل فرد ظالم است كه كار نامشروعش باطل است ولي كار مشروعش درست است، يعني ظالم بودن سبب نمي شود كه كار مشروعش هم نامشروع باشد.
بعضي ديگر فتواشان اين است كه ما شخصيت حقوقي نمي شناسيم، فقط شخصيت حقيقي درست است. برخي از فقهاي معاصر مثل آقاي خويي و صاحب كتاب البحوث الفقهيه چنين عقيده‌اي دارند. اينها معتقدند كه دولت صلاحيت مالكيت ندارد و حتي اگر از راه مشروع هم كاري بكند نمي تواند مالك بشود. فقط شخص حقيقي مي تواند مالك باشد.
پس هر مالي كه در دست دولت است، خودش مالك آن نيست و در واقع مال افراد ديگر است و چون افراد ديگر را ما نمي شناسيم، مجهول المالك است. آنوقت در سرمايه‌هاي دولتي مي آيند معامله مجهول المالك مي كنند كه آن ديگر از اين حسابها خارج است، مثل مالي است كه انسان پيدا كرده باشد. ولي كساني كه دولت را مالك مي دانند، قهرآ راه حلهاي آنها با راه حلهاي كساني كه مالك نمي دانند فرق مي كند. و آنجه ما ذكر مي كنيم و نظر بعضي از مراجع تقليد اين است كه دولت صلاحيت مالكيت دارد. استدلالشان اين است كه شما مي گوييد دولت، يا هر مؤسسه عامي وجود حقيقي ندارد و چيزي كه وجود حقيقي ندارد چطور مي تواند مالك باشد؟ جواب اين است كه خود مالكيت هم وجود حقيقي ندارد و يك امر اعتباري است. يك وقت ما مي خواهيم يك امر حقيقي را براي يك امر اعتباري ثابت بكنيم. دولت، وجودش وجود اعتباري است. مالكيت هم وجودش وجود اعتباري است . اينها يك سلسله اعتبارات، يعني قراردادها و به قول روسو قراردادهاي اجتماعي است كه افراد بشر اين قراردادها را به منزله امر واقعي فرض مي كنند براي ترتيب دادن يك سلسله آثار. هدف، ترتيب دادن آن آثار است، ولي تا اين امر قراردادي را اعتبار نكنند

نميتوانند آن آثار را ترتيب بدهند. مثال واضحش مسئله رياست و مرئوسيت است در تشكيلات اداري به طور كلي.

خصوصي سازي در يك جامعه اسلامي آيا اشكال شرعي دارد يا خير و چه منفعت و ضرري براي نظام دارد؟

پرسش

خصوصي سازي در يك جامعه اسلامي آيا اشكال شرعي دارد يا خير و چه منفعت و ضرري براي نظام دارد؟

پاسخ

از اين كه مي‌بينيم جوانان برومند كشورمان در مسايل كلان سياسي، اقتصادي و ... به تحقيق و تفحص و جستجو و ابراز عقيده و اظهار نظر مي‌نمايند خداي را شاكر و سپاسگزاريم و ابتدا قبل از هر چيز به شما جوان برومند و خوش ذوق و علاقه‌مند تبريك مي‌گوييم كه درباره يكي از مسايل عمده و مهم كشور سؤال كرده‌اي و مهم‌تر اين كه مي خواهي رابطه اين مسئله (خصوصي سازي) را با شرع انور بداني. نفس اين سؤال حاكي از آن است كه جوانان عزيز كشور عموماً نسبت به تطابق زندگي خودشان در همه ابعاد (فردي، اجتماعي، اقتصادي، سياسي، فرهنگي و ...) با دين مقدس، احساس مسئوليت و تفكيك مي‌نمايند و اين خود پاسخي است محكم به كساني كه بدون دليل و جهت جوانان با صفاي كشور را متهم به بي‌ديني مي‌كنند. هر چند ممكن است تعداد اندكي از جوانان نسبت به برخي مظاهر مورد قبول عامه بي‌توجهي و بي‌اعتنايي بكنند ولي غالب جوانان و اكثريت قريب به اتفاق آنان اصل و اساس مذهب و دين مقدس اسلام را موجب نجات جامعه بشري مي‌دانند و با خداي مهربان خويش در صلح و آشتي هستند.
اما دوست عزيز درباره سؤال شما بايد عرض كنيم از ديدگاه اسلام در خصوصي سازي في نفسه هيچ گونه اشكال شرعي وجود ندارد و قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران نيز اقتصاد كشور را متشكل از بخش خصوصي، تعاوني و دولتي دانسته است. اسلام مالكيت خصوصي را كاملاً به رسميت شناخته است و قبول دارد و با سرمايه‌داري زالو صفتانه و نظام‌هاي سرمايه‌داري همانند غرب و نيز با نظام ماركسيستي كه مالكيت خصوصي را تا جايي كه با منافع و مصالح اجتماعي در تعارض و تضاد نباشد قبول دارد اما اگر در جايي مالكيت خصوصي منافع جامعه را به خطر اندازد آنرا به رسميت نمي‌شناسد و سود و منفعت جمع را بر فرد ترجيح مي‌دهد. بنابراين خصوصي‌سازي اگر به منافع و مصالح جمعي لطمه وارد نسازد نه تنها اشكال ندارد بلكه براساس تجارب جامعه بشري موجب رونق اقتصاد و توسعه جامعه مي‌شود مهم اين است كه درست اجرا شود و در واگذاري به بخش خصوصي ظلم و بيعدالتي صورت نگيرد و نيز مواردي كه مخالف مصالح عمومي جامعه است و بايد در دست قدرت دولت قرار گيرد كماكان در اختيار دولت باشد تا منافع جمعي مورد تعرض قرار نگيرد. تشخيص موارد فوق امري سهل و آسان نيست و نيازمند كار دقيق كارشناسي است كه مسئولان عالي رتبه كشور در هنگام تصميم‌گيري به

اين نكات توجه دارند هر چند ممكن است برخي مخالف باشند ولي اين به معناي آن نيست كه تصميم گيرندگان والا مقام و بلند مرتبه كشور به مصالح جمعي توجه نداشته‌اند. آنان نيز در تصميم‌گيري به اين مطلب توجه دارند هر چند ممكن است در تشخيص موضوع اشتباه بكنند كه البته هيچ انساني بري از خطا و اشتباه نيست. موفق و سربلند باشي
تكميل و ارسال فرم نظر سنجي موجب تكامل و پويايي كارماست.

چرا دولت تلاش قابل توجهي جهت كاهش مفاسد اقتصادي كشور, انجام نمي دهد؟

پرسش

چرا دولت تلاش قابل توجهي جهت كاهش مفاسد اقتصادي كشور, انجام نمي دهد؟

پاسخ

متأسفانه به رغم تأكيدات مكرر مقام معظم رهبري براي مقابله با مفاسد اقتصادي و نيز اقدامات عملي قواي سه گانه و ساير نهادها و دستگاه‌هاي حكومتي، براي مقابله با اين پديده هنوز دستاوردهاي مثبت آن، آشكار نشده و كماكان اقشار محروم و مستضعف جامعه، از اثرات زيان بار فساد اقتصادي رنج مي‌برند. مسلما بررسي ريشه‌اي مفاسد اقتصادي و علل ناكارآمدي اقدامات دولت در اين خصوص، نيازمند ارائه تحقيقات گسترده و مفصّلي است كه خارج از ظرفيت يك نامه است. آنچه كه به صورت مختصر مي‌توان از بررسي نظرات كارشناسان مسائل اقتصادي و سياسي، به دست آورد، اين است كه:
مفاسد و تخلّفات اقتصادي، محصول ساختار معيوب اقتصادي، فرهنگي، اجتماعي، سياسي، حقوقي و روند شكل‌گيري تدريجي آن است. از بين بردن آن نيز جز با تغيير و اصلاح اين ساختارها ـ آن هم با اقداماتي اساسي و در دراز مدت ـ ممكن نيست.
مفاسد و تخلفات اقتصادي، رانت‌خواري، فعاليت‌هاي اقتصادي پنهان و معلول زمينه‌ها و شرايط متعددي است؛ از جمله:
1. ساختار اقتصادي: اتكا به نفت، به عنوان اصلي‌ترين منبع درآمدهاي دولت و تأمين هزينه‌هاي جاري آن از طريق فروش منابع طبيعي، زمينه‌هاي گسترش فعاليت‌هاي اقتصادي غيرقانوني و زيرزميني را تسهيل مي‌كند. در نتيجه حاكمان را از مشاركت شهروندان، در تأمين هزينه‌هاي جاري بي‌نياز مي‌سازد؛ نظام مالياتي را تضعيف مي‌كند؛ رانت‌هاي گسترده‌اي فراهم مي‌آورد؛ زمينه‌هاي رانت خواري را ترويج مي‌كند؛ عدم پاسخ‌گويي را موجب مي‌شود؛ نابرابري‌هاي عظيم در توزيع ثروت را پديد مي‌آورد و وابستگي را تعميق مي‌بخشد.
2. وجود بعضي از ضعفها و سوء مديريت‌ها در ساختار سياسي و حقوقي (از قبيل دولتي بودن امور جامعه، فقدان سياست مشخص اقتصادي) و يا بعضي از پيامدهاي منفي سياست خصوصي‌سازي در فرايند انتقال دارايي‌ها به مالكان خصوصي ـ كه به دليل فقدان نهادهاي ناظر مردمي، پاسخگو نبودن صاحب منصبان در استفاده از قدرت وجود بعضي نارسايي‌ها در دستگاه‌هاي قضايي و نظارتي، رواج و غلبه روابط بر ضوابط، فقدان قوانين دقيق و تعريف شده و... ـ از عوامل مهم در شكل‌گيري اين پديده‌ي مخرب اقتصادي مي‌باشند.
3. تغيير جو ارزشي جامعه به سوي پول و ثروت و مصرفگرايي؛

بي‌اعتقادي و ضعف مباني ديني و مذهبي افراد، بي‌اعتنايي برخي از مسؤولان و افراد نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌هاي انقلاب اسلامي، از ديگر عوامل اين مسأله است.
علاوه بر مسائل ياد شده، عواملي از قبيل حمايت‌هاي جناحي و عدم برخورد با هم طيفها، اعمال نفوذ براي ممانعت از نظارت يا كيفردهي، سوء مديريت‌ها و... بر عمق و پيچيدگي موضوع افزوده است. بنابراين تا زماني كه بسترهاي فراوان و مستعدي در جامعه‌ي ما وجود دارد، نمي‌توان انتظار سريع و قاطع رفع اين مشكل را داشت و پيامد اين بسترها را از ميان برداشت.
رشد نظام ارزشي مردم، اطلاع رساني دقيق درباره‌ي پيامدهاي وجود اين پديده‌ي مخرب، و آگاه كردن مردم از حقوقشان، با گسترش دستگاه‌هاي نظارتي و قضايي و بازگذاشتن دست اين نهادها در برخورد عادلانه و بي‌طرفانه، رفع بعضي از دخالت‌هاي بي‌جاي دولت در امر اقتصادي، ممنوعيت قانوني تجارت براي سياست مداران و حتي اطرافيان نزديك آنان، دخالت جدي‌تر نهادهاي آموزشي، تربيتي و رسانه‌اي در امر جامعه‌پذيري و تشريح ابعاد گوناگون اين مسأله براي مردم، رفع بسياري ممنوعيت‌هاي بي‌دليل بازرگاني خارجي و... در كوتاه مدت در كاهش اين مفسده مؤثر خواهد بود؛ ليكن تا عبور قطعي از دوران گذار و رسيدن به توسعه اقتصادي ـ سياسي مطلوب و موافق با ارزش‌هاي انقلاب اسلامي، ايجاد ثبات اقتصادي و امنيت شغلي ـ كه به ما امكان كنار نهادن راهبرد توسعه‌ي درون‌گرا و كوچك كردن محدوده‌ي دخالت‌هاي اقتصادي دولت را مي‌دهد و تعيين تكليف وضع الگوهاي ما در بلند مدت، حل قطعي مسأله و رساندن آن به اندازه‌هاي مقبول ميسّر نخواهد شد.
براي آگاهي بيشتر ر.ك:
1. آسيب‌شناسي فساد مالي در ايران، سارا فقيري، پگاه حوزه، خرداد 1381، ش 52، ص 2.
2. ريشه و سرآغاز مفاسد اقتصادي در يك جامعه‌ي اسلامي، گفتگو با صاحب نظران و اساتيد دانشگاه، پگاه حوزه، ارديبهشت 1380، شماره 12، ص 22

وضعيت فعلي اقتصاد ايران را بيان نماييد.

پرسش

وضعيت فعلي اقتصاد ايران را بيان نماييد.

پاسخ(قسمت اول)

11:52:02 AM 1383/2/2 به نقل از سايت بازتاب
رشد اقتصادي ايران: هم‌تراز چين، دو برابر آمريكا
صندوق بين‌المللي پول پيش‌بيني كرد، اقتصاد ايران در سال جاري، 8 درصد رشد خواهد داشت.
به گزارش خبرگزاري فارس به نقل از «بلومبرگ»، صندوق بين‌المللي پول، رشد توليد ناخالص داخلي ايران در سال جاري را به اندازه رشد اقتصادي چين، ارزيابي كرد كه اين رقم، دو برابر نرخ رشد اقتصادي آمريكا در سال جاري خواهد بود.
خبرگزاري «بلومبرگ» با اشاره به اينكه دو سوم جمعيت 70 ميليوني ايران زير 30 سال سن دارند، افزود: اشتهاي ايران براي كالاهاي مصرفي در حال افزايش است.
بنا بر اين گزارش، ثروتمندان ايران به سمت شركت‌ها و سرمايه‌گذاري خصوصي گرايش دارند.
«بلومبرگ» با اشاره به مساحت ايران ـ كه كوچك‌تر از آلاسكاست ـ اضافه كرد: ايران با اين مساحت، 9 درصد ذخاير نفت جهاني و 15 درصد از ذخاير گاز جهان را در اختيار دارد و از اين رو، كشور ثروتمندي به شمار مي‌آيد.
شاخص سهام بورس تهران در سال 2003 ميلادي بيش از دو برابر افزايش يافته است و ارزش بازار 350 شركت ثبت شده در اين بورس، در سه ماهه اول سال 2004 ميلادي، 7 درصد افزايش يافته، به 37 ميليارد دلار رسيده است.

6:47:03 PM 1382/5/7
كارنامه نظام از منظر اقتصاد اسلامي (1)
دكتر حسن توانايان فرد
گذشت بيش از 25 سال از برقراري حكومت مسلمين ايران، فرصت خوبي است تا اقتصاد ايران را با معيارها و اهداف مورد تأكيد اسلام سنجيده، درجه اهتمام مسؤولان و ميزان موفقيت آنان را در تحقق آرمان‌هاي اسلامي مشخص كنيم. براي اين منظور وضعيت اقتصاد ايران را در مسايل زير بررسي مي‌كنيم:
1ـ مبارزه با فقر 2ـ مبارزه با شكاف طبقاتي 3ـ تحريم ربا 4ـ نظام مالياتي ويژه 5ـ تخصص‌گرايي 6ـ استقلال 7ـ توليد دانش 8ـ كرامت دانشمند 9ـ تحقيق و توسعه 10ـ برنامه‌ريزي

البته تعاليم اسلام منحصر به اين موارد نيست، به اميد خدا در نوشته‌هاي بعدي ساير تعاليم بررسي خواهد شد. به عنوان روش كار، بيان مي‌شود كه در هر موضوعي، نخست وضعيت موجود بررسي، سپس وضعيت مطلوب (از ديد اسلام) ارايه و با وضعيت موجود مقايسه مي شود.
1ـ مبارزه با فقر
الف ـ وضع موجود
متأسفانه عملكرد اقتصادي غلط در ايران سبب شده تا به رغم داشتن منابع اقتصادي بسيار غني و نيروي انساني بسيار فعال و با استعداد ـ كه در المپيادهاي علمي، آثار آن را مي‌توان ديد ـ فقر جولان دهد. در اين مورد محققان(1) اعلام كرده‌اند: در حالي كه در جهان 800 ميليون نفر در گرسنگي مطلق به سر مي‌برند، كشور ما با داشتن تنها يك درصد از جمعيت جهان و در حالي كه 17 درصد كل ذخاير گاز جهان و 9 درصد از ذخاير نفت جهان را داراست، بر اساس آمار سازمان ملل متحد در سال 2001، در رديف يكصدوپنجاه‌وسوم از 160 كشور جهان قرار دارد(2) كه بيانگر وضعيت اسفبار اقتصادي كشور و گسترش فقر در آن است. اين آمار نشان مي‌دهد كه ايران از نظر گسترش فقر و ناداري در كنار فقيرترين كشورهاي آفريقايي قرار گرفته است. آن هم ايراني كه جمعيت بااستعداد و فعال و ذخاير نفت و گاز آن خيره‌كننده است.
آقاي مهندس جهانگيري ـ وزير صنايع و معاون ـ نيز اعلام كرده است كه در ايران، درآمد سرانه 1500 دلار است(3). در حالي كه اين رقم براي كشورهاي همسايه و مشابه ايران به 10 هزار دلار مي‌رسد. البته اگر توجه كنيم، درآمد سرانه رقمي ميانگين است كه از تقسيم درآمد ملي بر تعداد جمعيت حاصل مي‌شود، مي‌توان دريافت كه با توجه به وجود شكاف طبقاتي، درآمد افراد فقير كه تعداد آنها بر اساس آمارهاي رسمي دولتي بيش از ده ميليون نفر است، چقدر ناچيز مي‌باشد.
در همين زمينه بايد به وضعيت اسفبار كودكان فقير اشاره كرد كه در ايران يك ميليون كودك خردسال دچار سوءتغذيه هستند(4)، ميليون‌ها كودك ايراني فاقد امكانات تحصيلي، بهداشتي و درآمدي مناسب هستند كه بعضا مجبور مي‌شوند به گدايي، اعتياد، تن‌فروشي روي آورند.
در همين زمينه در همايش ملي آسيب‌هاي اجتماعي ايران، گفته شد كه 68 درصد از شاغلان كشور زير خط فقر زندگي مي‌كنند و همين امر سبب پيدايش روسپي‌گري، خودكشي و گسترش فرار از خانواده، طلاق، فحشا، اعتياد و ديگر مفاسد مي‌شود. گسترش فقر سبب شده است كه ساليانه 20 هزار نفر در ايران اقدام به خودكشي كنند؛ يعني در هر پانزده دقيقه يك نفر(5).
ب ـ معيار اقتصاد اسلامي

اقتصاد اسلام به دو دليل عمده فقر را تحمل نمي‌كند؛ اول اينكه وجود فقر متضاد با هدف دين است، زيرا بنا به فرموده حضرت رسول(ص) «كاد الفقر ان يكون كفرا» (6) يعني فقر به كفر منجر مي‌شود. چون هدف دين، گسترش ايمان و محو كفر است، لذا اسلام نمي‌تواند فقر را پذيرا شود. درستي اين حديث شريف را هر يك از ما در زندگي روزمره خويش ملاحظه كرده‌ايم، حتي وقتي پدر فقير مي‌شود و نمي‌تواند درآمد لازم را براي خانواده بياورد، فرزندان و همسر به او كافر مي‌شوند ـ اغلب اينگونه است و كلمه «كاد» در حديث مذكور ناظر بر همين حقيقت است ـ وقتي دولت، نتواند كار و درآمد مكفي براي مردم به وجود آورد و فقر در جامعه گسترش پيدا كند، مردم به آن دولت كافر شده، با آن مبارزه مي‌كنند.
دليل دوم آن است كه هدف دين اسلام، گسترش مكارم اخلاق است كه پيامبر اكرم(ص) فرمودند: «اني بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»(7) يعني من مبعوث شدم تا مكارم اخلاق را گسترش دهم. با توجه به اثر فقر بر گسترش طلاق، از هم پاشيده شدن نهاد خانواده، گسترش فساد، فحشا، اعتياد، خودكشي و ديگركشي و غيره مي‌توان دريافت كه اقتصاد اسلامي، مخالف گسترش و وجود فقر به هر اندازه است، زيرا فساد اجتماعي ضدمكارم اخلاق است. پس هر اندازه فقر در جامعه وجود داشته باشد، به همان نسبت آن جامعه غيراسلامي خواهد بود.
2ـ مبارزه با شكاف طبقاتي
الف ـ وضع موجود
شكاف طبقاتي يعني فاصله درآمد اقشار آسيب‌پذير با اقشار مرفه جامعه؛ به عبارت ديگر شكاف بين درآمد طبقات محروم كه اكثريت جامعه را تشكيل مي‌دهند، با درآمد گروه‌هاي مرفه و ثروتمند را شكاف طبقاتي مي‌گويند. امروزه براي نشان دادن ناعادلانه بودن توزيع درآمدها در كشور، از ابزار اقتصادي به نام ضريب جيني (Gini - coefficient) استفاده مي‌شود اگر مقدار ضريب جيني برابر صفر باشد، درآمدها كاملا برابر است و اگر برابر يك باشد، درآمدها كاملا نابرابر است.
ضريب جيني ايران حدود 45/0 تا 50/0 است. نويسنده‌اي در اين باره مي‌نويسد: ضريب جيني در ايران نسبت به بسياري از كشورهاي در حال توسعه بالاست(8). طبقات پايين درآمدي، نمي‌توانند نيازهاي بهداشتي و درماني خود را آن طور كه شايسته است، با مراكز دولتي تأمين كنند. در كنار بيمارستان‌هاي خصوصي كشور، افرادي ديده مي‌شوند كه براي درمان خويشاوندان خود، شبها را در كنار خيابان يا سالن‌هاي بيمارستان مي‌گذرانند. در پاره‌اي از مناطق كشور، حتي معمولي‌ترين داروها يافت نمي‌شود، اما ثروتمندان مي‌توانند بهترين متخصصان و امكانات درماني را در اختيار داشته باشند. در بسياري از روستاها و شهرهاي كوچك، كيفيت

آب آشاميدني به گونه‌اي است كه افراد پردرآمد به خريد آب معدني يا آب‌هاي تصفيه شده مبادرت مي‌كنند و عموم مردم، طعم نداري را در آب آشاميدني خود احساس مي‌كنند.
حتي كيفيت استفاده از هوا نيز ديگر براي كم‌درآمدها متفاوت است. در شهر تهران، افراد پردرآمد در مناطقي زندگي مي‌كنند كه آلودگي هوا به مراتب از نقاط فقيرنشين كمتر است و براي دستيابي به نعمت هواي پاكيزه‌تر، روزهاي تعطيل خود را در مناطق ييلاقي نزديك شهر خود مي‌گذرانند. آموزش نيز به عنوان يك كالاي بخش عمومي كم‌كم خصوصي شده است. خانوارها براي اطمينان از كيفيت آموزش و شيوه برخورد با فرزندان خود به مدارس غيرانتفاعي روي مي‌آوردند و تعداد كساني كه با استقراض، هزينه صدهاهزار توماني (و گاهي ميليوني) يك ساله فرزند خود را مي‌پردازند، كم نيستند. اي كاش هزينه آموزش به مدارس غيرانتفاعي خلاصه مي‌شد، زيرا كلاس‌هاي كنكور، ماجراي ديگري است كه خانواده‌ها براي ساختن آينده‌اي روشن براي فرزاندانشان، مجبورند گاهي تا چند ميليون تومان صرف آن كنند.
قبولي دانشگاه و تأمين هزينه آن براي آموزش فرزندان كه بايد كالايي عمومي باشد، خود سرآغاز مشكلات اساسي براي خانوارهاي فقير است. بي‌گمان، بسياري از خانوارهاي كم‌درآمد بايد از چنين امكاناتي چشم بپوشند و به اين ترتيب، آنان كه غني‌ترند، شانس بيشتري را براي تربيت فرزندان خود خواهند داشت و اين دور تسلسل ادامه مي‌يابد و كم‌درآمدها. كمتر مي‌توانند شرايطي را كه تا به حال با آن دست به گريبان بوده‌اند، تغيير دهند.
وضعيت حمل و نقل نيز همچون ديگر كالاهاي ياد شده است. به سخن واضح‌تر، انتظار بر اين است كه افراد جامعه، حتي اگر فقير باشند، بتوانند از حمل و نقل عمومي استفاده كنند و اين در حالي است كه كيفيت حمل و نقل شهري، آن‌قدر پايين است كه گاهي استفاده از آن غيرممكن مي‌شود. ايستادن در صف طولاني اتوبوس به عنوان يگانه وسيله ارزان‌قيمت شهري و ازدحام باورنكردني مردم، دليل ساده‌اي است كه خانوارهاي كم‌درآمد شهري را به استفاده از خودروهاي مسافربر مجبور مي‌كند. جالب آن است كه در چنين شرايط، سازندگان وسايل نقليه ـ كه به دولت تعلق دارند ـ به جاي آنكه به دنبال عرضه خودروهاي ارزان‌قيمت باشند، ترجيح مي‌دهند خودروهاي بيست يا پنجاه ميليون توماني را به بازار عرضه كنند كه حتي افراد بالاترين دهك‌هاي درآمدي نيز به سختي و با اتكا به دارايي‌هاي گذشته خود، قادر به خريد آنها هستند.
گواه همه اين مطالب را مي‌توان در ارقامي يافت كه نشان مي‌دهد، هزينه واقعي (تورم زدوده) ميزان مصرف پوشاك و كفش خانوارهاي ايراني طي

سال‌هاي 1361ـ 1379 بيش از 20 درصد كاهش يافته و در همين مدت، هزينه واقعي تحصيل و آموزش 124 درصد، بهداشت و درمان 46 درصد و حمل‌ونقل 43 درصد افزايش پيدا كرده است. (9) شگفت آور آنكه حتي وضعيت امنيت جاني افراد كم‌درآمد جامعه با پردرآمدها متفاوت است. تجربه نشان مي‌دهد كه خانوارهاي فقير جامعه در مناطقي زندگي مي‌كنند كه بلاياي طبيعي همچون زلزله، سيل، رانش زمين و... ديگر از ساير مناطق آنها را تهديد مي‌كند. مهمتر آنكه آسيب‌پذيري ايشان از چنين تعهداتي به طور عمده از فقر و ناداري آنان در كيفيت ساخت خانه‌ها و امكانات زندگي ريشه مي‌گيرد(10).

ب ـ معيار اقتصاد اسلامي

در اقتصاد اسلام شكاف بين فقير و غني وجود ندارد و كليه افراد جامعه از مواهب اقتصادي موجود در جامعه به گونه‌اي برابر(11) استفاده مي‌كنند. بهداشت و آموزش و تسهيلات و خدمات شهري در اختيار همگان با استاندارد برابر قرار مي‌گيرد. به قول علامه طباطبايي(12) در تفسير الميزان، سرزمين اقتصاد اسلامي داراي دره‌هاي عميق فقر و قله‌هاي بلند ثروتمندي نيست، بلكه يك دست است. چرا كه به كمك انفاقات و صدقات از قله ثروتمندي وجوه اخذ و به دره فقر ريخته مي‌شود تا شكاف بين فقير و غني از بين رود. به همين خاطر در قرآن مجيد در اين مورد از دو واژه «انفاق» و «صدقه» سخن رفته است، زيرا انفاق يعني پر كردن شكاف بين فقير و غني و صدقه يعني پرداخت وجوهي كه شكاف طبقاتي و به دنبال آن كينه طبقاتي را از بين مي‌برد و دوستي جمعي به وجود مي‌آورد(13).

پاسخ(قسمت دوم)

تنها يك مرور زودگذر از آيات مربوط به انفاق در اسلام، نشان مي‌دهد كه اسلام با زراندوزي، تكاثر اموال، ثروتمندي (و نه ثروت)، سرمايه‌داري (و نه سرمايه) و ايجاد جامعه‌اي كه در آن اقليتي ثروتمند و اكثريتي فقير هستند، به سختي مبارزه مي‌كند و مي‌كوشد تا پردرآمدها، مازاد نياز معمول خود را در راه از بين بردن فقر و محروميت در جامعه بپردازند.
آيات مربوط به انفاق:
1ـ سوره آل عمران آيه 92: «هرگز به نيكي و خوبي نخواهيد رسيد، مگر اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد (در راه محو شكاف بين فقير و غني خرج كنيد). و هرچه انفاق كنيد خدا مي‌داند.»
شرح ـ ثروتمندان به غلط مي‌پندارند كه با غارت و استثمار و استعمار مردم محروم مي‌توانند براي خود كاخ و زندگي اشرافي بسازند و از زندگي لذت ببرند.
ثروت‌اندوزي و غارت منافع مردم، سبب مي‌شود تا فقرا نخست از نظام سرمايه‌داري كه سبب فقر آنها شده است ناراضي شوند و سپس به مبارزه با وضع موجود بپردازند. اين مبارزه اشكال مختلف دارد: با كم‌كاري و حتي بدكاري سعي مي‌كنند انتقام بگيرند، با فرار از كار به بهانه‌هاي بيماري و غيره به كار ديگري مثل مسافركشي مي‌پردازند تا كمبود درآمد خود را جبران كنند، با ايجاد تخريب در ماشين‌آلات انتقام مي‌گيرند، با ايجاد اعتصاب و ايجاد راه‌بندان، سرمايه‌داران را در فشار قرار مي‌دهند تا دستمزد بيشتري بگيرند، به مبارزات مخفي و مسلحانه و حمله و گريزهاي نظامي شهري و دستبرد به بانك‌ها و گاوصندوق كارخانجات مي‌پردازند.
در مجموع سرمايه‌داران با ايجاد فقر براي كارگردان و كارمندان، امنيت زندگي خود را از دست مي‌دهند و زندگي براي آنها خوشگوار نخواهد بود. لذا آيه شريفه مي‌فرمايد «هرگز به نيكي» مورد نظرتان نمي‌رسيد، مگر اينكه شكاف بين فقر و غنا را از بين ببريد.
2ـ آيه 177 سوره بقره «نيكي آن نيست كه رو به جانب شرق يا غرب (به عبادت) بايستيد، نيكوكار كسي است كه به خدا و روز قيامت، به فرشتگان، كتاب خدا، و پيامبران مؤمن باشد، و دارايي خود را با آن كه دوستش دارد، به خويشان، يتيمان، بينوايان، در راه ماندگان، مددخواهان و در راه آزادي انسان‌هاي غيرآزاد دهد...»
3ـ آيه 219 سوره بقره
مسلمانان كه اين همه تأكيد قرآن را درباره خرج كردن پول در راه خدا

شنيدند، از پيامبر(ص) پرسيدند، چه مقدار از دارايي خود را بايد بدهند و در پاسخ آنان اين آيه آمد: «... و از تو مي‌پرسند چه انفاق كنند، بگو آنچه اضافه است...»
شرح دو آيه فوق‌الذكر:
قرآن مجيد به صراحت تمام، اعلام مي‌كند كه نيكي به ذكر و دعا و نماز و عبادات زياد نيست. اينها همه لازم است، ولي كافي نيست. بلكه بايد به هدف انبياء الهي توجه داشت كه آمدند تا فقر و ناداري و اسارت و واماندگي را در جامعه علاج كنند و اين ممكن نمي‌شود، مگر آنكه هر كس به اندازه نياز معمول خود، از درآمد ملي برخوردار شود و اگر نظام توزيع جامعه غلط بود ـ مثل وقتي كه اقتصاد سرمايه‌داري يا شبه‌سرمايه‌داري حاكم است ـ بايد براي از بين بردن فقر و محروميت در جامعه و از بين بردن شكاف طبقاتي، هر كس به اندازه نياز معمول خود، از مال و ثروتي كه به علت غلط بودن نظام توزيع درآمدها در اختيار او قرار گرفته است بردارد و بقيه را در راه از بين بردن فقر و ناداري به طرق اصولي بپردازد.
به همين دليل است كه قرآن مجيد مي‌فرمايد: اي پيامبر(ص) از تو مي‌پرسند چه انفاق كنند (يعني تا چه حد از دارايي خود را براي پر كردن شكاف بين فقير و غني بايد پرداخت كنند) بگو آنچه مازاد بر نياز معمول در جامعه است. شايد اوحدي مراغه‌اي از همين آيه استفاده كرده كه مي‌سرايد:
آنچه در وجه آش و نان تو نيست بفشان و بده كه آن تو نيست
نويسندگان و تصويب‌كنندگان قانون اساسي فعلي ايران در كتاب شناخت اسلام(14) (كه پيش از سال 1357 نوشته بودند) نيز چنين مي‌نويسند:
«ديد كلي قرآن درباره دارايي و امكانات مالي اضافي كه يك مسلمان از دسترنج خويش از راه حلال به دست آورده، اين است كه بايد قسمتي از آن را براي زندگي معتدل خود و خانواده‌اش و بقيه را در راه خدا و رفاه خلق صرف كند. در غير اين صورت يا به گناه «اسراف و تبذير» يعني زياده‌روي و ولخرجي در زندگي خود و خانواده‌اش آلوده خواهد شد، يا به گناه بس بزرگ زراندوزي «كنز» يعني دو انحراف اقتصادي كه قرآن به شدت از آن انتقاد كرده است».
بايد توجه داشت كه پر كردن شكاف طبقاتي به صورت بنيادي انجام مي‌شود و نه به صورت سطحي. به اين بيان كه اموال ثروتمندان، بايد در صندوقي ذخيره شود و از آن راه براي ايجاد كار و درآمد و يا پرداخت مستمري از كارافتادگي و رفع فقر براي كساني كه قادر به انجام هيچ‌گونه كار نيستند، با برنامه‌ريزي اصولي و علمي سرمايه‌گذاري شود. قرار دادن صندوق صدقات كه هر كس مبلغ بسيار اندكي را در آن بريزد و با جمع‌آوري آنها اقدامات پرداختي سطحي، آن هم با اذيت و آزار و

منت‌گذاري بر محرومان و در مواقعي آبروريزي آنها و گردن كج‌كردن‌ها و غيره كه امروزه معمول شده، يك نوع لوث مفهوم آيات شريفه قرآن مجيد در مورد انفاقات و صدقات است.

3ـ تحريم ربا

الف ـ وضع موجود

ربا كه همان بهره يا سود ثابت سرمايه است، عامل عمده وجود فقر و شكاف طبقاتي در جامعه به شمار مي آيد. نظام‌هاي بانكي كه آلوده به ربا هستند، سبب ورشكستگي واحدهاي توليدي مي‌شوند و از آنجا بيكاري و فقر گسترش پيدا مي‌كند. به علاوه سبب گران شدن و ايجاد تورم نيز مي‌شوند كه اين نيز به گسترش فقر و شكاف طبقاتي مي‌انجامد.

پس از انقلاب، قانون بانكداري بدون ربا به تصويب رسيد و امروزه بانك‌هاي ايران بر اساس اين قانون، خود را اسلامي مي‌دانند و اين در حالي است كه مردم آن را ربوي تشخيص مي‌دهند، آن هم ربوي با نرخ ظالمانه كه رمق توليدكننده را مي‌گيرد و سبب گسترش بيكاري و فقر مي‌شود و مقامات مذهبي نيز آن را ربوي تشخيص مي‌دهند(15) و در مواردي نظر خود را نيز آشكارا اعلام مي‌كنند، حال آنكه بانكها هر سال، روزي را به عنوان روز اسلامي شدن بانك‌ها جشن مي‌گيرند. در حالي كه هم خودشان و هم مشتريان آنها به غيراسلامي بودن آن اذعان دارند. آنچه در زير مي‌آيد، پاره‌اي از مطالب نويسندگان در زمينه ربوي بودن نظام بانكي است:

1ـ نظام بانكداري اسلامي، آنگاه كه جاي بانكداري رژيم پيشين را گرفت، هرگز قرار نبود در خدمت كسب سود بيشتر و وام دادن با بهره‌هاي بالا به افراد خاص باشد. اما امروزه، به يمن رها شدن بانك‌ها، نه تنها اهرمي در خدمت جامعه براي ممانعت از لغزش نيازمندان به دامن رباخواران نيستند، بلكه خود به الگوهايي تبديل شده‌اند كه رباخواران براي توجيه عملكرد خود، آنها را مثال مي‌آورند. امروزه شما به هر رباخواري كه اعتراض كنيد، مي‌گويد: پس چرا بانك‌ها بهره‌هاي آنچناني مي‌گيرند.

در حال حاضر بانك‌ها سودهاي قابل توجهي را در ترازنامه خود نشان مي‌دهند كه اين امر، با هدف بانكداري اسلامي، ناهماهنگ است. بانكداري اسلامي بايد بانك را در خدمت رفع حوايج مردم قرار دهد، بدون آنكه به اين موضوع بينديشد كه در اين راه، چقدر سود عايدش خواهد شد. پر واضح است كه عملكرد فعلي بانك‌ها، اينگونه نيست. الان بانك‌ها به دنبال آن هستند كه بحث «تسهيلات تكليفي» را هم از بين ببرند و اين يعني آنكه همه تصميمات، يكسره در اختيار خودشان قرار بگيرد. مشكلي كه ما در بانكداري پيدا كرده‌ايم، بيش از آن كه مشكل اجرايي باشد، مشكل ديدگاهي است. بانك‌ها تصور مي‌كنند كه آنها مؤسسات اقتصادي هستند،

بنابراين بايد به سوددهي بيشتر بينديشند. در حالي كه قانون اساسي بانكداري اسلامي را در خدمت پيشبرد اهداف اقتصادي جامعه دانسته است.
نقش فعلي بانك‌ها در اقتصاد كشور و رفع حوايج جامعه، محدود به يك سري تسهيلات تكليفي و سرمايه‌گذاري در برخي پروژه‌هاي ملي شده ـ كه در آن چارچوب‌ها هم با مشكلاتي روبرو هستيم ـ محدود نمي‌شود. الان بانك‌ها اگر به مردم وام مي‌دهند، اولا اين وام‌ها در اختيار اقشار نيازمند و محروم جامعه قرار نمي‌گيرد، چون از طرفي سودهاي آن بسيار بالاست و از طرف ديگر، بانك‌ها چون صرفا به ملاحظات اقتصادي روي آورده‌اند، ترجيح مي‌دهند به كساني وام‌هاي كلان با بهره‌هاي بالا بدهند كه اطمينان داشته باشند كه قادر به پرداخت اصل و فرع پول هستند. درواقع خلأي كه از اين رهگذر در جامعه ايجاد مي‌شود، باعث روي آوردن اقشار نيازمند مردم به رباخواران مي‌شود. در كجاي قانون بانكداري بدون ربا، آمده است كه بانك‌ها بيايند سهام مرغوب بورس را به وسيله كارگزاران خود شناسايي و شروع به خريد و فروش آن كنند و با پول‌هايي كه بايد صرف رفع حوايج جامعه شود، بورس بازي راه بيندازند، تا از اين رهگذر سودهاي هنگفت ببرند؟ كجاي قانون بانكداري بدون ربا، به بانكها اجازه ايفاي نقش‌هاي دلالي را داده است. الان اين اوراق مشاركتي كه با سودهاي قابل توجه دستگاه‌ها منتشر مي‌كنند، فكر مي‌كنيد اين اوراق را چه كساني مي‌خرند كه به سرعت تمام مي‌شود؟ بانك‌ها سپرده‌هاي مردم را مي‌گيرند و شش، هفت درصد سود مي‌دهند و در مقابل با پول‌هاي آنها اوراق مشاركت مي‌خرند و بيست درصد سود مي‌برند. اين معاملات كجايش در قانون بانكداري بدون ربا آمده است؟
الان يكي از اين مؤسسات اعتباري، كار را به جايي رسانده كه اعلام كرده، 15 ميليون وام مسكن مي‌دهد شش ساله 10 ميليون سود مي‌گيرد؛ اين يعني چه؟ يعني بانكداري بدون ربا؟!(16).
2ـ از نظر تئوري بانكداري اسلامي، مشتري شريك بانك است و بايد در سود و زيان به صورت مشترك سهم داشته باشد، در حالي كه در نظام بانكداري فعلي، سپرده‌گذاران شركاي خاموشي هستند كه امكان حضور در عرصه فعاليت‌هاي اقتصادي بانكي و جلسات تصميم گيري را نيافته و هر ساله بدون توجه به سود و زيان فعاليت‌هاي اقتصادي، سود ثابت و يكساني را دريافت مي‌كنند.
ظرف 23 سال گذشته، هميشه تورم بالاتر از 11 درصد و نزديك به 20 درصد بوده(17)، در حالي كه سود پرداختي به مشتريان هميشه روي 11 تا 17 درصد ثابت بوده است. اين يعني استثمار سپرده‌گذاران به وسيله بانكها كه درواقع يك رباي نامرئي است كه بانك‌ها از سپرده‌گذاران

مي‌گيرند و يك سپرده‌گذار كه براي مدت پنج سال پول خود را نزد بانك حبس مي‌كند، پس از اين مدت از صد تومان پولي كه روز اول نزد بانك به عنوان سپرده قرار داده است، به علت نرخ تورم تنها 5/12 تومان دريافت مي‌كند. در ديگر كشورها اگر نرخ بهره 3 درصد باشد، نرخ تورم 2 درصد خواهد بود، يعني يك درصد سود واقعي نصيب سپرده‌گذار مي‌شود.
همه بانك‌هاي دنيا به سپرده‌ها بهره روزشمار مي‌دهند. البته اين امر در قانون بانكداري كشور ما هم نوشته شده، اما تاكنون رعايت نشده است. به عبارت ديگر بانك‌ها موظف شده‌اند به سپرده‌هاي مردم بر اساس مدت زمان آن سود پرداخت كنند، ولي امروزه اگر مبلغ سپرده پنج ساله، يك روز پيش از اتمام اين زمان، از بانك به وسيله سپرده‌گذار برداشته شود، بانك هيچ‌گونه سودي به وي پرداخت نمي‌كند و با كسر سودهاي پرداخت شده قبلي، پول اوليه را با ارزش پايين‌تر به سپرده‌گذار بازمي‌گرداند. (اين يعني غارت مشتري و دزدي آشكار بانك از اموال سپرده‌گذار). به عبارت ديگر سرمايه مردم پس از مدت سپرده‌گذاري، به شكلي به مردم بازگردانده مي‌شود كه نه سودي به آنها داده شده و نه پولشان قدرت خريد چند سال پيش را دارد (18).

پاسخ(قسمت سوم)

3ـ حجت‌الاسلام محمدحسين صادقي به روزنامه «كيهان» مي‌گويد: «عده‌اي همان موقع كه قانون بانكداري بدون ربا تصويب شد، اعلام كردند كه اين بانكداري از نظر آنها ربوي است. ذهنيت‌ها از همان اوايل انقلاب شكل گرفت. مردم در بانكداري پس از انقلاب با پيش از آن تغيير چنداني نمي‌ديدند و هميشه اين شبهه در اذهان بود كه بانكداري ما ربوي است.
بعد هم فعاليت صندوق‌هاي قرض‌الحسنه و شركت‌هاي مضاربه‌اي آغاز شد. در جريان شركت هاي مضاربه‌اي، كساني كه پولشان را به ربا مي‌دادند، يعني «رباخوار» بودند، اينگونه خودشان را توجيه مي‌كردند كه ما «مضاربه» مي‌كنيم و مضاربه هم يكي از «عقود اسلامي» است، پس كار ما حرام نيست. بعد با اين توجيه، سودهاي 7 درصد و 10 درصد مي‌گرفتند كه سرانجام چون اين روند، يك روند ربوي بود، كارش به نابودي كشيد و معلوم شد كه نه مضاربه‌اي در كار بوده و نه «عقد اسلامي»، بلكه هرچه بوده، ربا بوده و بس. به هر حال اين فضاها، اندك‌اندك زمينه از بين رفتن قبح ربا را به عنوان يك فعل حرام فراهم آورد. از طرف ديگر برخي از اختلافات طلبگي كه در فتواي برخي از آقايان درباره «ماهيت اسكناس» وجود داشت، به اين موضوع دامن زد. به اين ترتيب كه عده‌اي از آقايان، معتقد به حرمت ربا در اسكناس و پول نبودند و برخي از معاملات را كه ديگران حرام و ربا تلقي مي‌كردند، آنها ربا نمي‌دانستند. اين بود كه اصطلاحاتي مثل «هديه» يا «اجرت» يا امثال آن رايج شد كه عملا مفهومي جز ربا نداشت و عده‌اي هم خود را با اين اصطلاحات توجيه كردند، اختلاف فتوا هم كه بود و مهم‌تر از آن سيستم بانكداري كه عده‌اي معتقد بودند ربوي است و مردم هم مي‌گفتند، اگر ربا حرام است، پس چرا بانكها فعاليت‌هاي ربوي انجام مي‌دهند. مجموعه اين فضاها، به علاوه تنگناهايي كه در مسايل معيشتي مردم به وجود آمد، جامعه را به سوي رواج و ترويج ربا كشاند و نتيجه‌اش اين شد كه شما در حال حاضر، شاهد آن هستيد و وضعيتي است كه رواج ربا آن‌قدر زياد شده كه نمي‌شود آن را انكار كرد و ناديده گرفت.
امروزه ديگر نمي‌توان براي شرايطي كه مردم از بانك‌ها يك ميليون تومان قرض مي‌گيرند و يك ماهه مجبور هستند يك ميليون و دويست هزار تومان به بانك پس دهند، هيچ توجيه فقهي تراشيد و يكسره بايد گفت كه اين كارها رباست و حرام است و جنگ با خداست.»
ب ـ اقتصاد اسلامي

قرآن مجيد ربا را به شدت حرام كرده است، لذا در اقتصاد اسلامي هر نوع ربا تحت هر نام از بين خواهد رفت.
قرآن مجيد در آيات زير ربا را حرام اعلام كرده است:
1ـ سوره بقره آيه 275: كساني كه ربا مي‌خورند، سر پا نمي‌مانند؛ مگر مانند كسي كه بر اثر تماس شيطان جن‌زده (صرعي) شده‌اند. اين به خاطر آن است كه گفتند، داد و ستد هم مانند ربا است، در حالي كه خدا بيع را حلال كرده و ربا را حرام و اگر كسي اندرز الهي به او رسد و (از رباخواري) خودداري كند، سودهايي كه در سابق (پيش از نزول حكم تحريم) به دست آورده، مال اوست و كار او به خدا واگذار مي‌شود و اما كساني كه بازگردند (و بار ديگر مرتكب اين گناه شوند) اهل آتش‌اند و هميشه در آن مي‌مانند.
آنچه از اين آيات مي‌فهميم:
اين آيه شريفه سخن از جمع دارد و نه فرد و همچنين از رباي بازاري سخن مي‌گويد. بنابراين مي‌توان گفت، اقتصاد جامعه و ملتي كه به ربا آلوده باشند، سرپا نمي‌ايستد، مگر مانند فرد مصروع كه از راه منحرف مي‌شود و گاهي بر زمين مي‌خورد و گاهي سرپا مي‌ايستد. چرا كه در اين نوع جامعه، دادوستد را با سود و يا با ارزش اضافي همانند ربا آلوده ساخته‌اند و اين دو را يكي مي‌دانند، در حالي كه خداوند بيع را كه آلوده به ارزش اضافي نيست، حلال اعلام كرده و ارزش اضافي چسبيده به داد و ستد را حرام، پس كسي كه دست از رباخواري بردارد، به آرامش دست مي‌يابد و در نزد خدا آمرزيده مي‌شود و گذشته‌اش به او زيان نخواهد رساند، ولي كساني كه رباخواري را ادامه دهند، در ناآرامي و آتش جاودان خواهند بود.
قانون اقتصادي: در جامعه‌اي كه اقتصاد آن به ربا آلوده باشد ـ مثل نظام سرمايه‌داري و شبه‌سرمايه‌داري ـ يك قانون به نام قانون نوسانات تجاري، به وجود مي‌آيد. بر اساس اين قانون، اقتصاد جامعه همانند آدم‌هاي صرعي بي‌ثبات است. گاهي سرپاست (دوره رونق اقتصادي) و گاهي به زمين مي‌خورد (دوره ركود اقتصادي) بين دوره رونق و ركود، دوره بحران و بهبود قرار دارد.
صاحب تفسير الميزان، مرحوم علامه طباطبايي در تفسير آيه مذكور، مطالبي به شرح زير دارد (19): «... رباخواري سبب مي‌شود كه رباخوار ثروتمند شود و ربادهنده فقير و لذا مي‌توان گفت كه ربا، توازن و تعادل اجتماع را به هم مي‌زند و نظمي را كه بر راه راست انساني و روش فطري حكومت قرار دارد، از بين مي‌برد و اين همان خبطي است كه رباخوار بدان مبتلا مي‌شود، زيرا رباخواري موجب اين مي‌شود كه نظام داد و ستد و معاوضه در نظر او مختل شود و ديگر ميان خريد و فروش عادي و رباخواري فرق نگذارد و اگر او را به ترك رباخواري دعوت كنند، بگويد: بيع

هم مثل رباست و مزيتي بر آن ندارد تا دست از ربا برداريم و بيع كنيم.
2ـ سوره بقره آيه 276: ترجمه: «خداوند، ربا را نابود مي‌كند و صدقات را افزايش مي‌دهد و خداوند هيچ انسان ناسپاس گنهكاري را دوست ندارد.»
آنچه از اين آيه مي‌فهميم:
در اين آيه كريمه ربا در مقابل صدقه و «يَمحق» در مقابل «يُربي» قرار داده شده است. خداوند مي‌فرمايد: «ربا» كه در ظاهر سبب افزايش ثروت است، درواقع باعث كاهش و نابودي ثروت مي‌شود و صدقه دادن كه در ظاهر امر كاهش در ثروت را سبب مي‌شود در واقع باعث افزايش ثروت خواهد شد. توجه شود كه خداوند براي صدقه دادن، واژه «يربي» را كه از همان كلمه «ربا» است را به كار مي‌برد. بنابراين اضافه شدن از طريق صدقه ممدوح است در حالي كه همين ارزش اضافي از طريق «ربا» مذموم است. علت آن است كه صدقه سبب استقرار عدالت اجتماعي مي‌شود و لذا دوستي اجتماعي را گسترش مي‌دهد در حالي كه ربا سبب گسترش اقتصاد ظالمانه مي‌شود و به دشمني طبقاتي و اجتماعي منجر خواهد شد(20) و اين دشمني به جنگ فقرا عليه سرمايه‌داران منتهي مي‌شود كه خواه، ناخواه ثروت رباخواران نابود خواهد شد، در حالي كه دوستي طبقاتي و صلح و توسعه، سبب رشد ثروت خواهد شد.
3ـ سوره بقره آيه 278 و 279: ترجمه: اي كساني كه ايمان آورديد، تقواي خدا ورزيد و آنچه از ربا مانده، واگذاريد. اگر مؤمن هستيد و اگر (چنين) نكرديد، بدانيد خدا و رسولش، با شما پيكار خواهند كرد و اگر توبه كنيد، سرمايه‌هاي شما، از آن شماست (اصل سرمايه، بدون سود)، نه ستم مي‌كنيم و نه بر شما ستم وارد مي‌شود.
آنچه از اين دو آيه شريفه مي‌فهميم:
كساني مؤمن هستند كه ربا را از فعاليت‌هاي اقتصادي حذف كنند و اگر به نام اسلام، نظام بانكداري ربوي برقرار شود، برقراركنندگان نه مؤمن هستند و نه كافر، بلكه منافق هستند. به علاوه تقوا داشتن يعني حفظ سامان‌ها و از جمله سامان دادن درست و حفظ آن در صحنه اقتصاد، وابسته به حذف ربا از بانك و بازار است.
و اگر چنين نشد و اخذ ربا به هر شكل و تحت هر نام ادامه پيدا كرد، گويي نظام يا فرد رباگيرنده به خدا و رسول خدا «اعلان جنگ» داده‌اند و مسلم است كه بازنده در جنگ با خدا و رسول، رباگيران هستند. به عبارت ديگر قوانين فطري طبيعت، نظام‌هايي را كه آلوده به ربا هستند، محكوم به شكست در فعاليت‌هاي اقتصادي كرده است.
امروزه ملاحظه مي‌شود در نظام‌هاي اقتصاد سرمايه‌داري و شبه‌سرمايه‌داري دنيا، ركود اقتصادي و نوسانات اقتصادي و شكاف طبقاتي

و گسترش فقر، سبب ناكامي اين اقتصادها شده است(21) و اينان راهي ندارند، جز كمك گرفتن از غارت منابع و منافع كشورهاي ديگر كه اين امر به جنگ‌هاي جهاني و منطقه‌اي منجر مي‌شود كه در قرن بيستم، جنگ اول و دوم جهاني، جنگ كره، جنگ ويتنام، جنگ لبنان و در قرن بيست‌ويكم آن هم در آغاز آن، نايره جنگ جهاني به چشم مي‌خورد. يعني اقتصاد سرمايه‌داري جز خون و آتش و مصيبت براي ملل دنيا چيزي به ارمغان نياورده است.

در اقتصاد اسلامي با محو ربا، كليه اين بلاياي اقتصادي از بين خواهد رفت و ديگر از فقر، تورم، بيكاري، نوسانات اقتصادي و غيره خبري نخواهد بود. چرا كه محور واقعي ربا در جامعه، به ايجاد يك نظام اقتصادي منجر مي‌شود كه عدل در آن مشخصه اساسي است و اين عدل مانع بروز فقر و تورم و ديگر بلاياي اقتصاد سرمايه‌داري مي شود.

پي‌نوشت:

1ـ خبرگزاري جمهوري اسلامي، 12/8/82 به نقل از دكتر گوئل كهن، استاد علوم ارتباطات www.shahrvand.com/backissues/633press.htm

2ـ منبع قبلي

3ـ منبع قبلي

4ـ منبع قبلي

5ـ http://alkhoei.org.uk/lectures.htm

6ـ وسايل‌الشيعة: ج 15، ص 365 ـ 366، ب 55، ح 20757.

7ـ بحارالانوار: ج 16، ص 210.

8ـ منبع قبلي

9ـ منبع قبلي

10ـ http://www.iran-emrooz.de/archiv/nakhjavani/1381/nakhjav810818.html

11ـ حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسين طباطبايي، ناشر: مؤسسه مطبوعاتي عطايي. چاپ اول ـ 1361ـ صفحه 187

12ـ منبع قبلي

13ـ منبع قبلي

14ـ سيدمحمد حسيني بهشتي، محمد جواد باهنر، علي گلزاده (غفوري)، شناخت اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپخانه سپهر، صفحه 509.

15ـ به سخنراني آيت‌الله مصباح يزدي در نماز جمعه 13/4/82 در اين مورد كه جمهوري اسلامي را از رباخوارترين نظام‌هاي جهان ياد كردند، مراجعه شود.

16ـ www.kayhannews.com/810919/other5.ht
17ـ دقت شود اين مباحث در جامعه‌اي فرضي صادق است كه در آن اقتصاد اسلامي به گونه‌اي صد در صد به اجرا درآمده است و ربا كلا وجود ندارد و ماليات‌هاي سنگين وجود ندارد و قيمت عدل مستقر است و نه قيمت بازار و لذا تورم وجود نخواهد داشت كه نرخ بهره را با نرخ تورم خنثي كنند.
18ـ www.refahweekly.com/society/rrleerpn.htm
19ـ حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمد حسين طباطبايي، ناشر: مؤسسه مطبوعاتي عطايي، چاپ اول ـ 1361 ـ صفحه 187
20ـ به منظور مطالعه بيشتر در اين زمينه، به كتاب حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسين طباطبايي، ناشر: موسه مطبوعاتي عطايي، چاپ اول ـ 1361 ـ مبحث ربا در قرآن، به صفحات 23 الي 150 مراجعه شود.
21ـ حمله عراق جهت غارت منابع نفت آن كشور براي حل مشكل ركود در آمريكا، نشانه همين ناكامي‌هاست.

کارنامه نظام جمهوري اسلامي از منظر اقتصاد اسلامي را تبيين نماييد

پرسش

کارنامه نظام جمهوري اسلامي از منظر اقتصاد اسلامي را تبيين نماييد

پاسخ(قسمت اول)

کارنامه نظام از منظر اقتصاد اسلامي
نويسنده: دكتر حسن توانايان فرد
منبع: سايت بازتاب 7/5/1382به نقل از سايت باشگاه انديشه

گذشت بيش از 25 سال از برقراري حكومت مسلمين ايران، فرصت خوبي است تا اقتصاد ايران را با معيارها و اهداف مورد تأكيد اسلام سنجيده، درجه اهتمام مسؤولان و ميزان موفقيت آنان را در تحقق آرمان‌هاي اسلامي مشخص كنيم. براي اين منظور وضعيت اقتصاد ايران را در مسايل زير بررسي مي‌كنيم:

1ـ مبارزه با فقر 2ـ مبارزه با شكاف طبقاتي 3ـ تحريم ربا 4ـ نظام مالياتي ويژه 5ـ تخصص‌گرايي 6ـ استقلال 7ـ توليد دانش 8ـ كرامت دانشمند 9ـ تحقيق و توسعه 10ـ برنامه‌ريزي

البته تعاليم اسلام منحصر به اين موارد نيست، به اميد خدا در نوشته‌هاي بعدي ساير تعاليم بررسي خواهد شد. به عنوان روش كار، بيان مي‌شود كه در هر موضوعي، نخست وضعيت موجود بررسي، سپس وضعيت مطلوب (از ديد اسلام) ارايه و با وضعيت موجود مقايسه مي شود.

1ـ مبارزه با فقر

الف ـ وضع موجود

متأسفانه عملكرد اقتصادي غلط در ايران سبب شده تا به رغم داشتن منابع اقتصادي بسيار غني و نيروي انساني بسيار فعال و با استعداد ـ كه در المپيادهاي علمي، آثار آن را مي‌توان ديد ـ فقر جولان دهد. در اين مورد محققان(1) اعلام كرده‌اند: در حالي كه در جهان 800 ميليون نفر در گرسنگي مطلق به سر مي‌برند، كشور ما با داشتن تنها يك درصد از جمعيت جهان و در حالي كه 17 درصد كل ذخاير گاز جهان و 9 درصد از ذخاير نفت جهان را داراست، بر اساس آمار سازمان ملل متحد در سال 2001، در رديف يكصدوپنجاه‌وسوم از 160 كشور جهان قرار دارد(2) كه بيانگر وضعيت اسفبار اقتصادي كشور و گسترش فقر در آن است. اين آمار نشان مي‌دهد كه ايران از نظر گسترش فقر و ناداري در كنار فقيرترين كشورهاي آفريقايي قرار گرفته است. آن هم ايراني كه جمعيت بااستعداد و فعال و ذخاير نفت و گاز آن خيره‌كننده است.

آقاي مهندس جهانگيري ـ وزير صنايع و معاون ـ نيز اعلام كرده است كه در ايران، درآمد سرانه 1500 دلار است(3). در حالي كه اين رقم براي كشورهاي همسايه و مشابه ايران به 10 هزار دلار مي‌رسد. البته اگر توجه

كنيم، درآمد سرانه رقمي ميانگين است كه از تقسيم درآمد ملي بر تعداد جمعيت حاصل مي‌شود، مي‌توان دريافت كه با توجه به وجود شكاف طبقاتي، درآمد افراد فقير كه تعداد آنها بر اساس آمارهاي رسمي دولتي بيش از ده ميليون نفر است، چقدر ناچيز مي‌باشد.
در همين زمينه بايد به وضعيت اسفبار كودكان فقير اشاره كرد كه در ايران يك ميليون كودك خردسال دچار سوءتغذيه هستند(4)، ميليون‌ها كودك ايراني فاقد امكانات تحصيلي، بهداشتي و درآمدي مناسب هستند كه بعضا مجبور مي‌شوند به گدايي، اعتياد، تن‌فروشي روي آورند.
در همين زمينه در همايش ملي آسيب‌هاي اجتماعي ايران، گفته شد كه 68 درصد از شاغلان كشور زير خط فقر زندگي مي‌كنند و همين امر سبب پيدايش روسپي‌گري، خودكشي و گسترش فرار از خانواده، طلاق، فحشا، اعتياد و ديگر مفاسد مي‌شود. گسترش فقر سبب شده است كه ساليانه 20 هزار نفر در ايران اقدام به خودكشي كنند؛ يعني در هر پانزده دقيقه يك نفر(5).
ب ـ معيار اقتصاد اسلامي
اقتصاد اسلام به دو دليل عمده فقر را تحمل نمي‌كند؛ اول اينكه وجود فقر متضاد با هدف دين است، زيرا بنا به فرموده حضرت رسول(ص) «كاد الفقر ان يكون كفرا» (6) يعني فقر به كفر منجر مي‌شود. چون هدف دين، گسترش ايمان و محو كفر است، لذا اسلام نمي‌تواند فقر را پذيرا شود. درستي اين حديث شريف را هر يك از ما در زندگي روزمره خويش ملاحظه كرده‌ايم، حتي وقتي پدر فقير مي‌شود و نمي‌تواند درآمد لازم را براي خانواده بياورد، فرزندان و همسر به او كافر مي‌شوند ـ اغلب اينگونه است و كلمه «كاد» در حديث مذكور ناظر بر همين حقيقت است ـ وقتي دولت، نتواند كار و درآمد مكفي براي مردم به وجود آورد و فقر در جامعه گسترش پيدا كند، مردم به آن دولت كافر شده، با آن مبارزه مي‌كنند.
دليل دوم آن است كه هدف دين اسلام، گسترش مكارم اخلاق است كه پيامبر اكرم(ص) فرمودند: «اني بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»(7) يعني من مبعوث شدم تا مكارم اخلاق را گسترش دهم. با توجه به اثر فقر بر گسترش طلاق، از هم پاشيده شدن نهاد خانواده، گسترش فساد، فحشا، اعتياد، خودكشي و ديگركشي و غيره مي‌توان دريافت كه اقتصاد اسلامي، مخالف گسترش و وجود فقر به هر اندازه است، زيرا فساد اجتماعي ضدمكارم اخلاق است. پس هر اندازه فقر در جامعه وجود داشته باشد، به همان نسبت آن جامعه غيراسلامي خواهد بود.
2ـ مبارزه با شكاف طبقاتي
الف ـ وضع موجود
شكاف طبقاتي يعني فاصله درآمد اقشار آسيب‌پذير با اقشار مرفه جامعه؛

به عبارت ديگر شكاف بين درآمد طبقات محروم كه اكثريت جامعه را تشكيل مي‌دهند، با درآمد گروه‌هاي مرفه و ثروتمند را شكاف طبقاتي مي‌گويند. امروزه براي نشان دادن ناعادلانه بودن توزيع درآمدها در كشور، از ابزار اقتصادي به نام ضريب جيني (Gini – coefficient) استفاده مي‌شود اگر مقدار ضريب جيني برابر صفر باشد، درآمدها كاملا برابر است و اگر برابر يك باشد، درآمدها كاملا نابرابر است.
ضريب جيني ايران حدود 45/0 تا 50/0 است. نويسنده‌اي در اين باره مي‌نويسد: ضريب جيني در ايران نسبت به بسياري از كشورهاي در حال توسعه بالاست(8). طبقات پايين درآمدي، نمي‌توانند نيازهاي بهداشتي و درماني خود را آن طور كه شايسته است، با مراكز دولتي تأمين كنند. در كنار بيمارستان‌هاي خصوصي كشور، افرادي ديده مي‌شوند كه براي درمان خويشاوندان خود، شبها را در كنار خيابان يا سالن‌هاي بيمارستان مي‌گذرانند. در پاره‌اي از مناطق كشور، حتي معمولي‌ترين داروها يافت نمي‌شود، اما ثروتمندان مي‌توانند بهترين متخصصان و امكانات درماني را در اختيار داشته باشند. در بسياري از روستاها و شهرهاي كوچك، كيفيت آب آشاميدني به گونه‌اي است كه افراد پردرآمد به خريد آب معدني يا آب‌هاي تصفيه شده مبادرت مي‌كنند و عموم مردم، طعم نداري را در آب آشاميدني خود احساس مي‌كنند.
حتي كيفيت استفاده از هوا نيز ديگر براي كم‌درآمدها متفاوت است. در شهر تهران، افراد پردرآمد در مناطقي زندگي مي‌كنند كه آلودگي هوا به مراتب از نقاط فقيرنشين كمتر است و براي دستيابي به نعمت هواي پاكيزه‌تر، روزهاي تعطيل خود را در مناطق ييلاقي نزديك شهر خود مي‌گذرانند. آموزش نيز به عنوان يك كالاي بخش عمومي كم‌كم خصوصي شده است. خانوارها براي اطمينان از كيفيت آموزش و شيوه برخورد با فرزندان خود به مدارس غيرانتفاعي روي مي‌آوردند و تعداد كساني كه با استقراض، هزينه صدهاهزار توماني (و گاهي ميليوني) يك ساله فرزند خود را مي‌پردازند، كم نيستند. اي كاش هزينه آموزش به مدارس غيرانتفاعي خلاصه مي‌شد، زيرا كلاس‌هاي كنكور، ماجراي ديگري است كه خانواده‌ها براي ساختن آينده‌اي روشن براي فرزاندانشان، مجبورند گاهي تا چند ميليون تومان صرف آن كنند.
قبولي دانشگاه و تأمين هزينه آن براي آموزش فرزندان كه بايد كالايي عمومي باشد، خود سرآغاز مشكلات اساسي براي خانوارهاي فقير است. بي‌گمان، بسياري از خانوارهاي كم‌درآمد بايد از چنين امكاناتي چشم بپوشند و به اين ترتيب، آنان كه غني‌ترند، شانس بيشتري را براي تربيت فرزندان خود خواهند داشت و اين دور تسلسل ادامه مي‌يابد و كم‌درآمدها. كمتر مي‌توانند شرايطي را كه تا به حال با آن دست به گريبان بوده‌اند،

تغيير دهند.
وضعيت حمل و نقل نيز همچون ديگر كالاهاي ياد شده است. به سخن واضح‌تر، انتظار بر اين است كه افراد جامعه، حتي اگر فقير باشند، بتوانند از حمل و نقل عمومي استفاده كنند و اين در حالي است كه كيفيت حمل و نقل شهري، آن‌قدر پايين است كه گاهي استفاده از آن غيرممكن مي‌شود. ايستادن در صف طولاني اتوبوس به عنوان يگانه وسيله ارزان‌قيمت شهري و ازدحام باورنكردني مردم، دليل ساده‌اي است كه خانوارهاي كم‌درآمد شهري را به استفاده از خودروهاي مسافربر مجبور مي‌كند. جالب آن است كه در چنين شرايط، سازندگان وسايل نقليه ـ كه به دولت تعلق دارند ـ به جاي آنكه به دنبال عرضه خودروهاي ارزان‌قيمت باشند، ترجيح مي‌دهند خودروهاي بيست يا پنجاه ميليون توماني را به بازار عرضه كنند كه حتي افراد بالاترين دهك‌هاي درآمدي نيز به سختي و با اتكا به دارايي‌هاي گذشته خود، قادر به خريد آنها هستند.
گواه همه اين مطالب را مي‌توان در ارقامي يافت كه نشان مي‌دهد، هزينه واقعي (تورم زدوده) ميزان مصرف پوشاك و كفش خانوارهاي ايراني طي سال‌هاي 1361ـ 1379 بيش از 20 درصد كاهش يافته و در همين مدت، هزينه واقعي تحصيل و آموزش 124 درصد، بهداشت و درمان 46 درصد و حمل‌ونقل 43 درصد افزايش پيدا كرده است. (9) شگفت آور آنكه حتي وضعيت امنيت جاني افراد كم‌درآمد جامعه با پردرآمدها متفاوت است. تجربه نشان مي‌دهد كه خانوارهاي فقير جامعه در مناطقي زندگي مي‌كنند كه بلاياي طبيعي همچون زلزله، سيل، رانش زمين و... ديگر از ساير مناطق آنها را تهديد مي‌كند. مهمتر آنكه آسيب‌پذيري ايشان از چنين تعهداتي به طور عمده از فقر و ناداري آنان در كيفيت ساخت خانه‌ها و امكانات زندگي ريشه مي‌گيرد(10).
ب ـ معيار اقتصاد اسلامي
در اقتصاد اسلام شكاف بين فقير و غني وجود ندارد و كليه افراد جامعه از مواهب اقتصادي موجود در جامعه به گونه‌اي برابر(11) استفاده مي‌كنند. بهداشت و آموزش و تسهيلات و خدمات شهري در اختيار همگان با استاندارد برابر قرار مي‌گيرد. به قول علامه طباطبايي(12) در تفسير الميزان، سرزمين اقتصاد اسلامي داراي دره‌هاي عميق فقر و قله‌هاي بلند ثروتمندي نيست، بلكه يك دست است. چرا كه به كمك انفاقات و صدقات از قله ثروتمندي وجوه اخذ و به دره فقر ريخته مي‌شود تا شكاف بين فقير و غني از بين رود. به همين خاطر در قرآن مجيد در اين مورد از دو واژه «انفاق» و «صدقه» سخن رفته است، زيرا انفاق يعني پر كردن شكاف بين فقير و غني و صدقه يعني پرداخت وجوهي كه شكاف طبقاتي و به دنبال آن كينه طبقاتي را از بين مي‌برد و دوستي جمعي به وجود

مي‌آورد(13).
تنها يك مرور زودگذر از آيات مربوط به انفاق در اسلام، نشان مي‌دهد كه اسلام با زراندوزي، تكاثر اموال، ثروتمندي (و نه ثروت)، سرمايه‌داري (و نه سرمايه) و ايجاد جامعه‌اي كه در آن اقليتي ثروتمند و اكثريتي فقير هستند، به سختي مبارزه مي‌كند و مي‌كوشد تا پردرآمدها، مازاد نياز معمول خود را در راه از بين بردن فقر و محروميت در جامعه بپردازند.

پاسخ(قسمت دوم)

آيات مربوط به انفاق:
1ـ سوره آل عمران آيه 92: «هرگز به نيكي و خوبي نخواهيد رسيد، مگر اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد (در راه محو شكاف بين فقير و غني خرج كنيد). و هرچه انفاق كنيد خدا مي‌داند.»
شرح ـ ثروتمندان به غلط مي‌پندارند كه با غارت و استثمار و استعمار مردم محروم مي‌توانند براي خود كاخ و زندگي اشرافي بسازند و از زندگي لذت ببرند.
ثروت‌اندوزي و غارت منافع مردم، سبب مي‌شود تا فقرا نخست از نظام سرمايه‌داري كه سبب فقر آنها شده است ناراضي شوند و سپس به مبارزه با وضع موجود بپردازند. اين مبارزه اشكال مختلف دارد: با كم‌كاري و حتي بدكاري سعي مي‌كنند انتقام بگيرند، با فرار از كار به بهانه‌هاي بيماري و غيره به كار ديگري مثل مسافركشي مي‌پردازند تا كمبود درآمد خود را جبران كنند، با ايجاد تخريب در ماشين‌آلات انتقام مي‌گيرند، با ايجاد اعتصاب و ايجاد راه‌بندان، سرمايه‌داران را در فشار قرار مي‌دهند تا دستمزد بيشتري بگيرند، به مبارزات مخفي و مسلحانه و حمله و گريزهاي نظامي شهري و دستبرد به بانك‌ها و گاوصندوق كارخانجات مي‌پردازند.
در مجموع سرمايه‌داران با ايجاد فقر براي كارگردان و كارمندان، امنيت زندگي خود را از دست مي‌دهند و زندگي براي آنها خوشگوار نخواهد بود. لذا آيه شريفه مي‌فرمايد «هرگز به نيكي» مورد نظرتان نمي‌رسيد، مگر اينكه شكاف بين فقر و غنا را از بين ببريد.
2ـ آيه 177 سوره بقره «نيكي آن نيست كه رو به جانب شرق يا غرب (به عبادت) بايستيد، نيكوكار كسي است كه به خدا و روز قيامت، به فرشتگان، كتاب خدا، و پيامبران مؤمن باشد، و دارايي خود را با آن كه دوستش دارد، به خويشان، يتيمان، بينوايان، در راه ماندگان، مددخواهان و در راه آزادي انسان‌هاي غيرآزاد دهد...»
3ـ آيه 219 سوره بقره
مسلمانان كه اين همه تأكيد قرآن را درباره خرج كردن پول در راه خدا شنيدند، از پيامبر(ص) پرسيدند، چه مقدار از دارايي خود را بايد بدهند و در پاسخ آنان اين آيه آمد: «... و از تو مي‌پرسند چه انفاق كنند، بگو آنچه اضافه است...»
شرح دو آيه فوق‌الذكر:
قرآن مجيد به صراحت تمام، اعلام مي‌كند كه نيكي به ذكر و دعا و نماز و

عبادات زياد نيست. اينها همه لازم است، ولي كافي نيست. بلكه بايد به هدف انبياء الهي توجه داشت كه آمدند تا فقر و ناداري و اسارت و واماندگي را در جامعه علاج كنند و اين ممكن نمي‌شود، مگر آنكه هر كس به اندازه نياز معمول خود، از درآمد ملي برخوردار شود و اگر نظام توزيع جامعه غلط بود ـ مثل وقتي كه اقتصاد سرمايه‌داري يا شبه‌سرمايه‌داري حاكم است ـ بايد براي از بين بردن فقر و محروميت در جامعه و از بين بردن شكاف طبقاتي، هر كس به اندازه نياز معمول خود، از مال و ثروتي كه به علت غلط بودن نظام توزيع درآمدها در اختيار او قرار گرفته است بردارد و بقيه را در راه از بين بردن فقر و ناداري به طرق اصولي بپردازد.
به همين دليل است كه قرآن مجيد مي‌فرمايد: اي پيامبر(ص) از تو مي‌پرسند چه انفاق كنند (يعني تا چه حد از دارايي خود را براي پر كردن شكاف بين فقير و غني بايد پرداخت كنند) بگو آنچه مازاد بر نياز معمول در جامعه است. شايد اوحدي مراغه‌اي از همين آيه استفاده كرده كه مي‌سرايد:
آنچه در وجه آش و نان تو نيست بفشان و بده كه آن تو نيست
نويسندگان و تصويب‌كنندگان قانون اساسي فعلي ايران در كتاب شناخت اسلام(14) (كه پيش از سال 1357 نوشته بودند) نيز چنين مي‌نويسند: «ديد كلي قرآن درباره دارايي و امكانات مالي اضافي كه يك مسلمان از دسترنج خويش از راه حلال به دست آورده، اين است كه بايد قسمتي از آن را براي زندگي معتدل خود و خانواده‌اش و بقيه را در راه خدا و رفاه خلق صرف كند. در غير اين صورت يا به گناه «اسراف و تبذير» يعني زياده‌روي و ولخرجي در زندگي خود و خانواده‌اش آلوده خواهد شد، يا به گناه بس بزرگ زراندوزي «كنز» يعني دو انحراف اقتصادي كه قرآن به شدت از آن انتقاد كرده است».
بايد توجه داشت كه پر كردن شكاف طبقاتي به صورت بنيادي انجام مي‌شود و نه به صورت سطحي. به اين بيان كه اموال ثروتمندان، بايد در صندوقي ذخيره شود و از آن راه براي ايجاد كار و درآمد و يا پرداخت مستمري از كارافتادگي و رفع فقر براي كساني كه قادر به انجام هيچ‌گونه كار نيستند، با برنامه‌ريزي اصولي و علمي سرمايه‌گذاري شود. قرار دادن صندوق صدقات كه هر كس مبلغ بسيار اندكي را در آن بريزد و با جمع‌آوري آنها اقدامات پرداختي سطحي، آن هم با اذيت و آزار و منت‌گذاري بر محرومان و در مواقعي آبروريزي آنها و گردن كج‌كردن‌ها و غيره كه امروزه معمول شده، يك نوع لوث مفهوم آيات شريفه قرآن مجيد در مورد انفاقات و صدقات است.
3ـ تحريم ربا
الف ـ وضع موجود

ربا که همان بهره يا سود ثابت سرمايه است، عامل عمده وجود فقر و شکاف طبقاتي در جامعه به شمار مي آيد. نظام‌هاي بانکي که آلوده به ربا هستند، سبب ورشکستگي واحدهاي توليدي مي‌شوند و از آنجا بيکاري و فقر گسترش پيدا مي‌کند. به علاوه سبب گران شدن و ايجاد تورم نيز مي‌شوند که اين نيز به گسترش فقر و شکاف طبقاتي مي‌انجامد.
پس از انقلاب، قانون بانکداري بدون ربا به تصويب رسيد و امروزه بانك‌هاي ايران بر اساس اين قانون، خود را اسلامي مي‌دانند و اين در حالي است که مردم آن را ربوي تشخيص مي‌دهند، آن هم ربوي با نرخ ظالمانه که رمق توليدکننده را مي‌گيرد و سبب گسترش بيکاري و فقر مي‌شود و مقامات مذهبي نيز آن را ربوي تشخيص مي‌دهند(15) و در مواردي نظر خود را نيز آشکارا اعلام مي‌کنند، حال آنکه بانکها هر سال، روزي را به عنوان روز اسلامي شدن بانك‌ها جشن مي‌گيرند. در حالي که هم خودشان و هم مشتريان آنها به غيراسلامي بودن آن اذعان دارند. آنچه در زير مي‌آيد، پاره‌اي از مطالب نويسندگان در زمينه ربوي بودن نظام بانکي است:
1ـ نظام بانکداري اسلامي، آنگاه که جاي بانکداري رژيم پيشين را گرفت، هرگز قرار نبود در خدمت کسب سود بيشتر و وام دادن با بهره‌هاي بالا به افراد خاص باشد. اما امروزه، به يمن رها شدن بانك‌ها، نه تنها اهرمي در خدمت جامعه براي ممانعت از لغزش نيازمندان به دامن رباخواران نيستند، بلکه خود به الگوهايي تبديل شده‌اند که رباخواران براي توجيه عملکرد خود، آنها را مثال مي‌آورند. امروزه شما به هر رباخواري که اعتراض کنيد، مي‌گويد: پس چرا بانك‌ها بهره‌هاي آنچناني مي‌گيرند.
در حال حاضر بانك‌ها سودهاي قابل توجهي را در ترازنامه خود نشان مي‌دهند که اين امر، با هدف بانکداري اسلامي، ناهماهنگ است. بانکداري اسلامي بايد بانك را در خدمت رفع حوايج مردم قرار دهد، بدون آنکه به اين موضوع بينديشد که در اين راه، چقدر سود عايدش خواهد شد. پر واضح است که عملکرد فعلي بانك‌ها، اينگونه نيست. الان بانك‌ها به دنبال آن هستند که بحث «تسهيلات تکليفي» را هم از بين ببرند و اين يعني آنکه همه تصميمات، يکسره در اختيار خودشان قرار بگيرد. مشکلي که ما در بانکداري پيدا کرده‌ايم، بيش از آن که مشکل اجرايي باشد، مشکل ديدگاهي است. بانك‌ها تصور مي‌کنند که آنها مؤسسات اقتصادي هستند، بنابراين بايد به سوددهي بيشتر بينديشند. در حالي که قانون اساسي بانکداري اسلامي را در خدمت پيشبرد اهداف اقتصادي جامعه دانسته است.
نقش فعلي بانك‌ها در اقتصاد کشور و رفع حوايج جامعه، محدود به يك سري تسهيلات تکليفي و سرمايه‌گذاري در برخي پروژه‌هاي ملي شده ـ که

در آن چارچوب‌ها هم با مشكلاتي روبرو هستيم ـ محدود نمي‌شود. الان بانك‌ها اگر به مردم وام مي‌دهند، اولا اين وام‌ها در اختيار اقشار نيازمند و محروم جامعه قرار نمي‌گيرد، چون از طرفي سودهاي آن بسيار بالاست و از طرف ديگر، بانك‌ها چون صرفا به ملاحظات اقتصادي روي آورده‌اند، ترجيح مي‌دهند به كساني وام‌هاي كلان با بهره‌هاي بالا بدهند كه اطمينان داشته باشند كه قادر به پرداخت اصل و فرع پول هستند. درواقع خلأي كه از اين رهگذر در جامعه ايجاد مي‌شود، باعث روي آوردن اقشار نيازمند مردم به رباخواران مي‌شود. در كجاي قانون بانكداري بدون ربا، آمده است كه بانك‌ها بيايند سهام مرغوب بورس را به وسيله كارگزاران خود شناسايي و شروع به خريد و فروش آن كنند و با پول‌هايي كه بايد صرف رفع حوايج جامعه شود، بورس بازي راه بيندازند، تا از اين رهگذر سودهاي هنگفت ببرند؟ كجاي قانون بانكداري بدون ربا، به بانكها اجازه ايفاي نقش‌هاي دلالي را داده است. الان اين اوراق مشاركتي كه با سودهاي قابل توجه دستگاه‌ها منتشر مي‌كنند، فكر مي‌كنيد اين اوراق را چه كساني مي‌خرند كه به سرعت تمام مي‌شود؟ بانك‌ها سپرده‌هاي مردم را مي‌گيرند و شش، هفت درصد سود مي‌دهند و در مقابل با پول‌هاي آنها اوراق مشاركت مي‌خرند و بيست درصد سود مي‌برند. اين معاملات كجايش در قانون بانكداري بدون ربا آمده است؟

الان يكي از اين مؤسسات اعتباري، كار را به جايي رسانده كه اعلام كرده، 15 ميليون وام مسكن مي‌دهد شش ساله 10 ميليون سود مي‌گيرد؛ اين يعني چه؟ يعني بانكداري بدون ربا؟!(16).

2ـ از نظر تئوري بانكداري اسلامي، مشتري شريك بانك است و بايد در سود و زيان به صورت مشترك سهم داشته باشد، در حالي كه در نظام بانكداري فعلي، سپرده‌گذاران شركاي خاموشي هستند كه امكان حضور در عرصه فعاليت‌هاي اقتصادي بانكي و جلسات تصميم گيري را نيافته و هر ساله بدون توجه به سود و زيان فعاليت‌هاي اقتصادي، سود ثابت و يكساني را دريافت مي‌كنند.

ظرف 23 سال گذشته، هميشه تورم بالاتر از 11 درصد و نزديك به 20 درصد بوده(17)، در حالي كه سود پرداختي به مشتريان هميشه روي 11 تا 17 درصد ثابت بوده است. اين يعني استثمار سپرده‌گذاران به وسيله بانكها كه درواقع يك رباي نامرئي است كه بانك‌ها از سپرده‌گذاران مي‌گيرند و يك سپرده‌گذار كه براي مدت پنج سال پول خود را نزد بانك حبس مي‌كند، پس از اين مدت از صد تومان پولي كه روز اول نزد بانك به عنوان سپرده قرار داده است، به علت نرخ تورم تنها 5/12 تومان دريافت مي‌كند. در ديگر كشورها اگر نرخ بهره 3 درصد باشد، نرخ تورم 2 درصد خواهد بود، يعني يك درصد سود واقعي نصيب سپرده‌گذار مي‌شود.

همه بانك‌هاي دنيا به سپرده‌ها بهره روزشمار مي‌دهند. البته اين امر در قانون بانكداري كشور ما هم نوشته شده، اما تاكنون رعايت نشده است. به عبارت ديگر بانك‌ها موظف شده‌اند به سپرده‌هاي مردم بر اساس مدت زمان آن سود پرداخت كنند، ولي امروزه اگر مبلغ سپرده پنج ساله، يك روز پيش از اتمام اين زمان، از بانك به وسيله سپرده‌گذار برداشته شود، بانك هيچ‌گونه سودي به وي پرداخت نمي‌كند و با كسر سودهاي پرداخت شده قبلي، پول اوليه را با ارزش پايين‌تر به سپرده‌گذار بازمي‌گرداند. (اين يعني غارت مشتري و دزدي آشكار بانك از اموال سپرده‌گذار). به عبارت ديگر سرمايه مردم پس از مدت سپرده‌گذاري، به شكلي به مردم بازگردانده مي‌شود كه نه سودي به آنها داده شده و نه پولشان قدرت خريد چند سال پيش را دارد (18).

3ـ حجت‌الاسلام محمدحسين صادقي به روزنامه «كيهان» مي‌گويد: «عده‌اي همان موقع كه قانون بانكداري بدون ربا تصويب شد، اعلام كردند كه اين بانكداري از نظر آنها ربوي است. ذهنيت‌ها از همان اوايل انقلاب شكل گرفت. مردم در بانكداري پس از انقلاب با پيش از آن تغيير چنداني نمي‌ديدند و هميشه اين شبهه در اذهان بود كه بانكداري ما ربوي است.

پاسخ(قسمت سوم)

بعد هم فعاليت صندوق‌هاي قرض‌الحسنه و شركت‌هاي مضاربه‌اي آغاز شد. در جريان شركت هاي مضاربه‌اي، كساني كه پولشان را به ربا مي‌دادند، يعني «رباخوار» بودند، اينگونه خودشان را توجيه مي‌كردند كه ما «مضاربه» مي‌كنيم و مضاربه هم يكي از «عقود اسلامي» است، پس كار ما حرام نيست. بعد با اين توجيه، سودهاي 7 درصد و 10 درصد مي‌گرفتند كه سرانجام چون اين روند، يك روند ربوي بود، كارش به نابودي كشيد و معلوم شد كه نه مضاربه‌اي در كار بوده و نه «عقد اسلامي»، بلكه هرچه بوده، ربا بوده و بس. به هر حال اين فضاها، اندك‌اندك زمينه از بين رفتن قبح ربا را به عنوان يك فعل حرام فراهم آورد. از طرف ديگر برخي از اختلافات طلبگي كه در فتواي برخي از آقايان درباره «ماهيت اسكناس» وجود داشت، به اين موضوع دامن زد. به اين ترتيب كه عده‌اي از آقايان، معتقد به حرمت ربا در اسكناس و پول نبودند و برخي از معاملات را كه ديگران حرام و ربا تلقي مي‌كردند، آنها ربا نمي‌دانستند. اين بود كه اصطلاحاتي مثل «هديه» يا «اجرت» يا امثال آن رايج شد كه عملا مفهومي جز ربا نداشت و عده‌اي هم خود را با اين اصطلاحات توجيه كردند، اختلاف فتوا هم كه بود و مهم‌تر از آن سيستم بانكداري كه عده‌اي معتقد بودند ربوي است و مردم هم مي‌گفتند، اگر ربا حرام است، پس چرا بانكها فعاليت‌هاي ربوي انجام مي‌دهند. مجموعه اين فضاها، به علاوه تنگناهايي كه در مسايل معيشتي مردم به وجود آمد، جامعه را به سوي رواج و ترويج ربا كشاند و نتيجه‌اش اين شد كه شما در حال حاضر، شاهد آن هستيد و وضعيتي است كه رواج ربا آن‌قدر زياد شده كه نمي‌شود آن را انكار كرد و ناديده گرفت.
امروزه ديگر نمي‌توان براي شرايطي كه مردم از بانك‌ها يك ميليون تومان قرض مي‌گيرند و يك ماهه مجبور هستند يك ميليون و دويست هزار تومان به بانك پس دهند، هيچ توجيه فقهي تراشيد و يكسره بايد گفت كه اين كارها رباست و حرام است و جنگ با خداست.»
ب ـ اقتصاد اسلامي
قرآن مجيد ربا را به شدت حرام كرده است، لذا در اقتصاد اسلامي هر نوع ربا تحت هر نام از بين خواهد رفت.
قرآن مجيد در آيات زير ربا را حرام اعلام كرده است:
1ـ سوره بقره آيه 275: كساني كه ربا مي‌خورند، سر پا نمي‌مانند؛ مگر مانند كسي كه بر اثر تماس شيطان جن‌زده (صرعي) شده‌اند. اين به

خاطر آن است كه گفتند، داد و ستد هم مانند ربا است، در حالي كه خدا بيع را حلال كرده و ربا را حرام و اگر كسي اندرز الهي به او رسد و (از رباخواري) خودداري كند، سودهايي كه در سابق (پيش از نزول حكم تحريم) به دست آورده، مال اوست و كار او به خدا واگذار مي‌شود و اما كساني كه بازگردند (و بار ديگر مرتكب اين گناه شوند) اهل آتش‌اند و هميشه در آن مي‌مانند.
آنچه از اين آيات مي‌فهميم:
اين آيه شريفه سخن از جمع دارد و نه فرد و همچنين از رباي بازاري سخن مي‌گويد. بنابراين مي‌توان گفت، اقتصاد جامعه و ملتي كه به ربا آلوده باشند، سرپا نمي‌ايستد، مگر مانند فرد مصروع كه از راه منحرف مي‌شود و گاهي بر زمين مي‌خورد و گاهي سرپا مي‌ايستد. چرا كه در اين نوع جامعه، دادوستد را با سود و يا با ارزش اضافي همانند ربا آلوده ساخته‌اند و اين دو را يكي مي‌دانند، در حالي كه خداوند بيع را كه آلوده به ارزش اضافي نيست، حلال اعلام كرده و ارزش اضافي چسبيده به داد و ستد را حرام، پس كسي كه دست از رباخواري بردارد، به آرامش دست مي‌يابد و در نزد خدا آمرزيده مي‌شود و گذشته‌اش به او زيان نخواهد رساند، ولي كساني كه رباخواري را ادامه دهند، در ناآرامي و آتش جاودان خواهند بود.
قانون اقتصادي: در جامعه‌اي كه اقتصاد آن به ربا آلوده باشد ـ مثل نظام سرمايه‌داري و شبه‌سرمايه‌داري ـ يك قانون به نام قانون نوسانات تجاري، به وجود مي‌آيد. بر اساس اين قانون، اقتصاد جامعه همانند آدم‌هاي صرعي بي‌ثبات است. گاهي سرپاست (دوره رونق اقتصادي) و گاهي به زمين مي‌خورد (دوره ركود اقتصادي) بين دوره رونق و ركود، دوره بحران و بهبود قرار دارد.
صاحب تفسير الميزان، مرحوم علامه طباطبايي در تفسير آيه مذكور، مطالبي به شرح زير دارد (19): «... رباخواري سبب مي‌شود كه رباخوار ثروتمند شود و ربادهنده فقير و لذا مي‌توان گفت كه ربا، توازن و تعادل اجتماع را به هم مي‌زند و نظمي را كه بر راه راست انساني و روش فطري حكومت قرار دارد، از بين مي‌برد و اين همان خبطي است كه رباخوار بدان مبتلا مي‌شود، زيرا رباخواري موجب اين مي‌شود كه نظام داد و ستد و معاوضه در نظر او مختل شود و ديگر ميان خريد و فروش عادي و رباخواري فرق نگذارد و اگر او را به ترك رباخواري دعوت كنند، بگويد: بيع هم مثل رباست و مزيتي بر آن ندارد تا دست از ربا برداريم و بيع كنيم.
2ـ سوره بقره آيه 276: ترجمه: «خداوند، ربا را نابود مي‌كند و صدقات را افزايش مي‌دهد و خداوند هيچ انسان ناسپاس گنهكاري را دوست ندارد.»
آنچه از اين آيه مي‌فهميم:
در اين آيه كريمه ربا در مقابل صدقه و «يَمحق» در مقابل «يُربي» قرار

داده شده است. خداوند مي‌فرمايد: «ربا» كه در ظاهر سبب افزايش ثروت است، درواقع باعث كاهش و نابودي ثروت مي‌شود و صدقه دادن كه در ظاهر امر كاهش در ثروت را سبب مي‌شود در واقع باعث افزايش ثروت خواهد شد. توجه شود كه خداوند براي صدقه دادن، واژه «يربي» را كه از همان كلمه «ربا» است را به كار مي‌برد. بنابراين اضافه شدن از طريق صدقه ممدوح است در حالي كه همين ارزش اضافي از طريق «ربا» مذموم است. علت آن است كه صدقه سبب استقرار عدالت اجتماعي مي‌شود و لذا دوستي اجتماعي را گسترش مي‌دهد در حالي كه ربا سبب گسترش اقتصاد ظالمانه مي‌شود و به دشمني طبقاتي و اجتماعي منجر خواهد شد(20) و اين دشمني به جنگ فقرا عليه سرمايه‌داران منتهي مي‌شود كه خواه، ناخواه ثروت رباخواران نابود خواهد شد، در حالي كه دوستي طبقاتي و صلح و توسعه، سبب رشد ثروت خواهد شد.

3ـ سوره بقره آيه 278 و 279: ترجمه: اي كساني كه ايمان آورديد، تقواي خدا ورزيد و آنچه از ربا مانده، واگذاريد. اگر مؤمن هستيد و اگر (چنين) نكرديد، بدانيد خدا و رسولش، با شما پيكار خواهند كرد و اگر توبه كنيد، سرمايه‌هاي شما، از آن شماست (اصل سرمايه، بدون سود)، نه ستم مي‌كنيم و نه بر شما ستم وارد مي‌شود.

آنچه از اين دو آيه شريفه مي‌فهميم:

كساني مؤمن هستند كه ربا را از فعاليت‌هاي اقتصادي حذف كنند و اگر به نام اسلام، نظام بانكداري ربوي برقرار شود، برقراركنندگان نه مؤمن هستند و نه كافر، بلكه منافق هستند. به علاوه تقوا داشتن يعني حفظ سامان‌ها و از جمله سامان دادن درست و حفظ آن در صحنه اقتصاد، وابسته به حذف ربا از بانك و بازار است.

و اگر چنين نشد و اخذ ربا به هر شكل و تحت هر نام ادامه پيدا كرد، گويي نظام يا فرد رباگيرنده به خدا و رسول خدا «اعلان جنگ» داده‌اند و مسلم است كه بازنده در جنگ با خدا و رسول، رباگيران هستند. به عبارت ديگر قوانين فطري طبيعت، نظام‌هايي را كه آلوده به ربا هستند، محكوم به شكست در فعاليت‌هاي اقتصادي كرده است.

امروزه ملاحظه مي‌شود در نظام‌هاي اقتصاد سرمايه‌داري و شبه‌سرمايه‌داري دنيا، ركود اقتصادي و نوسانات اقتصادي و شكاف طبقاتي و گسترش فقر، سبب ناكامي اين اقتصادها شده است(21) و اينان راهي ندارند، جز كمك گرفتن از غارت منابع و منافع كشورهاي ديگر كه اين امر به جنگ‌هاي جهاني و منطقه‌اي منجر مي‌شود كه در قرن بيستم، جنگ اول و دوم جهاني، جنگ كره، جنگ ويتنام، جنگ لبنان و در قرن بيست‌ويكم آن هم در آغاز آن، نايره جنگ جهاني به چشم مي‌خورد. يعني اقتصاد

سرمايه‌داري جز خون و آتش و مصيبت براي ملل دنيا چيزي به ارمغان نياورده است.
در اقتصاد اسلامي با محو ربا، كليه اين بلاياي اقتصادي از بين خواهد رفت و ديگر از فقر، تورم، بيكاري، نوسانات اقتصادي و غيره خبري نخواهد بود. چرا كه محور واقعي ربا در جامعه، به ايجاد يك نظام اقتصادي منجر مي‌شود كه عدل در آن مشخصه اساسي است و اين عدل مانع بروز فقر و تورم و ديگر بلاياي اقتصاد سرمايه‌داري مي شود.
پي‌نوشت:
1ـ خبرگزاري جمهوري اسلامي، 12/8/82 به نقل از دكتر گوئل كهن، استاد علوم ارتباطات www.shahrvand.com/backissues/633press.htm
2ـ منبع قبلي
3ـ منبع قبلي
4ـ منبع قبلي
5ـ http://alkhoei.org.uk/lectures.htm
6ـ وسايل‌الشيعة: ج 15، ص 365 ـ 366، ب 55، ح 20757.
7ـ بحارالانوار: ج 16، ص 210.
8ـ منبع قبلي
9ـ منبع قبلي
10ـ http://www.iran-emrooz.de/archiv/nakhjavani/1381/nakhjav810818.html
11ـ حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسين طباطبايي، ناشر: مؤسسه مطبوعاتي عطايي. چاپ اول ـ 1361ـ صفحه 187
12ـ منبع قبلي
13ـ منبع قبلي
14ـ سيدمحمد حسيني بهشتي، محمد جواد باهنر، علي گلزاده (غفوري)، شناخت اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپخانه سپهر، صفحه 509.
15ـ به سخنراني آيت‌الله مصباح يزدي در نماز جمعه 13/4/82 در اين مورد كه جمهوري اسلامي را از رباخوارترين نظام‌هاي جهان ياد كردند، مراجعه شود.
16ـ www.kayhannews.com/810919/other5.ht
17ـ دقت شود اين مباحث در جامعه‌اي فرضي صادق است كه در آن اقتصاد اسلامي به گونه‌اي صد در صد به اجرا درآمده است و ربا كلا وجود ندارد و ماليات‌هاي سنگين وجود ندارد و قيمت عدل مستقر است و نه قيمت بازار و لذا تورم وجود نخواهد داشت كه نرخ بهره را با نرخ تورم خنثي كنند.

18ـ www.refahweekly.com/society/rrleerpn.htm

19ـ حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمد حسين طباطبايي، ناشر: مؤسسه مطبوعاتي عطايي، چاپ اول ـ 1361 ـ صفحه 187

20ـ به منظور مطالعه بيشتر در اين زمينه، به كتاب حسن توانايان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسين طباطبايي، ناشر: موسه مطبوعاتي عطايي، چاپ اول ـ 1361 ـ مبحث ربا در قرآن، به صفحات 23 الي 150 مراجعه شود.

21ـ حمله عراق جهت غارت منابع نفت آن كشور براي حل مشكل ركود در آمريكا، نشانه همين ناكامي‌هاست.

در حاليکه اسلام تنها شامل ابعاد عبادي فردي نيست و ابعاد اقتصادي را نيز دارا مي باشد چرا مسئولين، اقتصاد اسلامي را اجرا نمي کند و تنها به شعار دادن اکتفا مي کنند و وضعيت معيشتي مردم را بهبود نمي بخشند؟

پرسش

در حاليكه اسلام تنها شامل ابعاد عبادي فردي نيست و ابعاد اقتصادي را نيز دارا مي باشد چرا مسئولين، اقتصاد اسلامي را اجرا نمي كند و تنها به شعار دادن اكتفا مي كنند و وضعيت معيشتي مردم را بهبود نمي بخشند؟

پاسخ

همانگونه كه شما متذكر شده ايد اسلام ديني همه جانبه است وبه همه ابعاد سياسي, اجتماعي, فرهنگي, اقتصادي و... افراد وجامعه توجه دارد واز يك جانبه گرايي بشدت احتراز دارد ولي درجامعه گاهي ممكن است بنا به دلايلي يكي از ابعاد موردتوجه ويژه قرار گيرد وابعاد ديگر فراموش يا مورد بي توجهي قرار گيرد.درشرايط كنوني نيز كم وبيش شاهداين افراط وتفريط ها از جانب طبقات مختلف هستيم ولي قدرمسلم آن است كه پس از انقلاب اسلامي همه مسولين نظام بيشترين سعي وتلاش وهم و غم خويش را صرف فعاليتهاي اقتصادي نموده اند تا توانسته اند اقتصاد بيماركشوري انقلاب كرده را اداره كنند . هشت سال جنگ تحميلي را كه سرمايه هاي عظيم وكلان كشور را مي بلعيد به خوبي اداره كنند, بازسازي راعلي رغم هزينه هاي سنگين وكمر شكن آن بدون كمك خارجي با آبرومندي به سامان برسانند وعلاوه بر آن درجهت توسعه فعاليتهاي زيربنايي مثل برق رساني به روستاهاي بالاي 20 خانوار وتامين آب آشاميدني بهداشتي براي روستاها و ... گامهاي بلند واساسي را بردارند .
اين درحالي است كه به اعتراف متخصصان اقتصادي, اقتصاد كشور ما بيمار است وازنشانه هاي بيماري آن, تك محصولي بودن صادرات ايران واتكاي شديد به فروش نفت, پرداخت يارانه, عدم توليد محصولات كشاورزي درحد نياز,نبودتكنولوژي وفن آوري صنعتي درابعد مختلف و ... است .بيشتر اين عوامل , ريشه درقبل ازانقلاب دارد, اين كه يك كشوري افروزه از توسعه اقتصادي وصنعتي محروم باشد, بايد اسباب آن را درچند دهه گذشته جست وجوكرد .
علاوه بر مشكلات متعددي كه برشمرده شد وريشه آن دررژيم گذشته است مشكلات متعدد جديدي نيز براي دولت هاي بعد از انقلاب پيش آمده است كه وقوع جنگ تحميلي وتحريم اقتصادي كه هنوز نيزادامه دارد واز ورود تكنولوژي ودستيابي به دانش فني جلوگيري مي كنند ونيز بازسازي خرابيهاي ناشي از جنگ سيل, زلزله و ... از آن جمله است .
مضاف بر آن فقرفرهنگي,تهاجم فرهنگي وتهديدهاي دشمنان براي ترويج اشرافي گري, وتجمل گرايي وزندگي مصرفي نيز دستيابي به اهداف عاليه توسعه را كند مي كند .افزايش سطح توقعات جامعه درحالي كه متناسب با آن از رشد وتوسعه
مناسب برخوردارنگردد نه تنها به توسعه كمك نمي كند بلكه از موانع توسعه بشمار مي رود.

مضاف براينها نظام جمهوري اسلامي ومسولان رده هاي مختلف نيز دچار كاستي ها وتقصيرهاي فراواني بوده اند وغالباً بجاي آنكه به ريشه يابي علل وعوامل مشكلات بپردازند وزمينه هاي گرايش هاي غير معقول ومصرف گرارا شناسايي ودرمان كنند ترجيح دادند با انتساب مشكلات جامعه به دشمنان خارجي خودشان را باگناه وبري از خطا جلوه دهند . اين ديدگاه درتاريخ معاصر ايران هميشه به كشوراطمه زده است . ومسولان كمتر زمينه هاي نفوذ دشمن را بررسي كرده اند وحال آنكه دشمن بدون وجود زمينه مساعد ومناسب قادر به نفوذ وتغيير ارزشهاي يك جامعه نخواهد بود. نكته آخر وپاياني اين كه باو رشما مبني بر توام بودن شعار(علم) وعمل بايد به يك فرهنگ عمومي تبديل گردد وتك تك اعضاي جامعه را از انسانهاي عملگراي متعهد ومخلص استقبال نمايند وافراد حراف فاقدعمل را طرد نمايند . اگر كارو تلاش, قدرست و ارزش والاي خود را در جامعه بيابد بسياري از مشكلات بوجود مرتفع خوٳǗǘاشد.
آقا ي دكتر مير باقري رئيس سازمان ملي جوانان دريك مصاحبه مطبوعاتي اعلام Ø٠ه 45 ǵƏƍ درصد جوانان كشور آرزوي خدمت به مردم را دارند و29ر درصد آرزوي پول دارشدن و7 درصد آرزوي مشهور شدن را دارند (1) بايد تلاش كرد نزديك به 100 درصد جوانان آرزو داشته باشند به مردم خدمت كنند وشهرت وثروت براي آنان اصل واساس نباشد بلكه درمرتبه دوم قرارگيرد . دراين صورت درآينده نزديك نسلي از مسولان خدوم وخدمتگزار برمصادر امور تكيه خواهند زد وبا همت وتلاش وصف ناپذيري مشكلات را يكي پس از ديگري حل خواهند كرد.
ايران از نظر جمعيت جوان دومين كشور دنيا پس از اردن است(2) وسرمايه جواني, سرمايه اي بسيارغني وارزشمنداست وهركشوري كه بتواند ازاين سرمايه عظيم برخوردار گردد مدارج عاليه تعالي وتكامل را سپري خواهد كرد. جوان با تدبير و شور ونشاط جواني مي تواند بسياري از گره هاي مختلف سياسي, اجتماعي, فرهنگي, اقتصادي و ... راباز كند وشما وامثال شما بايد تلاش و كوشش كنيد تا اين نسل كه درآينده بسيارنزديكي سكاندار اداره كشور خواهد شد از قابليتهاي مختلف فني علمي برخوردار گردند دراين صورت بستر توسعه همه جانبه با كمك اين سرمايه گرانقدر كه در توسعه مهم ترين واساسي ترين سرمايه هستند , فراهم خواهد شد.

هركس كه مي خواهد كاري كه وظيفه اش هست انجام دهد بايد اول تأمين شود وبعد از او كار بخواهند. چرا اقتصاد ما يك اقتصاد بيمار است؟ چرا جلوي اين تورم گرفته نمي شود؟ چرا بايد اينقدر هزينه ها سنگين باشد كه مردم رو به اعمال خلاف بياورند؟

پرسش

هركس كه مي خواهد كاري كه وظيفه اش هست انجام دهد بايد اول تأمين شود وبعد از او كار بخواهند. چرا اقتصاد ما يك اقتصاد بيمار است؟ چرا جلوي اين تورم گرفته نمي شود؟ چرا بايد اينقدر هزينه ها سنگين باشد كه مردم رو به اعمال خلاف بياورند؟

پاسخ

ازجنابعالي‌که به فراگيري دانش حسابداري وحسابرسي اشتغال داريد همين انتظار مي رودکه به مسائل مالي واقتصادي توجه وعنايت ويژه اي داشته باشيد. هر چند ساير مردم نيز به بحث عدالت ودادگستري درنظام جمهوري اسلامي عميقاً توجه والتفات دارند و خواستار اجراي عدل علوي هستند ولي شما كه با مسايل مالي آشنايي دقيق تري داريد اهميت وضرورت آنر بيشتر درك مي كنيد، مانيز با همه وجود همانند شماخواستار اجراي قانون عدالت هستيم.
عدالت همراه با اقامه نماز دو نشانه مهم جامعه اسلامي است وبا اين دو نشانه مي توان جامعه اسلامي را شناخت وآن را از جوامع غير اسلامي جدا ساخت. اگر درجامعه اي نماز خوانده نشود ومردم، اهل نماز نباشند، آن جامعه اسلامي نيست. البته منظور پيدا شدن شماري تارك نماز ـ كه دربرابر نمازگزاران ناچيزند ـ نيست، بلكه مقصود عدم حضورنماز است درزندگي واجتماع، به طور عام، وعدم مسجد وجماعت، وفروافتادن بانگ اذان...اگر درجامعه اي عدالت نيز حضور نداشته باشد، وآثار عدالت درجامعه وشئون حياتي واقتصادي ومعيشتي افراد وخانواده ها ـ درهمه قشرها ـ ديده نشود، ودرسياست ومديريت، وقانونگزاري وقضاوت، وبرنامه ريزي واجرا، ودربرخوردها وبرخورداري ها، عدالت ملاك نباشد، ودرمسكن وبهداشت، وتحصيل وكار، وسفر واستراحت، اصل عدالت اجرا نشود، وامكانات دراين زمينه ها درميان عموم مردم تقسيم نگردد، ودر راه صيرورت متعالي انساني، عدالت ميزان نباشد، واصل اساسي عدالت درذات برنامه ها وبرنامه ريزيها حضور نداشته باشد، ومردم هم ازشرايط وامكانات "تزكيه وتعليم" ـ كه هدف اصلي قرآن كريم است ـ برخوردار نباشند، وتبعيض وتفاوت بيداد كند....به يقين چنين جامعه اي اسلامي نيست. اگر درجامعه اي مردم بسياري براي رسيدن به اهداف قرآني توان نيابند، از فشار نيازمندي وفراموش شدگي ، همچنين زيادي ساعتهاي كار واستثمارشدن، نتوانند به تعليم وتربيت ـ بلكه تكاليف ـ ديني خود بپردازند، آيا آن جامعه چگونه قرآني واسلامي به شمار خواهد آمد؟
عدالت ركن عمده جامعه اسلامي است. وروشن است كه هيچ چيز بدون ركن خود پديدار نخواهد گشت وتحقق نخواهد يافت. امام باقر"ع" مي فرمايند : پيامبر "ص" (هنگامي كه خواست جامعه اسلامي را بنياد گذارد)، سنت هاي جاهليت را از ميان برد، واز آغاز، جامعه اسلامي را با عدالت بنياد گذارد."استقبل الناس بالعدل" "2"

وامام علي بن ابيطالب عليه السلام مي فرمايد :"العدل رأس الايمان""3" (سر ايمان اجراي عدالت است)
از اين تعليم بزرگ مي فهميم كه : اگر ايمان (دين داشتن، عمل به دين)را به پيكري همانند كنيم، سرآن پيكر عدالت است. وآيا پيكر بي سر چه خواهد بود؟ ميته ، مردار...واگر جامعه اي ميته و مردار شد، يعني به حيات عدل زنده نبود، وبا روح عدالت جان نيافت، ديگر از چه ارزشي سخن مي توان گفت؟ پس بفهميم كه "ان الله يأمر بالعدل" را وبفهميم "العدل رأس الايمان" را و بفهميم "العدل حياه الاحكام" را.
اگر عدالت باشد فقر نيست. درقرآن كريم آمده است : "ان الله يأمر بالعدل..." "4" (خداوند بطور قطع اجراي عدالت را واجب كرده است) وچون ما درباره فهم معارف واصول ومسائل ومباني قرآني ـ به نص خود قرآن ـ مأموريم كه به معصوم (اهل الذكر) مراجعه كنيم، ومقصود قرآني را دراحاديث و تعاليم آنان بجوييم، به حديثهايي عجيب وتعليم هايي عظيم مي رسيم. دراينجا يكي از آن احاديث كه در"كافي" آمده است كافي است. امام صادق "ع" فرمود : "ان الناس يستغنون اذا عدل بينهم ...""5" (مردمان اگر عدالتي درميان باشد، همه بي نياز خواهند گشت.)
اين حديث به صراحت مي گويد،اگر عدالت باشد فقر نيست، واگر فقر باشد عدالت نيست. جامعه سرمايه داري وتكاثر وتبعيض جامعه عدل نيست. وجامعه فاقد عدل جامعه اي قرآني نيست. درجامعه به هر ميزان فقر ومحروميت وفاصله‌هاي معيشتي وكمبود داشتن وحرمان ديدن وجود داشته باشد، به همان ميزان ظلم وجود دارد .
وبايد همزمان با يكديگر فرياد بزنيم مدعيان مسلماني به كمك محرومان بشتابيد، اي معتقدان به خدا، آنان را حذف نكنيد، و اي باور داران به قبر وقيامت، اندكي به مشكلات آنان بينديشيد، و اي امت قرآن، اقامه قسط وعدل وتأمين زندگي سالم براي همه افراد را، درپناه قسط وعدل، وجهة همت خويش سازيد، و اي انقلاب كردگان انقلابي باشيد، شايد بدين گونه خدا ازما راضي گردد، ودل امام زمان"ع" شاد شود، وآبروي دين خدا محفوظ ماند، وجامعه دستخوش تزلزل هاي زيان خيز نگردد، وتا خداوند رحمان، تاريكي هاي سخت تر ازجهنم قبر وقيامت ما را، با نور حاصل از اين عمل صالح وفريضة بزرگ (رسيدگي به خلق خدا وخدمت به آنان)، به روشني بدل سازد، وراهي به سوي نجات ورهايي، درآن گذرگاههاي مخوف وپرگرفتاري، درپيش همه بگشايد.
مجلس و وكلا بايد نسبت به اين وظيفه بسيار مهم همواره حساس باشند واحساس مسؤليت خدايي وسنگيني بكنند. دولتمردان ومسولان اجرايي بايد درراه انجام دادن دقيق اين وظايف از هيچ كوششي دريغ نورزند، بلكه نبايد تا به انجام تكليف يقين پيدا نكرده اند آرام بگيرند. وثروتهايي كه

متعلق به قشرهاي ملت است بايد به خود آنان باز گردد. صدقه سري دادن مطرح نيست، تأمين آبرومندانه مقصود است. مسؤلان قضايي بايد با اسراف ها وتبذيرها وحيف وميل ها وغارتها وچپاول ها و... با نهايت دقت وبراساس عدالت وقسط رسيدگي و برخورد نمايند.
امثال من وشما نبايد حقايق راكتمان كنيم، وتعاليم اسلامي وزندگي بزرگان دين وسيره حكومت اميرمؤمنان را تا حد امكان گوشزد كنيم واز حاكمان ومسؤلان بخواهيم خود را به سيره و منش علوي محك بزنند . ما موظفيم ياد آوري كينم پيامبر اكرم"ص" دولت را مسؤل مستقيم فقر فقيران و حرمان محرومان و بي اعتقادي وبي ايماني ساقط شدگان مي‌داند : "ولم يفقر هم فيكفرهم" حاكم اسلامي نبايد مردم رافقير كند تا كافرشان سازد."6" پس تزريق اين اصل كه فقر ومحروميت اصلي است ثابت، وحضور آن درجامعه ـ به صورت يك جريان مستمر و پذيرفته ـ قابل قبول است، ودين اسلام قبول دارد كه فقيران ومستمندان درجامعه بسر ببرند ، دركنار آنان، توانگران درناز وتعمت غرق باشند، اينان هرچه مي خواهند داشته باشند وآنان هر چه مي خواهند نداشته باشند، حتي اندكي دارو براي كودكي مشرف به مرگ؟
اين چگونگي نه اسلام است ونه ديد اسلامي. واين وضعيت نتيجه فرعونيت مالي وقارونيت غنا وتكاثر است، وهمسويي با قارونها، نه آيين انبيايي محمدي، خداوند مهربان عادل، كسي را بدون روزي ووسايل معيشت خلق نكرده است، "نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياه الدنيا" "7" (ما درزندگي دنيا، روزي ـ وامكانات معيشت ـ را درميان همه خلق تقسيم كرده وبه همه داده ايم.)پس روزي وامكانات براي همه و به اندازه همه هست. ـ البته با درجاتي متفاوت، اما نه درحد وجود وعدم، وتكاثرو فقر واتراف ومحروميت ـ ليكن دراين ميان حق قشرهايي به وسيله ايادي توانمند وصاحب قدرت وصاحب نفوذ ومرتبط غصب مي گردد وبه سرقت مي رود. وافزون طلبي وتمتع ومال دوستي وتنعم پرستي آنان طبقات ضعيف ومحروم را درآتش محروميت درمي افكند ومي سوزاند.
ما بايد اين تعاليم وحقايق را گاه گاهي، براساس تكلف شرعي، بنويسيم وبگوييم ويادآوري كنيم، تا ارزشهاي اسلامي مصون بماند، تا جوانان انقلابي وغيور وديگر آگاهان وعدالت خواهان ازدين حق سرخورده نشوند وبا همت والا از طريق رسانه ها وبيان حقايق ونيز مشاركت درصحنه هاي مختلف مثل انتخابات و ...به تحقق به اين اهداف ياري ومدد رسانند.
ما نبايد فراموش كنيم تا هنگامي كه جامعه به وضعيت مطلوب اسلامي، يعني جامعه منهاي فقر نرسيده است، ما نسبت به همه محرومان ومستمندان مسئوليت داريم، وبايد براي رها ساختن همه آنان از چنگال فقر ومحروميت اقدام كنيم، بلكه بايد گفت اين مسؤليت درباره بينوايان

جهان ومستمندان عالم وجود دارد. مسلمان بايد درباره مسلمان محروم درهر جا كه باشد حساس باشد وخود را مسؤل بداند، وتا آنجا كه مي تواند براي رسيدگي به محرومان وضعيفان ومستمندان ونجات آنان كمك كند، چون همه بندگان خدايند - اگرچه خود جاهل باشند يا غافل يا منكر ـ
درخاتمه مجدداً ضمن تأييد گفتار دلسوزانه شمايادآوري مي كنيم ما وظيفه داريم هرآنچه از دستمان ساخته است از بيان حقايق، اعتراض، انتقاد ونيز انتخاب افرادي شايسته ولايق براي وكالت مجلس، شوراها و ...به تحقق اين امر كمك كنيم مسلم بدانيد اگر بتوانيم با يك بسيج عمومي وامر به معروف ونهي ازمنكر زشتي اتراف وثروت اندوزي نامشروع ونيز اجراي عدالت وعدالتخواهي ورسيدگي به محرومان ومستضعفان را درجامعه به ارزش هايي متعالي تبـديل كنيـم گام بلنـدي دراين راستا برداشته ايم. بدانيم كه فشـار افـكار عمـومي در بسيـاري از زمينـه ها بسـيار كارساز است. مأيوس نباشيم كه عمل كوچك ما تأثيري ندارد عمل فردي ما هرچند كوچك باشد مانند آن سنگ كوچك دردريا موج ايجاد مي كند واگر اين امواج زياد شود تأثير فراوان خواهند داشت دانشجوي ارجمند اين نكته نيز قابل توجه وتعمق است كه علي رغم اين مسايل به جرأت مي توان ادعا كرد نظام جمهوري اسلامي نسبت به بسياري از نظام هاي موجوددنيا نزديك ترين نظام به نظام عدل علوي است اگر چه با آن نظام فاصله بسياززيادي دارد.

(1) هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمه ....(سوره جمعه/2و...)
(2) التهذيب شيخ طوسي،ج6، ص154
(3) غررالحكم، ص39
(4) سوره نحل/90
(5) كافي، ج3، ص568
(6) اصول كافي، ج1، ص406
سوره زخرف/32

چرا در جامعه اي كه خمس وزكات داده مي شود ماليات گرفته مي شود؟

پرسش

چرا در جامعه اي كه خمس وزكات داده مي شود ماليات گرفته مي شود؟

پاسخ

ابتدا بايد درمورد سؤال جنابعالي مختصري در خصوص ماليات دراسلام وانواع آن اشاره اي بنمائيم وسپس به اصل جواب سؤال شما بپردازيم.
درحکومتهاي قبل از اسلام وحکومت قبل از انقلاب اخيرايران و بسياري از حکومت هاي طاغوتي واستعمارگر جهان چنين رسم بود که مالياتهاي سنگيني برطبقات فقير ومتوسط مي بستند وپادشاهان و درباريان واعيان واشراف از پرداخت هر نوع ماليات معاف بودند ويا با نيرنگهاي قانوني خود را معاف مي کردند. طبقات فقير با محروميت در خدمت اشراف وثروتمندان زندگي مي‌کردند. و درباريان واشراف با گرفتن ماليات، خون طبقة محروم را مي مکيدند وبيشتر آنها را صرف بناي کاخها وتجملات خود مي کردند.
اسلام اين وضع را به کلي دگرگون ساخت و چند نوع ماليات برثروتمندان براي مصلحت فقرا واز بين بردن فقر در جامعه براساس عدالت اجتماعي مقرر داشت که در هيچ يك از مکتب هاي جديد نظير آن يافت نمي شود.امتياز ديگر ماليات اسلام اين است که پرداخت آن از عبادات مهم است و اداره کنندگان ومسئولين تبليغات اسلامي وديني با بالا بردن نيروي انسان وروح انسانيت وانسان دوستي ومبارزه با تجمل پرستي واسراف وتبذير، کاري مي کنند که ثروتمندان خود با ميل واشتياق نسبت بر پرداخت آن مبادرت ورزند، بنابراين حکومت اسلامي در کمترموردي احتياج به اعمال زور براي دريافت ماليات خواهد شد.
درقانون اسلام چند گونه ماليات است که بعضي ازآنها به طور اجبار گرفته مي شود وبعضي به طور اختيار دريافت مي شود آن مالياتها که به طور اجبار گرفته مي شود به دو گونه است :
ماليات سالانه وهميشگي وآن در وقتي است که کشور درآرامش است ومورد تهاجم اجانب نيست يا انقلابي در داخل کشور نيست.
ماليات فوق العاده وآن در وقت جنگ وبحرانهاي ديگر است. اين ماليات که در اين موقع گرفته مي شود، ميزان محدودي ندارد وماليات غير محدود بايد آنرا ناميد زيرا بسته به نظر دولت اسلامي است.
واين چون ماليات غير مستقيم است البته در وقتي گرفته مي شود که ماليات مستقيم (که به آن اشاره خواهد شد) از عهده جلوگيري از انقلاب کشور برنيايد. در اين موقع دولت هر قدر احتياج داشت از مردم مي گيرد، اگر صلاح دانست بعنوان قرض والا به عنوان ماليات غير مستقيم و فوق العاده به مقدار نيازمندي کشورـ والتبه از روي تقسيم عادلانه دريافت آن

انجام مي گيرد ـ حتي اگر نيازمند تمام اموال توده شد، مقدار زائد از مخارج ضروت را ازآنها مي گيرد وبراي استقلال كشور اسلامي خرج مي كند چنانكه در اين موقع تمام افراد توده(مردم) به عنوان نظام اجباري بايد درجبهه هاي جنگي حاضر شوند وبراي استقلال كشور اسلامي فدا كاري كنند.
(ماليات مستقيم) :
اما مالياتهاي مستقيم كه براي اداره كشور و هزينه هاي احتياطي ومصالح كشوري ولشكري به طور اجبار بايد مردم به دولت بدهند چند گونه است :
1. خراج : مالياتي كه از اراضي خراجيه گرفته مي شود وآن اراضي كشورهائي است كه دولت اسلامي آنها را فتح كرده ودرآنوقت كه فتح كرده آن اراضي آباد بوده اند يعني افتاده و موات نبوده اند.
2. ماليات 20% كه همان خمس مي باشد (توضيح مفصل آن در رساله هاي عمليه وكتب فقهي آمده است)
3. ماليات جنس :كه همان زكات مي باشد(توضيح مفصل اين مطلب نيز در رسانه هاي عمليه و...)
4. جزيه : كه اين ماليات برنفوس واراضي است كه از اهل ذمه (يهوديها ومسيحيها كه در پناه اسلام به سرمي برند) گرفته مي شود هر طور و هر قدر كه دولت مقتضي بداند.
5. ارث بلا وارث : از درآمدهائي كه دولت به طور اجبار مي گيرد، ارث كساني است كه بميرند و وارث نداشته باشند، چه مسلم باشندو چه كافرحربي باشند يا ذمي، كه در اين صورت كلية اموال آنها (پس از مرگ) ضبط دولت مي‌شود. و درمصالح مردم وكشور خرج مي گردد.
با مراجعه به تاريخ اسلام ومتون فقهي به منابع مالي بر مي خوريم كه براي تأمين هزينه ها ومخارج دولت اجراي برنامه‌ها وراه اندازي خدمات عمومي در سطح وسيع كفايت مي كنند.
ازديدگاه حضرت امام خميني"ره" خمس به عنوان ماليات در اختيار حاكم اسلامي قرار مي گيرد : وحكومت برمبناي مصالح اجتماعي نحوة توزيع وهزينه سازي آنرا تعيين مي كند، در اين راستا كليه نيازمندان از جمله گروههاي سه گانه متذكر درآيه 41 از سوره انفال مي بايستي تأمين شوند.
حضرت امام خميني"ره" مي فرمايند :"مالياتهائي كه اسلام مقرر داشته وطرح بودجه اي كه ريخته نشان مي دهد تنها براي سد رمق فقرا وسادات فقير نيست بلكه براي تشكيل حكومت وتأمين مخارج ضروري يك دولت بزرگ است. مثلاً خمس يكي از درآمدهائي هنگفتي است كه به بيت المال مي ريزد، طبق مذهب ما از تمام منافع كشاورزي، تجارت، منابع زيرزميني و روزميني ويا به طور كلي از كليه منافع و عوايد بطرز عادلانه اي گرفته مي شود، به طوري كه از سبزي فروشي درب اين مسجد تا كسي كه به

كشتيراني اشتغال دارد يا معدن استخراج مي كند همه را شامل مي شود.
منظور از چنين مالياتي فقط رفع احتياج سيد و روحاني نيست، بلكه قضيه مهمتر از اينهاست ـ اگر حكومت اسلامي تحقق پيدا كند بايد با همين مالياتهائي كه داريم يعني خمس وزكات كه البته ماليات اخير زياد نيست، جزيه وخراجات....اداره مي شود""1"
پس معلوم مي شود خمس وزكات هم جزء ماليات است منتهي به طور عادلانه توسط حاكم اسلامي براي نيازمندان وفقرا وسادات نيازمند وتشكيل حكومت اسلامي ومخارج آن مصرف مي شود. واين كاري است كه قبلاً هم بوده وموردتأييد ائمه معصومين"ع" مي باشد.
واما درخصوص سؤال شما عرض مي كنيم كه خمس وزكات حقي شرعي مي باشد كه مانند روزه ونماز واز طرف شارع مقدس بركساني كه شرايط آن را دارند واجب شده است كه آيات وروايات ودلائل زيادي"1" هم برآن اقامه شده كه به نظر مي رسد الآن جاي بحث آنها نباشد.
واما ماليات حقي حكومتي است كه جهت هزينه هاي تأمين امنيت وحفظ كشور از تجاوزات داخل وخارج است تا مردم، كشور، ناموس واموالشان درامنيت كامل باشند وهمچنين براي كشيدن جاده ها، ساختن مدارس وبيمارستانها وسايرنيازهاي اجتماع مي باشد."2"
بيان اين نكته نيز لازم است كه بزرگان دين ما فرموده اند در صورتيكه ضرورتي براي جامعة اسلامي پيش آيد وهيچ راهي براي حل آن، جز مالياتهاي جديد نباشد، حكومت اسلامي مي تواند به مقدار لازم ماليات وضع كند ورعايت عدالت ديني در اين امر واجب مي باشد."3" وهمچنين بايد به اين نكته توجه داشته باشيم كه ماليات هيچگاه جزء خمس وزكات حساب نمي شود، ونمي توان آنرا به جاي خمس وزكات محسوب داشت هر چند ممكن است طبق نظر حاكم شرع و ولي فقيه عادل گاهي اوقات مورد مصرف آنها يكي شود وآنهم نيست مگر به خاطر مصلحت جامعه و مسلمانان، زيرا كه ماليات مانند مال الاجاره ي منزل با اجرت دكتر وكارگر است. اگر شما مثلاً كارگري را استخدام كنيد كه كوچة شما را تميز كند آيا هزينه ي آن ازباب خمس حساب مي شود يا مؤونه سال شما است؟ مصارف ماليات همه از اين قبيل است."4"
در آخر ضمن آرزوي موفقيت درعلم وعمل خالصانه براي جنابعالي به استفتائي از مقام معظم رهبري "حفظه ا..." (ج2،اجوبه الاستفتائات ص355) اشاره مي نمائيم :
س 904 ـ بعضي از افراد و شركت ها و مؤسسات خصوصي ودولتي براي فرار از پرداخت ماليات وعوارضي كه دولت مستحق دريافت آن است. از راههاي مختلف مبادرت به مخفي كردن بعضي حقايق مي كنند، آيا اين كار براي آنها جائز است؟

جواب ـ خودداري كردن از اجراي قوانين دولت اسلامي جمهوري اسلامي وعدم پرداخت ماليات وعوارض وساير حقوق قانوني دولت اسلامي براي هيچكس جائز نيست.

منابع : رساله نوين،مسائل اقتصادي،ترجمه وتوضيح عبدالكريم بي آزادشيرازي،ص69 به بعد،تقريباً عين مطالب و فشرده آن (1)و (2) كتاب بررسي انديشه هاي اقتصادي امام خميني"ره"، ص137به بعد
(3)،(4)،(5)،(6) فلسفه اسرار احكام، ج2،محمد وحيدي،به نقل از تفسيرنمونه ج8،وسائل الشيعه ج6، الفردوس الاعلي ص54

1ـ با اينكه 25 سال از پيروزي انقلاب اسلامي ايران مي گذرد ولي هنوز اقتصاد ما الگو گرفته از غرب و بانك جهاني است لطفا بفرماييد چرا به مسائل كاربردي پرداخته نمي شود و برنامه اقتصاد اسلامي ارائه و اجرا نمي شود ؟ لطفا توضيح دهيد

پرسش

1ـ با اینكه 25 سال از پیروزي انقلاب اسلامي ایران مي گذرد ولي هنوز اقتصاد ما الگو گرفته از غرب و بانك جهاني است لطفا بفرمایید چرا به مسائل كاربردي پرداخته نمي شود و برنامه اقتصاد اسلامي ارائه و اجرا نمي شود ؟ لطفا توضیح دهید

پاسخ

دلايلي كه به ذهن من مي رسد اينها است: (ممكن است ادله ديگري هم وجود داشته باشد، خودتان هم فكر كنيد)
1ـ براي اين كه در يك جامعه اقتصاد اسلامي اجرا شود، لازم است افرادي كه با مفاهيم، موضوعات و احكام اسلامي آشنا هستند، در آن جامعه حضور داشته باشند. متأسفانه جامعه ما در 25 سال گذشته از اين نظر با كمبود شديد نيروهايي فكري متخصص در اقتصاد اسلامي مواجه بوده است.
2ـ علاوه بر اين، براي اين كه يك نظام اقتصادي در يك جامعه حكمفرما شود، بايد پيشاپيش مجموعه اي منظم و مدون از آموزه هاي آن نظام در اختيار برنامه ريزان اقتصادي جامعه باشد. با توجه به اين كه تقريبا در تمامي طول حيات اسلام، نظام اقتصادي آن مورد غفلت بوده و به جز در دوره اي كوتاه در صدر اسلام، نظام اقتصادي اسلامي در جامعه جريان نداشته است، لذا بلافاصله پس از پيروزي انقلاب اسلامي، دست دولتمردان از اين نظر خالي بود و مجموعه اي منظم و مدون كه به آن ها بگويد براي حاكم ساختن اقتصاد اسلامي چه بايد بكنند در اختيار نداشتند. از آن زمان تاكنون در اين زمينه كارهايي شده است و مطالعات خوبي درباره اقتصاد اسلامي به انجام رسيده ولي از نتايج مطالعات مزبور براي اسلامي كردن اقتصاد ايران بهره برداري بايسته نشده است. چرا بند 3 را ببينيد.
3ـ در بند قبل گفتيم كه در25 ساله گذشته تلاش هاي نظري براي اسلامي كردن اقتصاد ايران انجام شده ولي در مرحله عملي مورد بهره برداري قرار نگرفته است. علت هاي بلا استفاده ماندن تحقيقات مزبور و در نتيجه جدا ماندن اقتصاد ايران از اقتصاد اسلامي از اين قرارند:
اولاـ در بخشهايي از تاريخ بعد انقلاب، متأسفانه سكان اقتصاد كشور در دست كساني بوده است كه اعتقاد به چيزي به نام اقتصاد اسلامي نداشته اند و لذا به تحقيقاتي كه در اين زمينه انجام مي شده وقعي نمي نهادند.
ثانياـ بروز مسائلي جديد در عرصه اقتصاد بين الملل كه طبعا آثار آن در ايران هم ظاهر مي شد، در پاره اي از موارد نتايج تحقيقات قبلي را تحت الشعاع قرار مي داد و كارايي آن ها كاهش مي يافت. به عنوان مثال: قانون بانكداري بدون ربا كه هنوز هم به طور كامل و دقيق اجرا نشده، با مسئله جديدي در اقتصاد بين الملل مواجه شده كه قادر به پاسخگويي به آن نيست و براي مواجهه با آن بايد تحقيقات جديدي انجام شود، اين مسأله جديد، رواج روز افزون تجارت الكترونيك و پول الكترونيك است كه به هر

حال، ملاحظات خاص خودش را دارد و بايد احكام اسلامي آن مورد مطالعه قرار گيرد.
4ـ دليل ديگر براي حاكم نشدن اقتصاد اسلامي اين است كه در جامعه ما متأسفانه زمينه فرهنگي لازم براي رواج اقتصاد اسلامي ايجاد نشده است. نمي توان يك نظام اقتصادي را به جامعه اي كه به لحاظ فرهنگي هنوز آماده پذيرش آن نيست، تحميل كرد. در اين زمينه (فرهنگ سازي براي اقتصاد اسلامي) متأسفانه خيلي كم كار كرده ايم و كارنامه قابل قبولي نداريم.
5ـ با اين همه، يك نقطه روشن و اميدواركننده وجود دارد و آن اراده جدي مسئولان نظام (مسئولان رده بالا) در همه سالهاي پس از پيروزي انقلاب براي اسلامي كردن اقتصاد ايران است. اگر اين اراده نمي بود، همين قدر هم كه پيش رفته ايم، جلو نمي رفتيم. و اگر اين شعله همچنان فروزان بماندـ انشاءالله مي توان اميدوار بود كه تدابير جدي براي فرهنگ سازي، نظريه پردازي و اجراي اقتصاد اسلامي اتخاذ شود.
انشاءالله

نوسازي صنعتي در کشور ايران , کره و ژاپن تقريبا همزمان شروع شده است ولي آنها به پيشرفت اقتصادي دست يافته اند و ما هنوز مصرف کننده ايم ؟

پرسش

نوسازي صنعتي در كشور ايران , كره و ژاپن تقريبا همزمان شروع شده است ولي آنها به پيشرفت اقتصادي دست يافته اند و ما هنوز مصرف كننده ايم ؟

پاسخ

اين مسئله داراي علل و عوامل متعددي است اگر در روند سازندگي كشورهايي مانند ژاپن و كره كه طي چندين دهه خود را از مرز يك كشور عقب افتاده به كشورهاي توسعه يافته رسانده اند, مطالعه اي صورت گيرد الگويي از استراتژي آن ها استخراج مي گردد كه كم و بيش مراحل زير را در بر دارد:
1- اصلاحات وسيع با اولويت دادن در تخصيص منابع به نظام هاي آموزشي و تربيتي ;
2- تلاش سازمان يافته براي دست يابي به علم و تكنولوژي جديد و بومي سازي آن در چهار چوب نيازهاي جامعه خود;
3- حركت در چهار چوب برنامه اي منظم براي سامان دهي زيرساخت هاي اقتصادي ;
4- بازسازي بخش خصوصي توسط دولت در چهار چوب مصالح ملي ;
5- توجه به ارزش هاي ملي و هويت فرهنگي در انتخاب الگوي توسعه ;
6- شناخت دقيق واقعيات جامعه و درك امكانات و محدوديت هاي كشور;
در اقدامات اين كشورها عمدتا" بهبود نقش انسانها در توسعه مورد توجه بوده است ; لذا اصلاحات را از نهادهاي آموزشي و فرهنگي شروع كرده و به موازات آن نهادها و ساختارهاي اجرايي را اصلاح كرده اند. ژاپني ها زماني كه استراتژي توسعه خود را ترسيم مي نمودند, آينده كشور را بر محور سه رشته عمده الكترونيك , انفورماتيك و بيوتكنولوژي سازمان دادند. اين انتخاب بر اساس درك درست محدوديت هاي اساسي اين كشور در زمينه مواد خام و انرژي و سمت گيري بر بناي امكانات موجود بود ; زيرا در اين سه رشته تكيه گاه اساسي سرمايه هاي انباشته شده انساني بود كه ژاپني ها سطح بسيار بالايي از آن را دارا بودند. (موئمني , فرشاد, كالبدشناسي يك برنامه توسعه , ص 44) در انتقال تكنولوژي و صنايع , بدون نيروي انساني كار آمد و دانش لازم چيزي جز وارد كردن دستگاه , فن و تكنسين خارجي نخواهد بود, كه خود به آفت مهارت زدايي از جمعيت بومي مي انجامد ; بنابراين مسئله اساسي سازگاري انتقال تكنولوژي با توسعه درون زاست توسعه ژاپن در زمينه هاي گوناگون از جمله صنعت بر آيند تقليد فنون وارداتي بيگانه نبود بلكه حاصل دو فرايند موازي و مستمر فرايندهاي انطباق و نوآوري بود. تجربه ژاپن به خوبي نشان داد كه از يك طرف انتقال تكنولوژي لزوما" مستلزم تقليد صرف نيست و از سوي ديگر بايد بر مبناي وفاق ملي توانايي ها و امكانات محلي چشم دوخت و به

مشاركت مردم در اجراي توسعه درون زا توجه داشت . رعايت اين نكات باعث رشد و نوآوري در عرصه هاي گوناگون صنعت , تكنولوژي و... در جوامعي مانند ژاپن , كره و برخي از كشورهاي جنوب شرق آسيا شده است ; در مقابل عدم پيشرفت و مشكلاتي كه برخي از جوامع مانند ايران دارند بر اثر رعايت موارد فوق مي باشد نگاهي گذرا به الگوهاي قبل و بعد از انقلاب اسلامي اين واقعيت را آشكار مي سازد كه عدم انتخاب الگوهاي صحيح و مناسب كشور را در مدارهاي توسعه نيافتگي نگه داشته است . منابع در آمدي نفت اين فرصت را فراهم ساخت كه با دلارهاي نفتي اولويت اقدامات توسعه اي رژيم گذشته بدون توجه به نظام هاي فرهنگي و اصلاحات ساختاري از ساخت فيزيكي جامعه شروع شود. در آمدهاي حاصل از صدور نفت خام در كنار وابستگي و فساد رژيم شاهنشاهي آثار نامطلوب متعددي در برداشت ; از قبيل : 1- ايجاد نظام بزرگ دولتي مصرف كننده منابع و مخرب سازندگي و توسعه ; 2- به وجود نيامدن نظام هاي آماري و اطلاعات براي شناخت تحولات جامعه در ابعاد مختلف به عنوان پشتوانه براي نظام هاي برنامه ريزي ; 3- به وجود نيامدن نظام هاي نظارتي و ارزش يابي ; 4- عدم شكل گيري بخش خصوصي سالم و فعال در خدمت منابع ملي ; 5- عدم انتقال علم و فن آوري مناسب با ساختارهاي مختلف اقتصادي , سياسي , مديريتي و فرهنگي . متائسفانه اين روند بعد از انقلاب اسلامي خصوصا" بعد از جنگ تحميلي ادامه يافت آثار نامطلوب خود را بر بخش هاي اقتصادي , صنايع و... بر جاي نهاد. اميد مي رود با توجه به بازنگري ها اقداماتي در زمينه پيشرفت بخش صنعت و ساير بخش هاي كشور در حال اقدام مي باشد شاهد پيشرفت و نوآوري هاي جديد متناسب با نيازها وارزش هاي جامعه باشيم .

براي آگاهي بيشتر ر.ك :

1- محمد تقي نظر پور, ارزشها و توسعه , ص 93
2- فرامرز رفيع پور, توسعه و تضاد, ص 549
3- حسن بنيانيان , مدلي بر آسيب شناسي انقلاب اسلامي , ص 143)

بیمه

آیا بیمه عقد لازم است یا جایز؟

پرسش

آیا بیمه عقد لازم است یا جایز؟

پاسخ

اين مسئله نيز در فقه مطرح است كه اصل در همه عقود، لزوم است. اصل اولي در همه عقدها لازم بودن است، مگر اينكه دليلي بر جايز بودن داشته باشيم. بنابراين اگر ما معامله بيمه را معامله بي مانعي تشخصي دهيم، معامله غير قابل برگشت هم هست؛ يعني بيمه‌گر يا بيمه‌گزار حق ندارد بعد از بستن قرارداد معامله، آن را بهم بزند، مگر دو طرف حاضر بشوند كه در اين صورت اسم آن مي شود اِقاله يا تقايُل، يعني دو طرف مي خواهند معامله را بهم بزنند. دو طرف، هر عقد لازمي را مي توانند بهم بزنند، ولي خاصيت عقد لازم اين است كه يك طرف به تنهايي نمي تواند آن را بهم بزند. پس، از جمله خصوصيات عقد بيمه ـ اگر بيمه را يك عقد جداگانه بدانيم ـ اين است كه عقد لازم است.

چه چيز باعث شده است تا بيمه، عملي معقول و مشروع به شمار رود ؟

پرسش

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملي معقول و مشروع به شمار رود ؟

پاسخ

آنچه که بیمه را يك عمل معقول و مشروع مي،كند، نفس تعهد بیمه‌گر است. در بیمه، بیمه‌گر متعهد مي‌شود که درصورت وقوع حادثه يا بروز خسارت ،آن را جبران کند يا فلان مبلغ پول بدهد. اين تعهد بیمه گر براي بیمه گذار ارزش دارد؛ يعني بيمه گذار آدمي است که اگر اين تعهد نباشد، هميشه يك حالت دلهره دارد که اگر حريقي بيايد و مال‌التجارة من از بين برود من خاك نشين خواهم شد، اگر من فوت بکنم ورثة من چنين خواهند شد. يك حالت ناراحتي و اضطرابي دارد، دنبال کسب اطمينان مي‌گردد. کار بیمه گر اين است که به او تأمين مي‌دهد؛ يعني وقتي او متعهد شد که در صورت وقوع حادثه يا بروز خسارت، من جبران مي‌کنم، آن اضطراب و ناراحتي بیمه گزار را از بين مي برد . در زبان عربي بیمه را تأمين مي‌گويند و اين لغت بسيار خوبي بوده که برايش انتخاب کرده‌اند.
بیمه‌گر به بیمه گزار تأمين مي‌دهد، امنيت خاطر مي‌دهد. همين عمل ارزش دارد. اصلاً ارزش کار بیمه‌گر که در متن معامله قرار گرفته، پولي نيست که بعدها مي‌خواهد بپردازد که بگوييد اين پول مجهول است و چون مجهول است، عقد باطل است. آنچه که در اينجا ارزش دارد اين است که بیمه گر متعهد مي‌شود. اين تعهد براي بیمه‌گزار ارزش دارد. بیمه گزار پول را در ازاي اين تعهد مي‌دهد. ولي اين تعهد، يك تعهد خالي نيست، تعهدي است که «اَلْمُؤْمِنونَ عِنْدَ شُروطِهِمْ» هر کس که تعهدي کرد بايد به تعهد خود وفا کند. لهذا فقها گفته اند اگر ما بخواهيم بیمه را داخل در يکي از عقود معمول درآوريم، نزديکترين مسئله فقهي به مسئلة بیمه، مسئلة ضمان است، کتاب الضمان: (کتاب ضمانت) چون ضمانت تعهد است.

چه چيز باعث شده است تا بيمه، عملي معقول و مشروع به شمار رود ؟

پرسش

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملي معقول و مشروع به شمار رود ؟

پاسخ

آنچه که بيمه را يك عمل معقول و مشروع مي‌كند، نفس تعهد بيمه‌گر است. در بيمه، بيمه‌گر متعهد مي‌شود كه درصورت وقوع حادثه يا بروز خسارت ،آن را جبران كند يا فلان مبلغ پول بدهد. اين تعهد بيمه گر براي بيمه گذار ارزش دارد؛ يعني بيمه گذار آدمي است كه اگر اين تعهد نباشد، هميشه يك حالت دلهره دارد كه اگر حريقي بيايد و مال‌التجارة من از بين برود من خاك نشين خواهم شد، اگر من فوت بكنم ورثة من چنين خواهند شد. يك حالت ناراحتي و اضطرابي دارد، دنبال كسب اطمينان مي‌گردد. كار بيمه گر اين است كه به او تأمين مي‌دهد؛ يعني وقتي او متعهد شد كه در صورت وقوع حادثه يا بروز خسارت، من جبران مي‌كنم، آن اضطراب و ناراحتي بيمه گزار را از بين مي برد . در زبان عربي بيمه را تأمين مي‌گويند و اين لغت بسيار خوبي بوده كه برايش انتخاب كرده‌اند.
بيمه‌گر به بيمه گزار تأمين مي‌دهد، امنيت خاطر مي‌دهد. همين عمل ارزش دارد. اصلاً ارزش كار بيمه‌گر كه در متن معامله قرار گرفته، پولي نيست كه بعدها مي‌خواهد بپردازد كه بگوييد اين پول مجهول است و چون مجهول است، عقد باطل است. آنچه كه در اينجا ارزش دارد اين است كه بيمه گر متعهد مي‌شود. اين تعهد براي بيمه‌گزار ارزش دارد. بيمه گزار پول را در ازاي اين تعهد مي‌دهد. ولي اين تعهد، يك تعهد خالي نيست، تعهدي است كه «اَلْمُؤْمِنونَ عِنْدَ شُروطِهِمْ» هر كس كه تعهدي كرد بايد به تعهد خود وفا كند. لهذا فقها گفته اند اگر ما بخواهيم بيمه را داخل در يكي از عقود معمول درآوريم، نزديكترين مسئله فقهي به مسئلة بيمه، مسئلة ضمان است، كتاب الضمان: (كتاب ضمانت) چون ضمانت تعهد است.

آيا بيمه نوعي قمار نيست؟

پرسش

آيا بيمه نوعي قمار نيست؟

پاسخ

فقها هيچ احتمال نداده‌اند كه بيمه داخل در باب قمار بشود و وجهي هم ندارد كه ما بيمه را داخل در باب قمار بدانيم. صرف به خطر انداختن، ملاك قمار نيست. گفتيم [براي صحت يك معامله] بايد آن استثناها وجود نداشته باشد. در با ب معاملات، ريشه استثناها آن چيزي است كه در آية قرآن آمده كه قمار هم يكي از مصداقهاي آن است: «وَلا تَأكُلوا اَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» بقره/188 مقصود اين است كه وقتي پول شما در ميان شما گردش مي‌كند، بيهوده گردش نكند؛ يعني توأم باشد با يك هدف عقلايي به اصطلاح فقها. انسان يك وقت مي‌بخشد؛ بخشيدن در مواردي يك كار انساني است؛ يعني يك نياز انساني است. انسان در موردي مي‌خواهد كه جود كرده باشد. اين يك كار بيهوده نيست. يا وقتي انسان جنس خودش را به طرف مي‌فروشد، در مقابل پول مي‌گيرد. يا انسان پول مي‌دهد در مقابل از معلم درس مي‌گيرد. باز پول بيهوده گردش نكرده. ولي در مورد قمار و امور شبه قمار، پول از دست طرف بيرون مي‌رود بدون اينكه چيزي كسب كرده باشد. از نظر شارع اين پول بيهوده بيرون رفته است.
ولي در مورد بيمه اينطور نيست. بيمه يك هدف عقلايي دارد. انسان تأمين مي‌گيرد و در مواردي ـ اگر خسارتي يا حادثه‌اي پيش آيد ـ غير از تأمين، پول هم مي‌گيرد و بنابر اين پولي كه بيمه‌گزار مي دهد هرگز مصداق «وَلا تَأكُلوا اَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» نيست.

ربا و قرض‌الحسنه

ديدگاه قرآن را در باره ربا خواري بيان فرماييد.

پرسش

ديدگاه قرآن را در باره ربا خواري بيان فرماييد.

پاسخ

يكي ديگر از كارهاي مالي، كه قرآن، به شدت، مسلمانان را از دست زدن به آن نهي فرموده، ربا خواري است. معامله ربوي، كم و بيش در همه زمان و در همه جوامع وجود داشته است و امروزه نيز وجود دارد به ويژه در عصر پيامبر اسلام اين عمل رواج بسيار داشته و يكي از مفاسد اقتصادي جامعه جاهلي بوده است.
برخورد قرآن با پديده ربا خواري، بسيار تند و تهديد آميز است و ما در اينجا به نمونه هايي از آن اشاره مي كنيم:
(الذين يأكلون الربوا لايقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا و احل الله البيع و حرم الربوا فمن جائه موعظة من ربه فانتهي فله ما سلف و امره الي الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون) (1)
((كساني كه ربا مي خورند نمي ايستند (يا در قيامت از قبر بر نمي خيزند) مگر همانند كسي كه با تأثير شيطان ديوانه شده باشد اين كه (اينان) مرتكب ربا خواري مي شوند، بدان علت است كه مي گويند (و معتقدند) كه خريد و فروش هم مثل رباست و (چون خريد و فروش حلال است پس ربا هم حلال است) در صورتي كه خداوند خريد و فروش را حلال و ربا خواري را حرام و منع كرده است. پس آن كسي كه اندرز خداوند به او رسيده و (تحت تأثير آن موعظه و اندرز) به اين عمل زشت پايان داد، خداوند از گذشته او در گذرد و در پايان، سر و كارش با خدا باشد و هر كس كه به اين عمل باز گردد، همراه آتش خواهد بود و در آن جاودان بماند.))
در جاي ديگر مي فرمايد:
(يمحق الله الربوا و يربي الصدقات و الله لا يحب كل كفار اثيم) (2)
((خداوند سود ربا خواري را نابود كرد و صدقات را فزوني بخشيد و او مردم بي ايمان و گنهكار را دوست نمي دارد.))
و در آيه ديگر آمده است:
(يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين * فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلكم رئوس اموالكم لا تظلمون و لا تظلمون) (3)
((اي كساني كه ايمان داريد، تقواي خدا پيشه كنيد و دنباله ربا خواري را اگر واقعاً ايمان داريد، رها كنيد و هر گاه ربا خواري را ترك نكرديد در واقع به جنگ با خدا و رسول بر خاسته ايد و اگر پشيمان شديد، سرمايه اصلي

شما مال خودتان باشد كه در اين صورت، نه كسي به شما و نه شما به كسي ستم مي كنيد.))
خداوند در يكي از آيات مذكور، در يك تشبيه يا در ضمن يك مثال، مي گويد: ربا خوار جز همانند كسي كه شيطان با او تماس حاصل كرده و ديوانه اش نموده است، بر نخيزد.
در تفسير اين آيه و تحليل اين تشبيه بعضي از مفسران گفته اند: منظور اين است كه ربا خوار در قيامت سر از قبر بر نمي دارد مگر همانند شخص ديوانه. او مبهوت، متحير و ديوانه محشور مي شود؛ ولي بعضي ديگر گفته اند: اين حالات بهت و ديوانگي، در همين دنيا براي ربا خوار حاصل مي شود؛ يعني كساني كه به ربا خواري عادت كنند، در واقع، حالتي جنون آميز پيدا خواهند كرد و دائماً در فكر چك و سفته هستند، حتي در خيابان هم كه راه مي روند، گويي در عالم ديگر سير مي كنند و متوجه خود و اطرافشان نيستند، بلكه همه هوش و حواس و فكر خود را به پول و سرمايه و سودش سپرده اند و ممكن است حالتشان در قيامت هم تحقق عيني همين وضع روحي در اين عالم باشد قرآن با اين تشبيه، مسلمانان را متوجه مي كند كه با دست زدن به ربا خواري، خود را به اين وضع مبتلا نكنند تا عقل و هوش از سر آنها نرود.
پاورقي1: بقره 275
پاورقي2: بقره 276
پاورقي3: بقره 278 و 279

رباخواري چه زيانها و خسارتهايي را بدنبال دارد؟

پرسش

رباخواري چه زيانها و خسارتهايي را بدنبال دارد؟

پاسخ

رباخواري، تعادل اقتصادي را در جامعه‌ها به هم مي‌زند و ثروتها را در يك قطب اجتماع جمع مي‌كند، زيرا جمعي بر اثر آن فقط سود مي‌برند و زيانهاي اقتصادي همه متوجه جمعي ديگر مي‌گردد و اگر مي‌شنويم و مي‌بينيم فاصله ميان كشورهاي ثروتمند و فقير جهان روز بروز بيشتر مي‌گردد يك عامل آن همين است و بدنبال آن بروز جنگهاي خونين است/
رباخواري يك نوع تبادل اقتصادي ناسالم است كه عواطف و پيوندها را سست مي‌كند و بذر كينه و دشمني را در دلها مي‌پاشد و در واقع رباخواري بر اين اصل استوار است كه رباخوار فقط سود پول را مي‌بيند و هيچ توجهي به ضرر و زيان بدهكار ندارد/
اينجاست كه بدهكار مي‌فهمد كه رباخوار، پول را وسيله بيچاره ساختن او و ديگران قرار داده است/
درست است كه ربادهنده در اثر احتياج تن به ربا مي‌دهد اما هرگز اين بي‌عدالتي را فراموش نخواهد كرد و حتي كار بجايي مي‌رسد كه فشار پنجه رباخوار را هر چه تمامتر بر گلوي خود احساس مي‌كند، اين موقع است كه سراسر وجود بدهكار، به رباخوار لعنت و نفرين مي‌فرستد و تشنه خون او مي‌شود/
اين است كه مي‌گوييم رباخاري از نظر اخلاقي، اثر فوق العاده بدي در روحيه وام گيرنده مي‌گذارد و كينه او را دل خودش مي‌يابد و پيوند تعاون و همكاري اجتماعي را بين افراد و ملتها سست مي‌كندو در روايت اسلامي كه در ضمن جمله كوتاه و پر معنايي، به اثر سؤ اخلاقي ربا اشاره شده است:
در كتاب وسائل الشيعه در مورد علت تحريم ربا مي‌خوانيم:
هشام بن سالم مي‌گويد: امام صادق(ع) فرمودند:
«خداوند ربا را حرام كرده تا مردم از كار نيك امتناع نورزند». {1}
[1].وسائل الشيعه، ج 12، ص 422/

وظايف مردم و دولت در مقابله با رباخواري چيست؟

پرسش

وظايف مردم و دولت در مقابله با رباخواري چيست؟

پاسخ

وظيفه مردم و دولت در مقابله با پديده شوم رباخواري، امر به معروف و نهي از منكر و نظارت عمومي است؛ زيرا رباخواري، از عوامل فساد در جامعه و به مخاطره افتادن عدالت اقتصادي و ايجاد اختلاف طبقاتي و گسترش فقر به شمار مي‌رود.
امام علي(ع) در نامه خود به مالك اشتر وظيفة حاكم را نظارت بر تجار و صاحبان صنايع مي‌داند و مي‌فرمايد: "به كار آنان بنگر چه در آن جا باشند كه به سر مي‌بري و يا در شهرهاي ديگر با اين همه بدان كه ميان بازرگانان بسيار كساني‌اند كه بخيل‌اند و در پي احتكارند. به سود خود مي‌انديشند و كالا را به هر بها كه خواهند مي‌فروشند و اين سود جويي زياني براي همگان است."1[1]
بر اين اساس در اصل 49 قانون اساسي جمهوري اسلامي آمده است: دولت موظف است ثروت‌هاي ناشي از ربا، غصب، رشوه اختلاس، سرقت، قمار... و ساير موارد غير مشروع را گرفته و به صاحب حق ردكند و در صورت معلوم نبودن به بيت المال بدهد. اين حكم بايد با رسيدگگي و تحقيق و ثبوت شرعي به وسيله دولت اجرا شود. متأسفانه اين اصل قانون اساسي به درستي اجرا نشده است و بايد اجراي آن را از دستگاه حكومتي مطالبه كرد.
وظيفه مردم نيز، امر به معروف و نهي از منكر با در نظر گرفتن مراحل و مراتب آن است. اگر دولت در اين راستا قصوري دارد اين عذر و دليل موجهي براي بي تفاوتي مردم نمي‌شود؛ زيرا مسئوليت نهي از منكر تنها متوجه دولت نيست، بلكه عموم مردم اعم از دولتمردان و آحاد جامعه در قبال گناه شرعاً مسئوليت دارند. [1]نهج البلاغه، نامة 53.

در خصوص رواج ربا که عامل اصلي آن عملكرد بسيار بد بانكها و كارمزدهاي سنگين مي باشد، چرا كاري صورت نمي دهيد؟!

پرسش

در خصوص رواج ربا که عامل اصلي آن عملكرد بسيار بد بانكها و كارمزدهاي سنگين مي باشد، چرا كاري صورت نمي دهيد؟!

پاسخ

ربا يك كار حرام است و از گناهان كبيره شمرده مي شود، ولي آنچه در بانك ها صورت مي گيرد، در قالب عقود اسلامي است. در اين قالب ربايي وجود ندارد، چون بانك ها در نظام جمهوري اسلامي بر مبناي رعايت ضوابط اسلامي و در قالب عقود اسلامي مثل مضاربه و جعاله با شهروندان قرار داد مي بندند. در قراردادهايي كه مبناي آن عقد اسلامي است، اضافه اي كه داده يا گرفته مي شود، ربا تلقي نمي گردد. در عين حال طرف هاي قرار داد با بانك بايد بر اساس آن عنواني كه پول را دريافت كرده يا مي سپارند، عمل نمايند، مثلاً وام مضاربه را براي همان مورد به كار اندازند.
امّا از بُعد ديگر به نظر مي رسد ميزان كارمزدها و درصدهايي كه بانك ها بابت مشاركت و عقود اسلامي مي گيرند، اگرچه به لحاظ شرعي اشكالي ندارد، امّا به لحاظ ميزان بالاي آن، بر مردم فشار وارد مي كند. اميد است برنامه ريزان اقتصادي در راستاي حمايت از حقوق مردم، ميزان سود بانكي را كاهش و تسهيلات بانكي را با نرخ معقول و مناسب در اختيار مردم قرار دهند.

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پاسخ

اساساً قرآن سود گرفتن از قرض را ظلم مي داند. و مي دانيم كه ظلم، يعني گرفتن چيزي بدون حق و بدون يك مجوّز. البته مجوز طبيعي نه مجوز قانوني. در واقع عدل هم يعني به هر مستحقي آنچه را كه استحقاق دارد دادن. و ظلم تجاوز به حقوق ديگران است. قرآن ربا گرفتن را تجاوز به حق قرض گيرنده تلقي مي كند و به قول ما اصلاً نامشروع مي داند.
«اَلَّذينَ يُنْفِقونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنونَ» بقره/274 اين آيه از انفاق و نيكوكاري شروع مي شود و از همين جا گفتيم استشمام مي شود كه نظر به همان والمهاي به اصطلاح درماندگي است. بعد بلافاصله مي فرمايد:
«لَّذينَ يَأكُلونَ الرِّبوا لا يَقومونَ اِلاّ كَما يَقومُ الَّذي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِاَنَّهُمْ قالوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَاَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» بقره/275 آنها كه ربا مي خورند بر نمي خيزند مگر مانند كسي كه شيطان او را مس كرده؛ يعني مانند مجنون و جن زده و آدمي كه عقل و هوش و فكرش را از دست داده. قرآن مي خواهد بگويد، رباخواري كأنّه تأثيري در فكر و هوش مي كند، انسان را ديوانه مي كند. اين به موجب آن است كه گفتند: «اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبوا» گفتند چه فرقي مي كند كه انسان خريد و فروش كند يا ربا بخورد «وَاَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» ولي اين جور نيست، خدا بيع را حلال كرده و ربا را حرام.
«فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهي فَلَهُ ما سَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَي الله» مقصود اين است كه اگر موعظهاي درباره ربا بيايد و منتهي بشود يعني از اين ساعت ديگر توجه به دستور بكند، «فَلَهٌ ما سَلَفَ» گذشته ها همه محو شده، گذشتهها گذشته. «وَاَمْرُهُ اِلَي الله» يعني در دنيا از او پس نگيريد. «وَ مَنْ عادَ فَاُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدونَ» كساني كه بعد از نزول اين آيه بخواهند ربا بگيرند مستحق آتشاند. «يَمْحَقٌ اللهُ الرِّبوا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ» خدا ربا را محو مي كند (در واقع يعني بي بركتي را متوجهش مي كند) و به عكس صدقات را نمو مي دهد. «وَاللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ اَثيمٍ» در اينجا رباخوار به كَفّار و اثيم تعبير شده.

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پاسخ

اساسآ قرآن سود گرفتن از قرض را ظلم مي داند. و مي دانيم كه ظلم، يعني گرفتن چيزي بدون حق و بدون يك مجوّز. البته مجوز طبيعي نه مجوز قانوني. در واقع عدل هم يعني به هر مستحقي آنچه را كه استحقاق دارد دادن. و ظلم تجاوز به حقوق ديگران است. قرآن ربا گرفتن را تجاوز به حق قرض گيرنده تلقي مي كند و به قول ما اصلآ نامشروع مي داند.
«اَلَّذينَ يُنْفِقونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرّآ وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنونَ» بقره/274 اين آيه از انفاق و نيكوكاري شروع مي شود و از همين جا گفتيم استشمام مي شود كه نظر به همان ولمهاي به اصطلاح درماندگي است. بعد بلافاصله مي فرمايد:
«لَّذينَ يَأكُلونَ الرِّبوا لا يَقومونَ اِلاّ كَما يَقومُ الَّذي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِاَنَّهُمْ قالوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَاَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» بقره/275 آنها كه ربا مي خورند بر نمي خيزند مگر مانند كسي كه شيطان او را مس كرده؛ يعني مانند مجنون و جن زده و آدمي كه عقل و هوش و فكرش را از دست داده. قرآن مي خواهد بگويد، رباخواري كأنّه تأثيري در فكر و هوش مي كند، انسان را ديوانه مي كند. اين به موجب آن است كه گفتند: «اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبوا» گفتند چه فرقي مي كند كه انسان خريد و فروش كند يا ربا بخورد «وَاَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» ولي اين جور نيست، خدا بيع را حلال كرده و ربا را حرام.
«فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهي فَلَهُ ما سَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَي الله» مقصود اين است كه اگر موعظهاي درباره ربا بيايد و منتهي بشود يعني از اين ساعت ديگر توجه به دستور بكند، «فَلَهٌ ما سَلَفَ» گذشته ها همه محو شده، گذشته‌ها گذشته. «وَاَمْرُهُ اِلَي الله» يعني در دنيا از او پس نگيريد. «وَ مَنْ عادَ فَاُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدونَ» كساني كه بعد از نزول اين آيه بخواهند ربا بگيرند مستحق آتش‌اند. «يَمْحَقٌ اللهُ الرِّبوا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ» خدا ربا را محو مي كند (در واقع يعني بي بركتي را متوجهش مي كند) و به عكس صدقات را نمو مي دهد. «وَاللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ اَثيمٍ» در اينجا رباخوار به كَفّار و اثيم تعبير شده.

دیدگاه فقها در مورد رباي معاملي چيست؟

پرسش

دیدگاه فقها در مورد رباي معاملي چيست؟

پاسخ

ميان فقها اختلاف است. در هر مذهبي از مذاهب اهل تسنن يك نظر است و در ميان شيعه هم، معروف يك نظر است. بحثي كه در ميان فقها مطرح است اين است كه آيا رباي معاملي، مثل رباي قرضي در مطلق اشياء حرام است؟ بعضي گفته‌اند: بله در مطلق اشياء حرام است. بعضي هم محدودش كرده‌اند. معروف در ميان شيعه اين است كه در مورد مكيل و موزون حرام است؛ يعني در مورد اجناسي كه با كيل و وزن فروخته مي شوند، رباي معاملي جاري است و در غير اينها رباي معاملي جاري نيست. البته شك نيست كه در بعضي چيزها اساساً رباي معاملي معني ندارد، مثل اسب، چون ارزش اسب به كميت آن نيست و ربا به كميت بر مي گردد. بسا هست كه ارزش يك اسب معادل است با ده اسب ديگر. در مورد چيزهايي كه ارزش آنها تابع كميتشان نيست، معني ندارد كه رباي معاملي حرام باشد. و گاهي نتيجه معكوس مي دهد؛ مثلاً اگر بگوييم يك اسب را با دو اسب معامله كردن ربا است، معنايش اين است كه كسي كه يك اسب مي دهد و دو اسب مي گيرد، ربا خورده است در حالي كه بسا هست كه يك اسب به تنهايي بيش از دو اسب ارزش داشته باشد و آن كه ربا خورده است آن كسي است كه يك اسب گرفته نه آن كسي كه دو اسب گرفته است.
بنابراين آن طور كه بعضي اهل تسنن گفته‌اند كه در مطلق اشياء رباي معاملي هست، حرف درستي نيست. در واقع آنچه كه در فقه شيعه و فقه اهل تسنن در اين باره آمده، همه، تفاسيري است بر يك سلسله رواياتي كه از پيغمبر اكرم رسيده است. اگر انسان ابتدا به آن سلسله روايات كه از پيغمبر اكرم در مورد رباي معاملي رسيده توجه كند بعد روايات شيعه را ببيند كه در مقام توضيح آنهاست، مطلب كاملاً روشن مي شود و علت اشتباه هم اين بوده كه به روايات نبوي كه در كتب اهل سنت است توجه نشده. در نتيجه به اين مطلب رسيدهاند كه فقط مكيل و موزون خصوصيت دارد و مثلاً در معدود، رباي معاملي جاري نيست. فقهايي كه گفتهاند فقط در مكيل و موزون ربا هست، مثلاً اگر صد من گندم را بفروشيم به صد و بيست من، رباست، ولي در معدودات ربا نيست، گفتارشان قهراً اين شبهه را به وجود مي آورد كه اگر هزار تومان اسكناس به هزار و صد تومان اسكناس فروخته شود ربا نيست، چون اسكناس مكيل و موزون نيست و معدود است. قهراً اين سؤال پيش مي آيد كه حكمت و فلسفه حرمت ربا هر چه باشد، چه فرقي است ميان «مكيل و موزون» و

معدود؟ البته معدودهايي كه ملاك ارزش آنها كميت نيست؛ مثل اسب همين طور است، ولي ميان معدودهايي كه ارزش آنها به كميت است و مكيل و موزون، در اين جهت فرقي نيست. نتيجه اين شده كه گفتهاند اجناسي كه مورد معامله واقع ميشود دو قسم است: يا مكيل و موزون است ويا چنين نيست، و رباي معاملي در مكيل و موزون جايز نيست، در غير مكيل و موزون جايز است. دو مقدمه هم كه اينجا ثابت شد: يكي اينكه اسكناس خودش ماليت دارد، پس خودش مي تواند طرف معامله واقع شود. اسكناس مثل ورقه سفته نيست. سفته را مي گويند سند است ولي اسكناس خودش پول است و لذا سند سفته را نمي شود خريد و فروش كرد ولي اسكناس را مي شود. مقدمه دوم اينكه رباي معاملي اختصاص دارد به مكيل و موزون و در غير آن جاري نيست. در معدوداتي هم كه ارزش آنها به كميتشان بستگي دارد، رباي معاملي مانعي ندارد. نتيجهاي كه مي گيرند اين است كه پس خريد و فروش اسكناس بلامانع است.

ديدگاه قرآن را در باره ربا خواري بيان فرماييد.

پرسش

ديدگاه قرآن را در باره ربا خواري بيان فرماييد.

پاسخ

يكي ديگر از كارهاي مالي، كه قرآن، به شدت، مسلمانان را از دست زدن به آن نهي فرموده، ربا خواري است. معامله ربوي، كم و بيش در همه زمان و در همه جوامع وجود داشته است و امروزه نيز وجود دارد به ويژه در عصر پيامبر اسلام اين عمل رواج بسيار داشته و يكي از مفاسد اقتصادي جامعه جاهلي بوده است.
برخورد قرآن با پديده ربا خواري، بسيار تند و تهديد آميز است و ما در اينجا به نمونه هايي از آن اشاره مي كنيم:
(الذين يأكلون الربوا لايقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا و احل الله البيع و حرم الربوا فمن جائه موعظة من ربه فانتهي فله ما سلف و امره الي الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون) (1)
((كساني كه ربا مي خورند نمي ايستند (يا در قيامت از قبر بر نمي خيزند) مگر همانند كسي كه با تأثير شيطان ديوانه شده باشد اين كه (اينان) مرتكب ربا خواري مي شوند، بدان علت است كه مي گويند (و معتقدند) كه خريد و فروش هم مثل رباست و (چون خريد و فروش حلال است پس ربا هم حلال است) در صورتي كه خداوند خريد و فروش را حلال و ربا خواري را حرام و منع كرده است. پس آن كسي كه اندرز خداوند به او رسيده و (تحت تأثير آن موعظه و اندرز) به اين عمل زشت پايان داد، خداوند از گذشته او در گذرد و در پايان، سر و كارش با خدا باشد و هر كس كه به اين عمل باز گردد، همراه آتش خواهد بود و در آن جاودان بماند.))
در جاي ديگر مي فرمايد:
(يمحق الله الربوا و يربي الصدقات و الله لا يحب كل كفار اثيم) (2)
((خداوند سود ربا خواري را نابود كرد و صدقات را فزوني بخشيد و او مردم بي ايمان و گنهكار را دوست نمي دارد.))
و در آيه ديگر آمده است:
(يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين * فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلكم رئوس اموالكم لا تظلمون و لا تظلمون) (3)
((اي كساني كه ايمان داريد، تقواي خدا پيشه كنيد و دنباله ربا خواري را اگر واقعاً ايمان داريد، رها كنيد و هر گاه ربا خواري را ترك نكرديد در واقع به جنگ با خدا و رسول بر خاسته ايد و اگر پشيمان شديد، سرمايه اصلي

شما مال خودتان باشد که در اين صورت، نه کسي به شما و نه شما به کسي ستم مي کنيد.))
خداوند در يکي از آيات مذکور، در يك تشبيه يا در ضمن يك مثال، مي گويد: ربا خوار جز همانند کسي که شيطان با او تماس حاصل کرده و ديوانه اش نموده است، بر نخيزد.
در تفسير اين آيه و تحليل اين تشبيه بعضي از مفسران گفته اند: منظور اين است که ربا خوار در قيامت سر از قبر بر نمي دارد مگر همانند شخص ديوانه. او مبهوت، متحير و ديوانه محشور مي شود؛ ولي بعضي ديگر گفته اند: اين حالات بهت و ديوانگي، در همين دنيا براي ربا خوار حاصل مي شود؛ يعني کساني که به ربا خواري عادت کنند، در واقع، حالتي جنون آميز پيدا خواهند کرد و دائماً در فکر چك و سفته هستند، حتي در خيابان هم که راه مي روند، گويي در عالم ديگر سير مي کنند و متوجه خود و اطرافشان نيستند، بلکه همه هوش و حواس و فکر خود را به پول و سرمايه و سودش سپرده اند و ممکن است حالتشان در قيامت هم تحقق عيني همين وضع روحي در اين عالم باشد قرآن با اين تشبيه، مسلمانان را متوجه مي کند که با دست زدن به ربا خواري، خود را به اين وضع مبتلا نکنند تا عقل و هوش از سر آنها نرود.
پاورقي1: بقره 275
پاورقي2: بقره 276
پاورقي3: بقره 278 و 279

با توجه به آیة 245 سورة بقره، اهمیت و جایگاه قرض الحسنه و تفاوت آن با صدقه را بنویسید.

پرسش

با توجه به آیة 245 سورة بقره، اهمیت و جایگاه قرض الحسنه و تفاوت آن با صدقه را بنویسید.

پاسخ

خداوند متعال مي‌فرمايد: "مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَـَعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُـطُوَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ; (بقره، 245) كيست آن كس كه به]بندگان[خدا وام نيكويي دهد تا]خدا[آن را براي او چند برابر بيفزايد؟ و خداست كه]در معيشت بندگان[تنگي و گشايش پديد مي‌آورد; و به سوي او بازگردانده مي‌شويد."
منظور از "قرض الحسنه" در آيه مذكور، دادن وام و انفاق كردن و... به برادر ديني مي‌باشد برخي از مفسران براي حسنه شدن قرض مواردي رابيان كرده‌اند، از جمله:
1. قرض الحسنه از مال حلال و سالم باشد.
2. بي‌منت، بي‌ريا و همراه با عشق و ايثار پرداخت شود.
3. براي مصرفِ ضروري باشد.
4. سريع پرداخت شود.
5. قرض دهنده، خداوند متعال را بر اين توفيق شكرگزار باشد.
و...(ر.ك: مجمع البيان، مرحوم طبرسي;، ج 9، ص 390، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت / تفسير نور، محسن قرائتي، ج 1، ص 483 ـ 484، مؤسسه در راه حق.)
اما فرق قرض الحسنه با صدقه: در قرض الحسنه، انسان مالي را كه به ديگري مي‌دهد، دوباره، پس از مدتي پس مي‌گيرد و بر قرض گيرنده نيز واجب است در وقت معين مال قرض گرفته شده را به صاحبش برگرداند، ولي در صدقه چنين نيست، يعني چيزي كه صدقه داده شد، چنين نيست كه دوباره به دست صاحبش برگردد، بلكه چون اين مال بخشش بدون عوض است، بر صدقه گيرنده نيز لازم نيست صدقه را برگرداند و يا در عوض آن كاري انجام دهد.
2. در ثواب نيز اين دو با هم تفاوت دارند، زيرا ثواب صدقه نزد خداوند متعال ده برابر است، ولي پاداش قرض الحسنه هجده برابر مي‌باشد. در روايتي از امام صادق‌چنين مي‌خوانيم: "بر در بهشت نوشته شده است كه پاداش صدقه ده برابر، ولي پاداش قرض دادن، هجده برابر است."(وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج 16، ص 318، نشر مؤسسة آل البيت: .)
اهميت و جايگاه قرض الحسنه:
قرض الحسنه، نسبت به صدقه، از جايگاه بالاتري برخوردار است، بعضي از جهت‌هاي امتياز آن ـ قرض الحسنه ـ عبارت است از:
1. در قرض الحسنه، مال به دست كسي مي‌رسد كه به آن نياز دارد، زيرا

انسان بي نياز قرض نمي‌گيرد، برخلاف صدقه كه ممكن است به دست انسان بي نياز بيفتد. امام صادقدر اين باره مي‌فرمايد: "پاداش قرض از اين رو از پاداش صدقه بيش‌تر است كه قرض گيرنده جز از روي نياز قرض نمي‌گيرد، ولي صدقه گيرنده گاهي با اين كه نياز ندارد، صدقه مي‌گيرد."(همان.)

2. در قرض الحسنه، عزّت نفس قرض گيرنده از بين نمي‌رود، ولي صدقه گيرنده، با گرفتن صدقه، به گونه‌اي رفته رفته، عزت نفس خود را از دست مي‌دهد و نفس او به پستي مي‌گرايد.

3. قرض الحسنه، سبب مي‌شود كه شخص قرض گيرنده به تلاش و فعاليت وادار شود تا بتواند قرض خود را ادا كند، كه اين خود باعث رونق اقتصادي و شكوفايي خلاقيت‌ها و استعدادها مي‌شود، ولي در صدقه گيرنده ـ از آن جا كه انگيزه‌اي براي رد مال ندارد ـ چنين تلاشي مشاهده نمي‌شود. البته اين موارد و موارد ديگر، تنها امتياز قرض الحسنه را در شرايط مساوي اثبات مي‌كند و گرنه گاهي اوقات، رفع معضلات اجتماعي، در انفاق و صدقات منحصر است.

چه راههائي براي جلوگيري از رباخواري پيشنهاد مي کنيد؟

پرسش

چه راههائي براي جلوگيري از رباخواري پيشنهاد مي كنيد؟

پاسخ

گسترش دادن قرض‌الحسنه‌ها و نيز بيان مفاسد ربا و گناه آن، از جمله راه‌هاي جلوگيري از رباخواري است.

سایر مباحث اقتصاد

آيادرجامعه اسلامي كه ازافراد جامعه مالياتهاي شرعي دريافت مي شود دريافت مالياتهاي دولتي ضرورتي دارد يا نه ؟

پرسش

آيادرجامعه اسلامي كه ازافراد جامعه مالياتهاي شرعي دريافت مي شود دريافت مالياتهاي دولتي ضرورتي دارد يا نه ؟

پاسخ

ضرورت دريافت مالياتهاي دولتي را براساس نياز حكومت بايد بررسي نمود، آنچه مشخص است اينكه اگر ماليتهاي شرعي مثل خمس وزكوة و . . . كاملا دريافت شود ونيازهاي دولت وحكومت اسلامي با آنها برطرف شود ، ماليات دولتي ضرورتي ندارد كمااينكه حضرت امام (ره) دريك سخنراني خود درسال 1358 فرمودند : "اگر يك روزي هم انشاءالله توانستيد كه همان ماليات اسلامي را بگيريم ديگر درمالياتها هم هيچ ا حتياج به اينكه يك چيز ديگري زائد برآن باشد ، نداشته باشيم " وخود ايشان درسال 60 بااستناد به مخارج يك روز جنگ اصرار برگرفتن ماليات دارند كه نيازهاي نظام برطرف شود ، كما اينكه روايتي دارد كه " وضع امير المؤمنين (ع) علي الخيل العتاق الراعية في كل فرس في كل عام دينارين وجعل علي البرازين دينارًا " حضرت برگله اسبهاي نجيب كه دربيابان مي چرند دو اسب 2 دينار درهرسال وبراسبهاي معمولي يك دينار ماليات وضع نمود" 1

1) وسا ئل الشيعه ، چاپ جديد ، ج 6 ، ص 51

در صورتيکه قيمت نفت در بازارهاي جهاني به بالاترين سقف خود رسيده است و درآمد ايران از صادرات نفت و ديگر اجناس بالا رفته است اين درآمدها به کجا مي‌رود که سوب سيدها برداشته شود و قيمت مصالح ساختمان و ديگر اجناس به حدي رسيده که ديگر ساخت و ساز انجام نمي‌شود ك

پرسش

در صورتیکه قیمت نفت در بازارهاي جهاني به بالاترین سقف خود رسیده است و درآمد ایران از صادرات نفت و دیگر اجناس بالا رفته است این درآمدها به کجا مي‌رود که سوب سیدها برداشته شود و قیمت مصالح ساختمان و دیگر اجناس به حدي رسیده که دیگر ساخت و ساز انجام نمي‌شود که خود باعث بیکاري تعداد زیادي از مردم شده است؟

پاسخ

اگر چه قيمت نفت نسبت به سالهاي گذشته افزايش يافته و درآمد ايران از صادرات آن نيز بالا رفته است ولي اين افزايش در مقايسه با تورم جهاني كه در طي ساليان متمادي وجود داشته است ناچيز است. لابد شما شنيده‌ايد كه در رژيم گذشته روزانه 000/000/6 شبكه نفت صادرات مي‌شده و بشكه‌اي بيش از 30 دلار به فروش مي‌رفته است اين در حالي است كه صادرات نفت ايران روزانه به 000/000/2 بشكه كاهش يافته و قيمت‌ها هم نسبت به آن زمان كاهش يافته است در حال حاضر كه همه مي‌گويند قيمت‌ها بالا رفته نسبت به 25 سال قبل هنوز هم پايين است. هنوز هم نفت ايران بشكه‌اي 30 دلار به فروش نمي‌رسد بلكه در شرايط مطلوب 27ـ28 و حتي اگر بالاتر هم بشود باز نسبت به قبل از انقلاب اسلامي پايين است. آيا در طول 25 سال گذشته تورم جهاني چند درصد بوده است آيا متناسب با تورم قيمت نفت در طول اين ساليان بالا رفته است قطعاً خواهيد گفت نه تنها نسبت به افزايش قيمت‌ها و تورم قيمت نفت بالا نرفته بلكه به نسبت آن زمان هم قيمت‌ها كاهش يافته و هم ميزان صادرات به يك سوم تنزل يافته است. تازه اگر فرض بگيريم كه تورم جهاني وجود نداشته و قيمت‌ها ثابت مانده‌اند و نفت هم به همان قيمت آن زمان فروخته شود و باز هم درآمد ايران از صادرات نفت به يك سوم كاهش يافته زيرا ميزان صادرات هم تقليل يافته است بنابراين نه تنها درآمد ايران نسبت به ربع قرن گذشته افزايش نيافته بلكه كاهش نيز يافته است. از يك طرف درآمد نفتي به يك سوم تقليل يافته و از سوي ديگر تورم جهاني وجود داشته است. مضاعف بر همه اينها جمعيت ايران نسبت به آن زمان حدوداً سه برابر شده است.
حال تصور كنيد اداره كشور با شرايط مذكور چقدر سخت و مشكل خواهد بود. مشكل عمده و اساس بيكاري و ... در اينجاست كه درآمدهاي ارزي تنزل يافته، تورم افزايش يافته و جمعيت هم به صورت سرسام‌آوري افزايش يافته است، طبيعي است كه كشور دچار بحران مي‌شود: بحران ازدواج جوانان يكي از آنهاست. سن ازدواج بالا رفته و به مرز 30ـ35 سال رسيده است. سالانه 500 هزار جوانان از ازدواج باز مي‌مانند. مسكن و سرپناه زندگي براي جوانان و افرادي كه تازه تشكيل خانه مي‌دهند با نداشتن شغل و درآمد مناسب از ديگر مشكلات عمده است. و بالاتر از همه شغل و رفع بيكاري. دولت در شرايط كنوني با توجه به ميزان درآمدش، تورم جهاني و افزايش آمار جوانان جوياي كار قادر نيست

پاسخگوي قشر عظيمي از جوانان و ... بيكار باشد و درآمد و امكانات دولت درحدي نيست كه بتواند براي اين سيل گسترده و وسيع بيكاران شغل و كار ايجاد كند. حتي اگر هم بودجه مملكت را بطور كامل صرف ايجاد اشتغال نمايد باز هم افراد بيكار صاحب كار نمي‌شوند و بودجه فعلي كشور جوابگوي اين مهم نيست تازه آيا امكان دارد تمام بودجه را صرف اشتغال‌زايي كرد. پس نيازهاي اساسي مردم و خدمات مورد نياز مصرفي چه ميشود؟
آيا مي‌توان يارانه نان را حذف كرد، در اين صورت قحطي و گرسنگي جان بسياري از افراد را تهديد خواهد كرد. مضاف بر همه اينها كه توصيه مي‌كنيم درباره آن تعمق و تفكر كنيد اقتصاد كشور ما اقتصاد بيماري است و به اين سادگي‌ها هم بيماري آن بر طرف نمي‌شود، رفع كسالت و بيماري از پيكره اقتصاد كشور مستلزم عزم ملي و تلاش همگاني است كه اميدواريم روزي محقق شود. البته دولت و مسئولان با همه مشكلات تلاش مي‌كنند بخشي از فشارها را از مردم بردارند و همانطور كه شنيده‌ايد در دولت و قوه قضاييه مصمم هستند با افزايش قيمت‌هاي بي‌رويه مقابله نمايند. اميدواريم تلاشهاي دولت و ملت براي احياء اقتصاد بيمار كشور روزي نتيجه و ثمر دهد. انشاء ا...

آيا اين گراني باعث نمي شود كه فشار برطبقه مستضعف بيايد وعده اي از مردم بدبين بشوند؟

پرسش

آيا اين گراني باعث نمي شود كه فشار برطبقه مستضعف بيايد وعده اي از مردم بدبين بشوند؟

پاسخ

مسأله گراني عوامل متعددي دارد از جمله:
1- تاثير تورم جهاني بر اقتصاد داخلي.
2- از نظر اقتصادي توسعه يكي از عوامل مهم تورم است زيرا سرمايه‌گذاري‌هاي كلاني را مي‌طلبد ولي در عين حال گريزي از آن نيست و بديهي است بدون آن آينده شكوفايي نمي‌توان داشت.
3- تحريم اقتصادي و موانع متعددي كه استكبار جهاني فرا راه رشد اقتصادي كشورمان ايجاد مي‌كند.
4- كاهش توليد نفت و كاهش بسيار شكننده قيمت آن .آن هم با توجه به اين كه اقتصاد ما اتكاي بيش از حد به نفت دارد.
5- مخارج سنگين بازسازي.
6- الگوي نامناسب مصرف و گرايش شديد جامعه به تجمل و اسراف.
7- كاهش ارزش ريال در برابر دلار.
8- رشد بي‌رويه جمعيت و افزايش شديد «تقاضا» در حالي كه سطح «عرضه مناسب» با آن نتوانسته رشد كند.
9- افزايش نقدينگي در بين مردم. اينها همه عواملي است كه روي هم رفته مي‌تواند اقتصاد يك جامعه را فلج كند وچنان فشاري بر جامعه وارد آورد كه نظام زندگي انسان‌ها را به كلي واژگون سازد.
در برابر اين مشكلات دولت فعاليت بسياري نموده و بيش از هر چيز بر گسترش توليد داخلي تكيه كرده كه نقش مهمي در شكوفايي آينده اقتصاد ايفامي‌كند. البته در ميان خدمات بسيار دولت گاهي برخي از سياست‌هاي نامناسب نيز تاثير منفي داشته ولي در محاسبه كلي و مقايسه مشكلات و نتايج حاصله مي‌توان نتيجه گرفت كه در كل دولت توانسته است اقتصاد جامعه را از پرتگاهخطرناك سقوط نجات بخشد.

آيا كاهش در معاملات بازار بورس امريكا, باعث ركود در معاملات بورس كشورهاي معتبرمي شود؟

پرسش

آيا كاهش در معاملات بازار بورس امريكا, باعث ركود در معاملات بورس كشورهاي معتبرمي شود؟

پاسخ

در جهان پيشرفتهء فعلي گرچه كشورها از يكديگر جدا و داراي مرزهاي جغرافيايي هستند, اما همان طور كه ارتباطات و فرهنگ ها مرز نمي شناسد, اقتصاد در تمامي كشورها متأثر از يكديگر است , گو اين كه مرزهاي جغرافيايي تا حدي مانع تأثير گذاري مي شود. بازار بورس هر كشور, مربوطه به همان كشور است , اما غير مستقيم برساير بازارها اثر مي گذارد, مثلاً اگر در بازار بورس امريكا با لندن , سهام كارخانهء ماشين سازي در معرض فروش گذارده شود, در كشورهاي ديگر كه به آن ها وابستگي دارند, تأثير مي گذارد.

نقدينگي چيست ؟

پرسش

نقدينگي چيست ؟

پاسخ

نقدينگي و پول هر كشور يا هر شخص حقيقي يا حقوقي , معيار ارزش و توانمندي اقتصادي است . درزمان هاي قديم به جاي پول , غلاّت و تنباكو و بسته هاي چاي و گوسفند و غيره , معيار سنجش و واحد ارزش درمبادلات بود ولي به علت مشكلات فراوان , به جاي آن ها طلا و نقره را انتخاب كردند و ارزش هر چيزي را با طلا ونقره مي سنجيدند. در زمان هاي اخير پول معيار ارزش قرار گرفت . پول ـ چه اسكناس و چه چك ـ بايد از پشتوانه ءمالي برخوردار يا ارزش واقعي داشته باشند.(1)
پـاورقي 1.دكتر باقر قديري , كليات علم اقتصاد, ص 193

رابطهء قیمت نفت با بازار طلا و ارز چگونه است ؟

پرسش

رابطهء قیمت نفت با بازار طلا و ارز چگونه است ؟

پاسخ

قيمت نفت و نوسانات آن رابطهء مستقيمي با تقاضا دارد. هر چه كشورها و شركت هاي تقاضا كننده وهر جامعه به صنعت و تكنيك هاي مربوط به نفت بيش تر باشد, قيمت نفت بيش تر خواهد شد.
يكي ديگر از عوامل قيمت نفت , كمبود اين مايهء حياتي است هر چه مقدار نفت در بازار كم تر يافت شود, قيمت نفت بالا مي رود.
عدم امنيت حمل و نقل و مشكلات آن از عوامل گراني قيمت نفت است .
بازار طلا و ارز, مقدار ارزش بازار و وسيلهء مبادله و داد و ستد مي باشد و باعث ارزش و توان اقتصادي هر كشوراست . بنابراين رابطهء قيمت نفت با بازار طلا و از رابطهء مستقيم است .

افزايش و كاهش ارزش سهام به چه بستگي دارد؟

پرسش

افزایش و کاهش ارزش سهام به چه بستگي دارد؟

پاسخ

تقاضا و عدم تقاضا; نقدينگي موجود; امنيت اقتصادي ; رقابت و عدم رقابت ; بنيه و توانايي اقتصادي مردم ; بازار داشتن سهام عرضه شده ; توزيع صحيح و كارآمد; ضريب فزاينده يا ضريب افزايش صادرات وواردات (1).
(پـاورقي 1.دكتر باقر قديري , كليات علم اقتصاد.

در مورد بازار بورس و سهام توضيح دهيد و حكم شرعي آن را بيان كنيد.

پرسش

در مورد بازار بورس و سهام توضيح دهيد و حکم شرعي آن را بيان کنيد.

پاسخ

بورس سازماني است براي خريد و فروش يا مبادله اوراق بهادار يا كالاها.
در جهان سرمايه داري، بورس يكي از وسائل مهم تسهيل تأمين سرمايه براي شركت‌هاي صنعتي و بازرگاني است. در بورس كالا، اغلب معاملاتي كه روي كالاها مي‌شود، به صورت قول و وعده و تعهد است، زيرا غالباً كالاي مورد معامله در دسترس خريدار نمي‌باشد. خريدار و فروشنده به وسيله دلال مخصوص، تعهداتي مي‌كنند و چند روز بعد هر يك از طرفين معامله، به وسيله همان دلال، موضوع تعهد خود را به ديگري تسليم مي‌نمايد.
در بعضي كشورها در يك بورس، انواع كالاها مورد معامله واقع مي‌شود، ولي پاره‌اي كشورهاي ديگر براي هر كالاي قابل توجه، بورس مخصوصي دارند، مانند بورس پنبه، بورس حبوبات، بورس سهام و غيره(1)
قبل از اين كه بازار بورس تشكيل شود، اين گونه معاملات غالباً بين فروشنده‌ها و خريدارها درميداني يا در پياده رو خيابان‌ها انجام مي‌شد، كه به بازارچه سهام پياده رو معروف شده بود. الان هم در خارج از ساختمان بورس و در اطراف آن دلالان معاملاتي مي‌كنند.(2)
در بازار بورس اگر معامله براساس معاملات اسلامي مانند خريد و فروش، نقد، نسيه، سلف، صرف، مضاربه، مشاركت، جعاله و اجاره صورت بگيرد. معاملات اشكال شرعي نخواهد داشت، ولي اگر بر اساس آنها نباشد، مجاز نخواهد بود.
پي نوشت‌ها:
1 - دائرةالمعارف بزرگ فارسي، ج1، ص 262.
2 - همان، ص 371.

آيا در صدر اسلام مسئله ماليات مثل زمان فعلي بود؟

پرسش

آیا در صدر اسلام مسئله مالیات مثل زمان فعلي بود؟

پاسخ

مالیات‌هاي زمان فعلي با آن چه كه در صدر اسلام وجود داشت، تا حدودي تفاوت دارد، توضيح ماليات‌هاي اسلامي را به صورت كلي مي‌توان بر دو دسته تقسيم نمود:
1 - ماليات‌هاي مستقيم؛ يعني ماليات هايي كه نسبت يا مقدار يا مورد وضع آن يا تركيبي از اين‌ها به نوعي مستقيماً از طرف شارع مشخصي معين گرديده است، مثل "خمس"، "زكات"، "خراج" و "جزيه".
2 - ماليات‌هاي تبعي؛ يعني مالياتي كه حاكم اسلامي مي‌تواند در شرايط خاص وضع نمايد و مورد يا مقدار، يا نسبت خاصي براي آن در نظر گرفته نشده است. فقط تابع هزينه‌هاي ضروري دولت و امثال آن است. (1)
در صدر اسلام به ويژه در زمان پيامبر (ص) به جهت نوپايي و كوچك بودن دولت اسلامي، ماليات‌ها محدود بود و در همان نوع اول مانند خمس غنايم، زكات طلا و نقره، انعام (چارپايان) ثلاث (گوسفند و شتر و گاو) و غلات اربعه، فيء (انفال)، خراج، جزيه و فديه بود.
اما بعد كه به تدريج دولت اسلام توانمند مي‌گرديد و متناسب با آن هزينه‌ها و مخارج آن فزوني مي‌گرفت، دولت‌ها يا حاكمان اسلامي به تناسب موقعيت‌ها به ماليات‌هاي قسم دوم رو آوردند. از جمله اين كه در زمان پيامبر (ص) امام علي (ع) از اسب‌هاي خاص ماليات مي‌گرفتند.
ماليات هايي كه امروزه در قوانين مدني ايران وجود دارد، عمدتاً ماليات‌هاي نوع دوم است كه در زمان پيامبر (ص) چندان مطرح نبود.
در مورد تحولات مالياتي در اسلام به كتاب "بيت المال پيدايش و تحولات آن"، تأليف "خوله شاكر الدخيلي"، ترجمه سيد محمد صادق عارف، مراجعه نماييد.
پي‌نوشت‌ها:
1 - مقدمه‌اي بر نظام مالياتي و بودجه در اسلام، س م. ر. مدرسي، ص 20 و 21.

به خمس و زكات نمي توان امر ملك را تمشيت داد و در شرع اسلام وضع ماليات ناقص است

پرسش

به خمس و زكات نمي توان امر ملك را تمشيت داد و در شرع اسلام وضع ماليات ناقص است

پاسخ

اين اعتراض از ناداني برخاسته است زيرا كه خراج چيز ديگر است و زكات چيز ديگر وهر يك مصرفي جداگانه دارد . زكوه صدقه است براي فقرا و قرض داران و در راه ماندگان و خيرات ديگر و هر كس مي تواند پل و كاروانسرا بسازد و مهمان بپذيرد و از زكوه محسوب دارد . و اما خراج براي مصالح دولت است مانند : مشاهره قضاه و روساي كشور و لشكر ودبيران و مرزداران و بريد و هر چه امام مصلحت داند و اينها نه خمس است و نه زكوه و هرگز ائمه عليهم السلام از شيعيان خود خراج طلب نمي كردند بلكه خراج رامردم بخلفا مي پرداختند و خمس را به امام ; و زكوه تفصيلي دارد . و در كتب فقه گويند خراج و حصه سلطان بر زكوه مقدم است يعني اگر كسي در زمين خراجي گندم يا جو يا خرما يا مو داشته باشد بايد اول خراج سلطان را بيرون كند واز مابقي اگر بحد نصاب رسد زكوه بپردازد و اگر يكي از اين چهار محصول نباشدمانند باغ ميوه و سبزي و برنج و حبوب و خانه و كاروانسرا و دكاكين و مراتع درزمين خراجي بايد خراج آنرا بپردازد و زكوه ندارد و مقدار خراج بسته بنظر امام است هر چه مصلحت داند . شيخ مفيد در رساله مقنعه فرمايد : هر زميني كه بشمشير گرفته شود امام مي تواند بمردم آنجا يا غير ايشان واگذاردبهر چه صلاح بيند و قبول كننده بتواند بپردازد نصف محصول يا ثلث يا ثلثين , و هرزميني كه مردم آن با امام صلح كنند بر مالكيت زمين , بهمان نحو كه باامام صلح كردند خواهند بود و شرط امام بر همه مردم نافذ است و امت بايد بدان راضي شوندو ائمه بعد از آن نمي توانند بر شرط او بيفزايند يا از آن بكاهند , و هر زميني كه مردمش بي جنگ تسليم شوند يا از آنجا جلاي وطن كنند آن زمين از انفال و مال امام است هر چه خواهد كند . و يونس بن ابراهيم از يحيي بن اشعث كندي از مصعب بن يزيد انصاري روايت كرد كه اميرالمومنين علي بن ابيطالب عليه السلام عمل چهار روستاي مدائن را بمن سپرد :بهقباذات , نهر شير , نهر جوير , نهر ملك (كذا) و مرا فرمود بر هر بر هرجريب زمين غليظ كه كشتزار باشد يك درم و نيم و بر هر زمين ميانه يكدرم و برزمين خفيف دو ثلث درم خراج نهم ; و بر هر جريب موستان ده درم و بر هر جريب نخلستان و آنچه نخل و درختان ديگر آميخته دارد هم ده درم و هر درخت خرما كه دوراز ده است بحساب نياورم و براي راهگذر گذارم . انتهي بتلخيص . و علامه در منتهي فرمايد : اين زمين (يعني عراق) بغلبه گرفته شد , عمر بن الخطاب آن را فتح كرد و سه

تـن بـدانجا فرستاد : عمار ياسر براي نماز و ابن مسعود قاضي و والي بيت المال وعـثـمـان بـن حـنيف بر مساحت زمين 0000 و عثمان زمين را مساحت كرد در اندازه مساحت او خـلاف است ساجي گويد سي و دو ميليون (هزار هزار) و ابوعبيده گويد سي و شش هزار هزار (ميليون) جريب برآمد و بر هر جريب موستان 8 درم , و بر درخت ويونجه 6 درم و بر گندم 9 درم , و بر جو 2 درم مقرر كرد , و به عمر نوشت و عمرامضاء كرد . و روايت كنند كه خراج عراق بعهد عمر 160 ميليون درم بود و بزمان حجاج نقصان يافت تا هيجده مـيليون و چون عمر بن عبدالعزيز خليفه شد سال اول سي ميليون و سال دوم خلافتش به شصت ميليون رسيد و گفت اگر زنده ماندم سال ديگر آنرا بمقدار زمان عمر رسانم اما همان سال بمرد انتهي . و شيخ در مبسوط با اندك اختلافي در الفاظ همين مطالب را آورده است . و در خـراجيه محقق ثاني از قطب راوندي روايت كرده است كه زمين از اقصي خراسان تاكرمان و خـوزسـتـان و همدان و قزوين و حوالي آن بشمشير فتح شده است و آن را به مبسوط شيخ نسبت داده .

مشخصات سرمایه‌داري چيست؟

پرسش

مشخصات سرمايه‌داري چيست؟

پاسخ

مشخصات سرمايه‌داري مجموعاً به قرار زير است:
الف. مالكيت فردي (سوسياليستها حتي ماركس بكلي با مالكيت فردي به طور مطلق مخالف نيستند.)
ب. مالكيت موروثي (بعضي از سوسياليستها با ارث به اولاد مخالف هستند.)
ج. طبيعي بودن – نه ظالمانه بودن – اختلاف افراد در ثروت و مالكيت.
د. مالك شدن ثروت به وسيله ابزار توليد، به عبارت ديگر منفعت از طريق سرمايه.
هـ . مالك شدن ثروت به وسيله استخدام نيروي طبقه كارگر و اجرت دادن به آنها و برقرار شدن نظام كارگر و كارفرما.
و. مالكيت به وسيله ربا، به اينكه سرمايهداري به سرمايهدار ديگري قرض ربوي بدهد و دومي به وسيله نظام كارگر و كارفرما توليد كند و سود سرمايهدار و اجرت كارگر را بدهد و ما بقي از خود او باشد. (رباي انتاجي)
ز. مشروع بودن تشكيل «تراست» و تشكيل «كارتل» و در نتيجه استثمار توليد كننده و مصرف كننده. از نظر اسلام تشكيل «تراست» قطعاً ممنوع است و تشكيل «كارتل» چون به منظور تضييق مضاربه و بازار سياه از لحاظ فروشنده است ممنوع است.
ح. لازمه رژيم سرمايهداري اين است كه امور اقتصادي جامعه دربست در اختيار افراد معيني قرار بگيرد، نه تنها افرادي ثروت داشته باشند و افرادي نداشته باشند، بلكه افرادي قادر باشند اقتصاد اجتماع را به هر شكلي كه بخواند درآورند، يعني ديكتاتوري اقتصادي باشد، هر چه بخواهند از وسائل تجملي و مخرب و غيره اگر نفع خودشان باشد يا خيال كنند به نفع اجتماع است توليد كننده ولي عامه مردم محكوم آنها باشند؛ سرنوشت اقتصادي اجتماعشان در اختيارشان باشد. اين كه همة افراد جامعه حق دارند كه سرنوشت اقتصادي اجتماع خود را در دست بگيرند همانطوري كه حق دارند سرنوشت سياسي اجتماع خود را در دست بگيرند، مطلب جداگانهاي است از استثمار افراد و از اينكه توليدات بايد به نفع جامعه باشد نه به سود افراد.
ط. رژيم سرمايهداري مالكيت وسائل توليد، چه طبيعت و چه سرمايه را جايز مي شمارد.
ي. جايز شمردن رباخواري
يا. هدف توليد، منافع افراد نه مصالح عموم.

يب. در سرمايهداري منعي براي قطع رابطه ثروت و كار نيست. به عبارت ديگر سود كار نكرده را چه به صورت ارث و چه به صورت ارزش اضافي و درآمد مديريت كارخانه تچويز مي كند.
يج. عملاً تعيين نرخ كارگر به دست كارفرماست.
يد. لازمه سرمايهداري اين است كه گروهي به قيمت بدبختي گروه ديگر خوشي داشته باشند.
يه. در رژيم سرمايهداري عملاً بردگي و غلامي در كار است، زيرا به قول فيليسين شاله:
منحصر شدن دارييها به اشخاص معدودي در به كار واداشتن كارگران آزاد همان تأثير را داشته است كه شلاق در غلام. رنجبر كه چيزي ندارد مجبور است فوراً مشغول كار شود والا از گرسنگي خواند مرد.... (سرمايهداري و سوسياليسم ص 35)
يو. تسلط بر سياست و حاكميت ملي
يز. جنگافروزي به خاطر استفاده
يح. رقابت و مسابقه براي پر كردن جيب خود.

روابط اقتصادي چند نوع است؟

پرسش

روابط اقتصادي چند نوع است؟

پاسخ

روابط اقتصادي دو نوع است: روابط تكويني و طبيعي ، و روابط اعتباري و قانوني (و به عبارت ديگر دو نوع اقتصاد داريم: اقتصاد طبيعي و اقتصاد برنامه‌اي). روابط طبيعي عبارت است از يك سلسله روابط علّي و معلولي كه خواه ناخواه در امور اقتصادي پيش مي‌آيد، مثل روابط مربوط به عرضه و تقاضا و بها در اقتصاد آزاد و مبادله‌اي: تورّم پول، افزايش و كاهش قيمتها، بيكاري، بحران اقتصادي، سود، ضرر، مزد، ماليات، و امثال اينها. اما روابط اعتباري و قرار دادي عبارت است از قوانين مربوط به حقوق و مالكيتهاي شخصي يا اشتراكي .

عوامل تولید کنندة ثروت چند چیز است؟

پرسش

عوامل تولید کنندة ثروت چند چیز است؟

پاسخ

عامل توليد كننده ثروت گاهي يك چيز و گاهي دو چيز و گاهي سه چيز مي‌باشد؛ به اين ترتيب:
الف. ثروتهايي كه فقط طبيعت در توليد و ايجاد آنها دخالت دارد؛ مانند ميوه‌هاي جنگلي، گلهاي صحرايي، گياهان دارويي و علف‌هايي كه به درد حيوانات اهلي مي‌خورد.
ب. ثروتهايي كه طبيعت به علاوة كار و كوشش انسان در ايجاد آنها دخالت داشته است، مانند درختي كه به دست يك انسان كاشته مي‌شود؛ تخم يك درخت ديگر يا قلمه يك درخت ديگر را در زمين مي‌كارد و درخت مي‌گردد. اين درخت محصولي است از قواي طبيعت و به كوشش انساني كه قصد توليد داشته است. از اين قبيل است دامداري، مرغداري و امثال اينها.
ج. ثروتهايي كه (از) طبيعت به علاوه كار به علاوه سرمايه ـ كه خود محصولي از كار و طبيعت است ـ به وجود مي‌آيد. از اين قبيل است محصولات كشاورزي ماشيني حتي غير ماشيني، و همچنين منسوجات،كفش، داروهاي شيميايي، قند، شكر، نان.

آيا جزيه ماليات عادلانه‌اي است؟

پرسش

آيا جزيه ماليات عادلانه‌اي است؟

پاسخ

جزيه يك نوع كمك مالي است از طرف «اهل ذمه» به دولت اسلامي در برابر مسئوليتي كه به منظور تأمين امنيت بر عهده مي‌گيرد، پرداخت مي‌گردد. «جزيه» ماليات دولتي است كه از مسلمانان تحت عناوين مختلف: زكات، خمس، صدقات و غيره دريافت مي‌شود و لذا افراد ناتوان، ديوانگان، كودكان و زنان از پرداخت جزيه معاف هستند، زيرا «جزيه» مانند ماليات بر درآمد است.
امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد:
«جرت السنة ان لا تؤخذ الجزية من المعتوة ولا من المغلوب علي عقله» (وسائل الشيعه، 11، ابواب جهاد عدو، باب 51، حديث 1/100)
[سنت بر اين جاري است كه جزيه از افراد عليل و ناقص العقل دريافت نشود].
«جزيه اندازه ثابت و معيني ندارد، بسته به قدرت و امكانات «اهل ذمه» است. از امام صادق عليه‌السلام درباره اندازه «جزيه» سئوال شد، فرمود: «ذلك الي الامام يأخذ من كل انسان منهم ماشاء علي قدر ماله و ما يطيق» (وسائل الشيعه، ج11/114)
[اين بسته به نظر امام است. پيش از آنكه ميزان جزيه را تعيين كند، به وضع آنان رسيدگي مي‌كند، تا ميزان جزيه كاملاً عادلانه تعيين گردد].
«جرجي زيدان» مورخ معروف مسيحي در كتاب «تاريخ تمدن اسلام» مي‌نويسد: «روميها هر جا را كه مي‌گشودند، بر مردم آن نقاط ماليات مقرر مي‌داشتند و ميزان ماليات آنها خيلي بيشتر از جزيه مسلمانان بود. مثلاً هنگامي كه روميان كشور «گل» (فرانسه امروز) را تسخير نمودند، براي هر نفر سالانه نه تا پانزده ليره معين كردند كه مقدار آن درست هفت برابر جزيه مسلمانان مي‌شد و اين ماليات از تمام طبقات و همه مردم بدو استثناء گرفته مي‌شد و حتي غلامان زر خريد نيز از دادن آن معاف نبودند».
از اين حكم معلوم مي‌شود، در اخذ «جزيه» نيز حال «اهل ذمه» مراعات شده است و اين از كمال مدارا و مسالمت و عفو و گذشت مسلمانان حكايت مي‌كند..
«محمد بن مسلم» مي‌گويد: از امام صادق عليه‌السلام سئوال كردم: «اهل ذمه» چه چيز بايد بدهند تا خون و مال آنان حفظ بشود؟
فرمود: «خراج (اگر صاحب يا متصرف اراضي مزروعي باشد).و اگر از آنها «جزيه» (ماليات سرانه) اخذ شود، ديگر از بابت زمين خراج نمي‌پردازند و اگر از بابت زمين «خراج» و ماليات اراضي بپردازند، از «جزيه» ماليات

سرانه معاف مي‌گردند» (وسائل الشيعه، ج11، حديث3/114-115)
از اين روايت معلوم مي‌شود «اهل ذمه» يا «جزيه» و ماليات سرانه مي‌پردازند، و يا «خراج» و ماليات اراضي. و لذا بر حكومت اسلامي جايز نيست از اقليتهاي مذهبي غير از يكي از دو (جزيه يا خراج) ماليات ديگري اخذ نمايد، چناچه محمد بن مسلم مي‌گويد: از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم: از «اهل ذمه»، غير از «جزيه» ماليات از اموال و چهارپايان آنها دريافت مي‌شود؟ فرمود نه.
بنابراين مقدار «جزيه» در برابر مسئوليتهائي كه حكومت اسلامي موظف به انجام آن است، بسيار ناچيز است. «اهل ذمه» با پرداخت مبلغي ساليانه، علاوه بر اينكه امنيت كامل خود را تأمين مي‌كنند، از هرگونه وظيفه‌اي در مورد امور دفاعي و لشكري معاف هستند و همچنين مالياتهائي كه بر طبق قانون اسلام، تحت عناوين مختلف، خود مسلمانان بايد به حكومت اسلامي بپردازند، به آنها تعلق نمي‌گيرد.
مسئوليت مسلمانان در برابر حكومت اسلامي به مراتب سخت‌تر و بيشتر از «اهل ذمه» است، زيرا مسلمانان موظف هستند به عنوان خمس، زكات، خراج و صدقات مبلغي به حكومت بپردازند و در موقع لازم به خدمت سربازي حاضر شوند، در صورتي كه اهل ذمه با پرداخت مبلغي ناچيز از تمام مزاياي حكومت اسلامي استفاده مي‌كنند و با مسلمانان در يك رديف قرار مي‌گيرند، در حالي كه مسئوليت حكومت از نظر تأمين امنيت و ايجاد وسائل رفاه و آسايش عمومي نسبت به همه يكسان است.

صندوق پول و بانك تجارت چیست؟

پرسش

صندوق پول و بانك تجارت چيست؟

پاسخ

صندوق بين المللي پولي، يكي از مؤسسات مالي زير نظر سازمان ملل است. به نسبتي كه كشورها در آن سرمايه گذاري بكنند و شرايط حركت به سمت توسعه اقتصادي را مورد توجه قرار دهند، مي‌توانند از آن وام دريافت كنند. و بهرة بانكي خاص خود را دارد.
بانك جهاني يك مؤسسه مالي مستقلي است كه بدون سپرده گذاري به ميزان اعتبار اقتصادي جهاني كشورها و حركت در جهت توسعة اقتصادي، وام در اختيار كشورها قرار مي‌دهد و بهرة بانكي آن متفاوت از صندوق بين المللي است.
بنابراين صحيح در سؤال بايد اين باشد كه صندوق بين المللي پول و بانك جهاني چيست؟
در خصوص كلمه تجارت كه در سؤال آمده است بايد اشاره كنم كه سازماني نيز به نام سازمان تجارت جهاني (wto) وجود دارد كه هر كشوري به آن بپيوندد قوانيني خاص گمركي دارد كه بيشتر به تسهيل در امر صادرات و واردات مي‌پردازد در اين سازمان كشورهايي كه ضعيف هستند از نظر اقتصادي اگر بدون محاسبه وارد شوند بشدت ضربه خواهند خورد.

راه هاي جذب سرمايه گذاري خارجي در ايران چيست ؟

پرسش

راه هاي جذب سرمايه گذاري خارجي در ايران چيست ؟

پاسخ

- جذب سرمايه گذاري خارجي تابع متغيرهاي گوناگوني است . براي جذب آنها در درجه اول تعيين الگويي مناسب با مقتضيات و مصالح عاليه نظام جمهوري اسلامي لازم است . برخي از موانع سرمايه گذاري هاي خارجي عبارتند از:
الف) تبعيت برخي كشورها از سياست هاي آمريكا,
ب) عدم ثبات كافي در سياست هاي اقتصادي ايران ,
ج) تضادهاي فرهنگي .
طبيعي است براي جذب سرمايه هاي خارجي مبارزه با هر يك از موانع لازم است , ليكن رفع برخي از موانع يا خارج از اراده ئ ما است يا توفيق ما در آن اندك مي باشد و يا مبتني بر شرايطي است كه براي ما چندان مطلوب نيست . آنچه بيش از همه از سوي ما قابل انجام است و بايد بر آن جديت ورزيد, بند ((ب)) مي باشد.

لطفاً بفرماييد هنگام ورود به محل كسب، خواندن چه آياتي مناسب است؟

پرسش

لطفاً بفرمایید هنگام ورود به محل کسب، خواندن چه آیاتي مناسب است؟

پاسخ

آداب كسب و تجارت، يكي از مباحث مهم و شيرين كتاب‌هاي فقهي و حديثي است. خوب است كه هر كاسبي دست كم يك‌دور اين مبحث را مطالعه كند. معمولاً فقها و محدثين در ابتداي اين مبحث حديث معروف حضرت علي‌را خطاب به كاسب‌ها و تجار ذكر مي‌كند. حضرت در اين حديث سه بار مي‌فرمايند: "تفقه سپس تجارت و تفقه سپس تجارت"(الكافي، شيخ‌كليني;، ج 5، ص 150، دارالكتب‌الاسلاميه.) يعني ابتدا آداب و احكام تجارت و كسب را ياد بگيريد و سپس به آن اقدام كنيد تا مبادا در دام حرام و شبهات بيفتيد. آيات و اذكاري كه مناسب از پيش از ورود به محل كسب خوانده متعدد است. در يكي از روايت‌ها حضرت امام صادق‌توصيه مي‌كنند پيش از ورود به محل كسب اين دعا را بخوانيد: "اللهم اِنّي اسألك من خيرِها و خير اهلها و اعوذبك من شرها و شر اهلها اللهم اني اعوذبك من ان اَظْلِم او اُظَلَم او ابغي او يبغي علي او اعتدي او يعتدي عَليّ اللهم اني اعوذبك من شر ابليس و جنوده و شر فسقة العرب و العجم و حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم; خدايا من از تو بازار خوب و اهل خوب آن را مي‌خواهم و از بازارش و اهل شر آن به تو پناه مي‌برم و از اين كه ظلم كنم يا كسي به من ظلم كند يا تجاوز از حد كنم يا كسي به من ستم كند به تو پناه مي‌برم. خدايا از شرّ ابليس و لشكريان او شرّ فساق عرب و عجم به تو پناه مي‌برم. خداوند مرا كفايت مي‌كند، هيچ معبودي جز او نيست; بر او توكل كردم و او صاحب عرش بزرگ است."(وسايل الشيعه، شيخ‌حرعاملي;، ج 17، ص 408، مؤسسه آل‌البيت.) در دعاي ديگري در كتاب مستدرك نقل شده است: هنگامي كه خواستي وارد مغازه‌گردي سورة توحيد را بيست و يك مرتبه مي‌خواني، پس مي‌گويي: "اللهم يا واحد يا احد يا من ليس كمثله احد اسألك بفضل قل هو الله احد ان تبارك لي فيما رزقتني و ان تكفيني شر كل احد".(مستدرك الوسايل، محدث نوري، ج 1، ص 57، مؤسسه آل‌البيت.) در پايان بي‌مناسبت نيست كه همه ما توصيه زير از حضرت صادق‌را به گوش جان بسپريم. آن حضرت در روايتي مي‌فرمايند: "چه مي‌شود كه بازرگانان بعد از اين كه به منزل برمي‌گردند بيش از خواب سوره‌اي از قرآن را تلاوت كنند تا با تلاوت هر آيه‌اي ده پاداش نصيبشان شده و ده گناه از آنان محو شود."(الكافي، كليني;، ج 2، ص 611، دارالكتب الاسلاميه.)

اهمیت و ارزش کشاورزي را از دیدگاه قرآن بیان کنید؟

پرسش

اهميت و ارزش كشاورزي را از ديدگاه قرآن بيان كنيد؟

پاسخ

كشاورزي يكي از منابع اصلي تغذيه انسان است و يكي از اهرم‌هاي استقلال اقتصادي هر كشور است، استقلال سياسي نيز تا حد فراواني به آن وابسته است; از اين رو، دين اسلام به كشاورزي اهميت فŉǭŲŞŲزداده و براي آن ارزش بالايي برشمرده است.
از آن جا كه قرآن كريم براي ǫǾŲǽŮبشر به كمال حقيقي و سعادت واقعي است، آن‌چه در اين هدف ـ هدايت انسان ـ لازم بوده، بيان كرده است. بدين جهت آياتي كه دربارة كشاورزي و زراعت در قرآن وجود دارد، در راستاي همان هدف است. در چندين آيه به كشاورزي و زراعت اشاره شده است:
"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَسَلَكَهُو يَنَـبِيعَ فِي الاْ ?رْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِي زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَ َنُهُو ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَغهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُو حُطَـمًا إِنَّ فِي ذَ َلِكَ لَذِكْرَيَ لاِ ?ُوْلِي الاْ ?لْبَـبِ ;(زمر،21) مگر نديدي خدا از آسمان، آبي فرو آورد، پس آن را به چشمه‌هايي كه در]طبقات زيرين[زمين است راه داد، آن گاه با آن كشتزاري را كه رنگ‌هاي آن گوناگون است بيرون مي‌آورد، سپس خشك مي‌گردد، آن گاه آن را زرد مي‌بيني، سپس خاشاكش مي‌گرداند. قطعاً در اين]دگرگوني‌ها[براي صاحبان خرد عبرتي است."
"أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَسُوقُ الْمَآءَ إِلَي الاْ ?رْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِي زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَـمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلاَ يُبْصِرُونَ ;(سجده،27) آيا ننگريسته‌اند كه ما باران را به سوي زمين باير مي‌رانيم، و با آن كشته‌اي را بر مي‌آوريم كه دام‌هايشان و خودشان از آن مي‌خورند؟ مگر نمي‌بينند؟
"أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُون ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُوَّ أَمْ نَحْنُ الزَّ َرِعُون لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَـهُ حُطَـمًا فَظَـلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ;(واقعه،63ـ65) آيا آن‌چه را كشت مي‌كنيد ملاحظه كرده‌ايد؟ آيا شما آن را]بي ياري ما[زراعت مي‌كنيد، يا ماييم كه زراعت مي‌كنيم؟ اگر بخواهيم قطعاً خاشاكش مي‌گردانيم، پس در افسوس]و تعجّب[مي‌افتيد."
از اين آيات استفاده مي‌شود كه نزول باران و رويش گياهان و درختان به دست خداست و كار كشاورز بذرافشاني و ايجاد زمينة رويش گياه است. پس بايد كشاورز در كارش به خدا توكل داشته باشد، و اين يكي از بالاترين ارزش‌هاي كشاورزي است.
روايات فراواني در اهميت كشاورزي از پيامبر و امامان: نقل شده است كه برخي از آن‌ها چنين است:

حضرت اميرالمؤمنين‌مي‌فرمايد: هر كس آب و خاكي داشته باشد و با اين حال فقير باشد، خدا او را از رحمت خويش دور كند.(ر.ك: علامه مجلسي;، بحارالانوار، مؤسسة الوفأ، بيروت، ج 100، ص 65.)
حضرت رسول اكرم‌مي‌فرمايد: وظيفة شماست كه به تربيت گوسفند و كشاورزي بپردازيد كه رفت و آمد هر دو خير و بركت است.(ر.ك: همان، ج 61، ص 120.)
امام صادق‌مي‌فرمايد: هيچ عملي نزد خدا از زراعت محبوب‌تر نيست.(ر.ك: همان، ج 100، ص 69.)
و نيز آن حضرت مي‌فرمايد: كشاورزان گنج‌هاي مردمند. غذاي پاكيزه را كه خداوند ارزاني داشته است، زراعت مي‌كنند و آنان در روز قيامت برترين مقام را دارند و به خدا نزديك‌ترند و آنان را به نام "مباركها" صدا مي‌زنند.(ر.ك: فروع كافي، ثقة الاسلام كليني، ج 5، ص 261، دارالكتب الاسلامية / تفسير نمونه، آيت اللّه مكارم شيرازي و ديگران، ج 11، ص 162ـ165، دارالكتب الاسلامية.)

من و چند نفر از دوستان شروع به انجام تحقيقي با موضوع "تحقيق و بررسي آيات قرآني در ارتباط با كشاورزي با استفاده از تفاسير و كتاب‌هاي علمي مربوطه" كرده‌ايم. خوشحال مي‌شديم اگر شما در اين رابطه ما را ياري كنيد و همچنين پيشنهادي در ارتباط با چگونگي بهتر انج

پرسش

من و چند نفر از دوستان شروع به انجام تحقيقي با موضوع "تحقيق و بررسي آيات قرآني در ارتباط با كشاورزي با استفاده از تفاسير و كتاب‌هاي علمي مربوطه" كرده‌ايم. خوشحال مي‌شديم اگر شما در اين رابطه ما را ياري كنيد و همچنين پيشنهادي در ارتباط با چگونگي بهتر انجام دادن اين تحقيق ارايه دهيد؟

پاسخ

خرسنديم از اين كه جواناني چون شما در راه تحقيق و نشر معارف قرآن كريم گام نهاديد. به اميد موفقيت شما و همة خادمان قرآن كريم.
به طور كلي در تمام دين‌هاي الهي به موضوع زراعت، فلاحت، باغداري، دامداري و نيز طبيعت توجه شده، ولي به ويژه در اسلام و قرآن كريم كه مكمّل سيرة گذشته اديان و آخرين آن‌هاست، براي اين امر اهميت قابل توجهي داده شده است.
در قرآن كريم، به طور مكرّر و با جنبه اهميت، به عوامل مهم كشاورزي اشاره شده است، هم چنين به توصيف و تعريف باغ و بوستان كه از پديده‌هاي كشاورزي مي‌باشد، پرداخته شده است.
در قرآن كريم، افزون بر موضوع‌هاي ياد شده از بسياري از گياهان به ويژه از آن‌ها كه مورد پرورش و كشت و كار قرار مي‌گيرند نام برده مي‌شود، چه گياهاني كه در وصف بهشت ياد شده است و چه آن‌ها كه در روي زمين معمولي كشت مي‌گردد. جالب آن است كه بيشتر اين گياهان همان‌ها هستند كه هم اكنون نيز به خوبي به كشت آنها مبادرت مي‌شود و از اهميت و واقعيت آن‌ها چندان كاسته نشده است.
همين قدر يادآور مي‌شود كه در قرآن مجيد در حدود 550 آيه وجود دارد كه به نحوي با موضوع كشاورزي در ارتباط مي‌باشد و اين تعداد آيه شايد 8ـ9 درصد كلّ آيات قرآني را در بر مي‌گيرد.
به هر حال، موضوع ياد شده جاي تحقيق دارد و مي‌طلبد كه خادمان و محققان قرآن كريم از آن غفلت نكنند.
پيشينة تحقيق
متأسفانه، در عين اهميت اين موضوع، با امكاناتي كه در اختيار ما بود، به كتاب يا مقاله مستقلي در زمينة ياد شده با ويژگي تطبيق آيات و تفاسير با كتب و موضع‌هاي علمي كشاورزي، دست نيافتيم، جز اين كه موضوع "كشاورزي در قرآن" را در برخي كتاب‌ها مي‌توان ديد. اين كتاب‌ها را به چند بخش مي‌توان تقسيم كرد:
1. كتاب‌هاي تفسيري
در بسياري از تفاسير در ذيل برخي آيات به موضوع زراعت و كشاورزي اشاره شده است برخي از اين موضوع‌ها عبارتند از:
كشاورزان (قصه گفتگوي سليمان‌ع با كشاورزان)، تفسير كشف الاسرار، ذيل آيه 17 نمل.
اهميت كشاورزي، تفسير المنير، ذيل آية 261 سورة بقره; تفسير نمونه،

ذيل آية 5 سورة نحل;
آداب زراعت، تفسير المنير، ذيل آية 64 سورة واقعه;
كيفيت لقاح در گياهان، تفسير پرتوي از قرآن، ذيل آيه 37 آل‌عمران;
زوجيت نباتات، تفسير الكاشف، ذيل آية 3 رعد; تفسير الميزان، همان; تفسير نمونه، ذيل آيه 7 شعرا;
شگفتي‌هاي آفرينش گياهان، تفسير كبير فخر رازي، ذيل آيه 7 طه;
كيفيت تلقيح درختان با باد، تفسير مراغي، ذيل آيه 22 حجر;
اهميت غذاهاي گياهي، تفسير نمونه، ذيل آية 32 عبس.(ر.ك: فرهنگ موضوعي تفاسير (بر اساس بيست دوره تفسير قرآن از شيعه و اهل سنت، مركز فرهنگ و معارف قرآن، مدخل "گياهان"، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم.)
2. كتاب‌هاي با عنوان اقتصاد در قرآن
در ضمن برخي كتاب‌ها با عنوان ياد شده، به موضوع كشاورزي نيز اشاره شده است از جمله:
خطوط كلي اقتصادي در قرآن و روايات، جعفر خوش‌نويس، مترجم، مهدي انصاري، كتابخانه اميرالمؤمنين اراك.
3. كتاب‌هاي مستقل دربارة كشاورزي و گياهان در قرآن
1. كشاورزي و دامداري در اسلام، جعفر شيخ الاسلامي، انتشارات اسلامي.
2. گياهان درقرآن، دكتر محمد اقتدار حسين، ترجمه احمد نمائي، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي (مشهد);
3. النباتات في القرآن الكريم، جمال الدين حسين مهران، مكتبة الانجلو مصريه;
در ضمن كتاب‌هاي ديگري با عناوين زير موجود است كه شايد در تحقيق شما موثر باشد:
1. تغذيه در قرآن، دكتر محمد خوانساري، انتشارات واقفي، مشهد 1377;
2. التداوي بالاعشاب، احمد مصطفي، هدا للنشر و الطباعه، 1999;
3. مع الطب في القرآن، محمد محمود عبدالله، الرشيد، بيروت، 1996;
4. الغذا الشافي من القرآن، دكتر موسي الخطيب، دارالجيل، بيروت، 1995;
5. عالج نفسك بالقرآن و الاعشاب، محمد نبيه، دارالبيان العربي;
6. الطب القرآني، محمد محمود عبدالله، دارالكتب العلمية.
در پايان چند نكته شايان توجه است:
1. به كارگيري ابزار علمي براي فهم معاني قرآني، كاري بس دشوار و ظريف است; زيرا علم ثبات ندارد و با پيشرفت زمان، گسترش و دگرگوني پيدا مي‌كند و چه بسا يك نظريه علمي ـ چه رسد به فرضيه ـ كه

روزگاي حالت قطعيت به خود گرفته باشد، روزديگر چون سرابي، محو و نابود گردد. آري اگر دانشمندي با ابزار علمي كه در اختيار دارد و قطعيت آن برايش روشن است، توانست از برخي ابهامات قرآني پرده بردارد، كاري پسنديده است. مشروط بر آن كه با كلمه "شايد" نظر خود را آغاز كند، تا اگر در آن نظريه علمي تحولي ايجاد گردد، به قرآن صدمه‌اي وارد نشود.
حاصل آن كه هرگز نبايد ميان ديدگاه‌هاي استوار دين و فراورده‌هاي ناپايدار علم، پيوند ناگسستني ايجاد نمود.
2. مطالعه كتاب‌هاي اعجاز علمي در قرآن و طبيعت در قرآن در غنا بخشيدن به تحقيق شما نقش مؤثري خواهد داشت.

علت وجود تعطيلات رسمي چيست ؟ آيا موجب ركود اقتصادي و... نمي شود؟

پرسش

علت وجود تعطيلات رسمي چيست ؟ آيا موجب ركود اقتصادي و... نمي شود؟

پاسخ

هر چندتعطيلات بيش از اندازه را مي توان يكي از عوامل موثر در عقب ماندگي ركود اقتصادي و صنعتي و... دانست . اما با بررسي دقيق مي توان به اين نتيجه دست يافت كه وجودتعطيلات رسمي به اين اندازه (مثلا" 25 روز) نمي تواند عامل مهمي در وجودمشكلات و عقب ماندگي هاي جامعه تلقي شود به دلايل ذيل :
اولا", در بسياري از كشورهاي پيشرفته , تقريبا" مشابه اين تعطيلات به صورت رسمي وجود دارد مثلا" در آلمان در حدود 19 روز تعطيل رسمي مي باشد كه در حدود 76 درصد آن تعطيل مذهبي مي باشد (حدد 15 روز), (فرامرز رفيع پور, توسيعه و تضاد, ص 307) بنابراين نفس اين مقدار تعطيلات نمي تواند مانع عمده اي در توسعه باشد.
ثانيا", اهميت دادن به اعياد مذهبي (مانند عيد قربان , فطر, غديرخم و...) و عزاداري , سالروز, رحلت يا شهادت بزرگان دين (مانند رحلت رسول اكرم (ص), عاشورا و...) نقش بسيار زيادي در گسترش فرهنگ و ارزش هاي حاكم بر جامعه اسلامي دارد و خود از تعظيم شعائر بوده كه در قرآن كريم خداوند بر آن توصيه فرموده است (حج , آيه 32) و ائمه معصومين (ع) نيز بر آن تائكيد نموده اند. امام باقر(ع) در زمينه برپايي عزا براي امام حسين (ع) دستور مي فرمايند: ((كه براي امام حسين (ع) ندبه و عزاداري و گريه كنند و به اهل خانه خود دستور دهد كه بر او بگريند و مراسم عزاداري برپا كنند)), (كامل الزيارات , ص 175). و همچنين از ائمه اطهار(ع) وارد شده است كه شيعيان ما در عزاي ما محزون و در شادي ما شاد مي باشند. براي اين روزها در كتب روايي اعمال و آداب مخصوص وارد شده (مانند نماز در روزهاي عيد و..) كه نشانگر اهتمام ائمه اطهار به اين روزها مي باشد, بنابراين اگر چه از لحاظ اقتصادي در روزهاي تعطيل , جامعه در ظاهر پيشرفتي ندارد, ولي از لحاظ معنوي و فرهنگي تاثير بسياري در پيشرفت و ترقي جامعه دارد كه غيرمستقيم مي تواند اثرات آن به بخش هاي مادي جامعه از قبيل اقتصادي , صنعتي و... نيز سرايت كرده و باعث شكوفايي و پيشرفت آنها مي شود. به عنوان نمونه بيشترين مشكل در بخش هاي اداري و دولتي ما نبود وجدان كاري مي باشد كه باعث ايجاد يك نظام اداري غيركارآمد همراه با بازدهي خيلي پايين و ساير مشكلات شده است . در صورتي كه دستگاه هاي فرهنگي و رسانه هاي عمومي بتوانند بر اثر آموزه هايي كه در بزرگداشت مراسم مذهبي و... به افراد مي آموزند, باعث تقويت ايمان , تقوا, تعهد و... افراد

جامعه شوند, بسياري از مشكلات اداري , اقتصادي و... جامعه حل خواهد شد و در تقويت انگيزه و ميزان كارآيي نيروهاي توليدي و... بسيار موئثر خواهد بود, لذا در كشورهاي پيشرفته به نقش مذهب براي كاركرد بخش هاي ديگر جامعه و نهايتا" نظام اجتماعي بسيار توجه مي شود و بسياري از روزهاي مهم و اعياد مذهبي خود را به صورت تعطيل رسمي درآورده اند, (فرامرز رفيع پور, توسعه و تضاد, ص 307).
ثالثا", چرا وقتي سخن از كثرت تعطيلات مي آيد بلافاصله تعطيلات مذهبي را نشانه رويم . مگر تعطيلات باستاني نوروزي را نمي توان كاهش داد. يكي از سياست هاي دولت شهيد رجايي همين مسائله بود, ولي متائسفانه حتي براي يك سال هم نشد كه تعطيلات سيزده روز نوروزي را در مراكز آموزشي به 5 روز تقليل دهند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندين سايت مذهبی ديگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

